جلد چهارم

دانشنامهٔ ادب فارسی

ادب فارسی در شبه قاره

(هند، پاکستان، بنگلادش)

بخش سوم: غ - ی

به سرپرستی حسن انوشه

AN ENCYCLOPEDIA OF

PERSIAN LITERATURE

VOL. 4

PERSIAN LITERATURE IN SUBCONTINENT (INDIA, PAKISTAN, BANGLADESH)

EDITED BY HASSAN ANUŠE

پیوندهای میان ایران و سرزمین پهناور هند که امروز به سه کشور هند، پاکستان و بنگلادش تقسیم شده است، به روزگار پیش از تاریخ می‌رسد. مردم این دو سرزمین که سازندهٔ دو تمدّن و فرهنگ ریشه‌دار در جنوب آسیا هستند، از دشت‌های جنوب روسیه به ایران و هند کوچیدند و پس از درآمیختن با بومنشینان این دو سرزمین، دو ملّت جداگانه پدید آوردند. آن‌ها در روزگاری که تاریخ آن به درستی دانسته نیست، در کنار یکدیگر می‌زیستند و دارای زبان و فرهنگی مشترک بودند.

کتاب حاضر بازتابی از این پیوند و قطره‌ای از اقیانوس هند است که‌تنها به ادب فارسی در شبه قاره بسنده نکرده، بلکه شعر و ادب مهاجرت را نیز در نظر داشته است. از این روی، به نام شاعران، نویسندگان، فقیهان، متکلمان و دولتمردانی برمی‌خوریم که در جایی بیرون هند، به ویژه ایران و توران زاده شدند و در آن جا برآمدند، اما تولید ادبی آنها در شبه قاره بوده است.

قیمت دوره جلد چهارم
۲۰۰۰۰۰ ریال

ISBN 964-422-048-X دوره
964-422-142-7
9789644220487

سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

جلد چهارم

دانشنامهٔ ادب فارسی

ادب فارسی در شبه قاره

(هند، پاکستان، بنگلادش)

بخش سوم: غ – ی

به سرپرستی حسن انوشه

AN ENCYCLOPEDIA OF

PERSIAN LITERATURE

VOL. 4

PERSIAN LITERATURE IN SUBCONTINENT

(INDIA, PAKISTAN, BANGLADESH)

EDITED BY HASSAN ANUSE

۰۱۰	۸
۱۲	۶

سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

انوشه، حسن، ۱۳۲۴ـ   ، ویراستار
دانشنامهٔ ادب فارسی / به سرپرستی حسن انوشه ـ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۵ ـ
ج
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
ISBN 964 - 422 - 048 - X (ج ۴)
ISBN 964 - 422 - 142 - 7 (دوره)
ص.ع. به انگلیسی: An Encyclopedia of Persian Literature. Persian Literature in Subcontinent (India. Pakistan. Bangladesh)
جلد اوّل این کتاب در سال ۱۳۷۵ توسط مؤسسه فرهنگی انتشاراتی دانشنامه و با همکاری معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.
مندرجات: ج. ۱. آسیای مرکزی ـ ج. ۲. فرهنگنامه ادبی فارسی (گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی) ـ ج. ۳. ادب فارسی در افغانستان ـ ج. ۴. ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش).
۱ـ ادبیات فارسی. دایرةالمعارف‌ها. الف. ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات. ب. عنوان.
۲ د ۸ الف / PIR ۳۳۲۱ — ۸ فا ۰/۳
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران — ۳۸۶۱ ـ ۷۵ م

دانشنامهٔ ادب فارسی

دانشنامهٔ ادب فارسی

ادب فارسی در شبه‌قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)

جلد چهارم

بخش سوم: غ ـ ی

به سرپرستی حسن انوشه

تهران ۱۳۸۰

سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

دانشنامهٔ ادب فارسی

ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)

جلد چهارم

بخش سوم: غ ـ ی

به سرپرستی: حسن انوشه
صفحه‌آرا: فرشته حاتمیان
طراح جلد: پارسوا باشی
چاپ اوّل: تابستان ۱۳۸۰
لیتوگرافی، چاپ و صحافی:
سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپخانه: کیلومتر ۴ جاده مخصوص کرج ـ تهران ۱۳۹۷۸
تلفن: ۵ـ۴۵۱۳۰۰۲ نمابر: ۴۵۱۳۴۲۵ انتشارات: ۴۵۲۵۴۹۵
توزیع: خیابان فردوسی ـ خیابان شهید تقوی (کوشک)ـ شماره ۹۱ تلفن: ۶۷۱۳۲۶۱ نمابر: ۶۷۲۱۳۷۳

فروشگاه شماره یک: خیابان امام خمینی ـ نبش خیابان شهید میردامادی (استخر) تلفن: ۶۷۰۲۶۰۶
فروشگاه شماره دو: نشر زلال ـ خیابان انقلاب ـ خیابان ۱۶ آذر تلفن: ۶۴۱۹۷۷۸
فروشگاه شماره سه: خیابان فردوسی ـ خیابان شهید تقوی (کوشک) ـ شماره ۹۱ تلفن: ۶۷۱۳۲۶۱

غ

غـــازی‌الدیـــن حـــیدر (qā.zi.yod.din.hay.dar)، ابوالمظفر معزالدین‌شاه زمن غازی‌الدین حیدر فرزند سعادت‌علی‌خان، بسولی (در روهیلکند) ۱۱۸۷ ـ۱۲۴۳ق، هفتمین نواب اوده (۱۲۲۹ ـ ۱۲۴۳ق). پسر بزرگ نواب سعادت‌علی‌خان (۱۲۱۳ ـ ۱۲۲۹ق) بود و پس از مرگ وی بر مسند نوابی اوده نشست. در روزگار او، نفوذ انگلیسی‌ها در دربار اوده رشد و گسترش بیشتری یافت و وی از همان آغاز برآمدنش به تخت فرمانروایی زیر نفوذ و سلطهٔ سرهنگ جان‌بیلی، نمایندهٔ مقیم شرکت هند شرقی انگلیس در دربار اوده، قرار گرفت و این نمایندهٔ مقیم دخالتی روزافزون در کارهای حکومت اوده داشت. غازی‌الدین حیدر در ابتدای حکومتش، شمس‌الدوله، وزیر توانای سعادت‌علی‌خان، را که با جان‌بیلی سرستیز داشت برکنار کرد و معتمدالدوله آقامیر را به وزارت گماشت. نوابان اوده، گرچه از ابتدا عملاً حکومتی مستقل داشتند، اسماً خود را فرمانگزار پادشاه گورکانی دهلی می‌خواندند، اما غازی‌الدین حیدر در ۱۲۳۴ق، با پشتیبانی لرد هیستینگز فرماندار کل انگلیسی هند، رسماً اعلان استقلال کرد و خود را پادشاه اوده خواند و با صرف هزینه‌ای برابر دویست‌هزار روپیه تاج و تختی ساخت و در هجدهم ذوالحجهٔ ۱۲۳۵ق بر تخت شاهی نشست و به خطاب «ابوالمظفر معزالدین‌شاه زمن غازی‌الدین حیدر پادشاه» ملقب گردید. در همان سال به نام خود سکه زده، با سجع «سکه زد بر سیم و زر از فضل رب ذوالمنن ـ غازی‌الدین حیدر والانسب شاه زمن.» غازی‌الدین‌خان فرمانروایی ناتوان بود و روزگارش را بیشتر در عیش و عشرت می‌گذراند. در دورهٔ او زمام امور مملکت اوده در دست وزیرش سید محمدخان، معروف به آقا میر و ملقب به معتمدالدوله، بود. به‌نوشتهٔ بوستان اوده، «در این وقت اختیار و اقتدار معتمدالدوله از اندازه درگذشت، هر چه می‌خواست می‌کرد [و] رقیبی نداشت. حضرت پادشاه به شرب بادهٔ گلرنگ مدهوش بوده از کارهای مملکت خبری نداشتند. وقتی که به‌هوش می‌آمدند از امورات سلطنت ازو می‌پرسیدند جوابی تسکین‌افزا معروض داشته مطمئن می‌نمود. گویند که [معتمدالدوله] تمامی خواص و مقربان خدمت را از خود ساخته آماده بر آن داشته بود که هر چیزی که به آن حضرت دهند خالی از کیف نباشد. بنابر آن بندگان حضرت [غازی‌الدین حیدر] شب و روز در عالم کیف می‌بود و او [معتمدالدوله] در این فرصت انواع تعدی به مردم می‌نمود و زر پادشاهی که از ممالک محروسه به پایهٔ وصول می‌آمد به تصرف خود در می‌آورد... ملازمان و کمتران او هر قدر

که ظلم و ستم می‌کردند هیچ پادشاهی غدار به حالت اقتدار نساخته باشد.» با این وجود، غازی‌الدین حیدر، در زمان هوشمندی، از کمک به تهیدستان و نیازمندان دریغ نمی‌ورزید و گویند جهیزیهٔ شمار فراوانی از دختران تهیدست را از خزانهٔ عمومی تهیه کرد. برخی بناهای مهم لکنو و اوده به‌فرمان او ساخته شد که از جملهٔ آن‌ها امامباره‌ای است در لکنو، که چون ضریحی شبیه به ضریح بارگاه علی (ع) در نجف دارد به امامبارهٔ شاه‌نجف معروف است و غازی‌الدین حیدر و سه تن از همسرانش در آن‌جا به خاک سپرده شده‌اند. وی همچنین در نزدیکی شاه نجف، در مکانی که در آن جای پایی است که گویند اثر پای پیامبر بوده است، بنای بسیار باشکوهی برآورد که به قدم رسول معروف است. ممتاز محل، همسر غازی‌الدین حیدر، نیز مسجد و کاخی در گوله‌گنج ساخت. معتمدالدوله آقامیر نیز سازنده‌ای پرکار بود و باغ، کتابخانه، کاخ‌ها و گنجینه‌های او مساحتی بیش از یک‌ونیم کیلومتر مربع را در بر می‌گرفت. وی پس از آنکه در ۱۲۴۴ق، در اوایل حکومت نصیرالدین حیدر که بعد از مرگ پدرش غازی‌الدین حیدر بر تخت شاهی اوده نشست (۱۲۴۳ق)، از وزارت برکنار و به گوالتولی در کانپور، تبعید گردید، ثروت خود را بدان‌جا برد و دیری نگذشت که این شهر به کانون فکری و دینی شیعی مبدل شد. غازی‌الدین حیدر، همانند دیگر نوابان و پادشاهان اوده، فرمانروایی ادب‌دوست و پشتیبان اهل فضل و ادب بود و در دورهٔ او در لکنو، ماشین‌تحریر و چاپ سنگی رواج یافت و کتاب‌های فراوانی برای نخستین‌بار به چاپ رسید. از سرایندگان اردوسرا و فارسی‌گوی زمان او از امام بخش ناسخ، خواجه حیدرعلی آتش، خواجه وزیر وزیر، منشی‌الممالک مهاراجه رتن چند هشیارجنگ، متخلص به زخمی، قاضی محمدصادق اختر هوگلوی، لاله چهنّورام دلگیر لکنویی (۱۱۹۵ ــ ۱۲۶۴ق) و حسام‌الدوله فقیر محمدخان بهادر ملیح‌آبادی، متخلص به گویا می‌توان یادکرد. به خود غازی‌الدین حیدر فرهنگ فارسی هفت قلزم* (لکنو، ۱۸۸۲م) منسوب است که درواقع نوشتهٔ قبول احمد است. اختر هوگلوی محامد حیدریه را به‌نظم و نثر در ستایش او نوشته است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۴(۲)/۴۲۵-۴۲۶؛ بوستان اوده، ۱۱۱-۱۲۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۳۲۴، ۳۹۹، ۵۱۳، ۵۸۱، ۵۸۲، ۶۱۱؛ تشیع در هند، ۱۸۱-۱۸۲؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۱۷-۲۲۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲/۱۰۴۵؛ ۵/۳۷۰؛ ۸/۱۰۶۲؛ ۱۰/۳۸، ۵۶۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۶۰۵؛ دکتر غلام‌محمد، «اوضاع سیاسی و ادبی در دربار سلاطین اوده ـ هند»، آشنا، سال پنجم، شمارهٔ ۲۵ (مهر و آبان ۱۳۷۴ش)، ص۷۹؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 192; *Encyclopaedia of Islam,* 2/1045-1046; *A Socio-intellectuall history of the Isnā'Asharī shī'is in India,* 1/80-81, 84-85, 89,161, 176, 306, 316, 317, 324.

برزگر

غازی‌الدین‌خان، عمادالملک فیروزجنگ ← میرشهاب‌الدین نظام

غازی‌بیگ ترخان ← وقاری تتوی

غازی کشمیری ← بابا نصیب‌الدین غازی کشمیری

غافل سیستانی، حاجی محمد اسماعیل ← غافل مازندرانی

غافل کشمیری (qā.fel-e.kaš.mi.ri)، رفیع‌الدین احمد پسر عبدالصبور پسر خواجه محمد بلخی کشمیری، ز۱۱۳۶ق، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگی وی ظاهراً هیچ آگاهی در دست نیست جز آنکه نگارندهٔ نوادرالاخبار در تاریخ کشمیر است. وی در دیباچهٔ این اثر، که تألیف آن را در ۱۱۳۶ق در دهلی به‌انجام رسانده است، می‌گوید که تاریخ‌نگاران کشمیر، از قدیم تاکنون، از کتاب رازه ترنگ / راج ترنگینی پندت کلهن پیروی کرده‌اند که «بت‌پرست و مخالف اسلام بود»، اما او (غافل) بر آن است تا «خیالات منکران [اسلام] را محلوظ نکرده» با استفاده از کارهای پیشینیان، گزارشی حقیقی و گزیده از تاریخ پادشاهان مسلمان کشمیری به‌دست دهد. نوادرالاخبار شامل این بخش‌ها است: آغاز تاریخ کشمیر، که به شگفتی به سلیمان پیامبر پیوند یافته است، و ذکر نخستین راجگان این سرزمین؛ شاهان مسلمان کشمیر، که نخستین آن‌ها شاه‌میر (۷۳۵ ــ ۷۳۸ق) است؛ فتح کشمیر به‌دست جلال‌الدین اکبر گورکانی در ۹۹۵ق (گزارش رویدادهای تاریخی با ذکر بازگشت جلال‌الدین اکبر به آگره و مرگ یعقوب‌خان چک پایان می‌پذیرد)؛ زیبایی‌ها و محاسن کشمیر. غافل احوال راجگان را بسیار اندک و کوتاه

آورده و برخی خانواده‌های هندو را یکسره از قلم انداخته، در ذکر زمان پادشاهی راجگان دقت کافی به کار نبرده و در تصحیح اشتباهات راج ترنگینی نیز موفق نبوده است. از نوادرالاخبار نسخه‌ای در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.24029) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۶۹/۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۱/۲؛ الذریعه، ۲۴۳/۲۴؛ راج ترنگینی، ۲۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۰۸/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۵۸/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/299; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 187; *Mughals in India*, 149;*Persian Literature*, C.A.Storey, 1/682.

برزگر

غافل مازندرانی (qā.fel-e.mā.zan.da.rā.ni)، محمداسماعیل، مخاطب به روشن رقم، ز۱۰۹۷ق، خوش‌نویس، دبیر و شاعر ایرانی. از زادگاهش مازندران به هند کوچید و به دربار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) پیوست و از او خطاب روشن رقم یافت. انواع خطوط، مانند نسخ و نستعلیق و ثلث و ریحان و رقاع را نیکو می‌نوشت و گویند اوراقی از قرآنی به خط یاقوت مستعصمی (ــ ۶۵۶ق) در کتابخانهٔ اورنگ‌زیب را که تباه شده بوده چنان استادانه بازسازی کرد که هیچ‌کس، حتی اورنگ‌زیب که در کتابت قرآن ماهر بود، نتوانست بخش‌های نو و کهن آن‌را از یکدیگر بازشناسد. در انشاپردازی نیز استادی داشت و دبیر خاص پادشاه (اورنگ‌زیب) بود. سفری به مکه کرد. از دوستان بختاورخان، مؤلف مرآة‌العالم بود و بختاورخان در این اثر خود (نوشته در ۱۰۷۸ق) از وی به‌عنوان «جوانی مستعد» یاد می‌کند. به‌گفتهٔ سرخوش لاهوری، که در کلمات‌الشعرای خود (نوشته در ۱۰۹۳ ــ ۱۱۰۸ق) از غافل همچون شخصی درگذشته یاد می‌کند، غافل دارای «مسودات و اشعار» بوده که همه را فرزند ناخلف او ضایع ساخته است. با این وجود، از سروده‌های غافل، چهار بیت در مراة‌العالم و شانزده بیت در کلمات‌الشعرا آمده است از جمله: «عمر شد صرف جنون خطم از هفت قلم ــ تا شوم زین هنر از محنت گیتی آزاد / گفتم از یاری خط، تنگ در آغوش کشم ــ نو عروس امل و شاهد گلرنگ مراد / ضعف پیری چو قوی گشت قویٰ ماند ضعیف ــ طاقت افتاد ز جولان و هوس رفت به باد / گشت پیدا که درین عرصهٔ حرمان امید ــ کس به نیروی هنر عقدهٔ طالع نگشاد.» غافل سیستانی (حاجی محمداسماعیل) که در روز روشن از او یاد رفته همین غافل مازندرانی است.

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۶۳۶/۱ ـ ۶۳۸؛ تاریخ ادبیات مازندرانی، دست‌نویس، برگ ۱۳۵ الحاقی؛ الذریعه، ۷۸۴/۹؛ روز روشن، ۵۸۲ ـ ۵۸۳؛ شعرای مازندران و گرگان، ۲۱۰؛ کلمات‌الشعرا، ۸۲ـ۸۳؛ مخزن‌الغرائب، ۲۲۹/۴ـ۲۳۰؛ مرآة‌العالم، ۴۹۳، ۶۳۷؛ نگارستان سخن، ۶۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 187-188.

برزگر

غالب اصفهانی (qā.leb-e.es.fa.hā.ni)، میرزا محمدحسین، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود و نسبش هم به صفویه و هم به سادات امامیه می‌رسیده است. در جوانی به هندوستان رفت. نواب سرافرازخان صوبه‌دار بنگال، او را به منصب دیوانی برکشید و دختر خویش را نیز بدو داد. غالب در پادشاهی فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ۱۱۳۱ق) به شاه‌جهان‌آباد رفت، از دولت تیموریان غالب‌علی‌خان لقب یافت و به سلک امیران شاهی پیوست. او پس از آنکه چهارده‌سال به کامرانی روزگار گذرانید، در سال‌های میانی پادشاهی نادرشاه افشار (۱۱۴۸ ــ۱۱۶۰ق) به ایران بازگشت و پس از سیاحتی مجمل، در دورهٔ کریم‌خان زند (ــ ۱۱۹۳ق) درگذشت. غالب شاعری متفنن بود و از سروده‌هایش تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «افسرده‌دلی گشته ز بس عام در این شهر ــ دیوانه به راهی رود و طفل به راهی.»

منابع: آتشکده، چاپ محدث، ۶۳۰؛ تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار، ۴۴۷ـ۴۴۸؛ روز روشن، ۵۸۴؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۵۷/۲؛ سفینهٔ محمود، ۵۰۱/۲؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۱۷ـ۱۱۸؛ نگارستان سخن، ۶۹.

نوش‌آبادی

غالب اله‌آبادی (qā.leb-e.e.lāh.ā.bā.di)، شیخ اسدالله، ــ ۱۱۶۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از جونپور و نیای بزرگ پدری او سجاده‌نشین شیخ محمد افضل بن محمد حمزهٔ عثمانی جونپوری بود. از سوی مادر نیز نوادهٔ شیخ محمدافضل اله‌آبادی (ــ ۱۱۲۴ق) بود. در اله‌آباد نشیمن داشت و در ۱۱۴۷ق، که

غلام‌علی آزاد بلگرامی به آن شهر سفر کرد، در آن‌جا به سر می‌برد. در اواخر عمر به شاه‌جهان‌آباد / دهلی رفت و در همان‌جا درگذشت و به‌خاک سپرده شد. در تذکره‌ها ابیاتی از او آمده که به سبک هندی است.

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۱۰۰ـ۱۰۱؛ سرو آزاد، ۲۲۰ـ۲۲۱؛ سفینهٔ هندی، ۱۴۸؛ صحف ابراهیم، ۱۱۴؛ شمع انجمن، ۳۴۲؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۳۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 188.

برزگر

غالب دهلوی (qā.leb-e.deh.la.vi)، اسدالله، ملقب به نجم‌الدوله دبیرالملک و نظام‌جنگ بهادر، معروف به میرزا و میرزا نوشه فرزند عبدالله‌بیگ‌خان فرزند میرزا قوقان‌بیگ‌خان، آگره ۱۲۱۲ ــ دهلی ۱۲۸۵ق، شاعر، ادیب، منتقد و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکان وی از قبایل ترک ایبک (شهری در بدخشان افغانستان) بودند. غالب از نسب خویش چنین یاد می‌کند: «ترک‌نژادم و نسب من به افراسیاب و پشنگ می‌پیوندد و بزرگان من از آن‌جا که با سلجوقیان پیوند همگهری داشتند به عهد ایرانیان رایت سروری و سپهبدی افراشتند... نیاکان مرا به توران‌زمین شهر سمرقند آرامشگاه شد. از آن میان نیای من از پدر رنجیده آهنگ هند کرد...» باز در جای دیگر می‌نویسد: «بالجمله سلجوقیان بعد از زوال و بر هم خوردن هنگامهٔ سلطنت، در اقلیم وسیع‌الفضای ماوراءالنهر پراگنده شدند. از آن‌جمله سلطانزاده ترسم‌خان که ما از تخمهٔ اوییم، سمرقند را بهر اقامت گزید. تا در عهد سلطنت شاه‌عالم نیای من از سمرقند به هندوستان آمد.» نیای غالب میرزا قوقان‌بیگ‌خان، پس از آنکه به هندوستان کوچید، مدتی در لاهور اقامت کرد و به ملازمت امیر معین‌الملک درآمد؛ سپس به دهلی رفت. در آن شهر ذوالفقارالدوله نجف‌خان، وی را به گرمی پذیرفت و سامانی به زندگی وی داد. غالب در یکی از آثار خود به نام مهر نیمروز در این باره چنین می‌آورد: «و در دفتر سپهبدشاه، ذوالفقارالدوله میرزانجف‌خان توقیع نوکری شاهش نوشتند و بر پرگنهٔ پهاسو برای روزی وی و سپاهش نوشتند.» از این نوشته روشن می‌شود که نیای او در سلک سپاهیان و دیوانیان بود. پس از درگذشت نجف‌خان آشفتگی‌هایی در دهلی روی نمود و قوقان‌بیگ‌خان ناخواسته دست از امور حکومتی دهلی کشید و به امور دیوانی جیپور وابسته شد. پدرش عبدالله‌بیگ‌خان در آگره با عزت‌النسابیگم، دختر غلام‌حسین‌خان کمیدان، ازدواج کرد. وی در لکنو و حیدرآباد دکن به کارهای دولتی پرداخت. در حیدرآباد به خدمت نظام‌علی آصف‌جاه ثانی (۱۱۷۵ ــ ۱۲۱۷ق) درآمد. از آن پس به الور رفت و در سپاه شیودهیان شنگر به خدمت سرگرم شد؛ سپس در شورشی که در راجگره روی داد کشته شد. اسدالله در این هنگام پنج‌ساله بود. از آن پس سرپرستی وی را عمویش میرزا نصرالله‌بیگ‌خان برعهده گرفت. نصرالله‌بیگ در خدمت انگلیسی‌ها به حکومت آگره رسیده بود و از دولت انگلیس حقوق می‌گرفت. در آن هنگام (۱۸۰۶م) آگره از نظر جنگی برای دولت انگلیس اهمیت داشت و کمپانی هند شرقی انگلیس که در آن روزگار از شکل مؤسسهٔ تجارتی درآمده و عنوان رسمی دولت انگلستان یافته بود، رفته‌رفته مقدمات فرمانروایی خود را بر سراسر شبه‌قارهٔ هند فراهم می‌ساخت. نصرالله‌بیگ، پس از آنکه چهارسال سرپرستی اسدالله را بر عهده داشت، به دست کارگزاران انگلیسی کشته شد. پس از درگذشت وی انگلیسی‌ها مقرری ماهیانه‌ای معادل پنجاه روپیه برای اسدالله که در آن هنگام نه ساله بود، تعیین کردند و مادربزرگ و خویشان مادری‌اش عهده‌دار تربیت او شدند. غالب خواندن قرآن را نزد مادربزرگش آغاز کرد. سپس وی را برای فراگیری زبان‌های فارسی، عربی و اردو نزد معلمانی فرستادند. مقدمات عربی را نزد مولوی محمد معظم آموخت. وی از ده سالگی به سرایش شعر روی آورد و از آن هنگام به هر دو زبان فارسی و عربی شعر می‌سرود. اسدالله در نامه‌ای که به سلطان محمد میسوری نوشت، چنین یادآور این مطلب شده است: «روشن‌ترک این که در ده سالگی آثار موزونی طبع پیدایی گرفت، تا لختی سرمایه دید و دانست فراز آمد، زبان‌انداز گزارش و کلک آیین نگارش یافت» و در نامه‌ای که به قدر بلگرامی می‌نویسد از کار نویسندگی و شاعری خود این چنین یاد می‌کند: «از سن دوازده سالگی کاغذ را مانند نامهٔ اعمال خود از نثر و نظم سیاه می‌کنم.» از اشعار فارسی ابتدایی وی نمونه‌ای در دست نیست، اما در زبان اردو نمونه‌هایی ابتدایی از شعر وی در دو کتاب به‌نام‌های نسخهٔ حمیدیه و نسخهٔ امروهه گردآوری و چاپ شده است. وی نخست اسد تخلص می‌کرد. در سیزده‌سالگی با امرءبیگم دختر نواب الهی‌بخش ازدواج کرد. نواب الهی‌بخش که مردی خوش‌مشرب و شاعر مسلک بود و معروف تخلص داشت، اسدالله را به سرودن شعر تشویق می‌کرد. بنابراین، محیط خانوادگی وی محیط شعر و ادب بود. اسدالله از آن پس در فراگیری ادب فارسی کوشید. یکی از استادان زبان فارسی وی

کسی به نام عبدالصمد بود. این عبدالصمد پیش از آنکه به اسلام بگرود، به‌کیش زردشت بود و هرمزد نام داشت. وی که در عربی و فارسی صاحبنظر بود، در ۱۲۲۶ق به‌قصد سیاحت به هند رفت و به اکبرآباد رسید و مدت دو سال در منزل اسدالله به سر برد و او را تحت تعلیم خودگرفت. وی زبان و ادب فارسی را به اسدالله آموخت، چنان که در جلای تخیل و اندیشهٔ غالب تأثیری عمیق‌گذاشت. در بیست و پنج سالگی اشعار اسدالله به صورت دیوانی بزرگ درآمده بود. وی بارها آن اشعار را خواند و سرانجام بخشی مهم از آن‌ها را که نمی‌پسندید، از اشعارش بیرون کشید. شاید این سروده‌ها همان اشعاری بوده باشد که در آغاز دورهٔ شاعری سروده بود. وی تا این هنگام، به جز اشعار ابتدایی فارسی‌اش، تنها به زبان اردو شعر گفته بود و در شعر اردو پیرو شاعران همروزگار خود بود که برای آنکه شنونده را بیشتر به تفکر وادارند، غالباً مضامین مشکل و پیچیده و کلمات مهجور اردو در اشعار خود می‌آوردند. چون تودهٔ مردم اشعار اردوی او را دوست نداشتند، به سرودن اشعار فارسی پرداخت. وی در شعر فارسی غالب تخلص می‌کرد. غالب دربارهٔ گرایش خود به شاعری به‌زبان فارسی چنین می‌گوید: «فارسی بین تا ببینی نقش‌های رنگ‌رنگ ــ بگذر از مجموعهٔ اردو که بی‌رنگ من است / فارسی بین تا بدانی کاندر اقلیم خیال ــ مانی و ارژنگم و آن نسخه ارتنگ من است.» وی زندگی زناشویی رنج‌آوری داشت، زیرا هیچ‌یک از هفت فرزندش بیش از پانزده ماه زنده نماندند، تا آنکه خواهرزاده‌اش به‌نام عارف را به فرزندی گرفت. غالب پس از کشته‌شدن عمویش، از عمال انگلیسی مقرری دریافت می‌کرد. وی این مبلغ بسیار ناچیز را هزینهٔ مخارج روزانهٔ خود می‌کرد. هنگامی که میان او و خویشان نزدیکش بر سر تقسیم مقرری اختلاف افتاد، به کلکته (که دارالحکومت دولت انگلیس بود) رفت تا با مقام‌های انگلیسی بر سر افزایش مبلغ مقرری گفت‌وگو کند، اما سودی نبخشید (۱۲۴۹ق). مدتی در لکنو و بنارس توقف کرد و در مدح نصیرالدین حیدر، شاه لکنو و شهر بنارس قصیده و مثنوی سرود. مدتی نیز در رامپور ماند و از نواب یوسف‌علی‌خان نوازش یافت. باز به کلکته رفت، اما این‌بار نیز از مذاکراتش با صاحب‌منصبان انگلیسی نتیجه‌ای نیافت. مردم کلکته، به‌ویژه شعرای آن، احترامی فراوان برای وی قایل بودند. در این شهر جلسات ادبی با حضور ادیبان و سخنوران تشکیل می‌شد و شاعران موضوع‌های مختلف شعری را به اقتراح می‌گذاشتند.

غالب در یکی از این جلسات که با حضور پنج‌هزار شاعر و ادیب دربارهٔ معرفی بهترین شاعران فارسی‌گوی هند ترتیب یافته بود، شرکت کرد. مردم کلکته قتیل لاهوری (ــ ۱۲۳۳ق) و واقف بتالوی (ــ ۱۱۹۰ق) را استاد مسلم می‌دانستند و کلام آنان را سند می‌شمردند و با افتخار از آنان پیروی می‌کردند، اما غالب بر این عقیده پای می‌فشرد که جز امیرخسرو دهلوی (ــ ۷۲۵ق) و گاهی هم فیضی (ــ ۱۰۰۴ق) هیچ شاعر هندی‌تبار در خور اعتنا نیست. به‌سبب این اعتقاد همهٔ شاعران کلکته به مخالفت با غالب برخاستند و در هر مجلس به او اعتراض کردند. حتی بر غزلی که در آن مجلس خوانده بود، چند ایراد شعری گرفتند. نزاع آن‌ها در حال بالاگرفتن بود که با میانگیری علی‌اکبرخان، برطرف شد. پس از آن غالب با سرودن مثنوی آشتی‌نامه، ضمن بر حق دانستن خود از درگیری‌های لفظی پوزش خواست. سپس رهسپار دهلی شد. غالب پس از سیزده سال انتظار به دربار بهادرشاه دوم، آخرین پادشاه گورکانی هند (۱۲۵۳ ــ ۱۲۷۴ق) بار یافت و از وی لقب نجم‌الدوله دبیرالملک نظام‌جنگ گرفت. سپس به فرمان وی به نگارش تاریخ بابریان مأمور شد و ماهیانه ۵۰ روپیه می‌گرفت. واجدعلی‌شاه، نواب اوده (۱۲۶۳ ــ ۱۲۷۲ق) نیز در پاداش اشعار غالب قرار گذاشته بود که سالیانه ۵۰۰ روپیه بدو بپردازد. پس از شورش استقلال‌طلبی هندیان در ۱۸۵۷م و برکناری واجدعلی‌شاه و بهادرشاه دوم از پادشاهی، حقوق ماهیانهٔ شاعر بریده شد. اندک مقرری (۷۵۰ روپیه) هم که سالانه پس از درگذشت عمویش از انگلیسی‌ها می‌گرفت، نادیده گرفته شد. زندگی را در تنگدستی می‌گذراند، تا این‌که برای تدریس در کالج دهلی فرا خوانده شد. برای این که درجهٔ افتخاری تدریس به او داده شود، می‌باید نزد جیمس تامسن می‌رفت. چون برخلاف انتظار با بی‌اعتنایی او روبه‌رو شد، بی‌درنگ اتاق او را ترک کرد و دیگر در پی آن شغل نرفت و بار دیگر روی به دربار رامپور نهاد. نواب رامپور که در شعرگویی شاگرد غالب بود، دوازده‌هزار روپیه مقرری سالانه برای او تعیین کرد و این مبلغ تا آخر زندگی غالب به او می‌رسید. غالب در سال‌های پایانی عمرش به شاه‌جهان‌آباد رفت و تا پایان زندگی که به‌سبب ابتلا به بیماری مالاریا درگذشت، همان‌جا بود. پیکر وی را در سلطان‌جی در نزدیک آرامگاه شیخ نظام‌الدین اولیا (ــ ۷۲۵ق) به‌خاک سپردند. غالب در دوره‌ای چشم به‌دنیا گشود که بیگانگان خاک شبه‌قاره را به سلطهٔ خود درآورده بودند و امپراتوری چند صدسالهٔ مغول‌ها رو به زوال بود. اوضاع

اجتماعی سیاسی و فردی روزگار غالب را در لابه‌لای آثارش می‌توان به‌دست آورد، ازجمله در نوشته‌های منثور او، به‌ویژه در نامه‌هایی که برای دوستانش می‌نوشت و در کتابی به‌نام خطوط غالب گردآوری شده است. بزرگ‌ترین حادثهٔ روزگار غالب جنگ استقلال هند بود (۱۸۵۷م / ۱۲۷۴ق). در آن هنگام اوضاع سیاسی و اجتماعی هند از هر نظر رو به وخامت نهاده بود. انگلیسیان ظلم و استبدادی شدید بر مسلمانان روا می‌داشتند، چنان‌که مسلمانان جرأت نداشتند از خانه‌های خود بیرون روند، وگرنه هدف گلوله قرار می‌گرفتند. سربازان بیگانه به خانه‌های افراد سرشناس وارد می‌شدند و آن‌ها را دستگیر می‌کردند و به زجر و شکنجه کشیده عاقبت به دار می‌آویختند. کسانی که از دست بیگانگان جان به سلامت می‌بردند، در خانه‌ها زندانی بودند و حق نداشتند کوچک‌ترین فعالیتی بکنند. غالب در آن روزها سال‌های پیرانه‌سری را می‌گذراند، چنان که خود نیز یک‌بار گرفتار و پس از اندکی آزاد شد. وی در نامه‌های خود که در همان روزها به دوستانش می‌نوشت، صحنه‌های خونین جنگ‌های تن به تن در دهلی را تشریح کرده است. این نامه‌ها ارزش و اهمیت تاریخی دارند و اسنادی موثق در چگونگی احوال مردم آن روزگار به‌شمار می‌روند. انگلیسی‌ها بر آن بودند تا از رونق شعر و ادب فارسی بکاهند و زبان خود را جایگزین آن کنند. برای همین می‌بینیم که در این هنگام به‌زبان اردو بیشتر از زبان فارسی اهمیت می‌دادند. اما چون زبان فارسی در میان مردم شبه‌قاره ریشه‌ای کهن داشت، شعر فارسی از میان نرفت و باز هم شاعران فارسی‌گو شعر فارسی می‌سرودند. شاید این یکی از عللی باشد که در روزگار حیات غالب از اشعار فارسی او چندان استقبال نشد و در برابر آن‌ها از پادشاه تیموری و انگلیسیان صله‌ای دریافت نکرد. غالب مردی مسلمان و شیعه‌مذهب بود و به خاندان رسالت عشق می‌ورزید. تمایل وی به تشیع برگرفته از اندیشه‌های ملاعبدالصمد بود. قصاید فراوان در توحید، نعت پیامبر، دیانت اسلام و ائمهٔ شیعه، به‌ویژه حضرت علی (ع) دارد. از طولانی‌ترین قصاید غالب قصیده‌ای است در صد و ده بیت که در منقبت امیرالمؤمنین (ع) با مطلع: «نازم به گران‌مایگی دل که ز سودا ــ هر قطرهٔ خون یافته پرواز سویدا» سروده است. قصاید دیگری نیز در خلافت و ولایت ایشان دارد. اشتیاق شدید غالب به حضرت علی (ع) چندان است که بارها آرزوی زیارت نجف و فرارسیدن مرگش را در آن‌دیار داشته است. تخلص غالب نیز برگرفته از همین عشق و علاقه به امیرالمؤمنین (ع) است. یکی بودن نام وی با لقب حضرت علی (ع)، یعنی اسدالله، وی را بر آن داشته تا با انتخاب واژهٔ غالب این یکی بودن را کامل کند تا او را اسدالله غالب خوانند؛ چنان که در مقدمهٔ منثور خود بر کلیات فارسی گوید: «تار و پود تشریف عقیدت سلیمانیم و فرزانهٔ قهرمان قلمرو سخن‌دانی. دل به شراک نعلین محمدی (ص) آویختن، کیش من؛ و طغرای والای یا اسداللهالغالب نقش نگین من» (ج ۱، ص۱۴۷). وی در مدح امام حسین (ع) و حضرت مهدی (عج) نیز قصایدی سروده است. البته قصایدی هم در مدح پادشاهان و شاهزادگان مغول و حکام انگلیسی دارد، چنان که یکی از زیباترین قصیده‌های او در مدح بهادرشاه دوم است. از قصایدی که در خطاب به فرماندهان انگلیسی مناطق مختلف هند سروده، دانسته می‌شود که در میان انگلیسی‌ها کسانی هم بودند که لطف شعر فارسی را درمی‌یافتند، یا دستکم برای رواج و تبلیغ سیاست خود در شبه‌قارهٔ هند آن را سلاحی مؤثر می‌دانستند. در آداب و اخلاق وی گفته‌اند که با دوستانش در کمال مروت و با دشمنانش در مرتبهٔ مدارا رفتار می‌کرد. با وجود اعتقاد راسخش به اصول دین اسلام، به فروع آن چندان پایبند نبود. در خوردن شراب زیاده‌روی می‌کرد و گاه نیز به قمار می‌پرداخت، چنان‌که یک‌بار در دهلی به‌سبب قماربازی شش‌ماه به زندان افتاده بود. وی از طبقهٔ اشراف و بزرگان هند بود و با آداب و رسوم درباری بزرگ شده بود. در خرج کردن دستی گشاده داشت، حتی در روزهای تنگدستی نیز از خرج‌های غیرضروری پرهیز نمی‌کرد. به دیگران نیز سخاوت‌ها می‌کرد، چنان که گفته‌اند کمتر سائلی از در خانهٔ وی محروم بازگشته است. نکته‌سنجی و ظرافت‌های وی سبب شده بود تا اقامتگاهش محفل یاران و منزل سخنوران گردد. غالب در شعر فارسی و اردو از برجسته‌ترین شاعران روزگارش بود. وی پیشرو سبک نو در شعر اردو و پایه‌گذار ادبیات جدید اردو است. پیش از او شعر و نثر اردو بسیار دشوارفهم و پر از صنایع بود. چه بسا که معنی به زیر آوارهای لغات عجیب و غریب و ترکیب‌های بسیار پیچیده دفن می‌شد. غالب خود را از قید و بند سنن و رسوم کهن جدا کرد. در شعر تشبیهات و استعارات تازه و نادر به‌کار برد. با ایجاد تازگی و ابتکار در لفظ و معنی طرز و روشی نو به وجود آورد. این ابتکار پایهٔ شعر اردو را که تا آن هنگام سست و متزلزل بود، استوار کرد. وی نخستین کسی است که عقاید و نظریات فلسفی در شعر اردو وارد کرده است. شعر غالب با وجود تنوع و دشواری سبک بیان نمونهٔ بلاغت و معنی‌آفرینی و قدرت افکار

است و بیشتر شعرای اردوسرا پس از او از آن سرمشق گرفتند. غالب در شعر اردو نخست پیرو سبک شعر میرزا عبدالقادر بیدل عظیم‌آبادی و سپس پیرو میرتقی میر شاعر اردوسرا بود. وی را از جهت علو مقامش در ادبیات اردو در شبه‌قارهٔ هند شهنشاه سخن نامیده‌اند. بیشترین شهرت و معروفیتش به‌سبب مجموعهٔ اشعار هزار و دویست بیتی اردوی او است که او را سرآمد سخنوران آن سامان کرده است و این شهرت به درجه‌ای است که دیوان شعر او را در ردیف ریگ‌ودا از کهن‌ترین نوشته‌های مقدس مذهب هندویی یا برهمنی دانسته‌اند. برخی ابیات و اشعار اردوی وی مثل سایر در آن زبان شده است. نثر اردوی او نیز در نامه‌هایی که بدان زبان به دوستان و شاگردانش می‌نوشت، محبوبیت او را دو چندان کرد. نامه‌های او سبب شد که شیوهٔ نامه‌نگاری به زبان اردو تغییر یابد و مردم به جای به کار بردن جملات رسمی و بی‌روح، زبان روزمره را در نوشتن نامه اختیار کنند. وی را در زمینهٔ نامه‌نویسی به‌زبان اردو مخترع سبکی منفرد دانسته‌اند. غالب معتقد است که زبان را باید از مردمی که به آن زبان صحبت می‌کنند آموخت و به‌نظر او ملاک و معیار اصالت زبان فارسی مردمان ایران هستند. از این‌رو، در شعر به شعرای فارسی‌زبان هندوستان، به‌جز امیرخسرو دهلوی چندان اعتنایی نداشت و به حال مردم شبه قاره که میان اشعار نظیری (ــ ۱۰۲۱ق) و قتیل فرقی نمی‌گذاشتند، تأسف می‌خورد و می‌گفت: «غالب سوخته‌جان را چه به گفتار آری ــ در دیاری که ندانند نظیری ز قتیل.» اما به آن شعرا که از ایران آمده و در هندوستان اقامت گزیده بودند، نظری مساعد داشت. در این‌باره می‌گوید: «... و آموزگارانه در من نگریستند. شیخ علی حزین به خندهٔ زیرلبی بی‌راه‌روی‌های مرا درنظر جلوه‌گر ساخت و زهرهٔ نگاه طالب آملی و برق چشم عرفی شیرازی، مادهٔ آن هرزهٔ جنبش‌های ناروا را در پای راه‌پیمای من بسوخت، ظهوری به سرگرمی گیرایی نفس حرزی به بازو، توشه‌ای به کمرم بست و نظیری لاابالی خرام به هنجار خاصهٔ خودم به چالش آورد.» غالب فارسی را با توجه به فصحای زبان فارسی و به‌ویژه آن فصحا که در محیط ایران زندگانی کرده‌اند یاد گرفته بود. دراین‌باره در عود هندی می‌نویسد: «برای تکمیل فارسی اصل‌الاصول مناسب طبع است و تتبع کلام اهل زبان... وقتی که کلام رودکی و عنصری و انوری، خاقانی و رشید وطواط و امثال آن‌ها مطالعه گردد، از تراکیب کلام آنان آشنا بشویم و ذهن ما به سوی کجی نرود؛ آن‌وقت معلوم می‌گردد که این است فارسی.»

غالب در سرایش اشعار خود از اشعار شعرای متقدم ایران تتبع و پیروی کرده است، چنان که در قصایدش پیرو عرفی، خاقانی و مولانای روم بوده است، مثلاً در تتبع یکی از قصاید عرفی به مطلع «ای متاع درد در بازار جان انداخته ــ گوهر هر سود در جیب زیان انداخته» قصیده‌ای به این مطلع در ستایش و حمد باری‌تعالی سرود: «ای ز وهم غیر غوغا در جهان انداخته ــ گفته خود حرفی و خود را در گمان انداخته.» در سرودن افکار فلسفی‌اش از اشعار مولانا جلال‌الدین رومی پیروی کرده، چنان که در تتبع این شعر مولوی «هر لحظه به شکل بتی عیار برآمد ــ هر دم به لباسی دگر آن یار برآمد» قصیده‌ای با این مطلع «گویند که در روز الست از ره مستی ــ حرفی ز لب کافر و دین‌دار برآمد» سرود. در غزل غالباً از سبک شاعرانی چون ظهوری، حزین، مولانا، امیرخسرو دهلوی، نظیری، انوری، سعدی و حافظ تتبع کرده است. مثلاً در پیروی از غزلی از ظهوری با مطلع «دوش آن بی‌صبر خود رنجید و رنجیدن نداشت ــ بی‌زبانی عذرها می‌گفت و نشنیدن نداشت» غزلی با این مطلع «خواست کز ما رنجد و تقریب رنجیدن نداشت ــ جرم غیر از دوست پرسیدیم و پرسیدن نداشت» سرود. یا در استقبال از این غزل سعدی «پیش کسی که درد به درمان برابر است ــ هر خنده‌ای به زخم نمایان برابر است» قصیده‌ای با این مطلع سرود: «گفتم حدیث دوست به قرآن برابر است ــ نازم به کفر خود که به ایمان برابر است.» در قطعه نیز پیرو شاعرانی چون حزین، مولانا، انوری، خاقانی و ظهیر بود. وی در شعر اردو و فارسی پیرو عبدالقادر بیدل دهلوی بود. این تأثیر در اشعار ابتدایی وی بیشتر است. در ۱۸۱۸م که در کلکته مثنوی باد مخالف را سرود، در آن از بیدل با تعبیرهایی مثل محیط بی‌ساحل، قلزم فیض، صاحب جاه و دستگاه و غیرنادان یاد کرده است. اما در نوشته‌های بعدی‌اش برای بیدل و ناصرعلی سرهندی تعبیر جاده‌ناشناسان را به کار برده و شیوهٔشان را لغزش مستانه نامیده است. با این که غالب از افراط بیدل در پیچیدگی سبک پرهیز می‌کرده، اما در افکار و اندیشه آیینهٔ تمام‌نمای او بوده است و این از تمام اشعارش برمی‌آید. در این باره در یادگار غالب (ص۱۹۶) آمده: «ولو که غالب در شعرگویی پیروی از شیوهٔ بیدل و دیگران را ترک گفته بود و در این زمینه انحراف از شیوه و سبک فارسی‌زبانان هیچ‌گاه روا نمی‌داشت، باز هم رنگ بیدل در افکار و اندیشه‌هایش تا زمان دراز پابرجا ماند.» مانند این بیت: «طریق عشق دشوار است از آیین خود بگذر ــ حریف کفر نتوان شدن باری مسلمان شو»

(بیدل) که غالب این بیت را سرود: «دولت به غلط نبود از سعی پشیمان شو ــ کافر نتوانی شد ناچار مسلمان شو.» غالب در غزل‌هایی که در آن‌ها کلمات و ترکیباتی مثل طلسم حیرت، قفل، کلید، جوهر، جوهر آینه، ورطهٔ گرداب، عقل کل، لاهوت، هیولی، افسون، تمثال، آگهی، عنقا، عدم، وجود، عقده، نیرنگ و دیگر واژه‌های فیلسوفانه‌ای از این دست وجود دارند و مضمون مطالب آن متصوفانه و مربوط به ماوراء طبیعت است، از بیدل پیروی کرده است. وی به تشبیب‌های قصاید خود بسیار مباهات کرده است. در موردی می‌آورد: «... من به قصاید فارسی خودم مباهات می‌کنم، ولی کسی نیست که از آن استفاده کند.» (یادگار غالب) در یکی از نامه‌های خود چنین می‌آورد: «... قصایدم را ملاحظه بفرمایید. اشعار تشبیبی زیاد است و مدحیه کم... در تشبیب قصاید، البته افتان و خیزان، من هم در قلمرو انوری و عرفی می‌رسم، اما مدح‌سرایی مانند ایشان برایم میسر نیست.» (مکتوبات غالب، ص۶۲، ۷۱) سبک شعر غالب سبک هندی است. این سبک دنباله‌روی طرزی نو و تازه بود که از سدهٔ دهم هجری در شعر فارسی و در اشعار سخنورانی در هند، مانند فیضی، صائب، عرفی، کلیم، نظیری و غالب بالید. در این سبک پیچیدگی و ابهام مدار اساسی سخن محسوب می‌شود. این شیوه که آمیخته با تشبیهات و استعاره‌های بسیار است، مکتب نکته‌پردازی و نازک‌خیالی است. از شاعرانی که این راه را قوت بخشیدند، می‌توان از اسیر شهرستانی که برخی او را بانی بنیاد خیال‌بندی دانسته‌اند، غنی کشمیری (ــ ۱۰۷۹ق)، شوکت بخاری (ــ ۱۱۰۷ق)، ناصرعلی سرهندی (ــ ۱۱۰۸ق)، جویای تبریزی (ــ ۱۱۱۸ق)، بیدل عظیم‌آبادی (ــ ۱۱۳۳ق)، آفرین لاهوری (ــ ۱۱۵۴ق) و گرامی کشمیری (ــ ۱۱۵۸ق) نام برد. برخی از آنان این طرز را به نهایت رسانده و از همه درگذشته و حتی به لغزش‌هایی در سخن افتاده‌اند. درست است که این گروه از گویندگان که نزدیک به تمامی‌شان از هند برخاسته‌اند و صاحبان واقعی سبک معروف به هندی هستند، در لفظ و معنی بر نشانه‌های پای اسیر و صائب گام نهادند، اما در راه نکته‌یابی و اصرار در آوردن مضمون‌های باریک که لفظ گنجایش آن را ندارد بسیار از آن دو دورتر رفتند، چندانکه برخی ابیاتشان را به دشواری و با تأویل و توجیه باید دریافت. از آن پس، زیاده‌روی‌های آنان و تمام کسانی که پس از آن‌ها در هند و ایران خواسته‌اند شیوهٔ اسیر و صائب را دنبال کنند سبب بدنام شدن و متروک ماندن آن طرز در سده‌های سیزدهم و چهاردهم هجری در ایران شد. سبک شعری غالب آمیزه‌ای از سبک هندی و سبک‌های خراسانی و عراقی است، یا به تعبیر دیگر پل ارتباطی دورهٔ جدید و قدیم شعر فارسی است و در آثارش رد پایی از ادبیات کهن و نو به چشم می‌خورد، زیرا روزگار وی مقارن دورهٔ بازگشت ادبی در شعر شاعران ایرانی بوده است. پس از آن که در سبک هندی شعر به سرعت و افراط به سمت پیچیدگی و ابهام و تشبیهات و استعارات بارد و دور از ذهن، مضمون‌یابی‌ها، نازک‌خیالی‌ها، باریک‌اندیشی‌ها و فاصله گرفتن لفظ و معنی پیش رفت، شماری از شعرای آن روزگار ایران، همچون شعله، مشتاق، عاشق، آذر، هاتف، صباحی، نشاط، صبا، سروش، یغما و دیگران بر آن شدند تا در قصیده و غزل همان ساده‌گویی و سلاست شعرای قدیم خراسان و عراق را پیش گیرند و سبک و شیوهٔ هندی راکنار گذارند. در این هنگام در هند نیز همین حرکت و بازگشت ادبی آغاز شد و شاعرانی مانند واقف لاهوری، محمدعلی حزین، قمرالدین منت، سراج‌الدین آرزو، قتیل، مؤمن، شیفته و غالب دهلوی کوشیدند تا خود را از پیچ و خم‌های سبک هندی کنار کشند و شیوهٔ شاعران گذشته، همچون مسعود سعد، سنایی، امیرخسرو، فخرالدین عراقی و حسن دهلوی را زنده کنند که در این میان غالب از پرچمداران بازگشت ادبی هند به شمار می‌آید. هر چند که غالب و شاعران روزگارش نتوانستند به یکباره پیچیدگی سبک هند را ترک کنند، دست‌کم توانستند اعتدالی در سبک شعر پدید آورند، چنان که با ترکیب سبک‌های هندی، خراسانی و عراقی سبکی خاص آفریدند: «سخن ساده دلم را نفریبد غالب ــ نکته‌ای چند ز پیچیده بیانی به من آر.» غالب باریکی کمر معشوق را چنین وصف کرده است: «زین موی که بر میان توست ای بدکیش ــ باشد کمرت خجل ز بی برگی خویش / آمیزش موی با میانی که تو راست ــ همسایگی توانگر است با درویش.» یعنی آن را باریک‌تر از تارهٔ موی او می‌داند و می‌گوید چون کمر تو باریک‌تر از موی تو بود، خجل و شرمنده شد. شبلی نعمانی دربارهٔ شیوهٔ شعر وی آورده است: «در ابتدا بر اثر متابعت از بیدل به راه غلط افتاده بود، لیکن پیروی از کلیم، نظیری، طالب آملی و عرفی وی را حفظ کرد. وی در قالب قصیده اسلوب قدما و متوسطین را اختیار نمود، اگر چه در اکثر قصاید وی بدعت‌های متأخرین، حتی خامی‌های آن‌ها یافت می‌شود؛ لیکن در آخر، همهٔ این پیچیدگی‌ها و ناتراشیدگی‌ها از بین رفته، به کلی رنگ سخن استادان به خود گرفت. در طبع میرزا غالب، مادهٔ اجتهاد و جدت

به منتها درجهٔ شدت وجود داشت و از این‌رو هر چه به‌واسطهٔ پیروی از قدما نهایت درجه احتیاط می‌نمود، با این‌حال شیوهٔ خاص خود را هم از دست نمی‌داد.» به اعتقاد اغلب ادبا و منتقدان، «غالب به‌زیبایی و علو سبک شهرت یافته است» و او را صاحب سبکی خاص می‌شناسند، چنان‌که خود گوید: «به فن شعر چه نسبت به من نظیری را ــ نظیر خود به سخن هم منم سخن کوتاه.» غالب بسیار پیش‌تر از تحقیقات جدید دربارهٔ سبک‌شناسی به سبک‌های گوناگون شعر فارسی پی برده و نظرات خود را چندین بار ابراز کرده است. صرف‌نظر از اصطلاحات کنونی، مطالب وی با گفتارهای استادان سبک‌شناسی تقریباً مطابقت دارد. در نامه‌ای از مجموعهٔ نامه‌های خود به نام عبدالغفور سرور در اردوی معلی (ص ۱۶۶، چاپ اله‌آباد) چنین آورده است: «... از رودکی و فردوسی گرفته تا حکیم سنایی و انوری و خاقانی و غیره شعرای فارسی در یک گروه می‌باشند و کلام ایشان به اندک تفاوت وضعی مشابه و مشترک دارد. آنگاه حضرت سعدی شیرازی به عنوان مبتکر طرزی خاص نمودار شد. دیگر فغانی است که واضع و مبتدع‌اندازی ویژه‌ای می‌باشد. روش فغانی را عرفی و نوعی و نظیری و غیره ترقی داده‌اند و بارک‌الله قالب شعر ازین روش فکرزا جان گرفته است. پیروان بعدی روش مذکور البته سلامت بیان، روانی گفتار و سهل‌گویی را ترک گفته‌اند. در میان گروه اخیر حکیم شفایی و قدسی مشهدی و سلیم تهرانی و صائب را می‌توان نام برد. پس شعر به سه روش می‌باشد، خاقانی و امثال او، سعدی و پیروان وی و کسانی نظایر و پیروان صائب تبریزی.» غالب در نثر فارسی نیز روشی تازه در پیش گرفت، چنانکه خود را از تنگناهای دشوار عربی‌گویی و پیچیدگی الفاظ آن رها کرده و بیشتر به‌فارسی سره پرداخته است. این ویژگی در دستنبو، مهر نیمروز و برخی نامه‌هایش به کار رفته است. وی در نثر خود از صنعت مجرد / معطل نیز بهره برده، چنان‌که الفاظ و لغات نوشته‌اش همگی بدون نقطه هستند. از شاگردان وی می‌توان از نواب ضیاءالدین‌خان، میرمهدی مجروح، میرزا قربانعلی‌بیگ سالک، خواجه الطاف حسین حالی، منشی هرگوپال تفته، نواب علاءالدین‌خان علوی، زکی، عزیز و جوهر را نام برد که روش او را در اردو و فارسی رواج دادند. ناطق مکرانی (ــ ۱۲۶۴ق) نیز از سبک غالب پیروی کرده است. وی نزد ادیبان، مردم و دولت‌های هند و پاکستان چندان مقبولیت دارد که در روز سالگرد درگذشتش مراسم یادبود برپا می‌کنند.

مجله‌های ادبی پاکستان و هند شماره‌های مخصوص دربارهٔ غالب و مختصات شعر او منتشر می‌کنند، مثل شمارهٔ یازدهم از جلد شانزدهم مجلهٔ هلال (اسفند ۱۳۴۷ش، شمارهٔ مسلسل ۸۸) که اختصاص به غالب و شرح احوال و آثار او دارد. در سالروز مرگ غالب انجمن‌های ادبی در تمام شهرهای بزرگ جلساتی خاص تشکیل می‌دهند، ادبا و ناقدان شعر دربارهٔ خدمات ادبی و شعری غالب سخنرانی‌ها ایراد می‌کنند، هیأت‌های مطبوعاتی به یادبود سالگردش، آثار وی، شرح‌های اشعارش و ترجمهٔ حال او را انتشار می‌دهند، پژوهندگان باذوق و منتقدان باقریحه مقالات محققانه‌ای دربارهٔ غالب می‌نویسند و در رادیو و تلویزیون برنامه‌ها اجرا می‌کنند. ارادتمندانش به‌مناسبت جشن یادبود غالب سازمان یادگار غالب را تشکیل داده‌اند و ادارهٔ پست تمبر و پاکت‌های مخصوص چاپ کرده است. سمینارها و آکادمی‌هایی که در زمینهٔ غالب‌شناسی دایر است، چاپ و انتشار آثار وی را با تصحیح و تحقیق به‌عهده دارند و غالب‌شناسی یکی از دروس ادبیات در دانشگاه‌های هند و پاکستان است. زیدی کاریکاتوریست معروف پاکستانی اشعاری از غالب را که جنبهٔ فکاهی داشته، به‌صورت کاریکاتور درآورده است. مراسم جشن یادبود غالب نه تنها در پاکستان و هند برگزار می‌شود، در دیگر کشورها هم از این شاعر تقدیر و تجلیل می‌کنند، مانند روسیه، امریکا، کانادا، فرانسه، ایتالیا، هلند، چکسلواکی، ایران و افغانستان. در روسیه دیوان غالب با حواشی مرصع چاپ شده است. در سمرقند بزم شاعرانه‌ای ویژهٔ غالب ترتیب داده شد و شاعران و نویسندگان بزرگ جهان در آن شرکت کردند. در امریکا از سوی انجمن آسیایی نیویورک، خانم بونی کراون که رئیس برنامه‌های ادبیات آسیایی است کمیته‌ای تشکیل داد که وسایل ترجمهٔ آثار شعری غالب را به انگلیسی فراهم می‌کرده است. از جمله کتاب‌هایی که به مناسبت صدمین سال درگذشت وی منتشر شد هنگامهٔ دل‌آشوب، اسدالله غالب، غالب نام‌آور و فلسفهٔ کلام غالب را می‌توان یادکرد. از آثارش در نظم: مثنوی ابر گهربار که مؤلف می‌خواسته جنگ‌ها و معجزات پیامبر را به پیروی از شاهنامهٔ فردوسی بسراید، اما تنها تمهیداتی از آن را در ۱۱۰۰بیت سرود و ناتمام مانده است. این مثنوی در ضمن کلیات غالب (لکنو، ۱۲۸۰ق) به‌چاپ رسیده است. محمد رفیق خاور در ۱۳۷۵ق آنرا به نظم اردو درآورد؛ مثنوی باد مخالف / آشتی‌نامه در مباحثهٔ ادبی میان او و شاعران کلکته که در آن از آنان گله و شکایت می‌کند. این اثر

در کلیات غالب چاپ شده است؛ مثنوی چراغ دیر / چرخ دیر که آن‌را با شکایت‌گونه‌ای از دوستان و ستایش از حسام‌الدین حیدرخان (ـ ۱۸۴۶م) آغاز می‌کند و سپس به وصف شهر بنارس می‌پردازد؛ مثنوی درد و داغ که داستان برزگر تهیدستی است که با پدر و مادر خود در بیابان به درویشی می‌رسند و از وی تغییر سرنوشت‌شان را می‌خواهند. بدین‌ترتیب، پیرزن جوان می‌شود و پدر و پسر ثروتمند می‌شوند. در بازگشت به خانه به شاهزاده‌ای برمی‌خورند. زن جوان شده به شاهزاده دل می‌بازد و همسرش را متهم می‌کند که او را ربوده است، سپس با شاهزاده به شهر می‌رود؛ مثنوی رنگ و بو داستان یکی از خسروان نیک‌خواه هند است، چنان که شاهزاده‌ای با درویش تنگدستی روبه‌رو می‌شود. درویش می‌گوید: «کای شه‌زاده گدا نیستم ــ طالب ایثار و عطا نیستم.» شاهزاده نیز کدو و گلیم کهنهٔ او را به بهایی گران می‌خرد. شبانگاه در خواب و بیداری می‌بیند که ثروت خود را از دست داده و در برابر، صفت همت را به‌دست آورده است؛ ساقی‌نامه که آن را در پاسخ نظامی که پرهیز از می‌گساری را برای خود فخر می‌دانست، سروده است. این مثنوی‌های کوتاه به‌همراه دیگر مثنوی‌های کوتاه وی در کلیات غالب به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۳۸۷ق)؛ سبدچین / سبد چمن در قصاید و غزلیات است که در هفت‌صد و سی بیت در ۱۸۶۷م در دهلی منتشر شد؛ باغ دو در / سبد باغ دو در که مجموعه‌ای از نظم و نثر در دو در است: در یکم در قطعات، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مثنوی‌ها، قصاید، غزلیات، فردیات، رباعیات و تخمیس غزل قدسی مشهدی. در دوم در شصت نامهٔ غالب و هفت تقریظ بر کتاب‌های مختلف که غالب آن‌را در ۱۲۸۳ق به چاپ رساند. در دوم به تنهایی در ۱۹۶۰م در لاهور چاپ شده است؛ مثنوی دعای صباح که ترجمهٔ منظوم دعاءالصباح منسوب به حضرت علی (ع) است. این مثنوی در صد و بیست و نه بیت است و هفت بیت پایانی آن ترجمهٔ دعایی است که به حضرت علی (ع) نسبت داده‌اند و در دورهٔ زندگی غالب در لکنو به‌چاپ رسید؛ رسالهٔ فن بانک که غالب در سبد باغ دو در از آن یادکرده و بر آن مقدمه و خاتمه نوشته است؛ غالب نخستین مجموعهٔ نظم فارسی‌اش را در ۱۲۵۴ق تدوین کرده و برای آن نام میخانهٔ آرزو را برگزیده بود، اما در ۱۲۶۱ق به تصحیح و گردآوری نواب ضیاءالدین احمدخان با نام کلیات فارسی در شش‌هزار و شش‌صد و هفتاد و دو بیت در دهلی به‌چاپ رسید. چاپ دوم آن در ۱۲۸۰ق در ده‌هزار و چهارصد و بیست و چهار بیت منتشر شد. این اثر بار دیگر در ۱۳۸۷ق با تنظیم و تصحیح سید مرتضی‌حسین فاضل لکنویی در سه مجلد با عنوان کلیات فارسی غالب به‌چاپ رسید. مجلد نخست در مقاله‌ای با عنوان پیش‌گفته از فاضل لکنویی، سپس در مقدمه در احوال و هنر غالب از عابدعلی عابد و پس از آن قطعات، مثنوی‌ها، فاتحه‌ها، نوحه، مخمس و ترکیب‌بند و ترجیع‌بند، مجلد دوم در هفتاد و یک قصیده و مجلد سوم در غزل‌های مختوم به الف تا یا، صد و سی و دو رباعی، معمیات و ابیات متفرقه؛ دیوان اشعار که مجموعهٔ غزلیات، قصاید، مثنوی‌ها، قطعات، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، رباعیات و مفردات است و بارها در هند چاپ شده، از جمله در ۱۸۷۲م در لکنو. در ایران نیز به‌کوشش محسن کیانی در ۱۳۷۶ش در تهران به‌چاپ رسیده است؛ گل رعنا که منتخبی از سروده‌های اردو و فارسی وی است غالب آن‌را در ۱۲۴۴ق در یک دیباچه و دو در (در یکم در سروده‌های هندی و در دوم در سروده‌های فارسی) و یک خاتمه به‌پایان رساند؛ رباعیات فارسی غالب که به‌کوشش امیرحسن نورانی، استاد فارسی دانشگاه دهلی در ۱۹۶۸م در لکنو به چاپ رسیده است؛ مجموعهٔ غزلیات فارسی وی به‌کوشش یوسف‌حسین به انگلیسی ترجمه شده و در ۱۹۸۰م در دهلی‌نو چاپ شده است. از آثارش در نظم اردو: دیوان اردو در هزار و هفت‌صد و دو بیت که چندین‌بار به چاپ رسیده و نخستین‌بار در ۱۲۵۷ق منتشر شده است. این چاپ تقریظ نواب ضیاءالدین احمدخان را دارا است. از دیگر چاپ‌های آن باید از چاپ مؤسسهٔ غالب‌شناسی نام برد که به تلاش شاهد ماهلی در ۱۹۸۶م در دهلی چاپ شده است. دیوان مصور اردوی غالب نیز با نام مرقع چغتایی منتشر شده است؛ مجموعهٔ غزلیات اردوی وی با نام *GHAZALS OF GHALLIB* در ۱۹۹۴م در دهلی به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است؛ منظومهٔ قادرنامه در لغت منظوم به‌فارسی و اردو در صد و سی و هفت شعر، دو قطعه و یک غزل که آن را برای آموزش پسران خواهرزادهٔ خود، زین‌العابدین عارف سرود و چون با نام قادر آغاز شده، به این نام نامیده شده است (لاهور ۱۸۷۳م)؛ بیاض غالب که در ۲۵۳ غزل است. از آثار منثورش: پنج آهنگ در نامه‌نگاری که میرزاعلی‌بخش‌خان رنجور فرزند الهی‌بخش‌خان آن را پس از ۱۲۵۱ق گردآوری و با نام پنج‌آهنگ در پنج بخش و هر بخش در یک آهنگ مرتب و منظم کرد: آهنگ یکم در فن نامه‌نگاری و رعایت القاب و آداب و پایگاه کسانی که به آن‌ها نامه نوشته

می‌شود، است. در این آهنگ سبک نویسندگی غالب کاملاً مشهود است، چنان‌که به ساده‌نویسی گرایش دارد و می‌کوشد لغت‌های نامأنوس را در زبان فارسی به کار نبرد، به‌ویژه سبک و انشای زبان‌های هندی که اصل سنسکریتی دارند در شیوهٔ نویسندگی فارسی راه نیابد و لغت‌های عربی نیز به اندازهٔ لازم و ضروری در نوشته‌های فارسی به کار رود. آهنگ دوم در دستور زبان فارسی است که در آن از مصدر، اسامی، زمان‌های افعال، لغات، مصطلحات، ضرب‌المثل‌ها و برخی ترکیبات کلامی سخن می‌رود. آهنگ سوم در انتخاب اشعاری است که به مناسبت می‌توان از آن‌ها در نامه‌نگاری استفاده کرد. آهنگ چهارم در دیباچه و پایانه‌ای است به نثر آمیخته به‌نظم که غالب آن‌ها را بر کتاب‌های خود و کتاب‌های دیگران نوشته و نیز شماری نوشته‌های ادیبانهٔ دیگر. نمونه‌ای از آن‌ها دیباچه و خاتمه‌ای است که غالب بر دیوان فارسی خود نوشته و در کلیات نظم او موجود است. این بخش از لحاظ داشتن مطالبی که به زندگی وی مربوط می‌شود، بخشی غنیَ و قابل ملاحظه است. آهنگ پنجم در نامه‌هایی است که برای امیران، دوستان و آشنایان خود نوشته است. گویا نسخه‌ای از آن‌ها را برای ضبط نگاه داشته بوده است. در متن نامه‌ها غالباً از شعرهای خود استفاده کرده است. این بخش از دیگر بخش‌ها مفصل‌تر است و نزدیک دو سوم کتاب را در بر می‌گیرد (دهلی، ۱۸۵۳م)؛ مهر نیمروز / پرتوستان / ماه نیم‌ماه که در داستان‌های قدیمی و حکایت‌های منسوب به پیامبران و پادشاهان است و مطالب آن از روزگار آدم و حوا آغاز می‌شود. حکایت‌ها به اختیار بیان شده و به مناسبت در میان آن اشعاری هم آمده است. غالب در وجه تسمیهٔ آن می‌آورد: «در ۳۰ شعبان ۱۲۶۶ق در خدمت شاه بودم، شش پارچه و جقه به من پوشانده و برای تاریخ‌نگاری شاهان تیموری مأمور شدم. تاریخ شاهان جغتایی را تا همایون [۹۳۷ـ۹۶۳ق] تا مارس ۱۸۵۱م نگاشته خدمت مولوی سید رجب‌علی فرستادم. اما پادشاه دهلی [بهادرشاه آخرین پادشاه تیموری هند] دستور داد که آغاز تاریخ را از آغاز آفرینش بسازم و چنین کردم و نام آن‌را پرتوستان نهادم. در دو جلد: یکم از آغاز تا همایون به نام مهر نیمروز و دوم از اکبر تا به امروز به نام ماه نیم‌ماه. مهر نیمروز چنین‌بار چاپ شده، از جمله در ۱۹۶۹م که به کوشش عبدالشکور احسن در لاهور منتشر شد؛ دستنبو / دستنبو، به‌نثر آمیخته به نظم و در رویدادها و نابسامانی‌های روزگار مؤلف که از ۱۲۷۴ تا ۱۲۷۵ق سرگرم نگارش آن بوده است.

غالب در این کتاب از جنگ‌های آزادی هند، کشتار دهلی، گرفتاری خودش و وضع خانوادگی‌اش یاد کرده و در حقیقت تاریخ گویای روزگارش است. در نگارش این اثر، غالب به عمد از لغت‌های سرهٔ فارسی بهره گرفته و به ناچار چند لغت از لغت‌های دساتیری را در نوشته‌های خود آورده است، چنان که در جملهٔ «اندازهٔ این بر بست و برنهاد نه بدان اندازی است که این کالبدهای با هم ستیزنده از یک‌دگر گریزنده بهم آمیزنده روان نداشته باشند.» (دستنبو، چاپ لاهور، ۳۳) بربست و برنهاد هر دو به معنی قانون آمده و ترکیب‌های با هم ستیزنده، از یک‌دگر گریزنده و به هم آمیزنده از ترکیب‌هایی است که در نوشته‌های نویسندگان شبه قاره نمونه‌های فراوان دارد. کتاب با قصیده‌ای در ستایش حرمین شریفین آغاز می‌شود. در چاپ دوم این کتاب که انجمن ادبی تاریخ روهیل‌کهند چاپ کرده، قصیده در آخر کتاب آورده شده است و نیز منظومهٔ «قطعهٔ چراغان» را که در ۱۸۵۸م در تهنیت فتح دهلی سروده بود، در خود جای داده است. این منظومه در هشتاد و پنج بیت است و غالب کلمات مشکل منظومه را در پاورقی‌ها شرح کرده است (آگره ۱۲۷۵ق)؛ قاطع*برهان که در نقد و بررسی و رفع برخی اشتباه‌های فرهنگ برهان قاطع حسین خلف تبریزی است (ــ ۱۰۶۲ق). غالب در این اثر بر شرح و تفسیر برخی لغات برهان قاطع انتقادهای زننده دارد، گرچه در برخی از آن‌ها حق با او است. این انتقادهای زننده سروصدای زیادی بلند کرد. گروهی را به طرفداری از حسین خلف و گروهی دیگر را به جانبداری از غالب واداشت و کتاب‌هایی در موافقت یا مخالفت قاطع برهان به اردو و فارسی نوشته شد. قاطع برهان در ۱۸۶۲م در لکنو به‌چاپ رسید؛ درفش کاویانی که آن‌را پس از قیل و قالی که در مخالفت با قاطع‌برهان برپا شده بود، با تغییرات و اصلاحات و اضافاتی بر آن نوشت (دهلی، ۱۸۶۵م)؛ مآثر غالب که مجموعهٔ سی و دو نامهٔ فارسی غالب به دوستان و یارانش است و قاضی عبدالودود آن را گردآورده است؛ متفرغات غالب که نامه‌های فارسی او است و مسعود حسن صاحب رضوی آن‌را گرد آورده است؛ تضمین گلستان که در ۱۸۷۳م در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ کلیات نثر غالب که شامل پنج آهنگ، مهر نیمروز و دستنبو است (کانپور، ۱۲۹۳ق و لکنو، ۱۸۷۱م). منتخبی از این کلیات به نام آهنگ پنجم در ۱۳۲۸ق در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است؛ از آثارش در نثر اردو: عود هندی در صد و سی و هفت نامه و چند مقالهٔ انتقادی است که در آن نام بسیاری از دوستان و

صاحب‌نظران روزگار غالب آمده است (دهلی، ۱۸۶۹م)؛ اردوی معلی که مجموعهٔ نامه‌های او به اردو است؛ نادرات غالب در هفتاد و یک نامه؛ نکات غالب که دو بخش دارد: نکات غالب و رقعات غالب. بخش یکم در دستور زبان فارسی است و بخش دوم در پانزده نامهٔ او به کسان به‌نظم و نثر است (دهلی، ۱۸۶۷م). بخش دوم را منشآت و مکاتیب وی نیز نام داده‌اند؛ نادر خطوط غالب در بیست و هفت نامه. پس از درگذشت غالب امتیازعلی‌خان عرشی صد و پانزده نامهٔ غالب را که به نام نواب یوسف‌علی‌خان و نواب کلب‌علی‌خان نگارش یافته بود، با نام مکتوبات غالب در ۱۹۳۸م منتشر کرد. مخالفان قاطع‌برهان کتاب‌هایی در رد آن نوشته‌اند و غالب نیز با نوشتن کتاب‌هایی ردیه‌های آنان را رد کرده است، از جمله نامهٔ غالب در رد ساطع برهان میرزا رحیم‌بیگ میرتهی (دهلی، ۱۸۶۵م). این مجموعه بعدها در مجموعهٔ عود هندی گنجانده شد. لطایف غیبی در رد محرق قاطع برهان که احتمالاً غالب آن‌را به‌نام شاگرد خود سیاح منتشر کرده است (دهلی، ۱۸۶۵م)؛ قطعهٔ غالب در رد مؤید برهان؛ سؤالات عبدالکریم که در ۱۲۸۱ق در دهلی تألیف شده و ردی بر محرق قاطع برهان است (دهلی، ۱۸۶۵م)؛ تیغ تیز که رساله‌ای است در جواب مؤید برهان احمدعلی شیرازی و در ۱۸۶۷م تألیف شد. احمدعلی نیز در رد تیغ تیز، شمشیر تیزتر را نوشت (چاپ در ۱۸۶۸م). دربارهٔ احوال زندگی وی کتاب‌هایی مستقل به‌چاپ رسیده است، مانند میخانهٔ آرزو در شرح احوال، بررسی آثار و برگزیدهٔ اشعار غالب دهلوی که به کوشش محمدحسن حائری در ۱۳۷۱ش در تهران به‌چاپ رسید؛ *GHALIB LIFE AND LETTERS* که به کوشش رالف روزل و خورشیدالاسلام در ۱۹۹۴م در دهلی منتشر شده است.

منابع: احوال و آثار میرزا اسدالله‌خان غالب؛ برهان قاطع، مقدمه؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۲۲۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۸۲-۱۲۵؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۴۴-۱۴۵؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۳۴-۱۳۷؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۰۰-۱۰۱؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۶۲-۱۶۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۸۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۸۳، ۳۰۸-۳۰۹؛ جونل، ۱۱۴-۱۱۵؛ دیوان غالب دهلوی، به‌کوشش محسن کیانی، مقدمه؛ دیوان غالب، اسدالله‌خان غالب، به‌کوشش شاهد ماهلی؛ الذریعه، ۹/۷۸۴؛ سرو آزاد، ۲۲۰-۲۲۱؛ سفینهٔ هندی، ۱۴۸؛ شمع انجمن، ۳۴۷-۳۵۵؛ غالب اور انقلاب ستّاون؛ غالب‌نامه؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱/۱۳۹، ۹۴۶، ۱۳۶۱-۱۳۶۲؛ ۲/۲۰۹۰، ۲۳۴۵-۲۳۴۶؛ ۴/۴۱۲۲-۴۱۲۳، ۵۰۶۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۳۱۷؛ ۵/۴۱۹-۴۲۲، ۴۴۳؛ ۶/۱۰۵۳؛ ۸/۱۳۲۳-۱۳۲۷، ۱۳۳۷؛ ۱۰/۵۸۸-۵۹۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۶۳، ۱۳۵۲، ۱۵۳۳، ۲۱۳۳؛ گزیدهٔ اشعار سبک هندی، ۳۹۸؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین کنگرهٔ پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱/۳۴۱؛ مقالات‌الشعرا، ۴۵۹؛ مکارم‌الآثار، ۲،۱/۴۲۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱/۵۵۲-۵۵۵؛ میخانهٔ آرزو، شرح احوال بررسی آثار و گزیدهٔ اشعار غالب دهلوی؛ یادگار غالب، مرتبهٔ الطاف حسین حالی؛ سید وحید اشرف، «رباعیات فارسی غالب»، دانش، شمارهٔ ۱۶، زمستان ۱۳۶۷ش، صص۱۰۳-۱۲۴؛ علوم مقدم، «غالب کیست»، همان‌جا، شمارهٔ ۱۷-۱۸، بهار و تابستان ۱۳۶۸ش، صص۹-۵۱؛ سید احسن‌الظفر، «تأثیر بیدل بر غالب»، همان‌جا، شمارهٔ ۵۱، زمستان ۱۳۷۶ش، صص۲۹-۳۸؛ سید محمداکرم‌شاه، «غالب در افکار اقبال»، همان‌جا، صص۳۹-۴۲؛ محمدسلیم‌ملک، «غالب بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌گوی شبه قاره»، همان‌جا، صص۴۳-۴۹؛ پروفسور معین‌الرحمان، «جمع و ترتیب دیوان اردوی غالب و کالی‌داس گپتا رضا»، ترجمهٔ بشارت میرزا، همان‌جا، صص۵۰-۵۵؛ شهریار نقوی، «میرزا اسدالله‌خان غالب دهلوی»، وحید، سال ششم، شمارهٔ ۷، ۱۳۴۸ش، صص۵۵۹-۵۶۶؛ راهنمای کتاب، سال دهم، شمارهٔ ۳، ۱۳۴۶ش، ص۲۸۰؛ مهری باقری، «ملاحظاتی دربارهٔ جهان‌بینی ادبی غالب»، قند پارسی، شمارهٔ ۵، زمستان ۱۳۷۱ش، صص۶۱-۶۶؛ سید حسن عباسی، «غالب‌شناسی در ایران»، همان‌جا، شمارهٔ ۹، بهار ۱۳۷۴ش، صص۱۷۷-۱۸۸؛ محمدکاظم کهدویی، «ویژگی‌های نظم و نثر در آثار قائم مقام فراهانی و میرزا اسدالله غالب»، همان‌جا، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴ش، صص۱۳۷-۱۴۷؛ ناصر نیکوبخت، «غالب دهلوی و علوم متداول در شعر»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۷۸ش، صص۱۰۴-۱۱۹؛ پروفسور هادی، «میرزا غالب، ملک‌الشعرای بهادرشاه ظفر»، همان‌جا، سال دوم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۶ش، صص۱۹-۶۸؛ عبدالحی حبیبی، «خصایص و ارزش‌های شعر فارسی غالب دهلوی»، یغما، سال بیست و دوم، شمارهٔ پنجم، مرداد ۱۳۴۸ش، صص۲۴۹-۲۵۵؛ همان، همان‌جا، صص۳۰۸-۳۱۴؛ شفیعی کدکنی، «شعر پارسی در آن‌سوی مرزها، غالب دهلوی» هنر و مردم، تیر ۱۳۴۷ش، شمارهٔ ۶۹، صص۲۴-۲۹؛ ح.داریوش، «اسدالله غالب»، هلال، سال یکم، شمارهٔ ۲، دی

۱۳۳۱ش، صص۳۵- ؛ ناظرحسن، «شخصیت غالب در اشعار وی»، همان‌جا، سال دوم، شمارهٔ ۳، آبان ۱۳۳۳ش، ص۲۲؛ همان‌جا، سال شانزدهم، شمارهٔ ۱۱، اسفند ۱۳۴۷ش، ویژهٔ غالب؛ شهریار نقوی، «غالب نام‌آور»، همان‌جا، سال ۱۷، شمارهٔ یازدهم، اسفند ۱۳۴۸ش، صص۲-۱۰؛ محمدریاض، «مقام غالب در سبک‌شناسی فارسی»، همان‌جا، صص۱۲-۱۷؛ قادی سید کلیم‌الله حسنی، «زبان فارسی در هند»، آینده،سال هشتم، شمارهٔ ۱۲، اسفند ۱۳۶۱ش، صص۸۵۳-۸۵۸؛ الله‌دتا چودهری، «میرزا اسدالله‌خان غالب»، وحید، سال ششم، شمارهٔ ۲ و ۳، صص۱۱۹-۱۲۶؛ شهریار نقوی، «میرزا اسدالله‌خان غالب دهلوی»، همان‌جا، شمارهٔ ۷، صص۵۵۹-۵۵۶؛ نصیراحمد صدیقی، «مثنویات غالب (فارسی)»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، سال نهم، شمارهٔ یکم، صص۱۷۹-۱۹۶؛ محمد علوی مقدم، «سیری در اندیشه‌های غالب دهلوی»، همان‌جا، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۴، صص۵۸۳-۶۲۴؛ پوهاند غلام‌حسن مجددی، «حیات غالب»، ادب، سال چهاردهم، شمارهٔ ۱-۲، صص۸-۱۷؛ پروفسور رضوان حسین، «میرزا غالب و مکتب میرزا بیدل»، همان‌جا، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۴، صص۲۰۷-۲۱۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 189; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/527, 647.

حجتی

غالب زیدپوری (qā.leb.zeyd.pu.ri)، میرجلال‌الدین، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم زیدپور از توابع لکنو بود و «به‌حیثیت علمی، خصوص طبابت، و به حسن اخلاق و لطیفه‌گویی و بذله‌سنجی پیراستگی» داشت. در موسیقی نیز ماهر بود و «کبتِ هندی خوب می‌گفت.» در سلک ملازمان شجاع‌الدوله، نواب اوده (۱۱۶۷-۱۱۸۹ق) به سر می‌برد و در جاهای گوناگون قلمرو او حکومت کرد. در اواخر سدهٔ دوازدهم، در حدود شصت‌سالگی، درگذشت. هنگامی که سید عبدالوهاب افتخار دولت‌آبادی تذکرهٔ بینظیر را می‌نگاشت (۱۰۷۲ق)، غالب دیوانی نزدیک به بیست‌هزار بیت فراهم آورده بود. کتابی به‌نام گلدستهٔ معانی که در تاریخ امام زمان(ع) است به او نسبت داده‌اند.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۰۴-۲۰۵؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۰۱؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۳۲؛ سفینهٔ هندی، ۱۴۸-۱۴۹؛ شمع انجمن، ۳۴۱-۳۴۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۴۷/۳؛ مخزن‌الغرائب، ۲۳۴/۳؛ نتایج‌الافکار، ۵۲۱-۵۲۲؛ نشتر عشق، ۱۱۲۲/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 189.

برزگر

غالب عظیم‌آبادی، محمدسعید / محمدسعد قریشی ← سعید عظیم‌آبادی

غایبی اصفهانی ← غیبی اصفهانی

غبار اصفهانی (qo.bār-e.es.fa.hā.ni)، میرزا ابوتراب پسر ملتفت‌خان میرزا محمدعلی پسر میرزا حبیب، - ۱۱۴۱ / ۱۱۴۳ / ۱۱۵۰ق، شاعر ایرانی‌تبار و فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش میرزا محمدعلی از نجبا و مشاهیر اصفهان و از «سلسله میرزایان دفتر سلاطین صفویه» بود. میرزا محمدعلی با برادر خود میرزا محمدطاهر، متخلص به طاهر، که در ۱۱۲۹ق درگذشت (برخی منابع غبار را پسر میرزا محمدطاهر نوشته‌اند که درست نمی‌نماید) به هند رفت. آن‌دو در دکن نزد مخلص‌خان، بخشی تن اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ق) تقرّب جستند و به پایمردی او به درگاه اورنگ‌زیب راه یافتند و میرزا محمدعلی لقب متلفت‌خان و میرزا محمدطاهر لقب التفات‌خان یافت. میرزا محمدعلی در اواخر دورهٔ بهادرشاه (۱۱۱۹ - ۱۱۲۴ق) صوبه‌دار عظیم‌آباد شد و پس از برکناری، هنگامی که رهسپار اردوی شاهی بود، در قصبهٔ اتاوه درگذشت. میرزا ابوتراب پس از مرگ پدرش با برادر خود میرزا ابومحمد، مخاطب به نثارعلی‌خان، به اکبرآباد رفت و مدتی دراز در آن شهر به سر برد. وی در این دوره با سراج‌الدین علی‌خان آرزو که در اکبرآباد درس می‌خواند پیوند دوستی بسیار نزدیکی برقرار ساخت. آرزو در تذکرهٔ مجمع‌النفایس می‌گوید که چون ابوتراب «در اکبرآباد وارد گردید، فقیر [آرزو] نیز در آن ایام در شهر مذکور تحصیل علم کسب سعادت می‌نمود. از حسن اتفاقات تعارفی با این عزیز بزرگوار به هم رسیده و مناسبت شعر مایهٔ اختلاط و ارتباط گردید تا به حدی که دو روزه خانه بودن مایهٔ شکایت هفته‌ها می‌گردید. عجب جوان شایستهٔ مهذب موزونی بود... مدت‌ها در اکبرآباد عشرت بنیاد... تشریف داشت... آخرالامر همراه مبارزالملک سربلندخان [- ۱۱۵۸ق] که در آن ایام صوبه‌دار (استاندار) احمدآباد گجرات شده بود رفت... بعد از آن در هنگامهٔ سلطان نیکوسیر و فوج‌کشی عبدالله‌خان قطب‌الملک

و امیرالامرا سید حسین‌علی‌خان [ـ ۱۱۳۱ق] باز بـه اکـبرآبـاد تشریف آورده، فقیر در آن وقت باز بـه دیـدار ایشـان چشـم را جلای تازه دادم، پسش ایشان عازم احمدآباد گشتند. بعد اندک مدتی در جنگ که میان صوبه‌دار و فوجدار و فوج راجپوته بـه وقوع آمده شهید شد.» گفتنی است که در ۱۱۴۱ق نبردی میان مـبارزالمـلک سـربلندخان و مـهاراجـه ابـهی‌سنگه، پسر اجیت‌سنگه، در احمدآباد گجرات روی داد. اما به گـفتهٔ تـذکرهٔ خزانهٔ عامره، ابوتراب «در جنگی که مبارزالملک را با راجـپوتان ماروار در ۱۱۴۳[ق] اتفاق افتاد» کشته شد. برخی تذکره‌ها نـیز مرگ ابوتراب را در جنگی گفته‌اند که در ۱۱۵۰ق میان مؤمن‌خان صوبه‌دار گجرات با راجپوتان روی داد. ابـوتراب در آغـاز غـبار تخلص می‌کرد، ولی در اواخر عمر تخلص تراب را برگزید. وی در شعر گویی «دم مساوات با شوکت [بـخارایـی] و نـاصرعلی [سرهندی] می‌زد» و به گفتهٔ سراج‌الدین علی‌خان آرزو «بسـیار خوش‌طبع، دقیق‌الفکر، مـعنی‌یاب و مـضمون‌تراش بـی‌انـدازه بود.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چـاپ اسـلم‌خان، ۲۰۵؛ تـذکرهٔ شـعرای پنجاب، ۲۵۹؛ جرنل، ۱۱۳؛ خزانهٔ عـامره، ۱۷۲؛ الذریـعه، ۱۶۹/۹، ۷۸۵؛ سرو آزاد، ۱۴۵ـ۱۴۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۱۸؛ سفینهٔ هندی، ۱۴۲؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۱۱۵؛ شـمع انجمن، ۱۹۵؛ صـبح گـلشن، ۲۹۸ـ۲۹۹؛ صـحف ابـراهـیم، ۱۱۳؛ مـخزن‌الغـرائب، ۲۳۹/۴؛ مجمع‌النفایس، ۳۵؛ نشتر عشق، ۲۹۴/۱ـ۲۹۶؛ همیشه‌بهار، ۱۸۳؛ *Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 1/276; Dictionary of Indo-Persian Literature*, 193.

برزگر

غربتی لاهوری، خیرالدین ← ابوالمعالی لاهوری

غرةالکمال ← امیرخسرو دهلوی

غروری کاشانی (qo.ru.ri-ye.kā.šā.ni)، ز ۱۰۲۸ق، شاعر ایـرانـی. نام او را برخی تذکره‌ها برهان نوشته‌اند. باقی نهاوندی مـؤلف مآثر رحیمی تخلص او را بـرهان مـی‌دانـد، امـا از اشـعار بـه‌جا مانده‌اش چنین بر می‌آید که وی بیشتر غروری و گه‌گاه برهان تخلص می‌کرده است. از سادات کاشان بود و در جوانی در دورهٔ حکومت آقا خضرا برادر بـاقی نـهاوندی بـر کـاشان (۱۰۰۱ ـ ۱۰۱۶ق) زادگاهش را ترک گفت و به‌فارس رفت و چندی در آن ولایت به سر برد، اما اقامت او در فارس بیشتر در دارابگرد در ملازمت حاکـم آن‌جـا مـحمدقلی‌خان پـرناک و هـمنشینی و مصاحبت با شاعرانی چون مرشد بروجردی گذشت. سپس به هند کوچید و در آن سرزمین به گشت و گذار پرداخت و از جمله در ۱۰۲۵ق در حـیدرآبـاد دکـن بـود. در هـند بـزرگانی مـانند عبدالرحیم‌خان‌خانان را در اشعارش می‌ستود و از آن‌ها نواخت می‌یافت. سرانجام در سند نشیمن گزید و در همان‌جا درگذشت. گفتنی است که به نوشتهٔ قانع تتوی در تحفةالکرام، غروری در دورهٔ میرمحمد باقی ترخان فرمانروای سند (۹۷۳ ـ ۹۹۳ق) در تـته نشـیمن گـزید و در دورهٔ جـهانگیر گـورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) داروغهٔ ضرابخانهٔ تته شد و در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) درگـذشت و مـنصب وی را بـه پسـرش میرمحمد منعم متخلص به حسینی دادند. دیوان او ظاهراً اکنون در دست نیست، ولی شماری از اشعارش در تذکره‌ها، از جمله ۳۳۴ بیت در مآثر رحیمی و ساقی‌نامهٔ او در ۱۷۶ بیت در میخانه آمده است. دربارهٔ شعر غروری، مؤلف میخانه می‌گوید که «اشعار خوب و ابیات مرغوب دارد، فاما اکثر معانی منظومات او پهلو بر معانی متقدمین و متأخرین می‌زند.»

منابع: آتشکده، به‌کوشش جعفر شهیدی، ۲۵۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۹۴/۱ـ۴۹۷؛ تـذکرهٔ نـصرآبـادی، ۲۹۲؛ الذریـعه، ۷۸۶/۹؛ ۱۱۲/۱۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۵۸/۲؛ شام غریبان، ۱۹۷؛ شمع انجمن، ۳۳۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۸۶۳؛ کاروان هند، ۹۲۸ـ۹۳۲؛ مآثر رحیمی، ۱۱۳۳/۳ـ۱۱۶۸؛ مخزن‌الغرائب، ۲۰۱/۴؛ مرآة‌العالم، ۶۳۱/۲؛ مقالات‌الشعرا، ۴۶۵ـ۴۶۷؛ منتخب‌الاشعار، ۸۲؛ منتخب‌اللطایف، ۳۰۲؛ میخانه، ۶۹۲ـ۷۰۳؛ نشتر عشق، ۱۱۲۲/۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 207.

برزگر

غریب بلگرامی (qa.rib-e.bel.ge.rā.mi)، سید کرم‌الله فرزند بی‌خبر بلگرامی، بلگرام ۱۱۳۵ ـ همان‌جا ۱۱۶۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در نظم و نثر طبعی موزون و فکری رسا داشت. غریب بیشتر دیوان‌های شاعران قدیم و معاصر خود را خوانده بـود و بسـیاری از اشـعار آنـان را از بـر داشت. وی صـاحب اشـعار و رباعی‌هایی دل‌نشین است. از خردسالی تا پایان زندگی خود در صحبت برادر و مراد خویش فقیر بلگرامی کـه او نـیز شـاعری ممتاز بود سپری کرد.

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۳۵؛ سرو آزاد، ۳۲۷-۳۲۸؛ شمع انجمن، ۳۴۳-۳۴۴؛ صحف ابراهیم، ۱۱۴؛ نتایج‌الافکار، ۵۲۰-۵۲۱؛ نشتر عشق، ۱۱۰۴/۳.

سپاهی

غریب شاه‌جهان‌آبادی (qa.rib-e.šah.ja.hān.ā.bā.di)، نصیرالدین احمد، ز ح۱۲۲۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. اصلش از کشمیر بود، ولی در شاه‌جهان‌آباد / دهلی به دنیا آمد. از دوستان میرقدرت‌الله قاسم بود و قاسم در تذکرهٔ اردوسرایان خود مجموعهٔ نغز (نوشته در ۱۲۲۱ق) از او به نام سراینده‌ای که بیشتر شعر فارسی و گه‌گاه شعر اردو می‌سروده، یاد کرده است. در گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگالی دیوان شاعری با تخلص غریب (به‌شمارهٔ فهرست ۳۰۰) نگه‌داری می‌شود که گویا از همین نصیرالدین احمد غریب است. این دیوان در ۱۱۸۳ق به‌دست خود سراینده تدوین گردیده است و شعری در ستایش شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳-۱۲۲۱ق) دارد. محتویات آن عبارت است از غزلیات به‌ترتیب الفبایی، ترجیع‌بندها و از آن‌میان ترجیع‌بندی به پیروی از ترجیع‌بند معروف با مطلع «ما مقیمان کوی دلداریم»، یک مخمس، رباعیات که بیشتر در ستایش خداوند و پیامبر (ص) و امامان و مشایخ صوفیه است و قصاید که آن‌ها نیز بیشتر در ستایش پیامبر (ص) و خلفای راشدین و امامان و مشایخ صوفیه است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۷۶۵/۴؛ گلشن بی‌خار، ۳۵۵؛ مجموعهٔ نغز، ۲۷/۲-۲۸؛

Concise Discriptive Catalogue of the persian Manuscripts in the Curzon Collection of Asiatic Society of Bengal, 214-215; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 190; *Mughals in India*, 370.

برزگر

غزالی، محمودطاهر معروف به نظام ← محمود طاهر غزالی

غزالی مشهدی (qa.zā.li-ye.maš.ha.di)، محمد فرزند عبدالله، مشهد ۹۳۰ / ۹۳۶ق - احمدآباد گجرات ۹۸۰ق، شاعر ایرانی. وی در باب تولدش دوگونه سخن رانده است؛ در جایی گوید: «درین مدینه پس از هجرت رسول امین - گذشته نه‌صد و سی سال از شهور و سنین / به شهربند حدوث آمدم ز ملک قدم - بدین حضیض حوادث ز اوج علیین.» و نیز در مقدمهٔ دیوانش آثارالشباب آورده که این دیوان در ۹۶۶ق به سی‌سالگی به‌انجام رسید؛ بدین حساب سال تولدش ۹۳۶ق می‌شود. در زادگاهش سرگرم فراگیری ادب و کمال شد و دیری نگذشت که به شاعری شناخته شد. با مهاجاتی که میان او و نوری دندانی، نبیرهٔ ملا حسن شاه هروی درگرفت، شهرتش دوچندان شد. در جوانی به قزوین رفت و چندی در اردوی شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ق) به‌سربرد. در ۹۵۸ق که خواجه امیربیگ کججی مهردار (- ۹۸۳ق) در شیراز به تهمت تسخیر کواکب مغضوب شد و او را در صندوقی کرده، دست‌هایش را از سوراخ صندوق بیرون آورده بند زدند تا نتواند با انگشتان خود سحر کند، شاه تهماسب غزالی را به شیراز فرستاد تا اشعاری در هجو و نکوهش وی بگوید. غزالی نیز بدان شهر رفت و هجویه‌ای در وصف او سرود. در کاروان هند به‌این هجویه اشاره شده است. در همین سفر شعرای شیراز که در دکان میر محمود طرحی شیرازی گردمی‌آمدند، غزلی طرح کردند و چون غزالی به‌سبب دندان‌درد در سرودن غزل طرحی تأخیر کرد، عالمی شیرازی (- ۹۷۵ق) در هجو وی چنین سرود: «غزالی آن غزل‌پرداز کاندر شاعری خود را - چنان داند که شاگردند خاقانی و سلمانش / به شیراز آمد و ناگاه شعری در میان افتاد - برای امتحان تکلیف چون کردند یارانش / بهانه درد دندان کرد و درمانش بود کندن - اگر خواهی که گوید شعر، باید کند دندانش.» آذر بیگدلی به‌خطا این قطعه را به بیکسی شوشتری شیرازی نسبت داده است. پس از آن به تهمت بدمذهبی گرفتار شد و چون در پی آزارش بودند، به هندوستان گریخت. نخست در دکن اقامت گزید، اما چون در آن‌جا کارش رونقی نگرفت، به‌دعوت خان‌زمان علی‌قلی‌خان پسر حیدرسلطان ازبک شیبانی، متخلص به سلطان، از امرای بزرگ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ - ۱۰۱۴ق) و صوبه‌دار جونپور که این دو بیت «ای غزالی به حق شاه نجف - که سوی بندگان بی‌چون آی / چون که بی‌قدر گشته‌ای آن‌جا - سر خود گیر و زود بیرون آی» را به‌همراه هزار روپیه و چند سر اسب برای او فرستاد، به خدمتش شتافت. وی چند سال در ملازمت خان‌زمان و برادرش محمد سعید بهادرخان به سر برد و مثنوی نقش بدیع را که در ایران به نام شاه تهماسب آغاز کرده بود، در هزار بیت به نام او پایان داد و در برابر هر بیت یک سکهٔ زر صله گرفت. روزی قاسم کاهی میانکالی کابلی (- ۹۸۸ق) سفری به جونپور کرد و خان‌زمان از وی پرسید که آیا میان او و غزالی

کدورتی هست. او فی‌البدیهه گفت: «کاهی چو غزالی شد ملک سخنم ــ زان روی ستایند به هر انجمنم / گویند که جامی و علی‌شیر که بود ــ جامی‌ست غزالی و علی‌شیر منم.» غزالی نیز در پاسخ وی سرود: «کاهی به‌جهان نکته‌سرایی چو تو نیست ــ کس را به سخن حسن ادایی چو تو نیست / کردی به‌سخن ربودهٔ خویش مرا ــ کاهی چو من و کاهربایی چو تو نیست.» در ۹۷۴ق که خان‌زمان و بهادرخان بر جلال‌الدین اکبر شوریده، سپس کشته شدند، شماری از ملازمان خان‌زمان، از جمله غزالی را به اسیری نزد اکبر بردند، اما پادشاه به‌سبب آن که غزالی در ۹۶۶ق دیوان آثارالشباب خود را به نام او مصدر ساخته و به خط خوش نوشته و به کتابخانهٔ شاهی تقدیم داشته بود، او را بخشید. از آن پس غزالی به شعرای دربار اکبر پیوست و پس از چندی به مقام ملک‌الشعرایی رسید. روزی غزالی با جدایی ترمذی، ملقب به نادرالملک سخت درافتاد و میان آنان مهاجاتی درگرفت. سبب این مهاجات آن بود که در روزگاری که غزالی نزد خان‌زمان در جونپور به‌سرمی‌برد، میر اشکی قمی، برادر میر حضوری به ذوق صحبت او به هندوستان رفت، اما پیش از دیدار وی در لاهور در خانهٔ میرسید علی مصور ترمذی، متخلص به جدایی و ملقب به نادرالملک، درگذشت (۹۷۲ق). جدایی چهار دیوان او را تصاحب کرد؛ اشعار خویش را داخل دیوانش ساخت و آن‌چه را باقی مانده بود، به‌آب شست. هنگامی که غزالی جدایی را در دربار اکبر دید، وی را به‌سبب این سرقت چنین هجو کرد: «اشکی نامراد را کشتی ــ عقل حیران خون خفتهٔ او است / آن‌چه پیش تو گوهر سخن است ــ همه خرمهره‌های سفتهٔ او است / به تو وامانده چار دیوانش ــ شعر واماندهٔ تو گفتهٔ او است.» غزالی در سفر نخست جلال‌الدین اکبر به گجرات (۹۸۰ق) در شب جمعه بیست و هفتم رجب در احمدآباد گجرات درگذشت و به فرمان جلال‌الدین اکبر در سرکیج احمدآباد گجرات که آرامگاه مشایخ بزرگ و پادشاهان نام‌دار است، به‌خاک سپرده شد: «بود گنجی غزالی از معنی ــ مدفنش خاک پاک سرکیج است - بعد یک سال، سال تاریخش ــ "احمدآباد و خاک سرکیج" است.» شیخ ابوالفیض فیضی دکنی (ــ ۱۰۰۴ق) مادهٔ تاریخی در درگذشت غزالی سروده که بیت آخر آن چنین است: «عقل تاریخ وفاتش به دو طور ــ "سنهٔ نه‌صد و هشتاد" نوشت.» غزالی نخستین ملک‌الشعرای دورهٔ تیموریان هند است. با فیضی دکنی صحبت و با روغنی استرابادی (ــ ۹۸۰ق) مشاعره و مباحثه و با قاسم کاهی دوستی داشت. به‌گفتهٔ ملاقاطعی هروی (ــ ۱۰۲۴ق) روزی در مجلس محمدصادق‌نامی این بیت از خواجه میرجان سیاقی، بخشی بیرم‌خان سپه‌سالار را «سینهٔ تنگم که جا دارد غم جانان درو ــ جای آن دارد که از شادی نگنجد جان درو» خواندند و گفتند که کسی مطلعی در پاسخ آن نگفته است. ملاقاطعی پاسخ داد که ملا غزالی مشهدی این مطلع گفته که در رتبه و معنی به از آن است: «چرخ فانوس خیال و عالم حیران درو ــ مردمان چون صورت فانوس سرگردان درو.» ابوالفضل در آیین اکبری دربارهٔ او می‌گوید: «به بلندفهمی و شیوازبانی طراز یکتایی داشت و از دلاویزگفتار صوفی بهره‌مند.» عبدالقادر بدایونی، صاحب منتخب‌التواریخ چندان به شعر او اعتقاد ندارد و می‌گوید: «اگر چه سخن او رتبهٔ عالی چندان ندارد، اما در کمیت و کیفیت اشعار، او زیاده از همه اقران است، به‌زبان تصوف مناسبت تمام دارد.» قصیده‌های او در مدح شاه تهماسب، خان‌زمان، جلال‌الدین اکبر و برخی دیگر از بزرگان روزگارش با هنرنمایی‌های قصیده‌گویان سدهٔ هشتم و نیمهٔ یکم سدهٔ نهم هجری همراه است، یعنی در آن‌ها به‌التزام ردیف‌های گوناگون و دشوار برمی‌خوریم و تجدید مطلع‌های گوناگون می‌بینیم که گاه به هفت و هشت بار در یک قصیده می‌رسد. از اشارهٔ وی در مقدمهٔ منثور دیوانش چنین برمی‌آید که وی با آوردن واژه‌ها و ترکیب‌های دشوار مخالف و معتقد است که با اغلاق در لفظ آوردن معنی مشکل می‌شود: «صورت، حجاب چهرهٔ معنی‌ست کاشکی ــ یک بارگی خراب شود هر چه صورت است.» نیز می‌گوید: «هرکس معنی بیشتر داشته رعایت تکلف اصلاح و آرایش لفظ کم‌تر کرده و هرکس معنی کم‌تر داشته برگرد تکلفات صورت گردیده...» استحکام و انسجام همراه با روانی کلام و صراحت معنی از ویژگی‌های سخن غزالی است، چنان که از جزالت و فخامت قصیده‌ها، ترکیب‌ها و ترجیع‌هایش نیز کاسته نشده است. در غزل‌هایش پا جای پای بابافغانی گذاشته است. بیت‌های بسیار بلند و تعبیرها و ترکیب‌های استعاری دلنشین در غزل‌هایش فراوان است. مضمون غزل‌هایش بیشتر عرفانی است. در مثنوی‌هایش مضمون‌یابی‌های استادانه دارد و در این راه بیشتر به مخزن‌الاسرار نظامی نظر داشته، چنان‌که چندبار به‌جواب‌گویی آن برخاسته است. قدرت نثرنویسی وی نیز چه در نثر مرسل و چه در نثر مصنوع از مقدمه‌هایی که بر اجزای مختلف کلیات و دیگر آثار منثورش نوشته، به‌خوبی آشکار است. از آثار منثور وی: اسرارالمکتوم؛ رشحات‌الحیات؛

مرآةالکاینات. از آثارش منظومش: مرآت‌الصفات؛ قدرت آثار؛ مشهد انوار؛ مثنوی نقش بدیع در عرفان به پیروی از مخزن‌الاسرار نظامی که نخست به‌نام شاه تهماسب موشح بود، سپس به نام خان‌زمان تغییر یافته و باز به‌نام جلال‌الدین اکبر مصدر شده است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۸۱ / ۲۰۱ در کتابخانهٔ شخصی محمدشفیع در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی عاشق و معشوق که آن‌را در ۹۷۵ق به‌نام جلال‌الدین اکبر در بحر هزج مسدس سرود؛ تحفةالعشاق که منسوب به او است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ Spi/VI52 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور یافت می‌شود؛ کلیات غزالی که شمار ابیات آن‌را از پنجاه‌هزار تا صدهزار گفته‌اند و شامل ۱ــ غزل‌هایی است که به استقبال از بیست غزل حسن دهلوی سروده است با مقدمه‌ای کوتاه، ۲ــ گنج اکبری در اشعاری در ستایش جلال‌الدین اکبر که مجموعه‌ای از چند قصیده، یک مثنوی و چند قطعه است، ۳ــ آثارالشباب که دیوان او است در مقدمه، قصاید، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، غزل، مثنوی، قطعه و رباعی. از مقدمهٔ آن برمی‌آید که غزالی این دیوان را در ۹۶۶ق به نظم الفبایی سرود و آن‌را به جلال‌الدین اکبر تقدیم کرد، ۴ــ اسرار مکتوم که تاریخ ادبیات در ایران این اثر را منظومه‌ای مثنوی در عشق عرفانی دانسته است و تذکره‌های هفت‌اقلیم و عرفات‌العاشقین آن‌را از آثار منثور وی برشمرده‌اند، ۵ــ سنت‌الشعرا که مجموعه‌ای است از قصاید به نظم الفبایی با مقدمه‌ای به نثر. بیشتر قصاید این مجموعه در ستایش شاه‌تهماسب، برخی در مدح خان‌زمان و اندکی در ستایش منعم‌خان و برخی امیران است، ۶ــ نقش بدیع که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ Supp.764 در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود، ۷ــ یک مثنوی در ذم یکی از عالمان دین که فتوا به بدمذهبی غزالی داده بود، ۸ــ مثنوی در ذم قلیج‌خان، متخلص به الفتی از امیران دورهٔ جلال‌الدین اکبر، ۹ــ آیینهٔ خیال که مجموعه‌ای کوچک از غزل‌ها، قطعه‌ها، رباعی‌ها به نظم الفبایی آخر بیت‌ها است با مقدمه‌ای به نثر. نسخه‌ای از این کلیات به‌شمارهٔ Add.25,023 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی یافت می‌شود. در تذکرهٔ هفت آسمان اثر مولوی احمدعلی تقلیدی دیگر از مخزن‌الاسرار نظامی به نام مشهد انوار به‌غزالی نسبت داده شده است که برخی از بیت‌های آن در نقش بدیع آمده در همین نسخهٔ کلیات غزالی دیده شده است و دور نیست که نام این مثنوی در اصل مشهد انوار در برابر مخزن‌الاسرار بوده، اما به مناسبت نخستین بیت این مثنوی «بسم‌الله‌الرحمان‌الرحیم ــ نقش بدیع‌ست ز کلک قدیم» نقش بدیع نام گرفته باشد. در هفت آسمان دو منظومهٔ مثنوی دیگر از غزالی یاد شده است؛ یکی مرآت‌الصفات نام دارد که به نام جلال‌الدین اکبر سروده شده است و دیگری قدرت آثار است که اشپرنگر از آن هر دو که به‌پیروی از مخزن‌الاسرار فراهم آمده، در فهرست کتابخانهٔ اوده یاد کرده است. غزالی مثنوی‌های دیگری نیز به پیروی از دیگر خمسه‌های نظامی سروده است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۲/۴۷۱ـ۴۷۵؛ آیین اکبری، ۲۴۴ـ۲۴۵؛ بهارستان سخن، ۴۱۰ـ۴۱۲؛ پیمانه، ۳۰۵ـ۳۱۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۷۰۰ـ۷۱۳؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۷۶؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱/۴۱۴ـ۴۱۵؛ تحفهٔ سامی، ۱۷۳؛ تذکرةالشعرای غنی، ۹۵؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۷؛ خزانهٔ عامره، ۳۶۳ـ۳۶۵؛ دیوان ملک‌الشعرای بهار، ۲/۳۹۹؛ الذریعه، (۳)۹/۷۸۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۵۹ـ۶۰؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۱۱۸ـ۱۱۹؛ ریحانةالادب، ۴/۲۳۵ـ۲۳۶؛ شام غریبان، ۱۹۵؛ شمع انجمن، ۳۳۷ـ۳۳۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۱۵، شمارهٔ ۷؛ طبقات اکبری، ۲/۴۸۴ـ۴۸۵؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۱۳۴ـ۱۳۵؛ فهرست دیوان‌های خطی کتابخانهٔ سلطنتی، ۲/۸۲۱ـ۸۲۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷/۶۸۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/۲۴۵۴؛ ۴/۳۲۸۲ـ۳۲۸۳؛ کاروان هند، ۱/سی‌ویک؛ ۲/۹۳۲ـ۹۵۰؛ کشف‌الظنون، ۲/۱۹۷۴؛ گلزار جاویدان، ۹۹۰ـ۹۹۱؛ مجمع‌الخواص، ۱۳۸ـ۱۳۹؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۳۷، ۲۰۷؛ مجمع‌الفصحا، ۲/۲۵؛ مخزن‌الغرائب، ۴/۱۹۱ـ۱۹۸؛ مطلع‌الشمس، ۷۲۷؛ منتخب‌التواریخ، ۳/۱۷۰ـ۱۷۲؛ منتخب‌اللطایف، ۳۰۰ـ۳۰۱؛ منظومه‌های فارسی، ۴۳۶ـ۴۳۸؛ نتایج‌الافکار، ۵۱۰ـ۵۱۱؛ نشتر عشق، ۳/۱۱۰۹ـ۱۱۱۲؛ هدیةالعارفین، ۱/۸۱۲؛ هفت‌اقلیم، تصحیح حسرت، ۲/۷۲۹ـ۷۳۳، ۱۲۷۲؛ همیشه‌بهار، ۱۸۰ـ۱۸۲؛ سالک نایینی، «غزالی»، ارمغان، سال دوازدهم، صص۳۳۸ـ۳۳۹؛ گلچین معانی، «احوال و آثار ملک‌الشعرا غزالی مشهدی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، سال چهارم، صص۲۲۵ـ۲۳۸؛ غلام‌سرور، «شعرای ایرانی‌نژاد در شبه‌قاره»، هلال، جلد دهم، شمارهٔ ۴، صص۱۸ـ۱۹؛ *Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 61.

حجتی

غزنوی (qaz.na.vi)، مبارزالدین میر محمدخان بهادر اتگه‌خان، مخاطب به خان‌کلان، فرزند یارمحمد غزنوی، ــ رمضان ۹۸۳ /

۹۸۶ق، سردار، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. برادر بزرگ خان‌اعظم* اتگه‌خان شمس‌الدین محمد است. به همراهی شاهزاده کامران و در رکاب همایون‌شاه گورکانی (ـ ۹۶۳ق) خدماتی نمایان و شایسته به انجام رسانید و در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) به مناصب بلند رسید و مأموریت‌های بزرگ و خطیر بدو واگذار گردید. در ۹۷۰ق شورش سلطان آدم‌خان، سرکردهٔ گهکران، را در پنجاب فرومالید و وی را بگرفت و به‌قتل آورد و کمال‌خان (پسر سارنگ‌خان) را، به‌فرمان جلال‌الدین اکبر، به فرمانروایی گهکران گماشت. در سال نهم پادشاهی جلال‌الدین اکبر، برادر کهترش میرزا محمدحکیم که حاکم کابل بود در برابر یورش میرزا سلیمان حاکم بدخشان تاب نیاورد و به جلال‌آباد گریخت و سپس در آن‌جا هم نتوانست بماند و گریزان به نیلاب (= رود سند) رسید و از جلال‌الدین اکبر یاری خواست. جلال‌الدین اکبر خان‌کلان و دیگر امرای پنجاب را به‌یاری او گماشت و مقرر داشت که پس از راندن میرزا سلیمان از کابل، میرزا محمدحکیم را با اتالیقی (= سرپرستی) قطب‌الدین‌خان، برادرِ خردِ خان‌کلان، در آن دیار مستقر سازند. اما خان‌کلان پس از آن‌که با امرای پنجاب میرزا سلیمان را از کابل بیرون راند و وارد کابل شد ترجیح داد که خود اتالیقی محمد حکیم را بر عهده گیرد و از این‌رو، قطب‌الدین‌خان و دیگر امرا را به هندوستان روانه کرد و خود در کابل ماند. با این‌همه، به‌سبب کم‌سنی و ناکارآزمودگی میرزا محمد حکیم، به‌زودی میان وی و خان‌کلان اختلاف و ناخرسندی پیش آمد و خان‌کلان که نمی‌خواست کار به تنش و درگیری بکشد رنجیده کابل را ترک گفت و به لاهور بازگشت. در ۹۷۴ق میرزا محمد حکیم بر جلال‌الدین اکبر بشورید و آهنگ گرفتن لاهور کرد، ولی در نتیجهٔ دلاوری خان‌کلان و سایر امیرای اتگه خیل کاری از پیش نبرد و با شنیدن خبر عزیمت جلال‌الدین اکبر به لاهور، به کابل بازگشت. جلال‌الدین اکبر پس از رسیدن به‌لاهور و سر و سامان دادن به اوضاع پنجاب، خان‌کلان را به حکومت صوبهٔ لاهور گماشت (رمضان ۹۷۴ق) و خود متوجهٔ آگره / اکبرآباد شد. جلال‌الدین اکبر در ۹۷۶ق امرای اتگه خیل را که از ابتدای پادشاهی او مأمور نظم نواحی پنجاب بودند بر کنار کرد و به آگره فراخواند و سپس هر یک را به حکومت ناحیهٔ تازه‌ای فرستاد. از آن میان، خان‌کلان به حکومت سنبهل و بریلی منصوب گشت. در ۹۷۸ق حکومت ناگور، اجمیر و جودهپور تا مرز گجرات به او واگذار شد. در ۹۸۰ق جلال‌الدین اکبر به اجمیر رفت و از آن‌جا آهنگ گشودن گجرات کرد و خان‌کلان را با ده هزار سوار به‌عنوان سپاه پیشگام (= هراول) بدان صوب فرستاد. پس از رسیدن خان‌کلان به قصبهٔ بهادر اجن در نزدیکی سروهی (از توابع اجمیر)، رای‌مان‌سنگه دیوهره، از سرکردگان آن نواحی، چند راجپوت را برای اظهار فرمانبرداری نزد وی فرستاد. یکی از این راجپوتان هنگام وداع با خان‌کلان، ناگاه دشنه‌ای بیرون آورد و زخمی سخت بر او بزد. اما خان کلان از زخم جان به‌در برد و جلال‌الدین اکبر پس از فتح گجرات وی را به حکومت پتن / نهرواله که پایتخت کهن پادشاهان گجرات بود، گماشت (۹۸۱ق). سرانجام در پتن درگذشت. خان‌کلان میرمحمدخان غزنوی امیری ادب‌دوست بود و مجلس او هیچ‌گاه از شعرا و فضلا خالی نبود و صلات و جوایز فراوان به آنان می‌داد. خود نیز با تخلص غزنوی به‌فارسی و ترکی شعر می‌سرود و در موسیقی نیز مهارت داشت. نسخه‌ای از دیوان غزنوی در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ فهرست ۱۷۳۱) نگه‌داری می‌شود. این دیوان غزلیات به‌ترتیب الفبایی، قطعات، رباعیات و قصاید (از آن میان قصایدی در ستایش همایون، جلال‌الدین اکبر، بیرام‌خان و منعم‌خان) او را در بر می‌گیرد.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۵۱؛ تذکرهٔ همایون و اکبر، ۱۷۸، ۳۳۳ـ۳۳۴؛ ذخیرة‌الخوانین، ۲۴۸/۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۶۰/۲؛ شام غریبان، ۱۹۶؛ شمع انجمن، ۳۴۰ـ۳۴۱؛ کاروان هند، ۳۶۰ـ۳۶۱؛ مآثرالامرا، ۲۱۱/۳ـ۲۱۶؛ مخزن‌الغرائب، ۴۸۰/۳ـ۴۸۱؛ مرآةالعالم، ۶۳۴/۲ـ۶۳۵؛ منتخب‌التواریخ، ۷۲/۲، ۸۸، ۹۱، ۹۲ـ۹۳، ۱۰۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۰؛ ۲۸۷/۳ـ۲۸۸؛ نشتر عشق، ۱۱۰۶/۳ـ۱۱۰۷؛ هفت اقلیم، ۳۳۴/۱؛

Ai'n-i-Akbari, 1/338-339; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/50-51; *Tarikh-i-Akbari*, 103-104, 130, 170, 191, 200, 209, 240.

برزگر

غزنوی، شمس‌الدین‌محمدخان معروف‌به اتگه‌خان ← خان اعظم

غضنفر بلگرامی (qa.zan.far-e.bel.ge.rā.mi)، میر غضنفر حسین، ـ ۱۲۲۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم بلگرام و از سادات واسطی بوده

است. او سال‌ها در یادگیری زبان و ادبیات فارسی و عربی بکوشید و علوم عربی را هم نیک می‌دانست. میر غضنفر در سخنوری از شاگردان نظام‌الدین صانع بلگرامی بود. از سروده‌های وی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «به سینه داغ تو پوشیده می‌برم در خاک ــ به این امید که شمع مزار خود باشم.»

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۷۵ـ۱۷۶؛ شمع انجمن، ۳۴۷؛ نتایج‌الافکار، ۵۲۲؛ نشتر عشق، ۱۱۱۲/۳ـ۱۱۱۳.

نوش‌آبادی

غضنفرعلی نقوی (qa.zan.far.a.li-ye.na.qa.vi)، غضنفرعلی فرزند مولوی نجف*علی‌خان (ــ ۱۲۹۹ق)، دهلی ۱۸۴۱م ــ، محدث، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روزگار نواب امیرالملک وزیرالدولهٔ محمد وزیرخان والی تونک (ــ ۱۲۸۱ق) به‌سر می‌برد. از آثارش: فرهنگ وزیرخانی که فرهنگ فارسی به فارسی است و کمابیش ۲۴۰۰ واژهٔ فارسی را به زبان سادهٔ فارسی شرح کرده و به وزیرخان اتحاف کرده است. نسخهٔ خطی این فرهنگ در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ تاریخ بیت‌المقدس؛ ترجمهٔ اسکندر درانی؛ رساله‌ای در رمل؛ مجموعهٔ قصاید بی‌نقطه (عربی، فارسی و اردو).

منابع: امامیه مصنفین، ۶۷/۱؛ تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان، ۴۷ـ۴۸؛ فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان، ۱۲۹ـ۱۳۰؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 192.

رسولی

غضنفر گجراتی (qa.zan.far-e.gu.ja.rā.ti)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از سادات احمدآباد گجرات بود. در جوانی مدتی را در جامهٔ صوفیان به سیر و سفر در ایران و ماوراءالنهر پرداخت، اما نتوانست غربت را تحمل کند و پس از چند سال به احمدآباد بازگشت. چندان شیفتهٔ زادگاهش بود که هیچ جای جهان را زیباتر از زادگاهش و هیچ عمارت و بنایی را باشکوه‌تر از عمارات گجرات نمی‌دانست. در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) می‌زیست و جهانگیر در هنگامی که درگجرات اردو زده بود جاگیری بدو بخشید. در سروده‌هایش برخی شاعران رقیب و صاحب‌منصبانی چون کوتوال احمدآباد را هجو کرده است. نسخه‌ای از دیوان غضنفر در کتابخانهٔ دانشگاه مدراس نگه‌داری می‌شود.

منابع: *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 191-192; *Mughals in India*, 152.

برزگر

غفران مآب، دلدارعلی ← دلدارعلی لکنویی

غفلت شیرازی، محسن ← محسن شیرازی

غلام‌احمد فروغی (qo.lām.ah.mad-e.fo.ru.qi)، حافظ غلام‌احمد فروغی، ز۱۳۰۹ق، آموزشگر و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم روستای تجارا، نزدیک الور در هند، بود و در دورهٔ شاه‌جهان‌بیگم، رئیس بهوپال (۱۲۸۵ ــ ۱۳۱۹ق) در جهانگیرآباد بهوپال فارسی درس می‌داد. وی مؤلف چند نصاب فارسی برای تدریس به نوآموزان است. از آثارش: ۱ــ نصاب فیض شاه‌جهانی که در ۴۲۰قطعهٔ مثنوی است و روی‌هم‌رفته ۴۱۱۵ واژهٔ فارسی، عربی و اردو دارد. در این نصاب، که در آن هیچ‌گونه صنایع لفظی و شعری به‌کار نرفته است، هر قطعه به رای مهمله ختم می‌شود و ابتدای هر بیت در یازده شعر اختصاص به یکی از حروف تهجی دارد. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانهٔ حمیدیهٔ (آزاد) بهوپال نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ نصاب حیات عزیزی که در ۱۳۰۹ق سروده شده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال نگه‌داری می‌شود. این نصاب حاوی ۱۴۰۰بیت در چهل صفحه دارای دو قطعه محتوی واژگان مترادف فارسی و عربی و اردو، است؛ ۳ــ نصاب بی‌نظیر / تحفهٔ حامدیه (نسخهٔ کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال) شامل قطعات مختلف مثنوی، روی‌هم‌رفته در ۵۰۵بیت که در آن‌ها واژگان مترادف عربی در اردو به نظم بیان شده است. غلام‌احمد در این نصاب، صنایع شعری جالبی به‌کار برده است، و از جمله در قطعه‌ای واژگانی آورده است که با هر سه اِعراب (زبر - زیر ــ پیش) معنی دارد، در قطعه‌ای دیگر واژگانی گنجانیده که با برگردانیدن حروفش واژگان تازه‌ای پدید می‌آید، یک مثنوی چنان نوشته شده است که اگر از راست به چپ بخوانیم بحر و شعر و معنی دیگری پیدا می‌کند و اگر واژگان آن‌را از بالا به پایین بخوانیم شعری در بحری مختلف با مفهومی تازه به‌دست می‌آید. در پایان اشعار نیز شماری واژگان معرب، یونانی، سریانی، رومی، ترکی، پشتو، انگلیسی، سنسکریت و بهاشا (هندی)، آمده است؛

۴ــ نصاب نذر سلطانی (آگره، ۱۳۲۲ق) که گویا به نام سلطان جهان بیگم، نواب بهوپال (۱۳۱۹ق ــ)، بدین نام خوانده شده و مثنویاتی در بحور گوناگون، روی‌هم‌رفته حاوی ۳۷۸۴ واژهٔ عربی، فارسی و اردو است و اشعار آن ساده و گاه آراسته به صنایع لفظی، است.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۰۸ـ۲۱۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 194.

برزگر

غلام‌احمد قادیانی (qo.lām.ah.mad-e.qā.di.yā.ni)، فرزند غلام‌مرتضی فرزند عطا محمد فرزند گل محمد برلاس، قصبهٔ قادیان در ناحیهٔ گورداسپور پنجاب هند ۱۴شوال ۱۲۵۵ ــ لاهور ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ق / ۱۳ فوریهٔ ۱۸۳۹ ــ ۲۶ مه ۱۹۰۸م، بنیادگذار فرقهٔ دینی احمدیه و نویسندهٔ شبه‌قاره. در زادگاهش صرف و نحو و برخی رسایل منطق و حکمت را به‌فارسی و عربی خواند و چندی نیز نزد پدرش کتاب‌های پزشکی را فراگرفت، اما پیشهٔ پدر یعنی طبابت را دنبال نکرد. پس از آنکه مدتی در دستگاه اداری انگلیسی‌ها در سیالکوت خدمت کرد (۱۸۶۰ ــ ۱۸۶۵م)، از کار دیوانی کناره گرفت و با درآمد ملکی خود در قادیان انزوا گزید و رفته‌رفته مدعی شد که نداهایی می‌شنود. در ۱۳۰۷ق / ۱۸۸۹م مدعی شد که مسیح و مهدی است و در ۱۳۲۲ق / ۱۹۰۴م ادعا کرد که تجسمی از کریشنا (خدای هندوان) است. همچنین خود را مسیح موعود و بروز (ظهور دوبارهٔ) محمد (ص) خواند. چون درگذشت، پیکرش را به قادیان بردند و به‌خاک سپردند. ادعاهای غلام‌احمد که ادعاهایی مانند گرفتن وحی و الهام و داشتن معجزه تا ادعای شگفت و باور نکردنی درگذشتن و به‌خاک سپرده‌شدن مسیح در سرینگر بود با مخالف سرسختانهٔ مسلمانان و مسیحیان و پیروان دین‌های دیگر روبرو شد. با این وجود، گروهی دور وی گرد آمدند و پس از مرگش به صورت فرقهٔ دینی تازه‌ای در شبه‌قارهٔ هند مطرح شدند و حتی دشواری‌هایی برای حکام شبه قاره پدید آوردند. پیروان او پس از مرگِ نخستین خلیفهٔ وی مولوی نورالدین در ۱۹۱۴م به دو دسته منشعب شدند: ۱ــ جماعت احمدیه که گروه اصلی پیروان غلام‌احمد را تشکیل می‌دهند و او را همچون پیامبر کوچکی می‌شمرند. مرکز این دسته نخست در قادیان بود و سپس به محلی لم‌یزرع در پاکستان در حدود صد و چهل و چهار کیلومتری جنوب لاهور که آن را ربوه نامیدند انتقال یافت. ۲ــ انجمن اشاعهٔ اسلام احمدیه که غلام احمد را همچون یک مجدد و نه یک پیامبر می‌پذیرد و مرکز آن در لاهور است. غلام‌احمد به فارسی و اردو می‌نوشت و شعر می‌سرود. اشعار فارسی وی که بیشتر قصیده و مثنوی، مانند قصیدهٔ تریاق‌القلوب و یک مثنوی در مدح قرآن کریم در ۴۳۹ بیت و مثنوی دیگری دربارهٔ نزول مسیح در ۴۱۶ بیت، است، ساده و روشن و روان و خالی از صنایع لفظی و معنوی است. از آثارش: براهین احمدیه که مهم‌ترین اثر وی به‌شمار می‌آید و در ۱۸۸۰ ــ ۱۸۸۴م در چهار جلد نوشته شده و در هند به‌چاپ رسیده است؛ سرمهٔ چشم آریه به‌فارسی (چاپ هند، ۱۸۸۶م)؛ راز حقیقت؛ آئینهٔ کمالات اسلام به‌فارسی (لاهور، ۱۸۹۳م)؛ ست بچن؛ آسمانی فیصله؛ حقیقت‌المهدی؛ مجموعهٔ اشتهارات؛ ضیاءالحق؛ برکات‌الدعا؛ توضیح مرام؛ فتح اسلام؛ ازالهٔ اوهام؛ حجةالله؛ شحنهٔ حق؛ سراج‌المنیر؛ تریاق‌القلوب؛ نشان آسمانی؛ تحفهٔ غزنویه؛ گولرویه؛ تذکرة‌الشهادتین؛ کشتی نوح؛ دافع‌البلا؛ کذاب‌البریه؛ الوصیت؛ ضمیمهٔ براهین احمدیه؛ مکتوبات احمدیه؛ چشمهٔ مسیحی؛ تتمهٔ حقیقت‌الوحی؛ نزول‌المسیح؛ تشحیذالاذهان؛ حیات‌النبی؛ تبلیغ رسالت؛ دُرّ ثمین که گزیده‌ای از سروده‌های فارسی و اردوی غلام‌احمد است (لاهور، ۱۹۰۶م)؛ اربعین. همچنین در مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی نام شماری کتاب که نوشتهٔ غلام‌احمد، یا در تأیید یا رد او است آمده است که از آن شمارند: افضل‌الانبیا (تهران، ۱۳۲۷ش)، حقیقت اسلام (تهران، ۱۳۲۸ش)، دعوة‌الامیر (چاپ هند)، شمشیر بران، رد بهائیت (تهران، ۱۳۲۶ش)، فلسفهٔ اصول اسلام (تهران، ۱۳۲۵ش)، گلدستهٔ بهار (تهران، ۱۳۳۱ش)، مواهب‌الرحمان (قادیان، ۱۳۲۰ق) و نعمت الهام و باب و بهاء (تهران، ۱۳۳۰ش).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۴(۲)/۵۵۱؛ امامیه مصنفین، ۳۸۸/۲ـ۳۹۸؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۸۶/۵ـ۱۹۱؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۴۷ـ۴۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۶۰ـ۲۶۱؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۱۳۰۳ـ۱۳۰۶؛ فرهنگ فرق اسلامی، ۳۸ـ۴۰؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۰۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۴۷/۱۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۶۶/۴ـ۶۶۸؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴۰/۸ـ۳۴۵؛

Britannica, 5/243; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 194; *Encyclopaedia of Islam*, 1/301-303.

برزگر

غلام‌امام دهلوی (qo.lām.e.mām-e.deh.la.vi)، ز۱۱۸۲ق، پزشک فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی که پدرانش نیز در پزشکی مهارت داشتند. مؤلف چند اثر در پزشکی به‌فارسی است. از آثارش: ۱ــ علاج‌الغربا (لاهور، ۱۳۳۳ق)؛ ۲ــ فوایدالمرضی در دو فن (یکم در طب نظری، دوم در طب عملی)؛ ۳ــ معالجات نبوی (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شماره‌های N.M.1958-369 و N.M.1972-25) که نام داروهای عربی و یونانی و هندی، به‌ترتیب حروف تهجی، و نیز داروهایی است که نامشان در احادیث آمده است.

منابع: تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۲۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۵۵۵/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۳۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۵۲/۱، ۶۶۸، ۷۳۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۲۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۶۸/۴؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 202.

برزگر

غلام‌باسط امیتهوی (qu.lām.bā.set-e.a.mit.ha.vi)، پسر شیخ سیف‌الله بجنوری، ز۱۱۹۶ق، دبیر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. ظاهراً ساکن شهر کوچک امیتهی در اوده بود. اجدادش نزدیک به سه سده در خدمت تیموریان هند بودند. پدرش شیخ سیف‌الله زمانی دراز در خدمت پادشاهان هندوستان به سر برد و در صد و پنج سالگی درگذشت. غلام‌باسط، پس از این که ملک موروثی خود در اوده را از دست داد، کوشید تا به خدمت تیموریان درآید، ولی در این هدف ناکام ماند و چون هیچ ممر معاشی نداشت ناگزیر در سمت منشی به خدمت سرتیپ جیلز استیبرت (فرمانده کل سپاه بنگال در ۱۷۷۷ــ۱۷۷۹ و ۱۷۸۳ــ۱۷۸۵م) درآمد و با او به کلکته رفت و به خواهش هم او در ۱۱۹۶ق / ۱۷۸۲م کتابی به‌نام تاریخ ممالک هند (نسخهٔ موزهٔ بریتانیا به‌شمارهٔ Add.27250) در تاریخ پادشاهان هند، از روزگار باستان تا روزگار خود نوشت. غلام‌باسط مدعی است که این اثر را بخشی با بهره‌گیری از کتاب‌ها و بخشی دیگر را با استفاده از اطلاعات برگرفته از پدرش که در زمان تألیف کتاب درگذشته بود نوشته است. ولی درواقع کتاب وی یک سره (به‌جز ذیل بسیار کم‌حجمی حاوی رویدادهای پادشاهان تیموری هند از جلال‌الدین اکبر گورکانی تا شاه‌عالم) مبتنی بر تاریخ فرشته است و از متن آن، با درجهٔ قابل ملاحظه‌ای از فشردگی و تلخیص، کمابیش پیروی می‌کند.

منابع: تذکرهٔ مورخین، ۱۳۵؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۴۱/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۰۵، ۱۲۱۱؛

Catalogue of Persian Manuscripts of the Library of the India Office, 1/1534-1536; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/237; 2/798; 1051; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 196; *Mughals in India*, 155; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/474-475.

برزگر

غلام بلگرامی (qo.lām-e.bel.ge.rā.mi)، میرغلام نبی فرزند سید محمدباقر فرزند سید عبدالحمید، بلگرام ۱۱۱۱ ــ آگره ۱۱۶۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. خواهرزادهٔ میرعبدالجلیل بلگرامی بود. میرعبدالجلیل که هنگام تولد میرغلام در اورنگ‌آباد در خدمت اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) به سر می‌برد، قطعه‌ای در تاریخ تولد او سرود و در نامه‌ای که به زادگاهش فرستاد پیش‌بینی کرده بود که این مولود تازه شاعر خواهد شد و سرانجام چنین شد. غلام بلگرامی در فنون مختلف یگانهٔ روزگار بود. در فارسی، عربی و هندی نیز ممتاز بود. بیشتر به ریخته گرایش داشت. از میر طفیل احمد بلگرامی اصلاح سخن می‌گرفت. در ترتیب نظم سلیقهٔ بسیار داشت. آزاد بلگرامی او را وحید زمان و خوش‌سخن گفته است. غلام و آزاد دوستی نزدیک داشتند و این‌دو در بلگرام، دهلی و اله‌آباد چندین سال با هم بوده‌اند. غلام در شعر، موسیقی و ساز هندی نیز مهارت داشت. افزون بر این در فن تیراندازی و در میدان دلیری نیز بی‌مانند بود. در اواخر زندگی در خدمت نواب صفدرجنگ در جنگی که بین نواب و افغانان روی داد شرکت داشت و در همین جنگ ناپدید شد دیگر کسی وی را ندید.

منابع: بلگرام کی فارسی‌شعراء، ۱۲۵ـ۱۲۸؛ سرو آزاد، ۳۱۲ـ۳۱۳؛ سفینهٔ هندی، ۱۴۸؛ شمع انجمن، ۳۴۲ـ۳۴۳؛ مآثرالکرام، ۲۹۹ـ۳۰۰؛ نتایج‌الافکار، ۵۲۰؛ نشتر عشق، ۱۱۰۱/۳.

سپاهی

غلام بلگرامی (qo.lām-e.bel.ge.rā.mi)، میرغلام‌علی مصطفی فرزند سید عبدالله، ــ احمدآباد ۱۱۴۳ق، شاعر فارسی‌گوی

شبه‌قاره. در بلگرام زاده شد. در رباعی پیرو مولانا سحابی استرابادی بود. تصوف و عرفان درون‌مایه‌های شعر او هستند. دیوانی از رباعیات او گرد آمده است. وی برادرزادهٔ میرسید لطف‌الله بلگرامی بود. در ۱۱۳۶ق در دهلی به خدمت نواب مبارزالملک سربلندخان تونی درآمد. هنگامی که سربلندخان به حکومت گجرات منصوب گشت میرغلام مصطفی نیز همراه او رهسپار آن ولایت شد، اما در جنگی که در نزدیکی احمدآباد میان سربلندخان و راجه ابهی سنگه، «مرزبان خطهٔ ماروار»، درگرفت کشته شد. برخی تذکره‌ها تخلص او را فارغ نوشته‌اند.

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۳۸-۱۴۰؛ سرو آزاد، ۳۲۸-۳۳۲؛ سفینهٔ هندی، ۱۵۴-۱۵۵؛ شمع انجمن، ۳۴۴-۳۴۶؛ نتایج‌الافکار، ۵۱۸-۵۲۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 175-176.

سپاهی

غلام‌حسن بیتهوی (qo.lām.ha.san-e.bit.ha.vi)، سید شاه‌غلام‌حسن، معروف به شاه‌کالی میان اشرفی چشتی، متخلص به حسن، ح‌۱۱۸۸ ـ بیتهو ۱۲۵۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از تاریخ دقیق تولد وی آگاهی نداریم، اما غلام‌حسن در مادهٔ تاریخی از تولد نخستین فرزند خود در ۱۲۰۸ق یاد می‌کند: «چون ببخشید ایزدم فرزند ـ شکر این لطف دم به دم کردم / سال تاریخ او ز خامهٔ فکر ـ مظهر احمدی رقم کردم.» اگر تاریخ همسرگزینی غلام‌حسن را پیش از بیست‌سالگی، یعنی برابر با سنین ازدواج در آن سال‌ها بدانیم، بنابراین می‌توان گفت تولد وی حدود ۱۱۸۸ق بوده است. پدر و مادر غلام‌حسن هر دو در یک سال چشم بر جهان فرو بستند. حسن نیز در شعری به تعمیه دو تاریخ دربارهٔ درگذشت آنان سروده است: «در هزار و دوصد و هفده هجری آه ـ چه بلا بر سر ما غمزده بر پا آمد / که به تاریخ یکم ماه ربیع‌الثانی ـ داغ هجران پدر بر دل شیدا آمد / هم به تاریخ دوم والدهٔ مغفوره ـ رفت زین عالم و آزاده ز دنیا آمد / رفت از خویش حسن در غم سال تاریخ ـ دل ندارد "غم جانکاه" دو بالا آمد.» در همین سال پسر و دختر غلام‌حسن هم از دست رفتند. به نوشتهٔ حسن «تاریخ انتقال والدین مغفورین و نورچشم نورالحسنین غفرالله لهم: چهار ماتم دو چار در یک ماه ـ گشت از جور چرخ ناهنجار / پدر و مادر و پسر دختر ـ همه رفتند زین جهان یک‌بار / هوش تاریخ گفتنم چو نماند ـ گفت از چار دل که داغ از چار.» غلام‌حسن از نوادگان سیدشاه بدیع‌الزمان و سیدضیاءالدین بود و با پیر سلسلهٔ چشتیه سراجیهٔ اشرفیه بیعت کرده بود. او خلافت از نیای مادری خود داشت و پس از درگذشت آن‌ها بر سجادهٔ طریقت نشست. وی همچنین در سلسلهٔ ابوالعلائیه که مرکب از سلسله‌های چشتیه و نقشبندیه بود از شاه روشن‌علی، خلیفهٔ اعظم صوفی محمد دایم چشتی ابوالعلائی، شرف خلافت داشت. به‌نوشتهٔ سیدشاه عطاحسین ابوالعلائی داناپوری در کیفیت‌العارفین «شاه‌غلام‌حسن بیتهوی چشتیهٔ سراجیهٔ اشرفیه از خلفای جلیل صوفی‌شاه‌روشن‌علی قدس سره بود.» غلام‌حسن در چهل‌سالگی به محضر شاه‌روشن‌علی راه یافت، چنان‌که خود نیز در قصیده‌ای که در ستایش صوفی روشن‌علی سروده، بدان اشاره کرده است: «چهل سالم گذشت از عمر در حسرت همی ترسم ـ شود صبح اجل در عین غفلت ناگهان روشن / ز دست خویش دامان ترا زنهار نگذارم ـ نسازی تا ز فیض خود مرا جان و جهان روشن.» غلام‌حسن علوم تفسیر و حدیث و فقه را نیک می‌دانست و در فراگیری علوم ادبی و پزشکی نیز اهتمام ورزید. وی شاعری پرکار و پزشکی ورزیده بوده است. او چندی در سرزمین‌های شرق بنگاله روزگار به سر برد، چنان‌که در قصیده‌ای که در ستایش نواب نصرت جنگ سروده، چنین آمده است: «دلم ز درد غم روزگار چون شد تنگ ـ نمودم از وطن خود پی سفر آهنگ.» او سرانجام در زادگاهش درگذشت و سیدشاه‌باقر علی باقر چشتی آروی، از شاگردان غالب دهلوی* که خود شاعری بزرگ و صاحب‌دیوان بود، در قطعه‌ای که آن را به درخواست سید شاه مظهر احمدی فرزند غلام‌حسن سروده، به تاریخ مرگ وی در ابیاتی چنین اشاره کرده است: «چو آن سرکردهٔ صاحبدلان و مقتدای دین ـ که نام او حسن در انس و جان ورد زبانی شد /... ز بهر سال تاریخ وفاتش هاتف غیبی ـ همین گفتا کجا ای وای خلاق معانی شد.» از آثار غلام‌حسن گویا مثنوی کارستان عشق او از میان رفته است، اما دیوان وی نیز که در ۱۲۷۳ق چاپ و منتشر شده، کمیاب است. نسخه‌ای خطی از دیوان حسن به‌شمارهٔ ۱۹۰۲ در ۱۲۶ برگ در کتابخانهٔ مشرقی بانکیپور نگه‌داری می‌شود، اما در فهرست مخطوطات این کتابخانه نام سرایندهٔ دیوان به اشتباه حسن دهلوی آمده است. دیوان چاپ شدهٔ حسن بیتهوی در یک‌صد صفحه است و در آخرین صفحه این دیوان چنین آمده است: «خاتمه‌الطبع درینولا به تأیید فضل باری دیوان شاه‌غلام‌حسن بهاری [بیتهوی] مغفور به اهتمام امیدوار غفران محمد عبدالرحمان بن حاجی محمد روشن‌خان

عنفی مغفور در مطبع نظامی واقع کانپور اواخر شهر ذی‌حجهٔ سنه ۱۲۷۲ هـ مطبوع گردید.» نخستین شعر این دیوان غزلی هفت بیتی با این مطلع است: «نبودی گر مشابه صورتش ابروی جانان را ــ نگشتی ابتدا از مد بسم‌الله قرآن را.» بیشتر سروده‌های غلام‌حسن بیتهوی در قالب غزل است، اما در دیوان وی چند رباعی، قطعه، مسدس و ترجیع‌بند نیز آمده است. از این سروده‌ها چند قصیده در ستایش ابوبکر صدیق، حضرت علی (ع)، شاه‌روشن‌علی، شاه محمد دایم اعظم‌پوری، شاه‌لقیت‌الله و نواب نصرت جنگ و مسدسی در ستایش عبدالقادر گیلانی را می‌توان نام برد. غزلیات غلام‌حسن را در بیان اندیشه، احساس و شیوایی می‌توان در شمار بهترین شعرهای روزگار وی قرار داد. او در شعرهایش از شاعران غزل‌سرا پیروی می‌کرد و نزاکت خیال و مضمون‌آفرینی که از ویژگی‌های مهم سبک هندی به شمار می‌رود، در سروده‌های وی به روشنی دیده می‌شود. او به پیروی از حافظ و امیرخسرو دهلوی نیز شعرهایی سروده است، چنان که غزلی با مطلع «در میکدهٔ عشقت دل مست و خراب اولی ــ رخت خودی و دانش در رهن شراب اولی» را به پیروی غزلی از حافظ با مطلع «این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی ــ وین دفتر بی‌معنی غرق می ناب اولی» و غزلی دیگر با مطلع «اگر بی‌یاد جانان زنده باشی - پس از مردن بسی شرمنده باشی» را به پیروی از غزل امیرخسرو دهلوی با مطلع «تو با آن‌رو بگو مه را چه باشی ــ تو با آن رخ بگو شه را چه باشی» سروده است.

منابع: دیوان امیرخسرو دهلوی، ۵۲۶-۵۲۷؛ طلحه رضوی برق، «غلام‌حسن بیتهوی - عارف سخن‌سرای بهار»، بیاض، شمارهٔ ۱-۲، جلد دوم، ۱۹۸۲م، صص ۹۱-۱۰۴.

جهان‌تاب

غلام‌حسن زیدی (qo.lām.ha.san-e.zey.di)، غلام‌حسن زیدی واسطی، ز ح۱۸۰۵م، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. منشی چارلز چیزولم (Chisholme)، ثَبّات جونپور، بود و به‌خواهش هم‌او تاریخ جونپور (نسخهٔ موزهٔ بریتانیا به شمارهٔ Add.25795) را نوشت که در دو فصل (۱ــ تاریخ بنیاد جونپور و خاندان شرقی، ۲ــ ذکر بناها و عمارات مهم جونپور) و تتمه‌ای در ذکر شش تن از علمای جونپور، از جمله مولوی روشن‌علی، استاد غلام‌حسن و از مدرسان کالج فورت ویلیام، است. اثر دیگر وی، تاریخ کلکته در تاریخ مختصر، آب و هوا، و بناهای مهم کلکته است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۰۱/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۶۹، ۱۲۰۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/311; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 198; *Mughals in India*, 156; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/699, 724.

برزگر

غلام‌حسن شهید مولتانی (qo.lām.ha.san-e.ša.hid-e.mul.tā.ni)، پسر منشی محمدصالح / جان محمد، ۱۲۰۳ــ۱۲۶۵ق، عارف، مؤلف و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرانش از مردم راجپوت بودند، اما از آن‌جا به مولتان کوچیدند و در دیوان انشا به کار پرداختند. غلام‌حسن در مولتان به دنیا آمد و نزد استادان روزگارش علوم متداول را فراگرفت و در نظم و نثر استادی یافت. در تصوف به حافظ محمدجمال‌الدین چشتی (ــ ۱۲۲۶ق) دست ارادت داد. در خوش‌نویسی و پزشکی نیز ماهر بود. سرانجام در جنگی که میان انگلیسی‌ها و سیک‌ها در مولتان درگرفت به دست سربازی انگلیسی کشته شد. وی گذشته از فارسی، به‌عربی و اردو و پنجابی و مولتانی نیز شعر می‌سرود. از آثارش: ۱ــ خلاصةالسلوک در تصوف در طریق درویشی، مطابقت ظاهر و باطن، نود و دو صفت فقر، شاهد، مراتب وجود، معراج سالک، مراتب امکان، حقیقت محمدی، معراج، نهفتن راز، ده اصل سلوک، عشق، ذکر لاهوتی، پاس انفاس و جز آن؛ ۲ــ رفیق‌الفقرا (نوشته در ۱۲۳۳ق) به‌نثر آمیخته به‌نظم در پند و اندرزهای صوفیانه خطاب به پسرش رکن‌الدین؛ ۳ــ نورالهدی به‌نثر آمیخته به‌نظم در پند و اندرزهای صوفیانه به پسر خود غلام‌یاسین؛ ۴ــ مثنوی عرفانی نور هدایت (چاپ ۱۸۸۷م) در ۱۲۶۰ بیت که در آن ضمن بیان مفاهیم صوفیانه حکایاتی نیز آورده است؛ ۵ــ گلزار معنی که نمونه‌های انشا و نامه‌نگاری در چهار باب است: (یک) فرامین مطاع ملوکانه و احکام خسروانه، (دو) درخواست‌ها و عریضه‌های امیر بهاولپور به دیگر امیران و رئیسان و نوابان، (سه) پروانه‌های سرکاری و اسناد و مدارک رسمی، (چهار) انتخاب و اقتباس از بیاض‌ها و جنگ‌ها. این اثر به نثر منشیانهٔ خوب نوشته شده و دارای آگاهی‌هایی از آستانهٔ انقلاب و آزادی شبه قاره و احساسات ملی‌گرایانه است؛ ۶ــ رسالهٔ موج دریا در توحید؛ ۷ــ رسالهٔ بحر مواج به‌عربی در

توحید؛ ۸ـ حسنیه در مصطلحات صوفیه؛ ۹ـ کلمات‌الانصاف به‌عربی؛ ۱۰ـ انوار جمالیه در چهار بخش: (یک) در نعت پیامبر و اسمای خواجگان چشتی و برخی القاب ویژهٔ ایشان، (دو) مناقب خواجه حافظ جمال‌الدین مولتانی که زندگینامهٔ مؤلف نیز از آن به‌دست می‌آید، (سه) در ذکر خدابخش مولتانی، خلیفهٔ حافظ جمال‌الدین، (چهار) در ذکر خواجه نور مهاروی و اولاد و خلفایش و بیان توحید و سلوک و معرفت؛ ۱۱ـ دیوان حسن که یک‌بار در سدهٔ سیزدهم هجری به‌چاپ رسیده و مجموعهٔ دو مثنوی سراپا و خیال حقیقت و غزلیات و مرثیه و رباعی و مادهٔ تاریخ و اشعار دیگر است و در آن امیرنواب محمد بهاولخان عباسی والی بهاولپور، مخدوم شمس‌الدین جیلانی و ظفرخان، فرماندار مولتان در دورهٔ سیک‌ها، را ستوده است. شعر حسن ساده و روان و استوار و بیشتر در سلوک و طریقت است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۹۵/۴-۲۹۹، ۳۱۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۳۲/۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۲۵-۱۲۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۳۲/۳، ۱۵۲۴؛ ۲۴۸۹/۴؛ ۴۵۳/۵؛ ۱۲۸۱/۸-۱۲۸۲؛ ۹۱۰/۱۱، ۱۰۲۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۲۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 198.

برزگر

غلام‌حسن کشمیری، فرزند عبدالرسول شیوا ← حسن کشمیری

غلام‌حسن کهویهامی ← حسن کشمیری

غلام‌حسنین کنتوری (qo.lām.ha.sa.nayn-e.ken.tu.ri)، غلام‌حسنین، معروف به علامهٔ کنتوری، پسر سید محمدبخش حسینی موسوی، کنتور (در بخش کنونی بهرایچ در شرق لکنو) ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۴۷ق ــ فیض‌آباد ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ق / ۱۸۳۱ ــ ۱۹۱۸م، دانشمند دینی شیعی، پزشک، نویسنده و مترجم شبه قاره. تبارش به سید شرف‌الدین ابوطالب موسوی کاظمی، معروف به سید اشرف ابوطالب، می‌رسد که گویند در پی یورش هلاگوخان به خراسان (۶۵۴ ــ ۶۶۳ق)، از نیشابور به هند کوچید و محمد بن تغلق، پادشاه دهلی (۷۲۵ ــ ۷۵۲ق) به‌پاس خدمات عالیهٔ وی روستاهایی را در ناحیهٔ کنتور بدو بخشید. غلام‌حسنین در ۱۲۵۴ق از زادگاهش به لکنو رفت و نزد استادانی مانند ممتازالعلما محمد تقی لکنویی (۱۲۳۴ ــ ۱۲۸۹ق) و سید احمدعلی محمدآبادی (۱۲۰۶ ــ ۱۲۹۵ق) درس خواند و پزشکی را نیز از پزشکان لکنو فراگرفت. موسیقی نیز خواند و روی‌هم‌رفته در علوم قرآنی، حدیث، فقه، اصول، موسیقی، کیمیا، علوم غریبه، پزشکی، حکمت و فلسفه و جز آن‌ها استادی یافت. در شورش و انقلاب بزرگ مردم هند بر ضد انگلیسی‌ها در ۱۸۵۷م شرکت داشت و از این‌رو، انگلیسی‌ها وی را مدتی به نپال تبعید کردند. در ۱۸۶۱م به سمت ثبّات (Registrar) چوکِ (= بازار) لکنو گماشته شد. سال بعد دچار فلج اندام گردید، ولی بهبود یافت. در شمار ویراستاران انتشارات نول‌کشور در لکنو درآمد و کتاب‌هایی چون اعجاز خسروی امیرخسرو دهلوی و فرهنگ فارسی برهان قاطع را ویراست. برای گذران زندگی در مدارس گوناگون درس می‌داد. پزشکی ماهر بود و به‌ویژه در درمان بیماری‌های مزمن مهارت داشت و کسانی چون مهاراجهٔ جمو و کشمیر سخت تحت تأثیر دانش و مهارت پزشکی وی بودند. در ۱۲۸۹ق / ۱۸۷۲م روزنامه‌ای به نام اخبارالاخیار در لکنو منتشر کرد که به سه بخش تقسیم می‌شود: بخش اول دربردارندهٔ اخبار؛ بخش دوم دربردارندهٔ مقالاتی در زمینهٔ اصلاحات دینی و اجتماعی بود و بخش سوم مباحث مربوط به فتاوای مجتهدان را در بر می‌گرفت. علامهٔ کنتوری همچنین چاپخانه‌ای در فرنگی‌محل لکنو خرید و پسر کوچک‌ترش مولانا سید محمدعلی (ــ ۱۳۱۲ق) را به سرپرستی آن گماشت. وی از هواداران اتحاد شیعه و سنی بود و با علمای سنی همکاری می‌کرد. در دومین نشست جمعیت سنی ندوةالعلما در آوریل ۱۸۹۴م در کانپور شرکت جست و به عضویت کمیتهٔ تجدید سازمان و اصلاح برنامهٔ آموزشی مطالعات عربی برگزیده شد. وی پژوهشگری خستگی‌ناپذیر در شیمی بود و برای یافتن روش‌های نوین درمان بیماری‌ها بسیار می‌کوشید. مقالاتی را از دانشنامهٔ انگلیسی دایرةالمعارف هنرها و پیشه‌ها به‌اردو برگردانید و فرمول‌های تازه‌ای برای ساخت شمع و صابون یافت. علامهٔ کنتوری مخالف اصلاحات آموزشی سرسیداحمدخان بود و مقالاتی در رد دیدگاه‌های دینی طبیعت‌گرایانهٔ او نوشت. آموزه‌های سرسیداحمدخان دربارهٔ طبیعت را مخرب دین می‌دانست و طرح او دربارهٔ آموزش ادبی را بی‌فایده می‌شمرد و نخستین و مهم‌ترین نیاز زمانه را تأسیس مدارس فنی و حرفه‌ای برای آموزش شیوه‌های نوین صنعتی به هندیان می‌دانست. نوشته‌های ادبی، پزشکی و دینی غلام‌حسنین اهمیت و ارزشی

قابل توجه دارند. وی در هفتادوشش سالگی زندگینامهٔ خود را نوشت و آن‌را به شاگردش سید حبیب‌حسین رسولپوری پیشکش کرد. پس از مرگ، پیکرش را به کنتور بردند و به‌خاک سپردند. پسرش مولوی تصدق حسین (۱۲۶۳ ــ ۱۳۴۸ق) نیز عالمی برجسته بود. علامه کنتوری آثار متعددی به‌فارسی، عربی، و به‌ویژه، اردو نوشته یا برگردانیده است. از آثارش: ۱ــ حاشیه بر مغنی‌اللبیب؛ ۲ــ شرح اعجاز خسروی؛ ۳ــ ترجمهٔ الاکسیرالابیض ابن‌سینا به اردو؛ ۴ــ ترجمهٔ الاکسیرالاحمر به‌اردو؛ ۵ــ ترجمهٔ قانون ابن‌سینا به اردو (کانپور، جلد یکم ۱۳۳۰ق / ۱۹۱۲م، جلد چهارم ۱۳۱۷ق / ۱۸۹۹م)؛ ۶ــ ترجمهٔ کامل‌الصناعه ابوالعباس مجوسی؛ ۷ــ ترجمه و شرح تشخیص جالینوس به‌فارسی؛ ۸ــ کتاب‌المائتین در مقتل حسین (ع)، به‌عربی و فارسی؛ ۹ــ زینبیه به‌اردو در پاسخ اعتراضی دربارهٔ ازدواج پیامبر (ص) با زینب دختر جحش؛ ۱۰ــ التغنّی فی‌القرآن؛ ۱۱ــ الحسینیةالقرآنیة به‌عربی و اردو در اثبات شهادت حسین (ع) از آیات قرآن و بیان دلالت آن‌ها بر شهادت او؛ ۱۲ــ ذوالجناحیةالحسینیة به‌فارسی و اردو دربارهٔ ذوالجناح، اسب امام حسین (ع)؛ ۱۳ــ انتصارالاسلام، در سه جلد به اردو، که مجموعه‌ای از مقالات او است؛ ۱۴ــ طلاقتِ حسنیه به‌عربی و اردو (چاپ لاهور) دربارهٔ «کثرت ازدواج» پیامبر (ص) و «کثرت طلاق» امام حسن (ع)؛ ۱۵ــ معراجیه قرآنیه / رسالهٔ معراجیه؛ ۱۶ــ مفارقات حسینیه و عثمانیه به‌اردو (چاپ شده) دربارهٔ تفاوت میان شهادت امام حسین (ع) و قتل خلیفهٔ سوم عثمان؛ ۱۷ــ رسالة فی مسألة عکس ترتیب‌الوضوء؛ ۱۸ــ جعفریه / رسالهٔ جعفریه به‌اردو در اشکال وضو (چاپ دهلی)؛ ۱۹ــ ملخص فصول بقراطی / ضوابط حکمت (کانپور، ۱۸۹۷م و لکنو، ۱۹۰۳م) که برگردان فارسی ظاهراً همان ترجمه و شرح تشخیص جالینوس است با اضافات و شرح موارد مشکل؛ ۲۰ــ مواعظ حسینیه که مجموعه‌ای از مقالات او است؛ ۲۱ــ ترجمهٔ قانونچهٔ شمس‌الدین چغمینی؛ ۲۲ــ مجرّبات علامه کنتوری که دربارهٔ تجارب و نیز نسخه‌های وی در درمان بیماری‌ها است.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۳۸۵/۸؛ امامیه مصنفین، ۱۲/۲، ۱۴، ۹۴، ۱۹۸، ۶۲۹؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۷۳، ۸۷، ۱۳۱، ۱۶۲، ۱۶۸؛ الذریعه، ۳۶۱/۲ـ۳۶۲؛ ۸۰/۴، ۱۲۳، ۱۲۹؛ ۲۳/۷؛ ۱۲۴۳/۱۰؛ ۹۰/۱۲۴۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۵۲؛ مطلع انوار، ۴۱۹ـ۴۲۰؛ معجم‌المؤلفین، ۴۰/۸ـ۴۱؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴۷/۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 198-199; *A Socio-Intellectual History of the Isna' Ashari shi' is in India*, 1/162, 173-174.

برزگر

غلام‌حسین اورنگ‌آبادی، پسر سیدشهاب‌الدین پسر سیدمحمداسحاق ← سالک اورنگ‌آبادی

غلام‌حسین جائسی (qo.lām.ho.seyn-e.jā.e.si)، میرغلام‌حسین، متخلص به شائق، فرزند سید فتح‌علی جائسی رضوی جالسی، ز ۱۲۳۷ق، فرهنگ‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم قصبهٔ جائس در اوده بود و در روزگار غازی‌الدین‌خان، فرمانروای اوده (۱۲۲۹ ــ ۱۲۴۳ق)، می‌زیست. در ابتدای کارش در کلکته به سر می‌برد و در شمار منشیان یا مترجمان مدرسهٔ کلکته بود. سپس رئیس دفتر انشای نمایندهٔ مقیم انگلیس در ناگپور شد. از ناگپور به سفر حج رفت. پس از آن مدتی میر منشی نمایندهٔ مقیم انگلیس در دربار اوده در لکنو بود و در این سمت دارایی فراوان اندوخت و همین ظاهراً بدگمانی‌هایی را (در زمینهٔ امور مالی) به او برانگیخت تا آن‌جا که، از ترس سفیر انگلیس در لکنو، ترک خدمت کرد و «به خانهٔ خود متواری گشت و به ابتلای بعض مؤاخذات خود را به دست خود کشت.» (روز روشن، ۴۱۱) وی به فارسی می‌نوشت و می‌سرود. از کلیات شایق دست‌نویسی در کتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ ۱۷۲۹ فهرست) نگه‌داری می‌شود که این بخش‌ها را در بر دارد: قصاید که بیشتر در حمد خداوند، نعت پیامبر (ص) و منقبت امامان است؛ یک مثنوی که مجموعهٔ حکایاتی مبتنی بر داستان‌ها و احادیث پیامبر (ص) و امامان است؛ غزلیات به ترتیب الفبایی؛ رباعیات؛ قطعات و مادهٔ تاریخ‌ها و از جمله مادهٔ تاریخ درگذشت میرزاجان تپش* دهلوی (۱۲۲۰ق). آخرین مادهٔ تاریخ در این کلیات در تاریخ مرگ کسی به نام سید حسن بخش (۱۰ محرم ۱۲۳۶ق) است. اثر دیگر غلام‌حسین شایق، فرهنگ حسینی است (دست‌نویس کتابخانهٔ دیوان هند به‌شمارهٔ فهرست 2517). این اثر فرهنگی فارسی به فارسی در شرح «لغات مستعلمهٔ ضروریه و غیر مستعلمهٔ عربی [مستعمل در فارسی] و فارسی»، از جمله نام‌های کسان، نام‌های جغرافیایی و جز آن‌ها است. فرهنگ حسینی در ۱۲۳۷ق نوشته شده و ترتیب واژگان در آن بر بنیاد حروف اول و دوم آن‌ها است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۹۵/۱؛ روز روشن، ۴۱۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۲۶؛
Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/934, 1354-1355; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 199-200.

برزگر

غلام‌حسین جونپوری (qo.lām.ho.seyn-e.jun.pu.ri)، ابوالقاسم، معروف به غلام‌حسین، فرزند ملا فتح محمد کربلایی فرزند عوض محمد علوی عباسی جونپوری، جونپور ۱۲۰۵ ــ ۱۲۷۹ق / ۱۷۹۰ــ۱۸۶۲م، ریاضی‌دان، اخترشناس و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. تبار خود را به عباس بن علی بن ابی‌طالب می‌رساند. در زادگاهش نزد پدر خود درس خواند و سپس به جاهای دیگر سفر کرد و نزد استادانی مانند سیدالعلما مولوی سید حسین لکنویی (۱۲۱۱ ــ ۱۲۷۳ق) درس خواند و دانش‌های دینی را فراگرفت و به‌ویژه در ریاضیات و اخترشناسی استادی یافت. مدتی دراز در درگاه راجه‌خان بهادر، پسر مهاراجه متیرجت سنگه، در بخش گُنیا (تکاری) در استان بهار گذراند و آثاری به نام او نوشت. آن‌گاه به بنارس رفت و چندی نزد مهاراجهٔ آن‌جا گذراند. سپس به مرشدآباد سفر کرد و از الطاف امیر آن‌جا برخوردار گردید. از آثارش: جامع بهادرخانی / جامع بهادری / مفاتیح‌الرصد / مفتاح‌الرصد (کلکته، ۱۲۵۰ق / ۱۸۳۵ ــ ۱۸۳۶م) به‌نام احتشام‌الدوله مبارزالملک راجه‌خان بهادرخان بهادر نصرت‌جنگ. غلام‌حسین نوشتن این اثر را، با بهره‌گیری از منابع عربی و انگلیسی، در پانزدهم صفر ۱۲۴۸ق آغاز کرد و در یازدهم جمادی‌الثانی ۱۲۴۹ق به‌پایان برد. کتاب در یک مقدمه در تعریف حکمت نظری و تقسیم آن به اصول و فروع، و شش خزینه تدوین شده است: (یک) علم هندسه، (دو) علم‌الابصار، (سه) علم حساب، (چهار) منتخبات فنون ثلاثه، (پنج) علم هیئت اجرام علویه و بسائط سفلیه، (شش) تبیین موامرات زیج و تقویم؛ ۲ــ زیج بهادرخانی / زیج بهادری در یک مقدمه و هفت مقاله به‌نام احتشام‌الدوله مبارزالملک‌خان بهادر. این اثر در ۱۲۴۱ق نوشته شده و در ۱۲۵۷ق / ۱۸۵۵م در هند به چاپ رسیده است؛ ۳ــ انیس‌الاحباب فی بیان مسایل‌الاسطرلاب (دست‌نویس کتابخانهٔ بانکیپور) که در ۱۲۲۴ق نوشته شده و گزارش الصحیفه / الصحیفة‌الاسطرلاب نوشتهٔ شیخ بهایی (ــ ۱۰۳۱ق) است؛ ۴ــ اصطلاحات تقویم (دست‌نویس کتابخانهٔ بانکیپور) در یک مقدمه، چهارده باب کوتاه، و یک خاتمه؛ ۵ــ منظارالرصد در توصیف آلات رصد قدیم و جدید و شرح بسیاری از مسائل نجومی و هندسی. به‌گفتهٔ آقابزرگ تهرانی، این اثر به‌نام سلطان محمدعلی‌شاه (گویا همان معین‌الدین محمدعلی‌شاه، پادشاه اوده در ۱۲۵۳ ــ ۱۲۵۸ق) نوشته شده است؛ ۶ــ رائض‌النفوس که برگردان کتاب‌الأُکار خواجه نصیرالدین طوسی به‌فارسی است؛ ۷ــ زیج طغیانی / زهرالغری فی استخراج‌التقویم من زیج که شاید همان زیج بهادرخانی باشد؛ ۸ــ ارصادالمنجمین که گویا از غلام‌حسین است و باید دید با آثار پیش‌گفته چه تفاوت‌هایی دارد یا شاید درواقع یکی از آن‌ها باشد.

منابع: ایضاح‌المکنون، ۶۲۱/۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۶۳/۳، ۳۶۴، ۳۸۰؛ الذریعه، ۵۲۳/۱؛ ۴۳/۵؛ ۲۳۸/۱۱، ۲۳۹؛ ۷۵/۱۲، ۸۵، ۸۷، ۱۶/۱۵، ۵۱؛ ۳۳۰/۲۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۴۸۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۴/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۵۵/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۳۶، ۲۷۹۱، ۲۸۱۷، ۲۸۲۳، ۲۹۴۳، ۲۹۵۲، ۲۹۵۶؛ مطلع انوار، ۴۲۱؛ نزهة‌الخواطر، ۳۵۹/۷؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1048; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of Asiatic Society of Bengal*, 504; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 200; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/19-20, 86, 99; *A Socio-Intellectual History of the Isna' Ashari shi'is in India*, 1/233.

برزگر

غلام‌حسین‌خان دهلوی، فرزند حکیم‌الممالک مسیح‌الدوله محمدباقرخان ← خان‌زمان‌خان دهلوی

غلام‌حسین‌خان زیدپوری (qo.lām.ho.seyn.xān-e.zeyd.pu.ri)، متخلص به سلیم، ــ ۱۲۳۳ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم زیدپور در نزدیکی باره‌بنکی در اوده بود و به مالدهٔ جدید / انگریزآباد در بنگال کوچید و به سمت ذاک‌منشی یا رئیس پستخانه تحت ریاست جورج اودنی، نمایندهٔ بازرگانی مقیم شرکت هند شرقی انگلیس در آن‌جا، سرگرم کار شد. مردی

با فضل و دانش بود و به درخواست اودنی به تألیف کتابی در تاریخ بنگال به نام ریاض‌السلاطین آغاز کرد و آن‌را در ۱۲۰۷ق به‌پایان برد. این اثر در یک مقدمه در جغرافیای بنگال، چهار چمن (۱ـ کیفیت آبادی بنگال و حدود آن، ۲ـ بعضی خصوصیات آن ملک، ۳ـ بعضی بلاد آن، ۴ـ حکومت رایان هند به اجمال) و چهار روضه (۱ـ حاکمان مسلمان که از سوی شاهان دهلی فرمانروایی کرده‌اند، ۲ـ شاهانی که بر سریر سلطنت جلوس و به‌نام خود خطبه خوانده‌اند، ۳ـ ناظمانی که از حضور سلاطین چغتایی در این ملک به نظامت پرداخته‌اند، ۴ـ آمدن فرانسویان و انگلیسی‌ها به بنگال) تدوین شده است. ریاض‌السلاطین در ۱۸۹۰ ـ ۱۸۹۱م به اهتمام مولوی عبدالحق عابد در کلکته به‌چاپ رسیده است. ترجمهٔ انگلیسی آن از مولوی عبدالسلام نیز در ۱۹۰۲ ـ ۱۹۰۴م در کلکته چاپ شده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲/۱۴، ۵۵۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۳/۳؛ الذریعه، ۳۲۷/۱۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۷/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۶۰/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۷۱/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۳۶۱/۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 965-966; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 202; *Encyclopaedia of Islam*, 2/1092; *Indo-iranian studies*, 1977, 108; *Mughals in India*, 159.

برزگر

غلام‌حسین‌خان شاه‌جهان آبادی (qo.lām.ho.seyn.xān-e.šah.ja.hān.ā.bā.di)، فرزند محمدهمت‌خان، ز ۱۲۲۱ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگی او ظاهراً جز این دانسته نیست که نیاکانش در خدمت گورکانیان هند بودند. پدرش محمد همت‌خان (ـ ۱۱۶۸ق) زمانی دراز، از دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ـ ۱۱۳۱ق) تا عالمگیر دوم (۱۱۶۷ ـ ۱۱۷۳ق) در دستگاه گورکانیان خدمت می‌کرد. خود غلام‌حسین ملازم راجگان بنارس، راجه بَلْوَنْت سنگه و پسرش راجه چَیْتْ سنگه، بود. از آثارش: ۱ـ تاریخ زمین‌داران بنارس (نسخه‌های کتابخانه‌های بانکیپور و بادلیان) در تاریخ بنارس، از راجه منسارام از زمین‌داران راجپوت و پدر راجه بلونت سنگه که محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) پرگنهٔ بنارس را بدو داد، تا برکناری راجه چَیت سنگه در ۱۱۹۵ق / ۱۷۸۱م؛ ۲ـ ذکرالسیر (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۱۰۲/ pe II/۱۳۸۸) که در ۱۲۲۱ق به انجام رسیده و در تاریخ تیموریان هند، از یورش نادرشاه افشار (۱۱۵۱ق) و کشتار مردم دهلی به فرمان او تا مرگ شاه‌عالم دوم (۱۲۲۱ق)، است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۱/۳؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۷۶/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۴۰/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۹۷/۶، ۴۶۵۴؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۱۶۱/۲، ۱۲۶۵؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/162; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 200; *Mughals in India*, 156; *Persian Literature*, C.A.Storey, 699.

برزگر

غلام‌حسین‌خان طباطبایی (qo.lām.ho.seyn.xān-e.ta.bā.ta.bā.i)، فرزند بخشی‌الملک نصیرالدوله سید هدایت‌علی‌خان ضمیر فرزند سید علیم‌الله فرزند سید فیض‌الله، دهلی / شاه‌جهان‌آباد ۱۱۴۰ ـ پس از ۱۲۳۰ق، دانشمند دینی و ادیب و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. نیای او سید علیم‌الله‌خان از شیوخ برجستهٔ بنگال بود و در ۱۱۵۶ق در عظیم‌آباد / پتنا درگذشت. غلام‌حسین در پنج‌سالگی همراه خانواده‌اش به مرشدآباد کوچید. مادربزرگِ مادری غلام‌حسین عمهٔ مهابت‌جنگ علی‌وردی‌خان بود که در آن‌هنگام در خدمت شجاع‌الدوله، ناظم بنگال به سر می‌برد و حکومت ولایت بهار به مرکزیت عظیم‌آباد / پتنا را داشت. هدایت‌علی‌خان، پدر غلام‌حسین، اندکی پس از آن با خانواده‌اش از مرشدآباد به عظیم‌آباد رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند و رفته‌رفته ثروتی به هم زد و نایب هیبت‌جنگ زین‌الدین احمدخان، حاکم بهار، شد (حدود ۱۱۵۵ق). اما در ۱۱۵۶ق از کارش کناره گرفت و به دهلی بازگشت. وی در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) منصب فوج‌داری و در زمان شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ـ ۱۲۲۱ق) منصب بخشیگری داشت و سرانجام در جاگیر خود حسین‌آباد در نزدیکی رُهتاس در استان بهار درگذشت (۱۱۷۹ق). هدایت‌علی‌خان به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و ضمیر تخلص می‌کرد. غلام‌حسین در ۱۱۵۸ق که خویشاوندش مهابت‌جنگ علی‌وردی‌خان نواب بنگال و بهار اوریسه بود

(۱۱۵۳ـ ۱۱۶۹ق)، از دهلی به‌عظیم‌آباد رفت و با یکی از دختران دایی خود عبدالعلی‌خان که در سپاه هیبت‌جنگ خدمت می‌کرد، ازدواج کرد. در ۱۱۶۱ق به خدمت سعید احمدخان صولت جنگ، داماد علی‌وردی‌خان، پیوست و اندکی بعد به پورینه که صولت‌جنگ فوج‌دار آن‌جا بود رفت و تا ۱۱۷۰ق در خدمت صولت‌جنگ و، پس از مرگ وی (۱۱۶۹ق)، پسرش شوکت‌جنگ به سر می‌برد. پس از شورش شوکت‌جنگ بر ضد سراج‌الدوله، حاکم بنگال (۱۱۶۹ـ۱۱۷۰ق) و شکست و کشته‌شدن وی (۱۱۷۰ق)، غلام‌حسین از ترس سراج‌الدوله به بنارس گریخت و به خویشان خود در آن‌شهر پناه برد. پس از رسیدن جعفرعلی‌خان به حکومت بنگال (شوال ۱۱۷۰ق)، غلام‌حسین به عظیم‌آباد بازگشت و به میانجیگری راجه رام‌نراین*، حاکم شهر، برخی املاک خانوادگی را پس گرفت و به‌زودی درشمار مقربان رام‌نارایـن درآمد. در این اوان با پادرمیانی دوستش میرعبدالله صفوی با امیت (ــ ۱۷۶۳م) سرپرست بنگالی تازهٔ کوتهی یا نمایندگی بازرگانی (Factory) شرکت هند شرقی انگلیس آشنایی و دوستی به‌هم رسانید. در ۱۱۷۲ق / ۱۷۵۹م شاهزاده عالی‌گوهر (شاه‌عالم دوم آینده) و محمدقلی‌خان، ناظمِ اله‌آباد، دست به یورشی ناموفق به بنگال زدند. از جملهٔ ملازمان شاهزاده در این حمله، بخشی‌الملک نصیرالدوله سید هدایت‌علی‌خان بهادر اسدجنگ (پدر غلام‌حسین) بود که، به‌رغم وضع و موقع کمابیش اشرافی‌اش، سال‌ها بود که با غلام‌حسین و مادرش ارتباط نداشت. راجه رام نراین غلام‌حسین را به اردوگاه شاهزاده فرستاد به امید آن‌که وی با پدرش نزدیک شود و به توسط او، با عالی‌گوهر از درگفت‌وگو درآید و شاهزاده را از یورش به عظیم‌آباد باز دارد. اما غلام‌حسین پس از دیدار با پدرش به عظیم‌آباد بازنگشت و با مادر و همسر خود به سهسرام رفت. اندکی بعد، عالی‌گوهر در یورش نهایی‌اش به عظیم‌آباد شکست خوردو هزیمت یافت و همراه هدایت‌علی‌خان به سهسرام رسید. غلام‌حسین و برادرانش که در این جنگ عملاً جانب شاهزاده را گرفته و دشمنی میرجعفر، ناظمِ بنگال، و پشتیبانان انگلیسی‌اش را با خود برانگیخته بودند نمی‌توانستند به عظیم‌آباد بازگردند. از این‌رو، غلام‌حسین با همسرش به بنارس رفت و چند ماه در آن‌جا ماند تا رام‌نراین وی را بخشود و غلام‌حسین به عظیم‌آباد بازگشت. در ۱۱۷۴ق / ۱۷۶۰م انگلیسی‌ها میرجعفر را از نظامت بنگال برکنار کردند و میرقاسم را به جای او نشاندند. غلام‌حسین به جرگهٔ هواداران میرقاسم پیوست و در ضمن بار دیگر با انگلیسی‌ها پیوند یافت. به کلکته رفت و دو سه ماه در آن‌جا ماند و، به درخواست میرقاسم، کوشید تا مقامات انگلیسی از جمله امیت را که اینک عضو شورای کلکتهٔ شرکت هند شرقی انگلیس بود برانگیزد که راجه‌رام نراین را به فرمانبرداری از میرقاسم وادارد. اما تلاش‌های او بی‌نتیجه ماند و به عظیم‌آباد بازگشت و به وساطت دوستش دکتر فولرتن (Fullartan)، از صاحب‌منصبان انگلیسی در عظیم‌آباد، به حضور میرقاسم رسید. چندی بعد میرقاسم از غلام‌حسین خواست تا جاگیرش در مونگیر را بدو واگذارد تا او آن را به گرگین‌خان که دژ مونگیر سپرده‌اش بود بدهد. میرقاسم قول داد که در عوض در جایی دیگر جاگیری به غلام‌حسین بخشد، اما چند روز بعد، بی‌انجام وعده‌اش، رهسپار بهوجپور و سهسرام شد و غلام‌حسین که «بی‌نهایت مقروض و بی‌اسباب سفر» بود از همراهی او باز ماند. وی مدتی را به عسرت و سختی بسیار در عظیم‌آباد گذراند و سپس به مونگیر نزد میرقاسم رفت (ذوالحجهٔ ۱۱۷۵ق). میرقاسم در محرم ۱۱۷۶ق پنج هزار روپیه بدو انعام داد و فرمود تا حقوق عقب‌افتاده‌اش را قسط‌بندی کنند و ماه به ماه بدهند. در این هنگام، گرچه وضع و حالش تا اندازه‌ای بهبود یافت، ولی به‌سبب روابطش با انگلیسی‌ها و بدگمانی میرقاسم به او، پیوسته در بیم و هراس به سر می‌برد. در ۱۱۷۶ق شورای کلکته امیت را به سفارت نزد میرقاسم فرستاد. میرقاسم، برای آگاهی از نیات واقعی امیت در این مأموریت، غلام‌حسیَن و دوستش میرعبدالله صفوی را، بنابر پیشینهٔ آشنایی آن‌ها با امیت، به پیشباز او فرستاد. امیت اندکی بعد، در بازگشت از عظیم‌آباد، در حملهٔ سپاهیان میرقاسم کشته شد. در ۱۱۷۷ق / ۱۷۶۳م در لشکرکشی میرقاسم از مونگیر به سوی عظیم‌آباد و شکست وی از انگلیسی‌ها، غلام‌حسین همراه او بود و با سپاه شکست‌خورده به حوالی بنارس رفت. در آن‌جا، سپاه میرقاسم را ترک گفت و چند ماه در بنارس ماند. در رمضان ۱۱۷۷ق / مارس ۱۷۶۴م سپاه شاه‌عالم دوم گورکانی (عالی گوهر) و شجاع‌الدوله نواب اوده، که میرقاسم هم بدان پیوسته بود، به‌بنارس رسید، غلام‌حسین به این سپاه پیوست و در صحنهٔ نبردهای آیندهٔ سپاه با انگلیسی‌ها، بی‌آن‌که عملاً در خدمت کسی باشد، حاضر بود. وی در نتیجهٔ ناخرسندی و ترسش از میرقاسم، خود را بیشتر به شاه‌عالم و شجاع‌الدوله نزدیک ساخت، اما سپاه آن‌دو را نیز آشفته و سردرگم دید و از ملازمت آن‌ها سرخورده گردید. در این اثنا،

غلام‌حسین‌خان طباطبایی

دکتر فولرتن که همچنان با غلام‌حسین نوشت و خواند داشت مصرانه از او خواست تا شاه‌عالم را به پیوستن به اردوی انگلیسی‌ها برانگیزد و غلام‌حسین این پیشنهاد را به گوش شاه‌عالم رسانید. شاه‌عالم که از سرکشی وزیرش شجاع‌الدوله به تنگ آمده بود با این پیشنهاد موافقت کرد و غلام‌حسین را به همراه نامه‌ای به عظیم‌آباد فرستاد. در ۱۱۷۸ق، با تشویق و تلاش غلام‌حسین، دژدار رُهتاس، دژ را تسلیم انگلیسی‌ها کرد. غلام‌حسین، چندی بعد، به‌سفارش دکتر فولرتن به خدمت سیج (Sage)، سرپرست کوتهی (= نمایندگی بازرگانی شرکت هند شرقی انگلیس) در بنارس، پیوست. در همین ایام در بنارس به حضور شیخ‌محمدعلی حزین لاهیجی (ــ ۱۱۸۱ق) رسید و از محضرش بهره برد. وی پس از مرگ پدرش در حسین‌آباد (۳ جمادی‌الثانی ۱۱۷۹ق / ۱۷۶۵م)، خدمت سیج در بنارس را ترک گفت و به جاگیر پدرش، حسین‌آباد، رفت و اندکی بعد این جاگیر بدو، در مقام پسر بزرگ پدرش، واگذار گردید. در ۱۱۸۰ق / ۱۷۶۷م (از عظیم‌آباد) همراه راجه شتاب‌رای، نایب دیوان بهار، که برای دیدار با هنری ورلست (ــ ۱۷۸۵م) فرماندار تازهٔ بنگال (۱۷۶۷ــ۱۷۶۹م) به کلکته می‌رفت، رهسپار آن شهر شد. در ۱۱۸۷ق نیز، برای بسیجیدن سفر حج، به کلکته سفر کرد و پانزده ــ بیست روزی در مصاحبت محمدرضاخان بهادر مظفرجنگ، نایبِ ناظمِ بنگال، به سر برد. در ۱۱۸۸ق، در نتیجهٔ ضمانتش برای زمین‌داری که با او از سالیان پیش آشنایی داشت پنجاه ــ شصت‌هزار روپیه زیان دید و گرفتار فقر و تنگدستی گردید. یک ماه بعد آشنایش سرهنگ تامس گادرد (ــ ۱۷۸۳م) که به فرماندهی دژ چُنار گماشته شده بود در راه خود به محل مأموریتش وارد عظیم‌آباد شد و چون از گرفتاری غلام‌حسین خبر یافت وی را با خود به چُنار برد و تصدی کارهای مالی آن‌جا را بدو سپرد. دیری نگذشت که گادرد به فرماندهی سپاه آصف‌الدوله، نواب اوده (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق) منصوب گشت و به لکنو رفت. غلام‌حسین‌خان نیز همراه گادرد به لکنو رفت و چهارده ماه در آن‌جا به سر برد و به عظیم‌آباد بازگشت. در اوایل ۱۱۹۲ق / ۱۷۷۸م به قصد توسل جستن به مقامات انگلیسی برای انجام کاری شخصی، از فرصت بهره جست و همراه سرهنگ گادرد بار دیگر از عظیم‌آباد رهسپار کلکته شد. ولی، به‌رغم سه ــ چهار دیدار با لرد وارن هیستینگز، فرماندار کل هند، که غلام‌حسین را از پیش می‌شناخت، کارش به انجام نرسید. در این اثنا، گادرد که به فرماندهی سپاه اعزامی بنگال به دکن (برای جنگ با مراته‌ها) گماشته شده بود از غلام‌حسین‌خان خواست تا وی را در مقام میرمنشی و نیز سفیر (انگلیسی‌ها) نزد سرداران مراته همراهی کند، ولی غلام‌حسین این پیشنهاد را نپذیرفت و به عظیم‌آباد بازگشت. وی در ربیع‌الثانی ۱۱۹۴ق / ۱۷۸۰م، برای حل و فصل کاری، ناگزیر باز به کلکته سفر کرد. در این سفر سرگرم نوشتن سیرالمتأخرین بود. در این سفر همچنین با هیستینگز دیدار کرد و هیستینگز «وعدهٔ حصول مقاصد» بدو داد، اما «بنابر افراط کارها که داشت فرصت ملاقات‌های متواتر و ایفای مواعید میسر نشد.» (سیرالمتأخرین، ۸۱۶). رویدادهای بعدی زندگی غلام‌حسین‌خان دقیقاً دانسته نیست. در مهم‌ترین اثر وی، سیرالمتأخرین، گرچه چند بار سال ۱۱۹۵ق / ۱۷۸۱م سال جاری یادشده، اما در جایی هم (ص۸۲۰) سال ۱۱۹۸ق سال گذشته یاد شده است. دست‌نویسی از سیرالمتأخرین که به‌شمارهٔ ۲۸۲ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود و در ۱۲۳۰ق / ۱۸۱۵م کتابت شده است گویا به خط خود غلام‌حسین است. در این صورت، وی باید تا ۱۲۳۰ق زنده بوده و عمری دراز کرده باشد. سال مرگ وی را برخی منابع ۱۲۰۰ و ۱۲۰۸ق نوشته‌اند که درست نمی‌نماید. غلام‌حسین دبیری چیره‌دست در انشای فارسی بود و نامه‌ها و نوشته‌هایش را همروزگاران وی می‌ستودند. وی به فارسی شعر می‌سرود و وفا تخلص می‌کرد. نسخه‌ای از دیوان وفا در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود که مجموعهٔ غزلیات، رباعیات، و یک مثنوی عرفانی است. اما مهم‌ترین اثر وی، سیرالمتأخرین در تاریخ هند از مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق) تا ۱۱۹۵ق است. غلام‌حسین نوشتن این اثر را در صفر ۱۱۹۴ق / فوریهٔ ۱۷۸۰م آغاز کرد و در رمضان ۱۱۹۵ق / اوت ۱۷۸۱م به انجام رسانید و به وارن هیستینگز، فرماندار کل هند (۱۷۷۳ ــ ۱۷۸۵م) پیشکش کرد. سیرالمتأخرین این بخش‌ها را در بر دارد: (یک) تاریخ گورکانیان هند از مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق) تا یورش نادرشاه به هند و عزیمت وی از این سرزمین (۱۱۵۲ق)؛ (دو) تاریخ بنگال از مرگ شجاع‌الدوله (ذوالحجهٔ ۱۱۵۱ق / مارس ۱۷۳۹م) تا ۱۱۹۵ق / ۱۷۸۱م؛ (سه) ادامهٔ تاریخ هند از ۱۱۵۳ق / ۱۷۴۰م تا ۱۱۹۵ق / ۱۷۸۱م؛ (چهار) خاتمه‌ای در ذکر برخی خصایص اورنگ‌زیب و گزارش گشودن بیجاپور و گلکنده به‌دست او؛ (پنج) مقدمه‌ای که بعدها به کتاب افزوده شده و بیشتر از خلاصة‌التواریخ سجان‌رای بتالوی* گرفته شده است. این مقدمه در توصیف عمومی هندوستان و ایالات و

شهرها و محصولات و مردم آن و نیز گزیدهٔ تاریخ هند از روزگار باستان تا مرگ اورنگ‌زیب است. پس از مقدمه، پیش‌گفتاری در اهدای کتاب به وارن هیستینگز آمده است. در برخی دست‌نویس‌های سیرالمتأخرین، کتاب به یک مقدمه که خاتمه نیز بدان منضم است و دو دفتر تقسیم می‌شود. اما در برخی دست‌نویس‌ها و بیشتر چاپ‌های کتاب (کلکته، ۱۲۴۸ق / ۱۸۳۳م و ۱۲۵۲ق / ۱۸۳۶م، لکنو، ۱۲۸۲ــ ۱۲۸۳ق / ۱۸۶۶م و ۱۳۱۴ق / ۱۸۹۷م)، این اثر به سه دفتر یا جلد بخش می‌شود که دفتر / جلد یکم در برگیرندهٔ مقدمه و خاتمه است و دفتر / جلد دوم تاریخ هند از ۱۱۱۸ تا ۱۱۵۲ق و تاریخ بنگال از ۱۱۵۱ تا ۱۱۹۵ق را در بر می‌گیرد و دفتر / جلد سوم ادامهٔ تاریخ هند از ۱۱۵۲ تا ۱۱۹۵ق است. سیرالمتأخرین از مهم‌ترین و ارزشمندترین منابع تاریخ هند به‌شمار می‌آید و از آن‌جا که بسیاری از رویدادهایی که شرح آن‌ها آمد، دیده‌ها یا شنیده‌های مؤلف است، منبعی دست اول و بسیار ارزشمند به‌ویژه برای تاریخ بنگال و چگونگی پیشروی انگلیسیان در این ولایت و نیز در کل سرزمین هند و حکومت و سیاست آن‌ها در هند است. نثر کتاب ساده و روان و واضح است. از سیرالمتأخرین گزیده‌ها و چکیده‌هایی نیز فراهم آمده است که از آن میان می‌توان از زبدة‌التواریخ / ملخص‌التواریخ (کلکته، ۱۲۴۳ق / ۱۸۲۷م، آگره، ۱۲۴۷ق) نوشتهٔ فرزندعلی حسینی مُنگیری یا مولوی عبدالکریم، میرمنشی دارالانشای فارسی شرکت هند شرقی انگلیس، نام برد. سیرالمتأخرین را فرانسوی نو مسلمانی به‌نام ریمون، معروف به حاجی مصطفی (ــ ۱۷۹۱م)، به انگلیسی برگردانیده است. ترجمهٔ ریمون مقدمه را ندارد، اما خاتمه را در بر می‌گیرد و در ۱۷۸۹م در کلکته چاپ شده است. ترجمهٔ انگلیسی جان بریگز (۱۷۸۵ــ ۱۸۷۵م) از این اثر که حدود یک پنجم اصل کتاب را در بر می‌گیرد (لندن، ۱۸۳۲م) بیشتر تحریر ویراسته‌ای از ترجمهٔ حاجی مصطفی است. از سیرالمتأخرین چند برگردان اردو در دست است، از آن میان از سید بخشش علی فیض‌آبادی با عنوان اقبال‌نامه (چاپ دهلی)، از گوگل پرشاد با عنوان مرآة‌السلاطین (لکنو، ۱۲۹۱ق / ۱۸۷۴م)، از چراغ دین (چاپ لاهور، تنها بخشی از کتاب، از احوال بابر تا مرگ جهانگیر، را دربردارد)، از مختارحسین ناظرالقاسمی بجنوری با عنوان آثارالسلاطین (چاپ لاهور، شامل تنها بخشی که احوال بابر تا مرگ جهانگیر را در بر دارد)، از محمد محمود شادانی با همکاری مفتی محمد مظهر جلیل فاروقی با عنوان اقبال‌السلاطین (چاپ لاهور، شامل تنها همان بخش پیش‌گفته) و از محبوب‌الهی با عنوان حبل‌المتین (چاپ لاهور، چکیدهٔ رویدادهای مربوط به دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی تا شاه‌جهان است). غلام‌حسین‌خان طباطبایی، گذشته از سیرالمتأخرین، آثار دیگری هم دارد یا بدو منسوب است. از دیگر آثارش: ۱ــ مثنوی بشارة‌الامامة (دست‌نویس کتابخانهٔ بانکیپور) در ذکر نیاکان خود به‌ویژه کرامات نیای او سید علیم‌الله (ــ عظیم‌آباد شعبان ۱۱۵۶ق) و پدر وی سید فیض‌الله؛ ۲ــ کتابی کلامی در اثبات حق انحصاری امامت حضرت علی (ع) و فرزندانش که در شرح برخی احادیث منقول در فواتح میرحسین میبدی است و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ تفسیری به‌عربی؛ ۴ــ شرح مثنوی معنوی؛ ۵ــ تلخیص ترجمهٔ قطب‌شاهی که گزیدهٔ ترجمهٔ قطب‌شاهی ابن خاتون است و این اثر خود ترجمهٔ فارسی اربعین شیخ بهایی است؛ ۶ــ شرف‌نامه (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن به‌شمارهٔ ۱۳۱۴) که تحریر منثور اسکندرنامهٔ بحری / شرف‌نامهٔ نظامی گنجوی و گویا از غلام‌حسین طباطبایی است، زیرا در نسخهٔ آصفیه از آنِ «غلام‌حسین‌خان بهادر منشی دارالانشای کمپنی انگریزی بهادر» دانسته شده که احتمالاً همین غلام‌حسین‌خان طباطبایی است. این تحریر منثور در ۱۲۲۱ق به انجام رسیده و غلام‌حسین یازده سال پیش از آن اسکندرنامهٔ برّی را نیز به‌نثر درآورده بود.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۴(۲)/۵۵۲؛ اعیان‌الشیعه، ۳۸۵/۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۶/۳ـ۱۵۸، ۴۳۹؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۹ـ۲۰؛ تذکرهٔ مورخین، ۱۲۹؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۱۸۱ـ۱۸۲؛ سیرالمتأخرین، ۵۲۳، ۶۱۳، ۶۵۱، ۶۵۷، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۷۴، ۶۷۵، ۷۱۲ـ۷۱۳، ۷۲۲، ۷۴۳، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۰، ۷۹۷، ۸۰۵ـ۸۰۶، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۲۰، ۹۵۱ـ۹۵۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۱۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۸۶/۸؛ ۵۱۵/۱۰ـ۵۱۷؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیه کتب‌خانهٔ آصفیه سرکار عالی، ۲۱۶/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۳۷، ۶۴۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۰۷/۲، ۱۲۷۳ـ۱۲۷۴، ۱۲۷۹؛ مطلع انوار، ۴۲۱؛ مکارم‌الآثار، ۱۱۳/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۱/۶ـ۲۰۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/157-159; *Catalogue of the Persian*

Manuscripts in the British Museum, 280-282; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/140; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of Asiatic Society of Bengal*, 18-19; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 201; *Encyclopaedia of Islam,* 2/1091-1092; *Indo-Iranian studies,* 108-109; *Mughals in India,* 157-158; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/619, 635-640, 1027.

برزگر

غلام‌حسین‌خان منشی (qo.lām.ho.seyn.xān-e.mon.ši)، ح ۱۱۷۱ـ ۱۲۳۴ق، ادیب و نویسندۀ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم آرکات (در ایالت کنونی مدراس) در جنوب هند بود و در خدمت شمس‌الدوله، از نوادگان محمدعلی والاجاه (ـ ۱۲۱۰ق) نواب کرناتک / آرکات به‌سر می‌برد و با عظیم‌الدوله، نوادۀ والاجاه که انگلیسی‌ها او را در ۱۲۱۶ق به حکومت کرناتک گماشتند، پیوند دوستانه‌ای داشت و شاهد جلوس او بود. سپس به خدمت انگلیسی‌ها درآمد و با سمت منشی در دستگاه آن‌ها کار می‌کرد. از آثارش: تحفةالاخبار در تاریخ کرناتک، از روزگار اورنگ زیب (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) تا روزگار مؤلف، که شرح بالارفتن تدریجی نفوذ و قدرت انگلیسی‌ها در کرناتک تا ۱۲۳۴ق/ ۱۸۱۹م را دربردارد؛ دستورنامه (نسخۀ کتابخانۀ کیمبریج به شمارۀ Add.3248) که در ۱۲۰۲ق / ۱۷۸۸م نوشته شده و رساله‌ای در اصول عمومی اخلاق و سیاست،جزئیات نظام اداری، نمونه‌های مکاتبات رسمی، و جز آن است و در ضمن به بسیاری از رویدادهای هند در روزگار نویسنده اشاره دارد؛ سرود خسروی (نسخۀ موزۀ بریتانیا به شمارۀ Add.27270)، که تحریر منثور خسرو و شیرین نظامی به نثری ساده و روان است و غلام‌حسین‌خان آن را به خواهش برخی صاحب منصبان انگلیسی در ۱۲۳۰ق ساخته است؛ خلاصةالعقاید که رساله‌ای مفصل در اصول عقاید اسلام است و در ۱۱۹۹ق به انجام رسیده است؛ رسالۀ احکام اسبوع؛ فتوحات سکندری (نسخۀ کتابخانۀ سالار جنگ) که در ۱۲۰۹ق نوشته شده و گزیدۀ اسکندرنامۀ برّی یا شرف‌نامه به نثر است.

منابع: فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیۀ کتب‌خانۀ آصفیه، ۲۱۶/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۷۲۱/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۱۰/۶؛ شریف حسین قاسمی، «نسخ خطی آثار نظامی گنجوی در هند»، مجلۀ تحقیقات فارسی، سال ۱۹۹۵م، ص ۷۹؛ محمد تقی دانش‌پژوه، «دبیری و نویسندگی»، هنر و مردم، شمارۀ ۱۰۹ (۱۳۵۰ش)، ص ۵۲؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/575-576; *Dictionary of Indo-Persain Literature*,199; *Mughals in India* ,157.

برزگر

غلام‌حسین هوشیارپوری (qo.lām.ho.seyn-e.huš.yār.pu.ri)، ابومحمد غلام‌حسین بن شیخ شرف‌الدین، سدۀ سیزدهم هجری، دانشمند دینی، صوفی و نویسندۀ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم هوشیارپور در پنجاب بود. مذهب حنفی می‌ورزید و پیرو گروه صوفیانۀ نقشبندیان مجددی مظهری (منسوب به مظهر دهلوی، معروف به جان‌جانان) بود. تاریخ مرگش را برخی منابع ۱۲۸۶ق نوشته‌اند، اما نسخه‌ای از رفیق‌السالکین او که در کتابخانۀ نذیر احمد نقشبندی در سکهکی‌مندی (گوجرانواله) نگه‌داری می‌شود و ظاهراً به‌خط خود او است تاریخ ۱۲۹۲ق را دارد. از آثارش: ۱ـ تحقیقات ضروریه للجمعة در سه باب (۱ـ در بیان شرطیت سلطان عصر، ۲ـ جواز تعدد نماز جمعه در یک شهر، ۳ـ در برگزاری نماز احتیاطی ظهر و ترک آن) و یک خاتمه در اعتماد بر جواز جماعت و ظهر؛ ۲ـ رفیق‌السالکین در اذکار و مراقبات نقشبندیان مجددی مظهری در دو فصل (۱ـ تفصیل اذکار، ۲ـ مراقبات).

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۵۸/۲؛ ۱۵۲۲/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 199.

برزگر

غلام‌حضرت لکنوی (qa.lām.haz.rat-e.lak.nu.i)، پسر محمدغوث، ـ ۱۲۳۴ق، دانشمند دینی حنفی و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در لکنو برآمد و درس خواند و به‌کار افتا منصوب گشت. مفتی و صدر امین (= رئیس ادارۀ دارایی) بخش گورکپور بود و کتابی به نام کوائف ضلع گورکپور به‌فارسی نوشت که تاریخ کوتاه گورکپور، تا بیرون آمدن آن از دست حکومت اوده و افتادنش به دست شرکت هند شرقی انگلیس، است و نسخه‌هایی از آن در کتابخانۀ دانشگاه اسلامی علیگر و کتابخانۀ

دیوان هند نگه‌داری می‌شود. این اثر به انگلیسی برگردانیده شده و دست‌نویسی از ترجمه، همراه با متن اصلی فارسی در یک مجلد درکتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۵۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۱۹/۲؛ نزهةالخواطر، ۳۶۲/۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 199; *Mughals in India,* 156; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/703.

برزگر

غلام‌حیدر اله‌آبادی (qo.lām.hey.dar-e.e.lāh.ā.bā.di)، محمد، مشهور به غلام‌حیدر محمدی اله‌آبادی، ز ۱۲۶۰ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در دربار نواب وزیر محمدخان (ـ ۱۲۸۱ق)، والی ولایت تونک در راجستان، می‌زیست و به نام او کتاب نفایس‌الاسمار (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد به‌شمارهٔ ۷۹۹۶) را نوشته که در ۱۲۵۹ق به انجام رسیده و مجموعهٔ حکایت‌هایی است در سرگرمی و پندآموزی. این کتاب در بیست و دو باب تدوین شده است: ۱ـ در انجاح حاجات، ۲ـ فضیلت حزم، ۳ـ کتمان سر، ۴ـ سیاست پادشاهان، ۵ـ توقیعات پادشاهان، ۶ـ مکارم اخلاق، ۷ـ لطایف ملوک، ۸ـ سیرت پادشاهان، ۹ـ تواضع، ۱۰ـ عدالت، ۱۱ـ عفو، ۱۲ـ فضیلت علم، ۱۳ـ سخاوت، ۱۴ـ شجاعت، ۱۵ـ علو همت، ۱۶ـ وفای به عهد و امانت، ۱۷ـ جواب‌های پسندیده، ۱۸ـ سخنان بزرگان، ۱۹ـ فطانت و فراست علما و بزرگان، ۲۰ـ جواب‌های شافی، ۲۱ـ فضیلت عشق و عاشقان پاکباز، ۲۲ـ لطایف. باب آخر خود به یازده فصل تقسیم می‌شود: ۱ـ لطایف حکما و طبیبان، ۲ـ لطایف علما، ۳ـ لطایف شعرا، ۴ـ لطایف قضات، ۵ـ لطایف معلمان، ۶ـ لطایف اعراب، ۷ـ زیرکان، ۸ـ ابلهان، ۹ـ کودکان و غلامان و کنیزگان، ۱۰ـ احوال کوران و ۱۱ـ متفرقه.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۹/۶-۱۰۷۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۳۹۹/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۸۸؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 197.

برزگر

غلام دستگیر رشید (qo.lām.dast.gir-e.ra.šid)، فرزند غلام محی‌الدین، حیدرآباد ۱۹۰۹ / ۱۲۸۸ـ همان‌جا ۱۹۹۲م / ۱۳۷۱ش، عارف و فارسی‌پژوه هندی. پس از آن‌که دوره‌های دبستان و دبیرستان را به‌پایان برد وارد دانشگاه عثمانیه شد. رسالهٔ پیش دکتری او که به زبان اردو نوشته شده ارتقای اشعار نعتیه در ادب فارسی نام داشت. این اثر فهرست تفصیلی مضامین، فهرست اسامی شعرای نعت‌گوی ممتاز، دیباچه، مقدمه و دوازده باب و فهارس گوناگون است. نعت‌ها از سنایی آغاز می‌شود و با اقبال لاهوری پایان می‌یابد (۱۳۳۴ش). غلام دستگیر با نوشتن پایان‌نامه‌ای به اردو به‌نام زندگانی و آثار مولانای روم از دانشگاه عثمانیه دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. وی به علوم دینی و تصوف عشق می‌ورزید، به آثار نظام‌الدین اولیا و امیرخسرو دهلوی و اقبال لاهوری علاقهٔ فراوان داشت و در تدریس مثنوی مولانا بسیار ماهر بود. وی با زبان‌های انگلیسی، اردو، هندی، عربی و تلگو آشنایی داشت. رئیس‌جمهوری هند به‌پاس خدمات غلام دستگیر به‌زبان و ادبیات فارسی جایزه‌ای به وی داد. از آثارش: تصحیح غرةالکمال سروده امیرخسرو دهلوی به فارسی (حیدرآباد)؛ نعت شعرای فارسی‌گوی؛ دربارهٔ پیامبر اسلام به‌انگلیسی (حیدرآباد)؛ شمس معنوی (حیدرآباد، ۱۹۵۶م)؛ معیارالقواعد (حیدرآباد، ۱۹۵۶م)؛ رجحان اجتماعی، و خدمات و فداکاری‌های صوفیان گرامی در هند.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۷۱/۱؛ ابوالقاسم رادفر، «تاریخچهٔ زبان فارسی در حیدرآباد دکن و وضعیت کنونی آن»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۸ش، ص ۱۶۹.

رسولی

غلام‌دستگیر قصوری (qo.lām.dast.gir-e.qa.su.ri)، محمد، معروف به غلام‌دستگیر قصوری هاشمی، فرزند حسن‌بخش، ـ ۱۳۱۵ق، دانشمند دینی، صوفی نقشبندی، شاعر و نویسندهٔ شبه قاره. از مردم قصور در پنجاب بود. خواهرزاده، داماد، مرید و خلیفهٔ غلام‌محی‌الدین قصوری (۱۲۰۲ـ ۱۲۷۰ق) بود. با طبیعت‌باوران اهل حدیث، پیروان غلام‌احمد قادیانی و مسیحیان سخت مخالفت می‌ورزید و رساله‌ها و کتاب‌هایی در رد آن‌ها نوشته است. بیشتر آثارش به اردو است، ولی چند اثر به فارسی دارد. به‌فارسی شعر نیز می‌گفت. وی را نباید با غلام‌دستگیر عاجز حیدرآبادی (ـ ح ۱۳۳۰ق) صاحب دیوانی با نام لخلخهٔ گلاب (حیدرآباد دکن، ۱۳۱۸ق) و نیز با غلام‌دستگیر بن غلام‌حسین مؤلف قوانین دستگیری که در

۱۲۶۵ق در حیدرآباد دکن نوشته درآمیخت. از آثارش: ۱ــ عمدة‌البیان فی اعلان مناقب‌النعمان (لاهور، ۱۲۸۵ق) به‌فارسی در اثبات تقلید فقهی و مناقب امام ابوحنیفه (ــ ۱۵۰ق) و در ردّ معیارالحقائق میان نذیرحسین دهلوی. این اثر در یک مقدمه در بیان علامات علمای الهی، سه باب (۱ــ در فضایل امام اعظم، ۲ــ مختصر احوال برخی علما و ۳ــ سند روایت برخی مسایل حنفیان) و یک خاتمه در تقلید و عمل به حدیث تدوین شده است و آن را خود غلام‌دستگیر به اردو برگردانیده است؛ ۲ــ تحفهٔ دستگیریه به جواب اثنی‌عشریه به‌فارسی که در ۱۲۸۳ق نوشته و در پاسخ اعتراضات غلام‌علی قصوری که از اهل حدیث بوده و دربارهٔ پیامبر و غوث اعظم عبدالقادر گیلانی و مسائل مورد اختلاف میان صوفیان و اهل حدیث در شبه‌قاره است (لاهور، ۱۸۶۸م)؛ ۳ــ تحقیق صلاة جمعه (۱۲۸۸ق) به‌فارسی در مسائل اعتقادی ــ فقهی نماز جمعه: بیان معنی مصر، بیان حصر اهل سنت در چهار مذهب، ادای جمعه در یک شهر، شرایط سلطان، چهارگانهٔ احتیاطیِ روز جمعه...؛ ۴ــ مخزن عقاید نوری به جواب نغمهٔ طنبوری (۱۲۹۴ق)؛ ۵ــ هدیة‌الشیعتین به‌فارسی در منقبت خلفای راشدین و حسنین و در ردّ عقاید و نظریات شیعه و خوارج، که به‌دست خود غلام‌دستگیر به اردو برگردانیده شده است (لاهور، ۱۲۹۵ق)؛ ۶ــ توضیح دلائل و تصریح ابحاث فرید کوت (چاپ ۱۳۰۰ق)؛ ۷ــ عروة‌المقلدین بالهام‌القوی‌المبین (چاپ ۱۳۰۰ق) به‌فارسی و اردو دربارهٔ «اللـه استوی علی‌العرش» با تأویل‌های عرفانی؛ ۸ــ ظفرالمقلدین (چاپ ۱۳۰۲ق)؛ ۹ــ رجم‌الشیاطین بر اعفولات‌البراهین در رد قادریان (چاپ ۱۳۰۲ق)؛ ۱۰ــ جواهر مضیئه / جواهر قضیه در رد طبیعت‌باوران (۱۳۰۴ق)؛ ۱۱ــ ظهوراللمعه فی ظهرالجمعه (چاپ ۱۳۰۴ق)؛ ۱۲ــ تحقیق تقدیس‌الوکیل به‌فارسی دربارهٔ آیهٔ «استوی علی‌العرش»، تجزیه و تبعیض در ذات، لیس کمثله شییء، تسبیح، احادیث تنزیه، اسم‌اعظم، بیان عقاید بعضی از فرق امامیه، کفر قول به مکان و جوارح برای خدا، تأویلات استوی، هفت جایی که در قرآن ذکر استوا آمده و مسائل دیگر (لاهور، ۱۸۷۳ق)؛ ۱۳ــ تحقیقات دستگیریه فی رد هفوات براهینه؛ ۱۴ــ کشف‌السور عن مسئله طواف‌القبور (چاپ ۱۳۰۵ق)؛ ۱۵ــ نصرة‌الابرار فی جواب‌الاشتهار (چاپ ۱۳۰۵ق)؛ ۱۶ــ تقدیس‌الوکیل توهین‌الرشید والخلیل به‌عربی و اردو (۱۳۰۷ق)؛ ۱۷ــ فتح‌الرحمانی به دفع کید قادیانی (چاپ ۱۳۱۴ق).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۳۳/۵-۲۳۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۰۱/۳، ۶۴۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۰، ۴۶؛ الذریعه، ۶۶۳/۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۵۹/۲، ۱۲۰۴؛ ۱۳۳۵/۳، ۱۳۴۵، ۱۶۹۲؛ ۱۰۳۶/۱۱؛ ۲۴۹۸/۱۳؛ ۴۴۹/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۲۲۲/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۶۵/۴-۶۶۶.

برزگر

غلام‌رسول قصوری ← شجرة‌الانساب

غلام‌رسول مجاهد (qo.lām.ra.sul-e.mo.jā.hed)، فرزند میرزا علی‌محمد، امرتسر ۱۹۳۷م ــ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ فوق لیسانس درزبان و ادبیات فارسی گرفت.در زبان‌های فارسی، اردو، پنجابی، انگلیسی و عربی مهارت دارد. در دانشکدهٔ دولتی گرونانک تنکانه صاحب شیخوپوره به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم بود. اثر وی مصدرنامهٔ جدید نام دارد. مقالاتی نیز از وی به‌زبان فارسی به‌چاپ رسیده است.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۲۳؛ گنج شایگان، ۱۳۷؛ گنجینهٔ دانش، ۱۴۸.

رسولی

غلام‌رسول مندیالوی (qo.lām.ra.sul-e.man.di.yā.la.vi)، ز۱۲۸۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم جایی به‌نام کله‌منډیاله در کشور کنونی پاکستان بود و در بدو ملهی از توابع سیالکوت درس خواند. گویا شاگرد شهبازخان ملهی سرایندهٔ وقایع پنون بود. وی در ۱۲۸۷ق داستان عشقی پنجابی سوهنی و مهینوال را در قالب بحر طویل به نظم فارسی درآورد که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۴۰۱۴/۹۶۲) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۳۸/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۲۹/۸.

برزگر

غلام‌رشید جونپوری (qo.lām.ra.šid-e.jun.pu.ri)، ابوالفیاض قمرالحق غلام‌رشید پسر محب‌الله پسر بدرالحق محمد ارشد پسر محمدرشید عثمانی جونپوری، جونپور ۸ ربیع‌الاول

۱۰۹۶ ــ ۱۱۶۷ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در خردسالی پدر و مادرش را از دست داد و نزد نیای خود محمدارشد (۱۰۴۱ ــ ۱۱۱۳ق) که از علما و صوفیان برجستهٔ جونپور بود پرورش یافت و کتاب‌های درسی را نزد او و محمدباقر بن محمد جعفر حسینی پتنوی، امین‌الدین بن غیاث‌الدین جونپوری و محمد جمیل بن عبدالجلیل برونوی خواند و در بسیاری از علوم و فنون استادی یافت. در طریقت نیز به نیای خود، در سلسلهٔ چشتیه، دست ارادت داد و پس از او بر مسند ارشاد نشست. غلام‌رشید در ۱۱۳۴ ــ ۱۱۳۵ق مسوّدات شیخ شکرالله دالموی از ملفوظات شیخ محمد ارشد جونپوری را مرتب و مدون کرد و این مجموعه را گنج ارشدی نام نهاد که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگر نگه‌داری می‌شود. نسخهٔ شمارهٔ or.1740/5 موزهٔ بریتانیایی نیز دیباچه، فهرست مندرجات و گزیده‌ای از گنج ارشدی است. مجموعه‌ای از ملفوظات و نامه‌های خود شیخ ابوالفیاض غلام‌رشید را نیز شاگرد و مریدش غلام‌شرف‌الدین فرزند امام‌الدین قادری در ۱۱۴۷ق در گنج فیاضی گردآورده است. گنج فیاضی ملفوظات غلام‌رشید از یازدهم محرم تا دوازدهم رمضان ۱۱۴۷ق و نیز مکتوبات وی در موضوعات گوناگون تصوف را در بردارد و در پنج باب تدوین شده است: ۱ــ در ذکر ولادت و نسب حضرت پیر دستگیر، ۲ــ در ذکر ارادت و خلافت پیر دستگیر، ۳ــ در ذکر استادان حضرت پیر دستگیر، ۴ــ در ذکر خلفا و مکتوبات حضرت پیر دستگیر و ۵ــ در ذکر ملفوظ حضرت پیر دستگیر، که این باب بخش عمدهٔ کتاب را تشکیل می‌دهد. دست‌نویسی از این کتاب در گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال (به‌شمارهٔ فهرست ۸۰) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۴۹/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۴/۳؛ تصوف برّ صغیر مین، ۸۰/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۵۳/۳، ۲۲۵۴؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۲/۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1013; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of Asiatic Society of Bengal,* 82-83; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 205-206; *Mughals in India,* 31, 161; *Persian Literature,* C.A.Storey, 2/1015.

برزگر

غلام سرور (qo.lām.sar.var)، دکتر راجه، دهستان کالس (پنجاب) ۱۹۰۹م ــ　　، معلم، ادیب، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در پنجاب و علیگر درس خواند. در ۱۹۳۶م از دانشگاه علیگر دکتری ادبیات فارسی گرفت. پایان‌نامهٔ دکتری او کتابی به انگلیسی به نام تاریخ شاه اسماعیل صفوی است که در پاکستان به چاپ رسیده است. در ۱۹۳۸م از همان دانشگاه درجهٔ فوق‌دکتری گرفت و پایان‌نامه‌ای به‌نام تاریخ شاه تهماسب صفوی نوشت که نیز به زبان انگلیسی است. در ۱۹۳۳م سفری به ایران کرد و در ۱۹۵۳م نیز باری دیگر همراه با یک هیأت فرهنگی از ایران دیدن نمود. وی پیش از جدایی هند و پاکستان در دانشگاه اسلامی علیگر به تدریس و تحقیق می‌پرداخت. اما با جدایی پاکستان از هند به کراچی کوچید و در دو دانشکدهٔ اردو و کراچی عهده‌دار تدریس گردید. پس از چندی به ریاست بخش فارسی دانشگاه کراچی رسید و در ۱۹۷۱م بازنشسته شد. غلام سرور مقالات تحقیقی فراوانی نوشته و بیشتر آثار فارسی وی کتب درسی دبیرستانی و دانشگاهی است. وی کوشش‌های ستودنی در راه شناساندن تاریخ وادب ایران و تهیهٔ کتب دستور زبان و نصاب فارسی کرده است. از آثارش: دستور زبان فارسی به اردو؛ تاریخ ایران قدیم به اردو که تاریخ ایران از دورهٔ اساطیری تا روزگار ساسانی است؛ گلهای بهار که گزیده‌ای از اشعار شاعران معاصر ایران است (علیگر، ۱۹۴۷م)؛ سخن نو که گزیدهٔ نثر معاصر فارسی است (علیگر، ۱۹۴۷م)؛ حرف نو در دو بخش که بخش یکم آن گزیده‌ای از نثر قدیم و جدید فارسی و بخش دوم گزیده‌ای از شعر قدیم و جدید فارسی است؛ نقش تازه در دو بخش که بخش یکم آن گزیدهٔ نثر فارسی برای دورهٔ لیسانس و بخش دوم گزیده‌ای از شعر فارسی برای همین دوره است؛ تاریخ زبان و ادبیات فارسی در پاکستان و هند، (سه جلد)؛ شرح ملک‌الشعرای بهار؛ فرهنگ مبسوط فارسی معاصر؛ آثار جاویدان که گزیده‌ای از آثار نویسندگان معاصر ایران برای دورهٔ فوق‌لیسانس زبان فارسی است؛ افکار جاویدان که گزیده‌ای از شعر معاصر ایران برای همین دوره است؛چاپ جواهرالاولیای سید باقر بن سید عثمان بخاری؛فهرست توصیفی نسخه‌های خطی عربی و فارسی کتابخانهٔ اچ شریف گیلانی (بهاولپور، ۱۹۶۰م)؛ چاپ جامع‌العلوم و خلاصة‌الالفاظ میر سید جلال‌الدین حسین، ملقب به مخدوم جهانیان جهانگشت (ــ ۷۸۵ق) که در ۱۹۹۲م در اسلام‌آباد به چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۷۶/۳؛ شاعران

افغانستان، ۲۳۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۸۱/۳-۱۳۸۲؛ مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه قاره، ۳۴۷/۱- ۳۴۹؛ «درگذشت غلام سرور و محمد بشیر حسین»، سال دهم،شمارهٔ ۴و۵، ص ۳۹۳؛ همان‌جا، «نامهٔ غلام سرور استاد فارسی مدار پاکستان » آینده، سال دهم، شمارهٔ ۸ و ۹، ص۶۳۲؛ همان‌جا، محمد حسین مشایخ فریدنی، «پرفسور راجه غلام سرور»، سال یازدهم، شمارهٔ ۱-۳، صص ۲۰۳-۲۰۴؛ دانش، شمارهٔ ۵-۷، ویژهٔ غلام سرور، سال ۱۳۶۵ش؛ محمد حسین تسبیحی،«غلام سرور جهیلمی»، وحید، شمارهٔ ۱۰۲، خرداد ۱۳۵۱، صص ۳۳۶-۳۴۱.

دانشنامه

غلام‌سرور لاهوری (qo.lām.sar.var-e.lā.hu.ri)، مولانا حکیم مفتی غلام‌سرور فرزند مفتی غلام‌محمد فرزند رحیم‌الله قریشی اسدی هاشمی، لاهور ۱۲۴۴ ــ ۱۳۰۷ق / ۱۸۳۷ ــ ۱۸۹۰م، دانشمند دینی، عارف سهروردی، پزشک، شاعر، تاریخ‌نگار و تذکره‌نویس شبه قاره. نزد پدرش غلام‌محمد (ــ ۱۸۵۹م) که از پزشکان معروف لاهور بود و غلام‌احمد لاهوری و استادان دیگر درس خواند و در حدیث و تفسیر و فقه و تاریخ و صرف و نحو و معانی و منطق و پزشکی مهارت یافت. در اوایل زندگی چندی در دستگاه دیوانی لاهور کار می‌کرد، اما بعدها از ملازمت دست برداشت و ترک خدمت گفت و از آن پس تنها به نوشتن کتاب در موضوعات گوناگون سرگرم بود. در راه سفر حج درگذشت. از آثارش: ۱ــ خزینة‌الاصفیا به‌فارسی که آنرا در ۱۲۸۰ ــ ۱۲۸۵ق نوشته است (لاهور، ۱۲۸۳ق). این اثر در سرگذشت صوفیان در هفت مخزن است: یک) پیامبر و خلفای راشدین و دوازده امام و پیشوایان تسنن، دو) قادریه، سه) چشتیان، چهار) نقشبندیان، پنج) سهروردیان، شش) مشایخ متفرقه و هفت) همسران و دختران پیامبر و زنان صوفی و مجذوبان؛ ۲ــ گنجینهٔ سروری / گنج تاریخ به‌فارسی در هشت گنج در ذکر پیامبر و خلفای راشدین و امامان و خلفای اموی و عباسی و مشایخ صوفیه و زنان پیامبر و زنان عارف و شاهان هند و برخی سرداران و شاعران معروف با مادهٔ تاریخ مرگ (و گاهی تولد) آنها (لاهور، ۱۲۸۵ق)؛ ۳ــ فرهنگ فارسی ــ اردوی زبدة‌اللغات، معروف به لغات سروری شامل لغات فارسی و عربی و ترکی و معانی اردوی آنها (لاهور، ۱۳۰۴ق / ۱۸۷۵م)؛ ۴ــ جامع‌اللغات در پنج باب: یک) واژگان فارسی و عربی و ترکی و معنی اردوی آن‌ها، دو) واژگان عربی و فارسی رایج در اردو، سه) اصطلاحات فارسی و معنی اردوی آن‌ها، چهار) اصطلاحات اردو و پنج) نام‌های فارسی و عربی و هندی ادویه؛ ۵ــ گلدستهٔ کلامات به‌نظم و نثر اردو در مناقب شیخ عبدالقادر گیلانی که برگردان اردوی مناقب غوثیهٔ محمدصادق شهابی سعدی است (دهلی، ۱۸۶۷م، لکنو، ۱۸۷۵م، لاهور، ۱۸۷۸م)؛ ۶ــ تاریخ مخزن پنجاب به‌اردو (لکنو، ۱۸۷۷م)؛ ۷ــ اخلاق سروری به‌نظم و نثر اردو در اخلاق (لاهور، ۱۲۸۸ق / ۱۸۷۱م، لکنو، ۱۸۷۸م)؛ ۸ــ مثنوی گلشن سروری به اردو در اخلاق (لاهور، ۱۸۷۴م، لکنو، ۱۲۹۵ق / ۱۸۷۸م)؛ ۹ــ مخزن حکمت به‌اردو که در ۱۲۸۸ق نوشته شده و مجموعهٔ حکایات و امثال اخلاقی است (لاهور، ۱۸۷۱م، لکنو، ۱۸۷۸م)؛ ۱۰ــ دیوان سروری که سروده‌های اردوی او در ستایش عبدالقادر گیلانی است (لاهور، ۱۸۷۲، ۱۸۷۳م، ۱۲۹۲ق / ۱۸۷۶م)؛ ۱۲ــ حدیقة‌الاولیا به اردو در ذکر مشایخ پنجاب (لاهور، ۱۸۷۵م، کانپور، ۱۸۷۷م)؛ ۱۲ــ بهارستان تاریخ / گلزار شاهی (لکنو، ۱۲۹۴ق / ۱۸۷۷م) به اردو در سه بخش: یک) احوال مهاراجگان هند، دو) شاهان مسلمان و سه) ویکتوریا ملکهٔ انگلیس؛ ۱۳ــ دیوان حمد ایزدی به اردو (لکنو، ۱۸۸۱م)؛ ۱۴ــ مدینة‌الاولیا (اردو) در دو جلد؛ ۱۵ــ تحفة‌الابرار که برگردان منظوم پندنامهٔ عطار به اردو است (لاهور، ۱۳۲۰ق)؛ ۱۶ــ منظومهٔ اقوال‌الآخرة به‌پنجابی؛ ۱۷ــ مثنوی تحفهٔ سروری به‌اردو (چاپ ۱۲۹۷ق)؛ ۱۸ــ نعت سروری که مجموعهٔ سروده‌های اردو در ستایش پیامبر (ص) است. (لاهور، ۱۲۹۰ق / ۱۸۷۳م)؛ ۱۹ــ انشای صفدری که مجموعهٔ مکتوبات فارسی با ترجمهٔ اردو است و مفتی غلام‌سرور برای پسران خود غلام‌حیدر و غلام‌صفدر نوشته است. این مجموعه را غلام‌صفدر در ۱۲۸۷ق در چهار باب تدوین کرده است: یک) به جانب اعلی، دو) به جانب اوسط، سه) به‌جانب ادنی و چهار) تحریرات متفرقه (کانپور، ۱۲۹۳ق / ۱۸۷۶م)؛ ۲۰ــ قاف‌نامه (لکنو، ۱۲۶۲ق).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۴(۲)/۵۵۷-۵۵۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۳۴/۳-۳۳۵، ۵۷۸، ۵۸۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۹/۵-۱۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۹۷، ۵۱۵، ۹۷۲، ۱۲۳۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۳۲/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۰۰، ۲۱۲۱، ۲۲۵۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۱۲/۴-۷۱۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 206; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1043-1044.

برزگر

غلام‌شرف‌الدین جونپوری ← غلام‌رشید جونپوری

غلام‌ضامن (qo.lãm.zã.men)، محمدکریم خیرالدین حسن، معروف به غلام‌ضامن، فرزند افتخارالدوله حافظ محمدناصرخان بهادر صمصام‌جنگ، ۱۱۹۴ ـ پس از ۱۲۵۲ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. در ۱۲۱۰ق به لقب صاحب‌الدوله جلادت‌جنگ، در ۱۲۳۱ق / ۱۸۱۶م به لقب خورشیدالملک، و پس از مرگ پدرش در ۱۲۳۶ق / ۱۸۲۰م به لقب وی افتخارالدوله محمدناصرخان بهادر صمصام‌جنگ مخاطب گردید. در رجب ۱۲۴۹ق / ۱۸۳۳م که در مدراس می‌زیست به دیدار عظیم‌جاه، نایبِ نواب آرکات غلام‌غوث‌خان اعظم در سال‌های ۱۲۴۱ ـ ۱۲۵۸ق / ۱۸۲۵ ـ ۱۸۴۲م، شتافت. عظیم‌جاه در این دیدار از او خواست تا همچون ابجدی که کتابی به نام انورنامه در تاریخ انوارالدین‌خان (ـ ۱۱۶۲ق)، حاکم آرکات / کرناتک در سالیان پیش، نوشته بود، کتابی در تاریخ نیای او عمدةالامرا، نواب آرکات در ۱۲۱۰ ـ ۱۲۱۶ق / ۱۷۹۵ ـ ۱۸۰۱م، بنویسد. پس غلام‌ضامن به نوشتن سوانحات ممتاز در تاریخ مفصل دورهٔ عمدةالامرا پرداخت و آن‌را در بیست و هفتم ذوالحجهٔ ۱۲۵۲ق / چهارم آوریل ۱۸۳۷م به‌انجام رسانید. این اثر به چهار گلزار تقسیم می‌شود که هر گلزار خود در چهار گلدسته است و **گلزار یکم** در رویدادهای ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ق، یعنی آخرین سال فرمانروایی نواب محمدعلی والاجاه، مرگ وی در بیست و نهم ربیع‌الاول ۱۲۱۰ق و جلوس عمدةالامرا است. **گلزار دوم** به رویدادهای ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ق. **گلزار سوم** به رویدادهای ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ق می‌پردازد. **گلزار چهارم** رویدادهای ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ق را در بر می‌گیرد و به اختصار به رویدادهای سال‌های بعدی یعنی دورهٔ عظیم‌الدوله (۱۲۱۶ ـ ۱۲۳۴ق / ۱۸۰۱ ـ ۱۸۱۹م)، اعظم‌جاه (۱۲۳۴ ـ ۱۲۴۱ق / ۱۸۱۹ ـ ۱۸۲۵م) و غلام‌محمدغوث‌خان (۱۸۲۵ ـ ۱۸۵۵م) می‌پردازد و در پایان آن تبارنامهٔ مفصل خاندان و نوادگان انوارالدین‌خان آمده است. از سوانحات ممتاز دست‌نویسی نادر در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود که در ۱۲۶۸ق کتابت شده است. این اثر در ۱۹۶۱م در مدراس به‌چاپ رسیده است.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۰۸۷/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۷۷/۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۳/۵؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/197; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 207; *Mughals in India*, 546; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/780, 1334.

برزگر

غلام‌علی بریلوی، شیخ حکیم غلام‌علی فرزند اکمل‌علی ← غلام‌علی‌خان نقوی

غلام‌علی‌خان (qo.lãm.a.li.xãn)، سیدغلام‌علی‌خان، ز ۱۲۰۱ق، سفرنامه‌نویس شبه‌قاره. در خدمت تیپوسلطان، فرمانروای میسور، به سر می‌برد و از پیش او به سفارت به دربار سلطان عثمانی در استانبول رفت. وی شرح این سفرش (۱۲۰۰ ـ ۱۲۰۱ق) را در یادداشت‌های روزانه یا سفرنامه‌ای به‌فارسی به نام وقایع منازل روم آورده که در نوزدهم ربیع‌الاول ۱۲۰۱ق به انجام رسیده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال (به‌شمارهٔ ۱۶۷۸) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۰/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۷/۱؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, 764-766; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 195; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1066.

برزگر

غلام‌علی‌خان بهکهاری (qo.lãm.a.li.xãn-e.be.hek.hã.ri)، فرزند روشن‌الدوله بهکهاری خان بهادر رستم جنگ فرزند روشن‌الدوله ظفرخان طرّه‌باز، ـ ۱۲۲۱ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. نیای او روشن‌الدوله ظفرخان طرّه‌باز خواجه مظفر (ـ ۱۲ ذوالحجه ۱۱۴۸ق) از امرای بلندپایهٔ دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) بود و منصب هفت‌هزاری و مقام بخشی سوم و نیز میربخشی احدیان داشت. ظفرخان که از ثروتمندترین امرا به‌شمار می‌آمد و زندگی پرزرق و برق و مسرفانه‌ای داشت به پیروی از سنت آن روزگار دم از

تصوف و عرفان نیز می‌زد و مرید شیخ میران بهک، معروف به شیخ بهکهٔ کُهرامی، از مشایخ نام‌دار، بود و پسرش را به‌نام او بهکاری / بهکهاری نامید. بهکاری‌خان، پسر ظفرخان و پدر غلام‌علی‌خان، دوست و وزیر (= نایب کل معاملات یا امور مالی و ملکی) معین‌الملک میرمنو، صوبه‌دار لاهور، بود و در ۱۱۶۲ق به وی یاری کرد تا جلوی پیشروی احمدشاه درانی، پادشاه افغانستان (۱۱۶۰ ــ ۱۱۸۶ق)، را بگیرد و نیز در ۱۱۶۵ق در نبرد و سپس گفت‌وگوهای میرمنو با احمدشاه که به تسلیم لاهور با حفظ حکومت میرمنو بر آن انجامید یار و یاور میرمنو بود. اما چون میرمنو ناگهان درگذشت (۱۱۶۷ق) بسیاری به بهکهاری‌خان بدگمان شدند که وی میرمنو را به زهر کشته است. در پی آن، میان بهکهاری‌خان و مغلانی‌بیگم (همسر میرمنو) بر سر تسلط بر لاهور کشاکش و منازعه درگرفت تا این که ملا امان‌خان از سوی احمدشاه درانی به لاهور رفت و پس از تاراج شهر، بهکهاری‌خان را بگرفت و به دست مغلانی‌بیگم داد و بیگم وی را بکشت (۱۱۶۹ق). اما خود غلامَ‌علی‌خان منشی شاهزاده جوانبخت جهاندارشاه، پسر شاه‌عالم دوم گورکانی پادشاه هند (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق)، بود و پس از مرگ جهاندارشاه (در بنارس در ۱۲۰۳ق / ۳۱ مه ۱۷۸۸م) به لکنو رفت و دست‌کم تا ۱۷۸۹م در آن‌شهر به سر می‌برد. از آثارش: ۱ــ آیین عالم‌شاهی / شاه‌عالم‌نامه / تاریخ عالی‌گوهر در تاریخ عالمگیر دوم گورکانی (۱۱۶۷ ــ ۱۱۷۳ق) و شاه‌عالم دوم گورکانی که نام دورهٔ شاهزادگی‌اش عالی‌گوهر بوده است. این اثر که به‌نثری متکلف و آمیخته به‌نظم، نوشته شده در دو بخش تدوین یافته است: بخش یکم با تاج‌گذاری عالمگیر دوم و بیرون رفتن احمدشاه درانی از هند (۱۱۶۷ق) آغاز می‌شود و با گزارش سال هشتم پادشاهی شاه‌عالم و رویدادهای بعدی پایان می‌پذیرد. بخش دوم که مدتی دراز پس از بخش یکم نوشته شده است از شورش ضابطه‌خان و لشکرکشی او به دهلی و شکست وی به‌دست نجف‌خان (۱۱۸۵ق) آغاز می‌شود و با مرگ جهاندارشاه در ۱۲۰۳ق در بنارس، پیروزی راناخان بر اسماعیل‌بیگ‌خان و ورود پیروزمندانه‌اش به آگره، و سرانجام گرفتار و کور شدن شاه‌عالم به دست غلام‌قادر (پسر ضابطه‌خان) در ۱۲۰۳ق پایان می‌یابد. بخشی از شاه‌عالم‌نامه، که گزارش رویدادهای ۱۱۶۷ تا ۱۱۹۳ق است به‌کوشش المأمون سهروردی افتخارالملت و آقامحمد کاظم شیرازی به‌چاپ رسیده است (کلکته، ۱۹۱۲، ۱۹۱۴م). تاریخ پادشاهی شاه‌عالم / *The History of the Reign of Shah Aulum* (لندن، ۱۷۹۸م) از ویلیام فرانکلین عمدتاً بر پایهٔ شاه‌عالم‌نامه است؛ ۲ــ مقدمهٔ شاه‌عالم‌نامه (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.24028) در تاریخ جانشینان اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) تا تاج‌گذاری عالمگیر دوم (۱۱۶۷ق). غلام‌علی‌خان این اثر را چند سالی پس از به پایان رساندن شاه‌عالم‌نامه، و در واقع همچون بخشی از آن (مقدمه)، نوشته است.

منابع: بیان واقع، ۲۴۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴/۷۵-۷۷؛ خزانهٔ عامره، ۹۹؛ دائرهٔ معارف بزرگ اسلامی، ۲/۲۸۸-۲۸۹؛ طهماس‌نامه، ۶۳، ۹۰، ۱۰۲-۱۰۶، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۱۶-۱۲۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۱۹-۹۲۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱/۵۲۹-۵۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۷۱، ۴۷۰۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۹۳، ۱۲۸۴، ۱۳۴۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 278-279, 281-282, 945, 1027; *Catalogue of the persian, Turkish, Hindustany and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/141-142; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 196; *Mughals in India*, 154; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/64.

برزگر

غلام‌علی‌خان نایطی (qo.lãm.a.li.xãn-e.nã.ye.ti)، نواب غلام‌علی‌خان، متخلص به غلام یا غلاما، پسر محمدعلی، ۱۰۵۱ ــ ۱۱۲۸ / ۱۱۳۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از شیعیان هند، از قوم نوائط (که گویند از عراق به جنوب هند کوچیدند)، بود و در دستگاه اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) خدمت می‌کرد و به‌فرمان پادشاه فرماندهی دژی (گویا دژ ویلور) را بر عهده داشت. وی برادر بزرگ نواب سعادت‌الله‌خان (ــ ۱۱۴۵ق)، صوبه‌دار کرناتک (۱۱۲۴ ــ ۱۱۴۵ق) بود. خود و پسرش نواب باقرعلی‌خان (ــ ۱۱۵۲ق) هر دو به فارسی شعر می‌گفتند. مثنوی عرفانی رموزالطاهرین از باقرعلی‌خان است. غلام‌علی‌خان سرایندهٔ مثنوی بلند لمعات‌الطاهرین است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۶۹۸ تصوف) و نسخه‌ای دیگر در انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. این اثر را غلام‌علی‌خان به تشویق دوستش قزلباش‌خان محمدرضا امید همدانی (ــ

۱۱۵۹ق) سروده و در ۱۱۰۸ق به انجام رسانیده و به اورنگ‌زیب پیشکش کرده است. موضوع آن، بر اساس فهرست آصفیه، در شرح رموز حروف الم است، از الف الله و از لام رسول‌الله و از میم مظهر عالمیان مشعر بر آنکه انسان از آن سه حرف متشکل گردیده، شامل مقدمهٔ مبسوطی به‌نثر آمیخته به‌نظم و سپس متن خود مثنوی نزدیک ۱۲۰۰ بیت است که به صد و ده [ارزش عددی حروف اسم علی (ع)] لمعه تقسیم می‌شود. لمعات‌الطاهرین، از دیدی کاملاً شیعی با گرایش صوفیانه، در شرح نظام عقاید تشیع، و موضوعات بسیاری در اخلاق، کلام، عرفان و جز آن است. در پایان آن یک دعا و تبارنامهٔ سید شاه میرمحمد مشرف، پیر و مرشد غلام‌علی، آمده که در آن تبار وی، از طریق خداوندان الموت، فاطمیان مصر و اسماعیل (پسر امام جعفر صادق)، به امام علی (ع) و از علی (ع) به حضرت آدم رسانده شده است. لمعات‌الطاهرین دیباچه‌ای دراز و پراطناب به‌نثر دارد و متن منظومه نیز بسیار پراطناب، پرطمطراق و مبهم است. غلام‌علی، بر رغم تعصب تند شیعی‌اش، منظومه را به اورنگ‌زیب که پادشاهی متعصب در مذهب تسنن بوده، پیشکش کرده و سه خلیفهٔ نخست (ابوبکر، عمر و عثمان) را نیز در قطعاتی دراز ستوده است.

منابع دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱/۲۹۶-۲۹۷؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیه مخزونهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۳۶۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۹۹/۴؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 413; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal,* 370-371; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 195; *Mughals in India,* 153; Afzalul Ulama Md.yousuf Kokan, «An Assessment of persian poetry in Tamil Nadu», *Indo-Iranica,* Volume 35, Numbers 3 & 4, page 1, 4-6.

برزگر

غلام‌علی‌خان نقوی (qo.lām.a.li.xān-e.na.qa.vi)، شیخ حکیم غلام‌علی فرزند اکمل‌علی حسینی نقوی بریلوی، ــ ۱۲۳۳ق، پزشک و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش پزشک دربار شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) و معلم شاهزاده محمداکبر بود. غلام‌علی در رای بریلی به‌دنیا آمد. در هشت سالگی نزد پدرش در دهلی رفت و پیش استادان آن‌جا درس خواند. در روزهایی که هنوز درس می‌خواند، در پی یورش غلام‌قادر روهیله به دهلی و سرنگونی موقت شاه‌عالم دوم (۱۲۰۲ق / ۱۷۸۸م) اوضاع دهلی، آشفته گردید. ناگزیر با پدرش از آن شهر بیرون رفت و اکمل‌علی به دکن و از آن‌جا به حجاز رفت و غلام‌علی نیز رهسپار لکنو شد و نزد استادان آن شهر تحصیلاتش را پی گرفت. چون پدرش پس از گزاردن حج به دکن بازگشت از لکنو نزد وی شتافت (۱۲۱۳ق). پس از مرگ پدرش به لکنو بازگشت (۱۲۲۰ق). در ۱۲۲۲ق / ۱۸۰۷م به خدمت جان‌بیلی (عمادالدوله افضل‌الملک جان‌بیلی بهادر ارسلان‌جنگ)، نمایندهٔ مقیم انگلیس در لکنو، پیوست و میرمنشی او شد و تا پایان زندگی در لکنو ماند. از آثارش: ۱ــ عمادالسعادت / عمادالسعادات (لکنو، ۱۲۸۱ق) که در ۱۲۲۳ق به‌خواهش جان‌بیلی نوشته شده و در تاریخ نوابان اوده از برهان‌الملک سعادت‌خان میرمحمدامین (ــ ۱۱۵۲ق)، پایه‌گذار خاندان نوابان و شاهان اوده در ۱۱۳۳ق، و جانشینان او تا ۱۲۱۶ق و آمدن مارکوئیس ولزلی انگلیسی و فرمانروایی انگلیسی‌ها تا ۱۲۲۳ق است. این کتاب گرچه بیشتر دربارهٔ نوابان اوده است، مطالب جالب بسیاری نیز دربارهٔ مسائل و امور کل هند دارد. مندرجات آن به اختصار چنین است: سرگذشت و تاریخ برهان‌الملک، ذکر برخی امرای بلندپایه، مانند نظام‌الملک آصف‌جاه، قمرالدین‌خان وزیراعظم، زکریاخان صوبه‌دار لاهور، امیرالامرا خان‌دوران‌خان بهادر، امیرخان عمدةالملک محمدشاهی، یورش نادرشاه افشار به هند (۱۱۵۱ ــ ۱۱۵۲ق)، تاریخ صفدرجنگ (۱۱۵۱ ــ ۱۱۶۷ق) خواهرزاده و جانشین برهان‌الملک، ذکر نواب مهابت‌جنگ صوبه‌دار بنگاله، ذکر مؤتمن‌الدوله محمداسحاق‌خان شوشتری، برآمدن افغانان روهیله در هند، ذکر راجه سورج مل جات و راجه ناگرمل، برآمدن سیک‌ها، تاریخ شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۸ق) جانشین صفدرجنگ و رویدادهای روزگار وی، برآمدن سیک‌ها، ذکر نجیب‌خان نجیب‌الدوله عمرخیل، یورش مراته‌ها به سرکردگی بالاجی، ذکر راجه بینی بهادر، جنگ مراته‌ها با احمدشاه درانی، ذکر قاسم‌علی‌خان و رسیدن وی به نظامت بنگاله، تاریخ آصف‌الدوله (۱۱۸۸ ــ ۱۲۱۲ق) جانشین شجاع‌الدوله، ذکر برخی امرای اوده، مانند حسن رضاخان، و تاریخ سعادت‌علی‌خان (۱۲۱۲ ــ ۱۲۲۳ق) جانشین آصف‌الدوله. عمادالسعادت رویدادهای اوده را تا دیدار

مارکوئیس ولزلی، فرماندار کل هند، با سعادت‌علی‌خان در کانپور (۱۲۱۶ق) دربردارد و با گزارش کوتاهی دربارهٔ فرماندار کل و نمایندگان مقیم شرکت هند شرقی انگلیس در دربار اوده در لکنو پایان می‌پذیرد. نثر آن روی‌هم‌رفته ساده و دور از تصنع و تکلف است. این اثر آگاهی‌های بسیاری در بر دارد که در منابع دیگر دیده نمی‌شود و از این‌رو از منابع ارزشمند تاریخ اوده و نیز تاریخ هند در دورهٔ مورد بحث به‌شمار می‌آید. عمادالسعادت همراه با ضمیمه‌ای، حاوی شرح احوال مفصل بالارائو، در ۱۲۸۱ق / ۱۸۶۴م در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ نگارنامهٔ هند / بهاونامه (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1896) درگزارش نبرد پانی‌پت میان احمدشاه درانی و مراته‌ها به سرکردگی سداشیو رائوبهاو در ۱۱۷۴ق. این اثر اندکی پس از عمادالسعادت به دستور جان‌بیلی نوشته شده و بیشتر بر گزارش عینی رائوکاشی راج از برهمنان دکن که در خدمت شجاع‌الدوله به سر می‌برده و شاهد نبرد پانی‌پت بوده استوار است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۱/۳، ۴۳۸؛ تذکرهٔ مورخین، ۱۵۲؛ الذریعه، ۵۳۱/۱۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۴۲۲/۳، ۳۵۸۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۲۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۴۴/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۷۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۰۱، ۱۳۵۸؛ مرآت‌العلوم، ۳۰/۱، ۲۱/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۲۸/۴؛ نزهةالخواطر، ۳۶۴/۷-۳۶۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 308, 942-943, 961; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 196; *Mughals in India*, 154; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/399, 705-706.

برزگر

غلام‌علی دهلوی (qo.lām.a.li-ye.deh.la.vi)، شاه‌غلام‌علی، ملقب به شاه‌عبدالله، پسر عبداللطیف، بتاله (پنجاب) ۱۱۵۶ ــ دهلی ۱۲۴۰ق، دانشمند دینی و صوفی نقشبندی مجددی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در زادگاهش پرورش یافت و درس خواند. در ۱۱۷۴ق همراه پدرش شاه عبداللطیف که مرید شاه ناصرالدین قادری دهلوی بود به دهلی رفت و در آن‌جا صحیح بخاری را نزد شاه‌عبدالعزیز دهلوی فراگرفت و از او اخذ حدیث کرد. در ۱۱۷۸ق به میرزا مظهرجان‌جانان دست ارادت داد و مدتی دراز در ملازمت وی به سر برد. پس از مرگ میرزا جان‌جانان (۱۱۹۵ق) به جای او در دهلی بر مسند ارشاد نشست و مریدان بسیاری یافت که، گذشته از هند، از جاهای دوردستی مانند شام، بغداد، مصر و چین برای دیدارش به خانقاه او در دهلی می‌رفتند. مهم‌ترین خلفای وی شاه ابوسعید مجددی، شاه احمد سعید، مولانا خالد کردی، سید اسماعیل مدنی، شاه رئوف احمد رامپوری متخلص به رأفت بودند. شاه‌غلام‌علی از مدافعان پرشور تعالیم مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی و همچون او مخالف «وحدت وجود» و هوادار «وحدت شهود» بود. از آثارش: مقامات مظهری / لطایف خمسه (دهلی، ۱۲۶۹ق) در احوال و ملفوظات و مکتوبات میرزا مظهر جان‌جانان که درواقع گزیده‌ای از معمولات مظهریهٔ نعیم‌الله بهرایجی (ــ ۱۲۱۸ق) با افزوده‌هایی است و آن را محمد اقبال مجددی به اردو برگردانیده است (لاهور، ۱۹۸۳م)؛ ۲ــ احوال بزرگان در زندگینامهٔ گروهی از پیران قادری، سهروردی، چشتی، نقشبندی و مجددی؛ ۳ــ اجوبهٔ اعتراضات دهلوی در پاسخ به اعتراضات شیخ عبدالحق محدث دهلوی (ــ ۱۰۵۲ق) به احمد سرهندی در پنج فصل: یک) در بیان مجملی از احوال ایشان (احمد سرهندی)، دو) دفع اعتراضات از کلام ایشان به طریق اجمال، سه) در اجوبهٔ بعضی اعترافات حضرت شیخ عبدالحق که رساله در انکار معارف ایشان نوشته‌اند، چهار) در بیان حواشی که شاه عبدالعزیز دهلوی در ایام جزوی بر رسالهٔ ایشان نوشته‌اند و پنج) دفع شبهاتی که بر السنهٔ عوام است؛ ۴ــ ایضاح‌الطریقه که در ۱۲۱۲ق نوشته شده و در شرح طریقت نقشبندیهٔ مجددیه و اصطلاحات تصوف و طریق بیعت و اوصاف پیر و مرید و اخلاق و اعمال سالک است (لکنو، ۱۲۸۴ق)؛ ۵ــ درالمعارف (دهلی، ۱۹۲۷م) که ملفوظات شاه غلام‌علی و گردآوردهٔ شاگردش رأفت* رامپوری است؛ ۶ــ مکاتیب شریفه که مجموعهٔ صد و بیست و پنج مکتوب یا نامهٔ شاه‌غلام‌علی و گردآوردهٔ شاگردش شاه رئوف احمد رأفت رامپوری (۱۲۰۱ ــ ۱۲۵۳ق) است (مدراس، ۱۳۲۴ق)؛ ۷ــ ملفوظات شریفه که مجموعهٔ سخنان شاه‌غلام‌علی است و غلام‌محی‌الدین قصوری (ــ ۱۲۷۰ق) در ۱۲۳۳ق آن را گردآورده و گزارش چهل روز حضورش در خدمت شاه‌غلام‌علی است. این ملفوظات همراه با ترجمهٔ اردوی آن از اقبال احمد فاروقی و پیشگفتار و حواشی پروفسور محمد اقبال مجددی در ۱۳۹۸ق در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۸ــ رساله در ذکر مقامات و معارف و واردات شیخ

احمد فاروقی نقشبندی؛ ۹ــ رسالهٔ مشغولیه؛ ۱۰ــ رسایل سبعهٔ سیاره.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۶۵/۴-۱۸۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۹/۳-۲۳۰؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۶۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۵۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۲۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۶۲۹؛ ۲۱۰۱، ۴۹۰۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۳۳۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲۷/۳، ۱۲۶۹، ۱۳۱۱، ۱۴۴۶، ۱۹۷۳، ۱۱۲۰۳۰/۱۰۰۲-۱۰۰۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۷۶، ۱۹۸۱، ۲۰۰۳، ۲۰۸۸، ۲۱۰۱، ۲۱۱۱، ۲۲۸۴، ۲۲۹۳؛ نزهة‌الخواطر، ۳۶۵/۷-۳۶۷؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 195; *A History of Sufism in India*, 195.

برزگر

غلام‌علی کشمیری (qo.lām.a.li-ye.kaš.mi.ri)، ز ۱۲۸۶ق، پزشک فارسی‌نویس شبه‌قاره. پزشک دربار مهاراجه رنبیرسنگه (ــ ۱۳۰۳ق / ۱۸۸۵م)، فرمانروای کشمیر (۱۸۵۷ ــ ۱۸۸۵م)، بود و به دستور هم‌او کتابی به‌نام ازهارالادویه به‌فارسی نوشته که دایرةالمعارف درختان، میوه‌ها، باغ‌ها، گیاهان کوهستانی و بستانی و جانوران آبی و خشکی کشمیر است. نسخه‌ای از این اثر در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1967-908) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹۳/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۵؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 55; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 195.

برزگر

غلام‌غوث هوشیارپوری (qo.lām.qaws-e.huš.yār.pu.ri)، فرزند محمد جمیل، ز ۱۲۶۳ق / ۱۸۴۶م، دبیر فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم هوشیارپور در پنجاب بود و با سمت منشی در خدمت فرمانروایان دوگرهٔ جمون و کشمیر کار می‌کرد. وی کتابی به‌نام انشای مرغوب (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1968-178) دارد که مجموعه‌ای از نامه‌ها و اسناد رسمی مربوط به روزگار فرمانروایی دوگره است و در حدود ۱۲۶۳ق گردآوری شده است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۵۵/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۸۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 197.

برزگر

غلام‌فرید چشتی (qo.lām.fa.rid-e.češ.ti)، خواجه غلام‌فرید فرزند خدابخش، ۱۲۶۱ ــ ۱۳۱۹ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. تبار او به خلیفهٔ دوم عمر می‌رسد. جداعلایش مالک بن یحیی به سند کوچید و یکی از نوادگان او به نام شیخ حسین در تته نشیمن گزید و در تصوف به سلسلهٔ سهروردیه پیوست. یکی از فرزندان شیخ حسین به نام محمد شریف به کوت متهن رفت. دو پسر محمدشریف، به نام‌های قاضی نورمحمد و قاضی محمد عاقل، به خواجه نورمحمد مهاروی، خلیفهٔ فخرالدین دهلوی از مشایخ بزرگ چشتیه دست ارادت دادند. خواجه خدابخش پسر قاضی محمدعاقل، در پی یورش سیک‌ها، کوت‌متهن را ترک گفت و در چاچران رحل اقامت افکند و چون صوفی و عالمی برجسته بود، نواب صادق محمدخان یکم، والی بهاولپور، در شمار مریدان او در آمد. غلام فرید در چاچران به‌دنیا آمد و در همان‌جا پرورش یافت. در هشت سالگی پدرش را از دست داد و سرپرستی و تربیت او را برادر بزرگش خواجه غلام‌فخرالدین (۱۲۳۴ ــ ۱۲۸۸ق) که صوفی و عالمی بزرگ بود به دست گرفت و غُلام‌فرید بدو دست ارادت داد و با راهنمایی وی حدیث و تفسیر و فقه و دیگر علوم را آموخت. پس از درگذشت غلام‌فخرالدین (۱۲۸۸ق)، بر جای وی بر مسند ارشاد نشست. در ۱۲۹۲ / ۱۲۹۳ق حج گزارد. امرایی مانند صادق محمدخان چهارم والی بهاولپور، نواب قیصرخان مگسی و نواب عبدالحکیم‌خان تونکی از ارادتمندان وی بودند. خاکجایش در روستای کوت‌متهن از توابع دیرهٔ غازی‌خان زیارتگاه مردم است. غلام‌فرید سرایندهٔ پرآوازهٔ زبان سرائیکی (زبان بخشی از مردم پنجاب در مولتان و بهاولپور و جز آن‌ها) است، ولی به فارسی و اردو و هندی و سندی نیز شعر می‌سرود. در سروده‌های سرائیکی او واژه‌های فارسی فراوان به‌کار رفته است، اما او این واژه‌ها را چنان با استادی به‌کار برده که هیچ‌گاه آشکار نمی‌شود که از زبانی جز سرائیکی گرفته شده‌اند. از آثار فارسی او: مقابیس‌المجالس / اشارات فریدی / ارشادات فریدی در پنج جلد که ملفوظات وی و گردآوردهٔ مولانا

رکن‌الدین پرهارسونگی است. سه جلد این اثر در ۱۳۲۱ق در آگره و جلد چهارم آن در ۱۳۴۶ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. از جلد پنجم نسخه‌ای در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1968-80) نگه‌داری می‌شود. در این ملفوظات که سخنان غلام‌فرید در میان سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۷ق است مطالبی مانند شرح و تفسیر برخی آیات قرآنی و احادیث نبوی، شرح لوایح جامی، شرح احوال برخی مشایخ چشتی، مانند خواجه معین سجزی و نظام‌الدین اولیا و مسعود گنج‌شکر و نورمحمد مهاروی، شرح بعضی اصطلاحات تصوف و جواز سماع، حل مسائل فقهی و جز آن، آمده است؛ ۲ـ رسالهٔ فوائد فریدیه در سلوک و عرفان که ترجمهٔ اردوی آن از غلام‌جهانیان در دیرهٔ غازی‌خان به چاپ رسیده است؛ ۳ـ مناقب فریدیه که ملفوظات او است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۵/۳۳۵ـ۳۳۸؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵/۲۲۲ـ۲۲۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۱۰۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۶۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۲۶۷، ۱۹۶۴؛ محمدحسین تسبیحی، «خواجه غلام‌فرید»، نامهٔ اقبال، صص ۵۰۳ـ۵۰۶؛ غلام مصطفی تبسم، «نفوذ فارسی در زبان پنجابی»، هلال، سال دوم، شمارهٔ ۴، بهمن ۱۳۳۳ش، صص ۲۰ـ۲۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 196-197.

برزگر

غلام‌قادر بتالوی (qo.lām.qā.der-e.ba.tā.la.vi)، غلام‌قادرشاه قادری بتالوی فاضلی، بتاله ۱۱۰۷ ــ ۱۱۷۶ق، عارف و شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم بتاله در پنجاب و فرزند و خلیفه و سجاده‌نشین محمدفاضل بتالوی بود. از آثارش: صفاءالمرآت به‌فارسی به نثر آمیخته به نظم در شرح مرآت‌العارفین یا شرح سخنان عبدالقادر گیلانی؛ نهایة‌الکمال به‌فارسی به‌نثر آمیخته به نظم در اشغال و مراقبت‌های گروه قادریان؛ مثنوی رمزالعشق، به‌اردو؛ رسالهٔ عرفانی (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب در لاهور به‌شمارهٔ ۴۰۷۹/۱۰۲۷/۱۰). همچنین رسالهٔ تحقیق حقیق (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب در لاهور به‌شمارهٔ ۴۵۵۴/۳/۱۵۰۴) از میان غلام‌قادر شاید از او باشد.

منابع: تذکرهٔ مشایخ قادریه، ۱۹۶ـ۱۹۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۳۴۶، ۱۴۹۴، ۱۶۷۶، ۲۰۸۹.

برزگر

غلام قادرخان جائسی (qo.lām.qā.der.xān-e.jā.e.si)، عبدالقادرخان، معروف به غلام‌قادرخان، پسر قاضی‌القضات واصل علی‌خان پسر رحمت‌الله، ز ۱۲۵۰ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. خانوادهٔ وی از چند نسل پیش در صوبهٔ اله‌آباد نشیمن داشتند. پدرش قاضی‌القضات بنگاله بود. عبدالقادر در شهر کوچک جائس در اوده به‌دنیا آمد و در همان‌جا درس خواند و در تصوف نیز به شیخ غفور اشرف اشرفی جائسی دست ارادت داد. در جوانی از دوستی و مصاحبت دو تاریخ‌نگار برجسته، علی ابراهیم‌خان خلیل (ــ ۱۲۰۸ق) و سید غلام‌حسین طباطبایی برخوردار بود. به خدمت شرکت هند شرقی انگلیس پیوست. ظاهراً از جوانی در بنارس نشیمن داشت و در همان‌جا بود که به کارگزاران بلندپایهٔ شرکت، مانند جانتن دانکن (۱۷۵۶ــ۱۸۱۱م)، نمایندهٔ مقیم شرکت در بنارس (۱۷۸۸ــ۱۷۹۵م)، نزدیکی جست. در همین دورهٔ جوانی، دست‌کم بیش از یک‌بار، از اعضای هیأت‌هایی بود که دانکن به نپال اعزم می‌کرد. وی در بازگشت از این مأموریت‌های سیاسی، گزارش‌های خود را به سرهنگ ویلیام کرک‌پاتریک (۱۷۵۴ــ۱۸۱۲م) می‌داد که آن‌ها را به انگلیسی برمی‌گرداند و منتشر می‌کرد. کرک‌پاتریک در اثرش *An Account of the Kingdom of Nepaul* (گزارشی دربارهٔ پادشاهی نپال) (کلکته، ۱۷۹۴م) از عبدالقادرخان به‌عنوان عضو هیأت اعزامی به نپال در ۱۷۹۳م یاد می‌کند. عبدالقادرخان سپس به لکنو رفت و به جان لامسدن (Lumsden)، نمایندهٔ مقیم شرکت در دربار اوده، تقرب جست و درشمار دستیاران نزدیکش درآمد و چهار سال، از آن میان در زمان برکناری وزیر علی‌خان و جلوس سعادت‌علی‌خان بر سریر نوابی اوده (۱۲۱۲ق / ۱۷۹۸م)، با وی بود و پیام لامسدن دربارهٔ برکناری وزیرعلی‌خان را به وزیرعلی رسانید. پسان‌تر به بنارس بازگشت و در آن‌جا چند سال در خدمت امرت رائو که به دستور مارکوئس ولزلی، فرماندار کل انگلیسی هند (۱۷۹۸ــ۱۸۰۵م) در این شهر نشیمن داشت، به سر برد. ظاهراً وی بقیهٔ عمرش را در بنارس گذراند و در این دوره همچنان با بلندپایگان انگلیسی، مانند ویلیام آوگوستوس بروک، مخاطب به حشمت‌الدوله، پیوند داشت و به پایمردی و نفوذ بروک جاگیر شخصی او به ملک موروثی تبدیل گردید. از

آثارش: ۱ـ حشمت کشمیر (کلکته، ۱۸۳۲م) که در ۱۲۴۵ق / ۱۸۳۰م در بنارس به نام حشمت‌الدوله ویلیام آوگوستوس بروک به انجام رسیده و عمدتاً بر پایهٔ گوهر تحفهٔ عالم‌شاهی محمد بدیع‌الدین ابوالقاسم اسلم متخلص به مغنی، همراه با افزوده‌هایی قابل ملاحظه و ارزشمند از عبدالقادرخان، است. این اثر کوتاه در چهار چمن تدوین شده است: یک) بیان حالات کشمیر و جزوی عجایباتش و هندوستان که در جنوبش واقع است. دو) بیان احوال ملک تبت و قلمقاستان که جانب مشرق کشمیر است. سه) بیان حالات ممالک بدخشان که جانب شمال کشمیر است و چهار) بیان کوهستان افغانستان، مشهور به ملک پکلی و غور و غزنین و کوه سلیمان که جانب غرب کشمیر است. خاتمهٔ کتاب نیز دربارهٔ «هند و راجگان و روزگار کمپانی شرقی» است؛ ۲ـ تاریخ عمادالملک (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ 1402/PeII/80) در تاریخ عمادالملک غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ که جایگاه امیرالامرایی و سپس وزارت را در دستگاه احمدشاه (۱۱۶۱ـ۱۱۶۷ق) و عالمگیر دوم گورکانی (۱۱۶۷ـ۱۱۷۳ق) داشت. این اثر بخشی مبتنی بر شنیده‌های مؤلف از کسان مختلف، از جمله خود نواب غازی‌الدین‌خان که عبدالقادرخان در کالپی با وی گفت‌وگو داشته، و بخشی بر پایه‌های منابع مکتوب، مانند نامه‌های نواب، تاریخ شجاعی هرچرنداس و حدیقة‌الاقالیم شیخ‌اله‌یار بلگرامی است. عبدالقادرخان در ۱۸۳۴م، به‌خواهش ضمنی تورزبی، سرپرست کالج سنسکریت بنارس، به‌تألیف تاریخ عمادالملک آغاز کرد و آن‌را در ۱۲۵۰ق / ۱۸۳۵م به انجام رسانید؛ ۳ـ تاریخ جائس (دست‌نویس کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۶۵۴).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۷۷/۴ـ۲۷۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۱/۳؛ عمادالسعادت، ۲۶۵ـ۲۶۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۶۸/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۱۱/۶، ۴۶۴۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء، ۶۵۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۱۶/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۵۹/۲، ۱۱۹۳، ۱۲۵۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۰۹/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۳۰۲/۷؛ *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of Asiatic Society of Bengal*, 21; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 205; *Iranica*, 1/134; *Mughals in India*, 20; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/622-623, 685.

برزگر

غلام لغاری تاچپوری (qo.lām.la.qā.ri-ye.tāj.pu.ri)، غلام محمدخان پسر نواب‌علی محمدخان علی پسر غلام محمدخان نگار پسر هوت‌خان پسر جام دودخان پسر منگن خان، روستای تاچپور از توابع حیدرآباد (در کشور کنونی پاکستان) ۱۲۰۴ ـ همان‌جا ۱۲۷۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در یکی از خاندان‌های معروف بلوچان لغاری که در دورهٔ حکومت تالپوران در سند (۱۱۹۹ـ۱۲۶۰ق) از قدرت و اعتبار بسیار برخوردار بودند، زاده شد. نیای او غلام‌محمدخان، متخلص به نگار (ـ ۱۱۹۸ق) که گویند یک دیوان و یک مثنوی فارسی دارد مربی نجبای جوان تالپور بود که خاندان حاکم کلهوره را بشکستند و بر سند استیلا یافتند. پسرانش نواب‌علی‌محمدخان (۱۱۶۲ـ۱۲۵۰ق)، غلام‌الله و به‌ویژه نواب ولی‌محمدخان ولی (۱۱۶۵ـ۱۲۴۷ق) نیز نقش برجسته‌ای در پیروزی‌های تالپوران داشتند و پس از به‌قدرت رسیدن آن‌ها مقام‌ها و مناصب بلند یافتند. نواب علی‌محمدخان، پدر غلام لغاری، حاکم تته بود و به فارسی شعر می‌سرود و علی تخلص می‌کرد و از او کتابی به‌نام انیس‌السّالکین در تصوف و یک بیاض به‌جا مانده است. غلام لغاری نزد پدرش به‌خوبی پرورش و آموزش دید و به دربار تالپوران راه یافت و به خدمت میرمرادعلی‌خان تالپور (ـ ۱۲۴۹ق) پیوست. غلام در دورهٔ فرمانروایی دو پسر او میر محمدنصیرخان جعفری (۱۲۱۹ ـ ۱۲۶۱ق) و میر نورمحمدخان (ـ ۱۲۵۵ق) از قدرت و نفوذ فراوان برخوردار شد و در دستگاه تالپوران اعتباری تمام یافت. دورهٔ حضور وی در دربار تالپوران مصادف با نفوذ فزایندهٔ انگلیسی‌ها در سند بود. انگلیسی‌ها به رغم مقاومت سرسختانهٔ غلام لغاری و برخی دیگر از امرای تالپور سرانجام توانستند در ۱۲۶۰ق سپاهیان تالپور را شکست دهند و حکومت سند را به‌دست گیرند. چون غلام لغاری درگذشت پیکرش را در گورستان خانوادگی در تاچپور به‌خاک سپردند. وی، همانند پدرش، به تصوف گرایش داشت و مرید سید قربان‌علی‌شاه بهدایی از مشایخ قادریه بود. او در زمرهٔ آخرین نسل شاعران فارسی‌گوی سند در دورهٔ استقلال آن پیش از سلطهٔ انگلیسی‌ها به‌شمار می‌آید. در شعر فارسی شاگرد آخوند محمد بچل، متخلص به انور (ـ ۱۲۷۸ق)، بود. اشعار به‌جا ماندهٔ وی نشان می‌دهد که او به‌رغم

برخی کاستی‌های کارش فارسی را کمابیش خوب می‌دانست و شعر فارسی را ساده و روان می‌سرود. وی در اغلب اشعارش در وزن و قافیه از حافظ پیروی کرده و استعارات و تشبیهات سنتی به‌کار برده است. او، به‌ویژه در سرودن غزل، ماهر بود و در برخی اشعارش اندیشه‌ها و اصطلاحات تازه و ابتکاری دیده می‌شود. دیوان غلام با مقدمهٔ دکتر نبی‌بخش‌خان بلوچ به سرمایهٔ انجمن ادبی سندی به‌چاپ رسیده است (حیدرآباد سند، ۱۹۵۹م).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۷۳۷-۷۴۱؛ تاریخ سند، ۲/۶۹۸-۶۹۹؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۴۵۵-۴۵۷؛ دیوان غلام، حیدرآباد سند، انجمن ادبی سندی، ۱۹۵۹م.

برزگر

غلام مجتبی انصاری (qo.lām.moj.ta.bā-ye.an.sā.ri)، فرزند مولانا محمد نصیرالدین، دهکدهٔ لعل گنج ویشالی ۱۹۳۸م ـ، فارسی‌پژوه هندی. پس از به‌پایان رساندن تحصیلات متوسطه به دانشگاه پتنا رفت و در رشتهٔ ادبیاتِ فارسی دانشنامهٔ دکتری گرفت. از ۱۹۶۰م در همان دانشگاه به تدریس سرگرم شد. مقالات بسیاری در مجلات زبان و ادب، برهان، بیاض و هندوایرانیکا به‌زبان‌های فارسی و اردو به‌چاپ رسانده است. از آثارش: لغت جدید فارسی (پتنا، ۱۹۷۹م)؛ فرهنگ فارسی جدید در اصطلاحات، محاورات و امثال (چاپ ۱۹۸۱م)؛ سید قاسم حاجی‌پوری و غزلهای فارسی او (پتنا، ۱۹۷۷م)؛ درویش حسین والهٔ هروی و کلیات واله؛ حکیم شیخ حسین شیرازی و کلیات او.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۷۲/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۸۱-۲۸۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۷۵/۱.

حجتی

غلام‌محمد، پرنس (پسر تیپوسلطان) ← **محمدسلطان**

غلام‌محمد جهجری (qo.lām.mo.ham.mad-e.ja.haj.ja.ri)، ز۱۲۵۵ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. مرید خواجه محمد سلیمان تونسوی (۱۱۸۴ـ۱۲۶۷ق) بود. از آثارش: ۱ـ مفیدالصبیان؛ ۲ـ مناقب سلیمانی که آنرا در ۱۲۵۵ق نوشته (دهلی، ۱۸۷۲م و ۱۳۱۵ق)، در زندگینامه و مناقب خواجه سلیمان تونسوی. این کتاب در یک مقدمه در برخی اصطلاحات و پنج باب تدوین شده است: یک) در بیان حال و اوقات و عادات و اخلاق خواجه سلیمان، دو) در کرامات او، سه) در مجالس و ملفوظات وی، چهار) در احوال خلفای چهارگانهٔ ایشان: محمد باران، محمدعلی مکهدی، حافظ محمدعلی خیرآبادی و مولوی احمد و پنج) در ذکر برخی خلفای دیگر او: مولوی محمدحیات، مولوی قادر بخش، مولوی نور جهانیان، عبدالرحمان، سید حسن‌شاه، نصیرالدین، خواجه محمود، حاجی بختاور و حافظ برخوردار.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۲۰/۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۹۶۸/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۱۴/۱۱-۱۰۱۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۳۱/۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 203.

برزگر

غلام‌محمدخان دهلوی (qo.lām.mo.ham.mad.xān-e.deh.la.vi)، حکیم غلام‌محمدخان پسر حکیم محمدصادق علی‌خان پسر حکیم محمدشریف‌خان پسر محمداکمل‌خان دهلوی، ز۱۲۴۱ق، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیای او محمدشریف‌خان (۱۱۳۸ ـ ۱۲۲۲ق) مؤلف خواص‌الجواهر در پزشکی، پزشکی برجسته و سردودمان خاندان شریفی لاهور است که خاندانی بزرگ با پزشکان نامی است. حکیم محمدصادق‌علی‌خان (ـ ۱۲۶۴ق)، پدر غلام‌محمدخان، نیز پزشکی نام‌دار و نگارندهٔ چند اثر در پزشکی، مانند زاد غریب، بوده است. حکیم غلام‌محمدخان، که به‌گفتهٔ برخی منابع در چهل و چهار سالگی، شش سال پیش از مرگ پدرش، در سفر حج درگذشته است مؤلف چند اثر در پزشکی و موضوعات دیگر است. از آثارش: ۱ـ جامع‌الخلاصه که در ۱۲۳۶ق به انجام رسیده و در یک مقدمه در بیان اشاراتی که در کتاب مذکور می‌شود، سه‌باب، هر باب حاوی مفردات و مرکبات داروها به‌ترتیب حروف تهجی، و یک خاتمه در اسامی اوزان متعارفه بر سبیل ایجاز است؛ ۲ـ طب غلام‌محمد که نسخهٔ مجربات (آزموده‌های) او است در بیست باب در موضوعاتی مانند قوهٔ باه، امساک، امراض جهوله، روغن مجلوق، ادویهٔ طلایه، علاج آتشک و باد فرنگ، سوزاک و جاری شدن منی، درد سر، درد دندان، درد چشم، اشتها و دفع ثقل معده، افسون برای امراض، نسخه‌جات و ادویهٔ مستقل؛ ۳ـ عیش و سلامت دربارهٔ قوهٔ باه، آمیزش با زنان و اقسام زنان و مردان، آبستنی، طریق تولید ولادت و جلوگیری از آبستنی؛ ۴ـ عجالهٔ غریب که آن را در

۱۲۴۱ق در سفر حج نوشته است؛ ۵ـ زبدة‌الاخلاق که در پانزده فصل تدوین شده است: جود و کرم، شکر، شهوت، حال زنان، مرگ، سخن گفتن و سکوت‌ورزیدن، دوستی، عقل و علم، ملاقات، جهان فانی، قناعت، آن‌چه لایق حال شاهان باشد، اموری که اهل حزم و احتیاط را ملحوظ باید داشت، نیکوکاران و بدکاران، اقوالی که درج آن‌ها در فصول قبلی مناسب نبود؛ ۶ـ منهاج‌السعادات که سفرنامهٔ حج او است در دو مقالت: یک) در مسالک که در آن سفر خود را از شاه‌جهان‌آباد (دهلی) تا بازگشت، منزل به منزل، گزارش کرده است و دو) در مناسک حج.

منابع: تاریخ روابط پزشکی و پاکستان، در صفحات فراوان؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۳۴/۱، ۶۲۹، ۶۵۳، ۲۳۶۰؛ ۴۶۸۰، ۶۲/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۴/۱؛
Dictionary of Indo-persian Literature, 203.

برزگر

غــلام‌محمدخان ســرهندی (qo.lām.mo.ham.mad.xān-e.ser. hen.di)، زح۱۲۱۴ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. دربارهٔ او ظاهراً جز آگاهی‌هایی که از کتابش نوادرالقصص به‌دست می‌آید اطلاع دیگر در دست نیست. وی در دوازده‌سالگی زادگاهش سرهند را، برای کسب تحصیل و گذران زندگی، ترک گفت و به‌نواحی شرقی هند رفت. گویا مدتی در خدمت شجاع‌الدوله، نواب اوده (۱۱۶۷ـ۱۱۸۹ق)، به‌سر می‌برد و در نبرد بکسر (۱۱۷۸ق) میان شجاع‌الدوله و انگلیسی‌ها زخمی شد. ظاهراً بعدها به خدمت انگلیسی‌ها پیوست و در ۱۲۱۴ق دامپزشک گروهانی بود که به فرماندهی سرهنگ‌جان کلن (Collins) از فرخ‌آباد به جیپور، برای پی‌گردی وزیرعلی‌خان (ــ ۱۲۳۲ق)، پسر(خواندهٔ) آصف‌الدوله نواب اوده، فرستاده شد. وی، به‌درخواست پسر چهارده ساله‌اش فضل حسین، برخی از رویدادهای جالبی را که در طول زندگی خود دیده یا از آگاهان معتمد شنیده بود در کتابی به‌نام نوادرالقصص گردآورده است. این اثر، که در واقع خاطرات غلام‌محمدخان به‌نثر فارسی، آمیخته با اشعار فارسی و اردو است، اخبار و گزارش‌هایی دربارهٔ لاهور، قصور، کشمیر، تبت، مولتان، سیالکوت، بلاسپور، و جاهای دیگری در ولایت سرهند، دهلی، جیپور، تاریخ قاسم‌علی‌خان نواب بنگال، روهیله‌های کتهیر و نجیب‌خان، غازی‌الدین‌خان و سرکردگان جات از سور جمل تارتن سنگه، سرکردگان بنگش فرخ‌آباد، مرهته‌ها و نبرد پانی‌پت، جنگ‌های شجاع‌الدوله با روهیله‌ها و قصص و حکایات است و گستره‌ای زمانی از یورش نادرشاه به هند (۱۱۵۱ق) تا اواخر دورهٔ شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ـ۱۲۲۲ق) را در بر می‌گیرد. نسخه‌ای از نوادرالقصص در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.1866) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۹۰/۱؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1479; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/981-982; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 203; *Mughals in India*, 16; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1147.

برزگر

غــلام‌محمدعلی (qo.lām.mo.ham.mad.a.li)، عـظیم‌جاه، سـدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی برادر اعظم‌جاه بهادر نواب کرناتک بود. عظیم‌جاه در ۱۲۵۲ق / ۱۸۳۶م به‌سمت نایب‌السلطنه برگزیده شد. وی کتابی به نام تاریخ نیابت عظیم‌جاه در شرح وقایع دورهٔ نیابت خود نوشته است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ ۱۰۹۲ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۲۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۱۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 104; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/780.

فتح‌نیا طبری

غلام‌محمد لغاری ← غلام‌لغاری تاجپوری

غــلام‌محمد هــفت‌قلمی دهـلوی (qolām.mo.ham.mad-e.haft. qa.la.mi-ye.deh.la.vi)، خـلیفه غـلام‌محمد هـفت‌قلمی اکبرشاهی، متخلص به راقم، سدهٔ سیزدهم هجری، پزشک و خوش‌نویس و شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم دهلی و از شاگردان حکیم ابوالقاسم میرقدرت‌الله قاسم مؤلف مجموعهٔ نغز بود. در ادبیات فارسی و عربی مهارت داشت و اقسام خط، مانند نسخ و تعلیق و نستعلیق و ثلث و شکسته و ریحان، را نیکو می‌نوشت. در خوش‌نویسی شاگرد محمد

حفیظ‌خان (ــ ۱۱۹۴ق) بود. در حدود ۱۲۰۹ق به لکنو رفت و در حدود ۱۲۲۰ق به دهلی بازگشت و نزد میرزا محمد عشق پزشکی آموخت. از آثار وی تذکرهٔ خوشنویسان (کلکته، ۱۳۲۸ق، با مقدمه و حواشی و تصحیح محمد هدایت حسین) در بیان چگونگی پیدایش خط و انواع آن، تعریف قلم و انتخاب آن، مرکب‌سازی، و سرانجام ذکر احوال خوش‌نویسان تا زمان تألیف است که این بخش که بخش اصلی کتاب است بدیع و ابتکاری است. تراجم خوش‌نویسان از گلستان هنر قاضی‌احمد و منابع دیگر گرفته شده و، گذشته از خوش‌نویسان، تراجم شمار زیادی از شاعران و بزرگان و دانشمندانی را که به خوش‌نویسی آوازه ندارند در بر می‌گیرد. همچنین در موزهٔ بریتانیایی نسخه‌ای به‌شمارهٔ or.1861/2 از رساله‌ای از غلام‌محمد هفت‌قلمی با سرآغاز «رساله متضمن حالات خوش‌نویسان خطوط» نگه‌داری می‌شود که شرح احوال خوش‌نویسانی است که در هند، به‌ویژه دهلی، در دورهٔ گورکانیان، از جلال‌الدین اکبر گورکانی تا بهادرشاه دوم (۱۲۵۳ــ۱۲۷۴ق)، می‌زیسته‌اند. آخرین تاریخی که در این رساله آمده، ۱۲۶۱ق است. گفتنی است محمد هدایت حسین در ذیل یکی از صفحات متن چاپی تذکرهٔ خوشنویسان تاریخ درگذشت غلام محمد را ۱۲۳۹ق یاد کرده که درست نمی‌نماید. تذکرهٔ خوشنویسان در ۱۳۷۷ش در تهران چاپ افست شده است.

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۵۵۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۵۶۵-۵۶۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۵۷۵-۵۷۷؛ تذکرهٔ خوشنویسان، چاپ افست تهران؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴/۷۳۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/532; 3/1033; *Dictionary of Indo-persian Literature*, 202.

برزگر

غلام محی‌الدین (qo.lām.mo.hi.yod.din)، سدهٔ دوازدهم هجری، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در دورهٔ محمدشاه (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) و احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ــ۱۱۶۷ق) می‌زیست و ظاهراً در لاهور، در خدمت حکام آن‌جا، به سر می‌برد. از آثارش: ۱ــ فتوحات نامهٔ صمدی که آن‌را در ۱۱۳۵ق نوشته (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1870) و در فتوحات سیف‌الدوله دلیرجنگ عبدالصمدخان (ــ ۱۱۵۰ق)، ناظم (استاندار) لاهور و مولتان است. این اثر به نثری بسیار مصنوع، به‌پیروی از مرآة انفراح طغرا دربارهٔ فتح بلخ به‌دست شاهزاده مرادبخش، نوشته شده است و در ذکر فتوحات عبدالصمدخان، مانند شکستن و به بند آوردن بنده پیراگی رهبر سیک‌ها در ۱۱۲۷ق، سرکوبی شورش‌های عیسی‌خان (۱۱۲۹ق) و حسین‌خان قصوری (۱۱۳۱ق)، و سرانجام لشکرکشی به کشمیر و اعادهٔ آرامش به این سرزمین (۱۱۳۵ق)، است. غلام محی‌الدین در این اثر، پس از ذکر هر رویداد یک مثنوی نیز آورده است؛ ۲ــ ظفرنامه (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور)، که به‌نام معین‌الملک میر منو (ــ ۱۱۶۹ق)، حاکم لاهور، نوشته شده و در گزارش یورش احمدشاه ابدالی (۱۱۶۰ــ۱۱۸۶ق) به هند است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۴۲۱-۴۲۳؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱/۹۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۵۰۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶/۴۶۸۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۲۹۴، ۱۳۰۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/970-971; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 203-204; *Mughals in India*, 16; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/395.

برزگر

غلام محی‌الدین پیرزاده ← احوال سلاطین بیجاپور

غلام محی‌الدین سیالکوتی ← یکدل سیالکوتی

غلام محی‌الدین قصوری (qo.lām.mo.hi.yod.din-e.qa.su.ri)، فرزند غلام مصطفی فرزند غلام مرتضی، قصور ۱۲۰۲ــ۱۲۷۰ق، دانشمند دینی، عارف، شاعرو نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در یک سالگی پدرش را از دست داد وبه سرپرستی عمویش شیخ محمد پرورش یافت علوم معقول و منقول را فرا گرفت و مراحل تصوف و سلوک را پیمود. سپس برای ادامهٔ تحصیل به دهلی رفت و از شاه عبدالعزیز دهلوی حدیث آموخت ودر تصوف به شاه غلامعلی نقشبندی دست ارادت داد و از او خرقهٔ خلافت گرفت (۱۲۴۵ق). آن‌گاه به زادگاهش بازگشت و به تدریس و تألیف و ارشاد طالبان پرداخت. از آثارش: شرح گلستان سعدی به فارسی نوشتهٔ در ۱۲۲۵ق (نسخهٔ

خطی کتابخانهٔ گنج بخش)؛ رسالهٔ علم میراث به عربی (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج بخش)؛ منظومهٔ تحفهٔ رسولیه به فارسی (لاهور، ۱۲۹۴ق و ۱۸۶۹م) در سیرت و معجزات پیامبر؛ منظومهٔ زادالحاج به زبان پنجابی؛ مثنوی عرفانی رسالهٔ نظامیه / تحفهٔ نظامیه به فارسی (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ محمد شفیع لاهوری به شمارهٔ ۱۵۱/۳۴۲) که به دستور و به نام نظام‌الدین شاه کهیم کرنی سروده شده است؛ سلالهٔ مبروره فی تجویز اسماءالمشهوره به نثر فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج بخش) در رد مولوی محمد خرم دهلوی؛ مثنوی کوتاه حلیهٔ محبوب خدا یا حلیهٔ مبارک به فارسی (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ شیرانی ۶۲۸۰/۱) که در آغاز برخی از چاپ‌های تحفهٔ رسولیه چاپ شده است؛ منظومهٔ خلق نبی پاک به فارسی (نسخهٔ گنج بخش به شمارهٔ ۵۶۷۵)؛ الفاظ چند در عشق و معرفت به فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب به شمارهٔ شیرانی ۳۳۶۵/۳۶۱/۳)؛ دیوان حضوری قصوری شامل قصاید و غزلیات و مناجات و نعت و ترجیع‌بند و ترکیب‌بند؛ اسرارالحقیقه؛ خطبات حضوری (چاپ لاهور) که مجموعهٔ خطبه‌های وی در اعیاد و جمعه است؛ مکاتیب طیبه به فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب به شمارهٔ شیرانی ۳۷۸۴/۷۵۱) که نامه‌های وی به مرشد و یاران خود است و مسائل فقهی و عرفانی،اسرار و رموز تصوف،احوال و ارادات شخصی را دربردارد و برخی به نظم و بیشتر به نثر آمیخته به نظم است؛ مکاتیب شریفه به فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب به شمارهٔ شیرانی ۳۷۸۰/۷۴۷) شامل یازده نامهٔ عرفانی به غلام نبی‌اللهی؛ مکتوبات قصوری به محمد صالح کنجاهی؛مکتوبات قصوری به مولوی غلام محمد؛ مجموعهٔ مکتوبات قصوری به یاران خود؛ بیاض نظم ونثرکه سروده‌هایی از او به فارسی و چند بیت به اردو، مادهٔ تاریخ و نامه‌ها به دوستان، منظومهٔ شرح درود مستغاث به پنجابی که به ضمیمهٔ اظهار انکارالمنکرین مولانا نبی بخش حلوایی لاهوری در ۱۹۷۳م در لاهور به چاپ رسیده است؛ خلاصة‌التقریر فی مذمت‌الغنا والمزامیر؛ قصیدهٔ شفاعتیه؛ مدح پیرزال به نظم فارسی و پنجابی در مدح عبدالقادر گیلانی؛ شجره‌های خود در طریقهٔ احمدیه و قادریه و چشتیه به نظم فارسی؛ رد وهابیان / رد رسالهٔ نجدیهٔ پیشاوریه؛ ملفوظات شریفه به فارسی که مجموعهٔ سخنان شاه غلام علی دهلوی مجددی است و همراه با ترجمهٔ اردوی آن در ۱۳۹۸ق در لاهور به کوشش محمد اقبال مجددی به چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۷۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۸۸/۴-۲۰۴، ۲۳۳/۵-۲۳۵؛ شاعران افغانستان، ۲۳۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۲۹/۲، ۱۱۰۹، ۱۱۱۵؛ ۱۲۵۳/۳، ۱۲۸۵، ۱۷۰۴، ۱۹۷۴، ۱۹۹۸، ۲۰۳۰؛ ۱۲۵۰/۸-۱۲۵۲؛ ۳۲۲/۱۰-۳۲۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۷۷، ۱۶۲۳، ۱۶۳۸، ۲۱۹۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۳۵/۴؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, vol II - part VI/157, 543; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,204; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/207.

برزگر

غلام محی‌الدین لاهوری (qo.lām.mo.hi.yod.din-e.lā.hu.ri)، فقیر غلام محی‌الدین، معروف به نوشه / نوشاهی ثانی، فرزند غلام‌شاه، ۱۱۶۶-۱۲۴۰ / ۱۲۴۱ق، پزشک، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از بخارا بود و نیای بزرگش جلال‌الدین از بخارا به هند کوچید. پدرش غلام‌شاه از ملازمان نواب عبدالصمدخان (- ۱۱۵۰ق) حاکم لاهور و پسرش زکریاخان بود. غلام‌محی‌الدین درکنار رود بیاس در ناحیهٔ روهیله‌ها به دنیا آمد. در سه ماهگی او پدرش درگذشت و مادرش به لاهور نزد حکیم عبدالله انصاری رفت و حکیم عبدالله وی را همچون یکی از فرزندان خود شمرد و پرورد، چنان‌که غلام محی‌الدین، حکیم را والد لطفی خود می‌دانسته است. غلام‌محی‌الدین طب نظری و عملی را نزد حکیم عبدالله فراگرفت و در پزشکی استادی یافت و از این راه روزگار می‌گذراند. گذشته از آن، علوم متداول دینی را آموخت و در سیر و سلوک صوفیانه نیز گام نهاد. به شاه امانت نوشاهی دست ارادت داد و در طریقت نوشاهی چندان سلوک کرد که به نوشه (یا نوشاه) ثانی ملقب گردید. از آثارش: ۱- وحدت‌نامه که آن را در ۱۲۳۶ق سروده (نسخه‌های کتابخانهٔ نوشاهیه ساهن پال گجرات و کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ 846pi/VI178) و مثنوی عرفانی در توحید است؛ ۲- بیاض که دفتر یادداشتی است حاوی نسخه‌هایی برای بیماری‌های گوناگون؛ ۳- تشریف‌الفقرا در تصوف.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۸۳/۴-۱۸۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۳۰/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۲۹۴/۴؛فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۸۷؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 204.

برزگر

غلام محی‌الدین لودهیانی ← تاریخ پنجاب

غلام محی‌الدین نوشاهی، معروف به نوشه ثانی ← غلام محی‌الدین لاهوری

غلام‌مرتضی سروری، شیخ رضی‌الدین ← سروری لکنویی

غلام‌مرتضی، معروف به صاحب حضرت ← بساتین‌السلاطین

غلام‌مصطفی بلگرامی (qo.lām.mos.ta.fā-ye.bel.ge.rā.mi)، فرزند سیدعبدالله، ـ ۱۱۴۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم بلگرام و پیشه‌اش سپاهیگری بود. او بعدها زادبومش را ترک گفت و به شاه‌جهان‌آباد رفت و به ملازمان دستگاه نواب مبارزالملک سربلندخان پیوست. او همان‌جا نزد میرعبدالجلیل بلگرامی مشق سخن می‌کرد. پس از چندی حکمرانی احمدآباد به مبارزالملک واگذار شد، اما راجه ماروار که از حکمرانی آن‌جا برکنار شده بود، با او در جنگ شد. در این کارزار غلام‌مصطفی کشته آمد. وی شعر نیز می‌سرود و به‌ویژه در رباعی‌سرایی آوازه‌ای بلند داشت. گویند از شعرهایش دیوانی از رباعیات وی به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «در خلوت ماورای ما یاری نیست ــ یعنی که به عرش و فرش اغیاری نیست / ما روح مجردیم زآلایش مرگ ــ ما را به جنازه و کفن کاری نیست.»

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۳۸-۱۴۰؛ شمع انجمن، ۳۴۴-۳۴۶؛ مآثرالکرام، ۳۲۸-۳۳۲؛ نتایج‌الافکار، ۵۱۸-۵۲۰.

جهان‌تاب

غلام‌مصطفی تهانیسری (qo.lām.mos.ta.fā.ta.hā.ni.sa.ri)، حافظ غلام مصطفی فرزند محمد اکبر، ز ۱۱۹۱ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگانی وی آگاهی چندانی در دست نیست. از او رساله‌هایی در فقه والهیات به فارسی وعربی به جا مانده است. از آثارش: *بحرالعلوم الاسلامیه* /*تفسیر مصطفوی* به فارسی که در ۱۱۹۱ق به انجام رسیده است و حاوی یازده رشتهٔ رسم‌الخط، وقوف، تجوید، قرائت هفتگانه، تفسیر،عقاید اهل سنت و جماعت، فقه، تصوف، سلوک، معارف و حقایق و حدیث نبوی است. از این کتاب نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند دیوان هند و رامپور، نگه‌داری می‌شود؛ *شخوص‌الحکم* به فارسی در شرح *فصوص‌الحکم* ابن عربی (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد دکن)؛ *طب مصطفوی*؛ *مدائح‌القادریه* به عربی و شرح فارسی آن.

منابع:ادبیات فارسی، برمبنای تألیف استوری، ۲۱۲-۲۱۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,204; *Mughals in India* ,161

برزگر

غلام‌مصطفی قاسمی سندی (qo.lām.mos.ta.fā.qā.se.mi-ye. sen.di)، ابوسعید غلام‌مصطفی فرزند حافظ محمود ۱۳۳۸ق ــ، ادیب، مترجم و فارسی‌پژوه پاکستانی. پدرش از مردم میروخان و از عرفای روزگار خود بود. غلام‌مصطفی دانشکدهٔ خاورشناسی منشی فاضل فارسی و مولوی فاضل عربی را به پایان رساند. دوازده سال در مدارس دینی به آموزش عربی و فارسی سرگرم بود. در ۱۹۴۹م در مدرسهٔ مظهرالعلوم کراچی علم حدیث درس داد و لقب شیخ‌الحدیث گرفت. سه سال به کتابداری سرگرم بود و مقالاتی دربارهٔ کتابداری نوشت. تا ۱۹۶۳م استاد علوم اسلامی دانشکدهٔ اسلامی سند (سند مسلم‌کالج) بود. در همان سال ریاست مرکز تحقیقات اسلامی شاه ولی‌الله در حیدرآباد سند را به عهده گرفت و پژوهش در افکار و فلسفهٔ شاه‌ولی‌الله پرداخت. غلام‌مصطفی مدیریت ماهنامه‌های الرحیم به‌زبان سندی و الولی به‌زبان اردو را عهده‌دار بود. وی در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه سند به سمت استاد راهنما در دورهٔ دکتری سندشناسی تدریس می‌کرد. چندی نیز امامت مسجد جامع حیدرآباد را به عهده داشت. از شاگردان وی عبدالکریم پیرایی شیخ طریقت در سند، عبدالغفار بن عبدالکریم کورانی و غلام‌علی الانا را می‌توان یاد کرد. از آثارش: شرح *مقیدالطباء فی شرح تعریفات‌الاشیاء* سید شریف جرجانی که در مدارس مذهبی پاکستان تدریس می‌شود؛ تصحیح و مقدمه و حاشیهٔ *الوافی علی‌الکافی لحل ایساغوجی* در منطق؛ حاشیه بر حاشیهٔ عبدالحکیم سیالکوتی بر قطبی و میرقطبی؛ تصحیح و تحشیهٔ شاه‌جور سالو از عبدالطیف بهتائی به‌زبان سندی در دو جلد؛ ترجمهٔ تفسیر *فتح‌الرحمن* از فارسی به سندی؛ مقدمه و حاشیه بر *مختصرالقدوری*؛ تصحیح و مقدمه بر *المتانه فی مرمة‌الخزانهٔ* مخدوم محمدجعفر؛ *تمدن عرب* یا *تفسیر سورة‌السبأ*

به‌زبان سندی؛ تحقیق «الهام‌الرحمن» به عربی در دو جلد؛ ترجمهٔ «الهام‌الرحمن» به سندی؛ شرح‌الالفیه للحافظ زین‌الدین عراقی. این شرح و شرح حافظ سخاوی را در ۶۰۰صفحه به‌چاپ رسانیده است. تحقیق، مقدمه و حاشیه بر لمحات در فلسفه به‌عربی؛ تحقیق، مقدمه و حاشیه بر سطعات در فلسفه به‌فارسی؛ تحقیق، مقدمه و حاشیه بر همعات در تاریخ تصوف به‌فارسی؛ تحقیق، مقدمه و حاشیه بر کشکول‌نامه / کجکول‌نامه در تصوف و عرفان به فارسی منظوم؛ تحقیق، مقدمه و حاشیه بر تأویل‌الاحادیث در علوم قرآنی به عربی و نیز ترجمهٔ آن به‌اردو؛ تحقیق، مقدمه و حاشیه بر تفهیمات الهیه در موضوع فلسفهٔ اسلامی، به‌عربی و فارسی. مقالات وی در ماهنامه‌های الرحیم و الولی به‌چاپ رسیده است. کتابخانهٔ غلام‌مصطفی دارای دوهزار مجلد کتاب چاپی و نسخه‌های خطی (بیش از صد نسخه) است.

منابع: سیری در کتابخانه‌های هند و پاکستان، ۳۷۳ـ۳۷۴؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۱۴/۱ـ۱۵؛ ۶۰/۲؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۳۷ـ۴۲؛ اقدس رضوانی، «استاد غلام مصطفی قاسمی سندی»، وحید، سال یازدهم، شمارهٔ ۱، شمارهٔ مسلسل ۱۱۲، فروردین ۱۳۵۲ش، صص۱۱۸ـ۱۲۰.

رسولی

غلام‌معین‌الدین عبیدالله قصوری ← **خویشگی قصوری**

غلام نبی للهی (qo.lām.na.bi-ye.lal.la.hi)، غلام نبی‌للهی نقشبندی مظهری احمدی فرزند قاضی حسن دین، روستای لله در جهلم پاکستان ۱۲۳۴ ـ ۱۳۰۶ق، دانشمند دینی و عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. صرف و نحو و فقه و منطق را از پدرش آموخت. سپس به پیشاور رفت و دیگر کتاب‌های درسی را از مفتی محمداحسن پیشاوری، معروف به حافظ دراز، فراگرفت و در طریقت به شیخ غلام محی‌الدین قصوری دست ارادت داد و از وی خرقهٔ خلافت گرفت و آنگاه به تدریس و ارشاد روی آورد. از آثارش: ۱ـ ازالة شبهات نجدیه در پاسخ به پرسش‌های مولوی غلام‌رسول قلعه‌داری دربارهٔ مسائل مورد اختلاف صوفی‌مشربان و اهل حدیث؛ ۲ـ طریقهٔ مجددیه به‌نثر آمیخته به‌نظم؛ ۳ـ لطایف عشره، (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1957-1056/4-5)؛ ۴ـ مسطر طریقت (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1957-1056-4-1)؛ ۵ـ مکتوبات اعلیحضرت که مجموعهٔ نامه‌های صوفیانه ـ ادبی وی که گردآوردهٔ امام‌الدین بن میان‌محمد است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۵۰، ۱۶۸۷، ۱۸۳۸، ۱۹۱۹، ۱۹۷۹؛ نزهة‌الخواطر، ۳۵۱/۸.

برزگر

غلام‌نصیر چلاسی (qo.lām.na.sir-e.ča.lā.si)، معروف به باباچلاسی / چلاسی بابا، روستای تهک در بخش دیامر ۱۹۳۸م ـ ، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. از آثارش به‌نظم و نثر: فیوضات ربانیه (ایبت‌آباد، ۱۴۱۶ق)؛ معدل‌التوحید؛ تحائف قدسیه؛ گنجینه؛ معرفت؛ ینابیع‌الحکمة؛ متاع مؤمن؛ انفاس نفسیه؛ سلک مروارید؛ تحفهٔ مغرب؛ دیوان فارسی چلاسی به نام اسرار محبت. اشعار این دیوان غزلیات و قصاید عرفانی و روحانی است. غلام نصیر چلاسی در اشعار نغز عارفانهٔ خود، الفاظ زیبای صوفیانه و مطالب دلپذیر فارسی را با عربی و پشتو در مصراع و ابیات به صورت ملمع درآمیخته است. دیوان وی با ترجمهٔ زیرنویس اردو به کوشش سید عمران شاه در ایبت‌آباد به‌چاپ رسیده است (۱۴۱۷ق).

منابع: دیوان چلاسی موسوم به اسرار محبت، مترجم اردو سید عمران‌شاه، خوش‌نویس وقارالاسلام، ایبت‌آباد، ۱۳۱۷ق، پیش‌لفظ، ۳ـ۶؛ فیوضات ربانیه، عرض مترجم، ۵ـ۶؛ دانش، شمارهٔ ۵۳، تابستان ۱۳۷۷ش، صص ۲۵۱ـ۲۵۲.

رسولی

غلام‌یحیی بهاری (qo.lām.yah.yā.be.hā.ri)، شیخ غلام یحیی پسر نجم‌الدین بارهوی، ـ ۱۱۸۰ق، دانشمند دینی، صوفی و نویسندهٔ شبه‌قاره. در روستای باره در استان بهار زاده شد و در همان‌جا برآمد. برای تحصیل علم به سندیله رفت و در مدرسهٔ منصوریه نزد مولانا باب‌الله جونپوری درس خواند و در طریقت نیز به شیخ بدر عالم ساداموی دست ارادت داد. سپس در لکنو به تدریس پرداخت و حاشیه‌ای، با عنوان لواءالهدی فی‌اللیل‌الدجی، بر رسالهٔ میر زاهد نوشت که با پذیرش علما مواجه شد و در شمار کتاب‌های درسی درآمد (گفتنی است که در تذکرهٔ علمای هند، از مولوی غلام یحیی بهاری، که در «موضع اکبر متصل قصبهٔ نگرنهسه از توابع بهار به دنیا آمد و در ۱۱۲۸ق درگذشت و در بهار بیرون درگاه شرف‌الدین منیری به خاک سپرده شد، یاد رفته که حاشیهٔ او بر رسالهٔ میر زاهد «رسالهٔ متداول علمای زمان» بوده است). سپس به دهلی سفر کرد و در طریقت

نقشبندی به جان‌جانان مظهر دهلوی (ــ ۱۱۹۵ق) دست ارادت داد و پنج سال ملازم وی بود و از او خرقهٔ خلافت گرفت. سپس به لکنو بازگشت و در خانقاه شیخ پیر محمد لکنویی در نزدیکی مسجد شیخ محمود قلندر نشیمن گزید. چون درگذشت پیکرش را در همان‌جا به خاک سپردند. برخی منابع سال مرگ وی را ۱۲۰۶ق نوشته‌اند. از وی، به‌جز لواءالهدی فی‌اللیل‌الدجی که به‌عربی است و نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌هایی مانند کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو (به‌شمارهٔ ردیف‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ق) نگه‌داری می‌شود، آثار دیگری نیز به‌جا مانده که از جملهٔ آن‌ها کلمات‌الحق است. این اثر به‌فارسی دربارهٔ وحدت وجود و وحدت شهود است (نسخهٔ کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۶۷۳) و غلام‌یحیی آن‌را به درخواست جان‌جانان مظهر نوشته است.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۵۹؛ تصوف بر صغیر مین، ۷۷/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲۲/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو، ۵۲۰/۳ـ۵۲۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو، ۲۲۲/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۲۱۷/۶ـ۲۱۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 206.

برزگر

غلام‌یحیی بهاری (qo.lãm.yah.yã-ye.be.hã.ri)، ز ۱۱۹۶ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در فقه و اصول استادی داشت و قاضی کلکته بود. لرد هیستینگز، فرماندار بنگال (۱۷۷۱ـ۱۷۷۴م) و فرماندار کل هند (۱۷۷۴ـ۱۷۸۴م)، که در پی بهبود وضع دستگاه قضایی هند بود وی را مأمور کرد تا با دستیاری ملا تاج‌الدین بنگالی و میرمحمدحسین ایرانی و ملا شریعةالله سنبهلی، هدایهٔ برهان‌الدین علی بن ابی بکر مرغینانی (ــ ۵۹۳ق) و رسالات عربی دیگر را به‌فارسی برگرداند. غلام یحیی، با کمک دستیارانش، هدایه را که خود شرح مرغینانی بر اثر دیگرش به‌نام بدایة‌المبتدی فی‌الفروع در فقه حنفی است به‌فارسی برگرداند. این ترجمهٔ فارسی به‌نام هدایهٔ فارسی آوازه دارد. در دیباچه‌ای که غلام‌یحیی بر هدایهٔ فارسی (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ (Add.5543) نوشته، آمده که این ترجمه در ۱۱۹۰ق / ۱۷۹۶م به‌انجام رسیده است، ولی به‌گفتهٔ چارلز ریو در فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ بریتانیایی ترجمهٔ انگلیسی چارلز همیلتن از هدایهٔ فارسی (البته تنها بخشی از آن، یعنی کتاب زکات) در ۱۷۹۱م در لندن منتشر شده است و از این‌رو چنین می‌نماید که همیلتن پیش از پایان گرفتن کار ترجمهٔ فارسی کامل هدایه، بخشی از این ترجمهٔ فارسی را به انگلیسی برگردانیده است. هدایهٔ فارسی در ۱۸۰۷م در کلکته و در ۱۲۹۱ق در لکنو با عنوان هدایه حامل‌المتن بدایه مع ترجمهٔ و شرح فارسی، در چهار جلد به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۸/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۴۵۹/۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۳۷/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۳/۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/23-24.

برزگر

غنایی لاری (qa.nã.i-ye.lã.ri)، شمس‌الدین محمد، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. وی که تخلصش را (ظاهراً به‌نادرست) گنایی هم یادکرده‌اند از مردم لار بود و به هند کوچید و در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) دیوان گجرات بود و در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) به مقام وزارت در دهلی رسید. او سرایندهٔ مثنوی اعجازنامه در ستایش علی (ع) و پهلوانی‌های او است که نسخه‌ای از آن در دست است.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۴۹/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 208; *Mughals in India*, 162, 546.

برزگر

غنایی معموری، عبدالوهاب ← عبدالوهاب معموری

غنی اسدآبادی (qa.ni-ye.a.sad.ã.bã.di)، غنی‌بیگ، ــ ۱۰۰۸ق، شاعر ایرانی. در اسدآباد همدان به‌دنیا آمد و از بزرگزادگان آن‌جا بود. در اوایل دورهٔ شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ـ۱۰۳۸ق) که عثمانیان بخش‌های گسترده‌ای از مغرب ایران از جمله همدان را دستخوش تاخت‌وتاز و اشغال کردند، غنی‌بیگ از زادگاهش بیرون آمد و به سفر پرداخت. در خراسان به نظیری نیشابوری برخورد و همراه وی به هند رفت و به‌دستگاه عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) راه یافت. وی که در آغاز چندان آشنایی با شعر و شاعری نداشت «به‌جهت موزونیت ذاتی و فطرت جبلی و مصاحبت مولانا نظیری قدم در وادی شاعری» نهاد و در

اندک زمانی آوازه یافت و قصاید و غزلیات بسیار سرود و سرایندگان برجسته‌ای مانند «شکیبی اصفهانی، نظیری نیشابوری و عرفی شیرازی سخنان او را برگفتهٔ امثال و اقران او ترجیح داده، اعتقاد تمام به تازه‌گویی و نادرسخنی او داشتند.» در ۱۰۰۰ق که میرزا یادگار برادرزادهٔ یوسف‌خان مشهدی در کشمیر بر جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) بشورید و مدت کوتاهی بر آن سرزمین سلطه یافت، غنی‌بیگ نیز در کشمیر بود و در تهنیت جلوس وی یک رباعی گفت. ولی پس از شکست شورش میرزا یادگار و کشته‌شدن او، غنی‌بیگ گرفتار و در برهانپور زندانی شد و در همان‌جا بود تا آنکه نظیری نیشابوری در قصیده‌ای از جلال‌الدین اکبر خواست تا وی را ببخشاید. اما جلال‌الدین اکبر که سال‌ها بود غنی‌بیگ را از یاد برده بود چون دریافت وی هنوز زنده‌است بفرمود تا او را به پای فیلان افکنند و به‌قتل آورند. دربارهٔ شاعری غنی گفته‌اند که وی «شاعری بلیغ بود، در اقسام شعر دست داشت، قصاید و رباعی‌های نیکو می‌سرود و با آنکه عهد وی زمان رواج سبک هندی بود اشعار وی جزالت و استحکامی خاص داشت و در عین سادگی نغز و شیوا بود و به آثار استادان قدیم شباهت داشت.» غنی با آنکه شعر بسیار گفته بود، «هنگامی‌که به قتل رسید مسودات اشعارش به‌دست نااهل زندانبان درآمد و در میانه گم شد و بدان سبب مهجور و پریشان ماند.» از این رو امروزه ظاهراً از او جز اشعاری که در برخی تذکره‌ها و از جمله چند قصیده که در مآثر رحیمی آمده اشعار دیگری در دست نیست.

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۰۹/۱ـ۳۱۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۸۶/۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، سید حسام‌الدین راشدی، ۱۰۰۱/۲ـ۱۰۱۱؛ روز روشن، ۵۸۷ـ۵۸۸؛ شام غریبان، ۱۹۶ـ۱۹۷؛ کاروان هند، ۹۵۱ـ۹۵۸؛ مآثر رحیمی، ۹۷۹/۳ـ۱۰۰۴.

برزگر

غنی اکبرآبادی، محمد عبدالغنی‌خان ← غنی مو فرخ‌آبادی

غنیة‌المنیة (qa.ni.ya.tol.ma.ni.ya) ، ترجمهٔ کتابی با نام سنگیت درپن، در موسیقی، از سنسکریت به‌فارسی. نام مترجم آن در برخی منابع، ناشناس و در برخی منابع اعزالدین خالدخانی آمده است. غنیة‌المنیة نخستین ترجمهٔ فارسی کتابی در موسیقی است که در شبه‌قاره از سنسکریت انجام گرفته است. هر چند دربارهٔ نام مترجم آن اختلاف است، اما، محقق است که این کتاب در ۷۷۲ق، به سرپرستی ملک شمس‌الدین ابراهیم حسن ابورجا، حاکم گجرات، به‌فارسی ترجمه شده است. بر این مبنا، معلوم می‌شود که اعزالدین خالدخانی یا مترجم ناشناس در هندوستان به دنیا آمده است. سال تولد مترجم احتمالاً در اوایل سلطنت تغلقیان یا اواخر روزگار خلجیان بوده و به همین سبب پژوهشگران سال ۷۷۲ق را سال ترجمهٔ کتاب می‌دانند. مترجم در مقدمهٔ کتاب، دربارهٔ سلطنت فیروزشاه و همچنین دربارهٔ دانایی و هنرپروری و موسیقی دوستی حسن ابورجا آگاهی‌هایی به دست داده است. اعزالدین خالدخانی یا مترجم ناشناس، کتابی دیگر نیز در موسیقی ترتیب داده است. این کتاب که فریدالزمان فی معرفة‌الالحان نام دارد به عربی نوشته شده و در تألیف آن از کتاب‌های سنسکریت یاری گرفته شده است. غنیة‌المنیة در دو قسم و هر قسم در دو باب، تدوین شده است: **قسم یکم** در دو باب؛ باب یکم در معرفت سرود و باب دوم در معرفت مزامیر؛ **قسم دوم** در دو باب؛ باب یکم در بیان رقص و باب دوم در شرایط و آداب مجلس سرود و اصحاب و محاسن و معایب به بعضی اصحاب و جز آن. غنیة‌المنیة با تصحیح و مقدمه و تعلیقات شهاب سرمدی به‌چاپ رسیده است (مرکز مطالعهٔ اعلی، شعبهٔ تواریخ دانشگاه، ایشیا پبلشنگ هاوس پرائویت لمیتد، ۱۹۷۸م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۵۵/۱ـ۳۵۶؛ فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ۱۶۷ـ۱۶۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۸/۱۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۲۸ـ۱۳۰، ۶۱۴؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 293.

شریفی

غنی کشمیری (qa.ni-ye.kaš.mi.ri)، ملا محمد طاهر، سرینگر (کشمیر) ۱۰۱۰ـ همان‌جا ۱۰۷۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. طایفهٔ وی از مردم خراسان بودند و به همراه میر سید علی همدانی (ـ ۷۸۶ق) عارف مشهور به کشمیر کوچیدند. غنی در آغاز جوانی نزد ملا محسن فانی (ـ ۱۰۸۹ق) شاعر معروف، به فراگیری دانش پرداخت. از نزدیکی به دربار پرهیز می‌کرد و در انزوا به‌سر می‌برد. وی، مانند صائب تبریزی (ـ ۱۰۸۶ق)، شاعری تمثیلی بود. برای اثبات اندیشه‌ای که در مصراع اول طرح می‌کرد مثالی در مصراع دوم می‌آورد تا آن را به ثبوت

برساند. سبک مشهور هندی در سروده‌های او به کمال می‌رسد. آثار او را به نازکی خیال و توانایی بسیار در بیان معانی دقیق و مضامین باریک ستوده‌اند. پس از درگذشت وی دوست او محمدعلی ماهر (ــ ۱۰۸۹ق) اشعارش را گردآورد و مقدمه‌ای بر آن نوشت. از او دیوانی نزدیک به ۱۳۰۰ بیت از غزل، رباعی و ابیات پراگنده به یادگار مانده است. دیوان غنی یک بار در ۱۸۴۵م و باردیگر در مدراس چاپ شد. این دیوان در ۱۳۶۴ش در تهران نیز به چاپ رسیده است.

منابع: برگزیده‌ای از پارسی‌سرایان کشمیر، ۳۶ـ۴۷؛ بهارستان سخن، ۵۱۹ـ۵۳۲؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۱۰۵ـ۱۱۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۱۲۵۵ـ۱۲۶۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۲۴۸، ۳۳۰، ۳۸۰ـ۳۸۵، ۴۶۴؛ ۳/۱۸۳، ۴۶۷؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۱۶؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۰۸؛ تذکرۀ سرخوش، ۸۳؛ تذکرۀ شعرای کشمیر، ۲/۹۶۸؛ تذکرۀ نصرآبادی، ۴۵۵؛ چهارصد شاعر برگزیدۀ پارسی‌گوی، ۶۸۳ـ۶۸۴؛ الذریعه، ۹/۷۹۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۲/۶۲؛ شعرالعجم فی‌الهند، ۹۶؛ شمع انجمن، ۳۳۹؛ عرفان وادب در عصر صفوی، ۲/۵۲۱ـ۵۲۵؛ عمل صالح، ۳/۳۳۱ـ۳۳۲؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۲۵ـ۳۷؛ فرهنگ ادبیات، ۳۶۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/۱۸۸۷؛ فهرست نسخه‌های خطی موزۀ ملی پاکستان، ۵۱۵ـ۵۱۶؛ گزیدۀ اشعار سبک هندی، ۲۳۳ـ۲۳۸؛ مآثر الکرام، ۱۰۳؛ مرآة‌الخیال، ۱۶۲؛ مرآة‌العالم، تاریخ اورنگزیب، ۲/۶۳۶؛ مقالات‌الشعرا، ۶۷۱؛ منتخب‌اللطایف، ۳۰۳ـ۳۰۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۳/۵۸۷؛ نزهة‌الخواطر، ۵/۳۹۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۰۳ـ۵۰۴؛ دکتر سدارنگانی، «ملا غنی کشمیری». وحید،دورۀ سیزدهم. آبان ۱۳۵۴، صص ۷۸۰ـ۷۸۲؛ غلام‌محی‌الدین خلوت، «غنی کشمیری». هلال، جلد سوم، شماره ۲، مرداد ۱۳۳۴، ص ۴۹؛ محمد ظفرخان، «کشمیر در عهد جهانگیر». همان‌جا، جلد یکم، شمارۀ ۳، بهمن ۱۳۴۱، ص ۴۰؛ محمد کلیم سهسرایی، «حدیث کشمیر در شعر فارسی»، همان‌جا، جلد هجدهم، شمارۀ ۳، تیر ۱۳۴۹، ص ۱۹؛ صابرآفاقی، «ملا محمدطاهر غنی کشمیری». همان‌جا، جلد نوزدهم، شمارۀ ۸، آذر ۱۳۵۰، ص ۴۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum. 2/692; *Dictionary of Indo-Persain Literature*.190; *Mughals in India* .151.

رسولی

غنیمت کنجاهی (qa.ni.mat-e.kon.jā.hi)، محمد اکرم فرزند نظرمحمد، ــ روستای کنجاه (صد کیلومتری شمال لاهور) ۱۱۲۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدر وی مفتی روستای کنجاه بود. نیاکانش از شام به هندوستان کوچیدند و در سرزمین پنجاب ساکن شدند. برخی منابع تولد غنیمت را در قصور از نواحی پنجاب دانسته‌اند. وی پس از کسب مقدمات علوم، چندگاهی در خدمت میر محمد زمان راسخ (ــ ۱۱۰۷ق) از ملازمان محمد اعظم شاه پسر اورنگ زیب بود. در طریقۀ نوشاهیه مرید سید صالح محمد (ــ ۱۱۱۸ق) بود. چند گاهی نیز در مصاحبت میر محمد اسحاق، مخاطب به مکرم‌خان،که از ۱۱۰۶تا ۱۱۰۸ق ناظم لاهور بوده است، به سر می‌برد. پس از پیوستن به سلسلۀ صوفیان قادری از ملازمت‌های درباری دست برداشت و مدتی را به سیاحت گذراند. چندی نیز در کابل به‌سر برد و سپس به پنجاب بازگشت تا درگذشت. مزارش نیز درکنجاه است. از آثارش: نیرنگ عشق که شهرت او بیشتر به خاطر همین مثنوی است و در آن داستان عشقبازی دو پسر به نام عزیز(عاشق) و شاهد (معشوق) بیان شده است. عزیز فرزند میرزا عبدالعزیز حاکم سیالکوت و شاهد رقاصی پنجابی بود. این مثنوی در ۱۰۹۶ق سروده شده است. منقح‌ترین چاپ آن به کوشش غلام ربانی عزیز در ۱۳۳۷ش در لاهور انجام شده است. غیاث‌الدین رامپوری (ــ ۱۲۶۸ق)، یحیی کنجاهی، دوست محمد، محمد اشرف انصاری و مقبول احمد گوپاموی، شرح‌هایی به فارسی بر آن نوشته‌اند. کامتاپرشاد، متخلص به نادان، آن را به نام بهارستان نادان به نظم اردو ترجمه کرده است. چندین مثنوی به فارسی در پاسخ نیرنگ عشق سروده شده است که از آن شمارند ارژنگ عشق سرودۀ عطا محمد زیرک در ۱۲۷۶ق، تفنگ عشق سرودۀ عبدالحق عبد چشتی (ــ ۱۳۵۶ق)؛ آهنگ عشق سرودۀ ضیا محمد ضیای کنجاهی در ۱۳۶۹ق؛ فرهنگ عشق سرودۀ احمد حسین احمد قلعه داری در ۱۳۶۹ق. از دیگر آثارش: دیوان غنیمت که مجموعۀ غزلیات، مدایح و رباعیات او است و به‌کوشش غلام ربانی عزیز چاپ شده است (لاهور، ۱۳۳۷ش)؛ گلزار محبت که مثنوی بزمی است و در ۱۱۲۵ق در ۵۹۱ بیت سروده شده و نسخۀ خطی آن در کتابخانۀ شیخ کرامت‌الله در گجرات موجود بوده است؛ رقعات غنیمت که مجموعۀ ۱۳ رقعه است. این مجموعه به کوشش شرافت نوشاهی در مجلۀ صحیفه (لاهور شمارۀ ۶۲،

۱۹۷۳م) به چاپ رسیده است. نسخه‌ای از دیوان غزلیات وی به شمارهٔ C1160 (B58-A154) در سن‌پترزبورگ نگه‌داری می‌شود. نسخه‌ای دیگر از دیوان وی در پژوهشگاه خاورشناسی تاشکند نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات اسلامی هند، ۵۹؛ بهارستان سخن، ۶۱۶-۶۱۸؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۱۱۴-۱۱۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۱۰-۳۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۱۴۱۱-۱۴۱۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۴۲۶-۴۲۷، ۴۷۰، ۳/۴۹۵؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۳۰؛ تذکرهٔ خوشگو، ۲۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۶۴-۲۶۷؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره، ۲۳۶-۲۳۹؛ الذریعه، ۹/۷۹۳؛ روز روشن، ۵۸۹؛ شریف‌التواریخ، ۳/۲۶۵-۳۱۵؛ شمع انجمن، ۳۵۶؛ صحف ابراهیم، ۱۱۳-۱۱۴؛ فهرست دستنویس‌های شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان، ۲/ شمارهٔ ۱۳۹۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۲۳۴۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹/۲۱۹۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۱۷۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۶۵۹-۶۶۰؛ کلمات‌الشعرا، ۸۲؛ مجمع‌النفایس، ۶۷-۶۸؛ منتخب‌اللطایف، ۳۰۴-۳۰۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱/۶۴۹؛ نتایج‌الافکار، ۵۱۶؛ همیشه بهار، ۱۸۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/700; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,190; *Mughals In India* ,151.

نوشاهی

غنی موفرخ‌آبادی (qa.ni-ye.mu.far.rox.ā.bā.di) / غنی اکبرآبادی، محمد عبدالغنی‌خان پسر محمدمیر پسر نصرت میر پسر فتح میر افغانی، ــ علیگر ۱۳۳۴ق، ادیب شبه‌قاره. در موفرخ‌آباد / فرخ‌آباد زاده شد و در همان‌جا برآمد. نزد مفتی لطف‌الله بن اسدالله پلکهنی درس خواند و در روستای بهیکن‌پور از توابع علیگر به تدریس پرداخت. سپس همراه مفتی لطف‌الله به حیدرآباد دکن رفت و چندی ریاست بخش عربی مدرسهٔ فوقانیهٔ حیدرآباد را بر عهده داشت. در همان شهر ارمغان آصفی را به نام محبوب‌علی‌خان بهادر آصف‌جاه ششم، نظام دکن (۱۲۸۵ــ۱۳۲۹ق)، تألیف کرد و به گفتهٔ تذکرهٔ سخنوران چشم‌دیده «پنج‌هزار روپیه انعام از سرکار یافته باز به اکبرآباد مراجعه کردند. تا ده سال در تصنیف مشغول بودند و در این ضمن دیوان فارسی خود را مکمل کرده، عمر آن جناب به شصت‌سال رسیده بود.» از آثارش: ۱ــ ارمغان آصفی که فرهنگ واژگان و اصطلاحات فارسی است و از جهت اشتمال بر اشعار و شواهد شعری فراوان که شمار آن به بیش از چهل‌هزار بیت می‌رسد جنگ مهمی از اشعار منتخب شاعران فارسی به‌شمار می‌آید. این کتاب در هشت جلد در آگره به‌چاپ رسیده است (۱۳۲۲ــ۱۳۲۶ق)؛ ۲ــ حوارالعرب در واژگان و اصطلاحات عربی و شرح آن‌ها به اردو؛ ۳ــ تذکرة‌الشعرا در شرح حال هزار و چهل و یک شاعر به‌ترتیب الفبا از روی حرف اول اسم یا تخلص شاعر که از حاجی لطف‌علی‌بیگ آذر آغاز می‌گردد و با محمد یوسف جربادقانی پایان می‌یابد و تنها اطلاعاتی دربارهٔ زندگانی شاعر ــ تخلص، اسم، سال درگذشت، وطن، ملک و عهد ـ را دربردارد بی‌آنکه نمونهٔ اشعار شاعران آورده شود، زیرا این تذکره منحصر بر ذکر شعرایی است که غنی در ارمغان آصفی اشعار آنان‌را نقل کرده است. تذکرة‌الشعرای غنی در ۱۳۴۴ق در علیگر و در ۱۹۹۹م به کوشش محمداسلم‌خان در دهلی به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۵۴۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۲۸۴-۲۸۶؛ تذکرة‌الشعرای غنی، مقدمه؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۴۳-۶۴۷؛ سخنوران چشم‌دیده، ۹۱-۹۲؛ فرهنگهای فارسی، ۱۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۱-۲۳۲؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی در هند در قرن بیستم، ۲۴۹؛ نزهة‌الخواطر، ۸/۲۷۳-۲۷۴؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۹۰، ۲۱۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 6; *Iranica*, 1/107-108.

برزگر

غنی نقی زیدپوری (qa.ni.na.qi-e.zeyd.pu.ri)، زیدپور (در اوده) ۱۲۲۰ ــ لکنو ۱۲۵۷ق، دانشمند دینی و ادیب فارسی‌نویس شبه‌قاره. از سادات رضوی بود و در زادگاهش پرورش یافت. در آغاز جوانی به لکنو رفت و نزد شیخ تراب‌علی و نیز سیدالعلما سیدحسین بن دلدارعلی لکنویی درس خواند و در فقه و کلام و به‌ویژه در لغت و ادب استادی یافت و به تدریس و تألیف پرداخت. در جوانی درگذشت و پس از مرگ پیکرش را از لکنو به زیدپور بردند و در آن‌جا به‌خاک سپردند. وی یکی از اعضای اصلی گروهی بود که از سوی فرمانروای اوده مأمور تألیف فرهنگ عربی بزرگ تاج‌اللغات شدند. به‌گفتهٔ نجوم‌السما، وی در

تألیف این اثر «مشارکت غالب داشت، حتی که اجزای آن بعد اصلاح و تصحیح آن‌جناب به بیاض می‌رسید، بلکه گویند تصنیف بعضی مجلداتش مختص به آن جناب است.» از دیگر آثارش: رسالهٔ فرقیه در لغت «که در آن فرق میان لغات قریب‌المعنی را بیان فرموده به نهجی که اکثر اهل علوم از طب و فقه و منطق و غیر آن را به کار آید»؛ شرح دعای صباح. وی از همدرسان و دوستان خاص مولانا مفتی سید محمدعباس شوشتری بود و مفتی محمدعباس در ۱۲۷۴ق که به زیدپور رفت پس از خواندان فاتحه بر گور او، شعری در نه بیت با مطلع «به مرقد رسیدیم با همدگر ـ فشاندیم گل از دعای سحر» در رثای او سرود.

منابع: الذریعه، ۲۰۷/۳؛ مطلع انوار، ۴۲۷-۴۲۸؛ نجوم‌السماء، ۳۹۰/۲-۳۹۵؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۱/۷-۳۷۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 190.

برزگر

غـوث محمدخان جاوره‌ای (qaws.mo.ham.mad.xān-e.jā.ve.re.i)، ـ ۱۲۸۲ق / ۱۸۶۵م، شاهک و تاریخنگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. نواب امیرنشین کوچک جاوره در مالوه بود. وی کتابی به‌نام مجمع‌السلاطین در تاریخ پادشاهان هند، از غزنویان تا آمدن انگلیسی‌ها، نوشته که ظاهراً بیشتر جداولی از تقویم رویدادها است (جاوره، ۱۲۷۲ق و بمبئی، ۱۲۷۶ق).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۳۹/۳؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۱۹/۱؛ مؤلفین کتابهای چاپی فارسی و عربی، ۷۴۲/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۳۵/۲-۱۳۳۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 191; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/490.

برزگر

غوثی مندویی (qaw.si-ye.man.du.i)، محمد فرزند حسن فرزند موسی شطاری احمدآبادی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، عارف و ادیب شبه‌قاره. در مندو زاده شد. در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) و پسرش جهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) می‌زیست. قرآن را نزد شیخ کمال‌الدین قریشی و عربی را نزد شیخ برهان‌الدین کانپوری فرا گرفت. سپس به آگره و پس از آن به گجرات رفت و در احمدآباد در مدرسهٔ شیخ وجیه‌الدین بن نصرالله علوی گجراتی به فراگیری دانش‌های روزگار پرداخت. در برهانپور نزد حکیم عثمان بن عیسی سندی ریاضی آموخت و سپس به مندو بازگشت. چون پدرش صوفی طریقهٔ شطاری بود وی نیز طریقهٔ پدر را برگزید. غوثی در طریقت شطاریه به شیخ صدرالدین محمد برودوی و شیخ محمود بن جلال گجراتی دست ارادت داد. بیشتر زندگی او در مندو، تختگاه شاهان مالوه، گذشت. غوثی معلم عربی نظیری نیشابوری (ـ ۱۰۲۱ق) بود. وی طبع شعر نیز داشت و گاهی اشعاری می‌سرود. از آثارش گلزار ابرار که در ۹۸۸ تا ۱۰۲۲ق تألیف یافته و در شرح احوال هفت‌صد و هفتاد و پنج تن از عارفان و سرایندگانی است که بیشتر آن‌ها گجراتی هستند. این کتاب در پنج چمن (چهار چمن برای عرفای سده‌های هفتم تا دهم و یک چمن برای گروه شطاریان) تدوین گردیده و به جهانگیر گورکانی پیشکش شده است. غوثی تألیف این کتاب را که حدود ۱۰۲۲ق به‌پایان برد، به فرمان شیخ ابوالخیر مبارک ناگوری آغاز کرد و به‌فرمان شیخ عیسی بن قاسم سندی به‌پایان رسانده است (نسخهٔ شمارهٔ ۱۲۷۹۹ کتابخانهٔ گنج‌بخش پاکستان). ترجمهٔ اردوی گلزار ابرار به نام اذکارالابرار در ۱۳۲۶ق در آگره به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۹۰۰/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۰۳، ۷۰۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۲۰-۲۲۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۱/۱۱؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴۹/۵-۳۵۰؛ هفت اقلیم، ۸۲/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 563.

دانشنامه

غـیاث‌الدیـن اعـظم‌شاه بـنگالی (qi.yā.sod.din.aɛ.zam.šah-e.ban.gā.li)، پسر سکندرشاه پسر شمس‌الدین الیاس‌شاه، ـ ۸۱۳ق، شاه بنگاله (۷۹۱ـ۸۱۳ق). در دورهٔ شاهزادگی بر پدرش سکندرشاه (۷۵۹ـ۷۹۱ق) بشورید (۷۷۱ یا ۷۹۰ق) و خود را حاکم خودمختار سونارگائون (بنگال شرقی) اعلام کرد. پس از کشتن سکندرشاه در نبردی در ۷۹۱ق فرمانروای سراسر بنگال شد. در اواخر حکومتش با دسیسه‌ها و رقابت دسته‌های مختلف درباری برای استیلا بر دربار مواجه بود، اما سرانجام دسته‌ای نیرومند از هندوان و مسلمانان به رهبری یکی از سرکردگان هندو به نام راجه گانیشه / کانس بر دربار استیلا یافت و سه شاهی که در سال‌های ۸۱۳ تا ۸۱۷ق بر تخت شاهی بنگال

نشستند عملاً دست‌نشاندهٔ راجه گنیشه بودند و در ۸۱۷ق راجه گنیشه پادشاهی را به خاندان خود انتقال داد. در دورهٔ غیاث‌الدین اعظم‌شاه ادبیات فارسی پیشرفت شایانی در بنگاله کرد و آثار منظوم و منثور فراوانی به‌فارسی در آن‌جا نوشته شد. از این‌رو، برخی دورهٔ او را عهد زرین ادب فارسی در بنگاله خوانده‌اند. از نویسندگان و شاعران برجستهٔ دورهٔ وی می‌توان از نورالحق نور قطب عالم و نیز شاه محمد صغیر، سرایندهٔ منظومهٔ یوسف و زلیخا به‌زبان بنگالی، یاد کرد. گویند خود وی نیز گه‌گاه به‌فارسی و عربی شعر می‌سرود و هم او بود که حافظ (ــ ۷۹۲ق) را به بنگاله دعوت کرد و حافظ که به علت پیری نمی‌توانست به‌چنین سفری دور و دراز برود غزل «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود ــ وین بحث با ثلاثهٔ غساله می‌رود / شکر شکن شوند همه طوطیان هند ــ زین قند فارسی که به بنگاله می‌رود / حافظ ز مجلس سلطان غیاث دین ــ غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود» را برای وی فرستاد. دربارهٔ این غزل حافظ روایات افسانه‌آمیزی در برخی کتاب‌ها آمده و از جمله به نوشتهٔ فخری هروی در روضةالسلاطین «سلطان غیاث‌الدین بنگاله گویند پادشاهی خوش‌طبع و خوش‌باش بوده و به اهل نظم التفات تمام داشته و خود نیز احیاناً به شعر میل می‌فرموده. گویند وزیرش را غساله می‌گفته‌اند و او سه پسر داشته یکی را **سرو** نام و دیگری را **گل** و دیگری را **لاله** نام بوده و همیشه ملازمت نزدیک می‌کرده‌اند و سلطان را با ایشان نظر الطاف و عنایت بی‌حد و غایت بود. ایشان در حسن کمال و جمال بوده‌اند و از خردی به‌رسم خانه‌زادان در خدمت سلطان بزرگ شده بوده‌اند. روزی سلطان مجلس خاص داشته به تقریب این مصراع را فرموده که "ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود" و سلطان را این مصراع در مذاق خوش آمد. روز دیگر یکی از وزرا نزدیکان خود از بنگاله به شیراز فرستاده و تحف و هدایایی به خواجه حافظ ارسال داشته که آن مصراع را غزل تمام سازد. و آن فرستاده به راه دریا بار متوجه شیراز شد. قضا را طوفان شده و کشتی به طرف زیر باد افتاده و به مشقت بسیار بعد از یک سال به شیراز رسیده و خواجه حافظ را ملازمت کرد و تحفه‌ها را گذرانیده و کیفیت احوال به عرض رسانیده درخواست رخصت کرد و خواجه حافظ آن غزل را شب تمام ساخته صباح او را رخصت فرمود.» گفتنی است به نوشتهٔ برخی پژوهشگران «حکمای یونان در تشرب اصطلاح خاصی دارند که علی‌الصباح سه کاسه می‌خورند و آن را ثلاثهٔ غساله می‌گویند که غسل معده می‌کند» یا «داروی دفع خمار را سه جام شراب پی در پی می‌دانستند و ظاهراً به این سه جام که برای دفع خمار بوده است ثلاثهٔ غساله می‌گفتند.» همچنین به گفتهٔ بعضی، منظور حافظ از سلطان غیاث‌الدین نه شاه بنگاله بلکه سلطان غیاث‌الدین محمد (ــ ۷۹۵ق) پسر بزرگ سلطان عمادالدین احمد پسر مبارزالدین محمد یا غیاث‌الدین محمدشاه دوم (۷۲۵ــ۷۵۲ق) از سلاطین تغلقی دهلی بوده است. به هر تقدیر، آن‌چه دانسته است غیاث‌الدین اعظم‌شاه پادشاهی ادب‌دوست بوده و تختگاهش سونارگائون همچون مرکز ادبا و فقها و نویسندگان نامی آوازه داشته است و دور نیست که آوازهٔ حافظ به گوش او رسیده و در مجالس ادبی درگاهش از حافظ سخن رفته و سلطان غیاث‌الدین هدایایی برای او فرستاده و حافظ در پاسخ محبت او غزل بالا را گفته باشد. در پایان، این نکته را نیز باید افزود که در برخی منابع، مانند تاریخ فرشته جلوس سلطان غیاث‌الدین اعظم‌شاه در ۷۶۸ق یاد شده و آمده که وی «تمام عمر به عیش و عشرت گذرانید» و پس از هفت سال و چند ماه پادشاهی در ۷۷۵ق درگذشت.

منابع: از کوچهٔ رندان، ۱۲۴-۱۲۵؛ آئینهٔ جام، ۱۲۶-۱۲۷؛ بحث در آثار و افکار حافظ، تاریخ عصر حافظ، ۴۲۰-۴۲۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۵/۱، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۸۶؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۵۸؛ تاریخ فرشته، ۲۹۶/۲-۲۹۷؛ حافظ‌نامه، ۷۷۷/۲؛ روضةالسلاطین، به‌کوشش حسام‌الدین راشدی، ۸۱-۸۲؛ کلک خیال‌انگیز، ۱۲۸۹-۱۲۹۰؛ دکتر کلثوم ابوالبشر، «حافظ‌شناسی در بنگاله»، دانش، شمارهٔ ۲۰-۲۱ (زمستان ۱۳۶۸ و بهار ۱۳۶۹ش)، ص۷۵؛ دکتر کلیم سهسرامی، «قند فارسی و بنگالی»، قند پارسی، شمارهٔ ۶ (زمستان ۱۳۷۲ش)، صص۱۴۱-۱۴۶؛ ابوموسی محمد عارف بالله، «خدمات دانشمندان شبه‌قاره به‌زبان و ادبیات فارسی»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، جلد۲، صص۱۹۲-۱۹۳.

Corpus of the arabic and persian inscriptions of Bengal, 93-98; *A History of Sufism in India*, 1/258-259, 271.

برزگر

غیاث‌الدین بلبن، الغ‌خان ← بلبن

غیاث‌الدین تغلق‌شاه دوم (qi.yā.sod.din.toq.loq.šāh-e.do.vom)، پسر فتح‌خان پسر بزرگ سلطان فیروزشاه، ــ ۲۱ صفر ۷۹۱ق،

سلطان دهلی از خاندان تغلقیان (۱۸ رمضان ۷۹۰ــ ۲۱ صفر ۷۹۱ق). سلطان فیروزشاه (۷۲۵ــ۷۹۰ق)، پرآوازه‌ترین فرمانروای دهلی از خاندان تغلقیان، در اواخر عمر بر اثر کهولت و پیری در گردانیدن کارهای ملک درمانده بود و از این‌رو در کارها سستی و فتور پدید آمده بود و سلطان در ابتدا وزیرش خان‌جهان (ــ ح ذوالحجهٔ ۷۸۹ق) و سپس پسر خود شاهزاده ناصرالدین محمدشاه را مدارالمهام و همه‌کارهٔ امور کرد و حتی از ناچاری «اسباب ملک‌داری از اسب و پیل و مال و حشم به‌تمام تسلیم او [شاهزاده محمد] کرد و او را به خطاب ناصرالدین محمدشاه مخاطب گردانید و خود در خانهٔ خویش به‌طاعت باری تعالی مشغول گشت، در مساجد جمعه به‌تمام بلاد ممالک [هندوستان] خطبه به‌نام هر دو پادشاه خواندند. در ماه شعبان [۷۸۹ق]... شاهزاده محمدخان در قصر جهان‌نما جلوس فرمود.» (تاریخ مبارکشاهی، ۱۳۷ــ۱۳۸) اما شاهزاده محمدخان جوان بی‌تجربه‌ای بود که در اندک مدتی با کارهایش غلامان فیروزشاهی را، که اینک در دورهٔ پیری و سستی فیروزشاه قدرتی مؤثر و عظیم به‌شمار می‌آمدند، بر ضد خود برانگیخت و سرانجام نیز از آنان شکست خورد و از پایتخت [دهلی] بگریخت. فیروزشاه، به صلاح دید غلامان، نوادهٔ خود تغلق‌شاه پسر فتح‌خان را ولی‌عهد گردانید و امور کشور را بدو سپرد و «تغلق‌شاه در حین حیات پدر کلان [فیروزشاه] اول حکمی که کرد این بود که هر جا هواخواهان ناصرالدین محمدشاه بود گرفته به درگاه آورد.» (تاریخ فرشته، ۱۵۰/۱) اندکی بعد فیروزشاه درگذشت (۱۸ رمضان ۷۹۰ق) و در همان‌روز تغلق‌شاه «به‌سعی بعضی امرا در قصر فیروزآباد بر تخت سلطنت اجلاس یافته به سلطان غیاث‌الدین تغلق‌شاه مخاطب گشت.» (طبقات اکبری، ۱۲۱) وی در آغاز فرمانروایی خود، پسر ملک فیروز پسر ملک‌تاج‌الدین (پرده‌دار) را مقام وزارت داد و لقب خان‌جهان بخشید. غیاث‌الدین ترمذی را نیز منصب سرسلاح‌داری داد و ملک فیروز علی را هم که زندانی بود آزاد کرد و به شغل پدرش، سرجانداری گماشت و ملک فیروزعلی (یا به‌روایتی، خان‌جهان) و امرای دیگر را با لشکری گران به دفع شاهزاده محمدخان / سلطان ناصرالدین محمدشاه که در کوه سرمور پناه گرفته بود فرستاد. شاهزاده محمدخان پس از جنگ و گریزهایی با سپاه شاهی سرانجام در دژ نگرکوت پناه گرفت. اما دژ «نگرکوت جای محکم بود. سپه پادشاه غیاث‌الدین تغلق‌شاه برگشت.» (تاریخ فرشته، ۱۵۱/۱). «اما تغلق‌شاه جوان بی‌تجربه بود. کار ملک‌داری نمی‌دانست و دغابازی فلک غدّار ندیده در شراب و لهو و لعب مشغول گشت. کارهای سلطنت من کل‌الوجوه مهمل ماند، بندگان فیروزشاهی سرباکی و بی‌باکی گرفتن گرفتند که ضبط شاهی برخاست.» (تاریخ فیروزشاهی، ۱۴۳) سلطان همچنین برادر خود اسپدارشه / سالارشه را به زندان انداخت و این کارش بیم و هراس برادرزاده‌اش ابوبکرشاه پسر ظفرخان پسر فیروزشاه را برانگیخت. ابوبکرشاه خود را از دید سلطان پنهان کرد و رکن‌الدین، نایب وزیر، و برخی سرداران دیگر و بعضی بندگان (غلامان) فیروزشاهی را با خود هم‌دست گردانید و سر به شورش برداشت و با یاری آنان ملک مبارک کبیر، امیرالامرا یا سپه‌سالار تغلق‌شاه، را در کوشک فیروزآباد بکشت. غیاث‌الدین تغلق‌شاه چون از قتل امیرالامرا آگاه شد و نیروی شورشیان را برتر یافت به همراه خان‌جهان ملک‌فیروز از دروازهٔ روبه‌روی رود جمنا / جون از شهر به‌در رفت (و آهنگ گریز کرد)، ولی ملک رکن‌الدین نایب با گروهی از غلامان آن دو را تعقیب کردند و در گذر رود جمنا بگرفتندشان و به قتل آوردند و سرهای ایشان را بریدند و پیش دربار آویختند. پس از او ابوبکرشاه به شاهی برآمد.

منابع: تاریخ فرشته، ۱۵۱/۱؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۴۰-۱۴۳؛ داستان ترکتازان هند، ۴۵۷/۱-۴۵۸؛ طبقات اکبری، ۱۲۱-۱۲۲.

برزگر

غیاث‌الدین تغلق یکم (qi.yā.sod.din.toq.loq-e.ye.kom)، غازی‌ملک، ــ ۷۲۵ق، بنیادگذار دودمان شاهی تغلقیان و سلطان دهلی (۷۲۰ــ۷۲۵ق). گویند اصلش از طایفهٔ ترک قرونه بود و از خراسان به هند کوچید و در سند با شغل کلوان (گله‌بان) اسب‌ها به خدمت یکی از بازرگانان درآمد. سپس در خدمت حاکم سند الوخان برادر سلطان دهلی علاءالدین محمد خلجی (۶۹۵ــ۷۱۵ق) وارد شد و از پیادگان سپاه او گردید. پس از چندی، با نشان‌دادن شایستگی خود در شمار صاحب‌منصبان فروپایهٔ سواره‌نظام درآمد و رفته‌رفته مراتب ترقی را پیمود تا بدان‌جا که امیرخیل و سپس از امرای بزرگ دستگاه خلجیان شد و ملک غازی لقب یافت. به‌روایتی نیز پدرش از غلامان غیاث‌الدین بلبن (۶۶۴ــ۶۸۶ق) بود و همسری از هندوان گرفت که از او تغلق بزاد. به هر تقدیر، تغلق در ۷۰۵ق به حکومت دیالپور در پنجاب منصوب شد و در این مقام

جنگ‌های بسیاری با مغولان کرد و گاهی در پی آنان تا کابل و غزنین می‌تاخت و گویند برای همین نبردهایش با مغولان و دفاع از قلمرو سلطان‌نشین مسلمان دهلی در برابر مغولان به ملک غازی لقب یافت. پس از آنکه خسروخان، از سرداران دستگاه خلجیان که اصلش از کاست پایین هندوی پرواری بود، آخرین سلطان خلجی قطب‌الدین مبارک‌شاه و همهٔ شاهزادگان خلجی را بکشت و بر تخت شاهی نشست (۷۲۰ق) و حتی به‌روایتی از دین اسلام روی بگرداند و به آیین نیاکان خودکیش هندویی بازگشت. تغلق بر او بشورید و بر ضد او اعلان جهاد کرد و پس از نبردهایی چند وی را بشکست و گرفت و کشت و خود با لقب غیاث‌الدین بر تخت شاهی دهلی نشست. تغلق پس از برآمدن به تخت به سروسامان دادن اوضاع اقتصادی مملکت دهلی و نیز تحکیم و گسترش قلمرو خود پرداخت. در میان سال‌های ۷۲۲ و ۷۲۳ق پسر و ولی‌عهدش ملک فخرالدین جونا ملقب به الغ‌خان (سلطان محمد تغلق بعدی)، راجهٔ شورشی ورنگل ولدردیو / پرتاپروره دیوهٔ دوم را بشکست و به اسارت گرفت و به دهلی فرستاد، پادشاهی هندویی پاندیه‌ها در مدوره / معبر را تسخیر کرد، به‌ولایت جاجنگر تاخت و حملاتی به داخل قلمرو پادشاهی هندویی مستقل اوریسه کرد. غیاث‌الدین تغلق در ۷۲۴ق پسرش جونا را به نیابت خود در دهلی گذاشت و برای سر و سامان دادن به اوضاع ناآرام بنگال بدان سامان لشکر برد و بخشی از این سرزمین را زیر فرمان مستقیم دهلی درآورد و بخشی دیگر را که تختگاه آن لکنوتی بود به فرمانروای خراجگزار خود ناصرالدین واگذاشت. تغلق، در بازگشت از بنگال، چون به نزدیک دهلی رسید در کاخی که پسرش جونا / محمد از چوب برایش ساخته بود فرود آمد و با همراهانش بر سر خوان نشست و به‌خوردن پرداخت، اما هنگامی که از سر خوان برخاستند و آمادهٔ عزیمت به دهلی شدند و جوناخان نیز برای آوردن فیل‌های پیشکشی از کاخ بیرون رفت، ناگهان کاخ که با شتاب در مدت سه‌روز ساخته شده بود فرود آمد و تغلق و پنج تن از همراهانش در زیر آوار کشته شدند. به‌روایتی این رویداد نه حادثه‌ای تصادفی بلکه از پیش اندیشیده بود، چراکه جوناخان که از بسیاری مهر پدر خود به برادر کوچک خویش محمود بیمناک شده بود دستور داده بود تا کاخ چوبین را چنان بسازند که بر اثر دویدن فیل‌های پیشکشی فرو ریزد؛ حتی گویند محمود را زنده از زیر آوار بیرون آوردند، ولی به‌دستور جوناخان وی را شبانه نیمه‌جان به‌خاک سپردند. پس از تغلق، جوناخان با نام سلطان محمد تغلق بر تخت شاهی نشست و پس از وی نیز این کسان از خاندان تغلق به‌شاهی برآمدند: ۱ــ فیروزشاه تغلق (۷۵۲ــ۷۹۰ق) پسر رجب سپه‌سالار پسر غیاث‌الدین تغلق، ۲ــ غیاث‌الدین تغلق دوم (۷۹۰ــ۷۹۱ق) پسر فتح‌خان پسر فیروزشاه، ۳ــ ابوبکرشاه (۷۹۱ــ۷۹۲ق) پسر ظفرخان پسر فیروزشاه، ۴ــ ناصرالدین محمدشاه (۷۹۲ــ۷۹۵ق) پسر فیروزشاه، ۵ــ همایون، ملقب به سکندرشاه (۱۶ ربیع‌الثانی تا ۲۹ جمادی‌الاولی ۷۹۵ق) پسر ناصرالدین محمدشاه، ۶ــ ناصرالدین محمدشاه تغلق (۷۹۵ــ۸۱۴ق) پسر ناصرالدین محمدشاه، که قدرت واقعی حکومت وی در دست پسر عمش اقبال‌خان پسر ظفرخان پسر فیروزشاه بود و ۷ــ نصرت‌شاه (۷۹۷ق ــ) پسر فتح‌خان پسر فیروزشاه. تغلق را تاریخ‌نگاران همروزگارش پادشاهی عادل و فاضل و متورّع گفته‌اند. وی مملکت دهلی را از دست غاصب هندویی همچون خسروخان رهانید. با این وجود، گفتنی است که نبرد میان تغلق و خسروخان بیشتر نبردی سیاسی بر سر قدرت بود و از این‌رو در روزهایی که خسروخان بر سر قدرت بود، نظام‌الدین اولیا (ــ ۷۲۵ق) هدایایی را که او برایش فرستاده بود پذیرفت و آن‌ها را در میان درویشان و نیازمندان بخش کرد، اما چون غیاث‌الدین به‌قدرت برآمد و بر آن شد وجوهی را که خسروخان به کسانی مانند نظام‌الدین داده بود پس بگیرد، نظام‌الدین بدو پاسخ داد که آن وجوه متعلق به خزانهٔ مسلمانان بوده و او آن‌را در میان تهیدستان بخش کرده و دیگر چیزی نمانده که به سلطان پس دهد. سلطان که با توجه به محبوبیت فراوان نظام‌الدین در میان مردم و امرا نمی‌توانست کاری انجام دهد از او رنجید و پس از چندی به تحریک برخی علما و صوفیان مخالف نظام‌الدین، انجمنی از دویست و پنجاه و سه تن از علما فراهم آورد تا دربارهٔ جواز سماع که نظام‌الدین و شاگردانش، مانند فخرالدین زرّادی، از آن دفاع می‌کردند، چون و چرا کنند. در این انجمن، علمای حنفی، مانند قاضی رکن‌الدین ولوجی، در مخالفت با سماع سخن گفتند. نظام‌الدین در تأیید موسیقی به حدیثی استناد جست که سندیت آن محل تردید بود. سرانجام با داوری و گواهی مولانا علم‌الدین، نوادهٔ بهاءالدین زکریای مولتانی، که به سراسر دنیای اسلام سفر کرده و اماکن صوفیه را دیده بود سلطان به صوفیه اجازهٔ سماع داد، ولی محدودیت‌هایی در این‌باره قایل شد. از دیگر صوفیان معروف دورهٔ تغلق، بوعلی قلندر پانی‌پتی (ــ ۷۲۴ق) بود. تغلق به‌رغم تعصب دینی و کوتاهی دورهٔ

پادشاهی‌اش حامی علما و ادبا بود و شاعران و ادبای برجسته‌ای مانند امیرخسرو دهلوی که مثنوی تغلق‌نامه را به نام او سرود و محمد صدر علاء احمد حسن دبیر عبدوسی، ملقب به تـاج و متخلص و مشهور به اختسان، مؤلف بساتین‌الانس، از ملازمان او بودند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱/۱۵-۱۶، ۴۷، ۹۷، ۲۱۸، ۳۰۰؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۶، ۷۷، ۱۸۱، ۱۹۹، ۲۰۰؛ تاریخ فرشته، ۱/۱۲۸-۱۳۲؛ داستان ترکتازان هند، ۴۰۷-۴۱۴؛ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ۲/۵۰۳-۵۰۹؛ فارس ادب بعهد سلاطین تغلق، ۱-۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۹۴، ۲۲۶-۲۲۹، ۲۹۶-۲۹۷؛ نـزهة‌الخـواطـر، ۲/۹۷-۹۹.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/752-753; *Encyclopaedia of Islam*, 2/1076-1077; *A History of Sufism in India*, 1/161-162, 172, 215, 406.

برزگر

غیاث‌الدین رامپوری (qi.yā.sod.din-e.rām.pu.ri)، مولوی محمد غیاث‌الدین بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین صدیقی رامپوری، ـ ۱۲۶۱ / ۱۲۶۸ق، پـزشک و ادیب فـارسی‌نویس شـبه‌قاره. در مصطفی‌آباد / رامپور، از توابع لکنو به‌دنیا آمد و نزد اسـتادانـی چون مولانا غلام جیلانی رامـپوری و مـولانا نـورالاسـلام بـن سلام‌الله دهلوی درس خواند و از محضر پدر خود نیز بهره برد. در پـزشکی و ادبـیات مـهارت یـافت و آثـاری در پـزشکی، واژه‌نامه‌نگاری، و جز آن‌ها تألیـف کـرده است. از آثـارش: ۱ــ غـیاث‌اللـغات*؛ ۲ــ مـنتخب‌العـلوم؛ ۳ــ خـلاصة‌الانشا؛ ۴ــ جـواهـرالتـحقیق؛ ۵ــ ازالة‌الاغـلاط؛ ۶ــ خـلاصة‌الادویـه؛ ۷ــ المجربات‌الغیاثیه؛ ۸ــ شرح سکـندرنامهٔ بـری (اقـبال‌نامه) کـه در ۱۲۳۰ق نوشته شده و در ۱۸۹۰م در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ ۹ــ بهار باران در شرح گـلستان سـعدی (لکـنو، ۱۸۹۱م)؛ ۱۰ــ ریاحین عظیم (لکـنو، ۱۳۰۸ق)؛ ۱۱ــ شـرح رقـعات ابـوالفـضل علامی (لکنو، ۱۸۹۰م)؛ ۱۲ــ کاشف‌الاسرار در شرح قصاید بدر چـاچی (لکـنو، ۱۳۰۸ق / ۱۸۹۱م)؛ ۱۳ــ مـعراج‌العـروض در عروض و قافیه، که مطالب آن برگرفته از حدایـق‌السـحر رشـید وطواط و معیارالاشعار خـواجـه نـصیر طـوسی است (تـهران، ۱۳۱۷ق)؛ ۱۴ــ نصیراللغات (لکنو، ۱۸۹۰م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۴۳۳، ۵۸۲-۵۸۳؛ غیاث‌اللغات (همراه با منتخب‌اللغات و چراغ هـدایت)، مـقدمه؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هـند و پـاکستان، ۲۲۰-۲۲۴؛ فـرهنگهای فارسی، ۱۷۶-۱۷۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷/۱۴۶، ۴۰۸؛ ۱۳/۲۷۱۶، ۲۷۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۳۶۵؛ مؤلفین کتب چاپی فـارسی و عـربی، ۵/۳۵۸-۳۵۹؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۳۷۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 192.

برزگر

غیاث‌اللغات (qi.yā.sol.lo.qāt)، فـرهنگ لغت فـارسی‌به‌فارسی از محمد غیاث‌الدین بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامـپوری، از فارسی‌شناسان هند. محمدغیاث‌الدین پس از چهارده سال کار، تألیف آن‌را در ۱۲۴۲ق به پایان برد. ایـن کـتاب جـامع لغـات پرکاربرد فارسی، عربی و ترکی است و مـؤلف، لغـات آن‌را از کتاب‌های گلستان و بوستان سعدی، یـوسف و زلیـخای جـامی، نیرنگ عشق غنیمت، انشای امـان‌الله حسـینی، انشـای مـادهورام، انشای یوسفی، انشای منیر، انشای جامع‌القوانین خلیفه شاه‌محمد، گشـایش‌نامه و طـوطی‌نامهٔ ضـیاءالدیـن نـخشبی، بـهار دانش عنایت‌الله، رسالهٔ عبدالواسع هانسوی، مجمع‌الصـنایع نـظام‌الدیـن احمد، نصاب ابونصر فراهی، انوار سهیلی حسین واعظ کاشفی، مکاتبات علامی ابوالفضل دکنی، انشای طاهر وحید، نـثر ظـهیرای تفرشی، نلدمن فیضی، سکندرنامه و مخزن‌الاسرار نظامی، دیوان ناصرعلی، دیوان صائب، دیـوان خـواجـه حـافظ، قران‌السـعدین امیرخسرو، تحفة‌العراقین خاقانی، قصاید انوری، توقیعات کسری و گل کشتی میرنجات، مینا بازار، رقعات و سه‌نثر ظهوری، رسـایل طغرای مشهدی، حسن و عشق و وقایع نعمت‌خان عالی، قـصاید بدر چاچی، مثنوی مولوی، اخلاق ناصری خواجـه نـصیرالدیـن طوسی و دیگر کتب فارسی و نیز از کتاب‌های لغت و نجوم و طب گرفته است. وی در سبب تألیـف آن آورده است کـه ایـن کتاب‌را به خواهش دوستان برای آموزندگان نظم و نثر فارسی که به کتاب لغت نیاز داشتند و برای دانستن معانی لغـات بـه وی مراجعه می‌کردند نـوشته است. مـؤلف در تـرتیب لغـات ایـن فرهنگ حرف اول کلمه را باب و حرف دوم را فصل قرار داده و سپس حرف آخر را در ترتیب الفبا رعـایت کـرده و آنگـاه بـه حروف سوم و چهارم لغت (اگر داشته باشد) پرداخته کـه ایـن ترتیب پژوهنده را مستقیم به لغت مطلوب او نمی‌رساند و او را مجبور می‌کند که برای پیدا کردن لغتی تمام یک فصل کتاب را بگردد. مثلاً در فصل «ز» کلمهٔ زدودن را اول آورده و کلمهٔ زدای را

در آخر. غیاث‌الدین در شرح معانی لغات از نمونه‌ها و شواهد نظمی و نثری کم‌تری استفاده کرده که این نکته از نظر تحقیقی فروگذاشتنی بزرگ است، اما در مسائل فنی، تخصصی و علمی به شرح و بسط پرداخته، چنان‌که ذیل لغت‌های هفت اقلیم از مسائل جغرافیایی، جمع از قواعد جمع عربی، موسیقی و عروض، فصل، منطقةالبروج، فلک‌الافلاک، هفتاد و دو ملت، اضافت، تدویر، حواس و هندوستان مطالبی دقیق و شروحی مستوفی به اندازهٔ دایرةالمعارف آورده است. مؤلف اغلب به مآخذ خود در ضمن شرح لغات اشاره کرده، اما گاهی به‌سبب تعدد مآخذ، اصطلاح «و غیره» به کار برده است. چون در روزگار تألیف غیاث‌اللغات اردو زبان روزمرهٔ مسلمانان هند شده و بسیاری از الفاظ فارسی به کار رفته در اردو تلفظ و معنی دیگر گرفته بود، مؤلف از آن متأثر شده، گاه تلفظ و معنی هندی را نیز برای لفظ فارسی داده است. مؤلف، شماری بسیار از الفاظ و اصطلاحات فارسی کتاب خود را از فرهنگ‌های فارسی، عربی و ترکی گردآورده است و چون مردی فاضل و بر علم صرف عربی مسلط بود، دربارهٔ بسیاری از لغات عربی، به‌اشتقاق و توضیحات صرفی آن‌ها نیز پرداخته است. این فرهنگ کنایات و استعارات را ندارد، اما ترکیبات اضافی و پیشوندی و کلمات مرکب دارد و گاه در آن به نام‌های خاص نیز اشاره شده است. غیاث‌اللغات در حدود پانزده هزار عنوان لغوی دارد و نثر آن ساده و روان است. مؤلف گاه در مقام اختلاف با مآخذی که از آن‌ها بهره برده، منتقدانه عمل کرده است. مثلاً، برای لغت بلکه آورده: «بدون کاف، لفظ عربی است برای ترقی و اضراب، فارسیان با کاف استعمال کنند و در مقام ظن هم آرند (از بهار عجم و مصطلحات). فقیر مؤلف گوید که کاف را در لفظ بلکه دراز باید نوشت، چرا که کاف غیر دراز که در حقیقت مرکب به هـای مختفی است به جایی نویسند که کاف را به لفظ دیگر متصل نسازند و در این‌جا چون کاف به لفظ بل مرکب باشد حاجت به اتصال‌های مختفی نماند.» از دیگر ویژگی‌های این فرهنگ آن است که گذشته از واژه‌های معمولی و ادبی، تا اندازه‌ای مصطلحات ادبی و ترکیبات شعر فارسی را نیز در خود جای داده است. غیاث‌اللغات بارها در هند به‌چاپ رسیده است، از جمله در ۱۲۶۴ق که با تصحیح مؤلف، یعنی محمد غیاث‌الدین رامپوری به سرمایهٔ میرحسین به‌چاپ رسید، سپس در ۱۲۹۱ق به همراه چراغ هدایت در کانپور و پس از آن در ۱۳۰۷ق به همراه منتخب‌اللغات شاه‌جهانی و چراغ هدایت در چاپخانهٔ نظامی کانپور چاپ شد. اما نسخه‌ای که در ۱۲۹۷ق به همراه چراغ هدایت به‌کوشش قاضی فتح‌محمد در چاپخانهٔ حیدری بمبئی چاپ شده از دیگر چاپ‌ها بهتر است. این کتاب در ایران نیز در ۱۳۳۷ش به‌کوشش محمد دبیر سیاقی در دو مجلد چاپ شده و بار دیگر در ۱۳۷۵ش به کوشش منصور ثروت منتشر شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۵۸۲/۳ـ۵۸۳؛ الذریعه، ۷۳/۱۶؛ زبان فارسی و فرهنگ‌نویسی، ۱۸؛ غیاث‌اللغات، به‌کوشش منصور ثروت، مقدمه؛ فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان، ۲۲۰ـ۲۲۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۳۱/۳؛ محققین و منتقدین معروف ادبیات و زبان فارسی هند در قرن بیستم، ۷۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۵۸/۵؛ ابراهیم صفایی، «فرهنگ ایران در هند»، ارمغان، دورهٔ بیست‌ونهم، شمارهٔ ۴ و ۵، تیر و مرداد ۱۳۳۹ش، صص ۱۵۱ـ۱۵۲؛ سخن، سال دهم، شمارهٔ ۷، ص ۷۹۵.

حجتی

غیاثای اصفهانی، غیاث‌الدین علی ← منصف اصفهانی

غیبی اصفهانی (qey.bi-ye.es.fa.hā.ni)، علاءالدین غیبی / غایبی، معروف به میرزا ناتهن و مخاطب به شتاب‌خان، پسر ملک‌علی، ملقب به اهتمام‌خان، ز۱۰۳۴ق، تاریخ‌نگار ایرانی‌تبار و فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش ملک‌علی اهتمام‌خان از ایران به هند کوچید و در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) کوتوال آگره بود و در دورهٔ جهانگیر (۱۰۱۴ــ۱۰۳۶ق) در ۱۰۱۷ق منصب هزاری ذات و سی‌صدی سوار یافت و با سمت میر بحر (فرماندهٔ توپخانه و ناوگان) به بنگال اعزام گردید. علاءالدین غیبی نیز در بنگال در مقام صاحب‌منصب توپخانه زیر نظر پدرش خدمت کرد و نزد اسلام‌خان چشتی، استاندار بنگال و بهار و اوریسه، تقرب جست و در جنگ‌های اسلام‌خان و قاسم‌خان، که پس از مرگ اسلام‌خان در ۱۰۲۲ق به استانداری بنگال منصوب گشت، در بنگال شرکت جست و منصب پانصدی ذات و دویست و پنجاهی سوار یافت و پس از چندی به لقب شتاب‌خان مخاطب گشت. غیبی، که شاهد دقیق رویدادهای بنگال و اوریسه در ۱۰۱۷ــ۱۰۳۴ق بوده و در بسیاری از این رویدادها (یا به‌واقع جنگ‌ها) به تن خود شرکت داشته، تاریخ مفصل رویدادهای این دوره را در کتابش بهارستان غیبی به‌فارسی در ۱۰۳۴ق ضبط کرده

است. این اثر، که در واقع خاطرات مؤلف است، اگر چه به نثری ساده و ناآراسته به تحریر درآمده، اما دارای گزارشی دستاول و مشروح از رویدادهای نظامی، سیاسی و اجتماعی بنگال و اوریسه در ۱۰۱۷ــ۱۰۳۴ق است و آگاهی‌های مشروح و گران‌بهایی دربارهٔ قدرت نظامی افغانان نوحانی و کرّانی در بنگال شرقی، افغانان پنی در اوریسه، و روابط تیموریان هند با فرمانروایان نامسلمان کوچ‌بهار، آسام، اوریسه، و جز آن به‌دست می‌دهد. بهارستان غیبی در چهار دفتر و هر دفتر در چند داستان تدوین شده است: ۱ــ با عنوان اسلام‌نامه، در رویدادهای بنگال، بهار و اوریسه در دورهٔ استانداری اسلام‌خان، ۲ــ در رویدادهای دورهٔ استانداری قاسم‌خان، ۳ــ با عنوان ابراهیم‌نامه، در رویدادهای دورهٔ استانداری ابراهیم‌خان فتح‌جنگ (۱۰۲۸ــ۱۰۳۲ق) و ۴ــ با عنوان واقعات جهان‌شاهی، در شرح ورود شاه‌جهان، که بر پدرش جهانگیر شوریده بود، به بنگال و گرفتن زمام اختیار این استان. تنها دست‌نویس بهارستان غیبی، که در حیات غیبی کتابت شده است در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۷۵-۲۷۶؛ جهانگیرنامه، ۳۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۷/۲-۱۱۴۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 188; *Iranica*, 3/482; *Mughals in India*, 15; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/714.

برزگر

غیرت (qey.rat)، غیرت‌خان بهادر صلابت‌جنگ، ــ ۱۱۶۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش، ظاهراً از نوادگان شاه‌نعمت‌الله ولی بود و از ایران به هند کوچید. غیرت در هند به دنیا آمد و در دهلی می‌زیست و در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) منصب پنج‌هزاری و جاگیر و حکومت برخی جاها «چون سرهند و کول و سهارنپور و غیره» یافت و چند ماه پیش از مرگ محمدشاه درگذشت. وی گاه‌گاه شعر می‌گفت و سه بیتی از او در سفینهٔ هندی آمده است. گفتنی است که در کتابخانهٔ دیوان هند نسخه‌ای از دیوان شاعری با تخلص غیرت، از دورهٔ محمدشاه گورکانی، نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۰۹؛ سفینهٔ هندی، ۱۸۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 188; *Mughals in India*, 15.

برزگر

غیرت‌خان، کامگار حسینی ← کامگار حسینی

غیرتی شیرازی (qey.ra.ti-ye.ši.rā.zi)، پهلوان شرف کمان‌دار، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. در اصل از سادات شوشتر بود، اما در شیراز می‌زیست. در جوانی از پهلوانان روزگار بود و در کمانکشی و تیراندازی مهارت داشت. در اوایل شاعری از شیراز بیرون آمد و به گشت و گذار پرداخت و از جمله مدتی در قزوین به سر برد و فنون شاعری را از ضمیری اصفهانی فراگرفت. سپس به هند رفت و مدتی را در لاهور و شهرهای دیگر گذراند و ظاهراً به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) نیز راه یافت. پس از چهار سال اقامت در هند به ایران بازگشت. چندی در کاشان به سر برد و از آن‌جا به شیراز شتافت و به انجمن شاعران سرشناس شیراز که در دکان میرمحمود طرحی شیرازی (ــ ۹۹۶ق)، گرد می‌آمدند پیوست، چنان‌که تقی اوحدی صاحب عرفات‌العاشقین از دیدار خود با وی در شیراز یاد می‌کند. بعدها، ظاهراً پس از مرگ میرطرحی (۹۹۶ق)، باز به هند رفت و مدتی در آن‌جا به گشت و گذار پرداخت و در بازگشت از این سفر درگذشت. غیرتی در اقسام شعر دست داشت و از ضمیری پیروی می‌کرد. شمار ابیات دیوانش را شش تا هفت‌هزار بیت نوشته‌اند که شماری از آن‌ها در برخی تذکره‌ها، از جمله نه‌صد بیت در خلاصةالاشعار تقی کاشانی، به‌جا مانده است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۲۹۸؛ انجمن‌های ادبی شیراز، ۲۹؛ آیین اکبری، ۳۱۴/۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۲۵، ۸۲۱؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۰۹؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۱۸/۴-۲۱؛ الذریعه، ۷۹۷/۹؛ شمع انجمن، ۲۴۱؛ طبقات اکبری، ۵۰۵/۲-۵۰۶؛ کاروان هند، ۹۵۹-۹۶۹؛ مجمع‌الخواص، ۲۱۹؛ مخزن‌الغرائب، ۲۰۸/۴-۲۱۱؛ مرآت‌الفصاحه، ۴۴۰-۴۴۱؛ منتخب‌اللطایف، ۳۰۱؛ منتخب‌التواریخ، ۲۹۲/۳؛ نشتر عشق، ۱۱۰۶/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۵۶؛ هفت اقلیم، ۲۴۹/۱-۲۵۱.

برزگر

غیرتی کشمیری (qey.ra.ti-ye.kaš.mi.ri)، محمد عاقل، سدهٔ دوازدهم، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این

آگاهی نداریم که از مردم کشمیر و از سخنوران بنام روزگار محمدشاه (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) بود. از سروده‌هایش ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن اوست: «قیامت در رکاب سرو دلجوی تو می‌آید ــ که کار آفتاب حشر، از روی تو می‌آید.»

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۱۰۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۰۱۲؛ الذریعه، ۷۹۷/۹؛ سفینهٔ هندی، ۱۵۰؛ صبح گلشن، ۳۰۱؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۱۹، شمارهٔ ۴۹؛ نشتر عشق، ۳۰۱.

جهان‌تاب

غیور اورنگ‌آبادی (qa.yur-e.aw.rang.ā.bā.di)، نواب محمدصفدرخان، ملقب به شجاع‌الدوله بهادر غیور جنگ، فرزند منیرالملک حیدریارخان، سدهٔ دوازدهم هجری، امیر و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسبش به شیخ اویس قرنی می‌رسید. یکی از نیاکان او با نام اویس با فرزندش از مدینه به هند کوچید و در بیجاپور نشیمن گزید. تنی چند از دیگر نیاکان او از ملازمان دربار عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) بوده‌اند و مناصب شش‌هزاری و هفت‌هزاری داشته‌اند. پدر وی نیز از خردسالی در ملازمت عالمگیر بود و منصب صدی داشت. او بعدها به ملازمان آصف‌جاه (۱۱۲۲ــ۱۱۶۱ق) پیوست و رفته‌رفته به منصب هفت‌هزاری رسید و دیوانی دکن بدو واگذار شد. غیور نیز در ۱۱۴۵ق به‌فرمان نواب آصف‌جاه نیابت فیل‌خانه و منصب دوصدی گرفت و در دورهٔ نواب مظفرجنگ (۱۱۶۴ق) منصب پانصدی و کوتوالی اورنگ‌آباد بدو داده شد. سپس در ۱۱۷۴ق به‌منصب چهارهزاری رسید و به شجاع‌الدوله بهادر غیورجنگ ملقب شد. پس از چندی نیز منصب پنج‌هزاری گرفت. او در دورهٔ آصف‌جاه دوم (۱۱۷۵ــ۱۲۱۷ق) به‌منصب شش‌هزاری رسید. غیور شعر نیز می‌سرود، اما از سروده‌هایش ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «سحر چو برق بت سرخ‌پوش رفت و گذشت ــ به یک کرشمهٔ او عقل و هوش رفت و گذشت / طریق عشق ز پروانه می‌توان آموخت ــ که سوخت جان عزیز و خموش رفت و گذشت.»

منابع: تذکرهٔ شعرای دکن، ۸۷۳/۲-۸۷۷؛ ریحانة‌الادب، ۲۶۰/۳؛ صبح گلشن، ۳۰۱-۳۰۲؛ صحف ابراهیم، ۱۱۳؛ گلزار آصفیه، ۱۷۸، ۱۸۱؛ نشتر عشق، ۱۰۹۹/۳-۱۱۰۰.

جهان‌تاب

غیوری، تقی‌الدین محمد ← تقی‌الدین محمد شوشتری

غیوری دهلوی (qa.yu.ri-ye.deh.la.vi)، لچهمن سنگه / لچهمی‌رام، ــ ح۱۲۲۸ق، دبیر، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. به‌نوشتهٔ مؤلف مخزن‌الغرائب، لچهمن سنگهٔ غیوری از قوم بانیه اگرواله بود و «شرح چغمینی و تذکره و مفتاح‌الحساب و ثمرهٔ بطلمیوس و تحریر اقلیدس و مجسطی» را نزد محمدعلی پسر میرزا خیرالله ریاضی‌دان خواند و در شعر و ادب نیز از میرشمس‌الدین فقیر دهلوی (ــ ۱۱۸۳ق) اصلاح سخن می‌گرفت. زمانی برای فروختن کتاب (گویا به‌دلیل تنگی معیشت) به لکنو رفت و در آن‌جا انگلیسی‌ها بدو پیشنهاد کردند که برای او مقرری ماهانه‌ای برابر سی‌صد روپیه تعیین کنند، اما وی نپذیرفت و به یکی از صاحب‌منصبان انگلیسی نوشت: «من از چند پشت نمک اهل اسلام می‌خورم. از من نمی‌آید که ملازمت اعدای دین اختیار بکنم. گو از فاقه جان به لب برسد.» وی مذهب شیعی می‌ورزید و «مذمت علمای اهل سنت می‌کرد.» از دبیران و سرایندگان برجستهٔ دورهٔ شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۲ــ۱۲۲۱ق) و پسرش محمداکبر دوم (۱۲۲۱ــ۱۲۵۳ق) بود و به فرمان شاه‌عالم، داستان عشقی ملک محمد و شهربانو را از اردو به‌نثر آمیخته به‌نظم فارسی درآورد و آن‌را شعلهٔ آه نامید (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1969-293/2 و دیوان هند به‌شمارهٔ 848)، اما چون از شاه‌عالم بخششی نرسید منظومه‌ای در دنبالهٔ آن، و این یکی به‌نام دود آه (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان به‌شمارهٔ N.M.1969-293/4) ساخت: «کشیدم بسی رنج و کردم تمام ــ نهادم ورا "شعلهٔ آه" نام / به لندن بسی نسخه بردند از آن ــ معلم به بنگاله زو درس‌خوان / کشد شعلهٔ آه من سر به چرخ ــ سر حاسدان را درآرد به چرخ ــ و لیکن مرا شاه چیزی نداد ــ به تجلیل رفتم پشیزی نداد / ز افلاس بفروختم خانه را ــ به من سوخت دل خویش و بیگانه‌را... روم زود بیرون ز هندوستان ــ همین است عزم من ای دوستان / نشینم به بزم خراسانیان ــ شوم زله بردار صفاهانیان.» همچنین در فهرست‌ها از لچهمی‌رام دهلوی و پندت لچهمی نراین از دورهٔ شاه‌عالم دوم و محمداکبر دوم یاد رفته که صاحب چند اثر در انشا است، اما به‌درستی دانسته نیست همین لچهمی سنگه است یا کسی دیگر یا حتی چند تن بوده‌اند که در این دوره می‌زیسته و به نام لچمن یا

لچمی بوده‌اند. این آثار عبارتند از: ۱ـ مفیدالانشا (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۳) که مؤلفش در دیباچه می‌گوید آن‌را «به تحریض بزرگی... و هم به تحریک انس خواهرزادگی، در تربیت عزیز و ارجمند تاراچند» در ۱۲۲۴ق تألیف کرده است. این کتاب در چهار فصل (مکاتبات، مضامین خیالات، متفرقهٔ عبارات و مستجمع فقرات) و خاتمه‌ای در شرح فرامین و نشان و اسناد است؛ ۲ـ منشآت غیوری / رقعات لچهمن (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1969-293/3) شامل دیباچه‌ها و نامه‌ها؛ ۳ـ خلاصة‌الانشا (نسخهٔ گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال) که نزدیک صدوپنجاه نامه به دوستان و خویشاوندان است و در ۱۲۲۵ق گردآوری شده است؛ ۴ـ وجیزالانشا (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور به‌شمارهٔ ۳۷۷۹/۷۴۲) که به‌نوشتهٔ دیباچهٔ آن، مؤلف مسودات متفرق کتاب را برای فرزند خود بهوانی‌داس، معروف به بستی‌رام، گردآورده و از خاتمهٔ کتاب برمی‌آید که پیش از انجام کار، در شوال ۱۲۳۰ق درگذشته و پس از مرگ وی شاگردش دیاندهان، گردآوری آن‌را به انجام رسانده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۱۳، ۱۹۷، ۲۰۷،۲۱۹، ۲۲۲؛ روز روشن، ۵۹۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۶۷/۵ـ۳۸۱؛ ۱۰۶۲ـ۱۰۶۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۲۰، ۶۸۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، تسبیحی، ۶۱۳/۱ـ۶۱۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۳۱؛ مخزن‌الغرائب، ۲۳۹/۴؛ مرآت‌العلوم، ۱۲۰/۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/542; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 191, 319-320; *Mughals in India,* 268.

برزگر

فاتح گیلانی (fā.teh-e.gi.lā.ni)، میرمحمد رضی، معروف به‌شاه‌فاتح، ـ ح۱۱۴۵ق، صوفی و شاعر ایرانی. در رشت به‌دنیا آمد. چندی به اصفهان رفت و در آن‌جا در جامهٔ درویشی به عزلت و قناعت می‌گذراند. دوست والهٔ داغستانی بود. به هند رفت و در راه گجرات دزدان وی را به طمع مالی که نداشت بکشتند. به‌روایتی دیگر، وی نخست به نجف سفر کرد و سپس برای برخورداری از ارشادات شاه‌عرفان رهسپار مشهد شد و از آن‌جا به حیدرآباد دکن رخت برکشید و سرانجام هنگامی که عازم شاه‌جهان‌آباد بود به دست دزدان به قتل رسید. به‌گفتهٔ حزین، اشعار وی «خالی از حالتی و کیفیتی معنوی نبود. پیروی سخنان مشایخ نموده به آن عالم و گفتگو آشنا است.» شمار اشعار دیوان فاتح را چهارهزار بیت گفته‌اند. نسخه‌ای از دیوان وی در کتابخانهٔ سالارجنگ در حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود که مجموعهٔ غزلیات، فردیات، رباعیات، مخمسات و خاتمه‌ای به‌نثر است. از رباعیاتش: «از روز ازل رضا به تقدیر شدیم ـ صد جا سگ نفس را گلوگیر شدیم / بر خوان کسی چشم طمع نگشودیم ـ خوردیم ز بس گرسنگی سیر شدیم.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۱۰؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۰۲؛ تذکرة‌المعاصرین، ۲۱۱ـ۲۱۲، ۳۷۰ـ۳۷۱؛ جونل، ۱۱۷؛ الذریعه، ۷۹۸/۹؛ روز روشن، ۵۹۲؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۳۸۱؛ شام غریبان، ۲۱۲؛ کاروان هند، ۹۶۹ـ۹۷۰؛ مخزن‌الغرائب، ۴۹۸/۴؛ نامها و نامدارهای گیلان، ۳۶۴؛ نگارستان سخن، ۷۱؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 277-278.

برزگر

فاخر (fā.xer)، ملامحمد ماهر، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی او بیش از این دانسته نیست که از مردم کشمیر و در شعر و سخن شاگرد ملاعطاءالله هما بود. او به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود. قصاید و غزل‌های او، در نعت و منقبت پیامبر و اولیا، معروف است. او در منقبت میرسیدعلی همدانی نیز به‌فارسی شعر گفته است که در کتاب کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ آمده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۸۰/۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۷۲؛ روز روشن، ۵۹۲؛ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۱۶۱.

امیرهدائی

فارس بواناتی (fā.res-e.ba.vā.nā.ti)، میرزا محمد فرزند

حسن‌بیگ، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. نیاکانش از مردم بوانات بودند و، چنان‌که نصرآبادی می‌نویسد، ایشان «سه برادر بودند از مخصوصان میرزا ملک مشرقی (ــ ۱۰۵۰ق)، هنرهای شایسته از او آموخته، خصوصاً ربط به تعلم و سخن‌سرایی؛ بعد از فوت میرزا ملک، میرزا محمد در قهوه‌خانه قصهٔ حمزه می‌خواند، طبعش مکدر شده به هند رفته، بعد از مدتی مراجعت نموده، باز روانهٔ هند شده در آن‌جا فوت شده. دیوانش قریب چهارهزار بیت است.» اما از دیوان او، مگر ابیاتی پراگنده که در تذکره‌ها آمده، نشانی به‌جا نمانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «هر که آمد به گلستان گرو عمر گرفت ــ عمر ما بود که چون غنچه به یک خواب گذشت.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۱۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۵۷۲/۱؛ دانشمندان و سخنسرایان فارس، ۴۲/۴-۴۴؛ الذریعه، ۹۳۷/۹؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۷۷/۱-۲۷۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۲۴، شمارهٔ ۸؛ قصص‌الخاقانی، ۱۲۳-۱۲۴؛ کاروان هند، ۹۷۰/۲-۹۷۱؛ مخزن‌الغرائب، ۴۳۱/۴.

جهان‌تاب

فارسی اخبار (fãr.si.ax.bãr)، هفته‌نامه‌ای به‌فارسی که از یکم آوریل ۱۸۸۴ / چهارم جمادی‌الثانی ۱۳۰۱ق در لاهور منتشر شد. شمار صفحاتش، چهار و مدیرش، شمس‌الدین شایق بود. منبع خبرگیری فارسی اخبار، مطبوعات انگلیسی‌زبان بودند و مطالب علمی و ادبی نیز در صفحاتش گنجانده می‌شد. دوره‌ای از این هفته‌نامه در کتابخانهٔ موزهٔ رضای عباسی تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۲/۳-۶۲۱؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۳۰۳/۱.

مرتضوی

فارسی اخبار (fãr.si.ax.bãr)، هفته‌نامه‌ای[؟] به‌فارسی که در ۱۸۶۲م / ۱۲۷۸ق در پیشاور منتشر شد. فارسی اخبار، دومین هفته‌نامهٔ پیشاور است و با مدیریت محمدصادق پیشاوری تا سال ۱۲۷۹ق منتشر شده است. هیچ شماره‌ای از این هفته‌نامه، و چگونگی انتشار آن در دست نیست.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۱/۳؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۸۶/۱، ۸۸.

مرتضوی

فارسی شیرازی (far.si-ye.ši.rã.zi)، محمدشریف‌خان فرزند خواجه عبدالصمد شیرین‌قلم شیرازی، ــ برهانپور ۱۰۲۱ق، امیرالامرا و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش در نقاشی و خوش‌نویسی بلندآوازه بود و به همراه همایون گورکانی (۹۳۷ــ ۹۴۷ و ۹۶۲ ــ ۹۶۳ق) از ایران به هند رفت. محمدشریف در هند زاده شد و از کودکی با شاهزاده جهانگیر دوستی داشت. محمدشریف نیز در عربی، فارسی، نقاشی و خوش‌نویسی دست داشت. در دورهٔ شاهزادگی جهانگیر، خطاب خانی گرفت و هنگامی که جهانگیر به اله‌آباد نزد پدرش رفت به شریف‌خان منصب دوهزار و پانصدی داد و حکومت بهار را به او سپرد. پانزده روز پس از جلوس جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) محمدشریف به‌سبب اعتماد و اخلاص به خطاب امیرالامرایی و منصب پنج‌هزاری ذات و سوار سرافراز گردید. وی شاعری صاحب‌دیوان بوده، اما اکنون ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۱۵۳؛ تذکرهٔ خوشنویسان، ۹۰؛ جهانگیرنامه، ۱۳۱/۹؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۴۴-۴۶؛ شمع انجمن، ۳۷۰-۳۷۱؛ صبح گلشن، ۲۲۳؛ طبقات اکبری، ۵۱۲/۲؛ کاروان هند، ۴۸-۴۹، ۵۰؛ مخزن‌الغرائب، ۵۱۹/۴؛ مرآة‌العالم، ۶۴۱؛ منتخب‌التواریخ، ۲۱۳.

فتح‌نیا طبری

فارغ بخاری (fã.req-e.bo.xã.ri)، سید میر احمدشاه بخاری، پیشاور ۱۹۱۸م ــ ، پزشک، روزنامه‌نگار و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در زادگاهش دانش آموخت. در ۱۹۳۵م مقالات وی به زبان‌های اردو و پشتو در مطبوعات سرحد و لاهور چاپ شد. در ۱۹۳۷م مجلهٔ هفتگی شباب و پس از آن ماهنامه‌های نغمهٔ حیات، کیسرکیاری (گوشهٔ چمن) را انتشار داد. چندی نیز مدیر روزنامهٔ شباب در لاهور بود. در ۱۹۳۹م به لاهور رفت و در آن‌جا مجله‌ای ادبی منتشر کرد. فارغ از ۱۹۴۵م به سرودن شعر روی آورد. در ۱۹۴۷م مجله‌ای به نام سنگ‌میل در پیشاور به راه انداخت و به همین سبب چندی در بند شد. در اشعارش از روش‌های گذشته و نو بهره برده است. اشعار وی به زبان‌های فارسی، اردو و پشتو است. جنبه‌های غنایی و مسائل عمومی زندگی مردم درون‌مایهٔ سروده‌های فارغ است. از آثارش: ادبیات سرحد؛ تذکرهٔ شعرای سرحد؛ پشتو لوک گیت؛ زیر و بم؛

شیشی کی پیراهن (پیراهن آیینه) از قصیده، غزل و قطعه؛ نویان راهوان (تذکرهٔ شعرای هندو). آثاری که فارغ به همراهی رضا* همدانی منتشرکرده است از این قرارند: اتک کی اس بار؛ دومان پتان‌ها (داستان پشتوزبان‌ها)؛ تذکرهٔ شاعران پشتوزبان؛ افکار خوشحال‌خان ختک شاعر پشتوگوی؛ افکار رحمان بابا شاعر عارف پشتوزبان؛ تذکرهٔ شاعرای فارسی‌گوی سرحد؛ حبسیات (خاطرات زندان)؛ زبان اردو در سرحد.

منابع: فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۱۱۷/۲-۱۱۹؛ هیمالیا، ۹۷-۱۰۱.

رسولی

فارغ بلگرامی، میرغلام‌علی مصطفی ← غلام بلگرامی

فارغ تبریزی (fā.req-e.tab.ri.zi)، چلبی‌بیگ علامه، متخلص به‌فارغ، فرزند میرزاعلی‌بیگ، ـ لاهور ۱۰۱۴ق، شاعر ایرانی. از مردم تبریز بود. پدرش در روزگار تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ ۹۸۴ق) کلانتر تبریز بود. وی پس از این‌که از کارش برکنار شد به هند رفت و در قندهار نزد بهرام میرزای صفوی تقرب یافت. فارغ برای تحصیل علوم زمان خود به شیراز رفت و در حلقهٔ درس مولانا میرزاجان (ـ ۹۹۴ق) به‌مطالعهٔ حاشیهٔ تجرید و علوم دیگر پرداخت و در اندک زمانی به مرتبهٔ بلند رسید. ستایش بیش از حد استاد از فارغ موجب برانگیخته شدن حسادت اطرافیان شد، چندان که وی را به می‌خوارگی متهم کردند و او ناگزیر به قزوین رفت و مدتی در صحبت علما و فضلا گذراند. در این زمان به شعرگویی تمایل پیدا کرد. او در ابتدا شیدا تخلص می‌کرد، اما بعدها تخلص فارغ را برگزید و اشعارش در آن دیار مشهور شد. جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) آوازهٔ فضل فارغ را شنید و او را به خدمت طلبید و فضلش را گرامی داشت. فارغ قصایدی در مدح جلال‌الدین اکبر گفت و در آن زمان کتابی به‌نام ردّالنبوة نوشت که موجب ناخرسندی مردم شد. گویند که وی به فاصلهٔ اندکی پس از نوشتن این کتاب به‌بیماری سختی گرفتار شد و در لاهور درگذشت. نمونهٔ اشعار او در کاروان هند، مخزن‌الغرائب، شمع انجمن و چند تذکرهٔ دیگر آمده است.

منابع: اکبرنامه، ۷۴۷/۳؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۱۱؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۴۸۵/۲-۴۹۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۶۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۵۸؛ دانشمندان آذربایجان، ۱۰۵-۱۰۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۶۸/۲؛ سخنوران آذربایجان، ۵۸۵/۲-۵۸۹؛ شام غریبان، ۲۰۲؛ شمع انجمن، ۳۷۶؛ کاروان هند، ۹۷۲/۲-۹۷۹؛ مجمع‌الخواص، ۲۳۵؛ مخزن‌الغرائب، ۳۱۰/۴-۳۱۱؛ منتخب‌الاشعار، ۸۴؛ منتخب‌اللطایف، ۳۱۵؛ نشتر عشق، ۱۱۳۴/۳.

فرنود

فارغ قمی (fā.req-e.qo.mi)، ناظم‌خان شاه فارغا، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زادگاهش قم به سند رفت و در آن‌جا دختر ملاحی را به‌زنی گرفت و در بهکر (سند) به‌کمک میرعبدالجلیل بلگرامی سر و سامانی به‌هم رسانید. سپس به دهلی رفت و به دربار فرخ‌سیر، پادشاه گورکانی هند (۱۱۲۴ـــ۱۱۳۱ق) راه یافت و از او لقب ناظم‌خان گرفت و مأمور نظم رویدادهای دورهٔ این پادشاه گردید، اما، ظاهراً به‌دلیل کشته‌شدن فرخ‌سیر (۱۱۳۱ق)، فارغ موفق به اتمام این کار نشد. با میرزا بیدل دهلوی مشاعره و مناظره داشت. در اوایل دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) درگذشت. به‌نوشتهٔ برخی منابع، وی همچنین سرایندهٔ منظومه‌ای عشقی به‌نام فیروز و شهباز است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۱۱؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۲۳؛ تذکرهٔ سخنوران قم، ۲۵۵-۲۵۶؛ جرنل، ۱۱۵؛ الذریعه، ۸۰۰/۹؛ روز روشن، ۷۹۶؛ شام غریبان، ۲۱۱؛ گلزار جاویدان، ۱۵۹۹/۳؛ نگارستان سخن، ۱۱۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 175.

برزگر

فارغ لاهوری (fā.req-e.lā.hu.ri) / فارغا اصفهانی، میرزا محمدابراهیم، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی شبه‌قاره. ملاعشرتی فروشانی برادر او بود. وی در اواخر عمر، در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) به هندوستان کوچید و در شمار نزدیکان نواب ظفرخان درآمد. پس از آن به لاهور رفت و در همان‌جا درگذشت. ستی‌خانم، خواهر طالب آملی، وی را به خاک سپرد. ابیاتی از اشعار او در تذکره‌ها نقل شده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۶۸-۲۶۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۸۱/۱-۴۸۲؛ روز روشن، ۵۹۶؛ ریحانةالادب، ۱۳۹/۴؛ شام غریبان، ۲۰۹؛ مخزن‌الغرائب، ۴۲۷/۴-۴۲۸؛ نگارستان سخن، ۷۲.

م.اسماعیل‌پور

فارغی شیرازی (fā.re.qi-ye.ši.rā.zi)، میرفتح‌الله، سدهٔ‌دهم هجری، شاعر ایرانی. از سادات شیراز و برادر شاه/ شیخ فتح‌الله شیرازی (ــ ۹۹۷ق) بود. او به فراگیری علوم عربی پرداخت و در علم اعداد و جفر مهارت بسیار داشت. به‌نوشتهٔ مؤلف صبح گلشن پسران وی میرمرتضی در علم نجوم و هیئت و میرشریف در بیشتر علوم از دانشی‌مردان بنام روزگار خود بودند. فارغی دوبار به هندوستان سفر کرد. نخست نزد بیرم‌خان (ــ ۹۶۸ق) رفت و بیرم‌خان را بدو عنایتی بسیار بود. به‌نوشتهٔ بدایونی، بیرم‌خان از او خواست که چون فارغی تخلص شیخ ابوالوجد (ــ ۹۴۰ق) مشهور است و او را ارتباط و اعتقادی عظیم به شیخ است، فایقی تخلص کند. او نیز چندی چنین کرد، اما چون به ایران رفت، همان تخلص پیشین را به‌کار برد. فارغی پس از چندی اقامت در ایران دیگر بار به هند کوچید و تا پایان زندگانی در ملازمت جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) به سر برد. به نوشتهٔ مؤلف شام غریبان فارغی در کشمیر درگذشت، اما در کاروان هند به نقل از تقی اوحدی مرقد وی در آگره آمده است. از سروده‌های فارغی ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌یادگار مانده است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۲۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، ۱۹، ۵۱-۵۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۶۸/۲- ۶۹؛ شام غریبان، ۲۰۰- ۲۰۱؛ شمع انجمن، ۳۵۹؛ صبح گلشن، ۳۰۶؛ فارسنامهٔ ناصری، ۱۱۷۵/۲؛ کاروان هند، ۹۸۰- ۹۸۲؛ مخزن‌الغرائب، ۴۲۴/۴- ۴۲۶؛ منتخب‌التواریخ، ۲۹۲/۳- ۲۹۴؛ نتایج‌الافکار، ۵۳۲- ۵۳۳؛ نشتر عشق، ۱۱۳۶/۳- ۱۱۳۷؛

Catalogue of the Arabic,Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the king of Oudh , 62.

جهان‌تاب

فاروق مدراسی (fā.ruq-e.mad.rā.si)، محمد، مخاطب به‌خان عالم‌خان بهادر، پسر محمدخان‌جهان، خان‌بهادر فاروقی، مدراس ۱۲۰۷ ــ ۱۲۷۱ق،ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. گذشته از فارسی، با زبان‌های ترکی و عربی و انگلیسی نیز آشنا بود و گه‌گاه به این زبان‌ها، به‌ویژه به‌اردو، شعر نیز می‌سرود. در اردو شاگرد شاهزاده میرزا علی‌بخت اظفری بود و پس از آن، در شعر فارسی و اردو، از پدرزن خود غلام اعزالدین خان بهادر مستقیم‌جنگ، متخلص به نامی (ــ ۱۲۴۰ق)، اصلاح سخن می‌گرفت. در علوم ریاضی و فن موسیقی نیز مهارت داشت. مدتی از زندگی‌اش را به شادخواری و باده‌نوشی گذراند، اما پس از آن‌که ملاعلی بن عنایت‌الله رامپوری (ــ ۱۲۵۸ق)، واعظ نام‌دار که از پیروان احمد شهید بریلوی بود، به مدراس آمد (۱۲۴۵ق) فاروق بدو دست ارادت داد و از کردار گذشته‌اش توبه کرد و باده‌نوشی و ساز و آواز را کنار گذاشت و به مطالعهٔ قرآن و سنت و وعظ و تذکیر پرداخت. هواداری وی از اندیشه‌های احمد بریلوی، ناخشنودی و خشم امیر مدراس و دیگر بزرگان آرکات /کرناتک و نیز انگلیسی‌ها را، که در این ولایت از نفوذ و قدرت گسترده‌ای برخوردار بودند، برانگیخت. فاروق صاحب دیوان اشعار و رساله‌ای در عروض به‌نام میزان‌العروض بوده و نیز تألیفاتی در دفاع از سنت (حقیقی) رسول‌الله و ردّ بدعت داشته است.

منابع: اشارات بینش، ۱۰۰- ۱۰۱، ۱۵۰؛ نزهة‌الخواطر، ۱۵۸/۷- ۱۵۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 177; Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D.», *Indo-Iranica,* Volume Thirty-Five, Nummbers 3 & 4, pp.36-37.

برزگر

فاضل‌الدین قادری بتالوی ← محمد فاضل بتالوی

فاضل باریسالی (fā.zel-e.bā.ri.sā.li)، مولوی محمد، ــ ۱۹۱۰م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم فریدپور بود، اما با خانواده‌اش به باقرگنج باریسال کوچید و چون برای همیشه همان‌جا بماند، به‌فاضل باریسالی آوازه یافت. او زبان‌های عربی و فارسی را نیک می‌دانست و در شعر فارسی نیز از شناختی ژرف برخوردار بود. فاضل خود از سخنوران بنام باریسال و شاعری صاحب دیوان بود. به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود، اما چون سخت شیفتهٔ زبان فارسی بود، بیشتر شعرهای خود را به این زبان سروده است. او مدتی در ادارهٔ پلیس باقرگنج باریسال معاون و بازرس بود، اما چون این کار با سرشت شاعرانه‌اش سازگار نبود، به‌زودی از آن کناره گرفت و به‌تدریس زبان فارسی پرداخت. فاضل نقشی ارزشمند در رشد و گسترش زبان فارسی و اردو در سرزمین باریسال و پیرامون آن داشته است. از آثارش: دیوان فاضل که دربردارندهٔ غزل‌های فارسی وی است و در آن یک مثنوی به‌اردو نیز آمده است؛ ۲ــ کنزالسعادت که مثنوی

کوتاه در بیان اخلاق است (کانپور، ۱۳۰۲ق)؛ ۳ــ مثنوی لطیفه که چنان که از نامش برمی‌آید برای آموزش نوآموزان است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۴۳، ۹۱-۹۲، ۱۰۰؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۴۸-۳۵۰؛ محمدکلیم سهسرامی، «بررسی مختصر زبان و ادبیات فارسی در بنگال»، دانش، شمارهٔ ۸ (۱۳۶۵ش)، صص ۴۶-۴۷.

جهان‌تاب

فاضل‌خان تونی (fā.zel.xān-e.tu.ni)، مولانا برهان‌الدین، ــ ۱۱۱۲ق، دولتمرد ادب دوست ایرانی‌تبار شبه‌قاره. برادرزادهٔ علاءالملک تونی، مخاطب به فاضل‌خان (ــ ۱۰۷۳ق)، از امرای بلندپایهٔ درگاه اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، بود. در اواخر عمر علاءالملک، از ایران به هند کوچید. پس از مرگ علاءالملک فاضل‌خان (۱۰۷۳ق) که فرزندی نداشت، اورنگ‌زیب برادرزاده‌اش برهان‌الدین را «که تازه از ایران آمده بود و به کمالات نفسانی متجلی [بود]... مورد انظار نوازش ساخته به عطای خلعت از لباس سوگواری برآورده، به‌منصب هشت‌صد و پنجاه سوار سربلند گردانید.» (مرآت‌العالم، ۲۹۸/۱) برهان‌الدین در سال هجدهم جلوس اورنگ‌زیب، خطاب اعتمادخان و در سال سی و دوم جلوس شغل خان‌سامانی و خطاب فاضل‌خان یافت. در ۱۱۰۸ق به حکومت کشمیر منصوب گشت و «به رفاهیت و امنیت مردم و اعزاز مشایخ و علما به‌خوبی پرداخت و بدعات مخترعهٔ حکام سابق... [که] مردم را در ادای آن قصور موفور عاید می‌شد سر به سر معاف نمود و سد هفت چنار و سرای آن‌جا و خانقاه حسن‌آباد و خانقاه جوگی لنگر و مدرسه و حمام متصلِ نو مسجد سنگین از تعمیرات اوست، و به روز جمعه در مسجد جامع و زیارت مقابر بزرگان می‌رفت... مدعا که فاضل‌خان در حکومت خود اعالی و ادانی به خیرات و مبرّات خود مستفیض گردانید.» (تاریخ حسن، ۵۴۹/۲) وی سه سال و نیم حاکم کشمیر بود و سپس کناره گرفت و اندکی بعد در برهانپور درگذشت. میرزا داراب جویای تبریزی (ــ ۱۱۱۸ق) از ستایندگان فاضل‌خان بود و در دیوان او اشعاری در ستایش فاضل‌خان دیده می‌شود.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۹۵/۱، ۱۹۷، ۲۰۵؛ کلیات جویا تبریزی، ۲۲۴-۲۲۵؛ مرآة‌العالم، ۵۲، ۲۹۸؛ نزهة‌الخواطر، ۴۹/۶-۵۰.

برزگر

فاضل‌خان سمرقندی، باباخواجه ← منصف سمرقندی

فاضل سورتی، محمدفاضل ← محمدفاضل سورتی

فاضل فریدپوری، منشی محمد فاضل ← فاضل باریسالی

فاضل قرولوی (fā.zel.qar.va.la.vi)، سید محمد عبدالرشید فاضل فرزند مولوی سید نثار حسین نثار، قرولی در ایالت راجستان کنونی ۱۹۰۹م ــ   ، مترجم، فارسی‌پژوه و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پدر و نیای فاضل نیز در زبان و ادب فارسی مهارت داشتند. پدر فاضل از مریدان شاه خلیل‌الرحمان هانسوی بود. فاضل دانش‌های روزگارش را نزد پدر خود و نیز حکیم سید محمد عبدالرزاق و مولوی سید طالب حسین طالب فراگرفت. انگلیسی را در دبیرستان مهاراجهٔ زادگاهش آموخت. در ۱۹۲۷م به لاهور کوچید و در آن‌جا دانشنامهٔ لیسانس گرفت و از محضر شفاءالملک حکیم فقیر محمد چشتی نظامی، شادان بلگرامی و اقبال لاهوری بهره برد. در ۱۹۳۱م به جیپور کوچید و در دبیرستان‌های آن شهر زبان و ادبیات فارسی درس داد. پس از آن از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ ادیب و از دانشگاه آگره دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات اردو گرفت. فاضل ریاست، معاونت و دبیری انجمن‌های ادبی، علمی و مذهبی را به عهده داشت. در ۱۹۴۹م از جیپور به پاکستان کوچید و در دانشکدهٔ کراچی به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت و ریاست بخش فارسی آن دانشکده را عهده‌دار بود. چندی نیز مدیر افتخاری نشریهٔ انجمن ترقی اردو به نام قومی‌زبان در کراچی بود و ریاست کتابخانهٔ انجمن را نیز بر عهده داشت. فاضل از دانش پزشکی نیز بهره‌مند بود. به اهل تصوف و عرفان علاقهٔ فراوان می‌ورزید و از مریدان خواجه حامد میان چشتی سلیمانی تونسوی بود. به‌فارسی و اردو شعر سروده است و در اشعار فارسی به غزل بیش از انواع دیگر شعر توجه داشت. زبان فاضل ساده و روان است و بیشتر به‌سبک بازگشت شعر سروده است. از آثارش: علامه اقبال به اردو، در شرح احوال و آثار اقبال لاهوری به عنوان صلح ملت؛ ترجمهٔ منظوم اسرار خودی اقبال لاهوری به‌نام ترجمان خودی به اردو با حواشی و تعلیقات؛ ترجمهٔ شرح لوایح جامی و ترجمهٔ اقوال و آثار جامی، متن و تعلیقات به اردو؛ ترجمهٔ کلام طالب اثر منظوم سید طالب حسین طالب با

مقدمه‌ای به اردو. سخنرانی‌های فاضل دربارهٔ اقبال لاهوری و نذیر احمد در انجمن‌های ادبی جیپور، در مجلات ادبی کشورش به‌چاپ رسیده است.

منابع: شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، پایان‌نامهٔ دکترای ادبیات فارسی سبط حسن رضوی ؛۸۱ـ ۸۵؛ گفت‌وگوی سبط حسن رضوی با فاضل قرولوی.

رسولی

فاضل کیدانی، لطف‌الله ← نسفی

فاضل محمد دهلوی (fā.zel.mo.ham.mad-e.deh.la.vi)، معروف به فاضل، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، ادیب و فرهنگ‌نویس شبه قاره. در دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) می‌زیست و مؤلف لغات عالمگیر / لغات عالمگیریه، شامل واژگان عربی و فارسی با شرح و معنی آن‌ها به فارسی، است. ترتیب واژگان در این فرهنگ بر این بنیاد است که حرف اول باب و حرف آخر فصل را تشکیل می‌دهد و در هر فصل نیز نخست واژگان عربی و سپس واژگان فارسی آمده، و واژگان عربی نیز منحصر به آن‌چه در فارسی رایج است نیست. در لغات عالمگیر، به‌واژگان عربی بیشتر توجه شده، و فاضل محمد در معنی کردن واژگان هم از آیات و احادیث و قصص و حکایات و امثال عربی بهره برده است. نسخه‌ای از این اثر که کتاب قطوری است و فاضل محمد در گردآوری واژگان آن زحمت زیادی کشیده است، در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد (به‌شمارهٔ ۲۳۶) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۰۷ـ۱۰۸؛ فرهنگهای فارسی، ۱۵۶؛ فرهنگ نظام، ۳۱/۵ (دیباچه)؛ *Dictionary of Indo-persian Literature*, 178.

برزگر

فاضل مکرانی (fā.zel-e.mak.rā.ni)، ملاشیخ سدهٔ نوزدهم میلادی، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی قاضی روزگار فرمانروایان باروزایی (مسری‌خان و بختیارخان) بود. اثری به‌نام جنگ‌نامه دارد که بخش عمدهٔ آن منظوم است و میان هر نظم چند سطر به‌نثر نوشته شده است. در این اثر نسب‌نامهٔ باروزاییان و شرح جنگ‌های میان جنیدخان، معروف به بختیارخان امیر باروزایی (هم‌روزگار شاه‌جهان) با مندراخان، معروف به بخت‌بلندخان و احمدخان فرمانروایان باروزایی و خوانین کلات آمده است. افزون بر آن، جنگ میان بختیارخان و شهزاده معزالدین فرمانروای مولتان، حملهٔ دمر (کاکر) به سانگان و باروزایی و محمدرشیدخان را شرح داده است. سپس به ستایش خدا و مدح چهار خلیفه و شرح زندگانی باروخان و فرزندان وی پرداخت. جنگ‌نامهٔ فاضل ساده و روان نوشته شده و در نثر آن نیز کلمات دشوار کمتر به کار رفته است. فاضل در شرح وقایع تاریخی درستی را در نظر داشته است. نسخهٔ خطی این جنگ‌نامه در کتابخانهٔ شخصی سردار محمدخان باروزایی (روستای کرک‌سیوی - سبی) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستانی ادب، ۹۹ـ۱۰۰؛ تاریخ بلوچستان، ۸۴ـ۸۵؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۳۹ـ۴۲.

رسولی

فاضل هندی (fā.zel-e.hen.di)، بهاءالدین محمد بن تاج‌الدین حسن بن محمد فلاورجانی لنجانی رویدشتی، ۱۰۶۲ ــ ۱۱۳۷ق، دانشمند دینی شیعی و نویسندهٔ ایرانی. پدرش تاج‌الدین حسن (ــ ۱۰۹۸ق) که برخی وی را از مردم فلاورجان و برخی دیگر از رویدشت اصفهان می‌دانند. از علما و استادان بزرگ روزگار خود و معروف به ملا تاجا بود. بهاءالدین محمد نزد پدرش و علمای دیگر، مانند محمدباقر مجلسی (ــ ۱۱۱۰ق)، درس خواند. گویند پیش از بلوغ در علوم معقول و منقول به استادی رسید و دست به تألیف کتاب‌های گوناگون زد و از جمله در شانزده‌سالگی شفای بوعلی را تلخیص کرد. چون در کودکی یا اوایل جوانی با پدرش به هند رفته بود به فاضل هندی آوازه یافت. فاضل هندی از علما و مفتیان بزرگ اصفهان در دورهٔ شاه‌سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ ــ ۱۱۳۵ق) بود. گویند «بسیار فقر داشت و به کتابت امر معیشت خود را می‌گذراند.» وی گرچه شاگرد محمدباقر مجلسی بود، اما از جملهٔ مجتهدانی به‌شمار می‌آید که، به‌خلاف اخباری‌ها، آثارشان برپایهٔ استدلالات عقلانی و بهره‌گیری از دانش اصول است. مهم‌ترین اثر فقهی وی، کشف‌اللثام، از بلندآوازه‌ترین آثار فقهی دورهٔ صفویه است و تمام فقهای شیعه در سه قرن اخیر از آن بهره‌برده‌اند. شیخ احمدبن‌حسین حلی، سیدمحمدعلی کشمیری، ناصرالدین احمد بن سید محمد بن سید روح‌الامین مختاری سبزواری، بهاءالدین محمد مختاری، میرزا عبدالله افندی، شیخ محمد بن علی بن امیر محمود جزایری شوشتری، ملاعبدالکریم بن

محمدهادی طبسی، علی‌اکبر بن محمد صالح حسنی لاریجانی، محمدصالح کزازی قمی و محمدتقی اصفهانی، معروف به ملاتقیا، از شاگردان فاضل هندی بودند. از فاضل هندی آثار فراوانی در فقه و اصول و عقاید و کلام و فلسفه و تفسیر و نحو و معانی به جا مانده که شمار آن‌ها را نزدیک صد و پنجاه اثر گفته‌اند. بیشتر آثارش به عربی است، ولی چند اثر فارسی نیز از او در دست است. از آثارش: ۱ـ کشف‌اللثام والابهام عن قواعدالاحکام (چاپ ۱۲۷۱ ـ ۱۲۷۴ق) در شرح قواعدالاحکام علامهٔ حلی؛ ۲ـ المناهج‌السویهٔ فی شرح‌الروضة‌البهیة در شرح الروضة‌البهیة فی شرح‌اللمعة‌الدمشقیة شهید ثانی؛ ۳ـ التنصیص علی معانی‌التمحیص (۱۰۷۳ق) در شرح التمحیص خود که مختصر تلخیص‌المفتاح خطیب قزوینی است؛ ۴ـ الزهره فی مناسک‌الحج والعمره / مناسک‌الحج؛ ۵ـ اجالة‌النظر فی‌القضاء والقدر؛ ۶ـ الزبده فی اصول‌الدین؛ ۷ـ شرح زبدة اصول‌الدین؛ ۸ـ الحورالبریعه فی اصول‌الشریعه؛ ۹ـ شرح‌الدرة‌البریعه فی علم اصول‌الشریعه؛ ۱۰ـ خلاصة‌المنطق (۱۰۷۳ق)؛ ۱ـ الحاشیة علی‌المواقف؛ ۱۲ـ الحاشیة علی‌الهدایة‌الاثیریة للمیبدی؛ ۱۳ـ الاحتیاطات اللازمة؛ ۱۴ـ عون اخوان‌الصفا علی فهم کتاب‌الشفا / عون اخوان‌الصفا فی تلخیص‌الشفاء که در ۱۰۸۴ق به انجام رسیده و به شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ ـ ۱۱۰۵ق) پیشکش شده است. بخشی از این اثر به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی در جلد سوم منتخبات آثار حکما چاپ شده است؛ ۱۵ـ اثبات‌الواجب که در ۱۰۸۰ق به‌انجام رسیده و به شاه‌سلیمان صفوی پیشکش شده است؛ ۱۶ـ حکمت خاقانیه به‌فارسی که دورهٔ مختصری است در حکمت مشاء شامل منطق، طبیعات و الهیات. نثری روان و موجز دارد و با مقدمهٔ غلامحسین ابراهیمی دینانی به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۷۷ش)؛ ۱۷ـ السؤال والجواب / جوابات‌المسائل؛ ۱۸ـ شرح‌العقائدالنسفیه؛ ۱۹ـ شرح‌العوامل در شرح عوامل جرجانی؛ ۲۰ـ شرح‌العوامل در شرح عوامل ملامحسن بن محمد طاهر قزوینی؛ ۲۱ـ حرمة صلاة‌الجمعه فی‌الغیبة (۱۰۹۷ق) که در آن یکایک اخبار و ادله‌ای که طرفداران جواز اقامهٔ جمعه در عصر غیبت یادکرده‌اند نقل و ردکرده است و خود نیز دلایلی بر عدم جواز نماز جمعه آورده است؛ ۲۲ـ اللآلی‌العبقریة فی شرح‌العینیة‌الحمیریة (۱۰۸۹ق) در شرح قصیدهٔ عینیهٔ سید اسماعیل بن محمد حمیری؛ ۲۳ـ النجاة؛ ۲۴ـ کلید بهشت به‌فارسی که در انتساب آن به فاضل هندی تردید است؛ ۲۵ـ بینش غرض آفرینش (چاپ یزد به کوشش جواد مدرسی) به‌فارسی در اصول دین تا امامت؛ ۲۶ـ کاشف اسرارالیقین من اصول‌الشرع‌المبین فی شرح‌الدین در شرح بخش اصولی معالم‌الدین شیخ حسن عاملی؛ ۲۷ـ قراح‌الاقتراح (۱۰۸۱ق) در نحو که مختصر الاقتراح فی اصول‌النحو و جدلهٔ جلال‌الدین سیوطی است؛ ۲۸ـ موضح اسرارالنحو؛ ۲۹ـ الرسالة‌التهلیلیة دربارهٔ چگونگی استفادهٔ اعتقادی و ادبی از جمله لااله‌الاالله؛ ۳۰ـ الکوکب‌الدری (۱۰۹۷ق) در تفسیر برخی آیات و اخبار؛ ۳۱ـ حاشیه بر کافیه؛ ۳۲ـ چهار آئینه به‌فارسی که در ۱۱۲۶ق تألیف و به شاه‌سلطان‌حسین صفوی پیشکش شده است. این اثر در چهار فصل تدوین یافته است: یک) اثبات صانع به دلیل عقلی تازه، دو) اثبات آنکه امامت غیرمعصوم ملازم با کفر است، سه) اثبات آنکه آیهٔ غار خلاف آنچه را از آن تصور شده دلالت می‌کند و چهار) اثبات عصمت اهل بیت. کتاب پنج صیقل محب‌علی اصفهانی در رد این اثر است. صور منطبعهٔ ملاعبدالکریم ملا محمد طاهر قمی در رد بر کتاب محب‌علی است. هر سهٔ این رسالات به‌کوشش رسول جعفریان در احوال و آثار بهاءالدین محمد اصفهانی به‌چاپ رسیده است؛ ۳۳ـ تطهیرالتطهیر عن اوهام شبه‌الحمیر در اثبات عصمت خاندان پیامبر (ص)؛ ۳۴ـ تحریم خمر؛ ۳۵ـ زبدة‌العربیه که تلخیص و ترجمهٔ مطول تفتازانی است؛ ۳۶ـ تحفة‌الصالح که مجموعه‌ای از فتاوی فاضل هندی است و شاگردش محمدصالح کزازی قمی آن را گردآورده است. در پایان گفتنی است تفسیر فارسی البحرالموّاج که در برخی منابع به فاضل هندی یا پدرش ملا تاجا نسبت داده شده است، از آن‌ها نیست و نوشتهٔ شهاب‌الدین احمد بن شمس‌الدین بن عمر دولت‌آبادی هندی است.

منابع: احوال و آثار بهاءالدین محمد اصفهانی مشهور به فاضل هندی، رسول جعفریان، قم، انتشارات انصاریان، بهمن ۱۳۷۴ش؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۹۲/۱؛ اصفهان، ۲۵۶ـ۲۵۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۶۴/۵ـ۱۴۶۵؛ تاریخ و سفرنامهٔ حزین، ۲۰۹، ۳۶۰ـ۳۶۱؛ تذکرة‌القبور، ۲۵۸ـ۲۶۰؛ الذریعه، ذیل کتاب‌های ذکرشدهٔ فاضل هندی؛ رجال اصفهان، ۶۹ـ۷۱؛ روضات‌الجنّات، ۱۰۶/۷ـ۱۱۲؛ ریحانة‌الادب، ۲۸۴/۴ـ۲۸۵؛ سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان، ۱۶۶؛ فوائد رضویه، ۴۷۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۸/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی آیت‌الله مرعشی، ۸۴/۲؛ ۱۵/۳ـ۱۷؛ ۱۵۶/۱۰؛ ۳۱۱/۱۲؛ ۳۳۵/۱۹؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۵۴؛ قصص‌العلما، ۳۱۲؛ الکنی والالقاب، ۳۱۲؛ الکواکب‌المنتشره، ۵۷۵ـ۵۷۷؛ مفاخر

اسلام، ۸/۳۲۴-۳۲۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۱۱/۵.

برزگر

فاطمهٔ سام (fā.te.me-ye.sām)، بی‌بی فاطمه فرزند فریدالحق، ـ دهلی ۶۴۳ق، بانوی عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی با فریدالدین گنج‌شکر و برادرش نجیب‌الدین معاشر بود. فریدالدین گنج‌شکر دربارهٔ او گفت: «فاطمهٔ سام مردی است که او را به صورت زنان فرستاده‌اند.» فاطمه خواهرخواندهٔ فریدالدین و نجیب‌الدین بود. ذکر بی‌بی‌فاطمه در ملفوظات شیخ نظام‌الدین اولیا و خلفای وی فراوان آمده است. محمد بدایونی دربارهٔ وی گوید: «او در منتهای شایستگی و تقوی بود و ابیات پرموج و روانی می‌سرود.» این بیت از او است: «هم عشق طلب کنی و هم جان خواهی ــ هر دو طلبی ولی میسر نشود.» چون درگذشت پیکرش را در نزدیک اندرپت / دروازهٔ نخّاس دهلی قدیم که امروزه آن را متیه دروازه می‌خوانند، به خاک سپردند.

منابع: اخبارالاخیار، ۳۰۱-۳۰۳؛ بهارستان ناز، ۱۸۱؛ تاریخ مشایخ چشت، ۱۷۰-۱۷۱؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۳۰۱-۱۳۰۵؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ۱۴۵-۱۴۶؛ سیرالاولیا، ۲۰۱-۲۰۳؛ فوائدالفؤاد ۲۷، ۲۹۱-۲۹۲؛ نزهةالخواطر، ۱۴۸/۱.

رسولی

فالی (fā.li)، ابوذر سلمان پسر احمد شریف، ز۹۴۶ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از سرایندگان و دانشمندان درگاه برهان یکم نظام‌شاه فرمانروای احمدنگر (۹۱۴ ــ ۹۶۱ق) بود. وی سال‌ها در اندیشهٔ نگارش مختارنامه‌ای به‌زبان فارسی بود تا آن‌که یکی از دوستانش کتابی به عربی در این‌باره بدو داد و او آن‌را در ۹۴۶ق به‌فارسی درآورد. مختارنامهٔ فالی، در داستان مختار ثقفی و کین‌جویی او از قاتلان امام حسین (ع) و یارانش، به‌نثر فارسی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی شرقی خدابخش پتنا (بانکیپور) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۹۱۶/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۷۳/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۳۳/۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 169.

برزگر

فانتوم (fān.tum)، ژورژ (George Fantome) فرزند برنار، ــ بریلی ژانویهٔ ۱۸۷۹م، شاعر و نویسندهٔ فرانسوی‌تبار شبه قاره. پدرش برنار از صاحب‌منصبان برجستهٔ فرانسوی در مستعمرات فرانسه در هند بود و از جمله چندی «رکن اول کونسل فرانسه» در پوندیشری، مرکز هند فرانسه، بود. چندی نیز در فوج فرانسویان در حیدرآباد، تختگاه آصف‌جاهیان دکن، منصب سروانی داشت. در ۱۸۰۶م از این سمت کناره گرفت (یا برکنار شد) و از آن پس زندگی‌اش را از راه طبابت گذراند. چون در این حرفه استادی و آوازه داشت با بسیاری از امرا و نوابان هند ارتباط یافت و سرانجام، از همین‌رو، به ملازمت احمدعلی‌خان، والی رامپور، پیوست (ح۱۸۳۰م). در ۱۸۳۸م از این کار نیز بازنشسته شد و در ۱۸۴۵م در بریلی درگذشت. جورج فانتوم، که سال تولد وی را با اختلاف ۱۸۰۹ و ۱۸۲۱م نوشته‌اند، کتاب‌های فارسی و عربی را از حافظ شیرانی، مولوی محمد نورالاسلام و مولوی محمد حفیظ‌الله فراگرفت. وی در شعر از میرنجف‌علی شفقت اصلاح سخن می‌گرفت. چون مادرش مسلمان بود، وی و برادرانش (یعنی جورج فانتوم شایق و آلفرد فانتوم صوفی که هر دو، همانند او، به‌اردو شعر می‌سرودند) به‌شیوهٔ مسلمانان پرورش یافتند. از این‌رو، جورج فانتوم گویا مسلمان بود، ولی تمایلی به تغییر نام یا وضع ظاهری خود نداشت. بیشتر زندگی او در رامپور و بریلی گذشت و به دربار نواب محمد کلب‌علی‌خان فایق، والی رامپور، پیوستگی داشت. او به‌فارسی و اردو (و نیز، به‌روایتی، به‌انگلیسی) شعر می‌سرود و صاحب و گاهی جرجیس تخلص می‌کرد. اثر مهم او تذکرهٔ شعرای رامپور* به‌فارسی است.

منبع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۵۰۴-۵۱۶.

برزگر

فانوس خیال (fā.nus-e.xi.yāl)، کتابی در شرح احوال شاعران فارسی‌گو از سیف‌الدین محمد صدیقی الوری فرزند محی‌الدین. سیف‌الدین محمد، مؤلف فانوس خیال، از مردم اَلْوَرْ، در راجستان، و در شعر شاگرد عبدالجلیل واسطی بلگرامی بود. نیاکان وی از مکه به هند کوچیدند و یکی از آن‌ها به‌نام علم‌الهدی در دورهٔ سلاطین شرقی جونپور، برای استادی‌اش در دانش دینی، آوازه یافت و سید اشرف جهانگیر سمنانی وی را به خلافت خود برگزید. در هنگام ورود بابر به هند، نیای بزرگ سیف‌الدین در میان علمای هند ارج و پایه‌ای بلند داشت و از این‌رو بابر وی را به تعلیم پسر خود میرزا هندال گماشت و چون

میرزا هندال، در دورهٔ همایون‌شاه گورکانی، به حکومت میوات برگزیده شد استاد خود، یعنی نیای بزرگ سیف‌الدین را، به سمت صدر (رئیس اوقاف) برگزید و از آن‌هنگام فرزندان و نوادگان او در شهر الور رحل اقامت افکندند. تذکرهٔ فانوس خیال که در ۱۱۴۷ق به انجام رسیده است، در ذکر سرایندگان فارسی‌گو، عمدتاً هندی و همروزگار سیف‌الدین محمد، از میرزا جلال اسیر شهرستانی تا احمدیارخان یکتا، است. هر چند سیف‌الدین محمد در اصل می‌خواسته در این تذکره تنها شرح احوال سرایندگان روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳- ۱۰۱۴ق) را بیاورد، ولی، چنان‌که دیده می‌شود، فانوس خیال شرح احوال شاعرانی مانند اسیر را که هرگز به هند نرفته‌اند و احمدیارخان یکتا (- ۱۱۴۷ق) از روزگار محمدشاه گورکانی را هم آورده است. از فانوس خیال نسخه‌ای در کتابخانهٔ دانشگاه علیگر نگه‌داری می‌شود. گفتنی است که چنین می‌نماید که سیف‌الدین محمد گویا همان سیف‌الدین محمد طبیعت اکبرآبادی (- ۱۱۵۵ق) باشد که به گفتهٔ بهگوان داس هندی، «از اعیان مشایخ الور من توابع اکبرآبادست، تحصیل علم از عبدالجلیل بلگرامی و دیگر فضلای نامی نموده، صاحب فضل و کمال گشت، تذکرةالاولیا و تذکرةالشعرایی [فانوس خیال؟] نیز تألیف کرده» (سفینهٔ هندی، ۱۲۸).

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۳۰۹-۳۱۰؛ تذکرهٔ بینظیر، ۸۶؛ سفینهٔ هندی، ۱۲۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۳۰/۳؛ نزهةالخواطر، ۱۰۴/۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 533.

برزگر

فانی شیرازی (fā.ni-ye.ši.rā.zi)، خواجه محمد دهدار فرزند محمود، شیراز ح ۹۴۷- بندر سورت ۱۰۱۶ق، نویسنده و شاعر ایرانی. نیاکان وی از مردم هویزهٔ خوزستان بودند و از آن‌جا به شیراز کوچیدند. در برخی منابع نام وی با نام محمود بن محمد نویسندهٔ رساله‌هایی در جفر و مانند آن خلط شده است. فانی که از بزرگان صوفیه بود، علوم عقلی و نقلی را نزد میرفتح‌الله شیرازی فراگرفت. سپس به دکن رفت و در بیجاپور نزد علی عادل‌شاه (۹۶۵- ۹۸۸ق) تقرب به‌هم رسانید و او را برانگیخت تا با فرستادن مالی وافر، میر فتح‌الله را بدان‌جا فراخواند. بدین‌گونه فانی درس‌های ناتمام خود را نزد وی به‌پایان برد. پس از کشته آمدن علی عادل‌شاه، میرفتح‌الله به درخواست جلال‌الدین اکبر گورکانی به دربار وی رفت و فانی هم نزد مرتضی نظام‌شاه بحری (۹۷۲- ۹۷۶ق) رفت و ناظر مملکت او شد. در این هنگام شیخ حسن نجفی از بزرگان صوفیه نیز به احمدنگر آمد و فانی به حلقهٔ مریدان او پیوست و هجده سال نزد وی شاگردی کرد و کتاب‌های خوانده شده را دوباره خواند و آداب صوفیه را هم نیک بیاموخت. وقتی که برهان نظام‌شاه دوم (۹۹۹- ۱۰۰۳ق) بر تخت شاهی نشست، فانی حکمران صوبهٔ برار شد، اما پس از درگذشت نظام‌شاه به برهانپور نزد عبدالرحیم خان‌خانان (- ۱۰۳۶ق) رفت و خان‌خانان را بدو ارادتی بسیار بود. او سرانجام به بندر سورت کوچید و در همان‌جا درگذشت. فانی شعر می‌سرود و شاعری صاحب دیوان بود. وی همچنین رساله‌هایی چند به عربی و فارسی نوشته است. از آثارش: ۱- حاشیهٔ نفحات‌الانس که نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۱۲۳۷۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۲- شرح رشحات عین‌الحیات که در دیباچهٔ آن می‌نویسد که خان‌خانان شرح نفحات‌الانس او را دیده و پسندیده و از وی خواسته است تا رشحات را نیز گزارش کند؛ ۳- مکتوبات/ نامه‌های دهدار؛ ۴- الف انسانیت که تفسیری عرفانی و آمیخته به نظم از سوره‌های والضحی و انشراح در حق پیامبر اسلام است و در آن مراتب انسانیت و مقامات پیامبر گزارش شده است، اما به‌نوشتهٔ برگل این اثر رساله‌ای صوفیانه دربارهٔ حقیقت وجود و مراتب انسان است و تفسیر به‌شمار نمی‌آید؛ ۵- رقایق‌الحقایق که در برخی منابع به خطا از آن به‌نام دقایق‌الحقایق یاد شده است؛ ۶- وجدانیات و ذوقیات که نگارنده در دیباچهٔ آن نامی بدان نداده و نوشته است: «تخطیط نامه‌ای بهر ثبت مختصر برخی از وجدانیات و ذوقیات قوم واجب دید»؛ ۷- در یتیم که به نثر آمیخته به نظم در خویشتن‌شناسی و بیان نسبت انسان به عالم و مراتب نفس انسانی با شیوهٔ صوفیانه است؛ ۸- اشراق‌النیرین در آفاق و انفس و تطابق آن‌ها؛ ۹- خلاصةالترجمان فی تأویل خطبةالبیان در گزارش خطبهٔ عرفانی مشهور به خطبةالبیان منسوب به حضرت علی(ع)؛ ۱۰- توحید در یک مقدمه، سه فصل و یک خاتمه در توحید، که به نام مرتضی نظام‌شاه نوشته شد؛ ۱۱- فوائد که تفسیر سورهٔ نور و آمیخته با برخی اندیشه‌های عرفانی به فارسی و عربی است؛ ۱۲- تفسیر آیهٔ فلااقسم به مواقع‌النجوم که تفسیر آیهٔ هفتاد و چهارم از سورهٔ پنجاه‌وششم قرآن است؛ ۱۳- تفسیر آیهٔ الاالی‌الله تصیرالامور که تفسیر آیهٔ پنجاه و سوم از سورهٔ چهل‌ودوم قرآن است؛ ۱۴-

ساقینامه و هفت دلبر که به درخواست جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) در برابر هفت‌پیکر نظامی در ۹۸۰ق نوشته است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۷۳ـ ۱۷۶؛ تاریخ نظم و نــثر در ایــران، ۳۹۷/۱، ۶۵۵ـ ۶۵۶؛ ۷۴۲/۲، ۸۰۷، ۸۳۷؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره، ۶۱ـ۶۲؛ الذریعه، ۱۰۳/۲؛ ۲۰۰/۷ـ ۲۰۱؛ ۸۷/۸ـ ۸۸؛ ۱۵۸/۱۱، ۲۴۶؛ ریاض‌العارفین، هـدایت، ۳۸۴؛ ریحانة‌الادب، ۲۴۲/۲؛ شام غریبان، ۲۰۴؛ صبح گـلشن، ۳۰۷ـ ۳۰۸؛ فهرست کتابخانهٔ اهدائی آقای سیدمحمد مشکوة به کتابخانهٔ دانشگاه تهران، (۳)۱۳۷۷/۳ـ ۱۳۷۸؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، (۲)۱۰/ ۶۵۶؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۱۷۹۳/۱۰؛ فهرست کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۰۱/۱ـ ۳۰۲؛ ۷۹۲/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶/۱، ۳۳۴؛ ۹۶۰/۲؛ ۱۲۶۸/۳، ۱۳۶۸، ۱۴۳۰، ۱۴۴۹، ۱۹۸۵، ۲۰۹۶؛ ۷۷۷/۷ـ ۷۷۸؛ ۸۳۰/۱۱، ۸۴۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۰۲، ۲۱۴۷، ۲۳۲۹؛ کاروان هند، ۹۸۵/۲ـ ۹۸۷؛ مخزن‌الغرائب، ۲۹۰/۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/816; 3/1094; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/633; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,170; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/957.

جهان‌تاب

فانی کشمیری (fā.ni.ye.kaš.mi.ri)، محسن / محمدحسن / محمد محسن فرزند حسن بن محمد، ح ۱۰۲۴ق ـ کشمیر ۱۰۸۲ق / ۱۰۸۱ق، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی از خاندان شیخ یعقوب صرفی (ـ ۱۰۰۳ق) و از شاگردان وی است. پس از تکمیل تحصیلات به هند و بلخ مسافرت کرد و از ملازمان داراشکوه (ـ ۱۰۶۹ق) پسر شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) بود. فانی در مدح شاه‌جهان شعر می‌سرود و او نیز به فانی توجه خاص داشت و وی را به صدارت صوبهٔ الله‌آباد مأمور کرد. فانی در آن‌جا به دست شیخ محب‌الله الله‌آبادی (ـ ۱۰۵۸ق) خرقهٔ درویشی پوشید و از محضر او بهره برد و خرقهٔ خلافت از او گرفت. به حضرت ملا شاه نیز ارادت داشت. پس از فتح بلخ (۱۰۵۶ق) به دست مرادبخش،نذر محمدخان فرمانروای آن‌جا گریخت. اموال وی ضبط شد و چون در کتابخانه‌اش دیوان محسن فانی را در مدح نذر محمدخان یافتند، از آن پس وی از نظر پادشاه افتاد و از صدارت برکنار شد. سپس به شاه‌جهان آباد رفت. وی مقرری سالیانه‌ای نیز از شاه‌جهان می‌گرفت. پس از آن به کشمیر رفت و تا آخر عمر در آن‌جا به تدریس و تألیف پرداخت. بزرگان شهر به ملاقاتش می‌رفتند و درکلاس درس او حاضر می‌شدند. وی مأموریت‌های دیگری نیز در بلخ داشته که نوع آن معلوم نیست. وی مذهب آزاد داشت و در اواخر عمر در سلک مریدان محمد امین دارازان درآمد و با صحبت‌های او از عقاید ضد اسلامی‌اش پشیمان شد. ملا محمد طاهر غنی کشمیری (۱۰۸۰ق) و اسلم سالم از شاگردان وی بودند. چون درگذشت پیکرش را در صحن خانه‌اش در نزدیکی خانقاه داراشکوه به خاک سپردند. از آثارش: دیوان در ۶ هزار بیت مشتمل بر بیش از ۵۰۰۰ بیت غزل، یک‌صد و شصت رباعی و پنج قصیده که در ۱۳۴۲ش در تهران به کوشش دکتر گردهاری لال تیکو چاپ شده است، اما متأسفانه اشتباه‌های فراوان دارد؛ اخلاق عالم‌آرا*/اخلاق محسنی که آن را به نام اورنگ‌زیب در ۱۰۷۵ق آغاز کرد و در ۱۰۷۶ق در یک مقدمه و سه فن و هر فن در چند باب و فصل و یک خاتمه به‌نام اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ـ ۱۱۱۸ق) به پایان رساند؛ دبستان مذاهب در بیان حالات ملل و مذاهب که در ۱۰۶۳ق در دوازده تعلیم نوشته شده است: ۱ـ معرفت عقاید فارسیان، ۲ـ باز نمودن عقاید هندوان، ۳ـ در عقاید قرابتیان، ۴ـ عقاید یهود، ۵ـ ترسایان، ۶ـ مسلمانان، ۷ـ صادقیه، ۸ـ وحدانیه، ۹ـ روشنیان، ۱۰ـ الهیه، ۱۱ـ حکما و ۱۲ـ صوفیهٔ صفیه در سه نظر. در خاتمهٔ هر تعلیم، اصطلاحات و حکایت‌هایی از آن گروه را آورده است. این اثر را به فانی کشمیری و ذوالفقار آذر ساسانی متخلص به مؤبد نسبت داده‌اند؛ مصدرالآثار در برابر مخزن‌الاسرار نظامی که در ۱۰۶۷ق به نام شاه‌جهان تألیف شد؛ راز ونیاز/ناز ونیاز که بایستی پیش از ۱۰۸۱ق سروده شده باشد؛ مثنوی عشقی؛ مثنوی مهروماه؛ مثنوی هفت اختر؛ نجات‌المؤمنین به نثر؛ شرح عین‌العلم به نثر؛ دیباچه بر مثنوی ملا شاه؛ میخانه که ساقی‌نامه است؛ خسرو و شیرین که گویا از محسن فانی رازی باشد.

منابع: اخلاق عالم‌آرا، محسن فانی کشمیری، به تصحیح خ جاویدی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۱ش؛ ادبیات فارسی برمبنای تألیف استوری، ۶۵۶/۱ـ۶۵۷؛ برگزیده‌ای از پارسی‌سرایان کشمیر، ۴۸ـ ۵۵؛ بهارستان سخن، ۵۳۸ـ۵۳۹؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۱۱۱ـ۱۱۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۳۷/۲ـ۳۴۸؛ پیمانه، ۳۲۵ـ ۳۶۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۸۵/۵؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۷۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان

پاکستان و هند، ۲/۴۴۳ـ۴۴۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۸۶؛ تاریخ نظم و نثر، ۱/۶۵۸؛ تحایف‌الابرار، ۲۹۶؛ تذکرهٔ‌الشعرای کشمیر، ۱۴۸ـ۱۴۹؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر ۳/۱۰۴۵ـ۱۰۷۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۴۸؛ الذریعه، ۸/۴۸ـ۴۹؛ ۹/۸۰۳ـ۸۰۴؛ ۹/۱۶۷ـ۱۶۸،۲۹۷؛ ۲۵/۲۲۹؛ ریاض‌العارفین،آفتاب رای،۲/۷۱؛ صبح گلشن، ۳۰۸ـ۳۰۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۲۹، شمارهٔ ۶۴؛ عمل صالح،۳/۴۲۶ـ۴۲۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۲۳۴۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲/۱۰۰۵؛ ۴/۲۲۲۰؛ ۷/۹۰۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴/۲۸۲۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۳۱؛ کلمات‌الشعرا، ۸۵؛ مخزن‌الغرائب، ۵۰۵ـ۵۰۸؛ مرآة‌الخیال،۱۶۶ـ ۱۶۸؛ مرآة‌العالم، تاریخ اورنگ‌زیب، ۲/۶۴۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۵/۲۳۹ـ۲۴۰؛ نتایج‌الافکار،۵۴۱ـ۵۴۲؛ نشتر عشق، ۳/۱۱۲۵ـ۱۱۲۷؛ همیشه بهار، ۱۸۳ـ۱۸۵؛ محمدظفرخان، «محسن کشمیری»، هلال، جلد هفتم، شمارهٔ ۱، خرداد ۱۳۳۸، ص ۳۹؛ محمد ظفرخان، «مثنوی مصدرالآثار محسن فانی کشمیری»، همان‌جا، جلد نوزدهم، شمارهٔ ۹، دی ۱۳۵۰ش، ص۲۹؛ محمد کلیم سهسرامی، «حدیث کشمیر در شعر فارسی»، همان‌جا، جلد هجدهم، شمارهٔ ۳، تیر ماه ۱۳۴۹ش، ص۱۹، ۲۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1368-1370; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, vol II, part VI/94; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/141; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,170; *Mughals in India* ,138.

حجتی

فایز پهلواروی (fā.yez-e.pa.ho.la.vā.ra.vi)، شاه نذیرالحق فرزند سفیرالحق سفیر فرزند ظهورالحق ظهور فرزند نورالحق تپان فرزند شاه عبدالحق فرزند تاج‌العارفین شاه مجیب‌الله قادری، ۲۴ صفر ۱۲۵۹ ـ ۱۳ محرم ۱۳۲۳ق، صوفی قادری قلندری، دانشمند و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خاندانی برجسته در علم و طریقت در پهلواری شریف، روستایی حدود پانزده کیلومتری عظیم‌آباد / پتنا در استان بهار هند به دنیا آمد. نیای بزرگش شاه مجیب‌الله (ـ ۱۱۹۱ق) صوفی برجسته و بنیادگذار خانقاه مجیبیه در پهلواری است. نورالحق تپان* نیز که از پهلواروی به عظیم‌آباد رفت سجاده‌نشین خانقاه عمادیه در محلهٔ منگل تالاب عظیم‌آباد بود. سفیرالحق سفیر (۱۲۳۰ ـ ۱۲۷۷ق)، پدر فایز، و ظهورالحق ظهور (۱۱۸۴ ـ ۱۲۳۴ق) نیز صوفیانی نام‌دار بودند و به‌فارسی شعر می‌سرودند. فایز در پهلواری به‌دنیا آمد. مقدمات علوم را نزد پدرش خواند و تحصیلاتش را نزد مخدوم عالم مخدوم پهلواروی (ـ ۱۳۰۴ق) و عم خود شاه علی امیرالحق امیر (ـ محرم ۱۳۲۰ق) تکمیل کرد و به انجام رسانید و در فقه، اصول فقه، منطق و حکمت، مناظره و تفسیر به استادی رسید. در تصوف هم مرید حافظ عبدالغنی غنی پهلواری بود و از او اجازهٔ ارشاد داشت. در شعر از مخدوم پهلواری اصلاح سخن می‌گرفت. وی همروزگار سرایندگانی چون امین‌الدین احمد فردوسی متخلص به ثبات (ـ ۱۳۲۱ق)، شمس‌العلما محمدسعید حسرت (ـ ۱۳۰۴ق)، عبدالحمید پریشان عظیم‌آبادی (۱۲۴۵ ـ ۱۳۲۲ق)، محمد یحیی ابوالعلایی عظیم‌آبادی، متخلص به یحیی (۱۲۵۴ ـ ۱۳۰۲ق)، نوروزعلی‌خان یکتای لکنویی عظیم‌آبادی (ـ ۱۸۷۸م)، علی محمد شاد عظیم‌آبادی (۱۲۶۳ ـ ۱۳۴۵ق)، محمد نذیر احسن نسیم هلسوی عظیم‌آبادی (ـ ۱۳۳۷ق)، اکبر داناپوری (۱۲۶۰ ـ ۱۳۲۷ق)، صوفی منیری (۱۲۴۸ ـ ۱۳۱۸ق)، قاسم‌علی‌خان قاسم گیلانی (ز۱۲۸۲ق)، مولوی غلام امام شهید (ـ ۱۲۹۶ق) محمد شرف‌الدین شرف پهلواروی (۱۲۳۵ ـ ۱۲۸۹ق)، وصی احمد وصی پهلواروی (۱۲۳۶ ـ ۱۲۹۳ق)، احمد کبیر حیرت پهلواروی مؤلف تاریخ کملا، فضیلت حسین خادم (ح۱۲۵۶ق ـ)، شاه بدرالدین بدر پهلواروی (۱۲۶۸ ـ ۱۳۴۳ق)، مولانا حکیم علی نعمت فوز پهلواروی (ـ ۱۳۳۱ق) و مولانا شاه سلیمان حاذق پهلواروی (۱۲۷۶ ـ ۱۳۵۴ق) بود و با بسیاری از آن‌ها آشنایی و دوستی و گفت‌وگو داشت. دورهٔ فایز، روزگار افول تدریجی روشنایی چراغ زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، از آن میان در بهار بود. در مجالس مشاعره‌ای که در آن زمان در عظیم‌آباد برگزار می‌شد و غزل‌های طرحی آن در مجموعه‌هایی با عنوان عمومی گلدسته، مانند گلدستهٔ عشرتی، گلدستهٔ انجمن رحمنی (۱۲۵۹ق)، گلدستهٔ بهار (۱۸۸۳م)، گلدستهٔ گلزار ارم (۱۳۰۶ق) از شوخی از شاگردان غالب دهلوی، گلدستهٔ مشاعرهٔ داناپور (۱۸۷۹م) از نسیم داناپوری، گلدستهٔ تحفهٔ بهار (۱۸۹۷م) از حفیظ‌الدین احمد بلخی و گلدستهٔ نشاط آمده است بیشتر اردوسرایان شرکت داشتند و کمتر فارسی‌گویی به چشم می‌خورد. با این وجود، قصبهٔ پهلواری و سرایندگان آن از جمله فایز یکی از کانون‌هایی

بودند که می‌کوشیدند چراغ زبان فارسی را در شبه‌قاره هم‌چنان روشن نگه‌دارند. سروده‌های فایز در مایه‌های صوفیانه و نعت و منقبت و، به‌رغم آراستگی به برخی صنایع لفظی و معنوی، روی هم رفته ساده است و در آن‌ها تازگی و نوآفرینی کم‌تر به چشم می‌خورد: «گرمی بادهٔ سرجوش مرا سوخته است ــ لاله‌وار آتش خاموش مرا سوخته است / سرخوشی‌های خیالت به دلم آتش زد ــ حسرت آن لب می نوش مرا سوخته است / صورت سروِ چراغان همه تن سر تا پای ــ الفت سروِ چمن‌پوش مرا سوخته است / داغ شد داغ دلم لاله‌صفت از تب هجر ــ یاد آن وعده فراموش مرا سوخته است / همچو پروانه به خلوتکدهٔ راز و نیاز ــ فایز آن شمع هم‌آغوش مرا سوخته است.» دیوان فائز، شامل صد و چهل غزل، چهار رباعی، هفده قطعهٔ تاریخ، و یک مثنوی کوتاه بی‌نطقه، به‌کوشش دکتر خواجه‌افضل امام در ۱۹۶۴م / ۱۳۸۳ق در پتنا به‌چاپ رسیده است. در ابتدا و پایان این دیوان قطعاتی به‌فارسی در تاریخ چاپ دیوان از حکیم سید محمدیوسف صاحب رضوی پهلواروی، مولاتمنای عمادی فرزند فایز، شاه غفور احمد صاحب احمد رضوی داناپوری، خواجه افضل‌امام، سید شاه محمد قایم رضوی چشتی نظامی قتیل داناپوری و ابواللسان بسمل سنسهاروی گیاوی آمده است. فایز به اردو هم شعر می‌سرود. از دیگر آثارش: ۱ــ خزائن منطق به‌فارسی در منطق؛ ۲ــ مواهب‌الشفا در پزشکی؛ ۳ــ اعجازالرمل در فن رمل؛ ۴ــ حُمیات بـه‌نظم اردو در اسباب و علامات بیماری‌ها و معالجات؛ ۵ــ المیقات در اوقات نماز؛ ۶ــ التمهید فی‌القرائب والتجوید؛ ۷ــ قند پارسی.

منابع: دیوان فائز پهلواروی؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۴۸/۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۰۳؛ مرآت‌العلوم، ۸۸/۳.

برزگر

فایز دهلوی (fā.yez-e.deh.la.vi)، نواب صدرالدین محمدخان بهادر فرزند نواب زبردست‌خان فرزند ابراهیم‌خان فرزند نواب علی‌مردان‌خان فرزند گنج‌علی‌خان، ح۱۱۰۲ ــ دهلی پس از ۱۱۵۱ق، عالم و شاعر اردو و فارسی‌گوی شبه‌قاره. جدش گنج‌علی در روزگار شاه‌عباس یکم (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) خطاب خان و بابا داشت و سی سال در حکومت کرمان بود. در روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) که قندهار از دست مغولان درآمد و به‌دست شاهان صفوی افتاد، وی قلعه‌دار آن دیار شد. پس از درگذشت گنج‌علی (۱۰۳۴ق) شاه‌عباس پسرش مردان علی‌خان را خطاب پدرخان و بابای ثانی داد. پس از درگذشت شاه‌عباس وی از شاه صفی رنج‌ها دید و چون دریافت که شاه از او بسیار آزرده است، دژ قندهار را به شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) سپرد و خود به هند پناه برد. شاه‌جهان وی را به منصب شش‌هزاری و نیز حکومت کشمیر رساند و پس از مدتی لاهور را نیز به قلمرو وی افزود. علی‌مردان‌خان پس از سه سال به‌پایهٔ امیرالامرایی رسید، اما سرانجام در ۱۰۶۷ق درگذشت. ابراهیم‌خان در روزگار شاه‌جهان به‌منصب رسید. سپس رفاقت شاهزاده مرادبخش اختیار کرد. هنگامی که اورنگ‌زیب (۱۰۶۹ – ۱۱۱۸ق) به‌تخت پادشاهی برآمد، او را خلعت و منصب داد. وی در روزگار بهادرشاه یکم (۱۱۱۸ ــ ۱۱۲۴ق) به‌خطاب پدر، یعنی علی‌مردان‌خان مفتخر شد و صوبهٔ کابل یافت. تا هنگام پیری در آن سمت بود، تا آنکه به ابراهیم‌آباد سودهره (در سی کروهی لاهور) رفت، اما پس از چند ماه درگذشت. از احوال فایز آگاهی چندانی در دست نیست. تاریخ تولد و درگذشت وی نیز دانسته نیست. فایز نیز به منصب امارت و جاگیر سرفراز شد. به‌زبان‌های عربی، فارسی و اردو تسلط داشت. جامع علوم رایج روزگارش بود. در حدیث، فقه، اوراد و وظایف، مناظره و عقاید، سوانح ائمه، مجالس، طب و نباتات، هیئت و اقلیدس و انشا دست داشت. امیرالامرا صمصام‌الدوله دوران‌خان با فایز پیوند دوستی داشت. فایز با ملا ساطع کشمیری نیز دوَست بود و با آبرو، ناجی، یکرنگ، مضمون، آرزو و انجام همروزگار بود. شیخ محمدعلی حزین شعر فایز را ستوده است. فایز در شعر از ولی دکنی پیروی می‌کرد. از آثارش: رسالهٔ اعتقادالصدر در عقاید؛ طریق‌الصدر در اصول دین؛ صراط‌الصدر در عقاید و اصول دین؛ معارف‌الصدر در احادیث؛ تبصرة‌الناظرین در رؤیت باری تعالی؛ احزان‌الصدور در مصایب اهل بیت (ع) و واقعهٔ کربلا که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ 1083/peII/92 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ احیاءالقلوب در حالات و احوال پیامبر اکرم (ص)؛ رسالهٔ مناظرات در مناظرهٔ مذهبی میان فایز و صمصام‌الدوله؛ انیس‌الوزرا که خلاصهٔ اخلاق ناصری است؛ ارشادالوزرا که در پاسخ دستورالوزرای خواندمیر در حالات وزرای هند است و نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ نجم‌الصدر در علم هیئت که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ 1140phIII117 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ شهرالصدر /

تحریرالصدر در قواعد علم حساب که شرح خلاصة‌الحساب شیخ بهاءالدین عاملی است؛ رسالهٔ مالیخولیا، معروف به نبطاسیا؛ هدایة‌الصدر در علم قافیه؛ زینة‌البساطین در باغبانی و کشت و زراعت؛ تحفة‌الصدر در تشخیص امراض اسب، خر، خچر، شتر و فیل که با عنوان فرسنامه به‌همت انجمن آسیایی بنگال به‌چاپ رسیده است؛ رقعات‌الصدر که در صدوچهارده مکاتیب است. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1958-476 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ دیوان اردو که با مقدمهٔ مسعود حسن‌خان رضوی در ۱۹۴۶م در دهلی به‌چاپ رسید؛ خطبهٔ کلیات که مقدمهٔ کلیات او است در مباحث شعر و صنایع شعری و در دیوان اردوی وی چاپ شده است؛ دیوان فارسی که در ۱۱۲۷ق مرتب شده است و ۱۳۸۰۸ بیت دارد؛ کلیات فایز که فایز آن‌را در ۱۱۴۲ق گردآورد و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1958-478, 479,480 که شامل خطبهٔ کلیات و رقعات‌الصدر است در موزهٔ ملی پاکستان کراچی و نسخه‌ای دیگر به‌شمارهٔ N.M.1958-476 در همان‌جا نگه‌داری می‌شود. نسخهٔ دومی دربرگیرندهٔ قصاید، قطعات، غزلیات، رباعیات، مستزاد و چیستان، مخمسات، مربع تراکیب، ترکیبات، ترجیعات، تسمیط، مفردات، بحر طویل، مراثی، چندین مثنوی در بحرهای مثنوی مولوی، معراج‌الخیال (مثنوی نورس‌خیال، مثنوی شمع و پروانه)، شاهنامهٔ فردوسی (مثنوی مفرح‌القلوب) و سکندرنامه، خسرو و شیرین نظامی و زلالی، لیلی و مجنون نظامی و جامی و نل و دمن فیضی، حدیقهٔ سنایی و هفت پیکر نظامی، مخزن‌الاسرار نظامی و نقش بدیع غزالی، سبحة‌الابرار جامی (مثنوی بدن‌نما در تعریف یار ماه‌سیما) و بدن‌نمای مهری و بحرهای غیرمشهور، لطایف و غزلیات، غزلیات ریخته، مثنوی‌های ریخته، ملمعات و خاتمه در مواعظ و نصایح است.

منابع: تاریخ ادب اردو، جالبی، ۳۰۱/۲-۳۰۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۰۷۳/۳-۱۰۷۹؛ الذریعه، ۲۲۹/۱۹؛ سفینهٔ هندی، ۱۵۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۷/۱، ۳۰۴، ۴۳۸، ۴۷۲؛ ۳۰۶/۵، ۳۰۷؛ ۱۰۶۶/۸-۱۰۶۹، ۱۴۸۰، ۲۹۹/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۷۸/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۱۶-۵۱۸؛ مطلع انوار، ۳۱۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 161.

حجتی

فایز قلعه‌داری (fā.yez-e.qal.e.dā.ri)، مولوی نجم‌الدین فرزند سید احمد ناظم فرزند حافظ‌خان محمد گجراتی، ـ ۱۳۳۲ق، شاعر و ادیب فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم قلعه‌دار درگجرات بود و در زبان‌های فارسی و عربی و پنجابی ماهر بود و سروده‌های فارسی بسیاری داشت. از آثار فارسی وی: ۱ـ فرایض‌الاسلام (دست‌نویس کتابخانهٔ شخصی احمدحسین قلعه‌داری در گجرات) که فقه منظومی است که فایز پیش از به انجام رسانیدن آن درگذشته است؛ ۲ـ دیوان فایز (دست‌نویس کتابخانهٔ نوشاهیهٔ ساهنپال درگجرات پاکستان) که، گذشته از سروده‌های فارسی، برخی سروده‌های عربی و پنجابی فایز را نیز در بر دارد؛ ۳ـ جامع‌القواعد (دست‌نویس کتابخانهٔ احمدحسین قلعه‌داری) در دستورزبان فارسی، در برابر رسالهٔ عبدالواسع هانسوی؛ ۴ـ رساله در قافیه (دست‌نویس کتابخانهٔ عبدالکریم قریشی قلعه‌داری در قلعه‌دار)؛ ۵ـ شرح منظومه‌ای در قافیه (دست‌نویس کتابخانهٔ عبدالکریم قریشی قلعه‌داری) که شرح منثور قصیده‌ای از خود فایز در قافیه است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۷۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۳۶/۸، ۱۳۶۶؛ ۲۵۰۹/۱۳، ۲۷۲۲.

برزگر

فایض گیلانی (fā.yez.gi.lā.ni)، میرفایض، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم گیلان بود. در جوانی‌زاد بومش را ترک گفت و به هندوستان رفت و در لاهور نشیمن گزید. چنان‌که تقی اوحدی در عرفات‌العاشقین می‌نویسد: «میر فایض گیلانی، جوان اهلیست، تازه به عرصهٔ بیان قدم گذاشته و در سنهٔ ۱۰۳۵ق که از ایران به لاهور آمده بود، از آن‌جا به ملازمت آقاطاهر (= وصلی تهرانی) برادر بزرگ نواب اعتمادالدولهٔ حضرت جهانگیر پادشاه [۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق] شعری به اجمیر فرستاده بود... گویند وی در طب و بعضی فنون فی‌الجمله کوشیده و الحال در لاهور است» (کاروان هند، ۹۸۷/۲ـ۹۸۸). شفیق اورنگ‌آبادی در شام غریبان می‌نویسد که فایض در ۱۰۲۰ق به هند آمده بود. از سروده‌های فایض ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «زین مشت خود که دام دل از چشم تر گرفت ـ از پای تا سرم همه رنگ جگر گرفت.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۱۳؛ روز روشن، ۵۹۸-۵۹۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۷۲/۲؛ شام غریبان، ۲۰۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۳۳، شمارهٔ ۱۰۵؛ کاروان هند، ۹۸۷/۲-۹۸۸؛ مخزن‌الغرائب، ۴۳۱/۴؛ نگارستان سخن، ۷۲.

نوش‌آبادی

فایض نطنزی (fā.yez-e.na.tan.zi)، حسین، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر و خوش‌نویس ایرانی. از مردم نطنز بود. فایض در پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) زادگاهش را ترگ گفت و به هندوستان رفت. در آن‌جا سخنور نامی نظیری نیشابوری* او را به پسرخواندگی خود گرفت و چندی پیش از مرگش دخترش را نیز بدو داد. فایض خوش‌نویسی توانا بود و مدت‌ها از منشیان دارالانشای گجرات بود. از سروده‌های وی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌هایی از سخن او است: «به جستجوی تو هر دم ز ناامیدی دل ــ نفس نفس بنشینم، زمان زمان بدوم.» □ «به‌سان گرد فتادم بر آستانهٔ تو ــ مگر نسیم قبولم ز خاک بردارد.»

منابع: روز روشن، ۵۹۹؛ صحف ابراهیم، ۲۳۲ (شمارهٔ ۱۰۱)؛ کاروان هند، ۹۸۸/۲-۹۸۹؛ مخزن‌الغرائب، ۴۳۲/۴؛ نگارستان سخن، ۷۲؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh,

جهان‌تاب

فایق گجراتی (fā.yeq-e.go.ja.rā.ti)، قاضی سید محمد نورالدین حسین بن قاضی سید احمد حسین رضوی شیرازی، ۱۲۳۹ ــ ۱۲۸۶ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در یکی از خانواده‌های نام‌دار و پرآوازه در علم و فضل گجرات زاده شد. نیای بزرگش سید ابراهیم (ــ ۶۱۱ق) از مردم حجاز بود و از مدینه به شیراز کوچید. از آن‌جا یکی از اولادش به نام سید محمود شیرازی به سند و از آن‌جا به گجرات کوچید و فرزندان و نوادگانش در گجرات به مقامات و مناصبی رسیدند. پدران فایق در بهروچ احمدآباد (گجرات) و جاهای دیگر منصب قضا داشتند. پدر و نیای فایق قاضی بهروچ بودند و خود او نیز در این شهر منصب قضا و مقام شیخی داشت. وی مردی دانشمند و فاضل بود و به‌فارسی و اردو شعر می‌گفت. هم‌روزگار غالب دهلوی (۱۲۱۲ ــ ۱۲۸۵ق) و آشنای او بود. از آثارش: ۱ــ مخزن‌الشعرا، به‌فارسی در شرح احوال صد و یازده تن از شاعران اردوسرای گجرات، از محمدحسن احسن نجیب‌آبادی تا یعقوب‌علی‌خان یعقوب، که در ۱۲۶۸ق به انجام رسیده و نخستین بار در ۱۳۵۲ق / ۱۹۳۳م به کوشش مولوی عبدالحق چاپ شده است؛ ۲ــ طالع نجوم که آن‌را در ۱۲۷۵ق نوشته؛ ۳ــ ذکر فرمانروایان هندوستان؛ ۴ــ تذکرهٔ سادات شیرازیه که در ۱۲۸۶ق نوشته شد؛ ۵ــ انشاء اسلام‌خانی که ظاهراً همان انشاء فارسی فایق است که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ 1593 (p413) در کتابخانهٔ درگاه پیرمحمدشاه در احمدآباد گجرات نگه‌داری می‌شود. در کتابخانهٔ درگاه پیرمحمدشاه همچنین بیاضی با عنوان کلام فایق و روشن نگه‌داری می‌شود (به‌شمارهٔ ۱۵۹۶) که حاوی اشعار فارسی فایق و قاضی محمدصالح، متخلص به‌روشن، است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۳۷۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۱؛ سخنوران گجرات، ۲۱۵-۲۱۶؛ فهرست توصیفی دستنویس‌های عربی، فارسی، اردوی درگاه پیرمحمدشاه، ۱۵۳/۵، ۱۵۶؛ مخزن‌الشعرا؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۴۷/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 160; *Mughals in India*, 136; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/904, 1119.

برزگر

فایق لکنویی (fā.yeq-e.lak.nu.i)، مولوی غلام‌محمد فرزند غلام‌حسین فرزند محمد عظیم فرزند محمد شریف عبدالرشید فرزند عبدالمجید، ــ ۱۲۴۱ق، ادیب، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. تبارش به شیخ کبیرالدین ترمذی می‌رسد. یکی از نیاکانش همراه امیر تیمور گورکان به هند کوچید و در پیرامون آگره نشیمن گزید و در آن‌جا صاحب منصب شد. فرزندانش نیز در آن‌جا به‌سر می‌بردند، تا آن‌که مولوی غلام‌حسین در دورهٔ جلال‌الدین شاه‌عالم گورکانی (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق) و وزارت نواب شجاع‌الدوله بهادر رهسپار لکنو شد و در روستای امیتهی از توابع آن شهر نشیمن گزید. غلام محمد فایق نخست در دستگاه نواب قاسم‌علی‌خان بهادر قیام‌جنگ فرزند نواب سالارجنگ به کار انشا پرداخت؛ سپس در شمار منشیان وزیرالممالک فرمانروای اوده نواب سعادتعلی‌خان (۱۲۱۳ ــ ۱۲۲۹ق) درآمد و در دستگاه او پایه‌ای بلند یافت. وی از مروجان زبان فارسی در شبه‌قاره بود. به گفتهٔ مؤلف تذکرهٔ صبح گلشن «طریقهٔ درس فارسی و ترتیب کتب درسیهٔ فارسیه که الان در ملک هند رواج دارد از اختراع اوست.» از آثارش: دیوان قصاید، غزلیات و رباعی؛ مخزن‌الفواید / مخزن‌الفراید / خزینة‌الاصول / خزانة‌الاصول در دستور زبان

فارسی که دارای مقدمه‌ای در برخی اصول و قوانین زبان‌ها و دوازده باب در حروف تهجی و معانی و تبدیل آن‌ها، قوانین صرف فارسی، نحو فارسی، زیادات، محذوفات، مقدرات، پیشوند و پسوند، تشبیهات و استعارات، مبالغات، صنایع و بدایع زبان فارسی، فضیلت شعر و شاعری، ضرب‌المثل‌های فارسی، بعضی قوانین ستاره‌شناسی، اصطلاحات عام موسیقی، تاریخ و نقد و عروض و قافیه است (لکنو، ۱۸۸۴م، ۱۲۶۷ق)؛ مجمع‌الفراید / مجمع‌الفواید که باید همان مخزن‌الفواید باشد؛ انشای فایق / دستورالانشا که به‌دستور نواب قاسم‌علی‌خان بهادرجنگ بنگال (ــ پس از ۱۱۹۱ق) برای پسران آن نواب در پنج فصل نوشته است: ۱ــ در القاب و آداب که خردان به بزرگان نویسند، ۲ــ القاب و آداب که همسران به همسران نگارند، ۳ــ در القاب و آداب که بزرگان به خردان می‌نویسند، ۴ــ در ترقیم پروانجات و شقه و تمسک و فارغ‌خطی و غیره و ۵ــ در برخی خطوط ضروری و کاغذ شرعی (کانپور، ۱۲۹۳ق، ۱۸۷۱م، میرتهه، ۱۲۶۶ق)؛ مثنوی بهار معنی؛ مثنوی شکار معنی؛ رساله در قافیه (نسخهٔ خطی به‌شمارهٔ ۱۸۲ در انجمن آسیایی بنگال در مجموعهٔ کرزن)؛ منظومهٔ روضة‌الشهدا؛ فرهنگ واژه‌های دستورالانشا که متن از فایق و واژه‌نامه از نویسنده‌ای ناشناس است (نسخهٔ خطی به‌شمارهٔ ۲۱۱۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۶۰/۳، ۳۸۰، ۴۰۱؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۳۷ـ ۳۹؛ الذریعه، ۸۰۷/۹؛ ۲۲۸/۲۰؛ صبح گلشن، ۳۱۰ـ۳۱۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۵۴/۱؛ ۴۶۵۱/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۳۱/۱؛ ۳۴۲/۵ـ۳۴۴؛ ۲۴۸۴/۱۳؛ ۲۸۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۷۷/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۸۴ـ۸۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۶۱؛ مسایل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، ۱۶۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۳۴/۴؛ ۶۵۳/۵؛

Mughals in India, 316.

حجتی

فایق مدراسی (fā.yeq-e.mad.rā.si)، مولوی سید خیرالدین فرزند سید معصوم‌خان امامی، اودگیر ۱۱۸۸ ــ حیدرآباد دکن ۱۲۴۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. کتاب‌های متداول فارسی را در اودگیر نزد امیرالدین علی و کتاب‌های عربی را در مدراس نزد شاه معین‌الدین و حافظ مولوی غلام‌حسین و شیخ علاءالدین لکنویی آموخت. در سخنوری نیز از محمد باقر آگاه مدراسی اصلاح سخن گرفت. به گفتهٔ مؤلف اشارات بینش، فایق «چون از بی‌التفاتی برادرزادهٔ خود، سید کلیم‌الله‌خان بهادر مرحوم، یارای اقامت در مدراس ندید، ناگزیر رخت عزیمت به حیدرآباد کشید [۱۲۳۲ق] و در سرکار مهاراجه چندولعل بهادر [وزیر مملکت حیدرآباد دکن]، به مواجب پانصد روپیه، به‌خدمت مدرسی مأمور گشت.» وی بقیهٔ زندگی‌اش را در آن‌جا به سر برد. میران‌محی‌الدین قادری، متخلص به واقف، و مولوی سید حمیدالدین واقف از شاگردانش بودند. نسخه‌ای از رسالهٔ تشبیه و استعارهٔ فایق به‌شمارهٔ ۷۳۹ در کتابخانهٔ عمومی شرقی خدابخش در پتنا (بانکیپور) نگه‌داری می‌شود.

منابع: اشارات بینش، ۹۸ـ۱۰۰، ۱۵۰؛ شمع انجمن، ۳۷۷؛ نتایج‌الافکار، ۵۵۰ـ۵۵۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۶۵/۷؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 161.

برزگر

فتاوای جهانداری (fa.tā.vā-ye.ja.hān.dā.ri)، کتابی در روش حکومتداری و سیاست مدن از ضیاءالدین برنی* (۶۸۴ــ ز۷۵۸ق). این کتاب سلسله‌ای از پند و اندرز در باب چگونگی حکومت کردن، به سلاطین و حاکمانی است که روشی مخالف با شریعت و اسلام و دستورهای آن در پیش داشته‌اند و درواقع نصایحی است که آن‌ها را اساس سلطنت دانسته و اجرای آن دستورها را بقای سلطنت پنداشته است. مؤلف در این اثر زور و ستم سلاطین و تقسیمات طبقاتی را نکوهیده است. شخصیت اصلی کتاب وی، سلطان محمود غزنوی (ــ ۴۲۱ق) است که با مثال آوردن وی، نصایحی به دیگر سلاطین می‌دهد، از جمله به کارگیری دین‌داران و صالحان در کارهای دولتی، کوچک شمردن کافران، منع مستی، مشورت با مردم صالح و انتخاب وزیرانی دانشمند و عادل. وی سلاطین را به‌پیروی از دین و گسترش آن دعوت می‌کند تا خود الگویی مناسب برای دیگران باشند. فتاوای جهانداری درواقع، بیانگر افکار سیاسی مذهبی خودِ ضیاءالدین و نشان‌دهندهٔ محیط سیاسی سده‌های میانه، فعالیت‌های مهم گروه‌های اجتماعی و آرمان‌ها و خواسته‌های طبقهٔ حاکم است. این کتاب، کمکی مؤثر در فهم تاریخ فیروزشاهی اثر دیگر همین مؤلف است. به عقیدهٔ پروفسور حبیب، در تنظیم این اثر، قدری سستی شده است، مثلاً، برخی از وقایع تاریخی

را که مؤلف از کتاب‌هایی چون تاریخ طبری، تاریخ بیهقی و طبقات ناصری گرفته، در آن کتاب‌ها یافت نشده، اما با این وصف اثری مهم، در تاریخ ادب هند شناخته شده است. فتاوای جهانداری به‌تصحیح و مقدمهٔ بانو ای ــ سلیم‌خان به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۷۲م).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۴۵۴/۴؛ فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ۱۴۱-۱۵۵؛ فتاوای جهانداری، ضیاءالدین برنی، به‌تصحیح بانو ای. سلیم‌خان، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۲م؛

Encyclopaedia of Islam, 1036.

حجتی

فتاوی تاتارخانی ← تاتارخان

فتح‌الکتاب (fat.hol.ke.tāb)، فرهنگ واژگان فارسی به فارسی از ابوالخیر بن سعدالانصاری. مؤلف که از شاگردان الیاس بن اسرائیل‌الحسینی بود، تدوین این فرهنگ را در ۹۹۱ق و در دورهٔ پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) به‌پایان برد. او این فرهنگ را به نام فتح‌خان الهنی نوشته است. در فتح‌الکتاب به تقلید از شرف‌نامهٔ منیری و مؤیدالفضلای محمد دهلوی برای هر حرف تهجی، سه باب عربی، فارسی و ترکی تنظیم گردیده و در مواردی نیز اعراب‌گذاری شده است. اما مؤلف از آوردن شواهد شعری یا نثری خودداری ورزیده است. چون این کتاب به چاپ نرسیده، از فرهنگ‌های کمیاب به‌شمار می‌آید. نسخه‌ای دست‌نویس از این فرهنگ در نزد محمدعلی داعی‌الاسلام مؤلف فرهنگ نظام نگه‌داری می‌شد، اما او در دیباچهٔ جلد پنجم اثر خود دربارهٔ این فرهنگ توضیحاتی بیشتر نداده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۴۴/۲؛ فرهنگ نظام، ۵/ دیباچه ۱۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۲.

سپاهی

فتح‌الله جالندهری (fat.hol.lāh-e.jā.land.ha.ri)، محمد فتح‌الله‌الحسنی‌الحسینی‌الچشتی، معروف به شاه فتح‌الله، ــ ۱۱۹۹ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم جالندهر (واقع در پنجاب در کشور کنونی پاکستان) و از مشایخ گروه چشتیان بود و از اباحت سماع پشتیبانی می‌کرد. ملفوظات وی در آثاری گردآورده شده‌اند که از آن شمارند: ۱ــ فتح‌الاسرار در علم توحید؛ ۲ــ فتح‌الاخیار در اباحت سماع؛ ۳ــ فتح‌العقاید در شرح اعتقادات. وی همچنین خود فتح‌المعارف / رسالهٔ شرح کلمهٔ طیبه را در پاسخ درخواست یکی از مریدانش به‌نام شیخ‌نورالله (ــ۱۱۵۲ق) نوشت و آنرا در ۱۱۵۴ق به انجام رسانید. در نگارش این اثر، شاه فتح‌الله از احادیث نبوی، فصوص‌الحکم، مرآة‌العارفین، اصطلاحات شیخ عبدالرزاق کاشانی، تمهیدات عین‌القضات همدانی، لمعات عراقی، گنج‌الاسرار معین‌الدین سجزی، نزهة‌الارواح میرحسینی و نیز اشعار مولوی و حافظ بهره برده است. اثر دیگر او فتح‌الاذکار است (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۱۰۲۷/۳ / ۴۰۷۹) که در دیباچهٔ آن می‌گوید که پیش از این رساله‌ای در اصطلاحات و کلمات بزرگان نقشبندی نوشته بود و اینک در ۱۱۶۳ق، این یکی (یعنی فتح‌الاذکار) را در اذکار و اشغال و نیز اصطلاحات آن گروه از صوفیان نوشته است. اصطلاحات و اذکار و تعالیم نقشبندی که در این اثر شرح شده است عبارتند از یادکرد، بازگشت، نگاهداشت، وقوف قلبی، وقوف عددی، وقوف زمانی، هوش در دم، نظر بر قدم، خلوت در انجمن، سفر در وطن، ذکر در بیان لطایف و مکان، در بیان تلقین و تعلیم مرید، تعلیم لطیفهٔ سری، تعلیم لطیفهٔ خفی و اخفی، توحید وجودی و توحید شهودی، طریقهٔ تعلیم نایافت و در ذکر ولایت خمسه.

منابع: پاکستان مین فارسی اَدب، ۴۰۴/۳-۴۰۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۲۳/۳-۱۷۲۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 178.

برزگر

فتح‌الله شیرازی (fat.hol.lāh-e.ši.rā.zi)، شاه فتح‌الله، شیراز ۹۲۰ ــ کشمیر ۹۹۷ق، دانشمند دینی، ریاضی‌دان، اخترشناس، پزشک، حکیم و دولتمرد ایرانی. در زادگاهش نزد استادان برجستهٔ روزگار، مانند کمال‌الدین شیروانی، احمد کرد، جمال‌الدین محمود، و به‌ویژه میرغیاث‌الدین منصور شیرازی درس خواند و در علوم گوناگون متداول روزگار همچون حدیث، فقه، اصول، عقاید و ادب، اخترشناسی و اختربینی، ریاضیات، حکمت، پزشکی، کیمیا، حساب، طلسمات، و جز آن استادی یافت و سپس به تدریس و تربیت شاگردان روی آورد. از جمله کسانی که از محضرش در شیراز بهره بردند می‌توان از پیامی

کرمانی (ــ ۱۰۰۳ق) یاد کرد که پس از کشته شدن پدرش در کرمان (۹۶۸ق)، از آن شهر به شیراز رفت. یکی دیگر از شاگردان او غیاث‌الدین منصور افضل‌خان شیرازی، میرجمله و وکیل‌السلطنهٔ (وزیر اعظم) علی عادل‌شاه فرمانروای بیجاپور (۹۶۵ ــ ۹۸۸ق)، بود که گویند علی عادل‌شاه را برانگیخت تا با فرستادن هدایای نقدی فراوان و نیز خرج سفر برای شاه فتح‌الله، او را به دربار خود در بیجاپور دعوت کند. البته به‌روایتی نیز این ابراهیم یکم عادل‌شاه (ــ ۹۶۵ق) بود که چون آوازهٔ شاه‌فتح‌الله را شنید، وی را به بیجاپور دعوت کرد و معلمی پسرش علی را بدو سپرد و فتح‌الله تأثیر فراوان در گرویدن علی عادل‌شاه به تشیع داشته است. در برخی منابع نیز آمده که خواجه‌محمد دهدار شیرازی، متخلص به فانی، که در علوم معقول و منقول شاگرد شاه فتح‌الله بود چون به دکن رفت و نزد علی عادل‌شاه تقرب جست او را برانگیخت تا هزارهون به‌شیراز بفرستند و میرفتح‌الله را به حضور بطلبد، و بدین‌سان (دهدار) کتب درسی باقی مانده را نزد وی خواند. به هر تقدیر، شاه فتح‌الله به زودی در شمار برجسته‌ترین علمای (شیعی) درگاه علی عادل‌شاه درآمد و چندان آوازه یافت که حتی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) خواستار حضور او در جرگهٔ ملازمان خود گردید، اما عادل‌شاه از فرستادن وی امتناع کرد. پس از کشته‌شدن علی عادل‌شاه (۹۸۸ق) و در اوایل فرمانروایی ابراهیم دوم عادل‌شاه (۹۸۸ ــ ۱۰۳۷ق)، که اوضاع بیجاپور آشفته و قدرت واقعی در دست امرایی مانند اخلاص‌خان و دلاورخان حبشی بود. شاه فتح‌الله و بزرگان دیگر آن‌دیار در فشار قرار گرفتند و دلاورخان حبشی شاه فتح‌الله را به زندان انداخت یا، به گفتهٔ مؤلف تاریخ فرشته، اخلاص‌خان حبشی پس از کشتن افضل‌خان شیرازی «شاه فتح‌الله شیرازی... و جمعی دیگر از امرا و اکابر و اشراف غریبان را از بیجاپور اخراج نمود.» جلال‌الدین اکبر از فرصت استفاده کرد و فرمانی به‌طلب شاه‌فتح‌الله فرستاد (۹۹۰ق) و وی در فتحپور سیکری به‌حضور اکبر رسید (۹۹۱ق). جلال‌الدین اکبر در ۹۹۳ق وی را منصب امین‌الملکی و خطاب عضدالدوله بخشید و به راجه تودرمل که مسئول امور مالی امپراتوری گورکانیان بود بفرمود تا هدایت امور مالی و دیوانی امپراتوری را با مشورت و همکاری شاه‌فتح‌الله به انجام رساند. شاه فتح‌الله همچنین مأمور بررسی دوبارهٔ اصلاحات خواجه مظفر تربتی و تهیهٔ طرحی استادانه برای اصلاحات مالی شد. بدین‌سان، در واقع وی به مقام وزارت (مالیه) ارتقا یافت و راجه تودرمل در سمت همکار پایین‌رتبهٔ او گماشته شد. وی با بررسی تناقضات و نواقص دستگاه مالی (و مالیاتی) امپراتوری گورکانی، طرحی جامع و استادانه با بیست پیشنهاد اصلاحی تهیه کرد که به تصویب جلال‌الدین اکبر رسید. پس از مرگ صدورالصدور سلطان خواجه، شاه فتح‌الله به جای وی به منصب صدورالصدوری گماشته شد. وی که در زمرهٔ برجسته‌ترین دانشمندان و رایزنان درگاه جلال‌الدین اکبر بود و در انواع علوم متداول عقلی و نقلی دست داشت همگام با دین الهی که جلال‌الدین اکبر مدعی آوردن آن بود تقویم یا تاریخ الهی را وضع کرد. به نوشتهٔ شاهنوازخان خافی در مآثرالامرا، «در طبقات [اکبری] آورده که امیر فتح‌الله با آنکه در جمیع علوم عقلی و نقلی در ایران و هند بل در ربع مسکون قرین خود نداشت، در نیرنجات و طلسمات ماهر بود، آسیایی ساخته که خود حرکت می‌کرد و آرد می‌شد، و آیینه‌ای درست کرد که از دور و نزدیک اشکال غریبه مرئی می‌گشت، آنکه به یک چرخ دوازده بندوق پر می‌شد نیز از اختراع اوست، و مشهورست که میر با این علم و فضل در حق پادشاه [جلال‌الدین اکبر] می‌گفت که اگر در خدمت این کثرت آرای وحدت‌گزین نمی‌رسیدم، راهی به ایزدشناسی نمی‌بردم. میر در سنهٔ نه‌صد و نود و دو هلالی هجری تاریخ الهی وضع کرد. از دیر باز عرش‌آشیانی [جلال‌الدین اکبر] را اندیشهٔ آن بود که در آباد بوم هندوستان تازه سال و مهی به کار آید که تاریخ هجری با کهنگی از ناکامی آگهی می‌بخشد و آغاز آن روز شماتت اعدا و کلفت احبّاست، لیکن از انبوهی دانشوران رسمی که روایی تاریخ را ناگزیری دین پندارند پیدایی نمی‌گرفت. میر و امثال او که به آیین الهی گرویدند، این تاریخ را اساس بر نهاده، فرامین به ممالک محروسه جهت اجرای آن قلمی گشت، بنای آن بر زیج جدید گورکانی [الغ‌بیگ] گذاشته جلوس اکبر را سرآغاز برگرفتند و سال و ماه شمسی حقیقی شد، و کبیسه از میان برافتاد و نام ماه و روز فارسی به حال خود ماند.» گر چه شاهنوازخان خافی، شاه فتح‌الله را از گروندگان به دین الهی جلال‌الدین اکبر دانسته، ولی بیشتر منابع اتفاق دارند که فتح‌الله در امور دینی راسخ و عالمی شجاع بود و مانند سایر امرای شیعه هرگز با ترس زندگی نکرد و اندیشه‌ها و دیدگاه‌های خود را مخفی نگه‌نمی‌داشت و در دربار شاهی در حضور همه با دست باز نماز می‌خواند. با این همه، شاید، با توجه به این نظرات دربارهٔ شاه فتح‌الله، بتوان گفت که او عالمی آزاداندیش بود، تعصب دینی را به هیچ رو روا نمی‌داشت و

سخت پای‌بند رواداری و تساهل بود. شاه‌فتح‌الله همچنین از نگارندگان تاریخ الفی بود. در ۹۹۴ق جلال‌الدین اکبر، شاه فتح‌الله را به سفارت نزد راجه علی‌خان فرمانروای خاندیش فرستاد تا وی را به فرمانبرداری از دولت گورکانی ترغیب کند و در صورت موفقیت به دربارهای دیگر شاهان دکن برود. این مأموریت با موفقیت همراه نبود. جلال‌الدین اکبر در همان سال «میرزا عبدالرحیم خان‌خانان را حاکم گجرات ساخته و شاه‌فتح‌الله را صدر آن ولایت گردانیده روانهٔ آن طرف نموده.» در ۹۹۶ خان‌خانان و شاه‌فتح‌الله «به موجب فرمان [جلال‌الدین اکبر] از گجرات به لاهور» آمده و به حضور جلال‌الدین اکبر رسیدند. در ۹۹۷ که جلال‌الدین اکبر برای سیاحت کشمیر رهسپار آن ولایت گردید شاه فتح‌الله نیز همراه او رفت و در سرینگر بیمار شد و درگذشت. وی را نخست در خانقاه میرسیدعلی همدانی در کشمیر به خاک سپردند، ولی سپس به دستور جلال‌الدین اکبر پیکرش را در تپه‌ای برکشیده به نام تخت سلیمان در سرینگر انتقال دادند. جلال‌الدین اکبر از مرگ او بسیار اندوهگین شد، چنان‌که، به گفتهٔ ابوالفضل علامی در اکبرنامه، «... پادشاه پایه‌شناس را از گذشتن آن یادگار حکمای پیشین اندوه درگرفت، و بارها بر قدسی زبان رفت که میر وکیل و حکیم و طبیب و منجم بود، اندازهٔ سوگواری ما که تواند شناخت؟ اگر به دست فرنگ افتادی و همگی خزاین عوض خواستی به آرزوی آن سودا فراوان سود کردمی و آن گرامی گوهر را ارزان اندوختمی.» شاعرانی مانند فیضی و لطفی خوانساری در رثای او اشعاری سرودند و صرفی ساوجی هم برای تاریخ مرگ وی و حکیم ابوالفتح گیلانی که هر دو در یک سال، یعنی ۹۹۷ق، روی داد، مادهٔ تاریخی سرود: «امسال دو علامه ز عالم رفتند ــ رفتند مؤخر و مقدم رفتند ــ تا هر دو موافقت نکردند به هم ــ تاریخ نشد که: "هر دو با هم رفتند".» چنان که گفته آمد، شاه ابوالفتح از دانشی گسترده در اکثر یا همهٔ علوم متداول روزگارش، از جمله در علوم عقلی، مانند فلسفه یا حکمت، اخترشناسی، اختربینی، هندسه، رمل، حساب، طلسمات، نیرنجات و جراثقال، برخوردار بود و تواریخ همروزگارش نمونه‌هایی از برخی اختراعات و ابداعات او را یاد کرده‌اند. وی که پیش از هر چیز یک معلم و مدرس بود نوآوری‌هایی نیز در روش آموزش خردسالان و بزرگسالان کرد و، به گفتهٔ آزاد بلگرامی در مآثرالکرام، «تصانیف علمای متأخرین مثل محقق دوّانی و میرصدرالدین و میرغیاث‌الدین منصور و مرزاجان به هندوستان آورد و در حلقهٔ درس انداخت و جم غفیر از حاشیهٔ محفل امیر [فتح‌الله] استفاده کردند و از آن عهد معقولات را رواجی دیگر پیدا شد.» وی ظاهراً مؤلف آثار مهم بسیاری، مانند تکملهٔ حاشیهٔ علامهٔ دوانی بر تهذیب‌المنطق سعدالدین تفتازانی و حاشیه بر حاشیهٔ دوانی، بوده است که ظاهراً امروزه گم شده‌اند. در کتابخانهٔ دیوان هند نسخه‌ای با عنوان حاشیه علی شرح‌التجرید نگه‌داری می‌شود که به شاه‌فتح‌الله نسبت داده شده است. برخی منابع تفسیر منهج‌الصادقین / خلاصة‌المنهج ملافتح‌الله کاشانی و ترجمهٔ فتح‌الله بن فخرالدین شیرازی از قانون ابن سینا را به نادرست به شاه فتح‌الله نسبت داده‌اند. شاه فتح‌الله، گویا گه‌گاه، شعر نیز می‌سرود و این رباعی را از او نقل کرده‌اند: «می از خم معرفت چشیدن، مشکل ــ وز هستی خود بریدن، مشکل ــ تحقیق نکات اهل عرفان، آسان ــ اما به حقیقتش رسیدن، مشکل.»

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۹۷/۲؛ اکبرنامه، ۱۰-۹/۲؛ ۳۹۱/۳، ۴۰۱، ۴۵۷، ۴۶۵، ۵۵۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲-۶۰/۲، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۸، ۷۰۹، ۷۸۷، ۸۰۲؛ تاریخ فرشته، ۲۶۷-۲۶۶/۱؛ ۳۴/۲، ۴۵، ۴۷، ۵۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۵۷۱/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۶۰؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۶۱-۵۹/۳؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۲۲۷؛ طبقات اکبری، ۱۲۶/۲، ۳۶۸، ۳۹۴؛ فارسنامهٔ ناصری، ۱۱۷۵/۲؛ کاروان هند، ۱۴، ۱۱۷، ۱۷۹، ۲۸۶-۲۸۵، ۷۲۸، ۹۸۰، ۹۸۵، ۹۹۳-۹۹۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۷، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳-۱۲۰۲؛ مآثرالامرا، ۱۰۵-۱۰۰/۱؛ مطلع انوار، ۴۳۲-۴۳۰؛ منتخب‌التواریخ، ۱۴۵/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۲۵-۲۲۴/۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۲۴-۳۲۲؛ هفت اقلیم، ۲۳۵-۲۳۴/۱؛

Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 3/1053; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 178; *Mughals in India*, 142; *The Dhakhiratul Khawanin of Shaik Farid Bhakkari*, 142-144; *A Socio-Intellectual History of the Isnā 'Ashari Shi'is in India*, 1/196-211, 2/222-227.

برزگر

فتح‌جنگ تهرانی، ابراهیم‌خان ← ابراهیم‌خان فتح‌جنگ تهرانی

فتح‌چند بلگرامی (fath.čand-e.bel.ge.rā.mi)، فتح‌چند کایسته پسر

ادیت‌رای، ز ۱۱۸۱ق، دبیر، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم کایتهٔ هندوان بود و در لکنو می‌زیست. وی گویا همان لاله‌فتح‌چند برهانپوری است که با شفیق اورنگ‌آبادی آشنایی داشت و هنگامی که شفیق تذکره‌اش گل رعنا را می‌نوشت (۱۱۸۱ ــ ۱۱۸۲ق) زنده بود و، به‌گفتهٔ شفیق، اشعاری در تتبع شوکت بخاری می‌سرود. فتح‌چند، به‌خواهش کشیشی مسیحی، در ۱۱۸۰ق رساله‌ای با عنوان قصهٔ دریای گوماتی / داستان گوماتی دربارهٔ مسیر رود گومتی / گوماتی، که شهر لکنو بر کران آن نهاده است نوشته که نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.16821/6) نگه‌داری می‌شود. وی همچنین صاحب دستورالمکتوبات (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۳۷۹۳/۷۶۰/۲) است که مجموعه‌ای از نود و چهار نامه است برای راهنمایی منشیان. گفتنی است که در تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، از انشای دلگشا، نوشتهٔ منشی فتح‌چند، یاد رفته است که باید دید با دستورالمکتوبات یکی است یا اثری جداگانه است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۷، ۱۶۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۶۱/۳؛ شمع انجمن، ۴۴۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۱۷/۵، ۳۳۶، ۳۳۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۰۷؛ گل رعنا، ۱۶۴؛

Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 2/827-828; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 177.

برزگر

فتح‌علی‌خان گردیزی (fath.a.li.xān-e.gar.di.zi)، سید فتح‌علی گردیزی مشهدی، معروف به فتح‌الله و متخلص به حسینی، پسر عوض / عیوض علی پسر عثمان‌خان مشهدی حسینی تقوی رضوی، ۱۱۲۹ ــ دهلی ۱۲۲۴ق، عارف و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. نیای او عثمان‌خان از سادات گردیز در نزدیکی غزنین بود، اما به‌هند کوچید و در شمار منصب‌داران عمدهٔ دولت گورکانی هند در آمد. پسرش سید عوض‌علی‌خان، پدر فتح‌علی‌خان، نیز از امرای دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ۱۱۳۱ق) و محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) بود و مدتی بخشیگری سپاه مظفرخان بهادر را داشت. سپس در دورهٔ احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق). نایب حاکم لاهور معین‌الملک، معروف به میرمنو، بود و سرانجام در یورش احمدشاه درّانی به هند کشته شد. فتح‌علی‌خان نزد قاضی مبارک‌بن دایم گوپاموی و استادانی دیگر درس خواند. در یورش احمدشاه درانی به دهلی که در جریان آن پدر فتح‌علی کشته شد، وی نیز دو سه زخم برداشت، اما جان به در برد، گرچه بسیاری از اسباب و نقودش به غارت رفت. وی از جوانی درویشانه می‌زیست و سیر و سلوک می‌کرد. به سید صدرجهان دهلوی، از مشایخ بزرگ آن‌روزگار، دست ارادت داد و خود نیز در تصوف چندان بالید که در شمار مشایخ بزرگ عصر درآمد و گویند «همواره اوقات شریف را به صوم و صلوات و نوافل می‌گذرانید و دست بیعت به مریدان می‌داد و سالکان را تربیت می‌فرمود.» با این همه، به‌گفتهٔ مؤلف نشتر عشق، «چون مزاج حسن پرست و سوز عشق مجاز در دل داشت، لهذا به شعر عاشقانه هم سوای توحید و عرفان فکر می‌کرد.» گویند اشعار بسیاری داشت که بیشترش از میان رفت و تنها نزدیک پانزده هزار بیت از آن‌ها به‌جا مانده است. وی کمتر به اردو شعر می‌سرود، ولی در شعر اردو صاحب‌نظر بود و از این‌رو اردوسرایانی مانند مسیح‌الله‌بیگ، معروف به میرزا حاجی و متخلص به مسیح، انعام‌الله یقین و میر یوسف‌علی یوسف از او اصلاح سخن می‌گرفتند. برادر کهترش سید غالب‌علی‌خان، مشهور به میر طه و متخلص به عیان، نیز به فارسی و گه‌گاه به اردو شعر می‌سرود.

از آثارش: ۱ــ ارشادات صاحب / ارشادات گردیزی (دست‌نویس‌های انجمن ترقی اردو کراچی به‌شمارهٔ ۱ق‌ف۵۹ و ۲ق‌ف۹) که در ۱۲۰۴ق به‌دست یکی از مریدانش (یارام یا شاه‌محمد اسحاق) گردآمده و شامل ملفوظات و مکتوبات وی است؛ ۲ــ نور هدایت (نسخهٔ انجمن ترقی اردو کراچی به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۵) که آن‌را با دید اهل سنت، به‌دستور قاضی محمد مبارک گوپاموی، در جواب شبههٔ مولوی مجدالله راجگیری که در اثبات حقانیت علی (ع) بوده نگاشته است؛ ۳ــ ارشادنامه (نسخهٔ انجمن ترقی اردو کراچی به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۵) در اجازت‌نامه و طریق بیعت؛ ۴ــ شغل ادهمی (نسخهٔ انجمن ترقی اردو کراچی به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۵/۳) دربارهٔ شغل ادهمی که عبارت از مشاهده و بیرنگی است؛ ۵ــ کشف‌الاستار فی معرفت‌الاسرار (نسخه‌های انجمن ترقی اردو کراچی به‌شماره‌های ۲ق‌ف۵ و ۲ق‌ف۹) در پاسخ به پرسشی دربارهٔ وحدت وجود؛ ۶ــ مرآت‌العرفان (نسخه‌های انجمن ترقی اردو کراچی به‌شماره‌های ۲ق‌ف۵ و ۲ق‌ف۹)؛ ۷ــ معرفت‌الفقر؛ ۸ــ ابطال‌الباطل در پاسخ به خرده‌گیری‌های آرزو در تنبیه‌الغافلین از حزین لاهیجی (ــ

۱۱۸۱ق)؛ ۹ــ دیوان حسینی (نسخهٔ گنجینهٔ آذر دانشگاه لاهور به‌شمارهٔ ۱/۷۵۲۲-۳۰-o) که در ۱۱۹۲ق گردآوری شده و شامل دیباچهٔ نثری، غزلیات به ترتیب الفبایی و متفرقات است؛ ۱۰ــ تذکرهٔ ریخته گویان که در ۱۱۶۶ق نوشته (اورنگ‌آباد، ۱۳۵۲ق) و در شرح حال کوتاه نود و هشت شاعر اردوسرا به ترتیب الفبایی است. برگردان اردوی تراجم این تذکره در تین تذکری (پتنا، ۱۳۸۸ق) آمده است.

منابع: اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۱۴ـ۱۲۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۶/۳، ۳۸۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۷؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۹۵؛ حدیقة‌الشعرا، ۴۶۷/۱ـ۴۶۸؛ الذریعه، ۲۵۴/۹؛ صبح گلشن، ۱۳۷؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۹۸ـ۹۹۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲۶/۳، ۱۲۳۳، ۱۲۴۹، ۱۶۶۵، ۱۷۸۸، ۱۸۹۴، ۱۹۵۵، ۲۰۳۳؛ ۱۱۴۰/۸؛ ۱۲۰۸؛ ۷۵۵/۱۱؛ ۲۴۲۷/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۱۸، ۱۰۲۲، ۱۳۱۶، ۱۴۷۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۵۷، ۲۰۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۷۱/۳؛ مجموعهٔ نغز، ۲۰/۲؛ مطلع‌الشمس، ۴۲۹/۲؛ مکارم‌الآثار، ۷۸۶؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۶/۷؛ نشتر عشق، ۳۹۳/۲ـ۳۹۶؛ *A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Library of the King of Oudh,* 178; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,* 1/1071; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 186; *Mughals in India,* 56, 59-60; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/852.

برزگر

فتح‌محمد برهانپوری (fath.mo.ham.mad-e.bor.hān.pu.ri)، بابا / شاه فتح محمد محدّث فرزند عیسی جندالله برهانپوری فرزند رئیس‌المحدثین شیخ محمدقاسم سندی، ــ مکه ۱۰۸۰ق، دانشمند دینی، و عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. فقه و حدیث و تفسیر را از پدرش آموخت و در طریقت تصوف نیز از او خرقهٔ خلافت گرفت. آنگاه مدتی دراز در برهانپور به‌تدریس و تألیف پرداخت. سپس به حجاز رفت و حج گزارد و در آنجا نشیمن گزید. وی آثار بسیاری به‌فارسی و عربی نوشته است. از آثارش: ۱ــ ارشادالسالکین / عقاید صوفیه (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1965-210/15) به‌فارسی در وحدت وجود که به‌شاه محمد بن فضل‌الله برهانپوری (ح۹۵۲ق ــ) نیز منسوب است؛ ۲ــ فتح مثنوی به‌فارسی در شرح مثنوی معنوی (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی خیرپور به‌شمارهٔ ۲۹۱/۵۵۱ روم) که در ۱۰۷۸ق نوشته و گزارش دفترهای چهارم و پنجم و ششم مثنوی است؛ ۳ــ عوالم خمس / مراتب عوالم خمس (دست‌نویس کتابخانهٔ لیاقت مموریل در کراچی) به‌فارسی در مراتب پنجگانهٔ وجود نزد صوفیان: مقام هاهوت، لاهوت، جبروت، ملکوت، ناسوت؛ ۴ــ فتح‌العقاید به‌فارسی که در ۱۰۶۰ق نوشته (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی خیرپور به‌شمارهٔ ۲۹۷/۴فتح) در عقاید اهل سنت و جماعت، در دویست و هشتاد مسئله از قبیل معرفت‌اله و ایمان، بیان مذهب اهل سنت و جماعت، صفات الهی، اختلاف اشربه، ایمان مجمل و مفصل، دلایل عقلی و نقلی، بیان ایمان به انبیا، تصدیق قیامت، عذاب قبر، میزان و حساب، پل صراط و دوزخ، خلافت، کلمات کفر، گناه‌های بزرگ، و جز آن‌ها. خاتمهٔ کتاب در برزخ و بهشت و دوزخ، و تتمه در ذکر نار و تاریخ ختم کتاب و احوال مؤلف است؛ ۵ــ فتح‌المبین للاسماءالاربعین به‌فارسی (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1967-323/2) در گزارش و خواص نام‌های خدا؛ ۶ــ فتوح‌الاوراد به‌فارسی (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور به‌شمارهٔ ۵۳۱ــ۲۹۷ فتح) که در ۱۰۵۶ق نوشته شده و در وردها و نمازها بر شیوهٔ گروه شطاریان هند است. این اثر را شهاب‌الدین، فرزند شاه‌فتح‌محمد، به‌نام خلاصة‌الاوراد گزیده کرده است که از این گزیده دست‌نویسی در کتابخانهٔ عمومی خیرپور (به‌شمارهٔ ۲۹۷/۵ش‌هب) نگه‌داری می‌شود؛ ۷ــ مفتاح‌الصلاة در مسائل نماز که برای خواهرزاده‌اش شیخ احمدبن سلیمان نوشته (کانپور، ۱۲۶۶ق) و سید امام‌الدین علی دهلوی آن‌را به‌نظم اردو برگردانیده است؛ ۸ــ فتح‌المذاهب‌الاربعه به‌عربی در فقه؛ ۹ــ فتح‌الطریقه در سلوک؛ ۱۰ــ رساله در تحقیق نسب سیادت عبدالقادر جیلانی؛ ۱۱ــ رساله در اثبات قول «قدمی هذه علی رقبة کل ولی‌الله»؛ ۱۲ــ رسالهٔ تحقیق وحدت‌الوجود که شاید همان ارشادالسالکین باشد.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۴۰؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۴؛ تصوّف برّصغیر مین، ۴۶/۲، ۷۰، ۱۳۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۴۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۵۱/۲، ۹۳۹؛ ۱۲۳۶/۳، ۱۲۴۳، ۱۴۳۰، ۱۶۴۱، ۱۷۰۶، ۱۷۲۵، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷؛ ۷۵/۱۴؛ فهرست

نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مولانا آزاد حمیدیه بهوپال، ۵۲، ۵۷؛ نزهة‌الخواطر، ۳۱۴/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 177.

برزگر

فتح‌نامهٔ ابدالی (fath.nā.me-ye.ab.dā.li)، منظومه‌ای به فارسی در قالب مثنوی از شاه‌حسام‌الله. در این مثنوی که سراینده آن‌را در ۱۱۶۱ق به‌پایان برده، ماجرای نخستین لشکرکشی احمدشاه درانی (۱۱۶۰ ــ ۱۱۸۶ق) به هند به نظم کشیده شده است. عبدالحی حبیبی در راهنمای تاریخ افغانستان، به‌نقل از فهرست بلوشه (۳ــ۱۹۴۳) می‌نویسد که نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود.

منابع: حماسه‌سرایی در ایران، ۳۷۴؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۰۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۰۴/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 242; *Mughals in india,* 190; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/395.

جهان‌تاب

فتح‌نامهٔ سند، نوشته علی بن حامد کوفی ← چچ‌نامه

فتح‌نامهٔ صفدری (fath.nā.me-ye.saf.da.ri)، منظومه‌ای حماسی در قالب مثنوی از سراینده‌ای ناشناس در سدهٔ دوازدهم هجری. در این مثنوی که سراینده آن‌را در ۱۱۵۵ق به‌پایان برده و به نام صفدرجنگ بهادر (۱۱۵۲ ــ ۱۱۶۷ق)، از سرداران بنام محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) گفته است، ماجرای پیکارهای محمدشاه با برخی امیران و مهاراجه‌های هند، پس از بازگشت نادرشاه (۱۱۰۰ ــ ۱۱۶۰ق) از هند، در آن سرزمین و نبردهای سعادت‌خان و صفدرجنگ با مرهته‌ها است.

منابع: حماسه‌سرایی در ایران، ۳۷۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۰۶/۲؛

Mughals in India, 428; *Persian Literature,* C.A.Storey, 615.

جهان‌تاب

فتحی (fat.hi)، ابوالفتح فتح‌الله فرزند مصطفی، ز۱۰۶۷ق، اخترشناس فارسی‌نویس شبه‌قاره. در استان بهار هندوستان می‌زیست و مؤلف اثری در اخترشناسی و اختربینی به نام سبع سماوات به‌فارسی است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۹۶۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 177; *Mughals in India,* 536; *Persian Literature,* C.A.Storey, 2/91.

برزگر

فتوت اورنگ‌آبادی (fo.tov.vat-e.aw.rang.ā.bā.di)، خواجه عنایت‌الله فرزند خواجه عبدالرحمان، اورنگ‌آباد ۱۱۲۳ق ــ اوایل سدهٔ دوازده هجری، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش خواجه عبدالرحمان، معروف به نواب لشکرجنگ (ــ ۱۱۶۰ق)، از ملازمان حکومت آصفیه بود. برادرش خواجه ابوالبرکات‌خان عشرت بود. فتوت، علوم فارسی، عربی و اردو را از علمای اورنگ‌آباد فراگرفت. در شعر و سخن شاگرد سراج‌الدین اورنگ‌آبادی بود. به اردو و فارسی شعر می‌سرود. نمونه‌ای از اشعارش در گل عجائب آمده است. او تذکره‌ای به نام تذکرهٔ فتوت / ریاض حسنی* به‌فارسی نوشته است که زندگینامهٔ یک‌صد و هشتاد و پنج شاعر اردوسرا است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۳۴ - ۱۳۷؛ گل عجائب، ۱۲۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۰/۳؛ محبوب‌الزمن، ۹۰۹/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 185.

امیرهدائی

فتوت کشمیری (fo.tov.vat-e.kaš.mi.ri)، حبیب‌الله، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از بزرگان کشمیر بود. بعدها زادگاهش را ترک گفت و به دهلی رفت. مدت‌ها در رفاقت نواب غازی‌الدین فیروزجنگ* (۱۰۹۸ــ۱۱۲۲ق) روزگار به سر برد. از سروده‌های فتوت ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. این رباعی از او است: «از بزم نگار تا نمیرم نروم ــ زآن‌جا من زار تا نمیرم نروم / من با دل خویش عهد بستم که چو شمع ــ از محفل یار تا نمیرم نروم.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۱۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۰۸۲/۳؛ روز روشن، ۶۰۳؛ سفینهٔ هندی، ۱۵۶.

جهان‌تاب

فتوت کشمیری (fo.tov.vat-e.kaš.mi.ri)، فتوت‌حسین‌خان، سدهٔ

دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم کشمیر بود و در روزگار محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) سال‌ها در شاه‌جهان‌آباد روزگار به سر می‌برد. فتوت در قالب‌های گوناگون، مانند قصیده، غزل، رباعی و مستزاد شعر می‌سرود، اما تنها ابیاتی چند از سروده‌های وی در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «تو، چون جا در دل ویران کنی، ویران نمی‌ماند ــ که در زندان، چو یوسف پا نهد، زندان نمی‌ماند.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۰۸۱/۳؛ روز روشن، ۶۰۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۷۴/۲.

جهان‌تاب

فتوت لاهوری (fo.tov.vat-e.lā.hu.ri)، میرزا ابوتراب، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم خواف بودند. در سدهٔ یازدهم هجری پدربزرگ فتوت از زادگاهش به هندوستان کوچید و به ملازمان شاهزاده داراشکوه (ــ ۱۰۶۹ق) پیوست. زادگاه فتوت، لاهور و پیشه‌اش سپاهیگری بود. او در یکی از یورش‌های احمدشاه درانی (۱۱۶۰ـ ۱۱۸۶ق) به لاهور کشته آمد. فتوت در سخنوری از شاگردان میر محمد علی رایج و شاعری متفنن بوده است. از سروده‌های وی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «قدش به صحن باغ چو گرم شتاب شد ــ بر سیخ سرو فاخته کوکو کباب شد.»

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۷۱؛ الذریعه، ۸۰۸/۹؛ روز روشن، ۶۰۳؛ صبح گلشن، ۳۱۲؛ مردم دیده، ۱۷۹.

نوش‌آبادی

فتوحات عالم‌گیری، از ایسرداس ← ایسرداس

فخرالدین اورنگ‌آبادی (fax.rod.din-e.aw.rang.ā.bā.di)، مولانا شاه‌محمد فخرالدین دهلوی، معروف به فخرجهان و محب‌النبی، فرزند نظام‌الدین صدیقی شهابی، اورنگ‌آباد ۱۱۲۶ ــ ۱۱۹۹ق، عارف چشتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. مادرش از اخلاف خاندان سید محمد بنده‌نواز گیسودراز بود. فخرالدین نزد پدر خود نظام‌الدین اورنگ‌آبادی درس خواند و در طریقت نیز بدو دست ارادت داد و خلیفهٔ وی شد. پس از مرگ پدر (۱۱۴۲ق) سه سالی را یکسره به مطالعات دینی و ادبی پرداخت و آن‌گاه هشت سالی را به ریاضت‌کشی و مراقبه و مکاشفه گذراند. سپس به سپاه نواب نظام‌الدوله ناصرجنگ پسر نظام‌الملک آصف‌جاه پیوست، اما در سپاهیگری نیز بیشتر وقتش به نیایش و ریاضت می‌گذشت. پس از چند سال از سپاهیگری کناره گرفت و به خانقاه خود در اورنگ‌آباد بازگشت. در ۱۱۶۵ق به دهلی رفت و در آن‌جا به تدریس سرگرم شد. دیری نگذشت که آوازهٔ او در تدریس شاگردان بسیاری را به سوی او کشاند. پس از حدود شش‌ماه، با یکی از مریدان خود به نام خواجه نورمحمد پیاده رهسپار زیارت بقعهٔ بابافرید گنج‌شکر در پاک‌پتن (اجودهن) شد و در راه مدتی در سونی‌پت، پانی‌پت و لاهور برای زیارت مشاهد و دیدار مشایخ رحل اقامت افکند. در بازگشت به دهلی، تدریس در مدرسهٔ خود را از سر گرفت و خانقاهی در کنار مدرسه ساخت. شاه عالم گورکانی (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) و بسیاری از شاهزادگان و امرای برجستهٔ دولت گورکانیان، به‌ویژه عمادالملک غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ، متخلص به نظام (ــ ۱۲۱۵ق)، پسر غازی‌الدین‌خان دوم پسر نظام‌الملک آصف‌جاه، از جملهٔ مریدانش بودند. به‌رغم مخالفت فزایندهٔ سنیان متعصب، در خانقاه خود مجالس سماع برپا می‌کرد. وی صوفیان را، بسته به مراحلی که در وجد و مستی صوفیانه از سر می‌گذراندند به سه دسته تقسیم می‌کرد: (یک) آنان که قوهٔ داوری (نیک و بد) و اختیار نفس هر دو را از دست می‌دهند، (دو) آنان که هر دو را حفظ می‌کنند، (سه) آنان که قوهٔ داوری را حفظ می‌کنند، ولی اختیار نفس را از دست می‌دهند و این از نظر فخرالدین بهترین حالت بود. وی هوادار پرشور وحدت وجود بود و معتقد بود کسانی را که اصول وحدت وجود را نادیده می‌گیرند نباید صوفی نامید. پس از مرگ فخرالدین، پسرش شیخ غلام قطب‌الدین (ــ ۱۲۳۳ق) به‌جای او بر مسند ارشاد نشست. زندگینامه و کرامات و مناقب فخرالدین را مریدش عمادالملک غازی‌الدین‌خان نظام حیدرآبادی در دو اثرش، مثنوی فخریهٔ نظام (دهلی، ۱۳۱۵ق / ۱۸۹۷م) و مناقب فخریه، آورده است. شاه فخرالدین به فارسی شعر هم می‌سرود و اشعاری از او در برخی تذکره‌ها آمده است. از آثارش: ۱ــ عین‌الیقین در سلوک؛ ۲ــ رسالهٔ مرجئه در شرح غنیة‌الطالبین شیخ عبدالقادر گیلانی؛ ۳ــ فخرالحسن در رد نظر شاه‌ولی‌الله دهلوی (ــ ۱۱۷۶ق) دایر بر این که زنجیرهٔ چشتیان به امام علی (ع) پیوند ندارد، زیرا حسن بصری (۲۱ ــ ۱۱۱ق) سنش اقتضا

نداشته که خلافت روحانی را از آن حضرت دریابد و دیدار آن دو در تاریخ تأیید نشده است. اصل فخرالحسن به‌عربی است، اما یکی از مریدان فخرالدین به نام کلیم‌الدین صبغت‌الله آن‌را به‌فارسی برگردانیده است؛ ۴ـ مکتوبات فخرجهان / رقعات مرشدی که مجموعهٔ نامه‌های او است؛ ۵ـ نظام‌العقاید (بریلی، ۱۲۸۷ق) در عقاید اهل سنت با دید صوفیانه و سبکی بسیار ساده و دلکش. ترجمهٔ اردوی این اثر از مترجمی ناشناس در ۱۳۸۶ق در پاک‌پتن چاپ شده است؛ ۶ـ فخرالطالبین (دهلی، ۱۳۱۵ق) که مجموعه‌ای از ملفوظات فخرالدین، گردآوردهٔ مریدش سید نورالدین حسین‌خان فخری، است. ترجمهٔ اردوی آن از میر نذرعلی درد کاکوروی در کراچی چاپ شده است.

منابع: احوال و افکار و آثار عمادالملک غازی‌الدین نظام، ۳۱۵-۳۲۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۱۰/۳؛ تاریخ مشایخ چشت، ۴۶۰-۵۲۹؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۴۳-۴۴، ۱۰۱؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۹۸/۱-۵۰۵؛ روز روشن، ۶۰۵-۶۰۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۶۷/۳، ۱۴۳۴، ۱۴۷۲، ۱۷۱۳، ۱۷۱۷، ۱۷۳۲، ۱۷۳۳، ۱۹۹۸، ۲۰۶۹؛ ۲۴۵۳/۴؛ ۱۱۳۹/۸، ۱۲۴۷؛ ۹۸۵/۱۱، ۹۸۶، ۹۸۸، ۹۹۷؛ مردم دیده، ۱۷۹-۱۸۱؛ نزهة‌الخواطر، ۲۲۰/۶-۲۲۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 168-169; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1030, 1038.

برزگر

فخرالدین بریلوی (fax.rod.din-e.be.ri.la.vi)، فخرالدین حسنی، متخلص به فخر، میر و خیالی، فرزند عبدالعلی فرزند علی‌محمد، تکیهٔ شاه علم‌الله حسنی در شهر رای بریلی ۱۲۵۶ ـ همان‌جا ۱۳۲۶ق، دانشمند دینی، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در زادگاهش پرورش یافت و قرائت قرآن و نوشتن و حساب را فراگرفت و چندی فارسی خواند. سپس همراه پدر و مادرش به ناگود که پدرش در آن‌جا پیشهٔ تحصیل‌داری (گردآوری مالیات) داشت، رفت. مدتی را در ناگود گذراند و مقدمات علوم را نزد پدرش و مولوی علی‌بخش جائسی و مولوی طه بن زین نصیرآبادی (ـ ۱۲۷۴ق) و کتاب‌های پزشکی را نزد حکیم احمدجان بن ابوجان دهلوی (ـ ۱۲۸۷ق) آموخت. پس از مرگ پدر (۱۲۶۹ق) به زادگاهش بازگشت و مدتی را در ملازمت نیای مادری‌اش سید محمدظاهر به سر برد و از او کسب دانش کرد. در ۱۲۸۳ق برای ادامهٔ تحصیل به لکنو رفت و علوم عالی دینی و پزشکی و ادبی را نزد استادانی چون مولانا محمدنعیم فرنگی محلی، حکیم محمد یعقوب لکنویی (ـ ۱۲۸۶ق)، منشی امیرالله لکنویی، متخلص به تسلیم (ـ ۱۳۲۹ق) فراگرفت و به رای‌بریلی بازگشت و در تصوف به خواجه احمدبن‌یاسین نصیرآبادی (ـ ۱۲۸۹ق) دست ارادت داد. برای گذران زندگی به شهرهایی مانند اودیپور، حیدرآباد و بهوپال و طوک سفر کرد و از جمله هشت سال در حیدرآباد نشیمن گزید. در اواخر زندگی به زادگاهش بازگشت. عبدالحی حسنی مؤلف نزهة‌الخواطر پسر او است. مهم‌ترین کتاب وی مهر جهانتاب به فارسی در دو جلد است که سی سال، از ۱۲۸۸ تا ۱۳۱۸ق، برای تألیف آن رنج برد. جلد یکم این کتاب عظیم در سه دفتر بدین ترتیب است: ۱ـ سی و دو گفتار در بیان سی و دو دانش: اصول دین، تفسیر، حدیث، اصول فقه، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، خط، قرائت، تصوف، فرایض، منطق، هیئت، هندسه، طب، تشریح، عروض و قافیه، انفاس، تعبیر خواب، موسیقی، فراست، تکسیر، جفر، نجوم، احکام، آثار، احاجی، آثار علویه و سفلیه، احتساب و احوال و روات حدیث، ۲ـ در اخبار و احوال انبیا، خلفا، امامان دوازده‌گانه، عشرهٔ مبشره، عموم صحابه، تابعان، اتباع تابعان، مجتهدان، قراء سبعه، محدثان، فقها، علما، صلحا و اولیای مسلمان تا زمان مؤلف، ۳ـ در احوال حکما و اطبا و شعرای عربی و فارسی و هندی‌زبان، نثرنویسان انگلیسی، واژه‌شناسی زبان‌های سنسکریت، تلنگی، کنری، مرهتی، پشتو، اریا، حبشی، ترکی، سندی و معرفی برخی خط‌های رایج. جلد دوم کتاب که ظاهراً تنها در یک دفتر است در تاریخ و جغرافیای قارهٔ آسیا و شرح حال پادشاهان این قاره است که شش‌صد صفحه از آن به تاریخ ایران اختصاص دارد. از مهر جهانتاب تنها یک نسخهٔ خطی و آن هم در کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو نگه‌داری می‌شود. فخرالدین بریلوی، به‌جز مهر جهانتاب، کتاب‌های دیگری هم به‌زبان‌های فارسی و اردو و عربی داشته که برخی به چاپ رسیده یا به‌صورت خطی به جا مانده‌اند و برخی نیز از میان رفته‌اند. از آثارش: سیرة‌السادات به‌فارسی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو نگه‌داری می‌شود؛ سیرت علمیه به‌فارسی در شرح احوال سید علم‌الله حسنی؛ ترجمهٔ سبیل‌النجات در ادعیه و اذکار؛ مجربات خیالی در طب؛ مسدس خیالی در جواب مسدس حالی؛ نثر خیالی به‌فارسی در انشا (آگره، ۱۳۰۰ق)؛ منجیات خیالی؛ دیوان‌های فارسی و اردو؛ آئینهٔ خیالی؛ بهار تسلیم؛ ترجمهٔ الانصاف

فی بیان سبب‌الاختلاف شاه‌ولی‌الله دهلوی؛ حواشی شرح وقایه؛ ماه و خورشید؛ مجمع‌البحرین؛ نگارخانهٔ چین؛ واردات خیالی.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو، ۸۰۴/۲-۸۰۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۳۱۳/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۸۴/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۳۵۴/۸-۳۵۸؛ رئیس نعمانی، «دایرة‌المعارفی به نام مهر جهانتاب»، تحقیقات اسلامی، سال پنجم، شمارهٔ ۱ و ۲، ۱۴۶-۱۴۸.

برزگر

فخرالدین‌خان، شمس‌الامرا بهادر امیرکبیر ← محمد فخرالدین‌خان

فخرالدین دهلوی (fax.rod.din-e.deh.la.vi)، شیخ حافظ محمد پسر شیخ محب‌الله پسر شیخ نورالله پسر شیخ نورالحق پسر شیخ عبدالحق محدث دهلوی، سدهٔ دوازدهم هجری، دانشمند دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکان وی، به‌ویژه شیخ عبدالحق (ـ ۱۰۵۲ق) و شیخ نورالحق (ـ ۱۰۷۳ق)، همگی از صوفیان و علمای برجستهٔ روزگار خود بودند. وی نیز دانشمندی برجسته، به‌ویژه در فقه و حدیث، بود و به تدریس و تألیف روزگار می‌گذراند. از آثارش: ۱ـ شرح صحیح مسلم به‌فارسی. این شرح در اصل نوشتهٔ شیخ محب‌الله، پدر شیخ فخرالدین، بوده که فخرالدین آن‌را ویراسته و بسط داده است؛ ۲ـ شرح حصن حصین؛ ۳ـ ترجمه و شرح فارسی عین‌العلم. کتاب عربی عین‌العلم، که برخی آن‌را تألیف محمد بن عثمان بن عمر بلخی (ـ ۸۳۰ق) دانسته‌اند و برخی دیگر تألیفش را به عبدالله بن عبدالرحمان مدنی نسبت داده‌اند، خلاصهٔ احیاءالعلوم‌الدین غزالی است. از این اثر شیخ فخرالدین نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۳۵۱۱) و کالج اسلامیه دانشگاه پیشاور (به‌شمارهٔ ۹۴۳)، نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۱۵/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۹۱/۴-۲۳۹۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۲۳۹/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۲۲۰/۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 168; *A History of Sufism in India*, 16-17, 97.

برزگر

فخرالدین رازی (fax.rod.din-e.rā.zi)، فرزند مولوی فلک‌شیر، گندایانواله (ساهیوال) ۱۹۵۷م ـ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه اسلامیهٔ بهاولپور دانشنامهٔ فوق‌لیسانس در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. در زبان‌های اردو، فارسی، عربی، پنجابی و انگلیسی مهارت دارد. در دانشکدهٔ دولتی عارف واله ساهیوال به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است. کتاب وی اثرات زبان فارسی به‌زبان‌های پنجابی و سرائیکی نام دارد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۹۰؛ گنج شایگان، ۱۰۵؛ گنجینهٔ دانش، ۱۵۰-۱۵۱.

رسولی

فخرالدین زرادی دهلوی (fax.rod.din-e.zar.rā.di.ye. deh.la.vi)، ـ ۷۴۸ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در سامانه از نواحی پنجاب زاده شد. در روزگار سلاطین خلجی (۶۸۹ـ ۷۲۰ق) می‌زیست. در دهلی نزد فخرالدین هانسوی به تحصیل علوم دینی پرداخت. زرادی ادیبی خوش‌طبع و فصیح زبان و در علوم ظاهری و باطنی از برزگان روزگار خود بود. پس از چندی به غیاثپور رفت و مرید شیخ‌نظام‌الدین اولیا (ـ ۷۲۵ق) شد و بعد از درگذشت مرادش به فیروزآباد دهلی کوچید. هنگامی که محمد دوم تغلق شاه پادشاه دهلی (۷۲۵ـ ۷۵۲ق)، مردم دهلی را به دیوگر فرستاد وی نیز به آن‌جا کوچید و سپس به زیارت کعبه و از آن‌جا به بغداد رفت و در علم حدیث با علما و دانشمندان آن دیار مباحثه کرد، اما در بازگشت به وطن در دریا غرق گشت. سراج‌الدین عثمان اودی، رکن‌الدین، صورالدین اندرپتی، محمد فرزند مبارک کرمانی از جمله کسانی بودند که از وی اجازهٔ حدیث گرفتند. از آثارش: ۱ـ الخمسین در کلام؛ ۲ـ اصول‌السماع که ترجمهٔ فارسی آن که به دست ظهیرالدین فرید ریاض علی فاطمی دهلوی انجام گرفته، در دست است؛ ۳ـ کشف‌القناع عن وجوه‌السماع در اباحت سماع که در دهلی به چاپ رسیده است؛ ۴ـ عثمانیه / زرادی به فارسی در دستور زبان که فخرالدین آن‌را به نام شاگرد خود سراج‌الدین عثمان نوشت. بعدها این اثر از کتب درسی مدارس شبه‌قاره شد. عثمانیه نخست در ۱۲۷۱ق در دهلی و پس از آن چندین بار در لاهور به چاپ رسیده است.

منابع: اخبارالاخیار، ۹۷؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۶۰؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۵۰۷-۵۱۰؛ خزینة‌الاصفیا، ۳۵۱؛ فهرست کتابهای

چاپی فارسی، ۲/۲۷۶۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۲۷۸؛ ۱۳/۲۴۶۱، ۲۵۵۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش، ۳/۱۱۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان، ۱۶۳، ۳۶۰؛ معجم‌المؤلفین، ۸/۵۵؛ مؤلفین کتابهای چاپی فارسی و عربی، ۴/۷۸۷؛ نزهة‌الخواطر، ۲/۱۰۰ـ۱۰۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 636.

فتح‌نیا طبری

فخرالدین لکنویی (fax.rod.din-e.lak.nu.i)، فخرالدین احمدخان، معروف به میرزا جعفر، فرزند محسن‌الزمان فرزند فخرالدین فرزند زین‌الدین عالمگیری، ــ ۱۲۳۰ق / ۱۸۱۵م، عالم و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در زادگاهش لکنو پرورش یافت. صرف و نحو را نزد ثناءالله شاگرد ملاحسن و حکمت را نزد ملا مبین فراگرفت. در ریاضی از شاگردان تفضل حسین‌خان بود و از محضر دلدارعلی لکنویی (ــ ۱۲۳۵ق)نیز بهره برد. فخرالدین در هندسه، ریاضی، حساب و نجوم بلندآوازه بود و در فقه، اصول، ادبیات عرب و فارسی و خوش‌نویسی نیز مهارت داشت. وی در روزگار تفضل‌حسین‌خان عهده‌دار منصب بخشیگری بود. از آثارش: حیدریه / آصفیه؛ حاشیهٔ تحریر اقلیدس؛ حاشیهٔ مجسطی؛ رسالهٔ آصفیه که مؤلف در آن اخبار ائمه(ع) و سخنان فقها را گردآوری کرده است؛ الواح‌الجواهر افلاطون که در ۱۳۰۵ق در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ تحفهٔ آصفیه / حیدریه در خواص برخی حیوانات در چهارباب که مؤلف آن را در روزگار آصف‌الدوله نواب اوده (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق) برای نواب سرفرازالدوله حسن رضاخان بهادرظفرجنگ تألیف کرده است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱/۶۷ در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد در لکنو نگه‌داری می‌شود.

منابع: امامیهٔ مصنفین، ۱/۳۸۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۵۱۴؛ مطلع انوار، ۴۳۴؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۳۷۸؛ علی صدرایی خویی، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمود لکهنو»، میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، ۴۶۷.

فتح‌نیا طبری

فخرالدین مبارک‌شاه (fax.rod.din.mo.bā.rak.šāh)، ــ ۷۴۱ق، پادشاه بنگال. از سلاح‌داران ملک بیدار خلجی / قدرخان بود که به نیابت از طرف پادشاه دهلی بر سرزمین بنگاله فرمانروایی می‌کرد. اما فخرالدین که سودای ریاست و حکومت در سرداشت بر خداوندگار خود بشورید و پس از آن‌که او را بکشت بر سرزمین‌های بنگاله فرمانروا شد. با این که در مدت صد و پنجاه سال، یعنی از دورهٔ پادشاهی سلطان قطب‌الدین ایبک (ــ ۶۰۷ق) تا پادشاهی سلطان غیاث‌الدین تغلق / تغلق‌شاه یکم (۷۲۰ ــ ۷۲۵ق) همواره فرمانروایان سرزمین‌های بنگاله را پادشاهان دهلی برمی‌گزیدند و خطبه و سکهٔ پادشاهان دهلی در این سرزمین جاری بود، اما فخرالدین با آگاهی از گرفتاری‌های سلطان محمد (۷۲۵ ــ ۷۵۲ق) پادشاه دهلی در ادارهٔ کشور به فرمانبرداری از وی گردن ننهاد و در لکنوتی بر تخت شاهی نشست. با ناتوان ماندن سلطان‌محمد در لشکرکشی به بنگاله و کارزار با فخرالدین، این سرزمین از قلمرو پادشاهان دهلی جدا گردید و فخرالدین نیز نخستین پادشاهی بود که به نام خود در سرزمین‌های بنگاله خطبهٔ سلطنت خواند. فخرالدین پس از جلوس بر تخت شاهی غلام خود، مخلص‌خان را با لشکری آراسته به تسخیر سرزمین‌های پیرامون بنگال فرستاد. اما لشکری به فرماندهی ملک‌علی مبارک، عارض لشکر قدرخان به کارزار با لشکر مخلص‌خان آمد. در این کارزار لشکر مخلص‌خان شکسته شد و او نیز خود کشته آمد. پس از این نبرد، سلطان فخرالدین که به نوشتهٔ ریاض‌السلاطین «نودولت بود و از امرای خود نیز اطمینان خاطر نداشت» از کارزار با دشمن روی گرداند. علی‌مبارک نیز از این فرصت سود جست و پس از آن که به گردآوری سپاه پرداخت، خود را سلطان علاءالدین خواند و در ۷۴۱ق برای جنگ با سلطان فخرالدین لشکر کشید. در این پیکار لشکریان فخرالدین شکسته شدند و او خود به اسارت دشمن درآمد. علاءالدین نیز به خون‌خواهی قدرخان او را بکشت. دورهٔ پادشاهی فخرالدین دو سال و پنج ماه بوده است.

منابع: تاریخ فرشته، ۱۳۷؛ ترکتازان هند، ۱/۴۲۶؛ ریاض‌السلاطین، ۹۲؛ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ۲/۴۲۴؛ طبقات اکبری، ۵۲۲؛
Corpus of the Arabic and Persian inscriptions of Bengal; 9, 77, 79, 91, 174.

جهان‌تاب

فخرالطالبین ← فخری

فخر داعی (faxr-e.dā.i)، محمدتقی گیلانی، ملقب به فخرالمحققین، روستای تیمجان رانکوه گیلان ۱۲۹۷ق /

ح۱۲۸۵ش، تهران ۱۳۴۳ش، ادیب و مترجم ایرانی. از مردم گیلان بود و همان‌جا نیز برآمد. محمدتقی نخست در زادبومش درس خواند. در جوانی به تهران کوچید و سالیانی چند در این شهر به فراگیری درس‌های دینی، حکمت و فلسفه پرداخت. او پس از فراگیری مقدمات علوم در خدمت استادانی چون شیخ محمد طالقانی، آقا میرزا مسیح سمنانی و فاضل تفرشی، برای تکمیل درس‌هایش به عراق رفت و در نجف نزد استادانی چون ملا عبدالله مازندرانی (ـ ۱۳۲۶ق) و آخوند محمدکاظم خراسانی (ـ ۱۳۲۹ق) دو تن از آزادی‌خواهان بنام جهان اسلام، درس خواند و از ایشان اجازهٔ اجتهاد گرفت. در پی گسترش جنبش مشروطه‌خواهی در ایران محمدتقی نیز به‌درخواست آخوند خراسانی به جرگهٔ آزادی‌خواهان ایرانی مقیم عراق پیوست. چندی بعد و در ح۱۲۸۴ش، به‌دستور آخوند خراسانی، مأموریت یافت تا به کارهای مسلمانان بمبئی و ارشاد آنان بپردازد. از این‌رو بی‌درنگ بدان‌جا رفت و با ادارهٔ انجمن دعوةالاسلام / دعوةالحق در سروسامان دادن به امور مسلمانان آن سامان کوشید. محمدتقی پانزده سال در هندوستان ماند. او در آن‌جا نخست زبان‌های انگلیسی و اردو را فراگرفت. پس از آن، چهار سال در کالج ایندور و جامعهٔ علیگر به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی، عربی، فلسفه و حکمت پرداخت. محمدتقی در پی سرپرستی امور مسلمانان به داعی‌الاسلام و سپس در دورهٔ تدریس و پژوهش به فخرالمحققین ملقب گردید. او در سال‌های اقامت خود در شبه‌قاره، از جاهای گوناگون این سرزمین دیدار کرد و با تنی چند از بزرگان دانش و ادب آن‌جا دوستی نزدیک یافت. از جملهٔ این دوستان می‌توان از ادب‌پژوه بلندآوازه شبلی نعمانی نام برد. محمدتقی پس از پایان جنگ جهانی یکم به ایران بازگشت و در وزارت معارف و علوم و صنایع مستظرفه به کار پرداخت. وی همچنین نخستین رئیس ادارهٔ معارف استان خوزستان بوده است. محمدتقی سی سال در کارهای دولتی بود و به‌پاس سال‌ها خدمات ارزنده‌اش از انجمن سلطنتی آسیایی لندن نشان سرپرسی سایکس و از وزارت فرهنگ وقت ایران نشان دانش گرفت. وی همچنین در وزارت مولانا ابواکلام آزاد چند تقدیرنامه از دولت هند دریافت کرد. فخر داعی زبان‌های انگلیسی، فرانسه، عربی و اردو را نیک می‌دانست و چندین اثر از این زبان‌ها به‌فارسی برگردانیده است. او در هشتاد و پنج سالگی در تهران درگذشت. پیکرش را در قم کنار آرامگاه میرزا یوسف مستوفی‌الممالک به‌خاک سپردند. مادهٔ تاریخ مرگ او را یکی از دوستانش در قطعه‌ای چنین گفته است: «دوستی مهربان و خوش محضر ــ ناگهان رفت در جهان دگر / او به قم شد و ما به خروش - با اسف این چنین بگفت سروش / سید فخر داعی‌الاسلام / هست تاریخ مرگ آن علام.» از آثارش: ۱ــ ترجمهٔ تاریخ هندوستان از ت.ب.دولافور که برگردان از انگلیسی است (تهران، ۱۳۱۶ش)؛ ۲ــ ترجمهٔ تاریخ عرب و اسلام از امیرعلی که برگردان از زبان اردو است (تهران، ۱۳۲۰ش)؛ ۳ــ ترجمهٔ تاریخ ایران از سرپرسی سایکس که برگردان از انگلیسی است (چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۳ش)؛ ۵ــ ترجمهٔ تمدن اسلام و عرب از گوستاولوبون (چاپ پنجم، تهران، ۱۳۴۷ش)؛ ۶ــ ترجمهٔ تفسیرالقرآن و هوالهدی والفرقان (سورهٔ حمد و قسمتی از سورهٔ بقره) از سید احمد بن محمد نقی دهلوی در دو جلد که برگردان از اردو است (چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۴ ــ ۱۳۳۸ش)؛ ۷ــ رابنسون کروزو، از دانیل دوفو برگردان از انگلیسی (تهران، ۱۳۱۷ش)؛ ۸ــ سوانح مولوی از شبلی نعمانی که برگردان از اردو است (تهران، ۱۳۳۲ش)؛ ۹ــ شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران از شبلی نعمانی در پنج جلد که برگردان از اردو است (چاپ دوم تهران، ۱۳۶۳ش)؛ ۱۰ــ ترجمهٔ علم کلام جدید از شبلی نعمانی که برگردان از اردو است (تهران، ۱۳۲۹ش)؛ ۱۱ــ ترجمهٔ کتابخانهٔ اسکندریه از شبلی نعمانی که برگردان از اردو است (تهران، ۱۳۱۵ش)؛ ۱۲ــ ترجمهٔ مجموعهٔ مقالات شبلی نعمانی که برگردان از اردو است (تهران، ۱۳۴۱ش).

منابع: تفسیر و تفاسیر جدید، ۶۶، ۱۳۹؛ دانشنامهٔ قرآن و قرآن‌پژوهی، ۱۵۴۷/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۰۳۸/۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۵، ۱۱۵۷ـ۱۱۵۸، ۱۳۲۲، ۱۳۹۷؛ ۲۴۱۶/۲؛ ۳۰۷۸/۳، ۳۲۷۶ـ۳۲۷۷، ۳۵۶۹؛ ۴۰۲۷/۴، ۴۶۰۰؛ کتاب گیلان، ۷۱۲/۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۳۱/۲ـ۲۳۴؛ نامها و نام‌دارهای گیلان، ۳۷۱؛ الله‌داد جودهری، «مرحوم سید محمدتقی فخر داعی»، هلال، جلد ۱۶، شمارهٔ ۷، آبان ۱۳۴۷ش، صص۱۶ـ۱۹.

نوش‌آبادی

فخری (fax.ri)، سید نورالدین حسین‌خان بهادر، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی نویس شبه قاره. از زندگی وی ظاهراً جز این دانسته نیست که مرید خاص شاه فخرالدین اورنگ‌آبادی دهلوی، از مشایخ برجستهٔ سلسلهٔ چشتی نظامی (ـ ۱۱۹۹ق)، بوده است. از آثارش: ۱ــ فخرالطالبین (دهلی، ۱۳۱۵ق) که مجموعه‌ای از ملفوظات شاه فخرالدین دهلوی است و ترجمهٔ

اردوی آن، از میرنذرعلی درد کاکوروی، در ۱۳۱۸ق در کراچی به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ تواریخ نجیب‌الدوله / سرگذشت نجیب‌الدوله (چاپ متن فارسی با ترجمهٔ اردو از محمد عبدالسلام‌خان عمر خیل در علیگر، ۱۹۲۴م) در سرگذشت نجیب‌الدوله (ــ ۱۱۸۵ق)، سرکردهٔ معروف روهیله که به فرمان احمدشاه درانی به مقام امیرالامرایی منصوب گشت (۱۱۷۰ق) و نقش برجسته‌ای در جنگ با مراته‌ها و جات‌ها داشت و تا مرگ خود قدرت مطلق در دهلی بود.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۱۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۳۳/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۱۰/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 306; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 166-167; *Mughals in India*, 381; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/694.

برزگر

فخری اورنگ‌آبادی ← مهربان اورنگ‌آبادی

فخری بنارسی (fax.ri-ye.ba.nā.ra.si)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از سخنوران روزگار نورالدین محمد جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) بود و از سروده‌هایش نیز تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «با تو هر خسته‌دلی را که چون من کار افتاد ــ می‌توان گفت که کارش به‌خدا افتاده است.»

منابع: الذریعه، ۸۱۲/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۷۶/۲-۷۷؛ صبح گلشن، ۳۱۲-۳۱۳؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۲۵، شمارهٔ ۲۹؛ مخزن‌الغرائب، ۳۱۳/۴-۳۱۴؛ نشتر عشق، ۱۱۳۰/۳.

نوش‌آبادی

فخری، رحیم‌بخش ← رحیم‌بخش فخری

فداعلی عظیم‌آبادی (fa.dā.a.li-ye.a.zim.ā.bā.di)، فرزند میراحمدعلی فرزند حافظ میرعتیق‌الله میرانپوری، ۱۲۲۹ ــ پس از ۱۲۸۱ق، دبیر فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش در عظیم‌آباد / پتنا در استان بهار هند می‌زیستند و محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) به آن‌ها جاگیر و انعام و خطاب بخشیده بود. ولی فداعلی خود به حیدرآباد دکن رفت و از نواب ناصرالدوله فرخنده‌علی‌خان، آصف‌جاه / نظام هفتم (۱۲۴۴ ــ ۱۲۷۳ق) جاگیر و خطاب‌خان و بهادر گرفت و به کارهای تعلقه‌داری، ضلع‌داری، قلعه‌داری، عدالت و وکالت گماشته شد. از او دو رساله در ضوابط تعلقه‌داری / تعلق‌داری (= زمین‌داری) در دست است: دستورالعمل که در ۱۲۷۴ق نوشته (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شمارهٔ N.M.1967-315/1) و در قانون تعلق‌داری مناطق برار و تلنگانه، در چهارده فصل و یک خاتمه است. برخی فصول آن چنین است: ۱ــ دانستن زبان دهقانان، ۲ــ شناختن اقسام زمین، ۳ــ اهل کاران تعلقه که از قدیم‌الایام در وجه معاش آن زمین انعام و رسوم مقرر داشته‌اند، ۴ــ مقطعه‌کاران، ۵ــ انضباط عملهٔ تعلقه، ۶ــ انضباط و انتظام کچهری (دادگاه‌های محلی)، ۷ــ گردآوری (= پیمایش) دیهات، ۸ــ فیصلهٔ (= محصول) فصل خریف، ۹ــ فیصلهٔ فصل آبی، ۱۰ــ فیصلهٔ فصل ربیع و ۱۴ــ انضباط جمعیت و تنخواه‌داران. خاتمهٔ کتاب در اعمال تعلقه‌داران است؛ ضمیمهٔ دستورالعمل که در ۱۲۸۱ق نوشته و دست‌نویسی از آن در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1967-315/2) نگه‌داری می‌شود. این کتاب در دو مقاله (۱ــ فن تعلقه‌داری، ۲ــ قانون کوتوالی) تدوین یافته و به نام نواب مختارالملک اتحاف شده است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۲۹/۴-۲۳۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۰۴-۳۰۵.

برزگر

فدای سیلهتی (fa.dā-ye.sil.ha.ti)، عبدالصمد، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم سیلهت بود و همان جا نیز برآمد. او در سخنوری از شاگردان احمدعلی اصفهانی بوده است. پس از گذشت دویست سال از نگارش برهان قاطع که موافقان و مخالفان این اثر رسالات و مقالاتی در دفاع یا رد آن نوشتند، احمدعلی اصفهانی از کسانی بود که با نگارش مؤید برهان در جانب‌داری از برهان قاطع به انتقادهای غالب دهلوی از آن در کتاب قاطع برهان پاسخ گفت. در پی چاپ مؤید برهان (کلکته، ۱۲۸۲ق)، غالب نیز با نگارش کتاب تیغ تیز (۱۲۸۴ق) پس از پاسخ به انتقادهای احمدعلی، قطعه‌ای نیز در هجو وی سرود.

این هجویه بر فدای سیلهتی سخت گران آمد و او به جانب‌داری از استاد خود در قطعه‌ای بلندتر به هجویهٔ غالب پاسخ گفت. شهریار نقوی در کتاب فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان می‌نویسد این هجویه از احمدعلی است و وی آن‌را به نام شاگردش نوشته است، اما ابیاتی از این قطعه آشکارا حکایت از آن دارد که از سروده‌های فدا است: «من کیم؟ عبدالصمد، در شهر نام من فدا ــ شهر سیلهت مولدم، ایزد تعالی کرده است / من یکی از کم‌ترین خدام آقا احمدم ــ چون بدیدم معترض این شکوه بی‌جا کرده است.» در پی آن دو تن از شاگردان غالب به سروده‌های فدا پاسخ گفتند، که این چهار قطعه در مجموعه‌ای با نام هنگامهٔ دل‌آشوب به‌چاپ رسیده است. (۱۲۸۲ق) فدای سیلهتی دیگر بار در پاسخ به شاگردان غالب قطعه‌ای سرود که در مجموعه‌ای با نام تیغ تیزتر و در برابر تیغ تیز غالب به چپ رسید. شهریار نقوی این قطعه را نیز از سروده‌های احمدعلی دانسته و گفته که او آن‌را به‌نام عبدالصمدفدا نوشته است. جز این دو قطعه، از دیگر سروده‌های فداگویی نشانی نمانده است.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۰۶-۲۰۷؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۴۱-۱۴۴.

جهان‌تاب

فدای فریدآبادی (fa.dā-ye.fa.rid.ā.bā.di)، امام‌الدین، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. شاگرد مرتضی قلی‌بیگ اصفهانی، متخلص به فراق، بود. نسخه‌ای از دیوان فدا به شمارهٔ ۳ق‌ف۳۵۸ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود و دربرگیرندهٔ غزل‌های او است.

منابع: روز روشن، ۶۱۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۸۰/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۱۳۸.

دانشنامه

فدای کشمیری (fa.dā-ye.kaš.mi.ri)، محتشم‌خان پسر امانت‌خان / متانت‌خان پسر عبداللطیف‌خان پسر خواجه‌حیدر، ۱۱۳۸ ــ ۱۱۹۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در زادگاهش کشمیر درس خواند و پس از به انجام رسانیدن تحصیلاتش از آن‌جا بیرون رفت و به جرگهٔ ملازمان نواب معین‌الملک میرمنو، صوبه‌دار لاهور (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۵ق) پیوست. پس از درگذشت معین‌الملک به کشمیر بازگشت و در شمار ملازمان حاجی کریم‌دادخان، استاندار درّانی کشمیر (۱۱۹۰ ــ ۱۱۹۷ق)، درآمد و نزد او «اقتدار و اعتبار کلی» یافت. گاهی محتشم نیز تخلص می‌کرد. اشعاری از او در برخی تذکره‌ها و تواریخ آمده است.

منابع: تاریخ حسن، بخش تذکرهٔ شعرا، ۴۹-۵۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۰۸۲/۳-۱۰۸۳؛ روز روشن، ۵۱۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 180-181.

برزگر

فدای لاهوری (fa.dā-ye.lā.hu.ri)، میرزا خیرالله فرزند شیخ عبدالله امانت خوانی، سدهٔ دوازدهم هجری، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در دورهٔ محمدشاه (ــ ۱۱۶۱ق) می‌زیست و شاگرد میرزا محمدامین بیرنگ لاهوری (ــ ۱۱۲۳ق) بود و با خواجه غلام محی‌الدین خان دوستی داشت. در مثنوی‌گویی کم‌مانند بود و معانی بلند و مضامین دلپسند در مثنویات خود به‌کار می‌برد و دراندیشهٔ پاسخ به سبعهٔ سیارهٔ زلالی خوانساری (ــ ۱۰۲۴ق) بود، اما تنها چهار مثنوی را جواب گفت و فرصت جواب سه مثنوی دیگر را نیافت. میان سال‌های ۱۱۶۷ تا ۱۱۷۵ق درگذشت. از آثارش: مثنوی میرزا و صاحبا (سروده ۱۱۵۵ق) که در داستان عشق میرزا از قوم کهرل ساکن دهن داناآباد و صاحبه ساکن شهر جهنگ است و در آغاز آن فریدالدین گنج شکر و پیر خود نور احمد قادری را می‌ستاید (نسخه‌های شمارهٔ N.M.1962/4 موزهٔ ملی پاکستان کراچی و شمارهٔ شیرانی ۴۱۳۳/۱۰۸۱/۲ دانشگاه پنجاب).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۱۵/۳-۲۲۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱/۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۷۲-۲۷۳؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره، ۱۹۹-۲۰۳؛ روز روشن، ۶۰۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۹۷/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۲۵۶/۴؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۱۲۶/۲؛ مردم دیده، ۱۷۷؛

Dictionary of Indo-Persain Literature ,180.

برزگر

فدایی اردکانی (fa.dā.i-ye.ar.da.kā.ni)، ملامحمد، ــ پس از ۱۰۸۵ق، شاعر ایرانی. زمانی در حیدرآباد دکن زندگی می‌کرده است. با محمد مفید مستوفی مؤلف جامع مفیدی معاصر و معاشر بوده است.

منابع: تاریخ یزد، ۳۱۶؛ تذکرهٔ شعرای یزد، ۶۶؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۲۳۶؛ جامع مفیدی، ۲۴۰، ۴۶۶، ۴۶۷-۴۶۶، ۷۲۶، ۸۲۸، ۸۳۰؛ کاروان هند، ۹۹۸.

رسولی

فدایی اصفهانی (fa.dā.i-ye.es.fa.hā.ni)، میرزا نصراللەخان، ملقب به دولت‌یار جنگ بهادر، فرزند محمدحسین سالک اصفهانی، ــ دهکدهٔ پنجه‌گری ۱۳۱۳ق، شاعر و ادیب ایرانی. پدرش از استادان سخن و خوش‌نویسان برجستهٔ روزگارش بود. فدایی در میانهٔ سدهٔ سیزدهم هجری در اصفهان به‌دنیا آمد و زیر نظر پدرش به تحصیل علوم رایج روزگارش پرداخت. در ۱۲۴۳ق همراه پدر به تهران رفت. پدرش در روزگار فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ق) که مربی اهل ادب و مشوق ارباب دانش بود، در میان وزرا و شاهزادگان از احترام فراوان برخوردار بود و در تهران به رفاه زندگی می‌کرد. فدایی در تهران در سایهٔ پدر علم و ادب و سوارکاری و تیراندازی آموخت. پس از درگذشت پدر، در هجده‌سالگی به همراه یکی از دوستانش رهسپار هند شد و در بمبئی اقامت گزید. در آن‌جا به افسران ارتش انگلیس فارسی تدریس می‌کرد و خود نیز زبان انگلیسی می‌آموخت. در سی‌سالگی به دعوت افضل‌الدوله محبوب‌علی آصف‌جاه پنجم (۱۲۷۳ ــ ۱۲۸۵ق) به ادب‌آموزی میر محبوب‌علی‌خان پسر افضل‌الدوله، به‌حیدرآباد دکن فراخوانده شد. پس از چندی به مکنت و ثروت رسید و با دختر موسی‌خان ایرانی ازدواج کرد. وی قصیده‌ای در ستایش نخست‌وزیر وقت، به نام سالارجنگ سرود و آن‌را به‌دست پدرزنش به نخست‌وزیر رساند و از توجه و اکرام او برخوردار شد. سالارجنگ نخست ماهانه هفتاد روپیه مقرری برای او تعیین کرد؛ سپس آن را به صدوپنجاه و بعد به سی‌صد روپیه افزایش داد. پس از آن، فدایی برای تکمیل زبان انگلیسی با اجازهٔ سالارجنگ به انگلستان رفت و پس از شش سال به حیدرآباد بازگشت. در آن هنگام هنوز محبوب‌علی‌خان به سن بلوغ نرسیده بود و سالارجنگ، گذشته از نخست‌وزیری، نیابت پادشاهی را نیز دردست داشت. از این پس آموزگار زبان فارسی محبوب‌علی‌خان شد و حقوقش به شش‌صد روپیه در ماه رسید. هنگامی که محبوب‌علی‌خان تاج و تخت پادشاهی را به‌دست آورد (۱۲۸۵ ــ ۱۳۲۹ق) فدایی را به همنشینی خود برگزید و بدو لقب دولت‌یارجنگ بهادر داد. در ۱۳۰۳ق سفری به پونه کرد. وی در کوشک مجللی که در حومهٔ اکبرآباد داشت، به همراه زن و فرزندش در کمال احترام و آسایش به‌سرمی‌برد. پسرش نواب انوشیروان با توجهات پدر به فراگیری علوم متداول موفق شد و به مقامات عالی رسید. وی با معصوم‌علی‌شاه، مؤلف طرایق‌الحقایق دوستی نزدیکی داشت. فدایی گذشته از انجام برخی از وظایف دولتی، مانند نظامت ضرب سکه و مأموریت‌هایی که از سوی دربار به او سپرده می‌شد، خدماتی شایان به ادبیات فارسی کرد. وی که در زمینهٔ تاریخ اطلاعاتی گسترده داشت، تاریخ سرزمین هند را از آغاز تا پایان دورهٔ حکومت مسلمانان با نام داستان* ترکتازان هند / تاریخ حکمرانان هند در پنج مجلد به‌فارسی سره نوشت (بمبئی، ۱۳۱۰ق). وی مقدمه‌ای به دیوان میر قمرالدین‌خان نظام‌الملک آصف‌جاه، متخلص به آصف و شاکر (۱۱۲۲ ــ ۱۱۶۱ق) نوشت (حیدرآباد، ۱۳۰۳ق). فدایی دیوان نواب ناصرجنگ شهید، متخلص به ناصر (ــ ۱۱۶۴ق) را نیز تصحیح کرد و آن‌را در ۱۳۰۱ق در حیدرآباد به‌چاپ رساند. دیوان قصاید و غزلیات هم دارد (بمبئی، ۱۳۱۰ق).

منابع: تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۳۹-۱۴۰؛ داستان ترکتازان هند، مقدمه؛ ریحانة‌الادب، ۳۱۰/۴؛ طرایق‌الحقایق، ۵۱۶/۳-۵۱۷؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۰۳-۸۰۴، ۸۲۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۷۷/۶-۵۷۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 181; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/490-491.

حجتی

فراسو، فرانسیس گوتلیپ ← گوتلیپ

فراقی دهلوی (fa.rā.qi-ye.deh.la.vi)، کُنْوَرْ پریم کِشور عظیم‌آبادی دهلوی فرزند کنور کشور فرزند راجه جُگَل کشور، ز ۱۲۲۱ق، شاعر و تاریخ‌نگار شبه‌قاره. جدش وکالت صوبهٔ مرشدآباد را داشت و صاحب املاک فراوانی در آن‌جا بود که فراقی، به نوشتهٔ تذکره‌نویس همروزگارش میرقدرت‌الله قاسم در مجموعهٔ نغز (نوشته در ۱۲۲۱ق)، در جوانی با فروش آن‌ها روزگار می‌گذرانید. در دهلی می‌زیست و سپس به گردش در اطراف و اکناف هندوستان پرداخت و به جاهایی مانند لکنو و بنارس و کلکته سفر کرد و «لباس تعلق دنیا را خیر باد گفته» به‌جامهٔ

درویشی درآمد. به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود. در سخنوری از آرام و برکت‌الله‌خان دهلوی اصلاح سخن می‌گرفت. از آثارش وقایع عالم‌شاهی به‌فارسی در تاریخ عالم‌شاه دوم گورکانی (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) است که در دو دفتر تدوین شده است: ۱ــ از ابتدای میل به چشم کشیدن احمدشاه (۱۱۶۷ق) تا یازدهم محرم ۱۱۹۹ق به اختصار، ۲ــ شرح رویدادهای دوازده ماه ۱۱۹۹ق، یعنی دورهٔ استیلای مهاراجه سندهیه بر دربار دهلی، به تفصیل. وقایع عالم‌شاهی به‌کوشش امتیازعلی‌خان عرشی، با مقدمه و یادداشت‌های توضیحی به‌چاپ رسیده است (رامپور، ۱۹۴۹م).

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۷، ۲۲۲؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۵۵۰/۲؛ روز روشن، ۶۱۳؛ سخن شعرا، ۳۶۲؛ عقد ثریا، ۴۵؛ گلستان بی‌خزان، ۱۸۴؛ گلشن بی‌خار، ۳۹۵-۳۹۶؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۳۱/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۷۰/۲؛ مجموعهٔ نغز، ۴۸/۲؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/227; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 181; *Mughals in India*, 391.

برزگر

فرانکلین (fe.rank.lin)، ویلیام (William Francklin)، ۱۷۶۳ ــ هند ۱۳ آوریل ۱۸۳۹م، سرباز و تاریخ‌نگار انگلیسی. در وستمینیستر و ترینیتی کالج (کیمبریج) درس خواند. به خدمت شرکت هند شرقی انگلیس درآمد و در ۱۷۸۳م به پیاده‌نظام بومی بنگال پیوست. در ۱۷۸۶م به ایران سفر کرد. در ۱۸۱۴م به درجهٔ سرهنگ دومی رسید. در ۱۸۱۵م افسر ناظم بهاگلپور شد. در ۱۸۲۵م در هند بازنشسته گردید. وی عضو انجمن آسیایی بنگال و کتابدار انجمن شاهی آسیایی بود. مقالات ادبی و پژوهشی وی در نشریاتی چون پژوهش‌های آسیایی انتشار یافته است. از آثارش: ۱ــ تاریخ پادشاهی شاه‌عالم در تاریخ شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق)، از دورهٔ شاهزادگی تا ۱۲۰۳ق که عمدتاً مبتنی بر تاریخ فارسی شاه‌عالم‌نامه / آیین عالم‌شاهی غلام‌علی‌خان است (لندن، ۱۷۹۸م)؛ ۲ــ پژوهشی دربارهٔ جای پالی بوتهرای باستانی؛ ۳ــ ترجمهٔ منظومهٔ فارسی قصهٔ کامروپ از محمدکاظم حسینی، با عنوان *The Loves of Cāmrūpa and Cāmalatā* که در ۱۷۹۳م در لندن به‌چاپ رسیده است.

منابع:

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 279, 282, 764; *Catalogue of the Library of the India Office*, vol.II, part VI, 145, 417; *Dictionary of Indian Biography*, 154.

برزگر

فرج شوشتری (fa.raj-e.šuš.ta.ri)، ملافرج‌الله، ــ پیش از ۱۰۸۱ق، شاعر ایرانی. شاگرد میرتقی‌الدین محمد نسّابهٔ شیرازی (ــ ۱۰۱۸ق) بود و در علوم دینی و ادب فارسی و عربی استادی داشت. به هند کوچید. تقی اوحدی، مؤلف عرفات‌العاشقین (نوشته در ۱۰۲۲ ــ ۱۰۲۴ق)، فرج‌الله را از دانشمندان معروف روزگار می‌خواند و می‌گوید او را در آگره دیده است. وی به درگاه عبدالله قطب‌شاه، فرمانروای حیدرآباد و گلکنده (۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق) راه یافت و پایه‌ای بلند و دارایی فراوان به‌هم رسانید. تاریخ دقیق مرگ وی دانسته نیست. سید علی‌خان مدنی در کتاب خود سلافةالعصر (نوشته در ۱۰۸۱ق) که تذکرهٔ شعرای عربی‌سرا است می‌گوید که ملافرج‌الله را در مجلس پدر خود نظام‌الدین احمد (ــ ۱۰۸۶ق) در حیدرآباد دیده و در آن هنگام او بیش از هفتاد سال داشته است. در تذکرهٔ نصرآبادی (نوشته در ۱۰۸۳ ــ ۱۰۹۰ق) از فرج‌الله هم‌چون شخصی درگذشته سخن رفته است. صائب تبریزی (ــ ۱۰۸۱ق) در سروده‌هایش از ملافرج‌الله به نیکی و استادی یاد کرده و در بیتی او را استاد ظهوری خوانده است: «همین ز خاک فرج کامران نشد صائب ــ که فیض هم به ظهوری ازین جناب رسید.» فرج‌الله به‌فارسی و عربی شعر می‌سرود و بیت معروف «مغان که دانهٔ انگور آب می‌سازند ــ ستاره می‌شکنند آفتاب می‌سازند» از او است. اشعاری که از او در تذکره‌ها نقل شده بسیار روان و دلچسب است. شمار اشعارش را سه تا هفت هزار بیت گفته‌اند. از دیوان فرج نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور، شامل غزلیات به ترتیب الفبایی، نگه‌داری می‌شود. گزیده‌ای از دیوان فرج نیز در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۱۸۳۱ فهرست) در دست است. چند قصیدهٔ عربی فرج، در ستایش نظام‌الدین احمد، در سلافةالعصر آمده است. برخی منابع از او به نام فرح‌الله و به تخلص فرح یاد کرده‌اند.

منابع: آتشکده، نیمهٔ دوم، به‌تصحیح میرهاشم محدث، ۱۱۸؛

تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۱۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۳۴-۳۳۵؛ الذریعه، ۸۱۸/۹؛ سرو آزاد، ۹۴-۹۵؛ شام غریبان، ۲۰۸؛ شمع انجمن، ۳۷۴؛ صبح گلشن، ۳۱۴-۳۱۵؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۴۳۶/۵-۴۳۷؛ فردوس، ۷۰-۷۲؛ کاروان هند، ۱۰۰۳-۱۰۰۴؛ مخزن‌الغرائب، ۳۰۷/۴-۳۱۰؛ مطلع انوار، ۴۳۵-۴۳۶؛ منتخب‌اللطایف، ۳۱۹؛ نتایج‌الافکار، ۵۴۲-۵۴۳؛ نشتر عشق، ۱۱۳۱/۳-۱۱۳۲؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۷۱-۱۷۴؛ محمدعلی‌خان تربیت، «یک صفحهٔ مختصر از رساله قرن حادیعشر»، ارمغان، سال سیزدهم، ص ۳۷۱؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/111.

برزگر

فرحت‌الارواح ← هنس و جواهر

فرحت‌الناظرین (far.ha.ton.nā.ze.rin)، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی و به‌ویژه تاریخ هند از محمد اسلم پَرَسْروری انصاری قادری (۱۱۵۰ق ــ). مؤلف، محمد اسلم‌بن‌محمد حفیظ، از مردم پرسرور / پَرَسور، شهری نزدیک لاهور، بود و در لکنو، مرکز اوده، نشیمن داشت. وی در ۱۱۸۲ق در فیض‌آباد به تشویق سرهنگ ژان باپتیست ژوزف ژانتی (Jean Baptiste Joseph Gentil، ۱۷۲۶ ــ ۱۷۹۹م)، از نظامیان فرانسوی که در خدمت نواب اوده وزیر شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۹ق) به‌سر می‌برد، به نگارش فرحت‌الناظرین آغازید و آن‌را در ۱۱۸۴ق به پایان برد و به وزیر شجاع‌الدوله پیشکش کرد. این اثر در یک مقدمه و سه مقاله و یک خاتمه تدوین یافته است: **مقدمه** در خلقت اشیاء، احوال جان و بنی‌الجان و ریاست ابلیس، **مقالهٔ اول** در احوال انبیا، غزوات سرور انبیا، خلافت خلفا و ائمهٔ هدی؛ **مقالهٔ دوم** در احوال سلاطین هند از بدو ریاست هند بن حام بن نوح تا سلطنت صاحب‌قران گورکان (امیرتیمور، ــ ۸۰۷ق)، **مقالهٔ سوم** در احوال صاحب‌قران تا خلیفهٔ زمان (شاه‌عالم دوم گورکانی، ۱۱۷۳ ــ ۱۲۰۲ق) و **خاتمه** در احوال مشایخ کرام، علمای عظام و وزیر اعظم خلیفهٔ زمان (نواب شجاع‌الدوله) است. فرحت‌الناظرین، به‌ویژه از جهت دربرداشتن آن رویدادهای هند که محمداسلم خود معاصر و شاهد آن‌ها بوده است اهمیت و ارزش دارد. در این اثر در پایان شرح رویدادهای دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) شرح حال صد و سیزده تن از مشایخ و علما و شعرای این دوره (۳۷ تن از مشایخ، ۳۱ تن از علما، و ۴۵ تن از شعرا) آمده است که این بخش جداگانه به کوشش مولوی محمد شفیع در نشریهٔ اورینتل کالج مگزین لاهور، مه و اوت ۱۹۲۸م، به‌چاپ رسیده است (بعدها در مجموعهٔ مقالات مولوی محمدشفیع تجدید چاپ شده است). ترجمهٔ اردوی آن نیز از محمد ایوب قادری در ۱۳۹۲ق در کراچی چاپ شده است. اما متن کامل فرحت‌الناظرینَ که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها در دست است هنوز به چاپ نرسیده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۵۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۳۱/۳-۴۳۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸/۳؛ ۱۳تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۸۸، ۸۲۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۱۷-۲۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۸۴/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۲۹؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۱۸۳/۲۰-۲۲۸؛ ۱۵۰/۴-۲۰۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/131; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/65; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 372-373; *Mughals in India*, 308; *Persian Literature*, C.A.Storey,

برزگر

فرحت کشمیری (far.hat-e.kaš.mi.ri)، ــ ۱۱۳۸ق / ۱۷۲۵م. شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در دهلی به سر می‌برد و شاگرد شیخ سعدالله گلشن دهلوی (ــ ۱۱۴۰ق) بود و در مجالس مشاعره در پایتخت هند شرکت می‌کرد. به‌گفتهٔ خوشگو، که فرحت را از نزدیک می‌شناخت، وی در ۱۱۳۸ق به کشمیر رفت و در همان‌جا نیز درگذشت. گفتنی است مصحفی در عقد ثریا (نوشته در حدود ۱۱۹۹ق) از شاعری همروزگار خود به نام مولوی محمدمیران فرحت کشمیری یاد می‌کند که در فارسی و عربی استادی داشت و مدرس بود و «در کتاب‌دانی و تحقیق لغت بی‌نظیر؛ چنان‌چه، شرح گلستان، بر شروح دیگر در کمال تحقیق و تدقیق بهتر از مؤلفان ماسبق تألیف نموده... در نظم و نثر هم مثل شاهنامه و غیره گاهی گاهی تلاش نمایان [می‌کرده]... عمرش [در هنگام نگارش عقد ثریا] قریب به صد

سال» بوده است. به‌گفتهٔ صبا در روز روشن، مولوی محمدمیران پس از آنکه از کشمیر به دهلی رفت علوم معقول و منقول را نزد قاضی محمدمبارک گوپاموی (ـ ۱۱۶۲ق) شارح سلم‌العلوم و ملااحمدالله سندیلوی فراگرفت و «در نظم فارسی مهارت نیکو به هم رسانیده و زائد بر صد سال زندگی کرد.» برخی منابع فرحت نخست را که در ۱۱۳۸ق درگذشت با مولوی محمد میران فرحت یکی شمرده‌اند، اما ظاهراً درست نیست.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۰۸۳ـ۱۰۸۵؛ روز روشن، ۵۱۷ـ۵۱۸؛ سفینهٔ هندی، ۱۵۷؛ صحف ابراهیم، ۱۱۷؛ عقد ثریا، ۴۴؛ همیشه‌بهار، ۱۸۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 173.

برزگر

فرحت لاهوری (far.ha.te.lā.hu.ri)، فرح‌بخش فرزند شیخ کرم‌شاه قریشی، لاهور ۱۱۹۱ ـ رته پیران (روستایی در نزدیکی شیخپوره) ۱۲۵۶ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در ۱۱۹۶ق به‌سبب ناامنی و تاخت‌وتاز سیک‌ها به‌همراه پدر و مادر خود از زادگاهش به لکنو رفت. پدرش در ۱۲۰۱ق در راه بازگشت به لاهور، در شاه‌جهانپور به‌دست قزاق‌ها کشته شد. فرح‌بخش در ۱۲۰۵ق به‌همراه برادرش، قلندربخش، به‌لاهور بازگشت و در رته‌پیران سکونت کرد. وی از پیروان سلسلهٔ سهروردیه بود. مزارش در رته‌پیران است. از آثارش: اذکار قلندری در شرح احوال برادر و پیرش قلندرشاه (ـ ۱۲۸۴ق) که در ۱۳۲۲ق در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ مثنوی عبدالله و رادهان در داستان عشق رادهان دختر رئیس روستای بشنپور (نزدیک جیپور) که به‌همسری رتن‌چند درآمد. در یکی از روزهایی که در رادهان برای عبادت به معبد رفته بود، به‌جوانی به‌نام عبدالله برخورد. آن‌جوان شیفتهٔ حسن بی‌همتای او شد. ازقضا همسر رادهان در جنگ کشته شد و رادهان نیز آمادهٔ ستی کردن (خودسوزی همراه همسر) بود. در این‌هنگام عبدالله نیز بر آن شد تا خود را به‌همراه او به آتش بسپارد، اما رادهان او را از این عمل بازداشته به‌کیش او درآمد و به‌سبب مسلمان‌شدن رادهان شعلهٔ آتش به گلزاری تبدیل شد؛ قصه جنگ و جدل سیالکوت؛ مکتوبات فرحت؛ سسی و پنون به‌فارسی؛ کلیات فرحت.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۱۳/۴ـ۱۱۵؛ تذکره شعرای پنجاب، ۲۷۴ـ۲۷۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۲۰۴؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۶۶ـ۲۶۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۵۷/۸ـ۱۲۵۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۰۱؛ مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۲۲/۲.

فتح‌نیا طبری

فرحت ناز (far.hat.nāz)، فارسی‌پژوه معاصر پاکستانی. در ۱۳۵۸ش / ۱۹۷۹م با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام تصحیح و بررسی انتقادی نورالهدایة و مصدرالولایة نصیب‌الدین رضا از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. وی در دانشکدهٔ دولتی اسلام‌آباد به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم بود. در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۱۷؛ فارسی‌آموختگان، ۳۰۶ـ۳۰۸.

رسولی

فرخ‌آبادی، محمد ولی‌الله فرزند احمدعلی حسینی ← محمدولی‌الله فرخ‌آبادی

فرخ امن‌آبادی (far.rox-e.amn.ā.bā.di) / ایمن‌آبادی، ملا فرخ‌حسین، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم امن‌آباد از توابع لاهور بود و در برخی سروده‌هایش، فرخ‌سیر پادشاه تیموری هندِ (۱۱۲۴ـ۱۱۳۱ق) را ستوده است. گویند دیوان مختصری داشته است.

منابع: تذکرهٔ حسینی، ۲۵۴؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۷۵ـ۲۷۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۱۵؛ شمع انجمن، ۳۶۹ـ۳۷۰؛ صبح گلشن، ۳۱۴؛ نشتر عشق، ۱۱۳۱/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 176.

برزگر

فرخ‌سیر گورکانی (far.rox.si.yar-e.gur.kā.ni)، ابوالمظفر محمد معین‌الدین پسر دوم محمد عظیم، ملقب به عظیم‌الشأن، پسر سوم شاه عالم بهادر شاه یکم، پسر عالمگیر اورنگ‌زیب، اورنگ‌آباد دکن ۹ رمضان ۱۰۹۴ق / ۱۶۸۳م ـ ۹ جمادی‌الثانی ۱۱۳۱ق / آوریل ۱۷۱۹م، پادشاه هند (۱۳ ذوالحجهٔ ۱۱۲۴ق / ۱۰ ژانویهٔ ۱۷۱۳م ـ ۷ ربیع‌الثانی ۱۱۳۱ق / ۲۷ فوریهٔ ۱۷۱۹م). در خردسالی به دهلی فرستاده شد، اما در ۱۱۰۵ق وی را به دکن بازگرداندند. پس از گذراندن سه سال در کنار نیای

فرخ‌سیر گورکانی

بزرگش اورنگ‌زیب، همراه پدر خود عظیم‌الشأن به آگره و در ۱۱۰۸ق / ۱۶۹۷م، که حکومت استان بنگاله به عظیم‌الشأن واگذار شد، به بنگاله رفت. پس از مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق) که میان پسرانش، به‌ویژه محمدمعظم‌شاه‌عالم بهادرشاه و محمد اعظم‌شاه، بر سر تاج و تخت جنگ درگرفت، عظیم‌الشأن، برای کمک به پدرش شاه‌عالم بهادرشاه، بنگاله را ترک گفت (۱۱۱۹ق) و محمد فرخ‌سیر را با برخی زنان و شمار اندکی منصب‌داران و ملازمان خود در اکبرنگر / راج‌محل گذاشت و «بعد از فتح پدر [شاه‌عالم بهادرشاه] و مدت سلطنت او بنابر برخی جهات، طلب داشتن فرخ‌سیر مناسب ندیده همین‌جای گذاشت.» (سیرالمتأخرین، ۳۸۷) بنابراین، در دورهٔ پادشاهی شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق)، فرخ‌سیر به نیابت پدر خود عظیم‌الشأن حاکم بنگاله بود، اما هیچ قدرت و اختیار واقعی نداشت و امور این استان را در این دوره مرشدقلی‌خان، دیوانِ بنگاله، می‌گردانید. عظیم‌الشأن در ۱۱۲۳ق فرخ‌سیر را به نزد خود فراخواند و فرخ‌سیر «بر ملازمت جد و پدر جریده از بنگاله عازم حضور» گردید (تاریخ ارادت‌خان، ۱۳۸) و چون به عظیم‌آباد / پتنا (استان بهار) رسید در آن‌جا متوقف شد. دربارهٔ علت توقف فرخ‌سیر در پتنا روایات گوناگون است. به نوشتهٔ غلام‌حسین طباطبایی، پس از آن‌که، به‌دنبال درگذشت شاه عالم بهادرشاه یکم (۲۱ محرم ۱۱۲۴ق)، میان چهار پسرش بر سر تاج و تخت شاهی دهلی جنگ درگرفت و در این میان عظیم‌الشأن در ششم صفر ۱۱۲۴ق و دو برادر دیگرش جهان‌شاه و رفیع‌الشأن در لاهور کشته شدند و میر معزالدین، ملقب به جهاندارشاه، در این جنگ خانگی پیروز آمد و بر تخت شاهیِ دهلی نشست (اواخر صفر ۱۱۲۴ق)، جهاندارشاه با فرستادن فرمانی برای جعفرخان / مرشدقلی‌خان از او خواست تا فرخ‌سیر را بند برنهد و به نزدش بفرستد، و مرشدقلی‌خان، «به‌پاس حقوق عظیم‌الشأنی»، در نهان به فرخ‌سیر پیام داد که «چارهٔ خود جوید و راهی که برای خویشتن مناسب داند پوید.» فرخ سیر به ناگزیر اکبرنگر را گذاشت و به امید دریافت کمک از حسین‌علی‌خان بارهوی*، صوبه‌دار پتنا، بدان‌جا رفت (سیرالمتأخرین، ۳۸۷). اما شاهنوازخان خوافی می‌گوید که فرخ‌سیر پس از عزیمت از بنگاله، در پی فراخواندنش به دربار عظیم‌الشأن، وقتی به پتنا رسید، «چون مدت‌ها به خودسری گذرانیده و نسبت به برادران دیگر نزد جد و پدر رتبه نداشت، رفتن حضور شاق و ناگوار پنداشته به عذر عسرت اخراجات

اوقات پرستی می‌کرد»، تا این که در این اثنا شاه‌عالم بهادرشاه درگذشت و فرخ‌سیر خطبه و سکه به نام پدر خود عظیم‌الشأن کرد و چون عظیم‌الشأن کشته شد، خود به دعوی شاهی برخاست (مآثرالامرا، ۱/۳۲۲ــ۳۲۳). به هر حال، فرخ‌سیر، در پتنا، پس از کشته‌شدن پدرش، خود را شاه خواند (۲۹ صفر ۱۱۲۴ق / ۶ مارس ۱۷۱۲م) و سید حسین‌علی‌خان بارهوی، صوبه‌دار پتنا، را با خود همراه کرد و رو به دهلی نهاد و در میان راه سید حسن‌علی‌خان (سید عبدالله‌خان)، برادر بزرگ سید حسن‌علی‌خان و صوبه‌دار اله‌آباد، و امرای بسیاری از نواحی شرقی بدو پیوستند. فرخ‌سیر پس از برخورد مختصری با شاهزاده اعزالدین / عزالدین، پسر جهاندارشاه، و گریزاندن او (شوال ۱۱۲۴ق)، با جهاندارشاه و سپهسالارش امیرالامرا ذوالفقارخان در سموگره نزدیک آگره / اکبرآباد درآویخت و پس از نبردی سخت آنان را بشکست (۱۴ ذوالحجهٔ ۱۱۲۴ق). پس از آن روی به دهلی نهاد و ذوالفقارخان و جهاندارشاه راکه به آن‌جا گریخته بودند بگرفت و بکشت (۱۶ محرم ۱۱۲۵ق). سید حسین‌علی‌خان بارهوی و برادرانش در پیروزی فرخ‌سیر تأثیر فراوان داشتند. از این‌رو، فرخ‌سیر پس از ورود به دهلی سید حسن‌علی‌خان (عبدالله‌خان) را منصب هفت‌هزاری هفت‌هزار سوار و خطاب قطب‌الملک یمین‌الدوله سیدعبدالله‌خان بهادر ظفرجنگ یار وفادار» و مقام وزیر اعظمی، و حسن‌علی‌خان را منصب هفت‌هزاری هفت هزار سوار و خطاب عمدةالملک امیرالامرا فیروزجنگ و مقام میربخشیگری یا بخشی‌الممالک (سپه‌سالاری) بخشید و برادران دیگرش سیف‌الدین علی‌خان و نجم‌الدین علی‌خان و نیز سید عالم‌علی و سید نجابت‌علی پسران نورالدین علی (برادر امیرالامرا و قطب‌الملک) را مناصب و جاگیرهای شایسته داد و بدین‌سان برادران (سید) بارهوی، یعنی قطب‌الملک سید حسن‌علی‌خان، و به‌ویژه امیرالامرا سید حسین‌علی‌خان، به ستون‌های اصلی پادشاهی گورکانی مبدل شدند. با این همه، فرخ‌سیر دسته‌های دیگری از امرا، به‌ویژه امرای تورانی‌تبار را نیز، که سخت مخالف برادران بارهوی بودند، برکشید و از آن میان «محمدامین‌خان بخشیگری دوم به اضافه هزاری منصب و هزار سوار و خطاب اعتمادالدوله یافت و چین قلیچ‌خان را که پنج‌هزاری بود هفت‌هزار سوار کرده خطاب نظام‌الملکی مع صوبه‌داری دکهن... مرحمت شد... و خواجه عاصم به خطاب صمصام‌الدوله‌خان دوران و منصب هفت‌هزاری و شش‌هزار سوار بلندپایه گردید... و قاضی عبیدالله

[/ شریعت‌الله] تورانی راکه قضای جهانگیر دهاکه [داکا] داشت و قبل از نهضت به دارالخلافه برای تألیف سرداران تورانی و مصالح دیگر روانه شده بود مخاطب به خان‌خانان میرجمله و به منصب هفت‌هزاری هفت‌هزار سوار سرافراز نموده همدم و محرم راز خود ساخت و اختیار دستخط خاص خود به دست او گذاشت.» (سیرالمتأخرین، ۴۹۴/۲) تاریخ پادشاهی فرخ‌سیر در یک رشته مشاجرات و درگیری میان او و دو امیر برجسته‌اش، یعنی برادران سید بارهوی سیدحسن‌علی‌خان و سید حسین‌علی‌خان، گذشت. سادات آشکارا مصمم به حفظ مناصب خود، که آن‌ها را حق خود می‌شمردند، و سلطه بر دستگاه دولتی تا حد امکان بودند. اما دعاوی آنان با اعتراض و ناخرسندی شدید فرخ‌سیر و اشخاص مورد علاقه‌اش، مانند میرجمله که مناصب بلندی در دربار بدان‌ها داده شده بود مواجه گردید. سادات بارهوی همچنین، تا اندازه‌ای به درستی، متهم بدان بودند که از امور کشور غافلند و کارها را به دست زیردستان فاسد خود، مانند رتن‌چند، سپرده‌اند. اما فرخ‌سیر و امرای محبوب او نیز کم‌تر نشانه‌ای از توانایی و شایستگی ادارهٔ کشور از خود بروز دادند. افزون بر این، جرأت و امکانات آن‌را هم نداشتند که قدرت سادات را آشکارا به چالش خواهند، و حتی جرأت یاری جستن از یکی از امرای قدیمی را هم نداشتند؛ زیرا می‌ترسیدند سادات جای خود را به گروهی بدتر بدهند. بنابراین، فرخ‌سیر به دسیسه‌چینی بر ضد برادران سید بارهوی و برانگیختن امرایش و کسانی در بیرون دربار بر ضد آن‌ها دست یازید. در نتیجه، دربار گورکانی به دو دستهٔ متضاد و مخالف هم تقسیم شد، دستگاه حکومتی صدمه دید و از اعتبار و اقتدار حکومت مرکزی کاسته شد. با این همه، به‌خلاف اعتقاد برخی پژوهشگران، نباید این دو دستهٔ درباری را با نسبت‌های «مغولی» (یا گورکانی) و «هندوستانی»، در حالی‌که سادات بارهوی در رأس دستهٔ دوم یا هندوستانی جای می‌گیرند، معرفی کرد. مطالعهٔ دقیق کشاکش‌های درباری دورهٔ فرخ‌سیر نشان می‌دهد که این دو دسته بر هیچ بنیاد دینی یا قومی در میان امرای دربار گورکانی استوار نبودند. وابستگی‌ها و ملاحظات شخصی و خانوادگی مهم‌ترین عامل تشکیل این دسته‌بندی‌ها بود. محمدقاسم عبرت لاهوری که خود شاهد عینی رویدادهای دورهٔ فرخ‌سیر بود می‌نویسد که «معلوم سکنهٔ هندوستان بلکه مرئی اعیان و ارکان ایران و توران خواهد بود که از ابتدای اعلای دولت او و سادات عالی‌درجات بارهه مصدر ترددات نمایان گردیده، دل از اماکن و اوطان مألوفه و اقربا و عشایر معروفه برداشته قدم جرأت در صف مبارزت به استقلال افشرده در انتزاع مملکت و انتقام خون‌های جان و روان یک عالم دیت دلیری و دلاوری داده به اعانت و امداد ناصر بر حق و مؤید مطلق مظفر و منصور شدند و این جوان مأیوس [فرخ‌سیر] را بر تخت فرمانروایی به جلوس میمنت مأنوس دلشاد عالم داد و دهش گردانیدند... از آن‌جاکه عروج مراتب سادات از اندازهٔ حساب و مقیاس رقم و کتاب بیرون رفته بود، محسود اکثری از امرا بوده همواره در گومگوی زبان‌ها بودند. میرجمله به جای خود دکان تزویر چید و در هزار لباس حرف‌های غرض‌آمیز از بی‌پروایی قطب‌الملک و انهماک در اسباب تعیش و گذاشتن قبضهٔ اختیار خود به‌دست رتن چند نامی بانیه که شکم حرصش چون هاویهٔ جهنم با فرو بردن کوزه‌های زر و سیم سیر نمی‌شد به عرض می‌رسانید و از برادر دوم امیرالامرا سید حسین علی‌خان بهادر هم اطوار عجب و تکبر که در بارگاه بندگی خوشنما نباشد به چندین وجوه خاطرنشان آن جوان خانه ویران می‌کردند. خان دوران اگر چه در ظاهر با این هر دو برادر گرم اختلاط عالم الفت بود، لیکن در باطن خود را محرم راز و مشیر با تدبیر بارگاه سلطنت می‌گرفت که شب و روز از بزم حضور دور نبوده هر چه به خاطرش می‌گذشت پست و بلند و خوب و ناپسند دلنشین حضرت می‌نمود... خرد و بزرگ به تهیهٔ اسباب جنگ مسلح و مکمل برای مجرای آقا می‌رفتند و همدگر را حریف غالب دیده در قابوی وقت حرف‌ها می‌گفتند و خاطرنشین پادشاه کردند که تا پای راست این دو برادر از میان برنخیزد بساط سلطنت مهبط امن و امان نمی‌شود... چون بیشتر کار مغلی به حیله و تزویر است، می‌خواستند هر چه باشد به حکمت عملی باشد. بارها قصد کردند که در دولت خانهٔ خاص هنگام مجرای بار عام این هر دو برادر را مقید و محبوس باید نمود که بعد از آن خلاص مشکل باشد، [اما] تا ستارهٔ طالع آن‌ها به سعادت وقت بر سپهر کامکاری می‌تافت، نصیب حسد پیشه‌ها غیر از نکبت خواری و خجلت نگونساری نبود.» (عبرت‌نامه، ۱۸۷–۱۸۹) در سال دوم پادشاهی فرخ‌سیر، امیرالامرا به سرکوبی راجه‌اجیت سنگه راتهور، صاحب جودهپور، فرستاده شد (ذوالحجهٔ ۱۱۲۵ق). امیرالامرا تا اجمیر و میرتهه پیش رفت و راجه به بیکانیر بگریخت و سرانجام از در تسلیم درآمد و حاضر شد پیشکش به همراه دخترش برای همسری فرخ‌سیر و پسر بزرگ خود کنور ابهی سنگه را به‌نوا نزد پادشاه بفرستد. امیرالامرا که از جانب

دربار دهلی دل‌آسوده نبود، پس از بستن پیمان صلح با راجه به پایتخت بازگشت (رجب ۱۱۲۶ق) و دختر راجه اجیت سنگه با برگزاری مراسمی باشکوه در اواخر ۱۱۲۷ق به همسری فرخ سیر درآمد و شاعران دربار دهلی مانند معالی‌خان میراحسن ایجاد و میرعبدالجلیل واسطی بلگرامی اشعاری در وصف و تهنیت این عروسی سرودند. پس از بازگشت امیرالامرا، اختلاف برادران سادات بارهوی با فرخ‌سیر و درباریانی همچون میرجمله فزونی گرفت. «چون قطب‌الملک وزیر اعظم و حسین علی‌خان امیرالامرا بود هر امری از امور سلطنت، مثل منصب و اضافهٔ آن و خدمات، بدون تجویز و مرضی ایشان متعذر بود و می‌خواستند که بی‌رضای آن‌ها هیچ‌کاری تمشیت نیابد و میرجمله که از طرف پادشاه صاحب دستخط گشته بود و فرخ‌سیر مکرر دربار عام می‌گفت که زبان و دستخط میرجمله زبان و دستخط من است. لهذا مردم برای اغراض خود به او رو نموده... [از او دستخط می‌خواستند] و او مصلحت در برآوردن مرام انام دانسته نیک‌نام می‌شد و راجه‌رتن‌چند، دیوانِ قطب‌الملک، به کینهٔ آنکه چرا رجوع به میرجمله می‌نمایند جاری نمی‌نمود و هر که با رتن‌چند رجوع می‌نمودند نذرانه برای خود و خاوند [قطب‌الملک] گرفته کارش سرانجام می‌داد. ازین سبب بدنام و هدف سهام ملام پادشاه و میرجمله و عوام می‌گشت و به حمایت قطب‌الملک غرور موفور به هم رسانیده زیاده‌روی‌ها نیز می‌نمود.» (سیرالمتأخرین، ۳۹۷) فرخ‌سیر بارها برای دستگیری برادران بارهوی نقشه کشید، ولی هر بار، به دلیل بزدلی و ناشایستگی وی، نقشه‌اش نقش بر آب شد. در این میان امیرالامرا خواستار حکومت سراسر دکن شد و فرخ‌سیر درخواست وی را پذیرفت. اما امیرالامرا نمی‌خواست خود به دکن برود و برادرش قطب‌الملک را در پایتخت تنها گذارد. وی می‌خواست کسی دیگر را به دکن روانه کند و با درآمد آن‌جا موقع خود را تقویت نماید. در مقابل، فرخ‌سیر پا می‌فشرد که امیرالامرا خود روانهٔ دکن شود. سرانجام سازشی میان دو طرف حاصل گردید و قرار نهادند امیرالامرا خود به دکن رود و میرجمله که سادات وی را عامل اصلی فتنه می‌شمردند نیز از پایتخت دور شود و به صوبهٔ بهار و پتنا اعزام گردد. امیرالامرا در سال چهارم پادشاهی فرخ‌سیر روانهٔ دکن شد و تا ۱۱۳۱ق در آن‌جا ماند و بیشتر این مدت را به جنگ با امرا و راجگانی گذراند که بیشترشان را فرخ‌سیر و نزدیکانش بر ضد او برمی‌انگیختند. در مدت اقامت امیرالامرا در دکن، کشاکش فرخ‌سیر با سادات، به‌ویژه وزیر اعظمش قطب‌الملک، همچنان ادامه داشت. بر اثر اختلاف کسانی مانند عنایت‌الله‌خان با رتن‌چند، دیوانِ آزمند و بسیار خودخواه قطب‌الملک، دستگاه دیوانی عملاً فلج شده بود. عنایت‌الله‌خان که فرخ‌سیر او را به «دیوانی خالصه و تن با صوبه‌داری کشمیر» گمارده بود، با دست‌زدن به اقداماتی مانند برقراری مجدد جزیه بر هندوان که پس از مرگ اورنگ‌زیب برافتاده بود خشم و ناخرسندی هندوان را برانگیخت. در این ضمن، محمد مراد کشمیری که از هم‌محلی‌های صاحبه نسوان، مادر فرخ‌سیر، بود «تقرب همکلامی با پادشاه در خلوت یافته و خاطرنشان پادشاه نمودکه به تدبیرات صائبه قلع و قمع سادات بدون آنکه حاجت به جدال و قتال افتد توانم نمود. فرخ‌سیر چون کینهٔ دیرینه با سادات معجبن و بددلی داشت این سخن نهایت خوشش آمد و می‌گویند به علت مشارکت مرض ابنه نهایت موافقت با اعتقادخان به‌هم رسانید و خان مرقوم در اندک زمانی به خطاب رکن‌الدوله اعتقادخان فرخ‌شاهی و به مرتبهٔ هفت‌هزاری ده هزار سوار ارتقا نموده و در خلأو ملأ محرم و دمساز گردیده شریک مصلحت برانداختن سادات گردید... و چنین قرار یافت که سربلندخان را از پتنای عظیم‌آباد و نظام‌الملک فتح‌جنگ را از مرادآباد... و راجه اجیت سنگه را از احمدآباد طلبیده و هر یکی را امیدوار خدمات عمدهٔ حضور و عنایات دیگر نموده شریک سعی در برانداختن بنیاد دولت سادات بارهه نمایند.» (سیرالمتأخرین، ۴۱۱/۲) اما قطب‌الملک، که از دسیسه‌های فرخ‌سیر و پیرامونیانش آگاه بود و موقع و جان خود را در خطر می‌دید و، به دلیل تمایلش به شادخواری، به تنهایی نمی‌توانست در برابرشان درایستد، پیوسته به امیرالامرا نامه می‌فرستاد و وی را به بازگشت به پایتخت فرامی‌خواند. خود نیز می‌کوشید با دلجویی از راجه‌اجیت‌سنگه، سربلندخان، نظام‌الملک و امرای دیگر آن‌ها را از پیرامون فرخ‌سیر دور سازد و در این راه نیز، به‌دلیل بی‌کیاستی و بی‌تدبیری فرخ‌سیر، تا اندازه‌ای موفق هم شد و رفته‌رفته توانست اکثر امرا را یا هوادار خود کند یا دستکم بی‌طرف سازد. امیرالامرا سرانجام در اواخر ذوالحجهٔ ۱۱۳۰ق با سپاهی بزرگ که، گذشته از «فوج هندوستان و مردم بارهه»، شامل «لشکر مرهته و تلنگه و بهیل و دگر اصناف دکن و خضرخان خواهرزادهٔ داودخان پنی» با شمار بسیاری افغان بود (عبرت‌نامه، ۲۰۵)، از اورنگ‌آباد دکن رو به پایتخت نهاد و در اواخر ربیع‌الاول ۱۱۳۱ق به حوالی دهلی

رسید و «طرف منارهٔ فیروزشاه» اردو زد و «خلاف ضابطهٔ حضور نوبت نواخته داخل خیمه شد و مکرر به بانگ بلند گفت که من از نوکری پادشاه برآمد.» (مآثرالامرا، ۱/ ۳۳۰) با این همه، فرخ‌سیر، به رغم نهایت دشمنی با برادران سید بارهوی، از جبن و بزدلی، کوشید تا به پایمردی برخی بزرگان به‌گونه‌ای سازش با آنان برسد. در نتیجه راجه‌جی سنگه سوائی، زمین‌دار انبیر، را (که در پایتخت بود و حاضر بود به طرفداری از شاه با سادات بجنگد) به انبیر روانه کرد، و حاضر شد بند و بست و نگهبانی دژ دهلی را، که جایگاه پادشاه و خانواده‌اش بود، به سادات بسپرد. وی در چهارم ربیع‌الآخر امیرالامرا را به حضور پذیرفت و با شرایط وی و برادرش قطب‌الملک دربارهٔ واگذاری نگهبانی دژ دهلی به آن‌ها و چیزهای دیگر موافقت کرد. در هشتم ربیع‌الآخر ۱۱۳۱ق قطب‌الملک با مهاراجه اجیت‌سنگه به داخل دژ رفت و به بند و بست آن‌جا پرداخت. امیرالامرا نیز وارد شهر شد و دور دژ را بگرفت. چون ماندن قطب‌الملک در درون دژ به درازا کشید شایعهٔ مرگ او در شهر پیچید و همین موجب گردید تا سپاهیان هوادار فرخ‌سیر برآشوبند و به سپاهیان امیرالامرا و مراته‌های همراهش بتازند و نزدیک بود که آشوبی گسترده در شهر درگیرد و سررشتهٔ کارها از دست امیرالامرا بیرون رود. از این‌رو، امیرالامرا به قطب‌الملک پیام داد که زودتر چاره‌ای نماید و گرنه بلوا و فتنهٔ بزرگی برپا می‌شود. چون فرخ‌سیر، به‌روایتی، به‌رغم توافق‌هایش با سادات، هنوز، و با این که گماشتگان قطب‌الملک دورش را گرفته بودند، آشکارا از دشمنی‌اش با سادات، و این‌که اگر فرصتی به دست آید و از آن وضع مخمصه بیرون رود به سخت‌ترین وجهی از آن‌ها انتقام خواهد کشید، سخن می‌گفت (عبرت‌نامه، ۲۱۰)، یا به روایتی دیگر، حاضر نشد که از دژ بیرون آید و خود را نشان دهد تا با دیده‌شدنش آتش و آشوب و فتنه فرو بنشیند (سیرالمتأخرین، ۴۱۸)، قطب‌الملک وی را بند برنهاد و در دژ دهلی زندانی کرد و رفیع‌الدرجات، پسر رفیع‌الشان پسر شاه‌عالم بهادرشاه، را بیرون آورد و بر تخت شاهی نشاند (۹ ربیع‌الآخر ۱۱۳۱ق / ۲۸ فوریه ۱۷۱۹م). فرخ‌سیر را، به‌فرمان سادات، نخست میل در چشم کشیدند و سپس، پس از دو ماه حبس، چون زنده بودنش هنوز می‌توانست هوادارانش و دیگر ناراضیان از سادات را به شورش برانگیزد، «سادات به‌رهنمایی مخلصان در فکر قطع رشتهٔ حیات آن پادشاه ساده‌لوح افتادند و دوبار مسمومش ساختند کارگر نیفتاد؛ دفعهٔ ثانی یا ثالث که اثر کرد چون جان‌کندن برو اشتداد نموده بود... امیرالامرا و قطب‌الملک... حکم دادند که تسمهٔ کشیده زود فارغش سازند. وقت تسمه‌کشیدن به هر دو دست تسمه را گرفته دست و پای بی‌فایده‌زدن گرفت. محصلان جلادپیشه به ضرب چوب و غیره دست‌های او را از کار عاطل ساختند.» (سیرالمتأخرین، ۴۲۰) بنابر روایتی هم، وی را به‌زخم کارد کشتند (عبرت‌نامه، ۲۱۹).

گرچه فرخ‌سیر هیچ صفت و ویژگی ممتاز و برجسته‌ای نداشت، ولی سرنگونی و قتلش وی را به‌صورت شهیدی نزد عامه درآورد و با برانگیختن احساسات ضدسادات در میان مردم، در برانداختن سادات تأثیر داشت. از وی تنها یک دختر به جا ماند که بعدها به زنی محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) درآمد.

اهمیت اصلی دورهٔ فرخ‌سیر در آن است که در این دوره سیاست‌های اورنگ‌زیب در برخی زمینه‌ها کنار گذاشته شد. جزیه حتی هنگامی که فرخ‌سیر در بهار بود لغو گردید. پس از پیروزی فرخ‌سیر، تلاشی برای آشتی با راجگان برجستهٔ راجپوت، با دادن مناصب بلند به آن‌ها و گماشتگان بر سر مشاغل مهم، انجام گرفت. ازدواج فرخ‌سیر با دختر مهاراجه اجیت‌سنگه، زمین‌دار جودهپور، که با تشریفات و سر و صدای بسیار انجام شد، نمادی از این سیاست آشتی‌جویانه بود. سادات نیز برای آن‌که در جدالشان با دسته‌های رقیب درباری، به‌ویژه خود فرخ‌سیر و اطرافیانش، امرای بیشتری را بر خود فراز آورند، سیاست جلب دوستی راجگان هندو را پیش گرفتند، چنان که وقتی راجه دهیراج جی سنگه سوایی در ۱۱۲۹ق به فرمان فرخ‌سیر به سرکوبی چورامن‌جات، از زمین‌داران برجستهٔ اکبرآباد، فرستاده شد و چورامن را محاصره کرد و نزدیک بود بر او دست‌یابد، چورامن کس نزد قطب‌الملک فرستاد و قطب‌الملک، بی‌آگاهی جی‌سنگه و فرخ‌سیر، با چورامن مصالحه کرد و بسیاری از نواحی اطراف اکبرآباد را که چورامن غصب کرده بود رسماً بدو واگذاشت. امیرالامرا حسین‌علی‌خان امتیازات گسترده‌ای به مراته‌ها داد و حق راجه‌ساهو / شاهو در گرفتن مالیات‌های چوته و دیس مکهی را که میزانشان روی‌هم‌رفته تا سی و پنج درصد کل مالیات می‌رسید، در شش صوبهٔ دکن به رسمیت شناخت. فرخ‌سیر سخت مخالف دادن امتیاز به جات‌ها و مراته‌ها بود. وی همچنین در ۱۱۲۹ق کوشید با برقراری مجدد جزیه، متعصبان مذهبی را به سوی خود جلب کند. البته سادات پس از برکناری فرخ‌سیر، جزیه را دوباره لغو کردند. یکی از رویدادهای مهم دورهٔ فرخ‌سیر، فرمان‌هایی بود که وی در ۱۱۲۹ق / ۱۷۱۷م صادر کرد و در آن‌ها، گذشته از دادن

امتیازات گوناگون به شرکت هند شرقی انگلیس، به این شرکت حق انجام تجارت با معافیت مالیاتی در بنگال، بهار، اوریسه، سورت، و مدراس اعطا کرد. برخی دادن این امتیازات را گونه‌ای قدردانی فرخ‌سیر از ویلیام همیلتن، جراح انگلیسی، می‌دانند که فرخ‌سیر را با موفقیت درمان کرد. ولی این نظر درست نمی‌نماید، زیرا پادشاه هند خدمات جراح انگلیسی را با دادن خلعت، یک اسب، پنج‌هزار روپیه و هدایای ارزشمند دیگر پاداش داد. به علاوه، فرخ‌سیر در این هنگام چندان قدرت و اختیار نداشت که بی‌موافقت وزیرش قطب‌الملک سید حسن‌علی‌خان (عبدالله‌خان) آن امتیازات را به انگلیسیان بدهد، چنان‌که دو درخواست پی در پی نخست آن‌ها، به‌وساطت خان‌دوران (صمصام‌الدوله خواجه عاصم) از امرای مورد علاقهٔ فرخ‌سیر، بی‌نتیجه ماند و آن‌ها در نهایت به قطب‌الملک توسل جستند و وی در خواستشان را تأیید کرد. در نتیجه، اعتراضات مقامات مالیاتی دستگاه دیوانی دولت گورکانی به جایی نرسید و فرخ‌سیر امتیازات درخواستی انگلیسیان را بدانان داد. تاریخ زندگی و پادشاهی فرخ‌سیر را چند تن از سرایندگان و نویسندگان همروزگارش به تحریر درآورده‌اند، که از آن‌جمله‌اند فرخ‌سیرنامه (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.25) از محمداحسن ایجاد در تاریخ شاهزادگی و اوایل دورهٔ پادشاهی فرخ‌سیر. ایجاد همچنین دارای اثری به نام تاریخ فرخ‌سیری در تاریخ رویدادهای سال نخست پادشاهی فرخ‌سیر است که باید دید با فرخ‌سیرنامه یکی است یا اثری تازه است؛ شاه‌نامهٔ منورکلام (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.62) از شیوداس لکنویی در تاریخ فرخ‌سیر و چهار سال نخست پادشاهی محمدشاه گورکانی؛ فرخ‌نامه از محمد مؤمن جعفرآبادی در تاریخ شبه‌قاره از ۱۱۲۴ق (روی کار آمدن شاه‌عالم بهادرشاه یکم) تا ۱۱۲۶ق در دورهٔ فرخ‌سیر؛ عبرت‌نامه (لاهور، ۱۹۷۷م) از محمدقاسم عبرت لاهوری، در تاریخ پادشاهی گورکانی از مرگ اورنگ‌زیب تا برافتادن سادات، که شرح چشم‌دید کمابیش دقیقی از رویدادهای دورهٔ فرخ‌سیر را در بردارد؛ جنگنامهٔ فرخ‌سیر / مجمع‌الفتح (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۲۱۰۷) که مخمسی است بلند، دست‌کم در صد و بیست بند، از مروت پنجابی (محمداختیار / محمدماه) در توصیف جنگ فرخ‌سیر با جهاندارشاه. گرچه دورهٔ فرخ‌سیر از جهت رشد و شکوفایی ادب فارسی به دورهٔ اسلافش به‌ویژه جلال‌الدین اکبر و جهانگیر گورکانی و شاه‌جهان نمی‌رسد، در این دوره هم فارسی زبان رسمی دربار گورکانی بود و سرایندگان و نویسندگان فارسی‌گوی بسیاری در شبه‌قاره می‌زیستند که به دربار فرخ‌سیر یا امرای وی وابسته بودند و آن‌ها را می‌ستودند و از ایشان نواخت می‌یافتند. از میان دانشمندان و سرایندگان و نویسندگان دورهٔ فرخ‌سیر از حکیم‌الممالک شیخ‌حسین شهرت شیرازی، میرعبدالجلیل واسطی بلگرامی، معزخان محمدعلی‌بیگ افسر، معالی‌خان، میرزا محمداحسن ایجاد سامانوی، سید صلابت‌خان سید، میرزا محمدتقی عاصی، حکیم علوی‌خان میرزا محمدهاشم، میرزا لطف‌الله نثار، نصرالله‌خان نیاز، میرزا عبدالغنی‌بیگ قبول کشمیری، آقامحمدحسین ناجی، سرخوش لاهوری، سراج‌الدین علی‌خان آرزو، ارادت‌خان میرزا مبارک‌الله واضح، شاه‌فقیرالله آفرین لاهوری، عبدالحکیم حاکم لاهوری، میرمحمدخان خرد لاهوری، عباس‌قلی‌خان فدایی لاهوری، ملافرخ‌حسین فرخ ایمن‌آبادی، میرزا مقیمای بخاری، فاضل‌خان خواجه بابا منصف لاهوری، رائی‌رام‌جی هاتف انبالوی، محمد یحیی‌خان لاهوری، میر محمد معصوم وجدان سرهندی، اندرجیت دهیر، متخلص به منشی لاهوری، جعفر زتلی (ــ ۱۱۲۵ق)، سراینده‌ای با تخلص مظهر که مثنوی عاشق و معشوق را در داستان چندربدن و مهیار سروده است، میرغازی شهید لاهوری (ــ ۱۱۳۰ق)، سراینده‌ای با تخلص غالب که مثنوی فتح‌نامه (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۲۵) را سروده است و عبدالرئوف نگارندهٔ ابوالنغم در موسیقی هندی می‌توان نام برد. این بیت بر سکه‌های فرخ‌سیر حک شده بود: «سکه زد از فضل حق بر سیم و زر ــ پادشاه بحر و برّ فرخ‌سیر.»

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۹۵/۲، ۵۴۰؛ ۷-۶/۳، ۴۰، ۷۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۳۸، ۲۴۹، ۳۱۸، ۳۳۴، ۳۸۶، ۴۳۸، ۵۵۶؛ تاریخ ارادت‌خان، ۱۶۴-۱۳۸؛ تذکرهٔ بینظیر، ۲۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۳، ۶۵، ۱۱۴، ۱۳۹، ۱۷۶، ۲۳۳، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۶، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۱۰؛ سرو آزاد، ۱۶۷-۱۵۴؛ سفینهٔ هندی، ۹، ۱۳، ۳۴، ۶۵، ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۶۱؛ سیرالمتأخرین، ۴۲۱-۳۸۷/۲؛ عبرت‌نامه، ۲۲۱-۱۶۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۹۹/۱، ۶۸۲، ۱۳۴۹/۳؛ ۲۷۷/۵، ۲۸۰، ۲۹۲، ۲۹۷؛ ۱۰۴۲/۶؛ ۳۱۰/۷؛ ۱۰۰۹/۸؛ ۱۰۲۸، ۱۰۴۷، ۱۰۸۰، ۴۸۲/۱۰، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۳، ۴۹۴، ۵۱۶، ۵۳۸؛ ۳۲۱/۱۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۹۵/۲، ۱۳۱۰؛ مآثرالامرا، ۳۳۱-۳۲۳/۱؛ مجمع‌النفایس، ۱۴، ۵۸، ۷۰، ۷۹؛ مردم‌دیده، ۱۸، ۵۳، ۷۰، ۹۳، ۱۰۶، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۹۲؛ منتخب‌اللباب،

۸۱۵-۷۰۷/۲؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 273, 274, 277, 705, 706, 939; *Encyclopaedia of Islam*, 2/810-812; *Later Mughals*, 1/198-432; *Mughals in India*, 141; *Thd Oxford History of India*, 433-434, 444, 465; *The Reign of Muhammad Shah*, 9-74; *A Socio-intellectual history of the Isnā'Asharī shī' īs in India*, 1/44-43.

برزگر

فرخ‌شاه سرهندی (far.rox.šah-e.ser.hen.di)، محمد فرخ شاه فرزند محمد سعید فرزند شیخ احمد سرهندی، ـ ۱۱۱۸ق، دانشمند دینی، صوفی نقشبندی مجددی، و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. سومین فرزند از هشت فرزند پدرش محمد سعید (۱۰۰۵ ــ ۱۰۷۲ق)، پسر دوم شیخ احمد سرهندی (ـ ۱۰۳۴ق)، بود. دانش‌های رایج دینی را نزد پدرش آموخت و به‌ویژه در فقه و حدیث و تصوف مهارت یافت. به حجاز سفر کرد و حج گزارد و در بازگشت به تدریس و ارشاد پرداخت. وی در مرکز پاسخ‌گویی اعتراضات به نیایش احمد سرهندی قرار داشت. سال مرگش را ۱۱۲۲ و ۱۱۴۴ق نیز نوشته‌اند که درست نمی‌نماید. از آثارش: ۱ـ الحدالفاصل بین سدیدالاعتقاد والزندقه والالحاد به‌فارسی؛ ۲ـ اصطلاحات صوفیان به‌فارسی در شرح برخی اصطلاحات صوفیانه (تحقیق در وقوف عددی، هوش در دم و نظر بر قدم و سفر در وطن، نفی و اثبات، وجود و عدم وجود، حق‌الیقین، سیر آفاقی، حقیقت ایمان، کشف قلب و سرور روح، حکم تجلیات الهی، فنا و بقا، بیان محبت، و جز آن‌ها)؛ ۳ـ رسالهٔ شاه‌محمد فرخ به‌فارسی؛ ۴ـ کشف‌الغطاعن اذهان‌الاخبیا (دست‌نویس کتابخانهٔ رضای رامپور) به‌فارسی در رد شبهات وارده بر مکتوبات نیای خود احمد سرهندی و رفع دشواری‌های آن‌ها؛ ۵ـ رساله در حرمت غنا؛ ۶ـ رساله در عقاید، ۷ـ رساله در حقیقت محمدی؛ ۸ـ حاشیه بر حاشیهٔ عبدالحکیم بر خیالی؛ ۹ـ مکتوبات فرّخ‌شاه به‌فارسی (دست‌نویس کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور)؛ ۱۰ـ کشف‌السلوک به‌فارسی (دست‌نویس کتابخانهٔ رضای رامپور).

منابع: تصوف برّ صغیر مین، ۷۷/۲، ۹۶؛ خزینة‌الاصفیا، ۶۶۴-۶۶۳/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۸۶/۲؛ ۱۲۷۳/۳، ۱۴۸۳، ۱۷۹۳، ۱۹۶۹، ۱۹۸۷؛ نزهة‌الخواطر، ۲۲۵-۲۲۴/۶.

برزگر

فرد بلگرامی (fard-e.bel.ge.rā.mi)، سید اسدالله، بلگرام ۱۱۱۴ / ۱۱۱۵ ــ همان‌جا ۱۱۴۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم بلگرام و از نوادگان میرسید لطف‌الله بلگرامی و برادرزادهٔ سید غلام مصطفی بود. او در جوانی درگذشت. مؤلف تذکرهٔ شمع انجمن می‌نویسد که «سید اسدالله بلگرامی ذهن وقاد و طبع نقاد داشت و به دقایق سخن خوب می‌رسید و نثر خوب می‌نوشت و چاشنی تصوف بلند داشت. از همنشینان میر آزاد [بلگرامی] بود.» از سروده‌های فرد ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «کسی که دولت اقلیم نیستی دریافت ـ شکست آینهٔ دل سکندری داند.»

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۴۷-۱۴۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۱۸؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۵۴؛ الذریعه، ۸۲۰/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۰۵؛ سفینهٔ هندی، ۱۵۷-۱۵۶؛ شمع انجمن، ۳۷۹؛ صحف ابراهیم، ۱۱۶؛ مآثرالکرام، ۳۳۶؛ نتایج‌الافکار، ۵۴۶؛ نشتر عشق، ۱۱۴۹/۳.

سپاهی

فرد پهلواروی (fard-e.pah.la.vā.ra.vi)، شاه محمد ابوالحسن قادری فرزند شاه‌نعمت‌الله ولی، ۱۱۹۱ ــ ۱۲۶۵ق، صوفی، نویسنده و شاعر فارسی‌گویِ شبه قاره. از مردم پهلوار پتنای بهار بود و در خانواده‌ای فرهیخته برآمد. پدرش از مشایخ بنام صوفیه بود. ابوالحسن پس از خواندن درس‌های مقدماتی نزد پدرش، نزد هم‌او و سیدالعلما احمدی قادری پهلواروی به یادگیری زبان و ادبیات فارسی پرداخت. ابوالحسن در بیست سالگی بر آن شد تا به فراگیری علم حدیث نزد شاه عبدالعزیز دهلوی بپردازد، اما چون مسئول ادارهٔ خانقاهی بود، مجالی نیافت تا در مجلس درس او شرکت جوید. از این‌رو، خود به خواندن کتاب‌های مشکوة، بخاری و مسلم و دیگر آثار در علم حدیث پرداخت. وی آنگاه علوم پزشکی را نزد حکیم غلام جیلانی فراگرفت و به درمان بیماران روی آورد و کتابی نیز در این زمینه با نام شفاءالاسقام به‌فارسی در دو جلد نوشت. او علم جفر، رمل و تکسیر را نیز می‌دانست. ابوالحسن در بیست و هفت سالگی (۱۲۱۷ق) به‌پدرش دست ارادت داد و در ۱۲۴۷ق با مرگ پدر، جانشین او شد و به ارشاد و راهنمایی مردم پرداخت. او در

واپسین سال‌های زندگانی‌اش فلج شد و پس از چندی نیز درگذشت. ابوالحسن از خردسالی شعر می‌گفت و در مجالس مشاعره شرکت می‌جست. گویند وی چندی شعرهایش را برای بازبینی نزد شیخ نورالحق پتان از دانشوران بنام بهار می‌برد. شیخ نیز پس از بازبینی چند شعر از ابوالحسن بدو گفت بر مصراع حافظ طبع‌آزمایی کند و معایب و محاسن کلام خویش را به‌دقت بررسی نماید. ابوالحسن بیشتر به فارسی و گاه به عربی شعر می‌گفت و دو شعر اردو نیز از وی به جا مانده است. او شاعری صاحب‌دیوان بود و دیوانش در دو جلد چاپ و منتشر شده که جلد یکم آن دربردارندهٔ ۷۰۲ غزل و جلد دوم دربردارندهٔ ۹۷۹ غزل و ۴۴ قطعهٔ تاریخ است. گرچه دیوان ابوالحسن دربردارندهٔ گونه‌های مختلف شعری است، اما او بیشتر شاعری غزل‌سرا بود و در شعرهایش از شیوهٔ شاعرانی چون حافظ، سعدی و جامی پیروی می‌کرد، چنان که در تضمین غزل معروف حافظ با مطلع «الا یا ایهاالساقی ادر کأساً ونا ولها ــ که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها.» می‌گوید: «قدوم موسم گل شوق‌انگیز است در دل‌ها ــ الا یا ایهاالساقی ادر کأساً ونا ولها / ز جام بی‌خودی سرشار همت کن فغان ما را ــ که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها.» وی همچنین ده قصیده گفته است که بیشتر آن‌ها در نعت محمد (ص) و امام موسی کاظم (ع) و علی بن موسی‌رضا (ع) و یکی از آن‌ها در منقبت محی‌الدین عبدالقادر گیلانی است. ابوالحسن یازده مثنوی نیز سروده که نخستین مثنوی در دیوان وی مجمع‌البحور است. بیشتر مثنوی‌های وی نیز در ستایش نبی اکرم (ص) و در برخی نیز شرح آیات قرآنی است. از او یک‌صد و دو رباعی نیز به جای مانده است. گویند توانایی ابوالحسن در سرودن شعر چندان بود که بدو خسرو ثانی می‌گفته‌اند. سعید حسرت از شاعران بنام عظیم‌آباد، غزل‌سرایی او را این‌گونه می‌ستاید: «در زمین هند حسرت بعد خسرو همچو فرد ــ در گمان ما نشد پیدا غزل‌خوانی دگر.» شاعری دیگر با نام امان‌علی ترقی در یکی از مثنوی‌های خود، در ستایش ابوالحسن گوید: «ابوالحسن است عالم هم سخن‌سنج ــ ز نقد خلق او را هست صد گنج / کلام تازه‌اش مقبول دلهاست ــ بر ارباب حقیقت شوق‌افزاست.» از دیگر آثارش: ۱ــ رساله در جواز سمع و مزامیر که کتابی به‌فارسی و عربی در دو جلد است؛ ۲ــ رسالهٔ هدایات؛ ۳ــ تقبیل الاظفار فی‌الاذان عند شهادة اشهد محمد رسول‌الله؛ ۴ــ رساله در جراد؛ ۵ــ رسالهٔ امامت ائمهٔ اثنا عشری که رساله‌ای در تاریخچهٔ مناسبات حسنه میان شیعیان و اهل سنت است؛ ۶ــ رسالهٔ بحور و اوزان شعر که در آن همهٔ بحور و اوزان عربی گردآوری و به فارسی تعریف شده است؛ ۷ــ رسالهٔ تجوید؛ ۸ــ رسالهٔ حرمت متعه؛ ۹ــ حاشیه بر شرح‌السلم لحمدالله؛ ۱۰ــ رساله فی تقبیل الابهامین.

منابع: روز روشن، ۶۱۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۶۱/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۱/۷-۱۲؛ نگارستان سخن، ۷۴؛ محمدسعید احمد شمسی، «احوال و آثار ابوالحسن فرد پهلواروی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴ش، صص ۲۵۰-۲۵۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 173.

اسماعیل‌زاده

فردی احمدآبادی (far.di-ye.ah.mad.ā.bā.di)، میرزا برخوردار بیگ پسر یادگار بیگ اعظم‌شاهی، ــ ۱۱۱۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. شاگرد بیدل دهلوی (۱۰۵۴ ــ ۱۱۳۳ق) و، همانند پدر خود، از ملازمان محمداعظم‌شاه، که در دورهٔ پدرش اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) حکومت گجرات را داشت، بود. همراه اعظم‌شاه در جنگ با محمد معظم‌شاه عالم بهادر شاه یکم، پسر دیگر اورنگ‌زیب، در ۱۱۱۹ق کشته شد. در هجو آوازه داشت.

منابع: صحف ابراهیم، ۱۱۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 173.

برزگر

فرسی شیدانی (for.si-ye.šey.dā.ni)، حسین‌علی‌شاه / حسین‌بن علی، ز ۱۰۱۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. دربارهٔ این شاعر برجستهٔ دربار قطب‌شاهیان گلکنده در دکن و سرایندهٔ منظومهٔ تاریخی نسب‌نامهٔ شهریاری / نسب‌نامهٔ قطب‌شاهی ظاهراً، به جز آن‌چه از این منظومه به دست می‌آید، آگاهی دیگری در دست نیست. بنابرآن، وی از مردم شیدان، از دهستان بوانات و سر جهان شهرستان آبادهٔ فارس، بود و مذهب شیعی می‌ورزید و در دربار محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۸ ــ ۱۰۲۰ق) به سر می‌برد: «مرا خواند فرسی از آن روزگار ــ که تخم من از فارس آمد به بار / در آن مرز کآن جای نیکان بود ــ گلم از گلستان شیدان بود... ز وصف سخن چون شدم بر کنار ــ کنم در به مدح شهنشه نثار / محمدقلی شاه انجم سپاه ــ ز رفعت به خورشید ساید کلاه... / چو فرسی به مهر علی زنده‌ام ــ ولیّ خدا را ز جان بنده‌ام / علی

ولی پیشوای منست ــ علی رهبر و مقتدای منست.»
تذکره‌نویسان و تاریخ‌نگاران از خواجه عنایت‌الله شیرازی، متخلص به فرسی، یاد کرده‌اند که مؤلف کاروان هند وی را همین فرسی می‌داند. خواجه عنایت‌الله که خوش‌نویسی چیره‌دست بود و نستعلیق را نیکو می‌نوشت، پیش از ۱۰۰۲ق به‌هند کوچید و به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) راه یافت. در ابتدا به کار کتابت گماشته شد و رفته‌رفته راه ترقی پیمود و به مقام کتاب‌داری کتابخانهٔ شاهی رسید. وی در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) خطاب مکتوب‌خان و منصب شش‌صدی یافت و دست‌کم تا ۱۰۲۸ق داروغگی (کتاب‌داری) کتابخانهٔ شاهی را بر عهده داشت. به‌گفتهٔ مؤلف کاروان هند، عنایت‌الله فرسی ظاهراً پس از مرگ جلال‌الدین اکبر (۱۰۱۴ق) به‌گلکندهٔ دکن رفته و به خدمت محمدقلی قطب‌شاه پیوسته و پس از مرگ محمدقلی (۱۰۲۰ق) به‌شمال هند بازگشته و بار دیگر به خدمت گورکانیان، و این‌بار جهانگیر پسر جلال‌الدین اکبر، درآمده است. به هر حال، از حسین‌علی‌شاه فرسی، چه وی همان عنایت‌الله فرسی کتاب‌دار شیرازی باشد یا کسی دیگر، منظومه‌ای حماسی ـ تاریخی به‌پیروی از شاهنامهٔ فردوسی نزدیک بیست‌هزار بیت به جا مانده است که مبین چیره‌دستی وی در نظم فارسی و مقام بلندش در میان شاعران فارسی‌گوی هند جنوبی در روزگارش است. این منظومه، یعنی نسب‌نامهٔ شهریاری، که در ۱۰۱۶ / ۱۰۱۹ق به انجام رسیده به سبکی ساده و روان و شیوا رویدادهای دورهٔ قطب‌شاهیان را از آغاز تا فرمانروایی محمدقلی قطب‌شاه باز می‌گوید و، گذشته از اهمیت ادبی، به‌عنوان یکی از منابع تاریخ قطب‌شاهیان نیز ارزش و اهمیت دارد. نسخه‌هایی از این منظومه در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ مجلس (به‌شمارهٔ ۲۳۳۰) کتابخانهٔ سالارجنگ (به‌شمارهٔ ۱۷۷۹ فهرست) و انجمن آسیایی بنگال (به‌شمارهٔ ۱۵۹ منظوم، ۵) نگه‌داری می‌شود.

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۲/۵۴۱ـ۵۴۲؛ اکبرنامه، ۳/۸۲۳؛ پیمانه، ۳۶۳ـ۳۷۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۵۷۶؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۶۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۵۵۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴۹ـ۵۵۰؛ جهانگیرنامه، ۲۶۸، ۳۰۵؛ خاطرات مطربی، ۲۶ـ۲۸؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۴/۹۲؛ روز روشن، ۶۱۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۸۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴/۳۲۷؛ کاروان هند، ۱۰۰۴ـ۱۰۰۸؛ مخزن‌الغرائب، ۴/۳۷۳؛ مرآت‌الفصاحة، ۴۶۷؛ منتخب‌التواریخ، ۳/۲۸۳ـ۲۸۴؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطبشاهی، ۸۰ـ۸۹؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۸۳؛ هفت اقلیم، ۱/۳۰۲؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Mannuscripts of the Library of the King of Oudh, 1/409; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/77-78; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 184; *Mughals in India*, 140; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/746.

برزگر

فرشته (fe.reš.te)، محمدقاسم فرزند غلام‌علی هندوشاه استرابادی، استراباد ۹۶۰ / ح‍ ۹۸۰ق ــ پس از ۱۰۳۳ق، حکیم و تاریخ‌نگار ایرانی. وی پس از آن‌که تحصیلاتش را در زادگاهش به‌پایان رساند، در جوانی به همراه پدر به هندوستان کوچید و در احمدنگر، پایتخت نظام‌شاهیان به خدمت مرتضی نظام‌شاه (۹۷۲ ــ ۹۹۶ق) درآمد. کارش در دربار چندان بالا گرفت که به مقام ریاست نگهبانان پادشاهی رسید. روزی از مرتضی نظام‌شاه مأموریت یافت تا سبب تعلل حرکت سپاهی را که وکیل و میرزاخان پیشوا برای ایستادگی در برابر یورش بیجاپوریان فراهم آورده بودند، بفهمد. وی، پس از جست‌وجوی بسیار، سرانجام دریافت میرزاخان و دلاورخان، نایب‌السلطنهٔ بیجاپور دسیسه کرده‌اند تا مرتضی نظام‌شاه را از حکومت بردارند و پسرش میران حسین را به تَخت شاهی بنشانند. با آن‌که فرشته مرتضی‌شاه را از مکر و کید میرزاخان و دلاورخان آگاه کرد، وی نتوانست از آن دسیسه جان سالم به در برد و کشته‌شد. پس از وی میران حسین (۹۹۶ ــ ۹۹۷ق) نیز به‌قتل رسید و در ۹۹۸ق فرشته از احمدنگر به بیجاپور رفت و در دربار بیجاپور به خدمت ابراهیم دوم عادل‌شاه (۹۸۷ ــ ۱۰۳۵ق) رسید. پس از مدتی، آن‌پادشاه وی را مأمور نوشتن تاریخی دربارهٔ پادشاهان هند کرد. در پایان آن سال که برهان نظام‌شاه دوم (۹۹۹ ــ ۱۰۰۳ق) برای از میان برداشتن پسرش اسماعیل (۹۷ ــ ۹۹۹ق) در پی پشتیبان می‌گشت، به‌دربار بیجاپور روی آورد و فرشته میانجی شد تا تقاضای وی را از ابراهیم دوم عادل‌شاه بخواهد. پس از آن در نبردی که میان نیروهای احمدنگر و بیجاپور درگرفت، فرشته زخمی شد و به اسارت درآمد، اما پس از اندکی گریخت و به عادل‌شاه پیوست. در رجب ۹۹۸ق ابراهیم عادل‌شاه را در راندن دلاورخان همراهی کرد. در صفر ۱۰۱۳ق با

کاروانی که بیگم‌سلطان دختر ابراهیم دوم عادل‌شاه را برای ازدواج با دانیال پسر اکبر می‌بردند، همراه بود. در ۱۰۱۵ق کتاب خود را به پایان برد و به نام ابراهیم دوم عادل‌شاه، آن‌را گلشن ابراهیمی نامید. در همین سال از پیش عادل‌شاه به سفارت نزد جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) رفت و مدتی در دربار او ماند. وی بعدها مطالبی به کتابش افزود و آن را در ۱۰۱۸ق برای بار دوم به نورس‌نامه نام‌گذاری کرد. اما سرانجام به تاریخ فرشته شهرت یافت. سال و محل درگذشت وی دانسته نیست، اما از اشاره‌ای که به درگذشت بهادرخان فاروقی در ۱۰۳۳ق در آگره کرده، چنین برمی‌آید که تا این سال مطالبی به آن می‌افزوده و نیز زنده بوده است. فرشته کتاب دیگری نیز به نام دستورالاطبا / طب فرشته / اختیارات قاسمی در پزشکی نوشته است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۶۵/۱۵ـ۲۷۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۰۹/۵ـ۱۷۱۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۳۲/۲ـ۷۳۳؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۲۰۰؛ روز روشن، ۶۱۷؛ ریحانة‌الادب، ۳۲۸/۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۹۶/۴ـ۸۹۷؛

Dictionary Of Indo-Persian Literature, 181-182; *Encyclopaedia of Islam*, 2/921-923; *Mughals in India*, 145-147.

حجتی

فرصت (for.sat)، محمدبیگ، ــ ۱۰۸۳ق، شاعر ایرانی. از توپچیان شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ــ۱۰۷۷ق) بود. مؤلف تذکرهٔ نصرآبادی می‌نویسد فرصت «داخل توپچیان بود و احوالش کمال پریشانی داشت، به‌علت جرأت و مردانگی که در قندهار نموده و تصرفات مرغوب در بستن توپ کرد، مکرراً به انعامات سرافراز گردید.» مؤلف مخزن‌الغرائب نیز می‌نویسد که فرصت «از ایران به هند آمده.» نصرآبادی در تاریخ مرگ او می‌نویسد: «قبل از حالت تحریر به چهار سال فوت شد.» از سروده‌های فرصت ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «صبح شد صبح که تا کام تمنا بخشند ــ می به ما، خنده به گل، گریه به مینا بخشند / یک رمیدن برد از هر دو جهانم بیرون ــ وحشتی کاش به اندازهٔ صحرا بخشند.»

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۸۰/۱؛ تذکرهٔ نصرآبادی، چاپ حسرت، ۶۸/۱ـ۶۹؛ الذریعه، ۸۲۴/۹؛ شمع انجمن، ۳۷۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۳۹، شمارهٔ ۱۸۶؛ مخزن‌الغرائب، ۵۰۴/۴.

نوش‌آبادی

الفرع‌النابت من‌الاصل‌الثابت (al.farɛ.ol.nā.bet.me.nal. as.les.sā.bet)، کتابی به‌فارسی در اثبات توحید شهودی از سید محمد* یوسف بلگرامی (۱۱۱۶ ــ ۱۱۷۲ق). این کتاب که در ۱۱۶۲ق نوشته شده در یک مقدمه، چهار اصل و یک خاتمه تدوین یافته است. کتاب با دو بیت شعر از مؤلف که مادهٔ تاریخ تألیف کتاب است آغاز می‌شود. آنگاه مؤلف سبب تألیف کتاب را بیان کرده و برای توضیح بیشتر، آیاتی از قرآن کریم آورده است. سپس مقدمه‌ای در بیان برخی مسائل که دانستن آن ضروری است نوشته و آنگاه متن کتاب را به چهار اصل تقسیم کرده است: اصل نخست در بیان مذهب طایفهٔ وجودیه است که وجود ممکن را با ذات واجب تعالیٰ عین و متحد گردانیده و قایل به وحدت وجود شده‌اند. اصل دوم در بیان آیات و احادیث و اقوال برخی صحابه و مشایخ است که طایفهٔ وجودیه برای اثبات عینیت حق سبحانه با مخلوقات بدان‌ها حجت می‌کردند. اصل سوم در بیان مذاهب طایفهٔ شهودیه است که وجود ممکن را مغایر حقیقی با ذات واجب تعالی می‌دانند و می‌گویند حق سبحانه مادهٔ عالم را به صنع ابداعی که ماده و مثال و زمان نمی‌خواهد به حکم کن فیکون مطابق علم قدیم خود اختراع فرمود و به وحدت شهود که عبارت از فنای حال است نه فنای ذات، مانند محو ستاره در نور آفتاب قایل‌اند. اصل چهارم در بیان آیات قرآن و احادیث و اقوال برخی صحابه و مشایخ که طایفهٔ شهودیه به آن‌ها استناد می‌کردند. خاتمهٔ کتاب در بیان تحقیق و ثبوت رؤیت جمیع مؤمنان حق سبحانه تعالی را به چشم سر است و به عربی نوشته شده است. این کتاب به‌دست خود مؤلف کتابت شده است. وی در زمان کتابت نکاتی را که جا افتاده بود در حاشیه آورده و پاره‌ای الفاظ را در حاشیه توضیح داده و مطالبی به متن کتاب افزوده است. او در این کتاب مسائل گوناگون تصوف، وحدت وجودی و وحدت شهودی را توضیح داده و هرجا که لازم بوده به آیات و احادیث استناد کرده است. در حقیقت مؤلف تلاش کرده مسائل طریقت و شریعت را با استناد به آیات قرآن و احادیث و اقوال مشایخ تشریح کند. نسخه‌ای خطی از این کتاب در ذخیرهٔ سبحان‌الله کتابخانهٔ مولانا آزاد نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۹ـ۲۲۰؛ تصوف برّ صغیر مین، ۱۱۴ـ۱۱۹.

امیرهدائی

فرمان‌علی بهاری (far.man.a.li-ye.be.hā.ri)، حکیم مولانا حافظ سید فرمان‌علی، روستای چندن‌پتی در بخش دربهنگا در استان بهار (هند) ۱۲۷۰ ــ ۱۳۳۴ق / ۱۹۱۶م، دانشمند دینی و نویسندهٔ شبه قاره. مقدمات علوم را در زادگاهش آموخت. سپس برای ادامهٔ تحصیل به لکنو رفت. در مدرسهٔ نوبنیاد ناظمیه در لکنو درس خواند و در ۱۳۱۳ق موفق به کسب مدرک ممتازالافاضل شد. علوم متداول، مانند تفسیر، فقه، اصول و نیز پزشکی را آموخت و در درمان بیماران آوازه یافت. در پتنا مدرسه‌ای به نام سلیمانیه بنیاد نهاد و خود ریاست آن‌را به دست گرفت. به‌واسطهٔ استادی‌اش در وعظ و خطابه و مناظره و نیز به خاطر هوش و حافظهٔ نیرومندش، در میان مردم محبوبیت فراوان یافت. وی برای شرکت در مناظره‌های دینی تا جاهای دوردست سفر می‌کرد و از جمله در قادرآباد گجرات در پنجاب برای نخستین بار مجلس مناظره‌ای با پیروان طریقهٔ قادیانی برپا کرد. از آثارش: ۱ــ ترجمه و تفسیر کوتاه قرآنی به اردو (چاپ لاهور)؛ ۲ــ کتاب‌النحو (چاپ پتنا) به‌اردو در قواعد عربی؛ ۳ــ کتاب‌الصرف؛ ۴ــ کتاب‌المنطق؛ ۵ــ کتاب فلسفه؛ ۶ــ کتاب فدک که ناتمام مانده بود و بعدها مولوی اصغر حسین (۱۳۲۵ ــ ۱۳۶۲ق)، از علمای چندن‌پتی، آن‌را تکمیل کرد؛ ۷ــ علم‌الفرائض در فقه شیعی؛ ۸ــ حدیث کساء (چاپ کراچی) به‌اردو؛ ۹ــ الولی (چاپ شده) به‌اردو.

منابع: امامیه مصنفین، ۱/۴، ۸۵، ۵۸۲؛ ۱۳۹/۲؛ مطلع انوار، ۴۳۶-۴۳۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 176.

برزگر

فرنگی‌خان (fa.ran.gi.xān)، محمدزمان / پائولوزمان، سدهٔ یازدهم هجری. نقاش و مترجم ایرانی. از ملایان دربار شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) بود و در فن مناظره، به‌ویژه در جدل با مبلغان مسیحی که به اصفهان می‌آمدند، مهارت داشت. شاه‌عباس وی را، برای کسب آگاهی‌های دست‌اول از مسیحیت و آموختن زبان ایتالیایی، به‌رم فرستاد (گویا همراه سفیر خود دنگیزبیگ روملو، که در بازگشت به ایران در اواخر ۱۰۲۱ یا اوایل ۱۰۲۲ق به فرمان شاه‌عباس کشته شد)، اما محمدزمان در آن‌جا تغییر کیش داد و به مسیحیت گروید و نام پائولو را برای خود برگزید. وی از بیم سیاست شاه‌عباس، از بازگشت به ایران خودداری ورزید و به جای آن به هند رفت و به دربار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) راه یافت و لقب فرنگی‌خان گرفت. در اوایل دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) زنده بود و در کشمیر می‌زیست و به‌نام نقاشی زبردست آوازه داشت. وی در هند نسخه‌ای از کتاب ماتئوریتچی / Matteo Ricci (۱۵۵۲ ــ پکن ۱۶۱۰م / ۱۰۱۹ق)، مبلغ دینی و جهانگرد ایتالیایی، را که گزارش مفصل و جالبی دربارهٔ چین بوده است، در کتابخانهٔ پدر روحانی هنری بوزی / بوزیو (Buzeo / Busi)، از مبلغان مسیحی هلندی که در ۱۶۴۸م به آگره رفت و به دربار شاهزاده داراشکوه پیوست و در ۱۶۶۷م در دهلی درگذشت) یافت و بخش مهمی از آن‌را به فارسی برگردانید و این برگردان را تاریخ چین نام نهاد. از تاریخ چین دست‌نویسی در گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. در فهرست کتابهای چاپی فارسی از مرآت‌الزمان در تاریخ چین و چپان (ژاپن) از الکسوس، ترجمهٔ فرنگی‌خان (بمبئی، ۱۳۱۱ق) به‌کوشش ملک‌الکتاب شیرازی)، یاد رفته که باید دید با تاریخ چین محمدزمان فرنگی‌خان کی است یا اثری جداگانه است. تاریخ چین در ده فصل تدوین شده است: ۱ــ در تحقیق اسم چین و اشتقاق آن؛ ۲ــ در بیان وسعت و بزرگی چین و وضع آن؛ ۳ــ در ذکر آن‌چه حاصل می‌شود در ممالک چین؛ ۴ــ در بیان صنایع جزئیهٔ اهل چین؛ ۵ــ در بیان صنایع کلیهٔ اهل چین و علوم و مراتب ایشان؛ ۶ــ در بیان عمل و تدبیر و ملک‌داری اهل چین؛ ۷ــ در ذکر رسوم آداب اهل چین؛ ۸ــ در بیان شکل و هیأت و کسوت و بعضی ضوابط و قواعد مردم چین؛ ۹ــ در بیان قواعد افسانه‌آمیز و رسوم لغو و بیهودهٔ اهل چین؛ ۱۰ــ در مذهب اهل چین و اختلاف آن.

منابع: زندگانی شاه‌عباس اول، ۱۵۱۱-۱۵۱۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۷۶۳/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۴۲/۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۱۴/۴؛

Concise Discriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of Asiatic Society of Bengal, 86-88; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 172-173; *Mughals in India,* 139-140.

برزگر

فروغ اصفهانی (fo.ruq-e.es.fa.hā.ni)، میرزا محمدعلی فرزند محمدرضا، ــ بنارس ۱۲۰۰ق، شاعر ایرانی. از نوادگان خلیفه سلطان وزیر اعظم شاه‌عباس یکم (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) و

شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ق)، بود. به‌گفتهٔ برخی منابع، فروغ در ۱۱۴۰ق در اصفهان به‌دنیا آمد و مقدمات علوم را در آن‌جا آموخت. در جوانی برای ادامهٔ تحصیل به بصره و بغداد رفت. پس از چندی، چون پدرش به هند رفته و در آن‌جا نزد نواب صفدرجنگ (ــ ۱۱۶۷ق)، نواب اوده (۱۱۵۲ ــ ۱۱۶۷ق)، تقرب جسته بود، وی نیز رهسپار هند شد و در دورهٔ احمدشاه، پادشاه تیموری هند (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق) بدان سرزمین رسید و از امرای تیموری هند، به‌ویژه ذوالفقارالدوله نجف‌خان (ــ ۱۱۹۶ق) که وکیل مطلق یا وزیر اعظم دربار دهلی بود، نواخت یافت. در اواخر عمر (گویا پس از مرگ نجف‌خان در ۱۱۹۶ق) از دهلی به بنارس رفت و حاکم آن شهر، علی ابراهیم‌خان خلیل عظیم‌آبادی، مؤلف صحف ابراهیم، مقدم وی را گرامی داشت. فروغ از آن پس تا پایان زندگی در بنارس به سر برد. در هنگام مرگ، مسودات اشعار خود را به علی ابراهیم‌خان خلیل، که فروغ را بدو دوستی و دلبستگی بسیار بود، سپرد تا آن‌ها را تدوین و ترویج کند. برخیِ منابع مرگ او را در هفتادسالگی در ۱۲۱۰ق گفته‌اند.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۱۹؛ الذریعه، ۸۲۵/۹؛ روز روشن، ۶۱۸-۶۱۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۸۸/۲؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۱۳۷؛ صحف ابراهیم، ۱۱۵؛ عقد ثریا، ۴۴-۴۵؛ منتخب‌اللطایف، ۲۱۹؛ نشتر عشق، ۱۱۳۹/۳؛ نگارستان سخن، ۷۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 176.

برزگر

فروغ تبریزی (fo.ruq-e.tab.ri.zi)، حاجی عبدالله حسینی، ــ ۱۲۱۰ق، شاعر ایرانی. از مردم تبریز بود، اما به هند کوچید و در بنارس نشیمن گزید. در آن‌جا با محمدعلی فروغ اصفهانی (ــ ۱۲۰۰ق)، از نوادگان خلیفه سلطان روملو، گفت‌وگو و مشاعره داشته است. سال‌مرگش را ۱۲۰۱ق نیز یاد کرده‌اند. نسخه‌ای از دیوان وی در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (به‌شمارهٔ ۳۹۵۷/۱) نگه‌داری می‌شود که مجموعهٔ قصاید او است. گفتنی است که در برخی تذکره‌ها، مانند صحف ابراهیم از حاجی عبدالله تبریزی، متخلص به عارف، یاد رفته است. علی ابراهیم‌خان (ــ ۱۲۰۸ق) مؤلف صحف ابراهیم (۱۱۹۰ ــ ۱۲۰۶ق) می‌نویسد که عارف تبریزی «به‌توسط میرزا محمدعلی فروغ با وی دیدار کرد و عارف در موسیقی مهارت داشت و «حملهٔ حیدری و شاهنامه و مثنوی را به حسب مقام» خوب می‌دانست و در آغاز در کلکته نشیمن داشت و «هنگام حکومت جنرل مکفارسن صاحب حرکات نامناسب به عمل آورد و بعد چندی لباس فقر در برکرده همراه جنرل کنینگ بهادر وارد بنارس شده.» مؤلف روز روشن نیز دربارهٔ عارف تبریزی می‌گوید که «در آغاز جوانی وارد هند شده شریک بزم مطارحه و مشاعرهٔ میرزا محمدعلی فروغ می‌ماند، بعد زمانی دل از دنیا برداشته به لباس درویشی متلبس گشت و سکونت بنارس اختیار کرده همان‌جا ازین جهان درگذشت.» چنین می‌نماید که عارف تبریزی با فروغ تبریزی یکی باشد و حاج‌عبدالله تبریزی دارای دو تخلص فروغ و عارف در یک زمان یا زمان‌های مختلف بوده است. بعید نیست که وی تخلص فروغ را پس از آشنایی با فروغ اصفهانی یا پس از مرگ وی برگزیده باشد یا به عکس پس از آشنایی با فروغ اصفهانی به‌احترام او از تخلص فروغ دست کشیده و تخلص عارف را برگزیده باشد.

منابع: تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۵۰۳/۲؛ جرنل، ۹۹؛ دانشمندان آذربایجان، ۲۹۶؛ الذریعه، ۸۲۶/۹؛ روز روشن، ۵۰۹؛ سخنوران آذربایجان، ۵۹۶؛ صحف ابراهیم، ۹۹؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۲۹۵۵/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۶۵/۳.

برزگر

فروغی قزوینی (fo.ru.pi-ye.qaz.vi.ni)، معروف به فروغی عطار، ز ۱۰۱۶ق، شاعر ایرانی. در اوایل دورهٔ شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) در قزوین دکان عطاری داشت و دکانش به‌واسطهٔ حضور مطربی قزوینی که «پسر خوانده و مطلوب جانی او بود» و «باکمال حسن به غایت‌خوش می‌خواند»، محل اجتماع و رفت و آمد شاعران بود. سفری به هند کرد و در بازگشت با ثروتی که در آن‌جا گردآورده بود در قزوین جواهرفروشی باز کرد. صادقی افشار که هم‌روزگارش بود در مجمع‌الخواص (۱۰۱۶) درباره‌اش می‌نویسد که «مرد عجیبی است و اجتماع نقیضین عقل و جهل از سخنش پیداست و عجب‌تر آن‌که در عقل و فهم کسی را با خود مساوی و حتی ده‌یک خود هم نمی‌داند... اکنون در ولایت قزوین دکان جواهرفروشی دارد. اغلب اوقات هر چه زرخرید دارد همراه خود برداشته خواجه‌وار راه می‌رود.» تقی کاشی نیز در خلاصة‌الاشعار درباره‌اش می‌گوید که «اعتقاد بیش از حد به شعر خود دارد و الحق در فن غزل افکارش بر وجه وجیه و ابیاتش در

حالت عشق و محبت بر سمت توجیه واقعست.» (یعنی اشعارش به زبان یا مکتب وقوع است.) در فهرست نسخه‌های خطی فارسی از او با نام «فروغی همدانی» یاد رفته و از نسخه‌ای از دیوان وی یاد شده است.

منابع: آتشکده، ۱۱۹۹/۳؛ الذریعه، ۸۲۸/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۸۸/۲؛ شمع انجمن، ۳۶۰؛ صبح گلشن، ۳۱۵-۳۱۶؛ کاروان هند، ۱۰۰۸-۱۰۰۹؛ فرهنگ سخنوران و سرایندگان قزوین، ۱۹۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۶۶؛ مجمع‌الخواص، ۲۸۴؛ مخزن‌الغرائب، ۴۲۹/۴-۴۳۰؛ مکتب وقوع در شعر فارسی، ۲۰۴، ۷۵۷؛ هفت اقلیم، ۱۸۵/۳-۱۸۶.

برزگر

فروغی کشمیری (fo.ru.qi-ye.kaš.mi.ri)، ملاحسن‌بیگ، ــ ۱۰۷۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در کشمیر به‌دنیا آمد. در دورهٔ پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۶ ــ ۱۰۶۷ق) می‌زیست. علوم رایج را آموخت و به سرودن شعر روی آورد. در ۱۰۶۰ق به شاعران دربار شاه‌جهان پیوست. دو مثنوی سروده، یکی در وصف شاه‌جهان‌آباد و دیگری در تعریف باغ حیات بخش که شاه‌جهان آن‌ها را پسندیده و به او پاداشی شایسته داد. فروغی قصایدی نیز در ستایش شاه‌جهان سرود. او در شاعری قوی‌دست بود. دیوان او در دست نیست. ابیاتی از او در تذکره‌ها مانده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۰۳/۲-۴۰۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۰۸۷/۳-۱۰۹۱؛ خزانهٔ عامره، ۳۶۷-۳۶۸؛ سفینهٔ خوشگو، برگ ۳۴۵؛ شمع انجمن، ۳۵۸؛ صبح گلشن، ۳۱۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۶۶؛ عمل صالح، ۴۲۰/۳-۴۲۱؛ مخزن‌الغرائب، ۴۳۰/۴؛ نشتر عشق، ۱۱۳۸/۳؛ نگارستان کشمیر، ۳۰۸؛ همیشه‌بهار، ۱۸۹-۱۹۰؛ دکتر محمدظفرخان، «فروغی کشمیری»، هلال، جلد ۱۱، شمارهٔ ۴، فروردین ۱۳۴۳ش، صص ۲۱-۲۵.

مژدهی

فرهنگ (far.hang)، نخستین مجله‌ای که تنها به زبان فارسی و به مدیریت امیرحسن عابدی*، نخستین استاد زبان فارسی در دانشکده ادبیات دانشگاه دهلی، در این شهر منتشر شده است. پیش‌تر از این، مجلات، بخش‌هایی نیز به‌فارسی و زبان‌های دیگر داشته‌اند. امیرحسن عابدی با بسیاری از مجلات ادبی دورهٔ خود همکاری داشت (← عابدی).

منابع: «ایران و هند دیرینگی تبادل فرهنگی»، کیهان فرهنگی، سال دهم، شمارهٔ ۴، تیر ۱۳۷۲ش، صص ۵-۸.

مرتضوی

فرهنگ آداب (far.hag-e.ā.dāb)، فرهنگ فارسی به اردو اثر حسین پسر سیدشاه عبدالرزاق قادری. مؤلف آن را بر چهار عنوان بخش کرده است: عنوان اول، افعال (مصادر) فارسی است که زیر افعال، معانی آن‌ها نیز به اردو نوشته شده است، عنوان دوم، دربردارندهٔ لغات مختلف با معانی آن‌ها است که به ترتیب حروف تهجی آمده‌اند، عنوان سوم، در اعداد هندسه و عنوان چهارم در القاب نامه‌ها است. در توضیح معانی، آداب اختصار را به کار برده و تنها برای مبتدیان قابل استفاده است. نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ آصفیه (حیدرآباد دکن) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان، ۲۶۱-۲۶۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۳۱/۳.

حجتی

فرهنگ ابراهیمی ← شرفنامهٔ منیری

فرهنگ اسکندری ← تحفةالسعادة

فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی (far.hang-e.es.te.lā.hāt-e. o.lum-e.a.da.bi)، فرهنگ اصطلاحات ادبی فارسی به اردو، تألیف ساجدالله تفهیمی. مؤلف در مقدمه ضمن بیان اهمیت زبان فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان و نفوذ واژگان و اصطلاحات ادبی در زبان‌های ملی و بومی، مراد خود از تألیف این فرهنگ را پاسخ‌گویی به نیازهای روزافزون پژوهندگان ادب فارس و اردو یاد کرده است. این فرهنگ، نخستین فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی به زبان اردو و مؤلف آن استاد بخشِ فارسی دانشگاه کراچی است. تفهیمی در تألیف این فرهنگ از منابع و مآخذ معتبری همچون بدایع‌الافکار فی صنایع‌الاشعار حسین واعظی کاشفی، المعجم فی معاییر اشعارالعجم شمس قیس رازی، معیارالاشعار خواجه نصیر طوسی و جز آن بهره برده است. این فرهنگ دربردارندهٔ پنج‌هزار و دویست و شانزده اصطلاح، به ترتیب در دستور (۱۸۳۳ اصطلاح)، زبان‌شناسی (۴۰۳ واژه)، فصاحت و بلاغت (۲۹۳ واژه)، بدیع و بیان (۸۷۸ واژه)، معانی (۷۱ واژه)، عروض (۶۵۶ واژه) و قافیه (۸۲ واژه) است. در آخر

کتاب، فهرست منابع و مآخذ، به ترتیب حروف الفبا آمده است. در این فرهنگ، ابتدا اصطلاح فارسی یاد شده و در برابر آن، شرحی فشرده به اردو آمده است. فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی به سرمایهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد به‌چاپ رسیده است (۱۳۷۵ش).

منبع: فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی.

شریفی

فرهنگ اورنگ‌شاهی (far.hang-e.aw.rang.šā.hi)، دانشنامه‌ای به‌فارسی در موضوع طبیعیات از هدایت‌الله بن محمد محسن قریشی هاشمی. مؤلف که از دانشمندان دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) بود و تا دهه‌های نخستین پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) حیات داشت این دانشنامه یا دایرةالمعارف حجیم طبیعیات را، که نام کامل آن فرهنگ عجایب‌الحقایق اورنگ‌شاهی است، به‌نام اورنگ‌زیب نوشته و به او پیشکش کرده است. کتاب در یک مقدّمه، هشت باب و یک خاتمه تدوین یافته و در آن دربارهٔ عناصر اربعه، درندگان، وحوش دانه‌خوار، طیور، حیوانات آبی، هوام و ملخ و مور، نبادات، جماتات، و هوا بحث شده است. متن کتاب حاوی اشعار بسیاری از سرایندگان گوناگون، مانند صائب، به‌فارسی و هندوستانی در شرح اصطلاحات مذکور در کتاب است. نسخه‌ای از فرهنگ اورنگ‌شاهی در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۸۵/۲؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۵۴۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۷۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 234; *Mughals in India*, 186.

برزگر

فرهنگ جعفری (far.hang-e.jaɛ.fa.ri)، فرهنگ واژه‌ها و الفاظ شاهنامهٔ فردوسی، نوشتهٔ جعفرعلی‌خان فرزند نواب معین‌الدوله انتظام‌الملک عنایت‌علی‌خان. مؤلف در این اثر که آن را در ۱۲۵۹ق نوشته به اعراب‌گذاری واژگان توجه داشته و برای آن‌ها شواهد شعری نیز آورده است. وی در این فرهنگ واژه‌های فارسی و ترکی را با معانی مختصر آن‌ها گردآورده و باب‌ها و فصل‌های اثر را بر اساس حروف اول و آخر واژه‌ها تعیین کرده است. از بررسی واژه‌ها و روشی که مؤلف در این فرهنگ پیش گرفته چنین برمی‌آید که او کتاب خود را بر اساس فرهنگ جعفری محمدمقیم تویسرکانی که در ایران نوشته شده تدوین کرده است. نسخهٔ دست‌نویسی از فرهنگ جعفری به‌شمارهٔ ۵۷۳ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود. گفتنی است که این اثر جز فرهنگی به همین نام ــ فرهنگ جعفری ــ تألیف حکیم محمدجعفر فرزند میان‌احمد طبیب است که معادل‌های فارسی، عربی، سنسکریت، هندی و انگلیسی واژگان طبی سندی را دربردارد.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۲۷ـ۱۲۸؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۸۴؛ فرهنگ نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۴۲/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 271.

فتح‌نیا طبری

فرهنگ جهانگیری (far.hang-e.ja.hān.gi.ri)، واژه‌نامهٔ فارسی به فارسی از میر جمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن اینجو/انجو شیرازی (ــ ۱۰۳۵ق). میر جمال‌الدین تألیف این فرهنگ را در ۱۰۰۵ق در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق)، و به فرمان هم‌او آغازید و در ۱۰۱۷ق در دورهٔ حکومت جهانگیر (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) پسر و جانشین جلال‌الدین اکبر به پایان برد و آن‌را به نام وی فرهنگ جهانگیری نام نهاد. وی در تألیف این اثر از پنجاه و سه فرهنگ که چهل و چهار تای آن‌ها را در مقدمه نام برده، و «تفاسیر و تواریخ و کتاب زند و پازند... و کتب نظم و دواوین شعرا» بهره برده و بعلاوه، در حل دشواری‌های واژگان به‌ویژه واژگانی که در هیچ فرهنگی نشانی از آن نبود، به مردم شهرها و جاهایی که «مصنف و ناظم از آن‌جا بوده یا توطن در آن‌جا داشته» مراجعه نموده است که این مورد اخیر ارزش ویژه‌ای به‌کار او می‌بخشد، چنان‌که به گفتهٔ داعی‌الاسلام صاحب فرهنگ نظام «فرهنگ نویسی در ابتدا بیان الفاظ زندهٔ یک ولایت برای اهل ولایت دیگر بوده، ابوحفص سغدی، الفاظ تورانی را برای اهل خراسان نوشت، اما به مرور زمان فرهنگ‌نویس‌ها الفاظ فرهنگ‌ها را مرده و به‌کلی جدا از زبان زنده دانسته، فقط از همدیگر نقل می‌کردند، هیچ‌گاه آن‌ها را با زبان زنده نمی‌سنجیدند. نتیجه این شد که تصحیفات و تحریفات بسیاری در آن الفاظ راه یافت... اول کسی که ملتفتِ این نکته شد و الفاظ فرهنگی را با زبان‌های زنده و ولایتی سنجیده و سعی در دور کردن تصحیفات و تحریفات نمود

مؤلف جهانگیری بوده.» فرهنگ جهانگیری شامل دیباچهٔ مؤلف (در بیان موجبات تألیف کتاب و ذکر مآخذ و تقسیمات کتاب)، یک مقدمه، بیست و چهار باب که بخش اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد و یک خاتمه است. مقدمه، که نمودار آگاهی و چیرگی مؤلف به خصوصیات زبان فارسی و نمودار آشنایی او به گویش‌ها یا زبان‌های محلی است خود به دوازده آیین تقسیم می‌شود: ۱ــ در تعداد زبان فارسی و فضیلت آن بر دیگر زبان‌ها و بیان فصاحت آن، ۲ــ در بیان چگونگی زبان فارسی، ۳ــ در تعداد حروف تهجی که نزد فارسی زبانان متداول است و بیان تفرقهٔ میان حروف دال و دال منقوطه و تعیین صیغ آن که چند است، ۴ــ در ذکر ترتیب این کتاب که بر چه‌سان و چند باب است، ۵ــ در ذکر تفرقه میان حروف و علامات هر حرفی، ۶ــ در بیان تجویز تبدیل هر یک از حروف بیست و چهارگانه به حروف دیگر، ۷ــ در بیان ضمایر، ۸ــ در ذکر حروف کلماتی که به جهت حسن و زینت کلام بیاورند و آن‌را در معنی مدخلی نباشد، ۹ــ در بیان حروف و کلمات که به اواخر اسما و افعال به جهت حصول معانی گوناگون بیاورند و بدون ترکیب افادهٔ معنی نکند، ۱۰ــ در بیان حروف مفرده که در اوایل و اواخر کلمات بیاورند به جهت دریافتن معانی مختلفه، ۱۲ــ در املا، ۱۳ــ در بیان عقد انامل. بخش اصلی کتاب، در بیست و چهار باب، حاوی واژگان فارسی سره (یا، به قول مؤلف، فرس قدیم) با معنی آن‌ها به فارسی است و برای اکثر واژگان بیت یا ابیاتی از سروده‌های شاعران فارسی‌گو (از حدود چهارصد شاعر) شاهد آورده شده است.از خصوصیات این بخش، یا درواقع کل این فرهنگ، ذکر واژه‌های مترادف و نیز در بسیاری موارد ذکر معادل‌های عربی، هندی، ترکی و گاه گویشی و احیاناً یونانی واژه‌ها است. ترتیب واژگان در این فرهنگ، که بزرگ‌ترین نقص آن نیز به‌شمار می‌آید، چنین است که مؤلف حرف اول واژگان را اساس کار، یعنی باب، و حرف دوم را فصل قرار داده است؛ برای نمونه، واژه‌های «رخش» و «نخ» را در باب خ، ولی اولی را در فصل ر و دومی را در فصل ن آورده است. بنابراین، بخش اصلی فرهنگ، به‌ترتیب حروف تهجی فارسی، به بیست و چهار باب تقسیم می‌شود. خاتمه حاوی «کنایات اصطلاحات و استعارات و لغات مرکبه، از فارسی و عربی، و لغاتی که یکی از حروف هشتگانه در آن یافته شد، و لغات زند و پازند، لغات غریبه که دانستن آن ضروری بود و از آن گریزی نبود» است و به چندین در (به جای باب) و هر در، در چند «جلوه» (به جای فصل)، تقسیم می‌شود. در این فرهنگ روی‌هم‌رفته کمابیش ده‌هزار واژه و نزدیک به چهارهزار کنایه و استعاره و اصطلاح آمده است. فرهنگ جهانگیری با این‌که از برخی نواقص، مانند تصحیح نشدن لفظ و توضیح نیافتن ضبط و تنقیح نگشتن معانی، تصحیف خوانی برخی واژگان و در نتیجه مکرر ذکر شدن آن‌ها، درج بعضی لغات عربی در میان واژگان فارسی، اطناب در حل لغات با تحریر عبارات مکرر، و جز آن برخوردار است، از بهترین و جامع‌ترین و ارزشمندترین فرهنگ‌های شعری فارسی به‌شمار می‌آید و در سیر تکاملی فرهنگ‌نویسی فارسی در هندوستان در سدهٔ یازدهم هجری مقام برجسته‌ای دارد و پایهٔ اصلی بسیاری از فرهنگ‌های بعدی، مانند فرهنگ سروری، فرهنگ رشیدی و برهان قاطع قرار گرفته است. این فرهنگ به کوشش دکتر رحیم عفیفی در سه جلد به چاپ رسیده است (مشهد، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۴ش).

منابع: برهان قاطع، مقدمه، هشتاد و یک ـ هشتاد و پنج؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۹۰/۳-۱۹۳؛ پژوهشهایی در تاریخ ادبیات ایران، ۱۰۳/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۳۷۶/۵-۳۸۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۴۶/۲- ۸۴۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۹۷؛ تذکرهٔ شعرای معاصر، ۱۹۶/۱- ۱۹۷؛ الذریعه، ۱۹۷/۱- ۱۹۸؛ زبان فارسی و فرهنگ‌نویسی، ۱۹؛ فرهنگ جهانگیری، ویراستهٔ دکتر رحیم عفیقی، مشهد ۱۳۵۹ش؛ فرهنگ نویسی در هند و پاکستان، ۸۱-۸۵؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۱۷- ۱۲۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۷۰۷/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۳۳/۳- ۱۹۳۵؛ لغت‌نامه، ۱۹۶-۱۹۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۲۲- ۷۲۳؛ ابراهیم صفائی، «فرهنگ ایران و هند»، ارمغان، سال بیست و نهم، شمارهٔ ۴-۵، تیر و مرداد ۱۳۳۹ش، ص۱۴۸.

برزگر

فرهنگ حسینی ← غلام‌حسین جالسی

فرهنگ رشیدی (far.hang-e.ra.ši.di)، فرهنگ واژگان فارسی به فارسی از ملا عبدالرشید بن عبدالغفور حسینی مدنی تتوی. مؤلف تدوین این فرهنگ را در ۱۰۶۴ق به‌پایان برده است، چنان‌که خود نیز در بیتی گوید: «گشت تاریخ وی از روی قبول ــ باد فرهنگ رشیدی مقبول.» رشیدی فرهنگ خود را بر اساس فرهنگ جهانگیری و مجمع‌الفرس سروری تدوین کرده است، اما چون او از فرهنگ‌نویسی منتقد بود، بر این دو فرهنگ خرده نیز

گرفته است؛ زیرا به‌گمان وی «اول آن‌که مؤلفان دو فرهنگ در حل لغات اطناب کرده‌اند به ایراد عبارات مکروه بی‌حاصل و اشعار متکثرهٔ لاطایل. دوم آن‌که در بعضی لغات تصحیح لفظ و توضیح اعراب و تنقیح معانی، چنان که باید، نکرده‌اند. سوم آن‌که بعضی لغات عربی و ترکی در میان لغت فرس درج کرده‌اند و تنبیه ننموده‌اند که فرس نیست. چهارم آن‌که بعضی لغات به تصحیفات خوانده و لغات متعدده پنداشته، چند جا ذکر کرده‌اند. مثلاً، بعضی کلمات به بای تازی و فارسی و به تا و نون خوانده، چهار جا ذکر کرده‌اند، و بعضی را به سین و شین و بعضی را به زای تازی و فارسی و رای مهمله خوانده، و این در نسخهٔ سروری بیشتر است و در جهانگیری کمتر. و سوای این نیز سهو و غلط هست که در بیان لغات معلوم می‌شود... بنابراین مقدمات در جمع لغات این دو کتاب و حذف عبارات زایده و اشعار بی‌فایده و ترک لغات فرس الا به ندرت و ضرورت و تنبیه بر آن و تنقیح الفاظ و تحقیق معانی به قدر مقدور سعی مجهود مبذول نموده شد و حرف اولَ باب و حرف دوم فصل قرار داده شد بر طریق نمایه حدیث جَزَری و حَیوةالحَیَوان دمیری و فائق زمخشری، چه در ترتیب ضبط لغات، خصوصاً لغات فرس بیشتر و بهتر می‌شود، چنان که بعد از مراجعه بدین کتاب معلوم شود. و هر جا که فرهنگ مطلق مذکور شود عبارت از فرهنگ جهانگیری می‌باشد و بعد از توفیق اتمام به فرهنگ رشیدی موسوم گشت...» اما محمدعلی داعی‌الاسلام در فرهنگ نظام می‌نویسد که همهٔ خرده‌گیری‌های رشیدی از فرهنگ جهانگیری بی‌پایه است. «سبب اولش که جهانگیری در بیان لغات طول داده و اشعار زیاد بی‌فایده آورده، به‌کلی بر ضد رشیدی است که به اجمال و اختصار بیان کوشیده و نتیجه این شده که تحقیق معانی الفاظ درکتاب او ناقص مانده... سبب دوم رشیدی هم بی‌جا است، جهانگیری چنان کار نکرده، سبب سوم بر ضد رشیدی هم هست، که او هم بسیاری از الفاظ عربی را به‌نام فارسی درج کرده... سبب چهارم تألیف رشیدی بر ضد خودش هم هست که او هم تصحیفات و تحریفات مرتکب شده و بعضی از آن‌ها را مؤلف سراج گرفته، از اول فرهنگ‌نویس شعری ابوحفص سغدی تا جهانگیری هفت‌صد سال گذشته بود و رویهٔ فرهنگ‌نویس‌ها نقل از هم و گرفتن الفاظ شعری از دواوین بوده، نسخ کتاب اغلب به‌دست کُتّاب جاهل نوشته می‌شد و فرهنگ‌نویس‌ها الفاظ مصحف از آن کتاب‌ها ضبط می‌کردند، چگونه می‌شود توقع داشت که جهانگیری تمام آن تصحیفات را درست کرده باشد و ما هم نباید متوقع باشیم که رشیدی تصحیفات باقی‌ماندهٔ جهانگیری را درست کرده باشد، اگر چه خودش یقین داشته. ترتیب فرهنگ رشیدی ملاحظهٔ ترتیب تهجی حرف اول و دوم است و بس برای استعمال بهتر از جهانگیری است، اما به‌خوبی ترتیب برهان قاطع نیست که به‌همان جهت از هر دو مشهورتر شده. فرهنگ رشیدی خلاصهٔ فرهنگ جهانگیری است با بعضی تحقیقات مخصوصهٔ رشیدی و اضافهٔ بعضی الفاظ.» دیباچهٔ فرهنگ رشیدی دربردارندهٔ این مطالب است، «در بیان حروف مفردهٔ تهجی» که به‌ترتیب از حرف «الف» تا «ی» است. «بیان تبدیل هر یک از حروف بیست و چهارگانهٔ فارسی به حروف دیگر در بعضی از لغات... که از حرف «الف» تا «ی» است. «بیان ضمایر» در انواع حروفی که تشکیل‌دهندهٔ ضمایرند و کاربرد هر یک نیز با توضیحاتی همراه است. «بیان بعضی اسمای حروف که سوای اسمیّت معنی دیگر نیز دارند»؛ «بیان کلماتی که برای زینت و حسن کلام آورند و در معنی دخلی ندارند.» «در بیان کلماتی که افادهٔ خداوندی کنند»؛ «در بیان کلماتی که فایدهٔ انبوهی و بسیاری دهد»؛ سرانجام زیر عنوان «فایده» بیست فایده در مباحث و مسائل دستوری و حروفی بررسی شده است. آخرین عنوان نیز همانند فرهنگ جهانگیری در «بیان عقد انامل» است. دیباچهٔ فرهنگ رشیدی در بیان دو مطلب است. نخست بیان وجه تسمیهٔ کتاب لغت به فرهنگ که خواندنی است، چنان که مؤلف گوید: «بدان که فرهنگ فُرس مرادف ادب است در لغت عرب، و ادب به معنی نگاه داشتن حد هر چیزی است، و علوم عربیت، مثل متن‌اللغه و نحو و صرف و اشتقاق و غیر آن، را علوم ادبیه از آن گویند که بدان نگاه داشته می‌شود حدِّ اعراب و حرکات و ضبط مادهٔ اشتقاق و هیئت الفاظ، و همچنین به کتب لغاتِ فرس نگاه داشته می‌شود حرکات لغات فرس و ضبط مادهٔ مفردات و صیغهٔ مرکبات.» دوم بیان لفظ فارسی و انواع زبان فرس، که ناظر به مطالب مذکور در فرهنگ جهانگیری است. ترتیب آوردن واژگان در فرهنگ رشیدی بر مبنای حرف‌های یکم و دوم و از این‌رو همانند برهان قاطع است؛ چنان‌که عبدالرشید خود نیز گوید: «ای فهم‌کنندهٔ معانی ــ ترتیب لغات اگر ندانی / از باب بگیر حرف اول ــ وز فصل بگیر حرف ثانی.» در این اثر اعراب‌گذاری رعایت‌شده و شواهد شعری نیز بیان گردیده است. همچنین عبدالرشید بیش از همهٔ کتب لغت متقدم، در این فرهنگ، جانب تحقیق و تفحص را رعایت کرده است. از این‌رو

این اثر را به‌درستی می‌توان در ردیف نخستین فرهنگ‌های انتقادی فارسی قرار داد. دربارهٔ معانی واژه‌ها نیز مؤلف تنقیدی بیشتر کرده است. از دیباچهٔ فرهنگ رشیدی، نخستین دستورزبان فارسی به کوشش شاردن جهانگرد بنام فرانسوی استخراج و در اروپا منتشر شده است. بلاخمان نیز در مقاله‌ای دربارهٔ فرهنگ‌نویسان فارسی، از این اثر با نام «نخستین فرهنگ انتقادی» یاد کرده است. مؤلف استینگاس نیز از فرهنگ رشیدی به‌نام اثری گران‌بها یاد می‌کند. همچنین انجمن آسیایی بنگال (کلکته) چون خواست بهترین فرهنگ فارسی را چاپ کند، به‌سبب مزایای فرهنگ رشیدی آن‌را برگزید، که به‌تصحیح مولوی ابو طاهر ذوالفقارعلی مرشدآبادی و مولوی عزالدین در دو جلد به‌چاپ رسید (جلد یکم، ۱۸۷۲م؛ جلد دوم ۱۸۷۵م). همین فرهنگ در ایران نیز به‌ضمیمهٔ رسالهٔ معربات رشیدی و در دو جلد به‌کوشش محمد عباسی به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۳۷ ــ ۱۳۳۸ش). فرهنگ رشیدی در ۱۸۴۸م در بنگال نیز به‌چاپ رسید. این فرهنگ کمابیش دارای نه هزار واژه است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۳۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۴۲/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۳۸۷/۵ـ۳۸۸؛ الذریعه، ۲۰۰/۱۶؛ فرهنگ ادبیات فارسی دری، ۲۳۳؛ فرهنگهای فارسی، دبیر سیاقی، ۱۵۰ـ۱۵۳؛ فرهنگ نظام، جلد پنجم، دیباچه؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۰۲ـ۱۰۵؛ فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ۲۱۹/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۷۱۳/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۳۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی مجلس شورای ملی، ۲۷۴/۱۷؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۴۳/۲ـ۴۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۵۲/۳ـ۸۵۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۲۵/۵ـ۲۲۶.

نوش‌آبادی

فرهنگ شیرخانی (far.hang-e.šir.xā.ni)، فرهنگی فارسی به فارسی از شیرخان سورنامی که از احوال و تاریخ زندگی وی هیچ آگاهی به دست نیامده است. این فرهنگ در شرح لغات و اصطلاحات آثار شعرای فارسی کلاسیک، به‌ویژه حافظ است. مؤلف در دیباچهٔ اثرش دربارهٔ نام خود که به‌گفتهٔ اته گردآورندهٔ فهرست کتابخانهٔ دیوان هند، ملک‌الشعرا بوده است، و سبب تألیف آن، چنین می‌نویسد: «می‌گوید بندهٔ ضعیف‌المحتاج الی‌الرب‌القوی‌المجیدالملقب به شیرخان بر مزید سور غفرالله له و لوالدیه چون دید که یارانِ بافرهنگ وقت خواندن شرفنامه و بوستان و گلستان و دیوان حافظ و سلمان و کمال و مسعود و جامی و سلسلةالذهب و طوطی نامه و بدایع‌الانشا و معزی ومیرخسرو و میرشاهی قدس‌الله سرهم‌العزیز به‌سوی لغات حاجت‌مند می‌شوند و احضار کتاب‌ها نوعی تعذر می‌نماید و بعضی یاران که مصاحب این ضعیف بودند به کرات و مرات برای جمع لغات علی‌فصل‌الغایت فوق‌الطاقت التماس نمودند. بنابراین از کتاب‌های مذکور و بعضی لغات متفرقه از کتاب‌ها و معانی‌ها کشیده بر اوراقی ثبت کرد تا ادراک معانی به آسانی دست دهد و نام مجموعه فرهنگ شیرخانی نهاد.» از نسخه‌ای که از این اثر در فهرست کتابخانهٔ بادلین (به‌شمارهٔ OR.486) و فهرست کتابخانهٔ آسیایی بنگال (به‌شمارهٔ B.37) موجود است، دانسته می‌شود که این فرهنگ در ۹۵۵ق تألیف شده است و تلخیصی از فرهنگ زبدةالفوائد و آن نیز کوتاه‌شده از فرهنگ فوائدالصنایع از آثار همین مؤلف است و بر اساس حروف اول و آخر واژگان ترتیب یافته، چنان‌که حرف اول لغات باب و حرف آخر آن فصل قرار داده شده است. در آن شواهد شعری هم آمده، اما از سرایندهٔ آن یادی نشده است. نسخه‌ای نیز از این اثر که در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود پانصد و نود صفحه و در حدود هشت‌هزار و هشت‌صد و پنجاه لغت دارد. فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار این اثر را فرهنگ بشیرخانی نامیده است که باید اشتباه کرده باشد و چون در آن شعری از فیضی دکنی (ــ ۱۰۰۴ق) شاهد آمده، سال تألیف آن‌را در اوایل سدهٔ یازدهم هجری یاد کرده است. مؤلف در این فرهنگ در زیر لغت «محابا» آورده است: «از شیخ محمد خضری به معنی دریغ مسموع است.» به‌تحقیق صاحب فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار در تذکرهٔ خوشگو در زیر حرف «خ» تنها نام‌های خضری خوانساری و خضری لاری آمده است که هر دو همروزگار و ملازم امام‌قلی‌خان، حاکم فارس بودند. این دو شاعر از ترس شاه صفی (۱۰۳۸ ــ ۱۰۵۲ق) که امام‌قلی و فرزندانش را در ۱۰۴۰ق در قزوین کشتند، به‌هندوستان گریختند و یکی از آن‌ها به شیرخان رسیده، از او بهره برده است. اگر شیخ محمد خضری یکی از این دو شاعر باشد، احتمال دارد که تاریخ تألیف این اثر در نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم هجری باشد، یا تا این تاریخ مطالبی به آن افزوده باشد. مؤلف به هنگام تنظیم این اثر، شرفنامهٔ منیری را در دست داشته است. این فرهنگ نزدیک چهارهزار و دویست و پنجاه بیت دارد. از جای‌جای این فرهنگ

دانسته می‌شود که مؤلف در کار خود کمال جدیت را به کار نبرده و شماری از لغات را سرسری معنی کرده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۸۴۴-۸۴۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵-۷۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۲/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۳۱/۳-۱۹۳۲؛ فهرست نسخه‌های خطی مدرسهٔ عالی سپهسالار، ۲۰۹/۲-۲۱۱؛ ۳۶۹/۵؛ لغت‌نامه، مقدمه، ۱۸۲؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office,* 1/1339-1340; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library,* 1/1008; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal,* 1/675-676; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 566; *Mughals in India,* 444.

حجتی

فرهنگ عاصمی ← عاصم، شعیب عبدوسی

فرهنگ گلستان (far.hang-e.go.les.tān)، کتابی دربارهٔ حل مشکلات گلستان سعدی تألیف جنید بن عبدالله موسوی. از زندگی مؤلف و نیز تاریخ نگارش اثر اطلاعی در دست نیست. با این‌همه، در کتابخانهٔ گنج‌بخشِ اسلام‌آباد نسخه‌ای خطی به‌شمارهٔ ۴۷۲۰ نگه‌داری می‌شود که سال کتابت آن ۱۰۷۷ق است. فرهنگ گلستان رساله‌ای کوچک است که درآن، لغات و ترکیبات فارسی و عربی به‌اختصار شرح شده، و بر سه‌قسم است: **قسم یکم** در اشعاری عربی و گاه فارسی؛ **قسم دوم** در معنیِ برخی گفته‌های عربی بزرگان، پیامبر، یا آیه‌های قرآن؛ **قسم سوم** در معنیِ برخی واژه‌های گلستان که برحسب آخرین حرف واژه‌ها مرتب شده‌اند. در این رساله بابی برای حروف فارسی (پ، چ، ژ، گ) مرتب نشده و در معنیِ واژه‌ها، از سخن سعدی شاهدی آورده نشده است. فرهنگ گلستان، نخستین‌بار در ۱۲۹۸ق در لکنو چاپ شده و بعد از آن نیز، دست‌کم سه‌بار به‌چاپ رسیده است. نسخه‌های خطی فراوان نیز از این اثر در دست است.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۹۴-۱۹۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۶/۱۴-۹۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۲۹/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۲۹۲/۳-۱۲۹۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 286-287.

ربیعیان

فرهنگ مجملی (far.hang-e.moj.ma.li)، فرهنگ فارسی به فارسی نوشتهٔ حافظ ملک قمرالدین. در این فرهنگ واژگانی از کتاب‌های گوناگون فقه، صرف و نحو، ادبیات و فرهنگ‌های فارسی و عربی گردآوری شده و نگارنده پس از بیست‌وپنج سال اهتمام، آن‌را در ۱۱۸۰ق به پایان برده است. این فرهنگ دربردارندهٔ واژگانی به‌فارسی / دری، عربی، پهلوی و ترکی است. زندگینامهٔ نگارندهٔ این اثر در هیچ‌جای کتاب نیامده، اما وی در دیباچهٔ آن دربارهٔ هدف، اسلوب و مأخذهای این اثر چنین نوشته است: «به‌انتخاب لغات عرب و استعانت الفاظ عجم، چه زبان پهلوی و دری و ترکی و کتب متفرقه و بیاض‌های قدیم و جدید چنان‌چه تفسیر کلام‌الله و نسخه‌های گلستان و بوستان از معدن سعدی شیرازی رحمةالله علیه که گنج‌بخش معنی فیض است و نوشتجات ابوالفضل و بهار دانش و ماورای آن علم فقه و عقاید و صرف و نحو که به خواند و نوشت آمده و چندین الفاظ از فرهنگ شیرخانی و شرفنامه و جز آن و از لغات رشیدی و منتخب‌اللغات و نیز نصاب‌الصبیان ابونصر فراهی اخذ کرد و تمام و کمال فراهم آورده همه را مجمل و مکمل بر قید اعراب و بعضی از آن به‌قید، حسب قدرت بالضرورت محض به یاد گرفتن مبتدی نه منتهی را در ضبط قلم و احاطهٔ رقم کشیده موسومش به فرهنگ مجملی نهاد.» در فرهنگ مجملی همراه با لغت‌های مفرد، گه‌گاه کلمه‌های مرکب نیز آورده شده است. در برخی موارد کلمه‌های مترادف، مانند اسفار و اسفر، لجات و لجاجت، لغات و لغوت و مانند آن‌ها یک‌جا نوشته و معنی شده است و به واژگان عربی بیشتر توجه شده است. مؤلف در برخی موارد واژگان را با اعراب‌گذاری و در برخی موارد نیز آن‌ها را با توضیحاتی آورده است. برای نمونه، دربارهٔ کلمهٔ هند چنین نوشته، «بالکسر هندوستان و هندی و هند در عربی عورت است.» یا دربارهٔ واژهٔ آداب می‌نویسد «جمع ادب و علم عربی را از آن علم ادب گویند که بدان نگاشته می‌شود و آن دوازده قسم است. علم لغت، علم صرف، علم اشتقاق، علم نحو، علم معانی، علم بیان، علم عروض، علم قافیه و این هشت اصول‌اند و علم رسم‌الخط و علم قرض‌الشعرا و آن علم است که امتیاز کرده شود.» بی‌گمان نویسندهٔ فرهنگ مجملی با همهٔ کوششی که در

تدوین این اثر به کار برده، نتوانسته است بـه تـدوین فـرهنگی گرانسنگ همپای فرهنگ‌هایی مانند جهانگیری، سروری، رشیدی و برهان دست یابد، گرچه برای نوآموزان اثری سـودمند است. فرهنگ مجملی تاکنون به چاپ نرسیده، اما نسخه‌ای دست‌نویس از آن در سی‌صد و نود و چهار صفحه به شمارهٔ ۲۷۲ در کتابخانهٔ آصـفیهٔ حـیدرآباد نگه‌داری مـی‌شود. بـه‌نوشتهٔ مـحمدعلی داعی‌الاسلام در مقدمهٔ فرهنگ نظام نسخه‌ای دیگر از این فرهنگ به تاریخ ۱۲۵۴ق نزد وی نگه‌داری می‌شده که بیشتر واژگان آن عربی بوده و حرکات حروف بـرخـی از لغـات داده شـده، امـا شاهدی برای آن‌ها نیامده است.

منابع: فرهنگ نظام، دیباچه، مد؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۱۹-۱۲۰؛ فرهنگهای فارسی، ۱۷۱-۱۷۲.

جهان‌تاب

فرهنگ محتشمی (far.hang-e.moh.ta.ša.mi)، فرهنگی فارسی بـه فارسی نوشتهٔ محمد وزیرالدین خان، ملقب به سبقت جـنگ محتشم‌الدولهٔ بهادر، فـرزند بشیرالملک بـهادر. ایـن فـرهنگ مجموعه‌ای از هزار و صد واژه است که به‌ترتیب حروف تدوین یافته است. مـؤلف حـرف «ف» را بـرای نشـان دادن واژه‌هـای فارسی، «ع» را برای عربی و «ت» را برای ترکی برگزیده است. از برجسته‌ترین مشخصات این فرهنگ اصلاح غلط‌های مـتداول در میان فارسی‌زبانان شبه‌قاره است. به هنگام معنی کردن لغات به مسائلی از فـرهنگ و آیـین و رسـوم هـند اشـاره مـی‌شود. نویسنده در به دست آوردن منشأ لغات و اصطلاحات کوشش فراوان به‌کار برده است. پاره‌ای از واژه‌هایی که در این فـرهنگ آمده در زبان فارسی به کار نمی‌رود و از کاربردهای فارسی‌زبانان هند و پاکستان است. این فرهنگ در زمانی تدوین شده است که روش لغت‌نامه‌نویسی بـا امـروز تـفاوت‌های بسـیاری داشت. واژه‌های این فرهنگ فارسی سره نیست و شـاهد هـم نـدارد و ترتیب واژه‌های آن در داخل کلمات الفبایی کامل نیست. اگر چه این فرهنگ به نشر زبان فارسی در شبه‌قاره کمک فراوانی کرده، اما نوعی ضعف و غلط‌نویسی و پاره‌ای اشتباهات فاحش را به زبان فارسی راه داده است. مـؤلف در نـوشتن ایـن فـرهنگ، از فرهنگ‌های برهان قاطع، غیاث‌اللغات، بهار عجم و منتخب‌اللغات بـهره بـرده است. فـرهنگ مـحتشمی نـخستین‌بار در روزگـار میرمحبوب‌علی‌خان بهادر به چاپ رسیده (حیدرآباد، ۱۲۹۳ق) و شاه‌عبدالله مشاق دری بر آن مقدمه‌ای نوشته است. این کتاب در ۱۳۷۰ش به اهتمام پرویز البرز در تهران نیز به چاپ رسیده است.

منابع: فرهنگ محتشمی، به کوشش و تصحیح پرویز البرز، تهران، زمستان ۱۳۷۰ش، فـرهنگ‌های فـارسی، ۱۸۷-۱۸۸؛ لغت‌نامه، مقدمه، ۱۸۳.

رسولی

فرهنگ محمودی (far.han.g-e.mah.mu.di)، فرهنگ فـارسی بـه فارسی، تألیف خـواجـه مـحمودعلی فـرزند اسـدالله (سـدهٔ چهاردهم هجری). ایـن فـرهنگ در چـهار بـاب و یک خـاتمه تدوین شده و در آن بخشی از لغات عربی رایج در زبان فارسی و قسمتی از الفاظ فارسی که «مختلف‌اللفظ و مـتحدالمـعنی»، و «متحداللفظ و مختلف‌المعنی» هستند، گـردآوری شـده است. باب یکم محتوی مترادفات است و ترتیب فصول در آن مطابق ترتیب حروف تهجی صورت گرفته است. هر صفحهٔ این باب بر هشتاد و یک خانه منقسم گردیده و هر خانه یک کلمه را در بر دارد. بـــاب دوم دربـــرگیرندهٔ کـــلمات «مـتحدالتـلفظ و مختلف‌المعنی» است که بـه تـرتیب حـروف تـهجی تـنظیم و معانی آن با شواهد شعری و اشاره به مسـتنبط‌منه بـیان شـده است. در برخی موارد در تدوین این کلمات مطالب سودمندی به چشم می‌خورد و مؤلف کتاب به‌منظور تـهیهٔ آن تـحقیقات قابل‌ملاحظه‌ای انجام داده است. مثلاً در ذیل کلمهٔ «بار» بیست و ســه مــعنی یـاد کـرده اسَت. بـاب سـوم بـه لغـات مـرکب «مختلف‌التلفظ و متحدالمعنی» اختصاص دارد؛ و باب چـهارم متضمن شش قاعده دربارهٔ مسائل مهم زبان، مانند کلمه، کلام، تعریف و ترتیب صیغه‌ها، مصادر، اشتقاق، مضارع، اضافت و امثال آن‌ها است. در خاتمهٔ کتاب نـیز مـطالب مـفیدی دربـارهٔ معانی حروف مفرد و مرکب و ترکیب عبارات و اعداد حروف تهجی و ابجدی و امثال آن‌ها آمده است. این فرهنگ کتاب لغتی که شامل کلمات و شرح معانی آن‌ها باشد، نیست، ولی به جهت دارا بودن اطلاعات سودمند دربارهٔ برخی از لغات زبان فارسی، ارزش قـابل‌توجهی دارد. لغت‌نـامه‌هایی چـون غـیاث‌اللـغات، مدارالافاضل و برهان قاطع از مآخذ فـرهنگ مـحمودی بـه‌شمار می‌روند. فرهنگ مـحمودی نـخستین‌بار در ۱۳۰۶ق در مـطبعهٔ نظامی کانپور در ۱۹۶صفحه به‌چاپ رسیده است.

منابع: فرهنگ محمودی؛ فرهنگ نظام، ۴۲/۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۴۱-۲۴۲.

علیزاده

فرهنگ نظام (far.hang-e.ne.zãm)، فرهنگی فارسی به فارسی، تألیف سید محمدعلی داعی‌الاسلام* (ـ ۱۳۷۱ق). این فرهنگ که یکی از مهم‌ترین فرهنگ‌های فارسی است در پنج جلد (به‌قطع رحلی، در ۲۴۶۹ صفحه) تدوین یافته است. چاپ یکم آن از ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۸ق زیر نظر خود مؤلف در ۳۲۷۱ صفحه در حیدرآباد دکن، به سرمایهٔ نظام حیدرآباد، امیرعثمان‌علی‌خان پادشاه دکن، به‌چاپ رسیده است. وجه تسمیهٔ آن به فرهنگ نظام نیز همین است. فرهنگ نظام دو مقدمهٔ مفصل دارد؛ یکی در ابتدای مجلد یکم و دیگری در ابتدای مجلد پنجم. در مقدمهٔ مجلد یکم مؤلف به نقد و تحلیل فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و ایران می‌پردازد و پس از آن روش خود را در تدوین این فرهنگ باز می‌گوید. به‌عقیدهٔ مؤلف، فرهنگ‌های فارسی که تا زمان تدوین فرهنگ نظام تألیف شده‌اند، به معنی دقیق کلمه، فرهنگ زبان نیستند؛ چراکه واژگان برگرفتهٔ آن‌ها، اغلب واژگان مهجورِ به کار رفته در متون منظوم‌اند. داعی‌الاسلام با این بینش در فرهنگ خود کوشیده است که جز واژگان فهرست شده در فرهنگ‌های دیگر، واژگان متون منثور را نیز فهرست کند. اما مهم‌ترین کار داعی‌الاسلام داخل کردن واژگان زبان معیار (به‌اصطلاح خود مؤلف «زبان مقرر» Standard) در فرهنگ خود است. برای این کار، داعی‌الاسلام به مدت سه سال در ایران اقامت گزید و به فهرست‌برداری از واژگان متداول در فارسیِ روزگار خود پرداخت. لهجهٔ معیار در فرهنگ نظام لهجهٔ تهرانی است و برای سهولت در تلفظ درست، آوانویسی اوستایی هر واژه، به خط اوستایی، به‌دست داده شده است. ترتیب واژگان بر اساس حروف تهجی است و مؤلف کوشیده است حروف دوم و سوم را نیز در این ترتیب‌بندی در نظر گیرد. واژگان مندرج در فرهنگ نظام بیشتر فارسی است و گه‌گاه واژگان عربی و ترکی نیز در آن یافت می‌شود. در این خصوص، مؤلف بر آن بوده است که تنها از واژگانی یاد کند که مورد استفاده‌اند و بر این مبنا پژوهش در معنی و اشتقاق‌های واژگان مهجور کم‌تر به‌چشم می‌خورد. در تفسیر اشتقاقی هر واژه مبنای کار به‌خلاف فرهنگ‌های پیشین، استفاده از فرهنگ‌های سنسکریت و اوستایی بوده است؛ اما مؤلف منابع خود را در این خصوص یادآور نمی‌شود. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های فرهنگ نظام دید انتقادی مؤلف در بررسی اشتقاقی هر واژه است، چنان که از آوردنِ واژگان مجعول زند و پازند و دساتیری به‌درستی خودداری کرده است. دیگر ویژگی فرهنگ نظام این است که کوشش شده است صورت‌های گوناگون هر واژه (ماضی، مضارع، اسم فاعل، اسم مصدر و...) نیز ارائه شود. یادآوریِ نامِ ولایتِ واژگانی که از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی شده‌اند و به کار می‌روند، حذف واژگانِ ولایتی که سندِ شعری ندارند، آوردنِ صورت‌های مخفف یا مبدل هر واژه، اگر مخفف یا مبدل دارند، و به دست دادن معنی مجازی مشهور هر واژه از دیگر ویژگی‌های فرهنگ نظام است. مقدمهٔ جلد پنجم فرهنگ نظام که مؤلف در آن به برشماری و نقد فرهنگ‌های تدوین یافته در شبه‌قاره می‌پردازد بسیار مفید است. این فرهنگ در پنج جلد، به‌قطع رحلی در تهران به‌چاپ رسیده است (۱۳۶۲ش). جلد یکم با دو مثنوی از مؤلف یکی با نام خطاب به اعلیحضرت شاه دکن و دیگری با نام به مادر وطن آغاز می‌شود.

منابع: برهان قاطع، مقدمه، هفتاد و پنج؛ تذکرهٔ شعرای معاصر، ۳۷۰/۱؛ فرهنگ نظام؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۵۶-۲۶۱؛ فرهنگهای فارسی، ۱۹۵-۱۹۶؛ لغت‌نامه، مقدمه، ۲۲۴-۲۲۶؛ احمد تفضلی، «فرهنگ نظام»، آینده، سال دوازدهم، فروردین ـ خرداد ۱۳۶۵ش، شمارهٔ ۱-۳، صص ۱۶۲-۱۶۳.

شریفی

فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره (far.hang.ne.vi.si-ye.far.si. dar.šebh-e.qur.re)، با پیدایش و رشد زبان فارسی در سدهٔ یکم هجری، پس از شاعران و نثر نویسان، فرهنگ‌نویسان، از نخستین کسانی بوده‌اند که با گردآوری واژگان فارسی، در پاس‌داری از این زبان و بالندگی آن، اهتمام ورزیده‌اند. پیشینهٔ سنت فرهنگ‌نویسی در ایران به دورهٔ پیش از اسلام می‌رسد و شمار نه‌چندان اندک فرهنگ‌های فارسی نو، که کهن‌ترین آن‌ها را از روی شواهد رسالهٔ ابوحفض نوشتهٔ ابوعیسی بن علی بن داودالجراح می‌دانند، بیانگر تداوم سنت فرهنگ‌نویسی و بارور شدن آن در دورهٔ اسلامی است. با نگاهی گذرا به تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی تا دو سدهٔ گذشته، می‌توان آن‌را به دو دورهٔ تقسیم کرد. در دورهٔ یکم که تا پایان سدهٔ هفتم هجری ادامه دارد، ایران و آسیای میانه، کانون فرهنگ‌نویسی فارسی بوده‌اند، اما در دورهٔ دوم، یعنی از سدهٔ هشتم تا سدهٔ چهاردهم هجری، هندوستان جانشین ایران و آسیای میانه در فرهنگ‌نویسی

فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

فارسی شده است. گسترش فرهنگ‌نویسی فارسی در هندوستان و کوشش‌های ارزشمند فرهنگ‌نویسان این سرزمین در رشد و شکوفایی فرهنگ‌نویسی فارسی را باید در پیوند با دوره‌های رشد این زبان در سرزمین هند بررسی کرد. زبان فارسی که از لشکرکشی سبکتگین غزنوی (۳۶۶ـ ۳۸۷ق) به‌شمال غربی پاکستان کنونی تا لشکرکشی‌های پیاپی محمود غزنوی (۳۸۹ـ ۴۲۱ق) به هند، رفته‌رفته در این سرزمین ریشه گسترانیده بود، در مدتی بیش از سه سده، از ۶۰۳ق که نخستین دولت اسلامی فارسی‌زبان در دهلی بنیاد گرفت تا ۹۳۳ق و روی کار آمدن دولت بابریان، با گسترش روزافزون خود زبان رسمی و درباری این سرزمین گردید. همچنان که ایرانیان در روزگار استیلای عرب برای پاسخ‌گویی به‌نیازهای خود، به تدوین فرهنگ‌هایی به‌زبان عربی پرداخته بودند، مردم شبه‌قاره نیز برای فراگرفتن زبان و فرهنگ غالب که در آن روزگار زبان فارسی و فرهنگ ایران بود، ناگزیر شدند دست به تدوین کتاب‌های فرهنگ و دستور زبان بزنند و در این زمینه‌ها کتاب‌هایی تألیف کنند که آنان را در فراگیری زبان فارسی یاری دهد. نگاهی گذرا به ضرورت تدوین فرهنگ‌های فارسی در شبه‌قاره و مقایسهٔ آن با ضرورت تدوین فرهنگ‌های عربی به‌دست ایرانیان، نشان می‌دهد که هندی‌ها، حتی زودتر از ایرانیان ضرورت تدوین کتاب‌هایی در زمینهٔ فرهنگ واژگان را دریافته بودند. در رشد و شکوفایی فرهنگ‌نویسی فارسی نیز، هیچ‌یک از سرزمین‌های فارسی‌زبان را یارای برابری با شبه‌قاره نیست؛ زیرا از هنگامی که زبان فارسی در شبه‌قاره، قلمرو امپراتوری عثمانی و آسیایی مرکزی زبان علم، ادب و سیاست گردید، پیوسته فرهنگ‌هایی بدین زبان نوشته شد، که بیشترین نقش را در تدوین آن‌ها، نویسندگان شبه‌قاره یا ایرانیانی که بدان سرزمین کوچیده بودند، داشته‌اند. دربارهٔ پیشینهٔ فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه قاره، دوره‌های گوناگونی را بر شمرده‌اند، اما در یک تقسیم‌بندی‌کلی آن‌را به دو دوره تقسیم کرده‌اند. مهم‌ترین ویژگی فرهنگ‌نویسی فارسی در دورهٔ یکم، گردآوری هر چه بیشتر واژه بوده است. از این‌روی، آن‌ها می‌کوشیدند تا از راه‌های گوناگون به گردآوری واژها بپردازند. به پیروی از چنین نگرشی، شمار واژگان فرهنگ‌های تازه پیوسته افزایش می‌یافته است. دست‌آورد چنین نگرشی در مدتی بیش از چهار سده، از سدهٔ هفتم تا سدهٔ یازدهم هجری، تدوین فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ جهانگیری در ۱۰۱۷ق و برهان قاطع در ۱۰۶۲ق با بیشترین شمار واژگان بوده است، اما در دورهٔ دوم که با دگرگونی‌هایی در شیوهٔ فرهنگ‌نویسی همراه بود، فرهنگ‌نویسان کوشیدند تا با نگاهی انتقادی به‌بررسی فرهنگ‌های پیشین بپردازند. دست‌آورد چنین نگرشی تدوین فرهنگ‌هایی با اسلوب‌های نوتر، مانند فرهنگ رشیدی، سراج‌اللغات، بهار عجم و مصطلحات‌الشعرا، بوده است. با نگاهی به رابطهٔ میان دوره‌های سیاسی هند و دگرگونی در شیوه‌های فرهنگ‌نویسی فارسی در این سرزمین، دوره‌های فرهنگ‌نویسی آن‌جا را می‌توان به‌گونه‌ای دیگر هم تقسیم‌بندی کرد، که همان مبنای دوره‌های فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره قرار گرفته است: ۱ـ دورهٔ پیش از بابریان یا مغولان هند (سدهٔ هفتم تا سدهٔ دهم هجری)، ۲ـ دورهٔ بابریان (سدهٔ دهم تا سیزدهم هجری)، ۳ـ دورهٔ جدید (سدهٔ چهاردهم هجری). دورهٔ یکم: در این دوره که با بنیاد گرفتن نخستین دولت مسلمان فارسی در دهلی از ۶۰۳ق آغاز می‌گردد و در ۹۳۳ق با روی کارآمدن دولت بابریان در هند به پایان می‌رسد، زبان فارسی در شبه‌قاره گسترشی چشمگیر یافت و در پی نیاز فزایندهٔ مردم آن سرزمین به فراگیری زبان فارسی، زمینه‌های تدوین نخستین فرهنگ‌های فارسی نیز در شبه‌قاره فراهم آمد. نخستین فرهنگ‌هایی که به‌دست فرهنگ‌نویسان شبه‌قاره تدوین گردید تقلیدی از همان فرهنگ‌های شعری فارسی، مانند فرهنگ قطران حکیم قطران تبریزی، لغت فرس اسدی طوسی، صحاح‌الفرس محمد بن هندوشاه و معیار جمالی شمس‌الدین فخری بود. نویسندگان این فرهنگ‌ها، که همگی ایرانی و خود شاعر نیز بوده‌اند، در پاسخ به نیازهای شاعران و شعردوستان ایرانی به تدوین این کتاب‌ها پرداختند. در این دوره چون همهٔ نگاه‌ها به سوی شعر بود، فرهنگ‌نویسان از زبان گفتاری و نوشتاری دوری می‌کردند و تنها به گردآوری واژه‌هایی می‌پرداختند که در شعر با آن سر و کار می‌یافتند یا برای دست‌یابی آسان به قافیه، همان را مبنای ترتیب آوردن واژه‌ها می‌گرفتند. حتی در دیباچه‌های چند فرهنگ ارزشمند، مانند مؤیدالفضلا، تحفة‌السعادت، مدارالافاضل، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ شیرخانی و بهار عجم که به تقلید از فرهنگ‌های شعری ایرانی نوشته شده، هدف نویسندگان از تدوین آن‌ها، یاری‌رساندن به فهم شعر بیان شده است. برای نمونه، در این فرهنگ‌ها، واژه‌هایی مانند آب، درخت، سنگ، اسب، خوردن، رفتن و مانند آن‌ها نیامده است. حتی اگر گه‌گاه واژه‌ای از زبان گفتاری آمده باشد، در برابر معنی آن نوشته شده «مشهور است» یا «معروف است.» همچنین در

این دوره فرهنگ‌نویسان هندی به پیروی از نخستین فرهنگ‌نویسان فارسی، توجهی چندان به اعراب‌گذاری و شرح معانی واژه‌ها نداشتند و برای معنی بیشتر واژه‌ها به شعرهای شاعران استناد می‌کردند. در فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ قواس، دستورالافاضل، بحرالفضایل، اداةالفضلا، شرفنامهٔ منیری، مفتاح‌الفضلا، تحفة‌السعادت و مویدالفضلا که در این دوره تدوین گردید، نویسندگان به اشتقاق واژه‌ها و تحقیق و تنقید مطالب توجهی نکرده و در برخی موارد نیز تنها به آوردن فهرستی از الفاظ شعری و واژه‌های مترادف آن‌ها بسنده کرده‌اند. در این دوره، ترتیب آوردن واژه‌ها، به‌خلاف نخستین فرهنگ‌ها که بر مبنای حرف آخر واژه‌ها بود، بر اساس نخستین حرف است که باب را تشکیل می‌دهد و حرف آخر واژه‌ها نیز لحاظ گردیده، که فصل از آن ترتیب می‌یابد. اما چون حرف‌های میانی در نظر گرفته نشده است، خواننده در پیدا کردن واژه‌ها، گاه با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌شود. بیشتر فرهنگ‌های این دوره با نمونه و شاهد همراه است، مگر در مؤیدالفضلا که در آن گاه به ترکیبات و اصطلاحات نیز توجه شده است. در تحفة‌السعادت به این ویژگی توجهی بیشتر شده است. در برخی فرهنگ‌های این دوره بر اثر گسترش نفوذ زبان عربی در زبان فارسی، در تقسیم باب‌ها الفبای عربی را هم آورده‌اند، اما برای حرف‌های پ، چ، ژ، گ فارسی، بابی در نظر گرفته نشده و واژه‌های فارسی نیز در آن‌ها کمتر آمده است. گاه چنین تصور می‌رود که گویا معانی واژه‌های عربی را به فارسی بیان کرده‌اند. برای نمونه در فرهنگ قواس، نخستین فرهنگ فارسی شبه‌قاره، بیشتر شواهد به‌زبان عربی است. واژهٔ فرهنگ به معنای لغت‌نامه نیز گویا برای نخستین بار در همین کتاب به‌کار رفته است. با این همه، بی‌گمان دورهٔ یکم، دوره‌ای سرنوشت‌ساز در تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی بوده است؛ زیرا در پرتو کوشش‌های فرهنگ‌نویسان این دوره، فرهنگ‌نویسی فارسی که از سدهٔ پنجم هجری در ایران آغاز شده، اما از پیشرفت باز مانده بود، بار دیگر شکوفا شد و زمینه‌های رشد فرهنگ‌نویسی در دوره‌های بعد با تدوین فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع فراهم آمد. افزون بر کوشش‌های فرهنگ‌نویسان، برنامه‌های سکندرشاه لودی (۸۹۴ ــ ۹۲۳ق) برای یاری گرفتن از فارسی‌دانان در ادارهٔ کشور نیز در این دوره، به‌پیشرفت زبان فارسی بسیار یاری رسانده است. فهرستی از فرهنگ‌های دورهٔ یکم فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره در جدول شمارهٔ یک آمده است:

جدول شمارهٔ یک: دورهٔ پیش از بابریان یا مغولان هند

نام فرهنگ	نام نویسنده	سال نگارش	شمار واژگان
فرهنگ* قواس / قواسی	فخرالدین مبارک‌شاه قواس غزنوی	۶۹۰ق	حـ۱۰۵۰
دستورالافاضل* فی‌لغات‌الفضایل	رفیع دهلوی، معروف به حاجب خیرات	۷۴۳ق	۲۰۷۱
فرهنگ* لسان‌الشعرا و بیان‌الفضلا	عاشق	۷۵۳ ــ ۷۹۰ق	
اداةالفضلا	قاضی بدرالدین محمد دهلوی	۸۲۲ق	
مفتاح‌الفضلا	محمد بن داود بن محمودشاه‌آبادی	۸۷۳ق	
فرهنگ زفان گویان زفان گویان و جهان پویان	بدر ابراهیم	۸۷۷ق	حـ۴۳۰۰
شرفنامهٔ منیری / فرهنگ ابراهیمی	شیخ‌ابراهیم‌قوام فاروقی منیری بهاری هندی	۸۷۸/۸۷۷ق	حـ۸۰۰۰
مجمل‌العجم	عاصم شعیب عبدوسی	۸۹۹ق	
تحفة‌السعادت / فرهنگ اسکندری	محمود بن شیخ ضیاءالدین محمد	۹۱۶ق	۱۳۹۵۰
فرهنگ ابراهیم‌شاهی	ناشناس	۹۲۳ـ۹۳۲ق	

دورهٔ دوم: در این دوره که از ۹۳۳ق آغاز می‌شود و در ۱۲۷۴ق به پایان می‌رسد، با گسترش قلمرو دولت بابریان در سرتاسر سرزمین پهناور هند، و پشتیبانی‌های شاهان بابری از فارسی‌گویان و فارسی‌نویسان، این زبان در هند پیشرفتی چشمگیر کرد. آوازهٔ ادب‌دوستی شاهان بابری، چندان بر زبان‌ها رفته بود، که شماری از شاعران و نویسندگان از ایران و دیگر

سرزمین‌های فارسی‌زبان با انگیزه‌هایی متفاوت به هند کوچیدند و در دربار شاهان آن‌جا، درکنار دیگر ادیبان فارسی‌گوی شبه‌قاره که روز به روز بر شمارشان افزوده می‌شد، آزادانه به سخن‌سرایی پرداختند. شمار ادیبان فارسی‌گوی در دربار شاهان هندی، به‌ویژه در دربار دهلی، گاه چندین برابر شمار ایشان در ایران بوده است. با رشد روزافزون زبان فارسی در شبه‌قاره، که دیگر از دایرهٔ زبان رسمی درباری فراتر رفته و زبان علمی و ادبی این سرزمین هم شده بود، و نیز در پی آفرینش آثاری گران‌بها و ماندگار بدین زبان، مردم شبه‌قاره به‌ناچار بیش از گذشته به فراگیری زبان فارسی روی آوردند. جدای از این‌ها، توجه دولتمردانی مانند شیخ ابوالفضل دکنی (ــ ۱۰۱۱ق) وزیر جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به نوشتن انشاهایی شیوا و بازگشت به سبک نگارش فارسی‌نویسان کهن را نیز نمی‌توان در رشد فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره نادیده گرفت؛ زیرا بازگشت به شیوهٔ نگارش فارسی‌نویسان کهن، کاری بس دشوار و نیازمند شناختی گسترده از واژگان فارسی، معانی و کاربردهای آن بوده است. بنابراین، نیاز منشیان دربار جلال‌الدین اکبر به تدوین فرهنگ‌هایی که به دشواری‌های ایشان پاسخی گوید، خود به رشد فرهنگ‌نویسی فارسی در این دوره یاری رسانده است. در این دوره و در پی گسترش چشمگیر زبان فارسی در شبه‌قاره که با خطر از میان رفتن اصالت این زبان همراه بود، زمینهٔ تازه‌ای برای گسترش فرهنگ‌نویسی فراهم آمد. برخی از ادیبان برای جلوگیری از این خطر و نیز آمیزش زبان فارسی با زبان‌های بومی، به کار فرهنگ‌نویسی روی آورند. چنین کاری چندان پسند دوست‌داران زبان فارسی افتاد که حتی شاهان بابری هم از درباریان خواسته بودند تا به بررسی‌هایی در این باره بپردازند. به‌واسطهٔ همین دلبستگی‌های پادشاهانی مانند جلال‌الدین اکبر و جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) به‌زبان فارسی بود که کسانی مانند ابوالفضل علامی، جمال‌الدین حسین اینجو و امان‌الله حسینی که خود از درباریان تراز نخست گورکانیان بودند، به‌ترتیب به تدوین فرهنگ‌های مجمع‌اللغات، فرهنگ جهانگیری و چهار عنصر دانش پرداختند. جمال‌الدین حسن اینجو که در ۱۰۰۵ق به فرمان جلال‌الدین اکبر به تدوین فرهنگی فارسی آغاز کرد و در ۱۰۱۷ق آن‌را به‌پایان رسانید و آن‌را به نام پادشاه وقت کرده فرهنگ جهانگیری نامید، فرهنگی تدوین کرده که آن‌را از بهترین نمونه‌های فرهنگ‌نویسی در دورهٔ فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره برشمرده‌اند. از دیگر فرهنگ‌های ارزشمند این دوره فرهنگ رشیدی بود که عبدالرشید تتوی در پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) تألیف آن‌را به پایان برد. این کتاب که در آن اشتباه‌های فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری نیز بررسی شده، در میان فرهنگ‌های فارسی از جایگاهی بلند برخوردار است. همزمان با این دوره، در ۱۰۶۲ق محمدحسین بن خلف تبریزی در دکن به تدوین فرهنگی با نام برهان قاطع دست زد که بی‌گمان مهم‌ترین فرهنگ فارسی در این دوره است. برهان تبریزی در این کتاب با آوردن واژگان بیشتر فرهنگ‌های شعری پیشین، واژگان برساخته یا دساتیری، واژگان مهجور پهلوی و اوستایی و حتی هزوارش‌ها (واژگانی که به آرامی نوشته و به پهلوی / فارسی می‌خوانده‌اند) با نام «زند و پازند»، فرهنگی ترتیب داد که هم شمار واژگان آن بیشتر بود و هم ترتیب ابواب آن بهتر از فرهنگ‌های دیگر. از همین روی بود که این فرهنگ در سرزمین‌های فارسی‌زبان آوازه‌ای بسیار بلندتر از فرهنگ‌های پیشین به دست آورد. این کتاب که با استقبال بی‌مانند فارسی‌زبانان روبرو گردیده بود، تا دیرزمانی بزرگ‌ترین و بهترین مرجع ادب‌پژوهان بوده و حتی به‌زبان ترکی هم ترجمه شده است. برهان قاطع در ایران نیز به اهتمام محمد معین و با افزایش مطالبی سودمند بارها به‌چاپ رسیده است. با این همه، در ۱۱۴۷ق و نزدیک به یک سده پس از نگارش برهان قاطع ادیب و شاعر نامی سراج‌الدین علی‌خان آرزو با تدوین فرهنگی با نام سراج‌اللغات به نقد و بررسی اشتباهات برهان قاطع پرداخت. در ۱۲۷۶ق غالب دِهلوی کتابی دیگر در همین زمینه با نام قاطع برهان نوشت. او انتقادات خود را از برهان قاطع در کتابی دیگر با نام درفش کاویانی پی گرفت. در پی نگارش قاطع برهان آتش اختلاف میان هواداران غالب و برهان تبریزی شعله‌ور گردید، چندان که می‌توان گفت در این دوره، دفتری تازه در فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره گشوده شد؛ زیرا پیش از این هم فرهنگ‌نویسان در کتاب‌های خود به نقد و بررسی دیگر فرهنگ‌ها می‌پرداخته‌اند، اما دامنهٔ این بررسی‌ها هرگز تا بدین پایه گسترده نبوده است. سید سعادت‌علی نخستین کسی بود که در جانبداری از برهان تبریزی با نگارش کتابی با نام محرق قاطع برهان به بررسی و نقد دیدگاه‌های غالب در قاطع برهان پرداخت. سپس در رد دیدگاه‌های سید سعادت‌علی رساله‌ای به‌فارسی با نام دافع هذیان از مولوی نجف‌علی‌خان جهجهری و دو رساله به اردو با نام‌های لطائف غیبی و سؤالات عبدالکریم از میان‌دادخان سیاح نوشته شد. گرچه در این رساله‌ها به زندگینامهٔ میان‌دادخان

سیاح اشارهٔ روشنی نرفته، اما با بررسی‌هایی که برخی پژوهشگران، مانند مالک‌رام در کتاب ذکر غالب کرده‌اند، چنین برمی‌آید که هر دو رساله از نوشته‌های غالب است و او با مصلحت‌اندیشی آن‌ها را به‌نام سیاح منتشر کرده یا در تدوین آن‌ها همکاری داشته است. در ۱۲۷۶ق میرزا رحیم میرتهی، متخلص به رحیم، رساله‌ای به‌فارسی با نام ساطع‌برهان در رد قاطع برهان نوشت. غالب دهلوی نیز در پاسخ به رحیم به نگارش نامهٔ غالب پرداخت که در ۱۸۶۵م در دهلی منتشر گردید. در ۱۲۸۳ق امین‌الدین دهلوی، متخلص به امین، رساله‌ای بزرگ با نام قاطع‌القاطع در رد قاطع برهان به‌فارسی نوشت. قاطع‌القاطع چندان مشحون از ناسزاگویی به غالب بود که وی ناچار شد از امین به دادگستری شکایت برد. مؤید برهان کتابی دیگر بود که احمدعلی جهانگیرنگری، متخلص به احمد، در رد قاطع برهان نوشت. این کتاب در ۱۲۸۲ق در کلکته به‌چاپ رسید. در ۱۲۸۴ق، غالب با نگارش رساله‌ای به اردو با نام تیغ تیز به احمد پاسخ گفت. غالب در این رساله پس از پاسخ به انتقادهای نویسندهٔ مؤید برهان قطعه‌ای برای وی سرود. در پاسخ وی مولوی احمدعلی قطعه‌ای گفت و آن‌را به‌نام شاگرد خود مولوی عبدالصمد سلهتی به‌چاپ رساند. در پاسخ به این قطعه، دو تن از شاگردان غالب با نام‌های محمدباقر آروی و سیدفخرالدین حسین سخن، قطعاتی بر همان وزن و قافیه سرودند، که این چهار قطعه را منشی سنت پرشاد در مجموعه‌ای با نام هنگامهٔ دل آشوب در ۱۲۸۲ق چاپ و منتشر کرده است. پس از چاپ قطعاتی که شاگردان غالب سروده بودند، مولوی احمدعلی، قطعه‌ای به‌نام شاگرد خود عبدالصمد فنا نوشت و این قطعه را همراه با چهار قطعهٔ هنگامه دل‌آشوب در رساله‌ای با نام تیغ تیزتر در ۱۲۸۴ق به چاپ رسانید. در پی چاپ تیغ تیزتر قطعات و مقاله‌هایی چند به قلم شاگردان و هواداران غالب و مولوی احمد علی به فارسی و اردو نوشته شد که مجموعهٔ این مقاله‌ها و قطعات را منشی سنت پرشاد در ۱۲۸۴ق در کتابی با نام هنگامهٔ دل‌آشوب، حصهٔ دوم چاپ و منتشر کرد. مولوی احمدعلی در پاسخ به انتقادات غالب در تیغ تیز، به نگارش رساله‌ای به فارسی با نام شمشیر تیزتر پرداخت که افزون بر پاسخ‌های مولوی احمدعلی به غالب، دربردارندهٔ پنج قطعه که در تیغ تیزتر منتشر شده، نیز بوده است. این رساله که در ۱۲۸۵ق به چاپ رسیده، آخرین کتاب در انتقاد از قاطع برهان بوده است. با نگارش این رساله انتقادهای هواداران برهان تبریزی و غالب دهلوی که از ۱۲۷۹ق آغاز شده بود، به پایان رسید. بدون داوری دربارهٔ دانش چنین کسانی در زمینهٔ فرهنگ‌نویسی، یا ارزش علمی فرهنگ‌هایی که در این دوره نوشته شده، نقد و بررسی فرهنگ‌نویسان از کارهای یکدیگر، بی‌گمان بیانگر اهمیت و ارزش فرهنگ‌نویسی در این دوره نزد ادب‌پژوهان در شبه‌قاره است. و این در حالی است که در سدهٔ دوازدهم در ایران هیچ فرهنگ مطرحی نوشته نشده و در سدهٔ سیزدهم نیز فرهنگ انجمن‌آرای ناصری رضاقلی‌خان هدایت، یگانه فرهنگ گران‌قدری بود که در ایران نوشته شد. در سال‌های پایانی حکمرانی دولت بابریان و به‌ویژه پس از دورهٔ پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) با برچیده شدن کانون‌های شعر و ادب در دربار پادشاهان هندی، که انگیزشی نیرومند برای مهاجرت دانشوران ایران بدان سامان بود، ارتباط میان فارسی‌زبانان با خاستگاه این زبان که با آمد و شد شاعران و ادیبان ایرانی به هندوستان پایدار مانده بود، گسسته شد. بدین ترتیب رفته‌رفته زبان فارسی در شبه‌قاره از پیشرفت بازماند و اصالت خود را از دست داد. فهرستی از فرهنگ‌های دورهٔ دوم فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره، در جدول شمارهٔ دو آمده است:

جدول شمارهٔ دو: دورهٔ بابریان یا مغولان هند

نام فرهنگ	نام نویسنده	سال تألیف	شمارهٔ واژگان
زبدة‌الفواید	شیرخان سور	۹۵۵ق	
فرهنگ شیرخانی/ منتخب زبدة‌الفواید	شیرخان سور	۹۵۵/ ۹۵۹ق	ح ۸۸۵۰
فرهنگ فتح‌الکتاب	ابوالخیر بن سعدالانصاری	۹۹۱ق	
مجموع‌اللغات	ابوالفضل بن شیخ مبارک	۹۹۴ق	
انیس‌الشعرا / مترادف‌الفاظ	عبدالکریم بن شیخ راجن غزنوی	۹۹۸ق	۱۰۰۰
فرهنگ اکبرشاهی	ابوالبرکات بن مبارک	۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق	

فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

سرمهٔ سلیمان	تقی‌الدین اوحدی بلیانی	۱۰۰۹ ـ ۱۰۱۵ق	
فرهنگ بدیع‌اللغات / تاریخ جهانگیرشاهی	خواجه‌زادهٔ ولی سرهندی	۱۰۱۳ق	
فرهنگ جهانگیری	جمال‌الدین حسین انجو	۱۰۱۷ق	حـ ۱۰۰۰ق
فرهنگ درّ دری	علی یوسفی شیروانی	۱۰۱۸ق	
جمع‌الجوامع	علی محمد بن شیخ عبدالحق دهلوی	۱۰۴۸ق	
چهار عنصر دانش	امان‌الله حسینی	۱۰۱۴ق ـ ۱۰۳۷ق	
لغت علمی	محمود بن شیخ ضیاء	حـ ۱۰۵۰ق	
برهان قاطع	محمد حسین برهان تبریزی	۱۰۶۲ق	حـ ۲۰۰۰۰
فرهنگ رشیدی	عبدالرشید تتوی	۱۰۶۴ق	حـ ۸۵۰۰
بحراللغات	ناشناس	۱۰۶۹ق	
اشهراللغات	غلام‌الله بهکن صدیقی هانسوی غزنوی	۱۰۸۱ق	
لغات عالمگیر	فاضل محمد دهلوی	۱۱۱۹ق	
لغات فارسی	ناشناس	۱۱۳۰ق	
فرهنگ هوش‌افزا	سیدعبدالله شاه‌جهان‌آبادی، مشهور به مسکین	۱۱۳۱ق	
سراج‌اللغات	سراج‌الدین علی‌خان آرزو	۱۱۴۷ق	حـ ۲۰۰۰۰
معدن فرهنگ	منشی رنچهورداس بن رنجیت‌رای جونپوری	نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری	
جواهرالحروف	رای لالاتیک چند بهار	پس از ۱۱۵۲ق	
آیین عطا / آب حیات	عطاءالله دانشورخان قدرت کشمیری	نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم هجری	
فرهنگ تألیف‌اللغه	محمدقاسم منشی	۱۱۵۶ق	
فرهنگ مجملی	حافظ ملک قمرالدین	۱۱۸۰ق	
کتاب ابواب‌اللغات	ناشناس	۱۱۸۵ق	
نصاب‌البلغا	میرعلی‌شیر قانع تتوی	۱۱۹۸ق	
تألیف یوسفی	غلام‌یوسف بن غلام‌پیر	۱۲۰۰ق	
منتخب‌اللغات دنکینی	محمدصادق کاتب بهبهانی	۱۲۰۵ / ۱۲۰۹ق	
شرف‌اللغات	میرحسن دهلوی	۱۲۱۱ق	
قسطاس‌اللغات / قسطاس‌اللغه	شیخ نورالدین یوسف	۱۲۱۴ق	
اشراح‌اللغت / کشف‌اللغات	حسام‌الدین بن شیخ یقین‌الله چشتی		
فرهنگ حسینی	سید غلام‌حسین رضوی	۱۲۳۷ق	
انتخاب رحیمی / منتخب فرهنگ رشیدی	محمدرحیم بن محمد مقیم		
فرهنگ جعفری	جعفرعلی‌خان بن نواب معین‌الدوله	۱۲۵۹ق	
فرهنگ دری‌کشا	مولوی نجف‌علی جهجهری	۱۲۸۰ق	
فرهنگ وزیرخانی	غضنفرعلی بن مولوی نجف‌علی‌خان	اواخر سدهٔ سیزدهم هجری	حـ ۲۴۰۰
قاطع برهان	غالب دهلوی	۱۲۷۸ ـ ۱۲۹۴ق	

در پی رکودی که در پیشرفت زبان فارسی پس از پایان دورهٔ پادشاهی اورنگ‌زیب در شبه‌قاره پدید آمد، برخی از فرهنگ‌نویسان این سرزمین، به‌ویژه در سال‌های پایانی پادشاهی بابریان، به نگارش فرهنگ‌هایی در زمینهٔ اصطلاحات زبان، مصادر و واژگان فنی روی آوردند. حتی پیش از آن‌ها نیز ادیبی بزرگ مانند سراج‌الدین علی‌خان آرزو* در فرهنگ خود با نام چراغ هدایت* در برخی موارد محاوره‌های محلی را آورده بود. در زمینهٔ فرهنگ اصطلاحات، مصادر و واژگان فنی چندین کتاب ارزشمند با اسلوب پژوهشی و نگاهی انتقادی نوشته شده که هر یک از آن‌ها از جایگاهی والا در فرهنگ‌نویسی فارسی برخوردار است. بر مبنای نگرشی که فرهنگ‌نویسان در تدوین این فرهنگ داشته‌اند، از این دورهٔ فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره به دورهٔ انتقادی نیز یاد شده است. فهرستی از این فرهنگ‌ها که در دورهٔ دوم فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره تدوین گردیده‌اند، در جدول شمارهٔ سه آمده است.

جدول شمارهٔ سه: فرهنگ اصطلاحات، مصادر و واژگان فنی

کشف‌اللغات والمصطلحات / والاصطلاحات	عبدالرحیم بن احمد سوربهاری	تألیف ح ۹۵۰ق
چراغ هدایت / فرهنگ اصطلاحات	سراج‌الدین علی‌خان آرزو	تألیف ۱۱۴۷ق
مرآت‌الاصطلاح / تحقیق اصطلاحات	آنندرام مخلص لاهوری	تألیف ۱۱۵۸ق
بهار عجم	رای لالاتیک چندر بهار	تألیف ۱۱۶۲ق
نوادرالمصادر	رای لالاتیک چندر بهار	تألیف ۱۱۶۶ق
مصطلحات‌الشعرا	مل وارستهٔ سیالکوتی	تألیف ۱۱۸۰ق
تحقیق‌الاصطلاحات	امیرحیدر حسینی واسطی بلگرامی	تألیف ۱۱۸۵ق
فرهنگ اصطلاحات و محاورات	محمداحسن، معروف به احسن بلگرامی	
مجمع‌الجوامع	سید محمدحسین بن محمد محمدهادی	تألیف اواخر سدهٔ دوازدهم هجری
فرهنگ اصطلاحات و لغات	شاه جمال‌الدین حسینی	
مصطلحات فارسی	سید قادربخش لاهوری	
فرهنگ ایمای ظفری	محمد صالح	تألیف ۱۲۵۲ق
رسالهٔ تحقیق‌الاوزان	عبدالله بن اشرف صدیقی	تألیف ۱۲۶۴ق
بحر عجم	مولوی محمدحسین راقم	تألیف ۱۲۶۸ق، چاپ مدرس ۱۲۷۷ق
خزینة‌الامثال	سید حسین‌شاه حقیقت	تألیف ۱۲۷۰ق
مظهرالعجایب	میرزا محمدحسن قتیل	
مواردالمصادر	ابوالنصر سیدعلی حسن‌خان	
مجموعهٔ مرادفات	منشی محمدپادشاه، متخلص به شاد	تألیف ۱۲۹۱ق
اصطلاحات‌الشعرا	رحیم‌الدین بن کریم‌الدین	تألیف سدهٔ سیزدهم هجری
عنصر چهارم	ناشناس	
مرکبات جهانگیری	ناشناس	
جواهرالمصادر	مولوی محمدمهدی واصف	
گنجینهٔ مصادر و سرچشمهٔ نوادر	مولوی سید ابوالحسن	تألیف ۱۳۴۲ق

فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

در دورهٔ دوم فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره، برای روشن شدن معانی کلمات کتاب‌هایی که مرجع همهٔ کتاب‌خوانان در آن دوره بود، مانند گلستان و بوستان سعدی، مثنوی مولوی، شاهنامهٔ فردوسی، دیوان حافظ و کتاب‌هایی مانند آن‌ها، فرهنگ‌هایی ویژه نوشته شد که در آن‌ها بیشتر واژگانی که در این کتاب‌ها به کار رفته، معنی شده است. با این که چنین فرهنگ‌هایی را نمی‌توان در کنار فرهنگ‌های کامل زبان قرار داد، زیرا دایرهٔ استفاده از آن‌ها چندان گسترده نیست، با این همه، نمی‌توان ارزش خدمت این فرهنگ‌نویسان به ادبیات و به‌ویژه فرهنگ‌نویسی فارسی را نادیده گرفت. فهرستی از فرهنگ‌ها در این زمینه که از آن‌ها به فرهنگ آثار یاد می‌شود، در جدول شمارهٔ چهار آمده است.

جدول شمارهٔ چهار: فرهنگ آثار

نام فرهنگ	نام نویسنده	سال تألیف یا چاپ
مفتاح گلستان (فرهنگ واژه‌های دشوار گلستان سعدی)	خواجه عالم اویس عرف آدم	تألیف ۹۰۰ق
لطایف‌اللغات (فرهنگ مثنوی معنوی)	مولوی عبداللطیف بن عبدالله عباسی گجراتی	تألیف ۱۰۳۱ق
لطائف‌الحدایق من نفایس‌الدقایق (فرهنگ حدیقة‌الحقیقهٔ سنایی)	مولوی عبداللطیف بن عبدالله عباسی گجراتی	تألیف ۱۰۳۹ق
کنوزالمعنوی (فرهنگ واژه‌های مثنوی معنوی)	اویس بن غلام سجستانی	تألیف ۱۰۴۷ق
مفتاح‌الحدیقة (فرهنگ واژه‌های حدیقة‌الحقیقهٔ سنایی)	اویس بن غلام سجستانی	
گنج‌نامه (فرهنگ شاهنامهٔ فردوسی)	محمود بن شیخ ضیاء	تألیف ۱۰۷۳ق
اصطلاحات‌نامه (فرهنگ اصطلاحات دیوان حافظ)	محمود بن شیخ ضیاء	تألیف ۱۰۷۱ق
فرهنگ واژه‌های بوستان	عبدالرسول‌بن‌شهاب‌الدین بن عبدالله قریشی	تألیف ۱۰۷۳ق
گلدسته (فرهنگ واژه‌های بوستان سعدی)	سید کریمداد گجراتی	تألیف ۱۰۸۵ق
مفتاح‌الاخلاق (فرهنگ واژه‌های اخلاق ناصری)	عبدالرحمان بن عبدالکریم برهانپوری	تألیف ۱۰۸۵ق
زبدة‌اللغات سکندرنامه (فرهنگ واژه‌های دشوار اسکندرنامه)	میرمحمد بزرگ سیالکوتی	تألیف ۱۱۲۳ق
مفتاح گلستان	خواجه ابوالفیض معین‌الدین‌شاه محمدحسینی	تألیف ۱۱۳۵ق
محموداللغات (فرهنگ بهار دانش)	محمود بن شیخ عبدالواحد	تألیف ۱۱۵۰ق
فرهنگ بهار دانش	عبدالباقی	تألیف ۱۱۶۰ق
گنج‌اللغات(فرهنگ گلستان، بهار دانش، اسکندرنامه انشای یوسفی)	گردهاری‌لعل فرخ‌آبادی	تألیف ۱۷۶ق و
شرح لغات و مصطلحات آثار ظهوری	عبدالرزاق بن محمداسحاق‌السجستی‌السورتی	تألیف ۱۲۱۲ق
فرهنگ لغات دساتیر	ناشناس	تألیف ۱۲۳۱ق
فرهنگ نایاب (فرهنگ شبنم شاداب ملا ظهیرای تفرشی)	محمدهادی علی	تألیف ۱۲۶۵ق
فرهنگ گلستان / مشکلات گلستان	جنید عبدالله موسوی	چاپ ۱۲۹۸ق
فرهنگ بوستان	سید بن حسن	تألیف ۱۲۹۸ق
فرهنگ سکندرنامه	سید بن حسن	
فرهنگ گلستان	سید بن حسن	چاپ ۱۹۰۵م
معیار لغت قویم (فرهنگ شاهنامهٔ فردوسی)	مجرم	تألیف ۱۹۰۸م
فرهنگ جهانگشای نادری	حسین شادان بلگرامی	
فرهنگ بحرالجواهر	لالا جنگلی مل دهلوی	

فرهنگ انوار سهیلی	خواجه محمد اشرف علی لکنویی	
فرهنگ بهار دانش	بدرالدین انصاری	
فرهنگ واژه‌های انشای مادهورام	غلام نبی اکبرآبادی	
فرهنگ واژه‌های بوستان	غلام‌علی شاه کوهاتی قریشی عثمانی	
فرهنگ واژه‌های گلستان	سید علی احمد	
فرهنگ واژه‌های دستورالانشا	محمد فایق	
مفتاح‌المفصلات (فرهنگ واژه‌های مکاتبات / انشای ابوالفضل علامی)	عبدالمنان شیخ برهان سکیری	
لغات زند و پازند اوستا	ناشناس	
فرهنگ لغات کتاب مستطاب دساتیر	ناشناس	
فرهنگ واژه‌های گشایش‌نامهٔ راجکرن	ناشناس	
فرهنگ واژه‌های انشای یوسفی	ناشناس	
فرهنگ واژه‌های طوطی‌نامهٔ نخشبی	ناشناس	
فرهنگ واژه‌های رقعات امان‌الله حسینی	ناشناس	

دورهٔ سوم یا دورهٔ جدید (سدهٔ چهاردهم): در این دوره، که دوره‌ای تازه در فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره به‌شمار می‌آید دولت بابریان فروپاشید و این سرزمین پهناور به زیر سیطرهٔ انگلستان درآمد. با دگرگونی در ساختار حکومتی هندوستان، به فرهنگ مسلمانان و زبان و ادبیات فارسی، که سده‌ها زبان دولتی، ادبی و علمی شبه قاره بود، آسیبی فراوان وارد آمد. دولت انگلستان هم پی‌گیرانه کوشید تا زبان انگلیسی را جایگزین زبان فارسی سازد و برای رسیدن به این هدف، در اداره‌ها و محفل‌های سیاسی، این زبان را جانشین زبان فارسی کرد. از دیگر سو، مسلمانان هند نیز کوشیدند تا با همهٔ توان از زبان و فرهنگ خود پاس‌داری کنند. در این سال‌ها و در پی دگرگونی سیاسی در هند، زبان تازه‌ای با نام اردو، که تلفیقی از زبان‌های فارسی، هندی، عربی و دیگر زبان‌ها و یادگاری از دورهٔ فرمانروایی مسلمانان بر این سرزمین بود، اهمیتی بسزا یافت. در این دوره هندوان هم رفته‌رفته به‌زبان هندی که سیمایی دیگر از زبان اردو و بیشتر سنسکریت بود، دلبستگی نشان دادند و در سر و سامان دادن بدان کوشیدند. بدین‌گونه هندی دیوناگری (الفبای سنسکریت یا هندی با خطی ویژه به‌نام دیوناگری که از چپ به راست نوشته می‌شود) نیز همانند زبان اردو رشد یافت. در شرایطی این چنین نامساعد، زبان فارسی نه تنها از پیشرفت باز ماند، بلکه ماندگاری و تداوم آن نیز با دشواری‌های بسیار روبه‌رو گردید. در این دوره مردم هندوستان به دو گروه هندوها و مسلمانان تقسیم شده و نیروی مقتدر سوم انگلستان بوده است. هر سه گروه نیز خواهان پیشرفت زبان خود بودند. زبان فارسی که بیش از هشت سده در این سرزمین ریشه دوانیده بود و دوست‌داران بسیار داشت، بی‌گمان با وزش هر تندباد مخالفی نمی‌توانست از پا درآید. این زبان گر چه دیگر زبان سیاسی، علمی و فنی هندوستان نبود، باز هم هوادارانی داشت که از دل و جان در پاس‌داری از آن می‌کوشیدند. حتی مسلمانانی که خواهان گسترش زبان اردو بودند، برای حفظ زبان فارسی نیز پافشاری کردند و هنوز هم زبان علمی و ادبی آنان همین زبان بود؛ زیرا آنان زبان فارسی را یادگاری از دورهٔ پیروزی‌های شکوهمند خود می‌دانستند و نمی‌خواستند زبانی دیگر جاگزین آن شود. در پی فروپاشی دولت‌های مسلمان در هند، کالای زبان فارسی در این سرزمین بازار گرم و پررونقی نداشت و دیگر شاعرانی چون طالب آملی* و کلیم کاشانی* روی به آن دیار نمی‌نهادند. اکنون دیگر آن‌رابطهٔ زبانی با هندی‌ها که با آمد و شد ادیبان ایرانی بدان سرزمین برقرار شده بود از هم گسیخت و در پی آن زبان آموزشی / درسی هندی‌ها که دچار رکود گردیده بود، بیش از پیش نیازمند حفظ و بازنگری گردید. در پاسخ به چنین نیازی بود که برخی از ادیبان هندی، بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی و تنها بر اساس دلبستگی‌های ستایش برانگیز خود به زبان فارسی، به تدوین فرهنگ‌هایی بدین زبان پرداختند. در این دوره نقش شاعران اردوزبان در پاس‌داری از زبان و ادب فارسی را هم

فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

نمی‌توان نادیده گرفت؛ زیرا بیشتر این شاعران بـه فـارسی هـم شعر می‌سرودند و در سروده‌هایشان از چندین جهت مـتأثر از زبان فارسی بوده‌اند. حتی برخی از آنان، مانند غالب دهلوی* و اقبال لاهوری* به فارسی‌گویی خود می‌بالیدند. غالب در ایـن باره می‌گوید: «فارسی بین تا ببینی نقش‌های رنگ‌رنگ ــ بگذر از مجموعهٔ اردو که بیرنگ من است.» اقبال نیز گفته است: «تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر ــ دل از حریم حجاز و نواز شـیراز است.» جز غالب و اقبال که آثارشان پر از شعرهای فارسی است، در آثار دیگر شاعران بزرگ اردوزبان، مـانند مـیرزا مـحمدرفیع سودا (۱۱۲۵ ــ ۱۱۹۵ق) و محمدتقی میر (۱۱۳۷ ــ ۱۲۲۵ق) نیز واژه‌ها و شعرهای فارسی فراوان دیده می‌شود. مکاتبه‌های این ادیبان نیز با یکدیگر به‌فارسی بوده است. بدین‌گونه، ادیبان اردوزبان هم نقشی ارزشـمند در پـاسداری از زبـان فـارسی در دوره‌ای دشوار از تاریخ این زبان در شبه‌قاره داشته‌اند. از دیگـر سو، انگلیسی‌ها که از دامنهٔ نفوذ زبان فارسی در شبه‌قاره نـیک آگاهی داشتند، با همهٔ کوشش‌هایی که در جلوگیری از پیشرفت این زبان می‌کردند، باز بنابر مصلحت‌اندیشی سیاسی و بـرای کاستن تنش با فارسی‌زبانان، به فکر تدوین فرهنگی مـجلل از واژگان عربی و فارسی افتادند. در پی آن فرهنگی با صلاح‌دید جوزف بریتوجیز / جیمز بـا نـام شـمس‌اللـغات از نـویسنده‌ای ناشناس در ۱۲۱۹ق نوشته شد. این کتاب که در بردارندهٔ واژگانی به عربی و فارسی و برخی نیز ترکی و پهلوی بـوده، بـارها در شبه‌قاره به چاپ رسیده است. از میان چاپ‌های گوناگون ایـن کتاب، نسخه‌ای که در دو جلد در ۱۳۰۹ق در بـمبئی بـه‌چاپ رسیده، از همهٔ نسخه‌های پیشین آن بـهتر بـوده است. دیگـر فرهنگی که در ایـن دوره نـوشته شـد، خزانةاللغات از نـواب شاه‌جهان‌بیگم (۱۲۵۲ ــ ۱۳۱۹ق) فرمانروای بهوپال بوده که در دو جلد در ۱۳۰۴ق به‌چاپ رسید. وی یگانه زنی بـود کـه بـه فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره خدمتی بزرگ کرده است. خزانةاللغات در بـر دارنـدهٔ واژگـانی از شش زبـان اردو، فـارسی، عـربی، سنسکریت، انگلیسی و تـرکی است. ایـن واژه‌هـا کـه مـترادف یکدیگرند، در شش ستون بـه‌ردیف و بـدون آوردن هـیچ‌گونه شاهدی نوشته شده است. فرهنگ هفت قلزم نیز به خامهٔ پادشاه نیکنام و ادب‌دوست اوده، غازی‌الدین حیدر (ــ ۱۲۴۳ق) بوده است. در دورهٔ سوم فرهنگ‌نویسی فارسی در شـبه قـاره، همهٔ فرهنگ‌نویسان، در ترتیب آوردن واژه‌ها روشی تازه پیش گرفتند و هرکلمه را به ترتیب حروف در فرهنگ خود وارد کردند

و روش‌هایی که در تدوین فرهنگ‌های شعری به کار می‌رفت، رفته‌رفته کنار گذاشته شـد. بـرخـی از بـزرگ‌ترین فـرهنگ‌های فارسی، مانند آصف‌اللغات در هفده جلد، ارمغان آصفی در هشت جلد، فرهنگ آنندراج در سه جلد و مانند این‌ها، در همین دوره نوشته شده است. بی‌گمان اگر نواب عزیزجنگ بهادر، مـؤلف آصف‌اللغات که تا حرف جیم آن در هفده جلد منتشر شده است، پیش از به‌پایان بردن کار چشم بر جهان فرو نـمی‌بست، شـاید شمار مجلدات این فرهنگ به بیش از چـهل مـی‌رسید. آوردن شواهدی بسیار و زیاده‌روی در شرح مطالب سبب شده بود تا آصف‌اللغات و ارمغان آصـفی در چـندین جـلد تـدوین گـردد. فرهنگ‌نویسان این دوره با شیوهٔ نگارش فرهنگ‌های اروپـایی هم آشنا شـده بـودند و از ایـن‌رو مـی‌کوشیدند تـا بـه تـدوین فرهنگ‌هایی جامع و کامل بپردازند. برای نمونه، غـیاث‌الدیـن محمد رامپوری که ادیبی دانشمند بود و زبان عربی را هـم بـه خوبی می‌دانست به تدوین فرهنگی جامع از واژگـان عـربی و فارسی با نام غیاث‌اللغات پرداخت، کـه بـلاخمان آن‌را بـهترین فرهنگ برای اسـتفاده دانشـجویان خـوانـده است و بـه خـاطر مزایایی که این فرهنگ دارد، هندی‌ها و پاکستانی‌ها آن‌را یکی از بهترین فرهنگ‌ها به‌فارسی و عربی می‌دانند. فرهنگ آنندراج از منشی محمدشاد نیز با داشتن واژگانی بـه فـارسی و عـربی و مزایای دیگر، از فرهنگ‌های ارزشمند این دوره به‌شمار می‌رود. فرهنگ نظام که محمدعلی داعی‌السلام آن‌را در پنج جلد تدوین و در سال‌های ۱۳۴۶ ــ ۱۳۵۸ق در حیدرآباد دکن چاپ و منتشر کرده است، امتیازاتی بیش از دیگر فرهنگ‌های سدهٔ چهاردهم دارد. این فرهنگ، به‌خلاف فرهنگ‌های شعری، که در آن‌ها تنها به آوردن واژگانی دربارهٔ شـعر بسـنده مـی‌کردند، و تـنها بـرای کسانی کارآمد بودند که در فهم سروده‌های شاعران با دشـواری روبه‌رو می‌شده‌اند، فرهنگی به‌راستی نو و در بر دارندهٔ واژگانی از هر سه شعبهٔ زبان، یعنی شعر، نثر و گفت‌وگو (محاوره) بوده است. داعی‌الاسلام در فرهنگ خود، افزون بر شواهد شعری که برای واژه‌های شعری آورده، الفاظ نـثر و مـحاوره را نـیز در آن گنجانیده و حتی جمله‌ها و کلمه‌های عامیانه را هم آورده است. روش انتقادی و تحقیقی که نویسندهٔ این فرهنگ در بررسی و تشریح برخی مطالب به کار برده، فرهنگ نظام را سرآمد دیگـر فرهنگ‌های آن‌دوره قرار داده است. این فرهنگ همچنین آخرین فـرهنگ فـارسی بـه فـارسی در شـبه‌قاره بـود، زیـرا در پـی دگرگونی‌های سیاسی و ادبی در شبه‌قاره، تا سـال‌ها کسـی بـه

تدوین چنین فرهنگی در هند و پاکستان نپرداخت. فهرستی از فرهنگ‌های دورۀ سوم فرهنگ‌نویسی فارسی شبه‌قاره یا دورۀ جدید، در جدول شمارۀ پنج آمده است.

جدول شمارۀ پنج: فرهنگ‌های دورۀ جدید

نام فرهنگ	نام نویسنده	سال تألیف یا چاپ	شمار واژگان
ضرورالمبتدی	مولوی سید سیف‌الله	تألیف ۱۲۱۱ق	
شمس‌اللغات	به استصلاح جوزف بریتوجیر / جمیز	تألیف ۱۲۱۹ق	
هفت قلزم	غازی‌الدین حیدر	تألیف ۱۲۲۹ق	
غیاث‌اللغات	محمدغیاث‌الدین رامپوری	تألیف ۱۲۴۲ق	ح۱۵۰۰۰
فرهنگ فرخی	محی‌الدین نایطی پتور	تألیف ۱۲۴۵ق	
تسهیل‌اللغات	شیخ‌احمد حسرت	تألیف ۱۲۵۹ق	
گلدستۀ گفتار	آنندی پرشاد	تألیف ۱۲۶۸ق	
مفتاح‌اللغات	سید اولاداحمد سهسوانی	چاپ ۱۲۷۳ق	
ارمغان آصفی	محمد عبدالغنی‌خان غنی	چاپ ۱۲۹۲ق	
ملاذالکلمات	نواب واجدعلی‌شاه	تألیف ۱۲۹۳ق	
اربع عناصر	محمدناصرعلی غیاث‌پوری	چاپ ۱۲۹۸ق	
دانش‌افزا	منشی محمدحسین	تألیف ۱۳۰۰ق	
خزانة‌اللغات	نواب شاه‌جهان بیگم	چاپ ۱۳۰۴ق	
فرهنگ آنندراج	منشی محمدپادشاه، متخلص به شاد	چاپ ۱۳۰۶ق	
فرهنگ محمودی	خواجه محمودعلی	چاپ ۱۳۰۶ق	
گلشن الفاظ	منشی منظور احمد ازفر اکبرآبادی	چاپ ۱۳۱۲ق	
محیط اعظم	محمد اعظم‌خان رامپوری	چاپ ۱۳۱۳ق	
قسطاس‌الاطبا	ناشناس		
آصف‌اللغات	نواب عزیزجنگ بهادر	چاپ ۱۳۲۵ـ۱۳۴۰ق	
فرهنگ نظام	سید محمدعلی داعی‌الاسلام	چاپ ۱۳۴۶ـ۱۳۵۸ق	ح۳۰۰۰۰

در دورۀ سوم فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره، با پیشرفت روزافزون زبان اردو، این زبان جایگزین زبان فارسی در هند و پاکستان گردید. در پی این دگرگونی شاعران و نویسندگان بزرگ شبه قاره، دیگر آثار خود را بدین زبان می‌نوشتند. با گسترش زبان اردو، رفته‌رفته فرهنگ‌نویسی اردو بر فرهنگ‌نویسی فارسی سایه افکند، زیرا بیشتر فرهنگ‌نویسان، بنابر ضرورت به فرهنگ‌نویسی اردو روی آوردند. اما چون زبان اردو در رسم‌الخط، دستور زبان، عروض، واژگان و دیگر زمینه‌ها، همانند زبان فارسی و حتی بیش از نیمی از واژگان آن نیز به‌فارسی است، شباهت‌های این دو زبان با یکدیگر چندان است که با اندکی تسامح می‌توان فرهنگ‌های اردو را در شمار فرهنگ‌های فارسی قرار داد. فهرستی از فرهنگ‌های فارسی به اردو در جدول شمارۀ شش آمده است.

جدول شمارهٔ شش: فرهنگ‌های پارسی به اردو

نام فرهنگ	نام نویسنده	تاریخ تألیف یا چاپ
مدارالافاضل (ترجمهٔ مدارالافاضل الله‌داد فیضی به‌اردو)	ناشناس	
ضروری‌اللغات	ناشناس	
گلدستهٔ گفتار	سید محمدخان ایمان بید	
معین‌الالفاظ (فرهنگ واژه‌های گلستان و بوستان سعدی، اسکندرنامهٔ نظامی و یوسف و زلیخای جامی به‌اردو)	محمد سلیم‌بن محمد قایم صدیقی حنفی	تألیف ۱۲۴۰ق
مفتاح‌اللغات	مولوی سید اولاد احمد	چاپ ۱۲۷۳ق
کریم‌اللغات	مولوی کریم‌الدین	چاپ ۱۲۷۷ق
لغات شمسیه	خواجه احمدعلی لکنویی	تألیف ۱۲۸۱ق
لغات / لغت شاهجهانی	مولوی محمداحسن بلگرامی	تألیف ۱۲۹۵ق
نصیراللغات	نصیرالدین احمدخان	تألیف ۱۸۸۳م
الفاظ عزیزیه	منشی عبدالعزیز	تألیف ۱۳۰۳ق
جامع‌اللغات	منشی غلام‌سرور لاهوری	تألیف ۱۳۰۸ق
زبدة‌اللغات / لغات سروری	منشی غلام‌سرور لاهوری	تألیف ۱۸۹۸م
لغت کشوری / لغات کشوری	سید تصدق‌حسین رضوی	تألیف ۱۳۲۲ق
مختصراللغات	مولوی محمدجعفر	تألیف ۱۳۲۶ق
فرهنگ فارسی جدید	راجه راجیسور رائو	تألیف ۱۳۳۹ق
فرهنگ وصاف	اولادحسین شادان بلگرامی	تألیف در اوایل سدهٔ بیستم میلادی
فرهنگ حدایق‌البلاغه	اولادحسین شادان بلگرامی	تألیف در اوایل سدهٔ بیستم میلادی
فرهنگ و تعلیقات حاجی بابای اصفهانی	اولادحسین شادان بلگرامی	تألیف در اوایل سدهٔ بیستم میلادی
نقش بدیع	عندلیب شادانی	۱۳۴۲ق
فرهنگ آداب	حسین فرزند شاه‌عبدالرزاق قادری	
لغات فارسی به اردو	لال رام نراین	تألیف ۱۹۳۱م
لغات فیروزی	مولوی فیروزالدین	چاپ آگره، ۱۹۵۲م
فیروزاللغات فارسی	مولوی فیروزالدین	چاپ ۱۹۵۲م
فرهنگ‌نامهٔ جدید	فیروزالدین رازی	چاپ لاهور، ۱۹۵۲م
لغات فارسی به اردو	مولانا مشتاق احمد	چاپ لاهور، ۱۹۵۴م
فرهنگ فارسی امروز	عبدالحمید عرفانی	چاپ لاهور،

		۱۹۵۶م
فرهنگ نقش تازه		چاپ کراچی، ۱۹۵۷م
فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان اردو	شاهد چوهدری	چاپ تهران، ۱۳۷۵ش

در این دوره در کنار فرهنگ‌های اردو به پارسی، چندین فرهنگ اردو به فارسی نیز تدوین گردیده که فهرستی از آن‌ها، در جدول شماره هفت آمده است.

جدول شمارهٔ هفت: فرهنگ‌های اردو به فارسی

نام کتاب	نام نویسنده	سال تألیف یا چاپ
نفایس‌اللغات	اوحدالدین بلگرامی	تألیف ۱۲۵۳ق
گنجینهٔ زبان اردو / گلشن فیض	سید ضامن‌علی حلال لکنویی	تألیف ۱۲۹۰ق
خزانة‌اللغات: فرهنگ واژه‌های مترادف اردو به‌زبان‌های فارسی، عربی، سنسکریت، انگلیسی و ترکی	نواب شاه‌جهان‌بیگم	چاپ بهوپال، ۱۳۰۴ق
نفیس‌اللغة	میرعلی اوسط رشک	
ابواب‌الجنان اردو و هندی به‌فارسی	صدرالدین محمد	
گنجینهٔ امثال	راجه راجیسوررائوورما، متخلص به اصغر	
کچلول اصغر	راجه راجیسوررائوورماه، متخلص به اصغر	
نجم‌اللغات اردو، فارس، عربی	راجه راجیسوررائوورما، متخلص به اصغر	
فرهنگ اردو ــ فارسی	باحیدر شهریار نقوی	چاپ لاهور، ۱۹۹۳م

پیش از بنیاد دولت‌های اسلامی و گسترش زبان فارسی در شبه‌قاره، فرهنگ‌هایی با ترتیب و سلیقه‌های متفاوت به سنسکریت، زبان کلاسیک هندی‌ها نوشته شده بود، که این خود از رشد فرهنگ‌نویسی در این سرزمین حکایت می‌کند. برای نمونه، فرهنگ منظوم امرکوش نوشتهٔ امرسنگه که در سدهٔ چهارم میلادی تدوین گردید، از چنان محبوبیتی در میان هندی‌ها برخوردار بود که حدود پنجاه کتاب در تفسیر آن نوشته شد. از این‌رو، گمان می‌رفت پیشروان فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره از پیشرفتی که در این زمینه به دست آمده بود، استفاده کنند و به تدوین فرهنگ‌هایی بهتر بپردازند، اما بیگانه بودن پیشوایان فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره با زبان سنسکریت به چنین چشم‌داشتی پاسخ نگفت. گرچه اینان در کار خود، از نخستین فرهنگ‌نویسان ایرانی پیروی می‌کردند، اما از همانندی‌های فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ قواس که نخستین فرهنگ فارسی در شبه‌قاره است و شرف‌اللغات با فرهنگ‌های بابجینتی کوش نوشتهٔ عالم دکتی یا دوبمت، در ترتیب آوردن واژگان، که افزون بر ترتیب هجایی با ترتیب تعداد حروف نیز همانند است، چنین برمی‌آید که نویسندگان این فرهنگ‌ها، به‌بررسی فرهنگ‌های سنسکریت پرداخته، یا دست‌کم در ترتیب فرهنگ‌های خود، از آن‌ها یاری گرفته‌اند. اما بدون تردید می‌توان گفت که بیشتر فرهنگ‌نویسان فارسی در شبه‌قاره با فرهنگ‌نویسی سنسکریت و ویژگی‌های زبان‌شناسانهٔ آن بیگانه بوده‌اند؛ همچنان‌که ایرانیان نیز تا دیرزمانی پس از تسخیر هند از باورها، فرهنگ و ادبیات بومیان این سرزمین آگاه نبوده‌اند؛ زیرا

آنان گرچه از زادوبوم خود دور بودند، اما همواره نگاه خود را بدان‌سو دوخته بودند. حتی تاریخ‌نویسی، معماری یا دیگر شاخه‌های هنری، به‌ویژه ادبیات فارسی هندی‌ها نیز همواره رنگ و بوی ایرانی داشته است. حتی امروز هم شاعران فارسی یا اردو زبان هند و پاکستان در سروده‌های خود، به‌جای کویل و پشیها (پرندگان خوش‌نوا)، چمپالکی و گیندا (گل‌های خوشرنگ)، نل دمینتی و هیر و رانجها (قهرمانان عشق) و بهیم و ارجن (قهرمانان جنگی) از بلبل و قمری، نسترن و سنبل، شیرین و فرهاد و رستم و سهراب سخن می‌گویند. برمبنای چنین نگرشی، بهتر می‌توان به بیگانگی فرهنگ‌نویسان فارسی در شبه‌قاره با شیوهٔ فرهنگ‌نویسی به سنسکریت پی برد. شمار فرهنگ‌های سنسکریت به‌فارسی یا فارسی به سنسکریت هم بسیار اندک است. از فرهنگ‌های سنسکریت به فارسی که در شبه قاره تدوین گردید می‌توان دلیل ساطع از محمد مهدی واصف و لغتنامهٔ سانسکریت به‌فارسی از تاراچند را نام برد. لغتنامهٔ سانسکریت به‌فارسی فرهنگی کوچک است که در ۱۳۴۰ش به ضمیمهٔ اوپانیشاد در تهران به‌چاپ رسید. با همهٔ دلبستگی‌های مردم شبه‌قاره به‌زبان فارسی، روند تحولی این زبان در شبه‌قاره با روند تحول آن در ایران همانند نبوده است. ریشه‌های پیدایش این ناهمانندی را نیز باید در تأثیر زبان‌های گوناگون سرزمین «صد دستار و صد گفتار و صد رفتار» بر زبان فارسی جست‌وجو کرد. همان‌گونه که در ایران در پی دگرگونی‌های سیاسی، با تماس نزدیک زبان فارسی با زبان‌های ترکی، عربی، فرانسوی، روسی و انگلیسی صدها واژه از این زبان‌ها در زبان فارسی وارد شد، زبان فارسی در شبه‌قاره نیز رنگی از زبان‌های بومی این سرزمین را به خود گرفت. بدین‌گونه واژگانی مانند نام‌های خاص، کلماتی برگرفته از آیین‌ها و اعیاد هندی‌ها و صدها واژهٔ بومی دیگر که هیچ پیوندی با زبان فارسی ایرانی نداشت، به‌زبان فارسی‌گویان شبه‌قاره راه یافت. در منظومه‌ها و دیوان‌های شاعران سند و دکن، این ویژگی بیشتر دیده می‌شود. حتی شاعران و نویسندگانی که به هنگام تشکیل نخستین دولت اسلامی در هند، در شمال این سرزمین به سر می‌برده و برخی از آنان، ایرانی نیز بوده‌اند، از نفوذ زبان‌های بومی / محلی برکنار نماندند. در نوشته‌ها و سروده‌های نویسندگان و شاعرانی مانند مسعود سعد سلمان*، امیرخسرو دهلوی*، ابوالفضل علامی*، فیضی* دکنی، عبدالقادر بدایونی، ملامحمدقاسم هندوشاه، طالب و کلیم کاشانی، این واژه‌ها بارها به کار رفته است. مثلاً، ادراکی بیگلاری* در بیتی می‌گوید: «بدادم در بهایش در شهوار ــ لباس زر زری با نولکهٔ هار.» نولکه چیزی را گویند که بهای آن نه‌صد هزار روپیه باشد و هار به معنای حلقهٔ گردن‌بند است. یا به نوشته فرید بکهری از نویسندگان دورهٔ جلال‌الدین اکبر درکتاب ذخیرةالخواتین: «در هر خانه بهتی شراب و آوازهٔ دهولکی است» که بهتی کارگاه شراب‌سازی را گویند. در کتاب‌هایی مانند جهانگیرنامه از جهانگیرشاه و آیین اکبری و اکبرنامه از ابوالفضل علامی نیز واژه‌های بومی بسیار راه یافته است. با راه‌یابی این واژه‌ها در برخی از فرهنگ‌های فارسی شبه‌قاره، مانند چراغ هدایت و غیاث‌اللغات، رفته‌رفته شمار واژگان بومی در ادبیات فارسی این سرزمین افزایشی چشمگیر یافت. بعدها با پیشرفت علم و تکنولوژی و گسترش روابط سیاسی و فرهنگی شبه قاره با دیگر کشورها، که با تماس نزدیک زبان‌های گوناگون همراه بود، دامنهٔ ارتباط زبان فارسی شبه‌قاره با زبان‌های بیگانه گسترده‌تر شد و از مرز زبان‌های بومی فراتر رفت. بدین‌گونه، زمینه‌های تدوین فرهنگ‌های دو یا چند زبانه در این سرزمین فراهم آمد. در چنین فرهنگ‌هایی که در آن واژه‌هایی از یک زبان به یک یا چند زبان دیگر بر پایهٔ نظم الفبایی معنی می‌شود، افزون بر آشنایی با زبانی بیگانه، بهتر می‌توان به واژگان برگرفته از زبانی دیگر نیز پی برد. فهرستی از فرهنگ‌های دو یا چند زبانهٔ فارسی ــ بیگانه و بیگانه ــ فارسی به ترتیب در جدول‌های شماره‌های هشت و نه آمده، اما در این فهرست از آوردن نصاب‌ها یا واژه‌نامه‌های منظوم دو یا چند زبانه که بیشتر برای کودکان نوشته می‌شود، خودداری شده است. ← نصاب‌نویسی فارسی در شبه‌قاره.

جدول شمارهٔ هشت: فرهنگ‌های دو یا چندزبانه پارسی ـ بیگانه

نام فرهنگ و زبان	نام نویسنده	محل و سال چاپ
لغت جونز (فارسی – انگلیسی)	رابرت جونز	کلکته، ۱۷۹۲م
فرهنگ رمضان (فارسی ـ انگلیسی)	رمضان	کلکته، ۱۸۲۹م

فرهنگ فضل‌علی (فارسی ـ انگلیسی)	مولوی فضل‌علی	بمبئی؟
فرهنگ بلگرامی (فارسی ـ انگلیسی)	سید اولادحسین شادان بلگرامی	۱۹۳۸م
فرهنگ آفریدی / آفریدی نامه (فارسی، پشتو، کشمیری، هندی)	محمدقاسم‌علی‌خان آفریدی	
لغات همایونی (فارسی ـ پنجابی)	مولانا عبدالغفور همایونی	
معروف‌اللغات / فرهنگ اظفری (فارسی ـ ترکی) (ترکی ـ فارسی)	اظفری لکنویی	
مفتاح‌الاشراف لتکملة‌الاصناف فارسی ـ عربی	تدوین محمدحسین تسبیحی	اسلام‌آباد، ۱۳۷۲ش
فرهنگنامهٔ جدید (فارسی ـ اردو ـ انگلیسی)	فیروزالدین رازی	لاهور، ۱۹۵۲م
فرهنگ بارتو (فارسی ـ عربی ـ انگلیسی)	ژوزف بارتو	
فرهنگ تثلیث‌اللغات (فارسی ـ هندی ـ سنسکریت)	چرنجی لال و بنسی دهر	آگره، ۱۸۶۰م
فرهنگ جعفری (فارسی ـ هندی ـ سنسکریت)	حکیم محمد جعفر	کراچی، ۱۹۶۰م
فرهنگ گلادوین (فارسی ـ هندی ـ انگلیسی)	فرانسیس گلادوین	کلکته، ۱۸۰۱م

جدول شمارهٔ نه: فرهنگ‌های دو یا چندزبانهٔ بیگانه ـ پارسی

نام فرهنگ و زبان	نام نویسنده	محل چاپ یا تألیف
فرهنگ انگلیسی ـ فارسی	ککیدون	چاپ کلکته، ۱۷۷۰م
فرهنگ انگلیسی ـ فارسی	فورت ولیم کالج	چاپ کلکته، ۱۸۰۰م
فرهنگ ترکی ـ فارسی	میرسید حسن	تألیف: نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمه یکم سدهٔ دوازدهم هجری
فرهنگ ترکی ـ فارسی	صوفی الله‌یار طهماس‌بیگ‌خان	تألیف: سدهٔ دوازدهم هجری
معروف‌اللغات / فرهنگ اظفری (ترکی ـ فارسی، فارسی ـ ترکی)	اظفری لکنویی	
دلیل ساطع (سنسکریت ـ فارسی)	محمد مهدی واصف	
فرهنگ جعفری (سندی ـ فارسی)	حکیم جعفر	
دستورالافاضل فی لغات‌الفضایل عربی ـ فارسی	رفیع دهلوی، معروف به حاجب خیرات	تألیف ۷۴۳ق
دستورالاخوان عربی ـ فارسی	قاضی‌خان بدر محمد دهلوی	تألیف سدهٔ نهم هجری
جمع‌الجوامع / خزاین‌الدرر (عربی ـ فارسی)	علی‌محمد بن شیخ عبدالحق دهلوی	تألیف ۱۰۴۵ق
منتخب‌اللغات شاه‌جهانی عربی ـ فارسی	عبدالرشید تتوی	تألیف ۱۰۴۶ق
منتهی‌الارب فی لغات‌العرب عربی ـ فارسی	مولوی‌عبدالرحیم‌بن‌عبدالکریم‌صفی‌پوری	تألیف ۱۳۵۲ق

فرهنگ‌نویسی‌فارسی در شبه‌قاره

مختصراللغات (عربی ـ فارسی)	مولوی محمد جعفر	تألیف ۱۳۳۶ق
بدایع‌العجایب (عربی ـ فارسی)	نظام‌الدین چشتی	
لطیف‌اللغات (عربی ـ فارسی)	لطیفه‌بیگم	
مدارالافاضل (عربی ـ فارسی ـ ترکی)	فیض بن اسدالعلمای دکنی	
غرایب‌اللغات هندی ـ فارسی	عبدالواسع هانسوی	تألیف ۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق
نوادرالالفاظ / تصحیح غرایب‌اللغات (هندی ـ فارسی)	سراج‌الدین علی‌خان آرزو	
مفردات هندی (واژه‌های نادر و غریب هندی به فارسی) هندی ـ فارسی	حکیم شرف‌الدین طالب سهاوری	
فرهنگ راماین تلسی داس	دوارکا پرشاد	
کمال عشرت / عترت / لغت هندی (هندی ـ فارسی)	محمدی بن میرعبدالله‌شاه نعمت‌اللهی، متخلص به عشرت / عترت	تألیف ۱۱۸۹ق
شمس‌البیان (هندی ـ فارسی)	محمداسماعیل، معروف به میرزاجان، متخلص به طیش	تألیف ۱۲۰۷ق
تحفة‌الهند (هندی ـ فارسی)	میرزا خان بن فخرالدین محمد	چاپ دهلی، ۱۹۸۳م

تا پیش از فروپاشی دولت بابریان در شبه‌قاره، پیوندهای ادبی میان دانشوران این سرزمین و ایران چندان استوار بود که هر دگرگونی و نوآوری ادبی در یکی از این دو سرزمین به منزلهٔ دگرگونی در دیگری بوده است. چنان‌که شکوفایی نثر مصنوع و سبک هندی در این سرزمین‌ها همزمان بوده است. اما با فروپاشی دولت بابریان و رکودی که در پیشرفت زبان فارسی در شبه‌قاره پدید آمد، این پیوند گسسته شد. در حالی که در این مدت در پی دگرگونی‌های سیاسی و ادبی در ایران، به‌ویژه پس از انقلاب مشروطیت، زبان فارسی به دوره‌ای نوین از تاریخ خود پای گذارده بود. دامنهٔ دگرگونی زبان فارسی در ایران که از نگاه دانشوران هندی دور ماند، چندان گسترده بود که تفاوتی چشمگیر میان فارسی ایرانی و فارسی هند و پاکستان پدید آورد. با گسترش روابط فرهنگی میان کشورهای ایران، هند و پاکستان در دهه‌های اخیر، برخی از فرهنگ‌نویسان با تدوین فرهنگ‌هایی به شیوهٔ نوین که در آن واژه‌های جدید فارسی به اردو و انگلیسی معنی شده است، کوشیده‌اند تا تفاوت‌های زبان فارسی با اردو را در این کشورها از میان بردارند. لغت آزاد از مولانا محمدحسین آزاد، فرهنگ نقش بدیع از وجاهت حسین عندلیب شادانی، نجم‌اللغات از ورا جیسوراو اصغر و فرهنگنامهٔ جدید از فیروزالدین نمونه‌هایی از چنین فرهنگ‌هایی هستند. با این‌همه، در گفت‌وگو از تأثیر ادب‌پژوهان شبه‌قاره در رشد فرهنگ‌نویسی فارسی، همین بس که در پی گسترش زبان فارسی در این سرزمین، در بیشتر ایالت‌های آن سرزمین فرهنگ‌هایی بدین زبان تدوین گردیده است. تدوین فرهنگ شرفنامهٔ منیری / فرهنگ ابراهیمی در بنگال، کشف‌اللغات والمصطلحات در بهار، برهان قاطع در دکن، سراج‌اللغه / سراج‌اللغات، مرآت‌الاصطلاح و بهار عجم در آگره و اوده، مدارالافاضل، فرهنگ جهانگیری و مصطلحات‌الشعر در پنجاب، فرهنگ رشیدی در سند و آیین عطا / آب حیات در کشمیر به روشنی بیانگر نقش فرهنگ‌نویسان این سرزمین پهناور در رشد و شکوفایی فرهنگ‌نویسی فارسی است. با نگاهی گذرا به تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی در ایران و شبه‌قاره می‌توان دریافت که زبان فارسی با آن پیشینهٔ کهن و پربار و با اقیانوسی بی‌کران از واژگان، اصطلاحات و ترکیبات گوناگون که در چندین سده پدید آمده‌اند، با همهٔ کوشش‌های

فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

فرهنگ‌نویسان، همچنان از داشتن یک فرهنگ روزآمد که به نیازهای گسترده‌ترین قشرهای فارسی‌زبان پاسخ گوید، محروم مانده است. بی‌گمان در این تودهٔ انبوه واژگان فارسی، واژه‌های منسوخ و مهجور اندک نیست. تعیین مرزهای لغوی زبان فارسی کنونی، با آن‌همه فرهنگ‌هایی که تدوین گردیده، هنوز مسئله‌ای است که باید حل شود. این زبان نیازمند یک فرهنگ تفسیری جامع است که باید به کوشش گروهی از زبان‌شناسان تدوین گردد و در بردارندهٔ همهٔ واژگان زبان کلاسیک و کنونی و ترکیبات و اصطلاحات بربنیاد سلسله‌ای از آثار منظوم و منثور معتبر زبان در رشته‌ها و زمینه‌های گوناگون باشد. این فرهنگ باید به‌خلاف برخی فرهنگ‌های دیگر، به هر واژه‌ای از زبانی دیگر یا هر واژهٔ منسوخ یا ترکیبی نادر و مهجور که شاعر یا نویسنده‌ای گمنام یک یا دو بار در جایی به کار برده است حق اهلیت ندهد و آن‌را وارد حصار زبان فارسی نکند. در چنین فرهنگی، تلفظ و معانی واژگان و مختصات دستوری آن‌ها باید به درستی آورده شود و مواردکاربرد آن نیز با نمونه‌هایی زنده از کتاب‌های ادبی نویسندگان دیروز و امروز همراه گردد، بی‌آن‌که به توده‌ای از نمونه‌های گیج‌کننده بدل شود. یک فرهنگ بر مبنای اصول فرهنگ‌نگاری باید با روشی دقیق، مرتب، آسان‌یاب و پرمایه تدوین گردد تا بتواند پاسخگوی نیاز همگان و حتی خبرگان باشد. با رشد چشمگیر فرهنگ‌نویسی فارسی در ایران در بیش از یک سدهٔ اخیر، که ویژگی بیشتر آن‌ها سمت‌گیری دایرةالمعارفی در تفسیر معانی واژه‌ها بوده است، نادیده گرفتن برخی از اصول فرهنگ‌نویسی هنوز هم آشکارا دیده می‌شود. برای نمونه لغت‌نامهٔ دهخدا، حجیم‌ترین فرهنگ در تاریخ زبان فارسی، باز آن فرهنگی نیست که بدان اشارت رفت، بدون نادیده گرفتن دانش بی‌مانند علی‌اکبر دهخدا (د ۱۳۳۴ش) در ادب و واژگان فارسی و پشتکار خستگی‌ناپذیر وی در تدوین این فرهنگ که عمری به پای آن سپری شد، این لغت‌نامه که هم فرهنگی تفسیری است و هم دایرةالمعارفی، در هر دو زمینه ناقص است. تراکم مثال‌ها و تزاحم انواع واژه‌ها و اصطلاحات منسوخ و مهجور و نیز کثرت اعلام این فرهنگ گران‌بار را فقط در حدود یک مرجع ادبی خاص گروهی از خبرگان و آن‌هم برای نیازهای معین سودمند ساخته است. همچنین در این فرهنگ، هیچ‌گونه یکدستی از دید معیار گزینش واژه‌ها دیده نمی‌شود. حتی در فرهنگ معین نیز که به دلیل فشردگی (نسبت به لغت‌نامهٔ دهخدا)، واژه‌های منسوخ و کم‌کاربرد کم‌تر گنجانیده شده، باز به واژه‌هایی مهجور همچون تدرّج، حوآله و... برمی‌خوریم، حال آنکه از واژه‌هایی بسیار پرکاربردتر مانند بارز، پیش‌گفتار، استاندارد، خودکار و... نشانی نیست. یکی دیگر از ویژگی‌های این‌گونه فرهنگ‌ها که با اسلوب فرهنگ‌نویسی نوین همسنخ نیست، چاپ‌های بدون ویرایش آن‌ها است. برای نمونه، از نخستین چاپ فرهنگ معین تاکنون، این فرهنگ ارزشمند بدون هیچ تغییری بارها تجدید چاپ شده است. این‌ها همه خود گواه آن است که در میان فرهنگ‌نویسان ایرانی، معیارهای علمی گزینش واژه‌ها برای فرهنگ‌نویسی هنوز، چنان‌که باید، بررسی نشده است، حال آنکه وظیفهٔ فرهنگ‌نویسی نظری فراهم ساختن معیارهایی برای گزینش لایه‌های گوناگون واژگانی برای فرهنگ‌هایی با حجم و هدف‌های متفاوت است.

منابع: برهان قاطع، مقدمه؛ الذریعه، ۱۶/۱۹۰-۲۲۱؛ زبان فارسی و فرهنگ‌نویسی؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان؛ فرهنگ‌های فارسی، محمد دبیرسیاقی؛ لغت‌نامه، مقدمه؛ مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، ۲۵۴-۲۵۸؛ فهرست کتابهای چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱/۲۸۷-۳۲۵؛ ۲/۱۱۰۹-۱۱۲۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۲/۳۱۰-۳۲۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴/۱۲۷-۳۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/۱۹۱۹-۲۰۴۶، ۲۱۰۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، دهلی نو، ۱۰۱-۱۰۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۷۲-۷۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی بمبئی، کتابخانهٔ مؤسسهٔ کاما، گنجینهٔ مانکجی، ۸۸-۹۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد ـ دهلی نو، ۴۰۵-۴۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۱۱۳-۱۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی و آرشیو پتیالا (پنجاب، هند)، ۷۱-۷۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی هردیال ـ دهلی، ۹۱-۹۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، احمد منزوی، ۳/۱۰۱۹-۱۰۸۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، محمدحسین تسبیحی، ۱/۳۳۳ ـ ۳۳۸؛ ۲/۳۲۰ ـ ۳۲۳، ۳۵۳ ـ ۳۵۵، ۳۶۱ ـ ۳۶۳، ۵۰۹ ـ ۵۱۰، ۵۵۰ ـ ۵۵۷؛ ۳/۴۵ ـ ۴۸، ۳۴۰ ـ ۳۴۲، ۳۸۷ ـ ۳۸۸، ۴۲۳ ـ ۴۲۶، ۵۵۴ ـ ۵۵۶، ۶۳۲ ـ ۶۳۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ همدرد کراچی، ۸۴-۸۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان ـ کراچی، ۳۲۷-۳۵۲؛ علی‌اشرف صادقی، «علم زبان در ایران باستان»، سخن، دورهٔ بیستم، شمارهٔ اول، خرداد

۱۳۴۹ش، صص۲۹-۳۷؛ م.س.انور، «هند و فرهنگ‌های فارسی»، ترجمهٔ ایرج پزشک‌نیا، سخن، دورهٔ دهم، شمارهٔ ۵، مرداد ۱۳۳۸ش، صص۵۱۲-۵۱۸؛ محسن شجاعی، «فرهنگ‌نویسی برای زبان فارسی»، مجلهٔ زبان‌شناسی، سال نهم، شمارهٔ اول، بهار و تابستان ۱۳۷۱ش، صص۷۴-۸۶؛ شهریار نقوی، «فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان»، هلال، جلد هشتم، شمارهٔ ۲، مهر ۱۳۳۹ش، صص۴۹-۵۴.

نوش‌آبادی

فرهنگ وزیرخانی ← غضنفرعلی نقوی

فریاد عظیم‌آبادی (far.yād-e.a.zim.ā.bā.di)، سید شاه الفت حسین موسوی قادری، ۱۲۱۹ ــ ۱۲۹۷ق / ۱۸۰۴ ــ ۱۸۸۰م، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم عظیم‌آباد / پتنا بود، ولی بیشتر در کلکته به سر می‌برد. نواب امیرعلی‌خان، متخلص به امیر، و ابوالمعالی محمد عبدالرئوف کلکته‌ای، متخلص به وحید، از شاگردانش بودند. فریاد در نظم و نثر ماهر بود و گویند کتاب‌ها و رساله‌های بسیار نوشته است. از آثارش: مثنوی دبستان اخلاق / داستان اخلاقی به‌نام واجدعلی‌شاه (ــ ۱۲۷۳ق) آخرین پادشاه اوده که در ۱۲۹۳ق در عظیم‌آباد و در ۱۳۴۵ق در کلکته به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ منقبت امیر که قصیده‌ای است در منقبت علی (ع) (عظیم‌آباد، ۱۲۹۲ق / ۱۸۷۵م)؛ ۳ــ مثنوی روضة‌المعانی؛ ۴ــ مثنوی گنجینهٔ عشق؛ ۵ــ مثنوی درد دل؛ ۶ــ دیوان فارسی.

منابع: الذریعه، ۸۲۹/۹؛ صبح گلشن، ۳۱۶؛ مؤلفین کتابهای چاپی فارسی و عربی، ۶۵۰/۱؛ دانش، شمارهٔ ۳۳ (بهار ۱۳۷۲ش)، بخش انگلیسی، ص۳؛ ابوموسی محمدعارف‌بالله، «خدمات دانشمندان شبه قاره به‌زبان و ادبیات فارسی»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۱۹۷/۲؛

Catalogue of the Library of the India office, vol.II, part VI/92, 292, 547.

برزگر

فریبی اصفهانی، آقا زمان زرکش ← زمان اصفهانی

فریبی کشمیری (fa.ri.bi-ye.kaš.mi.ri)، میرعبدالله مژه، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. چون بسیار پلک به هم می‌زد او را عبدالله مژه لقب دادند. در کشمیر به‌دنیا آمد، در همان‌جا بالید و هرگز از آن ناحیه به‌جای دیگر نرفت. عبدالنبی قزوینی مؤلف تذکرهٔ میخانه در ۱۰۲۵ق در کشمیر با فریبی دیدار کرد و آگاهی‌هایی دربارهٔ زندگی او دارد. شعر را نیکو می‌سرود. ابیات پراگنده زیاد داشت، اما دیوانی ترتیب نداد. اشعاری از او در تذکره‌ها باقی مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۰۹۱/۳-۱۰۹۲؛ روز روشن، ۶۲۰؛ مخزن‌الغرائب، ۴۷۷/۴؛ میخانه، ۵۷۱-۵۷۲؛ دکتر محمدظفرخان، «کشمیر در عهد جهانگیر»، هلال، جلد دهم، شمارهٔ ۴، بهمن ۱۳۴۱ش، صص۱۸-۲۴.

مژدهی

فرید ابراهیم دهلوی (fa.rid-e.eb.rā.him-e.deh.la.vi) / فرید منجم دهلوی، فرید (الدین مسعود) پسر ابراهیم، ز۱۰۴۱ق، اخترنگار و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. گویا همان فریدالدین مسعود بن ابراهیم دهلوی است که در ۱۰۲۲ق زایچهٔ فرزند ابراهیم عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور (۹۸۸ ــ ۱۰۳۵ق) را ساخته است (نسخهٔ کتابخانهٔ برلن به‌شمارهٔ ۸۳). فرید ابراهیم منجم دربار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) بوده و زایچهٔ وی را نیز ساخته که در پادشاه‌نامهٔ عبدالحمید لاهوری به‌تفصیل آمده است. پس از جلوس شاه‌جهان (۱۰۳۷ق)، وزیرش آصف‌خان ابوالحسن (ــ ۱۰۵۱ق) طرح تأسیس تاریخ تازه‌ای، همانند تاریخ جلالی، به نام تاریخ الهی شاه‌جهانی را پیشنهاد کرد. پس از این‌که شاه‌جهان این طرح را پسندید، فرید دهلوی مأموریت یافت تا زیج (جداول نجومی) تازه‌ای، مطابق با تاریخ تازه، فراهم آورد و از آن‌جا که برای رصدهای جدید به اندازهٔ کافی فرصت نبود، وی با همکاری برادرش ملا طیب و سایر ریاضی‌دانان این زیج را بر پایهٔ زیج الغ‌بیگ، همراه با تصحیح اشتباهات آن، تألیف کرد. این زیج که کارنامهٔ صاحبقران ثانی / زیج شاه‌جهانی نام گرفت (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.372)، مطابق با زیج الغ‌بیگ، در یک مقدمه در تعریف زیج و ویژگی‌های آن و چهار مقاله تدوین یافته است: ۱ــ دربارهٔ تقویم‌های زیر و استخراج آن‌ها: (یک) الهی شاه‌جهانی، که مبدأ آن اول فروردین سال جلوس شاه‌جهان است، (دو) هجری، (سه) یونانی، (چهار) ایرانی، (پنج) ملکی یا جلالی، (شش) سمبت، (هفت) چینی و ایغور، ۲ــ در اوقات و ارتفاع وقت، ۳ــ

گردش سیارات و ستارگان و مواقع یا مقامات آن‌ها، ۴ــ که از آن تنها سه باب آخر (باب‌های ۵ــ۷) در نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. گرچه در طبقات شاه‌جهانی، سال ۱۰۳۹ق به عنوان تاریخ مرگ فرید منجم یاد شده، ولی چون زیج شاه‌جهانی، با توجه به آن‌که در آن مواقع ستارگان برای سال ۱۰۴۱ق محاسبه شده، یحتمل در ۱۰۴۱ق تألیف یافته، می‌توان گفت که فرید در این تاریخ زنده بوده است. اثر دیگر فرید منجم در اخترشناسی سراج‌الاستخراج نام دارد که در ۱۰۰۶ق تألیف شده است (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1956-409/1، دیوان هند به‌شمارهٔ ۲۲۵۴/۷، و کتابخانهٔ بادلیان به‌شمارهٔ ۱۵۵۶). این کتاب در یک مقدمه، در دانستن آن‌چه پیش از شروع این علم دانستن آن ضروری است، یک خاتمه، و نه باب تدوین شده است: ۱ــ استخراج کواکب و میزان آن، ۲ــ استخراج تقاویم و کواکب، ۳ــ استخراج نصف‌النهار و قوس‌النهار، ۴ــ استخراج رؤیت اهله و ظهور و خفای کواکب سیاره و ثوابت، ۵ــ وضعَ تقویم اصلی که استادان برای عمل قرار داده‌اند، ۶ــ استخراج اتصالات کلی و مزاجات قمر، ۷ــ استخراج میل آفتاب و غایت ارتفاع و زوال، ۸ــ استخراج طالع سال و ۹ــ استخراج خسوف و کسوف. به‌گفتهٔ مؤلف طبقات شاه‌جهانی، فرید همچنین رساله‌هایی دیگر، از جمله شرح والتین، داشته است.

منابع: پادشاه‌نامه، ۹۷/۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۳۵۳/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۹۰/۲، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۸۹-۶۹۰؛ ۳۶۱/۳، ۳۶۴؛ عمل صالح، ۳۰۰/۱-۳۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۸۰/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۷/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۹۳۳/۴، ۲۹۵۴، ۲۹۵۵، ۲۹۶۵؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/459-460; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/941; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/1230-1231; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 174; *Mughals in India*, 141; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/89.

برزگر

فرید احول (fa.rid-e.ah.val)، ملک‌الشعرا فریدالدین اسفراینی، ــ پس از ۶۶۳ق، شاعر ایرانی. دربارهٔ سال‌های نخستین زندگی او آگاهی چندانی نداریم. در اسفراین زاده شد. برخی گفته‌اند که از فرزندان امامی هروی (ــ ۶۸۶ق) بود و نیز می‌دانیم که در جوانی، پس از دانش‌اندوزی در خراسان رهسپار دربار فرمانروایان هند شد. با این که در سفر او به هند، تردید کرده‌اند، عرفی او را در ردیف شاعران دربار ناصرالدین قباچه (ــ ۶۲۴ق) از پادشاهان غوری، آورده و پیش از آن نیز او را شاعری ارجمند در دربار سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه (ــ ۶۲۸ق) دانسته است. گویا نخستین جایی که او به شهرت رسید، اصفهان بود. در زمان ماندن او در اصفهان، وی از همدمان آل صاعد ــ پیشوای حنفیان اصفهان ــ بود و برای آنان اشعار ستایش‌آمیز می‌سرود. فرید احول به شیراز نیز رفت و به دربار اتابگان سلغری فارس پیوست و در آن‌جا ابوبکر سعد بن زنگی (۶۲۳ــ ۶۵۵ق) و امیران و وزیران دربار او را مدح گفت. آخرین اشعار او در مدح اتابگان دربارهٔ آبش‌خاتون دختر سعد بن ابی‌بکر (ــ ۶۶۳ق) است. از جمله دیوانیانی که او مدحشان کرده، شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان (ــ ۶۸۳ق) را می‌توان نام برد. فرید احول، مانند بیشتر شاعران پایان روزگار خود، قصیده‌های مصنوع می‌سرود. قافیه‌ها و ردیف‌های دشوار و وزن‌های سنگین در اشعار او بسیارند و همگی نشان از توانایی وی در سرودن قصیده دارند. همگی شاعران و ناقدان همروزگار او و پس از او، از شعر و توانایی شاعری او ستایش کرده‌اند. او در روزگار خود به بسیاری از قصاید استادان شعر پاسخ گفته بود. سبک اشعار او به اشعار قطران، رشید وطواط و عبدالواسع جبلی نزدیک است. در اشعار او بسیاری از پدیده‌های طبیعی، مانند آفتاب، بهار، آسمان و فلک و یا اشیائی ساده، مانند شمع، آینه و تیغ، مضمون قصیده شده‌اند. کهن‌ترین نسخه از دیوان او در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی است که در ۱۰۳۹ ــ ۱۰۴۹ق نوشته شده و حدود ۳۰۰۰ بیت دارد. در آغاز این نسخه شرح حال فرید احول نیز آمده است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۱۸۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۰۸/۳-۴۱۶؛ تاریخ نظم و نثر، ۱۶۶/۱؛ تذکرة‌الشعراء، ۱۲۸/۵؛ روز روشن، ۶۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۶۶/۳-۲۴۶۷؛ مخزن‌الغرائب، ۳۷۴/۳؛ هفت اقلیم، ۳۸۶/۲-۳۸۸؛ محمد سلیم مظهر، «فارسی‌سرایان مهاجر در دورهٔ سلاطین مملوک»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۲، صص۱۱۵-۱۱۷.

ضیایی

فریدالدین احمد دهلوی، نواب دبیرالدوله امین‌الملک مصلح‌جنگ ← فریدالدین دهلوی

فریدالدین دهلوی (fa.ri.dod.din-e.deh.la.vi)، نواب دبیرالدوله امین‌الملک مصلح‌جنگ خواجه فریدالدین احمد بن محمد اشرف بن عبدالعزیز کشمیری دهلوی، دهلی ۱۱۶۱ ــ ۱۲۴۴ق، دولتمرد، ریاضی‌دان و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از نوادگان شیخ ابویعقوب یوسف همدانی است. در زادگاهش دهلی درس خواند. سپس به لکنو رفت و سه سالی نزد تفضل‌حسین‌خان علامه (۱۱۴۰ ــ ۱۲۱۵ق) به شاگردی پرداخت و علوم ریاضی را از او فراگرفت. آن‌گاه به‌دهلی بازگشت و مدتی به تدریس پرداخت. در ۱۲۱۲ق به لکنو رفت و در آن‌جا کتابی به‌فارسی به‌نام فوائدالافکار فی اعمال‌الفرجار دربارهٔ پرگار نگاشت. در لکنو با ژنرال کلود مارتین (۱۷۳۵ ــ ۱۸۰۰م) و سرگور اوزلی دیدار کرد و آن‌ها او را به کلکته فرستادند و سفارش او را نزد مقامات آن‌جا کردند و او مدت کوتاهی به سرپرستی مدرسهٔ عالی کلکته گماشته شد. سپس در ۱۲۱۸ق به سفارت نزد فتحعلی‌شاه قاجار، پادشاه ایران (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ق) رفت. در بازگشت به هند، مدتی مأمور گردآوری مالیات در بندیلکهند بود. در ۱۲۲۵ق به‌دهلی بازگشت و مدتی در آن‌جا به سر برد. چندی بعد، بار دیگر به کلکته رفت و در این شهر رساله‌ای به‌نام التحفةالنعمانیة در اسطرلاب نوشت (۱۲۳۱ق) و در همان سال به دهلی بازگشت و محمداکبر دوم گورکانی (۱۲۲۱ ــ ۱۲۵۳ق) او را به‌وزارت خود گماشت و بدو لقب دبیرالدوله امین‌الملک مصلح جنگ بخشید. پس از چندی از وزارت کناره‌گیری کرد و به کلکته رفت، اما محمداکبر دوم او را به دهلی فراخواند و در ۱۲۳۵ق برای بار دوم به وزارت خود گماشت. فریدالدین در ۱۲۳۸ق از وزارت و کلاً مناصب دیوانی کناره گرفت و بقیهٔ عمرش را به تدریس و تألیف پرداخت. شیخ کرامت‌علی بن حیات علی اسرائیلی دهلوی، رجب‌علی شیعی لاهوری، حکیم رستم علی دهلوی، و خواجه ناصرجان از شاگردانش بودند. فریدالدین نیای مادری سید احمدخان دهلوی، دانشمند و مصلح پرآوازهٔ هندی، است. وی مؤلف رسالات فراوانی در ریاضیات بوده که بیشتر آن‌ها در شورش بزرگ مردم هند بر ضد انگلیسی‌ها که در ۱۲۷۳ق درگرفت از میان رفت و از میان آن‌ها ظاهراً تنها سه رسالهٔ فوایدالافکار، تحفةالنعمانیة و رسالة فی‌الفرجارالمتناسبة باقی مانده است. از رساله‌ای فارسی به‌نام جواهر فریدی، دربارهٔ اسطرلاب، از فریدالدین یاد کرده‌اند که شاید همان التحفةالنعمانیة باشد. رسالهٔ فوایدالافکار فی اعمال الفرجار، دربارهٔ پرگار، که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ محمد شفیع در دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۳۳۲/۲۶۰) نگه‌داری می‌شود، در یک مقدمه و هشت‌باب تدوین شده است: ۱ــ خط اجزای متساوی؛ ۲ــ اعمال خط اوتار؛ ۳ــ اعمال خط پول؛ ۴ــ اعمال خط اقطار اظلال؛ ۵ــ در بیان خط، اول سطح، دوم پرگار متناسبه؛ ۶ــ اعمال خط اظلال؛ ۷ــ اعمال خط تمام ظل؛ ۸ــ اعمال خطوط پرگار به اشتراک یکدیگر.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۱/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۷/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۷۱۶/۴؛ نزهةالخواطر، ۳۸۰/۷-۳۸۲؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 211; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/27.

برزگر

فریدالدین عالم بن علاء اندرپتی ← تاتارخان

فریدالدین مسعود دهلوی، پسر ابراهیم ← فرید ابراهیم دهلوی

فرید بهکری (fa.rid-e.ba.hak.ka.ri)، شیخ فرید پسر شیخ معروف، ز ۱۰۶۱ق، دولتمرد و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در بهکر (واقع در ایالت کنونی سند پاکستان) به‌دنیا آمد. پدرش از بلندپایگان بهکر بود و پس از فتح بهکر به‌دست جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) به مقام صدر در آن شهر گماشته شد. شیخ فرید نزد کسانی مانند ملامصطفی جونپوری و میرابوالقاسم نمکین درس خواند. در ۱۰۱۷ / ۱۰۱۸ق به‌خدمت سید ابوالفتح دکنی، از نوادگان سید محمد جونپوری و از امرای بلندپایهٔ دربار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) و جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق)، پیوست و وکیل (= نمایندهٔ) او در دربار گورکانی در آگره / اکبرآباد شد. فرید گویا تا مرگ سیدابوالفتح که در ۱۰۲۳ق در لشکرکشی به میوار به مرگ طبیعی درگذشت، برای او کار می‌کرد و در این لشکرکشی همراه او بود و پس از آن به زادگاهش بهکر رفت. اما اندکی بعد، در همان سال، به دربار گورکانی بازگشت و در اجمیر دیوانِ نواب نورنسابیگم، دختر میرزاکامران و همسر جهانگیر، شد. در اجمیر

با کسانی مانند خواجه حاجی محمد، قاضی محمدشریف جونپوری، شیخ محمد محی‌الدین، راجه عبدالقادر مانکپوری، حکیم عطایی و دیگران همنشین و همصحبت بود. ظاهراً پس از مدتی از خدمت دیوانی کناره گرفت و به زادگاهش بازگشت. با این وجود، در سفر جهانگیر به کشمیر در ۱۰۲۸ق ملازم وی بود. در ۱۰۲۹ق، به پایمردی میرمحمد شفیع سبزواری، به‌خدمت خان‌جهان لودی، که در آن هنگام حاکم مولتان بود، راه یافت و دیوان، بخشی و وکیل او شد و تا برافتادن خان‌جهان (۱۰۳۹ق) و مرگ او (۱۰۴۰ق) بدو خدمت کرد. در ۱۰۳۳ق که خان‌جهان به احمدآباد رفت و مدت کوتاهی حاکم گجرات شد شیخ فرید نیز همراه او بود و در آن سال و نیز در ۱۰۳۶ق (و احتمالاً در فاصلهٔ میان ۱۰۳۳ ــ ۱۰۳۶ق) دیوان گجرات بود. در لشکرکشی خان‌جهان بر ضد جوگ‌راج بندیله نیز بخشیِ سپاه او بود. هنگامی که خان‌جهان لودی، که شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) بر او خشم گرفته بود، از آگره گریخت، شیخ فرید نیز وی را همراهی کرد. اما پس از چَندی پیش از نبردی که به کشته‌شدن خان جهان در رجب ۱۰۴۰ق انجامید، او را ترک گفت و به زادگاهش بهکر رفت. در سند از کمک میرزا محمدحسینی، برادر میرزا محمد باقر نجم ثانی برخوردار شد و پس از مدتی همراه او به دربار شاه‌جهان در برهانپور رفت. در ۱۰۴۱ق به خدمت خان‌خانان مهابت‌خان (ــ ۱۰۴۴ق)، که در این سال به حکومت دکن گماشته شده بود، پیوست و همراه او رهسپار دکن گردید. در مدت اقامتش در دکن، ظاهراً بیشتر در پرگنهٔ بیر (اکنون در بخش عثمان‌آباد در مهاراشترا) در مشاغل گوناگون، با سمت‌های امین، واقعه‌نویس، بخشی و دیوان خدمت می‌کرد. مدتی (ح۱۰۴۹ ــ ۱۰۵۱ق) وکیل مطلق‌العنان سراندازخان قلماق، جاگیردار دلمؤ و فوجدار هفتاد و دو پرگنهٔ لکنو، بود و برای سروسامان دادن به اوضاع آشفتهٔ مالی و اداری دستگاه سراندازخان کوشید. ولی به‌رغم اقدامات موفقیت‌آمیزش، سراندازخان با وی به نیکویی رفتار نکرد. خان دوران، جانشین مهابت‌خان در حکومت دکن، که چندی به شیخ فرید بر سر لطف نبود، در ۱۰۵۵ق وی را به امینی سی و دو پرگنهٔ بیجانگر، و پسان‌تر به امینی محال برار گماشت. شیخ فرید در ۱۰۵۷ق در اِلچپور، مرکز برار، اقامت و شغل امینی داشت. در ۱۰۵۹ ــ ۱۰۶۱ق واقعه‌نویس و امین چهارده دژ دکن بود. وی که در طول سالیان دراز خدمتش در دستگاه گورکانیان، با بسیاری از امرا و صاحب‌منصبان بلندپایهٔ دستگاه گورکانیان هند آشنا شده بود در ۱۰۵۹ ــ ۱۰۶۱ق کتابی مهم و بسیار ارزشمند به‌نام ذخیرة‌الخوانین* در شرح احوال امرای روزگار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق)، جهانگیر و شاه‌جهان گورکانی نوشت که نخستین کتاب زندگینامه‌ای از نوع خود، یعنی زندگینامه‌های امرای گورکانی هند، و منبع الهام و سرمشق شاهنوازخان خوافی در تألیف مهم‌ترین کتاب از این‌گونه، یعنی مآثرالامرا، بوده است. شیخ فرید گویا صاحب کتاب دیگری به‌نام تاریخ شاه‌جهانی و تحفهٔ سراندازخانی بوده که در تاریخ شاه‌جهان نوشته و به سراندازخان قلماق پیشکش کرده بود، اما اکنون نشانی از این اثر در دست نیست.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۲۹/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۹۰/۲، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۸۹ـ۶۹۰؛ ۳۶۱/۳، ۳۶۴؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۶۹ـ۳۷۰؛ ذخیرة‌الخوانین؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۱۲/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۳۷/۳؛ مآثرالامرا، ۸/۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 174; *Mughals in India*, 140; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1092; *The Dhakiratul Khawanin of Shaik Farid Bhakrari*, Translation: Ziauddin A.Desai, Dehli, Idarah-i Adabiyat-i Dehli, 1993.

برزگر

فرید منجم دهلوی، فرید(الدین مسعود) ← **فرید ابراهیم دهلوی**

فزونی استرابادی (fo.zu.ni-ye.es.tar.ā.bā.di)، میر محمد هاشم‌بیگ فرزند جلال‌الدین نقاش، ــ اصفهان پس از ۱۰۵۴ق، شاعر و تاریخ‌نگار ایرانی. از مردم استراباد بود. در جوانی به انگیزهٔ بازرگانی از زادگاه خویش بیرون شد و به سفر پرداخت. پس از چندی به درویشان پیوست و با آنان رهسپار سفر شد. تا این‌که در کشمیر نزد حاکم آن سامان، صفدرخان، سکونت یافت. در ۱۰۲۵ق که صفدرخان از حکومت کشمیر برکنار شد، فزونی به همراه او به هند رفت. در لاهور از او جدا شد و راه دکن در پیش گرفت. در دکن به دربار ابراهیم عادل‌شاه بیجاپوری (۹۸۸ــ۱۰۳۵ق) رفت. در اواخر عمر به ایران بازگشت و در اصفهان به بیماری مالیخولیا درگذشت. میان او و پیرمحمد فزونی* سبزواری که همنام او بود، دوستی و پیوند عمیق و روحانی وجود داشت. از آثارش: تاریخ بحیره که حکایات

تاریخی، سرگذشت طبقات گوناگون و عجایب طبیعت و معماری است. این کتاب در ۱۳۲۸ق به اهتمام عبدالکریم بن عباس‌قلی تفرشی در تهران چاپ سنگی شد؛ ساقینامه که گویا در زمان شاه‌عباس یکم به او تقدیم کرده بود. این ساقینامه در تذکرهٔ میخانه چاپ شده است؛ فتوحات عادلشاهی در تاریخ عادل‌شاهیان تا ۱۰۴۴ق در شش باب که به نام سلطان محمد عادل‌شاه تألیف شده است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (به شمارهٔ ۵۲۸۹) و در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به شماره‌های Add.27251 و Or.1390) نگه‌داری می‌شود؛ اللجین‌الطبریه که کتابی تاریخی است و میرزا عبدالله افندی به فزونی نسبت می‌دهد، اما اکنون نشانی از آن در دست نیست. ابیات پراگنده‌ای از او در برخی از تذکره‌ها به چشم می‌خورد.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر،۳/- ۱۰۹۲- ۱۰۹۳؛ الذریعه، ۳/۵۰-۵۱؛ روز روشن، ۶۲۶؛ ریحانةالادب، ۳۳۷/۴-۳۴۰؛ صبح گلشن، ۳۱۷؛ فهرست مؤلفین کتب چاپی، ۹۴/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۸۰/۶-۴۶۸۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۷۳، ۱۳۰۷؛ کاروان هند، ۱۰۱۲/۲-۱۰۱۳؛ مخزن‌الغرائب، ۴۰۴/۳؛ میخانه، ۶۷۴-۶۷۹؛ نشتر عشق، ۱۱۵۰/۳-۱۱۵۱؛ نگارستان سخن، ۷۵؛ اورنتیل کالج میگزین، جلد ۳۵ شمارهٔ ۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/317; *Dictionary of Indo-Persian Literature* ,185; *Mughals in India*, 147-148; *Persian Literature*, C.A.Storey, 743, 1331.

ضیایی

فسونی تبریزی (fo.su.ni-ye.tab.ri.zi)، محمودبیگ، - ۱۰۲۷ق، شاعر ایرانی. گذشته از نظم و نثر، در علم سیاق و حساب و نجوم و خوش‌نویسی نیز دست داشت. به‌قولی اصلش از شیراز بود و در تبریز پرورش یافت، اما به قولی دیگر «از سلسلهٔ خاکیهٔ تبریز [بود]، به شغل نویسندگی استیفای بعضی بلوکات فارسی اشتغال می‌نمود.» به نوشتهٔ تقی کاشی در خلاصة‌الاشعار، «محمودبیگ فسونی از نیکان تبریز است، و از جملهٔ فصحایی است که در این زودی علم شهرت برافراشته و در جمع اجلهٔ شعرا و ارباب انشا به نصاب تمام جای یافته... در این ایام که شهور سنهٔ ۹۹۸ هجریه است چندان اشعار پسندیدهٔ وی به نظر مطالعهٔ راقم این حروف [تقی کاشی] رسید... شعر را نیکو می‌فهمد و در وادی نظم غزل از متغزلان دیار خود وا نمی‌ماند؛ بلکه در فنون نظم و نثر بی‌مثال است و در لطف طبع و درستی فکر بی‌همال و در طرز غزل و زبان وقوع سخنان دلنشین و ابیات عاشقانهٔ شیرین دارد.» تقی اوحدی که فسونی را بارها در شیراز و اصفهان دیدار کرده بود در عرفات‌العاشقین می‌گوید که فسونی «با [برادر زن خود] چلبی‌بیگ فارغ تبریزی [- ۱۰۱۱ق] و مولانا حالتی تبریزی خصوصیت تامی داشت و نهایت اتحاد می‌ورزید.» در حدود ۱۰۰۱ق در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ - ۱۰۱۴ق) به هند رفت و در آن‌جا، مانند ایران، منصب و عزت و جاه یافت. در هند ظاهراً مدتی در دستگاه عبدالرحیم‌خان‌خانان (- ۱۰۳۶ق) به عزت و احترام به سر می‌برد و به پایمردی او «در سلک اخترشماران پادشاهی» درآمد و سپس در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ق) منصب استیفای شاهزاده خرم (شاه‌جهان) را داشته و «عنان مهمات او به سرانگشت کفایتش منضبط و زمام کفایات به دستیاری کلک باشهامتش منخرط گشته.» ظاهراً در اواخر عمر دیوان بیوتات شاهزاده پرویز، پسر دیگر جهانگیر، را داشته و در اله‌آباد درگذشته است. فسونی از سرایندگان پرآوازهٔ مکتب وقوع در روزگار خود بوده و اشعاری از او در تذکره‌ها، از جمله ۷۷ بیت در عرفات‌العاشقین، آمده است. وی را همچنین نگارندهٔ رساله‌ای در علم حساب و فرهنگی فارسی به نام مفتاح‌المعانی گفته‌اند.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱۳۳/۱؛ آیین اکبری، چاپ لکنو ۱۸۹۶م، ۳۱۸/۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۱۴، ۵۳۲، ۸۳۲؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۲۰؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۵۰۴/۲-۵۱۰؛ تذکرهٔ شعرای یزد، ۷۱؛ دانشمندان آذربایجان، ۲۹۷؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۱۳۹/۴؛ الذریعه، ۸۳۲/۹؛ سخنوران آذربایجان، ۵۹۶؛ شام غریبان، ۲۰۳؛ شمع انجمن، ۳۶۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۵۱؛ کاروان هند، ۱۰۱۲-۱۰۱۹؛ مجمع‌الخواص، ۲۰۳؛ مخزن‌الغرائب، ۴۲۰/۴-۴۲۳؛ مرآة‌العالم، ۶۴۳/۲؛ مکتب وقوع، ۳۳۷-۳۴۸؛ منتخب‌التواریخ، ۲۹۷/۳؛ منتخب‌اللطایف، ۳۱۵؛ نشتر عشق، ۱۱۵۱/۳-۱۱۵۲؛ هفت اقلیم، ۲۴۰/۳-۲۴۱؛

A'in-i Akbari, 1/674.

برزگر

فسونی قزوینی (fo.su.ni-ye.qaz.vi.ni)، امام‌قلی‌بیگ فرزند بدیع‌الزمان میرزا فرزند بهرام میرزا فرزند اسماعیل‌یکم صفوی،

نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاهزاده و شاعر ایرانی. پدرش که شعر نیز می‌گفت و بدیعی تخلص می‌کرد در ۹۶۵ق به فرمان تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ـ ۹۸۴ق) به‌حکومت سیستان منصوب شد. فسونی در جوانی در کاشان بود، پس از چندی به قزوین رفت و با شاعران آن دیار نشست و خاست داشت. وی در آن شهر، شهرت بسیار به دست آورد. فسونی علم عروض و قافیه را نیز نیکو می‌دانست. از آغاز سلطنت شاه‌عباس صفوی (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ق) تا ۱۰۰۲ق در ملازمت الله‌وردی‌خان زرگرباشی بود. در ۱۰۰۳ق به هند رفت و تا پایان عمر در همان‌جا ماند. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۲۰؛ روز روشن، ۵۲۹؛ شام غریبان، ۲۵۴؛ کاروان هند، ۱۰۱۹/۲-۱۰۲۳؛ مجمع‌الخواص، ۱۱۴؛ مخزن‌الغرائب، ۵۲۳/۴-۵۲۴؛ نشتر عشق، ۱۱۵۲/۳؛ نگارستان سخن، ۷۵.

فتح‌نیا طبری

فسونی قمی (fo.su.ni-ye.qo.mi)، میرزا علی فرزند محمد، معروف به افضل دکنی، ـ ۱۰۲۸ق، شاعر ایرانی. در قم زاده شد. درجوانی با پدرش به دکن رفت وبه دستگاه برهان نظامشاه بحری پیوست. پس از درگذشت برهان نظامشاه (۱۰۰۳ق) به خاندیس رفت و در ۱۰۱۰ق به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی، امپراتور مغولی هند (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) پیوست و جلال‌الدین اکبر روزینه‌ای برای وجه معاش جهت او مقرر کرد و او را به بنگاله بازفرستاد. به گفتهٔ فخرالزمانی وی دیوانی در ۵۰۰۰ بیت داشته، اما از اشعار او مگر ابیاتی پراگنده به دست نمانده است.

منابع: ایضاح المکنون، ۵۲۲/۱؛تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۹۷/۲؛ تذکرهٔ شعرای قم، ۲۵۷؛ کاروان هند،۱۰۲۳/۲؛ میخانه، ۴۷۲-۴۷۳؛

Dictionary of Indo-Persain Literature ,185.

دانشنامه

فسونی یزدی (fo.su.ni-ye.yaz.di) ، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. از سادات یزد بود. در روزگار شهریاری جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) به هند کوچید و به خدمت دربار او درآمد. پیشهٔ اصلی او قصه‌خونی بود، اما گه‌گاه شعر نیز می‌گفت. افضل‌علی‌خان، مؤلف تذکرهٔ مخزن‌الغرائب، از وی با نام افضل‌خان یادکرده و گفته است که در گجرات پیشهٔ واقعه‌نویسی داشته است. برخی تذکره‌ها وی را با محمودبیگ فسونی تبریزی یکی دانسته‌اند.

منابع: بزم تیموریه، ۵۲۵/۱-۵۲۶؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۲۱؛ کاروان هند، ۱۰۲۲/۲-۱۰۲۵؛ مخزن‌الغرائب، ۴۲۴/۴، ۵۱۷-۵۱۸؛ منتخب‌التواریخ، ۲۹۷/۳؛ نشتر عشق، ۱۱۵۲/۳-۱۱۵۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۵۷.

دانشنامه

فصیحهٔ یزدی ← جمیلهٔ اصفهانی

فضل‌الکریم بردوانی (faz.lol.ka.rim-e.bar.da.vā.ni)، سدهٔ چهاردهم هجری، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم بخش بردوان بنگاله بود. در زادگاهش و جونپور و علیگر درس خواند. سپس به دهلی رفت و از محضر مولانا محمد نذیرحسین محدّث (ـ ۱۹۰۲م / ۱۳۲۰ق) بهره برد. پزشکی را از حاذق‌الملک عبدالمجیدخان اعلی‌الله فراگرفت. چندی در آره تدریس کرد و سپس در داکا نشیمن گزید و در مدرسه‌ای دولتی به‌تدریس پرداخت. در شصت و پنج سالگی درگذشت و در گورستان اهل حدیث در محلهٔ بنگسال داکا به‌خاک سپرده شد. از آثارش تبصرةالنحو در نحو عربی به نظم فارسی در ۱۰۰۰ بیت است که دست‌نویس آن نزد دامادش شمس‌العلما مولوی ولایت حسین، صدر مدرسهٔ عالی کلکته، نگه‌داری می‌شده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۱۶-۱۷؛ امّ سلمی، «عهد زرین ادبیات فارسی در داکا در سدهٔ نوزدهم میلادی»، دانش، شمارهٔ ۱۹ (پاییز ۱۳۶۸ش)، ۱۴۷.

برزگر

فضل‌الله اینجوی شیرازی (faz.lol.lāh-e.in.ju-ye.ši.rā.zi)، میر فضل‌الله بن فیض‌الله حسینی انجوی شیرازی، ـ ح۸۲۲ق، دانشمند دینی و ادیب و دولتمرد ایرانی‌تبار شبه‌قاره. دربارهٔ اوایل کار او آگاهی‌های دقیق در دست نیست. به‌گفتهٔ مؤلف تاریخ فرشته، فیض‌الله اینجوی شیرازی (که شاید همان فضل‌الله شیرازی یا به احتمال دیگر پدر او بوده) در دورهٔ محمدشاه دوم / محمودشاه بهمنی (۷۸۰ ـ ۷۹۹ق) منصب صدارت داشت و شعرای ایران را به دکن دعوت و به شاه معرفی می‌کرد و از او برای ایشان صله‌های گران می‌گرفت. و نیز به اشارهٔ فیض‌الله بود

که پادشاه بهمنی خواجه حافظ را به شیراز دعوت کرد. به هر تقدیر، باز به‌گفتهٔ فرشته، فضل‌الله انجو صدر از سادات بلندپایهٔ شیراز و شاگرد ملاسعدالدین تفتازانی (ــ ۷۹۱ق) بود و در روزگار محمد دوم تربیت شاهزادگان بهمنی، تاج‌الدین فیروز و برادرش شهاب‌الدین احمد، را بر عهده داشت و فیروز به یاری هم‌او به شاهی برآمد (۸۰۰ق) و چون به تخت شاهی نشست او را ملک نایب خطاب داد و به منصب وکیل‌السلطنه (صدر اعظمی) گماشت. مولانا میرغیاث‌الدین پسر میر فضل‌الله به منصب صدر، و نقی‌الدین / تقی‌الدین محمد داماد میرفضل‌الله نیز به منصب میرسامانی گمارده شدند. میرفضل‌الله، گذشته از کارهای دیوانی، در جنگ‌ها نیز سرداری توانا بود و در نبرد با شاهان هندو، به‌ویژه دیورای یکم فرمانروای بیجانگر / ویجیه‌نگر و نرسنگه راجهٔ کهیرله دلاوری‌های شایان کرد و پیروزی‌های چشمگیر به‌دست آورد. او سرانجام در نبردی با دیورای به دست هندویی که سال‌ها خدمتگزار وی بود کشته شد. میرفضل‌الله عالمی بزرگ و در هیئت و هندسه و دیگر دانش‌های حکمی ماهر، دولتمردی کاردان و سرداری دلاور بود و پادشاه فرهنگ‌دوستی همچون فیروزشاه «همهٔ حیثیت و فضیلت را از برکت میر کسب کرده بود» و درواقع نقش فعالی که شاهان بهمنی در گسترش فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی در دکن داشته‌اند تا اندازه‌ای، گذشته از عوامل دیگر، تحت تأثیر معلمان برجستهٔ ایرانی آن‌ها، به‌ویژه فضل‌الله اینجو بوده است. به‌نوشتهٔ مؤلف الذریعه، فیض‌الله اینجوی شیرازی دارای کتابی به نام الجلالیة والجمالیة به‌فارسی در صفات ثبوتی و سلبی، و فضل‌الله بن فیض‌الله اینجوی شیرازی صاحب کتابی به نام الخلود دربارهٔ احادیث مربوط به خلود در بهشت و جهنم بوده است.

منابع: احیاءالداثر، ۱۸۲؛ تاریخ اجتماعی ـ فکری شیعیان اثنی‌عشری در هند، ۲/۲۴۸-۲۵۰؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۶-۱۷؛ تاریخ فرشته، ۱/۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹-۳۱۷؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۱/۳۴۱-۳۴۲؛ الذریعه، ۵/۱۲۶؛ ۷/۲۵۲؛ فارسنامهٔ ناصری، ۹۴۹؛ مطلع‌الانوار، ۴۳۹-۴۴۰؛ نزهة‌الخواطر، ۳/۸۶-۸۷؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۲۵-۲۷؛ دکتر آزرمیدخت مشایخ فریدنی، «خدمات بهمنیان به‌نشر فرهنگ و تمدن ایرانی در دکن»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، جلد ۱، ص ۲۳۰؛

Iranica, 3/494-498.

برزگر

فضل‌الله جهانی سمنانی (fazl.lol.lāh-e.ja.hā.ni.ye.sem.nā.ni)، فضل‌الله، متخلص به جهانی، فرزند اسدالله حسینی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر و مترجم ایرانی. اصلش از سمنان بود و در دورهٔ سلطان محمد قطب‌شاه (۱۰۲۰ ــ ۱۰۳۵ق) در گلکندهٔ دکن (جنوب هند) به سر می‌برد. وی روضة‌الریاحین فی حکایات‌الصالحین عبدالله بن اسعد یافعی یمنی (ــ ۷۶۸ق) را به فارسی برگردانید. بخش اصلی این برگردان، که ترجمهٔ متن عربی را در بر دارد، پانصد حکایت دربارهٔ پیران و پارسایان در دو فصل است: ۱ــ در شمّه‌ای از فضایل اولیای سالکین و فقرای صالحین و ۲ــ در اثبات کرامات اولیای عظام و اصفیای کرام و ظهور کرامات. نخستین حکایت دربارهٔ ابوالفیض ذوالنون مصری است. فضل‌الله در این برگردان، خاتمه‌ای طولانی به ترجمهٔ متن اصلی افزوده است. این خاتمه در سرگذشت برخی مشایخ، به‌ویژه شیخ عبدالقادر گیلانی و کرامات او و موضوعاتی دیگر است در سه فصل: ۱ــ در شرح احوال بعضی مشایخ، ۲ــ جواب شبهاتی که بعضی از فقها مثل ابن جوزی و دیگران در حکایات این طایفهٔ علیّه آورده‌اند و ۳ــ در بیان برخی از عقائد مشایخ و علمای ربّانی. از این برگردان، دست‌نویسی در کتابخانهٔ دیوان هند که در جمادی‌الاولی ۱۰۲۶ق، یعنی زمان کوتاهی پس از به‌انجام رسانیدن کارِ برگردان، کتابت شده است، نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶/۱۰۰۶؛ ۱۱/۸۰۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱/۴۱۵؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/266-268; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 180; *Mughals in India,* 221; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/936.

برزگر

فضل‌الله‌خان (faz.lol.lāh.xān)، سدهٔ یازدهم هجری، فرهنگ‌نویس شبه قاره. عموزادهٔ سیف‌خان سیف‌الدین محمود معروف به فقیرالله (ــ ۱۰۹۵ق)، از امرای نام‌دار دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) و مؤلف رساله‌ای به‌فارسی در موسیقی هندی، بوده و در خدمت دربار گورکانی هند به سر می‌برده است. وی ظاهراً غیر از فضل‌الله‌خان / فیض‌الله‌خان پسر

سیادت‌خان (برادر اسلام‌خان مشهدی) است. فضل‌الله‌خان مؤلف لغت ترکی / لغات ترکی / لسان‌السلاطین است. او در این اثر خود را «عموزادهٔ سیف‌خان که چاکونژاد... است» می‌خواند و می‌گوید پدرانش، از چهارده پشت، در خدمت تیموریان بوده‌اند و (وی) این اثر را به دستور پادشاه (اورنگ‌زیب؟) برای استفادهٔ شاهزاده نوشته است. ظاهراً اورنگ‌زیب که می‌خواست پسران و دخترانش زبان نیاکانشان، ترکی، را بیاموزند به فضل‌الله‌خان بفرمود تا یک کتاب راهنمای ترکی بنویسد و وی این اثر را نوشته است. لغت ترکی در واقع فرهنگی ترکی (شرقی یا چغتایی) - فارسی است و در یک مقدمه دربارهٔ پسوندهای ترکی و سه باب تدوین یافته است: ۱ـ مصادر افعال که بر طبق حرف اول مرتب شده‌اند، ۲ـ اسما که بر طبق حروف اول و آخر ترتیب یافته‌اند و ۳ـ واژگان گوناگون، مانند اعداد، نام‌های اندام‌های تن، جانوران، قبایل ترک، و جز آن. این اثر، به درخواست ویلیام اوزلی، به‌کوشش عبدالرحیم، با تدوین مجدد و برخی افزوده‌ها به‌چاپ رسیده است (کلکته، ۱۲۴۰ق / ۱۸۲۵م).

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۳/۱۴ـ۲۰۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۰۳/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۳۳۵؛ مآثرالامرا، ۶۴۵/۲، ۴۷۹؛ مرآت‌العالم، ۷۵، ۱۲۹، ۱۶۳؛

Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh oriental Public Library, 9/50; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/511-512; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 180; *Mughals in India*, 145; *Persian Literature*, C.A.Storey, 3/111-112.

برزگر

فضل‌الله سرهندی (faz.lol.lāh-e.ser.hen.di)، شیخ محمد فضل‌الله فرزند شیخ ابراهیم فرزند شیخ موسی، ز ۱۰۹۹ق، دانشمند دینی حنفی و ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در سرهند به‌دنیا آمد و بزرگ شد. کتاب‌های درسی را نزد دایی خود شیخ عبدالله بن عبدالحکیم سیالکوتی خواند و مدتی در ملازمتش به سر برد. اثر مهم او شرح مبسوطی است به فارسی بر مقامات حریری محمدقاسم حریری (ــ ۵۱۶ق). این شرح در ۱۰۹۹ق نوشته شده است و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ ندوةالعلمای لکنو (به‌شمارهٔ ردیف ۲۸۴) نگه‌داری می‌شود.

منابع: سرهند مین فارسی ادب، ۱۹۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۰/۱۴ـ۱۲۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکهنو، ۴۲۱؛ نزهةالخواطر، ۲۲۶/۶.

برزگر

فضل امام خیرآبادی (fazl.e.mām-e.xayr.ā.bā.di)، شیخ محمد فضل امام بن محمد ارشد بن محمدصالح بن عبدالواجد بن عبدالماجد بن قاضی صدرالدین عمری حنفی هرگامی خیرآبادی، ــ خیرآباد (در اوده) ۱۲۴۴ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ شبه‌قاره. خواهرزادهٔ ملا ابوالواعظ هرگامی، از مؤلفان فتاوی عالمگیری، بود و در زادگاه خود خیرآباد نزد مولوی عبدالواجد کرمانی خیرآبادی (ــ ۱۲۱۶ق) درس خواند و گذشته از علوم نقلی، در منطق و فلسفه نیز استادی یافت. همروزگار شاه عبدالعزیز دهلوی بود و نخستین عالم مسلمان است که حاکمان انگلیسی او را به سمت مفتی دهلی برگزیدند و مقام صدرالصدوری دادند. از جملهٔ وظایفش امتحان داوطلبان منصب قضاوت و بررسی درخواست علما برای گرفتن مدد معاش نقدی یا ملکی، بود. صدرالدین آزردهٔ دهلوی (۱۲۰۴ ــ ۱۲۸۵ق) که در ۱۲۶۰ق / ۱۸۴۴م مفتی دهلی شد و مقام صدرالصدوری گرفت شاگرد فضل امام بود. فضل امام در اواخر عمر مدتی کوتاه وزیرِ رئیس پتیالا بود و سپس به خیرآباد بازگشت و بقیهٔ عمرش را در همان‌جا گذراند. از وی سه پسر باقی ماند که معروف‌ترین آن‌ها فضل‌حق* است. از آثارش: ۱ـ المرقات‌المیزانیه که کتابی درسی در منطق و عمدتاً مبتنی بر شمسیهٔ نجم‌الدین عمر بن علی قزوینی (ــ ۶۱۳ق) و تهذیب‌المنطق تفتازانی (ــ ۷۲۹ق) است (دهلی، ۱۸۸۶، ۱۸۸۸م)؛ ۲ـ تشهیدالاذهان فی شرح‌المیزان؛ ۳ـ حاشیه علی‌الحاشیة‌الزاهدیه القطبیه؛ ۴ـ حاشیه علی حاشیة‌الزاهدیه‌الجلالیه؛ ۵ـ تلخیص‌الشفا؛ ۶ـ آمدنامه که رساله‌ای در دستور زبان و بلاغت فارسی است و فصل پنجم آن که در شرح احوال برخی علمای اوده است همراه با ترجمهٔ انگلیسی و توضیحات بزمی انصاری به‌چاپ رسیده است (کراچی، ۱۹۵۶م)؛ ۷ـ ترجمهٔ تاریخ یمینی؛ ۸ـ خلاصة‌التواریخ / مقدمهٔ تاریخ (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۹۵۹) به‌فارسی در تاریخ جهان در یک مقدمه و هفت گفتار: یک) آفرینش آدم، پیامبران، پیامبر اسلام (ص) و ازواج و یاران ایشان، دو) صوفیهٔ کرام و اولیای عظام، سه) پادشاهان ایران از آفرینش آدم،

عباسیان، چنگیزیان، تیموریان تا اکبر پادشاه (۱۲۲۲ ـ ۱۲۵۳ق)، چهار) ذکر راجه‌های حکومت دهلی و اکثر بلاد هند، پنج) حکام غزنویه در لاهور، تا آمدن بابر پادشاه به هندوستان و کشته‌شدن ابراهیم، شش) سلجوقیان، صوفیان، گجراتیه، مصرعه و غیره و هفت) مشاهیر حکما و اطبا و خوش‌نویسان. خاتمه در هفت اقلیم و غرایب بلدان.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۳۷۲/۱۵ـ۳۷۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۶۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۵/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۰۴۱/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۳۸۳/۷؛

Dictionary of Indo-Persian literature, 179; *Encyclopaedia of Islam*, 2/736.

برزگر

فضل حق خیرآبادی (fazl.haq[q]-e.xayr.ā.bā.di)، فضل حق، معروف به فاضل خیرآبادی، فرزند فضل امام فرزند محمد ارشد، خیرآباد ۱۲۱۱ ـ ۱۲۷۸ق، صوفی و دانشمند دینی حنفی ماتریدی چشتی و نویسندهٔ شبه‌قاره. نزد پدرش فضل امام (ـ ۱۲۴۴ق) درس خواند و از شاه عبدالقادر بن شاه‌ولی‌الله دهلوی حدیث آموخت. قرآن‌را در چهار ماه از بر کرد و بر بسیاری از همروزگارانش در منطق و حکمت و فلسفه و ادب و کلام و اصول و شعر پیشی گرفت. با سمت پیشکار کمیسیونر دهلی به خدمت شرکت هند شرقی انگلیس درآمد و بعدها نیز مدتی در دستگاه حکام جهجر، الور، تونک و رامپور خدمت کرد. مجلس درس وی آوازهٔ فراوان داشت، چنان که طالبان علم از جاهای دور دست برای فراگیری دانش نزد او می‌آمدند. از جملهٔ ایشان مؤلف تذکرهٔ علمای هند است که در ۱۲۶۴ق در لکنو به خدمت او رسید و گوید فضل حق «در عین حقه‌کشی و شطرنج‌بازی... مطالب کتاب را به متعلم با حسن بیانی دلنشین می‌نمود.» گویند از گوش فرادادن به آوازهای خوش و حضور در مجالس رقص و دیگر منکرات دوری نمی‌گزید. دربارهٔ آموزهٔ عقیدتی «امتناع‌النظیر» وارد مجادله و بحثی طولانی با محمد اسماعیل شیهد دهلوی (۱۱۹۳ ـ ۱۲۴۶ق) شد و رسالاتی در رد عقاید محمد اسماعیل نوشت. این مجادله چندان بسط و گسترش یافت که بسیاری از مردم دهلی از جمله پادشاه گورکانی بهادرشاه ظفر و شاعر نامی غالب دهلوی درگیر آن شدند. اما در نهایت فضل حق به کاری زشت دست زد و با سوءاستفاده از موقع رسمی خود میرزاخانی، کوتوال دهلی، را به اعمال بازدارنده بر ضد اسماعیل شهید ترغیب کرد و کوتوال اسماعیل شهید را از ایراد وعظ و خطابه در مساجد بازداشت. با این همه، در پی شورش و قیام مردم هند در ۱۲۷۳ق، انگلیسی‌ها فضل حق را متهم به تحریک مردم کردند و وی را دستگیر و محاکمه و به جزایر انداامان (کالاپانی) در خلیج بنگال تبعید کردند. وی در همان‌جا درگذشت و به خاک سپرده شد. از آثارش: ۱ـ تحقیق‌الفتوی فی ابطال‌الطغا به‌فارسی (نوشته در ۱۲۴۰ق) در رد تقویة‌الایمان محمد اسماعیل شهید؛ ۲ـ الجنس‌الغالی فی شرح‌الجواهر‌العالی در کلام؛ ۳ـ الروض‌المجود فی تحقیق حقیق‌الوجود؛ ۴ـ حاشیهٔ تلخیص شفا؛ ۵ـ حاشیهٔ افق مبین؛ ۶ـ حاشیهٔ شرح سلّم‌العلوم قاضی مبارک گوپاموی (دهلی ۱۸۹۹م)؛ ۷ـ تحقیق کل طبیعی و تشکیک در ماهیات؛ ۸ـ تاریخ غدر هندوستان / رسالة‌الغدریه / ثورة‌الهندیه که گزارشی حزن‌انگیز و سوزناک از مصایب وی در تبعیدگاهش در جزایر انداامان است و با ترجمهٔ اردوی عبدالشاهدخان شیروانی با نام باغی هندوستان به‌چاپ رسیده است (بجنور، ۱۹۴۷م)؛ ۹ـ تحقیق‌العلم والعلوم؛ ۱۰ـ الهدیة‌السعیدیه فی‌الحکمة‌الطبیعیه که رساله‌ای در طبیعیات است و تألیف آن‌را فضل حق آغاز کرد و پسرش عبدالحق به‌پایان برد (کانپور، ۱۲۸۳ق / ۱۸۶۶م).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۳۷۵/۱۵ـ۳۷۶؛ الاعلام، ۳۳۰/۶ـ۳۳۱؛ ایضاح‌المکنون، ۷۲۶/۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۴۱/۳، ۲۸۹، ۲۹۶، ۵۱۰؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۶۴ـ۱۶۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۰/۲؛ معجم‌المطبوعات، ۸۵۳؛ معجم‌المؤلفین، ۹۹/۱۱، ۱۳۰؛ نزهة‌الخواطر، ۳۸۳/۷ـ۳۸۶؛ هدیة‌العارفین، ۳۷۷/۲؛

Encyclopaedia of Islam, 2/735-736.

برزگر

فضل ربّی مرشدآبادی (fazl-e.rab.bi-ye.mor.šed.ā.bā.di)، خان‌بهادر خوندگار فضل ربی فرزند مولوی عبیدالاکبر، ۱۲۶۴ ـ پس از ۱۳۳۴ق / ۱۹۱۶م، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. در سالار از توابع پرگنهٔ فتح‌سنگه از نواحی مرشدآباد (بنگال) به‌دنیا آمد. پدرش میرمنشیِ فریدون‌جاه منصورعلی‌خان نصرت‌جنگ، آخرین نوابِ ناظمِ بنگال (۱۲۷۴ ـ ۱۲۹۷ق / نوامبر ۱۸۸۰م) بود. فضل ربی نیز به خدمت نواب منصورعلی‌خان پیوست. نواب در ۱۸۶۹م، برای تسلیم

عرض‌داشتی به ملکه ویکتوریا و شکایت به مجلس عوام از مظالم مقامات شرکت هند شرقی انگلیس در هند، به انگلستان سفر کرد و تا ۱۸۸۱م در آن‌جا ماند. فضل‌ربی نیز همراه منصورعلی‌خان به انگلستان رفت و از ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۴م منشی و مدیرِ منزل نواب در آن‌جا بود. در ۱۸۷۴م به بنگال بازگشت و سیدحسن‌علی (که بعدها، در فوریهٔ ۱۸۸۲م، نواب بهادرِ مرشدآباد شد) فرزند منصورعلی‌خان وی را به مقام امینی محالات گماشت. فضل ربی سپس نایب دیوان و در ۱۸۸۱م دیوانِ مرشدآباد شد. در ۱۸۹۶م خطاب خان‌بهادر گرفت. وی کتابی دربارهٔ خاستگاه و تاریخ مسلمانان بنگال به‌نام حقیقت مسلمانان بنگال به‌فارسی، یا به احتمال بسیار ضعیف به‌اردو، نوشت که ترجمهٔ انگلیسی آن با عنوان *The Origin of the Musalmans of Bengál* در کلکته به‌چاپ رسید.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۵۶؛ *Catalogue of the Library of the India office,* vol.II, part VI, 187; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 179; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/722.

برزگر

فضل‌عظیم خیرآبادی ← عظیم خیرآبادی

فضل‌علی اوچی گیلانی (fazl.a.li-ye.u.či-ye.gi.lā.ni)، سید فضل‌علی، معروف به مخدوم حامد محمدگنج‌بخش ثالث حسنی حسینی اوچی گیلانی، ۱۱۴۹ ــ ۱۱۹۷ق، صوفی و دانشمند دینی شبه‌قاره. از مردم اوچ در سند بوده و از خاندانی است که از آن عرفا، سرایندگان و نویسندگان نامی برآمده‌اند. گویا در بهاولپور می‌زیست و حکام آن شهر او را گرامی می‌داشتند مجموعه‌ای از نامه‌های ادبی و عرفانی او به نوابان و بزرگان بهاولپور، نواب امیر مبارک‌خان (۱۱۶۴ ــ ۱۱۸۴ق) و نواب امیرمحمد بهاول‌خان عباسی دوم (۱۱۸۶ - ۱۲۲۴ق)، در رقعات حامدیه که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مخدوم سید شمس‌الدین گیلانی در اوچ به‌شمارهٔ ۲۸۰ نگه‌داری می‌شود، گردآمده است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۴۹-۳۴۸/۵؛ *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library,* 3/193; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 220.

برزگر

فضلی سیلهتی (faz.li-ye.sil.ha.ti)، تفضل‌علی، فرزند شاه‌واصل‌علی فرزند شاه لعل محمد فرزند پیارمحمد، ۱۲۹۶ ــ ۱۳۴۵ق /۱۸۷۹ ــ ۱۹۲۶م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم انگارجور بیانی بازار سیلهت بود. فضلی از نه سالگی در مدرسهٔ اجیریهٔ پهول‌باری و پس از آن نیز پنج سال دیگر در مدرسهٔ عالی کلکته درس خواند. چون دانش‌آموزی کوشا بود، مدیران این مدرسه همه ساله به او کمک هزینهٔ تحصیلی می‌دادند. تفضل‌علی پس از آموختن حدیث نزد مولانا منورعلی رامپوری به زادگاهش بازگشت و از ۱۹۱۳م در مدرسهٔ عالی سیلهت به تدریس پرداخت. اما چندی بعد به سبب بیماری از کارش دست کشید. او، پس از بهبودی، در مدرسهٔ عالی جهینگا در سمت مدرس اول به تدریس سرگرم شد، اما با گذشت دو سال بار دیگر به‌سبب بیماری از کار خود کناره گرفت. او در زادگاهش درگذشت. فضلی در طریقت به مولانا غلام سلمانی نقشبندی مجددی دست ارادت داده بود. او درس‌های کافیه را نزد شرافت‌علی سیلهتی فراگرفت. چنان‌که مؤلف ثلاثهٔ غساله گوید، «مولوی تفضل‌علی از وی درس کافیه گرفت و در حین درس سخن‌های استاد را که به اردو بود فی‌المجلس به عربی یادداشت می‌نمود.» او بعدها به درخواست مولوی عبدالمقتدر این یادداشت‌ها را به‌فارسی برگردانید و آن‌را نجات‌النحات نامید. فضلی مادهٔ تاریخ را بسیار نیکو می‌سرود و فارسی و عربی را نیک می‌دانست. از آثارش به‌فارسی: ۱ــ غزلیات فضلی؛ ۲ــ مکتوبات فضلی؛ ۳ــ ابکارالافکار در سیرت پاک نبی اکرم (ص) (کلکته، ۱۳۲۱ق / ۱۹۰۳م)؛ ۴ــ عین‌الحق، معروف به عبرت‌الانسان (کانپور، ۱۳۲۱ق / ۱۹۰۳م). از دیگر آثارش که دانسته نیست کدام یک از آن‌ها به فارسی و کدام به عربی است: اتالیق یسین؛ اتالیق مبین؛ اخذالاربعین؛ تجویدالکلام؛ المکتوبات‌العربیه؛ الاقتباس؛ حاشیهٔ بانت سعاد؛ غنیة‌العرفان؛ عجایب‌التقوین؛ شعبة‌الایمان؛ منیة‌الاخوان فی شرح‌المیزان؛ معین‌الاحباب؛ حاشیهٔ عقایدالاسلام؛ پیام عزم؛ برود ابخاری؛ تجریدالاسنان؛ مراة‌العبرت؛ عقاید مشهودی.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۱۱۴-۱۱۵؛ ۱۹۳-۱۹۴؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۱۰-۲۱۷.

جهان‌تاب

فضلی لاهوری (faz.li-ye.lā.hu.ri)، فرزند سید مصطفی بن عبدالرزاق، معروف به شاه‌چراغ لاهوری، ز ۱۱۲۰ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در ۱۰۶۵ق که هنوز کودک بود، پدرش را از دست داد و در سرپرستی عم خود سید محمود (ـ ۱۰۸۵ق) بزرگ شد. آموزش‌های روحانی را از شاه‌محمدفاضل لاهوری (ـ ۱۰۹۹ق) و ملا فتوحی لاهوری فراگرفت. وی مؤلف کتابی به‌نام عین‌التصوف است. این کتاب در دو بخش تدوین یافته است: ۱ــ در مسائل عمومی صوفیان و ۲ــ در احوال و آثار نیاکان و استادان و دوستان هم‌مشرب خود، که از جمله عبارتند از سید محمد غوث اوچی (ـ ۹۲۸ق)، سید محمد غوث بن زین‌العابدین (ـ ۹۵۹ق)، حاجی عبدالقادر ثالث، عبدالوهاب بن حاجی عبدالقادر، سید محمود عم فضلی، شاه یتیم‌الله ابوالاسرار، شیخ محمد فاضل بن شیخ عبدالفتاح لاهوری، حافظ محمد صادق، ملا امام‌الدین شاعر، میان نورمحمد، بندگی شاه عبدالصبور، میان عبدالرشید، ملا فتوحی، شاه بازید افغان، صوفی دوست، شیخ یحیی بن عبدالکریم لاهوری، شاه دولهٔ گجراتی، شیخ ضیاءالدین، میراحمد شهید (ـ ۱۰۹۴ق) و دلداربیگ شهید (ـ ۱۰۹۶ق). مطالب بخش دوم شنیده‌ها و دیده‌های خود فضلی است. در این بخش شرح احوال برخی مشایخ آمده که در تذکره‌های دیگر از آن‌ها سخن نرفته است. فضلی در نوشتن سال‌های زایش و مرگ صاحبان تراجم دقت فراوان به‌کار برده است. سال نگارش کتاب دانسته نیست، اما چون مؤخرترین تاریخی که در آن آمده ۱۱۲۰ق است، احتمال می‌رود در این سال یا پس از آن نوشته شده باشد. از عین‌التصوف نسخه‌ای در کتابخانهٔ رشیدیهٔ لاهور، متعلق به عبدالرشید سیالکوتی، نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۰۰/۳-۵۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۰۸/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 179.

برزگر

فضلی مولتانی (faz.li-ye.mul.tā.ni)، سدهٔ هفتم هجری، دانشمند دینی و شاعر ایرانی. تنها منبع کهنی که از او یاد کرده، ظاهراً، لباب‌الالباب عوفی است، اما در متن چاپی این تذکره که به کوشش ادوارد براون، با مقدمه و تعلیقات علامه محمد قزوینی، منتشر شده است جملات آغازین شرح احوال این دانشمند و سراینده افتاده و در نتیجه نام یا تخلص او مشخص نیست. برخی پژوهندگان متأخر، مانند دکتر غلام سرور (در مقاله‌ای در مجلهٔ هلال) از وی با عنوان فضلی مولتانی یاد کرده‌اند (و ما نیز ناگزیر همین عنوان را برای معرفی او برگزیده‌ایم) که دانسته نیست بر پایهٔ چه منابعی تخلص او را فضلی دانسته‌اند. به هر تقدیر، به‌گفتهٔ عوفی که وی را «از ابنای کبار و علمای نام‌دار می‌خواند»، فضلی همدرس عوفی در بخارا بود و آن دو در آن‌شهر جامع‌الصغیر امام فخرالدین در فقه حنفی را از بر کردند. در لباب‌الالباب قصیده‌ای از فضلی در ستایش ناصرالدین قباچه، حاکم سند و مولتان (۶۰۲ ـ ۶۲۵ق) آمده است که نشان می‌دهد وی نیز، همانند عوفی، احتمالاً پس از یورش مغولان به فرارود و خراسان، به درگاه ناصرالدین قباچه پناه جسته و در مقر او اُچه / اوچ به‌سرمی‌برده است. عوفی همچنین چهار رباعی او را آورده که از آن میان، این رباعی است: «هر لاله که چشم کوهساری بودست ــ صد قطره ز خون تاج‌داری بودست / مسپر به قدم سبزهٔ بستان گستاخ ــ کآن وسمهٔ ابروی نگاری بودست.»

منابع: بزم مملوکیه، ۳۹-۴۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۸۱؛ لباب‌الالباب، ۴۲۳/۲-۴۲۶؛ دکتر غلام‌سرور، «شعر فارسی در اولین دورهٔ سلاطین دهلی»، هلال، جلد سوم، شمارهٔ ۳ (آبان ۱۳۳۴ش)، صص ۴۷-۴۸؛ محمد سلیم مظهر، «فارسی‌سرایان مهاجر در دورهٔ سلاطین مِملوک»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۸ش، صص ۱۱۱-۱۱۳؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 179-180.

برزگر

فطرت (fet.rat)، سیدحسن عباس رضوی، فرزند سید اطهارحسین رضوی، هلور (از ایالت اوتار پرادش) ۱۹۳۵م ــ　　، شاعر و فارسی‌پژوه هندی. پس از به‌پایان رسانیدن دورهٔ ابتدایی و دبیرستانی، از مدرسهٔ سلطانیهٔ لکنو، گواهینامهٔ منشی فاضل در زبان و ادبیات فارسی گرفت. از مدرسهٔ ناظمیهٔ لکنو، گواهینامهٔ ممتازالافاضل در اصول و فقه، از دانشگاه اسلامی علیگر گواهینامهٔ ادیب کامل و از دانشگاه لکنو، گواهینامهٔ دبیر کامل دریافت کرد. فطرت به‌زبان‌های اردو، هندی، عربی، انگلیسی و گجراتی نیز آشنایی دارد. از آثارش: ترجمهٔ بنت‌الرجال به‌نام حُسن آدم (لکنو، ۱۹۵۹م)؛ ترجمهٔ منتخب مثنویات و غزلیات امیرخسرو دهلوی به‌اردو (۱۹۷۵م)؛ ترجمهٔ زندگینامهٔ آیت‌الله

منتظری به‌اردو. از مقالاتش «قدما و تقلید فارسی» (مجلهٔ آجکل ۱۹۵۲م)، «دکن و امیرخسرو دهلوی» (مجلهٔ قومی‌راج ۱۹۷۶م) و «مکاتیب غالب» (مجلهٔ قومی‌راج ۱۹۵۶م) را می‌توان یاد کرد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲، سال ۱۳۶۵ش، ص۳۲؛ زبان و ادب فارسی در هند، سال ۱۳۷۴ش، صص ۲۴۵-۲۴۶.

رسولی

فطرت مشهدی ← ترابی مشهدی

فطرت مشهدی، معزالدین محمدموسی ← موسوی مشهدی

فطرتی کشمیری (fet.ra.ti-ye.kaš.mi.ri)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازده هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم کشمیر و از شاعران دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) بود. گویند برای سرودَن دو بیت «قسمت نگر که در خور هر جوهری عطا است ــ آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب / او کرد گر معاینهٔ خود در آینه (یا: او کرد اگر ملاحظهٔ خلق از آینه) ــ این می‌کند مشاهدهٔ حق در آفتاب» از جلال‌الدین اکبر دوازده هزار روپیه صله گرفت. گفتنی است در دین الهی جلال‌الدین اکبر، ستایش از آفتاب ظاهراً اهمیت فراوان داشته و شاید از همین روی، وی چنین صلهٔ گرانی به فطرتی داده است. برخی تذکره‌ها این دو بیت را به مظهری کشمیری نیز نسبت داده‌اند که ظاهراً نادرست است. گویا ملا فطرتی مذکور در مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی قاطعی هروی (ــ ۱۰۲۴ق) همین فطرتی باشد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۱۴/۲-۴۱۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۴۶/۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۰۹۴/۳-۱۰۹۶؛ خزانهٔ عامره، ۳۶۷؛ الذریعه، ۸۳۹/۹؛ شمع انجمن، ۳۵۸؛ مجمع‌الشعرای جهانگیری، ۱۴۲؛ مخزن‌الغرائب، ۴۷۹/۴؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 184.

برزگر

فغان دهلوی (fa.qān-e.deh.la.vi)، اشرف‌علی‌خان کوکه، ــ ۱۱۸۶ / ۱۱۸۸ق، شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه‌قاره. برادر رضاعی (همشیر) احمدشاه گورکانی (۱۱۴۱ ــ ۱۱۶۷ق) بود و از این‌روی، خطاب کوکه‌خان داشت. شاگرد میرزا علی‌قلی ندیم بود و در شعر فارسی از قزلباش‌خان امید همدانی (ــ ۱۱۵۵ / ۱۱۵۹ق) اصلاح سخن می‌گرفت. در دورهٔ فرمانروایی احمدشاه منصب پنج‌هزاری داشت. اما پس از جلوس عزیزالدین عالمگیر دوم (۱۱۶۷ ــ ۱۱۷۳ق)، اشرف‌علی‌خان در نتیجهٔ ناخرسندی وزیرالملک نواب غازی‌الدین‌خان از او، ناگزیر شد دهلی را ترک گوید و رهسپار اوده گردد. در اوده به پایمردی میرمحمد نعیم‌خان که از دوستان هم‌مدرسه‌ای وی بود به درگاه شجاع‌الدوله بن صفدر جنگ نواب اوده (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۹ق) راه یافت و در شمار ملازمان و مقربان او در آمد. اما در ۱۱۷۰ق اوده را نیز ترک گفت و به عظیم‌آباد (پتنا) رفت و در آن‌جا به‌رفاقت راجه شتاب‌رای بهادر صوبه‌دار بهار به سر می‌برد و به پایمردی وی از جلال‌الدین شاه عالم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۰۲ق)، هنگامی‌که به اله‌آباد آمده بود، خطاب ظریف‌الملک گرفت. فغان بیشتر به اردو و گاهی به فارسی شعر می‌سرود و اشعارش را به داشتن مضامین تازه ستوده‌اند. کلیات ریختهٔ (اردو) او در ۲۰۰۰بیت است. دیوان اردوی فغان در ۱۹۵۰م به‌اهتمام سید صباح‌الدین عبدالرحمان در کراچی به‌چاپ رسیده است.

منابع: اردوشعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۹۹، ۲۸۵، ۴۸۸، ۴۸۹، ۶۱۸؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۳۷-۴۰؛ تذکرهٔ هندی، ۱۵۹-۱۶۵؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱۲۱-۱۲۵؛ الذریعه، ۸۳۹/۹؛ سخن شعرا، ۳۶۹-۳۷۰؛ سفینهٔ هندی، ۱۵۸؛ صبح گلشن، ۳۱۸، ۳۱۹؛ عقد ثریا، ۴۴؛ طبقات شعرای هند، ۹۱-۹۲؛ گلستان بی‌خزان، ۱۸۵-۱۸۶؛ گلشن بی‌خار، ۴۰۰-۴۰۱؛ گلشن همیشه بهار، ۲۴۵؛ مجموعهٔ نغز، ۷۲/۲-۷۶؛ مخزن نکات، ۱۵۷-۱۶۰؛ نشتر عشق، ۱۱۹۲/۴-۱۱۹۴.

برزگر

فغفور لاهیجی (faq.fur-e.lā.hi.ji)، میر محمدحسین فرزند سید احمد، ــ اله‌آباد هند ۱۰۲۸/۱۰۲۹/۱۰۳۰ق، پزشک، شاعر، ادیب، خوش‌نویس و موسیقی‌دان ایرانی. او را در تذکره‌ها، میر فغفور، حکیم فغفور، عبدالغفور و فغفور، متخلص به فغفوری، نامیده‌اند. در ابتدا رسمی تخلص می‌کرد. اما بعدها آن‌را به فغفور یا میر بگردانید. نیاکانش درگیلان صاحب مکنت ونزد فرمانروایان محلی دارای اعتبار بوده‌اند. پدرش از مقربان‌خان احمدخان گیلانی بود. فغفور جوانی را در همان دیار به کسب دانش و ادب، به‌ویژه علم پزشکی، گذراند و علم طب را نزد دایی خود حکیم تاج‌الدین حسین پزشک میر سلطان مرادخان از امرای مازندران آموخت. همچنین به آموختن ادب فارسی و

عربی، علم ادوار و موسیقی، خط نستعلیق، علم حساب و اصابع همت گماشت. در ابتدای عمرش در خدمت خان‌احمدخان گیلانی که خود شاعر بود به‌سرمی‌برد تا آنکه آوازهٔ آمدن‌خان احمدخان گیلانی والی گیلان را که از پادشاه ایران (شاه عباس) فرارکرده به همراهی امپراتور عثمانی رفته بود (۱۰۰۰ق) شنید که برای تسخیر گیلان به گنجه می‌آمد. فغفور به دنبال این خبر به آذربایجان و از آن‌جا به گرجستان رفت و الکسندرخان فرمانروای آن دیار از او به‌گرمی استقبال کرد. مثنوی شهرآشوب را در ایام توقف در آن دیار در سلک نظم کشید. پس از چندی به اصفهان که مقر و مسکن شعرای ایران است شتافت و با حکیم شفایی اصفهانی (۱۰۳۷ق ـ) دیدارکرده مجالست نمود. نواب علی‌قلی‌خان شاملو که دیوان بیگی شاه عباس بود محافل خود را به وجود او مزین می‌کرد. وی شاه عباس را نیز فراوان مدح کرده است. در سال ۱۰۱۲ق به ارادهٔ دیدار عبدالرحیم خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) به هندوستان رفت و به خدمت او رسید و اشعار غرایی نیز در مدح او سرود. در راه هند چندگاهی در قندهار نزد میرزا غازی‌ترخان به‌سربرد. آن‌گاه به لاهور و از آن‌جا به آگره رفته مدتی در دربار جلال‌الدین اکبر و جهانگیر گورکانی گذراند. چندی نیز به دستگاه میرزا عبدالرحیم‌خان راه یافت و با معرفی او به صف مقربان شاهزاده پرویز پیوست. قصاید زیادی در مدح او گفته و انعام‌های فراوان از او گرفته است. دیوانش حاوی چهار یا پنج هزار بیت شعر است.

منابع: آتشکده، ۱۶۷، ۸۴۳ـ۸۵۴؛ اکبرنامه، ۶۵۰/۳ـ۶۵۱؛ ایضاح‌المکنون، ۱/ ۵۵۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۰۲۴/۵ـ ۱۰۳۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۸۶/۲، ۶۱۲؛ تاریخ نظم و نثر، ۴۱۴/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۲۳؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۴۳؛ جهانگیرنامه،۸۷؛ چهارصد شاعر برگزیده پارسی‌گوی، ۷۱۶؛ سرو آزاد،۳۷ـ۳۸؛ صبح صادق، ۴۴؛ صبح گلشن، ۳۱۶؛ عالم‌آرای عباسی، ۱۰۴۰؛ کاروان هند، ۱۰۲۸/۲ـ۱۰۴۴؛ مآثرالامراء، ۵۶۸/۱ـ۵۷۳؛ مآثر رحیمی، ۹۰۱/۳ـ۹۲۷؛ مجمع‌الخواص، ۲۳۳؛ مخزن‌الغرائب، ۴۷۱/۴ـ۴۷۷؛ مرآة‌العالم، تاریخ اورنگ‌زیب، ۶۳۹/۲؛ منتخب‌اللطایف، ۳۱۸؛ میخانه،۴۵۳ـ۴۷۱؛ میرزا غازی‌بیگ ترخان، ۴۴۵ـ۴۵۴؛ نشتر عشق، ۱۱۵۷/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۳۵ـ۴۳۶؛ فریدون نوزاد، «حکیم محمدحسین فغفور گیلانی»، ارمغان، سال ۵۴، دورهٔ ۴۱، شمارهٔ ۶۵/۱ـ۶۹؛ *Dictionary of Indo-Persain, Literature*,160; *Mughals in India* ,136.

مژدهی

فقیرالله (fa.qi.rol.lāh)، سیف‌الدین محمود، ملقب به سیف‌خان و معروف به فقیرالله، پسر تربیت‌خان، ـ ۱۰۹۵ق، دولتمرد و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. پدرش تربیت‌خان از امرای درگاه شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) بود و مقام بخشی داشت. سیف‌الدین محمود نیز از امرای نزدیک و بلندپایهٔ درگاه اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) بود و در جنگ‌هایی که میان پسران شاه‌جهان بر سر جانشینی او درگرفت فعالانه از اورنگ‌زیب هواداری کرد و در همان‌سال اول پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ق)، «خطاب سیف‌خانی و منصب هزار و پانصدی هفت‌صدسوار» گرفت. وی از جملهٔ امرایی بود که به فرمان اورنگ‌زیب، برادرش داراشکوه را در زندان به قتل رساندند (۱۰۶۹ق). فقیرالله در دورهٔ اورنگ‌زیب، دارای مناصبی همچون قلعه‌داری کانگره و اکبرآباد (آگره) و صوبه‌داری (استانداری) آگره و کشمیر بود. در ۱۰۷۳ق صوبه‌دار اکبرآباد بود. دو بار نیز به صوبه‌داری کشمیر رسید (۱۰۷۴ ـ ۱۰۷۸ق و ۱۰۷۹ - ۱۰۸۲ق). گویند «بسیار مهیب و نسّاق بود، مردمان فرماندهی او را از نوادر روزگار پندارند، جفاپیشگان را چنان در تزلزل انداخت که سر مویی به کسی خیانت و آزار نمی‌رسید. اعیان شهر و منصب‌داران دهر از خوف او می‌لرزید... در آبادی ملک و رعایا و ترقی مزروعات جهد بلیغ [می‌]نمود.» پس از پایان دومین دورهٔ حکومتش بر کشمیر (۱۰۸۲ق)، ظاهراً گوشهٔ عزلت گزید. فقیرالله گویا مردی درویش‌خوی بود، با درویشان یا فقرا همدم و همنشین بوده و، شاید از همین‌رو، به فقیرالله آوازه یافته است. وی در هنر موسیقی نیز دست داشت. در ۱۰۷۱ ـ ۱۰۷۳ق که فقیرالله سیف‌خان ترک سپاهیگری کرده و در سرهند گوشه گزیده بود و در این‌باره خود او می‌گوید: «در ۱۰۷۱ق هنگامی که خاطر مقدس آقای موروثی [اورنگ‌زیب] بی‌موجب صدور تقصیر، به‌گفتهٔ ارباب غرض، از راقم [سیف‌خان] متغیر شد و احقر، که همیشه مطمح نظر گوشهٔ انزوا داشت و چند مرتبه اجازت خواسته بود و حکم نمی‌شد... ترک وضع سپاهیگری نموده... در سرهند منزوی شد»، وی به نوشتن رساله‌ای به فارسی در موسیقی هندی آغاز کرد، اما چون بار دیگر از عنایت اورنگ‌زیب برخوردار و به درگاه شاهی فراخوانده شد، ناگزیر تألیف آنرا متوقف کرد تا آن که در هنگام

صوبه‌داری‌اش در کشمیر، در ۱۰۷۶ق، به ادامهٔ کار پرداخت و این اثر را در همان سال به انجام رسانید. این اثر، با عنوان راگ‌درپن، درواقع ترجمه‌گونه‌ای، همراه با افزوده‌هایی، از کتابی به سنسکریت به نام مانکتوهل است که به فرمان راجه‌مان سنگه، مرزبان گوالیار نوشته شده بود. فقیرالله خود در این‌باره می‌نویسد که «در سنهٔ ۱۰۷۳[ق] به‌نظر فقیر کتاب کهنه درآمد که در عهد مصنف نوشته بودند، مانکتوهل نام، در ایام حکومت راجه‌مان سنگه مرزبان گوالیار که در علم موسیقی مستغنی‌الوصف است و اول کسی که دهرپد بستهٔ اوست و در همعصران خود که راجه به آن‌ها مباحثهٔ علم موسیقی می‌کرد چند گویندهٔ بالادست، مثل نایک بهنو و نایک بخشو و نایک پاندوی... ــ نایک معلم را گویند ــ. چون گوینده‌هایی که بالا مسطور شد جمع شدند به خاطر راجه خطور کرد که مشکل که باز بعد از قرون و دهور، این قسم نایکان یک‌جا دست به‌هم دهند بهتر است که کمیت و کیفیت راگ‌ها را مفصلاً و مشروحاً باید نوشت تا بر طلبه مشکلی نماند. بدین‌سبب راگ و راگنی و پُترها را مفصلاً نوشته به نام راجه کتابی تصنیف کردند که بالا مسطور شد. چون این قسم نسخه راکه اعتماد را شاید، فقیر آن‌را ترجمه نموده و دیگر ضروریات سنگیت که جویندگان را احتیاج به دیدن بهرت سنگیت، و سنگیت درپن و سنگیت رتناکر نماند، آن‌چه درین جزو زمان بدان احتیاج پیدا شود، رسالهٔ مختصری شد. بنابرآن، نام این را راگ‌درپن گذاشتم.» راگ‌درپن (به‌معنی آیینهٔ موسیقی) در ده باب است: ۱ــ در سبب تألیف، ۲ــ در بابِ دانستن راگ‌ها (راگ عموماً به معنی نغمه و سرود باشد و خصوصاً مقام را نامند)، ۳ــ در تعیین هر موسم که در آن موسم کدام راگ و راگنی خوانند و حرف‌ها که منع کرده‌اند که در اول تصنیف نیاید وَگن وَاگن و تعیین اوقات گرام‌ها، ۴ــ در دانستن سُرها (سُر = آهنگ و نغمه) و تصنیفاتی که در نغمه می‌بندند، ۵ــ در دانستن سازها و نایک و نایکه و سکهی، ۶ــ در دانستن عیوب گوینده، ۷ــ در شناختن حنجره‌ها و رؤیت آواها، ۸ــ در دانستن استاد کامل، ۹ــ در دانستن برند و فایدهٔ برند نمودن (خواندن نغمه که چند سازنده یک‌جا شده بسرایند موافق قاعده، آن‌را برنده گویند) و ۱۰ــ در باب گوینده‌ها و سازنده‌ها که در زمان ما بودند و هستند. راگ درپن از موثق‌ترین آثار دربارهٔ موسیقی هندی به فارسی است و در آن دربارهٔ الحان متنوع هندی ــ مناسب فصول یا ساعات شب و روز ــ و اصول تصنیف مقام‌ها بحث شده است. فقیرالله در این کتاب همچنین پنجاه‌تن از گوینده‌ها (= خوانندگان) و سازنده‌ها (= نوازندگان) همروزگارش را نام می‌برد که بیشتر آن‌ها مسلمان بوده‌اند. راگ‌درپن، به‌کوشش دکتر نورالحسن انصاری و دکتر شتروگهن شکلا، در مجلهٔ تحقیقات فارسی، شمارهٔ مخصوص، که از سوی گروه فارسی دانشگاه دهلی منتشر می‌شود به چاپ رسیده است (دهلی، ۱۹۸۱م).

منابع: تاریخ حسن، ۵۳۸/۲ـ۵۴۲؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۲۰۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۴۲۰ـ۴۲۵؛ تین تذکری، ۱۷۲؛ راگ‌درپن، به‌کوشش نورالحسن انصاری و دکتر شتروگهن شکلا، مجلهٔ تحقیقات فارسی، شمارهٔ مخصوص، ۱۹۸۱م؛ صبح گلشن، ۲۱۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۴/۱۴ـ۳۲۵؛ مآثرالامرا، ۴۷۹/۲ـ۴۸۵؛ مخزن‌الغرائب، ۷۲۵ـ۷۲۶؛ مرآةالعالم، ۳۵، ۱۲۰ـ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۶۷ـ۱۶۸، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۲۶، ۵۶۸؛ نشتر عشق، ۶۹۸/۲؛ همیشه‌بهار، ۱۱۴.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 138; *Mughals in India*, 533.

برزگر

فقیرالله بن محمدعزیز (fa.qi.rol.lāh.ebn-e.mo.ham.mad.a.ziz)، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) می‌زیست و کتاب معروف کوک‌شاستر، منسوب به پندت‌کوکا، در مسائل جنسی، را از سنسکریت به‌فارسی برگردانید. این ترجمه که عنوان آن لذت‌النسا است در ده باب تدوین یافته است: ۱ــ معرفت زن، ۲ــ دانستن وقت مباشرت، ۳ــ دانستن شهوت زن، ۴ــ طبایع زن هر ولایت، ۵ــ آلت مرد و اندام نهانی زن، ۶ــ در برگرفتن زن، ۷ــ به انزال کشیدن زن، ۸ــ فریفتن زن، ۹ــ فهمیدن اوصاف حمیده و ذمیمهٔ زن و ۱۰ــ امساک. دست‌نویسی از لذّت‌النسا در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1958-243/14) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۰۶/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۱۵؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 172.

برزگر

فقیر بلگرامی (fa.qir-e.bel.ge.rā.mi)، میرنوازش‌علی فرزند

میرعظمت‌الله بلگرامی، ۱۱۲۴ ــ بلگرام ۱۱۶۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در بلگرام زاده شد. پدرش شاعر بود و بی‌خبر تخلص می‌کرد. او شاعری را از پدر به ارث برده و اندیشهٔ ژرف خود را به آن افزوده بود. علوم رایج فارسی را از عالمان آگاه عصر خود فراگرفت. در فنون نظم مهارت بسیار داشت و در تلاش یافتن مضامینی نو بود. به عربی نیز آشنایی داشت. دیوانی از او به یادگار مانده که سروده‌های او از غزل، قصیده و رباعی را در بر می‌گیرد. از فقیر کتابی به فارسی به‌نام کلیات صوفیه باقی‌مانده که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۵ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۳۱ـ۱۳۴؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۰۲ـ۱۰۳؛ خزانهٔ عامره، ۳۷۳ـ۳۷۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۰۰/۲؛ سرو آزاد، ۳۲۵ـ۳۲۶؛ سفینهٔ هندی، ۱۵۶؛ شمع انجمن، ۳۷۵ـ۳۷۶؛ صحف ابراهیم، ۱۱۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۰۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۵۴ـ۵۵؛ مآثرالکرام، ۱۰۷؛ نتایج‌الافکار، ۵۴۷؛ نشتر عشق، ۱۲۱۳/۴.

سپاهی

فقیر دهلوی (fa.qir-e.deh.la.vi)، میرشمس‌الدین شاه‌جهان‌آبادی، دهلی ۱۱۱۵ ــ ۱۱۸۳ق، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از اولاد شاه‌محمد خیالی است. نسبش به عباس بن عبدالمطلب(ع) و از مادر به خاندان نبوت می‌رسید. در زادگاهش برآمد و به فراگیری ادب و دانش همت گمارد و در فقه، حدیث، تصوف، شعر و انشا، عروض و قافیه، معانی و بیان و بدیع مهارت یافت. از جوانی به سرودن شعر روی آورد و مفتون تخلص می‌کرد. میان سال‌های ۱۱۵۰ تا ۱۱۵۵ق از وابستگی‌های دنیایی کناره گرفت و در جامهٔ فقر درآمد. پس از آن، تخلص فقیر را برگزید. در همان‌روزگار به سیر و سفر پرداخت و رهسپار دکن شد و مدت پنج سال در اورنگ‌آباد اقامت گزید. پس از آن به دهلی بازگشت و در این سفر میرزا محدرضا همدانی، ملقب به قزلباش‌خان و متخلص به امید، با وی همراه بود. در دهلی مشق سخن را به جایی رساند که از احترام اهل ادب آن دیار برخوردار شد و شاگردها یافت و با رجال معروف دولت، چون عمادالملک وزیر پسر امیرالامرا فیروزجنگ پسر نظام‌الملک آصف‌جاه، و علی‌قلی‌خان والهٔ داغستانی، مؤلف ریاض‌الشعرا مصاحبت و دوستی داشت. پس از چندی در اکبرآباد انزوا گزید و سپس به لکنو رفت. مردم آن دیار مقدم او را گرامی داشته، او را حرمت می‌نهادند. یک سال بعد راهی زیارت عتبات عراق شد (۱۱۸۰ق). نخست به اورنگ‌آباد رفت و نزد غلام‌علی آزاد بلگرامی رسید و بیاض نواب بنده‌علی‌خان باسطی جهان‌آبادی، مخاطب به شیرافکن (۱۱۰۹ ــ ۱۱۹۹ق)، راکه قرار بود به آزاد بلگرامی رسانَد، بدو رساند. پس از زیارت عتبات به بصره رفت و در راه بازگشت به هند در سفر دریایی در دریا غرق شد. وی از سرایندگان سرآمد قصیدهٔ مصنوع در روزگار خود بود و خان‌آرزو در مجمع‌النفایس همهٔ قصیدهٔ مصنوع وی راکه دارای صنعت‌های مختلف بدیعی است، آورده است. فقیر اشعار فراوان در مدح ائمهٔ دوازده‌گانه سروده است. لچهمی‌سنگهٔ دهلوی، متخلص به غیوری، و شیخ قمرالدین منت دهلوی (ــ ۱۲۰۸ق) از شاگردانش بوده‌اند. از آثارش: مثنوی واله* و سلطان در عشق ناکام علی‌قلی‌خان والهٔ داغستانی به دختر عمویش خدیجه‌سلطان‌بیگم که آن‌را در ۱۱۶۰ق به پایان رساند. این مثنوی در ۱۳۹۱ق در لاهور و در ۱۳۵۴ش در تهران چاپ شده است؛ دیوان اشعار در غزلیات، قصاید، قطعات و مفردات در هفت هزار بیت؛ مثنوی عشقی تصویر محبت در داستان رامچند تنبولی (پان‌فروش) زیبارو که هر روز گروه بسیاری برای دیدن او به محل کارش می‌رفتند، تا آن‌که با دختری زیبارو ازدواج می‌کند. حسادت یکی از شیفتگان را وا می‌دارد تا به هنگامی که رامچند از شهر بیرون رفته بود، خبر دروغی غرق‌شدن او را به نوعروس برساند. عروس از شنیدن خبر جابه‌جا درمی‌گذرد و بازگشت رامچند به شهر با پایان مراسم سوزاندن جسد دختر همراه می‌شود. هنگامی که رامچند در کنار خاکستر دلدارش بی‌تاب ایستاده بود، ناگاه شعله‌ای در خاکستر می‌جهد و صدای دلدار را می‌شنود که او را به‌خود می‌خواند. رامچند تاب نیاورده خود را در آتش می‌افکند. فقیر این مثنوی را که از داستان رام و سیتای کشن عشرت گرفته در ۱۱۵۸ق در ۸۲۳بیت سرود. در اواخر سدهٔ سیزدهم هجری، منشی باقرعلی‌خان لکنویی این داستان را به نام شعلهٔ جانسوز به‌نثر فارسی نوشته است. این مثنوی به‌کوشش و پیش‌گفتار عابدرضا بیدار در ۱۹۷۸م در پتنا به‌چاپ رسید؛ مثنوی در مکنون در داستان ملیکه دختر قیصر روم که بعدها نرجس‌خاتون خوانده شد با امام حسن عسکری(ع) و به‌دنیا آمدن حضرت‌مهدی(عج). داستان چنان است که قیصر روم می‌خواست دخترش ملیکه را به همسری پسر عموی دختر درآورد، اما همان شب دختر امام حسن عسکری(ع) را در خواب

می‌بیند و به او دل می‌بندد. شبی دیگر حضرت فاطمه(س) را در خواب دیده به اسلام می‌گرود. امام در خواب به وی مژده می‌دهد که می‌تواند در جنگی که در آینده‌ای نزدیک میان پدرش و مسلمانان رخ می‌دهد، خود را در میان اسیران به سپاه مسلمانان برساند. ملیکه نیز چنین می‌کند و امام نقی(ع) با نامه‌ای که به‌زبان رومی نوشته بود بشیر بن سلیمان را برای خرید ملیکه (نرجس خاتون) به بغداد می‌فرستد. نرجس را به سامره آورده به همسری امام حسن عسکری(ع) درآوردند. نسخه‌ای از این مثنوی به‌شمارهٔ ۲۴۸/۳ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی شمس‌الضحی در امامت، فضایل، معجزات و تاریخ چهارده‌معصوم(ع) که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۱۹۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی در واقعهٔ کربلا؛ تحفة‌الشباب؛ مثنوی در تعریف دولتخانه؛ حدایق‌البلاغه به‌فارسی در دانش‌های بلاغی فارسی که آن‌را در ۱۱۶۸ق در پنج حدیقه و یک خاتمه نوشت: حدیقهٔ یکم در علم بیان در چهار شجره: تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه؛ حدیقهٔ دوم در بدیع و صنایع در دو چمن: بدایع معنوی و بدایع لفظی؛ حدیقهٔ سوم در عروض در پنج خیابان: اوزان، تغییراتی که در کیفیت بحور واقع شود، کیفیت تقطیع، تفصیل اوزان بحور و اوزان رباعی؛ حدیقهٔ چهارم در علم قوافی در چند شعبه: حروف قافیه، حرکات قافیه، اوصاف روی، عیوب قافیه، ردیف؛ حدیقهٔ پنجم در معما در پنج جدول: اعمال تسهیلی، اعمال تحصیلی، اعمال تکمیلی، اعمال تذییلی و شرح لغز. خاتمه در سرقات ادبی (کانپور، ۱۸۸۷م). امام‌بخش صهبایی دهلوی آن‌را به‌زبان اردو برگردانده است؛ خلاصة‌البدایع / خلاصة‌البدیع به‌نثر که گزیده‌ای از مفتاح‌العلوم سکاکی (ـ ۶۲۶ق) و مطول تفتازانی است. این اثر در یک مقدمه و دو فصل و یک خاتمه نوشته شده است: مقدمه در تعریف مجمل از فصاحت بلاغت، فصل یکم در صنایع معنوی، فصل دوم در صنایع لفظی، خاتمه در سرقات شعری. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1978-75 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ زبدة‌البیان در معانی، بیان، تشبیه، استعاره، کنایه و جز آن در یک مقدمه و دو باب و یک خاتمه که آن‌را در ۱۱۶۵ق به‌پایان رساند. نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۰۵۷/۲۰۴۵/۱ در کتابخانهٔ دانشگاه شیرانی لاهور یافت می‌شود؛ الوافیه فی‌العروض والقافیه؛ رساله در علم بیان.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۳۸۶؛ اردو دائرة‌المعارف اسلامیه، ۴۴۳/۱۵؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۱۵۴ـ۱۵۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۱۷/۵ـ۱۴۲۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۳/۳ـ۵۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۲۳؛ تذکرهٔ خوش‌نویسان، ۱۱۸؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۸۸۴/۲ـ۸۸۶؛ خزانهٔ عامره، ۳۷۵؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۹۸ـ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۹۳، ۲۳۹؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۳۰ـ۳۵؛ ۴۰/۸؛ ۴۵۶/۹؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۱۲۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۹۹/۲ـ۱۰۰؛ ریحانة‌الادب، ۳۵۰/۴؛ سفینهٔ هندی، ۱۵۲؛ شمع انجمن، ۳۷۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۴۰، شمارهٔ ۱۹۶؛ طبقات شعرای هند، ۱۷۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۷۲۴/۲ـ۱۷۲۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۸۵/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۷۷/۵؛ ۱۱۰۳/۸ـ۱۱۰۶؛ ۲۴۱۵/۳، ۲۴۱۷، ۲۷۱۱؛ گلشن هند، ۱۲۸ـ۱۲۹؛ مثنوی واله‌سلطان، مقدمه از مهردخت برومند؛ مجمع‌النفایس، ۱۸۳؛ مجموعهٔ نغز، ۴۶/۲؛ مردم دیده، ۸۲ـ۸۵؛ منتخب‌اللطایف، ۳۱۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۴۵/۳ـ۴۴۶؛ نتایج‌الافکار، ۵۴۷؛ نجوم‌السماء، ۲۹۳/۱ـ۲۹۴؛ نزهة‌الخواطر، ۱۱۰/۶؛ مهدی خیراندیش، «فارسی‌سرایان جان‌باخته در فراسوی مرزهای ایران»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۶ش، صص ۲۰۲ـ۲۰۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 171; *Mughals in India*, 139.

حجتی

فقیر لاهوری، محمدافضل ← صوفی لاهوری

فقیر محمد (fa.qir.mo.ham.mad)، قاضی فقیر محمد پسر قاضی محمدرضا، ـ ۱۲۶۰ق / ۱۸۴۴م، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در کلکته (در بنگال) می‌زیست و «وکیل مبرز در دادگاه صدر دیوان کلکته» بود. گفتنی است در این هنگام کلکته و بنگال تحت سلطهٔ شرکت هند شرقی انگلیس بود و این شرکت نظام حقوق بریتانیا را در دادگاه‌های آن‌جا برقرار کرده بود. پسرش نواب عبداللطیف (۱۸۲۸ ـ ۱۸۹۳م) عضو شورای قانون‌گذاری بنگال بود. از فقیرمحمد کتابی به نام جامع‌التواریخ به‌فارسی به‌جا مانده که در ۱۲۵۰ق نوشته شده و در تاریخ عمومی جهان است. این کتاب در چهارده فصل تدوین شده است: ۱ــ آفرینش، ۲ــ پیامبران، ۳ــ فرزانگان، ۴ــ پادشاهان ایران باستان، ۵ــ پیامبر

اسلام، ۶ــ خلفای راشدین، ۷ــ امامان شیعه و ائمهٔ اربعهٔ اهل سنت، ۸ــ امویان، ۹ــ عباسیان، ۱۰ــ خاندان‌های همروزگار عباسیان، ۱۱ــ خان‌های ترکستان و مغولان، ۱۲ــ تیموریان، مرته‌ها، فرمانروایان اوده و بنگال، ۱۳ــ جغرافیا و ۱۴ــ هندوان و خاندان‌های محلی هند، امریکا. اهمیت و ارزش این اثر بیشتر برای اطلاعات معتبر و موثقی است که دربارهٔ رویدادهای سرنوشت‌ساز بنگال، مانند نبرد پلاسی، به‌دست می‌دهد. جامع‌التواریخ در ۱۸۳۶م در کلکته و، با مقدمه‌ای از عبداللطیف پسر مؤلف، در ۱۸۷۴م در لکنو به‌چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲/۶۷۲-۶۷۳؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱/۵۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۱۳۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶/۴۱۳۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱/۶۰۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/899-900; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 171; *Mughals in India*, 139; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/150.

برزگر

فقیر نورالدین بخاری لاهوری ← منور لاهوری

فکرت شیرازی (fek.rat-e.ši.rā.zi)، میرغیاث‌الدین منصور، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. وی خواهرزادهٔ میرزا محمدزمان مشهدی و پسرخالهٔ میرمعز فطرت موسوی و نیز از نوادگان میرغیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی (ــ ۹۴۸ق) بود. از زادگاهش به اصفهان رفت و در آن‌جا به زنی روسپی به نام ماندگار دل بست و هر چه داشت هزینهٔ او کرد. ناگزیر، در دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) رهسپار هند شد و در آن سرزمین کار و بارش رونقی گرفت و منصب پانصدی یافت. از دوستان سرخوش لاهوری، مؤلف تذکرهٔ کلمات‌الشعرا، بود. به کشمیر رفت و در آن‌جا، پیش از تألیف کلمات‌الشعرا(۱۰۹۳ - ۱۱۰۸ق)، درگذشت. از اندک سروده‌های به‌جا ماندهٔ فکرت، که گاه از فرط پیچیدگی به معما می‌ماند، دریافته می‌شود که وی از سبک هندی پیروی می‌کرده و گویا شاگرد صائب تبریزی بوده است. او ظاهراً نخست منصور تخلص می‌کرد و سپس تخلص فکرت را برگزید.

منابع: بهارستان سخن، ۶۰۲-۶۰۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۲۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴/۱۷۶۵-۱۷۶۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۹۹؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۴/۱۵۰-۱۵۲؛ الذریعه، ۹/۸۴۴؛ روز روشن، ۶۳۵؛ شام غریبان، ۱۷۹؛ فارسنامهٔ ناصری، ۲/۱۱۴۱-۱۱۴۲؛ کاروان هند، ۱۰۴۴-۱۰۴۵؛ کلمات‌الشعرا، ۸۷؛ مجمع‌النفایس، ۷۰؛ مخزن‌الغرائب، ۳/۵۰۰-۵۰۲؛ مرآت‌الفصاحه، ۴۸۰-۴۸۲؛ منتخب‌الاشعار، ۸۶؛ نگارستان سخن، ۷۷؛ همیشه بهار، ۱۹۱؛

Dictionary of Indo-Persian Litarature, 181.

برزگر

فکری اصفهانی (fek.ri-ye.es.fa.hā.ni)، سید محمدرضابیگ فرزند شیخی بیگ، ــ دکن ۱۰۲۰ق، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود و در آن‌جا نیز برآمد. فکری علم سیاق را نیک می‌دانست و در شعر و سخن‌شناسی نیز، چنان که تقی‌الدین کاشی می‌نویسد، «تتبع مولانا نیکی می‌کند، اما اعتقاد بیش از وصف به ممیزهٔ خود دارد و مولانای مشارالیه را از اکثر سالکان مسالک سخنوری در پیش می‌داند...» گویند در اصفهان فکری و حکیم شفایی پیوسته یکدیگر را هجو می‌گفتند. فکری عاشق پیشه‌ای شوریده‌سر بود و آزادانه روزگار به سر می‌برد. تقی‌الدین اوحدی در عرفات‌العاشقین می‌نویسد که «خواجهٔ مذکور پس از عبور مخلص از صفاهان به هند [۱۰۱۵ق] نزد قصه‌خوان پسری گرفتار و زار شده، مطلوب را به کمند محبت صیدوار در قید آورده، همراه وی به شیراز آمده، از آن‌جا به کشتی نشسته به دکن افتادند، و در آن خاک سیاه [فی سنهٔ هزار و بیست] آب بقای وجودشان از هوای فنا به آتش بقا واصل گردید.» (عرفات، برگ ۵۷۳ــ۵۷۴) تاریخ مرگ او را مؤلف نشتر عشق در قطعه‌ای چنین گفته است: «خواجهٔ خوش‌سخنان بود افسوس ــ به سوی دار بقا فکری رفت / عاشقی جست سن فوتش را ــ دل بگفت آه کجا فکری رفت.» از سروده‌های فکری ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌هایی از سخن او است: «ز سنگین رفتن تابوتم از کوی تو می‌ترسم ــ که یابد مدعی رازی که در دل داشتم عمری.» □ «زان دهان تنگ، فکری آرزوی بوسه چیست ــ آرزو نیک است در جایی که گنجد آرزو.»

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۳/۹۷۶-۹۷۷؛ تذکرة‌الشعرای غنی، ۱۰۳؛ تذکرهٔ نصرآبادی، چاپ محسن ناجی نصرآبادی، ۱/۳۸۱؛ الذریعه، ۹/۸۴۵؛ روز روشن، ۶۳۶-۶۳۷؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۱۰۱؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۳۷-۳۹؛ صحف

ابراهیم، برگ ۲۳۴ـ۲۳۵، شمارهٔ ۱۳۱؛ کاروان هند، ۱۰۴۵/۲ـ۱۰۵۱؛ مخزن‌الغرائب، ۴۱۳/۴ـ۴۱۵؛ منتخب‌اللطایف، ۳۱۵ـ۳۱۶؛ نشتر عشق، ۱۱۵۶/۳ـ۱۱۵۷؛ نگارستان سخن، ۷۷ـ۷۸.

نوش‌آبادی

فلسفی بریلوی (fal.sa.fi-ye.be.ri.la.vi)، رای منون‌لال فرزند رای‌موهن سنگه، معروف به رای سدانند و متخلص به عاصی، ــ ۱۲۴۷ / ۱۲۴۸ق، شاعر، نویسنده و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. از نوادگان رای رگهنات شاه‌جهانی بود و در شهر بریلی رامپور می‌زیست. در ۱۸۲۷م / ۲۴۲ ــ ۱۲۴۳ق خدمت دربار را ترک گفته، خانه‌نشینی گزید و به نگارش کتاب پرداخت. از آثارش: ۱ــ تنقیح‌الاخبار که در ۱۲۳۷ق نوشته و فهرست شاهان گورکانی هند و شاهان ایران، بابل، شام، مصر و فرنگستان با سن و سال آن‌ها است. متن موجود آن تحریر و ترتیب یافتهٔ پسرش کندن‌لال اشکی* است (لکنو، ۱۲۶۷ق)؛ ۲ــ سدیدالاستخراج در تقویم؛ ۳ــ عجاب در حساب؛ ۴ــ گلستان ارم؛ ۵ــ مساکن فلسفی؛ ۶ــ هیأت انگریزی؛ ۷ــ رسالهٔ احکام شارستان؛ ۸ــ نورد بوستان خیال.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۸۲/۲ـ۶۸۳؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۸۱؛ روز روشن، ۳۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۰۳/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۷/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۰۳۶/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۱۸۶ـ۱۸۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۰۰؛ *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1246.

برزگر

فنای هندوستانی (fa.nā-ye.hen.dus.tā.ni)، میرزا عبدالله، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از سخنوران روزگار عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بود و با درباریان نشست و خاست داشت. وی نزد میر محمد زمان راسخ مشق سخن می‌کرد. از سروده‌های فنا ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «در تمنای جفای خویش کشتن صید را ــ اختراع مهربانی‌های صیاد من است.»

منابع: الذریعه، ۸۴۷/۹؛ صبح گلشن، ۳۲۰ـ۳۲۱؛ مخزن‌الغرائب، ۵۰۴/۴؛ نشتر عشق، ۱۱۲۸/۳ـ۱۱۲۹.

جهان‌تاب

فنایی (fa.nā.yi)، ز ۱۰۹۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگی وی ظاهراً جز این دانسته نیست که در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) می‌زیست و مرید شیخ لقمان بن شیخ عثمان خلیل سلیمانی بود. از وی منظومه‌ای به نام جهان‌نما به‌جا مانده است (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.334) که بنابر مطالبی که در دیباچهٔ آن آمده، جلد یکم از کتاب مفصلی است که فنایی می‌خواسته در تاریخ پیامبران و شاهان قدیم کشمیر، کابل، سند، بنگال، دکن، اجین و هندوستان تألیف کند. فنایی کتاب را با مدیحه‌هایی در ستایش پیرش شیخ لقمان و اورنگ‌زیب آغاز می‌کند. چون وی تصادفاً به فتح بیجاپور و گلکنده به‌دست اورنگ‌زیب، که در ۱۰۹۹ق روی داده است، اشاره می‌کند، باید این اثر را پس از آن تاریخ سروده باشد. جلد یکم، یا تنها جلد موجود جهان‌نما، دربارهٔ آفرینش و تاریخ پیامبران، از آدم تا لقمان، و پادشاهان قدیم ایران است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۳۳/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵۸۲/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۵۲/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۰۹؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 701-702; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 170; *Mughals in India*, 137; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1186.

برزگر

فنایی معموری ← عبدالوهاب معموری

فوایدالسالکین ← فریدالدین دهلوی، شیخ فریدالدین مسعود شکرگنج / گنج‌شکر

فوایدالفؤاد (fa.vā.ye.dol.fo.ād)، کتابی عرفانی به‌نثر فارسی از تألیفات امیرحسن علاء سجزی دهلوی* (ــ ۷۲۵ق). پس از گرایش امیرحسن دهلوی به خواجه نظام‌الدین اولیا و درآمدن به خدمت وی، در حدود ۷۰۰ق، امیرحسن به یادداشت‌برداری از مجالس درس خواجه نظام‌الدین پرداخت. این مجلس‌ها از سال ۷۰۷ تا ۷۲۲ق به درازا کشید. در هر مجلس چند پرسش عرفانی

از خواجه نظام‌الدین می‌شد، وی دربارهٔ این پرسش‌ها سخنانی می‌گفت، توضیحاتی می‌داد و برای تکمیل آن به آیات و احادیثی اشاره می‌کرد و نیز گه‌گاه برخی حکایات می‌آورد. امیرحسن دهلوی این سخن‌رانی‌ها را پیراست و با نثری زیبا به نوشته درآورد. فوایدالفؤاد در پنج جلد و هر جلد در چند مجلس است. ارزش تاریخی این کتاب بیشتر در تحقیق در زندگانی عرفا و متصوفان سده‌های هفتم هجری به‌ویژه از گروه سهروردیهٔ مولتان و چشتیهٔ دهلی است. همچنین در این کتاب اصطلاحات و واژگان صوفیه در سده‌های هفتم و هشتم هجری به فراوانی یافت می‌شود و توضیحاتی دربارهٔ آن‌ها وجود دارد. ارزش ادبی فوایدالفؤاد را در ساختار زبان و نثر آن می‌توان جست. نثر این کتاب روان و گویا و روشن است و نیز از بهترین نمونه‌های نثر فارسی دری در هند سدهٔ هشتم هجری است. فوایدالفؤاد را می‌توان هم‌ارز دیوان اشعار امیرحسن دهلوی دانست. این کتاب نخستین بار در ۱۸۸۵م در لکنو چاپ سنگی شد. اما بهترین چاپ انتقادی آن در ۱۹۶۶م با مقدمه و حواشی و فهارس به‌دست محمد لطیف ملک در لاهور انجام گرفت. این چاپ باری دیگر به کوشش دکتر محسن کیانی در تهران نیز چاپ شده است (۱۳۷۷ش).

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۴۵/۳-۱۲۴۶؛ فوایدالفؤاد، چاپ تهران؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۹۵/۳-۲۷۹۶.

ضیایی

فوجی نیشابوری (faw.ji-ye.ney,šā.bu.ri)، ملامحمد مقیم، ز ۱۰۶۱ق، شاعر ایرانی. پسر بزرگ ملا قیدی (ـ ۱۰۶۴ق) برادرزادهٔ نظیری نیشابوری است. در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) به‌هند رفت و در شمار ملازمان و مداحان خان‌زمان بهادر ظفرجنگ، معروف به میرزا جان‌بیگ، که از سوی شاهزاده شاه‌شجاع پسر دوم شاه‌جهان حاکم اوریسه بود، درآمد. ممدوح دیگر او در هند، گذشته از شاهزاده شجاع و میرزا جان‌بیگ، شاهزاده مراد پسر دیگر شاه‌جهان بود و از جمله دربارهٔ باغی که این شاهزاده در ۱۰۵۳ق در مولتان احداث کرد، مادهٔ تاریخی سرود. در ۱۰۶۱ق نیز که شاهزاده شجاع دژ هجلی را گشود، فوجی بدین مناسبت مادهٔ تاریخ‌هایی سرود. پس از چند سال اقامت در هند رهسپار زیارت مکه و عتبات شد و از آن‌جا به ایران بازگشت و از راه اصفهان به نیشابور رفت و در همان‌جا درگذشت. تاریخ درگذشت فوجی دقیقاً مشخص نیست. مرآت‌الصفا سال‌مرگ وی را ۱۰۷۵ق یاد می‌کند و مؤلف قصص‌الخاقانی می‌گوید که فوجی «بعد از آنکه سن شریفش به عقد چهل و دو رسیده بود، او را سفر مکهٔ معظمه روی داده، بعد از ادای مناسک حج وفات یافته»، که از این سخن برمی‌آید که فوجی پیش از تألیف قصص‌الخاقانی (۱۰۷۳ ــ ۱۰۷۷ق) در حدود چهل و دو سالگی درگذشته است. فوجی قصیده و غزل را خوب و ساده و روان می‌سرود و در اشعارش معانی حکمی و عرفانی دیده می‌شود. از دیوان وی نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها از جمله در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.302) شامل نزدیک پنج‌هزار بیت از قصاید در مدح امامان و شاهزاده شجاع و میرزا جان‌بیگ و غزلیات و قطعات و رباعیات و ساقی‌نامه و دو مثنوی دیگر، موزهٔ سالارجنگ (به‌شمارهٔ 1879 فهرست) و کتابخانهٔ خصوصی سیدمحمدمهدی موسوی در تهران نگه‌داری می‌شود. ساقی‌نامهٔ وی در ۲۷۷ بیت که مذیّل به مدح میرزا جان‌بیگ است در تذکرهٔ پیمانه آمده است. عظیمای نیشابوری برادر فوجی است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۷۰۶/۲؛ پیمانه، ۳۸۱-۳۹۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۴۶/۵-۱۲۵۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۲۵؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۱۶-۳۱۷؛ الذریعه، ۸۵۰/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۰۵/۲-۱۰۶؛ صبح گلشن، ۳۲۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۷۲/۳؛ قصص‌الخاقانی، ۱۶۰/۲-۱۶۱؛ کاروان هند، ۱۰۶۱-۱۰۶۷؛ کلمات‌الشعرا، ۸۹؛ مخزن‌الغرائب، ۴۸۰/۴-۴۸۴؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Library of the King of Oudh, 1/398-399; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/690; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/144-145.

برزگر

فوقی یزدی (faw.qi-ye.yaz.di)، فوق‌الدین احمد، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگی وی آگاهی چندانی در دست نیست. گویند در آغاز همچون سخنوران دیگر بیشتر در مدح همروزگارانش شعر می‌سرود، ولی چون از این کار سودی ندید اشعارش را که نزدیک به دوازده‌هزار بیت می‌رسید به آب شست و به هزل‌گویی و هجوسرایی روی آورد و به‌اصطلاح مسخرگی

را شعار خود ساخته تا داد خود از کهتر و مهتر بستاند. ظاهراً از ملامتیه بوده، چنانکه در مقدمهٔ دیوان خود تصریح می‌کند که افضل زمرهٔ صوفیه جماعت ملامتیه‌اند که ظاهر صورتشان با سیرت باطن منافات عظیم دارد، و دربارهٔ هزلیاتش می‌گوید که «اگر چه شیرازهٔ جامعیت این رساله به‌رشتهٔ هزل بسته، اما در زیر هر نکته‌اش چندین حروف پندآمیز...». همچون طرزی افشار در ساختن مصادر جعلی افراط می‌کرد و خود مدعی بود که طرزی به‌رویهٔ او شعر می‌سروده است: «کجا طرزی تواند طرز شعر ما فراگیرد ــ مگر سرمشق مهمل‌گویی از خدّام ما گیرد.» دوبار به هند سفر کرد و در بار دوم در بندر سورت درگذشت. نسخه‌ای از کلیات اشعار وی را ابوطالب‌خان اصفهانی در ۱۱۸۷ق دیده بود. این دیوان نزدیک هشت‌هزار بیت از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و مثنویات او را در بر می‌گرفت و سراسر در هجو و هزل بوده است. امروزه از کلیات و دیوان فوقی نسخه‌هایی چند در دست است که از جمله باید از نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس به‌شمارهٔ ۱۰۴۱ یاد کرد که نزدیک به سه‌هزار و نه‌صد بیت شعر دارد و شامل دیباچه، رسالهٔ نغمات موسوم به اطوز گنج، فرهاد و شیرین در حدود هزار بیت، ساقی‌نامه، قصیده، ترجیع‌بند، مناجات‌نامه و غزلیات به‌ترتیب حروف تهجی است. وی ظاهراً منظومه‌ای به‌نام لیلی و مجنون نیز داشته است. هزلیات فوقی به‌تصحیح و مقدمهٔ مدرس گیلانی به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۴۲ش).

منابع: پیمانه، ۳۹۴-۳۹۶؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۲۴۲/۱-۲۴۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۲۹۰؛ جامع مفیدی، ۴۴۸/۳-۴۵۰؛ الذریعه، ۸۵۱/۹؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس، ۲۸۴/۳-۲۸۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۴۷/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۸۸، ۲۴۷۲؛ کاروان هند، ۱۰۶۷-۱۰۶۹؛ نگارستان سخن، ۷۹؛ هزلیات فوقی، مقدمه.

برزگر

فهرست تیموریه (feh.rest-e.tey.mu.ri.ye)، کتابی تاریخی به‌فارسی، نوشته در ۱۲۰۳ق تألیف جانکی‌رام. از زندگی نگارندهٔ اثر اطلاعی در دست نیست. فهرست تیموریه تاریخ فشردهٔ خاندان تیموریه است از امیرتیمور تا شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۰۲ق). نسخه‌ای خطی از این اثر به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۵۳ (از سدهٔ سیزدهم) در انجمن ترقی اردو کراچی موجود است. در دیباچهٔ این نسخه، در عنوان اثر دست برده شده و به‌جای آن خلاصة‌الاحوال آمده است؛ در حالی که خلاصة‌الاحوال کتابی است در تاریخ راجه‌های هند از آغاز تا ۱۲۰۶ق، و نویسنده‌اش هم ناشناس مانده است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۷/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۸۲/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۹۱-۱۹۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۱۲؛ مرآت‌العلوم، ۴۰/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 282; *Mughalss In India*, 551; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/529.

ربیعیان

فهمی تهرانی ← فهمی رازی

فهمی رازی (fah.mi-ye.rā.zi) / فهمی تهرانی، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم قریهٔ طرشت / دَرَشت بود و با داد و ستد روزگار می‌گذراند. برای تجارت به هند رفت و آمد می‌کرد و از جمله در ۹۷۲ق بدان سرزمین رفت. در هند چندی با خان‌اعظم میرزا عزیز کوکلتاش (ــ ۱۰۳۳ق) بود. برخی منابع وی را همان فهمی روس دانسته‌اند. از این‌رو، دور نیست که وی برای داد و ستد به روسیه نیز سفر می‌کرد. در روز روشن، از فهمی تهرانی، تهماسب‌قلی از موالیان شاه‌تهماسب (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) یاد رفته است. فهمی گذشته از شاعری در نثر نیز دستی توانا داشت و در عروض و قافیه و معما ماهر بود. گویند «همواره میان او و مولانا سهمی بخاری مواد معارضه و مشاعره در هیجان بوده در یکدیگر ابیات و اشعار می‌گفته‌اند.» غزل را نیکو و به‌طرز وقوع می‌سرود. دیوان وی گویا در دست نیست، ولی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی از کتابی به‌نام قسمت‌نامهٔ میراث به‌شیوهٔ قسمت‌نامهٔ وحشی از فهمی رازی، ملا محمد تهرانی که فهیمی نیز خوانده شده است و در روزگار شاه تهماسب یکم صفوی می‌زیست، یاد شده است.

منابع: آتشکده، ۱۱۱۱/۳؛ آیین اکبری، ۳۱۶/۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۲۶، ۸۲۱؛ الذریعه، ۸۵۱/۹؛ ۸۲/۱۷؛ روز روشن، ۶۳۹؛ طبقات اکبری، ۵۰۷/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۳۷/۴؛ کاروان هند، ۱۰۷۰-۱۰۷۴؛ مخزن‌الغرائب، ۳۹۵-۳۹۶؛ مکتب وقوع، ۷۶۰؛ منتخب‌التواریخ، ۲۹۴/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۵۸؛ هفت اقلیم، ۸۳/۳-۸۴.

برزگر

فیاض (fay.yāz)، ز ۱۱۳۴ق، دبیر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگی وی جز آن دانسته نیست که پیشهٔ آموزگاری داشت و در انشا و دبیری ماهر بود. ظاهراً بـه نـام خـود، فـیاض، تـخلص می‌کرد. از وی اثری به‌نام فیاض‌القوانین به‌جا مانده که در ۱۱۳۴ق به‌انجام رسیده و، به‌گفتهٔ خـود فـیاض، در آن «هـر چـه کسـی خواسته باشد از معاملات و معاش دنیا و از اخلاق و مقدمات دین و مراتب معاد» یافت می‌شود. ایـن اثـر در سـه دفـتر (۱ـ مراسلات پادشاهان و شاهزادگان، ۲ـ عرایـض بـه خـوانـین و بزرگان و ۳ـ کشکول، لغز، معما، و جز آن) و یک خـاتمه در «بعضی از احوال هندوستان و ضوابط» است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۱/۵؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 161.

برزگر

فیاض دکنی، ابوالفیض فیضی ← فیضی دکنی

فیروزالدین (fi.ru.zod.din)، مـولوی، ۱۸۶۴م ـ لاهـور ۱۹۴۹م / ۱۳۶۸ق، مترجم، مفسر قرآن، و ادیب پاکستانی. از مردم آبادی فیروزگنج در بـیرون دروازهٔ شیرانـوالهٔ لاهـور بـود. در لاهـور می‌زیست و در آن‌جا چاپخانه و انتشارات معروف به فیروز ستر را به راه انداخت و کتاب‌های فراوان و نیز نسخه‌های متعددی از قرآن مجید منتشر کرده است. وی همچنین روزنامه‌ای انگلیسی به‌نام ایسترن‌تایمز مـنتشر مـی‌کرد. سرگذشت خـود را در جـهاد زندگی نوشته است. وی مؤلف آثار فراوانـی، بـیشتر بـه اردو، است. از آثارش: ۱ـ فیروزاللغات اردو که فـرهنگ واژگـان اردو است؛ ۲ـ فیروزاللغات فارسی که فرهنگی حاوی واژگان کهن و نو و اصطلاحات و ضرب‌المـثل‌های فـارسی، بـه‌ترتیب حـروف تهجی، با معادل‌های اردوی آن‌ها است (لاهور، ۱۹۵۲م). گفتنی است که واژه‌نامهٔ دیگری به‌نام لغات فیروزی / فـارسی دکشـنری (شامل واژگان مفرد و مرکب فـارسی، عـربی، تـرکی، هـندی، انگلیسی، پرتغالی، فرانسه و عـبری بـا مـعنی اردوی آن‌هـا) از مـولوی مـحمد فـیروزالدیـن، مـدرس مـدرسهٔ شـبانه‌روزی سیالکوت، با همکاری منشی گلاب‌سنگه و مولوی علی‌محمد، در ۱۹۱۸م، در لاهور به‌چاپ رسید که دانسته نیست مؤلف آن (محمد فیروزالدین) همین مولوی فیروزالدیـن است یـا کسـی دیگـر؛ ۳ـ یـادگار اسلام؛ ۴ـ یـادگار سعدی؛ ۵ـ تـرجمهٔ کشف‌المحجوب به‌اردو؛ ۶ـ تجریدالبخاری؛ ۷ـ حقوق و فرائض اسلام؛ ۸ـ سلسلهٔ امامیه. همچنین ترجمهٔ اردوی منظوم مثنوی معنوی مولوی از عاشق‌حسین سیماب صدیقی اکـبرآبـادی (ـ ۱۳۷۰ق)، با عنوان الهام منظوم، با بازنگری و ویرایش مـولوی فیروزالدین بـه‌چاپ رسـیده است (لاهـور ۱۳۴۷ ـ ۱۳۵۰ق / ۱۹۲۸ ـ ۱۹۳۱م).

منابع: تـاریخ ادبیات مسـلمانان پـاکستان و هـند، ۵۷۸/۳، ۵۸۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳۱۱ـ۳۱۲؛ خـفتگان خاک لاهـور، ۳۹۱؛ فرهنگ‌نویسی فـارسی در هـند و پـاکستان، ۲۶۲ـ۲۶۳، ۲۷۲؛ فهرست کتابهای فـارسی چـاپ سـنگی و کـمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۰۲، ۳۰۶، ۶۹۹؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۱۹۵؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 183.

برزگر

فیروزالدین پیشاوری (fi.ru.zod.din-e.pi.šā.va.ri)، فـیروزالدیـن صـاحبزاده فـرزند حـافظ‌الدیـن، ز ۱۳۳۲ق، ادیب و نـویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در موضع رضا خیل بالا از توابع پیشاور می‌زیست و در مدرسهٔ اسلامیه فارسی درس می‌داد. از آثارش: ۱ـ باغبان (نسخه‌های گنج‌بخش به‌شماره‌های ۶۱۷۷ و ۹۴۳۵) در شرح بهاریه‌ای از اسکندرنامه که با بیت «بیا باغبان خرمی ساز کن ـ گل آمد، در باغ را باز کن» آغاز می‌گردد؛ ۲ـ جشن نوشابه (نسخه‌های گنج‌بخش به‌شماره‌های ۶۱۷۷ و ۹۴۳۵) در شـرح بخشی از اسکندرنامه که با بیت «به‌جشن فریدون و نوروز جم ـ که شادی سترد از جهان نام غم» آغاز می‌شود؛ ۳ـ شرح یوسف و زلیخا؛ ۴ـ تحفة‌الطلبا در نامه‌نگاری؛ ۵ـ شرح محمودنامهٔ محمود لاهوری، که در آن برای اشـعار عـاشقانهٔ مـحمودنامه تـعبیرهای عرفانی به‌دست داده است؛ ۶ـ مجموع‌النوادر.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۷۹/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۶۱/۵؛ ۱۴۷/۷ـ۱۴۸، ۴۸۶، ۷۵۵.

برزگر

فیروزالدین رازی ← رازی امرتسری

فیروزاللغات فارسی ← فیروزالدین

فیروز پارسی (fi.ruz-e.pār.si)، ملا فیروز فرزند ملا کاوس فرزند رستم، بـهروچ ۱۱۶۵ ـ بـمبئی ۱۲۴۶ق، شـاعر و نـویسندهٔ

فارسی‌گوی شبه قاره. در منابع گوناگون او را فیروز شروانی و فیروز زردشتی نیز نامیده‌اند. آشکار است که نیاکانش از ایران به هندوستان کوچیدند. فیروز در هند زاده شد. در ده سالگی به‌همراه پدرش به ایران آمد. ابتدا در یزد به تحصیل علوم مذهبی و زند و پهلوی و اوستا و فارسی پرداخت و پس از سه سال تحصیلات اوستایی را به پایان رساند. سپس به اصفهان رفت و سه سال در آن‌جا به تحصیل نجوم، منطق، فلسفه، حکمت، الهیات و صرف و نحو سرگرم بود. چون پدرش به‌فراخوانی کریم‌خان زند (ــ ۱۱۹۳ق) راهی شیراز شد، ملا فیروز نیز فرصتی به‌دست آورد تا مدت سه‌سال در آن‌جا به تحصیل دانش بپردازد. آنگاه مدتی به بغداد رفت و زبان‌های ترکی و عربی را در این شهر فراگرفت. سرانجام پس از دوازده سال به زادگاه خود بازگشت. او در بمبئی به نشر علوم حکمت و تاریخ پرداخت و پیشوای زردشتیان و پیروان دین بهی شد. تألیفات ملافیروز از این قرارند: مختصر رد جواز که در موضوع کبیسه و تقویم است (۱۲۴۴ق)؛ دین خرد که منظومه‌ای به‌فارسی دربارهٔ آیین‌های دینی زردشتیان است؛ سفرنامه که منظومه‌ای به‌فارسی در شرح احوال و مسافرت ملافیروز و پدرش به ایران است. این‌رساله چاپ نشده و نسخهٔ خطی آن به‌شمارهٔ H.P.(ms)295 در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی نگه‌داری می‌شود؛ رسالهٔ استشهاد که در بر دارندهٔ پرسش و پاسخ‌هایی دربارهٔ تقویم زردشتیان است (بمبئی، ۱۲۴۴ق)؛ ادلهٔ قویه بر عدم جواز کبیسه در شریعت زردشتیه که در موضوع تقویم قدیمی است (۱۲۴۴ق)؛ پندنامه که منظومه‌ای است به‌فارسی در اخلاق (بمبئی، ۱۳۴۲ق)؛ دساتیر آسمانی که قبلاً نسخهٔ خطی آن در دست بوده و ملافیروز بعد از دادن پاره‌ای تغییرات آن‌را در ۱۲۳۴ق به‌چاپ رسانده است؛ جارج‌نامه که منظومه‌ای چهل‌هزار بیتی در شرح فتوحات انگلیسی‌ها در هندوستان است و ملافیروز آن‌را به نام پادشاه انگلستان (جورج سوم) نام گذاشته و به ملکه ویکتوریا اتحاف کرده است (بمبئی، ۱۲۵۳ق). ملافیروز دارای غزلیات و نامه‌های منظوم زیادی است. وی حدود هشت‌صد جلد کتاب خطی باارزش در علوم گوناگون جمع‌آوری کرده بود که اینک در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما در بمبئی تحت عنوان کتابخانهٔ ملا فیروز در دسترس همگان است. ملافیروز روزنامه‌ای به‌نام بمبئی سماچار در بمبئی دایر کرد و خود سردبیر آن بود.

منابع: تاریخ زردشتیان، ۵۳۰-۵۳۹؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۸۵؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۳۹۳-۱۳۹۵؛ حماسه‌سرایی در ایران، ۳۷۵؛ دانشنامهٔ مزدیسنا، ۴۳۷؛ سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، ۱۳۱-۱۳۴؛ صبح گلشن، ۳۲۳؛ لغت‌نامهٔ دهخدا، ۴۴/۱-۶۲؛ مجمع‌الفصحا، ۸۴۰/۵-۸۴۴؛ مکارم‌الآثار، ۱۱۸۲/۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی، ۸۷۸/۴؛

Dictionary of Indian Biography, 146; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 182.

تبیانیان

فیروزجنگ (fi.ruz.jang)، سید عبدالله‌خان بهادر زخمی، ــ ۱۰۵۴ق، دولتمرد شبه‌قاره. از نوادگان خواجه عبیدالله احرار نقشبندی (ــ ۸۹۵ق) و خواهرزادهٔ خواجه‌حسن نقشبندی بود. با دو برادر خود خواجه یادگار (سردارخان) و برخوردار (بهادرخان) در ۱۰۰۰ق از ورارود به هند رفت و در دستگاه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) و جانشینانش جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) و شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) ترقی کرد و مناصب و مقام‌های بلند یافت. در دورهٔ جلال‌الدین اکبر، «روزی چند با شیرخواجه در دکن به سر برد و هر جا کاری و ترددی پیش آمد جوهر شمشیرزنی و رادمردی نمایان ساخت. او سپس در لاهور به شاهزاده سلیم [جهانگیر آینده] پیوست داخل احدی‌ها گردیده به حسن خدمت ترقی کرد.» در سال یکم پادشاهی جهانگیر (محرم ۱۰۱۵ق) «به‌منصب دوهزار و پانصد ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه» سرافراز شد. چندی بعد، هم در آن سال، از جاگیر خود کالپی به ولایت بندیله تاخت و رامچند پسر نندکوار را که «مدتی در آن جنگل و زمین فتنه‌انگیزی می‌کرد دستگیر ساخته به کالپی آورد. به‌واسطهٔ این خدمت پسندیده به عنایت علم و منصب سه‌هزاری ذات و دو هزار سوار سرافراز شد.» در ۱۰۱۶ق که حاکم مالوه بود بدیع‌الزمان پسر میرزا شاهرخ را که گویا قصد شورش داشت در مالوه دستگیر کرد. در همان سال منصب سه‌هزار و پانصدی یافت. در سال چهام جلوس جهانگیر (۱۰۱۸ق) لقب فیروزجنگ گرفت و، به‌جای مهابت‌خان، به فرماندهی سپاه اعزامی برای سرکوبی امرسنگه، رانای چیتور، منصوب شد. اندکی بعد منصب پنج‌هزاری یافت. در ۱۰۲۱ق در دکن شکست خورد و گریزان به گجرات، که حاکم آن‌جا بود، بازگشت. در ۱۰۲۵ق به دلیل رفتار ناپسندش با عابدخان، بخشی و واقعه‌نویس احمدآباد گجرات، جهانگیر بر او خشم گرفت و از

حکومت گجرات برکنارش کرد، اما اندکی بعد، به‌پایمردی شاهزاده خرم (شاه‌جهان)، وی را بخشود و فرمود که «منصب او به دستور سابق برقرار بوده در ملازمت فرزند مذکور [شاهزاده خرم] از تعینات خدمت دکن باشد.» عبدالله‌خان از سپه‌سالارانی بود که در شورش شاهزاده خرم بر پدرش جهانگیر در ۱۰۳۲ق، در حالی که فرماندهی یکی از فوج‌های مأمور سرکوبی خرم را بر عهده داشت، به خرم پیوست و از این روی جهانگیر او را لعنت‌الله لقب داد. وی از امرای شش‌هزاری شاه‌جهان بود و در دورهٔ او به‌صوبه‌داری بهار و اله‌آباد گماشته شد. در ۱۰۵۲ق، «چون از عبدالله‌خان روز به روز ناسپاسی و ناحق‌شناسی به‌ظهور می‌پیوست»، شاه‌جهان منصب و جاگیرش را گرفت و وی را از صوبه‌داری اله‌آباد برداشت، اما در شوال ۱۰۵۳ق باری دیگر او را «منصب شش‌هزاری ذات و سوار» داد. وی سرانجام در روزهایی که از عمرش بیش از هفتاد سال می‌گذشت و صوبه‌داری اله‌آباد را داشت درگذشت. عبدالله‌خان فیروزجنگ، به‌گفتهٔ مآثرالامرا، امیری «بسیار ظالم و بی‌رحم و سفاک بود، به‌گفتهٔ خودش پانصدهزار زن و مرد هندو اسیر کرده و فروخته و دویست‌هزار سر بریده، از آگره تا پتنا منار کلّهٔ آن‌ها را برپا کرده بود.» وی گر چه از ذوق شعر فهمی و شاعردوستی بی‌خبر بود، ولی به پیروی از امرای ادب‌دوستی مانند عبدالرحیم‌خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) و نیز برای حفظ شئونات دستگاه خود اهل فضل و ادب را می‌نواخت و شاعرانی همچون بزمی قوز (ـ ۱۰۲۳ق)، طالب آملی (ـ ۱۰۳۶ق) قدسی مشهدی (ـ ۱۰۵۶ق) و نظیری نیشابوری از نواخت‌های وی برخوردار می‌شدند. طالب آملی در مدتی که در خدمت فیروزجنگ به‌سر می‌برد سه قصیده و یک ترکیب‌بند و یک غزل در مدح وی سرود. همچنین به فرمان شاه‌جهان و به سرپرستی فیروزجنگ کتاب سنسکریت سالهوتر / سالوتر اسپان، در اسب‌داری، به‌دست بعضی دانشمندان به فارسی برگردانده شد که این برگردان به‌نام فرسنامهٔ هندی آوازه دارد. عبدالله‌خان فیروزجنگ در دیباچهٔ این اثر می‌نویسد که هنگامی که به غزو کفار ملک رانای چیتور می‌رفته، که در آن هنگام رانا امرسنگه زمین‌دار آن کوهستان سر از نخوت می‌زد، در جنگ چند صندوق کتاب به‌دست سپاهیان او افتاد که از آن میان فرسنامه‌ای به‌زبان سنسکریت بود. حکمای هند شانزده هزار بیت به‌زبان سنسکریت دربارهٔ اسبان و نشان خوب و بد بیماری و درمان آن‌ها نوشته‌اند، ولی آن‌زبان را به غیر از هندیان دانا کسی نمی‌داند، تا این‌که شاه‌جهان به او دستور داد آن کتاب را به‌فارسی ترجمه کند. با این که فرسنامهٔ هندی ترجمه از سنسکریت است، از منابع ایرانی نیز بهره گرفته است. نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها مانند موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.16854) و گنج‌بخش اسلام‌آباد (به‌شمارهٔ ۱۷۳۵ و ۶۲۱۳) نگه‌داری می‌شود. فرسنامهٔ هندی را جوزف ارلز (Earles) به‌انگلیسی برگردانیده و این برگردان در ۱۷۸۸م در کلکته به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۹۵/۲؛ جهانگیرنامه، ۱۶، ۴۲، ۴۸، ۵۱، ۷۳، ۸۰، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۱۱۵، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۴۰، ۳۱۰، ۴۰۵، ۴۰۷-۴۰۸، ۴۱۳-۴۱۶، ۴۳۲، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۲۶؛ عمل صالح، ۱۷۲/۱، ۱۸۱؛ ۳۸۵/۲، ۳۹۳، ۴۱۹؛ ۴۴۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۹/۱-۴۵۰؛ کاروان هند، ۱۶۶، ۲۸۸، ۳۵۵، ۷۶۳، ۷۶۴، ۱۱۰۸، ۱۱۱۲، ۱۴۲۳؛ مآثرالامرا، ۷۷۷/۲-۷۸۹؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/482; *Dictionary of Indo-persian Literature*, 182; *Mughals in India*, 533.

برزگر

فیروز دشتی ← فیروز پارسی

فیروزشاه (fi.ruz.šāh)، قصه‌ای به‌فارسی که گویا ریشه‌ای کهن و اصلی هندی دارد. از این‌که آیا این قصه ابتدا به یکی از زبان‌های هندی نوشته شده یا نه، هیچ آگاهی در دست نیست. اما به‌نظر می‌رسد این قصه، از قصه‌های عامیانهٔ هندی باشد، اما هیچ‌گاه تحریری از آن به‌زبان‌های هندی نشده بود و نخستین‌بار به همت کسی به نام علی نوروزخان / نوروزعلی‌بیگ شاملو تحریری فارسی از آن به‌دست داده شده است. دربارهٔ خاستگاه این قصه و این‌که منشأیی واقعی دارد یا نه نیز هیچ نمی‌دانیم. در هر حال، علی نوروزخان که در سدهٔ یازدهم، در دستگاه تیموریان هند به سر می‌برده، احتمالاً اولین و آخرین کسی است که این قصه را چه به‌زبان فارسی و چه به‌زبان‌های دیگر رایج در هند، به رشتهٔ تحریر درآورده است. قصهٔ فیروزشاه که اته از آن به عنوان قصهٔ قهرمانی کوتاه (short romance) یاد می‌کند، با این جمله آغاز می‌شود: «راویان اخبار [و] حاکیان اسمار در نقل چنین آورده‌اند که در شهر بدخشان پادشاهی بود...» خلاصهٔ داستان از این قرار است که پادشاه بدخشان پسری به نام فیروزشاه داشت و پس از

او صاحب دو پسر دیگر شد به نام‌های نوروزشاه و بهرام‌شاه، ولی پس از آن مادرِ فیروزشاه را رها کرد و او با پسرش از حرم پادشاهی بیرون رفت و نزدیک کاخ شاهی، در جایی گذران زندگی می‌کرد و پسرش علم دین و سلاحشوری آموخت و به‌زودی در هر دو فن استاد شد. در این میان پادشاه بدخشان در بیماری افتاد و پزشکان از مداوایش درماندند تا آن‌که پزشکی که از 'شهر یونان' به بدخشان آمده بود دریافت که علاجش با 'گل دیوکنده' است، یعنی گلی که دیوش کنده باشد و چنان گلی در قلمرو پادشاهی‌اش یافته نمی‌شد. فیروزشاه از این ماجرا خبر یافت و از مادر رخصت طلبید تا به جست‌وجوی آن گل برود. از این پس سرگذشت فیروزشاه و عشق او با همایون دختر پادشاه فاریاب و جنگ‌هایش با دیوان و به‌دست آوردن آن گل که یادکرده‌ایم موضوع اصلی کتاب است.» دو نسخهٔ مستقل و یک نسخهٔ مجموع از این قصه در دست است؛ نسخه‌های مستقل، یکی در کتابخانهٔ ملی پاریس (به‌شمارهٔ suPPl.1520) و دیگری در کتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ 804) و نسخه‌ای که همراه با چند قصهٔ دیگر در یک کتاب مجموع شده، در کتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ 803) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۲۴/۵-۱۵۲۵، ۱۵۳۷؛

Catalogue of Persian Manuscripts Library of the India office, 1/528, 529.

جاهد

فیروزشاه بهمنی (fi.ruz.šāh-e.bah.ma.ni)، تاج‌الدین ابوالمظفر غازی فیروزشاه، ملقب به روزافزون‌شاه، پسر داودشاه، ــ ۱۱ شوال ۸۲۵ق، شاه هندی و هشتمین شاه بهمنی دکن (۸۰۰ ــ ۸۲۵ق). به‌روایتی (گویا نه‌چندان درست)، وی و برادرش احمد هنگام کشته‌شدن پدرشان داودشاه (۷۸۰ق) شش هفت سالی بیش نداشتند و پس از مرگ داودشاه، سرپرستی آن‌ها را محمدشاه دوم / محمودشاه بهمنی (۷۸۰ ــ ۷۹۹ق) به‌دست گرفت و تربیت و تعلیم آن‌دو را به میرفضل‌الله اینجو / انجوی شیرازی سپرد. پس از مرگ محمدشاه، آن‌دو به خدمت پسر و جانشین وی سلطان غیاث‌الدین درآمدند، اما چون سلطان غیاث‌الدین تهمتن به‌دست یکی از سردارن ترک بهمنیان به نام تغلچین از پادشاهی برکنار شد و برادرش شمس‌الدین داود دوم (ــ ۸۱۶ق) جای او را گرفت (شوال ۷۹۹ق) فیروز و احمد بر تغلچین و شمس‌الدین بشوریدند و سرانجام بر آن‌ها فایق آمدند و تغلچین را بکشتند. فیروز با لقب روزافزون‌شاه بر تخت شاهی بهمنیان نشست و برادر خود احمد را خطاب خان‌خانان داد و امیرالامرا (= سپه‌سالار) گردانید و استاد خویش فضل‌الله انجوی شیرازی را ملک نایب خطاب داد و به منصب وکیل‌السلطنه (= نخست‌وزیر) گماشت و بسیاری از برهمنان هندو را نیز مناصب بلند داد. بیشتر دورهٔ فرمانروایی فیروزشاه به نبرد با شاهان همسایه، به‌ویژه فرمانروایان بیجانگر / ویجیه‌نگر، یعنی هریهارهٔ سوم و بُکّهٔ دوم (۱۴۰۴ ــ ۱۴۰۶م) و دیورای (۱۴۰۶ ــ ۱۴۲۲م)، و گسترش قلمرو بهمنیان گذشت و گویند روی‌هم‌رفته بیست و چهار بار کارزار کرد. در ۸۰۲ق با نرسنگه، صاحب دژ گهرله، جنگید و وی را به فرمانبرداری و خراج‌گزاری واداشت. پس از تسخیر دهلی به دست امیر تیمور (۸۰۱ق)، فیروزشاه از سر احتیاط امیرنقی‌الدین محمد داماد فضل‌الله اینجو را به‌همراه یکی از دانشمندان درگاه خود به نام لطف‌الله / فضل‌الله سبزواری با هدایای فراوان و نامه‌ای مشعر بر اتحاد و اخلاص بی‌پایان از راه دریا به درگاه امیرتیمور در سمرقند فرستاد (۸۰۴ق) و تیمور نیز آن‌ها را به گرمی پذیرفت و فرمان شاهی دکن و گجرات و مالوه را به‌نام فیروزشاه صادر کرد. فیروزشاه در ۸۰۹ق با دیورای جنگید و دژ نکاپور را به‌دست امیرفضل‌الله اینجو گشود. به دنبال آن، پیمان صلحی میان فیروزشاه و دیورای بسته شد که به موجب آن، دیورای مبلغی گران نقد به فیروزشاه پیشکش کرد و دختر خود را نیز به زنی وی داد. فیروزشاه پس از عروسی با دختر دیورای به شهر بیجانگر رفت و با دیورای دیدار کرد. در ۸۱۵ق عارف معروف چشتی سید محمد گیسودراز (۷۲۱ ــ ۸۲۵ق) به تختگاه بهمنیان، گلبرگه، آمد و فیروزشاه همهٔ بزرگان و شاهزادگان را به استقبال او فرستاد و به شهر درآورد. با این همه، چون فیروزشاه «حکیم‌طبیعت بود و سید محمد گیسودراز را در علم ظاهری خصوصاً معقولات خالی دید چندان توجه ننمود.» اما برادرش خان‌خانان احمدخان «اعتقاد تمام به سید پیدا کرده خانقاهی جهت او ساخت و اکثر اوقات به مجلس شریفش حاضر شده از سخنان متصوفانهٔ او محظوظ و بهره‌مند می‌شد.» در ۸۱۸ق فیروزشاه پسر بزرگ خود حسن‌خان را به ولی‌عهدی برگزید و کس نزد گیسودراز فرستاد تا برای او دعای خیر کند. ولی گیسودراز از این کار سر باز زد. در نتیجه، فیروزشاه بر او خشم گرفت و از او خواست تا خانقاه خود را که در نزدیکی دژ و کاخ شاهی بود از شهر بیرون برد. در حدود ۸۲۲ق در نبردی با

دیورای، امیرفضل‌الله اینجو کشته شد و سپاهیان فیروزشاه شکست خوردند، ولی خان‌خانان احمدخان توانست اوضاع را سر و سامان دهد و دیورای را از قلمرو بهمنیان بیرون راند. پس از آن فیروزشاه که پیر و شکسته شده و سنش از هفتادگذشته بود به تحریک دو تن از غلام ـ سردارانش، نظام‌الملک بیدار و یمین‌الملک هشیار، به احمدخان بدگمان گردید و در پی دستگیری و کور کردن او برآمد. احمدخان بگریخت و سرانجام با پشتیبانی سید محمد گیسودراز و یاری بازرگانی به نام خلف حسن بصری، فیروزشاه را واداشت که از پادشاهی کناره گیرد و قدرت را بدو سپارد. فیروزشاه چند روز پس از کناره‌گیری از پادشاهی درگذشت. به‌گفتهٔ برخی، احمدشاه به تحریک خواهرزاده‌اش شیرخان او را خفه کرد. فیروزشاه را نیرومندترین و دانشمندترین پادشاه بهمنی و دورهٔ او را عصر زرین پادشاهی بهمنیان گفته‌اند. گویند در اکثر علوم، به‌ویژه تفسیر و اصول و حکمت طبیعی و نظری، مهارت داشته و از اصطلاحات تصوف مطلع بوده و در هفته سه روز تفسیر زاهدی، شرح تذکره در ریاضی، شرح مقاصد در کلام، تحریر اقلیدس در هندسه و مطوّل ملاسعدالدین تفتازانی در علم معانی و بیان را تدریس می‌کرده است. «آن پادشاه متشرع هر روز ربع جزء کلام‌الله می‌نوشت. شب‌ها تا دو بهر و سه بهر با علما و مشایخ و شعرا و قصه‌خوانان و افسانه‌گویان و ندیمان و خوش‌طبعان طبیعت شگفته می‌داشت و مرتبهٔ شاهی را منظور نداشته با این جماعت برادرانه سلوک می‌کرد.» با این همه، پادشاهی خوش‌باش و زن‌دوست بود و با این‌که سنی‌مذهب بود در یک روز هشت‌صد زن را متعه کرد. در ۸۱۰ق به‌فرمان او برخی دانشمندان درگاهش، مانند حکیم حسن گیلانی و سید محمد کازرونی فرمان یافتند تا در بالاگهات دولت‌آباد رصدخانه‌ای بنا کنند، ولی این کار به دلایلی، از جمله مرگ حکیم حسن گیلانی، ناتمام ماند. فیروزشاه برای تأمین کارگزاران دستگاه حکومتی و نظامی خود همه ساله با فرستادن کشتی به ایران و عراق، از امیران و کارشناسان و هنرمندان و اهل علم و ادب و عرفان دعوت می‌کرد که به دکن آمده و به دربار او ملحق شوند. از این‌رو، در دورهٔ او شمار بسیاری از غریبان یا آفاقیان (مهاجران ایرانی و عرب و ترک در دکن) به دکن آمدند و در دربار هیچ‌یک از شاهان همروزگار وی به اندازهٔ دربار او دانشمندان و ادیبان گرد نیامده بودند. از تاریخ‌نگاران دورهٔ او ملا داود بیدری مؤلف تحفة‌السلاطین و ملامحمد لاری بوده‌اند که آثارشان از منابع تاریخ فرشته بوده، ولی امروزه ظاهراً نشانی از آن‌ها نیست. فیروزشاه حافظه‌ای نیرومند داشته و گذشته از فارسی و ترکی و عربی با بیشتر زبان‌های بومی هند آشنا بوده است. اشعار متقدمان را خوب می‌فهمیده و خود نیز گه‌گاه شعر می‌سروده و عروجی یا فیروزی تخلص می‌کرده است.

منابع: برهان مآثر، ۴۱ـ۵۲؛ تاریخ فرشته، ۳۰۵/۱ـ۳۲۹؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۴۳؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۸۵۵/۲ـ۸۶۲؛ تشیع در هند، ۱۱۹؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۴۴۳/۱؛ روز روشن، ۶۴۰؛ شمع انجمن، ۳۱۲ـ۳۱۳؛ طبقات اکبری، ۴۱۱ـ۴۱۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۱۱ـ۴۱۴؛ مجمع‌الفصحا، ۴۱/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۳۹۱/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۸۸/۳ـ۹۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۴۸؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۳، ۲۶ـ۲۸؛ دکتر آزرمیدخت مشایخ فریدنی، «خدمات بهمنیان به نشر فرهنگ و تمدن ایرانی در دکن»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، جلد ۱، ص ۲۳۰؛ *The Bamanis of the Deccan*, 130-132, 143-178; *The Chronicles of the Pathan Kings of Dehli*, 341-345; *Iranica*, 3/494-498; *The Oxford History of India*, 282-283; *A Socio-Intellectual History of the Isna'Ashari Shi'is in India*, 2/249-251.

برزگر

فیروزشاه تغلق (fi.ruz.šāh-e.toq.loq)، پسر سپه‌سالار رجب، ۷۰۷ــ ۱۸ رمضان ۷۹۰ق، سومین سلطان دهلی (۷۵۲ــ۷۹۰ق) از خاندان تغلق‌شاهیان. پسر سپه‌سالار رجب، برادرکهتر غیاث‌الدین تغلق‌شاه (۷۲۰ــ۷۲۵ق)، بنیادگذار خاندان تغلق‌شاهیان، بود و چون در هفت سالگی پدرش را از دست داد نزد عم و پسر عم خود پرورش یافت. در اوایل دورهٔ فرمانروایی پسر عمش سلطان محمد بن تغلق (۷۲۵ــ۷۵۲ق) نایب باربگ (باربگ = امیرحاجب، امیراعظم که هر وقت بخواهد به درگاه پادشاه بار یابد) بود، ولی گویا بعدها به منصب باربگی منصوب شد و از این‌رو، به ملک فیروز باربگ آوازه یافت. وی در این مقام نقشی با اهمیت در کارهای دولت داشت و پس از مرگ محمد بن تغلق در نزدیکی تته در سند (۲۱ محرم ۷۵۲ق)، که اوضاع اردوی شاهی به هم خورد و آشفته گردید، سران علما و مشایخ، مانند شیخ نصیرالدین محمود اودهی، معروف به چراغ دهلی، و نیز امرای بلندپایه که در اردو بودند وی را به‌شاهی

برداشتند (۲۴ محرم ۷۵۲ق). از سویی، احمد ایاز، مخاطب به خواجهٔ جهان، که سلطان محمد بن تغلق او را به نیابت خود در دهلی گذاشته بود، پس از شنیدن مرگ سلطان‌محمد، پسر شش ساله‌ای را به سلطان محمد، که گویند پسری نداشت، نسبت داد و او را در دهلی، به‌نام غیاث‌الدین محمود، به‌شاهی برداشت و خود را وکیل مطلق او کرد. اما فیروزشاه که در راه عزیمت از سند به دهلی از این خبر آگاه گردید به آسانی بر او فایق آمد و با ارسال فرستادگانی خواجه ایاز را که دریافته بود توانایی در ایستادن در برابر او را ندارد بی‌جنگ و خونریزی به تسلیم واداشت و در رجب ۷۵۲ق به دهلی درآمد و بر تخت شاهی نشست. فیروزشاه، به‌خلاف سلف خود سلطان محمد که شاهی جنگجو و خونریز و سخت‌کش بود، فرمانروایی آرامش‌جو و صلح‌طلب بود. با این‌همه، وی نیز بری از بلندپروازی‌ها و اهداف توسعه‌طلبانه نبود و به‌ویژه برای بازستانی استان‌های از دست رفته در دورهٔ سلطان محمد می‌کوشید. دو لشکرکشی او بر ضد حمکرانان بنگاله و لکهنوتی، یعنی شمس‌الدین الیاس‌شاه (ـ ۷۵۹ق) و پسرش سکندرشاه (۷۵۹ــ ۷۹۲ق) که به ترتیب در ۷۵۴ــ ۷۵۵ق و ۷۶۰ــ ۷۶۲ق انجام گرفت نتیجه‌ای به‌بار نیاورد و فیروزشاه با خرسندشدن به گرفتن پیشکش از آن‌دو، عملاً به استقلال آن‌ها رضایت داد. در ۷۶۲/ ۷۶۴ق به نگرکوت / کانگره (در ایالت کنونی پنجاب در هند) تاخت و، به‌گفتهٔ مؤلف تاریخ فرشته، «راجهٔ نگرکوت بعد از محاربه و مجادله با اتباع به‌خدمت آمده، غاشیهٔ خدمت بر دوش گرفته، پادشاه او را نوازش فرمود و نگرکوت را به نام سلطان محمد تغلق‌شاه مرحوم به محمدآباد موسوم گردانید و درین وقت به عرض پادشاه رسانیدند که... یک‌هزار و سی‌صد کتاب از براهمه درین بتخانه است... پادشاه علمای آن طایفه را طلب کرده و بعضی از کتب را ترجمه فرمود و از آن جمله، اعزالدین خالدخانی (در منتخب‌التواریخ: عزالدین خالد خانی) که از شعرای آن‌عصر بود کتابی در حکمت طبیعی و شگون و تفألات در سلک نظم کشید دلائل فیروزشاهی نام کرده است.» وی همچنین به لشکرکشی دراز و پرهزینه‌ای بر ضد جام سمه / بانهبهنه، حاکم تته که سر از خراج‌گزاری و فرمانبرداری از دهلی پیچیده بود، دست زد (۷۶۷ــ ۷۶۸ق) و جام را به محاصره گرفت و پس از آن‌که جام به ناگزیر امان خواست و تسلیم شد وی را با خود به دهلی برد. اما پس از چندی با او بر سر لطف آمد و به حکومت تته باز فرستاد. فیروزشاه در آغاز حکومتش وزارت اعظمی خود را به ملک مقبول داد و او را لقب خان‌جهان بخشید و چون ملک مقبول درگذشت (۷۷۲ق) پسر بزرگ او جوناشه را به‌جای او برگزید و وی را به خان‌جهان مخاطب ساخت. پس از درگذشت ظفرخان (۷۷۳ق)، حاکم گجرات، نیز پسر بزرگ او دریاخان را به جای وی به حکومت گجرات برگزید و لقب ظفرخان داد. فتح‌خان (۷۵۲ق ــ) پسر بزرگ و محبوب فیروزشاه، در ۷۷۶ق درگذشت. فیروزشاه در ۷۸۲ق نواحی کهتر را به انتقام قتل سید محمد حاکم بدایون و برادرانش که به دست «مقدم کهتر موسوم به کهرکو» کشته شده بودند، دست‌خوش تاخت و تاز کرد و سپاهیان او در آن نواحی قتل و غارت بسیار کردند. از ۷۸۷ق که ضعف و پیری بر فیروزشاه چیره گشت، وزیرش خان‌جهان جوناشه بر کارها استیلای تمام یافت و هم او برای از میان بردن رقیبان احتمالی‌اش به دسیسه‌چینی پرداخت و از جمله شاهزاده محمدخان (۷۵۴ق ــ)، پسر فیروزشاه، و برخی امرای هوادار او را به قصد شورش متهم ساخت و فیروزشاه را به دستگیری امرا برانگیخت. اما شاهزاده به نزد پدر رفت و، در مقابل، خان‌جهان را به قصد شورش و از میان برداشتن امرای بزرگ دولت متهم کرد. فیروزشاه به قتل خان‌جهان حکم فرمود و خان‌جهان، پس از مقاومتی ناموفق در برابر شاهزاده که بر سر او تاخته بود بگریخت و به زمین‌دار میوات پناه برد. پس از این رویداد، فیروزشاه «چون بسیار پیر و ناتوان شده بود اسباب پادشاهی را تسلیم شاهزاده محمدخان نموده او را ناصرالدین محمدشاه خطاب داده، خود در کنج عزلت و طاعت و عبادت مشغول گشت. ناصرالدین محمدشاه در ماه شعبان ۷۸۹ق بر تخت جهانبانی نشسته به امور پادشاهی قیام نمود و حکم کرد که روز جمعه خطبه به نام هر دو پادشاه می‌خوانده باشند.» چندی بعد زمین‌دار میوات، خان‌جهان را که بدو پناه آورده بود از ترس تسلیم کرد و وی به‌قتل رسید (۷۸۹ق). با این وجود، ناصرالدین محمدشاه که گرم و سرد روزگار نچشیده بود و در کار ملک‌داری چندان تجربه‌ای نداشت در اندک مدتی امرا و صاحب‌منصبان بلندپایه را از خود بیگانه ساخت و آن‌ها در مخالفت با وی یک‌جهت شدند و غلامان فیروزشاهی را، که نیروی بسیار بزرگی به‌شمار می‌آمدند، با خود متحد کرده بر او بیرون آمدند و پس از آنکه از محمدشاه شکست خوردند به دربار پناه بردند و فیروزشاه را که از خود اختیاری نداشت به میان سپاه خود آوردند. سپاهیان محمدشاه که گمان بردند خود فیروزشاه به

جنگ پسرش آمده است از محمدشاه روی بگردانیدند و وی ناگزیر بگریخت. فیروزشاه پیر و ناتوان و بی‌اختیار با صلاحدید غلامان، نوادهٔ خود غیاث‌الدین تغلق‌شاه، پسر فتح‌خان، را «به پادشاهی نامزد فرمود» و خود اندکی بعد درگذشت. فیروزشاه از برجسته‌ترین سلاطین دهلی، پیش از روی کار آمدن گورکانیان، است و ملامحمدقاسم فرشته، به نقل از نظام‌الدین احمد بدخشی مؤلف طبقات اکبری، می‌گوید که «از آن پادشاه [فیروزشاه] ضوابط عدل و احسان و قواعد امن و امان بسیار در میان خلایق مانده و از جملهٔ ضوابط سه ضابطهٔ عمده است: ضابطهٔ اول آنکه سیاست [کشتن] که جزو اعظم پادشاهیست مطلقا ترک داده هیچ مسلمان و ذمی را سیاست نکرد و به سبب کثرت انعامات و ادرارات و تألیف قلوب خلایق محتاج سیاست نشد. ضابطهٔ دوم این که خراج را موافق حاصل و قوّت رعایا طلب کردی و اضافه و توفیر را معاف داشتی و سخن کسی را در حق رعایا گوش نکردی و این ضابطه باعث آبادانی ملک و رفاهیت رعایا و برایا گشت. ضابطهٔ سوم آنکه جهت شغل و حکومت ولایات، مردم متدین و خداترس تعین کردی و هیچ شریر و بدنفسی را خدمت نفرمودی.» گرچه سخنان فرشته و دیگر تاریخ‌نگاران دربارهٔ این‌که فیروزشاه هیچ‌کسی را سیاست نمی‌فرمود تا اندازه‌ای اغراق‌آمیز است و در تواریخ موجود شواهدی از دست‌زدن سپاهیان فیروزشاهی به قتل و غارت وجود دارد، با این وجود، فیروزشاه روی‌هم‌رفته، چندان که می‌توانست از خونریزی و کشت و کشتار پرهیز می‌کرد و این سیاست او، با همهٔ ارزش‌های مثبتش، به‌ویژه در سنجش با کشتارهای بی‌حساب محمدبن تغلق، به‌جنگ‌های او و از جمله لشکرکشی‌هایش بر ضد سرکردگان شورشی، که قاطعیت و سختگیری را می‌طلبید، آسیب می‌رساند. فیروزشاه نه‌تنها دستور داد تا در انواع و میزان مالیات‌ها بازبینی کنند و بسیاری از مالیات‌های پیشین بر پیشه‌وران در شهرها را بردارند، در برخورد با کشاورزان نیز از سیاستی معتدل و نرم پیروی می‌کرد. وی به مأموران مالیاتی‌اش بفرمود تا با کشاورزان با مدارا و نرمی رفتار کنند. او ترعه‌ها و کاریزها و چاه‌های بسیار برای کشاورزی کند. این اقدامات او هم به سود کشاورزان بود و هم به ارزان‌تر و فراوان‌تر شدن غلات در شهرها انجامید. فیروزشاه دستگاه دولتی را انسانی‌تر و قوانین جزایی را نرم‌تر ساخت. اما خیرخواهی او اغلب با ضعف و ناتوانی همراه بود. او اقطاعاتی پهناور به امرایش داد و دست آن‌ها را در گردانیدن این اقطاعات کاملاً باز گذاشت. حاصل کار، ثروتمند شدن روزافزون امرا و تهی‌شدن خزانهٔ دولت بود. فیروزشاه همچنین در جلوگیری از گسترش فساد در دستگاه دیوانی، که برخی اقدامات خود او نیز در آن نقش داشت، موفق نبود. ضعف وی را تا اندازه‌ای خردمندی و قاطعیت وزیرش خان‌جهان مقبول، که نومسلمانی از مردم تلنگه در جنوب هند بود، جبران می‌کرد. عامل دیگری که وی را در مقابله با امرای قدرتمند یاری می‌داد غلامان شخصی‌اش بودند که شمار فراوانی از آن‌ها را پیرامون خود گردآورده بود. این غلامان که به بندگان فیروزشاهی معروف بودند، به رغم وفاداریشان به فیروزشاه، در اواخر پادشاهی او و پس از مرگش دشواری‌های فراوان آفریدند. در امور دینی، فیروزشاه یک سنی بسیار متعصب بود و، به‌گفتهٔ خودش، «دیگر مذهبان و ملحدان و مبتدعان و مراییان که سبب اضلال خلایق می‌شدند، جمله را از ولایت خود» برانداخت و «رسوم و عادات و کتب ایشان را مندرس» ساخت و «عوض بتخانه‌ها، مساجد» بنا نهاد. او اغلب با علما رأی می‌زد و بر اثر پافشاری علما بود که وی «مظهر»ی برای محاکمهٔ دو تن از صوفیان وحدت وجودی به نام شیخ عزّ کاکویی و شیخ احمدبهاری، از دوستان شیخ احمد منیری، ترتیب داد و آن‌دو به فتوای علما محکوم و اعدام شدند. او آخرین سلطان دهلی است که خلیفهٔ اسمی عباسی، ابوالفتح‌المعتضد بالله، که در قاهره مستقر بود برایش خلعت فرستاد (۷۶۰ق). فیروزشاه سازنده‌ای پرکار بود. وی چند شهر و از جمله فیروزآباد، در نزدیکی دهلی، و جونپور، به‌نام پسرعمش جوناخان یعنی محمد بن تغلق‌شاه، بنیاد نهاد. مساجد، مدارس، و عمارات و بناهای شاهی و عمومی بسیار ساخت. بسیاری از بناهای کهن، مانند قطب منار، را نیز بازسازی کرد. از کارهای ماندگار او انتقال دو ستون از ستون‌های آشوکا از جاهای بسیار دوردست به دهلی و نصب آن‌ها در جاهای امروزی‌شان است. زبان دیوانی و ادبی دربار فیروزشاه فارسی بود. خود او شرح کارهای دینی و اداری و عمومی خود، به‌ویژه تلاش‌هایش برای اصلاحات و رفع مظالم، را در اثر کوتاهی به‌فارسی به‌نام فتوحات فیروزشاهی که نسخه‌هایی از آن در دست است آورده است. این اثر همراه ترجمهٔ اردوی آن با حواشی به‌کوشش احمدالدین مارهوی و پیش‌گفتار دکتر محمد عبدالله جغتایی به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۳۷۱ق / ۱۹۵۲م). به‌گفتهٔ مؤلف تاریخ فرشته که چکیده‌ای از فتوحات فیروزشاهی را آورده است، به‌دستور فیروزشاه مضمون این اثر را بر گنبدی هشت‌پهلو در مسجد

فیروزشاهی در فیروزآباد کنندند. این گنبد امروزه از میان رفته است. فیروزشاه نخستین فرمانروای مسلمان هند است که شرح احوال خود را نوشته و نکات عمده و ویژگی‌های سیاست اداری خویش را به اختصار شرح داده است. فیروزشاه در این اثر می‌گوید که «به ازمنهٔ سابق، مسلمانان به اندک جریمه شدی و اقسام تعذیب، مثل بریدن دست و پای و گوش و بینی و کور کردن چشم و کوفت استخوان‌های اعضا به میخ‌کوب و سوختن اندام به آتش و زدن میخ آهنی بر دست و پای و پوست‌کشیدن و پی بریدن و دوپاره کردن آدمی و دیگر انواع سیاست، شیوع تمام داشت. حق سبحانه تعالی مرا توفیقی داد که جمیع آن‌ها را منسوخ ساختم.» تاریخ مفصل رویدادهای دورهٔ فیروزشاه در تاریخ فیروزشاهی ضیاءالدین برنی (که رویدادهای پادشاهان دهلی از غیاث‌الدین بلبن تا سال ششم پادشاهی فیروزشاه در ۷۵۸ق را در بر دارد) و تاریخ فیروزشاهی شمس سراج عفیف (که گزارش رویدادها از ۷۵۸ق است و در ۸۰۱ق به‌انجام رسیده) آمده است. دیگر اثر فارسی در تاریخ فیروز شاه، سیرت فیروزشاهی از مؤلفی ناشناس است که در ۷۷۲ق نوشته شده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور نگه‌داری می‌شود. در روزگار فیروزشاه که علمای دین، به‌ویژه اهل سنت، مقرب درگاه بودند چند اثر فقهی به‌فارسی تألیف یافته که از جمله می‌توان از منظومهٔ ۱۵۲۰۰ بیتی طرفة‌الفقها (سروده در ۷۸۵ق، دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۱۶۸۵ / ۴۷۳۸) از مولانا رکن‌الدین (بن‌عماد دبیر کاشانی؟)، فتاوی قراخانی / فتاوی فیروزشاهی / فقه فیروزشاهی (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۹۴۷۱) که اصلش نوشتهٔ کسی به‌نام صدرالملة والدین (بن) یعقوب مظفر (کراهی / کهرامی) بوده و در دورهٔ فیروزشاه گردآوری و تدوین شده است، فواید فیروزشاهی از شرف (بن) محمد عطاری (یا شرف‌الدین محمد عطایی) که دایرةالمعارف دینی است، و فتاوی تاتارخانی یاد کرد. در همین دوره الیاس (عبدالقوی) بن شهاب، معروف به ضیاء، کتاب راحت‌الانسان (دست‌نویس گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۳۷۹۷) را در پزشکی و سراینده‌ای با تخلص عاشق فرهنگ لسان‌الشعرا و بیان‌الفضلا (چاپ دهلی، ۱۹۹۵م) را در شرح الفاظ و اصطلاحات دشوار دیوان‌های فارسی نوشت. با این که فیروزشاه در رعایت اصول اخلاقی و مذهبی سختگیر بود، در زمان او مترجمی ناشناس که به درخواست امیرشمس‌الدین ابورجا ابراهیم‌حسن، (نایب) حاکم گجرات، فریدالزمان فی‌معرفت‌الالحان در موسیقی ایرانی را از عربی به فارسی برگردانیده بود به درخواست همان ابورجا کتاب سنسکریت سانگیت درپن در موسیقی هندی را در ۷۷۶ق با عنوان غنیة‌المنیه، به‌فارسی برگردانید که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ ۲۰۰۸) نگه‌داری می‌شود و در دو قسم، قسم اول در دو باب (۱ـ در معرفت سرود و ۲ـ در معرفت مزامیر) و قسم دوم نیز در دو باب (۱ـ در بیان رقص و ۲ـ در شرایط و آداب مجلس سرود و اصحاب محاسن و معایب بعضی از اصحاب و جز آن) است. دورهٔ فیروزشاه، دورهٔ برآمدن برخی از برجسته‌ترین مشایخ صوفیهٔ هند، مانند شیخ نصیرالدین محمود اودهی، معروف به چراغ دهلی* (ـ ۷۵۷)، سید محمد گیسودراز* (۷۲۱ ـ ۸۲۵ق)، سید جلال‌الدین بخاری معروف به جهانیان جهانگشت* (۷۰۷ ـ ۷۸۵ق)، شرف‌الدین احمد منیری* (ـ ۷۸۲ق)، خواجه مسعودبگ، شیخ علاءالدین علاءالحق بنگالی (ـ ۸۰۰ق) و شیخ اخی‌سراج‌الدین عثمان بنگالی (ـ ۷۵۸ق) است و بیشتر آن‌ها صاحب آثار و ملفوظاتی به‌فارسی هستند. روابط فیروزشاه با بیشتر مشایخ روزگارش کمابیش نیکو بود، ولی گه‌گاه، به تحریک برخی علمای متعصب، روابطش با برخی پیران، مانند شیخ احمد منیری، تیره می‌شد. در مناقب‌الاصفیا آمده که «در دورهٔ سلطان فیروزشاه تغلق، دو نفر از مخدومان موسوم به عزّ کاکوری و احمدبهاری دربارهٔ توحید کلمات خلاف شرع بر زبان آوردند و به فتوای علمای دهلی به‌فرمان سلطان کشته شدند. چون این خبر به گوش حضرت مخدوم [شیخ احمد منیری] رسید گفت: در شهری که خون این چنین کسان ریخته شود، عجب بود که آن شهر آبادان بماند. چون این کلمات توسط حاسدان به گوش سلطان رسید، او برای احضار حضرت مخدوم فرمانی فرستاد. ولی فرمان مزبور به‌وسیلهٔ سید جلال‌الدین بخاری مخدوم جهانیان که روابط خاصی با سلطان داشت منسوخ گردید، چنان‌که حضرت مخدوم گفت: این فرمان به طفیل خدمت جلال‌الدین منسوخ شد.» البته فیروزشاه در فتوحات خود می‌گوید که احمد بهاری را به بند و زنجیر مجازات کرده است: «قومی به لباس دهریه و ترک و تجرید مردمان را گمراه می‌کردند و مرید می‌ساختند و کلمات کفر می‌گفتند. آن گمراهان را احمد بهاری نام مرشدی بود در شهر [دهلی] ساکن، و طایفه‌ای از بهار او را خدا می‌گفتند. آن جماعت را مقید و مسلسل نزد ما آوردند که او سب نبی می‌کند و می‌گوید که کسی را که نُه حرم بوده چه حلاوت نبوت او باشد؟ و از مریدان یکی

می‌گفت که در دهلی خدا طالع شده است، یعنی احمد بهاری. چون این معنی بر ایشان ثابت شد، هر دو را به قید و زنجیر سیاست فرمودیم، و دیگران را به توبه و انابت امر کردیم و هر یکی را به شهری جلا کردیم، تا شرّ این جمع پریشان رفع شد.» گذشته از علما و مشایخ، شاعران فارسی‌گو نیز از نواخت‌های فیروزشاه برخوردار بودند. پرآوازه‌ترین شاعر درگاه او مطهرکره گجراتی است. حمید قلندر* مؤلف خیرالمجالس، جمال‌الدین استاجی، تاج شیرازی، قاضی صیرفی*، قاضی عابد* و ملک احمد (پسر امیرخسرو دهلوی) از جملهٔ دیگر سرایندگان دورهٔ فیروزشاه هستند. خود فیروزشاه نیز به فارسی شعر می‌سرود و فیروز تخلص می‌کرد و سروده‌هایی از وی در برخی تذکره‌ها، از جمله پنج غزل شیوا در روضة‌السلاطین، آمده است. مولانا داود، از سرایندگان روزگار فیروزشاه، مثنوی هندوی چندابن، در داستان دلدادگی لورگ و چاندا، را به نام فیروزشاه به نظم فارسی درآورد و شیخ تقی‌الدین واعظ ربانی برخی ابیات آن‌را بر منبر می‌خواند و «مردم را از استماع آن حالت غریبه روی می‌داد. چون بعضی از افاضل آن‌عهد شیخ را پرسیدند که سبب اختیار این مثنوی هندوی چیست، جواب داد که تمام آن حقایق و معانی ذوقی است و موافق به وجدان اهل شوق و عشق و مطابق به تفسیر بعضی آیات قرآنی.» (منتخب‌التواریخ، ۱/۲۵۰)

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱/۴۹، ۵۰، ۵۹، ۷۱-۷۴، ۱۱۶، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۸۰-۲۸۴، ۳۰۷، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۷۲، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۰۵؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۶، ۲۸، ۳۴، ۴۱، ۷۷، ۷۸، ۱۱۵، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۳؛ تاریخ صدرجهان، ۶۳، ۶۶، ۶۸-۷۵؛ تاریخ فرشته، ۱/۱۳۳، ۱۴۴-۱۵۱؛ تاریخ فیروزشاهی؛ تحفة‌الکرام، ۱۰۱-۱۰۲؛ داستان ترکتازان هند، ۱/۴۴۱-۴۵۶؛ روز روشن، ۶۴۰؛ روضة‌السلاطین، ۸۱-۸۳، ۲۷۲-۲۷۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۱۰۷؛ شیخ شرف‌الدین احمد منیری و سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۰۴، ۲۱۱؛ طبقات اکبری، ۱۱۲-۱۲۱؛ فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ۱۲-۱۶ و صفحات فراوان دیگر؛ فرهنگ لسان‌الشعرا، دیباچهٔ مصحح؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۴۳۹، ۵۸۳؛ ۳/۱۳۸۱؛ ۷/۴۴۲؛ ۱۰/۳۸۹، ۶۲۵؛ ۱۱/۸۰۵؛ ۱۲/۲۳۷، ۴۰۰، ۶۲۵، ۶۷۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵/۳۹۰۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴/۲۲۶۳، ۲۲۸۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۹۶، ۱۲۷۹، ۱۳۰۸؛ مآثر رحیمی، ۱/۳۶۳-۳۸۰؛ مخزن‌الغرائب، ۴/۳۹۱؛ مرآت‌العلوم، ۱/۱۸؛ منتخب‌التواریخ، ۱/۲۴۱-۲۵۷؛ نزهة‌الخواطر، ۳/۱۰۷-۱۱۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۸۸-۸۹، ۱۱۲، ۱۱۹-۱۳۰؛ هفت اقلیم، ۱/۴۱۰-۴۱۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Britis Museum, 3/920; *The chronicles of the Pathan Kings of Oudh*, 271-301; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 182-185; *Encyclopaedia of Islam*, 2/924-925; *A History of Sufism in India*, 1/174, 179, 186, 186-187, 228, 230-231, 237-238, 240-242, 247, 258, 261, 278-279; *The Oxford History of India*, 249, 254-260, 262-264; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/509.

برزگر

فیروزشاه، رکن‌الدین ← رکن‌الدین فیروزشاه

فیروزشاه خلجی ← جلال‌الدین فیروزشاه خلجی

فیروز شروانی ← فیروز پارسی

فیض‌آبادی، حیدرعلی فرزند محمدحسن ← حیدرعلی فیض‌آبادی

فیض احمد فیض (feyz.ah.mad-e.feyz)، کالاقادر در نزدیکی نارووال ۱۹۱۲ ــ لاهور ۱۹۸۴م، سپاهی، روزنامه‌نگار و شاعر پاکستانی. تحصیلات ابتدایی را در دبیرستان اسکاچ میشن در سیالکوت به‌پایان برد. از جوانی به سرودن شعر پرداخت. در ۱۹۳۱م از دانشکدهٔ دولتی لاهور در رشتهٔ زبان و ادب عربی لیسانس گرفت. دورهٔ فوق لیسانس را در رشتهٔ زبان انگلیسی ادامه داد و در ۱۹۳۳م موفق به گرفتن آن شد. سپس در ۱۹۳۴م از دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور فوق‌لیسانس دیگری در رشتهٔ زبان عربی گرفت. پس از آن در شهر امرتسر در دانشکدهٔ ام.ای.او به‌تدریس زبان انگلیسی پرداخت (۱۹۳۵م). چون با محمود ظفر، رئیس دانشکدهٔ ام.ای.او که فارغ‌التحصیل دانشگاهی از انگلستان بود، آشنا شد، شعرش ارتقا یافت و ترجمان دردهای همگانی مردم شد. در همین زمان که به‌کوشش سجاد ظهیر، ملک راج آنند، محمود ظفر، اشرف، ز.احمد و تأثیر انجمنی به‌نام انجمن نویسندگان مترقی بنیاد نهاده شد، فیض نیز به آنان

پیوست. با نفوذ انجمن یاد شده در میان جوانان شبه‌قاره، فیض رهبری جوانان را بر عهده گرفت. در ۱۹۳۹م نخستین مجموعهٔ اشعار انقلابی‌اش به‌نام نقش فریادی به‌چاپ رسید. پس از آن ادارهٔ امور مجلهٔ ادب لطیف را بر عهده گرفت. در ۱۹۴۰م استاد زبان انگلیسی در دانشکدهٔ بازرگانی هیلی در لاهور شد. پس از دو سال به ارتش پیوست (ژوئن ۱۹۴۲م) و تا دسامبر ۱۹۴۶م در آن‌جا بود و تا مقام معاونی سرهنگ پیش رفت. پس از کناره‌گیری از ارتش در ۱۹۴۷م به سردبیری روزنامهٔ پاکستان تایمز و روزنامهٔ امروز در لاهور رسید. فیض پس از تشکیل کشور پاکستان ادارهٔ نهضت کارگران را بر عهده گرفت و به سمت نایب‌رئیسی اتحادیهٔ کارگران پاکستان برگزیده شد. در ۱۹۵۱م به اتهام شرکت در شورش راولپندی به چهار سال زندان محکوم شد. وی هنوز در زندان حیدرآباد بود که دومین مجموعهٔ شعرش را با نام دست صبا انتشار داد (۱۹۵۲م). پس از رهایی از زندان، سومین مجموعه را در ۱۹۵۶م با نام زندان‌نامه به‌چاپ رساند. در ۱۹۵۸م به بنیادگذاران انجمن نویسندگان آسیا و افریقا پیوست. در دسامبر ۱۹۵۸م بار دیگر بازداشت شد، اما این بار مدت بازداشتش دیری نپایید و در آوریل ۱۹۵۹م آزاد شد. در ۱۹۶۲م به‌دریافت جایزهٔ صلح جهانی لنین نایل شد. سال‌های ۱۹۶۲م تا ۱۹۶۴ را در انگلستان گذراند. پس از بازگشت به پاکستان در مؤسسات آموزشی و فرهنگی سمت‌های گوناگون یافت. در ۱۹۶۵م چهارمین مجموعهٔ اشعار خود را با نام دست ته سنگ منتشر کرد. پس از آن دو مجموعهٔ اشعار دیگرش را به‌نام‌های سر وادی سینا و شام شهریاران به ترتیب در سال‌های ۱۹۷۱م و ۱۹۷۶م به‌چاپ رساند. در ۱۹۷۶م برندهٔ جایزهٔ لوتس (نیلوفر آبی) از انجمن نویسندگان آسیا و افریقا شد. در ۱۹۷۸م به بیروت تبعید شد و تا ۱۹۸۲م در آن‌جا بود و سردبیری مجلهٔ سه‌ماهی لوتس (نیلوفر آبی) راکه انجمن نویسندگان آسیا و افریقا منتشر می‌کرد، برعهده داشت. هفتمین مجموعهٔ اشعارش در ۱۹۸۱م با نام دل من مسافر من به‌چاپ رسید. فیض گذشته از مجموعهٔ اشعارش، سه مجموعهٔ مقالات دربارهٔ موضوعات ادبی و فرهنگی و نیز مجموعه‌ای از گزیده‌های نامه‌هایش به همسرش راکه در زندان برای او نوشته بود، به‌چاپ رساند. وی اشعاری به‌زبان پنجابی (زبان مادری‌اش) نیز سروده است. در ۱۹۸۳م به لاهور بازگشت و همان‌جا بود تا درگذشت. وی کتاب منتخبی از پیام مشرق را به‌نظم اردو برگردانده است (لاهور، ۱۳۹۷ق). در غزل پیرو اسدالله غالب دهلوی بود. فیض در اشعار خود بسیاری از اصطلاحات کهن شعری را برای معنی‌های جدید به‌کار برده و در عین حال از چارچوب شیوه‌های کهن نیز بیرون نرفته است.

منابع: ادبیات پاکستان، ۱۶ـ۱۹؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۴۵ـ۱۴۹؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۲۸۹؛ خفتگان خاک لاهور، ۲۶۷ـ۲۶۸؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۱۹۶؛ همالیا برگزیدهٔ شعر پانزده تن از شاعران اردوزبان، ۷۱ـ۸۰؛ شعر، سال یکم، شمارهٔ ۸، دی‌ماه ۱۳۷۲ش، صص ۲۴ـ۲۵.

حجتی

فیض‌الله بنبانی (**fey.zol.lāh-e.ben.bā.ni**)، ملک‌القضات صدرجهان فیض‌الله بن زین‌العابدین بن حسام ضیاء، ز۹۰۷ق، ادیب و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در خدمت محمودشاه بیگره فرمانروای گجرات (۸۶۳ـ ۹۱۷ق) به سر می‌برد و در ۹۰۷ق به رسالت از او در بیدر دکن بوده است. از آثارش: ۱ـ تاریخ صدر جهان (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1959-206، موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.7629 و جز آن) در تاریخ عمومی از آفرینش جهان تا پایان روزگار محمدشاه بن مبارک بن خضرخان از پادشاهان سادات دهلی (۸۳۷ـ ۸۴۷ق) همراه با زندگینامهٔ وزیران، امیران، فیلسوفان و ستاره‌شناسان. بنبانی این اثر را در حدود همان روزگاری که در بیدر بوده نوشته است؛ ۲ـ خلاصة‌الحکایات نسخهٔ دیوان هند به‌شمارهٔ 3730)؛ ۳ـ مجمع‌النوادر (نسخه‌های گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۱۶۸۱ / ۴۷۳۴ با تاریخ ۹۳۰ق و موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1973-154/3) که مجموعهٔ داستان‌ها و گزارش رویدادهایی از پادشاهان، امیران، صلحا، زاهدان، مردان سخی و بخیل، و سرایندگان و نویسندگان است. بنبانی این اثر را در ۹۰۳ق در محمدآباد به نام محمودشاه بیگره نوشته است؛ ۴ـ معدن‌الاسرار (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۱۹۵۵ / ۴۹۵۷) در شرح لمعات فخرالدین عراقی؛ ۶ـ دستورالحفاظ.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۶۶ـ۵۶۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۴۵/۲؛ تاریخ صدر جهان؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۴۲، ۷۷۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۴۷/۳؛ ۹۶۷/۶؛ ۱۰۳/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۱۲/۶، ۴۱۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۸۶، ۷۱۵؛ کشف‌الظنون، ۸۲۳/۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 86-87; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 164-165.

برزگر

فیضان شاه‌جهان‌آبادی (fa.ya.zān-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، آقا محمد ابراهیم پسر آقا محمد حسین ناجی، ز۱۱۲۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. شاگرد محمداسلم سالم کشمیری بود و، گذشته از شاعری، در انشا نیز ماهر بود و در خوش‌نویسی و موسیقی دست داشت. دوست بیدل دهلوی (۱۰۵۴ ــ ۱۱۳۳ق) بود. استادی او در سخنوری چندان بود که، به‌گفتهٔ سرخوش لاهوری در کلمات‌الشعرا، ناصرعلی سرهندی «می‌فرمود درین زمانه به ازین جوان دیگری درین هنر نیست.» سراج‌الدین علی‌خان آرزو، که وی را از نزدیک می‌شناخت، در مجمع‌النفایس می‌نویسد که فیضان «جوانی بود برخود چیده و در خوانندگی و موسیقی خود را سرآمد می‌دانست. مثنوی‌های خود را از نظر حاجی محمداسلم سالم گذرانیده، مضامین تازه می‌بندد، دیوان مختصری دارد و میان او و حاجی اسلم سالم خیلی ربط معنوی بود... در سلطنت محمد فرخ‌سیر پادشاه [۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق] به‌مرض سل و دق از جهان رحلت نمود، و گویا در مرض مذکور این بیت گفته: دل نمی‌دانم چه درد از آدمیت‌ها کشید ــ زندگی موقوف بر شیر الاغ افتاده است.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۲۶؛ جونل، ۱۱۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۶۵-۶۷؛ شمع انجمن، ۳۶۶؛ کلمات‌الشعرا، ۸۶؛ مجمع‌النفایس، ۶۹-۷۰؛ مخزن‌الغرائب، ۵۱۵/۴؛ نتایج‌الافکار، ۵۴۴؛
Dictionary of Indo-persian Literature, 162.

برزگر

فیضای لاهوری (fey.zā-ye.lā.hu.ri)، فرزند عبدالمجید، ــ ۱۰۷۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگای وی جز این آگاهی نداریم که از سخنوران سدهٔ یازدهم هجری و برادر بزرگ‌تر سخنور نامی منیر لاهوری بوده است. به‌سخن تذکره‌نویسان، فیضا بسیار پارسایانه روزگار به سر می‌برد. این رباعی از او است: «گر چشم تو نکته‌دان نبودی ــ مژگان ترا زبان نبودی / من آینه را ندامی روی ــ گر روی تو در میان نبودی.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، ۲۲۲/۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۸۲-۲۸۳؛ روز روشن، ۶۴۰-۶۴۱؛ عمل صالح، ۳۲۱/۳؛

مرآةالعالم، ۶۴۳/۲.

نوش‌آبادی

فیض‌بخش ← شیوپرشاد

فیض‌حق صدیقی قادری حسینی حیدرآبادی ← محمد فیض‌الله منشی

فیض‌حق صدیقی قادری چشتی ← محمد فیض‌الله

فیض حیدرآبادی (feyz-e.hay.dar.ā.bā.di)، حافظ محمد شمس‌الدین فیض‌الله پسر محمد امیرالدین‌خان پسر محمد رحمت‌الله‌خان، ــ حیدرآباد ۱۲۸۳ق، عالم دینی و شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. به‌روایتی در ۱۲۱۴ق در حیدرآباد دکن به دنیا آمد، ولی به‌روایتی دیگر در ۱۱۹۵ق در ایلچپور در استان برار پا به جهان گذاشت. در کودکی همراه پدرش به حیدرآباد رفت و در آن‌جا قرآن‌را از بر کرد و کتاب‌های درسی را نزد علمای عصر خواند. سپس خود به‌تدریس و تألیف پرداخت. به‌فارسی و هندی شعر می‌سرود. از آثارش: ۱ــ طریق‌الفیض؛ ۲ــ شمس‌النحو؛ ۳ــ شمس‌التصریف؛ ۴ــ شرح کلمةالحق؛ ۵ــ خزانةالامثال؛ ۶ــ شرح میر شمس‌الدین در عروض و قافیه که در ۱۲۵۳ق نوشته شده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ (به‌شمارهٔ ۱۰۶۵ فهرست) نگه‌داری می‌شود.

منابع: روز روشن، ۶۴۱؛ نزهةالخواطر، ۲۱۷/۷-۲۱۸؛
Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Library of the King of Oudh, 224; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 3/243.

برزگر

فیض سهارنپوری (feyz-e.sa.hā.ran.pu.ri)، مولوی فیض‌الحسن بن خلیفه علی بخش بن خلیفه خدابخش بن قلندر بخش قرشی حنفی، ــ ۱۳۰۴ق، دانشمند دینی، صوفی، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. مقدمات علوم را نزد پدرش آموخت سپس به رامپور رفت و در آن‌جا نزد مولوی فضل حق بن فضل امام خیرآبادی و علمای دیگر به ادامهٔ تحصیل در فقه و اصول و معانی و منطق و فلسفه و ادب پرداخت. آنگاه رهسپار

دهلی شد و از شاه احمد سعید مجددی دهلوی حدیث آموخت و در خدمت حکیم امام‌الدین‌خان دهلوی پزشکی فراگرفت. پس از فراغت از تحصیل به‌تدریس روی آورد. در اواخر عمر، استاد عربی در اورینتل کالج لاهور بود. فیض‌الحسن از دانشمندان برجستهٔ روزگار خود در نحو و لغت و ادب و تاریخ عرب بود و به‌فارسی و عربی شعر می‌سرود. از مثنویات او می‌توان از چشمهٔ فیض، گلزار فیض، نسیم فیض، روضهٔ فیض و صبح عید یاد کرد. دیوان شعر وی، گذشته از مثنویات، قصاید و غزلیاتی شیوا را در بر می‌گیرد. از دیگر آثارش: حاشیه بر تفسیر بیضاوی؛ حاشیه بر تفسیر جلالین؛ حاشیه بر مشکاة‌المصابیح؛ شرح دیوان حماسه؛ کتاب در انساب و ایام عرب؛ التحفة‌الصدیقیة فی شرح حدیث أم زرع که آن‌را به نام صدیق حسن بن اولاد حسن قنوجی نوشته و بدو پیشکش کرده است؛ شرح و ترجمهٔ فارسی و هندی معلقات سبع (لاهور، ۱۲۹۹ق).

منابع: شمع انجمن، ۳۷۹ـ۳۸۰؛ معجم‌المؤلفین، ۸/۸۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴/۸۸۱؛ نزهة‌الخواطر، ۸/۳۶۶ـ۳۶۹؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 164.

برزگر

فیض کلاتی (feyz-e.ka.lā.ti)، فیض محمد بابی فرزند میان‌عبدالکریم کلاتی (ــ ۱۲۲۸ق)، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم قلات / کلات بود. پدرش از مریدان قیوم جهان‌شاه صفی‌الله بود. شاه فضل‌الله در عمدة‌المقامات نوشته است «خلیفه ملا عبدالکریم بابی کلاتی از قدمای اصحاب ایشان [قیوم جهان] بوده. چون خدمت ایشان از کلات عبور نمودند عازم حرمین شریفین شدند، مومی علیه دو سه منزل در رکاب عالی بود. وقت رخصت او را مجاز فرمودند و مریدان آن‌جای را حواله مومی علیه کردند و امر به صحبت نمودند. اهل صحبت او خیلی محظوظ شدند و صاحب انوار و اسرار گردیدند. در این دو سال ارتحال نمودند [و] در بلدهٔ قلات مدفون شده‌اند.» میر مایل تتوی قطعه‌ای سروده که سال درگذشت میان عبدالکریم را نشان می‌دهد. دو خانوادهٔ فیض و محمدابراهیم خلیل با هم معاشر بودند. بابی به دیدار پدر خلیل (عبدالکریم ثانی، معروف به دائم‌الصوم، ــ ۱۲۷۲ق) رفت و چند غزل از سروده‌های خود و یکی از نوشته‌هایش به‌نام نوروز را به وی هدیه کرد. خلیل دربارهٔ فیض می‌نویسد «از اطوار و آثار ایشان کمال دانش و عنایت بینش معلوم می‌شد.»

منابع: تکملهٔ مقالات‌الشعراء، ۵۱۱ـ۵۱۳؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۴۳ـ۴۴؛ انعام‌الحق کوثر، «شعرگویی در کلات و کویته»، هلال، تیر ۱۳۴۳ش، جلد دوازدهم، شمارهٔ ۱، شمارهٔ مسلسل ۴۷، ص۴۸ـ۴۹.

رسولی

فیضل فقیر (fey.zal.fa.qir)، فیض محمد فیضل، معروف به فیضل فقیر، فرزند خان‌محمد بلوچ، گاجان در بخش گنداوه ۱۸۸۴ ــ ۱۹۵۷م، عارف و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. فیض محمد از قبیلهٔ بلوچ لاشار بود. پدرش وی را برای تحصیل علوم دینی به مسجد فرستاد و قرآن و دیگر دانش‌های روزگارش را فراگرفت. وی پس از کسب علوم ظاهری به آموزش علوم باطنی روی آورد و از مریدان پیررکهل‌شاه شد. پیررکهل به او سفارش کرد که برای غلبه بر نفس اماره چله بنشیند. فیض محمد در خلوت مسجد به طی منازل عرفانی سرگرم شد. او پای‌بند شریعت بود، ذره‌ای خلاف شرع عمل نمی‌کرد و کرامات فراوانی به وی نسبت داده‌اند. اشعار صوفیانهٔ فیضل فقیر به‌زبان‌های فارسی، اردو، بلوچی، براهویی و سندی است. دیوان خطی فیضل فقیر دویست و پنجاه صفحه را در بر می‌گیرد و پنج بخش دارد: دیوان فیض، غزلیات فیض، عین‌العشق، فیض‌الحق و گلشن اشعار.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، ۴۷ـ۵۰؛ تاریخچهٔ زبان و ادبیات براهویی، ۱۲۴ـ۱۲۶.

رسولی

فیضی ترمذی (fey.zi-ye.ter.me.zi)، سید فیض‌الحسن کاظمی ترمذی، متخلص به فیضی، فرزند سید عبدالرزاق، روستای کوتلی لوهاران مشرقی در سیالکوت ۱۹۱۶م ــ ، مترجم، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیای بزرگ وی سید احمد توخته از ترمذ به لاهور کوچید و در دربار ملک ناصرالدین قباچه راه یافت و پس از چندی داماد ناصرالدین شد. اعضای این خاندان دارای مقام‌های بلند دولتی در لاهور بودند. این خاندان در روزگار رنجیت‌سنگه از لاهور به جالندهر و پس از بنای پاکستان به سیالکوت کوچیدند. فیضی دانش‌های مقدماتی را در جالندهر فراگرفت. در ۱۹۳۲م از دبیرستان اسلامیهٔ جالندهر دیپلم و در ۱۹۳۷م از دانشکدهٔ دولتی لاهور دانشنامهٔ لیسانس گرفت. در ۱۹۳۸م در امتحان منشی فاضل (فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی) در پنجاب نفر دوم شد. در

۱۹۳۹م از دانشگاه پنجاب سند ماهر در زبان‌های شرقی و کمک‌هزینهٔ دانشگاهی برای کارهای پژوهشی دریافت کرد. در ۱۹۴۰م استادیار دانشکدهٔ اسلامیهٔ جالندهر، در ۱۹۴۴م استاد همان دانشکده و در ۱۹۴۵م معاون دانشکده شد. در ۱۹۴۷م به پاکستان کوچید و در کراچی در ادارهٔ روزنامهٔ انجام کار کرد و چندی نیز به داد و ستد سرگرم شد. در ۱۹۵۸م که پایتخت پاکستان از کراچی به راولپندی منتقل شد وی نیز به راولپندی کوچید. در ۱۹۵۹م به کار دولتی روی آورد. فیضی به زبان‌های اردو، فارسی، عربی و انگلیسی شعر سروده است، اما بیشتر اشعار وی به‌فارسی و اردو است. کتاب‌های مولوی و اقبال را مطالعه کرده است. افکار ملی، میهنی، اجتماعی و اسلامی درون‌مایهٔ سروده‌های فیضی است. در زبان‌های فارسی، اردو، عربی، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد. مقالات وی به‌زبان‌های گوناگون در مجلات و روزنامه‌های معروف پاکستان و هند به‌چاپ رسیده است. از آثارش: مجموعهٔ شعر نم شبنم، پاکستان کا ادبی و ثقافتی ورثه (میراث فرهنگی و ادبی پاکستان)؛ ترجمهٔ منظوم نمایش‌نامهٔ جولیس‌سیزر شکسپیر (۱۹۶۱م).

منابع: شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۵۳۷-۵۴۱؛ گفت‌وگوی سبط حسن رضوی با فیضی.

رسولی

فیضی دکنی (fey.zi-ye.da.ka.ni)، ابوالفیض فرزند شیخ مبارک ناگوری، اکبرآباد (آگره) ۹۵۴ ــ لاهور ۱۰۰۴ق، ادیب، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. شیخ موسی، جد بزرگ وی، در سدهٔ نهم هجری از یمن به سند مهاجرت کرد. سپس در اوایل سدهٔ دهم هجری شیخ خضر، پدربزرگ فیضی از سند به هند کوچید و در ناگور ماندگار شد. پسرش مبارک در ۹۱۱ق به‌دنیا آمد. در جوانی به گجرات رفت و از صحبت علما و مشایخ آن دیار، چون خطیب ابوالفضل کازرونی و مولانا عماد لاری، بهره برد. در ۹۵۰ق به آگره رفت و پنجاه سال در آن‌جا به تعلیم و تألیف و ارشاد سرگرم بود تا آن‌که در ۱۰۰۱ق درگذشت. پسرانش شیخ ابوالفیض، شیخ ابوالفضل و شیخ ابوالخیر در آن شهر به‌دنیا آمدند. فیضی نخست در خدمت پدر و سپس در محضر خواجه حسین مروزی (ــ ۹۷۹ق) به تحصیل فنون ادب و شعر و انشا پرداخت. آزاداندیشی شیخ مبارک سبب تحریک عالمان متعصب و درنتیجه متهم کردن او و فرزندانش به الحاد شد. دو تن از کسانی که در دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) نفوذ مذهبی تمام داشتند، یعنی عبدالنبی گنگویی، نوهٔ دختری شیخ عبدالقدوس، که اوقاف مملکت را در دست داشت و عبدالله انصاری مخدوم‌الملک در مباح کردن خون مبارک و فرزندانش دست داشتند. بدین‌ترتیب، آنان تا مدتی متواری بودند و روزگار را در تنگ‌دستی می‌گذراندند، تا این‌که در ۹۷۴ق در یکی از جشن‌ها به یاری میرزا عزیز برادر همشیر اکبر به‌حضور شاه رسیدند. شاه نیز برای این‌که از نفوذ مخدوم‌الملک و عبدالنبی بکاهد، ورود فیضی، پدر و برادرش ابوالفضل را به دربار پذیرفت. فیضی قصیده‌ای طولانی دربارهٔ این التفات شاهانه سروده که همهٔ آن قصیده در اکبرنامه (۲۳۹/۲ـ۲۴۳) اثر ابوالفضل علامی برادر فیضی آمده است. فیضی در این قصیده به‌دشواری‌هایی که پیش از پذیرفته‌شدن به حضور جلال‌الدین اکبر داشته و نیز به مقام و مرتبهٔ خود در شعر و ادب اشاره‌کرده است. تقرب فیضی روز به روز بیشتر می‌شد. از همان نخستین باریابی به حضور پادشاه با وی به مصاحبت پرداخت و سه سال بعد، در ۹۸۷ق تعلیم و تربیت شاهزاده مراد پسر دوم اکبر و سپس هر سه پسر او را به عهده گرفت. به‌گفتهٔ شاهنوازخان، مؤلف مآثرالامرا، «پیش‌آمد و مصاحبت شیخ در پیشگاه خلافت به‌عنوان علم و کمال بود، به‌تعلیم شاهزاده‌ها مأمور می‌شد، به‌سفارت هم نزد حکام دکن شتافته زیاده بر چهارصدی منصب نیافت...» اکبر اختیارات شیخ عبدالنبی را محدود کرد و در ۹۹۰ق صدارت آگره، کالنجر و کالپی را به فیضی داد. از ۹۹۲ق که اکبَر لاهور را به پایتختی برگزید، فیضی و دیگر دانشوران و سخنوران را نیز با خود به آن‌شهر برد. در سال سی‌ام پادشاهی اکبر (۹۹۳ق)، فیضی لقب ملک‌الشعرایی گرفت. برخی منابع تاریخ آن‌را ۹۹۶ق و ۹۹۹ق نیز نوشته‌اند، اما گویا تاریخ ۹۹۳ق درست‌تر است. وی پس از غزالی مشهدی (ــ۹۸۰ق) دومین کسی است که در دربار اکبر و نیز در دربار سلاطین تیموری هند لقب ملک‌الشعرایی یافته است. وی خود در باب ملک‌الشعرایی‌اش می‌گوید: «رفته‌رفته در بندگی [جلال‌الدین اکبر] فاش شدم و به سعادت ابدی خواجه تاش گشتم. هم در حساب امرا درآمدم و هم خطاب ملک‌الشعرا گرفتم.» در قشونی که اکبر در ۹۹۳ق برای سرکوبی پتان‌های یوسف‌زایی فرستاده بود، فیضی نیز همراه بود. در ۹۹۷ق که اکبر به سوی کشمیر حرکت کرد، فیضی را هم با خود برد و در این سفر بود که وی قصیدهٔ «کشمیریه» را سرود. اکبر که به‌فکر اتحاد میان همهٔ دین‌ها و بنیاد نهادن دینی به نام توحید الهی افتاد،

انجمنی از هجده دانشمند برپا کرد که فیضی و ابوالفضل نیز در میان آن‌ها بودند. گویند مبارک و دو پسرش در تشویق اکبر به‌آوردن دین الهی دخالت داشتند. این مذهب تاریخ / تقویم خاصی نداشت، عبادت‌هایی ویژه در آن وجود نداشت و شماری از درباریان اکبر که بیشتر از شاعران و ادیبان بودند آن‌را پذیرفتند. اعتقاد مبارک، ابوالفیض و ابوالفضل به تصوف و عرفان و ارادتشان به مشایخ صوفیه، چون فریدالدین مسعود گنج‌شکر (ــ ۶۷۰ق) و نظام‌الدین اولیا (ــ ۷۲۵ق) سبب شده بود تا هر چه بیشتر نسبت کفر و الحاد به آنان بدهند؛ زیرا چنین اعتقادی در نظر عالمان مذهبی که دربارهای هند را زیر نفوذ خود داشتند کفرآمیز می‌نمود. از جمله کسانی که به آنان نسبت الحاد دادند، عبدالقادر بدایونی مؤلف منتخب‌التواریخ و شاهنوازخان، صاحب مآثرالامرا بودند. بدایونی در منتخب‌التواریخ از او به زشتی یاد کرده و خوی‌های نکوهیده‌ای چون خودپسندی، خودبینی، کین‌توزی و جاه‌طلبی به وی نسبت داده است؛ نیز آورده که او دشمن مذهب، اسلام و مسلمانان، یاران پیامبر و بزرگان دین بوده است. بدگویی بدایونی از فیضی از خصومتی است که میان آن‌دو پیدا شده بود و شگفت آن‌که چون از بدایونی کارهایی سر زد که اکبر وی را از دربار راند، فیضی، با آن‌همه بدی‌هایی که عبدالقادر در حق وی کرده بود، هنگامی که در احمدنگر دکن به سر می‌برد نامه‌ای به پادشاه نوشت و از بدگوی خود شفاعت کرد و در کمالاتش سخن گفت (شعرالعجم، ۳/۴۲ــ۴۳). شاهنوازخان نیز فیضی را «دهری و سرحلقهٔ اهل تزویر» خوانده است و دلیل ارتداد او را اعتقادش به تشیع دانسته و این دو بیت را از وی شاهد آورده است: «امام آن‌که روز وفات پیمبر ــ خلافت گذارد به ماتم نشیند / زهی نقش پایی که بر دوش احمد ــ ز مهر نبوت مقدم نشیند.» حتی آن دو برادر را سبب اصلی انحراف عقیدهٔ اکبر از دین می‌دانستند و می‌گفتند که کار اکبر را به‌جایی رساندند که وی به اقامهٔ سنت‌های هندوان و آتش‌پرستان و حتی آفتاب‌پرستی پرداخت. مظهری کشمیری در این باره این قطعه را سرود: «قسمت نگر که در خور هر جوهری عطاست ــ آیینه با سکندر و با اکبر آفتاب / او می‌کند معاینهٔ خود در آیینه ــ این می‌کند مشاهدهٔ حق در آفتاب.» پس از زوال دولت بهمنی در دکن و به قدرت رسیدن دولت‌های کوچک که اکبر برای مطیع‌ساختن آنان سفیرانی به استان‌های برهانپور، احمدنگر، بیجاپور و گلکنده فرستاد، فیضی را نیز در ۹۹۹ق نزد راجی علی‌خان فرمانروای خاندیس و سپس به احمدنگر نزد نظام‌شاه فرستاد، وی به خوبی از عهدهٔ این مأموریت برآمد. وی از این سفرهایش گزارش‌هایی دربارهٔ چگونگی امنیت راه‌ها، وظایف مأموران دولت، وضع دژها، تهیهٔ وسایل آسایش، اوضاع کشاورزی، کارخانه‌ها و... حتی گزارش‌هایی نیز دربارهٔ اوضاع و احوال ممالک خارج تهیه می‌کرد و به‌حضور شاه می‌فرستاد. این نامه‌ها آشنایی وی را به کشورداری، سیاست و اجتماع نشان می‌دهد. فیضی در این سفرها با شاعرانی چون ملک قمی (ــ ۱۰۲۵ق) و ظهوری ترشیزی (ــ ۱۰۲۴ق) دیدار و گفت‌وگو کرد. در ۱۰۰۱ق از سفر دکن بازگشت و به کارهای خود در دربار سرگرم شد. فیضی را پس از امیرخسرو دهلوی بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌گوی هند تا روزگارش گفته‌اند. وی مردی زیردست‌نواز بود. در هم‌روزگارانش به دیدهٔ احترام می‌نگریست و به نوازش آنان می‌پرداخت. عرفی شیرازی ازجمله شاعرانی است که به یاری او برکشیده شد. ابوالفیض تا مدت‌های دراز فیضی تخلص می‌کرد، اما در اواخر عمر تخلصش را به فیاضی بگردانید. خود در این باره گوید: «زین پیش که سکه‌ام سخن بود ــ فیضی رقم نگین من بود / اکنون که شدم به عشق مرتاض ــ فیاضیم از محیط فیاض.» برخی، ازجمله عبدالقادر بدایونی، برآنند که چون برادرش علامی تخلص می‌کرد، وی برای نشان‌دادن برتری خود بر او، تخلص فیاضی را برگزید. البته این سخن نیز از بداندیشی برخی هم‌روزگارانش سرچشمه می‌گیرد. فیضی اکبر را چنان شیفتهٔ خود کرده بود که به هنگام آخرین بیماری‌اش، اکبر دوبار به دیدنش رفت و چون بار آخر او را از بیماری تنگی‌نفس مرده یافت، از خشم دستار از سر برگرفت و آن‌را بر زمین کوفت. محمدحسین آزاد در دربار اکبری، به‌نقل از مقدمهٔ دیوان فیضی (مقدمه از حسین آهی) دربارهٔ آرامگاه فیضی چنین نوشته است: «در آگره تقریباً با فاصلهٔ یک کروه جانب شرق، مقبره‌ای با نام روضهٔ لادلی معروف است، دیوار و دروازهٔ او زمانی است منهدم شده. به‌قول مفتاح‌التواریخ، شیخ مبارک، فیضی ابوالفضل آن‌جا مدفونند.» اما ابوالفضل در آیین اکبری نوشته است که: «خود در جوار چارباغ که بنا کردهٔ بابر پادشاه است به وجود آمد و شیخ مبارک و فیضی در خاک آن‌جا مدفون‌اند، هم آن‌جا شیخ علاءالدین مجذوب و میر رفیع‌الدین صفوی خوابیده‌اند.» فیضی منسلک سلسلهٔ چشتیه بود. کتابخانه‌ای غنی با ۴۳۰۰ جلد و به‌گفتهٔ دیگر ۴۶۰۰ و ۶۰۰۶ جلد کتاب در انواع حکمت، دانش‌های عقلی، دینی، ادبی، تاریخی، شعر و جز آن‌ها

داشت. وی گذشته از شعر، ادب و انشا در فنون دیگر، چون معما، عروض و قافیه، تاریخ، لغت، طب، فلسفه، منطق، ریاضی، هیئت، تفسیر و خط نیز دستی توانا داشت و در زبان‌های فارسی، اردو، سنسکریت و هندی ماهر بود. در شعر پیروی ابوالفرج رونی (ــ ۵۰۸ق) می‌کرده است. سخن فیضی در نظم و نثر منتخب، استوار و متضمن اندیشه‌ها و مطالب تازه است. معتقد است که باید معنی نو را در لفظ کهن، یعنی در زبان استادان پیشین، گنجاند و از نقل معانی دیگران به بهانهٔ توارد در لفظ خودداری کرد: «تا ز تو آراسته گردد سخن ــ معنی نو باید و لفظ کهن / در ره دل پیش رو و پس مگرد ــ گرد به گرد سخن کس نگرد / قصد خیال دگران تا به کی - جود به مال دگران تا به کی / گه به توارد علم افراختن ــ گاه به تضمین سپر انداختن.» فیضی سعی داشته به شیوهٔ قصیده‌سرایان سده‌های ششم تا هشتم هجری در شعر خود صنعت‌های مختلف، به‌ویژه صنعت مماثله و موازنه و ترصیع به کاربرد و به خلق مضمون‌های شاعرانه پردازد. با آنکه در قصیده‌های طولانی توانایی‌اش را در این نوع شعر ظاهر کرده، اما لطف سخن وی بیشتر در مثنوی‌ها و سپس غزل‌هایش است، زیرا در آن‌ها اندیشه‌های تازه با لفظ کهن و ترکیب‌های تشبیهی و استعاری نو و توانایی در وصف دیده می‌شود. وی با آنکه در دورهٔ شعر و شاعران سبک هندی زندگی می‌کرد در شعر از شیوهٔ بیان قصیده‌گویان، غزل‌سرایان و مثنوی‌سازان سدهٔ هشتم تا دهم هجری پیروی کرده است. فیضی به نظیره‌گویی از شعر حافظ پرداخته است، مثلاً، در برابر این شعر حافظ «در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی ــ خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی» غزلی سروده است با مطلع «منم آن رند جهانگرد که همراهم نیست ــ اندرین بادیه جز باد جهان‌پیمایی.» یا در برابر این شعر حافظ «دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند ــ وندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند» غزلی با این مطلع «عمرها سر به سراب ظلماتم دادند ــ تا ز سرچشمهٔ دل آب حیاتم دادند» سروده است. در دیوانش مضمون‌های دینی، عرفانی و فخریه فراوان است. در مضمون دینی و عرفانی: «از تو کتابی به ماست علم نبوت درو - فاتحهٔ آن صفی خاتمه‌اش مصطفی.» □ «در گردن ما طوق وبال ابدی باد ــ گر سلسلهٔ شیر خدا را نشناسیم.» در فخریه: «فیضی شه اقلیم سخن شد چه وجود است ــ در پیش دوات و قلمش طبل و علم را.» فیضی بر شاعران خراسان نیز مفاخره کرده است: «فیضی کجا و اهل خراسان که بلبلان ــ چون طوطیان هند سخنور نمی‌شوند.»

وی رباعیات شهرآشوبی دارد که چند رباعی از آن دسته در شهرآشوب در شعر فارسی آمده است، مانند: «ای سنگ‌تراش دل تو را یاد کند ــ وز سنگدلی‌های تو فریاد کند / از بهر چه تیشه می‌زنی بر سر سنگ ــ شیرین نسزد که کار فرهاد کند.» از آثارش: پنج‌نامه در برابر پنج‌گنج نظامی که به فرمان اکبر در ۹۹۳ / ۹۹۶ق به سرودن آن‌ها آغاز کرد: ۱ــ مرکز ادوار در برابر مخزن‌الاسرار که در ۱۰۰۳ق در ۱۴۶۲ بیت به پایان رسید. پس از درگذشت فیضی برادرش ابوالفضل علامی آن را در دو سال گردآورد و خاتمه‌ای به نثر بر آن نوشت (کانپور، ۱۸۷۳م)؛ نَل و دَمَن در برابر لیلی و مجنون که از نَلا و دَمیانتی در مهابهارتا گرفته شده و افسانهٔ هندی در دلباختگی نل و دمن است. فیضی آن‌را در ۱۰۰۲ / ۱۰۰۳ق در چهارهزار بیت به‌پایان رساند (تهران، ۱۳۳۵ش، کلکته، ۱۸۳۱م، لکنو، ۱۸۴۶م). الهی‌بخش شوق اکبرآبادی (ــ ۱۲۴۱ق) در ۱۲۱۷ق آن‌را به نثر اردو ترجمه کرد؛ ۳ــ هفت کشور در برابر هفت پیکر که به نام بهرامنامه نیز خوانده شده است، اما به‌پایان نرسیده؛ ۴ــ سلیمان و بلقیس در برابر خسرو و شیرین که آن نیز به انجام نرسیده؛ ۵ــ اکبرنامه در برابر اسکندرنامه که آن‌هم ناتمام مانده است؛ مواردالکلام / مواردالکلم در اخلاق که مؤلف آن‌را در ۹۸۵ق با حروف بی‌نقطه تألیف کرد و در کلکته چاپ شده است؛ سواطع‌الالهام در تفسیر بی‌نقطهٔ قرآن که آن‌را پس از دو سال و نیم در ۱۰۰۲ق به‌پایان رساند. گرچه شاعر در این اثر، اطلاع کامل خود را بر لغت نشان داده، ولی بر اثر بزرگی آن، الفاظ بی‌معنی و مهمل نیز در آن راه یافته است. مؤلف آن هنگام که تصمیم به نوشتن تفسیر بی‌نقطه کرد، مواردالکلام را به عنوان تمرین برای تألیف بعدی‌اش سواطع‌الالهام نوشت؛ لیلاوتی در علم ریاضی و هندسه اثر بهاسکرا اچاریهٔ دکنی (۱۱۱۴م ــ) که فیضی آن‌را در یک مقدمه و چند ضابطه و یک خاتمه از سنسکریت به‌فارسی ترجمه کرد: مقدمه در بیان معنی برخی الفاظ که در اعمال عدد و مساحت‌ها و وزن‌ها به کار آیند. فصل‌ها در مقادیر اعداد، اوزان، مساحت، اوقات، مراتب اعداد، جمع و تفریق، ضرب، قسمت، مجذور و... (کلکته، ۱۲۴۳ق)؛ ترجمهٔ دو بخش از مهابهارتا که اکبر در ۹۹۰ق دستور ترجمهٔ آن‌را داده بود؛ وظیفهٔ فیضی که ترجمهٔ رامایین است؛ لطیفهٔ فیاضی / لطیفهٔ غیبی / انشای فیضی که مجموعهٔ نامه‌های او است و خواهرزاده‌اش نورالدین محمد عبدالله بن حکیم عین‌الملک شیرازی آن‌را در ۱۰۳۵ق در یک مقدمه، پنج لطیفه و سه منطوقه و یک خاتمه به پایان رساند.

لطیفه‌ها در ۱ــ نامه‌هایی که به جلال‌الدین اکبر نوشته، ۲ــ به پیران و صوفیان و علما، ۳ــ به‌پزشکان، ۴ــ به بزرگان و امیران، ۵ــ به خویشاوندان و دوستان خود. یکی از نسخه‌های خطی آن در دانشگاه عمومی پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ رقعات فیضی که شاید پاره‌هایی از لطیفهٔ فیاضی یا نامه‌هایی جداگانه از او باشد؛ ترجمهٔ اتهرون بیدنیز و ترجمهٔ بهاگوت گیتا که منسوب به وی است؛ ترجمهٔ منظوم فارسی رامایانا که باز منسوب به فیضی است. نخستین ترجمهٔ آن در روزگار اکبر در ۹۹۱ق به‌دست ملا عبدالقادر بدایونی انجام شد. بار دیگر مسیحی پانی‌پتی در روزگار جهانگیر آن را ترجمه کرد؛ کلیات فیضی در قصیده، غزل، قطعه، رباعی، مثنوی، ترکیب‌بند و مراثی که در حدود ۲۰ هزار بیت است؛ وی در چهل سالگی نه هزار بیت از غزل‌های خود را با نام طباشیرالصبح ترتیب داد که باید همان دیوان او باشد؛ تذکرةالشعراکه به پایان نرسید؛ رسالهٔ اکبر که رساله‌ای بی‌نقطه به‌نام پادشاه است؛ گلدستهٔ نظم و نثر که انتخابی از نثر و نظم شعرای متقدم است و فیضی آن‌ها را فراهم آورده و ابوالفضل دیباچه‌ای بر آن افزوده است؛ ترجمهٔ شریق‌المعرفت با خلاصهٔ فلسفهٔ بوگ رسشته از سنسکریت به‌فارسی؛ رتن و پدم که به‌گفتهٔ بشیر حسین به فیضی منسوب است، اما باید اشتباه باشد؛ وصف کشمیر؛ دیوان فیضی که برادرش ابوالفضل آن‌را در ۱۰۰۶ق گردآورد و چندین‌بار به‌چاپ رسیده است. دیوان کامل او نخستین‌بار در ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه لاهور به تصحیح ای.دی.ارشد در ۱۹۶۷م به‌چاپ رسید. این اثر با مقدمهٔ حسین آهی در تهران نیز به‌چاپ رسید (۱۳۶۲ش).

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۳۵۴؛ آیین اکبری، ۲۳۵-۲۴۲؛ اکبرنامه، ۲/۲۳۷-۲۴۳؛ ۳/۳۶۶-۳۶۸، ۴۵۲-۴۵۳، ۴۶۱-۴۷۴؛ برگزیده‌ای از پارسی‌سرایان کشمیر، ۱۸۴-۱۹۵؛ بهارستان سخن، ۴۲۹-۴۳۴؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۶۵-۷۳؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۳۴-۳۵؛ پاکستانی ادب، ۳۱۱-۳۱۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۸۳۸-۸۵۷؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۵۶، ۱۷۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۴۹، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸؛ تاریخ ادبیات ایران، ریپکا، ۴۷۴؛ تاریخ ادبیات فارسی، براون، ۴/۱۷۳، ۲۲۴-۲۲۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۱۳۷-۱۴۰، ۲۴۱-۲۴۳، ۵۸۵، ۵۸۷، ۸۶۲-۸۶۶؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۸۱-۸۴؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۱۲-۲۱۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱/۳۶۳-۳۶۴؛ تذکرةالخوانین، ۱/۶۴-۶۷؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۴۹-۲۵۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۸۳-۲۸۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳/۱۰۹۸-۱۲۲۲، ۱۵۵۵-۱۵۷۷؛ تذکرهٔ علمای هند، ۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۲۷۷-۲۷۸؛ دربار ملی، ۱۷۵-۱۸۱؛ دیوان فیضی، با تصحیح ای.دی.ارشد، با مقدمهٔ حسین آهی؛ الذریعه، ۲/۲۴۰؛ ۹/۸۵۵؛ ۱۸/۳۹۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۱۰۹؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۱۲۱؛ ریحانةالادب، ۴/۳۷۹-۳۸۳؛ سرو آزاد، ۱۵-۲۱؛ شعرالعجم، ۳/۲۶-۶۵؛ شمع انجمن، ۳۶۱-۳۶۴؛ شهرآشوب در شعر فارسی، ۴۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۴۱؛ ۲۴۲، شمارهٔ ۲۰۱؛ طوطیان هند، ۴۷-۶۱؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۲۹۸، ۴۳۶-۴۵۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۲۳۵۵؛ ۴/۴۴۱۳-۴۴۱۴، ۴۷۱۵، ۵۳۰۱-۵۳۰۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۲۱۴-۲۱۵؛ ۴/۲۱۶۰؛ ۵/۴۴-۴۶؛ ۷/۷۲۹-۷۳۷؛ ۸/۱۵۴۰؛ کلیات فیضی، مرتبهٔ ای.دی.ارشد، با نظر سید وزیرالحسن عابدی؛ گزیدهٔ اشعار سبک هندی، ۶۱-۷۹؛ مآثرالامرا، ۲/۵۸۷-۵۹۴؛ مجمع‌الخواص، ۵۲-۵۳؛ مجمع‌الفصحا، ۲/۲۶-۲۷؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۲/۴۶-۴۷؛ مخزن‌الغرائب، ۴/۱۰۹۷-۱۱۱۰؛ مرآت‌الخیال، ۷۹-۸۱؛ منتخب‌التواریخ، ۲/۴۰۵؛ ۳/۲۹۹-۳۱۰؛ مؤلفین کتب چاپ فارسی و عربی، ۱/۲۱۹-۲۲۱؛ میخانه، ۲۴۷-۲۵۷؛ نتایج‌الافکار، ۵۳۳-۵۳۷؛ نشتر عشق، ۳/۱۱۶۵-۱۱۷۲؛ هفت آسمان، ۱۱۵-۱۱۶؛ هفت اقلیم، ۱/۳۷۴؛ همیشه بهار، ۱۸۵-۱۸۷؛ نشر دانش، سال چهارم، شمارهٔ ۲، ص۷۵؛ ادیب برومند، «فیضی دکنی»، وحید، سال دوم، شمارهٔ ۹، شهریور ۱۳۴۴ش، صص۱۲-۱۳؛ حسنین کاظمی، «پنج شعلهٔ جاوید»، هلال، جلد دهم، شمارهٔ ۳، صص۳۶-۴۰؛ غلام‌سرور، «شعرای شبه‌قاره و ناقدین ایرانی»، همان‌جا، جلد دوازدهم، شمارهٔ ۴، صص۴۲-۴۳؛

Dictionary of Indo-Persian literature, 162-164;
Encyclopaedia of Islam, 2/870-872.

حجتی

فیض سرهندی، شیخ اله‌داد ← مدارالافاضل

فیل‌نامه ← رهی

ق

قائم چاندپوری، شیخ قیام‌الدین محمد ← قایم چاندپوری

سپاهی

قابل بلگرامی (qā.bel-e.bel.ge.rā.mi)، سید عبدالله، ــ بلگرام ۱۱۳۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در بلگرام زاده شد. در اقسام سخن، فنون عربی، فارسی و هندی و نوشتن خطوط هفتگانه و تراشیدن گل‌های کاغذی و کاربرد اسلحه، مهارت فراوان داشت. وی خوش‌نویسی برجسته بود و به او هفت قلم می‌گفتند. بیشتر عمر خود را با نواب مبارزالملک سربلندخان تونی به سر برد. قابل ملازم دادگاه نظامی بود و در ۱۱۲۴ق که نواب به حکومت گجرات احمدآباد رسید او به ریاست احمدآباد برگزیده شد. کتابخانهٔ قابل پس از مرگش به تاراج رفت و دیوان شعرش نیز در آن میانه گم شد. نمونه‌ای از اشعار او است: «مگر به سرمه اثر کرد ضعف طالع من ــ که بی عصا نتواند به‌چشم یار رسید.»

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۴۹-۱۵۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۲۷؛ سرو آزاد، ۳۴۰-۳۴۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۹۶؛ سفینهٔ هندی، ۱۷۱؛ شمع انجمن، ۳۹۴-۳۹۵؛ صحف ابراهیم، ۱۲۰؛ نتایج‌الافکار، ۵۷۱-۵۷۲؛ نشتر عشق، ۱۲۴۹/۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 481.

قابل‌خان (qā.bel.xān)، منشی‌الممالک شیخ ابوالفتح پسر عبدالجمیل تتوی، ــ ۱۰۷۲ / ۱۰۷۳ق، دبیر فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم تته (سند) بود و در ۱۰۵۸ق که شاهزاده اورنگ‌زیب به حکومت مولتان منصوب شد، به دستگاه او راه یافت و در شمار منشیان معتمد او در آمد. ظاهراً از آن پس در خدمت اورنگ‌زیب به سر می‌برد و از سوی وی، چه در دورهٔ شاهزادگی و چه در دورهٔ شاهی، به‌پدرش شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق)، امرا و مشایخ، و شاهزادگان نامه می‌نوشت. در سال یکم پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) خطاب قابل‌خان و چهار هزار روپیه پاداش یافت. در سال دوم پادشاهی او (۱۰۷۰ق) از مقامش کناره گرفت و از آن پس با مستمری سالیانهٔ پنج‌هزار روپیه در لاهور به سر می‌برد تا این‌که در سال پنجم پادشاهی اورنگ‌زیب درگذشت. در ۱۱۱۵ق شیخ محمدصادق مطلبی انبالوی (ــ ۱۱۲۹ق) مسودات نامه‌هایی را که قابل‌خان از زبان اورنگ‌زیب نوشته بود و نیز نامه‌های خود قابل‌خان به اورنگ‌زیب و برخی امرا را گردآورد و با افزودن گزارشی دربارهٔ جنگ‌های پسران شاه‌جهان بر سر جانشینی او و نیز برخی

نامه‌ها که خود (یعنی شیخ محمدصادق) از زبان شاهزاده محمداکبر (ــ ۱۱۱۵ق) پسر چهارم اورنگ‌زیب نوشته بود، آداب عالمگیری را تألیف کرد که از معتبرترین و موثق‌ترین مجموعهٔ مکاتبات رسمی اورنگ‌زیب است و از منابع مهم دورهٔ شاهزادگی و اوایل پادشاهی او به‌شمار می‌آید. این اثر تصویری روشن و گویا از یک دورهٔ ناآرام و پرکشاکش زندگی اورنگ‌زیب به‌دست می‌دهد و درواقع رویدادهای این دوره را به زبان خود او نقل می‌کند. آداب عالمگیری در ۱۹۷۱م در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: آداب عالمگیری؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۸۳۵/۳-۸۳۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۳۱/۲؛ تحفة‌الکرام، ۴۱۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۳/۵؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۶۶/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۸۳/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۱۲؛ گلزار جاویدان، ۴۴/۱؛ مرآة‌العالم، ۷۶، ۱۶۳، ۲۷۶، ۴۵۲؛ مقالات‌الشعرا، ۴۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۵/۶-۱۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/399-400; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 3/864; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 481.

برزگر

قابل کشمیری (qā.bel-e.kaš.mi.ri)، محمدپناه، ــ ۱۱۷۰ق / ۱۷۵۶م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از کشمیر به دهلی کوچید و در شاعری از شاگردان میرزا عبدالقادر بیدل بود. قابل به تصوف گرایش داشت و در شاه‌جهان‌آباد به درویشی روزگار می‌گذراند. پس از چندی به همراه همت دلیرخان به لاهور سفر کرد و در آن‌جا به عبدالحکیم حاکم مؤلف تذکرهٔ مردم دیده، دیدار کرده و حاکم از او در تذکرهٔ خود یاد کرده است. گویند وی دیوانی نزدیک به شصت‌هزار بیت در جواب دیوان حافظ شیرازی سروده و افزون بر آن مثنوی و غزلیات داشته است، اما امروز تنها ابیاتی از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۲/۴؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۲۷؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۰۴؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۷۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۹۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۲۲۲/۳-۱۲۲۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۷۶؛ سفینهٔ هندی، ۱۷۰؛ شمع انجمن، ۳۸۶؛ صحف ابراهیم، ۱۲۰؛ مخزن‌الغرائب، ۵۶۴/۴؛ مردم‌دیده، ۱۸۱-۱۸۲؛ منتخب‌الاشعار، ۹۰؛ نتایج‌الافکار، ۵۷۲؛ نشتر عشق، ۱۲۴۷/۴-۱۲۴۸؛ همیشه‌بهار، ۲۰۳؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 481.

فتح‌نیا طبری

قابلی گیلانی، میرقابل ← قایلی گیلانی

قادرخان بیدری (qā.der.xān-e.bi.da.ri)، محمدقادرخان، متخلص به منشی، فرزند سعادت‌خان فرزند شجاعت فرزند مراد، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر و وقایع‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. نیاکان وی از برهانپور به محمدآباد / بیدر در دکن کوچیدند. قادرخان در بیدر به‌دنیا آمد و پرورش یافت و در حیدرآباد در حمایت یکی از امرای آن شهر به نام شرف‌الدین رستم‌جنگ می‌زیست. بیشتر عمرش به مطالعه و نگارش کتاب‌های تاریخی گذشت، ولی در شناخت فرق، به‌ویژه فرق اسلامی و هندویی، نیز دست داشت و از دیدگاه اهل سنت به بررسی فرق می‌پرداخت. از آثارش: ۱ــ تواریخ قطب‌شاهیه / تواریخ قادریه / تاریخ قطب‌شاهی (نسخه‌های کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن به‌شماره‌های ۴۰۹ و ۶۷۹ تاریخ) در تاریخ پادشاهان دکن در دو بخش: یک) راجگان هندوی دکن، دو) پادشاهان مسلمان دکن از ۷۰۲ تا ۱۱۹۸ق. به‌گفتهٔ مؤلف در دیباچهٔ بخش دوم، وی از ۱۲۲۲ق به تألیف اثری بزرگ و گسترده در تاریخ عمومی دکن (جنوب هند) آغاز کرد و آن‌را پس از سی سال به انجام رساند و تواریخ قادری نامید. از این رو، گویا تواریخ قطب‌شاهیه، گزیده‌ای از آن تواریخ قادری است، گر چه وی تاریخ تألیف تواریخ قطب‌شاهیه را جایی ۱۲۳۱ق و در جایی دیگر ۱۲۴۸ق یاد کرده است. از سویی در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۱۱۳ تاریخ (۱۱۴ فهرست) از کتاب ناتمام او به نام تاریخ دکن نگه‌داری می‌شود که در تاریخ دکن از راجه پرتاب رودرا (ــ ۶۱۵ق / ۱۲۸۶م) تا زمان ناصرالدوله آصف‌جاه چهارم در ۱۲۶۶ق / ۱۸۵۰م است. بنابراین، وی مدتی دراز (بیش از چهل سال) به تألیف تاریخ عمومی دکن به‌نام تواریخ قادری یا قادرخانی سرگرم بوده و دیگر کتاب‌های او در این زمینه احتمالاً گزیده‌ها یا بخش‌هایی از آن است؛ ۲ــ تواریخ فرخنده / تاریخ فرخنده، (نسخه‌های کتابخانهٔ آصفیه به‌شمارهٔ ۲۴۶ تاریخ و کتابخانهٔ سالارجنگ به‌شمارهٔ ۱۷۲/۱ تاریخ "۴۰۹ فهرست")، در تاریخ حیدرآباد دکن و ساختمان‌های آن در دو بخش: یک)

تاریخ قطب‌شاهیان، دو) تاریخ نظام‌های دکن از نظام یکم آصف‌جاه (۱۱۳۲ - ۱۱۶۱ق) تا نظام هفتم ناصرالدوله میرفرخنده علی‌خان (۱۲۴۴ ــ ۱۲۷۳ق). وی این کتاب را در ۱۲۴۰ق نوشته، ولی رشتهٔ رویدادهای آن را تا ۱۲۴۴ق که سال جلوس ناصرالدوله است ادامه داده است؛ ۳ــ تاریخ آصف‌جاهی (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه به‌شمارهٔ ۱۶۴۹ تاریخ) در تاریخ آصف‌جاهیان از آغاز تا جلوس سکندرجاه (۱۲۱۷ق)؛ ۴ــ سیرالهند و گلگشت دکن (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه به‌شمارهٔ ۲۸۶ تاریخ) که در ۱۲۴۷ق نوشته شده و در دو دفتر است: یک) به‌نام سیرالهند دربارهٔ صوبه‌های دکن و ۲) به‌نام گلگشت دکن در سرگذشت فرمانروایان دکن؛ ۵ــ شرف‌المذاهب / شمس‌المذاهب (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه) که در ۱۲۵۱ق نوشته شده است؛ ۶ــ توزک بهارستان در تاریخ عمومی حیدرآباد دکن که در ۱۲۳۹ق به‌نام مهاراجه چندولعل نخست‌وزیر دولت نظام‌های دکن نوشته شده است.

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۵۵/۱۰ـ۵۵۸؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۱۷۸/۱ـ۱۸۰، ۱۹۰، ۲۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۹۵/۶، ۴۶۰۲، ۴۶۱۲، ۴۶۱۴، ۴۶۱۵، ۴۶۶۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۰۰، ۷۱۱، ۷۲۱ـ۷۲۲؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1037; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 1/472-478; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 406-408; *Mughals in India*, 393.

برزگر

قادر مشهدی (qā.der-e.maš.ha.di)، وزیرخان فرزند محمدطاهر، ــ اکبرآباد ۱۱۳۵ق، شاعر ایرانی. نسبش به شمس‌الدین محمد جوینی، معروف به صاحبدیوان (ــ ۶۸۳ق)، وزیر بنام روزگار مغولان، می‌رسد. مؤلف صبح گلشن می‌نویسد قادر «در حضور عالمگیر پادشاه (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۹ق) و بهادرشاه (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) تا عهد فرخ سیری (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) به عزت و حرمت به سر برد. بعد از آن به اختیار ترک و تجرید در اکبرآباد به باغ والد خود به انزوا سرفرود آورد» و همان‌جا نیز درگذشت. «بشهید کربلا محشور باد»، مادهٔ تاریخ مرگ وی است. از سروده‌های قادر، ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است: «دل را چه دهی بیهده قادر به نکویان ــ زین چشم‌سیاهان نبود چشم وفایی.»

منابع: ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۱۱/۲؛ صبح گلشن، ۳۲۵؛ صحف ابراهیم، ۱۱۹؛ مخزن‌الغرائب، ۵۶۱/۴؛ مطلع‌الشمس، ۱ و ۷۲۸/۲؛ نشتر عشق، ۱۲۵۰/۴ـ۱۲۵۱.

جهان‌تاب

قادری (qā.de.ri)، میان‌علی محمد فرزند میان‌بهاءالدین فرزند میان‌محمدصالح، لارکانه ۱۸۵۶ ــ ۱۹۴۰م، پزشک، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای او محمد صالح از صوفیان نامدار لارکانه بود و خاکجایش در آن شهر هنوز هم زیارتگاه مردم است. قادری زبان و ادبیات فارسی را نزد استادان معروف زادگاه خود، به‌ویژه در محضر عمویش غلام‌محمد، متخلص به گدا، که به‌فارسی و سندی شعر می‌سرود، فراگرفت و نخستین غزل فارسی خود را نیز به تشویق عمویش گفت. در پزشکی نیز مهارت یافت و با طبابت روزگار می‌گذراند. سفرهایی هم به حجاز و عراق و ایران کرد. به‌زیارت جاهای مقدس رفت و حج گزارد. بیشتر به سندی شعر می‌سرود، اما در سرودن اشعار فارسی هم مهارت و استادی داشت. اشعارش را روان و ساده و پر از حقایق عرفانی و دقایق حکمی گفته‌اند. از آثارش: ۱ــ گلدستهٔ نعت قادری که مجموعهٔ اشعار نعتیهٔ وی است و در ۱۹۳۵م به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ دیوان قادری که مجموعهٔ اشعار سندی و فارسی او است و در ۱۹۴۰م به کوشش غلام‌عباس فرزند میان‌دوست محمد قادری به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۴۱/۵ـ۴۴۲؛ فارسی‌گویان پاکستانی، ۲۰۵ـ۲۰۶.

برزگر

قادری بدایونی، عبدالقادر ← بدایونی

قادری پانی‌پتی (qā.de.ri-ye.pā.ni.pa.ti)، مولانا قادری فرزند قاضی عبدالحمید پانی‌پتی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم پانی‌پت دهلی بود و در خانواده‌ای از بزرگان و فرهیختگان آن سامان برآمد. نهاوندی در مآثر رحیمی می‌گوید: «همیشه در سلسلهٔ

ایشان علما و مشایخ و فضلا بوده‌اند. شیخ‌الشیوخ شیخ امان‌الله که از اجداد اوست کمال فضیلت و حالت و فقر و مسکنت و درویشی داشته، شرحی بر لوایح نوشته‌اند که در میانهٔ فضلا و متصوفه مشهور و معتبر است و اکثر مردم آن دیار مرید و معتقد وی بوده‌اند.» پدرش نیز از قاضیان و عالمان بنام پانی‌پت بود. قادری نیز به روزگار خود سخنوری بنام بود. او مدت‌ها در ملازمت خان‌اعظم (ح۹۵۷ ــ ۱۰۳۳ق) و فرزندان وی بود. در ۱۰۲۴ق از زادگاهش به برهانپور رفت و به ملازمان دربار عبدالرحیم‌خان خانان (ــ ۱۰۳۶ق) پیوست. قادری قصایدی چند در ستایش وی سرود و عبدالرحیم نیز او را بسیار می‌نواخت و بدو صلهٔ فراوان می‌داد. نهاوندی همچنین می‌گوید: «مولانا قادری از جملهٔ شعرای برجستهٔ این زمان هندوستان است و تتبع دواوین قدما نموده، در سخن‌شناسی و نکته‌سنجی مهارتی تمام دارد و بر دقایق اشعار مشکلهٔ ایشان اطلاع تمام به هم رسانیده و به روش ایشان حرف می‌زند و منکر طرز متأخرین است. طبعی عالی و سلیقهٔ متعالی دارد و میانهٔ موزونان این زمان از مشاهیر است.» از سروده‌های قادری، ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «جهان چیست ماتم‌سرایی درو ــ نشسته دو سه ماتمی، روبه‌رو / جگرپاره‌ای چند بر خوان او ــ جگر خواره‌ای چند مهمان او.»

منابع: ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۱۲/۲؛ شمع انجمن، ۳۳۸۸؛ مآثر رحیمی، ۱۰۹۵/۳-۱۱۱۱؛ مخزن‌الغرائب، ۵۳۱/۴-۵۳۲؛ هفت اقلیم، ۳۸۳/۱.

جهان‌تاب

قادری گورکانی، محمد ← داراشکوه

قــادری گــیلانی اوچــی (qā.de.ri-ye.gi.lā.ni-ye.u.či)، سـید محمدغوث بن سید شمس‌الدین گیلانی بغدادی حلبی بن سید شاه میر بن سید ابوالحسن علی بن سید ابوعلی بن سید مسعود بن سید ابوالعباس احمد بن سید صفی‌الدین، مشهور به سید صوفی، بن سید سیف‌الدین عبدالوهاب بن شیخ عبدالقادر گیلانی، ــ ۹۲۳ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان غوث اعظم عبدالقادر گیلانی (ــ ۵۶۱ق) بود و نیاکانش در بغداد می‌زیستند. یکی از نیاکانش به‌نام سید ابوالعباس احمد، هنگامی که هلاگوخان (ــ ۶۶۹ق) بغداد را محاصره کرد و سپس بگشود و به کشتار مردم و غارت شهر دست زد، از آن شهر بیرون آمد و به آسیای صغیر و از آن‌جا به شام رفت و در حلب نشیمن گزید. قادری در حلب به‌دنیا آمد و در جوانی به گشت و گذار پرداخت و حج گزارد و به سند و خراسان و ترکستان و عراق عرب و عجم سفر کرد. مدتی در لاهور و چندی در ناگور رحل اقامت افکند و به حلب بازگشت. پس از مرگ پدرش، بار دیگر حلب را ترک گفت و با خانواده و بسیاری از مریدانش رهسپار مولتان شد و در اوچ نشیمن گزید (۸۸۷ق) و به ترویج طریقهٔ قادریه و ارشاد مردم پرداخت و در تصوف چندان آوازه یافت که گویند فرمانروایانی همچون سلطان حسین بایقرا (۸۷۳- ۹۱۱ق) و اسکندر لودی (۸۹۴ ــ ۹۲۳ق) بدو ارادت داشتند. شعر هم می‌سرود و قادری تخلص می‌کرد و اکثر مناقب غوث اعظم را به‌نظم درآورد. خلیفه و جانشین وی در سلسلهٔ قادریان اوچ پسر بزرگش شیخ عبدالقادر، معروف به عبدالقادر ثانی (۸۶۲ ــ ۹۴۰ق)، بود. ملفوظات سید محمد غوث را ابواسحاق جمال‌الدین احمد بن سید شرف‌الدین قادری در کتاب مکالمات غوثیه گردآورده است. نسخه‌ای از دیوان قادری نیز در کتابخانهٔ نوشاهیه در ساهنپال گجرات پاکستان نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۳۸/۱-۲۳۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۸/۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۹۰؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۱۲۱-۱۱۲۲؛ خزینة‌الاصفیا، ۱۱۵/۱-۱۱۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۷۷/۳؛ ۶۴۴/۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۸۵؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 483; *A History of Sufism in India*, 2/57-58.

برزگر

قادر لاهوری، محمد ← داراشکوه

قادری، محمدبن شاهجهان ← داراشکوه

قادیانی، صدرالدین غلام‌احمد فرزند غلام مرتضی ← غلام‌احمد قادیانی

قاسم (qā.sem)، حکیم ابوالقاسم میرقدرت‌الله قادری، متخلص به قاسم، ــ ۱۲۴۶ق، طبیب، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه

قاره. نیاکانش از مردم گجرات پنجاب بودند. اغلب بزرگان خاندان قاسم به درس و تدریس و ارشاد روزگار سپری کرده بودند. دربار شاهی به بزرگان خاندان وی لقب خان داده بود. در تذکره‌ها آمده است که سلسلهٔ نسب وی به امام رضا (ع) می‌رسد. قاسم در هشت‌سالگی پدرش را از دست داد و در یازده‌سالگی برای تحصیل علم به مدرسهٔ مولانا فخرالدین رفت. وی در شاعری شاگرد هدایت‌الله‌خان و در طب شاگرد حکیم محمدشریف‌خان بود. او هزینهٔ زندگی خود را با درمان بیماران تأمین می‌کرد. به عبدالقادر گیلانی ارادت فراوان می‌ورزید. از شاگردان او میرفریدالدین آفاق، احسن‌الله‌خان بیان، حافظ محمدحفیظ، غلام‌محمد راقم، مظهرعلی‌خان شفیق، نیاز احمد نیاز و فیض‌علی سرور می‌توان یاد کرد. یکی از فرزندان قاسم که خود نام برده، عزت‌الله عشق بوده که افزون بر این که حافظ و قاری قرآن بود در فن طبابت نیز صاحب کمال بود. از آثارش: دیوان اشعار در هفت‌هزار بیت؛ معراج‌نامه که مجموعهٔ شعر است؛ کرامات پیران پیر که مثنوی بر وزن شاهنامهٔ فردوسی در شرح احوال و کرامات شیخ عبدالقادر گیلانی در ۵۲۰۰ بیت است و در ۱۲۱۷ق سروده شده؛ تذکرهٔ مجموعهٔ نغز به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار شش‌صد و نود و شش شاعر اردوسرای روزگار محمدشاه (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) تا شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) که تألیف آن در ۱۲۲۱ق به‌پایان رسیده است. این تذکره در ۱۳۵۲ق به کوشش حافظ محمود شیرانی در دانشگاه پنجاب لاهور به چاپ رسید؛ فصول‌الاعراض که ترجمهٔ حدودالامراض است و در ۱۲۰۲ق به‌انجام رسیده است؛ سرالشهادتین که ترجمهٔ فارسی اثری به همین نام از شاه‌عبدالعزیز دهلوی (ــ ۱۲۳۹ق) در شهادت امام حسن (ع) و امام حسین(ع) است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۳۶-۲۴۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۱/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۰؛ ریحانة‌الادب، ۳۹۹/۳؛ سخن شعرا، ۳۷۹؛ شعرای اردو کی تذکری، ۶۴۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۵۷/۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۰۵/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۶۱/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۷۸/۳؛ گلشن همیشه‌بهار، ۲۵۶؛ مجموعهٔ نغز، پیشگفتار؛ مرآت‌العلوم، ۴۳/۲؛ *Dictionary of Indo-persian Literature*, 486; *Mughals in India*, 396.

ناطق‌شریف

قاسم ارسلان ← ارسلان مشهدی

قاسم تبریزی (qā.sem-e.tab.ri.zi)، قاسم‌خان فرزند میرزا شریف، متخلص به خازن، ز ۱۰۸۳ق، شاعر ایرانی. از مردم تبریز بود، اما سال‌ها در عباس‌آباد اصفهان روزگار به سر برد. مؤلف تذکرهٔ نصرآبادی می‌گوید «قاسم‌خان ولد شریفای خازن که از نجبای تبریزند، مشهور است که جد اعلای ایشان خازن‌شاه تهماسب [یکم صفوی (۹۳۰ــ۹۴۸ق)] بوده. مجملاً قاسم‌خان جوان آدمی سیرت به مشربی بوده، در اوان شباب به هند رفته، الحال در آن‌جا است.» از سروده‌های قاسم‌خان ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «شمع شبستان کلبه‌ای که تو باشی ــ خانهٔ همسایه هم چراغ نخواهد / نباشد.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۲۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۷۴/۱؛ دانشمندان آذربایجان، ۴۴۱؛ شام غریبان، ۲۱۶؛ کاروان هند، ۱۰۷۶/۲؛ منتخب‌الاشعار، ۹۰؛ منتخب‌اللطایف، ۳۲۹.

نوش‌آبادی

قاسم جوینی (qā.sem.jo.vey.ni)، قاسم‌خان پسر میرمراد، ــ ۱۰۴۲ق، دولتمرد و شاعر ایرانی‌تبار شبه قاره. پدرش میر مراد از مردم جوین در خراسان بود. اما به هند کوچید و چون ظاهراً در آغاز، مدتی در دکن به سر برده بود به میرمراد دکنی آوازه یافته است. میر مراد از منصب‌داران جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) بود و در ۱۰۱۰ق در سمت بخشیگری سپاه پنجاب در لاهور درگذشت. میرقاسم شوهر منیجه‌بیگم خواهر نورجهان‌بیگم همسر جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) بوده و از این‌رو به قاسم منیجه نیز آوازه داشته است. ظاهراً در ۱۰۲۴ق حاکم بنگال بوده، چه جهانگیر در خاطرات خود در ضمن بیان رویدادهای سال نوزدهم جلوس (از بیستم صفر ۱۰۲۴ق) می‌گوید که «در پانزدهم ماه دی منصب قاسم‌خان صاحب صوبهٔ بنگاله هزاری ذات و سوار افزوده شد که چهارهزاری ذات و سوار بوده باشد.» تقی اوحدی نیز در تذکرهٔ عرفات‌العاشقین (تألیف در ۱۰۲۲ ــ ۱۰۲۴ق) می‌نویسد که «زبدة‌الانام، عالی‌مرتبه‌ای از نقد بزرگی غنی، میرزا قاسم بن میرزا مراد دکنی، از اهل این عصر است، درین ازمنه به آگره از بنگاله آمده بود، اما به صحبت وی نرسیده‌ام. باز به بنگاله

مراجعت کرد. به‌غایت خوش‌طبیعت، باهمت، نازک‌اداست.» البته این احتمال هم وجود دارد که در ۱۰۲۴ق صوبه‌دار بنگاله قاسم‌خان دیگری بوده و میرزا قاسم بن میرزا مراد دکنی به شغل دیگری در آن‌جا به سر می‌برده است، به‌ویژه آن‌که جهانگیر در ضمن بیان رویدادهای سال سیزدهم جلوس خود (از ۲۳ ربیع‌الاول ۱۰۲۷ق) می‌نویسد که «چون صوبهٔ پنجاب به حفظ و حراست اعتمادالدوله [غیاث‌بیگ تهرانی پدر نورجهان] مقرر است حسب‌الالتماس او میرقاسم بخشی احدیان را که نسبت سلسلهٔ ایشان دارد به حکومت صوبهٔ مذکور سرافراز نمودم و منصب هزاری ذات و چهارصد سوار و خطاب قاسم‌خانی مرحمت شد.» پس از آن می‌افزاید که «قاسم‌خان را که از حکومت ملک بنگاله معزول ساخته و به درگاه طلب داشته شده بود به دولت زمین‌بوس مستعد گشته، هزار مهر نذر معروض داشت.» (۱۰۲۷ق) با توجه به این مطالب، و با در نظر داشتن این‌که در دورهٔ جهانگیر چند تن خطاب قاسم‌خان داشته‌اند، باید دید که قاسم‌خان حاکم بنگاله (دست‌کم از ۱۰۲۴ تا ۱۰۲۷ق) که قبل از ۱۰۲۷ق خطاب خانی داشت با قاسم‌خان، خویشاوند اعتمادالدوله که در ۱۰۲۷ق خطاب خانی یافت، چنان که می‌نماید دو تن هستند یا به‌واقع یکی. به هر تقدیر، به گفتهٔ جهانگیر، قاسم‌خان حاکم لاهور (صوبهٔ پنجاب) دست‌کم تا ۱۰۳۱ق بوده و در حدود همین‌زمان منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصدسوار داشته است. جهانگیر در ۱۰۳۲ق قاسم‌خان(؟) را منصب چهارهزاری ذات و دوهزار سوار داد. آزاد بلگرامی در سرو آزاد می‌گوید که قاسم‌خان جوینی «در اواخر عهد جهانگیری به حکومت صوبهٔ اکبرآباد و حراست قلعهٔ آن» می‌پرداخت. قاسم‌خان جوینی در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) به‌حکومت بنگاله منصوب شد و منصب «پنج‌هزاری ذات و سوار از آن‌جمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه» یافت. وی سرانجام سه روز پس از راندن فرنگیان از بندر هوگلی، از بنادر مهم بنگاله، و فتح آن بندر درگذشت. قاسم‌خان را تذکره‌نویسان، به داشتن صفات نیک و سخاوتمندی و نشست و خاست پیوسته با ارباب دانش و ادب ستوده‌اند و وی را شاعری شیرین کلام گفته‌اند که «نظم دلپذیرش گلدستهٔ گلشن فصاحتست و نثر بی‌نظیرش سلک جواهر معدن بلاغت.» از اشعارش: «از طرهٔ او بوی جنون می‌آید ــ دیوانه ز زنجیر برون می‌آید / ای باد صبا به زلف سودایی او ــ انگشت منه، که بوی خون می‌آید.» دیوان وی به اهتمام دکتر محمد شمعون اسرائیلی و تکملهٔ آن به‌کوشش دکتر ضیاءالدین دیسایی، در مجلهٔ علوم اسلامیه (ژوئن ۱۹۶۲م، صص ۱۰۰ــ۱۴۶ و دسامبر ۱۹۶۳م، صص ۱۱۴ــ۱۴۲) به‌چاپ رسیده است.

منابع: بهارستان سخن، ۴۶۳-۴۷۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۶۰۴/۲-۶۰۵؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۷۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۹۱؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۶۳-۶۴؛ جهانگیرنامه، ۱۷۴، ۲۵۵، ۲۸۴، ۳۲۴، ۳۶۱، ۳۶۸؛ ۳۹۱، ۴۲۷؛ ذخیرة‌الخوانین، ۲۵۲/۲؛ الذریعه، ۸۶۲/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۱۳/۲؛ سرو آزاد، ۴۸-۴۹؛ شام غریبان، ۲۱۵-۲۱۶؛ شمع انجمن، ۳۸۲؛ عمل صالح، ۲۶۶/۱، ۵۰۷؛ کاروان هند، ۱۰۷۶-۱۰۸۱؛ کلمات‌الشعرا، ۹۳-۹۴؛ مآثرالامرا، ۷۸/۳-۸۲؛ مجالس‌النفایس، ۱۷۵؛ مرآة‌الخیال، ۸۲-۸۳؛ مرآة‌العالم، ۶۴۷/۲-۶۴۸؛ منتخب‌اللطایف، ۳۲۹؛ نتایج‌الافکار، ۵۶۰-۵۶۲؛ نشتر عشق، ۱۲۱۸/۴-۱۲۱۹؛ نگاهی به ادب فارسی در هند، ۴۰۵-۴۰۶؛ همیشه بهار، ۲۰۴؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 489; *Mughals in India*, 396.

برزگر

قاسم رازی (qā.sem-e.rā.zi)، میرمحمدقاسم، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم ری بود و در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به هند رفت و چندی در خدمت میرزا قوام‌الدین جعفر آصف‌خان قزوینی (ــ ۱۰۲۱ق)، به‌سر برد. وی ظاهراً هنگامی که امین احمد رازی تذکرهٔ هفت‌اقلیم را می‌نوشت (۹۹۶ ــ ۱۰۰۲ق) زنده بود. بعید نیست او همان ملامحمد قاسم واعظ رازی مؤلف طرب‌القلوب یا مختارنامه باشد. طرب‌القلوب کتابی است در داستان مختار پسر ابوعبید ثقفی و کین‌جویی وی از خاندان بنی‌امیه، و به‌نام «قران‌السعدین سکندرجاه»(؟) نوشته شده است. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ وزیری یزد به‌شمارهٔ ۶۱۱ فهرست (۷۷۱۱) و موزهٔ ملی پاکستان در کراچی به‌شمارهٔ N.M.1958-939 نگه‌داری می‌شود.

منابع ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۵۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۵۶؛ الذریعه، ۸۶۳/۹؛ ۱۵۹/۱۵-۱۶۰؛ صبح گلشن، ۳۲۷-۳۲۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۵۷/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۰۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۳۵؛ کاروان هند، ۱۰۸۲؛ هفت اقلیم، ۵۳/۳-۵۴.

برزگر

قاسم سلیمانی قـادری (qā.sem-e.so.lay.mā.ni-e.qā.de.ri)، شیخ قاسم فرزند شیخ قدم قندهاری، کنار رود بدنی (نزدیک پیشاور پاکستان) ۹۵۶ـ چنار (در پاکستان کنونی) ۱۰۱۶ق، عارف شبه‌قاره. قرآن و علوم دینی را نزد مولانا محمد گوله‌زیی آموخت. در ۹۸۳ق از راه افغانستان، خراسان، گیلان، کردستان و شام به حج سفر کرد. در شام به طریقهٔ قادریه پیوست و به عفیف‌الدین سید حسین که از نوادگان شیخ عبدالقادر گیلانی بود دست ارادت داد. در ۹۹۰ق از راه سوریه و عراق به زادگاه خود بازگشت. آخوند درویزهٔ ننگرهاری (ـ ۱۰۴۸ق) که با صوفیان روزگار خود در ستیز بود، دربارهٔ شیخ قاسم می‌گوید: «شیخ قاسم غوری خیل در پر شور، زیر درختی سکونت آرام گرفته تا مردم بدو توجه آوردند و چون مذهب مخالف ایشان نموده، یکی از حکام اسلام شادمان‌خان نام که امیری بود از امرای مرزاحکیم‌بن همایون پادشاه قصد کشتنَ او کرده، از آن گریخته به‌جانب قندهار به در رفته، و از آن‌جا به مردم خود پیوسته، در این حدود آوازهٔ پیری در داده و مردم را شجره نوشته، می‌داد و دعوی می‌نمود که مأذون و مجاز آمدم از اولاد عبدالقادر گیلانی.» در ۱۰۰۲ق خبر کارهای شیخ به جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) که در لاهور به سر می‌برد، رسید و شیخ به امر اکبر هشت‌ماه در لاهور زندانی بود. در ۱۰۱۵ق نورالدین جهانگیر (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) شیخ را به پسر خود پرویز سپرد و پرویز وی را به دژ چنار تبعید و سپس در زندان شیر منزل دربند کرد. چون درگذشت، پیکرش را در بیرون دژ به‌خاک سپردند. شیخ هنگامی که در بند بود فرزند ارشد خود شیخ کبیر، معروف به بالاپیر، را جانشین خود کرد. نعمت‌الله هروی مؤلف تاریخ خان‌جهانی و مخزن افغانی، از شیخ با القاب تجلیلی غوث‌الزمان، فردالاوان، نایب حضرت غوث‌الثقلین فی‌الدوران یاد کرده است. غلام قدوس بخشی از کتاب اسرارالافغانیه و رسالة‌الوصال حسینی (۹۷۷ق ـ) را استخراج کرده و تذکره‌ای به‌نام شیخ قاسم سلیمانی قادری، در دوازده فصل تدوین و به شیخ اتحاف کرده است. این تذکره که به‌شمارهٔ ۵۷۷۷ در گنجینهٔ نسخ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود، به‌جهت داشتن شرح احوال شیخ، گزارش سفرهای شیخ و راه‌هایی که وی در این سفرها پیموده و نیز یاد کردن جنبش‌های صوفیگری و ضدصوفیگری در شبه قاره در روزگار شیخ قاسم، از اهمیت فراوان برخوردار است. مؤلف اسرارالافغانیه مثنوی عرفانی دیگری به‌نام تحفهٔ قاسمی به‌فارسی دارد که در بیان کرامات میرداد از مشایخ افغان در سدهٔ هفتم هجری است و به شیخ قاسم اتحاف شده است. نسخهٔ خطی تحفهٔ قاسمی به‌شمارهٔ 261 در گنجینهٔ کرزن کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال در کلکته نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ خانجهانی و مخزن افغانی، ۵۷۷-۵۷۸؛ روحانی رابطه اور روحانی قرون، ۵۷۰-۵۷۱؛ نزهة‌الخواطر، ۳۱۹/۵؛ جهانگیرنامه، ۴۵؛ غلام‌قدوس، «تذکرهٔ شیخ قاسم سلیمانی قادری»، دانش، شمارهٔ ۴۶، پاییز ۱۳۷۵ش، صص۴۴۱۳؛
Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal, 192-193; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 487.

رسولی

قـاسم طـبسی (qā.sem-e.ta.ba.si)، سدهٔ دهم هجری، شاعر و انشانگار ایرانی. وی از مردم طبس در شمال شرقی ایران بود. در روزگار جمشید قلی‌قطب‌شاه (۹۴۰ ـ ۹۵۷ق) به گلکنده رفت و از وی انعام و جاگیر یافت. پس از درگذشت جمشیدقلی، از جفا و بیداد برخی از دولتیان به‌تنگ آمده، به شاه وقت، ابراهیم‌قلی قطب‌شاه (۹۵۷ ـ ۹۸۹ق)، شکایت برد. در آغاز کار ابراهیم‌قلی از وی راضی نبود تا آنکه با فرستادن چند عریضه به خدمت شاه و شکایت از وضع نابسامان خود و التماس در توجه و اکرام شاه به وی، به‌خدمت شاه رسید و عنایت و توجه فراوان یافت. ابراهیم قطب‌شاه، در فرمان خود به قاسم که او را به خطاب چنگیزخانی و ترخانی سرافراز کرد، از او با صفات عالی‌جناب، رفیع‌الدرجات، کثیرالحسنات و بدیع‌الحیثیات یاد کرده و او را عندلیب هزاردستان و طوطی فصیح‌البیان گفته است. از این القاب و صفات معلوم می‌شود که وی مردی فاضل و ادیب و از استادان انشاپرداز فارسی بوده است. از آن پس در دربار ابراهیم‌قلی قطب‌شاه، به کتابت و منشیگری پرداخت و تا پایان عمر در آسایش و آرامش روزگار گذراند. از آثارش: انشای قاسم طبسی که در ۴۳ نامه و فرمان شخصی و رسمی است. این اثر که بیشتر دربردارندهٔ نامه‌های رسمی است که برای سلطان ابراهیم قطب‌شاهی نوشته شده یا در خطاب به او است در ۹۵۸ق به نثر متکلف پایان یافته است. آخرین تاریخی که در آن مکاتیب دیده شده مربوط به سال ۹۷۹ق است. نامه‌های رسمی نیز در خطاب

به شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰ ـ ۹۸۴ق)، علی عادل‌شاه، پادشاه بیجاپور (۹۶۵ ـ ۹۸۸ق) و نظام‌شاه، پادشاه احمدنگر، است. نامه‌های او به عادل‌شاه و نظام‌شاه از اهمیت سیاسی قابل‌توجهی برخوردار است. بزرگ‌ترین بخش مکاتبات آن کتاب، خطاب به مصطفی‌خان اردستانی، نخست‌وزیر ابراهیم قطب‌شاه و مرتضی‌خان است. یک نسخه از اجازه‌نامهٔ وی برای زیارت مکه نیز درکتاب موجود است. دو نامه و یک وکالت‌نامه از سلطان ابراهیم قطب‌شاه به نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی که نسب او با شش واسطه به شاه نعمت‌الله ولی می‌رسد، در آن دیده می‌شود و نشانگر نفوذ طریقهٔ صوفیهٔ نعمت‌اللهیه در پادشاهی قطب‌شاهی است. نثر آن ساده و روان و آمیخته به شعر و نزدیک به نثر گلستان سعدی است. نسخهٔ خطی آن که به‌شمارهٔ A,N./31 در کتابخانهٔ سالار جنگ نگه‌داری می‌شود، ناقص و نسخهٔ کامل‌تر آن متعلق به کتابخانهٔ کلکته است. به گفتهٔ مؤلف نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی وی دارای کتابی به‌نام مرغوب‌القلوب بوده که اکنون در دست نیست. صاحب تاریخ محمد قطب‌شاهی نیز این کتاب را به قاسم طبسی نسبت داده است. گویا هر دو نویسنده، قاسم طبسی را با ملاحسین* طبسی که در روزگار محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ ـ ۱۰۳۵ق)، صدرجهان و مؤلف مرغوب‌القلوب بوده، اشتباه گرفته‌اند.

منابع: شیعه در هند، ۴۷۲؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۴۸-۵۲؛ محمدتقی دانش‌پژوه، «دبیری و نویسندگی»، هنر و مردم، شمارهٔ ۱۱۱، ۱۳۵۰ش، ص۵۶.

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 3/74-75; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 489.

حجتی

قاسم‌علی‌خان آفریدی ← آفریدی

قاسم‌علی کلانوری (qā.sem.a.li-ye.ka.lā.nu.ri)، فرزند طالعمند فرزند قاضی عبدالرسول، ز۱۲۶۳ق، دبیر و ادیب فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم شهر کلانور در شمال دهلی بود و نیای او، عبدالرسول، در آن شهر منصب قضاوت داشت. قاسم‌علی در جوانی به گشت‌وگذار در شهرهای پنجاب پرداخت. بیست و پنج سال در پنجاب بزیست و سپس به بنگاله رفت، در آن‌جا رحل اقامت افکند و در خدمت حکام آن سرزمین به دبیری سرگرم شد. از آثارش: مرصع‌کار که قاسم‌علی آن‌را در ۱۲۳۴ق که از اقامتش در بنگال پانزده سال می‌گذشت، به‌خواهش برخی از دوستان نوشته است. این کتاب در دو باب تدوین یافته است: یک) نامه‌های اهل هنر، از خاص و عام، از نامه‌های تجارتی و رقعات و خطوط منشیان دیگر، دو) وقایع سفر، که سفرنامهٔ خود او است، و نیز رقعه‌های متفرقه. قاسم‌علی در اکثر نامه‌های این مجموعه، در مراعات لفظی کوشیده است. وجود اصطلاحات پزشکی، معماری، خیاطی، باغبانی، حلاجی، دبیری، نجوم، صحافی و جز آن‌ها نشان‌دهندهٔ آشنایی قاسم‌علی با این دانش‌ها و پیشه‌ها است (دست‌نویس گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ فهرست ۷۲۰)؛ ۲ـ وقایع سفر کوهستان (یعنی ملک‌چنبه) و لاهور (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۵۷۹۴/۲)؛ ۳ـ ساده کار در انشای ادبی که دست‌نویسی از آن به‌خط خود قاسم‌علی با تاریخ نوزدهم رجب ۱۲۶۳ق در گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب وجود دارد. قاسم‌علی در این اثر، پس از مقدمه‌ای در حمد و نعت و سبب تألیف کتاب، به شرح خواهش‌ها و تمنیات انسان پرداخته و توضیحات کوتاه خود را با آوردن داستان‌هایی، مانند داستان شاهزاده روشن‌ماه، داستان جوان افغان، داستان غداری‌موش، داستان وفا کردن آهو به شغال، قصهٔ مرد سپاهی، داستان شاهزادهٔ حسن‌اندوز، داستان در احوال مردی و زنی، داستان شاهزادهٔ عاقل، داستان شاهزادهٔ تاجدار، داستان قافلهٔ حجاز، داستان شاهزادگان و داستان پسر افغان روشن‌تر ساخته شده است، اما از آن‌جا که هدف اصلی او، پیش از آنکه عبرت‌آموزی و اندرزدهی باشد، انشاپردازی و عبارت‌آرایی است، گفته‌هایش را به عبارات مرصع و مقفع و نکته‌پردازی‌های شاعرانه آراسته و، در ضمن کلام، اشعاری از سعدی، حافظ، جامی، نظامی و سرایندگان دیگر و نیز سروده‌هایی از خود را آورده است. سروده‌های او در این اثر در قالب‌هایی گوناگون، چون غزل، قصیده، مثنوی، رباعی و قطعه است؛ ۴ـ انشای قاسمی (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۲۰۳۳) که بنابر آن‌چه دیباچه‌اش آمده، قاسم‌علی در ۱۲۴۸ق، که از لاهور می‌گذشت، به‌خواهش شاگردان، بدون فصل و بابی، چون نهر روانی آن‌را ساخت. باید دید که این اثر با مرصع‌کار یکی است یا اثری جداگانه است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۲۱/۴-۲۲۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۰۱/۵-۴۰۳؛ ۶۷/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۰۵۵/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ

گنج‌بخش، ۱۱۵۷/۳؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۵۶/۱؛ *Concise Discriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collections of the Asiatic Society of Bengal,* 474; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 487.

برزگر

قاسم مشهدی (qā.sem-e.maš.ha.di)، ملا محمدقاسم، معروف به دیوانه ـ شاه‌جهان آباد ۱۰۸۵ق، شاعر ایرانی. در اصفهان درس خواند و در شاعری شاگرد صائب تبریزی بود واز شیوۀ استاد قدیم نیز پیروی می‌کرد. قاسم که به نام خودتخلص می‌کرد مضمون‌های باریک و خیال‌های تازۀ بسیار دارد و بیانش گاه روان و فهما و گاهی نیز بسیار پیچیده و نامفهوم است. او نیز، همچون بسیاری از سرایندگان هم‌روزگارش، به هند رفت. مختصری از دیوان وی سه بار (۱۲۹۴ق، ۱۸۷۷م) در لکنو چاپ سنگی شده است. دیوان وی که از غزل و رباعی و مفردات را در بر می‌گیرد ۲۸۰۰ بیت شعر دارد و دست کم هشت نسخۀ خطی از آن در دست است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۶۷/۵-۱۱۷۰؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۰۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۱۷/۲؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۲۸؛ تذکرۀ نصرآبادی، ۳۳۳-۳۳۴؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱۱۴/۲؛ سروآزاد، ۱۲۲-۱۲۳؛ سفینۀ خوشگو، زیر«قاسم مشهدی»؛ شام غریبان، ۲۱۸-۲۱۹؛ شمع انجمن، ۳۸۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۷۹/۳-۲۴۸۰؛ فهرست نسخه‌های خطی موزۀ ملی پاکستان، ۵۲۱؛ کاروان هند، ۱۰۸۳-۱۰۸۴؛ منتخب‌اللطایف، ۳۳۱؛ نتایج‌الافکار، ۵۶۴-۵۶۶؛ نشتر عشق، ۱۲۱۹/۴-۱۲۲۲؛ نظم و نثر در زمان قطب‌شاهی، ۱۶۰-۱۶۱؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,* 2/707; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 489.

دانشنامه

قاسم منیژه ← قاسم جوینی

قاسم نانوتوی ← محمدقاسم نانوتوی

قاسم نیازی (qā.sem-e.ni.yā.zi)، فرزند سید مهربان‌علی، بهوپال هند ۱۹۳۱م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورۀ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه وکرم اوجین (در ایالت مادیاپرادش) به‌تحصیل پرداخت. در ۱۹۶۶م دانشنامۀ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در دانشگاه بهوپال به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. به‌زبان‌های اردو، هندی و انگلیسی نیز آشنایی دارد. مقاله‌های قاسم نیازی که در مجلۀ دانشکدۀ بهوپال و دیگر مجلات کشورش به‌زبان‌های فارسی و اردو چاپ شده‌اند از این‌قرارند: «امیرخسرو و خدمات علمی و هنری او»؛ «شیخ سعدی از لحاظ معلم اخلاق»؛ «داراشکوه و خدمات فرهنگی او»؛ «فرهنگ هندوستان و زبان و ادبیات فارسی»؛ «امیرخسرو و اتحاد ملی».

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۷۳/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۸۲؛ گنج شایگان، ۱۰۷.

رسولی

قاسم هالایی (qā.sem-e.hā.lā.i)، آخوند محمدقاسم فرزند آخوند محمود، ز۱۲۲۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم شهر هاله (یا هالا) کندی در سند و از خاندان معروف آخوندان ساونی بود. پدرش آخوند محمد در نصرپور مدرس بود و پس از ۱۱۷۲ق در همان‌جا درگذشت. محمدقاسم نزد پدرش درس خواند و پس از مرگ وی چندی در مدرسۀ پدر در نصرپور تدریس می‌کرد. سپس در تنده میرجام‌خان، نشیمن گزید و به تدریس سرگرم شد. نسخه‌ای از دیوان وی با تاریخ رجب ۱۲۱۲ق در کتابخانۀ تالپوران در حیدرآباد سند وجود دارد که شعری در ستایش مخدوم نوح هاله کندی (ـ ۹۹۸ق)، شعری در ستایش پسر خود میان محمد حیات، هشتاد و هفت غزل فارسی و هشت غزل اردو دارد. وی همچنین مؤلف کتابی به‌نام صرف فارسی / میزان فارسی (نسخۀ کتابخانۀ گنج‌بخش اسلام‌آباد به‌شمارۀ ۱۲۰۱۰) در تعریف اسم مصدر، فعل ماضی، فعل مضارع و حال، بنای مستقبل، بنای مخاطب و مانند آن‌ها است.

منابع: تکملۀ مقالات‌الشعراء، ۴۷۵-۴۸۰؛ حدیقةالشعرا، ۱۴۱۳/۲-۱۴۱۴؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۷۶/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزۀ ملی پاکستان کراچی، ۳۵۹.

برزگر

قاسم یاسینی (qā.sem-e.yā.si.ni)، مولانا محمدقاسم فرزند مولانا

محمد هاشم، روستای گرهی‌یاسین از نواحی شکارپور پاکستان ۱۳۰۵ / ۱۸۸۷ ـ همان‌جا ۱۳۴۹ق / ۱۹۳۱م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خانواده‌ای اهل علم برآمد. تحصیلات ابتدایی را نزد پدر فراگرفت. پس از درگذشت پدرش، از محضر درس عبدالغفور مفتون همایونی (ـ ۱۳۳۶ق / ۱۹۱۸م) بهره جست. گویند «از مولانا عبدالغفور دستار فضیلت کسب کرده و امام مسجد جامع و مصلای گرهی‌یاسین شد. فتاوی او در مکران، بلوچستان، سند و خراسان معروف و معتبر بوده است.» از پرورش‌یافتگان وی مولانا محمدابراهیم ناظم مفتی اعظم سند و بلوچستان راکه به‌فارسی شعر می‌گفت می‌توان یاد کرد. وی به تشویق مولانا سید احمد شامی (ـ ۱۳۵۲ق / ۱۹۳۳م) شاعر و عارف به سرودن شعر روی آورد. حاجی محمداسماعیل‌جان، متخلص به روشن، قطعه‌ای سروده که مادهٔ تاریخ فوت قاسم در آن آمده است. اشعاری از وی در تذکره‌ها به‌جا مانده است. از آثارش: عمدة‌الآثار فی تذکرة / تذکار اخبارالکبار در پنج باب: حالات میان محمدکامل، حالات میان جام صاحب، میان محمدحیات، میان‌محمد اکرم، حالات میان‌صاحب، حالات میان‌غلام‌حیدر؛ ۲ـ فتاوی قاسمیه در چهار جلد که جلد نخست آن چاپ شده است؛ ۳ـ مجموعهٔ قصاید و غزلیات (چاپ نشده است)؛ ۴ـ قصهٔ شهادت سیدالشهدا امام‌حسین (منظوم، چاپ نشده).

منابع: فارسی‌گویان پاکستان، ۱۴۰-۱۴۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۵۱/۱۱؛ ۶۲۴/۱۴؛ گنج شایگان، ۱۰۷-۱۰۸.

م.انوشه

قاسمی (qā.se.mi)، شریف‌حسین فرزند اخلاق‌حسین، دهلی ۱۹۴۴م ـ، ایران‌شناس هندی. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در دهلی گذراند. سپس وارد دانشگاه دهلی شد و دکترای زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در رشتهٔ باستان‌شناسی دیپلم گرفت. آنگاه به تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه دهلی پرداخت. هم‌اکنون با سمت دانشیاری سرگرم تدریس زبان فارسی است و ریاست بخش فارسی این دانشگاه نیز به عهدهٔ او است. در ۱۹۷۴ق به ایران آمد و از شیراز، اصفهان و توس دیدن کرد. در کنفرانس بین‌المللی نظامی گنجوی در تبریز، نیز شرکت کرد و مقاله‌ای دربارهٔ نسخه‌های خطی آثار نظامی که در کتابخانه‌های هند نگه‌داری می‌شود ارائه داد. وی، علاوه بر زبان فارسی، به‌زبان‌های اردو، هندی و انگلیسی نیز آشنا است. از آثارش: تصحیح اشارات بینش به‌فارسی (دهلی، ۱۹۷۳م)؛ بررسی از شعر جدید فارسی به‌اردو (دهلی، ۱۹۷۵م)؛ ترجمه و حاشیه بر تاریخ نثر فارسی از ذبیح‌الله صفا به اردو (دهلی، ۱۹۸۱م)؛ ترجمه و حاشیه بر فیضان حسن رسول‌نما از ملفوظات سید حسن رسول‌نما که آن‌را از فارسی به‌اردو ترجمه کرده است (کراچی، ۱۹۷۴م)؛ تصحیح و حاشیه بر سیرالمنازل به‌فارسی و اردو (دهلی، ۱۹۸۱م)؛ مقدمه و حاشیه بر مقالات سید امیرحسن عابدی به عنوان ادبیات فارسی هند، به‌اردو (دهلی، ۱۹۸۴م)؛ تصحیح و حاشیه بر تذکرهٔ ذکر جمیع اولیای دهلی که در مرکز تحقیقات فارسی، عربی، تونک به‌چاپ رسیده است (۱۹۸۷ ـ ۱۹۸۸م)؛ فهرست نسخ خطی و چاپی دیوان حافظ به‌فارسی (دهلی نو، ۱۹۸۹م)؛ تصحیح رسالهٔ خوشنویسی از مجنون چپ‌نویس (دهلی، ۱۹۸۹م)؛ واقعهٔ خرابی دهلی (دهلی، ۱۹۹۰م)؛ تدوین ادبیات معاصر دری افغانستان که مجموعهٔ نه مقاله از خودش، شاه اکبر شهرستانی، نذیر احمد، رضا مصطفوی سبزواری، شیب اعظمی و فرید بیژن است (دهلی، ۱۹۹۴م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۴۶/۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۴۰۸؛ «معرفی استادان خارجی زبان فارسی، دکتر شریف‌حسین قاسمی»، آشنا، سال چهارم، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، شمارهٔ بیست و چهارم، صص۳-۷؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۸۱/۱.

حجتی

قاسمی سندی، ابوسعید غلام‌مصطفی ← غلام مصطفی قاسمی سندی

قاضی سمرقندی، محمدفاضل‌خان بن علی بن محمد مسکینی ← جواهر العلوم همایونی

قاضی گنج آبوی (qā.zi.ganj-e.ā.boy)، نورمحمد فرزند قاضی عبدالله، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در گنج‌آبه / گنداوا زاده شد. پدرش مجاهد، شاعر و تاریخ‌نگار بود و در روزگار نصیرخان یکم (ـ ۱۲۰۸ق / ۱۷۹۴م) در کیجی (کچهی)، در جنگی که در آن کماندار بود، کشته شد. نصیرخان ارتش قلات را منظم ساخت و به نوشتهٔ هیتورام «عدهٔ لشکریان

وی تـقریباً یک لک [صـدهزار] بـود.» ایـن خـان بـزرگ در فـرمانروایـی پـنجاه‌سالهٔ خـود بـیست و پـنج بـار جـنگید. از جنگ‌های مهم وی، جنگ سوم پانی‌پت (۱۷۶۱م / ۱۱۷۵ق) و شش جنگ دیگر احمدشاه ابدالی با سیک‌های پـنجاب است. قـاضی گـنج آبـوی در جـنگ پـنجاب هـمراه نـصیرخـان بـود. نصیرخان مشوق اهل علم بود و قاضی نورمحمد در خدمت وی به سر می‌برد. نورمحمد یک مثنوی رزمی به نام تحفة‌النصیر بلوچ دارد که در آن به شرح جنگ‌ها، واقعهٔ کشته‌شدن شیر به دست خان، یاد مزارهای بزرگان هند و شرح جـنگ مـیان بـلوچ‌ها و براهویان پرداخته است. این اثر از تواریخ مهم به‌شمار می‌آید و علاقهٔ فراوان بلوچ‌ها به اسلام و شجاعت و از خودگذشتگی آنان را نشان می‌دهد. شعر این مثنوی که ۴۷۴۱ بـیت دارد سـاده و روان است. یک نسخهٔ خطی این جنگ‌نامه نزد بشیر احمد بلوچ معاون رئیس پاکستان کـویته نگـه‌داری مـی‌شود. در کـتابخانهٔ شخصی قاضی نورمحمد در گنج‌آبه، نسخه‌ای از این جنگ‌نامه به‌دست آمده و بیشتر آن از میان رفته است.

منابع: پاکستانی ادب، ۳۲۸-۳۲۹؛ تاریخ بلوچستان، ۲۷۲؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۱۴-۲۰؛ شعرای فارسی‌گوی بلوچستان، ۷-۸؛ منتخباتی از شعرای فارسی‌گوی بلوچستان، ۷-۸.

رسولی

قاضی نورالله شوشتری ← نورالله شوشتری

قاطع‌القاطع ← امین‌الدین دهلوی

قـاطع بـرهان (qā.teɛ-e.bor.hān)، کـتابی در نـقد بـرهان قـاطع محمدحسین خلف تبریزی، از اسدالله‌خان غـالب دهـلوی (ـ ۱۲۸۵ق). مؤلف هنگام شورش غدر در ۱۲۷۳ق در هندوستان، در منزل ماندگار شد و به مطالعهٔ بـرهان قـاطع پـرداخت و هـر مطلبی را که در آن ایرادی می‌یافت، بدون مراجعه به کتاب‌های لغت و صرفاً بر پایهٔ معلومات شخصی‌اش بـر حـاشیهٔ کـتاب می‌نوشت. بدین‌ترتیب، صدونوزده ایراد لغـوی بـر آن کـتاب گرفت. این نسخهٔ برهان قاطع که در حـاشیهٔ آن یـادداشت‌هـای غالب است، در کتابخانهٔ نواب لوهارو (هند) نگه‌داری می‌شود. این یادداشت‌ها در ۱۲۷۶ق تکمیل شد و در ۱۲۷۸ق به اهتمام فخرالدین در لکنو و دهلی به‌چاپ رسید. مؤلف در مـقدمهٔ آن مـی‌نویسد: «... هرگاه غـم تـنهایی رو آوردی بـرهان قـاطع را نگریستمی. چون آن سفینه گفتارهای نادرست داشت و مردم را از راه می‌برد و من آیین آموزگاری داشتم بر پیروان خـودم دل سوخت. جاده نمایان ساختم تا بی‌راه نپویند.» در رد این کتاب چندین کتاب نوشته شده که از آن شمارند: محرق قاطع برهان از سید سعادت‌علی میر منشی کـه در ۱۸۶۴م در دهـلی بـه‌چاپ رسید، ساطع برهان از مـیرزا رحـیم‌بیگ مـیرتهی، مـتخلص بـه رحیم، که در ۱۲۷۶ق تألیف شد و در ۱۲۸۲ق به چاپ رسید، مؤید برهان از آقااحمدعلی شیرازی جهانگیرنگری، متخلص به احمد (کلکته، ۱۲۸۲ق) و قاطع‌القاطع از امین‌الدین دهلوی که در ۱۲۸۱ق تألیف و در ۱۲۸۳ق در دهلی چاپ شـد. کـتاب‌ها و رساله‌های دیگری نیز در رد یا قبول نظر غالب نوشته شده کـه شرح مفصل آن در مقدمهٔ برهان قاطع آمده است.

منابع: احوال و آثار میرزا اسدالله‌خان غالب، محمدعلی فرجاد، ۴۱-۴۷؛ برهان قاطع، مقدمه؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۸/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۸۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۳۱-۱۳۵؛ فرهنگهای فارسی، ۱۴۰-۱۴۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۸۶۱/۳؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۷۶-۸۰؛ میخانهٔ آرزو، محمدحسن حائری، ۱۶؛ یادگار غالب، ۴۲-۵۰.

حجتی

قانع تتوی (qā.neɛ-e.ta.ta.vi)، میرعلی‌شیر پسر میرعزت‌الله (ـ ۱۱۶۱ق) پسر میرمحمدکاظم پسر میر محمدمقیم پسر میر ظهیرالدین ثانی (ـ ۱۰۳۷ق) پسر سید شکرالله ثانی پسر میر ظهیرالدین اول، معروف به میر جادم، پسر قاضی سید شکرالله اول پسر سید وجیه‌الدین پسر سید نعمت‌الله پسر سید عربشاه پسر امیرنسیم‌الدین محمد، معروف به میر میرک‌شاه، پسر امیرجمال‌الدین عطاءالله محدث پسر امیرفضل‌الله حسینی دشتکی شیرازی، تته (سند) ۱۱۴۰ ـ همان‌جا ۱۲۰۳ق، عالم، تاریخ‌نگار، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. تبارش به دودمان معروفی مـی‌رسد کـه از دشـتک (محله‌ای در شـیراز) بـرخـاستند. یکـی از نـام‌دارتـرین اعـضای ایـن خـاندان امیراصیل‌الدین عبدالله (ـ ۸۸۳ / ۸۸۴ق)، مؤلف المجتبی فی سیرة‌المـصطفی و درج‌الدرر فـی احـوال مـیلاد سیدالبشر و مقصدالاقبال‌السلطانیه (در مزارات هرات)، است که در ۸۵۷ق در روزگار دولت ابوسعید تیموری (۸۵۴ ـ ۸۷۳ق) با خاندان خود از شیراز به هرات کوچید و در آن شهر مقدم او را گرامی داشتند و

تا پایان عمر در همان‌جا به سر برد. امیر جمال‌الدین / جلال‌الدین عطاءالله محدث، نیای بزرگ قانع و مؤلف کتاب معروف روضة‌الاحباب فی سیرة‌النبی والآل والاصحاب، برادرزادهٔ امیراصیل‌الدین عبدالله بود و همچون او در هرات به سر می‌برد و نزد مردم و بزرگان آن شهر از مقام و منزلتی والا برخوردار بود. از میان فرزندان و نوادگان امیرجمال‌الدین عطاءالله، بسیاری رجال دانش و معرفت برآمدند که از جملهٔ آنان سید شکرالله اول پسر وجیه‌الدین بود که در ۹۰۶ق از هرات به قندهار رفت و در شمار ملازمان شاه‌بیگ ارغون (ـ ۹۲۸ق) درآمد و چون شاه‌بیگ تته در سند راگشود (۹۲۷ق) وی را به منصب قضای آن شهر گماشت. سید شکرالله در تته ماندگار شد و فرزندان و نوادگان وی در آن شهر ماندند و به سادات شکراللهی آوازه یافتند و از میان آن‌ها نویسندگان و سرایندگانی برجسته، از جمله همین میرعلی‌شیر قانع تتوی برخاستند. میرعلی شیر در زادگاهش نزد استادانی چون میان‌محمدصادق، میان‌عبدالجمیل (ـ ۱۱۵۴ق)، آخوند محمدشفیع (ـ ۱۱۶۵ق)، آخوند ابوالحسن بی‌تکلف تتوی و میرزا جعفر شیرازی درس خواند و از همان اوان کودکی به شعر گفتن پرداخت، چنان که به گفتهٔ خودش، در دوازده سالگی «دیوانی قریب به هشت‌هزار بیت از هر قسم تدوین نموده که بالاخره به‌سبب موانع چندی آن‌را داخل آب ساخته.» پس از آن دو سال شاعری را رها کرد تا این که در ۱۱۵۵ق مدتی نزد شاعر و عارف سندی، میرحیدرالدین ابوتراب، متخلص به کامل (ـ ۱۱۶۴ق)، تلمّذ کرد و چند غزل از نظر او گذراند و از وی اصلاح سخن گرفت. در این هنگام مظهری تخلص می‌کرد، ولی بعدها تخلص قانع را برگزید. وی، همچون بیشتر نیاکانش، به درگاه فرمانروایان سند پیوست و در ۱۱۷۵ق از شاه‌ویردی‌خان میان‌غلام‌شاه عباسی والی سند (۱۱۷۰ ـ ۱۱۸۶ق) مأموریت یافت تا «تاریخ عباسیه» را به نثر و نظم بنگارد و شروع به نوشتن دو اثر در تاریخ خاندان عباسی، یکی به نثر و دیگری به نظم در پیروی از شاهنامه، کرد، ولی پس از یکی دو سال از این کار دست کشید و ترک ملازمت گفت و به تته بازگشت. از آن پس بیشتر عمرش را در آن‌جا به سر برد و به نگارش کتاب‌های گوناگون پرداخت. در اعتقادات، شیعهٔ تفضیلی بود و در طریقت از فرقهٔ نقشبندیه پیروی می‌کرد. قانع از نویسندگان پرکار و تاریخ‌نگاران دقیق و از شاعران خوب زبان فارسی و سندی بود. شمار اشعارش، به گفتهٔ خودش، تا ۱۱۷۴ق به سی‌هزار بیت می‌رسید. شمار آثار وی را چهل و سه کتاب گفته‌اند که متأسفانه بسیاری از آن‌ها از میان رفته‌اند، اما آن‌چه مانده، از جهت تاریخ سیاسی و اجتماعی و ادب معاصر ارزش فراوان دارد. قانع، به‌ویژه در فن تاریخ‌گویی و صنایع و بدایع ادبی، ماهر بود و اکثر اشعارش درین موارد است. پسرش میرغلام‌علی مایل (۱۱۸۱ ـ ۱۲۵۱ق) و میرصابرعلی سایل، پسر مایل، و میرحسین‌شاه ضیا، پسر سایل، و میرصابرعلی صابر، پسر ضیا، نیز همگی از شاعران فارسی‌گوی سند بوده‌اند.

از آثارش: ۱ـ مثنوی شمه‌ای از قدرت حق (۱۱۶۵ق)؛ ۲ـ مثنوی قضا و قدر / گل از بهار قضا (۱۱۶۷ق) در ۳۳۳ بیت که به خواهش آقارضا نکهت شیرازی به پیروی از قضا و قدر محمدقلی سلیم تهرانی سروده شده و در دیوان قانع (به‌کوشش سید حسام‌الدین راشدی، ۱۹۶۱م) چاپ شده است؛ ۳ـ نوآئین خیالات به‌نثر که در ۱۹۶۹م چاپ شده؛ ۴ـ مثنوی قصهٔ کامروپ در سه هزار بیت که تاکنون دست‌نویسی از آن به‌دست نیامده است؛ ۵ـ دیوان قال غم (۱۱۷۱ق) در نه‌هزار بیت که مجموعهٔ قصاید و مخمس و ترجیع‌بند و مانند آن‌ها است. از این دیوان تاکنون نسخه‌ای به‌دست نیامده است؛ ۶ـ ساقی‌نامه (۱۱۷۴ق) که در دیوان قانع چاپ شده است؛ ۷ـ واقعات حضرت شاه نزدیک هزار بیت که ظاهراً نمانده است؛ ۸ـ مثنوی چهار منزله نزدیک هزار بیت که از این اثر نیز نسخه‌ای در دست نیست؛ ۹ـ تزویج‌نامهٔ حسن و عشق به نثر که نسخه آن هم نمانده است؛ ۱۰ـ بوستان بهار / مکلی‌نامه (۱۱۷۴ق) به نظم و نثر در ذکر مقابر گورستان مکلی در تته که به کوشش حسام‌الدین راشدی چاپ شده است (مجلهٔ مهران، کراچی، ۱۹۵۶م، شمارهٔ ۲ـ۴)؛ ۱۱ـ تاریخ عباسیه که پیش‌تر از آن یاد رفته و، چنان‌که گفته آمد، در دو بخش، یکی به نظم و دیگری به نثر، بود و قانع تألیف آن‌را ناتمام رها کرد. مسودهٔ ناتمام هر دو بخش (نسخهٔ نظم نزدیک بیست‌هزار بیت) زمانی در کتابخانهٔ ملاهای تته وجود داشته، ولی امروزه از آن‌ها نشانی در دست نیست؛ ۱۲ـ تحفة‌الکرام* (۱۱۸۱ق) در سه جلد (۱ـ تاریخ عمومی از دورترین روزگار، ۲ـ هفت اقلیم و ۳ـ تاریخ سند و مشاهیر آن)؛ ۱۳ـ مثنوی اعلان غم (۱۱۹۲ق) در داستان شهیدان کربلا در ۱۱۷۳۳بیت؛ ۱۴ـ زبدة‌المناقب (۱۱۹۲ق) در ۱۲۰۰بیت در مدح خلفای راشدین و چهارده معصوم؛ ۱۵ـ مختارنامه (۱۱۹۴ق) در ۷۰۰۰بیت در شرح حال مختار ثقفی، که نسخه‌ای از آن در بورد ادبی سندهی در حیدرآباد سند نگه‌داری می‌شود؛ ۱۶ـ نصاب‌البلغا (۱۱۹۸ق) که فرهنگ واژگان و اصطلاحات حیات

انسانی است در علم طب و متعلقات آن، نام اندام‌ها، اسباب غذا، آب و زمین، کشت‌ها و موسم آن‌ها، گوشت‌ها، عطریات، خوراکی‌ها، ابزار پخت، اقسام پختنی‌ها، شیرینی‌ها، جانوران پوستینه، چرم‌دوزی پوشاک‌ها، ندافی، رنگرزی، پاپوش‌ها، ابزار درزی، درودگری، ساختمان‌های زمستانی و تابستانی، ابزارخانه، حیوان، خانه‌داری، تجملات خانگی، پرندگان، لوازم شهری، اهل حرف، تجارت، اسباب حکومت، القاب و مناصب، دفترداری، تاهل و توالد، عروسی و دامادی و صحبت، لوازم مولود، حمل، بازی کودکان، آموزش کودکان، اصطلاحات علوم و شعر، آداب دبیری، مساحت، ستاره‌شناسی، سال عربی، روز و سال فارسی و سندی، سواری، جنگ، جانوران شکاری، پرندگان، تشرب، تغنی، نغمات اهل فرس، سی لحن، نام سرایندگان، نغمات اهل هند، سیاحت، کوه‌ها، جانوران آبی، حشرات درختان، اوقات و جهات. از این اثر نسخه‌هایی در دست است؛ ۱۷ــ مثنوی ختم‌السلوک (۱۱۹۹ق) در رموز و نکات تصوف در یک مقدمه (در بیان علم قیام) بیست و یک مقاله (معرفت حق، توحید، در بیان تصوف، بیان فقر، توبه، توکل، صبر، شکر، رضا، حال و مقام، خوف و رجا، جمع و تفرقه، سکر و صحو، فنا و بقا، غیب و شهود، تجلی، محبت، سماع، خرقه، اختلاف احوال مردمان، بیان اهل ولایت) و یک خاتمه. از این اثر نسخه‌ای در بورد ادبی سندهی در حیدرآباد سند نگه‌داری می‌شود؛ ۱۸ــ طومار سلاسل گزیده (۱۲۰۲ق) در ذکر سلسله‌های طریقت مشاهیر صوفیهٔ سند. نسخهٔ این اثر به خط مؤلف در بورد ادبی سندهی در حیدرآباد سند نگه‌داری می‌شود؛ ۱۹ــ شجرهٔ اطهر اهل بیت (۱۲۰۲ق) در بیان اصل و نسب سادات سند؛ ۲۰ــ معیار سالکان طریقت (۱۲۰۲ق) در ذکر نزدیک یک هزار تن از اولیا و مشایخ (به‌ویژه ذکر سال درگذشت آن‌ها) از زمان محمد (ص) تا پایان سدهٔ دوازدهم هجری در یک مقدمه دربارهٔ ولایت و دوازده معیار، هر معیار مربوط به یک سدهٔ هجری که نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.21589/2) نگه‌داری می‌شود؛ ۲۰ــ روضة‌الانبیاء به‌نظم؛ ۲۱ــ زینت‌الاخلاق به‌نظم؛ ۲۲ــ غوثیه به‌نظم در سلوک و معرفت؛ ۲۳ــ مثنوی قصاب‌نامه در ۲۶۳بیت در داستان دردناک جوانمرگی یک قصاب‌زاده، در زمینهٔ قضا و قدر، که در شهر تته رخ می‌دهد. این مثنوی در دیوان قانع چاپ شده است؛ ۲۴ــ میزان‌الافکار به‌نظم؛ ۲۵ــ تذهیب طباع؛ ۲۶ــ سرفرازنامه در پند و نصیحت؛ ۲۷ــ حدیقهٔ غلباء (غلباء صفت مؤنث به‌معنی گشن و انبوه) که گزیدهٔ سروده‌هایی است از سرایندگان فارسی‌سرا زیر عنوان‌های مختلف. نسخه‌ای از آن به خط مؤلف در بورد ادبی سندهی در حیدرآباد نگه‌داری می‌شود؛ ۲۸ــ مثنوی کان جواهر؛ ۲۹ــ میزان فارسی؛ ۳۰ــ رسالهٔ معما مع شرح به‌نظم و نثر؛ ۳۱ــ بیاض محک‌الشعرا که گزیدهٔ سروده‌هایی از سرایندگان فارسی‌سرا است و دست‌نویس آن به خط مؤلف در بورد ادبی سندهی در حیدرآباد وجود دارد؛ ۳۲ــ مثنوی محبت‌نامه در ۱۵۹بیت در گفت‌وگوی شمع و پروانه که در دیوان قانع چاپ شده است؛ ۳۳ــ انشای قانع که مجموعهٔ چند نامهٔ قانع است؛ ۳۴ــ مقالات‌الشعرا* در شرح احوال و آثار هفت‌صدو نوزده شاعر فارسی‌گو که در سند می‌زیسته و یا از جاهای دیگر بدین سرزمین آمده‌اند. دیوان قانع شامل قصاید و مثنویات که در ۱۹۶۱م به کوشش سید حسام‌الدین راشدی به‌چاپ رسیده است. قصاید قانع در نعت پیامبر، منقبت حضرت علی (ع) و دیگر امامان، مدح حکام وقت، مانند سرفرازخان کلهوره (ــ ۱۱۹۱ق)، غلام‌نبی کلهوره (ــ ۱۱۹۰ق) و میرفتح‌علی‌خان تالپور (ــ ۱۲۱۷ق) است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۴۷/۲؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۲۰۴-۲۱۰؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۶۵۰/۳-۶۸۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۳۳/۲، ۴۳۸؛ ۲۸/۳، ۷۹، ۱۹۶، ۵۴۷، ۶۷۸، ۶۸۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۲۹/۲-۱۳۱، ۲۸۱-۲۸۳؛ تاریخ سنده، ۵۶۵/۲-۵۷۴؛ تحفة‌الکرام؛ تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان، ۱۸۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۰۲-۴۰۷؛ تکملهٔ مقالات‌الشعراء، ۵۴۲؛ روز روشن، ۶۵۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۳۷/۱-۸۳۸؛ ۳۳۳/۵-۳۳۴؛ ۱۱۴۹/۸-۱۱۵۳؛ ۹۸۷/۱۱؛ مرآت‌العلوم، ۲/۱؛ ۱۷/۳؛ مطلع انوار، ۳۹۴؛ مقالات‌الشعرا، با تصحیح و حواشی سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، انجمن ادبی سندی، ۱۹۵۷م؛ عبدالحی حبیبی، «میرعلی شیر قانع تتوی»، هلال، جلد پنجم، شمارهٔ دوم، ص۱۸-۲۳؛

Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 448-486, 1061; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 484-485; *Persian Literature*, C.A.Storey, 138, 656, 1031, 1076, 1244, 1324.

برزگر

قانع سیوستانی (qā.neɛ-e.si.ves.tā.ni)، میرمرتضی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از سادات سیوستان و در کار

قضای آن‌جا بود. قانع تتوی در مقالات‌الشعرا می‌نویسد که میرمرتضی در تته نزد محمدمعین درس خواند. هم او از دیدار خود با میرمرتضی در مرادآباد سخن گفته است. میرغلام‌علی آزاد بلگرامی* نیز در ید بیضا می‌نویسد: میرمرتضی «کتب درسی به‌وجه احسن تحصیل کرده، و در فارسی دستگاه خوب به‌هم رسانیده، با فقیر ارتباط گرم دارد و درین ایام مشق سخن می‌کند.» از سروده‌های قانع ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «کی رود از دل خیال یار پرتمکین ما ــ عکس او در دیدهٔ آیینه مردم می‌شود.»

منابع: سفینهٔ خوشگو، ۹۹؛ شمع انجمن، ۳۸۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۴۷ (شمارهٔ ۳۶)؛ مقالات‌الشعرا، قانع تتوی، ۵۲۹ـ۵۳۱؛ نشتر عشق، ۱۲۲۵/۴.

جهان‌تاب

قایلی گیلانی (qā.ye.li-ye.gi.lā.ni) / میرقایلی گیلانی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم گیلان بود، اما در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به هندوستان کوچید، چنان که رازی در هفت اقلیم می‌نویسد: «چند وقت قبل از تحریر [۱۰۰۲ق] به هند آمد.» مؤلف شام غریبان نیز می‌نویسد: «قایل گیلانی در عهد شاه‌جهانی [۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق] در این جا [هندوستان] به سر می‌برد.» در عرفات‌العاشقین آمده: «مولانا قایلی گیلانی مردی بی‌قید، بی‌تکلف و در همه‌جا همراهست، در هر وادی سیر کرده و از هر مقامی فیض برده، خوش‌فهم و روشن‌نهاد و سیاح آمده و در زیّ متصوفه سیار بوده و هست. در ۱۰۲۰ق در گجرات او را یافتم، اشعار مایل به اعلی بسیار گفته، طبعی درست و روان دارد.» میرزا محمدصادق مینا مؤلف صبح صادق نیز در ۱۰۳۶ق با قایلی دیدار کرده بود، چنان‌که گوید «... و در برهانپور بود میرقایلی گیلانی. او از ظرفا و شعرای زبان است.» گمان می‌رود قایلی تصحیف قابلی است. از سروده‌های قایلی، این دو بیت که وی آنرا به اشارهٔ حکیم همام گیلانی سروده، در تذکره‌ها آمده است: «هرگز ز باده چهرهٔ ما لاله‌گون مباد ــ لبریز جام عشرت ما جز به خون مباد / هر ناله رشک صحبت صد ساله عشرت است ــ خالی دلی ز نغمهٔ این ارغنون مباد.»

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۸۵۰/۲؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۳۰؛ شام غریبان، ۲۱۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۴۹؛ کاروان هند، ۱۰۸۶/۲ـ۱۰۸۷؛ نامها و نامدارهای گیلان، ۳۸۵؛ هفت اقلیم، چاپ حسرت، ۱۳۰۸/۳.

نوش‌آبادی

قایم چاندپوری (qā.yem-e.čānd.qu.ri)، محمدقیام‌الدین / قیام‌الدین علی، معروف به محمد قایم، ح۱۱۳۵ ــ ۱۲۰۸ق، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در قصبهٔ چاندپور از توابع بجنور در بخش مرادآباد به‌دنیا آمد. بعدها به دهلی رفت و در جوانی به خدمت سپاه دولت گورکانی هند، در رستهٔ توپخانه، پیوست. در دهلی به ترتیب از سرایندگان نام‌دار اردو، هدایت‌الله‌خان هدایت، خواجه میرمحمدی معروف به میردرد (ــ ۱۱۹۹ق) و محمد رفیع سودا (ــ ۱۱۹۵ق) اصلاح سخن می‌گرفت و در سخنوری، به‌ویژه در شعر اردو، آوازه یافت. پس از آشفتگی اوضاع دهلی، خاصه پس از یورش احمدشاه درانی به آن‌شهر، قایم دهلی را ترک گفت و به زادگاهش چاندپور بازگشت (ح۱۱۷۰ق). در تلاش معاش به جاهایی مانند بسولی، آنوله، امروهه، سنبهل و مرادآباد سفر کرد و مدتی به کار قضا پرداخت. در این دوره بیشتر به پریشانی روزگار می‌گذراند تا آنکه در ۱۱۸۴ق نواب محمدیارخان امیر (ــ ۱۱۸۸ق)، پسر نواب‌علی‌محمدخان روهیله، که امیری ادب‌دوست بود و ذوق و شوری وافر به شعر اردو داشت و در جست‌وجوی اردوسرایی برجسته برای اصلاح سروده‌هایش بود، قایم را که در آن هنگام در بسولی بود به دربار خود در تانده دعوت کرد و برایش ماهیانه‌ای برابر صد روپیه تعیین کرد. بدین‌سان، قایم مدتی در تانده در دربار نواب محمدیارخان به سر برد و نواب فنون سخنوری را از او می‌آموخت و اشعارش را برای تصحیح بدو می‌داد. در آن هنگام سرایندگانی چون فدوی لاهوری، میرمحمد نعیم نعیم، پروانه علی‌شاه پروانهٔ مرادآبادی، میان‌عشرت هزال و حکیم کبیر سنبهلی از سرایندگان دربار نواب محمدیارخان بودند و غلام‌مصحفی همدانی نیز به پایمردی قایم به درگاه نواب راه یافت. پس از شکست روهیله‌ها به سرکردگی حافظ رحمت‌خان از انگلیسی‌ها و شجاع‌الدوله نواب اوده در ۱۱۸۸ق، و دستگیری و سپس مرگ نواب یارمحمدخان، مدتی کوتاه پس از آن، قایم باز دستخوش سرگردانی و پریشانی گردید. در حدود ۱۱۹۰ق یک چند در لکنو به سر برد. حدود ۱۱۹۴ق به رامپور رفت و به جرگهٔ سرایندگان درگاه نواب احمدیارخان پسر نواب فیض‌الله‌خان (فرمانروای رامپور) پیوست و نواب ماهیانه‌ای برایش مقرر کرد. اما این مقرری کفاف خرجش را نمی‌کرد و از

این‌رو برای بازستانی املاکش در چاندپور، باری دیگر به لکنو سفر کرد و از راجه تکیت‌رای بهادر، دیوانِ اوده، فرمان‌هایی در این باره خطاب به کارگزار حکومت اوده در چاندپور گرفت و پس از به انجام رسانیدن کارش به رامپور بازگشت. در رامپور درگذشت و به خاک سپرده شد. قایم از سرایندگان برجستهٔ اردو به‌شمار می‌آید، ولی به فارسی هم اشعاری دارد. کلیات قایم (لاهور، ۱۹۶۵م)، گذشته از سروده‌های اردو (۴۰۷ غزل، ۹۹ رباعی، ۳۲ قطعه، ۷ مخمس، ۲ مسدس، ۱ ترجیع‌بند، ۱۳ قصیده، ۱۱ حکایت، ۱۲ مثنوی کوتاه، ۳ مثنوی بلند، ۴ مرثیه، و جز آن‌ها) سروده‌های فارسی (۲۳ غزل، ۴ رباعی، ۳ قطعه، و یک سلام) وی را نیز در بر می‌گیرد. وی همچنین مؤلف تذکره‌ای به‌نام مخزن نکات* (نوشته در ۱۱۶۸ق) به فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار صد و هجده شاعر اردوسرا است که در ۱۹۲۹م در اورنگ‌آباد به‌چاپ رسیده است.

منابع: اردوشعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۲۱-۱۳۳؛ تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۲/۷۶۴-۷۹۳؛ تذکرهٔ شعرای اردو، ۱۳۶؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۷۷-۸۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۸؛ تذکرهٔ هندی، ۲۱، ۱۸۷-۱۹۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۰۰-۲۰۱؛ تین تذکری، ۹۷-۱۰۵؛ حدیقة‌الشعرا، ۲/۱۴۱۷؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۲۴-۲۹؛ روز روشن، ۶۵۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۱۱۸؛ سخن شعرا، ۳۸۱؛ سفینهٔ هندی، ۱۷۱-۱۷۲؛ شعرای اردو کی تذکری، ۲۴۸-۲۶۸؛ شمع انجمن، ۳۸۶؛ عقد ثریا، ۴۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۱۹۴۸؛ گلشن بی‌خار، ۴۰۴-۴۱۳؛ گلشن هند، ۱۳۳-۱۳۸؛ مجموعهٔ نغز، ۲/۸۸-۸۹؛ مخزن نکات، ۲۰۵-۲۰۷؛ نتایج‌الافکار، ۵۷۳؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Library of the King of Oudh, 1/179; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office,* 1/360; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 483; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/852-853.

برزگر

قبلان‌بیگ ماوراءالنهری (qob.lān.beyg-e.mā.va.rā.on.nah.ri)، فرزند رشید شیربیگ تواچی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از طایفهٔ قوشچی ورارود بود. او در جوانی از زادگاهش به هندوستان کوچید، به‌ملازمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) پیوست و در گروه تواچیان دربار وی بود. قبلان‌بیگ در هندوستان زاده شد و همان‌جا نیز برآمد. او سپاهیگری پیشه کرد و به گروه ملازمان عبدالرحیم‌خان‌خانان (۹۶۴ ـ ۱۰۳۶ق) پیوست و از وی منصب جاگیری گرفت. قبلان‌بیگ سال‌ها در یادگیری علوم ادبی نیز بکوشید، چندان که عبدالباقی نهاوندی در مآثر رحیمی سخن‌سنجی او را بسیار ستوده است. نهاوندی گوید: «قبلان‌بیگ شب و روز به صحبت این سپه‌سالار می‌رسد و این سپه‌سالار را نیز توجه تمام به حال این سخنور است و از توجه این قدردان، به مناصب علیه رسید. اشعار بسیار در مدح این ممدوح عالمیان گفته است. از آن‌جمله مسوده‌ای را خود به راقم داد که درین خلاصه ثبت نماید تا در سلک مداحان ایشان درآمده باشد.» از سروده‌های قبلان می‌توان از مثنوی ماه و دستان نام برد. در نسخه‌ای دست‌نویس از ریاض‌الشعرا که در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود، چنین آمده است: «قبلان‌بیگ ساقنچی‌بن‌شیربیگ تواچی بدخشی بوده، مثنوی گفته مشتمل بر چهارهزار بیت موسوم به ماه و دستان در عاشقی زال و رودابه.» برخی تذکره‌نویسان نام او را با قبلان چاوشلو* خلط کرده‌اند. نمونه‌ای از سخن قبلان‌بیگ این چند بیت از مثنوی ماه و دستان است که در آن از نسب خویش سخن گفته است: «به‌هر مجلس که باشم ارجمندم ــ که بستان سخن را نخل بندم / نسب پرسی ز ترکانم ز ترکان ــ حسب جویی سخندانم سخندان / در آیین الوس عالی نشانم ــ چراغ دودمان قوشچیانم / ولی آبای من بر من بنازد ــ چو تخم از رونق گلشن بنازد.»

منابع: بزم تیموریه، ۱/۳۵۱؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۹؛ روز روشن، ۶۵۱-۶۵۲؛ شمع انجمن، ۳۸۹؛ شام غریبان، ۲۱۴-۲۱۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۴۶ (شمارهٔ ۲۸)؛ کاروان هند، ۲/۱۰۸۹-۱۰۹۰؛ مآثر رحیمی، ۳/۱۰۸۹-۱۰۹۵؛ مخزن‌الغرائب، ۴/۵۲۳-۵۲۶؛ مخزن نکات، ۲۰۰-۲۰۵؛ نشتر عشق، ۴/۱۲۲۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۳۶.

جهان‌تاب

قبلان چاوشلو (qob.lān-e.čā.voš.lu)، قبلان‌بیگ، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم ایلات چاوشلو بود. به سخن برخی تذکره‌نویسان، گمان می‌رود که قبلان دایی میرزا عبدالله فرزند میرزا سعید، وزیر کاشان بوده است. او از ملازمان شاهان صفوی و از قورچیان دربار آنان بود، اما در دورهٔ جلال‌الدین اکبر

گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به‌هندوستان رفت. گویند وی شاعری صاحب دیوان بود و در شعرهایش به نام خود تخلص می‌کرد. نام او در برخی تذکره‌ها با نام قبلان ماوراءالنهری* خلط شده است. از سروده‌های قبلان ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «خون گشته مرا ز هجر یاران، دیده ــ زین غم شده چون سیل بهاران، دیده.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۶۹/۱؛ روز روشن، ۶۵۱؛ شام غریبان، ۲۱۴؛ شمع انجمن، ۳۸۹؛ کاروان هند، ۱۰۸۹/۲؛ نشتر عشق، ۱۲۲۶/۴.

جهان‌تاب

قبول کشمیری (qa.bul-e.kaš.mi.ri)، میرزا عبدالغنی‌بیگ، ــ ۱۱۳۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. اصلش از بدخشان و تولدش در کشمیر بود. از اعیان کشمیر و از نزدیکان ملاشاه بدخشی بود. نخست شاگرد قاسم‌خان کشمیری، متخلص به مخلص، بود؛ پس از او از شاگردان داراب جویا شد. در عهد بهادرشاه (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) به دهلی رفت و به خدمت امرای آن‌جا، چون هدایت‌الله‌خان وزیر، درآمد و پس از درگذشت او، در دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) از ملازمان سید صلابت‌خان، متخلص به سید، شد. در شعر تتبع محمدقلی سلیم، کمال خجندی و سلمان ساوجی می‌کرد. شاگردان بسیاری چون کشن چند اخلاص، رحمت‌الله تمکین، محمدعلی حشمت و نورالله‌بیگ نزهت داشت. صاحب دیوان است و نسخه‌ای از آن در کتاب فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان معرفی شده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۴۹/۳-۵۵۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۳/۳-۶۴؛ تحایف‌الابرار، ۳۴۶؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۳۱؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۰۳-۱۰۴؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۷۲؛ تذکرهٔ شعرای اردو، ۱۳۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۹۲-۳۱۳؛ دایرةالمعارف آریانا، ۵۶۰/۳؛ ۵۲/۶؛ الذریعه، ۸۷۵/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۱۸/۲؛ سرو آزاد، ۱۹۷-۱۹۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۵۱-۱۵۵؛ سفینهٔ هندی، ۱۶۹-۱۷۰؛ شمع انجمن، ۳۹۴؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۵۰، شمارهٔ ۷۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۲۰/۹؛ مجمع‌النفایس، ۷۰-۷۱؛ مخزن‌الغرائب، ۵۵۵/۴-۵۶۰؛ منتخب‌اللطایف، ۳۳۳؛ نشتر عشق، ۱۲۴۵/۴-۱۲۴۷؛ همیشه‌بهار، ۱۹۹-۲۰۲؛ محمدظفرخان، «عبدالغنی‌بیگ قبول»، هلال، جلد ۱۰، شمارهٔ ۴، فروردین ۱۳۴۲ش، صص۵۵-۶۱؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 482.

حجتی

قتیل دهلوی، محمدحسن ← قتیل لاهوری

قتیل لاهوری (qa.til-e.lā.hu.ri)، میرزا محمدحسن (دوالی سنگه) فرزند درگاهی مل، شاه‌جهان‌آباد (دهلی) ۱۱۷۲ ــ لکنو ۱۲۳۳ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش از قوم کهتری هندوان بود. اصل خانوادهٔ وی از بتاله / پتیاله از توابع لاهور بود. نیای درگاهی مل از بتاله به پاکیت / باگپت در هفده کروهی (هر کروه = یک سوم فرسنگ) دهلی کوچید و پدر درگاهی مل و او هر دو در همین‌جا زاده شدند. درگاهی مل پس از مرگ پدرش در سال هفتم پادشاهی محمدشاه (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق)، به‌روستای داسنه در دوازده کروهی دهلی رفت و در آن‌جا نشیمن گزید. اما سه سال بعد که نواب هدایت‌علی‌خان بهادر مخاطب به اسدالدوله بن سید فیض‌الله طباطبایی حسینی (پدر غلام‌حسین‌خان مؤلف سیرالمتأخرین) به دهلی آمد درگاهی مل را، «نظر [به] استحقاق روابط قدیمه و همدبستانی که از وقت سید فیض‌الله و پدرکلانی ایشان با خودها مربوط و شیوهٔ موانست مسلوک بود»، از داسنه فراخواند و بنواخت و برای او هزار روپیه راتبه تعیین کرد و از آن پس درگاهی مل «گاهی در خانه و گاهی نزد آن‌جنابِ مانده فارغ‌البال زندگی می‌نمود.» دوالی‌سنگه در فریدآباد دهلی، دیده به جهان گشود و علوم متداول، مانند «صرف و نحو و منطق و حکمت و معنی و بیان و بدیع و ریاضی و عروض عربی و فارسی»، را نزد استادان روزگار آموخت و در شاعری از محمدباقر شهید اصفهانی اصلاح سخن گرفت و به تشویق هم‌او در هفده سالگی به اسلام و مذهب شیعهٔ دوازده امامی گروید و نامش را به محمدحسن تغییر داد و تخلص قتیل را برگزید. «قدم به راه تجرید نهاده تا مدتی در اطراف شاه‌جهان‌آباد به لشکر ذوالفقارالدوله نواب نجف‌خان مرحوم می‌گشت.» چندی نیز در کالپی در دکن در مصاحبت عمادالملک غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ سوم (ــ ۱۲۱۵ق) به سر می‌برد. سپس به لکنو رفت و در درگاه نوابان اوده، سعادت‌علی‌خان (۱۲۱۳ ــ ۱۲۲۹ق) و غازی‌الدین حیدر (۱۲۲۹ ــ ۱۲۴۳ق) و وزرا و امرای آنان ارج و مرتبهٔ بلند یافت. حسین‌قلی‌خان عظیم‌آبادی که قتیل را از نزدیک می‌شناخت و با وی دوستی داشت در تذکرهٔ نشتر عشق (تألیف در ۱۲۳۳ق)

می‌نویسد که «الحال از عرصهٔ سی و شش سال، به لکنو تشریف می‌دارد و از پانزده سال به سبب خلط و اتحاد میرزا شجاعت‌علی‌خان، مشهور به آقاصاحب، که مختار سرکار دولت مدار مرشدزادهٔ آفاق میرزا اسکندرشکوه بهادر هستند به در دولت ابدمدت شاهزادهٔ ممدوح استقامت‌پذیر است.» قتیل به ایران و عراق نیز سفر کرد. چون درگذشت پیکرش را در باغ قیصر لکنو، که در آن زمان حسینیه بود و اکنون کالج موسیقی است، به‌خاک سپردند. قتیل را به درویشی و وارستگی ستوده‌اند. احمدعلی‌خان هاشمی سندیلوی، که وی نیز با قتیل آشنایی نزدیک داشت، در تذکرهٔ مخزن‌الغرائب (۱۲۱۸ق) می‌نویسد که «فقیر کسی را در لطافت طبع و جودت ذهن و استقامت عقل و لزوم قناعت و تجرد و تفرد و خوش‌بودن و خوش‌گذرانیدن مانند ایشان ندیده‌ام. گاهی تلاش دنیا نکرده خانه به‌دوش، قلندرانه‌وار به لباس کم‌بها نسبت می‌نمود. هرگز در بند شیخی نبوده. از علاقهٔ دنیا تا دوات و قلم که لازمهٔ اهل علم است همراه خود ندارد. این همه بی‌تعلقی، از ناچاریِ نه، بلکه استغنای طبع است.» قتیل، گذشته از فارسی، در عربی و ترکی نیز استادی داشت و به این دو زبان به‌راحتی و ماهرانه می‌نوشت، اما آثار منظوم و منثور به‌جا ماندهٔ وی قریب به اتفاق به فارسی است. اشعار قتیل ساده و روان و، به‌گفتهٔ حسین‌قلی‌خان عاشقی عظیم‌آبادی، «بلاغت پروری و فصاحت شعاری را به عرش برین رسانیده و رویهٔ بابافغانی [شاعر برجستهٔ سبک وقوع] را زیب و زینت تازه بخشیده و در غزل‌گویی از همه گوی سبقت ربوده.» از آثارش: ۱ــ هفت تماشا (لکنو، ۱۲۹۲ق) که آن را پس از ۱۲۲۶ق به خواهش آقامحمدصادق‌خان فراهانی و آقا ابوالحسن‌خان قزوینی (به‌گفتهٔ ریو، به‌خواهش سید میرزا محمدحسین که در ۱۲۸۸ق از کربلا به لکنو آمده بود) نوشته و در آن عین‌الملک ناظم‌الممالک سعادت‌علی‌خان بهادر مبارزجنگ، نواب اوده، را ستوده است. این اثر دربارهٔ عقاید و آداب و رسوم اقوام و مذاهب هند، به‌ویژه پنجاب، در هفت تماشا تدوین شده است: یک) مذاهب سمارتکان (هندوان راست‌کیش) و تحقیقات دربارهٔ آن، دوم) آدمی و کیفیت انقسام افراد آن به اصناف و فرق با تباین ملل و تخالف معتقدات، سه) اعتقادات فرق هندوانی که از حد شریعت خود بیرون‌اند، چهار) ایام متبرکهٔ این فرقه، پنج) تقید رسوم این گروه، شش) شیوه و آیین ممتاز مسلمانان هند و هفت) کاشتن تخم لفظ و معنی در زمین نگارش احوال عجیبه؛ ۲ــ نهرالفصاحت (کلکته، ۱۲۳۸ق و لکنو، ۱۲۸۹ق) که آن را در ۱۲۱۴ق به خواهش میرمحمدحسین، پسر بزرگ دوست خود میرامان‌علی، در تکملهٔ اثر خود شجرة‌الامانی نوشته است. این اثر در ده موج در صرف زبان فارسی، نامه‌نگاری، عروض و صنایع، تصحیح واژه‌ها، و اصطلاح‌های فارسی است که در زبان فارسی هند به کار می‌رفته؛ ۳ــ شجرة‌الامانی در بلاغت که آن را به خواهش دوست خود سیدامان‌علی نوشته است (لکنو، ۱۸۴۱م). این اثر در شش فرع است: یک) ماهیت کلمه و اقسام آن، در چهار ثمره (۱ــ ماهیت کلمه و کیفیت انقسام آن، ۲ــ اسم، ۳ــ فعل و ۴ــ حرف)، دو) ضرورت کلمه و حذف آن در کلام، اعم از آنکه فعل باشد یا حرف، سه) ترکیب کلمات در دو ثمره، چهار) در بیان زبان فارسی، در سه ثمره (زبان تورانیان، ایرانیان، فارسی اهل هند)، پنج) فصاحت کلمه، در دو ثمره (فصاحت کلمه، فصاحت کلام) و شش) بلاغت؛ ۴ــ چهار شربت / اشربهٔ محمدیه که آن را در ۱۲۱۷ق پس از بازگشت از کالپی به لکنو، بعد از غیبتی دو و نیم ساله، به خواهش میرمحمد، پسر کوچک‌تر میر امان‌علی و برادر میر محمدحسین نوشته است (لکنو، ۱۲۶۸ق). این اثر در چهار شربت تدوین شده است: یک) در عروض و قافیه، در دو چاناغ (= واژه‌ای ترکی به معنی ظرف بزرگ)، دو) در مصطلحات اهل فن، سه) در انشا و نامه‌نگاری و انواع نثر (فاضلانه، صوفیانه و منشیانه) و انواع مکاتیب (رنگین، بلیغ، ساده) همراه با نمونه‌هایی از نامه‌ها، در سه چاناغ که هر چاناغ خود دربردارندهٔ چند ایاغ است و چهار) در واژگان و دستور زبان ترکی در چهار چاناغ (۱ــ مفردات ترکی و ۲ــ مصادر زبان ترکی، صرف زبان ترکی با ترجمهٔ فارسی، ۴ــ قوانین زبان ترکی به فارسی)؛ ۵ــ قانون مجدد (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Egerton10245) در صرف و نحو زبان عربی به‌فارسی؛ ۶ــ دریای لطافت (مرشدآباد، ۱۲۲۶ق) که در دستور زبان اردو و دانش‌های وابسته به آن است. این اثر در دو بخش یا حصّه است که حصّهٔ یکم را که در صرف و نحو زبان اردو است انشای مرشدآبادی (ــ ۱۲۳۰ / ۱۲۳۳ق) و حصهٔ دوم در منطق و عروض و قافیه و معانی را قتیل نوشته است؛ ۷ــ نامه‌ها (رقعات یا مکاتیب) قتیل که از آن مجموعه‌های مختلفی در دست است، از جمله معدن‌الفوائد (لکنو، ۱۲۵۹ ــ ۱۲۶۰ق) در صد و هشتاد و دو رقعه که گردآوردهٔ خواجه امام‌الدین، معروف به خواجه امامی، شاگرد قتیل است، رقعات قتیل (نسخهٔ انجمن آسیایی بنگال) که گردآوردهٔ خود او در ۱۲۱۱ق است، و رقعات و مکاتیب قتیل هندی (ثمرات‌البدایع) که

چندبار از جمله در ۱۲۵۷ق و ۱۸۸۳م در لکنو به‌چاپ رسیده است و باید دید که با معدن‌الفوائد چه تفاوتی دارد؛ ۸ــ مظهرالعجائب در مصطلحات و الفاظ برای نوآموزان (هند، ۱۲۹۱ق)؛ ۹ــ ضابطهٔ هلالیه (لکنو، ۱۲۵۷ق و ۱۸۸۳م)؛ ۱۰ــ شوقیه در ادب عرفانی؛ ۱۱ــ دیوان قتیل از غزلیات، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مراثی، مخمس و رباعی که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شماره‌های ۳۷۵۴/۵/۷۲۱ و ۹۸/۳۱۰۳) و موزهٔ ملی پاکستان در کراچی (به‌شمارهٔ N.M.169-307) وجود دارد؛ ۱۲ــ صبح بهار (نسخهٔ گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ 7683-o-456) که مثنوی تاریخی و رزمی در موضوعاتی مانند ذکر خروج نواب‌علی محمدخان و درستی امور دولت او برای... حافظ‌الملک، ذکر وفات نواب علی‌محمدخان و بر مسند نشستن پسر او سعدالله‌خان به اشارهٔ حافظ‌الملک، حاضرشدن رؤسای افاغنه پیش حافظ‌الملک و عیش و عشرت سعدالله‌خان، لشکرکشیدن نواب قایم‌خان به قصد محاربه با حافظ‌الملک و فرستادن حافظ‌الملک پیغام صلح و نپذیرفتن او... جنگ حافظ‌الملک با شجاع‌الدوله و شهید شدن او است.

منابع: بوستان اوده، ۱۰۹ـ۱۱۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۲۰/۳، ۳۹۹ـ۴۰۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۹۲ـ۲۹۴؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۱۹/۲ـ۱۲۱؛ ریحانة‌الادب، ۴۳۰/۴؛ سفینهٔ هندی، ۱۷۲ـ۱۷۳؛ شمع انجمن، ۳۹۰ـ۳۹۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۴۱/۱؛ ۱۰۱۵/۲؛ ۲۵۳۴/۳؛ ۳۶۹/۵ـ۳۸۲؛ ۱۲۲۷/۸؛ ۲۴۳۱/۱۳ـ۲۵۳۴، ۲۶۲۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۵۸، ۲۴۸۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۵۷، ۴۰۲، ۴۵۳، ۴۵۶، ۵۲۱، ۹۲۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۹۰؛ مخزن‌الغرائب، ۵۷۰/۴ـ۶۳۵؛ مطلع انوار، ۵۳۶؛ مکارم‌الآثار، ۹۵۳/۲؛ ۱۱۲۵/۳ـ۱۱۲۶؛ ملخّص ریاض‌الوفاق، ۷۲ـ۷۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۲۴/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۴۴۴/۷ـ۴۴۵؛ نشتر عشق، ۱۲۵۳/۴ـ۱۲۶۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 64, 520, 794-795, 998-1043; *A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 1/170, 535; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 490; *Mughals in India*, 397-398.

برزگر

قدرت احمد گوپاموی (qod.rat.ah.mad-e.gu.pā.ma.vi)، فرزند عنایت‌الله فرزند شرف‌الحق فرزند غلام‌اشرف فرزند عبدالحی فرزند عبدالواسع فرزند عبدالرحیم فرزند عبدالقادر فرزند نعم‌الله فرزند عبدالحی، سدهٔ سیزدهم هجری، دانشمند و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در گوپامو به‌دنیا آمد و پرورش یافت. نزد عبدالحق گوپاموی درس خواند. در تصوف نیز به شیخ نصیرالدین سعدی بلگرامی دست ارادت داد. در ۱۲۴۹ق به مدراس کوچید. وی مؤلف اثری به نام خلاصة‌الانساب به‌فارسی در انساب عمر و خاندان او است. وی ظاهراً همان قدرت احمد بن عنایت‌الله فاروقی صفوی گوپاموی است که صاحب دو اثر فارسی یکی در عروض و قافیه به نام کافی‌العروض که در ۱۲۳۸ق نوشته (لکنو، ۱۲۶۰ق / ۱۸۴۴م) و دیگری اثری در پزشکی به نام نهج‌الحذاقت (لکنو، ۱۲۸۷ق / ۱۸۷۰م) است.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۰۰۱/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۳۹۴/۷؛

Catalogue of the Library of the India office, vol.II, part VI, 237, 418; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/329; 3/199.

برزگر

قدرت پنجابی (qod.rat-e.pan.jā.bi)، لالهٔ مشتاق‌رای، ۱۱۳۳ ــ ۱۱۸۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم پنجاب بود، اما در شاه‌جهان‌آباد برآمد. او بعدها به‌خدمت محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) درآمد. قدرت سپس به بنگاله رفت و در همان‌جا به منشیان دربار نواب قاسم‌علی‌خان عالی‌جاه (۱۱۷۴ق)، پیوست. او از دانش پزشکی آگاهی داشت و در فراگیری علوم ادبی نیز اهتمام ورزیده بود. مؤلف گل رعنا، می‌نویسد که از سروده‌های قدرت بیش از صدهزار بیت به‌جای مانده است، «غزلیات سی‌هزار، قصاید ده‌هزار و باقی مثنویات.» اما از هیچ‌یک از آن‌ها، جز ابیاتی پراگنده که در تذکره‌ها آمده، نشانی به‌جا نمانده است. گویند قدرت داستان مهابهارت را به‌نظم فارسی درآورد. نمونه‌ای از سخن او است: «مژگان به‌چشم گریان کی برقرار ماند ــ نخل کنار دریا کی پایدار ماند.»

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۶۰؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۳۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۹۴؛ روز روشن، ۶۵۳؛ سفینهٔ هندی، ۱۷۰ـ۱۷۱؛ عقد ثریا، ۴۶؛ گل رعنا، ۱۱۸ـ۱۱۹؛ نگارستان سخن، ۸۳؛

Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library, 8/132.

جهان‌تاب

قدرت دهلوی (qod.rat-e.deh.la.vi)، قدرت‌الله، ــ مرشدآباد ۱۲۰۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نسب وی به شاه‌عبدالعزیز شکربار می‌رسد. قدرت در دهلی زاده شد و پس از چندی به‌سبب تسلط مراته‌ها، جات‌ها، روهیله‌ها، نادر و ابدالی‌ها بر دهلی، به مرشدآباد گریخت و نزد نواب بنگال به احترام روزگار گذراند. در تذکره‌ها آمده که وی صاحب دیوانی در بیست‌هزار بیست و منظومه‌ای به نام نتایج‌الافکار است. اما اکنون تنها ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: الذریعه، ۸۷۶/۹؛ ریحانة‌الادب، ۲۸۰/۳؛ سخن شعرا، ۳۸۳-۳۸۴؛ گلشن بی‌خار، ۲۸۸، ۲۸۹؛ گلشن همیشه‌بهار، ۲۵۷-۲۵۸؛ ملخص ریاض‌الوفاق، ۷۷-۷۸؛

Dictionary fo Indo-Persian Literature, 493.

فتح‌نیا طبری

قدرت سرهندی (qod.rat-e.ser.hen.di)، خواجه منور، ــ ۱۱۷۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. قدرت اصلاً تورانی و از فرزندان سید اتا است. نیا یا پدرش از شهر سبز به هند کوچید. قدرت در آدینه‌نگر، که یکی از قصبه‌های مشهور پنجاب است، نشیمن گزید. به گفتهٔ عبدالحکیم حاکم، «فضیلت داشت و در علم طب نیز ماهر بود. طبابت هم می‌کرد، چنان‌چه فقیر به هنگامی که به آدینه‌نگر وارد شدم و اندک کسل به طبیعت عارض شد او را طلبیدم.» حاکم می‌افزاید پس از دیدار با قدرت دریافت که او شعر هم می‌گوید. «لکن بر خودگمانی در این فن داشت و معتقد اشعار و مضامین خود بود.» گویا قدرت شعرهایی هم برای حاکم خوانده و ادعا کرده که مضمون‌هایی که می‌پرورد کم‌تر کسی می‌تواند بپرورد. از آن شمار این بیت است که حاکم آن را برای شاه‌آفرین لاهوری خوانده است: «نشیبی بر لب بالای جانان کرده‌ام پیدا ــ شریک غالب چاه زنخدان کرده‌ام پیدا.» شاه آفرین پس از شنیدن این بیت گفته بود: «معلوم شد که این عزیز دعوی خلاقی داشته است.» به گفتهٔ حاکم، قدرت دیوانی مختصر ترتیب داده بود. نمونه‌ای از شعرهای او است: «حلقه‌های زلف بی‌کار است تا خط سبز شد ــ چشم افعی را ز تأثیر زمرد نور نیست.»

منابع: تذکره شعرای پنجاب، ۲۹۴-۲۹۵؛ مردم دیده، ۲۹۴، ۲۹۵.

شریفی

قدرت گوپاموی (qod.rat-e.gu.pā.ma.vi)، محمد قدرت‌الله پسر محمدکامل، ۱۱۹۹ ــ ۱۲۸۱ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. تبارش با بیست‌وسه واسطه به قاسم‌بن محمد بن ابوبکر از فقهای سبعهٔ مدینه می‌رسید. نیاکانش از عربستان به هند کوچیدند و در قنوج نشیمن گزیدند. از آن‌جا یکی از اجدادش در اواخر دورهٔ غوریان (۵۷۱ ــ ۶۱۲ق) در گوپامو از توابع لکنو در استان اوده رحل اقامت افکند و حکام آن‌زمان نظر به درستکاری و دین‌داری‌اش وی را به نیابت صدارت برگزیدند. این مقام رفته‌رفته در خانواده‌اش موروثی شد و آن‌ها تا فروپاشی گورکانیان هند و دورهٔ نواب شجاع‌الدوله (ــ ۱۱۸۹ق) حکمران اوده بدین ترتیب روزگار می‌گذرانیدند. محمد قدرت‌الله فارسی و عربی را نزد استادانی چون مولوی محمد مقیم و شیخ غلام جیلانی و شیخ بدرعالم فراگرفت. در طریقت به سید شاه‌غلام نصیرالدین سعدی دست بیعت داد و به سلسلهٔ قادریه پیوست. در فن شعر از خوشدل گوپاموی پیروی می‌کرد. در بیست و نه سالگی (۱۲۲۷ق) برای بهره‌گیری از محضر خوشدل و خوشنود (مولوی محمد ارتضی علی‌خان)، به مدراس رفت و به پایمردی خوشنود به دربار نوابان کرناتک، اعظم‌جاه (۱۲۳۴ ــ ۱۲۴۱ق) و محمدغوث‌خان متخلص به اعظم* (۱۲۴۲ ــ ۱۲۷۲ق)، راه یافت و در شمار مداحان و ندیمان آن‌ها درآمد. در ۱۲۳۹ق لقب خانی یافت و تولیت آرامگاه نواب عظیم‌الدوله بهادر (۱۲۱۶ ــ ۱۲۳۴ق) پدر اعظم‌جاه بدو واگذار شد. در ۱۲۶۰ق که نواب محمدغوث‌خان، انجمنی ادبی به نام محفل مشاعرهٔ اعظم به راه انداخت دو تن را به داوری برگزید که یکی از آن‌ها قدرت بود. از او دو دیوان فارسی و تذکرهٔ نتایج‌الافکار* به‌جا مانده است. منظومه‌هایی به نام ازهار قدرت، اکوان قدرت، تماشای قدرت، کیمیای قدرت، گلزار قدرت، مجرای قدرت، گلزار عشرت و رساله‌های حکایات قدرت، رفعات قدرت و عجایب قدرت بدو نسبت داده‌اند.

منابع: اشارات بینش، ۹۰۰/۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۱/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۵۳/۲-۳۵۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۵۲-۵۵۸؛ تین تذکری، ۱۷۴-۱۷۶؛ الذریعه، ۵۰/۴؛ ۸۷۷/۹؛ ۴۴/۲۴؛ ریحانة‌الادب، ۴۳۱/۴؛ شمع انجمن، ۳۹۲-۳۹۳؛ علماءالعرب فی شبه‌القارة‌الهندیه، ۶۶۸؛ فهرست مشترک

نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱/۷۷۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۶۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۱۳/۴-۹۱۴؛ نتایج‌الافکار، ۵۷۹-۵۹۰؛ نزهة‌الخواطر، ۳۹۵/۷-۳۹۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۶۰۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1024-1025; *A Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 644; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 493; *Mughals in India*, 399; *Persian Literature*, C.A.Storey, 900.

برزگر

قدری شیرازی (qad.ri-ye.ši.rā.zi)، ملا قدری، ـ پس از ۹۸۷ق، شاعر ایرانی. از مردم شیراز بود و در همان‌جا نیز برآمد. او از نزدیکان قیدی شیرازی بود. قدری که به سخن مؤلف صبح گلشن از تاجران شیرازی بود، در ۹۸۷ق برای تجارت به‌همراه قیدی به هندوستان رفت، اما هر دو پس از مدتی کوتاه گرفتار حادثه‌ای شدند و جان باختند. مؤلف طبقات اکبری گوید: «ملاقدری شیرازی، مدتی در هند گذرانیده، مراجعت کرد.» گمان می‌رود مراد مؤلف طبقات اکبری از مراجعت قیدی، بازگشت وی به ایران بوده است، اما چنان که رازی در هفت اقلیم می‌نویسد: «قدری شیرازی، آهنگ تجارت دکن نمود و در هنگام معاودت چشم بد روزگار بدو رسیده در دریای زخار عمان طعمهٔ نهنگ جان‌ستان گردید.» تقی کاشانی در خلاصة‌الاشعار پیش از رفتن قدری به هندوستان، زندگینامهٔ او را چنین به قلم آورده است: «از اکثر سالکان مسالک سخنوری آن دیار، به جودت طبع و حدت ذهن امتیاز دارد و همواره به‌قلم تیز زبان اشعار، خوب و ابیات مرغوب بر لوح بیان می‌نگارد، اما اشعارش کمیابست و چندان شهرتی ندارد. یکی از خوش‌طبعان که با وی صحبت داشته، می‌گفت، بسیار خودپسند و خودرأی است و در شعر دیگران دخل می‌کند و کم‌شعر می‌پسندد، لیکن دخل هیچ‌کس را در شعر خود قبول نمی‌کند و اکثر اشعار خود را بی‌قصور می‌داند و گویا اندک طالب علمی نیز دارد و بدین واسطه با شاعران و دیگر مستعدان در صورت تکبر و تفوق زیست می‌نماید، اما چون در اوایل جوانی است، امید هست که تغییر در اخلاقش واقع شود و به طریق ادب و تواضع که سیرت ارباب کمالست رجوع فرماید.» تقی اوحدی نیز در عرفات‌العاشقین می‌نویسد: «در شیراز مدتی جوش و خروش شاعری داشت و با مولانا عرفی هممشق و همصحبت بود و میانهٔ او و مولانا قیدی و مولانا غیرتی نسبت به ظهور آمده بود. با مولانا قیدی متفق شده، عزیمت سفر هند نمودند... بنده چون از صفاهان در بدایت حال به شیراز آمدم، اندک زمانی بود که هر دو از وطن به سفر هند متوجه شده بودند و همیشه مولانا غیرتی و مولانا حسین مورخ شخصی تخلص و میر محمود طرحی و غیرهم جمعی از اعزّه که در شیراز بودند، از قدرت ادراک و شعلهٔ فهم و حالات وی باز می‌گفتند و توجه تمام به وی داشتند، در عین جوانی به سرای جاودانی شتافت، چنان که گفته شد و وی را اشعار خوب بسیار است.» از سروده‌های قدری ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «بر زبان صد گله داریم و تو در عرض گنه ــ یک سخن گفتی و شرمندهٔ خویشم کردی.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۰؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۱۹۴/۴-۱۹۵؛ الذریعه، ۸۷۷/۹؛ روز روشن، ۶۵۳؛ صبح گلشن، ۳۳۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۴۸ (شمارهٔ ۴۲)؛ طبقات اکبری، ۴۰۲؛ کاروان هند، ۱۰۹۱-۱۰۹۵؛ مخزن‌الغرائب، ۵۴۴/۴؛ منتخب‌التواریخ، ۳۱۶/۳؛ نگارستان سخن، ۸۳؛ هفت اقلیم، ۲۶۴/۱.

جهان‌تاب

قدسی گیلانی (qod.si-ye.gi.lā.ni)، مولانا مصطفی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم گیلان بود و همان‌جا نیز برآمد. تقی اوحدی می‌نویسد که قدسی «کسب فضایل بسیار کرده در اکثر مراتب گذشته تتبعات نموده، مدت‌ها در اصفهان بود، از تلامذهٔ چلبی [فارغ تبریزی] علامه شده، استفادات متنوعه می‌فرموده در فنون حکمت علمی و عملی عالم است، در آن ایام که بنده در اصفهان به صحبت وی می‌رسیدم شعر نمی‌گفت، اما اکنون در هند از شعرا شده. مدتی در بنگاله بود، اکنون در آگره است.» (عرفات، برگ ۵۹۷) چنان‌که مؤلف روز روشن می‌نویسد، قدسی گیلانی در پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به هند رفته بود. از سروده‌های قدسی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «با هر که هست طبع سخن‌رس غنیمتست ــ یک نکتهٔ درست ز هر کس غنیمتست.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۳۲؛ روز روشن، ۶۵۳-۶۵۴؛ کاروان هند، ۱۰۹۵/۲؛ مآثر رحیمی، ۱۴۰۸-۱۴۱۳؛

مخزن‌الغرائب، ۶/۵۳۳-۵۳۴.

جهان‌تاب

قدسی مشهدی (qod.si-e.maš.ha.di)، حاجی محمدجان، مشهد ح ۹۸۰/ ۹۹۰ــ لاهور ۱۰۵۶ق، شاعر ایرانی. وی در مشهد به آموختن ادب پرداخت. در آغاز، روزگارش به بقالی می‌گذشت و کدخدای بقالان مشهد بود. بعدها به مرتبهٔ خزانه‌داری آستانهٔ رضوی رسید. در اوایل جوانی به زیارت مکه رفت. در پنجاه سالگی برای دادن نسخه‌ای از دیوانش به حسن‌خان شاملو والی هرات، سفری به هرات کرد و در غیاب او پسرش درگذشت. پس از مدتی به هند سفر کرد و در ۱۰۴۱ / ۱۰۴۲ق به دربار شاهجهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) بار یافت وبه منصب هفت هزاری رسید و چندین بار به مناسبت‌هایی خلعت و صله گرفت. در ۱۰۴۳ق در سفر کشمیر ملازم شاهجهان بود و مثنوی وصف کشمیر را همان‌جا سرود. در اکثر تذکره‌ها او را ملک الشعرای آن پادشاه دانسته‌اند، ولی در تاریخ تذکره‌های فارسی آمده که هرگز منصب ملک‌الشعرایی و رقبهٔ خانی نیافت، زیرا پیش از ورود او به دربار هند، کلیم کاشانی این مقام را احراز کرده بود. وی از طرف شاه مأمور سرودن شاهنامه بود، ولی اجل فرصتی برای اتمام آن نداد و ابو طالب کلیم آن را به اتمام رساند. این‌که گویند کلیم شاگرد او بود، نادرست است. وی در قصاید و مثنوی بر خلاف غزل شهرت زیادی داشت. گروهی گورش را در کشمیر و برخی نیز در مشهد می‌دانند. از آثارش: کلیات آثار قدسی که مشتمل بر قصیده و غزل، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، قطعه، رباعی و مثنوی است و نسخه‌های آن فراوان است؛ دو ساقی‌نامه یکی به صورت ترجیع و دیگری مثنوی؛ ظفرنامهٔ شاهجهانی* به بحر متقارب، نزدیک به هفت هزار بیت؛ مثنوی وصف کشمیر به بحر هزج مسدس مقصور که ناتمام مانده؛ یک مثنوی دربارهٔ غزوات و ستایش شاه‌جهان؛ مثنوی در ضعف و ناتوانی. چند نسخهٔ خطی از دیوان قدسی مشهدی به شماره‌های ۳۴۷، ۶۷۲۷، ۱۰۲۸/۳ و ۶۶۷۸/۲ در تاشکند نگه‌داری می‌شود. دیوان قدسی با تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان به‌چاپ رسیده است (مشهد، ۱۳۷۵ش).

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۲/۴۹۷-۴۹۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۴۷/۵-۱۱۵۸؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته،۱۹۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۳۴۰-۳۴۹، ۳۷۹؛ ۳۸۲/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۱۸۰-۱۸۲؛ تاریخ حسن، ۱۰-۱۲؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۳۰۷،۳۰۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۹۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر،۳/۱۲۲۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۲۵-۲۲۷؛ خزانه عامره، ۳۷۷؛ در حرم دوست، ۱۳۲؛ دیوان حاجی محمدجان قدسی مشهدی؛ الذریعه، ۸۷۹/۹؛ ریحانة‌الادب، ۴۳۲/۴؛ سرو آزاد، ۶۱-۶۳؛ شام غریبان، ۲۱۶؛ شعر العجم، ۱۵۵؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۵۸؛ شمع انجمن، ۳۸۳؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۲۸۸/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۲۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۹۵، ۱۳۳۴؛ قدسی مشهدی، زهرا حسنین (پایان نامهٔ دکتری برای دانشگاه اسلامی علیگر)؛ کاروان هند، ۲/۱۰۹۵-۱۱۱۷؛ کلمات‌الشعرا، ۹۰؛ گزیدهٔ اشعار سبک هندی، ۱۵۱؛ مآثرالکرام، ۶۱؛ مرآةالعالم، تاریخ اورنگزیب، ۶۴۸/۲؛ مرآت‌العلوم، ۱۰۸/۱؛ مطلع‌الشمس، ۷۲۸/۲؛ مقاله‌نامهٔ خراسان، ۴۰۱؛ منتخب‌اللطایف، ۳۳۰-۳۳۱؛ میخانه، ۸۲۰-۸۲۸؛ نتایج الافکار، ۵۶۲-۵۶۴؛ نشتر عشق، ۴/۱۲۲۷-۱۲۳۹؛ هفت آسمان، ۱۱۴۳-۱۱۴۴؛ همیشه بهار، ۱۹۵؛ دانش، سال سوم، صص ۳۴۱-۳۴۵؛ نشریهٔ فرهنگ خراسان، سال دوم، شمارهٔ ۲-۳، صص ۳۷-۳۸؛ غلام سرور، «اورنگزیب عالمگیر شاهنشاه شبه قارهٔ هندوستان»، هلال، جلد دوم، شمارهٔ ۲، مرداد ۱۳۳۳ش، ص ۱۷؛ غلام سرور «شعرای ایرانی‌نژاد در شبه قاره»، همان‌جا، جلد یازدهم، شمارهٔ ۲، آبان ۱۳۴۲ش، ص ۳۰؛ محمد کلیم سهسرامی، «حدیث کشمیر در شعر فارسی»، همان‌جا، جلد هجدهم، شمارهٔ ۳، تیر ۱۳۴۹ش، ص ۱۵؛ معزالدین احمد «شعرای ایرانی در کشمیر»، همان‌جا، جلد یازدهم، شمارهٔ ۳، بهمن ۱۳۴۲ش، ص ۵۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/845-847; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/685; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/686-687; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 337; *Dictionary of Indo-Persain Literature* ,493; *Mughals in India*, 399.

حجتی

قدیر آمبوری (qa.dir-e.ām.bu.ri) ، پالی محمد ابراهیم‌صاحب، ــ ۱۹۲۱م / ۱۳۴۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم شهر آمبور Ambur (= عنبر؟) در صد و هفت کیلومتری مدراس در استان تامیل نادوی هند بود. زبان مادری او اروی یا عربی ــ

تامیلی (گویشی از زبان تامیلی که بخشی از مسلمانان تـامیل بدان سخن می‌گویند) بود، ولی اردو، فارسی و عربی را به‌خوبی می‌دانست و به‌فارسی و به‌ویژه به اروی و اردو شعر می‌سرود و در اشعار اردو از تجمل جلالپوری اصلاح سخن مـی‌گرفت. سردبیر مجلهٔ برق بود و در این مـقام، نـقش بسیار مـهمی در ترویج زبان‌های اروی، اردو، عـربی و فـارسی در تـامیل نـادو داشت. از آثـارش: ۱ـــ سـخاوت‌نامه (چـاپ Vaniyambadi ۱۳۳۸ق / ۱۹۱۹م) به‌زبان اروی؛ ۲ـ گلزار عشق / گل به صنوبر چه کرد به‌فارسی؛ ۳ـ گلدستهٔ قـدیر بـه‌اردو؛ ۴ـ بـاغداد قـدیر به‌اردو؛ ۵ـ گلستان بهار بـه‌اردو؛ ۶ـ بـهار رحـمت بـه‌اردو؛ ۷ـ گلشن رحمت به‌اردو؛ ۸ـ چمنستان بی‌نظیر به‌اردو؛ ۹ـ مجموعهٔ قصاید بی‌نظیر؛ ۱۰ـ بستان معرفت به‌اردو؛ ۱۱ـ مجموع‌الاشعار به‌اردو؛ ۱۲ـ برقع عبرت؛ ۱۳ـ بقای قـدیر؛ ۱۴ـ چـراغ مـجلس (چاپ ۱۳۳۷ق).

Arabic, Arwi and Persian in Sarandib and Tamil Nadu, 105, 541-542.

برزگر

قدیری بلـوچ (qa.di.ri-ye.ba.luč) ، میـرزا حسین، ۱۹۵۰م ــ شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از قبیلهٔ هزارهٔ کویته است. سال‌ها در ایران به سر برد. سروده‌هایش در مـجالس عـلمی، ادبـی و مـذهبی خوانده می‌شود. اشعارش را مثنوی، غزل، قطعه و مسدس در بر می‌گیرد. سروده‌هایش ساده و روان است و از مضامین گوناگون به درستی بهره برده است. در اشعارش از شـیوهٔ نـو فـارسی و سبک خـراسـانی پـیروی مـی‌کند. نـعت و مـنقبت درون‌مـایهٔ سروده‌های قدیری است.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سـال، ۱۹۴-۱۹۶؛ شرافت عباس، «ادب فارسی در بلوچستان پاکستان»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ چهارم، زمستان ۱۳۷۶ش، ص۱۲۳.

رسولی

قدیم دهلوی (qa.dim-e.deh.la.vi) ، محمد یوسف، سدهٔ دوازدهـم هـجری، شـاعر فـارسی‌گوی شبه قـاره. پسـر عـموی مـیرزا قطب‌الدین مایل دهلوی* و از شاعران دربـار شـاه عـالم یکـم (۱۱۱۹ ـــ ۱۱۲۴ق) بـود و در جـوانـی نـیز در گـذشت. محمدیوسف در سخنوری از شاگردان محمد افضل سرخوش* بود و نزد وی مشق سخن می‌کرد. از سروده‌هایش تنها این بیت، در تذکره‌ها به جا مانده است: «یک نفس گر شاد گشتم، عالمی غمناک شد ــ خنده‌ام چون برق، خاکِ سینهٔ افلاک شد.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۳۲-۲۳۳؛ روز روشن، ۶۵۴؛ سفینهٔ خوشگو، ۶۳؛ سفینهٔ هندی، ۱۶۹؛ صحف ابراهیم، ۱۲۰؛ کلمات‌الشعرا، ۹۴؛ مخزن‌الغرائب، ۵۵۴/۴.

جهان‌تاب

قراری گیلانی (qa.rā.ri-ye.gi.lā.ni)، نورالدین محمد فرزند حکیم ملا عبدالرزاق، ــ بنگاله ح ۹۹۲ق،ادیب، شاعر و خوش‌نویس ایرانـی. پـدرش مـلا عـبدالرزاق صـدر (ــ ۹۸۰ق) وزیـرخـان احمدخان گیلانی، شاهک گیلان (۹۴۴ـ۱۰۰۰ق) بود. نورالدین با دو برادرش ابوالفتح مسیح‌الدین (ــ ۹۹۷ق) و نجیب‌الدیـن همایون (ــ ۱۰۰۴ق) در دستگاه پـدرش خـدمت مـی‌کرد. در ۹۷۴ق که تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴ق) بساط پادشاهی گیلان را برچید و خان احـمدخان و وزیـرش را در بـند کشـید پسران عبدالرزاق از گیلان بیرون آمدند وبـه عـراق و خـراسـان رفتند. پس از چندی با معرفی خواجه حسین ثنایی مشهدی در مشهد به دستگاه سلطان ابراهیم مـیرزای صـفوی (ــ ۹۸۴ق) پیوستند. اما سرانجام به هند کوچیدند و در ۹۸۳ق به ملازمت جلال‌الدین اکبر، پادشاه مغولی هند (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق)، درآمدند. نورالدیـن در آغـاز خـدمت در دربـار دهـلی بـه سـبب لطـیفهٔ شاعرانه‌ای که بر زبان رانده بود، گرفتار بی‌مهری شاه گردید و به بنگاله تبعید شد و در همانجا درگذشت . وی شاعری مـاهر و خوش‌نویسی چیره‌دست بود و تذکره‌نویسانی که شرح احوال او را آورده‌اند، وی را هنرمندتر از دو برادر دیگرش دانسـته‌انـد. از قراری اشعاری پراگنده و نیز مجموعه‌ای از نامه‌ها در جنگی به شـمارهٔ ۱۱۵۰ در کـتابخانهٔ مـرکزی دانشگـاه تـهران نگـه‌داری می‌شود. اشعاری که تذکره‌ها از وی نقل کرده‌اند چندان است که می‌توان از آن‌ها دیوانی فراهم آورد. قراری از میان انواع شعر در غزل‌گویی ماهرتر بود.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۱۶۷؛ آیین اکبری، ۲۵۲/۱-۲۵۳؛ بزم سخن، ۲۵۶؛ بهارستان سخن، ۵۰۸-۵۰۹؛ تـاریخ ادبیات در ایـران، ۸۲۴/۵-۸۲۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۹۷/۲؛ تاریخ نـظم ونـثر، ۴۲۵، ۸۲۰-۸۲۱؛ ریـاض‌العـارفین، آفـتاب رای، ۱۲۳/۲-۱۲۴؛ شام غریبان، ۲۱۲؛ شمع انجمن، ۳۸۳؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۴۹، شمارهٔ ۵۲؛ طبقات اکبری، ۴۵۲؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۵۷۱؛ کاروان هند، ۱۱۲۱/۲-۱۱۳۲؛

گیلان‌نامه، ۲/۲۹۸ـ۳۰۱؛ ۳/۳۲۳ـ۳۲۴؛ مآثرالامرا، ۱/۵۶۰ـ۵۶۱؛ مآثر رحیمی، ۳/۸۴۵ ـ ۸۵۵؛ مجمع‌الخواص، ۴۶ـ۴۸؛ مخزن‌الغرائب، ۴/۵۲۶ـ۵۲۹؛ منتخب‌التواریخ، بدایونی، ۲/۳۱۲ـ۳۱۴؛ نتایج‌الافکار، ۴۲، ۱۳۳؛ نزهة‌الخواطر، ۵/۳۵؛ نشتر عشق، ۴/۱۲۳۹ـ۱۲۴۱؛ هفت اقلیم، ۳/۱۴۶ـ۱۴۹.

دانشنامه

قربی بیجاپوری (qor.bi-ye.bi.jā.pu.ri)، شیخ ابوالحسن بن عبداللطیف بن ابوالحسن بن عبداللطیف بن ولی‌الله بن عبداللطیف بن محمد بن عبدالحق بن قطب‌الدین بن عبدالفتاح نقوی عسکری احمدآبادی گجراتی بیجاپوری ویلوری مدراسی، ۱۱۱۸ ــ ۱۱۸۲ق / ۱۷۰۷ ــ ۱۷۶۸م، دانشمند دینی، صوفی قادری، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در بیجاپور به‌دنیا آمد و پرورش یافت. در سیزده‌سالگی همراه پدرش به ویلور، از توابع آرکات، کوچید (۱۱۳۲ق). نزد پدر خود و نیز شیخ محمدحسین بیجاپوری، شیخ فخرالدین (از خلفای شیخ عبدالحق ساوی)، شیخ محمدساقی و استادانی دیگر درس خواند. در طریقت هم از پدرش و شیخ فخرالدین خرقهٔ خلافت گرفت. مدتی در ملازمت شیخ فخرالدین به سر برد و سپس به ملازمت شیخ محمد مخدوم عبدالحق ساوی (ــ ۱۱۶۵ / ۱۱۶۶ق) پیوست و منازل سلوک را زیر نظر او پیمود و در جمیع طرق از او اجازهٔ ارشاد گرفت. پسرش عبداللطیف ذوقی (۱۱۵۱ ــ ۱۱۹۴ق) و نیز محمدباقر آگاه مدراسی از شاگردانش بودند و محمدباقر آگاه کتاب مناقب تحفهٔ احسن را در حالات و مناقب وی نوشت. وی به فارسی شعر می‌سرود و قربی تخلص می‌کرد. رسالاتی هم از خود به یادگار گذاشته که برخی از آن‌ها در آموزش و راهنمایی شاگردان و مریدان خود و برخی دیگر در مباحث جدلی بر ضد شیعیان، است. از آثارش: ۱ــ خلاصة‌العرفان؛ ۲ــ رسالهٔ بحرالاسرار؛ ۳ــ میزان‌العقائد؛ ۴ــ دلائل فی رد مذهب شیعه؛ ۵ــ ملفوظات محمد مخدوم ساوی.

منابع: تذکرهٔ شعرای دکن، ۲/۹۳۵ـ۹۳۶؛ تصوف بر صغیر مین، ۱/۱۹۵ـ۱۹۹؛ صبح وطن، ۱۴۶ـ۱۴۸؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۵؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 494; Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D.», *Indo-Iranica,* Volume Thirty-Five, Nummbers 3 & 4, pp.8-9.

برزگر

قربی دماوندی (qor.bi-ye.da.mā.van.di)، مولانا قربی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم دماوند بود و در همان‌جا نیز برآمد. او پس از فراگیری علوم متداول روزگارش، زادگاهش را ترک گفت و به بغداد رفت، چنان که مؤلف عرفات‌العاشقین می‌نویسد: «مدت‌ها در بغداد و عتبات به سر کرده، از آن‌جا به هند افتاده، مدتی در کشمیر رحل اقامت فکنده، در این ازمنه به قرب جوار احدی پیوسته. وقتی که بنده به عتبات رفته بودم [۱۰۰۵ق] دو سال بود که وی تشریف برده بود و یاران آن‌جا سخنان از وی بر افواه داشتند و در آن‌جا وی را با قوسی شوشتری، ضعیفی، ملکی سرکانی، وقوعی تبریزی، طرزی، مقبولی و غیرهم مباحثات شده والحق در سخن‌فهمی و شعلهٔ ادراک، هیچ‌یک از این‌ها غاشیهٔ طبع او بر دوش هوش نمی‌توانسته‌اند، کشید... و سیاحت وافیه نموده.» به سخن برخی تذکره‌نویسان سفر قربی به هندوستان در پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) بوده است. از سروده‌های قربی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «می‌فرستم بر او قاصد و می‌گوید رشک ــ سببی ساز خدایا که به منزل نرسد.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳/۱۳۰۸ـ۱۳۱۰؛ الذریعه، ۹/۸۸۰؛ روز روشن، ۶۵۷؛ کاروان هند، ۲/۱۱۳۲ـ۱۱۳۳؛ نشتر عشق، ۴/۱۲۴۱؛ نگارستان سخن، ۸۴؛ هفت اقلیم، چاپ حسرت، ۲/۱۲۳۷ـ۱۲۳۹.

جهان‌تاب

قرنیّهٔ شاه‌جهان پادشاه ← شاه‌جهان‌نامه

قریب‌الفهم (qa.ri.bol.fahm)، کتابی به‌فارسی دربارهٔ رسوم اداری و مدنیِ حکومت گورکانیان هند، نوشته در ۱۲۲۱ق از رای بودهه سنگه فرزند...رای فرزند امرت‌رای کایته. نویسنده در پرگنهٔ رهتک، شهری در شمال دهلی می‌زیست و در بیست و دو سالگی به دربار میرنظام‌علی‌خان (۱۱۷۵ ــ ۱۲۱۸ق) در حیدرآباد دکن پیوست و میرنظام‌علی‌خان نیز به او لقب رای بخشید. بودهه سنگه قریب‌الفهم را در ۱۲۲۱ق (سال تاریخش چو جستم از خرد ــ «نسخهٔ والاقریب‌الفهم» گشت) در هفت باب نوشت: ۱ــ دانستن طریق هر ده لکهه حساب رقم، هندسه و دادن میزان...، ۲ــ طریق نوشتن آدم، اسپ، فیل، شتر و ضرب هندسه و کارخانجات پادشاهی، ۳ــ جریب و پیمایش اراضی و

نوشتن کواغذ، ۴ـ دانستن طریق پارچه مقدار و پیمایش و قطع و خرید، ۵ـ حساب تنخواه و طریق زرگری و خرید جواهر و طلا و نقره، ۶ـ طریق غله و ۷ـ پیمایش چوب، سنگ، دیوار گلی و بهتی‌چونه.» نسخه‌ای از قریب‌الفهم به‌شمارهٔ N.M.1961-1574 در موزهٔ ملی کراچی، به‌خط نگارندهٔ اثر نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۲/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۷۱۹؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 140-141.

ربیعیان

قریشی قلعه‌داری (qo.ray.ši-ye.qal.e.dā.ri)، مولانا محمد عبدالکریم فرزند مولوی فضل‌احمد فرزند حافظ‌خان محمد، ۱۸۶۴ ـ ۱۹۵۷م / ۲۴ صفر ۱۳۷۷ق، دانشمند دینی و شاعر و نویسندهٔ پاکستانی. در خاندانی اهل فضل و دانش زاده شد. تبار این خاندان به طایفهٔ قریش در عربستان می‌رسد و در قلعه‌دار در گجرات (پاکستان) نشیمن دارند. محمد عبدالکریم برادرزادهٔ سید احمد ناظم قلعه‌داری (ـ ۱۳۰۲ق)، سراینده و نویسندهٔ پنجابی، بود. وی نزد استادانی چون کلیم‌الله مچهیانوی، عبدالله تونکی، و عبدالحکیم کلانوری درس خواند و از ۱۸۹۶م در سمت مدرس عربی، در دبیرستان‌های جلالپور و جاهای دیگر به تدریس پرداخت و در ۱۹۳۱م بازنشسته شد. در اوقات فراغت، علوم دینی تدریس می‌کرد. صوفی‌منش بود و به پیرسیدحیدرعلی‌شاه جلالپوری ارادت داشت. به‌فارسی و عربی شعر می‌سرود و گویا کریم تخلص می‌کرد. کتابخانهٔ بزرگی فراهم آورد که هنوز هم در قلعه‌دار وجود دارد. از آثارش: ۱ـ حمایل شریف / تفسیرالقرآن (دست‌نویس کتابخانهٔ احمدحسین احمد قلعه‌داری در گجرات به‌شمارهٔ ۴۱۵) به‌فارسی؛ ۲ـ مجربات قلعه‌داری (دست‌نویس کتابخانهٔ احمدحسین احمد قلعه‌داری به خط خود مولانا محمد عبدالکریم) به‌فارسی که مجموعهٔ نسخه‌های پزشکی است؛ ۳ـ دیوان کریم (دست‌نویس کتابخانهٔ مولانا محمد عبدالکریم در قلعه‌دار) که سروده‌های فارسی وی، از آن میان قصایدی در تهنیت و تعزیت، است؛ ۴ـ دیوان کریم که سروده‌های عربی او است؛ ۵ـ فحوی‌البینات فی مسائل‌الاموات؛ ۶ـ خیرالخبر فی مسائل سنت‌الفجر؛ ۷ـ القول‌العاضد فی حکم ایقاع‌الطلقات‌الثلاث فی‌المجلس‌الواحد؛ ۸ـ تاج‌المؤمنین؛ ۹ـ تاریخ صلح حدیبیه و فتح مکه؛ ۱۰ـ روح‌العباد فی ذکرالمیلاد؛ ۱۱ـ تذکرهٔ حضرات مجددیه به‌فارسی (دست‌نویس کتابخانهٔ احمدحسین قلعه‌داری در گجرات پاکستان به‌شمارهٔ ۱۳۸)؛ ۱۲ـ تذکرهٔ علمای احناف به‌فارسی (دست‌نویس کتابخانهٔ احمدحسین قلعه‌داری به‌شمارهٔ ۱۲۶) که زندگینامهٔ دانشمندان حنفی از فارسی و تازی و هندی است؛ ۱۳ـ فرهنگ واژه‌های مقامات حریری به‌فارسی (دست‌نویس کتابخانهٔ مولانا عبدالکریم قلعه‌داری) که در ۱۸۹۸م تألیف شده است؛ ۱۴ـ فتاوی قلعه‌داری که فتاوی مولانا عبدالکریم و دیگران است به‌فارسی و عربی (دست‌نویس کتابخانهٔ احمدحسین احمد قلعه‌داری در گجرات پاکستان).

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۳۴، ۳۲۳، ۳۸۲؛ تذکرهٔ علمای پنجاب، ۳۲۸ـ۳۳۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۰/۱، ۷۲۵؛ ۲۳/۷، ۲۸۶، ۳۶۳، ۷۸۱، ۹۴۶، ۱۰۱۷، ۱۰۹۶؛ ۱۲۱۳/۸، ۱۳۴۷، ۱۳۷۶، ۱۳۸۰، ۱۳۸۲؛ ۱۰۵۶/۱۱؛ ۲۵۰۹/۱۴، ۲۷۱۸، ۲۷۲۲؛ ۱۰۴/۱۴، ۱۲۱، ۱۵۶، ۱۸۲، ۲۵۷، ۶۲۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۶۶، ۲۰۷۲.

برزگر

قریشی مولتانی، شیخ محمدسعید ← **محمدسعید قریشی مولتانی**

قرین لکنویی (qa.rin-e.lak.nu.i)، نثارعلی / نیازعلی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم لکنو و پیشه‌اش عطاری بود. او در سخنوری از شاگردان محمد فاخر مکین بود. از سروده‌های قرین تنها چند بیت در تذکره‌ها آمده است. نمونه‌ای از سخن او است: «برای آنکه در آیدبه بزم یار قرین ـ چه‌جورها که شب از دست پاسبان برداشت.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۳۴؛ روز روشن، ۶۵۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۲۵/۲ـ۱۲۶؛ سفینهٔ هندی، ۱۶۳ـ۱۶۷؛ عقد ثریا، ۴۶ـ۴۷؛ گلشن بی‌خار، ۴۳۳؛ منتخب‌اللطایف، ۳۳۲؛
A Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/162.

نوش‌آبادی

قسمت مشهدی (qes.mat-e.maš.ha.di)، محمدقاسم، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. در روزگار عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ ـ

۱۰۸۳ق) از ایران به هند کوچید و در حیدرآباد دکن ساکن شد. به کار طلاکوبی می‌پرداخت و در این فن ماهر بود. تا پایان عمر در همان‌جا زندگی کرد و درگذشت. ابیاتی از وی در تذکره‌ها به یادگار مانده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۳۴؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۶۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۱۳ـ۳۱۴؛ الذریعه، ۸۸۱/۹ - ۸۸۲؛ شمع انجمن، ۳۸۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۴۶، شمارهٔ ۲۴؛ مطلع‌الشمس، ۷۲۹؛ مخزن‌الغرائب، ۵۵۱/۴؛ منتخب‌اللطایف، ۳۲۹؛ نشتر عشق، ۱۲۲۴/۴ـ۱۲۲۵؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۶۰ـ۱۶۱.

حجتی

قسمتی استرابادی (qes.ma.ti-ye.es.tar.ā.bā.di)، ملامحمدعلی، ــ ۱۰۲۲ / ۱۰۲۴ق، شاعر ایرانی. از مردم استراباد بود. در زادگاهش در ملازمت میرزابیگ فندرسکی فرزند میرضیاءالدین به سر می‌برد. این میرزابیگ، چنان‌که اسکندربیگ منشی در تاریخ عالم‌آرای عباسی می‌نویسد، از سادات بنام استراباد بود و «به دولت‌خواهی و نیکوبندگی این دودمان ولایت نشان، منفرد و ممتاز بود.» رازی در هفت اقلیم می‌نویسد: «قسمتی عمرها با خواجه‌حسین ثنایی به سر می‌برد و از اهلیت بخشی داشت، ناگاه خبطی بر مزاجش استیلا یافته سیاحت آغاز کرد و عالم‌گردی را در باز داد.» تقی اوحدی نیز گوید: «در شاعری‌ها با قدرت بود و تا همه‌جا همراه، اما به‌غایت خیره و طیره و صاحب مذاق می‌زیست و از هرزه‌گردی عرصهٔ وجود، در استراباد به جوانی علی‌گل‌نام، عشق ورزید و او را به جذبهٔ صدق محبت ربوده مسافرت اختیار کردند، مدتی با هم سیار بودند. ایشان را در صفاهان بنده دیدم، درین دو سال [۱۰۲۲ ــ ۱۰۲۴ق] در گلکنده به قسمت ازلی رسیده، درگذشت.» به‌سخن هم‌او «گویند قسمتی مذکور قبل از این هم به‌هند آمده، در خدمت خواجه حسین ثنایی بود و از شاگردان او است.» (عرفات‌العاشقین، برگ ۶۰۰) صبا نیز در روز روشن از شعرهای قسمتی، از مثنوی وامق و عذرا نام می‌برد که نشانی از آن به‌جا نمانده است. از سروده‌های قسمتی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌یادگار مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «ما راندهٔ کعبه‌ایم و واماندهٔ دیر ــ از ما روش گبر و مسلمان مطلب.»

منابع: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۵۳۰/۱؛ روز روشن، ۶۵۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۲۶/۲؛ کاروان هند، ۱۱۳۵/۲ـ۱۱۳۷؛ مجمع‌الخواص، ۲۲۹ـ۲۳۰؛ مخزن‌الغرائب، ۵۴۵/۵ـ۵۴۸؛ هفت اقلیم، ۱۲۷۵/۲؛ محمدعلی تربیت، «وامق و عذرا»، آینده، سال دوم، ص ۵۳۴.

جهان‌تاب

قصوری، غلام محی‌الدین فرزند غلام مصطفی ← غلام محی‌الدین قصوری

قصهٔ احوال روهله ← رستم‌علی بیجاپوری

قصهٔ حقیقت‌رای ← رغبت سیالکوتی

قصهٔ سنجان (qes.se.ye.sen.jān)، مثنوی کوتاهی در بیان داستان مهاجرت گروهی از زرتشتیان ایران به هندوستان از بهمن کیقباد فرزند دستور هرمزدیار سنجانا. او این داستان را در ۱۰۰۸ق / ۱۶۰۰م در وزن خسرو و شیرین نظامی، در حدود چهارصد بیت به نظم کشیده است. داستان چنین است که گروهی از زرتشتیان ایران پس از حملهٔ اعراب از سنجان که از توابع خواف خراسان بود، به تدریج به جنوب شرقی ایران کوچیدند. سرانجام پس از چند نبرد که با اعراب کردند، مغلوب شده در جزیرهٔ هرمز پناه گرفتند. پس از مدتی که لشکر عرب به هرمز رسید، زرتشتیان سوار کشتی‌ها شده، عازم هندوستان شدند. آن‌ها پس از مقابله با طوفان‌های سهمگین دریایی در کرانه‌های سند فرود آمدند و چندی در جزیرهٔ دیب یا دیو به سر بردند. سپس از آن‌جا نیز کوچیدند و به سرزمین گجرات رسیدند. راجهٔ آن‌جا به نام جادی‌رانا به آنان پناه داد و آن‌ها در آن‌جا به یاد زاد بوم خود شهری به‌نام سنجان ساختند. سپس با اجازهٔ راجا اولین آتش بهرام را به یاد میهن خود ایرانشاه نام نهادند. آن‌ها سال‌ها در کمال آسایش و آزادی در برگزاری آیین مذهبی خود، در این سرزمین به سر بردند، اما پس از پنج سده یکی از فاتحان مسلمان به سرزمین آن‌ها رسید. نبردهایی درگرفت که منجر به ویران شدن سنجان و پراگنده شدن زرتشتیان از آن‌جا شد. زرتشتیان در حالی که آتش بهرام را در پیش حمل می‌کردند، به شهر بانده روی بردند و در همین شهر مؤلف این داستان که خود از نسل مهاجران بود، داستانی را که سینه به سینه نقل شده بود، به رشتهٔ تحریر درآورد. این اثر ارزش ادبی ندارد چون پارسیان پس از نه‌صد سال اقامت در هندوستان نمی‌توانستند فارسی را به لطافت ایرانیان مقیم ایران، بنویسند، ولی چون این کتاب تنها

سند تاریخی از مهاجرت پارسیان به هند است، ارزشمند است. این کتاب در ۱۳۵۰ش با مقدمهٔ هاشم‌رضی در سازمان انتشارات فروهر در ایران به چاپ رسیده است. متن این کتاب به‌قلم ای.بی.استویک به انگلیسی برگردانده شده و در مجلهٔ انجمن آسیایی بنگال به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۶/۳؛ تاریخ زرتشتیان، ۷۲-۸۵؛ دانشنامهٔ مزدیسنا، ۳۳۱-۳۳۲؛ قصهٔ سنجان، مقدمه؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/50.

سپانلو

قصهٔ عبیدالله و رادهان ← فرحت لاهوری

قطب‌الدین احمدشاه گجراتی ← احمدشاه دوم گجراتی

قطب‌الدین ایبک (qot.bod.din-e.ay.bak)، ـ ۶۰۷ق، فرمانروای دهلی (۶۰۲ ـ ۶۰۷ق). از ترکان بود. درکودکی به اسارت افتاد و وی را از ترکستان به نیشابور بردند و به‌قاضی فخرالدین بن عبدالعزیز کوفی (از نوادگان امام ابوحنیفه)، حاکم نیشابور، فروختند. وی در خانهٔ قاضی پرورش یافت و با فرزندان وی قرآن آموخت و سواری و تیراندازی فراگرفت. پسان‌تر، در جوانی، بازرگانی او را (گویا از پسران قاضی، پس از مرگ او) خرید و به غزنین برد و به شهاب‌الدین / معزالدین محمدبن‌سام غوری (ـ ۶۰۲ق)، فروخت. قطب‌الدین «اگر چه به همهٔ اوصاف حمیده و آثار گزیده موصوف بود، اما به‌ظاهر جمالی نداشت و انگشت خنصر او شکستی داشت، بدان‌سبب او را ایبک شل گفتندی.» (طبقات ناصری، ۴۱۶/۱) وی در دستگاه سلطان معزالدین به سرعت ترقی کرد تا سرانجام به مقام امیر آخر رسید. در ۵۸۸ق که غیاث‌الدین محمد غوری (ـ ۵۹۹ق) به همراه شهاب‌الدین / معزالدین غوری به خراسان، برای جنگ با سلطانشاه (ـ ۵۸۹ق)، برادر تکش خوارزم‌شاه، تاخت قطب‌الدین در این سپاه، سرعلفچی بود و هر روز به طلب علوفه به صحرا می‌رفت. در یکی از این روزها با سپاهیان سلطان‌شاه برخورد و پس از زد و خوردی به اسارت درآمد و او را در قفسی آهنین به بند کشیدند. پس از شکست و گریز سلطانشاه، قطب‌الدین را، در قفس بر روی شتری نزد سلطان‌شهاب‌الدین آوردند و شهاب‌الدین وی را بسیار بنواخت. شهاب‌الدین غوری (که پس از رسیدن به مقام شاهی در ۵۹۹ق معزالدین لقب یافت) در ۵۶۹ق به فرمان برادر خود غیاث‌الدین محمد غوری (۵۵۸ ـ ۵۹۹ق) به حکومت غزنین منصوب شد و به اقدامات جنگی و لشکرکشی به هندوستان و خراسان مأموریت یافت. معزالدین از آن پس به یک رشته لشکرکشی و جنگ پیروزمندانه در هندوستان دست زد. از جمله با گشودن پیشاور (۵۷۵ق)، سیالکوت (۵۸۱ق) و سرانجام لاهور (۵۸۲ق) به حکومت غزنویان پایان بخشید و در ۵۸۸ق در نبردی در ناحیهٔ تراین، رای کوله پتهورارای (پرتهوی راج سوم / Prithvi Raj، از شاهان محلی شمال هند) و رای دهلی گوبندرای را بکشت و اجمیر و هانسی و کُهرام و سرستی و سرهند را بگرفت و قطب‌الدین ایبک را به حکومت کُهرام و سامانه (اکنون در ایالت پتیاله) گماشت و سپه‌سالار هندوستان گردانید و خود به غزنین بازگشت. قطب‌الدین ایبک در همان سال (۵۸۸ق) میروت و دهلی را بگرفت. در رمضان ۵۸۸ / ۵۸۹ق یکی از وابستگانِ رایِ نهرواله به هانسی تاخت و حاکم آن‌جا ملک نصرت‌الدین سالار «متحصن گشته، خبر به دهلی فرستاد» و از قطب‌الدین یاری خواست. قطب‌الدین به سوی هانسی شتافت و هندوان با شنیدن خبر آمدن او گریختند و وی آن‌ها را تعقیب کرد و سرکردهٔ آن‌ها (جتوان چوهان؟) را فروگرفت. قطب‌الدین که معزالدین غوری وی را به جانشینی و نیابت خود در ادارهٔ نظامی و سیاسی متصرفات غوریان در هندوستان گماشته بود در اوایل ۵۸۹ق دهلی را مرکز و ستاد قلمرو خود در هند برگزید. قطب‌الدین در این لشکرکشی‌ها بسیاری از پرستشگاه‌ها و آثار باستانی هند شمالی را به باد غارت داد و ویران کرد. از جمله، در دهلی و پیرامون آن در حدود سی پرستشگاه را با خاک برابر کرد و با مصالح پرستشگاه‌های هندوان، مسجد جامعی در دهلی بنیاد نهاد که به مسجد قوت‌الاسلام یا قطب دهلی آوازه دارد. در ۵۸۹ق، وی برای سرکوبی هری‌راجه، برادر پتهورارای / پرتهوی‌راج، که سر به شورش برداشته و رن تمبهور / رنتنبهور را تهدید می‌کرد لشکر کشید و وی را به گریز واداشت. سلطان معزالدین غوری، پس از آگاهی از فتوحات قطب‌الدین، وی را به غزنین فراخواند (۵۸۹ق) و بسیار بنواخت و بار دیگر به حکومت متصرفات غوریان در هند روانه کرد (به‌گفتهٔ برخی منابع، معزالدین، قطب‌الدین را برای جنگ با سلطانشاه خوارزم‌شاه در ۵۸۸ق به غزنین فراخواند و وی پس از شش ماه به هند بازگشت). قطب‌الدین، در ۵۹۰ق، کول (علیگر کنونی) را

گشود (به‌روایتی، وی پس از فتح کول بود که دهلی را مرکز حکومت خود در هند برگزید). در این اثنا سلطان‌شهاب‌الدین / معزالدین غوری برای جنگ با رای‌جی چند، رایِ بنارس (یا قنوج)، به هند لشکر کشید. قطب‌الدین بدو پیوست و به‌همراه سلطان و سپهسالار عزالدین حسینِ خرمیل سپاه دشمن را در چندوار / چندوال بشکست و گریزاند. رای‌جی‌چند در میدان نبرد در نزدیک چندوار / چندوال بر کران رود جمنا به‌قتل آمد و سپاهیان راجپوت هر یک به سویی گریختند و بنارس، تختگاه گاهدواله‌ها (Gahadvala)، به‌دست معزالدین افتاد (۵۹۰ق). گویند در این یورش، در بنارس و پیرامون آن بیش از هزار پرستشگاه ویران گردید و از مصالح آن‌ها مساجدی برپا شد. معزالدین سپس، هم‌چون گذشته، قطب‌الدین را به جانشینی و نیابت خود در هند گذاشت و به غزنین بازگشت. قطب‌الدین پس از سپردن دژکول به حسام‌الدین اغُل بک، و چندی اقامت در دژ اسنی (نزدیک جونپور) روانهٔ دهلی شد، ولی در اثنای راه خبر یافت هری‌راج راجپوت از کوهستان الورَ بیرون آمده و به اجمیر لشکر کشیده و کوله، پسر پتهورارای، را که خراج‌گزار غوریان بوده، بشکسته و او را از اجمیر به سوی رنتنبهور گریزانده، و نیز سردار خود جهت‌رای را برای گرفتن دهلی بدان صوب روانه کرده است. قطب‌الدین نخست به شتاب به مقابله با جهترای شتافت و او چون در خود تاب دوایستادن ندید به اجمیر گریخت. قطب‌الدین بی‌هیچ درنگی به سوی اجمیر لشکر برد و پس از بشکستن هری‌راج، که برای گریز از اسارت به دست دشمن خود را به آتش کشیده و بکشت، باری دیگر اجمیر را گرفت و به دهلی بازگشت (۵۹۱ق / ۱۱۹۴م). در ۵۹۲ق برای یورش به تهنکر / بیانه به بسیج سپاه پرداخت و هنگامی که می‌خواست بدان‌سوی روانه گردد، خبر یافت که سلطان معزالدین بار دیگر رهسپار هند شده است. پس به پیشباز او شتافت و در هانسی به خدمت او رسید و در رکاب او به تهنکر تاخت. رای کِنْوَرْپال، صاحب تهنکر، امان خواست و سلطان وی را بخشود، ولی دژ تهنکر را از دستش بیرون آورد و به بهاءالدین طغرل سپرد. سلطان سپس به دژ مهم گوالیار لشکر برد و صاحب آن دژ، رای سلکمن / سولنکهپاله (گویا همان پریهار لوهنگ‌دیو، فرمانروای سلاکشانا / Sallakshana) را به پرداخت خراج واداشت و سپس بهاءالدین طغرل را مأمور ادامهٔ تاخت و تاز در آن نواحی کرد و خود به غزنین بازگشت. قطب‌الدین نیز راه مستقر خود دهلی را پیش گرفت. در ۵۹۳ق، قطب‌الدین (که گویا در آن هنگام در اجمیر بود) باخبر شد که طایفهٔ هندوی مهر، سر به شورش برداشته است؛ در این هنگام، در واقع همهٔ راجگان راجپوت برای بیرون آوردن اجمیر از دست مسلمانان همدست شده و گوبینداراجه، رایِ نهرواله، را نیز به‌همدستی با خود فراخوانده بودند. پیش از آنکه قوای رای نهرواله برسد، قطب‌الدین بر مهرها و طوایف هم‌پیمان آن‌ها تاخت، ولی در اثنای نبرد «اسبش زخم برداشته، از پا درآمد و لشکر اسلام دل‌شکسته شده، سلطان قطب‌الدین ایبک را به جرثقیل بر اسب دیگر سوار کرده، به اجمیر بردند.» (تاریخ فرشته، ۶۱/۱) در پی این حادثه، راجپوتان و لشکر نهرواله، شادمان از پیروزی، اجمیر را به محاصره درآوردند و تا چند ماه زد و خورد میان دو طرف ادامه یافت تا سرانجام هندوان پس از آنکه آگاه شدند که سلطان شهاب‌الدین / معزالدین غوری سپاهی نیرومند به فرماندهی چند تن از امرایش، به یاری قطب‌الدین گسیل داشته است از محاصرهٔ اجمیر دست کشیدند و پس نشستند. بعد از آن، قطب‌الدین به نهرواله / انهیل‌واله (پایتخت گجرات) تاخت. بهیم‌دیو، فرمانروای گجرات (۵۷۵ ــ ۶۳۹ق)، تختگاه خود را بگذاشت و در دژی دور افتاده پناه گرفت و قطب‌الدین سپاهیان راجپوت به فرماندهی رای‌کرن و دهرورشه (Dharatarsha) را در حوالی کوه آبو بشکست (۵۹۳ق) و از هندوان پنجاه هزار تن را بکشت و بیست هزار تن را به اسارت درآورد و بسیاری از آبادی‌ها را غارت و چپاول کرد و معابد بسیاری را ویران نمود. «چون از قتل و اسر کفار راجپوت فراغ یافت، به ولایت معمورهٔ گجرات درآمده، زیر و زبر ساخت و درین کرت نهرواله را به تصرف درآورده، به یکی از امرای بزرگ سپرده، از راه اجمیر به دهلی مراجعت کرد.» (تاریخ فرشته، ۶۱/۱). البته، پس از بازگشت قطب‌الدین به دهلی، بهیم‌دیو از پناهگاه خود بیرون آمد و بار دیگر بر نهرواله (گجرات) استیلا یافت. قطب‌الدین در ۵۹۴ق / ۱۱۹۷م بدایون را گشود، در ۵۹۵ق قنوج را زیر فرمان خود درآورد و ولایت سروهی را بگرفت، در ۵۹۶ق / ۱۱۹۹م مالوه و نواحی مجاور آن را بگشود و در ۵۹۷ق / ۱۲۰۰م موفق به فتح نهایی گوالیار شد. در ۵۹۹ق / ۱۲۰۲م با سپه‌سالارش، شمس‌الدین التتمش، بر سر پارامردی‌دیو (Paramadi deve، ۱۱۶۳ــ۱۲۰۳م)، سرکردهٔ قبایل چندیله و صاحب دژ کالنجر (در استان کنونی بوندیلکهند هند)، لشکر برد و وی را در دژ کالنجر محاصره کرد و به درخواست صلح واداشت و چون وی پیش از امضای پیمان صلح ناگهان درگذشت ــ یا به توطئهٔ

وزیرش اجه‌پاله (Ajapala) / اجی‌دیو، (Ajai Deo) / جده‌دیو که مخالف صلح بود کشته شد ــ وزیرش اجی‌دیو از تسلیم‌شدن سرباز زد، چندان محاصره را ادامه داد تا اجی‌دیو توان مقاومت از دست به‌داد و با همراهانش به دژ اجی‌نگر گریخت. دژ کالنجر به‌دست قطب‌الدین افتاد و او در آن‌جا پنجاه‌هزار تن زن و مرد را به اسارت گرفت. وی سپس مهوبه، پایتخت کالپی، را نیز گشود و آن نواحی را به هزبرالدین حسن ارنی سپرد و از راه بداون به دهلی بازگشت. در ۶۰۱ق، شکست سهمگین و فلاکت‌بار سلطان معزالدین غوری از قراختاییان در اندخود (صفر ۶۰۱ق) شورش اقوام و قبایل گوناگون قلمرو وی به‌ویژه در هند را برانگیخت. ازجمله، قبایل کهوکر آشکارا سر به شورش برداشتند و نواحی میان لاهور و مولتان را سخت ناامن کردند. سلطان برای سرکوبی کهوکران، در ۵ ربیع‌الاول ۶۰۲ق / ۲۰ اکتبر ۱۲۰۵م غزنین را به‌قصد هند ترک گفت و در ناحیهٔ میان دو رود سُدرا و جهلم با کهوکران برخورد. قطب‌الدین ایبک نیز به‌همراه شمس‌الدین ایلتتمش در همین‌جا به اردوی سلطان پیوست. در این جنگ، کهوکران شکست سختی خوردند و بیش از دویست‌هزار تن از شورشیان به‌قتل آمدند و غنایم بسیاری به‌دست فاتحان افتاد. قطب‌الدین پس از این پیروزی همراه سلطان به لاهور رفت و سپس اجازهٔ بازگشت به دهلی گرفت. سلطان در این هنگام وی را «ملک خطاب فرمود و ولی‌عهد هندوستان کرد.» بعد از قتل سلطان معزالدین در دانیه / دمیک در غرب رود جهلم در ۳ شوال ۶۰۲ق / مارس ۱۲۰۶م به‌دست تنی چند از فداییان اسماعیلی (یا، به‌روایتی ضعیف، از مردان کهوکر)، برادرزاده‌اش غیاث‌الدین محمود بن محمدسام، «قطب‌الدین را چتر فرمود و لقب سلطانی داد» (طبقات ناصری، ۴۱۷/۱) و «به‌جهت سلطان قطب‌الدین ایبک که تا آن زمان [وی را] ملک قطب‌الدین می‌گفتند چتر و امارت پادشاهی و خطاب سلطانی و خط آزادی روانهٔ هند کرد.» (تاریخ فرشته، ۶۳/۱) غیاث‌الدین محمود در این هنگام درگیر مبارزه با چند تن از اعضای خاندان غوری و نیز با تاج‌الدین یلدوز (ــ ح۶۱۲ق)، از امرای بلندپایهٔ سلطان معزالدین، بر سر جانشینی معزالدین بوده و دادن لقب سلطانی به قطب‌الدین و فرستادن چتر (= نمادشاهی) برای او احتمالاً به منظور جلب حمایت وی در مبارزه‌اش با رقبای خود بوده است. به‌علاوه، پس از مرگ معزالدین، فرمانروایان محلی هند قطب‌الدین ایبک را که در گسترش متصرفات غوریان در هندوستان نقشی بسزا داشت و

درواقع نایب‌الحکومهٔ سلطان غوری در این متصرفات به‌شمار می‌آمد به سروری خود شناختند و از غیاث‌الدین محمود (که در ۱۰ رمضان ۶۰۲ق در بست بر تخت شاهی نشست و پس از مراسم تخت‌نشینی بی‌درنگ به فیروزکوه، تختگاه غوریان رفت) کاری جز تأیید امری انجام شده برنمی‌آمد. به هر تقدیر، قطب‌الدین در ۱۸ ذوالقعدهٔ ۶۰۲ق / ۲۷ ژوئن ۱۲۰۶م به لاهور رفت و «بر تخت سلطنت لوهور جلوس کرد» (طبقات ناصری، ۴۱۷/۱) و پس از چندی به دهلی بازگشت. اما تاج‌الدین یلدوز، که غزنین را گرفته و خود را شاه خوانده و دستور داده بود تا خطبه و سکه به‌نامش کنند، به پنجاب لشکر کشید و لاهور را بگرفت. قطب‌الدین برای رویارویی با او از دهلی بیرون آمد و راه لاهور را پیش گرفت. در نبردی که نزدیک پنجاب سند میان دو طرف درگرفت (ــ ۶۰۳ق) تاج‌الدین شکست خورد و «به‌جانب کرمان و شیوران گریخت و به کوهستان درآمد.» (تاریخ فرشته، ۶۳/۱) قطب‌الدین تا غزنین پیش رفت و آن‌جا را بگرفت و به عیش و عشرت سرگرم شد و از کارها غافل ماند. مردم غزنین که دل به تاج‌الدین یلدوز داشتند، از غفلت او استفاده کردند و کسانی را نهانی نزد تاج‌الدین فرستادند و وی را به غزنین فراخواندند. تاج‌الدین با لشکری ساخته بتاخت و ناگاه بر ظاهر غزنین فرود آمد و قطب‌الدین، پس از چهل روز که بر تخت غزنین بود، چون از آمدن تاج‌الدین آگاه گردید، چنان بترسید که بی‌درنگ از آن‌جا گریخت و از راه سنگ سوراخ، به‌لاهور رفت و از آن پس، برای جلوگیریِ از یورش‌های احتمالی تاج‌الدین و دیگران، تختگاه خود را لاهور قرار داد. وی سرانجام، در بازی چوگان در لاهور، بر اثر افتادن از اسب و خوردن پیش کوههٔ زین به سینه‌اش درگذشت. «مدت ملک او از فتح دهلی تا بدین وقت بیست سال و عهد سلطنت او با چتر و خطبه و سکه مدت چهار سال و کسری بود.» (طبقات ناصری، ۴۱۸/۱). قطب‌الدین ایبک بنیادگذار خاندان شاهی غلامان معزّی یا خاندان سلاطین مملوک (یا غلامان) ترک در هند (دهلی) و نخستین پادشاه مسلمان هند به شمار می‌آید. پس از او آرام‌شاه بر تخت شاهی دهلی نشست، ولی پادشاهی او دیری نپایید و شمس‌الدین التتمش، داماد قطب‌الدین و حاکم بداون، وی را برانداخت و به تخت شاهی دهلی برآمد. نقش سکهٔ قطب‌الدین را چنین یاد کرده‌اند: «سکهٔ وارث ملک و نگین سلطان قطب‌الدین ایبک فی سنهٔ ۶۰۳[ق] ضرب دارالخلافهٔ دهلی جلوس.» قطب‌الدین ایبک را پادشاهی بسیار سخاوتمند و بخشنده و نیز جنگاور و دلاور و

خونریز گفته‌اند که «بخشش او همه لک ـ لک (هر لک = ۱۰۰۰۰۰) و کشتن او همه لک ـ لک بود، چنان که ملک‌الکلام بهاءالدین اوشی در مدح این پادشاه می‌فرماید: ای بخشش تو لک به جهان آورده ــ کان را کف تو کار به جان آورده / از رشک کف تو، خون گرفته دل کان ــ پس لعل بهانه در میان آورده.» (طبقات ناصری، ۴۱۶/۱) از این‌رو وی را لک‌بخش لقب داده‌اند. وی فاتحی بزرگ بود و در طی بیست‌سال توانست میروت، دهلی، کول، رنتنبهور، بنارس، اجمیر، تهنکر / بیانه، نهرواله، بدایون، قنوج، مالوه، گوالیار، کالنجر، بُدور، و مهوبه، یا درواقع کل هند شمالی، را به زیر فرمان خود درآورد. سردار او محمد بختیار خلجی نیز بهار و بنگال را بگرفت. البته، این لشکرکشی‌ها با ویرانگری‌ها و خونریزی‌های بسیار و مصایب دردناک برای هندوان همراه بود. جنگ‌سالاران و فاتحانی که پیش از قطب‌الدین به هند تاخته بودند هیچ‌گاه در پی استقرار دایمی در این سرزمین کهنسال، در میان دریای هندوان، نبودند و به‌رغم آن‌که جنگ‌های خود را ظاهری دینی می‌دادند و خود را غازی (جنگاور راه خدا) می‌خواندند. محرک اصلی‌شان در این لشکرکشی‌ها، کسب غنایم و تاراج ثروت مردم هند بود. اما قطب‌الدین، در حالی که همان اهداف به اصطلاح غازیان پیشین را نیز تعقیب می‌کرد، اندیشهٔ پی‌افکندن یک دولت مسلمان دایمی را که خراج‌گزار قدرتی بیرون از مرزهای آن نباشد، نیز در سر داشت و سرانجام سلطان‌نشین دهلی را بنیاد نهاد (ح۶۰۳ق) که تا سدهٔ سیزدهم هجری، پادشاهان مسلمان بر آن فرمان می‌راندند و زبان رسمی و دیوانی آن فارسی بوده است. قطب‌الدین، همانند فاتحان مسلمان پیش از خود، در ضمن لشکرکشی‌هایش بسیاری از پرستشگاه‌های هندوان را ویران کرد و با استفاده از مصالح آن‌ها مساجدی ساخت که مهم‌ترین آن‌ها، دو تا از کهن‌ترین مساجد هندوستان، یعنی مسجد قوت‌الاسلام دهلی و مسجدی در اجمیر است. قطب‌منار دهلی که در ضلع غربی بنای اولیهٔ مسجد قوت‌الاسلام قرارگرفته و با ارتفاعی در حدود هفتاد متر (البته پس از گسترش آن به‌دست التتمش)، بلندترین منار (یا از بلندترین منارهای) دنیا به‌شمار می‌آمده، نیز ساخته قطب‌الدین است. وی همچنین در ۶۰۲ق بنایی به نام کوشک سفید، در دهلی ساخت. ثروتی که قطب‌الدین از تاراج هندوان به‌دست آورده و آوازهٔ بخشندگی (و نیز ظاهراً دین‌داری و شریعت‌پناهی و رعیت‌پروری و عدل‌گستری) او بسیاری از علما و فقها و شعرا و نویسندگان را به درگاه او در دهلی و لاهور کشاند. به گفتهٔ مؤلف تاج‌المآثر، قطب‌الدین «توقیر و احترام علمای دین که ورثهٔ انبیا و خزانهٔ علوم شریعت و حقیقت‌اند و به شرف قربت و مزیت درجه اختصاص یافته، واجب و متعین دانست و اعزاز و اکرام ایشان بر وفق کتاب و سنت مقدمهٔ بختیاری و عمدهٔ جهان‌داری شناخت» و «ائمه و علمای دین... به لطف اعزاز و نواخت کرامت و تشریف اسپ و ساخت اختصاص یافتند.» رویدادهای دورهٔ قطب ایبک را چند تاریخ‌نگار همروزگار وی به‌فارسی نوشته‌اند که مهم‌ترین اثر در این زمینه تاج‌المآثر صدرالدین حسن نظامی نیشابوری است که رویدادهای میان سال‌های ۵۸۷ تا ۶۱۴ق را در بر دارد. فخرالدین مبارک‌شاه، معروف به فخر مدبر، مؤلف آداب‌الحرب والشجاعه، نیز دارای اثری به‌نام شجرة‌الانساب / بحرالانساب است که گذشته از مطالب دیگر، حاوی گزارش فتوحات سلطان معزالدین غوری و قطب‌الدین ایبک است و در میان سال‌های ۵۸۳ تا ۵۹۷ق نوشته شده و مقدمهٔ آن را دنیس راس در ۱۹۲۷م در لندن با عنوان تاریخ مبارک‌شاهی به‌چاپ رسانده است. از دانشمندان و سرایندگانی که در درگاه قطب‌الدین ایبک به سر برده یا از او نواخت یافته یا او را ستوده‌اند، می‌توان از شیخ‌الاسلام بهاءالدین محمد اوشی، قاضی حمیدالدین علی بن عمر محمودی و جمال‌الدین محمد بن نصیر نام برد.

منابع: بزم مملوکه، ۱ـ۳۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵۲/۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۳۳۱؛ ۲۳/۳، ۱۷۵، ۳۱۵، ۹۱۷، ۱۱۶۴، ۱۱۶۶، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹؛ تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری، ۱۱۴ـ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۴ـ۱۴۷، ۱۶۶، ۱۷۴ـ۱۷۵؛ تاریخ صدر جهان، ۵ـ۶؛ تاریخ فرشته، ۶۰/۱ـ۶۳؛ تاریخ مبارکشاهی، ۱۱ـ۱۶؛ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ترجمه، ۴۸/۲؛ طبقات اکبری، ۲۰ـ۲۱؛ طبقات ناصری، ۳۷۳/۱، ۴۰۰ـ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۱۵ـ۴۱۹، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۰ـ۴۴۴؛ فتوح‌السلاطین، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۴ـ۹۶، ۱۰۲ـ۱۰۷؛ قند پارسی، نذیراحمد، ۲۸۶؛ لباب‌الالباب، ۱۱۲/۱ـ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۰۳، ۳۲۲، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۹؛ منتخب‌التواریخ، ۵۰/۱ـ۶۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۵۲/۱ـ۱۵۴؛ *Encyclopaedia of Islam*, 2/266-267; *Iranica*, 3/135-136; *Political History and Institutions of the Early Turkish Empire of Dehli*, 123-151; *Tajul Ma'athir; The Chronicle of the Pathan Kings of Dehli*, 32-39.

برزگر

قطب‌الدین حقانی، شاه قطب‌الدین ← حقانی

قطب‌الدین شاه‌میری (qot.bod.din-e.šāh.mi.ri)، سلطان قطب‌الدین هندال فرزند علاءالدین، ــ ۷۹۶ق، پادشاه کشمیر (۷۸۰ ــ ۷۹۶ق). برادر کهتر سلطان شهاب‌الدین بود و پس از مرگ وی (۷۸۰ق) به تخت شاهی کشمیر برآمد. پادشاهی شانزده‌سالهٔ وی روی‌هم‌رفته با آرامش و شکوفایی داد و ستد همراه بود. از مهم‌ترین رویدادهای دورهٔ او، شورش برادرزاده‌اش حسن‌خان، فرزند سلطان‌شهاب‌الدین، بود که قطب‌الدین آن را فرونشاند. در پادشاهی وی، سرزمین کشمیر دو بار دستخوش تنگ‌سالی شد، اما هر بار قطب‌الدین با کامیابی با اوضاع مقابله کرد و نگذاشت مردم بر اثر گرسنگی بمیرند. وی شهری به نام قطب‌الدین پوره، در سری‌نگر برآورد که برخی محله‌های آن هنوز باقی است. دورهٔ قطب‌الدین شاهد پیشرفت و گسترش اسلام در کشمیر بود. این پیشرفت عمدتاً به‌دست شماری از سادات که از ایران به کشمیر کوچیده بودند انجام گرفت. آنان با وعظ و خطابه مردم را به اسلام و رفتار اسلامی تشویق می‌کردند. برجسته‌ترین این سادات، امیرسیدعلی‌همدانی (۷۱۴ ــ ۷۸۶ق)، عارف نامی کبروی، بود که در ۷۸۳ق با شماری از مریدان خود به کشمیر رفت. در این هنگام، هرچند اسلام در کشمیر تا اندازه‌ای رواج یافته و دین رسمی حکومت بود، ولی در میان مردم و فرمانروایان هردو هنوز بسیاری از آداب و آیین‌های هندویی رواج داشت و در پوشاک، رفتار و تشریفات دینی، تمایز چندانی میان مسلمانان و هندوها نبود و درواقع بیشتر جمعیت کشمیر هندو بودند. سلطان قطب‌الدین از پرستشگاه‌های هندوان بازدید می‌کرد، مانند هندوان لباس می‌پوشید و اعیاد آنان را جشن می‌گرفت. وی حتی، به خلاف دستور اسلام، دو خواهر را همزمان به‌زنی داشت. البته این رفتارها به معنی آن نبود که سلطان از اسلام برگشته و به آیین هندویی گرویده بود، بلکه وی بیشتر از سیاست نیای بزرگ خود شاه‌میر، در حفظ روابط دوستانه با اتباع هندو و نخبگان برهمن که بخش عمدهٔ دستگاه اداری را در دست داشتند، پیروی می‌کرد. قطب‌الدین در آغاز سیدعلی‌همدانی را به گرمی پذیرفت. سیدعلی و کوچندگان ایرانی همراهش نیز با شور و شوق و تعصب بسیار به ترویج اسلام در کشمیر پرداختند و بسیاری از هندوان را، با اقناع یا به‌زور، به دین اسلام درآوردند. امیرسیدعلی حتی سلطان قطب‌الدین را واداشت یکی از دو همسر خود را که خواهرِ هم بودند طلاق دهد و دیگری را به عقد مجدد خود درآورد که از این یکی، به‌نام سُبْهَتّا، فرزند و جانشین قطب‌الدین، یعنی سلطان سکندر بت‌شکن، به‌دنیا آمد. سیدعلی در کرانهٔ راست رود جهلم در علاءالدینپورهٔ سرینگر رحل اقامت افکند. وی قوانین اسلامی را به سلطان قطب‌الدین و اتباعش آموخت. قطب‌الدین پوشاک خود را که به شیوهٔ کافرانه (هندوان) بود ترک گفت و لباس شاهان مسلمان دربرکرد. گویند علی همدانی یکی از کلاه‌های بافتهٔ خود را به قطب‌الدین بخشید و قطب‌الدین این کلاه را زیر تاج خود می‌پوشید و جانشینان او هم این تبرک را کماکان نگاه می‌داشتند. سیدعلی همچنین با برهمنان هندو و کاهنان بودایی، مجالس بحث و مناظره تشکیل می‌داد و در بیشتر آن‌ها پیروز درمی‌آمد. با این که سلطان‌قطب‌الدین در ابتدا از علی همدانی و پیروانش به گرمی پیشباز کرد، اما شور و شوق زیاد و تندروی آن‌ها، که گاه به ویران‌کردن معابد هندوان و گرواندن اجباری هندوان به اسلام می‌انجامید، موجب شد تا رفته‌رفته میان سلطان و امیر ناسازگاری و کشمکش پیش آید یا اجتناب‌ناپذیر شود. سیدعلی، سرانجام پس از حدود سه سال اقامت در کشمیر، این سرزمین را به‌بهانهٔ گزاردن حج ترک گفت (۷۸۶ق)، اما در میان راه بیمار شد و پس از گذر از پاخلی در نزدیکی کونار درگذشت (۶ ذوالحجهٔ ۷۸۶ق). پیکرش را به ختلان (کولاب کنونی در تاجیکستان) بردند و به‌خاک سپردند. سلطان قطب‌الدین نیز در ۷۹۶ق درگذشت و جای خود را به پسرش سکندر / اسکندر داد. دورهٔ فرمانروایی سلطان قَطب‌الدین، به‌ویژه در نتیجهٔ ورود علی همدانی و مریدانش و فعالیت گستردهٔ آن‌ها، دورهٔ رشد و گسترش زبان فارسی در کشمیر است. به‌کوشش علی همدانی و یاران او، در کشمیر، فارسی و عربی جای سنسکریت را در تدریس علوم دینی و دنیوی گرفتند. سلطان قطب‌الدین، مدرسهٔ بزرگی بنیاد کرد که در آن فارسی و عربی و علوم اسلامی تدریس می‌کردند. علی همدانی، رسالهٔ عقبات خود را به‌نام قطب‌الدین نوشت. قطب‌الدین علاقهٔ فراوان به پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در کشمیر داشت. خود نیز به فارسی شعر می‌گفت و این ابیات را از او نقل کرده‌اند: «ای به گرد شمع رویت عالمی پروانه‌ای ــ وز لب شیرین تو شوریست در هر خانه‌ای / من به‌چندین آشنایی می‌خورم خون جگر ــ آشنا را حال اینست وای بر بیگانه‌ای / قطب مسکین گر گناهی می‌کند عیبش مکن ــ عیب نبود گر گناهی می‌کند دیوانه‌ای.»

منابع: احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی، ۴۹، ۵۱، ۵۴.

۵۵-۵۶، ۵۹-۶۰؛ تاریخ حسن، ۱۷۵/۲-۱۷۶؛ تاریخ فرشته، ۳۳۹/۲-۳۴۰؛ طبقات اکبری، ۵۹۹؛ کشمیر، بهشت زخم‌خورده، ۴۴-۴۶؛

Bahāristan-i-shāhi, 34-37.

برزگر

قطب‌الدین مبارک‌شاه خلجی (qat.bod.din.mo.bā.rak.šāh-e. xal.ji)، ابوالمظفر قطب‌الدین مبارک‌شاه پسر سلطان علاءالدین خلجی، ــ ۵ ربیع‌الاول ۷۲۰ق، سلطان دهلی از خاندان خلجیان (۲۰ محرم ۷۱۶ــ ۷۲۰ق). وی پس از مرگ سلطان علاءالدین خلجی (۷۱۵/ ۷۱۶ق) و در پی رویدادهایی که به پادشاهی بسیار کوتاه شهاب‌الدین عمر، پسر خردسال سلطان علاءالدین، و سرانجام قتل ملک نایب کافور هزاردیناری انجامید، به پادشاهی برآمد (۷۱۶ق). گویند قتل ملک‌نایب را غلامان (نگهبانان) ویژهٔ شاهی، معروف به پایگان (پیادگان) به‌انجام رسانیدند و سرداری اینان را دو تن از غلامان خاص سلطان علاءالدین به نام‌های بشیر و مبشر بر عهده داشتند. اینان به علت دخالتشان در قتل ملک نایب و به شاهی نشاندن مبارک‌شاه، خواستار سهم بیشتر و ویژه‌ای در حکومت بودند. از این روی، مبارک‌شاه (که در هنگام به تخت‌نشینی حدود هجده سال داشت) پس از جلوس «مبشر و بشیر را که سردار پایگان بودند و بعد از قتل ملک نایب خود را موجودی تصور کرده اعمال ناپسند از ایشان به‌ظهور می‌رسید، به قتل رسانید و باقی پایگان را به قصبات و پرگنات متفرق ساخته، خاطر از مهر ایشان جمع گردانید.» (تاریخ فرشته، ۱۲۴) در آغاز پادشاهی کسان نزدیک به خود را لقب و شغل بخشید و از جمله ملک دینار شحنهٔ پیل را لقب ظفرخان، محمد مولای (بندهٔ آزادشدهٔ عم خود) را خطاب شیرخان، مولانا ضیاءالدین پسر مولانا شهاب‌الدین خطاط را مقام صدرجهان، ملک فخرالدین جونا پسر غازی ملک تغلق را شغل امیرآخوری، خواجه حاجی شب‌نویس را نایبی عرض ممالک و بسیاری دیگر از امرا را به همین‌سان خطاب و شغل داد و از میان اینان، به‌ویژه حسن نامی را، که در اصل از هندوان بود و در کودکی، در تاخت و تاز سپاهیان دهلی به مالوه، به‌اسارت افتاده و در شمار بندگان شاهی درآمده و سپس ظاهراً به اسلام گرویده و در دستگاه شاهی خلجی تا اندازه‌ای ترقی کرده بود، برکشید و خسروخان لقب داد. به نوشتهٔ نظام‌الدین احمد، مبارک‌شاه «حسن نام پرداز بچه [که گویا از یکی از کاست‌های پایین هندوان به‌نام پرواری (Parvāri) یا برادو (vrādū) بود] را که پرورده ملک‌شادی نایب خاص حاجب سلطان بود، به اختصاص خویش سرافراز ساخت و خسروخان خطاب داده... از افراط محبتی که به او پیدا کرد تمامی حشم ملک شادی حوالهٔ او نمود و از بس که واله و شیفتهٔ او بود، منصب وزارت را بی‌آن‌که در او استعداد وزارت احساس نماید به عهدهٔ او گردانید.» (طبقات اکبری، ۸۷). قطب‌الدین مبارک‌شاه، همچنین در روزهای نخست حکومتش، بسیاری از زندانیان دورهٔ علایی (به‌روایتی، تا هفده‌هزار تن) را آزاد کرد و خراج‌های گران و مطالبات سخت آن دوره را از میان برداشت و املاک مردم را که در زمان سلطان علاءالدین در شمار خالصه (زمین‌های خاص شاهی) درآمده بود بدان‌ها بازگرداند و «قواعد و ضوابط عهد علایی را که هر یک متضمن مصلحتی و حکمتی بود از میان برداشت و [تثبیت] نرخ اشیاء را هم بر هم زد.» (تاریخ فرشته، ۱۲۴/۱) «اگر چه به‌ظاهر در منع شراب تأکید می‌فرمود، اما فجور و تمرد و عصیان و عیش و عشرت که در زمان سلطان علاءالدین معدوم گشته بود، باز در خلق عود کرد و سلطان قطب‌الدین را در مدت سلطنت خود که چهار سال و چهار ماه بود، غیر از عیش و کامرانی و بخشش‌های بی‌اندازه کار دیگر نبود.» (طبقات اکبری، ۸۸) در سال اول جلوسش، چون مردم و راجگان هندو در گجرات سر به شورش برداشته بودند، عین‌الملک مولتانی را با لشکری مجهز، بدان‌سوی روانه کرد. عین‌الملک نهرواله و دیگر نواحی گجرات را بار دیگر زیر فرمان دهلی درآورد و شورش زمین‌داران سرکش گجرات را فرونشاند. مبارک‌شاه سپس دختر ملک‌دینار ظفرخان را به زنی گرفت و ظفرخان را به حکومت گجرات، فرستاد. ظفرخان نیز، در ادامهٔ کار عین‌الملک، قتل و غارت بسیار در آن ولایت کرد و زر بسیار از راجگان آن‌جا ستاند و به دهلی فرستاد. مبارک‌شاه در سال دوم جلوس خود (۷۱۸ق) برای سرکوبی هرپال‌دیو، داماد رامچندره / رام‌دیو، که بر جنوب هند (دکن)، به‌ویژه دیوگیر، استیلا یافته و از حکومت دهلی سربرتافته بود، به سوی دیوگیر لشکر کشید و غلام‌بچه‌ای به نام شاهین را وفاملک، لقب داد و به نیابت خود در دهلی گذاشت. هرپال‌دیو و دیگر راجگانی که در دیوگیر، گردآمده بودند، در خود توان درایستادن ندیدند و بگریختند؛ اما سلطان، سپاهی را به فرماندهی خسروخان به تعقیب آنان گماشت و هرپال‌دیو دستگیر گردید و به فرمان سلطان او را پوست کندند و سرش را به دروازهٔ دیوگیر آویختند.

سلطان سپس حکومت دیوگیر را به ملک بیگ لکهی واگذارد و وی را سرلشکر دکن کرد. خسروخان را نیز «چتر و دورباش داد و امرای معتبر همراه [او] گردانیده روانهٔ معبر [= ساحل کرماندل] و پادشاهی تلنگ / تلنگانه ساخت» و خود فصل بارانی سال ۷۱۸ق / ۱۳۱۸م را در دیوگیر گذراند. آنگاه راه بازگشت به دهلی پیش گرفت و در میان راه پیوسته به شادخواری و باده‌نوشی سرگرم بود. همین غفلت او از کارها، ملک اسدالدین را، که پسر ملک خموش و پسر عم سلطان علاءالدین خلجی بود برانگیخت تا با یاری برخی سرهنگان در پی کشتن سلطان درگهتّی (= کوهسار) ساگونه در ناحیهٔ الوره / ایلوره برآید، ولی آرامشاه پسر خرم کهجوری (وکیلِ در در روزگار جلال‌الدین خلجی) سلطان را از توطئهٔ آنان آگاه گردانید. سلطان، اسدالدین و یارانش را به قتل رسانید و چون به جهاین رسید دستور قتل سه‌برادر کور خود خضرخان و شادی‌خان و شهاب‌الدین عمر را که در دژگوالیار زندانی بودند صادرکرد. زنان و فرزندان ایشان را به دهلی آورد و دیول‌رانی (دختر رای‌کرن گجراتی)، زن خضرخان را وارد حرم خود کرد. سلطان «چون گجرات و دکن و سایر ممالک هندوستان را مسخر خود دید و امرا و ملوک را فرمانبردار و منقاد و مطیع خود یافت و مدعی در ملک نماند از روی مستی شراب و جوانی و دولت غروری در سرش پیدا شده در اجرای احکام به کس مشورت نکردی و اصغای قول هیچ مخلص دولت‌خواه ننمودی و اگر کسی از راه دولت‌خواهی سخنی خلاف رای او به عرض رسانیدی، اعراض نمودی و زبان به دشنام و اهانت گشودی و هیچ‌کس را مجال آن نماند که به رمز و اشاره آن‌چه متضمن صلاح او باشد، به عرض تواند رسانید و اخلاق کریمه همه به اوصاف ذمیمه تبدیل یافته، قهر و سیاست پیش گرفت و مانند پدر، به‌خون‌های ناحق ریختن ارتکاب نمود. از آن جمله ظفرخان والی گجرات را که رکن دولت او بود، بی‌آنکه تقصیری ازو صادر شود، به قتل رسانید و بعد از [او] ملک شاهین را که وفاملک خطاب داشت، به سخن ارباب غرض بی‌جهت بکشت و کارهایی که موجب زوال دولت و منافی بقای سلطنت تواند بود، ارتکاب نمودن گرفت و با حضرت نظام‌الدین اولیا ازین که خضرخان مرید او بود، عداوت کرده، زبان به طعن ایشان گشاد و چیزهای نامناسب گفت و شیخ‌زادهٔ جام را که از مخالفان او بود، به تقرب خود اختصاص داد و شیخ رکن‌الدین [مولتانی] را به تعصب شیخ‌زاده از ملتان طلبیده، در عزت و احترام او کوشید و اکثر اوقات به زیور و لباس زنان خود را می‌آراست و در مجمع حاضر می‌شد و زنان هزاله و مسخره را بر بالای کوشک هزارستون می‌طلبید و می‌فرمود که به امرای کبار مثل عین‌الملک ملتانی و قرابیگ که چهارده شغل داشت و امثال ایشان به طریق هزل و مطایبه اهانت می‌رسانیدند و حرکات زشت به‌جا می‌آوردند، چنان‌چه عریان مادرزاد شده، در برابر مردم بزرگ می‌آمدند و بر جام‌های ایشان بول می‌کردند.» (تاریخ فرشته، ۱۲۵/۱) مبارک‌شاه، پس از کشتن ظفرخان، حسام‌الدین، برادر مادری خسروخان، را به حکومت گجرات فرستاد و حسام‌الدین هنوز در گجرات کاملاً مستقر نشده بود که لوای مخالفت برافراشت، ولی امرای گجرات که هنوز به دهلی وفادار بودند وی را گرفتند و بند برنهادند و به‌دهلی فرستادند. با این همه، سلطان، به‌خاطر خسروخان، حسام‌الدین را آزاد کرد و بنواخت و به‌جای او وجیه‌الدین / وحیدالدین قریشی را به حکومت گجرات گماشت. اندکی بعد ملک‌بیگ لکهی، حاکم دیوگیر و سرلشکر دکن، سر به شورش برداشت، اما شورش او نیز دیری نپایید و ملک‌بیگ لکهی شکسته و دستگیر و به دهلی فرستاده شد و به دستور سلطان او را با زجر و شکنجه بکشتند. سلطان، ملک عین‌الملک مولتانی را به حکومت دیوگیر و ملک تاج‌الدین / تاج‌الملک پسر خواجه علاءالدین دبیر را به مُشْرِفی آن ولایت گسیل کرد و ملک وجیه‌الدین / وحیدالدین را از گجرات فراخواند و بدو منصب وزارت و خطاب تاج‌الملک داد. در این میانه، خسروخان که به تلنگانه و معبر گسیل شده بود، در اندیشهٔ شورش افتاد. اما امرای سلطان پس از آگاهی از قصد وی به سرکشی، با یکدیگر همداستان شده او را «به‌حیله و تدبیر و به زور و تخویف در دهلی آوردند.» (تاریخ صدرجهان، ۴۸) سلطان که واله و شیفتهٔ خسروخان بود، به‌جای مجازات آزادش کرد و بنواختش و، در مقابل، امرایی را که مانع از سرکشی و شورش خسروخان در دکن شده بودند، به انحای گوناگون به مجازات رسانید. پس از این رویداد، امرا و بلندپایگان کشور که می‌دیدند، به‌رغم دسیسه‌چینی‌های خسروخان، سلطانِ شادخوار و ناشایست چنان شیفتهٔ او است که هر گونه سخن گفتن دربارهٔ دسیسه‌های خسروخان نزد او، نه‌تنها سودی در بر ندارد، بلکه یحتمل به بهای از دست رفتن جا و مقامشان و حتی جانشان تمام می‌شود لب فرو بستند و کوشیدند تا به‌گونه‌ای، به بهانهٔ مأموریتی، از دهلی دور شوند و یا، در صورت ماندن در دهلی، خود را ظاهراً به خسروخان وابسته سازند. خسروخان نیز که

اینک در پی براندازی مبارک‌شاه، و نشستن بر تخت شاهی بود به دسیسه‌هایش ادامه داد. بهاءالدین دبیر نیز که سلطان قصد زن و ناموس او کرده بود با خسروخان همدست گردید. خسروخان می‌دانست که در میان سپاهیان مسلمان دهلی پایگاه چندانی ندارد. از این رو، به‌بهانهٔ آنکه هر یک از امرای تابعش در لشکرکشی‌ها به دلیل بیشتر بودن شمار افراد قوم و قبیله‌شان از او چنان که باید فرمان نمی‌برند و سرکشی می‌کنند، از سلطان اجازه گرفت تا افراد قوم خود را (که یکی از کاست‌های پایین هندوان به‌نام پرواری / پروار / پرادو بود و ظاهراً بیشتر در گجرات به سر می‌بردند) گردآورد و در اندک‌مدتی «اکثر هندوهای گجرات را که اوقات گذران نداشتند، هرگونه تسلی نموده، قریب بیست‌هزار گجراتی نزد خود جمع ساخته، صرف ایشان کرده به اسپ و یراق ایشان را آراسته ساخت» (تاریخ فرشته، ۱۲۷/۱) و «قوت و مکنت تمام پیدا کرد و در پی داعیهٔ خود به‌جدتر گشت» (طبقات اکبری، ۹۱) و سرانجام نیز سلطان را که پیوسته به سیر و شکار یا باده‌نوشی وَ شادخواری سرگرم و غافل از کارهای کشور و دسیسه‌های پیرامونش بود در بام کوشک هزار ستون به‌قتل آورد و به دست خود سرش را از تن جدا کرد و از بام هزارستون به زیر انداخت (۵ ربیع‌الاول ۷۲۰ق) و خود، با عنوان سلطان ناصرالدین خسروخان، بر تخت شاهی دهلی نشست. بدین‌سان، خاندانی که جلال‌الدین خلجی در دهلی بنیاد نهاده بود برافتاد. تاریخ مرگ مبارک‌شاه را شب نخست ربیع‌الثانی ۷۲۰ق / هشتم ژوئیهٔ ۱۳۲۰م نیز نوشته‌اند.

سلطان قطب‌الدین مبارک‌شاه پادشاهی ناشایست و سست و ناتوان بود. از قضای روزگار، پس از کور شدن برادران بزرگ‌ترش به دست ملک نایب و سپس به قتل رسیدن ملک نایب، به شاهی برآمد. پدرش سلطان علاءالدین خلجی در دورهٔ پادشاهی‌اش، آن‌چنان که به غلام خوبروی خود، ملک نایب کافور هزار دیناری، توجه داشت به پسران خود و آموزش و پرورش آن‌ها توجه نمی‌ورزید. از این‌رو، پسرانش، به‌خلاف پدر خود که مردی جنگ‌دیده و دلاور و زیرک بود، کاردانی چندانی در سپه‌سالاری و کشورداری نداشتند. از میان اینان، قطب‌الدین مبارک‌شاه، که در ابتدای جوانی، به‌پادشاهی رسید و دور نیست در دورهٔ پدرش، به‌دلیل سختگیری‌های سلطان علاءالدین، با محدودیت‌هایی در باده‌نوشی و شهوت‌رانی روبه‌رو بود، پس از جلوس در شادخواری لگام گسیخت و «به‌قول [ضیاءالدین] برنی در زمان او در شهر دهلی هر خانه تبدیل به میخانه شد و کنیزان و غلامان خوبرو از اطراف و اکناف برای عرضه در بازار دهلی به آن شهر گسیل شدند و قیمت یک کنیز زیبا تا پانصد، هزار بلکه دو هزار تنگه افزایش یافت... قطب‌الدین در ملاهی و مناهی اندازه نگاه نمی‌داشت و حتی گاهی جامهٔ زنان بر تن می‌کرد و به همان هیأت در برابر بزرگان دولت ظاهر می‌شد.» (سفرنامهٔ ابن بطوطه، ۳۸۷/۲) روابط مبارک‌شاه با پرآوازه‌ترین پیر صوفی روزگارش یعنی، نظام‌الدین اولیا که دو مرید او، شاهزادگان خضرخان و شادی‌خان، را مبارک‌شاه کشته بود، بسیار تیره بود. مبارک‌شاه کوشید تا از راه‌های گوناگون شیخ را در تنگنا بگزارد و از جمله به امرایش بفرمود تا به دیدار شیخ نروند (و درواقع شیخ را از هدایا و نذورات آن‌ها محروم کرد) و مسجدی به نام میری برآورد و به همهٔ صوفیان و علما حکم کرد تا در آن‌جا نماز بگذارند، ولی شیخ نظام‌الدین که خانقاهش در غیاثپور بود از انجام فرمان پادشاه سرباز زد. گویند مبارک‌شاه حتی شیخ را تهدید کرد که اگر، همانند دیگر علما و مشایخ دهلی، اول هر ماه به دیدار (و دست‌بوسی) سلطان در دیوانخانه نیاید نتایج بدی برایش در پی خواهد شد. با این همه، پیش از آن که سلطان بتواند تهدید خود را عملی کند به‌دست خسروخان به قتل رسید. مبارک‌شاه خود مرید شیخ ضیاءالدین رومی (ــ ۷۲۰ق)، از مشایخ سهروردیه، بود. از سرایندگان و نویسندگان نام‌دار دورهٔ قطب‌الدین مبارک‌شاه، می‌توان از امیرخسرو دهلوی، ضیاء نخشبی و عین‌الملک مولتانی، معروف به عین ماهرو، نام برد. امیرخسرو منظومهٔ نه‌سپهر خود را در ۷۱۸ق به نام او سروده است. ضیاء نخشبی نیز کتاب چل ناموس خود را به قطب‌الدین مبارک‌شاه پیشکش کرده و به نام او نوشته است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۲۴/۳، ۲۵، ۷۷۶، ۷۸۲، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۳۰۹؛ تاریخ صدرجهان، ۴۷-۵۲؛ تاریخ فرشته، ۱۲۶/۱-۱۲۸؛ ۳۹۵/۲-۳۹۶؛ تاریخ مبارکشاهی، ۸۲-۸۶؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۳۵۴-۳۵۷؛ سفرنامهٔ ابن‌بطوطه، ۶۰/۲-۶۲؛ طبقات اکبری، ۸۷-۹۳؛ طریقهٔ چشتیه در هند و پاکستان، ۱۴۸-۱۴۹؛ فتوح‌السلاطین، ۳۵۴-۳۷۴؛ منتخب‌التواریخ، ۲۰۳/۱-۲۱۶؛

The Chronicles of the Pathan Kings of Dehli, 178-183; *Encycolpaedia of Islam*, 4/923; *History of Sufism in India*, 1/160-161; *History of the Khaljis*, 286-308.

برزگر

قطب‌الملک سیدعبدالله‌خان ← حسن‌علی‌خان بارهوی

قطبی کشمیری ← زین‌العابدین کشمیری

قلندر کشمیری (qa.lan.dar-e.kaš.mi.ri)، مغل، میرزا قلندر، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی هیچ آگاهی در دست نیست. آزاد در خزانهٔ عامره می‌نویسد: «میرزا قلندر برادر خورد متین گاهی قلندر و گاهی قنبر تخلص می‌کند. صاحب یک لکه بیت است.» متین، برادر کلان‌تر قلندر صاحب تذکره‌ای با نام حیات‌الشعرا و از شاعران نامی کشمیر است. میرزا محمدطاهر غنی، شاعر بزرگ فارسی‌گوی کشمیری در این رباعی او را می‌ستاید: «از اهل سخن کس به قلندر نرسد ــ در شعر به او عرفی و سنجر نرسد / هر مصرع او بس که بلند افتاده است ـ ترسم که به آن مصرع دیگر نرسد.» گویا قلندر دیوان خود را مرتب کرده بود. این که آیا این دیوان برجا است یانه، بر ما پوشیده است. نمونه‌هایی از شعرهای او است: «صورتگری که پیکر آن ماه می‌کشد ــ تا می‌رسد به کاکل او آه می‌کشد.» □ «چشم ساقی بیشتر از می ز هوشم برده است ــ محتسب! از مست لایعقل چه می‌پرسی؟ مپرس!»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۳۹۵-۳۹۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۳۱۶-۳۲۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۳۳۷/۳؛ خزانهٔ عامره، ۱۱۵؛ روز روشن، ۶۶۲-۶۶۳؛ مخزن‌الغرائب، ۵۶۶/۴-۵۶۸.

شریفی

قلندر لاهوری (qa.lan.dar-e.lā.hu.ri)، میان‌پیرقلندرشاه فرزند پیر کرم‌شاه، معروف به مسیتاشاه، فرزند پیرابوالفتح، معروف به شاه‌جیو، لاهور ۱۱۸۵ ــ روستای رته، معروف به رته پیران، از توابع شیخپوره ۱۲۴۸ق، عارف سهروردی و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش نزد عموی خود خدابخش آموخت. در ۱۱۹۶ق همراه پدر خود به لکنو رفت و در آن‌جا نشیمن گزید. چهار سال بعد پدرش در نزدیکی شاه‌جهانپور، به دست راهزنان کشته شد. قلندر گرچه در سلسلهٔ سهروردیه اجازت و خلافت از پدر و جد خود داشت، اما خلافت طرایق دیگر را نیز از مشایخ بزرگ عصر حاصل کرد. از شیخ بدرالدین چشتی رهتکی خرقهٔ خلافت چشتیه گرفت و چون وی درگذشت (۱۲۰۵ق) مدتی در آرامگاه وی و سپس در مزار شیخ احمد عبدالحق در ردولی به خدمت پرداخت. آن‌گاه رهسپار اله‌آباد شد و چندی را در خدمت شاه محمداجمل اله‌آبادی (۱۱۶۱ ــ ۱۲۳۶ق) گذراند و پس از سفری به بنارس در ۱۲۱۰ق به لکنو بازگشت و با میان کریم‌الدین فرزند مولوی بدرالدین بیعت کرد. سرانجام در ۱۲۱۵ق به لاهور بازگشت و باقی زندگی خود را در آن‌شهر به ارشاد طالبان پرداخت. از آثارش: ۱ــ دیوان قلندرشاه که در ۱۳۶۹ق در لاهور با مقدمهٔ محمدشجاع‌الدین به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ قصاید قلندری که در ۱۹۵۸م به کوشش غلام دستگیر نامی در لاهور چاپ شده است. این مجموعه، میان‌حق به فارسی که شرح منظوم عقاید نسفی است، حلیهٔ مبارک که در ۱۲۲۶ق سروده و در حلیه و برخی از سیرت پیامبر (ص) در ۱۸۲بیت به فارسی است، حلیهٔ مبارک در ۷۲ بیت به‌اردو، و منظومهٔ معراج‌القبول به‌فارسی در معراج پیامبر در ۳۱۴بیت را در بر می‌گیرد. پیر فرح‌بخش فرحت لاهوری (۱۱۹۱ ــ ۱۲۵۶ق)، برادر و مرید قلندرشاه، اذکار قلندری را در شرح احوال قلندر نوشته است. ترجمهٔ اردویی اذکار قلندری از پیر غلام‌دستگیر نامی (ــ ۱۳۸۱ق) در لاهور به چاپ رسیده است (۱۳۲۲ق).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۹۷/۴-۱۰۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۰۰-۳۰۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۲۰۴؛ خزینة‌الاصفیاء، ۱۱۶/۲-۱۱۷؛ سخن شعرا، ۳۸۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۴۴/۲؛ ۱۲۴۶/۸، ۱۴۴۸؛ ۳۱۹/۱۰-۳۲۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۷۴، ۳۲۲۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۰۱؛ گلشن همیشه‌بهار، ۲۵۹؛ مجموعهٔ نغز، ۱۳۱.

برزگر

قلیچ‌بیگ (qe.lič.beyg)، قلیچ فرزند میرزا فریدون‌بیگ، تند و تهورو، حیدرآباد (سند) ۱۲۷۰ / ۱۸۵۳ ــ همان‌جا ۱۳۴۸ق / ۱۹۲۹م، جغرافیادان، تاریخ‌نویس، داستان‌نویس، ستاره‌شناس، مترجم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم سند بود. وی نزد آخوند شفیع محمد و قاضی احمدمیتاروی عربی و فارسی آموخت. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان، از کالج الفنستن بمبئی دانشنامهٔ لیسانس دریافت کرد. عرفان را از میرزا حیرت (ــ ۱۸۹۹م) فرا گرفت. سپس به زادبومش بازگشت و به‌سمت تحصیل‌دار به کار سرگرم شد. در ۱۹۰۶م مدال قیصر هند گرفت و در ۱۹۰۹م پس از سی سال کار بازنشسته شد. وی بیشتر زندگی خود را به نوشتن گذرانید. در ۱۹۲۴م دولت انگلیس به

وی لقب شمس‌العلما خان‌بهادر داد. انگلیسی‌ها به وی مقام‌های گوناگون سند را پیشنهاد کردند و او قبول نکرد. حکومت خیرپور نیز به قلیچ‌بیگ پیشنهاد وزارت کرد، اما وی آن را نپذیرفت. قلیچ‌بیگ زبان‌های اردو، عربی، فارسی، بلوچی، انگلیسی و ترکی را به خوبی می‌دانست و وی را شکسپیر، سعدی و خیام سند می‌خواندند. میرزا قلیچ‌بیگ رمان‌نویسی و نمایش‌نامه‌نویسی را در زبان سندی رواج داد. کتاب‌های وی دربارهٔ لغت، نحو، منطق، پزشکی، اقتصاد، اخلاق و فلسفه است. قلیچ‌بیگ ۴۵۷ کتاب نوشت که تعدادی از آن‌ها به‌چاپ رسیده است. وی سی‌صد و هشتاد و پنج اثر به زبان سندی، چهل و یک اثر به انگلیسی، بیست و دو کتاب به‌فارسی، سه تألیف به عربی، پنج اثر به اردو و یک کتاب به زبان بلوچی دارد. از آثارش: الافکار به‌عربی (۱۹۰۵م)؛ تاریخ سند به‌انگلیسی در دو جلد (۱۹۰۱م)؛ شرح زندگی شاه‌عبداللطیف بهتایی به‌انگلیسی؛ جوهر قرآن به‌انگلیسی؛ راهنمای قرآن به‌انگلیسی؛ زندگی حضرت محمد(ص) به‌انگلیسی؛ زندگی اولیاءالله اسلام به‌انگلیسی؛ سخنان بزرگان به‌انگلیسی؛ اخلاقیات در قرآن و حدیث به‌انگلیسی؛ سودائی خام؛ زینت (به‌سندی)؛ قصص‌الانبیاء؛ تاریخ دولت خیرپور به‌انگلیسی؛ راه نجات به‌انگلیسی؛ داستان شهادت امام حسین(ع) در کربلا به انگلیسی؛ تاریخ تصوف به‌انگلیسی؛ کتاب درسی اسلامی به‌انگلیسی؛ حجة‌الشیعه؛ صداقة‌الاسلام؛ تاریخ محمدی؛ اخلاق‌المعصومین؛ مختار ثقفی؛ صلح کل؛ مسألهٔ عجیب فقه؛ مفتاح‌القرآن؛ مرآت‌القرآن؛ ضمیمهٔ مفتاح (چاپی)؛ درّ نجف؛ زندگانی حضرت علی(ع) به‌فارسی؛ مجموعهٔ اشعار ابکارالافکار به‌فارسی در شش جلد؛ گرجی‌نامه (مجموعهٔ اشعار میرزایان گرجی)؛ اشعارالامثال دو جلد؛ شعرالملوک؛ شعرالهند؛ شعرالنسوان؛ جواهراللسان؛ ذکرالموت؛ صداقة‌الاسلام؛ تاریخ محمدی؛ اخلاق‌النسا؛ محبت‌النساء؛ هدایت‌النسوان؛ تحفة‌النسوان؛ ترجمهٔ چچ‌نامه به‌انگلیسی؛ قانون محمدی. کتاب‌هایی که قلیچ‌بیگ به سندی برگردانده است از این‌قرارند: کیمیای سعادت (۳ جلد) که به‌انگلیسی هم ترجمه کرده است؛ علم‌الروح غزالی؛ خداشناسی غزالی؛ لیلی و مجنون نظامی؛ تحفة‌الاحرار؛ محبت آل عبا؛ آیا عکس در اسلام جایز است یا ناجایز؛ کشف اعجاز یا گلشن راز؛ اخلاق‌القرآن؛ معجم‌المذاهب؛ رباعیات عمر خیام؛ راه نجات؛ مجالس‌الشهدا؛ مقالات‌الحکمت؛ قانون اسلام (۱۹۱۵م)؛ اسلام (۱۹۲۳م). قلیچ‌بیگ برای هر سال از عمرش شعری به‌فارسی سروده و سفارش کرده بود که آخرین سروده‌اش را روی سنگ قبرش بنویسند. این مجموعهٔ اشعار در دفتر شعرش به نام ذکرالموت گردآوری شده است.

منابع: امامیهٔ مصنفین، ۳۰، ۵۶-۵۷، ۲۳۱، ۲۶۳، ۳۲۵، ۴۲۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۶۱-۴۶۳؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۲۲۶-۲۲۸؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲/۳۴۰-۳۴۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۲۲۳؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۴۵-۴۷؛ مطلع انوار، ۴۴۶-۴۴۹.

رسولی

قمرالدین اورنگ‌آبادی (qa.ma.rod.din-e.aw.rang.ā.bā.di)، سید قمرالدین حسین بن منیب‌الله بن عنایت‌الله، بالاپور ۱۱۲۳ ــ اورنگ‌آباد ۱۱۹۳ق، عارف، دانشمند دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش از سادات خجند بودند. از اجداد او سید ظهیرالدین خجندی به هند کوچید و در امن‌آباد از توابع لاهور نشیمن گزید و چندی بعد نواده‌اش سید محمد از امن‌آباد به دکن رفت. سید عنایت‌الله (ــ ۱۱۱۷ق) پسر سید محمد که از جملهٔ عرفا بود و از طریقهٔ نقشبندیه پیروی می‌کرد، در بالاپور نزدیک برهانپور رحل اقامت افکند و پس از او پسرش منیب‌الله (۱۰۸۳ ــ ۱۱۶۱ق) نیز در این شهر نشیمن داشت. سید قمرالدین نزد علمای اورنگ‌آباد که منیب‌الله چندی در آن‌جا نشیمن گزیده بود، درس خواند و به‌دست پسرش خرقهٔ نقشبندیه پوشید. در ۱۱۵۵ق برای ملاقات و استفاده از محضر علما و مشایخ دهلی بدان شهر سفر کرد و دو سال در آن‌جا ماند. در ۱۱۵۷ق به سرهند و لاهور رفت و سپس به دهلی و از آن‌جا به بالاپور بازگشت (۱۱۵۸ق) و پس از دیدار با پدرش به اورنگ‌آباد رفت. در ۱۱۷۴ق رهسپار زیارت حج شد و در ۱۱۷۵ق به هند بازگشت. فرزندانش نورالهدی و نورالعلی (ــ ۱۲۳۴ق) و نوه‌اش نورالاصفیا (فرزند نورالعلی) نیز از صوفیان نام‌دار بودند. وی با غلامعلی آزاد بلگرامی دوستی داشت. قمرالدین مؤلف شماری کتاب به‌فارسی و عربی است که از آن‌شمارند: ۱ــ مظهرالنور در مبحث وجود به عربی که در ۱۱۶۴ق نوشته و «در آن مذهبِ حکمای اشراقیین و مشائین و صوفیه و متکلمین [را] بیان کرده»؛ ۲ــ نورالکریمتین به‌فارسی که تفسیری است بر آیه‌های ۲۸ و ۲۹ و ۳۳ از سورهٔ ۳۳ قرآن؛ ۳ــ رسالهٔ نورالظهور به‌فارسی؛ ۴ــ رسالهٔ جواب سؤالات بعضی ملحدین از ملاحدهٔ هندوستان به‌فارسی در ردِ گفته‌های راجه بدری ناته در تفسیری که از دو سورهٔ والضحی و انشراح کرده

بود؛ ۵ــ رسالهٔ سؤال و جواب اربعه به‌فارسی؛ ۶ــ رسالة فی‌الفقه؛ ۷ــ رسالة فی تأویل‌الرؤیا؛ ۸ــ اسرار قمریه به‌فارسی که ملفوظات شاه قمرالدین است؛ ۹ــ جواهرالانوار به‌فارسی؛ ۱۰ــ فائض‌البرکات به‌فارسی؛ ۱۱ــ مکتوبات شاه قمرالدین به‌فارسی؛ ۱۲ــ ملفوظات شاه ابوالبرکات (ابوالعلایی) شاه‌قمرالدین حسینی به‌فارسی.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۱۱/۱؛ تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، ۳۶۸-۳۶۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۰۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۷۰؛ تصوف برّ صغیر مین، ۹/۲، ۲۲، ۷۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷؛ خزانهٔ عامره، ۳۸۰-۳۸۴؛ الذریعه، ۸۸۸/۹؛ سبحة‌المرجان، ۲۶۲/۱-۲۸۸؛ سفینهٔ هندی، ۱۶۸؛ شمع انجمن، ۳۹۵؛ صحف ابراهیم، ۱۲۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۹۵۴/۲؛ مطلع انوار، ۴۵۰-۴۵۱؛ نزهة‌الخواطر، ۲۴۰/۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 484; *Mughals in India,* 394; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/22.

برزگر

قمرالزمان (qa.ma.roz.za.mān)، فرزند چوهدری جمال‌الدین، سلطانپور لودهی هند ۱۹۳۷م ــ   ، مترجم و فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در دانشکدهٔ دولتی سانگله‌هل شیخپوره به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم بود. درزبان‌های اردو، فارسی و انگلیسی استادی دارد. از آثارش: «نظامی عروضی به حیثیت نقاد»؛ «نظامی عروضی به حیثیت نثرنگاری»؛ «داستان‌های معاصر کوتاه پرتنقید»؛ مقدمه بر ارمغان کوثر اثر کوثر؛ مقدمه بر نقش ایران در تمدن و فرهنگ پاکستان نوشتهٔ محمدشریف چوهدری.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۳۹؛ گنج شایگان، ۱۰۸-۱۰۹؛ گنجینهٔ دانش، ۱۵۲.

رسولی

قمرالزمان رضوی (qa.ma.roz.za.mān-e.ra.za.vi)، رضی محمد فرزند سید محمد رفیع رضوی سبزواری، چهولس بلوک بلند (ایالت اوتارپرادش) ۱۳۲۵ / ۱۹۰۶ ــ لاهور ۱۳۷۹ق / ۱۹۶۰م، عارف، محدث، پزشک و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در پنج سالگی مادرش را از دست داد و تربیت وی را مادربزرگش به‌عهده گرفت. دانش‌های مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت و دورهٔ دبیرستان را در زادگاهش به‌پایان برد. در ۱۹۱۸م در مدرسهٔ عربی منصبیهٔ میروت حضور یافت و از محضر سید یوسف حسین امروهوی و سید سبط حسین جونپوری بهره جست. پس از آن به امروهه، بلوک مرادآباد نزد حاجی مرتضی حسین پدر یوسف حسین رفت و از وی کسب فیض کرد. سپس به لکنو کوچید و از محضر بزرگان علوم سلطان‌المدراس، مانند سید محمد باقر، سید هادی، سید ظهور حسین و نجم‌الملت تفسیر، حدیث، فقه، اصول و منطق آموخت. در ۱۹۲۲م مدرک‌های منشی، در ۱۹۲۳م مولوی، در ۱۹۲۴م عالم، در ۱۹۲۵م فاضل طب و علوم دینی و در ۱۹۲۸م صدرالافاضل دریافت کرد. پس از دریافت مدرک طبابت از حکیم منّه آقا، در ۱۹۲۹م به میروت کوچید و به پزشکی سرگرم شد. در ۱۹۳۰م از دانشگاه پنجاب مدرک منشی فاضل گرفت و سیزده سال در مدرسهٔ منصبیه به تدریس پرداخت. در ۱۹۴۸م به پاکستان کوچید و در لاهور سکنی گزید و از کالج دیال‌سنگهٔ لاهور مدرک پرفسوری دریافت کرد. در ۱۹۵۳م که جامعهٔ امامیهٔ لاهور بنا نهاده شد، در آن درس افتخاری می‌داد. وی زبان‌های عربی، فارسی و اردو را به‌خوبی می‌دانست و به هر سه‌زبان نیز شعر سروده است. از آثارش: راز قدرت در فلسفه (لاهور، ۱۹۳۰م)؛ الحکمة‌الطالعه شرح شمس‌البازغه در فلسفه؛ ترجمهٔ جامع‌المسائل در فقه. چون درگذشت پیکرش را در گورستان مؤمن‌پوره به خاک سپردند.

منابع: تذکرهٔ علمای اَمامیهٔ پاکستان، ۲۲۸-۲۳۰؛ مطلع انوار، ۴۴۹-۴۵۰.

رسولی

قمر غفار (qa.mar.qaf.fār)، فرزند عبدالغفار، دهلی ۱۹۵۰م ــ   ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان به ادامهٔ تحصیل در دانشگاه اسلامی علیگر پرداخت. در ۱۹۸۱م دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. در همان سال در دانشگاه جامعهٔ ملیهٔ اسلامیهٔ دهلی، به تدریس زبان فارسی سرگرم شد. او به ادبیات فارسی پس از انقلاب اسلامی علاقه‌ای ویژه می‌ورزید. به زبان‌های اردو، انگلیسی، هندی و عربی نیز آشنایی دارد. از مقالات وی که در مجلات کتاب‌نما، جامعه و فکر و نظر به‌چاپ رسیده است «معرفی محمد حجازی» به اردو (دهلی، ۱۹۸۲م)، «قابوس‌نامهٔ عنصرالمعالی» به‌اردو (دهلی، ۱۹۸۳م)، «تاریخ جهانگشای جوینی» به‌اردو

(دهلی، ۱۹۸۳م)؛ «تاریخ بیهقی» به‌اردو (علیگر، ۱۹۸۴م)؛ «ارزش و اهمیت ادبی و تاریخی چهار مقالهٔ عروضی» به‌اردو (دهلی، ۱۹۸۴م) و «طوطی هند، امیرخسرو» (علیگر، ۱۹۸۳م) را می‌توان یادکرد.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۷۴/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۷۱.

رسولی

قمر قمرازی (qa.mar-e.qam.rā.zi)، ملک‌محی‌الدین، روستای باغ‌بلی از نواحی کله‌گام در کشمیر ۱۸۹۴ ـ راولپندی ۱۹۶۵م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانواده‌ای تاجرپیشه زاده شد. پس از پایان دورهٔ دبیرستان، نزد طغرایی، فارسی‌گوی نامی، رفت و از محضر او بهره جست. پس از چندی در ادارهٔ دولتی به کار سرگرم شد. در ۱۹۴۷م که کشور پاکستان تشکیل شد، به راولپندی کوچید و تا پایانی زندگی در آن‌جا به سر برد. در اشعار قمر روانی و شیوایی سبک عراقی به‌چشم می‌خورد، در حالی که از تأثیر سبک هندی هم بی‌بهره نیست. اثر وی ارمغان کشمیر نام دارد که اشعار فارسی او را نیز در بر دارد. در این اثر حمد خدا، نعت رسول، منظومه‌های ملی و میهنی، تضمین غزل‌های سعدی، حافظ، قصاید و غزل‌هایی زیر نام دورهٔ اول و دورهٔ دوم دیده می‌شود. سروده‌های میهن‌دوستانه و آزادی‌خواهانهٔ قمر در روزنامه‌ها و مجلات الهلال کلکته، همدرد دهلی و زمین‌دار لاهور به‌چاپ رسیده است.

منبع: فارسی‌گویان پاکستان، ۳۴۷-۳۵۱.

قمر لکنویی (qa.mar-e.lak.nu.i)، قمرالدین احمدخان، معروف به میرزا حاجی و مخاطب به نواب افتخارالدوله یمین‌الملک صولت‌جنگ، فرزند میرزا فخرالدین احمدخان، معروف به مرزا جعفر، فرزند محسن‌الزمان فرزند فخرالدین فرزند زین‌الدین عالمگیری، ۱۱۲۳ ـ لکنو ۱۲۷۵ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش میرزا جعفر (ـ ۱۲۳۰ق) از خویشان سرفرازالدوله حسن رضاخان (ـ ۱۲۱۶ق)، وزیرِ آصف‌الدوله، نواب اوده (۱۱۸۹ ـ ۱۲۱۲ق)، بود. میرزا جعفر شاگرد غفران مآب دلدار علی نقوی و علامه تفضل حسین‌خان بود و در دانش‌های ریاضی، اخترشناسی، فقه، اصول، ادبیات عربی و فارسی و نیز در خوش‌نویسی استادی داشت و در دورهٔ وزارت تفضل حسین‌خان، به مقام بخشیگری منصوب شد. از وی آثاری مانند صیدیه، حاشیهٔ تحریر اقلیدس، و حاشیهٔ مجسطی به‌جا مانده است. اما قمرالدین احمدخان نخست منشی جان‌بیلی، نمایندهٔ مقیم شرکت هند شرقی انگلیس در دربار اوده در لکنو، بود و سپس در آغاز حکومت غازی‌الدین حیدر فرمانروای اوده (۱۲۲۹ ـ ۱۲۴۳ق) به‌پاس «حسن خدمات مورد عاطفت شده، صاحب‌اختیار و مرجع مهمات» دولت اوده گردید (بوستان اوده، ۱۱۲). اما معتمدالدوله آقامیر که پس از جلوس غازی‌الدین‌خان بر تخت شاهی (۱۲۳۵ق) منصب وزارت اعظمی یافته بود، چون قمرالدین احمدخان را «در قرب و منزلت رقیب خود دانستی، وجود او را مخل... دولت خود انگاشتی، مدام در انتهاز فرصت بودی.» سرانجام نظر غازی‌الدین‌خان را از قمرالدین احمدخان برگردانید و وی را به پای حساب کشاند و سرانجام وی را در ۱۲۳۸ق از لکنو بیرون راند. قمرالدین احمدخان از لکنو به کانپور رفت. در پادشاهی نصیرالدین حیدر (۱۲۴۳ ـ ۱۲۵۳ق)، در دورهٔ وزارت اعتمادالدوله میرفضل‌علی‌خان (۱۲۴۴ ـ ۱۲۴۵ق)، از رامپور به لکنو بازگشت. اما پس از چندی، در وزارت روشن‌الدوله (۱۲۴۸ ـ ۱۲۵۳ق)، باز ناگزیر به ترک لکنو و رفتن به کانپور شد. پسان‌تر از کانپور به رامپور رفت و چندی در ملازمت نواب محمدسعیدخان، والی رامپور (۱۲۵۶ ـ ۱۲۷۲ق)، به سر برد و سپس به کانپور بازگشت. سرانجام در دورهٔ واجدعلی‌شاه، آخرین پادشاه اوده (۱۲۶۳ ـ ۱۲۷۲ق)، از پادشاه اوده اجازه گرفت که به لکنو بازگردد و در رمضان ۱۲۶۵ق به لکنو بازگشت. قمرالدین احمدخان در سخنوری، شاگرد میرزا محمدحسن قتیل دهلوی (ـ ۱۲۳۳ق) بود و بیشتر به اردو و گه‌گاه به‌فارسی شعر می‌سرود. گویند بیشتر غزل‌های مشهور میرزا محمدرفیع سودای دهلوی (ـ ۱۱۹۵ق)، محمدتقی میراکبرآبادی (ـ ۱۲۲۵ق)، جعفرعلی حسرت لکنویی (ـ ۱۲۰۹ق)، محمدقاسم صاحب و بقای اکبرآبادی (ـ ۱۲۰۷ق) را جواب گفته و به خوبی از عهده برآمده بود.

منابع: بوستان اوده، ۱۲۲، ۱۱۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۵۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۶۵؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۵۷-۱۵۸؛ خزانهٔ عامره، ۳۸۰-۳۸۴؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۲۸۹/۱-۳۰۰؛ روز روشن، ۶۶۳-۶۶۴؛ ریاض‌الفصحا، ۲۷۳-۲۷۶؛ سخن شعرا، ۳۸۸؛ سفینهٔ هندی، ۱۶۸؛ شمع انجمن، ۳۹۵؛ طبقات شعرای هند، ۳۴۶؛ گلشن بی‌خار، ۴۳۷-۴۴۰؛ مطلع انوار، ۴۳۴.

برزگر

قنبر لکنویی (qan.bar-e.lak.nu.i) / هندی، محمدقنبرعلی‌خان بهادر فرزند غلام‌علی‌خان صفیپوری، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش داروغهٔ نعمت خانهٔ پادشاه اوده و قنبر شاگرد مولوی عبدالاحد رابط بود. از آثارش: ترجمهٔ الف‌لیلة؛ هفت اخوان؛ وسیلة‌النجاة؛ صفات حیدری؛ گلزار دانش که مجموعهٔ رقعات او است و در هند چاپ سنگی شده است (بی‌تا).

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۱۴۳۸/۲؛ روز روشن، ۶۶۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۲۰۱/۲.

م.اسماعیل‌پور

قند پارسی (qand-e.pār.si)، فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو. نخستین شمارهٔ این فصلنامهٔ فرهنگی و ادبی، در پاییز ۱۳۶۹ش / ۱۹۹۰م، با خط نستعلیق سید میر ساعد و محمدهاشم عمرزاده، و شماره‌های بعدی با چاپ کامپیوتری منتشر شد. شمار صفحاتش بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ متغیّر است. طرح روی جلد، ساده است: بیتِ «شکرشکن شوند همه طوطیان هند ــ زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود»، با خطی شکسته، کلمهٔ درشتِ قند پارسی را در دل خود جای داده و این اسلوب تا شمارهٔ یازدهم که ویژه‌نامهٔ حافظ است، ادامه دارد. در شمارهٔ اخیر، تصویر تمام‌صفحهٔ مقبرهٔ حافظ، زمینهٔ طرح‌های قبلیِ روی جلد است و در شمارهٔ ۱۲ (پاییز ۱۳۷۶ش) و ۱۳ (بهار ۱۳۷۸ش) طرح جلد کاملاً تغییر کرده است. نام گردانندگان قند پارسی، تا شمارهٔ دوازدهم چنین آمده است: مدیر مسئول: رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، مدیر مجله: شریف‌حسین قاسمی، مشاوران: پروفسور نذیر احمد، پروفسور سید امیرحسن عابدی و پروفسور عبدالودود اظهر دهلوی. در آخرین شمارهٔ منتشر شده (شمارهٔ سیزدهم، بهار ۱۳۷۸ش)، مدیر مسئول، سید باقر ابطحی ذکر شده است. قند پارسی، دربردارندهٔ شعرِ شعرای گذشته و حالِ ایران و هند، مقاله‌هایی از نویسندگان ایرانی و هندی، در شناساندن چهره‌های ادبی گذشته و حال ایران و هند و مقاله‌های تحقیقی دربارهٔ ادبیات فارسی است. از هنر خوش‌نویسی در شماره‌هایی چند، در یکی از نخستین صفحات، به‌شکل چلیپا و بیشتر بدون نام خطاط، استفاده شده است. در شمارهٔ ۲ و ۳ نیز رسالهٔ قانون خوش‌نویسیِ عبدالاحد رابط بن محمدفایق، که دستور خوش‌نویسی حروف (بزرگ) الفبای فارسی، به‌نثر و نظم و نمونهٔ خط است، چاپ شده است. از موضوعات کمابیش ثابت که در این فصلنامه درج شده، معرفی کتاب، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی و اخبار فرهنگی و هنری است. نیز در مقدمهٔ شمارهٔ یکم و چند شمارهٔ دیگر، تعهد شده که در هر شماره، از متون تحقیقی و قدیمیِ فارسیِ چاپ نشده، نمونه‌هایی چاپ شود تا «دستیابی شیفتگان به این‌گونه رسایل» فراهم بشود و گامی در جهت شناساندن تاریخ و زبان و ادبیات فارسی در هند باشد. خلاصهٔ راحة‌الصدور و آیة‌السرور، در تاریخ آل‌سلجوق، تألیف محمد بن علی بن سلیمان‌الرّاوندی، نمونهٔ متن چاپ شده در این فصلنامه است (شمارهٔ ۹، بهار ۱۳۷۴). در قند پارسی هیچ‌گونه آگهی تبلیغاتی دیده نمی‌شود. این فصلنامه در مراکز فرهنگی ایران و شبه‌قاره به‌رایگان توزیع می‌شود.

منبع: فهرست مجلات فارسی، ۵/ هفتاد و شش؛ قند پارسی؛ «کتاب‌ها و نشریات تازه»، دانش، تابستان ۱۳۷۷، صص ۲۴۶-۲۴۷.

مرتضوی

قند پارسی (qand-e.pār.si)، ماهنامهٔ ادبیِ فارسی که در سال ۱۳۲۳ق در علیگر هند انتشار یافت و مدیریت آن برعهدهٔ محمداحسن‌الله‌خان، متخلص به ثاقب، بود. در شمارهٔ ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۳ق روزنامهٔ چهره‌نما، در توصیف مجلهٔ قند پارسی چنین آمده است: «این نخستین نامهٔ مشکین‌چکامه‌ایست که در هندوستان از خامه... به‌فارسی سخن راند. نوآموزگاران را در فارسی آموختن و دبستانیان را در فرس دری اندوختن، بهترین سرمایه‌ایست به‌سزا و خوش‌ترین پیرایه‌ایست بجا.»

منابع: تاریخ جراید و مجلات ایران، ۱۱۴/۴؛ روزنامه‌های ایران، ۲۰۸؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۳۱۶؛ منصور رستگار فسایی، «زبان و ادبیات فارسی در بیرون از مرزهای ایران پس از انقلاب اسلامی»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۴، ص ۳۱.

مرتضوی

قندی ماوراءالنهری ← قیدی، ماوراءالنهری

قواس (qav.vās)، فرهنگ لغت فارسی به فارسی که در هند تألیف شد (۶۹۰ق) و به نام‌های فرهنگ‌نامه یا فرهنگ پنج‌بخشی، نیز

شناخته است. این کتاب اثر فخرالدین مبارک‌شاه قواس (کمانگر) غزنوی (ـ پس از ۷۴۳ق) از گویندگان بزرگ دورهٔ سلطنت علاءالدین محمدشاه خلجی، پادشاه هند (۶۹۵ــ ۷۱۶ق) است و به نام همین پادشاه نوشته شده است. مؤلف، فرهنگ قواس را به قصد رفع دشواری از درک متون فارسی به‌ویژه شاهنامهٔ فردوسی تألیف کرده است. با این همه به‌نظر می‌رسد که این فرهنگ بیشتر متکی بر لغت فرس اسدی باشد. اهمیت این کتاب در آن است که سرآغاز فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قارهٔ هند است. فخرالدین قواس در ترتیب کتابش از مقدمةالادب زمخشری که پنج بخش دارد پیروی کرده است و لغات کتاب را بر مبنای مضامین مرتب کرده است؛ به این ترتیب که هر بخش مشتمل بر چند گونه است و هر گونه به یک موضوع و نام‌های مربوط به آن، اختصاص دارد. مثلاً، بخش نخست آن به‌گونه‌های زیر تقسیم شده است: گونهٔ نخست نام یزدان، گونهٔ دوم نام چیزهای پراگنده چون فرشته و پیغمبران و کتاب‌ها و گونهٔ سوم نام آسمان و ستارگان و ماه‌ها، گونهٔ چهارم نام آتش و باد و آب و خاک و گونهٔ پنجم نام چیزهایی که در آسمان و زمینند. اما ترتیب غیرالفبایی برای پژوهندهٔ لغت ایجاد دشواری می‌کند، به‌خصوص که تعریف لغات نیز مختصر است. از اشکال‌های دیگر این فرهنگ، آن است که از منابع تحقیق در کتاب یاد نشده و همچنین از ریشهٔ کلمات نیز سخنی در میان نیامده است. شمار لغات فرهنگ قواس حدود ۱۰۵۰ است و نخستین بار، در این اثر کلمهٔ «فرهنگ» مترادف «لغت‌نامه» به‌کار رفته است. این کتاب با تصحیح پروفسور نذیر احمد در ۱۳۵۳ش در تهران چاپ شده است.

منابع: تاریخ فرشته، ۱۲۲؛ الذریعه، ۲۱۳؛ زبدةالآثار، ۲۹۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۵-۵۶؛ فرهنگ‌های فارسی، ۳۲-۳۶؛ مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۲۳-۲۴.

دانشنامه

قواعدالهدایت (qa.vā.e.dol.he.dā.yat) / هدایت‌الرمل، کتابی در رمل، به‌فارسی، از هدایت‌الله، معروف به منجم شیرازی. مؤلف که نوادهٔ اوحدالدین عبدالله بلیانی (ـح ۹۰۰ق) بود سی سال در خدمت استادان درس خواند. وی از شیراز به هند کوچید و در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) می‌زیست. وی در ۱۰۰۱ق قواعدالهدایت / هدایت‌الرمل را به نام جلال‌الدین اکبر نوشت و در آن هر چه از استادانش آموخته بود، بیان کرده و گزیده‌هایی از پنجاه کتاب معتبر در فن رمل، مانند ریاض‌الطالبین اوحدالدین بلیانی، التسخیر قاضی عبدالرحمان جنی، مصباح‌الکنوز و جز آن‌ها را آورده است. این اثر در یک مقدمه و چهار جهت تدوین یافته است: ۱ــ قاعدهٔ مسکن، مشرق‌الرمل، مخصوص خراسان و ورارود و تمام مشرق، ۲ــ قواعد اشجره و سایر اولیا، که شمال‌الرمل مخصوص اهل فارس و عراق و گیلان است، ۳ــ طریق بیرون آوردن اسم که آن را مغرب‌الرمل نامند مخصوص اهل مغرب و مصر و شام و عربستان است و ۴ــ قاعدهٔ دایرهٔ اصح که آن را جنوب‌الرمل نامیده است. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1961-1591) و گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۵۰۷۲/۲۰۶۰) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۸۶/۲؛ الذریعه، ۱۹۵/۱۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۶۱/۱-۳۶۲؛ نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۱۱۲/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 234.

برزگر

قواعد فارسی (qa.vā.ed-e.fār.si)، کتابی در دستور زبان فارسی از روشن‌علی انصاری جونپوری (ـ ۱۲۲۵ق). این اثر که مؤلف آن دارای آثار دیگری هم در دستورزبان است در یک مقدمه، یازده باب و یک خاتمه تدوین یافته است: **مقدمه** در بیان مفردات حروف تهجی و بعضی قواعد مرکبات و حقیقت مصدر و مشتقات آن، سوای صیغهٔ مضارع که در ابواب آید، است. **باب یکم**، دربارهٔ مصادری است که پیش از علامت مصدری آن‌ها الف است، در دو فصل: ۱ــ دربارهٔ حذف علامت مصدر و شرایط آن و افعالی که از مصدر می‌آیند با قاعده و ترتیب خاص، مانند افتادن که «ا» می‌افتد و ۲ــ دربارهٔ افعالی است که از مصدر می‌آید و در آن‌ها تبدیلات و تغییراتی داده می‌شود، مانند دادن و دهد که الف به ها بدل می‌شود؛ باب دوم، دربارهٔ مصادری است که پیش از علامت آن‌ها حرف‌های معجمه است، در سه فصل؛ باب سوم، دربارهٔ مصادری است که پیش از علامت مصدری آن‌ها حرف رای مهمله / دال است، در دو فصل: ۱ــ مصدرهای باقاعده و ۲ــ مصدرهای بی‌قاعده یا شاذّه، مانند

کندن که مضارع آن کند می‌شود و در هندوستان و شبه‌قاره به غلط کنانیدن هم می‌گویند؛ **باب چهارم**، در مصدرهایی که پیش از علامت مصدری آن‌ها حرف زای معجمه است، مانند زدن که مضارع آن «زند» است؛ **باب پنجم**، در مصدرهایی که پیش از علامت مصدری آن‌ها حرف سین باشد، در هفت فصل؛ **باب ششم**، در مصادری که پیش از علامت مصدری آن‌ها حرف شین است، در سه فصل: ۱ــ مصادری که در آن «ش» به «ر» تبدیل می‌شود، مانند کاشتن و کشتن (کارد)، ۲ــ مانند نوشتن و نبشتن (نویسد)، کشتن (کشد) و گردیدن (گردد)، ۳ــ مانند سرشتن (سرشد؟)؛ **باب هفتم**، در مصادری که پیش از علامت مصدری آن‌ها حرف ف باشد، در پنج فصل: ۱ــ مصادری که حرف «ف» به «ب» تبدیل می‌شود، مانند کوفتن (کوبد)، ۲ــ مانند رفتن (رود)، ۳ــ مصادری که حرف «ف» بدل نشود، مانند کافتن (کافد)، ۴ــ مانند خفتن (خفتد، خوابد)، ۵ــ مانند نهفتن که فعل مضارع آن نیامده است؛ **باب هشتم**، در مصادری که پیش از علامت مصدری آن‌ها حرف میم باشد، مانند آمدن (آید)؛ **باب نهم**، در مصادری که پیش از علامت مصدری آن‌ها حرف نون ساکن باشد و در هنگام بنای مضارع مفتوح می‌شود، مانند افکندن (افکند)؛ **باب دهم**، در مصادری که پیش از علامت مصدری آن‌ها حرف واو است، در دو فصل: ۱ــ مانند گشودن (گشاید) و ۲ــ مانند غنودن (غنود) و شنودن (شنود) که «و» پیش از علامت مصدر تغییری نمی‌کند؛ **باب یازدهم**، در مصدرهایی که پیش از علامت مصدری آن‌ها حرف یا باشد، در دو فصل: ۱ــ مانند بریدن (برد) که حرف «ی» حذف می‌گردد و ۲ــ مانند دیدن (بیند)، گزیدن (گزیند). **خاتمه** در بیان خواص حروف تهجی و معنی بعضی از اسمای آن‌ها، و ضمایر و فواید متفرقه. قواعد فارسی تاکنون چندین بار و از جمله در ۱۲۸۸ق در کانپور به‌چاپ رسیده است.

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۴۰ـ۴۲؛ الذریعه، ۱۸۷/۱۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۹۵۳/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۵۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۸۵/۱۳ـ۲۴۸۶، ۲۸۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۷۴/۳.

برزگر

قوام‌العقاید (qa.vā.mol.a.qā.yed)، کتابی به نثر فارسی که ملفوظات شمس‌العارفین قوام‌الدین (سدهٔ هفتم و هشتم هجری) مرید و خلیفهٔ خواجه‌نظام‌الدین اولیا (ــ ۷۲۵ق) است. این اثر را محمدجمال قوام نبیرهٔ شمس‌العارفین گردآوری کرده است. شمس‌العارفین در رجب ۷۰۸ق / دسامبر ۱۳۰۸م، به خواجه نظام‌الدین اولیا دست ارادت داد و به عبادت و ریاضت سرگرم شد. وی در ۷۲۵ق، یعنی پیش از درگذشت خواجه، خلیفهٔ وی شد. پس از درگذشت نظام‌الدین که سلطان محمد بن تغلق (۷۲۵ ــ ۷۵۲ق) دولت‌آباد (مهاراشترا) را به دست گرفت و به فرمان وی اهالی دهلی به دولت‌آباد کوچیدند، شمس‌العارفین نیز از شمار کسانی بود که به دولت‌آباد کوچید. گویند در آن روزگار حدود چهارصد تن از اولیاءالله از دهلی به دولت‌آباد کوچیدند. یاد زندگی در دهلی، صحبت‌های بابرکت با نظام‌الدین اولیا و خانقاه آنجا سبب شد که ملفوظات مشایخ گردآوری شود و قوام‌العقاید نیز ثمرهٔ یاد دهلی است. تألیف قوام‌العقاید از محرم ۷۵۵ق آغاز شد و در هفتم رجب ۷۵۵ق به پایان رسید. این اثر در نه باب تدوین شده و بیشتر مطالب کتاب بر روایات شفاهی استوار است. تنها در جایی از آن به تذکرة‌الاولیای شیخ فریدالدین عطار اشاره رفته است. چون شمس‌العارفین تا هنگام تألیف قوام‌العقاید زنده بود، آنچه در این کتاب آمده روایات عینی است. این اثر را می‌توان نمونهٔ نثر فارسی روزمرهٔ آن روزگار دانست. تنها نسخهٔ خطی قوام‌العقاید در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. در ۷۹۱ق، یعنی پس از ۳۶سال تألیف کتاب کاتبی به نام عبدالقادر آن را به خط نستعلیق کتابت کرد. متن فارسی قوام‌العقاید برای نخستین بار در قند پارسی (شمارهٔ ۷، بهار ۱۳۷۳ش) به‌چاپ رسیده است.

منبع: قند پارسی، شمارهٔ ۷، بهار ۱۳۷۳ش، صص شش، نه ـ چهارده.

رسولی

قوام ناگوری، شهاب‌الدین بن عبدالکریم ← شهاب‌الدین ناگوری

قوانین دستگیری (qa.vā.nin-e.dast.gi.ri)، کتابی به‌فارسی در دستور زبان فارسی، منطق و معانی از غلام‌دستگیر بن غلام‌حسین بن محمد حبیب‌الله. مؤلف، چنان که در دیباچه می‌گوید، این اثر را در پی دوازده سال پژوهش، با بهره‌گیری از چهل و هشت کتاب، در ۱۲۶۵ق در حیدرآباد دکن نوشته است: «سال تاریخ جستم از اعلام ــ گفت هاتف ز منت علام / شد قوانین دستگیری نام ــ بی سر نقص دان سن اتمام». قوانین

دستگیری در هشت باب، هر باب در چند فصل، تدوین یافته است: ۱ـ در پانزده فصل و چندین قواعد و فواید. فصل یکم در تعریف علم تصریف و امور متعلق به آن از مصادر و افعال لازم و متعدی؛ ۲ـ در بیست و پنج فصل در تعریف کلمه و غیره؛ ۳ـ در پنج فصل، فصل یکم در بیان اطلاق اسم پارس بر ملک ایران و معنی عراق و تعداد زبان فارسی که هفت است؛ ۴ـ در بیست و چهار فصل، فصل یکم در حروف و کلماتی که بلامعنی برای حسن کلام یا به‌جهت ضرورت شعری آیند و گاه معنی نیز دهند؛ ۵ـ در ماهیت منطق و بیان حاجت به‌سوی آن و موضوع آن و معنی علم و تصور و تصدیق؛ ۶ـ در حل ترکیب در رسایل فارسی (برای نمونه: حل و ترکیب در دیباچهٔ گلستان سعدی) و در امثال فارسی؛ ۷ـ در یک مقدمه در علم انشا، و سپس فصل‌هایی دربارهٔ نثر و انشا و اقسام کلام و عبارات؛ ۸ـ در یک مقدمه در بیان فصاحت و بلاغت و اقسام آن دو، و یک فن در معانی، و یک خاتمه در توافق‌ها و جدایی‌ها میان فارسی و عربی. قوانین دستگیری آگاهی‌های فراوان دربارهٔ دستور زبان فارسی و اصطلاحات گوناگون ادبی و دستوری در بر دارد و مؤلف در هنگام بحث در موضوعات دستوری، صرف و نحو، حروف و صنایع لفظی و معنوی، عروض، بدیع، قافیه و جز آن‌ها، شواهد منظوم و منثور بسیاری از بزرگان شعر و ادب آورده است. دست‌نویسی از این اثر، به‌خط خود مؤلف، با تاریخ ۱۲۶۵ق در دو جلد (جلد یکم شامل باب‌های یکم تا چهارم، جلد دوم مشتمل بر باب‌های پنجم تا هشتم) در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد پاکستان به‌شمارهٔ ۲۸۵ (جلد یکم) و ۳۹۶۷ (جلد دوم) نگه‌داری می‌شود. قوانین دستگیری در ۱۲۷۱ق در چاپخانهٔ مولایی در هند به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۰۱/۳؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۵۸-۶۳؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان، ۹۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۹۵۸/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۵۲-۳۵۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۹۸/۱۳-۲۵۰۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۱۲۲۲/۳-۱۲۲۵.

برزگر

قوسی تبریزی (qaw.si-ye.tab.ri.zi) / قوسی کمانگر، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم تبریز بود. بعدها از زادگاهش به اصفهان رفت و نزد آقا حسین خوانساری درس خواند. نصرآبادی می‌گوید: «شکستگی در طبع داشت، به ظاهرش اثر نمود. خیلی خم، به قدش به‌هم رسیده» [قدش بسیار خمیده و قوسی بود]، چنان‌که خود گوید: «نیست از ضعف سرم گر به قدم پیوسته است ـ این کمان را دو سر از زور به هم پیوسته است.» و یا می‌گوید: «درین خم‌گشتگی دادم عنان خود به ابرویی کمان ـ حلقهٔ خود را رسانیدم به بازویی.» قوسی سپس در پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) به هندوستان کوچید. بدایونی در منتخب‌التواریخ می‌نویسد که قوسی تبریزی «در خدمت خان‌کلان از امرای اکبر می‌بود و در تراشیدن خلال و شانه و امثال آن، بی‌مثل و عدیل زمانه بود.» محمدعلی تربیت در دانشمندان آذربایجان می‌نویسد که: «دیوان مفصلی از وی قریب به شش هزار بیت، در دو قسمت فارسی و ترکی نزد نگارنده موجود و در هر مقطعی از غزل چنین گفته است: «ز فیض فکر صائب یافت توفیق سخن قوسی ـ که از اعجاز نطق او زبان لال بگشاید.» اما تربیت نام او را با سخنوری دیگر به همین نام از سدهٔ دهم هجری که گویند شاعری عامی بوده، خلط کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از دیوان قدسی تبریزی به‌شمارهٔ ۵۶۰۴ و نسخه‌ای دیگر از آن به‌شمارهٔ 699piVI165 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب پاکستان نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۲۱/۱؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۶۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۹۷/۱؛ دانشمندان آذربایجان، ۴۴۸؛ الذریعه، ۸۳۹/۹؛ روز روشن، ۶۶۶-۶۶۷؛ سخنوران آذربایجان، ۶۲۲/۲؛ شمع انجمن، ۳۸۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۴۹، شمارهٔ ۵۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۴۷/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۸۸/۳؛ مخزن‌الغرائب، ۵۲۲/۴-۵۲۳؛ منتخب‌التواریخ، ۳۱۵/۳؛ نگارستان سخن، ۸۴.

جهان‌تاب

قوی فاروقی سندی (qa.vi-ye.fā.ru.qi-ye.sen.di)، طالع، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر سندی. از زندگی وی جز این دانسته نیست که قصیده‌ای در رثای نورمحمد سرایی والی سند سروده است. نسخه‌ای با نام دیوان قوی از سراینده‌ای با تخلص قوی به‌شمارهٔ N.M.1961-1303 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود که تاریخ تألیف آن سدهٔ سیزدهم هجری است و شاید از همین شاعر باشد.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۴۹/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۲۲؛ مقالات‌الشعرا، ۶۵۴.

م.انوشه

قیام (qi.yãm)، نشریهٔ سیاسی به‌فارسی برضد حکومت ایران که ارگان محصلان و دانشجویان ایرانی مقیم هند، بود و در ۱۳۵۶ش در هند منتشر شده است.

منبع: راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۷۸/۲؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۳۱۷.

مرتضوی

قیدی شیرازی (qey.di-ye.ši.rã.zi)، ــ هند ۹۹۰ق، شاعر ایرانی. در زادگاهش برآمد. در آغاز جوانی با مولانا عرفی*، غیرتی* و قدری* همنشین بوده، باهم به شعرخوانی و بررسی شعر می‌پرداختند. در آخرین سال فرمانروایی شاه‌اسماعیل دوم صفوی (۹۸۴ــ۹۸۵ق) از شیراز به قزوین رفت و از احترام وی برخوردار گردید. پس از مرگ شاه‌اسماعیل دوم، به زادگاهش بازگشت. پس از بازگشت، یک چندی در شیراز ماند و سپس به مکه رفت. در مکه مدتی ماندگار شد و آنگاه به همراه دوستش قدری شاعر، به هند کوچید (۹۸۷ق). در لاهور به حضور جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) رسید، اما با گفتن سخنی که پسند شاه نیفتاد به مقام و منصبی نرسید. قیدی در غزل توانمند بود و از شاعران مکتب وقوع به‌شمار می‌رود. شعرهایی پراگنده از او در تذکره‌ها باقی مانده است.

منابع: آتشکده، ۲۹۸؛ آیین اکبری، ۲۵۷/۱ـ۲۵۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۱۸؛ تذکرةالشعرای غنی، ۷، ۴۹؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۶۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۶۲؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۲۲۳/۴ـ۲۲۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۰/۲ـ۱۳۱؛ شام غریبان، ۲۱۳؛ شمع انجمن، ۳۹۴؛ صحف ابراهیم، ۲۴۹؛ طبقات اکبری، ۴۹۱/۲؛ فارسنامهٔ ناصری، ۱۱۷۶/۲ـ۱۱۷۷؛ کاروان هند، ۱۱۳۸/۲ـ۱۱۴۶؛ مجمع‌الخواص، ۲۸۲؛ مجمع‌الشعرای جهانگیری، ۹ـ۱۰، ۱۶۱؛ مخزن‌الغرائب، ۵۴۱/۴ـ۵۴۳؛ مکتب وقوع در شعر فارسی، ۳۷۷ـ۳۸۸؛ منتخب‌التواریخ، ۳۱۵/۳ـ۳۱۶؛ منتخب‌اللطایف، ۳۲۸؛ نتایج‌الافکار، ۵۶۰؛ نشتر عشق، ۱۲۴۲/۴ـ۱۲۴۳.

جوادیان

قیدی ماوراءالنهری (qey.di-ye.mã.va.rã.on.nah.ri)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ورارودی. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم وراورود بود، اما به روزگار بیرم‌خان (ــ ۹۶۸ق) از زاد و بومش به هندوستان کوچید و در آگره / اکبرآباد به فراگیری علوم ادبی پرداخت. در برخی منابع نام او قندی وراروردی نیز آمده است. از سروده‌های قیدی تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «صومعهٔ طاعتم گوشهٔ میخانه شد ــ صیحهٔ درویشی‌ام نعرهٔ مستانه شد / قیدی بی‌خانمان سوی حرم می‌شتافت ــ زد صنمی راه او جانب بتخانه شد.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۳۵ـ۲۳۶؛ روز روشن، ۶۶۸؛ شام غریبان، ۲۱۳؛ منتخب‌التواریخ، ۳۱۶/۳؛ نگارستان سخن، ۸۴؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hidustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/42.

نوش‌آبادی

قیس رامپوری (qays-e.rãm.pu.ri)، محمدعثمان فرزند غلام‌شاه‌خان فرزند محمداشرف‌الدین‌خان، سدهٔ سیزدهم هجری، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در مصطفی‌آباد / رامپور می‌زیست. از آثارش: ۱ــ میزان‌الفرقان (لکنو، ۱۸۷۴م) در علوم قرآنی؛ ۲ــ گلبن اکبر که در ۱۲۶۶ق به‌خواهش شاگردش علی‌اکبرخان دربارهٔ دستورزبان فارسی نوشته و آن‌را به نواب عبدالله‌خان بهادر اتحاف کرده است (هند، ۱۲۷۱ق)؛ ۳ــ رساله در علم موسیقی (لکنو، ۱۸۷۴م)، ۴ــ شرح قصاید بدرچاچ (رامپور ۱۲۸۹ ــ ۱۲۹۰ق)؛ ۵ــ مسائل خمسه (امرته، ۱۸۷۸م)؛ ۶ــ مجموعهٔ طلسم اسکندر ذوالقرنین در تعویذات (لکنو، ۱۹۰۵م و بمبئی، ۱۲۹۷ق).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۴۲۳/۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۵۴/۱ـ۳۵۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۰۰/۱۳ـ۲۵۰۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۴۸/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۲/۴ـ۴۳؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/58.

برزگر

قیصر، نصرت‌علی دهلوی ← نصرت‌علی‌خان دهلوی

قیصرنامه، سید احمد پیشاوری ← ادیب پیشاوری

قیصری‌نامه (qey.sa.ri.nā.me)، منظومه‌ای حماسی از منشی بشان‌لال، متخلص به ناظر، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. این کتاب در ۱۲۹۷ق دربارهٔ وقایع تاریخی هند در زمان نایب‌السلطنه‌های انگلیسی در هند یعنی لرد لیتن (Lytton) و لرد ریپن (Ripon) نوشته شده است.

منابع: حماسه‌سرایی در ایران، ۳۷۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۱۶/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۵۰/۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 457; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1//64.

قاسم‌زاده

قیصری همدانی (qey.sa.ri-ye.ha.me.dā.ni)، قیصربیگ، ــ گجرات ۱۰۲۲ق، شاعر ایرانی. از مردم همدان بوَد و همان‌جا نیز برآمد. او در پادشاهی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) به‌هندوستان رفت و همان‌جا نیز درگذشت. مؤلف عرفات‌العاشقین می‌نویسد: «قیصر اقلیم سخندانی، مولانا قیصری همدانی ــ مولد وی سرکان است، لطیف طبیعت، زیرک، خوش‌فهم بود و تتبع اشعار کرده و به طیبت و هزل و مزاح بسیار مایل بود. مدت‌ها در بلاد هند سیاحت نمودی.» برخی تذکره‌ها نام وی را با قیصری شیرازی خلط کرده‌اند. از سروده‌های قیصری همدانی ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن اوست: «چندی چو گدا به گرد هر درگشتم ــ یک چند دگر ندیم و چاکر گشتم / از هیچ درم چو برنیامد مقصود ــ ترک همه کردم و توانگر گشتم.»

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۱۴/۱-۳۱۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۳۶-۲۳۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۰۳؛ روز روشن، ۶۶۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۲/۲؛ شام غریبان، ۲۱۷-۲۱۸؛ صبح گلشن، ۳۳۵؛ کاروان هند، ۱۱۴۶/۲-۱۱۴۷؛ مخزن‌الغرائب، ۵۴۸/۴؛ نشتر عشق، ۱۲۴۵/۴؛ هفت اقلیم، ۱۱۵۰.

جهان‌تاب

ک

کاتب بلخی، محمد ← محمد کاتب بلخی

کاتب صفوی ← تذکرهٔ کاتب

کاتبی یزدی (kā.te.bi-ye.yaz.di) / کاتب یزدی، یزد ۹۳۰ ــ لاهور ۱۰۰۰ق، شاعر ایرانی. از مردم یزد بود. بعدها زادگاهش را ترک گفته، به هندوستان رفت و در لاهور نشیمن گزید. چون پس از آن در این سرزمین بماند و همان‌جا نیز درگذشت، به کاتبی لاهوری نیز آوازه یافته است. مؤلف نشتر عشق در تذکرهٔ خود، مادهٔ تاریخ مرگ او را چنین آورده است: «کاتبی کاتب سخن شیرین ــ از جهان رفت های صد افسوس / عاشقی در غم وفاتش گفت ــ کاتبی مرده وای صد افسوس.» مؤلف صبح گلشن می‌نویسد: «کاتبی از خوش‌خیالان خطهٔ یزد بود و گاهی کاتب بلایای نسبت، هم تخلص می‌نمود.» او از آن شمار سخنورانی بود که هرگز به دربار پادشاهان نپیوستند. از سروده‌های کاتبی تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده، که همان نیز نشان می‌دهد که او در شعرهایش از سبک عراقی پیروی می‌کرده است. نمونه‌ای از سخن او است: «ترسم که کند محنت هجر تو هلاکم ــ جایی که تو هرگز نبری راه به‌خاکم.»

منابع: آتشکده، نیمهٔ دوم، چاپ محدث، ۱۱۰؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۴۱-۲۴۲؛ تذکره سخنوران یزد، ۱/۲۶۱-۲۶۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۰۳؛ تذکرهٔ شعرای یزد، ۴۳؛ صبح گلشن، ۳۳۵-۳۳۶؛ گلزار جاویدان، ۱۱۵۱/۳؛ مخزن‌الغرائب، ۷۳۳/۴؛ نشتر عشق، ۱۳۰۴/۳-۱۳۰۵؛ نگارستان سخن، ۸۵.

جهان‌تاب

کارنامهٔ حیدری ← محمدسلطان

کارنامهٔ عشق (kār.nā.me.ye.ešq)، افسانه‌ای نوشتهٔ آنندرام سیالکوتی لاهوری، متخلص به مخلص (ــ ۱۱۶۴ق) منشی، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره (ــ ۱۱۶۴ق). نویسنده در مقدمهٔ این اثر که آن‌را در ۱۱۴۴ق نوشته از سفری یادکرده که در آن با محمد حنیف‌خان یار، سراج‌الدین علی‌خان آرزو، شرف‌الدین علی‌خان پیام، لاله سنگه رام یکدل و رای کرپارام همراه بود. مخلص در همین مقدمه گفته که ایشان در راه، شبی را نزد درویشی گذراندند و هم‌او این داستان را بر ایشان نقل کرد. این افسانه داستان عشق شاهزاده‌ای چینی به نام گوهر و شاهدختی به نام مملکت است. داستان از این قرار است که

شاهی به نام شهریار، از اندوه بی‌فرزندی، تاج و تخت را به وزیرش واگذاشته، سر به جنگل گذاشت. در جنگل بر شاخه‌ای طوطی و شارکی نشسته بودند و از اندوه او سخن می‌گفتند. آن‌ها از اسرار غیب چنان خبر می‌دادند که اگر شاه با دختر ملک‌التجار شهر چگل ازدواج کند، صاحب پسری به نام گوهر خواهد شد. چنین شد، اما ستاره‌شناسان پیش‌بینی کردند که این پسر در چهارده سالگی با دیدن تصویر دختری به دردسر می‌افتد. شاهزاده بزرگ می‌شد و اطرافیان او را از دیدن تصویر هر زنی دور نگه می‌داشتند. وی در چهارده سالگی در شکارگاهی به‌دنبال آهو بود که از همراهان جدا شده به باغی درآمد. در آن‌جا پسری را دید که دل‌باختهٔ شاهدختی بود، اما چون شرایط همسری او را نداشت، به سیاه‌روزی افتاده بود. شاهزاده عکس آن شاهدخت را نزد پسر دید و خود نیز فریفتهٔ او شد. پس همراه پسر وزیر و دوستانش در پی او به شهر حسن‌آباد رهسپار شد. ایشان در راه، نخست گرفتار توفان شدند و تنها شاهزاده و پسر وزیر از آن جان به‌در برده، هر یک جداگانه به ساحل رسیدند. شاهزاده به باغی که کاخ پریان در آن بود درآمد. در آن‌جا حال خود را با لعل پری باز گفت و از او وعدهٔ یاری گرفت، اما جگ‌دیو که به رابطهٔ این دو رشک می‌برد، او را به زندان انداخت. شاهزاده در زندان پسر وزیر را دید که به کمک سیمرغ از توفان نجات یافته بود. این دو نیز با سوزانیدن پر سیمرغ از زندان رهایی یافته، به حسن‌آباد رفتند. در حسن‌آباد با پیرزنی که گل‌فروش شاهدخت بود، آشنا شده نامهٔ شاهزاده را در دسته گل جای داده به او رساندند. پسر وزیر نیز در جامهٔ زنانه نزد شاهدخت رفت و شرح حالشان را برای او بازگفت. شاهدخت نیز شرط همسری خود را با او در میان گذاشت. این افسانه با شرح ماجراها و شگفتی‌هایی دیگر که ایشان با آن‌ها درگیر شدند، ادامه یافته است. برخی شاعریِ مخلص را سبب راه‌یافتن آرایش‌های لفظی و عبارت‌هایی آهنگین، به این اثر دانسته‌اند. دست‌نویس‌هایی از این افسانه در کتابخانه‌های دیوان هند، بانکیپور (به شمارهٔ PiIX,2)، در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، در لاهور و به‌شمارهٔ R.253 در کتابخانهٔ همدرد در ناظم‌آبادِ کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندووان، ۱۲۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۱۷۱-۱۷۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۳۹۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶/۱۰۴۸-۱۰۴۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۵۶؛ *Mughals in India*, 76; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/613.

سپاهی

کاروان هند (kar.vān-e.hend)، کتابی در شرح احوال و نمونهٔ آثار شاعران روزگار صفویه که به هند کوچیدند، از احمد گلچین معانی (ــ ۱۳۷۹ش). این اثر در دو جلد تدوین یافته و در آن زندگینامه و نمونه‌هایی از اشعار هفت‌صد و چهل و پنج شاعر و نیز شرح حال و نمونهٔ اشعار سی شاعری که در کوچیدن آن‌ها به هند یا ایرانی بودن آن‌ها جای تردید است، آمده است. مؤلف در شرح احوال شاعران، پس از نقل گفته‌های مورخان و تذکره‌نویسان، هر جا که لازم بوده به نقد و بررسی پرداخته است و در گزیدن شعرها نیز کوشیده است تا ابیات زیبا و دلنشین هر شاعر را مثال بیاورد. کاروان هند دارای یک مقدمه است و در این مقدمه دربارهٔ روابط ایران و هند و دلایل کوچیدن ایرانیان به هند سخن رفته و نیز آماری از شاعران کوچنده در روزگار دودمان‌های کوچک و بزرگ هند به دست داده شده است. همچنین مؤلف در مقدمه با اشاره به توجه برخی از شاهان، شاهزادگان، وزیران و امیران دورهٔ صفوی به شعر و ادب، شرح حال شماری از شاهان و شاهزادگان شاعر و ادب‌پرور شبه‌قاره را نیز آورده است. کاروان هند در ۱۳۶۹ش در مشهد به چاپ رسیده است.

منابع: کاروان هند، احمد گلچین معانی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپِ یکم، مشهد، ۱۳۶۹ش.

دانشنامه

کاسفی کالپوی، سیداحمد ← احمد کالپوی

کاشف‌الامراض (kā.še.fol.am.rāz)، منظومه‌ای به‌فارسی در پزشکی از سید حشمت‌علی، متخلص به نگاه و کامل نگاه، فرزند سید حبیب‌الله شاه‌حسینی حسنی قادری مرتضوی. سراینده که از مردم کانت و تلهر (در هند) بود، در ۱۲۲۸ق این منظومه را، با دیباچه‌ای به‌نثر، در تشخیص بیماری‌ها در پانزده باب تدوین کرده است: ۱ــ علامات اخلاط، ۲ــ اسباب امراض، ۳ــ مقامات، ۴ــ نبض، ۵ــ بول، ۶ــ براز، ۷ــ نفث، ۸ــ عرق، ۹ــ بحران، ۱۰ــ دلایل، ۱۱ــ انتقال امراض به اعراض، ۱۲ــ علامات، ۱۳ــ نکس، ۱۴ــ علامات طول مرض و ۱۵ــ متفرقات. نسخه‌ای از کاشف‌الامراض در موزهٔ ملی پاکستان

کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1973-223) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۹۴/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۲۱۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 230.

برزگر

کاشف اودی (kā.šef-e.u.di)، میرکاشف‌علی، ــ ۱۲۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از چودهریان روستای ساندی‌وپالی اوده بود. او بعدها به شاه‌جهان‌آباد رفت و همان‌جا به یادگیری ادبیات عربی و فارسی پرداخت. کاشف پس از به‌پایان بردن درس‌هایش چندی نیز در فرخ‌آباد روزگار به سر برد. مؤلف روز روشن می‌نویسد: «هرگاه که چشمانش از بصارت عاطل گشت در وطن خود انزوا گزید.» از سروده‌هایش ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «دور از تو نیست ما را پروای زندگانی ــ خود بی‌تو زندگانی ای وای زندگانی.»

منابع: روز روشن، ۶۶۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۵/۲.

جهان‌تاب

کاشف لکنویی، میرکاشف‌علی ← کاشف اودی

کاشفی کالپوی ← احمد کالپوی

کاشی، رای‌دهن سنگه ← دهن سنگه

کاشی‌نات پاندیتا (kā.ši.nāt.pān.di.tā)، فرزند دایارام، بارامولا در ایالت کشمیر ۱۹۲۷م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. در خانواده‌ای از برهمنان هندو زاده شد. پس از اتمام دوره‌های دبستان و دبیرستان، در دانشگاه کشمیر به تحصیل پرداخت و دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۵۹ق برای ادامهٔ تحصیل به ایران سفر کرد و در ۱۹۶۲م با نوشتن پایان‌نامه‌ای به‌نام شرح احوال و سبک غزل‌های عبدالقادر بیدل دهلوی، از دانشگاه تهران دانشنامه دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. پس از بازگشت به کشورش، در دانشگاه کشمیر به‌تدریس سرگرم شد. چندی نیز ریاست گروه مطالعات آسیای مرکزی در دانشگاه کشمیر را به‌عهده داشت. به کشورهای روسیه، انگلستان، افغانستان و کشورهای خلیج سفر کرده است. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، کشمیری و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: ارمغان پارس که منتخبی از شعر معاصر فارسی است (سرینگر، ۱۹۷۰م)؛ شعر حافظ به اردو (دهلی، ۱۹۷۷م)؛ جزوه‌ای دربارهٔ ابوعلی سینا به انگلیسی (سرینگر، ۱۹۸۰م).

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۷۵/۱؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۱۱۷-۱۱۸؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۷۱-۲۷۲؛ فارسی‌آموختگان، ۷۳-۷۵.

رسولی

کاظم تونی (ka.zem-e.tu.ni)، حکیم کاظما، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی پس از تحصیل علوم در ایران در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به هند کوچید و به دربار آن پادشاه راه یافت. کاظم در نظم و نثر دست داشت و جنگ‌های سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه (ــ ۶۲۸ق) را به نظم درآورد. ابیاتی پراگنده از سروده‌های او در تذکره‌ها به جا مانده است. این بیت از او است: «هر چند سیر کردم جایی چو دل ندیدم ــ با صد جهان کدورت باز این خرابه جاییست.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۳۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۰۲/۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۷/۲؛ شام غریبان، ۲۳۶؛ شمع انجمن، ۴۵۵؛ کاروان هند، ۱۱۴۷-۱۱۴۸؛ مخزن‌الغرائب، ۷۵۴/۴.

فتح‌نیا طبری

کاظم کاشانی (kā.zem-e.kā.šā.ni)، فرزند میرزا امینای کاشی، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، واقعه‌نویس و شاعر ایرانی. از مردم کاشان بود و در همان‌جا نیز برآمد. او بعدها به هندوستان رفت و در نزد عالمگیر اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) به‌واقعه‌نویسی پرداخت. مؤلف شام غریبان می‌نویسد که کاظم «حالات دهسالهٔ پادشاه را بسیار مضبوط و مربوط نوشت. بعد ده سال پادشاه، تحریر حالات خود موقوف کرد و گفت آثار و اخبار خودنوشتن روزگار ضایع کردن است که فایدهٔ اخروی ندارد. علما را جمع کرد، عوض آن فتاوی عالمگیری جمع نمود که بین الانام مشهور است.» از سروده‌های کاظم تنها این یک بیت در تذکره‌ها آمده است: «نیست از چاه زنخدان بتان قسمت ما ــ غیر آبی که ز حسرت به دهان می‌گردد.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۹۰؛ الذریعه، ۹۰۱/۹-۹۰۲؛ شام غریبان، ۲۱۰؛ صبح گلشن، ۳۳۶-۳۳۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۵۵، شمارهٔ ۳۳؛

کاروان هند، ۱۱۴۸/۲-۱۱۴۹؛ مخزن‌الغرائب، ۷۵۵/۴؛ نشتر عشق، ۱۳۳۵/۴-۱۳۳۶.

جهان‌تاب

کاظم، مهابت‌خان ← مهابت‌خان بهادرشاهی

کالکوتا کرونیکل (kāl.ku.tā.ke.ro.ni.kel)، / کلکته کرانیکل، هفته‌نامه‌ای به‌انگلیسی که در ۲۶ ژانویهٔ ۱۷۸۶م در کلکته چاپ و منتشر می‌شد و بخش‌هایی از آن به زبان فارسی بود (نخستین متن، در هشتم ژوئیهٔ ۱۷۹۰م)، بخش‌هایی نیز به دو زبان محلی بنگالی و دواناگاری اختصاص داشت. این هفته‌نامه، روزهای پنج‌شنبه، ابتدا به‌همت صاحبان چاپخانهٔ پرینتینگ آفیس (استوارت و کوپر)، و بعدها به‌سرپرستی کوپر و آپ‌جان منتشر می‌شد. بخش فارسی آن به‌خط نستعلیق چاپ می‌شد. در این بخش، خبر به‌معنای واقعی چاپ نمی‌شد و مطالب آن منحصر به اطلاعیه‌ها و فرمان‌های شرکت هند شرقی انگلیس و فرماندار کل، شعرِ شعرای گذشته و گه‌گاه معاصران، آگهی و چیستان بود. بخش چیستان کالکوتا کرونیکل، امتیاز مهم این هفته‌نامه بر دیگر مطبوعات انگلیسی بود که دارای بخش فارسی نیز بودند. نمونه‌ای از چیستان‌های چاپ‌شده چنین است: «یکی مرغ دیدم نه پا و نه پر ــ نه از شکم مادر نه پشت پدر / نه در آسمان و نه زیر زمین ــ و لیکن خورد گوشت [کذا] آدمی.» هیچ‌یک از مطالب فارسی این روزنامه، مگر برخی آگهی‌ها، عنوان نداشت. انتشار کالکوتا کرونیکل تا ۱۷۹۸م ادامه یافته است. در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب دورهٔ ناقصی از این هفته‌نامه، نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۶۱۱/۳؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۴۸/۱؛ صحافت پاکستان و هند مین، ۱۸-۱۹؛ هندوستانی اخبارنویسی (کمپنی کی عهد مین)، ۱۹۱-۱۹۷؛ محمودهٔ هاشمی، «روزنامه‌نگاری فارسی در شبه‌قاره»، دانش، ۱۳۶۸، شمارهٔ ۱۷-۱۸، ص ۱۴۰.

مرتضوی

کالکوتا گازت (kāl.ku.tā.gā.zet)، هفته‌نامهٔ رسمی انگلیسی در هند که از چهارم مارس ۱۷۸۴م منتشر می‌شد. بخشی از مطالب این هفته‌نامه به‌زبان فارسی بود. مطالب فارسی کالکوتا گازت ــ که گاهی یک‌چهارم آن را دربرمی‌گرفت ــ عبارت بود از اطلاعیه‌ها و فرمان‌ها و آیین‌نامه‌های شرکت هند شرقی انگلیس و فرماندارِ کل، آگهیِ خصوصی و همچنین شعرِ فارسی از حافظ و سعدی. در جای دیگرِ این هفته‌نامه، ترجمهٔ انگلیسی اشعار فارسی و نیز خبرهای داخلی به‌چشم می‌خورد. در بخش فارسیِ این هفته‌نامه، هیچ‌گاه خبر خارجی به‌چاپ نرسید. کالکوتا گازت، گاهی ضمیمه‌ای نیز داشت که با قطع کوچک‌تر در دو تا سه ستون و بعضی وقت‌ها فوق‌العاده‌ای منتشر می‌کرد که در آن‌ها نیز، ستون‌هایی به‌زبان فارسی (با چاپ چوبی)، اختصاص داده شده بود. به‌غیر از بخشی به‌نام «دارالخلافهٔ شاه‌جهان‌آباد» (دهلی)، دیگر مطالب فارسی کالکوتا گازت، فاقد عنوان بود. کالکوتا گازت تا ۱۸۱۵م در هشت صفحهٔ دو ستونی، به‌قطع ۲۰/۱۵ × ۳۰/۲۵ و با همین نام، چاپ می‌شد. از ۱۸۱۵م به گاورنمنت گازت تغییر نام داد، ولی سبک و روش آن تغییر نکرد.

منابع: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۴۷/۱-۴۸؛ صحافت پاکستان و هند مین، ۱۸-۱۹.

مرتضوی

کامتاپرشاد (kām.tā.pe.ra.šād)، منشی کامتا پرشاد، متخلص به نادان، فرزند لاله دیواری لال، ز ۱۳۲۳ق / ۱۹۰۵م، دبیر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در قصبهٔ داودگنج می‌زیست و از شاگردان مولوی سید برهان‌الدین بود. وی در ۱۳۱۷ق کتابی به نام انشای بی‌نقاط / رسالهٔ مهمله نوشته که چاپ هشتم آن در ۱۳۲۳ق / ۱۹۰۵م در کانپور انتشار یافت. این کتاب انشا بیشتر از این جهت اهمیت دارد که کامتاپرشاد در نوشتن آن مهارت فراوان به‌کار برده و کوشیده است تا هیچ نقطه‌ای در نگارش به‌کار نبرد. کتاب با توحید و نعت پیامبر آغاز می‌شود و مجموعهٔ سی و هفت‌نامه، خطاب به طبقات گوناگون مردم است. خاتمهٔ کتاب که حاوی قطعهٔ تاریخ است به نثر عادی و با نقطه است. کامتا پرشاد این اثر را به سبکی جالب که رنگ محلی دارد و گاه دریافت آن دشوار است نوشته است، به‌ویژه که در آن هیچ نقطه‌ای به‌کار نبرده است. نمونه‌هایی از طبع شاعرانهٔ کامتا پرشاد نیز در این کتاب به‌چشم می‌خورد. اثر دیگر وی هفت گل نام دارد که در ۱۲۹۴ق نوشته شده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۲-۱۹۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۳۹/۳؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان متأخر، ۲۰۲-۲۰۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۱۰-۵۱۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۵۹/۵-۴۶۰.

برزگر

کامراج (kām.rāg)، فرزند نین سنگه فرزند بندرابن، ـ پس از ۱۱۳۱ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم کایته از قوم سکسینه بود و در پهپهوند در بخش اتاوه نشیمن داشت. پدرانش از سه پشت درخدمت دستگاه گورکانیان هند بودند و از جمله هنگامی که محمد اعظم‌شاه (۱۱۱۸ـ ۱۱۱۹ق) رهسپار مالوه بود نین سنگه پدر کامراج با سمت پیشدست در توپخانهٔ او خدمت می‌کرد. خود کامراج نیز از ملازمان اعظم‌شاه بود. از آثارش: اعظم‌الحرب (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به شماره‌های 1763/3.or.1899) در تاریخ پادشاهی کوتاه اعظم‌شاه، از جلوس (۱۱۱۸ق) تا مرگ (۱۱۱۹ق). این کتاب دارای نثری کمابیش متکلف و پر اطناب است؛ عبرت‌نامه (نسخهٔ دیوان هند به شمارهٔ 391) در تاریخ هند از جلوس اعظم‌شاه (۱۱۱۸ق) تا به تخت برآمدن شاهزاده روشن اختر با عنوان محمد شاه (۱۱۳۱ق).

منابع: ادبیات فارسی درمیان هندوان، ۶۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۳۶/۱۲، ۱۹۴۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۷۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 973; *Dictionary of Indo-Persain Literature*,296; *Mughals in India* ,241; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/599.

برزگر

کامران گورکانی (kām.rān.gor.kā.ni) ، فرزند ظهیرالدین محمد بابر، کابل ۹۱۴/ ۹۱۵ ـ مکه ۹۶۴ق، شاهزاده و شاعر شبه‌قاره. پسر دوم ظهیرالدین بابر (ـ ۹۳۷ق) بنیادگذار دودمان تیموریان هند و برادر کهتر همایون گورکانی بود. مادرش گلرخ‌بیگم نام داشت. وی ازکودکی با شعر آشنایی یافت و علوم دینی را نزد بابر فراگرفت. بابر کتاب مبین در فقه حنفی خود را به پسرش همایون و کامران اتحاف کرد. وی در روزگار پدرش فرمانروای قندهار و کابل بود. پس از درگذشت بابر که همایون به شاهی رسید، کامران میرزا، برای بار دوم سام‌میرزا پسر شاه اسماعیل یکم صفوی (۹۰۶ـ ۹۳۰ق) را در قندهار شکست داد و به هند لشکر کشید و لاهور را به تصرف خود درآورد. همایون وصیت بابر را که «ای همایون زینهار و هزار زینهار که در میان برادران کشاکشی نکنی و بدنیت نشوی» به یادآورد و از خطای کامران چشم پوشید به حدی که ایالت پنجاب را به او تفویض فرمود و کامران، همایون را مدح کرد. در ۹۴۷ق که شیرشاه سوری فرمانروای بنگال در جنگ‌های چوسا و قنوج همایون را شکست داد و او به دربار شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ ۹۸۴ق) پناه برد، کامران و برادر دیگرش میرزا عسکری بر افغانستان حکومت می‌کردند. کامران میرزا پس از فرار همایون به ایران، کابل، غزنی، غور، قندهار، هرات، بدخشان و قندوز را به تصرف خود درآورد و خود را پادشاه خواند و سکه و خطبه به نام خود کرد. در روزگار کامران میرزا، شاعران، دانشمندان و هنرمندان نامدار به دور او گرد آمدند و وی به آبادانی شهرها و راه‌ها و شکوفایی شعر و ادب و دانش کمک فراوان کرد. به فرمان کامران میرزا، محمود بن اسحاق شهابی از خوش‌نویسان زبردست آن روزگار کتاب‌های ادبی فارسی را به‌خط بسیار خوش نوشت. در ۹۵۲ق که همایون به کمک سپاهیان ایرانی به افغانستان بازگشت و قندهار، کابل، بدخشان را به تصرف خود درآورد، کامران میرزا به سوی سلیم شاه سوری که جانشین شیرشاه سوری بود، رفت. سلیم‌شاه با وعده‌های دروغین کامران میرزا را نزد خویش نگه‌داشت. اما دیری نگذشت که کامران میرزا از سوءنیت سلیم‌شاه آگاهی یافت و به یکی از بزرگان قوم پشتون به نام آدم کهکر پناه برد. وی نیز کامران میرزا را به همایون تحویل داد و در پایانی ۹۶۰ق به فرمان همایون وی را کور کردند. کامران میرزا پس از آن حج گزارد و در همان‌جا نیز درگذشت. قاسم کاهی شاعر کابلی در مرگ کامران‌میرزا قطعه‌ای سروده است و شاعر دیگری به نام ویسی نیز قطعه‌ای دارد که در آن عبارت «شاه مرحوم در مکه ماند» به گونهٔ تعمیه یادآور سال‌مرگ او است را آورده است. از کامران میرزا دیوانی به‌جا مانده که مجموعهٔ اشعار فارسی و ترکی او است. این دیوان غزل، مثنوی، رباعی و تعدادی قطعه و یک ترکیب‌بند را در بر دارد. نسخه‌هایی از این دیوان در کتابخانهٔ خدابخش در شهر پتنا (کتابت میان سال‌های ۹۴۸ـ ۹۶۰ق)، در کتابخانهٔ رضای رامپور (کتابت سدهٔ دهم هجری)، در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال (کتابت سدهٔ سیزدهم هجری) و در کتابخانهٔ هامبورگ آلمان (به‌شمارهٔ ۱۵) نگه‌داری می‌شود. دیوان اشعار فارسی وی به‌کوشش محمد محفوظ‌الحق به‌چاپ رسیده است (کلکته، ۱۹۲۹م / ۱۳۰۸ق). اشعار ترکی کامران‌میرزا در ۱۹۸۶م / ۱۳۶۵ش در مجلهٔ ادبی میراث و در ۱۳۷۲ش در قطع جیبی همراه با بخش اعتقادیهٔ رسالهٔ مبین بابر به‌چاپ رسیده است.

تصوف، عرفان، اندرزهای حکیمانه، مسائل اجتماعی و اخلاقی درون‌مایهٔ سروده‌های وی است. از کامران میرزا رساله‌ای به نام میرزانامه به‌نظم و نثر در اخلاق و منش نیک به جا مانده است. دیوان وی به انگلیسی برگردانده شده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۷/۴۷ـ۴۸؛ اکبرنامه، ۱/۱۹۶ـ۱۹۸؛ بزم تیموریه، ۳۷۵ـ۳۸۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۱، ۴۵۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱/۴۷۶؛ خلاصة‌التواریخ، ۲۵۱ـ۲۵۳، ۳۱۰ـ۳۱۱، ۳۹۲، ۴۷۱ـ۴۷۴؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۰۴ـ۳۰۵؛ روضة‌السلاطین، ۵۶ـ۵۷؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۱۳۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۶؛ صبح گلشن، ۳۳۷؛ مجمع‌النفایس، ۷۲۸؛ مجموعهٔ مقالات هادی‌حسن، ۲۰۵؛ مخزن‌الغرائب، ۴/۱۲۹۶ـ۱۲۹۷؛ مرآة‌العالم، تاریخ اورنگزیب، ۲/۶۵۳؛ مقالات‌الشعرا، ۶۶۰ـ۶۷۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵/۴۹ـ۵۰؛ نشتر عشق، ۴/۱۲۹۶ـ۱۲۹۷؛ هفت‌اقلیم، ۱/۴۴۹ـ۴۵۴؛ ایران‌پرست اصفهانی، «دیوان شاهزاده کامران میرزا»، ارمغان، سال یازده، شمارهٔ ۱، صص۳۵ـ۳۷؛ بهمن اکبری، شفیقه یارقین، «شفیقه یارقین و دیوان کامران میرزا»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۷، صص۱۲۲ـ۱۳۴؛

Mughals in India, 241.

م.انوشه

کامروپ و کاملتا (kãm.rup.wa.kãm.la.tã)، از داستان‌های عشقی هندی دربارهٔ دلباختگی کامروپ پسر راج‌پت پادشاه اودیپور و کاملتا دختر راجه چهترپتی، پادشاه سراندیب. این داستان از افسانه‌های بومی کهن مایه گرفته و به گفتهٔ برخی پژوهشگران، قصهٔ سندباد از قصه‌های هزار و یک‌شب از همین داستان سرچشمه گرفته است. در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، یکی از امرای هند، به‌نام میرعیسی پسر اسلام‌خان (ــ ۱۰۹۲ق)، که مخاطب به همت‌خان و متخلص به میران بوده آن‌را به نثر فارسی درآورده و سپس به خواهش هم‌او یکی از شاعران درگاهش، به نام محمدمراد جونپوری، متخلص به لایق، این داستان را به نظم فارسی سروده و این منظومه را با عنوان دستور همّت در ۱۰۹۶ق به انجام رسانیده است. در داستان دستور همّت، راج‌پت پادشاه اودیپور و وزیرش فرزندی ندارند، اما پس از نیاز و خواهش به درگاه خداوند، هر دو صاحب پسر می‌شوند. شاهزاده را کامروپ و وزیرزاده را مترچند می‌نامند. شاهزاده و وزیرزاده در یک کاخ پرورش می‌یابند. اختربینان پیش‌گویی می‌کنند که کامروپ در دوازده‌سالگی دچار ناراحتی می‌شود. شاهزاده در زمان موعود کاملتا دختر شاه سراندیب را به خواب می‌بیند و بدو دل می‌بازد و از عشق وی بیمار می‌شود، چندان که پزشکان از درمان وی در می‌مانند. پس از آنکه مترچند، حقیقت را به پادشاه می‌گوید، کاملتا با سران کشور رهسپار سراندیب می‌گردد. در راه کشتی آن‌ها گرفتار طوفان شده، مسافران به آب می‌افتند و هر یک به سویی رانده می‌شوند. شاهزاده به کشوری که پادشاهش رانی‌پدوماتی است می‌رسد و از چنگ او می‌گریزد و سرانجام به سراندیب رسیده در آن‌جا مترچند و دیگر دوستان خود را می‌یابد. کاملتا نیز که در پی خواب دیدن شاهزاده بیمار است انگشتری خود را برای وی می‌فرستد. کامروپ در جامهٔ درویشان نزد کاملتا و پدرش می‌رود. یکی از دشمنان خود، به نام چنجار را شکست می‌دهد. کاملتا در یکی از مراسم کهن هندی ،حمایلی از گل به گردن کامروپ که در جامهٔ درویشی خود را در میان شاهزادگان پنهان کرده است به نشانهٔ انتخاب همسر می‌افکند. پادشاه سراندیب این گزینش را نمی‌پذیرد و کاملتا و همراهانش را به چاهی می‌اندازد و دختر خود را زندانی می‌کند. کامروپ به کوشش دوست خود مترچند از چاه رهایی می‌یابد و پادشاه سراندیب را شکست می‌دهد و پس از از سر گذراندن موفقیت‌آمیز آزمایش‌هایی چند، کاملتا به همسری وی و کلاکام به همسری مترچند درمی‌آید و همگی به اودیپور بازمی‌گردند و کاملتا به تاج و تخت می‌رسد. از دَستور همت، نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند، موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.19624) و گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۸۷۳)، وجود دارد. داستان کامروپ و کاملتا را برخی دیگر از نویسندگان و شاعران فارسی‌گو نیز به نظم و نثر فارسی درآورده‌اند: ۱ــ میرمحمد کاظم حسینی، متخلص به کریم، که در دربار عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق) می‌زیست، به نام قصهٔ کامروپ (منثور) که در ۱۸۴۹م در دهلی به چاپ رسیده است. گفتنی است از سویی در برخی منابع میرمحمد کاظم را از منشیان درگاه نواب همت‌خان گفته‌اند و از سویی در منابعی دیگر همت‌خان را مؤلف قصهٔ کامروپ نوشته‌اند؛ بنابراین بعید نیست تحریر فارسی منثور منسوب به همت‌خان درواقع همین قصهٔ کامروپ باشد که یکی از منشیان درگاهش، به نام میرمحمد کاظم حسینی ساخته است؛ ۲ــ برج بلهه فایز، به‌نثر (نسخهٔ انجمن ترقی اردو کراچی به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۲۶ با تاریخ ۱۱۶۳ق)؛ ۳ــ نویسنده‌ای ناشناس که این

داستان را به نثر فارسی برگردانیده و نسخه‌ای از اثرش در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1969-542/5) نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ بدیع‌العصر معروف به حاجی ربیع و متخلص به انجب، که داستان را به نام فلک اعظم در ۱۱۵۷ق سروده است (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Egerton1036)؛ ۵ــ منشی علی‌رضا که آن‌را در حدود ۱۱۹۲ق به نثر فارسی مصطلح هندیان برگردانید (موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.6632/1)؛ ۶ــ میرعلی شیر قانع تتوی که در ۱۱۶۹ق یک مثنوی نزدیک ۳۰۰۰بیت در داستان کامروپ و کاملتا سروده است که اکنون نسخه‌ای از آن در دست نیست؛ ۷ــ گُربخش حضوری مولتانی (ز۱۱۴۷ق) به‌نظم؛ ۸ــ حسام‌الدین حسامی (ــ ۱۱۱۵ق) پدر سراج‌الدین علی‌خان آرزو، به‌نظم؛ ۹ــ پریاداس که این داستان را در ۱۲۳۷ق به‌نام کنورکام و کلاکام سروده است. ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران می‌گوید: کامروپ در سنسکریت به‌معنی زیبا و کاملتا به معنی رعنای عشق‌انگیز است و اصل هندی این داستان تألیف تحسین‌الدین نامی است و از کسانی که این اثر را به‌نظم فارسی درآورد تک (تیک؟) چند است که برگردان فارسی منظوم خود را گلشن عشق نامیده است. گارسن دوتاسی، خاورشناس فرانسوی (۱۷۹۴ ــ ۱۸۷۸م) داستان کامروپ و کاملتا را با نام Les Adventures De Kamarupu به‌زبان فرانسوی ترجمه کرده و در ۱۸۳۴م در پاریس به‌چاپ رسانده است. ویلیام فرانکلین از کارمندان شرکت هند شرقی انگلیس، این داستان را به انگلیسی ترجمه کرد و ترجمهٔ او در ۱۹۰۹م در بردوان به چاپ رسید. احمد یارمرالوی (ــ ۱۲۶۱ق) داستان کامروپ و کاملتا را به‌زبان پنجابی برگرداند و برگردان او در ۱۸۷۵م در امرتسر چاپ شد. شیام‌لال چکورورتی به‌زبان هندی ترجمه کرد و ترجمهٔ او نیز در ۱۸۷۹م در اعظمگر چاپ شد.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۶۰۰/۵، ۱۵۴۰-۱۵۴۲؛ پنجابی قصی فارسی‌زبان مین، ۹۹/۱-۱۰۰؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۱۷-۱۲۴؛ صبح گلشن، ۱۲۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۹۱۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۲۴/۶، ۱۱۸۱-۱۱۸۲؛ ۹۴۴/۷-۹۴۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۵۳، ۳۷۳۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۷۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۸۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۵۷؛ گل رعنا، ۵۷؛ مرآت‌العلوم، ۱۲۱/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۵۱؛ امیرحسن عابدی، «ترجمهٔ آثار هندی بفارسی»، راهنمای کتاب، سال ۱۳، شمارهٔ ۵-۷، ص۳۹۳؛ طاهرهٔ صدیقی، «داستانسرایی در شبه‌قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۱۴/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/533; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 697, 711, 763, 803, 846; *The Persian, Urdu & Arabic Manuscripts in The Dacca university Library*, 1/53.

برزگر

کامگار حسینی (kam.gār-e.ho.sey.ni)، غیرت‌خان فرزند سردارخان خواجه یادگار، ــ ۱۰۵۰ق، سردار، دولتمرد و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. برادرزادهٔ عبدالله‌خان فیروزجنگ بود و در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) برآمد و در یکی از سفرهای جهانگیر به کشمیر از ملازمان وی بود. در ۱۰۴۰ق که خان‌جهان لودی، بر شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) بشورید و در جنگ با عبدالله‌خان فیروزجنگ، فرماندهٔ سپاهیان شاه‌جهان شکست خورد و به قتل رسید خواجه کامگار، که تحت فرماندهی عمویش در جنگ شرکت داشت، سرش را به پیشگاه شاه‌جهان رسانید و به پاداش این کار خطاب غیرت‌خان (به‌نوشتهٔ مؤلف عمل صالح، عزت‌خان) یافت. وی در ۱۰۴۸ق ناظم دهلی و کارهای مربوط به بنای شاه‌جهان‌آباد شد. در شوال ۱۰۴۹ق به دژداری لاهور و در ربیع‌الاول ۱۰۵۰ق به صوبه‌داری (استانداری) تته منصوب شد. مهم‌ترین اثر وی مآثر جهانگیری در تاریخ جهانگیر است که در ۱۰۴۰ق به انجام رسیده است و در یک مقدمه دربارهٔ علت نگارش کتاب و منابع مورد استفادهٔ مؤلف و موقعیت وی و دو بخش (۱ــ در شرح احوال جهانگیر در دورهٔ شاهزادگی، ۲ــ در تاریخ دورهٔ شاهی جهانگیر از جلوس در ۱۰۱۴ق تا مرگش در ۱۰۳۷ق) و یک خاتمه دربارهٔ شیوهٔ تدوین و سبک نویسندگی و تاریخ انجام کتاب نوشته شده است. از مآثر جهانگیری نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.171 و Add.26220)، کتابخانهٔ بانکیپور (به‌شمارهٔ 563) و موزهٔ ملی پاکستان در کراچی (به‌شمارهٔ N.M.582-39) نگه‌داری می‌شود. خواجه کامگار شعر نیز می‌سرود و در اشعارش غیرت تخلص می‌کرد. نسخه‌ای از دیوان او در کتابخانهٔ داود پوتای حیدرآباد سند وجود دارد.

منابع: تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۱۶ـ۳۱۸؛ تحفة‌الکرام، ۳۹۵ـ۳۹۶؛ ذخیرة‌الخوانین، ۱۳۱/۳؛ عمل صالح، ۴۰۷/۱؛ ۳۱۷/۲، ۳۱۸، ۳۲۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۳۵/۷؛ ۴۳۳/۱۰ـ۴۳۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۲/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۷۱۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۳۰؛ مرآت‌العلوم، ۳۳/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۸۷ـ۳۸۸؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/123-124; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/257; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/119; *Dictionary of Indo-persian Literature*, 293-394; *Mughals in India*, 240.

برزگر

کامل (kā.mel)، میرحیدرالدین ابوتراب فرزند میرمرضی‌الدین فدایی، ـ ۱۱۶۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. سراسر زندگی را در تجرد سپری کرد. از مردم دوری می‌گزید و غرق در یاد الهی بود. با این که در عسرت می‌زیست، نذر و نیاز ارباب ثروت را نمی‌پذیرفت. مردم از مصاحبت با او کسب فیض می‌کردند. کامل، افزون بر فارسی، به سندی و هندی (اردو) نیز شعر می‌سرود. به‌گفتهٔ قانع ایهام‌گویی سبک مخصوص کلام او بود. وی شاعری پُرگو بود. نوشته‌هایی در دو جلد پرحجم، به یادگار گذاشت و آن‌را جهت گردآوری و تدوین به شاگرد خود، محمدپناه‌رجا، سپرد. اما دانسته نیست که آیار این دیوان تدوین شد یا نه، زیرا تاکنون دیوان او یافت نشده است. میرعلی‌شیر قانع، محمدپناه رجا و مهرابوالبقا شاگردان نامور او در شاعری هستند. قانع گزیده‌ای از اشعار فارسی و اردوی او را نقل کرده است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۱۹ـ۲۲۰؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۷۸۸/۳؛ مقالات‌الشعراء، ۶۷۱.

سپاهی

کامل اصفهانی (kā.mel-e.es.fa.hā.ni)، میرزا احمدبیگ‌خان میرزا افضل، ـ تهانیسر ۱۰۸۲ق، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود و در همان‌جا نیز برآمد. کامل بعدها با پدرش به هندوستان رفت و در آن‌جا، پس از آن که به ملازمان عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) پیوست، از خداوندگارش خطاب خانی و منصب امیری یافت. او بعدها در روزهایی که قلعه‌دار تهانیسر بود، در همان‌جا درگذشت. از سروده‌های کامل، ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «غم زهر دل سفری شد، سوی من می‌آید ــ چون غریبی که ز غربت به وطن می‌آید.»

منابع: روز روشن، ۶۷۳؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۱۰۵ـ۱۰۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۵۳، شمارهٔ ۲۱؛ کاروان هند، ۱۱۴۹/۲.

جهان‌تاب

کامل جهرمی (kā.mel-e.jah.ro.mi)، قوام‌الدین عبدالله فرزند نظام‌الدین علی طباخ جهرمی، ـ ۱۰۲۸ق، شاعر ایرانی. در جهرم فارس زاده شد. در جوانی به شیراز رفت و نزد ملک سعید خلخالی، متخلص به کامل، به تحصیل علوم دینی پرداخت و پس از چندی ملک سعید تخلص خود را برای او برگزید. در بیست و پنج سالگی از راه هرمز به دکن کوچید و یک‌چند در گلکنده و بیجاپور اقامت گزید و از حمایت شاهان آن دیار برخوردار شد. سپس به خدمت میرزا عبدالرحیم خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) درآمد و اشعاری در مدح او سرود. پس از چندی به سبب منازعه‌اش با حیاتی گیلانی از دستگاه عبدالرحیم‌خان‌خانان رانده شد. کامل به آگره رفت و در آن‌جا به‌ملازمت شاهزاده سلطانِ خرم (شاه‌جهان آینده) درآمد و پس از دو سال اقامت در آگره به کشمیر سفر کرد و به تجارت پرداخت و تا پایان عمر با آن شغل روزگار گذراند. وی به تصوف گرایش داشت. از آثارش: مرشد کامل که گزیده‌ای از اشعار صوفیانهٔ شعرای کهن است؛ محمود و ایاز؛ ساقی‌نامه در قالب ترجیع‌بند. گذشته از این آثار، وی دیوان اشعاری از قصیده و غزل در پنج‌هزار بیت داشته که گویا به‌دست نمانده، اما نمونه‌هایی از اشعارش در تذکره‌ها بسیار یاد شده است.

منابع: بزرگان جهرم، ۲۰۰ـ۲۲۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۰۰۰/۵ـ۱۰۰۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۳۳۷/۳ـ۱۳۴۲؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۲۳۷/۴؛ الذریعه، ۹۰۴/۹؛ ۱۱۴/۱۲؛ روز روشن، ۵۶۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۳۹/۲؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۲۴ـ۲۲۶؛ صبح گلشن، ۳۳۷؛ کاروان هند، ۱۱۴۹/۲ـ۱۱۵۲؛ مآثر رحیمی، ۱۳۴۷ـ۱۳۵۰؛ مخزن‌الغرائب، ۷۴۸/۴؛ مرآت‌الفصاحه، ۵۱۶ـ۵۱۸؛ میخانه، ۷۰۴ـ۷۰۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۳۷ـ۴۳۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 259.

فتح‌نیا طبری

کامل کشمیری دهلوی (kā.mel-e.kaš.mi.ri-ye.deh.la.vi)، حکیم میرزا محمد، متخلص به کامل و مشهور به علامه و شهید رابع، فرزند عنایت احمدخان، ـ ۱۲۳۵ق، عالم شیعی، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در دهلی به‌دنیا آمد و پرورش یافت. مبادی علوم و دروس متداول را از استادان روزگار فراگرفت. علوم دینی و نقلی را نزد مولانا رحم‌علی سونی پتی، مؤلف بدرالدجی، آموخت و پزشکی را از حکیم محمدشریف‌خان دهلوی (ـ ۱۲۲۲ق) فراگرفت و در پزشکی چندان مهارت و آوازه یافت که مهاراجهٔ کشمیر، وی را پزشک شخصی خود برگزید. حذاقت و استادی کامل در پزشکی، موجب آشنایی و دوستی او با شاه عبدالعزیز دهلوی شد (ـ ۱۲۳۹ق) مؤلف کتاب معروف تحفهٔ اثنی عشریّه (۱۲۰۴ق) در رد شیعه، که از چند بیماری مزمن رنج می‌بَرد، شد. آن‌دو اغلب با یکدیگر دیدار می‌کردند و «مباحثات در علوم می‌نمودند.» اما این دوستی تنها تا هنگامی ادامه یافت که کامل کتابی به نام نزهة اثنی‌عشریه در رد تحفهٔ اثنی عشریه نوشت. تألیف نزهة اثنی‌عشریه اگر چه موجب بالا رفتن آوازه و محبوبیت کامل در میان شیعیان شد، اما خشم برخی اهل تسنن را برانگیخت، چندان که بعضی شیعیان، مرگ وی را مشکوک و ناشی از مسموم شدن وی به دست یکی از امراکه «در تعصب و تعنت قصب‌السبق از ابوجهل می‌ربود» و از نزدیکان اکبرشاه دوم، پادشاه دهلی، بود، دانسته‌اند و از این رو او را شهید رابع خوانده‌اند. گور وی در پنجهٔ شریف در دهلی زیارتگاه شیعیان است. وی دارای تألیفات، حواشی و تلخیص‌های متعدد به فارسی و عربی است. از آثارش: ۱ـ نزهت اثنی‌عشریه به‌فارسی در دوازده جلد در رد تحفهٔ اثنی‌عشریه عبدالعزیز دهلوی. برخی جلدهای این اثر به‌چاپ رسیده است (هند، ۱۲۵۵ق، لکنو، ۱۸۸۶م)؛ ۲ـ تنبیه اهل‌الکمال والانصاف علی اختلال رجال اهل‌الخلاف در ذکر آن گروه از راویان مذکور در صحاح سته که از کذابین، ضاعین، مجهولین، ضعفا، خوارج، نواصب، قدریه و مرجئه بوده‌اند و اسامی آن‌ها از التقریب ابن‌حجر عسقلانی استخراج شده است؛ ۳ـ نهایة‌الدرایه در شرح وجیزهٔ شیخ بهایی؛ ۴ـ تاریخ‌العلماء در علم رجال؛ ۵ـ رساله در علم بدیع؛ ۶ـ رساله در علم صرف به‌فارسی؛ ۷ـ ایضاح‌المقال فی توجیه اقوال‌الرجال؛ ۸ـ رساله در فلسفه به‌فارسی؛ ۹ـ منتخب انساب سمعانی؛ ۱۰ـ منتخب کنزالعمال شیخ علی متقی که در آن، احادیث دالّ بر امامت علی (ع) و دیگر امامان و نیز احادیث دالّ بر مثالب و معایب سه خلیفهٔ نخست و دیگر صحابه را گزیده و آورده است؛ ۱۱ـ رسالهٔ بداء؛ ۱۲ـ رسالهٔ رؤیت باری تعالی؛ ۱۳ـ تلخیص فتاوی عالمگیری؛ ۱۴ـ تلخیص تاریخ طبری؛ ۱۵ـ تلخیص ارشادالساری قسطلانی؛ ۱۶ـ تلخیص شرح‌المقاصد تفتازانی؛ ۱۷ـ تلخیص الاستیعاب ابن عبدالبر؛ ۱۸ـ تلخیص شرح‌المواقف جرجانی؛ ۱۹ـ تلخیص الجمع بین‌الصحیحین حمیدی؛ ۲۰ـ تلخیص الملل والنحل شهرستانی؛ ۲۱ـ تلخیص کتاب‌السیاسة والامامة دینوری؛ ۲ـ تلخیص جامع‌الاصول؛ ۲۳ـ تلخیص حلیة‌الاولیاء ابو نعیم اصفهانی.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۸۷/۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیری، راشدی، ۱۳۴۳/۳؛ الذریعه، ۱۰۸/۲۴؛ ریحانة‌الادب، ۱۷۹/۳؛ شهیدان راه فضیلت، ۴۶۸-۴۶۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۱۸۹/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۹۸/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۰۲/۲؛ فوایدالرضویه، ۵۹۸؛ مطلع انوار، ۲۷۹-۲۸۱؛ معجم‌المؤلفین، ۹۹/۱۱؛ مکارم‌الآثار، ۱۰۰۵/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۴۹/۵؛ نجوم‌السماء، ۳۵۲/۲-۳۶۲؛ نزهة‌الخواطر، ۴۲۹/۷-۴۳۰؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 294-295; *A Socio-Intellectual History of the Isnaa Ashari Shi'is in India,* 1/96-97.

برزگر

کامل لکنویی (kā.me.le.lak.nu.i)، منشی خدابخش، ـ ۱۲۳۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از امیته (روستایی در نزدیکی لکنو) و از اشراف آن‌جا بود. وی منشی نواب ناصرجنگ والی فرخ‌آباد و از خدمتگزاران حاکمان انگلیسی بود. کامل در کارهای خیر دست داشت و بناهایی در آبادانی وطنش برآورد. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: حدیقة‌الشعراء، ۱۴۴۸/۲-۱۴۴۹؛ روز روشن، ۶۷۰-۶۷۱؛ صبح گلشن، ۳۳۸.

فتح‌نیا طبری

کامل مرادآبادی (kā.mel-e.mo.rād.ā.bā.di)، شیخ عظمت‌الله، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم مرادآباد دهلی و از منصب‌داران

پادشاهی در روزگار فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق) و محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) بوده است. به‌سخن برخی تذکره‌نویسان او بیشتر همراه منصب‌داران تنک‌مایه، روزگار به سر می‌برده است. مؤلف صحف ابراهیم می‌گوید که کامل تخلص خود را از بیدل دهلوی (ــ ۱۱۳۳ق) گرفته است. از سروده‌های کامل، ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «شمشیر برهنه‌اند خامش نفسان ــ لب بستن مقراض بریدن دارد.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۳۹؛ روز روشن، ۶۷۱؛ سفینهٔ هندی، ۱۷۶؛ صحف ابراهیم، ۱۲۱؛ مخزن‌الغرائب، ۷۵۴-۷۵۲/۴؛ همیشه بهار، ۲۱۵-۲۱۶.

جهان‌تاب

کاملهٔ دهلوی (kā.me.le-ye.deh.la.vi)، کامله‌بیگم، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، بانوی شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم دهلی و گویا دختر یکی از خوانین این شهر بوده است. کامله‌بیگم از سخنوران همروزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) بود. گویند او این رباعی را در مرثیهٔ فیضی (۹۵۴ــ ۱۰۰۴ق) ملک‌الشعرای دربار جلال‌الدین اکبر سروده است: «فیضی مخور غم که دلت تنگی کرد ــ یا پای امید عمر تو لنگی کرد / می‌خواست که مرغ روح بیند رخ دوست ــ زین واسطه از قفس شب‌آهنگی کرد.» کامله‌بیگم رباعی بالا را در پاسخ به این رباعی فیضی گفت که چهارماه پیش از مرگش و در رنجوری چنین گفته بود: «دیدی که فلک چو زهره نیرنگی کرد ــ مرغ دلم از قفس شباهنگی کرد / آن سینه که عالمی درو می‌گنجد ــ تا نیم دمی برآورم، تنگی کرد.» اما والهٔ داغستانی می‌گوید: «کامله‌بیگم این رباعی را در مرثیهٔ شیخ فیضی گفته و بعضی از سلیمه‌بیگم، خواهرزادهٔ همایون گورکانی [۹۳۷ــ ۹۶۳ق] می‌دانند و برخی از هیچ‌کدام؛ زیراکه از آن زمان تا حال از صد سال متجاوز گشته، و شیوع لغت فارسی به مرور دهور در هندوستان زیاد شده و می‌شود. آن‌چه ما می‌بینیم مردانشان فارسی نمی‌دانند و نمی‌فهمند تا به‌زنان چه رسد.» به‌عقیدهٔ واله، در آن‌روزگار، شعر و ادب فارسی در شبه‌قاره چندان شکوفا نشده بود که در آن سرزمین چنین رباعی شیوا و روانی آن‌هم یک زن گفته باشد.

منابع: از رابعه تا پروین، ۱۸۷-۱۸۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۴۸/۱؛ تذکرة‌الخواتین، ۱۵۸؛ حدیقة‌الشعرا، ۲۱۸۸/۲-۲۱۸۹؛ حدیقهٔ عشرت، ۴۸؛ روز روشن، ۶۷۳؛ زنان سخنور، ۱۰۵/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۷۴۹/۴؛ مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه، ۱۹۳؛ ماگهٔ رحمانی، «پرده‌نشینان سخنگوی»، آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۱، ص۵۱.

جهان‌تاب

کامل یثربی (kā.mel-e.yas.re.bi)، دوست‌محمد کامل یثربی فرزند فوجون‌خان مهمندی، پیشاور هفدهم سپتامبر ۱۹۱۵م ــ، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پدرش قاضی دادگستری بود. وی پس از اتمام دورهٔ مقدماتی، در ۱۹۳۶م از دانشکدهٔ ادوارد پیشاور دانشنامهٔ لیسانس، در ۱۹۳۸م از دانشکدهٔ علیگر دانشنامهٔ فوق لیسانس فلسفه و در ۱۹۳۹م از همان دانشکده دانشنامهٔ لیسانس حقوق گرفت. پس از آن به پیشاور رفت و در آن شهر به وکالت پرداخت. وی در شعر فارسی کامل و گاهی یثربی تخلص می‌کند. اشعارش بیشتر به زبان پشتو است. به اشعار سعدی، حافظ، انوری و عرفی علاقه می‌ورزد. در اشعار فارسی پیرو سبک هندی است. کتاب‌های دوست‌محمد در دانشگاه‌های کشورش تدریس می‌شود. از آثارش: شرح احوال و آثار خوشحال‌خان ختک به‌اردو (پیشاور، ۱۹۵۱م)؛ مقدمه و حواشی دیوان خوشحال‌خان ختک (پیشاور، ۱۹۵۲م)؛ سکندرخان ابن خوشحال‌خان ختک (پیشاور، ۱۹۵۳م)؛ جائزه (بررسی) تاریخی حضرت عبدالرحمان بابا به‌پشتو (پیشاور، ۱۹۵۸م).

منابع: شاعران پارسیگوی مُعاصر پاکستان، ۵۳۱-۵۳۲؛ گفت‌وگوی سبط‌حسن رضوی با کامل.

رسولی

کامورخان (kām.var.xān)، محمد هادی، ز ۱۱۳۷ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. گویا در آغاز از هندوان بود و چندیداس نام داشت و سپس به اسلام گروید و نام محمد هادی را برگزید. در فرمانروایی اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۹ــ۱۱۱۸ق) به خدمت دولت گورکانی درآمد و در سال دوم فرمانروایی فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ۱۱۳۱ق) لقب کامورخان یافت و در دورهٔ محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) پس از سال‌ها خدمت با نظر لطف و عنایت عنایت‌الله‌خان وزیر، اجازهٔ مرخصی از رکاب شاه گرفت و از آن پس در دهلی به کار مورد علاقه‌اش یعنی مطالعهٔ تاریخ پرداخت. در نزهة‌الخواطر سالمرگ وی ۱۱۳۴ق آمده است، اما این تاریخ درست نمی‌نماید: از آثارش:

هفت گلشن محمدشاهی (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به شماره‌های Or.1795 و Or1762/33 و کتابخانهٔ بانکیپور به شمارهٔ ۵۴۱) در تاریخ عمومی هند از آغاز تا ۱۱۳۲ق در هفت گلشن (۱ـ شاهان دهلی از آغاز تا بابر، سلاطین شرقی جونپور، شاهان مالوه، ۲ـ گجرات،خاندیش، ۳ـ بنگال، ۴ـ دکن، ۵ـ سند ومولتان، ۶ـ کشمیر و ۷ـ پیران و مشایخ هند)؛ تذکرةالسلاطین چغتا(نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به شماره‌های or.1833 و Add.25787 و Add.7003 و کتابخانهٔ مجلس به شمارهٔ ۲۴۴) در تاریخ و تبار تیموریان که در ۱۱۳۷ـ ۱۱۳۸ق به انجام رسیده و در دو جلد تدوین یافته است: ۱ـ منشأ ترکان، چنگیزخان، تیمور، شاهرخ،الغ‌بیگ، عبداللطیف و جانشینان او تا مرگ سلطان حسین بایقرا، برآمدن صفویان، همایون، اکبر و جهانگیر، ۲ـ شاهان گورکانی هند از شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) تا محمدشاه. گفتنی است که در دورهٔ محمدشاه یکی از پیرامونیان وی، به نام میر محمد هادی، رویدادهای آخرین چهار سال دورهٔ جهانگیر (۱۰۳۳ـ۱۰۳۷ق) را با بهره‌گیری از اقبال‌نامهٔ جهانگیری معتمدخان و مآثرجهانگیری کامگار حسینی نوشته و به جهانگیرنامهٔ جهانگیر افزوده است، ولی ظاهراً این میر محمد هادی همان کامورخان نیست.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۰۱۵/۱؛ تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۵۵؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۷۸۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۱۶،۴۶۲۹؛ نزهة‌الخواطر، ۳۶۳/۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 253, 274, 908, 924, 1022; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,386; *Mughals In India* ,242.

برزگر

کامی سبزواری (kā.mi-ye.sab.ze.vā.ri)، ملاکامی فرزند خواجه یحیی، ـ هرات ۱۰۱۴ق، شاعر ایرانی. در سبزوار پرورش یافت. پدرش پیشهٔ بقالی داشت و در حملهٔ ازبک‌ها به خراسان، به هند کوچید. کامی نزد یکی از نزدیکانش در سبزوار ماند. از دوازده‌سالگی با شاعران نشست و خاست می‌کرد. پس از آن به سیستان کوچید و دو سال در آن‌جا نزد ملک محمودخان فرمانروای سیستان بود. در ۹۵۵ق به هند سفر کردو به خدمت عبدالرحیم خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) درآمد و قصایدی در مدح وی سرود. کامی ملازم جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) و جانشین او جهانگیر (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) بود و آنان را نیز مدح گفته است. پس از بیست سال اقامت در هند به‌سبب رنجشی که از خان‌خانان دید به هرات رفت و چندی در آن‌جا ماند. در ۱۰۱۴ق رهسپار سبزوار شد، اما در میان راه دزدان اموالش را غارت کردند و وی را کشتند. شکیبی اصفهانی، نظیری نیشابوری، عرفی شیرازی و انیسی با وی معاصر و معاشر بودند. کامی از قصیده‌سرایانی است که از شیوهٔ قدیم در شعر پیروی می‌کرد.

منابع: آیین اکبری، ۲۵۸/۱؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۸۱، ۵۲۵ـ۵۲۶؛ الذریعه، ۹۰۵/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۴۰/۲؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، ۳۹۳؛ شام غریبان، ۲۲۲ـ۲۲۳؛ شمع انجمن، ۴۰؛ عرفات‌العاشقین، برگ ۶۲۵ـ۶۲۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۶۹؛ کاروان هند، ۱۱۵۲؛ مآثر رحیمی، ۸۶۲/۳ـ۸۸۷؛ مخزن‌الغرائب، ۷۲۰/۴ـ۷۲۹؛ نشتر عشق، ۱۳۰۵/۴؛ هفت اقلیم، ۲۹۳/۲ـ۲۹۴؛ ذبیح‌الله صفا، «حماسه‌های تاریخی و دینی در عهد صفوی»، ایران‌نامه، سال یکم، شمارهٔ ۱، پاییز ۱۳۶۱ش / ۱۹۸۲م، ص ۱۱؛ مجلهٔ تحقیقات فارسی، ۱۹۹۳م، ص ۹۱؛

Mughals in India, 240; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/563.

رسولی

کامی شیرازی (kā.mi-ye.ši.rā.zi)، ز ۱۰۳۵ق، شاعر ایرانی. دربارهٔ وی آگاهی‌هایی مگر آن‌چه از اشعارش به‌دست می‌آید در دست نیست. وی از شیراز به هند سفر کرد و در دکن به دربار محمدقلی قطب‌شاه، فرمانروای گُلکنده (۹۸۹ ـ ۱۰۲۰ق) راه یافت و وی و بزرگان درگاهش، مانند میرمحمد مؤمن سبزواری، میرجمله روح‌الامین شهرستانی، ابن‌خاتون عاملی و میرک معین سبزواری را در سروده‌هایش ستوده یا یادکرده است. کامی گویا بعدها به درگاه جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۵ق) رفت و در ۱۰۳۵ق در کابل یک مثنوی به نام وقایع‌الزمان / فتح‌نامهٔ نورجهان‌بیگم در رویدادهای آخرین سال‌های پادشاهی جهانگیر، مانند بیماری جهانگیر، تسلط نورجهان‌بیگم بر همسر خود جهانگیر، شورش شاهزاده خرم (شاه‌جهان) و اقدامات نورجهان بر ضد وی، و جز آن سروده که به جهانگیر پیشکش شده است. نسخه‌هایی از آن درکتابخانهٔ ملی پاریس وجود دارد. نسخه‌ای از کلیات کامی در کتابخانهٔ شخصی چودهری سبط محمد، در فیض‌آباد (هند) وجود داشته که مجموعهٔ غزلیات، رباعیات،

قصاید، مثنویات، قطعات و جز آن بوده است. گفتنی است در کاروان هند، از یک کامی شیرازی یاد شده که از ملازمان خواجه سعدالدین عنایت‌الله شیرازی، مخاطب بـه شـاهنوازخـان (ــ ۱۰۲۰ق)، وکیل‌السلطنهٔ فرمانروای بیجاپور ابراهـیم عـادل‌شاه دوم در ۱۰۰۳ تا ۱۰۱۸ق، بوده و یک رباعی در تاریخ مرگ او گفته است که آن را دکتر شریف‌النسابیگم، از دیوان چاپی کامی شیرازی استخراج کرده و در کتاب خود حیات و تصنیفات میرزا ابوطالب کلیم همدانی آورده است. به نظر می‌رسد که این کامی همان کامی شیرازی سرایندهٔ وقایع‌الزمان باشد که در دکن، گذشته از دربار قطب‌شاهیان گلکنده، به‌دربار عادل‌شاهیان بیجاپور نیز راه داشته است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۵۸۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۸۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۶۹؛ کاروان هند، ۱۱۵۹؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۹۸-۱۰۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۹۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 294; *Mughals in India*, 240; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/563.

برزگر

کامی قزوینی (kā.mi-ye.qaz.vi.ni)، میرعلاءالدوله فرزند میریحیی بن عبداللطیف سیفی حسنی قزوینی، سدهٔ دهم هجری، شاعر و نویسندهٔ ایرانی. در خانواده‌ای فرهیخته پرورش یافت. وی در روزگار تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) در آذربایجان روزگار می‌گذراند. میرعلاءالدوله پس از آن که پدرش به جرم سنی بودن به فرمان شاه تهماسب، روانهٔ زندان شد، در ۹۶۳ق به‌همراه برادرش میرعبداللطیف به هند کوچید و به دربار جلال‌الدین اکبرگورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) پیوست و از شاعران دربار وی شد. کامی در غزل‌سرایی و خوش‌نویسی دست داشت. از آثارش: نفائس‌المآثر، که تذکره‌ای در شرح احوال و مجموعهٔ اشعار چهارصد و نود و سه شاعر فارسی‌زبان سدهٔ دهم هجری، به‌ویژه شعرای دربار جلال‌الدین اکبر است. کامی این اثر را در ۹۷۳ق آغاز کرده و در ۹۸۲ق به‌پایان رسانیده است. این اثر در یک مطلع، بیست و هشت بیت، یک قطعه و یک مقطع است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ or.1761/1 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ صحیفة‌الارقام رساله‌ای در فن خوش‌نویسی. از وی رساله‌ای در صنایع شعری نیز یاد کرده‌اند.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۶۳۷/۵-۱۶۳۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۰۳/۲-۶۰۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۶۴/۲-۳۹۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۳۸۳/۱، ۴۳۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۰۱-۱۰۴؛ الذریعه، ۹۰۵/۹؛ روز روشن، ۵۷۰-۵۷۱؛ ریحانة‌الادب، ۳۷/۵؛ فرهنگ سخنوران و سرایندگان قزوین، ۲۱۰-۲۱۴؛ فرهنگ‌نویسی فارسی، ۴۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۰۷/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۶۴؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 46; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1022; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 294; *Mughals in India*, 54; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/800-801.

فتح‌نیا طبری

کبیر احمد جائسی (ka.bir.ah.mad-e.jā.e.si)، فرزند ظهیر، جائس در ایالت اوتارپرادش ۱۹۳۶م ــ ، مترجم و فارسی‌پژوه هندی. پس از گذراندن دورهٔ دبیرستان وارد دانشگاه علیگر شد و در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از آن دانشگاه دانشنامهٔ دکتری گرفت. سپس در دانشگاه‌های مختلف به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم شد. کبیر احمد به‌زبان‌های هندی، عربی و انگلیسی نیز آشنا است. وی تألیفات مهمی در زمینهٔ ادبیات قدیم و معاصر ایران دارد و کتاب‌ها و مقالات فارسی بسیاری را از فارسی و انگلیسی به اردو ترجمه کرده است. از آثارش: بازگشت به‌اردو که مجموعهٔ شش مقاله دربارهٔ مجیر بیلقانی، حافظ، اقبال، غالب، احمد کسروی و عبدالعظیم قریب است (دهلی، ۱۹۷۵م)؛ ترجمهٔ کتاب آذری احمد کسروی به‌اردو (دهلی، ۱۹۷۸م)؛ ترجمهٔ تاریخ ادبیات تاجیکستان نوشتهٔ یری‌بچکا از انگلیسی به اردو (دهلی، ۱۹۷۷م)؛ ترجمهٔ کتاب علامهٔ اقبال، مصلح قرن اخیر نوشتهٔ علی شریعتی از فارسی به اردو (سرینگر، ۱۹۸۲م)؛ ترجمهٔ محمد اقبال نوشته میر شکر، فارسی‌پژوه تاجیک (ــ ۱۹۹۳م) از فارسی به اردو (سرینگر، ۱۹۸۳م)؛ شرح احوال و آثار ذبیح‌الله صفا (دهلی، ۱۹۸۳م)؛ ترجمهٔ مقاله‌های تاریخی و علمی نوشتهٔ نذیراحمد از فارسی به اردو که ترجمهٔ سه مقاله در بررسی تاریخ بیهقی، شرح حال فرخ‌بیگ نقاش معروف مغولان هند و بررسی نسخه‌های خطی

فارسی موجود در هند است.

منابع: پاسداران زبان فارسی در هند، ۷۷/۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۱۹۳، ۳۷۶؛ حافظ‌پژوهان، ۱۱۸؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۹؛ مجموعهٔ نخستین سخنرانیهای سمینار پیوستگی ایران و شبه‌قاره، ۳۷۵-۳۷۶؛ هندوستان کی اردو مصنفین اور شعر، ۱۵۶.

حجتی

کتاسرت ساگر ← دریای اسمار

کرامت‌حسین کنتوری (ka.rā.mat.ho.seyn-e.ken.tu.ri)، قاضی کرامت‌حسین پسر سراج‌حسین پسر مفتی محمدقلی، ۱۲۶۹ – ۱۳۳۵ق / ۱۸۵۲ – ۱۹۱۷م، دانشمند شیعی و نویسندهٔ شبه‌قاره. در جهانسی به دنیا آمد و دورهٔ کودکی را در چرکهاری، که پدرش مولانا سید سراج‌حسین در خدمت راجهٔ محلی آن‌جا به سر می‌برد، گذراند. مقدمات فقه و تفسیر و نحو و عربی را نزد مفتی انورعلی حسینی تهانوی (در برخی منابع نام وی حافظ سید انورعلی از مردم بهانو / Bhane در بخش مظفرنگر یاد شده) که استادی زبردست در علوم متداول شیعی بود، فراگرفت. کتاب‌های اقلیدس و طبیعیات را نیز پدرش، از روی ترجمه‌های خود از متون درسی انگلیسی در این زمینه‌ها، بدو آموخت. در اوایل ۱۸۶۵م به فراگیری زبان انگلیسی از پدرش آغاز کرد، ولی مرگ مولانا سراج‌حسین در چند ماه بعد موجب شد تا در آموختن این زبان برای کرامت‌حسین وقفه‌ای پدید آید. کرامت‌حسین، پس از مرگ پدرش، با عموهای خود اعجازحسین و حامد حسین به سفر حج و زیارت بقاع امامان شیعه در عراق و ایران رفت. در بازگشت به هند، در لکنو نزد استادان برجسته‌ای چون ممتازالعلما سید محمدتقی بن حسین نقوی لکنویی، مولانا سید احمدعلی محمدآبادی، مفتی میرمحمدعباس شوشتری و عم خود مولانا سید حامدحسین به ادامهٔ تحصیل پرداخت. دروسی را نیز نزد سلطان‌العلما سید محمد نقوی لکنویی خواند، اما بیش از همه از محضر علمی عم خود مولانا سید حامد حسین، که تأثیری ژرف در او گذاشت، فراگرفت. مولانا سید حامد حسین نه تنها به کرامت حسین اجازهٔ تدریس متون درسی عربی پیشرفته داد، بلکه وی را به تعلیم و استادی برخی شاگردان ردهٔبالای خود گماشت. کرامت حسین همچنین به عم خود در نوشتن برخی رسالاتش در کلام یاری می‌کرد. ذهن تحلیلگر کرامت‌حسین و شرکت وی در مباحث جدلی موجب شد تا وی به‌زودی دارای دانشی ژرف و گسترده در کلام، اصول فقه و ادبیات عرب شود. نخستین رسالهٔ او دربارهٔ نجس بودن غذای پختهٔ دست یهودیان و مسیحیان بوده است. استدلالات او در این رساله چنان مولانا سید شریف‌حسین را تحت تأثیر قرار داد که سید شریف حسین حاضر شد بدو اجازهٔ اجتهاد دهد، ولی کرامت‌حسین آن را نپذیرفت. کرامت‌حسین از پدرش سه هزار روپیه به ارث برده بود که آن‌را در تجارت یکی از دوستان خود سرمایه‌گذاری کرد، ولی این سرمایه‌گذاری با ناکامی مواجه شد (و سرمایه‌اش برباد رفت). از این‌روی، تنها درآمد او، عایدی ناچیزی بود که از ملک کوچک پدرش در کنتور به‌دست می‌آمد. وی پس از بازگشت از سفر حج، با نوادهٔ سلطان‌العلما سید محمد، ازدواج کرد و از او یک دختر داشت. در این هنگام که تهیدستی وی را سخت پریشان و درمانده کرده بود، نواب عمادالملک سید حسین بلگرامی، که استادی کرامت‌حسین بر عربی، وی را سخت تحت تأثیر قرار داده بود، بدو پیشنهاد شغل معلمی در کاکوری نزدیک لکنو با حقوق ماهیانهٔ سی روپیه کرد، اما کرامت حسین، با توجه به نظر مولانا حامد حسین، این پیشنهاد را نپذیرفت. با این همه، وی در ۱۸۷۴م، به‌رغم ناخوشنودی شدید مولانا حامدحسین، لکنو را ترک گفت و به چرکهاری، که در آن‌جا برادر مهترش سید عنایت‌حسین برای راجهٔ محلی کار می‌کرد، رفت. به تشویق دوستش دکتر استراتن (Stratton)، نمایندهٔ سیاسی بریتانیا در بُندیلکند، به فراگیری زبان انگلیسی روی آورد و در این راه به سرعت پیشرفت کرد. به آثار هنری هاکسلی جانورشناس (۱۸۲۵ – ۱۸۹۵م) و هربرت اسپنسر زیست‌شناس (۱۸۲۰–۱۹۰۳م) علاقه‌مند شد و به‌ویژه سخت مجذوب آثار اسپنسر گردید و برای دریافت بهتر آثار آن‌دو، به خواندن کتاب‌های مقدماتی فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و جانورشناسی پرداخت. اندوخته‌های خود را برای خرید کتاب‌های اسپنسر، هاکسلی و دیگر اندیشمندان انگلیسی صرف می‌کرد. گرچه نتوانست یک آزمایشگاه علمی برپا کند، اما او و استادش چوب پرمانند (Chawbe Permānand)، سرپرست پرنس کالج در بُندیلکند، زمان زیادی را به مطالعهٔ علم تشریح و بررسی اسکلت‌هایی که رودخانه از آدم‌سوزگاه می‌آورد اختصاص می‌دادند. وی پس از کسب دانش‌های گوناگون، در کالج راجکمار چرکهاری به‌تدریس پرداخت و حقوق ماهیانه‌اش

به پنجاه روپیه رسید و از زندگی خوبی برخوردار شد. در ۱۸۷۸م، دکتر استراتن، به درخواست خود کرامت‌حسین، او را به مقام میرمنشی خود گماشت. سخت‌کوشی و ذهن تحلیلگر کرامت‌حسین، در این زمینهٔ کاری تازه نیز برایش موفقیت فراوان به بار آورد. در ۱۸۸۱م، استراتن او را به سمت ناظر ولایت باونی (Bawni) در بُندیلکند منصوب کرد. کرامت‌حسین بعدها به سمت دیوان (وزیر دارایی) ولایت نرسنگه‌گره در هند مرکزی گماشته شد و چون در این مقام شایستگی بسیار نشان داد رضایت و دوستی راجه پرتاب سنگه، فرمانروای نرسنگه‌گره را به‌خود جلب کرد و راجه در ۱۳۰۴ق / ۱۸۸۶م در سفرش به انگلستان او را همراه برد و هنگام بازگشت به هند در ژوئیهٔ همان سال، وی را برای خواندن حقوق در انگلستان گذاشت. کرامت‌حسین در انگلستان، گذشته از خواندن حقوق، به‌فراگیری زبان‌های لاتینی، عبری و آلمانی نیز پرداخت. در ژوئیهٔ ۱۸۸۹م لندن را به قصد هند ترک گفت. در بازگشت به هند، چند ماهی مدارالمهام (وزیر) ولایت (Orchha) بود و سپس در اله‌آباد به کار وکالت، و در ۱۸۹۱م / ۱۳۰۹ق، به‌تشویق قاضی سید محمود، پسر سرسید احمدخان و رئیس دیوان عالی اله‌آباد، به‌تدریس حقوق در مدرسهٔ علیگر سرگرم شد و تا ۱۸۹۷م / ۱۳۱۴ق به تدریس در این مدرسه اشتغال داشت. درس‌های او در حقوق، بعدها در کتابی با عنوان *Science of Law and Right and Duty* منتشر گردید. در ۱۸۹۷م به کار وکالت در اله‌آباد بازگشت. در ۱۹۰۸م / ۱۳۲۵ق به سمت قاضی دادگاه استیناف در دیوان عالی اله‌آباد منصوب شد. در ۱۹۱۲م / ۱۳۲۹ق، پس از بازنشستگی از کار قضا به لکنو رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند و بقیهٔ زندگی خود را وقف آموزش دختران و زنان کرد. در ۱۹ آوریل ۱۹۱۷م به سکتهٔ قلبی درگذشت و پیکرش را در کربلای تال‌کتوره در محوطهٔ اندرون میرزا کیوان جاه به خاک سپردند. کرامت‌حسین از مقام یک مجتهد شیعی و مدیر ولایات کوچک هند، تا منصب وکالت و قضاوت در دستگاه قضایی هند بریتانیا ترقی کرد، ولی آوازهٔ او بیشتر برای تلاش‌های موفقیت‌آمیز او در زمینهٔ آموزش دختران و زنان بود. به‌رغم مخالفت شدیدی که با وی می‌کردند، اهتمام وی در این راه پایگاه او را در حوزهٔ اصلاحات اجتماعی، تا مرتبهٔ سرسید احمدخان بالا برده است. وی پس از تلاش‌های بسیار برای از میان برداشتن موانع ذهنی که در میان مسلمانان دربارهٔ آموزش دختران وجود داشت، در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۲م مدرسه‌ای به نام مدرسهٔ دخترانهٔ مسلم در لکنو بنیاد نهاد و از آن پس بیشتر اوقات خود را وقف امور این مدرسه کرد و اندوخته‌های خویش را نیز به «صندوق کمک تعلیم زنان» مصروف می‌داشت. آثار کرامت‌حسین به انگلیسی و عربی و اردو است، اما کتابی به نام علم‌الاخلاق (لکنو، ۱۹۱۸م) به‌فارسی و اردو نوشته است. زندگینامهٔ سید کرامت‌حسین را حامدعلی‌خان با عنوان حیات مولانا کرامت حسین نوشته که در ۱۳۳۶ق / ۱۹۱۷م در لکنو به چاپ رسیده است. از آثارش: ۱ـ نجاست طعام اهل کتاب به‌اردو؛ ۲ـ المقدمه فی علم‌الکلام به‌اردو؛ ۳ـ تاریخ جناب سیده به‌اردو (چاپ رامپور)؛ ۴ـ تعلیم نسوان به‌عربی؛ ۵ـ الدین والکون به اردو (چاپ ۱۹۱۰م)؛ ۶ـ الامورالعامه فی‌الاصول (چاپ لکنو) به‌عربی؛ ۷ـ فقه‌اللسان به‌عربی در سه جلد (لکنو، ۱۹۱۵م).

منابع: امامیه مصنفین، ۱۵۶/۱، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۶۸، ۳۸۵؛ ۷/۲، ۳۲، ۲۹۰، ۴۱۳، ۱۵۴، ۵۳۳؛ مطلع انوار، ۴۵۳-۴۵۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۳/۵-۵۴؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۲/۸-۳۷۳؛
A Socio-intellectual History of the Isnā ʿAsharī Shīʿīs in India, 162, 412-418, 434, 435, 438.

برزگر

کرامت‌علی جونپوری (ka.rā.mat.a.li-ye.jun.pu.ri)، مولانا سید کرامت‌علی پسر رحمت‌علی، ــ ۱۲۸۵ / ۱۲۹۰ق، دانشمند شیعی و نویسندهٔ شبه قاره. از نوادگان سید حمیدالدین حسینی محمدآبادی بود و در روستای کچگانوان از توابع جونپور به دنیا آمد. مقدمات نحو و منطق را نزد سید ذاکرعلی جونپوری (ــ ۱۲۱۱ق) خواند. در هجده‌سالگی، پس از اتمام تحصیلات مقدماتی، جونپور را ترک گفت و برای ادامهٔ تحصیل به لکنو رفت. دو سال در آن‌جا به سر برد و منطق و حکمت و جز آن‌را نزد مولانا ولی‌الله بن حبیب‌الله لکنویی و فقه و حدیث، بر طبق مذهب تشیع، را از نادرعلی لکنویی فراگرفت. آن‌گاه به عراق و ایران سفر کرد و از محضر علمای بزرگ آن‌جا بهره برد. در روزگار فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ق)، مدتی در مشهد به تدریس سرگرم بود و چندی نیز منشی کنسولگری انگلستان در تبریز بود. ده سال در ایران به سر برد و در داخل ایران و فرارود (= ماوراءالنهر) بسیار سفر کرد. در سفر آرتر کانلی (۱۸۰۷ ــ ۱۸۴۲م؟) به‌هند، از راه افغانستان، همراهش بود و وی را در افغانستان از خطر مرگ رهانید. به پیشنهاد کانلی، به‌سمت نمایندهٔ حکومت هند (بریتانیا) در دربار دوست‌محمدخان،

فرمانروای افغانستان، درکابل منصوب شد. در بازگشت به هند، گزارشی دربارهٔ نقشه‌های روسیان و فرانسویان در کابل به حکومت هند (بریتانیا) داد و به مقامات انگلیسی پیشنهاد کرد که با سردار دوست‌محمدخان، که علاقه‌مند اتحاد و همکاری با بریتانیا بود، به نوعی به تفاهم برسند. در بازگشت به هند، چندی در اجمیر به کار قضا پرداخت و سپس متولی امامبارهٔ (= حسینیهٔ) حاج‌محسن در هوگلی شد و بقیهٔ عمرش را در هوگلی به سر برد و در همان‌جا درگذشت. تاریخ مرگش را ۱۸۷۶م / ۱۲۹۳ق نیز نوشته‌اند. کرامت‌علی از جمله دانشمندانی بودکه به شرح و تفسیر اسلام از دید سنن عقلی و حکمی اسلام پرداخته‌اند. قاضی سیدامیرعلی (ـ ۱۹۲۸م)، دانشمند نامی هند در تاریخ و فلسفه و قانون اسلام، در ستایش او می‌نویسد: «هر آن‌چه از حکمت و فلسفهٔ اسلامی می‌دانم مدیون آن مرد بزرگ [سید کرامت‌علی] هستم. هر بامداد یکشنبه، مولوی عبیدالله، استاد فارسی، و من صبحانه را با سید می‌خوردیم و اغلب تا ساعت یک (بعد از ظهر) پیش او می‌ماندیم. سید [کرامت‌علی] فلسفهٔ هندویی باستان را خوانده بود و دوست داشت آن را با مکاتب فکری عربی [اسلامی] بسنجد.» مهم‌ترین اثر کرامت‌علی (که وی را نباید با کرامت‌علی جونپوری دیگری، که مرید شاه‌عبدالعزیز دهلوی و سید احمد شهید رای‌بریلوی بود و در ۱۲۵۰ق / ۱۸۳۵م از جونپور به کلکته رفت و هجده سال در بنگال ماند، خلط کرد) مآخذالعلوم است که امیرعلی، پیش از آن‌که در اواخر ۱۸۶۸م رهسپار انگلستان شود، آن‌را به انگلیسی برگردانیده است (این ترجمه در ۱۸۶۷م در کلکته به‌چاپ رسیده است). به گفتهٔ کرامت‌علی در این اثر، «کل قرآن پر از عباراتی است که حاوی اطلاعاتی در علوم طبیعی و ریاضی می‌باشند. اگر ما تنها اندکی دربارهٔ قرآن تأمل و دقت کنیم درمی‌یابیم که چه معانی عظیمی در هر واژهٔ آن نهفته است. قرآن، بطلان همهٔ دستگاه‌های فلسفی باستان را به نحوی کاملاً رضایت‌بخش اثبات و علوم طبیعی رایج در میان مردم قدیم را از ریشه دگرگون کرده است. میان قرآن و فلسفهٔ اروپای نوین، سازگاری شگفتی به‌چشم می‌خورد... آفریدگار یکتا سرچشمهٔ همهٔ علوم و دانش‌ها است و پیامبران، به‌ویژه خاتم‌الانبیا، و امامان، مجاری‌ای هستند که خداوند از راه آن‌ها علم و دانش را بر آفریده‌های خود آشکار کرده است. اکتشافات علمی اروپای نوین عمدتاً از مضامین قرآن و احادیث حاصل گردیده و در بنیاد با آن‌ها سازگار است.» مولوی کرامت‌علی از ترجمهٔ آثار فرانسوی به عربی در دورهٔ سلطان محمود دوم عثمانی (۱۲۲۳ ــ ۱۲۵۵ق) و محمدعلی پاشا فرمانروای مصر (۱۲۲۰ ــ ۱۲۶۴ق)، آگاهی داشت. وی معتقد بود که زبان‌های عربی، فارسی و اردو هم می‌توانند زبان علمی، یعنی زبان انتقال آگاهی‌های علمی، باشند. از جملهٔ ستایندگان کرامت‌علی، گذشته از امیرعلی، عبیدالله عبیدی، استاد فارسی کالج هوگلی، بودکه در ۱۸۶۶م رساله‌ای در پاسخ مسئله‌ای که سرچارلز ادوارد ترولین، از پشتیبانان جنبش لرد مکولی برای آموزش زبان انگلیسی در هند، دربارهٔ تأثیر متقابل علوم اسلامی و اروپایی بر یکدیگر مطرح کرده بود، انتشار داد. عبیدالله در این رساله می‌گوید که هیچ دلیلی ندارد که مسلمانان از مواجههٔ علم تجربی معاصر غربی با باورهای دینی اسلامی بترسند. علوم غربی که بر تجربه و استدلال استوار است نمی‌تواند به تضعیف مبانی اسلام، که بر پایهٔ توحید نهاده است، بینجامد؛ اکتشافات کوپرنیک و گالیله، اصول عقاید یکتاپرستی و اسلام را تقویت کرده‌اند و هیچ‌گونه تهدیدی برای دین اسلام به‌شمار نمی‌آیند. از آثار دیگر کرامت‌علی: رساله در فضیلت عربیه بر السنهٔ عجمیه / رسالة فی‌المفاضلة بین‌اللسانین‌العربی والفارسی که در ۱۲۶۹ق در هند به‌چاپ رسیده، علم عروضی و قوافی به‌فارسی که به‌دستور قائم‌مقام فراهانی نوشته شده و در تهران (بی‌تا) و کلکته چاپ شده است و نیز منهاج‌الاسلام را می‌توان یاد کرد.

منابع: تکملهٔ نجوم‌السماء، ۲۶/۱؛ مطلع انوار، ۴۵۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۴/۵؛ نزهة‌الخواطر، ۴۰۵/۷؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 297; *A Socio-intellectual history of the Isnā ʿAsharī shīʿis in India*, 1/159, 366-368.

برزگر

کرامی شاملو ← گرامی شاملو

کرپارام (ker.pā.rām)، دیوان کرپارام، ــ ۱۸۷۶م، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در قصبهٔ ایمن‌آباد پنجاب، نشیمن داشت و در انشای فارسی و علوم متداول ماهر بود. فرزند دیوان جوالاسهای، وزیر اعظم حاکم کشمیر مهاراجه گلاب‌سنگه، بود و از دبیران مهاراجه به‌شمار می‌آمد. پس از مرگ پدرش در دورهٔ مهاراجه رنبیرسنگه (ــ ۱۸۸۴م) به مقام وزارت رسید. وی را بهترین نثرنویس دورهٔ سیک‌ها و دارای نثری روان و فصیح و به

دور از پیچیدگی دانسته‌اند. فرزندانش انت‌رام و امرناته نیز در دستگاه مهاراجه‌های سیک مقام دیوانی و وزارت داشتند و انت‌رام در فارسی هم ماهر بود. از آثارش: ۱ــ گلاب‌نامه که بـه‌دستور رنـبیرسنگه بـه پـیروی از اکبرنامه در سرگذشت گلاب‌سنگه و نیاکان وی نوشته شده است و چون کرپارام و پدرش از بلندپایگان دستگاه گلاب‌سنگه و شاهد بسیاری از رویدادها بوده‌اند، این کتاب اهمیت تاریخی و نیز ادبی دارد. گلاب‌نامه در ۱۹۳۲م به چاپ رسیده است، ۲ــ گلزار کشمیر (لاهور، ۱۸۷۱م) که به توصیهٔ رابرتس نمایندهٔ بریتانیا در پنجاب به پیروی از آیین اکبری نوشته شده و در ۱۸۷۵م به انجام رسیده است. این اثر در شش گلبن یا چمن تدوین یافته است (۱ــ وجه تسمیه و حدود اربعهٔ کشمیر، چشمه‌ها، باغ‌ها، رودها، بنادر، ساختمان‌ها، مساجد و جز آن؛ ۲ــ حکمرانان کشمیر در پیش و پس از اسلام، ۳ــ غلات، درختان باغی و جنگلی و جز آن؛ ۴ــ پرندگان و چرندگان و غیره؛ ۵ــ صنایع و تولیدات؛ ۶ــ زعفران، ابریشم، رسم‌الخط، معدنیات، مال تجارت و جز آن)؛ ۳ــ مدینة‌التحقیق در رد اسلام و پشتیبانی از دین هندو.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۸۵؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۱۷/۵ـ۳۲۰؛ تاریخ حسن، ۱۰/۱، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۴۶؛ ۷۶۲/۲، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۴۲، ۸۴۶، ۸۴۸، ۸۵۳؛ راج ترنگینی، ۲۹؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۹۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۲۷۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۶۱/۱۲، ۱۹۶۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۸۳/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۹۷، ۱۳۲۰؛

Catalogue of the Library of the India office, vol II, part VI/161, 257; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 318; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/686.

برزگر

کرم تالپور (ka.ram-e.tal.pur)، میرکرم‌علی‌خان پسر میر صوبه‌دارخان (ــ ۱۱۸۹ق)، ــ ۱۲۴۴ق / ۱۸۲۸م، فرمانروا و شاعر سندی. پس از درگذشت برادرش میرغلام‌علی‌خان بر مسند امارت حیدرآباد سند نشست (۱۲۲۷ق / ۱۸۱۳م) و خود را سرکار عظمت‌مدار لقب داد. سجع مهرش «کرد با من کرم علی عـظیم» بـود. در دورهٔ حکـومت وی بـرادر دیگـرش میرمرادعلی‌خان درواقع شریک او در امارت حیدرآباد بود و هم‌او پس از مرگ میرکرم‌علی‌خان که فرزندی نداشت بر جایش نشست. در ۱۲۳۵ق، شاه شجاع درّانی (ــ ۱۲۵۹ق)، فرمانروای افغانستان که تاج و تخت خود را در کابل از دست داده بود، به حیدرآباد آمد و میرکرم‌علی‌خان و میرمرادعلی‌خان از سرِ ناچاری به امضای پیمان‌نامه‌ای دایر بر پشتیبانی از او و جنگ با دشمنانش تن دردادند، ولی پس از چندی نقض پیمان کردند و شاه‌شجاع را که در شکارپور سند مستقر شده و با رفتارهای بـیدادگـرانه‌اش مـردم مـحلی را از خـود بـیزار کـرده بـود بـه لطایف‌الحیل ناگزیر ساختند تا از شکارپور بیرون رود و در لودهیانه اقامت گزیند. در روزگار امارت کرم‌علی، سرزمین سند نه‌تنها دستخوش تاخت و تاز سرداران افغانی (گذشته از شاه‌شجاع)، مانند محمدعظیم‌خان بارکزایی، که سند را بخشی از قلمرو افغانستان می‌شمردند، بود بلکه انگلیسی‌ها نیز می‌کوشیدند تا نفوذ خود را بر این سرزمین گستره و عمق بیشتری بخشند و آن را کاملاً زیر سلطهٔ خود درآورند. در صفر ۱۲۳۶ق عهدنامه‌ای میان میران سند (یعنی میرکرم‌علی‌خان رکن‌الدوله و میرشاه مرادعلی‌خان امیرالدوله) و حکومت انگلیس در هند به امضا رسید که بر اساس یکی از بندهای آن میران سند متعهد شدند که «در خاک خود هیچ‌یکی را از اهلِ اروپا و امریکا اجازت قیام» ندهند. کرم‌علی‌خان فرمانروایی فاضل و سخن‌سنج و هنرپرور بود و در دورهٔ وی شماری از نویسندگان و شاعران و نقاشان از ایران، به‌ویژه خراسان، به حیدرآباد سند رفتند و در آن‌جا نشیمن گزیدند. بسیاری از شعرا و ادبا و علمای سند، مانند عظیم تتوی، مایل تتوی، سید ثابت‌علی‌شاه ثابت، میرزا محمدمظهر، آقامحمد عاشق، نواب ولی‌محمدخان لغاری، منشی صاحب‌رای آزاد، میرسیدعلی مشتاق، مخدوم نورمحمد بوبکانی، آخوند نورمحمد هالایی، میرزاخسروبیگ چرکس، میرصابرعلی صابر تتوی، میرکاظم‌شاه سرخوش، سلیمان صاحی، میر هوتک‌خان افغان، و منشی دوله‌رام جیسی به دربار وی بستگی داشتند. شعر خود او را شیرین و روان و آکنده از احساسات درونی و ارادت قلبی دانسته‌اند. بیشتر غزل می‌سروده است. از آثارش: دیوان کرم، دارای حمد و نعت و منقبت، قصیده، غزل، قطعه، که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها از جمله کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد (به‌شمارهٔ ۴۱۸۳) نگه‌داری می‌شود؛ مجموعهٔ دلگشا که مجموعهٔ سروده‌های سرایندگان گوناگون در شش فصل (۱ــ قصیده‌ها، ۲ــ غزل‌ها، ۳ــ مفردات، ۴ــ رباعی‌ها، ۵ــ قطعه‌ها و ۶ــ ساقی‌نامه و نثرها) است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۴۶ـ۲۴۹؛ تاریخ تازه نوای معارک، ۹۰، ۱۱۰، ۱۳۵ـ۱۴۸، ۲۶۷، ۸۱۷، ۹۵۳، ۹۵۵، ۹۵۷، ۹۹۵؛ تاریخ سند، ۶۱۱/۲ـ۶۴۷، ۷۸۰ـ۷۸۱؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۷۲۸ـ۷۳۰؛ سراج‌التواریخ، ۱۴۱/۱ـ۱۴۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۴۳/۸؛ لبّ تاریخ سند، ۱۴۷ـ۱۴۸؛ واقعات شاه‌شجاع، ۶۸؛ سدارسنگانی، «تاریخ شعر فارسی در سند»، سخن، سال ششم، شمارهٔ ۶، ص ۵۰۹.

برزگر

کرم‌حسین بلگرامی (ka.ram.ho.sey-n-e.bel.ge.rā.mi)، ـ ۱۲۵۷ق / ۱۸۴۱م، دانشمند دینی شیعی و دولتمرد و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پس از فراگیری علوم متداول اسلامی و زبان‌های عربی و فارسی، زبان انگلیسی را فراگرفت و فضل و دانش بسیار یافت. فرمانروایان اوده و بزرگان و علمای این سرزمین وی را بسیار گرامی می‌داشتند و حکومت اوده بدو خلعت اسب، فیل و کجاوه عطا کرده بود. با سلطان‌العلما سید محمد نقوی، دانشمند دینی برجستهٔ اوده (۱۱۹۹ ــ ۱۲۸۴ق)، روابط نزدیک و مکاتبات منظم داشت و سلطان‌العلما از جمله در نامه‌ای کوشش‌های علمی کرم‌حسین در مناظره و دفاع از مذهب تشیع را ستوده است. نصیرالدین حیدر، پادشاه اوده (۱۲۴۳ ــ ۱۲۵۳ق)، در ۱۸۳۲م / ۱۲۴۷ ــ ۱۲۴۸ق وی را به سفارت از دولت اوده نزد فرماندار کل (انگلیسی) بنگال در کلکته فرستاد. کرم‌حسین در کلکته رحل اقامت افکند و استاد عربی مدرسهٔ عالی کلکته شد. خانه‌اش در کلکته کانون تجمع علما و فضلا بود و در جلسات شعرخوانی که در آن‌جا برگزار می‌شد، شاعران ایرانی و افغانی و شماری از علاقه‌مندان گرد هم می‌آمدند. عبدالقادر رامپوری که وی را از نزدیک می‌شناخت درباره‌اش می‌نویسد: «مولوی کرم‌حسین از سادات جلیل‌القدر بلگرام است. مذهب وی اثناعشری و مسلک او صلح کل است. عبارات فارسی را قلم برداشته، سریع و روان و درست می‌نویسد، در تنگی و فراخی معیشت با زنده‌دلی زندگی به سر می‌کند. از کتب لغت و ادب و تواریخ عجم و عرب مطلع است.» غالب دهلوی، شاعر پرآوازهٔ شبه قاره، از دوستان او بود. کرم‌حسین در تصحیح شماری از کتاب‌ها که از سوی انجمن آسیایی بنگال منتشر گردید، همکاری داشت که از جملهٔ آن‌ها می‌توان از نخستین نسخهٔ نفیس چاپی صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه امام زین‌العابدین سجاد (ع) نام برد. وی همچنین مقدمه‌ای بر برهان قاطع، به تصحیح و چاپ کاپیتان روبک، نوشته است. او، گذشته از این‌ها، کتاب حقوق شرکت هند شرقی انگلیس را از انگلیسی به فارسی برگردانید. در کلکته درگذشت و در همان‌جا به خاک سپرده شد. سید زین‌الدین حسین و سید اعظم‌الدین حسین، پسران کرم‌حسین، در کلکته درس خواندند و در دستگاه حکومتی شرکت هند شرقی انگلیس به مناصب بلند رسیدند. ویلیام بنتینک (Bentinck)، آخرین فرماندار بنگال (۱۸۲۸ ــ ۱۸۳۴م) و نخستین فرماندار کل هند (۱۸۳۴ ــ ۱۸۳۵م)، اعظم‌الدین را به خدمت خود درآورد. اعظم، در انقلاب مردم هند در ۱۸۵۷م، به‌انگلیسی‌ها یاری رساند. وی بعدها به سمت نمایندهٔ سیاسی شرکت هند شرقی انگلیس در سند منصوب شد و نیز به عضویت شورای قانونگذاری بنگال درآمد. سید زین‌الدین، برادر بزرگ‌تر سید اعظم‌الدین، که عالم برجستهٔ عربی و فارسی بود، در کلکته انگلیسی را فراگرفت و به خدمت دستگاه اداری بنگال درآمد.

منابع: مطلع انوار، ۴۵۵ـ۴۵۷؛

A Socio-intellectual history of the Isnā Asharī shī‘ īs in India, 1/364-365.

برزگر

کریم (ka.rim)، میرمحمد کاظم حسینی، ز ۱۰۵۴ق، دبیر، شاعر و نویسندهٔ ایرانی. از زندگی وی، ظاهراً مگر آن‌چه از آثارش به‌دست می‌آید، آگاهی دیگری در دست نیست. از مردم عراق بود. پدرش نیز شعر می‌سرود و فکر تخلص می‌کرد. کریم به هند رفت و در دکن (جنوب هند) به دربار عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق) راه یافت و در شمار ملازمان او درآمد. به گفتهٔ برخی منابع، بعدها به شمال هند سفر کرد و به منشیان نواب همت‌خان میرعیسی (ــ ۱۰۹۲ق) پیوست. از آثارش: ۱ــ رباعیات کریم (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.305/1) شامل ۴۰۸۰ رباعی، به‌ترتیب حروف الفبا، که موضوع بیشتر آن‌ها دینی است؛ ۲ــ قصیدهٔ گنج‌نامه (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.305/2) در مدح عبدالله قطب‌شاه در بیش از هزار بیت و آمیخته به گزیده‌های بلندی از اشعار نظامی، سعدی، جامی و دیگر سروده‌های خود کریم. کریم در این قصیده قطب‌شاه را به رفع بی‌عدالتی‌ها و اصلاح حکومت اندرز می‌دهد و از غفلت و بی‌توجهی و رفتار بخیلانه‌ای که در هفت‌سال خدمتش بدو شده، و از اجحافاتی که موجب گشته تا از مواجب ناکافی وی

کاسته شود سخت شکایت می‌کند و تهدید می‌نماید که حیدرآباد را ترک کرده به موطنش عراق و به شهر مقدس نجف باز خواهد گشت؛ ۳ــ مثنوی عرفانی گلشن / گلشن راز / رائحه گلشن (نسخهٔ کتابخانهٔ بادلین)، به پیروی از مخزن‌الاسرار نظامی. این مثنوی در ۱۰۵۴ق سروده و به عبدالله قطب‌شاه پیشکش شده است؛ ۴ــ قصهٔ کامروپ / کامروپ و کاملتا (دهلی، ۱۸۴۹م) به‌نثر؛ ۵ــ رواق شوق که مجموعهٔ نامه‌های شخصی او است؛ ۶ــ عشره مبشره، شامل ده مثنوی که ابراهیم‌خان خلیل در تذکرهٔ مثنوی‌گویان خود به نام خلاصة‌الکلام از آن یاد کرده است.

منابع: داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۲۳ـ۱۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶/۱۰۲۴؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۸۷ـ۱۸۸؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 683-684, 764-768; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 297; *Mughals in India*, 243-244.

برزگر

کریمای شوشتری، زین‌العابدین ← زین‌العابدین شوشتری

کشاف اصطلاحات‌الفنون (kaš.šāf-e.es.te.lā.hā.tel.fo.nun)، دانشنامه‌ای به‌فارسی و عربی در تعریف و شرح اصطلاحات رایج در علوم و کتاب‌های علمی و ادبی اسلامی، چون صرف و نحو، معانی، بیان، بدیع، کلام، اصول فقه، منطق، حکمت، علم عدد، هندسه و طب از محمداعلی تهانوی (ز۱۱۵۸ق). تهانوی کتاب را به باب‌ها و فصل‌ها تقسیم کرده، باب را به‌اعتبار حرف اول کلمه و فصل را به اعتبار حرف آخر آن در نظر گرفته است. از ویژگی‌های کشاف این است که در برخی از فصل‌ها و باب‌ها مطالبی از متن‌های فارسی می‌آورد که می‌توان گفت، تألیفی به‌زبان فارسی و عربی است، به این معنی که مؤلف هنگامی که دربارهٔ یکی از اصطلاحات علمی از متن‌های عربی نقل می‌کند، در همان موضوع به‌نقل فارسی نیز می‌پردازد. تهانوی در آغاز کتاب می‌گوید «چون فراغ از تسوید آن به‌سال ۱۱۵۸ق دست داد آن‌را موسوم و ملقب به کشاف اصطلاحات‌الفنون کردم و بر دو فن مرتب ساختم: فنی در الفاظ عربی، و فنی در الفاظ عجمی [فارسی].» مؤلف نام و نسب خویش را در همان مقدمه این‌گونه آورده است: «محمداعلی بن شیخ علی بن قاضی محمد حامد بن مولانا اتقی‌العلما محمدصابر فاروقی سنی حنفی تهانوی.» تهانوی این اثر را در ۱۱۵۸ق به‌پایان رسانید و برای تألیف آن از کتاب‌های علمی، ادبی و فرهنگ نامه‌های ادبی بهره گرفته است. کشاف اصطلاحات‌الفنون از مهم‌ترین کتاب‌های مؤلفان اسلامی به‌شمار می‌رود. این اثر در ۱۸۶۲م با تصحیح مولوی محمد وجیه، مولوی عبدالحق و مولوی غلام‌قادر و به سعی الویس اشپرنگر و ویلیام ناسولیس ایرلندی در انجمن آسیایی بنگال در کلکته به‌چاپ رسیده و همان چاپ در ۱۳۴۶ش در تهران (در دو جلد) افست شده است. این نسخه صحیح‌ترین و کامل‌ترین نسخه‌های کشاف است. این اثر در ۱۳۱۷ق در استانبول و در ۱۳۸۲ق در مصر به صورت ناقص چاپ شده است.

منابع: دائرةالمعارف بستانی، ۶/۲۴۶ـ۲۴۷؛ الذریعه، ۱۸/۱؛ کشاف اصطلاحات‌الفنون، مقدمه، صص ۱ـ۷؛ محمدپروین گنابادی، گزینهٔ مقاله‌ها، ۱۰۵ـ۱۱۳؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۲۷۸.

رسولی

کشف‌اللغات والاصطلاحات (kaš.fol.lo.qāt.val.es.te.lā.hāt)، فرهنگ واژگان و اصطلاحات فارسی و عربی، به‌ویژه اصطلاحات تصوف، به‌فارسی، از عبدالرحیم بن احمد سوربهاری. مؤلف از افغانی‌تبارانی بود که در هند ــ در استان بهار ــ می‌زیست. وی ظاهراً در سدهٔ دهم هجری می‌زیست و، به‌گفتهٔ برخی پژوهشگران، با محمدبن‌لاد، مؤلف مؤیدالفضلا (تألیف در ۹۲۵ق)، همروزگار و آشنا بوده است. عبدالرحیم در دیباچهٔ این اثر دربارهٔ موجَبات تألیف و هدف و مآخذ کار خود می‌نویسد: «... اما بعد حمد و صلواة می‌گوید... فقیر حقیر... عبدالرحیم بن احمد سور که این حقیر اگر چه قابلیت و استعداد سبق گفتن علم نظم و نثر نداشت، اما از یاران و برادران و فرزندان چاره نبود که اکثر اوقات می‌آمدند و پرسش در علم اصطلاحات می‌کردند و تشویق وقت و حال می‌دادند... و اصحاب لغت اصطلاح اصلاً بیان نکرده‌اند. این فقیر اصطلاح این اسامی و تصوف و غیره در قلم آورده است تا سالک در گمرهی نیفتد و سبب تألیف این کتاب این بود که فرزند شیخ شهاب‌الدین... دیوان... حضرت قاسم انوار... پیش این حقیر می‌خواند و در آن دیوان اکثر لغات عربی بودند چون فرهنگ شیخ ابراهیم بن قوام [یعنی شرفنامهٔ منیری] تفحص می‌کردم اکثر نمی‌یافتم، زیرا که ایشان لغات عربی کم‌تر آورده‌اند، النادر کالمعدوم. و چون در فرهنگ استاد شیخ محمد بن شیخ لاد لغت عربی می‌جستم، بعضی می‌یافتم و بعضی نمی‌یافتم. باز

محتاج به صراح و تاجین و کنزاللغات می‌شدم، زیراکه ایشان لغت عربی کم آورده‌اند و رعایت اعراب نکرده‌اند. بدان جهت این فقیر لغتی چند از عربی و فارسی در قلم آورده و در عربی چیزی افزوده‌ام و در لغت فارسی که مشهور بودند، آن را ترک داده‌ام تا به طول نینجامد و نویسنده و خواننده در ملال نیفتد و در آخر ترجمهٔ لغت فارسی علامتی (ف) نوشته‌ام تا از این معلوم کنند که این لغت پارسی است و در لغت عربی هیچ علامت نکرده‌ام. ای برادر به‌وسع و امکان خود در اعراب کوشیده‌ام... چون کسی را شبهه در لغت فارسی دهد، بعده در فرهنگ شیخ ابراهیم فاروقی و استاد شیخ‌لاد و اصلاح‌الشعرا ببیند. و چون کسی را شبهه در لغت عربی پیدا شود در صراح و تاجین و کنزاللغات نظر فرماید. و چون کسی را در اصطلاح چیزی شبهه و وسوسه پیش آید، بعده در شرح فصوص که قیصری نام دارد و در شرح گلشن راز و در اصطلاح عبدالرزاق کاشی تفحص کند... و نام این کتاب کشف‌اللغات والاصطلاحات نهاده شده است.» ترتیب واژگان کتاب بدین‌ترتیب است که حرف اول باب و حرف آخر فصل را تشکیل می‌دهد. واژگان اعراب‌گذاری شده‌اند، اما در تعریف آن‌ها از آوردن شواهد خودداری شده است. کشف‌اللغات از فرهنگ‌های مهم و باارزش فارسی است و نخستین فرهنگ فارسی است که در هند در بیان واژگان و اصطلاحات صوفیه به تحریر درآمده است. مؤلف فرهنگ جهانگیری (تألیف در ۱۰۲۷ق) از آن، زیر عنوان فرهنگ شیخ عبدالرحیم بهاری یاد کرده است. این فرهنگ در ۱۲۴۲ق و ۱۲۶۶ق در کلکته و در ۱۸۷۴م در لکنو چاپ شده است.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۴۶-۱۴۸؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۱۰-۱۱۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۰۸۰/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۰/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۴۷/۳؛

Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 2/495; *Dictionary of Indo-persian Literature*, 22; *Mughals in India*, 21.

برزگر

کشفی بدایونی (kaš.fi-ye.ba.dā.yu.ni)، محمدسلامت‌الله فرزند برکت‌الله صدیقی ــ رجب ۱۲۸۱ق، دانشمند دینی، صوفی قادری، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در بدایون به‌دنیا آمد و نخست نزد ابوالمعالی بن عبدالغنی عثمانی بدایونی، که «سلسلهٔ درس ایشان به ملا جلال‌الدین دوانی» می‌رسید، به تلمّذ پرداخت و در «مدت دو سال از میزان صرف تا شرح جامی بر کافیه و شرح تهذیب یزدی» را خواند. آنگاه برخی رسایل منطق و حکمت را از مولوی ولی‌الله، شاگرد باب‌الله جونپوری، فراگرفت. سپس به توصیهٔ سید شاه آل‌احمد مارهروی، به بریلی رفت و چندی از محضر مولانا محمد مجدالدین شاه جهانپوری، معروف به مولوی مدن صاحب، که در آن زمان از کلکته آمده و در بریلی رحل اقامت افکنده بود، بهره برد و «کتب درسیهٔ متعارفه از زواهد ثلاثه و قاضی مبارک و حمدالله شرح سلم و معلول تفتازانی و صدرا و شمس بازغه و شرح عقاید جلالی... و هدایهٔ فقه حنفی و مسلم‌الثبوت و بیضاوی و غیر آن» را از وی آموخت. پس از آن به دهلی رفت و از مجالس درس شاه عبدالعزیز دهلوی و برادرکهترش شاه‌رفیع‌الدین، در تفسیر و حدیث استفاده کرد و از آن‌دو «سندکتب احادیث و تفاسیر، قرائاً و سماعاً و درایاً و اجازاً» یافت (تذکرهٔ علمای هند، ۷۷ــ۷۸). پس از به انجام رسانیدن تحصیلاتش، مدتی در لکنو و سپس در کانپور به تدریس و تألیف سرگرم بود. در ۱۲۶۷ق در کانپور مسجدی بنیاد نهاد که چون درگذشت پیکرش را در همان مسجد به خاک سپردند. محمد سلامت بدایونی مردی ادیب و دانشمند بود و در انواع علوم، مانند تفسیر و حدیث و فقه و اصول و تصوف وکلام، دست داشت و آثارکمابیش فراوانی در تصوف، جدل (با شیعیان)، ادب، و جز آن از خود به‌جا نهاده است. در شعر شاگرد محمدحسین قتیل بود و کشفی تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ــ تحریرالشهادتین (لکنو، ۱۲۹۱ق) که ترجمه و شرح فارسی سرالشهادتین شاه عبدالعزیز دهلوی است؛ ۲ــ تحفةالاحباب؛ ۳ــ برق خاطف در مناظرهٔ اهل سنت و شیعه؛ ۴ــ شهاب ثاقب در سقوط کواکب؛ ۵ــ معرکةالآرا در مناظرهٔ اهل سنت و شیعه؛ ۶ــ حقایق احمدیه در علم حقایق؛ ۷ــ بحرالتوحید در بیان شطحیات اولیاءالله؛ ۸ــ اسرارالعاشقین در حل اقوال و اشعار عربی و فارسی صوفیان؛ ۸ــ کشفیه در جواب ایراداتی که به اصطلاحات صوفیانهٔ حافظ گرفته شده است؛ ۹ و ۱۰ــ ترجمهٔ دو رسالهٔ محی‌الدین بن عربی به نام معاینات صوفیه و مکاشفات قدسیه؛ ۱۱ــ نغمات حالات؛ ۱۲ــ اشباع‌الکلام فی اثبات‌المولدوالقیام (هند، ۱۲۷۹ق)؛ ۱۳ــ شرح مثنوی گل کشتی میرنجات به‌فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه داکا به‌شمارهٔ Du249)؛ ۱۴ــ رسالهٔ الوان در بیان جواز و عدم جواز الوان؛

۱۵ــ رساله در تحقیق جواز مصاحفه و معانقهٔ عیدین؛ ۱۶ــ مجموعهٔ فتاوی؛ ۱۷ــ الارشاد الی مهمات‌الاسناد در بیان کیفیت تحصیل علوم متداول گوناگون و چگونگی استحصال اسناد علوم از استادان خود؛ ۱۸ــ دیوان کشفی که مجموعهٔ اشعار فارسی او است (کانپور، ۱۲۷۸ق).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۹۶۵/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۰۴-۶۰۳/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۸۰-۷۷؛ الذریعه، ۹۱۱/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۴۲-۱۴۱/۲؛ شمع انجمن، ۴۰۶-۴۰۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۱۹۳/۲، ۲۳۵۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۹/۱۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، ۳۴۹۵-۳۴۹۴/۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۷۵/۳؛ مرآت‌العلوم، ۷/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۴۴/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۷-۲۰۶/۷؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 298; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/223, 1263; *The Persian Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library*, 1/374.

برزگر

کشن سنگه (ke.šen.san.ge)، متخلص به نشاط، پسر رای پران‌ناتهٔ کهتری، سدهٔ دوازدهم هجری، مترجم، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم منگلِ هندوان بود و در روزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) در سیالکوت زندگی می‌کرد و گویا شاگرد عبدالغنی‌بیگ قبول کشمیری بود. از آثارش: ۱ــ رساله در مدح شیواجی (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Egerton1028/2 و دیوان هند به شمارهٔ 1958)، در فواید نیایش در پرستشگاه‌های شیوا (از خدایان آیین هندو) در بنارس، که برگردانی است از کتاب سنسکریت پنچکروشی که خود بخشی از کاسی مهاتمیه است؛ ۲ــ غریب‌الانشاء (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Egerton1028/3)، در نامه‌نگاری، که قطعهٔ کوتاهی به نثر مصنوع، به پیروی از شش جهت و بدائع‌الجمال دیوان روپ‌نرائن صاحب، است و در اواخر ۱۱۵۷ق نوشته شده است؛ ۳ــ طلسم اعجاز / اندرجال (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۶۲۱۶) که کتابی چند دانشی است و در چهارده باب تدوین شده است: بستن نظر، مطیع‌کردن و بستن، باه، خضاب و درازی موی، جواهرنامه، غایب‌شدن، غرایب و عجایب، انتقال صور، معالجات، صفایی و غیره، طلسمات و دفینه؛ ۴ــ شیوپوران / شوپوران (نسخهٔ کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو کراچی به‌شمارهٔ ۱ق‌ف۵۶)، در هفتاد و چهار «ادهیا»، که برگردانی است از کتابی سنسکریت در ستایش شیوا و گویا در حدود ۱۱۰۰ق به‌انجام رسیده است؛ ۵ــ عین‌الظهور (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.482)، در بیست و شش «ادهیا»، که در ۱۱۴۹ ــ ۱۱۵۰ق به انجام رسیده و ترجمه‌ای است از مجموعه‌ای از داستان‌های هندی به نام ورت‌پوران.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۸، ۱۱۴، ۲۱۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۰۰/۲، ۸۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۲۲/۱؛ ۲۱۷۷-۲۱۷۶/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۲۴۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۹۲۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۳۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1093; *Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum*, 2/795; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 318, 463.

برزگر

کشور اصغر (keš.var.as.qar)، فرزند چوهدری عبدالستار، لاهور ۱۹۴۵م ــ   ، بانوی فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. در زبان‌های اردو، فارسی، پنجابی و انگلیسی ماهر است. در دانشکدهٔ دولتیِ اسلامیهٔ برائی دخترانهٔ کوپررود لاهور به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است. از آثارش: احوال و آثار و شعر سیمین بهبهانی؛ «فلسفهٔ سخت‌کوشی اقبال».

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۳؛ گنج شایگان، ۱۱۱؛ گنجینهٔ دانش، ۱۵۳.

رسولی

کفایت‌الجبر (ke.fā.ya.tol.jabr)، کتابی به‌فارسی در ریاضیات از محمد صلاح‌الدین فرزند دیانت‌خان جهان‌دارشاهی. گویا مؤلف این اثر را در اواخر سدهٔ سیزدهم و اوایل سدهٔ چهاردهم هجری نوشته است. کفایة‌الجبر در یک مقدمه، سیزده باب و یک خاتمه تدوین یافته است. مقدمه در دو فصل: فصل نخست در تعریف علم حساب، فصل دوم در اصطلاحات جبر و مقابله، باب نخست در تضعیف، تنصیف، جمع، ضرب، قسمت، جذر و جز آن، باب دوم در تضعیف، تنصیف اجناس زاید و ناقص، باب

سوم در جمع اجناس زایده و ناقصه، باب چهارم تفریق اجناس زایده و ناقصه از یکدیگر، باب پنجم در ضرب اجناس زایده و ناقصه در یکدیگر، باب ششم در قسمت اجناس زایده و ناقصه، باب هفتم در جذر، باب هشتم در استخراج ضلع اول بر وجه تمام، باب نهم در مضلعات کسور، باب دهم در چیزی که موقوف است، باب یازدهم در استخراج ضلع اول از مضلعات زایده و ناقصه، باب دوازدهم، نوع دوم، باب سیزدهم در استخراج ضلع اول از مضلعات زایده و ناقصهٔ کسور، خاتمه در اسامی اعداد و خواص بعضی قواعد که محاسب را به کار آید و در چهارده فصل است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ N.M.1969-121 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۵۳/۳، ۳۶۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۳/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۹/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۷۲۴؛ نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۳۵/۴؛ مرآت‌العلوم، ۱۴۹/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 538; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/17.

فتح‌نیا طبری

کفایهٔ مجاهدیه ← کفایهٔ منصوری

کفایهٔ منصوری (ke.fā.ye.ye.man.su.ri) / کفایهٔ مجاهدیه، اثری در پزشکی، نوشتهٔ منصوری شیرازی فرزند محمد فرزند احمد فرزند الیاس، شاعر، نویسنده و پزشک ایرانی (ـ ۸۰۹ق). نویسنده این اثر را به نام و برای سلطان زین‌العابدین نوشت. در این دوره، حدود سدهٔ هشتم و نهم هجری، دو سلطان به این نام می‌زیستند. یکی از این دو، مجاهدالدین علی زین‌العابدین مظفری (۷۸۶ ـ ۷۸۹ق)، فرزند شاه شجاع و حاکم فارس، و دیگری شاه‌خان زین‌العابدین (۸۲۶ ـ ۸۷۷ق)، فرزند علی‌شاه، نوادهٔ سکندرشاه و شاه کشمیر، است. گروهی کفایهٔ منصوری را به نام سلطان زین‌العابدین کشمیری دانسته‌اند و بنابراین، زمان نگارش آن را پس از ۸۲۶ق یا برخی نیمهٔ نخست سدهٔ نهم هجری گفته‌اند که در این صورت چگونگی و زمان کوچیدن نویسنده به کشمیر به درستی پیدا نیست. گروهی دیگر هم که این اثر را پیشکش شده به زین‌العابدین مظفری و واژهٔ مجاهدیه را که در نام دوم کتاب به کار رفته، برگرفته از نام او (مجاهدالدین) دانسته‌اند، زمان نگارش کفایهٔ مجاهدیه را میان سال‌های حکومت این شاه یا برخی از تذکره‌نویسان، آن‌را ح۷۸۰ق گفته‌اند. این اثر در دو فن و هر فن در بخش‌هایی تدوین شده است. فن نخست در پزشکی نظری و عملی و فن دوم در داروسازی است. بخش‌بندی مطالب این دو فن از این قرار است که فن نخست در دو قسم، به‌ترتیب، دربارهٔ پزشکی نظری و پزشکی عملی، و فن دوم در دو مقاله، به‌ترتیب، دربارهٔ ادویهٔ مفرده و ادویهٔ مرکبه است. قسم یکمِ فن یکم در یک مقدمه و چهار مقاله و قسم دوم فن یکم در پنج مقاله تدوین شده است. مقاله‌های قسم نخست به ترتیب زیر است: ۱ــ «در اسباب مادی صحت»، در چهار بابِ ارکان، ارواح، اخلاط و اعضا، ۲ــ «در اسباب صوری صحت»، در دو بابِ مزاج و قوا، ۳ــ «در اسباب فاعلی صحت»، در یک مقدمه و دو بابِ «اسباب ضروری» که خود در شش فصل است و «اسباب غیرضروری» که خود دو فصل دارد و ۴ــ «در احوال و اعراض و علامات»، در دو بابِ «احوال و اعراض» و «علامات» که آخری در هشت فصل است. مقاله‌های قسم دوم از این قرارند: ۱ــ «در حفظ صحت و معالجات کلی»، در دو باب: الف ــ «حفظ صحت» در ده فصل و ب ــ «معالجات کلی»، در سه فصل، ۲ــ «در امراض سر تا قدم و درمان آن‌ها»، در بیست باب، ۳ــ «در حمیات»، در سه باب. ۴ــ «در امراض که به ظاهر بدن حادث شوند»، در هفت باب. ۵ــ «در گزیدگی‌ها»، در چهار باب. نویسندهٔ دو مقالهٔ فن دوم را نیز، به ترتیب، در هفت و بیست باب تدوین کرده است. افزون بر این مطالب، پنج نقشه در این اثر ارائهٔ شده است: ۱ــ استخوان‌های بدن، ۲ــ اجزای استخوان‌های سر و کمر، ۳ــ اعضای بدن، ۴ــ تشریح شرایین و ۵ــ تشریح جنین. کفایهٔ منصوری نثری ساده و روشن دارد، اما گه‌گاه عبارت‌هایی فاضلانه یا اصطلاح‌های عربی نیز در آن به‌چشم می‌خورد. منصور برخی اشعار خود را نیز در اثر آورده است. کفایهٔ منصوری نخستین‌بار در ۱۲۶۵ق در دهلی و پس از آن بارها در شبه‌قاره به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۳۶/۱-۵۳۸؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۶-۱۳۷؛ تاریخ نظم و نثر، ۱۹۳-۱۹۴، ۴۰۰؛ الذریعه، ۹۸/۱۸-۹۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۰۹۰/۴-۴۰۹۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۹۹/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۹۵/۱-۶۹۹؛

فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱/۵۸۵-۵۸۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۰-۴۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۲۹/۳؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1256-1258; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,* 2/470-471; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library,* 2(1)/958; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic Society of Bengal,* 716-717; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal,* 407; *Mughals in India,* 286; *Persian Literature,* C.A.Storey 2(1)/225-226.

م.اسماعیل‌پور

کفری تربتی (kof.ri-ye.tor.ba.ti)، میرحسین، ـــــ برهانپور خاندیس ۱۰۱۶ق، شاعر ایرانی. از مردم تربت خراسان بود. در جوانی با نوعی خبوشانی به‌هندوستان کوچید و چندی در ملازمت نواب سیدیوسف مشهدی به‌سر برد. پس از آن نزد شاهزاده دانیال رفت و قصیده‌هایی چند در ستایش وی سرود. در این هنگام با عبدالرحیم خان خانان (ـ ۱۰۳۶ق) آشنا شد و با مرگ شاهزاده دانیال (۱۰۱۳ق) به ملازمان او پیوست و منصب‌دار وی در برهانپور گردید. تربتی که با پشتیبانی‌های خان‌خانان سرمایه‌ای هنگفت فراچنگ آورده بود، شعرهایی بسیار در ستایش خداوندگار خود سرود. به‌نوشتهٔ مآثر رحیمی، تربتی شاعری لاابالی، خوشگذران و بی‌پروا بود و وسعت مشرب وی بیش از مذهبش بوده است. او جز با خبوشانی که رشتهٔ دوستی ایشان هرگز گسسته نشد با سخنورانی چون ظهوری ترشیزی، شکیبی اصفهانی، انیسی شاملو و ملک قمی هم دوستی داشت. تربتی سخت شیفتهٔ خوش‌نویسی بود و شیوهٔ شکسته‌نویسی وی را ستوده‌اند. او شاعری بدیهه‌گو بود. از سروده‌هایش ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: بیست و پنج قرن روابط فرهنگی پاکستان و ایران، ۱۴۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۹۱/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۴۲؛ خیرالبیان، ۳۲۶؛ دایرة‌المعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ۸۰/۳؛ الذریعه، ۹۱۲/۹؛ صبح گلشن، ۳۴۰؛ عرفات‌العاشقین، برگ ۶۲۹؛ کاروان هند، ۱۱۶۳/۲-۱۱۶۹؛ مآثر رحیمی، ۸۰۷/۳-۸۱۱؛ مخزن‌الغرائب، ۷۲۷/۴-۷۲۸؛ منتخب‌اللطایف، ۳۳۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۴۶؛ هفت اقلیم، ۱۹۲/۲.

جهان‌تاب

کفری هروی ← کفری تربتی

کلامی ← مصلح‌الدین لاری

کلامی لاری (ka.lã.mi-ye.lã.ri)، صدرالدین محمد، ـ ۹۷۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم لار فارس بود و همان‌جا نیز برآمد. او که از عالمان آن‌سامان بود، بعدها، چنان که رازی در هفت‌اقلیم می‌نویسد «بنابر ناسازی روزگار به هند دکن وارد گردیده، در اندک روزی رایت‌جاه و جلالش مرتفع گشته مخاطب به افضل‌خان شد و به تدریج صاحب طبل و علم و خیل و حشم گردید، روزگاری مهنا داشت تا آفتاب عمرش به کسوف اجل مبتلا گردید.» اما صبا در روز روشن می‌گوید کلامی از دکن به دهلی رفت «و از حضور اکبر پادشاه [۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق] افضل‌خان خطاب یافت؛ زمانی در مناظره با مخدوم‌الملک ملا عبدالله سلطانپوری خجلت و ملال برداشته، از دهلی به دکن رفت و همان‌جا» درگذشت. بدایونی نیز در منتخب‌التواریخ می‌نویسد، وی «از دکن به هند آمد و در سلک ارباب شرع شریف چندگاه داخل بوَد، در محلی که میرزا مقیم و میرحبش [از عالمان شیعی] به‌فتوای ملاعبدالله لاهوری، به‌علت رفض و تبرا به جزا رسیدند، او با تحیر ازین ملک به دکن رفت و آن‌جا سفر آخرت گزید.» کلامی شاعری متفنن بود و از سروده‌هایش تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «سر به پای او نهادم سرگران از من گذشت ـ چون گرفتم دامنش دامن‌کشان از من گذشت.»

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۰۵؛ الذریعه، ۹۱۳/۹؛ روز روشن، ۶۷۹؛ کاروان هند، ۱۱۶۹/۲-۱۱۷۰؛ منتخب‌التواریخ، ۳۱۷/۳؛ نگارستان سخن، ۸۵؛ هفت‌اقلیم، چاپ حسرت، ۲۷۳/۲-۲۷۴.

جهان‌تاب

کلان‌بیگ اندجانی (ka.lãn.beyg-e.an.de.jã.ni)، امیرنظام‌الدین معروف به خواجه کلان، ـ ۹۳۵ق، امیر و شاعر اندجانی. از مردم اندجان و از امیران بنام بابر (۹۳۲ ـ ۹۳۷ق) و در فتح هند

امیرلشکر بود. پس از تسخیر هند، بابر او را به حکمرانی کابل و قندهار برگماشت. وقتی که قندهار به محاصرهٔ شاهزاده کامران درآمد، کلان‌بیگ در آن‌جا به‌سر می‌برد. وی امیری فرهیخته و مانند بابر شیفتهٔ هنر و زیبایی بود و در مجالس او همیشه موسیقی نواخته می‌شد. گویند وی حتی در میدان‌های کارزار نیز به موسیقی گوش می‌داد. کلان‌بیگ، به فارسی و ترکی شعر می‌سرود و هنگامی که به حکمرانی کابل برگزیده شد، در میان راه شعری به این مطلع برای پادشاه سرود: «اگر به خیر و سلامت گذر ز سند کنم ــ سیاه‌روی شوم گر هوای هند کنم.» بابر نیز یک رباعی در پاسخ وی سرود. کلان‌بیگ نیز با سرودن یک رباعی به پادشاه پاسخ گفت. این پاسخ بر شاه گران آمد، اما چیزی نگفت. چندی نگذشت که خواجه از این تغافل بی‌طاقت شد و این مطلع را سرود: «ای پادشاه خوبان تا کی کنی تغافل؟ ــ یادی نمی‌کنی هیچ از عاشقان کابل». از سروده‌های وی ابیاتی پراگنده به‌جا مانده است. مرگ وی در کابل بوده است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۱۲/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۴۳؛ روضة‌السلاطین و مخزن‌الغرائب، ۹۴ـ۹۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۴۳/۲؛ شام غریبان، ۲۱۹؛ صبح گلشن، ۳۴۵، کلمات‌الشعرا، ۹۶؛ مخزن‌الغرائب، ۷۳۴/۴؛ مذکر احباب، ۱۰۹ـ۱۱۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۹۸؛

Indo-Persian Literature Produced during early Mughal Period, Babur and Humayun, 206-207.

جهان‌تاب

کلب تبریزی (kalb-e.tab.ri.zi)، کلب‌علی، ــ ۱۰۲۰ق، شاعر ایرانی. از احوال وی جز این دانسته نیست که در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) از زادگاهش به هند کوچید. در علم و فضل از سرآمدان روزگارش بود. وی در موسیقی نیز دست داشت. گویا بیشتر رباعی می‌سرود و رباعیاتی از او در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۲۰/۱؛ دانشمندان آذربایجان، ۴۵۵؛ الذریعه، ۹۱۴/۹؛ روز روشن، ۶۸۰؛ سخنوران آذربایجان، ۶۰۷/۲؛ کاروان هند، ۱۵۷۴/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۷۵۰.

فتحنیا طبری

کلب‌علی‌خان بهادر ← نواب رامپوری

کلثوم ابوالبشر (kol.sum-e.a.bol.ba.šar)، بمبئی یازده فوریهٔ ۱۹۴۷م ــ   ، محقق و نویسندهٔ بنگلادشی. از مردم روستای چات‌کهل بخش نواکهالی است. تحصیلات خود را تا درجهٔ لیسانس در بمبئی گذراند؛ سپس به وطن‌خود بازگشت. در ۱۷۱م فوق لیسانس اردو و در ۱۹۷۳م دانشنامهٔ فوق لیسانس فارسی از دانشگاه داکا دریافت کرد. آن‌گاه به تدریس اردو و فارسی در همین دانشگاه سرگرم شد. وی برای گرفتن دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی هجده ماه در ایران به سر برد (از ۱۹۷۸م) و پس از گرفتن دانشنامهٔ دکتری از دانشگاه فردوسی مشهد، به کشور خود بازگشت. سرانجام در ۱۹۸۸م از دانشگاه بمبئی به دریافت دانشنامهٔ دکتری اردو نایل آمد. عنوان رساله‌اش دکتر عندلیب شادانی است که به‌زبان اردو نوشته است و در ۱۹۹۲م در داکا به‌چاپ رسیده است. دکتر کلثوم ابوالبشر در انجمن آسیایی بنگلادش، آکادمی بنگلا، انجمن تاریخ بنگلادش، انجمن ایران کلکته و انجمن امیرخسرو امریکا عضویت دارد. وی در سمینارهای گوناگون در ایران و هند و پاکستان شرکت کرد و مقاله ارائه داد. بیشتر مقاله‌های وی به‌زبان اردو و فارسی و در موضوع بنگال است و برخی از این مقاله‌ها در هر دو زبان فارسی و اردو منتشر شده است. او علاوه بر دانشگاه داکا، در مؤسسهٔ زبان‌های نوین وابسته به همین دانشگاه و خانهٔ فرهنگ ایران نیز تدریس می‌کند. از آثارش: فارسی جدید و گلشن فارسی برای دانش‌آموزان دورهٔ مقدماتی، ترجمهٔ فلسطین به‌بنگالی و آسان‌اردو.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۴۴۵ـ۴۴۶؛ دکتر عندلیب شادانی، مقدمه.

امیرهدائی

کلمات‌الشعرا (ka.la.mā.toš.šo.a.rā) / تذکرهٔ سرخوش، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح زندگی و نمونهٔ آثار صد و شصت و نه تن از شاعران فارسی‌گوی سدهٔ یازدهم هجری، نوشتهٔ محمد افضل کشمیری، متخلص به سرخوش، شاعر و تذکره‌نویس شبه‌قاره (۱۰۵۰ ــ ۱۱۲۶ق). سرخوش این اثر را در ۱۰۹۳ق به‌پایان رسانیده و پس از آن، تا ۱۱۰۸ق، مطالبی بر آن افزوده است. وی بیشتر از شاعرانی یاد کرده که از مردم شبه‌قاره و در خدمت سه تن از شاهان تیموری، جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق)، شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) و اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بوده‌اند. شرح احوال این شاعران، از الهی همدانی تا یحیی کاشی، زیر

تخلص‌هایشان، به‌ترتیب الفبا مرتب شده است. هر باب این اثر یکی از حروف الفبا را در بر دارد. بیشتر زندگینامه‌ها کوتاه است و نام برخی شاعران نیز بدون زندگینامه‌ای از آن‌ها، یاد شده است. سرخوش نمونهٔ اشعار شماری از ایشان را از گلشن فطرت، اثر میر معز موسوی‌خان و دست‌نوشته‌های میرمحمدزمان راسخ و میرمحمدعلی ماهر نقل کرده است. کلمات‌الشعرا، به‌تصحیح صادق‌علی دلاوری و با پیش‌گفتار اقبال، در ۱۹۴۲ / ۱۹۶۴م در لاهور و به‌تصحیح محمدحسین محوی لکنویی، در ۱۹۵۱م در مدرس به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵(۲)/۱۳۲۲، ۱۳۷۲-۱۳۷۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۶/۲-۶۱۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۶/۲-۴۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۱۵-۲۱۸؛ الذریعه، ۴۳۹/۹-۴۴۰؛ ۱۱۵/۱۸-۱۱۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۴۴/۱-۱۲۴۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۴۲/۱۱-۷۴۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/369; 2/1086; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 73-74; *Mughals in India*, 432; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/821-823.

تبیانیان

کلمات‌الصادقین (ka.la.mā.tos.sā.de.qin)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و آثار صد و بیست تن از صوفیان و بزرگانی که در دهلی به خاک سپرده شده‌اند، اثر محمدصادق دهلوی کشمیری همدانی* (ــ ۱۰۵۲ق). محمدصادق در تألیف این اثر که آن را در ۱۰۲۳ق نوشته از اخبارالاخیار، فوائدالفؤاد، سیرالاولیا، سیرالعارفین و طبقات ناصری بهره گرفته است و مقدمه‌ای در تعریف شهر دهلی به آن افزوده است. این کتاب با زندگینامهٔ خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی، آغاز می‌شود و به خواجه محمد باقی نقشبندی اویسی، پایان می‌پذیرد. در شرح احوال حاجی کشمیری می‌نویسد که «جد مادری کاتب حروفست و اصل وی از همدان است. یکی از آبای کرام وی، همراه میرسیدعلی همدانی به کشمیر آمد و آن‌جا متوطن شد.» مؤلف پس از زندگینامهٔ هر یک از مشایخ، چند کلمه از سخنان و ملفوظات او را آورده است. محمدصادق در شرح احوال شیخ نورالدین دهلوی به اشتباه وی را مؤلف جوامع‌الحکایات دانسته، در حالی‌که جوامع‌الحکایات تألیف سدیدالدین محمد عوفی بخاری است. سوای آن، در پایان شرح احوال شیخ محمدحسن خیالی جونپوری چشتی، غزل معروف خیالی بخاری با مطلع «ای تیر غمت را دل عشاق نشانه ــ جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه» را با تردید به نام وی نوشته است. محمدصادق در آغاز زندگینامهٔ ممدوح خویش خواجه محمد باقی از تألیف دیگر خود به نام سلسلة‌الصادقین نیز یاد کرده است و در پایان آن اشعاری در مدح خواجه سروده است. نثر این اثر بسیار ساده و روان است. کلمات‌الصادقین با تصحیح، تعلیق و مؤخره محمدسلیم اختر در لاهور به چاپ رسیده است (۱۹۸۸م).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۴۰/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۱/۲، ۶۴۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۷۴/۲ ـ ۶۷۵؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۱۹ ـ ۳۲۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۸۹ ـ ۱۹۰؛ فهرست کتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، ۱۴۶/۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۶۸/۱۰؛ ۸۸۱/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۶۹، ۴۶۰۷، ۴۶۷۰؛ کلمات‌الصادقین، مؤخره. ۱۹۸۸م؛ مرآت‌العلوم، ۳۹/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۳۸۹/۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/967, 1009; *Dictionary of Indo-Persian Literature;* 413; *Mughals in India*, 336; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/185, 985, 1118.

رسولی

کلمات طیبات ← عنایت‌الله‌خان کشمیری

کلیان سنگه (ka.li.yān.sen.ge)، انتظام‌الملک ممتازالدوله مهاراجه کلیان‌سنگه بهادر تهور جنگ فرزند ممتازالملک مهاراجه شتاب‌رای بهادر منصورجنگ فرزند همت‌سنگه، شاه‌جهان‌آباد ۱۱۶۲ ــ کلکته پس از ۱۲۱۱ق. شاعر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از خانوادهٔ سکسینهٔ کایست‌بود. این خاندان از روزگار همایون (۹۱۳ــ۹۶۳ق) تا شاه‌عالم‌دوم گورکانی (۱۱۷۳ــ۱۲۰۲ق) به‌دربار پادشاهان دهلی وابسته بودند. کلیان در دوازده سالگی ادبیات فارسی و عربی، فقه، اصول و منطق و معانی بیان و بدیع را به خوبی فراگرفت. پس از درگذشت پدرش (که نایب ناظم بهار و بنگاله بود) در ۱۱۸۷ق جانشین وی شد. کلیان سنگه به‌گفتهٔ خود، نخستین هندی بود که خدمت انگلیسی‌ها را

پذیرفت. وی که مناسبات نزدیکی با میرقاسم، ناظم بنگال (ـ ۱۱۹۱ق) داشت در روزهایی که همکار بالادست او زیر فشار خفت‌بار وارن‌هیستینگز فرماندار انگلیسی هند (۱۷۳۲ ـ ۱۸۱۸م) بود، شاهد تحولاتی پیچیده بود. تجار انگلیسی پس از پیروزی در پلاسه (۱۱۷۱ق) و بوکسر (۱۱۷۸ق) غارت سازمان یافته‌ای را در هند آغاز کردند. در ۱۱۸۸ق وارن‌هیستینگز عوارضی حدود ۳۴ لک (۳۴۰۰۰۰۰ روپیه) برای کلیان تعیین کرد، اما وی که نتوانست آن را بپردازد به کلکته فراخوانده شد. کلیان‌سنگه بیست و چهار سال با بیماری و ناتوانی گذرانید و بینایی‌اش ضعیف شد، اما در ۱۲۱۸ق اندکی از بینایی خود را باز یافت و اجازه یافت که در پتنا سکونت کند. وی به خواهش ایبرهم‌ولاند پذیرفت که کتابی در تاریخ ناظمان بنگال بنویسد و در آن به تاریخ پادشاهان تیموری نیز بپردازد. وی به سبب ضعف بینایی نتوانست از منابع گوناگون بهره جوید و کتاب را به کمک حافظهٔ خود نوشت. کتاب حاصل **خلاصة‌التواریخ** نام دارد. این کتاب در تاریخ تیموریان هند تا رویدادهای ۱۲۲۷ق در دو باب است: باب یکم از تیمور، بابرشاه و همایون تا اکبرشاه دوم، باب دوم که **واردات قاسمی** نام دارد دربارهٔ فرمانروایان بهار و بنگال و گزارشی دربارهٔ قاسم‌خان و اوضاع و احوالی که او در طی زمام‌داری کوتاه خود در مقام والی دست‌نشاندهٔ بنگال که جانشین پدر زن پیمان‌شکن وی شده بود، تا برکناری مؤلف در ۱۱۸۸ق است. این اثر به کوشش میرزا حسین‌خان در ۱۹۱۹م به انگلیسی برگردانده شده است. اثر دیگرش **عجایب‌الواردات** نام دارد که مجموعه‌ای از دیده‌ها و شنیده‌های وی از پدرش و نیز خاطرات شخصی او است؛ **عجایب‌البلدان***، به‌نثر فارسی که تألیف آن در ۱۲۱۱ق / ۱۷۹۶م در کلکته به پایان رسید. نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ برلین نگه‌داری می‌شود. وی به‌فارسی و اردو شعر نیز می‌سرود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۹ـ۱۸۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۳/۳؛ تذکرهٔ مورخین، ۱۴۴؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۶۸/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۵۱/۶، ۴۷۰۹؛ مرآت‌العلوم، ۲۸/۱؛ محمدتقی علی عابدی، «فارسی کی غیرمسلم شعرا کی اسلامی شاعری»، دانش، شمارهٔ ۲۰ـ۲۱، زمستان ۱۳۶۸ و بهار ۱۳۶۹، ص۳۱۱؛ محمدامین (عامر)، «سهم هندوان بنگاله در مطالعات زبان و ادبیات فارسی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۲، پاییز ۱۳۷۶ش، ۱۸۷ـ۱۸۹؛ محمدمنصورعالم، «نظری به نسخهٔ خطی عجایب‌البلدان فارسی تألیف مهاراجه کلیان سینگ عاشق»، همان‌جا، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۷۸ش، صص ۲۲۶ـ۲۳۲؛

Catalouge of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh oriental public Library, 7/109; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/283-284, 313-314; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 292; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/271; *Mughals in India*, 238-239.

رسولی

کلیم‌الله حسینی (ka.li.mol.lāh-e.ho.sey.ni)، معروف به رئیس‌القرا فرزند سیدشاه اسدالله حسینی، حیدرآباد هند ۱۹۰۴م / ۱۳۲۴ق ـ ، فارسی‌پژوه هندی. در کودکی مقدمات زبان عربی را نزد پدرش فرا گرفت و سپس به تحصیل زبان فارسی روی آورد. در ۱۹۱۸م در امتحان زبان‌دانی رشتهٔ فارسی موفق شد و درجهٔ منشی دریافت کرد. پس از آن زبان انگلیسی را فراگرفت. در ۱۹۱۹م در کالج عثمانیه به ادامه تحصیل پراخت. در ۱۹۲۵م از دانشگاه عثمانیه دانشنامهٔ لیسانس حقوق و در ۱۹۲۷م از همان دانشگاه دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. پس از آن در دانشگاه عثمانیه به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. در ۱۹۲۸م به انگلستان سفر کرد. در ۱۹۳۲م با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان مقدمه بر تاریخ بیهق از دانشگاه لندن دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از بازگشت به کشورش، به ایران سفر کرد و سه‌ماه در تهران به سر برد و با محمد قزوینی، سعید نفیسی، عباس اقبال آشتیانی و نصرالله فلسفی دیدار کرد. در ۱۹۶۴م بازنشسته شد. سپس حج گزارد و پس از بازگشت از سفر، سه سال استاد افتخاری دانشگاه شد. از شاگردان وی غلام‌دستگیر رشید، شریف‌النسا، عبدالمنان و نجمه صدیقه را می‌توان نام برد. در ۱۳۴۸ق دولت هند وی را استاد ممتاز شناخت. در سفر دوم به حجاز، در مسجد عبدالنبی، مؤسسه‌ای به‌نام دارالقراءة و الدینیات‌الکلیمیه، بنا نهاد و کتابی به نام **مختصر مفید فی علم‌التجوید** در آن‌جا به چاپ رسانید و پس از دو یا سه چاپ آن را با نام **سهل تجوید**، مدون و چاپ کرد. سپس آن را به انگلیسی برگرداند. وی حدود هفت‌صد مدرسهٔ قرآن در جنوب هند دایر کرد. کلیم‌الله به زبان‌های اردو، انگلیسی، هندی، عربی و تلگو آشنایی دارد. از آثارش در ادب فارسی و علوم قرآنی: تصحیح با

مقدمهٔ انگلیسی بر تاریخ بیهق اثر ابوالحسن علی بن زید بیهقی به‌فارسی (حیدرآباد، ۱۳۴۷ش)، تصحیح نقودالزواهر و عقودالجواهر اثر رشیدالدین وطواط با مقدمهٔ انگلیسی، (حیدرآباد)؛ سراج‌البلاغه در دو جلد دربارهٔ عروض و بلاغت، به‌زبان‌های عربی، فارسی و اردو (حیدرآباد)؛ تصحیح فتوح‌الحرمین اثر محمدلاری با مقدمهٔ فارسی، اردو و انگلیسی براساس نسخ کتابخانهٔ سالارجنگ و آصفیه؛ تاریخ نظم فارسی تا دورهٔ سلجوقیان (حیدرآباد)؛ شرح احوال و اشعار محمداسماعیل شوکت بخاری (حیدرآباد)؛ نفوذ زبان و ادبیات فارسی در زبان و ادبیات اردو (حیدرآباد)؛ سراج‌الترتیل به اردو (حیدرآباد)؛ قرائت سیدنا عاصم کوفی به اردو (حیدرآباد).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۷۹/۱؛ ابوالقاسم رادفر، «تاریخچهٔ زبان فارسی در حیدرآباد دکن و وضعیت کنونی آن»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۸ش؛ ۱۶۸-۱۶۹.

رسولی

کلیم‌الله شاه‌جهان‌آبادی (ka.li.mol.lāh-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، شاه‌کلیم‌الله فرزند حاجی نورالله فرزند استاد احمد معمار لاهوری، دهلی / شاه‌جهان‌آباد / جهان‌آباد ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۰۶۰ ــ همان‌جا ۱۱۴۲ق، عارف چشتی و دانشمند دینی و نویسندهٔ حنفی شبه قاره. در خاندانی از مهندسان و معماران نامی زاده شد. پدربزرگش احمد معمار (ــ ۱۰۵۹ق) ریاضی‌دان و مهندس بود و نقشهٔ بنای تاج‌محل در آگره و قلعهٔ سرخ در دهلی کار او بود. سه پسر احمد، یعنی عطاءالله رشدی، لطف‌الله مهندس و حاجی نورالله، نیز ریاضی‌دان و مهندس بودند و حاجی نورالله، گذشته از آن، در خوش‌نویسی بسیار مهارت داشت و برخی کتیبه‌های مسجدجامع دهلی از او است. کلیم‌الله در زادگاهش دانش‌های رسمی و متداول را به خوبی آموخت و شرح‌هایی بر آثار بهاءالدین عاملی در نجوم و قانون فی‌الطب ابن‌سینا نوشت. تحت‌تأثیر برخی استادان خود، مانند شیخ ابوالرضا محمد (عمّ شاه‌ولی‌الله دهلوی) و شیخ برهان‌الدین شطّاری به تصوف گرایش یافت. به حجاز سفر کرد و حج گزارد و مدتی دراز در آن دیار ماند و به شیخ ابویوسف یحیی بن شیخ محمود گجراتی مدنی (ــ ۱۱۰۱ق)، از مشایخ بزرگ چشتی که ساکن مدینه بود، دست ارادت داد. در سلسله‌های نقشبندیه و قادریه نیز به‌ترتیب از میر محترم و شیخ محمدغیاث اخذ طریقت کرد. در بازگشت به دهلی در خانم کا بازار، که محله‌ای میان قلعهٔ سرخ و مسجد جامع بود، نشیمن گزید و به تدریس و ارشاد طالبان پرداخت. در ذکر جمیع اولیای دهلی آمده که وی «مدت پنجاه سال در شاه‌جهان‌آباد مدتی در حویلی [خانهٔ] ارثی... به درس طالب علمان و ارشاد طالبان مشغول بوده آخرها در حویلی نزولی در بازار خانم...که مرید آن جناب...، شیخ نظام‌الدین [اورنگ‌آبادی] از عالمگیر [اورنگ‌زیب گورکانی، ۱۰۶۸-۱۱۱۸ق] برای اقامت مرشد خویش گرفته بود، سکونت گرفت به تألیف تفسیر انیق، در حدیث و تکمیل مریدان اشتغال داشته. از خانه به غیر از نماز جمعه و اعیاد بیرون نمی‌رفت و به درِ امرا و سلاطین هرگز گذر ننمود. امرایان و صاحب‌ثروتان همیشه به دیدار آن ولایت نشان می‌رسیدند. مجلسِ عرسِ پیران خود به اجتماع مریدان می‌کرد و غیر از مریدان هیچ‌کس را در محفلِ سرود بار نمی‌داد.» چنان که از منابع دیگر نیز برمی‌آید، وی در ابتدا در مسجد و مدرسه‌اش در بازار خانم نشیمن داشت تا آن که به دستور اورنگ‌زیب در همان‌جا خانقاهی برای او برآوردند که بخش‌هایی چون عبادت‌خانه، مجلس‌خانه، لنگرخانه، و اقامتگاه‌های شخصی داشت. جانشین اورنگ‌زیب، یعنی محمد معظم بهادرشاه نیز در ۱۱۲۳ق، که درگیر لشکرکشی بر ضد سیک‌های شورشی به سرکردگی بنده بیراگی بود، به شاه‌کلیم‌الله دست ارادت داد و مرید وی شد. پیکر شاه‌کلیم‌الله را پس ازمرگش در خانقاهش به خاک سپردند. سال مرگ وی را ۱۱۴۰، ۱۱۴۱ و ۱۱۴۳ق نیز نوشته‌اند، ولی ۱۱۴۲ق درست‌تر می‌نماید. انگلیسی‌ها در جریان سرکوب قیام مردم هند در ۱۸۵۷م سراسر محلهٔ خانم بازار را با خاک یکسان کردند، ولی گور شاه‌کلیم‌الله را بر جای گذاشتند. گور وی چند دهه به‌صورت نیمه‌ویران باقی بود تا این که خواجه غلام‌فرید، پیر و مرشدِ حاکم بهاولپور، مبلغ قابل‌توجهی را برای بازسازی آن اختصاص داد. مقبرهٔ او بعدها به‌دست یکی از احفادش نوسازی شد. آرامگاه شاه‌کلیم‌الله هنوز بر پا است و هر ساله در سالگرد مرگ او عُرْسی در آن‌جا برگزار می‌کنند. برجسته‌ترین خلیفهٔ وی، نظام‌الدین اورنگ‌آبادی بوده است. شاه‌کلیم از برجسته‌ترین مشایخ چشتی در روزگار خود بوده و وی را احیاکنندهٔ سلسلهٔ چشتیه در شبه‌قارهٔ هند، در دوره‌ای که جامعهٔ مسلمانان آن‌جا کاملاً دستخوش پراگندگی و آشفتگی بوده است، دانسته‌اند و برخی آثارش مانند کشکول و تکملهٔ آن مرقّع به‌صورت راهنمای نوین تعالیم و اعمال چشتیه (مانند سماع، ذکر، مراقبه، حبس

نفس، و جز آن) درآمده است. وی، به‌خلاف صوفیان تندرویی مانند احمد سرهندی، از داشتن روابط نیکو با غیرمسلمانان، به‌ویژه هندوان، هواداری می‌کرد، چراکه معتقد بود که از این راه می‌توان آن‌ها را جذب تعالیم اسلام کرد. از این‌روی هندوان را در سلک مریدان خود می‌پذیرفت. شاه‌کلیم‌الله نویسنده‌ای پرکار بوده و شمار آثارش را تا سی و دو اثر به‌فارسی و عربی گفته‌اند. از آثارش: ۱ـ کشکول کلیمی به‌فارسی که در ۱۱۰۱ق نوشته (چندین‌بار، از جمله در ۱۳۰۸ق در دهلی و در ۱۹۱۰م در مدراس چاپ شده) و معروف‌ترین اثر شاه‌کلیم‌الله به‌شمار می‌آید. این اثر در یک مقدمه در وجود مطلق و ظهور ممکنات، دو وصل (۱ـ در اذکار و آداب آن‌ها، در گروه‌های مختلف صوفیان، ۲ـ در مراقبات)، و یک خاتمه در ذکر طریق خاص برای تربیت مرید صاحب اجتهاد تدوین یافته است. کشکول کلیمی دست‌کم دو بار به اردو برگردانیده شده است، یکی به‌دست غلام‌احمد بریان (دهلی، ۱۳۲۹ق) و دیگری به قلم ملک محمد اقبال (راولپندی، ۱۳۹۸ق)؛ ۲ـ مرقع کلیمی به‌فارسی در اقسام صلوٰة و اوراد و آداب آن‌ها. این اثر نیز چند بار، از جمله در۱۸۹۴م در دهلی چاپ شده است. ترجمه‌های اردوی آن از ریاض‌الدین احمد چاندپوری (دهلی، ۱۳۰۱ق)، مفتی محمدراشد نظامی حسن‌آبادی (مولتان، ۱۴۰۲ق) و مترجمی ناشناس (چاپ لاهور) است؛ ۳ـ سواءالسبیل (دهلی، ۱۳۴۳ق / ۱۹۲۵م) به‌عربی؛ ۴ـ ارشادات کلیمی که مجموعه‌ای از نامه‌های شاه‌کلیم به خلیفه‌اش نظام‌الدین اورنگ‌آبادی است (دهلی، ۱۳۴۶ق / ۱۹۲۷م)؛ ۵ـ مکتوبات کلیمی که محمد قاسم‌علی فرزند مبارک‌علی آن را گردآورد. این اثر مجموعهٔ صد و سی و دو نامهٔ شاه‌کلیم‌الله به مریدانش، به‌ویژه نظام‌الدین اورنگ‌آبادی، است (دهلی، ۱۳۰۹ق)؛ ۶ـ عشرة‌الکامله به‌عربی (چاپ دهلی)؛ ۷ـ مالابدّ فی‌التصوف به عربی در اهداف و مقاصد سلوک و تصوف (چاپ دهلی)؛ ۸ـ قرآن‌القرآن به عربی در تفسیر قرآن که در حاشیهٔ قرآنی به چاپ رسیده است (میروت، ۱۹۲۰م)؛ ۹ـ رسالهٔ تشریح‌الافلاک عاملی محشّی بالفارسیه در نجوم که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی نذیریّهٔ دهلی وجود دارد؛ ۱۰ـ شرحی بر قانون ابن‌سینا که نسخه‌ای از این شرح در کتابخانهٔ رضای رامپور نگه‌داری می‌شود؛ ۱۱ـ کتاب‌الردّ علی‌الشیعه / رساله ردّ روافض؛ ۱۲ـ تنسیم؛ ۱۳ـ الهامات کلیمی.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۰۸/۳ـ۳۱۰؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۷۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۱۰۸، ۱۱۶؛ خزینة‌الاصفیاء، ۴۹۴/۱ـ۴۹۵؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ۱۴۱، ۲۹۵ـ۲۹۶؛ طریقهٔ چشتیه در هند و پاکستان، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۰۱/۳، ۱۸۰۰، ۱۹۰۳؛ معجم‌المؤلفین، ۱۴۶/۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۲/۵؛ نزهة‌الخواطر، ۲۴۲/۶ـ۲۴۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 291-292; *Encyclopaedia of Islam,* 4/507-508; *A History of Sufism in India,* 2/297-305.

برزگر

کلیم بهوپالی، سید ابوالخیر نورالحسن ← نور بهوپالی

کلیم سهسرامی (ka.lim-e.sah.sa.rā.mi)، محمد کلیم فرزند محمد کریم، سهسرام ۱۹۳۰م ـ ، فارسی‌پژوه بنگلادشی. از مردم سهسرام است. نخست در مدرسهٔ خانقاه کبیرهٔ سهسرام وابسته به مدرسهٔ شمسی‌الهدی پتنا زبان و ادبیات فارسی و عربی، اصول فقه، ریاضیات، علم تجوید و خوش‌نویسی را فراگرفت. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان در مدرسهٔ انگلیسی سهسرام، به پتنا رفت و دو سال (۱۹۴۶ـ۱۹۴۸م) در دانشکدهٔ بهار ناسیونال در دورهٔ متوسطه درس خواند، اما در پی وقوع آشوب‌های سیاسی گسترده در سراسر ایالت بهار که پس از تقسیم شبه‌قاره به دو کشور هند و پاکستان پیش آمد به همراه برادر بزرگ خود، به پاکستان خاوری کوچید. کلیم دورهٔ متوسطه را در دانشکدهٔ دولتی داکا به‌پایان برد. او پس از گرفتن دانشنامهٔ لیسانس تخصصی از دانشگاه داکا، از همین دانشگاه به ترتیب در رشته‌های زبان و ادبیات اردو و فارسی نیز دانشنامهٔ فوق لیسانس گرفت. کلیم در این سال‌ها برای گذران زندگی در اداره‌ای دولتی کار می‌کرد، اما پس از آن که درس‌های دانشگاهی را به‌پایان برد، از کارش کناره گرفت و در دانشکده‌های دولتی راجشاهی و داکا به تدریس پرداخت. او در ۱۹۶۲م و پس از دو سال و نیم تدریس در این دو دانشکده، به استخدام دانشگاه راجشاهی درآمد و به تدریس زبان و ادبیات فارسی و اردو سرگرم شد. کلیم در ۱۹۶۵م با گرفتن هزینهٔ تحصیلی از وزارت فرهنگ و هنر دولت وقت ایران، برای تحصیل در دورهٔ دکتری رهسپار این کشور شد. در ۱۹۷۰م از دانشگاه تهران در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشنامهٔ دکتری گرفت. نام رسالهٔ دکتری وی

فرق تصوف اسلامی و نفوذ و تأثیر آن در بنگال: تا سدهٔ دهم هجری قمری و استاد راهنمای او حسن مینوچهر بوده است. کلیم در دورهٔ چهارسالهٔ اقامت خود در ایران نزد استادانی چون بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال‌الدین همایی، محمد معین، ذبیح‌الله صفا، حسین خطیبی، صادق گوهرین، محمدجعفر محجوب، ضیاءالدین سجادی، خلیل خطیب رهبر و جعفر شهیدی درس خواند. او در کنار زبان و ادبیات فارسی، زبان پهلوی، فارسی باستان و زبان اوستایی را نیز به‌ترتیب نزد استادانی چون بهرام فره‌وشی، ماهیار نوابی و جمال رضایی فراگرفت. کلیم پس از اتمام درس‌هایش در ایران، به راجشاهی بازگشت و به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی و اردو در دانشگاه راجشاهی پرداخت. او در ۱۹۷۴م به سمت دانشیاری در این دانشگاه برگزیده شد. او دو بار در ۱۹۷۶ و ۱۹۸۵م و هر بار شش سال رئیس گروه زبان‌های دانشگاه راجشاهی بوده است. از کارهای وی در این سال‌ها دایر کردن دو کلاس زبان و ادبیات فارسی و اردو در دورهٔ فوق لیسانس بود. دایر کردن کلاس مقدماتی فارسی جدید نیز از دیگر برنامه‌های ارزشمند وی است. او پس از سی و پنج سال تدریس در دانشگاه راجشاهی در ۱۹۹۵م بازنشسته شد. کلیم زبان‌های اردو، فارسی، عربی، انگلیسی، بنگالی، هندی، اوستایی، پهلوی و فارسی باستان را نیک می‌داند. افزون بر کتاب‌هایش، بیش از یک‌صد مقاله به اردو، فارسی و بنگالی از وی منتشر شده که بیشتر آن‌ها در بیرون از مرزهای سرزمینش به‌چاپ رسیده است. او چون پیوسته در کارهای فرهنگی و ادبی بوده، در سمینارهایی که در شهرهایی چون بمبئی، پونا، علیگر، دهلی، کلکته، پتنا، اسلام‌آباد، کراچی و تهران برگزار شد شرکت جسته و در هر یک از آن‌ها به‌ریاست جلسه نیز برگزیده شده است. کلیم به‌پاس کوشش‌هایش برندهٔ چندین جایزهٔ علمی، بدین شرح شده است: جایزهٔ کتب و اسناد از دانشگاه برای دریافت دانشنامه‌های لیسانس تخصصی و فوق‌لیسانس زبان و ادبیات اردو، جایزهٔ یک‌هزار پول و سند از رئیس دولت پاکستان برای به‌دست آوردن رتبهٔ یکم فوق‌لیسانس زبان و ادبیات اردو و جایزهٔ نشان زرین به یاد اقبال لاهوری برای مقاله‌ای که در جشن صدمین سال تولد اقبال (۱۹۸۸م) در لاهور خوانده شد. از کلیم تاکنون چندین کتاب به‌زبان‌های فارسی و اردو منتشر شده است. آثار فارسی منتشر شدهٔ وی بدین شرح است: ۱ــ بیمار بلبل؛ ۲ــ غالب‌شناسی در بنگال؛ ۳ــ روایت و درایت؛ ۴ــ مآثر بنگال؛ ۵ــ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش (از سدهٔ سیزدهم تا بیستم میلادی) که به‌کوشش رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا چاپ و منتشر شده است (۱۹۹۹م). آثار در دست انتشار کلیم به‌فارسی نیز عبارتند از نقش آذر (مجموعهٔ مقالات)، سرچشمهٔ تصوف در بنگال و فرهنگ تحلیلی (فارسی به انگلیسی).

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۲۷-۲۲۹؛ فارسی‌آموختگان، ۱۹۲-۱۹۴.

نوش‌آبادی

کلیم کاشانی (ka.lim-e.kā.ša.ni)، ابوطالب، معروف به طالبای کلیم و خلاق‌المعانی ثانی، ۹۸۰/ ۹۹۹/ ۱۰۰۰ ــ کشمیر ۱۰۶۱ق، شاعر ایرانی. از مردم همدان بود، اما چون سال‌های طولانی در کاشان سکونت داشت به کاشانی آوازه یافت. دانش‌های روزگار خود را در کاشان و شیراز فراگرفت. در روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) به هند رفت و ملازم شاهنوازخان (۹۸۷ ــ ۱۰۳۵ق) وزیر ابراهیم عادل‌شاه فرمانروای بیجاپور شد. کلیم جوان‌تر از آن بود که بتواند به دربار جهانگیر راه یابد. نورجهان‌بیگم، زن جهانگیر، که شاعر و بذله‌گو بود، بر اشعار کلیم خرده می‌گرفت و گاهی نیز با مزاح‌های لطیف به استهزای او می‌پرداخت. کلیم در راه سفر بیجاپور، از شهرهای دکن، به‌اتهام جاسوسی دستگیر و در دژ شاهدرک زندانی شد. وی قطعه‌ای در مدح شاهنوازخان سرود و در این قطعه رهایی خود و یارانش را از وی خواستار شد. پس از مرگ شاهنوازخان و در ۱۰۲۸ق به ایران بازگشت. در ۱۰۳۰ق برای بار دوم به هندوستان کوچید و ملازم میرمحمدامین میرجملهٔ شهرستانی، متخلص به روح‌الامین (ــ ۱۰۴۷ق)، شد. در ۱۰۳۷ق به دربار شاه‌جهان راه یافت و لقب ملک‌الشعرایی گرفت. در ۱۰۴۴ق همراه شاه‌جهان به کشمیر رفت. در همان سال که تخت مرصع (تخت طاووس) شاه‌جهان ساخته شد، کلیم قصیده‌ای در جلوس پادشاه بر این تخت سرود و هم‌وزن خود، یعنی ۵۵۰۰ روپیه، صله گرفت. کلیم در سفر دوم شاه‌جهان به کشمیر قصیده‌ای در مدح وی سرود و دویست اشرفی صله دریافت کرد. از دیگر ممدوحان کلیم، محمدامین میرجملهٔ شهرستانی و احسن‌الله تربتی، ملقب به ظفرخان و متخلص به احسن (ــ ۱۰۷۳ق) بودند. کلیم اشعاری در نعت پیامبر (ص) و منقبت علی (ع) سروده است. میرزا داراب جویا (ــ ۱۱۱۸ق) و برادرش گویا، تخلص خود را از اسم و تخلص کلیم گرفتند. از

شاعرانی که کلیم به پیروی از آنان شعر سروده است از ابوتراب‌بیگ فرقتی جوشقانی (ـ ۱۰۲۵ق)، محمدهاشم سنجر کاشانی (ـ ۱۰۳۱ق)، رازی کاشانی (ـ ۱۰۲۴ق)، اسد کوپایی کاشانی (ـ ۱۰۴۸ق)، علی‌نقی کمره‌ای (ـ ۱۰۲۹ق)، رفیع‌الدین حیدر معمایی (ـ ۹۵۹ق)، طباطبایی کاشانی (زنده در ۱۰۲۵ق)، محتشم کاشانی (ـ ۹۹۶ق) حافظ (ـ ۷۹۱ق)، عراقی (ـ ۶۸۸ق) و خاقانی (ـ ۵۹۵ق) می‌توان یاد کرد. از شاعرانی که کلیم بر آنان تأثیر گذاشته است صائب تبریزی (ـ ۱۰۸۰ق)، محمدقلی سلیم تهرانی (ـ ۱۰۵۶ق)، واعظ قزوینی (ـ ۱۰۸۹ق)، بیدل عظیم‌آبادی (ـ ۱۱۳۳ق)، قصاب کاشانی (ز ۱۱۳۰ق)، و غیب کاشانی (ـ ۱۱۲۳ق) را می‌توان نام برد. کلیم از شاعران برجستهٔ سبک هندی یا اصفهانی به‌شمار می‌آید. به‌غزل بیش از انواع دیگر شعر توجه داشت. غزل‌های او را به سه گروه می‌توان تقسیم کرد: غزل‌های عراقی، غزل‌های هندی و غزل‌های عراقی ـ هندی. کلیم در غزل زبان ساده و گفتار روان و سخن محکم را با مضمون‌های نو و معانی تازه درآمیخته و همین سبب شده است که به‌خلاف غزل‌های شاعران سبک هندی که قافیه در آن‌ها، گاه تا چهار بار تکرار می‌شود، در غزل‌های کلیم تکرار قافیه کم‌تر به چشم می‌خورد. کلیم بیش از ۵۰۰غزل سروده و در همهٔ آن‌ها پند و موعظه و حکمت و استغنای طبع و بی‌توجهی به مال دیده می‌شود. تعداد ابیات غزل‌های وی میان شش تا دوازده بیت است. مبالغه‌های او در قصاید بی‌نظیر است. در مثنوی زبانی ساده و گاه دور از انسجام و استوار دارد. در ارسال مثل یا آوردن مصراع‌ها و بیت‌هایی که حکم مثل را دارد بسیار توانا است. کلیم در اشعار خود هر جا که ذکر حرفه‌ها و صنعت‌ها و گیاهان لازم بوده، از واژه‌های هندی بهره جسته است. همهٔ ابیاتش یک‌نواخت نیست. برخی بسیار ساده و پاره‌ای پیچیده و دشوار است. به هر تقدیر، کلیم را شاعر غزل و حکمت و اخلاق باید نامید. از کلیم قصایدی در تاریخ بنای مسجد شاه‌جهان در اجمیر، در تاریخ بنای دولت‌خانهٔ پادشاهی در قلعهٔ سرخ در اکبرآباد (آگره) و چهارده بیت مثنوی در توصیف و تاریخ دولت‌خانهٔ اکبرآباد و دوازده بیت مثنوی در باب بناهای شاه‌جهان در این بناها نوشته شده است. کلیات یا دیوان شعر کلیم ۹۷۶۶بیت، در پانصد و نود غزل با ۵۲۷۳بیت، سی‌وشش قصیده در ۱۶۷۴بیت، شصت و چهار قطعه در ۵۸۴ بیت، دو ترکیب‌بند در ۱۷۸بیت، یک ترجیع‌بند ساقی‌نامه در ۸۴بیت، بیست و سه مثنوی در ۱۷۶۷ بیت و صد و سه رباعی در ۲۰۶ بیت است. اشعار کلیم چندین‌بار به‌چاپ رسیده است، به‌کوشش اسدلله شهشهانی در دو هزار و پانصد بیت (تهران، ۱۳۵۴ش)، به‌کوشش کشاورز صدر در دو هزار بیت (تهران، ۱۳۳۲ش)، با تصحیح بیژن ترقی و مقدمهٔ پرتو بیضایی (تهران، ۱۳۳۶ش)، به‌کوشش مهدی افشار (تهران، ۱۳۵۲ش)، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان (تهران، ۱۳۶۹ش)، به‌اهتمام شریف‌النساء انصاری (حیدرآباد، ۱۹۶۱م) و با تصحیح، مقدمه و تعلیقات مهدی صدری در دو جلد (تهران، ۱۳۷۶ش). کلیم یک مثنوی به‌نام ظفرنامه / شاه‌جهان‌نامه / پادشاه‌نامه / شهنشاهنامه دارد (در بحر متقارب مثمن مقصور یا محذوف) که در ۱۴۸۲۰ بیت است. این مثنوی با شرح زندگانی و جنگ‌های امیرتیمور و شرح حال میران‌شاه، شاهرخ، ابوسعید و بابر آغاز می‌شود و با فتوحات شاه‌جهان به‌پایان می‌رسد. این مثنوی به‌چاپ نرسیده است. ناروایی، نامردمی، حق‌کشی و ریا در زهد درون‌مایهٔ سروده‌های کلیم است. چون درگذشت، پیکرش را در مزارالشعرای سرینگر، مرکز کشمیر، در کنار گور قدسی مشهدی و سلیم تهرانی به‌خاک سپردند.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۲۵۲؛ بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۲۸ـ۳۱۵/۱؛ پادشاه‌نامه، ۷۵۸ـ۷۵۷/۲؛ ارسی‌گویان هند و سند، ۱۰۳ـ۹۶؛ پژوهشی در سبک هندی و دورهٔ بازگشت، ۴۱ـ۴۰؛ تاریخ ادبیات ایران، از صفویه تا عصر حاضر، براون، ۲۴۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۸۱ـ۱۱۷۰/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۶۲ـ۳۴۹/۴؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۰۷ـ۳۰۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۶۳، ۷۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۲۲ـ۲۲۰؛ خزانهٔ عامره، ۳۹۷ـ۳۹۱؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۹۸؛ سرو آزاد، ۸۱ـ۶۶؛ سیری در شعر فارسی، ۱۱۷؛ شاه‌جهان‌نامه | عمل صالح، ۸/۱، ۹۴، ۹۷، ۱۲۵، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۴۳، ۴۰۹، ۴۱۸، ۵۳۳، ۵۴۲، ۵۶۲،۶۲۵؛ ۸۸/۲، ۱۹۳، ۳۴۳؛ ۳۲/۳، ۳۵، ۴۰۲ـ۴۰۴؛ شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات در ایران، ۱۹۰ـ۱۷۲/۳؛ شمع انجمن، ۴۰۵ـ۴۰۲؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۵۲۰ـ۵۱۱؛ فهرست کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۸۳/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۷۳/۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۳۱، ۱۲۴۱، ۱۲۸۲؛ کاروان هند، ۱۱۷۵/۲؛ کلمات‌الشعرا، ۹۶ـ۹۴؛ کلیات طالب کلیم کاشانی، تصحیح، مقدمه و تعلیقات مهدی صدری، تهران، نشر همراه، ۱۳۷۶ش؛ گردباد شور جنون، ۲۲۷ـ۹۷؛ گزیدهٔ اشعار سبک هندی، ۲۰۵ـ۱۸۰؛ مجمع‌الفصحا، ۵۴/۴؛ مخزن‌الغرائب، ۷۸۷ـ۷۵۶/۴؛ مرآت‌العلوم، ۸۸/۱؛ نتایج‌الافکار، ۶۰۵ـ۶۰۱؛ نشتر عشق، ۱۳۳۱ـ۱۳۲۰/۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی

در هند، ۵۰۴-۵۰۵؛ همیشه‌بهار، ۲۰۵-۲۱۳؛ منوچهر مظفریان / حکیمهٔ دسترنجی، «نسخهٔ نویافتهٔ اشعار کلیم»، کیهان فرهنگی، خرداد ۱۳۶۵ش، صص۲۹-۳۳؛ نامهٔ فرهنگستان، سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۷۴، صص۸۵-۹۴؛ غلام‌سرور «ادبیات فارسی در عهد شهاب‌الدین محمد شاه‌جهان شاهنشاه هند و پاکستان»، هلال، جلد ۱، شمارهٔ ۲، مرداد ۱۳۳۳، صص۱۷-۱۸؛ غلام‌سرور، «کلیم همدانی»، همان‌جا، جلد ۵، شمارهٔ ۲، آذر ۱۳۳۶، صص۲۵-۵۶؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 454; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/856; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/687; *Mughals in India*, 238; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/572-573.

رسولی

کلیم، مولوی نورالحسن‌خان ← نور بهوپالی

کمال (ka.māl)، شاه‌محمدکمال / شاه‌کمال‌الدین / شاه محمد اقبال فرزند قادرنوازخان (نوشاهی)، سدهٔ سیزدهم هجری. شاعر و تذکره‌نویس شبه قاره. نیای وی از مردم کرامانکپور بود. پدرش از گروه قادریان بود و در شاه‌جهان‌آباد جاگیر و منصب داشت. کمال پیرو طریقهٔ چشتیه بود. کودکی را در عظیم‌آباد گذراند و پس از درگذشت پدرش (۱۸۳۰م) راه و روش درویشی را برگزید و در روستای سلون به پیرشاه کریم‌عطا، فرزند و جانشین پیرشاه اشرف، دست ارادت داد. در شاعری نخست از قایم و پس از آن از قلندربخش جرأت اصلاح‌سخن می‌گرفت. در جوانی به‌بنگاله رفت و پس از آن در فیض‌آباد، لکنو و حیدرآباد سکنی گزید. اثر کمال تذکرهٔ مجمع‌الانتخاب به‌فارسی در شرح احوال دویست و هفتاد و شش شاعر از شعرای هند شمالی و برخی از شعرای حیدرآباد است که در روزگار وی زندگی می‌کردند. این تذکره که در سال‌های ۱۲۱۹ ـ ۱۲۵۴ق تألیف یافته، با شرح احوال آصف‌الدوله، آصف، آغاز می‌شود و با شرح احوال یکرو پایان می‌یابد. مؤلف در این تذکره، گزیدهٔ کلام شاعران را آورده است. مجمع‌الانتخاب به‌خواهش آصف‌الدوله نوشته شده و کمال در تألیف آن از تذکره‌های میر، قائم و مصحفی پیروی کرده است. نثار احمد فاروقی، خلاصه‌ای از این تذکره را ترجمه کرده و همراه خلاصهٔ تذکره‌های طبقات‌الشعرا قدرت شوق و گل رعنای لچهمی‌نراین شفیق با نام تین تذکری (سه تذکره) به‌چاپ رسانده است (دهلی، ۱۳۸۸ق).

منابع: اردوشعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۶۶-۲۳۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۰/۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۰۰؛ تین تذکری؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۲۷۸/۱-۲۷۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های فارسی پاکستان، ۷۷۱/۱۱؛ گلستان بی‌خزان، ۱۹۸-۱۹۹؛ گلشن همیشه‌بهار، ۲۶۸-۲۶۹؛ مجموعهٔ نغز، ۴۰۰/۲.

رسولی

کمال (ka.māl)، میرکمال‌الدین محمد، ـ ۱۱۳۲ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگی وی گویا آگاهی‌هایی در دست نیست جز آن که نویسندهٔ کتابی به‌نام رقعات خاتم‌الکمال است که مجموعهٔ منشآت او است و شاگردش لچهرام داس آن را در۱۱۵۵ق گردآورده است. این کتاب که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۹۱۱) و دیوان هند (به‌شمارهٔ ۲۱۲۴) در دست است در نه فصل به‌نثر آمیخته به‌نظم تدوین شده است: ۱ـ تهنیت نامجات، ۲ـ طلب اشیاء که به قصد ازدیاد محبت و اخلاص و یگانگی نوشته است، ۳ـ رسید اشیایی که از دوستان رسیده است، ۴ـ سفارشنامه‌ها، ۵ـ جواب رقعات محبان، ۶ـ دعوت‌نامه‌ها به دوستان، ۷ـ مصحوب اشیاء برای دوستان، ۸ـ حکایت‌های متنوعه و رقعات متفرقه و ۹ـ اشعار کمال (بیشتر به فارسی و اندکی به‌اردو) که این فصل درواقع دیوان کمال به‌شمار می‌آید و مجموعه‌ای از قصیده و دو بیتی و قطعه و غزل است. گفتنی است که در تاریخ اعظمی از میر کمال‌الدین کشمیری یاد رفته است که او از «نجیب‌زاده‌های کشمیر بود. در عنفوان جوانی کسب عنوان سخن‌دانی داشت. دستی در نظم و نثر به هم‌رسانیده و ضبط نستعلیق و شکسته را درست کرده، در سلک ملازمان شاهزاده سلطان اکبر [شاهزاده محمداکبر پسر اورنگ‌زیب گورکانی فرمانروای هند در ۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق] انتظام یافته، یک‌چندی باریاب مجلس کارکنان ارباب انشا هم در سر کار مزبور بود. بعدِ واقعهٔ خروج شاهزاده و فرار ایشان به جانب ایران، به‌کشمیر رسید و عالمی را به تعلیم خط و انشا بهره‌ور گردانید. به تجویز فاضل‌خان، غایبانه نوکری پادشاهی و جاگیر حاصل کرد. در غایت قناعت می‌گذرانید. رقعات رنگین با نکات

دلنشین ازین میرکمال آیین بر السنهٔ خاص و عام مذکور است... واقعه [یعنی درگذشت] میرکمال‌الدین در آخر هزار و یک‌صد و سی و یک تا اوایل سی و دو اتفاق افتاد.» چنین می‌نماید که میرکمال‌الدین کشمیری همان صاحب رقعات خاتم‌الکمال باشد.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۴۱۹ـ۱۴۲۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۰۱/۵ـ۳۰۲؛ ۱۰۴۸/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۱۸۴/۳؛ *Mughals in India*, 239.

برزگر

کمال‌الدین حیدر حسینی (ka.mā.lod.din.hay.dar-e.ho.sey.ni)، سید کمال‌الدین حیدر حسینی مشهدی تونی (یا طوسی) طبسی، معروف به سید محمد میر صاحب زایر، ز۱۲۶۳ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. آگاهی‌های دربارهٔ او بیشتر از کتابش تاریخ اوده به‌دست می‌آید. به گفتهٔ خودش در دورهٔ محمدعلی‌شاه، پادشاه اوده (۱۲۵۳ ـ ۱۲۵۸ق) در رصدخانهٔ اوده، با سمت مترجم کار می‌کرد و دست‌کم نوزده اثر علمی ترجمه کرد، که بیشتر آن‌ها به‌چاپ رسیده است. تاریخ اودهٔ وی به‌فارسی، در تاریخ نوابان و شاهان اوده از برهان‌الملک محمدامین سعادت‌خان (۱۱۳۳ ـ ۱۱۵۲ق) تا جلوس واجدعلی‌شاه (۱۲۶۳ق) است. نسخه‌ای خطی از این کتاب که در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.1821) نگه‌داری می‌شود، دو بخش افزوده نیز دارد: ۱ـ شرح منظوم جریان سوءقصدی به وزیر امین‌الدوله که در ابیات پایانی آن سراینده، خود را احمد معرفی می‌کند؛ ۲ـ گزارش مشروح رویدادهای اوده در دو سال نخست فرمانروایی واجدعلی‌شاه که با شرح درماندگی و انزوای وزیر امین‌الدوله و انتصاب علی‌نقی‌خان به جای او در نوزدهم رجب ۱۲۶۳ق آغاز می‌گردد و با بیان تبعید میرزا وصی‌علی‌خان به فیض‌آباد در نوزدهم رجب ۱۲۶۵ق پایان می‌یابد و آگاهی‌های گسترده‌ای دربارهٔ چگونگی پیشرفت انگلیسی‌ها در خاک اوده و نیز تاریخ رصدخانهٔ سلطنتی اوده به‌دست می‌دهد. ترجمهٔ اردوی تاریخ اوده در ۱۸۷۹م با عنوان تواریخ اوده در لکنو به‌چاپ رسیده است. این ترجمه در دو جلد است و هر جلد عنوان جداگانه‌ای هم دارد. بدین‌ترتیب که جلد یکم با عنوان سوانح سلاطین اوده، گزارش رویدادهای اوده از سعادت‌خان تا امجدعلی‌شاه، و جلد دوم با عنوان قیصرالتواریخ، شرح رویدادها از جلوس واجدعلی‌شاه تا سرکوبی انقلاب مردم هند به دست انگلیسی‌ها است. ظاهراً با این که کمال‌الدین حیدر تاریخ اوده را (گویا در ۱۸۴۹م / ۱۲۶۵ق) به قصد جلب توجه دربار اوده نوشته بود، برخی بخش‌های آن ناخرسندی و خشم پادشاه وقت (واجدعلی‌شاه) را برانگیخت و وی از بیم انتشار کتاب، دستور بستن رصدخانه و ممنوعیت چاپ کتاب در لکنو را صادر کرد. برخی دیگر از آثار کمال‌الدین حیدر که بیشتر ترجمه به‌فارسی یا اردو است از این قرارند: ۱ـ تقویم سلطانی که برگردان فارسی تقویم سال ۱۸۴۹م *Lucknoew Almanac for the year 1849* است (چاپ لکنو)؛ ۲ـ رسالهٔ مغناطیس که ترجمهٔ به اردو است (لکنو، ۱۸۵۰م)؛ ۳ـ رسالهٔ آلات ریاضی به‌اردو (ترجمه)؛ ۴ـ معرفت طبیعت به‌اردو که ترجمهٔ *Natural Theology* از پیلی (گویا ویلیام پیلی، ۱۷۴۳ ـ ۱۸۰۵م، متألهٔ انگلیسی) است (دهلی / لکنو، ۱۸۴۸م). همچنین کتابی به نام سائنس کی فواید و اعمال به اردو (ترجمه از متنی انگلیسی) در ۱۸۴۳م در حیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده که مؤلف آن، سید کمال‌الدین حیدر، معروف به میر محمدحسین لکنویی، گویا همین کمال‌الدین حیدر حسینی است.

منابع: امامیه مصنفین، ۳۹۴/۱، ۴۰۹، ۴۱۳؛ ۴۸۴/۲، ۶۰۸، ۶۱۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵(۳)/۱۶۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۴۰۸/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۵۵/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ بریتانیا، ۹۶۲ـ۹۶۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۸۹/۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 293; *Mughals in India*, 239; *persian Literature, A Bio-Bibliographical Survey*, 710.

برزگر

کمال‌الدین فتحپوری (ka.mā.lod.din-e.fath.pu.ri)، کمال‌الدین محمد دولت بن محمد یعقوب انصاری سهالوی فتحپوری، ـ ۱۱۷۵ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از عموزادگان شیخ قطب‌الدین سهالوی، پدر شیخ نظام‌الدین* سهالوی، بود. در فتحپور به‌دنیا آمد و نزد سید کمال‌الدین عظیم‌آبادی و شیخ نظام‌الدین سهالوی درس خواند و در کلام و منطق و حکمت به استادی رسید. در فتحپور مقام قضاوت یافت، ولی آن‌جا را ترک گفت و نزد استادش، نظام‌الدین سهالوی، اقامت گزید. علمای نامداری از محضرش بهره بردند که از آن‌میان می‌توان از محمد برکت بن عبدالرحمان الٰه‌آبادی،

قاضی غلام‌مصطفی لکنویی، محمد اعظم سندیلوی، شیخ عبدالله بن زین‌العابدین سندیلوی و شیخ احمدالله بن صفة‌الله خیرآبادی نام برد. از آثارش: ۱ـ شرح کبریت احمر (نسخهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی به‌شمارهٔ ۱ق‌ف۴۷) به‌فارسی در شرح کبریت احمر عبدالقادرگیلانی؛ ۲ـ حاشیه علی شرح‌العقاید للدوانی به‌عربی (نسخهٔ کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۸۰۸)؛ ۳ـ رسالة فی‌المقولات‌العشر به‌عربی (نسخهٔ ندوة‌العلما به‌شمارهٔ ردیف ۱۳۷۶)؛ ۴ـ حاشیة علی حاشیة شرح‌التهذیب به‌عربی (نسخهٔ ندوة‌العلما به‌شمارهٔ ردیف ۱۲۰۶)؛ ۵ـ عروة‌الوثقی در کلام.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۱۷۲/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۸۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو، ۳۱۷، ۴۴۹، ۴۷۹؛ نزهة‌الخواطر، ۲۴۴/۶.

برزگر

کمگوی کشمیری (kam.gu-ye.kaš.mi.ri)، عبدالرحیم، ملقب به حافظ، ــ دکن ۱۱۰۰ق، از شاعران فارسی‌گوی شبه قاره. قرآن را ازبرداشت. علوم متداول را در زادگاه خود آموخت و سپس برای تلاش معاش به اردوی اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق)، در دکن پیوست. از شاگردان میرزا محمد افضل سرخوش تذکره‌نویس بود. اشعاری از او در تذکره‌ها باقی مانده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۹۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۲۱-۱۴۲۲؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۹۵۰/۲-۹۵۱؛ روز روشن، ۵۸۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۵۰/۲؛ شمع انجمن، ۴۰۱؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۹۳؛ کلمات‌الشعراء، ۱۵۸؛ مخزن‌الغرائب، ۷۸۷/۴؛ نتایج‌الافکار، ۶۰۵؛ نشتر عشق، ۱۳۳۴/۴؛ دکتر محمدظفرخان، «کشمیر در عهد عالمگیر»، هلال، جلد سیزدهم، شمارهٔ ۳، دی‌ماه ۱۳۴۴ش، صص، ۱۵-۲۳.

مــــزدهی

کنتوری، حامدحسین ← حامدحسین کنتوری

کنور (kon.var)، مهاراجه پوروه کریشنا دیو / اپوربکرشن / کشن‌دیب فرزند راج‌کرشن / راج کریشنا (۱۷۸۱ــ۱۸۲۳م) فرزند راجه ناوه‌کریشنا / نابکرشن، ۱۲۳۰ــ۱۲۸۴ق / ۱۸۱۵ــ۱۸۶۷م، شاعر فارسی‌گو و اردوسرای شبه‌قاره. نیای او مهاراجه ناب‌کرشن، معروف به ناب کسن (ح۱۷۳۲ــ۱۷۹۷م)، منشی فارسی دو تن از برجسته‌ترین دولتمردان و فرمانداران انگلیس هند، وارن هیستینگز (۱۷۳۲ــ۱۸۱۸م) و رابرت کلیو (۱۷۲۵ــ۱۷۷۴م)، بود و خدمات شایانی برای انگلیسی‌ها به انجام رسانید و به‌وساطت آن‌ها از شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق)، لقب راجه‌بهادر گرفت. راج‌کشن (پدر کنور) و دو پسرش مهاراجه سرنارندرا کریشنا و مهاراجه کالی کریشنا نیز ظاهراً در دستگاه انگلیسی‌ها در هند خدمت می‌کردند. کنور، ظاهراً خود زندگی ساده و آرامی در صوبه بازار کلکته داشت. به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و (در شعر اردو) شاگرد حافظ اکرام احمدخان ضیغم رامپوری (ــ ۱۲۸۶ق) بود. از آثارش: ۱ـ دیوان اردو، که گویا به‌چاپ رسیده است؛ ۲ـ دیوان فارسی که دارای سه قصیده در مدح امجدعلی‌شاه (ــ ۱۲۶۳ق) پادشاه اوده، غزلیات (در حدود ۱۹۲۰بیت)، رباعیات و مفردات است؛ ۳ـ شاهنامهٔ هند (کلکته، ۱۸۴۷م، لاهور، ۱۸۹۹م) به‌نظم فارسی که داستان ترکتازان هند از آغاز تا روزگار سراینده است. بخش‌های چاپ شدهٔ کتاب تا روزگار بابر، عمدتاً گزارش ترکتازی‌های تیمور (ــ ۸۰۷ق) و شاهرخ (ــ ۸۵۲ق)، را دربردارد.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۷؛ ثلاثهٔ غساله، ۴۳، ۱۶۹؛ سخن شعرا، ۳۹۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۱۷۸/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۸۷؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/474; *Catalogue of the Library of the India office,* vol.II/ part VI, 477; *Dictionary of Indian Biography,* 310; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 83; *Mughals in India,* 79; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/524.

برزگر

کنهیال‌لال فرزند لاله هرنارائن ← هندی

کوثر پاکستانی، محمد ← انعام الحق کوثر

کوثر هندی (kaw.sar-e.hen.di)، شاه‌کوثر، سدهٔ دوازدهم هجری، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مشایخ سلسلهٔ شطاریه بود و از زادگاه خود برای گشت‌وگذار به ایران رفت. سپس

رهسپار عتبات شد و یک‌چند در آن‌جا به ارشاد طالبان راه طریقت پرداخت و از جمله گویند، آقا محمد هاشم شیرازی (ـ ۱۱۹۹ق) پیش از ارتباط با قطب‌الدین محمد نیریزی، شیخ بزرگ سلسلهٔ ذهبیه، چندی در نجف از شاه کوثر تلقین ذکر یافته بود. گفتنی است که در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن، نسخه‌ای از دیوان شاه‌محمدعلی، متخلص به کوثر، از همروزگاران فاتح گیلانی (ـ ح۱۱۴۵ق)، به شمارهٔ ۲۱۰۶، نگه‌داری می‌شود که مجموعه‌ای از غزلیات، فردیات، چهار مصرعه، رباعیات، مخمسات، قصیده، و قطعات است. دور نیست که این دیوان که دارای قطعهٔ تاریخی با تاریخ ۱۱۵۵ق است از همین کوثر هندی باشد.

منابع: حدیقةالشعرا، ۲/۱۴۶۴ـ۱۴۶۵؛ دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران، ۳۳۶؛ الذریعه، ۹/۹۲۳؛ ذهبیه، تصوف علمی ـ آثار ادبی، ۳۳۱؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۴۷۲ـ۴۷۳؛ ریحانةالادب، ۵/۱۰۱؛ طرائق‌الحقائق، ۳/۲۲۰؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/279-280.

برزگر

کوکب تبریزی (kaw.kab-e.tab.ri.zi)، میرزا محمودالحسن فرزند وزیرالحسن، پیشاور ۱۳۱۵ / ۱۸۹۷ ـ ۱۳۸۹ق / ۱۹۶۹م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیای وی نورالحسن با احمدشاه ابدالی از تبریز به‌پیشاور کوچید. کوکب در ۱۹۰۳م پدرش را از دست داد و سرپرستی وی را دایی‌هایش به عهده گرفتند. وی تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش فراگرفت و با همهٔ علاقه‌ای که به تحصیلات عالی داشت، درس را رها کرد و به کسب معاش روی آورد. از کودکی به شعر فارسی عشق می‌ورزید و از همان هنگام در بیشتر انجمن‌های ادبی پیشاور، به‌ویژه بزم سخن، شرکت می‌جست. راهنمای وی در سرودن شعر، میان‌محمد خالص مکی (۱۸۶۴ ـ ۱۹۴۲م) بود. با شعرایی همچون رفعت بخاری، عبدالرب نشتر و رعنای کاظمی رقابت ادبی می‌کرد. کوکب در سرودن انواع شعر، به‌ویژه مدیحه و غزل، توانا بود، ولی قطعات وی رنگ تغزل دارد. غزل‌های وی شیوا و روان است. به اقبال لاهوری (ـ ۱۹۳۸م) ارادت می‌ورزید و در شعر فارسی از شیوهٔ متقدمان پیروی می‌کرد. کوکب به هر دو زبان فارسی و اردو شعر سروده است.

منابع: شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۳۸۷ـ۳۹۰؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۷۲ـ۳۷۶؛ گنج شایگان، ۱۱۱.

رسولی

کوکب شادانی (kaw.kab-e.šā.dā.ni)، سید محمد ایوب علی فرزند سید محمد اسماعیل، روستای نگینه از نواحی بجنور ۱۹۱۰م ـ   ، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیای وی سید سرفرازعلی در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) از بخارا به‌دهلی کوچید. نیای مادری وی سید کاظم علی مضطر، مهندس بود و به اردو شعر می‌سرود و از شاگردان مؤمن‌خان مؤمن دهلوی و صاحب دیوان بود. مادربزرگ (مادر مادری) او نواب امرا و بیگم از سادات نیشابور و نبیرهٔ نواب مکارم‌الدوله بهادر لکنویی بود و در شعر ثروت تخلص می‌کرد و از وی دیوان شعر باقی مانده است. کوکب از دانشگاه اله‌آباد مولوی عربی و از دانشگاه پنجاب، منشی فاضل (فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی) و از دانشگاه ناگپور فوق‌لیسانس زبان انگلیسی گرفت. در زبان‌های اردو، فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه مهارت داشت. دوازده سال فارسی درس داد. پس از آن به کار دولتی روی آورد و چندی برای مأموریت به مصر، لیبی، سنگاپور، مالایا و رانگون سفر کرد. کوکب در لاهور از محضر سید اولادحسین شادان بلگرامی بهره جست. در ۱۹۴۷م که شبه‌قاره به دو کشور هند و پاکستان تقسیم شد، از دهلی به کراچی کوچید و به کار دولتی سرگرم شد. وی به زبان‌های اردو، فارسی و انگلیسی شعر سروده است. در شعر از شیوهٔ اقبال پیروی کرده و سبک شعر وی پاکستانی است. میهن‌دوستی، آزادی‌خواهی و ملت‌پرستی درون‌مایهٔ سروده‌های کوکب است. از آثارش: به‌اردو: نوای وقت، رد عمل، نغمه و اشک، مجبوری (داستان‌ها)، شریک رقص؛ به‌فارسی: تحصیل فارسی، تسهیل فارسی و محاورات زبان فارسی؛ به انگلیسی: قواعد زبان انگلیسی و منظومات زبان انگلیسی.

منابع: شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۴۹۷ـ۴۹۹؛ گفت‌وگوی سبط حسن رضوی با کوکب.

رسولی

کوکب شیرازی (kaw.kab-e.ši.rā.zi)، آقا محمد صادق فرزند حاجی آقاسی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگانی وی چندان آگاهی در دست نیست، جز این‌که از اعیان شیراز بوده و در این شهر درس خوانده و به‌ویژه، در فنونِ ریاضی و طب

مهارت پیدا کرده بود. کوکب در خوش‌نویسی نیز دستی داشته است. به نوشتهٔ صاحب تذکرهٔ دلگشا «شعر را خوب گفتی و نیکو شناختی و مسکینان را به قدری که توانستی، نواختی. بسی سخی‌الطبع و کریم‌الذات بود...» کوکب در دستگاه زندیه منصب دیوانی داشت. پس از فروپاشی دولت زندیه، به هند رفت و در آن‌جا اعتبار یافت و «بر مسند عدالت و صدارت فرماندهان فرنگ که بر اکثری از بلاد هندوستان» حکم می‌راندند نشست. اعتبار نویافته، کوکب را به بزرگان هندوستان نزدیک کرد. ثمرهٔ این نزدیکی، ازدواج او با دختر یکی از همین بزرگان بود. پس از آن کوکب بار سفر بربست و به قصد بازگشت به وطن، به مدراس رسید، اما، اجل مهلتش نداد و در همین شهر دم فرو بست. به‌نوشتهٔ برخی تذکره‌نویسان، کوکب به دست همسرش به‌زهر کشته شد. کوکب، بیشتر در مثنوی و قصیده دست داشت. گویا یک مثنوی به پیروی از هفت پیکر نظامی سروده بود، اما اثری از این مثنوی در دست نیست. نمونه‌ای از شعر او است: «جان برافشانم، مرا چون از برابر بگذری / رخ بپوشانی، تو را چون از مقابل بگذرم.»

منابع: انجمن خاقان، ۶۰۶؛ تذکرهٔ اختر، ۱۶۵-۱۶۷؛ تذکرهٔ دلگشا، ۳۹۲-۳۹۴؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۴۶۸/۲-۱۴۷۰؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۲۵۲/۴-۲۵۴؛ الذریعه، ۹۲۵/۹؛ سفینة‌المحمود، ۵۳۵/۲-۵۳۶؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۳۱۹/۱-۳۲۰؛ مجمع‌الفصحا، ۸۹۳/۵-۸۹۴؛ مرآت‌الفصاحه، ۵۲۴-۵۲۶؛ مصطبهٔ خراب، ۱۵۳.

شریفی

کوکب کشمیری (kaw.kab-e.kaš.mi.ri)، خواجه اسدالدین فرزند خواجه عبدالنبی، - ۱۲۷۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم کشمیر بودند. پدر کوکب در کلکته روزگار به‌سر می‌برد و پیشه‌اش تجارت بود. مؤلف نگارستان سخن می‌نویسد: «کوکب زمانی به تحصیل علوم در مدرسهٔ عالیهٔ کلکته اشتغال داشت و مدتی به تعهد عهدهای جلیلهٔ سرکار انگریزی علم شهرت افراشت.» او در سال‌های پایانی زندگانی خود از وابستگی‌های این جهان دل برکند و به مریدان شاه‌نجیب‌الله شهباری پیوست و بدو دست ارادت داد. کوکب زبان فارسی و عربی را نیک می‌دانست. او شاعری صاحب دیوان بود و نسخه‌ای دست‌نویس از دیوان او در کتابخانهٔ خواجه محمدافضل*، از شاگردان رشید سید محمود آزاد، نگه‌داری می‌شده است. شماری از غزلیات فارسی کوکب در مجلهٔ دوربین* که در کلکته منتشر می‌شده، آمده است. نمونهٔ سخن او این ابیات از دیوان کوکب در نگارستان سخن آمده است: «آه شبم گر اثری داشتی ــ شام فراقش سحری داشتی / آن‌که به یک غمزه مرا قتل کرد ــ کاش به گورم گذری داشتی / پیش تو هم خوار نبودی چنین ــ کوکب اگر مشت زری داشتی.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۲۳/۳؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۷۶-۸۰؛ نگارستان سخن، ۸۶-۸۷.

جهان‌تاب

کوکب ناصری (kaw.kab-e.nā.se.ri)، از هفته‌نامه‌های فارسی عهد ناصری است که روزهای جمعه در بمبئی منتشر می‌شد. تاریخ انتشار آن ۲۵ دسامبر ۱۸۹۱م / ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۳۰۹ق و نوع چاپش سنگی بود. این هفته‌نامه، خبری ــ اجتماعی بوده و با مدیریت ادیبی ایرانی‌تبار به‌نام میرزامصطفی شیخ‌الاسلام بهبهانی (- ۱۳۰۹ش) و کسی به‌ظاهر انگلیسی به‌نام دکتر سیلوستر یا سیلواست و با همکاری میرزا محمد شیخ‌الاسلام (برادر میرزا مصطفی)، انتشار می‌یافت. متن کوکب ناصری با خط نستعلیق در سه ستون چاپ می‌شد و همراه با هفته‌نامه‌ای دیگر به‌نام سیدالاخبار، زیباترین خط دورهٔ خود را داشت. شمارگان آن ۱۰۰۰ نسخه در هفته بود و ابتدا در قطع ۵۰ × ۳۴ سانتی‌متر و پس از آن به‌ترتیب در ۴۶/۵ × ۳۱ و ۴۴ × ۲۸ سانتی‌متر چاپ می‌شد. شمار صفحات آن هشت و قیمت اشتراک آن بدین‌قرار بود: در بمبئی ۱۵قران، در هند و خلیج فارس و عربستان ۲۰قران و در دیگر شهرهای ایران و ترکیه و اروپا ۲۵ فرانک. کوکب ناصری، سرلوحهٔ بزرگی داشت که نیمی از صفحه را می‌گرفت و به شکل ستارهٔ پنج‌پری بود که پرتوافشانی می‌کرد و بر فرازش تاج کیانی و نام روزنامه به‌چشم می‌خورد. در زیر ستاره، نام روزنامه به‌فارسی و در دو طرف، ویژگی‌های کوکب ناصری، تاریخ و بهای آن دیده می‌شد. این هفته‌نامه در دورهٔ یک سالهٔ انتشار خود، تنها یک رقیب فارسی‌زبان به‌نام هفته‌نامهٔ مفرح‌القلوب و مطلع خورشید* در هند داشت. کوکب ناصری، دخالت انگلیس را در غرب آسیا و مصر، با خبرهای متعدد و تفسیرهای مفصل تأیید می‌کرد و از این جهت باید آن‌را نخستین نشریهٔ فارسی منتشرشده به‌دست ایرانیانی دانست که از سیاست‌های استعماری انگلیس هواداری می‌کردند. انتشار کوکب ناصری در ۱۸۹۲م متوقف شد و آخرین

شمارهٔ موجود آن، شمارهٔ هفتم سال اول به‌تاریخ دوشنبه ۱۴ رجب ۱۳۰۹ق است. مجموعه‌ای از میکروفیلم‌های این هفته‌نامه در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، ۹۶؛ تاریخ جراید و مجلات ایران، ۱۵۱/۴؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۳۰۴/۱، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱؛ روزنامه‌های ایران، ۲۱۷ـ۲۱۸؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۳۳۵؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۱۴؛ دکتر ناصر تکمیل همایون، «کوکب ناصری»، پژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارهٔ ۱، صص ۴۶۰ـ۴۶۵؛ محمود نفیسی، «روزنامه‌های منتشر شده در خارج ایران»، سخن، سال بیست‌وپنجم، شمارهٔ ۲، تیر ۱۳۵۵ش، ص۲۱۹؛ دکتر منصور رستگار فسایی، «زبان و ادبیات فارسی در بیرون از مرزهای ایران پس از انقلاب اسلامی»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۴، ص۳۲.

مرتضوی

کوکبی قزوینی (kaw.ka.bi-ye.qaz.vi.ni)، قبادبیگ، ــ ۱۰۳۳ق، شاعر ایرانی. وی که پدرش چرکس بود در قزوین به‌دنیا آمد. پیش از تألیف عرفات‌العاشقین (۱۰۲۲ ــ ۱۰۲۴ق) به هند رفت و مدتی در گلکنده بود. در حیدرآباد دکن درگذشت و در دایرهٔ میرمحمد مؤمن، به خاک سپرده شد. نسخه‌ای از کلیات کوکبی (به‌شمارهٔ ۶۰۵۴) در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود. کوکبی گرجی مذکور در برخی تذکره‌ها هم‌او است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۴۶؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۱۳؛ الذریعه، ۹۲۶/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۵۱/۲؛ سرایندگان شعر فارسی در قفقاز، ۳۶۲؛ شام غریبان، ۲۲۴؛ شمع انجمن، ۴۰۰؛ کاروان هند، ۱۱۸۷/۲ـ۱۱۸۹؛ مخزن‌الغرائب، ۷۳۶/۴؛ منتخب‌اللطایف، ۳۲۹؛ نشتر عشق، ۱۳۱۰/۴؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۳۷ـ۱۳۸.

بـــــرزگر

کیفی سبزواری (kay.fi-ye.sab.ze.vā.ri)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از یهودیان سبزوار بود و همان‌جا نیز برآمد. چنان‌که تقی اوحدی گوید: «کیفی نومسلمان، یهودی پسری بوده صاحب‌فطرت که در سبزوار ظاهر شده، بعد از فترات آن‌جا به سیستان آمده به شرف اسلام رسیده و مدتی است که به هند افتاده، درین حدود سیاحت می‌نماید. لختی در بنگاله بود و الحال در ملازمت سلطان خرم بن جهانگیرشاه می‌باشد، در هزار و بیست و چهار و پنج در آگره و اجمیر وی را دیدم.» (عرفات‌العاشقین، برگ۶۳۲) مؤلف تذکرهٔ میخانه نیز می‌نویسد کیفی «قریب بیست سال در لباس فقر و خوش‌نشینی سیاحت کرده و تمام هند را سیر نموده است، الحال که سنهٔ هزار و بیست و هشت است، در بندگی... شاهزاده خرم شاه‌جهان است.» هم او می‌گوید که «اکثر اشعار او به رتبه است و مثنوی در بحر مثنوی مولوی گفته و آن‌را آگاهنامه نام کرده» است. این دو بیت از آن کتاب است: «آن گل‌رو چون شدی از خوی به تاب ــ در دل گل بو شدی از شرم، آب / لب چنان شیرین که گاه نوشخند ــ بر سر هم حرف بستی همچو قند.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۴۶؛ صبح گلشن، ۳۴۵ـ۳۴۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۵۶، شمارهٔ ۴۹؛ کاروان هند، ۱۱۸۹/۲ـ۱۱۹۰؛ منتخب‌الاشعار، ۹۲؛ منتخب‌اللطایف، ۳۴۱؛ میخانه، ۸۷۶ـ۸۷۷.

جهان‌تاب

کیقباد، معزالدین ← معزالدین کیقباد

کیگوهرنامه (key.gaw.har.nā.me) / گکهرنامه، اثری به‌فارسی در تاریخ فرمانروایی خاندان گکهر (۱۰۰۸ ــ ۱۷۷۰م)، تیره‌ای مسلمان (شیعه) در پنجاب پاکستان، نوشتهٔ رایزاده دونی‌چند، معروف به بالی فرزند میگهراج. نویسنده، پس از آن‌که چندی در خدمت سلطان دلاورخان گکهر (۱۱۱۷ ــ ۱۱۳۹ق) بود، به بغداد رفته دوازده سال در آن‌جا به سر برد. پس از آن به وطنش، پوتوهار / پوتهوهار بازگشته، در سفرهایش به سرزمین‌های گوناگون، مانند مولتان، گجرات و سیالکوت، به جمون نیز سفر کرد. وی در این سفر در جمعی حاضر شد که در آن راجهٔ جمون و نواحی پیرامون آن‌هم حضور داشتند و از رشادت‌های سرداران آن سرزمین، به آب و تاب سخن می‌گفتند. دونی چند که خود را پروردهٔ گکهران می‌دانست، از یورش لشکرخان فرزند سلطان آدم و گشودن جمون به‌دست او سخن گفت. پس ایشان، برای ارتباط ادعایش، از او شعری در کرسی‌نامهٔ این دودمان خواستند. وی پس از چند روز آن‌را به زبان پرتوهاری سرود و میرگل میراثی، شاگرد و همراه او، آن‌را برایشان خواند. بعدها میرگل آن کرسی‌نامه را نزد مبارزخان خواند و سبب شد تا او فرمان دهد

دونی‌چند کیگوهرنامه را بنویسد. پس دونی‌چند این اثر را در ۱۱۳۷ق که روزگار حکمرانی دلاورخان، در پوتوهار بود و امپراتوری محمدشاه تیموری (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق)، در تاریخ گکهران، خاندانی که خود را از تبار کیگوهر، فرمانروای اصفهان و شاهزادهٔ روزگار کیانیان، می‌دانستند، نوشت. نویسنده اثرش را با مطالبی دربارهٔ کیگوهر که تبت را گشود و یازده نسل از نوادگانش که در آن‌جا حکم راندند و نیز چهارده نسل از نوادگان ایشان که در کشمیر حاکم بودند، آغاز کرده با مطالبی دربارهٔ نبردهای قابل‌خان، پدر گکهرشاه، با ناصرالدین سبکتگین، در ۳۶۷ق در کابل، همراهی گکهرشاه با محمود غزنوی در یورش او به هند، واگذاری سرزمین پوتهوهار به گکهر از سوی محمود و آغاز حکمرانی این دودمان، پی گرفته است. دونی‌چند تاریخچهٔ گکهران را تا ۱۱۳۷ق روایت کرده است. پس از او پسرش، برجنات که خود نیز، جز این اثر، تاریخی مختصر دربارهٔ گکهرشاه، تخت‌نشینی او، تاریخ شاهان افغان، لودی و تیمورخان در پیوند با این تیره و نیز دربارهٔ سلطان سارنگ و سلطان آدم، دو تن از شاهان گکهر، نوشته، به‌فرمان سلطان نادرعلی‌خان فرزند سلطان مکرم‌خان گزارشی دربارهٔ رویدادها تا روزگار غلام‌حیدرخان، به اثر پدرش افزود. رتن چند، فرزند برجنات، نیز مطالبی را دربارهٔ گکهران میرپوریه تا آغاز احوال گکهران سارنگل، یعنی تا رویدادهای ۱۱۸۶ق، به کیگوهرنامه افزوده است. گفتنی است که مطالب این اثر پیوسته نیست و شاهانی که نویسنده در این اثر به آن‌ها پرداخته است، به‌ترتیب زمان فرمانروایی‌شان از آن‌ها یاد نشده است. دونی‌چند از منابعی که برای نگارش تاریخ پیش از خود، از آن‌ها بهره برده، جز از تاریخ فتح‌خانی، نوشتهٔ میرزا قابل‌خان فرزند میرزا زمان‌خان و تاریخ بدهالان یاد نکرده است. شاید از این‌رو و بیشتر بدان سبب که نویسنده هر جا مطلبی برای ارائه نداشته اشعاری از سروده‌های خود را نقل کرده است. برخی کیگوهرنامه را کم‌تر دارای ارزش تاریخی و بیشتر از نظر داستانی ارزشمند دانسته‌اند. دونی‌چند که انشاپردازی چیره‌دست بود، در این اثر، افزون بر اشعاری در قالب‌های مثنوی، قطعه، قصیده و غزل، از عبارت‌هایی موزون و مسجع و گاه از واژه‌ها و ضرب‌المثل‌های محلی بهره برده است. از دیگر ویژگی‌های کیگوهرنامه یکی آن است که نویسنده در آن، افزون بر تاریخ، به‌ویژگی‌های جغرافیایی و زمان بنای شهرها، قصبه‌ها، آبادی‌ها و قلعه‌های کهن منطقهٔ پوتوهار نیز پرداخته است. کیگوهرنامه، همراه با افزوده‌های پسر و نوهٔ نویسنده، در یک دیباچه و پنجاه و سه عنوان، نخستین‌بار به کوشش دکتر محمدباقر در ۱۹۶۵م، در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۹۱/۲؛ ۴۲۳/۳-۴۴۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۸۷/۱۰-۴۸۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۸۲/۶-۴۶۸۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، ۴۱۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۰۵۵/۴؛ کیگوهرنامه؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 2/9-10; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,* 3/1012-1013; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of The Asiatic Society of Bengal,* 59; *Mughals in India,* 134-135; *Persian Literature,* C.A.Story, 1/675.

م.اسماعیل‌پور

کین (kin)، پدر روحانی هنری جورج (Henry George Keene)، فرزند تامس کین، ۳۰ سپتامبر ۱۷۸۱ ــ ۲۹ ژانویهٔ ۱۸۶۴م، خاورشناس انگلیسی. نزد معلمان خصوصی درس خواند. به سپاه شرکت هند شرقی انگلیس پیوست (۱۷۸۹م) و در محاصرهٔ سرینگاپتم، تختگاه تیپوسلطان، شرکت داشت (۴ مه ۱۷۹۹م). با استفاده از نفوذ خویشاوند خویش لرد جورج هریس (۱۷۶۴ــ۱۸۲۹م) به‌دستگاه کشوری حکومت هند انگلیس در مدراس انتقال یافت. در کالج فورت‌ویلیام در کلکته درس خواند. در مدراس خدمت کرد. در ۱۸۱۱م از کارش در مدراس کناره گرفت و به انگلستان بازگشت. در ۱۸۱۵م از کالج سیدنی ساسکس (کیمبریج) فارغ‌التحصیل گردید. از دستگاه کشوری حکومت هند انگلیس کناره گرفت و در ۱۸۱۷م به سلک کشیشی درآمد. در ۱۸۲۴م استاد عربی و فارسی در هیلی‌بری شد، اما در ۱۸۳۴م از این کار دست کشید. برخی آثار فارسی را ویراست و به‌چاپ رسانید یا به انگلیسی برگردانید. از آثارش: ۱ــ ترجمهٔ اخلاق محسنی حسین واعظ کاشفی (هارتفورد، ۱۸۵۰م)؛ ۲ــ ترجمهٔ باب یکم انوار سهیلی (هارتفورد، ۱۸۳۵م، همراه با متن فارسی)؛ ۳ــ قصه‌های فارسی *...Persian Stories illustrative of Eastern Manners and Customs* (لندن، ۱۸۳۵م) که باید دید با اثر پیشین چه تفاوتی دارد.

منابع: سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۴۴۱؛

Catalogue of the Library of the India office, Vol.II. part IV, pp.30, 45, 244; *Dictionary of Indian Biography,* 231.

برزگر

کین (kin)، هنری جورج فرزند پدرروحانی هنری جورج کین، ۱۸۲۷م ــ؟، تاریخ‌نگار انگلیسی. در راگبی، آکسفورد و هیلی‌بری درس خواند. در ۱۸۴۷م به خدمت دستگاه کشوری حکومت هند انگلیس درآمد. در استان‌های شمال‌غربی (هند) خدمت کرد و در ۱۸۸۲م به انگلستان بازگشت. در دانشگاه کلکته، مقام دستیاری یا همومندی داشت. در ۱۸۸۲م به دریافت نشان یارامپراتوری هند (Companion of the Indian Empire)، مفتخر گردید. ویراستار فرهنگ زندگینامه‌ای شرقی (۱۸۹۴م) بود و مقالاتی نیز برای فرهنگ زندگینامه‌ای ملی (۱۸۸۵ــ۱۹۰۳م) نوشت. وی همچون پدرش، با زبان و ادبیات فارسی آشنایی داشت و با بهره‌گیری از منابع فارسی و جز آن‌ها آثاری، در زمینهٔ تاریخ هند، به انگلیسی نوشت. از آثارش: ۱ــ امپراتوری مغول (لندن، ۱۸۶۶م) در تاریخ پادشاهی گورکانی هند از مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق) تا سرنگونی قدرت مراته‌ها و فتح دهلی به‌دست انگلیسیان (۱۲۱۸ق / ۱۸۰۳م)؛ ۲ــ فروپاشی امپراتوری مغول (لندن، ۱۸۷۶م) که منبع اصلی او در تألیف این اثر، تاریخ مظفّری، اثر محمدعلی‌خان انصاری بوده است؛ ۳ــ مدهاو رائوسندیه (۱۸۹۲م)؛ ۴ــ تاریخ هند (۱۸۹۳م).

منابع:

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/283; *Dictionary of Indian Biography,* 231; *The Moghul Empire.*

برزگر

کینگ (king)، جیمز استوارت فرزند پدر روحانی رابرت بلشام (Belsham)، ۱۵ مه ۱۸۴۸م ــ، سرباز، پویشگر و تاریخ‌نگار انگلیسی. در فرفیلد (Fairfield)، وکسفورد Wexford (ایرلند)، دانشگاه دوبلین و کالج شاهی ارتش درس خواند. در ۱۸۶۸م به هنگ ۱۰۷ پیوست. در ۱۸۷۴م به نیروهای ستاد ارتش در بمبئی پیوست. در ۱۸۷۷ ــ ۱۸۷۸م سرپرستی مدارس نظام در بمبئی را بر عهده داشت. در ۱۸۷۹ ــ ۱۸۸۰م مؤظف بود تا برای کمک به پروفسور جان داوسن (۱۸۲۰ ــ ۱۸۸۱م) که ویراستاری و تکمیل تاریخ هند الیوت را بر عهده گرفته بود، دست‌نویس‌های تاریخ‌های فارسی مربوط به خاندان‌های شاهی کوچک مسلمان (در هند) را گردآورد و به‌انگلیسی برگرداند. چندی دستیارِ نماینده یا کارگزار سیاسی شرکت هند شرقی انگلیس در جاهایی مانند عدن و کولاپور را بر عهده داشت و مدتی هم کارگزار انگلیس در زیلع از بنادر سومالی در کنار خلیج عدن بود. در ۱۸۷۷م گزارشی مفصل دربارهٔ جزیرهٔ تبریم / پِریم، واقع در تنگهٔ باب‌المندب، نگاشت. در ۱۸۸۴م بر ضد اعراب کوه‌نشین قطیبی، در ۷۵ کیلومتری شمال عدن، لشکر برد و آن‌ها را فرو مالید و میان آن‌ها و امیرشان صلح کرد. هیأت‌های سیاسی به‌ساحل جنوبی عربستان، جزیرهٔ سُقُطره / سقطری در جانب شرقی خلیج عدن و ساحل سومالی فرستاد. پس از آن که مصریان سومالی را ترک گفتند. وی آن‌جا را بگرفت (۱۸۸۴م). با طرح‌ها و نقشه‌های فرانسویان در ساحل سومالی غربی با موفقیت مقابله کرد (۱۸۸۵ ــ ۱۸۸۷م). درون سرزمین سومالی را پویید (۱۸۸۵ ــ ۱۸۸۶م). در ۱۸۸۸م درجهٔ سرگردی یافت. در ۱۸۹۲م بازنشسته شد و در همین سال به عضویت انجمن شاهی آسیایی درآمد. در ۱۸۸۷ ــ ۱۸۹۸م در مجلهٔ *Indian Antiquary* مقالاتی از کینگ مانند «سومالی به‌عنوان یک زبان مکتوب»، «سرنوشت مرقس مقدس»، «بومیان سقطره» و «محاصرهٔ احمدنگر» انتشار یافت. مقالاتی نیز برای مجلهٔ انجمن شاهی آسیایی نوشت. وی کتابی به نام تاریخ بهمنیان *(History of the Bahmani Dynasty)* بر پایهٔ دو اثر فارسی، برهان مآثر علی طباطبا و تذکرة‌الملوک رفیع‌الدین ابراهیم شیرازی، تألیف کرد که نخست در مجلهٔ *Indian Antiquary* انتشار یافت و سپس جداگانه در ۱۹۰۰م در لندن به‌چاپ رسید.

منابع: *Catalogue of the Library of the India Office,* vol.II, part VI/ 197, 254; *Dictionary of Indian Biography,* 237.

برزگر

کینگ (king)، سرلوکاس وایت (Sir Lucas White King)، ۱۸۵۶ ــ پیش از ۱۹۲۵م، خاورشناس انگلیسی. پدرش هنری کینگ جرّاح و معاون رئیس بهداری سپاه بود. در کالج انیس (Ennis) و دانشگاه دوبلین درس خواند. سپس به دستگاه کشوری حکومت هند انگلیس پیوست (۱۸۷۸م) و دستیار نمایندهٔ مقیم انگلیس در میسور شد (۱۸۸۷م). در ۱۸۹۰ــ۱۸۹۵م معاونت کمیسیونر انگلیس در دیرهٔ غازی‌خان (در کشور کنونی پاکستان) را بر عهده داشت. افسر سیاسی نیروی رزمی (انگلیس) در درهٔ ژوب

(۱۸۹۰م) و وزیرستان (۱۸۹۴م)، سرپرست هیأت مأمور تعیین مرز میان هند و افغانستان (۱۸۹۵م)، معاون کمیسیونر پیشاور (۱۸۹۵م) و کوهات (۱۸۹۷ــ۱۹۰۰م)، افسر سیاسی در نیروی اعزامی به تیراه (۱۸۹۷ــ۱۸۹۸م)، کمیسیونر لاهور، کمیسیونر ادارهٔ مالیات برنمک در هند شمالی و کمیسیونر مولتان بود. به دریافت نشان یار ستارهٔ هند (Companion of the Star of India) مفتخر گردید. کینگ، شماری از آثار سعدی را ویراست و به انگلیسی برگردانید. از آن میان، متن ویراستهٔ فارسی همراه با ترجمهٔ انگلیسی بدایع سعدی از کینگ، با درآمد کوتاهی از رینولد نیکلسون و مقدمهٔ فاضلانه‌ای از تقی ارانی در ۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م در برلین منتشر گردید. متن فارسی طیبات سعدی، با تصحیح کینگ، در ۱۹۱۹ــ۱۹۲۱م در کلکته به‌چاپ رسید. ترجمهٔ انگلیسی طیبات از کینگ نیز با مقدمهٔ رینولد نیکلسون، در ۱۹۲۶م در لندن انتشار یافت. ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه از جی.لیدن و و.ارسکین با تعلیقات لوکاس کینگ در ۱۹۲۱م در اکسفورد به چاپ رسید. کینگ همچنین تک‌نگاری‌هایی دربارهٔ سکه‌های شرقی و سرزمین و طوایف اورکزایی دارد.

منابع: سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۲۷۶-۲۷۷؛
Catalogue of the Library of the India Office, vol.II, part VI/ 59, 60, 153, 254, 513; *Dictionary of Indian Biography,* 237; *A History of Afghanistan,* 2/187.

برزگر

کیول‌رام (ki.val.rām)، منشی کیول‌رام، متخلص به هوشیار، فرزند سلطان‌سنگه، ز۱۲۴۵ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از قوم کایته سکسینهٔ هندوان بود و در شاه‌جهان‌آباد / دهلی می‌زیست. از آثارش: ۱ــ شمع عرفان که فرهنگ اصطلاحات عرفا به ترتیب الفبایی است و به چاپ رسیده است. کیول رام در نگارش آن از شرح دیوان‌حافظ، کشف‌اللغات، مرآة‌المعانی، برهان قاطع، و شرح گلشن راز بهره برده است. وی تاریخ نگارش این اثر را در دیباچه چنین سروده است: «چون به اتمام این مقاله رسید ــ شاد گشتم ز وضع نیکویش ــ در گلستان عشق می‌جستم ــ سال تاریخ ختم دلجویش / شد ز روی طرب مراد حاصل ــ از گل باغ معرفت بویش»؛ ۲ــ مؤیدالشعرا (نسخهٔ گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ B-12/8436)، در عروض و قافیه، که در ۱۲۴۵ق نوشته شده، چنان که کیول‌رام تاریخ نگارش آن را در دو بیت: «هزار شکر الهی که گشت نامه تمام ــ غم و تردد دل شد ازو جدا یکسر / مسرت و طرب و انبساط گشت حصول ــ رسید شاهد امید و آرزو در بر» آورده است که از جمع حروف نخست چهار مصرع (هـ + غ + م + ر) تاریخ تألیف کتاب (۱۲۴۵ق) به‌دست می‌آید. مؤیدالشعرا در شش فصل و یک خاتمه تدوین یافته است: (یک) ماهیت شعر و ارکان آن؛ (دو) درکماهی ردیف؛ (سه) در قافیه، دربارهٔ تعداد حروف قوافی، حرکات قوافی، عیوب قوافی، (چهار) اقسام شعر، (پنج) در وزن و بحور، در چهار نوع: اجزا و ارکان میزان، زحاف، قوانین تقطیع، تعداد بحور، (شش) صنایع شعریه. **خاتمه** در انجام کتاب است.

منابع: فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۳۱-۱۳۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳/۲۷۱۷-۲۷۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۷۵-۷۶، ۱۶۶.

برزگر

گ

گجراتی، وجیه‌الدین علوی فرزند نصرالله ← وجیه‌الدین علوی گجراتی

گداز لکنویی (go.dāz-e.lak.nu.i)، غلام‌حیدرخان فرزند غلام‌حسین‌خان سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از کودکی به شعر و شاعری علاقه می‌ورزید. وی از توجه محمد فاخر مکین (ـ ۱۲۳۰ق) برخوردار بود و از او اصلاح سخن می‌گرفت. اشعاری پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۴۶؛ سفینهٔ هندی، ۱۷۵-۱۷۶؛ صبح گلشن، ۳۴۶؛
Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Library of the King of Oudh, 162.

فتح‌نیا طبری

گدای سندی (ge.dā-ye.sen.di)، سید غلام‌محمدشاه فرزند سید حسن‌علی‌شاه فرزند سید بچل‌شاه فرزند سید کرم‌علی‌شاه، حیدرآباد ۱۲۴۳ ـ همان‌جا ۱۳۲۲ق، شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. نیاکانش اصلاً از سادات مشهد بودند، اما به قندهار کوچیدند و در دورهٔ حکومت کلهوران به سند رفتند و در خداآباد نزدیک هاله و سپس حیدرآباد نشیمن گزیدند. گدا در علوم دینی شاگرد آخوند احمدبن عبدالعلیم هالایی، متخلص به احمدی (ـ ۱۳۱۷ق)، بود و در شعر از محمدروشن حیدرآبادی (ـ ۱۲۸۶ق) اصلاح سخن می‌گرفت. وی دو بار از جمله در ۱۲۹۶ق حج گزارد. در نظم و نثر استادی داشت و به‌فارسی و اردو و سندی شعر می‌سرود. اشعار فارسی او ساده و روان است، اما از خیال‌بندی و مضمون‌آفرینی نیز خالی نیست، مانند دو بیت «خال را بر رخ چو دیدم دل پریشان شد مرا ــ کافری بر صدر جنت پادشاهی می‌کند.» □ «ببین به کعبهٔ رویش تو خال هندو را ــ ز اتفاق عجب اجتماع ضدین است.» کلیات گدا به تصحیح و مقدمهٔ رشید احمد لاشاری به‌چاپ رسیده است (سند، ۱۹۵۷م).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۲۴؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۵۲۳-۵۳۶.

برزگر

گدایی تتوی (ge.dā.i-ye.ta.ta.vi)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی برادر فداخان و از ملازمان عبدالرحیم

خان‌خانان (- ۱۰۳۶ق) بود، اما در جوانی ناپدید شد و پس از آن هیچ خبری از او باز نیامد. از گدایی ساقی‌نامه‌ای به‌جا مانده که پیش از ناپدید شدنش نسخه‌ای از آن را به کتابخانهٔ عبدالرحیم خانخانان سپرده بود. وی در مقدمهٔ منثور این اثر عبدالرحیم خان‌خانان را ستوده است.

منابع: پیمانه، ۴۴۲-۴۴۶؛ مآثر رحیمی، ۱۳۱۵/۳-۱۳۲۸.

رسولی

گدایی حیدرآبادی (ge.dā.i-ye.hay.dar.ā.bā.di)، محمد رافع، معروف به گدایی، فرزند حافظ محمد، مخاطب به حافظ‌خان، ز ۱۱۹۰ق، منجم فارسی‌نویس شبه‌قاره. شاگرد میرعبدالجلیل (بلگرامی؟) بود و در حیدرآباد دکن می‌زیست. وی در ۱۱۹۰ق به خواهش سید عبدالنبی بن میرمحمود رضای حسینی صفوی، کتابی به فارسی در اخترگویی به‌نام زبدة‌النجوم (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1958-566) نوشته که در دو باب تدوین شده است: ۱ــ دانستن دوایر سعد و نحس به سیارات و بروج و ۲ــ دانستن سعد و نحس و شناختن حکم مولود و احکام عقد و زفاف و احوال بیمار و مسافر و فصد و حجامت و موبریدن و پوشیدن.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷۲/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۹۴۰؛

Dictionary of Indo-Presian Literature, 186.

برزگر

گدایی دهلوی (ge.dā.i-ye.deh.la.vi) / گدایی کنبوه، فرزند جمالی* دهلوی، - ۹۷۶ / ۹۷۹ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی در دست نیست که نخست در دربار ابراهیم لودی صدرالصدور بود و سپس به دربار بابر رفت. در سال درگذشت همایون (۹۳۷ - ۹۶۳ق) به‌دعوت بیرم*خان به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ - ۱۰۱۴ق) پیوست و منصب صدارت یافت. گدایی از علمای بزرگ روزگار همایون به شمار می‌رفت و در موسیقی و مقامات هندی تبحر کافی داشت. تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش که از شاعران دربار سکندر لودی بود، به انجام رساند. پیش از ورود به عالم سیاست در گجرات به تدریس سرگرم بود و به سبب دانشی که داشت، علمای وارود و عراق برای استفاده از محضر او به هند می‌آمدند. گدایی که غزل را بهتر از دیگر انواع شعر می‌سرود، در شمار معدود علمای هند در روزگار همایون بود که به هر سه زبان عربی، فارسی و هندی مسلط بود و هر سه زبان را نیز به کار می‌برد. پس از ورود به سیاست با جلال‌الدین اکبر به خصومت برخاست. ابوالفضل علامی او را به شرارت متهم کرد و با سقوط بیرم‌خان، قدرت او نیز به پایان رسید. گدایی به هندی نیز شعر سروده است و در شعر فارسی تنها در قالب غزل طبع‌آزمایی کرده است. در مآثر رحیمی از شاعری با نام مولانا گدایی یاد رفته و ساقی‌نامه‌ای نیز از او نقل شده است که اغلب با گدایی دهلوی اشتباه گرفته می‌شود. مولانا گدایی، به نوشتهٔ علی‌شیر نوایی، از شعرای فارسی و ترکی‌سرای روزگار ظهیرالدین بابر گورکانی (۹۳۲ - ۹۳۷ق) است و هیچ نسبتی با گدایی دهلوی ندارد. گدایی در نزد بیرم‌خان بسیار عزیز بود و به نوشتهٔ مؤلف تذکرهٔ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی «شیخ گدایی پیش بیرم‌خان در آگره اعتبار تمام پیدا کرده اختیار کل داشت و به او همیشه می‌فرمودند بهایی [کلمهٔ هندی به معنی برادر] شیخ گدایی!» با این همه احترام و عزتی که گدایی در مقام شاعر و دانشمند و دولتمرد در روزگار همایون و جلال‌الدین اکبر داشته است، دانسته نیست که چرا یادکرد او در تذکره‌ها و تاریخ‌نگاشته‌ها، چندان نیست که آگاهی دربارهٔ او و زندگی‌اش به‌کمال باشد. گویا گدایی مذهب شیعه می‌ورزیده و مایل به مهدوی‌گری بوده است. نمونه‌ای از شعر او است: «گهی جان منزل غم شد گهی دل / غمت را می‌برم منزل به منزل.» مؤلف منتخب‌التواریخ در یادکرد گدایی غزلی آورده که مطلعش همین بیت است. او در انتساب این غزل به گدایی تردید دارد.

منابع: تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۳، ۲۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴۰/۱؛ ۸۳۳/۱؛ صبح گلشن، ۳۴۶-۳۴۷؛ مآثر رحیمی، ۱۳۱۵/۳-۱۳۲۸؛ مجالس‌النفائس، ۸۳؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۶۹-۷۲؛ منتخب‌التواریخ، چاپ توفیق سبحانی، ۵۲-۵۳؛ نشتر عشق، ۱۳۳۳/۴-۱۳۳۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۸۵.

شریفی

گرامی (ge.rā.mi)، غلام قادر، فرزند شیخ سکندر بخش، جالندهر ۱۸۵۶ــ هوشیارپور ۱۹۲۷م، شاعر فارسی‌سرای شبه‌قاره. در خانوادهٔ مردی رنگرز زاده شد. وی از کودکی شعر سرایی را به اردو و پنجابی آغاز کرد، ولی بعدها زبان فارسی را برگزید و به مکتب خلیفه ابراهیم جالندهری رفت و گلستان و بوستان سعدی

و اسکندرنامهٔ نظامی را نزد او خواند. وی در زادگاهش و پس از چهارده‌سالگی در لاهور درس خواند و موفق به کسب درجهٔ ممتاز از دانشکدهٔ خاورشناسی (اوریِنتل کالج) و گواهینامهٔ وکالت دادگستری شد. در هنگام امتحان جواب بعضی از سؤال‌ها را به شعر نوشت و پس از آن تخلص گرامی را برای خود برگزید. چون آوازهٔ گرامی به حیدرآباد دکن، بزرگ‌ترین دربار ادب پرور اسلامی آن روزگار رسید، به آن‌جا دعوت شد و از ۱۸۸۸ به مدت سی و پنج سال شاعر خاص دربار میر محبوب علی‌خان و فرزندش گردید. به استناد اشعاری از گرامی در وصف حضرت علی(ع) و نیز شاگردانش چون عظامی (۱۸۹۸ــ ۱۹۵۷م) و حفیظ جالندهری، وی را شاعری شیعه مذهب خوانده‌اند. گرامی در انواع شعر استادی داشت و در سبک، مرز میان هندی و عراقی را سیر می‌کند. دیوان گرامی که ۴۰۰۰ بیت دارد مجموعه‌ای از مثنویات، خمریات مناقب، قطعات،مراثی به‌ویژه غزل و به‌ندرت قصیده و رباعیات گرامی با ۳۲۰ رباعی در زمینهٔ تصوف، عشق، فلسفه و اخلاق است. گرامی در غزل پیرو حافظ، نظیری، ظهوری و صائب و در مثنوی پیرو مولوی، نظامی و غنیمت کنجاهی بوده است. یک مثنوی در اظهار ناتوانی در برابر مولوی و مثنوی دیگری در پنجاه شعر به‌نام خرابات جنون در جواب مثنوی نیرنگ عشق غنیمت کنجاهی و یک مثنوی به عنوان اندرزی که شاهان را به کار آید و مثنوی‌هایی به نام‌های بسم‌الله‌الرحمن الرحیم، دعای مظلومان، در مدح اقبال، جوهر همت در پای‌بندی وقت، در مدح و نالهٔ گرامی در حسرت جوانی سروده است. ساقی‌نامه‌ای در پیروی از ظهوری نیز از وی به دست مانده است. رباعیات گرامی که در موضوع بر اوج کمال است، ولی در قالب، خامی‌هایی دارد و به پیروی از ابوسعید ابوالخیر و جامی سروده شده است. وی سه مرثیه نیز سروده است، یکی در رثای حاکم‌الدوله، دیگری به‌نام نالهٔ پدر در فراق پسر در مرگ سعید احمد فرزند شیخ فضل محمد و سومی در رثای خویش که چون از مرض قند درگذشت بر لوح مزارش در هوشیارپور حک کردند.

منابع: پاکستانی ادب، ۳۳۱-۳۳۳؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۱۰/۵-۱۲۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۱/۳، ۴۹۳-۵۰۰؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۷۲/۲-۷۵؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۶۳/۱-۹۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۳۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۷۳۱/۴؛ اورینتل کالج میگزین شمارهٔ مخصوص مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب، ۲۵۷؛ عبدالحی حبیبی، «دو شاعر متأخر زبان دری هند»، ژوندون، سال دوم، شمارهٔ ۳، مرداد و شهریور ۱۳۶۲ش، صص ۲۹-۳۴؛ شمیم محمود، «گرامی پارسیگوی معاصر پاکستان»، هلال، جلد ۲۰، شمارهٔ ۴، مرداد ۱۳۵۱، صص ۴۳-۴۶.

م.انوشه

گرامی خوافی (ge.rā.mi-ye.xā.fi)، میر عبدالرحمان وزارت خان فرزند میرزا میرک معین دهلوی، مقلب به امانت‌خان، ــ ۱۱۲۴ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم خواف خراسان و خودش از امرای دربار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) بود و سمت دیوان ایالت مالوه را داشت. در اواخر زندگی به بیماری فلج گرفتار شد. دیوان او که حدود ۶۰۰۰ بیت دارد در ۱۹۳۲م در لاهور به چاپ رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۶۰/۳-۵۶۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵/۳؛ تحایف‌الابرار، ۳۴۶؛ الذریعه، ۹۲۹/۹؛ روز روشن، ۶۸۸؛ ریاض‌العارفین، هدایت ۱۵۴؛ سفینهٔ خوشگو، ۸۸؛ سفینهٔ هندی، ۱۷۵؛ شمع انجمن، ۴۰۸؛ صبح گلشن، ۴۰۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۰۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۶۱/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۷۹۶/۴-۷۹۷؛ منتخب‌اللطایف، ۹۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۰۹/۵؛ نتایج‌الافکار، ۶۰۶؛ همیشه بهار، ۲۲۱؛

Dictionary of Indoa-Persian Literature, 208.

دانشنامه

گرامی شاملو (ge.rā.mi-ye.šām.lu)، حسن‌بیگ، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از طایفهٔ ترک شاملو بود. در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) به هند کوچید و به درگاه جهانگیر راه یافت. در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) چندی بخشی گجرات بود و در زمان استانداری قاسم‌خان جوینی در بنگاله (۱۰۳۸ ــ ۱۰۴۱ق) به اِشْراف نواره یا مُشرفی میربحری (نواره در زبان هندی سفاین دریا را گویند) در بنگاله منصوب گشت و بدان استان رفت و در زمان نگارش صبح صادق (۱۰۴۸ق) نیز در آن‌جا بود. از دیوان گرامی (یا، چنانکه در برخی منابع آمده، کرامی) نسخه‌هایی در کتابخانهٔ خدابخش پتنا و گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ فهرست ۲۶۷) نگه‌داری می‌شود. این دیوان مجموعه‌ای از قصاید و قطعات در

ستایش شاه‌جهان و شاهزاده داراشکوه و دربارهٔ برخی رویدادهای آن‌روزگار و نیز مادهٔ تاریخ‌هایی دربارهٔ تاریخ جلوس شاه‌جهان (۱۰۳۷ق) و ورود شاه‌شجاع به دکن (۱۰۵۴ق) است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۸۵/۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۶۰۷/۲-۶۰۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۸۹-۲۹۰؛ الذریعه، ۹۲۹/۹؛ شام غریبان، ۲۲۳؛ شمع انجمن، ۴۰۷-۴۰۸؛ کاروان هند، ۱۱۹۱-۱۱۹۲؛ مخزن‌الغرائب، ۷۱۲/۴-۷۱۴؛ نشتر عشق، ۱۲۹۴/۴؛
Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of the Asiatic of Bengal, 197; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 208; *Mughals in India*, 263.

برزگر

گرامی کشمیری (ge.rā.mi-ye.kaš.mi.ri)، میرزا گرامی فرزند میرزا عبدالغنی قبول کشمیری، ــ دهلی ۱۱۵۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش شاگرد میرزا داراب‌بیگ جویای کشمیری تبریزی بود. میرزا گرامی زبان فارسی را نزد پدر آموخت و در شعر نیز شاگرد پدرش بود، چنان‌که ایهام لفظی را در محضر پدر فراگرفت و پس از مرگ وی این صنعت را به کمال رساند. شیفتهٔ یافتن مضامین و معانی تازه از زبان‌های دیگر، همچون هندی و فرنگی، بود. در خواندن شعر مهارت غریبی داشت. در قید هیچ مذهب و ملتی نبود و با مردم هر مذهبی به گرمی می‌جوشید. وی را درویش‌منش، وارسته و فروتن گفته‌اند. در شاه‌جهان‌آباد (دهلی نو) قلندرانه و بی‌قید زندگانی می‌گذراند و در لباس صوفیه و مشایخ بود و در طریقهٔ فقرا می‌زیست. گروه زیادی از مردم دهلی مرید وی بودند. همهٔ دیوان خود را منتخب می‌دانست. تاریخ مرگش را در این مصراع ضبط کرده‌اند: «رندی عجبی از این جهان رفت.» دیوان وی به خط نستعلیق سدهٔ دوازدهم هجری نوشته شده و شامل مثنوی در باب وقایع جنگ نواب اصغر با اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) و غزلیاتی چند است. نسخه‌ای از دیوان گرامی کشمیری که ۱۰۷۵ بیت از قصیده، غزل و رباعی دارد به‌شمارهٔ ۶۱۹ در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود. گرامی در قصیده‌سرایی از قصیده‌گویان پیشین پیروی می‌کرد. اشعار وی دارای مضامین عرفانی بود و در برخی از آنان ارادتش به مولوی مشهود است. به استناد شماری از اشعارش وی را از صوفیان قادری دانسته‌اند.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۶۰/۳-۵۶۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۰۹/۵-۱۴۱۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵/۳؛ تاریخ محمدی، ۱۱۹؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۰۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳۳۱-۳۴۰؛ الذریعه، ۹۳۰/۹؛ ریاض‌الشعرا، ۳۴۸؛ سرو آزاد، ۱۹۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۳۴-۲۳۶؛ سفینهٔ هندی، ۱۷۴-۱۷۵؛ شمع انجمن، ۴۰۷-۴۰۸؛ صحف ابراهیم، ۲۵۵؛ طبقات‌الشعرا، ۶۵-۶۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۹۹/۸؛ ۲۲۳۴/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانهٔ ملی پاریس، ۴۱۰/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۲۳-۵۲۴؛ ۶۳۱؛ مجمع‌النفایس، ۷۱-۷۳؛ مخزن نکات، ۷۸؛ منتخب‌اللطایف، ۳۴۳؛ نتایج‌الافکار، ۶۰۷-۶۰۸؛ نشتر عشق، ۱۲۹۴/۴-۱۲۹۵؛ نکات‌الشعرا، ۳۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 208-209.

آتشین

گردهاری (gerd.hā.ri)، ز ۱۲۱۶ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از او جز این دانسته نیست که مؤلف کتابی به نام انتظام راج اعظمگر / انتخاب راج اعظمگر است. این اثر در تاریخ راجگان اعظمگر (شهر و منطقه‌ای در ایالت اوتارپرادش هند)، از زمان ابهمن‌سنگه، که در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) اسلام آورد و به لقب دولت‌خان مخاطب شد، تا روزگار محمد اعظم‌خان / اعظم‌خان دوم (ــ ۱۱۸۵ق)، است. تألیف انتظام راج اعظمگر در ۱۲۱۶ق به انجام رسیده است و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ دانشگاه ادینبورگ (به‌شمارهٔ ۲۳۷) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۳۸/۲؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 209; *Mughals in India*, 162; *Persian Literature*. C.A.Storey. 1/703.

برزگر

گردهاری لعل (gerd.hā.ri.laɛl)، لاله، سدهٔ دوازدهم هجری، منشی و ادیب شبه‌قاره. وی منشی رائوبهادردل‌سکه بوده و به تدریس علوم ادبی و خوش‌نویسی می‌پرداخت. کتابی به نام منشآت نادرالانشا برای مطالعهٔ رائو دستگیری پندت و خلیفه و نکت‌رائو نوشت. این منشآت را شاگردش کشن‌جی‌پندت که در محضر او انشای هرگرن می‌خواند و خط شکسته تمرین می‌کرد، گردآورد. منشآت نادرالانشا در ۱۱۸۸ق در چهار باب: ۱ــ پروانجات، ۲ــ عرایض، ۳ــ مکتوبات و ۴ــ رقعات، تدوین شد. این اثر با

نادرالانشای هرجس رای یکی نیست. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۳ق‌ف۸۳ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو کراچی نگه‌داری می‌شود.

منبع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۲۵۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۱/۵-۲۴۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۰۵-۱۰۶.

حجتی

گردهاری لعل فرخ‌آبادی (gerd.hā.ri.laɛl-e.far.rox.ā.bā.di)، منشی، ز۱۱۷۶ق، دبیر و ادیب فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم شهر فرخ‌آباد هند، مرکز افغانان بنگش بود. از آثارش: ۱ــ گنج‌اللغات که فرهنگ فارسی به فارسی، حاوی واژگان دشوار کتاب‌های درسی آن‌روزگار، مانند گلستان، بهار دانش، سکندرنامه، انشای یوسفی، نصاب‌الصبیان و نصاب بدیع است که گردهاری، که ظاهراً به‌تدریس اشتغال داشته، آن‌ها را به‌ترتیب الفبایی در این فرهنگ گردآورده و معنی کرده است. این کتاب در ۱۱۷۶ق نوشته شده و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۲۵۰ در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ فرهنگ دستورالصبیان که فرهنگ واژگان کتاب معروف دستورالصبیان، به‌ترتیب حروف تهجی است و در آن واژگان با بیانی ساده معنی شده است. این کتاب با این که اثری ساده است، در زمان خود با استقبال فراوان دانش‌آموزان، که نصاب‌الصبیان از کتاب‌های درسی‌شان بوده مواجه شد. دور نیست که گردهاری لعل فرخ‌آبادی همان لاله گردهاری‌لعل باشد که منشی رائو بهادر دل‌سکه بوده و کتابی به‌نام نادرالانشاء در فن نامه‌نگاری تألیف کرده است. نادرالانشا گردآوردهٔ شاگرد وی کشناجی / کشن‌جی‌پندت در ۱۱۸۸ق است و در چهار باب تدوین یافته است: ۱ــ پروانجات، ۲ــ عرایض، ۳ــ مکتوبات و ۴ــ رقعات. از این اثر دست‌نویسی در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی (به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۸) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۳؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۸۸-۱۸۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۴۱/۵-۳۴۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 209-210.

برزگر

گردهرداس (gerd.har.dās) / گروهرداس، ز۱۰۳۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم کایته بود و در روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) در دهلی می‌زیست. داستان معروف راماین را در قالب مثنوی، در ۵۹۰۰بیت، به‌نظم فارسی برگردانید. جدایی بزرگی که این ترجمه، که در ۱۰۳۶ق به‌انجام رسیده و به جهانگیر پیشکش شده است، با اصل راماین دارد آن است که در آن سیتا در زمین فرو نمی‌رود، بلکه بر محفه سوار شده به جهان بالا می‌رود: «چو سیتا این خبر بشنید برخاست ــ دو دست افراخت از ایزد چنان خواست / بیامد محفه از فلک زر اندود ــ در آن محفه نشست این سیم‌تن زود.» از ترجمهٔ منظوم گردهرداس از راماین نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ or.1251 و موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1973-162 و گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۴۴۶ نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۸۷؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۰۷؛ فارسی ادب بعهد اورنگ‌زیب، ۲۶۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۵۵/۴-۲۱۵۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۸۲۴، ۳۷۱۷؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/56-57; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 209; *Mughals in India*, 162.

برزگر

گردیزی، فتحعلی‌خان ← فتحعلی‌خان گردیزی

گرهی شکارپوری، محمدقاسم ← قاسم یاسینی

گریفیت (ge.ri.fit)، رالف تامس هاچکین (Ralph Thomas Hotchkin Griffith)، ۲۵ مه ۱۸۲۶م ــ، خاورشناس انگلیسی. در وارمینیستر، آپینگهام (Uppingham)، و کوئینزکالج (آکسفورد) درس خواند. پژوهشگر بورسیهٔ سنسکریت دانشگاه بودین سوئد شد. سال‌های ۱۸۴۳ ــ ۱۸۵۳م را در دانشگاه مارلبورو گذراند. سپس به هند رفت و در کالج بنارس، نخست در مقام استاد ادبیات انگلیسی (۱۸۵۴ــ۱۸۶۲م) و سپس در سمت رئیس کالج (۱۸۶۳ــ۱۸۷۸م) خدمت کرد. در ۱۸۷۸ــ۱۸۸۵م مدیریت آموزش عمومی در ایالات شمال غربی (هند) و اوده را بر عهده داشت. در ۱۸۸۵م بازنشسته شد. وی بنیادگذار و (مدت هشت سال) سردبیر مجلهٔ سنسکریت

گزاویه

پاندیت (Pandit) بود. در ۱۸۸۵م به دریافت نشان یار امپراتوری هند مفتخر گشت. از آثارش: ۱ـ ترجمهٔ یوسف و زلیخای جامی به انگلیسی (لندن، ۱۸۸۲م)؛ ۲ـ نمونه‌هایی از شعر کهن هند، (۱۹۵۲م)؛ ۳ـ زایش ایزدِ جنگ (۱۹۵۳م)؛ ۴ـ برخی چامه‌های سنسکریت (۱۸۶۶م)؛ ۵ـ صحنه‌هایی از رامایِن (۱۸۶۸م)؛ ۶ـ رامایِنِ والمیکی (۱۸۷۰ـ۱۸۷۵م)؛ ۷ـ سرودهای ریگ‌ودا (۱۸۸۹ـ۱۸۹۲م)؛ ۸ـ سرودهای اتهرواودا (۱۸۹۵ـ۱۸۹۶م)؛ ۹ـ متون یجورودای سفید (۱۸۹۹م).

منابع:

Catalogue of the Library of the India Office, vol. II, part VI, 160, 564; *Dictionary of Indian Biography*, 181.

برزگر

گزاویه (ge.zā.vi.ye)، ژرونیمو (Geronimo Xavier)، ۱۵۴۹ـ ژوئن ۱۶۱۷م / ۹۵۶ ـ ۱۰۲۶ق، کشیش، آوازه‌گر و نویسندهٔ باسکی‌تبار پرتغالی. وی، که در منابع فارسی، و از جمله در آثار خودش، نامش به‌صورت‌های پادری ژیرونیمو شویر / شاویر و الاب جیروم کسافیه‌الیسوعی آمده است، از مردم ناوار (در اسپانیای کنونی) و نوهٔ خواهر فرانسیس گزاویه (۱۵۰۶ـ ۱۵۵۲م، نام وی به اسپانیایی: Francisco Javier / فرانسیس قدیس، معروف به رسول هند بود)، در ۱۵۶۸م به سلک یسوعیان (ژوزوئیت‌ها) درآمد و در ۱۵۸۱م از لیسبون به گوا، مستعمرهٔ پرتغال در هند، رفت. چندی به‌سمت ریاست هیأت تبلیغی یسوعیان در باسن و کوچین (از ایالات مهاراجه‌نشین هند) و نیز در مقام سرپرست خانهٔ پروفس (چهارمین و بلندترین رتبه در آیین یسوعیان) در گوا کار کرد. در ۱۵۹۴م در رأس یک هیأت تبلیغی یسوعی رهسپار دربار گورکانیان هند شد (به‌روایتی در ۱۵۹۶م در لاهور به دربار گورکانی بار یافت) و نزدیک بیست سال در لاهور و آگره به سر برد و در این مدت از مقربان درگاه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) و پسرش جهانگیر (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) بوده است. در ۱۶۱۵م به گوا بازگشت و به‌سمت معاونت اسقف اعظم کرنگور (Cranganore) گماشته شد، اما پیش از به‌دست گرفتن این مقام درگذشت. وی در هنگام اقامتش در دربار دهلی، جلال‌الدین اکبر را برانگیخت تا فرمان دهد شماری از کتاب‌های مسیحیان را به‌فارسی برگردانند. خود نیز، پس از آنکه فارسی را در هفت یا هشت سال فراگرفت، چند کتاب در تبلیغ مسیحیت به پرتغالی نوشت و سپس با یاری برخی مردم بومی، به‌ویژه عبدالستار بن قاسم لاهوری (مؤلف ثمرات‌الفلاسفه / احوال فرنگستان، که به‌دستور جلال‌الدین اکبر زبان فرنگیان، یعنی پرتغالی، را آموخته بود) به‌فارسی درآورد. اثرش *Historica Relation de Missione ad regnum Magni Mogor* (روابط تاریخی هیأت تبلیغی و مغول کبیر، که در ۱۶۰۱م در Mognutiae به‌چاپ رسیده است) مبین روابط نزدیک او با جلال‌الدین اکبر (که گزاویه در سفری به کشمیر همراهش بود) و جهانگیر پادشاه است. از آثار فارسی وی: ۱ـ مرآت‌القدس / داستان مسیح / تاریخ حضرت عیسی در چهار بخش: یک) کودکی مسیح و پرورش یافتن وی؛ دو) معجزه‌ها و تعالیم او؛ سه) در جفاها و محنت‌های وی؛ چهار) برخاستن مسیح از گور و رفتن به آسمان. گزاویه این اثر را در ۱۶۰۲م / ۱۰۱۲ق به‌خواهش جلال‌الدین اکبر نوشت و آن‌را با یاری عبدالستار به‌فارسی برگردانید. مرآت‌القدس با ترجمهٔ لاتینی به‌همت لودوویکو دو دیو (Ludovico de Dieu) (۱۵۹۰ ـ ۱۶۴۲م) در ۱۶۳۹م در لیدن منتشر شده است؛ ۲ـ داستان احوال حواریان / وقایع حواریان دوازده‌گانه که گزاویه آن‌را به دستور جلال‌الدین اکبر، پس از مرآت‌القدس، نوشته و با همکاری همان عبدالستار به‌فارسی برگردانیده است. گویند بخشی از آن‌را که شرح احوال چهار تن از حواریان است در ۱۶۰۵م به جلال‌الدین اکبر و نسخهٔ کامل کتاب را در ۱۶۰۷م به جهانگیر پیشکش کرده است. بخش زندگینامهٔ پطرس قدیس از این اثر، با عنوان داستان سن پیدرو، همراه با برگردان لاتینی از لودوویک دو دیو است. ترجمهٔ اردوی کل کتاب، با عنوان نسخهٔ کتاب باره اپوستل در ۱۸۹۴م در سردهانه چاپ شده است؛ ۳ـ آئینهٔ حق‌نما (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Harl.5474) در آیین مسیح و برتری آن بر اسلام و ادیان دیگر در پنج باب: یک) در احتیاج آدمیان به دین خدا؛ دو) در چیزهایی که دین عیسویان از خدا می‌آموزد؛ سه) در خداوندگی عیسی؛ چهار) در احکام انجیل و مقایسهٔ آن‌ها با احکام اسلام؛ پنج) تأییداتی که در دین حق عیسویان یافت می‌شود و برتری آن بر دین‌های دیگر. گزاویه این اثر را در ۱۶۰۹م به‌انجام رسانیده و به جهانگیر پیشکش کرده است. آئینهٔ حق‌نما به‌شیوهٔ گفت‌وگو میان پادری و حکیم نوشته شده است و در برخی قسمت‌های آن طرف سومی، یعنی ملای مسلمان نیز وارد گفت‌وگو می‌شود؛ اما در پایان کار حکیم مسلمان بر سخنان و استدلال‌های پادری سر می‌نهد و اقرار می‌کند که «اکنون گوی سر خود را باختم و سپر

انداختم و مفاتیح اختیار ظاهری و باطنی خود را به‌دست تصرف شما سپردم و خود را در جرگهٔ عیسویان [داخل نمودم] و پیرویکنندهٔ انجیل شدم.» گزاویه پسان‌تر گزیده‌ای از این اثر با عنوان منتخب آئینهٔ حق‌نما (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.23583) فراهم آورده که، به‌خلاف اصل خود، به نثر صریح و غیرمناظره‌ای نوشته شده است. این اثر در چهار فصل تدوین یافته است: یک) معرفت ذات خداوند؛ دو) دربارهٔ عیسی خداوند ما، سه) فرامین عهد جدید؛ چهار) امدادهای غیبی. جهانگیر نسخه‌ای از آئینهٔ حق‌نما یا منتخب آن را برای شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) فرستاد که در پی آن یکی از علمای برجستهٔ دورهٔ صفوی به نام احمد علوی عاملی در ۱۰۳۲ق مصقل صفا در تجلیه و تصفیهٔ آئینهٔ حق‌نما را در رد آن و تثلیث مسیحیت به‌فارسی نوشت؛ ۴ــ زبور که ترجمهٔ مزامیر داود است؛ ۵ــ آداب سلطنت که در ۱۶۰۹م در آگره نوشته و به جهانگیر پادشاه پیشکش شده است.

منابع: ادبیات فارسی، بر مبنای تألیف استوری، ۷۳۴/۲-۷۳۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۲۷۶/۵-۲۷۷؛ دبستان مذاهب، ۲۰۹/۲-۲۱۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۴/۱۰؛ مصقل صفا؛ عبدالهادی حائری، «پیوند تاریخی کیش مسیح با استعمار غرب و نخستین ستیزه‌های فکری اندیشه‌گران ایران»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، مشهد، سال بیستم، شمارهٔ ۱ و ۲، ۱۳۶۶ش، صص ۲۵۷-۳۶۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/3-5; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 622; *Mughals in India*, 49; *Persian Literature*, C.A.Storey, 163, 1251.

برزگر

گشایش‌نامه (go.šā.yeš.nā.me)، مجموعهٔ شش داستان نوشتهٔ راج‌کرن بن بهوانی‌داس فدایی رهتکی. این اثر مجموعهٔ شش داستان تاریخی و آموزنده در شش گشایش است. مؤلف که از منشیان روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بود، نگارش این اثر را در ۱۱۰۰ق به‌پایان برده است. «گشایش‌نامه را هر کس که خواند ــ نماید سینه را از فهم خود حک / که تاریخ تمامش گفت هاتف ــ دهد حقا گشایش‌های بی‌شک»، یا چنان که در پایان می‌گوید: «تاریخ اتمامش پرسیدم از خرد ــ هاتف ز غیب گفت "شگفته گل مراد" (۱۱۰۰ق).» گشایش‌نامه به‌زبانی ساده نوشته شده و عنوان گشایش‌های شش‌گانهٔ آن نیز چنین است: ۱ــ وراجی با جماعتی از هر سرشت، ۲ــ حالت آن سلطان‌زادهٔ سترگ، «سلطان ابراهیم تارک‌التخت»، ۳ــ از حالت آن سلطان‌زادهٔ سترگ بیش که در فراز و نشیب... پس از دوازده‌سال به احوال اصلی رسید، ۴ــ از حالت آن رایزاده که به یمن اراده پس از چندین اشکال صدرنشین چهار بالش عرف اقبال شد، ۵ــ از حالت آن زنادار پسری... که پس از چندین کشمکش به توجه قادر توانا رو به گشایش آورد و ۶ــ حالت آن زن خوش‌رو و پاکیزه‌خو که بعد از عواقب چندین اشکال رو به گشایش آورد. آغاز این اثر چنین است: «قربان آن قادری [بی]چون که فضای افلاک را با این‌همه نقوش متلون منقش نمود.» راج‌کرن در این داستان‌ها می‌کوشد تا به خواننده بیاموزد که انسان‌ها باید به پروردگار توکل کنند، دشواری‌های آدمی سرانجام به‌پایان می‌رسد و خداوند درهای آسایش را به روی بندگانش می‌گشاید. پس انسان‌ها باید با بردباری روزگار به سر برند. «هر چه هست تقویم واحد است و باقی همه وام یافته.» گشایش‌نامه، نخستین‌بار در هندوستان به‌چاپ سنگی رسید (۱۲۸۰ق).

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۸۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۷۵/۲-۸۷۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۲۴۳/۴؛ فهرست مخطوطات شیرانی. ۸۱/۱؛ ۴۳۱/۳-۴۳۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۳۷/۶-۱۰۳۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۲۲۳-۲۲۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۷۳۸/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۶۸۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/767; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of The India office*, 1/534; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 108; *Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library*, 49-50.

نوش‌آبادی

گل (gol)، حکیم گل محمد بلوچ، کراچی ۱۹۱۰م ــ   ، پزشک و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. دورهٔ تحصیلات مقدماتی و دبیرستانی در رشتهٔ زبان‌های اردو، فارسی، عربی و انگلیسی را در زادگاهش به‌پایان برد. پس از آن به دهلی رفت و در ۱۹۳۰م از

دانشکدهٔ پزشکی دهلی دانشنامهٔ پزشکی گرفت. پس از آن به بحرین کوچید و پانزده سال در آن‌جا به پزشکی سرگرم بود. در ۱۹۴۷م به کراچی بازگشت و به طبابت پرداخت. گل سرودن شعر را از ۱۹۵۹م آغاز کرد. نخستین مجموعهٔ اشعارش که ارمغان گل نام دارد به‌چاپ رسیده است (کراچی، ۱۹۶۲م). همهٔ اشعار این مجموعه فارسی است مگر هشت مثنوی اردو و یک قطعه که به عربی است. گل این مجموعه را به حاجی هاشم حاجی احمد میمن که مردی خیر و فرهنگ دوست بود اتحاف کرد. سبک کلام وی پاکستانی است. رقت خیال و حسن تعبیر درون‌مایهٔ سروده‌های گل است.

منابع: ارمغان گل، گل محمد بلوچ، کراچی، ۱۹۶۲م؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۵۰۰ ـ ۵۰۲.

رسولی

گلبدن‌بیگم (gol.ba.dan.bey.gom)، فرزند ظهیرالدین بابر گورکانی، کابل ح۹۲۹ ـ آگره ۱۰۱۱ق، شاهدخت تاریخ‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. دختر ظهیرالدین محمد بابر (۹۳۲ ـ ۹۳۷ق)، خواهر ناتنی همایون گورکانی (۹۳۷ ـ ۹۶۳ق) و گلرخ‌بیگم* بود. مادر او دلداربیگم نیز از نوادگان شیخ احمدجام ژنده‌پیل (۴۴۱ ـ ۵۳۶ق) بود. گلبدن‌بیگم در مرگ پدرش هشت سال بیش نداشت، چنان که خود گوید «وقتی حضرت فردوس مکانی [ظهیرالدین بابر] از دارالفنا به دارالبقا خرامید، این حقیر هشت ساله بود.» گمان می‌رود که گلبدن‌بیگم در همان یکی دو سال مادرش را از دست داده بود، زیرا در ۹۳۲ق، که بابر امپراتوری تیموریان هند را پایه گذاشت، ماهام‌بیگم همسر بزرگ بابر و مادر همایون، گلبدن‌بیگم را به فرزندی گرفت و در تربیت وی بکوشید. او در ۹۳۶ق به همراه نامادری خود به آگره، دارالملک پدر خود، رفت و تا ۹۴۷ق همان‌جا بماند، اما در این سال و پس از شکست سنگین همایون از شیرشاه سوری (ـ ۹۵۲ق)، گلبدن‌بیگم به‌همراه دیگر افراد خاندان شاهی به کابل بازگردانیده شد و در ۹۵۲ق پادشاه فراری نیز بدان‌ها پیوست. گلبدن در ۹۴۶ق به‌همسری خضرخواجه چغتایی از خوانین مغولی و دومین فرزند خانزاده‌بیگم خواهر بابر درآمد. گلبدن‌بیگم چندین فرزند بزاد که هیچ‌کدام از آنان در دستگاه گورکانیان هند پایگاه بلند نیافتند. او در ۹۸۲ق به‌زیارت حج رفت. در این سفر خواهرزاده‌اش سلیمه‌بیگم نیز همراه وی بود. گلبدن‌بیگم چهاربار حج گزارد. در بازگشت از آخرین سفر، کشتی حامل وی غرق شد، اما او از این ماجرا جان به در برد و پس از یک اقامت ناگزیر یک ساله در عدن در ۹۹۰ق به‌هندوستان بازگشت. آن‌گاه به پیشنهاد جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) در ۹۹۵ق به‌نوشتن خاطرات خود با نام همایون‌نامه / احوال همایون پادشاه پرداخت که مؤلف اکبرنامه نیز در تدوین اثر خود از آن یاری گرفت. چنین بر می‌آید جلال‌الدین اکبر به خواهش وزیر خردمندش ابوالفضل علامی (۹۵۸ ـ ۱۰۱۱ق) که در آن‌هنگام درکار نوشتن تاریخ رسمی دورهٔ اکبری و نیاکانش بوده است، به تمام کسانی که دورهٔ بابر و همایون‌شاه را دریافته بودند، فرمان داد تا خاطرات خود را برای ثبت به بارگاه وی بفرستند، چنان‌که به‌گفتهٔ علامی «به‌اطراف ممالک... مناشیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسودات و یادداشت‌های خود را به بارگاه حضور فرستادند.» گلبدن‌بیگم خود نیز در این‌باره می‌گوید: «حکم شده بود که آن‌چه از واقعهٔ فردوس مکانی [بابر] و حضرت جنت‌آشیانی [همایون] می‌دانسته باشید بنویسید... بنابر حکم پادشاهی آن‌چه شنیده و به خاطر بود نوشته می‌شود.» همایون‌نامه کتابی بدون ابواب و فصل‌بندی است، اما می‌توان آن‌را به دو بخش مشخص تقسیم کرد: بخش یکم در بر دارندهٔ خاطرات دورهٔ بابری و بخش دوم نیز شرح رویدادهای دورهٔ همایون است. بخش دوم این اثر با ماجرای نابینا کردن میرزا کامران (ـ ۹۶۱ق) یعنی دو سال پیش از جلوس جلال‌الدین اکبر بر تخت شاهی این‌گونه به‌پایان می‌رسد. نثر این کتاب ساده، دل‌انگیز و به‌دور از هرگونه تکلف و تصنع است. زبان محاوره‌ای، کوتاهی جمله‌ها و به‌کار گرفتن ترکیب‌های خاص از ویژگی‌های برجستهٔ این اثر به‌شمار می‌آید. همایون‌نامه اثری ارزشمند در تاریخ سیاسی و اجتماعی دورهٔ بابر و همایون و از زیباترین آثار زبان فارسی در تاریخ تیموریان هند است. یکی از امتیازات ارزشمند این کتاب، همانا خویشاوندی و تماس مؤلف با خاندان شاهی و دیگر بزرگان سیاسی و نظامی آن دوره و در نتیجه آگاهی دست اول او از اخبار و رخدادهای آن دوره است. آن‌چه وی دربارهٔ تاریخ بابری نوشته، گر چه تلخیصی از واقعات بابری است، اما خالی از سخنی تازه هم نیست. آگاهی گلبدن‌بیگم از دورهٔ همایون روی‌هم‌رفته گسترده‌تر است، زیرا جوانی وی با بحرانی‌ترین روزهای پادشاهی نوبنیاد تیموریان هند، یعنی دورهٔ تبعید همایون همزمان بوده است. از این روی، او همهٔ رخدادهای آن‌روزگار را در تاریخ خود گزارش کرده است. گر چه بخش پایانی این کتاب که در شرح رخدادهای

سه سال پایانی پادشاهی همایون بوده، از میان رفته است، با این‌همه همان‌بخش به‌جای مانده نیز شناختی روشن و اطلاعاتی ارزشمند از دورهٔ پادشاهی همایون، امور اداری و زندگانی سیاسی و اجتماعی آن زمان به‌دست می‌دهد. از دیگر سو، گلبدن‌بیگم نخستین زن نویسنده‌ای است که در شبه‌قاره کتابی ارزشمند در تاریخ از خود به یادگار گذاشته است. نسخه‌ای دست‌نویس و منحصربه‌فرد از احوال همایون پادشاه / همایون‌نامه به‌شمارهٔ or.166 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. این اثر به‌کوشش خانم‌بوریج به‌انگلیسی برگردانیده شد و به تصحیح و دیباچه‌ای از او، نخستین‌بار در ۱۹۰۲م در لندن به‌چاپ رسید. این چاپ که از روی نسخهٔ اصلی و منحصر به فرد آن عکس‌برداری شده است، هنوز هم بهترین چاپ همایون‌نامه به‌شمار می‌رود. رشید اختر ندوی نیز این اثر را به اردو برگردانیده است (لاهور، ۱۹۶۶م). در ۱۹۲۵م متن فارسی این اثر نیز با نام همایون‌نامهٔ گلبدن‌بیگم در لکنو به‌چاپ رسید. گلبدن‌بیگم که در خانواده‌ای بنام و فرهنگ‌دوست برآمد، از زنان آگاه و فرهیختهٔ روزگارش بود. اعتبار وی نزد همگان چندان بود که چون درگذشت جلال‌الدین اکبر خود تابوت او را به فاصله‌ای بر دوش کشید. او در پرتو پشتیبانی پدر، برادر و دیگر نزدیکان خود، از همان خردسالی در یادگیری علوم ادبی بکوشید. مبادی خوش‌نویسی و انشانویسی را نیک می‌دانست و به‌فارسی و ترکی نیز شعر می‌سرود. از سروده‌های گلبدن‌بیگم این فرد در تذکره‌ها آمده است: «هر پری‌رویی که او با عاشق خود یار نیست ــ تو یقین می‌دان که هیچ از شعر برخوردار نیست.»

منابع: از رابعه تا پروین، ۱۹۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۷۲/۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۶۳/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۹۸-۱۰۲؛ تذکرة‌الخواتین، ۱۵۹؛ حدیقة‌الشعرا، ۲۱۸۹/۳؛ حدیقهٔ عشرت، ۴۹؛ حدیقهٔ عشرت، ۴۹؛ الذریعه، ۹۳۱/۹؛ ۲۴۰/۲۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۵۵/۲؛ زنان سخنور، ۱۱۰/۲؛ صبح گلشن، ۳۴۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۵۱۰/۵؛ لغت‌نامه، زیر «گلبدن‌بیگم»؛ مخزن‌الغرائب، ۷۵۰/۴؛ مشاهیر زنان ایران و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه، ۱۹۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۱۲/۵؛ نزهة‌الخواطر، ۳۲۸/۵؛ نشتر عشق، ۱۳۲۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۸۵-۲۸۶؛ همایون‌نامه، ۳-۴؛ ماگهٔ رحمانی، «پرده‌نشینان سخنگوی»، آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۳، حمل ۱۳۳۱ش، ص۵۲؛ محمد عبدالرحیم، «ارزیابی منابع تاریخ افغانان در هندوستان در قرون (۱۶-۱۷م)»، ترجمهٔ محمدحسن ضمیر، ادب، سال بیست و سوم، شمارهٔ ۱، حمل - جوزا ۱۳۵۳ش، ص۴۵؛ ضیاءالدین دیسائی، «زبان و ادبیات فارسی در عبداکبرشاه»، قند پارسی، شمارهٔ ۶، زمستان ۱۳۷۲ش، ص۱۲۸؛ *Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum,* 1/247; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 210-211.

نوش‌آبادی

گل بکاولی (gol.ba.kā.va.li)، از داستان‌های عامیانهٔ پندآموز که سرگذشت شهزاده تاج‌الملوک و بکاولی است. اصل این داستان که در شبه‌قاره شهرت فراوان دارد، هندی است. در این داستان پادشاهی به‌نام زین‌الملوک، پس از تولد پنجمین پسرش بینایی خود را از دست می‌دهد. پزشکان کشور در درمان او می‌کوشند، اما توفیقی نمی‌یابند. تنها راه درمان او ریختن آب گلی از باغ بکاولی در چشم‌هایش است. اما این باغ را دیوی نگهبانی می‌کند و آوردن گل از آن‌جا بسیار دشوار است. هنگامی که پسران درمی‌یابند که جز این چاره‌ای نیست در جست‌وجوی آن گل راه کوه و دشت را پیش می‌گیرند. سرانجام پسر کهتر که سبب نابینا شدن پدر شده است، آن‌گل را از باغ بکاولی می‌دزدد و با ریختن آب آن در چشم پدر، بینایی‌اش را به او باز می‌گرداند. چند تن از شعرای فارسی‌گوی شبه‌قاره این داستان را به‌نظم درآوردند. شیخ عزت‌الله بنگالی، متخلص به امامی، نخستین کسی است که در ۱۱۳۴ق این داستان را به‌نظم فارسی درآورد. از گل بکاولی امامی چندین دست‌نویس باقی‌مانده که از آن شمارند دست‌نویسی به‌شمارهٔ N.M.1969-541 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی و به‌شماره‌های ۸۲۸ و ۸۲۹ که در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. گارسن دوتاسی خاورشناس فرانسوی (۱۷۹۴ ــ ۱۸۷۸م) گل بکاولی را به فرانسوی ترجمه کرد و در ۱۸۳۵م در پاریس به‌چاپ رسانید. گیلکریست در ۱۸۴۳م این اثر را به انگلیسی برگرداند. ت.پ.مانوال و ر.پ.اندرسن باری دیگر گل بکاولی را به انگلیسی برگرداندند و آن‌را در ۱۸۵۱م به‌چاپ رساندند. این ترجمه در ۱۸۵۹م در کتاب و.ا.شوستن به نام *A Group of Eastern Romances* نیز به‌چاپ رسیده است. گل بکاولی نجم‌الدین مسکین سیالکوتی به‌زبان پنجابی ترجمه شد. ملا احمد تراهی در ۱۸۸۱م این اثر را به نام گلشن راحت در دهلی ترجمه کرد و در ۱۸۹۱م در بمبئی به‌چاپ رساند. این اثر یک‌بار دیگر به قلم غازی‌الدین به پشتو

ترجمه شد و در ۱۸۸۴م در دهلی به‌چاپ رسید. کرشن‌داس در ۱۸۶۳م آن را به زبان گجراتی و ارادت‌منشی آن را به زبان بنگالی برگرداند و برگردان ارادت‌منشی با نام تحفهٔ مجلس سلاطین در ۱۸۷۹م درکلکته به‌چاپ رسید. شاعری با نام ریحان این اثر را با عنوان خیابان به‌نظم اردو درآورد. منشی نهال‌چند در ۱۲۱۷ق آن‌را به نثر هندی تحریر کرد و با نام مذهب عشق در ۱۲۱۹ق / ۱۸۰۴م به‌چاپ رساند. در ۱۲۵۴ق پاندیت دیاشکر نسیم گل بکاولی را به نظم هندی درآورد و بر آن عنوان گلزار نسیم گذاشت.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۳۸/۵؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۲۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۹۷/۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۷۴؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۰۵-۱۰۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۴۶/۶-۱۰۴۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۷۳۸/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۶۸۴-۶۸۵؛ مرآت‌العلوم، ۱۱۱/۱؛ *Descriptive Catalogue of the persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Dacca University Library,* 1/40-42; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 269; *Mughals in India,* 212.

دانشنامه

گلچهره‌بیگم هندوستانی (gol.čeh.re.bey.gom-e.hen.dus.tā.ni)، فرزند ظهیرالدین بابر، ـــ ۱۰۰۶ق، شاهدخت و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. دختر ظهیرالدین بابر گورکانی بنیادگذار دولت تیموریان هند (۹۳۲ ـ ۹۳۷ق) و همسر میرزا نورالدین محمد، از بزرگان سلسلهٔ نقشبندیه بود. خواهرش گلبدن‌بیگم و دخترش سلیمه‌بیگم نیز از شاعران روزگار خود بوده‌اند. برخی تذکره‌نویسان نام گلچهره‌بیگم را گلرخ‌بیگم نیز آورده‌اند. این فرد که او آن را به استقبالِ شعری از خواهرش سروده، در تذکره‌ها آمده است. «هیچ گه آن شوخ گل‌رخسار بی‌اغیار نیست ــ راست بوده است آن‌که در عالم گل بی‌خار نیست.»

منابع: از رابعه تا پروین، ۱۹۰؛ تذکرة‌الخواتین، ۱۵۹؛ حدیقة‌الشعراء، ۲۱۸۹/۳؛ حدیقهٔ عشرت، ۴۹؛ الذریعه، ۹۳۱/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۵۵/۲؛ زنان سخنور، ۱۱۰/۲؛ صبح گلشن، ۳۴۸-۳۴۹؛ مخزن‌الغرائب، ۷۴۹/۴؛ مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه، ۱۹۷-۱۹۸؛ نشتر عشق، ۱۳۱۹/۴-۱۳۲۰؛ ماگهٔ رحمانی، «پرده‌نشینان سخنگوی»، آریانا، سال دهم، شمارهٔ سوم، ص۵۲.

نوش‌آبادی

گل حسن لغاری (gol.ha.san-e.la.qā.ri)، فرزند نظرمحمد لغاری بلوچ، روستای محمدعلی لغار (نزدیک شهرک تندوجام از بخش‌های شهرستان حیدرآباد سند) ۱۹۳۸م ــ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. دورهٔ ابتدایی را در دبستان تندوجام و متوسطه را در دبیرستان نورمحمد حیدرآباد سند به‌پایان برد. پس از آن در دانشکدهٔ سچل سرمست حیدرآباد، زبان‌های انگلیسی، سندی، فارسی، آیین شهرداری، اقتصادیات و تاریخ اسلام خواند. وی زبان‌های عربی و فارسی را از امیراحمد آموخت. در ۱۹۶۰م از دانشگاه سند، دانشنامهٔ لیسانس و در ۱۹۶۲م دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در دبیرستان دولتی تندوجام، زبان فارسی، انگلیسی و تاریخ اسلام درس داد. در ۱۹۷۰م با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام تاریخ نثرنویسی فارسی در سند به‌زبان فارسی، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. چندی در دانشکدهٔ دولتی ایبت‌آباد شهرستان هزاره (در استان سرحد) و دانشکدهٔ دولتی شاه عبداللطیف میرپور خاص (در استان سند) به‌تدریس سرگرم بود. تاریخ نثرنویسی گل حسن در پنج فصل است. فصل یکم، دربارهٔ تاریخ و ادب و فرهنگ سند پیش از اسلام و شرح احوال و آثار نویسندگانی چون علی بن حامد کوفی و مخدوم نوح و تفسیر فارسی است. فصل دوم، به بررسی سیاسی، اجتماعی و ادبی دورهٔ ارغون ترخان مغول می‌پردازد. پس از آن شرح احوال و آثار نویسندگان بزرگ سند، چون عبدالقادر تتوی مؤلف حدیقة‌الاولیا، سید میر محمد معصوم بهکری مؤلف تاریخ معصومی، ادراکی بیگلری تتوی مؤلف بیگلرنامه، سید طاهر محمد نیسایی مؤلف تاریخ طاهری، میر محمد تتوی مؤلف ترخان‌نامه، کمال‌الدین احمد و میر محمدشفیع، عبدالقادر (نمکین)، یوسف میرک بهکری، سید اشرف‌خان، میر امین‌الدین‌خان، فرید بهکری مؤلف ذخیرة‌الخواتین آمده است. فصل سوم دربارهٔ مسائل سیاسی، تاریخی، ادبی و اجتماعی دورهٔ کلهوران است. در این فصل، شرح احوال و نمونهٔ آثار نویسندگان سند، چون محمد معین تتوی، محمد هاشم تتوی، فقیرالله علوی، عبدالرشید تتوی مؤلف فرهنگ رشیدی، علی‌شیر قانع تتوی و منتهی شیوک‌رام (عطارد) نیز گزارشی شده است. فصل چهارم، به‌بررسی اوضاع سیاسی، تاریخی و اجتماعی دورهٔ تابسوران پرداخته و همچنین شرح احوال و آثار

نویسندگانی مانند محمود نظامانی، منشی عطامحمد مؤلف تاریخ تازهٔ نوای معارک سند، علی محمدخان لغاری و ولی‌محمدخان لغاری شرح شده است. فصل پنجم به‌بررسی اوضاع سیاسی، تاریخی، علمی و ادبی و اجتماعی سند پرداخته است. پس از آن شرح احوال و آثار بزرگانی چون فقیر قادربخش (بیدل)، ابراهیم خلیل تتوی، خان‌بهادر خدادادخان و مخدوم الله‌بخش عباسی آمده است. گل‌حسن به‌زبان‌های اردو، فارسی، سرائیکی و سندی آشنایی دارد. مقالات فراوانی در زمینه‌های گوناگون از وی به‌جا مانده است.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۳۵۷؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۱۷۵/۲-۱۷۷.

رسولی

گلدسته (gol.das.te)، تذکره‌ای به‌پارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار شاعران، گردآوردهٔ عبدالوهاب عالمگیری. تقی‌الدین اوحدی پس از به‌پایان بردن عرفات‌العاشقین، به‌تدوین تلخیصی از آن درکتابی دیگر با نام کعبهٔ عرفان پرداخت. او سپس به فرمان جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) کعبهٔ عرفان را نیز تلخیص و آن‌را انتخاب کعبهٔ عرفان نام کرد. گلدسته نیز منتخبی از کعبهٔ عرفان است که عبدالوهاب آن‌را در ۱۱۵۵ق تدوین کرده است. اما استوری با آوردن آن‌چه مولوی عبدالمقتدر در فهرست بانکیپور می‌گوید، گلدسته را منتخباتی از انتخاب کعبهٔ عرفان می‌داند و می‌گوید: «انتخاب کعبهٔ عرفان خلاصه‌ای از کعبهٔ عرفان است که به درخواست جهانگیر انجام یافت و به سه رکن متقدمین، متوسطین و متأخرین تقسیم شده است، اما هیچ نسخهٔ ثبت‌شده‌ای از آن در دست نیست. منتخباتی از این انتخاب، گلدسته نام دارد که در ۱۱۵۵ق، عبدالوهاب عالمگیری فرزند سید منصورخان تنظیم کرده است.» حال آنکه در دیباچهٔ یگانه نسخهٔ دست‌نویس از گلدسته که به‌شمارهٔ ۶۹۲ در کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور / پتنا نگه‌داری می‌شود، مؤلف خود می‌گوید «من کعبهٔ عرفان انتخاب عرفات‌العاشقین تصنیف میرتقی‌الدین حسینی دقاقی بلیانی که به موجب حکم نورالدین محمد جهانگیر پادشاه...» در گلدسته زندگینامهٔ شاعران به‌ترتیب الفبایی آمده است و همانند عرفات‌العاشقین و کعبهٔ عرفان با زندگینامهٔ میرزا یوسف‌خان رضوی پایان می‌یابد. عبدالوهاب در پایان این کتاب، زندگینامه‌ای کوتاه از خیام نیشابوری و برخی از رباعی‌های او (جز نخستین رباعی) را به ترتیب الفبایی آورده است. سپس سفینهٔ شعری با مضامین و عناوین گوناگون به‌ترتیب الفبایی آمده، که گمان می‌رود از سروده‌های مؤلف باشد.

منابع: اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۱/۲-۴۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۶/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۷۴-۲۷۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۳۲/۳-۱۹۳۳؛ مرآت‌العلوم، ۴۵/۱؛ عبدالرزاق (زهیر)، «مآثر تاریخ ادب دری»، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ اول، ثور ۱۳۵۲ش، ص۷۸؛

Catalogue of the Arabic and Prsian Manuscripts in the Khuda Bakhsh oriental public library, 8/117-118; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/811.

نوش‌آبادی

گلدستهٔ کرناتک (gol.das.te.ye.kar.nā.tak)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار هفتاد تن از سرایندگان کرناتک از اواخر سدهٔ دوازده تا اوایل سدهٔ سیزدهم هجری، تألیف حکیم باقرحسین‌خان نایطی، متخلص به رایق* (۱۱۸۰ ــ ۱۲۴۸ق). گلدستهٔ کرناتک مادهٔ تاریخ آغاز تألیف کتاب، یعنی ۱۲۱۰ق و گلدستهٔ زیبای کرناتک مادهٔ تاریخ پایان تألیف آن، یعنی ۱۲۴۰ق است. شرح حال شعرا به ترتیب الفبایی آمده است. بیشتر شعرایی که شرح حالشان در تذکره آمده همروزگار مؤلف بوده‌اند و رایق با آن‌ها آشنا بوده است. بنابراین، آگاهی‌های کتاب باارزش و موثق است. نسخه‌ای خطی از این تذکره در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۹/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۲/۲-۴۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۲۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۳۳/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 501; *Mughals in India*, 67; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/890-1117.

سپاهی

گلدوین (ge.lad.vin)، فرانسیس، ح ۱۷۴۰م ــ پتنا / عظیم‌آباد ۲۹ فوریهٔ ۱۸۱۲م، سرباز، دولتمرد و خاورشناس انگلیسی. گویا پسر تامس گلدوین، از مردم لندن، بود. فرانسیس به شرکت هند شرقی انگلیس پیوست و نخست در سپاه شرکت در بنگال

به‌خدمت پرداخت. اما در ۱۷۶۵م سپاه را ترک گفت و سال بعد با پشتیبانی ریچارد بارول (Barwell) (۱۷۴۱ــ۱۸۰۴م)، از مدیران پرنفوذ شرکت و از دوستان لرد وارن هیستینگز (۱۷۳۲ــ۱۸۱۸م) فرماندار کل هندوستان، در دستگاه اداری کشوری شرکت سرگرم کار شد. در دسامبر ۱۸۶۹م در پتنا با آن پورچر (Anne Porcher) ازدواج کرد و پس از درگذشت او در سر زایمان، در ژوئیهٔ ۱۷۸۲م سارا الکزاندر (Sara Alexander) را در کلکته به زنی گرفت و از او دارای دو پسر به نام تامس و فرانسیس ویلیام اولریک (Ulric)، ۱۷۸۵ ــ داکا ۲۷ اوت ۱۸۲۲م) شد. گلدوین در ۱۷۷۹م، در حالی که تحصیل‌دار بخشی در بنگال بود، ناگزیر شد تا برای برخی ناهمخوانی‌ها در صورت‌حساب‌های خود حساب پس دهد. در ۱۷۸۴ــ۱۷۸۸م سرپرستی چاپخانهٔ دولتی و در ۱۷۹۳ــ۱۷۹۹م تحصیل‌داری کلکته را بر عهده داشت. در ۱۸۰۲م به پتنا انتقال یافت. ترجمه و چاپ آیین اکبری به‌کوشش گلدوین (کلکته، ۱۷۸۳ــ۱۷۸۶م) به ورشکستگی مالی او انجامید و وی ناگزیر دارایی‌های خود را تحت سرپرستی سرگرد سمیوئل اسکات گذاشت تا اسکات با پرداختن بدهی‌های او رضایت طلبکارانش را به‌دست آورد. همچنین، به‌سبب همین تنگناهای مالی داوطلب شغل منشیگری در دادگاه کلکته شد (۱۷۹۰م). گلدوین که از ۱۷۷۰م یا پیش‌تر، با تشویق و حمایت وارن هیستینگز، به‌مطالعهٔ زبان و ادبیات فارسی پرداخته بود، پس از بنیاد کالج فورت ویلیام (۱۸۰۱م) در کلکته به عنوان نخستین استاد زبان فارسی در این کالج سرگرم کار شد. وی از اعضای بنیادگذار انجمن آسیایی بنگال بود و با سر ویلیام جونز (۱۷۴۸ــ۱۷۹۴م) که در ۱۷۸۴م این انجمن را بنیاد نهاده بود، دوستی نزدیکی داشت و تا مرگش عضو انجمن بود. او در ۱۸۰۲ــ۱۸۰۸م در ادارهٔ گمرک و عوارض دولتی در پتنا، تحصیل‌دار بود و در ۱۸۰۸م به مقام کمیسری در آن‌جا ارتقا یافت. فرانسیس گلدوین تاریخ‌نگار، روزنامه‌نگار و فرهنگ‌نویسی برجسته بود. وی بیشتر زندگی خود را وقف شناساندن و آموزش زبان و ادبیات فارسی به اروپاییان، به‌ویژه انگلیسیان، کرد و در واقع چشم مردم اروپا را به روی گنجینه‌های ادب فارسی گشود. تصحیحات، ترجمه‌ها و تألیفات او یار و مددکار دانش‌جویان و بازرگانان شرکت هند شرقی انگلیس در فراگیری زبان فارسی، یعنی زبان رسمی یا درباری مردم هند تا ۱۸۳۷م، بوده است. او از نخستین ایران‌شناسانی بود که در دستگاه شرکت هند شرقی انگلیس خدمت می‌کرد و علاقهٔ فراوان و بی‌مانندی به ادبیات فارسی داشت. وی از بسیاری لحاظ، یکی از پیشگامان ترجمهٔ بهترین آثار ادبی فارسی به انگلیسی است. از آثارش: ۱ــ واژه‌نامهٔ فشردهٔ انگلیسی و فارسی *(A Compendioud Vocabulary English and Persian)*، (مالوه در بنگال، ۱۷۸۰م) که مجموعهٔ رایج‌ترین واژگان در زبان‌های فارسی، بنگالی و هندوستانی (اردو) با اسامی داروهای (پزشکی سنتی) شرقی و نیز جداولی از نام‌های خلفای مسلمان و شاهان ایران و هندوستان است. تحریرهای بازنگریسته‌ای از این فرهنگ در ۱۷۹۱ و ۱۷۹۲م در کلکته به‌چاپ رسید. واژه‌نامهٔ فشرده مفصل‌ترین کار گلدوین در زمینهٔ واژه‌نامه‌نویسی است؛ ۲ــ واژه‌نامهٔ فارسی، عربی و انگلیسی *(A Vocabulary, Persian, Arabic and English)*، که در ۱۷۹۷م به‌چاپ رسیده است؛ ۳ــ واژه‌نامهٔ انگلیسی و فارسی *(A Vocabulary English and Persian)*، که در ۱۸۰۰م در کلکته چاپ شده است؛ ۴ــ فرهنگ آیین‌های دینی ملل شرق *(A Dictionary of the Religious Ceremonies of the Eastern Nations*که (۱۷۸۶م) در کلکته به‌چاپ رسیده است. این اثر با ملاحضات تاریخی و انتقادی، یاد برخی دانشوران شرق، وضع و موقع برجسته‌ترین جاها و بناها در آسیا، و نیز نمایه‌ای به انگلیسی، عربی و فارسی برای ریشه‌یابی و همچنین خطاهای عامیانه در نگارش نام‌های شرقی همراه است و در پایان هم واژه‌نامه‌ای پزشکی دارد. این کتاب بیشتر اثری دایرةالمعارفی است تا تنها یک فرهنگ آیین‌های دینی در شرق؛ ۵ــ فرهنگ حقوق اسلامی *(A Dictionary of Mohammedan Law)*، شامل: یک) فهرست واژگان مفرد و جمع عربی و شرح فارسی واژگان مفرد، دو) واژه‌نامهٔ فارسی و انگلیسی، سه) فهرست پادشاهان گورکانی هند، چهار) واژه‌نامهٔ اصطلاحات مالیاتی بنگال، به خط لاتین و با معنی انگلیسی، به‌ترتیب الفبایی و پنج) نمایه‌ای به‌فارسی (کلکته، ۱۷۹۷م)؛ ۶ــ فرهنگ مترادفات فارسی، هندوستانی و انگلیسی *(A Dictionary Persian, Hindustanee and English, Indluding Synonyms)*، که یک فرهنگ فارسی ــ انگلیسی همراه با ذکر مترادفات فارسی و اردوی واژگان فارسی است (کلکته، ۱۸۰۹م)؛ ۷ــ منشی فارسی *(Persian Moonshee)* که سه‌بار در کلکته (۱۷۹۵، ۱۷۹۹ و ۱۸۰۰م) و یک‌بار در لندن (۱۸۰۱م) به‌چاپ رسیده است. انگلیسیان و شرکت هند شرقی انگلیس پس از ورود به هندوستان و سلطهٔ تدریجی بر آن سرزمین، به‌ویژه بنگال، خود را با نفوذ گستردهٔ زبان فارسی در

میان هندیان و دربارهای کوچک و بزرگ شاهان این سرزمین روبه‌رو دیدند. از این‌رو ناگزیر شدند، دست‌کم تا مدتی، به‌گونه‌ای با این وضع بسازند و زبان فارسی را، که زبان میانجی برای ارتباط میان اقوام گوناگون هندیان بود، بیاموزند. درواقع، تا مدت‌ها دانستن زبان فارسی از شرایط ترقی در دستگاه اداری کشوری شرکت هند شرقی در هند بود و بنابراین کتاب‌های کمابیش متعددی برای آموزش فارسی به کارکنان شرکت تألیف گردید. منشی فارسی از نخستین و مهم‌ترین آثار در این زمینه است. این اثر در سه بخش تدوین شده است: **بخش یکم** در دستور زبان فارسی که در آن ابتدا کلمه را به سه قسم (اسم، فعل، حرف) بخش کرده و سپس ترجمهٔ چند اسم را آورده و بعد حدود پنج صفحه دربارهٔ ضمیر و اسم اشاره گفت‌وگو کرده است. سپس صرف افعال را با ترجمهٔ انگلیسی به‌صورت کامل و جامع بیان نموده، و از فعل ماضی، ماضی استمراری، فعل مستقبل، اسم مفعول، فعل مضارع، فعل حال، امر، نهی، امر مرامی (با صرف می‌گوی، می‌گفته‌باشی....) ساختهٔ و مصادر گفتن، بودن، سوختن، کردن، شدن، هستن و مانند آن‌ها را صرف کرده و ترجمهٔ انگلیسی حالات مختلف زمانی آن‌ها را آورده است. در پایان این بخش، اسامی ماه‌ها و هفته‌های ایرانی و اعداد عربی و فارسی و سپس ترجمهٔ کریما یا پندنامهٔ منسوب به سعدی، به‌نثر انگلیسی، و نیز نمونه‌هایی از خوش‌نویسی شکسته و نستعلیق و خط نسخ عربی آمده است. **بخش دوم** مشتمل بر: یک) حکایات لطیف که مجموعه‌ای از هفتاد حکایت دلپذیر برگزیده از کتاب‌های مختلف فارسی و برگردان منثور انگلیسی آن‌ها است. دو) احوال حکما و برخی فلاسفه که برگزیده‌ای است از خلاصةالاخبار خواندمیر. سه) قواعدالسلطنهٔ شاه‌جهان که بخشی از چهارچمن چندربهان برهمن لاهوری است. **بخش سوم** مشتمل بر: یک) عبارات و محاورات فارسی که یک منشی فارسی نوشته و ویلیام چمبرز آن‌ها را در ۱۷۹۳م (ظاهراً در ترجمه‌ای از انجیل متی) به‌کار برده است. دو) برگردان فارسی باب‌های پنجم تا هفتم انجیل متی از ویلیام چمبرز؛ ۸ـ راهنمای فارسی *(The Persian Guide, Exhibibting the Arabic Derivatives)*، در دستور زبان فارسی که به‌همراه منشی فارسی دست‌کم پنجاه سال مهم‌ترین کتاب برای فارسی‌آموزان انگلیسی در شبه‌قارهٔ هند و بریتانیا به‌شمار می‌آمد (کلکته، ۱۸۰۰م)؛ ۹ـ برگردان گلستان سعدی *(The Gulistan of sady)*، که در ۱۸۰۶م همراه با متن فارسی در کلکته به‌چاپ رسیده است. این ترجمه نخستین ترجمهٔ گلستان به انگلیسی است و بسیاری آن‌را ارزشمندترین اثر در کارنامهٔ ادبی گلدوین می‌دانند؛ ۱۰ـ برگردان کریما یا پندنامهٔ منسوب به سعدی *(Pand-namah Tasnif Shayh Sadi Shirazi)*، که در ۱۷۸۸م همراه با متن فارسی در کلکته چاپ شده است. گلدوین پسان‌تر متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی پندنامه را در منشی فارسی خود نیز گنجاند؛ ۱۱ـ برگردان طوطی‌نامهٔ ضیای نخشبی. این برگردان که مبتنی بر تحریر محمد خداوند قادری از طوطی‌نامه است به‌همراه متن فارسی، نخست در ۱۷۹۲م در کلکته و سپس در ۱۸۰۱م در لندن به چاپ رسید؛ ۱۲ـ برگردان تجنیس‌اللغات / تجنیس خط سلک گهر / نصاب ضیایی که نصاب عربی به فارسی است (با توجه به تجنیس واژه‌ها) و در برخی منابع به اشتباه به عبدالرحمان جامی منسوب است. این برگردان به‌همراه متن فارسی به‌کوشش جی.هدن‌هندلی (J.Haddon Hindley)، به‌چاپ رسیده است (چاپ دوم، لندن ۱۸۱۱م)؛ ۱۳ـ برگردان تعلیم یکم دبستان مذاهب در ۱۷۸۹م / ۱۲۰۳ق. این برگردان در جلدهای یکم و دوم جُنگ نوین آسیایی *(New Asiatic Miscellan)* در کلکته منتشر گردید؛ ۱۴ـ گفتارهایی در باب معانی و بیان، عروض و قافیهٔ ایرانیان *(Dissertations on the Rhetoric, Prosody, and Rhyme of the Persians)* که در ۱۷۹۸م در کلکته چاپ شد؛ ۱۵ و ۱۶ـ برگردان فارسی کتاب اوستروالد *(Ostervald)* به نام *Abridgement of the History Bible* (خلاصهٔ تاریخ کتاب مقدس) و *Catechetical instruction* (آموزش اصول دین مسیح). این دو برگردان، همراه با متن انگلیسی، یک‌جا در یک مجلّد (۱۷۹۲م) در کلکته به‌چاپ رسید؛ ۱۷ـ برگردان آیین اکبری ابوالفضل عـلاّمی *(Ayeen Akbery, or The Institutes of the Emperor Akbar)* که (۱۷۸۳ـ۱۷۸۶م) در سه جلد در کلکته به‌چاپ رسید و نخستین برگردان، ولی چکیده و کمابیش نادقیق، آیین اکبری به انگلیسی است؛ ۱۸ـ برگردان الفاظ ادویه نورالدین محمدعبدالله عین‌الملک شیرازی *(Ulfaz Udwiyeh Or the Materia Medica in the Arabic, Persian and Hindevy Language)* که در ۱۷۹۵م در کلکته چاپ شد؛ ۱۹ـ برگردان رساله در ذکر احکام عشر و خراج و مالکان زمین و بیان عاشر و آن‌چه متعلق به آن است از امیرحیدر بلگرامی (۱۱۶۵ـ۱۲۱۷ق) زیر عنوان *Dissertations Concerning The Revenues of Government* (کلکته، ۱۷۹۶م همراه با متن فارسی)؛ ۲۰ـ برگردان تاریخ بنگالهٔ منشی سلیم‌الله *(A Narrative of the*

Transactios in Bengal) که در ۱۷۸۸م در کلکته چاپ شد.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۵؛ حکایات لطیف، پیشگفتار؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۵۶/۱؛ ۲۷۹/۲؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۱۰۰-۱۰۱؛ زبان فارسی در جهان، انگلستان، ۴۳، ۵۲؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۱۸، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۵، ۳۹۷، ۴۱۰، ۴۱۱؛ فرهنگ خاورشناسان، سحاب، ۱۵۴؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۷۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۸۳۹/۱۳؛ المستشرقون، ۴۷۴/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 503; *Catalogue of the Library of the Indian Office*, vol II part VI, pp. 13, 31, 163, 391, 399; *Dictionary of Indian Biography*, 166-167; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/327, 550; Dr.P.Thankappan Nair, «Calcutta Pioneers Persian Studies: Francis Gladwin's Contributions», *Indo-Iranica* Vol.46, Numbers 1-4, pp.149-177.

برزگر

گلرخ‌بیگم هندوستانی ← گلچهره‌بیگم هندوستانی

گلرخ لودی، سکندرشاه ← سکندرشاه لودی

گل رعنا (gol-e.raɛ.nā)، کتابی در شرح حال شاعران فارسی‌گوی شبه‌قاره از شفیق* اورنگ‌آبادی. این تذکره که در ۱۱۸۱ـ ۱۱۸۲ق تألیف یافته در یک مقدمه و دو فصل تدوین شده است: ۱ـ شاعران مسلمان که از میرغلام‌علی آزاد بلگرامی آغاز می‌شود و با میریوسف بلگرامی پایان می‌یابد؛ ۲ـ شاعران هندو که با اچلداس آغاز می‌گردد و با هنر (گیان‌رای) پایان می‌گیرد. از این کتاب دست‌نویس‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند بانکیپور، دیوان هند، آصفیه و دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. فصل دوم گل رعناکه زندگینامهٔ شاعران هندو است (چهل و پنج تن به‌ترتیب الفبایی) در انجمن ترقی اردو حیدرآباد دکن چاپ شده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۶/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۴۲-۴۴۵؛ تین تذکری، ۲۰۴-۳۴۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خط فارسی پاکستان، ۳۱/۱۱-۳۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۳۳؛ گل رعنا، فصل دوم، حیدرآباد دکن، انجمن ترقی اردو؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۴۹؛ مرآت‌العلوم، ۴۵/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/977-978; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 549; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/867.

برزگر

گلزار آصفیه ← خان‌زمان‌خان دهلوی

گلزار ابرار ← رام‌دیال گلشن

گلزار ابرار (gol.zār-e.ab.rār)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال هفت‌صد و پنج تن از علما و صوفیان شبه‌قاره از سدهٔ هفتم تا اوایل سدهٔ یازدهم هجری، تألیف محمد غوثی* شطاری (۹۶۲ق -). وی تألیف این کتاب را در ۱۰۱۰ق آغاز کرد و در ۱۰۲۲ق به پایان رساند و آن را به جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) اتحاف کرد. مؤلف در این کتاب شرح حال پنج گروه از مردم را آورده است: ۱ـ اصحاب تحقیق، یعنی کسانی که حامل پاکیزگی ظاهری و باطنی هستند، ۲ـ دانشمندان و علما، ۳ـ اهل سلوک، یعنی کسانی که برای حصول پاکیزگی روحانی در ریاضت به‌سر می‌برند، ۴ـ زاهدان ازجمله صوفیان و دراویش و ۵ـ مجذوبان، یعنی کسانی که در عشق خداگم شده‌اند. مؤلف کتاب خود را به پنج چمن (بخش) تقسیم کرده است. سه بخش اول را به ترتیب به علما و صوفیان سده‌های هفتم، هشتم و نهم هجری اختصاص داده است و در بخش چهارم علما و صوفیان سدهٔ دهم و اوایل سدهٔ یازدهم را بیان کرده است که اغلب آن‌ها با مؤلف همروزگار بوده‌اند و بخش پنجم به علمای سلسلهٔ شطاری اختصاص دارد. دو بخش اخیر به‌دلیل آگاهی‌های تازه و مستندی که دربارهٔ علمای همروزگار با مؤلف و نیز علمای سلسلهٔ شطاری می‌دهند دارای اهمیت بیشتری هستند. یکی از ویژگی‌های گلزار ابرار این است که مؤلف آن از هرگونه تعصب فرقه‌ای و قومی به‌دور بوده و در نهایت بی‌طرفی به‌شرح احوال و فعالیت‌های صوفیان سلسله‌های مختلف چشتی، قادری، سهروردی، فردوسی، مغربی، نقشبندی و شطاری پرداخته است. این کتاب اگر چه در اصل منبع مهمی برای کسب آگاهی از سلسلهٔ شطاری است، در آن به‌تمامی مراکز مهم فرهنگی هندوستان از جمله دهلی،

لاهور، مولتان، احمدآباد، ماندو، برهانپور و مانند آن‌ها که علمای سلسله‌های گوناگون در آن مراکز حوزه‌های دینی و آموزشی دایر کرده‌بودند اشاره کرده است. در این کتاب دربارهٔ زندگی خصوصی علما و صوفیان و نیز روابط آنها با عموم مردم، روابط آنان با امرا و حکمرانان، فعالیت‌های علمی و ادبی ایشان، مدارج روحانی علما، خدماتی که اینان در ترقی فرهنگ و تهذیب حکومت‌های نوظهور گجرات، مالوه، جونپور، کالپی و غیره داشته‌اند و نیز میزان مقبولیت آن‌ها در هند و بیرون از آن سرزمین توضیح داده شده است. در این کتاب افزون بر علمای اهل تصوف، به‌شرح حال چند تن از امرای مغول، همچون میرزا عزیز کوکه و عبدالرحیم‌خان‌خانان و فعالیت‌های آن‌ها نیز اشاره شده است. مؤلف به نبردهای متعدد همایون، جلال‌الدین اکبر و چند تن دیگر از حکمرانان و آثاری که این نبردها بر زندگی مردم گذاشته، اشاره کرده است. همچنین وی به نظام آموزشی، موضوعات و کتب آموزشی مختلفی که به‌قلم علمای شبه‌قاره نوشته شده‌اند و نیز چگونگی مهاجرت علما و صوفیان از سرزمین‌های عربی و دیگر مراکز اسلامی به شبه‌قاره اشاره کرده است. وی از مطرح کردن مسائل افسانه‌ای و مبالغه‌آمیزی که معمولاً به صوفیان نسبت داده می‌شوند اجتناب کرده و تنها به ذکر موارد مستند و معقول پرداخته است. کتاب نثری روان و سلیس دارد و آگاهی‌های کمابیش صحیح و جامعی دربارهٔ تاریخ فرهنگ و تمدن شبه‌قاره به‌دست می‌دهد. غوثی در تألیف این تذکره از کتب معتبری همچون نفحات‌الانس جامی، کشف‌المحجوب هجویری، عوارف‌المعارف شهاب‌الدین عمر سهروردی و کتب متعدد تاریخی، همانند طبقات ناصری، مآثر محمودشاهی و تاریخ فیروزشاهی بهره‌برده است. وی همچنین از تصانیف کسانی که در تذکره نام برده استفاده کرده و آگاهی‌هایی نیز از شاگردان و جانشینان و دوستان آنان به‌دست داده و نیز از تصانیف و راهنمایی‌های شیخ عبدالحق محدث دهلوی نیز که همروزگارش بوده بهرهٔ کافی برده است. گلزار ابرار تاکنون چاپ نشده، ولی ترجمهٔ اردوی آن از فضل احمد جیوری به‌نام اذکارالابرار در ۱۳۲۶ق در آگره به‌چاپ رسیده است. چندین نسخهٔ خطی از گلزار ابرار در کتابخانه‌های بنگال، سالار جنگ حیدرآباد، گنج‌بخش اسلام‌آباد و آصفیه موجود است.

منابع : تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۴۰/۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۰۳/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستان، ۲۲۰-۲۲۱؛ تصوف برّ صغیر مین، ۹۰-۹۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۸۰/۱۱-۸۸۱؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۲۲۵۰/۳؛ *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 96; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 563; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/984.

امیرهدائی

گلزار ابراهیم (gol.zār-e.eb.rā.him)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار شاعران اردوگوی از نواب‌علی ابراهیم‌خلیل‌خان بنارسی، متخلص به خلیل. مؤلف تدوین این تذکره را در ۱۱۹۸ق به‌پایان برده است. از شرح احوال برخی شاعران در این اثر چنین برمی‌آید که مؤلف پس از این تاریخ هم بر آن می‌افزوده است. در گلزار ابراهیم شرح احوال سی‌صد و در برخی نسخه‌های چاپی آن سی‌صد و بیست شاعر به ترتیب الفبایی آمده است. خلیل‌خان در تدوین این تذکره به تذکره‌های قدیمی یا شنیده‌های خود چندان اعتماد نکرده و کوشیده است تا با کند و کاو در آثار معتبر، شرحی دقیق از زندگانی هر شاعر به‌دست دهد. او چون با دیدهٔ انصاف در پی روشن ساختن زندگی اجتماعی، شخصیت و سیرت شاعران پرداخته است، از این‌رو حتی می‌توان اثر وی را بهتر از دیگر تذکره‌های شاعران اردو دانست. گلزار ابراهیم نخستین‌بار در چاپخانهٔ مسلم دانشگاه علیگر به‌چاپ رسید (۱۹۳۴م). در این چاپ مقاله‌ای از محی‌الدین قادری با نام «گلزار ابراهیم پر ایک نظر» به‌جای دیباچه آمده است. بخشی از این تذکره با نام گلشن هند به‌کوشش محی‌الدین قادری زور به اردو چاپ و منتشر شده است (علیگر، ۱۳۵۳ق). خلاصه‌الکلام و صحف ابراهیم از دیگر تذکره‌های این مؤلف در شرح احوال شاعران فارسی‌گو است.

منابع: اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۹۲-۱۹۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۹/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۰۴/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۵۹، ۷۳۹؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۹۸؛ الذریعه، ۲۱۵/۱۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۳۴/۳؛
Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh oriental public library, 8/147-148; *A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*,

1/180-181; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,* 1/375; 3/1069; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library,* 1/294; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal,* 11; *Mughals in India,* 60-61; *Persian Literature,* C.A.Storey, vol.I, part 1/701-702.

سپاهی

گلزار اعظم (gol.zār-e.aɛ.zam)، کتابی در شرح حال و نمونهٔ اشعار صد و چهل شاعر فارسی‌گوی کرناتک در جنوب هند از محمد غوث‌خان بهادرجنگ، متخلص به اعظم (۱۲۳۹ ــ ۱۲۷۲ق). مؤلف نگارش این تذکره را در ۱۲۶۷ق در پاسخ به معدن‌الجواهر واصف مدراسی که به گفتهٔ وی بر اشعار برخی استادان اعتراضات بی‌جا آورده بود آغاز کرد و در ۱۲۶۹ق به‌پایان برد. وی در تألیف این تذکره، به‌گفتهٔ خودش، از یاری و همکاری گستردهٔ راقم* مدراسی (۱۲۲۳ق ــ) برخوردار بوده است. ترتیب شعرای تذکره برابر حروف الفبا است و از آگاه (علیرضاخان‌بهادر) آغاز می‌گردد و به یاد (مولوی خواجه حمیدالدین) پایان می‌یابد. این کتاب از جهت آن‌که اکثر شعرای یاد شده در آن معاصر مؤلف بوده‌اند از تذکره‌های اصیل و ارزشمند به‌شمار می‌آید. گلزار اعظم در ۱۲۷۲ق در مدراس (کرناتک) به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۲/۳؛ اشارات بینش، ۲۲، ۱۴۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۱/۲ـ۵۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۷۰ـ۵۷۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 102-103.

برزگر

گلزار خیال (gol.zār-e.xi.yāl)، منظومه‌ای به‌فارسی در قالب مثنوی سرودهٔ احمدیارخان، متخلص به عافی / آفی (ز ۱۲۵۸ق)، فرزند نواب محمدامیرخان نواب تونک راجیوتانه. دربارهٔ زندگانی سرایندهٔ این مثنوی چیزی دانسته نیست، تخلص وی نیز عافی و گاه آنی آمده است. تنها از پایان مثنوی گلزار خیال می‌توان پی برد که وی از شاگردان میرزا گل‌محمدخان ناطق (ــ ۱۲۶۴ق) بوده است. در مثنوی عاشقانهٔ گلزار خیال پادشاهی پس از سال‌ها انتظار صاحب فرزندی پسر می‌شود که این پسر در زندگانی خود به دو نفر دل می‌بندد. وی نخست به هنگام شکار دل‌باختهٔ بچه‌ای گدا می‌شود و شب و روز با وی بزم می‌گسترد. پادشاه که از رفتار پسر خشمگین می‌شود، بچهٔ گدا را از شهر بیرون می‌راند، اما شاهزاده که یارای دل‌کندن از او را ندارد، پنهانی به نزد وی می‌رود. تا این که پادشاه از جهان درمی‌گذرد و شاهزاده به پادشاهی می‌رسد. اما این‌بار وی دل‌باختهٔ دختری زیبا می‌شود که تصویر او را نزد نقاشی دیده بود. دختر رام نمی‌شود و کار به جنگ می‌کشد. سرانجام شاهزاده دختر را به دست می‌آورد و چندی به کامرانی می‌گذراند. اما وی باز به یاد بچهٔ گدا می‌افتد و در پی او می‌رود. بیت آغازین مثنوی گلزار خیال چنین است: «به‌نام آن‌که شاه مهر و ماه است ــ گدایش درد و عالم پادشاه است.» این مثنوی در ۱۲۵۸ق سروده شد، چنان که در بیتی آمده است: «بهار از حسن رنگین وام کردم ــ به "گلزار خیال"ش نام کردم.» نسخه‌ای از مثنوی گلزار خیال به‌شمارهٔ Api/VI137-306 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۵۸؛ الذریعه، ۱۰/۹؛ ۲۱۶/۱۸؛ ریحانة‌الادب، ۵۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۷۳/۸؛ لغت‌نامه، زیرِ «آفی».

جهان‌تاب

گلشن ابراهیمی ← تاریخ فرشته

گلشن برهانپوری (gol.šan-e.bor.hān.pu.ri)، شیخ سعدالله، معروف به شاه‌گلشن، برهانپور ۱۰۷۵ ــ دهلی ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۱۴۰ق، صوفی نقشبندی و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. نیای بزرگش اسلام‌خان وزارت برخی پادشاهان گجرات را داشت. یکی از نیاکانش از گجرات به برهانپور کوچید. سعدالله در برهانپور به‌دنیا آمد و پرورش یافت. همراه پدرش پیاده به سفر حج رفت و در مدینه بارگاه پیامبر را زیارت کرد. بیست و دو سال در احمدآباد گجرات، اورنگ‌آباد و دیگر جاهای دکن به سر برد. سپس به دهلی رفت و در آن‌جا به شیخ عبدالاحد سرهندی، معروف به شاه‌گل و متخلص به وحدت (ــ ۱۱۴۲ق)، دست ارادت داد و از این‌رو تخلص خود را نیز، گویا به توصیهٔ استادش عبدالقادر بیدل* دهلوی، گلشن برگزید. گذشته از بیدل، از سرخوش* لاهوری، مؤلف کلمات‌الشعرا، نیز اصلاح سخن می‌گرفت. به‌نوشتهٔ شاگردش بندرابن داس

گلشن بی‌خار

خوشگو* در سفینهٔ خوشگو، گلشن «طالب علم منقّح بود و در درویشی به پایهٔ اولیا رسیده و نثر شاعرانهٔ مسجع و رنگین می‌نوشت. کلیات اشعارش صد و بیست هزار بیت است، و آن‌را هفت دیوان کرده. در فن موسیقی نیز نفس گرم برمی‌آید، تصنیفات استادانه بسته، اهل این فن را بسیار به نظر قبول می‌دید و اکثر خوانندگان کامل فن می‌گفتند که شاه گلشن در شعر و سرود، امیرخسرو زمان ماست.» در دهلی در مسجد زینت‌المساجد که زینت‌النسابیگم (ـ ۱۱۳۳ق)، دختر اورنگ‌زیب گورکانی در حدود ۱۱۲۲ق در کنار رود جمنا بنا کرده بود، نشیمن داشت و در روزهای شنبه بیشتر شاعران نزدش گرد می‌آمدند و مشاعره می‌کردند. سرانجام پس از بیست‌سال اقامت در دهلی در آن شهر درگذشت و «در احدپوره متصل شاه‌گنج، در زمینی که از مملوکات خواجه محمدناصر» بود، به‌خاک سپرده شد. خواجه ناصر، پدر میر درد دهلوی، و میرزا جان‌جانان مظهر دهلوی* (۱۱۱۰ ــ ۱۱۹۵ق) از مریدانش بوده‌اند.

منابع: تاریخ ادبیات اردو، ۲/۱۲۸ـ۱۳۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۱۴، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۹؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۰۵ـ۱۰۶؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۸۴؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۱۵ـ۳۱۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۳۴۱ـ۳۴۹؛ جرنل، ۱۲۱ـ۱۲۲؛ روز روشن، ۶۹۰ـ۶۹۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۱۵۵؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۲۱۱ـ۲۱۲؛ سرو آزاد، ۱۹۸ـ۱۹۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۶۵ـ۱۷۰؛ سفینهٔ هندی، ۱۷۷ـ۱۷۸؛ شمع انجمن، ۴۰۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹/۲۲۳۴؛ کلمات‌الشعرا، ۹۶ـ۹۷؛ مخزن‌الغرائب، ۴/۷۸۹ـ۷۹۰؛ منتخب‌اللطایف، ۳۴۲؛ نتایج‌الافکار، ۶۰۴ـ۶۰۷؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۹۹ـ۱۰۰؛ نشتر عشق، ۴/۱۳۱۴ـ۱۳۱۶؛ نگارستان سخن، ۸۷ـ۸۸؛ همیشه‌بهار، ۲۱۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 211; *A history of Sufism in India*, 2/244, 246.

برزگر

گلشن بی‌خار (gol.šan-e.bi.xār)، تذکره‌ای به فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار شاعران اردوگو تألیف نواب محمدمصطفی‌خان شیفته، متخلص به حسرتی*. مؤلف تدوین این کتاب را در ۱۲۴۸ق آغاز کرده و در ۱۲۵۰ق به‌پایان برده است. در این تذکره شرح احوال و نمونهٔ اشعار شش‌صد و هفتاد و یک شاعر اردوگو از گذشته تا روزگار مؤلف به‌ترتیب الفبایی آمده است. گلشن بی‌خار تاریخ مختصر شاعران قدیم دکن تا میانهٔ سدهٔ سیزدهم هجری و کارنامهٔ دویست سالهٔ شعر اردو است. احوال شاعران مختصر اما معتبر است. آن‌چه شیفته دربارهٔ همروزگاران خود، به‌ویژه شاعرانی چون غالب دهلوی*، مؤمن، ذوق، آزرده و شاه نصیر نوشته اهمیت تاریخی و ادبی فراوان دارد. او در این تذکره، تنها به انتخاب کلام شاعران بسنده نکرده، بلکه به نقد آن نیز پرداخته است. از این‌رو می‌توان گفت شیفته در پیشرفت نقد شعر اردو نقشی بسزا داشته است. اثر او برای فهم فضای ادبی و شعری تا میانه سدهٔ سیزدهم بسیار ارزشمند است. گلشن بی‌خار با شرح زندگانی آبرو آغاز می‌شود و با شرح احوال یوسف به‌پایان می‌رسد. گلشن بی‌خار نخستین‌بار در ۱۲۵۳ق که سه سال پس از تألیف آن است به‌کوشش مولوی محمدباقر در دهلی چاپ و منتشر شد. این اثر بعدها نیز چندین‌بار در هندوستان به‌چاپ رسید. دو ترجمه از این اثر به‌اردو نیز به‌چاپ رسیده است. از ترجمه‌های اردوی گلشن بی‌خار می‌توان از برگردان محمداحسان‌الحق فاروقی نام برد (کراچی، ۱۳۸۲ق).

منابع: اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۹۰ـ۲۹۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۱۲۶؛ ۲/۴۰۸؛ تذکره‌نویسان فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۰؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۹۸ـ۱۹۹؛ تفضیلی فهرست مخطوطات فارسیه، پنجاب پبلک لائبریری لاهور، ضمیمهٔ ۱، منظور احسن عباسی، ۸۰؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱/۱۲۵۱؛ ۴/۴۲۹۷؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱/۱۰۰۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱/۷۷۰ـ۷۷۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۴۱۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۱۹۳۵؛ گلشن بی‌خار؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶/۲۲۶؛ *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh oriental public library*, 8/158-159; *Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the libraries of the King of Oudh*, 1/189; *Cataloge of the Library of the India office*, vol.II, part VI, 171; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1069; *Descriptive Catalogue of the Persian, Urdo & Arabic Manuscripts in the Dacca university library*, 1/31-32; *Persian Literature*, C.A.storey, 1/896.

سپاهی

گلشن جونپوری (gol.šan-e.jun.pu.ri)، شیخ گلشن علی فرزند شیخ عطاری انصاری جونپوری، جونپور ۱۱۱۷ ــ ح۱۲۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در زادگاهش کتاب‌های درسی فارسی را نزد پدرش خواند و صرف و نحو را در خدمت برخی استادان دیگر آموخت و در خوش‌نویسی نستعلیق و شکسته و ثلث نیز مهارت یافت. سپس به شاه‌جهان‌آباد (دهلی) رفت (۱۱۴۳ق) و در شمار منشیان امیر بنده‌علی‌خان / شیرافکن‌خان باسطی پسر غیرت‌خان درآمد. فنون سخنوری را نیز از میرمحمدافضل ثابت الهآبادی (ـ ۱۱۵۱ق)، میرشمس‌الدین فقیر* دهلوی (ـ ۱۱۸۳ق) و حزین* لاهیجی (ـ ۱۱۸۰ق) آموخت. در هنگام اقامت در دهلی شاهد یورش نادرشاه افشار بدان شهر بود. چند سالی نیز به ملازمت و رفاقت‌علی‌قلی‌خان والهٔ* داغستانی به سر برد و پس از مرگ واله (۱۱۶۹ق) به زادگاهش بازگشت، اما در آن‌جا کاری نیافت و به شمس‌آباد از توابع فرخ‌آباد رفت و به ملازمت سید بسالت‌جهان (ـ ۱۱۷۶ق) پیوست. در برخی تذکره‌ها آمده است که وی پس از بازگشت از دهلی در روستای ماهل / ناهل از توابع جونپور (که شاید همان شمس‌آباد باشد و یا گلشن پس از مرگ سید بسالت‌جهان بدان‌جا رفته) گوشه گزید و در اواخر سدهٔ دوازدهم درگذشت. شمار اشعارش را نزدیک ۵۰۰۰بیت گفته‌اند. از وی یک مثنوی در سرگذشت خود با نام صورت حال به‌فارسی به‌جا مانده است که نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.16805) نگه‌داری می‌شود و در پایان آن نیز چهار مثنوی کوتاه‌تر از گلشن، یکی به هندی و سه مثنوی دیگر به فارسی، در ستایش سید بسالت‌جهان آمده است. نسخه‌ای از دیوان گلشن نیز در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۶۳۱ دیوان) نگه‌داری می‌شود که در ۱۲۳۵ق به خط تن‌سکه‌رای در بلگرام کتابت شده است.

منابع: الذریعه، ۹۳۳/۹؛ روز روشن، ۶۹۱؛ شمع انجمن، ۴۰۸؛ فهرست مشروح بعضی کتب نفیسهٔ قلمیهٔ مخزونهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۷۷/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۰۳/۳؛ مخزن‌الغرائب، ۷۹۰/۴ـ۷۹۳؛ نتایج‌الافکار، ۶۰۸ـ۶۰۹؛ نشتر عشق، ۱۳۱۶/۴ـ۱۳۱۹؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 715; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 212; *Mughals in India*, 165.

برزگر

گلشن حکیم (gol.šan-e.ha.kim)، مثنوی اخلاقی از عبدالله*خان هریپوری، متخلص به حکیم و معروف به چاه دکتر عبدالله (سدهٔ چهاردهم هجری). سراینده این مثنوی را در ۱۳۲۲ق در یک‌هزار و هفت‌صد و بیست و پنج بیت سروده است. حکیم مثنوی را با حمد خداوند و با عنوان‌هایی مانند در ثنای حق تعالی، غزل حکیم در ثنای حق تعالی، مناجات حکیم به درگاه رب کریم و غزل دعائیه آغاز کرده و در پی آن، اشعاری در مقام رسول اکرم با عنوان‌هایی مانند مدح سرور کاینات، غزل نعتیه، غزل در صفت مزار رسول اکرم و در بیان معراج آورده است. پس از آن اشعاری در مناقب محمد صدیق نقشبندی (ـ ۱۱۳۶ق) سروده و حکایتی از علی هجویری، معروف به داتا گنج‌بخش صاحب لاهوری (ـ ۴۶۵ق)، می‌آورد. حکیم در این مثنوی دشنام دادن و طعنه زدن را نکوهیده و با بیانی شیوا و دلنشین درس‌های اخلاقی داده است. این اثر به کوشش شیخ الهی‌بخش و محمد جمال‌الدین به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۳۲۳ق).

منابع: شعر فارسی در بلوچستان، ۱۱۹ـ۱۲۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۲۹۸/۴؛ گلشن حکیم.

فتح‌نیا طبری

گلشن دهلوی، شیخ سعدالله ← **گلشن برهانپوری**

گلشن دهلوی (gol.šan-e.deh.la.vi)، سدهٔ دوازدهم هجری، بانوی شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم دهلی بود و در دورهٔ محمدشاه روشن اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) روزگار به سر می‌برد. گلشن در سخنوری از شاگردان میرمحمد تقی خیال احمدآبادی (ـ ۱۱۷۱ق) مؤلف بوستان خیال بود. از سروده‌های گلشن تنها چند بیت در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «به‌خیال قد رعنای تو ای غیرت گل ــ سرو آهی است که از سینهٔ گلشن برخاست.»

منابع: حدیقهٔ عشرت، ۵۰؛ زنان سخنور، ۱۱۱/۲؛ مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه، ۱۹۸ـ۱۹۹؛ نگارستان سخن، ۸۷ـ۸۸؛ ماگهٔ رحمانی، «پرده‌نشینان سخنگوی»، آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۲، ص۵۳.

نوش‌آبادی

گلشن راز، تألیف سیدفتح‌علی گردیزی ← **تذکرهٔ ریخته‌گویان**

گلشن سخن (gol.šan-e.so.xan)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار سی‌صد و بیست و یک شاعر اردوسرای شبه قاره، از میرزا کاظم* لکنویی، ملقب به مردان‌علی‌خان و متخلص به مبتلا. وی این تذکره را در ۱۱۹۴ق نوشته است. شرح حال شعرا به ترتیب حروف الفبا آمده و با زندگینامهٔ آفتاب آغاز شده و با شرح حال یاس پایان گرفته است. البته در نسخهٔ چاپی، فهرست شاعران با آبرو آغاز شده و با یونس پایان یافته است. مؤلف شرح احوال شاعران را کوتاه ولی نمونهٔ کلام آن‌ها را مفصل بیان کرده است. او، به خلاف روش بیشتر تذکره‌نویسان، افزون بر غزل، به مثنوی، مرثیه و ساقی‌نامه‌ها نیز توجه کرده است. مبتلا در تألیف این تذکره از تذکره‌های گلزار ابراهیم، نکات‌الشعرا و تذکرهٔ شورش بهره برده است. در ۱۹۶۵م، مسعود حسن رضوی با استفاده از نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ رضای رامپور و نسخهٔ متعلق به حکیم سیدعلی آشفته در لکنو، این تذکره را در انجمن ترقی اُردوی علیگر به چاپ رسانده است. عطای کاکوی این تذکره را با حذف اشعار به اردو برگردانده است.

منابع: اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۸۱-۱۹۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۹/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۹؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۱۹؛ شعرای اردو کی تذکری، ۴۲۰-۴۳۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۳۵/۳.

امیرهدائی

گلشن عجایب ← رام سنگه

گلشن عشق، قصه ← کامروپ و کاملتا

گلشن گفتار (gol.šan-e.gof.tār)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار سی شاعر اردوگو از حمید اورنگ‌آبادی. از مادهٔ تاریخ «گلشن بزم گفتار هی» چنین برمی‌آید که مؤلف تدوین این تذکره را در ۱۱۶۵ق به‌پایان برده است. گلشن گفتار از مختصرترین تذکره‌های شاعران اردوسرا است، زیرا در آن شرح احوال تنها سی شاعر به زبان ساده و گویا آمده است. با این‌همه، از دو جهت می‌توان آن را تذکره‌ای ارزشمند خواند. نخست این که گلشن گفتار یکی از قدیمی‌ترین تذکره‌های شاعران اردوسرا است و روشن می‌سازد که تذکره‌نویسی در دکن نیز، مانند شمال هندوستان، از میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری، آغاز شده بود و دیگر آن‌که دربردارندهٔ آگاهی‌هایی ارزشمند از شاعران دکن است که تذکره‌نویسان شمال هند از آن بی‌خبر بوده‌اند. زندگینامهٔ شاعران در این اثر به اختصار آمده، اما در گزیدهٔ کلام شاعران، به‌جای شعرهای پراگنده، غزل‌های کاملی از هر شاعر آمده است. مؤلف از برخی غزل‌ها، تنها ابیات دلخواه خود را آورده است. افزون بر غزلیات، گه‌گاه نمونه‌هایی از مثنوی و مخمس نیز آمده است. روی‌هم‌رفته می‌توان گفت که مؤلف روشی نو در انتخاب کلام برگزیده، که در فهم رنگ کلام شاعر کارساز است. در این تذکره از زندگانی چند شاعر برهانپوری سخن رفته و چنین برمی‌آید که برهانپور نیز روزگاری مرکز شعر و سخن بوده است. گلشن گفتار با بیان احوال نصرتی دکنی آغاز می‌شود و با شرح زندگانی عزلت به‌پایان می‌رسد. این اثر با دیباچه، تحشیه و تدوین سیدمحمد استاد دانشکدهٔ ستی به‌چاپ رسید (حیدرآباد دکن، ۱۹۲۹م). سید محمد پس از نگارش دیباچه‌ای در چهارده صفحه بر این اثر، در حاشیه نیز همراه با زندگینامهٔ هر شاعر، از دیگر منابعی که در آن‌ها زندگینامهٔ این شاعران آمده، یاد کرده است. نسخه‌ای که سیدمحمد بدان دسترسی داشته، ناقص است، زیرا در آن از نام شاعرانی سرشناس، چون میر و سراج، که مؤلف با آنان آشنایی داشته، سخنی به میان نیامده است. م.گ.فاطمی این اثر را در هشتاد صفحه به اردو برگردانیده است (لکنو، ۱۳۸۳ق). به زندگینامهٔ مؤلف در تذکره‌ها اشاره‌ای نشده است. تنها در بخش آخر دیباچه در «تعریف تألیف» آمده که نام او خواجه‌خان فرزند ترک‌تازخان یکه‌تازخان بوده است. لقب و خطاب‌های اورنگ‌آبادی نشان می‌دهد که او در خانواده‌ای دولتمند برآمد. وی از ذوقی شاعرانه برخوردار بود و از همان خردسالی نیز به خواندن سخن بزرگان دلبستگی داشت. اورنگ‌آبادی خود شعر می‌سرود و با تذکرهٔ سخنوران فارسی‌گو آشنا بود. او چون از تذکره‌های شاعران اردوگو آگاهی نداشت، به‌جای نوشتن تذکرهٔ شاعران فارسی‌گو، به‌تدوین گلشن گفتار پرداخت. با برخی از شاعران دکن دیدار کرد. با کاوش در گلشن گفتار چنین برمی‌آید که حمید اورنگ‌آبادی نزد عاجز مشق سخن می‌کرد و سروده‌های استاد خود را نیز در دیوانی گردآوری کرده بود.

منابع: اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۰۳-۱۰۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۳/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند

و پاکستان، ۷۳۷؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۹۹-۲۰۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۳۶/۳.

سپاهی

گلشن مشتاق (qol.šan-e.moš.tāg)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار هشت‌صد و نود و سه شاعر فارسی‌گوی متقدم و متأخر از محمد حافظ‌علی مشتاق* (ـ ۱۲۷۶ق). او تألیف این تذکره را در اواخر ۱۲۴۹ق آغاز کرده و در ۱۲۵۱ق به‌پایان برده است. مؤلف در این تذکره شرح احوال شعرا را بسیار کوتاه آورده و نمونهٔ کلام آن‌ها را تنها از میان غزل‌های عاشقانهٔ شعرا انتخاب کرده است. در این تذکره هم شعرای هندی‌تبار و هم شعرایی که هیچ‌گاه به شبه‌قاره نرفته بودند یاد شده‌اند. مشتاق تذکرهٔ خود را کتابی مختصر یاد کرده است و این اختصار از جهت تعداد شعرا است. یکی از ویژگی‌های این تذکره این است که مؤلف تا آن‌جا که دسترسی داشته به تاریخ فوت شعرا اشاره کرده است و چون شرح احوال بعضی از شعرایی که در این کتاب یاد شده‌اند در هیچ تذکرهٔ دیگری نیامده است، از این نظر دارای اهمیت است. در این تذکره احوال و آثار چند زن شاعر، از جمله بی‌بی‌زایری، زیب‌النسای مخفی، بی‌بی ضعیفی سمرقندی، گلرخ‌بیگم، گلبدن‌بیگم، لاله‌خاتون کرمانی و نهانی نیز آمده است. مؤلف در نوشتن این کتاب از تذکره‌های نشتر عشق و مخزن‌الغرائب بیشترین بهره را برده است. البته از کتاب‌هایی دیگر، همانند بهارستان جامی، مرآت جهان‌نما، اخبارالاخیار، منتخب‌التواریخ، فرهنگ رشیدی و فرهنگ جهانگیری، نیز استفاده کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این تذکره در کتابخانهٔ شخصی قاضی فضل عظیم که از نوادگان مشتاق است نگه‌داری می‌شود.

منابع: جائزه مخطوطات اردو، ۶۴۸/۱-۶۵۱؛ مشفق خواجه، «شعرای فارسی کا ایک نو دریافت تذکره: گلشن مشتاق»، پیوندهای فرهنگی ایران و پاکستان، ژانویهٔ ۱۹۷۵م، ص۳۵۶-۳۶۸.

امیرهدائی

گلشن نوبهار (gol.šan-e.naw.ba.hār)، هفته‌نامهٔ[؟] فارسی که از اوایل فوریهٔ ۱۸۵۱م / ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۲۶۷ق در کلکته منتشر شد. آغاز انتشار گلشن نوبهار، یک هفته پیش از آغاز انتشار وقایع اتفاقیه در تهران است. مدیریت گلشن نوبهار، به‌عهدهٔ کسی به‌نام عبدالقادر بود. بهای چهار شماره در هر ماه، یک‌ونیم روپیه بود و نسبت به روزنامه‌های هم‌دوره‌اش ارزان‌تر بود. این هفته‌نامهٔ «انقلابی، نقش مهمی در نهضت آزادی‌خواهی مسلمانان» داشت، و از منتقدانِ جدی حکومت بریتانیا بود. در ۱۸۵۷م، به‌سبب انتشار مطالبی بر ضد حکومت استعماری، توقیف شد و چاپخانه‌اش را مصادره کردند. از چگونگی انتشار آن اطلاع دقیقی در دست نیست.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۱۸/۳-۱۱۷؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۸۵/۱، ۸۸، ۹۰، ۹۱؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، ۲۸۰؛ صحافت پاکستان و هند میں، ۹۰؛ مجموعهٔ سخنرانیها نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۵۳/۲.

مرتضوی

گلشن همیشه‌بهار (gol.šan-e.ha.mi.še.ba.hār)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار چهارصد و نوزده شاعر اردوسرا و فارسی‌گو از عبدالعلیم نصرالله‌خان احمدی خویشگی خورجوی*، متخلص به قمر. این کتاب در ۱۲۵۷ق و به هنگام اقامت نصرالله‌خان در خورجه نوشته شده و نویسنده تا ۱۲۷۰ق بر آن می‌افزوده است. در این اثر زندگینامه‌های سرایندگان به‌ترتیب الفبایی و با سربندهای خیابان آمده است. این تذکره با آوردن زندگینامهٔ اسدخان، مشهور به فتح‌خان، آغاز می‌شود و با شرح زندگانی میریوسف‌علی‌خان به پایان می‌رسد. مؤلف زندگینامهٔ خود را نیز زیر نام قمر در این کتاب آورده است. به‌نوشتهٔ نصرالله‌خان در دیباچهٔ کتاب، او از خواندن تذکرهٔ گلشن بی‌خار نواب مصطفی‌خان شیفته یا به گفتهٔ وی «ننگ بنی‌آدم» کم گلی یافته که بی‌خار نبوده است. از این رو، او را «بر عرق‌ریزی آن مساعی‌خیز رحم آمد، کمر به تصفیه‌اش بسته به گلبن‌های بی‌خارش و به نونهالان هندی و فارسی دیگر گلستانی جداگانه آراسته که خار را در آن دخلی نیست و خزان را بر آن تصرفی نه، لهذا به گلشن همیشه‌بهار نام یافت. چشم انصاف بگشا و به سیرش درآ.» اما داوری نصرالله‌خان در این‌باره چندان راست نمی‌آید. زیرا زندگینامهٔ بیشتر کسانی که نصرالله‌خان در تذکرهٔ خود آورده، در گلشن بی‌خار نیز آمده است، چندان که می‌توان گلشن همیشه‌بهار را تذکره‌ای برگرفته از گلشن بی‌خار دانست. شمار شاعرانی که زندگینامهٔ آنان در تذکرهٔ گلشن بی‌خار آمده هم بسی بیشتر از زندگینامهٔ شاعران در گلشن همیشه‌بهار است. با این همه، گلشن همیشه‌بهار در مواردی که آگاهی‌های تازه‌ای دربارهٔ

شعرا به‌دست می‌دهد، بر دامنهٔ آگـاهی خـوانـنده در شـناخت زندگینامهٔ برخی شاعران می‌افزاید. در این تذکره در کنار شاعران بنام، زندگینامهٔ شماری از شاعران بی‌آوازه نیز آمـده است. امـا نویسندهٔ شرح حال کسانی را که با آنان آشنایی نزدیک داشته تا اندازه‌ای مفصل آورده است. شمار شاعران اردوسرا هم در ایـن تذکره بسی بیشتر از شاعران فارسی‌گوی است. گلشن همیشه‌بهار را اگر چه نمی‌توان درشمار تذکره‌های طراز نخست قرار داد، در شکوفایی تذکره‌نگاری اردو نقشی ارزشمند داشـته است. ایـن تذکره نخستین‌بار در علیگر هندوستان به چاپ سـنگی رسـید (۱۲۷۰ق). گلشن همیشه‌بهار دیگربار به کوشش اسلم فرخـی و به‌همت انجمن ترقی اردوی پاکستان در کراچی چاپ و منتشر شده است (۱۹۶۷م).

منبع: اردوشعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۳۸۱ـ۳۸۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۳۰۲/۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۰۲/۱ـ۱۰۰۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۳۶/۳؛ گلشن همیشه‌بهار (تذکرهٔ شعراء)، چاپ ۱۹۶۷م؛ *Catalogue of the Library of the India office*, vol II, part VI, 173; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/904, 1332.

نوش‌آبادی

گلشنی شیرازی (gol.ša.ni-ye.ši.rā.zi)، ز ۱۰۲۵ق، شـاعر ایـرانـی. اصلش از کردان جامه‌بزرگی بود. در شیراز زاده شد و در همان‌جا برآمد. سپس به هند کوچید و مدتی در دکن به سر می‌برد. تقی اوحدی در زمانی که همراه اردوی جهانگیر گورکانی، پادشاه هند (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) از اجـمیر بـه مـندو مـی‌رفت (۱۰۲۵ق)، گلشنی را دیده بود که «از دکن آمده فی‌الجمله جمعیتی [مالی] بـعد از قـلندری‌ها بـه دست آورده بـود و بـه ایـران مـی‌رفت.» (عرفات‌العاشقین) تقی اوحدی می‌افزاید کـه گـلشنی «در غـایت حسن و مزه مدت‌ها بابایی کرده، قلندر می‌گردید» و در موسیقی نیز دست داشت و «گاهی قلندر، گاه واعظ، گاه مداح، [و] گـاه مقلّد» بوده است. گلشنی در بدیهه‌گویی بسیار ماهر بـود و در مدتی که در اردوی جهانگیر بود در مجالس مشاعره‌ای کـه بـا حضور رکن‌الدین مسعود مسیح کاشانی، طالب آمـلی و دیگـر شاعران درگاه جهانگیرشاه تشکیل می‌شد حـضور مـی‌یافت و غزل‌های طرحی را پاسخ می‌گفت. گفتنی است در تحایف‌الابرار فی ذکر اولیاء‌الاخیار از گلشن یا گلشنی شیرازی که به کشمیر رفته و در آن‌جا درگذشته یاد شده است که شاید همین گلشنی باشد.

منابع: تحایف‌الابرار فی ذکر اولیاء‌الاخیار، ۳۴۴؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۲۷۵/۴؛ الذریعه، ۹۳۵/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۵۶/۲؛ صبح گلشن، ۳۴۹؛ کاروان هند، ۱۱۹۲ـ۱۱۹۳؛ مخزن‌الغرائب، ۷۴۲/۴؛ نشتر عشق، ۱۳۱۴/۴.

برزگر

گلشنی کاشانی (gol.ša.ni-ye.kā.šā.ni)، مولانا گـلشنی، ــ ۹۷۴ق، شاعر ایـرانـی. دایـی امـیرمعزالدیـن مـحمد مـعزّ کـاشانی (ــ ۹۹۵ق)، خوش‌نویس برجستهٔ سدهٔ دهم هجری است. در آغاز به کار مکتب‌داری و تعلیم اطفال اشتغال داشت و «در فن شعر ماهر گشته، غزلیات رنگین بر صفحهٔ روزگار می‌نگاشت، لیکن در آن وادی، به تخصیص اسلوب غزل، تتبع طوسی و سـیفی بخاری می‌نمود و به‌جانب مثل‌گویی و آن طـرز مـتروک مـیل می‌فرمود.» (خلاصة‌الاشعار). پس از رها کردن کار مکتب‌داری، به گشت‌وگذار پرداخت و برای تجارت به هند رفت و مدتی دراز در آن سرزمین به سر برد و مالی گردآورد و به ایران بازگشت، امـا این‌بار «از شعر و شاعری دلگیر می‌نمود و از آن وادی دم نمی‌زد و با شعرا و خوش‌طبعان به تواضـعی بـرمی‌گذشت، بـلکه بـه واسطهٔ آن‌که در بازار خیال به سودای تحصیل جمعیت بسیار که نزد اغنیا و اهل دنیا سـرمایهٔ زنـدگانی و رأس‌المـال بـهجت و شادمانیست اشتغال داشت، مجال مصاحبت و دماغ مکالمه‌اش نمانده بود.» بنابراین، پس از اندک زمانی توقف در ایران، باز میل هندوستان کرد، و «هر چند یاران و خویشان منعش نمودند و از دشواری و صعوبت مناهج و مسالک بـه‌یادش آوردنـد»، و بـا وجود پیری و داشتن فرزندان و نوادگان، بار دیگر رهسپار هند گردید. گویند چون به هند رسید به دست فرنگیان گرفتار شد و مدتی در بند آن‌ها بماند و چون آزاد گردید پس از مدتی بسیار کوتاه، در نتیجهٔ سختی‌ها و مشقات دورهٔ زندان، درگذشت.

منابع: تحفهٔ سامی، ۲۸۵ـ۲۸۶؛ الذریعه، ۹۳۵/۹؛ شام غریبان، ۲۱۹؛ شمع انجمن، ۴۵۸؛ کاروان هند، ۱۱۹۳ـ۱۱۹۶؛ نشتر عشق، ۱۳۱۴/۴.

برزگر

گل عجائب (gol-e.a.jā.eb)، تذکره‌ای به‌فارسی در شـرح احـوال و نـمونهٔ اشـعار پـنجاه و یک شـاعر اردوسـرای شبه‌قاره از اسـدعلی‌خان تـمنا (ــ ۱۲۰۴ق). او تألیـف ایـن تـذکره را بـه درخواست یکی از دوستانش به نام محمدکرم‌بخش، متخلص به

سالم، در ۱۱۹۲ق آغاز کرد و در ۱۱۹۴ق به‌پایان برد. مولوی عبدالحق در ۱۹۳۶م این تذکره را با افزودن مقدمه‌ای، بر اساس نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد، در انجمن ترقی اردو به چاپ رسانید. در صفحهٔ اول این نسخهٔ خطی نام کتاب رنگ دوم گل عجائب من مقالات‌الغرائب نوشته شده است. مولوی عبدالحق چنین نتیجه گرفته است که تمنا تألیفی به نام مقالات‌الغرائب داشته که در چند مقاله بوده و هر مقاله گل و باب ذیل هر گل، رنگ نام داشته و این تذکره رنگ دوم گل عجائب است. به نظر می‌رسد که رنگ اول گل عجائب شرح حال شعرای فارسی‌گو بوده است. تذکره با شرح احوال و نمونهٔ آثار سراج‌الدین علی‌خان آرزو آغاز شده و با زندگینامهٔ یار پایان یافته است. چون شعرایی که شرح حالشان در این تذکره آمده با مؤلف همروزگار بودند، مطالبی که در شرح احوال آن‌ها آمده موثق است. همچنین در این تذکره آگاهی‌های سودمندی دربارهٔ شعرای دکن وجود دارد. گل عجائب برای دومین بار، با مقدمهٔ محمدرضا انصاری به‌چاپ رسیده است (لکنو، ۱۹۸۵م).

منابع: اردوشعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۷۰-۱۷۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۸/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۹؛ شعرای اردو کی تذکری، ۳۹۲-۴۰۱؛ گل عجائب، مقدمه؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۳۷/۳.

امیرهدائی

گل‌محمد احمدپوری (gol.mo.ham.mad-e.ah.mad.pu.ri)، معروفی کرخی، ـ ۱۲۴۳ق / ۱۸۲۷م، از عرفای سلسلهٔ چشتیه در شبه‌قاره. نسب طریقتی‌اش به‌صوفی بلندآوازه، معروف کرخی (ـ ۲۰۰ق) می‌رسد. نیای او شیخ ظهیرالدین، در عصر شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق)، از بخارا به هندوستان رفته و به شیخ‌الاسلامی مولتان منصوب بود. پدر گل‌محمد اللهیار در احمدپور شرقی واقع در ایالت بهاولپور مقیم بود. گل‌محمد در احمدپور به تحصیل پرداخت و مرید قاضی محمدعاقل چشتی، معروف به شمس‌الهدی، بود و پس از مدتی خلیفهٔ او شد. شهرت او بیشتر به‌سبب کتابش با نام ذکرالاصفیا فی تکملة سیرالاولیا* در منقبت شمس‌الهدی است که آن‌را در حدود ۱۲۳۰ق تألیف کرده است. این کتاب تکمله‌ای است بر سیرالاولیا تألیف میر خورد کرمانی. گل‌محمد، مانند شاه‌کلیم دهلوی، مدرسه‌ای بنیاد نهاد و شمار زیادی در آن به فراگیری علوم دینی پرداختند. از او دو فرزند به‌نام‌های خواجه محمود بخش (ـ ۱۲۸۹ق) و محمدبخش (ـ ۱۲۹۷ق) باقی ماند که راه پدر را در طریقهٔ چشتیه دنبال کردند. آرامگاه وی از مکان‌های مقدس شبه قارهٔ هند است و هر ساله مراسم عُرس وی در نهم محرم در آن‌جا به‌پا می‌شود.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۰۹؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۶/۷-۲۷؛ فهرست نسخه‌های خطی آستان قدس رضوی، ۲۹/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۳۵/۱۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 211; *A Histiory of Sufism in India*, 1/14; *Iranica*, 1/666; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1037.

مژدهی

گمنام دهلوی، شیخ محمدجمال‌الدین‌خان ← جمال‌الدین دهلوی

گنّابیگم (gon.nā.bey.gom)، عالیه سلطان‌بیگم، معروف به گنای دکنی، ـ ۱۱۸۹ق، بانوی شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. فرزند والهٔ داغستانی* و همسر عمادالملک / اعتمادالملک غازی‌الدین بهادرخان از امرای دکن بوده است. او به‌زبان فارسی و اردو شعر می‌سرود. به‌سبب لطافت طبع و ظرافت به او نه سیری ـ کنایه از جسمی به وزن نه سیر ـ نیز می‌گفتند. گنّا در زبان اردو به معنای نیشکر است. بیشترین دانسته‌ها دربارهٔ او در کتاب احوال و افکار آثار علی‌قلی‌خان والهٔ داغستانی گردآوری شده است. از میرقمرالدین میرسوز، متخلص به منت، که از نزدیکان عمادالملک همسر گنّا بود و نیز از میرزا رفیع سودا اصلاح سخن می‌گرفت. گفته‌اند که گاه تخلص و اشعار منت و گنّا به جای یکدیگر گرفته می‌شد. از گنّا دیوانی نمانده، اما برخی اشعار فارسی و اردوی او را در تذکره‌ها آورده‌اند. چون درگذشت پیکرش را در باغی در نورآباد آگره به خاک سپردند.

منابع: احوال و افکار و آثار علی‌قلی‌خان والهٔ داغستانی؛ از رابعه تا پروین، ۱۸۹؛ بهارستان ناز، ۱۹۰-۱۹۱؛ تذکرةالخواتین، ۱۵۸؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۹۶۹/۲-۹۷۵؛ تذکرهٔ هندی، ۲۸۷-۲۸۸؛ تین تذکری، ۱۴۰؛ حدیقةالشعرا، ۲۱۹۰/۳؛ حدیقهٔ عشرت، ۴۹-۵۰؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۵۷۹/۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۵۶/۲؛ زنان سخنور، ۱۰۹/۲؛ صبح گلشن، ۳۵۰؛ طبقات شعرای هند، ۳۴۷؛ فرهنگ اردو - فارسی، ۴۶۹؛ گلشن بیخار، ۴۵۴.

ضیایی

گناهی کابلی (go.nā.hi-ye.kā.bo.li)، عبدالله، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر و تاریخ‌نگار شبه‌قاره. درهندوستان زاده شد. به گجرات، کشمیر، لاهور، احمدآباد، دهلی و جز آن‌ها سفر کرد و با آداب و فرهنگ مردم سرزمین‌های گوناگون آشنا شد. وی در سرودن مادهٔ تاریخ استاد بود. شماری از اشعارش در تذکره‌ها ذکر شده است. از او کتابی به نام تذکرةالتواریخ به یادگار مانده است که میان سال‌های ۵۹۰ و ۱۰۱۰ق تألیف یافته است.

منابع: دایرةالمعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ۱۵/۱؛ دایرةالمعارف شوروی تاجیک، ۱۶/۱.

شکورزاده

گنایی لاری ← غنایی لاری

گنج ارشدی ← غلام رشید جونپوری

گنج‌اللغات ← گردهاری لعل فرخ‌آبادی

گنج تاریخ (ganj-e.tā.rix)، کتابی به نظم و نثر فارسی در مادهٔ تاریخ از مفتی غلام‌سرور لاهوری (۱۱۴۴ ــ ۱۳۰۸ق). این کتاب در ۱۲۸۴ق تألیف شده و در هشت گنج است. گنج اول در ذکر رسول‌الله (ص)، اصحاب و اهل بیت و ائمهٔ معصوم، گنج دوم در ذکر مشایخ کرام، گنج سوم در ذکر مشایخ چشتیه، گنج چهارم در ذکر مشایخ نقشبندیه، گنج پنجم در ذکر سهروردیه، گنج ششم در ذکر علما، صلحا و مشایخ سلسله‌های متفرق، گنج هفتم در ذکر همسران پیامبر (ص) و زنان مؤمن و گنج هشتم در ذکر پادشاهان بعد از بنی‌امیه و بنی‌عباس، از غزنویان تا زوال مغول‌ها در هندوستان است. مؤلف سال درگذشت همهٔ کسانی را که از آن یاد کرده با قطعات تاریخ نوشته است. این کتاب در ۱۲۸۵ق در لاهور چاپ شد و سپس در ۱۲۹۴ق و ۱۳۰۷ق در لکنو تجدید چاپ شد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۳/۵ـ۱۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۳۵/۳؛ الذریعه، ۲۳۶/۱۸؛ فهرست دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم تاجیکستان، ۱۶۴/۱؛ فهرست دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان، ۳۶۷/۱۱ـ۳۶۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۳۱۷/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۴۹/۱.

دانشنامه

گنج شکر، شیخ فریدالدین مسعود ← فریدالدین دهلوی

گنج فیاضی ← غلام رشید جونپوری

گنجینهٔ مصادر و سرچشمهٔ نوادر (gan.ji.ne-ye.ma.sā.der.va. sar.češ.me-ye.na.vā.der)، فرهنگ افعال فارسی، نوشتهٔ مولوی سیدابوالحسن، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. ابوالحسن پسر سید محمد منصورعلی شکارپوری که نمایندهٔ سیاسی در شکارپور، شهری در ناحیهٔ بلندشهر در نزدیکی دهلی بود، این اثر را در ۱۳۴۲ق / ۱۹۲۳م به پایان برد. به گفتهٔ هم‌او تدوین این فرهنگ سه‌سال به درازا کشید. مصادر این فرهنگ به‌ترتیب حروف الفبا در یک ستون و در دو ستون دیگر نخست مترادف فارسی آن‌ها و در ستون بعدی معادل آن‌ها در زبان اردو یاد شده است. این اثر چهارهزار و چهار مصدر را در بردارد. نویسنده در یادکرد معانیِ مصادر، از میان اشعار فارسی شواهدی را نیز نقل کرده است. دست‌نویسی از این اثر به شمارهٔ ۵۳۱ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود. دست‌نویسی از اثری دیگر از همین مؤلف، به‌نام مصدرنامه و به شمارهٔ ۴۹۹ در همین کتابخانه نگه‌داری می‌شود که گمان کرده‌اند از گنجینهٔ مصادر وی گرفته شده باشد، اما تاریخ نوشتن آن را ۱۳۳۶ق گفته‌اند.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۸۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۴۶/۳، ۲۰۲۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 34.

اسماعیل‌پور

گنیش‌داس گجراتی (ga.niš.dās-e.go.ja.rā.ti)، لاله گنیش‌داس، معروف به بدهره / بهدرا، ز۱۲۷۷ق، دبیر، شاعر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. از نوادگان کاکامل بدهره، از اخلاف راجگان اجمیر و مَهَتَه (= فرماندار) سیالکوت و بهلولپور در حدود ۸۹۴ق، بود. خود گنیش‌داس در شغل قانون‌گو (مأمور یا عامل مالیات) در چکلهٔ گجرات در پنجاب سرگرم کار بود، اما مهاراجه گلاب‌سنگه وی را درشمار ملازمان خود به جامو برد و به منصب دفتر (ریاست دارالانشا) آن ایالت گماشت. وی در انشا و سیاق ماهر بود و به خاطر مشاغل دیوانی خود به اطلاعات جغرافیایی و تاریخی دسترسی داشت، چنان که تألیفات او نیز مبین این حقیقت است. از آثارش: ۱ــ راج درشنی / تواریخ

راجگان جمون در تاریخ جامو که آن‌را در ۱۲۶۳ق / ۱۸۴۷م نوشته (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1636). گنیش‌داس پس از جست‌وجویی بی‌ثمر برای یافتن اثری در تاریخ راجگان جمون / جامو، خود بر آن شد که به تألیف کتابی در این زمینه بپردازد و با استفاده از روایات سرایندگان و برهمنان بومی، خاطرات پیران، مطالب پراگنده در کتاب‌های تاریخ و فهرست‌های شاهان و حکمرانان که پندت رام‌کشن و دیگران تهیه کرده بودند، راج‌درشنی را تألیف کرد. این کتاب با ذکر خاندان سورج / رگهوبنسی (که نخستین راجهٔ آن، راجه آگنی کردیو است) آغاز می‌شود و تا انتصاب راجه‌گلاب‌سنگه به حکومت جمون از سوی رنجیت‌سنگه در ۱۸۷۵م بکرمی و سپس انتصاب گلاب‌سنگه از سوی انگلیسی‌ها به حکومت کشمیر در ۱۹۰۲ بکرمی / ۱۸۴۶م ادامه می‌یابد؛ ۲ــ چراغ پنجاب در تاریخ پنجاب از کهن‌ترین روزگار تا ۱۲۶۲ق در چهار بخش: الف) راجگان هندو از راجه‌لَوْ، پسر رام‌چند، که شهر لوْپور (لاهور بعدی) را بنیاد نهاد. ب) فرمانروایان مسلمان از ناصرالدین سبکتگین، که در ۳۶۷ق به‌پنجاب تاخت و تا عالمگیر دوم. ج) حکام درّانی از احمدشاه که در ۱۱۶۶ق لاهور را گشود تا بیرون راندن درانیان از پنجاب به‌دست سیک‌ها. د) سیک‌ها از آغاز تا استقرار انگلیسی‌ها در پنجاب در مارس ۱۸۴۶م / ربیع‌الثانی ۱۲۶۲ق. نگارش این اثر در ۱۲۶۳ق به‌انجام رسیده است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1693 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ چهار باغ پنجاب / رسالهٔ صاحب‌نما / صاحب‌نما که تحریر تازه‌تر و بسیار گسترده‌تری از چراغ پنجاب است و رویدادها را تا ۱۸۴۹م / ۱۲۶۵ق دربردارد. این اثر در ۱۲۶۵ق در امرتسر چاپ شده است؛ ۴ــ منظومهٔ نصاب صنعت باری که نصاب فارسی ــ پنجابی است؛ ۵ــ مجمع‌القوانین / منشآت منشی (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1967-58 و دانشگاه لاهور به‌شمارهٔ شیرانی ۳۳۳۷/۳۲۳/۱). گویا گنیش‌داس در کار تدوین دایرةالمعارفی بوده که دانش‌های مورد نیاز دبیران را در بر داشته باشد و بخش‌های مختلف آن نام‌های ویژه‌ای (منشآت منشی، مجمع‌القوانین، مرآت‌القوانین) داشته‌اند. مجمع‌القوانین، که برای «برادر عزیز رتن‌لعل و دیگر مبتدیان» نوشته شده، در چهار فصل است: یک) در عرض عرایض، دو) در ترقیم توقیعات، سه) مکاتیب محاورات و چهار) در تشریح وثایق. خاتمهٔ این اثر نیز در انشا و قواعد سیاق و مطالب دیگر است. ظاهراً خاتمه درواقع بخش دوم کتاب، در قواعد انشا، در هفت باب است: یک) در بعضی مقدمات که منشی را دانستن آن ضروری است، دو) در بیان صیغه و مصادر فارسی، سه) در تعریف انشا، تشبیه، استعاره و استعمال صنایع، چهار) در کیفیت عبارات، پنج) در بیان دستور، تقریر و مسوده، شش) در نگارش القاب مراتب و مناصب، هفت) عبارات و ابیات مناسب؛ ۶ــ مرآت‌القوانین / منشآت منشی (نسخه‌های دانشگاه پنجاب لاهور به‌شماره‌های شیرانی ۳۳۳۷/۹۴۱/۲) در سه مقاله: یک) در علم حساب و قواعد اضراب، دو) در سررشتهٔ کاغذ و ترتیب آوارجات و سه) در علم نجوم و تأثیرات قمر. گفتنی است که در برخی منابع و فهرست‌ها آمده که منشآت منشی در چهار فصل است (با عناوین کاملاً مطابق با عناوین فصول چهارگانهٔ مجمع‌القوانین) که فصل چهارم خود در نه باب تدوین شده و اثر حاضر، یعنی مرآت‌القوانین باب نهم آن را تشکیل می‌دهد. گاهی نیز عنوان مرآت‌القوانین را بر کل منشآت منشی اطلاق کرده‌اند؛ ۷ــ فواید تاریخیه در تاریخ هند (بسیار کوتاه) که درواقع خاتمهٔ مرآت‌القوانین است؛ ۸ــ تحفة‌الهدایت که در ۱۲۷۷ق در پاسخ تحفة‌الهند عبدالله (نوشته در ۱۲۷۲ق) که در آن بر رسوم هندوان خرده گرفته بود، نوشته شده و تاریخ اجتماعی و آداب و رسوم هندوان است. این اثر در دو هدایت تدوین شده: یک) در هفده زاد در حکایات و اشارات پوران و جز آن از آفرینش جهان، قادر مطلق. حکایت‌ها برگرفته از مهابهارات است و دو) در آداب و رسوم دهرم که موجب سَعادت است در پانزده زاد؛ ۹ــ گزارشی در شرح احوال راجه‌جیپال و قبیلهٔ گکهر (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1941/7). این گزارش را گنیش‌داس برای سرهنری الیوت (۱۸۰۸ ــ ۱۸۵۳م) نوشته است. دور نیست که گنیش‌داس گجراتی همان لال‌کنیشی‌لال، تحصیل‌دار لایانه، باشد که کتابی به‌نام سیاحت کشمیر در بیان منازل سفر از لایانه در پنجاب تا سری‌نگر در کشمیر نوشته است. دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ آرشیو پتیالا (به‌شمارهٔ ۱۲) نگه‌داری می‌شود.

منابع ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۰۹، ۱۷۸، ۲۲۰؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۰/۴ـ۳۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۸۱/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۱۴/۵ـ۴۱۷؛ ۱۲۰۶/۸؛ ۵۸۵/۱۰ ـ ۵۸۷؛ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ آرشیو پتیالا، ۳۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۵۶/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۷۹، ۱۲۲۴، ۱۲۳۳، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British

Museum, 952-953, 955; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/201; 2/8-9; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 186; *Mughals in India*, 148; *Persian Literature*, C.A.Storey, 672-673.

برزگر

گوبند سنگه (gu.bend.sen.ge)، گوبندرای پسر تیغ بهادر پسر هرگوبند، پتنا (بهار) ۱۶۶۶م ـ ناندید در ایالت مهاراشترا ۱۱۲۰ق / ۱۷۰۸م، دهمین و آخرین گوروی سیک‌ها (۱۶۷۵ ـ ۱۷۰۸م / ۱۰۸۶ ـ ۱۱۲۰ق). آیین سیک (در سنسکریت به معنی متعلم، شاگرد، پیر و مرید) را نانک (ـ ۹۴۵ق / ۱۵۳۹م) بنیاد نهاد. نانک از مردم پنجاب (زاده در روستانی تلوندی / ننکانه نزدیک لاهور) و از کاست کهتری (که اعضای آن به دبیری و بازرگانی اشتغال دارند) بود. اصول عقاید نانک همان آیین هندو ولی سخت متأثر از اسلام است. نانک که در آغاز همچون یکی از پیران و مشایخ هندوان برآمد خود را گورو (= پیر، مرشد، معلم روحانی) خواند و جانشینان وی نیز همین عنوان را یافتند. نانک اندکی پیش از مرگش وظایف گورویی خود را به یکی از پیروان ممتازش به نام انگت / انگد واگذار کرد و اندکی پیش از تشریفات انتصاب، انگت را از هر جهت مانند خود خواند و گفت که روحش در انگت باقی خواهد ماند. از این‌رو، سیک‌ها معتقدند که در سلسلهٔ گوروها، روح نانک به نوبت به هر گورو منتقل شده است. پس از انگت، که سیزده سال (۱۵۳۹ ـ ۱۵۵۳م / ۹۶۱ق) گورویی کرد و اختراع خط گورموخی، خط آثار مقدس سیک‌ها، بدو منسوب است، به‌ترتیب امرداس (ـ ۱۵۷۴م) و رام‌داس (ـ ۱۵۸۱م)، که داماد امرداس و بنیادگذار شهر امریتسر است، به‌مقام گورویی رسیدند. مدت گورویی اولی بیست و دو سال (۱۵۵۳ ـ ۱۵۷۴م / ۹۸۲ق) و دومی هفت‌سال (۱۵۷۴ ـ ۱۵۸۱م / ۹۸۹ق) بود. ارجون (۱۵۶۳ ـ ۱۶۰۶م)، پسر رام‌داس و پنجمین گورو (۱۵۸۱ ـ ۱۶۰۶م / ۱۰۱۵ق)، ادی گرنته (پنجابی: کتاب نخست) / گرنته / گرنته صاحب، کتاب مقدس سیک‌ها را که حاوی تعالیم نانک و گوروهای پس از او است، فراهم آورد و در امرتسر پرستشگاهی به‌نام هری‌مندر (پرستشگاه زرین) که بزرگ‌ترین پرستشگاه سیک‌ها است برآورد. از دورهٔ ارجن که در زندان جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) درگذشت سیک‌ها رفته‌رفته از فرقه‌ای صلح‌طلب به فرقه‌ای ستیزه‌جو مبدل شدند. هرگوبند (۱۵۹۵ ـ ۱۶۴۴م)، پسر ارجن و گوروی ششم (۱۶۰۶ ـ ۱۶۴۴م / ۱۰۵۴ق)، به‌فعالیت نظامی و جنگ با سپه‌سالاران دولت گورکانی هند پرداخت. در دورهٔ او آیین سیک تحولی عظیم یافت. گورو که پیش‌تر تنها رئیس روحانی سیک‌ها بود، سرکردگی نظامی آن را نیز به‌دست آورد. هرگوبند، که به‌خاطر فعالیت‌های نظامی‌اش مدت کوتاهی به زندان گورکانیان نیز افتاده بود، سال‌های پایانی عمرش را در کیرتپور (بر کران رود ستلج)، که در آن‌جا از دسترسی مستقیم گورکانیان دور بود و نیروی نظامی کوچکی در اختیار داشت، گذراند. در دورهٔ هررای (نوادهٔ هرگوبند)، گوروی هفتم (۱۶۴۴ ـ ۱۶۶۱م / ۱۰۷۲ق) و هرکرشن (پسر هررای)، گوروی هشتم (۱۶۶۱ ـ ۱۶۶۴م / ۱۰۷۶ق)، میان سیک‌ها و دولت مرکزی گورکانیان هند تا اندازه‌ای صلح و آشتی برقرار بود. اما در دورهٔ تیغ‌بهادر، پسر (هرگوبند) گوروی نهم (۱۶۶۴ ـ ۱۶۷۵م / ۱۰۸۶ق)، که «پیروان بسیار به هم رسانیده صاحب اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او می‌گردیدند»، تنش و درگیری میان سیک‌ها و دولت گورکانی افزایش یافت تا سرانجام تیغ‌بهادر دستگیر شد و به فرمان اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) به‌قتل آمد (۱۰۸۶ق / ۱۶۷۵م). پس از کشته شدن تیغ‌بهادر، پسرش گوبندرای / گووندرای به مقام گورویی برآمد. قتل پدر گوبندرای تأثیری زوال‌ناپذیر و کینه‌ای خاموش‌نشدنی به اورنگ‌زیب در دل جوان وی بر جای گذاشت، ولی قدرت این پادشاه مانع از آن بود که گوبند به کینه‌جویی برخیزد. از این رو، در کوهستان‌ها گوشه گزید و بیست‌سال از زندگی خود را در آن‌جا گذرانید و به تحصیل دین و زبان مسلمانان پرداخت. وی برای آنکه جامعهٔ سیک‌ها بتواند در برابر دشمنان پرشمار، گوناگون و پرتوان خود درایستد و از روحیهٔ جنگندگی بالایی برخوردار باشد (که مستلزم یگانگی درونی، گذشته از یگانگی بیرونی، این جامعه بود)، آدابی برای تشرف به آیین سیک مقرر کرد که به **پهول** موسوم است و آداب پهول چنین است که تازه‌وارد، پس از تن‌شویی و پوشیدن جامهٔ پاک، در میان جمعی که بدین منظور فراخوانده می‌شود می‌نشیند؛ کمی شکر را در ظرف آهنی با آب می‌آمیزند و پنج تن سیک با خنجری دو دم آن‌را بر هم می‌زنند و اشعاری از گرنت با آواز می‌خوانند؛ پس از آن، اندکی از محلول را بر سر و تن نوآیین می‌پاشند و او کمی از آن را می‌نوشد و شرایط پیوستن به آیین سیک‌ها را نیز برای وی توضیح می‌دهند. محلول مذکور همان **امرت**، یعنی نوشابه‌ای است که عمر

جاودانی می‌آورد و نوآیین را به **سنگه** (= شیر) مبدل می‌کند. مردی که پهول می‌یابد باید از چیدن زلف خودداری کند و «کاف»های پنج‌گانه، یعنی پنج‌چیز را که نام آن‌ها با حرف **ک** آغاز می شود در بر یا همراه داشته باشد. آن پنج چیز عبارتند از **کچه** (= شلوار کوتاه)، **کرپان** (= خنجر)، **کرا** (= دستبند آهنین)، **کنگها** (= شانه) و **کشنه** (= موی سر و ریش بلند). او باید از کشیدن تنباکو و نوشیدن مسکرات خودداری ورزد و تنها گوشت **جهتکها** (از جانوری که با یک ضربت کشته شده است) بخورد. کسی که به آیین سیک تشرف می‌یابد به آخر نامش واژهٔ **سنگه** (در مردان) یا **کور** (به‌معنی شیر ماده، در زنان) افزوده می‌شود. خود گوبندرای نیز به‌نام گوبندسنگه خوانده می‌شد. وی پیروان تشرف‌یافتهٔ خود را **خالصه** (= پاک و سره) نامید. گوبندسنگه انجمن یا طریقت اخوت خالصه را، همچون طریقتی جنگجو و ستیزنده در میان سیک‌ها، در ۱۶۹۹م در آنندپور بنیاد نهاد و در چند روز هشتادهزار تن بدان پیوستند و این طریقه به زودی رهبری سیک‌ها را به دست آورد. سیک‌هایی که به این طریقه پیوستند و ریش خود را می‌تراشند به نام **سهج دهاری** (آنکه در پذیرش «راه نو» کند است) آوازه یافتند و شکاف و تقسیم‌بندی سیک‌ها به **خالصه** و **سهج دهاری** تا به امروز ادامه یافته است. گوبندسنگه پس از تحکیم موقع خود در میان سیک‌ها و برانگیختن روحیهٔ جنگاوری در میان آنان، با خالصه در نوک حملهٔ ارتش نوبنیاد سیک، به جنگ با دشمنان سیک‌ها در دو جبهه، یکی با گورکانیان و دیگری با راجگان کوهستان‌ها که حاضر به همدستی با او بر ضد گورکانیان نشدند، پرداخت. وی، در این نبردها، هر چهار پسر خود را از دست داد. وی پس از آنکه در بودوباش خود، آنندپور ماکهووال در پنجاب، در نبردی سنگین از سپاه اورنگ‌زیب گورکانی، پادشاه هند (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق)، شکست خورد به ترتیب به نواحی چمکور ماچهی‌واره، کوت‌کپورا، و مُکْتْسر گریخت و پس از این که در زد و خوردهایی در برخی از این نواحی بقیهٔ سپاهیانش را از دست داد، سرانجام در جایی به نام دمدمه در میان بیابان اقامت گزید و در آن‌جا تنها به فعالیت‌های صلح‌آمیز دینی سرگرم شد. پس از یک سال اقامت در دمدمه، به‌دهلی رفت و به حضور پادشاه تازهٔ گورکانی هند، شاه عالم بهادر شاه یکم (۱۱۱۹ ـ ۱۱۲۴ق)، رسید. بهادرشاه وی را به احترام پذیرفت و خلعت بخشید و با خود به دکن برد. وی سرانجام به دست مردی افغان / پشتون، گویا به کین قتل پدرش، کشته شد. گوبندسنگه (گویا در بستر مرگ) خود را آخرین گورو، از میان انسان‌ها، خواند و از پیروانش خواست که در آینده گرنته ادی‌گرنته را، که وی با افزودن نیایش ـ سروده‌های گورو تیغ‌بهادر تحریر نهایی آن را فراهم آورده بود، گوروی خود و خدا را یگانه حامی خود بشمارند. پس از گوبند ریاست سیک‌ها (ریاست نظامی، نه‌گورویی) به بنده / بندا (ـ ۱۷۱۶م) رسید که از راجپوت‌های کشمیر بود و در دکن به خدمت گوبند پیوست و به آیین سیک‌ها گروید، و خود را بندهٔ گورو خواند و گوبند او را مأمور عزیمت به پنجاب و برانگیختن سیک‌ها به انتقام‌جویی از مسلمانان کرده بود. نیایش ـ سرودها و دیگر نوشته‌های گوبندسنگه (یا منسوب بدو) نیز در کتاب دسم گرنته (پنجابی: کتاب دهم. دَسَمْ گرنته خود عنوان کوتاهی است به جای عنوان بلند دَسْوین پادشاه کا گرنته که در پنجابی به معنی کتاب پادشاه دهم است) گردآمده است که از کتاب‌های مقدس سیک‌ها، ولی در مرتبه‌ای پایین‌تر از ادی گرنته، به‌شمار می‌آید. دسم گرنته مجموعه‌ای از نیایش ـ سرودها، نوشته‌های فلسفی، حکایات اسطوره‌آمیز هندویی، و جز آن به‌زبان‌های برج بهاسا، هندی، فارسی و پنجابی است. گوبند سنگه، گذشته از زبان مادری خود پنجابی، زبان‌های سنسکریت، عربی و فارسی را می‌دانست. به وی یک مثنوی فارسی به نام ظفرنامه / فتح‌نامه (لاهور، ۱۸۷۱م، امرتسر ۱۸۸۰ و ۱۸۸۹م) منسوب است که به‌دست خوشی‌رام‌عارف به نظم پنجابی، با عنوان سپاهی‌زاده، برگردانیده شده و در ۱۲۳۲ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ظفرنامه نزدیک ۱۱۱ بیت و خطاب به اورنگ‌زیب گورکانی سروده شده و گویا گوبندسنگه آن‌را در هنگام اقامت در دمدمه در پاسخ به اورنگ‌زیب که وی را به حضور در دربار خود فراخوانده بود گفته است. برخی پژوهشگران برآنند که این منظومه، از خود گوبندسنگه نیست و سرودهٔ یکی از پیروانش است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۵۵/۴ـ۳۵۶؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۳۴۶؛ دبستان مذاهب، ۱۹۸/۱ـ۲۱۲؛ دایرة‌المعارف فارسی، ۱۳۹۷ـ۱۳۹۸؛ سیرالمتأخرین، ۴۰۰ـ۴۰۳؛ عبرت‌نامه، مفتی علی‌الدین لاهوری، ۱۵۶/۱ـ۱۷۸، ۳۵۸ـ۳۵۹؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۲۷۹ـ۲۸۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۴۷۵/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۹۴/۲؛ مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ۳۴۶ـ۳۵۰؛ منتخب‌اللباب، ۶۵۲/۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۱ـ۵۶۲؛

Britannica, 1/98; 3/895; 5/318, 576; 6/830; 10/799; 21/79;

Dictionary of Indo-Persian Literature, 210.

برزگر

گوتلیپ (gut.lip)، فرانسیس / فرانسوا، ز۱۸۵۷م، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌گوی آلمانی‌تبار شبه قاره. در لهستان به‌دنیا آمد. در هند درس خواند و در خدمت بیگم‌سَمْرو (ــ ۱۸۳۶م)، در سردهنه (Sardhana) نزدیک میروت در هند شمالی، به سر می‌برد. به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و فراسو / فرانسو تخلص می‌کرد. در شعر از خیراتی‌خان دلسوز اصلاح سخن می‌گرفت. از میان آثارش از نظم انشا، (نامه‌های منظوم)، دیوان فارسی، دیوان اردو، مسرت‌افزا، مرآت حسن و عشق، گلبدن تمنا، عشق افزا، عشرت‌النساء، آرام جان و گلزار هفت‌خلد یاد کرده‌اند. از آثارش به‌فارسی که به جا مانده‌اند این کتاب‌ها را می‌توان یاد کرد: ۱ــ تاریخ بهرتپور (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.195.1) در تاریخ راجگان جات بهرتپور، از آغاز تا ۱۸۲۶م؛ ۲ــ مثنوی ظفرالظفر / فتح‌نامهٔ انگریز که گزارش شورش مردم هند بر ضد انگلیسی‌ها در ۱۸۵۷م است و نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال (به‌شمارهٔ ۳۱۷فهرست) نگه‌داری می‌شود.

منابع: سخن شعرا، ۳۶۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۲۴/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۱۸/۲، ۱۲۹۴؛ گلشن بی‌خار، ۳۸۴-۳۸۶؛ مرآت‌العلوم، ۷۴/۲؛ شریف‌حسین قاسمی، «بررسی انتقادی زبان و ادبیات فارسی در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی در هند»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، جلد ۱، ص۱۸۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/305; *A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh,* 1/227; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of Asiatic Society of Bengal,* 225; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 184; *Mughals in India,* 164; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/647, 690, 1322.

برزگر

گورو گووند سنگه ← گوبند سنگه

گورونانک (go.ro.nā.nak)، نانک / بابانانک / باوانانک، ۸۷۴ / ۱۴۶۸ ــ ۹۴۴ق / ۱۵۹۵م، بنیادگذار فرقهٔ سیک، صوفی و شاعر شبه‌قاره. زندگی و مرگ وی با افسانه و حکایت درآمیخته است. از قوم کهتری هندو بود. در آبادی کوچک تلوندی، نزدیک لاهور، که امروزه به نام وی ننکانه خوانده می‌شود به دنیا آمد. تحصیلات رسمی نداشت، اما از همان آغاز جوانی به تفکر و تعمق گرایش داشت. از ذوق شاعری نیز برخوردار بود و از ابیاتی که در تذکرهٔ شعرای پنجاب به‌نام او نقل شده می‌توان دریافت که زبان فارسی را نیک می‌دانسته است. به هیچ پیشه‌ای تن نمی‌داد، اما به اصرار پدر به دستگاه دولت‌خان لودی، از خویشان سلطان‌ابراهیم لودی (۹۲۳ ــ ۹۳۲ق) پیوست و در انبار غلهٔ وی به کار سرگرم شد. اما از آن‌جا که «مسکینان را بذل و بخشش می‌کرد، مخالفان خیالِ غبن کرده او را به محاسبه گرفتند.» (تاریخ حسن، ۴۴۴/۱) دولت‌خان نخست از کار او به خشم آمد، اما چون آثار درویشی در او دید، به‌حال خود رهایش کرد. نانک، پس از قطع ملازمت از دستگاه دولت‌خان، از همه‌چیز، حتی زن و فرزند دست شست و گوشه گرفت و به تن‌کاهی پرداخت. از سی‌سالگی به‌تبلیغ آیین خود که هدفش تعلیم برابری اجتماعی، برادری جهانی و برانداختن خرافات بود، پرداخت. آیین نانک که بعدها به آیین سیک مشهور شد، مانند آیین بودایی، در اساس حرکتی بر ضد استبداد روحانی برهمنان، تضییقات ناشی از نظام طبقاتی هندو و جنبه‌های افراطی آیین هندو بود. نانک به خدایی واحد اعتقاد داشت. اصول عقاید او همان آیین هندو بود، اما تأثیرهایی نیز از اسلام گرفته بود و به تناسخ نیز باور داشت. به‌نوشتهٔ مؤلف تاریخ حسن، «اگر مسجد می‌دید، فی‌الحال به‌نماز اقامت می‌کرد و اگر در بتخانه می‌رسید اصنام را پوزش می‌خواست.» این اندیشه به یک‌باره در وجود نانک پیدا نشده بود؛ سلطهٔ سلاطین مسلمان که از دورهٔ غزنویان آغاز شده بود و سختی و شدتی که موحدان مجاهد اسلام به نام جهاد و غزا در هند روا می‌داشتند، زمینه‌های این اندیشه را از مدت‌ها پیش فراهم آورده بود. پیش از نانک کسی به نام رامانده، فرقه‌ای در مذهب ویشنوباوری داخل کرده بود که هدف‌هایی مشابه هدف‌های نانک را دنبال می‌کرد. شاگرد او که بعدها به مقام استادی رسید، کسی بود به‌نام کبیر (۱۴۴۰ ــ ۱۵۱۸م) که فرقهٔ پیران او هنوز با نام کبیر پانتیس، یعنی روندگان طریق کبیر، به‌حیات خود ادامه می‌دهند. به‌نوشتهٔ میرزا نصرالله‌خان فدایی، زمانی که نانک در انبار دولت‌خان به‌کار سرگرم بود: «درویشی به او رسیده دلش را ربود. برخی گفته‌اند

آن درویش کبیر بود.» (داستان ترکتازان هند، ۴۰۸) بنابراین، آیین نانک بازتاب نهایی یک حرکت اجتماعی بود. اصل بنیادی این آیین در این جملهٔ او که پس از سه روز تفکر در اعماق جنگل بدان رسید خلاصه می‌شود: «هندو و مسلمانی در کار نیست.» نانک، در آغاز تبلیغ آیین خود به سفر پرداخت؛ به‌روایتی حتی لباس حج‌گزاران بر تن کرد و رهسپار زیارت کعبه شد و از آن‌جا به مدینه و سپس به بغداد رفت. در این مسیر از ایران و افغانستان نیز گذشت و پیروانی یافت. در بغداد اعلام کرد: «من در این عصر ظهور کرده‌ام تا مردم را راهنمایی کنم. من همهٔ فرقه‌ها را انکار می‌کنم و فقط یک خدا را می‌پرستم. خدایی که من می‌شناسم همه‌جا، در زمین، در آسمان و در هر جهت وجود دارد.» (تاریخ جامع ادیان، ۳۰۷). مؤلف تذکرهٔ شعرای پنجاب می‌گوید که او آشنایی کامل به‌زبان فارسی داشته است. دربارهٔ نوع ارتباط نانک با زبان فارسی، فرضیهٔ مسلط قراردادنِ او در متن شکل‌گیری و استیلای کامل زبان فارسی در شبه‌قاره است. اما اگر نگاهی به‌اصول تعالیم او، بیندازیم، در می‌یابیم که چندزبانی بودن شعرها و متون به‌جا مانده از او می‌تواند نمود عینی تلقی او از جهانی‌نگری‌اش نیز باشد. بنابراین، شاید بهترین راه برای درک حرکت نانک، قراردادنش در متن تحولات عظیم اجتماعی شبه‌قاره در آن زمان باشد. اگر گورونانک نقشی چنان قاطع و تأثیرگذار در گسترش زبان فارسی، در شبه‌قاره، نداشته باشد، دست‌کم این هست که زبان ادبی پنجابی با آثار او آغاز و گسترش می‌یابد. «ادبیاتی که سیک‌ها پدید آوردند در آغاز ماهیتی تلفیقی داشت، اما بعدها به تعصب ضداسلامی گرایید، ادبیات سیک‌ها با الفبای دوناگری معروف به گورومکهی (Curakhi) نوشته شده، حال آنکه مسلمین پنجابی را به الفبای عربی می‌نوشتند.» (تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۶۸) به‌نوشتهٔ مؤلف عبرت‌نامه هنگامی که ظهیرالدین بابر (۹۳۲ ــ ۹۳۷ق) از کابل به هندوستان تاخت گورونانک را در اردوی خود به حضور پذیرفت و از او خواست که در حق وی دعا کند. گورونانک نیز در دعایش شرطی آورد بدین مضمون: «مادامی که اولاد پادشاه به اولاد سیوکان فقیر طریق جباری و قهاری نخواهند ورزید، پادشاهی به کمال جاه و جمال خواهد بود. پادشاه رضامند شد و خلاف بابای مشارالیه روا نداشت.» (عبرت‌نامه، ۱۵۹) بنابراین، اگر بعدها، و به‌خصوص در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) شاهد اوج‌گیری و رونق شگفتی‌آور ترجمهٔ آثار هندی به فارسی و فارسی به هندی هستیم، زمینه‌های آن بسیار پیش‌تر فراهم شده بود و گورونانک که از فعالان طرفداری از تسامح و همزیستی ادیان در مقابل نزاع و درگیری آن‌ها بود در زمینه‌سازی این اندیشه سهمی مهم داشته است. نانک پس از بازگشت از سفر، در اواخر عمر، به شهر کوتارپور، که یکی از ثروتمندان هند به افتخار او ساخته بود، رفت و بقیهٔ عمر خود را به‌وعظ و خطابه گذراند. وی اندکی پیش از مرگ، یکی از پیروان خاص خود را که نامش انگد بود به جانشینی خود برگزید. به عقیدهٔ سیک‌ها نانک نمرده و در وجود انگد و سپس در وجود دیگر گوروها و در وجود همهٔ سیک‌ها متکثر شده و همواره حاضر است. نمونه‌هایی از شعر او که آمیزه‌ای از فارسی و پنجابی است: «یک عرض گفتم پیش تو در گوش کن گرتار [پروردگار] ــ حقا کبیر کبیریم تو بی‌عیب پروردگار.» □ «شب روز گشتم در هوا، کردم بری خیال ــ گاهی به نیکی کار کردم، هم این چنین احوال / بدبخت همچو بخیل، غافل، بی‌نظر بی‌باک ــ نانک بگوید جن تو را، تیری چاکران به خاک.» در فهرست‌های فارسی از دو کتابِ گورونانک یاد شده است: ۱ــ بحر طویل که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مرکزی بهاولپور (به‌شمارهٔ ۱۵۲) نگه‌داری می‌شود. آغاز این کتاب که نشان‌دهندهٔ فارسی‌دانی او است چنین است: «بحر طویل سری گورونانک، دبوجیوترن تارا، در مدح سری هیا راج جیولایق. آن سزاوار همان است که من بگذارم از جملهٔ خیالات پریشان و نکوهیده، هم از گفتن بیهوده و بی‌فایده‌ها...»؛ ۲ــ مناجات باباناک که احتمال می‌رود همان بحر طویل باشد و نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۴۱۵۱/۱۰۹۸) نگه‌داری می‌شود. کتابی نیز به نام جاپجی به او منسوب است که دانسته نیست به فارسی است یا به‌زبانی دیگر. این کتاب منظومه و سرودی است که همهٔ مؤمنان و مخلصان طریقت آن‌را هر بامداد می‌خوانند.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۳۰ـ۳۱، ۱۶۵؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۶۸؛ تاریخ جامع ادیان، ۳۰۳ـ۳۱۱؛ تاریخ حسن، ۴۴۲/۲ـ۴۴۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۱۶؛ داستان ترکتازان هند، ۴۰۸ـ۴۰۹؛ دبستان مذاهب، ۱۹۸ـ۲۰۶؛ عبرت‌نامه، ۱۵۶/۱ـ۱۶۲، ۳۵۱ـ۳۶۷؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۳۶/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۳۵/۴ـ۲۱۳۶، ۲۱۸۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۳۹.

شریفی

گوکل‌چند ← زیب‌التواریخ

گـــوهر (gaw.har)، اســدالزمــانخان، ـ کـلکته ۱۹۲۲م، شـاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم مانک‌گنج بود. وی در خانواده‌ای فرهیخته زاده شد. پدرش مترجم و ادیبی بنام بود. گوهر ادبیات فارسی و عربی را در مدرسهٔ عالیهٔ کلکته فراگرفت. سپس در دانشکدهٔ پریسیدنسی به یادگیری زبان انگلیسی پرداخت. در ۱۸۹۴م در پی مرگ پدرش از شرکت در آزمون ورودی دانشگاه بازماند. سپس بر آن شد تا با همکاری برادرش، ارشدالزمان‌خان در علاقهٔ میرزاپور کلکته کانونی برای مباحثهٔ دانشجویان تشکیل دهد که گمان می‌رود نخستین کانون مسلمانان در کلکته بوده است. گوهر مدت ده سال در سمت دانش‌پژوه وابسته به انجمن آسیایی در کلکته کار کرد و زیر سرپرستی عبدالله سهروردی نظر ثانی به تدوین فهرست نسخه‌های فارسی پرداخت. اما با درگذشت گوهر، ولادیو ابونهیت، شرق‌شناس روسی کار تدوین این فهرست را به‌پایان برد و سرانجام با نام فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن آسیایی کلکته چاپ و منتشر شد. گوهر به‌زبان‌های فارسی و اردو شعر می‌سرود. مجموعه‌ای از سروده‌های وی با نام تحفة‌الاول (کلکته، ۱۹۱۴م) در کتابخانه‌های بنگلادش نگه‌داری می‌شود. گوهر در علم موسیقی نیز کتابچه‌ای با نام موسیقی هندی صوتی و سازی در شش صفحه نوشته که در ۱۸۹۵م در چاپخانهٔ بپتسیت منشن چاپ و منتشر شده است. او مادهٔ تاریخ را نیز نیکو می‌سرود. نمونه‌ای از سخن او است: «من چو مجنون رخ به صحرا می‌کنم ـ بهر جانان، ترک دنیا می‌کنم / این چه شر و شور باشد در جهان ـ خاک بر این فکر عقبا می‌کنم.»

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۱۶۱ـ۱۶۲.

گوهر مدراسی (gaw.har-e.med.rā.si)، محمدباقرخان، ـ ۱۲۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از بزرگان مدراس و از قوم نایط بود. در روزگار حیدرعلی‌خان فرمانروای نیلور زندگی می‌کرد. در غزلیاتش گه‌گاه اصطلاحات حکمی و کلامی و مصراع‌های عربی نیز به‌چشم می‌خورد. دیوانش که در هزار بیت است و انواع شعر را در بر می‌گیرد، به‌شمارهٔ ۱۳۹۳۵ در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ شعرای دکن، ۹۶۴/۲ـ۹۶۶؛ الذریعه، ۹۳۶/۹ـ۹۳۷؛ شمع انجمن، ۴۰۹؛ صبح وطن، ۱۵۶ـ۱۶۰؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورا، ۲۹۵/۳ـ۲۹۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۰۴/۳؛ نتایج‌الافکار، ۶۰۹ـ۶۱۱.

م.انوشه

گویا (gu.yā)، منشی بهایی‌لال نندجی فرزند منشی چهجّومل، سدهٔ دوازدهم هجری، دبیر و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش منشی چهجّومل از هندوان و دبیری ماهر بود و در فارسی و عربی مهارتی بسزا داشت و در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی پادشاه هند (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) از کابل به‌دهلی رفت و به دربار گورکانی راه یافت و در شمار ملازمان شاه‌جهان درآمد و در لشکرکشی شاه‌جهان به قندهار، همراه او، در مقام میرمنشی به غزنین سفر کرد و به کار دیوانی گماشته شد. نندلال در غزنین به‌دنیا آمد، به هند رفت و پس از گذراندن وقایع و حوادث گوناگون به خدمت گوروگوبند سنگه*، سرکردهٔ نامدار سیک‌ها (۱۶۶۶م ـ ۱۷۰۸م / ۱۱۲۰ق)، پیوست و ظاهراً بقیهٔ عمرش را در خدمت او به سر برد. وی مذهب سیک داشت. به‌فارسی شعر می‌سرود و دیوان او که مجموعه‌ای از غزلیات و رباعیات است تاکنون چندبار، از آن میان در ۱۹۱۲م در لاهور، در ۱۳۴۲ش در تهران و در ۱۹۷۳م در پتیاله به‌چاپ رسیده است. اشعار او ساده و روان است و در آن پیچیدگی‌های لفظی و معنوی و تشبیهات و استعارات تازه کمتر به‌چشم می‌خورد. درون‌مایهٔ اشعارش نیز عمدتاً عرفانی است، از آن‌جمله در این غزل: «درون مردمک دیده دلربا دیدم ـ به هر طرف که نظر کردم آشنا دیدم / به گرد کعبه و بتخانه هر دو گردیدم ـ دگر نیافتم آن‌جا همین ترا دیدم / به هر کجا که نظر کردم از ره تحقیق ـ ولی به خانهٔ دل خانهٔ خدا دیدم / گدایی کردن کوی تو به ز سلطانیست ـ خلافت دو جهان ترک مدعا دیدم / مرا ز روز ازل آمد این ندا گویا ـ که انتهای جهان در ابتدا دیدم.» وی ظاهراً همان نندلال منشی مولتانی است که نسخه‌ای از دستورالانشای وی در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۱۷۸۸) نگه‌داری می‌شود. دستورالانشاء در سه دفتر تدوین یافته است: ۱ـ عرایض به حضرت خاقان زمان، پادشاه‌زاده‌ها، سلاطین و امرا، ۲ـ فرامین و پروانجات مالی و ۳ـ اسناد دفاتر، القابات و مراسلات متفرقه و معمولی. نندلال قصد خود از تألیف این اثر را چنین بیان کرده است که «مطالعهٔ آن منتهی را از روی متانت کلام و تازگی طرز و طور بیان و رنگینی خیالات و ضوابط منشآت ممالک محروسه... انبساط خاطر افزاید و مبتدی را از خواندنش توان فکرت و نیروی طبیعت افزاید.» گویا آثار دیگری هم دارد

که از آن‌شمارند: ۱ــ مثنوی زندگینامه در آموزه‌های عرفانی سیک‌ها که به گوروگوبند سنگه پیشکش شده است. این اثر به‌فرمایش سنت بهگت‌سنگه جی به‌دست داس به‌اردو برگردانیده و گزارش شده است. این برگردان اردو، با عنوان حدیقهٔ معرفت، همراه با متن فارسی در هند به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ زندگینامه؛ ۳ــ توصیف و ثنا؛ ۴ــ جوت بکاس؛ ۵ــ عرض‌الالفاظ.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۵۷/۴ـ۳۵۸؛ دیوان گویا، دانشگاه پنجاب پتیاله، ۱۹۷۳م؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۶۳/۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۶۷؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۵۶/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۸۶/۵.

برزگر

گویای کشمیری (gu.yā-ye.kaš.mi.ri)، میرزا کامران‌بیگ فرزند سامری تبریزی*، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم تبریز بودند، اما به نوشتهٔ صبح گلشن وی در کشمیر زاده شد و در خانواده‌ای فرهیخته برآمد. محمد اعظم‌شاه در تاریخ کشمیر می‌نویسد: «کامران‌بیگ گویا برادر میرزا داراب جویاست. مشهور است که شاعری از ایران آمده بود، کامران‌بیگ بی‌ادبانه با او برخورد. آن شاعر طاقت نیاورده گفت که: لعنت بر آن سامری که مثل تو گوساله را گویا کرده است، دیگری در صحبت این هر دو برادر وارد شده از تخلص هر دو پرسید: یکی گفت جویا و دیگری گفت گویا. فرمود که تخلص طالب کلیم را هر دو برادر خوب تقسیم کرده بروید.» کامران‌بیگ شاعر صاحب دیوان بود. مؤلف سخنوران آذربایجان می‌نویسد: «دیوان وی به سال ۱۹۱۲م به‌نام بندگی‌نامه در سی و دو صفحه و به سال ۱۹۲۰ در صد و دوازده صفحه در لاهور و به سال ۱۹۱۳م در میرته به‌چاپ رسید. نمونه‌ای از سخن او است: «بی‌طالعی نگر که به کوی تو ره نیافت ــ تا آنکه ناله‌های من از آسمان گذشت.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۲۳/۳ـ۱۴۲۵؛ دانشمندان آذربایجان، ۴۶۱ـ۴۶۲؛ الذریعه، ۹۳۷/۹؛ ریحانة‌الادب، ۲۸۹/۱؛ سخنوران آذربایجان، ۶۳۲؛ سفینهٔ هندی، ۱۷۶ـ۱۷۷؛ صحف ابراهیم، ۱۲۱؛ کاروان هند، ۵۳۰/۱؛ کلیات جویا تبریزی، مقدمه؛ مخزن‌الغرائب، ۷۹۳/۴ـ۷۹۴؛ نشتر عشق، ۱۳۳۴/۴ـ۱۳۳۵؛ همیشه بهار، ۲۱۵.

جهان‌تاب

گهاسی‌رام دهلوی (ge.hā.si.rām-e.deh.la.vi)، لاله گهاسی رام چودهری، ز۱۲۰۲ق، ریاضی‌دان فارسی‌نویس شبه قاره. وی در ۱۲۰۲ق کتابی در حساب به نام مجمع‌الحساب / مجمع‌الحسنات / دستورالعمل گهاسی رام در نه باب نوشته که هشت باب نخست آن بدین قرار است: ۱ــ مقدار ایام و وزن هر قسم، ۲ــ جمع‌کردن اعداد، یعنی میزان‌کردن ضرب و باقی و فاضل برآوردن، ۳ــ در دانستن حساب هر قسم اجناس و قاعده و دام طریق دانستن حساب مخلوط در تقسیم علی‌الحساب، ۴ــ در دانستن مساحت زمین و غیره از اقسام چوب و سنگ و غیره، ۵ــ در فاعلهٔ تخم‌ریزی زراعت و طریق چهره‌نوشتن هر قسم، ۶ــ در قواعد سیاق... و دستور قواعد پرگنه و سپاه... و حساب ابجد و دانستن غرهٔ هر ماه و ممرات و غیره، ۷ــ در دانستن برآورده و قطع و طریق از پارچه و مساحت عمارت و ۸ــ در قواعد لطیفه و قواعد شریفهٔ متفرقات. دست‌نویسی از مجمع‌الحساب در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ L-83978) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۱۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۵۳/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۵/۱ـ۲۱۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور، گنجینهٔ آذر، ۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۷۳۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 19; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/17.

برزگر

گیان‌چند (gi.yān.čand)، سدهٔ سیزدهم هجری، دبیر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در مقام منشی در خدمت تالپوران سند به‌سر می‌برد و مجموعه‌ای از نامه‌های این خاندان (۱۱۹۹ ــ ۱۲۵۹ق) را گردآورد که عنوان آن انشای گیان‌چند است و نسخه‌ای از آن در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1971-220) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۶۲/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ پاکستان کراچی، ۳۸۱؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 21.

برزگر

گیسودراز (gi.su.de.rāz)، سید صدرالدین ابوالفتح محمدبن یوسف حسینی، معروف به خواجهٔ بنده‌نواز و گیسودراز، دهلی ۷۲۱ ــ گلبرگه ذوالقعدهٔ ۸۲۵ق، عارف چشتی، دانشمند دینی و شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. نیاکانش از مردم هرات بودند، اما به هند کوچیدند و در دهلی رحل اقامت افکندند. پدرش سید یوسف حسینی، معروف به سید راجه، صاحب مثنوی راجه و مرید شیخ نظام‌الدین اولیا (ــ ۷۲۵ق) بوده است. پس از آن‌که سلطان محمد بن تغلق (۷۲۵ ــ ۷۵۲ق) تختگاه خود را از دهلی به دیوگیر / دولت‌آباد در دکن انتقال داد (۷۲۷ق) و علما و مشایخ دهلی را واداشت که به دولت‌آباد بکوچند، سید یوسف حسینی نیز ناگزیر با خانواده‌اش به دولت‌آباد کوچید و تا مرگش در ۷۳۱ق در آن شهر به سر برد و در این مدت بیشتر اوقات خود را در مصاحبت شیخ برهان‌الدین غریب، از مشایخ بزرگ چشتی که نقشی بسیار برجسته در استقرار سلسلهٔ چشتیه در دولت‌آباد و دکن داشته است، گذراند. تحصیلاتِ ابتدایی گیسودراز در دولت‌آباد که صوفیان نام‌دار بسیاری در آن‌جا گردآمده بودند انجام گرفت. وی پس از مرگ پدرش (۷۳۱ق)، با مادرش دولت‌آباد را ترک گفت و به دهلی بازگشت. در دهلی تحصیلات خود در علوم ظاهری را نزد استادانی چون سید شرف‌الدین کیتهلی، مولانا تاج‌الدین مقدم و قاضی عبدالمقتدر بن رکن‌الدین شریعتی کندی به انجام رسانید و به مرحلهٔ تدریس و افتا رسید. در تصوف به شیخ نصیرالدین چراغ دهلی (ــ ۷۵۷ق) دست ارادات داد و بیست و یک سال (۷۳۶ ــ ۷۵۷ق) در ملازمت او به سر برد. گرچه گویند گیسودراز خلافت‌نامه‌ای از شیخ نصیرالدین نگرفت، اما او را از هر جهت و عملاً خلیفهٔ شیخ و درواقع «از اکابر خلفای شیخ نصیرالدین محمود» به‌شمار آورده‌اند. دربارهٔ لقبش «گیسودراز» گفته‌اند که یک‌بار با چند تن از مریدان دیگر پالکی شیخ نصیرالدین را برداشت. چون مویش دراز بود به پالکی پیچید. اما برای خاطر مرشد به روی خود نیاورد و پالکی را در مسافتی دراز حمل کرد. شیخ نصیرالدین پس از آگاهی از آن، وی‌را بسیار ستود و این بیت را خواند: «هر که مرید سید گیسودراز شد ــ والله خلاف نیست که او عشق‌باز شد.» با این که برخی منابع می‌گویند که گیسودراز پس از مرگ شیخ نصیرالدین، و یا حتی در حیات وی و به تشویق او، دهلی را به قصد دکن ترک گفت، ولی ظاهراً تاخت‌وتازهای تیمور گورکانی (ــ ۸۰۷ق) به‌قصد تصرف دهلی در ۸۰۰ق / ۱۳۹۸م بود که گیسودراز را واداشت تا برای یافتن جایی امن‌تر دهلی را ترک گوید. وی نخست به گوالیار و سپس از آن‌جا به گجرات رفت. ظفرخان، بنیادگذار پادشاهی مستقل گجرات، و جانشینان وی مرید شیخ احمد کهتو بودند. از این‌رو، توجه چندانی به گیسودراز نشان ندادند. گیسودراز چندسالی را در گمنامی در گجرات به سر برد. سپس از آن‌جا به دکن رفت. تاریخ ورود وی به گلبرگه، تختگاه بهمنیان دکن، را برخی منابع ۸۰۳ق یاد کرده‌اند، ولی به‌گفتهٔ محمدقاسم فرشته در گلشن ابراهیمی / تاریخ فرشته، حدود ۸۱۵ق سلطان تاج‌الدین فیروزشاه بهمنی (۸۰۰ ــ ۸۲۵ق) آگاهی یافت که «از جانب دهلی سیدی عالی‌مقام عرش‌احترام، میرسید محمد گیسودراز، به دکن تشریف آورده به حوالی حسن‌آباد گلبرگه رسیده است... فیروزشاه که همواره خواهان مردم عزیز بود، ازین بشارت شادمان شد و از فیروزآباد به حسن‌آباد گلبرگه آمده جمیع امرا و ارکان دولت را به استقبال فرستاد و به اعزاز و اکرام تمام به شهر درآورد. لیکن سلطان فیروزشاه حکیم طبیعت بود و چون سید محمد گیسودراز را در علم ظاهری، خصوصاً معقولات، خالی دید چندان توجه ننمود مگر احمدخان خان‌خانان [برادر فیروزشاه] برخلاف برادر اعتقاد تمام به سید پیداکرده خانقاهی جهت او ساخت و اکثر اوقات به مجلس شریفش حاضرشده از سخنان متصوفانهٔ او محظوظ و بهره‌مند می‌شد. هرگاه که سماع می‌شد حاضر گشته درویشان خانقاه او را به انواع احسان می‌نواخت. تا آن‌که [فیروزشاه] در سنهٔ ثمان‌عشر و ثمانانة [۸۱۸ق] فرزند کلان خود حسن‌خان را که شاهزاده‌ای عیاش و خفیف‌العقل بود ولی‌عهد گردانیده کلاه و کمر شاهانه و چتر و سراپردهٔ سیاه و فیل و تخت عنایت فرمود و از عظمای درگاه جهت او بیعت گرفته کس نزد محمد گیسودراز فرستاد که در حق او دعای خیر کرده فاتحه بخواند. سید جواب داد که چون شما شاهی به او داده‌اید چه حاجت به دعا و فاتحهٔ فقیرست. سلطان فیروزشاه دیگر بار کس فرستاد درین باب الحاح و ابرام نمود. سید گفت از عالم بالا تاج شاهی بعد از توبه برادرت احمدخان خان‌خانان نامزد گشته است. کوشش برای دیگری نمودن بی‌فایده است. سلطان ازین سخن بسی متألم شده، آثار رنجش ظاهر ساخت، پیغام داد که خانقاه تو به قلعه نزدیک است و ازدحام خلق می‌شود [باید] از شهر بیرون رفت. سید محمد گیسودراز بی‌علاج گشته با اهل و عیال خود از بلدهٔ حسن‌آباد گلبرگه بیرون آمد [و] در کنار شهر جایی که بالفعل مرقد اوست فروکش کرد.» پس از مدتی فیروزشاه که کاملاً پیر

شده و از برادرش احمدخان بیمناک بود بر آن شد تا وی را کور سازد، اما احمدخان گریخت و «به‌اتفاق فرزند خود علاءالدین به منزل سید محمد گیسودراز رفته بعد از مشورت و اعلام احوال، التماس فاتحه نمود. سید محمد گیسودراز دستار خود را دو پارچه ساخته به دست خویش بر سر پدر و پسر بست و به هر دو مژدهٔ سلطنت داده فاتحه خواند.» سرانجام به‌دنبال پیوستن بسیاری از امرا و سپاهیان به احمدخان، فیروزشاه ناگزیر به کناره‌گیری از پادشاهی به سود برادرش شد و اندکی پس از آن درگذشت (به‌روایتی احمدخان او را کشت). احمدشاه بهمنی پس از رسیدن به شاهی، گیسودراز را بسیار احترام و عزت کرد و «چندین قصبه و قریه از سرکار حسن‌آباد گلبرگه و دیگر پرگنات وقف او کرده منزلی به غایت بزرگ جهت او متصل به شهر ترتیب داد.» به هر حال، گیسودراز در بیست و دو سال (۸۰۳ـ ۸۲۵ق) یا ده سال (۸۱۵ــ ۸۲۵ق) اقامت خود در گلبرگه نه تنها تأثیر ماندگاری بر جامعهٔ بهمنی، فیروزشاه و احمدشاه بهمنی گذاشت، بلکه در تبدیل گلبرگه به مرکز فعالیت‌های چشتی نیز موفق بود. در زمانی کوتاه شخصیت معنوی و مقامات علمی او در سرتاسر دکن شناخته شد. وی مدرسه‌ای با سطح بالای آموزش بنیاد کرد که در آن برای نخبگان گلبرگه که از سایر نواحی پادشاهی بهمنی و از همه‌جای هند می‌آمدند علوم مختلف اسلامی تدریس می‌کردند. او خود به فرزندانش تفسیر، حدیث و سلوک درس می‌داد و گاهی نیز به تدریس فقه و کلام می‌پرداخت. وی تنها قطب چشتی بود که موفق شد زندگی خانقاهی را تا اندازه‌ای بر پایهٔ آموزه‌های اسلاف خود سازمان دهد. اما پیش از آن‌که سلسلهٔ چشتی بتواند کاملاً در سرزمین دکن استقرار یابد گیسودراز درگذشت و پس از آن سلسلهٔ چشتی در گلبرگه (شهر گیسودراز که امروزه در شمال میسور نهاده است) که احمدشاه بهمنی اندکی پس از جلوس تختگاه خود را از آن‌جا به بیدر انتقال داد دچار افول شد. با این‌همه، محبوبیت گیسودراز در دکن هم‌چنان پایدار ماند. پس از مرگ گیسودراز، احمدشاه بقعهٔ باشکوهی بر گور او ساخت که امروزه نیز بزرگ‌ترین زیارتگاه مسلمانان جنوب هند است و هر ساله صدها هزار نفر در آیین عرس او در آن‌جا گرد می‌آیند. سازمان درگاه وی اکنون صاحب یک انتشارات، یک نشریهٔ ماهانه، یک کتابخانه و چند مدرسه، از جمله یک مدرسهٔ دختران، است. از فرزندان گیسودراز باید از سید اکبر حسینی (ــ ۸۱۲ق)، مؤلف تبصرة‌الاصطلاحات صوفیه و رسالهٔ اباحات‌السماء و سید اصغر حسینی (ــ ۸۲۵ق) مؤلف محبت‌نامه یاد کرد. گیسودراز دانشمند و نویسنده‌ای پرکار بود و در تفسیر قرآن، حدیث، فقه و تصوف استادی داشت. چند زبان از جمله فارسی، عربی، سنسکریت و هندی را می‌دانست. با فرهنگ عامیانه و اساطیر هندوان آشنا بود و دربارهٔ مسائل دینی با یوگی‌ها و دانشوران هندو به مباحثه و مناظره می‌پرداخت. با مشایخ بزرگ همروزگارش، مانند سید محمد اشرف جهانگیر سمنانی و مسعودبیگ بخارایی، نوشت و خواند داشت. شمار آثارش را تا صد و پنج (به‌شمار سالیان زندگی‌اش) و حتی صد و بیست و پنج اثر گفته‌اند. زندگی و مناقب گیسودراز را چند تن از مریدانش به‌فارسی تحریر کرده‌اند. سیر محمدی از خواجه سید احمد (یا محمد) علی سمنانی، دربارهٔ زندگینامه و مناقب گیسودراز است. خواجه احمدعلی سمنانی از مریدان گیسودراز بود و در ۸۰۸ق در گلبرگه در مصاحبت دانشورانی مانند قاضی راجه، شیخ‌زاده شهاب‌الدین، خواجه احمد دبیر، مولانا ابوالفتح و قاضی سیف‌الدین به سر می‌برد. سیر محمدی در محرم ۸۳۱ق در نه باب (۱ــ نیاکان گیسودراز، ۲ــ مناقب گیسودراز، ۳ــ زندگینامهٔ او، ۴ــ آموزش‌های ایشان، ۵ــ آثار ایشان، ۶ــ فرزندان، ۷ــ خلفای او، ۸ــ دوستان و ۹ــ نامه‌های ایشان) به‌انجام رسیده است. این اثر، همراه با ترجمهٔ اردوی آن از مترجمی ناشناس، در ۱۳۴۷ق در اله‌آباد چاپ شده است. عبدالعزیز بن شیر ملک بن محمد اعظمی (واعظی) از روزگار احمدشاه بهمنی نیز در ۸۴۹ق کتابی به فارسی به نام تاریخ حبیبی و تذکرهٔ مرشدی / خوارق بنده‌نواز در احوال و مناقب گیسودراز نوشته است (نسخهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی به‌شمارهٔ ۱ق‌ف ۱۲۰). گیسودراز در نظم و نثر فارسی مهارت داشت و بسیاری از آثارش به‌فارسی و شماری نیز به عربی است. گرچه آثار وی بیشتر در شرح و تفسیر آثار مشایخ بزرگ پیشین است، ولی از نوآوری و ابتکار هم یک‌سره تهی نیست. وی مشرب خاص خود داشت و سخت مخالف ابن‌عربی و عین‌القضات همدانی بود و در نامه‌ای در محکومیت آثار ابن‌عربی و فریدالدین عطار و جلال‌الدین مولوی، آنان را فریبکار و دشمن اسلام خوانده است. با این‌همه، آثار متعدد گیسودراز در محکومیت تعالیم ابن عربی تأثیر اندکی بر صوفیان هند داشته است. وی به‌ویژه مخالف نظریهٔ وحدت وجود ابن عربی بود و با دیدگاه وی دربارهٔ ولایت نیز مخالفت می‌ورزید و از نظر علاءالدولهٔ سمنانی (۶۵۹ــ ۷۳۶ق) در این‌باره هواداری می‌کرد و می‌افزود که گرچه ولایت به معنی

نزدیکی به خدا، علم حضوری، و معرفت اسرار توحید است، انبیا پیامبران خدایند و از این‌رو بی‌گمان از اولیا برترند. وی در میان آثار تصوف به‌ویژه به آداب‌المریدین ضیاءالدین ابوالنجیب سهروردی (۴۹۰ ــ ۵۶۳ق) و عوارف‌المعارف شهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروردی (۵۳۹ـ ۶۳۲ق) علاقه‌مند بود، چراکه این آثار برای کسی که می‌خواهد زندگی خانقاهی را در سرزمین‌هایی که از یک سنت عرفانی عمیق برخوردار نیستند سازمان دهد ارزش فراوان دارند. وی شریعت و طریقت را بیشتر مکمل یکدیگر می‌دید تا متضاد هم، و در آثارش کوشیده است تا این دو را به هم پیوند دهد. وی برخی از آداب بسیار انتقاد برانگیز چشتیان (مانند سجود در برابر پیر و مجالس سماع) را به شیوه‌ای شرح و توضیح داد که از مخالفت متعصبان با آنان کاست. از آثارش: ۱ــ ترجمه و شرح فارسی آداب‌المریدین ابوالنجیب سهروردی. گیسودراز گویا چند شرح به عربی و فارسی بر آداب‌المریدین نوشته که یکی از این‌ها (ترجمه و شرح فارسی) که در ۸۱۳ق به انجام رسیده همراه با متن عربی در ۱۳۵۸ق / ۱۹۳۹م در هند به چاپ رسیده است. وی همچنین دارای تکملهٔ آداب‌المریدین / خاتمهٔ آداب‌المریدین به‌فارسی است که خاتمه یا تکملهٔ یکی از شرح‌هایی است که در ۸۰۷ق نوشته شده و همچون اثری مستقل در عقاید صوفیانه و آداب و عبادات سالکان است. گویند این اثر از آن جهت خاتمه خوانده شده که آخرین کار نگارنده بوده است. خاتمه به کوشش سید عطاحسین چاپ شده است (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۶ق)؛ ۲ــ اسمارالاسرار / اسماءالاسرار به فارسی که در ۸۰۲ق نوشته شده و در توحید و تصوف در صد و پانزده سمر است (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۰ق)؛ ۳ــ برهان‌العاشقین / شکارنامه / چهار برادران (چاپ در مجموعهٔ یازده رسائل گیسودراز، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۰ق و کراچی، ۱۳۸۶ق) به‌فارسی که داستانی است عرفانی تمثیلی با آغاز: «بدان که ما چهار برادر بودیم از نه ده. سه جامه نداشتند و یکی برهنه بود. آن برادر برهنه درستی زر در آستین داشت. به بازار رفتیم تا به جهت شکار تیر و کمان بخریم. قضا رسید هر چهار کشته شدیم. بیست و چهار زنده برخاستیم...» بر این اثر کسانی مانند سید محمد اکبر حسینی پسر گیسودراز، شیخ ابوصالح محمد، معروف به شیخ حسن محمد چشتی (ــ ۹۸۲ق)، میرعبدالواحد بلگرامی (ــ ۱۰۱۷ق)، میر سید محمد کالپوی / کالپوری (ــ ۱۰۱۷ق)، شاه رفیع‌الدین دهلوی (ــ ۱۲۴۲ق)، حکیم میرزا قاسم‌علی‌بیگ اخگر حیدرآبادی به‌فارسی شرح نوشته‌اند که از آن میان هفت شرح در مجموعهٔ یازده رسائل به‌چاپ رسیده است (کراچی، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م)؛ ۴ــ جوامع‌الکلم به‌فارسی شامل ملفوظات گیسودراز که روزانه از رجب ۸۰۲ تا بیست و نهم محرم ۸۰۳ق در مجلس ارشاد می‌گفته و فرزندش سید شاه‌حسین محمد، معروف به سید محمد اکبر حسینی چشتی، یا یکی از مریدانش به نام شیخ محمد گردآورده است (کانپور، ۱۳۵۶ق). در تذکره‌های مشایخ از مجموعه‌های دیگری از ملفوظات گیسودراز یاد شده که از آن‌شمار است مجموعه‌ای به‌نام انوارالمجالس که شیخ علاءالدین گوالیاری خلیفهٔ گیسودراز از نهم ربیع‌الاول ۷۷۴ق به گردآوری آن آغاز کرد، و مجموعه‌ای دیگر که یکی از مریدان گیسودراز به‌نام قاضی علم‌الدین بهروچی در ۸۱۱ق در گلبرگه گردآورده است؛ ۵ــ جواهرالعشاق به‌فارسی که شرح رسالهٔ غوث‌الاعظم منسوب به شیخ عبدالقادر گیلانی (ــ ۵۶۱ق) است و در ۱۳۶۲ق به‌کوشش سید عطاحسین در حیدرآباد چاپ شده است. ترجمهٔ اردوی جواهرالعشاق از قاضی احمد عبدالصمد فاروق در ۱۳۷۱ق در کراچی به‌چاپ رسیده است؛ ۶ــ حدائق‌الانس به‌فارسی که در ۸۱۵ق نوشته شده و امالی گیسودراز است و ناشناسی آن را در دوازده حدیقه تدوین کرده است: یک) در بیان قول اهل تصوف «النهایة‌الرجوع الی‌البدایة»، دو) در بیان ارتباط اعضا با دل و متأثرشدن وی به اعمال جوارح، سه) در تجلی حق‌تعالی بر عامهٔ مخلوقات و دوری و نامقدوری ایشان از او، چهار) در بیان شریعت و طریقت و حقیقت، پنج) در بیان مجاز که عالم مجاز و عالم حقیقت چه معنی دارد، شش) در بیان متخلق‌شدن به اخلاق خدا و متصف شدن به صفات او، هفت) در بیان نصب‌کردن حق‌منصب شیخوخت به یکی و در بیان وزن اعمال و چیزی از تمثلات، هشت) در معنی نماز به جماعت و در بیان اسرار ارکان‌الصلوة، نه) در بیان مراتب دل و اطوار او و چیزی از عدم خلقت قرآن، ده) در بیان کیفیت دل، یازده) در بیان ازلیت و ابدیت محبت حق و دوازده) در بیان اختیار کردن طالب راه ارادت و طلب تجلی. این اثر در ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م به‌چاپ رسیده است. ۷ــ حلیه به‌فارسی (نسخهٔ انجمن ترقی اردو کراچی به‌شمارهٔ ق‌الف۱۳)؛ ۸ــ سه رساله در مسئلهٔ رؤیت باری‌تعالی عزاسمه و کرامات اولیا به‌فارسی در مسئلهٔ رؤیت باری و فضیلت پیغمبران بر ملائکهٔ مقربین، نیز در کرامات اولیا و متشابهات قرآن (کراچی، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م)؛ ۹ــ سبیل‌المحققین والمجذوبین به‌فارسی در

نصایح به سالک راه خدا (نسخه‌های انجمن ترقی اردو کراچی به‌شماره‌های ۲ق‌ف‌الف۱۲ و ۲ق‌ف۱۳) در شرح جام جهان‌نمای محمدشیرین مغربی (۷۴۹ــ ۸۰۹ق)؛ ۱۱ــ شرح فقه اکبر به‌فارسی که شرحی بر فقه‌الاکبر امام ابوحنیفه (۸۰ــ ۱۵۰ق) است و به‌کوشش عطاحسین به چاپ رسیده است (حیدرآباد، ۱۳۶۷ق). گیسودراز ظاهراً شرحی به‌عربی نیز بر فقه‌الاکبر دارد؛ ۱۲ــ وجودالعاشقین / عشقیه به‌فارسی که گفتاری است عرفانی، به‌نثر آمیخته به‌نظم، در عشق و عاشق و معشوق، با گواه‌آوردن از آیه‌ها و سخنان عارفان بزرگ (کراچی، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م)؛ ۱۳ــ تفسیر سورهٔ فاتحه به‌فارسی (کراچی، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م)؛ ۱۴ــ استقامت‌الشریعت بطریق‌الحقیقت به‌فارسی در عقاید و تکالیف اسلامی از دید عرفانی که در ۷۹۲ق نوشته شده است (کراچی، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م)؛ ۱۵ــ توحید خاص به‌فارسی (کراچی، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م)؛ ۱۶ــ رسالهٔ مراقبه به‌فارسی در بیان مراقبه (گردن نهادن به‌حضور دوست و دوست را در چشم داشتن) در سی‌وشش قسم مراقبه (کراچی، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م)؛ ۱۷ــ رسالهٔ منظوم در اذکار به‌فارسی (کراچی، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م)؛ ۱۸ــ اذکار چشتیه به‌فارسی (کراچی، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م)؛ ۱۹ــ شرح بیت امیرخسرو به‌فارسی در شرح این بیت امیرخسرو دهلوی: «ز دریای شهادت چو نهنگ لا برآرد سر ــ تیمم فرض گردد نوح را در عین طوفانش» (کراچی، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م)؛ ۲۰ــ خطائرالقدس / عشق‌نامه، معروف به رسالهٔ عشق حقیقی به‌فارسی (چاپ حیدرآباد دکن)؛ ۲۱ــ ملتقط در تفسیر عرفانی قرآن؛ ۲۲ــ تفسیر پنج جزء قرآن به‌گونهٔ کشاف؛ ۲۳ــ شرحی به‌عربی بر کتاب مشهور مشارق‌الانوار در حدیث؛ ۲۴ــ ترجمهٔ مشارق‌الانوار به‌فارسی؛ ۲۵ــ معارف در سه جلد به‌عربی در شرح عوارف‌المعارف شیخ شهاب‌الدین سهروردی؛ ۲۶ــ ترجمه و شرح فارسی عوارف‌المعارف در دو جلد؛ ۲۷ــ شرح تعرّف که شرحی است بر تعرّف شیخ ابوبکر محمد بن ابراهیم بخاری؛ ۲۸ــ شرح فصوص‌الحکم ابن عربی؛ ۲۹ــ شرح زبدة‌الحقایق، معروف به تمهیدات در شرح تمهیدات عین‌القضاة همدانی که به‌کوشش عطاحسین به‌چاپ رسیده است (حیدرآباد دکن، ۱۳۶۴ق)؛ ۳۰ــ شرح رسالهٔ قشیریه به‌فارسی که به‌کوشش عطاحسین به‌چاپ رسیده است (حیدرآباد دکن، ۱۳۶۱ق)؛ ۳۱ــ شرح رسالهٔ قشیریه به‌عربی؛ ۳۲ــ رسالهٔ عاشق در بیان عشق به‌فارسی (کراچی، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۷م)؛ ۳۳ــ سیرالنبی؛ ۳۴ــ حواشی قوّت‌القلوب؛ ۳۵ــ ضرب‌الامثال به‌عربی؛ ۳۶ــ شرح قصیدهٔ انوری؛ ۳۷ــ رساله در بیان آداب‌السلوک؛ ۳۸ــ رساله در بیان اشارت محبّان؛ ۳۹ــ رساله در بیان رأیتُ ربّی فی احسن صورت به‌عربی؛ ۴۰ــ شطرنج‌نامه که رساله‌ای کوتاه به نثری ساده و روان دربارهٔ لاهوت، ناسوت و روز قیامت است؛ ۴۱ــ مکتوبات گیسودراز به‌فارسی که مجموعهٔ شصت‌وشش نامهٔ گیسودراز است و شاگرد و مریدش مولانا ابوالفتح علاءالدین کالپوی / کالپوری در ۸۵۲ق آن‌را گرد آورد و به‌کوشش سید عطاحسین به‌چاپ رسیده است (حیدرآباد دکن، ۱۳۶۲ق)؛ ۴۲ــ انیس‌العشاق که دیوان اشعار فارسی گیسودراز و مجموعهٔ سی‌صد و بیست و چهار غزل، یک مثنوی و نه رباعی است و به‌کوشش سید عطاحسین به‌چاپ رسیده است (حیدرآباد دکن، ۱۳۶۰ق)؛ ۴۳ــ رساله در استقامت در شریعت؛ ۴۴ــ رساله در بیان بود و هست و باشد؛ ۴۵ــ شرح عقیدهٔ حافظیه.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۳۷ـ۱۴۲؛ برهان مآثر، ۴۳ـ۴۸، ۵۴؛ بزم صوفیه، ۴۸۳ـ۵۲۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱/۱۱۸ـ۱۲۰، ۱۵۴ـ۱۵۶، ۳۱۶؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۹۷، ۱۰۸، ۲۰۱، ۲۰۴؛ تاریخ فرشته، ۱/۳۱۶ـ۳۲۰؛ تاریخ مشایخ چشت، ۲۰۶ـ۲۰۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۹۶، ۷۵۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۸۳، ۸۶، ۹۶، ۱۳۵ـ۱۳۷، ۳۹۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۸۲؛ تصوف بر صغیر مین، ۴۰۴؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۶۰۳ـ۶۰۴، ۶۰۶ـ۶۱۶؛ خزینة‌الاصفیاء، ۱/۳۸۱ـ۳۸۲؛ الذریعه، ۹/۹۳۷؛ طریقهٔ چشتیه در هند و پاکستان، ۳۰، ۱۳۶، ۱۷۹ـ۱۸۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۲۳۶۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۷، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۷ـ۱۵۸، ۱۸۴، ۶۵۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲/۱۱۵۳؛ ۳/۱۲۲۱، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۳۱۹، ۱۳۸۸، ۱۴۰۷، ۱۴۲۲، ۱۵۳۷، ۱۵۴۳، ۱۸۹۳، ۲۰۹۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/۲۵۰۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۵۰، ۶۱، ۲۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۸۳، ۳۲۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۹۷، ۲۰۴۱، ۲۰۳۷ـ۲۰۳۸، ۲۱۸۹؛ کلمات‌الصادقین، ۵۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵/۸۹۴ـ۸۹۶؛ ملفوظاتی ادب کی تاریخی اهمیت، ۱۱۴ـ۱۳۷؛ نزهة‌الخواطر، ۳/۱۱۵ـ۱۱۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۲۵۵ـ۲۶۰؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۳۰ـ۳۴؛ نصرالله پورجوادی، «تأثیر برهان‌العاشقین سید محمد گیسودراز در فرهنگ مردم کرمان»،

گیسودراز

دانش، شمارهٔ ۹ (بهار ۱۳۶۶ش)، ص۴۳؛ محمدسلیمان صدیقی، «پیدایش و گسترش سلسلهٔ چشتی در دکن»، دانش، شمارهٔ ۲۳ (پاییز ۱۳۶۹ش)، ص۴۴ـ۵۰؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1026-1028; *A Critical Study of Indo-Persian Literature, during Sayyid and Lodi period*, 8, 26-29, 55, 100, 113; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 583-588; *History of Sufism in India*, 1/250-256; *Encyclopaedia of Islam*, 2/1114-1116; *Persian Literature*, C.A.Storey, 949, 952.

برزگر

ل

لامع اکبرآبادی، جمال‌الله ← لامعی اکبرآبادی

لامعی اکبرآبادی (lā.me.i-ye.ak.bar.ā.bā.di)، جمال‌الله، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روزگار بهادرشاه یکم گورکانی (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق)، در دهلی می‌زیست و تا پایان عمر در همان‌جا اقامت داشت و به آموزش و تربیت کودکان هندی می‌پرداخت. از او دیوانی در سه هزار بیت یاد کرده‌اند.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی. چاپ اسلم‌خان، ۲۴۸؛ ریحانة‌الادب، ۱۱۹/۵؛ سفینهٔ خوشگو، ۵۴-۵۵؛ صبح گلشن، ۳۵۲-۳۵۳؛ صحف ابراهیم، ۱۲۲؛ کلمات‌الشعرا، ۹۷؛ نشتر عشق، ۱۳۳۷/۴.

دانشنامه

لامعی دهلوی (lā.me.i-ye.deh.la.vi)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از احوال وی جز این دانسته نیست که در روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق)، در دهلی می‌زیست و قلندر لقب داشت. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سروده‌های او است: «لذت اندر ترک لذت بود، ای آزادگان ــ ما گدایان ترک این لذت نمی‌دانسته‌ایم.»

منابع: الذریعه، ۹۳۹/۹؛ ریحانة‌الادب، ۱۲۰/۵؛ صبح گلشن، ۳۵۳؛ لغت‌نامه، زیر «لامعی دهلوی»؛ مخزن‌الغرائب، ۸۲۰/۴.

علیزاده

لاهوری، ابوالقاسم بن حسین بن تقی ← ابوالقاسم لاهوری

لایق جونپوری (lā.yeq-e.jun.pu.ri)، میرمحمد مراد، ــ دهـهٔ دوم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در جوانی برای دیدار صائب تبریزی (ــ ۱۰۸۰ق) پیاده از هند به اصفهان رفت و مدتی در خدمت وی به سر برد. در بازگشت به هند، چندی به وقایع‌نگاری لاهور اشتغال داشت. با میر عبدالجلیل بلگرامی (۱۰۷۱ ــ ۱۱۳۸ق) روابط بسیار نزدیک داشت و به‌خواهش وی، خمسه‌ای سرود که از جملهٔ آن‌ها یک مثنوی در پاسخ مخزن‌الاسرار نظامی است. لایق همچنین از دوستان بسیار نزدیک میرعیسی بدخشی مخاطب به همت‌خان و متخلص به میرن (ــ ۱۰۹۲ق)، از امیران اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) و از امیران ادب‌دوست و از شیفتگان شعر فارسی و

هندی، بود. از آثار لایق: ۱ــ منظومهٔ دستور همت (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.19624 و گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۷۳) که تحریری منظوم از داستان کامروب و کاملتا است و در ۱۰۹۶ق به‌انجام رسیده و به اورنگ‌زیب پیشکش شده است. این داستان را نخست همت‌خان، ممدوح لایق که شعری در مدح او در آغاز این منظومه آمده است، به‌نثر درآورد و آن را در یکی از مجالس ادبی خود که لایق نیز در آن شرکت داشت، خواند و لایق را تشویق کرد تا آن‌را به‌نظم درآورد. همت‌خان پیش از به‌پایان رسیدن نظم از جهان درگذشت، اما لایق پس از انجام کار آن را به‌پاس دوستی‌اش با وی دستور همت می‌نامید. مثنوی دستور همت را برخی منابع به‌خود همت‌خان نیز نسبت داده‌اند که درست نیست؛ ۲ــ مثنوی بزمی رانی کیتکی و سندر (نسخهٔ دانشگاه لاهور به‌شمارهٔ محمد شفیع ۱۰۳/۲۱۰) که در ۱۱۱۰ق به انجام رسیده و داستان دلباختگی سندر، پسر یک برهمن، و رانی‌کیتکی، دختر پادشاه جیپال، است؛ ۳ــ مثنوی عرفانی شمع انجمن، به‌تقلید از مثنوی مولوی، به‌نام اورنگ‌زیب گورکانی (نسخه‌های کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب پاکستان در لاهور به‌شماره pi/VI227، و کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن به‌شمارهٔ ۳۱۴ مثنوی)؛ ۴ــ مثنوی هیر و رانجها.

منابع: پنجابی قصی فارسی زبان مین، ۹۹/۱، ۱۶۹-۱۷۰؛ ۲/۵۶-۷۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۲۴۳؛ ۳/۵۷۰؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۰۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۱۶-۳۱۷؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۱۷-۱۲۳، ۱۵۰-۱۵۲، ۱۸۸-۱۸۹؛ سرو آزاد، ۲۵۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۹۴۴-۹۴۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۶۹، ۳۰۵۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳/۱۶۱۹-۱۶۲۰؛ نشتر عشق، ۴/۱۳۴۷-۱۳۴۸؛ هفت آسمان، ۱۶۰-۱۶۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/697; *Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the library of the king of Oudh*, 475-476; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 320; *Mughals in India*, 381.

برزگر

لب لباب (lob.be.lo.bāb)، خلاصهٔ تذکرهٔ ریاض‌الشعرا والهٔ داغستانی از قمرالدین علی بن ثناءالله حسینی ناصری. او این تذکره را در ۱۱۹۴ق برای ریچارد جانسن از کارگزاران شرکت هند شرقی انگلیس در لکنو تدوین کرد. شرح حال همهٔ شعرایی که در ریاض‌الشعرا آمده، در لب لباب نیز آمده است. کتاب به‌همان ترتیب الفبایی، ولی بسیار مختصرتر تدوین شده است. این کتاب با شرح احوال و نمونهٔ آثار شیخ ابوسعید ابوالخیر شروع شده، ولی ریاض‌الشعرا با شیخ ابوالحسن خرقانی آغاز شده است. مؤلف، آگاهی‌های ارزشمندی بر متن کتاب افزوده است که به آن ارزشی بالاتر از یک تلخیص داده است. تنها نسخهٔ خطی آن به‌شمارهٔ ۶۹۵ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۲۰۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۸۶-۸۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۴۸؛ تفصیلی فهرست مخطوطات فارسیه، ۱/۵۷۹-۵۸۰؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱/۷۶۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۱۹۳۸؛ عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۲، ص۷۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/357; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 484; *Mughals in India*, 58.

سپاهی

لچهمی‌رام ابراهیم‌آبادی (lač.ha.mi.rām-e.eb.rā.him.ā.bā.di) / لچهمی‌نراین، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در روستای ابراهیم‌آباد، بخش غازیپور می‌زیست و به‌خواهش برخی دوستانش داستان رتن و پدم، سرودهٔ میرعسکری عاقل‌خان (ــ ۱۱۰۸ق) را پیش از ۱۱۳۵ق به نثر درآورد و آن را فرح‌بخش نامید. از فرح‌بخش نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از جمله در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۴۴۷۷) که تاریخ کتابت آن ۱۱۸۱ق است، نگه‌داری می‌شود. فرح‌بخش را نواب ضیاءالدین احمدخان به نام خلاصهٔ فرح‌بخش تلخیص کرد و تلخیص او نیز به‌شمارهٔ ۱۹۴۱ در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۱۳؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۶۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴/۲۱۷۷؛ ۶/۱۰۴۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵/۲۷۳۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۳۸۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British

Museum, 2/768; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 319; *Mughals in India*, 268.

برزگر

لچهمی رام دهلوی ← غیوری دهلوی

لچهمی‌نراین کنجاهی (lač.ha.mi.na.rā.yan-e.kon.jā.hi)، منشی لچهمی‌نراین کهتری پسر رای‌منی‌رام پسر جسونت رای عالمگیری، ز۱۱۹۵ق، دبیر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم کنجاه، از توابع گجرات در پنجاب پاکستان، بود و در دهلی می‌زیست. نیای او جسونت‌رای عالمگیری در دورهٔ عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی (۹۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) در دهلی نشیمن گزید و به مناصب بلند رسید و از جمله «به‌وکالت امرای عظام پادشاهی و وکالت ناظم صوبهٔ کابل سرفرازی داشت.» لچهمی‌نراین کتاب‌های درسی فارسی را نزد مولانا شیخ محمدماه صداقت کنجاهی برادرزادهٔ غنیمت کنجاهی آموخت. عروض و قافیه و فنون شعر را از سراج‌الدین علی‌خان آرزو (۱۰۹۹ ـ ۱۱۶۶ق) و دیگران آموخت و از آن‌ها اصلاح سخن می‌گرفت. وی همچنین «عمری در خدمت اطبای دارالخلافه [دهلی] مشغول نسخه‌نویسی بوده، مدت دوازده سال به مشق معالجهٔ اغنیا و غربای دهلی پرداخت.» پس از یورش احمدشاه ابدالی به دهلی، لچهمی‌نراین ناگزیر آن شهر را ترک گفت و به اورنگ‌آباد دکن رفت. سپس به دعوت رای پهاره‌سنگه، وزیر حافظ رحمت‌خان، رهسپار بریلی در شمال هند شد. سرانجام در لکنو نشیمن گزید و در آن‌جا از لطف و حمایت شاه مَدَن برخوردار گشت. پس از زندانی شدن شاه مدن، به‌دست نواب شجاع‌الدوله فرمانروای اوده (۱۱۶۷ - ۱۱۸۹ق)، لچهمی‌نراین با سفارش آخوند احمدعلی، به‌خدمت نواب محمد جواهرعلی‌خان، ناظر فیض‌آباد، پیوست. سپس بار دیگر به لکنو رفت و در دستگاه نواب آصف‌الدوله فرمانروای اوده (۱۱۸۹ ـ ۱۲۱۲ق) سرگرم کار شد. اما بعد از چندی، که دچار اختلال حواس و پریشانی فکر شد، به فیض‌آباد بازگشت و ظاهراً ماندهٔ عمرش را در همان‌جا گذراند. از او مجموعه‌ای از نامه‌ها با عنوان خلاصة‌الانشا / انشای لچهمی‌نراین / رقعات لچهمی‌نراین (لکنو، ۱۲۶۵ق و کانپور، ۱۲۷۸ق) به‌جا مانده که محمد فیض‌بخش بن غلام‌سرور کاکوری در ۱۲۰۵ق گردآورده و بر آن دیباچه‌ای در سرگذشت لچهمی‌نراین نوشته است. این نامه‌ها مورخ ۱۱۸۳ تا ۱۱۹۵ق است. برخی از این نامه‌ها، نامه‌های لچهمی‌نراین، به شاگردش شیخ باقرعلی، خواهرزادهٔ آخوند احمدعلی، است. اما بیشتر نامه‌ها، آن‌هایی است که وی از سوی نواب جواهرعلی‌خان، آخوند احمدعلی و باهر بیگم به‌شاه‌عالم، آصف‌الدوله و دیگران نوشته است. چندتایی نیز نامه‌های وی به گردآورنده، محمد فیض‌بخش، است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۲۰۸ـ۲۰۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۳۷/۵ـ۳۳۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/793; *Dictionary on Indo-Persian Literature*, 319-320; *Mughals in India*, 268.

برزگر

لدنی کشمیری، ملامهدی علی ← لذتی کشمیری

لذّت‌النسا، از فقیرالله ← فقیرالله بن محمدعزیز

لذتی کشمیری (laz.za.ti-ye.kaš.mi.ri) / لدنی کشمیری، ملامهدی علی، ــ اکبرآباد ۱۰۰۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم کشمیر بود و همان‌جا نیز برآمد. او بعدها به اکبرآباد رفت و همان‌جا نیز درگذشت. مؤلف نشتر عشق، در قطعه‌ای مادهٔ تاریخ مرگ او را چنین گفته است: «شد مقیم باغ فردوس برین چون لذتی ــ آمده در لذت شعر و سخن از بس زوال / بود جویا هاتفی تاریخ فوت او شبی ــ عاشقی گفته به هجرت یک‌هزار و پنج سال.» او در سخنوری از شاگردان فیضی اکبرآبادی بود. از سروده‌های لذتی ابیاتی چند، در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «در روح همی غوطه زند گفتارت ــ در نار همی شناکند رفتارت / در زمزم اشک، غسل ناکرده نگاه ــ بنهد قدمی به کعبهٔ دیدارت.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۴۹؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۸۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۲۷/۳ـ۱۴۲۸؛ الذریعه، ۹۴۱/۹؛ روز روشن، ۶۹۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۵۷/۲؛ شمع انجمن، ۴۰۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۶، شمارهٔ ۱۹؛ مخزن‌الغرائب، ۸۰۷/۴؛ منتخب‌اللطایف، ۳۴۶؛ نشتر عشق، ۱۳۳۸/۴.

جهان‌تاب

لذتی همدانی (laz.za.ti-ye.ha.ma.dā.ni)، حسین / حسن‌بیگ، ــ

۱۰۲۰ق، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این دانسته نیست که در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) به هند کوچید و در آگره نشیمن گزید و در همان‌جا درگذشت. گویا فیضی دکنی از شاگردان او بوده است. صاحب عرفات‌العاشقین از او با نام حسن یادکرده و نوشته است: «حسن‌بیگ لذتی شیرازی همدانی طبعی درست و خوب داشت و قابلیت ذات وی در کمال بود. لهذا در عین جوانی به عین‌الکمال در رسیده و در عنفوان شباب درگذشت...» همین بند را گلچنین معانی چنین آورده است: «صاحب لذت بی‌لذتی، شرار آتش همه‌دانی، حسن‌بیگ لذتی شراری همدانی، طبیعتی درست و خوب داشته و قابلیت ذاتی وی در کمال بوده، لهذا در عین جوانی به عین‌الکمال در رسیده در عنفوان شباب درگذشت...» همین اختلاف در نسخه‌خوانی گلچین معانی را بر آن داشته است که نتیجه بگیرد لذتی هرگز به هند نرفته و تنها هم‌روزگار جلال‌الدین اکبر بوده است. نفیسی نیز در تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی احتمال داده است که حسین‌بیگ لذتی همدانی همان حسن‌بیگ لالی همدانی باشد. از نمونه‌های اشعار نقل شده از لذتی در تذکره‌ها پیدا است که او غزل را بهتر از دیگر انواع شعر می‌سرود. در جنگی به‌شمارهٔ ۲۴۴۶ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران پاره‌ای از اشعار او درج شده است. نمونه‌ای از شعر او است: «پیغام لذتی به لب دوست می‌رسد / آن گریه‌ای که بر سر پیمانه کرده‌ایم.»

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۵۷/۱؛ بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۳۴/۱-۳۳۵؛ الذریعه، ۹۴۱/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۵۷/۲؛ صبح گلشن، ۳۵۳؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۶۴، شمارهٔ ۲۰؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۱۱۴۵/۹؛ کاروان هند، ۱۵۷۴/۲-۱۵۷۵؛ مخزن‌الغرائب، ۸۱۰/۴.

شریفی

لسان‌الشعرا و بیان‌الفضلا (le.sā.noš.šo.a.rā.va.ba.yā.nol.fo.za.lā)، کتابی در فرهنگ لغات و اصطلاحات دشوار از عاشق. مؤلف که از احوالش هیچ آگاهی در دست نیست، این اثر را در روزگار سلطان فیروزشاه تغلق (۷۵۳ــ۷۹۰ق) در هند تدوین کرده است. لسان‌الشعرا و بیان‌الفضلا پس از فرهنگ قواس (۶۱۷ــ۶۹۵ق) فخرالدین مبارک‌شاه غزنوی و دستورالافاضل (۷۴۳ق) حاجب خیرات دهلوی، قدیمی‌ترین فرهنگ لغتی است که در شبه‌قاره نوشته شده است. این فرهنگ برای جبران پاره‌ای از کاستی‌های فرهنگ اسدی و فرهنگ قواس تدوین شده است. نویسندهٔ لسان‌الشعرا در هر یک از باب‌ها به واژگانی پرداخته است که با یکی از حروف الفبا آغاز شده‌اند. هر یک از این باب‌ها نیز به فصل‌هایی تقسیم شده است. هر باب بر اساس حرف اول واژه‌ها و هر فصل بر اساس حرف آخر آن‌ها، مرتب شده است. برای کلمات بیت شاهد نیامده است. برای نشان دادن تلفظ گاهی از الفاظ هموزن آن لغت استفاده شده و گاهی نیز شیوهٔ تلفظ توضیح داده شده و به سبب داشتن این مشخصات، از دیگر فرهنگ‌ها مختصرتر و استفاده از آن آسان‌تر است. نویسندهٔ این اثر به لغت‌شناسی آشنایی ندارد و بیشتر مواد کار خود را بدون تحقیق از فرهنگ‌های قدیم نقل کرده است. این فرهنگ، مانند فرهنگ‌های دیگر واژه‌های مصحف ندارد و به پیروی از فرهنگ قواس، لغات فارسی متداول در هند نیز در این فرهنگ به‌چشم می‌خورد. نام بعضی از قصبات هند در این کتاب آمده است و برخی لغات مربوط به آداب و رسوم هند در آن راه یافته است. فرهنگ‌های فارسی که در هندوستان نوشته شده‌اند، واژه‌های هندی هم دارند و این عنصر در لسان‌الشعرا، بسیار بیش از فرهنگ قواس و دستورالافاضل است. مؤلف در این اثر از چهار فرهنگ لغت فرس اسدی طوسی، فرهنگ قواس، فرهنگ عبدالرحمان و فرهنگ تاجین، بهره گرفته است. لسان‌الشعرا، از فرهنگ‌های مطرح شبه‌قاره بود و فرهنگ‌نویسان بسیاری از سدهٔ هشتم تا یازدهم هجری از آن بهره برده‌اند. اما از این زمان احتمالاً به‌سبب نایاب شدن نسخه‌های کتاب، نامی از آن برده نمی‌شود. فرهنگ‌نامه‌هایی که از این فرهنگ بهره برده‌اند عبارتند از زفان گویا، ادات‌الفضلا، شرف‌نامه، مؤیدالفضلا و فرهنگ جهانگیری. لسان‌الشعرا به‌کوشش نذیراحمد به چاپ رسیده است (دهلی، ۱۳۷۴ش / ۱۹۹۵م).

منابع: فرهنگ‌های فارسی، ۵۲؛ فرهنگ لسان‌الشعرا؛ فهرست مخطوطات فارسی موزهٔ کراچی پاکستان، ۳۴۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷/۱۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۸۶، ۱۶۶، ۱۶۷.

فتح‌نیا طبری

لسان طبسی (le.sān-e.ta.ba.si)، سید حسین فرزند روح‌الله حسینی، ز۹۸۳ق، تاریخ‌نویس و نویسندهٔ ایرانی. از مردم طبس بود، اما به هند کوچید و به دربار قطب‌شاهیان دکن راه یافت و به منصب قاضی‌القضات رسید. وی از محمد قلی قطب‌شاه

(۹۸۸ ــ ۱۰۲۰ق) لقب صدرجهان گرفت. ملاحسین در ۹۷۴ق از شیخ محمود بن محمد لاهیجی از شاگردان شهید ثانی، اجازه یافت. از آثارش: صید / صیدیه / شکارنامهٔ قطب‌شاهی در آداب و احکام شکار و کشتار جانوران به‌روش شیعی و اشاره بـه آرای چهار مذهب اهل سنت در این‌باره. وی در این کتاب، خـواص علمی همه‌گونه جانوران پرنده و چـرنده و آبـی را شـناسانده، احکام فقهی آن‌ها را گفته و نام‌های آن‌ها را به‌زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و دکنی یاد کرده است. لسان، تألیف این کتاب را که به فرمان ابراهیم قـطب‌شاه (۹۵۷ ــ ۹۸۸ق) نـوشته در ۹۸۳ق به‌پایان برده و آن‌را در یک مقدمه و ده باب و یک خاتمه تدوین کرده است. مقدمه در تحقیق لفظ صید و جواز آن است. باب‌ها عبارتند از شروط صیاد و شکاری و ذبایح، آلات شکار و ذبح، ذکر حیوانات و طیور که بدان شکار می‌کنند، شکـار بـا تـیر و شمشیر و نیزه، شکار ماهی، تملک شکار، کشتار شکار، حلیت و حرمت جانوران و احکام سور (نسخهٔ شمارهٔ ۶۲۱/۵ کتابخانهٔ مجلس شـورا و نسـخهٔ شـمارهٔ ۱۶۴۴ کـتابخانهٔ مـلی مـلک)؛ ذخیرة‌الجنة در اعمال سنت، دعاها و آداب به‌فارسی. هـمچنین کتابی به نام مرغوب‌القلوب در تـاریخ دکـن نـیز بـه‌وی نسـبت می‌دهند. نویسندهٔ تاریخ سلطان مـحمد قـطبشاه* از ایـن کـتاب استفادهٔ فراوان کرده است.

منابع: احیاءالداثر، ۱۰۸؛ الذریعه، ۱۰۵/۱۵؛ ریاض‌العلما، ۹۱/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۰/۱-۴۴۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۳۰/۱؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۲۴-۱۲۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 582.

دانشنامه

لشکـــرخـــان (laš.kar.xān)، یـادگاربیگ مـیرتوزک، مـخاطب بـه جان‌نثارخان پسر زبردست‌خان، ــ ۱۰۸۱ق، سردار و دولتـمرد شـبه‌قاره. پـدرش زبـردست‌خان (ــ ۱۰۵۹ق) از امـرای بـزرگ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) و فوجدار (فرماندهٔ سپاه) سیوستان بود. یادگاربیگ در ۱۰۵۵ق به منصب هزاری ذات و دوصدسوار و داروغگـی گـرزداران مـنصوب شـد و در مـحرم ۱۰۵۶ق خطاب جان‌نثارخان و منصب هزار و پانصدی یافت. در صفر ۱۰۵۶ق به‌سفارت از شاه‌جهان بـرای تـهنیت جـلوس شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ق) رهسپار ایران شد. در ۱۰۵۸ق پس از بـازگشت از ایـران مـنصب دوهـزاری ذات و هـفت‌صد سـوار و شـغل اختـه‌بیگی، در ۱۰۶۰ق بـه‌منصب دوهزاری هشت‌صد سوار و شغل بخشیگری دوم، در ۱۰۶۲ق خطاب لشکرخان یـافت و در ۱۰۶۳ق بـه مـنصب سـه‌هزاری رسید و میربخشیگری سپاهیانی که به قندهار می‌رفتند به او داده شد و در همان سال هـمراه شـاهزاده داراشکـوه روانـهٔ قـندهار گردید. در ۱۰۶۵ق به اتهام ارتشا از شغل بخشیگری دوم برکنار شد. در ۱۰۶۷ق به استانداری کشمیر گماشته شد و گـویند در مدت حکومت دوساله‌اش در آن سازمان «در رفـاه رعـیت و استحکام امور سلطنت ساعی بود و همیشه در عیش و عشرت و سیر و سیاحت صرف می‌نمود و در حکومت او ارزانی غله به حدی رسید که یک خروار شالی بـه یک مـرغ مـی‌فروختند و مردمان بسیار آسودگی یافتند.» وی که در اواخر دورهٔ شاه‌جهان، مـــنصب پـــنج‌هزاری داشت در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) به استانداری مولتان (۱۰۶۸ ــ ۱۰۷۰ق) و سپس تته (۱۰۷۱ ــ ۱۰۷۵ق) گماشته شد. سرانجام در حـالی کـه مـقام میربخشی داشت، درگـذشت. لشکـرخـان، هـمانند بسـیاری از امـرای گـورکانیان هـند امیری ادب‌دوست بـود و شـاعران را می‌نواخت و سرایندگان بسیاری در ستایش وی شعر سروده‌اند. قصایدی که چهل تن از شاعران فارسی‌گو در تهنیت انتصاب وی به استانداری کشمیر سروده‌انـد در مـجموعه‌ای بـه‌نام گـنجینهٔ قـصائد گـردآمده کـه نسـخه‌ای از آن در کـتابخانهٔ سـالارجـنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۱۹۰۰) نگه‌داری می‌شود.

منابع: آداب عالمگیری، ۱۰۴۳؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۱۹/۲؛ تاریخ حسن، ۵۰۸/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۹۶؛ تحفة‌الکرام، ۳۳۴-۳۳۵، ۴۱۰-۴۱۱؛ عمل صالح، ۴۳۵/۲، ۴۵۹، ۴۶۷-۴۶۸؛ ۶۳/۳، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۸، ۲۱۰، ۲۴۷؛ قصص‌الخاقانی، ۴۳۷؛ مآثرالامرا، ۱۶۸/۳-۱۷۱؛ مرآة‌العالم، ۸۰، ۸۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/779; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/160-162.

برزگر

لطایف‌الاخبار ← محمدبدیع تونی

لطـایف‌الحـدایـق مـن نـفایس‌الدقـایق (la.tā.ye.fol.ha.dā.yeq. men.na.fā.ye.sod.da.qā.yeq) / مرآت‌الحدایق / فرهنگ حدیقه، کتابی در شرح لغات حدیقة‌الحقیقهٔ سنایی غزنوی به‌نظم و نثر

فارسی از ملاعبداللطیف بن عبدالله‌العباسی گجراتی (ــ ۱۰۴۸ق). او این کتاب را در ۱۰۳۴ق یا ۱۰۳۸ق به‌روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۷ق) و به‌نام او نوشته است. اما در منابع دیگر تاریخ‌های دیگر دربارهٔ تألیف کتاب یاد شده است. در دیباچهٔ نسخهٔ گنج‌بخش تاریخ نگارش کتاب، سومین سال پادشاهی شاه‌جهان یعنی ۱۰۳۹ق آمده است. در فهرست مخطوطات شفیع تاریخ شروع تألیف ۱۰۴۰ق و پایان آن ۱۰۴۲ق نوشته شده است. این کتاب در واقع فرهنگ فارسی به فارسی در شرح لغات مثنوی حدیقة‌الحقیقه است. در این فرهنگ به لغات عربی، هندی، ترکی و سریانی و ترکیبات آن‌ها با لغات فارسی اشاره شده است. کتاب به چند باب و چندین فصل تقسیم شده است. مؤلف، حرف آخر هر کلمه را باب و حرف اول را فصل دانسته است. کتاب، در مجموع، بیست و هشت باب و هر باب، بر حسب تعداد لغات چند فصل دارد. مؤلف در تألیف این کتاب از کهن‌ترین نسخهٔ حدیقة‌الحقیقه که هشتاد سال پس از مرگ سنایی (۵۳۵ق) کتابت شده است و خان‌اعظم میرزا عزیز، از بزرگان دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق)، آن‌را برای کتابخانهٔ خود خریده بود، استفاده کرد. وی در دیباچه، این کتب را از منابع خود یاد کرده است: فرهنگ جهانگیری، قاموس، صراح صراحی، کنزاللغات، کشف‌اللغات شیخ عبدالرحیم سیور بهاری، مدارالافاضل شیخ‌الهداد سرهندی و مؤیدالفضلا. همچنین گفته است که مولانا محمد شریف، در نگارش کتاب به او یاری رسانده است. نسخه‌هایی خطی از این کتاب به‌شمارهٔ ۳۳۳ در کتابخانهٔ شفیع لاهور (به‌شمارهٔ ۷۱۰)، در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد (به‌شمارهٔ ۱۲۱۴/۱) و در کتابخانهٔ تاشکند و چند کتابخانهٔ دیگر نگه‌داری می‌شود. لطایف‌الحدایق با نام لطائف‌المعنوی من حقایق‌المثنوی در کانپور (۱۲۹۲ و ۱۲۹۴ق) و لکنو (۱۹۰۵م) چاپ سنگی شده است.

منابع: فهرست دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان، ۳۸/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۳۵/۳-۱۸۳۷؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۲۸۷-۲۸۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۳۷۱/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۲۳/۳-۴۲۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۳۵/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۵۳/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 17-18.

امیرهدائی

لطایف‌الخیال (la.tā.ye.fol.xa.yāl)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح حال و نمونهٔ اشعار سی‌صد و پنجاه و هشت شاعر فارسی‌گوی از عارف دارابی شیرازی. این تذکره در دو جلد به‌ترتیب نام سرزمین‌های سرایندگان (۱ــ فارس و شبانکاره، ۲ــ توابع فارس، ۳ــ اصفهان، ۴ــ توابع اصفهان، ۵ــ کاشان و توابع آن، ۶ــ قم، ۷ــ قزوین و توابع و نواحی آن، ۸ــ ری و تهران و توابع آن، ۹ــ همدان، ۱۰ــ توابع همدان، ۱۱ــ اردبیل، ۱۲ــ تبریز، ۱۳ــ توابع آذربایجان، ۱۴ــ شوشتر، ۱۵ــ طبرستان و گیلان، ۱۶ــ مازندران، ۱۷ــ استرآباد، ۱۸ــ یزد، ۱۹ــ کرمان، ۲۰ــ خراسان، ۲۱ــ نیشابور، ۲۲ــ مشهد، ۲۳ــ هرات، ۲۴ــ بلاد متفرقه از خراسان، ۲۵ــ قندهار و سیستان، ۲۶ــ ماوراءالنهر، ۲۷ــ هندوستان و توابع آن و ۲۸ــ روم و توابع آن، نجف، کربلا) مرتب شده و زندگینامهٔ شاعران قدیم و همروزگار مؤلف، از حافظ تا حسین قدسی کربلایی را در بر دارد و عارف آن‌را در میان سال‌های ۱۰۷۶ ــ ۱۰۷۸ق در هندوستان نوشته است. تراجم، بیشتر کوتاه ولی نمونه‌های اشعار، کمابیش مفصل است. نثر کتاب تا اندازه‌ای پیچیده و مصنوع است. دربارهٔ احوال شاعران گذشته ارزش و اعتبار چندانی ندارد، ولی دربارهٔ شاعران دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) و همروزگار مؤلف کمابیش ارزش و اهمیت دارد. از لطایف‌الخیال، نسخه‌ای در کتابخانهٔ دانشگاه لاهور، شامل جلد یکم و گویا به‌خط مؤلف (به‌شمارهٔ شیرانی ۱۴۹۱/ ۴۵۴۱) و نسخه‌ای دیگر در کتابخانهٔ ملک در دو جلد (به‌شمارهٔ ۴۳۲۵) که در زمان حیات عارف کتابت شده و او خود در آن دست برده، در دست است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۵/۲-۶۱۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۸۷/۲-۱۰۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۰۲-۲۱۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۴۰/۱۱.

برزگر

لطایف غیبیه ← عبدالله شطاری

لطایف نفیسیه در فضایل اویسیه (la.tā.yef-e.na.fi.si.ye. dar.fa.zā.yel-e.o.vey.si.ye)، کتابی به نثر آمیخته به نظم در احوال و مناقب اویس بن عامر مرادی، ملقب به اویس قرنی (ــ ۳۷ق)، از احمد بن محمود اویسی، صوفی و نویسندهٔ

فارسی نویس شبه قاره. مؤلف این اثر را در ۱۱۵۶ق / ۱۷۴۳م در یک دیباچه، بیست و چهار لطیفه و یک خاتمه تدوین کرده است. دیباچه در حمد و ستایش ایزد تعالی و صلوات و درود بر پیامبر، القاب و صفات اویس و سبب تألیف کتاب و لطایف در اسم شریف، در معاش، در تحقیق صحابیه، در مستور ماندن آن حضرت در دنیا و آخرت، در معنی و مراد حدیث پیامبر، در دیدار او با پیامبر، در تخصیص مرقع رسول به اویس قرنی، در دیدار هرم بن حیان با اویس، در قصه و مناقب هرم بن حیان، در برخی مناقب و فضایل اویس، در برخی حکایات، ولایت، مسکنت، فقر، سلسلهٔ آن حضرت و جز آن و خاتمه در اهمیت و فضیلت مطالعهٔ این اثر است. در این اثر، افزون بر مناقب، مقامات، مراتب و فضایل اویس قرنی، اطلاعاتی ارزنده دربارهٔ سلسلهٔ اویسیه هم آمده است. این اثر در ۱۳۱۴ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. ترجمهٔ اردوی لطایف نفیسیه با نام نسیم یمن فی حالات اویس قرن از اشفاق حسین‌شاه رزاقی نیز به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۳۲۸ق).

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۳۸۱/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۲۲/۳؛ ۹۶۲/۱۱؛ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۲۸/۳، ۲۷۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۱۳۵/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۵۶؛ محمداختر چیمه، «لطایف اویسیه»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۲۹، ۳۰، صص ۱۹۷-۲۰۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 45: *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/1023.

محمدخانی

لطف‌الله بدوی ← لطف بدوی

لطف‌الله‌خان صادق انصاری پانی‌پتی، شمس‌الدوله متهور جنگ ← شاکرخان پانی‌پتی

لطف‌الله مهندس ← مهندس لاهوری

لطف‌الله نسفی، معروف به فاضل کیدانی ← نسفی

لطف بدوی (lotf-e.bad.vi)، لطف‌الله، شکارپور ۱۹۰۴ ــ همان‌جا ۱۹۶۸م، مترجم، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی پاکستان. نیای وی از مولتان به سند کوچید و در شکارپور سکنی گزید. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی، از دانشگاه پنجاب، دانشنامهٔ لیسانس و منشی فاضل (فوق‌لیسانس) گرفت. پس از آن در دانشکدهٔ شکارپور به تدریس زبان و ادبیات سندی پرداخت. راهنمای وی در شعر، پسرعمویش، غلام‌علی مسرور بود. در علوم تاریخ، فلسفه و کلام نیز دست داشت و یکی از اقبال‌شناسان ناحیهٔ سند بود. برای پیشرفت زبان و ادبیات فارسی و سندی در ناحیهٔ شکارپور، خدمات بسیار کرد. پس از بازنشستگی، همچنان به کار تألیف سرگرم بود. سبک شعر او سبک پاکستانی است. به سه زبان فارسی، اردو و سندی شعر سروده است. از شاعران اردو به فانی بدایونی و از شعرای همروزگارش به اقبال و ایوب، توجه داشت. در شعر فارسی از میرجان شاه‌میر (ــ ۱۷۵۴م) و فقیر قادربخش بیدل (ــ ۱۸۵۴م) پیروی می‌کرد. مقالات لطف در جراید کشورش و نشریهٔ اقبال آکادمی به‌چاپ رسیده است. در کتابخانهٔ وی کتاب‌های ارزشمند و کمیابی نگه‌داری می‌شود. حفیظ هوشیارپوری شاعر پاکستانی، قطعه‌ای سرود که در آن مادهٔ تاریخ درگذشت لطف آمده است. از آثارش: ۱ــ تذکرهٔ لطفی، در تاریخ شعر فارسی در سند به‌زبان سندی (سه‌جلد)؛ ۲ــ شاه‌عبداللطیف بهتائی در شرح احوال و آثار شاعر عرفانی زبان سندی، به‌زبان سندی؛ ۳ــ تصوف در سند به‌زبان سندی (سه‌جلد)؛ ۴ــ تاریخ اندلس؛ ۵ــ عروس عجم؛ ۶ــ نمایشنامهٔ دود و چنیسر؛ ۷ــ نمایش‌نامهٔ میربهرام؛ ۸ــ ترجمهٔ سندی گیتانجلی از رابیندرانات تاگور؛ ۹ــ ترجمهٔ منظوم جاویدنامهٔ اقبال به سندی؛ ۱۰ــ مجموعهٔ کلام فارسی، سندی و اردو؛ ۱۱ــ ترجمهٔ منظوم قصیدهٔ بردهٔ عربی به‌زبان فارسی؛ ۱۲ــ ترجمهٔ آثار اقبال به‌زبان سندی؛ ۱۳ــ حیات اقبال به‌زبان سندی.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۶۲/۵؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۴۲۸-۶۲۴؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۶۸-۳۷۰؛ گنج شایگان، ۱۱۳-۱۱۴.

رسولی

لطفی تبریزی (lot.fi-ye.tab.ri.zi)، ملقب به موزون‌الملک فرزند عرفی کمانگر، ــ ۱۰۲۵ق، شاعر ایرانی. در خانواده‌ای فرهیخته از مردم تبریز برآمد. او فرزند صلبی مولانا عرفی تبریزی، از سخنوران بنام دورهٔ شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق)

بود. لطفی بعدها از زادگاهش به هندوستان کوچید، در آن‌جا به ملازمان جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) پیوست و از پادشاه لقب موزون‌الملک، گرفت. به‌گفتهٔ مؤلف تذکرهٔ میخانه، لطفی تبریزی «یکی از اشراف‌زاده‌های آذربایجان است... در اول جوانی و بهار زندگانی سیر و سفر بسیاری کرده است. مسود این اوراق را در ۱۰۱۷ق وقتی که تازه از ایران به دارالامان هندوستان آمده بود، با آن منتخب زمان خویش در لاهور ملاقات واقع شد. در آن ایام مولانا لطفی، موزون‌الملک، خطاب یافته بود و از عنایت بی‌غایت... جهانگیر پادشاهی به حکومت بندر لهری / لاهری که در حواشی تته واقع است سرافراز شده، در آن ایام آن عزیز بدان بندر متوجه شد. بعد از انقضای دو سال در ندربار که از نواحی آگره است، به‌پایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید و مدتی در درگاه... ماند تا حساب خویش با دیوانیان عظام مفروغ ساخت. آن‌گاه به موجب فرمان جهانگیر... به خدمت داروغگی دارالضرب گجرات سرافراز شد. مولانا لطفی روزی چند در بلدهٔ مذکور مسطور، مأمور بود، تا این که در ۱۰۲۱ق درگذشت. دیوانش تا لغایت به‌نظر این محقّر درنیامده، نمی‌داند که واردات خویش را بر بیاض برده است یا توفیق ترتیب‌دادن اشعار خود نیافته (است).» اما تقی اوحدی می‌گوید مولانا لطفی تبریزی «در آغاز حال در خدمت جهانگیر پادشاه به‌خطاب موزون‌الملکی معزز گردید. عزت بسیار یافت و به شاه بندری تته مدتی درکار بود و از آن‌جا نیز به خدمت ضرابخانه به گجرات مشغول بود که به حق پیوست در ۱۰۲۵ق. و در اوایل حال در ملازمت زین‌خان می‌بود.» گلچین معانی در کاروان هند، می‌نویسد، سال درگذشت لطفی را که «مؤلف عرفات ذکر کرده، درست است و صاحب میخانه در ذکر وفیات اشتباهاتی دارد.» او در سخنوری، چنان که باقی نهاوندی می‌نویسد: «... از اکثر یاران اهل، به تخصیص افصح فصحای زمان، مولانا مرشد بروجردی، مشهور به مرشدخان، استماع رفت که از نیکان روزگار است.» از سروده‌های لطفی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. از نمونهٔ سخن او این بیت را که آن را در تبریز سروده، بسیار بر زبان‌ها رفته است: «خونش به گردنم، پدرت را بزن بکش ــ عیسای مریمی تو، پدر را چه می‌کنی.»

منابع: دانشمندان آذربایجان. ۳۲۱؛ الذریعه. ۹۴۵/۹؛ سخنوران آذربایجان. ۶۳۳ـ۶۳۵؛ شام غریبان. ۲۳۰؛ صبح گلشن. ۳۵۵؛ کاروان هند. ۱۱۹۶/۲ـ۱۲۰۰؛ مآثر رحیمی. ۱۲۵۲/۳ـ۱۲۵۵؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی. ۱۲۴ـ۱۲۶، ۳۲۴ـ۳۲۶؛ مخزن‌الغرائب. ۸۲۰/۴؛ میخانه. ۸۱۸، ۸۲۰؛ نشتر عشق. ۱۳۴۴/۲؛ هفت اقلیم، چاپ حسرت. ۱۴۱۹/۲ـ۱۴۲۰.

علیزاده

لطفی خوانساری (lot.fi-ye.xān.sā.ri)، ملالطفی منجم، سدهٔ دهم هجری، شاعر ایرانی. برادر کهتر وصلی خوانساری (ــ ۹۷۷ق) بود و تقی کاشی که وی را از نزدیک می‌شناخت در خلاصة‌الاشعار درباره‌اش می‌نویسد: «مولانا لطفی، اصل وی از ولایت خوانسار است و برادر مولانا وصلی است. شاعری بلیغ و نکته‌گزاری شیرین کلامست و از حیث ظرافت طبع و قوت بدیهه، سرخیل شعرای ایام. همواره قصاید رنگین و غزلیات دلنشین به طریق بدیهه در بحور مختلفه بر لوح بیان می‌نگارد، و در هیچ مجلسی دقیقه‌ای از دقایق ندیمی و سخن‌پردازی نامرعی نمی‌گذارد، و بی‌شایبهٔ تکلف و غایلهٔ تصلف، در فن بدیهه‌گویی و طلاقت لسان و حدّت طبع و جودت ذکایی مثل زمانست، و از نوادر دوران، و می‌توان گفت که بدیهیات آن جناب، چه نظم و چه نثر، برابری به فکریات دیگران می‌کند و از سایر موزونان زمان در میدان امتحان، گوی تفوق می‌رباید. در زمان... شاه تهماسب [یکم صفوی، ۹۳۰ ــ ۹۸۴ق]... ملازم... امیر محمدیوسف استرابادی [ــ ۹۷۷، که در زمان شاه‌تهماسب منصب صدارت، یعنی تصدی امور اوقاف را داشت] بود، لیکن بیشتر اوقات در دارالمؤمنین ساکن و مؤظف گشته، به طلب علم مشغولی می‌نمود تا وقتی که... میرصدرالدین محمد واعظ منصوری [فرزند غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی] به‌کاشان تشریف آورد، و صدارت پناه مشارالیه [یعنی محمد یوسف استرابادی] نیز در آن ایام از منصب صدارت معزول گردیده، متوجه حرمین شریفین زادهما‌الله شرفاگشت، مولانا [لطفی] از تحصیل باز ایستاده در سلک منادیان و مصاحبان امیرصدرالدین محمد منتظم گردید، و چند روزی نیز در سایهٔ حمایت و تربیت آن عالی‌جناب به سر برده، همت بر تحصیل رضای وی مصروف گردانید، و بعد از این احوال از کاشان به دارالافاضل شیراز شتافت، و مدت دیگر در آن‌جا نزد حقایق و دقایق آگاه محقق زمان و علامه دوران [امیر عضدالدوله] شاه فتح‌الله حسینی شیرازی آغاز درس کرده... اکثر متداولات به امعان‌نظر مطالعه فرمود، در اندک زمانی قصب‌السبق از اماثل و اقران در ربوده، و در علم ریاضی و حساب مهارتش به مرتبهٔ اعلی رسیده و در زمرهٔ مَهَرهٔ آن فن و مستخرجان صاحب فطن منخرط

گردید، و بعد از آنکه کیفیت علم دریافته بود، از آن‌جا متوجه دیار هند شد، و مدت‌ها در دارالملک هندوستان سایر بوده، در آستان معدلت آشیان سلاطین آن‌جا به‌سر می‌برد، و منظور نظر شاهانه و مشمول عنایت خسروانه بوده، شرایط ملازمت و منادمت به‌جای می‌آورد. به هر تقدیر، چون ریاضت بسیار کشید و به هر جانبی دوید، انعام و احسان بسیار به‌وی رسید، چنان‌که از ذلّ طمع مردم ادانی باز ایستاد، و بارخانهٔ کرامند به هم رسانیده از آن‌جا مقضی‌المرام به عراق روی نهاد و چون به این‌جا آمد در کاشان متأهل گردید و بعد از اندک مدتی به‌واسطهٔ مخالطت اکابر و اهالی چیزی در بساطش نمانده دماغ‌خشکی بیش از وصف به وی رسید. لاجرم بار دیگر به‌جانب هند رفته، بعد از چندگاه سرافراز و صاحب سامان بدین‌جانب آمد، لیکن همانْ وضع اول دارد و صحبت سلاطین و خوانین از دست نمی‌دهد، چنان که توان گفت نه مردم اهل را از مخالطت و آشنایی وی ثمره‌ایست و نه او را از آن تردد و سامان بهره‌ای... اما اشعار مولانا ضابطه ندارد و بسیار است، و به‌سبب بدیهه گفتن و افیون بسیار خوردن در شعرش خامی‌ای هست که نزد ممیزان اشعار عیب است.» (خلاصة‌الاشعار) ملا لطفی در هند چند سالی در ملازمت نظام‌الدین احمد، مؤلف طبقات اکبری، به‌سر می‌برد؛ چنان‌که نظام‌الدین احمد درباره‌اش می‌گوید: «ملا لطفی منجم، بدیهه خوب گفتی، تا هزار بیت در یک مجلس به‌زبان او رفتی، ندیم مشرب بود و مقلدی کردی و نجوم نیکو دانستی و چند سال به این فقیر، [نظام‌الدین احمد]، مصاحبت داشت.» وی همچنین در ۹۹۷ق در رکاب جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) به‌کشمیر سفر کرد و بدین مناسبت قصیده‌ای سرود. از سروده‌های لطفی، ابیاتی در برخی تذکره‌ها و تواریخ، و از جمله ۲۴۴ بیت در خلاصة‌الاشعار تقی کاشی آمده است. از سروده‌های وی: «کجاست شعلهٔ حسنی که بر نظر پیچد ــ کجاست ریشهٔ دردی که بر جگر پیچد / کجاست نالهٔ گرمی که سینه‌سوز افتد ــ کجاست برق دعایی که بر اثر پیچد / سزد که سرعت قاصد برآورد پر و بال ــ چنین که جذبهٔ امید بر خبر پیچد / به‌سوز دل نفسی از جگر بکش لطفی ــ که دود آه تو بر روزن سحر پیچد.»

منابع: تذکرهٔ شعرای غنی. ۱۷ـ۱۸؛ الذریعه. ۹۴۵/۹؛ روز روشن. ۷۰۲؛ طبقات اکبری. ۴۵۱؛ کاروان هند. ۱۲۰۰/۲ـ۱۲۰۷؛ مجمع‌الشعرای جهانگیری. ۱۲۴ـ۱۲۵؛ منتخب‌التواریخ. ۳۲۰/۳؛ منتخب‌اللطایف. ۳۴۶؛ نشتر عشق. ۱۳۴۵/۴؛ نگارستان سخن. ۸۸.

برزگر

لطفی شیرازی (lot.fi-ye.ši.rā.zi)، ــ ۹۹۱ق، شاعر و جهانگرد ایرانی. از زندگانی وی چندان آگاهی در دست نیست. تاریخ‌نگاران و تذکره‌نویسان از دو لطفی شیرازی یاد کرده‌اند. یکی لطفی شیرازی که از تربیت‌شدگان درگاه بایسنقر میرزا (۷۹۹ ــ ۸۳۷ق) بوده و لطفی دیگر که هجویه‌ای نوشته بوده در هجو افضل‌الدین محمد بن حبیب‌الله ترکه (ــ ۹۹۱ق). بیشتر تذکره‌نویسان از یک لطفی یاد کرده‌اند، بی‌آنکه روشن کنند نقیضهٔ تاریخیِ کاملاً روشنی که در این‌باره به‌چشم می‌خورد، چگونه برطرف می‌شود؛ چه آن لطفی شیرازی که در درگاه بایسنقر میرزا تربیت‌شده بوده با لطفی دیگر که افضل‌الدین محمد بن حبیب‌الله ترکه را هجو کرده است، بیش از صد سال فاصلهٔ زمانی دارد. برای مثال، سعید نفیسی که کوشیده است از اشتباهات دیگر تذکره‌نویسان برحذر باشد می‌نویسد: «لطفی شیرازی، مردی مجرد و از تربیت‌شدگان میرزا بایسنقر بوده و بیشتر به سیاحت می‌پرداخته و در ایران و هند سفر بسیار کرده و در هند درگذشته و غزل‌سرای بوده است. وی به جز لطفی شیرازی بوده که در قرن دهم می‌زیسته است.» نفیسی در یادکرد لطفی شیرازی که در قرن دهم می‌زیسته است، در جایی دیگر، به این جمله قناعت کرده است: «در حدود سال ۹۹۰ق در اصفهان بوده و رباعی از او مانده است.» به نظر می‌رسد ریشهٔ بخشی از این اختلاف‌ها، در یادکردهایی باشد که تقی اوحدی (۹۶۳ــ ز۱۰۳۹ق) در عرفات‌العاشقین از دو لطفی آورده است. اوحدی در جایی از تذکره‌اش، از شاعری هجوسرا یاد می‌کند که «اکثر اوقات در صفاهان به سر می‌کرد، در اوایل کفش‌دوز بوده، طبیعتی هموار، درست، بەمزه داشت. اگر چه مادهٔ فضیلت با وی نبود، اما صاحب ادراکی خوب بوده، و در آخر حال هجوی رکیک به جهت مقتدی‌الافاضل خواجه افضل‌الدین محمد ترکه که اعلم علما بود گفت و در همان سال خواجه افضل‌الدین به جوار رحمت ایزدی پیوست و شآمت آن هجو در خودش نیز اثر کرد، به عقوبت عظیم گرفتار گشته مفلوج و مندبور بوده و درگذشت...» گلچین معانی که این مطلب را در کتابش، مکتب وقوع، نقل کرده، برای آگاهی بیشتر خواننده، توضیحی دیگر به مطالب افزوده که آن هم از عرفات‌العاشقین نقل شده است. این توضیح، دربارهٔ افضل‌الدین محمد ترکه است و اوحدی در آن شرح می‌دهد که افضل‌الدین چگونه اندکی پس از سروده شدن

هجویهٔ لطفی درگذشته است. گلچین معانی تاریخ مرگ این افضل‌الدین را دههٔ اول ذیحجهٔ ۹۹۱ق آورده است. به‌نظر می‌رسد این تاریخ با حقیقت سازگار نباشد، چراکه، تقی اوحدی در جایی دیگر از لطفی شیرازی دیگری نیز یاد می‌کند که «از زمانِ آن لطفی کفش‌دوز [شیرازی] این یک مدتی در عرصه بود...» اوحدی در ادامه ماجرایی را از این لطفی نقل می‌کند که خود نیز در آن دستی داشته است. بنابراین، به‌نظر می‌رسد، آن افضل‌الدین محمد ترکه‌ای که اوحدی از او یاد می‌کند کسی دیگر باشد. از دودمان ترکه دو افضل‌الدین برخاسته‌اند؛ یکی افضل‌الدین محمد بن صدرالدین (ــ ۸۵۰ق) که در دربار میرزا سلطان محمد، پسر بایسنقر بوده است. این افضل‌الدین که احتمالاً همانی است که لطفی کفش‌دوز شیرازی هجویه برای او نوشته بوده، پس از لشکرکشی شاهرخ تیموری به شیراز، به فرمان شاهرخ در ساوه به دار آویخته شد و از آن‌جا که همروزگاری افضل‌الدین محمد بن صدرالدین با بایسنقر میرزا منطقی‌تر است می‌توان گفت که لطفی کفش‌دوز شیرازی در قرن نهم می‌زیسته و لطفی شیرازی که همعصر تقی اوحدی بوده است در قرن دهم. با این وصف، یادکردِ احوال لطفی شیرازی که تربیت کردهٔ بایسنقر بوده و به هند رفته و آن‌جا درگذشته، در تذکره‌هایی همچون تذکرهٔ حسینی و شمع انجمن، نمی‌تواند درست باشد، چراکه بر مبنای نوشتهٔ اوحدی در عرفات‌العاشقین لطفی کفش‌دوز شیرازی اصلاً به هند نرفته بوده است، در حالی که لطفی شیرازی به هند رفته و در آن‌جا درگذشته است. آوردنِ نمونه‌ای از شعرهای هر یک از این دو شاعر، به‌طور مشخص، امکان‌ناپذیر است؛ تذکره‌نویسان، همچنان که هویت این دو شاعر را با هم خلط کرده‌اند، در نسبت دادن اشعارشان نیز دچار اشتباه شده‌اند و به‌نظر می‌رسد به هیچ‌وجه نمی‌توان شعر خاصی را به یکی از آن‌ها، و نه دیگری، نسبت داد. با این وجود، در سنجشی نقادانه باید گفت شعرهایی که با نام لطفی شیرازی در تذکره‌ها نقل شده است، شعرهایی پخته و جان‌دارند و اگر به راستی این دو یکی بودند، می‌شد دیوانی، هر چند کوچک، فراهم آورد و اذعان کرد شاعری خوش‌قریحه آن را سروده است. نمونه‌هایی از شعرهای نقل شده در تذکره‌ها با نام لطفی شیرازی: «تحمل دل پردرد خویش را نازم ــ که از جفای تو بی‌رحم در شکایت نیست.» (شمع انجمن، ۴۰۹) «نه از تو امیدوار دیدارم من / نه کام طلب از تو چو اغیارم من ــ من قابل رحم نیستم، رحم نکن / مستوجب صدهزار آزارم من.» (مکتب وقوع، ۴۷۲) بیشتر این شعرها رنگ و بویی از مکتب وقوع و شعر واسوخت دارند. شاید یکی از دلایل خلط این دو شاعر یکسان بودنِ نوعِ دید و مکتب هر دو شاعر باشد.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۷۱۱/۲، ۷۹۵؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۸۵؛ تذکرهٔ مرآت‌الفصحا، ۵۴۲-۵۴۳؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۶۶۰/۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۲۸۷/۴-۲۸۸؛ دانشنامهٔ ادب فارسی، ۱۵۰/۳-۱۵۴؛ الذریعه، ۹۴۵/۹؛ روز روشن، ۷۰۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۶۲/۲؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۸۹؛ ریحانةالادب، ۵/ ۱۳۴؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۰۵/۱-۲۰۶؛ شمع انجمن، ۴۰۹؛ فارسنامهٔ ناصری، ۱۱۷۸/۲؛ کاروان هند، ۱۲۰۷/۲-۱۲۰۹؛ لغت‌نامه، زیر نام «لطفی»؛ مخزن‌الغرائب، ۸۲۱/۴؛ مرقوم پنجم کتاب سلم‌السموات، ۸۴-۸۵؛ مکتب وقوع، ۴۶۸-۷۸۵؛ نشتر عشق، ۱۳۴۴/۴-۱۳۴۵.

شریفی

لطیف (la.tif) / عبداللطیف، ز۱۱۸۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم روهتک / هریانهٔ پنجاب بود و ذوق شاعری داشت. از او یک مثنوی با نام احمدنامه به‌جا مانده که گزارش یورش‌های احمدشاه درانی / ابدالی به هند است. این مثنوی دربردارندهٔ آگاهی‌هایی دربارهٔ یورش‌های چندگانهٔ احمدشاه به پنجاب و سرانجام ورود او به دهلی است. نسخه‌ای از این مثنوی که سرایش آن در حدود ۱۱۸۴ق به پایان رسیده در کتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ ۳۹۴۶) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۱۶/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 323; *Mughals in India*, 15; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/693.

شریفی

لطیف اصفهانی (la.tif-e.es.fa.hā.ni)، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود و در همان جا نیز برآمد. او در دورهٔ پادشاهی محمد گورکانی (۱۱۳۱ ــــ ۱۱۶۱ق) به هندوستان کوچید و در شاه‌جهان‌آباد نشیمن گزید. مؤلف تذکرهٔ مخزن‌الغرائب می‌نویسد که لطیف «هیچ مایه نداشت، مردم او را ریشخند می‌کردند. او به جد می‌فهمید و اشعاری بی‌ردیف و قافیه می‌گفت.» از سروده‌های وی تنها این بیت در تذکره‌ها به جا مانده است: «به‌عزم گریه نشستم

به رهگذار کسی ــ که بر رهش ننشیند دگر غبار کسی.»

منابع: صبح گلشن، ۳۵۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۶۳، شمارهٔ ۸؛ مخزن‌الغرائب، ۸۲۴/۴؛ منتخب‌الاشعار، ۹۴.

جهان‌تاب

لطیفه‌بیگم (la.ti.fe.bey.gom)، فرزند باقر، ز۱۱۷۵ق، بانوی شاعر و فرهنگ‌نویس شبه‌قاره. احتمال می‌رود او همان لطیف‌النسای عظیم‌آبادی، همسر شمشیرخان، باشد که به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و غزلی فارسی از او در تذکره‌های بهارستان ناز و زنان سخنور آمده است. لطیفه‌بیگم دو کتاب تألیف کرده است: یکی به‌نام جنگ لطیفه (۱۱۷۵ق) که در آن داستان‌های اخلاقی منظوم و منثور را گرد آورده و دیگری لطیف‌اللغات که واژه‌نامه‌ای عربی به فارسی به ترتیب حروف الفبایی است. نسخهٔ خطی لطیف‌اللغات به‌شمارهٔ N.M.1961-1172 و نسخهٔ خطی جنگ لطیفه به‌شمارهٔ N.M.1961-1016 در موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود.

منابع: بهارستان ناز، ۱۹۷؛ زنان سخنور، ۱۲۱/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۴۹/۶؛ ۲۳۷/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۳۴۲/۵، ۶۷۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۰۶؛ ماگه رحمانی، «پرده‌نشینان سخنگوی»، آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۱۰، ص۳۸.

امیرهدائی

لطیفهٔ شوق ← جنونی

لعل شهباز قلندر (laʕl-e.šah.bāz-e.qa.lan.dar)، شیخ عثمان بن سید کبیرالدین حسن / احمد بن سید شمس‌الدین / صدرالدین، ۵۷۳ ــ ۶۷۳ق، عارف سهروردی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم مروند در سند (و نه، چنان‌که برخی منابع گفته‌اند، از اهالی مرند آذربایجان) و مرید بهاءالدین زکریای مولتانی (ــ ۶۶۶ق) بود. همچون بسیاری از عارفان بزرگ آگاهی‌هایی که دربارهٔ زندگی وی در دست است، با افسانه‌های بسیار درآمیخته است. سال تولد او را ۵۳۸ و ۵۷۳ق و سال درگذشت او را به‌اختلاف ۶۵۰، ۶۷۳، ۷۲۳ و ۷۲۴ق نیز نوشته‌اند. به‌نوشتهٔ ضیاء برنی در تاریخ فیروزشاهی که کهن‌ترین منبعی است که در آن از لعل شهباز قلندر سخن می‌رود، وی در دورهٔ سلطان محمدخان شهید (ــ ۶۸۴ق)، والی مولتان و پسر سلطان دهلی غیاث‌الدین بلبن (۶۶۴ ــ ۶۸۶ق)، پا به خاک مولتان نهاد، ولی با وجود پافشاری سلطان محمد بلبن، در آن‌جا نماند. به‌گفتهٔ تحفة‌الکرام، او در ۶۶۲ق به مولتان رفت و پس از ترک آن‌جا به جاهای گوناگون هند سفر کرد و سپس به سند بازگشت و در سیوستان نشیمن گزید. سال ورود وی به سیوستان را ۶۴۹ق و مدت اقامتش را در آن‌جا تا هنگام مرگش شش سال هم نوشته‌اند. آزاد بلگرامی در مآثرالکرام به‌نقل از تذکرهٔ مشایخ سند گوید: «مولد و منشأ حضرت مخدوم مرند است، بعد رسیدن به مرتبهٔ رجال، به‌خدمت بابا ابراهیم که مرید شیخ جمال مجرد بود ارادت آورد و مدت یک‌سال در خدمت آن صاحب‌کمال بود. به مرتبهٔ تکمیل رسید و خرقهٔ خلافت و اجازت یافت و حصور و مجرد زیست و آخر به هندوستان تشریف آورد و خدمت شیخ فرید گنج‌شکر و شیخ‌الاسلام بهاءالدین زکریا دریافت و با شیخ صدرالدین (ــ ۶۷۴ق) پسر بهاءالدین زکریا صحبت‌ها داشت و در سیوستان رحل اقامت افکند.» به‌گفتهٔ برخی منابع، وی سرخ می‌پوشید، سخت هوادار سماع بود، به‌شیوهٔ ملامتیان در دید مردم می‌نوشید و پایبند آیین‌های دینی نبود. ولی به‌نوشتهٔ منابعی دیگر، هم در نتیجهٔ تلاش‌های او بسیاری از مردم مناطق مرند تا سیوستان به اسلام گرویدند. گویند عارفی بزرگ، معلمی دلسوز، سخنوری چیره‌دست و نویسنده‌ای زبردست بود و اندیشه‌هایش بیانگر فلسفه و عرفان، وحدت وجود و نجات بشر است. علوم و ادبیات عربی و فارسی، تفسیر قرآن و حدیث و فقه را خوب می‌دانست و در زبان‌شناسی و دستور زبان ماهر بود و برخی کتاب‌هایش از مواد درسی حوزه‌های درس دینی شبه قاره بوده است. وی که لقب شهباز را از پیر خود بهاءالدین زکریا گرفته بود در اشعارش عثمان یا شهباز تخلص می‌کرد. خاکجایش در سیوستان زیارتگاه مردم است. ابن بطوطه در سفر به سیوستان در ۷۳۴ق مزار و خانقاه وی را دیده است. به‌فرمان فیروزشاه تغلق (۷۵۲ ــ ۷۹۰ق) ملک رکن‌الدین، معروف به اختیارالدین، والی سیوستان، در ۷۵۷ق گنبد و بارگاهی بر گور او برآورد. دیوان او از غزلیات، مفردات و رباعیات با مضامین عشق عرفانی و درویشی در دست است. در بیتی خود را یار حلاج، خوانده است: «منم عثمان مروندی که یار خواجه منصورم ــ ملامت می‌کند خلقی و من بر دار می‌رقصم.» اشعارش ساده و روان است. یکی از مریدان سرسپرده‌اش به نام خضرعلی بن محمد فاضل بن شیخ علی، گفته‌های شیخ خود را گردآورد و آن‌را ملفوظات لعل شهباز قلندر

نامید.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۱۲/۱-۲۱۸؛ تاریخ مظهر شاهجهانی، ۲۵۹-۲۷۳؛ خزینة الاصفیا، ۶۲/۲-۶۷؛ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ۲۲/۲؛ سکینة الفضلا، ۴۰-۴۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۳۴/۳؛ ۲۵۰/۷-۲۵۱؛ مآثر الکرام، ۲۷۳-۲۷۵؛ مقالات الشعرا، ۴۳۴-۴۳۵؛ مقالات محمد شفیع، ۳۰۶/۱-۳۰۷؛ میراث جاویدان، ۴۸۹/۲-۴۹۰؛ نزهة الخواطر، ۱۳۶/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literatuer, 322; *A History of Sufism in India*, 1/306.

لعل قطبی ← نصیرالدین محمود همدانی

لعلی بدخشی (laɛ.li-ye.ba.dax.ši)، میرزا لعل‌بیگ پسر شاه‌قلی سلطان، فتح‌پور ۹۶۸ ــ ۱۰۲۲ق، صوفی، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از امرای سپاه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) بود و خود وی نیز در ملازمت شاهزاده مراد پسر اکبر سمت بخشیگری داشت و با وی به لاهور رفت. لعلی، از شاگردان عبدالله بدایونی (ــ ۱۰۰۸ق) و از دوستان عبدالقادر بدایونی بود. در تاریخ و سیر دست داشت و در سرودن غزل ماهر بود. از آثارش کتاب ثمرات‌القدس من‌الشجرات‌الانس است که در چهل‌سالگی نوشت و پس از مرگش دوست وی به‌نام روپ، ملقب به خواص‌خان، آن‌را ویرایش کرد. این اثر در سرگذشت ۶۸۶ تن از صوفیان شبه‌قاره از علی هجویری (ــ ۴۷۵ق) تا روزگار مؤلف در چهار گروه است: ۱ــ صوفیان متقدم، ۲ــ صوفیان متأخر، ۳ــ صوفیانی که در آغاز تألیف کتاب زنده بودند، ولی پیش از انجام آن درگذشتند و ۴ــ صوفیانی که در هنگام تألیف کتاب هنوز زنده بودند. ثمرات‌القدس با تصحیح و تعلیقات دکتر سید کمال حاج‌سیدجوادی به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۷۶ش).

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۵۲/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵۶؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، مقدمه؛ الذریعه، ۹۴۶/۹؛ روز روشن، ۷۰۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۷۹/۱۱-۷۸۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۷۵؛ منتخب‌التواریخ، ۳۱۹/۳-۳۲۰؛ نشتر عشق، ۱۳۴۶/۴؛ نگارستان سخن، ۸۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۶۴؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 2/26-46; *Mughals in India*, 269; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1065.

برزگر

لغات جامع (lo.qāt-e.jā.meɛ)، فرهنگ منظوم فارسی از روپ‌نراین سیالکوتی فرزند هری‌رام نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. مؤلف این اثر را در ۱۱۱۴ق / ۱۷۰۳م در روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) تدوین کرده است. روپ‌نراین در مقدمهٔ اثرش آورده که چون در فرهنگ‌های رایج، مانند نصاب‌الصبیان فراهی و نصاب امیرخسرو ترتیب واژه‌ها بر اساس حروف تهجی نیست و اعراب آن‌ها نیز گذاشته نشده است، ۲۴۷۰ واژه را برگزیده و آن‌ها را به‌ترتیب حروف تهجی و اعراب حرف نخست در دو ستون «ل» و «م»، برای لغات و معانی آن‌ها، مرتب کرده است. در آغاز هر باب، تعداد ابیات و واژه‌ها نیز آمده است. شمار ابیات این فرهنگ ۷۷۵ است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۷۰۸۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۸۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۸۶/۴؛ ۲۷۴/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۶۴/۳؛ ابویحیی امام‌خان، «ایک نادر فارسی مخطوطه»، معارف، اکتبر ۱۹۴۷م؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 520.

سپاهی

لغات عالمگیری ← فاضل محمد دهلوی

لغات کشوری ← تصدق‌حسین رضوی

لغت ترکی، از فضل‌الله‌خان ← فضل‌الله‌خان

لغت کشوری ← تصدق‌حسین رضوی

لکنتی کشمیری (lok.na.ti-ye.kaš.mi.ri) ملاحیدر، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در تذکره‌های مخزن‌الغرائب، صبح گلشن و نشتر عشق، او را وحید لکنتی لاهوری نامیده‌اند. از زندگانی او بیش از این دانسته نیست که او ابتدا روانی تخلص می‌کرد، ولی به‌سبب لکنت‌زبان، تخلص لکنتی را برگزید. ناطق

و ابکم برادران وی بودند.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۱۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۲۹/۳؛ صحف ابراهیم، زیر «لکنتی»؛ صبح گلشن، ۳۵۶؛ مخزن‌الغرائب، ۸۲۲/۴؛ نشتر عشق، ۱۳۴۶/۴.

امیرهدائی

لکنتی لاهوری ← لکنتی کشمیری

لکنویی، عبدالعلی بحرالعلوم فرزند نظام‌الدین ← عبدالعلی لکنویی

لکهی کشمیری (lek.hi-ye.kaš.mi.ri)، پندت لکهی‌رام، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که در سرینگر روزگار به سر می‌برد. لکهی از مریدان سوامی کیلاس کول مهاراج بود و پس از مرگ مرشد خود، مرثیه‌های بسیار در سوگ او سرود. نمونه‌ای از سخن او است: «دلا! کار و بار جهان هیچ نیست ــ اساس زمین و زمان هیچ نیست... / کسی را میازار و از کس مرنج ــ کزین بهتر ای نکته‌دان هیچ نیست.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۲۹/۳؛ گلشن بهار کشمیر، ۷۸۵/۲.

جهان‌تاب

لمعات‌الطاهرین ← غلامعلی‌خان نایطی

لوایی سبزواری (la.vā.i-ye.sab.ze.vā.ri)، پیرزاد، ــ ۹۹۵ق، شاعر ایرانی. از مردم سبزوار بود و در همان‌جا نیز برآمد. وی سپس به هندوستان کوچید. در لاهور به ملازمان دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) پیوست و در همان‌جا نیز بر اثر ریزش دیواری بر سرش درگذشت. بدایونی در منتخب‌التواریخ می‌نویسد که لوایی «در شهور سنهٔ نه‌صد و نود و پنج [۹۹۵ق] دیواری در لاهور از تندباد حوادث بر سر او افتاد و نقد حیاتش بر باد رفت و چون در وادی نغمه و سرود بی‌عدیل بود این تاریخ یافتند که: فغان کز محنت چرخ جفاکیش ــ خوش‌الحان بلبلی از بوستان رفت / چنانش چرخ، سنگی بر کمر زد ــ کز آن مجروح گشت و از میان رفت / ز پیر عقل جستم سال فوتش ــ بگفتا پیرزاده از جهان رفت.» اما از این شعر مادهٔ تاریخ ۹۷۶ق به‌دست می‌آید. دربارهٔ تاریخ مرگ وی در میان تذکره‌نویسان اختلاف است، اما گمان می‌رود سخن بدایونی که خود همروزگار لوایی بوده، با واقعیت همخوان‌تر باشد. لوایی به سبک خراسانی شعر می‌گفت و سروده‌هایش، همانند بیشتر شاعرانی که بدین سبک سخن گفته‌اند، ساده، روان و دارای تشبیهات و ترکیب‌های شیوا و دلپذیر است. نمونه‌ای از سخن او است: «از پی نظاره چون اغیار آید سوی تو ــ در میان حایل شوم شاید نبیند روی تو.» □ «در پیش او غیر از آن نکنم گفتگوی تو ــ تا جای در دلش نکند آرزوی تو.»

منابع: تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۲۸ـ۲۲۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۱۸؛ صبح گلشن، ۳۵۷؛ کاروان هند، ۱۲۰۹/۲ـ۱۲۱۰؛ منتخب‌التواریخ، ۳۱۸/۳ـ۳۱۹؛ نگارستان سخن، ۸۸ـ۸۹.

جهان‌تاب

لودیانه‌اخبار (lu.di.yā.ne.ax.bār)، دومین هفته‌نامهٔ خبری و اجتماعیِ فارسی هند شمالی که در روزهای شنبه در کلکته و به‌گفتهٔ برخی منابع در شهر لودیانه انتشار می‌یافت. در ابتدای انتشار (۱۸۳۳م / ۱۲۴۹ق)، لدهیانه اخبار / اخبار لدهیانه نام داشت و با چاپ قالبی و در چاپخانه‌ای که متعلق به این هفته‌نامه بود، چاپ و منتشر می‌شد. بعد از شمارهٔ ۲۸۸ (۳۱ مه ۱۸۴۰م)، نوع چاپ آن از قالبی به سنگی تغییر کرد و همزمان با این، نام روزنامه نیز به لودیانه اخبار تغییر یافت و نیز عنوان‌ها ــ که پیش‌تر به همان اندازهٔ متن بود ــ درشت‌تر و از متن، متمایز شد. لودیانه اخبار نخستین روزنامه‌ای است که دارای ضمیمهٔ فارسی شد و این ضمیمه را تتمهٔ اخبار نامیدند. از ابتدای انتشار تا شمارهٔ ۲۸۹ (۶ ژوئن ۱۸۴۰م) بیشتر شماره‌ها، دارای تتمهٔ اخبار است و این بخش دو یا چهار صفحه داشت. شمار صفحات لودیانه اخبار، چهار بود که با تتمهٔ اخبار، به شش تا هشت می‌رسید. قطع آن حدود ۲۸ × ۲۱ سانتی‌متر و متن آن در دو ستون چاپ می‌شد و اشتراک ماهانهٔ آن سه روپیه بود. ناشر این هفته‌نامه، هیأت مذهبی امریکایی لوری بود و شخصی به‌نام هاجز، سردبیری آن‌را بر عهده داشت، ولی تنها به انتشار خبر می‌پرداخت و با این‌که متعلق به هیأت متعلق به هیأت امریکایی بود، بلندگوی استعمار انگلیس بود و از منافع آن‌ها هواداری می‌کرد. بیشتر خبرهای لودیانه اخبار، نقل از دیگر روزنامه‌های همعصر ــ بیشتر، جام جهان‌نما* ــ بود. در شمارهٔ ۲۵۷ (۱۴ مارس ۱۸۴۰م) در نقد اشعاری منسوب به سعدی که

در آئینهٔ سکندر* چاپ شده بود، خبری به طنز منتشر شده که «شاید قدیم‌ترین طنز روزنامه‌ای فارسی باشد». دوره‌ای نامرتب و ناقص از لودیانه اخبار، مربوط به سال‌های ۱۸۳۶ تا ۱۸۴۰م، در ادارهٔ موزهٔ هند موجود است. برخی منابع به‌اشتباه، سال تأسیس (نخستین شماره) را ۱۸۳۶ و سال توقف انتشار را ۱۸۴۰م دانسته‌اند.

منابع: تاریخ جراید و مجلات ایران، ۱۸۱/۴؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۱/۸۴-۹۷؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، ۲۷۹؛ روزنامه‌های ایران، ۲۲۲/۱؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۳۴/۱؛ صحافت پاکستان و هند مین، ۸۲-۸۴؛ هندوستانی اخبارنویسی (کمپنی کی عهد مین)، ۲۵۳-۲۵۴؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند». پژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارهٔ ۱، صص۴۳۹-۴۴۰؛ منصور رستگار فسایی، «زبان و ادبیات فارسی در بیرون از مرزهای ایران پس از انقلاب اسلامی». نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۴، ص۳۱؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند بریتانیا»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، سال ۱۹۹۲م، ص۸۴-۸۶؛ شاهپور نریمانی‌زاده، «تاریخ انتشار جراید فارسی در هند»، وحید، سال دوازدهم، شمارهٔ ۴، تیر ۱۳۵۳ش، صص۳۱۲-۳۱۳.

مرتضوی

لورک و چندا ← حمید کلانوری

لیـــــز (lis)، ویـــــلیام نســـو (William Nassau Lees)، فـرزند سرهارکورت، ۲۶ فوریهٔ ۱۸۲۶ ــ ۹ مارس ۱۸۸۹م، خاورشناس انگلیسی. در نات‌گروو و کالج ترنیتی در دوبلین درس خواند. به سپاه شرکت هند شرقی انگلیس در بنگال پیوست (۱۸۴۶م) و تا درجهٔ سرلشکری ارتقا یافت (۱۸۸۵م). چند سال مدیر و استاد مدرسهٔ کلکته، دبیر هیأت ممتحنان در کالج فـورت ویـلیام، و مـترجـم حکـومت هـند بـود. در ۱۸۵۷م از دانشگـاه دوبـلین، دانشنامهٔ دکتری حقوق گرفت. همچنین از همان دانشگاه به اخذ دانشنامهٔ دکتری فلسفه نیز نایل آمد. لیز خاورشناسی برجسـته بود و مقالات فراوانی برای مجلهٔ انجمن آسیایی شاهی و مـجلهٔ انجمن آسیایی بنگال نوشت. با نشریهٔ دیلی پـرس، در هـند نـیز همکاری داشت و از صاحبان تایمز آواینديا بود. وی شماری از آثار فارسی و عربی و هندوستانی (اردو) را ویراست و به‌چاپ رسانید که از آن میان می‌توان از گلستان سعدی (کلکته ۱۸۷۱م)، مـــنظومهٔ خـــلد بـــرین وحشـــی بـــافقی (کـــلکته، ۱۸۶۱م)، منتخب‌التواریـخ بـدایـونی (کـلکته، ۱۸۶۵ــ۱۸۶۹م)، طـبقات ناصری (کلکته، ۱۸۶۴م) و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی (کلکته ۱۸۶۵م) یاد کرد.

منابع: زبان فارسی در جهان، انگلستان، ۴۴؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۲۷۴؛

Catalogue of the Library of the India Office, vol.II, part VI, 251, 267, 362, 505, 552; *Dictionary of Indian Biography*, 249.

برزگر

لیلی و مجنون صرفی کشمیری ← پنج گنج

م

مآثرالامرا (ma.ā.se.rol.o.ma.rā)، کتابی به‌فارسی در شرح زندگانی شاهان و امیران شبه قاره، نوشتهٔ عبدالرزاق شهنواز / شاهنواز*خان، ملقب به صمصام‌الدوله شهنوازخان خوافی اورنگ‌آبادی (۱۱۱۱ ــ ۱۱۷۱ق). مؤلف، میانِ سال‌های ۱۱۵۵ تا ۱۱۷۱ق به تألیف این کتاب سرگرم بود، اما پیش از آنکه آن‌را به پایان رساند کشته شد. میر غلام‌علی آزاد بلگرامی در ۱۱۷۲ق خطبهٔ آغازین کتاب راکه به انجام نرسیده بود، به‌پایان برد و خود دیباچه‌ای بر آن افزود و شرح احوال چهار تن دیگر را نیز بر آن بیفزود و شمار زندگینامه‌ها را به دویست و نود رسانید. سپس فرزند مؤلف، عبدالحی صمصام‌الملک، متخلص به صارم، در ۱۱۸۲ق، به‌سفارش پدر آن را موثق‌تر کرد و شمار زندگینامه‌ها را تا هفت‌صد و بیست افزایش داد. مادهٔ تاریخ سال پرداخت نهایی کتاب چنین است: «دبیر عقل رقم‌کرد سال اتمامش ــ زهی ادیب مصاحب مآثرالامرا.» ترتیب اسامی در این کتاب بر اساس حروف تهجی است، اما مؤلف با در نظرگرفتن سال وفات، تقدم و تأخر صاحبان تراجم را نیز رعایت کرده است. همچنین در مورد کسانی که سال وفاتشان مشخص نبود، آخرین سال ثبت شده در تواریخ را برگزیده و روی‌هم‌رفته نظمی در خور به کتاب داده است. غلام‌علی آزاد بلگرامی در آغاز دیباچهٔ خود که نثری مسجع و آهنگین دارد، می‌گوید: «چون نسخهٔ مزبور رواج یافته فی‌الجمله نام شهرتی تحصیل نموده و نیز خطبهٔ مذکوره مشتمل بر احوالِ مؤلف مرحوم بود، راقم سطور آن را ضمیمهٔ کتاب گردانید.» سپس آزاد خطبهٔ کوتاه آغازین مؤلف اصلی کتاب را می‌آورد: «حمد شاهنشاهی که اورنگ‌نشینان سلطنت را رتبهٔ والای جهانبانی کرامت نمود...» در نسخه‌ای که به‌کوشش مولوی عبدالرحیم در ۱۸۸۸م، در کلکته به‌چاپ رسیده، دیباچهٔ آغازین کتاب از صفحهٔ ۱ تا ۱۰ به قلم فرزند شهنوازخان است که، چنان‌که آمده، بر شمار کسان این کتاب افزوده است. نثر این دیباچه نیز، همچون نثر آزاد، بسیار مغلق و آهنگین است: «اما بعد بر تماشاییان این بازیچهٔ عبرت و ناظران این تماشاگه اعتبار مخفی نماند، که والد مغفور راقم این سطور...» در ادامه، صمصام‌الملک، فهرستی از منابع خود به‌دست می‌دهد که از آن‌جمله، اکبرنامهٔ شیخ ابوالفضل علامی، طبقات اکبری خواجه نظام‌الدین احمد و آیین اکبری را که همگی از تواریخ معتبر شبه‌قاره‌اند، می‌توان نام برد. اما صمصام‌الملک مشخص نمی‌کند که کدام تراجم را خود، کدام تراجم را پدرش و کدام را آزاد نوشته است. نکتهٔ دیگر دربارهٔ دیباچهٔ کتاب این که تمهید آزاد به جهتِ آوردن شرح احوال شهنوازخان بسیار سودمند

است. روی‌هم‌رفته، نثر تراجم عاری از حشو و زواید است و به‌خلافِ نثرِ دیباچه‌ها کم‌تر به سجع و آهنگ گرایش دارد. تراجمِ اضافه شده به قلم صمصام‌الملک از همان شیوهٔ نگارش مؤلفِ اولیه پیروی کرده و از این جهت نیز نثر یکدستی ارائه شده است. گفتنی است که صفحه‌های این کتاب پراگنده بوده و آزاد آن را با مشقت فراوان جمع‌آوری کرده است. به لحاظ مستندات تاریخی نیز مآثرالامراکتابی مرجع و معتبر در شرح احوالِ شاهان و امیران است. شهنوازخان و صمصام‌الملک تبارشناسان ماهری بوده‌اند و در این مورد حجت را تمام کرده‌اند. یکی از ویژگی‌های جالب توجه مآثرالامرا آوردن شرح احوال امرای هندویی است که در سلطنت تیموری به افتخار رسیدند و مناصبی داشتند و در استحکام حکومت تلاش کردند. افزون بر این، مؤلف، تراجم احوالِ برخی را نیز جدای از مقام و منصبشان و تنها به‌خاطرِ کمالاتی که بدان موصوف بوده‌اند، آورده است؛ چنانکه حتی از دارندگان مناصب پنج‌هزاری، در عهد اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) تا روزگار خود و دارندگان مناصب پانصدی عهد جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) نیز تراجمی آورده است. مؤلف همچنین تمامی القابی را که پس از مرگ پادشاهان تیموری به‌نام‌بردگان داده شده و در بیشتر تاریخ‌ها بدان‌ها اشاره رفته، یاد کرده است. مآثرالامرا به‌کوشش مولوی عبدالرحیم به‌چاپ رسیده است (کلکته، ۱۸۸۸م). ترجمهٔ اردوی این کتاب به‌قلم محمد ایوب قادری نیز در دست است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۲۵-۲۲۳/۱۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند. ۵۵۸-۵۵۶/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۹۳-۲۷۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۸۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۷۱-۹۷۰/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۲-۴۶۹۰/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۵۸-۲۲۵۷/۳؛ مآثرالامرا.

سپاهی

مآثرالکرام تاریخ بلگرام (ma.ā.se.rol.ke.rām.tā.rix-e.bel.ge.rām)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار عارفان و دانشمندان بلگرامی، نوشتهٔ میرغلام علی بن نوح حسینی واسطی آزاد بلگرامی، متخلص به آزاد* (۱۱۱۶ ــ ۱۲۰۰ق). این کتاب در دو بخش نوشته شده است: بخش یکم در احوال هشتاد تن از عارفانی است که به نوعی با بلگرام ارتباط داشته‌اند و بخش دوم در احوال هفتاد تن از دانشمندان بلگرام است. آزاد شرح حال خود را در هر دو بخش آورده است. این کتاب در ۱۱۶۶ق نوشته شده و در ۱۳۲۸ق در آگره چاپ سنگی شده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۰۷-۷۰۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۳، ۲۶۸، ۳۸۶، ۳۹۵، ۴۸۳، ۸۶۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۵۴؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۸۳/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۱۴/۱۲؛ فهرست مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۱۴/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۴۱، ۲۲۵۹؛
A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 2/557.

مژدهی

مآثر رحیمی (ma.ā.ser-e.ra.hi.mi)، کتابی به‌فارسی از باقی نهاوندی (۹۸۵ ــ ۱۰۴۲ق) در تاریخ و رجال روزگار خود، به‌ویژه ممدوحش عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق). این کتاب در واقع شرح احوال عبدالرحیم خان‌خانان است و آگاهی‌هایی ارزنده دربارهٔ تاریخ هند و پادشاهان و عالمان و شاعران و سرداران و هنرمندان همروزگار خان‌خانان دارد. مؤلف آن‌را به خواهش خان‌خانان و به سرپرستی او نوشته و در ۱۰۲۵ق به‌انجام رسانده است. مآثر رحیمی در یک مقدمه، چهار فصل و یک خاتمه تدوین یافته است: **مقدمه** در ذکر اسلاف خان‌خانان (شاهان قراقویونلو)؛ **فصل یکم** در دو رکن: ۱ــ در ذکر محمد بیرام‌خان پدر خان‌خانان و ۲ــ مجملی از احوال سلاطین پیشین هند از امیر سبکتگین تا ابراهیم لودی و تیموریان هند از بابر تا جهانگیر و سلاطین بنگاله و جونپور و مالوه و کشمیر و مولتان؛ **فصل دوم** در سه رکن: ۱ــ در ذکر سلاطین پیشین گجرات و شرح فتوحات و جنگ‌های خان‌خانان در آن ولایت، ۲ــ در بیان تسخیر ولایت سند به‌دست خان‌خانان و مجملی از احوال سلاطین آن‌جا و ۳ــ در بیان فتوحات خان‌خانان در خاندیش و برار و احوال سلاطین پیشین آن ولایات؛ **فصل سوم** در بیان ادب‌پروری و هنردوستی و کارهای مفید خان‌خانان؛ **فصل چهارم** در ذکر فرزندان خان‌خانان؛ **خاتمه** در سه قسم است: ۱ــ در بیان علما و فضلا (سی و یک تن) و ۲ــ در بیان فصحا و شعرا (صد و شش تن) و ۳ــ در بیان سپاهیان و مستعدان و هنرمندان اصناف (چهل و هشت تن). عبدالباقی نهاوندی در ذکر احوال سلاطین هند از تواریخ معتبری که پیش از او تألیف

شده، مانند تاریخ فیروزشاهی، تاریخ معصومی، طبقات اکبری و اکبرنامه بهره‌برده است. با ارزش‌ترین قسمت این کتاب بخشی است که مؤلف در آن جنگ‌ها و مبارزات بیرم‌خان و خان‌خانان و فرزندانش را شرح داده است، ولی خاتمهٔ آن نیز به‌ویژه در تذکرهٔ فضلا و شعرا اعتبار و اصالت دارد و از مآخذ مهم تاریخ ادبیات فارسی در شبه‌قاره به‌شمار می‌آید. سبک انشای مؤلف رسا و پخته است و در نقد برخی از اشعار دقت انتقادی قابل‌توجهی دارد. مآثر رحیمی به‌کوشش هدایت حسین در چهار جلد در انجمن آسیایی بنگال به‌چاپ رسیده است (کلکته، ۱۹۲۴ــ ۱۹۳۱م).

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۳۹/۵-۱۷۴۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۴۶/۲-۷۵۶؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۴۰-۲۴۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۴۱۹/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۳۱/۲؛ مآثر رحیمی؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۳۱؛ عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۱، ص۷۵؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal, 1,43; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 459; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/553, 1075, 1092.

برزگر

مآثر محمودشاهی (ma.ā.ser-e.mah.mud.šā.hi)، اثری به‌فارسی در تاریخ سلاطین گجرات، نوشتهٔ عبدالحسین تونی / توری. عبدالحسین که اهل تون خراسان بود و زیر نظر محمود گاوان، وزیر ایرانی دستگاه بهمنیان هند (۸۰۸ــ ۸۸۶ق / ۱۴۰۵ــ ۱۴۸۱م)، خدمت می‌کرد، پس از مرگ وی به احمدآباد رفت و به خدمت سلطان محمود بیگره (۸۶۳ــ ۹۱۷ق / ۱۴۵۹ــ ۱۵۱۱م) درآمد. عبدالحسین مآثر محمودشاهی را به فرمان همین پادشاه و به نام او نوشت. این اثر گردآوری جزئیات وقایع و رویدادهای سال به سال حکومت سلاطین گجرات از ابتدا تا روزگار محمودشاه است و با رواج وقایع‌نگاری که بسیار مورد علاقهٔ پادشاهان این دوره بود، نوشته شد.

منابع:

A Critical Study of Indo-Persian Literature, 158-159; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 10.

م.اسماعیل‌پور

مآثر محمودشاهی (ma.ā.ser-e.mah.mud.šā.hi) / تاریخ محمودشاهی / الطبقات‌المحمودشاهیه، اثری به‌فارسی در تاریخ عمومی، نوشتهٔ عبدالکریم* همدانی. در پاره‌ای منابع از این نویسنده با نام‌های عبدالکریم نمیدیهی / نمیدهی هم یاد شده است. وی این اثر را به‌شیوهٔ کتاب‌های طبقات در یک فاتحه، نه‌طبقه و یک خاتمه تنظیم کرد که بخش فاتحه به سیزده سال نخست پیامبری حضرت محمد (ص)، هر طبقهٔ آن به رویدادهای یک سده، از زمان هجرت تا آخر سدهٔ نهم، و خاتمه به پنج سال نخست سدهٔ دهم هجری اختصاص یافته است. نویسنده در طبقهٔ آخر و بخش خاتمهٔ این اثر که رویدادهای دورهٔ معاصر نویسنده ــ دورهٔ محمودشاه (۸۶۳ــ ۹۱۷ق) ــ تا ۹۰۵ق را در بر دارد، بیشتر به وقایع جنوب هند، به‌ویژه گجرات پرداخته و گاه آن را با جزئیات بسیار همراه کرده است. بسیار احتمال دارد که این اثر همان مآثر محمودشاهی باشد که نویسندهٔ تاریخ فرشته از مطالب آن بهره برده است. (ملا محمد قاسم فرشته اثری به همین نام را از منابع خود معرفی می‌کند، اما از نویسندهٔ آن نامی نمی‌برد. نذیر احمد از محققانی است که معتقد است منبع وی دو اثر به این نام از مولاناالعظیم شرف‌الدین محمد و عبدالکریم همدانی بوده‌اند.) نسخه‌ای دست‌نویس از مآثر محمودشاهی همدانی به‌شمارهٔ ۳۸ در آکادمی علوم ازبکستان نگه‌داری می‌شود. پاره‌ای منابع از نویسنده‌ای ناشناس به نام عبدالکریم بن محمد نیم‌دهی به‌عنوان نویسندهٔ مآثر محمودشاهی، اثری در تاریخ گجرات که در دو مقاله تنظیم شده، یاد کرده‌اند و تاریخ نگارش آن را حدود ۹۳۰ق گفته‌اند که بسیار احتمال دارد همان اثر پیش‌گفته باشد. دست‌نویسی از این نسخه به‌شمارهٔ ۵۳۹/۲ در کتابخانهٔ مدینه نگه‌داری می‌شود. دست‌نویسی هم با موضوع تاریخ سلاطین گجرات به‌شمارهٔ or.1819 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود که نامی ندارد و در آن از نام نویسنده نیز یاد نشده است. تنها بر اساس چند مورد که نویسنده غیرمستقیم از خود یاد کرده می‌توان تاریخ تولد او را ۸۴۷ق حدس زد و وی را از خادمان دربار محمودشاه بیگره شمرد. به‌سبب این اطلاعات، گروهی وی را همان عبدالکریم همدانی و اثرش را همان مآثر محمودشاهی انگاشته‌اند. اما این اثر نه تاریخی عمومی، که تاریخچه‌ای از رویدادهای سال به سال گجرات، میان سال‌های ۷۹۳ق (زمانی

که محمدشاه بن فیروزشاه، ظفرخان ــ بنیادگذار این سلسله ــ را به گجرات فرستاد) تا دورهٔ محمودشاه است که تاریخچهٔ کوتاهی نیز از نواحی اطراف ــ دهلی، دکن، مالوه، بنگال و جونپور ــ بدان افزوده شده است. شماری از سلاطین گجرات که نویسنده در این اثر به‌رویدادهای زمان آن‌ها پرداخته از این قرارند: مظفرشاه (۷۹۳ق)، داودشاه (۸۶۳ق) و محمودشاه (۸۶۳ق).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۶۶-۵۶۵/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۸۶/۱۲، ۱۹۶۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۴-۴۶۹۳/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۷۱/۳؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/966-967; *A Critical Study of Indo-Persian Literature*, 158-159, 171-173; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 12-13.

م.اسماعیل‌پور

مآثر محمودشاهی (ma.ā.ser-e.mah.mud.šā.hi)، کتابی به‌فارسی در تاریخ روزگار محمودشاه یکم خلجی از شاهان مالوه (۸۴۰ ــ ۸۷۳ق) از شهاب* حکیم کرمانی، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. مؤلف این اثر را در ۸۲۷ق / ۱۴۶۷ ــ ۱۴۶۸م تألیف کرده است. برخی از فهرست‌نویسان و مورخان بنا به تشابه صفات و القاب سلطان‌محمود و شاهزاده غیاث‌الدین به اشتباه نگارش این کتاب را پس از درگذشت سلطان و به دستور پسر و جانشین او غیاث‌شاه (۸۷۳ ــ ۹۰۶ق) دانسته‌اند. سلطان‌محمود یک‌سال پس از نوشتن این کتاب درگذشت. مآثر محمودشاهی از مهم‌ترین تاریخ‌های شاهان خلجی مالوه است. سلطان برای نوشتن این تاریخ همهٔ منابع و مدارک مورد نیاز را در اختیار مؤلف گذاشت و اگر مدرکی در دست نبود کسانی که واقعه‌ای را به‌چشم دیده بودند، دستور داشتند تا آن را برای مؤلف بازگویند. مؤلف، پس از نوشتن هر بخش، آن‌را نزد سلطان می‌برد و پس از اجازهٔ سلطان آن‌را پاک‌نویس می‌کرد. بنابراین، می‌توان گفت که این کتاب تنها گزارش پیروزی‌ها، کامرانی‌ها و کارهای بزرگ سلطان محمود است. مؤلف در این اثر از ساختمان‌های باشکوه و همچنین معماری کاخ جهان‌نما نیز یاد کرده است. سبک مآثر محمودشاهی با سبک تاریخ‌هایی که در عهد مغول نوشته شده، همخوانی دارد و مؤلف هیچ‌یک از صنایع لفظی و بدایع معنوی را فرو نگذاشته است. شهاب حکیم مآثر محمودشاهی را با اشعاری از خود و دیگر شعرا آراسته است. این اثر در ۱۹۶۸م در دهلی به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۸۶/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۴۲۱/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۶۶/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۱۸/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۰۵، ۱۳۳۳؛ مآثر محمودشاهی، ۳-۵؛ نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۶۵۳/۴؛ *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/143; *A Critical study of Indo-Persian Literature*, 181-188; *Dictionary of Indo-persian Literature*, 68; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/734-735.

فتح‌نیا طبری

ماجد مدراسی (mā.jed-e.mad.rā.si)، تاج‌الامرا امیرالملک ذوالفقارالدوله محمدعلی حسین‌خان بهادر پسر نواب عمدة‌الامرا پسر نواب محمدعلی والاجاه، مدراس ۱۱۹۸ ــ ۱۲۱۶ق، شاهزاده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش نواب عمدة‌الامرا حاکم آرکات / کرناتک در جنوب هند بود (۱۲۱۰ ــ ۱۲۱۶). پس از درگذشت عمدة‌الامرا (۱۲۱۶ق)، انگلیسی‌ها از تاج‌الامرا خواستند تا ادارهٔ کرناتک را به آن‌ها واگذارد و خود به گرفتن یک‌پنجم از درآمد آن سرزمین بسنده کند. ولی تاج‌الامرا پیشنهاد آن‌ها را نپذیرفت وَ در نتیجه انگلیسی‌ها عظیم‌الدوله پسر امیرالامرا پسر محمدعلی والاجاه را به حکومت آرکات برداشتند. اندکی پس از آن، تاج‌الامرا در جوانی به بیماری اسهال کبدی درگذشت. تاج‌الامرا ماجد، بنابر آن‌چه در تذکرهٔ گلزار اعظم آمده (که با توجه به مرگ ماجد در جوانی بسیار اغراق‌آمیز می‌نماید)، «دیوانی قریب چهارهزار بیت مرتب گردانید، پس به ترتیب بعضی جلسای موافق همهٔ اشعار خود را در آب انداخت و به ملاحظهٔ دواوین و تذکره‌های متأخرین پرداخت. ماجد یک دیوان قصاید و دو دیوان غزلیات و یک مثنوی می‌دارد و درین هر چهار، تخلص خود گاهی ماجد و گاهی حسین می‌نگارد، الحق شاعری به این نازک‌خیالی درین کم‌سالی از خاندان انوریه [یعنی خاندان فرمانروای آرکات که بنیادگذار آن انوارالدین‌خان بوده است] برنخاسته، بل احدی درین ممالک بازار سخن را به این گرمی نیاراسته.» نسخه‌ای از دیوان ماجد در کتابخانهٔ عمومی خیرپور (پاکستان) نگه‌داری می‌شود که شامل قصایدی در

ستایش حضرت زهرا و امامان و غوث اعظم عبدالقادر گیلانی است.

منابع: اشارات بینش، ۸۲، ۱۴۴-۱۴۵؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۹۸۳-۹۸۷؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۹۷/۱؛ الذریعه، ۹۵۱/۹؛ شمع انجمن، ۴۱۵؛ صبح وطن، ۱۷۰-۱۷۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۰۰/۸؛ نتایج‌الافکار، ۶۸۹-۶۹۳؛ واقعات اظفری، ۱۷۷، ۱۸۵؛

Afzalul Ulama Mohammad YousufKokan, «An Assessment of Persian poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D», *Indo - Iranica,* volume 35, Numbers 3 & 4, p.30.

برزگر

مادهورام لاهوری (mād.hu.rām-e.lā.hu.ri)، ـ ۱۱۴۵ق، دبیر فارسی‌نویس شبه قاره. از منشیان نام‌دار دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) بود. چندی دبیر لطف‌الله‌خان (پسر نواب سعدالله‌خان)، نایب صوبه‌دار لاهور، و مدتی ملازم شاهزاده معزالدین جهاندارشاه (که در ۱۱۲۴ مدتی کوتاه بر تخت شاهی نشست) بود. از وی کتابی به نام انشای مادهورام به‌جا مانده که در ۱۱۲۴ق یا پس از آن تألیف گردیده و در دو فصل تدوین یافته است: ۱ـ عرایض و احکام و اوامر و خطوطی که از زبان لطف‌الله‌خان و پدرش نواب سعدالله کوکلتاش نوشته است و ۲ـ نامه‌هایی که خود به دوستان نوشته است. سبک نگارش مادهورام دشوار و نامطبوع است. انشای مادهورام تاکنون چندبار و از جمله در ۱۲۶۰ق در لکنو و در ۱۲۹۳ق در کانپور به‌چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۸۰-۸۱؛ انشای مادهورام؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۴۹/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۵۵-۵۵۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۱/۵-۲۶۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۸۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 327; *Mughals in India,* 275.

برزگر

مادهونل و کام کندلا ← **محض اعجاز**

ماریا بلقیس (mā.ri.yā.bel.qeys)، فرزند نذیر احمد، ضلع بستی در ایالت اوتارپرادش ۱۹۴۵م ـ   ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه علیگر به‌تحصیل پرداخت و در ۱۹۷۰م دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. سپس در دانشکدهٔ زنان وابسته به دانشگاه اسلامی علیگر به‌تدریس سرگرم شد. وی به کشورهای ایران، انگلیس و امریکا سفر کرد. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد. اثر وی نظر انتقادی و بررسی آئینهٔ اسکندری امیرخسرو نام دارد. از ماریا بلقیس مقالاتی با نام‌های «خواجه همام‌الدین تبریزی و تأثیر سعدی بر او»، «محمد بن داود شادی‌آبادی و کتاب فارسی مفتاح‌الفضلاء»، «طنز و مزاح در زبان غالب» و «توضیح یک بیاض قدیمی فارسی» در مجلات ایندوایرانیکا و فکر و نظر به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۸۱/۱؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۹۲، ۱۲۵، ۳۲۰؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۷۶-۲۷۷.

م.انوشه

مالی شیرازی (mā.li-ye.ši.rā.zi)، شیخ ابوحیان، سدهٔ یازدهم هجری، پزشک و شاعر ایرانی. به گفتهٔ نصرآبادی «شیخ ابوحیان شیرازی در کمال آرامی و ملایمت بوده، در علم و سایر علوم ربط داشت و طبابت می‌کرد. خالی از لطف نبوده مالی تخلص داشت. قبل از حالت تحریر [۱۰۸۳ق] فوت شد.» ابوحیان با ملا محمد صوفی مازندرانی (ـ ۱۰۳۵ق) و ملا حسن علی یزدی به سفر هندوستان رفت و یک چند در کشمیر اقامت گزید. از دیباچه‌ای که ابوحیان در ۱۰۳۰ق در شیراز بر دیوان میرزا نظام دستغیب نوشته چنین برمی‌آید که وی دست‌کم در این سال از سفر هند بازگشته بود. گویا تذکره‌ای نیز نوشته بود که به نام او به تذکرهٔ ابوحیان آوازه داشت، اما اکنون نشانی از آن در دست نیست. از او اشعاری پراگنده در تذکره‌ها نقل شده است. برخی تذکره‌ها به خطا از او به تخلص مانی یاد کرده‌اند.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۷۲/۱-۱۷۳؛ تذکرهٔ نصرآبادی، چاپ محسن ناجی نصرآبادی، ۵۴۵/۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۲۹۷/۱؛ دیوان صوفی مازندرانی، مقدمه؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۷۲/۱؛ کاروان هند، ۱۲۱۰/۲-۱۲۱۱؛ مجمع‌الفصحا، ۷۷/۴؛ منتخب‌الاشعار، ۹۵.

حجتی

مانکپوری، حسام‌الدین فرزند خواجه خضر ← حسام‌الدین مانکپوری

مانکجی لیمجی هاتریا (mān.ke.ji.lim.ji.hāt.ri.yā)، ملقب به درویش فانی، فرزند هوشنگ، موراسومالی ۱۸۱۳ ــ تهران ۱۸۹۰م، نویسنده و نیکوکار ایرانی‌تبار شبه قاره. بهترین اثر در شرح زندگانی مانکجی کتابی با نام تاریخ کرمان از نویسنده‌ای ناشناس است. چون نویسنده این کتاب را در ۱۲۶۸ق نزد مانکجی و برای او نوشته و در سخن از رجال کرمان نیز شرحی مبسوط از زندگانی وی آورده است، در شناخت زندگانی مانکجی اثری ارزشمند به شمار می‌آید. تاریخ کرمان تاکنون به چاپ نرسیده، اما نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ H.P(ms)42 در بنگاه خاورشناسی خورشید جی کامای بمبئی نگه‌داری می‌شود. به نوشتهٔ این کتاب، نیاکان مانکجی گویا در نخستین سال‌های روی کار آمدن دولت صفویه از ایران به هندوستان کوچیدند. مانکجی در قصبهٔ موراسومالی از توابع بندر سورت زاده شد. «چون ایشان به سن پنج‌سالگی رسیدند از امور اتفاقیه این که کارگزاران دولت انگلیس بنابر مصلحتی، غالب آمد و شدهای کشتی‌ها و چاپارها را در بندر بمبئی قرار دادند و از بندر سورت قطع کردند. بعد از آن بیشتر ارسال و مرسول و معاملات تجارتی و دیوانی و دارالحکومه در بندر بمبئی قرار گرفت.» بدین‌گونه، پارسیانی که در سورت و پیرامون آن به‌سر می‌بردند ــ از جمله پدر مانکجی ــ که بیشتر مردمی تجارت‌پیشه و در کار داد و ستد بودند، از زاد بوم خود به بندر بمبئی کوچیدند. پیشهٔ مانکجی تا چهارده یا پانزده سالگی مباشرت و پیشکاری بازرگانان بود و به‌مناسبت پیشه‌اش همواره به شهرهای گوناگون هند سفر می‌کرد. کاری که مانکجی پیشه کرده بود، او را مردی با اراده‌ای پولادین، بی‌باک و کاردان بارآورد که بردبارانه، سخت‌ترین دشواری‌های زندگی را تاب می‌آورد. از ویژگی‌های اخلاقی نیکوی خود، مانند انسان‌دوستی، راستگویی، امانت‌داری و بردباری، به سود همکیشانش بسیار بهره برد. به‌نوشتهٔ تاریخ کرمان، مانکجی از همان کودکی با شنیدن داستان پیکارهای پهلوانان ایرانی سخت شیفتهٔ ایران و سفر بدین سرزمین بود. در چهارده‌سالگی با همکاری نمایندگان دولت انگلستان به رتناگیر سفر کرد و پس از دو ماه به بمبئی بازگشت. در ۱۲۴۴ق به همراهی وزیرمختار انگلیس به سند رفت. در این سفر یک‌ساله منصب تحویل‌داری نقدی دولت برای مصرف قشون یا صندوق‌داری، بدو واگذار شد. در سفر سند، یکی از ارکان پادشاهی سند با نام سید زین‌العابدین‌شاه که از ایرانی‌تباران هند بود، از سوی میرمرادعلی میر شهر سند برای بستن قراردادی با دولت انگلستان نزد وزیرمختار آمد. مانکجی به‌سبب دلبستگی فراوانی که به ایران و ایرانیان داشت، با سید زین‌العابدین از در دوستی درآمد و پس از آن نیز به پیشنهاد هم‌او با میرزا خسرونامی گرجی‌تبار که فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ق) او را به هدیه نزد میرکرم‌علی‌شاه فرستاده و سرانجام نیز وزیر و مشیر امیرکرم‌علی شده بود، آشنا شد. گفت‌وگوی مانکجی با ایشان همواره دربارهٔ ایران و ایرانیان بود. او پس از بازگشت به بمبئی سه سال در آن‌جا بود و در این سال‌ها گاه به سفر در پیرامون بمبئی می‌پرداخت، تا این‌که در ۱۲۵۰ق همان وزیرمختار به مأموریت سرزمین کجبوج برگزیده شد و مانکجی نیز به مقتضای شغل خود در این سفر با وی همراه بود. کجبوج نزدیک کابل بود و پیوسته بازرگانانی از کابل و دیگر شهرهای افغانستان بدان‌جا آمد و شد می‌کردند. مانکجی نیز همواره با این بازرگانان دربارهٔ ایران و سرنوشت ایرانیان در گفت‌وگو بود. پس از چهار سال اقامت در کجبوج، چون قشون انگلیسی مأمور کابل شد (۱۲۵۴ق)، مانکجی به همراه سرجنکینس (۱۷۸۵ ــ ۱۸۵۳م) که سردار جنگ بود و سرهنری پاتینجر (۱۷۸۰ ــ ۱۸۵۸م) لشکر را در نگرته گذاشتند. مانکجی برای پرداخت مقرری لشکریان انگلیس سه سال در نگرته بماند. با تسخیر کابل به دست انگلیسی‌ها، مانکجی از سفر به ایران ناامید شد و مرخصی خواست و به بمبئی بازگشت. پس از ورود به بمبئی، او که سودای سفر به ایران را در سر داشت پس از نوزده روز با یکی از خادمان خود به سوی افغانستان روانه شد. نزدیک به یک سال و نیم در گجرات، کاتیا، اروتل پارکر و عمرکوت و ماروار و سند در سفر بود. پس از این سفرها مانکجی پی برد که بدون وسیله و مستمسک، مسافرت سخت دشوار است؛ از این‌رو به بمبئی بازگشت و پس از شش‌ماه اقامت در آن‌جا، همهٔ دارایی‌های خود را برداشت و روانهٔ افغانستان شد. در ۱۲۶۱ق چون به فیروزپور رسید با شورش افغان‌ها برضد انگلیسی‌ها روبرو شد و از سفر به افغانستان بیمناک شد، اما پس از تسخیر سند به دست انگلیسی‌ها بدان‌جا رفت. با ورود وی به سند زین‌العابدین و میرزا خسرو وزیر که دارایی‌های کلان آن‌ها از دستبرد در امان مانده بود، از دیدار مانکجی سخت شادمان شدند، چندان‌که

پیوسته در کنار یکدیگر بودند. مانکجی پس از پنج سال و نیم اقامت در سند و یک‌سال و نیم اقامت در فیروزپور به بمبئی رفت و یک سال در همان‌جا ماند. سپس روانهٔ ملابار شد، اما مدت این سفر کمتر از سه ماه بود. آنگاه به بمبئی بازگشت و پس از شش ماه اقامت در آن‌جا آهنگ سفر ایران کرد. مانکجی چون به تابعیت دولت انگلستان درآمده بود، ماجرای سفر خود را به ایران به وکیلان انگلیسی در بمبئی بازگفت و ایشان نیز با نوشتن چهار سفارش‌نامه به بندر بوشهر، بغداد، استانبول و تهران از نمایندگان دولت خود خواستند که با وی در همهٔ زمینه‌ها همکاری کنند. بزرگان پارسیان بمبئی با آگاهی یافتن از سفر مانکجی به ایران، از وی خواستند که در یزد دخمه‌ای مناسب برای زرتشتیان بنا کند و هزینهٔ آنرا نیز بدو پرداختند. پیش از آن نیز آنان پولی بدین منظور به یزد فرستاده بودند که زرتشتیان یزد آن را تلف کردند. در خور یادآوری است که زرتشتیان هند با بنیاد کردن انجمن خیریه‌ای برای رسیدگی به امور مهاجران ایرانی می‌کوشیدند تا به آنان یاری رسانند. پی‌آمد کوشش‌های ایشان بنیاد سازمانی به‌نام انجمن بهبودی وضع زندگی زرتشتیان ایران بود و مانکجی نیز نخستین کسی بود که در مقام مأمور این انجمن به ایران گسیل شد. او به همراه میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سفیر دولت ایران با کشتی بخار به بندر بوشهر رفت و پس از ورود بدان‌جا و گردش در پیرامون بندر روانهٔ شیراز شد و دو ماه در شیراز، فیروزآباد و داراب و شبانکاره به سیاحت پرداخت. سپس از راه تخت‌جمشید و سیوان به یزد رفت. بی‌گمان در آمدن به تابعیت دولت انگلستان در مواردی بسیار به پیش‌برد برنامه‌های مانکجی یاری رسانده است. او چندین بار با پسرش هرمزدیار تهدید به مرگ شد و حتی به جانشان سوءقصد کردند. وی، با این‌که بیشتر مسلح سفر می‌کرد، اما برابر یادداشت‌هایش، بارها به ناچار برای حفظ جان خود دست از کالاها و اجناس خود بشست تا بتواند بگریزد. با همهٔ این دشواری‌ها، مخاطرات و ناامنی‌ها، مانکجی بدون اتلاف وقت و با همهٔ توان خود با دلگرمی بسیار به ساماندهی جامعهٔ کوچک زرتشتیان پرداخت. چنان که خود می‌نویسد زرتشتیان «به‌سان ریگی در خرمن گندم مسلمین سرگردان بودند.» این مردم در گرداب دشواری‌ها و بی‌سوادی گرفتار آمده بودند و از ایشان به‌ندرت کسی در اجتماع مقامی درخور داشت. مانکجی با برنامه‌ها و کوشش‌های پیگیر خود، دامنهٔ اقدامات و فعالیت‌هایش را در یزد و کرمان گسترش بخشید و تلاش‌های وی نیز رفته‌رفته به بار می‌نشست. این دگرگونی به‌گونه‌ای بود که در ۱۸۶۴م نوشت: «مدت‌ها بود که مسلمانان به‌پیروان سایر ادیان با دیدهٔ اهانت و تحقیر می‌نگریستند... اما حالیه این عقاید راکنار نهاده با نظر لطف به این مسافر ناچیز می‌نگرند.» او در یزد و کرمان با حسن سلوک توانست با برخی از بزرگان و متنفذان از در دوستی درآید و همهٔ هدفش نیز آن بود تا در پرتو کوشش‌هایش افکار عمومی را دربارهٔ زرتشتیان یا به اصطلاح آن روزگار، گبرها، مساعد کند. اما همهٔ کوشش‌های مانکجی تنها در دگرسازی افکار عمومی دربارهٔ زرتشتیان خلاصه نمی‌شد؛ وی به اقداماتی چند برای پاسداری و گسترش مبانی دینی همکیشانش نیز دست زده بود. بازسازی کتیبه‌ای به تاریخ ۱۸۵۵م در بنای «آتش بهرام» در یزد، بیانگر آن است که نخستین گام مانکجی در این زمینه بازسازی و نوسازی همین آتشکده بوده است. با توجه به این که در آن هنگام مسلمانان به هیچ روی اجازهٔ نوسازی یا بازسازی بناهای زرتشتی را نمی‌دادند، بهتر می‌توان به ارزش تدبیرهای مانکجی و اقدامات او پس از یک سال اقامت در ایران پی برد. او در سال بعد به نوسازی آتشکدهٔ کرمان پرداخت. درکتیبه‌ای که در این‌باره به جا مانده، آمده است که مانکجی به یاری «دهش آزاد مردان پارسی هند» در ۱۸۵۷م به نوسازی این بنا پرداخته است. از دیگر کارهای عمرانی وی، بازسازی و مرمت‌هایی در دهکدهٔ زرتشتی‌نشین قنات غستان / کن‌غسون نزدیک کرمان و روستای خرم‌شاه یزد است که مانکجی در همان سال بدان پرداخته بود. بعدها نیز زرتشتیان ایران دیگر بار به بازسازی و گسترش این مکان‌ها پرداختند. مانکجی با مشاهدهٔ وضع دخمه‌های زرتشتیان ایران، دست به یک رشته اقدامات برای بنای این دخمه‌ها زد. او سه دخمه در کرمان، یزد و شریف‌آباد اردکان یزد بنا کرد که هنوز هم باقی است. او در ۱۸۶۳م پیرامون دخمهٔ شریف‌آباد اردکان یزد را حصار کشید تا از آسیب در امان بماند. دخمهٔ قنات غستان که در ۱۸۶۵م به دست مانکجی ساخته شد، اکنون متروک است. سنگ‌نبشتهٔ این بنا، گرچه بسیار آسیب دیده، اما به هر حال قابل خواندن است. مانکجی، افزون بر بناهایی که برآورد یا بازسازی کرد، در برخی از زیارتگاه‌های زرتشتیان پناهگاه و آسایشگاه‌هایی چند برای زایران ساخت و در برخی نقاط، مانند بانوپارس و پیر سبز، تأسیساتی برای آب‌رسانی برقرار کرد. در کنار این اقدامات مانکجی به روشنی می‌دانست که وظایفی دیگر نیز در پیش دارد. یکی از مهم‌ترین هدف‌های انجمن

بهبودی وضع زندگی زرتشتیان ایران از میان بردن جزیه بود. مالیات‌هایی که از زرتشتیان گرفته می‌شد، غیرمنصفانه بود و با مالیات‌های پرداختی دیگر گروه‌های مذهبی برابری نداشت. مانکجی از ۱۸۵۷م با پی‌گیری مستقیم و غیرمستقیم در تهران، بمبئی و حتی برخی از پایتخت‌های اروپایی برای از میان بردن این نابرابری کوشید. وی سرانجام با پی‌گیری‌های خود نزد ناصرالدین‌شاه باریافت و پس از گفت‌وگوی او با شاه، مالیات پرداختی زرتشتیان را تا اندازه‌ای تعدیل کردند. مقداری از وجوهی که انجمن بهبودی وضع زندگی زردشتیان ایران برای مانکجی می‌فرستاد هزینهٔ پرداخت مالیات‌هایی می‌شد که خانواده‌های کم‌درآمد از پرداخت آن ناتوان بودند. او سرانجام پس از بیست و پنج سال تلاش در ۱۸۸۲م توانست جزیه را موقوف کند و با به اجرا درآمدن این قانون، به‌راستی خدمتی شایان به همکیشان خود کرد. فرمان ناصرالدین‌شاه چنین بود: «میزان مالیات یک‌دهم گذشته می‌شود و در مورد مقدار مالیات بر آب و ملک و معاملات بازرگانی و غیره، با زرتشتیان، چون دیگر مردم رفتار شود.» بی‌گمان چنین فرمانی پیروزی و دست‌آوردی بزرگ برای زرتشتیان بود. مانکجی هرگز از گفت‌وگو با این و آن روی‌گردان نبود و همواره بار سخت‌ترین دشواری‌ها را بر شانه می‌برد. در پرتو کوشش‌های پی‌گیرانهٔ مانکجی، زرتشتیان ایران نیز رفته‌رفته به ارزش خدمات وی پی بردند. تلاش‌های مانکجی برای تعدیل مالیات و از میان بردن جزیه، او را سال‌ها در تهران ماندگار کرد. با اقامت در تهران وی توانست به شناختی بهتر از ایران و فرهنگ مردمان این سرزمین و حتی دیگر کشورها برسد. او با راولینسن وزیر مختار انگلیس در ایران (۱۸۱۰ ــ ۱۸۹۰م) و نیز با کنت دو گوبینو کنسول فرانسه (۱۸۱۶ ــ ۱۸۸۲م) دوستی نزدیک داشت، چنان‌که گوبینو بسیاری از آگاهی‌های خود دربارهٔ زندگانی زرتشتیان ایران را از مانکجی می‌گرفت. پنجمین کنسول امریکا در ایران، از مانکجی به نام سرپرست یا «رئیس زرتشتیان ایران» یاد می‌کرد. ادواردبراون هم که در سال‌های ۱۸۷۷ ــ ۱۸۷۸م به ایران سفر کرده بود، مجموعه‌ای از اطلاعات دربارهٔ مانکجی گردآوری کرده بود که از جملهٔ این آگاهی‌ها، شرحی مختصر از ورود وی به ایران و نرم‌خویی و مهربانی و پاکی زرتشتیان و مدارا و رأفت آنان است. مانکجی برای بهبود زندگی زرتشتیان، افزون بر راه‌های قانونی، از سرمایهٔ انجمن بهبود وضع زندگی زرتشتیان ایران هم بهره می‌برد. بنیاد مؤسساتی برای نگاه‌داری از کهن‌سالان، بیماران، تأمین دارو و پوشاک آنان و تأمین هزینهٔ ازدواج دختران تنگدست زرتشتی از جمله برنامه‌های وی بود. بی‌گمان در کنار لغو جزیه، اساسی‌ترین کار مانکجی رسیدگی به وضع آموزش و پرورش و سوادآموزی زرتشتیان بود؛ زیرا در آن دوره تحصیل برای زرتشتیان ایران ممنوع بود و بیشتر زرتشتیان نیز بی‌سواد بودند. دست‌آورد کوشش‌های وی با گذشت سه سال از ورودش به ایران، تأسیس مدارس پسرانه در یزد و کرمان بود. او همیشه با شور و اشتیاق فراوان از تأسیس مدارسی هر چه بیشتر که با کیفیتی مناسب اداره شوند سخن می‌گفت. به‌گفتهٔ مانکجی باید «برادران ایرانی خود را به داروی دانش نیرومند سازیم.» او در ۱۸۶۰م خانه‌ای در تهران خریداری کرد و از پارسیان خواست تا اجازه دهند مدرسه‌ای شبانه‌روزی در آن‌جا دایر کنند. این خواستهٔ وی نیز پس از چند سال وقفه عملی گردید. تا ۱۸۸۲م در تهران، کرمان، یزد و توابع آن دوازده مدرسهٔ ویژهٔ زرتشتیان دایر شد و دو تن از نخستین آموزگارانی که در مدرسه‌های زرتشتی تهران تدریس می‌کردند، از پارسیانی بودند که به درخواست مانکجی به ایران آمده بودند. از دیگر برنامه‌های وی متمرکز ساختن زرتشتیان در تهران بود. از این‌رو، به آن دسته از همکیشان خود که در تهران می‌ماندند کمک‌های مادی و معنوی بسیار می‌کرد، زیرا مقارن با ورود مانکجی به ایران، در تهران تنها حدود صد زرتشتی زندگی می‌کردند و آن‌شمار اندکی هم که به تهران می‌آمدند، تنها برای کارهای فصلی و موسمی بود و پس از آن به یزد یا کرمان بازمی‌گشتند. مانکجی چون احساس می‌کرد، در تهران به بنای دخمه‌ای نیاز است، با پشتکاری که داشت، اجازهٔ بنای یک دخمه در نقطه‌ای کوهستانی (شهر ری) را به‌دست آورد و با نظارت خود آن را ساخت. او آرزو داشت که یک آدریان (آدران یا آذران، معابد و آتشکده‌های کوچک زرتشتیان) نیز بر پا کند، اما در این‌راه توفیقی نیافت. وی توانست یک مسافرخانه در تهران بنا کند تا مسافرانی که از یزد و پیرامون آن و نیز کرمان می‌آمدند، سرگردان نشوند. بنیاد پیشرفت، کامیاری و امنیت زندگی زرتشتیان در دورهٔ قاجاریه با نام وی پیوندی تنگاتنگ دارد. به پاس خدماتش به جامعهٔ زرتشتیان، تندیسی از او ساختند که در بیرون محوطهٔ آتشکدهٔ یزد قرار گرفته است. مانکجی پس از سال‌ها اقامت در ایران از راه بغداد به هندوستان رفت تا گزارشی از عملکردهای خود به پارسیان آن‌جا بدهد و آنان را برای یاری دادن به بهدینان ایران فراخواند. او بدین‌منظور به نگارش دو کتاب با نام‌های

اظهار سیاحت ایران و جامعهٔ مانک پرداخت که کتاب اظهار سیاحت ایران با ترجمهٔ باقر کرمانشاهی در ۱۲۸۰ق در بمبئی به‌چاپ سنگی رسید. جمعیت پارسیان بمبئی در آیینی که در هفتم مه ۱۸۶۵م در میدان گوالیاتانک رود بمبئی برپا کردند، کوشش‌ها و از خودگذشتگی‌های مانکجی و خدمت او به بهدینان ایرانی را ستودند. سخنرانان در این جلسه وی را بسیار ستودند. همچنین از سوی جمعیت مبلغ بیست هزار و صد و هشتاد و پنج روپیه نقد و یک شال کشمیری با سپاسنامه به وی داده شد. گویا مانکجی نامه‌ها و رساله‌هایی بسیار نوشته که تاکنون همهٔ آن‌ها گردآوری نشده است. مانکجی در ۱۸۸۵م در تهران رساله‌ای با نام مقدمهٔ فرازستان نوشت که قرار بود با آن کتاب به‌چاپ برسد، اما چون چاپ آن پس از مرگ او بود، ناشران به‌سبب ناآگاهی این مقدمه را بر کتاب نیفزودند. نسخه‌ای خطی از رسالهٔ مقدمهٔ فرازستان به‌شمارهٔ HPms112 در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی‌کامای بمبئی نگه‌داری می‌شود. رسالهٔ اظهار احقاق‌الحق از دیگر آثار وی است که در آن به ماجرای اختلاس پول خود، فعالیت‌های سفارت انگلیس و... اشاره کرده است. نسخه‌ای از این رساله به‌شمارهٔ H.P.156 در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی‌کامای بمبئی نگه‌داری می‌شود و گویا بخشی از آن نیز به‌چاپ رسیده است. کتاب آیین هوشنگ که در بردارندهٔ چهار رسالهٔ زردست افشار، زنده‌رود، خویشباب و زورهٔ باستانی است با یک مقدمهٔ مشروح و خاتمه‌ای از مانکجی در ۱۲۹۶ق در تهران به‌چاپ رسید.

منابع: تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی، ۶۱۷-۶۴۲؛ تاریخ زرتشتیان کرمان، ۲-۶؛ دائرةالمعارف اسلامی، ۲۵۳/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۷/۱، ۴۰۸؛ مری‌بویس، «مانکجی لیمجی هاتریا در ایران»، چیستا، سال سوم، شمارهٔ ۶، اسفندماه ۱۳۶۴ش، صص ۴۲۴-۴۳۲؛ دانشنامهٔ مزدیسنا، ۴۲۲-۴۲۳؛ «شادروان کیخسرو و مهربان رستم بنیانگذار مدرسهٔ کیخسروی یزد»، فروهر، سال بیست‌ودوم، شمارهٔ ۵ و ۶، مرداد و شهریور ۱۳۶۶ش، صص ۱-۲.

جهان‌تاب

مانک‌چند (mā.nak.čand)، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی از دانش‌آموختگان کالج آگره بود و در ۱۲۴۱ق / ۱۸۲۵م کتابی به‌نام احوال شهر اکبرآباد نوشت. مانک‌چند آن را به درخواست جیمز استفان لوسینگتن مأمور مالیاتی و قاضی دادگاه آگره (۱۸۲۵ ــ ۱۸۲۶م) تدوین کرده است. مؤلف در آن به دورهٔ پیش از اسلام، جم‌پرست، اشاره کرده و پس از آن به تاریخ دورهٔ اسلامی به‌ویژه روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) تا شروع دورهٔ انگلیسی‌ها پرداخته است. سپس مطالبی دربارهٔ تاریخ و جغرافیای آگره، تاج محل، آرامگاه اعتمادالدوله، آرامگاه جلال‌الدین اکبر، اسکندرشاه و مسجد فتحپور آورده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به شمارهٔ ۷۳۱ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۲۳۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۳۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۷؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/501-502; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/958, 1044; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 340; *Mughals in India*, 285; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/692-693.

فتح‌نیا طبری

ماهر (mā.her)، سید ماهرعلی، معروف به ماهر افغانی، فرزند سید محبوب علی‌شاه، لاهور ۱۹۲۱ ــ ۱۹۸۳م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیاکان وی در روزگار حکومت ولید بن عبدالملک (۴۸ ــ ۹۶ق) از دمشق به ایران کوچیدند و سلسله نسب نیاکان وی به زید بن علی (ــ ۱۲۲ق) می‌رسد. نیای مادری ماهر سید غلام‌عباس زیدی‌الواسطی از ادب‌آموزان راجگان راجپوتانه بود و در الور سکونت داشت و در ادبیات فارسی و انگلیسی استاد بود. ماهر در هفده سالگی پدرش را که در کویته قضاوت می‌کرد و به فارسی نیز شعر می‌سرود، از دست داد. پس از درگذشت پدرش از سید غلام‌عباس و دایی‌اش سید قاسم حسین زیدی کسب فیض کرد. در ۱۹۳۸م در الور و اجمیر در ادارهٔ پلیس و در ۱۹۴۱م در دهلی در سمت حساب‌دار نظامی به کار پرداخت و در آن‌جا، گذشته از اجرای برنامه‌ای رادیویی، در جلسات مشاعره شرکت می‌کرد. در نهضت پاکستان شرکت فعال داشت و در ۱۹۴۷م به کویته رفت و در آن‌جا شعر و ادبیات را رواج داد. به‌زبان‌های فارسی، اردو، انگلیسی، پنجابی، بلوچی و پشتو آشنایی داشت. مجتبی حسین در نقد اشعار اردوی ماهر او را شاعری مسلط و توانا و شایستهٔ لفظ ماهر دانسته است. فارسی زبان مادری ماهر بود و وی در مجموعهٔ اشعار اردوی خود به‌نام کن فیکون نیز از سروده‌های فارسی تأثیر پذیرفته است. شمار

اشعار ماهر به‌اردو و فارسی بیش از ده هزار بیت است. افزون بر مجموعهٔ اشعار فارسی برگ سبز که در هفتاد و پنج صفحه است و با حمد و نعت و منقبت آغاز شده و سپس در آن چند منظومه و پس از آن سی و پنج غزل دلنشین آمده است (کویته، سپتامبر ۱۹۷۳م)، مجموعهٔ دیگری از وی چاپ نشده است. اشعار خمریهٔ ماهر آوازه دارد. ذکر میخانه، خوش‌گذرانی، وصف محبوب و طنز بر واعظ و زاهد درون‌مایهٔ سروده‌های ماهر است.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال (پنجاه سال شعر فارسی در بلوچستان)، ۹۹-۱۰۵؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۶۰۷-۶۰۹.

رسولی

ماهر (mā.her)، منظورحسین، معروف به ماهرالقادری، فرزند محمدمعشوق‌علی، روستای کسیرکلان در ناحیهٔ بلند شهر ۱۹۰۶م / ۱۳۲۴ق ـ ، ادیب و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پدرش شاعر بود و ظریف تخلص می‌کرد. نسبش به خواجه عبیدالله احرار (ـ ۸۹۵ق) می‌رسد و چون از طریقهٔ صوفیهٔ قادریه پیروی می‌کرد به قادری نیز آوازه دارد. ماهر تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت و دورهٔ دبیرستان را در علیگر به پایان برد. پس از آن به فراگیری علوم دینی، تاریخی و ادبیات پرداخت. در ۱۹۲۳م به عراق سفر کرد. پس از آن به حیدرآباد دکن و از آن‌جا به بمبئی رفت و به سرودن شعر برای فیلم‌های سینمایی پرداخت. اما چون این کار با روحیهٔ وی سازگار نبود از آن‌جا به دهلی رفت. در دهم نوامبر ۱۹۴۷م پس از استقلال پاکستان به کراچی کوچید. در ۱۹۴۹م به انتشار مجلهٔ فاران پرداخت. در ۱۹۵۴م حج گزارد. وی بنیادگذار نهضت ادب اسلامی در ادبیات پاکستانی است. شعر ماهر ساده و روان است و از شاعرانی چون فردوسی، سعدی، نظیری و اقبال پیروی می‌کند. به قطعه و مثنوی بیشتر از انواع دیگر شعر توجه دارد. سبک وی پاکستانی است. آثار نظم و نثر ماهر بیست و پنج جلد است که شانزده جلد آن نثر و بقیه به‌نظم است. از آثارش: مجموعه‌های شعر محسوسات ماهر، جذبات ماهر و نغمات ماهر که چندین‌بار به‌چاپ رسیده است؛ مجموعهٔ شعر ذکر جمیل در نعت رسول اکرم؛ فردوس که مجموعهٔ شعرهای عرفانی، دینی و اخلاقی است؛ مجموعهٔ شعر برگ سبز.

منابع: تذکرهٔ شعرا و شاعرات پاکستان، ۴۲۸-۴۲۹؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۴۴۵-۴۴۸؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۵۱۰-۵۱۳؛ گنج شایگان، ۱۱۴-۱۱۵؛ ارمغان، سال (دورهٔ) چهل و سوم، شمارهٔ ۳، خرداد ۱۳۵۳ش، ص۱۹۲.

رسولی

ماهر افغانی، سید ماهرعلی ← ماهر

ماهر اکبرآبادی (mā.her-e.ak.bar.ā.bā.di)، شیخ محمدعلی، ـ ۱۰۸۹ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. اصلش از هندوان و پدرش در دستگاه محمدزمان چلیک ایرانی نوکر بود. میرزا محمدزمان چون وی را کودکی با استعداد یافت به ترغیب و تحریض از کیش پدری‌اش بگردانید و به دین اسلام درآورد و به پسرخواندگی خود برگزید و در تربیتش بکوشید. محمدعلی پس از مرگ محمدزمان (ـ ۱۰۵۱ق) در شمار ملازمان شاهزاده داراشکوه درآمد و به لقب مریدخان مخاطب گشت. پس از مرگ شاهزاده، ملازمت دانشمندخان ملا شفیعای یزدی (ـ ۱۰۸۱ق) را برگزید. به روایتی محمدعلی به دست میرزا جعفر معمایی مسلمان شد و با وی به ایران رفت و پس از وی رفیق ملا شفیعا شد و همراه علی‌مردان‌خان حاکم قندهار به هندوستان بازگشت. به هر تقدیر، محمدعلی ماهر پس از روی کارآمدن اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) به اشارهٔ دانشمندخان رسالهٔ کوتاهی به نظم و نثر رنگین در مدح پادشاه گورکانی به نام گل اورنگ نوشت، ولی اورنگ‌زیب که «به‌شعَرا کمتر توجه می‌نمود، به دیدن و شنیدنش میل نفرمود.» ماهر که، گذشته از دانشمندخان، با دیگر امرای روزگار، مانند همت‌خان نخشبی، هم مربوط بود در اواخر عمر به درویشی و قناعت‌پیشگی روی آورد و به‌ویژه پس از مرگ دانشمندخان کاملاً گوشهٔ عزلت گزید تا درگذشت. به‌گفتهٔ محمدافضل سرخوش لاهوری که شاگرد ماهر بود، وی «با کلیم [کاشانی] و قدسی [مشهدی] و میر یحیی هم از شعرای عصر جهانگیری تا نازک‌خیالان عهد عالمگیری [اورنگ‌زیب] صحبت داشته فقر اختیاری به استقلال داشت. تا در جهان بود در فکر سخن بود. برای بعضی پیش مصراع شش‌ماه و هفت‌ماه فکر می‌کرد... دیوانی ضخیم و مثنوی‌های رنگین دارد. نثر مثل ظهوری [ترشیزی] پرمضامین تازه نگاشته... مثنوی جامع نشأتین در زمینهٔ تحفة‌العراقین گفته... مثنوی در مدح بیگم‌صاحب [جهان‌آرابیگم دختر شاه‌جهان] گفته.» به‌نوشتهٔ غلام‌علی آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره «دیوان ماهر حاضر است،

محتوی بر قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات و مثنویات. قصاید در نعت نبوی و در مدح امرای وقت، مثل سعدالله‌خان وزیر شاه‌جهان و دانشمندخان و همت‌خان و حکیم داود تقرب‌خان به‌نظم درآورده.» از نظم و نثر ماهر که در مدح اورنگ‌زیب است و ظاهراً باید همان گل اورنگ وی باشد، نسخه‌ای در کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور (پتنا) نگه‌داری می‌شود. وی همچنین دیباچه‌ای بر دیوان محمدطاهر غنی کشمیری (ــ ۱۰۷۹ق) نوشته است. چون سروده‌های ماهر در دست نیست، نمی‌توان دربارهٔ سبک سرایندگی او داوری کرد، ولی از سروده‌های به‌جا مانده در تذکره‌ها می‌توان چنین استنباط کرد که او زبانی ساده و شیرین داشته است. گل اورنگ نثری آمیخته به نظم در مدح اورنگ‌زیب است و نمونه‌ای از نثر مرصع به‌شمار می‌آید.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۲۹/۳ـ۱۴۴۶؛ تین تذکری، ۲۶۴ـ۲۶۵؛ خزانهٔ عامره، ۴۱۴ـ۴۲۴؛ روز روشن، ۷۰۵ـ۷۰۶؛ ریاض‌العارفین، ۱۶۴/۲؛ سرو آزاد، ۱۱۲ـ۱۱۴؛ شمع انجمن، ۴۲۴ـ۴۲۶؛ عمل صالح، ۴۲۹/۳ـ۴۳۰؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۸ـ۴۲؛ کلمات‌الشعرا، ۱۰۲ـ۱۰۶؛ مرآة‌الخیال، ۲۰۵ـ۲۰۷؛ مرآة‌العالم، ۶۹، ۶۶۸؛ نتایج‌الافکار، ۶۴۶ـ۶۴۹؛ نشتر عشق، ۱۴۷۳ـ۱۴۷۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۵۲؛ همیشه‌بهار، ۲۴۱ـ۲۴۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 330; *Mughals in India*, 278.

برزگر

ماهر مدراسی (mā.her-e.mad.rā.si)، مولوی عبدالصمدخان فرزند سکندرجنگ، ــ ۱۹۰۹م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پسر اثیمهٔ* مدراسی (ــ ۱۳۰۱ق / ۱۸۸۴م)، بانوی شاعر فارسی‌گوی و اردوسرا، است. وی عربی و فارسی و اردو را به‌خوبی می‌دانست و انگلیسی را نیز نزد پدر روحانی ادواردسل، که در ۱۶ مارس ۱۸۷۶م مدراس را به قصد اروپا ترک گفت، فرا گرفت. اما بیش از همه به‌فارسی علاقه می‌ورزید و بدین‌زبان شعر می‌گفت. قصاید ماهر و دیوان فارسی وی به‌ترتیب در ۱۳۱۲ق / ۱۸۹۵م و ۱۳۲۶ق / ۱۹۰۸م در هند به‌چاپ رسیده است. از مثنویات او می‌توان از نغمهٔ سخن، مظفرنامه ملقب به نگارستان معنی، نهر سلسبیل و گلهای معرفت نام برد.

منابع:

Mohammad Yusuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D» , *Indo-Iranica*, Volume Thirty-Five, Numbers 3 & 4, pp.50-51.

برزگر

ماهری کشمیری (mā.he.ri-ye.kaš.mi.ri)، مولانا ماهر، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از سخنوران روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) و شاعری غزل‌سرا بوده است. از سروده‌های ماهر ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «بی‌روی تو، بیرون کنم از دیده نظر را ــ گر ذوق تماشای تو منظور نباشد.»

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۶۴۸/۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۴۶/۳ـ۱۴۴۷؛ روز روشن، ۷۰۶؛ صحف ابراهیم، زیر «ماهری»؛ نگارستان سخن، ۸۹؛ هفت اقلیم، چاپ حسرت، ۶۲۶/۲.

جهان‌تاب

ماه عالم‌افروز (māh-e.ā.lam.af.ruz)، هفته‌نامه‌ای خبری ــ سیاسی به‌فارسی که از ژوئن ۱۸۳۳م / ۱۲۴۹ق در کلکته منتشر شده و در سال ۱۸۴۱م / ۱۲۵۷ق از انتشار بازمانده است. ماه عالم‌افروز در قطع ۳۰ × ۴۰ سانتی‌متر چاپ می‌شد و شمار صفحات آن ۱۶ بود و خطی از وسط، دو ستونِ متن را از هم جدا می‌کرد. در برخی شماره‌های این هفته‌نامه، نام چاپخانه و مدیر هفته‌نامه بدین صورت آمده است: «در چهاپاخانهٔ [چاپخانهٔ] محلهٔ کلنبه متصل به مدرسه، مالک حاجی وهاج‌الدین [مولوی وهاج‌الدین] صاحب.» از دیگر نویسندگان احتمالی این هفته‌نامه اسمی برده نشده است. اخبار آن بیشتر مربوط به هند، ایران، افغانستان، مصر، انگلستان، روسیه، چین و... است. از خبرهای این هفته‌نامه چنین برمی‌آید که در آن به انگلیسی‌ها احترام می‌گذاشتند و حتی در خبرهایی که ظلم انگلیسی‌ها در آن به‌وضوح دیده می‌شود، از چاپلوسی و احترام به آن‌ها فروگذار نشده است. با این‌وجود، به‌نوشتهٔ محمودهٔ هاشمی، این هفته‌نامه «نقش مهمی در جنگ آزادی سال ۱۸۵۷م ایفا کرده» است. نمونه‌ای از نثر اخبار این هفته‌نامه چنین است: «... اخبار پادشاه سکندرجاه حضرت ظل‌اللهی شاهنشاه دهلی، بر حقایق دان خبرت سمات و عاقلان حقیقت آیات مبرهن و منجلا باد به‌تاریخ...» دورهٔ ماه عالم‌افروز، مربوط به سال‌های

۱۸۳۶م و ۱۸۴۱م در موزهٔ اسناد ملی هند نگه‌داری می‌شود و نخستین شمارهٔ این مجموعه «نمبر [شماره] ۱۳۵ــ۱۹ ماه جنوری سنه ۱۸۳۸ عیسوی [میلادی]، سه‌شنبه مطابق ۳ رمضان‌المبارک سنهٔ ۱۱۵۱هـ» است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۶/۳؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۶۵/۱؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۳۵۲؛ صحافت پاکستان و هند مین، ۸۱-۸۲؛ هندوستانی اخبارنویسی، ۲۳۹-۲۴۲. مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند»، پژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارهٔ ۱، ص۴۳۶؛ هم‌او، «اخبارنویسی فارسی در هند بریتانیا»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، سال ۱۹۹۲، صص۷۵-۷۸؛ شاهپور نریمانی‌زاده، «جراید فارسی در هند و تاریخ انتشار آن»، وحید، سال دوازدهم، شمارهٔ ۳، خرداد ۱۳۵۳ش، ص۲۴۶.

مرتضوی

ماه‌لقای حیدرآبادی (māh.la.qā-ye.hey.dar.ā.bā.di)، چندا / چندابایی، نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری، بانوی شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم حیدرآباد بود و در دورهٔ نواب نظام‌علی‌خان (۱۱۷۵ ــ ۱۲۱۷ق) در همان‌جا نیز روزگار به‌سر می‌برد. ماه‌لقا، زنی آوازه‌خوان، نوازنده و زیباروی بود. او بیشتر لباس و سلاح مردانه بر تن می‌کرد، شمشیر به کمر می‌بست و سوار بر اسب بیرون می‌آمد. ماه‌لقا بسیار دولتمند، سخاوتمند و سرکش بود، چنان‌که گویند پانصد تن در ملازمت او بودند و به شاعرانی که او را می‌ستودند صله‌های فراوان می‌داد. ماه‌لقا مسجدی نیز در حیدرآباد بنا کرده بود. شاعری در مادهٔ تاریخ بنای مسجد، این بیت بر مه‌لقا خواند و پانصد روپیه صله گرفت: «چو مُحرابش سجود خاص و عام است ــ فلک گفتا که این بیت‌الحرام است.» به‌فرمان ماه‌لقا نویسنده‌ای با نام غلام‌حسین، متخلص به جوهر، در ۱۲۲۹ق کتابی با نام تجلیات ماه‌لقا / تاریخ دل‌افروز / ماه‌نامه در رویدادهای حیدرآباد دکن به‌روزگار آصف‌جاهیان نوشت که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ Add.24417 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ماه‌لقا به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و در سخنوری از شاگردان شیراحمدخان / شیرمحمدخان / ایمان بود. ماگهٔ رحمانی به‌نقل از مشاهیر نسوان می‌نویسد، ماه‌لقا نخستین شاعر زن اردوگوی است. او شاعری صاحب دیوان بود. گویند که ماه‌لقا در ۱۷۹۹م دیوانی از سروده‌های خود را به یک انگلیسی پیشکش کرد که وی نیز آن‌را برای نگه‌داری به کتابخانهٔ لندن سپرد. نمونه‌ای از سخن او است: «گرانی می‌کند بار تبسم لعل جانان را ــ که آن لب از نزاکت برندارد سرخی آن‌را.»

منابع: از رابعه تا پروین، ۲۰۳-۲۰۴؛ بهارستان ناز، ۱۲۷-۱۲۸؛ تاریخ ادب اردو، ۹۷۱/۲؛ تذکرةالخواتین، ۱۶۶-۱۶۷؛ حدیقهٔ عشرت، ۵۳-۵۴؛ زنان سخنور، ۱۵۲/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۵۱/۱۰-۵۵۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۰۴/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۸۳-۱۸۴؛ مجموعهٔ نغز، ۱۷۱/۱؛ مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه، ۲۰۹-۲۱۰؛ ماگهٔ رحمانی، «پرده‌نشینان سخنگوی»، آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۵، صص ۵۰-۵۱؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum & Library, 1/450-457; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,* 1/325-327; *Persian Literature,* C.A.Storey, 754.

نوش‌آبادی

ماه نیم‌ماه ← غالب دهلوی

مایل تتوی (mā.yel-e.ta.ta.vi)، میرسید غلام‌علی پسر میر علی شیر قانع تتوی، حیدرآباد سند ۱۱۸۱ق ــ ۱۹ ذوالحجهٔ ۱۲۵۱ق، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم سند و از سرایندگان دربار حکمرانان تالپور سند در حیدرآباد بود. گویا نخست با دربار فتحعلی‌خان تالپور (ــ ۱۲۱۷ق) پیوند داشت. در ۱۲۲۲ق به دربار میرغلام‌علی‌خان تالپور (۱۲۱۷ ــ ۱۲۲۷ق) پیوست و پس از مرگ وی در زمرهٔ شاعران درگاه جانشینش، میر کرم‌علی‌خان تالپور (۱۲۲۷ ــ ۱۲۴۴ق) درآمد و قصاید و غزلیات و قطعات فراوانی در مدح او سرود. گذشته از فارسی، به‌اردو هم شعر می‌گفت. در تاریخ‌گویی مهارت داشت و به مناسبت‌هایی، مانند ولادت، وفات، یا فتح و پیروزی و جز آن‌ها قطعات تاریخ بسیاری سروده که تاریخ‌های آن‌ها میان ۱۲۰۳ تا ۱۲۳۴ق است. کلیات او بیشتر قطعات تاریخ در این موضوعات است: الف) قطعات گزارش رویدادها و مبارک باد. ب) قطعات تاریخ در تهنیت برای شکار، عید، فتح و نصرت. ج) در تاریخ‌های تعمیر و ترمیم اماکن، مساجد و بنای پاره‌ای اماکن متبرکه، تواریخ ولادت و تعزیت و وفات. اشعار مایل ساده و

روان و بی‌پیچیدگی معنایی یا تصویری است. از آثارش: ۱ــ تذکرهٔ مجمع‌البلغا / مجمع‌الفصحا که گویا تاکنون نسخه‌ای از آن یافت نشده، ولی گمان می‌رود مایل در این تذکره کار پدرش، یعنی مقالات‌الشعرا را تا روزگار خود تکمیل کرده است؛ ۲ــ دیوان فارسی؛ ۳ــ دیوان اردو. همچنین چند بیاض به خط مایل در دست است که دربردارندهٔ برخی سروده‌های او و گزیدهٔ سروده‌های شاعران دیگر است. کلیات مایل که مجموعه‌ای از قصاید، غزلیات، قطعات تاریخ، مثنویات، رباعیات و مراثی است، به‌تصحیح محمود احمد عباسی و محمد حبیب‌الله رشدی به‌چاپ رسیده است (کراچی، ۱۹۵۹م).

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۵۴-۲۶۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۷۳۱/۳-۷۳۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۲۹/۲-۱۳۲؛ تاریخ سنده، ۶۴۵/۲-۶۴۶؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۵۳۷-۵۴۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۶۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۶۱/۸-۱۲۶۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۴۲؛ کلیات مائل؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 336.

برزگر

مایل دهلوی (mā.yel-e.deh.la.vi)، میرزا قطب‌الدین، ــ ۱۱۰۸ق / ۱۶۹۶م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی و برادرش میرزا نظام‌الدین نوازش‌خان از منصب‌داران روزگار عالمگیری بودند. مایل از شاگردان میر معز موسوی‌خان فطرت بود و از صرف و نحو عربی و خوش‌نویسی بهرهٔ کافی داشت. وی مردی خوش‌فکر و خوش‌طبع بود. حکیم‌شهرت وی را از شاعران برجستهٔ روزگارش می‌دانست. مایل هفت روز پس از درگذشت شیخ ناصرعلی سرهندی (ــ ۱۱۰۸ق) از منصبی که در شاه‌جهان‌آباد داشت کناره گرفت. پس از اندکی دیوانه شد و درگذشت. وی با سرخوش همصحبت بود. آورده‌اند که وی یک دیوان، یک مثنوی و یک ساقی‌نامه داشته، اما اکنون تنها ابیاتی از آن اشعار در تذکره‌ها به‌جا مانده است. این بیت از او است: «در هوایت غنچه تا گل می‌شود ــ برگ برگش بال بلبل می‌شود.» برادرش میرزا نظام‌الدین نیز شاعر بود و طالع تخلص می‌کرد.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۵۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۴۸ ـ ۴۵۰؛ روز روشن، ۷۰۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۶۶/۲؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۱؛ صحف ابراهیم، ۱۲۲؛ کلمات‌الشعرا، ۱۱۰-۱۱۱؛ مخزن‌الغرائب، ۲۴۱/۵؛ نشتر عشق، ۱۳۶۷-۱۳۶۸؛ نگارستان سخن،

۸۹؛ نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۹ش، صص ۱۹۲-۱۹۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 335.

فتح‌نیا طبری

مبارک‌شاه (mo.bā.rak.šāh)، معزالدنیا والدین ابوالفتح مبارک‌شاه پسر رایات اعلی خضرخان، ــ ۹ رجب ۸۳۷ق، فرمانروای دهلی از خاندان سادات (۸۲۴ ــ ۸۳۷ق). خضرخان سه‌روز پیش از مرگش، در بستر بیماری، وی را به‌ولایت عهدی خود برگزید. مبارک‌شاه پس از مرگ پدر (۱۷ جمادی‌الاولی ۸۲۴ق)، به‌روایتی در همان‌روز و به‌روایتی سه روز بعد، بر تخت فرمانروایی دهلی نشست و امرا و ملوک و بزرگان و مشایخ را جاگیر و مشاغل پیشین مقرر داشت. در این میان فیروزآباد و هانسی را از ملک رجب (بن سدهوی) نادره / نادری بگرفت و به برادرزادهٔ خود ملک‌الشرق ملک بده / بدر بداد و در مقابل ملک رجب را به حکومت دیبالپور و پنجاب گماشت. در آغاز حکومتش با شورش جسرتهه شیخاکهوکر (یا به‌روایت فرشته، جسرت‌تهه که بعد از کشته‌شدن برادر خود شیخاکهکر صاحب قبیلهٔ خویش، کهوکران، شده بود) روبه‌رو شد. جسرتهه در حدود جمادی‌الاولی ۸۲۳ق بر سلطان‌علی پادشاه کشمیر که (ظاهراً از دست‌شاه‌خان زین‌العابدین گریخته) به تهته / تته در سند آمده بود تاخته و وی را بشکسته و بگرفته و اسباب و کالای لشکر او را به‌غارت برده بود. «جسرتهٔ مذکور کوته‌اندیشه و روستایی بود؛ بر باد شد و مشتی حشرات گرد خویش جمع دید، ماخولیای شهر دهلی در سر افتاد» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۹۴) و «ملک طغای [طوغان] ترک را که قبل ازین از صدمهٔ سپاه دهلی به کوهستان گریخته بود نزد خود خوانده امیرالامرا گردانید.» (تاریخ فرشته، ۱۶۳/۱) وی، پس از آگاهی از مرگ خضرخان، از رود بیاه و ستلدر / ستلج گذشت و بر تلوندی‌رای کمال مین تاخت و زمین‌دار آن‌جا، رای فیروز، را بگریزاند و سپس به قصبهٔ لدرهانه / لودیانه درآمد و پس از غارت کردن آن نواحی رو به جالندهر نهاد و زیرک‌خان را در دژ جالندهر به محاصره درآورد و پس از مدتی به‌ظاهر حاضر به مصالحه گردید و قرار شد که زیرک‌خان دژ جالندهر را خالی کند و به طوغان / طغا بسپارد و خود یکی از پسران طوغان را همراه گیرد و به‌دهلی رود. اما چون زیرک‌خان از دژ جالندهر بیرون آمد (۲ جمادی‌الاخری ۸۲۴ق) جسرتهه به عهد خود پشت پا زد و

او را غافل‌گیر و دستگیر کرد و به لودیانه بازگشت و از آن‌جا به سرهند رفت (۲۰ جمادی‌الاخری ۸۲۴ق) و ملک‌سلطان‌شه، ملقب به اسلام‌خان، امیر سرهند، را به محاصره گرفت. سلطان‌شه با ارسال پیک و نامه مبارک‌شاه را از جریان رویدادها آگاه گردانید. مبارک‌شاه در رجب ۸۲۴ق از دهلی بیرون آمد و رو به سرهند نهاد. چون به حوالی سامانه رسید، جسرتهه از آمدن او آگاه و بیمناک گردید و دست از محاصرهٔ سرهند برداشت (۲۷ جمادی‌الاخری ۸۲۴ق) و رهسپار لدرهانه / لودیانه شد و زیرک‌خان را از بند آزاد کرد (یا به‌روایتی زیرک‌خان از بند او گریخت). زیرک‌خان به سامانه نزد مبارک‌شاه رفت. مبارک‌شاه به‌سوی لدرهانه / لودیانه رفت و جسرتهه از رود ستلدر / ستلج گذشت و مقابل اردوی شاهی اردو زد. مبارک‌شاه، به‌دلیل افتادن کشتی‌ها به‌دست جسرتهه و بالا بودن آب، حدود چهل روز نتوانست از رود بگذرد تا سرانجام پس از پیمودن مقداری از مسیر کنار رود، سپاهیانش از رود گذر کردند و بر لشکر جسرتهه تاختند (شوال ۸۲۴ق). جسرتهه بی‌جنگ رو به گریز نهاد و همهٔ اسباب و حشم او به دست سپاه شاهی افتاد و شماری از لشکریانش نیز به قتل رسیدند. جسرتهه به جالندر و از آن‌جا با گذشتن از رودهای بیاه و چهناب به تیکهر در کوهستان گریخت. مبارک‌شاه وی را تعقیب کرد و با راهنمایی رای بهیم / بهیلم مقدم (یا به‌روایتی راجهٔ جمون) از رود چهناب / چناب / جانهائو گذشت و به تیکهر / تنکهر که استوارترین پایگاه جسرتهه بود تاخت. جسرتهه بار دیگر بگریخت و بسیاری از مردمش به‌قتل آمدند و مبارک‌شاه تیکهر را خراب کرد و به لاهور بازگشت (محرم ۸۲۵ق) و «سایهٔ همایونِ دولت و ظل چتر سلطنت خداوند عالم بر خراب‌آباد لوهور افتاد، در آن مرز و بوم [که] جز بوم شوم هیچ جانوری مسکن و مأوی نگرفته بود، بعد مدتی معلوم روی به آبادانی آورد، از اقبال پادشاه عمارت پدید گشت، قریب یک ماه در حصار و دروازه‌های کنار [رود] راوی مقام ساخت، چون عمارت مرتب شد اقطاع لوهور به حوالهٔ ملک‌الشرق ملک محمود حسن گردانید» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۹۷) و خود به دهلی بازگشت. پس از بازگشت مبارک‌شاه، جسرتهه از پناهگاه خود بیرون آمد و به لاهور تاخت و چون از گشودن آن درماند به سمت کلانور رفت و در نزدیکی آن‌جا نیز میان وی و رای بهیم / بهیلم جنگ درگرفت. جسرتهه در این‌جا نیز کاری از پیش نبرد و با آمدن ملک‌الشرق ملک‌سکندر تحفه که از دهلی به‌کمک ملک محمود حسن حاکم لاهور گسیل شده بود

و پیوستن امرای دیگر، مانند ملک رجب امیر دیبالپور و ملک‌سلطان شه اسلام‌خان لودی امیرسرهند و رای فیروز مین بدو، جسرتهه را تاب درایستادن نماند و به کوهستان تیکهر گریخت. چون سپاه شاهی پس از سرکوبی کهوکران به لاهور بازگشت، مبارک‌شاه حکومت جالندهر را به ملک محمود حسن واگذارد و به جای او ملک سکندر را به حکومت لاهور گماشت و منصب وزارت را از ملک سکندر گرفت و به ملک‌الشرق سرورالملک شحنهٔ دهلی داد. مبارک‌شاه در محرم ۸۲۶ق به ولایت کتهیر تاخت و از هندوان باج ستاند. در این اثنا مهابت‌خان، امیر بدایون، را که از خضرخان بیمناک و حصاری شده بود به حضور پذیرفت و بنواخت. آن‌گاه از رود گنگ بگذشت و بر ولایت راتهوران تاخت و هندوان بسیاری را بکشت و درکنار رود گنگ چند روزی اقامت کرد و برخی امرا را مأمور سرکوبی راتهوران ساخت و ملک‌الشرق ملک خیرالدین‌خانی را به گوشمالی راجهٔ اتاوه، پسر رای سبیر، گسیل داشت و خود در پی او روانه شد و در ولایت اتاوه تاخت و تاز و ویرانگری بسیار کرد. پسر رای سبیر که در دژ پناه گرفته بود، ناگزیر از در تسلیم درآمد و باج و پیشکشی مقرر را داد و مبارک‌شاه به دهلی بازگشت (جمادی‌الاولی ۸۲۶ق). در این هنگام ملک محمود حسن از جالندهر به دهلی آمد و مبارک‌شاه او را به جای ملک خیرالدین‌خانی، به‌شغل عارضی ممالک یا بخشی‌گری گماشت. در جمادی‌الاولی ۸۲۶ق همچنین میان جسرتهٔ کهوکر و رای‌بهیم / بهیلم جنگ درگرفت. در این جنگ، رای بهیم به‌قتل آمد و بیشتر اسب و اسلحهٔ سپاه او به‌دست جسرتهه افتاد و وی نیرو گرفت و شماری از مغولان (یا تیموریان) را با خود همراه کرد و به حوالی دیبالپور و لاهور تاخت و غنایم فراوان به‌دست آورد و به ولایت کهکران / کهوکران بازگشت و «با امیرشیخ‌علی (نایب پسر سورغتمش) که یکی از امرای میرزا شاهرخ تیموری بود و درکابل اقامت داشت طریقهٔ آشنایی و خصوصیت مسلوک داشته او را به تاخت سیوستان و بهکر و تهته تحریض و ترغیب نمود.» (تاریخ فرشته، ۱۶۴/۱) در این هنگام علاءالدین / علاءالملک حاکم مولتان درگذشت و چون خبر درگذشت او و نیز خبر (احتمال) یورش امیرشیخ‌علی به بهکر و سیوستان به دهلی رسید، مبارک‌شاه حکومت مولتان و بهکر و سیوستان را به ملک محمود حسن داد و او را با سپاهی گران به مولتان فرستاد و خود به آهنگ رویارویی با سلطان هوشنگ (الب / الفخان) حاکم دهار

(مالوه) که دژ گوالیار را به محاصرهٔ خود درآورده بود بدان سو روانه شد. پس از رسیدن به بیانه، دریافت که امیرخان پسر اوحدخان (یا پسر داودخان بن شمس‌خان) امیر بیانه عموی خود مبارک‌خان را کشته و بیانه را ویران ساخته و در کوهستان پناه گرفته است. مبارک‌شاه در دامن کوه فرود آمد. پس از مدتی (امیرخان) پسر اوحدخان از ناچاری سر به فرمانبرداری فرود آورد و مبلغی مال و پیشکش بداد. مبارک‌شاه به حرکت به سوی گوالیار ادامه داد و در کنار رود چنبهل / چنبل با سلطان هوشنگ روبرو شد. پس از زدوخوردهای مختصری سلطان‌هوشنگ از در صلح درآمد. سرانجام قرار شد که وی پیشکشی نزد مبارک‌شاه بفرستد و گوالیار را ترک گوید و به مالوه بازگردد. پس از بازگشت سلطان هوشنگ، مبارک‌شاه مدتی بر کنار رود چنبل ماند و از هندوان آن‌جا باج ستاند و به دهلی بازگشت (رجب ۸۲۷ق). در محرم ۸۲۸ق به کتهیر تاخت و در کنارهٔ رودگنگ رای هرسنگه / نرسنگه، صاحب کتهیر را به حضور پذیرفت و بنواخت، ولی به «سبب آنکه سه‌سال محصول باقی داشته بود او را موقوف کرده، مدتی داشتند.» مبارک‌شاه سپس برخی نواحی دیگر از جمله میوات را دستخوش تاخت‌وتاز و تاراج کرد و به دهلی بازگشت (رجب ۸۲۸ق). در ۸۲۹ق نیز به ولایت میوات تاخت و آن ولایت را تاراج کرد. در محرم ۸۳۰ق به سمت بیانه لشکر برد و پس از غارت‌کردن میوات به بیانه رسید و محمدخان، پسر اوحدخان، که پس از مرگ برادرش امیرخان حاکم بیانه شده بود، در دژی بر بالای کوه پناه گرفت، ولی پس از چندی تاب درایستادن بیشتر در خود ندید و تسلیم شد. مبارک‌شاه وی را با زنان و فرزندانش به دهلی فرستاد و بیانه را به اقطاع ملک مقبل‌خان داد و نیابت حکومت این ولایت و ولایت سیکری (فتحپور) را به ملک خیرالدین تحفه سپرد. آنگاه رهسپار گوالیار گردید و از رای گوالیار و تهنکیر و چندوار باج ستاند و به دهلی بازگشت (جمادی‌الاخری ۸۳۰ق) و اقطاع مولتان را از ملک محمود حسن بگرفت و به ملک رجب نادری داد و حصار فیروزه را به ملک محمود حسن ارزانی داشت و محمدخان اوحدی را با زن و بچه‌اش در کوشک جهان‌نمای نشیمن داد. اندکی بعد محمدخان با خانواده‌اش بگریخت و به میوات رفت و پسان‌تر دژ بیانه را بگرفت و چون مبارک‌شاه، ملک مبارز را به دفع او فرستاد، چندی در دژ بیانه پناه گرفت و سپس آن را به معتمدان خود سپرد و به نزد ابراهیم‌شاه شرقی که رهسپار تسخیر کالپی بود رفت. مبارک‌شاه در محرم ۸۳۱ق می‌خواست به بیانه لشکر کشد، ولی پس از آنکه فرستادگان قادرخان امیر کالپی به نزد وی رسیدند و از یورش ابراهیم‌شاه شرقی خبر دادند رأیش را بگرداند و آهنگ دفع پادشاه شرقی کرد. در میان راه، ملک محمود حسن را با ده هزار سوار به مقابلهٔ مخلص‌خان / مختص‌خان، برادر ابراهیم‌شاه، که به اتاوه تاخته بود فرستاد. مختص‌خان تاب نیاورد و بازگشت و به برادر خود پیوست. پس از زد و خوردهایی مختصر، سرانجام در هفتم جمادی‌الاخری ۸۳۱ق در ولایت بیانه در حوالی رود کنبهیر جنگی بزرگ میان سپاهیان مبارک‌شاه و ابراهیم‌شاه درگرفت و از نیمهٔ روز تا شبانگاه به درازا کشید و به پیروزی قطعی هیچ‌یک از طرفین نینجامید. ولی به سپاه شرقی ضربات و خسارات بیشتر وارد آمد و از این رو ابراهیم‌شاه در فردای آن‌روز میدان را ترک کرد و راه جونپور پیش گرفت. مبارک‌شاه نیز به گوالیار شتافت و از رای آن‌جا باج ستاند. آنگاه به بیانه رفت و محمدخان را که پس از رفتن ابراهیم‌شاه، بدان‌جا بازگشته بود به محاصره درآورد و سرانجام به امان‌خواهی واداشت و، بعد از آنکه محمدخان در بیست و ششم رجب ۸۳۱ق از دژ بیانه بیرون آمد و به میوات رفت، حکومت ولایت و دژ بیانه را به ملک محمود حسن داد و به دهلی بازگشت (۱۵ شعبان ۸۳۱ق). در شوال ۸۳۱ق ملک قدّوی میواتی را، که ظاهراً با ابراهیم‌شاه شرقی ارتباط برقرار کرده بود، بگرفت و بکشت و ملک سرورالملک را برای ضبط ولایت میوات فرستاد. سرورالملک پس از تاخت‌وتاز در این ولایت و باج‌ستانی از سران ولایت، مانند جلال‌خان برادر ملک قدّو، به پایتخت بازگشت. در ذوالقعدهٔ ۸۳۱ق جسرتهه کهوکر به کلانور تاخت و میان وی و ملک سکندر تحفه، امیر لاهور، جنگ درگرفت. جسرتهه، به‌رغم پیروزی اولیه‌اش، سرانجام از ملک سکندر و رای غالب کلانوری شکست خورد و به مقرّ خود تیکهر گریخت. در محرم ۸۳۲ق ملک محمود حسن از میوات به دهلی بازگشت و اقطاع حصار فیروزه بدو واگذار گردید. هم در این سال مبارک‌شاه به ولایت میوات تاخت و، بعد از باج‌ستانی از جلال‌خان و دیگر سران میوات، در ماه شوال به دهلی بازآمد. در ۸۳۲ق ملک رجب‌نادره / نادری حاکم مولتان درگذشت و مبارک‌شاه به ملک محمود حسن عمادالملک لقب داد و به حکومت مولتان فرستاد. مبارک‌شاه در ۸۳۳ق از راه بیانه به گوالیار لشکر کشید و، پس از سرکوبی شورشیان آن ولایت، به هتهیکانت تاخت. رایِ هتهیکانت از برابرش بگریخت و مبارک‌شاه ولایتش را دستخوش تاخت و تاز و تاراج کرد و

هندوان بسیاری را به اسارت گرفت و از راه رابری به دهلی بازگشت (رجب ۸۳۳ق). در میان راه سید سالم، که سی سال در خدمت خضرخان بود و دژ تبرهنده و نواحی اطراف آن و نیز سرستی و امروهه را به اقطاع داشت و «در جمع کردن مال به‌غایت حریص بود، چنان‌چه در مدتی اندک مبلغی مال و غله و اقمشهٔ بی‌شمار در قلعهٔ تبرهنده جمع آمده بود» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۲۱۴)، درگذشت و مبارک‌شاه اقطاعات او را به پسرانش داد و پسر بزرگ‌تر را سیدخان و پسر دیگر را شجاع‌الملک لقب بخشید. در شوال ۸۳۳ق یکی از غلامان سید سالم به نام پولاد ترک، گویا به تحریک پسران سید سالم، دژ تبرهنده را بگرفت و سر به شورش برداشت و سپاهی را که سلطان برای سرکوبی او فرستاده بود بشکست. در پی آن، مبارک‌شاه امرای برجستهٔ خود، مانند ملک عمادالملک (محمودحسن) و اسلام‌خان (ملک سلطان‌شه) و کمال‌خان و رای فیروزکمال‌مین را به دفع شورش پولاد گسیل داشت. پولاد در دژ تبرهنده به محاصره درآمد و «ایام محاصره به شش ماه کشید و نزدیک به آن رسید که قلعه را مفتوح گردانند. فولاد غلام در دریای اضطراب افتاده نجات از آن غرقاب را منحصر در توسل به امیر شیخ‌علی حاکم کابل دانست و جمعی از معتمدان را به کابل فرستاده مبلغی خطیر قبول کرد و چون سلطان مبارک‌شاه به خلاف پدر به امیرشاهرخ [تیموری] طریق ملایمت مسلوک نمی‌گشت، امیرشیخ‌علی از کابل برآمد و در راه کهکران نیز بدو پیوستند [جمادی‌الاخری ۸۳۴].» (تاریخ فرشته، ۱۶۷/۱) با نزدیک شدن امیرشیخ علی، امرای مأمور محاصرهٔ تبرهنده آن‌جا را رها کردند و هر یک به اقطاعات خود رفتند. شیخ‌علی بعد از ملاقات با پولاد و گرفتن دو لک (= ۲۰۰۰۰۰) تنکه (واحد پول هند در آن زمان) از او، حوالی تبرهنده را ترک گفت و به غارت و کشتار در نواحی جالندهر و لاهور و دیپالپور و جز آن پرداخت و خرابی‌های بسیار به بار آورد و غنایم فراوان حاصل کرد. گویند وی سی چهل هزار هندو را بکشت و بسیاری را به اسارت گرفت و رو به ولایت مولتان نهاد و «ملک سلیمان شه [یا به‌روایتی، اسلام‌خان سلطان‌شه] لودی را [که] ملک‌الشرق عمادالملک [ملک محمودحسن] بر سبیل طلایه فرستاده بود»، بشکست و بکشت (رمضان ۸۳۴ق). پس از آن میان وی و سپاهیان عمادالملک، که در دژ مولتان پناه گرفته بود، زد و خوردهایی روی داد و امیرشیخ‌علی در خسروآباد / خیرآباد در سه منزلی مولتان فرود آمد و «هر روز افواج لشکر او مواشی و غلهٔ خلق حوالی خطه و کنارهٔ آب [رود] جیلم تاخته می‌بردند» تا آن‌که مبارک‌شاه، خان اعظم فتح‌خان بن سلطان مظفر گجراتی را با امرایی دیگر، مانند زیرک‌خان و ملک کالو شحنهٔ پیل و ملک یوسف سرورالملک و کمال‌خان و اسلام‌خان (سلطان‌شه) به یاری عمادالملک فرستاد. سپاه شاهی در بیست و ششم شوال ۸۳۴ق به مولتان رسید و در نبردی بزرگ (به‌رغم کشته‌شدن فتح‌خان در آن) شیخ علی را بشکست و بیشتر سپاهیان او کشته شدند یا در فرار از پیش دشمن در رود جهلم غرق گردیدند و آن‌چه او، از اسب و اسلحه و رخت و کالا، در غارت هند به دست آورده بود به دست سپاه شاهی افتاد. شیخ‌علی برادرزاده‌اش امیر مظفر را در دژ سیور گذاشت و خود گریزان راه کابل پیش گرفت. عمادالملک و دیگر امرا، در تعقیب شیخ‌علی، دژ سیور را به محاصره درآوردند. اما ناگهان فرمان مبارک‌شاه، که ظاهراً از افزایش قدرت عمادالملک ملک محمود حسن بیمناک شده بود، دایر بر گرفتن حکومت مولتان از عمادالملک و سپردن آن به ملک خیرالدین خانی، رسید. در نتیجه، امرا از محاصرهٔ دژ سیور دست برداشتند و به مولتان و از آن‌جا به دهلی بازگشتند. این تغییر و تحول در حکومت مولتان، «از این سبب که [مبارک‌شاه] این تحویل بیفکر و اندیشه کرد» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۲۲۳) آشوب و فتنهٔ فراوان در این ولایت برانگیخت یا در پی آورد. جسرتهه کهوکر در ربیع‌الاول ۸۳۵ق از پناهگاهش کوه تیکهر بیرون تاخت و ملک سکندر تحفه، حاکم لاهور، را نزدیک جالندهر غافلگیر کرد و به اسارت گرفت و لاهور را به محاصره درآورد. دراین اثنا شیخ علی از کابل بیرون زد و در خطهٔ مولتان تاخت و تاز کرد و مردم بسیاری از روستاهای کنار جلهم / جیلم را به‌اسارت گرفت و در هفدهم ربیع‌الاول ۸۳۵ق به قصبهٔ طلبنهه رسید و با وجود آن‌که این قصبه را به صلح تسخیر کرد زنان جوان و پسران خرد را به اسارت درآورد و بسیاری از مردان را بکشت و دژ طلبنهه را با خاک یکسان کرد. در همین اوان پولاد ترک‌بچه نیز از تبرهنده بیرون تاخت و به ولایت رای فیروز لشکر برد و رای فیروز را بکشت (یا وی در اثنای نبرد درگذشت) و بیشتر اسبان و غلهٔ وی به‌دست پولاد افتاد. مبارک‌شاه در جمادی‌الاولی ۸۲۵ق سپاهی آراست و آهنگ رفتن به لاهور و مولتان کرد و ملک‌الشرق ملک سرورالملک وزیر را حکومت لاهور داد و به فرماندهی مقدمهٔ لشکر گسیل داشت. چون سرورالملک به حدود سامانه رسید جسرتهه از پای حصار لاهور عقب نشست و به پناهگاهش

کوهپایهٔ تیکهر رفت و امیرشیخ‌علی نیز به سوی کابل شتافت. مبارک‌شاه سپس اقطاع لاهور را از دست ملک‌الشرق سرورالملک گرفت و به خان اعظم نصرت‌خان گرگ‌انداز سپرد. سپس مدتی در کنار رود جمنا در پانی‌پت به سر برد و عمادالملک را به بیانه و کالپور گسیل داشت (رمضان ۸۳۵ق) و خود به دهلی بازگشت. در محرم ۸۳۶ق به سوی سامانه لشکر کشید، اما چون به پانی‌پت رسید آگاه شد که مادرش مخدومهٔ جهان بیمار شده است. از این رو، به‌دهلی بازگشت و اندکی بعد، پس از درگذشت مادرش و به جا آوردن مراسم عزاداری به پانی‌پت، که سپاه را در آن‌جا گذاشته بود، رفت. از آن‌جا ملک سروپ سرورالملک را بر سر پولاد در دژ تبرهنده فرستاد. ملک‌سروپ تبرهنده را به محاصره درآورد و پس از ترتیب دادن کارهای محاصره، زیرک‌خان و اسلام‌خان و ملک کهون‌راج را در آن‌جا گذاشت و خود به اردوی شاهی در پانی‌پت پیوست. مبارک‌شاه به دهلی بازگشت و ملک‌اللهداد کاکالودی را به جای نصرت‌خان به حکومت لاهور و جالندهَر گماشت. ملک‌اللهداد چون به ولایت جالندهر درآمد از جسرتهه کهوکر شکست خورد و به کوهپایهٔ کوتهی گریخت. در ربیع‌الاول همین سال مبارک‌شاه به سوی میوات لشکر برد و بسیاری از نواحی این ولایت را ویران کرد و از جلال‌خان میواتی باج ستاند. در حوالی بیانه ملک کمال‌الملک را با لشکری بزرگ برای سرکوبی هندوان گوالیار و اتاوه گسیل داشت و در جمادی‌الاولی ۸۳۶ق به‌دهلی بازگشت. در این هنگام خبر یافت که باز امیر شیخ‌علی آهنگ دژ تبرهنده (برای یاری‌دادن به پولاد که در محاصرهٔ امرا و سپاهیان مبارک‌شاه بود) کرده است. مبارک‌شاه، عمادالملک (ملک محمود حسن) را به یاری امرای مأمورِ محاصرهٔ تبرهنده فرستاد. شیخ‌علی، ظاهراً با آگاهی از خبر عزیمت عمادالملک به تبرهنده، از رفتن بدان‌جا رأی بگرداند و آهنگ لاهور کرد و آن شهر را از دست امرای محافظ آن، ملک یوسف سروپ، ملک اسماعیل برادرزادهٔ زیرک‌خان و ملک راجا پسر بهادرخان بیرون آورد. ملک یوسف و ملک اسماعیل بگریختند و ملک راجا اسیر گردید. امیر شیخ‌علی سپس چند روزی در لاهور بماند و خرابی‌های حصار آن‌را مرمت کرد و سپاهی را به محافظت آن‌جا نهاد و رو به دیبالپور نهاد. این‌بار ملک یوسف (سروپ) سرورالملک که از لاهور گریخته و به دیبالپور آمده بود می‌خواست جنگ ناکرده از آن‌جا بگریزد، ولی عمادالملک برادر خود ملک‌الامرا ملک احمد را از تبرهنده برای محافظت دیبالپور فرستاد. شیخ‌علی که از جنگ با عمادالملک و سپاهیان او واهمه داشت از تاختن به دژ دیبالپور خودداری ورزید و تنها در نواحی آن تاخت‌وتاز کرد. در این هنگام مبارک‌شاه به سامانه آمد، و پس از دیدار با کمال‌الملک و سپاه همراهش به خطهٔ سنام رفت و عمادالملک و اسلام‌خان (ملک سلطانشه) لودی در «تلوندی» رای فیروزمین بدو پیوستند. سلطان دیگر امرای مأمور محاصرهٔ دژ تبرهنده را فرمان داد تا در همان‌جا بمانند و به کارشان ادامه دهند و خود به‌سوی دیبالپور عزیمت کرد. امیرشیخ‌علی از پیش سپاه او بگریخت. سلطان چون به دیبالپور رسید ملک تحفه را شمس‌الملک خطاب داد و به حکومت دیبالپور و جالندهر گماشت و وی را با سپاهی برای بازستانی لاهور از دست سپاهیان شیخ‌علی فرستاد و خود در تعقیب شیخ‌علی به سوی دژ سیور رفت. امیر شیخ‌علی از ترس شتابان بگریخت و بیشتر اسب و رخت و اسبابش که در کشتی‌ها بود به دست سپاه شاهی افتاد. برادرزاده‌اش امیر مظفر نیز که مأمور محافظت از دژ سیور بود، پس از یک ماه جنگ، خواستار مصالحه شد و در رمضان ۸۳۶ق «دختر خویش برای پسر پادشاه و مبلغی مال به وجه خدمتی داده صلح کرد.» شوال همان‌سال سپاهیان شیخ‌علی نیز که در درون لاهور در محاصره بودند امان خواستند و لاهور را خالی کردند و شمس‌الملک ملک سکندر تحفه آن‌جا را بگرفت. مبارک‌شاه قبل از بازگشت به دهلی، اردوی شاهی را در دیبالپور، تحت فرمان ملک کمال‌الملک، نهاد و برای زیارت مشایخ کبار به مولتان رفت. در بازگشت به دیبالپور، اقطاع لاهور و دیبالپور و جالندهر را به ملک عمادالملک و اقطاع بیانه را به ملک شمس‌الملک سپرد و با شتاب راه دهلی پیش گرفت و به پایتخت درآمد. اندکی بعد ملک کمال‌الملک نیز با سپاه شاهی به دهلی بازگشت (ذوالحجهٔ ۸۳۶ق). در این هنگام چون کار وزارت و اِشراف هر دو بر عهدهٔ سرورالملک بود و کارها خوب پیش نمی‌رفت، مبارک‌شاه وظیفهٔ اشراف را به کمال‌الملک سپرد، اما وزارت همچنان در دست سرورالملک باقی ماند. با این وجود، «ملک کمال‌الدین [کمال‌الملک] که مرد سنجیده و کارآزموده بود صاحب اختیار شد» (تاریخ فرشته، ۱۶۹/۱) و سرورالملک، که پیش از این، به‌جهت آن‌که مبارک‌شاه اقطاع دیبالپور و لاهور را از او گرفته بود از پادشاه رنجیده خاطر بود، بیش از پیش از وی آزرده خاطر گشت و در پی برانداختن و کشتن پادشاه برآمد. وی برخی کسان، مانند میران‌صدر نایب عرض ممالک و قاضی عبدالصمد

خاص حاجب را با خود همدست کرد و فرصت مناسب می‌جست تا نقشهٔ خود را عملی کند. مبارک‌شاه در هفدهم ربیع‌الاول ۸۳۷ق در نزدیکی دهلی در کنار رود جمون / جمنا شهری به‌نام مبارک‌آباد بنیاد نهاد. در همین ماه دژ تبرهنده گشوده شد و امرای مأمور آن‌جا سرِ پولاد را به دست میران‌صدر برای پادشاه فرستادند. روز بعد مبارک‌شاه به بهانهٔ شکار به دژ تبرهنده رفت و از آن‌جا خوش‌دل به مبارک‌آباد بازگشت و خبر یافت که میان سلطان ابراهیم شرقی، فرمانروای جونپور، و (الپ‌خان) سلطان هوشنگ، فرمانروای مالوه، بر سر کالپی جنگ درگرفته است. مبارک‌شاه که همواره در اندیشهٔ لشکرکشی به سوی ممالک شرقی (جونپور و جز آن) بود این فرصت را مغتنم شمرد و در پی بسیج سپاه برآمد و در چبوترهٔ شیرگاه / سیرگاه اردو زد (جمادی‌الاولی ۸۳۷ق) و چند روزی در آن‌جا توقف کرد تا سپاهیان اطراف برسند و گردآیند و در این فاصله گه‌گاه به مبارک‌آباد سر می‌زد. در نهم رجب ۸۳۷ق که با شمار معدودی از همراهانش به مبارک‌آباد رفته بود میران‌صدر از فرصت بهره جست و با کمک برخی هندوان همدستش وی را به قتل آورد و سرورالملک، در همان‌روز، محمدبن‌فریدخان بن خضرخان را به شاهی برداشت. مدت پادشاهی مبارک‌شاه سیزده سال و سه ماه و شانزده روز بود. مبارک‌شاه گرچه بر دهلی، تختگاه سلاطین و امپراتوران هند، فرمان می‌راند ولی وی نیز، همانند پدرش، به‌واقع فرمانروای یکی از ممالک مستقلی بود که پس از فروپاشی امپراتوری دهلی، در پی یورش تیمور در ۸۰۱ق، در هند سر بر آوردند. اما او، به‌خلاف پدرش که خود را خراج‌گذار تیمور و جانشین او شاهرخ می‌شمرد، اعلان استقلال کامل کرد و خود را شاه خواند و فرمود تا سکه و خطبه به‌نامش کنند. وی امیران (جنگ‌سالاران) جاه‌طلب خود را با تغییر و تحول سریع اقطاعاتشان تحت نظارت داشت، گرچه این کار از کارایی دستگاه اداری کشور می‌کاهید. مبارک‌شاه از قرار معلوم پشتیبان اهل هنر و ادب بود و یحیی بن احمد سرهندی، مؤلف معتبرترین کتاب در تاریخ خاندان سادات دهلی، یعنی تاریخ مبارک‌شاهی، در دورهٔ او می‌زیست و از ملازمان درگاه بود و کتابش را نیز به نام و پیشکش بدو ساخته است، چنان که خود در دیباچهٔ اثرش می‌نویسد: «القصه این دعاگوی خواست تا به شرفِ خاکبوس حضرت همایون اعلی... مشرف گردد، هیچ پیشکشی لایق خدمت پادشاهان نداشت، قصهٔ سلاطین ماضیه... که در تختگاه دهلی... ضابط بودند از تواریخ مختلف تا جلوس خدایگان مغفور فیروزشاه [تغلقی]... جمع‌آورده، بعده از رُوات ثقات هر چه معاینه شده در این سطور مسطور گردانیده... و این کتاب را تاریخ مبارک‌شاهی نام داشته آمد.»

منابع: تاریخ صدر جهان. ۹۰ـ۹۸؛ تاریخ فرشته، ۱۶۳/۱ـ۱۶۹؛ تاریخ مبارک‌شاهی. ۱۹۳ـ۲۳۶؛ داستان ترکتازان هند. ۴۸۴/۱ـ۴۸۶؛ طبقات اکبری. ۱۳۶ـ۱۴۵؛ مآثر رحیمی، ۴۱۰/۱ـ۴۲۶؛ منتخب‌التواریخ. ۲۸۹/۱ـ۳۰۰؛

A Critical History of Indo-persian Literature during Sayyid and Lodi period, 2, 13, 161, 163-166, 227; *The chronicles of the pathan kings of Dehli,* 330-334; *Encyclopaedia of Islam,* 2/270.

برزگر

مبارک‌شاه خلجی ← قطب‌الدین مبارک‌شاه خلجی

مبارک ناگوری (mo.bā.rak-e.nā.gu.ri)، شیخ مبارک بن خضر بن رکن‌الدین بن عبدالله بن موسی بن عبدالقیوم بن عبدالله قریشی، ناگور ۹۱۱/ ۹۱۵ ـ لاهور ۱۷ ذوالقعدهٔ ۱۰۰۱ق، دانشمند دینی، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نیاکانش از مردم یمن بودند. شیخ موسی، جد چهارم او، به سند کوچید و در ریل از روستاهای سیوستان نشیمن گزید. شیخ خضر، پدر مبارک، در سدهٔ دهم هجری، به‌قصد دیدن برخی اولیای هند و نیز رفتن به حِجاز وْ دیدار با خویشان یمنی خود به سیر و سفر پرداخت و سرانجام در خانهٔ شیخ منور پدر نظام‌الدین ناگوری در ناگور از شهرهای راجستان رحل اقامت افکند و از محضر عرفای نام‌داری که در آن شهر بودند، مانند شیخ یحیی بخاری اوچی خلیفهٔ مخدوم جهانیان جهانگشت، شیخ عبدالرزاق قادری بغدادی و شیخ یوسف سندی، بهره برد. مبارک و مادرش نیز بعدها به شیخ خضر در ناگور پیوستند (به‌روایتی، مبارک در ناگور به‌دنیا آمد). هنگامی که مبارک هنوز خردسال بود، پدرش شیخ خضر که برای آوردن برخی نزدیکانش به سند بازگشته بود، در آن‌جا درگذشت و مادرش به تنهایی تربیت او را بر عهده گرفت. مبارک تا چهارده سالگی به فراگیری مقدمات علوم متداول همت گمارد. پس از مرگ مادرش، برای ادامهٔ تحصیل به احمدآباد گجرات سفر کرد و در آن‌جا، گذشته از فقه مذهب پدری خود، که مذهب حنفی بود، فقه مذاهب مالکی و شافعی و حنبلی و امامیه را نیز فراگرفت و

به پایهٔ اجتهاد رسید، چنان‌که به گفتهٔ پسرش ابوالفضل، «اگرچه به اقتضای نیاکان بزرگ، به‌روش ابوحنیفه انتساب داشتند، لیکن همواره کردار را به احوط آرایش داد، و از تقلید برکناره بندگی دلیل کردی، و آن‌چه نفس را دشوار برآید برگرفتی. و از سعادت منشی و روشن ستارگی، از علم ظاهر به حقایق معنوی گذاره شد، و نزهتگاه صورت رهنمای ملک حقیقت گشت. بسا کتب تصوف و اشراف برخواندند، و فراوان کتاب نظر و قاله دیده شد؛ خاصه حقایق شیخ ابن عربی، و شیخ ابن فارض و شیخ صدرالدین قونوی.» (آیین اکبری) از استادان او در احمدآباد می‌توان از شیخ ابوالفضل خطیب کازرونی، شاگرد جلال‌الدین دوانی، و مولانا عمادالدین طارمی / لارستانی / لاری نام برد. هم در آن‌شهر از شیخ عمر تتوی آیین سلوک را به طرز کبرویه و نیز سلسله‌های شطاریه، طیفوریه، چشتیه و سهروردیه دریافت و نیز به همنشینی شیخ یوسف، از عارفان برجستهٔ آن‌روزگار، رسید. «از برکات گرامی صحبت [او] در آرزوی آن شدند که نقوش علمی از ساحت ضمیر سترده آید و دست از رسمیات بازداشته، محو جمال مطلق گردند. آن خوانای رموز و صفوتکدهٔ دل شناسا شده، از آن عزیمت بازداشت، و بر زبان گوهرآمود گزارش نمود که سفر دریا را دربسته‌اند، به‌صوب دارالخلافت آگره گام طلب باید زد. اگر در آن‌جا کار نگشاید، قدم به صوب توران و ایران باید برداشت. و هر جا که اشارت رود و فرمان در رسد، رحل اقامت انداخت و علم رسمی طیلسان احوال خود گردانید.» (آیین اکبری) پس مبارک، به‌توصیهٔ شیخ یوسف، به آگره رفت (۶ محرم ۹۵۰ق) و در آن‌جا به‌خدمت شیخ علاءالدین مجذوب (علاول بلاول) ردولوی (ـ ۹۵۳ق)، «که بر صفای قلوب و خفایای قبور آگهی داشت»، رسید و به پیشنهاد او در آگره نشیمن گزید و از زمان شیرشاه سور (۹۴۷ـ ۹۵۲ق) و جانشینان او تا دورهٔ دوم پادشاهی همایون (۹۶۲ـ ۹۶۳ق) و دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) در این شهر به تدریس سرگرم بود و در میان مردم و دانشمندان و عرفای همروزگارش محبوبیت فراوان یافت. اما وی عالمی آزاداندیش بود و از این‌رو علمای متعصب با این که مقام علمی و عرفانی او را انکار نمی‌کردند وی را برنمی‌تابیدند. عبدالقادر بدایونی، که خود در مذهب تسنن بسیار تعصب داشت و بنابراین با مبارک و به‌ویژه فرزندان او ابوالفضل علامی و فیضی سخت مخالف بود، دربارهٔ او می‌نویسد که «شیخ مبارک ناگوری از علمای روزگار است و در صلاح و تقوی و توکل ممتاز ابنای زمان و خلایق دوران است. در ابتدای حال ریاضت و مجاهده بسیار کرده، در امر به معروف و نهی [از] منکر به نوعی مجد بود که اگر کسی در مجلس وعظ انگشتری طلا یا حریر یا موزهٔ سرخ یا جامهٔ سرخ و زرد پوشیده می‌آمد، فی‌الحال می‌فرمود که از تن برآرد و ازاری را که از پاشنه گذشته بودی، حکم به پاره‌کردن می‌کرد، و اگر آواز نغمه در رهگذری شنودی جست نمودی. و آخر حال از غیرت الهی به‌طوری مشعوف نغمه شد که یک‌دم بی‌استماع صوتی و نقشی و سرودی و سازی آرام نمی‌گرفت. القصه سالک اطوار مختلف و اوضاع متلون بود. چندگاهی در عهد افغانان به صحبت شیخ علایی بود. و در اوایل پادشاهی [جلال‌الدین اکبر] چون جماعهٔ نقشبندیه استیلا داشتند، نسبت خود به این سلسله درست کرد. چند گاهی منسوب به مشایخ همدانیه بود و آخرها که عراقیه دربار را فرو گرفتند به رنگ ایشان سخن می‌گفت... به هر حال پیوسته به درس علوم دینیه اشتغال داشت و علم و شعر و معما و فنون و سایر فضایل، خصوصاً علم تصوف را، به‌خلاف علمای هند، خوب ورزیده. و شاطبی را یادداشت و به استحقاق درس می‌گفت، و به قرأت عشره قرآن مجید را یاد گرفته بود. و هرگز به خانهٔ ملوک نرفت، و بسیار خوش‌صحبت بود، و نقل‌های غریب داشت.» (منتخب‌التواریخ، ۷۳/۳) در زمان سلیم‌شاه / اسلام‌شاه سور (۹۵۲ ـ ۹۶۰ق)، شیخ علاءابن‌الحسن‌المهدوی‌البیانوی، معروف به شیخ علایی، که از هواداران و مبلغان فرقهٔ مهدویهٔ شیخ محمد جونپوری (ـ ۹۱۰ق) بود (و سلیم‌شاه در ۹۵۷ق وی را به‌فتوای علما بکشت) چندبار با شیخ مبارک دیدار کرد و همین‌را علمای متعصب سنی، به‌ویژه با توجه به آن‌که شیخ مبارک حاضر به همراهی با آنان در دادن فتوای قتل شیخ‌علایی نشد، بهانه کردند و مبارک را به پیروی از آیین مهدویه و نیز تشیع متهم کردند و درصدد آزار رساندن به مبارک و دو پسرش فیضی و ابوالفضل برآمدند. در رأس ملایان متعصب مخالفِ مبارک، مخدوم‌الملک عبدالله انصاری (که از شیرشاه سور لقب صدرالاسلام، و از همایون گورکانی لقب شیخ‌الاسلام گرفته بود) و شیخ عبدالنبی (که مقام صدارت داشت، یعنی اداره و انتظام امور کلیه اوقاف کشور سپردهٔ او بود) نوهٔ دختری شیخ عبدالقدوس گنگوهی جای داشتند. دشمنی اینان با مبارک و فرزندانش در سال چهاردهم پادشاهی جلال‌الدین اکبر (۹۷۷ق)، که در این هنگام جلال‌الدین اکبر هنوز پادشاهی جوان و بی‌تجربه بود، به اوج خود رسید و این دو تن (مخدوم‌الملک و عبدالنبی) به استیصال خانوادهٔ

مبارک کمر بسته و آماده شدند که همهٔ آن‌ها را نیست و نابود سازند. از علما فتوا گرفتند و جاسوسانی گماشتند که شیخ را، هر کجا هست، بیابند و بیاورند، و در تمامی کشور شهرت دادند که حکم قتل عام خانوادهٔ شیخ مبارک از دربار صادر شده است. خود شیخ مبارک در نامه‌ای به پسرش ابوالفیض فیضی در این‌باره می‌نویسد: «... بر ضمیر فیض‌پذیر فرزند دلبند سعادتمند... ابوالفیض... مخفی نماند که زمانه به‌واسطهٔ شومی علمای بی‌دیانت و فقهای پرخیانت، فساد بی‌نهایت انگیخته و گرد حوادث ریخته... ترکان ناخوانده، و سپاه ساده‌لوح به‌مراتب از این جماعت بهترند. یکی، به‌زور چاپلوسی و خاک‌بوسی افغانان، شیخ‌الاسلام لقب یافته، و دیگری به‌واسطهٔ غلط‌نمایی و خودستایی صدرالکرام. به‌واسطهٔ تعصب و جاه دنیوی، فتوی بر قتل سید می‌دهند. و افغانان بی‌ایمان، که سب نبی کرده، قتل او را مشروع می‌دانند. سبحان‌الله این چه اسلام است! زنهار صد زنهار! از حیله و مکر این زاهدان، که دعوی اسلام می‌کنند... چون بی‌کسی هر دو برادر و کثرت هجوم فساد در نظر می‌آید، بسیار دلگیری دست می‌دهد، که مبادا این جماعت حیله‌ور، در مقام ظرافت شوند، رفته‌رفته ضررکشان. آن فرزند باید برادر اعز خود [ابوالفضل] را نصیحت نماید که سکوت کردن فرض وقتست.» شیخ مبارک به ناچار با پسران خود پنهان شد و مخالفان، منبر مسجد او را شکستند. مبارک سپس به شیخ سلیم چشتی در فتحپور توسل جست و شیخ سلیم برایش توشهٔ راه فرستاد و توصیه کرد که آگره را ترک گوید و به گجرات برود. اما مبارک نپذیرفت و سرانجام به پایمردی میرزا عزیز کوکه، برادر شیری جلال‌الدین اکبر، با پسر بزرگ خود ابوالفیض فیضی به دربار جلال‌الدین اکبر راه یافت. ابوالفضل نیز پسان‌تر به حضور جلال‌الدین اکبر رسید. فیضی و ابوالفضل به‌زودی نزد جلال‌الدین اکبر، که می‌خواست از قدرت ملایان متعصب، مانند مخدوم‌الملک و عبدالنبی، بکاهد، بسیار تقرب جستند و در شمار نزدیک‌ترین رایزنان او درآمدند. در ۹۸۷ق به کوشش شیخ مبارک و پسرانش محضرنامه یا صورت مجلسی نوشته شد که به تأیید و امضای علمای بزرگ، از جمله مخدوم‌الملک و شیخ عبدالنبی رسید. متن این محضرنامه که نوشتهٔ شیخ مبارک است و دست علما و مجتهدان را از مسائل کشور کوتاه کرده و به جلال‌الدین اکبر اختیار داده است تا در مسائل مهم به اجتهاد خود عمل کند، چنین است: «مقصود از تشئید این مبانی و تمهید این معانی آن که: چون هندوستان ــ به میامن معدلت سلطان و تربیت جهانبانی مرکز امن و امان و دائرهٔ عدل و احسان شده، طوایف انام از خواص و عام، خصوصاً علمای عرفان شعار و فضلای دقایق آثار، که هادیان بادیهٔ نجات و سالکان مسالک ــ اوتوالعلم درجات ــ اند، از عرب و عجم رو بدین دیار نهاده توطن اختیار نموده‌اند، جمهور علمای فحول که جامع فروع و اصول و حاوی معقول و منقول‌اند، و بدین و دیانت و صیانت اتصاف دارند، بعد از تدبیر وافی و تأمل کافی در غوامض معانی آیهٔ کریمه ــ اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی‌الامر منکم ــ و احادیث صحیح ــ ان احب‌الناس الی‌الله یوم‌القیامة امام عادل من یطع‌الامیر فقد اطاعنی و من یعص‌الامیر فقد عصانی و غیر ذالک من‌الشواهدالعقلیه والدلایل‌النقلیه ــ قرار داده حکم نمودند که مرتبهٔ سلطان عادل عندالله زیاده از مرتبهٔ مجتهد است و حضرت سلطان‌الاسلام کهف‌الانام امیرالمؤمنین ضل‌الله علی‌العالمین ابوالفتح جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی (خلدالله ملکه ابداً) اعدل و اعلم و اعقل بالله‌اند. بنابراین، اگر در مسائل دین ــ که بین‌المجتهدین مختلف فیهاست ــ به ذهن صائب و فکر ثاقب خود یک‌جانب را از اختلافات به جهت تسهیل معیشت بنی‌آدم و مصلحت انتظام عالم اختیار نموده به آن جانب حکم فرمایند، متفق علیه می‌شود و اِتّباع آن بر عموم برایا و کافهٔ رعایا لازم متحتم است. و ایضاً اگر به موجب رای صواب‌نمای خود حکمی را از احکام قرار دهند که به مخالف بصی نباشد و سبب ترفیه عالمیان بوده باشد، عمل بر آن نمودن بر همه کس لازم و متحتم است و مخالفت آن موجب سخط اخروی و خسران دینی و دنیوی است، و این مسطور صدق وفور حسبةالله و اظهاراً لاجرای حقوق‌الاسلام به محضر علمای دین و فقهای مهدیین تحریر یافت.» شیخ مبارک در اواخر، به‌دلیل ضعف بینایی، از مطالعه بازماند و گوشه‌نشین شد. وی از دانشمندترین روحانیان روزگار خود بود، چنان‌که حتی مخالف سرسخت وی عبدالقادر بدایونی درباره‌اش می‌گوید که «ملایی به این جامعیت به‌نظر نیامده، اما حیف که به جهت شومی حب دنیا و جاه، در لباس فقر هیچ آشتی به دین اسلام نگذاشت.» وی مدت پنجاه سال در آگره به تدریس علوم دینی اشتغال داشت. «تفسیری نوشت [به‌عربی]، مانند تفسیر کبیر، مشتمل بر چهار جلد مضخم و [آن‌را] منبع نفائس‌العیون نام نهاده. و از غرایب امور است این که، در خطبهٔ آن تفسیر تحریر مقصدی کرده که از آن‌جا بوی دعوی مجددی مائهٔ جدید می‌آید، و تجدید خود آن بود که

معلوم است. و در آن ایام که توفیق اتمام آن یافت، پیوسته از روی آگاهی قصیدهٔ فارضیهٔ تائیه که هفت‌صد بیت است و قصیدهٔ برده و قصیدهٔ کعب بن زهیر و دیگر قصاید محفوظ را ورد داشت و می‌خواند.» (منتخب‌التواریخ) ترجمه‌ای فارسی از حیات‌الحیوان دمیری را نیز بدو نسبت داده‌اند.

منابع: آئین اکبری، ۳/۲۰۱ـ۲۱۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۶۰، ۱۲۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۳/۱۱۰۰ـ۱۱۴۷؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۷۴؛ دائرهٔ معارف بزرگ اسلامی، ۶/۱۴۷؛ طبقات اکبری، ۳۹۳؛ مآثرالامرا، ۲/۵۸۴ـ۵۸۵؛ مرآة‌العالم، ۲/۴۲۷ـ۴۲۹؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۴/۱۰۲ـ۱۰۳؛ منتخب‌التواریخ، ۳/۷۳؛ نزهة‌الخواطر، ۵/۳۳۰ـ۳۳۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۵۹؛

A´in-i-Akbari, 1/177, 178, 195, 196, 207, 219, 548-549, 607, 549; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 361.

برزگر

مبتلای لکنویی، میرزا کاظم ← مبتلای مشهدی

مبتلای مشهدی (mob.ta.lā-ye.maš.ha.di)، میرزا کاظم، ملقب به مردان‌علی‌خان، پسر میرزا محمدعلی‌خان پسر میر کرم‌علی‌خان مشهدی، ــ ۱۲۱۲ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی ایرانی‌تبار شبه قاره. نیای او در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه یکم گورکانی (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) به‌هند کوچید و در زمان فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) در شمار منشیان شاهی درآمد و خطاب خانی یافت و در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) درگذشت. پدرش میرزا محمدعلی، نخست به دستگاه برهان‌الملک سعادت‌خان، فرمانروای اوده (۱۱۳۳ ــ ۱۱۵۲ق) و جانشین وی ابومنصور صفدرجنگ (۱۱۵۲ ــ ۱۱۶۷ق) پیوست و منصب پنج‌هزاری و خطاب بهادری یافت و به مقام صوبه‌داری (استانداری) اله‌آباد رسید. وی پس از مرگ صفدرجنگ (۱۱۶۷ق) به خدمت حکمرانان بنگاله جعفرعلی‌خان (۱۱۷۰ ــ ۱۱۷۴ق) و قاسم‌علی‌خان (۱۱۷۴ ــ ۱۱۷۷ق) درآمد و در ۱۱۷۶ق در پتنا (عظیم‌آباد) درگذشت. میرزا کاظم، به‌نوشتهٔ روز روشن، در ۱۱۴۴ق در لکنو به‌دنیا آمد (به‌گفتهٔ خود مبتلا، وی در هنگام تألیف اثرش منتخب‌الاشعار در ۱۱۶۱ق بیش از بیست سال داشته است) و صرف و نحو و فقه و فن شاعری را نزد مولوی وجیه‌الدین نظام‌آبادی جونپوری فراگرفت و خوش‌نویسی در خط نستعلیق را از محمدحسن دهلوی آموخت. از صفدرجنگ لقب مردان‌علی‌خان گرفت. بیشتر اوقاتش را در همنشینی و گفت‌وگو با شاعران همروزگارش، مانند عبدالرضا متین و میرشرف‌الدین وفای قمی و میرزا اسماعیل ایما و میرزا ابوعلی هاتف، می‌گذراند و خود نیز گه‌گاه شعر می‌سرود. در اواخر عمر در بنارس (۱۱۹۸ق) و سپس در عظیم‌آباد نشیمن گزید و در همان‌جا درگذشت. وی ظاهراً دارای دیوان فارسی و اردو بوده و شمار اشعار فارسی او را تا چهار هزار بیت نوشته‌اند. از او تذکره‌ای به‌نام منتخب‌الاشعار / گلدستهٔ معانی در شرح احوال هفت‌صد و یازده شاعر قدیم و جدید فارسی‌گو به‌جا مانده است. این تذکره که در ۱۱۶۱ق نوشته شده است، با اهلی شیرازی آغاز می‌گردد و با یکتای هندی (تاراچند) پایان می‌پذیرد. گفتنی است که برخی از تذکره‌نویسان به‌خطا نام تذکرهٔ مبتلا را نظم معانی یاد کرده‌اند که در واقع مادهٔ تاریخی برابر ۱۱۶۱ است و مبتلا آن را در ضمن بیتی برای تاریخ اتمام کتاب خود گفته است. منتخب‌الاشعار درواقع جنگی از اشعار سرایندگان فارسی‌گو با زندگینامهٔ کوتاه آنان است و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند مجموعهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۱۵۰۱ / ۴۵۵۱)، نگه‌داری می‌شود. خلاصه‌ای از این کتاب به‌کوشش محمداسلم‌خان به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۹۷۵م). مبتلا همچنین صاحب تذکرهٔ دیگری به‌فارسی به نام گلشن سخن است که در ۱۱۹۴ق به انجام رسیده است. این تذکره در شرح احوال و نمونهٔ اشعار سی‌صد و بیست و یک شاعر اردوسرااست و به‌کوشش مسعودحسین رضوی به‌چاپ رسیده است (۱۳۸۵ق / ۱۹۶۵م).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۸/۴۳۹ـ۴۴۰؛ اردوشعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۸۱ـ۱۹۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۱۸۸، ۲۱۹؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۳۰۳ـ۳۰۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۱۰ـ۳۱۵، ۷۳۹؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۱۹۹؛ تین تذکری، ۲۶۸؛ الذریعه، ۹/۹۵۷، ۱۰۲۸؛ روز روشن، ۷۰۷ـ۷۰۹؛ شعرای اردو کی تذکری، ۴۲۰ـ۴۳۶؛ شمع انجمن، ۴۱۳ـ۴۱۴؛ طبقات شعرای هند، ۴۹۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱/۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۷۵۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۳۵، ۱۹۵۸، ۱۹۶۳؛ گلشن بی‌خار، ۴۶۵؛ گلشن همیشه‌بهار، ۲۷۴؛ منتخب‌الاشعار، مقدمهٔ اسلم‌خان؛ نتایج‌الافکار، ۶۷۹ـ۶۸۱؛ نشتر عشق، ۱۵۰۹ـ۱۵۱۲؛

A Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/260; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library,* 1/239-255; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 362; *Mughals in India,* 299; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/886.

برزگر

مبتلای میرتهی، غلام محی‌الدین قریشی ← عشق میرتهی

مبین لکنویی ← محمد مبین لکنویی

مترسین (met.ter.sin)، پسر مدسودن داس کایسته، سدهٔ یازدهم هجری، دبیر فارسی‌نویس شبه قاره. در ۱۰۸۲ق در اتاوه (هند) می‌زیست. وی از مظهرالحق سید فاضل احمدحسینی و عبدالله لاهوری بهره می‌برد و منشی شاهزاده محمد معظم (شاه‌عالم بهادرشاه یکم آینده)، پسر عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی، و سلطان محمود (؟) بود. از وی مجموعه‌ای از نامه‌ها، با عنوان رقعات مترسین، به‌جا مانده که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1968-171) با تاریخ یازدهم محرم ۱۱۰۳ق در دست است و مشتمل بر سه فصل است: ۱ــ نامه‌های عالمگیر به آصف‌خان و عرایض خوانین به عالمگیر، ۲ــ نامه‌های پادشاه (عالمگیر) به اهل خدمت و سایر پیشه‌داران و ۳ــ مراسلات و مکاتبات به عزیزان و اقارب.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۷/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۰۲ـ۴۰۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 357.

برزگر

مترسین (met.ter.sin)، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از هندوانی بود که در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) در دستگاه دیوانی گورکانیان هند خدمت می‌کرد. اواخر عمرش را، در سال‌های هشتاد زندگی‌اش، در کتهیر (روهیلکند) گذراند و شاهد شکست روهیله‌ها از شجاع‌الدوله، نواب اوده (= ۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۹ق) و افتادن روهیلکند به‌دست شجاع‌الدوله و آمدن مأموران شجاع‌الدوله و پسر و جانشین او آصف‌الدوله (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۹ق) به روهیلکند برای ادارهٔ این سرزمین بود. از جملهٔ مأموران آصف‌الدوله در روهیلکند، سنبهوناته چودهری پسر راجه نراین داس بود که مترسین با وی دوستی به هم رسانید و خاطرات یا یادداشت‌های روزانهٔ خود، با عنوان دَوْرنامه، را بدو داد و سنبهو ناته چودری نیز آن را در ۱۲۲۷ق ویراست و مرتب کرد. این خاطرات دارای آگاهی‌هایی جالب دربارهٔ رویدادهای هند از زمان مرگ محمدشاه (۱۱۶۱ق) تا نشستن آصف‌الدوله بر تخت فرمانروایی اوده (۱۱۸۹ق) است و اطلاعات قابل‌توجهی دربارهٔ مردان نامی و مؤثر این دوره به‌دست می‌دهد که از جملهٔ این مردان، می‌توان از این کسان نام برد: (یک) سه پادشاه گورکانی هند: احمدشاه (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق)، عالمگیر دوم (۱۱۶۷ ــ ۱۱۷۳ق) و شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق)، (دو) احمدشاه درّانی، (سه) سرکردگان روهیله، یعنی نجیب‌الدوله، حافظ رحمت‌خان، دوندی‌خان، علی‌محمدخان، ضابطه‌خان و دیگران، (چهار) سرکردگان مراته‌ها، یعنی مدهوجی سندهیا و دیگران، (پنج) نوابان اوده، یعنی صفدرجنگ (۱۱۵۷ ــ ۱۱۶۷ق) و شجاع‌الدوله، (شش) میرزا نجف‌خان، (هفت) سورج مل‌جات و (هشت) راجه ناگرمل.

منبع: *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 358.

برزگر

متقی برهانپوری، علی‌بن حَسام‌الدین ← علی متقی برهانپوری

متین احمد صبا (ma.tin.ah.mad-e.sa.bā)، فرزند مسعود احمد، بهنگه در ایالت بیهار ۱۹۳۶م ــ   ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ ابتدایی و دبیرستانی، از دانشگاه پتنا دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی و از دانشگاه بیهار دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. در ۱۹۶۱م در دانشگاه بیهار به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم شد و ریاست گروه فارسی را به عهده داشت. در ۱۹۶۶م به ایران سفر کرد و شش‌ماه در دانشگاه تهران به پژوهش دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی پرداخت. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد. مقالاتی از وی که در زمینهٔ ادب فارسی است و در مجلات صنم، ویشالی، بیاض و ایندوایرانیکا به‌چاپ رسیده است از این قرارند: «محمدهاشم موسوی‌خان جرأت» به‌اردو (پتنا)؛ «تذکرهٔ کمال» به‌اردو (دانشگاه پتنا)؛ «یک شاعر بدنام ایرانی، فروغ

فرخزاد»، به‌اردو (پتنا)؛ «ادب ایرانی در بیست و پنج سال گذشته» به‌اردو (دانشگاه بیهار)؛ «میرزا معز فطرت مشهدی» به‌فارسی (دهلی، ۱۹۷۸م)؛ تدوین، حاشیه و مقدمه «مثنوی در ماجرای بنارس» به‌فارسی (دهلی، ۱۹۸۴م)؛ «تصور بشردوستی در شعر سعدی شیرازی» به‌فارسی؛ احوال و آثار میرزا معزالدین موسوی‌خان فطرت مشهدی به‌فارسی. از دیگر آثارش چاپ مثنوی گوی و چوگان (حالنامه) را می‌توان یاد کرد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۸۲/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۷۷-۲۷۸.

رسولی

متین اصفهانی (ma.tin-e.es.fa.hā.ni)، عبدالرضا بن شیخ عبدالله بن شیخ عبدالعال بن شیخ حسین‌المالکی‌الاشتری‌النجفی، اصفهان ۱۱۰۳ ــ عظیم‌آباد / پتنا ۱۱۷۵ق، شاعر ایرانی. پدرش از مردم نجف بود و به اصفهان کوچید و در آن شهر نشیمن گزید. متین تا بیست‌سالگی در زادگاهش اصفَهان به سر می‌برد و به تحصیل علم و کمالات روزگار می‌گذراند. سپس رهسپار دهلی شد و در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) وارد آن سرزمین گردید و در دهلی در شاعری آوازه یافت. چند سال در دهلی به‌سر برد و در آن میان با میرافضل ثابت مشاعره داشت. سپس به لکنو رفت و به درگاه برهان‌الملک سعادت‌خان نواب اوده (ــ ۱۱۵۱ق)، راه یافت و از آن‌پس تا اواخر زندگی با مدد معاشی که از برهان‌الملک و پس از مرگ وی از خواهرزاده و جانشین او صفدرجنگ (۱۱۵۲ ــ ۱۱۶۷ق) می‌گرفت در لکنو روزگار می‌گذراند. متین پس از مرگ صفدرجنگ نیز با پسر وی شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۹ق) به سر می‌برد، اما هنگامی که شجاع‌الدوله در رکاب شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) به جهانسی رفت نایب او روستایی راکه برای مدد معاش متین بدو واگذار شده بود ضبط کرد. در پی آن، متین ناگزیر لکنو را ترک گفت و به عظیم‌آباد نزد قاسم‌علی‌خان ناظم بنگاله (۱۱۷۴ ــ ۱۱۷۸ق) که با وی سابقهٔ آشنایی داشت رفت (۱۱۷۵ق) و چند ماه آخر عمر خود را نزد او به‌سر برد. متین مردی درویش‌خوی بود و به تصوف گرایش داشت. در سال‌های اقامت در لکنو به حلقهٔ ارادت سید محمد عارف نعمت‌اللهی که در روستای نبیرپور نشیمن داشت وارد گردید «در لطافت لسان و حسن معاشرت و صفای مشرب و پاکی طینت نظیر نداشت... دیوانش از ده‌هزار بیت متجاوز است و همهٔ اقسام نظم را به درستی گفته» و «در اکثر اشعار متتبع شیخ محمدعلی حزین بود و شیخ تحسین کلامش می‌نمود و در فن معما کمال مهارت داشت.» نسخه‌ای از دیوان متین در کتابخانهٔ شاهان اوده در لکنو (موتی محل) نگه‌داری می‌شود که گویا به‌خط خود او است و دربرگیرندهٔ دیباچه‌ای منثور (۶۸صفحه)، قصاید در مدح امامان، مادهٔ تاریخ و غیره (۳۵صفحه)، معما با پاسخ (۲۴صفحه)، داستانی منظوم (در ۳۰صفحه)، غزلیات (۲۰۰صفحهٔ ۱۲ بیتی) و صدوپنجاه رباعی است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۵۲؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۱۹-۱۲۰؛ خزانهٔ عامره، ۴۲۶-۴۲۷؛ روز روشن، ۷۱۰-۷۱۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۶۷/۲؛ سرو آزاد، ۲۲۶-۲۲۷؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۹۰-۲۹۱؛ سفینهٔ هندی، ۱۸۹-۱۹۰؛ شام غریبان، ۲۴۶؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۰۷-۱۱۰؛ شمع انجمن، ۴۳۵؛ صحف ابراهیم، ۱۲۷-۱۲۸؛ کاروان هند، ۱۲۱۱-۱۲۱۲؛ مردم‌دیده، ۹۰-۹۲؛ منتخب‌الاشعار، ۱۰۱؛ نتایج‌الافکار، ۶۶۵-۶۶۶؛ نشتر عشق، ۱۴۸۴/۴-۱۴۸۶؛

A Catalogue of the Persian, Arabic, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/487; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/828; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 346; *Mughals in India*, 289.

برزگر

متین اله‌آبادی (ma.tin-e.e.lāh.ā.bā.di) / هندی، رای‌کانجی سهای / گنجی ساهایی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش جهکرولال تحصیل‌دار ضلع بنارس از پرگنهٔ اهرکه و عمویش تحصیل‌دار ضلع فتحپور پرگنهٔ مند بود. وی خود نیز نخست صدرالامین رهتک و سپس چندی صدرالصدور حکومت انگلیس بود. متین از دولت انگلیس لقب بهادری داشت. وی به همنشینی با دراویش گرایش داشت و در شاعری شاگرد شاه‌محمد علیم اله‌آبادی (ز۱۲۹۲ق) بود. دیوان اشعار متین در ۱۸۹۶م در اله‌آباد چاپ سنگی شده است.

منابع: حدیقةالشعرا، ۱۵۰۵/۳-۱۵۰۶؛ روز روشن، ۷۰۹-۷۱۰؛ گلستان سخن، ۳۳۷/۲-۳۳۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۱۶/۵؛ نگارستان سخن، ۸۹.

م.اسماعیل‌پور

متین کشمیری (ma.tin-e.kaš.mi.ri)، محمدعلی‌خان پسر عصام‌الدین‌خان، ــ ۱۱۷۹ق، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی کشمیری. پدرش عصام‌الدین / حسام‌الدین‌خان را از قوم مغل (گورکانیان هند؟) ساکن کشمیر گفته‌اند. عصام‌الدین‌خان چندی نایب صوبه‌دار کشمیر بود. گفتنی است که در برخی منابع آمده که خود متین چندی نیابت صوبهٔ کشمیر را داشته، ولی این گفته درست نمی‌نماید؛ به‌ویژه آن‌که در تاریخ حسن از عصام‌الدین‌خان به نام نایب عنایت‌الله‌خان صوبه‌دار کشمیر در ۱۱۵۱ق سخن رفته است. به‌هرحال، متین نزد عبدالغنی قبول و قاسم‌خان تلمذ کرد و مدتی در لاهور در ملازمت نواب دلیرجنگ گذراند. مدتی نیز با آغرخان بهادرترک‌جنگ، متخلص به‌دیده، صوبه‌دار کشمیر (۱۱۴۰ ــ ۱۱۴۱ق) به‌سر برد و تذکره‌ای به نام حیات‌الشعرا در ذکر سرایندگان فارسی‌گو از زمان شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) تا دورهٔ محمدشاه روشن‌اختر گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) به‌نام او نوشته که از مآخذ تذکره‌هایی مانند گل رعنا، خزانهٔ عامره، نگارستان سخن و مردم دیده بود، ولی ظاهراً چندان اعتباری نداشته و امروزه اثری نیز از آن در دست نیست. متین از آن پس نیز در میان سرایندگان کشمیر از نام‌داران بوده است تا آن‌جا که در دورهٔ صوبه‌داری راجه سوکه جیون / سکه جیون (۱۱۶۷ ــ ۱۱۷۵ق)، که «مردی خوش‌طبع و سخن‌دان و شاعر و باذل بود و علما و فضلای اسلامیه را قدردانی و مهربانی بسیار می‌کرد»، از شاعران برجستهٔ کشمیر به‌شمار می‌آمد و از شاعرانی بود که راجه آن‌ها را برای به‌نظم درآوردن تاریخ کشمیر برگزید. به‌گفتهٔ تاریخ حسن، راجه سوکه جیون «در ایام هفته روز یکشنبه با شعرا مشاعره می‌کرد و از شعرای کشمیر هفت‌کس انتخاب کرده بر نظم کردن تاریخ کشمیر مقرر ساخت ــ متین، سامی، نوید، راجع، توفیق، شایق و حسن. و تاریخ کشمیر را هفت حصه کرده به آن‌ها تفویض ساخت و فی‌بیت یک روپیه انعام آن‌ها وعده فرمود. چون شعرا در ترتیب آن متوجه شدند و سوکه جیون [را] پامال فیلان نمودند [وی را پس از شکست از سپاهیان احمدشاه درانی نخست کور کردند و سپس زیر پای فیلان انداختند و بکشتند] شاهنامهٔ مذکور معطل ماند.» میرزا قلندر برادر کهتر متین نیز شعر می‌سرود و قلندر و گاهی نیز قنبر تخلص می‌کرد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۳۱/۳، ۵۷۳، ۵۸۳، ۵۸۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۳/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۶۲/۱-۴۶۴؛ تاریخ حسن، ۵۹۲/۲؛ ۳۹/۳-۴۰، ۴۴؛ تحایف‌الابرار، ۳۴۸؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۱۳-۱۱۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۳۵۳-۳۵۹؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۲۴۸، ۳۱۹، ۳۷۶، ۹۹۳، ۱۳۲۵، ۱۳۳۷، ۱۵۴۹؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۲۰، ۷۱۰؛ الذریعه، ۹۵۹/۹؛ صبح گلشن، ۳۶۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۰۱؛ مردم دیده، ۲۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 346.

برزگر

متین لاهوری (ma.tin-e.lā.hu.ri)، ملاجیون مکتب‌دار، سدهٔ دوازدهم هجری، خوش‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم لاهور بود. پدرش در آن‌جا مکتب‌دار بود و متین نیز بعدها پیشهٔ او را پی گرفت. وی مبادی خوش‌نویسی را نیک می‌دانست و خط نستعلیق را به زیبایی می‌نوشت. متین شاعری متفنن و در سخنوری از شاگردان عبدالحکیم حاکم مؤلف تذکرهٔ مردم‌دیده بود، چنان که عبدالحکیم گوید که متین سروده‌هایش را برای بازبینی نزد او می‌برده است. از سروده‌هایش ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «گر حق طلب کنی سگ اصحاب کهف باش ــ بگذار همنشینی اصحاب فیل را.»

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۱۸؛ الذریعه، ۹۵۹/۹؛ صبح گلشن، ۳۶۱؛ مردم دیده، ۱۸۶.

جهان‌تاب

مثلی حلبی (ma.sa.li-ye.ha.la.bi)، فرزند میرزا چلبی تبریزی، ز۱۰۲۴ق، شاعر فارسی‌گوی حلبی. در حلب زاده شد. همواره در سفر بود و با دانشمندان روزگارش دیدار می‌کرد. او چندین‌بار به زیارت حرمین شریفین رفت. چندی در کربلا با وقوعی تبریزی مصاحب بود و هفت سال در کربلا به سقایی پرداخت. او از علم هندسه نیک آگاهی داشت و به سه زبان ترکی، فارسی و عربی شعر می‌سرود. در ۱۰۲۴ق به برهانپور رفت و به مجلس عبدالرحیم‌خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) راه یافت. وی سرانجام به حله که در آن‌جا مسکن داشت، بازگشت. از شعرهای مثلی، ابیاتی پراگنده به‌جا مانده است.

منابع: بزم تیموریه، ۳۵۸-۳۵۹؛ مآثر رحیمی، ۱۳۶۰/۳-۱۳۶۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۳۹.

جهان‌تاب

مشمر (mos.mer)، کتابی به فارسی در دستور زبان فارسی، آیین نگارش، واج‌شناسی و سبک‌شناسی، نوشتهٔ سراج‌الدین علی‌خان آرزو*، معروف به خان آرزو. آرزو این کتاب را به تبعیت از کتاب المزهر / المظهر فی علم‌اللغهٔ جلال‌الدین سیوطی نوشت، اما چنان‌که خود می‌گوید «لیکن این قدر هست که کتاب مذکور شیخ مزبور، اصول لغات عربیه است و این اصول لغات فارسیه. و اختری مثل این از اوج تداول نیافته و مصنف متبع می‌داند که الی‌الآن در این فن کتابی چنین تألیف و تدوین نیافته...» چنان که آرزو در ادامه می‌گوید، تا پیش از این کتاب مباحث دستور زبان فارسی و دیگر مباحث مطرح در این کتاب، پراگنده و نیز گه‌گاه در مقدمه‌هایی که بر فرهنگ‌ها می‌نوشتند، در کنار کار اصلی، یعنی جمع‌آوری واژگان و برابرنهاده‌های آن‌ها با یاری مثال‌های شعری مطرح می‌شد. بنابراین، باید مشمر را یکی از نخستین کوشش‌هایی دانست که در این زمینه‌ها، به‌صورت تک‌نگاری و مستقل از مباحث دیگر صورت گرفته است. ایوانوف در معرفی این کتاب موضوع آن‌را نه‌تنها دستور زبان، آیین نگارش و سبک‌شناسی، بلکه واج‌شناسی (Phonology) نیز می‌داند و این پربی‌راه نیست؛ چراکه بر مبنای تعریف‌های امروزی «واج‌شناسی با یک زبان واحد یا، دقیق‌تر گفته باشیم، با گونهٔ واحدی از یک زبان سر و کار دارد» و کتاب آرزو، از آن‌جاکه زبان فارسی را محور بررسی قرار می‌دهد می‌تواند تلاشی، هر چند مقدماتی، در این حوزه به‌شمار آید؛ تلاشی که البته با توجه به مسائل واج‌شناسی امروزی چندان گسترده و دقیق نیست، چراکه مأخذ عمدهٔ بررسی آرزو شواهد شعری و ادبی است نه زبان معیار. برای مثال، آن‌جاکه از زبان عوام شیراز سخن می‌گوید بر پایهٔ بیتی از سعدی بحث را آغاز می‌کند و بر همان پایه بحث را به نتیجه‌ای که می‌خواهد می‌رساند. چنین روشی امروزه در واج‌شناسی جایی ندارد، چراکه زبان همچون نظامی گسترده بر سخن ادبی محیط است و استنتاج از جزء و نتیجه‌گیری برای کل یک مجموعه، واقعیت را تقلیل می‌دهد. بنابراین، در نسبت دادن واج‌شناسی به مشمر باید احتیاط کرد. مؤلف احوال و آثار سراج‌الدین علی‌خان آرزو، مشمر را کوششی می‌داند در جهت تأسیس زبان‌شناسی تاریخی (Philology) در هندوستان. احتمالاً این نظر به حقیقت نزدیک‌تر است؛ چراکه خود آرزو نیز به همین نکته اشاره می‌کند: «تا الیوم، هیچ‌کس به دریافت توافق زبان هندی و فارسی با آن‌همه کثرت اهل لغت، چه فارسی و چه هندی و دیگر محققان این فن متحد نشده‌اند الا فقیر آرزو.» آرزو در سراسر کتاب مشمر با آوردن شواهد فراوان، نشان می‌دهد که میان زبان هندی و فارسی ارتباط تنگاتنگی هست، اما هرگز از این جلوتر نمی‌رود و چرایی این توافق را بررسی نمی‌کند. بر مبنای تحقیقات امروزی مشخص شده است که این توافق صرفاً به خاطر تبادل‌های فرهنگی میان فارسی‌زبانان و هندی‌زبانان نیست؛ ریشهٔ هر دو زبان یکی است و این اشتراک در ریشه امکان برقراری ارتباط و تبادل را سهل‌تر می‌کند. تلاش آرزو از این جهت حایز اهمیت است که با آوردن شاهد مثال‌های عربی، ترکی، ارمنی و هندی، نمایی از تبادل فرهنگی از طریق زبان را پیش چشم می‌گیرد. او، بر این مبنا، ورود واژگانی از این زبان‌ها به زبان فارسی را بدیهی می‌پنداشت. اما آرزو، در عمل، برای این تبادل‌های زبانی نیز قواعدی دارد و این است که کارِ او را دقیق‌تر می‌کند. مثلاً در تنبیه‌الغافلین بیتی از حزین* لاهیجی را با همین دیدگاه نقد می‌کند. بیت حزین: «سرّ رازی که بُد از صومعه‌داران محجوب ــ در ته میکده مستان به ملا بگشایند.» آرزو می‌نویسد: «سرِّ راز به اضافت ــ اگر چه سرِّالسرِّ است ــ اما مسموع نیست. هر ترجمهٔ عربی در فارسی صحیح نباشد.» این تحلیل نشان می‌دهد که با این که آرزو برای تبادل زبانی محدودیتی قایل نیست، بر ساختن قواعد را لازم می‌داند. مشمر در سی‌ودو اصل و سی‌وهشت فرع تنظیم شده است. اصل یکم «در بیان معنی فارس و فارسی» و اصل سی‌وهشتم «در معرفت حروف» نام دارند. در مباحثی که با نام اصل مطرح می‌شوند، محور بحث‌ها واژه و ارتباط واژگان در جمله است و در بحثی که با نام فرع آغاز می‌شود، حرف کوچک‌ترین جزء کلمه در نظر گرفته می‌شود. کتاب با شاهد مثال‌های فراوان همراه است که نشان‌دهندهٔ گسترهٔ وسیع آگاهی‌های نویسنده است. مشمر در میان کتاب‌های آرزو جایگاهی ویژه دارد. تمامی بحث‌هایی که آرزو به عنوان فرهنگ‌نویس، منتقد ادبی و شاعر مطرح می‌کند، در این کتاب صورتبندی دقیق دارند. بنابراین، برای درک مباحثِ او در زمینه‌هایی همچون نقد ادبی و نوع نگاهش به ادبیات و شعر رجوع به مشمر الزامی است. این کتاب در ۱۹۹۱م به‌تصحیح و حواشی ریحانه‌خاتون و دیباچهٔ انگلیسی ابواللیث صدیقی در پاکستان (انتشارات دانشگاه کراچی) به‌چاپ رسیده است. نسخه‌ای دست‌نویس از مشمر در گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال (به‌شمارهٔ 550) نگه‌داری می‌شود.

منابع: آواشناسی و واج‌شناسی، ۵۷؛ احوال و آثار سراج‌الدین علی‌خان آرزو، ۱۲۹ـ۱۳۹؛ ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۱۷۲، ۱۹۷، ۲۷۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۱۷/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۳۶؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل «آرزو»؛ شاعری در هجوم منتقدان، ۵۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۸۷۴/۱۳ـ۲۸۷۵؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۱۰۲/۳؛ مثمر؛ *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 377.

شریفی

مثنوی فیل ← رهی

مجالس‌المؤمنین (ma.jā.le.sol.moɛ.me.nin)، کتابی به‌فارسی در سرگذشت پیشوایان و رجال بزرگ شیعه از آغاز اسلام تا عهد صفویان، نوشتهٔ نورالله بن شریف‌الدین حسینی مرعشی شوشتری (ــ ۱۰۱۹ق). مؤلف که در دستگاه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) منصب قاضی‌القضاتی داشت ناگزیر بود مذهب خود را که شیعهٔ دوازده‌امامی بود پنهان نگه‌دارد، اما چون پیش از قبول آن منصب با پادشاه شرط کرده بود که به اجتهاد خود فتوا دهد، اغلب، نه بر اساس یکی از مذاهب چهارگانهٔ سنت، که بر اساس احکام شیعهٔ امامیه حکم می‌داد. به همین دلیل، پس از مرگ جلال‌الدین اکبر، در روزگار فرمانروایی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) به سعی برخی علمای اهل سنت به جرم شیعیگری از کار برکنار شد و چندان بر او تازیانه زدند تا جان سپرد. مجالس‌المؤمنین که میان سال‌های ۹۹۳ تا ۱۰۱۰ق، یعنی در هنگام انتصاب مؤلف در دستگاه جلال‌الدین اکبر و جهانگیر، پنهانی به رشتهٔ تحریر درآمده است، نثری بسیار پخته و روان دارد. کتاب در یک مقدمه، دوازده مجلس و یک خاتمه تدوین یافته است: **مقدمه** در تحقیق تعریف مطلق شیعه، القای خلاف در کنار بستر رسول(ص)، حدیث صحیحی از رسول(ص) در عدد ائمه و علت حصر ائمه در دوازده است؛ **مجلس اول** در ذکر بعض اماکن که به ائمه(ع) اختصاص دارد؛ **مجلس دوم** در طوایفی است که به تشیع مشهورند؛ **مجلس سوم** در ذکر اکابر شیعه در دو طایفه است: طایفهٔ اول در مشاهیر بنی‌هاشم و طایفهٔ دوم از غیر بنی‌هاشم که شیعه بودند، **مجلس چهارم** در ذکر تابعان، **مجلس پنجم** در ذکر بعضی از متکلمان و مفسران و محدثان و فقها و مجتهدان و اعیان قراء و نحاة و لغویان از تبع تابعین **مجلس ششم** در ذکر جمعی از بزرگان صوفیه، **مجلس هفتم** در ذکر مشاهیر حکمای اسلام و متکلمان اعلام، **مجلس هشتم** در ذکر ملوک و سلاطین در شانزده خبر، **مجلس نهم** در ذکر امرا و سپهسالاران، **مجلس دهم** در ذکر وزرای عظام، **مجلس یازدهم** در ذکر شعرای عرب و **مجلس دوازدهم** در ذکر شعرای عجم است. مجالس‌المؤمنین کتابی است بسیار جامع، چنان که از هر کسی که به نوعی مدارایی با شیعه روا داشته از او ذکری به میان آمده است. بر این اساس، نورالله تا آن‌جا پیش رفته که کسانی را که اصلاً شیعه نبوده‌اند، شیعه قلمداد کرده است. به‌همین دلیل به او لقب شیعه‌تراش داده‌اند. جز این‌ها، مجالس‌المؤمنین سندِ مرگ نورالله نیز هست. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، مخالفت علما با او تا جایی پیش رفت که آن‌ها به بدگویی از او نزد جهانگیر پرداختند، اما جهانگیر این اتهام را که احکام او با فتوای امامیه تطبیق می‌کند دلیل بر امامی بودن او نمی‌دانست؛ چرا که او قبلاً شرط کرده بود که به اجتهاد خود حکم کند. اما این علما از کوشش برای محکوم کردن او دست برنداشتند و سرانجام با حیله و نیرنگ به سندی که لازمهٔ محکومیت او بود دست یافتند. بدین‌ترتیب که «شخصی را واداشتند که برای شاگردی نزد سید مراوده و اظهار تشیع نماید. این شخص پس از آمد و شد بسیار و اطلاع او بر تصانیف سید که من‌جمله همین کتاب مجالس‌المؤمنین است، تقاضای کتاب مزبور نمود. سید شهید پس از اطمینان، کتاب را به او داد، او نیز استنساخ نموده بی‌شرمانه نسخه را به آن گمراهان و طواغیت زمان داد و کتاب مزبور را وسیلهٔ اثبات تشیع سید نموده تقاضای اجرای حد از سلطان نمودند. جهانگیرشاه امر او را واگذار به آن‌ها نمود. آن ناکسان سید را به ضرب تازیانه از پای درآورده و شهید نمودند.» گفتنی است، کتاب محافل‌المؤمنین از محمدشفیع فرزند بهاءالدین محمد حسینی عاملی، به روزگار کریم‌خان زند (ــ ۱۱۹۳ق)، درواقع دنبالهٔ مجالس‌المؤمنین است. مجالس‌المؤمنین به‌اردو نیز ترجمه شده است؛ یکی با نام مواقف‌المؤمنین به‌قلم سید محمد بشیر (اله‌آباد، ۱۳۴۲ق) و دیگری با همان نام مجالس‌المؤمنین از مترجمی ناشناس (آگره، ۱۳۳۳ق). مجالس‌المؤمنین بارها در ایران به‌چاپ رسیده، اما چاپ‌های آن بسیار مغلوط‌اند.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۰۵/۲؛ تاریخ ادبیات ایران، ۳/۵ـ۱۵۷۹ـ۱۵۸۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۵۹/۲ـ۷۶۲؛

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۳۸۱/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۷؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۲۲۲ـ۲۲۳؛ الذریعه، ۱۹/ ۳۷۰ـ۳۷۱؛ ریحانة‌الادب، ۳۸۶/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۵۲۳/۴ـ۴۵۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۷۲/۱۱ـ۸۷۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۴۱/۳، ۲۲۶۱ـ۲۲۶۳، ۲۲۶۶؛ مجالس‌المؤمنین؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۲۸ـ۳۲۹؛

Mughals in India, 383.

شریفی

مجتبی‌حسین عابدی (moj.ta.bā.ho.seyn-e.ā.be.di)، فرزند حکیم سید مظفر حسین، حیدرآباد دکن ۱۹۱۹م ـ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. وی در زبان‌های اردو، فارسی و انگلیسی مهارت دارد. از آثارش: ترجمهٔ صمصام اسداللهی به اردو؛ ترجمهٔ زین‌الاخبار گردیزی به اردو؛ ترجمهٔ نجوم‌السماء فی‌تراجم‌العلماء به اردو.

منابع: گنج شایگان، ۱۱۵؛ گنجینهٔ دانش، ۲۰۶.

رسولی

مجتبی لاهرپوری (moj.ta.bā.lā.har.pu.ri)، مجتبی قلندر، مشهور به شاه مجای قلندر، فرزند مصطفی فرزند امین فرزند عبدالرحمان عباسی، ـ ۱۵ ربیع‌الاول ۱۰۸۴ق، دانشمند دینی، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در روستای لاهرپور از توابع خیرآباد در هند شمالی به‌دنیا آمد. نزد قاضی عبدالقادر عمری لکنویی درس خواند. سپس به جونپور سفر کرد. در طریقت به شیخ عبدالقدوس جونپوری دست ارادت داد و چندی در ملازمت او گذراند. آنگاه به لاهرپور بازگشت و بر مسند ارشاد نشست. از آثارش: ۱ـ انیس‌العاشقین (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1872-27) در آداب و فواید اذکار و افکار سلسلهٔ قلندریه و قادریه و چشتیه و سهروردیه که مجتبی قلندر از پیر خود شاه عبدالقدوس جونپوری دریافته بود؛ ۲ـ مکتوبات مجتبی قلندر (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۴۹۷۳/۱۹۶۱) که نامه‌های صوفیانهٔ او است و به‌دست تراب‌علی کاکوری گردآوری شده؛ ۳ـ مرآة‌القلندر / مصقلة‌الاولیا (نسخهٔ کتابخانهٔ رضای رامپور).

منابع: تصوف برّ صغیر مین، ۶۶/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۹۷/۳، ۲۰۰۱؛ نزهة‌الخواطر، ۳۳۱/۵ـ۳۳۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 433.

برزگر

مجد استرابادی (majd-e.es.tar.ā.bā.di)، میرمجدالدین محمد فرزند میر محمد مؤمن، حیدرآباد دکن ۹۹۵/ ۹۹۶ ـ ۱۰۳۴ق، شاعر ایرانی. دانش‌های روزگار و علوم ادبی را نزد پدر خود فراگرفت و پس از چندی از سرآمدان روزگار خود شد. مجدالدین طبعی روان داشت و در غزل از سعدی و حافظ پیروی می‌کرد. پس از درگذشت مجدالدین، پسرش سید محمدجعفر دیوان وی را گردآوری کرد و مقدمه‌ای نیز بر آن نوشت، اما اکنون اثری از آن در دست نیست. برخی از اشعار مجدالدین در حدیقة‌السلاطین صاعد شیرازی آمده و گویا دیوان مجد در روزگار مؤلف این اثر وجود داشته است. وی در اشعارش بیشتر مجدالدین، مجد و گاهی امجد، ماجد و ماجد دین تخلص می‌کرد. میرزا حسن‌الدین‌خان قطعه‌ای در تاریخ درگذشت مجد نوشته است.

منابع: حدیقة‌السلاطین، ۲۱۲؛ نظم و نثر در زمان قطب‌شاهی، ۱۳۴ـ۱۳۶.

م.انوشه

مجدالدین علی بدخشانی ← جامع‌السلاسل

مجد جامجی، مجدالملک بهاءالدوله علی‌بن ابوبکر احمد جامجی ← بهای جامجی

مجربات اکبری ← پزشکی‌نویسی در شبه‌قاره

مجربات بینایی ← بینای سرهندی

مجرم شاملو (moj.rem-e.šām.lu)، قلی‌خان‌بیگ پسر حسن سلطان پسر اغلان خلیفهٔ اوچی شاملو، ـ ۱۰۲۰ق، شاعر ایرانی. نیا و پدرش از امرای بلندپایهٔ دستگاه صفوی بودند. پدرش در زمان شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ق) حکومت قزوین و پیرامون آن را داشت. قلی‌خان‌بیگ پس از مرگ پدر گویا همهٔ ثروتش را بر باد داد و از ملازمت پادشاه کناره گرفت و عمر را به شادخواری می‌گذراند. وی گذشته از شاعری، در خوش‌نویسی نیز دست داشت و شکستهٔ نستعلیق را نیکو می‌نوشت. در دانش ریاضی و موسیقی نیز ماهر بود و عود را خوش می‌نواخت. در

۱۰۱۵ق با گروهی از دوستانش از جمله تقی اوحدی به هند رفت. چون به لاهور رسید از سوی دیوان جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) مناصب عالی بدو پیشنهاد کردند، ولی وی نپذیرفت و آهنگ زیارت مکه کرد. ظاهراً از آن هنگام در هند به گشت‌وگذار سرگرم بود تا سرانجام هنگامی که به گجرات رفت تا همراه تقی اوحدی رهسپار مکه شود درگذشت و در سرای عالم‌خان احمدآباد به خاکش سپردند. تقی اوحدی به وصیت وی دیوانش را که نزدیک پنج هزار بیت بود گردآورد. دیوانش در «اقسام سخن [بوده]، از جمله مثنوی در بحر مخزن (الاسرار) گفته مبنی بر هجو شریفای خازن لقب تبریزی.» گفتنی است برخی وی را با مرتضی‌قلی‌خان شاملو که در ۱۱۸۳ق متولی بقعهٔ شیخ صفی و وزیر اردبیل بوده و کتاب خرقه بدو منسوب است، اشتباه کرده‌اند. نسخه‌ای از دیوان مجرم شاملو که در کتابخانهٔ مجلس (به‌شمارهٔ ۵۱۶۳/۲۱) نگه‌داری می‌شود و در روضه‌خوانی با عنوان واقعهٔ حضرت علی‌اکبر است احتمالاً از قلی‌خان‌بیگ است. او همچنین صاحب یک مثنوی در مناظره به نام مباحثهٔ کوکنار و تنباکو است که در بیاض میرزا بیدل (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.16803) آمده است.

منابع: احیاءالملوک، ۴۷۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۸۵؛ الذریعه، ۱۵/۷؛ ۹۶۴/۹، ۱۰۲۷؛ شام غریبان، ۲۵۶؛ صبح گلشن، ۲۵۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵۲۵، ۲۵۱۱، ۲۵۲۳؛ کاروان هند، ۱۲۱۴-۱۲۱۹؛

Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 2/738; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 433; *Mughals in India*, 350.

برزگر

مجروح (maj.ruh)، علاءالدین فرزند محمدیعقوب فرزند قمرالدین، ۱۳۵۷ق / ۱۹۳۷م ــ   ، فقیه و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از خانوادهٔ سید هاشمی حسینی شادیزی است. مجروح از مردم پشین و مانند پدرش عالم دینی و شاعر است. نزد پدرش دانش آموخت. پس از آن در یکی از مدارس مذهبی نزدیک پشین کارکرد. وی از ده سالگی به شعرگویی روی آورد و این موضوع را در سروده‌هایش بیان کرده است. اشعار مجروح به‌فارسی و پشتو است، اما بیشتر اشعار فارسی وی از میان رفته است. دست‌نوشته‌ای از اشعار وی با نام دیوان مجروح نزد پسرش سید آقا شفیع نگه‌داری می‌شود. این اثر چهل غزل را در بر می‌گیرد و به‌ترتیب حروف تهجی تدوین شده است. در سروده‌هایش افکار بدیع به‌چشم می‌خورد و نشان می‌دهد که با اشعار شعرای کهن آشنایی فراوان دارد. علاءالدین گه‌گاه الهامی نیز تخلص می‌کند.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، ۱۷۸-۱۸۲؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۱۵۷.

رسولی

مجلسی اصفهانی (maj.le.si-ye.es.fa.hā.ni)، ملامقصودعلی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود. محمد تقی مجلسی اول (ــ ۱۰۷۰ق)، فقیه، محدث، مفسر و عالم بزرگ شیعه، فرزند و علامه محمد باقر مجلسی (ــ ۱۱۱۰ق) نوهٔ وی است. تقی اوحد می‌نویسد، مقصودعلی «همیشه در صفاهان کارخانهٔ جولاهگی [بافندگی] داشت، کسب معیشت به همان کردی.» (عرفات‌العاشقین، برگ ۶۹۷) هم او گوید، مقصودعلی «به محمدزمان نام جوانی عاشق شد... و آن پسر چون خالی از جوهری نبود، مرتبه مرتبه از وی تربیت یافت، و ترک پدر و مادر کرده با وی به هند آمد، هر دو لختی سیار بودند. اتفاقاً در دولت‌آباد و احمدآباد نزد خواجه‌بیگ میرزای صفوی [ــ ۱۰۲۷ق] ولد معصوم‌بیگ صفوی [ــ ۹۷۶ق] رفته که حاتم زمان و از خوش‌فهمان کامل جامع دوران است و بنده در ایران به خدمت وی بسیار رسیده‌ام، و شعری می‌گذراند و هزار روپیه از وی گرفته و هزار روپیهٔ دیگر از هر جانب به چنگ آورده، قصد مراجعت به عراق داشته که در همان حویلی به حق می‌پیوندد، و چنان ظاهر شد که همان محمدزمان او چیزی در کارش کرده بود و بعد از او اسباب او را تصرف کرده و در گجرات و آگره در سیر است.» (عرفات‌العاشقین، برگ ۶۹۷) به سخن تذکره‌نویسان، مجلسی در نخستین سال‌های سدهٔ یازدهم هجری در دکن درگذشت. او در سخنوری از شاگردان محتشم کاشانی بود. از سروده‌های مجلسی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «در جهان هر جا بلایی بود از ما در گذشت ــ غیر بخت بد که همچون سایه در دنبال ماست.»

منابع: تذکرهٔ شعرای دکن، ۹۷۸/۲؛ الذریعه، ۹۶۶/۹؛ ریحانة‌الادب، ۱۹۷/۵-۱۹۸؛ زندگی‌نامهٔ علامهٔ مجلسی، ۷۱؛ شام غریبان، ۲۴۶-۲۴۷؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۳۹؛ صبح گلشن، ۳۶۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۹۵، شمارهٔ ۲۷۷؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۱۸۴/۱۳؛

فیض قدسی؛ کاروان هند، ۱۲۱۹/۲-۱۲۲۱؛ مفاخر اسلام، ۴۳/۸؛ منتخب‌الاشعار، ۹۸؛ نتایج‌الافکار، ۱۳۴.

نوش‌آبادی

مجلهٔ انجمن عربی و فارسی (ma.jal.le-ye.an.jo.man-e.a.ra.bi. va.fār.si)، مجله‌ای به‌زبان‌های عربی و فارسی، که سالی سه شماره (و به‌گفتهٔ ایرج افشار، «ظاهراً هر سال چهار شماره»)، به‌همت انجمن عربی و فارسی دانشگاه پنجاب لاهور منتشر شده است. ایرج افشار، با اشاره به نامنظم بودن شماره‌گذاری این مجله، نخستین سال انتشارش را نوامبر ۱۹۵۶م می‌داند. مدیر این مجله، دکتر محمدباقر (۴ آوریل ۱۹۱۰ ـ ۲۵ آوریل ۱۹۹۳م)، رئیس دانشکدهٔ خاورشناسی و رئیس قسمت فارسی دانشگاه لاهور بود. دکتر محمدباقر با استادان ایرانی، مانند حسین خطیبی، بدیع‌الزمان فروزانفر، ادیب السلطنهٔ سمیعی و محمد معین، معاشرت و دوستی داشته و شرح سفرهایش به ایران در مجلهٔ انجمن عربی و فارسی و مجلهٔ خاورشناسی، چاپ شده است. مجلهٔ انجمن عربی و فارسی دارای مطالب تحقیقی دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی است. در این مجله، غلبه با قسمت فارسی است و مقالات عربی کم‌تر به‌چشم می‌خورد. آخرین شمارهٔ دیده شدهٔ این مجله، تاریخ ۱۹۷۰م را دارد (جلد / سال پانزدهم).

منابع: فهرست مقالات فارسی، ۵/۲؛ ۳/بیست و هفت؛ مختصری پیرامون رواج فارسی در پاکستان، ۱۸؛ مجموعهٔ نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۴۹/۱؛ حیدر شهریار نقوی، «مجلات فارسی در پاکستان»، هلال، تیر ۱۳۴۷ش، جلد شانزدهم، شمارهٔ ۳، ص ۲۶.

مرتضوی

مجلهٔ تحقیقات فارسی ← بیاض

مجمع‌الامثال ← حبله‌رودی / هبله‌رودی، محمدعلی

مجمع‌الانتخاب (maj.ma.ol.en.te.xāb)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح زندگانی دویست و هفتاد و شش شاعر اردوگوی از شاه‌محمدکمال. مؤلف نگارش این اثر را به‌درخواست آصف‌الدوله نواب نورالامرا در ۱۲۱۸ق نوشته و تا ۱۲۵۴ق نیز بر آن می‌افزوده است. مجمع‌الانتخاب تذکره‌ای همانند دیگر تذکره‌ها نیست، زیرا این اثر را بیشتر می‌توان گزینه‌ای از سروده‌های شاعران دانست که با شرحی کوتاه از زندگانی آنان همراه شده است. حتی در بیشتر موارد، مؤلف، تنها به آوردن نام و تخلص شاعر بسنده کرده است. شاه محمدکمال در تدوین این اثر از تذکره‌های نکات‌الشعرا، مخزن نکات و تذکرهٔ هندی بسیار بهره برده است. از این‌رو زندگینامهٔ بیشتر شاعرانی که در این اثر آمده در تذکره‌های یادشده نیز به‌دست می‌آید. از مجمع‌الانتخاب چند نسخهٔ دست‌نویس به‌جا مانده است؛ نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر که در کتابخانهٔ انجمن همایونی آسیایی نگه‌داری می‌شود، با شرح زندگانی آصف آغاز می‌شود و با شرح زندگانی یکرو به‌پایان می‌رسد. در این نسخه، پس از شرح زندگانی یکرو، زندگینامهٔ تنی چند از زنان سخنور نیز آمده است. نسخهٔ دیگر از این اثر به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۳۶۳ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود. در این نسخه که بر اساس نسخهٔ کتابخانهٔ انجمن همایونی آسیایی لندن نوشته شده، نمونهٔ شعرها حذف شده است. تلخیصی از مجمع‌الانتخاب به‌اردو برگردانیده و در دهلی چاپ و منتشر شده است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۲۲-۲۳۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۵/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۷۱/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۴۱/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۲۱۱.

سپاهی

مجمع‌الانشا ← راماکونت

مجمع‌الاولیاء ← علی‌اکبر اردستانی

مجمع‌البحرین (maj.ma.ol.bah.rayn)، رساله‌ای کوتاه به‌فارسی در تطبیق اندیشه‌های صوفیان مسلمان و هندوان از شاهزاده داراشکوه (ـ ۱۰۶۵ق). این کتاب در بیست و دو فصل تدوین یافته است: ۱ـ عناصر پنجگانه، ۲ـ حواس، ۳ـ شغل، ۴ـ صفات خداوند، ۵ـ روح، ۶ـ بادها، ۷ـ عوالم اربعه، ۸ـ آواز، ۹ـ نور، ۱۰ـ رؤیت، ۱۱ـ اسماء، ۱۲ـ نبوت و ولایت، ۱۳ـ برهماند (که منظور کل تقدیر است)، ۱۴ـ جهات، ۱۵ـ آسمان، ۱۶ـ زمین، ۱۷ـ قسمت زمین، ۱۸ـ عالم برزخ، ۱۹ـ قیامت، ۲۰ـ مُکت (رستگاری)، ۲۱ـ روز و شب، ۲۲ـ بی‌نهایتی

ادوار. تألیف آن در ۱۰۶۵ق به انجام رسید. مجمع‌البحرین در ۱۱۸۵ق به‌دست شیخ احمد مصری به عربی، به‌قلم محفوظ‌الحق در ۱۹۲۹م به انگلیسی (چاپ کلکته) و باز به قلم همین نویسنده در ۱۹۷۹م به فرانسه برگردانده شده است. این رساله با عنوان *Samudrasangama* به‌زبان سنسکریت نیز ترجمه شده است. مجمع‌البحرین به‌کوشش سید محمدرضا جلالی نائینی و دکتر تاراچند در ۱۳۳۵ش در تهران منتشر شده است و سجادعلی میکش آن را به اردو ترجمه کرده است (حیدرآباد دکن، ۱۳۱۳ق).

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۵۷؛ اوپانیشاد، ۲۱۶-۲۱۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۶۸/۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۱۳؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۳۱۸/۱-۳۱۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۵۳۱/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۸۲/۴-۲۱۸۴؛ نامهٔ شهیدی، ۷۳۷-۷۳۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۷۲.

حجتی

مجمع‌البلغا (maj.ma.ol.bo.la.qā)، تذکره‌ای به‌فارسی نوشتهٔ میر سید غلام‌علی بن میر علی‌شیر قانع تتوی، متخلص به مایل (۱۲۱۸ق ـــ). مؤلف این کتاب را در تکمیل تذکرهٔ مقالات‌الشعرای پدرش، میر علی‌شیر قانع (۱۱۴۰ ـ ۱۲۰۳ق) نوشت، اما به نوشتهٔ پیرحسام‌الدین راشدی در حاشیهٔ مقالات‌الشعرا، نسخهٔ آن تاکنون پیدا نشده است. میر سید غلام‌علی از شاعران دربار میر کرم‌علی‌خان، از امرای محلی هند، بوده و ظاهراً کارِ پدر را تا روزگار خود دنبال کرده و شرح حال و نمونهٔ اشعار فارسی‌گویان سندی یا مقیم سند را که در تذکرهٔ پدرش یادی از آن‌ها نرفته بود، در تذکرهٔ خود آورده است. راشدی در حاشیهٔ تکمله مقالات‌الشعرا می‌نویسد: «نسخهٔ این کتاب تاکنون یافته نشده است، من نام این کتاب را از دفتر کاغذات مستر ایلیت [نویسندهٔ هشت‌جلد تاریخ هند] که اکنون در موزهٔ بریطانیه نگه‌داری می‌شود، یافته‌ام. در آن ثبت است که این کتاب دارای ۶۳۹ ورق است.» میرغلام‌علی، جز این کتاب، بیاضی هم تألیف کرده که در آن شعرهایی از خود و منتخبی از شعرهای دیگران گردآوری شده است. از این بیاض، نسخه یا نسخه‌هایی در ذخیرهٔ سندی ادبی بورد نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۳/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۲۹/۲-۱۳۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۱۱؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۵۴۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۴۲/۳؛ مقالات‌الشعرا، بیست و هشت.

سپانلو

مجمع‌السلاطین ← غوث محمدخان جاوره‌ای

مجمع‌الفرس (maj.ma.ol.fors) / فرهنگ سروری، فرهنگ فارسی به فارسی، تألیف محمد قاسم بن حاجی محمد کاشی، متخلص به سروری (سدهٔ یازدهم هجری). سروری در اوایل سدهٔ یازدهم به امر شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ق) تألیف این فرهنگ را آغاز کرد و در ۱۰۰۸ق تألیف اولیهٔ آن‌را به پایان آورد. پدر سروری کفش‌دوز بود، اما خود او به‌سبب استعداد ذاتی به تحصیل روآورد و در علم لغت و تصحیح آن دانش اندوخت. وی در ۱۰۳۲ق از اصفهان به هندوستان رفته و دربار شاه‌جهان را دیده و بعد در راه مکه درگذشته است. از تحریر اول مجمع‌الفرس نسخه‌های فراوانی در دست است. این تحریر که میان سال‌های ۱۰۰۸ تا ۱۰۲۸ق صورت گرفته، مقدمه‌ای دارد به نام شاه‌عباس و در آن مآخذ و منابع تألیف قید شده است. سروری در ۱۰۲۸ق، پس از مطالعهٔ فرهنگ جهانگیری و فرهنگ دیگر به‌نام‌های شامل‌اللغة و تحفة‌السعادة به تکمیل لغت‌نامهٔ خود پرداخت. وی تحریر کاملی از مجمع‌الفرس تهیه کرد و مقدمه‌ای نیز بر این تألیف دوم افزود. سروری در ۱۰۱۸ق برای حاتم‌بیگ اردوبادی (ـ ۱۰۱۹ق)، وزیر شاه‌عباس یکم، خلاصه‌ای از مجمع‌الفرس به نام خلاصة‌الجمع ترتیب داده که حدود یک دهم مجمع‌الفرس است. مقدمهٔ اول که دربارهٔ کیفیت کار و مشخصات منابع است، در تمام نسخه‌های خطی هر دو تحریر اول و دوم و خلاصهٔ کتاب دیده می‌شود، اما مقدمهٔ دوم خاص نسخه‌های تحریر کامل است. سروری از نوزده منبع لغوی بی‌واسطه و از حدود چهل منبع دیگر، اعم از لغوی یا غیر لغوی، اخذ مواد کرده است. ترتیب لغات مجمع‌الفرس به این صورت است که حرف اول باب و حرف آخر فصل انتخاب شده است. در این ترتیب حروف اواسط کلمه به هیچ وجه به حساب نیامده است. در این فرهنگ ده‌هزار و چهل و سه لغت عنوان شده است و فصلی هم با نام کنایات و استعارات دارد. در مجمع‌الفرس از سی‌صد و ده (۳۱۰) شاعر ابیاتی برای شاهد لغات نقل شده است. شمارهٔ ابیات استشهادی مؤلف بین ده تا دوازده هزار برآورد می‌شود. این کتاب به‌سبب نقد معانی و

سنجش مطالب و داوری میان نظرات فرهنگ‌نویسان مختلف دربارهٔ معانی لغات و به‌هم سنجیدن اقوال نامتجانس به‌قصد انتخاب ارجح، فرهنگی در حد خود کامل است. مجمع‌الفرس سروری در ۱۳۳۸ش به تصحیح محمد دبیر سیاقی، (در سه جلد) در تهران منتشر شده است.

منابع: فرهنگ ادبیات فارسی دری، ۳۷۹؛ فرهنگ معین، ۱۳۵۶/۶؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۲۴-۱۳۲؛ فرهنگ نظام، ۱۷/۵-۱۹؛ لغت‌نامه، مقدمه، ص۱۹۸؛ مجمع‌الفرس، مقدمه.

امیرهدائی

مجمع‌النفایس (maj.ma.on.na.fā.yes)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح زندگانی شاعران از سراج‌الدین علی‌خان آرزوی گوالیاری. وی از ۱۱۶۳ق به تدوین این تذکره پرداخت و به‌گفتهٔ اشپرنگر در ۱۱۶۴ق آن‌را به پایان برد. آزاد نیز در خزانهٔ عامره سال تألیف آن را ۱۱۶۴ق آورده است. آرزو در سبب تألیف این کتاب در دیباچهٔ آن می‌نویسد: «سابق مدتی برین دواوین و تذکره‌ها و سفاین و غیره کتب بزرگان نمود... روزی در پیش آشنایی قدح این حال بر زبان گذشت که خوانده و نخوانده از نسیان ما برابر گشت، اتفاقاً آن عزیز بعد دو سه روز سفینهٔ ضخیمی... پیش فقیر آورده تکلیف کرد که حال هر چه از اشعار اساتذه انتخاب شود بر این ثبت باید فرمود... شروع در انتخاب نمود تا آن‌که یک‌صد دیوان متوسطین و متأخرین... به انتخاب رسید و در سفینهٔ مذکور اجزای دیگر قلمی گردید و در این بین به‌خاطر نرسید که پاره‌ای از حالات این عزیزان هم اگر مرقوم شود، دور نباشد. لهذا، بعضی از تذکره‌ها مثل تذکرهٔ تقی اوحدی [عرفات‌العاشقین] و تذکرهٔ نصرآبادی و کلمات‌الشعرا و تحفهٔ سامی و غیره نیز دیده، هر چه از آن‌ها خوش آمد به نوشتن آن پرداختم و به مجمع‌النفایس موسوم ساختم و چون غرض اصلی نوشتن اشعار دلپسند خود است و نوشتن حالات ضمنی، لهذا در تحقیق آن چندان نکوشیده و در تلاش آن چندان ندویده... بیدار تخلصی از تلامذهٔ فقیر تاریخ اختتام این تذکره چنین گفت: «این تذکرهٔ سخنوران گیهان ــ بی‌مثل چو بنوشت سراج‌الدین‌خان / بیدار به آرزو چنین کرد رقم ــ گلزار خیال اهل معنی جهان.» اشپرنگر شمار شاعران در این تذکره را هزار و چهارصد و نوزده و عبدالمقتدر در فهرست بانکیپور هزار و هفت‌صد و سی و پنج دانسته‌اند که نامشان به ترتیب الفبایی و از روی نخستین حرف اسم یا تخلص آنان آمده است. این تذکره با شرح زندگانی ابویزید بسطامی شروع می‌شود و با آوردن زندگینامهٔ محمداشرف یکتای کشمیری به‌پایان می‌رسد و دربردارندهٔ شاعران متقدم، متوسط و متأخر است. زندگینامهٔ شاعران هم‌روزگار مؤلف از بخش‌های ارزشمندتر و نیز گسترده‌تر این کتاب است. در این تذکره نزدیک به چهل‌هزار بیت از سروده‌های شاعران آمده است. آرزو شرح زندگانی بیشتر شاعران را مختصر اما شعرهای آنان را در بیشتر موارد مفصل آورده است. زندگینامهٔ نزدیک به یک‌صد و پنجاه شاعر، مانند بیدل دهلوی، جامی و تقی اوحدی و خود مؤلف مفصل است، اما دربارهٔ زندگانی یک‌صد تن از آنان، که از میان آن‌ها می‌توان از اهلی خراسانی، اهلی شیرازی، انیسی، ادهم، احسن، آشنا و جلال اسیر یاد کرد، آگاهی مهم به دست نداده‌است. آرزو نکوشیده است تا زندگینامهٔ مفصل یا دست‌کم اطلاعاتی مهم از زندگانی آنان به‌دست دهد، اما دربارهٔ ارزش و جایگاه سخنوری آنان بیشتر به داوری پرداخته است. از این‌رو هیچ تذکره‌ای را نمی‌توان همپای مجمع‌النفایس دانست. روی‌هم‌رفته، بیشتر این داوری‌ها از اغراض شخصی به‌دور است و آرزو بی‌سبب بر کسی خرده نگرفته است. آرزو در زیر نام نزدیک به چهارصد شاعر شعرهای آنان را مفصل آورده و به‌ویژه اشعار خود و سپس اشعار بیدل عظیم‌آبادی را مفصل‌تر نقل کرده است. در زیر سروده‌های برخی شاعران از خودش نیز اشعاری آورده و گاه اشعار برخی از آنان، مانند اثر شیرازی را اصلاح کرده است. شیوهٔ نگارش مؤلف بیشتر غیرمصنوع است، اما در مقدمه و گاه نیز در ضمن ستایش از شعرا نثر فنی و متکلف به‌کار رفته است، مانند «طنطنهٔ فضل و کمال و دبدبهٔ دانش و حال او در گنبد آسمان پیچیده از ابتدای عالم و آدم تا زمان او، مثل او بر فلک فضل، خورشید نتافته بود و در میدان بیان تا زنده‌ای مرکب نیافته.» او از واژه‌های عربی به فراوانی بهره گرفته، چندان که گاه برخی عبارات شکلی عجیب یافته است. چون وی خود شاعر بوده، به‌خلاف دیگر تذکره‌نویسان شبه‌قاره از آوردن شعرهایی که دارای صنایع لفظی و معنوی بوده، خودداری کرده و شعرهای ساده و روان آنان را برگزیده است. آزاد در خزانهٔ عامره دربارهٔ مجمع‌النفایس می‌نویسد: «[آرزو] در جمع اشعار آبدار و انتخاب دواوین اهتمام عظیمی به‌کار برده، حقا که در فتاوای اشعار متأخرین است. هر چند متوجه تحریر احوال شعرا و ضبط تاریخ ولادت و وفات و سنوات وقایع و ذکر شعرا به‌ترتیب زمان نیست و ظاهر است فرق در بیاض و تذکره همین باشد که

بیاض تنها اشعار شاعرانهٔ شاعر دارد و تذکره احوال و اشعار هر دو دارد، لیکن خود در دیباچه و خاتمهٔ کتاب عذر این معنی برمی‌گذارد و مع هذا در ضمن عبارات صاف و بی‌تکلف لطایف و تعبیرات تازه با برخی فواید مندرج ساخته. از این سبب کتاب او را کیفیتی خاص به‌هم رسیده.» چندین نسخهٔ دست‌نویس از مجمع‌النفایس در کتابخانه‌های گوناگون نگه‌داری می‌شود که از جملهٔ آن‌ها می‌توان به‌دست‌نویس‌هایی از آن‌ها به‌شماره‌های ۴۵۳۹/۱۴۸۹ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، 380 در کتابخانهٔ بادلیان، 231 در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال؛ 680 در دیوان هند و Tad.41 در موزهٔ سالارجنگ اشاره کرد. عابدرضا بیدار زندگینامهٔ شاعران سدهٔ دوازدهم را که هم‌روزگار سراج‌الدین علی‌خان آرزو بودند از تذکره‌اش بیرون آورده و جداگانه به‌چاپ رسانده است (دهلی، ۱۹۷۷م).

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۵۸/۲-۱۶۶؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، ۹۷-۱۰۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۲۲-۳۴۱؛ خزانهٔ عامره، ذکر آرزو؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۸۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۵۴/۱۱-۷۵۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۴۵/۳؛ پوهنوال عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۱، ص۷۸؛ *Catalogue of the Arabic & Persian Manuscripts in the Khuda bakhsh oriental Public Library*, 122; *Catalogue of persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/351-352; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum & Library*, 2/157-158; *Catalogue of the Persian Turkish Hindustani & Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/255; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 77.

جهان‌تاب

مجمل‌العجم ← عاصم، شعیب عبدوسی

مجمل مفصل (moj.mal-e.mo.fas.sal)، کتابی در تاریخ عمومی از محمد براری امی بن محمد جمشید بن جباری‌خان بن مجنون قاقشال. محمد براری که نیا و نیای بزرگش از امرای دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی پادشاه هند (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) بودند. مؤلف دایرةالمعارف علمی عقول عشره است که در ۱۰۸۴ق به‌انجام رسیده است. وی تألیف مجمل مفصل را در ۱۰۷۹ق به‌انجام رسانید. این کتاب تاریخ عمومی کوتاهی است که تا تاج‌گذاری شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ق) را در دو جلد دربردارد: ۱ــ از پیامبران و پادشاهان باستانی تا تیمور؛ ۲ــ تیمور گورکانی (ــ ۸۰۷ق) و اخلاف او در ایران و هند. در زمینهٔ رویدادهای پیش از دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق)، روی‌هم‌رفته، از اکبرنامه پیروی می‌کند و در گزارش رویدادهای دورهٔ جهانگیر به اقبالنامهٔ جهانگیری متکی است، ولی در برخی موارد، مانند بیرون آوردن قندهار از دست ایرانیان به‌دست همایون، جزئیات سودمندی در بر دارد که در منابع دیگر دیده نمی‌شود. از این کتاب نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند انجمن آسیایی بنگال (به‌شمارهٔ ۴۳ فهرست)، نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۲۴-۶۲۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۲/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۸۶-۴۸۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۵۰؛ *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustany and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/48-50, 125-126; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 13; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 375; *Mughals in India*, 315; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1242.

برزگر

مجموع‌اللغات (maj.mu.ol.lo.qāt) / مجموع‌اللغة، فرهنگ واژگان فارسی به فارسی از ابوالفضل علامی*. مؤلف تدوین این اثر را در ۹۹۴ق به‌پایان برده است. وی در دیباچهٔ این اثر در سبب تألیف و تاریخ آن گوید: «... از ایام طفولیت تا هنگام بلوغ در جست‌وجوی لغات و معضلات بوده، در کتاب‌ها و انشاها لغات گرفته، پیش فضلای عصر و علمای دهر تلمذ می‌گزیده، ایشان معانی آن لغات از شفقت و عاطفت از لسان فصیح‌البیان می‌فرمودند، در پارهٔ کاغذ مسوده می‌گرفت و نگاه می‌داشت که معنی آن هرگز از دل و از طبع محو و منسی نگردد، و هر وقت که خواهد معنی آسان گردد... به‌سبب آنکه... مبتدیان به‌معانی لغات عاجز و قاصرند. بنابراین، بعضی از یاران مبتدی در دانستن لغات میل وافر و تمنای متواتر می‌داشتند و معنی لغت نمی‌یافتند و از خواندن کتاب ملول می‌گشتند و کتاب در دست نمی‌گرفتند. این خاکسار ذره‌وار در خاطر فاتر آورده آن لغت‌های

پراگنده که در پاره‌های کاغذ مسوده بوده و از فرهنگ‌ها برآورده ترتیب دهد که مبتدیان و جویندگان در کتاب و انشا از معنی محروم و مغموم نگردند و از یافتن معنی لغت سرور حاصل آرند... در عهد جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی، سنهٔ اربع و تسعون و تسعمائه [۹۹۴ق] این رسالهٔ متفرقه را بر نهج حروف تهجی فراهم آورده و مجموع‌اللغه این رساله را نام نهاد... در این اثر حرف نخست واژه‌ها مبنای باب قرار گرفته و حرف دوم آن به‌جای تشکیل‌دادن فصل به‌طور معیت مرقوم گردیده است.» برای نمونه واژهٔ هبوط در باب‌ها مع‌البا بیان شده است. واژه‌ها در بیشتر موارد بدون اعراب نوشته شده و شرح معانی به‌اختصار و بدون اشاره به مآخذ و استشهاد داده شده است. اختصار در شرح معانی واژه‌ها چنان است که آن‌را همچون فهرستی از الفاظ معنی‌شده درآورده است، مانند: طعام = خورش، مفتاح = کلید مفلس = فقیر، لغت = زبان هر قوم. مجموع‌اللغات / مجموع‌اللغة از نظر اسلوب فرهنگ‌نویسی ارزشی چندان ندارد، اما این اثر چنان‌که مؤلف خود نیز گفته، یادداشت‌های دورهٔ دانش‌اندوزی وی است، وگرنه مؤلف دانشور این اثر از جایگاهی چندان بلند در میان فارسی‌زبانان برخوردار است که به هیچ روی نمی‌توان با بررسی این کتاب دربارهٔ دانش او داوری کرد. با این همه مایهٔ شگفتی است که مؤلف فرهنگ جهانگیری این اثر را درشمار مآخذ خود نیاورده، اما مدارالافاضل را از مواد کار خود نوشته است، با این‌که مدارالافاضل هفت سال پس از مجموع‌اللغات تدوین گردیده است. این‌که مجموع‌اللغات فرهنگی بدون شاهد و ضبط و... بوده و از این رو فرهنگ‌نویسان از آن فایده نبرده‌اند پنداری نادرست است، زیرا جهانگیری کتاب‌های بدون شاهد و ضبط دیگر را درشمار مآخذ خود آورده است. گمان می‌رود روگردانی جمال‌الدین حسین اینجو از مجموع‌اللغات به همروزگار بودن و رقابت این دو امیر در یک درگاه بازمی‌گردد، هر چند ابوالفضل در اکبرنامه و آیین اکبری از مؤلف فرهنگ جهانگیری یاد کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس و مغلوط از مجموع‌اللغات، که نیمی از واژه‌های حرف‌ها و تمامی حرف یای آن افتاده، نزد داعی‌الاسلام مؤلف فرهنگ نظام نگه‌داری می‌شده است. نسخهٔ دست‌نویسی دیگر نیز از این اثر در کتابخانهٔ آصفیهٔ دکن نگه‌داری می‌شود که تا باب الماء مع‌اللام و در چهارصد و چهارده صفحه است، که گمان می‌رود همان نسخهٔ مورد استفادهٔ داعی‌الاسلام باشد.

منابع: فرهنگ نظام، جلد پنجم، دیباچه؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳-۷۴؛ فرهنگهای فارسی، ۹۵-۹۸.

نوش‌آبادی

مجموعهٔ تواریخ شاهنشاهان هند (maj.mu.e-ye.ta.vā.rix-e. šā.han.šā.hān-e.hend) / مجموعهٔ تاریخ شاهنشاهان، منظومه‌ای تاریخی از سراینده‌ای ناشناس با تخلص رامی (نیمه سدهٔ دوازدهم هجری). وی این کتاب را در تاریخ کوتاهی از روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) و جنگ‌های جانشینی پس از مرگ شاه‌عالم، محمداعظم (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) و کین‌جویی فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) و نقش سید برادران تا برافتادن سیدها نوشت. نسخه‌ای از آن به‌شماره 651/peII/75 در دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۹۲/۱۰-۴۹۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۴/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۳۶؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/607.

حجتی

مجموعهٔ رونق (maj.mu.e-ye.raw.naq)، کتابی حاوی اسناد و مدارک تاریخی گردآوردهٔ رونق. از نویسنده و تاریخ نگارش این کتاب هیچ آگاهی در دست نیست. برخی از مطالبی که در مجموعهٔ رونق آمده، چنین است: ۱ــ دیباچه‌هایی که شخصیت‌های سرشناسی چون داراشکوه، جلال طباطبایی، منیر لاهوری، میرنجات و چند تن دیگر بر کتاب‌های خود یا دیگران نوشته‌اند، ۲ــ نوشته‌هایی از نویسندگان برجسته که بر روی الواح سنگی بر بالای دروازهٔ دژها، قصرها، مسجدها و دیگر بناهای تاریخی نصب شده است، ۳ــ فرمان‌هایی که از سوی پادشاهان صفوی و گورکانیان هند صادر شده، ۴ــ عهدنامه‌هایی که به‌دست شاهان بیجاپور و گلکنده امضا شده، ۵ــ حسب‌الحکم یا فرمان شفاهیِ شاهزاده شجاع، نوشتهٔ ملامحمد جونپوری و ۶ــ مکاتبات میان شاهان، شاهزاده‌ها و شخصیت‌های معروف، مانند نامه‌هایِ الف ــ قاضی نورالله به شیخ ابوالفضل، ب ــ شاه‌عباس یکم به جهانگیر، ج ــ عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور، به شاه‌جهان، د ــ قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده، به شاه‌جهان، هــ شاهزاده اورنگ‌زیب و شجاع به شاه‌جهان، و ــ آصف‌خان، صدراعظم شاه‌جهان، به حسن‌خان، امیر صفوی خراسان، ز ــ موسوی‌خان به عالمگیر، ک ــ

عاقل‌خان رازی به معاصران خود، و اسناد و مدارکِ ارزشمند دیگری از این دست. تنها نسخهٔ دست‌نویس مجموعهٔ رونق که چند برگ آغازین آن نیز کم شده است، در کتابخانهٔ دانشگاه علیگر نگه‌داری می‌شود.

منبع: *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 510.

ربیعیان

مجموعهٔ شمسی (maj.mu.e-ye.šam.si)، ترجمهٔ فارسیِ ابوالخیر فرزند مولوی غیاث‌الدین از اثر انگلیسی ویلیام هانتر* (۱۷۵۵ ــ ۱۸۱۲ق)، پزشک و جراح کمپانی هند شرقی انگلیس، به‌نام ستاره‌شناسی. هانتر این اثر را در ستاره‌شناسی نو، بر اساس نظریات کوپرنیک، در هفت فصل تألیف کرد. سربندهای این فصل‌ها از این قرارند: ۱ــ در اثبات کرویت زمین، ۲ــ در بیان مقدار ارض، ۳ــ در حرکت زمین، ۴ــ حالات کواکب سیار، ۵ــ سیارات متابع (اقمار)، ۶ــ در جوهرات (اجسام کثیف) و ۷ــ فواید چند مختص کواکب ثوابت. دست‌نویس‌هایی از این ترجمه به‌شماره‌های N.M.1961-1576 و N.M.1957-523/B در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی و به‌شمارهٔ ۳۱۵۶ در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. مجموعهٔ شمسی در ۱۸۲۶م در کلکته به‌چاپ سنگی هم رسیده است.

منابع: فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۴/۴۵۸۰-۴۵۸۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۲۹۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱/۱۸۳؛ *Dictionary of Indian Biography*, 211; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 35.

م.اسماعیل‌پور

مجموعهٔ نغز (maj.mu.e-ye.naqz)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار شش‌صد و نود و سه شاعر اردوسرا از سید ابوالقاسم قدرت‌الله‌خان قاسم قادری. مؤلف نگارش این اثر را در ۱۲۲۱ق به پایان برده است. در چندین مادهٔ تاریخ به‌فارسی و اردو نیز تاریخ به‌پایان بردن این تذکره آمده است. مجموعهٔ نغز به‌نثری پرسجع و قافیه نوشته شده است و این ویژگی در بیان تخلص شاعران بیشتر دیده می‌شود. این مجموعه اثری ارزشمند در شناخت اوضاع اجتماعی و ادبی روزگار نویسنده نیز به‌شمار می‌رود. در این تذکره که زندگینامهٔ شاعران در آن به‌ترتیب الفبایی آمده است، با شرح زندگانی آفتاب شاه‌عالم آغاز می‌شود و با آوردن زندگینامهٔ یکرو به پایان می‌رسد. در پایان نیز دو قطعه از سروده‌های سیف‌الدوله با مادهٔ تاریخ «کمال لذت» آمده است: «از خواندن این کتاب و سال تصنیف ــ حقاکه رضی یافت کمال لذت.» مجموعهٔ نغز نخستین‌بار در دو جلد بر اساس نسخه‌هایی دست‌نویس از آن، که در کتابخانه‌های دانشگاه پنجاب لاهور و دیوان هند نگه‌داری می‌شده است، به کوشش محمود شیرانی و به سرمایهٔ دانشگاه پنجاب به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۳۳م).

منابع: اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۳۶-۲۴۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۲۲۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۱۶۹؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۰؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱/۱۰۰۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۲۳۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۶۹؛ مجموعهٔ نغز؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/1545-1546; *Persian Literature*, C.A.Storey, 882-883.

سپاهی

مجیبی نهی (mo.ji.bi-ye.na.hi) / مجیبی نهبندانی، میر سید شریف، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم دهستان نهبندان (که در اصل نیه و بندان بوده و منسوب بدان را نهی گویند)، از دهستان‌های بخش شوسف شهرستان بیرجند بود و به‌نوشتهٔ تذکرهٔ خیرالبیان در «اوایل حال به‌سبب کم‌لطفی حاکم آن‌دیار» به سیستان رفت و «مدتی در آن دیار ساکن بوده، بعد از رفع تسلط آن جبار به وطن مألوف خود رفته، چون چندی برین بگذشت» باز، به‌قصد رفتن به‌هندوستان، رهسپار سیستان گردید و از آن‌جا همراه ملک محمد، پسر عم ملک محمودخان، والی سیستان، به هند رفت و مدت چهار سال «به‌خدمت آصف‌خان میرزا جعفر قزوینی [۹۵۸ ــ ۱۰۲۱ق] توجه نموده مراعات کلی یافت. از آن‌جا نیز باعث آوارگی به‌هم رسیده به دیار دکن افتاد و به خدمت پادشاه عالی‌جاه قطب‌شاه [گویا محمدقلی قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده (۹۸۹ ــ ۱۰۲۰ق)] مشرّف شد. پادشاه اعزاز و احترام او به‌جا آورده مدت پنج سال در آن مقام به‌سر برده.» از دکن عازم حجاز شد. پس از گزاردن حج به ایران بازگشت. دو

سال در ایران ماند و باز سوی دکن (= جنوب هند) رفت و در زمانی که شاه‌حسین سیستانی، متخلص به هادی، تذکرهٔ خود خیرالبیان را تألیف می‌کرد (حدود ۱۰۱۶ق) مجیبی هنوز در دکن به‌سر می‌برد و به سرودن شعر اشتغال داشت. مجیبی در ۱۰۱۶ق شعری در مدح خواجه‌بیگ میرزای صفوی، نگهبان دژ احمدنگر در دکن، گفت و چون صلتی نیافت، شعر دیگری سرود که این مصراع از آن است: «منفعل زان نامناسب مدح و بی‌جا مدحتم.» (عرفات‌العاشقین) وی پس از ۱۰۱۶ق نیز همچنان در هند به‌سر می‌برده است، یا دست‌کم به ایران بازگشته و باز به هند سفر کرده است، چنان‌که در ۱۰۲۴ق در آگره / اکبرآباد با تقی اوحدی و در برهانپور دکن با باقی نهاوندی دیدار کرده است. باقی نهاوندی وی را «سیدی درویش‌شعار و سخنوری کامل‌عیار» می‌خواند که «اوقات را به تجارت و سوداگری می‌گذراند و به‌غایت درست‌گوی واقع شده و در اقسام شعر مهارتی دارد و به طلاقت لسان و عذوبت بیان در میانهٔ شعرا و فصحا ممتاز است.» با آنکه از اجلّهٔ سادات نهبندان است، «از کمال درویشی و کم‌گویی و ملایمت و سلامت نفس، مهم و منصب و بزرگی آن‌دیار را ترک کرده، همیشه در اسفار به عافیت می‌گذراند و از صحبت مستعدان و سخن‌سنجان به‌غایت محظوظ است... درویشی و گوشه‌گیری را شعار خود ساخته از عالم برکنار است.» (مآثر رحیمی، ۱۱۲۳/۳ ــ ۱۱۲۴ق) گفتنی است که نام مجیبی در تذکره‌های متأخر به‌صورت‌های تحریف‌شده، مانند مجیبی بهبهانی، موجد نهندانی و موجد همدانی آمده است. شماری از سروده‌های او در برخی تذکره‌ها، از آن میان چهل و شش بیت در خیرالبیان و چهل و سه بیت در مآثر رحیمی، نقل شده است.

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۴۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۴۸؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۳۴۰/۴؛ الذریعه، ۹۶۹/۹، ۱۱۱۷؛ ریحانة‌الادب، ۲۲/۶؛ صبح گلشن، ۳۶۶، ۴۶۷؛ کاروان هند، ۱۲۲۱-۱۲۲۵؛ مآثر رحیمی، ۱۱۲۳/۳-۱۱۲۹.

برزگر

مجید شوشتری (ma.jid-e.šuš.ta.ri)، میرزا مجید، دزفول ۱۰۷۸ / ۱۰۸۸ق ــ، شاعر ایرانی. از مردم دزفول از توابع شوشتر بود و از این‌رو به شوشتری آوازه یافت. او بعدها به هندوستان رفت و به‌رفاقت نواب صفدرجنگ (۱۱۵۲ ــ ۱۱۶۷ق) روزگار به سر برد. در تذکره‌ها از بازگشت وی به میهنش سخنی به میان نیامده است. تنها مؤلف تذکرهٔ حسینی می‌نویسد که میرزا «باز به وطن مراجعت نموده» است. میرزا مجید بیشتر شاعری هزل‌گوی بود. گویند او با بیشتر ظرفای اصفهان، به‌ویژه میرزا جعفر زرکوب از هزالان بنام آن سامان، «مطایبات شیرین و مناظرات رنگین» می‌ورزید. زرکوب نیز بیشتر غزلیات او را در قالب هجو پاسخ می‌گفت و این خود برآوازهٔ سروده‌های میرزا مجید افزوده است. از سروده‌های میرزا مجید ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «نظر پوشیدن از مه‌طلعتان باشد چنان مشکل ــ که آسان‌تر از آن صدره شود چشم از جهان بستن.»

منابع: تذکرهٔ حسینی، ۳۲۹؛ الذریعه، ۹۶۹/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۷۳/۲؛ سرو آزاد، ۳۳۸-۳۴۰؛ صبح گلشن، ۳۶۷-۳۶۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۴۹، شمارهٔ ۲۶۹؛ مقالات‌الشعرا، حیرت، ۷۶؛ نشتر عشق، ۱۳۶۰/۴-۱۳۶۱.

نوش‌آبادی

محب‌الله اله‌آبادی (mo.heb.bol.lāh-e.e.lāh.ā.bā.di)، شاه‌محب‌الله، پسر شیخ مبارز پسر شیخ پیر، ۹۹۶ ــ اله‌آباد ۹ رجب ۱۰۵۸ق، دانشمند دینی، عارف چشتی و نویسندهٔ عربی و فارسی‌نویس شبه‌قاره. گویند از نسل شیخ فریدالدین گنج‌شکر بود و سلسلهٔ نسب او به خلیفهٔ دوم، عمر می‌رسید. یکی از نیاکانش به نام شیخ شعیب در روزگار چنگیزخان وارد لاهور شد و بعدها یکی از اعضای خاندانش در روستای صدرپور نزدیک خیرآباد در استان اوده نشیمن گزید. محب‌الله در صدرپور به‌دنیا آمد و چندی در زادگاهش نزد پدر خود و علمای بومی درس خواند. سپس به لاهور رفت و در آن‌جا همراه با شیخ محمد میر سائین سیوستانی و سعدالله‌خان تمیمی چنوتی نزد مفتی عبدالسلام لاهوری به فراگیری دانش پرداخت. هنگامی که سعدالله‌خان به وزارت شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) رسید، محب‌الله نیز با توجه به سابقهٔ آشنایی خود با او نزد او در دهلی رفت. سعدالله‌خان خواست تا منصبی بلند بدو واگذارد، اما محب‌الله اندکی بعد دستخوش تحولی روحانی شد و به زهد و تصوف روی آورد و رهسپار کنگوه شد. وی به شیخ ابوسعید چشتی صابری کنگوهی (ــ ۱۰۴۹ق)، از مشایخ نامی چشتیه، دست ارادت داد و مدتی دراز ملازم شیخ بود تا خود به مرتبهٔ شیخی رسید. پسان‌تر به رودَوْلی سفر کرد و در آن‌جا با شیخ عبدالرحمان چشتی دیدار کرد. سپس به صدرپور بازگشت و

چندی در آن‌جا ماند. سرانجام در اله‌آباد نشیمن گزید و از آن پس تا مرگش به مدت بیست سال به ارشاد مردم و تدریس و تألیف سرگرم بود. وی از پیروان سرسخت و پرشور نظریهٔ وحدت وجود ابن عربی بود. نظرات او، به رغم ستایش و هواداری شاهزاده داراشکوه که در ۱۰۵۵ق به حکومت اله‌آباد منصوب شده بود، مخالفت و دشمنی بسیاری از علما و حکمای برجسته (مانند ملامحمود جونپوری) را برانگیخت. درواقع، مخالفت دو گروه با تعبیر شاه‌محب‌الله از نظریهٔ وحدت وجود ابن عربی مهم بود، یکی مخالفت حکما یا فلاسفه، و دیگری مخالفت علمای متعصب اهل سنت. درکانون مخالفت فلسفی با تصوف و نظرات مربوط به وحدت وجود، ملامحمود جونپوری و پیروان او جای داشتند. محب‌الله که نمی‌توانست با سلاح منطق و حکمت به مقابله با مخالفت ملامحمود برخیزد کوشید تا بنیاد خردگرایی، کلام و فلسفه را متزلزل کند. از این رو، استدلال می‌کرد که عقل جزئی نمی‌تواند به اسرار علم الاهی پی برد و میان متکلم و متألّه تفاوت بسیار است. وی معتقد بود صوفیان صاحب علم‌الاهی‌اند و علم رسمی که علما آن را فرامی‌گیرند قادر به درک و تحسین کار صوفیان نیست. او از میان صوفیان تنها دو تن، یعنی شیخ علاءالدولهٔ سمنانی و میرسید محمد گیسودراز، را مخالف وحدت وجود می‌دانست و مدعی بود که تنها علما، زاهدان و صوفیانی که نمی‌توانند به کمال معنوی حقیقی برسند پیرو شیخ علاءالدولهٔ سمنانی هستند. مشهورترین و بحث‌انگیزترین اثر محب‌الله، رسالهٔ فلسفی کوتاه التسویه بین‌الافادة والقبول به‌عربی است که در آن با موفقیت و استادی به بحث دربارهٔ اندیشهٔ وحدت وجودی ابن عربی پرداخت و محب‌الله کوشیده است تا ثابت کند که مخلوق از ذات باری چیز جداگانه‌ای نیست. انتشار عمومی این رساله، پس از مرگ محب‌الله، به‌روزگار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، هنگامه‌ای برپا کرد؛ چه، نظراتی دربارهٔ وحی در آن اظهار شده که بعدها سرسید احمدخان (۱۸۱۷ ــ ۱۸۹۸م) دوباره آن را بیان داشته است؛ از جمله این که «جبرئیلِ محمد [ص] در ذات محمد [ص] بود، و همچنین جبرئیل هر پیغمبری هم در ذات وی بوده، و آن قوهٔ باطنی ایشان بود که در غلبهٔ آن قوت وحی بر ایشان نازل می‌گردید، و لهذا جبرئیل با هر پیغمبری به‌زبان وی سخن گفته.» (مرآة‌الخیال، ۱۸۲) گویند اورنگ‌زیب، که شاید دوستی محب‌الله با شاهزاده داراشکوه در مخالفت وی با این اثر بی‌تأثیر نبود، در پی گردآوری و سوزاندن نسخه‌های آن افتاد و میرسید محمد قنوجی و شیخ محمدی، دو تن از مریدان محب‌الله را که در دهلی بودند، به‌درگاه خود فراخواند و از آن دو خواست تا نظر خود را دربارهٔ رسالهٔ تسویه بیان و آن را محکوم کنند. حتی در ۱۰۷۴ق شمار بسیاری از علما فتوایی صادر کردند که در آن شاه محب‌الله و مریدش شیخ محمدی به الحاد و ارتداد متهم شدند. با این وجود، علما و مشایخ برجسته‌ای چون شیخ محمد رشید، معروف به عبدالرشید جونپوری (ــ ۱۰۸۳ق) از تأیید این فتوا خودداری کردند و از مخالفت با تسویه نیز رفته‌رفته کاسته شد. بر تسویه شرح‌هایی نوشته شد که ازجمله می‌توان به شرح‌های خواجه خرد پسر خواجه باقی‌بالله و شاه‌کلیم‌الله جهان‌آبادی، هر دو به‌فارسی، یاد کرد. دایرهٔ شاه محب‌الله (شامل مزار وی همراه با خانقاه، مدرسه و مسجد) هنوز در اله‌آباد برپاست. چنان‌که گفته شد، شاه محب‌الله از برجسته‌ترین شارحان و مروّجان نظرات ابن عربی (معروف به شیخ اکبر) بوده است و از این‌رو مؤلف تذکرهٔ علمای هند دربارهٔ وی می‌گوید «تحقیقات و تدقیقاتش در علم تصوف به درجهٔ اجتهاد رسیده، بلکه بهتر است شیخ ابن‌العربی را شیخ اکبر و وی را شیخ کبیر گویند.» محب‌الله نویسنده‌ای پرکار بوده و آثار متعددی به‌فارسی و عربی نوشته است، از آثارش: ۱ــ شرح فصوص‌الحکم ابن عربی به عربی که نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ دیوان هند در لندن و کتابخانهٔ خدابخش در پتنا نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ شرح فصوص‌الحکم به‌فارسی (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شماره‌های N.M.1958-44/11، و جز آن‌ها) که در نهم شوال ۱۰۴۱ق به‌نام شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) به‌انجام رسیده است؛ ۳ــ انفاس‌الخواص که تلخیص‌گونه‌ای است از فصوص‌الحکم به‌عربی و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ خدابخش در پتنا نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ منظر اخص‌الخواص به‌فارسی (دست‌نویس گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ فهرست ۴۳۹)، در بیان آموزه‌های ابن عربی در بیست و هفت باب که در سیزدهم رمضان ۱۰۵۰ق به انجام رسیده و عمدتاً مبتنی بر فتوحات‌المکیهٔ ابن عربی و نفحات‌الانس جامی است. محب‌الله در این اثر میان علمی که علما کسب می‌کنند و علم حاصل از شهود صوفیانه تمایز قایل می‌شود و به بحث دربارهٔ طبقات گوناگون صوفیان می‌پردازد و بر اهمیت رحمت‌الاهی تأکید می‌ورزد و صوفیان را به عشق به کل جهان خلقت فرامی‌خواند؛ ۵ــ عبادة‌الخواص به‌فارسی که محب‌الله نوشتن آن را در ۱۰۵۱ق آغاز کرد و در دو سال به‌انجام

رسانید. این اثر با بحثی دربارهٔ آخرت، بهشت و جهنم آغاز می‌شود و با گفت‌وگو دربارهٔ اهمیت عرفانی وضو، نماز، زکات، روزه و حج ادامه می‌یابد. عبادة‌الخواص درواقع بحثی است دربارهٔ مسئلهٔ وحدت وجود از جهات گوناگون. دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال (به‌شمارهٔ فهرست ۱۰۸۴) نگه‌داری می‌شود. شاه‌محب‌الله خود این اثر را به عربی برگردانیده است؛ ۶ــ هفت احکام به‌فارسی دربارهٔ هفت اصل مربوط به تجلیات و وجود، که در ۱۰۵۳ق به‌انجام رسیده و نسخه‌ای از این اثر که در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود در همان سالِ تألیف کتابت شده و با نسخه‌ای به خط مؤلف مقابله شده است؛ ۷ــ سه رکن (نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند) به‌فارسی؛ ۸ــ ترجمة‌القرآن که تفسیر قرآن به عربی است؛ ۹ــ حاشیه ترجمة‌القرآن به‌عربی؛ ۱۰ــ عقائد‌الخواص به‌عربی که در آن دربارهٔ مطالبی مانند ذات باری تعالی، سزا و جزا، امر و نهی، وجود فرشتگان، افعال انسانی و عذاب و ثواب از دیدگاه تصوف بحث شده است؛ ۱۱ــ انفاس‌الخواص به‌عربی در هشتاد و یک باب به اسلوب فصوص‌الحکم؛ ۱۲ــ مغالطه‌العامه به‌عربی در صد و شصت باب؛ ۱۳ــ تجلیات‌الفصوص (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه علیگر)؛ ۱۴ــ کتاب‌المبین فی حکمة‌اللهیة (نسخهٔ کتابخانهٔ رضای رامپور)؛ ۱۵ــ رساله فی مبحث وجود مطلق؛ ۱۶ــ غایة‌الغایات؛ ۱۷ــ مکتوبات که مجموعهٔ نامه‌های محب‌الله، در شرح دیدگاه وی دربارهٔ وحدت وجود، به برخی هم‌روزگارانش، مانند شاهزاده داراشکوه، شیخ عبدالرشید جونپوری، ملامحمود جونپوری، میر سید محمد قنوجی، شیخ عبدالرحیم خیرآبادی، شیخ تاج محمد فتحپوری، شیخ عبدالرحمان چشتی و شیخ حمید صدرپوری است. نسخه‌هایی از مکتوبات محب‌الله در کتابخانهٔ دیوان هند و کتابخانهٔ دانشگاه علیگر نگه‌داری می‌شود؛ ۱۸ــ سرالخواص.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۴۱/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۷/۲-۲۲۹؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۷۵؛ تصوف بر صغیر مین، ۴۰۶؛ رود کوثر، ۴۴۰-۴۴۲؛ سبحان‌المرجان فی آثار هندوستان، ۱۹۵؛ شاه محمداجمل آبادی و ادب فارسی، ۵۲-۷۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۴۶/۲-۹۴۷؛ ۱۴۶۴/۳، ۱۶۷۹، ۱۷۴۲، ۲۰۰۸، ۲۱۰۴؛ ۹۱۱/۱۱، ۹۳۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۴۸۸/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو، ۲۳۹، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۹؛ مرآة‌الخیال، ۱۸۲؛ معجم‌المؤلفین، ۱۷۹/۸؛ نزهة‌الخواطر، ۳۳۲/۵-۳۳۵؛ هدیة‌العارفین، ۵/۲؛ اختر مهدی، «سهم شهر اله‌آباد در تحول زبان و ادب فارسی»، بیاض، سال یکم، شمارهٔ ۱ (۱۹۹۰م)، ص۱۴۳-۱۴۴؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic Society of Bengal, 523; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon collection of the Asiatic society of Bengal*, 306-308; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 427; *History of Sufism in India*, 2/6-7, 17-18, 98, 139-143, 261, 268-272,289, 463; *Mughals in India*, 347-348.

برزگر

محب‌الله بهاری (mo.heb.bol.lāh-e.be.hā.ri)، محب‌الله بن عبدالشکور عثمانی صدیقی حنفی، ــ ۱۱۱۹ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ عربی و فارسی‌نویس شبه‌قاره. در کرا، روستایی نزدیک محب‌علی‌پور، در استان بهار به‌دنیا آمد. تعلیمات ابتدایی را نزد شیخ قطب‌الدین بن عبدالحلیم سهالوی به‌انجام رسانید. کتاب‌هایی را نیز نزد قطب‌الدین حسینی شمس‌آبادی خواند. به دکن رفت و در آن‌جا به درگاه اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) که سرگرم جنگ با حکمرانان محلی دکن بود، راه یافت. اورنگ‌زیب وی‌را به‌منصب قضای لکنو و سپس حیدرآباد (پس از شکست ابوالحسن تاناشاه، فرمانروای قطب‌شاهی گلکنده در ۱۰۹۷ق به‌دست اورنگ‌زیب) گماشت. قربت وی نزد اورنگ‌زیب موجب شد تا به آموزگاری شاهزاده رفیع‌القدر پسر شاه‌عالم بهادرشاه پسر اورنگ‌زیب گمارده شود. پس از انتصاب رفیع‌القدر پسر شاه‌عالم به حکومت کابل در ۱۰۹۷ق، محب‌الله نیز همراه وی و فرزندش رفیع‌القدر بدان ولایت رفت و چندی در آن‌جا به‌سر برد. شاه‌عالم پس از نشستن بر تخت شاهی (۱۱۱۹ق)، محب‌الله را به سمت قاضی‌القضات کل مملکت خود برگزید و بدو لقب فاضل‌خان بخشید. شیخ محب‌الله مؤلف رسالاتی به عربی و فارسی است. از آثارش: ۱ــ سُلّم‌العلوم به‌عربی در منطق که از کتاب‌های مشهور درسی شبه‌قاره بوده و شرح‌های بسیاری بر آن نوشته‌اند که از جمله می‌توان از شرح فارسی فتح محمد جونپوری (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۲۹۹۴) نام برد؛ ۲ــ مُسَلّم‌الثبوت به‌عربی در اصول فقه حنفی؛ ۳ــ الجوهر‌الفرد که رساله‌ای دربارهٔ جزء لایتجزی است و همچون دو اثر قبلی از کتاب درسی مدارس

شبه‌قاره بوده است؛ ۴ـ رساله فی المغالطة العامّة الورود؛ ۵ـ رسالة فی اثبات انّ مذهب الحنفیة ابعد عن المرّای من مذهب الشافعیة.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۱۸/۵؛ الاعلام، زرکلی، ۲۸۳/۶؛ ایضاح المکنون، ۳۸۲/۱؛ ۲۳۳/۲، ۴۸۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۰۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۷۵؛ سبحة المرجان فی آثار هندوستان، ۱۹۶-۱۹۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۲۴/۲، ۹۴۶؛ ۱۷۴۳/۳؛ ۲۳۹۲/۴؛ ۳۷۸/۱۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 426; *Encyclopaedia of Islam*, 1/426; *Mughals in India*, 347.

برزگر

محب بلگرامی (mo.heb[b]-e.bel.ge.râ.mi)، سید غلام‌نبی فرزند سید غلام‌مصطفی بلگرامی، ـ ۱۱۶۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در بلگرام زاده شد. زبانی تیز اما آراسته به حسن‌بیان داشت. از آغاز جوانی به شعر و شاعری روی آورد و با شاعران معاصر خود، شیخ عبدالرضا متین اصفهانی و آقا عبدالعلی تحسین ملاقات داشت. دیوان شاعران نو و کهن را مطالعه کرده بود. بعد از بازگشت از بنگال به‌خدمت نواب صفدرجنگ فرمانروای اوده (ـ ۱۱۶۷ق) درآمده در جنگ سوم نواب و احمدشاه ابدالی در دامنهٔ کوه مداریه کشته شد.

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۴۷-۱۴۹؛ سرو آزاد، ۳۳۸-۳۴۰؛ شمع انجمن، ۴۴۳-۴۴۴؛ نتایج‌الافکار، ۶۶۲-۶۶۴؛ نشتر عشق، ۱۴۹۰/۴.

سپاهی

محبت بریلوی (ma.hab.bat-e.ba.ri.la.vi)، نواب محبت‌خان / محب‌الله‌خان فرزند نواب حافظ‌الملک حافظ رحمت‌خان بهادر، رای بریلی ۱۱۶۵ ـ لکنو ۱۳ صفر ۱۲۲۴ق، شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه‌قاره. پسر بزرگ حافظ رحمت‌خان* سرکردهٔ نام‌دار روهیله‌ها بود. چون حافظ رحمت‌خان در جنگ با شجاع‌الدوله، نواب اوده (۱۱۶۷ ـ ۱۱۸۸ق) کشته شد اعضای خانواده‌اش از جمله محبت‌خان را در دژ اله‌آباد زندانی کردند. اما پس از مرگ شجاع‌الدوله (۱۱۸۸ق)، پسر و جانشین او آصف‌الدوله (۱۱۸۸ ـ ۱۲۱۲ق)، محبت‌خان و دیگر اعضای خانواده‌اش را، پس از هشت ماه بازداشت، آزاد کرد و به لکنو فراخواند. محبت‌خان به لکنو رفت و از آن پس بقیهٔ عمرش را در آن‌جا گذراند. وی به‌فارسی و اردو و پشتو شعر می‌گفت. در اردو شاگرد جعفرعلی‌خان حسرت لکنویی (ـ ۱۲۰۹ق) و در فارسی شاگرد میرزا محمد فاخر مکین بود. از آثارش: ۱ـ دیوان فارسی که دست‌نویسی از آن که به‌خط خود محبت در ۱۲۱۵ق / ۱۸۰۱م کتابت شده و وی آن‌را به دوست خود سرگور اوزلی در لکنو پیشکش کرده است، به‌شمارهٔ فهرست ۱۱۹۶ در کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری می‌شود. این دست‌نویس دارای غزلیات، آمیخته با شمار اندکی قطعه، به‌ترتیب حروف تهجی است؛ ۲ـ دیوان اردو که مجموعهٔ غزلیات، رباعیات، قصیده، قطعات و مثنوی اسرار محبت / سسی و پنون است (دست‌نویس کتابخانهٔ بادلیان به‌شمارهٔ فهرست ۱۲۲۳). مثنوی اسرار محبت در ۱۱۹۷ق در داستان سسی و پنون سروده شده و در لکنو به‌چاپ سنگی رسیده است؛ ۳ـ دیوان پشتو که مجموعهٔ غزلیات به‌ترتیب الفبایی است (دست‌نویس کتابخانهٔ بادلیان به‌شمارهٔ فهرست ۲۳۵۳)؛ ۴ـ ریاض‌المحبت که دستور زبان و واژه‌نامهٔ پشتو به‌فارسی است (دست‌نویس کتابخانهٔ دیوان هند به‌شمارهٔ فهرست ۲۴۵۲).

منابع: تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۰۰-۱۰۳؛ تذکرهٔ هندی، ۲۱۳-۲۱۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۷۴/۲؛ سفینهٔ هندی، ۱۹۱؛ صبح گلشن، ۳۶۸-۳۶۹؛ طبقات شعرای هند، ۱۹۱-۱۹۲؛ گلستان بی‌خزان، ۲۰۹؛ گلشن بی‌خار، ۴۷۰-۴۷۱؛ گلشن همیشه‌بهار، ۲۷۷؛ گلشن هند، ۱۶۶-۱۷۰؛ تین تذکری، ۱۸۳؛ مجموعهٔ نغز، ۱۶۰-۱۶۱؛ نشتر عشق، ۱۴۸۸/۴-۱۴۸۹؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/320-321; ***Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh***, 251, 620, 642; ***Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library***, 1/727-728; 2/1297, 1306; ***Dictionary of Indo-Persian Literature***, 276; ***Mughals in India***, 276.

برزگر

محب سرهندی (mo.heb[b]-e.ser.hen.di) / محب‌علی تتوی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از مردم برلاس، اما زادگاهش تته بود. او از سخنوران روزگار جلال‌الدین محمد اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) و جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) بود. جز این از زندگانی وی در تذکره‌ها سخنی نرفته است. از

سروده‌های محب‌علی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «چون آیینه‌ام هست همه چیز و لیکن ــ از هر چه بپرسی همه را هیچ جوابست.»

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۱۸؛ صبح گلشن، ۳۶۹.

جهان‌تاب

محب‌علی‌خان حکمت (mo.heb[b].a.li.xān-e.hek.mat)، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از احوال و رویدادهای زندگی وی چیزی دانسته نیست. وی در ۱۱۴۳ق / ۱۷۳۰م کتابی به نام صولت صفدری سروده که دنبالهٔ منظومهٔ ناتمام حملهٔ حیدری از باذل مشهدی در زندگی محمد (ص) و در وصف دلاوری‌های علی (ع) است. نسخهٔ دست‌نویس آن به‌شمارهٔ ۲۵۸۰۵ در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. محب‌علی‌خان در ح۱۱۵۰ق / ۱۷۳۷م منظومه‌ای دیگر به نام فرح‌نامهٔ فاطمی در سرگذشت فاطمه (ع) سروده است. نسخهٔ دست‌نویس این اثر نیز به شمارهٔ ۷۸۰۸ در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. فرح‌نامهٔ فاطمی در دو بخش است. بخش نخست سرودهٔ محب‌علی‌خان حکمت و بخش دوم که ذیل آن است سرودهٔ حکیم کاظم طبیب، ملقب به حاذق‌الملک است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۹۳۸/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۷/۳؛ الذریعه، ۲۳۷/۱۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۹۹/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۹۱/۴، ۳۰۲۰؛ منظومه‌های فارسی، ۵۱۲-۵۱۳؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/708; *Dictionary of Indo-persian Literature*, 235; *Mughals in India*, 186.

فتح‌نیا طبری

محب‌علی سندی (mo.heb[b].a.li-ye.sen.di)، فرزند مولانا حیدر علی سمرقندی، سیوستان ۹۸۲ــ برهانپور ۱۰۵۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش در جوانی از سمرقند به سیوستان، از ولایات سند، رفت و در ملازمت سید ابوالمکارم سلطان سبزواری که از سوی میرزامحمدباقی ترخانی به ولایت‌داری سند رسیده بود و از شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ــ ۹۸۴ق) خطاب سلطانی داشت، درکمال عزت و احترام به‌سر برد. محب‌علی هنوز خردسال بود که پدرش را از دست داد. در نوجوانی به ته‌ته که در آن هنگام پایتخت خانان ترخان سند بود، رفت و به تحصیل علوم پرداخت. در ادبیات عربی و فارسی صاحب فضل و کمال شد. به عرفان و تصوف نیز گرایش فراوان داشت. در این باره عبدالباقی نهاوندی، مؤلف مآثر رحیمی، می‌آورد: «درویش نهاد و فانی مشرب واقع شده و در طرز تصوف و تذکیر و تحقیق، جنید و بایزید وقت و زمان خود بود.» وی از دورهٔ تحصیل به شاعری نیز می‌پرداخت و به سبب گرایش به عرفان، اشعارش مضامین عرفانی نیز دارند. عبدالباقی نهاوندی می‌گوید: «در اشعار عرفانی از حکیم سنایی تتبع نموده است.» شکیبی اصفهانی (ــ۱۰۲۲/۱۰۲۳ق) از مداحان عبدالرحیم خان‌خانان (ــ۱۰۳۶ق) چون از شهرت و فضل محب‌علی آگاهی یافت، مشتاق دیدارش شد و چون وی را نیک پسندید، از احوال وی نزد خان‌خانان داد سخن داد. خان خانان نیز که مشوق و مربی صاحبان کمال بود، وی را به حضور طلبید. محب‌علی از ۹۹۹ق (پس از فتح ته‌ته به دست عبدالرحیم‌خان در همین سال) به خدمت وی درآمد. همیشه نزد وی معزز و محترم بود و خان‌خانان نیز به‌وجود او در میان دانشمندان و اهل علمش مباهات می‌کرد و صحبت او را غنیمت می‌شمرد و در سفر و حضر وی را با خود همراه می‌داشت. چون خان‌خانان به فتح دکن مأمور شد، محب‌علی را نیز با خود همراه کرد. خان‌خانان نخست به برهانپور رفت و آن دیار را پایگاه خود ساخت. محب‌علی در برهانپور که در آن زمان از مراکز عمدهٔ مشایخ و عرفا و علما و فضلا بود، به حضور محدثان و مشایخ آن دیار می‌رسید و از محضر آنان کسب فیض می‌کرد؛ در ضمن در هر انجمنی خان‌خانان نیز حضور می‌یافت. در ۱۰۲۵ق، خان‌خانان وی را به همراه فرزندش شاهنوازخان که راهی فتح دکن بود، همراه کرد تا فرزند سخن‌شناسش را انیس و مونس باشد. یک بار قصد ولایت خود کرد و از خان‌خانان اجازهٔ بازگشت گرفت. اما در میان راه از تصمیم خود بازگشت و با قصیده‌ای که در عذر این تصمیم سروده بود، نزد خان‌خانان بازگشت. پس از چندی، به همراه مولانا شکیبی به سفر حج رفت. در قطعه شعری که به خدمت خان‌خانان فرستاد، مخارج این سفر را از او خواستار شد. در این سفر کیفیت و حالت عجیبی به او دست داد. پس از آن از مردم گریزان بود و گوشه می‌گرفت، چنان‌که شکیبی وی را پس از روزها جست‌وجوی بسیار، در خرابه‌ها و ویرانه‌ها می‌یافت. پس از بازگشت از سفر حج به هند رفت و تا پایان عمر، بیشتر اوقات خود را در برهانپور به زهد و تقواگذراند. خاکجایش نیز در برهانپور است.

محب‌علی به فارسی شعر می‌سرود. پاره‌ای از ابیات وی و نیز ساقی‌نامه‌ای که در مدح خان‌خانان سروده، در کتب تذکره به‌جا است. مؤلفان پادشاهنامه و عمل صالح و نزهة‌الخواطر احوال وی را به‌گونه‌ای متفاوت از برخی منابع دیگر یاد کرده‌اند. آورده‌اند که اصل وی از اویماق چغتا از نسل قومی، معروف به کوه‌بر، است. جد وی علی‌بیگ، همراه محمدبابر به هندوستان کوچید و در جنگ با افغانان کشته شد. پدرش، صدرالدین محمد در جوانی در موکب همایون پادشاه (۹۳۷ـ ۹۶۳ق) به تته رفت و همان‌جا ماندگار شد. محب‌علی نیز در سی‌سالگی در برهانپور منزوی گشت. پس از چندی، در راه سفر حج به بندر سورت رسید و در آن‌جا شیخ محمد فضل‌الله را دریافت و از او خرقهٔ ارشاد گرفت. پس از بازگشت از حج و پس از درگذشت خان‌خانان، در برهانپور به خدمت شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) درآمد و تا پایان عمر در ملازمت وی بود.

منابع: بزم تیموریه، ۳۳۶/۱؛ پادشاهنامه، ۲۳۵/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵(۱)/ ۴۷۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۵۸/۱؛ تذکرهٔ اولیای سند، ۲۲۹ـ ۲۳۰، ۲۵۴؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۱۰۰۷/۲ـ ۱۰۰۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۳۵ـ۱۳۶؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم‌خانخانان، ۳۳۷ـ ۳۴۳؛ صبح گلشن، ۳۷۰؛ عمل صالح، ۳۶۷/۳؛ گل رعنا، ۲۶۵؛ مآثر رحیمی، ۴۸۹/۳ـ ۵۱۶؛ مقالات‌الشعراء، ۶۹۹ـ ۷۰۰؛ میخانه، ۷۳۸ـ ۷۴۶؛ نزهة‌الخواطر، ۳۳۲/۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۳۹ـ ۴۴۰.

حجتی

محب فیض‌آبادی (mo.heb[b]-e.feyz.ā.bā.di)، محمدقلی‌خان، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم فیض‌آباد بود و در دورهٔ نواب شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ ـ ۱۱۸۹ق) روزگار به سر می‌برد. از سروده‌های محب ابیاتی چند در تذکره‌ها آمده است. نمونه‌ای از سخن او است: «قاصد مهربان من باز بگو سلام او ـ جان به لب رسیده را شاد کن از پیام او / آمده از ره کرم یار به پرسش محب ـ شکر خدا که کرد کار گریهٔ صبح و شام او.»

منابع: ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۷۴/۲؛ صبح گلشن، ۳۶۹ـ۳۷۰.

نوش‌آبادی

محبوب‌علی‌خان آصف‌جاهی (mah.bub.a.li.xān-e.ā.sef.jā.hi)، نواب میرمحبوب‌علی‌خان پسر افضل‌الدوله محبوب‌علی‌خان، ۱۸ اوت ۱۸۶۶ ـ ۱۹۱۱م / ۶ ربیع‌الثانی ۱۲۸۳ ـ ۱۳۲۹ق، آصف‌جاه / نظام ششم حیدرآباد دکن (۱۸۶۹ ـ ۱۹۱۱م / ۱۲۸۵ ـ ۱۳۲۹ق). پس از مرگ پدرش به تخت نشست، اما چون خردسال بود نخست وزیر حیدرآباد مختارالملک سرسالارجنگ و یکی از وزرا، ملقب به شمس‌الامرا، و نمایندهٔ انگلیس در حیدرآباد نیابت سلطنت وی را داشتند. در واقع، گردانندهٔ اصلی کارها مختارالملک سالارجنگ (ـ ۱۸۸۳م / ۱۳۰۰ق) بود و هم‌او تربیت نظام خردسال را بر عهده داشت و وی را برای کشورداری و گرفتن اختیارات امور تربیت کرد. پس از رسیدن وی به سن بلوغ، فرماندار کل انگلیسی هند قوای مالی و اجرایی حیدرآباد را یک‌سره بدو واگذاشت (۱۸۸۴م / ۱۳۰۱ق). در دورهٔ حکومت محبوب‌علی‌خان، به‌ویژه در دورهٔ نخست‌وزیری سالارجنگ، اصلاحات اداری و اقتصادی اساسی بسیاری در حیدرآباد انجام گرفت و برنامه‌هایی مانند توسعهٔ راه‌آهن، تأسیس کارخانهٔ پنبه‌پاک‌کنی در حیدرآباد و گلبرگه و اورنگ‌آباد، گسترش علم و دانش با تأسیس مدارس بسیار در دکن و توسعهٔ کشاورزی انجام گردید. پس از مرگ سالارجنگ، پسرش لایق‌علی‌خان (ـ ۱۳۰۷ق) به‌نخست‌وزیری رسید، اما پس از اختلافاتی که میان وی و نظام پیش آمد، در ۱۳۰۴ق جای خود را به نواب بشیرالدوله آسمان‌جاه از خانوادهٔ امیرکبیر شمس‌الامرا داد. بشیرالدوله نیز در ۱۳۱۶ق درگذشت و پسرعمش نواب اقبال‌الدوله وقارالامرا جای وی را گرفت، اما وی پس از شش‌هفت سال از مقام خود استعفا داد و شش ماه بعد درگذشت. آخرین نخست‌وزیر حیدرآباد در دورهٔ محبوب‌علی‌خان، مهاراجه کشن‌پرشاد یمین‌السلطنه، متخلص به شاد، است که تا ۱۳۳۰ق در این مقام باقی ماند. محبوب‌علی‌خان در ۱۹۰۲م / ۱۳۲۰ق استان برار را در برابر دو و نیم میلیون روپیه در سال به اجارهٔ انگلیسی‌ها داد. سرانجام بر اثر سکتهٔ قلبی درگذشت و پسرش میرعثمان علی‌خان جای وی را گرفت. محبوب‌علی‌خان به فارسی شعر می‌سرود و آصف تخلص می‌کرد. در دورهٔ او کتابخانهٔ مهم آصفیه به‌کوشش سید حسین بلگرامی و ملاعبدالقیوم در ۱۸۹۱م / ۱۳۰۸ق در حیدرآباد بنیاد نهاده شد و نیز مؤسسه دایرةالمعارف در ۱۳۱۰ق در آن شهر برای چاپ کتاب‌های خطی تأسیس گشت.

منابع: تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۴۵۲/۱ـ۴۵۴؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۴۶ـ۶۰؛ دائرهٔ معارف بزرگ اسلامی، ۴۳۱/۱؛ سخنوران چشم‌دیده، ۴؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر،

۱۴۹ـ۱۵۰؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۰۵ـ۱۰۶؛ *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*. 3/488: 5/349-350; *Encyclopeadia of Islam*, 3/322-323.

برزگر

محبوب لاهوری (mah.bub-e.lā.hu.ri)، نواب غلام‌محبوب سبحانی، ۱۸۵۳ ــ ۱۹۰۳م، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. فرزند شیخ امام‌الدین (ــ ۱۲۷۵ق)، ناظم (حاکم) کشمیر، بود و در ۱۸۶۲م حکومت پنجاب به سفارش حکومت مرکزی هند برایش جاگیر و مقرری تعیین کرد. در لاهور می‌زیست و در منزلش هر ماه مجلس مشاعره داشت که از جمله شرکت‌کنندگان آن ترک‌علی‌شاه نورمحلی مؤلف سخنوران چشم‌دیده بود. در دربار دهلی درگذشت و پیکرش را به لاهور بردند و در حصار داتا گنج‌بخش به خاک سپردند. دیوان محبوب که مجموعه‌ای از قصاید و غزلیات و رباعیات و قطعات تاریخ است در ۱۳۱۶ق در لاهور به‌چاپ رسیده است. اشعارش سلیس و روان و در نعت و منقبت پیامبر و علی (ع) و تصوف و عرفان است و در آن‌ها از صلح کل و وحدت ادیان و اقوام هواداری می‌کند.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۷۷/۵ـ۸۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۱۹؛ خفتگان خاک لاهور، ۳۹۵ـ۳۹۶؛ سخنوران چشم‌دیده، ۱۰۷ـ۱۰۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۱۵.

برزگر

محترم کشمیری (moh.ta.ram-e.kaš.mi.ri)، محمد، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در کشمیر زیست. مقدمات دانش را در محضر پدر خود، میرزا عبدالغنی قبول (ــ ۱۱۳۹ق) آموخت. سپس از فضلای آن‌دوره بهره‌مند شد. گویند شعر را بسیار روان و فصیح می‌سرود. ابیاتی از او در تذکره‌ها باقی مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۴۹/۳؛ سفینهٔ هندی، ۲۵۱؛ صبح گلشن، ۳۷۵؛ معراج‌الخیال، ۲۶۵؛ نشتر عشق، ۱۳۷۸/۴؛ همیشه‌بهار، ۲۴۳؛ محمدظفرخان، «عبدالغنی‌بیگ قبول»، هلال، جلد ۱۰، شمارهٔ ۴، فروردین ۱۳۴۲ش، صص ۵۵ـ۶۱.

مژدهی

محتشم شروانی (moh.ta.šam-e.šer.vā.ni)، ابوالقاسم فرزند شیخ محمدعباس شروانی، متخلص به رفعت، بهوپال هند ۱۲۷۶ ــ پس از ۱۲۹۸ق، پژوهشگر و شاعر ایرانی‌تبار هندی. نسبش به جابر بن عبدالله انصاری می‌رسید. نیاکان وی از مدینه به بغداد و از آن‌جا به همدان و پس از آن به هندوستان کوچیدند و در لکنو سکونت گزیدند. نیای بزرگ او میرزا ابراهیم‌خان همدانی شروانی وزیر نادرشاه افشار (۱۱۴۸ ــ ۱۱۶۱ق) بود. ابوالقاسم از پدر فاضل و شاعر خود کسب دانش کرد. در خوش‌نویسی دست داشت. در جوانی به دربار نواب شاه‌جهان‌بیگم (ــ ۱۳۱۹ق) پیوست. از آثارش: تذکرهٔ قیصرنامه؛ تاریخ نفیس؛ قبسات‌القیاس؛ روان‌افزا؛ چشمهٔ نوش؛ آیین بهین؛ زرین پرند؛ دل‌افروز؛ زر ناب؛ جواهرنامه؛ اختر تابان* که شرح احوال و نمونهٔ اشعار هشتاد و دو تن از زنان سخنور به‌ترتیب حروف تهجی است. شرح حال‌ها از آرزوی سمرقندی آغاز می‌شود و با یاسمن‌بو پایان می‌پذیرد. در خاتمه شرح احوال و نمونهٔ آثار رابعهٔ قزداری و مستورهٔ کردستانی نیز آمده است. مؤلف این تذکره را به تشویق برادر خود ابوالحسن و به‌فرمان شاه‌جهان‌بیگم نوشته و در ۱۲۹۸ق به‌پایان رسانده است (چاپ ۱۲۹۹ق). در این اثر تعدادی از اشعار مخفی، زیب‌النسا دختر اورنگ‌زیب نیز آمده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۶/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۹/۱ـ۲۲؛ تذکره‌نویسی در هند و پاکستان، ۶۱۷؛ روز روشن، ۷۱۹؛ سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، ۱۵۳ـ۱۵۴؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۵۹/۱ـ۶۶۰.

م.انوشه

محرم‌الاسرار (mah.ra.mol.as.rār)، رسالهٔ فارسی در تصوف نوشتهٔ عبدالکریم بن شیخ فرید انصاری، از خانوادهٔ شیخ عبدالقادر گیلانی و از ارادتمندان شیخ احمد قادری لکنویی از صوفیان همین سلسله که در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) می‌زیست. این اثر دربارهٔ ذکرها، شیوه‌ها و اصول نظری تصوف بر اساس دیدگاه‌های سلسلهٔ قادری است و نویسنده در آن به آفرینش آدم، لزوم راهنمای روحانی، عشق الاهی و همچنین بزرگداشت حضرت محمد (ص) پرداخته است. پاره‌ای منابع تاریخ نگارش این اثر را ۱۱۱۰ق / ۱۶۹۸م و پاره‌ای دیگر ۱۰۱۸ق / ۱۶۰۹م گفته‌اند. نسخه‌هایی دست‌نویس

از این اثر به‌شمارهٔ N.M.1961-915 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی و به‌شمارهٔ ao72/3(1107) در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. نسخهٔ دست‌نویس دیگر نیز با همین نام و از مؤلفی ناشناس در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو نگه‌داری می‌شود که شاید همین اثر باشد.

منابع: الذریعه، ۱۴۹/۲۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۸۰/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۳۶۶/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی کراچی، ۲۶۵-۲۶۶؛ *Dictionary of Indo-persian Literature*, 12: *Mughals in India*, 11.

م.اسماعیل‌پور

محزون بلگرامی (mah.zun-e.bel.ge.rā.mi)، سید برکت‌الله فرزند سید محمود اصغر بلگرامی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در بلگرام زاده شد. وی بیشتر دیوان‌های شاعران و کتاب‌های فارسی را خوانده بود. میرنوازش‌علی فقیر بلگرامی شعرهای او را اصلاح می‌کرد. غزل‌هایی از او به یادگار مانده است که بحرهایی کوتاه دارند. در ۱۱۶۶ق روزگار جوانی را می‌گذراند.

منابع: بلگرام کی‌فارسی‌شعرا، ۱۶۳؛ سرو آزاد، ۳۵۱-۳۵۲؛ شمع انجمن، ۴۴۴.

سپاهی

محزون کنجاهی (mah.zun-e.kon.jā.hi)، میان‌محمدشریف، متخلص به محزون و شریف، روستای کنجاه از نواحی گجرات ۱۹۱۵م - ، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. دانش‌های مقدماتی را در زادگاهش و دورهٔ دبیرستانی و دانشگاهی را در گجرات به‌پایان برد. از دانشگاه دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان فارسی گرفت. پس از آن در دانشکده‌های گوناگون به تدریس سرگرم شد. در زبان‌های اردو، پنجابی و فارسی مهارت دارد. ازکودکی به شعر علاقه می‌ورزد. در سرودن اشعار فارسی قوانین عروض و قافیه را در نظر ندارد و سخن موزون خود را به هر ترتیب که بر زبان و قلم جاری شود می‌پسندد. اشعار و مقالات محزون در مجلات و جراید کشورش به‌چاپ رسیده است.

منابع: شاعران معاصر پارسیگوی پاکستان، ۵۳۳-۵۳۶؛ احمد حسین احمد قلعه‌داری،«دبستان شعر و سخن گجرات»، شاهین گجرات، ژوئن ۱۹۶۵م، ص۳۴.

رسولی

محسن تتوی (moh.sen-e.ta.ta.vi)، ملامحمد محسن فرزند نورمحمد فرزند ابراهیم فرزند یعقوب تتوی سندی، ۱۱۲۱ / ۱۷۰۹م - ۱۱۶۳ق / ۱۷۵۰م، شاعر و فقیه فارسی‌نویس شبه‌قاره. در خانواده‌ای حنفی مذهب زاده شد. خانوادهٔ وی از بازرگانان ابریشم بودند. وی پس از فراگیری مقدمات علوم، فارسی و عربی آموخت. پس از آشنایی با اشعار واقعهٔ طف و شهادت ابی عبدالله‌الحسین(ع) به‌تشیع روی آورد. در جوانی نزد میرلطف‌علی‌خان همت (- ۱۱۴۴ق) از بزرگان شاعر و ادب‌دوست تته بهره جست. در محضر مقبل اصفهانی، که در روزگار صادق‌علی‌خان (۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ق) به تته آمده بود، نیز حضور یافت و در شاعری چندان مهارت به‌دست آورد که به‌گفتهٔ مؤلف مقالات‌الشعرا «در تته به این کفالیت شاعری و لطافت سخن و ملاحت کلام کسی برنیامده، رواج طرز استادان عجم و هند از تمثیل‌بندی و مناسبات شعری از او است.» در برخی سروده‌هایش از حافظ شیرازی و میرزا جلال اسیر شهرستانی (- ۱۰۴۹ق) پیروی کرده و مرثیه‌هایی به‌شیوهٔ ترجیع‌بند محتشم کاشانی داشته است. همانند قانع تتوی و سید جان‌الله‌شاه میر، در پیشرفت قصیده‌گویی فارسی در سند سهم بزرگی داشت و نیز مرثیه‌گویی را در سند رواج داده است. والیان و بزرگان تته را می‌ستود و نیز هنگامی که نادرشاه افشار به هند آمد وی را مدح گفته است. از آثارش: دیوان اشعار از قصاید، غزلیات، رباعیات و قطعات تاریخ (کراچی، ۱۹۶۳م)؛ مثنوی عقد دوازده گوهر در ستایش امامان شیعه؛ مثنوی طراز دانش در بیان تاریخ ولادت اعلام ماتم، مشهور به حملهٔ حسینی بر وزن حملهٔ حیدری در نه‌هزار بیت دربارهٔ واقعهٔ کربلا که قانع تتوی تتمه‌ای به‌نام مختارنامه بر آن نوشته است؛ محک کمال که گزیده‌ای از ۱۳۰۰۰ بیت از غزلیات شاعران گذشته و هم‌روزگار محسن و ۷۰۰ تا ۸۰۰ بیت از اشعار خود وی است و به میان‌نورمحمد، والی تته، اتحاف شده است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۱۶۹-۱۸۹؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۷۲۷/۳-۷۳۵؛ تحفة‌الکرام، ۳۶۲، ۳۷۵-۳۷۶، ۴۵۳-۴۵۷، ۴۶۱؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۳۳۲-۳۳۳؛ دیوان محسن تتوی، به‌کوشش محمد حبیب‌الله رشدی، مقدمه؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۱۶/۳؛ ۲۶۴۴/۴؛ مطلع انوار، ۴۷۵-۴۷۶؛ مقالات‌الشعرا،

۷۰۵ـ۷۰۲؛ نقد شعر فارسی در پاکستان، ۳۹.

رسولی

محسن رازی (moh.sen-e.rā.zi)، میرمحمد محسن، ــ بنارس ۱۰۲۰ق، شاعر ایرانی. از مردم ری بود. نام او در صبح گلشن و روز روشن به‌ترتیب فانی رازی و فانی تهرانی آمده است. برخی تذکره‌نویسان نام او را محسن رضوی مشهدی و از سادات این شهر دانسته‌اند. گلچین معانی در کاروان هند به نقل از خیرالبیان ملک‌شاه‌حسین سیستانی می‌نویسد: «محسن رازی در اوایل حال از ولایت ری به کسب کمال به دارالملک شیراز رفته، بعد از اکتساب فضیلت و آداب، به ولایت خود آمده، مدت‌ها در آن دیار منظور نظر صغار و کبار بوده و بالاخره هوای هند در سرش افتاد، به آن دیار خرامیده و تربیت کلی یافته. همواره اکابر و اعیان سدهٔ رفیعهٔ پادشاهی ملتفت حال او می‌بودند و ترقی کلی در سخن او به هم رسیده روز به روز اثر تربیت ظاهر می‌شد.» تقی اوحدی نیز می‌گوید که محس رازیَ «طبیعت شعر روانی داشته، خسرو شیرینی گفته و مدت‌ها در هند می‌بود، خاصه در آگره و مانکپور، در این ازمنه فوت شد در بنارس.» مؤلف تذکرهٔ نشتر عشق در مادهٔ تاریخ مرگ او چنین گفته است: «نمانده لطف شعر و فرد و ابیات ــ چو از دنیای پرغم رفت محسن / سن فوتش شبی از عاشقی گفت ــ فلک ای وا ز عالم رفت محسن.» محسن از سخنوران روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) بود. او در قالب‌های گوناگون شعر می‌سرود و در شعرهایش به نام تخلص می‌کرد. به سخن تذکره‌نویسان، او یک مثنوی با نام خسرو و شیرین سروده بود. از سروده‌های محسن ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «بسکه لخت جگر از دیده فشاند محسن ــ پر گل و لاله گریبان و کناری دارد.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۵۵؛ روز روشن، ۵۹۷؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۸۲/۲؛ شام غریبان، ۲۳۷؛ شمع انجمن، ۴۳۷؛ صبح گلشن، ۳۷۳ـ۳۷۴؛ کاروان هند، ۱۲۲۶/۲ـ۱۲۲۸؛ منتخب‌التواریخ، ۳۲۳/۳ـ۳۲۴؛ نشتر عشق، ۱۴۱۱/۴ـ۱۴۱۲.

جهان‌تاب

محسن شیرازی (moh.sen-e.ši.rā.zi)، محسنا، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. در زادگاهش شیراز پرورش یافت و برخی مقدمات علوم متداول را آموخت. از «صغر سن با خرقه‌پوشان و دردنوشان راه سلوک پیش گرفته و با شعرای آن دیار، مثل میرزا نظام [دستغیب شیرازی] و غیاثای حلوایی، به‌گفتن اشعار اشتغال داشته.» در ۱۰۳۱ق به اردوی شاه‌عباس یکم صفوی، پادشاه ایران (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) رفت و با بسیاری از بزرگان و امرای دولت آشنایی به هم رسانید. مدتی در مازندران به سر برد و از آن‌جا به قندهار و در محرم ۱۰۳۳ق از قندهار به هندوستان رفت. (خیرالبیان) در ۱۰۴۱ق در جهانگیرنگر / داکا، مرکز بنگاله، بود و در خدمت آقامحمدزمان، از امرای ایرانی بنگاله، به‌سر می‌برد و «به حسن خط و لطف طبع» آوازه داشت. (صبح صادق، ۷۴) نصرآبادی نیز محسنای شیرازی را «دردمند خوبی» می‌خواند که با ملا صبوحی خوانساری بسیار رفیق بوده است. از محسنا ظاهراً دیوانی به جا نمانده، ولی از برخی سروده‌های او که در تذکره‌ها نقل شده، چنین پیدا است که تخلص او غفلت بوده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۱۳/۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۸۳ـ۳۸۴؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۳۴۵/۴ـ۳۴۷؛ الذریعه، ۹۷۷/۹؛ روز روشن، ۷۲۱؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۷۳؛ شام غریبان، ۲۴۸؛ صبح صادق، ۷۳ـ۷۴؛ کاروان هند، ۱۲۲۸ـ۱۲۳۰؛ نگارستان سخن، ۹۰.

برزگر

محسن‌علی‌خان (moh.sen.a.li.xān)، نواب اقبال‌الدوله، ــ ۱۳۰۵ق / ۱۸۸۷م، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از نوادگان سعادت‌علی‌خان، فرمانروای اوده (۱۲۱۳ ــ ۱۲۲۹ق)، بود. وی که مدعی تاج و تخت اوده بود سفری به انگلستان کرد و عرض حالی برای به‌دست آوردن تاج و تخت اوده به دولت بریتانیا داد. درخواست وی را رد کردند، ولی حکومت سلطنتی بریتانیا برای آن‌که تا اندازه‌ای وی را خوشنود سازد بدو لقب «اقبال‌الدوله» بخشید. محسن‌علی‌خان در بازگشت از انگلستان، در کربلا رحل اقامت افکند. وی ناظری دقیق بود و هر چیز جالبی که در انگلستان سدهٔ نوزدهم میلادی به چشمش می‌خورد ضبط می‌کرد. حاصل مشاهداتش در سفر به انگلستان سفرنامه‌ای به‌نام اقبال فرنگ است.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۴/۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 428.

برزگر

محسن لاری (moh.sen-e.lā.ri)، ز۱۰۲۴ق، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این که از زادگاهش به هند کوچید و در دکن نشیمن گزید، آگاهی دیگری در دست نیست. به نوشتهٔ مؤلف مخزن‌الغرائب لاری در ملازمت شاهان دکن بود و به نوشتهٔ علی‌حسن در صبح گلشن «از وطن رخت سوی ملک دکن برداشت و بقیهٔ عمر قیام آن‌جا را مرجح انگاشت.» تقی اوحدی نیز در عرفات‌العاشقین یادکرد احوال او را در یک جمله خلاصه می‌کند: «این بیت را منسوب به محسن لاری کنند و گویند الحال در دکن موجود است.» از همین جملهٔ تقی اوحدی می‌توان دریافت که لاری در ۱۰۲۴ق که سال تألیف عرفات‌العاشقین است زنده بود. از او تنها این بیت در تذکره‌ها نقل شده است: «برهنه پای منه بر زمین که از هر سو ــ به رهگذار تو دلها چو اخگر افتادست.» یاد او در ریاض‌الشعرای والهٔ داغستانی نیز رفته است.

منابع: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۳۴۷/۴؛ الذریعه، ۹۷۸/۹؛ صبح گلشن، ۳۷۴؛ مخزن‌الغرائب، ۷۱/۵.

شریفی

محسن مشهدی (moh.sen-e.maš.ha.di)، میرمحسن رضوی مشهدی، ز۹۷۴، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این که به‌روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) به هند کوچیده است، هیچ آگاهی دیگر در دست نیست. تقی اوحدی در یادکرد احوال او تنها به این نکته که میرمحسن در تاریخ درگذشتِ میرمرتضی شریفی مادهٔ تاریخی سروده است بسنده می‌کند. این مادهٔ تاریخ که سال ۹۷۴ق را نشان می‌دهد چنین است: «رفت تا میر مرتضی از دهر ــ علم و تقوی ز نسل آدم رفت / بهر تاریخ رفتنش محسن ــ گفت: علامه‌ای ز عالم رفت.» بدایونی در منتخب‌التواریخ ضمن نقل چند بیت از او می‌نویسد: «گاهی به شعر طبع‌آزمایی می‌کرد و از عالم میر محمود منشی است بلکه زیاده.» بدایونی در ادامه بیتی از میرمحسن می‌آورد و نظر خود را دربارهٔ آن شعر بیان می‌کند: «ای نهال قامتت خرم ز آب زندگی ــ سرو را در پیش بالایت بسی شرمندگی.» بدایونی می‌نویسد: «فقیر به جای خرم لفظ شاداب خوش می‌کنم.» نمونه‌ای دیگر از اشعار میرمحسن رضوی است: «نخواهم مهربان با خویشتن در پیش اغیارش ــ که می‌ترسم که غیری بیند و گردد گرفتارش.»

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۵۰۰/۲؛ شمع انجمن، ۴۳۷؛ کاروان هند، ۱۲۳۰/۲ـ۱۲۳۱؛ مخزن‌الغرائب، ۷۰/۵؛ مطلع‌الشمس، ۴۴۷ـ۴۴۸؛ منتخب‌التواریخ، ۳۲۳/۳ـ۳۲۴.

شریفی

محشر بدایونی (mah.šar-e.ba.dā.yu.ni)، شیخ اکرام‌الله، ــ ۱۲۱۷ق، شاعر فارسی و اردوسرای شبه‌قاره. از احوال او جز این دانسته نیست که از مردم بدایون و در آن شهر سرشناس بود. ابیاتی از سروده‌های او، به فارسی و اردو، در تذکره‌ها بر جا است.

منابع: تذکرهٔ هندی، ۲۳۶؛ ریاض‌العارفین، ۱۸۰/۲؛ ریاض‌الفردوس، ۱۲۷؛ طبقات شعرای هند، ۴۹۶؛ گلشن بی‌خار، ۴۷۲.

م.اسماعیل‌پور

محشر رسولنگری (mah.šar-e.ra.sul.ne.ga.ri)، نثاراحمد فرزند میان‌الهی‌بخش، کویته بیستم مارس ۱۹۱۶ ــ ۱۹۸۴م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. دورهٔ مقدماتی عربی، فارسی و دینی را در خانه آموخت. در ۱۹۳۱م دورهٔ دبیرستان را در کویته به‌پایان برد. چندی ریاست دفتر جنگل را به‌عهده داشت و پس از آن به داد و ستد روی آورد. سرودن شعر را از ۱۹۳۱م آغاز کرد و از ۱۹۴۰م به‌سرودن اشعار فارسی پرداخت. وی عروض را از مدحت زبیری فراگرفت. در منزل محشر جلسات ادبی بر پا می‌شد و شاعران کویته اشعار خود را به‌زبان‌های اردو، فارسی و بلوچی در آن مجلس می‌خواندند. محشر در سرودن شعر از غالب*، نظیری*، بیدل*، حالی*، گرامی* و اقبال* تأثیر گرفته و به اشعار حافظ، سعدی و جامی علاقهٔ فراوان داشته است. مجموعهٔ اشعار فارسی محشر به‌چاپ نرسیده، اما سروده‌های وی در مجلات علمی و فرهنگی کشورش چاپ شده است. سوز و گداز و درد و غم درون‌مایهٔ سروده‌های محشر است. مجموعهٔ اشعار اردوی محشر از این‌شمارند: نظام نو (کویته، ۱۹۴۷م)؛ تیغ و قرآن (کویته، ۱۹۴۸م)؛ مثنوی صحیفهٔ فطرت، در چهار بخش (بخش یکم، کویته، ۱۹۵۷م)؛ فخر کونین، در دو بخش (بخش یکم، ۱۹۶۱م، ۱۹۶۲م، بخش دوم، ۱۹۶۴م).

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، ۸۵ـ۹۲؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۵۴۲ـ۵۴۵.

رسولی

محض اعجاز (mahz-e.eɛ.jāz)، منظومه‌ای عاشقانه در قالب مثنوی از حقیری*. این منظومه برگرفته از داستانی هندی به‌زبان

سنسکریت است که نخستین بار در ۶۵۵ق گانپتی /گنپتی، شاعر راجستانی آن‌را به نظم هندی درآورد. سی و دو سال پس از وی شاعری ناشناس و در ۹۹۱ق شیخ عالم همین داستان را به زبان هندی به نظم کشید، اما سرودهٔ شیخ عالم پسند همگان قرار گرفت و آوازهٔ بسیار یافت. در ۱۰۹۱ق حقیری هم بر اساس سرودهٔ شیخ عالم این داستان را با نام محض اعجاز به‌نظم فارسی درآورد: «زین پیش در این خجسته ایام ــ آن شیخ که بود عالمش نام / چون خامه به کف گرفت از غم / این قصه به هندوی زدندم / اکنون که به فلک در نشستم ــ بر لوح دری نگار بستم / این قصه که کس نگفت گفتم ــ این در که کسی نسفت سفتم.» در این داستان، پسری با نام مادهونل، از درباریان راجه‌گوبند، آوازه‌خوانی بی‌مانند بود و بسیاری زنان را واله و شیدای خود کرده بود. مردان شهر رنجیده خاطر از این ماجرا پیش پادشاه از وی شکایت بردند: «گفتند که ای یگانهٔ دهر ــ مادهونل فتنه‌ای است در شهر / از دست فریب آن فسونگر ــ گشتند زنان شهر ابتر.» در پی این شکایت مادهونل به‌فرمان راجه گوبند از شهر بیرون رفت. او نیز به کاموتی /کام واتی که زیر فرمان راجه‌کام سین اداره می‌شد، کوچید. مادهونل خواست تا در مسابقهٔ رقص کام‌کندلا از رقاصان بنام دربار کام سین شرکت کند، اما نگهبان از ورود وی جلوگیری کرد. وی بر در قصر ایستاد و پس از گوش دادن به آهنگ به‌راجا پیغام فرستاد که نوازندهٔ این آهنگ از داشتن شست دست محروم است. پادشاه را پیام وی خوش آمد و گردن‌بند خود، بدو داد و او را به دربار فراخواند. به هنگام رقص، زنبوری کام‌کندل را گزید، اما او بی‌کم‌ترین درنگی همچنان به‌رقصید ادامه داد. مادهونل چندان شیفتهٔ رقص او شد که گردن‌بند گران‌بهایی را که راجا بدو داده بود به رقاصه بخشید. رفتار مادهونل خشم پادشاه را برانگیخت و به بیرون راندن وی از شهر فرمان داد. تا آن که به یاری رای‌بکرم، پادشاه اجین، این دو هنرمند با یکدیگر پیمان زناشویی بستند. آغاز این مثنوی در نعت پیامبر اسلام و منقبت شیخ محی‌الدین عبدالقادر گیلانی است. حقیری در این مثنوی سه بار به نام خود نیز اشاره کرده است: «مخروش حقیریا! از این بیش ــ همت بطلب ز کعبهٔ خویش»؛ «بگذار حقیریا! سخن‌را ــ زان بیش مکاره خویشتن را»؛ «بر بند حقیریا! زبان را ــ زحمت مده این لب و دهان را.» مادهونل و کام کندلا یا به سخن حقیری محض اعجاز ارزش شعری چندانی ندارد، زیرا بحری را که شاعر برای سرودن داستان انتخاب کرده است، برای سرودن داستانی عاشقانه چندان مناسب نیست. با این همه، شاعر از اندیشه و باورهای خود با زبانی ساده و روان سخن گفته است، مانند «لطف تو مرا چو عیب‌پوش است ــ دیوانگی‌ام تمام هوش است / گیرم که چو نامه روسیاهم ــ سرتاسر غرق در گناهم / چون بحر عنایت تو پاک است ــ از موج گنه مرا چه باک است.» مثنوی محض اعجاز نخستین‌بار در ۱۹۶۵م به‌همت یوگ‌دهیان آموجه، در دهلی به‌چاپ رسیده است.

منابع: داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۵۸-۱۶۱؛ فارسی‌ادب بعهد اورنگزیب، ۲۲۱-۲۲۲، ۲۴۳-۲۵۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۳۸/۷-۹۳۹.

جهان‌تاب

محفل فردوس (mah.fel-e.fer.dws)، رسالهٔ فردوس، کتابی به‌فارسی در شرح احوال سادات شوشتر نوشتهٔ محمد علی، متخلص به مرعشی* (۱۰۰۰ــ پس از ۱۰۴۶ق)، فرزند قاضی نوراللّه شوشتری. این کتاب در پنج محفل تدوین یافته و نام محافل پنجگانهٔ آن سادات شوشتر، بعضی قدمای شوشتر، بعضی متأخرین، بعضی شعرا و زندگینامهٔ خود مؤلف است. محفل فردوس به نثری ساده و روان نوشته شده و از هرگونه پیچیدگی لفظی و معنایی خالی است. این تذکره به کوشش میر جلال‌الدین محدث ارموی ویراسته شد و در ۱۳۵۲ش به همت انجمن آثار ملی به چاپ رسیده است.

منابع: پیمانه، ۴۷۵، ۴۸۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۳۰/۲-۶۳۲؛ طبقات اعلام‌الشیعه، القرن‌الحادی عشر، ۳۶۹-۳۷۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۶۸؛ کاروان هند، ۱۴۶۹/۲-۱۴۷۰؛ نزهة‌الخواطر، ۲۸۴/۵؛ الذریعه، ۱۵۳/۲۰؛ صبح گلشن، ۲۹۰؛

دانشنامه

محفوظ (mah.fuz)، محمدمحفوظ‌خان بهادر شهامت‌جنگ فرزند نواب سراج‌الدوله انورالدین‌خان بهادر شهامت‌جنگ (ــ ۱۱۶۲ق)، ــ ۱۱۹۳ق شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی که دومین فرزند شهامت‌جنگ ــ از خدمتگزاران نواب نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۱۲۲ ــ ۱۱۶۱ق)، نخستین شاه مستقل حیدرآباد، والی آرکات ــ بود، به علوم عقلی و نقلی آگاهی داشت و به تدریس هم می‌پرداخت. آصف‌جاه به پرورش محفوظ توجه داشت. محمدعلی‌خان نواب والاجاه ــ پسر دیگر شهامت جنگ که پس از کشته‌شدن پدرش از سوی نواب ناصرجنگ

(۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۴ق)، جانشین آصف‌جاه و دومین نظام حیدرآباد، نظامت آرکات گرفت ــ پشتیبان دیگر او بود و تا پایان زندگی او از وی حمایت کرد. محفوظ در سرودن انواع شعر مهارت داشت، اما تنها ابیاتی از آن‌ها در تذکره‌ها بر جا است.

منابع: تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، ۶۵ـ۶۶؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۹۸۱/۲ـ۹۸۲؛ شمع انجمن، ۴۱۳؛ صبح وطن، ۱۷۶؛ نتایج‌الافکار، ۶۷۱ـ۶۷۲.

م.اسماعیل‌پور

محقر اله‌آبادی ← محمدافضل اله‌آبادی

محک‌السلوک و مصقلة‌النفوس (ma.ha.kos.so.luk.va.mes.qa.la.ten.no.fus)، کتابی به فارسی در تاریخ عمومی از شاهزاده محمدمعظم که بعدها با نام بهادرشاه عالم (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) پادشاه هند شد. وی این کتاب را املا و ناشناسی از نزدیکان او آن را تحریر کرده است. این اثر که تاریخی عمومی آمیخته با مباحث کلامی و صوفیانه و مباحث فقه است در ۱۱۳۳ق در پانزده مقاله و یک خاتمه نوشته شده است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ دیوان هند لندن نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۳۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳۴/۳ـ۱۳۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۵۰/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۹۶/۶؛
Persian Literature, C.A.Storey, 1/135.

م.انوشه

محمدابراهیم زبیری ← بساتین‌السلاطین

محمداحسن پیشاوری (mo.ham.mad.ah.san-e.pi.šā.va.ri)، حافظ‌محمد احسن، معروف به حافظ درازا، فرزند محمدصدیق فرزند محمد اشرف، ۱۲۰۲ ــ ۱۲۶۳ق، دانشمند دینی حنفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. اصلش از خوشاب بود، ولی در پیشاور نشیمن داشت و چون قامتی بلند داشت به حافظ دراز / درازا معروف بود. در علوم متداول، به‌ویژه منطق و حکمت، ماهر بود و عمرش را در تألیف و تدریس گذراند. مسجد وی در پیشاور، مرکز دین و دانش بود و طالبان دانش از نواحی گوناگون، مانند قندهار و کابل و هرات و سمرقند، برای بهره‌گیری از محضر او به آن‌جا روی می‌آوردند. از آثارش: ۱ــ منح‌الباری که ترجمه و شرح فارسی صحیح بخاری، به‌زبانی ساده و روان، است (پیشاور، ۱۲۷۹ق)؛ ۲ــ رسالهٔ عجیبه و تحفهٔ غریبه به‌فارسی دربارهٔ جنگ و جهاد با کفار، که به پادشاه افغانستان پیشکش شده است (نسخهٔ کتابخانهٔ کالج اسلامیهٔ پیشاور به‌شمارهٔ ۸۳۰ب)؛ ۳ــ تفسیر سورهٔ والضحی؛ ۴ــ حواشی بر تتمهٔ آخوند یوسف؛ ۵ــ تفسیر سورهٔ یوسف؛ ۶ــ معراج‌نامه؛ ۷ــ وفات‌نامه؛ ۸ــ حاشیهٔ شرح قاضی مبارک بر سلم‌العلوم؛ ۹ــ سؤالات و جوابات شاه بخارا به‌عربی (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ کالج اسلامیه به‌شمارهٔ ۷۹۶)؛ ۱۰ــ رد وهابیان به‌فارسی که در آن می‌گوید گروهی از گمراهان مسائل حقهٔ مسلمانان را با مسائل ناروا درهم آمیخته‌اند و گویند که شرک بر چهارگونه است: شرک در علم، در عبادت، در تصرف و شرک در عادت. محمد احسن سپس به هر یک از چهار نسبت می‌پردازد و آن‌ها را بر مبنای کتاب‌های اهل سنت و جماعت پاسخ می‌دهد (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد به‌شمارهٔ ۶۷۷۲).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۴۶/۴ـ۲۴۹؛ تذکرهٔ علماء و مشایخ سرحد، ۱۲۲ـ۱۲۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۰۸/۲؛ ۱۲۵۰/۳؛ ۱۶۷۷؛ ۳۵۰/۱۴؛ نزهة‌الخواطر، ۴۳۴/۷.

برزگر

محمد اختر چیمه (mo.ham.mad.ax.tar.či.me)، فرزند حاجی غلام‌حسین چیمه، فیصل آباد، ۱۹۴۴م ــ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی و در ۱۹۷۴م / ۱۳۵۳ش با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام مقام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. یک‌چند ریاست گروه فارسی و استادی زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ دولتی پسرانهٔ فیصل‌آباد پاکستان را به عهده داشت. به زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد. از آثارش: گردآوری مقالات اختر قرطاس (فصل‌آباد، ۱۹۸۵م)؛ ترجمهٔ خلیل‌الصادقین از اردو به فارسی با نام دلیل‌العارفین (فیصل‌آباد، ۱۹۸۶م)؛ تعارف مخزن چشت چشتیه (فیصل‌آباد، ۱۴۰۷ق)؛ تجلیات غوثیه بزم غلامان غوث اعظم (۱۴۱۰ق). مقالات وی: «عارفان نقشبند» (پیام، ۱۳۵۲ش)؛ «خواجه معین‌الدین چشتی» (گوهر، ۱۳۵۳ش)؛ «شطحیات عرفا» (وحید، ۱۹۷۴م)؛ «شخصیت عرفا» (دانشکدهٔ ادبیات مشهد، ۱۳۵۳ش)؛ «خلفای شیخ سهروردی» (معارف اسلامی، ۱۳۵۳ش)؛ «شرح حال و آثار

عراقی» (دانشکدهٔ ادبیات مشهد، ۱۳۵۵ش)؛ «لطایف اولیا» (نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، ۱۹۷۷م)؛ «خدمات ادبی غلام سرور» (سروش، ۱۹۸۳م)؛ «نعت‌گویی عراقی» (نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، ۱۳۶۳ش)؛ «نگاه به لمعات عراقی» (رشد ادب، ۱۳۶۷ش)؛ «مسائل تدریس زبان فارسی در دانشکده‌ها و دانشگاه‌های پاکستان»؛ «روابط مشایخ سهروردیهٔ ایران و شبه‌قاره»؛ «عشاقنامهٔ عراقی»؛ «شخصیت و آثار عرفانی و علمی شاه ابوالمعالی قادری کرمانی لاهوری» (نامهٔ پارسی).

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۳۷؛ فارسی‌آموختگان، ۲۷۳ـ۲۷۴؛ گنج شایگان، ۱۱۶ـ۱۱۷؛ گنجینهٔ دانش، ۱۵۵ـ۱۵۶.

رسولی

محمداسحاق دهلوی، فرزند محمد افضل ← اسحاق دهلوی

محمداسحاق هندی (mo.ham.mad.es.hāq-e.hen.di)، فرزند عبدالرحیم، کلکته ۱۸۹۸م / ۱۳۱۶ق ــ ۱۹۶۹م / ۱۳۸۹ق، فارسی‌پژوه و تذکره‌نویس هندی. در ۱۹۲۱م از دانشکدهٔ اسکوتش‌چرچ دانشنامهٔ لیسانس علوم و زبان‌های انگلیسی و اردو و در ۱۹۲۳م از دانشگاه کلکته دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان عربی گرفت. در ۱۹۲۴م در دانشگاه داکا، عربی و علوم اسلامی و در دانشکدهٔ اسلامیه، عربی و فارسی تدریس می‌کرد. در ۱۹۲۶م به کلکته کوچید و در ۱۹۲۷م در دانشگاه کلکته، به‌تدریس زبان عربی و فارسی سرگرم شد. در ۱۹۳۰م به ایران سفر کرد و جلد اول کتاب سخنوران ایران در عصر حاضر را نوشت (چاپ ۱۳۵۱ق). در ۱۹۳۴م برای بار دوم به ایران رفت و از دولت ایران نشان علمی گرفت و نیز جلد دوم کتاب سخنوران ایران در عصر حاضر را نوشت (چاپ ۱۳۵۵ق). پس از آن به انگلستان سفر کرد و در ۱۹۴۰م با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام شعر فارسی معاصر از دانشگاه لندن، با راهنمایی ولادیمیر مینورسکی دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۴۴م مؤسسه‌ای به‌نام ایران سوسیته (انجمن ایران) در کلکته بنیاد کرد. پس از آن مجله‌ای به‌نام بزم ایران به‌راه انداخت. محمداسحاق یک‌چند در انجمن مجلهٔ ایندو ایرانیکا به کار سرگرم بود. در ۱۹۶۰م پس از سی و سه سال کار در دانشگاه بازنشسته شد. وی در زبان‌های انگلیسی، عربی، فارسی و اردو مهارت دارد. بیشتر آثارش به‌زبان‌های انگلیسی و فارسی است. از آثارش: شعر فارسی معاصر به انگلیسی (لاهور، ۱۹۴۳م)؛ چهار شاعرهٔ برجستهٔ ایران به‌انگلیسی (۱۹۵۰م)؛ ویرایش هفت اقلیم؛ ویرایش روضات‌الجنات فی اوصاف مدینة‌الهرات. محمداسحاق به‌سبب سکتهٔ قلبی درگذشت. سید عطاالرحمان عطای کاکوی و سید حسن سرمد در رثای وی اشعاری سرودند.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۹۶/۱؛ ۸۴۲/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۶۲، ۶۷۷؛ سیری در کتابخانه‌های هندوستان و پاکستان، ۱۹۸ـ۱۹۹؛ محققین و منتقدین زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۲۸۰ـ۲۹۲؛ ارمغان، سال ۱۱، شمارهٔ ۷، صص ۵۵۹ـ۵۶۰؛ همان‌جا، سال ۱۳، شمارهٔ ۱۰، صص ۷۱۱ـ۷۱۳؛ مهر، سال ۱، شمارهٔ ۹، صص ۷۱۸ـ۷۱۹؛ نقوی شهریار، «پروفسور دکتر محمداسحاق»، وحید، سال ۷، شمارهٔ ۷۵، صص ۳۰۹ـ۳۱۲؛ یغما، سال ۲۷، صص ۴۰ـ۴۴؛ همان‌جا، سال ۴۵، صص ۳۸۱ـ۳۸۲؛ *Catalogue of the Library of the India office*, vol II, part VI/221, 503; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/921.

رسولی

محمد اسلم (mo.ham.mad.as.lam)، فرزند طفیل محمد، پهلور از توابع جالندهر ۱۹۳۷م ــ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس تاریخ گرفت. در زبان‌های اردو، فارسی، عربی، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد. محمداسلم مدتی ریاست گروه بخش تاریخ و استادی دانشگاه پنجاب لاهور را به عهده داشت. از آثارش: ترجمهٔ فتوحات فیروزشاهی (لاهور، ۱۳۹۰ق)؛ ترجمهٔ سلوک‌الملوک فضل‌الله بن روزبهان خنجی؛ تدوین طهماس‌نامه (لاهور، ۱۹۸۶م)؛ ترجمهٔ رسالهٔ صاحبیه نوشتهٔ جهان‌آرابیگم (ــ ۱۰۹۲ق) دختر شاه‌جهان (لاهور، ۱۳۹۹ق)؛ چاپ رساله در انواع حدیث قدسی تألیف فضل‌الله بن روزبهان اصفهانی. مقالات وی: «ابواللیث سمرقندی» به انگلیسی؛ «علی بن ربن طبری» به انگلیسی؛ «ناصرالدین عبدالله احرار» به انگلیسی؛ «خواجه خاوند محمود» به اردو (سه ماهی، ۱۹۸۲م)؛ «نفائس‌الانفاس» (بینات، ۱۹۸۴م)؛ «خزانهٔ جواهر جلالیه» (۱۹۸۳م)؛ «احوال و آثار اشرف جهانگیر سمنانی» (سه ماهی، ۱۹۸۳م)؛ «درّالمعارف» (المعارف، ۱۹۸۳م)؛ «ملفوظات اخی جمشید راجگیری» (جامعهٔ محمدی، ۱۹۸۴م)؛ «احسن‌الاقوال» (اقبال ریویو، ۱۹۸۴م)؛ «معارج‌الکمال» (قومی زبان، ۱۹۸۳م)؛ «الدرالمنظوم» (۱۹۸۴م)؛ «تفسیر بحر مواج» (حکمت قرآن، ۱۹۸۴م)؛ «دُر نظامی» (برهان، ۱۹۸۷م)؛ «عبیدالله ازبک» (۱۹۶۴م)؛ «سرورالصدور» (۱۹۷۶)؛

«فضل‌الله بن روزبهان اوراس کا ایک نادر رساله» (لاهور، ۱۹۶۸م)؛ «خواجه محمدهاشم» (المعارف، ۱۹۶۸م)؛ «مبلغ‌الرجال» (برهان، ۱۹۶۹م)؛ «شاه فتح‌الله شیرازی» (سه ماهی صحفیه، ۱۹۷۳م)؛ «تذکرةالشیخ والخدم» (المعارف، ۱۹۷۳م)؛ «ملفوظات بنده‌نواز گیسودراز»؛ «ملفوظات شاه‌مینه لکنویی» (اوریئنتل کالج میگزین، ۱۹۷۹م)؛ «ملفوظات شیخ احمد» (۱۹۷۹م)؛ «ملفوظات حضرت ایشان» (۱۹۸۰م)؛ «ملفوظات وجیه‌الدین گجراتی» (اوریئنتل کالج میگزین، ۱۹۸۲م)؛ «تذکرهٔ مجدد الف ثانی» (۱۹۸۲م)؛ «معدن‌المعانی» (۱۹۸۲م)؛ «احوال و آثار شاه عالم گجراتی» (۱۹۸۲م)؛ «خوان پرنعمت» (المعارف، ۱۹۸۳م). محمداسلم، چندین‌بار به هند سفر کرد. از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲م در انگلستان به سر می‌برد.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۸۵، ۴۱۰؛ زبان فارسی در پاکستان، ۲۷؛ گنج شایگان، ۱۱۷-۱۱۸؛ گنجینهٔ دانش، ۱۵۷-۱۵۹.

رسولی

محمداسلم‌خان (mo.ham.mad.as.lam.xān)، فرزند محمد داودخان، دهلی ۱۹۳۹ ــ ۱۹۹۹م، ادیب فارسی‌نویس هندی. در ۱۹۶۳م به ایران سفر کرد. در ۱۹۶۷م با نوشتن پایان نامهٔ شرح احوال، آثار، افکار و اشعار ظفرخان احسن از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در دانشگاه دهلی به تدریس سرگرم شد. در سمینارها و کنفرانس‌های ملی و بین‌المللی شرکت جست و سمینارهایی در بخش فارسی دانشگاه دهلی برپا کرد و مدیریت آن را به‌عهده گرفت. از ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲م ریاست بخش عربی و فارسی کنفرانس شرق‌شناسان هند، از ۱۹۹۰م تا ۱۹۹۲م ریاست گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی و در ۱۹۹۶م دوباره ریاست گروه فارسی دانشگاه دهلی را عهده‌دار شد. به کشورهای افغانستان و انگلستان نیز سفر کرده است. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، عربی و هندی نیز آشنایی دارد. چندی نیز مدیریت مجلهٔ تحقیقات فارسی* را عهده‌دار بود. از آثارش: تصحیح تذکرهٔ منتخب‌الاشعار مردان‌علی‌خان مبتلا (دهلی، ۱۹۷۵م)؛ شرح احوال، آثار، افکار و اشعار ظفرخان احسن (دهلی، ۱۹۷۶م)؛ ترجمهٔ سلوک‌الملوک فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی به اردو؛ تدوین طهماس‌نامه؛ رسالهٔ صاحبیه؛ تصحیح رساله در انواع حدیث قدسی فضل‌الله روزبهان اصفهانی؛ مثنویات ظفرخان احسن (دهلی، ۱۹۸۶م)؛ تصحیح طبقهٔ دهم طبقات شاه‌جهانی (دهلی، ۱۹۹۰م)؛ انتخاب نثر معاصر فارسی (دهلی، ۱۹۹۱م)؛ ترجمهٔ ادبیات فارسی در میان هندوان اثر دکتر سیدعبدالله (تهران، ۱۳۷۰ش)؛ طبقات شاه‌جهانی (دهلی، ۱۹۹۳م)؛ چاپ تذکرةالعشرای محمد عبدالغنی‌خان غنی (دهلی، ۱۹۹۹م). مقاله‌ها: «مجدد الف ثانی» (مجلهٔ آیینهٔ هند، تهران، ۱۳۴۴ش)؛ «مکتوبات فارسی مجدد الف ثانی» (مجلهٔ آیینهٔ هند، تهران، ۱۳۴۵ش)؛ «مثنوی جلوهٔ ناز» (مجلهٔ دانشگاه دهلی، ۱۹۷۱م)؛ «حافظ شیرازی» (دهلی، ۱۹۶۸م)؛ «نفوذ محیط هند در شعر ظفرخان‌احسن» (مجلهٔ ایندو ایرانیکا، کلکته، ۱۹۷۳م)؛ «کشمیر ازنظر ظفرخان احسن» (مجلهٔ شیرازه، سرینگر، ۱۹۷۲م)؛ «سعدی» (مجله دانشگاه دهلی، ۱۹۷۵م)؛ «ادبیات فارسی در عصر بابر و همایون» (دهلی، ۱۹۸۱م)؛ «ظفرخان احسن و روابط او با صائب تبریزی» (فرخنده پیام، ۱۹۸۱م)؛ «مرحوم استاد انصاری، خدمتگزار فرهنگ فارسی در هند»؛ «اعتمادیه» (دهلی، ۱۹۶۸م).

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۸۵/۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۱۴؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۸۶، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۳۹؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۲-۲۶۳؛ مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۷۲-۳۷۳؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۵۷-۵۸؛ اوریئنتل کالج میگزین، سال ۵۸ (۱۹۸۲)، شمارهٔ ۱-۲، صص ۲۴۱-۲۵۱؛ همان‌جا، سال شصتم (۱۹۸۶)، شمارهٔ ۳-۴، صص ۲۹-۴۴؛ ایندوایرانیکا، سال ۲۶ (۱۹۷۳)، شمارهٔ ۴، صص ۲۵-۳۷؛ بیاض، سال هفتم (۱۹۸۷)، شمارهٔ ۱-۲، صص ۷۳-۸۷؛ دانش، شمارهٔ ۱۳ (بهار ۱۳۶۷ش)، صص ۴۶-۴۹؛ فرخنده پیام، ۱۳۶۰ش، صص ۲۸۰-۲۸۷؛ قند پارسی، شمارهٔ ۱ (پاییز ۱۳۶۹ش)، صص ۱۵۲-۱۶۹؛ مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران، جلد چهل و ششم، شمارهٔ ۱-۴، ۱۹۹۳م، صص ۱۲۰-۱۳۰؛ گنجینهٔ دانش، ضمیمهٔ فصلنامهٔ شمارهٔ ۳۱، صص ۱۵۹-۱۷۵؛ مجلهٔ تحقیقات فارسی، سال ۱۹۸۹م، صص ۵-۱۵؛ همان‌جا، سال ۱۹۹۰م، صص ۲۱۱-۲۲۹.

رسولی

محمداسلم‌خان مدراسی ← شایان

محمداسماعیل دهلوی (mo.ham.mad.es.mā.il-e.deh.la.vi)، شاه‌اسماعیل فرزند عبدالغنی فرزند شاه‌ولی‌الله دهلوی،

۱۱۹۳ ـ ذوالقعدهٔ ۱۲۴۶ق، دانشمند دینی و عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش فرزند کهتر شاه ولی‌الله دهلوی بود. اسماعیل در پُهلَت در ناحیهٔ مظفرنگر به‌دنیا آمد. قرآن و کتاب‌های صرف و نحو را نزد پدرش خواند. در ده سالگی پدرش را از دست داد (رجب ۱۲۰۳ق) و از آن پس زیر سرپرستی عم خود شاه‌عبدالقادر پرورش یافت و نزد وی و دو عم دیگر خود شاه رفیع‌الدین و شاه عبدالعزیز به ادامهٔ تحصیل پرداخت. با استعداد فراوانی که داشت، در شانزده سالگی تحصیلات خود را در علوم معقول و منقول به انجام رسانید. وی با پاسخ دادن به دشوارترین و پیچیده‌ترین مسائل فقه و منطق، بی‌کمک گرفتن از کتاب، اغلب هم‌روزگارانش را به شگفتی وا می‌داشت. پس از فراغت از تحصیل، کار ارشاد و تبلیغ دینی را با ایراد وعظ و خطبه در مسجد جامع دهلی آغاز کرد و به زودی نشان داد که واعظ و خطیبی توانا است. مواعظ او بیشتر بر ضد منکراتی چون پرستش اولیا و مقابر و دیگر بدعت‌ها و اعمال شرک‌آمیز رایج در میان مسلمانان هند در آن روزگار بوده است. وی نزدیک به یک ربع قرن به وعظ در مسجد جامع ادامه داد. مواعظ او بحث‌های شدیدی برانگیخت و یک‌بار نیز کوتوال دهلی، به تحریک فضل حق خیرآبادی، پیشکارِ نمایندهٔ بریتانیا در دربار دهلی، از وعظ وی در مسجد جامع جلوگیری کرد. شاه اسماعیل در ۱۲۳۵ق با سید احمد بریلوی* دیدار کرد و اندکی بعد به همراه مولوی عبدالحی بن هبةالله برهانوی، داماد شاه‌عبدالعزیز، بدو دست ارادت داد. سید احمد نهضت نقشبندی رای بریلوی یا محمدیه را به راه انداخت که اعتراضی به انحطاط قدرت سیاسی تسنن بود. شاه‌اسماعیل در ۱۲۳۶ق همراه سید احمد و شمار زیادی از پیروان او رهسپار سفر حج شد. این کاروان زیارتی که در عین حال با تبلیغات سید احمد برای احیای اسلام و مبارزه با کفار نیز همراه بود در فاصلهٔ دهلی تا کلکته در جاهای گوناگون توقف کرد و در اکثر جاها با استقبال گرم مردم روبه‌رو شد و کمک‌های مالی و هدایایی برای یاری به اهداف جنبش گردآورد. سیداحمد و یارانش با ایراد سخنرانی‌هایی مردم را از زیارت و افروختن شمع و چراغ در مزارات بازمی‌داشتند و پیروان خویش را به بر هم زدن و سوزاندن مراسم تعزیهٔ شیعیان برمی‌انگیختند و در نتیجه مقامات دولتی در چند شهر از بیم بروز آشوب، آن‌ها را بیرون راندند. آن‌ها در ۱۲۳۷ق به جده رسیدند و چهارده ماه بعد در ۱۲۳۹ق، پس از گزاردن حج و زیارت اماکن مقدس حجاز و دیدار با علمای جهان اسلام از استانبول، مصر، و شام و جاهای دیگر، به هند بازگشتند. شاه اسماعیل، پس از بازگشت از حجاز، در مواعظ خود در مسجد جامع شروع به تبلیغ جهاد با کفار کرد. در این مرحله منظور از کفار عمدتاً سیک‌ها بود و اگر هم انگلیسی‌ها را در نظر داشتند، این منظور را بیشتر در کنایه می‌گفتند، چراکه در آن هنگام انگلیسی‌ها بر دهلی سلطه داشتند و تبلیغ علنی جهاد با آن‌ها، اگرنه ناممکن، بسیار دشوار بود. در ۱۲۴۱ق، شاه اسماعیل با رهبر خود سید احمد و پیروانش، که پسان‌تر به نام مجاهدین آوازه یافتند برای دعوت و عزم جهاد دهلی را ترک گفتند و پس از گذشتن از بهاولپور، حیدرآباد و شکارپور سند (ذوالقعدهٔ ۱۲۴۱ق) و قندهار، که در اثنای راه داوطلبان بسیاری بدان‌ها پیوستند، به کابل رسیدند. پس از تلاشی بی‌ثمر برای ترغیب سرداران افغانی، سردار دوست‌محمدخان و سردار سلطان محمدخان بارکزایی، به‌جهاد با سیک‌ها، کابل را نیز ترک گفتند و رهسپار پیشاور، مقر سردار یارمحمدخان بارکزایی، شدند و یارمحمدخان را به هواداری جنبش خود درآوردند. ستاد مرکزی جنبش خود را در پیشاور برپا داشتند و «مردم سوات و قبایل یوسف‌زایی و ختک و مُهمند و متوطنین کوهات و دیرجات را به امر سردار مذکور به‌نام غزا و جهاد سکهان» گردآوردند و به جنگ با سیک‌ها پرداختند. در نخستین نبردشان، در آکوره نزدیک نوشهره در بیستم جمادی‌الثانی ۱۲۴۲ق، شکست بزرگی بر دشمن وارد آوردند و در پی آن نیز پشت سر هم در چند نبرد پیروز شدند. مجاهدان، سرمست از این پیروزی‌ها، در مناطقی که در تصرفشان بود حکومتی به مرکزیت اداری پیشاور بنیاد کردند و سید احمد خود را امیرالمؤمنین خواند. اما تلاش آنان برای ایجاد اصلاحاتی در زندگی اجتماعی به منظور تطابق آن با قوانین شرع، مانند ازدواج مجدد زنان بیوه و گردآوری عشر و زکات و مداخله در سنن و رسوم قبایل افغان، ناخرسندی و خشم افغانان را برانگیخت. سید احمد پس از شکستی در یک نبرد به کوهات گریخت و سردار یارمحمدخان نیز، که همانند بسیاری از سران قبایل افغان قدرت مجاهدان را اسبابی برای ضعف اقتدار خود می‌دید از وی روی برتافت. مجاهدین پس از چندی، توانستند پیروزی‌های تازه‌ای به‌دست آورند و سید احمد «به‌حکومت قوم یوسف‌زایی قرار یافت و لیکن مردم آن‌جا از صمیم قلب به حکومت او رضا نبودند زیرا که دختران مردم یوسف‌زایی را زجراً و کرهاً به جدیدالاسلامان اهل هنود و

مردم اسلام هندی که با وی همراه بودند به زناشویی همی داد و از این کردار سید احمد، سردار یارمحمدخان برآشفته، با سه‌هزار تن مرد پیکار و شش عراده توپ‌های آتشبار به عزم رزم سید احمد از پشاور جانب علاقهٔ یوسف‌زایی راهی شد و از آن‌سو مولوی اسماعیل که مشیر و مرید سید احمد بود، با شش‌صد تن از مردم هندوستانی آهنگ مدافعه کرد.» شاه اسماعیل، به‌رغم برتری کمی سپاه دشمن، توانست با به کار بردن حیله‌ای جنگی سردار یارمحمدخان را شکست دهد و خود یارمحمدخان درگیرودار نبرد کشته شد (اوایل ۱۲۴۱ق). پس از کشته شدن یارمحمدخان، برادرش سردار سلطان‌محمدخان که از کابل به پیشاور رفته بود بر مسند حکومت آن‌جا نشست، اما وی نیز از مجاهدان شکست خورد و ناگزیر به تخلیهٔ پیشاور شد و مجاهدان به پیشاور درآمدند و آن شهر و اطرافش را گرفتند. به‌گفتهٔ ملا فیض محمد کاتب هزاره در سراج‌التواریخ، سید احمد (که‌شاه اسماعیل در واقع نیابت و وزارت او را داشت) «به‌نظم و نسق شهر و مضافات پشاور پرداخت و رحل اقامت و طرح حکومت انداخت و بعد از اندک زمانی، ملامظهرعلی نامی را در پشاور به نیابت خویش گماشته، خود در جبال مهابن اقامه گزید و مالیات کوهات را نیز وصول نموده، در موضع تنول همی برد، تا که مردم پشاور هند که در آن‌جا بودند از جور و ستم او به جان آمده بشوریدند و به‌سرکردگی سردار سلطان‌محمدخان که در علاقهٔ دوآبه، اقامه داشت و به قهر و غلبه شهر پشاور را متصرف گردیده، ملامظهرعلی را با دیگر منسوبان سیداحمد به قتل رسانیده، سردار سلطان محمدخان را به حکومت برداشتند.» اما درواقع، کسی که موجبات زوال مجاهدان را فراهم آورد رنجیت‌سنگه، فرمانروای سیک پنجاب، بود. وی با احساس خطری که از مجاهدان می‌کرد شخصاً به پیشاور لشکر کشید و با کمک مزدوران اروپایی، مجاهدان را از پیشاور بیرون راند و سپس فرماندهی عملیات بعدی را به پسرش شیرسنگه واگذاشت. سپاه شیرسنگه که مجهزتر، آموزش‌دیده‌تر، و پرشمارتر از سپاه مجاهدان بود، سرانجام در بیست و چهارم ذوالقعدهٔ ۱۲۴۶ق در نبرد بالاکوت ضربهٔ نهایی را بر پیکر آن‌ها وارد آورد و آنان را به کلی در هم شکست. در این نبرد، شاه‌اسماعیل و رهبرش سیداحمد با شمار زیادی از مجاهدان به‌قتل رسیدند و در همان بالاکوت (واقع در هزاره و مانْسِهره در شمال پاکستان، در دهنهٔ جنوبی درهٔ کاغان) به‌خاک سپرده شدند. خاک‌جای شاه‌اسماعیل هنوز در بالاکوت برجاست.

شاه‌اسماعیل، به‌رغم اشتغال به جهاد، سفر و وعظ، رسالات نسبتاً متعددی به فارسی، عربی و اردو نوشته است. بسیاری از نامه‌های سید احمد نیز درواقع به‌قلم شاه اسماعیل به تحریر درآمده است که «عالم جیّد و محققی بود و انشای روان و استواری داشت.» از آثارش: ۱ــ ردّالاشراک به‌عربی که مجموعه‌ای از آیات و احادیث دربارهٔ شرک و در ردّ سنن و مراسم شرک‌آمیز و غیر مشروع، مانند استغاثه به درگاه اولیا و فرشتگان، در دو باب است. این اثر، همراه با قطب‌الثمر، به‌کوشش نواب صدیق حسین‌خان به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ تقویت‌الایمان که ترجمه و شرح اردوی آیات و احادیث باب اول ردّالاشراک است و در ۱۸۴۷م در دهلی‌نو و در ۱۳۴۳ق / ۱۹۲۴م در کانپور به‌چاپ رسیده است. ترجمه و شرح اردوی باب دوم ردّالاشراک را نیز مولوی محمدسلطان با عنوان تذکیرالاخوان به انجام رسانیده است. تقویت‌الایمان، به‌دست کسانی ناشناس، به‌فارسی برگردانیده و گزارش شده است (نسخه‌های کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شماره‌های ۴۷۷۴ و ۴۸۵۱، و موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1957-994/27-4)؛ ۳ــ منصب امامت به‌فارسی دربارهٔ مفهوم امامت در اسلام و انواع آن که در ۱۹۶۲م درکراچی و ترجمهٔ اردوی آن در ۱۹۴۹م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۴ــ صراط مستقیم به‌فارسی که چند بار به‌چاپ رسیده است و در یک مقدمه (در شریعت و طریقت و معرفت تحصیل محبت)، چهار باب (۱ــ وجوه تمایز طرق نبوی و طریق ولایت، ۲ــ اجتناب از بدعت، ۳ــ سلوک راه ولایت و ۴ــ سلوک راه نبوت) و یک خاتمه (پاره‌ای واردات و معاملات) است. این اثر مجموعه‌ای از خطابه‌ها و تعلیمات سید احمد بریلوی است و به همت عبدالحی برهانوی (باب‌های دوم و سوم) و شاه‌اسماعیل (بقیهٔ کتاب) گردآوری شده است؛ ۵ــ تنویرالعینین فی اثبات رفع‌الیدین به‌عربی (لاهور، بی‌تا)؛ ۶ــ رسالهٔ اصول فقه به‌عربی (دهلی، ۱۳۱۱ق / ۱۸۹۳م)؛ ۷ــ رسالهٔ یک‌روزه به‌فارسی، که در یک روز (۱۵ ذوالحجهٔ ۱۲۴۱ق)، در پاسخ به اعتراضات فضل حق خیرآبادی، عالم شیعی، بر تقویت‌الایمان نوشته شده است. این اثر، همراه با ایضاح‌الحق، به‌چاپ رسیده است؛ ۸ــ ایضاح‌الحق‌الصریح فی احکام‌المیت والضریح به‌فارسی در احکام میت و رد بسیاری از بدعت‌های مربوط به این احکام که در میان مسلمانان هند رایج بوده است (دهلی، ۱۲۹۷ق با ترجمهٔ اردو)؛ ۹ــ عبقات به‌عربی در حقایق تصوف (کراچی، ۱۳۸۰ق / ۱۹۶۰م)؛ ۱۰ــ ردّالاشراق

به‌عربی (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه)؛ ۱۱ــ ارشادالعباد الی سبیل الرشاد به‌عربی (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی)؛ ۱۲ــ مجموعة‌الخطب به‌عربی (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی)؛ ۱۳ــ رسالهٔ منطق؛ ۱۴ــ مکتوبات (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه لاهور پنجاب به‌شمارهٔ محمد شفیع ۱۱۰/۳۴۱) شامل نامه‌هایی که در ۱۲۴۳ ــ ۱۲۴۴ق به دوستان خود در مسائل عقیدتی و عرفانی و مسائل سیاسی روز نوشته و به‌فرمان نواب وزیرالدوله والی تونک (ــ ۱۸۶۴م) به‌دست یکی از مریدان گردآوری شده و دو سه نامهٔ آن به عربی و بقیه به‌فارسی است؛ ۱۵ــ مثنوی سلک نور (ناتمام) به‌عربی و اردو؛ ۱۶ــ رسالهٔ توحید؛ ۱۷ــ رسالهٔ بی‌نمازان. از شاه‌اسماعیل همچنین قصیده‌ای بلند در نعت پیامبر (ص) و قصیده‌ای در ستایش سید احمد شهید و برخی اشعار پراگنده به‌جا مانده است.

منابع: اردو دایرهٔ معارف اسلامیه، ۷۴۹/۲-۷۵۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۹۰/۳-۲۹۵؛ تاریخ تازه نوای معارک، ۲۴۳-۲۶۵؛ تاریخ فلسفه در اسلام، ۱۷۱/۴؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۷۹؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۲۷، ۳۴، ۹۹؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۱۲۲۵-۱۲۲۶؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۴۱/۷-۴۳؛ ۶۷۰؛ سراج‌التواریخ، ۱۵۰/۱، ۱۵۳-۱۵۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۳۸۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۷/۲، ۱۰۷۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۷، ۱۱۲۸، ۱۱۳۵، ۱۱۸۹، ۱۲۰۰؛ معجم‌المطبوعات، ۸۹/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۵۸/۷-۶۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 264-265; *Encyclopaedia of Islam*, IV/196-197; *A History of Sufism in India*, 2/261-263.

برزگر

محمداشرف فاروقی منچری (mo.ham.mad.aš.raf-e.fā.ru.qi-ye. man.ča.ri)، فرزند عزالدین فرزند مولانا معصوم، روستای پاندوکی از توابع گوجرانواله در پنجاب ۱۱۵۵ ــ روستای کالی‌واله از توابع گوجرانواله ۱۲۲۵ق، دانشمند دینی و صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. دانش‌های دینی را نزد پدر و نیای خود فراگرفت و قرآن و تفسیر و فقه و صرف و نحو و نیز طب را آموخت. از محضر حافظ رحمت‌الله‌شاه و حافظ غلام‌مرتضی نظام‌آبادی بهره برد و در طریقت به شیخ ضیاءالله دست بیعت داد و در سلک پیروان سلسلهٔ قادری نوشاهی درآمد. در منچر از توابع گوجرانواله نشیمن داشت و قاضی و مفتی آن‌جا بود. در اواخر عمر، پس از ویرانی منچر به‌دست سیک‌ها، در روستای کالی‌واله نشیمن گزید. به‌فارسی و پنجابی و اردو شعر می‌سرود. از آثارش: ۱ــ منظومهٔ مفتاح‌الطب / مصباح‌الطب به‌فارسی که در ۱۲۲۰ق سروده شده است؛ ۲ــ مثنوی یوسف و زلیخا به‌فارسی؛ ۳ــ مثنوی کنز رحمت به‌فارسی (چاپ ۱۳۳۰ق / ۱۹۱۲م) که در ۱۲۲۰ سروده شده و تذکرهٔ بزرگان و پیران خاندان نوشاهیان و فرزندان محمد نوشه (۹۵۹ ــ ۱۰۶۴ق) است و به‌دست محمدحبیب‌الله نقشبندی قادری به‌نظم پنجابی ترجمه و چاپ شده است (لاهور، ۱۳۳۲ق)؛ ۴ــ مناقب نوشاهی به پنجابی؛ ۵ــ فقرنامه به‌پنجابی. از او همچنین اشعاری دیگر در نعت و مناجات و تضمینات و جز آن، در مجموعه‌هایی مانند بیاض خاندان فاروقی (نسخهٔ کتابخانهٔ ساهن‌پال در گجرات پنجاب) و بیاض قل‌احمد (نسخهٔ کتابخانهٔ نوشاهیه در ساهن‌پال گجرات پنجاب) به‌جا مانده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۴۷/۴-۱۵۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳۴۶؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۸۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۳۶/۱؛ ۱۲۰۴/۸؛ ۲۳۰۸/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۷۳۹/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۴۹.

برزگر

محمداصلح کشمیری ← میرزای کشمیری

محمداعظم‌الدین، پسر سلطان‌شکرالله پسر تیپوسلطان ← سلطان، شاهزاده محمد اعظم‌الدین ابن سلطان شکرالله سلطان

محمداعظم تتوی (mo.ham.mad.aɛ.zam-e.ta.ta.vi)، فرزند شیخ محمدشفیع فرزند شیخ عبدالسلام، ز۱۲۰۷ق، دانشمند و صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در تته (سند) می‌زیست و مرید مولانا خیرالدین محمد زاهد سورتی (ــ ۱۲۰۶ق) از مشایخ نقشبندی، بود. خیرالدین نقشبندی در سورت از شهرهای گجرات می‌زیست و محمداعظم در آن شهر از محضر وی بهره برد و بدو دست ارادت داد. محمداعظم، گذشته از سورت، به‌بسیاری جاهای دیگر، مانند قندهار و مسقط، نیز سفر کرد. وی در ۱۱۹۴ق کتابی به‌فارسی به‌نام تحفة‌الطاهرین در شرح احوال و کرامات مشایخ مدفون در تته و

حوالی آن، به نثری ساده و روان نوشت. این اثر در دو باب و یک مقاله تدوین شده است: باب یکم زندگینامهٔ اولیایی است که در کوه مکلی (قبرستان معروف تته) آسوده‌اند و باب دوم که در یازده فصل است شرح حال اولیایی است که در عینِ بلدهٔ تته آسوده‌اند؛ مقاله در احوال اولیایی است که در سواد بلدهٔ تته آسوده‌اند. تحفة‌الطاهرین به‌کوشش و پابرگی‌نویسی و پیش‌گفتاری به‌زبان سندی از بدرعالم درانی به‌چاپ رسیده است (حیدرآباد سند، ۱۹۵۶م). محمداعظم همچنین مؤلف کتابی فارسی به نام هیئت‌العالم، در جغرافیای طبیعی و سیاسی و فلکی است، در هشت باب (۱ـ در بیان افلاک، ۲ـ در بیان احوال شمس نسبت به قمر، و بیان کسوف و خسوف، ۳ـ در بیان عناصر اربع، ۴ـ در بیانِ جبال، ۵ـ در بیان بحور شور و شیرین، ۶ـ در بیان کائنات، ۷ـ در شرح اقالیم سبعه و بلادِ آن و ۸ـ در شرحِ غیرمعموره، و عجائبات آن). وی در تألیف این اثر از منابعی مانند تشریح‌الممالک، مجمع‌الاسرار، مقیاس‌الارض، سفینة‌البلاد، ریاض‌الاوفاق، تحفة‌الکرام، مجمع‌الغرائب، مسالک ممالک، میزان‌الحکمت، معلومة‌الافاق، هفت‌اقلیم، منتخب‌التواریخ، عجائب‌المخلوقات، مجمع‌النوادر، جامع‌التواریخ، آثارالبلاد، تحفة‌الغرائب، صورالاقالیم، عجائب‌العالم، عجائب‌البلدان، و تاریخ جهان‌نما بهره برده است. وی در دیباچهٔ کتاب می‌گوید که «از هر کتاب آیتی و از هر صفحه روایتی، از هر چشمه نمی و از هر نغمه ترنمی، از هر انجمن صدایی و از هر محفل نوایی، از هر دوکان دانه‌ای و از هر ترنم ترانه‌ای، از هر بحر گوهری و از هر معدن جواهری فراهم آورده، رساله‌ای مختصر مفید ساختم و آن را هیئت‌العالم نام نهادم. از این اثر نسخه‌ای در دست است. محمداعظم به‌فارسی شعر نیز می‌سروده و برخی اشعارش را، از جمله سروده‌ای که مبین آشنایی وی با علی‌شیر قانع مؤلف مقالات‌الشعرا است و نیز سروده‌ای در مدح سهراب‌خان تالپور، در هیئت‌العالم آورده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۵/۳؛ تحفة‌الطاهرین؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۰۹/۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۶۷/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۷۶/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۵۰/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 374; *Mughals in India*, 309; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1028, 1125.

برزگر

محمداعظم دیده‌مری (mo.ham.mad.aɛ.zam-e.di.deh.ma.ri)، محمد اعظم‌شاه، متخلص به اعظم، پسر خیرالزمان‌خان خواجه خیرالدین پسر خواجه محمدحسین پسر خواجه محمداسحاق، ۱۱۰۳ ـ ۱۱۷۹ق، صوفی مجددی نقشبندی، دبیر، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از خاندان دیده‌مرهای سرینگر (کشمیر) بود. پدرش خواجه‌خیرالدین (۱۰۸۰ ـ ۱۱۶۵ق) که در کشمیر به پشمینه‌فروشی اشتغال داشت به دهلی رفت و به درگاه اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) راه یافت و از او خطاب خیرالزمان‌خان و چند روستا به‌عنوان جاگیر گرفت و به سرینگر بازگشت و در آن‌جا مسجدی بزرگ با گرمابه‌ای، ساخت. محمداعظم در محلهٔ دیده‌مر سرینگر به دنیا آمد. تعلیمات ابتدایی را در مدرسهٔ آخوند ملاعبدالله شهید گذراند و ادبیات و دانش‌های دینی و منطق و جز آن را از ملاابوالحسن کاوه‌داری پسر قاضی محمد فایق آموخت و از محضر ملاعبدالرزاق گوجواری هم بهره برد. در شعر و سخنوری نیز از میرزا نورالدین شارق اصلاح سخن گرفت و از محضر میرزا محمدرضای مشتاق (ساکن نوشهره) و ملاعبدالحکیم ساطع استفاده کرد. در ۱۱۱۹ق در تصوف به شیخ محمدمراد کشمیری (ـ ۱۱۳۱)، از مشایخ مجددی نقشبندی، دست ارادت داد و دوازده سال در ملازمتش به‌سر برد. همچنین «پنج ماه در صحبت مرزا اکمل‌الدین محمدکامل بیگ‌خان بدخشی به‌سر برده. نه سال به ملازمت شیخ محمد مرادمتو گذرانیده می عرفان چشید. در سال ۱۱۲۳ق به حضور سیادت‌پناه قاضی دولت‌شاه بخاری یسوی خرامید، دامن از غبار خودپرستی برچید. در سال ۱۱۳۰[ق] پایهٔ بلند از جناب سید میر محمدهاشم قادری گوجواری ... دریافت، مقام ارجمند از معارف لطایف ربانی حاصل نمود. در ۱۱۳۲[ق] احرام به ملاقات حاجی عبیدالله بلخی بربست، نکات سلوک و رموز تصوف ازو شنید. در ۱۱۳۸ق اتفاق ملاقات با خلیفه عبیدالله بخاری فاروقی افتاد، مورد الطاف روحانی شد. در حلقهٔ صحبت بابا قائم بچهواری و مخدوم‌العرفا شیخ محمدعلی‌رضا دهلوی سرهندی و عبدالرحیم قادری زینه‌کدلی و شیخ عبداللطیف کهوسه و خواجه محمد زاهد بلخی و غیردرآمده، قوت روحانی به‌هم رسانید.» (تذکرهٔ شعرای کشمیر راشدی، ۹۶/۱) میرکمال‌الدین اندرابی و شیخ محمود تاره بلی از شاگردان و مریدان او هستند. در سرینگر درگذشت و درکنار گور پدرش در گورستان

خانوادگی دیده‌مرها به خاک سپرده شد. محمداعظم از علما و مشایخ بزرگ کشمیر در روزگار خود بوده و آثار مهمی به فارسی در تصوف و تاریخ کشمیر و جز آن از خود به‌جا نهاده است. اشعارش مجموعه‌ای از قصاید، غزلیات و قطعات تاریخ است. از آثارش: ۱ــ فیض مراد (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به شمارهٔ ۱۱۴۲) که در ۱۱۳۵ق در احوال و آثار شیخ محمدمراد کشمیری نوشته شده و در یک مقدمه در ایراد مناجات به توسل حضرت خواجگان (نقشبند)، و ده باب تدوین یافته است: یک) در ذکر احوال کثیرالافضال (محمدمراد کشمیری)، دو) در بیان حسب آن‌حضرت و تعداد وسایط ایشان در طریق صوفیه، سه) بیان قدری از مبشرات بزرگان دربارهٔ ایشان، چهار) در ذکر عبادات لیل و نهار و اخلاق آن برگزیدهٔ آفاق، پنج) در ذکر شطری از ملفوظات آن‌حضرت، شش) تعداد مصنفات و انتخاب از مرقومات ایشان، هفت) ذکر پاره‌ای از کشوفات و تصرفات و الهامات ایشان، هشت) در شرح واقعهٔ وصال آن‌حضرت، نه) در تعداد تواریخ آن حادثهٔ عظیم، که این باب دارای هفتاد و پنج مادهٔ تاریخ منظوم و منثور در تاریخ مرگ محمدمراد کشمیری است و ده) در احوال حضرت مخدومزادگان و بعض اصحاب سعادت انتساب؛ ۲ــ فوایدالرضا که زندگینامه و احوال محمدرضا دهلوی است و در ۱۱۳۵ق نگاشته شده است؛ ۳ــ فراق‌نامه که مجموعهٔ مراثی و ترکیب‌بند در سوگ مرگ خلیفه عبیدالله بخاری فاروقی فرزند شیخ محمدالیاس فاروقی عمری است؛ ۴ــ قواعدالمشایخ (نوشتهٔ ۱۱۳۶ق) در آداب پیری و مرادی؛ ۵ــ اثبات‌الجهر (نوشتهٔ ۱۱۴۳ق) در دلایل و فواید ذکر جهر مطابق طریقهٔ یسویه؛ ۶ــ تجربة‌الطالبین (نگاشتهٔ ۱۱۴۰ق)، در احوال پیران، در شش شجره: یک) در تعداد اسامی حضرات قادریه، دو) نام‌های نامی حضرات خواجگان نقشبند، سه) اسمای سمیهٔ حضرات سلطانیه ــ یسویه، چهار) پیران سهروردیه، پنج) مشایخ کبرویه، شش) تذکار حضرات چشتیه و هفت) تعداد بندگان سلسلهٔ شطاریه؛ ۹ــ وسائل‌الاعظم (نوشتهٔ ۱۱۴۹ق) در شرح کبریت احمر شیخ‌عبدالقادر گیلانی؛ ۱۰ــ واقعات کشمیر / تاریخ اعظمی، در تاریخ کشمیر و تراجم علما و عرفا و شعرای این سرزمین، که مهم‌ترین اثر محمداعظم و از مهم‌ترین تواریخ کشمیر است و محمداعظم تألیف آن را در ۱۱۴۸ق، به نام محمدشاه گورکانی پادشاه هند (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق)، آغاز کرد و پس از بیست و یک سال به انجام رسانید. وی در سبب تألیف این کتاب گوید که چون تاریخ (کشمیر) ملاحسین قاری به اجمال نوشته شده بود و حیدر ملک چاه دوره‌ای که به تحریر احوال کشمیر پرداخته اکثر جاها به ذکر آبا و اجداد خود کوس خودستایی نواخته و ضروریات وقایع و رویداد ادوار را از قلم انداخته و از حضرات اهل کمال سخنی به میان نیاورده، لذا «به‌خاطر احقر امم محمداعظم ولد خیرالزمان‌خان رسید که ورقی چند در احوال این بلدهٔ دلپسند مشتمل بر وقایع کلیه‌ای که در هر وقت ظهور کرده اجمالاً به تسوید رساند و در ضمن این وقایع تذکار اسامی حضرات صوفیه و علما و عرفای هر عهد به صفحهٔ تحریر بگذراند، امور کلیه که درین قرون درین بلده سانح شده است، ایجازاً مرقوم سازد و برنگارد تا برای متتبعان حالات یادگاری باشد و ارباب عبرت را تذکاری بود.» واقعات کشمیر، در یک مقدمه، سه قسم و یک خاتمه تدوین یافته است: **مقدمه** در بیان احوال و صفات این شهر، کشمیر، **قسم اول** در حال ارباب حکومت که پیش از دور ظهور اسلام درین ملک حکمرانی کردند، **قسم دوم** در حالات سلاطین که بعد سطوح فروغ اسلام به سلطنت رسیدند و از کشمیر برخاستند، **قسم سوم** در ذکر سلاطین دومان علیهٔ جغتائیه، گورکانیان هند، که متصرف این شهر شدند و **خاتمه** در بیان بعضی عجایب و غرایب که خاصّهٔ این شهر است. نثر این کتاب ساده و روان است و تراجم عرفا و علما و شعرا، به‌ترتیب تاریخ، در پایان دورهٔ هر حکومتی به‌اختصار آمده است. واقعات کشمیر در ۱۳۰۳ق در لاهور با عنوان تاریخ کشمیر اعظمی به چاپ رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۹۴/۳-۶۰۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۲۹/۲-۳۳۰، ۴۴۲، ۴۴۳؛ ۱۵۳/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۸۰۲/۲-۸۰۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۱۶۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۸۵/۱-۹۸؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۸۰؛ خزینة‌الاصفیا، ۶۸۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۸۶/۳-۱۷۸۷؛ ۴۹۸/۱۰؛ ۹۴۹/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۶۱/۲-۱۳۶۲؛ ۲۰۹۰/۳، ۲۲۳۱، ۲۲۳۳؛ نزهة‌الخواطر، ۲۷۶/۶-۲۷۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 373-374; *Mughals in India*,308.

برزگر

محمداعظم رامپوری (mo.ham.mad.aɛ.zam-e.rām.pu.ri)، حکیم محمداعظم‌خان چشتی، مخاطب به ناظم جهان، فرزند

ملک‌الحکما حکیم‌شاه‌اعظم‌خان بن محمد رضی‌خان بن محمد اسماعیل‌خان سیستانی‌تبار رامپوری، رامپور (مصطفی‌آباد) ۱۲۲۹ ــ محرم ۱۳۲۰ق، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نزد مولوی عبدالرحیم بن محمد سعید و مفتی شرف‌الدین رامپوری و استادان دیگر درس خواند. سپس از پدر خود پزشکی آموخت. در ۱۲۵۱ق به بهوپال سفر کرد و به نواب نظیرالدوله جهانگیر محمدخان، شوهر سکندربیگم (ــ ۱۲۸۵ق) رئیس بهوپال، تقرب جست و مدتی دراز در بهوپال به سر برد. آنگاه به اجین رفت و سه سال در آن‌جا در ملازمت بیجابایی گذراند. سرانجام رهسپار اندور شد و بقیهٔ عمرش را در خدمت فرمانروای آن ناحیه تکوجی رائوهولکر به سر برد و در همان‌جا درگذشت. وی صاحب آثار فراوانی در پزشکی به‌فارسی است. از آثارش: ۱ــاکسیر اعظم در چهار جلد: **جلد اول** (چاپ مطلع نظامی کانپور و مطبع نولکشور لکنو): مقدمه متضمن اجناس جمیع امراض و تشخیص اقسام سوء مزاجات و قواعد علاج آن‌ها به طریق کلی و سپس امراض هر عضو شروع می‌گردد، اول اسباب کلیهٔ امراض آن و تشخیص آن و علاج کلی و اقسام آن، بعد از آن هر مرض آن عضو بالاستیفا و اسباب آن بالاستقصا و عوض علامات آن‌ها طریق تشخیص در اکثر امراض که معالج را در استخراج هر سبب آن مرض سهولت حاصل شود. **جلد دوم** (کانپور، ۱۲۸۷ق / ۱۸۷۰م و لکنو، ۱۳۰۲ق / ۱۸۸۴م) در امراض شفت و شدقین، یعنی لب و کنج دهن، و جز آن. **جلد سوم** (چاپ مطبع نظامی کانپور) در بیان امراض کبد، امراض مراره و طحال، امراض امعا، امراض مقعد، امراض مثانه، امراض اعضای تناسل مردان، امراض صفاق و سره، امراض رحم. **جلد چهارم** (چاپ مطبع نظامی کانپور، ۱۲۸۹ق و نولکشور لکنو، ۱۳۰۲ق) در امراض ظهر و اطراف، حمیات، اعراض تابع حمیات، اورام و ثبور ظاهر بدن، امراض جلد، امراض شعر، امراض طفر، امراض متفرقه، سموم، معالجات سموم معدنیه، معالجات سموم نباتیه، معالجات سموم مشروبهٔ حیوانیه و غیره، علاج کلی سموم ملدوغه، طرد هوام و قتل آن‌ها، خاتمهٔ کتاب در جدول مشتمل بر دو قاعده: یک) فهرست اوزان ادویهٔ مفرده و دو) فهرست ادویهٔ مرکبه که در علاج کرامی مرض مستعمل می‌شود. اکسیر اعظم را محمداعظم‌خان در ۱۲۹۰ق برای فرزندش محمدافضل‌خان و شاگرد خود سید عبدالسلام به انجام رسانیده است؛ ۲ــ رموز اعظم که در ۱۲۶۴ق به دستور نواب نظیرالدوله جهانگیر محمدخان نوشته شده و در یک مقدمه، بیست و چهار مقاله و یک خاتمه است و محمد اعظم‌خان خود دربارهٔ ترتیب مطالب آن می‌گوید: «ترتیبش بدین طریق مقرر نموده شد که امراض هر عضو از سر تا قدم در هر یک مقاله بیان یافت و در آغاز هر مقاله فواید کلیه که شامل جمیع امراض آن عضو باشد ترقیم پذیرفت و بعد از آن هر مرضی به فصلی علیحده نهاده شد.» رموز اعظم در دو جلد تدوین یافته که **جلد یکم** (دهلی، ۱۳۰۱ق) دربرگیرندهٔ مقدمه و مقالات یکم تا دوازدهم و **جلد دوم** (دهلی، ۱۳۱۱ق) مشتمل بر مقالهٔ سیزدهم تا آخر است؛ ۳ــ قرابادین اعظم (چاپ مطبع نظامی کانپور) که محمداعظم‌خان در ۱۲۶۹ق به‌نوشتن آن آغاز کرده و در آن نسخه‌های مجرب خود و استادان را به‌ترتیب حروف تهجی به‌روش قرابادین آورده است؛ ۴ــ نیر اعظم (دهلی، ۱۲۷۱ و کانپور، ۱۲۹۸ق) که در یک مقدمه، دو تعلیم و یک خاتمه تدوین یافته است: **مقدمه** در بیان بعض فواید متعلقهٔ نبض مشتمل بر چند فایده، **تعلیم اول** در بیان اجناس عشرهٔ ادلهٔ نبض و اسباب آن‌ها، **تعلیم دوم** در بیان اقسام نبض مرکب مشتمل بر دو مقاله و **خاتمه** در انواع مفردات و مرکبات نبض؛ ۵ــ محیط اعظم (کانپور، ۱۳۱۳ق)، در چهار جلد، در افعال و خواص ادویهٔ مفرده (ادویهٔ یونانیه و هندیه و انگلیسیه). این اثر در ۱۲۹۷ق نوشته شده است؛ ۶ــ رکن اعظم (کانپور، ۱۲۹۸ق)، در بعض مسائل بحران، با سرعنوان‌های «اسباب حرکت بحران قبل از وقت او، تعریف بحران به قول جالینوس، تقسیم ایام مرض، معرفت ایام مسهل، آغاز حساب بحران و ادوار آن... علامات وقوع لرزه، علامات داله بر بحران جید... اصناف موت که در اوقات حمیات عارض شود و علامات کیفیت موت مریض، دلایل موت به غیر بحران.» این اثر در ۱۲۸۱ق نوشته شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵۱/۳؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۸۰، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۰۴، ۴۲۲، ۴۳۵، ۴۵۵، ۱۱۶۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۳۱/۱-۶۳۲؛ نزهة‌الخواطر، ۴۰۹/۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 374.

برزگر

محمدافضل اله‌آبادی (mo.ham.mad.af.zal-e.e.lāh.ā.bā.di)، فرزند شاه‌عبدالرحمان فرزند شیخ عبدالنبی فرزند قاضی

یعقوب، سیدپور از توابع غازیپور ۱۰ ربیع‌الاول ۱۰۳۸ ــ اله‌آباد ۱۵ ذوالحجهٔ ۱۱۲۴ق، دانشمند دینی، عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. نزد استادانی چون درویش محمد، خلیفهٔ شیخ شهباز محمد بهاگلپوری، شیخ محمد عارف چهیتاپوری، شیخ محمدماه بنارسی، و به‌ویژه شیخ نورالدین جعفر مداری جونپوری و قاضی محمد آصف صدرپوری کتاب‌های درسی رایج و علوم متداول را فراگرفت. مدتی در جونپور به‌تدریس پرداخت. در بیست و پنج سالگی رهسپار کالپی شد و در تصوف به شیر محمد بن ابوسعید حسینی ترمذی کالپوی در سلسلهٔ چشتیه دست ارادت داد و مدتی در ملازمت وی به سر برد و مدارج سلوک را پیمود. سپس به فرمان پیرخود به اله‌آباد رفت و در آن‌جا به ارشاد مردم و تدریس و تألیف روی آورد. محمد افضل از مشایخ بزرگ روزگار خود به شمار می‌آمد و شاهانی چون اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) و فرخ‌سیر گورکانی (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) بدو ارادت می‌ورزیدند و به فرمان اورنگ‌زیب، استاندار اله‌آباد در جایی که امروزه آرامگاه او است مسجد و خانقاهی برآورد. پس از درگذشت محمدافضل، برادرزاده و دامادش شیخ محمد یحیی، معروف به شاه خوب‌الله، به‌جای او بر مسند ارشاد نشست. شاه محمدافضل در زبان‌های فارسی و عربی استادی داشت و آثار فراوانی به این دو زبان نوشته است، اما تنها به‌فارسی شعر می‌سرود. وی گرچه در آغاز شاعری تخلصی نداشت، ولی پسان‌تر تخلص محقر را برگزید. او در انواع قالب‌های شعر فارسی طبع‌آزمایی کرده است، ولی قسمت اعظم اشعارش غزلیات است که بیشتر رنگ تصوف دارد. قصاید او نیز عمدتاً در مدح پیامبر (ص) و اهل بیت او، بزرگان سلسله‌های تصوف است. از آثارش: ۱ــ شرح‌الفصوص علی وفق‌النصوص؛ ۲ــ شرح مثنوی معنوی / حل مثنوی که آن‌را در ۱۱۰۴ق نوشته (نسخه‌های کتابخانهٔ دانشگاه لاهور به شماره‌های 1517piVI.HI و 234piVIqWE و کتابخانهٔ عمومی خیرپور به‌شمارهٔ ۵۵۱ / ۸۹۱ و موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.16771/2)؛ ۳ــ تفریح‌الطالبین فی ارادت مولانا بشمس‌الدین؛ ۴ــ شرح تسویهٔ محب‌الله اله‌آبادی؛ ۵ــ شرح گلستان سعدی؛ ۶ــ شرح بوستان؛ ۷ــ شرح یوسف و زلیخای جامی؛ ۸ــ شرح دیوان حافظ (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد به‌شماره ۱۰۵۳ دیوان)؛ ۹ــ شرح قصائد خاقانی؛ ۱۰ــ شرح قصاید عرفی؛ ۱۱ــ شرح اسکندرنامه؛ ۱۲ــ شرح مخزن‌الاسرار؛ ۱۳ــ شرح قران‌السعدین؛ ۱۴ــ شرح تحفة‌العراقین؛ ۱۵ــ شرح حدیقة‌الحقیقه سنایی؛ ۱۶ــ شرح قصاید انوری؛ ۱۷ــ الاعتناء فی باب‌الغناء؛ ۱۸ــ فتح‌الاغلاق؛ ۱۹ــ اعانة‌الافکار به‌فارسی (دست‌نویس کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۳۰۵)؛ ۲۰ــ دستورالکشفاء فی اسباب‌الاصابة والخطا؛ ۲۱ــ فوزالنجات در عرفان و سلوک؛ ۲۲ــ تأییدالهمم فی شرح اربع کلمات من فصوص‌الحکم؛ ۲۳ــ غایة‌المرام در فقه؛ ۲۴ــ مرآة‌الانصاف فی امر فرعون؛ ۲۵ــ رسالة فی مبحث ایمان فرعون؛ ۲۶ــ رسالة فی‌الاربعة احتیاطیة بعد صلاة‌الجمعة.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۸/۳، ۲۱۲، ۶۸۷؛ سرو آزاد، ۲۱۱؛ شاه‌محمد اجمل اله‌آبادی و ادب فارسی، ۱۱۰-۱۲۲؛ صبح گلشن، ۳۷۵؛ صحف ابراهیم (جرنل)، ۱۲۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۴۴/۳، ۱۷۷۱، ۱۸۰۹؛ ۱۳۸/۷؛ ۱۰۸۷/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۲۳۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو، ۴۰۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۲۶۵؛ نزهة‌الخواطر، ۲۷۹/۶-۲۸۰؛ نشتر عشق، ۱۴۵۴/۴-۱۴۵۵؛

Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 2/592; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 156; *Mughals in India*, 301.

برزگر

محمدافضل زاهد (mo.ham.mad.af.zal.zā.hed)، فرزند عبدالغفور، دنگه از نواحی گجرات ۱۹۶۲م ــ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان محمد عاقل‌خان رازی و تصحیح و تحشیه و مقدمه بر دیوان شعر او، از دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. به زبان‌های اردو، فارسی، پنجابی و انگلیسی آشنایی دارد. وی در دانشکدهٔ دولتی گوجرانواله به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۱۸؛ گنج شایگان، ۱۱۸؛ گنجینهٔ دانش، ۱۵۹-۱۶۰.

رسولی

محمدافضل فقیر (mo.ham.mad.af.zal-e.fa.qir)، فرزند صوفی محمدشریف، شیخوپورهٔ پاکستان ۱۹۳۶م ــ روستای نزدیک لاهور ۱۹۹۴م، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های عربی، فارسی، اردو، پنجابی و انگلیسی مهارت

داشت. وی به سبب خدمات فرهنگی‌اش در دانشگاه پنجاب دو نشان زرین گرفت. در سال‌های پیری به عرفان روی آورد. به اشعار بیدل علاقهٔ فراوان می‌ورزید. محمدافضل فقیر یک چند استاد افتخاری علوم و معارف اسلامی در کوت‌عبدالله بود و سرانجام در همان‌جا درگذشت. اشعاری از وی به اردو، عربی و فارسی به جا مانده است. مجموعهٔ غزلیات وی پاس اعتبار نام دارد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۳۹؛ گنج شایگان، ۳۵؛ گنجینهٔ دانش، ۱۶۱-۱۶۲.

رسولی

محمد اقبال شاهد (mo.ham.mad.eq.bāl.šā.hed)، فرزند فضل‌اللهی، خوشاب (در پنجاب پاکستان) ۱۹۶۳م ـ ، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. در ۱۹۸۸م از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن پنج سال در دانشگاه اسلامیهٔ بهاولپور زبان و ادبیات فارسی درس داد. در ۱۹۹۳م برای ادامهٔ تحصیل به تهران سفر کرد و در ۱۳۷۷ش / ۱۹۹۸م با نوشتن پایان‌نامه‌ای به نام سفرنامه‌نویسی ایرانیان در شبه‌قاره (از آغاز تا تجزیهٔ هندوستان) از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. بیست مقاله به‌زبان‌های اردو، فارسی و انگلیسی در مجلات پاکستان، ایران و انگلستان چاپ کرده است. مقاله‌ای از او به‌نام «سیاحت‌نامهٔ میرزا فضل‌الله حسینی» در نامهٔ پارسی (سال سوم، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۷۷ش) آمده است. اشعاری از محمد اقبال شاهد نیز در مطبوعات فارسی پاکستان به‌چاپ رسیده است.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۵۷؛ فارسی‌آموختگان، ۳۸۴-۳۸۵؛ محمد رئوف مرادی، «زبان فارسی با فکر و اندیشه‌ام سازگار بود»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۷ش، صص ۱۱۴-۱۱۷.

رسولی

محمد اکرام‌الدین دهلوی (mo.ham.mad.ek.rā.mod.din-e.deh.la.vi)، مفتی اکرام‌الدین فرزند محمد نظام‌الدین فرزند محب‌الحق، ۱۱۹۰ / ۱۱۹۱ق ـ ، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در دهلی می‌زیست و تبارش به عبدالحق دهلوی از مشایخ روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) می‌رسد. محمد اکرام‌الدین نزد شیخ محمد کاظم دهلوی، شیخ محمد فایق، سید محمدالدین شاه‌جهان‌پوری، شیخ خواجه احمد جالندهری، برادرش صدرالدین و پدرش به‌تحصیل پرداخت. اکرام‌الدین در ۱۲۲۰ / ۱۲۲۴ق کتابی به نام سعادت‌الکونین فی بیان فضائل‌الحسنین تألیف کرده است. این اثر در شرح زندگانی و شهادت امام حسن(ع)، امام حسین(ع) و شهیدان واقعهٔ کربلا است. مؤلف در تألیف این اثر از منابع معتبر از آن‌شمار مفتاح‌النجاء فی مناقب آل‌العبا نوشتهٔ محمد بن معتمدخان بهره برده است. محمد اکرام‌الدین این اثر را به دوست خود ثناالله اهدا کرد. ثناالله نیز در دو مادهٔ تاریخ محمد اکرام‌الدین را ستود. سعادت‌الکونین فی بیان فضائل‌الحسنین در ۱۸۹۳م در دهلی به‌چاپ رسیده است. از دیگر آثار او سل‌الصمصام علی من قال اِن‌المزامیر لیست بحرام را می‌توان نام برد.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۹۵۲/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۸۴؛ نزهة‌الخواطر، ۷۱/۷؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 392; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/221.

فتح‌نیا طبری

محمداکرم براسوی (mo.ham.mad.ak.ram-e.ba.rā.sa.vi)، محمداکرم بن محمدعلی بن قطب‌المشایخ الهبخش براسوی / براسویی، ـ ۱۱۵۹ق، عارف چشتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. تبارش به ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی می‌رسید. در سرهند نزد شیخ فرخ‌شاه بن محمد سعید عمری سرهندی درس خواند. در تصوف به شیخ سوندهابن عبدالمؤمن سفیدونی دست ارادت داد و در ۱۱۱۱ق از او خرقهٔ خلافت گرفت. از آثارش: ۱ـ جواهر سته در شش جواهر (احتیاج به موصل الی‌الله، طریق وصول به سوی حق، اذکار و اشغال، لطایف باطنه، مشاهدات انوار و مکاشفات اسرار در بیان تجلیات)؛ ۲ـ منهاج‌السالکین در سلوک نقشبندیان در یک مقدمه (در بعضی از مبادی سلوک و شرایط آن) و سه منهج (طریقهٔ خاصهٔ برخی از پیران سلسلهٔ خاص خواجه باقی‌بالله، سلوک طریقهٔ نقشبندیان خاص شیخ آدم بنوری، سلوک طریقهٔ نقشبندیان خاص شیخ تاج‌الدین جونپوری)؛ ۳ـ نشراللآلی (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ شیرانی ۶۳۰۰) که شرح جواهر سته است؛ ۴ـ اقتباس‌الانوار / سواطع‌الانوار (لاهور، ۱۸۹۵م) که زندگینامهٔ

بسیار مفصل پیران چشت است و براسوی تألیف آن‌را در ۱۱۳۵ق در دهلی آغاز کرده و در ۱۱۴۲ق به‌انجام رسانده است؛ ۵ــ جواهر مودودی (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۲۵۶۵) در سرگذشت پیامبر (ص) و امامان و پیران سلسلهٔ چشتی، به‌ویژه مودود اول (خواجه مودود چشتی بن ناصرالدین، ۴۳۰ــ ۵۲۰ق) و مودود دوم (خواجه احمد بن مودود، ۵۰۷ــ ۵۷۰ق)، که این اثر به‌خواهش نوادگان آن‌دو نوشته شده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۸۵/۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۹۵/۳، ۲۰۴۴، ۲۰۶۹؛ ۹۵۷/۱۱ـ۹۶۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۱۵، ۲۱۰۲ـ۲۱۰۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۰/۵؛ نزهة‌الخواطر، ۲۸۳/۶؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/326-339; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 365-366; *Mughals in India*, 302; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1019.

برزگر

محمدالدین مختار قادری لاهوری (mo.ham.ma.dod.din. mox.tār-e.qā.de.ri-ye.lā.hu.ri)، ابوالحسن محمد، ز۱۹۲۲م / ۱۳۴۰ ــ ۱۳۴۱ق، ادیب و فارسی‌پژوه شبه قاره. در ۱۸۸۷م در اورینتل اسکول به‌تدریس پرداخت و پس از درگذشت مولوی محمدالعین (۱۸۹۸م) به‌جای وی سمت مدرس دوم فارسی اورینتل کالج را یافت و در ۱۹۱۴م قائم‌مقام رئیس کرسی فارسی آن مدرسه شد. وی در ۱۹۲۲م بازنشسته گردید. از آثارش: ۱ــ مختصر تاریخ کشمیر (لاهور، ۱۳۰۱ق) که چکیدهٔ واقعات نظامیه از مولوی نظام‌الدین محمد است. بخش اصلی این مختصر را مفتی علاءالدین محمد نوشته و تنها ذیل آن (به‌اردو) از مولوی محمدالدین است؛ ۲ــ روضة‌الابرار به‌فارسی و اردو در شرح حال هفتاد و نه تن از پیران کشمیر (جهلم، ۱۳۰۲ق)؛ ۳ــ رفیقی‌نامه به‌فارسی و اردو در احوال پیران رفیقی کشمیر (لاهور، ۱۳۰۳ق)؛ ۴ــ خلاصهٔ اخلاق ناصری؛ ۵ــ رسالهٔ صنایع بدایع؛ ۶ــ خلاصهٔ مخزن‌الفوائد؛ ۷ــ شرح قصاید خاقانی؛ ۸ــ شرح تحفة‌الاحرار؛ ۹ــ شرح اخلاق ناصری؛ ۱۰ــ خلاصهٔ اخلاق جلالی؛ ۱۱ــ شرح مخزن‌الاسرار. در پایان گفتنی است که در خفتگان خاک لاهور از کسی به نام مولوی محمدالدین کشمیری یاد رفته که مدیر مدرسهٔ اسلامی در دروازهٔ شیرانوالهٔ لاهور و استاد دانشگاه پنجاب بود و در چهاردهم ژوئیهٔ ۱۹۳۰م / ۱۳۴۹ق درگذشت. دور نیست مولوی محمدالدین کشمیری همین محمدالدین مختار قادری لاهوری باشد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۹۳/۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۹۲۹/۴ـ۱۹۳۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵۴؛ خفتگان خاک لاهور، ۴۸۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۰۳/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۴۹ـ۲۱۵۰؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/1060, 1122.

برزگر

محمدامیرخان، والی تونک ← امیرخان تونک

محمدامین (mo.ham.mad.a.min)، فرزند حفاظت کریم، کلکته ۱۹۳۷م ــ　　، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه کلکته به ادامهٔ تحصیل پرداخت. سپس از آن دانشگاه دانشنامهٔ فوق‌لیسانس و در ۱۹۷۷م دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در دانشگاه به‌تدریس زبان فارسی سرگرم شد. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو، عربی و بنگالی آشنایی دارد. آثارش: گلستان عجم به‌فارسی (کلکته، ۱۹۶۲م)؛ شرح احوال و آثار محمدسعید قریشی ملتانی؛ مقالهٔ «شعر فارسی در دربار مغول» به‌اردو (کلکته، ۱۹۷۷م)؛ مقالهٔ «اردو و فارسی‌نویسان برجستهٔ بنگاله» به‌انگلیسی (کلکته، ۱۹۷۹م)؛ مقالهٔ «خیرنامهٔ شمس‌الاخبار» در مجلهٔ بیاض (دهلی، ۱۹۸۵م).

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۸۷/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۰ـ۲۶۱.

رسولی

محمدامین‌بن‌دوست محمدحسینی ← انفع‌الاخبار

محمدامین بنی اسرائیلی ← امین بنی اسرائیلی

محمدامین‌خان (mo.ham.mad.a.min.xān)، فرزند غلام‌سرورخان، دهوبری در ایالت آسام ۱۹۱۶م ــ　　، فارسی‌پژوه هندی. پس از فراگیری تحصیلات مقدماتی و دبیرستانی، در ۱۹۳۸م از دانشگاه کلکته دانشنامهٔ لیسانس و در ۱۹۴۱م از همین دانشکده دانشنامهٔ فوق‌لیسانس در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۴۲م در دانشکدهٔ کاتن گوهانی آسام به تدریس زبان

و ادبیات فارسی سرگرم شد و رئیس گروه زبان فارسی، عربی و اردو در این دانشکده بود. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو، هندی، پشتو، بنگالی و آسامی مهارت دارد. مقاله‌های «حافظ ستاره‌ای از ایران» به انگلیسی، «جامی از غمکدهٔ عمرخیام» به‌انگلیسی، «لغات عربی و فارسی که در زبان آسامی به کار رفته‌اند»، «موسیقی و اسلام»، «امیرخسرو دهلوی» و «اقبال لاهوری» از محمد امین در روزنامه‌ها و مجله‌های آسام به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۹۲/۲؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۱۲۷ـ۱۲۸؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۰ـ۲۶۱.

رسولی

محمدامین قادری (mo.ham.mad.a.min-e.qā.de.ri)، فرزند میرک‌شاه قادری، بدگام کشمیر ۱۹۵۱م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در ۱۹۷۴م از دانشگاه کشمیر دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در دانشگاه کشمیر به تدریس زبان فارسی سرگرم شد. همراه باکار در دانشگاه موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی شد. به‌زبان‌های اردو، کشمیری و انگلیسی نیز آشنایی دارد. مقالاتی از وی که در مجلات، به‌ویژهٔ مجلهٔ فارسی دانشکده، به‌چاپ رسیده از این قرارند: «شاه همدان و کشمیر» به اردو؛ «خواجه حبیب‌الله نوشهری و اشعار او» به‌زبان فارسی.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۸۸/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۱.

رسولی

محمدانورخان ورائج (mo.ham.mad.an.var.xān-e.va.rā.ej)، فرزند غلام‌قادر، گجرات ۱۹۴۴م ــ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. وی با تصحیح دیوان ملک قمی از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی، پنجابی و عربی مهارت دارد. ریاست بخش فارسی و استادی زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ دولتی لاهور را به عهده داشت. اثر وی شیر سنگ با نامه‌ای از محمدنقی پیشاوری نام دارد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۲۹؛ گنج شایگان، ۱۲۱؛ گنجینهٔ دانش، ۱۶۲.

رسولی

محمدباقر (mo.ham.mad.bā.qer)، فرزند ملک حاکم‌دین، داکخانه از توابع بنگله در فیصل‌آباد پاکستان ۱۹۱۰ ــ لاهور ۱۹۹۳م، ایران‌شناس و فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشکده‌های پاکستان دانشنامهٔ لیسانس فیزیک و شیمی گرفت. پس از آن به ادبیات فارسی روی آورد. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق‌لیسانس و از دانشگاه لندن دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۳۹م برای نخستین بار و پس از آن بیست‌وچهار بار دیگر به ایران سفر کرد. با برخی از استادان بنام ایرانی، مانند محمد معین، حسین خطیبی، ادیب‌السلطنهٔ سمیعی، سعید نفیسی، جلال آل‌احمد، پور داود، علی‌اصغر حکمت و بدیع‌الزمان فروزانفر دوستی داشت. استادان وی در دانشگاه لندن، گراهام بیلی و دینیسون‌راس بودند. یک‌چند استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه لندن بود. وی پس از بازگشت به کشورش در دانشگاه پنجاب به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم شد. پس از آن، هفت‌سال در هواپیمایی نظامی کار کرد و سپس ریاست معارف دهلی را به عهده گرفت. پس از ۱۹۴۷م، تاریخ ایران از روزگار ساسانیان و شعر معاصر فارسی را در دانشگاه پنجاب درس می‌داد. محمد باقر، چندی رئیس گروه فارسی، رئیس دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب و مدیر مجلهٔ عربی و فارسی وابسته به آن دانشکده بود. گزارش سفرهای وی در مجلهٔ عربی و فارسی به‌چاپ رسیده است. محمدباقر پایه‌گذار خانهٔ فرهنگ ایران در لاهور، کراچی و راولپندی بود. استادان وی در پاکستان حافظ محمود شیرانی و محمد اقبال بودند. کتابخانهٔ وی دارای کتاب‌های نفیس خطی و چاپی بود. فهرستی از تمام کتاب‌های وی در ۱۳۴۰ش منتشر شده است. وی فرهنگستان ادب پنجاب را سرپرستی می‌کرد و در سال‌های سرپرستی او چند متن در این فرهنگستان به‌چاپ رسیده است. محمدباقر در ۱۹۶۰م به‌پاس پژوهش‌های ارزنده‌اش از دولت ایران نشان سپاس گرفت. وی به زبان‌های اردو، پنجابی، عربی، هندی و انگلیسی مهارت داشت. از آثارش: تصحیح و چاپ مدارالافاضل در چهار جلد (لاهور، ۱۹۵۳ ــ ۱۹۷۰م)؛ تدوین و تصحیح دیوان جویای تبریزی کشمیری (لاهور، ۱۹۷۱م)؛ تصحیح تاریخ گکهران / کهانیان پنجاب (لاهور، ۱۹۶۵م) به‌فارسی به‌نام کیگوهرنامه نوشتهٔ رائی‌زاده (۱۱۳۷ق / ۱۷۲۵م)؛ پنجابی قصی فارسی مین در دو جلد (۱۹۵۷ ــ ۱۹۶۰م)؛ احوال و آثار و افکار

علامه اقبال به‌اردو و انگلیسی در دو جلد (۱۹۸۱ ــ ۱۹۸۵م)؛ تاریخ کوه نور به‌انگلیسی و فارسی (لاهور، ۱۹۵۸م)؛ تصحیح و چاپ عبرت‌نامهٔ مفتی علی‌الدین فرزند مفتی خیرالدین لاهوری (۱۹۶۱ ــ ۱۹۶۲م)؛ واقعات درانی به‌اردو (۱۹۶۴م)؛ تصحیح زبدة‌المعاصرین سید میر حسین‌الحسینی شیرازی (لاهور، ۱۹۶۶م)؛ تصحیح مخزن‌الغرائب احمدعلی‌خان هاشمی سندیلوی در پنج جلد (۱۹۶۹ ــ ۱۹۹۳م)؛ تصحیح و چاپ تاریخ گنجپوره (لاهور، ۱۹۷۳م)؛ تاریخ پنجاب (لاهور، ۱۹۷۲م)؛ اردوی قدیم و پنجاب مین اردو (لاهور، ۱۹۷۱م)؛ تصحیح و چاپ درفش کاویانی غالب دهلوی (لاهور، ۱۹۶۹م)؛ تاریخ ساسانیان به‌اردو (لاهور، ۱۹۵۳م)؛ لاهور در گذشته و حال به‌انگلیسی (۱۹۸۴م)؛ احوال و آثار سیمین بهبهانی به‌اردو (۱۹۵۷م)؛ احوال و آثار رهی معیری به‌اردو (۱۹۵۹م)؛ احوال و آثار فروغ فرخزاد، به‌اردو؛ تذکرهٔ خطاطین (۱۹۶۴ ــ۱۹۶۵م)؛ قصر عارفان (۱۹۶۵م)؛ اردویی قدیم به‌اردو (۱۹۵۶م)؛ زبان فارسی امروز (لاهور، ۱۹۵۴م). از محمدباقر مقالات فراوانی در مجلات زمانه، معارف، اورینتل کالج میگزین، نورالتعلیم، آهنگ، دانشکدهٔ ادبیات، نقوش، اردو، بررسیهای تاریخی، تحقیق، یغما و فجر به‌چاپ رسیده است. برخی از این مقالات از این‌شمارند: «نظامی گنجوی» به‌اردو (۱۹۳۸م)؛ «تغلق‌نامه اوراس کی نقاد» (۱۹۳۷م)؛ «تصوف رومی» (۱۹۵۰م)؛ «سنایی اور اقبال» (۱۹۵۲م)؛ «جویای تبریزی» (۱۹۵۳م)؛ «مولوی ــ ترغیبات نفسی کامایر» (۱۹۵۷م)؛ «غالب اور برهان قاطع» (۱۹۵۸م)، «بای زاید بر سر فعل» به‌فارسی (۱۹۶۰ ــ ۱۹۶۳م)؛ «تاریخ تأسیس لاهور» (۱۹۶۹م)؛ «فارسی‌نامهٔ عبدالرحمان خلدی» به‌اردو (۱۹۶۷م)؛ «قدیم فارسی فرهنگنون بین بیش از آریایی کلمات» به اردو (۱۹۶۸م)؛ «هنر سفال‌سازی در شبه‌قاره و پاکستان در دورهٔ اسلامی» به‌فارسی (۱۹۶۸م)؛ «تأثیر و گسترش زبان فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان» به‌فارسی (۱۹۶۹م)؛ «زندگی و مسافرت‌های بیرونی» (۱۳۵۳ش)؛ «این شعر کدام بابر است» (۱۳۵۵ش)؛ «مرشد رومی ــ استاد ترغیبات نفسی» (۱۹۷۸م)؛ «کشف‌المحجوب سید علی هجویری کی باری مین چند گزارشات» (۱۹۷۸م)؛ «احوال شیخ ابوالحسن علی هجویری داتا گنج‌بخش» (۱۹۸۲م)؛ «سعدی کا اثر و نفوذ پاکستان و هند مین ــ گلزار دبستان» (۱۹۸۴م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۷۹/۳؛ بیاض سفر، ۱۸۲-۱۸۴؛ حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۶۱-۲۶۲، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۲۱؛ زندگینامه، عبدالشکور احسن، ۱۴۱-۱۴۳؛ گنج شایگان، ۱۲۱-۱۲۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی ایران و شبه‌قاره، ۳۴۹-۳۵۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۷/۲؛ امین‌الله ویثر، «ملامحمد باقر لاهوری»، اورینتل کالج میگزین، جلد ۴۸، ۱۹۷۲م، صص ۳۶۷-۳۷۴؛ آینده، سال نوزدهم، ص ۵۲۹؛ کیهان فرهنگی، مرداد ۱۳۷۲ش، ص ۱۴۶؛ گفت‌وگو با استادان فارسی، ضمیمهٔ شمارهٔ ۲۴-۲۵، فصلنامهٔ دانش، بهار ۱۳۷۰ش، صص ۴-۴۴؛ گنجینهٔ دانش، ضمیمهٔ شمارهٔ ۳۱ فصلنامهٔ دانش، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ سبط حسن رضوی، مترجم مریم ناطق شریف، «فارسی شبه‌قاره پس از ۱۳۲۶ش، سال تجزیه»، نامه پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۹ش، ص ۱۱۷؛ نامهٔ فرهنگ، سال سوم، شمارهٔ ۱ (شمارهٔ مسلسل ۱۹)، ص ۱۲.

رسولی

محمدباقر دهلوی (mo.ham.mad.bā.qer-e.deh.la.vi)، مولانا محمدباقر پسر محمداشرف پسر محمد اکبر پسر محمد شکوه، ۱۲۰۵ ــ ۱۲۷۴ق / ۱۷۹۰ ــ ۱۸۵۷م، دانشمند دینی شیعی، روزنامه‌نگار و نویسندهٔ شبه‌قاره. خانوادهٔ او تبار خود را به سلمان فارسی می‌رساند. نیای بزرگش آخوند محمدشکوه از مردم همدان بود و در زمان شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) به هند کوچید و در دهلی رحل اقامت افکند. محمدباقر از مادری ایرانی‌تبار به‌دنیا آمد و نزد پدر خود محمداکبر که از علما به‌شمار می‌رفت و نیز میان‌عبدالرزاق درس خواند و از ۱۸۲۵م در دهلی‌کالج‌علوم جدید را آموخت و سپس از ۱۸۲۶ تا ۱۸۳۶م در همان دانشکده به‌تدریس زبان فارسی پرداخت. با حمایت چارلز متکالف (۱۷۸۵ ــ ۱۸۴۶م)، از مقامات بلندپایهٔ انگلیسی در هند، به‌سمت تحصیل‌دار سرگرم کار شد و مدت شانزده سال در این کار باقی ماند، اما سرانجام به خاطر بیزاری‌اش از انگلیسی‌ها شغل خود را رها کرد. مولانا محمدباقر مراسم عزاداری و فعالیت‌های دینی را در دهلی شدت بخشید و به ساختن و مرمت مساجد اقدام کرد و حسینیه‌ای ساخت که از وسعت و اهمیت بسیار برخوردار بود و شخصاً در آن‌جا سخن‌رانی می‌کرد و بیانش بسیار مؤثر بود. از نکات جالب توجه، اختلاف وی با جعفرعلی جارچوی (۱۲۲۷ ــ ۱۳۱۴ق/ ۱۸۱۲ ــ ۱۸۹۶م)، قاری نام‌دار شیعی، بود که به مجادلات و مناظراتی میان پشتیبانان دو طرف انجامید و درواقع میان شیعیان هند، به‌ویژه دهلی، دو گروه مخالف هم پدید آمد که به

جعفریه و باقریه آوازه یافتند. محمدباقر در ۱۸۳۶م روزنامه‌ای به‌نام دهلی اردو اخبار به‌راه انداخت. گذشته از آن، وی مجله‌ای به‌نام مظهرالحق هم داشته که ماهانه یا هر پانزده‌روز یک‌بار منتشر می‌شده است. فعالیت‌های مؤثر محمدباقر موجب شد تا بهادرشاه ظفر، آخرین پادشاه گورکانی هند (۱۲۵۳ ــ ۱۲۷۴ق) وی را به‌سمت بازرس و سرپرست نظارت بر قیمت‌ها و ناظر بازار بگمارد. وی در روزنامه‌اش بر ضد انگلیس مطلب می‌نوشت و در فعالیت‌های ضد انگلیسی دیگر شرکت داشت. از این رو، در انقلاب مردم هند بر ضد انگلیسی‌ها در ۱۸۷۵م، انگلیسی‌ها او را آشوبگر خواندند و بکشتند و همهٔ اموالش را مصادره کردند. وی پدر شمس‌العلما محمدحسین آزاد است. بیشتر نوشته‌های چاپی و دست‌نویس مولانا محمدباقر در انقلاب ۱۸۷۵م از میان رفت، اما چند اثر وی به اردو به‌جا مانده است. از آثار به‌جا مانده‌اش: ۱ــ تفسیر آیت تطهیر (آیهٔ ۳۲ از سورهٔ ۳۳ قرآن)؛ ۲ــ رسالهٔ هادی‌الایمان که کتابچهٔ راهنمای اصول و عقاید دینی به‌شمار می‌آید (دهلی، ۱۲۶۳ق / ۱۸۴۷م)؛ ۳ــ هادی‌التاریخ در تاریخ تولد و درگذشت پیامبران و امامان و بزرگان دین و اعمال مشاهیر تاریخ. این اثر که در ۱۲۶۸ق نوشته شده در دهلی به‌چاپ رسیده است.

منابع: امامیه مصنفین، ۱/۵-۶، ۱۵۵، ۴۳۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۸/۱؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۳۱۶/۱؛ صحافت، ۱۰۳-۱۰۶، ۱۷۴-۱۷۶؛ مطلع انوار، ۵۱۵-۵۱۷؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 375.

برزگر

محمدباقر طباطبایی ← باقر بنگالی

محمدباقرعلی‌خان (mo.ham.mad.bā.qer.a.li.xān)، سید محمدباقرعلی‌خان فرزند شاه‌کلیم‌الله بخارایی، سدهٔ سیزدهم هجری، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکان وی در خدمت پادشاهان دهلی بودند. وی خود نیز مربی و معلم میرزا جهانگیر و میرزا بابر پسران محمداکبر دوم (ــ ۱۲۵۲ق) بود. اما پس از چندی به‌سبب بی‌توجهی دربار دهلی به خدمت انگلیسی‌ها درآمد و منصف شهر همیرپور شد. در ۱۲۵۱ق به تشویق سرهنری پدکاک تاریخی عمومی در پنج‌جلد نوشت و آن‌را تاریخ هنری نامید و به هم‌او پیشکش کرد. ترتیب جلدها از این قرار است: ۱ــ مقدمه‌ای در شرح رویدادهای زندگی پیامبران، اولیای مشهور، فلاسفه و جز آن‌ها و پس از آن تاریخ حکمرانان کیانی، اموی، عباسی و چنگیزخانی، ۲ــ امیرتیمور گورکانی و جانشینان وی در هندوستان، ۳ــ ذکر راجه‌های هندو که پیش از فتح مسلمانان می‌زیسته‌اند، ۴ــ سلاطین غزنوی و پادشاهان دهلی تا بابر و ۵ــ تاریخ پادشاهان سلجوقی، صفوی، اسماعیلی و برخی دودمان‌های دیگر. کتاب دارای خاتمه‌ای در بیان هفت‌اقلیم، آگاهی‌های جغرافیایی و عجایب و غرایب دنیا است (نسخهٔ شمارهٔ 2558/7 کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی). گویا این اثر گزیده‌ای از مرآت آفتاب‌نمای شاهنوازخان هاشمی بنبانی دهلوی (ــ ۱۲۲۳ق) است، گرچه خود مؤلف به این مسئله اشاره‌ای نکرده است.

منابع: ادبیات فارسی، بر مبنای تألیف استوری، ۶۷۳-۶۷۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵(۳)/۱۴۴-۱۴۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۱۹/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۹۳/۱؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1052; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 122; *Mughals in India*, 107; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/150.

دانشنامه

محمدباقر لاهوری (mo.ham.mad.bā.qer-e.lā.hu.ri)، ملامحمد باقر فرزند شرف‌الدین لاهوری عباسی، ــ لاهور ۱۱۰۹ق، مفتی و صوفی نقشبندی مجددی. وی خلیفهٔ خواجه محمد معصوم (ــ ۱۰۷۹ق) فرزند مجدد الف ثانی بود و با چند تن از بزرگان این سلسله ارتباط داشت. در میان مکتوبات خواجه معصوم، مکتوبات خواجه سیف‌الدین و شیخ‌عبدالاحد وحدت مکتوباتی نیز به‌نام محمدباقر وجود دارد. وی تألیفاتی به‌فارسی و عربی دارد از آثارش: کنزالهدایات لکشف والنهایات که در ۱۰۸۰ق در بیست هدایت و یک خاتمه نوشته شده و در آن درباره اصول بنیادی تصوف بحث شده است. برخی از بیست هدایت کتاب بدین قرار است: ۱ــ آنچه دانستن آن بر مرشد و مسترشد لازم است: ۲ــ ذکر قلبی و اسم ذات، ۳ــ ذکر قلبی و نفی و اثبات، ۴ــ فنای قلبی با تحقیقات لایقه (غریبه)، ۵ــ عدمیت و فنای نفس، ۶ــ مقامات بقا، ۷ــ ولایت کبری و مراتب وصول...، ۹ــ ولایت علیا، ۱۰ــ کمالات نبوی، ۱۱ــ حقیقت کعبه...، ۱۵ــ در مرتبهٔ نزول که به حقیقت‌الحقایق متعلق است... و ۲۰ــ در مراتب نزول. این کتاب را می‌توان

چکیدهٔ مکتوبات مجدد الف ثانی، رساله مبداء و معاد و مکتوبات خواجه محمد معصوم دانست. کنزالهدایات تاکنون دوبار، یک‌بار در ۱۳۳۵ق به‌تصحیح مولوی نوراحمد امرتسری و دومین‌بار در ۱۳۷۶ق به‌کوشش حکیم عبدالمجید احمد سیفی در لاهور به‌چاپ رسیده است. همچنین شیخ محمدالخفطی آن را به عربی ترجمه کرده و ترجمه‌اش را حرزالعنایات نامیده است. تألیف دیگر محمدباقر منتهی‌الایجاز لکشف‌الاعجاز نام دارد که تفسیر قرآن کریم به زبان عربی است و در ۱۱۰۱ق نوشته شده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب در کتابخانهٔ شخصی پروفسور احمدحسن قلعه‌داری در گجرات نگه‌داری می‌شود. تألیف دیگر وی دام حق نام دارد که منظومه‌ای فارسی از خلاصة‌الصلوة تألیف لطف‌الله نسفی است. این کتاب در هشت‌باب تدوین شده است: ۱ـ فرض‌های وضو، ۲ـ فرض‌های نماز،... ۵ـ افعالی که حرامند در نماز،... ۷ـ مکروهات در نماز و ۸ـ تباه‌کننده‌ها در نماز. نسخه‌هایی دست‌نویس از آن در کتابخانه‌های گجرات، گنج‌بخش اسلام‌آباد و کتابخانهٔ محمداکرم ملک‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۸۹/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۹/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۱۸/۳؛ ۳۵۲/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۳۳۶/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۱۵۳/۴؛ معجم‌المؤلفین، ۹۰/۹؛ هدیة‌العارفین، ۲۹۲/۲؛ اورینتل کالج میگزین، ۳۶۷-۳۷۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 375; *Mughals in India*, 315.

امیرهدائی

محمد باقی ترخان ← باقی ترخان

محمد بدخشی (mo.ham.mad-e.ba.dax.ši)، پسر معتمدخان رستم پسر دیانت‌خان قباد پسر عبدالجلیل حارثی، ۱۰۹۸ ـ ۱۱۶۱ق، دانشمند دینی، تاریخ‌نگار و نویسندهٔ شبه‌قاره. نیاکانش از مردم بدخشان بودند. نیای بزرگش عبدالجلیل (ـ ح‌۱۰۲۰ق) که از فقهای حنفی بود به هند کوچید. قباد پسر عبدالجلیل، که ظاهراً در قندهار می‌زیست یا در آن شهر به‌دنیا آمده بود، به خدمت اورنگ‌زیب گورکانی درآمد و از او لقب دیانت‌خان گرفت و در ۱۰۸۳ق در دهلی درگذشت. معتمدخان رستم، پسر دیانت‌خان قباد و پدر محمد، به علم اصول، کلام، ریاضی و شعر و ادب احاطه داشت و کتاب‌هایی از زبان پرتغالی به‌فارسی و عربی برگردانید که از جملهٔ آن‌ها المقابیس را می‌توان یاد کرد. معتمدخان نیز در خدمت اورنگ‌زیب به‌سر می‌برد و در ۱۱۱۷ق در جنگ‌های دکن در پیرامون دژ وانگنیر کشته شد.

محمد در جلال‌آباد یا کابل به‌دنیا آمد و نزد خانواده‌اش که، چنان‌که گفته شد، خانواده‌ای اهل علم و وابسته به دربار اورنگ‌زیب بود، پرورش یافت. علم حدیث را نزد شیخ مقرب‌الله دهلوی آموخت. در بیست و پنجم جمادی‌الاخری ۱۱۱۵ق، به توصیهٔ روح‌الله‌خان اورنگ‌آبادی، به درگاه اورنگ‌زیب راه یافت و رفته‌رفته مناصب سه‌صدی تا شش‌صدی یافت و به مأموریت‌هایی در اوتارپرادش (در ۱۱۳۰ق) و راهون (از توابع داروک در غرب دهلی) اعزام گشت.

از آثارش: ۱ـ تاریخ محمدی به‌فارسی، که در تاریخ عمومی اسلام، به‌شیوهٔ سال‌به‌سال، از هجرت تا زمان مرگ مؤلف (۱۱۶۱ق) است. محمد بدخشی نگارش این کتاب را که مهم‌ترین اثرش به‌شمار می‌آید، در ۱۱۲۴ق آغاز کرده و ظاهراً تا مرگش بدان می‌پرداخته است. وی در نگارش آن از دست‌کم شصت کتاب تاریخ و تذکرهٔ فارسی و عربی بهره برده و در ذکر رویدادهای متأخر به دیده‌ها و شنیده‌های خود متکی بوده است. در برخی نسخه‌های این اثر، رویدادها، به‌ویژه وفیات، تا ۱۱۹۰ق (و حتی تا ۱۲۰۸ق) آمده‌اند و از این‌رو، پژوهشگرانی مانند ریو، مؤلف فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ بریتانیایی، عقیده دارند که این اثر در این سال، یعنی ۱۱۹۰ق، به‌انجام رسیده و مؤلف تا این هنگام زنده بوده است، ولی به‌احتمال فراوان نسخه‌نویسان یا صاحبان نسخه‌های گوناگونِ این کتاب مطالبی بر نسخهٔ اصلی افزودند و آن‌را تا روزگار خود رساندند. از تاریخ محمدی محمد بدخشی، که جز تاریخ محمدی محمد بهامدخانی (نوشته در ۸۴۲ق) است، نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.121) و موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1959-92) نگه‌داری می‌شود. بخش ششم از جلد دوم این کتاب به‌کوشش امتیازعلی عرشی به‌چاپ رسیده است (علیگر، ۱۹۶۰م)؛ ۲ـ عبرت‌نامه، به‌فارسی روان و ساده، که در آن ضمن شرح وقایع روزانهٔ زندگی خویش از سال مرگ پدرش (۱۱۱۷ق) تا مرگ فرخ‌سیر (۱۱۳۱ق)، به ذکر پادشاهان و امرای هم‌روزگار خود در هند پرداخته است. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند بانکیپور (به‌شمارهٔ ۶۲۳)، انجمن آسیایی بنگال و دیوان هند نگه‌داری

می‌شود. محمد بخش آشوب در تاریخ محمدشاهی از این اثر بهرهٔ فراوان برده و جانتن اسکات آن‌را به انگلیسی برگردانیده است؛ ۳ــ تحفة‌المحبین بمناقب‌الخلفاءالراشدین به‌عربی (نوشته در ۱۱۲۵ق) که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو (به‌شمارهٔ ردیف ۱۷۷۴) در دست است؛ ۴ــ مفتاح‌النجاء فی مناقب آل‌العباء به‌عربی، شامل احادیث موثق و غیر موثق، که در ۱۱۲۴ق در لاهور نوشته شده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو (به‌شمارهٔ ردیف ۱۸۰۱) نگه‌داری می‌شود؛ ۵ــ نزل‌الابرار بماصح من مناقب اهل‌البیت‌الاطهار به‌عربی که آن‌را در ۱۱۲۶ق برای امیرالامرا حسین‌علی‌خان بارهوی نوشته و در آن تنها از احادیث موثق بهره برده است. این اثر به‌کوشش محمدهادی امینی در اصفهان به‌چاپ رسیده است (۱۳۶۲ش)؛ ۶ــ تراجم‌الحفاظ (نوشته در ۱۱۶۶ق در دهلی) به عربی که گزیدهٔ انساب سمعانی با افزوده‌هایی سودمند است؛ ۷ــ ردالبدعة فی معتقد اهل‌السنة به‌فارسی که آن‌را در ۱۱۱۸ق نوشته و به‌اورنگ‌زیب پیشکش کرده است. وی همچنین احتمالاً مؤلف کتاب فارسی جنات‌الفردوس (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.144) است که جداول تقویم رویدادهای آسیا، از آغاز اسلام تا ۱۱۲۶ق، است و در آن‌ها اسامی و تاریخ‌های کمابیش همهٔ خاندان‌هایی که تاریخ‌نگاران شرقی آن‌ها را می‌شناخته‌اند، آمده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۵۲/۲ـ۶۵۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳۹/۳؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۴۷۷/۲؛ الذریعه، ۳۵۵/۲۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۸/۱۰ـ۱۲۹؛ فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو، ۵۸۱، ۶۰۲، ۶۰۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۱۷، ۴۶۷۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۱۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۸۹/۱، ۱۲۹۹؛ مرآت‌العلوم، ۵۱/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۲۶۱/۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1534; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 138, 895, 1096; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 536; *Mughals in India*, 311-312; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/135, 141, 606.

برزگر

محمدبدیع تونی (mo.ham.mad.ba.diɛ-e.tu.ni)، رشیدخان بدیع‌الزمان مهابت‌خانی، ح۱۰۲۸ ــ ۱۱۰۷ق، ادیب و نویسندهٔ ایرانی. در ۱۰۶۳ق که شاهزاده داراشکوه به‌فرمان پدرش شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) در رأس سپاهی قندهار را در محاصره گرفته بود، رشیدخان در خدمت مهابت‌خان، از فرماندهان بلندپایهٔ گورکانی، کار دیوانی داشت. سپس به خدمت اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) پیوست و در ۱۰۹۳ق به منصب دفتردار خالصه رسید. به‌گفتهٔ برخی منابع، در ۱۱۰۷ق در حالی که دیوانِ شاه‌عالم بهادرشاه بود، در آگره / اکبرآباد درگذشت. از او اثری بنام لطایف‌الاخبار / تاریخ قندهار به‌جا مانده که گزارش رویدادهای روزانهٔ محاصرهٔ قندهار به‌دست داراشکوه در یک آغاز (شرح رویدادهای پیش از محاصرهٔ داراشکوه، مانند قیام ندر محمد ازبک در ۱۰۵۶ق و تسخیر بلخ و بدخشان و قندهار به‌دست شاهزاده مراد فرزند شاه‌جهان در ۱۰۵۶ق و حملهٔ شاه‌عباس دوم صفوی به قندهار و گرفتن آن در ۱۰۵۹ق و یورش ناموفق اورنگ‌زیب برای بازپس‌گیری آن در ۱۰۵۹ و ۱۰۶۲ق) و یک نمایش (در شرح رویدادهای محاصرهٔ قندهار به‌دست داراشکوه از دهم جمادی‌الثانی ۱۰۶۳ق تا پانزدهم ذوالقعدهٔ ۱۰۶۳ق) و یک انجام (دربارهٔ بازگشت داراشکوه از قندهار به مولتان) است و از آن نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به‌شماره‌های Add24089، Add۸۹۰۷، or۱۶۳)، کتابخانهٔ مجلس (به‌شمارهٔ ۳۱۴۱)، بانکیپور (به‌شمارهٔ ۵۶۷) و دیوان هند (به‌شمارهٔ ۳۳۸) نگه‌داری می‌شود. اثر دیگری که شاید از او باشد انشای بدیع (نسخه‌های دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ شیرانی ۱۲۱۳ / ۴۲۶۶ و موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.470) در چهار قسم است: یک) عرایض به حضرت اعلیٰ (اورنگ‌زیب) و وزیران ممالک و امیران، دو) رقایعی به خوانین و اخوان و احبا، سه) پروانجات، احکام به کارپردازان مهمات ملک و مال و چهار) نامه‌های خود نگارنده. در برخی منابع از اثر دیگری به نام بدیع‌المدارک به‌عربی دربارهٔ قرآن از بدیع‌الزمان رشیدخان یاد کرده‌اند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲۴/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۷۰ـ۳۷۱؛ سبک‌شناسی، ۲۹۵ـ۲۹۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۳/۵ـ۲۵۴، ۲۶۷؛ ۶۲۷/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۸۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۰۶۲ـ۱۰۶۳؛ مآثرالامرا، ۸۲۹/۲؛ مرآت‌العلوم، ۲۵/۱؛ منتخب‌اللباب، ۷۲۲/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند،

۴۸۳؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/134-135; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/264-265; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 507; *Mughals in India*, 98; *Persian Literature*, C.A.Storey, 573-574.

برزگر

محمد براری امّی ← مجمل مفصل

محمد بلخی کره‌ای ← بحرالفضایل فی منافع‌الافاضل

محمد بلگرامی، فرزند عبدالجلیل ← شاعر بلگرامی

محمد بن حامد امروهوی ← عضدالدین امروهوی

محمد بن رستم بدخشی ← محمد بدخشی

محمد بولاق دهلوی (mo.ham.mad.bu.lāq-e.deh.la.vi)، خواجه محمدبولاق فرزند ابومحمد خالدی فرزند علی‌اکبر، ز۱۱۲۴ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در روزگار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) و جانشینانش می‌زیست و خود را از نوادگان خواجه نظام‌الدین اولیا (۶۳۴ ـ ۷۲۵ق) می‌دانست. از آثارش: یک) مطلوب‌الطالبین (نسخه‌های گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۶۱۸۶ و موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1969-211) که زندگینامهٔ مفصل نظام‌الدین اولیا با گزارش کوتاهی از بستگان و خویشان، مریدان و خلفای او و دیگر پیران چشتی و شاخه‌های گوناگون سلسلهٔ چشتی است. این اثر در هفده مطلب است که برخی مطلب‌های آن چنین است: ۱ـ حسب و نسب و مولد والدین ایشان و مجملی از نیاکان خود که شرف قرابت داشته‌اند، ۲ـ تعلیم و تفرس و علوم ظاهری ایشان، ۳ـ پیوستن به خواجه فریدالدین گنج‌شکر (ـ ۶۶۴ق)، ۴ـ ورود شیخ به شهر اجودهن و ارادت آوردن به گنج‌شکر، ۵ـ اعتقاد به شیخ خود و بیعت با وی، ۶ـ یافتن خلافت از حضرت گنج‌شکر، ۸ـ توضیح اقسام خلافت و شرح اصل خرقه و کلاه، ۱۰ـ در بیان تحمل و بردباری و ذکر بعضی مجالس که میان ایشان و شیخ رکن‌الدین ابوالفتح به‌وقوع آمده بود، ۱۵ـ احوال هر یک از پیران چشتیه و تعیین زمان و مسکن و مدفن و حیات ایشان، ۱۶ـ احوال اقربا، خلفا و برخی مریدان و تفصیل شجرهٔ این راقم (یعنی محمد بولاق) و ۱۷ـ کلمات و سخنان ایشان. مطلوب‌الطالبین را محمد بولاق در ۱۱۱۱ق به‌خواهش خواجه محمد مطلوب و «طلاب احباب خود» نوشته است. این اثر را سید محمد ضامن علی با عنوان شواهد نظامی در ۱۲۱۷ق به‌اردو برگردانیده که این ترجمه در ۱۳۱۷ق در دهلی به‌چاپ رسیده است؛ دو) روضه‌الاقطاب که در احوال و سخنان خواجه قطب‌الدین محمد بختیار کاکی (ـ ۶۳۳ق) و برخی بزرگان صوفیان است که کنار خاکجای ایشان آسوده‌اند. این اثر که در ۱۱۲۴ق نوشته شده در هفت باب تدوین یافته است: ۱ـ خانوادهٔ خواجه بختیار کاکی، زایش، آموزش، بیعت، و کوچیدن وی به هند و جای گزیدن در دهلی، ۲ـ کشف و کرامات و عادات ایشان، ۳ـ عبادت و ریاضت و فقر و دیگر صفات ایشان، ۴ـ دربارهٔ حوض سلطان التتمش که در کنار آرامگاه بختیار است، ۵ـ بزرگان گروه چشتیان، ۶ـ وجد و مستی و وجد و سماع خواجه و ۷ـ تذکره‌ای از بزرگانی که در کنار وی آسوده‌اند. روضة‌الاقطاب در ۱۸۹۰م در لاهور و در ۱۳۰۴ق در دهلی به‌چاپ رسیده است.

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۶؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۴۲۴؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۵۱۸-۵۱۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۳۵/۳؛ ۹۳۶/۱۱، ۹۴۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۵۰/۳، ۲۲۸۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۱۹/۲؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/974; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 382; *Mughals in India*, 315; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1014, 1118.

برزگر

محمد بهامدخانی (mo.ham.mad-e.be.hā.mad.xā.ni)، محمد بن بهامدخان، سدهٔ نهم هجری، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش بهامدخان (ملک‌الشرق ملک‌بهامد بعدی) از بندگان خانه‌زاد فیروزخان بن ملک تاج‌الدین ترک، وزیر غیاث‌الدین تغلق‌شاه سلطان دهلی (۷۹۰ ـ ۷۹۱ق) بود. در پانزدهم صفر ۷۹۱ق که فیروزخان با سرورش غیاث‌الدین تغلق‌شاه به قتل رسید، پسرش به کالپی / محمدآباد گریخت و در آن‌جا با نام

ناصرالدین محمودشاه اعلان استقلال کرد و برادر خود جنیدخان را به وزارت برگزید. بهامدخان که به خدمت جنیدخان درآمده بود شایستگی و توانایی خود را در مقام فرماندهی سپاه در چند لشکرکشی نشان داد و به پاس خدماتش حکومت ایرج در بوندیلکند بدو واگذار شد. چند سال بعد، سپاهیان ابراهیم‌شاه، پادشاه جونپور، پس از نبردی شدید که در آن همسر بهامدخان کشته و پسرش محمد سخت زخمی شد، بهامدخان را از ایرج بیرون راندند، ولی بعدها مبارک‌خان، پسر و جانشین جنیدخان، ایرج را به بهامدخان بازگرداند. محمد، پسر بهامدخان، نیز سلحشوری نام‌دار بود و سپاهیان پدرش را در مأموریت‌هایی چند فرماندهی کرد و به موفقیت‌هایی درخشان نایل آمد. ولی سپس مرید شیخ یوسف بُدّه ایرجی، از مشایخ نام‌دار، گردید و پس از آن‌که پیامبر (ص) را در خواب دید خود را وقف پارسایی و عبادت کرد. او در اوقات فراغتش به نگارش کتابی در تاریخ عمومی به فارسی پرداخت که آن‌را در ۸۲۴ق به انجام رسانید و به احترام نام محمد (ص)، تاریخ محمدی نامید.

تاریخ محمدی / تاریخ بهامدخانی که در تاریخ عمومی از زمان پیامبر (ص) تا زمان نگارش کتاب (۸۴۲ق) است تا ۷۵۵ق مبتنی بر منابعی مانند طبقات ناصری، تاج‌المآثر، تذکرة‌الاولیا، مطالع‌الانوار، خزانة‌الجلالی، و تاریخ فیروزشاهی است. اما از ۷۵۵ق با این که عمدتاً دربارهٔ رویدادهای یک خاندان محلی (فرمانروایی کالپی) است، ولی چون بر پایهٔ دیده‌ها و شنیده‌های مؤلف قرار دارد اثری اصیل و دست اول به‌شمار می‌آید و دوره‌ای بسیار تاریک از تاریخ هند را تا اندازه‌ای روشن می‌سازد. محمدبهامدخانی در این اثر از آوردن تاریخ دقیق رویدادها چشم‌پوشی کرده و در عوض اشعار فراوانی در نثر کتاب گنجانده است؛ البته اشعاری که گه‌گاه از خود می‌آورد نشان می‌دهد که چندان توانایی و مهارتی در شاعری نداشته است. تاریخ محمدی در چهار بخش تدوین یافته است: ۱ــ تاریخ محمد (ص) و جز آن، ۲ــ خلفای راشدین، عشرهٔ مبشّره، امویان، عباسیان، و مشایخ، ۳ــ طاهریان، سامانیان، دیلمیان، سبکتگینیان، سلجوقیان، سنجریان، اتابکان، کردان شام، خوارزمشاهیان، غور، تخارستان و بامیان، غزنین، تیمور و جانشینان او، چنگیز و جانشینان او و ۴ــ پادشاهان هند. این بخش از قطب‌الدین ایبک معزّی تا ۷۵۵ق برگرفته از منابع گوناگون است که آخرین آن‌ها تاریخ فیروزشاهی ضیاءالدین است. اما از ۷۵۵ تا ۸۴۲ق بر پایهٔ شنیده‌ها و دیده‌های مؤلف و مشتمل بر این مطالب است: پادشاهی فیروزشاه؛ تغلق‌شاه بن فتح‌خان بن فیروزشاه، ۷۹۰ق؛ ابوبکر بن ظفرخان بن فیروزشاه، ۷۹۱ق؛ ناصرالدین محمدشاه بن فیروزشاه که در ۷۹۴ق بر تخت شاهی نشست. در این قسمت مؤلف خلاصهٔ کوتاهی از تاریخ چهار خاندان محلی را می‌آورد که امرای محمدشاه آن‌ها را بنیاد نهادند و نمایندگانشان در هنگام نگارش کتاب عبارت بودند از ابراهیم‌شاه حاکم جونپور، احمدشاه گجراتی، سلطان محمد، نوهٔ خضرخان و فرمانروای دهلی و علاءالدین محمودشاه فرمانروای مالوه، علاءالدین سکندرشاه بن محمدشاه، غیاث‌الدین محمودشاه بن محمدشاه، آخرین پادشاه از نوادگان فیروزشاه، ناصرالدین محمودشاه بن فیروزخان بن ملک تاج‌الدین ترک که صاحب کالپی بود و، پس از مرگ غیاث‌الدین محمود، اعلان استقلال کرد و خود را پادشاه خواند و قلمروش را با تصرف زمین‌های همسایگان هندوی خود گسترش داد و در ۸۱۳ق درگذشت، پسر و جانشین او اختیارالدین ابوالمجاهد قادرشاه که پس از مرگ وی در ۸۳۵ق، سه پسرش بر سر تاج و تخت به جنگ با یکدیگر برخاستند و همسایگان نیرومندشان ابراهیم‌شاه فرمانروای جونپور و هوشنگ‌شاه فرمانروای مالوه در این جنگ‌ها دخالت کردند تا سرانجام پسر دوم جلال‌خان با یاری هوشنگ بر تخت شاهی کالپی نشست، مبارک‌خان بن جنیدخان بن فیروزجنگ بن ملک تاج‌الدین ترک که پس از پدر و برادر خود، جنیدخان و دولت‌خان، به وزارت پادشاهی کالپی رسید و چون از به قدرت‌رسیدن جلال‌خان ناخرسند بود به ایرج رفت و در آن‌جا در ۸۳۹ق اعلان استقلال کرد، شرح احوال ملک‌الشرق ملک بهامد، پدر مؤلف، وصیت مؤلف به پسرش ناصرالدین محمود، شرح احوال مؤلف و خاتمهٔ کتاب.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۱۳/۲-۵۱۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۳۸/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۱۷/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۸۹/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/84-86; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 378; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/90.

برزگر

محمدبیگ مغول (mo.ham.mad.beyg-e.mo.qol)، ز ۹۴۴ق، پزشک فارسی‌نویس شبه قاره. از مغولان بود و همراه ظهیرالدین محمد بابر (ــ ۹۳۷ق) به هند رفت و از پزشکان نام‌دار دورهٔ همایون

گورکانی (۹۳۷ ـ ۹۶۳ق) به‌شمار می‌آمد. آثارش از کتاب‌های درسی پزشکی در شبه‌قاره بوده است. از آثارش: ۱ـ خواص‌الاشیاء (نوشته در ۹۴۴ق) که بیاض مجربات او است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود؛ ۲ـ دستورالفصد / فصد عروق انسانی که محمدبیگ آن را، با بهره‌بردن از ذخیرهٔ خوارزمشاهی و دیگر رسایل معتبر، در شش باب (۱ـ شرایط فصد، ۲ـ فصد عروق سر و گردن، ۳ـ فصد عروق هر دو دست، ۴ـ فصد عروق هر دو پا، ۵ـ گشادن شرایین و ۶ـ معالجهٔ جراحات شرایین و عصب و علاج غشی) نوشته است. از دستورالفصد نسخه‌های کمابیش متعددی در کتابخانه‌های گوناگون، از آن میان درکتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی (به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۱۸۹)، در دست است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱۵/۲ـ۷۱۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۷۰/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۹۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 376.

برزگر

محمد تغلقی (mo.ham.mad-e.toq.lo.qi)، جونه فرزند غیاث‌الدین تغلق، ۶۸۵ ـ ۷۵۲ق، دومین پادشاه هند از خاندان تغلقی (۷۲۵ ـ ۷۵۲ق). یک روز پس از درگذشت پدرش در ۷۲۵ق به تخت برآمد. برای آن‌که بتواند شبه‌جزیرهٔ دکن را اداره کند، پایتخت خود را به دژ دیوگیری در شمال شبه‌جزیرهٔ دکن، برد و آن‌جا را دولت‌آباد نامید. وی برای تقویت دولت اسلامی هند پس از فروپاشی دولت عباسی بغداد، دست ارادت به خلفای عباسی مصر داد. نخست با ابوالربیع سلیمان، ملقب به المستکفی (۷۰۱ ـ ۷۴۰ق) و پس از درگذشت وی با ابوالعباس احمد، ملقب به الحاکم (۷۴۰ ـ ۷۵۳ق)، بیعت کرد و خود را ولی‌عهد خلیفه و مولی امیرالمؤمنین خواند و حکومت خود را نزد مسلمانان هند مشروعیت بخشید. در روزگار وی به‌سبب سخت‌گیری‌هایش بر فرقهٔ چشتیه، این فرقه پراگنده و از هم پاشیده شد. او مشایخ چشتیه را وا داشت تا به ولایات بکوچند و در آن‌جاها به تبلیغ و گسترش اسلام بپردازند. محمد بن تغلق میل سیری‌ناپذیری به فراگیری دانش داشت و بر بیشتر دانش‌های روزگار خود، مانند طب، حکمت، ستاره‌شناسی، ریاضی و علم کلام چیرگی داشت. وی با ایرانیان و عرب‌ها روابط دوستانه داشت و مهمان‌نوازی وی در حق بیگانگانی که از تمامی سرزمین‌های اسلامی به هند می‌آمدند، مشهور بود. در روزگار وی شمار زیادی از خراسانیان به هند کوچیدند، چندان‌که هر مهاجری را خراسانی می‌خواندند. محمد بن تغلق شعر فارسی را استادانه می‌سرود و فارسی زبان رسمی دربارش بود. وی پادشاهی ادب‌پرور بود و شاعران، نویسندگان و ادیبان فراوانی در دربارش به سر می‌بردند. محمد بن تغلق ممدوح بدر چاچی، امیرخسرو دهلوی، امیرحسن دهلوی، عبدالملک عصامی و دیگران بود. در دورهٔ تغلقیان، به‌ویژه محمد بن تغلق و به‌سبب علاقهٔ وی، سبک شعر تغزلی ملایم و صریح کنار رفت و شاعران تازه در پی عقلایی کردن سبک یا بیان حالات درونی خویش یا الهام گرفتن از منابع نامأنوس برآمدند. بدر چاچی و عبید که شاعری عقل‌گرا بودند و در دورهٔ محمد بن تغلق می‌زیستند از آن شمارند. بدر چاچی شاعر دربار محمد بن تغلق بود و شاهنامه‌ای به‌نام او سرود و از وی لقب فخرالزمان یافت. عبدالملک عصامی، که در دربار وی به سر می‌برد، در منظومهٔ فتوح‌السلاطین خود به رویدادهای روزگار او نیز پرداخته است. ضیاء برنی تاریخ‌نویس مشهور هندی از باشندگان دربار محمد بن تغلق بود. محمد بن صدرالدین احمد عبدوسی، معروف به اختسان هندی بساتین‌الانس را به‌نام وی نوشت. ابن بطوطه، جهانگرد معروف که در ۷۳۳ق به هند سفر کرد و چندی در دربار محمد بن تغلق به سر برد، حکایت‌های فراوان از بخشندگی و افتادگی او یاد کرده است، اما با همهٔ بخشندگی و افتادگی، در ریختن خون مردم و اطرافیانش پروایی نداشت. محمد بن تغلق با آنکه کوشید بر سراسر هند دست یابد، در آخر بنگاله، دکن و سند از دستش بیرون شد و خود نیز سرانجام در کنار رود سند نزدیک شهر تته درگذشت.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم، صفحات فراوان؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵/۱ـ۱۸ و صفحات فراوان دیگر؛ ۵۶۱/۲، ۵۷۴، ۶۲۴، ۶۴۲، ۶۵۷، ۶۶۵، ۷۷۷؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۶، ۱۰، ۱۲، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۷۷، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۸۲، ۲۰۳؛ تاریخ صدر جهان، ۵۵ـ۶۷؛ تاریخ فرشته، ۱۳۲/۱ـ۱۴۳؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۹۷ـ۱۱۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، در صفحات فراوان؛ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ۵۰۶/۲ـ۶۱۲؛ طبقات اکبری، ۱۹۸/۱ـ۲۲۴؛ فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق؛ فتوح‌السلاطین، ۴۲۱ـ۶۰۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۷۸/۳، ۱۵۵۱؛ ۴۰۵/۷؛ ۱۴۹۳/۸؛ ۳۸۹/۱۰؛ مجمع‌الفصحا، ۱۱۳/۱؛ منتخب‌التواریخ، ۲۲۵/۱ـ۲۴۱؛

*The Chronicles of the Pathan Kings of Dehli,*202-262.

دانشنامه

محمدتقی دیدهانی تتوی ← تقی تتوی

محمد تهانوی (mo.ham.mad-e.ta.hā.na.vi)، فرزند احمدالله عمری، ـ ۱۲۹۶ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روستای تهانه از توابع مظفرنگر به دنیا آمد و نزد مولانا عبدالرحیم تهانوی و شیخ قلندربخش جلال‌آبادی درس خواند. سپس به دهلی رفت و علوم متداول را از شیخ مملوک علی تهانوی فراگرفت و منطق و حکمت را نزد فضل حق بن فضل امام خیرآبادی خواند. سپس ملازم شیخ اسحاق بن افضل عمری دهلوی شد و از او حدیث آموخت. در خردسالی با احمد شهید رای بریلوی بیعت کرد و در بزرگ‌سالی در تصوف به شیخ نورمحمد جهنجهانوی (ـ ۱۲۵۹ق) دست ارادت داد. به شهر طوک سفر کرد و مدتی را در آن‌جا به تدریس و تألیف پرداخت. آن‌گاه به زادگاه خود بازگشت و عمرش را در ارشاد طالبان طریقت گذراند. از آثارش: ۱ـ شورش عشق الموسوم به دفتر هفتم مثنوی مولانای روم که شیخ محمد آن را در ۱۲۷۶ق سروده و گفته که این اثر دنبالهٔ مثنوی معنوی مولوی و دفتر هفتم آن است. محمد عمر چرتهالوی بن حکیم الله قرشی هاشمی علوی محمدی چرتهالوی این مثنوی فارسی را تصحیح و مرتب کرده که به‌کوشش محبوب‌علی بن منشی حسین علی دهلوی در ربیع‌الثانی ۱۳۰۰ق در میرتهه به چاپ رسیده است؛ ۲ـ بیاض محمدی به‌فارسی در دو جلد که در دهلی چاپ شده است. برگردان اردوی آن از مترجمی ناشناس در ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۵م در کراچی به‌چاپ رسیده است؛ ۳ـ ارشاد محمدی در اذکار و اشغال صوفیانه، که شاید همان بیاض محمدی باشد؛ ۴ـ دلائل الاذکار فی اثبات الجهر بالاسرار؛ ۵ـ القسطاس فی اثر ابن عباس؛ ۶ـ المکاتبة المحمدیه؛ ۷ـ المناظرة المحمدیه؛ ۸ـ تفضیل الختنین؛ ۹ـ تعلیقات بر شرح العقائد.

منابع: برّ صغیر پاک و هند مین تصوف کی مطبوعات، ۱۵۶، ۲۵۲-۲۵۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۳۹؛ علماء العرب فی شبه القارة الهندیه، ۶۷۶؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۸۶؛ نزهة الخواطر، ۴۲۲/۷.

برزگر

محمدجعفر احمدآبادی گجراتی ← جعفر احمدآبادی

محمدجمال‌الدین دهلوی، پسر وحیدالدین ← جمال‌الدین دهلوی

محمدجمال گهوتوی (mo.ham.mad.ja.māl-e.ga.hu.ta.vi)، حافظ محمد جمال‌الدین فرزند محمدصالح فرزند محمدشریف، ـ ۱۳۲۵ق، ادیب فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیای او از مظفرگره به مولتان کوچیده بود. خود او در روستای گهوته نزدیک مولتان به‌دنیا آمد و در مولتان درس می‌داد. از آثارش: ۱ـ صرف زبان عربی یا قوانین گهوتوی به‌فارسی؛ ۲ـ شرح عوامل منظوم ابن حسام به‌فارسی.

منابع: فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۵۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳/ ۲۵۷۳، ۲۶۳۹.

برزگر

محمد چشتی احمدآبادی گجراتی (mo.ham.mad-e.češ.ti-ye. ah.mad.ā.bā.di-ye.go.ja.rā.ti)، فرزند قطب‌الاولیا شیخ حسن محمد فرزند احمد، معروف به میان جیو، فرزند نصیرالدین، احمدآباد ۹۵۶ ـ همان‌جا ۱۰۴۱ق، عارف چشتی و نویسندهٔ شبه‌قاره. از نوادگان نصیرالدین محمود چراغ دهلوی (ـ ۷۵۷ق) بود و پدرش شیخ محمد، معروف به شیخ حسن محمد چشتی احمدآبادی گجراتی (ـ ۹۸۲ق)، نیز از عارفان نام‌دار گجرات به‌شمار می‌آمد و مؤلف تفسیر محمدی و حاشیهٔ تفسیر بیضاوی است. محمد چشتی در زادگاهش برآمد و مراتب عرفان و طریقت را پیمود و بر جای پدر و نیای خود بر مسند ارشاد نشست. از وی رساله‌های فراوان در تصوف به‌جا مانده است. از آثارش: ۱ـ آداب الطالبین به‌فارسی (دهلی، ۱۳۱۱ق)؛ ۲ـ الاذکار والانوار لاولی ابصار به‌فارسی در اذکار و مراقبات؛ ۳ـ افسانهٔ دیوانه به‌فارسی؛ ۴ـ الباب ثلاثه به‌فارسی (دهلی، ۱۳۱۱ق)؛ ۵ـ اذکار و مراقبات به عربی؛ ۶ـ الهامات اربعین به‌فارسی در چهل هدایت؛ ۷ـ رسالهٔ ایمان به‌فارسی؛ ۸ـ تحفة الملوک / تحفة السلوک الموصلة الی الله ملک الملوک به‌فارسی؛ ۹ـ تقسیم الاوراد به‌فارسی؛ ۱۰ـ فواید الاصول به‌عربی؛ ۱۱ـ توحید ثلاثه به‌فارسی در بیان سه‌گونه توحید (۱ـ توحید عامه، ۲ـ توحید خاص و ۳ـ توحید خاص الخاص)؛ ۱۲ـ جماعت مسافران به‌فارسی که داستانی است عرفانی؛ ۱۳ـ جهاد اکبر به‌فارسی؛ ۱۴ـ چند افسانه به‌فارسی؛ ۱۵ـ جواهر العلوم

به‌عربی؛ ۱۶ـ خلوت و جلوت به‌فارسی؛ ۱۷ـ دریای شهادت به‌فارسی؛ ۱۸ـ راحت‌المریدین به‌فارسی در نصایح به مریدان؛ ۱۹ـ رفیق‌الطلاب به‌فارسی (بی‌جا، ۱۳۱۱ق)؛ ۲۰ـ قصهٔ زن گل‌فروش به‌فارسی؛ ۲۱ـ السفر والاقامه بعنایةالله به‌فارسی دربارهٔ شرایط سفر و آداب و فواید آن؛ ۲۲ـ صبر در شدت به‌فارسی؛ ۲۳ـ رسالهٔ علم به‌فارسی؛ ۲۴ـ قرآن شریف به‌فارسی؛ ۲۵ـ الحیرة فی ذات‌الله به‌عربی؛ ۲۶ـ مجالس حسینیه به‌فارسی که ملفوظات پدرش است (هند، ۱۳۱۶ق)؛ ۲۷ـ مراجین‌العشاق فی بحرالاشواق به‌فارسی؛ ۲۸ـ لذات‌المنتهین به‌فارسی؛ ۲۹ـ رساله در مسجد و مسجد کعبه و اقصی به‌فارسی؛ ۳۰ـ موجب‌الرفقه به‌فارسی؛ ۳۱ـ الناس باللباس به‌فارسی در آداب پوشیدن و پوشیدنی‌ها به مذاق صوفیانه؛ ۳۲ـ نکات‌الاخوان به‌فارسی؛ ۳۳ـ فرق میان دو قول؛ ۳۴ـ شرح‌النهایه؛ ۳۵ـ النهایة هوالرجوع الی‌البدایة / نهایت و بدایت به‌فارسی که گویا همان شرح‌النهایه باشد؛ ۳۶ـ هدایات‌المشیخه به‌فارسی به نثر آمیخته به‌نظم در شرایط پیر بودن؛ ۳۷ـ المفلس فی امان‌الله به‌فارسی؛ ۳۸ـ فضل کسب به‌فارسی؛ ۳۹ـ مساهله در معامله به‌فارسی؛ ۴۰ـ طلب حلال به‌فارسی؛ ۴۱ـ اعجوبهٔ عشق به‌فارسی؛ ۴۲ـ جهاد اصغر به‌فارسی؛ ۴۳ـ چهار برادران به‌فارسی؛ ۴۴ـ رسالهٔ لب به‌فارسی؛ ۴۵ـ معرفت به‌فارسی؛ ۴۶ـ نیت به‌فارسی؛ ۴۷ـ روح اعظم به‌فارسی؛ ۴۸ـ الجمع بین‌الدنیا والآخره به‌فارسی؛ ۴۹ـ سرایت امهات صفات به‌فارسی.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۵۲، ۱۱۲، ۳۷۳، ۳۷۶، ۴۰۳؛ تصوف برّ صغیر مین، ۸/۲، ۱۰، ۳۴، ۳۷، ۱۰۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۱۳/۳، ۱۲۳۳، ۱۲۸۲، ۱۲۸۵، ۱۲۸۸، ۱۳۱۲، ۱۳۲۰، ۱۳۴۲، ۱۳۵۸، ۱۳۶۹، ۱۳۸۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۹، ۱۴۷۱، ۱۴۷۸، ۱۵۲۳، ۱۵۳۱، ۱۵۴۱، ۱۵۵۲، ۱۶۷۴، ۱۷۰۴، ۱۸۸۷، ۱۸۳۲، ۱۸۶۵، ۱۹۰۴، ۱۹۱۹، ۱۹۵۱، ۲۰۴۷، ۲۰۵۱، ۲۰۷۸، ۲۰۹۰، ۲۰۹۱، ۲۱۱۳، ۲۲۹۲/۴، ۲۴۰۰، ۲۴۵۰، ۲۴۶۳؛ ۸۰۷/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۳۶۰/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۷۸/۱، ۳۰۶، ۳۱۰، ۴۱۸، ۴۳۰، ۴۵۲؛ مرآت احمدی، ۴۸/۲-۵۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۶۶/۵؛ نزهةالخواطر، ۳۴۸/۵-۳۴۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 382.

برزگر

محمدحاجی همدانی ← مراد اصفهانی

محمد حبیب‌الله اکبرآبادی (mo.ham.mad.ha.bi.bol.lāh-e. ak.bar.ā.bā.di)، فرزند شیخ جهان فرزند شیخ محمدعلی فرزند نصیرالدین فرزند شیخ میر / امرجی صدیقی، اکبرآباد / آگره ۱۰۸۲ ـ ۱۱۶۰ق، صوفی و ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیای بزرگش شیخ میر صدیقی، پس از تکمیل تحصیلات خود، از حرمین شریفین (مکه و مدینه) به هند رفت و به سید ابراهیم ایرچی (ـ ۹۵۳ق) دست ارادت داد و در شهر ایرچ، در ناحیهٔ کالپی از بخش جانو در استان اترپرادش، رحل اقامت افکند. وی به اشارهٔ پیرش در همان‌جا زن گرفت و صاحب فرزندانی شد. شیخ نصیرالدین، پسر بزرگ شیخ میر، از یلان و زورآوران نام‌دار روزگارش شد و به خدمت جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) در آمد و منصب و شغل یافت و در دربار محمودخان افغان، ناظم (= استاندار) اوده به کار نعلبانی سرگرم گردید و محمودخان چون کاردانی و دلاوری‌اش را بدید او را به دامادی خود برگزید. شیخ نصیرالدین از دختر محمودخان دارای پنج پسر شد که از میان آنان شیخ محمدعلی، جد شیخ محمد حبیب‌الله، دیوانِ حکیم حاذق (ـ ۱۰۶۸ق) شد. چون در اوایل دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق)، چنپت‌بندیله به شهر ایرچ تاخت، برخی بزرگان شهر با نزدیکان و بستگان خود به جاهای دیگر رفتند؛ از جمله شیخ‌جهان، پدر محمد حبیب‌الله، با برادر خود شیخ فتح‌محمد رهسپار اکبرآباد شد و در آن‌جا نشیمن گزید. محمد حبیب‌الله در اکبرآباد به دنیا آمد. در دوازده‌سالگی فراگیری فارسی و انشا و املا را به پایان رسانید و در مدرسهٔ ملک‌العلما شیخ‌عطاءالله بن شیخ عبدالرشید اکبرآبادی به‌تحصیل علوم عربی پرداخت و تحصیلاتش نزد شیخ عطاءالله را در سی سالگی به‌پایان برد. به‌گفتهٔ خودش، در خردسالی از محضر فخرالدین‌خان (ـ ۱۱۴۳ق) بن شیخ عبدالعزیز، برادرزادهٔ شیخ عطاءالله، نیز بهره برده است. پس از تکمیل تحصیلات، زن گرفت و پنج سال در دهلی به تدریس پرداخت. روزگار را به تنگدستی و سختی می‌گذرانید. چندی در خدمت زیب‌النسابیگم (ـ ۱۱۴۱ق)، دختر دانشور و دانش‌دوست اورنگ‌زیب، «ترجمهٔ فتاوی عالمگیر [به‌فارسی] نمود و مدتی در صحبت محمدیارخان ناظم دارالخلافه [حاکم دهلی] تألیف کتاب لغت می‌کرد و در آن ایام حاشیه بر قاموس [فیروزآبادی]

می‌نوشت.» (ذکر جمیع اولیای دهلی، ۱۴۷ــ۱۴۸) پس از آن، رساله‌ای بنام مزیل‌الاغلاط نوشت و آنرا به محمد نعیم، ملقب به منعم‌خان، وزیر محمدمعظم شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق)، پیشکش کرد. در دستگاه محمدمعظم بهادرشاه منصب صد و پنجاهی یافت و در شمار همنشینان و ملازمان منعم‌خان بود و «به‌خدمت تدریس حضور سربلند گردید و داروغگی کتابخانه و غیره خدمات از سرکار نوابِ عالی جناب یافت.» وی همراه سپاه شاهی که برای سرکوبی کام‌بخش روانهٔ حیدرآباد بود بدان شهر سفر کرد (۱۱۲۰ق) و «بعد هر شش ماه اضافهٔ موافق مراتب گرفت» و در بازگشت در کنار رود نربدا کتابی به‌نام رسالهٔ حروف سبعه نوشت و آنرا از نظر بهادرشاه گذرانید و پادشاه به‌او خلعت و هزار روپیه و اضافه منصب و جاگیر بخشید. در دورهٔ فرخ سیر گورکانی (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) همچنان در دربار شاهی معزز و محترم بود و به «خدمت امانت خزانهٔ عامرهٔ دارالخلافه و امانتِ مزارات متبرکه سربلند گردیده و به ترجمهٔ کتاب بهجت‌الاسرار [فارسی] مشغول گشت و به اتمام رسایند.» (ذکر جمیع اولیای دهلی، ۱۴۸) در آغاز دورهٔ پادشاهی محمدشاه گورگانی نیز «به‌خدمت وکالت شعری حضرتِ خدیوِ کیهان [محمدشاه] به‌اضافهٔ صدی [در منصب] و خطاب خانی عزّ امتیاز یافت.» همچنین، پادشاه وی‌را به خدمت نظارت بر بلغورخانه (مطبخ) و خرج مقبرهٔ شیخ نصیرالدین محمود، معروف به چراغ دهلی، مأمور کرد. وی، گذشته از آثار منثوری که در شرح احوال خود در ذکر جمیع اولیای دهلی از آنها نام برده است، طبع شعر هم داشته و گاه اشعاری، از جمله قطعاتی در مادهٔ تاریخ مرگ برخی مشایخ و علمای همروزگارش، می‌سروده است. از آثارش: ۱ــ ترجمهٔ فتاوی عالمگیری به‌فارسی که ظاهراً نسخه‌ای از آن در دست نیست؛ ۲ــ قابوس که ترجمهٔ فارسی قاموس فیروزآبادی است و در ۱۱۴۷ یا ۱۱۴۹ق به‌انجام رسیده است. محمد حبیب‌الله در ابتدای این اثر، پس از تأکید بر اهمیت زبان عربی و برتری قاموس، از جهت جامعیت، در سنجش با فرهنگ‌های مشابه آن، می‌گوید که در ترجمه‌اش تا حد ممکن از ترجمه‌های صراح، کنزاللغت، تاج‌المصادر و منتخب‌اللغت پیروی کرده، هیچ واژه‌ای از متن اصلی را ترجمه ناشده فرونگذاشته و در بسیاری موارد واژگان را که مؤلف حذف کرده، افزوده است. از قابوس نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.16753 و Add.16754) نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ مزیل‌الاغلاط به عربی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو (به‌شمارهٔ ردیف ۱۳۵۸) در دست است؛ ۴ــ کشف‌الآثار که ترجمهٔ فارسی بهجة‌الاسرار (کتابی به عربی در شرح احوال عبدالقادر گیلانی) است و در ۱۱۳۴ق به انجام رسیده است. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1871-288) نگه‌داری می‌شود؛ ۵ــ رسالهٔ حروف سبعه؛ ۶ــ ذکر جمیع اولیای دهلی / تذکرهٔ اولیای دهلی به‌فارسی در شرح احوال دویست و نه زن و مرد از پیران و مشایخ دهلی، که محمد حبیب‌الله، به‌گفتهٔ خودش، مطالب آنرا از سیرالاولیا، اخبارالاخیار، گلزار مراد (گویا همان گلزار ابرار)، کلمات‌الصادقین و مانند آن‌ها گرفته و «ذکر جمیع اولیای دهلی» تسمیه و تاریخ آن یافته است این اثر در زمان محمدشاه گورکانی در ۱۱۵۰ق به‌انجام رسیده است. کمابیش چهل تن از صاحبان تراجم در این تذکره همروزگار حبیب‌الله هستند و همین امر بر اهمیت کتاب می‌افزاید. ترتیب ذکر مشایخ، بر اساس سال درگذشت آن‌ها است. از پیرانی که در این تذکره از آن‌ها یاد رفته از خواجه قطب‌الدین احمد بن موسی اوشی (ــ ۶۳۳ق)، خواجه بست، شیخ محمود بحار (یا بهاری)، خواجه تنماجی (ــ ۶۳۵ق)، شیخ ترک بیابانی (ــ ۶۳۸ق)، شیخ حمیدالدین ناگوری (ــ ۶۴۳ق)، برهان‌الدین بلخی، سیدی موله (ــ ۶۸۳ق)، بدرالدین غزنوی، رکن‌الدین فردوسی، نجیب‌الدین فردوسی، شیخ ابوبکر طوسی (ــ ۷۰۰ق)، معین‌الدین دهلوی، نظام‌الدین دهلوی (ــ ۷۰۰ق)، سید محمد کرَمانی (ــ ۷۱۱ق)، شیخ ضیاءالدین رومی (ــ ۷۱۸ق)، شاه کلیم‌الله (ــ ۱۱۴۲ق)، فخرالدین‌خان بن شیخ عبدالعزیز (ــ ۱۱۴۳ق)، شاه ملا بدیع‌العصر قادری (ــ ۱۱۴۴ق)، بی‌بی‌ساره، بی‌بی فاطمهٔ سام، بی‌بی‌زلیخا، بی‌بی‌نور، و بی‌بی‌اولیا می‌توان نام برد. ظاهراً در هنگام تألیف کتاب همهٔ پیرانی که از آن‌ها نام رفته درگذشته بودند و محمد حبیب‌الله تا آن‌جا که توانسته کوشیده است تاریخ دقیق مرگ و خاکجای آن‌ها را به‌دست دهد. نثر کتاب، جز چند عبارت مسجع و مقفی در آغاز، بسیار ساده و روان است. ذکر جمیع اولیای دهلی به‌کوشش دکتر شریف‌حسین قاسمی، با مقدمهٔ صاحبزاده شوکت علی‌خان، به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۹۸۷ ــ ۱۹۸۸م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۵/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۷؛ ذکر جمیع اولیای دهلی؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۴۸/۱۱؛ فهرست

نسخه‌های خطی عربی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو، ۶۷۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۶۷ـ۷۶۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۳۸/۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/511; 3/975; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 386; *Mughals in India*, 320; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1019.

برزگر

محمد حبیب‌الله هاشمی لاهوری (mo.ham.mad.ha.bi.bol.lāh-e. hā.še.mi-ye.lā.hu.ri)، فرزند عبدالحفیظ، سدهٔ یازدهم هجری، عالم و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش از مکه به مولتان کوچیدند و در همان‌جا اقامت کردند. محمد حبیب‌الله در روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) در لاهور می‌زیست و در دین‌داری و تقوا بلندآوازه بود. وی به‌خواهش دوستان و فرزندش نجم‌الدین در ۱۰۸۰ق / ۱۶۶۹م کتابی به‌نام مفتاح‌المخزن در شرح مخزن الاسرار نظامی نوشت. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ N.M.1967-37 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۵۸/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۶۲/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۵۱۳/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۴۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 386.

فتح‌نیا طبری

محمدحسن امرتسری (mo.ham.mad.ha.san-e.am.rat.sa.ri)، فرزند عبدالرحمان حنفی نقشبندی (ــ ۱۳۱۵ق)، قندهار ۱۲۷۸ق ــ ؟ ، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. مقدمات علوم را در زادگاهش فراگرفت. پس از چندی همراه پدر به حجاز و مکه سفر کرد و پنج سال در مکه اقامت داشت. وی بسیاری از کتاب‌های درسی را در مدرسهٔ صولتیه نزد رحمة‌الله بن خلیل کرانوی خواند. سپس به هند کوچید و نزد لعل محمد سندی به تحصیل پرداخت و در روستای تنده محمدخان از توابع حیدرآباد اقامت گزید. محمدحسن در ۱۳۱۶ق / ۱۸۹۹م کتابی به نام انیس‌المریدین در شرح زندگانی پدرش تدوین کرده است. این اثر در ۱۳۲۸ق / ۱۹۱۰م در امرتسر به‌چاپ رسیده است.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۲۷؛ نزهة‌الخواطر، ۴۱۹/۸ـ۴۲۰؛ *Catalogue of the Library of the India office*, vol.II, part VI/42, 336; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 387; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1-2/1051.

فتح‌نیا طبری

محمدحسن امروهوی (mo.ham.mad.has.san-e.am.ru.hi)، فرزند کرامت‌علی فرزند رستم‌علی حسینی نقوی، ۱۲۴۹ ــ اجمیر ۱۳۲۳ق، دانشمند دینی و پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. فنون حکمی را نزد علامه فضل حق خیرآبادی، دانش‌های دینی را در محضر مفتی صدرالدین دهلوی و پزشکی را نزد حکیم امام‌الدین آموخت. در طریقت به سید حضرت شاه‌رسول‌نمای شطاری رامپوری دست ارادت داد. سپس در کالج اجمیر به تدریس پرداخت. پس از بازنشستگی از کالج (۱۸۸۷م) در کنار آرامگاه معین‌الدین حسن سجزی در اجمیر مجاور گشت. از آثارش: معالمات‌الاسرار فی مکاشفات‌الاخیار / تفسیر حضرت شاهی به‌فارسی در تفسیر قرآن (دهلی، ۱۲۹۳ق)؛ غایة‌البرهان در تفسیر به‌اردو؛ التأویل‌المحکم فی متشابه فصوص‌الحکم به‌فارسی (لکنو، ۱۳۳۲ق) که ترجمه و شرح فصوص‌الحکم ابن‌عربی است؛ الدرالفرید در توحید؛ تأویلات راسخ به‌فارسی در عرفان (دهلی، ۱۸۸۶م)؛ کشف‌الاسرار؛ تلخیص‌التواریخ؛ ناموس‌الادیان؛ المعراج‌المسیحی.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۲۹ـ۲۳۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۰۷/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۶۰ـ۱۶۱؛ نزهة‌الخواطر، ۴۲۰/۸؛

Persian Literature, C.A.Storey, 26.

برزگر

محمدحسن براهویی ← حسن براهویی

محمدحسن‌جان سرهندی (mo.ham.mad.ha.san.jān-e.ser.hen.di)، ــ ۱۳۶۵ق، عارف مجددی و نویسندهٔ فارسی‌نویس هندی. از آثارش: ۱ــ اصول‌الاربعة فی تردیدالوهابیه به‌فارسی در رد وهابیان که در ۱۳۶۶ق نوشته (امرتسر، بی‌تا، استانبول، ۱۳۹۵ق)؛ ۲ــ رساله در علم سلوک؛ ۳ــ قرة‌العیون در سه باب (فضایل نماز، تارک‌الصلات، اسرار و حقیقت نماز)؛ ۴ــ

مکتوبات محمدحسن‌جان که مجموعهٔ نامه‌های وی در مسائل عرفانی و اخلاقی و احوالات شخصی و سفرهایش است و محمدهاشم‌جان مجددی (ـ ۱۹۷۵م) آن‌ها را گردآورده است؛ ۵ـ شرح چهل کاف که در صفر ۱۳۲۱ق در گزارش چهل کاف و رد سه بیتی از شیخ عبدالقادر گیلانی، نوشته شده است؛ ۶ـ گزیدهٔ دیوان صائب؛ ۷ـ نصیحت‌نامه؛ ۸ـ سفرنامهٔ حج که گزارش سفر حج وی در ۱۳۲۱ق است؛ ۹ـ مناسک حج که در ۱۳۲۰ق نوشته شده است؛ ۱۰ـ تحقیق‌الجمعه فی‌القری که در ذوالحجهٔ ۱۳۳۴ق نوشته (کراچی، بی‌تا).

منابع: فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۰، ۲۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲/۱، ۳۳؛ ۱۰۳۰/۲؛ ۱۴۰۲/۳، ۱۵۵۷، ۱۷۷۹، ۱۹۸۰، ۱۹۸۲، ۲۰۲۳؛ ۲۴۸۶/۴؛ ۹۱۸/۷؛ ۶۷/۱۰؛ ۱۰۷۹/۱۱، ۱۰۸۸؛ ۳۹۳/۱۴، ۴۸۵، ۷۶۰.

برزگر

محمدحسن جونپوری، محمد پسر حسن پسر طاهر ← **خیالی جونپوری**

محمدحسن‌علی‌خان تالپور، فرزند محمدنصیرخان ← **حسن تالپور**

محمدحسن‌علی ماهلی ← **حسن‌علی ماهلی**

محمدحسن قاضی (mo.ham.mad.ha.san-e.qā.zi)، فرزند مرادعلی قاضی، کهوره (خوشاب) در پاکستان ۱۹۴۹م ـ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و پنجابی استادی دارد. محمدحسن قاضی در دانشکدهٔ دولتی انباله مسلم سرگودها به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است. از آثارش: «ایران و ادبیات جدید وی» (جوهر)؛ «مقام اقبال در شعری فارسی» (کوه و دمن)؛ «صادق سرمد، شاعر ملی ایران» (ثمربار)؛ «آثار و احوال ملک‌الشعرا محمدتقی بهار»؛ «یک بالغ نظر شاعره، پروین اعتصامی» (ثمربار)؛ «دکتر اقبال و فلسفهٔ او» (ثمربار)؛ «غالب از حیث شاعر فارسی» (ثمربار)؛ «آثار و احوال علامه شبلی نعمانی» (ثمربار)؛ «شاعر شیرین مقال و طوطی هند، امیرخسرو دهلوی» (کوه و دمن)؛ «اصطلاحات ادبیات فارسی جدید» (جوهر).

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۶۰؛ گنج شایگان، ۱۲۲ـ۱۲۳؛ گنجینهٔ دانش، ۱۶۴ـ۱۶۵.

رسولی

محمدحسین افشار رامپوری (mo.ham.mad.ho.seyn-e.af.šār-e.rām.pu.ri)، مولانا محمدحسین کهماچی لکنویی، متخلص به حسین، فرزند محمدعلی فرزند محمدبیگ فرزند آقاعلی‌نقی، ۲۹ رمضان ۱۲۳۳ ـ ۱۲۹۲ق، دانشمند دینی، نویسنده و شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. پدرش از ترکان قراقلوی افشار بود و از ارومیه به هند کوچید و در کهماچ (گویا همان کمبایت، بندری نزدیک بمبئی) فرود آمد و مدتی در آن‌جا به سر برد. محمدعلی بعدها از کهماچ به دهلی و از آن‌جا در روزگار آصف‌الدوله، نواب اوده (۱۱۸۹ ـ ۱۲۱۲ق)، به لکنو رفت. در لکنو با دختر میرزا وارث علی تورانی ازدواج کرد و از این ازدواج، محمدحسین زاده شد. محمدعلی از وعاظ حسینیهٔ آصف‌الدوله در دورهٔ آصف‌الدوله و جانشینانش غازی‌الدین حیدر (۱۲۲۹ ـ ۱۲۴۳ق) و نصیرالدین حیدر (۱۲۴۳ ـ ۱۲۵۳ق) بود. وی در ۱۲۳۳ق، در حالی که کودک شیرخوارش محمدحسین را همراه داشت به قصد زیارت عتبات، هند را به مقصد عراق ترک گفت. نخست، از راه پیشاور و کابل و قندهار، به‌ایران رفت و به مشهد رسید. از مشهد رهسپار تهران شد و در تهران از نواخت فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۰ ـ ۱۲۵۲ق) بهره‌مند شد و مدتی در دربارش به سر برد. چون برخی خویشانش در تبریز به سر می‌بردند، در ۱۲۳۷ق آهنگ سفر به آن شهر کرد و از این رو فتحعلی‌شاه فرمانی خطاب به شاهزاده عباس میرزا، حاکم تبریز، در پذیرایی از محمدعلی‌خان هندی صادر کرد. پس از دیدار با عباس میرزا به عراق رفت و بعد از زیارت عتبات به تهران بازگشت. در بازگشت از تهران به هند نیز فتحعلی‌شاه نامه‌هایی خطاب به حسن‌علی‌میرزا فرمان‌فرما حاکم فارس، حاکم انگلیسی بمبئی و کسان دیگر بدو داد که در آن نامه‌ها دربارهٔ او بدان مقامات سفارش شده بود. محمدعلی در ۱۲۴۰ق به بمبئی رسید و از آن‌جا از راه پونه، حیدرآباد، مچهلی بندر، کلکته، مرشدآباد، عظیم‌آباد و بنارس به لکنو بازگشت. سرانجام در بیست و نهم رمضان ۱۲۵۰ق درگذشت. مولانا محمدحسین، که هفت سال نخست زندگی خود را در سفر به ایران و عتبات گذرانده بود، در لکنو نزد پدرش و دیگر استادان روزگار درس

خواند و همچون پدر خود به کار وعظ و روضه‌خوانی پرداخت. وی به فارسی (و اردو) وعظ می‌کرد و سخن می‌گفت و ماهیانه یک‌صد روپیه از دربار اوده راتبه دریافت می‌داشت. اما به‌سبب اختلافش با برخی درباریان، راتبه‌اش قطع گردید و مدتی گرفتار قرض و تنگ‌دستی شد. از این‌رو، دعوت محمدسعید حسین، نواب رامپور، را پذیرفت و به رامپور رفت (ذوالحجهٔ ۱۲۶۳ق) و نواب حقوق ماهانه‌ای برابر هفتاد و پنج روپیه برای او تعیین کرد و خانه‌ای نزدیک دربار بدو داد. محمدحسین در رامپور، گذشته از روضه‌خوانی، سرپرستی کتابخانهٔ رامپور را بر عهده داشت و دفتر روزنامه‌ای هم سپردهٔ او بود. پس از مرگ نواب محمدسعیدخان، در دورهٔ (محمد) یوسف‌علی‌خان (۱۲۷۱ ـ ۱۲۸۱ق)، حقوقش به یک‌صد روپیه افزایش یافت و، گذشته از سرپرستی کتابخانه، مسئولیت فراشخانه و فیلخانه هم بدو واگذار شد. در رامپور به‌زبان اردو سخن‌رانی می‌کرد و به خواهش نواب یوسف‌علی‌خان کتابی به اردو، حاوی نظم و نثر، نوشت و در آن کتاب تخلص ناظم را بَرگزید. آوازهٔ مولانا محمدحسین در شعر فارسی موجب شد تا برخی تذکره‌نویسان همروزگارش از او یادکنند، گرچه آگاهی‌های آن‌ها دربارهٔ او گه‌گاه ناقص و حتی نادرست است. از آن میان مؤلف روز روشن درباره‌اش می‌نویسد: «حسین، محمدحسین آذربایجانی اصل، کمبایتی منشأ، لکنوی وطن، رامپوری مسکن است. والدش آقا محمدعلی کتاب‌خوان از مردم آذربایجان بود که از وطن در کمبایت رسیده و اقامت گزید و محمدحسین در آن‌جا به وجود آمده، همراه والد خود در سن تمیز به ملک ایران رفته به اکتساب هنر مشغول گشت و مشق روضه‌خوانی را به حدکمال رسانید و به دارالریاسهٔ لکنو رسیده داخل زمرهٔ کتاب‌خوانان شاه اوده گشت و کتابی متضمن مصایب اهل بیت مسمی به مجالس‌الاخبار تألیف نمود و در وقت نگارش این نامه ملازم سرکار رئیس رامپور است.» (روز روشن، ۲۱۱ـ۲۱۲) اما احمد دیوان‌بیگی شیرازی نام پدرش را مهرعلی نوشته است و دربارهٔ مولانا محمدحسین می‌گوید: «حسین افشار، محمدحسین بن مهرعلی است. جد اعلایش آقا علی‌نقی که از افشار ارومیه بوده از وطن نقل به هندوستان نموده. ولادت مشارالیه در لکنو است و در اوایل عمر با پدر به ایران آمد و خدمت خاقان مغفور [فتحعلی‌شاه] را دریافته به زیارات اماکن شریفه مشرف و مراجعت به هندوستان و در خدمت پادشاه لکنو احترام‌یافته و چون روضه‌خوانی هم می‌کرده‌به روضه‌خوان معروف شده و مرد بسیار محترم معززی بوده. مقتل فارسی معتبری هم نوشته و چاپ کرده. به‌واسطهٔ تسنن و تعصب اهل هند متروک مانده. در هزار و دویست و نود و اند در رامپور رحلت کرده است.» (حدیقةالعشرا، ۴۵۵/۱) از مولانا محمدحسین چند اثر به جا مانده است. از آثارش: ۱ـ عذب‌البیان به‌فارسی (آگره، ۱۹۲۴م) در اصطلاحات فارسی آن روزگار در دو بخش: یکم دربارهٔ فرهنگ و امور روزمرهٔ جامعهٔ ایرانی، دوم در حکایات و لطایف و ظرایف. محمدحسین در دیباچهٔ این کتاب غرض از تألیف آن‌را چنین آورده است: «غرض از تسوید این عبارات ساده از تکلف رنگ گل و نسرین و فقرات پر از استعارهٔ ماه و پروین، بیان محاورات فارسی متداول مردم ایران و اعلان راه و رسم نشست و برخاست ایشان است که به سبب عدم آگاهی، اهل هند را در آن دستگاهی نیست»؛ ۲ـ مجالس‌الاخبار (چاپ شده) به‌فارسی در مصایب اهل بیت؛ ۳ـ اخبار ماتم به‌اردو که در ۱۲۸۵ق نوشته و در چهل مجلس در بیان مصایب اهل بیت است (رامپور، ۱۲۹۱ق)؛ ۴ـ عملیه به‌اردو در مسائل طهارت و نماز.

منابع: امامیه مصنفین، ۷۲/۲، ۲۰۹؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۳۲۰/۱ـ۳۲۱؛ حدیقةالشعرا، ۴۴۵/۱ـ۴۴۶؛ روز روشن، ۲۱۱ـ۲۱۲؛ سخنوران آذربایجان، ۹۰۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۴۹ـ۸۵۰؛ مطلع انوار، ۲۲۲، ۵۴۱ـ۵۴۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 389.

برزگر

محمدحسین عقیلی شیرازی (mo.ham.mad.ho.seyn-e.a.qi.li-ye. ši.rā.zi)، حکیم محمدحسین بن محمد هادی‌خان عقیلی شیرازی مرشدآبادی، ـ بنارس ۱۲۰۵ق، پزشک و نویسندهٔ ایرانی. پدرش محمدهادی، که آقا بزرگ طهرانی در طبقات اعلام‌الشیعه از او با نسبت «العلوی‌السندی‌الخراسانی‌الشیرازی» یادکرده، پزشکی نام‌دار و نوهٔ دختری و شاگرد میر محمد هادی شرر شیرازی (ـ ۱۱۰۷ق)، پدرِ حکیم میرمحمد هاشم علوی‌خان شیرازی (ـ ۱۱۶۲ق) و پزشک ویژهٔ مهابت‌جنگ علی‌وردی‌خان، ناظم بنگال (۱۱۵۳ ـ ۱۱۶۹ق)، بوده است. بنابراین، حکیم میر محمدحسین نوهٔ خواهر علوی‌خان است. به هر حال، میر محمدحسین در خاندانی شیرازی‌تبار که در مرشدآباد بنگال می‌زیستند زاده شد. نزد پدرش و میرمحمدعلی حسینی بن عبدالله یزدی مرشدآبادی درس خواند و در پزشکی

پایه‌ای بلند یافت. در تکمیل کار علوی‌خان، و به پیشنهاد استادش میرمحمدعلی حسینی، فرهنگ پزشکی بزرگی به‌فارسی در پنج فن و هر فن در یک کتاب و به‌نامی ویژه، نوشت و کل این فرهنگ را مجمع‌الجوامع / جمع‌الجوامع نامید. این فرهنگ به‌زودی آوازهٔ بلند یافت و از مآخذ و کتاب‌های درسی پزشکی در ایران و هند تا دورهٔ جدید بوده است. وی همچنین قرابادین کبیر علوی‌خان را که به انجام نرسیده بود به انجام رسانید. حکیم محمد حسین، گذشته از پزشکی، در دیگر علوم متداول روزگار نیز دست داشته و به شعر و ادب فارسی نیز علاقه می‌ورزید و گویند از محضر شیخ علی حزین بهره برده است. از آثارش: ۱ــ خلاصة‌الحکمه / خلاصة‌الطب در کلیات پزشکی که در ۱۱۹۵ق نوشته و در آن آگاهی‌هایی دربارهٔ پزشکی نوین نیز آمده است (بمبئی، ۱۲۶۲ق). این اثر که فن (جلد) یکم مجمع‌الجوامع به‌شمار می‌آید در یک مقدمه و دو مقاله و یک خاتمه است. مقالهٔ اول در طب نظری در چهار رکن است: یک) تشریح اعضای مفرد، دو) تشریح اعضای مرکبه، سه) احوال بدن انسان و چهار) حفظ‌الصحه. مقالهٔ دوم در طب عملی در دو فن است: معالجات و دستورالعمل؛ ۲ــ مخزن‌الادویه / تذکرهٔ اولی‌النهی در داروشناسی و داروسازی (مفردات ادویه) که در ۱۱۸۵ق نوشته شده و چندین‌بار، از جمله در ۱۲۸۳ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است. این اثر جلد دوم مجمع‌الجوامع است؛ ۳ــ ذخایرالتراکیب / قرابادین مجمع‌الجوامع / قرابادین کبیر که جلد سوم مجمع‌الجوامع و در داروشناسی و داروسازی (ادویهٔ مرکبه) است. این اثر که در ۱۱۸۵ق نوشته شده دارای مقدمه‌ای در بیست فصل دربارهٔ اموری چند است که اطلاع بر آن‌ها پیش از شروع ضروری است (۱ــ غذا و دوا و ذوالخاصیه، ۲ــ مرکب‌القوا و ذوالخاصیه، ۳ــ مزاج و اقسام امزجه، ۴ــ معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه، ۵ــ احتیاج به ترکیب ادویه،... ۱۰ــ زمان ادراک و مدت اعمار ادویه،... ۱۵ــ افعال ادویه مفرده و خواص آن‌ها، ۱۶ــ اصطلاحات طبیه، ۱۷ــ حدود امراض به‌ترتیب حروف، ۱۸ــ اوزان و مکاییل ایران و هند، ۱۹ــ امور متعلقه به نجوم و طبیعیات، جداول منسوبات کواکب به علم طب و ۲۰ــ اسناد طب خالِ والد و والدِ مؤلف و مؤلف) و سپس قرابادین، هر حرف در یک کتاب و هر کتاب بر حسب حروف دوم واژه‌ها در چند باب و هر باب در چند فصل تدوین یافته است (هند، ۱۲۵۵ق)؛ ۴ــ امراض مختصه (به‌هر عضو از سر تا قدم) که جلد چهارم مجمع‌الجوامع به‌شمار می‌آید و در ۱۲۶۹ق در کلکته به‌چاپ رسیده است؛ ۵ــ امراض غیر مختص به عضوی که جلد پنجم مجمع‌الجوامع است؛ ۶ــ باه‌نامه (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۳۸۲) که شاید بخشی از یکی از کتاب‌های مجمع‌الجوامع باشد؛ ۷ــ رسالهٔ جدری و حصبه؛ ۸ــ رساله فی ام‌الصبیان؛ ۹ــ رسالة‌العرقی‌المدنی؛ ۱۰ــ رسالة فی‌الختان؛ ۱۱ــ رسالة فی ذات‌الجنب؛ ۱۲ــ رسالة فی‌الرد علی ما اورده علی رسالة‌الشیخ محمدصالح؛ ۱۳ــ توضیح‌الرشحات.

منابع: بزرگان نامی پارس، ۲/۸۵۹ـ۸۶۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۳۴۴؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۲۷، ۲۹، ۵۹، ۸۵، ۸۶، ۱۲۶، ۱۵۶، ۱۶۶،۱۶۷؛ پزشکان نامی پارس، ۷۱ـ۸۶؛ ثلاثهٔ غساله، ۲۸، ۱۶۱؛ الذریعه، ذیل کتاب‌های یاد شده؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۳۷، ۴۴۶، ۴۹۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۴۹۴، ۷۲۷ـ۷۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵۲۹، ۵۳۴، ۵۹۶؛ الکواکب‌المنتشره فی‌القرن‌الثانی بعدالعشرة، ۲۱۱؛ مطلع انوار، ۵۳۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲/۹۱۲ـ۹۱۴؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۴۴۵ـ۴۴۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 390.

برزگر

محمدحسین کهماچی ← محمدحسین افشار رامپوری

محمدحسین لندنی (mo.ham.mad.ho.seyn-e.lan.da.ni)، آقامیرمحمدحسین فرزند عبدالعظیم حسینی اصفهانی، ــ ۱۲۰۵ق، دستورنویس ایرانی‌تبار شبه قاره. در اوستان اوده (لکنو؟) زاده شد. چندی در لندن زیست. به هند بازگشت و در بنارس درگذشت. وی مؤلف کتابی به نام قوانین زبان فارسی / قوانین فارسی / قواعد فارسی در دستور زبان فارسی است (بنارس، ۱۸۵۱م). وی در دیباچهٔ این اثر می‌گوید: «انگلیسی‌ها در کشور هندوستان، اکثراً به آموختن زبان فارسی روی داشتند. چون این زبان رایج کشور و سازمان‌های اداری بود و چون قواعد این زبان آن‌چنان که باید نوشته نشده بود، من این را برای مستر جانسون رچرد نوشته‌ام.» قوانین فارسی در چند باب، هر باب در چند فصل، است: ۱ــ در بیان اقسام اسم، ۲ــ در بیان افعال و ۳ــ در حروف. دور نیست که محمدحسین لندنی همان میرمحمدحسین اصفهانی باشد که در ۱۱۸۸ق / ۱۷۷۴م از کلکته به اسپانیا و فرانسه و از آن‌جا به لندن سفر کرد و پس از

یک سال اقامت در لندن به هند بازگشت. محمدحسین اصفهانی در بازگشت به هند، اثری به‌نام رسالهٔ احوال ملک فرنگ و هندوستان در گزارش سفر خود و نیز شرح کوتاهی دربارهٔ اخترشناسی اروپایی نوشت.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۰۱/۳؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۳۰-۳۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۹۵۳/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۷۹/۵-۲۴۸۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی پتیالا، ۸۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 391; *Mughals in India*, 328; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1144.

برزگر

محمد حسینی گیسودراز ← گیسودراز

محمدحفیظ جالندهری (mo.ham.mad.ha.fiz̤-e.jā.land.ha.ri)، نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی در روزهای به‌قدرت رسیدن سیک‌ها در پنجاب و آزار و اذیت مسلمانان به‌دست آن‌ها از جالندهر به جونپور کوچید. از آثارش: نافع‌الطالبین در شرح دو دفتر نخست مکاتبات علامی و رویدادهای روزگار همایون (۹۳۷ ـ ۹۶۳ق) تا جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) است که مؤلف آن‌را به‌دستور مرشدش در ۱۱۸۴ق / ۱۷۷۰م آغاز کرده و در ۱۲۱۳ق / ۱۷۹۸م به پایان رسانیده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۱۳۵ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود؛ الهام‌الرمل در احکام دوازده خانه به‌روش پرسش و پاسخ که مؤلف آن‌را در ۱۲۰۰ق / ۱۷۸۵م تألیف کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۳ـ۱۳۳ن‌ام‌ا در کتابخانهٔ عمومی خیرپور نگه‌داری می‌شود؛ شرح نورس خیال در دو سرود: سرود نخست در بیان لوازمات عروض و اصول موسیقی و سرود دوم در شرح معانی متن کتاب که مؤلف آن‌را به خواهش دوست و برادرش در ۱۲۳۵ق / ۱۸۱۹م تدوین کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۸۷۴٬۹ ظهو در کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۱۵/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۴/۱؛ ۶۳/۵؛ ۸۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۵۳؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the curzon collection Asiatic society of Bengal, 122; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 386; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1-1/555-556; *Mughals in India*, 321.

فتح‌نیا طبری

محمدحکیم گیلانی (mo.ham.mad.ha.kim-e.gi.lā.ni)، سدهٔ دهم هجری، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی پزشک دربار محمدشاه فاروقی، حاکم گجرات (۹۴۳ ـ ۹۴۴ق) بود. محمدحکیم در ح۹۴۳ق / ۱۵۳۶م کتابی به نام مطلب‌المباشرین در مسائل جنسی نوشت و به محمدشاه فاروقی اهدا کرد. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۴۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 387; *Mughals in India*, 321.

فتح‌نیا طبری

محمدحیات نوشاهی (mo.ham.mad.ha.yāt-e.naw.šā.hi)، حافظ محمدحیات ربانی پسر جمال‌الله پسر حافظ محمد برخوردار پسر محمد نوشه، ـ ۱۱۷۳ق، عارف قادری نوشاهی و شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از نوادگان محمد نوشه، بنیادگذار خاندان نوشاهیان بود و تحصیل علوم ظاهری را نزد پدر خود به انجام رسانید. در تفسیر و فقه و حدیث و نیز طب مهارت یافت. نسخ و نستعلیق را نیز نیکو می‌نوشت. در سلسلهٔ قادریه به پدر خود دست ارادت داد و از او خرقهٔ خلافت گرفت. درگشت و گذارش به دهلی با شماری از مشایخ، از آن میان با خواجه فخرالدین چشتی، دیدار کرد. پس از مرگ پدر، مدرس اعلای مدرسهٔ نوشاهیه شد. چون درگذشت پیکرش را در روستای ساهنپال از توابع شهر گجرات در پنجاب به‌خاک سپردند. وی گذشته از نوشتن آثاری به‌فارسی در تصوف، گه‌گاه به‌فارسی و عربی هم شعر می‌سرود. از آثارش: ۱ـ ترویح‌القلوب به‌نثر و نظم، که مطالب آن را سید شریف احمد شرافت نوشاهی (ـ ۱۴۰۳ق) از روی بیاض‌ها و نوشته‌های حافظ محمدحیات در ۱۳۶۰ق گردآورده و در پانزده باب تدوین کرده است: تحمید

و مناجات، سلسلهٔ نوشاهیان، علم قرآن، فقه، تصوف، خواب‌گزاری، تاریخ، خواص سوره‌ها، عملیات، فال‌گیری، علم لغت، پزشکی، منتخبات کتب، نوشته‌های مهم نگارنده، سروده‌ها. از این اثر نسخه‌ای در کتابخانهٔ نوشاهیه در ساهنپال گجرات نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ تذکرهٔ نوشاهی / تذکرهٔ نوشاهیه / مقامات حاجی پادشاه / احوال حضرت نوشه گنج‌بخش، که محمدحیات آن‌را حدود ۱۱۴۶ق نوشته است و در سبب تألیف آن می‌گوید: «میرزا احمدبیگ پیش از این کتابی نگاشته بود که نسخهٔ فرسوده و آغاز و انجام افتاده‌اش در ۱۱۴۶ق به دستم رسید که بخشی از آن نیز کارِ خیرمحمد، سجاده‌نشین حضرت نوشه بود. و من آن را نوسازی و به انجام رساندم.» تذکرهٔ نوشاهی شامل فصولی در سلسلهٔ علیهٔ حضرت نوشه، در بیان شیخ معروف و دیدار او با شیخ سلیمان بهلوالی، احوال اشرف شاه حاجی، در خطاب حضرت نوشه، صاحبزادگان شاه‌سلیمان (رحیم‌داد، میان تاج‌محمود)، فرزندان حضرت نوشه (شاه برخوردار، هاشم دریادل)، فرزندان میان برخوردار (میان عنایت‌الله، میان سعدالله، میان رحمت‌الله، میان نصرت‌الله)، ذکر سید محمد غوث نبیرهٔ حضرت غوث همدانی، فصل در حافظ معموری و فصل در یاران قبله‌گاهی (میان پیرمحمد و...) است. از این اثر نسخه‌هایی، از جمله نسخه‌ای در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۶۱۸۸) در دست است؛ ۳ــ حاشیهٔ شمایل النبی؛ ۴ــ شرح اسماءالحسنی؛ ۵ــ رسالهٔ سماع؛ ۶ــ مجمع‌اللطایف که مجموعهٔ پرسش‌ها و پاسخ‌هایی است و به‌گفتهٔ محمدحیات در دیباچهٔ آن: «چند اسئله و اجوبهٔ غریبه از مطالعهٔ کتاب‌ها به دستم آمد، می‌بایست آن‌ها را روشن سازم.» از این اثر نسخه‌ای در کتابخانهٔ نوشاهیه در ساهنپال گجرات در دست است؛ ۷ــ مکتوب شریف.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۳۸۰-۳۸۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۲۳۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۲۱-۳۲۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۸۱۱؛ ۳/۱۸۷۲؛ ۱۱/۹۵۲-۹۵۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۱۶۱۴، ۲۰۷۹، ۲۲۸۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 389.

برزگر

محمد حیدر (**mo.ham.mad.hey.dar**)، سدهٔ یازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در روزگار جهانگیرشاه گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) می‌زیست و به تعلیم شاهزاده شجاع می‌پرداخت. محمدحیدر به‌دستور جهانگیر در ۱۰۴۹ق / ۱۶۳۹م کتابی به نام شجاع حیدری / عجایب‌البلدان در جغرافیا تدوین کرده است. این اثر در بردارندهٔ مطالب گوناگون از جمله عجایب آفرینش در چهار بخش جهان، نام شهرها، آگاهی‌های جغرافیایی و داستان‌های کودکان و تخیلی متأثر از ماجراهای اسکندر ذوالقرنین و جز آن است. مؤلف پس از آن که این اثر را به نظر جهانگیر و پسرش رساند مدت دو سال به کشمیر، طوس، قندهار و ایران سفر کرد و شگفتی‌ها و دیدنی‌هایی را که در آن سرزمین‌ها دیده بود به آن مطالب افزود. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ N.M.528/43 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۳/۶۵۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۲۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶/۳۹۶۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۹۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۶؛ مرآت‌العلوم، ۱/۴۸؛ *Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum*, 1/427; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 387; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1-1/687; *Mughals in India*, 321.

فتح‌نیا طبری

محمد خاقانی (**mo.ham.mad-e.xā.qā.ni**)، محمد فرزند داود، سدهٔ هشتم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی که در روزگار محمد بن تغلق (۷۲۵ ــ ۷۵۲ق) می‌زیست کتابی به فارسی در شرح قصیدهٔ «بانت سعاد» کعب بن زهیر بن ابی سلمی (ــ ۲۴ق) سرود و آن را به محمد تغلق پیشکش کرد. این اثر از قدیمی‌ترین نوشته‌های فارسی در هند به‌شمار می‌رود. مؤلف در کتاب خود قطعه‌هایی از گلستان سعدی را نیز آورده است. نسخهٔ دست‌نویس این اثر به‌شمارهٔ ۵۱۸۲/۱۲۷۱/۳ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مخطوطات شیرانی، ۳/۴۴۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۴۹۳.

فتح‌نیا طبری

محمدخان غزنوی، خان‌کلان ← غزنوی

محمدخلیل مرعشی صفوی (**mo.ham.mad.xa.lil-e.mar.a.ši-ye.**

(sa.fa.vi)، سلطان خلیل میرزای مرعشی حسینی پسر داود میرزا پسر سید محمد، مشهد ۱۱۶۴ ــ مرشدآباد بنگاله ح۱۲۲۰ق، تاریخ‌نگار ایرانی. نیای او سید محمد (۱۱۲۸ ــ ۱۱۷۷ق)، پسر میرزا محمدداود و شهربانوبیگم دختر شاه‌سلیمان صفوی (۱۰۷۷ ــ ۱۱۰۵ق)، متولی آستان قدس رضوی بود و در ۱۱۶۶ق در مشهد با عنوان شاه سلیمان دوم به شاهی نشست، ولی پادشاهی‌اش دیری نپایید و پس از چهل روز شماری از امرا که هوادار شاهرخ افشار بودند بر او شوریدند و وی را گرفتند و کور کردند. سید محمد پس از کوری، از بیم آن‌که مبادا دشمنانش بـه پسران بزرگش سلطان‌علی‌میرزا (ــ ۱۱۸۸ق) و سلطان داودمیرزا آسیب برسانند آن‌دو را به عتبات فرستاد و پس از یک سال به آن دو نامه نوشت که به هند بروند و نزد عالمگیر دوم گورکانی (۱۱۶۷ ــ ۱۱۷۳ق) پناه جویند. میرزا داود، برادر را در عتبات گذاشت و از راه دریا به هند رفت و نخست در دهلی اقامت گزید، ولی چون اوضاع آن‌جا و پادشاهی عالمگیر دوم را آشفته دید رهسپار بنگاله شد و با استقبال حاکم آن‌جا، مهابت‌جنگ (۱۱۵۳ ــ ۱۱۶۹ق)، مواجه شد. وی در بنگاله ماند و رفته‌رفته برادر و فرزندان و دیگر کسان خود را نیز به آن‌جا فراخواند. میرزا داود سرانجام در ۱۲۰۳ق در مرشدآباد بنگاله درگذشت. پسرش محمد خلیل نیز که در ۱۱۹۲ق از اصفهان نزد پدر رفته بود، در مرشدآباد ماند و در همان‌جا در ۱۲۰۷ق اثری مهم به نام مجمع‌التواریخ* در تاریخ رویدادهای ایران از ۱۱۲۰ تا ۱۲۰۸ق نوشت. محمد خلیل در این اثر رویدادهای این مدت را از شورش افغانان و برافتادن صفویان و پادشاهی شاه سلیمان دوم و برآمدن نادر و غیره آورده است و چون یادداشت‌های پدرش و مآخذ دیگر در دسترس وی بوده، اثرش از منابع معتبر و مهم برای تاریخ ایران در این دورهٔ پرآشوب به‌شمار می‌آید. محمد خلیل، همانند پدرش، اهل فضل و علم بود و گویند، گذشته از مجمع‌التواریخ، آثار دیگری مانند تعلیقات و حواشی بر تفسیر بیضاوی و مدارک و من لایحضره‌الفقیه و تحریر اقلیدس و شرح تذکره در هیئت و نیز کتابی در انساب سادات مرعشی داشته است.

منابع: زبور آل‌داود، ۱۳۳-۱۳۷؛ شرح حال رجال ایران، ۶/۲۳۳-۲۳۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۱۸۱-۱۸۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۳۷۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۰۶۸-۱۰۶۹؛ مجمع‌التواریخ؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳/۲۸-۲۹؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 398; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/319.

برزگر

محمد دلاور حسین برلاسکر (mo.ham.mad.de.lā.var.ho.seyn-e. ber.lās.kar)، فرزند شهاب‌الرحمان، سیلچر در ایالت آسام ۱۹۴۹م ــ   ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان در دانشکدهٔ کلکته به تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۷۱م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۷۴م در کاتن کالج وابسته به دانشگاه گوهاتی به‌تدریس سرگرم شد. همراه با کار در دانشگاه، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، آسامی و بنگالی نیز آشنایی دارد. اثر وی نفوذ زبان و ادبیات فارسی در زبان و ادبیات آسامی نام دارد. از وی مقالاتی نیز دربارهٔ ادب فارسی به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۹۰/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۱-۲۶۲.

رسولی

محمد دهلوی، فرزند عنایت‌احمدخان ← کامل کشمیری دهلوی

محمد راشدالله رضیواله‌ای ← راشدالله رضیواله‌ای

محمدرضا بهکری ← رضای تتوی

محمدرضای لاهوری (mo.ham.mad.re.zā-ye.lā.hu.ri)، فرزند محمدفاضل فرزند شیخ اسدالله، ــ لاهور ۱۱۱۸ق، دانشمند دینی حنفی، صوفی قادری شطاری و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. مرید و خلیفهٔ پدرش و نیز شیخ اله‌داد اکبرآبادی بود و زنجیرهٔ ارشاد وی به شیخ وجیه‌الدین علوی گجراتی می‌رسید. همچون پدر خود منصب قضای لاهور را داشت و عمرش را به افتا، تدریس و اشاعهٔ طریقت گذرانید. از آثارش: ۱ــ رساله در ایمان / معتقدات (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۳۶۸۸) در دوازده فصل(۱ــ ارکان ایمان، ۲ــ در گفتن به لفظ مطلق، ۳ــ شرایط ایمان، ۴ــ حقایق ایمان و مراتب عرفان، ۵ــ ایمان عام و خاص و اخص‌الخاص، ۶ــ در آن‌چه بدان ایمان باید آورد، ۷ــ ایمان به ذات و صفات، ۸ــ ایمان به فرشتگان،

۹ــ ایمان به کتاب، ۱۰ــ ایمان به پیامبران، ۱۱ــ ایمان به قیامت و ۱۲ــ ایمان بر تقدیر)؛ ۲ــ آداب مریدی (دست‌نویس گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۵۳۱۹) در چهار باب (۱ــ چهار دل و چهار نفس و خطره و تلقین، ۲ــ اذکار و مراقبات، ۳ــ شغل‌های جوکیان / ریاضت‌ها و ۴ــ دست بیعت) و ده فصل (۱ــ دست بیعت، ۲ــ کمال و اعتقاد و ثبات بر بیعت، ۳ــ شناختن پیر و مرشد، ۴ــ احوال پیر و مریدی و آداب مرید، ۵ــ تأکید بر آن‌که بی‌پیر نمانید، ۶ــ احوال خرقه، ۷ــ در آن‌چه صاحب خلافت بر آن اختیار دارد، ۸ــ عرس و سماع، ۹ــ ایام عرس برخی مشایخ و ۱۰ــ گوشه‌نشستن) و در پایان هشت فصل در شجرهٔ پیران؛ ۳ــ ارشادالصالحین در چهار باب (۱ــ در چهار دل و نفس، ۲ــ در بعضی اذکار و مراقبات و اشغال، ۳ــ مشغله‌های جوکیان و ۴ــ دست بیعت و ظهور پیری و مریدی)، که ظاهراً با بخش یکم آداب مریدی یکی است؛ ۴ــ ارشادالعاشقین (دست‌نویس کتابخانهٔ درگاه پیر سید محب‌اللّه‌شاه راشدی در حیدرآباد) که در ۱۰۶۸ق در اکبرنگر نوشته شده است؛ ۵ــ ارشادالمریدین (دست‌نویس کتابخانهٔ پرفسور محمداقبال مجددی در چاه میران لاهور) که سخنان و مقامات و اوراد پیران قادریه است؛ ۶ــ باغ دنیا (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۳۶۸۸) که محمدرضا آن‌را در ۱۰۶۸ق، پیش از مرگ پیرش شیخ الهدادخان قادری اکبرآبادی نوشته است. این اثر دربارهٔ سیر و سلوک، مرید و مریدی، سماع، آداب درویشی، عرس‌ها و جز آن‌ها است و در پایان زنجیرهٔ پیران و چند مراقبت آمده است؛ ۷ــ پاس انفاس / هشت اشغال (دست‌نویس گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۳۶۸۸ و ۷۴۰۹) در عمل پاس انفاس هشت گروه صوفیان: قادریان، خواجگان چشت، دیوانگان چشتی، سهروردیه، فردوسیه، شطاریه، نقشبندیه و مداریه که در سال چهل و پنجم عالمگیری (۱۱۱۳ق) نوشته شده است؛ ۸ــ شجره‌نامهٔ پیران شطار که زنجیرهٔ طریقت محمدسردار صوفی مرید شیخ احمد صوفی است؛ ۹ــ تذکرة‌الاوراد؛ ۱۰ــ خیرالاوراد؛ ۱۱ــ متاع‌الفیض؛ ۱۲ــ هیکل رضوی.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۴۱/۲؛ ۱۲۱۸/۳، ۱۲۳۸، ۱۲۴۴، ۱۲۴۸، ۱۳۱۳، ۱۳۲۲، ۱۳۲۸، ۱۴۵۲، ۲۱۲۷؛ ۹۴۱/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۹۹/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۳۰۵/۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 412.

برزگر

محمدرضای مولتانی لاهوری (mo.ham.mad.re.zā-ye.mul.tā.ni-ye.lā.hu.ri)، فرزند محمداکرم، ـ ۱۰۹۸ق، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در جوانی به‌کارهای دنیوی و خدمات سلطانی می‌پرداخت. در ۱۰۸۴ق کارهای دیگر را به کنار گذاشت و کتابی به نام مکاشفات رضوی در گزارش مثنوی معنوی نوشت. وی در تألیف این اثر از برخی شروح گذشته، مانند شرح‌های جامی، حسین خوارزمی، سید عبدالفتاح و شیخ عبداللطیف گجراتی بهره برد. محمدرضا دربارهٔ علت نام‌گذاری کتاب می‌گوید: «چون کلمهٔ رضا جزو علم، و دست ارادت بنده به دامن ارشاد امام رضا مسلم است این نسخه را مکاشفات رضوی موسوم گردانیدم.» مکاشفات رضوی در ۱۲۹۰ق در دهلی، و در ۱۲۹۴ق / ۱۸۷۷م در لکنو و در ۱۳۷۷ش به کوشش کورش منصوری در تهران به‌چاپ رسیده است. در فهرست‌ها از چند اثر دیگر از محمدرضا بن محمد اکرم یاد شده، ولی تاریخ نگارش آن‌ها را در سدهٔ دوازدهم هجری گفته‌اند که با روزگار محمدرضا جور در نمی‌آید و از این‌رو باید دید که این محمدرضا کس دیگری است یا تاریخ نگارش کتاب‌ها نادرست یاد شده است. این آثار عبارتند از ۱ــ هدیة‌الاخیار / شرح تحفة‌الاحرار در گزارش تحفة‌الاحرار جامی (لاهور، ۱۱۹۱ق). در فهرست‌ها، تاریخ نگارش این اثر ۱۱۵۵ و ۱۱۷۲ق آمده است. مؤلف این شرح را بر بنیاد تحریرات پدرش محمداکرم نوشته است؛ ۲ــ شرح اسکندرنامه در گزارش اسکندرنامهٔ نظامی (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۵۰). این شرح را ابتدا پدر محمدرضا، محمداکرم بن عبدالرزاق مولتانی، آغاز کرده بود، ولی پیش از آن‌که آن را به پایان رساند، درگذشت و محمدرضا، پس از مرگ پدر، آن‌را به انجام رسانید. تاریخ تألیف آن ۱۱۵۵ق آمده است؛ ۳ــ شرح یوسف و زلیخا در گزارش یوسف و زلیخای جامی (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۳۱۳۶/۱۳۱). تاریخ نگارش آن ۱۱۹۷ق یاد شده است و شاید از محمدرضای مولتانی باشد.

منابع: الذریعه، ۱۵۳/۲۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۹۰-۶۹۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۴۲/۳، ۱۶۵۵، ۱۶۶۳، ۱۹۷۶؛ ۱۳۹/۷، ۲۴۸، ۵۴۶، ۵۷۰، ۵۸۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۴۱۵/۲؛ ۳۵۱۴/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۶۴۲، ۱۶۶۳؛ مکاشفات رضوی، مقدمه؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی

و عربی، ۱۵۹/۳، ۲۰۲؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 412.

برزگر

محمد رضوی بخاری، مقبول عالم ← جلالی احمدآبادی

محمدرفیع‌الدین قندهاری (mo.ham.mad.ra.fi.od.din-e. qand.hā.ri)، غلام رفاعی، معروف به محمد رفیع‌الدین و متخلص به رفیع، فرزند محمد شمس‌الدین فرزند محمد تاج‌الدین، ۱۱۶۱ ــ ۱۲۴۱ق، عارف حنفی نقشبندی قادری و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. در روستای قندهار از توابع حیدرآباد در دکن (جنوب هند) به‌دنیا آمد. برای تحصیل علم به اورنگ‌آباد رفت و نزد شیخ قمرالدین حسینی اورنگ‌آبادی و پسرش سید نورالهدی و سید غلام نور اورنگ‌آبادی درس خواند. به حجاز سفر کرد و حج گزارد و از شیخ محمد بن عبدالله مغربی و محدثان دیگر حدیث آموخت. به‌هند بازگشت و به شیخ رحمت‌الله نقشبندی دست ارادت داد و مدتی ملازم وی بود. سپس خود بر مسند ارشاد نشست و خلقی عظیم مرید وی شدند و بسیاری از علما و مشایخ از محضر وی بهره بردند. سرانجام در قندهار دکن درگذشت و پیکرش را در همان‌جا به خاک سپردند. از آثارش: ۱ــ آداب طریقهٔ رفاعیه که در ۱۲۱۳ق در آداب و اذکار و زنجیره‌های گروه رفاعی که بنیادگذار آن سید احمد کبیر (ــ ۵۷۸ق) است نوشته است (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی به‌شمارهٔ ۱ق‌ف۸۱)؛ ۲ــ ثمرات‌المکیه فی طریق‌القادریه که در بیست و ششم محرم ۱۱۸۹ق در مدرسهٔ شیخ عبدالکریم قطبی در شباکی مقابل بیت‌الحرام مکه در یک مقدمه (در چگونگی بیعت با شیخ) و سه باب (۱ــ آداب بیعت، ۲ــ اصول طریقهٔ علیهٔ قادریه، سلوک قادریان و ۳ــ اعمال و اذکار پیران این طریقت) و یک‌خاتمه در فواید متفرقه نوشته است. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۷۸۱۵) و انجمن ترقی اردوی کراچی (به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۱۵) نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ رساله در سلوک چشتیه که برای سید شاه محمد ادریس در مراتب سلوک نقشبندیان نوشته است (نسخهٔ موزهٔ ملی کراچی به‌شمارهٔ N.M.1961-982)؛ ۴ــ رساله در سلوک نقشبندیه (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۷۸۱۵) که به‌خواهش برخی دوستان، در ۱۱۹۶ق در بندر سورت، در یک مقدمه، یک باب و یک خاتمه نوشته است (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۷۸۱۵)؛ ۵ــ شجره‌نامهٔ طریقت که زنجیرهٔ طریقت خود او در گروه قادریه و نقشبندیه است (نسخهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی به‌شمارهٔ ۲ق‌ف‌د۱)؛ ۶ــ رساله در سلوک قادریه؛ ۷ــ تذکرهٔ نوبهار که آن‌را در ۱۲۲۶ق در شرح احوال شصت و دو تن از شاعران فارسی‌گوی عارف قدیم و جدید، به‌ترتیب حروف تهجی، از شیخ اوحدالدین کرمانی تا یحیی کاشی نوشته است (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه لاهور به‌شمارهٔ آذر H.۱۱۷/۸۹۹۳)؛ ۸ــ احالة‌الکرب باصحاب سیدالعجم والعرب که برگردان فارسی کتابی به عربی به همین نام از سید جعفر بن حسن بن عبدالکریم مدنی شافعی (ــ ۱۱۶۷ / ۱۱۸۴ق) است (دست‌نویس‌های کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۳۹۷ و موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1965-159). قندهاری این اثر را در ۱۲۰۱ق که به زیارت حج رفته بود ترجمه کرده است. کتاب در احوال شهیدان بدر و احد است و مؤلف در دیباچه می‌گوید: «شیخ عبداللطیف شامی [سنامی؟] نام ایشان را از عیون‌الاثر فتح‌الدین محمد، معروف به ابن سیدالناس (ــ ۷۳۴ق)، گردآورده بود و من در آن دست برده، پس و پیش کرده چنین و چنان کردم و در این کار از الاصابة فی معرفة‌الصحابه [/ الاصابة فی تمییزالصحابه] نوشتهٔ ابن حجر عسقلانی، الاستیعاب [/ الاستیعاب فی معرفة‌الاصحاب] از ابن عبدالبر و عیون‌الاثر [/ عیون‌الاثر فی فنون‌المغازی والشمایل والسیر] از ابن سیدالناس بهره گرفته‌ام.»

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۷/۳؛ تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، ۱۹۹، ۴۰۹-۴۱۰، ۴۱۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۰۶/۲-۴۰۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۸۹-۴۹۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۱۵/۳، ۱۳۷۵، ۱۵۵۹، ۱۵۶۱، ۱۵۷۷، ۱۵۸۰؛ ۷۶۶/۱۱، ۹۷۹، ۹۸۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۱۰۶/۲، ۱۱۵۶، ۱۱۷۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۶۶، ۱۹۷۷، ۲۱۴۵، ۲۲۰۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۸۴/۷-۱۸۵؛
Dictionary of Indo-persian Literature, 497; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/880.

برزگر

محمدرفیع لکنویی (mo.ham.mad.ra.fiɛ-e.lak.nu.i)، معروف به میرزا مغل غافل، ــ ۱۲۴۷ / ۱۲۷۴ق، دانشمند دینی، پزشک و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. شاگرد غفران‌مآب دلدارعلی لکنویی

(ــ ۱۲۳۵ق) بود و در فقه و حدیث و اصول و نیز در پزشکی، خوش‌نویسی و شاعری استادی داشت. همچنین خطیبی برجسته بود. به اردو شعر می‌سرود و غافل تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ــ ترجمهٔ فارسی بحارالانوار که نسخهٔ خطی جلد دهم، مورخ ۶ جمادی‌الاخری ۱۲۴۹ق، که در کتابخانهٔ ممتازالعلمای لکنو نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ ترجمهٔ منیرالاحزان به‌فارسی و اردو؛ ۳ــ وسیلةالنجاة، به‌نثر آمیخته به‌نظم، در ده مجلس؛ ۴ــ زادالآخرة.

منابع: تکملهٔ نجوم‌السماء، ۴۴۴/۱؛ سخن شعرا، ۳۴۱؛ مطلع انوار، ۵۶۱؛ نزهةالخواطر، ۴۵۱/۷.

برزگر

محمدرفیق (mo.ham.mad.ra.fiq)، فرزند میان‌محمدسلطان، تته لنگیان فیروز واله ۱۹۴۵م ــ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد. در دانشکدهٔ دولتی لاهور به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم است. از آثارش: مزار اقبال؛ قلعهٔ لاهور؛ ترتیب و تصحیح چهارچمن از چندربهان برهمن لاهوری.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۲۱؛ گنج شایگان، ۱۲۳؛ گنجینهٔ دانش، ۱۶۵-۱۶۶.

رسولی

محمدریاض‌خان (mo.ham.mad.ri.yāz.xān)، روستای گهل در ناحیهٔ مری (پاکستان) ۱۹۳۵ ــ ۱۹۹۵م، مترجم و فارسی‌پژوه پاکستانی. در ۱۳۴۴ش از دانشگاه پنجاب کراچی دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات اردو و در ۱۳۴۷ش با نوشتن پایان‌نامهٔ شرح احوال و آثار میرسیدعلی همدانی (۷۱۴ ـ ۷۸۶ق) و تصحیح، مقدمه، تعلیقات فتوت‌نامه از دانشگاه تهران، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. از ۱۹۶۲م در دانشکدهٔ کراچی به‌تدریس پرداخت. از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ش در دانشگاه تهران به تدریس زبان اردو و پاکستان‌شناسی سرگرم بود. از ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰م (سوای سال‌های اقامت در تهران) در دانشکدهٔ دولتی شمارهٔ یک اسلام‌آباد، زبان فارسی تدریس می‌کرد. از ۱۹۸۰م در دانشگاه آزاد علامه اقبال در اسلام‌آباد به‌تدریس زبان فارسی و اقبال‌شناسی سرگرم شد. در سال‌های ۱۹۸۴، ۱۹۸۸، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱م در کنگره‌های علمی و ادبی در ایران شرکت جست. از محمدریاض‌خان حدود پانصد مقاله در مجلات دانشکده ادبیات تهران، دانشکدهٔ ادبیات مشهد، وحید، دانش، هنر و مردم، هفت رنگ، معارف اسلامی، هلال، سروش، پاکستان مصور، فکر و نظر، اقبال، اقبال ریویو، اقبالیات، بصیر، فاران، سیاره، المعارف، ادبی‌دنیا، پاکستان ریویو، الحق، بینات، البلاغ، دانش، انوارالاولیا، سهروردیه، مجلهٔ ادارهٔ تحقیقات پاکستان، مجلهٔ انجمن تاریخ‌شناسی، اردو و قومی‌زبان به‌چاپ رسیده است. از وی حدود پنجاه کتاب به‌جا مانده است. از آثارش: تدوین و تحشیه فتوت‌نامهٔ میرسیدعلی همدانی (لاهور، ۱۹۷۱م)؛ تاریخ ادبیات فارسی (لاهور، ۱۹۷۴م، ۱۹۸۴م)؛ اقبال و دیگر شعرای فارسی‌گوی به‌فارسی (اسلام‌آباد، ۱۳۵۶ش / ۱۹۷۷م و ۱۹۸۶م)؛ کشف‌الابیات اقبال به‌فارسی (اسلام‌آباد، ۱۹۷۷م)؛ تدوین و تحشیهٔ کلیات فارسی شبلی نعمانی به‌فارسی (اسلام‌آباد، ۱۹۸۴م)؛ احوال و آثار و اشعار میرسیدعلی همدانی به‌انضمام شش رسالهٔ وی (اسلام‌آباد، ۱۹۸۵م، ۱۹۹۰م)؛ کتاب‌شناسی اقبال به‌فارسی (۱۹۸۶م)؛ ترجمهٔ یادداشت‌های پراکندهٔ علامه اقبال به‌فارسی (۱۹۸۹م)؛ مکاتیب حضرت شاه همدان به‌فارسی (لاهور، ۱۹۸۵م)؛ ترجمهٔ یک‌صد و چهل و پنج مکتوب و ده خطابهٔ مولوی به‌اردو (۱۹۸۸م)؛ تدوین و تصحیح کلیات فارسی اقبال با همراهی دو استاد (۱۹۹۰م)؛ ترجمهٔ کتاب فارسی فخرالدین حجازی به‌نام نقش پیغامبران در تمدن جهان به‌اردو (لاهور، ۱۹۸۹م)؛ ترجمهٔ کتاب فارسی ما و اقبال اثر علی شریعتی به‌اردو (راولپندی، ۱۹۹۲م)؛ تحقیق، ترجمه، تحشیه و تعلیقات بر پیام مشرق اقبال (لاهور، ۱۹۹۳م)؛ تحقیق و بررسی جاویدنامهٔ اقبال (لاهور، ۱۹۸۸م)؛ ترجمه و بررسی مثنوی پس چه باید کرد اقبال (لاهور، ۱۹۹۲م).

منابع: فارسی‌آموختگان، ۱۷۵-۱۷۶؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۱۲۰/۲-۱۲۲؛ گنج شایگان، ۱۲۴-۱۲۵؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۳۸۲-۳۸۳؛ نقد شعر فارسی در پاکستان، ۱۱۲-۱۱۳.

رسولی

محمدزمان انبالجی دهلوی (mo.ham.mad.za.mān-e.an.bā.le.ji-ye.deh.la.vi)، محمدزمان فیاض انبالجی دهلوی شافعی حنفی فرزند محمدصادق، ز ۱۱۳۰ق، ریاضی‌دان فارسی‌نویس شبه‌قاره. گویا از مردم انباله، شهری در پنجاب هند، بود و در دهلی می‌زیست. از آثارش: ۱ــ ارتفاع‌الجبال / اعظم‌الجبال به کرهٔ

ارض در اخترشناسی که آنرا در ۱۱۳۰ق نوشته (نسخه‌های کتابخانه‌های آصفیه و بانکیپور)؛ ۲ـ غایة جهدالحساب در شرح خلاصة‌الحساب شیخ بهایی که آنرا در ۱۱۳۰ق نوشته (نسخهٔ بانکیپور)؛ ۳ـ حکم‌الریاضی در شرح الملخص فی‌الهیئة تألیف محمود بن عمر چغمینی خوارزمی (ـ ۷۴۵ق) که آنرا در ۱۱۲۰ ـ ۱۱۳۰ق نوشته (نسخهٔ بانکیپور)؛ ۴ـ تحریرالاشکال (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه لاهور به‌شمارهٔ شیرانی ۳۶۰ / ۳۳۶۴، با تاریخ ۱۱۴۰ق) در حساب و هندسه و گشودن دشواری‌های آن «که پیش از آن کسی نگشوده بود.» انبالجی در تألیف این اثر از تحریر اقلیدس و دیگر کارهای خواجه نصیرالدین طوسی بهره برده است؛ ۵ـ شرح مجسطی؛ ۶ـ شمس‌المشرقین که آنرا در ۱۱۳۱ق نوشته (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1959-217)؛ ۷ـ الهام‌الغیب / رساله در هیئت در اخترشناسی که آنرا در ۱۱۲۰ق نوشته؛ ۸ـ شرح اشکال‌التأسیس در گزارش اشکال‌التأسیس شمس‌الدین محمد بن اشرف سمرقندی (ـ ح ۶۰۰ق).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۵۲/۳، ۳۵۶، ۳۶۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۲/۱، ۲۰۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۳۳، ۱۸۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۵۹۵، ۲۶۲۱، ۲۶۷۰، ۲۷۰۳، ۲۷۰۶، ۲۷۱۲، ۲۸۵۸، ۲۹۱۱، ۳۱۰۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 424; *Mughals in India*, 345; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/17, 50, 92, 95.

برزگر

محمد ساقی (mo.ham.mad-e.sā.qi)، مستعدخان، ۱۰۶۱ ـ دهلی ۱۱۳۶ق، دبیر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. دست پروردهٔ بختاورخان* بود. در ۱۰۷۹ق منشی مخصوص بختاورخان شد و تا مرگ بختاورخان (۱۰۹۶ق) خدمت او می‌کرد. سپس به خدمت دستگاه دیوانی دولت گورکانیان هند درآمد و در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) در سمت‌های وقایع‌نگار، مشرف نقاش‌خانه (۱۰۹۵ق)، مشرف جانمازخانه (۱۰۹۷ق)، مشرف خواص‌خانه (۱۱۱۰ق) و منشی نظارت (۱۱۱۳ق) کار کرد. در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه (۱۱۱۹ ـ ۱۱۲۴ق) مقامی بالاتر و لقب مستعدخان یافت. میرمنشیِ عنایت‌الله‌خان (فرزند شکرالله‌خان)، وزیر شاه‌عالم بهادرشاه، بود. وی نویسنده و دبیری توانا بود و نمونه‌هایی از انشای او به جا مانده است. مستعدخان در تألیف مرآة‌العالم با بختاورخان همکاری داشت و خود نیز به‌درخواست عنایت‌الله‌خان کتابی به نام مآثر عالمگیری نوشت. این اثر در ۱۱۲۲ق به‌انجام رسیده است. مآثر عالمگیری که جامع‌ترین تاریخ دورهٔ عالمگیر اورنگ‌زیب به‌شمار می‌آید در دو بخش تدوین یافته است: بخش یکم رویدادهای ده سال نخست پادشاهی اورنگ‌زیب را در بر می‌گیرد و چکیدهٔ عالمگیرنامهٔ محمدکاظم است. بخش دوم در ذکر رویدادهای چهل سال پسین دورهٔ اورنگ‌زیب است. رویدادهای این دوره چشم‌دیدهٔ محمدساقی است، اما وی نه همهٔ رویدادها که بیشتر پیروزی‌ها و کامیابی‌ها را آورده است. مآثر عالمگیری به‌تصحیح احمدعلی به‌چاپ رسیده است (کلکته، ۱۲۸۸ق / ۱۸۷۰م). بخش نخست این اثر (ده سالهٔ نخست پادشاهی اورنگ‌زیب) را هنری ونسیتارت (Vansittart، ۱۷۳۲ ـ ۱۷۷۰م) به‌انگلیسی برگردانیده و برگردان او همراه با متن فارسی در ۱۷۸۵م در کلکته به‌چاپ رسیده است. همهٔ کتاب را فداعلی طالب به اردو ترجمه کرده است (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۱ق، کراچی، ۱۳۸۲ق).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۵۷۱/۲۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۸/۳ـ۱۴۹؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷۷ـ۴۷۹؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۱۸۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۸۰/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۲/۶ـ۴۶۹۳؛ منتخب‌اللباب، ۲۱۱/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/270-271; 3/936; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 442-443; *History of India, As Told by its own Historians*, 7/181-197; *Mughals in India*, 360-361; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/593.

برزگر

محمد سعدالله (mo.ham.mad.saɛ.dol.lāh)، فرزند محمد اسدالله، جلگاون از شهرهای مهاراشترا ۱۹۲۹م ـ　　، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشکدهٔ اس.کی.کی جلگاون به‌تحصیل سرگرم شد. سپس دانشنامهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن، در همان دانشکده به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی و اردو پرداخت. اثر وی شهرآشوب در شعر فارسی نام دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۹۱/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۵۷-۲۵۸.

رسولی

محمد سعدالله مرادآبادی (mo.ham.mad.saℇ.dol.lāh-e.mo.rād.ā.bā.di)، محمدسعدالله بن نظام‌الدین حنفی مرادآبادی، مرادآباد ۱۲۱۹ ــ رامپور ۱۲۹۴ق، دانشمند دینی و ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. کتاب‌های مقدماتی فارسی را در زادگاهش خواند. سپس به رامپور رفت و به فراگیری صرف و نحو پرداخت. آنگاه رهسپار نجیب‌آباد شد و شرح کافیهٔ جامی و کتاب‌های دیگر را نزد مولانا عبدالرحمان قهستانی آموخت. پس از آن به دهلی سفر کرد و نزد شیر محمد قندهاری و شیخ محمدحیات لاری و مفتی صدرالدین دهلوی تحصیلات خود را پی گرفت. در ۱۲۴۳ق به لکنو رفت و برخی کتاب‌های درسی را نزد محمداشرف لکنویی و محمداسماعیل مرادآبادی و میرزا حسن‌علی محدث و مفتی ظهورالله لکنویی خواند. سپس در مدرسهٔ شاهی لکنو به تدریس پرداخت و در ضمن در ترجمهٔ قاموس تاج‌اللغات شرکت کرد و نیز بیست و نه سال در آن‌جا به افتا و قضا سرگرم بود. در ۱۲۷۰ق به سفر حج رفت و در مکه از شیخ جمال حنفی اجازهٔ علم حدیث گرفت. سپس به لکنو بازگشت و حدود دو سال دیگر کار افتا را ادامه داد. پس از برکناری واجدعلی‌شاه، پادشاه اوده، به‌دست انگلیسی‌ها در ۱۲۷۲ق، سعدالله از لکنو به رامپور رفت و حاکم آن‌جا یوسف‌علی‌خان رامپوری مقدمش را گرامی داشت و او را به سمت مفتی دربار خود برگزید. وی از آن پس تا دم مرگ در رامپور نشیمن داشت. سعدالله نوشته‌های فراوانی به‌فارسی و عربی دارد. از آثارش: حاشیه علی شرح هدایة‌الحکمه به‌عربی (حیدرآباد دکن، ۱۲۹۱ق)؛ نوادرالبیان فی علوم‌القرآن به‌فارسی در قواعد قرائت قرآن (لاهور، ۱۸۷۴، ۱۸۹۰م)؛ رسالة فی تحقیق قوس و قزح به‌عربی (لکنو، ۱۲۶۸ق و ۱۸۸۰م، تهران، ۱۳۰۵ق)؛ شرح تهذیب‌المنطق سعدالدین تفتازانی به‌عربی (چاپ هند)؛ العافیة فی شرح‌الشافیة به‌فارسی (هند، ۱۲۹۵ق)؛ القول‌المأنوس فی صفات‌القاموس به‌عربی (هند، ۱۲۸۷ق، مصر، ۱۳۴۴ق) که حاشیهٔ قاموس المحیط فیروزآبادی است؛ مفیدالطلاب فی خاصیات‌الابواب به‌فارسی (هند، ۱۲۶۸ق)؛ القول‌الفضل فی تحقیق همزة‌الوصل؛ میزان‌الافکار به‌فارسی (هند، ۱۲۸۲ق) در شرح معیارالاشعار خواجه نصیرالدین طوسی؛ غایة‌البیان فی تحقیق‌السبحان به‌عربی؛ محصل‌العروض و شرح آن؛ ترجمهٔ فقه اکبر ابوحنیفه؛ رسالهٔ تحقیق علم واجب به‌عربی (لکنو، بی‌تا)؛ شرح خطبهٔ قطبی؛ رساله المنة فی وجودالغنة؛ مفیدالبصیره در حساب؛ زادالسبیل الی دارالخلیل؛ شرح ضابطة‌التهذیب؛ ترجمهٔ وصیت‌نامهٔ ابوحنیفه؛ ترجمهٔ حقیقت‌الاسلام؛ حاشیه بر شرح سلم حمدالله سندیلی؛ رسالهٔ تناسخ؛ حاشیه بر شرح چغمینی در هیأت؛ قصیدهٔ لامیهٔ فارسی؛ مجموعهٔ فتاویهٔ سعدیه / الفتاوی‌السعدیه فی‌الفروع‌الحنیفه (دهلی، ۱۳۳۴ق / ۱۹۱۶ق) به‌فارسی که مجموعه‌ای از فتاوای محمدسعدالله، گردآوری پسرش حافظ مفتی محمدلطف‌الله رامپوری است؛ وجوه تراکیب تسمیه / رسالهٔ ترکیب بسم‌الله به‌فارسی (لکنو. بی‌تا) در کاربرد ترکیب «بسم‌الله» با الفاظ دیگر از دید نحویان؛ خیرالمسهل المسئلة‌الطهرالمتخلل به‌عربی (لکنو، بی‌تا)؛ التنویة بالتشبیه به‌فارسی (لکنو، بی‌تا) در یک مقدمه در بیان معنی لغوی و اصطلاحی تشبیه، و پنج باب (۱ــ در بیان مشبه و مشبه‌به، ۲ــ وجه تشبیه، ۳ــ ادات تشبیه، ۴ــ غرض تشبیه و ۵ــ اقسام تشبیه)؛ نورالصباح فی‌اغلاط‌الصراح به‌فارسی که نقد و نظر بر کتاب صراح، ترجمهٔ صحاح جوهری ابوالفضل جمال قرشی محمد بن خالد، است (کانپور، ۱۳۴۴ق)؛ نوادرالاصول (/ الوصول فی شرح‌الفصول) به‌فارسی در گزارش فصول اکبری علی اکبر / اکبرعلی اله‌آبادی (ــ ۱۰۹۱ق) در صرف افعال عربی (پیشاور، ۱۳۸۶ق)؛ رسالهٔ لامیه در تعریف اقسام الف و لام (کانپور، ۱۲۷۹ق / ۱۸۶۳م)؛ خلاصة‌النوادر به‌فارسی (لکنو، ۱۲۶۳ق) که گزیدهٔ نوادرالبیان او است در چندین فصل (۱ــ در رموز و اسامی قاریان و راویان ایشان، ۲ــ علامت‌های وقف و اقسام آن،... ۴ــ در عدد سورت‌ها و آیت‌ها و کلمت‌ها و حرف‌های قرآن، ۵ــ مکی یا مدنی بودن، تفصیل رکوع‌ها، آیت‌ها و حروف هر یک از آن‌ها، ۶ــ تجوید و مخارج و صفات حروف و ۷ــ فضایل قرآن و آداب خواندن آن)؛ زاداللبیب الی دارالحبیب؛ هدایة‌النور فیما یتعلق بالاظفار والشعور به‌فارسی که در دههٔ پایان رمضان ۱۲۶۶ق نوشته شده و در موضوعاتی مانند ستردن موی چهره و تن، چیدن ناخن، خضاب، و جز آن‌ها است (کانپور، ۱۲۶۷ق).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۳۴۹-۳۵۰؛ الاعلام، زرکلی، ۱۳۷/۶؛ ایضاح‌المکنون، ۶۰۶/۱؛ ۲۵۱/۲، ۲۵۷، ۴۲۰، ۴۴۳، ۶۱۱، ۶۸۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۷۴-۷۵؛ حدیقة‌الشعرا، ۵۲/۱-۵۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۴، ۳۲۲، ۳۵۱، ۳۷۰، ۵۸۳، ۱۰۹۰، ۱۱۳۳؛ فهرست

مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۱۵۱؛ ۳/۱۷۴۶؛ ۴/۲۳۵۸؛ ۱۳/۲۴۴۲، ۲۶۲۰، ۲۶۳۷، ۲۶۳۸؛ ۱۴/۳۱۳، ۶۲۱؛ فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو، ۵۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۲۳؛ مأخذات احوال شعرا، ۱۲۹ـ۱۳۱؛ معجم‌المؤلفین، ۱۰/۲۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳/۳۰۸ـ۳۰۹؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۲۰۲ـ۲۰۴؛ هدیة‌العارفین، ۲/۳۸۰؛

Catalogue of the the Library of India office, vol.II, part VI, 347; *Dictionary of Indo-persian Literature*, 525; *Persian Literature*, C.A.Storey, 44, 1222.

برزگر

محمدسعد عظیم‌آبادی ← سعید عظیم‌آبادی

محمدسعید عظیم‌آبادی، فرزند حافظ کریم‌الله (ز ۱۱۰۲ق) ← سعید عظیم‌آبادی

محمدسعید عظیم‌آبادی، فرزند حافظ واعظ‌علی ← حسرت عظیم‌آبادی

محمدسعید قریشی مولتانی (mo.ham.mad.sa.id.qo.ray.ši-ye. mul.tā.ni)، مولتان ۱۰۲۲ ــ همان‌جا ۱۰۸۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در مولتان تعلیم و تربیت یافت. در ۱۰۵۱ق ملازم شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۸ــ۱۰۶۷ق) شد. از طرف او و چندین‌بار مأمور خدمات لشکری شد. با سپاهیان در سرکوبی هندوان در کوه شوالک و همچنین با اورنگ‌زیب در فتح بلخ شرکت کرد. در ۱۰۵۸ق به دربار سلطان مراد راه یافت. مراد از او در کارها مشورت می‌خواست. نخست با او به برهانپور و سپس به گجرات رفت. شاهزاده او را مأمور بخشیگری و واقعه‌نویسی کرد. مدت اندکی نیز در کابل خدمت کرد. کارهای سفارت اورنگ‌زیب را در مولتان و اکبرآباد و شاهزاده شجاع را در پتنا، اکبرآباد و بنگال انجام می‌داد. در ۱۰۶۱ق از شاهزاده مراد لقب خان گرفت. در ۱۰۶۶ق که امیرعلی نقی به ملازمت شاهزاده مراد منصوب شد، شاهزاده به تحریک او، سعیدخان را از ملازمت خود برکنار کرد. سعیدخان نیز به اکبرآباد رفت و ملازم داراشکوه شد. پس از قتل داراشکوه، خواست که به وطن بازگردد و در آن‌جا گوشه گیرد، ولی در ۱۰۷۰ق اورنگ‌زیب او را به دربار خود خواند و منصب چارصدی به او داد و او را از منشیان دیوان خود برگزید. سرانجام در ۱۰۷۳ق به مولتان رفت و ساختمان و مسجدی برای خود ساخت و به ریاضت و عبادت و مطالعه و سخن‌سرایی پرداخت. به فن کتابت آشنا بود. بدین‌ترتیب قرآن مجید را کتابت و تفسیر کرد. در ۱۰۷۲ق یک نسخه از کیمیای سعادت را هم کتابت کرد. شیخ در تعبیر خواب و علم فراست مهارت داشت. کلیات محمدسعید در کتابخانهٔ محمدشفیع لاهوری نگه‌داری می‌شود. نسخه‌ای از دیوان وی به‌شمارهٔ ۷۷۱ در کتابخانهٔ انجمن سلطنتی بنگال نگه‌داری می‌شود. مؤلف مرآة‌الخیال قصیدهٔ سیفیهٔ او را که در منقبت امام‌علی بن موسی(ع) گفته، در کتاب خود آورده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۵۰۵ـ۵۱۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۹۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱/۳۱۶ـ۳۱۷؛ شمع انجمن، ۱۹۹؛ عمل صالح، ۳/۴۳۲ـ۴۳۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷/۹۲۸؛ مخزن‌الغرائب، ۲/۶۹۵ـ۷۰۵؛ مرآت‌الخیال، ۱۶۹ـ۱۷۵؛ نتایج‌الافکار، ۳۳۷ـ۳۳۸؛ نزهة‌الخواطر، ۵/۳۸۴ـ۳۸۵؛ نشتر عشق، ۲/۶۹۲ـ۶۹۴؛ همیشه بهار، ۱۱۸ـ۱۱۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 532.

حجتی

محمدسعید مدراسی (mo.ham.mad.sa.id-e.mad.rā.si)، مولوی محمدسعید اسلمی نائطی شافعی، ۱۱۹۴ ــ مدراس ۱۲۷۲ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ شبه‌قاره. پدر و نیای او از علمای برجستهٔ روزگار خود بودند و در خدمت فرمانروایان میسور، حیدرعلی و پسرش تیپوسلطان، به سر می‌بردند. اما محمد سعید، که در برخی منابع نامش را غلام محمد هم یادکرده‌اند در مدراس به‌دنیا آمد یا به آن شهر کوچید و در آن‌جا درس خواند. مدتی به تدریس پرداخت. سپس به خدمت والاجاه پنجم نواب غلام‌غوث‌خان اعظم (ــ ۱۲۷۲ق)، فرمانروای آرکات / کرناتک، درآمد و «وظایف و ادارات اهل حرمین» بدو واگذار شد. در ۱۲۴۳ق، نواب عظیم‌جاه، عم و وکیل و نایب اعظم‌جاه، به محمدسعید لقب سراج‌العلما حافظ محمداسلم‌خان بهادر داد و از این رو او به اسلمی آوازه یافت. به حجاز سفر کرد و زمانی دراز در آن‌جا به سر برد و در همان‌جا، به‌پیشنهاد استادش ملاعبدالعلی بحرالعلوم لکنویی، تحفهٔ اثنی‌عشریه نوشتهٔ عبدالعزیز دهلوی را از فارسی به‌عربی برگرداند. دربازگشت به

مدراس، به حیدرآباد و اورنگ‌آباد سفر کرد و پس از مدتی به زادگاهش بازگشت. گویند نوشته‌های بسیار داشته است. از آثارش: ۱ـ سفینة‌النجات فی طوفان‌المهلکات که در ۱۲۵۶ق نوشته؛ ۲ـ تعلیقات‌الزرینه فی شرح‌السفینه به‌فارسی (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1968-204) که تعلیقات اسلمی است بر اثرش سفینه‌النجات؛ ۳ـ مواهب‌الرحمان به‌فارسی در تفسیر قرآن که دو قسمت پایانی آن (تفسیر دوپارهٔ ۲۹ و ۳۰ قرآن) در ۱۲۶۱ق در مدراس به‌چاپ رسیده است؛ ۴ـ مفیدالطالبین فی فقه‌الشافعی. اسلمی ظاهراً دیوان شعر نیز دارد.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۲۴-۲۲۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۴/۱؛ ۱۱۱۳/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۴۵۲/۷-۴۵۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 96; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/25, 1203.

برزگر

محمدسلطان (mo.ham.mad.sol.tān)، شاهزاده محمدسلطان، معروف به پرنس غلام‌محمد، پسر تیپوسلطان، ۱۲۰۹ـ ۱۲۸۹ق / مارس ۱۷۹۵م ـ فوریهٔ ۱۸۷۱م، شاهزاده و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. پسر کهتر تیپوسلطان، فرمانروای میسور بود. پس از کشته‌شدن تیپوسلطان (۱۲۱۴ق)، انگلیسی‌ها فرزندان وی و از آن میان محمدسلطان را از سرینگ‌پتم، پایتخت میسور، به ویلور بردند. محمدسلطان در ۱۲۲۱ق / ۱۸۰۶م به کلکته انتقال یافت. او بقیهٔ زندگی خود را در کلکته گذراند و در زندگی اجتماعی این شهر و کارهای خیریه شرکت فعال داشت. دوبار (در ۱۸۵۵ و ۱۸۵۹م) به انگلستان سفر کرد. در فوریهٔ ۱۸۷۱م به دریافت نشان شهسواری «فرماندهٔ ستارهٔ هند» نایل گردید. در کلکته و میسور چندین کار نیکوکارانه انجام داد و از جمله در جنوب کلکته، یک جاده و چهارراهی و مسجدی بنا کرد. به محمدسلطان اثری به نام کارنامهٔ حیدری / سیر سروری / مآثر صفدری منسوب است که گویند آن‌را در ۱۲۶۳ق نوشته و در آن، به‌گفتهٔ مؤلف ثلاثهٔ غساله، «تاریخ خانوادهٔ خویش، مخصوصاً احوال پدر [تیپوسلطان] و جد خود [حیدرشاه، معروف به حیدرعلی‌خان (ـ ۱۱۹۶ق)، پایه‌گذار دودمان میسور] را به‌فارسی بسیار عالی نوشته است. در این موضوع هیچ کتابی به اندازهٔ کارنامهٔ حیدری اعتبار ندارد. مؤلف [محمدسلطان] این کتاب را به سر تامس هربرت نایب ناظم بنگاله معنون ساخته است.» گفتنی است که برخی منابع مؤلف واقعی این اثر را عبدالرحیم دهریه گورکپوری، متخلص به تمنا، گفته‌اند و آمدن نام شاهزاده در آن را تشریفاتی دانسته‌اند (کلکته، ۱۸۴۸م). کارنامهٔ حیدری را احمدعلی گوپاموی به اردو برگردانیده است (کلکته، ۱۸۴۹م). محمدسلطان همچنین کتابی به‌انگلیسی در تاریخ حیدرعلی و تیپوسلطان، با عنوان *The History of Hyder Shah, alias Hyder Ali Khan Bahadur, and of his son, Tippoo Sultaun*، را که در ۱۷۸۴م در لندن به‌دست M.M.M.D.L.T (= م.م.دولا توش M.M.dela touche ؟)، از فرماندهان سپاه تیموریان هند، نوشته شده بود بازنگری و تصحیح کرد و این تصحیح در ۱۸۵۵م در لندن به‌چاپ رسید.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۸۸-۸۹، ۱۸۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۹۸۹/۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۲۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۱۶/۲-۱۳۱۷؛

Catalogue of the Library of the India office, vol.II, part VI, 157, 241; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 202-203; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/775-776.

برزگر

محمدسلیمان تونسوی (mo.ham.mad.so.lay.mān-e.tun.sa.vi)، فرزند زکریا فرزند عبدالوهاب فرزند عمرخان فرزند جان‌محمد، ۱۱۸۴ـ ۱۲۶۷ق، عارف چشتی حنفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از تبار افغانان جعفرخانی بود و در جایی به‌نام گرگوجی در کوهستانی که سی کروه با تونسه فاصله داشت (در ناحیهٔ دیرهٔ غازی‌خان در ایالت پنجاب) به‌دنیا آمد. کتاب درسی فارسی را در تونسه نزد میان‌حسن‌علی آموخت. سپس در مدرسهٔ قاضی‌محمد عاقل‌خان (ـ ۱۲۲۹ق) در کوت متهن به ادامهٔ تحصیل پرداخت. هنگامی که شیخ محمد مهاروی (ـ ۱۲۰۵ق) به کوت متهن آمد بدو دست ارادت داد و چند سالی در ملازمت او به سر برد و از او خرقهٔ خلافت گرفت. پس از مرگ پیرش، مدتی در گرگوجی به سر برد. سرانجام در تونسه نشیمن گزید و به ارشاد طالبان طریقت پرداخت و مریدان بسیار یافت. به‌گفتهٔ مؤلف خزینة‌الاصفیا «مریدان بی‌شمار و طالبان هزار در هزار به‌خدمت آن حضرت حاضر و بیعت نمودند، چنان‌چه صدهزار کس از کفار و فساق و فجار بر دست آن محبوب پروردگار هدایت شده به قرب ایزدی رسیدند و بیشتر را صاحب سجاده نموده خرقهٔ خلافت و اجازت عطا نمود، اما سه کس از

خلفای وی اعظم و مشهور و رهنمای عرب و عجم گشتند. اول شیخ محمدیار که در ریاضت و عبادت و کشف و کرامت فریدالدهر و وحیدالعصر بود. دویم حافظ محمدعلی خیرآبادی که اکثر مردمان دکن و عرب به حلقهٔ ارادت وی درآمدند. سوم مولوی محمدعلی که به مقام مکهده اکثر مردمان خطهٔ پنجاب را به فضیلت ظاهری و باطنی رسانید.» گرچه از خود خواجه سلیمان تونسوی تألیفی به‌جا نمانده، ولی اقوال و ملفوظات و احوال و مناقب او را برخی مریدان او در چند مجموعه به‌فارسی گردآورده‌اند: ۱ــ ملفوظات شریف گردآوردهٔ مولوی غلام‌حیدر صاحب که دیباچه‌ای در احوال تونسوی دارد و سپس ملفوظات او در مجالسی در شوال ۱۲۵۶، صفر ۱۲۵۷، ربیع‌الاول ۱۲۵۷ و جمادی‌الاولی ۱۲۵۹ق و در پایان ذکر خلفای وی آمده است؛ ۲ــ مناقب‌المحبوبین تألیف محمد نجم‌الدین فخری نظامی سلیمانی ناگوری (ــ ۱۲۸۷ق)، از خلفای خواجه سلیمان تونسوی که در ۱۲۷۸ق نوشته شده و در شرح احوال بزرگان سلسلهٔ چشتی نظامی، به‌ویژه زندگینامه و مناقب خواجه سلیمان تونسوی و پیرش خواجه نورمحمد مهاروی است (رامپور، ۱۸۹۰م و لاهور، ۱۳۱۲ق)؛ ۳ــ مناقب سلیمانی از غلام‌محمدخان چهچری، که در ۱۲۵۵ق به حلقهٔ خواجه سلیمان تونسوی پیوست. وی این اثر را در ۱۲۵۶ق در احوال و کرامات و سخنان و مجالس و خلفای خواجه سلیمان تونسوی نوشته است (دهلی، ۱۸۷۲م و ۱۳۱۵ق)؛ ۴ــ مناقب شریفه از حافظ احمدیار ساکن پاک‌پتن در احوال و صفات و ملفوظات تونسوی؛ ۵ــ انتخاب مناقب سلیمانیه / منتخب‌المناقب از یارمحمد ذوقی بن تاج محمد پاکیتی (= پاک‌پتنی؟)، که گزیده‌ای است از مناقب سلیمانیه / مناقب شریفه با افزوده‌هایی از «ملفوظات حضرت سلیمان‌خان تونسوی که [یار محمد ذوقی] خود شنیده یا از دوستان شنیده» است (لاهور، ۱۳۳۵ق)؛ ۶ــ نافع‌السالکین در حالات و ملفوظات تونسوی، گردآوردهٔ مرید و خلیفه‌اش امام‌الدین غلام‌شاه بن تاج محمود بن حافظ شرف‌الدین که این ملفوظات شنیده‌های خود او (تا ۱۲۶۷ق) است (لاهور، ۱۲۸۵ق)؛ ۷ــ خاتم سلیمان از الله‌بخش بلوچی.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۲۴-۳۱۸/۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۳۴-۲۳۱/۳، ۶۰۷، ۶۰۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۳۰، ۲۲۳؛ خزینة‌الاصفیا، ۵۱۴/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۱۵/۳، ۱۹۹۹، ۲۰۲۴، ۲۰۲۹، ۲۰۳۰، ۲۰۴۰، ۲۰۴۳، ۲۰۵۲؛ ۲۴۹۷/۴؛ ۱۲۵۸/۸، ۱۲۸۹، ۱۳۳۴، ۱۳۴۱؛ ۱۰۱۳/۱۱، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۷، ۱۰۲۱، ۱۰۲۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۲، ۱۰۵۴، ۱۰۶۱، ۱۰۶۸؛ ۸۰۸/۱۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۹۶۹/۴؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۸/۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۳۳، ۲۳۰۳، ۲۳۱۱؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 120.

برزگر

محمدشاه (mo.ham.mad.šāh)، پسر فریدخان پسر خضرخان، ــ ۸۴۷ق، پادشاه دهلی از خاندان سادات (۸۳۷ــ ۸۴۷ق). برادرزاده و پسرخواندهٔ مبارک‌شاه بود و پس از کشته شدن مبارک‌شاه (۹ رجب ۸۳۷)، بر تخت شاهی نشست. سرورالملک و میران صدر، که نقشهٔ کشتن مبارک‌شاه را چیده و به انجام رسانده بودند، به ترتیب خطاب خان‌جهان و معین‌الملک یافتند. سرورالملک «همهٔ خزاین و دفاین و اسپان و پیلان و سلاح‌خانه در قبض و تصرف خویش آورد» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۲۳۷) و «همگی همت مصروف آن گردانید که امرای قدیم را مستأصل ساخته امرای جدید پدید آورد و به وقت فرصت سلطان محمدشاه را هم مانند مبارک‌شاه کشته خداوند تاج و تخت گردد.» (تاریخ فرشته، ۱۶۹/۱) کمال‌الملک و امرا و ملوکی که در بیرون شهر (دهلی) اردو زده بودند، بعد از کشته شدن مبارک‌شاه، به‌داخل شهر آمدند و به ناگزیر با محمدشاه بیعت کردند، ولی هر آن در پی گرفتن انتقام خون مبارک‌شاه از سرورالملک و همدستانش بودند. سرورالملک بیشتر اقطاعات و نواحی کشور را به تصرف خود گرفت و برخی را به همدستان خود، از جمله نواحی بیانه و امروهه، نارنول و کهرام و چند ناحیهٔ میان‌دوآب (گنگ و جمنا)، را به سدهیپال و سد هارن (هندو) و نزدیکان ایشان داد. رانوسیه، غلام‌سدهیپال، برای ضبط بیانه بدان سوی رهسپار شد و در شعبان ۸۳۷ق بدان ولایت رسید، اما در جنگ با یوسف‌خان احدی شکسته و کشته شد. در همین اثنا، رفته‌رفته بسیاری از امرا که از استیلای سرورالملک بر امور سخت ناخوشنود و آزرده بودند مخالفت خود را ظاهر کردند و از این میان ملک اله‌داد کاکالودی حاکم سنبهل و اهار / داهار و ملک جمن / میان جیمن حاکم بدایون و امیرعلی گجراتی و امیر کیک ترک‌بچه لوای شورش برافراشتند. سرورالملک پسر خود ملک یوسف و سدهارن کنگو را به همراهی کمال‌الملک و خان اعظم سیدخان پسر سیدسالم به سرکوبی شورشیان گماشت. کمال‌الملک که پیوسته در اندیشهٔ برانداختن سرورالملک بود،

چون به کنار رود جون / جمنا رسید از رود گذشت و به خطهٔ برن رفت و در آن‌جا در پی اجرای نقشه‌اش برآمد. در این اثنا، ملک جمن از بدایون بیرون آمد و به ملک اله‌داد در اهار / داهار پیوست. ملک یوسف و هوشیار و سدهارن که از کمال‌الملک و همدستی پنهانی‌اش با امرای شورشی بیمناک بودند، نیمه شب اردوی وی را ترک گفتند و به سوی دهلی گریختند. در رمضان ۸۳۷ق ملک اله‌داد و ملک جمن و دیگر امرای شورشی به کمال‌الملک پیوستند و رو به دهلی نهادند و سرورالملک را در حصار سیری به محاصره گرفتند (شوال ۸۳۷ق). جنگ میان آن‌ها سه‌ماه به درازا کشید. در این میان زیرک‌خان امیرسامانه درگذشت (ذوالحجهٔ ۸۳۷ق) و پسرش محمدخان جای او را گرفت. محمدشاه «خاطر با بیرونیان داشت و فرصت می‌جست تا خود را به کمال‌الملک رساند و یا سرورالملک را به تیغ گذراند. سرورالملک این معنی را فهمیده خواست که پیشدستی نماید.» (تاریخ فرشته، ۱/۱۷۰) از این‌روی، در هشتم محرم ۸۳۸ق با پسران میران صدر، به‌قصد کشتن محمدشاه، وارد سراپردهٔ شاهی شد، ولی محمدشاه که از قصدشان آگاهی داشت و همیشه آماده و ساخته بود، پیش‌دستی کرد و به فرمانش نگهبانان شاهی سرورالملک را در درون سراپرده بکشتند و پسران میران‌صدر را نیز گرفتند و پیش دربار گردن زدند. محمدشاه سپس کمال‌الملک را از آن‌چه گذشت آگاهانید. کمال‌الملک و امرای همدستش از دروازهٔ بدایون وارد شهر شدند. همدستان سرورالملک، مانند سدهیپال و سدهارن کنگو و طایفهٔ گهتریان و ملک هشیار و ملک مبارک کوتوال یا در جنگ کشته شدند یا به اسارت افتادند و آن‌ها را گردن زدند. روز بعد، کمال‌الملک و امرا بار دیگر با محمدشاه بیعت کردند. محمدشاه، کمال‌الملک را منصب وزارت و خطاب کمال‌خان، ملک جمن را خطاب غازی ملک و اقطاع امروهه و بدایون، برادر ملک اله‌داد لودی را خطاب دریاخان (خود اله‌داد حاضر به پذیرش خطاب یا لقبی نگشت)، ملک گهون راج / کهوتراج مبارک‌خانی را خطاب اقبال‌خان و اقطاع حصار فیروزه، پسر بزرگ سید سالم را خطاب مجلس عالی سیدخان و پسر کوچک را خطاب شجاع‌الملک و همین‌گونه امرای دیگر را خطاب و اقطاع بخشید. شحنگی دهلی نیز به ملک‌الشرقی حاجی شدنی، مشهور به حسام‌خان، واگذار شد. محمدشاه در ربیع‌الاول ۸۳۸ق آهنگ مولتان کرد و بدین قصد در مبارکپور خیمه برافراشت و در آن‌جا بیشتر امرا، عمادالملک (ملک محمودحسن)، اسلام‌خان (ملک سلطان‌شه) لودی و محمدخان بن زیرک‌خان و محمدخان پسر نصرت‌خان و یوسف‌خان اوحدی و اقبال‌خان و امیرعلی گجراتی و دیگران به‌خدمت رسیدند و نواخت یافتند. وی سپس به مولتان رفت و با مشایخ آن دیار دیدار کرد و به دهلی بازگشت. محمدشاه در ۸۴۰ق به سوی سمانه رفت و سپاه بر سر جسرت کهکر / جسرتهه کهوکر فرستاد. این سپاه پس از آن که در سرزمین کهوکران تاخت و تاز و آن‌جا را تاراج کرد به اردوی شاه بازگشت. محمدشاه در بازگشت به دهلی «چنان مستغرق عیش و عشرت گردید که اصلاً پروای ملک و مال ننمود» و شیرازهٔ کارها از هم گسست و سستی و خلل در ادارهٔ ملک پیش آمد و «ملک بهلول [لودی] که بعد از فوت عم خود سلطان‌شه، المخاطب به اسلام‌خان، حاکم سرهند شده بود در این وقت دیبالپور و لاهور را تا پانی‌پت بی‌حکم پادشاه متصرف گشت.» (تاریخ فرشته، ۱/۱۷۰ـ۱۷۱) محمدشاه سپاهی بر سر بهلول لودی فرستاد و وی را به کوهستان گریزانید و بسیاری از افغانان لودی را به قتل آورد. با این‌همه، بهلول باز سپاهی گردآورد و به سرهند و پنجاب رفت و تا پانی‌پت را گرفت و این‌بار حسام‌خان وزیرالممالک را که به سرکوبی وی گسیل شده بود بشکست و به محمدشاه پیام داد که «من به‌سبب ناخوشی‌های حسام‌خان وزیرالممالک از ملازمت دورم. اگر او را بکشند و منصب وزارت به حمیدخان دهند بنده مطیع و فرمانبردار خواهم بود.» محمدشاه بی‌اندیشه‌ای حسام‌خان را بکشت و وزارت را به حمیدخان داد و امیر دیگری را خطاب حسام‌خان بخشید و به نیابت وزرا گماشت. این کار پادشاه که از بی‌اندیشگی و سستی او ریشه می‌گرفت بیش از پیش ناتوانی و ناشایستگی او را در دیدِ همگان نمایاند و حکام اطراف از این فرصت برای دست‌اندازی به قلمرو دهلی یا نپرداختن باج بدان بهره بردند و «سلطان ابراهیم شرقی بعضی پرگنات را متصرف گشت و رای گوالیر و رایان دیگر دست از مال‌گذاری کشیدند. چون محمدشاه را عرق حمیت در حرکت نیامد و مساهله و غفلت غالب گشت و در هر سو سودایی و در هر دل تمنایی پدید آمد» (طبقات اکبری، ۱۴۷)، برخی امرا سلطان‌محمود خلجی، پادشاه مالوه را (به‌گرفتن دهلی) برانگیختند. به گفتهٔ مآثر محمودشاهی «در اثنای این اندیشه عرایض خوانین و ملوک میوات چون جلال‌خان و احمدخان و حسن‌خان و مبارک‌خان و دیگر سران مبنی بر التماس رکضت موکب به استخلاص دارالملک دهلی به عرض

[محمودشاه خلجی] رسید و متعاقب اصحاب اغراض از سادات و علمای دهلی به بساط بوسی درگاه مستسعد گشتند و عرضه داشتند که ضابط دهلی در ارتکاب مناهی و ملاهی اصرار می‌نماید؛ خلق را از او امن جان نیست؛ اگر بندگی حضرت [محمودشاه] آن ملک را در قبضهٔ تصرف درآرند، مسلمانان را امن و فراغ به‌حصول پیوندد.» (مآثر محمودشاهی، ۴۷) محمودشاه خلجی در ۸۴۴ / ۸۴۵ق به دهلی تاخت. محمدشاه، هراسناک، بهلول لودی را به یاری فراخواند. بهلول با سپاهی بزرگ به دهلی آمد. میان دو طرف جنگ درگرفت و درحالی که سپاه دهلی در وضع کمابیش بهتری قرار داشت محمدشاه، بی‌رایزنی با امرا و بزرگان دولت، کسانی را نزد محمودشاه فرستاد و خواستار مصالحه شد. محمودشاه بی‌درنگ پیشنهاد او را پذیرفت و پیرامون دهلی را ترک گفت و رهسپار تختگاهش مندو / شادی‌آباد شد. با این همه، بهلول سپاه محمودشاه را تعقیب کرد و شماری از آنان را بکشت و اموالی از ایشان به غنیمت گرفت. محمدشاه، پس از این رویداد، ملک بهلول را فرزند خواند و خطاب خان‌خانان بخشید. وی در ۸۴۵ق به سمانه رفت و حکومت دیبالپور و لاهور را رسماً به بهلول داد و به سرکوبی جسرتهه کهوکر مأمور کرد و به دهلی بازگشت. با این وجود، بهلول که اینک در لاهور و نواحی اطراف آن قدرت فراوانی به هم زده بود به‌زودی با جسرتهه صلح کرد. وی که هوای پادشاهی در سرش افتاد، بسیاری از نواحی را متصرف گشت و بر محمدشاه بشورید و رو به دهلی نهاد و مدتی این شهر را در محاصره بداشت. اما چون از گشودنش درماند به مقر خود بازگشت. در پی آن، کار محمدشاه روز به روز بیشتر سستی گرفت و حتی امرای حوالی دهلی نیز سر از فرمانبرداری پیچیدند و دم از استقلال زدند. در این اثنا، محمدشاه بیمار شد و درگذشت و جایش را به پسر خود علاءالدین عالم‌شاه داد. تاریخ مرگ محمدشاه را برخی منابع ۸۴۹ق نوشته‌اند، اما درست نمی‌نماید.

منابع: تاریخ خان‌جهانی و مخزن افغانی، ۱۲۸-۱۳۰، ۱۳۲-۱۳۴؛ تاریخ شاهی، ۴۰-۵۰؛ تاریخ صدرجهان، ۹۸-۱۰۰؛ تاریخ فرشته، ۱۶۹/۱-۱۷۱؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۲۳۶-۲۴۴؛ داستان ترکتازان هند، ۴۸۶/۱-۴۹۳؛ طبقات اکبری، ۱۴۵-۱۴۸؛ مآثر رحیمی، ۴۲۶/۱-۴۳۱؛ مآثر محمودشاهی، ۴۶-۴۸؛ منتخب‌التواریخ، ۳۰۰/۱-۳۰۵؛ *The Chronicles of the Pathan Kings of Dehli*, 334-337; *A Critical study of Indo-Persian Literature during Sayyid and Lodi perios*, 3/165, 192.

برزگر

محمدشاه‌الدین سیالکوتی **(mo.ham.mad.šā.hod.din-e. si.yāl.ku.ti)**، مولوی محمدشاه‌الدین بن مولوی محمد قطب‌الدین قریشی قادری سروری، سدهٔ چهاردهم هجری، شاعر و مترجم شبه‌قاره. در رنگپورهٔ سیالکوت می‌زیست و آثار کمابیش فراوانی را به اردو و به‌ویژه به پنجابی درآورد. از آثارش: ۱ــ ترجمهٔ مثنوی بوعلی قلندر به اردو (لاهور، ۱۳۴۳ق / ۱۹۲۴م)؛ ۲ــ ترجمهٔ مثنوی گل و بلبل بوعلی قلندر پانی‌پتی به‌نظم پنجابی (چاپ پنجم: لاهور، ۱۹۵۸م / ۱۳۷۷ق)؛ ۳ــ ترجمهٔ مثنوی شمس تبریزی به‌نظم پنجابی (چاپ با متن فارسی، لاهور، ۱۹۶۱ق)؛ ۴ــ ترجمهٔ مثنوی بیسرنامهٔ عطار به‌نظم پنجابی (چاپ با متن فارسی، لاهور)؛ ۵ــ ترجمهٔ محمودنامهٔ محمود لاهوری به‌نظم پنجابی (چاپ لاهور)؛ ۶ــ ترجمهٔ دیوان غوث اعظم شیخ عبدالقادر جیلانی به‌نظم پنجابی (چاپ سوم با متن فارسی، لاهور، ۱۹۶۰م)؛ ۷ــ ترجمهٔ دیوان خواجه معین‌الدین چشتی (چاپ با متن فارسی، لاهور)؛ ۸ــ ترجمهٔ دیوان بوعلی قلندر پانی‌پتی به‌نظم پنجابی (چاپ لاهور) که روی‌هم‌رفته برگردان هشتاد و هفت غزل است؛ ۹ــ ترجمهٔ دیوان باهو به‌نظم پنجابی (چاپ با متن فارسی، لاهور، ۱۳۳۲ق)؛ ۱۰ــ ترجمهٔ دیوان باهو به‌اردو (لاهور، ۱۳۸۲ق / ۱۹۶۲م)؛ ۱۱ــ ترجمهٔ دیوان حافظ به‌نظم پنجابی (چاپ لاهور)؛ ۱۲ــ ترجمهٔ دیوان محمود شبستری به نظم پنجابی (چاپ با متن فارسی، لاهور) که برگردان سی و یک غزل محمود شبستری است؛ ۱۳ــ ترجمهٔ رباعیات بوعلی قلندر پانی‌پتی به‌نظم پنجابی با عنوان نعرهٔ قلندر (چاپ با متن فارسی و ترجمهٔ اردو، لاهور)؛ ۱۴ــ ترجمهٔ مثنوی معنوی به نظم پنجابی که آن را در ۱۳۵۷ق سروده است (چاپ لاهور).

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۷۷، ۶۷۹، ۶۸۰، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۸۷/۷.

برزگر

محمدشاه حیدرآبادی **(mo.ham.mad.šāh-e.hey.dar.ā.bā.di)**، محمدشاه قمیصی قادری حیدرآبادی، ـ ۱۳۳۹ق، دانشمند

دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در حیدرآباد دکن به‌دنیا آمد. نزد مولوی محمدزمان‌خان شهید شاه‌جهانپوری (ــ ۱۲۹۲ق) و استادان دیگر درس خواند (مولوی محمدزمان‌خان از علمای برجستهٔ حیدرآباد و از مخالفان سرسخت فرقهٔ مهدویه بود و سرانجام نیز به دست یکی از متعصبان این فرقه به‌قتل رسید). از آثارش: ۱ــ احسن‌الذریعة للسد عن‌الاقوال‌الشنیعة در رد فقه‌الاکبر شیخ حسن زمان محمد حیدرآبادی؛ ۲ــ تبیین کذب‌المفتری فی نسب‌السیدالبشتری در رد تحقیق‌الجلی فی نسب‌الشیخ عبدالقادرالجیلی تألیف شیخ حسن‌زمان محمد حیدرآبادی؛ ۳ــ ترجمهٔ خیرالمواعظ از عربی به فارسی که همراه با اصل عربی کتاب به‌چاپ رسیده است (حیدرآباد، ۱۳۰۲ق).

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۹۶۷/۲؛ نزهةالخواطر، ۴۳۴/۸.

برزگر

محمدشاه خلجی ← علاءالدین خلجی

محمدشاه دوم بهمنی (mo.ham.mad.šāh-e.do.vom-e. bah.ma.ni)، ابوالمظفر محمدشاه، ــ ۲۱ رمضان ۷۹۹ق، پنجمین پادشاه از خاندان بهمنیان دکن (۷۸۰ــ ۷۹۹ق). میان تاریخ‌نگاران در نام این پادشاه‌اختلاف است. برخی وی را فرزند کهتر علاءالدین حسن بهمنی و برخی دیگر پسر محمود بن علاءالدین حسن گفته‌اند و حتی مؤلف تاریخ فرشته، او را سلطان محمود گفته و رویدادهای پادشاهی او را ذیل عنوان «ذکر سلطنت محمودشاه بهمنی بن سلطان علاءالدین حسن» آورده است. اما شواهد سکه‌شناختی مبین آن است که وی نامش محمد و پسر محمود پسر علاءالدین حسن است. محمد دوم پس از آن که داودشاه بهمنی پسر علاءالدین حسن که مجاهد شاه بهمنی پسر محمدشاه اول بهمنی راکشته و بر تخت شاهی بهمنیان جلوس کرده بود، به تحریک روح‌پروراَغا، خواهر داودشاه، کشته شد (۲۲ محرم ۷۸۰ق) با یاری روح‌پروراَغا به شاهی نشست. امرای بزرگ بهمنی، مانند بهادرخان و صفدرخان سیستانی، به‌فرمانبرداری از او تن دردادند و ملک سیف‌الدین غوری (ــ ۷۹۹ق) نیز، همانند زمان شاهان پیشین، به‌منصب وکالت و پیشوایی (صدراعظمی) گماشته شد. محمدشاه پادشاهی صلح‌دوست بود و گویند چون به شاهی نشست «ایوان بزم بر میدان رزم اختیار کرده اوقات شاهی را بی‌دردسر نیزه و شمشیر به سر می‌برد و در مدت نوزده سال و نه ماه و بیست و چهار روز ایام شاهی به‌هیچ جانب لشکر نکشید به عیش و عشرت گذرانید، چنان‌چه حریفان ستم ظریف دکن او را ارسطو نام نهاده بودند.» از این روی، دورهٔ پادشاهی او، به‌خلاف روزگار اجدادش، به‌صلح و صفا با همسایگان گذشت. با این همه، در اواخر عمر با شورش بهاءالدین بن رمضان دولت‌آبادی، دژدار سگر، و دو پسرش مواجه شد، ولی توانست شورش آن‌ها را فرونشاند. محمدشاه پادشاهی ادیب و فرهنگ‌پرور بود. قرآن را نیکو می‌خواند و خط خوب می‌نوشت و به‌فارسی و عربی فصیح سخن می‌گفت. صاحبان فضل و هنر را می‌نواخت. در دورهٔ او بسیاری از دانشمندان و نویسندگان و سرایندگان ایرانی و دیگران به دکن آمدند و از نواخت او بهره‌مند گشتند. یکی از اینان فضل‌الله / فیض‌الله اینجو شیرازی بود که در دولت محمدشاه به مسند صدارت رسید و تربیت و تعلیم شاهزادگان بهمنی را بر عهده داشت. به‌روایتی افسانه‌مانند، چون آوازهٔ هنرپروری محمدشاه در جهان پیچید، شمس‌الدین محمد حافظ (ــ ۷۹۲ق) تمایل یافت که به دکن سفر کند و به دربار او بپیوندد. فضل‌الله اینجو، پس از آگاهی از تمایل حافظ، با فرستادن هدایایی او را به دکن دعوت کرد و حافظ نیز دعوت او را پذیرفت و به شهر هرمز رفت و بر کشتی نشست، ولی با دیدن طوفان دریا یک‌باره از این سفر روی گرداند و به واسطهٔ یکی از دوستانش غزلی با مطلع «دمی با غم به‌سر بردن جهان یک سر نمی‌ارزد ــ به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد» برای فضل‌الله اینجو فرستاد. محمدشاه پس از آگاهی از این رویداد، هدایایی گران‌بها به‌دست ملامحمدقاسم مشهدی، از فضلای دولت بهمنیان، برای حافظ به شیراز فرستاد. در دورهٔ محمدشاه، عین‌الدین بیجاپوری (ــ ۷۹۳ / ۷۹۵ق) ذیلی بر طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی نوشت. محمدشاه خود نیز شعر می‌سرود و این ابیات بدو منسوب است: «آن‌جا که لطف دوست دهد منصب مراد / بخت سیاه و طالع میمون برابر است.» □ «عافیت در سینه کار خون فاسد می‌کند ــ رخصتی ای دل که از الماس نشتر می‌خورم.» □ «خضر بدسود است در بیع متاع عافیت ــ می‌روم این جنس را از جای دیگر می‌خرم.» پس از محمدشاه دوم، به‌ترتیب دو پسر خردسالش غیاث‌الدین تهمتن و شمس‌الدین داود دوم بر تخت شاهی بهمنیان نشستند، اما این دو دیری نپاییدند و جای خود را به تاج‌الدین فیروزشاه دادند (۲۴ صفر ۸۰۰ق).

منابع: برهان مآثر، ۳۶ـ۳۸؛ تاریخ فرشته، ۳۰۱/۱ـ۳۰۳؛ حافظ‌نامه، ۵۹۳/۱؛ طبقات اکبری، ۱۱/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۵۳/۲ـ۱۵۴؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۳، ۲۵ـ۲۶؛ آزرمیدخت مشایخ فریدنی، «خدمات بهمنیان به نشر فرهنگ و تمدن ایرانی در دکن»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای ایران و شبه‌قاره، ۲۳۰/۱؛

The Bahmanis of Deccan, 125-128, 139; *The Chronicles of the Pathan Kings of Dehli*, 341, 342; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 416; *Iranica*, 3/494-498; *A Socio-intellectual History of the Isna'Ashri shi'is in India*, 1/241-249.

برزگر

محمدشاه دوم تغلقی ← ناصرالدین محمدشاه تغلقی

محمدشاه عدلی سوری (mo.ham.mad.šāh-e.ád.li-ye.su.ri)، مبارزخان پسر نظام‌خان پسر حسن، ــ ح۸۶۴ق، پادشاه هند از خاندان سور (۸۶۰ــ ۸۶۴ق). برادرزادهٔ شیرشاه و پسر عم و برادرزن سلیم‌شاه سور بود. پس از درگذشت سلیم‌شاه (۸۶۰ق) امرای بلندپایهٔ درگاه وی پسر دوازده ساله‌اش فیروزخان را در گوالیار به شاهی برداشتند، اما سه روز پس از آن، مبارزخان «به‌بهانهٔ ملاقات همشیرهٔ خود بی‌بی روشنک که مادر فیروزخان بود و بامی‌جی لقب داشت به محل پادشاهی درآمده قصد قتل فیروزشاه نمود. هر چند همشیرهٔ او واویلا نمود، هیچ‌یک نشنید و فیروزشاه را به قتل رسانید. به معاینهٔ این واقعه، اگر چه ارکان دولت این امر را ناپسند داشتند، اما بنابر آن که درین سلسلهٔ علیه وارثی دیگر نبود، ناچار به سلطنت مبارزخان راضی شده او را بر تخت سلطنت نشاندند و به سلطان‌محمد عادل ملقب ساختند که رفته‌رفته در السنه [عوام] بر عدلی قرار یافت.» (تاریخ خانجهانی، ۱۲۰) عدلی پادشاهی بسیار بی‌خرد و ناشایست و بی‌کفایت بود و چون در داستان‌ها و تواریخ از زربخشی و بذل و بخشش محمد تغلق شنیده بود به خیال پیروی از او افتاد و در آغاز پادشاهی درِ خزانه بگشود. گویند «هر روز تیرها به هر سوی می‌افکند که پیکان‌هایشان از شصت نخود زر ناب ساخته شده بود و می‌گفت هر که آنرا بیاورد یکی ده روپیه بگیرد [و] به همین گونه بخشش‌های ناهموار بی‌جا اندوخته‌های شیرشاه و سلیم‌شاه بر باد» داد و گنجینه تهی ماند. (داستان ترکتازان هند، ۱۵۲/۲) وی مقام وزارت و وکالتِ خود را به «شمشیرخان‌نام غلام که برادر خورد خواص‌خان بود و دولت‌خان نومسلم تربیت کردهٔ لوحانیان» واگذارد (منتخب‌التواریخ، ۴۱۸/۳) و «هندوی هیموی نام را، که [در اصل] بقال و ساکن قصبهٔ ریواری [از توابع میوات] بود و سلیم‌شاه او را در مسلک منصب‌داران جدید درآورده شحنهٔ بازار کرده [بود]، صاحب‌اختیار ملک و مال گردانیده خود به شرب مدام و صحبت زنان مغنیه دلارام مشغول گشت... و مردم خوش‌طبع افغان از کارهای بی‌موقع او [عدلی]، وی را اندهلی گفتندی، چه که اندهلی به زبان هندی کوری و نابینایی است و چون تسلط هیموی بقال و استقلال او از حد گذشت امرای افغان از اوضاع ناملایم او دلگیر گشته در مقام مخالفت شدند و از هر گوشه فتنه‌ای خوابیده بیدار شد و اکثر امرا سر از اطاعت و انقیاد پیچیدند.» (تاریخ فرشته، ۲۳۳/۱) بدین‌سان، در اندک‌زمانی عدلی سلطه و اعتبار خود را در میان مردم از دست داد و پادشاهی سوریان دستخوش آشفتگی و نابه‌سامانی شد و امرا سرکشی آغاز کردند. روزی عدلی در دیوانخانهٔ گوالیار بار عام داد و به تقسیم و تغییر و تبدیل جاگیرها میان امرای نام‌دار پرداخت و از آن‌میان فرمود تا ولایت قنوج را از شاه‌محمد فرملی / قرملی بگیرند و به سرمست‌خان سربنی / سروانی دهند. در این اثنا سکندرخان پسر شاه‌محمد فرمل که «جوانی نوخاسته و بهادر» بود لب به اعتراض گشود و به‌درستی گفت «حالا کار به جایی رسیده که جاگیر ما راکشیده به این طایفهٔ سربیان [/ سروانیان] سگ‌فروش خواهند داد.» وی، به‌رغم آن که پدرش او را به آرامش فرامی‌خواند، همچنان به اعتراض و گفتن سخنان درشت ادامه داد و سرانجام سرمست‌خان را که می‌خواست به نرم‌خویی و نیرنگ دستگیرش سازد، به زخم خنجر بکشت و چند تن دیگر را نیز کشته یا زخمی ساخت. سپس قصد جان عدلی کرد. عدلی به چالاکی از تخت پایین آمد و به پرده‌سرا گریخت و زنجیرِ در بست و جان به در برد، اما سکندرخان که ظاهراً دیگر عنان صبر یا عقل از دست داده بود، دیوانه‌وار به دیگر بزرگان حاضر در دربار حمله آورد و چند تن دیگر را بکشت یا زخم بزد. سرانجام ابراهیم‌خان سور، شوهر خواهرِ عدلی، با کسانی دیگر بر سر سکندرخان ریختند و تکه‌تکه‌اش کردند و پدرش شاه‌محمد را نیز دولت‌خان لوحانی / نوحانی بکشت. در همان‌روز، پیش از آن رویداد، تاج‌خان کرانی، که از امرای بلندپایهٔ سلیم‌شاه بود و اوضاع دربار عدلی را سخت آشفته می‌دید، از گوالیار گریخت و

راه بنگاله پیش گرفت. عدلی فوجی در پی او روانه کرد و خود نیز در تعقیب او روانه شد و در چهیرامئو، به فاصلهٔ چهل کروه از آگره و سی کروه از قنوج، بدو رسید و در آن‌جا وی را در نبردی بشکست. تاج‌خان به سوی چنار بگریخت و در راه برخی املاک خالصهٔ عدلی را غارت کرد و اموالی از نقد و جنس به‌دست آورد و برادرانش عماد و سلیمان و خواجه الیاس که حکومت بعضی ولایات کنار رود گنگ و خواصپور تانده را داشتند نیز بدو پیوستند. عدلی بار دیگر از گوالیار به چنار رفت و بر سر کرانیان لشکر کشید. در کنار رود گنگ دو طرف با یکدیگر رو در رو شدند و عدلی با دلاوری هیمو بر کرانیان پیروز شد. اما در این زمان و جا، عدلی پیش از آن‌که کار کرانیان را یک‌سره کند در پی دستگیری شوهر خواهرِ خود ابراهیم‌خان سور، پسر غازی‌خان سور، که امیری بسیار بلندپایه در دستگاه پادشاهی سوریان بود، برآمد. همسر ابراهیم‌خان او را از مقصد عدلی آگاه کرد و در نتیجه ابراهیم‌خان از چنار گریخت و به سوی پدر خود غازی‌خان، حاکم بیانه و هندون، رفت. عدلی عیسی‌خان نیازی را به تعقیب او گماشت و عیسی‌خان در نزدیکی کالپی به ابراهیم‌خان رسید. میان آن‌دو جنگ درگرفت و عیسی‌خان شکست خورد و ناگزیر به گریز تن در داد. ابراهیم‌خان پیروزمندانه به دهلی درآمد و خطبه به نام خود کرد و از آن‌جا به آگره شتافت و بسیاری از ولایات آن حدود را زیر فرمان خود درآورد. عدلی چون خطر ابراهیم‌خان را جدی دید دست از کرانیان بداشت و از چنار رو به دهلی نهاد و هنگامی که به کنار رود جون / جمنا (یا، به‌روایتی، گنگ) رسید ابراهیم‌خان سور کس نزدش فرستاد و پیام داد که اگر چند تن از امرای برجسته، مانند رایسین جلوانی / رای‌حسین حلوانی و بهادرخان سروانی، مخاطب به اعظم همایون، بیایند و از سوی تو به من امان دهند حاضرم که به بارگاهت بیایم و ملازم گردم. عدلی از نادانی و بی‌خبر از نیرنگ‌بازی ابراهیم‌خان، آنان را نزدش فرستاد. چون آنان به نزد ابراهیم‌خان رفتند، وی آنان را با چرب‌زبانی و رفتار نیک با خود هم‌رأی گردانید و بر مخالفتش با عدلی پای فشرد. عدلی که در خود تاب درایستادن ندید به چنار بازگشت. ابراهیم‌خان خود را ابراهیم‌شاه خواند و پرچم پادشاهی برافراخت. کامیابی ابراهیم‌خان، حاکم پنجاب احمدخان سور را که او نیز از بنی‌اعمام شیرخان بود و خواهر دوم عدلی را به زنی داشت، برانگیخت تا او هم به ادعای شاهی برخیزد و خود را سکندرشاه بخواند و با یاری برخی امرای سلیم‌شاه، مانند تاتارخان کانسی و حبیب‌خان و نصیب‌خان، با ده‌هزار سوار رو به آگره نهاد. سکندرشاه در جایی به‌نام فره / فرح (در شش فرسنگی آگره) با ابراهیم‌شاه و سپاهش، که شامل هفتادهزار سوار بود، روبه‌رو شد. گویند سکندرشاه در ابتدا چون بزرگی سپاه ابراهیم‌شاه را دید از آمدنش پشیمان شد و از در صلح درآمد و درخواست که ابراهیم پنجاب را بدو واگذارد. اما ابراهیم‌شاه به بسیاری لشکر خود مغرور و فریفته شد و حاضر به مصالحه نگردید. با این وجود، در جنگی که میان دو طرف درگرفت (۹۶۲ق)، به‌رغم پیروزی اولیهٔ ابراهیم‌شاه، شکست در سپاه او افتاد و وی به‌سوی اتاوه گریخت و از آن‌جا به سنبهل رفت و آگره و دهلی به دست سکندرشاه افتاد. سکندرشاه در تعقیب ابراهیم‌شاه تا اتاوه تاخت، اما چون در این هنگام خبر رسید که همایون‌شاه گورکانی از کابل به پنجاب آمده و لاهور را گرفته است، برای جنگ با همایون بدان سوی لشکر کشید و روانهٔ پنجاب گردید. ابراهیم‌شاه نیز که به‌جانب سنبهل گریخته بود بار دیگر سپاهی آراست و به سوی کالپی رفت. در این هنگام، عدلی، هیمو / هیمون بقال را با سپاهی آراسته و فیلان کوه‌پیکر و توپخانه از چنار برای گرفتن دهلی و آگره فرستاد. اما هیمو بر آن شد تا در ابتدا به دفع ابراهیم‌شاه اقدام کند. از این‌رو، در کالپی با او درآویخت. ابراهیم‌شاه شکست خورد و نزد پدرش در بیانه رفت و هیمو(ن) او را تعقیب کرده بیانه را در محاصره گرفت. در این هنگام محمدخان سور حاکم بنگاله بشورید و خود را سلطان جلال‌الدین خواند و جونپور را گشود و آهنگ گرفتن کالپی و آگره کرد. عدلی هیمو را به جنگ با محمدخان فراخواند. هیمو(ن)، پس از سه ماه، از محاصرهٔ بیانه دست کشیده از آن‌جا دور شد. اما ابراهیم‌شاه در پی او به‌راه افتاد و در شش کروهی آگره بدو رسید و با او بجنگید، ولی شکست خورد و به جانب الور رفت و پس از گذراندن ماجراهایی در بهته و نواحی دیگر سرانجام در ۹۷۵ق در اودیسه / اوریسه به دست سلیمان کرانی کشته شد. (مآثر رحیمی، ۶۴۳/۱) اما هیمو چون در چنار به عدلی پیوست خبر یافت که همایون‌شاه گورکانی و سردارش بیرم‌خان، سکندرشاه سور را در پنجاب بشکسته و هزیمت داده (شعبان ۹۶۲ق) و آگره و دهلی را گرفته‌اند (رمضان ۹۶۲ق). «از واقعاتی که در آن ایام پدید آمد کشتن حیدر محمدخان آخته‌بیگی بود غازی‌خان پدر ابراهیم را که سر سروری می‌خارید. شرح این ماجرا آن است که چون حیدر محمدخان را [همایون‌شاه] به بیانه فرستادند، غازی‌خان که حاکم آن حدود

بود تاب مقاومت نیاورده در حصار بیانه متحصن شد و به عهود و ایمانی که از حیدر محمد ظهور یافت اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد. حیدرمحمد چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقضِ عهد نمود و به شمشیر بی‌اعتدالی او را به قتل رسانید.» (اکبرنامه، ۵۱۹/۱) هیمو و عدلی بر آن شدند تا پیش از پرداختن به همایون، کار محمدخان سور (گوریه) حاکم بنگاله را یک‌سره کنند. از این‌رو، بر سر وی لشکر بردند و در حدود چپرگته (در پانزده کروهی کالپی) جنگی خونین میان دو طرف درگرفت و «قضا را محمدخان [در اثنای نبرد] درگذشت [یا، به‌روایتی، کشته شد] و خزاین شیرخان و سلیم‌خان به دست هیمو افتاد. [او] در متمتّعات جسمانی و مستلذات نفسانی فروریخت و کارش از روی ظاهر بالا گرفت.» (اکبرنامه، ۴۹۹/۱) پس از مرگ همایون‌شاه (ربیع‌الاول ۹۶۳ق)، عدلی، هیموی بقال را با پنجاه‌هزار سوار و پانصد زنجیر فیل از چنار روانهٔ دهلی کرد. هیمو با بهره‌گیری از درهم پاشیدگی و سستی‌ای که پس از مرگ همایون در سپاه او پدید آمده بود به آسانیِ آگره و دهلی را گرفت و قصد عزیمت به سوی لاهور کرد. اما خان‌خانان بیرم‌خان، سردار بزرگ جلال‌الدین اکبر گورکانی، پیشدستی کرد و لشکری به سرداری علی‌قلی‌خان سیستانی، مخاطب به خان‌زمان، روانهٔ دهلی کرد و خود با جلال‌الدین اکبر به دنبال او روان شد. «هیموی بقال که در دهلی خود را راجه بکرماجیت خوانده کوس تکبر و غرور می‌نواخت شادی‌خان افغان و دیگر امرای افغان را به خود ملحق ساخته با لشکری به‌سان مور و ملخ به آهنگ جنگ استقبال نموده و جمعی از سرداران عمدهٔ افغان را با توپخانهٔ عظیم به مقابل افواج منقلای [پیشرو] پادشاهی پیش‌تر روان کرد و آن‌ها خود از افواج مغل [یعنی گورکانیان] مفهوم گشته به حال ابتر برگشتند و توپخانه را یک‌قلم باختند و هیموی بقال چون به نواحی پانی‌پت رسید» (تاریخ فرشته، ۲۴۵/۱) و خبر آمدن لشکر گورکانی را شنید، فیلان را میان سرداران بزرگ خود پخش کرد و از آن سوی خان‌زمان علی‌قلی‌خان سیستانی نیز سپاه خود را آرایش داد و آمادهٔ جنگ گردید. در نبردی که در جمعهٔ دوم محرم ۹۶۴ق در پانی‌پت میان دو طرف درگرفت، شکست در سپاه هیموی بقال و متحدان افغانی او افتاد و افغانان تن به گریز دادند. هیمو گرفتار شد و او را پیش جلال‌الدین اکبر بردند و پس از آنکه جلال‌الدین اکبر شمشیری بر سرش نواخت بیرم‌خان به‌دست خود گردنش را زد و سرش را به کابل و پیکرش را به دهلی فرستادند. پس از کشته‌شدن هیمو، کار عدلی که در چنار بود رو به زوال گذاشت. خضرخان، پسر محمدخان (گوریه)، حاکم پیشین بنگال، خود را (سلطان جلال‌الدین محمد) بهادرشاه خواند و خطبه و سکه به نام خود کرد و به آهنگ گرفتن کین خون پدر بر سر عدلی لشکر کشید و پس از جنگی سخت وی را به قتل آورد. اما در همان سال ۹۶۴ق سکندرشاه سور سپاهی از گورکانیان به فرماندهی خضر خواجه‌خان را بشکست و خضرخواجه‌خان به لاهور بگریخت. در پی آن، جلال‌الدین اکبر با سپاهی بزرگ برای دفع سکندرشاه به پنجاب رفت. سکندرشاه که در خود تاب درایستادن ندید به کلانور گریخت و در دژ مانکوت پناه گرفت. وی در آن‌جا به محاصرهٔ سپاهیان گورکانی درآمد و محاصره به درازا کشید. پس از شش ماه محاصرهٔ دژ مانکوت، سکندرشاه عاجز آمده استدعای قدوم یکی از امرای معتبر نمود که بعد از عرض مطالب موافق حکم پادشاه کار بند خواهد شد. پادشاه [جلال‌الدین اکبر] خان اعظم شمس‌الدین محمدخان اتکه را نزد او به قلعه فرستاد. سکندرشاه استدعا کرد که اگر از حضور پادشاه منظور گردد عبدالرحمان پسر خود را به درگاه فرستاده خود به بنگاله رفته اطاعت خواهم نمود.» (تاریخ خانجهانی، ۱۲۴) جلال‌الدین اکبر درخواست وی را پذیرفت. شیخ عبدالرحمان پسر سکندرشاه در رمضان ۹۶۴ق به حضور جلال‌الدین اکبر رفت و چند زنجیر فیل پیشکش گذرانید. سکندرشاه نیز راه یافت و به بنگاله رفت و اندک زمانی بعد در همان‌جا درگذشت.

منابع: اکبرنامه، ۴۹۵/۱ـ۴۹۹، ۵۱۹؛ تاریخ شاهی، ۲۷۷ـ۳۶۹؛ تاریخ فرشته، ۱۳۳/۱ـ۲۳۶، ۲۴۵ـ۲۴۶؛ تواریخ خانجهانی، ۱۲۰ـ۱۲۵؛ داستان ترکتازان هند، ۱۵۰/۲ـ۱۶۸؛ طبقات اکبری، ۲۳۸ـ۲۴۲؛ مآثر رحیمی، ۶۴۰/۱ـ۶۴۴؛ منتخب‌التواریخ، ۴۱۷/۱ـ۴۲۸؛

The Chronicles of the Pathan Kings of Dehli, 414-417.

برزگر

محمدشاه گجراتی (mo.ham.mad.šāh-e.go.ja.rā.ti)، سلطان غیاث‌الدین محمدشاه فرزند احمدشاه یکم، ـ احمدآباد گجرات محرم ۸۵۵ق، پادشاه گجرات (۸۴۶ـ ۸۵۵ق). پسر بزرگ احمدشاه یکم بود و پس از مرگ پدرش (۴ ربیع‌الثانی ۸۴۶ق)، در احمدآباد بر تخت شاهی گجرات نشست و «به‌عیش و عشرت مشغول شد و پروای جهان‌بانی نداشت... لیکن زربخش بود و در این امر افراط می‌نمود و خلق او را سلطان محمد زربخش می‌گفتند.» (مرآت سکندری، ۴۶) در اواخر ۸۴۹ق به

ولایت ایدر تاخت و رای‌هررای پونجا، راجهٔ ایدر، به‌کوهستان گریخت، اما سرانجام از در تسلیم درآمد و دختر خود را پیشکش سلطان کرد و محمدشاه شیفتهٔ آن دختر گردید و به‌خواهش او، سرزمین ایدر را به (پسر) رای بخشید. وی پس از تاخت و تاز در ولایت باکر و ستاندن باج و خراج از کونیا، راجهٔ دونگرپور، به احمدآباد بازگشت. در ۸۵۲/ ۸۵۳/ ۸۵۴ق آهنگ تسخیر دژ چانپانیر، در سر حد گجرات و مالوه کرد و بدان سوی لشکر برد و رای گنگ‌داس، راجهٔ چانپانیر، را در محاصره گرفت. گنگ‌داس از محمودشاه خلجی، فرمانروای مالوه (۸۴۰ ــ ۸۷۳ق)، یاری خواست. محمودشاه به رویارویی با محمدشاه شتافت. محمدشاه که بسیاری از ستوران بارکش اردوی او در این لشکرکشی تلف شده بودند از جنگ با او سرباز زد و راه بازگشت پیش گرفت و در میان راه بیمار شد و پس از رسیدن به احمدآباد درگذشت. اما، به‌روایتی، چون محمدشاه به گجرات بازگشت، سال بعد، محمودشاه به گجرات تاخت و محمدشاه که ظاهراً از فرمانروای گجرات ترسیده بود، به‌رغم پافشاری امرایش بر جنگ، از درگیری با فرمانروای مالوه خودداری کرد و حتی با بردن حرم و خزانهٔ خود به کشتی‌ها، به‌گونه‌ای قصد گریز داشت. سرانجام امرای گجرات، از محمدشاه ناامید شدند و ناگزیر زن محمدشاه یا پسر او (شاهزاده قطب‌الدین احمد، معروف به جلال‌خان) را برانگیختند تا با ریختن زهر در خوراک پادشاه، وی را به‌قتل آورد. سال مرگ محمدشاه را ۹۵۳ق نیز نوشته‌اند. پس از او، پسرش جلال‌خان با لقب قطب‌الدین احمدشاه بر تخت شاهی گجرات نشست.

منابع: تاریخ فرشته، ۱۹۰/۲ـ۱۹۱؛ طبقات اکبری، ۴۶۲؛ مآثر رحیمی، ۱۳۷/۲ـ۱۳۸؛ مآثر محمودشاهی، ۶۸ـ۷۰، ۷۵؛ مرآت سکندری، ۴۶ـ۵۰؛ *The Chronicles of the Pathan Kings of Dehli*, 349, 353; *A History of Sufism in India*, 1/407; *Encyclopaedia of Islam*, 2/1125.

برزگر

محمدشرف عالم (mo.ham.mad.ša.raf.ā.lam)، فرزند محمدنذیر حسین، بهنگه در ایالت بیهار ۱۹۶۵م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در کالج بی ــ ان وابسته به دانشگاه پتنا به تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۶۵م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی و در ۱۹۶۷م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس در زبان و ادبیات اردو گرفت. در ۱۹۷۰م با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام هجونویسی در شعر فارسی موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی شد. سپس در دانشکدهٔ بی ــ ان دانشگاه پتنا به تدریس زبان فارسی پرداخت. در ۱۹۷۶م به ایران سفر کرد و سه ماه در آنجا به سر برد. به‌زبان‌های انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: اوضاع فرهنگی و اجتماعی ایران‌باستان به‌اردو (پتنا، ۱۹۸۱م)؛ فارسی جدید ابتدایی (پتنا، ۱۹۸۳م)؛ تصحیح و مقدمه بر کتاب سلک کلک اثر سید حسن (پتنا، ۱۹۸۴م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۹۳/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۵۸.

رسولی

محمدشریف خادم (mo.ham.mad.ša.rif-e.xā.dem)، فرزند حسام‌الدین، سدهٔ دهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی صاحب رساله‌ای به نام کفایة‌المؤمنین فی معجزات‌الائمة‌المعصومین است. این رساله که ترجمهٔ الخرایج والجرایح نوشتهٔ قطب‌الدین سعیدبن‌هبة‌الله راوندی (۵۷۳ق) است به نام ابراهیم قطب‌شاه (۹۸۸ق) نوشته شده است. کفایة‌المؤمنین در بر دارندهٔ چهارده باب در سرگذشت و معجزات پیامبر و امامان است. نسخهٔ دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۲۹۷۷ در کتابخانهٔ عمومی لکنو نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۷۳/۲؛ الذریعه، ۱۰۰/۱۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۹/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۲۳/۶.

فتح‌نیا طبری

محمدشریف‌خان دهلوی (mo.ham.mad.ša.rif.xān-e.deh.la.vi)، فرزند حاذق‌الملک حکیم محمد اکمل‌خان، ۱۱۳۸ ــ ۷ محرم ۱۲۲۲ق، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نیای بزرگ وی خواجه محمد عبدالله، معروف به خواجه کلان، پسر و جانشین خواجه عبیدالله احرار (ــ ۸۹۵ق)، بود و در ۹۳۲ق همراه بابر (ــ ۹۳۷ق)، بنیادگذار پادشاهی گورکانیان هند، به هند رفت. محمدشریف‌خان نزد استادان روزگار خود درس خواند و پزشکی را نزد پدر و نیز عم خود و اجمل‌خان فراگرفت و به دربار شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق) راه یافت. وی نیای خاندان شریفی لاهور است. خاندان شریفی از

خاندان‌های بزرگ لاهور به‌شمار می‌آمد و از آنان پزشکانی نامی برخاسته‌اند. از آثارش: ۱: تحفهٔ عالم‌شاهی / جواهرنامه در خواص سنگ‌های گران‌بها؛ ۲ــ خواص‌الادویه / خواص بقولات؛ ۳ــ بیاض شریف که مجربات وی است؛ ۴ــ تألیف شریف / مفردات هندی دربارهٔ مفردات ادویهٔ هندی و تحقیق الفاظ ادویهٔ هندی که به نام شاه‌عالم نوشته شده و در ۱۳۰۰ق در دهلی به‌چاپ رسیده است؛ ۵ــ علاج‌الامراض که در ۱۱۷۷ق نوشته شده (لکنو، ۱۸۹۵ و ۱۸۹۷م، دهلی ۱۳۰۲ق)؛ ۶ــ قرابادین شریف‌خانی؛ ۷ــ رسالهٔ موجز در چهار بزم (۱ــ خواص برگ تنبول، ۲ــ تنباکو، ۳ــ قهوه و چای و چوب چینی و ۴ــ شراب‌ها و عرق‌ها) و فواید و نکات و یک خاتمه؛ ۸ــ انتخاب علاج‌الامراض (چاپ هند)؛ ۹ــ حاشیهٔ حمدالله در منطق؛ ۱۰ــ آثار نبوت در تاریخ؛ ۱۱ــ کاشف‌المشکاة در حدیث؛ ۱۲ــ عجالهٔ نافعه (لکنو، ۱۲۹۰ق)؛ ۱۳ــ ترجمهٔ قرآن به‌فارسی و اردو؛ ۱۴ــ سؤالات اربعه در تصوف؛ ۱۵ــ فواید شریفه در پزشکی که حاشیهٔ شرح اسباب است؛ ۱۶ــ حاشیهٔ کلیات نفیسی؛ ۱۷ــ ترجمهٔ شرح حمیات قانون؛ ۱۸ــ کامل‌الانتخاب فی صورة‌السؤال والجواب؛ ۱۹ــ رسالهٔ قوهٔ باء؛ ۲۰ــ رسالهٔ چوب چینی؛ ۲۱ــ رسالهٔ ماءالجبن؛ ۲۲ــ خواص‌الجواهر که شاید همان تحفهٔ عالم‌شاهی باشد.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۳۶۴/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۴۵/۳؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۶۵-۶۸، ۷۲، ۷۹، ۸۱، ۹۲، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۵۰، ۱۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۰۸، ۴۲۴، ۵۰۸، ۵۱۳، ۶۴۸، ۶۸۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۸۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۲۱/۳-۴۲۲؛ نزهة‌الخواطر، ۲۱۶/۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 417-418; *Mughals in India*, 341.

برزگر

محمدشریف دکنی (mo.ham.mad.ša.rif-e.da.ka.ni)، محمدشریف نجفی / حنفی، ز۱۰۳۸ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در دکن (جنوب هند) به‌دنیا آمد و بیست و پنج سال نخست زندگی خود را در آن‌جا گذراند. در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) به خدمت یکی از امرای بلندپایهٔ جهانگیر به نام نواب سید قاسم‌خان درآمد. از کارگزاران کوشای دستگاه دیوانی دولت گورکانی بود و در مقام بازرس شاهنشاهی به بیشتر ایالات هند، مانند گجرات، مالوه، اجمیر، دهلی، آگره، پنجاب، سند و کشمیر سفر کرد. در ۱۰۳۲ق همراه سرور خود نواب قاسم‌خان در رکاب جهانگیر از کشمیر دیدن کرد. در ۱۰۳۸ق مجالس‌السلاطین را نوشت که تاریخ کوتاه پادشاهان دهلی و خاندان‌های فرمانروای دکن و کشمیر و برخی نواحی دیگر هند، از فتح هند به دست مسلمانان تا جلوس شاه‌جهان (۱۰۳۷ق)، است و تنها نسخهٔ آن در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.1903) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۱۴-۳۱۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۴؛

Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 3/906-907; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 418; *History of India, as Told by His Own Historians*, 7/134-140; *Mughals in India*, 344; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/450.

برزگر

محمدشریف معتمدخان ← معتمدخان

محمدشریف نجفی ← محمدشریف دکنی

محمدشفیع سهروردی (mo.ham.mad.ša.fiɛ-e.soh.re.var.di)، فرزند سید عبدالغفار، روستای باراچهر در ایالت جامو و کشمیر ۱۹۴۳م ــ   ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه کشمیر به تحصیل سرگرم شد و دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. سپس درکالج دولتی یونچ در ایالت کشمیر به تدریس زبان فارسی پرداخت. به‌زبان‌های اردو، هندی، انگلیسی و کشمیری نیز آشنایی دارد. اثر وی شرح احوال و آثار بابا داود خاکی، شاعر فارسی‌گوی کشمیر است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۹۴/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۵۹.

رسولی

محمدشفیع لاهوری (mo.ham.mad.ša.fiɛ-e.lā.hu.ri)، قصبهٔ قصور از توابع لاهور ۱۸۸۳ ــ لاهور ۱۹۶۳م، ادیب و دانشمند ایران‌شناس پاکستانی. علوم مقدماتی را در زادگاهش آموخت.

در ۱۹۰۰م به لاهور، مرکز استان پنجاب رفت و وارد دانشکدهٔ اسلامیهٔ آن‌جا شد و در ۱۹۰۵م دورهٔ شش‌سالهٔ ادبیات انگلیسی را در آن دانشکده با مدرک فوق لیسانس به‌پایان رساند. در ۱۹۱۳م موفق به دریافت مدرک فوق‌لیسانس در رشتهٔ ادبیات عرب از دانشگاه پنجاب شد؛ سپس همین مدرک را از دانشگاه یاد شده در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۱۵م برای تکمیل تحصیلات خود در زبان و ادب عربی و فارسی به انگلستان رفت و در دانشگاه کیمبریج از محضر استادانی، چون ادوارد براون و نیکلسن بهره برد و به زبان‌های سریانی و عبری و آلمانی آشنایی یافت. در ضمن، در ۱۹۱۸م نیز در آن دانشگاه به‌تدریس زبان و ادبیات اردو سرگرم بود و با ایراد سخنرانی‌ها در اجتماعات ادبی، سبب معرفی هر چه بیشتر فرهنگ مشرق‌زمین به اروپاییان شد. پس از پایان جنگ جهانی یکم (۱۹۱۴ ــ ۱۹۱۸م) به‌وطن بازگشت (۱۹۱۹م) و در دانشگاه پنجاب لاهور سرگرم تدریس زبان و ادبیات عربی شد و بیست و دو سال در این سمت کار کرد (۱۹۴۲م). در این مدت به نگارش مقالات و تألیف کتاب‌هایی در زمینهٔ ادبیات عربی و فارسی همت می‌گمارد. در ۱۹۲۱م به معاونت دانشکدهٔ ادبیات اورینتل‌کالج لاهور و در ۱۹۳۶م با درگذشت ولتر، رئیس آن دانشکده، به‌ریاست آن‌جا رسید. در ۱۹۴۲م به درخواست خود بازنشسته و از ۱۹۵۰م رئیس بخش دایرةالمعارف اسلام به‌زبان اردو شد. از همین زمان به‌عضویت پیوستهٔ هیأت تحریریهٔ دایرةالمعارف اسلام (چاپ جدید) درآمد و تا پایان زندگی همچنان به کار تهیه و نشر دایرةالمعارف اسلام سرگرم بود. پیش از جداشدن پاکستان از هندوستان و هنگام فرمانروایی انگلیسیان بر آن کشور، پادشاه انگلستان به‌پاس خدمات فرهنگی محمدشفیع در دانشگاه و مجامع ادبی لقب خان‌بهادر به وی داد. در ۱۹۵۲م دانشگاه پنجاب نیز به‌پاس خدمات شایانش در پیشرفت زبان‌های شرقی، دکتری افتخاری علوم شرقی به وی اعطا کرد. در ۱۹۵۳م / ۱۳۳۲ش به‌همراه هیأت فرهنگی ایران‌شناسان برجستهٔ پاکستانی، مانند وجاهت‌حسین، عندلیب شادانی (رئیس بخش فارسی و عربی و اردوی دانشگاه داکا)، محمدطاهر فاروقی (رئیس بخش اردو در دانشگاه پیشاور) و حفیظ هشیارپوری (با سمت رئیس هیأت) از ایران دیدن کرد و از دولت ایران نشان سپاس گرفت و دانشگاه تهران شماری از کتاب‌های چاپ شدهٔ خود را به‌رسم پیشکش و تجلیل و قدردانی به او هدیه کرد. در ۱۹۵۴م در مقام رئیس هیأت پاکستانی برای شرکت در جشن هزارهٔ ابن سینا بار دیگر به ایران سفر کرد. در همان سال از سوی دانشگاه پنجاب در بیست و سومین کنگرهٔ بین‌المللی خاورشناسان که در کیمبریج برپا بود، شرکت جست. در ۱۹۵۵م دوستان و علاقه‌مندانش به‌پاس خدمات علمی و آثارش، مجموعه‌ای از مقالات علمی او را به نام ارمغان علمی تنظیم کردند و در قدردانی از زحماتش به وی تقدیم داشتند. این کتاب در مقالات تحقیقی به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، عربی و فارسی است و با قصیده‌ای از بدیع‌الزمان فروزانفر با مطلع «دهر و دوران کم آورد فرزند ــ چون محمدشفیع دانشمند» آغاز می‌شود. هیأت مدیرهٔ دایرةالمعارف اسلام در لیدن برای چاپ جدید آن محمدشفیع را به عضویت پیوستهٔ هیأت، از پاکستان، برگزید. در ۱۹۵۹م دولت پاکستان نیز برای فعالیت‌های ادبی‌اش به وی نشان ستارهٔ پاکستان داد. محمدشفیع را پس از درگذشتش در گورستان محلهٔ اچهره در لاهور به‌خاک سپردند. وی در زبان‌های عربی و فارسی مهارت داشت و در علوم اسلامی و ایران‌شناسی کم‌نظیر بود. مقالات بسیاری دارد که بخشی از آن‌ها دربارهٔ تاریخ و فرهنگ ایران است. مثلاً دربارهٔ سلسله‌های آق‌قویونلو و قراقویونلو و تاریخ بیهقی تحقیقات خوبی دارد. مقالات و نوشته‌های تحقیقی‌اش را در مجلات مهم ادبی، از جمله اورینتل کالج میگزین به‌چاپ می‌رساند، مانند مقالهٔ انگلیسی «آل میکال (وزرا و ادبای خراسان)» که در مجموعهٔ خطابه‌های اجلاس اول ادارهٔ معارف اسلامیه در ۱۹۳۳م به‌چاپ رسید و مقالهٔ «نوربخشی‌ها» به‌زبان اردو که در ۱۹۲۵ و ۱۹۲۹م در مجلهٔ اورینتل کالج میگزین منتشر شد. محمد شفیع در نگارش مقدمه، تعلیقات، حواشی، تصحیح و چاپ برخی کتاب‌های ادبی دست داشته است، مانند تذکرهٔ میخانهٔ عبدالنبی فخرالزمانی (لاهور، ۱۹۲۶م)، تتمهٔ صوان‌الحکمه با متن عربی (۱۹۳۵م)، فهارس العقدالفرید به‌زبان انگلیسی (کلکته، ۱۹۲۵ــ۱۹۳۷م)، درةالاخبار که ترجمهٔ فارسی تتمهٔ صوان‌الحکمة است (۱۹۳۵م)، مطلع‌السعدین عبدالرزاق سمرقندی (لاهور، ۱۹۴۱ ــ ۱۹۴۹م)، مکاتبات رشیدی (لاهور، ۱۹۴۷م) و مثنوی وامق و عذرا (لاهور، ۱۹۶۷م). محمدشفیع آثار دیگری نیز دارد، مانند گلشن معانی (۱۹۳۳م) و مذهب حافظ به‌فارسی و اردو (۱۹۵۲م). احمد ربانی مجموعهٔ مقالات اردو و فارسی محمدشفیع را در پنج مجلد گردآوری و به ترتیب مجلدات در ۱۹۶۷، ۱۹۷۲، ۱۹۷۴، ۱۹۷۲ و ۱۹۸۱م به‌چاپ رسانده است. ربانی مجموعهٔ یادداشت‌های محمدشفیع را نیز

در چند مجلد گردآوری و چاپ کرده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۴۳۸-۴۳۷/۱۹؛ بیاض سفر، ۱۸۳-۱۸۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۷۵/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۷۳/۲؛ زندگینامه، ۱۴۷-۱۴۸؛ حافظ‌پژوهی و حافظ‌پژوهان، ۲۱۸؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۴۵-۳۴۴/۱؛ محققین و منتقدین زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۲۶۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۳۲-۴۳۰/۳؛ وامق و عذرا، چاپ پاکستان، مقدمه؛ ابوذر بیدار، «پروفسور محمدشفیع لاهوری»، آینده، سال نهم، صص ۵۷۵-۵۷۳؛ «وفات محمدشفیع»، راهنمای کتاب، سال ششم، شمارهٔ ۸، ص ۶۰۹؛ سبط حسن رضوی، ترجمهٔ مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۹ش، صص ۱۱۴-۱۱۳؛ شهریار نقوی، «ایرانشناسی در پاکستان»، وحید، سال ۳، شمارهٔ ۲۹، اردیبهشت ۱۳۴۵ش، صص ۴۵۱-۴۵۰.

حجتی

محمد شهاب‌الدین (mo.ham.mad.ša.hā.bod.din)، شیخ محمد فرزند محمد عبدالوهاب، بهاگلپور ۱۹۵۲م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در ۱۹۷۸م با نوشتن پایان‌نامه‌اش از دانشگاه بهاگلپور بیهار دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در دانشکدهٔ تی.ان.بی بهاگلپور به‌تدریس زبان فارسی پرداخت. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی و هندی نیز مهارت دارد. اثر وی احوال و افکار و آثار شمس‌الدین فقیر دهلوی نام دارد (۱۹۸۵م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۹۵/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۹۳-۲۹۲؛ گنج شایگان، ۱۲۷.

رسولی

محمدصدیق چوهدری (mo.ham.mad.sa.diq-e.ču.he.da.ri)، فرزند میان‌عبدالغنی، هند ۱۹۴۰م ــ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد و از ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۷م در دانشگاه تهران، ادبیات جدید فارسی فراگرفت. در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و پنجابی ماهر است. وی سال‌ها در دانشکدهٔ دولتی اسلامیهٔ لاهور به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. در ۱۹۶۸م به افغانستان سفر کرد. از آثارش: علامه اقبال ــ ان کی بعض احباب؛ مولوی حاکم علی ــ احوال و آثار؛ خوش‌نویس شعرا کا تذکره؛ ترجمهٔ باب اول گلستان سعدی. برخی از مقالات محمد صدیق از این شمارند: «سعدی شیرازی احوال و آثار»؛ «بر صغیر پاک و هند کا ایک عظیم تعلیمی اداره».

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۹؛ گنج شایگان، ۱۲۷؛ گنجینهٔ دانش، ۱۶۸-۱۶۹.

رسولی

محمدصادق‌خان یزدی ← صادق‌خان یزدی

محمدصادق دهلوی (mo.ham.mad.sā.deq-e.deh.la.vi)، محمدصادق دهلوی کشمیری، دهلی ۱۰۰۰ ــ ۱۰۵۲ق، دانشمند دینی و تاریخ‌نگار و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. نیاکانش از مردم همدان بودند. یکی از نیاکان (مادری‌اش؟) در سدهٔ هشتم هجری همراه سیدعلی همدانی (ــ ۷۸۶ق) به کشمیر رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند. خود محمدصادق دربارهٔ نیای مادری خود مولانا حاجی محمد همدانی کشمیری (ــ ۱۰۰۶ق) می‌گوید که «اصل وی از همدان است. یکی از آبای کرام تخمیناً در سن سی و سه سالگی به نیت تحصیل علم تجارت را که شیوهٔ چندی از آبای کرام وی بود قباب خود ساخته [از کشمیر] به دهلی تشریف [بردند]... و تحصیل علم و فضایل و کمالات را آن‌جا تمام کردند... و در صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و فقه و حدیث و تفسیر و ریاضی و... طب سرآمد اهل روزگار شد و مرجع طالبان گشت و مدت‌ها در مدرسهٔ دهلی به درس و افاده مشغول بوده و گاه‌گاهی طبع شریف وی میلی به جانب شعر نیز فرمودی.» مولانا حسن کشمیری و برادرش ملا اله‌داد، پسران مولانا حاجی محمد، نیز از علما و صوفیان برجستهٔ روزگار خود بودند. محمدصادق در دهلی به‌دنیا آمد (دقیقاً مشخص نیست که نیاکان پدری او نیز کشمیری همدانی‌تبار بوده‌اند یا به‌واسطهٔ شهرت نیاکان مادری‌اش چنین آوازه دارد) و نزد استادان علمی و ادبی بزرگ روزگارش، مانند ملاکامی سبزواری (ــ ۱۰۱۶ق) شیخ حسین کمانگر (ــ ۱۰۱۸ق)، شیخ فیضی صرفی دهلوی (ــ ۱۰۲۲ق)، شیخ چاند دهلوی (ــ ۱۰۲۹ق) و شیخ عبدالحق محدث دهلوی (ــ ۱۰۵۲ق) درس خواند و در تصوف به خواجه محمدباقی بالله، از مشایخ بزرگ نقشبندی، دست ارادت داد. آثار به جا ماندهٔ وی گرچه همه به نثر است، اما او گاهی شعر

نیز می‌سرود و صادق تخلص می‌کرد و برخی اشعارش، به‌ویژه قطعهٔ تاریخ‌های مرگ دوستان و آشنایان، در آثارش آمده است. از آثارش: ۱ـ کلمات‌الصادقین که تألیف آن در ۱۰۲۳ق به انجام رسیده و زندگینامهٔ صد و بیست تن از مشایخ و اولیایی است که در دهلی به‌خاک سپرده شده‌اند (اسلام‌آباد، ۱۹۸۸م). صادق دهلوی در نگارش این اثر، رشحات عین‌الحیات فخرالدین علی صفی را سرمشق خود قرار داده و در آن، پس از زندگینامهٔ هر یک از مشایخ، چند کلمه از سخنان یا ملفوظات او آورده است. وی خود دربارهٔ مآخذ خود و نام‌گذاری این اثر می‌گوید که «و مزجی از حقایق احوال این بزرگواران از کتب قوم خصوصاً از اخبارالاخیار و فوایدالفؤاد و سیرالاولیا و سیرالعارفین و طبقات ناصری و رسایل دیگر اقتباس نمود و احوال بعضی از اکابر که در این شهر بزرگ [دهلی] آسوده علی‌حده کرد و هر جا سخنی از حقایق و معارف ایشان مذکور ساخت به لفظ کلمه سابق را از لاحق جدا نمود و این رساله را کلمات‌الصادقین نام نهاد.» نثر این اثر بسیار ساده و روان است؛ ۲ـ طبقات شاه‌جهانی* در شرح احوال مشاهیر دورهٔ تیمور و جانشینان او در هند در ده طبقه، هر طبقه در سه باب (۱ـ اولیا و مشایخ و اصفیا، ۲ـ علما و فضلا و حکما و ۳ـ شعرا). دو طبقهٔ آخر این اثر که زندگینامهٔ نام‌داران دورهٔ جهانگیر (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) و شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ـ ۱۰۱۴ق) است و بیشتر بر دیده‌های خود محمدصادق استوار است، ارزش و اهمیت فراوان دارد و از منابع دست اول برای زندگینامهٔ این مشاهیر به‌شمار می‌آید. این دو طبقه در ۱۹۹۱ و ۱۹۹۳م در مجلهٔ تحقیقات فارسی، از انتشارات بخش فارسی دانشگاه دهلی، به‌چاپ رسیده است؛ ۳ـ آثار شاه‌جهانی* / اخبار جهانگیری* که نسخهٔ منحصر به فرد آن در کتابخانهٔ عمومی خدابخش پتنا (بانکیپور) نگه‌داری می‌شود؛ ۴ـ مناقب انبیا که مجموعهٔ کوتاهی از قصص انبیا پیش از محمد (ص) و شرح احوال کوتاه محمد (ص) و خلفای راشدین است و نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۴۰/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۲/۲، ۶۱۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۷۴/۲ـ۶۷۵؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۱۹ـ۳۲۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۸۹ـ۱۹۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۶۸/۱۰؛ ۸۸۱/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۶۹، ۴۶۰۷، ۴۶۷۰؛ کلمات‌الصادقین، نزهة‌الخواطر، ۳۸۹/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 413; *Mughals in India*, 336; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/973, 1009; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 101.

برزگر

محمدصادق کشمیری همدانی ← محمدصادق دهلوی

محمدصالح کنبو (**mo.ham.mad.sâ.leh-e.kan.bu**)، ز ۱۰۸۲ق، ادب‌پژوه و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم کنب / کمب غزنین بود. او برادر کهتر و شاگرد عنایت‌الله لاهوری* و نیز از دوستان نزدیک منیر لاهوری* بود، چنان که خود نیز در این‌باره می‌گوید: «مجملاً آن مجمل کمالات انسانی [شیخ عنایت‌الله لاهوری] که مربی و ولی‌نعمت صوری و معنوی این بنده بود و در سخن‌سرایی و معنی‌پیرایی ید بیضا می‌نمود، از عهد طفولیت تا الیوم توجه والا به تربیت این ذرهٔ بی‌مقدار مصروف داشته، هم‌وقت شاهد کلامم را به غازهٔ اصلاح می‌آراست و صورت معنی از آیینهٔ سخنم با حسن وجود نمودار می‌ساخت.» و «آن جوان‌طبع [منیر لاهوری] به کمال عمر طبیعی نرسیده و مراحل زندگانی تمام نورزیده، روی به شهرستان عدم آورد... من بنده را از آغاز ایام طفولیت به آن مستجمع بدایع معانی اتفاق صحبت افتاده، دو معنی در یک بیت و دو پیکر در یک آیینه، در یک بیت و در یک خلوت به سر می‌بردیم.» همچنین از نوشتهٔ محمدصالح چنین برمی‌آید که او در دیوان انشای شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ق) خدمت می‌کرد: «کمترین داعیان دولت ابد پیوند فدوی آل‌محمد [محمدصالح] که به کمال هیچمدانی زبانزد اهل روزگار است، اندیشهٔ این امر دشوار و آرزوی جمع و ترتیب سوانح ایام دولت آن فلک اقتدار به طریق اجمال چه جای تفصیل.» جز آن‌چه گفته آمد، چه از آثار نویسندگان هم‌روزگار محمدصالح و چه از تألیفات خود وی، مطلبی مهم دربارهٔ او به دست نمی‌آید، حتی تاریخ مرگ وی نیز به درستی دانسته نیست. برخی سال درگذشت او را ۱۰۸۰ق و برخی ۱۰۷۵ق آورده‌اند که بی‌گمان نادرست است، زیرا محمدصالح در تاریخ مرگ برادرش می‌نویسد: «روز پنج‌شنبه نوزدهم جمادی‌الاول سال هزار و

هشتاد و دو هجری قمری که تاریخ تولد مبارکش نیز همین بوده است، در سن شصت و پنج سال رحلت بر اقامت گزیده، متوجه خلد برین گشت.» بنابراین، می‌توان گفت که او تا ۱۰۸۲ق زنده بوده است. محمدصالح از تاریخ‌نویسان بنام شبه‌قاره به‌شمار می‌آید و مهم‌ترین اثر وی در این زمینه عمل صالح*، معروف به شاه‌جهان‌نامه (کلکته، ۱۹۲۳ـ۱۹۳۹م)، است. این کتاب که در سه جلد تدوین شده در تاریخ روزگار شاه‌جهان است. از دیگر آثار مهم محمدصالح مجموعهٔ منشآت او با نام بهار سخن / چهار چمن است. این کتاب در یک مقدمه و چهار بخش است که محمد صالح هر بخش را یک چمن نامیده است. چمن یکم این مجموعه در ستایش شاه‌جهان و شرحی دربارهٔ منشأ این سفینه و نامه‌هایی است که مؤلف از جانب پادشاهان و امیران همروزگار خود برای پادشاهان ایران و توران نوشته است. چمن دوم نامه‌های محمدصالح به یاران و رجال همروزگارش است که مهم‌ترین بخش آن نامه‌هایی است که وی به تنی چند از ادیبان و سخنوران، مانند منیر لاهوری، عنایت‌الله کنبوی لاهوری و میان‌عبدالله قادری، نوشته است و بخش دیگر آن منشآتی مصنوع در موضوع‌های گوناگون است. در چمن سوم وی به توصیف شاه‌جهان‌آباد، نهر کوثر، حوضچه‌ها، احوال تاج‌گذاری اورنگ‌زیب، ستایش لاهور، اکبرآباد، کشمیر و جاهای دیگر پرداخته است. چمن چهارم دیباچه‌هایی است که وی بر آثاری مانند دیوان ابوالفیض فیضی، تذکرة‌الشعرای منیر لاهوری، پادشاه‌نامه و مانند آن‌ها نوشته است. نسخه‌هایی دست‌نویس از این کتاب در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ (A.N.164)، در کتابخانهٔ بادلیان (1403 ,1976)، دیوان هند (2090) و گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (۴۱۸۵/۱۱۳۲) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۶۵/۵ـ۱۷۶۶؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۲۵ـ۴۲۷؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۵۰/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۵/۵ـ۱۴۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۲۹/۳؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the library of the India office*, 1/1152; *Catalogue of the persian Manuscripts in the salar jung Museum & library*, 3, 99; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani & Pushtu Manuscripts in the Bodleian library*, 1/851, 1125.

جهان‌تاب

محمدصالح کنجاهی (mo.ham.mad.sā.leh-e.kon.jā.hi)، فرزند محمدیار، ۱۲۲۱ــ۱۳۰۷ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کنجاه از توابع گجرات در کشور کنونی پاکستان بود. نزد شیخ ابراهیم کنجاهی پرورش یافت و در سلسلهٔ قادریه به او و در سلسلهٔ سهروردیه به محمد ابوالقاسم ابوالوفا و در سلسلهٔ چشتیه به خواجه غلام محی‌الدین قصوری دست ارادت داد. خط نستعلیق را نیکو می‌نوشت. در فارسی مهارت داشت و شعر می‌سرود و در آغاز، قلندر، سپس فقیر و سرانجام صالح تخلص می‌کرد. نزدیک صد اثر به‌نظم و نثر از او به‌جا مانده است. از آثارش: ۱ــ سلسلة‌الاولیا به‌نظم و نثر فارسی که زندگینامهٔ پیران صوفیه است و از پیامبر و زنان و یاران نامی او و امامان و تابعان ایشان آغاز می‌شود. این اثر در ۱۲۶۷ق به انجام رسیده است؛ ۲ــ منظومهٔ شرفنامه به‌فارسی در سرگذشت پیرش مولانا عبدالحکیم بن غلام‌علی؛ ۳ــ مثنوی فارسی یوسف و زلیخا به‌پیروی از جامی؛ ۴ــ نغمهٔ توحیدی به‌فارسی که چکیدهٔ معمولات مظهریهٔ نعیم‌الله بهرائچی است؛ ۵ــ مکتوبات که مجموعهٔ بیست و چهار نامهٔ وی به کسانی مانند خواجه غلام محی‌الدین قصوری است؛ ۶ــ بیاض که در حمد باری تعالی، نعت، مدح چهار یار، منقبت امامان، مدح شیخ ابراهیم کنجاهی، مدح خواجه ابوالوفا قاسم، شجرهٔ سهروردیه، شجرهٔ نقشبندیه، شجرهٔ قادریه، شجرهٔ چشتیه و جز آن است؛ ۷ــ بیاض خطی که مجموعهٔ قصیدهٔ نعتیه، غزلیات، دو قصیدهٔ حزنیه، هجو کنجاه، یک قطعهٔ اردو، دو قطعهٔ فارسی، یک مناجات اردو و مطالب دیگر است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۳۶/۵ـ۲۴۰؛ تذکره شعرای پنجاب، ۳۲۲ـ۳۲۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۹۸/۳؛ ۱۲۹۹/۸؛ ۱۰۲۲/۱۱ـ۱۰۲۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۷۱/۳، ۲۲۰۹.

برزگر

محمدصبغت‌الله مدراسی ← عظیم نوازخان بهادر

محمد صدرپوری، محمدعلی ← محمدعلی صدرپوری

محمد صدیق (mo.ham.mad.sa.diq)، فرزند سخاوت‌حسین، پتنا در ایالت بیهار ۱۹۲۸م ــ   ، فارسی‌پژوه هندی. در ۱۹۵۱م

از دانشگاه پتنا دانشنامهٔ فوق‌لیسانس و در ۱۹۶۴م دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در دانشگاه پتنا به تدریس سرگرم است و ریاست گروه بخش زبان و ادبیات فارسی را به‌عهده دارد. محمد صدیق از استادان برجستهٔ زبان و ادبیات فارسی در ایالت بیهار هند است و بسیاری از استادان زبان فارسی دانشگاه‌های بیهار شاگرد وی بودند. وی به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، عربی و هندی نیز آشنایی دارد. برخی از مقالات فراوانی که از وی در زمینهٔ ادبیات فارسی در مجلات معاصر، غالب‌نامه و مؤسسهٔ تحقیقات عربی و فارسی به‌چاپ رسیده از این قرارند: «احوال و آثار بهشتی گیلانی» (پتنا، ۱۹۷۳م)؛ «شخصیت عرفی شیرازی» (پتنا، ۱۹۷۳م)؛ «مسائل تصحیح متن» (پتنا، ۱۹۸۰م)؛ «شعر غالب» (دهلی، ۱۹۸۱م)؛ «امیرخسرو و دیوان نهایت‌الکمال او» (پتنا، ۱۹۸۴م)؛ «تصوف در شعر میرزا عبدالقادر بیدل» (پتنا، ۱۹۸۳م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۹۷/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۹۳-۲۹۴؛ گنج شایگان، ۹۷/۱؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۱۱۶.

رسولی

محمد صدیق حسن‌خان قنوجی ← صدیق حسن‌علی‌خان قنوجی بهوپالی

محمدصدیق پنجگوری (mo.ham.mad.sa.diq-e.panj.gu.ri)، مولوی محمدصدیق فرزند ملا روشن، ز۱۳۱۶ق، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. وی در پنجگور به سر می‌برد. اثر وی به‌فارسی ذخیرهٔ سلیمانی نام دارد. این اثر به نظم و نثر فارسی، عربی، اردو و براهویی است. وی در این اثر پرسش پیامبر(ص) از شیطان را به نثر فارسی و شرح آمنت‌بالله شیرمحمد قریشی فاروقی را به نثر عربی آورده است. در ذخیرهٔ سلیمانی برخی از اشعار کسانی، چون سعدی، حافظ، هلالی، همایون گورکانی، منصور حلاج، عثمان قلندری و جنید بغدادی آمده است. محمدصدیق در این اثر فالنامهٔ قرآن، کرسی‌نامهٔ پیامبر، عقد نکاح، بیان نام نهادن فرزند، دعای بازوبند علی(ع)، بیان ضرب زبانی، بیان ستارگان سعد و نحس، عمل شعبده‌بازی و حساب رقوم را به نثر فارسی و عربی بیان کرده است. تألیف این اثر در ۱۲۷۸ق آغاز شد و در ۱۳۱۶ق به‌پایان رسید. وی شعر سعدی را تضمین کرد و اشعاری به‌فارسی در سوک نبوجان* از او مانده است. محمدصدیق به سرودن چیستان علاقهٔ فراوان داشت.

منابع: تاریخچهٔ زبان و ادبیات براهوی، ۱۱۳-۱۱۴؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۹۰، ۱۰۸-۱۱۱.

رسولی

محمدصدیق‌خان شبلی (mo.ham.mad.sa.diq.xān-e.šeb.li)، لودیانه (پنجاب شرقی) ۱۹۳۴م ــ　　، فارسی پژوه پاکستانی. در ۱۹۴۷م که کشور پاکستان بنیاد گرفت با خانواده‌اش به این کشور کوچید و در فیصل‌آباد نشیمن گزید. پس از اتمام دورهٔ تحصیلات مقدماتی به لاهور رفت و از دانشگاه پنجاب لیسانس آموزش و فوق لیسانس زبان‌های اردو و فارسی گرفت. پس از آن به تدریس در دانشگاه سرگرم شد. در ۱۳۴۴ش در دانشگاه تهران به ادامهٔ تحصیل پرداخت و در ۱۳۴۷ش با نوشتن پایان‌نامهٔ تأثیر فارسی بر زبان اردو (اسلام‌آباد، ۱۳۷۰ش / ۱۹۹۳م) دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. پس از بازگشت به کشورش در دانشکدهٔ دولتی (شهرداری) به‌تدریس پرداخت. در ۱۹۷۰م در دانشکدهٔ دولتی اسلام‌آباد و سپس در دانشگاه آزاد علامه اقبال به کار سرگرم شد. شبلی چندین کتاب درسی تدوین کرد و از وی مقاله‌های فراوانی که برای کنگره‌های ایران و پاکستان نوشته به چاپ رسیده است. از آثارش: تصحیح دیوان مختصر امیدی تهرانی (ــ ۱۹۲۹م)؛ فارسی در کشمیر؛ فارسی ادب کی مختصرترین تاریخ؛ ترجَمهٔ شعرای بزرگ عرفانی پاکستان (اسلام‌آباد، ۱۹۹۵م)؛ ادبیات پاکستان و چند اثر دیگر. وی به کشورهای افغانستان، ترکیه، عراق، عربستان سعودی، انگلستان، آلمان، هند، چین، ژاپن و فیلیپین سفر کرد.

منابع: فارسی‌آموختگان، ۱۸۳-۱۸۵؛ گنج شایگان، ۱۲۸؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۵۹.

رسولی

محمدصدیق لاهوری (mo.ham.mad.sa.diq-e.lā.hu.ri)، فرزند محمد حنیف فرزند محمدلطیف، ۱۱۲۸ ــ ۱۱۹۳ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. مادرش از مردم تاشکند و پدرش مردی کابلی بود. اما به لاهور کوچید و پیشنماز مسجد وزیرخان شد. محمدصدیق نزد میرزا احمدالله و ملا حفیظ‌الله و ملا عبدالله و ملا ظهورالله و مولانا شهریار و مولانا محمد

عابد لاهوری و استادانی دیگر درس خواند و سپس به افتا و تدریس پرداخت. در ۱۱۷۰ق به حجاز سفر کرد و حج گزارد و از شیخ یحیی بن صالح مکی و شیخ محدث ابن ابوالحسن سندی حدیث آموخت. از آثارش: ۱ــ توضیح‌السنة فی تفضیح‌البدعه به‌فارسی در شرح النفحات‌الباهرة فی جوازالقول بالخمسة‌الطاهره، تألیف محمدهاشم تتوی دربارهٔ پنج تن آل‌عبا و دوازده امام؛ ۲ــ مسلک‌الدرر لاکمل رسل فی سیرالرسول‌الانور؛ ۳ــ مدارالاسلام در کلام؛ ۴ــ شروط‌الایمان و ارکان‌الایقان به‌فارسی؛ ۵ــ القول‌الحق فی بیان ترک‌الشعر والحلق؛ ۶ــ درالتعسف عن ساحة عصمة یوسف؛ ۷ــ هدم‌الطاغوت فی قصة هاروت و ماروت؛ ۸ــ نور صدقة‌الثقلین فی تمثال‌النعلین؛ ۹ــ ازالة‌الفسادات در شرح مناقب‌السادات دولت‌آبادی؛ ۱۰ــ تبییض‌الرق فی تبیین‌الحق فی رد ما تساهل فیه‌الشیخ عبدالحق؛ ۱۱ــ جامع‌الوظایف؛ ۱۲ــ نقطة‌الخطب؛ ۱۳ــ دیوان مزیل‌الاحزان؛ ۱۴ــ زبدة‌الفرح فی معالجات ضعف‌الباء؛ ۱۵ــ جامع طب احمدی؛ ۱۶ــ هدیة‌الامام للخطبا.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۱۵/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۷۵/۲، ۱۱۲۵؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۳۲۳ـ۳۲۴.

برزگر

محمدصدیق نیازمند (mo.ham.mad.sa.diq-e.ni.yāz.mand)، فرزند محمد شعبان، سرینگر (مرکز ایالت جامو و کشمیر) ۱۹۴۸م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دوره‌های دبستان و دبیرستان از دانشگاه کشمیر دانشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۷۶م به ایران سفر کرد و سه سال در دانشگاه مشهد به تحصیل پرداخت و پس از آن به کشورش بازگشت. با نوشتن پایان‌نامه‌ای با عنوان تاریخ ادبیات فارسی در دورهٔ اکبر و جهانگیر در کشمیر، از دانشگاه کشمیر دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. سپس به تدریس در دانشگاه پرداخت. وی به کشورهای پاکستان و افغانستان سفر کرد. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو، کشمیری و عربی مهارت دارد. از آثارش: «بررسی تحلیلی از نسخه‌های خطی فارسی کتاب تاریخ سیدعلی» (۱۹۷۹م)؛ «احوال و آثار حضرت امیرکبیر سیدعلی همدانی» (۱۹۸۳م)؛ «ارزش و اهمیت کتاب ذخیرة‌الملوک در ادبیات فارسی» (۱۹۸۳م)؛ «صرفی کشمیری و شعر او» (۱۹۸۵م)؛ «تاریخ‌نویسی فارسی در کشمیر» (۱۹۸۵م) که در مجلهٔ دانش کشمیر به‌چاپ رسیده‌اند؛ «مسلک ریشان [مرتاضان] کشمیر» (مجلهٔ معارف، اعظمگره، ۱۹۸۵م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۹۸/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۵۴ـ۲۵۵؛ گنج شایگان، ۱۲۸؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۷۷ـ۳۷۸.

رسولی

محمدصفی قزوینی ← صفی قزوینی

محمدطارق (mo.ham.mad.tā.req)، فرزند حامد حسن، امروهه در مرادآباد هند ۱۹۴۳م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان در دانشگاه علیگر به‌تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۷۱م موفق به‌گرفتن دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی شد. سپس به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. وی به زبان‌های اردو، انگلیسی، هندی و عربی نیز آشنایی دارد. از آثارش: دستور زبان فارسی (۱۹۷۶م)؛ مکالمهٔ زبان فارسی برای دانشجویان (۱۹۷۶م)؛ تصحیح و تنقیح همراه با مقدمه بر تاریخ حقی شیخ عبدالحق محدث دهلوی.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۹۹/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۵۵ـ۲۵۶.

رسولی

محمد طاهر علی (mo.ham.mad.tā.her.a.li) / حافظ محمد طاهر فرزند حاجی محمد نذیرعلی، کلکته ۱۹۴۰م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه کلکته به‌تحصیل پرداخت و دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. سپس به دانشگاه تاگور در شانتی نکی‌تان راه یافت و در ۱۹۷۵م از آن‌جا نیز دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. وی در دانشگاه به‌تدریس پرداخته و ریاست گروه زبان‌های فارسی، عربی و اسلام‌شناسی را به عهده دارد. حافظ محمد طاهر به‌زبان‌های انگلیسی، اردو، بنگالی و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: «فلسفهٔ وحدت‌الوجود ابن عربی» به‌عربی (مجلهٔ دانشگاه شانتی نکی‌تان)؛ «عرفان در شعر سعدی» به‌انگلیسی (ایندوایرانیکا، ۱۹۸۲م)؛ تصحیح کتاب رسالهٔ اخص‌الخواص اثر محب‌الله اله‌آبادی به‌فارسی؛ راز شهرت خیام؛ «رجحانات جدید در شعر فارسی» (مجلهٔ صبح نو، پتنا، ۱۹۶۸م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۰۰/۱؛ زبان و ادب

فارسی در هند، ۲۸۷-۲۸۸؛ گنج شایگان، ۱۲۹.

رسولی

محمدطلحۀ رضوی (mo.ham.mad.tal.he-ye.ra.za.vi) ، فرزند شاه قائم رضوی قتیل، متخلص به برق، داناپور پتنا در ایالت بیهار ۱۹۴۱م ــ   ، فارسی‌پژوه هندی. وی در ۱۹۷۹م از دانشگاه پتنا، دانشنامۀ دکتری در رشتۀ زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در دانشکدۀ ا.ان.پتنا به تدریس زبان و ادبیات فارسی و اردو سرگرم شد. مقالاتی از وی در مجلۀ دانش به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۰۲/۲؛ سید طلحۀ رضوی، «تجرید و تفرید در شعر مولانا مظفر بلخی»، دانش، شمارۀ ۲۴-۲۵، زمستان و بهار ۱۳۶۹-۱۳۷۰ش، صص۷-۱۲.

رسولی

محمدظاهر بریلوی اودی (mo.ham.mad.zā.her-e.ba.ri.la.vi-ye.u.di)، فرزند غلام جیلانی فرزند محمد واضح فرزند محمدصابر فرزند محمدآیت‌الله فرزند سید شاه محمد علم‌الله حسنی قبطی نقشبندی، ۱۱۹۸ ــ ۱۲۷۸ق، صوفی، دانشمند دینی،نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. تبارش به حسن مثنی فرزند امام حسن (ع) می‌رسد. نیاکانش از مدینه به هند کوچیدند. محمدظاهر در تکیۀ نیای بزرگ خود شاه علم‌الله در رای بریلی از توابع اوده به دنیا آمد. نزد عم خود قطب‌الهدی، از شاگردان شاه عبدالعزیز دهلوی، درس خواند و برخی کتاب‌های درسی را نیز نزد مولانا ذوالفقارعلی دیوی آموخت. آنگاه به لکنو سفر کرد و تحصیلاتش را نزد شیخ عبدالجامع سیدنیپوری به انجام رسانید. پزشکی را هم نزد برخی پزشکان نام‌دار فرا گرفت. به زادگاهش بازگشت و در طریقت به سید احمد شهید رای‌بریلوی دست ارادت داده «و نیز به استحصال خرقۀ خلافت طریقۀ چشتیه و قادریه و نقشبندیۀ مجددیه و محمدیه مستفیض گردید و از هدایت و ارشاد و تعلیم طریقه و تصنیف و تألیف عالمی را منور فرمود. (تذکرۀ علمای هند، ۱۹۷) به عربستان سفر کرد و حج گزارد و به هند بازگشت. از شاگردان و مریدان او می‌توان از مولوی ولی‌الدین نصیرآبادی، مولوی محمدصادق غازیپوری، مولوی لطف‌الله مناظر صاحب تفسیر مظهرالعجائب و مولوی فخرالدین احمد (نوادۀ دختری محمدظاهر و مؤلف مهر جهانتاب) نام برد. وی به فارسی و اردو و هندی شعر می‌سرود. آثاری هم «در تصوف و عقاید و محاکمات سنت و بدعت» به‌فارسی دارد. از آثارش: ۱ــ فتوحات شام؛ ۲ــ خیرالمسالک در سلوک؛ ۳ــ تحریم‌الحرام در تفسیر «ما اهل لغیرالله به»؛ ۴ــ قاطع‌البدعة؛ ۵ــ رساله در بیان وحدت وجود و وحدت شهود.

منابع: تذکرۀ علمای هند، ۱۹۶-۱۹۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۴۳/۱۰؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۷۲۷/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۴۵۶/۷-۴۵۷.

برزگر

محمدظفرخان (mo.ham.mad.za.far.xān) ، فرزند فتح‌محمدخان، جهنگ ۱۹۲۴م ــ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامۀ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های اردو، فارسی، انگیسی و پنجابی ماهر است. وی در دانشکدۀ دولتی جهنگ به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم بود. از آثارش: داستان کوتاه‌نگاری امروز ایران (فیصل‌آباد، ۱۹۷۲م)؛ تصحیح و مقدمۀ دیوان صرفی کشمیری؛ احوال و آثار زیب‌النساءبیگم مخفی؛ احوال و آثار محمود احمد لاهوری؛ شعر فارسی در کشمیر در دورۀ مغولان (به انگلیسی)؛ ملا محمد طاهر غنی کشمیری. مقالات: «مثنوی نیرنگ عشق» (هلال، ۱۹۵۶م)؛ «مظهری کشمیری» (۱۹۵۸)؛ «محسن فانی کشمیری» (۱۹۵۹م)؛ «اوجی کشمیری» (۱۹۵۹م)؛ «ذهنی کشمیری» (۱۹۶۰م)؛ «غنیمت کنجاهی» (۱۹۶۱م)؛ «اوضاع کشمیر در عهد اکبرشاه» (۱۹۶۱م)؛ «سالم کشمیری» (۱۹۶۲م)؛ «داراب‌بیگ جویای کشمیری» (۱۹۶۲)؛ «کشمیر در عهد جهانگیر» (۱۹۶۳م).

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۴۲؛ گنج شایگان، ۱۲۹؛ گنجینۀ دانش، ۱۷۰-۱۷۱.

رسولی

محمدعابد لاهوری (mo.ham.mad.ā.bed-e.lā.hu.ri) ، شیخ محمدعابد سنامی فرزند شیخ ابوالحسن ضیاءالدین عبدالله فرزند شیخ تارک ابوالمفاخر حامد فرزند بهاءالدین، ــ ۱۸ رمضان ۱۱۶۰ق، دانشمند دینی حنفی، صوفی نقشبندی و نویسندۀ فارسی‌نویس شبه‌قاره. تبارش به خلیفۀ اول ابوبکر می‌رسید. نزد شیخ عبدالاحد وحدت سرهندی (ــ ۱۱۲۶ق) درس خواند و در تصوف نیز بدو دست ارادت داد. زمانی دراز

محمد عادل‌شاه

ملازم شیخ عبدالاحد بود و از او خرقهٔ خلافت گرفت. حج گزارد و به لاهور بازگشت. بسیار زاهد و پرهیزکار بود و «شب و روز در طاعت و عبادت مشغول می‌ماند و هر شب در نماز تهجد شصت بار سورهٔ یاسین می‌خواند و در مرض موت که شیخ را بیماری اسهال بود هر شب سورهٔ یاسین در تهجد سی‌وپنج بار می‌خواند و بیست‌هزار بار ذکر کلمهٔ طیبه و هزار بار نفی و اثبات به حبس نفس و تلاوت قرآن شریف و هزار بار درود وظیفهٔ روزمرهٔ خود می‌داشت و در حلقهٔ روزانهٔ وی از علما و صلحا قریب دوصد کس می‌نشستند.» (خزینة‌الاصفیا، ۶۷۳/۱) در لاهور درگذشت و پیکرش را در همان‌جا به‌خاک سپردند. شرح احوال وی را ناشناسی از مریدان وی به فارسی نوشت. این شرح حال که تذکرهٔ محمدعابد نقشبندی عنوان دارد و دست‌نویسی از آن در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1961-967) نگه‌داری می‌شود در سه فصل تدوین یافته است: (یک) ذکر سلسلهٔ نقشبندیه، (دو) سلوک و نکته‌هایی از حضرت مخدوم [محمدعابد] و (سه) طریق سلوک به معرفت حق و احتیاج مرید به مراد، و ولایت ولی و انواع خوارق عادات. شیخ محمد عابد خود نیز آثاری به‌فارسی و عربی دارد. از آثارش: ۱ــ شرح قصیدهٔ برده (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۲۱۷۲ــ۵۱۸۳) به‌فارسی که گزارش بردهٔ بوصیری (ــ ۶۹۴ق) است؛ ۲ــ شرح قصیدهٔ بانت سعاد به‌فارسی در گزارش بانت سعاد کعب بن زهیر صحابی؛ ۳ــ حاشیهٔ تفسیر بیضاوی؛ ۴ــ شرح خلاصهٔ کیدانی به‌فارسی؛ ۵ــ وجوه اعجازالقرآن؛ ۶ــ رسالة فی‌الاربعة‌الاحتیاطیه بعد صلوة‌الجمعه؛ ۷ــ العشرة‌المبشره فی فضائل‌الامة‌المرحومه.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۷۶/۳؛ خزینة‌الاصفیا، ۶۷۳/۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۵۰/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۹۱/۸، ۱۴۹۲؛ ۹۶۵/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۷۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۷۶؛ نزهة‌الخواطر، ۳۲۶/۶.

برزگر

محمد عادل‌شاه (mo.ham.mad-e.ā.del.šāh)، فرزند ابراهیم دوم عادل‌شاه، ــ ۱۰۶۷ق، پادشاه بیجاپور در دکن (جنوب هند) از دودمان عادل‌شاهیان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۷ق). پسر کوچک ابراهیم عادل‌شاه بود. ابراهیم چون به پادشاهی پسر بزرگ خود درویش پادشاه، که مذهب تشیع می‌ورزید، راضی نبود، در هنگام مرگ از بزرگان دربارش، به‌ویژه امرای دکنی، خواست تا محمد را که سنی بود به جانشینی وی برگزینند. پس از درگذشت ابراهیم، محمد در پانزده‌سالگی، به سعی ملکهٔ بیجاپور، خدیجه سلطانه شهریار بانو، مشهور به برهی صاحبه، و امرایی مانند خواص‌خان دکنی و مصطفی‌خان ملا امین (داماد ملا محمد لاری) بر تخت شاهی بیجاپور نشست. وی در سال‌های نخست پادشاهی‌اش اختیاری از خود نداشت و ادارهٔ کشور در دست مصطفی‌خان و به‌ویژه خواص‌خان بود. در ۱۰۴۵ق خواص‌خان به سعی محمدشاه و همسرش که خواهر عبدالله قطب‌شاه، پادشاه گلکنده (۱۰۳۵ ــ۱۰۸۳ق) بود به قتل رسید و محمدشاه بر کارها استیلا یافت. دورهٔ پادشاهی محمدشاهی مصادف با دخالت روزافزون پادشاهی گورکانی هند در دکن و عزم آن برای از میان برداشتن پادشاهی دکن از یک سو، و سربرآوردن سرکردگان مراته به فرماندهی شاه‌جی / ساهو بهونسله و سپس پسرش شیواجی بهونسله در بخش شمال غربی پادشاهی بیجاپور از سوی دیگر بود. خیزش سرکردگان مراته، با توجه به آنکه مراتی‌زبانان نیمی از جمعیت قلمرو پادشاهی بیجاپور بودند و بیشتر مناصب دیوانی یا دستگاه مالیاتی این پادشاهی را در دست داشتند، دشواری‌های بزرگی برای عادل‌شاهیان پدید آورد و سرانجام نیز یکی از عوامل مهم فروپاشی فرمانروایی آن‌ها بوده است. اما شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) از همان اوایل پادشاهی خود سیاست تهاجمی نیرومندی بر ضد پادشاهی‌های نظام‌شاهی احمدنگر و عادل‌شاهی بیجاپور در پیش گرفت و این سیاست در رمضان ۱۰۴۵ / ۱۰۴۶ق که شاه‌جهان خود فرماندهی لشکر دکن را بر عهده گرفت به اوج خود رسید. در لشکرکشی نهایی شاه‌جهان، دو سپاه گورکانی به‌ترتیب به متصرفات نظام‌شاهیان و مراته‌ها تاختند، در حالی که یک سپاه دیگر نواحی بیجاپور را دستخوش تاخت و تازکرد و سپاه دیگر گورکانی جلوی اعزام نیروهای تقویتی قطب‌شاه را گرفت. در پی این یورش گسترده، پادشاهی نظام‌شاهیان احمدنگر یک‌سره برافتاد و قلمرو آن به تصرف شاه‌جهان درآمد. اما محمدعادل‌شاه از این یورش به‌سلامت جست و در پی پیمانی که در ذیحجهٔ ۱۰۴۵ق میان او و شاه‌جهان بسته شد عادل‌شاه سیادت عالی پادشاه گورکانی و دادن پیشکش بدو را پذیرفت، شاه‌جهان قلمرو عادل‌شاه را دست نخورده باقی گذاشت و حتی بخش‌هایی از متصرفات نظام‌شاهیان، مانند دژهای شولاپور و پرینده / پرنده و نیز ولایت کوکن را بدو

واگذار کرد. پس از این پیمان، که مرز شمالی بیجاپور، یعنی مرز آن با پادشاهی گورکانی هند، را تا اندازه‌ای تثبیت کرد، محمدعادل‌شاه به گسترش قلمرو خود در سمت جنوب پرداخت و کمابیش تا منتهاالیه جنوبی شبه‌جزیرهٔ دکن پیشروی کرد. در اواخر پادشاهی او، گورکانیان سیاست توسعه‌طلبانهٔ خود در دکن را از سرگرفتند و دست‌اندازی‌های روزافزونی به متصرفات بیجاپور کردند. پس از محمد، علی دوم عادل‌شاه بر تخت شاهی بیجاپور نشست. محمدعادل‌شاه آخرین پادشاه بزرگ عادل‌شاهیان است. وی، گرچه سنی بود، از سیاست پدرش در جذب شیعیان با فضل و استعداد پیروی می‌کرد. اما در دورهٔ پادشاهی او، به‌دلیل بحران‌های سیاسی و نیز به خاطر آنکه در این هنگام دربار پادشاهان گورکانی و امرای بلندپایه‌شان جاذبهٔ بسیار بیشتری برای دانشوران و ادیبان داشت، کوچ روشنفکران ایرانی و فرارودی به‌بیجاپور تا اندازهٔ زیادی کاهش یافت و حتی متوقف گردید. با این وجود، هنوز هم دربارش به‌وجود شمار قابل توجهی از سرایندگان و نویسندگان فارسی‌گوی آراسته بود که از جملهٔ آنها می‌توان از ملا (محمد) ظهور (فرزند ظهوری ترشیزی) مؤلف محمدشاه‌نامه / محمدنامه در تاریخ ابراهیم و محمد عادل‌شاه، و میر هاشم‌بیگ فزونی استرابادی مؤلف فتوحات عادل‌شاهی در تاریخ عادل‌شاهیان از آغاز کار آنان تا ۱۰۵۲ق نام برد.

منابع: پادشاه‌نامه. جلد یکم (حصهٔ دوم)/ ۱۲۴-۱۳۰، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۶۷-۱۷۴، ۲۰۰-۲۰۵؛ حدیقة‌السلاطین قطبشاهی، ۱۳۳-۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۹-۱۶۴، ۱۷۴، ۱۹۴-۱۹۵، ۲۰۰؛ عمل صالح، ۱۸۵/۲-۱۸۸؛ ۲۳۵/۳؛ کاروان هند، هفت، ۱۴۵؛ مرآة‌العالم، ۲۱۵، ۴۰۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۲/۳؛ ۴۸۷/۷؛ ۴۹۳/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۳۸/۲، ۱۳۰۷؛

Aurangzeb, His Life and Time, 318-325; *Iranica*, 1/455; *A Socio-intellectual history of the Isnā 'Asharī shī 'īs in India*, 2/280-281.

برزگر

محمد عارف تارر (mo.ham.mad.ā.ref-e.tā.rer)، فرزند شیر محمد تارر، گجرات ۱۹۶۱م –　، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در دانشکدهٔ دولتی مندی بهاءالدین زبان و ادبیات فارسی درس داد. وی به زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد. از آثارش: تصحیح و حواشی بر دیوان میرزا محمدقلی هروی؛ «میرزا محمدقلی میلی هروی» (دانش).

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۱۲۰؛ گنج شایگان، ۱۳۰؛ گنجینهٔ دانش، ۱۷۱-۱۷۲.

رسولی

محمدعاشق پهلتی (mo.ham.mad.ā.šeq-e.poh.la.ti)، – ۱۱۸۷ق، محدث و نویسندهٔ فارسی‌نویس هند. در پُهلت (پُلت) از نواحی دهلی به دنیا آمد. نسب وی با بیست و یک واسطه به محمد بن ابی بکر می‌رسد. وی از شاگردان شیخ طریقت نقشبندیهٔ مجددیهٔ بنوریه، شاه‌ولی‌الله دهلوی (پسر عمه‌اش)، بود. به همراه شاه ولی‌الله حج گزارد. آن دو در این سفر از مجالس درس و بحث شیخ ابوطاهر بن ابراهیم کردی مدنی بهره بردند و محمدعاشق از وی اجازهٔ حدیث گرفت. سید ابوسعید بریلوی و عبدالعزیز دهلوی و برادرش رفیع‌الدین از شاگردان وی بودند. از آثارش: سبیل‌الرشاد فی‌السلوک به فارسی؛ شرح بر دعای اعتصام شاه ولی‌الله دهلوی؛ القول‌الجلی فی ذکر آثارالولی (دهلی، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م) به فارسی در سه بخش ۱– در باب کرامات و اشراقات و تصرفات ولی‌الله، ۲– در ذکر و تأویل پاره‌ای از سخنان و ارشادات او و ۳– در بیان پاره‌ای احوال و اقوال مشایخ و بزرگانی که میان آنان و مرشد وی نزدیکی، ارادت، شاگردی یا استادی بوده است. محمدعاشق این اثر را با نظارت و ملاحظهٔ شیخَ ولی‌الله نوشته است؛ الخیرالکثیر که مجموعهٔ بیست رسالهٔ شاه‌ولی‌الله است و محمدعاشق آن را گردآورده است؛ تبییض‌المصفی که تنقیح و شرح الموطأ مالک است.

منابع: اقبال اور علمائی پاک و هند، ۱۴۸-۱۴۹؛ تذکرهٔ علمای حق، ۱۵۰-۱۵۳؛ القول‌الجلی فی ذکر آثارالولی؛ نزهة‌الخواطر، ۳۲۸/۶-۳۳۰؛ نور اسلام، ۲۱۲/۱-۲۱۳.

رسولی

محمد عباس شروانی ← رفعت شروانی

محمدعباس لکنویی / شوشتری، میرمحمدعباس فرزند جزایری علی‌اکبر ←

محمدعبدالحلیم فرنگی محلی لکنویی ← عبدالحلیم لکنویی

محمد عبدالرشید قادری کیرانوی (mo.ham.mad. ab.dor.ra.šid-e.qā.de.ri-ye.key.rā.na.vi)، فرزند نذر محمد، ز ۱۱۵۰ق، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی که در کیرانه به‌دنیا آمده بود، بعدها در شمار صوفیان سلسلهٔ قادریه درآمد. سال‌های جوانی را چون درویشان ، در سفر از جایی به جای دیگر، زیست. سپس چند سالی در مدینه ماند و پس از آن به زادگاهش بازگشت و در آن‌جا ماندگار شد. وی مرید و از بستگان شاه فتح‌محمد قادری و پدرش خواهرزادهٔ شیخ بود. از آثارش: ۱ــ تحایف رشیدیه (۱۱۳۷ ــ ۱۱۴۳ق) که تذکرهٔ مشایخ سلسلهٔ قادریه است و سی و هفت زندگینامه را با عنوان تحفه دربردارد. این اثر زندگینامه‌هایی از حضرت محمد (ص) و امامان، تا مشایخی از این سلسله، چون جنید بغدادی، محی‌الدین گیلانی و... را دربردارد و نویسنده در آخرین این تحفه‌ها به‌زندگینامهٔ مراد خود پرداخته است. دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ Add.16,816 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ تاریخ قادریه / تذکرهٔ قادریه (۱۱۵۰ق) که کوتاه‌شدهٔ اثر پیش‌گفته است و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ N.M.1970-11 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۵۵/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۷۶۸-۷۶۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۴۰/۳، ۲۰۴۴؛ مرآت‌العلوم، ۳۷/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/361; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 25; *Mughals in India,* 24; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1020.

م.اسماعیل‌پور

محمد عبدالغنی (mo.ham.mad.ab.dol.qa.ni)، شمس‌العلما محمد عبدالغنی فرزند عبدالعلی آسی، ــ مکه ۱۹۳۷م، فارسی‌پژوه شبه‌قاره. نیاکانش از اعراب بودند و در زمان‌های دور به هند کوچیدند. وی که سومین فرزند خانواده بود، در ۱۹۱۳م به دریافت مدرک فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی نایل آمد و در پی آن، در ۱۹۱۷م، به سمت کارمند آموزش و پرورش در ایالت مادهیاپرادش به کار پرداخت. در ۱۹۲۳م برای مطالعهٔ فارسی معاصر به ایران و پس از آن به اروپا رفت و به مدت دو سال در دانشگاه کیمبریج به مطالعه و پژوهش سرگرم بود. در همین اوان کتابی به نام تاریخ زبان و ادب فارسی در عهد مغول (از بابر تا اکبر) در سه جلد با نام‌های بابر و همایون و اکبر به رشتهٔ تحریر درآورد. بعدها، همین موضوع را پی گرفت و کتابی دیگر به‌نام ادب فارسی از قبل گورکانان (مغول) در هندوستان نوشت و به سمت استادی در رابرسن‌کالج جبلپور و موریس‌کالج ناگپور منصوب شد. از سمت‌های دیگر او ریاست هیأت تعلیمی عربی و فارسی موریس کالج ناگپور و ریاست بخش عربی و فارسی دانشگاه ناگپور بود. عبدالغنی در ۱۹۳۷م برای زیارت خانهٔ خدا به مکه رفت و تا پایان عمر همان‌جا ماند و در همان‌جا نیز درگذشت. وی یکی از پرکارترین پژوهشگران ادبیات فارسی در شبه‌قاره بود و تقریباً سراسر عمر خود را وقف پژوهش در این زمینه کرد. از آثارش: ۱ــ ادب فارسی مغل گورکانان (مغول) در هندوستان که در پنج باب تدوین یافته است: **باب یکم** که دیباچهٔ کتاب است، در موضوع‌های فتوحات اعراب، روابط زبان‌های عربی و فارسی، فتح سند به دست مسلمانان، روابط عرب و هند، کلمات معرب فارسی، تأثیر زبان فارسی در عربی و فهرستی از الفاظ فارسی که در زبان عربی کاربرد یافته‌اند. در این بخش همچنین، ترجمه‌هایی از اشعار عربی به فارسی، ترجمهٔ ضرب‌المثل‌های فارسی، اشعار ملمع و اظهارنظرهای سیاحان غربی نیز آمده است. **باب دوم** به دورهٔ پیش از غزنویان اختصاص دارد و به موضوع‌هایی مانند وجود شعر در زمان ساسانیان، کتاب‌های فارسی منثور در سده‌های سوم و چهارم هجری و شاعران عهد طاهریان، صفاریان و سامانیان پرداخته است. **باب سوم** در دو بخش است؛ بخش یکم با عنوان‌هایی مانند سرپرستی محمود از علما و فضلا، بوعلی‌سینا، ابوریحان بیرونی و... و بخش دوم دربارهٔ موضوع‌هایی چون شعرا و فضلای دورهٔ دیگر پادشاهان غزنوی، سرپرستی آل محمود از ادب و... است. **باب چهارم** با عنوان‌هایی نظیر شعرای دورهٔ غوریان، رشید شهاب، نازکی مراغی، قاضی حمید بلخی، امام رازی و دیگران است. **باب پنجم** با عنوان‌های خلجی، تغلق، سه تن از سلاطین خاندان غلامان و... است؛ ۲ــ تاریخ زبان و ادب فارسی در عهد گورکانیان در سه جلد به انگلیسی. **جلد یکم** دربارهٔ عهد بابر در ده فصل، **جلد دوم** دربارهٔ عهد همایون و **جلد سوم** دربارهٔ عهد اکبر است. این کتاب که کوششی است در جهت شناساندن تاریخ ادب و فرهنگ در زمان فرمانروایی ظهیرالدین بابر (ــ ۹۳۷ق)، نصیرالدین همایون (ــ ۹۶۳ق) و جلال‌الدین

اکبر گورکانی (ــ ۱۰۱۴ق)، با وجود انتقادهایی که بر آن وارد است، در شمار مهم‌ترین منابع دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی این دوره قرار دارد؛ ۳ــ زندگی و شعر عبدالقادر بیدل که در آن، ضمن ارائهٔ زندگینامه و تحلیل شعرهای بیدل، ترجمه‌هایی نیز از شعرِ او به انگلیسی به دست داده شده است. این کتاب در لاهور به‌چاپ رسیده است (۱۹۶۰م).

منابع: محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۲۴۹ـ۲۶۰؛

A History of Persian Language and Literature at the Mughal Court; Life and Works of Abdul Qadir Bedil.

سپاهی

محمدعبیدالله سرهندی ← عبیدالله سرهندی

محمد عظیم‌الدین (**mo.ham.mad.a.zi.mod.din**)، فرزند محمد فیض‌الدین دادی، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم آرکات بود و در شرکت هند شرقی انگلیس سمت منشی داشت. پس از مدتی به دربار نواب دلیرخان فرمانروای سوانور ــ ناحیه‌ای در دهاروار ــ راه یافت. عظیم‌الدین در ۱۲۶۱ق / ۱۸۴۵م کتابی به‌فارسی به نام تعبیرنامه در علم تعبیر خواب نوشت. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود. وی در ۱۲۶۲ق / ۱۸۴۶م کتابی به نام تاریخ دلیر جنگی نوشت و در آن به شرح حکومت نواب دلیرخان پرداخته است. این اثر که در ۱۲۶۲ق در هند به‌چاپ رسیده بدون مقدمه است و در دوازده باب تدوین شده است.

منابع تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۷۵/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۰۷۶/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۷۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۱/۴؛

Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Dacca University Library, 326-327; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 105.

فتح‌نیا طبری

محمدعلی برهانپوری (**mo.ham.mad.a.li-ye.bor.hān.pu.ri**)، فرزند محمد صادق آل کمون حسینی نیشابوری نجفی، ز ۱۱۷۹ق تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از احوال وی ظاهراً آگاهی‌هایی چندان جز آن‌چه از کتاب‌هایش به‌دست می‌آید در دست نیست. مذهب شیعه می‌ورزید. وی نخست برهان‌الفتوح (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.1884) را نوشت که تاریخ عمومی کوتاهی تا ۱۱۴۸ق است و به واسطهٔ دقت در ضبط سال‌ها و رویدادها ارزش فراوان دارد. برهانپوری گویا این اثر را ابتدا به نواب برهان‌الملک سید سعادت‌خان صوبه‌دار اوده و سپس در ۱۱۵۳ق به نواب نظام‌الدوله میر احمدخان بهادر ناصرجنگ (ــ۱۱۶۴ق) فرزند و جانشین نظام‌الملک آصف‌جاه پیشکش کرد، اما کوچک‌ترین پاداشی نیافت. پس کتاب را باردیگر به دست گرفت و مطالب تازه‌ای بدان افزود و تحریر جدید را مرآت‌الصفا نامید و با نوشتن مقدمه‌ای تازه به صمصام‌الدوله شاهنوازخان بهادر (ــ۱۱۷۱ق) نویسندهٔ مآثرالامرا پیشکش کرد، گرچه پس از آن نیز مطالبی به‌کتاب افزود و دنبالهٔ رویدادها را تا ۱۱۷۹ق کشاند. مرآت‌الصفا که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به شماره‌های Add.6539 و Add.6540) نگه‌داری می‌شو، در دو مقاله است: مقالهٔ یکم در هفده فصل بدین ترتیب است: ۱ــ آفرینش،پیامبران، فرزانگان، نخستین شاهان ایران، ۲ــ پیامبر اسلام، چهار خلیفهٔ نخست، دوازده امام، خویشان و اصحاب پیامبر، ۳ــ امویان، عباسیان، اسماعیلیان، ۴ــ رهبران شیعی که به حاکمیت نرسیدند و سیدان ادریسی مغرب، ۵ــ شاهان ایران از طاهریان تا شروانشاهیان، ۶ــ شاهان عرب، ۷ــ شاهان مغول، ۸ــ صفویان و جانشینان آن‌ها تا کریم‌خان زند، ۹ــ عثمانیان، ۱۰ــ ابوالخیرخان و جانشینان او در ترکستان تا تسلیم ابوالفیض‌خان در برابر نادرشاه، ۱۱ــ شاهان هند، ۱۲ــ علما از نخستین سدهٔ هجری تا روزگار نویسنده، ۱۳ــ پیران و مشایخ، ۱۴ــ شاعران عرب و فارس، ۱۵ــ تاریخ برخی رویدادهای شگفت و مهم از هجرت تا روزگار نویسنده، ۱۶ــ قبایل عرب و ترکمن و ۱۷ــ جدول‌های زمانی دودمان‌های حکومتگر. مقالهٔ دوم در دو فصل (۱ــ تیموریان ایران و توران از آغاز روزگار محمد زمان تیموری و ۲ــ تیموریان هند از آغاز تا ۱۱۷۹ق) است. همچنین از برهانپوری کتابی به نام تاریخ راحت‌افزا در تاریخ دکن به‌ویژه در روزگار آصف‌جاه (ــ۱۱۶۱ق)، ناصرجنگ (۱۱۶۱ــ۱۱۶۴ق) و صلابت جنگ (۱۱۶۴ــ ۱۱۷۵ق) به‌جا مانده که در ۱۹۴۷م در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۴۵/۲ـ۶۴۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۷/۳؛ تاریخ افغانستان، ۱۲۴/۱؛

تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۷۹/۲؛ تاریخ راحت‌افزا؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۴۹/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۱۸۳، ۴۱۹۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 893-894, 1129-1130; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,368; *Mughals in India* ,303.

برزگر

محمد علی‌خان انصاری پانی‌پتی (mo.ham.mad.a.li.xān-e.an.sā.ri-ye.pā.ni.pa.ti)، فرزند عزت‌الدوله هدایت‌الله‌خان فرزند شمس‌الدوله بهادر متهورجنگ لطف‌الله‌خان صادق، ز۱۲۲۵ق، شاعر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیای او لطف‌الله‌خان صادق از شیخ‌زاده‌های انصاری پانی‌پت و از امرای بلندپایهٔ دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) بود و در دورهٔ احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق) درگذشت. دو عم وی، عنایت‌الله‌خان راسخ و شاکرخان نیز صاحب‌منصبانی بلندپایه و ادیبانی برجسته بودند و در نظم و نثر فارسی دست داشتند. محمدعلی‌خان در شاه‌جهان‌آباد / دهلی به دنیا آمد و درس خواند و در انشای فارسی بسیار پیشرفت کرد. گه‌گاه شعر هم می‌سرود و عاصی تخلص می‌کرد. چندی در لکنو از میرزا فاخر مکین (ــ ۱۲۲۱ق) اصلاح سخن گرفت. به‌عظیم‌آباد / پتنا، مرکز استان بهار، رفت و به مظفرجنگ سیدمحمدرضاخان شیرازی (ــ ۱۲۰۶ق)، نایبِ ناظمِ بنگال و بهار و اوریسه (۱۱۷۸ ــ ۱۱۸۳ق)، تقرب جست و محمدرضاخان وی را به داروغگی فوج‌داری عدالت (ریاست دادگاه جنایی) در بخش‌های ترهت و حاجی‌آباد گماشت. از آثارش: ۱ــ تاریخ مظفری در تاریخ گورکانیان هند از روزگار امیرتیمور (ــ ۸۰۷ق) تا زمان تألیف کتاب که در ۱۲۰۲ق به‌نام معین‌الدوله مبارزالملک‌خان خانان سید محمدرضاخان بهادر مظفرجنگ نوشته شده است. بعدها خود محمدعلی‌خان یا کسی دیگر دنباله‌ای بر کتاب نوشته و رشتهٔ رویدادها را تا ۱۲۲۵ق پی گرفته است. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.482) و موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.466) نگه‌داری می‌شود. تاریخ مظفری به‌ویژه از جهت رویدادهای هند در دورهٔ محمدشاه (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) و جانشینان او، که رویدادهای این دوره به‌ترتیب، سال به سال، در آن آمده، و حوادث بنگال در این دوره بسیار ارزشمند است؛ ۲ــ بحرالموّاج در تاریخ عمومی، که در ۱۲۰۹ق به انجام رسیده، ولی تا ۱۲۱۱ق ادامه یافته است. این اثر در سه جلد: یک) تاریخ اقوام غیر هندی، دو) فرمانروایان غیر تیموری هند، و تیموریان هند از بابر تا محمدشاه و سه) از احمدشاه (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق) تا شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) تدوین شده است. بحر مواج و تاریخ مظفری، آن‌جا که سخن از تیموریان هند می‌گویند شباهت‌های نزدیک با یکدیگر دارند؛ ۳ــ تاریخ احمدشاهی (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.2005) در تاریخ احمدشاه تیموری (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق)؛ ۴ــ تألیف محمدی دربارهٔ پیامبران، خلفای راشدین، دوازده امام و اولیا و مشایخ تا روزگار نویسنده. این اثر در ۱۲۰۸ق نوشته شده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ برلین نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۹۵/۲، ۸۵۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۰/۳؛ روز روشن، ۵۱۴-۵۱۵؛ سفینهٔ هندی، ۱۴۲-۱۴۳؛ صحف ابراهیم، ۱۰۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۸/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۰۹۷/۴، ۴۶۲۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۶۷، ۱۱۵۷، ۱۲۰۹، ۱۵۷۴؛ مآثرالامرا، ۱۷۷/۳، ۱۷۸؛ مرآت‌العلوم، ۱۶/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 282-283, 941, 1025, 1084; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 95, 369; *Mughals in India*, 304; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/144, 202, 522-523.

برزگر

محمدعلی‌خان شمس‌آبادی (mo.ham.mad.a.li.xān-e.šams.ā.bā.di)، نواب‌الدوله سید محمدعلی‌خان انور، ــ ۱۲۹۴ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زمین‌داران شمس‌آباد در ناحیهٔ فرخ‌آباد در شمال هند بود و همچون اکثر افراد طبقهٔ خود دوست‌دار ادبیات بود و با دانشمندان و ادیبانی که در شهرهای میان دهلی و کلکته نشیمن داشتند همنشینی و دوستی داشت. از آثارش یکی مرغوب دل (نوشته در ۱۲۸۲ق) است که اثری جالب در موضوعات گوناگون است و آگاهی‌های جالب‌توجهی دربارهٔ شرایط اجتماعی روزگار او دارد. اثر دیگر او شجرهٔ طیبه نام دارد که زندگینامهٔ امام موسی کاظم(ع) و فرزندان و نوادگان او، با توجه ویژه به‌صفویان، است و در ۱۳۱۴ق / ۱۸۹۶م در فرخ‌آباد به‌چاپ رسیده است. به گفتهٔ

مشار، محمدعلی‌خان همچنین کتابی به‌نام کنزالتواریخ دارد که در ۱۳۲۱ق در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۰۳۰/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۱۹۸/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۱۸/۳، ۱۶۹۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴۳۷/۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 456; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/233.

برزگر

محمدعلی خیرآبادی ← مناقب حافظیه

محمدعلی‌شاه (**mo.ham.mad.a.li.šāh**)، ابوالفتح معین‌الدین نصیرالدوله پسر سعادت‌علی‌خان، ۱۱۹۰ ــ ۵ ربیع‌الثانی ۱۲۵۸ق، پادشاه اوده (۱۲۵۳ ــــ ۱۲۵۸ق). پس از مرگ نصیرالدین حیدر (ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ق)، پادشاه‌بیگم همسر غازی‌الدین حیدر بر آن شد تا فریدون‌بخت، معروف به مُناجان (ــ ۱۲۶۲ق / ۱۸۴۶م)، پسر نصیرالدین حیدر را به شاهی بردارد. وی درِ کاخ شاهی را، که آن را به دستور نمایندهٔ مقیم شرکت هند شرقی انگلیس در اوده بسته بودند، با فیلان شکست و فریدون‌بخت را بر تخت شاهی نشاند و فریدون‌بخت به گرفتن هدایا و صدور فرمان‌های شاهی آغاز کرد. اما نمایندهٔ مقیم شرکت، که پیش‌تر نصیرالدوله را برای شاهی اوده نامزد کرده بود، به حضور پادشاه‌بیگم و فریدون‌بخت رسید و چون نتوانست آن‌دو را از کارشان بازدارد، به یاری نیروهای انگلیسی به تختگاه تاخت و پس از کشتن تنی چند از هواداران بیگم و هزیمت‌دادن و به تسلیم واداشتن بقیه، فریدون‌بخت را «از تخت به زیر کشید» و وی و پادشاه‌بیگم را زندانی کرد و نصیرالدوله را با لقب ابوالمظفر معین‌الدین نوشیروان عادل **محمدعلی‌شاه** بر تخت شاهی اوده نشاند. محمدعلی‌شاه دو ماه پس از جلوسش، در جمادی‌الثانی ۱۲۵۳ق / سپتامبر ۱۸۳۷م پیمان تازه‌ای (با نمایندهٔ مقیم شرکت) بست و در آن ملزم شد که، برای حفاظت از اوده در برابر دشمنان بیرونی و درونی، سپاه تقویت‌شده‌ای که مخارج آن از یک میلیون و شش‌صدهزار روپیه نگذرد نگه‌دارد و برای یافتن بهترین راه‌های اصلاح کمبودهای دستگاه‌های انتظامی، قضایی و مالی اوده با نمایندهٔ مقیم شرکت همکاری نماید. گرچه این پیمان به امضای هیأت مدیرهٔ شرکت هند شرقی انگلیس نرسید، ولی اینک ادارهٔ مستقیم مملکت اوده به‌دست شرکت تنها به زمان بستگی داشت. محمدعلی‌شاه، به‌رغم پیری‌اش، اصلاحاتی در نظام تحصیل مالیات کشاورزی کرد و شرایط زندگی مردم را بهبود بخشید. از نخستین اقداماتش «تقسیم مواجب سپاه و اهل قلم بود. از چند سال بنده‌های پادشاهی به عدم وصول مواجب و وظایف به پریشانی و تنگدستی بودند و متاع ناکامی در کیسه داشتند. به مجرد صدور فرمان اشرف از سپاهی و افسر و اهل قلم همه به مراد خود فایز گشتند.» در اوایل پادشاهی، در ۱۲۵۳ق، سبحان‌علی‌خان کنبوه، نایب وزیر اعظم روشن‌الدوله، و اندکی بعد خود روشن‌الدوله را برکنار کرد و نواب منتظم‌الدوله مهدی‌علی‌خان را از فرخ‌آباد فراخواند و به وزارت گماشت. مهدی‌علی‌خان یک‌ماه بعد درگذشت (۱۲۵۳ق) و جانشین او ظهیرالدوله غلام یحیی‌خان نیز پس از سه ماه وزارت مرد و جای خود را به منورالدوله داد. در دورهٔ محمدعلی‌شاه برخی از ملازمان دورهٔ شاهزادگی او، مانند راجه جیالال بهادر، متخلص به گلشن، رفیق‌الدوله امام علی و اعظم‌الدوله عظیم‌الله‌خان حجام، ترقی کردند و در دربار و دستگاه دولتی نفوذ بسیار یافتند، تا آن‌جاکه وقتی «صحبت او [اعظم‌الدوله] با منورالدوله راست نیامد چون تقربش به حضرت پادشاه از دیگران و اقتدارش زیاده از حد بیان بود، بدین سبب منورالدوله ترک روزگار کرد و رخصت گرفته روانهٔ بیت‌الله شد.» پس از منورالدوله، شرف‌الدوله مظفرالملک محمد ابراهیم‌خان کشمیری به‌وزارت رسید. وی مالیات‌های پس افتاده را گردآورد و وضع مالی کشور را بهبود بخشید. محمدعلی‌شاه، روی‌هم‌رفته، به خوبی از عهدهٔ کارهای شاهی برآمد و دستگاه حکومت را سر و سامان داد. وی هشت لک روپیه بر اندوختهٔ مالی اوده افزود. در جمونیا باغ، امامبارهٔ باشکوهی ساخت (۱۲۵۵ق / ۱۸۳۹م) که به «امامبارهٔ حسین‌آباد» نام‌بردار است. او برای این امامباره سپرده‌ای دایمی برابر دوازده لک روپیه در خزانهٔ شرکت هند شرقی انگلیس گذاشت که سود سالانهٔ آن، برابر چهل و هشت‌هزار روپیه، وقف نگه‌داری امامباره و بناهای مرتبط با آن، دادن هدایا به کسانی خاص، اطعام و مراسم محرم بوده است. ملکه آفاق محل، همسر محمدعلی‌شاه، نیز «کربلا»یی در سمت جنوب شرقی این امامباره، در جادهٔ سیتاپور، ساخت که گور او نیز در آن‌جا است. فخرالنسابیگم، دختر محمدعلی‌شاه هم امامباره‌ای زیبا، معروف به امامبارهٔ مُغل صاحب و مسجدی نزدیک «درگاه حضرت عباس» برآورد. محمدعلی‌شاه در اواخر حکومتش بنای مسجد جامع بزرگی را

در تحسین گنج آغاز کرد که بعدها همسرش ملکهٔ جهان آن‌را به پایان برد و با طرح‌ها و نقوش زیبا آراست. پل آهنی رود گومتی و جادهٔ شنی به کانپور نیز یادگار دورهٔ محمدعلی‌شاه است. دورهٔ محمدعلی‌شاه، دوره‌ای نسبتاً آرام و آمیخته با رفاه برای مردم اوده بود و به‌نوشتهٔ بوستان اوده، «در عهد دولتش همه مردم فارغ‌البال و آسوده‌حال بودند. هیچ‌کس آزاری بر دل نداشت. ابواب معدلت بر روی خلایق باز و دست تظلم و تعدی کوتاه بود. با وجود ضعف پیری از کارهای سلطنتی خود را معذور نمی‌داشت و بر امور کلی و جزئی می‌رسیدند.» چون درگذشت پیکرش را در امامبارهٔ حسین‌آباد لکنو به‌خاک سپردند. جانشین او پسرش امجدعلی‌شاه است. فخرالدوله مهاراجه رتن‌چند / رتن سنگه هوشیارجنگ، متخلص به زخمی (ــ ۱۲۶۷ق)، که سِمت دیوانی محمدعلی‌شاه را داشت، کتابی به‌نام سلطان‌التواریخ در تاریخ شاهان اوده، از آغاز تا پایان پادشاهی محمدعلی‌شاه نوشت و بدو پیشکش کرد. از دیگر سرایندگان یا نویسندگانی که ملازم یا مداح محمدعلی‌شاه بوده‌اند یا از او نواخت یافته‌اند از کالی پرشاد اخلاص لکنویی، میرزا آقا علی‌اکبر عارف شیرازی (ــ ۱۲۶۱ق)، راجه جیالال بهادر متخلص به گلشن، محمدرضا نجم‌الدوله متخلص به نجم، و واثقی مؤلف وظایف‌نامهٔ سلطانی (نوشته در ۱۲۵۳ق) می‌توان یاد کرد.

منابع: بوستان اوده، ۱۳۲-۱۳۵؛ تشیع در هند، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۸۹؛ صبح گلشن، ۲۱، ۱۸۹، ۲۶۸، ۳۴۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۹/۱۰؛ ۸۷۶/۱۴؛ دکتر غلام‌محمد، «اوضاع سیاسی و ادبی در دربار سلاطین اوده ـ هند»، آشنا، سال پنجم، شمارهٔ ۲۵ (مهر و آبان ۱۳۷۴ش)، صص ۷۹-۸۰؛
A Socio-Intellectual History of the Isnā ʿAsharī shīʿīs in India, 1/82-84.

برزگر

محمدعلی صدرپوری (mo.ham.mad.a.li-ye.sadr.pu.ri)، محمدعلی، متخلص به محمد، پسر شیخ رمضان، ــ ۱۲۸۹ق، دانشمند دینی و صوفی و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم صدرپور از پرگنهٔ ملیح‌آباد از توابع لکنو بود و در اوایل دههٔ دوم سدهٔ سیزدهم هجری به دنیا آمد. نزد میرزا حسن‌علی محدث شافعی لکنویی و علمای دیگر کتب تفسیر و حدیث خواند. در تصوف در طریقت نقشبندی مجددی به مولوی شاه‌بشارت‌الله بهرایجی دست ارادت داد. در ۱۲۵۸ق به تونک رفت و به ملازمان وزیرالدوله امیرالملک نواب وزیر محمدخان بهادر نصرت‌جنگ پیوست و «به‌مصاحبت و مجالست فرزندان رئیس موصوف مخصوص گشت و تا عمر اخیر به ملازمت یمین‌الدوله وزیرالملک نواب محمدعلی‌خان بهادر صولت‌جنگ خلف نواب سابق‌الالقاب به سر برده» است. (تذکرهٔ علمای هند، ۲۰۴) بیشتر سروده‌هایش از قصاید و مثنویات در مواعظ و نصایح است و چند نصاب نیز دارد. از آثارش: ۱ــ منظومهٔ آثار محشر دربارهٔ قیامت؛ ۲ــ دلبر واعظین؛ ۳ــ تسرالناظرین در نکاح بیوگان؛ ۴ــ مینو نظیر در قصص بزرگان؛ ۵ــ هدیة‌الاخیار؛ ۶ــ وقایع احمدیه در حالات سید احمد شهید بریلوی؛ ۷ــ ترجمهٔ حقیقت‌اسلام قاضی ثناءالله پانی‌پتی؛ ۸ــ نصاب گوهر منظوم که در ۱۲۶۷ق به‌چاپ رسیده و چهل و چهار مثنوی در بحرهای گوناگون، روی‌هم‌رفته در ۳۳۶ بیت، همگی آگنده از صنایع لفظی و شعری، است و صدیق حسن‌خان بهوپالی در البلغة فی اصول‌اللغة آن‌را در شمار فرهنگ‌های عربی به‌فارسی آورده است؛ ۹ــ نصاب خیابان گلشن (لکنو، ۱۲۸۰ و ۱۳۰۴ق)؛ ۱۰ــ نصاب سلک‌گهر؛ ۱۱ــ نصاب مصدرالفیوض؛ ۱۲ــ نصاب مفتاح‌المخازن؛ ۱۳ــ نصاب درج جواهر؛ ۱۴ــ نصاب عناقیدالاثمار؛ ۱۵ــ نصاب کنزالمصادر؛ ۱۶ــ مثنوی تحفة‌الاخیار؛ ۱۷ــ مثنوی تحفة‌الاصحاب؛ ۱۸ــ رکازالهدایت در فقه؛ ۱۹ــ قصهٔ منظوم عبرت‌افزا در قالب مثنوی؛ ۲۰ــ قصاید در حمد و نعت.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۹۶/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۰۴؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۰۴، ۲۰۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۳۰/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۴۶۸/۷-۴۶۹؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 366.

برزگر

محمدعلی طبسی حیدرآبادی (mo.ham.mad.a.li-ye.ta.ba.si-ye.hey.dar.ā.bā.di)، فرزند صفرعلی‌بیگ، ۱۲۵۵ ــ ذوالحجهٔ ۱۳۲۰ق، دانشمند دینی شیعی و نویسندهٔ ایرانی. در طبسِ خراسان به‌دنیا آمد. پس از تحصیلات مقدماتی به‌عراق رفت و در کربلا و نجف از محضر علمایی چون شیخ مرتضی انصاری (ــ ۱۲۸۱ق) بهره برد. پس از آن که تحصیلاتش را به پایان رسانید به‌عربستان سفر کرد و حج گزارد. سپس رهسپار هند شد. دو سالی را در بمبئی گذراند و آنگاه به حیدرآباد دکن

رفت و نزد بزرگان آن‌جا مقام و منزلت یافت. گویند نواب مختارالملک یک‌صد روپیه و نواب امداد جنگ سی‌صد روپیه راتبهٔ ماهانه برای او تعیین کردند. مدت درازی در حیدرآباد به تدریس و تألیف و راهنمایی دینی مردم گذراند. ظاهراً در اواخر عمر به کربلا رفت و در همان‌جا درگذشت. برخی منابع سال مرگ او را ۱۳۳۱ق نوشته‌اند. از آثارش: ۱ــ اثبات نبوت خاصه به‌فارسی (حیدرآباد، ۱۳۰۸ق)؛ ۲ــ انوارالابصار فی تحقیق مراتب‌النبی‌المختار والائمة الاطهار به‌فارسی (حیدرآباد دکن، ۱۳۰۸ق، لکنو، ۱۳۲۲ق)؛ ۳ــ ردالاجابة‌الشیخیة / المسائل النثاریه به‌فارسی (حیدرآباد، ۱۳۰۶ق) در پاسخ به پرسش‌های نثارحسین عظیم‌آبادی (۱۲۶۸ ــ ۱۳۳۸ق)؛ ۴ــ تبیان‌المسائل؛ ۵ــ مجمع‌المسائل؛ ۶ــ هدایت‌المؤمنین (چاپ ۱۲۸۹ق)؛ ۷ــ رسالهٔ طهارت؛ ۸ــ منظومهٔ فقه؛ ۹ــ مفاتیح‌الاصول؛ ۱۰ــ تفسیر آیهٔ نور.

منابع: امامیه مصنفین، ۲/۱، ۱۰۹، ۱۴۱؛ الذریعه، ۱۰۱/۱؛ ۴۱۴/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۷۷/۱؛ مطلع انوار، ۵۹۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۰۲/۴ـ۳۰۳؛ نزهة‌الخواطر، ۴۴۴/۸ـ۴۴۵؛ نقباءالبشر، ۱۳۰۷/۴.

برزگر

محمدعلی طوکی بریلوی (mo.ham.mad.a.li-ye.tu.ki-ye.be.ri.la.vi)، سید محمدعلی، معروف به شیرمیان، فرزند عبدالسبحان فرزند عثمان فرزند نور فرزند هدی فرزند سید علم‌الله نصیرآبادی، رای بریلی ۱۱۹۵ ــ طوک / تونک ۱۲۶۶ق، دانشمند دینی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در زادگاهش و لکنو درس خواند. سپس به دایی خود احمد بریلوی (۱۲۰۱ ــ ۱۲۴۶ق)، مصلح مذهبی و جنگجوی مسلمان پرآوازهٔ هند، دست بیعت داد و همراه او به سفر حج رفت (۱۲۳۶ ــ ۱۲۳۹ق). سرانجام در شهر طوک / تونک رحل اقامت افکند و در شمار ملازمان وزیرالدوله نواب وزیر محمدخان، نواب تونک (۱۸۳۴ ــ ۱۸۶۴م)، در آمد. در سروده‌هایش گویا علی تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ــ جلاءالعیون فی سیرالنبی‌الامین والمأمون (لکنو، ۱۲۹۴ق) که برگردان منظوم کتاب عربی نورالعیون فی سیرة‌الامین والمأمون از ابن سیدالناس (ــ ۷۳۴ق) در سیرت پیامبر (ص) است. در برخی منابع، تاریخ سرایش این منظومه ۱۲۹۳ق یاد شده است که با مرگ سید محمدعلی همخوانی ندارد؛ ۲ــ باغ رحمت به‌نظم در موعظه؛ ۳ــ منظومه‌ای در حلیهٔ پیامبر (ص)؛ ۴ــ مخزن احمدی در سرگذشت سید احمد بریلوی از تولد تا ۱۲۳۹ق که آن‌را در ۱۲۶۶ق نوشته است (آگره، ۱۲۹۹ق / ۱۸۸۲م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۳۰/۳ـ۲۳۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۶۴۶/۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۸۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۰۷، ۲۲۶۹؛ نزهة‌الخواطر، ۴۶۴/۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 366; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1040-1042.

برزگر

محمدعلی کشمیری (mo.ham.mad.a.li-ye.kaš.mi.ri)، میرزا محمدعلی بن میرزا صادق علی بن محمدمهدی بن محمدکاظم کشمیری لکنویی، لکنو ۱۳ رجب ۱۲۶۰ق ــ همان‌جا ۱۳۰۹ق، دانشمند دینی و پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیای بزرگش محمدکاظم از شیراز به کشمیر کوچید. پدرش صادق‌علی نیز از فقها بود و از کشمیر به لکنو رفت و در آن‌جا نشیمن گزید. میرزا محمدعلی فقه و اصول و تفسیر را نزد سلطان‌العلما سید محمد بن سید دلدار علی نقوی، حدیث و کلام را از حامد حسین کنتوری، علوم عقلی و طب را نزد مولوی راجه امدادعلی‌خان کنتوری، علوم ادبی را نزد مولوی مفتی سید محمدعباس موسوی شوشتری جزایری و فقه را از سیدالعلما سید حسین نقوی آموختَ. پس از آن به تدریس و تألیف و نیز کار پزشکی پرداخت. چون درگذشت پیکرش را در حسینیهٔ علامه دلدارعلی نقوی، معروف به حسینیهٔ غفران‌مآب، به‌خاک سپردند. محمدمهدی (ــ ۱۳۳۰ق) مؤلف تکملهٔ نجوم‌السماء و میرزا محمدهادی، متخلص به هادی (ــ ۱۳۵۴ق)، فرزندان وی بودند. از آثارش: ۱ــ نجوم‌السماء فی تراجم‌العلماء (لکنو، ۱۳۰۳ و قم، ۱۳۹۴ق) به‌فارسی که میرزا محمدعلی آن‌را در ۱۲۸۶ق، به‌خواهش برخی علما، به‌ویژه استادش حامدحسین کنتوری، در شرح احوال علمای شیعی که بعد از سال هزار هجری درگذشته‌اند نوشته است. نجوم‌السماء از اوایل سدهٔ یازدهم تا اواسط سدهٔ سیزدهم را در بر می‌گیرد و از این رو میرزا محمدمهدی (۱۲۸۲ ــ ۱۳۳۰ق)، پسر محمدعلی، تراجم علمایِ پس از آن، یعنی از اواسط سدهٔ سیزدهم و سدهٔ چهاردهم هجری را در ذیلی بر نجوم‌السماء به‌نام تکملهٔ نجوم‌السماء (نوشته در ۱۳۱۹ق) آورده است (قم، ۱۳۹۴ق). نجوم‌السماء به سه نجم

تقسیم می‌شود و هر نجم در ذکر علمای یک قرن از قرون یازدهم تا سیزدهم هجری است؛ ۲ــ روضة‌الازهار؛ ۳ــ زعفرانزار؛ ۴ــ مجمع‌الفوائد؛ ۵ــ دوحة‌الانوار.

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۵؛ الذریعه، ۸۱/۲۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۱۷۱/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۴۲۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۳۱۶؛ مصفی‌المقال، ۳۳۴، ۴۷۵، ۴۸۸؛ مطلع انوار، ۵۹۰-۵۹۱؛ نقباءالبشر، ۱۴۵۳/۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 366; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/1134-1135.

برزگر

محمدعلیم اله‌آبادی (mo.ham.mad.a.lim-e.e.lāh.ā.bā.di)، شاه‌محمد علیم‌الله (یا علیم‌الدین) پسر شاه محمد موسی پسر شاه فیض‌الله افقر، ۱۱۳۰ ــ ۱۲۲۳ق، دانشمند دینی، صوفی، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیای او شاه‌فیض‌الله اله‌آبادی، متخلص به افقر (ــ ۱۱۳۲ق)، که به‌روایتی برادر حقیقی شاه محمد یحیی، معروف به شاه خوب‌الله اله‌آبادی (ــ ۱۱۴۴ق)، بود، از صوفیان و علما و شعرای برجستهٔ روزگار خود به‌شمار می‌آمد و گویند یک دیوان فارسی نیز داشته است. شاه محمدموسی، پدر محمدعلیم، نیز در علوم عربی و فارسی استاد بود و دختر شاه خوب‌الله را به زنی داشت و شاه‌محمد علیم از او به‌دنیا آمد. محمدعلیم نزد دایی خود شاه‌محمد ناصر افضلی اله‌آبادی (ــ ۱۱۶۳ق) و نیز شاه مصیب اله‌آبادی و شیخ محمد فصیح جونپوری درس خواند و در علوم متداول فارسی و عربی استادی یافت. وی از مشایخ برجستهٔ صوفیه در روزگار خود بود و دایره‌ای (از خانقاه و مدرسه و مسجد) که در شهر اله‌آباد بنیاد نهاد از دایره‌های معروف این شهر است. وی نه‌تنها به ارشاد طالبان طریقت می‌پرداخت، بلکه به‌تدریس علوم دینی و ادبی نیز اهتمام می‌ورزید و آثاری در این زمینه‌ها نوشته است. به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و در فارسی حیرت و در اردو بی‌خبر تخلص می‌کرد. پسرش شاه‌محمداعلی نیز با تخلص نجف، شعر می‌گفت. از آثارش: ۱ــ مثنوی شیر و برنج؛ ۲ــ شرح‌الزبده در صرف؛ ۳ــ جواهر زواهر در اشغال طریقت؛ ۴ــ الصافیة شرح‌الشافیة؛ ۵ــ شرح‌المیزان والمنشعب؛ ۶ــ رسالهٔ محمدیه / غایة‌الهمة فی ذکرالصحابة والائمة به‌فارسی در تاریخ پیامبر (ص) و خلفای راشدین و امامان شیعه که محمد علیم نخست در ۱۲۰۶ق بدان پرداخت و پس از بازبینی و اصلاح در ۱۲۰۹ق آن‌را به انجام رسانید. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۹۴۹/۲؛ روز روشن، ۲۸-۲۲۹؛ شاه محمد اجمل اله‌آبادی و ادب فارسی، ۹۱-۹۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۰۵/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۲۲/۳؛ مجموعهٔ نغز، ۱۲۸/۱؛ مرآت‌العلوم، ۱۱/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۴۶۹/۷؛ نگارستان سخن، ۲۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 370; *Mughals in India,* 305; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/220.

برزگر

محمدعلی مرشدآبادی (mo.ham.mad.a.li-ye.mor.šed.ā.bā.di)، فرزند عبدالله فرزند ابراهیم، اورنگ‌آباد، ۱۱۱۷ ــ ۱۱۹۵ق، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی در خانواده‌ای فرهیخته زاده شد. در جوانی قرآن و کتاب‌های ابتدایی و اشعار الفیه را فرا گرفت. در ۱۱۳۱ / ۱۱۳۲ق در عراق و فارس نزد استادانی چون حاجی اسماعیل خاتون‌آبادی، حاجی عبدالله هندی، میرمحمدتقی مشهدی، ملامحمدعلی قاینی، میرمحمد طاهر خاتون‌آبادی و دیگران به تحصیل علم پرداخت. در بیست‌سالگی به اصفهان رفت و به مطالعهٔ کتاب شفا و اشارات و نیز علوم نقلی پرداخت و کتاب‌های رایج را در آن‌جا تدریس کرد. پس از چندی از ایران به سند و سپس به احمدآباد، سورت و اورنگ‌آباد رفت. پس از مدتی به شاه‌جهان‌آباد سفر کرد. در این سفرها سیف‌خان، هیبت‌جنگ و مهابت‌جنگ از وی استقبال کردند. محمدعلی به‌زیارت مکه و مدینه رفت و در بازگشت به مرشدآباد در منزلی که رضاخان، نوهٔ حاجی‌احمدخان، برای او آماده کرده بود، سکونت کرد و به مطالعه و تألیف کتاب‌هایش پرداخت. از آثارش: مجالی‌البهیه در فضایل پنج‌تن به عربی؛ حواشی شرح مفاتیح ملامحسن در فقه به‌عربی؛ تصحیح و اصلاح و اضافهٔ اخوان‌الصفا و خلّان‌الوفا؛ شرح کافیه به‌فارسی که به‌اتمام نرسیده است.

منابع: مطلع انوار، ۵۸۷-۵۸۸؛ نزهة‌الخواطر، ۳۳۵/۶.

فتح‌نیا طبری

محمد عمر دینپوری (mo.ham.mad.o.mar-e.din.pu.ri)، مستونگ ۱۸۸۲ ــ جلوان ۱۹۴۶م، مترجم و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی.

در آغاز زندگی به چوپانی سرگرم بود. در پانزده‌سالگی در خدمت مولانا داهی قرآن آموخت. برای تحصیل علوم دینی از محضر عبدالغفور همایونی بهره برد و پس از آن در مدرسهٔ درخانی در روستای دهادر، زبان براهویی فراگرفت. از شاگردان مولانا عبدالحی برادرزادهٔ مولانا محمدفاضل درخانی بود. از آثارش به‌نظم تنبیه‌الغافلین (۱۳۵۵ق / ۱۹۳۶م)، فی‌الفراق (۱۳۵۵ق)، وبیص‌الطیب فی ذکرالحبیب (۱۳۵۲ق) ترجمهٔ کریمای (نصیحت‌الملوک) سعدی به براهویی (لاهور، ۱۹۰۱م)، ترجمهٔ نام حق (تألیف در ۹۶۳ق) از فارسی به براهویی (۱۳۱۹ق)، تعلیم اسلام (۱۳۱۹ق)، نصیحت‌نامه (۱۳۱۹ق)، ترجمهٔ کتاب مولوی خرم‌علی با نام حفظ‌الایمان (۱۳۱۲ق)، سودای خام / خرم (۱۳۳۴، ۱۳۵۵ق)، مشتاق مدینه (در دو بخش که بخش یکم نوشتهٔ دینپوری و بخش دوم تألیف مولا عبدالکریم است) و داستان ورنایی (۱۳۵۵ق) را می‌توان نام برد. از دیگر آثارش: اصل‌الایمان؛ رمان جهالت بانو (۱۳۵۷ق)؛ ترجمهٔ فرائض نماز (۱۳۱۹ق)؛ اشتها حسرت اظهار (۱۳۵۵ق)؛ رسالهٔ دینی در دو جزء (۱۹۳۷م)؛ قاعدهٔ براهویه (۱۳۵۲ق)؛ داستان ابلیس (۱۳۵۲ق)؛ مثال حال (۱۳۴۱ق)؛ تحفةالامرا (۱۳۴۱ق)؛ ترجمهٔ کتابی از امام محمد غزالی به نام بچرا (۱۳۵۵ق)؛ ترجمهٔ قرآن مجید / براهویی قرآن مجید (۱۳۴۸ق)؛ ثبوت‌الحجاب بالدلایل والانتصاب (جزء اول، ۱۳۵۵ق)؛ مخ‌العباده (۱۹۳۶م)؛ آئینهٔ قیامت دربارهٔ زمین‌لرزهٔ کویته که در ۱۹۳۵م نوشته شده است (۱۹۳۶م)؛ هدایةالمستورات (۱۳۵۵ق)؛ اعلان واجب‌البیان (۱۹۲۱م)؛ ملاارانا (۱۳۴۸ق)؛ دافع‌الوسواس (۱۳۴۳ق)؛ مفتاح‌القرآن که تفسیر جزء بیست و نهم قرآن است (۱۳۴۳ق)؛ هدایت قادریه که در آن رهنمودهای عبدالقادر گیلانی گرد آمده است (۱۳۶۵ق).

منابع: پاکستانی ادب، ۵۸، ۶۷؛ تاریخچهٔ زبان و ادبیات براهویی، ۹۸-۱۰۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۵۴، ۳۶۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۸۰۵، ۸۰۸.

رسولی

محمد عنایت‌الله لاهوری، ابوالمعارف شیخ حافظ محمد عنایت‌الله ← عنایت‌الله قصوری لاهوری

محمدعیسی شاهدی (mo.ham.mad.i.sā.šā.he.di)، فرزند الهی‌بخش، چاتگام ۱۹۶۰م ـ　　، شاعر و فارسی‌پژوه بنگلادشی. پس از اتمام دورهٔ ابتدایی، در ۱۹۷۷م از مدرسهٔ عالی چاتگام اجازهٔ روایت حدیث نبوی و در ۱۹۸۰م از مدرسهٔ عالی داکا اجازهٔ اجتهاد در فقه گرفت. در ۱۹۹۳م از دانشگاه ملی داکا، دانشنامهٔ علوم انسانی و در ۱۹۹۷م از دانشگاه داکا، دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان فارسی دریافت کرد. در ۱۳۷۱ش در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی در چیتاگنگ / چاتگام به کار سرگرم شد. پس از آن در مرکز تحقیقات زبان فارسی در رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا سمت مترجمی داشت. یکی از آثار او دربارهٔ ادب فارسی بلبل ایران حافظ شیرازی نام دارد که در ۱۹۹۰م به‌زبان بنگلا به‌چاپ رسیده است. وی شعری به‌نام «در انتظار تو» به‌زبان بنگلا دارد که خود آن را به فارسی ترجمه کرده و ضمیمهٔ بلبل ایران حافظ شیرازی به‌چاپ رسانده است. در ۱۹۹۴م محمدکاظم کهدویی، استاد بخش اردو و فارسی دانشگاه داکا ترجمهٔ فارسی «در انتظار تو» را ویرایش و چاپ کرده است. محمدعیسی در اشعارش از سبک آزاد پیروی می‌کند. مقالات وی با نامهای «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش» و «ترویج فارسی در بنگلادش و مسئلهٔ دانشگاه چیتاگنگ» در فصلنامهٔ نامهٔ پارسی و روزنامهٔ آزادی به‌چاپ رسیده است. محمدعیسی به‌زبان‌های انگلیسی و عربی نیز آشنایی دارد.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۴۴۹-۴۵۶؛ محمدعیسی شاهدی، «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ ۲، پاییز ۱۳۷۶ش، صص ۱۰۹-۱۱۱.

رسولی

محمدغفار صدیقی (mo.ham.mad.qaf.fār-e.sed.di.qi)، فرزند محمدرشید بهاگلپور در ایالت بیهار ۱۹۴۸م ـ　　، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه پتنا به تحصیل پرداخت. در ۱۹۶۹م با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان سبک هندی در شعر فارسی، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، عربی و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش «احوال و آثار شاه امین احمد ثبات»، احوال و آثار صانع بلگرامی و جمع‌آوری اشعار او که پایان‌نامهٔ دکتری او است و مقالات «تحقیق دربارهٔ احوال و آثار وصلی شیرازی»، «تصوف در شعر فارسی» را که هر دو در مجلهٔ شاخسار به‌چاپ رسیده، می‌توان یاد کرد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۰۱/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۸۸؛ گنج شایگان، ۱۳۰.

رسولی

محمدغوث‌الحسنی گیلانی اوچی ← قادری گیلانی اوچی

محمدغوث پیشاوری (mo.ham.mad.qaws-e.pi.šā.va.ri)، فرزند محمد فایق، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در روزگار احمدشاه ابدالی (۱۱۸۷ ـ ۱۲۰۷ق) می‌زیست و به دربار او راه داشت. محمد غوث از استادان شاهزاده تیمور بود و در ۱۱۸۰ق / ۱۷۶۶م کتابی به نام ریاض‌الملوک نوشت و به شاهزاده تیمور اهدا کرد. این اثر در یک مقدمه، دو ریاض و هر ریاض در چهار گلدسته و یک خاتمه تدوین شده است: مقدمه در بعضی نکات موقوفه علیه سلطنت و ریاضت، روضهٔ نخست در ذکر بعضی سلاطین سلف، روضهٔ دوم در بعضی امرای نام‌دار و هر روضه در چهار گلدسته: عدل، مروت، سخاوت، غیرت، همت و خاتمه در وصایا برای شاهان و در ده سفارش است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ 709/peI/43 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. از وی دیوانی نیز به جا مانده که مضامین بیشتر اشعار آن طبیعت است و با حمد و نعت و مدح پادشاه آغاز می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۸۸۵/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۱/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۷۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۷۱؛ *Dictionary of Indo-persian Literature*, 385; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1-1/649; *Mughals in India*, 319.

فتح‌نیا طبری

محمدغوث گوالیاری (mo.ham.mad.qaws-e.ga.vā.li.yā.ri)، محمد پسر خطیرالدین پسر عبداللطیف پسر معین‌الدین پسر خطیرالدین پسر ابی یزید پسر شیخ فریدالدین عطار شطاری گوالیاری، ۹۰۶ق ـ آگره ۹۷۰ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی مرید حاجی حمید بن ظهیر از مشایخ سلسلهٔ شطاریه است. دوازده سال در دامنهٔ کوه چنار ریاضت کشید، در غارها مسکن داشت و از برگ درختان غذا می‌خورد. در علم دعوت مقتدا و صاحب تصرف بود. همایون گورکانی به او اعتقاد کامل داشت. پس از فرار همایون، شیرشاه افغان به آزار شیخ پرداخت و وی ناچار به دکن سفر کرد. سلاطین آن‌جا و نیز شیخ وجه‌الدین گجراتی به حلقهٔ اعتقادش درآمدند. وی در ۹۶۶ق از گجرات به آگره آمد و جلال‌الدین اکبر گورکانی را در سلک مریدان خود کشید و از آن‌جا به گوالیار رفت. در آن‌جا خانقاهی ساخت. مزارش نیز در گوالیار است. از آثارش: تذکرةالاولیاء (لاهور، ۱۸۹۹م)؛ الجواهرالخمسه (تألیف در ۹۲۹ق)؛ رسالهٔ معراج نامه در عروج حال خود؛ اوراد غوثیه؛ کلید مخازن؛ کنزالوحده در اسرار توحید؛ رسالهٔ عجیبیه در مبدأ و معاد؛ ضمایر و بصایر در علم تصوف و مبادی و مقاصد؛ بحرالمیات /ترجمهٔ انبرت کند، که از روی حوض‌الحیات ترجمه شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۰۶/۱؛ ۲۲۵/۲؛ ۳۸۶/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۰۶؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۳۲۳؛ تصوف بر صغیرمین، ۴۰۵؛ خزینةالاصفیا، ۳۳۲ـ۳۳۴؛ رود کوثر، ۳۷ـ ۴۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۲۳۳؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان، ۲۱۳، ۹۰۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، ۴۶۵/۵ـ۴۶۶؛ نزهةالخواطر، ۲۶۱/۴ـ۲۶۳؛ *Dictionary of Indo-persian Literature*,385; *Mughals in India* ,319.

حجتی

محمدغوث مدراسی (mo.ham.mad.qaws-e.mad.rā.si)، شیخ محمدغوث بن ناصرالدین بن نظام‌الدین بن عبدالله شافعی مدراسی، ۱۱۶۶ ـ ۱۲۳۸ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ عربی و فارسی‌نویس شبه‌قاره. در محمدپور از شهرهای آرکات / کرناتک در جنوب هند به‌دنیا آمد. نخست نزد نیای خود نظام‌الدین درس خواند و از او حدیث آموخت. پس از مرگ وی، نزد مولانا امین‌الدین صدیقی به شاگردی پرداخت و با وی به رامنات رفت و بیشتر کتاب‌های درسی را از او فراگرفت. پس از مرگ امین‌الدین، به مدراس بازگشت و مدتی ملازم ملک‌العلما عبدالعلی بن نظام‌الدین لکنویی بود و از محضرش بهره جست. آن‌گاه به درگاه امیرالامرا، پسر محمدعلی والاجاه (ـ ۱۲۱۰ق) نواب آرکات، راه یافت و به معلمی عظیم‌الدوله، پسر امیرالامرا، گماشته شد. بعد از مرگ پدر خود، به کار قضا و صدور احکام شرعی روی آورد، اما هنگامی که عمدةالامرا، پسر دیگر والاجاه، به‌نوابی آرکات رسید (۱۲۱۰ق) از این کار کناره گرفت.

در ۱۲۱۳ق به حیدرآباد رفت. در دورهٔ نوابی عظیم‌الدوله بر آرکات (۱۲۱۶ ـ ۱۲۳۴ق) به مدراس بازگشت. در ۱۲۱۶ق به وزارت منصوب شد و لقب شرف‌الدوله شرف‌الملک غالب‌جنگ یافت و تا ۱۲۲۳ق در این مقام برقرار بود. وی آثار فراوانی به‌فارسی و عربی نوشته است. از آثارش: ۱ـ نثرالمرجان فی رسم نظم‌القرآن در دو جلد به عربی؛ ۲ـ الفوائدالصبغیة فی شرح‌الفرائض‌السراجیة به عربی؛ ۳ـ سواطع‌الانوار فی معرفة اوقات‌الصلاة والاسحار به‌عربی؛ ۴ـ بسط‌الیدین لاکرام‌الابوین به‌عربی؛ ۵ـ ارجوزة فی‌القاب سیدنا علی رضی‌الله عنه به‌عربی؛ ۶ـ کفایة‌المبتدی فی‌الفقه‌الشافعی به‌عربی؛ ۷ـ زواجرالارشاد الی اهل دارالجهاد به‌عربی؛ ۸ـ تعلیقات بر مختصر ابی شجاع به عربی؛ ۹ـ تعلیقات بر شرح قطرالندی به‌عربی؛ ۱۰ـ حاشیه بر قاموس به‌عربی؛ ۱۱ـ حاشیه بر الشافی شرح‌الکافی در نحو عربی؛ ۱۲ـ النجم‌الوقاد شرح قصیدة بانت سعاد به‌عربی؛ ۱۳ـ وسائل‌البرکات شرح دلائل‌الخیرات به‌عربی؛ ۱۴ـ بحورالفوائد به‌عربی؛ ۱۵ـ انهارالمفاخر فی مناقب سید عبدالقادر به‌فارسی؛ ۱۶ـ الیواقیت‌المنثورة فی الاذکارالمأثورة به‌فارسی؛ ۱۷ـ سائم‌الازهار فی‌الصلاة علی سیدالابرار به‌فارسی؛ ۱۸ـ هدایة‌الغوی الی‌المنهج‌السوی در طب‌النبی به‌فارسی؛ ۱۹ـ خواص‌الحیوان به‌فارسی؛ ۲۰ـ رشحات‌الاعجاز فی تحقیق‌الحقیقة والمجاز به‌فارسی؛ ۲۱ـ رسالة فی‌الرد علی خواجه کمال‌الدین؛ ۲۲ـ آمدن؛ ۲۳ـ برهان‌الحکمه که ترجمهٔ فارسی هدایت‌الحکمه است؛ ۲۴ـ الفتاوی‌الناصریه فی فقه‌الحنفیه به‌فارسی؛ ۲۵ـ خلاصة‌البیان فی شرح عقیدة عبدالرحمان (جامی)؛ ۲۶ـ زبدة‌العقاید به‌فارسی؛ ۲۷ـ رسالة فی فقه‌الاحناف به‌اردو.

منابع: نزهة‌الخواطر، ۴۷۰/۷-۴۷۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 385.

برزگر

محمدغیاث‌الدین رامپوری ← غیاث‌الدین رامپوری

محمدفاروق چریاکوتی (mo.ham.mad.fā.ruq-e. čar.yā.ku.ti)، پسر قاضی علی‌اکبر پسر قاضی عطا رسول عباسی، ـ ۱۳۲۷ق، دانشمند دینی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در چریاکوت به‌دنیا آمد و پرورش یافت. کتاب‌های درسی فارسی و صرف و نحو عربی و منطق و حکمت را نزد برادر بزرگش مولوی عنایت رسول خواند. علم هیئت را از مولوی رحمت‌الله فرنگی محلی لکنویی در شهر غازیپور، فقه و اصول را از مفتی یوسف بن محمداصغر لکنویی در مدرسهٔ امامیهٔ حنفیهٔ جونپور و حاشیهٔ زاهدیه بر شرح ملا جلال را از مولوی ابوالحسن منطقی آموخت. سپس به حجاز سفر کرد و حج گزارد و در بازگشت به‌تدریس در شهرهای مختلف و در اواخر عمر در لکنو پرداخت. وی صاحب رسالات و مکاتیب و خطب فراوان به‌فارسی و عربی بوده و به این دو زبان شعر می‌سرود. از سروده‌های او، یک قصیده و نیز یک مثنوی به‌فارسی در ستایش استاد خود محمد یوسف فرنگی محلی که در ۱۲۸۶ق سروده شده، در تذکرهٔ علمای هند آمده است. وی استاد مولانا شبلی نعمانی بوده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۸۸/۳، ۵۹۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۰۷-۲۱۰؛ نزهة‌الخواطر، ۴۵۱/۸-۴۵۲.

برزگر

محمدفاضل اکبرآبادی (mo.ham.mad.fā.zel-e. ak.bar.ā.bā.di)، میرمحمدفاضل ترمذی اکبرآبادی بن سید احمد بن حسن حسینی، ـ ۱۱۰۱ / ۱۱۰۵ / ۱۱۰۶ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی که اصلش از ترمذ در آسیای میانه بوده و در هند می‌زیسته، سرایندهٔ مثنوی مخبرالواصلین است که رساله‌ای منظوم در زندگینامه‌های کوتاه و مادهٔ تاریخ مرگ نام‌داران مسلمان، مانند محمد (ص)، خلفای راشدین، امامان، ائمهٔ اربعهٔ اهل سنت، شاهان و امیران، شاعران و دیگران تا زمان مؤلف است. وی سرایش این اثر را در ۱۰۶۰ق آغاز کرد و دست‌کم تا ۱۰۶۹ق بدان می‌پرداخته است. وی در آغاز این اثر پس از دیباچه‌ای منثور و حمد باری تعالی و نعت پیامبر و مدح خلفای راشدین، شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) را ستوده است. مخبرالواصلین در کلکته (۱۲۴۹ق) و لکنو (۱۲۵۶ق) به‌چاپ رسیده است.

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۵؛ الذریعه، ۱۶۶/۲۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۳۳/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۶۹/۳؛ مرآت‌العلوم، ۹۸/۳؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1035; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/152-157; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 383; *Mughals in India*, 311; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1004.

برزگر

محمدفاضل بتالوی (mo.ham.mad.fā.zel-e.ba.tā.la.vi)، ابوالفرح محمد فاضل‌الدین فرزند سید عنایت‌الله فاضل‌خان بهادر، ۱۰۷۰ ـ بتاله ۱۱۵۱ق، دانشمند دینی و عارف و نویسندهٔ شبه‌قاره. یکی از نیاکانش به نام سید بدیع‌الدین آقا، ابوالحسن علی بغدادی جیلانی در دورهٔ همایون گورکانی (۹۳۷ـ ۹۶۳ق) به هند کوچید. پدرش جاگیردار (زمین‌دار) بود. خود محمدفاضل در نورپور از توابع سیالکوت به‌دنیا آمد. در سیالکوت و لاهور درس خواند و در طریقت به شیخ محمدافضل کلانوری، از صوفیان نامی هند و از مشایخ سلسلهٔ قادریهٔ مجددیه، دست ارادت داد و از وی خرقهٔ خلافت گرفت. در بتاله از شهرهای پنجاب نشیمن گزید و به ارشاد طالبان طریقت پرداخت و سلسلهٔ قادریهٔ فاضلیه را بنیاد نهاد. وی با بنیاد نهادن مدرسهٔ فاضلیه در بتاله، این شهر را به مرکزی آموزشی در منطقهٔ خود تبدیل کرد. آثارِ فراوانی به فارسی و عربی نوشته است که شمار آن‌ها را نزدیک صد عنوان گفته‌اند. وی پدر غلام قادرشاه (۱۱۰۷ ـ ۱۱۷۶ق) نگارندهٔ نهایة‌الکمال است. از آثارش: رموزالقادریه به‌فارسی در مناقب غوث‌اعظم شیخ عبدالقادر گیلانی و شرح رموز عرفان گروه قادریان؛ بیان‌الاسرار / شرح‌قصیدهٔ خمریهٔ غوثیه به‌فارسی.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۵/۸۷ـ۸۸؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۰؛ خزینة‌الاصفیا، ۱/۶۶۶ـ۶۶۸؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۲/۲۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲/۱۰۰۹؛ ۳/۱۵۲۹، ۱۶۱۸، ۱۶۷۶، ۱۸۳۸، ۲۰۸۹؛ ۱۱/۹۸۸؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۳۴۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 384.

برزگر

محمدفاضل‌بن‌علی‌بن‌محمد مسکینی قاضی سمرقندی ← جواهرالعلوم همایونی

محمدفاضل‌خان (mo.ham.mad.fā.zel.xān)، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از مردم بریلی بودباش قبایل روهیله در شمال هند بود و در شرکت هند شرقی انگلیس کار می‌کرد. انگلیسی‌ها برای شکل‌دادن سیاست‌های اقتصادی و نظامی خود و همچنین پی بردن به قدرت پادشاهی بخارا و اوضاع عمومی مردم آن سرزمین، وی را به بخارا فرستادند تا گزارشی از آن دیار برای آن‌ها گردآورد. محمدفاضل‌خان در ۱۲۲۷ق / ۱۸۱۲م کتابی به نام تاریخ منازل بخارا در شرح سفر مخفی خود به بخارا و اوضاع آن‌جا تدوین کرده است. این اثر دارای سبکی روان و ساده است.

منابع: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 384.

فتح‌نیا طبری

محمدفاضل سورتی (mo.ham.mad.fā.zel-e.su.ra.ti)، پسر محمدحامد پسر عبدالمجید پسر احمد پسر صالح عبیدی حجازی، ۱۰۸۴ ـ ذی‌الحجهٔ ۱۱۲۹ق، بازرگان، دانشمند دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. اصلش از قبیلهٔ بنی‌عبید حجاز بود. در گجرات به‌دنیا آمد و پرورش یافت و نزد شیخ زین‌العابدین احمدی درس خواند و عالمی نامور گردید. پدرانش پیشهٔ بازرگانی داشتند و او نیز، به‌ویژه پس از مرگ پدر خود (۱۱۱۳ق)، بدین کار روی آورد. پایهٔ وی و خاندانش در بازرگانی گجرات چندان بود که اورنگ‌زیب گورکانی، پادشاه هند (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) در سال چهل و دوم پادشاهی‌اش محمدفاضل را به اعطای لقب عمدة‌التجار و خلعتی فاخر مفتخر ساخت و شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ ـ ۱۱۲۴ق) نیز تا یک‌لک (= صدهزار) روپیه از درآمدش را از پرداخت مالیات معاف کرد. محمدفاضل در تصوف مرید پیرمحمدشاه بیجاپوری احمدآبادی بود. عالمی برجسته و کتاب‌دوست بود و هر جا از کتابی نایاب نشان می‌یافت تا حد توانش می‌کوشید نسخه‌ای از آن فراهم آورد. در ۱۱۲۸ق به حجاز سفر کرد و حج گزارد و به هند بازگشت. سرانجام هنگامی که از بندر سورت رهسپار احمدآباد بود به‌دست گماشتگان حیدرقلی‌خان متصدی سورت به‌قتل رسید. پیکرش را در احمدآباد به‌خاک سپردند. از آثارش: ۱ـ هدایة‌السالکین ممّایهم فی‌الدین به‌فارسی، در تصوف، ارکان اسلام، مانند نماز، روزه، حج و غیره (نسخهٔ کتابخانهٔ درگاه پیرمحمدشاه به‌شمارهٔ ۲/۱۴۷۰)؛ ۲ـ رساله در تهذیب اخلاق به‌فارسی، در اخلاق، در بیست باب در موضوعاتی مانند علم ریاضت نفس، کسر شهوت، بطن و فرج، آفات لسان، غضب و حسد و حقد، مذمت حب دنیا، ذم حب مال و حرص و بخل، ذم حب جاه، ذم کبر و عجب، ذم غرور، توبه و حیا، خوف و رجا، فضیلت فقر، توکل علی‌الله، محبت و شوق، نیت و

اخلاص، محاسبه و مراقبه، ذکر موت، آداب معیشت (نسخهٔ کتابخانهٔ درگاه حضرت پیرمحمدشاه به‌شمارهٔ ۱۴۷۰/۳)؛ ۳ــ نصیحة‌الصغار؛ ۴ــ هدایة‌المسلمین؛ ۵ــ حزب‌المحزوب؛ ۶ــ معین‌الفضایل فی شرح‌الشمائل؛ ۷ــ شرح دلائل‌الخیرات؛ ۸ــ حاشیة‌الدرر در فقه. محمدفاضل به عربی، فارسی، هندی و گجراتی شعر می‌سرود و فاضل تخلص می‌کرد.

منابع: سخنوران گجرات، ۱۲۳-۱۲۴؛ فهرست توصیفی دستنویس‌های عربی، فارسی، اردوی درگاه حضرت پیرمحمدشاه، ۲۲۹/۵-۲۳۱؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴۱/۶-۳۴۲؛

برزگر

محمد فخرالدین‌خان (mo.ham.mad.fax.rod.din.xān)، امیرکبیر فخرالدین‌خان محمد، مخاطب به شمس‌الامرا، فرزند ابوالفتح‌خان تیغ‌جنگ، ۱۱۹۴ ــ ۱۲۷۷ق، دانشمند و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از نوادگان نواب محمدعلی والاجاه، فرمانروای کرناتک، بود و در حیدرآباد دکن می‌زیست. از آثارش: ۱ــ شمس‌الهندسه به‌فارسی که آن‌را در ۱۲۴۱ق نوشته (حیدرآباد دکن، ۱۲۵۱ق)؛ ۲ــ مقطع‌الارض در جغرافیا به‌فارسی که آن‌را در ۱۲۵۱ق نوشته (حیدرآباد دکن، ۱۲۵۲ق)؛ ۳ــ ستهٔ شمسیه به‌اردو که آن‌را در ۱۲۵۶ق در شش جلد نوشته؛ ۴ــ رساله در بیان اعمال قطعه به‌فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن به‌شمارهٔ ۱۶۲).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۶۰/۳-۳۶۱؛ فهرست آصفیه، ۸۱۰/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۳۰۶/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۸/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۳۶، ۱۸۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۰۶/۴، ۲۷۰۶-۲۷۰۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۵۸/۵-۶۵۹؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 169; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/21, 22.

برزگر

محمدفرخ‌شاه سرهندی ← فرخ‌شاه سرهندی

محمد فضل‌الله سرهندی، فرزند ابراهیم بن موسی ← فضل‌الله سرهندی

محمدفضل عظیم، مولوی ← عظیم خیرآبادی

محمدفیروز (mo.ham.mad.fi.ruz)، فرزند محبت، سدهٔ سیزدهم هجری، عالم و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از احوال وی آگاهی در دست نیست، تنها دانسته است که از دانشمندان روزگار شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق) بود. محمدفیروز سلم‌العلوم شیخ محب‌الله بهاری در فلسفه و منطق را با نام سراج وهاج / شرح سلم‌العلوم از عربی به فارسی برگرداند و به شاه‌عالم اهداکرد. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ بهار نگه‌داری می‌شود.

منابع:
Dictionary of Indo-Persian Literature, 384; *Mughals in India*, 319.

فتح‌نیا طبری

محمدفیروز صوفی (mo.ham.mad.fi.ruz-e.su.fi)، سدهٔ یازدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از احوال وی آگاهی در دست نیست، تنها دانسته است که از حمایت محبت‌خان فرزند عبدالرحیم‌خان‌خانان برخوردار بود و به دستور او در ۱۰۳۶ق / ۱۶۲۷م اثر خود المعرفة‌المحیرات در عرفان را با نام عقاید صوفیه از عربی به‌فارسی برگرداند. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۱۲۶۹ در کتابخانهٔ آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع:
Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic society of Bengal, 610; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 384; *Mughals in India*, 319.

فتح‌نیا طبری

محمد فیض‌الله منشی (mo.ham.mad.fey.zol.lāh-e.mon.ši)، فیض حق صدیقی قادری حسینی، معروف به محمد فیض‌الله منشی و مخاطب به فضل‌علی‌خان آصف‌جاهی، ز ۱۲۵۱ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در دورهٔ حکومت نظام دکن سکندرجاه (۱۲۱۸ ــ ۱۲۴۴ق) و وزارت چندولال در حیدرآباد دکن می‌زیست و در خدمت ممتازالامرا (کالْیَنی، از زمین‌داران خراجگزار نظام و داماد او) و راجه شامراج بهادر به سر می‌برد. از آثارش: ۱ــ وقایع دکن که آن‌را در ۱۲۳۳ق نوشته (نسخهٔ موزهٔ

سالارجنگ حیدرآباد به‌شمارهٔ 459 تاریخ) و در تاریخ نظام‌ها یا آصف‌جاهیان دکن از روزگار بنیادگذار آن نظام‌الملک آصف‌جاه (ــ ۱۱۶۱ق) تا روزگار نگارش کتاب است؛ ۲ــ مرآت‌الاخبار (نسخهٔ انجمن ترقی اردو به‌شمارهٔ ۴ق‌ف۵۹) در تاریخ دکن که شاید همان وقایع دکن باشد؛ ۳ــ خزانهٔ رسول‌خانی (نسخه‌های کتابخانه‌های آصفیه و بانکیپور) در تاریخ عمومی تا ۱۲۵۱ق که تاریخ اتمام تألیف آن است، با فصل ویژه‌ای در تاریخ قطب‌شاهیان و نظام‌شاهیان و به نواب غلام‌رسول‌خان پیشکش شده است؛ ۴ــ گوهر شاهوار (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۷۴/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۴/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۶۲/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۵۰/۶، ۴۶۹۷، ۴۷۱۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۱۹۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۲۷، ۱۳۴۰، ۱۳۶۸؛ مرآت‌العلوم، ۳۲/۱؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 1/457-465; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 384; *Mughals in India*, 316.

برزگر

محمد فیض‌بخش (mo.ham.mad-e.feyz.baxš)، فرزند غلام‌سرور، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم کاکور در نزدیکی لکنو بود. در ۱۱۸۳ق / ۷ــ۱۸۶۸م که هنوز جوان بود از زادبوم خود به فیض‌آباد کوچید و نزد شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ــ۱۱۸۸ق) از نوابان اوده خدمت کرد. چهار سال خزانه‌دار جواهرعلی‌خان (ــ ۱۲۱۴ق / ۱۷۹۹م) ناظر فیض‌آباد بود و پس از مرگ جواهرعلی‌خان نزد فرزندش داراب‌علی‌خان در همین منصب خدمت کرد. از آثارش: تاریخ فرح‌بخش / بحرالافاضات در تاریخ فیض‌آباد که در ۱۲۳۳ق به‌دستور داراب‌علی‌خان نوشته است. این اثر در دو بخش است: در بخش نخست خلاصه‌ای از برافتادن دولت تیموریان هرات تا جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق)، حکومت شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق)، جنگ‌های اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) با برادرانش اعظم‌شاه (ــ ۱۱۱۹ق)، بهادرشاه (۱۱۱۹ــ۱۱۲۴ق)، مبارزهٔ جهاندارشاه (۱۱۲۴ق) با برادرانش و به سلطنت رسیدن جهاندار، شورش فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ۱۱۳۱ق) به‌کمک سادات و حکومت فرخ‌سیر، نقش سادات بعد از مرگ فرخ‌سیر و سقوط آن‌ها آمده است و بخش دوم شرح تاریخ فیض‌آباد، برهان‌الملک و گسترش حکومت شجاع‌الدوله از ۱۱۷۹ق تا ۱۱۸۸ق، به‌سلطنت رسیدن آصف‌الدوله (۱۱۷۸ــ۱۲۱۲ق) تا زمان مرگ وی، وقایع فیض‌آباد تا ۱۱۹۰ق، یادداشت‌هایی از جواهرعلی، زندگی داراب‌علی‌خان و درگذشت وی در ۱۲۳۳ق، گزارشی از گلاب‌باری و درگذشت جواهرعلی‌خان در ۱۲۱۴ق است. این اثر در دو جلد به‌چاپ رسیده است (اللّه‌آباد، ۱۸۸۸ــ۱۸۸۹م)؛ رقعات فیض‌بخش که دربردارندهٔ مجموعهٔ نامه‌های او به دوستان و خویشاوندان در بیست‌وشش عبارت است. برخی از عبارات آن بدین قرارند: فرزند و امثال آن به پدر و امثال آن، به برادر و همشیره، تلامیذ و نوکر به استاد پیر و صاحب خود، به قضات و امثال آن، قرار ماهیانهٔ نوکری، هر که تقاضی (درخواست‌کننده) باشد. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ N.M.1957-994/12-4 در موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود؛ احوال زندگی فیض‌بخش که ۱۲۳۰ق / ۱۸۱۵م تألیف شده و دربردارندهٔ زندگینامهٔ فیض‌بخش همراه با زندگینامهٔ بسیاری از خویشاوندان و دوستانش با شرحی از وقایع سیاسی روزگارش است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر با نام رساله در احوال زمین‌داران کاکوری به‌شمارهٔ ۸۷ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال (مجموعهٔ کرزن) نگه‌داری می‌شود. فیض‌بخش در ۱۲۰۵ق نامه‌های لچهمی نراین را که در ۱۱۸۳ــ۱۱۹۵ق نوشته‌شده نیز گردآوری کرده است. برخی از این نامه‌ها در اوضاع تاریخی و اجتماعی اوده در روزگار شجاع‌الدوله و آصف‌الدوله است.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۱۱۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹۹/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۸۱/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۰۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۰۹؛ مؤلفین کتابهای چاپی فارسی، ۸۸۱/۴؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal, 92; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/309-310; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 161; *Mughals in India*, 316; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/706.

فتح‌نیا طبری

محمد فیض‌بخش اورنگ‌آبادی (mo.ham.mad-e.feyz.baxš-e.aw.rang.ā.bā.di)، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی قاضی اورنگ‌آباد بود و با نواب نظام‌علی‌خان (۱۱۷۵ ـ ۱۲۱۷ق) حاکم حیدرآباد آشنایی نزدیک داشت و از اعتماد و التفات وی برخوردار بود. فیض‌بخش شاهد مبارزات و جنگ‌های نظام علی‌خان با مرهته‌ها بود. وی به درخواست نواب نظام‌علی‌خان در ۱۱۸۷ ـ ۱۱۸۸ق کتابی به نام تاریخ فیض‌بخش / تاریخ نظام‌علی‌خان / بیان واقع رگهوناته در شرح وقایع نظام‌شاهیان نوشت که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۶۱۴ در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۳/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۱۴/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۹، ۱۲۱۳، ۱۳۱۲؛ مرآت‌العلوم، ۳۲/۱؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 162; *Mughals in India*, 316; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/749.

فتح‌نیا طبری

محمد قاآن (mo.ham.mad-e.qā.ān)، محمدسلطان، مخاطب به قاآن‌الملک و معروف به خان‌شهید، پسر غیاث‌الدین بلبن، ـ ۶۸۴، شاهزادهٔ ادب‌دوست شبه‌قاره. بلبن پس از آنکه پسر عم خود شیرخان خواجه‌تاش، حاکم لاهور و مولتان و دیپالپور و سند را به زهر بکشت (۶۶۸ق)، ولی‌عهد و پسر بزرگ خود محمدسلطان را به جای وی برگزید و با ساز و برگ کافی و گروهی از رایزنان دانشمند و کارشناس بدان نواحی فرستاد. شاهزاده محمد پس از استقرار در مولتان هر سال یک‌بار با پیشکش‌های گران‌بها به درگاه پدر می‌آمد و پس از چند روز بازمی‌گشت. وی مغولان را از سند و مولتان براند و بسیاری از آنان را بکشت، ولی سرانجام در نبردی با سردار مغول تیمورخان که به مولتان تاخته بود، به قتل آمد و بلبن پسر وی کیخسرو را به جای او حکومت سند و مولتان داد. محمد قاآن را شاهزاده‌ای یگانه در دانش و هنر گفته‌اند. وی همیشه با دانشمندان و شاعران همنشینی داشت و هرکجا دانشمندی سراغ می‌کرد «رنگ‌ها می‌ریخت و میانجی‌ها برمی‌انگیخت تا او را به سوی خود می‌کشید و دوبار کسان خود را نزد سعدی شیرازی فرستاده او را به نویدهای گوناگون پیش خود خواند و سعدی به‌پوزش پیری و ناتوانی نپذیرفت.» امیرخسرو دهلوی پنج سال در مولتان به همنشینی با او گذرانید و سرانجام نیز در نبردی که به کشتن شاهزاده انجامید به اسارت افتاد. حسن دهلوی نیز از دیگر شاعران درگاهش بود. گویند در مجلس شاهزاده «شاهنامه و دیوان خاقانی و انوری و خمسهٔ مولوی نظامی و اشعار امیرخسرو می‌خواندند» و شاهزاده «بیاضی داشت که قریب بیست هزار بیت به سلیقهٔ عالی خویش از کتب قدما انتخاب کرده به‌خط خوب نوشته بود.» محمد قاآن به مشایخ روزگار خود نیز ارادت می‌ورزید و شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی و شیخ فریدالدین شکر گنج از مقربان دستگاه او بودند و شیخ عثمان مروندی، معروف به لعل شهباز قلندر، را نیز در گذارش به مولتان بسیار گرامی داشت و کوشید تا وی را به اقامت در آن‌جا ترغیب کند، ولی شیخ عثمان نپذیرفت.

منابع: ادبیات کلاسیک فارسی، ۲۷۰ـ۲۷۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۷۷۵/۳ـ۷۷۶، ۸۲۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳/۱، ۱۴۸، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۱۴۱؛ تاریخ فرشته، ۷۸/۱ـ۷۹، ۸۱ـ۸۳؛ تحقیق دربارهٔ سعدی، ۱۲۴؛ داستان ترکتازان هند، ۲۸۴/۱ـ۲۸۶، ۲۹۳ـ۲۹۹؛ لب تاریخ سنده، ۴۰ـ۴۱؛ مقالات‌الشعراء، ۴۳۴؛ نزهة‌الخواطر، ۱۶۹/۱ـ۱۷۰؛ *Political History and Institutions of the Early Turkish Empire of Dehli*, 277-278, 285-286.

برزگر

محمدقادرخان بیدری ← قادرخان بیدری

محمد قادری بیجاپوری (mo.ham.mad-e.qā.de.ri-ye.bi.jā.pu.ri)، فرزند عبدالنبی، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از احوال وی جز این دانسته نیست که در بیجاپور دکن اقامت داشت و در تقوا و پرهیزکاری بلندآوازه بود. از آثارش: زادالطالبین؛ اختصار حیات؛ رسالهٔ استغنا؛ رسالهٔ اسم‌الله؛ بیان واقع؛ مسائل اربعین؛ ناسخ و منسوخ؛ غیاث‌التمثیل؛ قبض و بسط که مؤلف آن‌را در ۱۱۲۲ق / ۱۷۱۱م تدوین کرده و نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ عمومی خیرپور نگه‌داری می‌شود؛ جوامع‌الاسرار که مؤلف آن‌را در ح۱۱۲۳ق / ۱۷۱۱م در شرح مرتبهٔ خالق در پنج مرتبه و هر مرتبه در پنج فصل تدوین کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۱اق‌ف۶۵ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در پاکستان نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۸۷/۳، ۱۷۷۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲ـ۱۱۱۵/۱؛ فهرست

نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۴۱؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 399.
فتح‌نیا طبری

محمدقاسم نانوتوی (mo.ham.mad.qā.sem-e.nā.nu.ta.vi) ، فرزند اسدعلی فرزند غلام‌شاه فرزند محمدبخش صدیقی، ۱۲۴۸ ــ ۴ جمادی‌الاولی ۱۲۹۷ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نام تاریخی وی خورشید حسین است. در نانوته از توابع سهارنپور در ایالت کنونی اوتارپرادش هند به دنیا آمد. در خردسالی به سهارنپور رفت. مختصرات علوم را نزد (نهال‌احمد نانوتوی و) مولوی محمدنواز سهارنپوری فراگرفت. سپس به دهلی سفر کرد (۱۲۶۰ق) و کتاب‌های درسی متداول را پیش مملوک‌علی نانوتوی (ــ ۱۲۶۷ق)، «مدرس اول مدرسهٔ دهلی»، خواند. از محضر علمی و ادبی مفتی صدرالدین آزردهٔ دهلوی نیز کسب فیض کرد و در فراگیری حدیث از محضر شاه عبدالغنی محدث بن ابوسعید دهلوی بهره برد. در تصوف هم به شیخ امدادالله عمری تهانوی در سلسلهٔ چشتیهٔ صابریه دست ارادت داد. در دهلی، پس از به انجام رسانیدن تحصیلاتش، مدتی در «مدرسهٔ انگریزی» دهلی به کار می‌پرداخت و سپس نزد شیخ احمدعلی بن لطف‌الله سهارنپوری در مطبع احمدیه به‌تصحیح کتاب کار می‌کرد (۱۲۶۹ق) و از آن میان بخشی از صحیح بخاری را تصحیح و حاشیه‌نویسی کرد. در شورش و انقلاب گستردهٔ مردم هند بر ضد انگلیسیان (۱۲۷۳ق / ۱۸۵۷م) به‌گونه‌ای شرکت داشت و از این رو، پس از شکست شورش، انگلیسی‌ها در پی بازداشت او و دوست نزدیکش رشید احمد گنگوهی برآمدند. در نتیجه، آن دو مخفی شدند. اما رشید احمد گرفتار گردید و چهار ماه در زندان به سر برد. محمدقاسم مدتی پنهان بود و سپس رفته‌رفته در انظار ظاهر گردید. وی در ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۲۷۷ق / ۲۹ نوامبر ۱۸۶۰م از راه پنجاب و سند به حجاز رفت، حج گزارد و در دسامبر ۱۸۶۱م از راه بمبئی به هند بازگشت. پس از آن، زندگی‌اش را مدتی با تصحیح کتاب در مطبع امتیاز / ممتازعلی‌خان در میرته / میروت گذراند. در اوقات فراغت نیز صحیح مسلم و مثنوی معنوی مولوی درس می‌داد. در ۱۲۸۳ق / ۱۸۶۷م، مولوی محمدقاسم با یاری عابدحسین دیوبندی، رشید احمد گنگوهی و علمای دیگر مدرسهٔ پرآوازهٔ دیوبند، معروف به دارالعلوم دیوبند، را در ناحیهٔ سهارنپور بنیاد نهاد و پس از بنای ساختمان مدرسه (۱۲۹۲ق / ۱۸۷۶م) سرپرستی و سرمدرسی آن را بر عهده گرفت و در رشد و ترقی مدرسه بسیار کوشید. درواقع، وی را می‌توان بنیادگذار اصلی این مدرسهٔ معروف دانست. مولانا محمدقاسم و دیگر بنیادگذاران مدرسه، حنفیانی سخت‌گیر و دقیق بودند و در مبادی تعلیم و جزم‌اندیشی از عقاید و مذاهب کلامی اشعری و ماتریدی پیروی می‌کردند. این متکلمان در شورش ۱۲۷۵ق / ۱۸۵۷م سهم داشتند و اضمحلال سریع قشر برگزیدهٔ مسلمان را در شمال هند به چشم دیده بودند. مدرسهٔ آن‌ها تجدید حیات علوم کلامی در هند مسلمان را وجههٔ همت خود قرار داد و دانش‌های جدید را از مواد درسی خود حذف کرد. در برنامهٔ دروس آن به‌فقه، تفسیر و حدیث اهمیت زیادی داده می‌شد، لیکن این برنامه مواد دیگر، مانند فلسفهٔ قرون وسطی، علوم جدل، هندسه و نجوم قرون وسطی، منطق، تاریخ اسلام، صرف و نحو عربی و فارسی، عروض و ادبیات را نیز در بر می‌گرفت. وی دوبار دیگر، در ۱۲۸۵ و ۱۲۹۳ق، حج گزارد و در این سفرها با پیر و مرشدش حاجی امدادالله و استاد حدیث خود شاه عبدالغنی مجددی که در مکه به سر می‌بردند دیدار کرد. یکی از جدی‌ترین فعالیت‌های مولانا محمدقاسم، شرکت در مباحثات و مناظرات دینی با علمای دیگر ادیان و ردّ احتجاجات مخالفان اسلام (البته اسلام اهل سنت) بود. از آن میان، پس از مباحثاتی ظاهراً موفقیت‌آمیز با علمای مسیحی، مانند پادری عمادالدین و پادری تاراچند در دهلی، در یک مجلس مناظرهٔ دینی که در ۱۲۹۳ق در «مقام چاندپور ضلع شاه‌جهان‌پور... به‌نام زومیله خداشناسی فراهم شده علمای هر مذهب [در] آن مجمع به هم آمده بودند» شرکت جست و «علی رئوس‌الاشهاد ابطال تثلیث و شرک و اثبات توحید به نوعی بیان فرموده که حاضرین جلسه چه موافق و چه مخالف همه مهر سکوت بر دهان خودها ثبت کردند و به سال دوازده صد و نود و چهار هجری با پندت دیانند سرستی [از علمای هندو] مباحثهٔ وجود و توحید و با عیساییان گفت‌وگوی تحریف کرده، پندت مذکور سر به جیب سکوت فرو برد و پادریان عیسایی کتب خود گذاشته فرار را بر قرار ترجیح دادند.» (تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۰ــ۲۱۱) وی سرانجام به بیماری حصبه درگذشت و پیکرش را در دارالعلوم دیوبند به خاک سپردند. مولوی محمودحسن دیوبندی، مولوی فخرالحسن گنگوهی، و مولوی احمدحسن امروهی از مشهورترین شاگردان او هستند. محمدقاسم نانوتوی از برجسته‌ترین علمای روزگار خود به شمار می‌آید. وی را می‌توان از پیروان شاه‌ولی‌الله

دهلوی شمرد. وی در زمرهٔ علمایی بود که با کسانی چون سرسید احمدخان که می‌کوشیدند با تعبیراتی تازه و سازگار با دگرگونی‌های روزگار نو از اندیشه‌های دینی، به اصلاح جامعهٔ اسلامی بپردازند، سخت مخالف بود و در حفظ چارچوب سنتی و کمابیش قشری مکتب اسلام، با کم‌ترین دگرگونی، سخت می‌کوشیدند. مدرسهٔ دیوبند، که وی سرپرستی و سرمدرسی آن را بر عهده داشت. از زمان او تا به امروز یکی از بزرگ‌ترین و پرآوازه‌ترین پایگاه‌های اسلام سنتی و قشری در شبه‌قاره به‌شمار می‌آید و بسیاری از علمای برجستهٔ شبه‌قاره در آن‌جا درس خوانده‌اند. بسیاری از این علما از یک‌سو سخت ضد نیروهای استعماری، به‌ویژه انگلیسیان، بوده‌اند و از سوی دیگر گرایش‌های تند ضد شیعی و ضد مکاتب نوین و اصلاح‌جویانهٔ اسلامی داشته‌اند. شرح احوال و افکار مولانا محمدقاسم را کسانی مانند مناظر احسن گیلانی در سوانح قاسمی (چاپ دهلی)، محمد انوارالحسن شیرکوتی در انوار قاسمی (لاهور، ۱۹۶۹م) و محمد یعقوب در سوانح قاسمی (چاپ بهاولپور) آورده‌اند. از آثارش: ۱ــ حاشیهٔ صحیح بخاری با همکاری مولانا احمدعلی محدث سهارنپوری؛ ۲ــ احکام‌الجمعه به‌فارسی (میروت، ۱۹۲۵م همراه با برگردان اردو) در پاسخ به پرسش‌های مولوی عبدالسلام؛ ۳ــ مصابیح‌التواریح / الحق‌الصریح فی بیان‌التواریح به‌فارسی که رساله‌ای به‌شکل نامه در پاسخ به پرسش مولوی احمدحسن امروهی دربارهٔ تواریح (تعداد رکعات نماز نافله در شب‌های رمضان) است (میروت، ۱۲۹۰ق / ۱۸۷۳م)؛ ۴ــ فیوض قاسمیه به‌فارسی شامل پانزده مکتوب در مباحث عقاید شیعه و سنی، متعلقات حکم جمعه، تصور شیخ، تحقیق بدعت و سنت، علم غیب، و جز آن‌ها (چاپ دیوبند، بی‌تا)؛ ۵ــ تقریر دلپذیر در شرح اصول دین اسلام؛ ۶ــ تحذیرالناس عن انکار اثر ابن عباس؛ ۷ــ آب حیات در شرح احوال پیامبر(ص)؛ ۸ــ انتصارالاسلام در دفاع از اصول اسلام و رد «آریا سماج» (گروه هندوی هوادار پندت دیانند سرسواتی)؛ ۹ــ تصفیة‌العقاید در رد دیدگاه‌های سرسید احمدخان؛ ۱۰ــ حجة‌الاسلام در پاسخ به اعتراضات علمای مسیحی بر اصول عقاید اسلام؛ ۱۱ــ قبله‌نما در پاسخ به اعتراض پندت دیانند به نمازگزاری مسلمانان رو به قبله؛ ۱۲ــ تحفهٔ لحمیه در پاسخ به شبهات گروه آریا سماج بر اسلام؛ ۱۳ــ مباحثهٔ شاه‌جهان‌پور که گزارش مناظرهٔ مولانا قاسم‌علی با آریا سماجی‌ها است؛ ۱۴ــ جمال قاسمی که مجموعهٔ مکتوبات او است؛ ۱۵ــ توثیق‌الکلام؛ ۱۶ــ اجوبهٔ اربعین / تحذیرالناس در جواب اعتراضات علمای رامپور؛ ۱۷ــ هدایة‌الشیعه دربارهٔ عقاید شیعیان؛ ۱۸ــ لطایف قاسمی؛ ۱۹ــ قاسم‌العلوم.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۵۰۴/۱۹-۵۱۰؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۸، ۲۰، ۸۳، ۸۴؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۰-۲۱۱؛ علماءالعرب فی شبه‌القارة‌الهندیة، ۶۶۶-۶۶۷؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۱؛ نزهة‌الخواطر، ۳۹۱/۷-۳۹۳؛ *Catalogue of the Library of the India office,* vol.II, part VI, 20, 296, 345; *A History of Sufism in India,* 2/205; *A Socio-Intellectual History of the Is̄na'Ashari Shi'is in India,* 1/162, 174, 392, 394; *Encyclopaedia of Islam,* 2/205.

برزگر

محمد قطب‌شاه (mo.ham.mad-e.qotb.šāh)، فرزند محمد امین، ۱۰۰۱ ــ ۱۰۳۵ق، پادشاه گلکنده (۱۰۲۰ ــ ۱۰۳۵ق) و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی برادرزاده و داماد سلطان محمدقلی قطب‌شاه* (۹۸۸ ــ ۱۰۲۰ق) بود. چون سلطان محمدقلی فرزند پسر نداشت، او را به ولی‌عهدی برگزید و میرمحمد مؤمن استرابادی* را به‌تربیت وی گماشت و سلطان محمد به‌سبب کوشش‌های میرمؤمن دانش‌های روزگارش را فراگرفت. محمد قطب‌شاه در ۱۰۲۰ق در دکن به تخت نشست. وی مردی دیندار و رواج‌دهندهٔ مذهب شیعه بود. دربارش مجمع شعرا و بزرگان اهل ادب بود که از ایران، عراق، خراسان و هند شمالی به دربار وی رو می‌آوردند. وی نیز به دو زبان فارسی و اردو شعر می‌سرود و ظل‌الله و سلطان تخلص می‌کرد. محمدقطب‌شاه تا بیست و شش سالگی به سرودن شعر سرگرم بود و پس از آن به علومی مانند فلسفه و تاریخ توجه کرد. احتمالاً دیوان فارسی محمد قطب‌شاه در اوایل سلطنت وی تدوین یافته است. محمد قطب‌شاه از مرثیه‌سرایان روزگار خود بوده است. در مقدمهٔ کلام‌الملوک میر سعادت‌علی رضوی از مجموعهٔ مراثی سلطان محمد قطب‌شاه به‌فارسی یاد شده است، که بخشی از این مراثی در کلام‌الملوک به‌چاپ رسیده است. از اشعار مشهور وی قصایدی است که در مدح اهل بیت سروده، مانند «هشت بند» در مرثیهٔ سیدالشهدا و رویداد کربلا. محمد قطب‌شاه در آبادانی و توسعهٔ حیدرآباد، تختگاه مملکت قطب‌شاهی سعی فراوان کرد و به ساختن مسجد، خانقاه و حمام نیز پرداخت. نسخه‌هایی از

دیوان فارسی وی به نام دیوان ظل‌الله به‌شمارهٔ A./Nm.639 در کتابخانهٔ سالارجنگ و به شمارهٔ ۲۴۵۸ در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود. برخی منابع این دیوان را به اشتباه به‌عموی وی سلطان محمدقلی قطب‌شاه، که معانی و قطب‌شه تخلص می‌کرد، نسبت داده‌اند. نسخه‌ای از دیوان اردوی وی نیز به‌نام دیوان ظل‌الله در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود. میر محمد مؤمن استرابادی قطعه شعری در تاریخ جلوس وی به سلطنت نوشت. محمد قطب‌شاه در غزل از حافظ پیروی می‌کرد. چون درگذشت پیکرش را در لنگر فیض در حیدرآباد به‌خاک سپردند.

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل طالبی، ۳۸۴/۱، ۴۱۱، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۷۷؛ تاریخ آصفجاهیان، ۲۹ـ۴۰؛ حدایق‌السلاطین، ۱۰۰ـ۱۰۴؛ حدیقة‌السلاطین قطبشاهی، ۱۹ـ۲۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۸/۱، ۳۱۵، ۳۶۰؛ ۲۲۷۷/۴؛ ۵۳۵/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۱۹/۳؛ کاروان هند، چهل و یک ـ چهل و دو؛ منتخب‌اللباب، ۳۹۰/۳ـ۳۹۱؛ نظم و نَثر فارسی در زمان قطبشاهی، ۳۳ـ۴۱؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۴۹ـ۵۰، ۷۹ـ۸۰، ۸۶ـ۸۸؛

A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/119-120; *Muslim Religious Institutions and Their Role Under the Qutb Shahs*, 25; *A Socio-Intellectual History of the Isnā Asharī Shī'īs in India*, 2/316-320.

دانشنامه

محمدقلی قطب‌شاه (mo.ham.mad.qo.li-ye.qotb.šāh)، فرزند ابراهیم‌شاه، ۹۷۳ ــ ۱۰۲۰ق، شاعر و پادشاه ادب‌پرور شبه قاره. پسر سوم ابراهیم قطب‌شاه بود و پس از مرگ پدرش در ۹۸۹ق در تلنگ / تلنگانه از نواحی دکن (جنوب هند) که تختگاه آن گلکنده بود، بر تخت شاهی نشست. به‌گفتهٔ مؤلف تاریخ فرشته «بعد از فوت ابراهیم قطب‌شاه سه پسر در حیات بودند محمد قلی قطب‌شاه و خدابنده و سبحان قلی و از آن جمله محمدقلی قطب‌شاه که ارشد و اکبر اولاد بود به طالع سعد جانشین پدر گشته در سن دوازده‌سالگی مسند فرماندهی تلنگ به عز وجود خویش بیاراست و دختر شاه میرزای اصفهانی که از سادات صحیح‌النسب طباطبایی بود و سال‌های فراوان میرجملگی ابراهیم قطب‌شاه به او تعلق داشت به عقد نکاح درآورد.» اما، به‌نوشتهٔ منابع دیگر (و یحتمل موثق‌تر) در هنگام درگذشت ابراهیم قطب‌شاه، محمدقلی پانزده ساله بود و تقی‌الدین محمد، معروف به شاهمیر اصفهانی، که سال‌ها میرجملگی ابراهیم را داشت و دختر خود را به حسین‌قلی، برادر بزرگ‌تر و بیست‌سالهٔ محمدقلی که جوانی دانشمند بود نامزدکرده بود، در گلکنده نبود و در رأس سپاهیان گلکنده و همراه با سپاهیان حکمران احمدنگر مرتضی نظام‌شاه (۹۷۲ ــ ۹۹۶ق) به جنگ با عادل‌شاهیان بیجاپور و محاصرهٔ یکی از دژهای آن‌ها به نام نَلْدُرْگ اشتغال داشت و از این‌رو نتوانست در گزینش پادشاه جدید گلکنده نقشی ایفا کند و محمدقلی که پسر سوم ابراهیم بود به شاهی برگزیده شد. با این‌وجود، شاهمیر فرستاده‌ای برای عرض تهنیت جلوس محمدقلی به گلکنده فرستاد و بعدها خود بدان‌جا بازگشت. محمدقلی از او به گرمی استقبال کرد و وی را در منصب میرجملگی برقرار داشت. محمدقلی سپس، به پیشنهاد شاهمیر، برای فرماندهی عملیات محاصرهٔ دژ نلدرگ همراه وی بدان‌جا رفت (رمضان ۹۸۹ق). اما تلاش نیروهای متحد قطب‌شاه و نظام‌شاه برای گشودن دژ نلدرگ / شاه‌درک و سپس بیجاپور، تختگاه عادل‌شاهیان، که سپاهیان عادل‌شاهی تحت هدایت چاندبی‌بی، بیوهٔ علی عادل‌شاه، و شاه ابوالحسن پسر شاه طاهر دکنی از آن‌ها دفاع می‌کردند به جایی نرسید و محمدقلی پس از آنکه میرزَیْنُعْلْ استرابادی «مخاطب به مصطفی‌خان را سرلشکر ساخته»، به گلکنده بازگشت. محمدقلی در ۹۹۱ق دختر شاهمیر را که پیش‌تر نامزد برادر بزرگ‌ترش حسین‌قلی بود به زنی گرفت، اما اندکی بعد شاهمیر را، در نتیجهٔ دسیسه‌چینی برخی درباریان که نامه‌ای از زبان او به سرداران عادل‌شاهی برساخته بودند، از میرجملگی برکنار ساخت و زندانی کرد و «بعد از چند گاه از سر گناه او درگذشته حکم فرمود که او را در کشتی سوار کرده با اموال و اسباب به اصفهان که وطن مألوفش بود روانه سازند و شاه‌میرزا در کشتی بیمار شده پیش از آنکه به منزل مراد رسد فوت شد.» پس از این رویداد، دیری نگذشت که مصطفی‌خان، سردار قطب‌شاهی که قصد گرفتن احسن‌آباد / گلبرگه را داشت، از دلاورخان حبشی، سرلشکر عادل‌شاهی، شکست خورد و به تلنگانه هزیمت کرد. در پی آن محمدقلی با عادل‌شاهیان صلح کرد و این صلح تا سال‌های دراز پایدار ماند. محمدقلی در ۹۸۸ق تختگاه تازه‌ای به نام بهاگ‌نگر که بعدها به حیدرآباد آوازه یافت برای قطب‌شاهیان بنیاد کرد. دربارهٔ وجه تسمیهٔ این شهر به بهاگ‌نگر، مؤلف تاریخ

محمدقلی قطب‌شاه

فرشته می‌نویسد که محمدقلی «در اوایل پادشاهی بر فاحشه بهاگ متی عاشق شده هزار سوار ملازم او گردانیده تا به طریق امرای کبار به دربار آمد و شد می‌نموده باشد و در آن ایام چون از زبونی آب و هوای گلکنده خلایق متنفر و پرانـدوه بـودند، قطب‌شاه در چهار کروهی بلدهٔ مذکور شهری که در تمامی هندوستان... مثل آن در لطافت و صفا هرگز یافت نمی‌شود بنا نموده، دارالملک ساخته، موسوم به بهاگ‌نگر گردانیده و در آخر از آن نام پشیمان گشته موسوم به حیدرآباد ساخت.» به گفتهٔ برخی منابع دیگر، چون حیدرآباد شهری پر از باغ و بوستان بوده، در میان مردم به نام باغ‌نگر (= شهر باغ‌ها) آوازه یافته که رفته‌رفته به **بهاگ‌نگر** مبدل شده است. برجسته‌ترین دولتمرد حکومت او میرمحمد مؤمن استرابادی (ح۹۶۰ ــ ۱۰۳۴ق) بوده که از ۹۹۳ق تا مرگش در ۱۰۳۴ق منصب پیشوایی (وکالت سلطنت یا صدراعظمی) در دولت قطب‌شاهی داشته و محمدقلی در «جمیع مهمات سلطنت خصوصاً کارهای بزرگ به وی رجوع کرده، خود با برادران و ندیمان به لهو و لعب و عیش و طرب مشغول» بوده است. محمدقلی با این که شیفتهٔ دکن و شیوهٔ زندگی دکنی بود تحت تأثیر میرمحمد مؤمن که عالم و زاهد و ادیبی برجسته بود از تشیع حمایت می‌کرد. وی رسوم‌و آیین‌های شیعی را در میان مردم خود رواج داد و نیز بسیاری از غریبان یا غیر دکنیان را که بیشتر از ایرانیان شیعی بودند به مناصب بلند برگزید. از جملهٔ اینان باید از روح‌الامین شهرستانی (ــ ۱۰۴۷ق) یاد کرد که در ۱۰۱۱ق، به پیشنهاد میرمحمد مؤمن، به مقام میرجملگی برگزیده شد و تا ۱۰۲۰ق به استقلال تمامی دستگاه اداری حکومت محمدقلی را می‌گردانید. در دورهٔ محمدقلی روابط قطب‌شاهیان با دولت صفویان ایران که در این زمان شاه عباس یکم (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) در رأس آن قرار داشت گسترش یافت. قطب‌شاهیان که همانند دیگر حکومت‌های دکن خود را در معرض تجاوزات گورکانیان دهلی می‌دیدند می‌کوشیدند از روابط خود با ایران به عنوان وزنه‌ای در مقابل گورکانیان بهره‌برداری کنند. شاه‌عباس در ۱۰۱۲ق اغوریو سلطان / اغرلو سلطان / اغرلوبیگ یوزباشی را به سفارت نزد محمدقلی فرستاد. بازگشت اغرلو سلطان به ایران به دلایلی شش سال به تعویق افتاد. به‌نوشتهٔ تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه / تاریخ قطب‌شاهی، «و مدت شش سال به واسطهٔ فتنه و آشوب سپاه مغول [گورکانیان] که در ممالک دکن بـه‌هم رسیده بـود رضای مراجعت اغرلو سلطان در توقیف افتاده هر سال دو هزار تومان خارج انعامات به مشارالیه عاید می‌گردد. و قبل از رضای او حاجی قنبرعلی را، که از معتمدان درگاه بود، با تحف و هدایای لایقه... به جهت عرض و تجدید مراسم اخلاص روانهٔ سدهٔ عرشا فرسا نموده، بعد از آن مهدی‌قلی سلطان طالش را که از مقربان درگاه بود در موافقت ایالت پناه اغرلو سلطان با تحف لایقه...به جانب عراق روانه فرمود.» بنابراین، محمدقلی، خیلی پیش از ۱۰۱۸ق حاجی قنبرعلی را با نامه‌ای در عذر اقامت شش سالهٔ اغرلو سلطان نزد شاه‌عباس گسیل داشت و در ۱۰۱۸ق نیز سفیر خود مهدقلی سلطان طالش را با نامه‌ای همراه اغرلو سلطان به ایران فرستاد. وی بعدها سفیر دیگری به نام قاضی مصطفی را نیز با نامه‌ای نزد شاه‌عباس روانه کرد و در این نامه به اوضاع آشفتهٔ دکن، بر اثر تجاوزات گورکانیان، اشاره کرده است. به روایتی، حتی شاه‌عباس دختر محمدقلی به نام حیات بخش بیگم را برای یکی از پسران خود خواستگاری کرد، اما محمدقلی که خود پسر نداشت و می‌خواست که برادرزادهٔ خود شاهزاده محمد (۱۰۰۱ ــ ۱۰۳۵ق) پسر شاهزاده محمدامین را به جانشینی خود برگزیند (در حالی که دکنیان از شاهزاده محمد خدابنده، برادر محمدقلی، برای جانشینی او حمایت می‌کردند) به‌تشویق محمد مؤمن، حیات‌بخش بیگم را به همسری شاهزاده محمد در آورد (۱۰۱۶ق). با این ازدواج، امیدهای خدابنده برای رسیدن به پادشاهی نقش بر آب شد و در پی آن هواداران دکنی او و در رأس آن‌ها شاه راجو، از اخلاف خواجه بنده‌نواز گیسودراز، و دیگر بزرگان اهل سنت به توطئه‌چینی پرداختند، ولی اخبار اقدامات آن‌ها به گوش محمدقلی رسید و وی شاهزاده خدابنده را در دژ گلکنده زندانی کرد و او سرانجام در همان‌جا جان سپرد (محرم ۱۰۲۰ق). خود محمدقلی نیز که سال‌های پایانی عمرش بیشتر به شادخواری و باده‌نوشی می‌گذشت و کارهای مملکت وی را بزرگانی چون میرمحمد مؤمن استرابادی و میرجمله روح‌الامین شهرستانی می‌گردانیدند، در رمضان ۱۰۲۰ق بر اثر افراط در باده‌نوشی سخت بیمار شد و اندکی بعد در هفدهم ذوالقعدهٔ همان‌ماه درگذشت و به دنبال آن برادرزاده و دامادش محمد بر تخت شاهی قطب‌شاهیان برآمد. دورهٔ محمدقلی قطب‌شاه دورهٔ اوج گسترش و شکوفایی فرهنگ شیعی ــ ایرانی در دکن است. محمدقلی پادشاه ادب‌دوست و ادب‌پرور بود و بسیاری از دانشمندان و شاعران برجستهٔ فارسی‌گوی به درگاه او روی آوردند و مقام و منصب و صله یافتند که از آن‌جمله، جز میر

محمد مؤمن استرابادی و روح‌الامین شهرستانی، می‌توان از حاجی ابرقویی، حزنی اصفهانی (ـ ۹۹۵ق)، ملا معین میرک یزدی، محسن همدانی، هیرالعل خوشدل، شریف کاشی، عارف ایگی (ـ ۱۰۳۵ق)، فرسی شیدانی، نصیر همدانی، ابن خاتون عاملی (ـ ۱۰۵۹ق) و وحشی جوشقانی (ـ ۱۰۱۲ق) نام برد. محمدقلی «از لحاظ خصوصیات ایرانی و علاقه به شعر و ادب و علوم عقلی در میان همهٔ پادشاهان قطب‌شاهیه مشخص و ممتاز است... در این زمان بود که رابطهٔ نزدیکی با ایران و بالخصوص با اصفهان که آن وقت پایتخت صفویان بود محکم و استوار شد. اشخاص معتبر به عنوان سفیر و نمایندگان دربار مابین ایران و هند جنوبی آمد و رفت زیاده داشتند. این ارتباط سیاسی و اداری به یکدیگر کمک بزرگی به پیشرفت نهضت ادبی و فرهنگی نمود، بسیاری از علما و دانشمندان ایران به این ناحیهٔ خوش آب و هوا رو آوردند، دکن یکی از مراکز علم و ادب فارسی گردید، بلکه می‌توان گفت زبان و فرهنگ ایرانی در این زمان در عمق وجود ساکنان دکن نفوذ کرد. از روی مدارک و اسناد تاریخی می‌دانیم که بیشتر اصطلاحات اداری و اجتماعی و مدنی این دوره فارسی است، حتی اصطلاحات موسیقی از سازها و مقام‌ها هم فارسی به نظر می‌آید، مانند پرده، مقام، خسروانی، بربط، عود، دف، سرنا، و غیره. در آداب و القاب دربار نیز نفوذ ایرانی محسوس و نمایان است. همچنان در موارد دیگر، مانند عروسی، مهمانی، عزاداری و غیره بیشتر از آداب و رسوم ایرانی تقلید شده، رسم عزاداری به‌طور خاص در این عهد در دکن رواج زیاد داشته... در نتیجهٔ توجه و علاقهٔ محمدقلی قطب‌شاه شهر نوتعمیر حیدرآباد فرخنده بنا به زودی مانند اصفهان و شیراز مرکز رونق و گسترش زبان فارسی و مهد پرورش مردان بزرگ و مشاهیر تاریخی در علوم و فنون گوناگون شد و یک فرهنگ مرکب هندو ایران را در پایتخت قطب‌شاهان پدید آورد.» محمدقلی خود شاعری با قریحه‌ای کم مانند بود و به اردوی دکنی و فارسی و تلگو که زبان دراویدی‌های دکن است شعر می‌سرود و در اردو معانی و در فارسی قطب‌شه تخلص می‌کرد. شمار اشعارش را بیش از ۵۰۰۰۰ بیت گفته‌اند. بخش اعظم اشعار به‌جا مانده‌اش به اردو است. از دیوان اردوی وی، که شامل غزلیات عاشقانه، اشعار روایی دارای مضامین هندی و مراثی در سوگ شهدای کربلا است، نسخه‌ای در کتابخانهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. شماری از اشعار به‌جا ماندهٔ فارسی وی را (تقریباً هشت غزل و یک مرثیه) مولوی میرسعادت‌علی رضوی در اثرش کلام‌الملوک (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷ق) به‌چاپ رسانیده است. اشعار اردوی محمدقلی قطب‌شاه به اهتمام دکتر سیده جعفر در دهلی به‌چاپ رسیده است (۱۹۸۵م).

منابع: برهان مآثر، ۵۲۷-۵۳۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۰۳/۲-۱۰۵، ۵۰۷، ۵۵۱-۵۵۳، ۵۷۳، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۳، ۷۲۷؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۳۴-۱۳۵؛ تاریخ فرشته، ۱۷۲/۲-۱۷۴؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱-۴؛ حدایق‌السلاطین، ۹۷-۱۰۰؛ قند پارسی، نذیراحمد، ۱۹۵-۲۰۳؛ کاروان هند، صفحات فراوان؛ کلیات محمدقلی قطب شاه؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطبشاهی، ۱۳-۱۹؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 402-410; *Encyclopaedia of Islam,* 5/549-551; *Indo-Iranian Studies,* 161-165; *Mughals in India,* 383-384; *Muslim religious institutions and their role under the Qutb shahs,* 23-25; *A Socio-Intellectual History of the Isna 'Asharī shī'is in India,* 2/301-316.

برزگر

محمدقیس (mo.ham.mad.qeys)، فرزند محمد صدیق، ۱۹۴۹م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان، در دانشگاه بیهار مظفرپور به‌تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۶۷م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی و در ۱۹۷۸م از دانشگاه پتنا، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در همان سال در دانشکدهٔ سی ـ ام در بهنگه از ایالت بیهار به‌تدریس زبان فارسی سرگرم شد. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، هندی و نپالی نیز آشنایی دارد. از آثارش: «شرح حال راجه پیاری لال الفتی عظیم‌آبادی منشی اکبرشاه ثانی» (دهلی، مجلهٔ دانشگاه)؛ «شرح دیوان الفتی عظیم‌آبادی» (پتنا، مجلهٔ زبان و ادبیات).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۰۳/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۵۶-۲۵۷.

رسولی

محمد کاتب بلخی (mo.ham.mad-e.kā.teb-e.bal.xi)، سدهٔ هفتم هجری، کاتب و شاعر ایرانی. در بلخ زاده شد و دانش‌های مقدماتی را در همان‌جا فراگرفت. در روزگار ناصرالدین قباچه (ـ ۶۲۴ق) به اوچ (سند) کوچید و به دربار شاه و خدمت

وزیرش عین‌الملک فخرالدین حسین بن شرف‌الملک اشعری پیوست و در اشعارش آنان را ستود. محمد عوفی وی را «الاجل‌المحترم شمس‌الدولة والدین سیدالندما تاج‌الفضلا مفخرالقدما» نامیده است. عوفی، دانش، فضل و مهارتش را در فن کتابت بدین‌گونه وصف کرده است: «جوانی که چرخ پیر نظیر او ندیده است و گردون گردان در این کیهان ذاتی مستجمع‌تر از او نشنیده. در خط به‌درجه‌ای است که ابن‌البواب انگشت بر حرف او نتواند نهاد و ابن‌مقله دیده از مشاهدهٔ دلبران خط بر او نتواند داشت.» عوفی، افزون بر آن‌که او را در شعرگویی «عدیل انوری» نامیده، وی را به‌سبب حسن خلق و دوست‌نوازی و مردم‌داری نیز فراوان ستوده است. از وی یک قصیده ۳۰ بیتی که بیت‌های ۱، ۲، ۳، ۲۰، ۲۱ و ۲۲ آن ناقص هستند، در لباب‌الالباب آمده است. این قصیده در ستایش عین‌الملک است. تعبیرات و تلمیحات محمدبلخی به فضل و دانش، به‌ویژه آگاهی وی از علم نجوم و تاریخ اسلامی را نشان می‌دهد. اشعارش ساده و روان است و از ابهام و پیچیدگی‌های لفظی و معنوی دور است.

منابع: لباب‌الالباب، ۴۲۰/۲ـ۴۲۱؛ محمدسلیم مظهر، «فارسی‌سرایان مهاجر در دورهٔ سلاطین مملوک»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۸، صص ۱۱۰ـ۱۱۱.

رسولی

محمدکاظم شوشتری، حاذق‌الملک ← حاذق شوشتری

محمدکاظم قزوینی هندی (mo.ham.mad.kā.zem-e.qaz.vi.ni-ye. hen.di)، فرزند محمدامین (امینای) قزوینی، ــ دهلی ۱۰۹۲ق، دبیر، شاعر و تاریخ‌نگار ایرانی‌تبار و فارسی‌نویس شبه‌قاره. دربارهٔ اوایل زندگی وی اطلاعاتی در دست نیست جز آن‌که ظاهراً نزد پدرش درس خوانده و پرورش یافته و همچون او از انشاپردازان طراز اول روزگار خود شده بود. با نوشتن مدیحه‌ای منثور به مناسبت تاج‌گذاری اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) توجه و التفات پادشاه را جلب کرد و اورنگ‌زیب وی را به‌سمت وقایع‌نگار رسمی دربار خود برگزید. محمدکاظم به نوشتن تاریخ رسمی رویدادهای دورهٔ اورنگ‌زیب پرداخت (۱۰۶۹ق). ولی پادشاه گورکانی در ۱۰۷۸ق از تاریخ‌نویسی رسمی دورهٔ خود روی‌گردان شد (به‌روایتی، اورنگ‌زیب معتقد بود که تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ باطن بهتر از نمایش دادن فتوحات ظاهری است). در نتیجه، اثر کاظم که به عالمگیرنامه آوازه یافت به تاریخ ده‌سالهٔ یکم دورهٔ اورنگ‌زیب محدود گشت. محمدکاظم در سال بیست و یکم جلوس اورنگ‌زیب (۱۰۹۰ق) به‌سمت داروغهٔ ابتیاع‌خانه منصوب شد. وی سرانجام هنگامی که همراه اورنگ‌زیب به اجمیر می‌رفت سخت بیمار شد و در بازگشت به دهلی درگذشت. یکی از فرزندانش به‌نام میرزا عبدالله، داروغگی کتابخانه را داشته و به شاهزاده محمد کام‌بخش، پسر اورنگ‌زیب، تعلیم کتب فارسی می‌داده است. مهم‌ترین اثر محمدکاظم عالمگیرنامه (کلکته، ۱۸۶۵ ــ ۱۸۷۸) نام دارد که تنها تاریخ رسمی دورهٔ اورنگ‌زیب و حاوی رویدادهای ده‌سالهٔ نخست پادشاهی وی از (جمادی‌الاولی ۱۰۶۸ تا رجب ۱۰۷۸ق) و مهم‌ترین منبع دربارهٔ این دوره است و به رغم لحن متملقانه و سبک منشیانه و پرتکلف آن، سندیت و اعتبار فراوان دارد و تاریخ‌نگاران بعدی، مانند بختاورخان مؤلف مرآة‌العالم، مستعدخان مؤلف مآثر عالمگیری، و خوافی‌خان مؤلف منتخب‌اللباب بیشتر اطلاعات خود دربارهٔ ده‌سالهٔ نخست پادشاهی اورنگ‌زیب را از آن گرفته‌اند. حجم فوق‌العادهٔ عالمگیرنامه موجب گشته است تا برخی به تلخیص آن دست زنند و از جمله حاتم‌خان، از درباریان اورنگ‌زیب، آن‌را با عنوان انتخاب عالمگیرنامه تلخیص کرده است (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1957-910/8). محمدکاظم شعر نیز می‌سرود و در عالمگیرنامه بسیاری از اشعار خود را آورده است. این بیت او معروف است: «نیست از چاه زنخدان بتان قسمت ما ــ غیر آبی که ز حسرت به‌دهان می‌گردد.» به محمدکاظم آثار دیگری هم نسبت داده‌اند که عبارتند از خاص‌الخاص که مجموعهٔ انشایی از نامه‌های اورنگ‌زیب است، شاهنامه، روزنامه و اخبار حسینیه. ظاهراً از این آثار دست‌نویسی در دست نیست.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۲/۲، ۹۲، ۲۰۶، ۵۲۴ـ۵۲۶، ۵۳۹؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۴۱ـ۴۴۸؛ فارسی‌ادب بعهد اورنگزیب، ۴۸۲ـ۴۸۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۵۴/۱۰ـ۴۵۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۷۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۳۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۹۷ـ۱۲۹۸؛ مرآة‌العالم، ۶۵۷/۲ـ۶۵۸؛ مرآت‌العلوم، ۲۴/۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹/۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 266, 823; *Catalogue of the Persian, Turkish,*

Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 127; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 49; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 397; *Mughals in India*, 329; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/585-586, 1317.

برزگر

محمد کالپوی (mo.ham.mad-e.kāl.pa.vi)، محمد بن ابی سعید حسین بن بهاءالدین بن عمادالدین ابن اللهبخش بن سیفالدین بن مجیدالدین بن شمسالدین بن شهابالدین بن عمر بن حامد بن احمد زاهد حسینی ترمذی سوانوی کالپوی، ۱۰۰۶ـ ۱۰۷۱ق، دانشمند دینی، صوفی و نویسندهٔ عربی و فارسی‌نویس شبه‌قاره. در کالپی به‌دنیا آمد. پیش از زایش وی، پدرش به دکن رفت و پس از آن خبری از او باز نیامد. از این‌روی، مادرش وی را پرورد و بزرگ کرد. محمد در هفت‌سالگی نزد شیخ محمد یونسی، از علمای شهرکره که به کالپی آمده بود، به خواندن کتاب‌های درسی پرداخت و از او حدیث آموخت. سپس به جاجمو رفت و برخی کتاب‌ها را نزد مولانا جاجموی خواند و آنگاه به کوره سفر کرد و دیگر کتاب‌های درسی را از شیخ جمال بن مخدوم کوروی فراگرفت و در تصوف نیز بدو دست ارادت داد. سپس به زادگاهش بازگشت و مدتی در آن‌جا به تدریس سرگرم شد. آنگاه به جالندر سفر کرد و در آن‌جا زن گرفت. بعد از آن به آگره / اکبرآباد رفت و به دیدار میرابوالعلای احراری حسینی اکبرآبادی (ــ ۱۰۶۱ق) نایل آمد و مدتی ملازم وی بود و در طریقت نقشبندیه از او خرقهٔ خلافت گرفت. سپس ده سال به‌تدریس و تألیف گذراند. آنگاه به اکبرآباد رفت و بار دیگر با شیخ خود ابوالعلا دیدار کرد و چهار ماه در مصاحبت وی به سر برد. سپس به زادگاهش بازگشت و چندی باز به تدریس روی آورد. در اواخر عمر از مردم کناره گرفت و در خانه‌اش گوشه گزید و درس و بحث را کنار گذاشت. گویند در شش سال پایانی عمرش، در همهٔ روزها، به جز در روزهای حرام، در روزه بود. از آثارش: ۱ـ تفسیر سورهٔ یوسف؛ ۲ـ الروایح به عربی؛ ۳ـ رسالة فی تحقیق‌الروح به‌فارسی؛ ۴ـ رسالة فی وحدة‌الوجود به‌عربی؛ ۵ـ ارشادالسالکین در سلوک به‌فارسی؛ ۶ـ رساله دربارهٔ فنا به‌فارسی؛ ۷ـ رساله در حقایق به‌فارسی؛ ۸ـ رسالة فی‌الواردات به‌عربی؛ ۹ـ رساله در بیان عقاید صوفیه به‌فارسی؛ ۱۰ـ مراتب فنا (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1965-210 و نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد به‌شمارهٔ ۴۴۴) به‌فارسی در مراتب فنا و وصول الی‌الله، که در آن فنای اعظم را که احوال اعلای مقامات فقر است به سه قسم دانسته است: فنای فی‌الافعال، فنای در صفات، فنای فی‌الذات. در برخی نسخه‌ها این اثر به میر ابوالعلای احراری، پیرِ محمد کالپوی، نسبت داده شده است.

منابع: تصوف برّ صغیر مین، ۲/۷، ۲۷، ۴۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۹۷/۳، ۱۸۰۶، ۱۹۰۰ـ۱۹۰۲؛ نزهة‌الخواطر، ۳۳۷/۵ـ۳۳۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 377.

برزگر

محمدکامل (mo.ham.mad.kā.mel)، فرزند محمد ذکی، ــ سیلهت ۱۳۳۳ق، عالم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم روستای اگفود نراین‌پور سیلهت بود. او درس‌های مقدماتی را نزد عمویش، قاری اطهرعلی، بانی مدرسهٔ جامع‌العلوم گاسباری به پایان برد. پس از آن نزد عالمان زادگاهش به یادگیری علم صرف و نحو پرداخت. محمدکامل تحصیلاتش را در مدرسهٔ عالی رامپور پی گرفت. در همین مدرسه اصول حدیث را نزد مولانا منورعلی از محدثان بنام آن‌دوره فراگرفت و در ۱۳۱۰ق اجازهٔ حدیث گرفت. پس از آن به سیلهت بازگشت و در مدرسه‌های آن‌جا به تدریس سرگرم شد. وی همچنین در گسترش دین اسلام در آن سامان نقشی ارزشمند داشت. او در مبادی فقه نیز از دانشی گسترده برخوردار بود. محمدکامل عالمی پرخوان بود و در کتابخانهٔ شخصی خود کتاب‌هایی ارزنده گردآوری کرده بود. از آثار او کتابی با نام میزان فارسی کامل است که برای دانش‌آموزان دورهٔ دبستان نوشته بود و در رامپور به‌چاپ رسید (۱۳۰۹ق/۱۸۹۱م)، اما کتاب دیگر او با نام ابواب‌المصادر که دربارهٔ مصادر عربی و باب‌های آن به‌زبان فارسی است تاکنون به‌چاپ نرسیده است. محمدکامل شعر نیز می‌سرود. از شعرهایش مادهٔ تاریخی را شاه‌ساجدعلی در افزوده‌های خود بر کتاب سهیل یمن یا تاریخ جلالی نصیرالدین حیدر سامی آورده است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۲۴ـ۲۲۵.

محمد کبیر (mo.ham.mad-e.ka.bir)، پسر شیخ اسماعیل حزیا،

ز ح۱۰۳۵ق، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. اصلش از افغانانی بود که به هند کوچیدند. پدرانش مردمی سپاهی‌پیشه بودند، اما از این‌کار کناره گرفتند و در سلک صوفیان درآمدند. نیای مادری او شیخ خلیل‌الله حقانی از مشایخ و فضلای افغانی ساکن در راجگیر بنگال بود. جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) که شیخ خلیل‌الله و دیگر افغانان آن ناحیه را تهدیدی بالقوه برای منافع گورکانیان هند می‌شمرد، با دادن جاگیری در پنجاب به وی و خانوادهٔ محمد کبیر آن‌ها را بدان ولایت فرستاد یا به‌واقع تبعید کرد. خلیل‌الله حقانی در پنجاب درگذشت. محمد کبیر در پنجاب به دنیا آمد و بعدها، پس از آن‌که جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) با صدور فرمانی محدودیت اسکان خانوادهٔ وی را برداشت، به‌بنگال بازگشت. وی مؤلف کتابی به‌نام افسانهٔ شاهان در ذکر پادشاهان افغانی است. محمد کبیر در دیباچهٔ این اثر در سبب تألیف کتاب می‌گوید که پس از مرگ پسر شانزده‌ساله‌اش به نیش مار، برای آن‌که از غم این مصیبت بزرگ بکاهد و فکرش را از اندیشیدن بدان باز دارد، به‌نوشتن این اثر پرداخت. افسانهٔ شاهان کم‌تر به یک کتاب تاریخ می‌ماند و بیشتر مجموعه‌ای از صد و چهل حکایت جداگانه است که به سبکی مردم‌پسند، بی‌آن‌که مؤلف هیچ تلاشی کند تا ظرافت‌های انشایی یا انسجام و پیوستگی تاریخی در نگارش آن‌ها به کار برد، نوشته شده‌اند. این حکایات بر اساس ترتیبی کمابیش زمانی در کتاب آمده‌اند و مربوط به زندگی و روزگار سرکردگان و شاهان افغانی، یعنی کالالودی پدر بهلول، بهلول لودی، سکندر لودی، ابراهیم لودی، شیرشاه سور، اسلام‌شاه سور، عدلی سور، ابراهیم و سکندر سور، کالاپهار، و داود لودی هستند. نسخه‌ای از افسانه شاهان در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.24409) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۳۹/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/243; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 396; *Mughals in India,* 325; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/516; Nabi Hadi, «Shaikh Kabir: Afsanah-i-Shahan», *Indo-Iranica,* volume thirty-five, Numbers 3 & 4, P.P 71-77.

برزگر

محمد کشمیری (mo.ham.mad-e.kaš.mi.ri)، حاجی محمد، ــ ۱۰۰۶ق، فقیه و صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. اصلش از همدان بود. یکی از نیاکانش همراه سید علی همدانی به کشمیر رفت و در آن‌جا نشیمن گزید. حاجی محمد در کشمیر زاده شد و برآمد. سپس برای تحصیل علوم به دهلی رفت و نزد استادان آن‌جا به شاگردی پرداخت و در تصوف نیز به محمد باقی نقشبندی دهلوی دست ارادت داد. سپس به کشمیر بازگشت و به تدریس و تألیف پرداخت. در یکی از آثارش از ابن حجر هیثمی (۹۰۹ ــ ۹۷۴ق) که از ۹۴۰ق در مکه مقیم بود به‌نام شیخ و استاد خود یاد کرده باشد. از این‌رو، احتمال می‌رود در سفر یا سفرهایش به مکه برای گزاردن حج نزد ابن حجر شاگردی کرده است. از آثارش: شرح حصن‌الحصین به‌فارسی که در ۹۹۶ق تألیف شده است. متن اصلی کتاب یعنی حصن‌الحصین من کلام سیدالمرسلین محمد جزری (تألیف ۷۹۱ق) در اوراد و مناجات و سیرت و خلق و سخنان پیامبر است. شرح حاجی محمد بر آن گزارشی است گسترده که در آن وی نخست عبارتی را ترجمه و سپس به شرح آن می‌پردازد. از شرح حصن‌الحصین نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از جمله در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد (به‌شماره‌های ۱۷۰۶، ۲۱۴۷ و ۸۹۳۳) نگه‌داری می‌شود؛ ترجمهٔ شمایل‌النبی ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی (ــ ۲۷۹) به‌فارسی، که در ۹۸۸ق در خانقاه میرسیدعلی همدانی در سرینگر به‌انجام رسیده است و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد (به‌شماره‌های ۴۲۲۷ و ۶۲۰۵) در دست است؛ تفسیر قرآن به‌فارسی؛ فضایل‌القرآن؛ شرح عقاید عضدیه؛ شرح مشارق‌الانوار؛ خلاصهٔ کتاب‌الاوضاح فی بیان مذاهب‌الاربعه؛ قیدالکتب‌الثلاثه الی کتاب‌البیوع؛ خلاصة لجماع فی جمیع‌الاحادیث؛ منتخب شرح‌الاورادالفتحیه؛ شرح‌الاورادالعصریه؛ معجزات‌النبی؛ ذکر جهر؛ الاسم‌الاعظم؛ شرح‌المجرد؛ مصباح‌الشریعه فی مذهب امام‌الشافعی.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۶۶/۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۴۶/۱ـ۵۴۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۸۶/۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۴۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۹۰/۳ـ۱۵۹۱؛ ۱۹۳/۱۰، ۱۹۵؛ ۸۴۶/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۹۸۳، ۲۳۷۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۹۰ـ۱۵۹۱، ۱۷۸۰؛ مرآت‌العلوم، ۱۸۸/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۲۷/۵؛ صابر آفاقی، «نثرنویسی فارسی در کشمیر»، هنر و مردم، شمارهٔ ۹۶ و ۹۷، مهر و آبان ۱۳۴۹ش، ۲۳؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1434; *Concise Descriptive of the Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic Society of Bengal*, 481-482; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 396-397; *Mughals in India*, 325; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/175.

برزگر

محمد کشمیری (mo.ham.mad-e.kaš.mi.ri)، ملامحمد، ــ اصفهان ۱۰۸۳ق، عالم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم کشمیر بود و در همان جا نیز برآمد. ملامحمد که به سخن تذکره‌نویسان گمان می‌رود از شیعیان کشمیری بود، بعدها از زادگاهش به اصفهان کوچید و تا پایان زندگانی خود در این شهر بماند. چنان‌که نصرآبادی می‌نویسد ملامحمد «از فحول فضلا بود، طبعش جامع فنون و آداب را قانون. به اعتقاد بعضی سرآمد فضلا بوده، در اصفهان سکنا داشت. به‌سبب سرکشی و غنای طبع به بدخویی شهرت کرده، در این سال (۱۰۸۳ق) فوت شد. گاهی رباعی می‌گفت.» نمونه‌ای از سخن او، این رباعی است که در تذکرهٔ نصرآبادی آمده است: «ای گل که نه بوی از تو پیدا و نه رنگ ــ از شوق جمال تو بود هر آهنگ / دورم از تو به سان ظلمت از نور / هستی در من مثال آتش در سنگ.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۴۵۴/۳-۱۴۵۵؛ تذکرهٔ نصرآبادی، چاپ ناجی نصرآبادی، ۲۴۴/۱؛ الذریعه، ۱۰۰۳/۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۷۹، شمارهٔ ۸۵.

نوش‌آبادی

محمد کشمیری دهلوی، حکیم میرزا محمد ← کامل کشمیری دهلوی

محمد گهلوی (mo.ham.mad-e.gah.la.vi)، فرزند غلام‌محمد، سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری، عارف و شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در روزگار محمد بهلول عباسی، از فرمانروایان سند که در ۱۱۶۰ق شهر بهاولپور (در پاکستان کنونی) را بنیاد نهاد، می‌زیست و در تهته گهلوان در بخش شجاع‌آباد مولتان نشیمن داشت و مرید شیخ نورمحمد ثانی چشتی ناروالەای (ــ ۱۲۰۴ق) بود. از آثارش: ۱ــ شرح تحفهٔ نصایح در گزارش تحفهٔ نصایح مولانا یوسف گدا از مریدان خاص خواجه نصیرالدین محمد چراغ دهلی (لاهور، ۱۲۹۹ق)؛ ۲ــ شرح بوستان سعدی (لاهور، ۱۸۷۷م)؛ ۳ــ شرح پندنامهٔ عطار (لاهور، ۱۸۹۲م)؛ ۴ــ شرح نام حق در فقه حنفی (لاهور، ۱۹۰۰م)؛ ۵ــ شرح یوسف و زلیخای جامی یا شرح محبت‌نامه که آن را در ۱۲۰۴ق نوشته (چاپ ۱۲۹۴ق / ۱۸۷۷)؛ ۶ــ شرح سکندرنامه که آنرا در ۱۲۴۵ق در دو جلد نوشته است و ظاهراً شرح شرفنامه (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1976-59) بخشی از آن است (لاهور، ۱۹۱۲م)؛ ۷ــ شرح مطلع‌الانوار امیرخسرو دهلوی (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۵۵۶)؛ ۸ــ محمدیه (دست‌نویس کتابخانه گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۹۲۶) در شرح سبحة‌الاحرار جامی که در آن نخست بیتی را می‌آورد و سپس واژه‌ها را شرح می‌دهد و آنگاه به نکات دستوری می‌پردازد و نیز صنایع شعری و بدایع لفظی و معنوی و مفاهیم داستان را شرح می‌دهد؛ ۹ــ خیرالاذکار (نسخهٔ دانشگاه پنجاب به‌شمارهٔ شیرانی ۶۲۷۰/۲) در ملفوظات خواجه نورمحمد ثانی ناروالەای در سه فصل (۱ــ مناقب خواجه نورمحمد مهاروی، شیخ و مرشد نورمحمد ثانی و ۲ــ مناقب خواجه نورمحمد ثانی، ۳ــ مناقب خواجه حافظ سلطانپوری)؛ ۱۰ــ دیوان محمد که مجموعهٔ برخی غزلیات وی است؛ ۱۱ــ شرح تحفة‌الاحرار جامی (چاپ لاهور).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۵۹/۵-۲۶۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۴۲/۳، ۱۹۳۴؛ ۲۵۹/۴، ۲۳۷۳؛ ۱۴۲/۸، ۳۲۳، ۵۴۸، ۵۵۶، ۵۸۲، ۴۴۷۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۵۰، ۵۹۴، ۶۶۸.

برزگر

محمدماه رضوی (mo.ham.mad.māh-e.ra.za.vi)، ملا محمدماه، سدهٔ دوازدهم هجری، عالم و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در روزگار فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق) و محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) می‌زیست. محمدماه از حمایت نواب عظیم‌الدین‌خان مظفرجنگ نیز برخوردار بود. از آثارش: مرآت‌الحساب در ریاضی که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۹۶ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود؛ شرح خلاصة‌الحساب که شرحی بر خلاصة‌الحساب شیخ بهاءالدین عاملی (ــ ۱۰۳۱ق / ۱۶۲۶م) است و نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۱۶۷ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود؛ تنقیح*الاخبار در تاریخ

عمومی با اطلاعاتی از وقایع روزگار مؤلف که آن‌را در ۱۱۱۷ق آغـاز کـرد و در ۱۱۲۵ق بـه‌پایان رسـانده است. نسـخه‌ای دست‌نویس از این اثـر بـه‌شمارهٔ 127 در کـتابخانهٔ دیـوان هـند نگه‌داری می‌شود؛ تکمیل العرفان در مسئلهٔ وجود و تنزلات سته کـه مـؤلف آن‌را بـه خـواهش مـیرسید مـحمود مـخاطب بـه ارجمندخان در ۱۱۶۳ق / ۱۷۴۹م تألیف کرده است. این اثر در یک مقدمه و هشت فصل و یک خاتمه است. مقدمه در وجود حق سبحانه، فصل نخست در علم حق تعالی، فصل دوم در علم تفصیلی، فصل سوم در عالم ارواح، فصل چهارم در عالم مثال، فصل پنجم در شهادت، فصل ششم در انسان کامل، فصل هفتم در مرتبهٔ ظهور حق، فصل هشتم در حال و خاتمه در نور وجود حق تعالی است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر بـه‌شماره‌های اق‌ف۹۹ و ۲ق‌ف۸ در کتابخانهٔ انجمن تـرقی اردو در کـراچـی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۳۶/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳۳/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۸۳/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فـارسی، ۱۸۰/۱، ۱۹۲؛ ۲-۱۰۹۶/۱؛ ۴۱۳۶/۶؛ فـهرست نسـخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۴۰؛ فـهرستوارهٔ کـتابهای فارسی، ۶۰۰؛ عارف نوشاهی، «کتاب‌های تازه»، دانش، شمارهٔ ۹، بهار ۱۳۶۶ش، صص ۱۷۴-۱۷۶؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/51; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 399; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1-1/135; *Mughals in India*, 320-327.

فتح‌نیا طبری

محمد مبشر جلالی (mo.ham.mad.mo.baš.šer-e.ja.lā.li)، فـرزند محمد بشیر، بهرایچ در ایـالت اوتـارپرادش ۱۹۳۲م ــ ، فارسی‌پژوه هـندی. پس از اتـمام دورهٔ دبـیرستان، در دانشگـاه اسلامی علیگر بـه‌تحصیل سـرگرم شـد. در ۱۹۶۰م، دانشـنامهٔ فـوق‌لیسانس زبـان و ادبـیات فـارسی گـرفت. در ۱۹۶۳م در دانشکدهٔ بریلی در ایالت اوتارپرادش به‌تدریس زبان و ادبـیات فارسی پرداخت. در ۱۹۷۵م به ایران سفر کرد و سه ماه در آن‌جا بـه‌سر بـرد. بـه‌زبان‌های اردو، انگـلیسی، عـربی، هـندی و سنسکریت آشنایی دارد. از آثارش: شعرای نامور (بریلی)، تاریخ ادبیات در مـنطقهٔ روهـیلکند بـه‌فارسی؛ تـاریخ تـصوف بـه‌اردو؛ جزوه‌های درسی او ارمغان خاطر (روش نـویسندگی) (بـریلی)، نصاب فارسی در چهار جزوه (بریلی) و راهنمای ترجمه و دستور زبان فارسی در دو جلد (بریلی) را می‌توان یادکرد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۰۴/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۵۷.

رسولی

محمد مـبین لکـنویی (mo.ham.mad.mo.bin-e.lak.nu.i)، فـرزند محب‌الله فرزند ملا احمد عبدالحق فرزند ملا محمدسعید فرزند قـطب‌الدیـن شـهید سـهالوی، ــ لکـنو ربـیع‌الثانی ۱۲۲۵ق، دانشمند دینی حنفی و نویسندهٔ عربی و فارسی‌نویس شبه‌قاره. شاگرد ملا حسن بن غلام مصطفی لکنویی بود و پس از آن که زمانی دراز از محضر وی بهره برد خـود بـه تـدریس و تألـیف پرداخت. از آثارش: ۱ــ مرآة‌الشروح (لکـنو، ۱۸۷۱ و ۱۸۸۲م، کانپور ۱۸۹۳م / ۱۳۱۱ق) به‌عربی که مهم‌ترین اثر او به شمار می‌آید و شرحی است بر رسالهٔ عربی سُلّم‌العلوم محب‌الله بهاری در علم منطق؛ ۲ــ شرحی به عربی بر مُسلّم‌الثبوت مـحب‌الله بهاری در اصول فقه؛ ۳ــ حاشیه‌ای به عربی بر شرح میرمحمد زاهد هروی بر رسالة فی‌التصور والتصدیق قطب‌الدیـن رازی؛ ۴ــ وسیلة‌النجات بـه‌فارسی، در شـرح احـوال دوازده امـام، کـه در ۱۸۹۵م در لکـنو، بـا تـرجـمهٔ آن بـه‌زبان اردو از مـحمد هادی‌علی‌خان در حواشی، به‌چاپ رسـیده است؛ ۵ــ تـرجـمهٔ حکایات‌الصالحین؛ ۶ــ شرحِ اسمای حسنی؛ ۷ــ شرح تبصره؛ ۸ــ زبدة‌الفوائد در بیان سحر رمضان؛ ۹ــ کنزالحسنات فی ایتاءالزکوة.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۹۴۷/۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۱-۲۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو، ۶۹۲-۶۹۳؛ فـهرستوارهٔ کـتابهای فـارسی، ۳۲۱/۱؛ ۱۸۲۷/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فـارسی و عـربی، ۱۷۳/۵-۱۷۴؛ نزهة‌الخـواطر، ۴۱۳/۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 401; *Persian Literature*. C.A.Storey, 1/220.

برزگر

محمدمحسن صـدیقی بـجنوری (mo.ham.mad.moh.sen-e.sa.di.qi-ye.bej.nu.ri)، فـرزند حـنیف، ز ۱۱۵۳ق، تـاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم شهر بجنور در اوده بود و جوهر صمصام (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.189 و انجمن

ترقی اردو کراچی به شمارهٔ ۴ق ف ۴۱) را در تاریخ رویداد لشکرکشی نادرشاه افشار (۱۱۴۸ ـ ۱۱۶۰ق) به هند (۱۱۵۱ق) و شماری از جانشینان اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) نوشت. این کتاب که دارای نثری مغلق و متکلف است و در ۱۱۵۳ق به خواهش شیخ علاءالدین، از همراهان امیرالامرا صمصام الدوله خان دوران (ـ۱۱۵۱ق) فرماندهٔ سپاهیان هندی در جنگ با نادرشاه درکرنال، نوشته شده در دو بخش است: ۱ـ یورش نادرشاه به هند از عبور وی از رود راوی و محاصرهٔ لاهور تا بازگشتش از دهلی در صفر ۱۱۵۲ق و ۲ـ جانشینان اورنگ زیب از مرگ وی (۱۱۱۸ق) تا ۱۱۳۲ق. خاتمهٔ کتاب نیز مدیحه‌ای در ستایش پیرش شاه بدرعالم خلیفهٔ حافظ ابوالقاسم و نیایش‌هایی به نظم و نثر است. این کتاب را میجر فلر به انگلیسی ترجمه کرده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۹۶/۱۰ـ۴۹۷؛ ۱۹۱۳/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۴۰/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۱۸۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/941; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,401; *Mughals in India*,329; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/325, 614.

برزگر

محمدمحمودالحق انصاری (mo.ham.mad.mah.mu.dol. haq[q]-e.an.sā.ri)، فرزند مظهر، پرتابگر هند ۱۹۳۴م ـ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. وی با نوشتن پایان‌نامهٔ احوال و آثار و سبک شعر و نثر ظهوری ترشیزی از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در زبان‌های اردو، فارسی، پنجابی، هندی، سندی، گجراتی و انگلیسی مهارت دارد. از آثارش: زبان اردو برای دانشجویان ایران؛ ادبیات فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان؛ تاریخ ادبیات اردو به‌فارسی؛ فرهنگ پاکستان به اردو.

منابع: گنج شایگان، ۱۳۱ـ۱۳۲؛ گنجینهٔ دانش، ۲۰۷.

رسولی

محمدمخدوم قادری بیجاپوری ← مخدوم قادری ساوی بیجاپوری

محمدمراد کشمیری (mo.ham.mad.mo.rād-e.kaš.mi.ri)، شیخ محمد مراد فرزند محمدطاهر، کشمیر ۱۰۵۶ ـ ۱۱۳۱ق، دانشمند دینی، عارف نقشبندی مجددی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش مفتی اعظم کشمیر بود. مقدمات علوم را نزد قاضی عبدالرشید زرگر فراگرفت و نیز از محضر خواجه ابوالفتح کلو و ملا یوسف کاوسی بهره برد. در حدود بیست سالگی «ذوق و شوق محبت یزدانی دامنگیر حال شد... و به‌زهد و ریاضت شاقه گذرانید.» هنگامی که شیخ عبدالاحد، معروف به حضرت میانگل و متخلص به وحدت، پسر محمد سعید احمد سرهندی به کشمیر آمد محمد مراد به‌او دست ارادت داد و همراهش به سرهند رفت و «بعد تربیت و تکمیل و حصول خرقهٔ خلافت و اجازت» به‌کشمیر بازگشت، اما پس از چهار ماه بار دیگر کشمیر را ترک گفت و این بار در دهلی به خدمت شیخ عبدالاحد رسید و یک سال در ملازمت او گذرانید و در این مدت از محضر خواجه حجت‌الله نقشبندی نیز بهره برد. در بازگشت به کشمیر، چهارده سال در مسجد شیخ محمد رادهو گوشه گزید و «خلقی کثیر را از فیض نسبت مجددیه بهره‌ور ساخت.» تا سرانجام بار دیگر، به درخواست پیرش شیخ عبدالاحد، به‌دهلی رفت و مدتی در خدمت او ماند و به کشمیر بازگشت. در ۱۱۲۰ق که شاه‌علی‌رضا پسر شیخ محمدفرخ سرهندی به کشمیر آمد محمدمراد از او «به‌خرقهٔ خلافت سلاسل کبرویه و سهروردیه و چشتیه ممتاز گشت و طالبان به هر سلسله که خواستندی از ایشان بیعت گرفتی.» محمدمراد از مشایخ بزرگ روزگار خود بود و محمد اعظم دیده‌مری کشمیری (۱۱۰۲ ـ ۱۱۷۹ق)، مؤلف تاریخ اعظمی، مرید او بوده و فیض‌مراد به‌فارسی را در مناقب او نوشته است. از آثارش: ۱ـ عقاید مرادات به‌فارسی (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1957/960-2) که گزیده‌ای است از التمهید فی بیان‌التوحید ابوشکور محمد سالمی کشفی حنفی در عقاید اهل سنت به‌ویژه حنفیان در ده مراد (عقل، محسوس و علوم، اثبات صانع، صفات صانع، اسماء، وحی، ایمان، شرایط ایمان، شرایع، خلافت و امامت)؛ ۲ـ چهل حدیث متفق علیه؛ ۳ـ شرح چهل حدیث؛ ۴ـ تأویلات قرآنی؛ ۵ـ شرح خلاصهٔ کیدانی در فقه؛ ۶ـ شرح غوثیه در عرفان؛ ۷ـ تحقیقات به‌فارسی در بیان معارف؛ ۸ـ حسنات‌المقربین (نوشته در ۱۱۲۴ق) به‌فارسی در احوال بزرگان سلسلهٔ مجددی، یعنی فرزندان مجدد الف ثانی

احمد سرهندی. این اثر به‌نظم در پانزده هزار بیت است؛ ۹ـ فواید احمدیه؛ ۱۰ـ اسرار وحدت؛ ۱۱ـ تأویلات علوم؛ ۱۲ـ غربت‌نامه به‌فارسی در شکست نفس و وعظ؛ ۱۳ـ رجابخش به‌فارسی در بیان حدیث «الایمان بین‌الخوف والرجا»؛ ۱۴ـ برهان خفی در ترجیح ذکر خفی بر ذکر جهر؛ ۱۵ـ علی متشابهات؛ ۱۶ـ صلح‌الفریقین در منع تکفیر موحدان؛ ۱۷ـ فقرات تنبیه در نصایح و حکمت؛ ۱۸ـ تاریخ کشمیر از آغاز تا ۱۱۰۰ق که ظاهراً گم‌شده و نسخه‌ای از آن در دست نیست؛ ۱۹ـ تحفة‌الفقرا والاولیا به‌فارسی، در مسائل عرفانی، که در آن نام بسیاری از پیران کشمیر و لاهور و دهلی که آنان را دیدار کرده و فرزندان مجدد الف ثانی آمده است؛ ۲۰ـ فواید رضائیه در احوال و مناقب شاه‌علی‌رضای سرهندی؛ ۲۱ـ شجرهٔ پنج طریقت در گزارش پنج گروهی که از آنان اجازه داشته است؛ ۲۲ـ رسالهٔ قدسیه دربارهٔ رؤیت پروردگار؛ ۲۳ـ معراج‌الصلاة فی مدارج‌الفلاح؛ ۲۴ـ خیرالکلام در نعت پیامبر (ص)؛ ۲۵ـ رساله در رد شیعه؛ ۲۶ـ درود استغاثه؛ ۲۷ـ حجة‌الاحوال؛ ۲۸ـ رساله در منع تنباکوکشی؛ ۲۹ـ کلام‌الملوک در اثبات قطبیت مشایخ خویش؛ ۳۰ـ ملوک‌الکلام در فضیلت صلوات؛ ۳۱ـ رساله در منکران حضرت مجدد؛ ۳۲ـ جنون‌العاشقین؛ ۳۳ـ غایة‌التحقیق در هند؛ ۳۴ـ بیان طریقت در مبادی و نهایت سلوک؛ ۳۵ـ رساله در توبه و استغفار؛ ۳۶ـ منتخب جوامع‌الکلم که ملفوظات شیخ علی متقی است؛ ۳۷ـ شرح رباعی حورائیهٔ ابوسعید؛ ۳۸ـ اسرارالفقر؛ ۳۹ـ نواقض‌الروافض؛ ۴۰ـ تصنیف شریف. وی همچنین صدونوزده نامهٔ مراد خود شیخ عبدالاحد را با عنوان گلشن وحدت گردآورد که در ۱۹۶۶م در کراچی به‌چاپ رسیده است. نیز در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۲۴ کتابخانهٔ ملی دو اجازه یا دو خط ارشاد به‌عربی برای شیخ محمدمراد کشمیری نگه‌داری می‌شود که اولی از شیخ محمد سعید است و دومی که ارشادنامه خوانده شده و مورخ پنجم شوال ۱۱۰۳ق در شهر گژی است متعلق به شاه‌علی‌رضا است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۸۷/۳ـ۵۹۳؛ تحائف‌الابرار، ۲۳۰ـ۲۳۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۸۸/۱ـ۸۹؛ خزینة‌الاصفیا، ۶۵۸/۱ـ۶۶۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۳۸/۲؛ ۱۳۳۸/۳، ۱۸۲۵؛ ۹۴/۱۱؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۶۳۰/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴۹/۶؛ فهرستوارهٔ نسخه‌های خطی فارسی، ۱۶۳۹، ۲۱۱۵، ۲۱۹۲، ۲۱۹۵، ۲۲۳۱، ۲۲۴۷؛ صابر آفاقی، «نثرنویسی فارسی در کشمیر»، هنر و مردم، شمارهٔ ۹۶ و ۹۷ (مهر و آبان ۱۳۴۹ش)، ص۲۷.
Dictionary of Indo-Persian Literature, 404.

برزگر

محمد مرسلین (mo.ham.mad-e.mor.sa.lin)، فرزند محمد اسلام، دهلی ۱۹۳۴م ـ ، فارسی‌پژوه هندی، پس از اتمام دورهٔ دبیرستان، به تحصیل در دانشگاه دهلی پرداخت و دانشنامهٔ فوق‌لیسانس در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. در ۱۹۵۷م به ایران سفر کرد و در ۱۹۵۹م با نوشتن پایان‌نامه‌ای به‌نام شرح زندگی و آثار طالب آملی از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از بازگشت به کشورش در کالج دهلی (ذاکر حسین کالج) وابسته به دانشگاه دهلی به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. به زبان‌های اردو و انگلیسی نیز آشنایی دارد. از آثارش: کتابخانهٔ گل‌های نو در سه جزء فارسی و اردو (دهلی ۱۹۶۴ ـ ۱۹۶۵م)؛ لمحهٔ فکر به اردو؛ نصاب جدید فارسی (برگزیده از نثر و شعر معاصر و کلاسیک) برای تدریس دانشجویان دورهٔ لیسانس دانشگاه. مقاله‌هایی از محمد مرسلین در مجله‌های هند و ایران به چاپ رسیده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۰۵/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۸۲ـ۲۸۳؛ فارسی آموختگان، ۴۶ـ۴۷؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۵۲ـ۵۳؛ هند نوین، سال هشتم، شمارهٔ ۳۴۶، مرداد ۱۳۳۸ / ۱۹۵۹م، ص۱۸.

رسولی

محمدمصطفی کشمیری (mo.ham.mad.mos.ta.fā-ye.kaš.mi.ri)، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم کشمیر بود. در تذکره‌ها تاریخ تولد و مرگ او نیامده، اما چون محمدمصطفی در سخنوری از شاگردان میرزا محمد مجرم بوده، بنابراین، می‌توان گفت که وی از سخنوران سده سیزدهم هجری بوده است. از سروده‌هایش ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «گر در نظرت لؤلؤ شاهانه، عزیز است ـ در دیدهٔ من، اشک چو دردانه عزیز است / این نالهٔ بلبل بر گل، هرزه مپندار ـ کافسانهٔ عاشق، بر جانانه عزیز است.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۵۹/۳ـ۱۴۶۰؛ الذریعه، ۱۰۵۵/۹ـ۱۰۵۶؛ صبح گلشن، ۴۲۱.

جهان‌تاب

محمد معتصم عباسی (mo.ham.mad-e.moƐ.ta.sem-e.ab.bā.si)، فرزند محمدمسلم عباسی، علیگر ۱۹۳۹م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، به تحصیل در دانشگاه علیگر پرداخت و دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. سپس در آن دانشگاه به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی نیز آشنایی دارد. مقالات وی در زمینهٔ ادبیات فارسی که در مجلات هند به‌چاپ رسیده‌اند: «امیرحسین» (حیدرآباد، ۱۹۶۸م)؛ «نسخ‌المعانی» (حیدرآباد، ۱۹۷۰م)؛ «نزهت‌الارواح» (کلکته، ۱۹۶۸م)؛ «غالب دهلوی» (کلکته، ۱۹۷۰م)؛ «ترویج نثر فارسی» (دهلی، ۱۹۶۷م)؛ «کارنامه‌های ادبی مسلمانان هند» (دهلی، ۱۹۶۷م)، «علمای چریاکوت اسلام اور عصر جدید» (۱۹۷۳م)؛ «دیوان سراجی» (اعظم‌گره، ۱۹۷۳م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۰۶/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۸۳-۲۸۴؛ گنج شایگان، ۱۳۲.

رسولی

محمدمعصوم سرهندی (mo.ham.mad.maƐ.sum-e.ser.hen.di)، فرزند مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی، ۱۰۰۹ــ ۱۰۷۹ق، عارف نقشبندی مجددی و نویسندهٔ عربی و فارسی‌نویس شبه‌قاره. چند ماه پیش از آشنایی پدرش با خواجه باقی بالله به دنیا آمد و از این‌رو شیخ احمد سرهندی (۹۷۱ــ ۱۰۳۴ق) تولد وی را به فال نیک گرفت. شیخ محمد معصوم نزد پدرش و نیز برادر بزرگ خود شیخ محمد صادق (۱۰۰۰ــ ۱۰۲۵ق) درس خواند و در شانزده سالگی فراگیری علوم متداول را به پایان رساند. در طریقت نیز به پدر خود دست ارادت داد و از او خرقهٔ ارشاد گرفت. درواقع، شیخ احمد در اواخر عمر، چون پسر بزرگش شیخ محمد صادق در حیات وی درگذشته بود و نیز به درخواست پسر دومش محمدسعید (۱۰۵۵ــ ۱۰۷۲ق)، پسر سوم خود محمد معصوم را به عنوان **قیوم ثانی** به جانشینی برگزید و بدین‌سان خود او **قیوم اول** شد. عنوان **قیوم** که ساختهٔ خود شیخ احمد است تعبیری است از مقام خلافةاللهی و به گفتهٔ وی، قیوم جمیع اشیاء است، به حکم خلافت و «همه را افاضهٔ وجود و بقا و سایر کمالات ظاهری و باطنی به توسط او می‌رسانند. اگر ملک است به او متوسل است و اگر انس و جن است به او متشبث.» به‌هرحال، شیخ محمد معصوم پس از مرگ پدر، در سرهند به مسند ارشاد نشست. وی و برادرش محمدسعید، گرچه در سرهند گوشه گزیده بودند، اما با ارسال نامه‌هایی برای مریدان پدر، مریدان خود و دیگر طالبان، می‌کوشیدند تا دقایق آموزه‌های شیخ احمد، به‌ویژه دربارهٔ وحدت شهود، را روشن سازند. شیخ محمد معصوم در نامه‌هایش از صوفیان می‌خواست تا به ریسمان شریعت چنگ زنند، چراکه در غیر این‌صورت سیر و سلوک عرفانی ناقص خواهد بود. وی آن گروه از صوفیان راکه جنگ با دشمنان اسلام را وظیفهٔ علما می‌دانستند و اصحاب طریقت یا صوفیان را به صلح و دوستی با همهٔ انسان‌ها فرامی‌خواندند، به‌شدت محکوم و مردود می‌شمرد. از دید او، این صوفیان ملحدان نادانی هستند که با کفار (هندوان) آمیخته‌اند و درویشان را از هرگونه دشمنی با یکدیگر بری می‌دانند. وی، همانند پدرش، که یک سنی متعصب بود، مبارزی سازش‌ناپذیر برای نابودی هرگونه بدعت بود و احیای خلوص سنت در تصوف را تبلیغ می‌کرد و اعتقاد داشت گرچه وجود پیران برای سیر و سلوک صوفیانه ضروری و اجتناب‌ناپذیر است اما پیرانِ جاهل به شریعت، رهزنان ایمان هستند و پرهیزکاران باید از شهرهای این‌گونه پیران دوری گزینند. شیخ محمد معصوم با برادر مهترش محمد سعید و برادر کهتر خود شیخ محمد یحیی به همراه حدود صد تن از درویشان در ۱۰۶۷ق رهسپار سفر حج گردید و در ۱۰۶۹ق به هند بازگشت. شیخ محمد معصوم در میان پسران شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) با اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) که شاهزاده‌ای متعصب و نزدیک به علمای قشری اهل تسنن بود روابط نزدیک داشت و با وی چند بار، در دورهٔ شاهزادگی و پادشاهی، دیدار کرد. شیخ محمد معصوم شش پسر داشت که عبارتند از شیخ محمد صبغت‌الله (۱۰۳۲ــ ۱۱۲۰ق)، حجت‌الله محمد نقشبند (۱۰۳۴ــ ۱۱۱۵ق)، شیخ محمد عبیدالله (۱۰۳۷ــ ۱۰۸۳ق)، خواجه محمد اشرف (۱۰۴۸ــ ۱۱۱۷ق)، شیخ سیف‌الدین (۱۰۴۹ــ۱۰۹۶ق)، و شیخ محمد صدیق (۱۰۵۷ــ ۱۱۳۰ق). جانشین و خلیفهٔ شیخ محمد معصوم، پسرش حجت‌الله محمد نقشبند است که قیوم سوم به‌شمار می‌آید. قیوم چهارم، محمد زبیر (ــ۱۱۵۲ق) نوهٔ حجت‌الله محمد است. مهم‌ترین اثر محمدمعصوم، همانند پدرش، مکتوبات یا نامه‌های او به مریدان خود و دیگر طالبان در موضوعات مختلف تصوف است که به فارسی در سه جلد یا

دفتر است (کانپور،۱۸۸۷م و امرتسر، ۱۲۴۰ق): **دفتر یکم** با عنوان درةالتاج، گردآوری پسرش خواجه محمد عبیدالله؛ **دفتر دوم**، با عنوان وسیلةالسعادات، گردآوری حاجی محمد عاشور بن میرزا محمد بخارایی حسینی در ۱۰۷۲ق؛ **دفتر سوم**، با عنوان مکتوبات معصومیه گردآوری حاجی محمد عاشور بن میرزا محمد بخارایی حسینی در ۱۰۷۳ق. از دیگر آثارش: اذکار معصومیه (لاهور، ۱۳۸۴ق) شامل مقدمه‌ای در ترغیب به ذکر و شش فصل (۱ــ درجات ذکر و فضیلت، ۲ــ اذکار و ادعیهٔ موقتهٔ صبح و شام و خواب و آداب آن‌ها، ۳ــ آداب و ادعیهٔ نماز، ۴ــ فضایل جماعت و جمعه، ۵ــ اذکار غیر موقته و ۶ــ مواعظ و نصایح)؛ یواقیت الحرمین به عربی شامل مکاشفات و ملهمات وی در سفر حج در ۱۰۶۸ق که پسرش خواجه محمد عبیدالله گردآورده است. این اثر را محمد شاکر بن ملا بدرالدین سرهندی احمدی در ۱۰۷۱ق با عنوان حسنات‌الحرمین به فارسی برگردانیده است؛ بیاض خواجه محمد معصوم.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۳۳/۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۲۶؛ حضرات‌القدس، ۲۶۲ـ ۲۹۵؛ خزینةالاصفیا، ۶۳۹/۱؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۵۲/۷؛ سرو آزاد، ۱۲۹؛ سرهند مین فارسی ادب، ۲۶۶ـ۲۷۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۹۲۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۳۲/۳، ۱۴۱۰، ۱۵۴۱، ۲۰۰۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی،اردو،۵۸؛ نزهةالخواطر، ۴۱۹/۵ـ۴۲۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,400; *A History of Sufism in India*,2/242-245; *Mughals in India* ,328.

برزگر

محمدمعصوم سندی ← نامی بهکری

محمد معین تتوی (mo.ham.mad.mo.in-e.ta.ta.vi)، مخدوم محمدمعین فرزند محمد امین فرزند طالب‌الله، ــ ۱۱۶۱ق، دانشمند دینی، صوفی، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از قوم دل در سند و نوادهٔ دختری فاضل‌خان میرمنشی بود. در تته به‌دنیا آمد و نزد پدر خود درس خواند و از محضر استادان برجستهٔ روزگار خود، مانند شاه‌عنایت‌الله بن فضل‌الله سندی (ــ ۱۱۳۰ق)، علی‌رضا درویش، شاه عبدالقادر صدیقی و شیخ جلال محمد بهره برد. مدتی هم در دهلی از محضر شاه‌ولی‌الله دهلوی (ــ ۱۱۷۶ق) استفاده کرد و به زادگاهش بازگشت. پس از تکمیل علوم ظاهری، در تصوف به شیخ ابوالقاسم نقشبندی دست ارادت داد. گفتنی است که به‌نوشتهٔ قانع تتوی در تحفةالکرام، میان ابوالقاسم نقشبندی پسر میان‌ابراهیم بوده و اجدادش ارادتمند خاندان شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی بوده‌اند، و «میان‌ابراهیم اول وارد تته شده، آن‌جا به‌وفور بزرگی درگذشت. بعد ازو میان ابوالقاسم فرزند رشیدش به کمالات علمی و عملی از اجلهٔ مشایخ صاحب حال و قال برآمده، عالمی را به فیض متکاثر رسانید.» به هر تقدیر، محمد معین پس از آن که مدتی مرید ابوالقاسم نقشبندی بود شیفتهٔ نظریهٔ وحدت وجود شد. از این‌روی، چندی ملازم شاه‌عنایت‌الله گردید، اما سپس، به دلیل ناخرسندی میان ابوالقاسم، از شاه عنایت‌الله دوری گزید. پس از مرگ میان ابوالقاسم نیز، در شمار ارادتمندان میرعبداللطیف بهتایی (ــ ۱۱۶۵ق)، «مشتهر به تارک صاحب و ساکن بهت که موضعی است قریب قصبهٔ هاله کندی»، درآمد و «آن سالک مسالک هدایت و ارشاد [میرعبداللطیف] اکثر به دیدن وی در بلده [تته] می‌رسید و صحبت زمزمه و قال و حال با هم دست می‌داد. وقت رحلت هم جنابِ لطیف شمع بزم ایشان بوده‌اند.» (مقالات‌الشعراء، ۱۲۱) میانِ محمد معین و حاجی محمد هاشم سندی (ــ ۱۱۴۷ق) «همواره مواد قال و مقال می‌رفته» (تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۷) و میان او و سید سعدالله سورتی (ــ ۱۱۳۸ق) نیز «مراسلاتِ اخلاص و محاکماتِ عَلمی منبسط بوده.» وی از علما و صوفیان نام‌دار روزگار خود در تته بود و بزرگان و حکام سند، از نواب مهابت‌خان کاظم (ــ ۱۱۳۵ق) تا نوّاب سیف‌الله‌خان (ــ ۱۱۴۲ق) و حتی خدایارخان نورمحمد (ــ ۱۱۶۷ق) وی را بزرگ و گرامی می‌داشتند. در تته مدرسه‌ای برپا داشت و در آن‌جا شاگردان بسیار پرورد که از آن میان می‌توان از میرنجم‌الدین عزلت رضوی، مولانا محمدصادق متخلص به صادق فرزند عنایت‌الله واعظ، علا محمد حیات و میرمرتضی سیوستانی نام برد. بسیار دوست‌دار سماع و آشنا با علم موسیقی بود و گویند در «حین سماع یا در حال سمع راگ» درگذشت. پیکرش را در تته، در پای گور ابوالقاسم نقشبندی، به‌خاک سپردند. شعرای نام‌دار تته، مانند محمدمحسن تتوی، نعمت‌الله تتوی و محمدپناه رجا، قطعاتی در سوگ و تاریخ مرگ او سرودند. خود محمد معین نیز به فارسی و هندی شعر می‌سرود و در فارسی تسلیم و در هندی بیراگی تخلص می‌کرد.

قانع دو غزل فارسی او را که یکی در جواب میر سید محمد رضوی، معروف به میر بهتو، و دیگری در تتبع قاضی عطاءالله تاجر بغدادی است، نقل کرده است. او صاحب آثار متعددی بوده، اما بیشتر آن‌ها ظاهراً از میان رفته یا گم شده‌اند. از آثارش: ۱ـ رسالهٔ اویسیه به‌فارسی دربارهٔ طریقت اویسیه؛ ۲ـ رسالهٔ عرفانی به‌فارسی در پاسخ به پرسش‌های سید شاه عبداللطیف بهتایی دربارهٔ اویسی و فیض و روحانیت، فقر و سلوک و سلسلهٔ بیعت در نقشبندیه و قادریه. باید دید این اثر که نسخه‌ای از آن در دست است با اثر پیشین یکی است یا کتابی جداگانه است؛ ۳ـ شرح رموز عقائدالصوفیه که به‌فرمایش نواب مهابت‌خان کاظم در ۱۱۳۳ق سروده شده است؛ ۴ و ۵ـ دو رساله در بیان اثبات رفع‌الیدین (در رکوع و سجود)، یکی به عربی و دیگری به‌فارسی؛ ۶ـ رساله در تردید ابن‌الهمام (در بحث تقدیم قرأ بر اعلم در امامت)؛ ۷ـ ایقاظ‌الوسنان (در بحث کفأت قریش)؛ ۸ـ غایة‌الفسخ لمسئلة‌النسخ (در بحث نسخ اجتهادی)؛ ۹ـ رساله در بحث حدیث‌المصراة (در اثبات آنکه این حدیث موافق قیاس است)؛ ۱۰ـ رساله در تحقیق اهل بیت مذکوره در آیهٔ تطهیر؛ ۱۱ـ غایة‌الایضاح فی‌المحاکمة بین‌النووی و ابن‌الصلاح؛ ۱۲ـ ابرازالضمیر للمنصف‌الخبیر (در بیان آنکه آثار صحابه مقاومت احادیث مرفوعه را نمی‌کنند)؛ ۱۳ـ انوارالوجد من مخ‌المجد (در بحث اسرار باطنی مطابق ذوق صوفیه)؛ ۱۴ـ رساله فی انتقادالموضعین من فتح‌القدیر؛ ۱۵ـ رساله فی تحقیق معنی‌الحدیث «لانورث ماترکنا صدقة»؛ ۱۶ـ مواهب سیدالبشر فی حدیث‌الائمة‌الاثنی عشر؛ ۱۷ـ قرة‌العین فی‌البکاء علی‌الامام‌الحسین؛ ۱۸ـ الحجة‌الجلیه فی نقض‌الحکم بالافضلیه؛ ۱۹ـ رساله فی اثبات اسلام ابی‌طالب؛ ۲۰ـ رساله در بحث تناسخ؛ ۲۱ـ رسالة بالاجوبته‌الفاضلة‌الامثلة العشرة‌الکاملة؛ ۲۲ـ طریقة‌العون فی حقیقة‌الکون به‌فارسی؛ ۲۳ـ دراسات‌اللبیب فی‌الاسوة‌الحسنة‌الحبیب.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۸۰۳/۳-۸۰۷؛ تحفة‌الطاهرین، ۸۱-۸۴؛ تحفة‌الکرام، ۳۷۰، ۳۷۳، ۴۶۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۶-۲۱۷؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۲۴۱-۲۴۵؛ الذریعه، ۱۷۱/۹؛ روز روشن، ۱۵۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۹۷/۳؛ مقالات‌الشعرا، ۱۲۱-۱۲۹؛ نزهة‌الخواطر، ۳۵۱/۶-۳۵۵؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 402

برزگر

محمد مقبول صوفی (mo.ham.mad.maq.bul.su.fi)، فرزند عبدالغفار صوفی، خانه گندترال (در ایالت جامو و کشمیر) ۱۹۵۰م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه کشمیر (سرینگر) به تحصیل زبان فارسی سرگرم شد. سپس، از آن دانشگاه دانشنامهٔ فوق‌لیسانس و با نوشتن پایان‌نامهٔ ادبیات عرفانی در کشمیر دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۷۳م در دانشکدهٔ دولتی اننت‌ناگ در کشمیر به تدریس زبان فارسی پرداخت. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی و کشمیری نیز آشنایی دارد. از آثارش: «رسایل امیرکبیر میر سید علی همدانی»؛ «اسرارالاخیار»؛ «اسرارالابرار»؛ «تنبیه‌السالکین»؛ تصحیح دیوان طبیب کشمیری، معروف به مولانای کشمیری.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۱۰/۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۸۰/۱-۳۸۱.

م.انوشه

محمد مکرانی (mo.ham.mad.mak.rā.ni)، شی‌محمد درفشان فرزند شی‌جلالپور، ـ پس از ۱۱۰۲ق / ۱۶۹۵م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. مادرش دختر میرعبدالله جنگی (نویسنده و شاعر فارسی‌گوی و فرمانروای قصر قند در بلوچستان ایران در سدهٔ یازدهم) بود. از میر عبدالله سفرنامهٔ مهدی که به‌فارسی نوشته باقی‌مانده است. شی خاندانی اهل علم از فرقهٔ ذکریان بودند. در این خاندان دانشوران و شعرای نام‌آوری برآمدند. پیروان این فرقهٔ مذهبی را که در بلوچستان زندگی می‌کنند و بیشتر بلوچی هستند، در زبان بلوچی ذکری می‌خوانند. این فرقه نام ذکری را به‌سبب ذکر فراوان خدا بر خود نهاده است. فرقهٔ ذکری در پاکستان و هند به نام‌های مهدوی و داعی شهرت دارند. ذکریان از مردم قصر قند بودند که به تربت (مکران) کوچیدند. نیای آنان شی‌محمد درفشان که به ملک‌الشعرای ذکریان آوازه داشت، متخلص به محمد و ملقب به درفشان بود. شی محمد در شیخ مجد (نزدیکی قصر قند) زاده شد و آموزش‌های دینی، زبان فارسی و عربی را نزد مادرش آموخت. به‌نوشتهٔ محمد نوری «درفشان شوق شاعری را از طفولیت داشت و با مرور ایام به تجربیات و دانش او افزوده شد و دارای افکار بلند گشت. تاریخ ولادت و وفات او در پردهٔ خفا مانده است. البته به‌قول خودش سال تکمیل دیوان او ۱۱۰۷ق / ۱۶۹۵م است.» دیوان وی چاپ

نشده است، تنها یک کتاب نعت او به‌چاپ رسیده است. یک نسخهٔ خطی از دیوان شی‌گل محمد فرزند عبدالرحمان، از نوادگان شی‌محمد درفشان، را عبدالغفار ندیم استنساخ و تکمیل کرد (رجب ۱۳۴۳ق / ۱۹۲۴م). در این نسخه اشعار عبدالرحمان پدر شی‌گل محمد نیز آمده است. در این نسخه آثار شی محمد درفشان در دو قسمت آمده: در بخش اول هفت شعر و در بخش دوم غزلیات. در نسخهٔ محمد نوری منظومات درفشان، مانند مناجات به درگاه قاضی الحاجات (۹۶ بیت) توحید (۱۰۴بیت) آمده است. فرزندان او نیز ذوق شاعری داشتند. شی جلال فرزند وی اشعاری دربارهٔ وطنش و نیز جنگ پارود سروده است (۱۱۵۵ق / ۱۷۴۲م).

منابع: شعر فارسی در بلوچستان، ۸-۱۲؛ منتخباتی از شعرای فارسی‌گوی بلوچستان، ۴.

رسولی

محمد مکّی (mo.ham.mad-e.mak.ki)، سید محمد بن جعفر حسینی، ز۸۲۵ق، عارف چشتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیاکانش از شرفای مکه بودند. یکی از نیاکانش به نام امام علی‌تقی که حاکم یمن بود از مکه با سپاهی در سدهٔ ششم / هفتم هجری به دهلی رفت و سپس در سرهند نشیمن گزید و در آن‌جا شهر بهکر را بنیاد نهاد و در ۶۴۴ق درگذشت. جعفر مکی، پدر محمد، نیز از بزرگان درگاه محمد تغلق (۷۲۵ـ ۷۵۲ق) و ملقب به امیرکبیر بود و منصب هزار و سی‌صد سوار داشت و اقطاع‌دار کُنبهایت بود. سید محمد حسینی ظاهراً در دهلی به‌دنیا آمد و پرورش یافت. نزد شیخ شمس‌الدین محمد بن یحیی اودهی و دیگران درس خواند. با روی‌گرداندن از فرصتِ استفاده از نفوذ پدرش، به‌تصوف روی آورد و به نصیرالدین محمود اودهی، معروف به چراغ دهلی (ـ ۷۵۷ق)، از مشایخ بزرگ چشتی، دست ارادت داد. چراغ دهلی پیش از مرگش در ۷۵۷ق، به شیخ محمد مکی اجازه داد تا به دیگر نقاط جهان اسلام سفر کند. شیخ محمد نخست به هانسی سفر کرد و مدتی در ملازمت شیخ قطب‌الدین منور به سر برد. وی ظاهراً در حدود ۷۸۹ق به غزنه رسید و بیست سال بعد را در سفر به اطراف و اکناف جهان اسلام، مانند خراسان، فلسطین، دمشق، عراق، مکه و مدینه، مصر و مغرب گذراند. در ۸۰۹ق در بلخ بود. در بازگشت به هند، به همهٔ شهرهای مهم شمال و جنوب هند سفر کرد. در حدود ۸۲۰ق در دهلی نشیمن گزید و با مریدانش در گوشه و کنار به نوشت و خواند دربارهٔ مسائل عرفانی پرداخت. مهم‌ترین اثر محمد مکی بحرالمعانی نام دارد که مجموعهٔ سی و شش نامهٔ عرفانی وی به‌فارسی است. نخستین نامه با تاریخ دهم صفر ۸۲۴ و آخرین آن با تاریخ بیست و هفتم صفر ۸۲۵ق است. وی در هنگام تألیف این اثر بیش از نود سال داشت و به گفتهٔ خودش، پس از نوشتن نامهٔ سی و ششم، پیامبر در خواب بر او ظاهر شد و بدو فرمود تا نوشتن مکتوبات بیشتر را متوقف سازد: «ای فرزند مست لم یزل و لایزال بس باشد. بیش از این اسرار در صحرا منه که امور شریعت در جهان قصور پذیرد و اهل سر را در خاطر... من نیز قبول کردم بحرالمعانی را از این مکتوب سی و ششم به اتمام رسانیدم.» وی در بحرالمعانی سی‌صد و هشتاد تن از مشایخ صوفیه راکه در سفرهایش دیدار کرده است نام می‌برد که از جملهٔ اینان شیخ احمد سمنانی است. محمد مکی در بحرالمعانی به‌چگونگی سیر و سلوک عرفانی خود می‌پردازد و نظراتش را دربارهٔ مسائلی چون طبقات نفوس بشری، کفر و ایمان، تفسیر ظاهری و باطنی قرآن، و جز آن بیان می‌دارد. بحرالمعانی درواقع مجموعهٔ نظرات شیخ محمد مکی در مسائل تصوف در قالب نامه‌هایی به ملک محمود شیخن دربارهٔ موضوعاتی مانند ایمان، صلات، زکات، صوم، حج، معرفت، روح، عشق، مشاهدات، اسرار قرآن، رؤیا، شوق، حقیقت و عشق و اسرار آن است. این اثر به نثر آمیخته به‌نظم نوشته شده است و از آن دست‌نویس‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند ملک (به‌شمارهٔ ۲۱۷۵)، موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شماره‌های N.M.1961-951 و N.M.1962-194) و گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۷۸۲) نگه‌داری می‌شود. دیگر اثر وی بحرالانساب به‌فارسی در انساب پیامبران و امامان و صحابه و شش خلیفهٔ نخستین است. این اثر ترجمهٔ کتابی است که پدرش به‌عربی نوشته بود. نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌هایی مانند گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۸۸۱۷) و دانشگاه لاهور (به‌شمارهٔ شیرانی ۳۳۷۱/۳۶۷) نگه‌داری می‌شود. آثار دیگر منسوب به محمد مکّی عبارتند از رساله در بیان روح، دقایق‌المعانی / شرح دقایق‌المعانی، حقایق‌المعانی و پنج نکات. محمد مکی گاهی شعر نیز می‌سرود و برخی سروده‌هایش در بحرالمعانی آمده است. برخی منابع تاریخ مرگ وی را ۸۹۱ق نوشته‌اند که درست نمی‌نماید.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۴۲-۱۴۷؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۸۸/۲-۷۸۹؛ بزم صوفیه، ۳۳۶-۳۳۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۲۳/۱، ۳۱۷، ۳۷۹؛ تاریخ نظم و نثر در

ایران، ۲۴۳، ۲۴۶؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۰۲/۱ـ۴۰۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۳۱۵/۳؛ ۲۳۴/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۴۱۶/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۷۰/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۰۲/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۵۶ـ۱۵۷، ۲۴۵؛

A Critical Study of Indo-Persian Literature During sayyid and Lodi period, 126-128; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 536; *History of Sufism in India*, 244-247; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/183-184.

برزگر

محمد منصور احمد (mo.ham.mad.man.sur.ah.mad) ، محمد منصور احمد فرزند محمد اسحاق احمد، رکاب گنج در شهرستان بهاگلپور (در ایالت بیهار) ۱۹۵۸م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان در دانشگاه بهاگلپور به تحصیل پرداخت و دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در دانشکدهٔ مهادیوسینگ وابسته به دانشگاه بهاگلپور به تدریس زبان فارسی سرگرم شد. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، عربی و هندی نیز آشنایی دارد.در ۱۹۷۸م به‌مدت یک‌ماه در ایران به سر برد. اثر وی میرزا عبدالقادر بیدل نمایندهٔ سبک هندی نام دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۰۷/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۸۴؛ گنج شایگان، ۱۳۳.

رسولی

محمد منظورحسین نوری (mo.ham.mad.man.zur.ho.seyn-e nu.ri)، فرزند حافظ محمد حسین چشتی، ساهیوال ۱۹۴۳م ــ ، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. پس از آن در دانشکدهٔ دولتی دیبالپور و آکادمی بصیرپور (اوکاره) به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. در سال‌های ۱۹۷۲م و ۱۹۷۸م به عربستان سفر کرد و در آن‌جا حج گزارد و نیز به تحصیل علم حدیث، فقه، توریه و تفسیر قرآن پرداخت. وی به سبب خدمات فرهنگی‌اش جوایزی دریافت کرد. از آثارش: افق شام (مجموعهٔ شعر فارسی)؛ نالهٔ شب (مجموعهٔ شعر فارسی)؛ دامن گلچین (مجموعهٔ مقالات علمی و ادبی)؛ جادهٔ شوق (دربارهٔ تصوف عملی)؛ «دود دل (افسانه)».

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۳۸؛ گنج شایگان، ۳۴ـ۳۵؛ گنجینهٔ دانش، ۱۷۵ـ۱۸۰.

رسولی

محمدمنور مسعودی (mo.ham.mad.mo.na.var-e.mas.u.di) ، فرزند محمدطیب مسعودی، تری‌گام سرینگر ۱۹۵۱م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. در خانواده‌ای اهل علم زاده شد. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، به دهلی کوچید و در دانشگاه جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه به تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۷۶م دانشنامهٔ لیسانس و در ۱۹۷۸م دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. سپس در دانشگاه کشمیر به تحصیل زبان فارسی پرداخت. با نوشتن پایان‌نامهٔ تاریخ زبان و ادبیات فارسی در کشمیر طی سلطنت افغان‌ها دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۷۶م سه ماه در ایران به سر برد. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، کشمیری و پنجابی آشنایی دارد. از آثارش: «تاریخچهٔ روزنامه‌ها و مجله‌های فارسی در ایران» (دانش، ۱۹۷۹م)؛ «احوال و آثار شاه همدان در پرتو رسالهٔ ده قاعدهٔ فارسی» (دانش، ۱۹۸۴م)؛ «ملا محمد توفیق کشمیری، ملک‌الشعرای پادشاهان افغان» (۱۹۸۰م)، «احوال و آثار عبدالوهاب شایق» (دانش)؛ «نفوذ فارسی در فرهنگ کشمیری» (دانش، ۱۹۷۹م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۱۴/۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۸۱.

رسولی

محمدمهدی استرابادی (mo.ham.mad.mah.di-ye.es.tar.ā.bā.di)، فرزند مولی شیخ محمدشفیع، ــ ۱۲۵۹ق، دانشمند دینی شیعی و نویسندهٔ ایرانی. در استراباد به دنیا آمد. مقدمات علوم را نزد پدرش و استادانی دیگر در استراباد فراگرفت. سپس به‌کربلا سفر کرد و نزد سید علی طباطبایی صاحب ریاض (ــ ۱۲۳۱ق) به ادامهٔ تحصیل پرداخت و به درجهٔ اجتهاد رسید. در بازگشت به ایران، چندی در قزوین به سر برد و مدارج عالی اجتهاد را نزد شهید ثالث محمدتقی برغانی و ملا محمدصالح برغانی و میرزا عبدالوهاب قزوینی پیمود. حکمت و فلسفه را از آخوند ملا آقا حکمی قزوینی و عرفان را از ملا علی برغانی آموخت. در حدود ۱۲۳۴ق به‌کرمانشاه رفت. شیخ احمد احسایی (۱۱۶۶ ــ

۱۲۴۱ق)، عالم نام‌دار شیعه با دیدگاه‌های بسیار بحث و مجادله برانگیز که گروه شیخیه بدو منسوبند، در آن‌هنگام در کرمانشاه به سر می‌برد. شیخ محمدمهدی از مخالفان شیخیه بود و میان او و احسایی مباحثات مکتوبی به صورت پرسش و پاسخ رد و بدل گردید و از آن میان شیخ احمد احسایی در صفر ۱۲۳۵ق رساله در شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» در پاسخ پرسشی از شیخ محمدمهدی نوشت. محمد مهدی در حدود ۱۲۴۰ق در روزگار غازی‌الدین حیدر، فرمانروای اوده (۱۲۲۹ ــ ۱۲۴۳ق)، به هندوستان کوچید و در لکنو مرکز اوده نشیمن گزید و بقیهٔ عمرش را در آن‌جا به تألیف و تدریس گذراند. محمدمهدی استرابادی از مراجع تقلید شیعیان هندوستان بود. از آثارش: ۱ـ احسن‌الاقوال فی تحقیق ماهوالراجح بالالفاظ عند تعارض‌الاحوال (نوشته در ۱۲۳۸ق)؛ ۲ـ استحکام در مسایل صیام (نوشته در ۱۲۴۳ق)، دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1961-720) به‌فارسی در مسائل روزه در چهارده فصل: شرایط صحت روزه، اسرار روزه، اقسام روزه، روزهٔ نافله، روزهٔ مکروه، روزهٔ حرام، محرمات روزه، نیت، مکروهات، آداب، تارکان، خلل، کفاره، باعث سقوط کفاره؛ ۳ـ الاستیقان (/ الایقان) فی بیان ارکان‌الایمان به‌فارسی در رد دیدگاه‌های شیخیه که در اواخر عمر محمدمهدی و تا پایان باب نبوت نوشته شده و ناتمام مانده است؛ ۴ــ اعانة‌الباری فی جواب شبهات‌الاخباری؛ ۵ــ مجاری‌الانهار که ترجمهٔ فارسی جلد هشتم بحارالانوار مجلسی است و شیخ محمدمهدی آن را در ۱۲۴۷ق به فرمایش پادشاه‌بیگم مادر نصیرالدین حیدر پادشاه اوده (۱۲۴۳ ــ ۱۲۵۳ق) به انجام رسانیده است؛ ۶ــ ثمرة‌الفؤاد در مسئلهٔ ترجیح اجماع منقول که محمدمهدی آن را در اوایل ۱۲۳۵ق در کرمانشاه نوشته است؛ ۷ــ رسالهٔ نکاح به‌فارسی؛ ۸ــ غرة‌الجبین (دست‌نویس کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۳۲۴) به‌عربی در احکام نمازهای پنجگانهٔ روزانه، که به نواب منتظم‌الدوله حکیم مهدی علی‌خان از بزرگان اوده پیشکش شده است؛ ۹ــ فصل‌الخطاب لبیان ماهوالتحقیق والصواب فی حجیة ظواهرالکتاب (نوشته در ۱۲۳۵ق)؛ ۱۰ــ قسطاس‌العقول فی بیان قواعدالاصول در اصول فقه؛ ۱۱ــ المسائل حاوی پرسش‌های شیخ محمدمهدی و پاسخ‌های شیخ احمد احسایی به او در شانزدهم ذوالقعدهٔ ۱۲۲۹ق؛ ۱۲ــ مصداق‌الاجتهاد لاختیار جودة ما جمعة فی‌الصدور والفواد (نوشته در ۱۲۳۵ق) در مسائل اصول فقه و حدیث و تفسیر و کلام؛ ۱۳ــ موائد هندیه در فوائد جلیله (نوشته در ۱۲۵۷ق) که گزیده‌ای از نوشته‌های علمای پیشین است؛ ۱۴ــ مهارت در مسائل طهارت (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1961-719 با تاریخ ۱۲۳۷ق) به‌فارسی در سی فصل در مسائلی چون احکام آب، احکام چاه، آب استنجا، آب مضاف، آب بقیه، حرمت استعمال ظروف طلایی و نقره‌ای، مس میت و احکام اموات؛ ۱۵ــ ممتاز در مسائل نماز (دست‌نویس کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۶۶) به‌فارسی در یک مقدمه در شرایط و وجوب نماز در چهار فصل و یک خاتمه در ملحقات نماز. این اثر در ۱۲۳۷ق نوشته شده است؛ ۱۶ــ احسن‌التقویم (دست‌نویس کتابخانهٔ ندوة‌العلما به‌شمارهٔ ردیف ۲۱) به‌فارسی در فقه؛ ۱۷ــ نباریس‌الفرعیات فی نوامیس‌الشرعیات در فقه (ناتمام)؛ ۱۸ــ نجم‌المؤمن به‌فارسی در مسائل متفرقه که برای نواب ممتازالملک مؤمن علی‌خان نوشته شده است؛ ۱۹ــ هدیة‌السلطان در بیان اصول ایمان که محمد مهدی آن را در ۱۲۴۳ق در لکنو نوشته و به نصیرالدین حیدر پیشکش کرده است؛ ۲۰ــ کنوز در نمازهای نوافل؛ ۲۱ــ مکمل که حاشیه‌ای ناتمام بر شرح مطول است؛ ۲۲ــ رساله در اصول دین به‌فارسی که ناتمام مانده است؛ ۲۳ــ شرح معالم‌الاصول (ناتمام).

منابع: الذریعه، ۱۸/۲؛ ۳۴/۱۶، ۲۳۰؛ ۲۰۹/۲۱؛ ۲۴۴/۲۲؛ ۲۸۶/۲۳؛ ۷۰/۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹۹/۱۴، ۵۵۲-۵۵۳، ۷۵۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو، ۵۲، ۵۳-۵۴، ۸۱، ۸۳، ۱۲۵؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۸۲۹-۸۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو، ۵۳۸؛ کشف‌الحجب والاستار عین اسماءالکتب والاسفار، ۲۶، ۴۲، ۴۴، ۵۰، ۱۱۳، ۱۴۹، ۲۶۸، ۲۸۹، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۱۳، ۴۸۶، ۵۱۱، ۵۲۸، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۷، ۶۰۵؛ مطلع انوار، ۶۵۷-۶۵۸؛ مکارم‌الآثار، ۱۶۱۱/۵-۱۶۱۲؛ نجوم‌السماء، ۳۹۵-۳۹۷؛ نزهة‌الخواطر، ۵۰۵/۷.

برزگر

محمد مهدی لکنویی (mo.ham.mad.mah.di-ye.lak.nu.i)، میرزا محمدمهدی فرزند محمدعلی کشمیری فرزند صادق‌علی فرزند محمدمهدی فرزند محمدکاظم، لکنو ۲۹ رمضان ۱۲۸۲ ــ همان‌جا ۲۱ رمضان ۱۳۳۰ق، دانشمند دینی شیعی، پزشک، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش محمدعلی کشمیری نویسندهٔ کتاب معروف نجوم‌السماء است. محمدمهدی

نزد پدرش و نیز دانشمندان دیگر، مانند محمدعباس مفتی شوشتری، سید محمد هادی نقوی لکنویی و سید محمد مهدی مصطفی‌آبادی، معروف به ادیب، درس خواند و علوم دینی و ادبی آموخت. پزشکی را هم از مظفر حسین بن حسن علی لکنویی فراگرفت. پس از آن به کار پزشکی و نیز تدریس و تألیف روی آورد. وی برای زیارت مراقد امامان سه‌بار، در ۱۳۰۸، ۱۳۲۱ و ۱۳۲۴ق، به عراق و یک‌بار، در ۱۳۲۱ق، به ایران (مشهد) سفر و در این سفرها با علمای آن نواحی دیدار کرد. چون درگذشت پیکرش را در حسینیهٔ دلدار حسین نقوی، معروف به حسینیه غفران‌مآب، به‌خاک سپردند. از آثارش: ۱ـ تکملهٔ نجوم‌السماء به‌فارسی که ذیلی است بر نجوم‌السماء پدرش در شرح احوال علمای شیعی هزارهٔ دوم هجری (قم، ۱۳۹۴ق). چون در نجوم‌السماء احوال علما تا اواسط سدهٔ سیزدهم آمده بود میرزا محمدمهدی، به‌درخواست مولانا سیدابوالحسن بن سیدعلی‌شاه در ۱۳۲۱ق به تألیف ذیلی بر آن، در شرح احوال دیگر علمای سدهٔ سیزدهم و سدهٔ چهاردهم هجری پرداخت و در نگارش آن، گذشته از شنیده‌ها و دیده‌های خود، از مآخذی مانند تجلی نور فی احوال جونپور، شذورالعقیان، کشف‌الحجب سید اعجاز حسین، تذکرة‌العلماء سید رضوی، آیینهٔ حق‌نما، دارالسلام ثقة‌الاسلام نوری، نظم‌اللئالی فی علم‌الرجال محمد بن هاشم رضوی هندی، روضات‌الجنات، نامهٔ دانشوران، سبحة‌المرجان، اوراق‌الذهب و الطل‌الممدود مفتی محمد عباس شوشتری، گلزار آصفیه و جز آن‌ها بهره برد و دست‌کم تا ۱۳۲۵ق به‌تألیف آن سرگرم بود. متن چاپی تکملهٔ نجوم‌السماء در دو جلد است: جلد یکم در تکملهٔ نجم سوم در شرح احوال علمای سدهٔ سیزدهم هجری، و جلد دوم در بر گیرندهٔ نجم چهارم است که «در ذکر برخی از افاضل و اعیان و علما و فقها و محدثین و مفسرین و نبذی از حالات مستعدین و مشتغلین علوم مائهٔ رابع عشر [سدهٔ چهاردهم] است و این مشتمل است بر دو حصّه: در حصّهٔ اول آن علمای کرام مذکورند که وفات یافته‌اند در صدی چهاردهم. در حصّهٔ دوم آن علما مذکورند که ذات والاصفاتشان موجودند.»؛ ۲ـ سفرنامهٔ عراق و ایران؛ ۳ـ دیوان شعر فارسی؛ ۴ـ دیوان شعر اردو؛ ۵ـ مجالس‌الابرار در سرگذشت حضرت فاطمه (س) که ترجمهٔ اردوی جلد دهم بحارالانوار مجلسی است (لکنو، ۱۳۱۱ق).

منابع: امامیه مصنفین، ۹۱/۱؛ تکملهٔ نجوم‌السماء؛ الذریعه، ۴۱۶/۴ـ۴۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۴۱۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۳۱۶؛ مطلع انوار، ۶۲۷ـ۶۲۸؛ نزهة‌الخواطر، ۴۸۳/۸.

برزگر

محمد ناصرعلی غیاثپوری عظیم‌آبادی ← ناصرعلی غیاثپوری

محمد نجیب مدراسی (mo.ham.mad.na.jib-e.mad.rā.si)، فرزند احمد، سدهٔ سیزدهم هجری، صوفی و سرایندهٔ فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگی وی ظاهراً جز این آگاهی در دست نیست که در مدراس می‌زیست و شاعری زبردست بود و در ۱۲۶۷ق / ۱۸۵۰م یک مثنوی بلند به‌نام کرامات قادریه / کرامات قادر ولی، در مدراس سرود: «بگفت این داستان را جلی ــ محمد نجیب ابن احمد علی / به سال دوازده صد و شصت و هفت ــ هم از ماه شوال نیمی برفت / به مدراس این نامه اتمام یافت ــ کرامات قادر ولی نام یافت / چو من خویشتن را فرامش کنم ــ زبان را ز گفتار خامش کنم.» این مثنوی در بیش از چهارهزار و پانصد بیت به پیروی از نظامی سروده شده است: «درین نامه کش حرز جان خوانده‌ام ــ به‌طرز نظامی سخن رانده‌ام / ز چندین زبان‌آوران فصیح ــ که بردند گو در سخن از مسیح / کلام نظامی خوش آمد مرا ــ دلاویز و بی‌دلکش آمد مرا / چو مرغوب دل آمدم مثنویش ــ نمودم من اندر سخن پیرویش.» این منظومه همچنین قصیده‌ای در ستایش شیخ محمد مخدوم، معروف به عبدالحق ساوی بیجاپوری (ــ ۱۱۶۵ق)، از مشایخ قادری مدراس، در بر دارد. کرامات قادر ولی در ۱۲۶۷ق / ۱۸۵۱م در هند به‌چاپ رسیده است.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۰۵۶/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۴۱؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/1057; Mohammad Yusuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D.», *Indo-Iranica*, Volume Thirty-Five, Numbers 3 & 4, pp.42-44.

برزگر

محمد نورالله احراری ← احراری

محمد نورالله اعظم‌پوری، فرزند محمد مقیم‌الدین ← نورالله اعظم‌پوری

محمد نورعالم سکندرآبادی (mo.ham.mad.nur.ā.lam-e.se.kan.dar.ā.bā.di)، سدهٔ سیزدهم هجری، پزشک فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم سکندرآباد، در شمال شرقی دهلی، بود و آبا و اجدادش در آن شهر منصب قضا داشتند. پزشکی را نزد حکیم ذکاءالله‌خان آموخت. از آثارش: ۱ــ فواید طبی / مجربات نورعالم که آن‌را به خواهش برادرش محمد قطب‌عالم که پزشک و صوفی بود، نوشته و در آن مطالب مفید از کتاب‌های مشهور و متداول پزشکی اسلامی و نیز از تجارب استادانش حکیم ذکاءالله‌خان و میرقدرت‌الله قاسم قادری، به‌همراه توضیحات تکمیلی خود، گردآورده است. از این اثر نسخه‌ای در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۶۳۲۵) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ شفاءالمریض (نسخهٔ کتابخانهٔ همدرد ناظم‌آباد کراچی)، شامل نام بیماری‌ها و تعریف بیماری و نسخه‌های درمان، در چندین باب (باب یکم در درد سر) در بیماری‌های مربوط به اندام‌های گوناگون بدن، مانند سر، چشم، گوش، اسنان و لثه، حلق، صدر و ریه، معده، جگر، مقعد، گرده، مثانه، اندام‌های تناسلی، امراض پشت و اطراف، حمیات، نار فارسی، سستی قضیب و مانند آن‌ها است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۰۶/۱؛
فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۲۷/۱؛
Dictionary of Indo-persian Literature, 406.

برزگر

محمد نوشه گنج‌بخش ← نوشه گنج‌بخش

محمد نیرعلی جعفری (mo.ham.mad.nay.yer.a.li-ye.jaƐ.fa.ri)، دهلی ۱۹۵۹م ــ ، مترجم و فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در ۱۹۷۹م از دانشکدهٔ ذاکرحسین (وابسته به دانشگاه دهلی) دانشنامهٔ لیسانس و در ۱۹۸۱م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۸۳م قسمت اول دورهٔ پس از فوق لیسانس را به پایان برد. در ۱۹۸۳م در دبیرستان جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه به تدریس زبان فارسی پرداخت. وی به زبان‌های هندی، اردو و انگلیسی آشنایی دارد. از آثارش: تصور عشق در آثار مولانای رومی و اقبال لاهوری (دهلی)؛ ترجمهٔ مقاله‌ای دربارهٔ شعر جدید فارسی به اردو (دهلی).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۱۸/۲؛ گنج شایگان،
۱۳۴.

رسولی

محمد نیشابوری، فرزند عبدالله ← محمود نیشابوری

محمدوارث کرمانی (mo.ham.mad.vā.res-e.ker.mā.ni)، فرزند شیخ واجدعلی، دهستان دیوا از توابع بارابنکی ۱۹۲۷م ــ ، شاعر و فارسی‌پژوه هندی. پس از این‌که تحصیلات مقدماتی را در مدارس محلی به پایان رساند، به دانشگاه علیگر رفت و در ۱۹۶۵م دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس در همین دانشگاه به تدریس پرداخت و ریاست بخش فارسی آن دانشگاه نیز به او واگذار شد. در ۱۹۷۷م برای تحقیقات ادبی مدت سه ماه مقیم ایران بود. در ۱۹۸۷م ریاست سمینار بین‌المللی علامه اقبال را داشت. در ۱۹۹۱م در کنگرهٔ بین‌المللی خواجوی کرمانی در کرمان شرکت کرد. از آثارش: مجموعهٔ اشعار فارسی و اردو به‌نام نو رسیده (لکنو، ۱۹۶۳م)؛ تحول شعر فارسی غالب دهلوی (علیگر، ۱۹۷۲م)؛ غالب در آینهٔ روایت و عقل (علیگر، ۱۹۷۲م)؛ رؤیای فراموش شده در معرفی شعرای فارسی‌گوی هندی از ابوالفرج رونی تا علامه اقبال. وی مقالات بسیاری نیز دربارهٔ ادب فارسی در مجلات به‌چاپ رسانده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۰۸/۱-۱۰۹؛
مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۷۸/۱-۳۷۹.

حجتی

محمدولی‌الله فرخ‌آبادی (mo.ham.mad.va.li.yol.lāh-e.far.rox.ā.bā.di)، محمدولی‌الله فرزند احمدعلی حسینی، ۱۱۶۵ ــ ۱۲۴۹ق، دانشمند دینی و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در روستای ساندی از توابع بخش خیرآباد در اوده به دنیا آمد و در نه سالگی همراه پدرش به فرخ‌آباد (شهری در ایالت کنونی اوتارپرادش هند) رفت و نزد علمای آن‌جا به فراگیری دانش پرداخت. سپس به قنوج سفر کرد و ملازم شیخ عبدالباسط بن رستم‌علی قنوجی شد و دیگر کتاب‌های درسی را نزد وی فراگرفت. در ۱۱۸۹ق رهسپار حجاز شد و قرائت و حدیث را از شیخ احمدبن‌محمد سعید صقر و پدرش محمد سعید و شیخ‌عبدالملک حنفی مفتی مکه و شیخ ابراهیم شافعی

زبیری آموخت. در ۱۱۹۶ق به هند بازگشت و از لطف و حمایت فرمانروایان بنگش فرخ‌آباد برخوردار شد و در ۱۱۲۴ق مدرسهٔ بزرگی به نام فخرالرابع در فرخ‌آباد بنا نهاد و در آن‌جا به تدریس پرداخت. نوشته‌های فراوانی دارد که از آن شمارند: ۱ــ نظم‌الجواهر و نضدالفرائد به فارسی که تفسیر مفصل قرآن در سه جلد است و فرخ‌آبادی تألیف آن را در ۱۲۳۳ق آغاز کرده و در ۱۲۴۲ق به انجام رسانیده است. از آن‌جا که این تفسیر در ترتیب آیات براساس کاربردشان در فتاوی و احکام فقهی است، به‌عنوان یک کتاب راهنمای فتاوی فقهی به‌کار رفته است. از این تفسیر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو به شماره‌های ۲۱/۱ و ۲۱/۲ و ۲۱/۳ نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ تاریخ فرخ‌آباد به فارسی در تاریخ فرخ‌آباد که آن را محمدخان بنگش (بنگش طایفه‌ای افغانی است) در ۱۱۲۶ق بنیاد نهاد و به نام فرخ سیر، پادشاه گورکانی دهلی (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق)، فرخ‌آباد نامید. این اثر در مقدمه‌ای در بنیادگذاری فرخ‌آباد در ۱۱۲۶ق و منشأ افغانان و قبایل مختلف افغان، به‌ویژه بنگش، و دو قسم تدوین یافته است: قسم یکم در شش مقاله: یک) زندگینامهٔ محمدخان بهادر غضنفر جنگ (ــ ۱۱۵۶ق) و ذکر امرای همروزگارش، دو) محمدقایم‌خان قایم جنگ (ــ ۱۱۶۱ق) پسرمحمدخان بهادر، سه) محمداحمدخان غالب جنگ (ــ ۱۱۸۵ق) برادر محمدقایم خان، و ذکر امرای همروزگارش، چهار) دلیر همت‌خان مظفر جنگ (ــ ۱۲۰۱ق) پسر محمداحمدخان، پنج) امداد حسین‌خان ناصر جنگ (ــ ۱۲۳۸ق) پسر دلیر همت‌خان و شش) تجمل حسین‌خان (۱۲۳۷ق ــ) پسر امداد حسین‌خان. قسم دوم، در ذکر کسانی که به فرخ‌آباد آمده یا در آن‌جا نشیمن گزیدند، در پنج مقاله: یک) پادشاهان و امیران، دو) مشایخ و فقیران، سه) علما و پزشکان، چهار) سرایندگان و خوش‌نویسان به‌ترتیب الفبایی و پنج) زندگینامهٔ نگارنده. این اثر گرچه عمدتاً در ذکر محمدخان بنگش بنیادگذار فرخ‌آباد و جانشینان او است، ولی حاوی گزارش‌های جالب و مفصلی از رویدادهای هند در روزگار آن‌ها نیز است. از تاریخ فرخ‌آباد دستنویس‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.1718) و کتابخانه ندوة‌العلمای لکنو (به‌شمارهٔ ردیف ۱۰۵) نگه‌داری می‌شود. این اثر را حکیم شریف‌الزمان شریف اکبرآبادی به اردو برگردانیده و ترجمهٔ او به کوشش محمد ایوب قادری در ۱۳۸۵ق در کراچی به‌چاپ رسیده است؛ ۳ــ نقودالصرف به فارسی در علم صرف (نسخهٔ کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۳۷)؛ ۴ــ شرح وردالتقرب و حزب‌التوسل الی سیدالانبیاء والرسل؛ ۵ــ المطرالثجاج فی شرح صحیح مسلم‌بن‌الحجاج؛ ۶ــ تاریخ محمدخانی در تاریخ قوم بنگش به فارسی که یحتمل از محمدولی‌الله فرخ‌آبادی است، ولی شاید هم از محمدولی حیدر فرخ‌آبادی حسینی (ز۱۲۹۸ق)، صاحب یک دیوان فارسی (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1958-262/17) باشد.

منابع: ادبیات فارسی برمبنای تألیف استوری، ۲۲۲-۲۲۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۱۶۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۳۸/۸؛ ۵۶۱/۱۰، ۶۰۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۱۲/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو، ۲۵، ۵۵۴، ۶۵۷؛ نزهة‌الخواطر، ۵۴۱/۷-۵۴۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 959-960; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 422-423; *Mughals in India*, 344.

برزگر

محمدهادی سرهندی (mo.ham.mad.hā.di-ye.ser.hen.di)، تاج‌الدین محمد هادی پسر مروّج‌الشریعه محمد عبیدالله فرزند محمد معصوم فرزند مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی، ــ ۱۲ ربیع‌الاول ۱۱۲۱ / ۱۱۲۳ق، صوفی مجددی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدر و نیا و نیای بزرگش همگی از مشایخ نامی روزگار خود بودند و وی نیز به پیروی از سنت پدرانش، در دانش دینی و تصوف دست داشت و آثاری از خود به‌جا نهاد. محمدهادی در ۱۰۹۴ق مجموعه‌ای از نامه‌های پدرش را گردآورد و نام خزانة‌المعارف بر آن نهاد. از دیگر آثارش: ۱ــ تفسیر بسم‌الله در چهل جزوه؛ ۲ــ کواکب دریه در مقامات مجددیان در پنج جلد که مقامات پیران مجددی است؛ ۳ــ ترویحه در احوالات پدر خود؛ ۴ــ حجة‌الاحوال در احوال مشایخ؛ ۵ــ تجدید احوال در اثبات مجدد بودن شیخ احمد سرهندی؛ ۶ــ جواب شبهات دربارهٔ تصوف؛ ۷ــ نصوص‌الدقایق بجواب نصوص‌الحقایق.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۲۸/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۸۷/۳، ۲۱۱۲، ۲۲۴۹.

برزگر

محمدهادی کامورخان،چندیداس ← کامورخان

محمدهاشم تتوی (mo.ham.mad.hā.šem-e.ta.ta.vi)، فرزند عبدالغفور فرزند عبدالرحمان، ۱۱۰۴ ــ ۱۱۷۴ق، دانشمند دینی حنفی و نویسندهٔ عربی و فارسی‌نویس شبه‌قاره. در سند به‌دنیا آمد و پرورش یافت و نزد ضیاءالدین سندی دانش آموخت. سپس به حجاز سفر کرد و پس از گزاردن حج نزد شیخ عبدالقادر بن ابوبکر عبدالقادر صدیقی، مفتی حنفیان مکه درس خواند. پس از آنکه در فقه و حدیث بر بسیاری از همتایانش پیشی گرفت، به‌تدریس و تألیف و افتا روی آورد. وی با برخی علمای روزگار خود، مانند محمد معین سندی، اختلاف و مباحثه داشت. محمدهاشم از علمای بزرگ دورهٔ خود به‌شمار می‌آمد و آثار فراوانی به‌فارسی و عربی و سندی دارد که شمار آن‌ها را تا صد و سی و هشت اثر گفته‌اند. از آثارش: ۱ــ اصح‌الاسانید به‌عربی؛ ۲ــ اتحاف‌الاکابر بمرویات‌الشیخ عبدالقادر به‌عربی؛ ۳ــ اصلاح مقدمة‌الصلاة به‌سندی؛ ۴ــ ارشادالظریف لاطوارالتصنیف؛ ۵ــ اساس‌المصلی؛ ۶ــ اجادة‌النجدة؛ ۷ــ البیاض‌الجامع فی اقوال‌الفقها به‌عربی؛ ۸ــ بناءالاسلام به‌سندی؛ ۹ــ بذل‌القوه فی حوادث سنی‌النبوه به عربی؛ ۱۰ــ الباقیات‌الصالحات فی ذکرالازواج‌الطاهرات به‌فارسی در نام و تبار و تاریخ مرگ و مطالب دیگر دربارهٔ همسران پیامبر که در ۱۱۴۷ق نوشته شده است؛ ۱۱ــ بسط‌البردة لدی ناظم‌البرده به‌عربی و فارسی در فواید و آداب و اسما و سند قصیدهٔ برده؛ ۱۲ــ تنقیح‌الکلام فی‌النهی عن قراءة‌الفاتحة خلف‌الامام به‌عربی؛ ۱۳ــ تتمیم حاشیة‌الخیالی به‌عربی؛ ۱۴ــ تحفة‌الغازی بجمع‌المغازی؛ ۱۵ــ تصحیح‌المدرک فی ثبوت اسلام‌الذمی بقوله انا مثلک؛ ۱۶ــ تمامة‌العنایة فی‌الفرق بین صریح‌الطلاق والکنایة به‌عربی؛ ۱۷ــ تحفة‌الاخوان فی منع شراب‌الدخان به‌فارسی (نوشته در ۱۱۳۴ق) دربارهٔ تنباکو (و افیون و قهوه و جز آن‌ها) و احکام شرعی مربوط به کشیدن یا نکشیدن آن؛ ۱۸ــ تهذیب‌الاصلاح فی تنویرالمصباح؛ ۱۹ــ تحریر کبیر فی‌الرد علی من اعترض علی‌الحافظ ابن تیمیة فیما تکلم به من‌التعلیق بالشرط؛ ۲۰ــ تحفة‌المساکین الی جناب‌الامین؛ ۲۱ــ تحفة‌المسلمین فی تقدیر مهور امهات‌المؤمنین به‌فارسی در تعیین کابین یازده تن از همسران پیامبر (ص) که در ۱۱۷۱ق نوشته است؛ ۲۲ــ تحفة‌التائبین؛ ۲۳ــ التحفة‌الهاشمیة فی شرح‌القصیدة‌القاسمیة؛ ۲۴ــ تحقیق‌الملک فی ثبوت‌الاسلام الذمی بقوله للمسلم انا مثلک؛ ۲۵ــ التحفة‌المرغوبة فی عدم کراهة‌الدعاء بعدالمکتوبة؛ ۲۶ــ تفسیر سورة‌الکهف و تفسیر سورة‌الملک والنون به‌عربی؛ ۲۷ــ تحقیق‌الکلام فی‌الرد علی من نفی صحة‌الاسلام‌المخطی بکلمة‌الاسلام؛ ۲۸ــ ترصیح‌الدرة علی درهم‌الصرة؛ ۲۹ــ تحفة‌العلماء فی قول‌الصلاة خیر من‌النوم فی اذان‌الفجر حال‌القضا؛ ۳۰ــ تفسیرالقرآن مشهور به تفسیر هاشمی به‌زبان سندی که به‌چاپ رسیده است؛ ۳۱ــ تهذیب‌الکلام؛ ۳۲ــ ثمانیة قصائد صغار فی مدح‌النبی صلی‌الله علیه و سلم؛ ۳۳ــ جنات‌النعیم فی فضائل‌القرآن‌الکریم؛ ۳۴ــ جمع‌الیواقیت فی تحقیق‌المواقیت؛ ۳۵ــ حدیقة‌الصفا فی اسماء‌المصطفی به‌فارسی و عربی در شرح برخی از نام‌های پیامبر که از قرآن و احادیث بیرون کشیده شده است؛ ۳۶ــ حیاة‌القلوب فی زیارة‌المحجوب به‌فارسی (بمبئی، ۱۸۸۲م)؛ ۳۷ــ حیاة‌القاری فی اطراف‌البخاری به‌عربی؛ ۳۸ــ حیاة‌الصائمین به‌فارسی (۱۱۳۱ــ۱۱۳۳ق) دربارهٔ روزه در یک مقدمه و چهارده باب که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1976-26 در موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود؛ ۳۹ــ الحجة‌القویه فی‌الرد علی من قدح فی‌الحافظ ابن تیمیه؛ ادرج‌الحدیث‌الموضوع؛ ۴۰ــ حلاوة‌الفهم بذکر جوامع‌الکلم؛ ۴۱ــ الحصن‌المنوع عمااورد علی من ادرج‌الحدیث‌الموضوع؛ ۴۲ــ الحجة‌القویة فی مسئلة‌القطع بالافضیلة؛ ۴۲ــ الحجة‌القویة فی مسئلة‌القطع بالافضیلة؛ ۴۳ــ حاشیه بر تفسیر هاشمی؛ ۴۴ــ الحجة‌الجلیة فی حکم کراهة سورالاجنبیة؛ ۴۵ــ حمل‌السلاح علی معاندالاصلاح؛ ۴۶ــ خلاصة‌البیان فی عدّآی‌القران؛ ۴۷ــ درهم‌الصره فی وضع‌الیدین تحت‌السّره به‌عربی؛ ۴۸ــ دستورالفرائض (نوشته در ۱۱۳۰ق)؛ ۴۹ــ ذریعة‌الوصول الی جناب‌الرسول به‌فارسی در پنج فصل (۱ــ کیفیات صلوات، ۲ــ صلواتی که منقول به‌طریق روایات از آن حضرت است، ۳ــ صلواتی که منقول از صحابه و تابعین است، ۴ــ بیان کیفیاتی که از علما نقل شده و ۵ــ افضل کیفیات کدام است)؛ ۵۰ــ رسالة فاکهة‌البستان به‌عربی (نوشته در ۱۱۳۲ق)؛ ۵۱ــ رسالة فی‌المنع عن الماتم فی ایام عاشوره؛ ۵۲ــ رسالة فی تعداد وجوه‌القراثة‌الجاریة فی‌لفظة الآن؛ ۵۳ــ رسالة فی جمع وجوه‌القرائة‌الجاریة فی آیة سورة‌البقرة «و اذا اخذنا میثاق بنی اسرائیل ان لا تعبد و الاالله»؛ ۵۴ــ رسالة فی تحقیق ان‌الواجب علی‌العالم‌المقلد اتباع‌المجتهد اوالعمل بظاهرالحدیث؛ ۵۵ــ رسالة فی ذکر افضل کیفیات‌الصلواة علی‌النبی؛ ۵۶ــ رسالة فی موعظة ما یتعلق باحوال‌القبر و ما بعده؛ ۵۷ــ رسالة فی کیفیة مسح‌الرأس؛ ۵۸ــ رسالة فی تعداد وجوه‌القرائة‌الجاریه فی قوله تعالی «حتی اذا استیس‌الرسل»؛ ۵۹ــ

رسالة فی شرح قوله صلی‌الله علیه و سلم لعمار بن یاسر؛ ۶۰ـ رسالة فی‌الجواب عما کتب بعض‌الافاضل فی‌الجواب عنها؛ ۶۱ـ دفع‌الخفاء عن مسئلة‌الراء (نوشته در ۱۱۷۲ق)؛ ۶۲ـ رساله در ذبح شکار؛ ۶۳ـ رفع‌الغطاء عن مسئلة جعل‌العمامة تحته‌الرداء؛ ۶۴ـ رفع‌الغین فی مسئلة‌الجمع بین‌العمتین؛ ۶۵ـ راحة‌المؤمنین به‌سندی دربارهٔ شکار و کشتار جانوران و احکام گوشت و پوست آن‌ها که صبغت‌الله بن عزت‌الله انصاری آن‌را به فارسی برگردانیده است؛ ۶۶ـ رفع‌النصب لتکثیرالتشهدات فی‌المغرب؛ ۶۷ـ رشف‌الزلال فی تحقیق فی‌الزوال به‌فارسی دربارهٔ ساعت‌های زوال در شهرهای سند؛ ۶۸ـ رسالة فی وجوه قراءة‌الآیة «و ان من اهل‌الکتاب»؛ ۶۹ـ الرحیق‌المختوم فی وصل اسانیدالعلوم؛ ۷۰ـ روضة‌الصفا فی اسماءالمصطفی؛ ۷۱ـ رسالة فی مسئلة‌السکر؛ ۷۲ـ زادالسفینة فی اسامی‌المدینة (نوشته در ۱۱۳۳ق) به‌فارسی دربارهٔ شهر مدینه و ویژگی‌ها و تاریخ و اسامی آن؛ ۷۳ـ زادالفقیر؛ ۷۴ـ السیوف‌القاهره علی ساب‌الخمسة‌الطاهرة؛ ۷۵ـ السیف‌الجلی علی ساب‌النبی؛ ۷۶ـ سفینة‌الساکین الی بلدالله‌الامین؛ ۷۷ـ السنة‌النبویة فی حقیقة‌القطع بالافضیلة؛ ۷۸ـ الشفاءالدائم عن اعتراض‌القائم؛ ۷۹ـ الشفا فی مسئلة‌الراء (نوشته در ۱۱۴۷ق)؛ ۸۰ـ شدالنطاق فیما یلحق من‌الطلاق؛ ۸۱ـ شفاءالجنان لاهل‌الصدق والایقان؛ ۸۲ـ الطرازالمذهب فی ترجیح‌الصحیح من‌المذهب؛ ۸۳ـ الطریق‌الاحمدیه؛ ۸۴ـ عین‌الفقه؛ ۸۵ـ غنیة‌الظریف بجمع‌المرویات والتصانیف؛ ۸۶ـ غایة‌النیل فی اختصارالاتحاف والذیل؛ ۸۷ـ فرائض‌الاسلام به‌عربی؛ ۸۸ـ فتح‌الغفار لعوالی‌الاخبار به‌عربی؛ ۸۹ـ فرائض‌الایمان به‌عربی؛ ۹۰ـ فتح‌القوی فی نسب آباءالنبی به‌فارسی (نوشته در ۱۱۳۳ق) در سه‌باب (۱ـ نام‌های آبای پیامبر تا حضرت آدم، ۲ـ شرح نام‌های آبای پیامبر در دو فصل و ۳ـ در اثبات اسلام پدر و مادر پیامبر) که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1972-189/1 در موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود؛ ۹۱ـ فتح‌الکلام فی کیفیة اسقاط‌الصلواة والصیام به‌فارسی در احکام فدیه بر ولی میت از ترکهٔ میت، مقدار فدیهٔ نماز و روزه، کیفیت اسقاط صلات و صیام، مسائل متفرقه از فدیه؛ ۹۲ـ فیض‌الغنی فی جواز نکاح‌البالغة بدون اذن‌الولی؛ ۹۳ـ فتح‌العلی فی حوادث سنی نبوة‌النبی؛ ۹۴ـ فتح‌الغلاف بموازین السبعة من‌الاوقاف؛ ۹۵ـ فیض‌الغنی فی تقدیر صاع‌النبی / کشف‌الستر عن تقدیر صدقة‌الفطر به‌فارسی در پنج فصل (۱ـ تقدیر صاع، ۲ـ تقدیر رطل، ۳ـ تقدیر مثقال، ۴ـ صاع عراقی و اوزان هندی و ۵ـ تقدیر فطریه) که در ۱۱۳۷ق نوشته شده است؛ ۹۶ـ الفضل‌المبین بحل عقدة قولهم‌الشک لایزول‌الیقین؛ ۹۷ـ القول‌الانور فی حکم لبس‌الاحمر؛ ۹۸ـ القول‌المعجب فی بیان کثرة تشهدات‌المغرب؛ ۹۹ـ قال اقول؛ ۱۰۰ـ قوت‌العاشقین؛ ۱۰۱ـ کشف‌الغطا عما یحل و یحرم من‌النوح والبکا به‌عربی؛ ۱۰۲ـ کشف‌الرین عن مسئلة رفع‌الیدین؛ ۱۰۳ـ کشف‌الستر فی تقدیر صدقة‌الفطر به‌فارسی؛ ۱۰۴ـ کحل‌العین بما یقع من وجوه‌القراءة بین‌السورتین؛ ۱۰۵ـ منظومهٔ کفایة‌القاری به‌عربی دربارهٔ مشتبهات قرآن؛ ۱۰۶ـ کشف‌الرمز عن وجوه‌الوقف علی‌الهمزه؛ ۱۰۷ـ اللؤلؤالمکنون فی تحقیق مدالسکون (نوشته در ۱۱۴۸ق)؛ ۱۰۸ـ مظهرالانوار دربارهٔ روزه؛ ۱۰۹ـ معیارالنقاد فی تمیزالمغشوش من‌الجیاد به‌عربی؛ ۱۱۰ـ مناسک‌الحج (نوشته در ۱۱۳۵ق)؛ ۱۱۱ـ مفتاح‌الصلواة به‌فارسی؛ ۱۱۲ـ مرالباع الی تحریرالصاع؛ ۱۱۳ـ موهبة‌العظیم فی ارث حق مجاورة شیخ‌الکریم؛ ۱۱۴ـ شرح مقدمة‌الصلات که گزارش فارسی متن سندی مقدمة‌الصلات ابوالحسن بن عبدالعزیز سندی است؛ ۱۱۵ـ المکتب الی تکثیرالتشهدات فی صلاة‌المغرب؛ ۱۱۶ـ نورالعینین فی اثباة‌الاشارة فی‌التشهدین به‌عربی؛ ۱۱۷ـ النورالمبین فی جمع اسماءالبدریین؛ ۱۱۸ـ نتیجة‌الفکر فی تحقیقة صدقة‌الفطر؛ ۱۱۹ـ النفحات‌الباهرة فی جوازالقول بالخمسة‌الطاهرة؛ ۱۲۰ـ نورالبصائر ذیل اتحاف‌الاکابر؛ ۱۲۱ـ نظم‌الجواهر بذیل اتحاف‌الاکابر؛ ۱۲۲ـ الوصیة‌الهاشمیه؛ ۱۲۳ـ وسیلة‌الغریب الی جناب‌الحبیب به‌فارسی (نوشته در ۱۱۶۴ق) در فضایل و احوال خاندان پیامبر؛ ۱۲۴ـ وسیلة‌القبول فی حضرة‌الرسول؛ ۱۲۵ـ وسیلة‌الفقیر الی اسماءالبشیر والنذیر به‌فارسی در شرح نام‌های پیامبر (ص)؛ ۱۲۶ـ حلیهٔ مبارک / شمایل‌النبی (دست‌نویسی گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۴۱۷۸) به‌فارسی، به‌نثر آمیخته به‌نظم؛ ۱۲۷ـ خلاصهٔ فصاحت به‌فارسی در شجرهٔ انبیای کرام؛ ۱۲۸ـ رسالهٔ کبیر به‌فارسی در مناقب و حالات پیامبر (ص) و یاران ایشان؛ ۱۲۹ـ بیاض محمدهاشم تتوی به‌فارسی و عربی که جنگی است در مطالب فقهی.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱/۸۰۸-۸۱۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۳-۲۵۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۴۴؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۴۳-۴۶، ۵۲، ۵۹، ۷۰۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۱/۱، ۲۷۰، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۳۷؛ ۱۰۷۵/۲، ۱۱۰۲، ۱۱۳۷، ۱۲۰۲، ۱۲۰۴؛ ۲۱۱/۳؛ ۲۳۳۹/۴؛ ۲۶/۱۰، ۲۹۲-۲۹۶؛ ۲۹/۱۴، ۴۲۸، ۴۳۵، ۴۹۰، ۵۳۶، ۵۷۴، ۶۳۴، ۷۳۵، ۷۵۰، ۷۵۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۵۹، ۷۶۶، ۸۲۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۵۷، ۱۵۸۱،

۱۶۱۶، ۱۶۲۲، ۱۶۳۶، ۱۶۵۳، ۱۷۲۶، ۱۸۲۶؛ نزهة‌الخواطر، ۳۶۳/۶؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 388-389.

برزگر

محمدهاشم تهرپالوی ← هاشم نوشاهی

محمدهاشم کشمی (mo.ham.mad.hā.šem-e.ka.ša.mi)، فرزند محمد قاسم نعمانی، ز ۱۰۵۴ق، عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی بدخشانی. در روستای کشم بدخشان به دنیا آمد و از بزرگزادگان آن ولایت بود. پدرش خواجه قاسم از علمای مشهور و استاد میرزا شاهرخ پادشاه بدخشان بوده است. آبا و اجداد محمدهاشم از سلسلهٔ کبرویه بوده‌اند. اما او در جوانی به سلسلهٔ خواجگان نقشبندی گرایش یافت. به هند رفت و در برهانپور به میر محمد نعمان (۹۷۷ـ۱۰۵۲ق)، از خلفای شیخ احمد سرهندی، دست ارادت داد و مدتی در خدمت او به‌سر برد تا آنکه شیخ احمد در ۱۰۳۱ق وی را نزد خود فراخواند. محمدهاشم مدت دو سال در سفر و حضر ملازم شیخ احمد بود تا سرانجام در ۱۰۳۳ق شیخ بدو خرقهٔ خلافت بخشید و او را برای ارشاد طالبان به برهانپور گسیل داشت و وی ظاهراً بقیهٔ عمر را در همان‌جا گذراند. برخی منابع سال‌مرگش را ۱۰۵۴ق یاد کرده‌اند. محمدهاشم شاعری توانا بود و انواع شعر را نیکو می‌سرود و هاشم تخلص می‌کرد. از دیوان وی نسخه‌هایی در دست است که از آن جمله است دست‌نویسی در انجمن آسیایی بنگال که مجموعه‌ای است از یک قصیده، یک «شش بند»، رباعیات، ترجیع‌بندی با عنوان خرگاه لیلی، ساقی‌نامه‌ای با عنوان سبعهٔ سیاره در هفت اختر، چند مثنوی کوتاه، غزلیات، و مادهٔ تاریخ (از جمله حدود هفتاد مادهٔ تاریخ در تاریخ مرگ شیخ احمد سرهندی). محمدهاشم همچنین گردآورندهٔ جلد سوم مکتوبات شیخ احمد سرهندی است. اما وی بیشتر به خاطر آثاری که در شرح حال مشایخ نقشبندی نوشته است آوازه دارد. این آثار عبارتند از ۱ـ نسمات‌القدس من حدایق‌الانس نوشتهٔ در ۱۰۳۱ق (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به شمارهٔ ۱۰۴۷۰) در زندگینامه پیران نقشبندی در سده‌های دهم و یازدهم هجری که در پایان آن زندگینامهٔ مفصل شیخ احمد سرهندی آمده است. در این اثر بیشتر به کسانی توجه شده که پس از نگارش رشحات عین‌الحیات کاشفی می‌زیسته‌اند، یا در آن روزگار چندان آوازه نداشته‌اند تا در رشحات از آن‌ها یاد شود؛ زبدة‌المقامات / برکات احمدیة‌الباقیه (چاپ لکنو، ۱۳۰۲ق و کانپور، ۱۳۰۷ق) که نگارش آن در ۱۰۳۴ق به انجام رسیده، ولی محمدهاشم تا پس از ۱۰۴۰ق بر آن می‌افزوده است. این کتاب در دو مقصد تدوین یافته است: **مقصد یکم**، دراحوال خواجه محمد باقی بالله نقشبندی (ـ۱۰۱۲ق) در چهار فصل: ۱ـ احوال بدایت و نهایت ایشان تا سکونت به فیروزآباد دهلی، ۲ـ شیوهٔ مرضیهٔ ایشان، ۳ـ کلمات لطیفه و انفاس شریفهٔ ایشان و ۴ـ احوال فرزندان ایشان. **مقصد دوم**، که علت غایی بر تألیف این کتاب است، در شرح احوال شیخ احمد سرهندی، در یازده فصل است: ۱ـ در احوال بعضی اجداد کبار ایشان، ۲ـ در ولادت صوری ایشان، ۳ـ وصول ایشان به صحبت پیر خود خواجه باقی بالله، ۴ـ در بعضی عرایض (نامه‌ها) ایشان و بعضی فقرات مأخوذ از برخی عرایض، ۵ـ در بعضی معاملات بزرگ و مراتب شگرف ایشان، ۶ـ عبادات و عادات یومیه، ۷ـ علو معارف ایشان، ۸ـ در خوارق ایشان، ۹ـ در انتقال ایشان، ۱۰ـ در احوال مخدوم زاده‌های کبار و ۱۱ـ در احوال خلفا و دیگر یاران ایشان. این اثر از مهم‌ترین آثار در شرح احوال شیخ احمد سرهندی و فرزندان و خلفای او، و به‌طورکلی پیران نقشبند در هند، به‌شمار می‌آید؛ سلسلة‌الاولیاء/ سلسله‌های اهل طریقت که در آن چهل گروه صوفیان برشمرده شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند،۶۴۷/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان،۷۴۴؛ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۲۱۲؛ حضرات‌القدس، ۳۶۸ـ ۳۸۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۶۰/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۹۰/۱۱ ـ۸۹۱، ۱۰۹۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۰۱/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۲۰۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۷۸۰؛ نزهة‌الخواطر، ۴۰۶/۵؛
A Catalogue of The Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the king of Oudh,420; *A History of Sufism in India*,2/24,234; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,229; *Mughals in India* ,322.

برزگر

محمد یعقوب (mo.ham.mad.yaɛ.qub)، محمد یعقوب‌پور بندر والا فرزند عمر، بمبئی ۱۹۴۱م ـ   ، شاعر و فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در ۱۹۶۴م از

دانشگاه بمبئی فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. سپس برای ادامهٔ تحصیل به حیدرآباد رفت و با نوشتن پایان‌نامه‌ای با عنوان تأثیر غزل فارسی در تحول غزل اردو از دانشگاه عثمانیه موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری شد. پس از آن، در دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. در ۱۹۷۷ و ۱۹۸۶م به تهران و شیراز سفر کرد. در ۱۹۹۳م به دعوت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد، در سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و کشورهای شبه‌قاره شرکت کرد و مقاله‌ای با نام «صنعت تاریخ‌گویی در شبه‌قاره»، ارائه داد. به‌سبب خدمت علمی‌اش از رئیس دانشگاه‌های کراچی، لکنو و مدیر کتابخانهٔ خدابخش پتنا تشویق‌نامه گرفت. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو، هندی، گجراتی و عربی نیز آشنایی دارد. وی به اردو و فارسی شعر می‌گوید. از آثارش به اردو: ملفوظات فارسی خواجه رحمت‌الله؛ سلسلهٔ نعمت‌اللهی در ایران و هند؛ «سلسلهٔ قادریه در هند»؛ «تعلیمات و اصول سلسلهٔ قادریه»، «فخر و تعلی در شعر فارسی و اردو» (دهلی‌نو)؛ «حافظ و اقبال» (حیدرآباد)؛ «جهاد رئیس سلسلهٔ چشتیه با رجال‌پرستی»؛ «جنبه‌های گوناگون زندگی سعدی»؛ «تصور ابلیس مولانای روم و اقبال» (دهلی نو)؛ «حافظ و قرآن»؛ «هجونگاری در شعر فارسی و اردو.»

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۱۱۰؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۵۹؛ گنج شایگان، ۱۳۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۲۵-۵۲۶؛ خبرنامهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، شمارهٔ ۵۵، صص ۱۱-۱۲؛ ابوالقاسم رادفر، «تاریخچهٔ زبان فارسی در حیدرآباد دکن و وضعیت کنون آن»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۸، صص ۱۷۳-۱۷۴.

م.انوشه

محمدیمین‌خان لاهوری (mo.ham.mad.ya.min.xān-e.lā.hu.ri)، فرزند محمدامین‌خان، لودهیانه ۱۹۲۴م ــ ، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. دانش‌های مقدماتی را در زادگاهش فرا گرفت. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۵م در دانشگاه تهران به تکمیل زبان فارسی سرگرم بود. محمد یمین سال‌ها در دانشکدهٔ دولتی لاهور به تدریس پرداخت و ریاست گروه‌فارسی را عهده‌دار بود. پس از بازنشستگی، دو سال در دانشگاه اسلامی بهاولپور، زبان و ادبیات فارسی درس داد و ریاست گروه فارسی را به عهده داشت. وی در زبان‌های اردو، فارسی، پنجابی و انگلیسی مهارت دارد. از آثارش: تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور (کراچی، ۱۹۷۱م)؛ رباعیات سرمد شهید (لاهور، ۱۹۸۲م)؛ کتاب فارسی برای کلاس هفتم (لاهور ۱۹۲۵ ــ ۱۹۶۳م)؛ سفرنامه از تهران تا تاشقند (تهران، ۱۹۷۵م)؛ کتاب جدید فارسی برای کلاس ششم (پنجاب، ۱۹۷۵م)؛ روزن اقبال، تابلوی فارسی (لاهور، ۱۹۸۰م)؛ اقبال اور نژاد نو به اردو (لاهور، ۱۹۸۶م). محمد یمین از کمیتهٔ مرکزی پاکستان برای کتاب تاریخ شعر فارسی در لاهور جایزه‌ای دریافت کرد. از محمد یمین مقالاتی در مجلات پاکستان به چاپ رسیده است.

منابع: گنج شایگان، ۳؛ گنجینهٔ دانش، ۱۷۶-۱۷۷.

رسولی

محمد یوسف (mo.ham.mad.yu.sof)، فرزند محمدصدیق، دهلی ۱۹۳۷م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه دهلی به ادامهٔ تحصیل پرداخت. در ۱۹۶۰م دانشنامهٔ فوق لیسانس در زبان و ادب فارسی گرفت. سپس در دانشکدهٔ ذاکرحسین (وابسته به دانشگاه دهلی) به‌تدریس زبان فارسی پرداخت. در ۱۹۶۳م به ایران سفر کرد و در دانشگاه مشهد فراگیری زبان فارسی را پی گرفت. پس از بازگشت به کشورش، در دانشگاه دهلی به ادامهٔ تحصیل سرگرم شد. با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام ادبیات فارسی هند در آغاز عصر گورکانیان ـ بابر و همایون، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. به زبان‌های اردو هندی و انگلیسی نیز آشنایی دارد. از آثارش: ادبیات فارسی در اوائل دورهٔ مغول از بابر تا همایون به‌انگلیسی (۱۹۷۷م). مقاله‌ها: «دربارهٔ نصرت رحمانی شاعر ایرانی» به‌فارسی و اردو (دهلی)؛ «دربارهٔ شهر مشهد» به‌فارسی و اردو (دهلی).

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۱۱۰/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۵۹-۲۶۰؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۵۴.

م.انوشه

محمدیوسف اتکی (mo.ham.mad.yu.sof-e.a.ta.ki)، فرزند شیخ‌رحمت‌الله اتکی، ز۱۰۵۶ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که پدرش از مردم کنعان بود. او بعدها با خانواده‌اش به اتک (در پاکستان کنونی)

کوچید و محمدیوسف در آن‌جا برآمد. وی از ۱۰۳۹ق در دورهٔ پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) به تألیف کتابی به نام منتخب‌التواریخ روی آورد، تا با تدوین آن و گرفتن پاداشی گران‌بها از شاه‌جهان بتواند در آسایش و با پرهیزگاری و دین‌داری روزگار بگذراند. او تألیف این اثر را که یکی از مهم‌ترین و جامع‌ترین کتاب‌ها در تاریخ عمومی تیموریان هند است، در ۱۰۵۶ق به پایان برد. از زندگانی وی پس از این تاریخ هیچ آگاهی نداریم و آن‌چه از منتخب‌التواریخ نیز به‌دست می‌آید، اشاراتی بیش نیست. این اثر را نباید با منتخب‌التواریخ بدایونی خلط کرد.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۵۰/۵؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۳۵-۳۳۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۱/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۲۰۴/۶؛ مرآت‌العلوم، ۶/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/122, 124; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 424; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/127, 817.

جهان‌تاب

محمدیوسف بلگرامی (mo.ham.mad.yu.sof-e.bel.ge.rā.mi)، سید محمدیوسف فرزند سید محمداشرف الحسینی الواسطی البلگرامی، ۱۱۱۶ ــ بلگرام ۱۱۷۲ق، عارف و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. یوسف کتب درسی ابتدایی را از سید طفیل محمد بلگرامی اترولولی فراگرفت، مسائل سیرهٔ نبوی را از جد مادری خود سید عبدالجلیل بلگرامی آموخت و علوم ریاضی را در خدمت دیگر استادان دهلی خواند. وی از مریدان سید لطف‌الله بلگرامی بود. محمد یوسف طبعی موزون داشت و اشعاری به‌فارسی و عربی سروده است. وی کتابی در اثبات توحید شهودی به نام الفرع*الثابت من الاصل الثابت نوشته است، سید غلام‌علی آزاد که پسرخالهٔ محمدیوسف بود شعری فارسی گفته و به تاریخ تألیف کتاب اشاره کرده است.

منابع: تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۹-۲۲۰؛ تصوف برّ صغیر مین، ۱۱۴-۱۱۹.

امیرهدائی

محمدیوسف کوکن (mo.ham.mad.yu.sof-e.ku.kan)، فرزند محمد ابراهیم کوکن، شهر مینمبور جینجی آرکات جنوبی در ایالت تامیل نادو ۱۹۱۶م ــ   ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ مقدماتی زبان عربی، فارسی و علوم اسلامی، در دانشگاه مدراس به تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۴۸م دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات عربی دریافت کرد. در ۱۹۴۹م استادیار، در ۱۹۵۷م دانشیار و در ۱۹۷۷م استاد کرسی زبان عربی و فارسی دانشگاه مدراس بود. در ۱۹۸۲م بازنشسته شد. چندی سرپرستی مدرسهٔ عربی جمالیهٔ مدراس را به عهده داشت. در ۱۹۸۲م ریاست جمهوری هند وی را به‌سبب خدمات ارزنده‌اش به فرهنگ فارسی، عربی و علوم اسلامی، تشویق کرد. به‌زبان‌های انگلیسی، هندی و تامیلی نیز آشنایی دارد. به کشورهای ایران، مصر، عربستان، سوریه، لبنان، پاکستان، روسیه و کشورهای خلیج‌فارس سفر کرده است. از آثارش: چاپ شرح تحفة‌العراقین اسماعیل‌خان ابجدی (مدراس)؛ چاپ اصل‌الاصول سیدشاه عبدالقادر مهربان فخری مدراسی؛ چاپ مثنوی هفت جوهر (قصهٔ عشق) اثر میر اسماعیل‌خان ابجدی؛ حاشیه و مقدمه بر سفرنامهٔ اعظم‌جاه (بهار اعظم‌جاهی) اثر عبدالقادر ناظر مدراسی؛ قاضی رضی‌الدین مرتضی رضی، شاعر معروف بیجاپور در سدهٔ هیجدهم میلادی؛ «مکاتیب فکر تصوف در جنوب هند» (مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران، کلکته، ۱۹۷۹م)؛ اعلام‌النثر والشعر فی‌العصرالعربی‌الحدیث (بخش یکم مدراس، ۱۹۸۰؛ بخش دوم مدراس، ۱۹۸۲؛ بخش سوم مدراس، ۱۹۸۴م)؛ العرب و آدابهم، به‌عربی در دو جلد (مدراس، ۱۹۶۵ــ۱۹۶۶م)؛ القراءة‌المفیدة به‌عربی (مدراس، ۱۹۷۰م)؛ شرح حال مولانا باقر آگاه به‌اردو (مدراس، ۱۹۵۷م)؛ امیر خسرو دهلوی، حیاته، علمه، دیوانه و تألیفاته به‌عربی که آن را در دسامبر ۱۹۶۴م به پایان برد.

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۱۱۲/۱-۱۱۳؛ گنج شایگان، ۱۳۵؛

Arabice arwi and Persian Sarandib and Tamil Nadu, 205, 299, 556-557.

رسولی

محمدیونس جعفری (mo.ham.mad.yu.nos-e.jaع.fa.ri)، فرزند سید محمدفاروق جعفری، دهلی ۱۹۳۰م ــ   ، ایران‌شناس هندی. تحصیلات ابتدایی و متوسط را در دهلی گذراند و در ۱۹۵۸م موفق به گرفتن دانشنامهٔ فوق‌لیسانس در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه دهلی شد. در ۱۹۶۲م برای تحصیل به ایران آمد و نزدیک به سه سال در دانشگاه تهران

به تحصیل پرداخت و به دریافت دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی نایل شد. پس از بازگشت به هند در دانشگاه و دانشکدهٔ ذاکر حسین دهلی با سمت استادیاری سرگرم تدریس زبان فارسی شد. وی در ۱۹۹۱م در کنگرهٔ خواجوی کرمانی در ایران شرکت کرد. محمدیونس جعفری به‌زبان‌های انگلیسی و اردو نیز آشنا است. در تهیه و ترجمهٔ مقالات با مجلهٔ اردو زبان راه اسلام در دهلی همکاری دارد. برخی مقالات و تألیفات او به‌زبان فارسی و اردو از این قرارند: تصحیح متن و حاشیه کتاب پادشاه‌نامهٔ محمدوارث (دهلی، ۱۹۸۷م)؛ تصحیح مثنوی کلیم کاشانی (۱۹۸۸م)؛ تصحیح کلیات صائب تبریزی (جلد اول ۱۹۸۲، جلد دوم ۱۹۸۷)؛ ترجمهٔ اردو؛ ماشین در اسارت ماشینیسم از علی شریعتی (دهلی، ۱۹۸۵م)؛ ترجمهٔ اردوی فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی از حداد عادل؛ «رسم ستی یا خودسوزی زن هندو» (ارمغان، آذر ۱۳۵۳ش)؛ «پیر رومی و عارف هندی» (ارمغان، اردیبهشت ۱۳۵۵ش)؛ «خط فارسی» (یغما، فروردین ۱۳۵۱ش)؛ «خواجه بختیار کاکی اوشی» (یغما، تیر ۱۳۵۴ش)؛ «اصطلاح سراپا در شعر اردو» (یغما، دی ۱۳۵۳ش)؛ «نگاهی به ادبیات حافظ» (خرد و کوشش، پاییز ۱۳۵۴ش)؛ «رباعیات عمرخیام» (راهنمای کتاب، شمارهٔ ۱۰ــ۱۲، ۱۳۴۹ش)؛ «یک تحقیق کوتاه و جالب راجع به صائب» (وحید، تیر ۱۳۴۷ش)؛ «زبان فصیح و گویشهای محلی» (سخن، فروردین ۱۳۵۳ش)؛ «امیرخسرو دهلوی»؛ «ابیات پراگندهٔ صائب»؛ «رباعی ملاشاه بدخشی»؛ «صائب و شعر او»؛ «مثنوی باسطی»؛ «واژهٔ ناشناختهٔ دیو»؛ «واژه‌های هندی در شاهنامهٔ فردوسی».

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۱۴-۱۱۵؛ حافظ‌پژوهان، ۱۲۸-۱۲۹؛ زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲۳۲-۲۳۳؛ گنج شایگان، ۱۶۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای سمینار پیوستگی ایران و شبه‌قارهٔ هند، ۳۷۹-۳۸۰؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۵۳-۵۴.

حجتی

محمدیونس حسرت (mo.ham.mad.yu.nes-e.has.rat)، فرزند شاه‌نوازخان، انبالهٔ هند ۱۹۳۳م ــ   ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در دانشکدهٔ گرونانک ننکانه صاحب لاهور به تدریس پرداخت. در زبان‌های اردو، انگلیسی، فارسی و پنجابی مهارت دارد. وی به سبب خدمات فرهنگی‌اش جوایزی دریافت کرد. از آثارش: کلید اقبال فارسی (لاهور)؛ کلید اقبال اردو (۱۹۸۶م). مقالات: «سگ آواره» که ترجمهٔ اردوی سگ ولگرد صادق هدایت است (سیاره دائجست، ۱۹۸۰م)؛ «کهیل تمام هوا» که ترجمهٔ اردوی افسانهٔ غلام‌حسین سعیدی است (سیارهٔ دائجست، ۱۹۸۰م).

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۲۲؛ گنج شایگان، ۱۳۵؛ گنجینهٔ دانش، ۱۷۸-۱۷۹.

رسولی

محمود اصفهانی (mah.mud-e.es.fa.hā.ni)، میرزا محمود پسر میر ابوعلی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. وی، که برخی منابع او را به‌نادرست شیرازی گفته‌اند از سادات برخوار، از محال اصفهان، بوده است. برخی از این سادات چندی در نطنز نشیمن داشته‌اند و از این‌رو به سادات نطنز هم مشهور بوده‌اند. نیای بزرگش سید کمال‌الدین از درویشان صاحب نام روزگار خود و در معرفت و عرفان بسیار پرآوازه بوده است، چنان که گویند صفی‌الدین اردبیلی، نیای بزرگ خاندان صفویان، در هنگام مرگش وصیت کرد که سید کمال‌الدین او را غسل دهد. ابوعلی، پدر میرزا محمود، در دستگاه صفویان وزیر قورچیان بود و پس از کناره‌گیری‌اش از این منصب، پسر بزرگش میرزا محمد شفیع وزیر قورچیان شد و بعد از درگذشت میرزا محمد شفیع، این وزارت به میرزا محمدباقر، پسر دیگر میر ابوعلی، واگذار گردید (تذکرهٔ نصرآبادی، ۷۰). بنابراین، میرزا محمود، برادر کوچک میرزا محمد باقر است که وزیر قورچیان در دورهٔ شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ ــ ۱۱۰۵ق) بود و طبع شعر هم داشت و امتیازخان سیدحسین اصفهانی، متخلص به خالص (ــ ۱۱۲۲ق)، پسر او است. میرزا محمود در جوانی، پس از مرگ برادرش میرزا محمدباقر، به هند رفت و در آن‌جا مناصب و مشاغلی یافت. در اواخر عمر راه بازگشت به اصفهان پیش گرفت، اما در میان راه در استان سند کشته شد (تذکرة‌المعاصرین، ۲۲۷). چون خالص اصفهانی، برادرزادهٔ میرزا محمود، که به هند رفته و در آن‌جا مناصب بلند یافته و ثروتی قابل‌توجه گردآورده بود، در راه بازگشت به ایران، در سند به‌دست عوامل خدایارخان عباسی (ــ ۱۱۳۱ق) حاکم سند، کشته شد (۱۱۲۲ق)، دور نیست که میرزا محمود همراه وی به ایران بازمی‌گشته و در سند کشته شده باشد. به هر حال، میرزا محمود در جوانی به هند

رفت و پیش از رفتن حزین لاهیجی بدان سامان (۱۱۴۷ق) درگذشت. حزین غزل مشهوری با مطلع «باده نوش جان کن شد، خون عاشقان نوشی ــ بعد از این چو می با او، می‌توان زدن جوشی» راکه تاکنون به چند تن نسبت داده شده، از آنِ محمود اصفهانی دانسته است.

منابع: تذکرة‌المعاصرین، ۲۲۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۶۹-۷۰؛ الذریعه، ۱۰۱۱/۹؛ کاروان هند، ۱۲۴۴-۱۲۴۵.

برزگر

محموداللغات (mah.mu.dol.lo.qāt)، فرهنگ فارسی به فارسی، تألیف محمود، نوادهٔ قاضی شمس‌الدین که در بریلی (شمال هندوستان) نشیمن داشت. محموداللغات فرهنگ واژگان کتابِ بهار دانش است. بهار دانش در زمان تألیف محموداللغات کتاب درسی فارسی بوده، اما به گفتهٔ داعی‌الاسلام «بیشتر الفاظش عمومی است [و] الفاظ را از فرهنگ‌ها گرفته» است. شهریار نقوی در فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان سال تألیف آن‌را ۱۱۵۵ق یاد می‌کند، اما داعی‌الاسلام که گویا نسخه‌ای کهنه به‌خط نستعلیق و بی‌تاریخ کتابت از آن در دسترس داشته، سال تألیف آن را ۱۱۵۰ق می‌داند. محمود در دیباچهٔ کتاب خود ضمن تمجید از بهار دانش غرض از تألیف کتاب را فراهم آوردن «جمیع لغات غریبهٔ عربیه» و «حل الفاظ عجیبهٔ عجمیه» که در آن کتاب به کار برده شده بیان می‌کند. ترتیب لغات در محموداللغات بر اساس حرف اول و حرف آخر است. حرف اول لغت، باب و حرف آخر، فصل را تشکیل داده است؛ ضمن این‌که حروف وسطی لغات در ترتیب رعایت شده است. لغات اعراب‌گذاری شده و برای تعدادی نیز استشهاد شعری آمده است. مؤلف در گردآوری این فرهنگ از کتاب‌هایی چون مطالب صراح، منتخب‌اللغات، مؤیدالفضلا، مدارالافاضل، فرهنگ جهانگیری و... بهره برده است. محموداللغات کاری ابتکاری محسوب نمی‌شود، اما به دلیل این‌که پسند تمام مطالعه‌کنندگان بهار دانش افتاده و راهنمای خوبی برای آن کتاب به‌شمار می‌رود، بارها در هندوستان به‌چاپ رسیده است. از نسخه‌های دست‌نویس آن آگاهی در دست نیست و شهریار نقوی نیز مشخص نمی‌کند که آیا در معرفی آن نسخه یا نسخه‌هایی دست‌نویس را در نظر داشته یا نه.

منابع: فرهنگ نظام، ۵/دیباچه، ۴۲؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۸۷.

علیزاده

محمود اورنگ‌آبادی (mah.mud-e.aw.rang.ā.bā.di)، صالح محمود فرزند ابی محمود، ــ ۱۱۷۵ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. وی در دورهٔ نظامت آصف‌جاه یکم (۱۱۲۲ ــ ۱۱۶۱ق) و فرزندانش ناصرجنگ (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۴ق) و صلابت‌جنگ (۱۱۶۴ ــ ۱۱۷۵ق) می‌زیست. صالح‌محمود از پیروان شیخ مسافر غجدوانی (ــ ۱۱۲۶ق / ۱۷۱۴م) بود و از وی اجازهٔ اجتهاد داشت. وی کتابی به‌نام جامع‌الحقایق در شرح احوال و رفتار و صفات شیخ غجدوانی تدوین کرده است.

منابع: نزهة‌الخواطر، ۳۶۶/۶-۳۶۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 331.

فتح‌نیا طبری

محمود ایاز (mah.mud-e.a.yāz)، نیازمحمود / محمد، سدهٔ دهم هجری، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی از مردم ماندو پایتخت پادشاهی مالوه بود، اما به سبب زورگویی هندوان در حق وی به برهانپور کوچید. وی در ح۹۲۲ق / ۱۵۱۶م کتابی به نام مفتاح‌السرور عادل‌شاهی به‌فارسی نوشت و به یوسف عادل‌شاه (۸۹۵ــ ۹۱۶ق) اهدا کرد. این کتاب در دستورهای پزشکی و بهداشتی، در یک مقدمه، سه مقاله و یک خاتمه است. مقدمه در بَیان حکمت ودیعت شهوت، طبایع مناسب و نامناسب با مقالهٔ نخست در نگاه داشتن قوهٔ مباشرت، منفعت و زیان آن، شناختن مزاج‌ها در شش فصل، مقاله دوم در ادویهٔ مفرده و مرکبه در دوازده فصل و مقاله سوم در طعام‌های مفرد و مرکب در شش فصل است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۳۲۲۴ در کتابخانه عمومی آیة‌الله مرعشی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲/۱؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۸۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۴۳/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیة‌الله مرعشی، ۲۵/۹؛ کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ۲۷۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 333.

فتح‌نیا طبری

محمود بیگره ← محمودشاه یکم گجراتی

محمود ترکمان (mah.mud-e.turk.mān)، محمودبیگ، ز۱۰۲۵ق، شاعر ایرانی. از طایفهٔ چگن از طوایف ترکمان بود. از آغاز جوانی چندی در ایران در خدمت حسین‌خان زیاداغلی قاجار، حاکم استراباد و سپس قراباغ در دورهٔ شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق)، به سر می‌برد. سپس در ۱۰۱۵ق با برادرش به قندهار رفت و به خدمت شاه‌بیگ ارغون حاکم قندهار پیوست. چون در آن هنگام قندهار در محاصرهٔ سپاهیان صفوی بود، محمودبیگ و برادرش در جنگ با سپاهیان صفوی دلیری‌ها کردند و برادرش در جنگ کشته شد. از این‌رو شاه‌بیگ، محمودبیگ را در شمار نوکران مقرب خود درآورد و دیوانی خود را بدو سپرد. وی در ۱۰۱۶ق که از جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق)، خطاب خان‌دوران و حکومت کابل و توابع یافت محمودبیگ را نیز با خود به کابل برد و تا اواخر ۱۰۲۷ق که شاه‌بیگ صوبه‌دار کابل بود اکثر مهمات دستگاه او به‌نظر یا دست محمودبیگ به انجام می‌رسید، چنان که در ۱۰۲۴ق که الله‌دادخان (پسر جلال‌الدین انصاری دوشانی)، معروف به پسر جلاله، از نوادگان بایزید انصاری*، معروف به پیر روشان، پس از مدت‌ها شورش و سرکشی در نواحی افغانان، در پی مصالحه برآمد، با ارسال نامه‌ای نزد خان‌دوران شاه‌بیگ‌خان از او خواست تا محمودبیگ را نزدش بفرستد تا «ازو بعضی سخنان استفسار نموده خاطر خود مطمئن ساخته به ملازمت رسد.» شاه‌بیگ‌خان چنین کرد و محمودبیگ، از جانب سرور خود، با الله‌دادخان پیمان بست و برای استحکام پیمان، صاحب‌داد، پسر هفت‌سالهٔ الله‌داد را با خود نزد شاه‌بیگ‌خان برد. شاه‌بیگ این‌بار محمودبیگ را به همراه صاحب‌داد و عریضه‌ای دربارهٔ عهد و پیمان الله‌دادخان به‌درگاه جهانگیرشاه روانه کرد. محمودبیگ در اجمیر به‌حضور جهانگیر رسید (۱۰۲۵ق) و پس از انجام مأموریتش و پذیرش درخواست صلح و دولت‌خواهی الله‌دادخان از سوی پادشاه گورکانی، و نیز گرفتن منصبی «فراخور حال» از جهانگیرشاه، راه بازگشت به بنگش و کابل را پیش گرفت. در میان راه، در منزلی به‌نام سامبر، عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، مؤلف میخانه، با او برخورد و دیدار کرد و تا مقداری از راه همسفرش شد. در این سفر که میرنعمت‌الله وصلی نیز با محمودبیگ و عبدالنبی قزوینی بود به هر «سرزمین با فیضی» که می‌رسیدند محمودبیگ غزلی طرح می‌فرمود و از آن میان در باغ حافظ در سرهند این مطلع را به بدیهه سرود و طرح افکند: «کسی ز حال من خسته گر خبر گیرد ــ شمار سوز درونم ز چشم تر گیرد.» پس از رسیدن به لاهور، از راه نارفول، عبدالنبی از محمودبیگ جدا شد و سوی کشمیر رفت و محمودبیگ، وصلی را با خود به بنگش برد. اشعار بسیاری از محمودبیگ نزد عبدالنبی قزوینی بود که در آتش‌سوزی خانهٔ عبدالنبی از میان رفت.

منابع: کاروان هند، ۱۲۴۵ـ۱۲۴۶؛ میخانه، ۸۸۳ـ۸۸۶.

برزگر

محمودجنگ (mah.mud.jang)، محمدخیرالدین‌خان بهادر، سدهٔ چهاردهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از احوال وی جز این دانسته نیست که از خاندان فرمانروای کرناتک بود و در حیدرآباد دکن می‌زیست. محمودجنگ در ۱۳۲۵ق کتابی به‌نام اساس ریاست کرناتک در تاریخ نیاکان خود نوشت. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۱۹۶۲ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۹۲/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۷۵/۶؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۱۲۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 333; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/780.

فتح‌نیا طبری

محمود جونپوری (mah.mud-e.jun.pu.ri)، ملا محمود بن محمد بن شاه محمد عمری / فاروقی، ۹۹۳ــ ۹ ربیع‌الاول ۱۰۶۲ق، دانشمند دینی و نویسنده و شاعر شبه‌قاره. در جونپور به‌دنیا آمد و نزد نیای خود شاه‌محمد (۹۶۲ــ ۱۰۳۲ق) درس خواند. سپس از محضر استادالملک محمدافضل جونپوری (۹۷۷ــ ۱۰۶۲ق) بهره گرفت. در هفده‌سالگی تحصیلاتش را به پایان رسانید و در علوم حکمی و ادبی پایه‌ای بلند یافت. در ریاضیات و نجوم نیز به مقامی بلند رسید. یک‌بار به اکبرآباد / آگره سفر کرد و با آصف‌خان ابوالحسن (ــ ۱۰۵۱ق)، سردار و وزیر نام‌دار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق)، دیدار کرد و به جونپور بازگشت. گویند ملامحمود در پی بنا نهادن رصدخانه‌ای بود و از این‌رو، به‌تشویق شاه‌جهان به اکبرآباد رفت، اما آصف‌خان چون از آن آگاه گردید رأی سلطان را بگردانید و ملا محمود از بنای رصدخانه ناامید شد و به جونپور

بازگشت. پس از مدتی تدریس در جونپور، به‌دعوت شاه‌شجاع، پسر شاه‌جهان، به بنگاله رفت و شجاع کتاب‌های حکمت را نزد او خواند. ملا محمود در هنگام اقامت در بنگاله، در ۱۰۵۲ق، به جلال‌الدین نعمت‌الله بن عطاءالله نارنولی فیروزپوری (ــ ۱۰۷۲ق)، از مشایخ قادریه، دست ارادت داد و آداب ذکر طریقت قادریه را از او آموخت. سرانجام در جونپور درگذشت و به خاک سپرده شد. از شاگردانش، گذشته از شاه‌شجاع، می‌توان از نواب شایسته‌خان ابوطالب (پسر آصف‌خان ابوالحسن)، شیخ نورالدین جعفر جونپوری و عبدالباقی بن غوث‌الاسلام صدیقی نام برد. محمود جونپوری عمدتاً نویسنده‌ای عربی‌نویس بوده است. مهم‌ترین اثر عربی او شمس‌البازغه، در فلسفه و منطق، است که در سطح عالی مدارس قدیم تدریس می‌شد. از دیگر آثار او از الفرائد در شرح فوائدالغیاثیه عضدالدین ایجی در معانی و بیان و بدیع و الدوحة‌المیادة و حرزالایمان در رد التسویه شیخ محب‌الله اله‌آبادی می‌توان یاد کرد. از آثار فارسی او یکی رسالهٔ جبر و اختیار (نسخهٔ کتابخانهٔ بانکیپور) و دیگری رساله‌ای در اقسام زنان است. او به‌فارسی شعر می‌سرود. گفتنی است که مؤلف مطلع انوار، به‌نقل از شاه عبدالعزیز دهلوی در تحفهٔ اثنا عشریه، ملا محمود را فقیهی شیعی و صاحب کتابی به‌نام عقاید اثنا عشریه دانسته است.

منابع: اعلام، زرکلی، ۱۸۴/۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۶/۲، ۷۴، ۶۲۸؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۲۱؛ خزینة‌الاصفیا، ۳۵۰/۲؛ سبحة‌المرجان، ۱۴۲/۱ـ۱۴۵؛ صبح گلشن، ۳۸۶؛ عمل صالح، ۳۹۱/۳؛ مطلع انوار، ۶۳۶؛ معجم‌المطبوعات، ۱۷۰۳؛ نزهة‌الخواطر، ۴۰۹/۵ـ۴۱۰؛ نشتر عشق، ۱۳۸۲/۴ـ۱۳۸۳. *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 333-334; *Mughals in India*, 279.

برزگر

محمود چشتی (mah.mud-e.češ.ti)، شیخ محمود، ملقب به خوش‌دهان، فرزند خواجه علم‌الحق، نیمهٔ نخست سدهٔ یازدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ شبه‌قاره. از تاریخ تولد و فوت وی آگاهی دقیقی دردست نیست. تنها می‌دانیم که او در پارک پتن متولد شده و در شهرهای احمدآباد و بیجاپور زیسته است. او از نوادگان شیخ عبدالقادر گیلانی بود. فارسی و عربی را نزد پدرش فراگرفت و بعدها خلیفه و جانشین پدر شد. محمود از مریدان شاه‌برهان‌الدین جانم و سید محمد گیسودراز بود و با بزرگان چند سلسلهٔ تصوف، سلسله‌های سهروردیه و شطاریه ارتباط داشت. او چندین اثر در زمینهٔ تصوف به فارسی تألیف کرده و آثار خود را به اشعار فارسی و عبارت‌های عربی آراسته است. از آثارش: معرفت‌السلوک* که کتابی در موضوع تصوف و سلوک و در شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ منظورالحق حسینی در حسن ابدال نگه‌داری می‌شود، کشف‌المقامات که در آن به‌مراتبی که انسان سالک در مسیر سلوک باید بپیماید اشاره کرده و دل انسان کامل را به جام جهان‌نما تعبیر کرده و توضیح داده است که دل یک انسان سالک باید دارای صفاتی باشد که بتواند مدارج سلوک را طی کند. این رساله در ۱۸۸۲م در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ مفتاح‌النور، که رسالهٔ کوچکی است که تصویر مختصری از تفکرات صوفیانهٔ ارائه داده و دربارهٔ مفهوم نور در میان اهل تصوف توضیح داده است؛ کشف‌المعانی که رسالهٔ کوچکی در شرح بعضی اصطلاحات صوفیه است؛ تنبیه‌الخلایق اثر فارسی دیگری از محمود چشتی است که مجموعهٔ پند و اندرزهای صوفیانه است و نسخه‌ای از آن که در ۱۱۸۰ق کتابت شده در کتابخانهٔ سعیدیهٔ مولانا ابوالخلیل در کندیان میانوالی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادب اردو، ۳۰۵/۱ـ۳۰۸؛ تصوف بر صغیر مین، ۱۶۲ـ۱۶۷، ۲۰۳ـ۲۱۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۸۲۲/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۵۴/۳؛ ۲۲۷۹/۴؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۱۹۰.

امیرهدائی

محمودحسین صدیقی (mah.mud.ho.seyn-e.sed.di.qi)، فرزند حسین، بارودا (در ایالت گجرات) ۱۹۴۷م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، از دانشگاه مهاراجه سایاجی رائو در بارودای گجرات، دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی و از دانشگاه بمبئی دانشنامهٔ دکتری در رشتهٔ اسلام‌شناسی گرفت. از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳م در کالج میاکام کارجان گجرات و سپس در دانشگاه مهاراجه سایاجی رائو در بارودا به تدریس زبان فارسی سرگرم بود. پس از چندی ریاست گروه فارسی و عربی آن دانشگاه را به عهده گرفت. وی در ۱۹۷۶م به دعوت بنیاد فرهنگ ایران، به مدت سه‌ماه در ایران به سر برد. به‌زبان‌های انگلیسی و اردو نیز آشنایی دارد. از آثارش: خاطرات عرفانی هند به‌انگلیسی (۱۹۷۹م)؛ دریچهٔ ذهن به اردو؛ دستور فارسی ـ گجراتی؛ سیر تکامل فارسی در گجرات (۱۹۸۵م)؛

اسلام در زمان حاضر؛ تاریخ گجرات؛ ویرایش و چاپ طبقات محمودشاهی (دهلی، ۱۹۸۵م)؛ چاپ غزلیات نثار اتاوی شاعر اردو (۱۹۸۰م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱/۱۱۶؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۳۳-۲۳۴؛ گنج شایگان، ۱/۱۳۶.

رسولی

محمودخان شریفی دهلوی (mah.mud.xān-e.ša.ri.fi-ye. deh.la.vi)، فرزند (محمد) صادق‌علی‌خان (ــ ۱۲۶۴ق) پسر حکیم محمدشریف‌خان (ــ ۱۱۳۸ ــ ۱۲۲۲ق) پسر حکیم محمداکمل‌خان، ز ۱۲۸۷ق، پزشک فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدر و نیای او (محمدشریف‌خان، سردودمان خاندان شریفی لاهور، خاندانی بزرگ که پزشکان برجسته‌ای از آن برخاسته‌اند) هر دو از پزشکان نامی روزگار خود بودند. محمودخان هم پزشکی نام‌دار بوده و آثاری در پزشکی به‌فارسی از خود به یادگار گذاشته است. هر سه پسر وی، عبدالمجیدخان و واصل‌خان دوم و مسیح‌الملک اجمل‌خان، نیز پزشکانی پرآوازه بودند. از آثارش: ضیاءالابصار فی حدّالباء (لکنو، ۱۲۷۸ق)؛ قوانین حکمت شامل مقدمه‌ای در ماهیت فن پزشکی و جز آن‌ها در دو مبحث (فرق اطبا، زندگینامهٔ بزرگان خاندان شریفی)، و سه مقاله (۱ــ در علم طب، ۲ــ امور طبیعیه و ۳ــ حرکت و سکوت نفسانی)؛ لذت‌الوصال در چند مقدمه (در ترجیح نوع انسان، لذت جماع و بقای اصل، ترجیح لذت جماع بر دیگر لذات دنیا و نقصان شهوت در زنان) و نه فصل: ۱ــ منشأاصلی خواهش جماع، ۲ــ در اسنان مردان و زنان و متعلقات، ۳ــ دربارهٔ امساک، ۴ــ اعضای تناسل مردان و زنان، ۵ــ منافع جماع، ۶ــ مضار آن، ۷ــ طرق مقاربت و متعلقات، ۸ــ اوضاع جماع و ۹ــ اضمده و اطلیه و دیگر مقویات باء و ملذذ. خاتمهٔ این اثر در نصایح است.

منابع: تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۶۸، ۷۲، ۸۰، ۱۵۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳/۳۴۲۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۲۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۶۱۳، ۶۹۳، ۷۱۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 334.

برزگر

محمودشاه بهمنی ← محمدشاه دوم بهمنی

محمودشاه تغلقی (mah.mud.šāh-e.toq.lo.qi)، ناصرالدین / غیاث‌الدین محمودشاه پسر ناصرالدین محمدشاه، ــ رجب ۸۱۵ق، سلطان دهلی از خاندان تغلقیان (۷۹۶ ــ ۸۱۵ق). وی پسر خرد ناصرالدین محمدشاه بود و چون سلطان علاءالدین سکندرشاه درگذشت (۵ جمادی‌الاولی ۷۹۶ق)، «میان امرا بر سر تعیین پادشاه گفت‌وگوی بسیار شده مدت پانزده روز امر پادشاهی مهمل ماند.» (تاریخ فرشته، ۱/۱۵۴) تا سرانجام امرا به پادشاهی محمود رای دادند و وی را در بیستم جمادی‌الاولی ۷۹۶ق بر تخت شاهی دهلی نشاندند. «عهدهٔ وزارت هم بر خواجهٔ جهان مقرر کردند، مقرب‌الملک مقرب‌خان را ولی‌عهد سلطان گردانیدند [یا، به‌گفتهٔ فرشته، وکیل‌السلطنه و امیرالامرا گردید]، عبدالرشید سلطانی را سعادت‌خان خطاب کردند و عهدهٔ باربیگی [/ باربکی] یافت، ملک سارنگ را سارنگ‌خان خطاب کردند و اقطاع دیبالپور به حوالهٔ او گشت، و ملک دولت‌یار دبیر را دولت‌خان خطاب کردند و عهدهٔ عمادالملک دادند و عارض ممالک شد. کار اقطاع هندوستان از غلبهٔ کفار نگونسار [هندوان] ضعف پذیرفته بود، [ملک‌سرور] خواجهٔ جهان را سلطان‌الشرق خطاب کرده و کار تمام هندوستان از قنوج تا بهار به حوالهٔ او گردانیدند.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۵۶) چنان که می‌بینیم، محمودشاه در آغاز فرمانروایی چیزی مگر بازیچهٔ دست امرا نبود و قدرت واقعی کشور در دست امرا یا جنگ سالاران بزرگ بود و اینان مناصب و مقامات و القاب را میان خود بخش کردند. به هر تقدیر، سلطان‌الشرق خواجهٔ جهان در رجب ۷۹۶ق برای سرکوبی هندوان روانه گردید و ولایات قنوج و کره و اوده و سندیه و دلمور و بهرایچ و بهار و ترهت را بگرفت و بیشتر هندوان شورشی را فرومالید و دژهایی را که هندوان ویران کرده بودند، به‌دستورش، از نو بر پا داشتند و چندان قدرتی به هم زد که رای جاجنگر و پادشاه لکنوتی (بنگاله) هدایا و پیشکش‌هایی را که هر ساله در زمان فیروزشاه تغلقی می‌فرستادند (و ظاهراً، پس از او، در نتیجهٔ سستی اقتدار حکومت دهلی از فرستادن آن‌ها سرباز می‌زدند) نزد خواجهٔ جهان فرستادند. در شعبان همین سال، سارنگ‌خان (فرزند دریاخان / ظفرخان دوم لودی) به دیبالپور رفت و پس از ضبط آن ولایت و سر و سامان دادن به اوضاع آن‌جا، لشکر مولتان و نواحی اطراف را گردآورد و برای فرونشاندن شورش شیخا کهوکر روانه شد. وی از رود بیاه گذشته به ولایت لاهور در آمد و

شیخا کهوکر را در «ساموتهله [در] دوازده کروهی لاهور» بشکست. سارنگ‌خان لاهور را بگرفت و برادر خویش ملک کندهو را عادل‌خان لقب داد و لاهور را بدو سپرد و خود به دیبالپور بازگشت. محموشاه در شعبان ۷۹۶ق مقرب‌خان را در پایتخت گذاشته با سعادت‌خان برای سیر و سیاحت به سمت بیانه رفت و به گوالیار رسید. در آن‌جا، علاءالدین دهاروال و مبارک‌خان پسر ملک راجو و مَلّوخان برادر سارنگ‌خان در پی کشتن سعادت‌خان برآمدند. سعادت‌خان از نقشهٔ آنان آگاهی یافت و ملک علاءالدین و مبارک‌خان را بکشت. اما ملوخان بگریخت و به دهلی رفت و به مقرب‌خان پناهید. سلطان نیز راه بازگشت به دهلی در پیش گرفت و نزدیک شهر فرود آمد. مقرب‌خان به پیشبازش رفت. اما چون به ملوخان پناه داده بود از سلطان بیمناک شد و به درون شهر بازگشت و سامان جنگ دید. محمود شاه و سعادت‌خان و امرای دیگر نیز به بسیج لشکر پرداختند و مقرب‌خان را در درون دهلی به محاصره گرفتند. جنگ میان دو طرف سه ماه به درازا کشید تا این که در محرم ۷۹۷ق «بعضی هواخواهان مقرب‌خان سلطان را فریب داده از سعادت‌خان جدا کرده به شهر درآوردند.» (طبقات اکبری، ۱۷) ولی «پیلان و کل اسباب ملک‌داری در قبض سعادت‌خان ماند.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۵۹) در پی آن، باری دیگر میان سعادت‌خان و مقرب‌خان زد و خوردهایی درگرفت، اما نتیجه‌ای قطعی در پی نداشت و مقرب‌خان همچنان در شهر دهلی (کهنه) محصور ماند و محمودشاه را در کنار (یا دقیق‌تر، در دست خود) می‌داشت. سعادت‌خان چون از گرفتن دهلی (کهنه) ناامید شد به فیروزآباد، تختگاه تازه‌ای که فیروزشاه تغلقی در شمال شرقی دهلی (کهنه) ساخته بود، رفت و در آن‌جا به اتفاق امرای همدستش، نصرت‌خان (پسر فتح‌خان، پسر بزرگ فیروزشاه) را که در میوات بود آورد و با لقب ناصرالدین نصرت‌شاه به شاهی برداشت (ربیع‌الاول ۷۹۷ق) و «خود متصدی جمیع امور پادشاهی شده نصرت‌شاه را نمونه از سلطنت می‌داشت.» (تاریخ فرشته، ۱۵۵/۱) چند روزی از پادشاهی نصرت‌شاه نگذشته بود که برخی غلامان فیروزشاهی و پیلبانان درگاه او از بدرفتاری سعادت‌خان رنجیده قصد او کردند و نصرت‌شاه را نیز که ظاهراً از بی‌اختیاری خود و افتادن همهٔ کارها به دست سعادت‌خان دل‌خوش نبود با خود همداستان کرده او را بر پیل نشاندند و جمعیت زیادی بر او فراز آمدند. سعادت‌خان که در خود تاب دراِیستادن ندید به ناگزیر فیروزآباد را بگذاشت و به دهلی نزد مقرب‌خان پناهید و مقرب‌خان، با این که امانش داده بود، او را به‌نیرنگ بکشت. پس از آن، نصرت‌شاه در فیروزآباد دستگاه شاهی برافراشت و از میان امرای هوادارش محمد مظفر پسر خان اعظم ظفرخان گجراتی را به وزارت برگزید و خطاب تاتارخان داد و شهاب ناهر را به لقب شهاب‌خان و فضل‌الله بلخی را به لقب قتلغ‌خان مخاطب ساخت. از طرف دیگر، محمودشاه و مقرب‌خان، حفاظت از دژ دهلی کهنه را به بهادر ناهر سپردند و ملوخان را خطاب اقبال‌خان دادند و دژ سیری را بدو واگذاردند به‌روایت تاریخ فرشته، بهادر ناهر و اقبال‌خان به هیچ‌یک از دو طرف نگرویدند و صبر پیشه کردند تا ببینند پیروزی سرانجام با کدام طرف است). بدین ترتیب، «در دهلی و فیروزآباد دو پادشاه [پدیدار] گشت... میان دهلی و فیروزآباد هر روز محاربه و مقاتله می‌رفت و میان مسلمانان یک دیگر خونریزی می‌شد، هیچ یک از ایشان را این قوت نبود که بر دیگری غلبه کند. شق میان دو آب و اقطاع سنپتهه [/ سونی‌پت] و پانی‌پنته [/ پانی‌پت] و جهجر و هتک [/ رهتک] در قبض سلطان ناصرالدین [نصرت‌شاه] ماند و در ضبط سلطان محمود جز حصارهای مذکور مقامی دیگر نبود. امرا و ملوک در بلاد ممالک خویش پادشاهی می‌کردند [و] مال و محصول خود تصرف می‌گردانیدند. تا مدت سه سال برین نوع قرار گرفته بود، و هر روز میان دهلی و فیروزآباد قتل و قتال و جنگ و جدال می‌شد، گاهی ایشان غالب می‌آمدند و دهلویان را در درون حصار می‌انداختند و گاهی دهلویان تا حصار فیروزآباد می‌تاختند.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۶۰ــ۱۶۱) در ۷۹۸ق سارنگ‌خان، حاکم دیبالپور و لاهور، مولتان را از دست خضرخان بیرون آورد و در رمضان ۷۹۹ق به سامانه نیز تاخت و غالب‌خان را که از جانب نصرت‌شاه حکومت سامانه داشت هزیمت داد و سامانه را بگرفت و غالب‌خان به پانی‌پت نزد تاتارخان رفت. نصرت‌شاه، ملک الماس سرپرست بندگان یا غلامان خاص شاهی را به یاری تاتارخان فرستاد و آن‌دو را به سرکوبی سارنگ‌خان گماشت. در جنگی که در پانزدهم محرم ۸۰۰ق در موضع کوهله / کوتله میان دو طرف درگرفت سارنگ‌خان شکست خورد و روی به مولتان نهاد. تاتارخان باری دیگر سامانه را به غالب‌خان سپرد و سارنگ‌خان را تا حد تلوندی دنبال کرد. در ربیع‌الاول ۸۰۰ق امیرزاده پیرمحمد، نوادهٔ تیمور، از رود سند گذر کرد و دژ اچه / اچّ را به محاصره درآورد. سارنگ‌خان، که اچّه از متصرفات وی به‌شمار می‌آمد، نایب

خود ملک تاج‌الدین را به یاری علی‌ملک، حاکم اُچه، فرستاد. پیرمحمد حصار اچه را بگذاشت و به رویارویی با ملک تاج‌الدین شتافت و وی را در کنار رود بیاه سخت بشکست و هزیمت داد. وی در تعقیب ملک‌تاج‌الدین به مولتان رسید و آن‌جا را شهربندان کرد. این شهربندان شش ماه به درازا کشید تا سرانجام سارنگ‌خان از قحطی تاب مقاومت از دست بداد و در نوزدهم رمضان ۸۰۰ق امان خواست و به دیدار پیرمحمد رفت. پیرمحمد وی و همهٔ سپاهیانش را به بند کشید و بر مولتان استیلا یافت. در شوال همین سال اقبال‌خان / ملوخان به‌سببی از محمودشاه رنجید و به نصرت‌شاه پیوست و با او در مزار شیخ قطب‌الدین بختیار کاکی به قرآن پیم وفاداری بست و او را با لشکر و پیلان به درون حصار جهان‌پناه برد و «سلطان محمود و مقرب‌خان و بهادر ناهر درون دهلی کهنه حصاری شدند.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۶۳) اما اقبال‌خان در روز سوم، پیمانش با نصرت‌شاه را شکست و در پی دستگیری (و شاید کشتن) نصرت‌شاه برآمد. نصرت‌شاه از ارادهٔ وی آگاهی یافت و بگریخت. اقبال‌خان او را تعقیب کرد و پیلان و دیگر اسباب شاهی را به چنگ آورد. نصرت‌شاه که در خود تاب ایستادن در فیروزآباد ندید با هوادارانش آن‌جا را ترک گفت و به تاتارخان در پانی‌پت پیوست. فیروزآباد به دست اقبال‌خان افتاد و کارش بسیار بالا گرفت و در پی برانداختن مقرب‌خان برآمد. مدت دو ماه هر روز میان ایشان زد و خوردی روی می‌داد تا سرانجام به پایمردی برخی امرا میان آن دو صلحی برقرار شد. اما این بار نیز اقبال‌خان به خدعه و نیرنگ دست یازید و ناگهان بر مقرب‌خان که با محمودشاه به حصار جهان‌پناه آمده بود تاخت او را بگرفت و بکشت. «آن‌گاه سلطان ناصرالدین محمود را دست‌افزار ساخته به حکومت مشغول گشت.» (تاریخ فرشته، ۱۵۵۷) اقبال‌خان در ذوالقعدهٔ ۸۰۰ق به قصد سرکوبی تاتارخان به پانی‌پت روی نهاد. تاتارخان چون از حرکت وی خبر یافت پیلان و اسباب دیگر را با گروهی از سپاهیانش در پانی‌پت گذاشت و از راه دیگر آهنگ دهلی کرد. اقبال‌خان به پانی‌پت رسید و آن‌جا را پس از دو سه روز محاصره بگشود و پیلان و اسبان و دیگر ساز و برگ‌های جنگی تاتارخان را همه به‌دست آورد. ولی تاتارخان پس از رسیدن به دهلی، هر چه کوشید از عهدهٔ گشودن آن‌جا برنیامد و چون از فتح پانی‌پت نیز باخبر شد چاره‌ای جز آن نیافت که دهلی را بگذارد و نزد پدرش به گجرات برود. اقبال‌خان / ملوخان فاتحانه به دهلی بازگشت و نصیرالملک، از خویشان تاتارخان را که بدو پیوسته و در حملهٔ به پانی‌پت راهنمایی‌اش کرده بود، عادل‌خان لقب داد و حکومت سامانه و میان‌دوآب را بدو واگذارد و خود در دهلی به استقلال بر مسند فرمانروایی نشست و محمودشاه چیزی جز (اسیریا) ابزاری در دست او نبود. با این همه، حکومت اقبال‌خان در دهلی دیری نپایید و با آمدن امیر تیمور گورکانی (ــ ۸۰۷ق) به هند، مردم این سرزمین پهناور که از تاخت و تازهای غارتگرانهٔ جنگ‌سالاران، که به بهانهٔ جهاد با کفار به کشتار و تاراج مردم دست می‌زدند، و نیز از جنگ‌های دراز و بی‌پایان شاهان و امرا (جنگ‌سالاران) با یکدیگر خسته و درمانده شده بودند با بلایی به مراتب بزرگ‌تر و وحشتناک‌تر روبه‌رو شدند. درواقع، تیمور که از اواخر سال ۸۰۰ق عزم گشودن سرزمین هند کرده بود، با بهانهٔ همیشگی جهاد با کفار (هندوان) و در حقیقت به‌قصد غارت و تاراج این سرزمین بدان‌جا لشکر کشید. پس روی بدان «دیار نهاد و [در] غرهٔ ماه ذی‌الحجهٔ سال هشت‌صد هجری در مقام دورین کابل که سرحد مملکت هند است نزول فرمود.» (ظفرنامهٔ شاهی، ۱۷۰ــ۱۷۱) امیرتیمور، که پیش از حرکت خود امیرزاده پیرمحمد را فرستاده و وی مولتان را گشوده بود، در اواخر محرم ۸۰۱ق به شهری به نام تلبهنه / طلنبه در ملتقای دو رود جمو و چهناب رسید و، پس از غارت‌کردن و کشتن بیشتر مردم این شهر (در اوایل صفر ۸۰۱ق) و برخی نواحی دیگر میان‌راه، پیشروی‌اش را ادامه داد و پس از گذر از رود بیاه با امیرزاده پیرمحمد، که در مولتان گرفتار وضعی دشوار شده بود، دیدارکرد (۱۴ صفر ۸۰۱ق) و بفرمود تا آن گروه از سپاه سارنگ‌خان را که به‌دست پیرمحمد اسیر شده بودند به قتل آورند. وی پس از گرفتن اجودهن، روی به بهتنیر / بطنیر / بهتنگر آورد و گرچه در ابتدا حاکم این شهر، رای ذوالجی بهتی / رای دولجین خود را تسلیم کرد (۲۸ صفر ۸۰۱)، ولی چون تیمور برخی از مردم اجودهن و دیبالپور را که به بهتنیر پناهیده بودند بکشت، مردم این شهر، از مسلمان و هندو، به رغم اسارت رای ذوالجی در دست تیمور، دست به مقاومت و جنگی نومیدانه با سپاه تیمور زدند و «هر چه گبران بودند زن و فرزند و مال خود را آتش زدند و سوختند و آن‌چه مسلمان بودند زن و فرزند را گوسفندوار سر بریدند و هر دو گروه اتفاق کرده مستعد جنگ شدند.» سپاه تیمور پس از جنگی خونین بر مردم شهر فایق آمد. به فرمان او شهر و دژ آن را آتش زدند و با خاک یکسان کردند (ربیع‌الاول ۸۰۱ق). تیمور پس از آن، با پیمودن منازل، پس از گرفتن یا غارت‌کردن شهرها و دژهایی

مانند سرستی (۴ ربیع‌الاول ۸۰۱ق)، فتح‌آباد، اهرونی، سامانه، تغلق‌پور (۲۳ ربیع‌الاول ۸۰۱ق)، پانی‌پت (۲۴ ربیع‌الاول ۸۰۱ق)، لونی (آخر ربیع‌الاول ۸۰۱ق)، و کشتن و به اسارت گرفتن بسیاری از مردم هند به حوالی دهلی رسید و «در مقابل جهان‌نمای نزول فرمود و از آن‌جا به جانب شرقی حصار لونی فرود آمد... و در همین روز شاهزادگان و امرا به غرض رسانیدند که از لب آب [رود] سند تا این منزل قریب صدهزار هندو از کفار گبر و بت‌پرست اسیر گشته‌اند و در لشکرگاه مجتمع شده و در حسابست که روز جنگ به طرف دهلی میل کنند و هجوم کرده بدیشان بپیوندند. حکم یرلیغ به نفاذ پیوست تا مجموع آن اسیران را به قتل آوردند و از خون ایشان سیلاب‌ها روان کردند.» (ظفرنامهٔ شامی، ۱۸۸) سپاه تیمور در پنجم ربیع‌الآخر (یا، به گفتهٔ برخی تواریخ، پنجم جمادی‌الاولی ۸۰۱ق) از رود جون / جمنا گذشت و در فیروزآباد فرود آمد و در هفتم همین ماه محمودشاه و اقبال‌خان / ملوخان را که با ده‌هزار سوار و بیست‌هزار پیاده و صد و بیست زنجیر فیل از درون حصار دهلی بیرون آمده بودند، بشکست و از دهلی گریزاند. محمودشاه به طرف گجرات و اقبال‌خان / ملوخان به جانب برن گریختند. در روز جمعه، دهم ربیع‌الآخر خطبه را در دهلی به نام امیرتیمور کردند. با این که تیمور، به‌ظاهر مردم دهلی را امان داد و مال امانی از ایشان می‌گرفت، چون «بعضی از مردم شهری از سختگیری تحصیل‌دار در مقام انکار آمده از محصلان چندی را کشتند، این معنی سبب التهاب نایرهٔ غضب صاحب‌قرانی شده حکم بر قتل کردن شهر شد» (طبقات اکبری، ۱۲۸) و در «جمعه هفدهم ماه غارت عام اتفاق افتاد و بیشتر محلات سیری و جهان‌پناه به باد تاراج بردادند و هجدهم ماه نیز به غارت کردن و برده گرفتن به آخر رسید و هر نفری از لشکریان [تیمور] صد و بیشتر از مرد و زن و کودک اسیر گرفته بیرون می‌آوردند و کم‌تر لشکری را بیست‌نفر برده رسیده بود. نوزدهم ماه در دهلی کهنه رفتند و بیشتر هندوان آن‌جا گریخته بودند و حرب می‌کردند. امیرزاده شاه‌ملک بهادر و علی‌سلطان تواچی با پانصد مرد مکمل متوجه آن‌جا شدند و غارت کرده از سر هندوان پشته‌ها برافراشتند و بقیه را اسیر گرفتند.» (ظفرنامهٔ شامی، ۱۹۳) تا این که سرانجام تیمور دستور داد کشتار و تاراج را متوقف کنند. تیمور پس از پانزده روز اقامت در دهلی و کشتار مردم این شهر و غارت اموالشان راه بازگشت پیش گرفت. در این اثنا، خضرخان... که از خوف امیرتیمور در کوه میوات پناه جسته بود و بهادرناهر و مبارک‌خان و زیرک‌خان به عهد و امان با امیر تیمور دیدار کردند. تیمور همه، مگر خضرخان را در بند کرد. (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۶۶) تیمور در راه بازگشت دژ میروت / میرتهه را گشود (۳۰ ربیع‌الاول ۸۰۱ق) و کوهستان سوالک را نیز دستخوش تاخت و تازکرد و بسیاری از مردم را بکشت یا به اسارت درآورد و غنایم بسیار به‌دست آورد (جمادی‌الاولی ۸۰۱ق). وی رای رتن از زمین‌داران و سرکردگان برجستهٔ آن نواحی را بشکست (۱۴ جمادی‌الاولی ۸۰۱ق). چون به حدود لاهور رسید سپاهیانش شیخا کهوکر را، که پیش از این به علت دشمنی‌اش با سارنگ‌خان به امیرتیمور پیوسته و لاهور را گرفته بود، به لطایف‌الحیل به‌دست آوردند و لاهور را گشودند و غارت کردند (جمادی‌الاخری ۸۰۱ق). امیر تیمور حکومت لاهور و مولتان و دیبالپور را به خضرخان واگذاشت و از راه کابل به سمرقند بازگشت. پس از رفتن تیمور، «در حوالی دهلی و تا آن‌جا که لشکر او گذشته بود، وبا و قحط افتاد. بعضی مردم در وبا و بعضی به عذاب گرسنگی هلاک شدند. تا مدت دو ماه دهلی خراب و ابتر بود.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۶۷) در رجب ۸۰۱ق ناصرالدین نصرت‌شاه که در میان دوآب به سرمی‌برد به میروت / میرتهه رفت و عادل‌خان با چهار زنجیر پیل و سپاه خویش بدو پیوست. نصرت‌شاه چون از عادل‌خان مطمئن نبود به نیرنگ او را دستگیر و زندانی کرد و ساز و برگ او را متصرف گردید. پس از آن، با حدود دوهزار سوار رو به دهلی نهاد و بر این شهر ویران استیلا یافت. شهاب‌خان از میوات و ملک الماس از میان دو آب بدو پیوستند. نصرت‌شاه، شهاب‌خان را برای سرکوبی اقبال‌خان / ملوخان به برن فرستاد. در اثنای راه برخی هندوان، به‌تحریک ملواقبال‌خان، بر شهاب‌خان شبیخون زدند و او را کشتند. اقبال‌خان پیلان او را متصرف گشت و قدرتش رو به تزاید نهاد و سرانجام به دهلی لشکر کشید. نصرت‌شاه تاب درایستادن در خود ندید و به میوات گریخت و هم در آن‌جا درگذشت. دهلی به تصرف اقبال‌خان درآمد و وی «در حصار سیری سکونت گرفت و جمعی از مردم دهلی که از شمشیر عساکر صاحبقران [تیمور] جان به‌در برده به اطراف و جوانب رفته بودند به وطن مراجعت کرده حصار سیری روی به آبادانی نهاد و دهلی کهنه از آن‌زمان تا حال همچنان خراب ماند و دهلی نو آبادان‌تر گشت و ولایت میان‌دوآب [دو رود جمنا / جون و گنگ] به تصرف ملواقبال‌خان درآمد.» (تاریخ فرشته، ۱/۱۵۹) اما در این هنگام امپراتوری هندوستان به مرکزیت دهلی که از پیش بر اثر رقابت‌های امرا و جنگ‌سالاران دستخوش تجزیه شده

بود، در پی یورش تیمور کاملاً دچار هرج و مرج و فروپاشی شد، چنان‌که اقبال‌خان، صاحب دهلی در این هنگام، خود یکی از جنگ‌سالاران متعدد مسلمان یا هندویی به‌شمار می‌آمد که می‌کوشید قلمرو خویش را گسترش دهد یا بر توان نظامی خود بیفزاید. به‌گفتهٔ یحیی بن احمد سرهندی، «اما [در این هنگام] بلاد ممالک، چنان در تصرف امرا و ملوک بود، همچنان در قبض و تصرف هر یکی ماند، عرصهٔ گجرات را با تمام نواحی و مضافات ظفرخان وجیه‌الملک و شق ملتان و دیبالپور و ساحت سنده را بندگی مسند اعلی‌خضرخان و شق مهوبه و کالپی را محمودخان پسر ملک‌زاده فیروز و اقطاعات سمت هندوستان را چنان چه قنوج و اودهه و کره و دلمؤ و سندیله و بهرایچ و بهار و جونپور [را سلطان‌الشرق] خواجهٔ جهان و شق [مالوه] و دهار را دلاورخان و شق سامانه را غالب‌خان و شق بیانه را شمس‌خان اوحدی قابض گشتند.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۶۸ــ۱۶۹) به‌نوشتهٔ فرشته، اکثر اینان «دم از استقلال زدند و... به حکم پادشاه ازل و ابد به دولت و سلطنت رسیدند» (تاریخ فرشته، ۱/۱۵۹) و خاندان‌های شاهی محلی یا ولایتی بنیاد نهادند. اقبال‌خان در ربیع‌الاول ۸۰۲ق به سمت بیانه رفت و شمس‌خان را بشکست و به دژ بیانه درآمد و دو فیل و چیزهای دیگر به غنیمت گرفت و سپس به کتهیر لشکر کشید و پس از گرفتن پیشکشی قابل‌توجه از رای‌هرسنگه / نرسنگه به دهلی بازگشت. در همین سال سلطان‌الشرق خواجهٔ جهان، صاحب جونپور و ولایات دیگر، درگذشت و پسر خوانده‌اش ملک‌واصل / ملک مبارک قرنقل جای وی را گرفت و سراسر قلمروش را متصرف گردید و خود را سلطان مبارک‌شاه خواند. در جمادی‌الاولی ۸۰۳ق اقبال‌خان، با همراهی شمس‌خان صاحب بیانه و مبارک‌خانِ بهادرخانِ بهادرناهر بر سر مبارک‌شاه شرقی، فرمانروای جونپور، لشکر برد و در میان راه رای‌سبیر و برخی دیگر از راجگان هندو را در کنار رود بیاه (یا گنگ) نزدیک پتیالی بشکست و آن‌ها را تا نزدیک اتاوه تعقیب کرد. آنگاه به قنوج رفت و خواست به خطهٔ اوده و جونپور درآید. در نتیجه، با مبارک‌شاه شرقی رویاروی گردید و دو طرف روبه‌روی هم در دو سوی رود گنگ اردو زدند، ولی پس از دو ماه زد و خوردهای مختصر (بی‌نتیجه‌گیری قطعی، یا به علت آنکه هیچ یک را مجال یا جرأت عبور از رود گنگ نبود) خیمه‌ها را برکندند و هر یک به سوی ولایت خود روان گردیدند. اقبال‌خان در میان راه به شمس‌خان و مبارک‌خان بدگمان گردید و آن دو را بکشت. در همین سال طغی‌خان ترک، داماد غالب‌خان امیر سامانه، بر سر خضرخان حاکم دیبالپور لشکر برد، اما در اجودهن از وی شکست یافت (۹ رجب ۸۰۳ق) و چون به قصبهٔ ابهوهر رسید به دست غالب‌خان و امرای دیگر کشته شد. در ۸۰۴ق ناصرالدین محمودشاه که از ظفرخان حاکم گجرات رنجیده و به مالوه رفته بود از آن‌جا به دهلی رفت. اقبال‌خان او را به گرمی پذیرفت، ولی در این هنگام نیز باز قدرت اصلی در دست او ماند و سلطان را جز نامی نبود. در این سال، اقبال‌خان، به همراه محمودشاه، بر سر ابراهیم‌شاه شرقی که پس از مرگ برادر خود مبارک‌شاه (۸۰۴ق) به جای او نشسته بود لشکر برد. ابراهیم‌شاه نیز از جونپور به رویارویی با او پیش آمد. اقبال‌خان کاری از پیش نبرد و محمودشاه نیز که از او بیمناک بود به بهانهٔ شکار از وی بگسست و رو به درگاه ابراهیم‌شاه نهاد و چون از وی‌هم، چنان‌که باید، پذیرایی و گرمی ندید، به قنوج رفت و شاهزاده هریوی را که از سوی فرمانروای جونپور حاکم آن‌جا بود بیرون راند و قنوج را به تصرف خود درآورد. اقبال‌خان هم به دهلی بازگشت و در جمادی‌الاولی ۸۰۵ق بر سر صاحب گوالیار، بیرم دیو (که به‌روایتی پسر برسنگه / نرسنگه بود و به روایتی دیگر از راجپوتان بود و پس از درگذشت نرسنگه و پسرش، دژ گوالیار را متصرف شده بود)، لشکر برد، ولی موفق به گشودن دژ گوالیار نشد و پس از تاخت و تاز و به‌بار آوردن خرابی بسیار در ولایت گوالیار به دهلی بازگشت. (ملو)اقبال‌خان در ۸۰۶ق بار دیگر به گوالیار لشکر کشید و بیرم‌دیو را در بیرون دژ دهولپور بشکست، ولی با این‌همه، باز در گشودن دژ گوالیار ناکام ماند و به دهلی بازگشت. در ۸۰۶ق تاتارخان، پسر ظفرخان حاکم گجرات، پدر خویش را بند بر نهاد و به بهروج فرستاد و خود را سلطان ناصرالدین محمدشاه خواند. آنگاه با لشکری بزرگ رو به دهلی نهاد، ولی در میان راه برخی نزدیکان ظفرخان (گویا شمس‌خان) وی را به زهر کشتند و ظفرخان را از بهروج آوردند و بار دیگر بر تخت فرمانروایی گجرات نشاندند. در ۸۰۷ق، اقبال‌خان به سوی اتاوه لشکر کشید و مدت چهارماه با رای سبیر و رای گوالیار و راجگان دیگر که در آن‌جا گردآمده بودند بجنگید و سرانجام به گرفتن پیشکش رضایت داد. وی در شوال همین سال رو به قنوج نهاد و محمودشاه را به محاصره درآورد و چون دژ قنوج استوار بود، کاری از پیش نبرد و به دهلی بازگشت و در محرم ۸۰۸ق به سوی سامانه رفت. بهرام‌خان ترک‌بچه، از غلامان فیروزشاهی، که با سارنگ‌خان برادرزادهٔ اقبال‌خان از در

مخالفت درآمده بود، از بیم (ملو) اقبال‌خان به کوه هرهور گریخت و اقبال‌خان او را تعقیب کرد تا سرانجام، به میانجیگری شیخ علیم از نوادگان سید جلال بخاری، بهرام‌خان تسلیم گردید. اقبال‌خان او را همراه گرفته، برای جنگ با خضرخان، رو به مولتان نهاد. در میان راه عهد خود بشکست و بهرام‌خان را پوست برکند. وی در نزدیکی اجودهن با سپاه خضرخان به نبرد پرداخت (۱۹ جمادی‌الاولی ۸۰۸ق). اقبال‌خان شکسته و کشته شد و سر او را بریده به فتحپور فرستادند. پس از کشته‌شدن اقبال‌خان، دولت‌خان لودی و اختیارخان و امرای دیگر دهلی کسان نزد محمودشاه در قنوج فرستادند و وی را به آمدن به دهلی و گرفتن تاج و تخت فراخواندند. محمودشاه به دهلی درآمد (جمادی‌الاخری ۸۰۸ق) و بار دیگر بر تخت شاهی نشست. وی فوج‌داری میان‌دوآب را به دولت‌خان داد و کوشک فیروزآباد را به اختیارخان سپرد. در جمادی‌الاولی ۸۰۹ق برای جنگ با ابراهیم‌شاه شرقی، فرمانروای جونپور، رو به قنوج نهاد. ابراهیم‌شاه نیز برای رویارویی با او پیش آمد. پس از چند روز جنگ و درگیری که محمودشاه دریافت که کاری نمی‌تواند از پیش ببرد به دهلی بازگشت و سپاهیان او که از جنگ و جدال خسته شده بودند پراگندند و به اقطاع خود رفتند. ابراهیم‌شاه شرقی، پس از آگاهی از این مطلب، از رود گنگ گذشت و قنوج را بگرفت و در جمادی‌الاولی ۸۱۰ق رو به دهلی نهاد. در میان راه برخی امرای دهلی، مانند نصرت گرگ‌انداز و تاتارخان پسر سارنگ‌خان و ملک مرحبا غلام اقبال‌خان از محمودشاه گسستند و بدو پیوستند. ابراهیم‌شاه به پیشروی‌اش ادامه داد تا به کنار رود جمون / جمنا رسید. در آن‌جا شنید که ظفرخان گجراتی دهار (مالوه) را گرفته و الپ‌خان، مخاطب به هوشنگ‌خان، پسر دلاورخان و حاکم مالوه، را به اسارت درآورده است و آهنگ تسخیر جونپور دارد. پس ملک مرحبا را به حکومت دژ برن گماشت و به شتاب به جونپور بازگشت. در ذوالقعدهٔ ۸۱۰ق محمودشاه از دهلی بیرون آمد و دژ برن را بگرفت و ملک مرحبا را بکشت. سپس دژ سنبهل را، که ابراهیم‌شاه آن‌را به تاتارخان سپرده بود، از دست تاتارخان بیرون آورد و به اسدخان لودی سپرد و به دهلی بازگشت. دولت‌خان لودی که محمودشاه وی را به گرفتن سامانه فرستاده بود، در یازدهم رجب ۸۱۰ق بیرم‌خان ترک‌بچه را که پس از بهرام‌خان سامانه را در تصرف داشت بشکست و در سرهند به محاصره درآورد. بیرم‌خان امان خواست و به دولت‌خان پیوست. اما خضرخان، که بیرم‌خان پیش از این بدو دست بیعت داده بود، پس از آگاهی از آن واقعه آهنگ دولت‌خان کرد. چون به حوالی فتحپور رسید، دولت‌خان در خود تاب درایستادن ندید و از رویارویی با او روی بگرداند و از رود جون / جمنا گذشت و همهٔ امرایی که بدو پیوسته بودند به خضرخان پیوستند. خضرخان، حصار فیروزه را به قوام‌خان و سامانه و سنام را به زیرک‌خان و سرهند را به بیرم‌خان سپرد و خود به سوی فتحپور بازگشت. در این هنگام تنها میان‌دوآب (گنگ و جمنا) و اقطاع رهتک در تصرف محمودشاه باقی ماند. در ۸۱۱ق محمودشاه بر سر قوام‌خان در حصار فیروزه تاخت و او را به محاصره درآورد. قوام‌خان پسر خود را با پیشکش فراوان نزد سلطان فرستاد و سلطان به دهلی بازگشت. خضرخان پس از شنیدن این خبر، به‌فتح‌آباد رفت و مردم آن‌جا را که به محمودشاه پیوسته بودند گوشمالی داد و بیازرد و ملک‌الشرق ملک تحفه را به تاخت و تاز در نواحی میان‌دوآب و دهار ترهت که در تصرف محمودشاه بود فرستاد (۱۵ رمضان ۸۱۱ق) و خود رهسپار دهلی شد و محمودشاه را در «حصار سیری» و اختیارخان را در کوشک فیروزآباد به محاصره درآورد. اما پس از مدتی دست از محاصره بداشت و به فتحپور رفت. در ۸۱۲ق بیرم‌خان ترک‌بچه از خضرخان بگسست و به دولت‌خان لودی پیوست، اما پس از آن‌که خضرخان بر سرش تاخت از ناتوانی باز از در تسلیم درآمد و خضرخان اقطاع سابقش را بدو واگذارد. در ۸۱۳ق خضرخان به رهتک تاخت و ملک ادریس، حاکم آن‌جا از سوی محمودشاه، را در محاصره گرفت و پس از شش ماه، ملک ادریس از در تسلیم درآمد و پسر خود را به نوا و مالی را پیشکشی فرستاد و خضرخان به فتحپور بازگشت. پس از بازگشت خضرخان، «سلطان محمودجانب کتهیر سواری کرد، چندگاه آن‌طرف شکار باخته سمت دهلی مراجعت فرمود. الغرض کار سلطنت سلطان محمود به کلی فتور پذیرفت و او را مجال تدبیر ملک و قرار پادشاهی نماند و مدام در لهو و عشرت می‌بود.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۷۹) در ۸۱۴ق خضرخان باری دیگر به رهتک لشکر برد و ملک ادریس و برادرش مبارزخان در هانسی به خدمتش رسیدند و وی آن دو را بنواخت و نارنول را که در تصرف اقلام‌خان / اقلیم‌خان بهادرناهر بود غارت کرد و به میوات درآمد و پس از تاراج آن‌جا رو به دهلی نهاد و حصار سیری، مقرّ محمودشاه را به محاصره درآورد. اختیارخان که در کوشک فیروزآباد بود به خضرخان پیوست. خضرخان در

کوشک فیروزآباد فرود آمد و نواحی میان‌دوآب و حوالی دهلی را بگرفت. اما در محرم ۸۱۵ق، به‌واسطهٔ تنگی غله و علف، از محاصره دست بکشید و از راه پانی‌پت به فتحپور بازگشت. در جمادی‌الاولی ۸۱۵ق محمودشاه برای شکار به جانب کتهیر / کتیهر رفت، اما در راه بازگشت بیمار شد و در رجب همان‌سال درگذشت و با مرگ او، پس از بیست‌سال و دو ماه پادشاهی پرتزلزل و پرآشوب، پادشاهی تغلقیان، و درواقع پادشاهی دهلی از سلسلهٔ ترکان که «غلامان سلطان‌شهاب غوری و موالی غلامان او بودند» (تاریخ فرشته، ۱۶۱/۱)، پایان پذیرفت. پس از مرگ محمودشاه، امرای دهلی با دولت‌خان لودی بیعت کردند و خطبه و سکهٔ دهلی به نام او زدند (حدود محرم ۸۱۶ق) و ملک ادریس و مبارزخان نیز از خضرخان گسستند و بدو پیوستند. دولت‌خان در محرم ۸۱۶ق به سوی کتهیر تاخت و رای‌هرسنگه / نرسنگه و زمین‌داران دیگر به دیدارش شتافتند و اظهار فرمانبرداری کردند. وی چون به قصبهٔ پتیالی رسید مهابت‌خان امیربدایون نیز به خدمتش رسید. دولت‌خان در این اثنا خبر یافت که ابراهیم‌شاه شرقی، قادرخان پسر محمودخان را در کالپی محاصره کرده و میان آن دو جنگ سختی درگرفته است، ولی دولت‌خان را چندان نیرو نبود که با ابراهیم‌شاه درگیر شود. از این‌رو، به‌دهلی بازگشت (جمادی‌الاولی ۸۱۶ق). در رمضان ۸۱۶ق خضرخان به دهلی لشکر کشید و چون به حصار فیروزه رسید امرا و ملوک آن‌دیار همه بدو پیوستند. ملک ادریس در دژ رهتک پناه گرفت. خضرخان او را به حال خود گذاشت و به میوات رفت و در آن‌جا جلال‌الدین‌خان برادرزادهٔ اقلام‌خان بهادرناهر به خدمتش رسید. خضرخان سپس رهسپار سنبهل گشت و پس از تاخت و تاز در آن‌جا رو به دهلی نهاد و در ذوالحجهٔ ۸۱۶ق به دهلی رسید و دولت‌خان را در حصار سیری محاصره کرد و پس از چهار ماه محاصره، سرانجام دولت‌خان ناگزیر به تسلیم شد و امان خواست و از حصار بیرون آمد. خضرخان وی را بگرفت و در قلعهٔ فیروزآباد زندانی کرد و خود بر تخت شاهی دهلی نشست (ربیع‌الاول ۸۱۷ق) و خاندان شاهان سادات دهلی را بنیاد نهاد. از شعرای روزگار محمودشاه، قاضی ظهیر دهلوی است که، به‌نوشتهٔ بدایونی، «دیوانی دارد پر از قصاید مدح.»

منابع: تاریخ صدرجهان، ۷۹-۸۷؛ تاریخ فرشته، ۱۵۴/۱-۱۶۱؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۵۶-۱۸۱؛ داستان ترکتازان هند، ۴۶۲/۱-۴۷۹؛ طبقات اکبری، ۱۲۵-۱۳۳؛ ظفرنامهٔ شامی، ۱۷۰-۲۱۱؛ مآثر رحیمی، ۳۸۹/۱-۴۰۳؛ مرآت سکندری، ۱۲-۱۵؛ منتخب‌التواریخ، ۲۶۴/۱-۲۸۴؛

The Chronicles of the pathan Kings of Dehli, 312-317; *Encyclopaedia of Islam*, 2/270; *Thughluq Dynasty*, 452-470.

برزگر

محمودشاه سوم گجراتی (mah.mud.šāh-e.sev.vom-e.go.ja.rā.ti)، محمودخان پسر لطیف‌خان پسر مظفرشاه دوم، سورت ۹۳۲ـ ربیع‌الاول ۹۶۱ / فوریهٔ ۱۵۵۴م، پادشاه گجرات (۹۴۳ـ ۹۶۱ق). پس از کشته‌شدن بهادرشاه گجراتی در جنگ با پرتغالی‌ها در بندر دیو / دیب (رمضان ۹۴۳ / فوریهٔ ۱۵۳۷)، محمدزمان میرزا گورکانی، فرزند بدیع‌الزمان میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا، در پی تصرف تاج و تخت گجرات برآمد. محمدزمان میرزا، معصومه بیگم، دختر بابر گورکانی و خواهر همایون‌شاه، را به‌زنی داشت و در دورهٔ بهادرشاه از آگره / اکبرآباد، که در همان‌جا همایون او را زندانی کرده بود، بگریخت و به پادشاه گجرات پناه برد. همین فرار او به گجرات، آتش جنگ میان بهادرشاه و همایون را برافروخت. پس از کشته‌شدن بهادرشاه که بی‌زاد و رود بود، وی کوشید از آشفتگی اوضاع به سود خود بهره ببرد و بدین منظور در پی کسب پشتیبانی پرتغالی‌ها برآمد. پس با آنان پیمانی بست و در برابر به‌دست آوردن حمایتشان، نواحی منگرول و دمان و باریکه‌ای از نوار ساحلی گجرات را به آنان واگذارد. در پی آن، در مسجد دیو به نام او خطبه خواندند. اما امرای گجرات به‌پادشاهی محمدزمان میرزا تن در ندادند و لشکری بر سر او فرستادند و وی را در مقرش در روستای اونه، در سه کروهی دیو، بشکستند و از خاک گجرات بیرون راندند. چون بهادرشاه در حیات خود بارها به خواهرزاده‌اش میران محمدشاه، فرمانروای خاندیش (۹۲۶ـ ۹۴۲ق)، به‌نام ولی‌عهد و جانشین خود اشاره کرده بود، امرای گجرات به‌دنبال او فرستادند. ولی میران محمدشاه که سال‌ها یار وفادار و ثابت‌قدم خال خود بود، مرگ او را تاب نیاورد و زمانی کوتاه پس از مرگ بهادرشاه، از شدت اندوه درگذشت (۱۳ ذوالقعدهٔ ۹۴۲ق). بهادرشاه در پادشاهی‌اش همهٔ برادران و خویشان مرد خود را، مگر محمود فرزند لطیف‌خان، به‌قتل آورد و محمود را نیز به خاندیش فرستاد و میران محمدشاه، به‌فرمان بهادرشاه، وی را با برادر خود میران مبارک‌شاه در روستای

بیاول، از توابع برهانپور، در حبس می‌داشت. بنابراین، چون میران محمدشاه درگذشت، بزرگان گجرات به ناگزیر به‌دنبال تنها بازماندهٔ خاندان شاهی گجرات، یعنی محمود، فرستادند و وی را به‌شاهی برداشتند (ذوالحجهٔ ۹۴۲ق). محمودشاه و دو جانشین او، در سنجش با شاهان پیشین گجرات، شاهانی کم‌قدرت و کم‌اهمیت به‌شمار می‌آیند و تاریخ پادشاهی گجرات پس از ۹۴۳ق بیشتر تاریخ شاهانِ دست‌نشانده و ستیزها و دسیسه‌چینی‌های مدام امرا و دسته‌های درباری بر ضد یکدیگر و بر ضد منافع عالی کشور است. محمودشاه در آغاز پادشاهی‌اش هیچ اختیاری از خود نداشت و چند تن از امرای نیرومند، یعنی عمادالملک (ملک جیو بن تبوکل) و دریاخان حسین غوری و اختیارخان، همهٔ کارها را قبضه کرده بودند و پادشاه را نیز در احمدآباد «به‌صورت تخت‌بند نگاه می‌داشتند... احدی را به گرد سلطان نمی‌گذاشتند مگر خدمتکاری چند از اعتمادیان» خود. (مرآت سکندری، ۲۶۵) پس از چندی عمادالملک و دریاخان غوری دست یکی کردند و اختیارخان را، که در دورهٔ مظفرشاه دوم مقام وزارت داشت، بکشتند (۹۴۴/ ۹۴۵ق) و خود اختیار همهٔ امور را به‌دست گرفتند. در ۹۴۴ق، سلیمان یکم عثمانی که از قدرت فزایندهٔ پرتغالی‌ها در اقیانوس هند نگران بود ناوگانی را از سوئز به‌سوی بندر دیو، برای حمله به پرتغالی‌ها، گسیل داشت. اما نیروهای گجرات (در خشکی) که می‌ترسیدند دردسر حضور ترک‌ها در دیو از حضور پرتغالی‌ها در آن‌جا کم‌تر نباشد، از همکاری کامل با قوای عثمانی خودداری کردند، و عثمانیان، در پی دریافت نامه‌ای ساختگی که حاکی از ورود ناوگانِ اصلی پرتغال از گوا به دیو بود، از محاصرهٔ دیو دست برداشتند و آن‌جا را ترک گفتند. پس از آن، امرای گجرات به گفت‌وگوی صلح با پرتغالی‌ها پرداختند و میان دژ و شهر دیو، دیواری برافراشتند. در اواخر ۹۴۵ق میان دریاخان و عمادالملک نیز اختلاف افتاد و دریاخان، محمودشاه را برداشت و به بهانهٔ شکار از احمدآباد بیرون برد. عمادالملک سپاهی بزرگ فراهم آورد و آهنگ جنگ کرد، اما با پیوستن بیشتر سپاهیان وی به اردوی شاهی ناگزیر به مصالحه گردید و به جاگیر خود (جهالاوار) در ولایت سورت رفت و دریاخان و محمودشاه نیز به احمدآباد بازگشتند. در ۹۴۷ق دریاخان باز محمودشاه را برداشت و بر سر عمادالملک لشکر برد. عمادالملک شکست خورد و به برهانپور نزد میران مبارک‌شاه، فرمانروای خاندیش (۹۴۲ـ ۹۷۴ق)، پناه برد. میران مبارک‌شاه به حمایت او برخاست و در نتیجه، میان قوای گجرات و خاندیش جنگ درگرفت. این جنگ به شکست سپاه خاندیش انجامید. عمادالملک از خاندیش نزد ملوخان، ملقب به قادرشاه، فرمانروای مالوه (۹۴۳ـ ۹۴۹ق) گریخت و میران مبارک‌شاه نیز که در دژ آسیر پناه گرفته بود به ناگزیر درخواست صلح کرد و پذیرفت که خراجگزار محمودشاه باشد و خطبه و سکه به‌نام او کند. دریاخان و محمودشاه به احمدآباد بازگشتند. پس از آن تا مدتی دریاخان صاحب‌اختیار مطلق پادشاهی گجرات بود و محمودشاه از همهٔ اختیارات شاهی تنها نام آن را داشت و عملاً در اسارت دریاخان به سر می‌برد. گویند دریاخان مردی خوش‌باش، شادخوار و گشاده‌دست بود و در روزگار قدرت او «از هر خانه و منزل، بلکه از هر کوچه و بازار آواز سرود و نغمهٔ ساز و غلغلهٔ جشن به گوش مردم می‌رسید.» (مرآت سکندری، ۲۶۸) در ۹۵۰ق محمودشاه از بند دریاخان بگریخت و نزد عالم‌خان لودی در روستای دهندوقه / دندوکه در سی کروهی جنوب غربی احمدآباد، گریخت. دریاخان چون از گریز محمودشاه آگاه گردید، کودک مجهول‌النسبی را از نوادگان احمدشاه دوم گجراتی خواند و به نام مظفرشاه به شاهی برداشت و سپاهی بزرگ فراهم آورد و آهنگ دهندوقه کرد. دریاخان در جنگ با محمودشاه و هوادارانش پیروز شد، ولی سپس مردم و سپاهیان از او گسستند و وی سرانجام ناگزیر به ترک احمدآباد شد و به برهانپور و از آن‌جا به دهلی نزد شیرشاه سور گریخت. پس از آن، محمودشاه مدت کوتاهی تا اندازه‌ای با قدرت و اختیار پادشاهی کرد، ولی به‌سبب جوانی و ناآزمودگی، و تحت تأثیر برخی از رایزنان، به کارهایی همچون کشتن امرای برجسته، مانند علاءالدین لودی (برادر سلطان سکندر لودی) و ملک‌جیو / بیکنجیو شجاعت‌خان، دست زد. کارهای او ناخرسندی بیشتر امرا را برانگیخت و آن‌ها بر او بیرون آمدند. محمودشاه باز در قید امرا گرفتار گردید و از شاهی تنها نامی برایش ماند و این‌بار عالم‌خان لودی صاحب‌اختیار مطلق کارها شد. با این‌همه، محمودشاه در ۹۵۲ق خود را از بند عالم‌خان و امرای همدستش رهانید و عالم‌خان از احمدآباد بگریخت. محمودشاه این بار به استقلال و به تن خود به پادشاهی پرداخت. وی در این دوره، در ابتدا عمادالملک را که در دورهٔ عالم‌خان به گجرات بازگشته و بهروچ و بندر سورت را جاگیر یافته بود به حیله به‌چنگ آورد و بکشت (رمضان ۹۵۲ق). لشکری بر سر عالم‌خان و دریاخان که بدو پیوسته بود فرستاد و

آن‌دو از خاک گجرات گریختند و به دهلی نزد شیرشاه سور رفتند. محمودشاه آنگاه متوجه پرتغالی‌ها شد؛ دژی در بندر سورت برآورد و در ۹۵۳ق با سپاهی نیرومند به بندر دیو تاخت و آن‌جا را به محاصره گرفت. اما پس از هشت‌ماه شهربندان بندر دیو، که در طول آن خواجه صفر (گویا همان خواجه غضنفر آقای ترک، مخاطب به خداوندخان رومی، که دژ سورت به سعی او ساخته شد)، فرماندهٔ قوای گجرات، کشته شد، پرتغالی‌ها از بندر گوا نیروی تقویتی دریافت داشتند و ژوائو دو کاسترو، فرماندار پرتغالی دیو، در هفدهم رمضان ۹۵۳ق / یازدهم نوامبر ۱۵۴۶م سپاه گجرات را بشکست و به دنبال آن همهٔ اسرای مسلمان و ساکنان شهر دیو را بی‌رحمانه کشتار کرد. یک سال بعد، پرتغالی‌ها بهروچ را غارت کردند و به آتش کشیدند و ساکنان آن‌جا را قتل عام کردند. محمودشاه در ۹۵۳ق مقر خود را به محمودآباد انتقال داد و در آن‌جا بنایی باشکوه و بی‌مانند، به‌نام آهوخانه، برآورد که همهٔ اسباب شادخواری و عیش و کامرانی را در بر داشت. در ۹۵۵ق آصف‌خان وزیر را، که بهادرشاه با حرم و خزانهٔ خود به مکه فرستاده بود، به گجرات فراخواند و منصب وزارت اعظمی را بدو واگذارد. وی پس از آن، با حفظ سلطه و اقتدار خود، ادارهٔ بیشتر کارهای پادشاهی را به آصف‌خان و دیگر امرا واگذارد و خود بیشتر به شادخواری و عیش و نوش، به‌ویژه در آهوخانه، پرداخت. وی در آهوخانه «کاخ‌های دلگشا و باغ‌های روح افزا ساخته و باغبانی را به زنان زیباروی سپرده و انواع جانوران را در آهوخانه رها کرده بود و «چون به صحبت زنان مولع بود همه‌وقت با حرم‌های خود در آن‌جا شکار کردی و چوگان باختی و درختانی که در آن چار دیوار بودند به مخمل سبز و سرخ پیچیدی.» (تاریخ فرشته، ۲۲۸/۲) محمودشاه سرانجام به‌دست یکی از نوکران خود به نام برهان به قتل رسید. برهان، پس از کشتن محمودشاه، ده تن از امرای بلندپایهٔ دربار، مانند آصف‌خان و افضل‌خان عبدالصمد شیرازی و حتی به‌روایتی خداوندخان غضنفرآقا (گویا باید پسر غضنفرآقا باشد که پس از کشته‌شدن پدرش در جنگ با پرتغالی‌ها در بندر دیو، به لقب پدر خود، خداوندخان مخاطب گردید)، را به‌قتل آورد و سپس کوشید تا تاج و تخت گجرات را تصاحب کند. اما دیگر امرای گجرات وی را بشکستند و بکشتند و چون محمودشاه فرزندی نداشت، کودک خردسالی به نام احمدخان، از نوادگان احمدشاه دوم، را با لقب احمدشاه سوم بر تخت شاهی گجرات نشاندند. محمودشاه را تاریخ‌نگارانی مانند نظام‌الدین احمد بدخشی (در طبقات اکبری) و ملامحمدقاسم هندو شاه فرشته (در گلشن ابراهیمی / تاریخ فرشته)، پادشاهی نیک‌نهاد و پسندیده‌اطوار گفته‌اند که «اکثر اوقات به صحبت علما و صلحا گذرانیدی.» در روزگار او، مشایخ و علمای نام‌داری چون شیخ محمدغوث گوالیاری، شیخ وجیه‌الدین گجراتی، شیخ‌علی متقی و شیخ ماه جونپوری در گجرات به سر می‌بردند. سرایندگان فارسی‌گو نیز در دورهٔ محمودشاه در گجرات به سر می‌بردند و احتمالاً از نواخت او بهره‌مند می‌شدند و در کتاب‌های تاریخ برخی سروده‌های آنان، مانند سروده‌های ملامحمد استرابادی متخلص به رعنایی و شیخ یحیی مفتی که به مناسبت‌هایی همچون بنای دژ سورت یا مرگ محمودشاه سروده شده‌اند نقل شده است.

منابع: تاریخ فرشته، ۲۲۵/۲ـ۲۲۸؛ طبقات اکبری، ۵۱۰ـ۵۱۴؛ مآثر رحیمی، ۱۸۷/۲ـ۱۹۵؛ مرآت سکندری، ۲۵۹ـ۳۱۳؛

Encyclopaedia of Islam, 2/1128-1129; *A History of Sufism in India,* 2/158, 321, 323.

برزگر

محمودشاه، ناصرالدین پسر شمس‌الدین التتمش ← ناصرالدین محمودشاه

محمودشاه یکم گجراتی (mah.mud.šāh-e.ye.kom-e.go.ja.rā.ti)، فتح‌خان، معروف به محمودشاه بیگره / بیگدا، پسر محمدشاه، ۲۰ رمضان ۸۴۹ ـ رمضان ۹۱۷ق / ۲۳ نوامبر ۱۵۱۱م، پادشاه گجرات (۸۶۳ ـ ۹۱۷ق). برادر کهتر و ناتنی قطب‌الدین احمدشاه دوم گجراتی (۸۵۵ ـ ۸۶۳ق) بود. احمدشاه پس از برآمدن به تخت شاهی، در پی گرفتن و کشتن فتح‌خان برآمد، ولی فتح‌خان و مادرش مغلی بی‌بی پیش سیدمحمد بخاری، ملقب به شاه‌عالم و منجهن (۸۱۷ ـ ۸۸۰ق)، از مشایخ نامی گجرات که همسرش خالهٔ فتح‌خان بود، پناه بردند و فتح‌خان در حمایت شاه‌عالم از دستگیری و قتل احتمالی نجات یافت. امرای گجرات، پس از مرگ احمدشاه دوم، نخست داودخان پسر احمدشاه یکم را به شاهی برداشتند، ولی او پادشاهی ناشایست و بی‌تدبیر بود و از این‌رو، پس از هفت / بیست و هفت روز شاهی، او را برکنار کردند و فتح‌خان را با لقب محمودشاه در احمدآباد بر تخت شاهی گجرات نشاندند (شعبان ۸۶۳ق). دربارهٔ لقب محمودشاه بیگره گویند که «بیگره به‌زبان هندی

گاوی را گویند که شاخ‌های چپ و راست مثل دو دست کسی که به بغل‌گیری گشاده کند برآمده باشد و بروت‌های سلطان ستبر و دراز بودند، مثل شاخ‌های مذکور [و از این‌رو] در عرف به چنین لقب شهرت یافت. بعضی می‌گویند "بی" به‌زبان هندوان گجرات عدد دو را گویند و گده [گره] در زبان مذکور قلعه را گویند ــ سلطان [محمود] دو قلعه فتح نموده بود، یکی جونه‌گده، نام دیگر چانپانیر ــ از آن جهت، [او را] سلطان محمود بیگره گویند.» (مرآت سکندری، ۷۱) به هر حال، محمودشاه که تنها سیزده سال و ده ماه و سه روز داشت، فرمانروای گجرات شد. وی، به‌رغم خردسالی، در همان اوایل پادشاهی بی‌باکی و دلاوری و تیزبینی و هشیاری از خود نشان داد و این ویژگی‌های شخصیتی را در دورهٔ دراز پادشاهی پنجاه و چهارساله‌اش نگه داشت. هنوز چند ماه از پادشاهی‌اش نگذشته بود که با دسیسهٔ شماری از امرای بلندپایه برای برکناری‌اش روبه‌رو شد، اما با کاردانی و دلاوری آن توطئه را بی‌اثر و توطئه‌گران را سرکوب کرد. در ۸۶۵ / ۸۶۶ق، در پاسخ به درخواست یاری نظام‌شاه، پادشاه خردسال بهمنی (۸۶۵ ــ ۸۶۷ق) که در برابر یورش محمودشاه خلجی، فرمانروای مالوه (۸۴۰ ــ ۸۷۳ق) به قلمرو بهمنیان در دکن، از او یاری خواسته بود، با سپاهی گران رهسپار دکن شد. محمودشاه خلجی که برار را به محاصره گرفته بود از آمدن او بیمناک شده دست از محاصرهٔ برار برداشت و به مالوه بازگشت. در ۸۶۷ق نیز باری دیگر برای رویارویی با محمودشاه خلجی، که دوباره به خاک دکن تاخته بود، بدان‌سوی لشکر کشید و فرمانروای مالوه با شنیدن خبر حرکت او به سوی دکن، پس از تاخت و تاز و تاراج قلمرو بهمنیان تا دولت‌آباد، به مالوه بازگشت. محمودشاه گجراتی نیز پس از آنکه فرستادگان نظام‌شاه بهمنی با پیشکش‌های گران به‌خدمتش رسیدند به گجرات بازگشت. وی در ۸۶۹ق دژهای کوهستانی بهروت و پرنرا و بندر دمان را که در دست راجگان هندو بود بگشود و غنایم فراوان به‌دست آورد. در این اوان همچنین سنجان، کوچ‌نشین کهن پارسیان / زرتشتیان در گجرات، را ویران کرد. در ۸۷۱ ــ ۸۷۴ق بر دولت نیرومند و ثروتمند راجپوتان در جوناگره و گرنار در ولایت سورت پیروز شد و بتخانه‌ها و بت‌های هندوان در این نواحی را بشکست و رای مندولیک / مندلیک راجهٔ شکست‌خوردهٔ جوناگره، اسلام آورد و خان‌جهان خطاب یافت. محمودشاه، پس از این پیروزی مدتی در جوناگره ماند و در نواحی جوناگره شهری تازه پی افکند و آن‌جا را، با ساختن برج و باروهای استوار، بازارها، مساجد و بناهای باشکوه دیگر، به مرکزی برای تبلیغ و ترویج اسلام در شبه‌جزیرهٔ سورت مبدل کرد. وی این شهر تازه را مصطفی‌آباد نامید و بسیاری از سادات و علما و روحانیان را در آن‌جا نشیمن داد. چون در این هنگام سرکشان احمدآباد از فرصت غیبت پادشاه بهره جسته و اوضاع شهر و پیرامونش را برآشفته بودند، ملک جمال‌الدین بن شیخ ملک، متصدی اسلحه‌خانهٔ سپاه را لقب محافظ‌خان بخشید و به کوتوالی (= دژداری) و شحنگی (یا فوجداری = فرماندهی نظامی) احمدآباد گماشت و بدان‌سوی فرستاد. محافظ‌خان در زمانی کوتاه آشوبگران و سرکشان احمدآبادرا فرو مالید و پانصد تن از سرکردگانشان را به دار آویخت و نظم و آرامش را به شهر بازآورد. محافظ‌خان، به‌پاس این خدمت در دستگاه محمود به سرعت ترقی کرد و مناصب بلندی چون استیفای کل کشور و حتی وزارت پادشاه بدو واگذار شد و کارش به جایی رسید که پسرش ملک خضر از راجهٔ ایدر پیشکش گرفت. محمودشاه در ۸۷۶ق از مصطفی‌آباد به کچّه و سند لشکر برد و قبایل ناآرام آن ولایات را که به راهزنی می‌پرداختند فرو مالید و شماری از بزرگانشان را به مصطفی‌آباد برد تا از علمای دین راه و روش اسلام بیاموزند. در ۸۷۷ق به شهر دوارکا / جگت، از شهرهای مقدس هندوان که دریازنانش مسافران مسلمان، به‌ویژه حج‌گزاران، را سخت می‌آزردند، تاخت. گویا این حمله در پی شکایت مولانا محمد سمرقندی، از دانشمندان آن روزگار انجام گرفت که پس از سال‌های دراز زندگی در دکن، از راه دریا رهسپار هرمز بود تا از آن‌جا به زادگاهش سمرقند بازگردد، ولی چون با کشتی مقابل بندر جگت رسید دریازنان آن شهر بر کشتی تاختند و اموال او و دیگر مسافران را به غارت بردند. محمودشاه، جگت و جزیرهٔ همسایه‌اش سانگهودار / بیت را، که مردم جگت بدان‌جا پناه بردند، گشود و تاراج کرد و بتخانه‌ها را ویران کرد و بت‌ها را شکست و بسیاری از هندوان را بکشت و راجه بهیم، راجهٔ جگت، را نیز به‌دست آورد و به احمدآباد فرستاد و در آن‌جا او را چهارپاره کردند و بکشتند. سپس ملک طوغان، مخاطب به فرحت‌الملک، را به حکومت جگت گماشت و به جوناگره / مصطفی‌آباد بازگشت. در ۸۷۸ق / ۱۴۷۳م به احمدآباد بازگشت و در خلال نه سال آینده به هیچ لشکرکشی بزرگی دست نزد. در این مدت شهر تازه‌ای به نام محمودآباد در سی کیلومتری جنوب شرقی احمدآباد بنیاد نهاد. وی، پس از بازگشت به

محمودشاه یکم گجراتی

احمدآباد، هر سال مدتی به گشت و گذار در مصطفی‌آباد می‌رفت. در رمضان ۸۸۵ق / نوامبر ۱۴۸۰م که محمودشاه به مصطفی‌آباد رفته بود، خداوندخان، وزیر اعظم پادشاهی گجرات، و شماری از امرا بر آن شدند تا وی را برکنار سازند و پسر بزرگش احمد را بر تخت شاهی بنشانند، ولی این توطئه به‌دست بهاءالدین عمادالملک، حاکم سونکهر و از امرای بلندپایهٔ گجرات، و محافظ‌خان خنثی شد. محمودشاه پس از آگاهی از این توطئه و بازگشت به احمدآباد، خداوندخان را بگرفت و بند بر نهاد و چون عمادالملک در این اثنا درگذشت، پسرش اختیارالملک را بنواخت و تا مقام وزارت برکشید. چنین می‌نماید که شاهزاده احمد خود نیز در این توطئه دست داشت، چراکه محمودشاه پس از آن پسر کوچک خود خلیل‌خان را به ولی‌عهدی برگزید. محمودشاه در شوال ۸۷۷ق / دسامبر ۱۴۸۲م به دومین لشکرکشی بزرگ خود برضد راجگان هندو دست زد. هدف او این‌بار، راجهٔ نیرومند چانپانیر و پایگاه و دژ استوار او پاواگره بود. وی دژ چانپانیر را به محاصره گرفت و آن‌را پس از بیست ماه محاصره گشود (ذوالقعدهٔ ۸۸۹ق). رای راول‌پتایی، راجهٔ چانپانیر و وزیرش دونگرسی نیز که زخمی شده بودند به اسارت سپاه گجرات درآمدند و محمودشاه آن‌دو را «به اسلام دعوت نمود و ایشان قبول نکردند و به فتوای علمای اسلام مدت پنج ماه در حبس و زنجیر نگاه داشته، هر روز تهدید قتل می‌دادند شاید که مسلمان شوند. چون به هیچ‌وجه دعوت قبول نکردند، به گفتهٔ علمای شریعت محمد، بناهی و دونکرسی را بر دار کردند.» (تاریخ فرشته، ۲/۲۰۲) گویند از کل خاندان راجهٔ چانپانیر، تنها دو دختر و یک پسر به جا ماند که محمودشاه دو دختر را به حرم خود فرستاد و پسر را به یکی از امرای بزرگ دربار خود، سیف‌الملک داد، تا به فرزندی بپذیرد و بپرورد و آن پسر نزد سیف‌الملک چنان پرورش یافت که در دورهٔ مظفرشاه دوم (پسر محمودشاه) به لقب نظام‌الملک مخاطب گردید و از امرای بزرگ شد. (مرآت سکندری، ۱۰۷) محمودشاه چندان شیفتهٔ زیبایی و آب و هوای خوش چانپانیر شد که آن‌جا را به پایتختی خود برگزید و با برآوردن برج و باروهای تازه و مسجدی باشکوه و ضرابخانه و بناهای دیگر گسترش بخشید و این شهرِ به‌واقع جدید را محمدآباد نامید. محمدآباد تا پایان پادشاهی محمودشاه، تختگاه سیاسی او و اقامتگاه مورد علاقه‌اش باقی‌ماند. وی محافظ‌خان را به حکومت احمدآباد گماشت (۸۹۱ق) و ولایت سورت و شهر مصطفی‌آباد / جوناگره را نیز به شاهزاده خلیل‌خان سپرد. در ۸۹۶ق بهادر گیلانی که از دست‌پروردگان خواجه محمود گاوان، ملقب به خواجهٔ جهان، وزیر نام‌دار بهمنیان بود، در پی کشته‌شدن خواجه محمود، بر بهمنیان بشورید و برخی نواحی دکن، به‌ویژه بندر دابهول، را بگرفت و با تشکیل ناوگانی نیرومند به دریازنی پرداخت و بسیاری از بنادر از جمله بنادر گجرات، کهنبایت و مهایم، را دستخوش تاخت و تاز کرد، چندان که رفت و آمد کشتی‌ها به بنادر گجرات بسیار دشوار و حتی ناممکن گردید. محمودشاه سپاهی به فرماندهی صفدرالملک از راه دریا و لشکری به فرماندهی ملک سارنگ قوام‌الملک از راه خشکی بر سر بهادر فرستاد. اگر چه صفدرالملک از بهادر گیلانی شکست خورد و گرفتار شد، ولی دولت بهمنی از بیم آن که لشکر خشکی گجرات به فرماندهی قوام‌الملک برای سرکوبی بهادر به ناچار از قلمرو بهمنیان بگذرد و دست‌اندازی‌ها و خرابی‌هایی در آن نواحی به‌بار آورد، خود پیش‌دستی کرده با فراهم‌آوردن تمام قوای خود بر سر بهادر لشکر کشید و او را بشکست و گرفت و کشت (۸۹۹ق) و صفدرالملک را با کشتی‌هایش و هدایای بسیار نزد پادشاه گجرات فرستاد. محمودشاه پس از آن تا چند سال، مگر برای برخی لشکرکشی‌های کوچک، از محمدآباد بیرون نرفت، تا این‌که با توجه به رویدادهای پادشاهی بهمنی که در آن بندگان و سرداران چندان قدرت یافتند که بر پادشاه چیره شدند و وی را آلت دست خود قرار دادند، از قدرت امرا در احمدآباد به هراس افتاد و در ۹۰۶ق به احمدآباد رفت و بسیاری از امرای نیرومند و پرنفوذ و داعیه‌دار را برکنار کرد و بکشت. در ۹۱۳ق به محمدآباد بازگشت و اندکی بعد نیروی دریایی خود را به جنگ پرتغالی‌ها فرستاد. پرتغالی‌ها، پس از اکتشافات دریانورد نام‌دارشان واسکودوگاما، رفته‌رفته خطوط دریایی خود را در بخش اعظم اقیانوس هند و دریای سرخ گسترش داده بودند و این گسترش به تجارت پرسودی که از راه بنادر گجرات، به‌ویژه کنبهایت، انجام می‌گرفت آسیب بسیار وارد آورده و نیز حکومت مصر را از بخش بزرگی از درآمدی که از تجارت با ممالک شرق به دست می‌آورد، محروم کرده بود. بنابراین، الاشرف قانصوه‌الغوری، سلطان مملوک مصر (۹۰۶ ــ ۹۲۲ق) ناوگان دریایی بزرگی به فرماندهی امیرحسین برای رویارویی با پرتغالی‌ها به اقیانوس هند و بنادر گجرات فرستاد. محمودشاه نیز که مترصد جنگ با پرتغالیان بود از محمدآباد به سوی بنادر گجرات، مانند دمن و

مهایم، رفت و پس از رسیدن به دمن، سپه‌سالار خود ایاز را با چند کشتی از بندر دیب / دیو به یاری مصریان فرستاد. ناوگان مشترک گجرات و مصر در ابتدا توانست پرتغالی‌ها را در کنار بندر چول / جیول شکست دهد (رمضان ۹۱۳ق / ژانویهٔ ۱۵۰۸م) و دون لورنزو (Don Lorenzo)، پسر فرانسیسکو دالمیدا (Francisco d 'Almeida)، فرماندهٔ پرتغالی‌ها، در این نبرد به‌قتل آمد. اما این نیروی متحد در نبردی دیگر، در بیرون بندر دیو، از دالمیدا شکست خورد (شوال ۹۱۴ق / فوریهٔ ۱۵۰۹م). محمودشاه سپس کوشید تا با پرتغالی‌ها روابط سیاسی برقرار سازد، ولی پس از تسخیر و غارت بندر صنداپور (گوا) به‌دست آلبوکرک پرتغالی، دریافت که هر نوع اتفاقی با این دشمنان اسلام بی‌نتیجه است. با این وجود، برای جلوگیری از تحریکشان، اتحاد خود با مصر را گسست و زندانیان پرتغالی را آزاد کرد. از دیگر اقدامات مهم محمودشاه در اواخر پادشاهی‌اش، دخالت او در مسئلهٔ تاج و تخت خاندیش / خاندیس بود. پس از مرگ داودشاه فاروقی، فرمانروای خاندیش (آسیر و برهانپور)، بر سر جانشینی او جنگ درگرفت. یکی از مدعیان تاج و تخت خاندیش، عالم‌خان بن حسن‌خان / احسن‌خان، نوادهٔ دختری محمودشاه بود که از نیای مادری‌اش یاری جست و سرانجام نیز با یاری وی، به نام عادل‌خان سوم بر تخت شاهی خاندیش نشست (۹۱۴ / ۹۱۶ق). محمودشاه در ذوالحجهٔ ۹۱۶ق به گشت و گذار در پتن / نهرواله رفت و با بزرگان و علمای آن‌جا، مانند معین‌الدین کازرونی، دیدار کرد. سپس رو به احمدآباد نهاد و در میان راه مزار شیخ احمد کهتو در سرکهیج را زیارت کرد. پس از رسیدن به احمدآباد، بیمار شد و بعد از چند ماه بیماری درگذشت و شاهزاده خلیل‌خان، با لقب مظفرشاه (دوم) بر تخت شاهی گجرات نشست. گویند در ماه‌های آخر زندگی محمودشاه، به‌عرضش رساندند که «شاه اسماعیل [یکم صفوی]، پادشاه ایران [۹۰۶ ــ ۹۳۰ق]، یادگاربیگ قزلباش را با جمعی از قزلباش به طریق رسالت فرستاده و تحفه‌های نفیس مرسول داشته است. [محمودشاه] فرمود که خدای تعالی روی قزلباش که دشمن اصحاب ثلاثه و مخترع ظلم‌اند مرا ننماید.» از قضا چنین هم شد و پیش از رسیدن یادگاربیگ، وی درگذشت. (تاریخ فرشته، ۲/۲۰۵) در دورهٔ پادشاهی محمودشاه بیگره / بیگرا، گجرات به اوج شکوفایی خود و بالاترین حد امنیت و آرامش داخلی، در شهرها و بنادر، رسید. در این دوره، ارتش گجرات، ارتشی بسیار کارآمد و مجهز بود و محمودشاه سخت مراقب رفاه سپاهیانش و خانوادهٔ آن‌ها بود. اگر سربازی در جنگ کشته می‌شد یا به مرگ طبیعی می‌مرد «جاگیر او را به پسرش مقرر می‌داشت و اگر پسر نداشت نصفِ جاگیر را به دخترش می‌داد [و] اگر دختری هم نداشت به متعلقان او وجه کفاف معین می‌کرد.» (مرآت سکندری، ۷۵) وی سازنده‌ای بزرگ بود و باغ‌ها و بستان‌های بسیاری احداث کرد. گویند بسیاری از گونه‌های درختان میوه را او نخستین بار در گجرات وارد کرد و رواج بخشید. شماری از سرداران و بزرگان درگاه محمودشاه، مانند ملک ایاز، ملک شعبان ملقب به ملک شرق، خداوندخان عیلم، الغ‌خان بهوکالی، دریاخان بانی، عمادالملک عیسن، تاج‌خان سالار و قوام‌الملک سارنگ نیز سازندگان برجسته‌ای بودند و باغ‌ها، عمارات و شهرک‌هایی بنیاد کردند. آرامش درازمدت و رفاه پادشاهی گجرات در دورهٔ محمودشاه موجب شد تا دانشوران کمابیش فراوانی، در جست‌وجوی مکانی امن و آسوده و حامی و ممدوحی گشاده‌دست، روانهٔ گجرات شوند و از نواخت محمودشاه یا امرای بلندپایهٔ او بهره یابند. چنین می‌نماید که زبان رسمی و دیوانی دربار محمودشاه فارسی بوده و این امر، به‌ویژه از چند کتاب تاریخی که به‌فارسی در گزارش رویدادهای دورهٔ وی نوشته شده، پیدا است. این آثار عبارتند از ۱ــ طبقات محمودشاهی از ملا عبدالکریم نیم‌دهی که از نزدیکان دربار تورانشاه (ــ ۸۷۵ق)، پادشاه هرمز، بود و در ۸۹۲ق، به سفارت از فرمانروای هرمز به‌دربار محمودشاه رفت و روزگاری در دربار او به کار پرداخت و این اثر را در تاریخ عمومی، و از آن‌میان در تاریخ گجرات و شاهان آن تا ۹۰۵ق، به‌نام محمودشاه نوشت. این اثر دارای آگاهی‌های فراوانی دربارهٔ رویدادهای جنوب هند، به‌ویژه گجرات است و نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌ها نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ مآثر محمودشاهی از عبدالکریم نیمدهی در تاریخ گجرات که باید دید با اثر پیشین تفاوت دارد یا با آن یکی است یا جزئی از آن است؛ ۳ــ تاریخ صدرجهان / تاریخ محمودشاهی / طبقات محمودشاهی، در تاریخ عمومی، از ملک‌القضات صدرجهان فیض‌الله بنبانی که از مقامات بلندپایهٔ دربار محمودشاه بود و در ۹۰۷ق به‌سفارت از وی به بیدر رفت و در همین روزگاران این تاریخ را نوشت؛ ۴ــ مآثر محمودشاهی از عبدالحسین توری؛ ۵ــ مآثر محمودشاهی از شمس‌الدین زیرک شیرازی؛ ۶ــ تاریخ گجرات / طبقات تاریخ گجرات از مولاناالعظیم شرف‌الدین محمد بن احمد بن عیسی بن علی بخاری. این اثر که مؤلف آن شرف‌الدین بخاری (ــ صفر

۶۲۱ق) از درباریان محمودشاه بود، از آثار کم مانند در تاریخ گجرات به‌شمار می‌آید و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگر نگه‌داری می‌شود. سید محمد جونپوری، از علمای برجستهٔ شبه‌قاره، که مدعی مهدویت بود، در اواخر پادشاهی محمودشاه به گجرات رفت، اما پس از گذراندن مدتی در احمدآباد و پتن / نهرواله، به‌سبب مخالفت علما و روحانیان، ناگزیر به ترک گجرات گردید. از دیگر دانشورانی که در روزگار محمودشاه بیگره به گجرات رفته یا او را ستوده و از او نواخت یافته‌اند می‌توان از هبةالله شاه‌میر شیرازی حسینی (ـ ۸۹۸ق)، ابوبکر محمد بهروجی مؤلف فتح مبین / شرح حصن حصین که در ۹۱۵ق نوشته شده (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۱۵۸)، ملک‌القضات صدرجهان فیض‌الله بنبانی مؤلف تاریخ صدر جهان، قاضی نعمت‌الله بن طاهرالله نویسندهٔ عیون‌الشرع (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۱۶۷۲ / ۴۷۲۴) و یوسف بن احمد بن محمد بن عثمان صاحب مناظرالانسان که در ۸۹۳ ــ ۸۹۵ق نوشته شده (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.16714) و برگردان فارسی یا به‌واقع گزیدهٔ وفیات الاعیان ابن خلکان است، نام برد.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۶۵ـ۵۶۸؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۴۲، ۱۸۹؛ تاریخ فرشته، ۲/۱۹۳ـ۲۰۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۴۲، ۲۵۴، ۷۷۴؛ طبقات اکبری، ۴۶۶ـ۴۸۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۳۱۶؛ ۳/۱۵۱۹، ۱۸۴۷؛ ۴/۲۳۸۵؛ ۶/۹۶۷؛ ۱۴/۶۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۸۲، ۴۶۹۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۵۷۸، ۶۳۵، ۱۳۳۳؛ مآثر رحیمی، ۲/۱۳۹ـ۱۵۱؛ مآثر محمودشاهی، ۹۹، ۱۲۱؛ مرآت سکندری، ۷۰ـ۱۳۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/334; *A Critical Study of Indo-Persian Literature during Sayyid and Lodi period,* 152, 158-159, 171, 188-193; *Encyclopaedia of Islam,* 2/1125-1128.

برزگر

محمود طاهر غزالی (mah.mud-e.tā.her-e.qaz.zā.li)، معروف به نظام مدرس، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. روزگارش دانسته نیست. به گفتهٔ برخی منابع در سدهٔ هشتم هجری و به نوشتهٔ منابعی دیگر پیش از ۱۰۵۵ق (گویا در هند) می‌زیسته و مدرس مدرسهٔ جلالی بوده است. از آثارش: ۱ــ معرفت‌المذاهب به‌نام سلطان دوست‌محمد، که به نظر برخی شاید همان شاهزاده دوست‌محمد بن بداق‌خان شیبانی، حاکم تاشکند (۹۵۹ ــ ۹۶۳ق)، باشد. این اثر رسالهٔ بسیار کوتاهی است دربارهٔ گروه‌های گوناگون مسلمانان با جانب‌داری از اهل سنت و در دو باب تدوین شده است: یک) در اهل سنت و جماعت و آن‌چه بدان تعلق دارد، دو) در هفتاد و دو گروه دیگر. معرفت‌المذاهب به‌کوشش علی‌اصغر حکمت در ۱۳۳۵ش در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ انتباه‌الاجسام والجواهر؛ ۳ــ کتاب‌السعادات فی معرفت‌العبادات در فرایض و واجبات و سنن و نوافل و مستحبات وضو و نماز و دعا و تسبیح، از دید فقه اهل تسنن (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1958-269/39)؛ ۴ــ حیرت‌الفقه که گویا همان اثر پیشین است (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی به‌شمارهٔ ق‌ف۲۵).

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۷۵۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲/۱۰۱۰؛ ۱۴/۴۰۸؛ ۴۹۱، ۶۸۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۷۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۸۹، ۸۲۴، ۸۴۴؛ «رسالهٔ معرفت‌المذاهب»، به‌کوشش علی‌اصغر حکمت، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، سال چهارم، شمارهٔ ۱، مهر ۱۳۳۵ش، صص ۱ـ۱۷؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1064, 1370-1371; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon collection of the Asiatic Society of Bengal,* 277.

برزگر

محمود عالم (mah.mud.ā.lam)، فرزند عبدالجنان، پنجروان جهان‌آباد در ایالت بیهار ۱۹۴۲م ــ　، فارسی‌پژوه و مترجم هندی. دورهٔ دبستان و دبیرستان را در مدرسهٔ اسلامی زادگاهش به‌پایان برد. در ۱۹۶۵م از دانشگاه پتنا دانشنامهٔ فوق لیسانس و در ۱۹۷۲م دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. همراه با تحصیل در دبیرستان‌های بیهار به تدریس در دانشگاه جواهر لعل نهرو در دهلی نو پرداخت. از آثارش: ترجمهٔ ارشادات امام خمینی به‌اردو (دهلی)؛ ترجمه و نقد و مقدمه بر کتاب ادبیات انقلاب اسلامی ایران (دهلی)؛ ترجمهٔ دعای کمیل به‌اردو (دهلی)؛ سعدی از دیدگاه تعلیم و تربیت (کلکته)؛ مراثی در

ادبیات فارسی به انگلیسی.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱/۱۱۷؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۳۴؛ گنج شایگان، ۱۳۶.

رسولی

محمود فیاض هاشمی (mah.mud.fay.yāz-e.hā.še.mi)، فرزند فیاض هاشمی، دهلی ۱۹۵۴م ــ　　، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشکدهٔ ذاکرحسین (وابسته به دانشگاه دهلی) به‌تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۷۶م دانشنامهٔ لیسانس، در ۱۹۷۸م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس و در ۱۹۸۵م با نوشتن پایان‌نامهٔ خود در تصحیح و تنقیح دیوان شاه‌عالم ثانی، متخلص به آفتاب، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. از ۱۹۹۱م استادیار کلاس‌های شبانهٔ دانشکدهٔ ذاکرحسین شد. به‌زبان‌های، انگلیسی، اردو و هندی آشنایی دارد. مقاله‌های وی در زمینهٔ ادبیات فارسی: «بررسی انتقادی کلیات آفتاب» (مجلهٔ مرکز تحقیقات عربی و فارسی تونک، راجستان)؛ «ذخیرهٔ علمی و ادبی تونک» (روزنامهٔ قومی آواز، دهلی)؛ «بررسی انتقادی ترجمهٔ اردوی تاریخ آسام» به‌فارسی؛ «چند نسخهٔ خطی مربوط به طب».

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۲/۱۲۰؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۶۲.

رسولی

محمود قادری ولایتی (mah.mud-e.qā.de.ri-ye.ve.lā.ya.ti)، فرزند سید امیر، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از جایی به‌نام ولایت از توابع یوسف زایی از نواحی پرگنهٔ سدهوم در پیشاور بود و در بهوپال نشیمن داشت. از وی منظومه‌ای به‌نام روشن‌ضمیر به‌جا مانده که در ۱۲۶۴ق به نام نواب وزیرالدوله نواب ایالت تونک (هند) سروده شده و مثنوی رزمی در رویدادهای جنگی و فتح این ایالت به دست انگلیسیان در روزگار نواب وزیرالدوله و نیز قصاید و مناقب در ستایش عارفان و بزرگان بسیار است و از آن نسخه‌ای به‌شمارهٔ N.M.1962-57/1 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۱۱۱؛ ۸/۱۲۵۸؛ ۱۰/۵۸۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۷۵.

برزگر

محمود گاوان (mah.mud-e.gā.vān)، خواجه عمادالدین محمود فرزند محمد گیلانی، ح۸۰۸ق ــ ۸۸۶ق، دولتمرد، ادیب و شاعر ایرانی. از مردم گاوان / قاوان گیلان بود. نیاکانش در سلک وزرای شاهان گیلان انتظام داشتند. یکی از ایشان فرمانروای رشت بود و گویند محمود از سلالهٔ هم‌او بوده است. تاریخ تولد او را می‌توان حدود ۸۰۸ق دانست، زیرا محمد قاسم هندوشاه در تاریخ فرشته می‌نویسد که محمود در ۸۸۶ق که هفتاد و هشت سال داشت کشته آمد. او پس از یادگیری علوم، به پیشنهاد مادرش که از خاندان مشایخ بزرگ بود، از بیم مخالفان، زادگاهش را ترک گفت و در پی داد و ستد بسیاری از بلاد عراق و خراسان را دید و با شماری نه‌چندان اندک از عالمان و مشایخ روزگارش دیدار و گفت‌وگو کرد. محمود در چهل‌وسه سالگی (۸۱۵ق) در پادشاهی علاءالدین احمد بهمنی (۸۳۸ــ۸۶۲ق) برای بازرگانی از راه دریا به محمدآباد / احمدآباد بیدر پایتخت پادشاهان بهمنی رفت و با سلطان علاءالدین نیز دیدار کرد. او پس از چندی اقامت در این شهر، بر آن شد تا برای دیدار با مشایخ دهلی، بدان‌جا رود. اما سلطان وی را از این سفر باز داشت و در صف بزرگان دربار خود جای داد. محمود نیز با کاردانی‌های خود، به سرعت مراتب ترقی‌را پیمود. او در پسینگاه پادشاهی علاءالدین، منصب هزاری یافت. دژ نلکنده را از چنگ افغان‌ها و راجپوتان بیرون آورد و ضَمیمهٔ قلمرو پادشاهان بهمنی کرد. پس از علاءالدین احمد فرزندش علاءالدین همایون (۸۶۲ــ۸۶۵ق) نیز به وصیت پدر، محمود را همچنان در مقامات بلند درباری نگاه داشت، بدو لقب ملک‌التجار داد که از لقب‌های بسیار مهم دورهٔ پادشاهان بهمنی بود و او را به حکومت و سپه‌سالاری ولایت بیجاپور برگماشت. محمود نیز در این مقام، در پیکارهای بهمنیان با پادشاهان همجوار، کاردانی‌های بسیار نشان داد. در ۸۶۵ق که همایون‌شاه مرگ خود را نزدیک دید، محمود را به وزارت فرزندش نظام‌الدین احمد سوم (۸۶۵ــ۸۶۷ق)، که بیش از هشت‌سال نداشت، برکشید. خردسالی نظام‌الدین طمع پادشاهان اطراف را برای دست‌اندازی به قلمرو بهمنیان بیدار کرد، اما محمود به همراه مادر نظام‌الدین با کاردانی به کشورداری پرداخت، رفتارهای پسندیده و دوراندیشی‌های او در خنثی کردن نقشه‌های دشمنان، به‌ویژه واردآوردن شکستی سنگین بر دشمنانی چون محمودشاه

محمود گاوان

گجراتی (۸۶۳ـ۹۱۱ق) و محمود خلجی فرمانروای مالوه (۸۳۹ـ۸۷۳ق) آوازه‌اش را بالا برد. اوج نام‌آوری محمود در پادشاهی شمس‌الدین محمدشاه سوم (۸۶۷ـ۸۸۷ق) بوده است. در آغاز پادشاهی شمس‌الدین محمد، با صلاح‌دید مادر او، عنوان خواجهٔ جهان منصب امیرالامرایی و وکالت امور شاهی بر القاب و مناصب پیشین او افزوده شد و القاب او را چنین نوشتند «مخدوم جهانیان، معتمد درگاه سلطان آصف جم‌نشان، امیرالامرا ملک نایب مخدوم خواجهٔ جهان.» در پی چند فتح بزرگ، مانند تسخیر ولایت سنگ‌سیر و برخی از بلاد بیجانگر به‌دست خواجه محمود، وی چنان مقامی بلند یافت که مخدومهٔ جهان مادر پادشاه، او را برادر خواند و پادشاه نیز بفرمود تا از آن پس محمود را در منشورها «حضرت مجلس کریم سید عظیم همایون صاحب‌السیف والقلم مخدوم جهانیان، معتمد درگاه شاهان آصف جم‌نشان، امیرالامراء ملک نایب مخدوم ملک‌التجار محمود گاوان المخاطب به خواجهٔ جهان» خطاب کنند. محمدشاه پس از بازگشت خواجه محمود از کارزارهای بیجانگر و سنگسیر به خانهٔ وی رفت و یک هفته نزد او بماند. فرماندهی خواجه بر همهٔ سپاهیان و امیران سپاه و دیوانیان، سخت‌گیری‌های او بر امیران برای استیفای حقوق دولت، دارا بودن چهارهزار سوار به زیر فرمان و نظارتی آشکار بر همهٔ امور کشور، رشک و ناخرسندی امیران و درباریان را برانگیخت. از این‌رو آنان با دسیسه‌های خود، رأی شاه را از او گردانیدند. پادشاه نیز به‌دست‌آویز آنکه، خواجه محمود می‌خواهد با همدستی شاهان پیرامون قلمرو بهمنیان بر وی بشورد، فرمان داد تا او را فرو گیرند. محمد قاسم هندوشاه در تاریخ فرشته می‌نویسد، «این واقعهٔ صعب به تاریخ پنجم ماه صفر ۸۸۶ق روی داد.» یکی از شاگردان و مریدان خواجه با نام عبدالکریم همدانی مؤلف تاریخ محمودشاهی در کتابی با نام احوال خواجه محمود گاوان به شرح زندگانی خواجه پرداخته، که تلخیصی از آن‌را محمد قاسم در تاریخ فرشته آورده است. در مرگ خواجهٔ جهان، شاعران شعرها و مرثیه‌ها سرودند و مادهٔ تاریخ‌ها ساختند. از جملهٔ ایشان، همین عبدالکریم همدانی در سوگ خداوندگارش می‌گوید: «شهیدی بی‌گنه مخدوم مطلق ــ که عالم را ز جودش بود رونق / اگر خواهی تو تاریخ وفاتش ــ فرو خوان قصهٔ قتل به ناحق.» گویند خواجه پس از شنیدن فرمان قتل خود، به پادشاه گفت «قتل من که به غایت پیری رسیده‌ام سهل است، اما موجب خرابی ملک و بدنامی تو خواهد شد.» چنین نیز شد؛ زیرا قتل این وزیر کاردان و فرهیخته و ناتوانی شمس‌الدین محمدشاه سوم و پنج جانشین دیگر وی در رویارویی با دشمنان، سبب شد که قلمرو دولت بهمنیه تنها پس از چهار دهه (در ۹۳۴ق) به تسخیر دودمان‌های عادل‌شاهیه، نظام‌شاهیه، قطب‌شاهیه، عمادشاهیه و بریدشاهیه درآید. محمدشاه پس از پی‌بردن به دسیسه‌های دشمنان خواجه و آگاهی یافتن از بی‌گناهی او، از کردهٔ خویش پشیمان شد و در آن پشیمانی رنجور گشت، چندان که پس از قتل خواجه، خود نیز بیش از دو سال نماند. از بررسی زندگی خواجه، چنین بر می‌آید که وی وارسته‌ای پاک‌سرشت و صوفی‌منش بود و دلبستگی‌های این‌جهانی را به‌سخره می‌گرفت. گویند پس از مرگ خواجه که محمدشاه به تاراج اردوی وی فرمان داد، جز چند حصیر در مسجد و مدرسه‌ای که او خود بنا کرده بود و سه‌هزار جلد کتاب که خواجه آن‌ها را وقف علم‌پژوهان کرده بود، چیزی از او نیافتند و خواجه هر چه داشت به نیازمندان داده بود. خواجه محمود مسلمانی متدین و بسیار پای‌بند فرایض و تکالیف دینی بود. دربارهٔ مذهب او اختلاف کرده‌اند. برخی او را شیعه و گروهی نیز سنی متعصب خوانده‌اند. گمان می‌رود براهین کسانی مانند هارون‌خان شروانی که او را شیعه می‌دانند به واقعیت نزدیک‌تراست. به گفتهٔ شروانی به‌کاربردن عبارت «به محمد و حیدر» در پایان نامه‌های او، پیوند او با شاه نعمت‌الله ولی و پیروی بازماندگان خواجه از مذهب شیعه، همه به پیروی او از مذهب شیعه دلالت دارند. شرایط رفتن خواجه به هند و گرفتن یوسف عادل‌خان شیعی به فرزند خواندگی نیز می‌تواند از شواهد پیروی او از مذهب شیعه باشد. گمان می‌رود بهترین دلیل شیعه بودن خواجه، که از آن سخنی نیز در این‌گونه بررسی‌ها به‌میان نیامده، همانا زادگاه وی است. زیرا در آن هنگام، در سرزمین‌های کرانهٔ جنوبی دریای خزر تقریباً همهٔ مردم مذهب شیعه می‌ورزیدند. گرچه شاهان بهمنی شیعهٔ اثناعشری را مذهب رسمی کشور نکردند، اما آنان آشکارا یا پنهانی پیرو این مذهب بودند. در پرتو پشتیبانی‌های آنان از دانشمندان، عالمان، مشایخ تصوف، شاعران، دولتمردان، بازرگانان و سربازان شیعه که بیشتر آن‌ها ایرانی بودند، دربار بهمنی نه تنها به‌صورت یکی از بزرگ‌ترین مراکز فرهنگ ایرانی در شبه‌قاره درآمد، بلکه شیعیان نیز توانستند به ترویج عقاید و تثبیت موقع خود در دکن بپردازند. نقش برجسته‌ای که پیروان این فرقه در سرنوشت سیاسی و فرهنگی دکن داشته‌اند، به‌ویژه

در دورهٔ صدارت خواجه محمود آشکار است؛ زیرا در این دوره بود که دولت بهمنی از جایگاه سیاسی و فرهنگی ممتازی برخوردار شد و دامنهٔ قلمرو خود را گسترش داد. نقش خواجه در این سال‌ها چندان است که در برخی از منابع از این دوره، به عصر محمود گاوان نام رفته است. او نه تنها دولتمردی بزرگ، بلکه ادیبی بنام نیز بوده است. خواجه در یادگیری علوم عقلی و نقلی و به‌ویژه در دانش‌های ریاضی و پزشکی بکوشید و در انشانویسی از سرآمدان روزگار خویش بود. او خط سیاق را نیکو می‌نوشت. شعر نیز می‌سرود و دیوان اشعار او تا دورهٔ نگارش تاریخ فرشته در دست بود. او چند قصیده سروده که ابیاتی از آن‌ها را در کتاب مشهورش ریاض‌الانشا آورده است. خواجه با دانشوران و فرهیختگان خراسان و عراق نوشت و خواند داشت و هدایایی برای آنان می‌فرستاد. در این میان مکاتبات او با نورالدین عبدالرحمان جامی از همه مهم‌تر است. در نامه‌ها و منشآت جامی، چند نامه به نام ملک‌التجار هندوستان، یعنی همین خواجه محمود است، که جامی در آن‌ها به تفصیل تمام داد سخن داده، از دقایق عرفانی سخن گفته و انشای خود را با شیواترین شعرهای فارسی و عربی آراسته است. بی‌گمان توجه جامی به آراستن نامه‌هایش به اشعار فارسی و عربی برای آن بود که خواجه نیز نامه‌های خود به جامی را با آرایشی تمام انشا می‌کرده و ابیاتی شیوا در کلام مصنوع و منشیانهٔ خود می‌آورد. جامی در شعرهایش کم‌تر به ستایش همروزگارانش پرداخته است. میان او و خواجه هم دیداری رخ نداده است. اما ارزش دوستی خواجه برای او چندان بود که افزون بر نامه‌هایش، در یک غزل و یک قصیده خواجه را ستوده است. او در قصیده‌ای با مطلع: «مرحبا ای قاصد ملک معالی، مرحبا ــ الصّلا، کز جان و دل نزل تو کردم، الصّلا» که از قصاید بلند و دلکش وی است، پس از ستایش نظم و نثر استادانهٔ خواجه، از ناتوانی خود در برابر سخن سحرانگیز او سخن می‌گوید و می‌افزاید که ناچار است به جای نثر، با شعر پاسخش بگوید. جامی در ابیاتی دیگر از این قصیده، از شوق دیدار خواجه نیز سخن می‌گوید: «بعد تبلیغ سلام از بنده جامی عرضه کن ــ گر مجال گفت‌وگو باشد در آن حضرت تو را / کارزوی من به دیدارت بسی کامل‌تر است ــ زآرزوی عاشق مفلس به وصل کیمیا.» او در پایان این قصیده به‌نام خواجهٔ جهان چنین اشاره کرده است: «هم جهان را خواجه‌ای هم فقر را دیباچه‌ای ــ نِلْتَ سِرَّالفقر لٰکِنْ تَحتَ اَسْتارُالغِنیٰ.» جامی در غزلی با مطلع: «گردش جام که زد صنع ازل پرگارش ــ سر نپیچد ز خط این دایرهٔ زنگارش» نیز خواجه را ستوده، اما در این غزل از وی با لقب ملک‌التجار یاد کرده است: «جامی اشعار دلاویز تو جنسی است نفیس ــ بود آن حسنِ ادا، لطف معانی تارش / همره قافلهٔ هند روان کن که رسد ــ شرف مهر قبول از ملک‌التجارش.» نظیری نیشابوری و سامعی نیز از دیگر شاعرانی بوده‌اند که در سروده‌های خود، خواجه محمود را ستوده‌اند. سامعی در شعری، از مدرسه و مسجدی سخن می‌گوید که خواجه دو سال پیش از مرگ خود در محمدآباد / احمدآباد بیدر بنا کرده بود. این مدرسه تا ۱۰۲۳ق، سال تألیف تاریخ فرشته بر جای بود: «این مدرسهٔ رفیع محمود بنا ــ چون کعبه شدست قبلهٔ اهل صفا / آثار قبول بین که شد تاریخش ــ از آیت ربنا تقبل منا.» از خواجه آثاری ارزشمند به جا مانده که مشهورترین آن‌ها ریاض‌الانشا / منشآت خواجهٔ جهان است. این مجموعه که از سرمشق‌های منشیان در هند شمرده می‌شد، یکی از آثار بلندآوازهٔ فارسی‌زبانان آن سامان بود. نسخه‌ای از ریاض‌الانشا که در بردارندهٔ یک‌صد و چهل و هشت مکتوب به شاهان، وزیران، بزرگان و دانشمندان است، به تصحیح شیخ چاند بن حسین احمدنگری تاگوری پاکستانی چاپ و منتشر شده است (حیدرآباد، ۱۹۴۸م). خواجه در دیباچهٔ این اثر می‌نویسد که هنگام گردآوری، در آن‌ها دست برده و گسترش داده است تا دیگران را سودمند افتد. اثر دیگر او مناظرالانشا در آیین ترسل و فن بلاغت است که در یک مقدمه، دو مقاله و یک خاتمه تدوین یافته است. مقدمهٔ آن در هشت فصل است: ۱ــ ماهیت علم انشا و موضوع و غایت آن، ۲ــ کلام و تقسیم آن، ۳ــ بلاغت و فصاحت، ۴ــ حقیقت و مجاز، ۵ــ تشبیه و ارکان آن، ۶ــ استعاره و اقسام آن، ۷ــ کنایت و ۸ــ تعریض، تلویح، ایما و اشاره. عنوان مقالهٔ یکم «فی تقسیم / تفسیرالکلام علی طریق اهل‌الانشاء و شرائطالکلمات‌المستعملة فی‌الانشاء» و در چند منظر بدین شرح است: ۱ــ تقسیم کلام، ۲ــ شرایط کلمهٔ مستعمل در انشا و ۳ــ ماهیت منشی، اقسام و شرایط آن. عنوان مقالهٔ دوم نیز «فی بیان‌الاقسام والارکان و شرائط ما یکتب‌الناس بعضهم الی بعض» و در پنج منظر است: ۱ــ بیان اقسام منشآت، ۲ــ ارکان هر یک از آن اقسام، ۳ــ شرایط مناشیر، فرمان‌ها، فتح‌نامه‌ها، عریضه، رقعه، تهنیت‌نامه‌ها و تعزیت‌نامه‌ها و مانند آن، ۴ــ شرایط مکاتیب و ۵ــ جواز حذف، تقدیم و تأخیر در ارکان مکتوب. در خاتمهٔ کتاب از «ماهیت خط و ضوابط آن» سخن می‌رود. تقسیمات داخل مناظر این کتاب در بر دارندهٔ

اجزای گوناگون و اطلاعاتی دقیق و مشروح در مباحث بلاغت، فصاحت، قواعد ترسل و مانند آن است. حاجی خلیفه مناظرالانشا را از کتب نافعه شمرده و مؤلف آن‌را از مشاهیر خوانده است. به‌گفتهٔ هم‌او خواجه محمود «ثروت و مالی عظیم داشته و احسانش از سرزمین هند به علمای روم و عجم می‌رسیده است.» مناظرالانشا در استانبول به‌چاپ رسیده است. سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران از دو کتاب دیگر خواجه محمود با نام‌های قواعدالانشا و روضة‌الانشا نام می‌برد و می‌گوید که خواجه کتاب دوم را برای دانشمندان عراق و خراسان هدیه فرستاده است. در فهرست مخطوطات شیرانی نیز کتابی با نام قواعد انشانویسی از خواجه نام رفته که به‌گمان شیرانی جز مناظرالانشای وی است. محمد بشیر حسین می‌نویسد، گمان می‌رود کتاب قواعد انشانویسی، همان کتاب قوانین خطوط از نویسنده‌ای با نام محمودبن‌محمد باشد که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۱۳۷۶ در کتابخانهٔ بادلیان نِگه‌داری می‌شود. شیخ آقابزرگ تهرانی نیز در الذریعه، قواعدالانشا و مناظرالانشا را یکی می‌داند. بی‌گمان بدون مقابلهٔ همهٔ این نسخه‌ها نمی‌توان گفت که جز ریاض‌الانشا و مناظرالانشا چند اثر مستقل و اصیل دیگر از خواجه به‌جا مانده است. او در انشانویسی شیوه‌ای خاص داشت. در به کاربردن واژه‌ها و ترکیب‌های عربی، زیاده‌روی می‌کرد و در آرایش آن‌ها از آوردن هرگونه صنعت و زیور لفظی کوتاهی نمی‌کرد. از این‌رو انشاهای خود را با عبارت‌های بلند می‌نوشت و در آن‌ها معانی باریک و گاه شاعرانه می‌گنجاند. ذبیح‌الله صفا در این باره می‌نویسد: «این همه تکلف، ذهنی حاد و ذوقی وقاد می‌خواست تا نویسنده را در مضامین سخن راهبری کند و وی را به بی‌راههٔ تجاوز از حد و رسم فصاحت و بلاغت نیفکند، و خواجهٔ جهان صاحب چنین ذهن و هوش و ذوقی بود، تا توانست با همهٔ تندروی‌ها و مبالغه‌ها منشآتی چنان استادانه و عالی پدید آورد و شایسته همهٔ آن تعاریف و اوصاف باشد که استادی چون نورالدین عبدالرحمان گفته است: لف او راگر کنی نشر از بدیع نظم و نثر ــ پر ز صنعت یابی‌اش از ابتدا تا انتها / نظم و نثرش بین که پنداری دبیر چرخ کرد ــ عقد پروین را در اثنای بنات‌النعش جا / فقره‌های نثر او قوت دِهِ پشت هنر ــ نکته‌های نظم او روشنگر تیغ ذکا.»

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۰/۵۷ـ۶۰؛ برهان مآثر، ۸۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴/۴۹۹ـ۵۱۰؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۴۵ـ۲۴۶؛ تاریخ فرشته، ۳۴۳ـ۳۶۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱/۲۵۹؛ ۲/۷۷۶ـ۷۷۷؛ تشیع در هند، پنج، ۱۲۳ـ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۶۵؛ جامی، علی‌اصغر حکمت، ۵۳؛ دیوان جامی، با مقدمه و تصحیح اعلاخان افصح‌زاده، ۲/۱۲۴ـ۱۳۲، ۴۹۷؛ الذریعه، ۱۱/۳۲۰؛ ۱۷/۱۸۰؛ ۲۲/۲۷۸ـ۲۷۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۲۷۲۴ـ۲۷۲۵؛ ۴/۴۹۶۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۲/۳۶۶ـ۳۶۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵/۱۳ـ۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی، ۵/۹ـ۱۰؛ ۶/۳۵۲ـ۳۵۳؛ کتاب گیلان، ۲/۶۴۲؛ کشف‌الظنون، ۱۰/۹۳۵؛ ۲/۱۸۳۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶/۸۱ـ۸۲؛ مقامات جامی، ۲۱۵ـ۲۱۶؛

The Bahmanis of the DECCAN: AN objective study; *Catalogue of Persian Manuscripts in the library of the India office,* 1/1133; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,* 3/983; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum & Library,* 3/62-64, 214; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodleian library,* 1/839-840; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal,* 149-150; *Concise Descriptive catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon collection Asiatic society of Bengal,* 11; *A Descriptive catalogue of the Arabic, Persian and Urdo Manuscripts in the library of University of Bombay,* 29-31; *A History of Sufism in India,* 2/57; *A Socio-Intellectual History of the Isnā Ashari shi'is in India,* 2/253, 257-262, 281, 293, 294.

نوش‌آبادی

محمود گیلانی (mah.mud-e.gi.lā.ni)، میرمحمود، ز۱۰۰۲ق، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این دانسته نیست که به هند رفت و در آن سرزمین به سیر و سفر پرداخت. امین احمد رازی می‌نویسد: «قبل از زمان تحریر چند سال به هند آمده بار عزیمت سفری به خاطر آورده معلوم نگشت که رخش عزیمت به کدام ولایت تاخت و انبان کربت در کدام دیار از توشه پرداخت.» از گفتهٔ رازی روشن می‌شود که میرمحمود پیش از سال تألیف هفت اقلیم، یعنی ۱۰۰۲ق و به روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به هند رفته است. دانسته نیست

که آیا میر محمود به وطن بازگشته یا در هند درگذشته است. این رباعی از او در تذکره‌ها نقل شده است: «هنگامهٔ من ز کینه بر هم زده‌ای ــ رخت هوسم به نیل ماتم زده‌ای / در نوبت هر کس زده‌ای فال سرور ــ جز نوبت من که قرعه بر غم زده‌ای.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۵۹؛ تحفهٔ سامی، ۱۲۳؛ الذریعه، ۱۰۱۲/۹؛ صبح گلشن، ۳۸۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۸۸، شمارهٔ ۱۸۸؛ کاروان هند، ۱۲۴۶/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۱۵۳/۵-۱۵۴؛ نامها و نامدارهای گیلان، ۵۴۲-۵۴۳؛ هفت اقلیم، ۱۳۰۹/۲-۱۳۱۰.

شریفی

محمود لاهوری (mah.mud-e.lā.hu.ri)، محمدمحمود، ح۹۳۷ ــ پس از ۱۰۰۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به‌سر می‌برد و در اشعارش او را مدح کرده است. در برخی منابع به او نسبت نیشابوری داده‌اند. از آثارش: مثنوی عاشق و معشوق در چگونگی عشق و عاشقی که در ۱۰۰۷ق سروده است (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشکدهٔ مسیحی فورمن لاهور)؛ هفت کشور که در ۱۰۰۸ق به‌پیروی از هفت پیکر نظامی گنجوی سروده است (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشکدهٔ مسیحی فورمن لاهور)؛ محمودنامه / دیوان محمود که مجموعهٔ سی و دو غزل است و خود آن‌را رسالهٔ بیت‌بازی نامیده است. این مجموعه در شبه‌قاره با استقبال فراوان مواجه شده و سال‌ها از کتاب‌های درسی آن‌جا به‌شمار می‌رفت و آثار فراوانی به‌پیروی از آن سروده شده است. شرح‌های فراوانی بر محمودنامه نوشته شده و به‌زبان پنجابی هم ترجمه شده است. نسخه‌های خطی فراوان از این اثر در دست است و بارها نیز به‌چاپ رسیده است. محمودنامه در ۹۸۲ق سروده شده است. برخی به نادرست این اثر را از حسین صاحب رضوی سرهایی دانسته‌اند؛ مثنویات محمود (لاهور، ۱۳۹۹ق)؛ دیوان قصاید؛ دیوان هزلیات؛ دیوان مراثی؛ سه رساله در معما؛ چهل حدیث.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۰۳/۱-۱۰۴؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۴۲-۲۴۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۲۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳۴۹؛ الذریعه، ۱۵۸۰/۲۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۶۲۹/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۴۲/۷-۷۵۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۱۷۵/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۲۶؛ مآثر رحیمی، ۱۳۷۲/۳-۱۳۷۵؛ هفت اقلیم، ۳۷۵/۱-۳۷۶.

دانشنامه

محمود نیشابوری (mah.mud-e.ney.ša.bu.ri) / محمد، فرزند عبدالله، اواخر سدهٔ دهم و اوایل سدهٔ یازدهم هجری، تاریخ‌نگار و مترجم ایرانی. اصل وی از نیشابور بود. در دورهٔ حکومت سلطان محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ ــ ۱۰۲۰ق) به هند کوچید و به دربار وی در گلکنده که کانون علم و ادب بود، پیوست. از آثارش: مآثر قطب‌شاهی محمودی در تاریخ سلاطین قطب‌شاهی از سرسلسلهٔ آن تا درگذشت سلطان محمد قطب‌شاه. علاوه بر آن برخی وقایع معاصر خود از ممالک دیگر را هم یاد کرده است به‌ویژه تاریخ صفویهٔ ایران تا پایان پادشاهی شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق). گویند این تاریخ در سه جلد بوده و هر مجلد مشتمل بر چهار مقاله. نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. مؤلف این اثر را در ۱۰۳۳ ــ ۱۰۳۸ق پس از بازگشت از سفر حج به ایران نوشت. برخی برآنند که مآثر قطب‌شاهی محمودی مکمل تاریخ سلطان‌محمود قطب‌شاه است؛ تاریخ ترکمانیه، به‌نام امیر قرامحمد ترکمان که گزارش مفصلی از پادشاهی قرامحمد پایه‌گذار دودمان قراقویونلو (ــ ۷۹۲ق) و نیز تاریخ پادشاهی پسر او قرایوسف (ــ۸۲۳ق) است، اما گزارشی از پادشاهان دیگر این دودمان، مانند اسکندر (ــ ۸۴۱ق) و جهان شاه (ــ ۸۷۲ق) ذکر نشده است. در پایان گزارشی از سلطان قلی قطب‌الملک بنیادگذار دودمان قطب‌شاهی هند و نوهٔ قرایوسف را نیز آورده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۳۰۲۲ در دیوان هند نگه‌داری می‌شود؛ تاریخ ایران / مجمل که گویا آن را در ۱۰۱۸ق در هند در هفت فصل نوشته است: ۱ــ پیامبران، ۲ــ پیامبر و امامان، ۳ــ ایران باستان، ۴ــ امویان، ۵ــ عباسیان، ۶ــ همروزگاران عباسی و ۷ــ صفویان. در مقدمه از محمدقلی قطب‌شاه و تقویمی که برای او نوشته بود نیز یادکرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۳۵۲ در کتابخانهٔ اصغر مهدوی نگه‌داری می‌شود؛ جامع‌البر والبحر در جغرافیا که مؤلف در مقدمهٔ آن آورده است که با جهانگردی از مردم بخارا که کتابی از دیدنی‌های سفر خود گرد آورده بود برخورده است و چون آن کتاب دارای معایبی بوده، وی در آن دست برده و با بهره‌گیری از کتاب‌هایی مانند بساتین‌الانس تاج‌المعالی دبیر، جوامع‌الحکایت عوفی، نگارستان احمد غفاری و نزهت‌القلوب حمدالله مستوفی مطالبی بر آن افزوده و به محمدقلی قطب‌شاه

اهدا کرده است. گویا این اثر در دوازده لمعه است. اما نسخه‌ای که در دست است، تنها شش سربند از آن را آورده است: ۱ــ توبهٔ آدم و کوه سراندیب و جزایر سیلان، ۲ــ کرامات پیامبر (ص) و حضرت علی (ع)، ۳ــ پادشاهان دکن و غرایب آن بلاد در چهار مقاله، ۴ــ ماچین و ختن و جزایر و عجایب آن دیار در سه مقاله، ۵ــ عادل‌شاهیان و عجایب بلاد او و ۶ــ قطب‌شاهیان و سربندهای حکایت و در شگفتی‌ها. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۴۰۳۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام آباد نگه‌داری می‌شود؛ ترجمهٔ خلاصة‌الحساب بهاءالدین عاملی (۱۰۳۰ق).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۰۸/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۰۵/۲، ۵۵۳؛ حدیقة‌السلاطین، ۶ ـ ۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰/۱۰؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۳۰/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۲۳۲/۶، ۴۲۳۸، ۴۳۷۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۹۳۴/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۰،۸۴۷،۱۰۶۴؛ قطب‌شاهی دورکا فارسی ادب، ۱۱۶؛ نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۶۵/۲؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۲۰۳، ۲۰۴؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۸۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 332,377; *Mughals in India*, 279,309; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/747.

فتح‌نیا طبری

محمودی بلخی، قاضی حمیدالدین علی بن عمر ← حمیدالدین محمودی

محوی اردبیلی (mah.vi-ye.ar.da.bi.li)، مولانا عبدالعلی محوی، ــ ۱۰۲۵ق، شاعر ایرانی. در اردبیل به‌دنیا آمد. در شیراز برآمد و در سخنوری مهارتی به هم رسانید. سپس از شیراز به اصفهان رفت و مدتی در آن‌جا به سر برد. پس از آن، آهنگ هندوستان کرد و از بندر هرمز به تته (سند) رفت. نخست به خدمت میرزا غازی‌بیگ ترخان، متخلص به وقاری (ــ ۱۰۲۱ق)، پیوست. سپس به‌خدمت رستم میرزا فدایی صفوی درآمد و مدتی در سلک ملازمان او به سر برد. در اواخر ۱۰۲۴ق همراه او به اجمیر رفت و در آن شهر، عبدالنبی قزوینی مؤلف میخانه با وی دیدار کرد. عبدالنبی می‌گوید که محوی در این هنگام جوانی بود «در کمال خوش‌خلقی و شکفتگی و سال عمرش به بیست و هفت رسیده... در آن ایام این بیت را گفته بود و خیلی ازین بیت حظّ داشت: "رهی در پیش دارم کآخر عمرست انجامش ــ به هر جا مرگم آسایش دهد، منزل کنم نامش" و می‌گفت که این بیت البته امسال مرا خواهد برد، هم در آن روزها از اجمیر به برهانپور [در دکن] رفت و از قضای اله بعد از اندک ایامی در شهر مذکور داعی حق را لبیک گفت.» (میخانه، ۸۶۸ ــ ۸۶۹) میانِ مرشد بروجردی و محوی اردبیلی کمال یاری و برادری بود و مرشد تاریخ درگذشت محوی را در قطعه‌ای به‌نظم کشید.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۵۹؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۱۲۲/۱-۱۲۴؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۲۶؛ دانشمندان آذربایجان، ۳۳۸-۳۳۹؛ الذریعه، ۱۰۱۳/۹-۱۰۱۴؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۹۰/۲؛ سخنوران آذربایجان، ۸۸؛ شمع انجمن، ۴۳۲؛ کاروان هند، ۱۲۴۶-۱۲۵۱؛ گلزار جاویدان، ۱۳۰۵/۳؛ میخانه، ۸۶۸-۸۷۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۰۱؛ نشتر عشق، ۱۴۱۰/۴-۱۴۱۱؛ نگارستان سخن، ۹۲.

برزگر

محوی رامینی، مغیث‌الدین ← محوی همدانی

محوی همدانی (mah.vi-ye.ha.ma.dā.ni)، میر مغیث‌الدین، ــ ۱۰۱۶ق، عارف و شاعر ایرانی. در اسدآباد همدان به‌دنیا آمد. در دوازده سالگی به اردبیل شتافت و به کسب علوم ظاهر و باطن پرداخت. پس از چهار سال به عتبات رفت. هشت سال در آن‌جا ماند و با کسانی مانند سحابی استرابادی همنشینی و مشاعره داشت و رباعی‌های عارفانه می‌سرود. سپس رهسپار خراسان شد (۹۷۹ق) و مدتی دراز در مشهد و هرات به سر برد و در این مدت خراسانیان را اعتقادی تمام به فقر و درویشی او پیدا شد و کسانی مانند شکیبی اصفهانی و یولقلی‌بیگ انیسی مرید و معتقد او شدند. در حدود ۹۹۱ق از راه بندر جرون (بندر عباس کنونی) آهنگ دیار هند کرد و به جرگهٔ ملازمان عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) پیوست و از ستایشگران او شد. سفری به مکه و مدینه کرد و به هند بازگشت. در هزار و اند به ایران بازگشت و بار دیگر به عتبات رفت و چند سالی در آن‌جا به سر برد، چنان که تقی اوحدی می‌گوید در ۱۰۰۷ق با او دیدار کرد و مدت چهار سال با او محشور و مخصوص بوده است. پس از بازگشت به ایران درگذشت و در اسدآباد در مقبرهٔ سادات به‌خاک سپرده شد. محوی شاعری درویش‌طبع و رندی سوخته و عارفی خوش‌صحبت بود. آوازه‌اش بیشتر برای رباعیاتش است

ولی قصیده و غزل نیز می‌سرود و شماری از غزل‌سرایان نیمهٔ دوم سدهٔ دهم شاگرد وی بوده‌اند. شاه‌نظر قمشه‌ای (ـ ۱۰۲۴ق) که او نیز در رباعی شهرت دارد از شاگردان محوی است. از دیوان محوی چند نسخه از جمله نسخه‌ای در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (به‌شمارهٔ ۲۴۶۶/۱۹)، مجلس (به‌شمارهٔ ۳۰۳۳/۴) و کتابخانهٔ ملک (به‌شمارهٔ ۵۵۶۹) نگه‌داری می‌شود. گفتنی است که برخی منابع سال تولد محوی را ۹۲۸ق و سال مرگ او را ۱۰۲۰ق نوشته‌اند.

منابع: آیین اکبری، ۲۵۲/۱؛ بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۳۷/۱-۳۴۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۸۹۲/۵-۸۹۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۸۱، ۵۱۲-۵۱۳، ۷۴۹؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۵۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۵۹-۲۶۰؛ الذریعه، ۱۰۱۴/۹-۱۰۵۱، ۱۰۸۱؛ شام غریبان، ۲۳۹؛ شمع انجمن، ۷۹۷/۳-۸۰۶؛ طبقات اکبری، ۴۰۰-۴۵۱؛ مآثر رحیمی، ۷۹۷/۳-۸۰۶؛ مجمع‌الخواص، ۹۱؛ مخزن‌الغرائب، ۲۷/۴-۲۸؛ منتخب‌الاشعار، ۹۸؛ منتخب‌اللطایف، ۳۶۹؛ نتایج‌الافکار، ۶۳۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۶۶-۳۶۷؛ هفت اقلیم، ۵۶۱/۲-۵۶۴.

برزگر

محوی هندوستانی (mah.vi-ye.hen.dus.tā.ni)، میرمحمود منشی، ـ ۹۸۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که در پادشاهی همایون (۹۳۷ ـ ۹۶۳ق) و جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) مدت بیست و پنج سال منشی ممالک محروسهٔ هندوستان بوده است. نقیب قزوینی از امیران بنام جلال‌الدین اکبر نیز دختر او را به زنی گرفته بود. محوی بیشتر اشعار منشیانه می‌سرود. نمونه‌ای از سروده‌های او این رباعی است که وی آن را بر صدر دیباچهٔ دیوان بیرم‌خان نوشته است: «از کون و مکان نخست آثار نبود ـ کاشیاء همه از دو حرف کن شد موجود / آمد چو همین دو حرف مفتاح وجود ـ شد مطلع دیباچهٔ دیوان شهود.»

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۵۵/۱؛ روز روشن، ۷۲۶؛ مرآةالعالم، ۶۶۵/۲؛ منتخب‌التواریخ، ۳۲۱/۳-۳۲۲؛ نگارستان سخن، ۹۱-۹۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۶۶.

جهان‌تاب

محی‌الدین ذوقی ← ذوقی ویلوری

محیط اعظم ← بیدل دهلوی

محیط عشق (mo.hit-e.ešq)، مثنوی به‌فارسی سرودهٔ نواب شاهزاده کلب‌علی‌خان بهادر، متخلص به عشق. سراینده برادر امجدعلی‌شاه فرمانروای اوده (۱۲۵۸ ـ ۱۲۶۳ق) بود. عشق این مثنوی را در ۱۲۴۱ق در هزار و دویست و چهل و یک بیت سروده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ردیف ۲۴۵ در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد، در لکنو، نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۳۹۴؛ علی صدرایی خویی، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو»، میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، ص۴۹۲.

فتح‌نیا طبری

محیط کونین (mo.hit-e.kaw.nayn)، سفرنامه‌ای منظوم در قالب مثنوی از سالک* قزوینی (ـ قزوین میان سال‌های ۱۰۸۴ تا ۱۰۹۰ق) که سوانح احوال و شرح سفرهای خود وی است. این اثر که به پیروی از تحفةالعراقین خاقانی سروده شده سه هزار و دویست بیت دارد. سالک در جوانی مدتی به سفر گذرانید. از تبریز به بغداد رفت و پس از آن به شیراز و از آن‌جا به هند سفر کرد و به توصیف لاهور و دهلی و کشمیر پرداخت. در محیط کونین کشمیر را «جنت نظیر که نمونهٔ گلزار ارم و بهشت بنی‌آدم است» می‌خواند. در احمدآباد گجرات، از ثروتمندان و خوبرویان آن دیار سخن به میان می‌آورد، ولی به آن‌جا دل نمی‌بندد و به برهانپور و دولت‌آباد سفر می‌کند و اشعاری در وصف آن‌جا می‌سراید. وی در وصف پاره‌ای جاها به زبان نثر سخن می‌گوید، چنان که در وصف کوه الور می‌گوید «الور نام کوهی است که استادان سنگ‌تراش در او صور عجایب و غرایب نقش کرده‌اند و آن مقام را فقیر خود دیده، الحق که بسیار صنعت دیده‌اند.» سپس در آگره، رودخانهٔ جمنه و پرستش صبحگاهی هندوان را وصف می‌کند و دهلی را به‌سبب وجود نظام‌الدین اولیا، بستان معرفت می‌نامد. در مولتان ملازم شاهزاده مرادبخش (۱۰۷۰ق / ۱۶۵۹م) پسر شاه‌جهان شد و لشکرکشی وی را به پیروی از شاهنامهٔ فردوسی به نظم کشید. سالک گه‌گاه، مانند نظامی در مخزن‌الاسرار، برای مقاصد خود از تمثیلات بجا و پرمعنی بهره می‌جوید و اگرچه در محیط کونین از خاقانی سخن می‌گوید و خود را از پیروان وی می‌شمارد، اما در مثنوی

او تأثیر نظامی نمایان‌تر از تأثیر تحفة‌العراقین خاقانی است. در محیط کونین منظومهٔ دعایی سوزناک نگه‌داری می‌شود و سالک پاکان دین و امامان متقی را شفیع می‌آورد و سپس ابیاتی در فخر خود می‌گوید. پس از آن با دعای طولانی و معرفی خود، مثنوی را به پایان می‌برد (۱۰۶۱ق): «این نسخه که شد تمام در هند ــ شد پردهٔ صد کلام در هند / این نغمه دمی که خوش‌نمک بود ــ تاریخ هزار و شصت و یک بود.» بزرگ‌ترین ویژگی سخن سالک سادگی و روانی آن است، خاصه در محیط کونین که‌گاه تا به شیوهٔ تخاطب فرود می‌آید. با این حال پر از وصف‌های عالی و بیت‌های منتخب است. سالک دیده‌ها و دیدارهای خود با عارفان، شاعران و پادشاهان هر دیار را در محیط کونین بیان کرده است. به همین سبب این اثر، سوای ارزش ادبی و شعری که دارد، از منابع مهم تاریخ به‌شمار می‌آید. محیط کونین ضمیمهٔ دیوان سالک قزوینی به‌چاپ رسیده است (مقدمه و تصحیح عبدالصمد حقیقت، به‌کوشش احمد کرمی، تهران، ۱۳۷۲ش).

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱۱۶۹-۱۱۷۴؛ پیمانه، ۲۱۵-۲۴۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۹۳/۵-۱۳۰۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۰۲/۲؛ تذکرهٔ حسینی، ۱۵۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۲۹۹/۱-۳۱۶؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۲۸-۳۲۹؛ دیوان سالک قزوینی، مقدمه؛ الذریعه، ۴۱۹/۹؛ ریحانة‌الادب، ۴۱۴/۲؛ سرو آزاد، ۱۰۹-۱۱۰؛ شام غریبان، ۱۲۹؛ شمع انجمن، ۲۰۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۴۹؛ کاروان هند، ۵۱۷-۵۲۵؛ همیشه‌بهار، ۱۲۰؛ محمد اقبال شاهد، «محیط کونین، سفرنامهٔ سالک قزوینی به هندوستان»، نامهٔ پارسی، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۷۸ش، صص ۲۱۲-۲۱۸.

رسولی

محیط لاهوری (mo.hit-e.lā.hu.ri)، منشی رام جس کهتری، ز ۱۲۲۹ق، شاعر و نویسندهٔ شبه قاره. پدرش لاله‌لنکالس، متخلص به عاجز، در لاهور نشیمن داشت، اما رام‌جس در دهلی به‌دنیا آمد. نخست مغموم تخلص می‌کرد و سپس تخلص محیط را برگزید. چندی از مقربان ممتازالدوله مسترجانس بهادر بود و سپس به کار سررشته‌داری در بنارس پرداخت و در پایان با حقوق سالیانهٔ هزار و دویست روپیه از این کار بازنشسته شد. خط را نیکو می‌نوشت و در اردوسرایی ماهر بود. به نوشتهٔ دوستش ذوالفقار علی‌خان مست بنگالی، صاحب ریاض‌الوفاق، محیط مثنویات متعددی مانند محیط عشق، محیط درد، محیط اعظم، حسن محسی [کذا] و حسن عشق موسوم به خمسهٔ عشقیه و نیز در «ترجمهٔ پوپهی‌های [کذا] تصوف محیط‌الحقایق و محیط‌الاسرار و گلشن معرفت و محیط معرفت و محیط اعظم پنج مثنوی دیگر، که هر یک از آن پنج پنج گنج است تألیف کرده. علاوه، ترجمهٔ انوار سهیلی مسمّی به محیط دانش به‌نظم درآورده... و کم‌کم فکر فارسی هم می‌کند.» چنان‌که از سخن مست برمی‌آید، رام‌جس عمدتاً به اردو شعر می‌سرود و بیشتر آثارش نیز به اردو است و تنها گاه‌گاه به‌فارسی شعر می‌گفت.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۲۶-۳۲۷؛ سخن شعرا، ۴۵۱؛ ملخص ریاض‌الوفاق، ۹۲-۹۴.

برزگر

مخبرالاولیا (mox.be.rol.awl.yā)، کتابی در احوال پیران چشتی و دیگران، تألیف رشیدالدین مودود لالا، نوشته در ۱۲۵۶ق. مؤلف، که از صوفیان چشتی بود، در احمدآبادِ گجرات می‌زیست و در این کتاب به شرح احوال پیرانی پرداخت که بیشتر آنان در احمدآباد دفن شده بودند.

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۵۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۶۸/۳؛

Dictianary of Indo-Persian Literature, 508; *Mughals In India*, 414; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1059.

ربیعیان

مخبرالواصلین ← محمدفاضل اکبرآبادی

مختارالملک (mox.tā.rol.molk)، نواب میرتراب‌علی‌خان شجاع‌الدوله سرسالار جنگ مختارالملک پسر محمدعلی پسر بدیع‌الزمان پسر شمس‌الدین پسر محمدتقی پسر محمد باقر اویسی بیجاپوری حیدرآبادی، حیدرآباد ۱۲۴۶ ــ همان‌جا ۱۳۰۰ق، دولتمرد ادب‌دوست شبه‌قاره. نوادهٔ دختری سید ابوالقاسم میرعالم شوشتری (ــ ۱۲۲۳ق)، نخست وزیر دولت آصف‌جاهیان / نظام‌های حیدرآباد دکن بود و نزد عم خود سراج‌الملک، نخست وزیرِ آصف‌جاه چهارم ناصرالدوله میرفرخنده علی‌خان (۱۲۴۴ ــ ۱۲۷۳ق) پرورش یافت. پس از مرگ عم خود (۱۲۶۹ق) به‌مقام نخست‌وزیری رسید و این مقام را تا مرگش، یعنی در دورهٔ آصف‌جاه پنجم افضل‌الدوله محبوب‌علی‌خان (۱۲۷۳ ــ ۱۲۸۵ق) و آصف‌جاه ششم محبوب‌علی‌خان دوم (۱۲۸۵ ــ ۱۳۲۹ق)، حفظ کرد. در دورهٔ

وزارت او اصلاحاتی در کشور نظام حیدرآباد انجام گرفت که از جملهٔ آن‌ها ایجاد خزانهٔ مرکزی دولت و پرداخت ماهانهٔ مرتب حقوق کارکنان دولت که تا آن‌زمان نامرتب پرداخته می‌شد، تأسیس ادارهٔ پست، مساحی زمین‌های کشاورزی و تنظیم پرداخت مالیات از سوی کشاورزان، اصلاح و تنظیم امور دادگاه‌ها و ترجمهٔ کتاب‌های قوانین انگلیسی به‌اردو را می‌توان یادکرد. وی گرچه، همانند پدران خود، هوادار انگلیسی‌ها بود و با آن‌ها صمیمانه همکاری می‌کرد و در سفری که در ۱۲۸۹ق به‌بمبئی کرد از فرماندار کل انگلیسی هند خطاب و لقب گرفت، با این وجود، می‌کوشید تا بخش‌هایی مانند برار را که انگلیسی‌ها از کشور حیدرآباد جدا ساخته بودند بازستاند. بدین منظور، حتی در ۱۲۹۳ق سفری به انگلیس کرد. اما انگلیسی‌ها به‌رغم استقبال باشکوهی که از او کردند حاضر به پس دادن برار نشدند. گفتنی است که در دورهٔ خردسالی آصف‌جاه ششم، مختارالملک و یکی از وزرا به‌نام امیرکبیر شمس‌الامرا و نمایندهٔ مقیم انگلیس در حیدرآباد به عنوان نیابت سلطنت عمل می‌کردند، ولی سررشتهٔ کارها در دست مختارالملک بود. مختارالملک را به امانت، استغنای طبع، خون‌سردی، سخاوت، دلیری و شجاعت، پای‌بندی به احکام شرع، حسن اخلاق و دادگری ستوده‌اند. وی که تبارش به طریقی به ایرانیان می‌رسید به ایرانیان توجه فراوان می‌ورزید و شاعران و ادیبان فارسی‌گو را می‌نواخت. در حدیقهٔ مختاریه که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد (به‌شمارهٔ ۲۱۱۸ فهرست) نگه‌داری می‌شود، آثاری از صد و سی و هفت شاعر، بیشتر به‌فارسی، در ستایش مختارالملک آمده است. از شاعرانی که به‌فارسی در ستایش مختارالملک شعر سروده‌اند یا برخی آثار خود را بدو پیشکش کرده‌اند می‌توان از تقی‌حسین رفعت، محمدعلی شیدای شیرازی، محمدحسین‌خان موسوی افسر شوشتری، محمدامین‌الدین امین، محمدعلی عاشق، تفضل‌حسین عطای جائسی، گردهاری پرشاد باقی، محمدباقر مازندرانی، سیدحسین بلبل کوچک خراسانی، زین‌العابدین ضعیف، علی‌نقی ضیغم مازندرانی، ضامن علی ضامن سبزواری، کاظم حسین ذوق، محمد حبیب‌الله ذکای مدراسی، عبدالرحیم ضیا، جول پرشاد فاضل، نرسوا رائو گوهر، زین‌العابدین همدم شیرازی، سید محمود حریف اصفهانی، محمدصادق جلوهٔ کرمانی، غلامرضا جوزای شوشتری، میرزا مهدی‌خان کوکب، عبدالغنی محزون شیرازی، وجیه‌الدین‌خان معنی، غلام محی‌الدین متین، نوازش‌حسین نوازش مدراسی، ماتا پرشاد رسا، محمدابراهیم صفای شیرازی ملقب به اولیای سمیع، احمدخان شیفتهٔ اکبرآبادی، محمدحسین شفای شیرازی، بجّولال تمکین، روشن‌علی‌خان توفیق و آقا سیدعلی طوبای شوشتری نام برد. مختارالملک یادداشت‌های روزانهٔ سفر خود در ۱۲۸۲ق (۷رمضان تا ۸ شوال) از حیدرآباد به بمبئی را در سفرنامه‌ای تدوین کرده که نسخه‌ای از آن به خط خود او در کتابخانهٔ سالارجنگ (به‌شمارهٔ ۶۴۶ فهرست) نگه‌داری می‌شود. میریوسف‌علی‌خان سالارجنگ، نخست‌وزیر حیدرآباد (۱۳۳۰ ــ ۱۳۳۲ق) و بنیادگذار موزه و کتابخانهٔ معروف سالارجنگ، نوهٔ او است.

منابع: تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۴۳ـ۵۲؛ سیری در کتابخانه‌های هند و پاکستان، ۱۲۲ـ۱۲۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۳۱/۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۰۸/۷ـ۱۰۹؛ نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ۱۰۵ـ۱۰۶؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 2/279-280; 3/182-185; 5/353-356; *Encyclopaedia of Islam*, 3/322, 8/924-925.

برزگر

مختار هندی (mox.târ-e.hen.di)، سیف‌الملک فرزند نواب والاجاه، ــ ۱۲۱۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. صاحب نتایج‌الافکار دربارهٔ او می‌نویسد: «قامت شریفش به کسوت لیاقت شایسته بود و عروس طبع لطیفش به حلیهٔ ذکاوت بایسته پیراسته و با وصف سرمستی مصطبهٔ امارت نشئهٔ شوق شعر و سخن در سر داشت...» دانسته نیست مختار در دستگاه پدر خود چه منصبی داشته است. در شمع انجمن نیز جز همین آگاهی، مطلب دیگری به یادکرد او افزوده نشده است. گویا مختار دیوان خود را گردآورده بود. قدرت می‌گوید: «دیوانی مختصر از طبع‌زاد او به نظر رسید.» نمونه‌ای از شعرهای او است: «به نیم غمزه توانی که قتل عام کنی ــ نعوذ بالله اگر غمزه را تمام کنی.»

منابع: الذریعه، ۱۰۱۷/۹؛ شمع انجمن، ۴۱۵ـ۴۱۶؛ نتایج‌الافکار، ۶۹۳ـ۶۹۵.

شریفی

مخدوم جهانیان جهان‌گشت (max.dum-e.ja.hā.ni.yān-e.ja.hān. gašt)، سیدجلال‌الدین حسین، معروف به مخدوم جهانیان، پسر سید احمد کبیر پسر سید جلال‌الدین سرخ بخاری پسر سیدعلی ابوالمؤید، اچّ بخاری (در بخش بهاولپور استان پنجاب پاکستان) ۷۰۷ ــ ۷۱۵ق، دانشمند دینی حنفی و عارف سهروردی و مؤلف فارسی‌نویس شبه‌قاره. نیای او سید جلال‌الدین سرخ از بخارا به بهکر و سپس به مولتان کوچید و به شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی، از مشایخ بزرگ سهروردیه، دست ارادت داد و پسان‌تر به اشارهٔ او در اُچّ / اچه نشیمن گزید. سید جلال‌الدین حسین، پس از تحصیل علوم متداول، به‌پدر خود سید احمد کبیر و سپس به شیخ رکن‌الدین ابوالفتح بن شیخ صدرالدین عارف بن شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی دست ارادت داد. گویا سلطان محمد تغلق (۷۲۵ ــ ۷۵۲ق) وی را به مقام شیخ‌الاسلامی و سرپرستی خانقاهی به نام خانقاه محمدی در سیوستان، که چند روستا وقف آن بود، گماشت، اما سید جلال‌الدین روزگار درازی در آن‌جا نماند، و به‌زودی به آهنگ حج به سفر پرداخت. وی به بسیاری از سرزمین‌های جهان اسلام سفر و با مشایخ برجسته دیدار کرد و در سلسله‌های مختلف خرقهٔ ارشاد گرفت. به‌گفتهٔ برخی منابع، وی در سفرهایش بیش از سی‌صد تن از مشایخ برجسته را دیدار کرد. در مکه از امام عبدالله یافعی (ــ ۷۶۸ق) و در مدینه از امام عبدالله مطری (ــ ۷۶۵ق) صحاح سته، عوارف و رسایلی در تصوف آموخت و به تشویق امام عبدالله یافعی، در بازگشت به هند، در دهلی به دیدار شیخ نصیرالدین محمود اودهی، معروف به چراغ دهلی (ــ ۷۵۷ق)، رفت و از او در سلسلهٔ چشتیه خرقهٔ ارشاد گرفت. احتمالاً در اکثر دورهٔ سلطان محمد تغلق، سید جلال‌الدین در خارج از هند به گشت‌وگذار سرگرم بود و خانقاهش را برادر وی سید صدرالدین راجوقتال اداره می‌کرد. برای همین گشت‌وگذارهای گسترده‌اش به جهان‌گشت آوازه یافت. گرچه گویند وی سه‌بار به خارج از هند سفر کرد، ولی در درستی این گفته تردید است. سفرهایی که در سفرنامهٔ مخدوم جهانیان به‌وی نسبت داده شده بیشتر، صبغه‌ای افسانه‌آمیز دارد. داستان‌هایی دربارهٔ مخدوم جهانیان را نجم‌الدین یوسف بن رکن‌الدین محمد نعمت‌الله گردیزی در کتاب فارسی محبوبیّه گردآورده است (دست‌نویس کتابخانهٔ دیوان هند) بنابر آن چه در داستان‌های محبوبیه آمده، مخدوم جهانیان هدایای کلان به قلندران می‌داد، به‌دست او بسیاری از دزدان به اسلام گرویدند، و او حتی به سفر کم مانند و مخاطره‌آمیزی به چین و مغولستان دست زد و در اثنای این سفر اسلام را نیز در میان مردم میان راه تبلیغ می‌کرد. در محبوبیه همچنین داستان‌های جالبی دربارهٔ مناظره‌های وی با یوگی‌ها یا مرتاضان هندو و غلبهٔ وی بر آنان و گرویدنشان به اسلام آمده است. به‌گفتهٔ مولف جواهرالاولیا مخدوم جهانیان هفت‌بار حج گزارد، که ظاهراً مقصود آن است که وی هفت سال در مکه و مدینه، یعنی عربستان، به‌سر برد و طی آن هفت بار حج کرد و نزد کسانی چون امام عبدالله یافعی و شیخ عبدالله مطری به تکمیل تحصیلات پرداخت. همچنین در چند جای جواهرالاولیا از سیرنامهٔ مخدوم جهانیان تألیف سید فیض‌الله بخاری بن سید محمود ناصرالدین بن مخدوم سید جلال جهانیان جهان گشت یاد رفته است. این سیرنامه ظاهراً با سفرنامهٔ مخدوم جهانیان که مطالب آن بیشتر ساختگی است تفاوت داشته است. به هر تقدیر، چنین می‌نماید که مخدوم جهانیان بعد از وفات پیر خود شیخ رکن‌الدین ابوالفتح مولتانی (۷۳۵ق) به سیر و سفر پرداخت و پیش از ۷۵۱ق به هند بازگشت و پس از سفری به دهلی در اچّ بخاری نشیمن گزید. در دورهٔ سلطان فیروزشاه تغلق (۷۵۲ ــ ۷۹۰ق)، مخدوم جهانیان بیشتر در اچ بود و هر از چند گاهی به دهلی سفر می‌کرد. فیروزشاه تغلق مرید مخدوم جهانیان بود و در ۷۸۱ ــ ۷۸۲ق که وی به دهلی سفر کرد فیروزشاه او را به‌حضور پذیرفت و پس از آن نیز، در مدت اقامت مخدوم جهانیان در دهلی، به‌دیدار او در خانقاهش می‌رفت. نفوذ مخدوم جهانیان در فیروزشاه چندان بود که سلطان دهلی بارها وساطت‌ها و توصیه‌های او را در مسائل مختلف پذیرفت. از میان خلفای او می‌توان از سید اشرف جهانگیر سمنانی، سید صدرالدین راجو قتّال، سید اشرف‌الدین مشهدی، شیخ بابو تاج‌الدین بکهری و سید محمود شیرازی نام برد. مخدوم جهانیان جهان گشت محدث و عالمی بزرگ و واعظی چیره‌دست بود و چند مجموعه در ذکر ملفوظات و مناقب او به‌فارسی به‌جا مانده است: ۱ــ جامع‌العلوم / خلاصة‌الالفاظ جامع‌العلوم، گردآوردهٔ ابوعبدالله سید علاءالدین علی بن سعد / اسعد بن اشرف بن علی قریشی حسینی (ــ ۸۰۰ق) که در ۷۷۷ق که مخدوم جهانیان (اول بار) به‌دهلی سفر کرد در سلک مریدان او درآمد. این اثر در بر گیرندهٔ ملفوظات مخدوم جهانیان، از هشتم ربیع‌الثانی ۷۸۱ق تا محرم ۷۸۲ق، در مسائل تصوف، مانند علم تجوید، علم تحمل، علم تعویذ، علم ارشاد، علم مقامات، علم مکاشفه، ماهیت بشر، اضطرار، ماهیت

فرایض و نوافل، خوف، رجا، امر و نهی و مانند آن‌ها است. جامع‌العلوم یک‌بار به‌کوشش قاضی سجاد حسین (دهلی، ۱۹۸۷م) و بار دیگر به‌تصحیح و تحشیهٔ دکتر غلام سرور، در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد (۱۳۷۱ش / ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م) به‌چاپ رسیده است. این اثر را مولوی ذوالفقارعلی نقوی تونکی در ۱۳۰۹ق، به‌دستور نواب نورالحسن‌خان بهوپالی (ــ ۱۳۳۶ق) به‌اردو ترجمه کرد و ترجمهٔ او با عنوان الدرالمنظوم فی ترجمة ملفوظ‌المخدوم در ۱۳۰۹ق در دهلی و ۱۳۷۷ق در مولتان چاپ شده است؛ ۲ــ تحفةالسرایر (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۶۲، ۲۹۷ فقیر)، گردآوردهٔ فخر محمود غزنوی که در دیباچه می‌گوید که در ذیقعدهٔ ۷۷۷ق، هفت روز به‌خدمت مخدوم جهانیان رسیده و شنیده‌های خود از سخنان او را در هفت سر، هر یک روز در یک‌سر، آورده است و برخلاف خزانةالفواید مقبول‌المشایخ بهاءالدین یعقوب که در آن عبارت‌های عربی و حکایات از جاهای دیگر نقل شده، در این اثر تنها سخنان شنیده را گردآورده است؛ ۳ــ خزانهٔ جواهر جلالی / خزانهٔ جلالی / جواهر جلالی (نسخه‌های کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شماره‌های ۵۱۹۳ و ۲۴۶۳ و ۱۷۴۹)، گردآوردهٔ فضل‌الله بن ضیای عباسی در ۷۸۱ق، در صد و هفت ذکر در موضوعاتی مانند استقامت و مقاومت و متابعت و توبه، طهارت و آداب آن، نماز تهجد، بانگ نماز، زادن فرزندان و تراشیدن و نام نهادن و آداب آموختن، خشنود ساختن دشمنان، سفر و شرایط آن، حج و فواید آن، پیر و مرید و شرایط آن، روش مرید با پیر، توحید مطلب، شفقت پیر، ترک اعتراض به خدا و پیر، قبض و بسط، پیوستن به مشایخ، کیفیت بیعت و راندن مقراض، خرقه پوشیدن، خادم و آداب او با پیر، فقر و غنا، مقامات و حال سالکان، نفس و دل و روح و عقل و سر و علم، و ماهیت تصوف؛ ۴ــ خزانةالفوایدالجلالیه (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۲۵۵۷)، گردآوردهٔ احمد، معروف به بهاء بن یعقوب بن حسین (یا حسن) بن محمود بن سلیمان بتی / تلبنی، در یک مقدمه و هفده باب در فضیلت علم و علما، ذکر توبه و آداب آن، ذکر حمد و لااله‌الاالله، ذکر صلات و اذان، ذکر موت و زیارت موتی، زکات و سخاوت، صوم و اعتکاف، حج و مدینه و عرفات، سفر و تجارت و کسب، اکل و اضیاف، نکاح و طلاق و اولاد و جواری، حلیةالرسول (ص) و نسب و اسما و میلاد ایشان، اولاد و ازواج رسول (ص)، خلفای راشدین و اهل بیت، تعظیم ولات و آداب ایشان، مناقب اولیا و لباس و رباط ایشان، خرقهٔ مشایخ صوفیه، وصایای اصحاب دین دربارهٔ لباس خرقه و اجرای مقراض و دعاها؛ ۵ــ سراج‌الهدایه (نسخه‌های دانشگاه پیشاور به‌شمارهٔ ۳۳۳ و دانشگاه لاهور به‌شمارهٔ شیرانی ۴۴۶ / ۳۴۷۱)، گردآوردهٔ احمد برنی (یا احمد بن معین سیاه‌پوش از مردم ایرج / ایرچ) در رجب ۷۷۲ق یا سید عبدالله در ۷۸۷ق، در نه باب: یک) در بیان احادیث، دو) روایات در احکام دینی و پیر و مرید گرفتن، سه) احکام شرع و قصهٔ قوم لوط و حرف مقطعات، چهار) حکایات، پنج) قصص انبیا، نماز حاجات، شش) هفتاد و دو گروه و مذاهب، هفت) فضایل میوه‌ها و بیان خرابی دیار، هشت) اشعار فارسی و عربی و فضایل سورهٔ فاتحه و نه) مسائل متفرقه. در انتساب این اثر به مخدوم‌جهانیان تردید فراوان است و شاید از مجموعهٔ ملفوظات ساختگی باشد. سراج‌الهدایه به‌کوشش قاضی سجاد حسین به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۹۸۳م)؛ ۶ــ مظهر جلالی / مظهرالجلالیه، گردآوردهٔ صلاح‌الدین شاه؛ ۷ــ جواهر جلالیه (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی خیرپور به‌شمارهٔ ۲۹۷/۵فام)، از حسین بن احمد بن حسین حسینی (مخدوم جهانیان؟) در ذوالقعدهٔ ۷۴۹ق، در ۴۷ باب در موضوعاتی مانند ذکر اربعین صوفیه، اربعین سلوکیه، اربعین زوجیه، اربعین نبی، بیدار شدن از خواب و آداب قضای حاجت، سفر و آداب آن، یافتن بندگی، معرفت، محبت و محبوبیت. باید دید که این اثر چه تفاوتی با خزانه جواهر جلالی دارد و شاید بخشی از آن باشد. ۸ــ محبوبیه که، چنان‌که پیش‌تر گفته آمد، مجموعهٔ حکایاتی است دربارهٔ مخدوم جهانیان و پسر و نواده و نبیرهٔ او، گردآوردهٔ یوسفی (نجم‌الدین یوسف بن رکن‌الدین محمد نعمت‌الله گردیزی). دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. از دیگر آثار مخدوم جهانیان، مقررنامه / مکتوبات شامل چهل و دو نامهٔ وی به تاج‌الدین احمد بن معین سیاه‌پوش دهلوی (مؤلف سراج‌الهدایه) در مسائل اخلاقی و تزکیهٔ نفس است. این نامه‌ها را تاج‌الدین احمد در ۷۷۷ق گردآورده است. از این اثر نسخه‌ای در کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور (به‌شمارهٔ ۶۲، ۲۹۷ مخد) نگه‌داری می‌شود. اما نسخه‌ها یا تحریرهای موجود مسافرنامه / سفرنامهٔ مخدوم جهانیان، چنان‌که پیش‌تر گفته شد، همه آگنده از مطالب ساختگی و افسانه‌آمیز است و گردآورندگان این سفرنامه مطالب بسیاری بدان افزوده‌اند و از این‌رو قابل استناد نیست. این سفرنامه را محمدعباس فرزند غلام‌علی چشتی دهلوی به اردو

برگردانیده و ترجمهٔ او در ۱۳۰۱ و ۱۳۱۷ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. از دیگر آثار منسوب به مخدوم جهانیان کنزالاربعین و ترجمهٔ فارسی رسالهٔ مکیهٔ شیخ قطب‌الدین دمشقی است. وی گاهی شعر نیز می‌سرود و برخی اشعارش در ملفوظات نقل شده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۷/۳۲۰-۷۲۲؛ بزم صوفیه، ۳۹۶-۴۴۰؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱/۳۴۵-۳۷۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۱۱۳، ۱۵۷، ۳۷۲-۳۷۳؛ تاریخ فرشته، ۲/۴۱۵-۴۱۷؛ تاریخ فیروزشاهی، سراج عفیف، ۲۴۰-۲۴۲، ۵۱۴-۵۱۶؛ تحایف‌الابرار، ۷-۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۷۹-۸۰، ۱۴۶؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۶۸۹-۷۰۷؛ جامع‌العلوم؛ خزینة‌الاصفیا، ۲/۵۷-۶۳؛ خلاصة‌الالفاظ جامع‌العلوم؛ سراج‌الهدایه؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۳۳۶، ۱۳۸۱، ۱۳۹۱، ۱۴۰۳، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۳۲، ۱۵۴۸، ۱۵۶۷، ۱۹۱۸، ۱۹۳۷، ۱۹۸۳، ۲۰۲۴،۲۰۲۸، ۲۰۶۴؛ ۴/۲۲۷۴، ۲۲۷۲، ۲۴۲۲، ۲۴۶۷، ۲۴۶۹، ۲۵۰۲؛ ۷/۴۲۳، ۴۴۳؛ ۱۰/۲۱۶، ۱۱/۸۰۱، ۸۳۳، ۸۹۵، ۱۰۹۵؛ مقدمهٔ جواهر اولیا، ۳۶-۴۶؛ میراث جاویدان، ۵۲۰-۵۲۱؛ نزهة‌الخواطر، ۲/۲۶-۳۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۴۹-۲۵۲؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 275-276; *A History of Sufism in India*, 1/277-280.

برزگر

مخدوم قادری ساوی بیجاپوری (max.dum-e.qā.de.ri-ye.sā.vi-ye bi.jā.pu.ri)، محمدمخدوم، ملقب به عبدالحق ساوی و دستگیر، فرزند عبدالنبی، ـ ۱۱۶۳ / ۱۱۶۵ / ۱۱۶۶ق، دانشمند دینی، صوفی قادری و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. ظاهراً اصلش از شهر ساوه بود و نیاکانش از آن‌جا به دکن (جنوب هند) کوچیدند و در شهر بیجاپور رحل اقامت افکندند. برخی نیز او را از نوادگان یوسف عادل‌شاه ساوی بیجاپوری، بنیادگذار دودمان عادل‌شاهیان بیجاپور، دانسته‌اند. محمد مخدوم در بیجاپور به‌دنیا آمد و پرورش یافت. در جوانی برای کسب ارشاد و تعلیم حقایق تصوف به شهر بسونت نزدیک نظام‌آباد رفت و مدتی را در خدمت شیخ تاج‌الدین گذراند. پس از مرگ شیخ تاج‌الدین، به‌خواهش شاه‌میر، به آرکات / کرناتک رفت و در میلاپور از محلات مدراس رحل اقامت افکند و به ارشاد طالبان طریقت پرداخت و مریدان بسیار از دور و نزدیک یافت. محمدعلی والاجاه (ـ ۱۲۱۰ق)، فرمانروای آرکات، از مریدانش بود و پس از درگذشت مخدوم، گنبدی بر گور او ساخت. ملفوظات محمدمخدوم را مریدش ابوالحسن قربی* بیجاپوری گردآورد. دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ دیوان صاحب باغ مدراس نگه‌داری می‌شود. از محمد مخدوم شماری رسالات فارسی (برخی شاید به عربی)، بیشتر در مایه‌های تصوف، به‌جا مانده که دست‌نویس‌هایی از آن‌ها در کتابخانهٔ دیوان صاحب باغ مدراس و انجمن آسیایی بنگال و برخی کتابخانه‌های دیگر، مانند کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی و کتابخانهٔ عمومی خیرپور (پاکستان)، نگه‌داری می‌شود. این رسالات عبارتند از ۱ــ میزان‌المعانی، ۲ــ غایت‌التمثیل که در ۷ شوال ۱۱۲۳ق نوشته شده است؛ ۳ــ بیان واقع؛ ۴ــ دلیل محکم؛ ۵ــ طریقت‌القویم فی طلب صراط‌المستقیم؛ ۶ــ اصطلاحات صوفیه؛ ۷ــ جوامع‌الاسرار؛ ۸ــ صحبت؛ ۹ــ کشف‌الایمان؛ ۱۰ــ فیض؛ ۱۱ــ ولایت؛ ۱۲ــ مفاتیح‌الغیب؛ ۱۳ــ حیات‌السالکین؛ ۱۴ــ مفتاح‌التفاسیر؛ ۱۵ــ زادالطالبین؛ ۱۶ــ حیات جان؛ ۱۷ــ غنیمت‌الوقت؛ ۱۸ــ قبظ و بسط؛ ۱۹ــ تنزلات؛ ۲۰ــ سلوک و تصوف؛ ۲۱ــ اختصار حیات؛ ۲۲ــ استغنا؛ ۲۳ــ اسم‌الله؛ ۲۴ــ مسائل اربعین؛ ۲۵ــ ناسخ و منسوخ.

منابع: تصوف برّ صغیر مین، ۱/۱۹۴-۱۹۹؛ ۲/۹، ۲۸، ۵۶، ۷۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۳۸۷، ۱۷۷۵؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 399.

برزگر

مخزن‌الدعوات (max.za.nod.da.a.vāt)، رساله‌ای به‌فارسی در عرفان، نوشتهٔ اسماعیل برهانپوری فرزند محمود سندی شطاری (ـ پس از ۱۰۳۷ق). نویسنده از مریدان و از خلفای شاه‌محمد غوث (ـ ۹۷۰ق / ۱۵۶۲م) و شاه‌عیسی جندالله (ـ ۱۰۳۱ق / ۱۶۲۲م) بود. وی که این اثر را پس از مرگ شاه‌محمد غوث و هم به نام او نوشته در سفر پنجاب و کشمیر آغاز کرد و در ۱۰۳۷ق به پایان برد. اسماعیل در تألیف این کتاب از آثاری چون حصن‌الحصین، سراج‌السالکین، کشف‌الانوار، اسرارالدعوت و اوراد صوفیه بهره برده است. مخزن‌الدعوات در هفت باب و هر باب آن در چند فصل است: ۱ــ در اذان و استنجا و وضو و غسل و مقدار آب و آداب آن‌ها، ۲ــ استخاره و فال، ۳ــ دعوت اسمای حسنی و عمل وفق اعداد و سحر، ۴ــ اسمای اصول و بعضی ادعیهٔ غیرزبان عرب، ۵ــ اذکار ناسوتی و ملکوتی و

جبروتی و لاهوتی، ۶ــ اشغال بعضی مراقبات و ۷ــ بیعت و کلاه و خرقه و اوصاف پیر و مرید و تعریف خلوت و عزلت و فواید و آداب آن. نسخه‌های دست‌نویسی از آن به شماره‌های N.M.1958-18/1 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی و ۲۴۹۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی و ادب، ۵۴۷/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۸۱/۳، ۱۸۸۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۸۸۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۳۹۰/۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literatuve, 265.

فتح‌نیا طبری

مخزن‌الشوق ← **انجب بیدری**

مخزن‌العرفان ← **رام پرشاد**

مخزن‌الغرائب (**max.za.nol.qa.rā.yeb**)، تذکره‌ای به‌فارسی نوشتهٔ احمد علی‌خان هاشمی سندیلوی، متخلص به خادم*، شاعر و تذکره‌نویس شبه‌قاره (۱۱۶۲ــ پس از ۱۲۲۴ق). این تذکره که تألیف آن در ۱۲۱۸ق به پایان رسیده، زندگینامهٔ سه‌هزار و صد و چهل و هشت شاعر از کهن‌ترین ایام تا روزگار مؤلف است. احمد علی‌خان این تذکره را به تشویق معلم خود میرزا محمد حسن قتیل (ــ۱۲۳۳ق) نوشته و به نجف‌خان بهادر (ــ۱۱۹۶ق) از امرای سپاه شاه عالم گورکانی (۱۱۷۳ــ۱۲۲۱ق) اتحاف کرده است. مخزن‌الغرائب به ترتیب حروف نخست تخلص شاعران تدوین گردیده و از جهت شمار زندگینامه‌هایی که در آن آمده دومین تذکره پس از صحف ابراهیم است. زندگینامه‌ها با شرح حال ابو سعید ابی‌الخیر، عارف نام‌دار ایرانی آغاز می‌گردد و با ترجمهٔ احوال یوسف بیگ بخارایی پایان می‌گیرد. این کتاب در ۱۹۶۸ ــ ۱۹۹۴م به کوشش دکتر محمدباقر در پنج جلد در لاهور به چاپ رسیده است. مخزن‌الغرائب در آن‌جا که به زندگینامهٔ شعرای دورهٔ فرمانروایی امپراتوران مغولی هند می‌پردازد، اهمیت و ارزش فراوان دارد، اما بخش‌هایی از آن که شرح احوال شعرای قدیم است به کلی فاقد ارزش است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۰۰/۲؛ ۲۱۱/۳، ۲۸۵، ۶۷۹؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۷۶/۲-۱۸۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۹۴-۴۹۹؛ الذریعه، ۲۲۶/۲۰-۲۲۷؛ مخزن‌الغرائب، دورهٔ پنج جلدی.

Dictionary of Indo-Persian Literature,43;*Iranica*,1/141-147; *Mughals in India* ,46.

دانشنامه

مخزن‌الفواید (**max.za.nul.fa.vā.yed**) / خزینة‌الاصول، کتابی در دستور زبان فارسی، بدیع، شعر، ستاره‌شناسی، موسیقی، عروض و قافیه از مولوی محمد فایق لکنویی (ــ ۱۲۴۱ق). تألیف این اثر در ۱۲۲۵ق به انجام رسیده است و مؤلف آن در آغاز کتاب، پس از آوردن مطلبی دربارهٔ زبان فارسی و نعت پیامبر (ص) و در مدح علی (ع)، درسبب تألیف کتاب چنین می‌گوید: «...چنین گوید خوشه‌چین ارباب تحقیق و زله‌ربای خوان اهل تدقیق، کم‌ترین خلایق خادم‌الفقرا محمد فایق... بعضی از تلامذهٔ صاحب ذکا و مستفیدان طبع رسا دست اصرار به دامن این بی‌مقدار زدند که آن‌چه از قوانین زبان فرس هنگام درس و تدریس به‌پای بیان می‌آیند اگر حوالهٔ قلم نموده آید طالبان این فن را نهایت مفید افتد.» مخزن‌الفوائد در یک مقدمه و دوازده باب تدوین شده است: **مقدمه** در تعریف اصول و قوانین حروف و شرح و تفسیر آن با شواهد شعر و نثر؛ **باب یکم** در بیان حروف تهجی و معانی و تبدیل آن‌ها (همراه با ذکر فواید لغوی و شعر و نثر برای هر یک از حروف)؛ **باب دوم** در بیان قوانین صرف فارسی و استخراج افعال از مصادر (همراه با شواهد شعر و نثر)؛ **باب سوم** در بیان نحو فارسی؛ **باب چهارم** در زیادات و محذوفات و مقدرات و الفاظ مخصوص اول و آخر کلمه (به‌همراه شواهد شعر و نثر)؛ **باب پنجم** در تشبیهات و مناسبات و استعارات و مبالغات و رعایات؛ **باب ششم** در صنایع و بدایع کلام فارسی به‌قدر ضرورت، مانند تجنیسات و ترصیعات و سیاقة‌الاعداد و توشیح و متضاد و مقلوب و لف و نشر؛ **باب هفتم** در بیان فضیلت شعری و شاعری و کیفیت شعر و شاعری و اقسام شعر و عیوب و حسنات آن؛ **باب هشتم** در بیان چندین ضرب‌المثل فارسی، بر اساس حروف تهجی از «الف» تا «ی»، و ضرب‌المثل‌های گوناگون؛ **باب نهم** در بیان بعضی قوانین علم موسیقی، باب دهم در تاریخ و لغز؛ **باب یازدهم** در علم عروض؛ **باب دوازدهم** در علم قافیه. فایق که خود سراینده نیز بوده مادهٔ تاریخ انجام نگارش کتاب (۱۲۲۵ق)، «خزینة‌الاصول»، را در قطعهٔ زیر آورده است: «کردم چو شبی خیال تاریخ ــ از عالم

غیب سال تاریخ / در گوش ضمیر من به تعجیل ــ فرموده جناب پـاک جـبریل / ایـن نسخه کـه گـوهر قـبول است ــ تـاریخ "خـزینةالاصـول" است.» مـخزن‌الفوائد در ۱۲۶۷ق در لکـنو به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۳۸۰؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۳۷ـ۳۹؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان، ۱۰۱؛ الذریعه، ۲۰/۲۲۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴/۴۶۵۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۸۳۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/۲۰۷۷.

سپاهی

مخزن شعرا (max.zan-e.šo.a.rā)، کتابی به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار اردوسرایان گجرات از نورالدین حسین‌خان فـایق رضوی. فایق این تذکره را به تشویق مـیرعباس عـلی شـوق و میرحیدر مـایل بـهروچی (ــ ۱۲۷۲ق) تألیـف کـرد و آنرا در ۱۲۶۸ق به‌انجام رسانید. نام کتاب، مخزن شعرا، مادهٔ تـاریخ آن است. در پایان تـذکره نـیز قـطعه تـاریخ‌هایی از خـود فـایق و غلام‌محمد میان سمجو صاحب و شیخ نجم‌الدیـن مشـتاق و میرعباس‌علی شوق آمده که حاوی مادهٔ تاریخ‌هایی برای تاریخ اتمام تألیف کتاب است. مخزن شعرا شرح حال صد و یازده تن از اردوسرایان گجرات، به‌ترتیب حـروف تـهجی، از مـحمدحسن احسن نجیب‌آبادی تا یعقوب علی‌خان یـعقوب است. در ایـن تذکره، تراجم سرایندگان مفصل‌تر و گزیده‌های سـروده‌هایشان نیز طولانی‌تر از برخی تذکره‌های دیگـر است. در آغـاز تـذکره، تقریظ سید کمال‌الدین حسین رضـوی بـرآن و سـپس دیـباچهٔ مؤلف آمده است. مخزن شعرا از نخستین تذکره‌هایی است کـه دربـارهٔ اورنگ‌آبـادی یـا گـجراتـی بـودن ولی دکـنی (ــ مـیان سال‌های ۱۱۳۲ ــ ۱۱۳۸ق)، که او را «پدر شعر اردو» می‌دانند سخن گفته و زادگاه و خاکجای او را احمدآباد گـجرات دانسـته است و می‌گوید که مراد از دکنی، گجراتی نیز می‌تـوانـد؛ بـاشد زیرا «ولایت گجرات به‌نسبت دهلی و اکبرآباد سمتِ جنوب که هـندیان دکـهن گـویند واقـع است.» مـخزن شـعرا در ۱۹۳۳م، به‌کوشش مولوی عبدالحق در انجمن ترقی اردوی اورنگ‌آباد و در ۱۹۸۵م در «اردو آکادمی اترپردیش» لکنو بـه‌چاپ رسـیده است.

مـنابع: اردو شـعرا کـی تـذکری اور تـذکره‌نگاری، ۳۷۳ـ۳۷۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۱۹۴۷؛ مخزن شعرا؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 160-161; *Mughals in India*, 136; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/904, 1119.

برزگر

مخزن نکات (max.za.n-e.ne.kāt)، تـذکره‌ای بـه‌فارسی در شـرح احوال و نمونهٔ اشعار صدوبیست‌وهشت شاعر اردوسرا تألیف محمد قیام*الدین چاندپوری، متخلص بـه قـائم (ــ ۱۲۰۷ / ۱۲۱۰ق). مخزن نکات در سه طبقه تدوین شده است: **طبقهٔ اول** در بیان اشعار شعرای متقدم؛ **طبقهٔ دوم** در ذکر کـلام سـخنوران متوسط؛ **طبقهٔ سوم** در بیان اشعار و احوال سخن‌طرازان متأخر. مؤلف نخست تذکرهٔ خود را به‌صورت بیاض گردآورده بود، اما بعدها تراجمی نیز بدان افزود و نام مخزن نکات بر آن نهاد کـه به‌نوشتهٔ خود او در دیباچه مادهٔ تاریخ آن است. به ادعای مؤلف تذکرهٔ مـخزن نکـات نـخستین تـذکرهٔ شـاعران اردوزبـان است. قیام‌الدین در دیباچهٔ کتاب ضمن بیان این مـطلب مـی‌افـزایـد: «بنابراین فقیر مؤلف... بعد از کوشش تمام و سعی مـالاکـلام، دواوین این اعزه فراهم آورده، پارهٔ ابیات بر سبیل یادگار در ذیل این بیاض که مورخ موسوم به مخزن نکات است به قـید قـلم آورده...» چون میان تذکرهٔ مخزن نکات و نکـات‌الشـعرا تألیـف میرتقی میر، در بیان احوال برخی شاعران شباهت‌های لفظی و معنوی دیده می‌شود، گمان می‌رود که قائم از وجود تذکرهٔ میر آگاه بوده است. قائم از بیاض عزلت نیز بسیار بهره برده است. شاید یکی از دلایل شباهت تذکره‌های قائم و میر، استفادهٔ هر دو آن‌ها از این بیاض باشد، زیرا هر دو همروزگار و از مردم دهلی بوده‌اند و منابعشان در جمع‌آوری احوال شاعران یکسان بـوده است. گرچه قائم از تذکرهٔ میر نامی نمی‌برد، اما روشن است که برخی تراجم را در پاسخ به میر نوشته است. طبقهٔ یکم با شرح سفر سعدی شیرازی به گجرات آغاز می‌شود. مؤلف ادعا می‌کند که سعدی در بوستانِ «خودش ایمای بر آن فرموده‌اند، لختی بر زبان این دیار وقوف یافته، یک دو بیت ریخته... بر سبیل تفنن به‌قید نظم درآورده» سپس چند سطری دربارهٔ امیرخسرو دهلوی می‌آورد و می‌گوید: «بعد از آن حضرت امیر بر همان بنا طراحی و لغزهای بسیار به کار بردند.» بعد از آن دو بیت ریخته می‌آورد و ادعا می‌کند این دو بیت سرودهٔ سعدی است. لازم به یادآوری است که سعدی هرگز به شبه‌قاره مسافرت نکرد. اما در گفتهٔ قائم حقیقتی دیگـر نـهفته است و آن این‌که او مـی‌خواسـته بـنیاد

اردوسرایی را از راه سعدی بر پایه‌های سنت عظیم شعر فارسی بنا نهد و اعتبار آن‌را به این واسطه تضمین کند. طبقهٔ اول با شرح احوال و نمونهٔ شعر جعفر زتلی پایان می‌یابد. طبقهٔ دوم با شرح احوال و نمونهٔ اشعار آبرو و آرزو آغاز می‌شود و با کهترین به‌پایان می‌رسد. طبقهٔ سوم نیز با شرح احوال فقیر، آغاز می‌شود و با شرح احوال مؤلف به‌پایان می‌رسد. در طبقه‌های یکم، دوم و سوم به ترتیب زندگینامه‌های سی و یک، سی و چهار و شصت و سه شاعر آمده است. قائم در آغاز هر طبقه گرایش‌ها و ویژگی‌های فنی آن دوره را بررسی می‌کند. تبصره‌ها گرچه کوتاهند، اما در تاریخ تذکره‌ها برای نخستین‌بار در این تذکره است که آثار شاعران اردوسرا با توجه به زمان زندگی‌شان سنجیده می‌شود. این نخستین گام در تاریخ نقد و بررسی ادبی ادبیات اردو است. با این که قائم نقل تاریخ تولد و مرگ شاعران را ضروری ندانسته، اما در بیان احوال شاعران عبارت‌هایی به‌کار می‌برد که نشان می‌دهد با درک تاریخ بیگانه نبوده است. در مخزن نکات، همچنین، برخی ویژگی‌های زندگینامه و سیره‌نویس نیز دیده می‌شود. دیگر ویژگی مخزن نکات بازتاب رخدادهای سیاسی و اجتماعی در آن است. موضع قائم در نقل این بازتاب‌ها نشان می‌دهد که او در برخی موارد از میر میانه‌روتر است. نادرستی‌هایی نیز در این تذکره راه یافته است که نمونه‌ای از آن نسبت‌دادنِ شعری ریخته به سعدی است. در این تذکره نیز، همانند دیگر تذکره‌های آن روزگار، حجم نمونهٔ اشعار از حجم تراجم بیشتر است. مخزن نکات نخستین‌بار در ۱۹۲۹م به‌کوشش مولوی عبدالحق اورنگ‌آبادی و به‌سرمایهٔ انجمن ترقی اردوی دکن / اورنگ‌آباد به‌چاپ رسید. چاپ دیگر این کتاب در ۱۹۶۶م به‌کوشش اقتداحسن و به سرمایهٔ انجمن ترقی ادب لاهور منتشر شده است. دو طبقه از طبقات سه‌گانهٔ مخزن نکات به‌قلم محسن‌علی لکنویی به‌اردو برگردانده شده است (۱۲۷۱ق). در این برگردان مطالبی به شرح احوال شاعران افزوده شده است. دست‌نویسی از این برگردان در کتابخانهٔ رضای رامپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۲۱-۱۳۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۶/۳؛ تذکرهٔ مخزن نکات؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۲۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۰۰-۲۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۵۷/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۸۰۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۴۸/۳؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of Libraries of the King of Oudh, 1/179; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/360; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/853.

سپاهی

مخفی (max.fi)، زیب‌النسابیگم دختر اورنگ‌زیب گورکانی، دهلی ۱۰۴۸ ــ ۱۱۱۳ق، شاهدخت، خوش‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. مادرش دلرس بانو دختر شهنوازخان صفوی بود. وی نزد حافظه مریم از زنان دربار اورنگ‌زیب پرورش یافت و قرآن را از بر کرد. دانش‌های متداول روزگار خود را نزد ملا سعید اشرف مازندرانی (۱۰۱۶ق)، دخترزادهٔ ملامحمدتقی مجلسی (ــ ۱۰۷۰ق) آموخت. شعر را نیز از ملا سعید آموخت و هم او اشعار فراوانی در مدح زیب‌النسا سروده است. در نجوم، فلسفه و ادبیات نیز صاحب‌نظر بود و خط نستعلیق، نسخ و شکسته را نیکو می‌نوشت. در بدیهه‌سرایی، مدح، هجو و چامه مهارت داشت. به غزل بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت. دانشمندان، ادیبان و شاعران روزگار خود را می‌نواخت. با ناصرعلی سرهندی معاصر و معاشر بود. در سرودن اشعار پیرو سبک حافظ و عرفی بوده است. گویند پدرش در ادارهٔ کشور و لشکر با او مشورت می‌کرد. از میان برادران به اکبر علاقه‌ای فراوان داشت، هنگامی که اکبر بر پدر شورید و شکست خورد و به پادشاه صفوی در ایران پناه برد، اورنگ‌زیب چندی زیب‌النسا را زندانی و حقوق ماهیانهٔ چهارصد هزار روپیه وی را قطع کرد. زیب‌النسا تا پایانی زندگی همسری اختیار نکرد. به نوشتهٔ نقل مجلس اشعار وی ۱۵۰۰۰ بیت بود، اما اشعار او که در ۱۹۲۹م در لکنو چاپ شده ۵۰۰۰ بیت از غزل، قصیده، رباعی و قطعه است. دیوان مخفی به‌کوشش احمد کرمی در ۱۳۶۲ش در تهران نیز به‌چاپ رسیده است. کتاب‌هایی که به نام او نوشته‌اند از این‌شمارند: زیب‌التفاسیر از محمد صفی بن ولی قزوینی؛ عصمت‌نامه / عصمت میننامه از عبدالحمید کلانوری که در ۱۰۱۶ق / ۱۶۰۷م سروده شده است؛ شرح حصن‌الحصین از ابوالفتح مدرس مولتانی (در ۱۰۸۵ق / ۱۶۷۵م)؛ شرح خلاصهٔ کیدانی از محمدتقی بن جمال که از مداحان دورهٔ اورنگ‌زیب بود. میرزا محمدخلیل خراسانی متخلص به صاحب، نوشته‌های زیب‌النسا را مرتب کرده و آن‌را زیب‌المنشآت نامیده است. چون زیب‌النسا درگذشت پیکرش را در تیس‌هزاری

به‌خاک سپردند.

منابع: از رابعه تا پروین، ۲۰۴ـ۲۱۰؛ بهارستان ناز، ۱۹۹؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۱۳۶؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۹۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۰/۱، ۲۳ـ۲۴، ۱۳۹ـ۱۴۰، ۶۱۱؛ ۳۹۲/۲، ۵۱۶، ۸۳۰؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۲۳؛ تذکرة‌الخواتین، ۱۳۹ـ۱۴۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۱۶۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۰۶ـ۱۰۹، ۶۰۷؛ خیرات حسان، ۱۸/۲ـ۱۹؛ دیوان مخفی، مقدمه؛ الذریعه، ۱۰۱۹/۹ـ۱۰۲۰؛ ریاحین‌الشریعه، ۲۸۴/۴ـ۲۸۶؛ زنان سخنور، ۱۵۷/۲ـ۱۶۸؛ شمع انجمن، ۱۸۸ـ۱۹۰؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۱۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۶/۱، ۷۷۷/۵؛ ۱۰۱۲/۶، ۱۰۲۸؛ ۹۸۹/۸؛ ۵۲۰/۱۰؛ ۲۵۴۴/۱۳؛ ۵۲۳/۱۴؛ فهرست مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۵۱/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۲۱/۳ـ۲۵۲۲؛ کاروان هند، ۱۲۶۵/۲ـ۱۲۶۶؛ نتایج‌الافکار، ۳۰۵؛ نقل مجلس، ۳۲ـ۳۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۳۸ـ۵۴۰؛ آئینهٔ هند، شمارهٔ مخصوص، ژانویهٔ ۱۹۶۹م، صص ۶۶ـ۶۷؛ سدارنگانی، «زیب‌النساء مخفی»، سخن، دورهٔ بیست‌وچهارم، شمارهٔ ۱۰ و ۱۱، دی و بهمن ۱۳۵۴ش، صص ۱۱۰۸ـ۱۱۱۴؛ برق موسوی، «زیب‌النساء مخفی یا مخفی رشتی»، همان‌جا، دورهٔ بیست‌وپنجم، شمارهٔ ۲، تیر ۱۳۵۵، صص ۲۳۴ـ۲۳۹.

م.انوشه

مخفی رشتی (max.fi-ye.raš.ti)، سدهٔ دهم و اوایل سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگی وی آگاهی دقیقی در دست نیست. در پادشاهی تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ ۹۸۴ق) در خدمت امیر سلطان محمدکهدمی (ـ۹۴۵ق) بود. براثر انقلاباتی که در گیلان رخ داد و کهدمی به دستور تهماسب به قتل رسید، مخفی از زادگاهش کوچید. از زندگی او پس از مهاجرت خبری در دست نیست تا این‌که در فارس به خدمت امامقلی‌خان (ـ۱۰۲۴ق) در آمد. چون در آن‌جا به کوکنار خو گرفت به کوکناری آوازه یافت. در ۱۰۲۴ق به هند رفت. محمد اوحدی بلیانی در کعبهٔ عرفان به حضور وی در هندوستان اشاره می‌کند. سرانجام از راه کابل به ایران بازگشت و در میهن خود درگذشت. گویا هنگامی که در هند بود، دیوانی در پانزده هزار بیت داشت که آن را به دربار هند اتحاف کرد و ازاین‌رو برخی از تذکره‌نویسان چون محمود میرزای قاجار در نقل مجالس آن را به زیب‌النسا (ـ۱۱۱۳ق) دختر اورنگ زیب نسبت داده‌اند. این دو شاعر را چنان با هم خلط کرده‌اند که تذکره‌نویسان بعدی با تردید به زندگی وی پرداختند. از طرفی، کثرت نام مخفی،مانند مخفی رشتی، مخفی هندوستانی، مخفی تهرانی و مخفی شیرازی به اشتباه تذکره‌نویسان بیشتر دامن زده است. در ۱۲۹۳ق در لکنو دیوانی در سه هزار بیت به نام مخفی رشتی به چاپ رسید،اما همان دیوان در ۱۲۹۸ق در بمبئی به نام زیب‌النسا مخفی ودر ۱۲۹۹ق در تهران به نام مخفی رشتی چاپ شده است، ولی به دلایلی این دیوان نمی‌تواند از زیب‌النسا باشد. مثلاً شاعر در ابیاتی از دوری وطن می‌نالد و از هند و مردمان آن بد می‌گوید: «جست‌جو کردم بسی مخفی چو در گرداب هند ــ نسخهٔ آسودگی جایی به جز بنگاله نیست.» همچنین در ابیاتی دیگر شاعر از پسر جوانمرگ شده‌اش سخن می‌گوید. در حالی‌که زیب‌النسا همسری اختیار نکرده بود. علاوه بر آن، در برخی از تذکره‌ها چون تذکرهٔ عالمتاب و تذکرهٔ ید بیضا آمده است که زیب‌النسا تخلص مخفی نداشت و در بسیاری از اشعارش به جای تخلص،نام خود را آورده است: « دختر شاهم ولیکن رو به فقر آورده‌ام ــ زیب و زینت بس همینم نام من زیب‌النسا است.» احمد گلچین معانی با ذکر ابیاتی که شاعر از خراسان سخن گفته است، وی را مخفی خراسانی نامیده است.در حالی‌که برخی دیگر از نویسندگان این اشعار را به سبب علاقهٔ وی به امام رضا(ع) دانسته‌اند و نه به سبب خراسانی بودن شاعر. به این ترتیب تاکنون دیوانی کامل و دقیق که به درستی از ابیات شاعران دیگر جدا شده باشد از مخفی به دست نیامده است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۸۵۴ـ۸۵۵؛تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۸/۲؛ تحفهٔ سامی، ۲۷۸؛ تذکرهٔ‌حسینی، ۳۰۹ـ ۳۱۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۷۹ـ ۲۸۰؛ الذریعه، ۱۰۱۹/۹؛ زنان سخنور، ۲۱۸/۲؛ صبح گلشن، ۲۹۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۶۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۲۱/۳؛ کاروان هند، ۱۲۶۳/۲ـ ۱۲۷۱؛ گلزار جاویدان، ۱۳۱۵/۳؛ گیل سو، ۱۵۳ـ۱۶۳؛ مخزن‌الغرائب، ۱۰۴/۵ـ۱۰۵؛ نتایج‌الافکار، ۶۴۹؛ احمد گلچین معانی، «معمای دیوان مخفی»، هنر و مردم، شمارهٔ ۱۷۲؛ ص ۳۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,337; *Mughals in India*,281.

ادیب‌زاده

مخفی هندوستانی ← سلیمه

مخلص بنارسی (mox.les-e.ba.nā.re.si)، اسیرالحق، ملقب به اسدالله، ز۱۱۶۳ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی که برخی منابع نامش را غلام اسدالله با تخلص اسد یاد کرده‌اند از دوستان بندر ابن داس خوشگو، مؤلف سفینهٔ خوشگو (نوشته در ۱۱۳۷ ــ ۱۱۴۸ق) بود. به‌گفتهٔ خوشگو، اسیرالحق از شیخ‌زادگان فاروقی بود و در شهر محمدآباد، میان اعظمگر و بنارس، می‌زیست. به‌گفتهٔ برخی منابع دیگر، و نیز چنان که از سروده‌های خود مخلص بر می‌آید، وی از شیخ‌زادگان فاروقی بنارس و خلیفهٔ قمرالحق (ــ ۱۱۶۳ق)، سومین سجاده‌نشین خانقاه رشیدیه، بود؛ گویند از همهٔ خلفای قمرالحق، کامل‌تر و شاخص‌تر بود و به مرشد خود و نیز به سلسلهٔ قادریه چشتیه عشق بی‌پایان داشت و شجره‌نامه‌ای منظوم برای این سلسله در ۳۸ بیت سروده است. از سروده‌هایش برمی‌آید که، گذشته از عربی و فارسی، علوم رایج را به خوبی می‌دانست. ظاهراً در تصوف و علوم دیگر رساله‌هایی داشته که اینک اثری از آن‌ها در دست نیست. دربارهٔ طبع شعر مخلص و سروده‌هایش گفته‌اند که «وی در رسایی خود اهل ذوق و شوق است و از کلام این طایفه حظی وافر داشته... صاحب دیوان رنگین است. اشعارش مجمع صناعت متقدمین و متأخرین، کلامش خالی از دل نیست.» از دیوان مخلص نسخه‌ای در کتابخانهٔ دارالمصنفین اعظمگر نگه‌داری می‌شود که دارای کمابیش ۶۰۰۰ بیت از غزل (۶۴۹ غزل) و ۱۵ رباعی است. اشعار مخلص «از باده‌های عرفانی لبریز است. او بندهٔ عشق است و عشق و محبت، سوز و گداز و سلاست و حلاوت، شیرینی و سادگی و دلکشی، همهٔ لطایف شعری در کلام وی وجود دارد... شوق غزل‌سرایی در مخلص چنان تأثیر کرده بود که از هر گلشن سخن خوشه‌چینی کرده و رنگ قدما، متوسطین و متأخرین را هم اختیار نموده بود»، چنان‌که در اشعار خود نه فقط از حافظ، سعدی، هلالی، صائب، حزین و قادر نام برده است، بلکه غزل‌هایی نیز به استقبال از غزل‌های آنان سروده و از آن میان هفت ــ هشت غزل به استقبال از حافظ سروده است.

منابع: سفینهٔ خوشگو، ۳۴۱؛ صحف ابراهیم، ۱۸؛ شمیم اختر، «مخلص بنارسی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۲، پاییز ۱۳۷۶ش، صص ۱۷۱-۱۷۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 88.

برزگر

مخلص بهاولپوری (mox.les-e.ba.hā.val.pu.ri)، شمس‌العلما میرزا مخلص علی، ــ ۱۲۹۴ق، شاعر و روزنامه‌نگار ایرانی‌تبار. اصلش از قزوین بود. در بهاولپور سند به دنیا آمد و در کراچی می‌زیست و خاک‌جایش نیز در همان شهر است. مخلص در ۱۲۷۱ق / ۱۸۵۵م هفته‌نامه‌ای خبری ادبی مفرح‌القلوب* را به‌فارسی در کراچی بنیاد نهاد که در آن، به‌جز اشعار او، اشعار بسیاری از فارسی‌گویان آن‌روزگار سند منتشر می‌شد و از این جهت یکی از مآخذ مهم بررسی تطور شعر فارسی در سند در دورهٔ انتشار مجله به‌شمار می‌آید. مفرح‌القلوب بیش از چهل سال، یعنی تا ۱۳۲۴ق / ۱۹۰۶م در کراچی منتشر می‌شد و پس از مرگ مخلص مسئولیت آن با پسرش میرزا محمدشفیع فرایض بود. البته میرزا محمد شفیع بیشتر به کارهای فنی می‌رسید و میرزا محمدجعفر و میرزا محمدصادق مشهدی، کنسول ایران در کراچی، مدیریت آن را بر عهده داشتند.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۳/۳؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۸۵-۸۶؛ تاریخ جراید و مجلات ایران، ۲۳۴/۴-۲۳۵؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۵۰۲، ۵۵۱-۵۵۴؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۳۷۴.

برزگر

مخلص‌خان میربخشی (mox.les.xān-e.mir.bax.ši)، فرزند صف‌شکن‌خان میرصدرالدین فرزند میر قوام‌الدین‌خان مازندرانی، ــ ۱۱۱۲ق، دولتمرد، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی ایرانی‌تبار شبه قاره. نیای او میر قوام‌الدین‌خان (ــ ۱۰۹۰ق) برادرِ خلیفه سلطان مازندرانی (ــ ۱۰۶۴ق)، وزیرِ شاه‌عباس یکم (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) و شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ق)، بود. میر قوام‌الدین در سال هفدهم پادشاهی عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، به‌هند کوچید و در دستگاه او مراتب ترقی را پیمود و به حکومت کشمیر (۱۰۸۶ ــ ۱۰۸۹ق) و پنجاب (۱۰۸۹ ــ ۱۰۹۰ق) رسید. صف‌شکن‌خان میرصدرالدین، پدر مخلص‌خان، نیز در دستگاه گورکانیان هند مقام میرآتشی (= داروغگی توپخانه) یافت. اما در سال سی‌ام عالمگیری، به‌سبب سستی و کم‌کاری در جریان محاصرهٔ گلکنده، گرفتار خشم پادشاه شد و از مقامش برکنار گردید و به زندان افتاد. وی بعدها آزاد شد و در سال سی و نهم عالمگیری (ح۱۱۰۷ق) به فوجداری دهامونی گماشته شد (مآثرالامرا، ۷۴۷/۲). مخلص‌خان در ایران زاده شد و همراه پدر و نیای خود

به هند رفت. به‌نوشتهٔ شاهنوازخان خوافی، وی در زمان محاصرهٔ گلکنده «داروغگی توپخانهٔ پادشاهی را به نیابت پدر سرانجام می‌داد» و پس از گشوده‌شدن گلکنده منصب هزاری سی‌صد سوار یافت و (ظاهراً به‌جای پدرش که برکنار و زندانی شده بود) به‌مقام میر آتشی / داروغگی توپخانه منصوب شد (مآثرالامرا، ۶۴۱/۳). اما خوافی خان می‌گوید که مخلص‌خان در ۱۱۰۲ق، پس از انتقال پدر، داروغهٔ توپخانه شد (منتخب‌اللباب، ۳۹۴/۲). به هر حال، مخلص‌خان در ح‍۱۱۰۳ق از داروغگی توپخانه برکنار و به «خدمت عرض مکرر» گماشته شد. پس از آن قوربیگی شد و منصب «دو هزاری هفت‌صد سوار» گرفت. در سال سی و شش عالمگیری (ح‍۱۱۰۴ق) ارتقای مقام یافت و تن بخشی / بخشی دوم و بعدها به منصب سه‌هزاری ارتقا یافت. سرانجام در سال چهل و چهارم عالمگیری هنگامی که همراه لشکر شاهی از خاصپور رهسپار دژ پرناله بود در میان راه در مرتضی‌آباد از توابع بیجاپور بیمار شد و درگذشت و در مرقد سید شمس‌الدین، از مشایخ آن دیار، به‌خاک سپرده شد. مخلص‌خان امیری ادب‌دوست و دانش‌پرور بود و علما و شعرا را گرامی می‌داشت. خود نیز در نظم و نثر فارسی چیره‌دست بود. نسخه‌ای از رقعات مخلص‌خان، گردآوردهٔ مهابت‌خان بهادر ظفرجنگ (گویا همان رشیدخان بدیع‌الزمان مهابت‌خانی، درگذشتهٔ ۱۱۰۷ق)، در کتابخانهٔ عجایب گهر پیشاور (به‌شمارهٔ ۱۵) در مجموعهٔ آیینهٔ عشق نگه‌داری می‌شود.

منابع: الذریعه، ۱۰۲۱/۹؛ سفینهٔ هندی، ۴۲؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۸۹، ۹۷؛ صبح گلشن، ۳۹۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۶/۵؛ مآثرالامرا، ۷۴۷-۷۴۶/۲؛ ۶۴۴-۶۴۱/۳؛ منتخب‌اللباب، ۳۸۱/۲، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۳۷، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۷۷؛ نشتر عشق، ۱۴۱۸/۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 434.

برزگر

مخلص سرهندی (mox.les-e.ser.hen.di)، میراحمدحسین فرزند محمد حسین، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم سرهند و از سادات این سرزمین بود. او از نزدیکان وزیرخان عالمگیری، ناظم سرهند و از ملازمان محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) و در گروه گزربرداران وی بود. از سروده‌های مخلص ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «بندهٔ عهد خودم ورنه دلارامی چند ــ می‌فرستند به این دل‌شده پیغامی چند.»

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۲۸؛ الذریعه، ۱۰۲۱-۱۰۲۰/۹؛ سرهند مین فارسی ادب، ۱۵۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۱۱؛ صبح گلشن، ۳۹۴؛ نشتر عشق، ۱۴۱۹-۱۴۱۸/۴.

جهان‌تاب

مخلص کشمیری (mox.les-e.kaš.mi.ri)، قاسم‌خان، ــ ۱۱۳۳ق، شاعر ایرانی‌تبار فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که در کشمیر زاده شد و در همان‌جا نیز برآمد. مخلص در سخنوری از شاگردان میرزا عبدالغنی قبول کشمیری بود. در قطعه‌ای که قبول در سوگ مخلص سروده، مادهٔ تاریخ مرگ شاگرد خود را چنین آورده است: «گلی بود مخلص ز گلزار فضل ــ دریغا که رفت از جهان زود او / ز لطف خداوند آمرزگار ــ به‌فردوس اعلی چو آسود او / قبول از پی سال تاریخ گفت ــ به ملک سخن پادشاه بود او [۱۱۳۳ق].» از سروده‌های مخلص ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «نشئهٔ صهبای گفتار توام بیهوش کرد - آن‌چه با مستان کند پیمانه با من گوش کرد.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳۶۴-۳۶۰؛ الذریعه، ۱۰۲۱/۳؛ صبح گلشن، ۳۹۴؛ مخزن‌الغرائب، ۲۶۹-۲۶۸/۵؛ همیشه بهار، ۲۳۸.

نوش‌آبادی

مخلص لاهوری (mox.les-e.lā.hu.ri)، رای رایان آنندرام فرزند راجه هردی رام چهتری لاهوری فرزند گجپت‌رای، ح‍۱۱۰۹ ــ ۱۱۶۴ق، دولتمرد، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در سودهره در بخش سیالکوت از توابع لاهور به دنیا آمد. از طبقهٔ چهتری / کهتری / کشتری (طبقهٔ امیران و سپاهیان در هند) بود. خانواده‌اش روابط نزدیکی با دربار دهلی داشت. نیای او از صاحب‌منصبان بلندپایهٔ دستگاه دیوانی گورکانی بود. پدرش راجه هردی‌رام نیز وکیل (= نمایندهٔ شخصی) وزیر محمدامین‌خان در دربار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) بود. راجه هردی‌رام وکالت مبارزالملک سربلندخان را هم بر عهده داشت. مخلص نیز در دستگاه گورکانیان هند مناصبی بلند یافت. قمرالدین‌خان، پسر و جانشین محمد امین‌خان در مقام وزارت، وی را به سمت وکیل خود در دربار دهلی برگزید (۱۱۳۲ق). مخلص همچنین در همان سال وکیلِ سیف‌الدوله

عبدالصمدخان (ـ ۱۱۵۰ق)، حاکم لاهور و مولتان شد و از محمدشاه خطاب رای‌رایان گرفت. وی وکیلِ زکریاخان (پسر عبدالصمدخان) نیز بود که در ۱۱۳۸ق به حکومت لاهور و در ۱۱۵۰ق به حکومت مولتان رسید. از دوستان نزدیک سراج‌الدین علی‌خان آرزو (۱۰۹۹ ـ ۱۰۶۹ق) بود و از او، پس از مرگ عبدالقادر بیدل، اصلاح سخن می‌گرفت و به‌سفارش آرزو لقب استعدادخان یافت. مخلص در مقام وکیل بلندپایگان گورکانی در دربار دهلی شاهد عینی بسیاری از رویدادهای مهم هند، از آن میان یورش نادرشاه افشار به دهلی (۱۱۵۰ - ۱۱۵۱ق) و حملهٔ احمدشاه درانی به هند و کشته‌شدن وزیر قمرالدین‌خان در مصاف با وی (۱۱۶۴ق)، بود. در چهارمین سال فرمانروایی احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ ـ ۱۱۶۷ق) به‌بیماری نفث‌الدم / استفراغ خون درگذشت. مخلص از سرایندگان و نویسندگان فارسی‌نویس برجستهٔ روزگار خود به‌شمار می‌آید. وی در شاعری از استاد خود میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی (ـ ۱۱۳۳ق) پیروی می‌کرد، ولی سخنش از پیچیدگی‌ها و نازک‌خیالی‌های معماوارِ شعر بیدل خالی است و به گفتهٔ بهگوان‌داس هندی «طور کلامش ماورای طور استاد است.» (سفینهٔ هندی، ۱۹۷) کلیات اشعار او را بیش از پنجاه هزار بیت گفته‌اند. غزل‌های مخلص در اوزان کوتاه، ساده و روان و موسیقایی هستند، اما درون‌مایه‌های آن‌ها کهن و تکراری و بیشتر برگرفته از مضامین اشعار بیدل و صائب است. از دیوان مخلص نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از آن میان در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ 4655/VI110) به‌خط خود مخلص با تاریخ بیست و هفتم صفر ۱۱۵۶ق که تنها رباعیات او را در بر می‌گیرد، انجمن ترقی اردوی کراچی (به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۱۸۹) که مجموعهٔ غزلیات و رباعیات او است و کتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ فهرست ۱۷۰۷) با تاریخ ۱۱۵۷ق که نیز مجموعهٔ غزلیات و رباعیات او است، نگه‌داری می‌شود. مخلص از بهترین نویسندگان روزگارش بود. محمدشاه وی را مأمور نوشتن نامه‌ای به پادشاه صفوی در تهنیت جلوس او و به نثری مصنوع و سنگین، به پیروی از سبک ابوالفضل علامی، کرد. اما سبک نثرنویسی خود مخلص ساده و بی‌تکلف است. وی در نثرش واژگان هندی به کار می‌برد و نام‌های هندی و فارسی را به‌هم اضافه و ترکیب می‌کند، ولی نوآموزان را از این کار برحذر می‌دارد. از دیگر آثارش: ۱ـ بدایع وقایع که تاریخ هند از ۱۱۴۱ / ۱۱۴۵ تا ۱۱۶۱ق است. مخلص در آن احوال خود و روزگارش و نیز یورش نادرشاه افشار به هند، چپاول و کشتار او در این سرزمین و پیمان آشتی و بازگشت او به ایران و همچنین یورش احمدشاه درانی به هند را آورده و در آن از سفرهای خود و کسانی که دیده سخن گفته است. آن‌جا که از فرزندش سخن می‌گوید، گوشه‌هایی از آداب و رسوم مردم هند در آن روزگاران (مراسم زناشویی، زایش، جشن هولی، پوشاک، زیور و جهیز و جز آن‌ها) را به‌دست می‌دهد. این اثر چون تاریخ روزگار مؤلف و مبتنی بر دیده‌ها و شنیده‌های او است، ارزش فراوان دارد. بدایع وقایع در سال‌های مختلف نوشته شده است و محتویات آن‌را می‌توان به پنج بخش تقسیم کرد: یک) دیباچهٔ کتاب و شرح احوال مؤلف و رویدادهای شمال هند، به‌ویژه دهلی، تا یورش نادرشاه به هند. دو) یورش نادرشاه به هند و جنگ او با محمدشاه (۱۱۵۱ق). از این بخش در برخی منابع با عنوان تذکرهٔ آنندرام مخلص یاد شده است (گویا به‌اشتباه، چراکه این عنوان، چنان‌که در بعضی منابع دیگر آمده، بیشتر می‌تواند مترادفی برای عنوان کل کتاب، یعنی بدایع وقایع باشد). تذکرهٔ آنندرام مخلص به‌کوشش مولوی محمدشفیع به‌چاپ رسیده و در جلد پنجم مقالات مولوی شفیع هم آمده است. سه) احوال سیزده روزهٔ سفر گده‌مُکتیسر در ذوالقعدهٔ ۱۱۵۶ق. چهار) احوال سفر بنگره / بنگده در ۱۱۵۸ق به‌همراه لشکر محمدشاه گورکانی. این بخش که سفرنامهٔ مخلص به بنگره از توابع بدایون است و گزارشی دست اول از لشکرکشی محمدشاه بدان ناحیه بر ضد علی‌محمدخان روهیله به‌شمار می‌آید به‌کوشش دکتر اظهرعلی با عنوان سفرنامهٔ مخلص به‌چاپ رسیده است (رامپور، ۱۳۶۵ق / ۱۹۴۶م) و پنج) نسخهٔ سوانح احوال در رویدادهای پنجاب از جمادی‌الثانی ۱۱۵۸ق تا جمادی‌الثانی ۱۱۶۱ق. این بخش که گزارش رویدادهای یورش احمدشاه درانی به هند در ۱۱۶۱ق و کشته‌شدن وزیر قمرالدین‌خان را در بر می‌گیرد به کوشش مولوی محمدشفیع چاپ شده و در جلد پنجم مقالات مولوی محمدشفیع آمده است. دست‌نویس کامل بدایع وقایع در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ ۲ـ کارنامهٔ عشق در داستان دلدادگی شاهزاده‌ای چینی به‌نام گوهر و شاهدخت ملکه / مملکت (دست‌نویس کتابخانهٔ همدرد ناظم‌آباد کراچی به‌شمارهٔ ۲۵۳). مخلص این داستان را در ۱۱۴۴ق نوشته است و در دیباچهٔ آن می‌گوید: در ۱۱۴۴ق همراه حنیف‌خان یار، سراج‌الدین علی‌خان آرزو، شرف‌الدین علی پیام، لاله سکه‌رام یکدل و رای کرپارام و کسان دیگر مسافرت می‌کردیم، تا به دکهٔ

درویشی رسیدیم. در آن جا شب را گذراندیم و این داستان را در آن‌جا شنیدم؛ ۳ـ پری‌خانه (نوشته در ۱۱۴۴ق) که مقدمه‌ای است بر مجموعه‌ای از آثار نقاشان و خوش‌نویسان؛ ۴ـ رقعات آنندرام / انشای آنندرام / رقعات مخلص که مجموعهٔ نامه‌های وی به امیران و دوستانش، مانند سراج‌الدین علی‌خان آرزو، پیام اکبرآبادی (ــ ۱۱۶۶ق)، آفرین لاهوری، محمدخان دیوانه (ــ ۱۱۵۰ق) و اعتمادالدوله قمرالدین‌خان است (دهلی، ۱۸۵۲م). مخلص در دیباچهٔ آن می‌گوید که در ۱۱۴۹ق این نامه‌ها را از مسودات یک‌جا کرده به‌صورت کتاب درآورده است، ولی از نامه‌ها برمی‌آید که تا ۱۱۵۵ق نامه‌هایی بر آن می‌افزوده است؛ ۵ـ هنگامهٔ عشق که آن‌را در ۱۱۵۲ ــ ۱۱۵۵ق نوشته است. این اثر تحریر منثور فارسی داستان پدماوت، از افسانه‌های کهن هندی، در داستان دلدادگی کنور سندرسین کرناتکی و رانی‌چند است (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ج۸۲۱، ۸۷۳ چائس ــ مخل)؛ ۶ـ مرآت‌الاصطلاح که آن را در ۱۱۵۶ ــ ۱۱۵۸ق نوشته و در گزارش اصطلاحات و استعارات ادبی و امثال، به‌ترتیب حروف تهجی است و مخلص ضمن توضیح آن‌ها برخی رویدادها و داستان‌ها و شرح زندگی شماری از هم‌روزگارانش را آورده است (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1813). ترجمهٔ انگلیسی این اثر از تنسیم احمد با عنوان *Encyclopaedic Dictionary of Medieval India* به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۹۹۳م)؛ ۷ـ چمنستان که آن‌را در ۱۱۵۹ق / ۱۷۴۶م نوشته و مجموعه‌ای از لطیفه‌ها، کنایات و نکات ظریف به نثر مرصع در چهار چمن، هر چمن در دو گلدسته است: **چمن یکم**: یک) نقل‌های شیرین و شورانگیز و دو) نقل هزل‌آمیز. **چمن دوم**: یک) بعضی احوال مسموعی و وقوعی و دو) حقیقت بعضی از درختان و نوعی از فواکه. **چمن سوم**: یک) فوایدی چند و دو) نکات حکمت و اندرزها. **چمن چهارم**: یک) لطایف بعضی مردم و دو) لطایفی که بعضی اوقات بر زبان راقم گشته (لکنو، ۱۲۹۴ق / ۱۸۷۷م)؛ ۸ـ **انتخاب تحفهٔ سامی**؛ ۹ـ گلدستهٔ اسرار که مجموعه‌ای از نامه‌های نادرشاه به صوبه‌دار کابل بوده است و گویا امروزه در دست نیست؛ ۱۰ـ راحة‌الافراس در نگه‌داری اسب که گویا برگردانی از متنی سنسکریت بوده است؛ ۱۱ـ مجموعهٔ یادداشت‌های پراگنده، شامل نامه‌های آنندرام به خط خود او، اسناد و اشعار گردآوردهٔ او، نامه‌های پدرش، نامه‌ای از علی حزین لاهیجی خطاب به او، عریضهٔ او به نواب صاحب وزیر ممالک (قمرالدین‌خان)، نامه‌های او به عبدالمجیدخان و دیگران که اغلب این نوشته‌ها به تاریخ ۱۱۵۵ق باز می‌گردد؛ ۱۲ـ مثنویات مخلص که مجموعهٔ مثنویات او به اردو است. مخلص گرچه عمدتاً به‌فارسی شعر می‌سرود، ولی سروده‌هایی به‌اردو نیز دارد.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۸-۹۹، ۱۰۹-۱۱۲، ۱۱۶-۱۲۸، ۱۵۶-۱۵۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۶۰/۳-۲۰۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۹۱/۳-۳۹۳؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۶۰؛ تذکرهٔ شعرای اردو، ۱۵۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۲۸-۳۳۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۲۶؛ تین تذکری، ۳۲۳-۳۲۴؛ خزانهٔ عامره، ۴۲۵؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۳۶/۲-۲۳۷؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۶۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۹۲/۲-۱۹۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۳۱-۳۴۳؛ سفینهٔ هندی، ۲۷، ۷۸، ۱۱۸، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۶۰؛ شمع انجمن، ۴۳۴-۴۳۵؛ صحف ابراهیم، ۱۲۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۲/۱؛ ۲۱۹۹/۴؛ ۳۱۱/۵، ۳۲۶، ۳۶۱؛ ۱۰۴۸/۶؛ ۱۱۱۶/۸، ۱۱۱۹؛ ۵۰۰/۱۰؛ ۴۰/۱۴، ۲۴۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۵۳/۳، ۲۵۲۲؛ ۲۸۳۵/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۴؛ گل رعنا، ۱۲۱-۱۲۵؛ گل عجائب، ۱۶۱؛ مجمع‌النفایس، ۷۴-۷۵؛ مجموعهٔ نغز، ۱۷۶/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۲۸۰/۵-۲۸۴؛ مخزن نکات، ۶۸-۶۹؛ مرآت‌العلوم، ۲۵/۳؛ مقالات مولوی محمدشفیع، ۲۷۹/۵-۴۸۷؛ منتخب‌اللطایف، ۳۹۱-۳۹۲؛ نشتر عشق، ۱۴۱۴/۴-۱۴۱۸؛ همیشه‌بهار، ۲۴۴؛

Catalogue of persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/925; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/997; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 792; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 134-135; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 433-434; *Encyclopaedic Dictionary of Medieval India*; *Iranica*, 2/1; *Mughals in India*, 75-76; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/612-615, 1319-1321.

برزگر

مخمور تبریزی (max.mur-e.tab.ri.zi)، میرزا لطف‌الله، ملقب به مرشدقلی‌خان رستم‌جنگ، فرزند شکرالله تبریزی، سورت

۱۰۹۵ ــ حیدرآباد دکن ۱۱۶۴ق، دولتمرد و شاعر ایرانی‌تبار و فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش حاج شکرالله از مردم تبریز بود، اما به هند کوچید و در بندر سورت نشیمن گزید. میرزا لطف‌الله نزد آقا حبیب‌الله اصفهانی، از شاگردان برجستهٔ آقا حسین خوانساری، درس خواند. پس از درگذشت پدرش برای تجارت به بنگاله شتافت. شجاع‌الدوله / شجاع‌الدین، حاکم اوریسه، چون شایستگی‌های میرزا لطف‌الله را دید وی را در شمار ملازمان و نزدیکان خود درآورد و دخترش را به‌زنی او داد و از دربار گورکانیان دهلی برایش منصب عمده و خطاب مرشدقلی‌خان رستم جنگ گرفت. شجاع‌الدوله پس از رسیدن به مقام نظامت / نوابی بنگال (۱۱۳۸ق) مرشدقلی‌خان را به حکومت جهانگیرنگر / داکا گماشت (۱۱۳۸ق / ۱۷۲۴م) و وی تا ۱۱۴۷ق / ۱۷۳۴م حکومت داکا را داشت و پس از آن به‌حکومت اوریسه منصوب شد و در هنگام مرگ نواب شجاع‌الدوله (۱۱۵۱ق) بر سر همین مقام بود. پس از آنکه نواب سرفرازخان، پسر و جانشین شجاع‌الدوله، در جنگ با مهابت‌جنگ علی‌وردی‌خان کشته شد (۱۱۵۳ق) و نوابی بنگاله به‌دست مهابت‌جنگ افتاد، مرشدقلی‌خان که در خود تاب درایستادن ندید می‌خواست از حکومت اوریسه دست بکشد، لیکن به تحریک همسرش که خواهر سرفرازخان بود، و نیز داماد خود میرزا باقرخان اصفهانی، که تبارش از مادر به دودمان صفوی می‌رسید، درصدد ایستادگی و جنگ با مهابت‌جنگ برآمد، ولی کاری از پیش نبرد و شکست خورد و ناگزیر از اوریسه گریخت و از راه بندر بانیسر به دکن به خدمت نظام‌الملک آصف‌جاه یکم (۱۰۸۲ ــ ۱۱۶۱ق)، بنیادگذار دودمان آصف‌جاهیان یا نظام‌های حیدرآباد، شتافت و باقی عمرش را در سایهٔ پشتیبانی وی به آسودگی به سر برد. مرشد قلی‌خان را «مرد سخن‌فهم و شاعر خوش‌فکر» گفته‌اند. وی به‌فارسی و گویا گه‌گاه به اردو شعر می‌سرود و مخمور و سرشار تخلص می‌کرد. اشعارش را به داشتن مضامین تازه و بیان خوش ستوده‌اند. وی دیوانی داشته است. از او گذشته از اشعاری که در تذکره نقل شده است قطعات کوتاهی در مجموعهٔ شمارهٔ Add.5622/9 موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ بنگاله، ۱۱۲ـ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۲ـ۱۴۷، ۱۵۰؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۱۵؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۱۰۱۱/۲ـ۱۰۱۴؛ دانشمندان آذربایجان، ۳۳۹؛ روز روشن، ۴۴۴ـ۴۴۵؛ سخنوران آذربایجان، ۶۶۵ـ۶۶۶؛ سرو آزاد، ۲۲۱ـ۲۲۲؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۹۷؛ سیرالمتأخرین، ۴۷۲/۲، ۴۹۵ـ۴۹۸؛ شمع انجمن، ۴۴۴ـ۴۴۵؛ صحف ابراهیم (جرنل)، ۱۲۵؛ مآثرالامرا، ۶۲۲/۳ـ۶۲۳؛ نتایج‌الافکار، ۶۵۹ـ۶۶۰؛ نشتر عشق، ۱۳۸۳/۴؛ امّ سلمی، «عهد زرین ادبیات فارسی در داکا در سدهٔ نوزدهم میلادی»، دانش، شمارهٔ ۱۹، پاییز ۱۳۶۸ش، ص۱۳۲؛ همان، «ادبیات و نفوذ زبان فارسی در بنگلادش»، مسایل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، ۸۱؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 796; *Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 1/194; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 337; *Mughals in India*, 281; *Tārikh-i-Bangāla-i-Māhabatjangi*, 20-23.

برزگر

مخمور شیرازی (max.mur-e.ši.rā.zi)، ملا میرزا محمد، معروف به میرزا محمود شیرازی، ــ ۱۹۰۰م / ۱۳۱۷ ــ ۱۳۱۸ق، شاعر و نویسندهٔ ایرانی. از مردم شیراز و خواهرزادهٔ آهی شیرازی بود. به هند کوچید و در داکا رحل اقامت افکند و زن گرفت و صاحب فرزندانی شد. از حمایت و نواخت نواب احسن‌الله شاهین (ــ ۱۹۰۱م / ۱۳۱۹ق) برخوردار بود و با محمود آزاد و عبدالغفور نساخ دوستی داشت. وی استاد خوش‌نویسی نسخ و نستعلیق بود و در نظم و نثر فارسی مهارت داشت و «قصیده و غزل را چنان با سرعت می‌سرود که شگفت‌انگیز بود. هزاران قصیده سرود، ولی از بین برد.» (ثلاثه غساله، ۱۳). وی را نباید با میرزا محسن مخمور شیرازی (ــ ح۱۲۶۰ق)، فرزند میرزا عبدالکریم فرزند میرزا ابوالقاسم سکوت (ــ ۱۲۳۹ق)، اشتباه کرد. میرزا محسن که خط نستعلیق را نیکو می‌نوشت نیز به هندوستان رفت و در آنجا مالی گردآورد و به امید آسایش در زاد بومش مراجعت کرد، اما در میان راه، راهزنان همهٔ نقدینهٔ او را بردند و وی برهنه به شیراز بازگشت و اندکی پس از آن درگذشت. از میرزا محمود مخمور رسالهٔ کوتاهی در تاریخ «حسینیه دالان» که حسینیهٔ شیعیان داکا بود، به‌فارسی ساده و روان به‌جا مانده که وی آن‌را به خواهش نواب احسن‌الله با بهره‌گیری از اسناد کهن و روایات شفاهی نوشته است. دست‌نویس چهار قصیدهٔ وی نیز در کتابخانهٔ دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۱۳ـ۱۴؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۶۲۳؛ خدمتگزاران

فارسی در بنگلادش، ۱۰۶؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۴۸۹؛ مرآت‌الفصاحه، ۴۷۸؛ امّ سلمی، «عهد زرین ادبیات فارسی در داکا در سدهٔ نوزدهم میلادی»، دانش، شمارهٔ ۱۹، پاییز ۱۳۶۸ش، ص ۱۴۰؛ ابوموسی محمد عارف بالله، «خدمات دانشمندان شبه‌قاره به‌زبان و ادبیات فارسی»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۹۵/۲.

برزگر

مــداح تـتوی (mad.dāh-e.ta.ta.vi)، میان غلام‌علی فرزند محمدمحسن، ۱۱۴۵ — پس از ۱۱۷۳ق، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. همانند پدرش محسن تتوی (— ۱۱۶۳ق) از فارسی‌سرایان بنام سند بود. از آثارش: حل‌المعما که آن نسخه‌ای به‌شمارهٔ N.M.1971-292 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی و گویا به خط خود مداح، نگه‌داری می‌شود.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۲۱؛ دیوان محسن تتوی، مقدمه، ۱۳۴-۱۳۵؛ مقالات‌الشعرا، ۷۴۵-۷۵۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۵۱.

برزگر

مدارالافـاضل (ma.dā.rol.a.fā.zel)، فرهنگ واژگان فارسی به فارسی، از اللهداد فیضی فرزند اسدالعلما علی‌شیر سرهندی. مؤلف تدوین این فرهنگ را در ۱۰۰۱ق که روزگار پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) بود به‌پایان برد، چنان‌که خود نیز در پایان کتاب و پس از نام جلال‌الدین اکبر گورکانی گوید: «چو این نامه را خامهٔ تیزرو ــ به‌پایان رساند از سر اهتمام/ پی سال تاریخ او از قضا ــ خرد گفت فیضی بگو فیض عام [۱۰۰۱ق].» فیضی دربارهٔ تدوین این فرهنگ در دیباچهٔ آن می‌نویسد «چون علم لغت تاج جمیع علوم است و صراح مهذب تمام علوم و مؤید فضلا است و ادات بلغا، علی‌الخصوص در این ایام که فضلای انام به اشعار اساتذهٔ کرام و کتب تواریخ و انشا میل تمام پیدا کرده‌اند و در حل لغات ابیات دقیقه و در تحقیق لسان شعرا جدی نمایند، بنا بر این، به‌خاطر فاتر این قاصر خطور کرد که کتابی در لغت محتوی بر السنهٔ متنوعه باشد تألیف باید، به نوعی که جامع کتب مشهوره و ناسخ تمام نسخ معروفه باشد.» او پس از معرفی منابع و مآخذ این اثر می‌نویسد «چون برخی از اجلّهٔ اصحاب و... در تألیف این کتاب داعی شدند، ناگزیر راه‌گریز نماند و بالضروره در تتبع و تفحص جمع کتب این فن گردید. پس لغات تازی از صراح و مهذّب‌الاسماء و تاجَین [مراد از تاجَین، یکی تاج‌المصادر بیهقی و دیگری تاج‌اللغة و صحاح‌العربیهٔ جوهری یا تاج‌الاسما از مؤلفی ناشناخته است. اما چون فیضی از مهذب‌الاسما که نام دیگر آن نیز تاج‌الاسما است، جداگانه نام می‌برد، پس مراد او یکی از تاجین، مهذب‌الاسماء نبوده است.] وقتیة‌الصبیان و شروح آن، رقم یافت و لغات فارسی و دری و پهلوی و ترکی آن‌چه از کتب متقدمین پیدا شدند، چنان‌چه زفان گویا که آن‌را پنج‌بخشی نیز گویند و ادات‌الفضلا و تبختری و حل لغات‌الشعرا و شرفنامهٔ ابراهیمی و از کتب متأخرین تحفة‌السعادت سکندری و مؤیدالفضلا که هر دو این کتاب، خصوص مؤیدالفضلا بسیار خوب واقع شده و در غایت جامعیت است...» از آن‌چه فیضی می‌گوید می‌توان پی برد که او از فرهنگ‌هایی که در سدهٔ دهم در ایران تدوین گردیده، آگاه نبوده است. این که وی فرهنگ بی‌شاهد مؤیدالفضلا را بسیار پسندیده هم تعجب برانگیز است. در مدارالافاضل ترتیب آوردن واژه‌ها این‌گونه است که حرف نخست هر واژه باب و حرف آخر آن فصل قرار داده شده و حرف‌های میانی واژه‌ها در ترتیب منظور نشده است. در هر فصل نیز واژه‌های عربی، فارسی و ترکی با حروف ع، ف و ت مشخص گردیده است. در پاره‌ای موارد واژه‌ها اعراب‌گذاری شده و شواهد شعری نیز بیان گردیده، اما در بیشتر موارد نام شاعران نیامده است. در میان شعرهای شاهد، گاه شعرهای مولف هم دیده می‌شود، اما بیشتر آن‌ها به نام استاد آمده است. مولف برای واژه‌های عربی نیز گاه شاهد فارسی آورده است. در این فرهنگ الف مقصوره با الف ممدوده و همچنین حروف ب با پ و ج با چ و ز با ژ و ک با گ به‌هم آمیخته شده و در پایان نیز مطالبی دربارهٔ معانی حروف تهجی آمده است. مدارالافاضل نخستین‌بار به‌تصحیح محمدباقر استاد دانشگاه لاهور به‌چاپ رسیده (جلد یکم لاهور، ۱۳۳۷ش). این اثر در سه جلد (تا حرف کاف) به‌زبان اردو نیز برگردانیده شده است که نسخه‌های دست‌نویس آن در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: الذریعه، ۲۳۵/۲۰؛ سرهند مین فارسی ادب، ۱۷۸-۱۸۰؛ فرهنگ نظام، جلد پنجم، دیباچه؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۸-۸۰؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۰۱-۱۰۲؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۴۶۵۴/۴؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۲۰/۲-۳۲۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۲۴/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۵۴/۳-۱۰۵۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی

موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۳۴۳ـ۳۴۴؛
Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh oriental public Library, 9/20-22; Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/496; Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1340-1341; Catalogue of the Persian Turkish, Hindustany and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 2/1008-1009.

نوش‌آبادی

مـــدامـی بـدخشی (mo.dā.mi-ye.ba.dax.ši) ، ــ ۹۸۹ق، شـاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زادگاهش بـدخشان بـه هـند کـوچید و چـندی در نـزد مـیرزا عـزیزخـان کـوکه بـود. جـز ایـن دربـارهٔ زندگانی‌اش آگاهی در دست نیست. بدایونی در منتخب‌التواریخ از او یاد کرده و بیتی نیز از او آورده است اما بلافاصله پس از نقل آن بیت زبان به نقد گشوده و نوشته است: «در این زمین بسیاران گفته‌اند و همه گرد و پیش یک دیگر می‌گردند و چـندان مـزه ندارد.» در دیگر تذکره‌ها نیز به پیروی از منتخب‌التواریخ هـمین بیت آمده و کمابیش همین‌گونه نقد شده است. بیت نقل شـده این است: «دلا صد فتنه بر پا زآن قد و بالاست می‌گویی ــ از آن بالا بلا بسیار دیدم راست می‌گویی.»

مـنابع: تـاریخ نـظم و نثر در ایران، ۵۵۳/۱؛ روز روشـن، ۷۲۶؛ مخزن‌الغرائب، ۱۳۹/۵ـ۱۴۰؛ منتخب‌التواریخ، چاپ سبحانی، ۲۲۹؛ نگارستان سخن، ۹۴؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۶۷.

شریفی

مدامی همدانی (mo.dā.mi-ye.ha.ma.dā.ni) / مدامـی حـیدری، ــ ۹۸۹ق، شـاعر ایـرانـی. از مـردم هـمدان بـود. در پـادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به هندوستان رفت و در هـمان‌جا نـیز درگـذشت. بـدایـونی در مـنتخب‌التـواریخ می‌نویسد: «مدامی همدانی در هندوستان مشهور بـه حـیدری بـود. قـصاید خـوب در مـدح مـیرمحمدخان کـلان [از امـیران جلال‌الدین اکبر] گفت و از جهت بدسلوکی به هر کس جنگ می‌کرد و دایم از این ممر آزار می‌کشید.» از سروده‌های مدامـی ابیاتی چند در تذکره‌ها آمده است. نمونه‌ای از سخن او است: «در نظر آید هلال عید مانند کلید ــ تا گشاید قفل از میخانه سـاقی شام عید.»

منابع بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۴۱/۱؛ تاریخ نـظم و نـثر در ایران، ۵۵۴/۱؛ الذریعه، ۱۰۲۳/۹؛ صبح گلشن، ۳۹۷؛ کاروان هـند، ۳۶۰/۱ـ۳۶۲؛ مخزن‌الغرائب، ۱۹۹/۵؛ منتخب‌التواریخ، ۳۴۱/۳ـ۳۴۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۶۷؛
A Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1, 14.

نوش‌آبادی

مدامی هـندی (mo.dā.mi-ye.hen.di) ، مـیر / مـیرزا مـحمدصادق ایرانی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. چنان که از سخن مؤلف صبح گلشن پیدا است میرزا محمدصادق به هـنگام تألیـف آن تـذکره زنـده بـوده است. عـلی‌حسن‌خان می‌نویسد: «میرزا محمدصادق‌خان ایرانی از مـدامـیان مـیخانهٔ خوش‌بیانی‌ست. از وطن به هندوستان رسید...» (صبح گـلشن، ۳۹۶) محمدصادق، پس از ورود به هـند، قـصیده‌ای در مـدح نواب‌علی مرادخان، والی خیرپور (ــ ۱۱۳۱ق) سرود. همزمانی تقریبی تألیف تذکرهٔ صبح گلشن و سال درگذشت علی‌مرادخان نشان می‌دهد که مدامی دست‌کم تا ۱۲۹۴ق (سال تألیف صبح گلشن) زنده بوده است. مدامی سلسلهٔ انسابش را بدین ترتیب به ستاره بانو دختر سعدی می‌رسانده است: «مـحمد صـادق ابـن محمدرضا رازی ابن میرزا جعفر قاصر ابن میرزا اسماعیل حیران ابن محمدتقی تقی ابن میرزا مـحمد مـؤمن مـؤمن ابـن مـیرزا مـحمدحسین سـائل ابـن مـیرزا مـحمدرضایی ابـن مـیرزا محمدسعیدالدین فروغ ابن ستاره بانو کوکب تخلص بنت شیخ مصلح‌الدین سعدی.» در صبح گلشن قطعه شعری از مدامی نقل شده است که بسیار ساده و روان است و نشانه‌های طرز سعدی در آن به روشنی دیـده مـی‌شود: «سـحر بـرای تـماشای لاله و ریحان ــ کشید توسن شوقم به سوی باغ عنان / به صحن باغ چو داخل شدم به شوق و شعف ــ چه باغ، رشک بهشت آمده بـه دیده عیان.»

منابع: تاریخ سندھ (سند)، ۷۶۱؛ الذریـعه، ۱۰۲۳/۹؛ صبح گـلشن، ۳۹۶ـ۳۹۷.

شریفی

مدایح‌الشعرا (ma.dā.ye.hoš.šo.a.rā) ، تذکره‌ای به‌فارسی در شـرح زندگانی شصت و هشت شاعر اردوزبان از عنایت حسین‌خان مهجور بنارسی. در این اثر که بـین سـال‌های ۱۲۵۸ــ۱۲۶۰ق

نوشته شده، مؤلف پس از حمد و نعت در سبب تألیف آن چنین گفته است: «پیش از این پنج دیوان، دو حکایت تخیلی، یک مجموعه مثنوی و مجموعه‌ای از ادعیه، نقوش و نسخه‌جات نوشته بودم، اما به درخواست برخی دوستان بر آن شدم تا سروده‌های برخی شاعران را در قالب‌های گوناگون شعری تضمین کنم؛ پس آن را ذخیره ساختم و به تذکرهٔ مدایح‌الشعرا موسوم گردانیدم. بالجمله چون به سبب سکونت این دیار بسیار از بسیار تحریر اشعار و تذکیر اطوار شعرای سخن‌رس بنارس مخطوط و منظر بود؛ لهذا تذکره مختصر شد.» بنارسی تنها شعرهای شصت و هشت شاعر را پسندیده و مصرع یا بیتی از آن‌ها را در قالب‌های مسمط، مخمس، مسدس، مربع و مثلث تضمین کرده است. در مدایح‌الشعرا زندگینامهٔ شاعران بسیار مختصر است، از این‌رو ارزشی چندان ندارد. گمان می‌رود مراد نویسنده همانا تضمین سروده‌های شاعران دیگر بوده است. نسخهٔ دست‌نویس این کتاب در کتابخانهٔ رضای رامپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۹۵ـ۳۰۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۵/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۱؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۹۴۹/۳.

سپاهی

مدحت سیلهتی (med.hat-e.sil.ha.ti)، اجیرالدین محمد، ز ۱۲۹۸ق، عالم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. خاندان او از بزرگان سیلهت بودند و در گسترش اسلام و علوم دینی در آن سرزمین نقشی ماندگار از خود برجای گذاشتند. پدربزرگش محمدنجب، متخلص به شوق، از عالمان بنام سیلهت بود. اجیرالدین در روستای پهول باری سیلهت زاده شد و در همان‌جان نیز برآمد. او در آن‌جا مدرسه‌ای به نام اجیریه برای آموزش علوم دینی بنا کرد. شماری زیاد از پاسداران دین اسلام در سرزمین سیلهت در همین مدرسه به یادگیری علوم دینی پرداخته بودند. آثار اجیرالدین محمد بدین شرح است: ۱ـ عقاید اجیریه که در عقاید اسلامی است؛ ۲ـ گلدستهٔ عقاید که نیز در عقاید اسلامی است (لکنو، ۱۲۵۹ق)؛ ۳ـ ریاض‌النور که در آن به‌بررسی تاریخ درگذشت ائمهٔ معصوم، صحابه، پادشاهان، عالمان بزرگ، اولیا، شاعران، صوفیان و فیلسوفان از صدر اسلام تا دورهٔ شاعر پرداخته شده است. ریاض‌النور مهم‌ترین اثر اجیرالدین است و به کار تذکره‌نویسان و پژوهشگران می‌آید. این اثر نخستین‌بار در کانپور هند به چاپ رسید (۱۲۹۹ق). از بررسی ریاض‌النور می‌توان پی برد که اجیرالدین محمد نه‌تنها از علوم اسلامی و زبان‌های فارسی و عربی نیک آگاهی داشت، بلکه شاعری برجسته نیز بوده است. وی در سروده‌هایش مدحت تخلص می‌کرد. او تاریخ درگذشت بسیاری از کسان را که نامشان در ریاض‌النور آمده در قالب مادهٔ تاریخ آورده است. مدحت در تاریخ تدوین رسالهٔ ریاض‌النور چنین گفته است: «چون تواریخ بزرگان سلف ـ کرد کلک مدحت مسکین رقم / سال تصنیفش چو جستم از خرد ـ گفت عقل کل تواریخ امم (۱۲۹۸ق).»

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۰۸ـ۲۰۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۷۲۹/۲؛ ۴۲۷۱/۴.

جهان‌تاب

مدرس فارسی (mo.dar.res-e.fār.si)، ماهنامهٔ فرهنگی ـ ادبی دوزبانهٔ فارسی و انگلیسی که در بمبئی انتشار یافت. آغاز انتشار آن ۲۱ صفر ۱۳۰۰ق / یکم ژانویهٔ ۱۸۸۳م و ناشرش، خان‌بهادر منشی و پسرش بود. قسمت فارسی مدرس فارسی با چاپ سنگی و قسمت انگلیسی آن با الفبای کتابی چاپ می‌شد. شمار صفحات آن ۱۶ و قیمت اشتراک سالیانهٔ آن برای کسانی که قبلاً بپردازند، چهار روپیه و برای کسانی‌که در پایان سال پرداخت نمایند، پنج روپیه بود. با قطع ۱۳×۲۰/۵ سانتی‌متر، (به‌همراه اسلامی‌مجلس مذاکرهٔ علمیهٔ کلکته*) یکی از کوچک‌ترین روزنامه‌های فارسی هند بود و مطالب آن در یک ستون چاپ می‌شد. سرلوحهٔ مدرس فارسی بسیار ساده و شامل نام آن و این بیت در توحید بود: «ز لاف نعت اولی‌ست بر خاک ادب خفتن ـ سجودی می‌توان کردن، درودی می‌توان گفتن.» این مجله، ویژهٔ آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان بود و شعرها و متن‌های ادبی که در آن چاپ می‌شد، جنبهٔ آموزشی داشت. برخی از آگهی‌های مدرس فارسی تصویر کلیشه‌شدهٔ کالایی را که تبلیغش می‌کردند در بر داشت ولی این، منحصر به آگهی‌های انگلیسی بود. از کارهای خاص مدرس فارسی، معرفی روزنامه‌های فارسی و اردوی ایران و هند در پنج تا ده سطر است. چاپ آگهی‌های تجاری ـ به‌ویژه آگهی‌های انگلیسی ـ مدرس فارسی را، به نشریه‌ای ارزان تبدیل کرده بود. انتشار این مجله به مدت سه‌سال، یعنی تا ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۰۳ق، ادامه یافت و در این مدت ۳۶ شماره از آن منتشر شده است.

منابع: تاریخ جراید و مجلات ایران، ۱۹۶/۶؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۳۰۳/۱، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۴۱؛ روزنامه‌های ایران، ۲۲۹؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۳۵۹؛ منصور رستگار فسایی، «زبان و ادبیات فارسی در بیرون از مرزهای ایران پس از انقلاب اسلامی»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۴، ص۳۲.

مرتضوی

مدقق لاهوری (mo.daq.qeq-e.lā.hu.ri)، نور محمد فرزند محمد فیروز فرزند شیخ فتح‌الله، ادیب فارسی‌نویس شبه‌قاره. در روزگار اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸–۱۱۱۸ق) می‌زیست. از آثارش: تحفةالصرف یا شرح صرف میر سید شریف گرگانی که به اورنگ زیب عالمگیر پیشکش شده است (نسخهٔ شمارهٔ N.M.528/122 موزهٔ ملی پاکستان کراچی)؛ تحفهٔ اکبریه در شرح عوامل منظوم ابن حسام به نام شاهزاده محمد اکبر پسر اورنگ‌زیب.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۹۷۷/۱۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۷۲/۱۳، ۲۵۸۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش، منزوی، ۱۱۰۹/۳-۱۱۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۶۲-۳۶۳.

برزگر

مدهوش اصفهانی (mad.huš-e.es.fa.hā.ni)، مدهوش قلندر، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. دربارهٔ زندگانی وی جز این که از زادگاه خود به هند کوچید و در کشمیر گوشه گرفت، هیچ آگاهی در دست نیست. مؤلف تذکرهٔ شعرای کشمیر از او با نام شاه‌مدهوش قلندر اصفهانی یاد می‌کند: «سرو موزون جویبار سخندانی، شاه مدهوش قلندر اصفهانی.» در همین تذکره حکایتی دربارهٔ او نقل شده که بی‌دخل و تصرفی به مخزن‌الغرائب نیز راه یافته است: «روزی میرزا روح‌الله منتخب، پدر میرزا داراب جویا، بعضی ارباب کمال را تکلیف ماحضر کرده، اتفاقاً مدهوش هم در آن بزم وارد شد. شعر خوانی آغاز نهادند، رفته‌رفته نوبت به مدهوش رسید، این‌بیت خواند: "به خون من حنا بستن به پایت حیف می‌آید ــ غباری گردم و روزی به پاپوش تو آویزم". میرزا داراب گفت: مگر قافیه تنگ بود که پاپوش بایستی بست؟ فی‌الفور جواب داد که: صدایش سامع‌افروز کسی که به دادش نرسد! از این سخن مورد تحسین گشت.» از مطالعهٔ اشعار نقل شده از مدهوش در تذکره‌ها چنین بر می‌آید که وی شاعری پرگو بوده و به سبک هندی نیز تمایل داشته است. نمونه‌هایی از شعر او است: «با خیال زلف و رویت می‌روم با صد شتاب ــ یک قدم بر سایه دارم، یک قدم بر آفتاب.» □ «از رخت آینه می‌گفت ز حیرت بگداز ــ دل سنگم همه خون شد به چکیدن رفتم.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳۸۲-۳۸۵؛ صبح گلشن، ۳۹۷-۳۹۸؛ مخزن‌الغرائب، ۲۷۷/۵-۲۷۹.

شریفی

مدهوش شیرازی (mad.huš-e.ši.rā.zi) / اصفهانی، سید مبارک‌خان، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. نام او اغلب با دو شاعر دیگر اشتباه گرفته شده است؛ یکی مدهوش قلندر اصفهانی که در کشمیر گوشه گزیده بوده و دیگری شاعری با نام میر مدهوش برادر میرجلال‌الدین سیادت. مدهوش از امیرزادگان هویزه بود. پدرش از فرزندان سید مبارک حاکم خوزستان (ــ ۱۰۲۵ق) و مادرش از فرزندان امام قلی‌خان بیگلربیگی شیراز بود. جز این دربارهٔ زندگانی و آگاهی او در دست نیست. عبدالغنی خان غنی در تذکرةالشعرا، بی‌آنکه نشانی از مأخذ خود بدهد، می‌نویسد: «در تحصیلات شاگرد مولانا عصام و در شرعیات تلمیذ شیخ ابن حجر بود. به هند آمده، در سلک امرای همایونی و اکبری منسلک گردید.» (تذکرةالشعرا، ۲۶۱) صاحب الذریعه که از او با نام مدهوش عربستانی یادکرده است، در تشخیص مدهوش قلندر اصفهانی از سید مبارک خان مدهوش دچار اشتباه شده است. این اشتباه، کمابیش در بیشتر تذکره‌ها راه یافته است. نصرآبادی در تذکره‌اش از او به نیکی یاد می‌کند و می‌نویسد: «در پاکی نسب از آفتاب مشهورتر، جوان کاردان و آدم به همتی است...کمال اعتبار دارد، اما چون در حفظ مالیات اهتمامی ندارد، پیوسته در پریشانی می‌گذراند... چون از بادهٔ عرفان سرخوش است مدهوش تخلص دارد.» گویا مدهوش، خود چند بیتی برای نصرآبادی نوشته بوده که او نیز از همان چند بیت گزیده‌هایی در تذکرهٔ خود آورده است. نصرآبادی به سال تولد، مرگ، سفر مدهوش به هند و چگونگی دیدار با او اشاره‌ای نمی‌کند. در بیشتر تذکره‌ها این بیت او نقل شده است: «عشق آن روز به سر حد کمال انجامید ــ که پدر عاشق فرزند شد و عار نبود.» نمونه‌ای دیگر از شعر او است: «تیشه از فرهاد و از مجنون به جا زنجیر ماند ــ قطرهٔ خونی ز ما هم بر دم شمشیر

ماند.»

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۸۶/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۶۱؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۲۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۹؛ روز روشن، ۷۲۷؛ دانشمندان و سخن سرایان فارس، ۴۰۳/۴؛ الذریعه، ۱۰۲۴/۴؛ شمع انجمن، ۴۲۹ـ۴۳۰؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۵۴ـ۱۵۷؛ مخزن‌الغرائب، ۲۳۵/۵ـ۲۳۶؛ مرآت‌الفصاحه، ۵۷۹ـ۵۸۱؛ منتخب‌الاشعار، ۱۰۲؛ منتخب‌اللطایف، ۳۸۷؛ نشتر عشق، ۱۴۹۹/۵.

شریفی

مدهوش لاهوری (mad.huš-e.lā.hu.ri)، میرمدهوش، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در خانواده‌ای فرهیخته زاده شد. برادرش میرجلال‌الدین سیادت لاهوری نیز از سخنوران روزگارش بود. به گفتهٔ تذکره‌نویسان، مدهوش در سال‌های پایانی پادشاهی اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) به اکثر خدمات لاهور سرافرازی داشت. او در سخنوری از شاگردان برادر خود بوده است. از سروده‌های او ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «مصور دست از ابروش بردار ــ که نتوانی کمان او کشیدن.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۰۸/۲ـ۲۰۹؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۶۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۳۲ـ۳۳۳؛ الذریعه، ۱۰۲۴/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۰؛ صبح گلشن، ۳۹۷؛ مخزن‌الغرائب، ۲۳۴/۵؛ نشتر عشق، ۱۴۹۲/۵ـ۱۵۰۰؛ همیشه‌بهار، ۲۴۰.

جهان‌تاب

مذاق بدایونی (ma.zāq-e.ba.dā.yu.ni)، محمد دلدارعلی‌شاه فرزند حافظ محمدنثار علی، بدایون ۱۲۳۵ ــ همان‌جا ۱۳۱۲ق، شاعر شبه‌قاره. از قاضی‌زاده‌های بدایون بود و علوم معقول و منقول را نزد مولوی فضل‌حق خیرآبادی و علمای دیگر و هنر سخنوری را نزد خواجه محمدابراهیم ذوق (ــ ۱۲۷۱ق) آموخت و در طریقت به سید شاه فضل غوث بریلوی اویسی دست ارادت داد. در آغاز عیار تخلص می‌کرد و سپس تخلص مذاق را برگزید. گویند در حدود ۱۲۹۲ق از غزل‌سرایی دست کشید و از آن پس تنها به نعت‌گویی پرداخت. بیشتر به اردو و گاهی به فارسی شعر می‌سرود. شاگردان مذاق پس از مرگش کلیات وی را با نام کلام مذاق بدایونی گردآوردند که در ۱۸۹۶م در بدایون به‌چاپ رسیده است.

منابع: تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۸۴؛ تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، ۱۸۸/۲؛ روز روشن، ۷۲۷ـ۷۲۸.

برزگر

مرآت آفتاب‌نما ← شاهنوازخان دهلوی

مرآت احمدی ← علی‌محمدخان بهادر

مرآت احوال جهان‌نما (mer.āt-e.ah.vāl-e.ja.hān.na.mā)، سفرنامه‌ای به‌فارسی، نوشتهٔ آقااحمد کرمانشاهی / بهبهانی (ــ ۱۲۳۵ق) فرزند آقا محمدعلی کرمانشاهی فرزند وحید بهبهانی. نویسنده در ۱۲۱۹ق به هند کوچید و در آن‌جا به نوشتن کتاب پرداخت. احتمالاً مؤلف می‌خواسته آن‌را در چند جلد آماده سازد، اما تنها یک جلد از کتاب انجام یافته است. مؤلف در نوشتن آن از تحفة‌العالم میر عبداللطیف شوشتری و سوانح عمری حزین لاهیجی بهره برده است. احمد کتاب خود را به همان روش نوشته و خود فهرست کاملی از آن بر آغاز کتاب افزوده است. این اثر که مطالبی از حوادث دورهٔ صفویه تا روزگار مؤلف را در بر می‌گیرد. در پنج مطلب و یک خاتمه تدوین یافته است. مطلب یکم در شرح احوال محمدتقی مجلسی و فرزندان و نزدیکان او در پنج فصل، مطلب دوم در زندگی و احوال محمدباقر مجلسی و خاندان او، در چهار فصل، مطلب سوم در زندگی محمدصالح مازندرانی شارح اصول کافی و فرزندان او، در هشت فصل، مطلب چهارم در شرح احوال آقامحمدباقر بهبهانی، معروف به وحید بهبهانی و فرزندان او در چهارده فصل و مطلب پنجم سفرنامه و شرح احوال مؤلف در سه مقصد است. مقصد یکم در نوزده فصل شرح احوال مؤلف از آغاز تا ورود به بمبئی، مقصد دوم در بیست و شش فصل دربارهٔ زندگی، آداب، آیین‌ها، سرزمین مردم بنارس، کلکته، حیدرآباد، مرشدآباد، عظیم‌آباد، فیض‌آباد، لکنو و جهانگیرنگر است. این مقصد خاتمه‌ای دارد در تألیفات و صورت اجازه‌های مؤلف. مقصد سوم در یک مقدمه، دو فصل و سه مقام است؛ مقام یکم با دوازده فصل در زندگی و تاریخ کشورهای اروپایی، زندگی پاپ و دربارهٔ بخشی از افریقا، مقام دوم دربارهٔ امریکا و مقام سوم با ده فصل دربارهٔ انگلستان و نفوذ آن در هند و مسائل شرکت هند شرقی انگلیسی است. خاتمه در دو فصل است: فصل یکم در احوال پادشاهان صفوی و افشاری است. فصل دوم، اندرزهای مؤلف به فرمانروایان روزگار خود است. در این

کتاب آگاهی‌های تاریخ اجتماعی و شرح احوال بسیاری از کسان خاندان مجلسی و بهبهانی آمده است. از ویژگی‌های این سفرنامه موضوعاتی است دربارهٔ اروپا و امریکا و طرز زندگی و حکومت مردم آن. آقا احمد این کتاب را در ۱۲۲۵ق در عظیم‌آباد هند به‌پایان برد و آن‌را به محمدعلی میرزا دولت‌شاه (ــ ۱۲۳۷ق) پسر فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ق) اتحاف کرد. مرآت احوال جهان‌نما یک‌بار با مقدمه، تصحیح و حواشی علی دوانی (۱۳۷۲ش) و بار دیگر به‌اهتمام بنیاد علامه مجدد وحید بهبهانی در تهران به‌چاپ رسیده است (۱۳۷۳ش).

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۶، ۷۸۱؛ مرآت احوال جهان‌نما، مقدمه، تصحیح و حواشی علی دوانی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم ۱۳۷۵ش؛ علی‌رضا ذکاوت قراگزلو، «سفرنامهٔ مرآت‌الاحوال»، سال چهاردهم، شمارهٔ ۶، مهر و آبان ۱۳۷۳ش، صص ۵۰-۵۱.

رسولی

مرآت اسکندری (mer.ât-e.es.kan.da.ri) / تاریخ اسکندری، از سکندر بن محمد منجهو نویسنده و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. مؤلف این اثر را در ۱۰۲۰ق در روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) در تاریخ محلی گجرات در یک مقدمه و دوازده فصل با سربندهایی به نام شاهان گجرات تدوین کرده است. این کتاب دربردارندهٔ تاریخ کامل پادشاهی گجرات از استقلال تا انقراض آن و رویدادهای این بخش هند از مظفرشاه یکم (۸۱۰ ــ ۸۱۳ق) تا آخرین پادشاه گجرات، مظفرشاه سوم (۹۶۸ ــ ۱۰۰۰ق) و پیوستن این ولایت به دولت تیموری هند است. مرآت اسکندری جامع‌ترین و مستندترین تاریخ محلی گجرات است و چون مدت زیادی پس از سقوط گجرات (۱۰۰۰ق) نوشته شده است، از تملق و کتمان حقایق به دور است و همین امر سبب ارزش و اعتبار فراوان آن شده است. سبک نگارش آن بسیار ساده، بی‌تکلف و پخته و استوار است. این اثر چندین‌بار، از جمله در ۱۲۶۴ق در لکنو چاپ شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۸/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۳۸۳/۱؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۵؛ تذکرهٔ مورخین، ۱۵۶؛ جهانگیرنامه، ۲۱۳؛ الذریعه، ۲۶۳/۲۰؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۶۷۴/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۱۹/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۷/۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۶۷/۱؛ *Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum*, 1/287-288; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 573; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1-1/728; *Mughals in India*, 450.

فتح‌نیا طبری

مرآت اکبر ← بولاقی داس

مرآت‌الاخبار (mer.â.tol.ax.bâr)، هفته‌نامه‌ای به‌فارسی که از بیستم آوریل ۱۸۲۲م / ۱۲۳۷ق تا اوت ۱۸۲۳م / ۱۲۳۸ق در کلکته منتشر شده است. این هفته‌نامه، ابتدا به‌زبان انگلیسی منتشر می‌شد، ولی به‌سبب رواج زبان فارسی در هند و کم‌استفاده ماندن نشریهٔ انگلیسی، ناچار پس از دو ماه، ایرانیان به‌همکاری در انتشار آن دعوت شدند و از آن پس به‌زبان فارسی منتشر شد (در آن سال‌ها، زبانِ رسمی و زبانِ تحصیل‌کردگان در هند، فارسی بود). به‌احتمال فراوان، مرآت‌الاخبار، نخستین هفته‌نامهٔ سراسر فارسی است که در هند منتشر شده و در شهرهای فارسی‌زبان کابل، تهران، سمرقند و بخارا، خوانندگانی داشته است. این هفته‌نامه در روزهای جمعه در چهار صفحهٔ دو ستونی منتشر می‌شد. مدیر، ناشر و نویسندهٔ آن رام‌موهن‌رای* (۱۷۷۲ ــ ۱۸۲۳م)، دانشمند، اصلاحگر دینی، پایه‌گذار آموزش و پرورش نوین هند و نویسندهٔ کتاب تحفة‌الموحدین در تصوف و فلسفهٔ الهی در هند بود. موهن‌رای، به‌زبان‌های سنسکریت، فارسی و عربی تسلط کامل داشت. او را باید از نخستین بنیادگذاران مطبوعات هند، به‌شمار آورد. موهن‌رای، با بسیاری از روزنامه‌های آن‌زمان همکاری داشت و فعالیت روزنامه‌نویسی او، با نهضت اصلاح دینی‌اش پیوند داشت و با عقایدش ناخرسندی گروه‌های متعصب را برمی‌انگیخت. وی قبل از مرآت‌الاخبار، هفته‌نامه‌ای به دو زبان انگلیسی و بنگالی به‌نام سامباد کائومودی (*Sambad Kaumudi*) منتشر می‌کرد. سامباد کائومودی به‌زودی، اعتراض روزنامه‌های انگلیسی و محافظه‌کاران آیین هندو و برخی مبلغان مسیحی را برانگیخت. از این رو مصمم شد تا مرآت‌الاخبار را به‌زبانِ باسوادان هند (فارسی) منتشر کند. سرمقالهٔ اصلی، مهم‌ترین بخش مرآت‌الاخبار بود و در این مقاله‌ها، اندیشه و آگاهی‌های موهن‌رای به آگاهی خوانندگان می‌رسید. موهن‌رای، در نخستین

شمارهٔ مرآت‌الاخبار، اهمیت و جایگاه والای زبان فارسی را در هند یادآور شد و نوشت که جهت ترویج افکار خود ناگزیر از انتشار نشریه‌ای به این زبان بوده است. این هفته‌نامه، در تابستان ۱۸۲۲م با اشاره به مرگ اسقف کلکته، به استهزای اقانیم ثلاثه پرداخت و از همین‌جا، خشم مقام‌های انگلیسی و آوازه‌گران دینی بر ضد موهن‌رای و هفته‌نامه‌اش برانگیخته شد. در آوریل ۱۸۲۳م حکومت انگلیسی هند، قانون سختگیرانه‌ای را، به‌زیان آزادی مطبوعات به مرحلهٔ اجرا گذاشت که به «قانون جان ادمز برای مطبوعات داخلی» معروف است. رام‌موهن‌رای، با انتشار مقاله‌ای تند برضد این قانون، گرفتار قانون شد و مرآت‌الاخبار از تاریخ ۴ آوریل ۱۸۲۳م، برای همیشه از انتشار باز ایستاد و به‌گفتهٔ برخی منابع، موهن‌رای، خود، در اعتراض به این قانون، از چاپ و نشر هفته‌نامه، خودداری کرد. علی‌اصغر حکمت، مرآت‌الاخبار را همان سماجادرین می‌داند. محیط طباطبائی نیز، مرآت‌الاخبار را [به‌خطا]، مرآت‌الاحوال یاد کرده است.

منابع: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، ۱۶؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۱/۶۲-۶۳، ۶۸-۷۱، ۷۳؛ تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، ۲۷۹؛ سرزمین هند، ۴۵۳؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۳۶۰؛ صحافت پاکستان و هند مین، ۳۶-۵۰؛ مهاتما گاندی، همدلی با اسلام، همراهی با مسلمین، ۲۵۶-۲۶۳؛ هندوستانی اخبارنویسی (کمپنی کی عهد مین)، ۱۴۹-۱۵۲؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند»، پژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارهٔ ۱، صص۴۳۲-۴۳۴؛ محمودهٔ هاشمی، «روزنامه‌نگاری فارسی در شبه‌قاره»، دانش، سال ۱۳۶۸، شمارهٔ ۱۷-۱۸، ص۱۴۱؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند بریتانیا»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، سال ۱۹۹۲م، صص۶۵-۶۸.

مرتضوی

مرآت‌الاسرار (mer.ā.tol.as.rār)، کتابی به‌فارسی در سرگذشت اولیا و مشایخ صوفیه، از ظهور اسلام تا روزگار مؤلف، تألیف عبدالرحمان چشتی (ــ ۱۰۹۴ق). عبدالرحمان چشتی نگارش آن‌را در ۱۰۴۵ق آغاز کرده و در ۱۰۶۵ق به‌انجام رسانیده است. مرآت‌الاسرار دربرگیرندهٔ این بخش‌ها است: یک) تمهید دربارهٔ تصوف، درجات سلوک، و منشأ و مندرجات کتاب، دو)، مقدمه دربارهٔ خرقهٔ خلافت، چهار پیر، و چهارده خانواده که عبارتند از: ۱ــ زیدی به‌نام عبدالواحد بن زید، ۲ــ عیاضی، به‌نام فضل بن عیاض، ۳ــ ادهمی به نام ابراهیم ادهم، ۴ــ هبیری به‌نام هبیرهٔ بصری، ۵ــ چشتی به نام ابواسحاق که از پیر خود علو ممشاد دینوری نام چشتی یافت، ۶ــ عجمی به نام حبیب عجمی، ۷ــ طیفوری به‌نام بایزید بسطامی، معروف به طیفور، ۸ــ کرخی به‌نام معروف کرخی، ۹ــ سقطی به‌نام سری سقطی، ۱۰ــ جنیدی به‌نام جنید بغدادی، ۱۱ــ کازرونی به‌نام ابواسحاق کازرونی، ۱۲ــ طوسی به‌نام علاءالدین طوسی، ۱۳ــ سهروردی به نام ضیاءالدین ابونجیب سهروردی و ۱۴ــ فردوسی به‌نام نجم‌الدین کبرای فردوسی، سه) ذکر دوازده سلسله، از چهل سلسلهٔ فرعی که عبارتند از ۱ــ قادری یا غوثی به‌نام عبدالقادر گیلانی، ۲ــ یسوی به نام احمد یسوی، ۳ــ نقشبندی به نام بهاءالدین نقشبند، ۴ــ نوری به نام ابوالحسین نوری، ۵ــ خضروی به نام احمد خضرویه، ۶ــ شطّاری به‌نام شیخ شطّار، ۷ــ حسینی بخاری به‌نام سید جلالی بخاری، ۸ــ زاهدی به نام بدرالدین زاهدی، ۹ــ انصاری به‌نام عبدالله انصاری، ۱۰ــ صفوی به نام صفی‌الدین اسحاق اردبیلی، ۱۱ــ عیدروسی به نام عبدالله‌المکی‌العیدروس و ۱۲ــ قلندری به‌نام محمدقلندر، چهار) (بخش اصلی کتاب که شرح احوال مشایخ را دربردارد، در بیست و سه طبقه که اولیا و مشایخ اصلی طبقات بیست‌وسه‌گانه به ترتیب عبارتند از ۱ــ محمد (ص)، ابوبکر، عمر، عثمان، علی و صحابه، ۲ــ دوازده امام، ۳ــ حسن بصری و همروزگارانش، ۴ــ عبدالواحد بن زید، ۵ــ فضیل بن عیاض، ۶ــ ابراهیم ادهم، ۷ــ حذیفهٔ مرعشی، ۸ــ هبیرهٔ بصری، ۹ــ علو دینوری، ۱۰ــ ابواسحاق چشتی، ۱۱ــ ابواحمد چشتی، ۱۲ــ ابومحمد چشتی، ۱۳ــ ابویوسف چشتی، ۱۴ــ مودود چشتی، ۱۵ــ حاجی شریف زندنی، ۱۶ــ عثمان هارونی، ۱۷ــ معین‌الدین چشتی، ۱۸ــ قطب‌الدین بختیار، ۱۹ــ فریدالدین گنج‌شکر مسعود اجودهنی، ۲۰ــ علی صابر، ۲۱ــ شمس‌الدین ترک پانی‌پتی، ۲۲ــ جلال‌الدین پانی پتی و ۲۳ــ شیخ احمد عبدالحق ردولوی. طبقهٔ آخر سرگذشت شش تن از نوادگان و خلفای شیخ احمد عبدالحق در ردولی، یعنی شیخ عارف، شیخ محمد، شیخ بده، شیخ پیر، شیخ قطب‌الدین و شیخ حمید، و نیز برخی مشایخ دیگر نواحی هند در آن‌دوره را در بر دارد و با ذکر حسام‌الدین مانکپوری (ــ ۸۵۳ق) به‌پایان می‌رسد. از مرآت‌الاسرار که تذکره‌ای مفصل در ذکر مشایخ و از مهم‌ترین آثار عبدالرحمان چشتی است نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها از جمله در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.216) نگه‌داری می‌شود. این اثر را واحدبخش سیال به اردو برگردانیده و برگردان اردوی

او از این کتاب در دو جلد در ۱۴۰۳ق در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۸۴/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵۴/۲؛ ۲۳۵/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۴۲۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۷۲/۳-۲۲۷۳؛

Catalogue of the persian Literature in the British Museum, 1/359-361; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 111; *Descriptive Catalogue of the Persian Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca University Library*, 1/26; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1005.

برزگر

مرآت‌الاصطلاح (mer.ā.tol.es.te.lāh)، فرهنگ واژگان و اصطلاحات فارسی به فارسی از آنندرام مخلص*. مؤلف تدوین این فرهنگ را در ۱۱۵۸ق به‌پایان برده و «تحقیق اصطلاحات» مادهٔ تاریخ به‌پایان بردن آن است، چنان که گوید «این نسخه را که نامش مرآت‌اصطلاح است ــ تألیف چون نمودم در بهترین ساعات / کلک سخن طرازم تحریر کرد مخلص ــ تاریخ اختتامش "تحقیق اصطلاحات [۱۱۵۸ق].» اما او در پایان این اثر می‌نویسد که تدوین آن را در بیست و ششمین سال پادشاهی محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) و در نهم ربیع‌الاول ۱۱۵۷ق به پایان برده است. این فرهنگ به ترتیب حروف الفبا تدوین یافته است، چنان که حرف نخستین هر واژه باب را تشکیل می‌دهد. مؤلف در این اثر تنها به آوردن واژه‌های محاوره‌ای و اصطلاحات بسنده می‌کند. او همراه با معنی اصطلاحات به ابیاتی از سخنوران فارسی‌گوی نیز استناد می‌کند و میان شواهد شعری که به عنوان «امثال موزون» می‌آورد، از جملاتی به نثر نیز به عنوان «امثال غیرموزون» سود می‌جوید. وی همچنین کوشیده است تا بیشتر به آوردن اشعار و عباراتی از سخنوران همروزگار خود بپردازد. در مواردی نیز در کنار معنی واژه‌ها مطالبی آمده است که در ظاهر ربطی به آن کلمات ندارد. برای نمونه در برابر معنی واژهٔ نیشکر از خوش‌نویسی و هدایت‌الله خوش‌نویس نیز سخن به میان آمده است. گاه نیز در برابر معنی واژه‌ها، کلمات، حکایات و داستان‌هایی بیان شده که بیشتر گزارشی از دیده‌های مؤلف است. گمان می‌رود آنندرام بدین‌ترتیب می‌کوشد تا موضوع فرهنگ‌نویسی را که در ظاهر موضوعی خشک است به موضوعی پرجاذبه بدل سازد. مرآت‌الاصطلاح گرچه فرهنگی حجیم نیست، اما روی‌هم‌رفته در بردارندهٔ اصطلاحات تازه و برگزیده است. آنندرام دراین‌باره در دیباچه اثر خود می‌نویسد «به‌خلاف فرهنگ‌نویسانی که به تحریر لغات قدیم معروف بوده، به‌تحقیق مصطلاحات فارسی‌گویان تازه توجهی شده و از خدمت زبان‌دانان معتبر به پایهٔ تحقیق رسید...» در پایان این فرهنگ نام گل‌ها و میوه‌های هندی نیز آمده و چندین نسخهٔ طبی نیز مندرج گردیده است. شرح زندگانی مؤلف و همروزگاران او نیز در کتاب آمده است. اشاره‌هایی که آنندرام به نظام حکومتی، رسوم هندوان و دیگر مشاغل آن‌ها دارد، تا اندازه‌ای بر آگاهی ما از تاریخ سیاسی شبه‌قاره می‌افزاید. او در بین منابع خود از کتاب‌های چراغ هدایت، امثال میرزا محمد فروتنی، سراج‌اللغة، حجت ساطع ملاساطع، تحفهٔ سامی، تذکرهٔ نصرآبادی، فرهنگ جهانگیری و واقعات بابری یاد می‌کند، اما گمان می‌رود که بیشتر از سراج‌اللغة، حجت ساطع و امثال میرزا محمد فروتنی بهره برده است. مؤلف فرهنگ بهار عجم در تدوین اثر خود از این فرهنگ بسیار سود جسته و حتی بیشتر واژه‌های آن‌را بی‌کم و کاست آورده است. مرآت‌الاصطلاح را از ارزشمندترین آثار آنندرام مخلص دانسته‌اند. چندین نسخهٔ دست‌نویس از این کتاب و از آن جمله نسخه‌ای به‌شمارهٔ or.1813 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۱۶۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۴۹؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۸۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۶۸/۳؛

Catalogue of the Arabic and persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh Oriental Pablic Library, 9/31-32; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/997; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/612.

سپاهی

مرآة‌البلاد ← **هاشم علی رضوی**

مرآت‌الخیال (mer.ā.tol.xi.yāl)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار صد و سی و یک شاعر از شیرعلی‌خان لودی. مؤلف تدوین این تذکره را در ۱۱۰۲ق و در پادشاهی

اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) به‌پایان برد. او در خاتمهٔ کتاب نیز در قطعه‌ای مادهٔ تاریخ تألیف آن را چنین آورده است «این چمنزاری که مرآت‌الخیالش خوانده‌ام ــ دارد از حسن معانی یک جهان رنگ کمال / صورت تاریخ انجامش توان بی‌پرده دید ــ گر تأمل پرده بردارد ز مرآت‌الخیال.» گرچه این اثر به تذکرهٔ مرآت‌الخیال آوازه دارد، اما در آن از مباحثی سخن به‌میان آمده است که نه‌تنها هیچ ارتباطی با کار تذکره‌نویسی ندارد، بلکه ارزش علمی چندانی هم ندارند، مانند در بیان خط و اقسام آن، در بیان حروف، الفاظ و اعراب، در علم عروض و قوافی، در علم نفس، در بیان علم طب، در احوال اقالیم سبعه و عجایب و غرایب عالم و در بیان علم اخلاق. از این‌رو، می‌توان گفت که تذکرهٔ مرآة‌الخیال بیشتر اثری دایرة‌المعارف‌گونه یا دانشنامه‌ای است و مؤلف در آن به بحث دربارهٔ موضوعات گوناگون پرداخته است. این کتاب در یک دیباچه و شش قسمت و یک خاتمه است و در آن شرح احوال شاعران پیشین به اختصار آمده و عذر مؤلف این است که احوال ایشان از مواضع متعدد، معلوم می‌گردد، اما زندگینامهٔ شاعران متأخر و همروزگار خود را به‌تفصیل نوشته است. مؤلف در دیباچه، پس از حمد و نعت، دربارهٔ این اثر می‌گوید که «بعضی عزیزان در سوابق ایام تذکره‌ها به نام پادشاهان نوشته‌اند و... راقم حروف را از تحریر و ترتیب این گلدستهٔ بهارستان خیال مقصدی دیگر در پیش است و شاید مدحت ملوک و خوانین پیرامون این غرض راه ندارد.» و سپس به شرح برتری نظم بر نثر با آوردن شواهدی از قرآن پرداخته و پس از آن کتاب را بدین‌گونه تقسیم‌بندی کرده است: قسمت یکم در شرح احوال پنجاه و شش شاعر از رودکی تا خواجه صفی، قسمت دوم در شرح احوال هشت شاعر از جلال اسیر تا سحابی استرابادی، قسمت سوم در شرح احوال بیست و هفت تن از سرایندگان روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۷ق) از قدسی مشهدی تا یوسف‌بیگ شایق، قسمت چهارم در شرح احوال یازده شاعر از عاقل‌خان رازی تا احمد عبرت، قسمت پنجم در شرح زندگانی یازده شاعر از شیخ ناصرعلی تا شیخ محمد امین وحشت، قسمت ششم در شرح زندگانی پانزده شاعر زن از مهری هروی تا همدمی. خاتمه نیز در احوال مؤلف است. شیرعلی‌خان لودی در این کتاب بسیاری از اشتباهات تاریخی تذکره‌نویسان گذشته را تکرار می‌کند. در این کتاب استناد به افسانه‌ها و خرافه‌ها نیز به‌چشم می‌خورد. اسلوب نگارش لودی نیز، مانند بسیاری دیگر از نویسندگان شبه‌قاره در ساخت نحوی جمله‌ها و همنشینی‌های الفاظ برای خوانندهٔ فارسی‌زبان چندان خالی از ابهام نیست. اما، روی هم رفته، می‌توان گفت مرآت‌الخیال اثری ارزشمند و از جملهٔ آثار کلاسیک فارسی به‌شمار می‌رود و از آن در تألیف برخی منابع امروزی نیز بسیار بهره گرفته شده است. مؤلف در دیباچه یا خاتمهٔ کتاب نام منابع خود را نیاورده، اما در شرح احوال شاعران نام کتاب‌هایی چون تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی، نفحات‌الانس جامی و مجمل فصیحی سخن به‌میان آمده است. مرآت‌الخیال نخستین‌بار در ۱۸۳۱م / ۱۲۴۶ق در کلکته به‌چاپ سربی رسید. پس از آن نیز دوبار دیگر در ۱۸۴۵ و ۱۹۰۶ ــ ۱۹۰۷م در بریلی از ولایات استان اوده و بمبئی چاپ سنگی شد. ویرایش تازه‌ای از این اثر از روی چاپ بمبئی به‌اهتمام حمید حسنی و با همکاری بهروز صفرزاده در ایران چاپ و منتشر شده است (تهران، ۱۳۷۷ش).

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۲۴۲-۲۴۶؛ تذکرهٔ مرآت‌الخیال، چاپ بمبئی؛ تذکرهٔ مرآت‌الخیال، به‌اهتمام حمید حسنی و با همکاری بهروز صفرزاده، تهران ۱۳۷۷ش؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۲۰-۲۲۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۱۹۵۲-۱۹۵۳.

جهان‌تاب

مرآت‌الشفا ← امیربخش، الیاس سیدقاضی نتهوشاه درویش

مرآت‌الصفا ← محمد علی برهانپوری

مرآة‌العالم (mer.ā.tol.ā.lam)، / مرآت عالم‌نما / تاریخ اورنگ‌زیب، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی جهان و سپس هند. برخی آن را از محمدبختاور*خان (ــ ۱۰۹۶ق) از درباریان اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) می‌دانند و برخی نیز از محمدبقای* سهارنپوری (ــ ۱۰۹۴ق). اما گفتهٔ نخست درست‌تر می‌نماید. محمدشفیع، خواهرزادهٔ محمدبقا در مرآت جهان‌نما می‌نویسد که این اثر نوشتهٔ محمدبقای سهارنپوری است. در مآثر عالمگیری نوشتهٔ مستعدخان که منشی بختاورخان است آمده است که، بقا در نگارش مرآة‌العالم بختاورخان را یاری می‌رسانده است. مرآة‌العالم در ۱۰۷۸ق در یک مقدمه و هفت آرایش و هر آرایش در چند نمایش تألیف شده است: ۱ــ در ذکر برخی احوال پیامبران در چهار نمایش، ۲ــ حالات و غزوات پیامبر و شمه‌ای از فرزندان و همسران ایشان و امامان و برخی صحابه در دوازده

نمایش، ۳ـ خاندان اموی و عباسی و همروزگاران عباسی و قیصر روم و شریفان مکه و مدینه و خاقان‌های ترک در هشت نمایش و چند نمود، ۴ـ خاقان امیرتیمور گورکان در پنج نمایش، ۵ـ پادشاهان دهلی و دیگر ممالک در عهد همایون در چند نمایش و نمود، ۶ـ پادشاهان گورکانی هند در پنج نمایش و ۷ـ اورنگ‌زیب در سه پیرایش. مؤلف روزگار اورنگ‌زیب را تا دهمین سال پادشاهی (۱۰۷۸ق) وی شرح داده است. در آخر نیز پیوستی در احوال شعرا دارد. بخشی از این اثر به‌نام محمدبختاورخان و به‌تصحیح و مقدمه و حواشی ساجده س ـ علوی در دو مجلد در ۱۹۷۹م در لاهور به‌چاپ رسیده است. مجلد یکم در تاریخ ده سال پادشاهی اورنگ‌زیب و مجلد دوم در احوال مشایخ، خطاطان، شعرا و دیگران است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۲۹/۲ـ۶۳۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۵۷/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۸۰/۲ـ۷۸۶؛ تذکرهٔ مورخین، ۹۶ـ۹۹؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۴۶۳ـ۴۶۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۵/۱۰ـ۱۲۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۷۴۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۵۵/۱؛ مرآة‌العالم؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 120; *Mughals in India*, 373.

حجتی

مرآت‌النوادر ← بولاقی داس

مرآة جهان‌نما (mer.āt-e.ja.hān.na.mā)، کتابی به فارسی در تاریخ عمومی جهان از محمدبقای سهارنپوری. این کتاب تکمله مرآة‌العالم، محمد بختاورخان است، که مؤلف پیش از به‌پایان بردن آن در ۱۰۹۴ق درگذشت. با مرگ وی این کتاب نخست در ۱۰۹۵ق به اهتمام خواهرزاده‌اش محمدشفیع و پس از آن به کوشش برادر کوچکش مولوی محمدرضا در ۱۱۱۱ق تکمیل شد و به‌انجام رسید. شیوهٔ تدوین مرآة جهان‌نمای محمدبقا با مرآة‌العالم بختاورخان همانند بوده و مانند آن در یک مقدمه، هفت آرایش و یک خاتمه است، اما در نسخهٔ دوم آن، به جای هفت‌آرایش در یازده آرایش است. سهارنپوری در مرآة جهان‌نما تاریخ عمومی عالم را تا دهمین سال جلوس اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق) بر تخت شاهی بررسیده است. اما در نسخهٔ محمد شفیع تا ۱۰۹۵ق و در نسخهٔ محمدرضا تا ۱۱۱۱ق اشاراتی بی‌ترتیب به رخدادهای روزگار عالمگیر نیز دیده می‌شود. مرآة جهان‌نما در تاریخ عمومی ارزشی چندان ندارد، زیرا در این‌باره مطالب مرآة‌العالم بختاورخان جامع‌تر است، اما به‌سبب همروزگار بودن مؤلفان آن با پادشاهی عالمگیر دربارهٔ تاریخ دورهٔ عالمگیر از ۱۰۷۸ تا ۱۱۱۱ق قابل استفاده است. چون این اثر دارای پیوستی در شرح زندگانی شاعران به ترتیب الفبایی است، از این‌رو در برخی منابع از آن با نام تذکرة‌الشعرای محمدبقا نیز یاد شده است. نسخه‌هایی دست‌نویس از این کتاب با شماره‌های or.1998 در موزهٔ بریتانیایی و 126 در دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۳۱/۲ـ۶۳۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۷۷/۲ـ۷۷۸؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۸۹ـ۴۹۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۶/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۹۸/۶ـ۴۱۹۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۵۴/۱؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/890-891; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/49-51; *Mughals in India*, 106; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/133.

جهان‌تاب

مرآت مداری (mer.āt-e.ma.dā.ri)،/ مرآت مداریه / مرآت بدیعی، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و سخنان شیخ بدیع‌الدین، ملقب به شاه مدار (۷۱۵ـ ۸۴۰ق)، از عبدالرحمان چشتی عباسی علوی. مؤلف که به‌واسطهٔ عبدالرحمان قدوایی با شاه‌مدار نسبتی روحانی داشت، این تذکره را به‌دستور وزیر شیخ امان‌الله سندیلوی، هنگامی که به زیارت آرامگاه شاه‌مدار در مکنور هند رفته بود، نوشته است. او همچنین مطالبی از ایمان محمودی قاضی محمود کنتوری و لطایف اشرفی اشرف جهانگیر سمنانی و آگاهی‌هایی دربارهٔ برخی از شاهان و پیران را نیز به کتاب خود افزوده است. شاه‌مدار در وحدت وجود کمال استغراق داشت و مشرب او صلح کل بود. از این‌رو، برخی از عالمان دینی با او مخالفت می‌کردند. پس مؤلف چنین می‌پندارد که «شاه‌مدار در علم دینی و معارف تعیینی از روحانیت پاک حضرت پناه و اخذ نموده.» او هفت شبانه‌روز با قاضی مظهر دربارهٔ مقولهٔ وحدت وجود گفت‌وگو کرد. این گفت‌وگو چنان دنیای او را دگرگون کرد که وقتی به جونپور رفت،

ابراهیم‌شاه شرقی، میرصدر جهان و قاضی شهاب‌الدین به پیشواز او رفتند. شاه‌مدار مریدان بسیار داشت، چندان که آنان خود سلسله‌ای در تصوف به نام مداریه پایه‌ریزی کردند. برخی نیز که به اویسیهٔ مداریه آوازه دارند بدون دیدار با شاه‌مدار با او بیعت کردند. چندین نسخهٔ دست‌نویس از مرآت مداری و از آن جمله نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۳۰۲۵/۲۰ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۳۵/۴-۲۳۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۵۴/۲؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۲۹۹؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۸۴/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۹۱-۷۹۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۷۵/۳-۲۲۷۶؛ مرآت‌العلوم، ۴۰/۱؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum & Library, 2/51; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,* 1/361; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal,* 110-111; *Mughals in India,* 23.

سپاهی

مرآت واردات (mer.āt-e.vā.re.dāt)، کتابی به فارسی در تاریخ تیموریان هند از محمد شفیع بن سید محمد شریف، متخلص به وارد*. مؤلف در این اثر تاریخ تیموریان هند را از پیدایش این دودمان تا ۱۱۴۶ق، یعنی شانزدهمین سال پادشاهی محمدشاه روشن اختر گورکانی (۱۱۳۱ــ۱۱۶۱ق) گزارش کرده است. از دیباچهٔ این کتاب چنین بر می‌آید که مؤلف بر آن بود تا این اثر را با نام طبقات در چهار طبقهٔ شاهان و امیران، فقیران، عالمان و شاعران تدوین کند، اما او تنها تدوین طبقهٔ یکم کتاب خود را به‌پایان برد و مرآت واردات نخستین بخش از چهار بخش آن است. محمد شفیع در نخستین نمونهٔ مرآت واردات، تاریخ تیموریان هند را تا شعبان ۱۱۴۰ق گزارش کرده است. اما او با افزودن بخشی دیگر بدین اثر که تاریخ شش سال بعد آن است، گزارش خود را تا ماه شوال ۱۱۴۶ق پی می‌گیرد. در این اثر، شرح مؤلف از روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) بیشتر از روزگار شاهان پیشین است و در دورهٔ جانشینان او نیز رفته‌رفته کامل‌تر می‌شود. در آغاز این کتاب، پس از دیباچه، یادداشت‌هایی دربارهٔ بیرم‌خان و خانواده‌اش آمده است. در پایان نیز، در گزارشی جداگانه، مؤلف به شرح پیکار مبارزالملک سربلندخان با مهاراجه ابهای سنگه فرزند اجیت سنگه در احمدآباد گجرات می‌پردازد (۱۱۴۱ق). این اثر تاریخ چغتایی نیز نامیده شده است. از این کتاب چندین نسخهٔ دست‌نویس به‌جا مانده که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ Add.6579 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۷۵/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۲/۳، ۲۰۳، ۵۵۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۸۶/۲-۷۸۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۹؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۲۵/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۹/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۴۴/۲، ۲۲۷۷/۳؛

Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum, 1/275-276; *Catalogue of the Persian, Turkish & Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library,* 1/416; *Mughals in India,* 486; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/611, 2/826.

جهان‌تاب

مراتب علی نقوی بخاری (ma.rā.teb.a.li-ye.na.qa.vi-ye. bo.xā.ri)، فرزند سید وزیرعلی‌شاه، لاهور ۱۸۸۲ ــ همان‌جا ۱۹۶۱م، فقیه شیعی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. سلسلهٔ نسب وی تا سی و هفت پشت به امام حسین(ع) می‌رسد. وی سومین فرزند خانواده‌اش بود. مراتب‌علی‌شاه علاقه‌ای فراوان به خاندان پیامبر(ص) داشت. به زبان و ادب فارسی عشق می‌ورزید. با بزرگان دین، ادیبان و شاعران روزگارش دوستی داشت. حیات مراتب نام کتابی است که محمد عبداللطیف دربارهٔ زندگی مراتب‌علی‌شاه نوشته است. این کتاب به زبان‌های اردو، فارسی و انگلیسی به چاپ رسیده است. اشعاری از وی به جا مانده است. چون درگذشت پیکرش را در امامبارهٔ مبارک‌بیگم در بازار حکیمان به خاک سپردند.

منابع: خفتگان خاک لاهور، ۴۹۱-۴۹۲؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۳۴۶/۲-۳۴۹؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۲۷۶.

رسولی

مراخته ← ریخته

مراد اصفهانی (mo.rād-e.es.fa.hā.ni)، میرزا محمد حاجی،

معروف به قصه‌خوان، ز۱۰۲۲ق، شاعر ایرانی. از زندگی وی جز این دانسته نیست که در ۱۰۲۲ق به هند کوچید و به دربار سلطان محمد قطب‌شاه* (۱۰۲۰ ــ ۱۰۳۵ق) پیوست. وی داستان امیرحمزه را به‌فارسی منظوم ترجمه کرد و آن‌را زبدةالرموز نامید. میرزا محمد حاجی مراد در دیباچهٔ این کتاب از کسان دیگری که این داستان را به‌نثر نوشته و یا به‌نظم کشیده‌اند، نام برده است. میرزا محمد داستان امیرحمزه را به‌طرز روان و ساده به‌نظم کشیده است.نسخه‌ای از زبدةالرموز در کتابخانهٔ ادارهٔ ادبیات حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود. برخی منابع از مراد اصفهانی به‌نام میرزا محمد حاجی همدانی نام برده‌اند و به وی لقب قصه‌خوان داده‌اند و گویا وی به کار قصه‌خوانی در دربار سلطان محمد قطب‌شاه می‌پرداخته است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۰۵/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۱۷؛ مرآت‌العلوم، ۱۱۳/۱؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۳۰ـ۱۳۱؛

Dictionary of Indo Persian Literature, 387.

دانشنامه

مرادالعاشقین (mo.rā.dol.ā.še.qin)، منظومه‌ای عرفانی در قالب مثنوی از غلام رکن‌الدین، معروف به مرادشاه لاهوری و متخلص به مراد. شاعر سرودن این منظومه را در ۱۲۱۵ق به‌پایان برده است. «به‌سال یک‌هزار و دوصد و پنج ــ تمام این نظم شد بی‌محنت و رنج». این مثنوی در بیان عشق مجازی و حقیقی و گذر از عشق مجازی به عشق حقیقی است. شاعر در این مثنوی با آوردن دو حکایت / داستان منظوم کوشیده است تا نشان دهد که عشق مجازی و عشق حقیقی با یکدیگر درآمیخته‌اند و مرزی میان آن‌ها نیست. در نخستین حکایت مردی ولنگار دلباختهٔ دختر حاکم شهر می‌شود. دختر چون از عشق آن مرد آگاهی می‌یابد، از بیم رسوایی بدو پیغام می‌دهد: «به یک بیشه برو گوشه‌نشین باش ــ ز چشم مردمان خلوت‌گزین باش / غرض در زاهدی نامی برآور ــ در این صورت درآ، کامی برآور.» مرد عاشق نیز به درخواست محبوبش، جامه‌ای فقیرانه بر تن می‌کند، به بیابان‌ها پناه می‌برد و شب و روز در فراق وی لابه و زاری می‌کند. تا این که شبی ندایی به گوشش می‌رسد: «ندای غیب افتادش چو در گوش ــ بیامد از می طامات در هوش.» بی‌درنگ حالش دگر می‌شود و بدین‌گونه از عشق مجازی به عشق حقیقی می‌رسد. پس از آن، شاعر به بیان حدیث «المجاز قنطرةالحقیقه» می‌پردازد: «حقیقی را مجازی نردبان است ــ بر اقوالم گواه این داستان است.» در بیان همین حدیث، شاعر به شرح دومین حکایت می‌پردازد. بنابراین حکایت، پادشاهی از مردی پارسا می‌خواهد که پس از سال‌ها عبادت و ریاضت، از عشق مجازی هم جرعه‌ای بنوشد تا به لذت آن پی برد. مرد درویش نیز دختر قصابی را می‌بیند و دلباختهٔ او می‌شود. چون آوازهٔ عشق درویش به گوش پدر و مادر دختر می‌رسد، از بیم رسوایی، فرزند را سرزنش می‌کنند. دختر از عاشق خود درخواست گلوبندی مروارید می‌کند. مرد عاشق هم به جست‌وجوی مروارید راه صحرا در پیش می‌گیرد. درویشی از وی می‌خواهد تا از راه خود بازگردد، اما مرد عاشق که پذیرای هیچ اندرزی نبود، گلوبند را می‌یابد و نزد دختر می‌برد. دختر باز تن به ازدواج با او نمی‌دهد و شرطی دیگر پیش می‌کشد: «به تسلیم و رضای من بده تن ــ بنه سر را به زیر دشنهٔ من / همان دم بر زمین غلطید آن زار ــ به حلقش کاردی راند آن ستمکار.» آن‌گاه دختر گوشت عاشق را با گوشت بزی به‌هم می‌کند و در سفره می‌اندازد. در این حال عاشقی دیگر می‌آید و نغمه‌ای عاشقانه در گوشش می‌خواند. بی‌درنگ از خوان این صدا به گوش می‌رسد: «که‌ای ناآزموده کار خاموش ــ ز درد عشق بیگانه هوس جوش / دلت مفتون اگر شد به جمالش ــ بیا در خون ببین ذوق وصالش.» دختر ماجرا را با پدر باز می‌گوید. گوشت و استخوان عاشق را به هم می‌کند و می‌گوید: «... ای عاشق جانباز برخیز ــ به عشق ار صادقی هان باز، برخیز / ندای قم باذنی را شنیده ــ به‌قالب آمدش روح دمیده / شهید عشق شد عمر دگر یافت ــ مقام بعث بعدالیوم دریافت.» بدین‌گونه مرد عاشق به‌وصال محبوب خود می‌رسد. به‌سخن شاعر: «شهید عشق را بی‌شک و بی‌ریب ــ رسد هر لحظه جان دیگر از غیب.» مراد شاه‌لاهوری در این مثنوی به‌زبانی ساده به‌بیان جلوه‌هایی از عشق عارفانه می‌پردازد و از به‌کار بردن ترکیبات و واژه‌های پیچیده و دور از ذهن که در بیشتر مثنوی‌های عارفانه کاربردی گسترده دارند، خودداری می‌ورزد. مثنوی مرادالعاشقین به‌کوشش غلام دستگیر نامی با دیباچه‌ای در قالب مثنوی به خامهٔ یکی از شاگردان مرادشاه که آن‌را در ۱۲۱۹ق نوشته، در لاهور به چاپ سنگی رسیده است (۱۳۲۷ق).

منابع: داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۸۱ـ۲۸۳؛ فهرست‌کتابهای چاپی فارسی، ۴۶۸۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۶۸۳/۳ـ۶۸۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان،

۱۱۹۸-۱۱۹۹.

نوش‌آبادی

مراد صفوی (mo.rād-e.sa.fa.vi)، التـفات‌خان مـراد مـیرزا فـرزند رستم میرزای فدایی صفوی، ز۱۰۵۲ق، امیر و شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. پسر بزرگ رستم میرزا بود و در ۱۰۰۲ق، همراه پدر، با سه برادر خود (شاهرخ، حسن، ابراهیم) به هند رفت و به‌دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق)، پیوست. در دورهٔ جهانگیرشاه (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق)، در ۱۰۲۴ق، از جهانگیر لقب التفات‌خان و منصب دوهزاری ذات هشت‌صد سوار گرفت. در دورهٔ شـاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق)، در شـشـم جـمادی‌الاولی ۱۰۴۹ق، منصبش به «دوهزار و پـانصدی ذات و هـزار سـوار» ارتقا یافت و در ۱۰۵۱ق از امرای سپاهی بود که برای جنگ با جگت‌سنگه پسر راجه باسو می‌رفت. بـا ایـن هـمه، چـون «در عرصهٔ تلاش پا پیش نگذاشت، در سـال شـانزدهم [پـادشاهی شاه‌جهان = ۱۰۵۲ق] از ملازم پیشگی اَعراض نموده به سالیانه چهل‌هزار روپیه موظف گردید. مدت‌ها در بلدهٔ پتنه [در استان بهار] گوشهٔ عافیت گزیده، کامروای امن و امـان بـود و ابـواب آسودگی و فراغت بر روی روزگار خود می‌گشود.» (مآثرالامـرا، ۵۸۳/۳) تاریخ مرگ وی ظاهراً دانسته نیست. پسرش مکرم‌خان صفوی میرزا مرادکام (ــ ۱۰۸۰ق) نیز از امرای بـرجستهٔ دورهٔ شاه‌جهان و اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بوده است. مراد میرزا، همچون پدرش، طبع سخن‌سرایی داشته و به گفتهٔ تقی اوحدی در عرفات‌العاشقین، «اشعار خوب از وی سر زده» که برخی از آن‌ها در تذکره‌ها نقل شده است.

مـنـابع: پـادشاه‌نامه، ۳۰۳/۲؛ ۱۵۷/۳، ۲۳۹، ۲۴۱، ۳۱۷، ۷۲۵؛ جـهانگیرنامه، ۱۶۹-۱۷۰؛ الذریعه، ۱۰۲۶/۹؛ صبح گـلشن، ۳۹۹؛ مقالات‌الشعرا، ۴۹۱؛ کاروان هند، ۱۲۷۲/۲-۱۲۷۴؛ مآثرالامرا، ۵۸۳/۳؛ مخزن‌الغرائب، ۲۲۵/۵.

برزگر

مرادعلی‌خان تالپور، پسر میر صوبه‌دارخان ← علی تالپور

مرادکام صفوی، پسر التفات‌خان مرادمیرزا ← مکرم‌خان صفوی

مـراد گـورکانی (mo.rād-e.gur.kā.ni)، فـرزند جـلال‌الدیـن اکـبر گورکانی، فتحپور ۹۷۸ ــ شاهپور ۱۰۰۷ق، شاهزادهٔ گـورکانی. به‌نوشتهٔ طبقات اکبری مراد در خانهٔ شیخ سلیم چشتی، از مشایخ بزرگ دورهٔ جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) دیده بـه جـهان گشـود و ارسـلان مشـهدی (ــ ۹۹۵ق) بـدین مـناسبت مـادهٔ تاریخی سروده است که در مصراع یکم آن تاریخ تولد شاهزاده سلیم و در مصراع دوم تاریخ تولد مراد آمده است: «زیور پاک چون سلطان سلیم شد نازل ــ لوای شاه‌مرادابـن اکـبر عـادل.» به‌نوشتهٔ جهانگیرنامه، چون مراد در کوهستان فتحپور زاده شد، او را پهاری / بهاری نیز می‌نامیدند. از دو دهـهٔ نـخستین زنـدگانی شاهزاده مراد هیچ آگاهی نداریم، اما در ۹۹۹ق پس از درگذشت شهاب‌الدین احمدخان فرمانروای مالوه، جلال‌الدین اکبر او را به فرمانروایی آن دیار برگزید. در ۱۰۰۱ق جلال‌الدین اکبر پس از نزدیک به ده سال خان اعظم‌میرزا عزیز کوکه حکمران گجرات را نزد خود فراخواند، اما چون وی از آمدن نزد پادشاه خودداری ورزید و با زن و فرزند رهسپار مکه شد، جلال‌الدین اکبر مراد را از مالوه فراخواند و به امارت گجرات برگزید و شاهرخ میرزا را جانشین وی در مالوه کرد. جلال‌الدین اکبر که از دیرباز سودای تسخیر دکن را در سر می‌پروراند، نخست در ۱۰۰۲ق شـاهزاده دانـیال* را بـه تسـخیر دکـن فـرستاد. امـا پس از رایـزنی بـا عبدالرحیم‌خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) قرار نهادند که خان به تنهایی و بی‌آنکه شاهزاده دانیال را به زحمت انـدازد، فـرماندهی ایـن لشکرکشی را برعهده گیرد. همچنین جلال‌الدین اکبر بفرمود تا لشکری که به‌خدمت دکن آماده شده بود، همراه خان‌خانان برود و شاهزاده دانیال را نزد خود فرا خواند. پس از آن جلال‌الدین اکبر به شاهزاده مراد که در آن هنگام در گجرات بود فرمان فرستاد که برای رفتن به دکن آماده شود تا لشکریان او و لشکـری کـه بـه فرماندهی خان‌خانان برای تسخیر دکن گمارده شده بود، با کمک یکدیگر کار فتح دکن را یکسره سازند. در این هنگام شاهزاده مراد از احمدآباد گجرات و خان‌خانان از راه آگره روانهٔ دکـن شـدند. چون شاهزاده به بهروچ رسید، پس از چندی توقف که به انتظار خان‌خانان ماند، راه دکن در پیش گرفت. اما پیش از رسیدن بـه دکن، لشکریان خـان‌خانان بـا شـتابی تـمام در دژ جـاندورسی احمدنگر به یـاران مـراد پـیوستند و شش‌هـزار تـن از سـواران راجه‌علی‌خان حکمران خاندیس نیز کـه بـا تـمهیدات داهـیانهٔ خان‌خانان به‌فرمانگزاری از جلال‌الدین اکبر گـردن نـهاده بـود، لشکـریان خـان‌خانان را هـمراهـی مـی‌کردند. شـاهزاده مـراد و خان‌خانان با چنین لشکری گران به احمدنگر دکن رسیدند و پس از آنکه دژ را از چهارسو محاصره کردند به نقب زنی پرداختند و

به زیر باره آهون‌ها / نقب‌ها کندند و با باروت پرکردند. دژ احمدنگر یکی از دژهای بسیار استوار آن سامان بود و چاندبی‌بی در استحکام آن فراوان کوشیده و از آن دژی آهنین ساخته بود. چاندبی‌بی دختر حسین نظام‌شاه بحری (۹۶۱ ـ ۹۷۲ق) و خواهر نظام‌شاه دیوانه (۹۷۲ ـ ۹۹۶ق) بود و نسبت مادری وی به جهان‌شاه، پادشاه بلندآوازهٔ دودمان قراقویونلو می‌رسید. او پس از درگذشت برهان نظام‌شاه و کشته‌آمدن ابراهیم نظام‌شاه، پسر سه یا چهار سالهٔ ابراهیم را که یگانه جانشین پدر بود با درایتی تمام بر تخت شاهی نشاند و خود به ادارهٔ کشور پرداخت. محاصرهٔ احمدنگر، با پایداری تحسین‌برانگیز یاران چاندبی‌بی راه به جایی نبرد. با پی‌بردن لشکریان چاندبی‌بی به نقشهٔ دشمن و از میان بردن آهون‌های آگنده از باروت زمان محاصره به درازا کشید. اما با افزایش مدت محاصره، رفته‌رفته لشکریان وی با کمبود مهمات و مواد غذایی روبه‌رو شدند و همچنین نرسیدن نیروهای کمکی از سرزمین همجوار دکن، مانند بیجاپور و گلکنده، چاندبی‌بی را بر آن داشت تا با دوراندیشی به شاهزاده مراد و خان‌خانان پیشنهاد صلح دهد. از دیگر سو، شاهزاده مراد و خان‌خانان هم که از این محاصره به‌تنگ آمده بودند، آگاهی یافتند که ابراهیم عادل‌شاه دوم پادشاه بیجاپور و محمد قطب‌شاه پادشاه گلکنده شصت تا هفتادهزار سوار و پیاده به یاری چاندبی‌بی گسیل داشته‌اند. چون بیم آن می‌رفت که این لشکریان از راه برسند و شاهزاده مراد و خان‌خانان را در محاصره گیرند، آنان با پذیرفتن پیشنهاد چاندبی‌بی با وی از در آشتی درآمدند. به موجب این صلح، ایالت برار که مدت‌ها سرزمینی مستقل بود و از چندی قبل به قلمرو احمدنگر افزوده شده بود، به‌عنوان تاوان جنگ به جلال‌الدین اکبر واگذار شد و بقیهٔ قلمرو احمدنگر به بهادرنظام شاه داده شد. پس از چندی، شاهزاده مراد و خان‌خانان آهنگ برار کردند و این سرزمین را به‌تصرف درآوردند و در نزدیکی بالاپور، شهری نو با نام شاهپور برآوردند و همان‌جا هم اقامت گزیدند. برقراری صلح میان شاهزاده مراد و خان‌خانان با چاندبی‌بی رنجش شاهان بیجاپور، گلکنده و بیدر را برانگیخت؛ زیرا نیاهای آنان با یکدیگر هم‌پیمان شده بودند تا هر گاه پادشاهی به تسخیر یکی از سرزمین‌های قلمرو آنان دست درازی کند، همگی به مردم آن‌جا در بیرون راندن دشمن از خاک خود یاری کنند. از این‌رو، آنان با یکدیگر توافق کردند تا برای پیشگیری از هر رخدادی ناگوار هر کدام لشکری گران با پول نقد فراوان به‌یاری چاندبی‌بی بفرستند. بنابراین توافق، معتمدالدوله سهیل‌خان به نمایندگی از طرف ابراهیم عادل‌شاه بیجاپور، مهدی‌قلی سلطان از جانب قطب‌شاه گلکنده و از جانب ملک برید حکمران بیدر نیز گروهی به موافقت شتافتند. سرانجام این سه سپاه به یکدیگر پیوست و به فرماندهی سهیل‌خان رو به برار نهاد. خان‌خانان چون از این ماجرا آگاهی یافت، شاهزاده مراد را با للهاش محمدصادق در شاهپور برار گذاشت و خود با میرزا شاهرخ و راجه‌علی‌خان فرماندار برهانپور (خاندیس) و هشت‌هزار سوار برای جنگ با لشکریان دکن به جانب احمدنگر رفت. همچنین مقرر شد تا شاهزاده مراد آهسته در پی لشکر وی روانه شود. به‌نوشته مآثر رحیمی در این هنگام «محمدصادق‌خان که اتالیق شاهزاده بود بعضی مقدمات را خاطرنشان نموده شاهزاده را با این سپه‌سالار منحرف مزاج ساخته بود. خلاصهٔ این سخنان آنکه خان‌خانان اتالیق شاهزاده سلیم است به این راضی نیست که فتح دکن به دست شما شود. شاهزاده نیز سخنان دروغ راست‌نمای او را قبول نموده در مقام بی‌عنایتی بودند.» لشکرهای سه‌گانهٔ دکن هنوز در احمدنگر بودند که خبر حرکت خان‌خانان از برار با امیران و لشکریان جلال‌الدین اکبر به جانب احمدنگر بر زبان‌ها افتاد. سرانجام لشکریان جلال‌الدین اکبر با دلاوری‌های بی‌مانند خان‌خانان در این کارزار پرفرازونشیب به پیروزی رسیدند. خان‌خانان پس از این پیروزی بزرگ به جلال‌الدین اکبر و شاهزاده مراد نامه کرد و در آن یادآور شد که اگر شاهزاده توجه بفرماید، ولایت‌های عادل‌شاه و قطب‌شاهی نیز در این وقت به‌آسانی مفتوح گردد. شاهزاده مراد از این معنی شادمان شد، اما به سبب نفاق برخی امیران نتوانست به یاری خان‌خانان بشتابد. خان‌خانان سپس به شاهپور (برار) که در آن‌هنگام مقر شاهزاده مراد بود، رفت. جلال‌الدین اکبر چون از این پیروزی سترگ آگاه شد، اسب و خلعتی برای خان‌خانان فرستاد که این خود اختلافات میان شاهزاده مراد و خان‌خانان را تشدید کرد. به‌نوشتهٔ داستان ترکتازان هند «در این‌باره آتش کینه میان ایشان چنان زبانه کشید که دودش به مغز اکبر رسید.» در پی آن، جلال‌الدین اکبر شاهزاده مراد و خان‌خانان را به نزد خود فرا خواند. خان‌خانان به نزد شاه رفت، اما شاهزاده مراد از رفتن به نزد پدر خودداری کرد. گویند جلال‌الدین اکبر سید یوسف‌خان مشهدی و شیخ ابوالفضل علامی را به دکن فرستاد تا شاهزاده مراد را با خود بیاورند. اما شاهزاده در بستر بیماری افتاده بود و او را یارای سفر و دیدار با پدر نبود. شاهزاده مراد پس از چندی

در شوال ۱۰۰۷ق به همان بیماری درگذشت. اما به‌نوشتهٔ جهانگیرشاه، برادر شاهزاده مراد در جهانگیرنامه، مرگ وی به سبب زیاده‌روی در شراب‌خواری بوده است. پیکر شاهزاده را نخست در شاهپور به خاک سپردند، اما پس از چندی به دهلی برده در کنار نیای او همایون‌شاه (۹۳۷ــ ۹۶۳ق) به خاک سپردند. مادهٔ تاریخ مرگ وی در مصرعی چنین آمده است: «از گلشن اقبال نهالی شده کم.» در دستگاه شاهزاده مراد هم، مانند دیگر شاهان و شاهزادگان گورکانی، شاعرانی به سر می‌بردند. نام‌دارترین شاعر دستگاه وی نظیری نیشابوری بود که قصیده‌ای با مطلع «پس از ادای طواف حج و رسوم عباد ــ به سیر عرصهٔ گجراتم اتفاق افتاد.» شاهزاده مراد را ستوده است. به نوشتهٔ مآثر رحیمی، نظیری در ۱۰۱۲ق حج گزارد، اما این قصیده که نظیری آن را پس از بازگشت از سفر مکه سروده است، نشان می‌دهد که او این شعر را پیش‌تر از آن سروده، زیرا مرگ مراد در ۱۰۰۷ق بوده است. گویند وقتی که نظیری به دربار شاهزاده مراد به گجرات رفت، چنان محو تماشای شکوه و جلال دربار شد که آداب بار یافتن نزد شاه را که سجده کردن بر زمین بود، از یاد برد. ازاین‌رو مورد عتاب اطرافیان شاهزاده قرار گرفت. نظیری در بیتی از همین قصیده به این ماجرا نیز اشاره کرده است: «بر آن بساط چو بر خود مرا شعور نبود ــ ز دور دیدهٔ دانا دلی به خون افتاد.» نظیری همچنین در مرگ مراد مرثیه‌ای در قالب ترکیب‌بند سروده که مطلع و بندی از آن چنین است: «لب خوش نگشته خنده ره جنگ می‌زند ــ در بزم مرگ ناله بر آهنگ می‌زند»، «فرزند شاه اکبر والانژاد مرد ــ شیون برآورید که سلطان مراد مرد.» در دیوان رفیع خراسانی، متخلص به رفیع که در ۱۰۱۰ق جمع‌آوری شده و به‌شمارهٔ Add.5599 در کتابخانهٔ موزه بریتانیایی نگه‌داری می‌شود، قصایدی در ستایش مراد آمده است. میرزا لعلی نیز از دیگر ستایندگان وی بوده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۸۹۹/۵؛ تاریخ فرشته، ۲۶۴،۲۵۸، ۲۷۱-۲۶۷؛ جهانگیرنامه، ۴۷/۲۰؛ داستان ترکتازان هند، ۳۴۵-۳۳۳/۲؛ دیوان نظیری نیشابوری، مقدمه، ۴۱۸-۴۱۱، ۵۴۹؛ ذخیرة‌الخوانین، ۴۰-۳۹/۱؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم‌خان‌خانان، ۱۴۶،۱۴۳،۱۳۸،۱۳۵،۱۳۲،۱۳۰؛ شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، ۱۱۴/۳-۱۲۰،۱۱۸،۱۱۵؛ طبقات اکبری، ۲۸۸، ۳۵۰-۳۵۱، ۳۷۱،۳۷۴-۳۸۳،۳۷۵؛ کاروان هند، ۶۷۶،۴۵۳،۲۱۴/۱؛ ۱۵۵۷/۲؛ مآثر الامرا، ۶۹۸/۱-۷۰۱؛ مآثر رحیمی، ۴۷۹/۲-۴۹۷؛ ۱۱۷/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۶۰،۳۱۴،۲۸۴،۱۵۰، ۴۶۵-۴۶۶.

جهان‌تاب

مرادی استرابادی (mo.rā.di-ye.es.ta.rā.bā.di)، ــ ۹۷۶ / ۹۷۹ق، شاعر ایرانی. از سادات استراباد بود، ولی بیشتر اوقاتش را در یزد و کاشان گذرانید. «در زمان حیرتی [تونی، ــ ۹۶۱ق] در کاشان به عنوان شاعری علم برافراشت، و در فن ملاهی، خصوصاً نرد و گنجفه و نه سیزده و شش گل و دیگر بازی‌ها، وقوف تمام داشت و از شرایط لوندی و فراغت دقیقه‌ای از دقایق فرو نمی‌گذاشت، و الحق مردی خودگذشته و خوش‌طبع و شیرین‌کلام بود و اکثر شعرا به صحبتش تردد نموده و از خوان احسانش محظوظ و بهره‌ور می‌گردیدند.» (خلاصة‌الاشعار) پس از چندی که در کاشان به‌سر برد، به‌یزد رفت و در آن‌جا زن گرفت. به‌گفتهٔ تقی کاشی در خلاصة‌الاشعار، مرادی در اواخر عمر عزم گزاردن حج کرد و رهسپار حجاز شد. اما چون به تبریز رسید در نتیجهٔ «کثرت تناول افیون و ضعف بنیه» دچار بیماری اسهال شد و بر اثر آن در شعبان ۹۷۶ق درگذشت. اما بدایونی از مرادی استرابادی یاد می‌کند که از سادات استراباد بود و به هندوستان رفت و در آن‌جا در ۹۷۹ق درگذشت (منتخب‌التواریخ، ۳۲۷/۳). بنابراین، چنین می‌نماید که مرادی از بیماری اسهال در تبریز جان به در برد و به حجاز رفت و پس از گزاردن حج، رو به هندوستان نهاد و در آن سرزمین رحل اقامت افکند و در همان‌جا درگذشت.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۷۹۷/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۵۲/۱؛ شام غریبان، ۲۳۳؛ روز روشن، ۷۳۱؛ کاروان هند، ۱۲۷۴-۱۲۷۷؛ منتخب‌التواریخ، ۳۲۷/۳-۳۲۸؛ نشتر عشق، ۱۴۲۱/۴-۱۴۲۲؛ نگارستان سخن، ۹۵-۹۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۶۷؛ هفت اقلیم، ۱۲۰/۳.

برزگر

مرتضایی (mor.ta.zā.i)، نخستین هفته‌نامه فارسی چاپ پیشاور (از مناطق پشتونشین) که به‌دست یک ایرانی از ۱۸۵۵ یا ۱۸۵۶ / ۱۲۷۱ق تا ۱۸۵۷م انتشار یافته است و در سال اخیر به‌بهانهٔ چاپ خبری دروغ به‌دستور کرنل نکلسن، مدیر آن‌را دستگیر و مرتضایی را توقیف کردند.

منابع: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۸۵/۱؛ صحافت پاکستان و هند مین، ۹۶؛ هندوستانی اخبارنویسی (کمپنی کی

عهد مین)، ۳۹۸.

مرتضوی

مرتضایی تتوی (mor.ta.zā.i-ye-ta.ta.vi)، سید غلام‌مرتضی‌شاه فرزند سید روشن‌علی‌شاه، ــ ۱۳۱۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خاندانی زاده شد که از میان آن‌ها شعرا و مشایخ بسیاری برخاسته بودند. پدر وی سید روشن‌علی‌شاه (ــ ۱۳۰۲ / ۱۳۰۳ق) نیز شعر می‌گفت و روشن و رضوی تخلص می‌کرد. مرتضایی شاگرد سید امام‌بخش فدوی بود. گرچه به هر سه زبان فارسی و اردو و سندی شعر می‌سرود، ولی در اواخر بیشتر به سرودن اشعار سندی به‌ویژه ترجمهٔ آثار منظوم فارسی بدین زبان گرایش یافت. در ۱۳۰۸ق یوسف و زلیخا را به سندی برگردانید و ترجمهٔ او به‌چاپ رسیده است. از دیگر آثارش، گذشته از دیوان اشعارش، برگردان اسکندرنامهٔ نظامی، مخمس کریمای سعدی و منتخب شاهنامه به‌سندی است.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳۶۵، ۴۰۹؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۲۷۸-۲۸۲، ۵۵۴-۵۵۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱/۱۱۰۰.

برزگر

مرتضی چریاکوتی (mor.ta.zā.čar.yā.ku.ti)، شیخ مرتضی بن یحیی بن عبدالحق عباسی، ۱۰۴۹ ــ ۱۱۰۹ق، دانشمند دینی حنفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در چریاکوت به‌دنیا آمد. نزد نیای مادری‌اش شیخ عبدالفتاح بن مبارک عباسی چریاکوتی و سپس نزد پدر خود درس خواند. از آثارش: ۱ــ تحفة‌الاسلام به‌فارسی (دست‌نویس کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۳۷۱)؛ ۲ــ شرحی بر میراث‌نامهٔ نیای خود شیخ عبدالفتاح؛ ۳ــ کتاب‌الرضوانی.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو، ۵۸؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۱/۶.

برزگر

مرتضی‌حسین فاضل (mor.ta.zā.ho.seyn-e.fā.zel)، صدرالافاضل فرزند سید سردارحسین، مشهور به مولانا قاسم‌آقا، لکنو ۲۳ اوت ۱۹۲۳ / ذی‌الحجهٔ ۱۳۴۱ق ــ لاهور ۱۹۸۷م / ۱۴۰۷ق، مترجم، عارف و نویسندهٔ پاکستانی. در خانواده‌ای مذهبی زاده شد. پس از اتمام دورهٔ دبستان، در مدرسهٔ سلطان‌المدارس لکنو به تحصیل سرگرم شد و به‌گرفتن دانشنامهٔ صدرالافاضل نایل آمد. پس از آن از دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی اله‌آباد، لکنو و پنجاب دانشنامه‌های مولوی عالم، فاضل ادب، دبیر کامل، مولوی فاضل، منشی فاضل، قابل و فاضل در زبان و ادب اردو گرفت. افزون بر این‌ها، در بخش عربی دانشگاه لکنو نصاب دو سالهٔ ادبی و دو سالهٔ کلامی را به‌پایان برد و دانشنامه‌های عمادالادب و عمادالکلام گرفت. چندی در دبیرستان رستوگی‌پات شاله و کالج شیعه به تدریس سرگرم بود. پس از جدایی پاکستان از هند، در ۱۹۵۰م به لاهور کوچید و در دبیرستان دولتی باغبان پوره و مدرسة‌الواعظین به تدریس پرداخت. چندی هم در خانهٔ خود کتاب‌های دینی تدریس می‌کرد. در بنای مدارس دینی، مانند جامع‌المنتظر لاهور، جامعهٔ امامیه و مدرسة‌الواعظین سهم بسزایی داشت. سوای آن، در پیشبرد انجمن امامیهٔ لاهور، ادارهٔ معارف اسلام و انجمن حسینی پاکستان در راولپندی کوشش فراوان به‌کار برده است. از آثارش: چاپ کلیات فارسی غالب با مقدمه و حواشی (سه جلد)؛ اردوی معلی غالب با مقدمه و حواشی؛ عود هندی غالب؛ احوال و آثار و رباعیات خیام نیشابوری (لاهور، ۱۹۶۵م)؛ حیات محسن‌الحکیم؛ چاپ مثنویات حالی؛ چاپ مکاتیب آزاد؛ چاپ تذکرهٔ ریاض‌الفردوس (لاهور، ۱۹۶۸م)؛ ترجمهٔ مختصر صحیفهٔ کامله؛ ترجمهٔ صحیفهٔ علویه (لاهور)؛ نهج‌البلاغه کا ادبی مطالعه (مطالعهٔ ادبی نهج‌البلاغه)؛ شرح صرف نهج‌البلاغه (بخش سوم)؛ خطیب قرآن / سیرهٔ نبی آخرالزمان؛ جهاد حسینی؛ گلستان حکمت؛ شرح کلمات قصار حضرت علی(ع)؛ ترجمهٔ وجیزه (اصطلاحات احادیث)؛ تاریخ تدوین حدیث و شیعهٔ محدثین؛ ترجمهٔ کتاب‌المؤمن (ترجمهٔ انگلیسی از مولانا علامه علی حسین شیفته)؛ صلح امام حسن (ع)؛ ترجمهٔ مصادقه‌الاخوان؛ شرح اسرارالصلوة شهید ثانی؛ رسول و اهل بیت رسول (ص)؛ سوانح امام تقی (ع)؛ سوانح امام نقی (ع)؛ سوانح امام حسن عسکری (ع)؛ تاریخ و وقایع امام زمانه؛ آخرین تاجدار امت؛ تاریخ عزاداری رضاکار (ویژه‌نامه به‌مناسبت محرم)؛ مطلع انوار در احوال دانشوران شیعهٔ پاکستان و هند که به‌فارسی نیز ترجمه شده است (مشهد، ۱۳۷۴ش)؛ قم سی قم تک (از قم تا قم)؛ انوارالآیات (لاهور)؛ قرآنی قاعده (لاهور، ۱۹۸۰م)؛ اصول اسلام اور بم (لاهور، ۱۹۷۲م)؛ متعه اور قرآن (لاهور، ۱۹۸۶م)؛ اوصاف‌الحدیث؛ انتخاب ذوق (لاهور)؛ انتخاب آتش (لاهور)؛ انتخاب ناسخ (لاهور)؛ چاپ دیوان شاد لکنویی با مقدمه؛ همارا پیغام (کراچی،

۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م)؛ اکمال / تذکرهٔ وهبی؛ حقوق و فرائض؛ مسئلهٔ ولایت پر ایک تفصیلی بحث (کراچی)؛ هدایا و تحف (لاهور، ۱۹۸۵م)؛ دعایی نور (کراچی) زیارت جامعهٔ عاشورا (لاهور). کتاب‌هایی که چاپ نشده‌اند: تجرید اصول کافی؛ پراتی منزلین نئی راهین / سفرنامهٔ حج و زیارات؛ مختصر تاریخ مشاهد مشرفه؛ عیون‌الحکم و اصول معاجزالکلم به‌عربی. افزون بر این‌ها، صدها مقالهٔ تحقیقی و علمی از مرتضی حسین فاضل به‌جا مانده است. کتابخانهٔ وی حدود ۵۵۰۰ جلد کتاب چاپی و ۳۰۰ نسخهٔ خطی دارد. مرتضی حسین زبان‌های اردو، عربی و فارسی را به خوبی می‌دانست. از استادان وی سید محمدحسین رضوی، سید محمد عرف میرن، سید کاظم حسین منطقی، سید احمد علی، سید محمد سعید و سید ضیاءالحسن موسوی را می‌توان نام برد.

منابع: امامیه مصنفین، ۲، ۲۱، ۵۲، ۵۸، ۶۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۶۶، ۲۶۲، ۲۶۷ـ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۸۴، ۳۸۶، ۴۰۳، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۴۷، ۴۵۱ـ۴۵۲، ۴۵۹، ۵۲۰ـ۵۲۱، ۵۲۴؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۳۴۷ـ۳۴۹؛ فهرست آثار چاپی شیعه در شبه‌قاره، در صفحات فراوان؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۲۵۶/۱؛ مطلع انوار، مقدمه.

رسولی

مرتضی سمنانی (mor.ta.zā-ye.sem.nā.ni) / سیوستانی، میرمرتضی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگانی وی هیچ آگاهی در دست نیست. در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به هند کوچید. این که میرمرتضی در هند به چه کار می‌پرداخت و آیا دوباره به وطن بازگشته یا در همان‌جا درگذشته پوشیده مانده است. میرمرتضی به نوشتهٔ مؤلف صبح گلشن از سادات سمنان بوده است. نمونه‌ای از شعر او است: «نایاب شد ز بس که سخاوت در این جهان ــ عنقا بود کسی که به سگ استخوان دهد.»

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۶۵۹/۱؛ ۸۳۷/۲؛ الذریعه، ۱۰۲۷/۹؛ روز روشن، ۷۳۱؛ صبح گلشن، ۴۰۰؛ مخزن‌الغرائب، ۶۸/۵؛ نگارستان سخن، ۹۵.

شریفی

مرتضی شریفی شیرازی ← شریفی شیرازی

مرتضی قصوری، حافظ عبدالله ← خویشگی قصوری

مرج‌البحرین ← ختمی لاهوری

مردم دیده (mar.dom-e.di.de)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ اشعار شصت‌وسه شاعر، نوشتهٔ عبدالحکیم حاکم لاهوری (ــ ۱۱۸۲ق). این تذکره در رقابت و جوابگویی به مجالس‌النفایس سراج‌الدین علی‌خان آرزو (ــ ۱۱۴۹ق) نوشته شد. مؤلف در آغاز آن را تحفةالمجالس نامید، اما به سفارش میرغلام‌علی آزاد بلگرامی نام آن را به مردم دیده بگردانید. این اثر شرح احوال شاعرانی است که مؤلف به‌چشم خود آن‌ها را دیده بود. مردم‌دیده در یک دیباچه، دو باب و یک خاتمه تدوین یافته است. باب یکم در شرح حال یازده شاعری است که آرزو در مجمع‌النفائس از آن‌ها یادکرده بود. باب دوم در شرح حال چهل و دو شاعری است که آرزو در تذکرهٔ خود از آن‌ها نامی نبرده است. خاتمه در حالات چند تن از عارفانی است که شاعر نیستند و نیز زندگینامهٔ خود مؤلف و خواجه محمدقاسم و میرزا اورنگی است. این تذکره به‌کوشش سید عبدالله به‌چاپ رسیده است (لاهور ۱۹۶۱م / ۱۳۳۹ش).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۷/۳ـ۱۹۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۶۶/۲؛ تذکرهٔ مردم‌دیده؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۱؛ خزانهٔ عامره، ۲۰۰؛ الذریعه، ۳۱۳/۲۰؛ نتایج‌الافکار، ۱۹۶ـ۱۹۷؛ عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، دورهٔ بیست و یکم، شمارهٔ ۲، ص۷۷؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 2/176-180.

م.انوشه

مرشد بروجردی (mor.šed-e.bo.ru.jer.di)، ــ ۱۰۳۰ق، شاعر ایرانی. از بزرگ‌زادگان بروجرد بود و پس از آنکه در زادگاهش مقدمات ادب و دانش را فراگرفت، در راه شاعری گام نهاد. سپس به همدان رفت و به خدمت میرزا سید ابراهیم حسنی همدانی (ــ ۱۰۲۶ق) از علمای بزرگ آن شهر رسید و اشعاری در ستایش او سرود. با شاعرانی چون زکی همدانی، رشکی، هلاکی، میرالهی و محوی همدانی آشنایی داشت. قصاید و غزلیاتی شیوا ساخت و مدتی میان همدان و خرم‌آباد و بروجرد رفت و آمد می‌کرد و با حکمرانان و بزرگان این شهرها به سر می‌برد. آنگاه مدتی در اصفهان نشیمن گزید. سپس رهسپار

شیراز شد و در آن شهر لوای شاعری برافراشت و در اندک زمانی آوازهٔ بلند یافت. در همین ایام، به خدمت محمدقلی‌خان پسر مرتضی قلی‌خان پرناک که از ۹۹۷ق به حکومت شبانکاره منصوب شده بود رسید و همراه وی به مرکز حکومتش دارابگرد رفت. نزدیک هفت‌هشت سال را در ملازمت حاکم شبانکاره گذرانید و ساقی‌نامهٔ خود را در ستایش وی سرود. پس از درگذشت محمدقلی‌خان چندی در فارس بود تا آنکه میرزا غازی‌بیگ ترخان والی سند (۱۰۰۸ ـ ۱۰۲۱ق) با فرستادن نامه‌های مهرآمیز وی را نزد خود فراخواند و مرشد عازم سند گشت. میرزا غازی او را بسیار گرامی داشت و بدو لقب خانی و منصب وکالت بخشید و چون به حکومت قندهار گماشته شد (۱۰۱۶ق) مرشد را با خود برد. پس از کشته‌شدن میرزا غازی (۱۰۲۱ق) به‌دربار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) شتافت و اندکی بعد در شمار ملازمان زمانه‌بیگ مهابت‌خان (ـ ۱۰۴۴ق) از سرداران بلندپایهٔ جهانگیر درآمد و از ۱۰۲۳ق تا ۱۰۲۶ق با او بود. در ۱۰۲۶ق به خدمت شاهزاده خرم (شاه‌جهان) پیوست و تا هنگام مرگ در خدمت شاهزاده به سر می‌برد. مرشد بروجردی در ترسل و انشا نیز مهارت داشت و در شعر از شیوهٔ متقدمان پیروی می‌کرد. از دیوان وی نسخه‌ای در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب (به‌شمارهٔ 4681spi/VI70) و نسخه‌ای دیگر که دوهزار و سی‌صد بیت از قصیده و ساقی‌نامه و رباعی دارد، در دست است. ساقی‌نامهٔ مرشد که صد و بیست بیت است در تذکرهٔ میخانه آمده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۲۵۳/۵ـ۲۵۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۵۳ـ۲۵۴؛ الذریعه، ۱۰۲۹/۹ـ۱۰۳۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۹۴/۲؛ سرو آزاد، ۳۹ـ۴۱؛ شام غریبان، ۲۴۲؛ شمع انجمن، ۴۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۸۲/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۲۴/۳؛ کاروان هند، ۱۲۷۷ـ۱۲۸۷؛ مآثر رحیمی، ۷۸۱/۳ـ۷۸۸؛ مخزن‌الغرائب، ۱۹۶/۵ـ۱۹۷؛ مرآة‌العالم، ۶۶۶/۲ـ۶۶۷؛ میخانه، ۵۹۷ـ۶۱۳؛ نشتر عشق، ۱۴۲۴/۲ـ۱۴۲۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۴۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 439.

برزگر

مرشد قلی‌خان تبریزی، میرزا لطف‌الله ← **مخمور تبریزی**

مرعشی شوشتری (mar.a.ši-ye.šuš.ta.ri)، محمد علی، ملقب به علاءالملک، فرزند قاضی نورالله حسینی، ۱۰۰۰ـ پس از ۱۰۴۶ق، عالم دینی، تذکره‌نویس و شاعر ایرانی. در هند زاده شد و در همان‌جا برآمد. نخست نزد پدرش درس خواند؛ سپس به شیراز رفت و تحصیلات خود را در آن‌جا پی گرفت. در بازگشت به هند به تدریس روی آورد و به دربار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) راه یافت و پادشاه گورکانی تربیت فرزند خود محمد شجاع را به او سپرد. گویا هنگامی که شاهزاده محمد شجاع صوبه‌دار بنگال بود مرعشی با وی بدان ایالت رفت. از آثارش: مهذب در منطق؛ انوارالهدی در الهیات؛ صراط‌الوسیط در اثبات واجب؛ محفل فردوس در زندگینامهٔ سادات شوشتر که در ۱۳۵۲ش به کوشش میر جلال‌الدین محدث ارموی در تهران به چاپ رسیده و محدث ارموی در مقدمه‌ای که بر صوارم‌المهرقهٔ قاضی نورالله شوشتری نوشته فراوان از این کتاب استفاده کرده است. از مرعشی ساقی‌نامه‌ای به نام کوثر در دویست و بیست و نه بیت باقی‌مانده که در محفل فردوس آمده و احمد گلچین معانی به نقل از آن‌جا در تذکرهٔ پیمانه آورده است.

منابع: پیمانه، ۴۷۵ـ۴۸۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۳۰/۲ـ۶۳۲؛ الذریعه، ۷۳۹/۹، ۱۰۳۰؛ ۱۳۲/۱۰ـ۱۳۳؛ صبح گلشن، ۲۹۰؛ طبقات اعلام‌الشیعه، القرن الحادی عشر، ۳۶۹ـ۳۷۰؛ کاروان هند، ۱۴۶۹/۲ـ۱۴۷۰؛ نزهة‌الخواطر، ۲۸۴/۵؛

Mughals in India, 292.

دانشنامه

مرقع بی‌حروف ← **دید مل سرهندی**

مروت پنجابی (mo.rov.vat.e.pan.jā.bi)، شیخ محمدماه فرزند محمدپناه، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم سودهره بود. برخی نسخه‌نویسان نام او را محمداختیار و پاره‌ای میان‌محمدفیض آورده‌اند. وی در چهل‌سالگی مخمسی به‌فارسی با نام مجمل الفتح در حدود یک‌صد و بیست بند در بیان جنگ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ـ ۱۱۳۱ق)، و شکست جهان‌دارشاه (۱۱۲۴ ــــ ۱۱۲۵ق) به‌دست وی سروده است نسخه‌ای دست‌نویس از این مخمس که در منابع دیگر از آن به‌نام‌های شاهنامهٔ فرخ‌سیر یا جنگنامهٔ مجمع‌الفتح نیز نامیده شده است. به‌شمارهٔ ۶۱۹۴/۱ در مجموعهٔ مخطوطات شیرانی دانشگاه پنجاب و نسخه‌ای دیگر به‌شمارهٔ ۲۱۰۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش

اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۸۱/۳-۲۸۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۸۰/۸؛ ۴۸۲/۱۰-۴۸۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۸۰/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۵۸۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۹۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۴۴/۲-۱۲۴۵.

امیرهدائی

مزار بدازویی (ma.zār-e.ba.dā.zu.i)، براهویی / بنگلزایی، - ۱۹۳۹م، عارف و شاعر شبه‌قاره. در اسپلنجی زاده شد. چندین بار از بلوچستان به دیدار درگاه سلطان باهو عارف پرآوازهٔ سلسلهٔ قادریه (۱۰۳۸ - ۱۱۰۱ق) در جهنگ (پنجاب) رفت و از آن کسب فیض باطنی کرد. به‌زبان‌های براهویی، فارسی، اردو، عربی، بلوچی و سندی شعر سرود. مجموعهٔ شعر وی لات کی بکهب نام دارد که بندهای گوناگون آن به‌زبان‌های براهویی، بلوچی، اردو و سندی است. ملا مزار اشعاری در وصف سلطان باهو نیز سروده است. چون درگذشت پیکرش را در جایی به‌نام چتن از توابع ناحیهٔ شاهی واه در دهستان جت‌پت به‌خاک سپردند.

منابع: تاریخچهٔ زبان و ادبیات براهویی، ۱۱۴-۱۱۶؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۱۳۰-۱۳۱.

رسولی

مزمل حق (mo.zam.mel-e.haq[q])، ۱۸۶۰ - ۱۹۳۳م، ادیب و مترجم بنگالی. از آثارش: ۱- احوال فردوسی به بنگالی در هشت باب در سرگذشت فردوسی که در ضمن آن برخی اشعار فردوسی را به نظم بنگالی درآورده است (چاپ ۱۳۰۵ق / ۱۸۹۸م)؛ ۲- ترجمهٔ شاهنامه به‌نثر بنگالی که از آغاز شاهنامه تا اواسط داستان رستم و سهراب را در بر دارد (چاپ ۱۹۰۹ و ۱۹۱۸م).

منابع: گلشن بی‌خار، ۳۱۵-۳۱۶؛ محمد کلیم سهسرامی، «معرفی احوال فردوسی و ترجمه‌های شاهنامه بزبان بنگلا»، دانش، شمارهٔ ۳۸-۳۹ (تابستان و پاییز ۱۳۷۳ش)، صص ۱۰-۱۳؛ کلثوم ابوالبشر، «پیوندهای موجود در میان دو زبان فارسی و بنگالی»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۷۱/۲.

برزگر

مسافر (mu.sā.fer)، مثنوی فارسی از محمد اقبال لاهوری (۱۲۵۴ش / ۱۸۷۷م — ۱۳۱۷ش / ۱۹۳۸م) که در ۱۹۳۴م به‌چاپ رسیده است. در ۱۹۳۲م اقبال به دعوت نادرشاه پادشاه وقت افغانستان، همراه گروهی به کابل سفر کرد. مثنوی مسافر حاصل این سفر است و پس از بازگشت او از در لاهور سروده شده است. عناوین مهم مسافر عبارتند از ستایش از پادشاه افغانستان، خطاب به اقوام سرحد، مسافر وارد کابل می‌شود، بر مزار شاهنشاه، بابر (پایه‌گذار دودمان مغولی هند)،سفر به غرنه و زیارت حکیم سنایی، بر مزار سلطان محمود غزنوی، بر مزار احمدشاه بابا و خطاب به پادشاه افغانستان ظاهرشاه (که پس از کشته‌شدن نادرشاه به‌تازگی جانشین پدر شده بود). اقبال با نصیحت و پند به پادشاه جوان و جدید افغانستان منظومه‌اش را به پایان می‌برد. در این سروده از شجاعت‌های مردم افغانستان سخن رفته است.

منابع: مسافر، مندرج در کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، تهران، ۱۳۴۳ش؛ نگاهی به آثار زنده‌رود اقبال لاهوری (کتاب‌شناسی)؛ ابراهیم پوروالی، تهران، ۱۳۷۱ش؛ محمد اقبال - سیرته و فلسفة و شعره، عبدالوهاب عزّام، اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۸۴، چاپ سوم.

اشکوری

مست بنارسی، ذوالفقارعلیخان بهادر ← مست بنگالی

مست بنگالی (mast-e.ban.gā.li)، منشی ذوالفقارعلی‌خان بهادر، ز۱۲۲۹ق، دولتمرد و دبیر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از احوال وی آگاهی‌های دقیقی، مگر آن‌چه در کتابش ریاض‌الوفاق آمده، در دست نیست. فارسی را نزد محمدعاقل‌خان ناظم، متخلص به رمق، خواند و علوم عربی را در کلکته از نجم‌الدین محمدخان ثاقب فراگرفت. در جوانی در بهار با شیخ‌الاسلام شاه شمس‌الدین ابوالفرج و در کلکته و بنارس با میرزا جان محمد اسماعیل‌خان تپش دیدار و گفت‌وگو کرد. در سفر دومش به بنارس با ناصرالملک صاحب کلان بنارس و سید قطب‌الهدی شوق بریلوی همراه بود. در بنارس نیابت کل مهاراجه اودت نراین سنگه بهادر را داشت. در ۱۲۲۴ق مسجد رو به ویرانی عالمگیری را بازسازی کرد. گویا مدتی نیز حاکم بنارس بود. مهم‌ترین اثرش تذکرهٔ ریاض‌الوفاق در شرح احوال و نمونهٔ اشعار

صد و چهل و شش شاعر همروزگار و بیشتر چشم‌دیدهٔ او (صد و پانزده شاعر فارسی‌گوی و سی و یک شاعر اردوسرای) است که در ۱۲۲۹ق به‌نثری متکلفانه و مصنوع تألیف شده است. این اثر به‌دلیل آشنایی و مصاحبت مست با اکثر صاحبان تراجم ارزش و اهمیت فراوان دارد و منبع دست اول شرح احوال بیشتر آنان به‌شمار می‌آید. نسخهٔ کامل ریاض‌الوفاق به‌چاپ نرسیده، ولی تلخیصی از آن به‌کوشش عبدالرسول خیامپور در ۱۳۴۳ش در تبریز و بخش مربوط به شاعران اردوسرا نیز به‌کوشش سید حسن در ۱۳۸۷ق در پتنا چاپ شده است. مست در ریاض‌الوفاق از آثار دیگری از خود یاد کرده است که عبارتند از ۱ـ دبستان حقوق در آداب و اخلاق؛ ۲ـ انتخاب نسخهٔ طیبهٔ ابواب‌الجنان در موعظه و اندرز؛ ۳ـ باغ و بهار که مجموعهٔ مکاتبات منظوم است؛ ۴ـ بیاض نوطرز «مشتمل بر غزلیات و ابیات نغز»؛ ۵ـ تحفة‌المبتدی در «ماهیت انشا و کیفیت نثر و صنایع بدایع و کل قواعد و دقایق فن منشیگری»؛ ۶ـ نگارستان نظایر «مشتمل بر هر قسم از اشعار مکتوبی»؛ ۷ـ بهارستان ضمایر شامل «منشآت اساتذهٔ متقدمین و متأخرین» و خود مؤلف؛ ۸ـ لطف سخن در «ماهیت سخن و کیفیت نظم و انواع آن»؛ ۹ـ نیرنگ ظهور در «تفصیل تفرقهٔ اقوام و بیان عقاید مختلفهٔ فرقهٔ هنود.»

منابع: تاریخ ادبیات فارسی اته، ۱۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۰۸/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۷۷/۱-۶۸۴؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۱۴-۵۱۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۹۶؛ تین تذکری، ۲۹۶؛ ملخص ریاض‌الوفاق؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 345.

برزگر

مستعدخان، محمدساقی ← محمد ساقی

مستعد رازی اصفهانی (mos.ta.ed[d]-e.rā.zi-ye.es.fa.hā.ni)، آقا صائبا، ـ ۱۱۶۳ق، شاعر ایرانی. اصلش از ری بود و در اصفهان برآمد. در پادشاهی اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) به‌هند رفت و در دکن (جنوب هند) رحل اقامت افکند و از امرای دکن، مانند نواب غازی‌الدین‌خان بهادر فیروزجنگ، نواب نظام‌الملک آصف‌جاه (ـ ۱۱۶۱ق) بنیادگذار خاندان نظام / آصف‌جاهیان حیدرآباد دکن، نواب نظام‌الدوله ناصرجنگ نواخت یافت و چون صائب تبریزی اصفهانی لقب مستعدخان داشت، نواب نظام‌الدوله او را نیز که نامش صائبا بود به لقب مستعدخان مخاطب ساخت و آقا صائبا بر آن اساس تخلص مستعد و مستعد فنا را برگزید. وی در ۱۱۶۳ق به‌بیماری جنون دچار شد و چندان که در درمانش کوشیدند سودمند نیفتاد و در همان سال درگذشت. مستعد بیش از پنجاه سال در هندوستان بوده و به سبک صائب، ولی در سطحی بسیار پایین‌تر، غزل می‌سروده است. از سروده‌های او غزلی در محبوب‌الزمن، و غزلیاتی، روی‌هم‌رفته در ۷۷ بیت، در پیوست نسخه‌ای از دیوان امید همدانی نقل شده است. گفتنی است که در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن دیوانی به‌شمارهٔ ۲۰۹۱ از شاعری با تخلص مستعد نگه‌داری می‌شود. این مستعد که دور نیست همان مستعد رازی اصفهانی باشد از ستایشگران فرمانروایان دکن، نظام‌الملک آصف‌جاه و پسرانش غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ و میراحمدخان ناصرجنگ بوده است و دیوان وی با یک مثنوی با تاریخ ۱۱۱۴ق که به‌فیروز جنگ پیشکش شده است آغاز می‌شود. یکی از قطعات دیوان مستعد، قطعه‌ای در ستایش ناصرجنگ با تاریخ ۱۱۵۲ق است.

منابع: کاروان هند، ۱۲۸۷-۱۲۹۰؛ محبوب‌الزمن، ۱۰۲۵-۱۰۲۶؛ ملخّص ریاض‌الوفاق، مقدمه؛
A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/269.

برزگر

مستغنی کشمیری (mos.taq.ni-ye.kaš.mi.ri)، مولانا محمدامین فرزند میرعلی صیرفی کشمیری، ـ ۱۰۳۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. به‌نوشتهٔ بیشتر تذکره‌نویسان محمدامین از مردم لاهور بود، اما بیشتر در دکن روزگار به‌سر برده است. او در خانواده‌ای فرهیخته زاده شد. پدر محمدامین نیز از سخنوران بنام روزگارش بود. اما مؤلف تاریخ اعظمی می‌گوید که زادبوم محمدامین کشمیر است و به گفتهٔ هم‌او محمد امین «در عهد یوسف‌شاه [۹۸۷ ـ ۹۹۲ق]، پایهٔ اعتبارش بسیار افزود. مدتی در لاهور به سر برد.» وی از سخنوران روزگار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) و جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۶ق) بود. مؤلف هفت اقلیم می‌نویسد: «به‌وفور ذهن سلیم و طبع مستقیم قراردادهٔ ارباب اعتبار، به‌کثرت و زیادتی علم، مرجع و مآب آن دیار است.» از سروده‌های محمد امین ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «برهمن گرد تو گردم ره کفرم بنما ـ که ز ایمان خودم شرم بسی می‌آید.»

منابع: آیینهٔ کشمیر، ۲۲۱ـ۲۲۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۲۱/۲ـ۴۲۳؛ تاریخ اعظمی، ۱۱۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۶۴۸/۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۳۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح ۳۸۶ـ۳۸۸؛ روز روشن، ۷۳۴؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای، ۱۹۹/۱؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۹۰، شمارهٔ ۲۱۵؛ نگارستان سخن، ۹۶؛ هفت‌اقلیم، چاپ حسرت، ۶۲۱/۲.

جهان‌تاب

مست هندوستانی (mast-e.hen.dus.tā.ni)، میرزا ابوالفیض، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که گویند دعوی شاگردی سعدی شیرازی می‌کرد و می‌گفت در خواب با این بیت دست ارادت به دامن شیخ بزرگوار زده است «رفتم به خواب جانب شیراز در سخن ــ شاگرد شیخ سعدی شیرین‌زبان شدم.» اما ابوالفیض، چنان که مؤلف سفینهٔ خوشگو می‌نویسد، «در عالمِ صورت یک چند از خدمت میرزا بیدل صاحب اصلاح شعر گرفته و بعد از آن در ملازمت حکیم شیخ حسین شهرت مشق می‌گذرانید، زبانش به سنجیدگی آشنا است.» از سروده‌های ابوالفیض تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او این دو بیت است که خوشگو می‌گوید «روز مشاعره به‌دست‌خط خود در سفینهٔ فقیر نوشته» است: «جان من از رفتنت بر من چه‌ها خواهد گذشت ــ جان ز تن، نور از نظر، درد از دوا خواهد گذشت / جرأت دامن گرفتن نیست چون رنگ حنا ــ خون ما بیچارگان در زیر پا خواهد گذشت.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۶۳؛ الذریعه، ۱۰۳۳/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۸۰ـ۲۸۱؛ صبح گلشن، ۴۰۲ـ۴۰۳؛ نشتر عشق، ۱۵۲۳/۵.

نوش‌آبادی

مسرت‌افزا (ma.sar.rat.af.zā)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح زندگانی دویست و چهل و هفت شاعر اردوسرا از ابوالحسن امیرالدین احمد امیر اله‌آبادی. مؤلف در ۱۱۹۲ق به تدوین این تذکره همت گمارد و در ۱۱۹۳ق آن‌را به پایان برد. اما بعدها مطالب تازه‌ای به آن افزوده است. در مسرت‌افزا زندگینامهٔ شاعران در مقایسه با تذکره‌هایی که پیش از آن نوشته شده مفصل‌تر آمده است. گمان می‌رود که او در تدوین تذکرهٔ خود کوشش و تحقیق بسیار کرده است؛ زیرا در این اثر، در احوال برخی کسان سخنانی آمده که در تذکره‌های پیش از آن دیده نمی‌شود. او حتی زندگینامهٔ برخی شاعران را از خود آنان گرفته است. از شرح زندگانی مؤلف نکات‌الشعرا چنین بر می‌آید که او امیر اله‌آبادی را به تدوین تذکرهٔ مسرت‌افزا ترغیب کرده است. مجیب قریشی بر این باور است که امیر اله‌آبادی در تدوین تذکرهٔ خود از تذکره‌های میرحسن، فتح علی حسینی، سرو آزاد و مجمع‌النفایس بهره برده است. مسرت‌افزا، از دید تاریخی و انتقادی نیز تذکره‌ای ارزشمند به‌شمار می‌رود. امیر اله‌آبادی این تذکره را به‌زبانی ساده نوشته است. بسیاری از شاعرانی که شرح حالشان در این تذکره آمده، به‌فارسی نیز شعر می‌سروده‌اند. نسخه‌هایی دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ بادلیان و خدابخش پتنا نگه‌داری می‌شود. نسخهٔ بادلیان دربردارندهٔ زندگینامهٔ دویست و پنجاه و چهار شاعر است. تلخیصی از مسرت‌افزا به‌اردو در ۱۹۶۸م در مطبوعهٔ عظیم‌الشان بک‌دپو به‌چاپ رسیده است.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۷۶ـ۱۸۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۸/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۵۴/۳؛ *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/293-294; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/873.

سپاهی

مسرت شاه‌جهانپوری (ma.sar.rat-e.šah.ja.hān.pu.ri)، لاله عوض‌رای، ــ ح۱۲۳۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از هندوان و از قوم کایتهه / کایسته بود. یکی از نیاکانش همراه نواب بهادرخان از دهلی به شاه‌جهانپور رفت و در آن‌جا نشیمن گزید. مسرت در آغاز جوانی برای درس‌خواندن به دهلی رفت. پس از چندی از دهلی همراه میرزا محمد حسن قتیل رهسپار لکنو شد. مدتی در لکنو ماند و سپس به زادگاهش بازگشت و در آن‌جا نشیمن گزید و در دستگاه رئیس آن شهر که از تبار افغانان بود به حرمت و اعتبار می‌گذرانید. در شاه‌جهانپور کتاب‌های درسی فارسی درس می‌داد. وی قصیده‌ای در ستایش شاه‌عالم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) دارد که در ۱۲۱۲ق سروده شده است. تصنیفات مسرت که دست‌نویس آن به‌شمارهٔ 312 در گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود، این سه اثر را در بر می‌گیرد: ۱ــ شرحی بر بیت آغازین دیوان حسین ثنایی مشهدی: «در روش حسن و ناز هست بسی خوشنما ــ غمزه به‌طرز ستم،

عشوه به‌رنگ جفا»؛ ۲ـ نثر دلگشا که مدیحه‌ای است به نثر مزین در ستایش سعادت‌علی‌خان، نواب اوده (۱۲۱۲ ـ ۱۲۲۹ق) به مناسبت بنای کاخ او به نام قصر دلگشا؛ ۳ـ شرح قصیدهٔ بدیع در گزارش قصیده‌ای از خود مسرت در ستایش شاه‌عالم دوم گورکانی. این قصیده در ۱۲۱۲ق سروده شده است. از دیگر آثارش: شرح دیوان عرفی (دست‌نویس کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن به‌شمارهٔ ۲۳۰)؛ شرح قران‌السعدین (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۶۲۱۲) در گزارش قران‌السعدین امیرخسرو دهلوی.

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۱۶۳۱/۳-۱۳۶۲؛ روز روشن، ۷۳۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۴۶/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۴۶۸؛ نتایج‌الافکار، ۶۹۷؛ نگارستان سخن، ۹۷؛ *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 221-222; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 342; *Mughals in India*, 288.

برزگر

مسعود بـــک چشـتی بخـاری دهـلوی (mas.ud.bak-e.češ.ti-ye. bo.xā.ri-ye.deh.la.vi)، مقبول‌الله شیرخان احمد بن محمد نخشبی بخاری، ـ ۸۰۰ق، عارف چشتی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. دربارهٔ وی در منابع گوناگون به اختلاف سخن رفته است، چنان‌که برخی منابع وی را دو کس پنداشته و شرح حال او را زیر عناوین مسعود بخارایی و مسعود دهلوی آورده‌اند.برخی منابع نیز نام او را مسعودبیگ گفته‌اند، اما در بیشتر منابع از او به نام مسعودبک (به‌فتح یا کسر حرف ب) یاد رفته و آمده است که بک، نام یکی از توابع بخارا است و نیاکان وی از آن‌جا برخاسته‌اند. به‌هر تقدیر، چنین می‌نماید که نیاکان او از بخارا به دهلی کوچیدند. مسعودبک از خویشان سلطان دهلی فیروزشاه تغلقی (۷۵۰ ـ ۷۷۲ق) بود و به‌گفتهٔ مؤلف کلمات‌الصادقین، «مدتی در سلک اغنیا می‌بود و در سلک اهل دولت انتظام داشت. ناگه جذبه به‌هم رسید، از هر چه داشت بیرون آمد و در حلقهٔ درویشان درآمد.» وی به یکی از مشایخ چشتی به نام شیخ رکن‌الدین بن شیخ شهاب‌الدین دست ارادت داد و «حالتی غریب پیدا کرد و سکری عجیب داشت» و گویند «در سلسلهٔ چشت هیچ کس این چنین اسرار حقیقت را فاش نگفته و مستی نکرده که او کرده.» مسعودبک از هواداران پرشور و سرسخت آموزهٔ وحدت وجود بود (رفت ز مسعودبک جمله صفات بشر - چون‌که همان ذات بود باز همان ذات شد). این هواداری و نیز گفتن برخی سخنان مستانه و به‌ظاهر مغایر با شرع، خشم و دشمنی برخی علمای متعصب را برانگیخت، چندان که کمر به قتل او بستند. به‌نوشتهٔ کلمات‌الصادقین، «بالجمله در مشرب عیش و محبت یگانهٔ وقت بود و علمای روزگار را با وی نقاری تمام. چنان‌چه گویند هم به فتوای ایشان مثل حسین منصور به قتل آمد و قبر شریف وی [در دهلی] در راه خواجه قطب‌الدین در لادوسرای است، پهلوی پیر بزرگوار خود.» سال مرگ او را برخی منابع ۸۳۶ق نیز یاد کرده‌اند. مسعودبک در ارائهٔ نظرات عین‌القضات همدانی (۴۹۲ - ۵۲۵ق) و عطار در میان صوفیان شبه‌قاره نیز پیشگام بوده و به گفتهٔ برخی پژوهشگران، یگانه عارفی است که طریق عین‌القضات و عطار نیشابوری را به‌درستی شناخته و میراث آن دو را در آثارش تبیین کرده و به شبه‌قاره ارزانی داشته است. پاره‌ای منابع تمهیدات مسعودبک را پیروی از تمهیدات عین‌القضات دانسته‌اند. گرچه امروزه ظاهراً اثری بدین نام از او در دست نیست، ولی اثری با عنوان ام‌الصحایف فی عین‌المعارف، به‌نثر آمیخته به نظم از او باقی مانده است (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1970-6) که با سرعنوان یا سربندهای تمهیدات است و دارای مقدمهٔ تمهیدات و سپس حقیقت اسم‌الکتاب، حقیقت‌المحبت، حقیقت‌العشق، حقیقت انسان (با تعبیرات حروفی)، مطالبی دربارهٔ حدیث نبوی «انا مدینه‌العلم و علی بابها»، کلاه و مقراض مشایخ، مراتب سلوک، ذکر خفی، کفر حقیقی، مراتب ایمان حقیقی، و جز آن‌ها است. وی همچنین شاعری چیره‌دست بود و مسعود یا مسعودبک تخلص می‌کرد و در انواع شعر دست داشت و به‌ویژه غزلیاتی پرشور می‌سرود. دیوان مسعودبک، با عنوان نورالیقین (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.312) در برگیرندهٔ قصاید، غزلیات و رباعیات است. چند قصیدهٔ او در ستایش پیرش رکن‌الدین عثمان است. برخی اشعار او نیز در ستایش شیخ نصیرالدین است که به‌احتمال فراوان باید همان شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی (ـ ۷۵۷ق) باشد و او، به‌گفتهٔ پاره‌ای منابع، استاد مسعودبک بوده است. اثر مهم دیگر مسعودبک، مرآت‌العارفین (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1961-964 و گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۷۱۶۱)، به‌نثری روان و موجز، در مراتب سه‌گانهٔ عرفان (عین‌الیقین، علم‌الیقین و حق‌الیقین) است که به

چهارده کشف، هر کشف با یک نکته در دنباله، تقسیم می‌شود: ۱ــ در حقیقت وجود، نکته در فنا و بقا، ۲ــ حقیقت توحید، نکته در محو و اثبات، ۳ــ حقیقت معرفت، نکته در صحو و سکر، ۴ــ حقیقت محبت، نکته در غیبت و شهود، ۵ــ حقیقت غیریت، نکته در سر و تجلی، ۶ــ حقیقت غربت، نکته در جمع و تفرقه، ۷ــ حقیقت وصل، نکته در شرب و ذوق، ۸ــ حقیقت کلام، نکته در کشف خواطر، ۹ــ حقیقت رؤیت، نکته در نوم و یقظه، ۱۰ــ حقیقت صفوت، نکته در قبض و بسط، ۱۱ــ حقیقت اراده، نکته در سلوک و جذبه، ۱۲ــ حقیقت ولایت، نکته در خوارق، ۱۳ــ حقیقت سماع، نکته در وجد و وجود و ۱۴ــ حقیقت روح، نکته در مبدأ و معاد. مرآت‌العارفین در هند به‌چاپ رسیده است (بی‌تا). کشف سیزدهم آن، «الکشف فی بیان حقیقةالسماع» نیز به‌کوشش نجیب مایل هروی در اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن چاپ شده است. به مسعودبک آثاری دیگر، مانند یوسف و زلیخا و نکات‌العاشقین (حیدرآباد دکن، ۱۳۱۷ق) نیز منسوب است.

منابع: اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن، ۳۷۹ـ۳۸۶، ۴۳۸؛ ایضاح‌المکنون، ۱/۱۲۷؛ ۲/۴۶۰، ۶۸۵؛ بیست و پنج قرن روابط فرهنگی پاکستان و ایران، ۴۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱/۱۱۶ـ۱۱۷؛ ۲/۶۳۳ـ۶۳۵، ۷۵۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۷۷۲ـ۷۷۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۴؛ الذریعه، ۹/۱۰۳۵؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۱۳۲ـ۱۳۳؛ صبح گلشن، ۴۰۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۲۸۷، ۱۵۶۵، ۱۸۹۲؛ ۷/۴۷۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/۲۵۲۵؛ ۴/۳۲۸۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۲۰۲، ۲۶۶؛ کلمات‌الصادقین، ۹۸ـ۹۹؛ مخزن‌الغرائب، ۴/۸۹۷ـ۸۹۸؛ مؤلفین کتاب چاپی فارسی و عربی، ۶۵/۱۶۹؛ نزهةالخواطر، ۳/۶۵ـ۷۴؛ نشتر عشق، ۴/۱۳۸۶ـ۱۳۸۷؛ هدیةالعارفین، ۱/۴۲؛ محمود ریاض، «ادبیات فارسی در شبه‌قاره هند و پاکستان»، هنر و مردم، شمارهٔ ۱۵۷ (آبان ۱۳۴۵ش)، صص ۶۸ـ۶۹.

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 84, 486; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/612; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 345; *A History of Sufism in India*, 241-244, 306.

برزگر

مسعودشاه، علاءالدین ← علاءالدین مسعودشاه

مسکین (mes.kin)، حاجی محمد یحیی‌الدین فرزند ملامحمدشاه احمد کبروی حنفی نقشبندی، ۱۲۸۲ق / ۱۸۶۵م ــ　　،

صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در سرینگر کرسی کشمیر می‌زیست و از شاگردان حاجی محمد یحیی نقشبندی بود. در ۱۳۰۷ق / ۱۸۹۰م به‌همراه او به زیارت مکه رفت. از آثارش: عین‌الجاری شرح اربعین‌القاری که مؤلف آن‌را در ۱۳۰۹ق / ۱۸۹۱م تدوین کرده است؛ تحایف‌الابرار / تاریخ کبیر کشمیر در احوال پیران کشمیر که مؤلف آن‌را در ۱۳۱۰ق / ۱۸۹۲م آغاز کرده و در ۱۳۲۱ق / ۱۹۰۳م در ده تحفه به‌پایان رسانیده است. موضوع تحفه‌ها به قرار زیر است: ۱ــ سیدها، ۲ــ ریشی‌ها، ۳ــ مشایخ‌الصالحان، ۴ــ دانشمندان، ۵ــ مجذوبان، ۶ــ شعرا، ۷ــ آثار مذهبی، ۸ــ سلاطین، ۹ــ جغرافی و ۱۰ــ غذاها و داروها. این اثر در ۱۳۲۱ق / ۱۹۰۳م در امرتسر به‌چاپ رسیده است.

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۲۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۱۹۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۴۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, vol II, part VI, 318, 510; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 356; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1-2/1052.

فتح‌نیا طبری

مسکین (mes.kin)، شاه عبدالغفار، ــ ۱۳۱۴ق / ۱۸۹۶م، صوفی و شاعر پارسی‌گوی شبه‌قاره. از مریدان و شاگردان برجستهٔ سیدشاه عبداللطیف ویلوری، معروف به محی‌الدین و قطب ویلور (۱۲۰۷ ــ ۱۲۸۹ق)، بود و با شور و حرارت از نظریهٔ وحدت وجود هواداری می‌کرد: «من آنم جمله عالم را هوالموجود می‌بینم ــ مگر این شکل انسان را هوالمشهود می‌بینم / دو عالم را همه آیات حق دانسته‌ام لیکن ــ خدا را قد آدم آیینهٔ مقصود می‌دانم / هوالاول هوالآخر هوالباطن هوالظاهر ــ خیال غیر حق را هر زمان نابود می‌بینم / ندانم غیر حق را اگر دانم شوم مشرک ــ که من من نیستم مسکین هوالموجود می‌بینم.» از آثارش: ۱ــ مثنوی عیون‌المظاهر؛ ۲ــ مثنوی کنه مرغوب؛ ۳ــ شرح من لگن قاضی محمود بحری؛ ۴ــ دیوان مسکین (چاپ مدراس ۱۳۴۰ق / ۱۹۲۴م).

منابع:

Dictionary of Indo-Persian Literature, 357; Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D.», *Indo-Iranica,* Volume Thirty-Five, Nummbers 3 & 4, pp.46-47.

برزگر

مسکین تتوی، محمدابراهیم ← خلیل تتوی محمدابراهیم

مسکین سندی (mes.kin-e.sen.di)، پیرمحمد حزب‌الله‌شاه، معروف به تخت والا و متخلص به مسکین، فرزند پیرعلی گوهرشاه اصغر فرزند صبغت‌الله فرزند سید محمد راشد روضه‌والا، ۱۸ شوال ۱۲۵۸ ــ ۴ محرم ۱۳۰۸ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در یکی از مهم‌ترین خانواده‌های سادات سند که کسان برجسته‌ای در تصوف و دانش دینی و شعر و ادب از آن برخاسته‌اند، زاده شد. نیای بزرگش سیدعلی مکی در سدهٔ چهارم هجری به سند کوچید و در جایی به‌نام لکی در ضلع دادو نشیمن گزید و از این‌رو نوادگانش به سادات لکیاری آوازه یافتند. پدرش پیر سید علی‌گوهرشاه (۱۲۳۱ ــ ۱۲۶۳ق) و نیای او پیر سید صبغت‌الله (ــ ۱۲۴۶ق) هم به سندی شعر می‌سرودند. مسکین نزد میان مأمون محمدعیسی، معروف به آخوندمحمد، درس خواند و به تصوف و سخن‌سرایی روی آورد. با کلام شاعران صوفی آشنا بود و در اشعارش به‌ویژه تأثیر مولوی و حافظ آشکار است. نسخه‌ای از دیوان مسکین که نزد پیرحسام‌الدین راشدی در کراچی نگه‌داری می‌شده مجموعه‌ای از غزلیات به‌ترتیب الفبایی، قصیده در ستایش علی (ع)، ترکیب‌بند و مخمس غزل حافظ بوده است. پسر مسکین به‌نام میرسید علی‌اصغرشاه، متخلص به علی (۱۲۷۴ ــ ۱۳۵۴ق)، هم به‌فارسی و سندی شعر می‌سرود و صاحب دو دیوان فارسی و یک دیوان سندی است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵/۴۲۹ـ۴۳۰؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۴۴۲ـ۴۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۲۵۸، ۱۳۴۹.

برزگر

مسکین سیالکوتی (mes.kin-e.si.yāl.ku.ti)، نجم‌الدین فرزند محمدبخش، ز ۱۳۰۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم گوروال از توابع سیالکوت (درکشور کنونی پاکستان) و منشی نواب علاءالدین علایی بود که از ۱۸۶۹م تا مرگش در ۱۳۰۲ق / ۱۸۸۴م نوابی لوهارو در هند را برعهده داشت. از آثارش: ۱ــ مثنوی بایی / چشمهٔ فیض ازل (نسخهٔ گنجینهٔ محمد شفیع لاهوری به‌شمارهٔ ۲۲۱ / ۱۴۰) که منظومه‌ای بزمی است و در ۱۲۸۶ق بر اساس داستان پنجابی احوال بایی از قادربخش سروده شده است؛ ۲ــ مثنوی قند لذت در نظم داستان پنجابی سوهنی و مهینوال که در ۱۲۸۴ق سروده شده است و نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ محمد شفیع در دانشگاه پنجاب (به‌شمارهٔ ۲۲۰ / ۱۳۹) نگه‌داری می‌شود. قند لذت در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۳ــ گل بکاولی به‌زبان پنجابی.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵/۱۵۶ـ۱۵۷؛ پنجابی قصی فارسی زبان مین، ۱/۲۵۹ـ۲۶۳؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۰۵، ۲۹۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵/۴۵۸؛ ۸/۱۳۲۸.

برزگر

مسکین گجراتی (mes.kin-e.go.ja.rā.ti)، مولوی محمدحسن، ح۱۲۳۳ ــ ۱۳۳۳ق / ۱۹۱۴م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم روستای سبور / سابور، در نزدیکی شهر گجرات (درکشور کنونی پاکستان) بود و همچون برادران بزرگ‌ترش غلام‌قادر حیدر و غلام‌محمد تسکین به‌فارسی (و اردو و پنجابی) شعر می‌سرود. در خوش‌نویسی هم دست داشت. از آثارش: ۱ــ منظومهٔ حماسی ــ دینی جامع‌المعجزات (دست‌نویس کتابخانهٔ احمدحسین احمد قلعه‌داری در گجرات به‌شماره‌های ۲۴۲ و ۶۲۳) در معجزات و سیرت پیامبر(ص)، که برگردانی است از اثری عربی به همین نام از محمد واعظ زهادی؛ ۲ــ منظومهٔ قصهٔ امیرخان و بایی در داستان دلباختگی امیرخان و بایی از داستان‌های محلی سند که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ مولانا عبدالکریم قلعه‌داری در گجرات نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ کرم و بایی که مثنوی بزمی در داستان دلباختگی کرم و بایی است و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ مولانا عبدالکریم قلعه‌داری نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۳۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۳۶۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۱۶۰۳.

برزگر

مسلک‌الاخیار ← پنج‌گنج صرفی

مسیتا (ma.si.tā)، میرزا مسیتا فرزند اللەوردی‌خان جهانگیری، سدهٔ سیزدهم هجری، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از احوال وی جز این دانسته نیست که در روزگار شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ــ ۱۲۲۱ق) می‌زیست و کتابی به نام انتخاب‌التواریخ در تاریخ عمومی برای آموزش پسرش میرزا کلو تدوین کرده است. این اثر دربردارندهٔ خلاصه‌ای از تاریخ راجگان، شاهان دهلی، گجرات، کشمیر، جونپور، بنگال و دکن است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ or.2057 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرةالمورخین، ۱۴۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۳۶؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1052; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 344; *Mughals in India*, 296; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/479.

فتح‌نیا طبری

مسیح (ma.sih)، محمد مقیم‌خان، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی ایرانی‌تبار شبه‌قاره. زادگاهش ایران بود، ولی در هند پرورش یافت و بزرگ شد و در دستگاه پادشاهان گورکانی هند مقام و منصب یافت. پسر دایی معزالدین جهاندارشاه (ــ ۱۱۲۴ق) پسر شاه‌عالم بهادرشاه (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) بود. در روزگار شهریاری فرخ‌سیر گورکانی (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) دیوانی اجمیر و در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) قلعه‌داری جهانسی را داشت. گویند در شعر از شیوهٔ میرزا جلال اسیر شهرستانی پیروی می‌کرده و دیوان بزرگی داشته است. در کتابخانهٔ بادلیان نسخه‌ای از دیوان مسیح از اشعار غنایی شاعری به‌نام محمدمقیم‌خان متخلص به مسیح / مسیحا که اشعار عرفانی هم می‌سرود و در ۱۱۳۶ق هنوز زنده بود، نگه‌داری می‌شود که ظاهراً سرایندهٔ این دیوان همین محمد مقیم‌خان مسیح است.

منابع: سفینهٔ خوشگو، ۲۱۴؛ صبح گلشن، ۴۴۱؛ صحف ابراهیم، ۱۲۳؛ مخزن‌الغرائب، ۲۷۹/۵؛ همیشه‌بهار، ۱۲۳؛ *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/714; *Mughals in India*, 289.

برزگر

مسیح‌الزمان شیرازی (ma.ši.hoz.za.mān-e.ši.rā.zi)، صدرالدین فرزند حکیم فخرالدین، ــ کشمیر ۱۰۶۱ق، شاعر و پزشک ایرانی. نسب وی به حارث بن کَلَده پزشک و صحابی عرب (ــ ح۵۰ق) می‌رسید. پدرش در روزگار تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) می‌زیست و به میرزا محمد طبیب شهرت داشت. صدرالدین در شیراز زاده شد. پس از چندی برای فراگیری علوم به اصفهان رفت و از محضر شیخ بهاءالدین عاملی و استادان دیگر بهره برد. طب را نزد پدرش و حکیم محمد باقر بن عمادالدین شیرازی فراگرفت. در ۱۰۱۱ق به هندوستان رفت و نزد حکیم علی گیلانی به تحصیل پرداخت و به‌کمک عمویش زینل‌بیگ به‌دربار جلال‌الدین اکبرگورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) راه یافت. در ۱۰۱۸ق در روزگار جهانگیرشاه (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) به‌سبب مهارت در طب و دیگر فنون به لقب مسیح‌الزمانی و منصب سه‌هزاری سرافراز شد. پس از چندی از پیشهٔ طبابت کناره گرفت و از امیران دربار شد. سپس به‌زیارت مکه و مدینه رفت. در بازگشت به دربار، علاوه بر مناصبی که داشت، عهده‌دار حکومت سورت نیز گردید. مسیح‌الزمان از حامیان شعرا بود. از جمله شعرایی که در حمایت او بودند می‌توان از طالب آملی نام برد. در برخی منابع اثری به‌نام شرح‌الهدایة‌الحکمة به‌مسیح‌الزمان نسبت داده شده و آمده که در مدارس دینی و عربی از ارزش بالایی برخوردار است. وی گه‌گاه شعر می‌سرود و مسیح‌اللهی تخلص می‌کرد. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: بزرگان نامی پارس، ۷۵۲؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۵۲؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۳۰۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۳۴ـ۳۳۵؛ عمل صالح، ۳۰۲/۳؛ مآثرالامرا، ۵۷۷/۱؛ *Dictionary of Indo-persian Literature*, 344.

فتح‌نیا طبری

مسیح‌اللهی ← مسیح‌الزمان شیرازی

مسیحای پانی‌پتی (ma.si.hā-ye.pā.ni.pa.ti)، ملا سعدالله، ــ پس از ۱۰۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روستای کرانه از توابع پانی‌پت به‌دنیا آمد. فرزندخواندهٔ شیخ حسن مقرب‌الخاقان، دوست و پزشک جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) بود. حدود دوازده سال از زندگی خود را در بنارس به‌سر آورد و از

دوستان نزدیک شیدای فتحپوری بود. از مسیحا، افزون بر ابیات پراگنده که در تذکره‌ها آمده، دو مثنوی باقی مانده است: ۱ــ پیغامبرنامه که مثنوی تاریخی است و در ۱۰۵۰ق به‌انجام رسیده است و از آن چندین دست‌نویس، از جمله دست‌نویسی به‌شمارهٔ 888/pfII/IV در دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ ترجمهٔ راماین / رام و سیتاکه در ۱۸۹۹م در لاهور به‌چاپ رسیده است. راماین سرودهٔ مسیحای پانی‌پتی از مهم‌ترین ترجمه‌های منظوم این اثر حماسی است و دارای ارزش ادبی فراوان است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۳۱/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۶۶-۳۶۷؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۲۵؛ تین تذکری، ۲۶۴؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۶۳۶/۳؛ داستان‌نویسی فارسی در شبه‌قاره، ۱۰۷-۱۱۳؛ دائرة‌المعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ۱۶۴/۲؛ الذریعه، ۱۶۴/۲؛ روز روشن، ۷۳۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۰۴/۲؛ صحف ابراهیم، برگ۲۷۵، شمارهٔ ۴۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۸۶/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۶۱؛ کلمات‌الشعرا، ۱۰۶-۱۰۷؛ مجمع‌النفایس، ۷۳-۷۴؛ نشتر عشق، ۱۴۳۳/۴؛ نگارستان سخن، ۹۷؛ همیشه‌بهار، ۲۳۷-۲۳۸؛ هیرا لال چوپرا، «راماین»، مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران، جلد ۳۲، سپتامبر و دسامبر ۱۹۷۹م، شمارهٔ ۳-۴، صص ۱۱-۱۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 344; *Mughals in India*, 388-389.

دانشنامه

مسیح کاشانی (ma.sih-e.kā.šā.ni)، حکیم رکن‌الدین مسعود، متخلص به مسیح، مسیحی و مسیحا و معروف به حکیم رکنا، فرزند حکیم نظام‌الدین علی کاشانی، ــ کاشان ۱۰۶۶ق، شاعر، پزشک و خوش‌نویس ایرانی. پدرش (ــ ۱۰۰۰ق) پزشک ویژهٔ تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) بود و در شاعری نیز دست داشت. برادرانش حکیم قطبا و حکیم نصیرا نیز شاعر بودند. مسیح در اوان جوانی به دربار شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق)راه یافت و در اندک‌زمانی پزشک خاص دیوان و از شاعران برجستهٔ دربار شد. در بیشتر سفرهای شاه از ملازمان او بود و یک بار نیز که شاه به سفر کاشان رفت سه‌روز در منزل او به سر برد. اما چندی بعد در اثر خطایی که از او سر زده بود و فوت یکی از درباریان شاه که مسیح را به درمان او گمارده بود (۱۰۱۱ق)، گرفتار خشم شاه و بی‌حرمتی وزیر او شد و از دربار بیرونش کردند. در پی این واقعه، مسیح ترکیب‌بندی به مطلع «گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش ــ شام بیرون می‌روم چون آفتاب از کشورش» در ستایش شاه و شکایت از وزیر او سرود و روانهٔ هندوستان گردید. مسیح در همان سال به همراه حکیم بدرالدین الهی شیرازی، مشهور به مسیح‌الزمان (ــ ۱۰۶۱ق)، در آگره به خدمت جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) رسید و به دربار او پیوست. وی چندی پس از آن، از آگره به اله‌آباد رفت و مدتی در ملازمت شاهزاده سلیم (جهانگیر) به سر برد. اما هنگامی که سلیم بر پدرش بشورید، مسیح که از سرانجام این شورش بیمناک بود، از اله‌آباد به دکن شتافت و در گلکنده به دربار محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ ــ ۱۰۲۰ق) پیوست و پادشاه و وزیرش میرمحمد مؤمن استرابادی وی را به گرمی پذیرفتند. اما در یکی از روزها که وزیر در خانهٔ مسیح به دیدار او رفت، وی از شتابزدگی و دست‌پاچگی به جای گلاب، بر سر راه وزیر الکل پاشید و بوی زنندهٔ الکل وزیر را بیازرد. میر محمد مؤمن که گمان کرده بود مسیح مسکر نوشیده است از وی رنجید و مسیح نیز از کاری که کرد چندان شرمنده شد که گریزان از دکن بیرون آمد و به بیجاپور رفت و مدتی در جامهٔ فقر به سیاحت پرداخت. هنگامی که جهانگیر به تخت شاهی برآمد (۱۰۱۴ق)، مسیح دیگر بار به دربار او پیوست و به‌فرمان پادشاه در اجمیر به خدمت زمانه‌بیگ مهابت‌خان از امرای سپاه گورکانی (ــ ۱۰۴۴ق) رسید. پس از دو سال که جهانگیر مهابت‌خان را به دکن فرستاد، مسیح به دربار جهانگیر بازگشت و تا ۱۰۳۰ق در آن‌جا به سر برد. در ۱۰۳۰ق باری دیگر به گلکنده رفت و به ملازمت محمد قطب‌شاه رسید. در ۱۰۳۷ق که شاه‌جهان در آگره به تخت شاهی برآمد، مسیح نیز در آگره بود و قصیده‌ای در تهنیت جلوس شاه گفت و دوازده هزار روپیه از او صله گرفت. در ۱۰۴۳ق از شاه‌جهان اجازه گرفته به زیارت بارگاه علی بن موسی‌الرضا(ع) شتافت و از آن‌جا نیز، رهسپار سفر حج شد. پس از گزاردن حج به مشهد بازگشت و در آن شهر نشیمن گزید. پس از چندی به زادگاهش بازگشت. در پادشاهی شاه‌صفی (۱۰۳۸ ــ ۱۰۵۲ق) به‌عزم پیوستن به دربار روی به اصفهان نهاد، اما در اثر بدگویی حاسدان، چندان التفاتی از شاه ندید و ناگزیر راهی شیراز شد. پس از مدتی شیراز را نیز ترک گفت و باری دیگر به زادگاهش بازگشت. مسیحای معانی در تاریخ مرگ او این مصراع را گفته است: «رفت بسوی فلک باز مسیح دوم.» عمر او را صد و ده سال و بیشتر هم گفته‌اند. مسیح از شاعران برجستهٔ روزگار

صفوی است. وی در سرودن انواع شعر مهارت کامل داشت. در قصیده‌گویی از شیوهٔ خاقانی (ــ ۵۹۵ق) پیروی می‌کرد و در اشعارش بارها به این نکته اشاره و مباهات کرده است. فرزند او محمدحسین نیز شاعر بوده است. کلیات اشعار مسیح از قصاید، غزلیات، ساقی‌نامه و مثنوی‌های مجموعهٔ خیال، قضا و قدر و یوسف ترکش‌دوز و شاه‌عباس کمابیش در صدهزار بیت است. به نوشتهٔ نصرآبادی ده دیوان مسیح در کتابخانهٔ صائب نگه‌داری می‌شده و صائب شماری از اشعار وی را در بیاض خود نقل کرده است. والهٔ داغستانی (ــ ح۱۱۷۰ق) به‌خطا مسیح را استاد صائب یادکرده است، حال آن‌که در ۱۰۱۱ق که مسیح به سفری سی‌ودو ساله به هند رفته بود، صائب بیش از شش سال نداشته است. مسیح گذشته از شاعری، در خوش‌نویسی نیز دست داشت و کتابی به عربی در پزشکی با نام ضابطةالعلاج نوشته که از مهم‌ترین کتاب‌های پزشکی در دورهٔ صفویه به‌شمار می‌آید. آثار مسیح تاکنون به‌چاپ نرسیده است. از دیوان او چندین نسخه در دست است که از آن شمارند نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۵۲۳۰ درکتابخانهٔ ملک، دست‌نویسی به‌شمارهٔ ۲۶۵۵ درکتابخانهٔ ملی تبریز، نسخه‌ای به‌شمارهٔ supp.2087 در کتابخانهٔ ملی پاریس، یک نسخه به‌شمارهٔ Add.7815 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی، نسخه‌ای درکتابخانهٔ بانکیپور، نسخه‌ای در کتابخانهٔ آیت‌الله‌العظمی مرعشی در قم. نسخه‌ای نیز درکتابخانهٔ یارعلی صفراوف در باکو نگه‌داری می‌شود. نسخه‌ای ازکلیات او که پنج دیوان او را در بر داشت و کمابیش در شصت‌هزار بیت بود به خط نستعلیق خوش و با اصلاحاتی و اضافاتی از خود شاعر در کتابخانهٔ وحید دستگردی بوده است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۲۶۷ـ۲۶۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۹۳/۵ـ۱۲۰۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۵۴/۱؛ ۱۰۲/۲؛ ۴۹۸؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۲۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۱۴ـ۲۱۷؛ خزانهٔ عامره، ۴۱۲ـ۴۱۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۰۲/۲ـ۲۰۳؛ سرو آزاد، ۸۹ـ۹۱؛ شمع انجمن، ۴۲۱ـ۴۲۲؛ صبح گلشن، ۴۰۸ـ۴۰۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۷۴ـ۲۷۵، شمارهٔ ۴۴؛ کاروان هند، ۱۲۹۳/۲ـ۱۳۰۵؛ کلمات‌الشعرا، ۱۰۶؛ مجمع‌الخواص، ۵۳ـ۵۶؛ نتایج‌الافکار، ۶۴۰ـ۶۴۳؛ نشتر عشق، ۱۴۲۵/۴ـ۱۴۳۲؛ نگارستان سخن، ۹۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۹۴ـ۳۹۵؛ هفت اقلیم، ۱۰۲۶/۲ـ۱۰۲۹؛ «شرح حال حکیم رکنا»، ارمغان، سال پنجم، شمارهٔ ۷ـ۸، صص ۴۳۶ـ۴۳۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 343-344; *Mughals in India*, 288.

دانشنامه

مسیر طالبی فی بلاد افرنجی (ma.sir-e.tā.le.bi.fi.be.lād-e.af.ran.ji)، سفرنامه‌ای به‌فارسی از ابوطالب‌خان اصفهانی*، معروف به ابوطالب لندنی. این کتاب یادداشت‌های سفر پنج‌سالهٔ ابوطالب‌خان به اروپا، افریقا و آسیا است. در این سفر که در ۱۲۱۳ق از کلکته آغاز شد، ابوطالب‌خان از راه دریا به ایرلند و از آن‌جا به انگلستان رفت و نزدیک به دو سال و نیم در لندن ماند. او در بازگشت از راه فرانسه و ایتالیا و یونان به استانبول رسید. از آن‌جا به زیارت عتبات عراق رفت. آنگاه در بصره برکشتی نشست و از راه خلیج‌فارس و دریای عمان، در ۱۲۱۸ق به کلکته بازگشت. او در دیباچهٔ مسیر طالبی می‌نویسد: «به‌خاطر فاتر رسیده که وقایع سفر فرنگ [را] ضبط کنم، و هر چیز مفید آن ملک را تحقیق و تدقیق نموده داخل آن نمایم تا عجایب بحار و غرایب آن‌دیار و دستورات امم مختلفهٔ آن ممالک، که به گوش اهل اسلام نرسیده، بر ایشان منکشف شود و به فحوای لکل جدید لذة موجب ذوق سامعین و سبب حرکت طالبین گردد، و عامهٔ خلایق تربیت اولاد، و طریق زیستن ایشان در منزل، و آداب تمدن و ریاست آن ملک، و صنایع و بدایع آن‌ها، که اکثر متباین و متعارض قوانین اسلام نیست و اثر نیک آن در جماعت ظاهر و هویداست، مطلع شده، تتبع و فواید آن به روزگار خود بردارند... بنابراین، شروع در ضبط واردات روزمره نمودم، و آن‌چه به نظر من رسید تاریخوار آن را به قید تحریر می‌کشیدم. در سنهٔ ۱۲۱۸هجری که برخلاف متوقع، از آن سفر دراز، سالم به کلکته اتفاق ورود افتاد، خلاصهٔ آن مسودات را یک‌جا جمع کردم، و آن اوراق پریشان را در سلک کتاب نظم نمودم و به مسیر طالبی فی بلاد افرنجی مسمی گردانیدم.» مسیر طالبی کتابی بس ارزشمند و یکی از بهترین سفرنامه‌های فارسی در چند سدهٔ کنونی است؛ زیرا میرزا ابوطالب‌خان از نخستین جهانگردان فارسی‌زبان است که با زبان و فرهنگ انگلیسی آشنایی داشت. از این‌رو، رویارویی او با مظاهر تمدن اروپایی، برخوردی بهت‌آمیز نبوده، بلکه وی با شکیبایی و باریک‌بینی به شرح موضوعات و روابط پرداخته است. آگاهی ابوطالب‌خان از زندگی ملت‌ها و آداب و رسوم آنان، معماری شهرها، مدارس، کتابخانه‌ها، تماشاخانه‌ها، گردشگاه‌ها و کارخانه‌های کشورهایی که از آن‌ها دیدار کرده

است، ارزش تاریخی بسیار دارد. سفرنامهٔ وی از نخستین کتاب‌هایی بود که زمینه‌های آشنایی مردم شبه‌قاره و دیگر فارسی‌زبانان را با تماشاخانه‌های اروپایی و نمایش‌نامه‌هایی که در آن اجرا می‌شده، فراهم آورده است. توصیف ابوطالب‌خان از شهر لندن از دیگر جاهایی که دیده مفصل‌تر و در شرح سفر به خاک عثمانی و عراق دانش تاریخی و ادبی او نمایان‌تر است. او در بخش‌هایی از سفرنامهٔ خود به پاره‌ای مسائل اجتماعی، مانند دموکراسی، آزادی، نقش قانون، قوانین مالیاتی و... نیز اشاره کرده است. ابوطالب‌خان با هر آن‌چه روبه‌رو می‌شود، با نگاهی موشکافانه و انتقادی می‌نگرد. برای نمونه، با این که بیشترین بخش سفرنامهٔ خود را در وصف زیبایی‌هایی که دیده، نوشته است، در این‌باره چندان شیفتگی از خود نشان نمی‌دهد و در روایت او کم‌تر سخنی غلوآمیز دیده می‌شود. آن‌گاه که از کاریکاتور در ایرلند سخن می‌گوید که «برای نمودن عیوب خلایق» رایج است، نمونه‌ای از آن را نیز به‌دست می‌دهد. صداقت او در این‌که در عمر خود برف ندیده بوده یا در مجلسی باده نوشیده و از جمال زیبارویان بهره می‌برده و به برخی نیز دل‌باخته است، درستی روایت‌های او را از آن‌چه دیده بوده است، بیشتر جلوه‌گر می‌سازد. مسیر طالبی با نثری ساده و شیرین نوشته شده و می‌توان آن‌را نمونه‌ای از گسترش زبان فارسی در شبه‌قاره دانست. با این‌همه، از ترکیب‌ها و اصطلاحاتی که در این اثر به کار رفته، تأثیر لهجهٔ فارسی‌زبانان شبه‌قاره، به‌خوبی آشکار است. از دیگر ویژگی‌های مسیر طالبی، در برداشتن انبوهی از واژه‌ها و ترکیب از زبان‌های اروپایی است. چون ابوطالب‌خان برابرهای فارسی آن‌ها را نمی‌دانسته، همان‌گونه نیز در گزارش خود آورده است. بی‌گمان کوشش ابوطالب‌خان در تدوین این کتاب، همانا آشناکردن مردم مشرق‌زمین با شیوهٔ زندگی و روش کشورداری اروپاییان بوده است. پیش از چاپ متن فارسی مسیر طالبی، چارلز استوارت آن‌را در دو جلد به انگلیسی برگردانید و در لندن چاپ و منتشر کرد (۱۸۱۰م). این برگردان با اضافاتی چند در ۱۸۱۴م بار دیگر به‌چاپ رسید. متن فارسی مسیر طالبی، نخستین بار با ویرایش میرزاحسن‌علی، فرزند مؤلف و میرقدرت‌علی بدون هیچ شرح و مقدمه‌ای در کلکته چاپ و منتشر شد (۱۲۲۸ق/۱۸۱۲م). برگردان‌های فرانسوی مسیر طالبی از روی متن انگلیسی آن، نخستین‌بار در ۱۸۱۱م و دیگربار در ۱۸۱۹م در پاریس چاپ و منتشر شده است. این سفرنامه در دو جلد به‌زبان هلندی نیز ترجمه شد (۱۸۱۳م). برگردان آلمانی آن نیز در همین سال در وین به‌چاپ رسید. برگردان اردوی این اثر هم به‌خامهٔ میرزاعلی محزون مرادآبادی در مرادآباد چاپ و منتشر شده است. (۱۹۰۴م). خلاصه‌ای از متن فارسی مسیر طالبی که دیوید مک فارلین ترتیب داده بود، دو بار در کلکته به‌چاپ رسید (۱۸۲۷ و ۱۸۳۶م). مسیر طالبی، در ایران نخستین بار به کوشش حسین خدیوجم، چاپ و منتشر شد (تهران، ۱۳۵۲ش).

منابع: ادبیات نمایشی در ایران، ۵۴-۶۹؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۶۲۰/۵-۶۲۸؛ دیداری با اهل قلم، ۳۷/۲-۷۲؛ مسیر طالبی یا سفرنامهٔ میرزا ابوطالب‌خان.

نوش‌آبادی

مشاهیر شعرای اردو کی فارسی شاعری (ma.sā.hir-e.šo.a.rā-ye. or.du.key.fār.si.šā.e.ri)، کتابی به‌اردو در باب شعرگویی شعرای معروف اردوزبان به‌فارسی، تألیف انیس ادب. این کتاب در یک مقدمه و شش باب نوشته شده است. در باب نخست، مؤلف نحوهٔ رواج و پیشرفت زبان اردو در شبه‌قاره و جایگاه شعر و ادب فارسی در آن سرزمین را توضیح داده و به‌اختصار به‌تاریخ زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره پرداخته و نیز عوامل انحطاط فارسی و پیشرفت اردو را بررسی کرده است. در پنج باب دیگر کتاب زندگینامه و نمونهٔ اشعار فارسی هفده شاعر معروف اردوزبان که در سال‌های ۱۷۰۷ ــ ۱۹۸۰م می‌زیسته‌اند به‌ترتیب زمانی شعرگوییِ فارسی آن‌ها آمده است. اسامی شعرای یادشده از این قرار است: مظهرجان‌جانان، خواجه میردرد، رفیع سودا، میر تقی میر، انشاءالله‌خان انشا، نظیر اکبرآبادی، مؤمن‌خان مؤمن، غالب دهلوی، مصطفی‌خان شیفته، حسرتی، الطاف حسین حالی، اسماعیل میرتهی، شبلی نعمانی، اقبال لاهوری، اقبال احمد سهیل، رضا علی وحشت، جگر مرادآبادی و جمیل مظهری. مؤلف پس از این‌که دربارهٔ شعرگویی فارسی و جایگاه شعر شاعری در ادبیات فارسی بحث کرده، زیر عنوان «خصوصیات شعری شاعر» دربارهٔ اشعار شاعری نظر شخصی خود را بیان کرده است، ولی برای تأیید نظرات خود از انتقادات و نظرات سخن‌شناسانِ پیشین استفاده نکرده است. مؤلف در پایان هر مقاله گزیدهٔ مختصری از اشعار شاعر مورد بحث را آورده و سپس به منابع خود اشاره کرده است. در پایان کتاب که «اختتامیه» نام دارد برگزیده‌ای از مطالب کتاب درج شده و سپس منابع کتاب و نیز نظرات چند تن از

سخن شناسان دربارهٔ کتاب بیان شده است. این کتاب که به‌عنوان رسالهٔ دکتری مؤلف به گروه فارسی دانشگاه هند و بنارس و ارانسی هند ارائه شده است، در ۱۹۹۳م با کمک مالی کمیتهٔ یادگاری فخرالدین علی‌احمد، وابسته به دولت اتارپرادش در شهر مئوناته بهنجن چاپ شده است.

منابع: مشاهیر شعرای اردو کی فارسی شاعری.

سلیم مظهر

مشتاق (moš.tāq)، عبدالکریم‌خان جهجهری، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر، ستاره‌شناس و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وزارت دریاداری وی را به انگلستان فرستاد تا با آخرین دستاوردهای ستاره‌شناسی آن زمان آشنایی پیدا کند. وی در ۱۲۵۵ ــ ۱۲۵۷ق / ۱۸۳۹ ــ ۱۸۴۱م به انگلستان سفر کرد. مشتاق شرح این سفر را درکتابی به نام سیاحت‌نامه به‌زبان هندی نوشت. در ۱۲۶۱ق، یعنی نهمین سال حکومت ابوالمظفر سراج‌الدین محمد بهادرشاه (۱۲۵۳ ــ ۱۲۷۴ق) از مقبرهٔ قطب‌الدین بختیار کاکی (ــ ۶۳۳ / ۶۳۴ق) در دهلی دیدن کرد. در ۱۲۶۳ق به درخواست لرد هنری هاردینگ فرماندار کل هند (۱۸۴۴ ــ ۱۸۵۶م) که مشتاق با وی آشنایی داشت کتابی به نام مرآت گیتی‌نما نوشت. این اثر دربردارندهٔ نظر ستاره‌شناسان کهن و جدید دربارهٔ منظومهٔ شمسی، کرهٔ زمین و تقسیمات آن است. وی در این اثر بخش‌های زمین را به این صورت شمرده است. بخش نخست، آسیا که در آن بیشتر به شرح تاریخ و جغرافیای هند، صوبه‌های آن، دهلی و بناهای تاریخی مهم آن پرداخته است؛ بخش دوم، افریقا؛ بخش سوم، اروپا و بخش چهارم، امریکا و انگلستان است که نویسنده در این بخش به شرح تاریخ انگلستان در روزگار قدیم، لندن و تاریخ شرکت هند شرقی انگلیس پرداخته است. نسخه‌های دست‌نویس این اثر به‌شماره‌های or.1891 و or.2038 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۲۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۸۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۴۷-۲۴۸؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/994; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 13.

فتح‌نیا طبری

مشتاق (moš.tāq)، قاضی محمدحافظ علی، فرزند حکیم حسن‌رضا (ــ ۱۲۵۳ق) فرزند قاضی غلام‌مصطفی صدیقی حنفی ملیح‌آبادی، ۱۲۲۰ ــ ۱۲۷۶ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. با توجه به یادداشت‌ها و شجره‌نامهٔ خانوادگی مشتاق که نزد اعضای خاندان او نگه‌داری می‌شود معلوم می‌شود که خاندان وی از فرزندان ابوبکر صدیق هستند. سه تن از اعضای این خاندان به نام‌های حاجی بدیع‌الدینِ آهن‌دوش، حاجی عبدالفتاح و حاجی احمد ابتدا از فرشوربه به سرینگر و سپس به بلگرام رفتند و پس از قتل راجه سیری‌سنگه، بر این ناحیه تصرف یافتند. حاجی بدیع‌الدین آهن‌دوش از آن‌جا به بخش کوندری رفت و پس از سرکوبی کفار آن ناحیه، آن‌جا را به تصرف خود درآورد و نام این ناحیه را ملیح‌آباد نهاد و به این ترتیب خاندان مشتاق از ابتدای سدهٔ پنجم هجری در ملیح آباد سکونت کردند. مشتاق در این ناحیه متولد شد و پس از آموختن علوم متداول، نزد پدرش به آموزش فقه و حدیث پرداخت. قرآن کریم را از بر کرد و در علوم گوناگون مهارت یافت، چنان که پدرش در همان سن کم منصب قضاوت خود را به او واگذار کرد. البته تا پیش از سن بلوغ همچنان پدرش وظایف قضاوت را انجام می‌داد. مشتاق با مولوی سید احمد شهید بریلوی بیعت کرده بود. ظاهراً مشتاق در علم طب نیز مهارتی کسب کرده بود، ولی طبابت نمی‌کرد. او به زبان‌های فارسی و اردو شعر می‌سرود و حافظ و مشتاق تخلص می‌کرد. از آثارش: دیوان اردو که در ۱۲۴۵ق گردآورده و نسخه‌ای که از آن در دست است به‌قلم خود مشتاق کتابت شده است؛ دیوان فارسی که همراه با دیوان اردو گردآوری شده است. در این دیوان در کنار هر غزل، بحر و وزن آن نیز به دست مصنّف مشخص شده است و این نشان می‌دهد که وی به علم عروض آگاهی و علاقه داشته است. این دیوان نیز در ۱۲۴۵ق گردآمده است. چمنستان افکار که گزیدهٔ اشعار شعرای فارسی است. مشتاق در این مجموعه، غزل‌های هموزن و همقافیهٔ شعرای متأخر و متقدم ایران و هند را گرد آورده است. این شعرا عبارتند از جامی، فغانی، فارغ، فایض، امیرخسرو، محتشم کاشانی و دیگران. اثر دیگر مشتاق تبصرة المسلمین نام دارد که به‌فارسی است و در آن مسائل نماز و روزه بیان شده است. نسخهٔ دست‌نویس این اثر به خط خود مؤلف است. گلشن مشتاق* نام اثر دیگری از این مؤلف است که تذکرهٔ شعرای فارسی است. این تذکره در ۱۲۵۱ق نوشته شده است. نسخه‌های خطی تألیفات مشتاق در کتابخانهٔ شخصی دکتر قاضی فضل عظیم که از نوادگان برادر مشتاق است در

کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: مشفق خواجه، «شعرای فارسی کا ایک نو دریافت تذکره: گلشن مشتاق»، پیوندهای فرهنگی ایران و پاکستان، ۳۵۱ـ۳۶۸.

امیرهدائی

مشتاق (moš.tāq)، مشتاق احمد، متخلص به مشتاق، روستای کهوته (بیست کیلومتری راولپندی)، هجدهم آوریل ۱۹۱۸م ــ   ، پزشک، دولتمرد، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانواده‌ای از قریشیان که به تقوی و دین و دانش آوازه داشتند، زاده شد. در ۱۹۳۴م از دبیرستان دولتی زادگاهش دیپلم گرفت. علوم دینی، زبان و ادبیات فارسی را در محضر مولانا محمدحسن آموخت. چندی نیز از محضر دایی خود عبدالرحمان بهره برد. در ۱۹۳۸م از دانشکدهٔ گوردن راولپندی دانشنامهٔ لیسانس پزشکی گرفت. چندی در بیمارستان خوانسار به پزشکی سرگرم بود. در ۱۹۴۲م در ارتش کارکرد و در جنگ جهانی دوم به‌همراهی متفقین در جنگ برمه و چندی نیز در جنگ ژاپن شرکت داشت. در ۱۹۵۶م درجهٔ سرهنگی گرفت و در ۱۹۶۳م بازنشسته شد. وی از کودکی به سرودن شعر علاقه می‌ورزید و اشعار سعدی، عطار، مولوی، حافظ و جامی را می‌خواند. از هجده‌سالگی به سرودن شعر روی آورد. در اشعارش پیرو سبک اقبال است. بیشتر سروده‌های وی رباعیات، قطعات، مثنوی و دوبیتی است. مسائل دینی، ملی، میهنی، نوع‌پرستی، شرق‌دوستی، پند، سوزوگداز، روح حماسی و امید درون‌مایهٔ سروده‌های مشتاق است. از آثارش: سرود مؤمن (۱۹۵۱م)؛ مجموعهٔ دوبیتی‌های زیستم به‌اردو و فارسی (۱۹۵۸م)؛ رستاخیز به‌اردو و فارسی؛ مجموعهٔ منظومات ارتقا به‌اردو؛ مجموعهٔ منظومات مرد کامل به‌فارسی؛ پیش از همه استقلال به‌انگلیسی. مقالات مشتاق به انگلیسی، اردو و فارسی در مجلات و جراید کشورش به‌چاپ رسیده است. ادب‌دوستانی چون خاکی قزلباش، سید ضمیر جعفری، غلام ربانی لودی و علامهٔ قاضی و نیز روزنامه‌های کشور و رادیوی پاکستان از آثار مشتاق تقدیر و تجلیل کردند. مشتاق به زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و پشتو آشنایی دارد.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۲۹۱؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۵۴۶ـ۵۵۰؛ دست‌نوشتهٔ مشتاق.

رسولی

مشتاق تتوی (moš.tāq-e.ta.ta.vi)، سید علی طباطبایی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم سند و شاگرد میرعلی‌شیر قانع تتوی (ــ ۱۲۰۳ق) بود. از شاعران دربار والی سند میرکرم‌علی‌خان تالپور، متخلص به کرم (ــ ۱۲۴۴ق)، به‌شمار می‌آمد. دیوان مشتاق در کمابیش ۳۰۰۰ بیت از غزل به‌ترتیب الفبا، رباعی، قطعه، ترکیب‌بند و قصیده است.

منبع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۵۶/۸.

برزگر

مشتاق کشمیری (moš.tāq-e.kaš.mi.ri)، شاه محمدرضا، ــ ۱۱۴۳ق، شاعر فارسی گوی شبه‌قاره. به گفتهٔ برخی منابع از قبیلهٔ ناجیها بود که در نوشهره از نواحی کشمیر ساکن بودند و بیشتر آن‌ها به خوش‌نویسی و کتابت می‌پرداختند. اما برخی منابع می‌گویند که نیاکان مشتاق ایرانی بودند و یکی از نیاکان او به کشمیر کوچید. مشتاق خطی نیکو داشت و از راه کتابت، به‌ویژه کتابت مثنوی معنوی گذران زندگی می‌کرد. وی کمتر به ستایش فرمانروایان و توانگران می‌پرداخت و تا پایان زندگی درویش‌منش و قلندرپیشه زیست. در پادشاهی محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ـ۱۱۶۱ق) به دهلی کوچید. مشتاق در شعر از شیوهٔ جلال اسیر شهرستانی و گه‌گاه از طرز سخن صائب تبریزی، میر معز فطرت و شاه ناصرعلی سرهندی پیروی می‌کرد. قصاید فراوانی در ستایش امامان شیعه سروده است. نسخه‌ای از دیوان او ۵۳۰۰ بیت از غزل و رباعی و مثنوی به شمارهٔ ۲۹۳۵ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۴۲/۳ـ۵۴۸؛ تاریخ اعظمی، ۲۴۶ـ۲۴۷؛ تحایف‌الابرار، ۳۴۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۳۸۹ـ۴۱۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۴۵۶/۳؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۶۴۱/۳؛ الذریعه، ۱۰۴۴/۹؛ سفینهٔ هندی، ۲۱۱۰؛ صبح گلشن، ۴۱۱ـ۴۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش پاکستان، ۱۴۸۲/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۸۸/۸؛ مخزن‌الغرائب، ۲۷۲/۵ـ۲۷۷؛ نشتر عشق، ۱۳۸۳/۴ـ۱۳۸۴؛ محمدکلیم سهسرامی، «حدیث کشمیر در شعر فارسی»، هلال، جلد ۱۸، شمارهٔ ۳، تیر ۱۳۴۹ش، ص ۲۰؛ محمدظفرخان، «مشتاق کشمیری»، هلال، جلد ۱۸، شمارهٔ ۱، اردیبهشت ۱۳۴۹، ص ۳۲؛ محمدظفرخان، «مختصری دربارهٔ مشتاق کشمیری»، همان‌جا، جلد ۱۸، شمارهٔ

۱۱، اسفند ۱۳۴۹، صص ۸-۱۰.

دانشنامه

مشتاق لاهوری (moš.tāq-e.lā.hu.ri)، صوفی مشتاق احمد، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم لاهور بود و نزد آفرین لاهوری مشق سخن می‌کرد. از سروده‌های مشتاق تنها این بیت در تذکره‌ها به جا مانده است: «دیده‌ای حالت مشتاق، مپرس - که عیان را چه بیان می‌باشد.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۶۵؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۳۵؛ الذریعه، ۱۰۴۴/۹؛ سفینهٔ هندی، ۲۰۹؛ صبح گلشن، ۴۱۲؛ صحف ابراهیم، ۱۲۶؛ مخزن‌الغرائب، ۲۱۶/۵؛ همیشه بهار، ۲۳۴-۲۳۵.

جهان‌تاب

مشتاق هندوستانی (moš.tāq-e.hen.dus.tā.ni)، آخوند محمدباقر، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از سخنوران روزگار محمد اورنگ‌زیب عالمگیر یکم (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) بود و چنان که سرخوش در کلمات‌الشعرا گوید «در اوایل جلوس عالمگیری با فقیر همدم و هم‌صحبت بود.» محمدباقر به گفتهٔ هم‌او در شعرهایش چندی مناسب تخلص می‌کرد، اما بعدها تخلصش را به مشتاق بگردانید. از سروده‌های مشتاق تنها چند بیت در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «به‌خواب عدم راحتی داشتیم - از این خواب ما را که بیدار کرد.»

منابع: ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۰۷/۲؛ کلمات‌الشعرا، ۱۱۱؛ مخزن‌الغرائب، ۲۳۶/۵؛ همیشه‌بهار، ۲۴۰.

نوش‌آبادی

مشتاقی دهلوی (moš.tā.qi-ye.deh.la.vi)، شیخ رزق‌الله فرزند سعدالله بخاری دهلوی، دهلی ۸۹۷ــ همان‌جا ۹۸۹ق، عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نزد شیخ محمد بن حسن عباسی دهلوی درس خواند و در تصوف به شیخ محمد بهیکن / مَیْکن ملاونی (ملاون شهری است نزدیک قنوج)، از مشایخ سلسلهٔ شطاری، دست ارادت داد. به‌نوشتهٔ کلمات‌الصادقین، «به‌صفت عشق و محبت و صبر و استقامت و متانت احوال و قوت باطن و سلامت ظاهر اتصاف داشت و در شعر و فضیلت و قبول خاطره‌ها یگانهٔ زمان بود و شعر فارسی و هندی می‌گفت و به ظرافت و لطافت شهرت داشته.» در تاریخ و موسیقی ماهر بود و به‌فارسی و هندی شعر می‌سرود. در هندی راجن و در فارسی مشتاقی تخلص می‌کرد. همچنین، باز به‌نوشتهٔ کلمات‌الصادقین، «مثنوی دارد مشتمل بر حقایق و معارف. این دو بیت از آن‌جاست: فتح قفل ارچه از کلید است ای عزیز ــ جنبش از دست تو می‌خواهند نیز / قدر خود را می‌ندانی ای دغل ــ تشنه می‌میری و دریا در بغل.» عبدالحق محدث دهلوی (۹۵۸ ــ ۱۰۵۲ق)، مؤلف اخبارالاخیار، برادرزادهٔ مشتاقی است. مهم‌ترین اثر مشتاقی واقعات مشتاقی به‌فارسی (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به‌شماره‌های Add.11631.1 و or.1929) است که مجموعه‌ای از حکایات و روایات مربوط به پادشاهان خاندان‌های لودی، تیموری و سور دهلی و برخی خاندان‌های محلی است و مطالب آن ذیل این سرعنوان‌ها (اسامی پادشاهان) آمده است: بهلول لودی، سکندر لودی، ابراهیم لودی، بابر، همایون، شیرشاه سور، اسلام‌شاه سور، محمدشاه سور معروف به عدلی، غیاث‌الدین خلجی فرمانروای ماندو، نصیرالدین خلجی، مظفرشاه فرمانروای گجرات و حکایات متفرقه. هرچند این اثر درواقع کتابی در تاریخ به‌شکل مجموعه‌ای از حکایات است و در دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) تألیف شده، اما تصاویر دقیقی دربارهٔ امرا و شاهان افغان هند (از خاندان‌های لودی و سور) به‌دست می‌دهد. مشتاقی که در دورهٔ سکندرشاه لودی به‌دنیا آمده و خود شاهد عینی رویدادهای هند تا دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی بوده است، جزئیات جالبی دربارهٔ روند آمیختگی و ترکیب فرهنگی که در میان مردم هند با هدایت و حمایت حکمرانان افغان پیش از جلال‌الدین اکبر جریان داشته یاد می‌کند. از دیگر آثار مشتاقی، دو اثر به هندی به‌نام پیم‌آین و جوت نرنجن است.

منابع: تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۱۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۶۰، ۷۹۸؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۹۴؛ تذکرهٔ علمای هند، ۶۳؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۴۰/۱-۴۴۱؛ الذریعه، ۱۰۴۵/۹؛ ۲۲/۲۵؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ۷۹، ۲۵۹؛ ریحانة‌الادب، ۳۱۷/۵؛ صبح گلشن، ۴۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۱۱/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۶۳؛ کلمات‌الصادقین، ۱۵۳-۱۵۵؛ نزهة‌الخواطر، ۱۰۰/۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/820, 921; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 441; *Mughals in India*, 359; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/513.

برزگر

مشتری لکنویی (moš.ta.ri-ye.lak.nu.i)، قمرجان، ملقب به منجهو، ز۱۳۱۵ق، بانوی شاعر فارسی‌گوی هندی. از مردم لکنو و از شاگردان آقاعلی شمس بود. به زبان‌های فارسی و اردو شعر می‌سرود. مشتری در سروده‌هایش برخی از شاهزادگان و بزرگان هندی را مدح کرده است. این رباعی فارسی از سروده‌های او است: «آنی که کسی ذات ترا نشناسد ــ ور بشناسد کسی چو ما نشناسد / صاحب کرمی و ما گدای در تو ــ کس اهل کرم را چو گدا نشناسد.»

منابع: بهارستان ناز، ۲۰۲ـ۲۰۵؛ حدیقهٔ عشرت، ۵۳؛ زنان سخنور، ۱۹۳/۲.

رسولی

مشرب اصفهانی (maš.rab-e.es.fa.hā.ni)، حکیم میرعبدالرزاق، ــ ۱۱۲۷ق، پزشک و شاعر ایرانی. از اعیان سادات اصفهان بود و «جامع جمیع علوم، به‌تخصیص در جفر و اعداد شأنی عظیم داشته، در طبابت بقراط عصر و در سخاوت حاتمِ دهر می‌زیست، اکثر دوا و تیمارداری فقرا از خود می‌کرد.» (مقالات‌الشعرا) در دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی، پادشاه هند (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، به‌هند رفت و در بریلی رحل اقامت افکند و با سادات آن‌جا قرابت و پیوند در میان آورد. سپس مدتی در لکنو به‌سر برد و زمانی نیز در کشمیر در خدمت نوازش‌خان رومی، حاکم کشمیر (۱۱۱۷ ــ ۱۱۱۹، ۱۱۲۱ ــ ۱۱۲۳ق) بود. در اواخر عمر به سند شتافت و به خدمت داودخان، برادر میان نورمحمد مخاطب به خدایارخان ثابت‌جنگ عباسی، پیوست و از او نواخت یافت و نزد وی به‌عزت تمام گذرانید. سرانجام در سیوستانِ سند درگذشت. گویند «دیوان صدهزار بیت ترتیب داده و آن‌قدر قدرت داشته که روزی هفت‌هشت غزل پوره می‌گفت.» (سفینهٔ خوشگو، ۸۲) از سروده‌هایش: یک چند در این شهر پریشان گشتیم ــ گفتیم گران شویم ارزان گشتیم / در طالع ما کساد بازاری بود ــ کآئینه فروشِ شهر کوران گشتیم.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۵۷/۳ـ۱۴۵۹؛ الذریعه، ۱۰۴۶/۹؛ ریحانة‌الادب، ۳۱۸/۵؛ سفینهٔ خوشگو، ۸۱؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۰۶ـ۱۰۷؛ صبح گلشن، ۴۱۵؛ کاروان هند، ۱۳۰۶ـ۱۳۰۷؛ مقالات‌الشعرا، ۷۶۰ـ۷۶۲.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 342-343.

برزگر

مشرب اکبرآبادی (maš.rab-e.ak.bar.ā.bā.di)، بهوری سنگه، ــ ۱۲۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم اکبرآباد و از هندوان قوم کایته / راجپوت بود. او پس از آن که چندی در مرشدآباد بنگاله روزگار به سر برد، به ملازمان شجاع‌الدوله نواب اوده (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۹ق) پیوست. مشرب در سخنوری از شاگردان محمدمقیم آزاد کشمیری بود. مؤلف صبح گلشن گوید که او نزد میرمحمد افضل ثابت و میرزا عبدالرسول استغنای کشمیری نیز مشق سخن کرده است. از سروده‌های مشرب ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «مشرب رسید موسم پیری خوش آنکه من ــ شغل نظاره ترک چو شمع سحر کنم.»

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۱؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۲۱ـ۱۲۲؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۶۵۳/۳؛ الذریعه، ۱۰۴۶/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۰۸/۲؛ سفینهٔ هندی، ۲۰۸ـ۲۰۹؛ صبح گلشن، ۴۱۴ـ۴۱۵؛ عقد ثریا، ۴۹؛ مخزن‌الغرائب، ۲۹۳/۵ـ۳۰۰؛ نتایج‌الافکار، ۶۸۱ـ۶۸۲.

جهان‌تاب

مشربی تکلو (maš.ra.bi-ye.ta.ke.lu)، میرزا مشربی، ــ ۱۰۰۰ق، شاعر ایرانی. از ایل تکلّو بود. تقی اوحدی گوید: «میرزا مشربی تکلو، در زمان شاه‌سلطان محمد خدابندهٔ صفوی (۹۸۵ ــ ۹۹۶ق) با مسیب‌خان [ابن محمدخان شرف‌الدین اوغلو تکلّو از امیران بنام دولت صفویه] می‌بود.» به‌گفتهٔ هم‌او مشربی در پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) «چه سیاحانه از ایران به هند آمده، مدت‌ها به سر کرده و در آن‌جا درگذشت. در ایران با وی صحبت بسیار داشته بودیم؛ خالی از دقت فهم و حالی و ادراکی نبود و اشعار خوب به اسم خود می‌خواند.» ملک‌شاه‌حسین سیستانی نیز می‌نویسد: «مشربی تکلو تتبع اشعار شاعران بسیار نموده و در شهور سنهٔ الف [۱۰۰۰ق] جهان را بدرود نموده.» (خیرالبیان، برگ ۳۱۸) از

سروده‌های مشربی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «دل و دین‌باختگان را چه غم از روز جزا - راه بی‌خوف بود مردم غارت‌زده را.»

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی، ۲۸۷؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۶۶؛ الذریعه، ۱۰۴۷/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۰۸/۲؛ شام غریبان، ۲۳۵؛ صبح گلشن، ۴۱۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۸۶، شمارهٔ ۱۶۴؛ کاروان هند، ۱۳۰۷/۲-۱۳۰۸؛ مجمع‌الخواص، ۱۲۵؛ مخزن‌الغرائب، ۲۰۱/۵؛ نشتر عشق، ۱۴۳۵/۴.

نوش‌آبادی

مشرّف‌علی‌خان لکنویی (mo.šar.raf.a.li.xān-e.lak.nu.i)، سیدعلی، معروف به مشرّف‌علی، فرزند حسن فرزند عسکری، ــ ۱۲۴۰ق، دانشمند دینی شیعی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم لکنو و شاگرد غفران‌مآب سید دلدارعلی نقوی و فرزندش سلطان‌العلما سید محمد (ــ ۱۱۹۹ ــ ۱۲۸۴ق) بود. فقه و عقاید را خوب می‌دانست و مجموعه‌ای از فتاوای سلطان‌العلما سید محمد و سیدالعلما سید حسین بن دلدارعلی (۱۲۱۱ ــ ۱۲۷۳ق) را در کتاب‌المسائل / مسائل مشرّف‌علی‌خان گردآورد. اثر مهم او ازاحة‌الغی فی رد عبدالحی به‌فارسی در رد صراط مستقیم، اثر مشترک عبدالحی دهلوی (ــ ۱۲۴۳ق) و مولوی محمد اسماعیل شهید دهلوی (ــ ۱۲۴۶ق) است. صراط مستقیم در دفاع از سید احمد شهید بریلوی و دیدگاه او دربارهٔ نادرستی برپایی آیین سوگواری برای شهدای کربلا است. اذاحة‌الغی در سه فصل تدوین یافته است: ۱ــ احوال اخراج سید احمد بریلوی از هندوستان، اهانت و سوزاندن تعزیه در سهارنپور، ۲ــ احادیث اهل تسنن در ثواب گریستن و ۳ــ گزارش پرسش و پاسخ مشرف‌علی‌خان با مولوی عبدالحی دربارهٔ بدعت و یا روا بودن نقل ضرایح. از این اثر دست‌نویس‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1961-339) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۲۶/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد ـ دهلی‌نو، ۴۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۶۰؛ مطلع انوار، ۶۴۴-۶۴۵.

برزگر

مشرقی (maš.re.qi)، محمدعنایت‌الله‌خان امرتسری، مشهور به علامهٔ مشرقی، فرزند عطا محمدخان، امرتسر ۱۸۸۸ ــ لاهور ۱۹۶۳م، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانواده‌ای ثروتمند زاده شد. پدرش سال‌ها با دانشمندانی چون ذوق، غالب، جمال‌الدین اسدآبادی و حالی معاصر و معاشر بوده و از محضر آنان بهره برده است. وی پس از دریافت دانشنامهٔ لیسانس ادبیات از دانشگاه لاهور، در ۱۹۰۶م برای ادامهٔ تحصیل به اروپا سفر کرد. در ۱۹۱۲م از دانشگاه کیمبریج، دانشنامهٔ ترای پاس ریاضیات گرفت. سپس به کشورش بازگشت و در وزارت فرهنگ به‌کار پرداخت. پس از آن از کار دولتی کناره گرفت و حزب نظامی سیاسی جماعت خاکسار را در اچهره به راه انداخت. مشرقی، سوای روحیهٔ نظامی و فعالیت‌های سیاسی، اشعار فارسی نیز سروده است. مجموعهٔ اشعارش با نام خریطه از رباعیات، غزلیات و مثنوی به‌چاپ رسیده است (امرتسر، ۱۳۴۲ق / ۱۹۲۴م). وی در مقدمهٔ خریطه که به‌زبان اردو نوشته شده است، جوانان کشورش را از سرودن شعر بازداشته و سبب آن را با استناد به آیات قرآنی بیان کرده است. از دیگر آثارش تذکره، اشارات و قول فیصل را می‌توان نام برد. مشرقی چون درگذشت پیکرش را در اچهره از توابع لاهور به‌خاک سپردند.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۳۶-۳۳۷؛ خفتگان خاک لاهور، ۴۵۶-۴۵۸؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۳۱/۱-۳۳۳.

م.انوشه

مشرقی دهلوی، نورالحق نورمحمد فرزند عبدالحق ← نورالحق دهلوی

مشفقی دهلوی (moš.fe.qi-ye.deh.la.vi)، شیخ مکهن، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سده یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مشایخ دهلی و از سخنوران روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) بود. از سروده‌های مشفقی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «پایی که به‌راه عشق شد خاک‌آلود ــ از آب حیات نمی‌باید شست.»

منابع: ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۰۹/۲؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۲۱۲-۲۱۳؛ صبح گلشن، ۴۱۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۹۰ (شمارهٔ ۲۰۹).

جهان‌تاب

مشکاتی (meš.kā.ti)، داود فرزند مسعود فرزند فیروز غوری، ــ ۲۷ ربیع‌الاول ۱۰۹۷ق، صوفی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کشمیر بود و در پادشاهی شاه‌جهان و اورنگ‌زیب می‌زیست. در علوم عقلی و نقلی، به‌ویژه حدیث و فقه و حکمت، ممتاز بود و چون کتاب مشکٰوة‌المصابیح را از بر داشت، ملقب به مشکاتی شد. وی پس از دانش‌اندوزی نزد مولانا حیدر چرخی، طریقت را از ابوالفقرا بابانصیب‌الدین غازی، معروف به نصیب مسکین، فراگرفت و از خواجه‌خاوند نقشبندی نیز کسب فیض کرد. برخی از منابع نام مراد او را شیخ حمزهٔ سهروردی کشمیری آورده‌اند که درست نیست؛ زیرا شیخ حمزه، درواقع مراد باباداود بن حسن کشمیری، متخلص به خاکی (ــ ۹۹۴ق) بوده است. مشکاتی طبع شعر داشت و منظومه‌ای به نام اسرارالاشجار به پیروی از منطق‌الطیر عطار نیشابوری سرود. اثر دیگر او تذکرهٔ اسرارالابرار / اسرارالفقرا است که در ۱۰۶۵ق به پایان رسیده. مشکاتی در این تذکره احوالِ صد و هجده صوفی را، که بیشتر آنان از کشمیر بودند، به‌اختصار شرح داد و در پایانِ ذکر هر صوفی هم، یک رباعی یا قطعه از خود آورده است (عموماً دربارهٔ سال وفات آنان). نوشته‌اند که مشکاتی در نود و هفت سالگی درگذشت و در محلهٔ گندرپوره در جوار عیدگاه، در کشمیر به‌خاک سپرده شد.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۴۸/۲-۴۴۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۱/۲، ۶۵۵، ۶۵۶؛ تحائف‌الابرار فی ذکر الاولیاءالاخیار، ۲۱۷؛ تذکرهٔ اولیای کشمیر، ۱۲۱-۱۲۲؛ خزینة‌الاصفیاء، ۶۴۵/۱-۶۴۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۹۱/۷؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۸/۵؛
Dictianary of Indo-Persian Literature, 155; *A History of Sufism in India*, 1/14; *Mughals In India*, 132, 543.

ربیعیان

مصباح‌السالکین (mes.bā.hos.sā.le.kin)، اثری به‌فارسی در شرح احوال و تعلیمات صوفیان برجسته‌ای چون ابوالحسن فرقانی، ابراهیم ادهم، خواجه عبدالله انصاری هروی و...، نوشتهٔ محمد عبدالعظیم گیلانی لاهوری پانی‌پتی (ــ ۱۲۲۷ق / ۱۸۱۲م). نیاکان او سال‌ها پیش از گیلان به لاهور کوچیده بودند و وی خود از صوفیان پانی‌پت بود. عبدالعظیم اثرش را در نه باب گردآورد. نسخهٔ دست‌نویس این اثر به‌شمارهٔ ۳۶ در کتابخانهٔ کمبلپور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان. ۱۹۲۷/۳؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 4.

م.اسماعیل‌پور

مصباح‌السرور (mes.bā.hos.so.rur) / مفتاح‌السرور، کتابی به‌فارسی در موسیقی هندی از قاضی حسن بن خواجه طاهر بن خواجه محمد. مؤلف که در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) می‌زیست و قاضی پرگنهٔ آنتور در دولت‌آباد در صوبهٔ شاه‌جهان‌آباد هند بود این اثر را در ۱۰۷۴ق نوشته است. وی در مقدمه می‌گوید که چهار کتاب معتبر به‌زبان هندی (= سنسکریت) در موسیقی وجود دارد که عبارتند از سنگیت رتناکر، روپ رتناکر، سنگیت موکند و بهرت سنگیت. از میان آن‌ها سه‌تای نخست در دکن و آخری در شمال هند آوازه دارند. قاضی حسن که با زبان سنسکریت آشنایی داشت مصباح‌السرور را با استفاده از چهار کتاب یاد شده در چهار باب نوشته است: ۱ــ در بنیاد راگ دانستن و آواز و ساز و مورچهنا و سرت و گرام و جز آن‌ها؛ ۲ــ دانستن راگ زنان و پسران و آب‌راگ و صورت و پوشاک و وقت و غیره، ۳ــ دانستن سده‌سیکرن یا سنگیرن و سالنگ و جز آن‌ها و ۴ــ بنیاد پکهارش و دانستن ساز و وقت و ترتیب رقص و مطالب دیگر. از مصباح‌السرور نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال (به‌شمارهٔ فهرست ۱۶۲۹) در دست است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۵۳/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۰۵/۵؛ محمدتقی دانش‌پژوه، «صد و سی و اند اثر فارسی در موسیقی»، هنر و مردم، شمارهٔ ۹۶-۹۷، مهر و آبان ۱۳۴۹ش، ص ۷۰؛
Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, 753; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 227-228; *Mughals in India*, 178.

برزگر

مصباح‌العاشقین ← بهاءالدین محمود بنسی

مصباح‌العاشقین فی ایضاح احوال‌السالکین (mes.bā.hol.ā.še.qin. fi.i.zāh-e.ah.vā.les.sā.le.kin)، کتابی به فارسی در سرگذشت و

سیرت شیخ مصباح‌العاشقین وجیه‌الدین محمد بن سید نظام‌الدین (۸۱۰ـ ۹۳۹ق) از نویسنده‌ای ناشناس. نویسنده که خود را مرید مصباح‌العاشقین می‌خواند این اثر را در چهار مقاله تدوین کرده است. وی در دیباچهٔ کتاب، آغاز نگارش آن را پس از درگذشت پیر خود یادکرده است. موضوع مقالات آن از این قرار است: مقالهٔ نخست در نسب مصباح‌العاشقین و نیاکان او و رفتن او به هندوستان و استادان و خوارق عادت او و تاریخ مرگ و مدت عمر او، مقالهٔ دوم در احوال پیران طریقت و مرشدان حقیقت این سلسله از احمد روایی و شیخ جلیل گجراتی تا سرگذشت خواجه معین‌الدین چشتی و برخی از بزرگان و معاصران، مقالهٔ سوم در عبادات و اوراد ظاهری و ریاضات باطنی و طریق اشغال جهر و خفی که به حضرت مخدومی رسیده و مداومت بر آن داشته و طالبان و مریدان را تعلیم کرده‌اند و مقالهٔ چهارم در بیان احوال مریدان و رفیقان و محبان که محض به‌واسطهٔ محبت و اخلاص حضرت مخدومی از مکانات خودها جدا شدند و همسایگی حضرت مخدومی را در این مقام غنیمت شمردند. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۴۸۹۸ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: الذریعه، ۱۴۴/۲۱؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۳۹۶۲/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۷۹.

فتح‌نیا طبری

مصباح‌المبتدی (mes.bā.hol.mob.ta.di)، کتابی در دستور زبان فارسی، بلاغت و عروض از محمد رحم‌علی‌خان ایمان فرخ‌آبادی (ز۱۲۱۴ق). مؤلف در دیباچهٔ این اثر که آن‌را برای تدریس در مدارس شبه‌قاره نوشته است می‌گوید که «بعد تحریر نسخهٔ مصباح‌الصبیان که مشتمل است بر قوانین صرف فارسی و پس از تسطیر تذکرةالشعرا، مسمی به منتخب‌اللطایف، و بعد اتمام مجموعهٔ خلاصهٔ علوم و مطلوب طالب که مقدمهٔ این هر دو متضمن بیان اصل فارسی و دیگر فواید مناسبه است»، بدین کار پرداخته است. وی این اثر را در فرخ‌آباد به نام نواب امیرالدوله دلیر همت‌خان مظفرجنگ بهادر نوشته است. مصباح‌المبتدی در یک مقدمه دربارهٔ فارس و زبان فارسی (فارسی مردم استخر، پهلوی، دری)، و پنج باب تدوین یافته است. **باب یکم**، در بیان حروف مفرده و مرکبه و دیگر قواعد کلیه، در دو فصل (حروف مفرده، حروف مرکبه)؛ **باب دوم**، در بیان قوانین صرف از اشتقاق افعال و آن‌چه متعلق صرف است؛ **باب سوم**، در بیان قواعد نحو زبان فارسی، از مبتدا و خبر، مفاعیل، حال، صفت و موصوف، اضافات، اعداد، ترکیبات، تأخیر و تقدم، حذف، ندا، تمیز، عطف به حرف و عطف بیان، بدل، تأکید، موصول، اسم فاعل و اسم مفعول، صفت مشبه، اسم تفضیل، مستثنی، قسم، حرکات پایان کلمات به‌سبب عوارض؛ **باب چهارم** در ذکر علم بلاغت که مشتمل است بر فن معانی که حاوی است به احوال اسناد و مسندالله و مسند و متعلقات آن و قصر و انشا و وصل و فصل و ایجاز و اطناب، و فن بیان که متضمن است بر تشبیه و مجاز و کفایت، و فن بدیع که مشتمل است بر صنایع معنوی و لفظی؛ **باب پنجم** در عروض و قافیه. **خاتمهٔ** کتاب که در اصطلاحات است درواقع رساله‌ای عرفانی است و نه اصطلاحات ادبی. از مصباح‌المبتدی نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد پاکستان (به‌شمارهٔ ۱۷۶۱) نگه‌داری می‌شود.

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۲۴۸۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۸۲/۱۳-۲۴۸۳، ۲۸۷۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۸۷/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۲۲۶/۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1043.

برزگر

مصحفی همدانی (mos.ha.fi-ye.ha.ma.dā.ni)، شیخ غلام فرزند شیخ ولی‌محمد فرزند شیخ درویش محمد، امروهه از توابع مرادآباد ح۱۱۴۶ ـ لکنو ۱۲۴۰ق، ادیب و شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکان دورش از همدان به هندوستان کوچیدند. اجداد نزدیک‌ترش از ملازمان دربار شاهی بودند و مال و مکنت فراوان داشتند. غلام مصحفی از نجبای امروهه بود. در جوانی به شاه‌جهان‌آباد رفت و به فراگیری کتب نظم و نثر فارسی و عربی پرداخت. علوم عربی، طبیعی، الهی و ریاضی را از مولوی‌مظهرعلی که در صرف و نحو عربی استاد بود، آموخت. آثار میبدی و ملاصدرا را نیز فراگرفت. پس از آشفتگی اوضاع دهلی به شهر تانده رفت و به ملازمت نواب محمدیارخان فرزند نواب علی‌محمدخان، نواب تانده رسید. قیام‌الدین علی، متخلص‌به قایم، از ملازمان و شعرای دستگاه نواب محمدیارخان، سبب پیوستگی وی به این نواب شده بود.

مصحفی همدانی

قایم، کار اصلاح اشعار اردوی نواب را بر عهده داشت، اما از کم‌دماغی اصلاح آن اشعار را به مصحفی می‌داد. در مجلس نواب‌یار محمدخان سخن‌سنجانی چون فدوی لاهوری، میرمحمد نعیم، پروانه علی‌شاه مرادآبادی، میان‌عشرت هذال و حکیم کبیر صاحب از قدیم در خدمتش بودند. مصحفی نیز از حاضران مجلس او بود و هر گاه که در آن مجلس غزل طرح می‌کردند، وی به نیکی به سرانجامش می‌رساند. مصحفی سه‌ماه در خدمت نواب یار محمدخان بود، تا آنکه پس از شکست ضابطه‌خان از سرداران شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) از آن پادشاه و مرهته‌ها در سکرتال دستگاه آن امیر نیز فرو پاشید و هر یک از شاعران به‌سویی پراگنده شدند. مصحفی پس از این رویداد به لکنو رفت و پس از یک سال به شاه‌جهان‌آباد بازگشت. گویند در شاه‌جهان‌آباد به تجارت روی نهاد و نیز سرگرم تحصیلات نظم و نثر فارسی شد. در سی سالگی تحصیلات خود را در این شاخه تکمیل کرد. پس از گذشت دوازده سال، در شاه‌جهان‌آباد در روزگار نجف‌خان، امیرالامرای شاه‌عالم دوم گوشهٔ عزلت گرفت و به سرایش شعر اردو همت گمارد. پیش از این بیشتر مایل به سرودن شعر فارسی بود. پس از آن بار دیگر راهی لکنو شد (۱۲۰۱ق) و تا پایان عمر در آنجا به سر برد. چندی در خدمت نواب مهدی‌علی‌خان بود. سپس در ۱۲۰۷ق به‌کوشش میرانشاءالله‌خان به ملازمت شاهزاده سلیمان‌شکوه پسر دوم شاه‌عالم دوم درآمد. چند قصیده در مدح وی سروده است. مصحفی در محافل ادبی شرکت می‌کرد، از جمله در محفل مشاعره‌ای که در منزل میرزاجعفرنامی برپا بود و محمدحسین قتیل و میر نصیر دهلوی هم در آن مجلس شرکت می‌کردند. شعرای معروف آن روزگار در منزل مصحفی نیز گرد می‌آمدند. روزی شیخ امام‌بخش ناسخ لکنویی، از شعرای معروف روزگار به‌دیدار مصحفی در خانه‌اش رفت و او را سرگرم اصلاح اشعار شعرا و تدریس گل کشتی میرنجات اصفهانی دید. مصحفی در شاعری چهار سال شاگرد میرزا میندهو سرسبز بود. در سال‌های پایانی عمر به فراگیری قرآن و تفسیر همت گمارد. علم عروض را نیز از کلام و اشعار استادان سخن آموخت. وی گرچه به‌فارسی نیز اشعاری سروده، اما به اشعار اردویش شهرت یافته است. در لکنو شاگردانی بسیار گردآورد، از جمله ناسخ لکنویی (ــ ۱۲۵۴ق) و بدهیادهر فصیح. از آثارش: چهار دیوان فارسی که یکی به پیروی از شعر نظیری نیشابوری، دیگری در برابر سبک ناصرعلی سرهندی، سومی در برابرشعر جلال اسیر و چهارمی نیز در سبک خودش بود. دومین و سومین دیوانش دزدیده شده است و نسخه‌ای از دیوان مصحفی که در موزهٔ ملی کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1971-189) نگه‌داری می‌شود، دیوان یکم او است که سرایش آن را در شاه‌جهان‌آباد آغاز کرد و تا حرف «ب» آن را سرود. سپس پانزده سال از ادامهٔ سرایش آن دست نگه‌داشت تا آنکه به‌خواهش شاگردش فصیح در ۱۲۱۱ق آن را به‌پایان رساند. این دیوان دو دیباچه داردکه یکی از مصحفی و دیگری از فصیح است. نسخه‌ای از دیوان مصحفی با اضافات و اصلاحاتی به خط وی در کتابخانهٔ رضا واقع در رامپور نگه‌داری می‌شود؛ سه دیوان به‌زبان اردو که یکی از آن‌ها به‌غارت رفت؛ کلیات مصحفی که شامل هفت دیوان او است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ خلاصة‌العروض؛ مفیدالشعرا در اصطلاحات فارسی؛ ریاض‌الفصحا که تذکرهٔ سی‌صد و بیست و پنج تن شاعر اردوزبان است. وی تألیف این تذکره را در ۱۲۲۱ق آغاز کرد و در ۱۲۳۶ق به‌پایان برد (لکنو، ۱۹۸۵م)؛ شاهنامه که ناتمام ماند و آن‌را تا نسب‌نامهٔ شاه‌عالم بهادر سرود؛ عقد ثریا* که شرح احوال صد و سی و هفت شاعر همروزگار مؤلف به‌ترتیب الفبا از روزگار محمدشاه (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) تا روزگار شاه‌عالم گورکانی است (دهلی، ۱۹۳۴م)؛ تذکرهٔ فارسی در ذکر شعرای متأخر فارسی که آن‌را در ۱۲۳۶ق به‌پایان رساند؛ تذکرهٔ هندی که در ۱۲۰۹ق نوشته شد (لکنو، ۱۹۸۵م)؛ شماری غزلیات و دویست قصیده به‌عربی در نعت حضرت رسول (ص) که به‌سببی از میان رفت؛ شرح مقامات حریری که لغات عربی آن‌را نیز گردآورده بود، اما به تدوین آن توفیق نیافت؛ مجمع‌الفواید.

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۰۷ـ۳۰۸؛ بوستان اوده، ۱۰۹؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۲۲۹ـ۲۳۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۷/۳ـ۶۸، ۲۰۵؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۳۹؛ تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، ۲۳؛ تذکرهٔ ریاض‌الفصحا، ۳۰۰ـ۳۰۸؛ تذکرهٔ شعرای اردو، ۱۷۵ـ۱۷۸؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۲۴ـ۱۳۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶۳ـ۴۶۸؛ تذکرهٔ هندی، ۲۱ـ۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۸۷، ۲۵۵ـ۲۶۲؛ تین تذکری، ۱۳۲؛ الذریعه، ۱۰۵۴/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۱۱/۲؛ شمع انجمن، ۴۱۶ـ۴۱۷؛ طبقات شعرای هندی، ۳۵۰ـ۳۵۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۳۸/۸، ۱۲۶۹؛ ۷۶۴/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۴۸۲/۳؛

فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۲۸؛ گل رعنا، ۱۸۶-۱۹۵؛ گلشن بی‌خار، ۴۸۸-۴۹۸؛ گلشن همیشه‌بهار، ۲۸۳-۲۸۴؛ گلشن هند، ۱۶۵-۱۶۶؛ مجموعهٔ نغز، ۱۸۸-۱۹۵؛ مکارم‌الآثار، ۱۱۲۳/۴؛ نتایج‌الافکار، ۷۰۰-۷۰۱؛ نوادرات سخن، ۱۰۸-۱۰۹؛ استوری، «غلام همدانی مصحفی»، ترجمهٔ تقی بینش، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، سال ششم، صص ۷۱۷-۷۲۰؛ تبسم کشمیری، «مصحفی کی شخصیت»، اوریئنتل کالج میگزین، جلد ۴۸، شماره‌های ۱۸۸ و ۱۸۹، مارچ-جون، ۱۹۷۲م، صص ۱۱۹-۱۵۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 440; *Mughals in India,* 358-359.

حجتی

مصدر فیوض (mas.dar-e.fo.yuz)، کتابی به اردو، در دستور زبان فارسی، از نذیرالدین حسن، متخلص به شایق، پسر غلام محی‌الدین قریشی هاشمی اویسی بریلوی سرهندی. مؤلف، چنان‌که در دیباچه می‌نویسد، در شهر بریلی هند در رفاقت و ملازمت نواب احمدیارخان بهادر پسر ذوالفقارخان بهادر دلاورجنگ به‌سر می‌برد و چون مردم را نیازمند آموختن زبان فارسی می‌دید مصدر فیوض را در ۱۲۳۰ق به دستور و همکاری نواب احمدیارخان نوشته و زبان نگارش را بدان جهت اردو برگزیده تا نوآموز دشواری‌های فارسی را به آسانی بیاموزد. این رساله در یک مقدمه، سه باب و یک خاتمه تدوین یافته است: مقدمه در بیان برخی اصطلاحات دستوری و لغوی که دانستن آن‌ها ضروری است، مانند حرکت، متحرک، ضم و ضمه، فتح و فتحه، کسره، مضموم، مفتوح، مکسور، سکون، ساکن، الف ممدوده، الف مقصوره، و جز آن‌ها. **باب یکم**، در ذکر الفاظ مفرده، در نه فصل: ۱ــ در تعریف کلمه، که آن‌را مطابق زبان عربی به سه قسم (اسم، فعل، حرف) بخش کرده است، ۲ــ در بیان مصدرهای کثیرالاستعمال. مؤلف این افعال را به‌ترتیب حروف الفبا یاد کرده و مصدر، معنی مصدر به اردو، و مضارع آن‌را به‌دست داده است، ۳ــ تصریف افعال و بنای آن‌ها، ۴ــ در شناخت فعل‌های لازم و متعدی، ۵ــ در شناختن فاعل هر فعل، ۶ــ در شناختن مفعول هر فعل متعدی که در عبارت واقع می‌شود، ۷ــ افعال ناقصه، که در آن‌ها فاعل یا مفعول وجود ندارد، و عبارتند از بودن، شدن، گردیدن، گشتن، هستن، استن، ۸ــ در بیان حال و ۹ــ در بیان ضمیر. **باب دوم**، در ترکیب و مرکب، در چندین فصل: ۱ــ در بیان جمله و انواع آن، ۲ــ در بیان مرکب اضافی و اقسام اضافه، ۳ــ مرکب وصفی، ۴ــ در بدل و مبدل‌منه، ۵ــ در بیان مستثنی و مستثنی‌منه، ۶ــ در بیان جار و مجرور (یا همان حروف اضافه)، ۷ــ در بیان موصول وصله، ۸ــ در بیان عدد و معدود و ۹ــ در بیان عطف و معطوف و معطوف‌علیه. **باب سوم**، در ذکر معانی حروف مفرده و حروف مرکبه و معنی بعضی از کلمات، در چند فصل: ۱ــ در معانی حروف مفرده، از الف تا ی، ۲ــ در ذکر تبدیل حرف مفرد به حرف دیگر، ۳ــ در ذکر معانی حروف مرکب و ۴ــ در اصناف کلمات که هر صنف برای معنی خاصی مقرر است. **خاتمه** در چند فایدهٔ قواعد فارسی، مانند اماله، تبدیل، ادغام و جز آن‌ها.

مصدر فیوض تاکنون چندین‌بار، از جمله در کانپور (۱۲۷۶ق) و لاهور (۱۸۷۵م)، به‌چاپ رسیده است. از این اثر ظاهراً تحریری به‌فارسی هم در دست است که دست‌نویس شمارهٔ N.M.1957-655/51 موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نسخه‌ای از آن است.

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۷۹-۹۵؛ الذریعه، ۱۲۶/۲۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۷۷۹/۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۶۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۸۸/۱۳، ۲۸۷۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۶۹.

برزگر

مصطفایی‌بیگم (mso.ta.fā.i.bey.gom)، فرزند سید باقرحسین هندی، ز۱۲۸۷ق، بانوی نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی خواهر محمدمظهرخان حیدرآبادی بود. از آثارش به اردو: ذخیرة‌المصائب در مقتل؛ مرقع غم در مراثی؛ اسیران کربلا در مصایب اهل بیت؛ مجموعهٔ شعر مقتل شهدا؛ مفتاح‌الحاجات در ذکر دعا؛ عقایدالصالحین؛ تذکرهٔ خاصان خدا که ترجمه و تلخیص تذکره‌ای از زبان فارسی به اردو است و با پیش گفتار محمد حامدخان هندی به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۳۹۷ق)؛ ترجمهٔ مقتل لسان‌الذاکرین به‌نام خزینة‌المصائب که به‌چاپ رسیده است.

منابع: امامیه مصنفین، ۱۶۲/۱، ۴۵۶؛ ۱۷۲/۲، ۲۱۷، ۷۰۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۱۵-۲۱۶؛ الذریعه، ۷۱/۲؛ ۱۵۹/۷؛ ۱۹/۱۰؛ ۲۸۴/۱۵؛ ۸۹/۱۷؛ ۳۱۴/۲۰؛ ۳۳۶/۲۱؛ ۳۳/۲۲.

رسولی

مصطفی بن خالقداد عباسی هاشمی (mos.ta.fā.ebn-e.xā.leq.dād-e.ab.bā.si-ye.hā.še.mi)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، ادیب و مترجم شبه قاره. پدرش از بزرگان لاهور بود و وی را شیخ خالقداد می‌خواندند. احتمالاً نسبتش به عباس عموی پیامبر و هاشم پدر عبدالمطلب و جد بنی‌هاشم می‌رسد. مصطفی در لاهور زاده شد و در همان‌جا بالید. علوم اسلامی و عربی و زبان فارسی را آموخت. از زندگی وی بیش از این آگاهی نداریم، جز آن‌که از حمایت جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) و جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) برخوردار بود. ریو در فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ بریتانیایی اسم کامل او را مصطفی بن خالقداد الهاشمی العباسی نوشته است و مؤلف فهرست دیوان هند از او به نام مصطفی بن خالقداد الهاشمی العباسی یاد کرده است. وی گذشته از فارسی، زبان‌های عربی و سنسکریت را نیز به‌خوبی می‌دانست. از آثارش: پنجاکیانه یا پنج داستان که ترجمهٔ پنج‌تنتره / کلیله و دمنه است و مصطفی بن خالقداد آن‌را به فرمان جلال‌الدین اکبر از سنسکریت به‌فارسی برگردانید. این اثر به تحقیق و تصحیح و مقدمهٔ جلالی نائینی، امیرحسن عابدی و تاراچند به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۶۳ش)؛ توضیح‌الملل* که ترجمه و تحریر نو تنقیح‌الادلة والعلل فی ترجمة‌الملل والنحل افضل‌الدین صدرترکه (ـ ۸۵۰ق) به‌فارسی است و مصطفی بن خالقداد در ۱۰۲۰ق به‌ترجمه و تحریر آن پرداخت و در ۱۰۲۱ق آن‌را در لاهور به‌پایان برد (تهران، ۱۳۲۱ش، ۱۳۷۲ش)؛ دریای اسمار* که تحریر تازهٔ بحرالاسمار ملا احمد است و مصطفی بن خالقداد آن‌را به فرمان جلال الدین اکبر گورکانی تحریر تازه کرد و این تحریر تازه را دریای اسمار نامید (دهلی، ۱۳۷۵ش / ۱۹۹۷م).

منابع: پنجاکیانه یا پنج داستان (کلیله و دمنه)، نود و چهار ـ صد و پنج؛ توضیح‌الملل، ۱/۹۴ـ۱۱۱؛ دریای اسمار (ترجمهٔ گتاسرت ساگر)؛ قند پارسی، شمارهٔ ۱۲، پاییز ۱۳۷۶ش، ص‌آخر؛ حسین مطیعی امین، «دریای اسمار (ترجمهٔ گتاسرت ساگر)» کتاب ماه (ادبیات و فلسفه)، سال دوم، شمارهٔ پنجم، اسفند ۱۳۷۷ش، صص ۴۶ـ۴۷؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/139-140; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 442.

رسولی

مصطفی‌خان کاشی (mos.ta.fā.xān-e.kā.ši)، مخاطب به مقرب‌خان، پسر محمدسعید، ز۱۱۰۷ق، دانشمند دینی فارسی‌نویس شبه‌قاره. برخی منابع وی را مردی شیعی از افغانان، از قوم کاسی (منسوب به کوه کیسه، معروف به کوه سلیمان نزدیک کویته از شهرهای بلوچستان پاکستان. **کاسی** را نام نیای قبیلهٔ افغان شنوار نیز گفته‌اند) دانسته‌اند و نسبت کاسی / کاشی او نیز ظاهراً از همین‌جا است (واژهٔ کاشی شاید تصحیف کاسی است). پدرش مردی بسیار تهیدست بود، چندان‌که چون درگذشت به‌سختی توانستند اسباب کفن و دفن او را فراهم کنند. مصطفی‌خان در چهارده سالگی از مادرش اجازه گرفت و به‌دنبال سرنوشت خود رفت و رفته‌رفته به درگاه شاهزاده محمداعظم شاه (ـ ۱۱۱۹ق)، پسر سوم اورنگ‌زیب گورکانی پادشاه هند (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق)، راه یافت و نزد او تقرب جست و باکاردانی توانست دستگاه شاهزاده را، که در آن همیشه، به‌دلیل افزونی خرج سپاه، صدای اعتراض و شکایت بلند بود، سر و سامان بخشد و «به‌حسن جزءرسی او کار سرکار پادشاهزاده نسق گرفت و نالش سپاه و شاگردپیشه برخاست و... آن‌قدر در مزاج شاهزاده دخل به‌هم رسانید که هیچ کار بی‌مشورت او تمشیت» نمی‌یافت (مآثرالامرا، ۶۳۷/۳) و گویا در همین زمان بود که به‌لقب مقرب‌خان مخاطب شد. اما اورنگ‌زیب به افغانان، و از آن میان مصطفی‌خان، سخت بی‌اعتماد بود و از این‌رو هر چه از شاهزاده محمداعظم برخلاف میل پدرش پدیدار می‌شد اورنگ‌زیب آن‌را از «پخته‌کاری» مصطفی‌خان می‌شمرد و سرانجام نیز بر او خشم گرفت و از منصبش برکنار کرد و بفرمود تا او را از لشکر شاهزاده بیرون کنند و به بندر سورت بفرستند و از آن‌جا با کشتی به حجاز روانه نمایند. مصطفی‌خان پس ازگزاردن حج، به هند بازگشت و در بندر سورت فرود آمد و در سال سی و نهم پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۱۰۷ق) در اورنگ‌آباد دکن در جامهٔ درویشی به حضور اورنگ‌زیب رسید و پادشاه گورکانی چون او را دید، این مصرع برخواند: «به‌هر صورت که آیی می‌شناسم.» گویند «هر چند محمداعظم‌شاه خواست که به استشفاع او پرداخته همراه خود گیرد، صورت نبست. خان مذکور [مصطفی‌خان] که به حلیهٔ فضل و کمال آراسته بود نسخهٔ موسوم به امارات‌الکلم برای تسهیل استخراج آیات قرآنی تألیف نموده، شاهزاده از نظر پادشاه گذرانید که تصنیف مصطفی‌خان است. بعد مطالعه ارشاد شد که تصنیف نگویید، تألیف است. شاهزاده عرض کرد که تا حال دیگری بدین فکر نیفتاده، لهذا

تصنیف می‌توان گفت. پادشاه بی‌دماغ شده به داروغهٔ کتابخانه ارشاد نمود [که] رساله‌ای را که درین ماده سابق کسی نوشته از کتابخانهٔ برآورده به دست شاهزاده دهد. خان مذکور بقیهٔ عمر در خانه‌نشینی به‌سرآورد.» (مآثرالامرا، ۶۳۸/۳ـ۶۳۹) مصطفی‌خان بقیهٔ عمرش را در اورنگ‌آباد به انزوا گذرانید. خانهٔ باشکوه وی در محلهٔ سلطان‌آباد اورنگ‌آباد معروف بوده است. از آثارش: ۱ـ نجوم‌الفرقان فی کشف عن آیات‌القرآن / علامات نجوم‌الفرقان (کلکته، ۱۲۲۶ق) به‌فارسی که در ۱۱۰۳ق نوشته شده و کشف‌الآیات و کلمات قرآنی است به‌ترتیب حرف آغاز هر واژه و هر حرف در یک باب؛ ۲ـ امارات‌الکلم‌الرحمانیه / امارات‌الکلم‌الرحمانی (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۵۹۳۷) به فارسی که ظاهراً پس از کتاب پیشین نوشته شده و در کشف آیات و کلمات قرآن (یا راهنمای آیه‌ها در رکوعات قرآن) است به‌ترتیب حروف تهجی، با مقدمه‌ای در بیان ضوابط و قواعد استخراج. مصطفی‌خان در دیباچهٔ این اثر می‌گوید که پیش از این کسی به این اختصار چنین کاری انجام نداده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۳۸۷ـ۳۸۹؛ الذریعه، ۳۰۴/۲؛ ۸۲/۲۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۱۷۱/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۴/۱، ۱۶۶، ۲۸۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۷/۱، ۱۲۰؛ مآثرالامرا، ۶۳۷/۳ـ۶۴۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۲۰/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۲/۶ـ۳۷۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 441-442; *Mughals in India*, 356.

برزگر

مصطفی همدانی (mos.ta.fā-ye.ha.ma.dā.ni)، میرزا مصطفی علی همدانی، لاهور ۱۹۰۹م ـ　　، پژوهشگر و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیاکان وی از همدان به پیشاور کوچیدند و برخی از آنان به لاهور سفر کردند و به خدمت نوابان قزلباش درآمدند و به‌سبب دانش آنان به خاندان منشیان آوازه یافتند. عموی میرزا مصطفی، میرزا علی محمد همدانی، مداح تخلص می‌کرد. مصطفی از کودکی به شعر فارسی علاقه می‌ورزید. حضور علمای ایرانی در لاهور که در روزهای سوکواری محرم به آن شهر می‌رفتند و در حسینیهٔ قزلباش سخنرانی می‌کردند، سبب شد که مصطفی به‌زبان و شعر فارسی روی آورد. در لاهور از محضر شیخ عبدالعلی هروی تهرانی کسب فیض کرد. در ۱۹۳۵م هفته‌نامه‌ای به نام اخبار سفینه منتشر کرد. وی با روزنامه‌های پرآوازهٔ لاهور همکاری داشت. در ۱۹۳۹م گویندهٔ رادیو شد. از شیوهٔ غالب و اقبال پیروی می‌کند و سبک شعر وی پاکستانی است. در آغاز شاعری از شاگردان عبدالمجید سالک، شادان بلگرامی و نشتر چالندهری بود. بیشتر اشعارش مثنوی است، اما قصیده و رباعی هم سروده است. آثار نظم و نثر وی در مجلات و روزنامه‌های کشورش چاپ شده است.

منابع: شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۴۸۶ـ۴۸۸؛ دست‌نوشتهٔ مصطفی همدانی.

رسولی

مصطلحات‌الشعرا (mos.ta.la.hā.toš.šo.a.rā)، فرهنگ واژگان فارسی به فارسی از وارستهٔ سیالکوتی. مؤلف تدوین این فرهنگ را در ۱۱۴۹ق به‌پایان برده است، اما سال تألیف آن در برهان قاطع به‌تصحیح محمد معین ۱۱۵۱ق و در کتاب فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان شهریار نقوی و دیباچهٔ جلد پنجم فرهنگ نظام سید محمدعلی داعی‌الاسلام، ۱۱۸۰ق آمده است. گمان می‌رود سبب اشتباه نقوی که هم تاریخ تألیف این اثر و هم سال درگذشت مؤلف آن را ۱۱۸۰ق یاد کرده این است که وی بر مبنای حروف ابجد تمام حروف عبارت «مصطلحات‌الشعرا» را در محاسبه به‌شمار آورده، حال آنکه حرف «ش» از حروف شمسی است و پس حرف «ال» نباید به حساب آید. اما از عبارت «مصطلحات شعرا» تاریخ تدوین اثر، یعنی ۱۱۴۹ق به‌دست می‌آید. مأخذ برهان قاطع نیز که تاریخ تألیف را ۱۱۵۱ق داده است، مشخص نیست. وارسته در دیباچهٔ این فرهنگ دربارهٔ چگونگی تألیف و تاریخ به‌پایان بردن آن می‌نویسد «بنده وارسته به‌محض سرنوشت ازلی شب و روز محو مطالعهٔ دواوین فصحا بودم و دل و جان را وقف عشق نوخطان الفاظ و معانی می‌نمودم. اکثر محاورات غریبهٔ فارسی‌زبانان در اشعار فصاحت‌بار دیدم و به تحقیق آن کمر سعی، محکم بربستم. هر چند گرد کتب لغات گردیدم، نفخهٔ حل معانی بعضی از آن نشنیدم، ناچار رجوع به زبان‌دانان ایران دیار آوردم و پانزده سال در این تلاش به سر بردم و آن‌چه از زبان آن‌جماعت شنیدم، برای انتفاع جمهور سخن‌پردازان در حیز کتابت درآوردم و به جهت سهولت طلبا در این صحیفه مسطور نمودم و از ضبط محاورات و لغاتی که در مصنفات تازه‌گویان به‌نظر در نیامد، عطف عنان اشهب قلم واجب دیدم و این نامه را به مصطلحات‌الشعرا که

مشعر تاریخ شروع تألیف است موسوم گردانیدم.» در این فرهنگ کمابیش دوهزار اصطلاح کنایی و مثل فارسی همراه واژگان و ترکیبات فارسی، عربی و ترکی با شواهد شعری از سرایندگان گوناگون گردآوری شده که حرف نخست لغات و مصطلحات «تناظر» و حرف دوم آن «منظر» است، اما حروف میانی کلمه‌ها لحاظ نگردیده و اعراب‌گذاری نیز شده است، مانند تناظر الف از منظر الف «آب و گل به کسر کاف فارسی ــ کنایه از قالب بشری است. میرزا صائب گوید: "قبای صورتی آب و گل نمازی نیست ــ از این لباس برآیید چون نماز کنید".» در این اثر، افزون بر مصطلحات، واژه‌های مرکب نیز آمده است، مانند آب‌انبار، انگشت‌نما و... همچنین در برخی موارد به‌ویژه برابر کلمات مفرد به جای توضیح معنی تنها معروف نوشته شده و پس از آن معنی غیر معروف هم مندرج گردیده است، مانند «ترک معروف ترکی است به معنی ترکش، سنجر کاشی: فوج صد بوالهوس از ناوک آهی شکنم ــ ترک سینه پر از ناوک دل‌دوز من است.» چون در فرهنگ مصطلاحات به سروده‌های سخنوران غیرمعروف هم استناد و استشهاد شده، این مجموعه از ارزشی شایان برخوردار است. وارسته در این اثر به سروده‌های صائب تبریزی، امیرخسرو دهلوی، طالب آملی، جلال اسیر، باقی کاشی، میر نجات و ... استشهاد و به کتاب‌های چراغ هدایت و بهار عجم نیز استناد کرده است. وارسته در مصطلاحات‌الشعرا لغات و اصطلاحات را از دیگر کتاب‌های فرهنگ‌نویسی و به‌شیوهٔ آن‌ها گردآوری نکرده است، بلکه نخست درستی و نادرستی هر واژه و اصطلاح را بررسیده و سپس آن‌را به فرهنگ خود افزوده است. همچنین گاه در برخی موارد توضیحات وی مفصل‌تر و شواهد و استنادش کامل‌تر و بیشتر از سایر آثار در این زمینه است، مانند اصطلاح آب بر آئینه زدن و ریختن که دربارهٔ آن در فرهنگ چراغ هدایت چنین آمده: «رسمی است که در قفای شخصی که به سفر می‌رود آب بر آئینه بریزند که به سلامت باز آید و این را شگون دانند. طغرا: کوی تو منزلگهی است در سفر آشنا ــ بر رخ آئینه آب از پی بیگانه ریز.» اما در مصطلحات وارسته دربارهٔ همین اصطلاح چنین نوشته شده است «چون به عزم سفر از خانه برآید کسی در کوی او چند برگ سبز بر آیینه گذاشته، آب بر آن ریزند و آن را شگون زود به‌هم رسیدن‌ها دانند: (محاوره‌دانان ایران) نظام دست‌غیب: دیده را ترکنم از اشک چو رفتی از بزم ــ در قفای سفری آب بر آیینه زنند. صائب تبریزی: کیست آن کس که بر احوال مسافر گرید ــ چشم آئینه به دنبال مسافر گرید.» وارسته محاورات نادر و اصطلاحات اهل حرفه، مانند بازیگران، منشیان و پهلوانان را نیز در فرهنگ خود گنجانیده است. او اصطلاحات هندی‌الاصل را نپذیرفته و از استشهاد به کلام سخنوران هندوستان اجتناب کرده و کوشیده است تا تمامی اصطلاحاتش فارسی‌الاصل باشد. بدین‌گونه، وارسته با کوششی پیگیرانه توانست بسیاری از اصطلاحاتی را که ریشه در فرهنگ کهن ایرانی داشت و بیانگر شیوهٔ اندیشه و زندگانی پرفراز و نشیب مردم ایران‌زمین بود از نابودی و فراموشی رهایی بخشد. داعی‌الاسلام در ارزیابی این کتاب می‌گوید «مؤلف سعی به جمع کردن اصطلاحات خاص آن زمان ایران نموده، برای هر اصطلاح و استعمال، اشعار عصر صفوی شاهد آورده. کتاب کوچکی است، اما در ادب فارسی قابل اهمیت است.» سیالکوتی در تدوین این اثر از کتاب‌های گوناگونی چون فرهنگ جهانگیری، کشف‌اللغات، مؤیدالفضلا، مدارالافاضل، قاموس رشیدی، تاج‌المصادر، شرح دیوان خاقانی، شرح قصاید انوری، لطایف مثنوی معنوی، صراح، ابراهیم‌شاهی، منتخب‌اللغات و محاوره‌دانان ایرانی بسیار بهره برده است. این فرهنگ نخستین‌بار در ۱۲۷۰ق در حاشیهٔ خلاصهٔ بهار عجم در لکنو و دیگر بار در ۱۳۱۶ق در لکنو و سومین بار در ۱۳۰۵ق به نام مصطلحات وارسته در لکنو چاپ و منتشر شد. در ۱۳۶۴ش مصطلحات‌الشعرا برای نخستین‌بار به همت مؤسسهٔ پژوهش‌های فرهنگی در ایران نیز چاپ و منتشر شد.

منابع: برهان قاطع، مقدمه؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۶۹-۱۷۰؛ فرهنگ مصطلاحات‌الشعرا؛ فرهنگ نظام، ۴۴/۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۵۸-۱۶۳؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۴۷۸۰/۴-۴۷۸۱.

جهان‌تاب

مصلح‌الدین لاری (mos.le.hod.din-e.lā.ri)، مصلح‌الدین محمد، متخلص به کلامی، ابن صلاح‌الدین بن جلال‌الدین بن کمال‌الدین بن محمد سعدی انصاری عُبادی شافعی (سپس حنفی)، ح‌۸۹۰ ــ ۹۷۹ / ۹۸۰ق، دانشمند دینی و نویسنده و شاعر ایرانی. از مردم لار فارس بود. در شیراز نزد میرغیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی (ــ ۹۴۸ق) و میرکمال‌الدین حسین لاری (از شاگردان جلال‌الدین دوانی) درس خواند. سپس رهسپار هند شد و به دربار همایون گورکانی، پادشاه هند (۹۳۷ ــ ۹۴۷، ۹۶۲ ــ ۹۶۳ق) راه یافت. چندی نیز با گروهی از

شاعران و دانشمندان پرآوازهٔ روزگارش، مانند شاه‌جهانگیر هاشمی صاحب مظهرالآثار، علاءالدین لاری و دیگران در خدمت شاه‌حسن ارغون، حکمران تته و سند (۹۳۰ ــ ۹۶۳ق) به‌سر می‌برد. به‌نوشتهٔ تاریخ معصومی، «مدتی به‌افادهٔ درس شاه‌حسین [= حسین] قیام داشته، در شهور سنهٔ احدی و خمسین و تسعمائة [۹۵۱ق] به داعیهٔ حج رخصت نموده متوجهٔ مکهٔ معظمه گردید.» اما قاضی احمد قمی مؤلف خلاصة‌التواریخ، که مصلح‌الدین را از نزدیک می‌شناخت می‌گوید که وی «بعد از تحصیل به بلاد هند رفته صدر پادشاه مرحوم همایون پادشاه گشت» و پس از درگذشت همایون «متوجهٔ زیارت حرمین شریفین گردید. در اثنای راه کشتی وی شکسته قرب چهارصد جلد کتابش به آب رفت. مولانا به مشقت تمام از تلاطم دریای زخار به ساحل نجات رسیده از آن‌جا به استنبول شتافت. سلطان سلیمان پادشاه روم [پادشاه عثمانی، ۹۲۷ ــ ۹۷۴ق] وی را رعایت بسیار کرده در آخر به بلدهٔ آمد به تدریس فرستاد. چند مدت در آن‌جا به‌بغداد آمد و با اسکندر پاشا بیگلربیگی عراق عرب به سر می‌برد و با یکدیگر مباحثه و مذاکره می‌نمودند. فقیر مؤلف [قاضی احمد قمی] در سنهٔ اربع و سبعین و تسعمائه [۹۷۴ق] که به‌زیارت عتبات رفتم در بغداد وی را در خدمت پاشای مذکور ملاقات نمودم و در آن اوان تاریخی جهت آل‌عثمان در سلک تحریر درمی‌آورد. تصانیفش، حاشیه بر شرح مواقف و حاشیه بر حاشیهٔ قدیم مولانا جلال‌الدین محمد دوانی، و حاشیه بر شرح جامی، و حاشیه بر انوار شافعی، و شرح شمایل ترمذی بر حدیث و تفسیر سورهٔ "انا انزلنا"، تاریخ آل عثمان که الآن پادشاه روم‌اند و رساله در شطرنج و رساله در بیطاری» است. وی، به‌روایتی، در آمد درگذشت. مصلح‌الدین لاری در همهٔ علوم متداول روزگارش دست داشته و آثار بسیاری به‌فارسی و عربی نوشته است. شعر نیز می‌سرود و کلامی تخلص می‌کرد و تذکره‌نویسان اشعاری از او را نقل کرده‌اند که از جملهٔ آن‌ها این غزل است: «درداکه به کوی تو رسیدن نگذارند ــ سوی در و دیوار تو دیدن نگذارند / آب خضریست آن لب جان‌بخش، و لیکن ــ ما تشنه بمردیم و چشیدن نگذارند / باغیست جمالت که در آن بس گل رعنا ــ بشکفته، ولی حیف که چیدن نگذارند / از دور به کویت گذرم همچو کسی کو ــ بیند سوی فردوس و رسیدن نگذارند / پایان شب هجر نه پیداست، مگر صبح ــ در مدت عشق تو دمیدن نگذارند / می‌داشتم آن‌چشم، که خاک قدمت را ــ در دیده کشم، لیک کشیدن نگذارند / در کام کلامی ز سحاب کرم تو ــ مپسند که یک قطره چکیدن نگذارند.» گفتنی است که مصلح‌الدین لاری را نباید با شاعر لاری دیگری با تخلص کلامی، یعنی صدرالدین محمد لاری (- ۹۷۷ق) که مخاطب به افضل‌خان و چندی در سلک ارباب شرع در دستگاه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۴ ــ ۱۰۱۴ق) بوده و سپس به دکن رفته و در همان‌جا درگذشته است، خلط کرد. مهم‌ترین اثر فارسی مصلح‌الدین لاری، مرآت‌الادوار و مرقات‌الاخبار (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.7650) در تاریخ عمومی، از آفرینش جهان تا برآمدن سلیم دوم عثمانی به تخت شاهی (۹۷۴ق) در یک مقدمه و ده باب است: ۱ــ پیامبران از آدم تا نوح، ۲ــ پیشدادیان و پیامبران همروزگار آنان، ۳ــ کیانیان و پیامبران همروزگار آنان، ۴ــ ساسانیان و ملوک عرب، ۵ــ محمد(ص)، خلفای راشدین، امویان و عباسیان، ۶ــ خاندان‌های همروزگار عباسیان، ۷ــ چنگیزخان و جانشینانش در چین و ایران، قراختاییان و مظفرخان، ۸ــ تیمور و تیموریان ایران، ۹ــ آق‌قویونلو و آغاز دولت صفویان و ۱۰ــ پادشاهان عثمانی. در باب آخر زندگینامهٔ دانشمندان و دیگر نام‌داران، پس از ذکر تاریخ هر پادشاه آمده است. این اثر را (بی‌باب دهم) سعدالدین محمد بن حسن‌جان، معروف به خواجه افندی (- ۱۰۰۸ق)، به ترکی برگردانیده است. از دیگر آثارش: ۱ــ شمایل‌النبی که گزارش فارسی شمایل‌النبی ترمذی، مجموعه‌ای از احادیث دربارهٔ صورت و سیرت پیامبر اسلام، است (لاهور، ۱۸۷۹م و ۱۳۰۹ق / ۱۸۹۲م)؛ ۲ــ شرح هیئت قوشچی به‌فارسی در شرح رسالهٔ هیئت ملا علاءالدین علی بن محمد قوشچی (ــ ۸۷۹ق) (نسخه‌های کتابخانهٔ سپهسالار به‌شماره‌های ۴۷۲۶/۱ و ۷۴۲۸/۱ و کتابخانهٔ ملک به‌شمارهٔ ۶۲۶۷/۱). این شرح را برخی منابع از عبدالحی لاری نیز دانسته‌اند؛ ۳ــ شرح رسالهٔ منطق زین‌الدین علی جرجانی به‌فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی بایزید استانبول به شمارهٔ ۴۴۶۰)؛ ۴ــ شرح ولدیهٔ سعدالدین تفتازانی به‌فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه استانبول به‌شمارهٔ Iük.FY.949)؛ ۵ــ حاشیه بر شرح قاضی میرحسین میبدی بر هدایة‌الحکمهٔ اثیرالدین ابهری به‌عربی (استانبول، ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰ق)؛ ۶ــ حاشیه بر کافیهٔ ابن حاجب به‌عربی که حاشیه‌ای است بر کافیهٔ ابن حاجب مالکی (ــ ۶۴۶ق) در نحو، به‌شیوهٔ گفت‌وگو با عصام‌الدین ابراهیم بن محمد اسفراینی (ــ ۹۴۳ق) و عبدالغفور لاری (ــ ۹۱۲ق) شاگرد جامی؛ ۷ــ فرائض‌اللاری

که شرحی است به‌عربی بر فرائض سجاوندی یا فرائض سراجیه از سراج‌الدین محمد بن محمود سجاوندی؛ ۸ــ شرح کتاب‌الاربعین نووی به‌عربی که شرحی است بر الاربعین امام محی‌الدین یحیی بن شرف‌النووی‌الشافعی (ــ ۶۷۶ق) در حدیث؛ ۹ــ شرح‌الارشاد فی فروع‌الشافعیه در شرح الارشاد شرف‌الدین اسماعیل یمنی شافعی (ــ ۸۳۶ق)؛ ۱۰ــ تعلیقه بر انوارالتنزیل و اسرارالتأویل قاضی بیضاوی به‌عربی؛ ۱۱ــ حاشیه بر مطالع‌الانظار ابوالثنا شمس‌الدین محمود اصفهانی (ــ ۷۴۹ق) که خود شرحی است بر طوالع الانوار قاضی بیضاوی در علم کلام؛ ۱۲ــ مرشدالغنا بشرح امثلة‌البنا.

منابع: احسن‌التواریخ، ۷۰۸-۷۰۹؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۹۱/۲-۵۹۳، ۷۶۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۳۰۴/۵-۳۰۵، ۱۶۶۳-۱۶۶۹؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۷۷/۲-۷۷۹؛ تاریخ معصومی، ۲۰۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۵۵-۳۵۶؛ خلاصة‌التواریخ، ۵۸۰/۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۲۴۳/۴؛ روز روشن، ۶۸۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۱۴۳/۲؛ صبح گلشن، ۳۳۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۱۵/۱؛ ۱۹۳/۱۰، ۱۹۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۲۲/۱؛ ۴۱۹۷/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه استانبول، ۳۲۵-۴۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های ترکیه، ۹۵، ۲۴۹، ۳۶۶، ۳۶۹، ۵۶۷، ۵۶۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۶۹، ۶۵۳، ۱۷۰۲-۱۷۰۳، ۳۱۱۵-۳۱۱۶؛ کاروان هند، ۱۱۷۱/۲-۱۱۷۲؛ کشف‌الظنون، ۶۹، ۱۹۱، ۴۷۵، ۵۱۶، ۹۰۰، ۱۰۶۰، ۱۱۱۶، ۱۳۷۲، ۱۶۴۶، ۱۸۹۳، ۲۰۲۹؛ مرآت‌العلوم، ۱/۳؛ مرآة‌الفصاحه، ۵۲۰-۵۲۱؛ معجم‌المطبوعات، ۱۵۸۴/۲؛ مقالات‌الشعرا، ۲۸۵، ۲۷۶-۲۷۷؛ هفت‌اقلیم، ۲۵۷/۱؛ هدیة‌العارفین، ۲۵۱/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/115-117; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 441; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/116-118, 174, 1240; 2/77.

برزگر

مصیب اله‌آبادی (mo.say.yeb-e.e.lāh.ā.bā.di)، شاه‌غلام قطب‌الدین فرزند شاه‌محمد فاخر زایر فرزند شاه‌خوب‌الله، اله‌آباد ۱۱۳۹ ــ مکه ۱۱۸۷ق، دانشمند دینی و عارف و شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه‌قاره. مقدمات علوم را نزد پدرش و عم خود شاه محمدناصر افضلی فراگرفت و تحصیلاتش را نزد محمد برکت‌الله بن عبدالرحمان اله‌آبادی بن محمد دولت فتحپوری به‌انجام رسانید. در تصوف از پدرش که خود عارفی نام‌دار بود خرقهٔ خلافت گرفت و در جوانی هنگامی که پدرش به سفر حج رفت به جای او بر مسند ارشاد نشست. در ۱۱۸۶ق با شمار بسیاری از پیروانش رهسپار حج شد و چون به مکه رسید هنوز ایام حج فرا نرسیده بود و از این‌رو برای زیارت مزار پیامبر (ص) و فرزندان و اصحاب او به مدینه رفت. اما در مدینه به بیماری اسهال دچار شد و در بازگشت به مکه، پیش از گزاردن حج درگذشت و پیکرش را در بارگاه خدیجه به‌خاک سپردند. «شاه‌غلام قطب‌الدین مصیب از افاضل زمان و اعاظم علمای دوران خود بود» و گویند آثاری مانند رسالهٔ دارالحرب، رساله در منطق، سوانح‌الهندیه و تحفة‌الامرا داشته است که امروزه ظاهراً در دست نیست. وی به‌زبان‌های اردو، فارسی و عربی شعر می‌سروده است و به‌ویژه در مثنوی‌گویی مهارت داشته و در جواب بسیاری از شاعران مثنوی‌هایی سروده است که از آن‌جمله مثنوی‌های بستان‌الحقیقت، نان و قلیه، شیر و نبات، غازی‌نامه (در ذکر فتوحات سلطان محمود غزنوی) و پردهٔ عشاق را نام برده‌اند. وی در غزل‌سرایی و دیگر انواع شعر نیز ماهر بود. از اشعارش: «بگداخت همچو موم به تن استخوان مرا ــ بر لب بود چو شمع سحرگاه جان مرا / بنشینم و پای گل نوحه سر کنم ــ فرصت دهد اگر به چمن باغبان مرا / کس سرگذشت خویش دم واپسین نگفت ــ در دل بماند حسرتی از رفتگان مرا / گاهی به جرم توبه کشد گه به جرم عشق / افتاده است کار به آن ناگهان مرا / از جور او مصیب نباشم حزین چرا / پیدا بود زهر لب زخم استخوان مرا.»

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۲۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۵۶؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۳۶-۳۷؛ تین تذکری، ۲۶۷؛ الذریعه، ۱۰۵۷/۹؛ روز روشن، ۷۴۲؛ سخن شعرا، ۴۴۵؛ شاه‌محمد اجمل اله‌آبادی و ادب فارسی، ۱۶۹-۱۷۹؛ شمع انجمن، ۴۱۳؛ نتایج‌الافکار، ۶۷۰-۶۷۱؛ نزهة‌الخواطر، ۲۳۶/۶؛ نشتر عشق، ۱۴۹۷/۵-۱۴۹۸.

برزگر

مضمار دانش / فرس‌نامه ← نظام‌الدین احمد گیلانی

مضمون عظیم‌آبادی (maz.mun-e.a.zim.ā.bā.di)، میرمحمدهاشم، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از

مردم عظیم‌آباد بود و در همان‌جا نیز روزگار به سر می‌برد. مؤلف روز روشن می‌نویسد: «میرمحمدهاشم عظیم‌آبادی، اولاً مشربی تخلص می‌کرد و با میرعبدالجلیل علامهٔ بلگرامی (ـ ۱۱۳۸ق) اتحادی داشت و از شاگردان میرمعز موسوی خان فطرت (ـ ۱۱۰۱ق) بود. چنان‌چه خود می‌گوید: مشربی منت تعلیم فلاطون نکشم ــ موسوی‌خان چو بود صاحب و استاد مرا.» از سروده‌های مضمون ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «هیچ فهمیده نشد مصرع پیچیدهٔ زلف ــ مو به مو شرح کن ای شانه چه معنی دارد»

منابع: تین تذکری، ۳۶۶؛ الذریعه، ۱۰۵۷/۹؛ روز روشن، ۷۴۳-۷۴۴؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۸۶؛ شمارهٔ ۱۶۶؛ نگارستان سخن، ۹۸.

جهان‌تاب

مطبوع‌الصبیان (mat.bu.os.seb.yān) / خالق باری، نصاب‌نامه‌ای منظوم در ۲۳۲ بیت سرودهٔ امیر خسرو دهلوی (ـ۷۲۵ق). مثنوی مطبوع‌الصبیان به شیوهٔ نصاب‌الصبیان ابو نصر فراهی (ـ۶۴۰ق) سروده شده است. در این اثر لغات عربی و فارسی به زبان هندی برگردانده شده است. مطبوع الصبیان ۵۶ فصل دارد و هر فصل در ۴ بیت است. چون دو کلمهٔ بیت یکم از فصل اول این اثر با عبارت «خالق باری» شروع شده این نصاب‌نامه به خالق‌باری معروف شده است. خالق باری مانند گلستان و بوستان سعدی و دیوان حافظ، سال‌ها در مدارس هند تدریس می‌شد. مطبوع‌الصبیان بارها در شهرهای بمبئی، حیدرآباد، لکنو، آگره دهلی، کانپور و لاهور به چاپ رسیده است.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۹۹-۲۰۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۸۴۹/۲.

رسولی

مطلع اکبرآبادی (mat.laɛ-e.ak.bar.ā.bā.di)، میرمحمدعلی / محمدامین، ز ۱۱۴۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم اسلام‌آباد متهرا که پرستشگاه بزرگ هندوها در آن‌جا قرار داشت، بود. اما در اکبرآباد می‌زیست. بندرابن داس، مؤلف سفینهٔ خوشگو او را دیده و در تذکره‌اش از او یاد کرده است. غنی او را «سید صحیح‌النسب ایران‌زا» می‌داند. نسخه‌ای از دیوان او که مجموعهٔ غزلیات او است به شمارهٔ N.M.1958-202/15 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۶۷؛ الذریعه، ۱۰۵۸/۹؛ روز روشن، ۷۴۴؛ سفینهٔ خوشگو، ۸۹؛ صبح گلشن، ۴۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۸۰/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۲۹؛ مخزن‌الغرائب، ۲۶۳/۵؛ نشتر عشق، ۱۴۹۹/۵؛ نگارستان سخن، ۹۸.

دانشنامه

مطلع‌الانوار ← **امیر خسرو دهلوی**

مطلع‌السعدین (mat.la.os.saɛ.dayn)، کتابی به‌فارسی در ماهیت نظم و نثر نوشتهٔ وارستهٔ* سیالکوتی (ـ ۱۱۸۰ق). وارسته در ۱۱۶۸ق نوشتن آن‌را آغاز کرد و در یک مقدمه، دو باب و یک خاتمه به پایان برد. به‌عقیدهٔ برخی مؤلفان، وارسته در این کتاب از مناظرالانشای محمود گاوان پیروی کرده، اما سیدعبدالله، مطلع‌السعدین را اثری بدیع می‌داند و می‌گوید که وی به‌راه پیشینیان نرفته است. مؤلف در مقدمه به تمجید از زبان فارسی می‌پردازد و دربارهٔ برتری آن بر دیگر زبان‌ها حدیثی نقل می‌کند و می‌گوید خداوند فرمان‌های سخت را به زبان عربی و فرمان‌های نرم و نرمش‌پذیر را به‌زبان فارسی بر فرشتگان می‌خواند. باب یکم مطلع‌السعدین به مباحثِ شعری و باب دوم آن به مباحث نثر و انشا اختصاص دارد. باب یکم در هفت فصل است: ۱ـ معنی شعر، ۲ـ یازده قسم کلام منظوم، ۳ـ مصطلحات شعر، ۴ـ فصاحت و بلاغت، ۵ـ صنایع لفظی و معنوی، ۶ـ تصرفات شعرا و ۷ـ معایب شعر. باب دوم در پنج فصل است: ۱ـ در ماهیت انشا، ۲ـ ماهیت منشی، ۳ـ برتری انشا بر شعر و منشی بر سراینده، ۴ـ اقسام انشا از موجز، عادی و مسجع و ۵ـ قواعد و قوانینی که مستلزم نثرآرایی است. به‌نوشتهٔ سید عبدالله «کتاب‌هایی که در این فن از حدائق‌السحر رشیدالدین وطواط تا وارسته نوشته شده‌اند، به‌پیروی از وطواط هستند. اما طبع حدت‌آفرین وارسته، آن روش را ترک گفته، در مطلع‌السعدین اشعار متأخرین را به‌طور سند آورده است. مطالعهٔ مطلع‌السعدین نشان می‌دهد که وارسته مخالف پیروی کورکورانه و تقلید بی‌جا بود. او در هر زمینه نظر خود را به کار می‌برد و لازم نیست که طبق روش اسلاف باشد.» مطلع‌السعدین، به‌قطع وزیری، در نود و هشت صفحه به‌چاپ رسیده است (کانپور، ۱۸۸۱م).

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۲۹-۱۳۳؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۷/۳-۶۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۷۹۴/۴؛

فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۹/۵؛ ۲۴۱۸/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۱۴.
شریفی

مطلوب‌الطالبین ← محمد بولاق دهلوی

المطلوب فی عشق‌المحبوب ← امیرماه / امیرشاه، سید افضل‌الدین ابوجعفر علوی فقیر

مطهر کره (mo.tah.har-e.ka.re) ، معزالدین ابوطاهر مطهر بن عبدالله بن علی بن حسنی حسینی حنفی، ۷۱۶ ــ ۷۹۱ق شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. تذکره‌نویسان از نام و تبار وی به‌اختلاف یاد کرده‌اند، چنان‌که در برخی تذکره‌ها از او در دو جا و زیر دو نام ــ بیشتر مظهر گجراتی و گه‌گاه مظهر هندی ــ یاد شده است. مطهر کره به‌نام‌های سید مطهر، مطهر کره‌ای، مظهر کره‌ای، مظهر آگره‌ای، مظهرالدین کروی و مظهرهٔ کره نیز خوانده شده است. این نام‌های متفاوت سبب شده است که برخی پژوهشگران به این گمان بیفتند که شاید اطلاقِ این نام‌ها بر یک کس دور از واقع است. گلچین معانی دربارهٔ تبدیل نام مظهر به مطهر دلایلی می‌آورد که تمام شائبه‌ها را پاک می‌کند. گویا ملا محمد صوفی مازندرانی (ــ ۱۰۳۵ق) دیوان اشعار او را که دربردارندهٔ پانزده هزار بیت از انواع شعر بود در احمدآباد گجرات به‌دست آورد، نسخه‌هایی متعدد از آن به‌ترتیب قوافی مرتب کرد و حدود یک‌پنجم آن‌را نیز برگزید و در تذکرهٔ خود با نام بتخانه آورد. از آن‌جاکه صوفی مازندرانی شعرهای مطهر را در گجرات یافته بود به‌خطا او را گجراتی خوانده‌اند. از طرفی، به‌نوشتهٔ گلچین معانی: «تقی‌الدین اوحدی [در عرفات‌العاشقین] با این‌که ادعا کرده که دیوانی هشت‌هزار بیتی از مطهر دیده بود، نام وی‌را به‌خطا "مظهر گجراتی" ثبت کرده و عجیب‌تر آن‌که دو قصیدهٔ او را که یکی در مدح فیروزشاه و دیگری در مدح عین‌الملک مولتانی بوده، بلافاصله بعد از ترجمه و شعر مظهر گجراتی به نام قاضی مظهر کره‌ای" ثبت کرده و گوید: «بعضی او را مظهر مذکور خوانند و بعضی جدا دانند.» از این‌رو معلوم می‌شود که وی هیچ‌گاه به دیوان مطهر دست نیافته بود، چه اگر دیوان او را در دست می‌داشت، تخلص شاعر را در آن می‌دید و نامش را به‌غلط ثبت نمی‌کرد، تا چه رسد به این‌که دو قصیدهٔ او را ذیل نام دیگری بنویسد، و از یک مطهر دو مظهر پدید آورد.» بنابراین، اشتباهاتی که در دیگر تذکره‌ها، از جمله در ریاض‌الشعرای والهٔ داغستانی، مجمع‌النفایس آرزو، صحف ابراهیم علی ابراهیم‌خان خلیل، مجمع‌الفصحای رضاقلی‌خان هدایت و... داخل شده، از همین‌جا سرچشمه می‌گیرد. اما بر مبنای منتخبی از اشعار او که در اوایل قرن یازدهم تحریر یافته (و بعید نیست یکی از نسخه‌هایی باشد که صوفی مازندرانی تهیه کرده بود) می‌توان دریافت که نام واقعی او قطعاً مظهر نیست. کاتبِ این منتخب اشعار پنج‌هزار بیتی، نام و نسب و کنیه و لقب او را با حروف شنگرف چنین آورده است: السید مجتبی‌الاعظم معزالدین ابی‌طاهر مطهر بن عبدالله بن علی‌الحسنی‌الحسینی. بنابراین، با قاطعیت می‌توان گفت که اطلاق نام مظهر و نسبت‌هایی چون گجراتی و هندی و آگره‌ای کاملاً نادرست است. اما مسأله هنوز کاملاً حل نشده است، چراکه بر مبنای پژوهش نذیراحمد دربارهٔ منظومه‌ای به‌نام نصیب اخوان معلوم شده است که در همان روزگار شاعری دیگر به نام سید عزالدین مطهر در ایران می‌زیسته که از ایران به هند کوچیده و در دکن مداحی فیروزشاه بهمنی (ــ ۸۲۵ق) می‌کرده و در شوال ۸۲۵ق درگذشته است. نذیراحمد نصیب اخوان را نوشتهٔ مطهر کره می‌داند، اما مشخص نمی‌کند که شاعری که در قاموس او به نام سید عزالدین مطهر شناخته است چه شعرهایی گفته و چه‌گونه شعر می‌گفته و آیا شعرهایی از او در دست است یا نه. این در حالی است که به‌گفتهٔ سید حسن، مطهر کره و سید عزالدین مطهر یکی‌اند. نذیراحمد با استناد به تاریخ فوتِ سِید عزالدین مطهر که ۸۲۵ق است، بر این نظر است که آن دو نمی‌توانند یک تن باشند، چراکه در هیچ منبعی به‌تاریخ فوت مطهر کره / مطهر کره‌ای در بعد از ۷۹۱ق اشاره نشده است. این استدلال چندان قانع‌کننده نیست، چراکه کاملاً امکان دارد منابع دربارهٔ تاریخ فوت و تاریخ ورود مطهر به هند اشتباه کرده باشند یا اشتباهی در نسخه‌خوانی روی داده باشد. اما تردیدی که نذیر احمد ایجاد می‌کند با این دلیل نمی‌تواند رفع شود و بنابراین ممکن است منتخب اشعاری که گلچین معانی در کتابخانهٔ مجلس دیده، شعرهای مطهر کره نبوده و شعرهای سید عزالدین مطهر باشد، چراکه تشابه اسمی میان عزالدین و معزالدین نیز افزون بر تشابهات دیگر، غلط‌انداز است. سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی از دو شاعر به‌نام‌های مظهر هندی و مظهر گجراتی یاد می‌کند که بر مبنای تحقیقات گلچین معانی مشخص است که نام واقعی آن‌ها اصلاً مظهر نیست و این دو درواقع یک شاعرند و آن‌هم نه با نام

مظهر، بلکه با نام مطهر. حال باید دید که آیا سید معزالدین مطهر و مطهر کره نیز یکی هستند یا جدایند. نفیسی از دو مطهر یاد می‌کند؛ یکی با نام سید عزالدین مطهر بن عبدالله بن حسینی که: «نخست از شاعران آذربایجان و مداح شیخ اویس جلایر بوده و سپس به‌فارس رفته و از شعرای بسیار معروف فارس و از مداحان خاص شاه‌شجاع بوده و تا ۷۸۲ق در آن‌جا می‌زیسته و سپس به هندوستان رفته و از شاعران دربار تاج‌الدین فیروزشاه بهمنی بوده و در ۱۵ شوال ۸۲۵ق درگذشته و دیوان اشعار او به دست است و غزل و قصیده را خوب می‌گفته است.» (تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۲۱۵) و دیگری با نام سید مطهر کره که: «از شاعران معروف قرن هشتم هند و از مردم کره در شمال هند بوده و چندی در گجرات و بیشتر در دهلی می‌زیست. در ۷۱۶ق ولادت یافت و در ۷۹۱ق درگذشت. از شاعران دربار فیروزشاه بن ملک رجب از سلسلهٔ تغلقی هند بود که در ۲۲ محرم ۷۵۲ق به‌سلطنت رسیده و در ۱۸ رمضان ۷۹۰ق درگذشته است. وی در ضمن از مریدان نصیرالدین محمود اودی، معروف به چراغ دهلی، عارف مشهور این زمان هند بود...» (همان‌جا، ۲۲۳). نذیر احمد می‌گوید انتساب لفظ سید به‌مطهر کره درست نیست، اما روشن نمی‌کند بر اساس چه منبعی و چرا. بنابراین، هنوز در این‌که دو مطهر داریم یا یکی تردید هست؛ چراکه اگر هر دو مطهر از سادات باشند بعید نیست که یکی نیز بوده باشند. شگفت آن‌که محققان در بررسی زندگی و شعر مطهر کره و عزالدین مطهر، زندگی و شعر یکی از آن‌ها را مبنا قرار داده‌اند، در صورتی که شاید با یک بررسی دوسویه نتیجه کاملاً برعکس شود. ضمن این‌که پژوهشگران در مواقعی که برخورد این دو نام اجتناب‌ناپذیر بوده به نوعی از مسأله با اغماض گذشته‌اند؛ نذیراحمد در پانوشتِ کوچکی بر مطلبی دربارهٔ نصیب اخوان با گفتن این که مطهر کره‌ای سید نبوده، مسأله را توجیه می‌کند، بدون این‌که دلیلی بیاورد که اگر چنین باشد، سید عزالدین مطهر کیست؛ و گلچین معانی با آوردن نام سید مطهر، علی‌رغم این‌که دلایلی متقن بر نادرستی اطلاق نام مظهر با شکل‌های گوناگونش ارائه می‌کند، با یکی کردن دو نام در یک‌نام، بدون اعتنا به‌پژوهشی دوسویه، از روی مسأله می‌پرند. البته یکی از دلایل این اغتشاش را می‌توان تحقیقاتی دانست که در دو حوزهٔ جغرافیایی شبه‌قاره و ایران جداگانه انجام می‌شود. بنابراین، نبود ارتباطی میان این تحقیقات و همچنین نبود همهٔ نسخه‌ها در یک مکان واحد نیز مزید بر علت است. این اغتشاش در مورد مطهر کره از چند دلیل ناشی می‌شود: ۱ــ نام مطهر که ممکن است مشترک باشد یا جدا، ۲ــ نسبت سید برای هر دو نام که دلیلی قاطع بر اطلاق این نسبت به یکی و عدم اطلاق آن بر دیگری ارائه نشده است، ۳ــ خدمت هر دو در دستگاه پادشاهی به‌نام فیروزشاه که برخی آن‌را فیروزشاه تغلقی (۷۵۲ــ ۷۹۰ق) و برخی فیروزشاه بهمنی (۸۲۵ق) می‌دانند؛ در این مورد دو امکان به ذهن متبادر می‌شود: نخست این‌که اگر این دو نام یکی باشند قطعاً صاحبِ نام در دستگاه فیروزشاه تغلقی خدمت می‌کرده، چراکه شاگرد چراغ دهلی بوده و این قطعی است که وی در دربار فیروزشاه تغلقی رفت و آمد می‌کرده و از التفات او بهره‌مند بوده است. دوم این‌که امکان دارد به‌واسطهٔ تشابه اسمی میان دو پادشاه و از آن‌جاکه هر دو در یک عصر می‌زیسته‌اند تاریخ‌نگاران و تذکره‌نویسان یا نسخه‌نویسان و مصححان به‌اشتباه نام فیروزشاه بهمنی را به میان کشیده باشند، ۴ــ تشابه اسمی معزالدین و عزالدین که گاه در مورد هر دو خلط می‌شود و ۵ــ نسبت ایرانی داشتن هر دو. شاید با ردیابی اصلیت ایرانی یا هندی مطهر کره بتوان به راز این معما پی برد. عبداللطیف گجراتی، صاحب خلاصة‌الشعرا که در تنظیم بتخانه دستیار ملامحمد صوفی مازندرانی بوده، می‌نویسد: «از اقوالش ظاهر می‌شود که از ایران به هند آمده.» به نظر می‌رسد این تنها راه ورود به مسأله باشد. گلچین معانی، چنان‌که گفته آمد، بدون این‌که از منظری دو سویه به مسأله نگاه کند، به‌پژوهش متن‌شناسانه نزدیک می‌شود. او می‌گوید: «اگر چه دلیل قاطعی بر ایرانی بودن سید مطهر در دست نیست، ولی از پاره‌ای قراین می‌توان حدس زد که وی از مردم این سرزمین بوده است. از جمله این‌که زبان وی به‌زبان شعرای فارسی‌گوی هند نمی‌ماند و شعرش مطلقاً رنگ هندی ندارد، و چون اشعار او و امیرخسرو دهلوی را با هم بسنجیم، خواهیم دید که سید مطهر از به‌کار بردن کلمات و لغات و اصطلاحات هندی امتناع داشته است؛ به‌خلاف امیرخسرو که در کلیهٔ اشعارش تمام مظاهر هند جلوه‌گر است.» بر همین مبنا اگر نسخه‌های موجود در شبه‌قاره، از جمله نصیب اخوان را بررسی کنیم، با توجه به مؤلفه‌های سبکی می‌توان پی برد که شاعرِ این شعرها یکی است یا نه. اما چنان‌که از قراین برمی‌آید در بررسی شعر شاعر نصیب اخوان و شعر شاعر دیوان موجود در کتابخانهٔ مجلس، همانندی‌هایی به‌چشم می‌آید که یکی بودن آن‌ها را اگر نه اثبات، دست‌کم منتفی نمی‌کند. این در حالی است که نباید اقوالِ

تاریخ‌نگاران و تذکره‌نویسان را، با وجود این که نمی‌توان از راهِ بررسی‌های آن‌ها به‌نتیجهٔ قطعی رسید، از نظر دور داشت. در این مورد به‌خصوص آگاهی‌های مربوط به زندگانی چراغ دهلی بسیار راه‌گشا خواهد بود. برای مثال، آن‌چه بدایونی در منتخب‌التواریخ می‌گوید بسیار مهم است. بدایونی می‌نویسد: «مطهرکره... که اولادش حالا در بلدهٔ لکنوتی ساکن‌اند و اباً عن جد معزز و محترم آمده‌اند و او را دیوانی است مشتمل بر پانزده هزار بیت و چون ملایی او بر شاعری غالب است، نقد شعرش چندان در بازار فضل رواج ندارد، با آن‌که اگر بکاوند چیزهایی خوب بر سبیل ندرت پیدا می‌شود.» از سخن بدایونی سه نکته به‌دست می‌آید: یکی این‌که مطهر کره بر علوم عصر خود مسلط بوده که این را می‌توان در نصیب اخوان نیز که «منظومه‌ای است در لغت عربی به‌فارسی با یک وزن و قافیه به بحر رمل» به‌روشنی دید. دیگر این‌که شاید یکی از دلایل اشتباهاتی که در نام او پیش آمده، بی‌اعتنایی عوام و حتی خواص به شعر او که بیشتر خشک و غیر حسی است باشد. و سوم این‌که شاید یکی از دلایل عدم اقبال به او نداشتن رنگ هندی در شعرهایش بوده است. گفتنی است که بر اساس مطالعه در شعرهای او می‌توان با مشخص کردن مناسب‌ها و ممدوحان وی به‌دورهٔ تاریخی زندگی‌اش پی برد؛ چنان‌که در نسخهٔ تهران قصیده‌ای در مدح سلطان فیروز تغلق نیز به‌چشم می‌خورد. نمونه‌ای از شعر او، برگرفته از منتخب اشعارش که در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود: «جمال است و حال است و جاه و جوانی ــ هلا وقت عیش است اگر می‌توانی /که داری ز دوران گیتی میسر ــ فراغ دل و دولت کامرانی.» نصیب اخوان نیز با این دو بیت آغاز می‌شود: «نام بر نام کردگار جهان ــ کوست الله و راحم و رحمان / پس درود نبی که شد منزل ــ به لسان عرب برد فرقان.» تاکنون دیوان یا منتخبی از اشعار او با هر کدام از نام‌هایی که بدان‌ها خوانده می‌شود، به‌طور مستقل، به‌چاپ نرسیده است؛ اما به‌جز شعرهایی که در ضمیمهٔ مقالهٔ گلچین معانی در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد به چاپ رسیده، انتخابی از شعرهای او که از تذکرهٔ بتخانهٔ صوفی مازندرانی استخراج شده، به ضمیمهٔ مقاله‌ای از محمدوحید میرزا در مقالات منتخبهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی چاپ شده است. نسخه‌ای دست‌نویس از دیوان او با نام دیوان مطهر در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب (به‌شمارهٔ 4963Spi/VI) نگه‌داری می‌شود. منتخبی از اشعار او در جنگی (به‌شمارهٔ ۵۹۷۶) در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود که با نام مطهر است. نسخه‌ای نیز از دیوانِ او با نام دیوان مظهر در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.7044/1) نگه‌داری می‌شود که باید همین مطهر باشد. نسخه‌های دست‌نویس فراوانی از نصیب اخوان در دست است، از جمله در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1971-445/1) و کتابخانهٔ شخصی صادق‌کیا در تهران. گویا افزوده‌ای نیز بر نصیب اخوان نوشته شده که دانسته نیست کار خود مطهر است یا کسی دیگر. نسخه‌ای از این افزوده با نام زاید بر نصیب اخوان در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه لاهور (به‌شمارهٔ ۵الف/۵۶۷۳) نگه‌داری می‌شود.

منابع: اخبارالاخیار، ۹۱-۹۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۱۸۱/۱، ۲۱۵، ۲۲۳، ۳۴۷؛ الذریعه، ۱۰۶۴/۹-۱۰۶۵؛ فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ۲۴۴-۲۵۱؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۳۵۴/۱۷-۳۵۵؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۲۹/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۵/۷؛ ۱۴۵۳/۸؛ ۳۰۹/۱۴-۳۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۴۴/۳، ۲۵۳۳؛ صبح گلشن، ۴۲۸؛ قند پارسی، ۱۲۷-۱۴۸؛ لغت‌نامه، ۳۱۵/۱-۳۱۶؛ مجمع‌الفصحا، ۱۱۷۱/۳-۱۱۷۴؛ مخزن‌الغرائب، ۸۷۳/۴؛ مقالات منتخبهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی، ۱۸۹-۳۲۸؛ مقالات مولوی محمدشفیع، ۱۷۱/۳-۱۷۹؛ منتخب‌التواریخ، ۲۵۷/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۶۶/۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۰۶-۱۰۸؛ احمد گلچین معانی، «سید مطهر»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، سال دوم، شمارهٔ ۷، تابستان و پاییز ۱۳۴۵ش، صص ۱۰۱-۱۲۵.

شریفی

مطیعای اصفهانی ← مطیعای تبریزی

مطیعای تبریزی (mo.ti.ā-ye.tab.ri.zi) / مطیع تبریزی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم تبریز بود، اما در عباس‌آباد اصفهان روزگار به سر می‌برد. پیشه‌اش تجارت بود. مطیعا از اصفهان به‌زیارت کعبه و عتبات عراق رفت. نصرآبادی می‌نویسد «مطیعا مدتی قبل از حالت تحریر [۱۰۸۳ق] پسر خود را برداشته به هند رفته، پسرش در آن‌جا فوت شده، اعراض بسیار کرده، بیمار به اصفهان آمده، فوت شد.» مطیعا پیش از آن نیز در ۱۰۶۲ق به هندوستان سفر کرده بود، زیرا نصرآبادی در تذکرهٔ خود و در شرح زندگانی میرمحمد مؤمن ادایی یزدی می‌نویسد «از حاجی مطیعا مسموع شد که در بندر سورت او [ادایی یزدی] را دیدم،... روزی با فقیر گفت که شاه مطیعا از زندگی به‌تنگ آمده‌ام،... بعد

از آن دو روز زنده بود.» مؤلف شمع انجمن می‌نویسد که صائب تبریزی یکی از مصرع‌های سرودهٔ مطیعا را تضمین کرده و گفته است: «جواب آن غزلست این‌که گفته است مطیع ـ کلید کعبه و بتخانه در بغل دارم.» از سروده‌های مطیعا ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «آهی که مرا از دل پردرد برآید ـ چون شاهسواریست که از گرد برآید.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، چاپ حسرت، ۴۱۳/۱، ۵۵۸؛ دانشمندان آذربایجان، ۴۹۸-۴۹۹؛ الذریعه، ۱۰۵۹/۹؛ سخنوران آذربایجان، ۶۷۹-۶۸۱؛ سرو آزاد، ۵۷؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۱۵۸؛ شمع انجمن، ۴۳۶-۴۳۷؛ صبح گلشن، ۴۲۴-۴۲۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۹۲، شمارهٔ ۲۴۵؛ کاروان هند، ۱۳۱۱/۲-۱۳۱۲.

نوش‌آبادی

مظفر بلخی (mo.zaf.far-e.bal.xi)، مولانا برهان‌الدین مظفر فرزند شمس‌الدین عمری بلخی، ـ ۸۰۳ق، صوفی و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش شمس‌الدین از مردم بلخ بود و تبارش به ابراهیم ادهم (ـ ۱۶۲ق) می‌رسید. شمس‌الدین زادگاه خود را ترک گفت و به هند کوچید و مدتی در دهلی، گویا در خدمت دولت، گذراند و سپس رهسپار نواحی شرقی هند شد و به بهار رسید و در آن‌جا رحل اقامت افکند. چون به‌تصوف گرایش داشت به شیخ احمد چرمپوش، از مشایخ بزرگ بهار و پسرخالهٔ شیخ احمد منیری، دست ارادت داد و پس از مدتی همسر و دو پسر خود شیخ برهان‌الدین مظفر و شیخ معزالدین را از بلخ فراخواند و اینان نیز در بهار نشیمن گزیدند. برهان‌الدین مظفر که از آموزش دینی خوبی برخوردار بود به شیخ شرف‌الدین احمد منیری (ـ ۷۸۲ق)، از مشایخ بزرگ طریقهٔ فردوسیه از سلسلهٔ سهروردیه، دست ارادت داد و به توصیهٔ هم‌او برای تکمیل علوم دینی به دهلی رفت و مدت دو سال در آن‌جا به ادامهٔ تحصیل پرداخت و در عین حال در مدرسه‌ای که سلطان فیروزشاه تغلق (۷۵۲ـ ۷۹۰ق) بنیاد نهاده بود، تدریس کرد و سپس به بهار بازگشت. گویند «موازنهٔ دو سال در تحقیق علوم بود و در آن روزها سلطان فیروز کوشکی راست کرده بود. برای تدریس در کوشک مذکور شیخ مظفر را اختیار کرد. شیخ مظفر اگرچه راغب نبود، اما از برای اولوالامر قبول کرد، تا روزی در کوشک در تدریس مشغول بود، ناگاه مطربان پیدا شدند. چیزی گفتن گرفتند. شیخ مظفر را حالتی پدید آمد، در حال خود را از کوشک فرود بینداخت. خدا نگاه داشت هیچ مضرتی نشد، هم در آن حال خانه غارت کنانید طرف بهار روان شد. به‌حضرت مخدوم جهان [شرف‌الدین احمد منیری] رسید. مریدان عالی‌همت را کار بر حسب همت ایشان فرمایند. والله اعلم. حکمت درین بوده باشد که جاهی که به‌وفور علم حاصل او را شده باشد، شکسته گردد و خود را از جملهٔ جاهلان پندارد.» وی پس از آن مدتی دراز در خانقاه پیرش به‌خدمت اشتغال داشت و مراحل سیر و سلوک را پیمود و از او خرقهٔ خلافت گرفت. به‌نوشتهٔ مؤلف ثمرات‌القدس، مظفر «صاحب سرّ پیر خود بود. چون خدمات شایسته به‌جا آورد و به کمالات انسانی رسید به خرقه و خلافت مشرف گشت. روزی پیر وی، وی را طلب داشت و گفت: وقت آمد که به وطن خود روی و خلایق آن‌جا را راهبری نمایی. خدمت وی به‌موجب فرموده به‌وطن خود رفت. بیست و پنج سال در آن‌جا ماند و در این مدت هر چه وی را مشکل می‌گردید در عریضه‌ای آن را نوشته به‌خدمت پیر خود ارسال می‌نمود و طلب حل مشکلات خود می‌کرد و شیخ‌شرف‌الدین در جواب عرایض وی مکتوبات می‌نوشت و چون تمام می‌کرد در آخر مکتوب قلمی می‌نمود: معلوم آن برادر باشد که مکتوباتی که به تو می‌فرستم، همه حل مشکلات و معاملات توست، نباید کسی را بنمایی که موجب افشای ربوبیت گردد. بنابراین، آن‌همه مکتوبات را در بسته‌ای کرده، سر آن بسته را به مهر کردی و اگر مریدان التماس استنساخ آن مکتوبات می‌نمودند، خدمت وی به کسی ندادی و ننمودی و چون وقت وفات رسید، خلفا و مریدان خود را طلب داشته و وصیت کرد که این بسته را همچنان سر به مهر با من در قبر خواهند نهاد.» با این همه، گویند که دسته‌ای از این مکتوبات که روی‌هم‌رفته بیست و هشت نامه است به‌جا مانده و بعدها در کتابی با عنوان مکتوبات بست و هشت تنظیم شد و به‌چاپ رسید (لکنو، ۱۲۸۷ق / ۱۸۷۰م). مظفر پس از مرگ شرف‌الدین احمد به‌جای او بر مسند ارشاد نشست و نخستین خلیفه و سجاده‌نشین وی به‌شمار می‌آید. در حدود ۷۹۸ق با برادرش شیخ معزالدین و پسر وی شیخ حسین بر آن شد تا از راه بندر چیتاگونگ در بنگال به مکه رود. آن‌ها در ۷۹۸ق به بنگال وارد شدند و در آن‌جا با استقبال گرم سلطان بنگال غیاث‌الدین اعظم‌شاه (۷۹۵ـ ۸۱۳ق) مواجه شدند. سلطان آن‌ها را همچون مهمانان دولت خود شمرد و ترتیب سفرشان را به مکه داد. با این وجود، شیخ مظفر از دادن پند و اندرز به سلطان و ترغیب وی به پرهیزکاری و دین‌داری و بر حذر داشتن وی از گماردن

هندوان بر مشاغل مهم دولتی خودداری نورزید. شیخ مظفر و همراهانش در اواخر ۸۰۰ق یا اوایل ۸۰۱ق از بندر چیتاگونگ رهسپار عربستان شدند و حدود چهار سال در مکه ماندند. در این سفر برادرش معزالدین در مکه درگذشت و در بازگشت در بندر عدنْ خود او نیز بمرد و برادرزاده و خلیفهٔ وی شیخ حسین به بهار بازگشت و به جای او بر مسند ارشاد نشست. از مکتوبات او، دویست و هشت نامه، را شیخ حسین گردآورده است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ بلخیهٔ پتنا، با تاریخ ۱۱۵۰ق، نگه‌داری می‌شود. اثر فارسی دیگر او رساله در بدایت درویشی است که از آن نیز نسخه‌ای در کتابخانهٔ بلخیه موجود است. وی به‌فارسی شعر نیز می‌گفت و دیوانش که به‌چاپ رسیده، صد و دو غزل، هشت رباعی و یک قطعه و مفرداتی چند است و تخلص او در آخر برخی غزلیات برهان آمده است.

منابع: تصوف بر صغیر مین، ۲/۹۵-۹۷؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۹۴۵-۹۵۵؛ شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری و سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۲۶-۱۲۹، ۱۸۲-۱۸۳؛ نزهة‌الخواطر، ۳/۱۲۸؛

A History Of Sufism in India, 237-240.

برزگر

مظفرشاه دوم گجراتی (mo.zaf.far.šāh-e.do.vom-e.go.ja.rā.ti)، خلیل‌خان، ملقب به مظفرشاه، پسر محمودشاه (یکم) بیگره، ۸۸۰ ــ جمادی‌الثانی ۹۳۲ق / آوریل ۱۵۲۶م، پادشاه گجرات (۹۱۷ ــ ۹۳۲ق). در دورهٔ پادشاهی پدرش، حکومت ولایت سورت و دژ مصطفی‌آباد / جوناگره و سپس بارووده / برووده را داشت. پس از مرگ محمود بیگره (رمضان ۹۱۷ق)، بر تخت شاهی گجرات نشست و کسانی را که در دورهٔ شاهزادگی بدو تقرب داشتند برکشید، از آن میان، رشیدالملک را خطاب خداوندخان و منصب وزارت داد. در شوال ۹۱۷ق یادگاربیگ میرزا ابراهیم قزلباش که به‌سفارت از شاه‌اسماعیل یکم صفوی، پادشاه ایران (۹۰۶ ــ ۹۳۰ق)، به گجرات نزد محمود بیگره رفته بود (و محمودشاه پیش از دیدار با وی درگذشته بود)، به‌نواحی محمدآباد / چانپانیر رسید و مظفرشاه شماری از امرا را به پیشباز او فرستاد. یادگاربیگ هدایایی را که برای محمودشاه آورده بود از نظر مظفرشاه گذرانید و پادشاه گجرات نیز وی را بنواخت و وی و همراهانش را خلعت و هدایایی بخشید و سرایی خاص برای نشیمن او مقرر داشت. سپس مظفرشاه به برووده رفت و نام آن‌جا را به دولت‌آباد بگردانید یا، به‌روایتی، شهری به‌نام دولت‌آباد در آن‌جا برآورد. در این هنگام سلطان‌محمد (فرزند ناصرالدین / ناصرشاه خلجی، فرمانروای مالوه (۹۰۶ ــ ۹۱۶ / ۹۱۷ق) که بر برادر بزرگ خود محمودشاه دوم خلجی بشوریده بود به خاک گجرات پناه آورد. سلطان محمد نخست با یاری خواجهٔ جهان خواجه‌سرای، از امرای نیرومند مالوه، توانسته بود محمودشاه را براندازد و از ماندو، تختگاه مالوه، بیرون راند، ولی محمودشاه، با یاری‌گرفتن از راجپوتان، صاحب‌خان / سلطان‌محمد را شکست داد و از ماندو بیرون راند و وی به درگاه مظفرشاه روی آورد. پادشاه گجرات نیز او را به گرمی پذیرفت و در محمدآباد نشیمن داد، با وعدهٔ آن‌که پس از فصل برسات (باران‌های موسمی) نیمی از مالوه را از دست محمودشاه بیرون آورد و به او واگذارد. اما منزل سلطان محمد در محمدآباد در همسایگی منزل یادگاربیگ قزلباش، سفیر ایران، و دیگر قزلباشان همراهش، «که در [میان] مردم گجرات به سرخ‌کلاه اشتهار داشتند» بود و «روزی در میان نوکران ایشان خصومت شد و به جنگ رسیده منزل یادگاربیگ به‌غارت رفت. قزلباشان دست به تیر و کمان کرده چند کس ایشان را مجروح ساختند و در میان لشکر گجرات شهرت یافت که قزلباشان صاحب‌خان [= سلطان‌محمد] را اسیر گرفتند.» در پی این حادثه، سلطان محمد، از شرم، بی‌اجازهٔ مظفرشاه، گجرات را ترک گفت و به خاندیش و سپس به برار رفت (تاریخ فرشته، ۲/۲۰۶). به‌روایتی دیگر دربارهٔ این درگیری، شاهزاده سلطان‌محمد گوهری گران‌مایه داشت که یادگاربیگ به خرید آن اظهار تمایل کرده بود، ولی پس از گفت‌وگو و چانه‌زنی بسیار، به‌سبب بهای زیادی که برای گوهر مطالبه می‌شد، معامله به‌انجام نرسید و دو طرف از یکدیگر سخت برنجیدند. اندکی بعد، صاحب‌خان / سلطان‌محمد که کم‌سال و کم‌تجربه بود شبی با چند تن از ملازمانش به خانهٔ یکی از یاران خود که در همان سرایِ منزلگاهِ یادگاربیگ بود، رفت. یادگاربیگ، تحت تأثیر سخنان برخی کسان، اندیشید که شاهزاده آهنگ دستبرد به اسباب و اسب‌هایش را دارد. پس شاهزاده را نیمه‌شب بگرفت و در خانهٔ خود در بند نهاد و بامداد رهایش کرد. سلطان‌محمد پس از رهایی، ملازمانش را گردآورد و در میان مردم شهر محمدآباد آوازه درافکند که فرمانی از مظفرشاه صادر شده که تاج‌پوشان، یعنی قزلباشان، را تاراج نمایند. مردم بسیاری، به‌ویژه از اوباش، بر او گردآمدند و به منزل یادگاربیگ هجوم بردند. آن‌ها مقاومت

قزلباشان را در هم شکستند و شماری از آنان را بکشتند و آتش در سکونتگاهشان زدند و به غارت اموال آن‌ها پرداختند. مظفرشاه پس از آگاهی از این رویداد، یکی از امرای بلندپایهٔ درگاهش را با فیلان شاهی به‌شتاب به‌یاری قزلباشان فرستاد. آن امیر، آشوبگران را فرومالید و قزلباشان را از مرگ رهانید و به نزد پادشاه برد. سلطان‌محمد که می‌دانست مظفرشاه از او سخت رنجیده است، بی‌رخصت، گجرات را ترک گفت. مظفرشاه از یادگاربیگ دل‌جویی کرد و خسارت آنچه را از او تاراج شده بود پرداخت. آنگاه وی‌را به همراه سفیر خود خراسان‌خان و هدایایی ارزشمند، از جمله «هفت زنجیر فیل مهیب و برگستوان‌های عجیب و... وحوش و طیور از غرایب و صنایع پروردگار و بسیار از اقمشهٔ نفیسه و امتعه» روانهٔ درگاه پادشاه صفوی کرد (مرآت سکندری، ۱۴۰ــ۱۴۱). مظفرشاه در شوال ۹۱۸ق رو به مالوه نهاد و چون در میان راه از سرکشی رای بهیم، راجهٔ هندوی ایدر که خراجگزار شاهانِ گجرات بود، آگاهی یافت عنان بگردانید و به سوی ایدر رفت و لشکرهایی به تاخت و تاز و تاراج ولایت ایدر فرستاد تا سرانجام رای‌بهیم از در فرمانبرداری درآمد و باج و پیشکشی درخور بداد (۹۱۹ق). در ۹۱۹ق وی باری دیگر آهنگ مالوه کرد و دهار از توابع آن‌جا را بگشود و به گجرات بازگشت. پس از درگذشت رای بهیم، پسرش بهارمل صاحب تاج و تخت ایدر و خراجگزار پادشاه گجرات شد. اما رای‌مل بن سورج مل، برادرزاده و داماد رای بهیم، با یاری راناسنگا / سنگ‌رام / مهارانا سنگ‌رام، فرمانروای چتور / چیتور، بر بهارمل بیرون آمد و بر او فایق آمد و تاج و تخت ایدر را غصب کرد (۹۲۰ق). بهار مل به مظفرشاه پناهید و پادشاه گجرات که ایدر را ولایتی تابع گجرات می‌دانست و به‌ویژه از دخالت فرمانروای چتور نیز خشمگین بود، لشکرهایی بر سر رای‌مل فرستاد (از شوال ۹۲۱ق). جنگ میان سپاهیان گجرات و رای‌مل مدتی کمابیش دراز ادامه یافت، و در این نبردها رای‌مل گاه پیروز و گاه شکسته می‌شد. این جنگ هنوز به نتیجهٔ قطعی نرسیده بود که مظفرشاه باز متوجه مالوه گردید. محمودشاه دوم خلجی که از اقتدار و تسلط روزافزون سرداران راجپوت خود، به‌ویژه میدنی رائو، به‌تنگ آمده بود از ماندو، تختگاه مالوه، به‌گجرات بگریخت و از مظفرشاه یاری خواست. مظفرشاه سپاهی گران فراهم آورد و رو به مالوه نهاد و ماندو را به محاصره درآورد. عادل‌خان سوم فاروقی، فرمانروای خاندیش (۹۱۶ــ ۹۲۶ق) نیز بدو پیوست. میدنی رائو نیز از رانا سنگا، فرمانروای نیرومند چیتور، یاری گرفت. به‌هر تقدیر، پادشاه گجرات در صفر ۹۲۴ق / فوریهٔ ۱۵۱۸م ماندو را بگشود و هزاران تن از راجپوتان را بکشت و تاج و تخت محمودشاه را بدو بازگرداند و به‌گجرات بازگشت. نامه‌ای از مظفرشاه به سلطان‌سلیم یکم عثمانی در دست است که در آن پادشاه‌گجرات، ضمن تبریک به سلطان عثمانی برای پیروزی‌اش بر ایران، از فتح ماندو خبر داده است. از بازگشت مظفرشاه از مالوه دیری نگذشت که محمودشاه خلجی در جنگی با رانا سنگا از او شکست خورد و زخمی و گرفتار شد (۹۲۵ق)، اما رانا با او به مدارا و نرمی رفتار کرد و به مالوه بازفرستاد، ولی پسرش را به نوا نزد خود نگه داشت. مظفرشاه در ۹۲۵ق برای سرکوبی رای‌مل، که پس از گریختن از ایدر به کوهستان بیجانگر رفته بود و از پناهگاهش در آن‌جا به نواحی شمال گجرات، مانند پتن، می‌تاخت، رهسپار ایدر شد و مبارزالملک / نظام‌الملک ملک حسین بهتی را به حکومت آن‌جا گماشت و خود به احمدآباد رفت. گویند روزی مردی نزد نظام‌الملک / نظام‌خان از مردانگی و دلاوری رانا سنگا داد سخن داد. این سخن بر نظام‌خان بسیار گران آمد. از این‌روی، رانا را بسیار ناسزا بگفت و سگی را نام او نهاد و بفرمود تا آن‌را پیش دروازهٔ ایدر ببستند. رانا چون از این توهین به خود آگاه گردید سخت به‌خشم آمد و به ایدر، احمدنگر و برخی شهرهای دیگر گجرات تاخت (۹۲۵ / ۹۲۶ق). مظفرشاه سپاهی نیرومند به فرماندهی ملک ایاز (ــ ۹۲۸ق)، حاکم جوناگره (در ولایت سورت) و بندر دیو، بر سر رانا سنگا در چیتور فرستاد (اوایل ۹۲۷ق). رانا که در خود تاب درایستادن نمی‌دید از در صلح‌خواهی درآمد و حاضر به دادن باج و خراج به پادشاه گجرات شد. در دورهٔ مظفرشاه، پرتغالی‌ها که در بندرگوا مستقر شده بودند در پی تسخیر بندر دیو برآمدند. آن‌ها نخست، در ۹۱۸ق، با فرستادن هیأتی به دربار گجرات، خواستار آن شدند که به آن‌ها اجازهٔ ساختن دژ در بندر دیو داده شود، ولی مظفرشاه به صلاحدید ملک ایاز از دادن این اجازه خودداری کرد و به تقویت استحکامات دفاعی دیو پرداخت. پرتغالی‌ها سپس دوبار، در ۹۲۶ و ۹۲۷ق، به تلاشی ناموفق برای گرفتن دیو دست زدند. تلاش آن‌ها برای برآوردن دژی در مظفرآباد، در سی کیلومتری شرق دیو، نیز پس از آنکه برخی اسرای مسلمان، کشتی مهماتی را که سوارش بودند منفجر کردند با شکست مواجه گردید. در ۹۳۰ق عالم‌خان لودی (پسر سکندر لودی) که در دربار گجرات به سر می‌برد، با آگاهی از ناخرسندی گستردهٔ مردم و امرای دربار

دهلی از برادرزاده‌اش ابراهیم لودی، از مظفرشاه کمک مالی و انسانی گرفت و رهسپار جنگ با ابراهیم شد. در ۹۳۱ق نیز بهادرخان، پسر دوم مظفرشاه که راتبه و علوفه‌ای برابر با سهم برادر خود سکندر می‌طلبید گجرات را به قهر ترک گفت و به دهلی نزد ابراهیم لودی رفت و چندی برای او جنگید و سپس، گویا چون ابراهیم قصد دستگیری یا کشتنش را کرد، رهسپار ولایت جونپور شد. در سال آخر پادشاهی مظفرشاه تنگسالی بزرگی در گجرات پیش آمد. مظفرشاه اندکی پیش از مرگش شاهزاده سکندر را به ولایت‌عهدی برگزید و چون درگذشت سکندر بر تخت شاهی گجرات نشست. اما پادشاهی سکندر دیری نپایید و وی، پس از دو ماه و شانزده روز فرمانروایی، به‌دست یکی از غلامان بلندپایهٔ درگاه خود به‌نام عمادالملک خوش‌قدم به قتل رسید (۱۹/۱۰ شعبان ۹۳۲ق) و عمادالملک شاهزاده نصیرخان، پسر خردسال مظفرشاه را که پنج شش ساله بود با لقب محمودشاه (دوم) بر تخت شاهی نشاند. پادشاهی محمودشاه نیز تنها مدتی کوتاه دوام آورد و بهادرخان، که امرای گجرات به دنبالش فرستاده بودند، به‌گجرات بازگشت و به آسانی تاج و تخت گجرات را به‌دست آورد (رمضان ۹۳۲ق) و همهٔ برادران دیگر خود را، به‌جز چاندخان که به محمودشاه دوم خلجی پناهیده بود، به آرامی از میان برد. مظفرشاه دوم گجراتی را پادشاهی به‌غایت متشرع و متورع گفته‌اند. «تتبع احادیث نبوی بسیار کردی، خط نسخ و ثلث و رقاع نیکو می‌نوشت و پیوسته کتابت مصحف مجید کرد و چون تمام شدی به حرمین شریفین فرستادی و اکابر و اشراف ایران و توران و روم و عربستان در عهد وی به گجرات آمدند و فراخور حال نوازش یافتند.» (تاریخ فرشته، ۲/۲۱۲). همچنین وی در موسیقی، به‌ویژه موسیقی هندی، بسیار استادی داشت و «در علم موسیقی مو می‌شکافت و به غایت خوش‌آواز بود و هر سازی که به‌دست می‌گرفت می‌نواخت.» (مرآت سکندری، ۱۷۹) مولانا عبدالحسین مورخ، که گویا از درباریان مظفرشاه دوم بود، در ۸۹۹ق کتابی به‌نام تاریخ مظفرشاهی به‌فارسی در تاریخ گجرات، از آغاز پادشاهی مظفرشاه یکم تا روزگار مظفرشاه دوم، نوشته که نسخه‌ای از آن در دست است. میرسید علی قانعی نیز تاریخ مظفرشاهی را در رویداد گشودن شادی‌آباد / ماندو به‌دست مظفرشاه دوم در ۹۲۴ق، به‌فارسی، به‌نثر آمیخته به‌نظم، نوشت که در ۱۹۴۶م در دهلی به‌چاپ رسیده است. از دیگر دانشوران روزگار مظفرشاه، زین‌العابدین بن ابوالحسن کربلایی خراسانی، متخلص به هاشمی، است که فرسنامه را در ۹۲۶ق از سنسکریت به‌فارسی برگردانید (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۱۵۲۷ و گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۱۸۵۷ / ۴۸۷۷). زیج‌الشمس والقمر / زیج مظفرشاهی (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۶۱۶۱/۱) به‌فارسی از مؤلفی ناشناس نیز گویا در دورهٔ مظفرشاه دوم ساخته شده است.

منابع: تاریخ فرشته، ۲/۲۰۵-۲۱۴؛ تاریخ معصومی، ۷۶، ۳۰۳-۳۰۴؛ طبقات اکبری، ۴۸۲-۴۹۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷۸/۱، ۴۴۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۱۸، ۴۶۲۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۰۹/۲؛ مآثر رحیمی، ۱۵۱/۲-۱۶۹؛ مرآت احمدی، ۶۶/۱-۷۳؛ مرآت سکندری، ۱۳۵-۲۰۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 287, 966; *A Critical Study of Indo-Persian Literature during Sayyid and Lodi Period*, 157-159, 198; *Encyclopaedia of Islam*, 2/1128.

برزگر

مظفرشاه سوم گجراتی (mo.zaf.far.šāh-e.se.vom-e.go.ja.rā.ti)، ــ ۱۰۰۱ق / ۱۵۹۳م، پادشاه گجرات. اعتمادخان، وزیر و نایب‌السلطنهٔ احمدشاه سوم گجراتی، پس از کشتن احمدشاه (شعبان ۹۶۸ق)، کودکی مجهول‌النسب به نام ننو را نزد بزرگان گجرات آورد و سوگند یاد کرد که او فرزند محمودشاه سوم گجراتی (۹۴۴ ــ ۹۶۱ق) از یکی از کنیزانش است و محمودشاه مادرش را پس از بارداری به او سپرد تا فرزندش را بیندازد، اما چون از دورهٔ بارداری‌اش پنج‌ماه گذشته بود از این کار خودداری کرد و پس از به‌دنیا آمدن ننو وی را پنهانی نگه‌داشت و پرورد تا بدین زمان رسید. از آن‌جا که از خاندان شاهی گجرات کسی نمانده بود، بزرگان گجرات به ناگزیر سخن اعتمادخان را پذیرفتند و آن کودک را با عنوان مظفرشاه (سوم) در احمدآباد بر تخت شاهی گجرات نشاندند و همچون دورهٔ احمدشاه سوم، گجرات را میان خود تقسیم کردند. وزارت و نیابت سلطنت، مانند گذشته، بر اعتمادخان قرار یافت و مظفرشاه از پادشاهی تنها از نامش برخوردار شد و عملاً در کاخ شاهی خانه‌بند اعتمادخان بود. از پادشاهی اسمی مظفرشاه مدت کوتاهی نگذشت که بار دیگر امرای گجرات با یکدیگر درافتادند. در این

اثنا، ماجراجویانی از شمال هند، مانند فرزندان یا نوادگان سلطان محمد میرزا (محمدحسین میرزا، الغ‌میرزا، ابراهیم حسین‌میرزا، شاه‌میرزا، مسعود حسین‌میرزا)، نوادهٔ دختری سلطان‌حسین بایقرا، که در خدمت جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) به سر می‌بردند و سپس بر او شوریدند، و نیز میرزا شرف‌الدین حسین از نوادگان خواجهٔ احرار به گجرات آمدند و با پیوستن به یکی از امرا یا دسته‌های امرا کوشیدند تا بخت خود را در این اوضاع پرآشوب گجرات بیازمایند و بخش‌هایی از گجرات را به‌دست آورند. فرزندان سلطان محمدمیرزا، که به میرزایان معروف بودند، به‌خدمت چنگیزخان پسر عمادالملک، از امرای بلندپایهٔ گجرات پیوستند و چنگیزخان بخش‌هایی از گجرات را به آن‌ها واگذارد. در ۹۷۵ق، چنگیزخان به همراه میرزایان بر سر اعتمادخان لشکر برد و وی را بشکست و احمدآباد را بگرفت و اعتمادخان به‌همراه مظفرشاه به قصبهٔ موراسه، در سی کروهی احمدآباد، گریخت. چون شیرخان فولادی افغان، از امرای برجستهٔ گجرات، نیز در این کشاکش‌ها با چنگیزخان هم‌آوا و همراه بود، پس از گریختن اعتمادخان، چنگیزخان و وی نواحی احمدآباد را میان خود تقسیم کردند و رود سابرمتی / سانبهر مرز میان قلمرو آن‌دو تعیین گردید. چنگیزخان چون در احمدآباد استقرار یافت، داد و دهش پیش گرفت و از آن‌جا که «شوکت و صلابت خوب داشت [و] عدل و داد را شعار خود ساخته بود به نوعی که هیچ‌کس را در زمان دولت او مجال تعدی نبود» (مرآت سکندری، ۳۵۳)، به‌زودی توانست نفوذ و اعتباری عظیم در میان مردم بیابد و کسانی مانند باز بهادر، که مدتی فرمانروای مالوه بود و از جلال‌الدین اکبر شکست خورد (۹۶۸ق)، بدو پناه آوردند و به‌خدمتش پیوستند. پس از مدتی میران محمدشاه دوم (فرزند میران مبارک‌شاه)، فرمانروای مالوه (۹۷۴ـ۹۸۴ق)، آهنگ تسخیر گجرات کرد، ولی چنگیزخان با کمک شیرخان و میرزایان وی را بشکست و هزیمت داد. بعد از این فتح، الفخان / الغ‌خان و جهوجهارخان حبشی هم که همراه اعتمادخان بودند به خدمت چنگیزخان پیوستند و سرزمین گجرات، از رود سانبهر تا مرز ولایت سلطانپور و ندربار، به‌تصرف وی درآمد. اعتمادخان نیز با مظفرشاه از سرحد گجرات بیرون رفت و در دونگرپور رحل اقامت افکند. در ۹۷۶ق، حبشیان به سرکردگی الغ‌خان و جهوجهارخان بر چنگیزخان بیرون آمدند و وی را ناجوانمردانه به‌قتل رسانیدند و اعتمادخان و مظفرشاه را به احمدآباد فراخواندند. اعتمادخان با مظفرشاه از دونگرپور به احمدآباد بازگشت و همانند چنگیزخان، ملک گجرات را با شیرخان فولادی تقسیم کرد. در این هنگام میرزایان از فرصت بهره جستند و بسیاری از متصرفات پیشین چنگیزخان، مانند سورت و بهروچ و برووده و چانپانیر، را بگرفتند. بدین‌سان، باز گجرات پاره‌پاره گشت و هر بخشی در دست امیری افتاد، در حالی که احمدآباد در دست اعتمادخان بود که مظفرشاه را با خود داشت و امرای حبشی نیز با او بودند. پس از چهار سال، باز میان امرا اختلاف بالا گرفت. در ۹۸۰ق شیرخان قصد تسخیر احمدآباد و بیرون راندن اعتمادخان از آن‌جا کرد. مظفرشاه نیز از اعتمادخان گریخت و پیش شیرخان رفت. الغ‌خان حبشی و سادات‌خان بخاری و سید حامد بخاری، که پس از مرگ سید میران بخاری (۹۸۰ق) به سرکردگی سادات بخاری گجرات رسید، هم به شیرخان پیوستند. اعتمادخان که نیروی مخالفان را نیرومندتر از نیروهای خودی دید نخست از میرزایان یاری جست و سپس، از فرط ناامیدی، به جلال‌الدین اکبر گورکانی نامه نوشت و وی را به تصرف گجرات دعوت کرد. جلال‌الدین اکبر، که مترصد فرصتی برای تسخیر گجرات بود، این فرصت را از دست نداد و در صفر ۹۸۰ق از فتحپور سیکری رو به گجرات نهاد و در اول رجب ۹۸۰ق به پتن / نهرواله رسید. در این اثنا مظفرشاه از شیرخان فولادی جدا شد و به جلال‌الدین اکبر پیوست و چند روز بعد نیز اعتمادخان و بسیاری از امرای گجرات، مانند الغ‌خان و جهوجهارخان حبشی و اختیارالملک و سید حامد بخاری و میرزا ابوتراب شیرازی به خدمت اکبر رسیدند و اظهار فرمانبرداری کردند و احمدآباد به‌آسانی و بی‌جنگ به‌دست جلال‌الدین اکبر افتاد (اواخر رجب ۹۸۰ق). جلال‌الدین اکبر سپس به کنبایت رفت (شعبان ۹۸۰ق) و در آن‌جا، چون اختیارالملک از نزد گماشتگان شاهی گریخت و پرچم مخالفت برافراشت، به اعتمادخان و امرای زیردستش بدگمان گردید و فرمود تا آن‌ها را در بند نهند. آنگاه برای سرکوبی میرزایان و نیز برخی امرای حبشی و شیرخان فولادی رهسپار نواحی سورت شد. ابراهیم‌حسین میرزا در هفدهم شعبان ۹۸۰ق / بیست و سوم دسامبر ۱۵۷۲م در نبردی در قصبهٔ سرنال شکسته شد و محمدحسین میرزا و شاه میرزا و شیرخان نیز که به‌هم پیوسته بودند در نواحی پتن از سپاهیان جلال‌الدین اکبر شکست خوردند و دژ سورت که به یکی از بندگان ابراهیم‌حسین‌میرزا

به‌نام همزمان / همزبان سپرده شده بود، پس از دو ماه محاصره، به‌تصرف جلال‌الدین اکبر درآمد (۲۴ شوال ۹۸۰ق / ۲۶ فوریهٔ ۱۵۷۳م). میرزایان از گجرات گریختند و ابراهیم‌حسین‌میرزا، پس از چندی تاخت و تاز و غارت در نواحی مختلف، در مولتان کشته شد (محرم ۹۸۱ق). در این اثنا جهوجهارخان نیز به دستور جلال‌الدین اکبر (در برووده)، به انتقام خون چنگیزخان، به‌قتل آمد. جلال‌الدین اکبر، پس از تسخیر گجرات و افزودن آن به قلمرو خود، در ذوالحجهٔ ۹۸۰ق / آوریل ۱۵۷۳م به فتحپور سیکری بازگشت. اندکی بعد محمدحسین میرزا از دکن به گجرات بازگشت و با همدستی محمدخان فولادی (پسر شیرخان) و اختیارالملک گجراتی و امرای حبشی، احمدآباد را به محاصره درآورد. جلال‌الدین اکبر به‌شتاب، در ظرف نه روز، به گجرات بازگشت و میرزا و همدستانش را در نبردی در چهارم جمادی‌الاولی ۹۸۱ق / سپتامبر ۱۵۷۳م بشکست و محمدحسین میرزا و اختیارالملک در این نبرد به قتل آمدند. پس از آن، گجرات تا مدتی، تحت حکومت استانداران جلال‌الدین اکبر در آن ولایت، کمابیش در آرامش به سر می‌برد تا این‌که مظفرشاه که در ملازمت جلال‌الدین اکبر، تحت نظر، می‌گذراند بگریخت و به گجرات بازگشت (۹۸۶ق) و در پی بازستانی تاج و تخت از دست رفتهٔ خود برآمد. وی تا چند سال در گوشه و کنار گجرات پنهانی به سر می‌برد. در ۹۹۱ق که حکومت گجرات از شهاب‌الدین احمدخان گرفته و به اعتمادخان گجراتی واگذار شد، شماری از نوکران شهاب‌الدین احمدخان که وضع خود را در حکومت تازهٔ گجرات لرزان و ناروشن می‌دیدند بشوریدند و نزد مظفرشاه رفتند. مظفرشاه در این هنگام در کاتهی‌واره، در جایی به نام کهیری از توابع سوردهار از مضافات سورت، نزد کاتهی‌ها که خویشان مادری او بودند، به سر می‌برد. وی همراه سپاهیان شورشی گورکانی و سه‌هزار تن از کاتهی‌ها رو به احمدآباد نهاد. در این اثنا اعتمادخان برای دلجویی از شهاب‌الدین احمدخان و بازگرداندن وی به شهر، به‌منظور تقویت نیروهای دولتی در برابر شورشیان، از احمدآباد بیرون رفت. مظفرشاه از غیبت اعتمادخان بهره برد و احمدآباد را به آسانی بگرفت (۲۷ شعبان ۹۹۱ق) و فردای آن‌روز شهاب‌الدین احمدخان و اعتمادخان را بشکست و به پتن / نهرواله هزیمت داد. سپس شیرخان فولادی را که پس از چند سال پریشانی و آوارگی در گوشه و کنار گجرات، در این هنگام بدو پیوسته بود، به پتن فرستاد و خود برای نبرد با قطب‌الدین محمدخان، از سرداران جلال‌الدین اکبر و سپه‌سالار گجرات، رهسپار برووده گردید. شیرخان فولادی در مصاف با سرداران جلال‌الدین اکبر شکست خورد، ولی مظفرشاه، قطب‌الدین محمدخان را بشکست و به‌قتل آورد و برووده را بگشود و سپس بهروچ را نیز بگرفت. پس از این پیروزی‌ها و افتادن خزاین گجرات به‌دست مظفرشاه، نیروهای بسیاری از اطراف و اکناف گجرات بر وی فراز آمدند و «به‌دفع و رفع عساکر پادشاهی [سربازان جلال‌الدین اکبر] که در ملک گجرات بودند ساعی گردیدند و از اطراف و جوانب بر سر مظفر جمع شده به خیالات فاسد در خدمت و جان‌سپاری مظفر می‌کوشیدند... و مظفر را بر تخت موروثی گجرات نشانیدند و... [وی نیز] خود را سلطان نام نهاد و در اوامر و نواهی سلطنت و ملک‌داری کوشید.» (مآثر رحیمی، ۲/۲۲۸) مظفرشاه این‌بار، به‌خلاف دورهٔ پیشین پادشاهی‌اش که تنها نامی از پادشاهی داشت و بازیچهٔ دست و در بندِ امرا بود، دست‌کم برای مدتی کوتاه، پادشاه مستقل گجرات شد و به عزل و نصب و دادن رتبه و جاگیر پرداخت. جلال‌الدین اکبر که گجرات را ازدست‌رفته می‌دید سردار برجستهٔ خود عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) را در رأس سپاهی بزرگ به گجرات فرستاد و وی به شتاب رهسپار احمدآباد گردید. مظفرشاه، پس از آگاهی از حرکت عبدالرحیم‌خان، بی‌درنگ از بهروچ به احمدآباد بازگشت (۶ محرم ۹۹۲ق). در نبردی که در سیزدهم محرم ۹۹۲ق در نزدیکی احمدآباد، در نواحی سرکهیچ، میان دو طرف درگرفت مظفرشاه شکست خورد وَ به کهنبایت گریخت و احمدآباد به‌دست عبدالرحیم‌خان افتاد. مظفرشاه چون سپاهیان عبدالرحیم‌خان دنبالش می‌کردند، در کهنبایت نتوانست بماند و از آن‌جا به برووده و از برووده به کوهستان جهانپه در ولایت راج‌پیله / راج پتیله / ترواری رفت و در این کوهستان نیز بار دیگر از عبدالرحیم‌خان شکست یافت و بگریخت. عبدالرحیم‌خان، به‌پاس این پیروزی‌ها، از جلال‌الدین اکبر لقب خان‌خانان گرفت. مظفرشاه پس از این شکست‌ها، به‌ولایت سورت رفت و در قصبهٔ گوندل در نزدیکی جوناگره مستقر شد و کوشید با گرفتن کمک از امین‌خان غوری (حاکم جوناگره) و جام سترسال (راجهٔ جهالاوار) نیرویی گردآورد و در پی گرفتن احمدآباد برآید. اما کاری از پیش نبرد و پس از کشاکش‌ها و ستیز و آویزهایی با عبدالرحیم‌خان و سرداران او، به میان کاتهیان / کاتهی‌واره گریخت. پس از آن‌که جلال‌الدین اکبر، عبدالرحیم‌خان را از گجرات فراخواند و خان اعظم میرزا عزیز کوکه را به حکومت

گجرات گماشت (۹۹۸ق)، مظفرشاه از پناهگاه خود بیرون آمد و به تاخت‌وتاز در نواحی سورت پرداخت. مظفرشاه در میان هندوان بـه مـنوهر آوازه داشت و پشتیبانانش نیز بیشتر، زمین‌داران و راجگان هندو بودند که سلطهٔ گورکانیان را خوش نداشتند. وی این بار نیز، با کمک دولت‌خان که پس از مرگ پدرش امین‌خان حاکم جوناگره شده بود و جام سترسال / ترسل، مدتی در برابر سپاهیان گورکانی تاب آورد. اما چون امین‌خان درگذشت و جام ترسل نیز بـه فرمانبرداری از دولت گورکانی تن داد و جوناگره و ولایت سورت به تسخیر خان‌اعظم درآمد، مظفرشاه باز به دربه‌دری و آوارگی افتاد و سرانجام بـه بهاره / بهارا / کهنکار، زمین‌دار هندوی ولایت کچهه پناه برد. خان اعظم به‌سوی کچهه لشکر کشید و کهنکار که در خود تاب درایستادن نمی‌دید از در تسلیم درآمد و مظفرشاه را به سپاهیان خان‌اعظم تسلیم کرد. مظفرشاه، هنگامی که وی را نزد خان اعظم می‌بردند، به‌بهانهٔ وضو یا قضای حاجت خود را به کناری کشید و استره‌ای (تیغ سرتراشی) را که همیشه همراه داشت بر گلو گذاشت و خود را کشت. تاریخ مرگ او را برخی منابع ۱۰۰۰ق نوشته‌اند.

منابع: تاریخ فرشته، ۲۶۴/۱-۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸؛ ۲۲۹/۲-۲۳۳؛ ذخیرة‌الخوانین، ۳۱/۱-۳۳، ۹۶، ۱۱۱-۱۲۲، ۲۱۳-۲۱۴؛ طبقات اکبری، ۳۵۵-۳۶۱، ۳۷۸، ۵۱۵-۵۲۲؛ کاروان هند، ۱۱۲۴، ۱۳۸۸؛ مآثر رحیمی، ۱۹۶/۲-۲۴۶؛ مرآت احمدی، ۱۰۱/۱-۲۰۲؛ مرآت سکندری، ۳۴۷-۳۸۷؛ منتخب‌التواریخ، ۳۲۷/۲-۳۳۴، ۳۴۴، ۳۵۸-۳۶۰، ۳۸۶؛

Encyclopaedia of Islam, 2/1129.

برزگر

مظفرشاه یکم گجراتی (mo.zaf.far.šāh-e.ye.kom-e.go.fa.rā.ti)، ظفرخان / مظفرخان پسر وجیه‌الملک، دهلی ۲۵ محرم ۷۴۳ــ ۸۱۳ / ۸۱۴ق، پادشاه گجرات. پدرش وجیه‌الملک / وجیهة‌الملک در اصل از هندوان و نامش سدهارن / سهارن (فرزند هرچند فرزند هرپال فرزند کنورپال فرزند هرپال فرزند هنپال) بود. به روایتی افسانه‌آمیز، سلطان فیروزشاه تغلقی، پادشاه دهلی (۷۵۲ــ ۷۹۰ق)، که به شکار بسیار علاقه داشت، در زمان پادشاهی پسر عم خود محمد تغلق (۷۲۵ــ ۷۵۲ق)، روزی در هنگام شکار از همراهانش جدا افتاد و به‌روستایی از توابع تهانیر رسید. در بیرون ده به گروهی از زمین‌داران هندو برخورد که یکی از آنان که در فراست و قیافه‌شناسی ماهر بود، در کف پای او نگریست و در آن نشانه‌های فرّ و بزرگی یافت و یارانش را از پادشاهی قریب‌الوقوع او خبر داد. دو برادر به نام‌های سدهارن و سادهو که بزرگ آن روستا بودند فیروز را به خانهٔ خود دعوت کردند و زن سادهو که زنی زیرک بود همان شب ترتیبی داد که فیروز سخت شیفتهٔ خواهر زیبای سادهو شد. پس دو برادر، یعنی سدهارن و سادهو، خواهر خود را به زنی فیروز دادند و در فردای آن شب همراه او به شهر رفتند. سادهو و سدهارن به‌زودی در شمار مقربان نزدیک فیروز درآمدند و اسلام آوردند و در دستگاه فیروز، به‌ویژه پس از رسیدنش به پادشاهی، پله‌های ترقی را پیمودند. سدهارن / سهارن به خطاب وجیه‌الملک ملقب گردید و در سلک مریدان مخدوم جهانیان جهانگشت درآمد. وجیه‌الملک و دو پسرش ظفرخان و شمشیرخان، که گویا در آغاز در دستگاه فیروزشاه رتبهٔ شراب‌داری داشتند، از امرای بلندپایهٔ دربار تغلقیان به‌شمار می‌آمدند. چون فرحت‌الملک نظام مفرح، مخاطب به راستی‌خان، حاکم گجرات، با استفاده از وضع آشفتهٔ دربار تغلقیان در زمان جانشینان فیروزشاه، در پی کسب استقلال برآمد و برای جلب اعتماد و پشتیبانی راجپوتان و دیگر هندوان، در برابر شعایر و رسوم هندویی راه تساهل پیش گرفت و حتی به‌گونه‌ای به تقویت آن‌ها پرداخت و به کارهای مغایر اسلام دست زد، علما و بزرگان گجرات از او به دربار دهلی شکایت بردند. پس محمدشاه تغلقی (ــ ۷۹۶ق)، اعظم همایون ظفرخان را که «به حسن سلوک و پرهیزکاری و تقیید به‌شرع محمدی و امانت و دیانت شهرت تمام» داشت (تاریخ فرشته، ۱۷۸/۲)، به حکومت گجرات گماشت و چتر سفید و بارگاه سرخ ویژهٔ شاهان و لقب مظفرخان بدو بخشید و او را بر سر فرحت‌الملک فرستاد (ربیع‌الاول ۷۹۳ق)، اما تاتارخان، پسر ظفرخان را نیز به فرزندی و وزارت خود برگزید و پیش خود نگه‌داشت. ظفرخان / مظفرخان، فرحت‌الملک را در کنبول، در سی کیلومتری غرب پتن / پاتن، بشکست و به‌قتل آورد (۷ صفر ۷۹۴ق / ۴ ژانویهٔ ۱۳۹۲م) و در پتن (نهرواله / اَنهلواده)، پایتخت گجرات، مستقر گردید. در ۷۹۵ق که سرکشان نواحی کنبایت و اساول را مقهور و سرکوب ساخت، رفته‌رفته نظم و آرامش را به ولایت گجرات بازگرداند و با بت‌پرستان (هندوان) رفتاری سخت و خشن پیش گرفت. پس از مرگ سلطان محمدشاه (فرزند فیروزشاه) در ۷۹۶ق، و روی کار آمدن پسرش

سلطان ناصرالدین محمودشاه که به آشفتگی بیش از پیش اوضاع پادشاهی تغلقیان انجامید، بسیاری از حکام و راجگان، سر به نافرمانی و شورش برداشتند و از دادن باج و خراج سرباز زدند. اعظم همایون ظفرخان / مظفرخان بر سر راجهٔ ایدر لشکر برد و بتخانه‌های بسیاری را در ولایت ایدر ویران کرد و راجه را به محاصره گرفت و به خراج‌گزاری واداشت. پس از آن به رویارویی ملک‌راجا، معروف به عادل‌خان، حاکم آسیر و برهانپور، که از غیبت ظفرخان بهره برده و به سلطانپور و ندربار از توابع گجرات تاخته بود، شتافت و او را به عقب‌نشینی واداشت و خود به پتن بازگشت. در ۷۹۷ق به تاخت و تاز در نواحی جهرند در غرب پتن پرداخت و بتخانه‌های بسیاری را با خاک یکسان کرد و اسرای فراوان از هندوان گرفت. آنگاه به سومنات تاخت و بتخانهٔ معروف آنجا را به آتش کشید و شهر را تاراج کرد و «مسجد جامع طرح انداخته، ارباب مناصب شرعیه را تعیین نموده... به جانب پتن مراجعت نمود.» (طبقات اکبری، ۴۴۶) بخش اعظم سال‌های ۷۹۸ و ۷۹۹ق را نیز، به‌بهانهٔ غزا، به تاخت‌وتاز در نواحی هندوان و تاراج و تخریب بتخانه‌ها گذراند. در ۸۰۰ق، تاتارخان (پسر ظفرخان)، که در دورهٔ سلطان محمدشاه تغلقی منصب وزارت داشت و پس از او در دورهٔ سلطان ناصرالدین محمود نیز از سرداران نیرومند دربار دهلی به‌شمار می‌آمد و پیوسته درگیر جنگ و کشمکش با سرداران دیگر به‌ویژه (ملو) اقبال‌خان بر سر استیلا بر دربار دهلی بود، در برابر اقبال‌خان تاب نیاورد و به گجرات نزد پدرش ظفرخان پناه برد تا با یاری او به دهلی بتازد. اما ظفرخان چون از حملهٔ قریب‌الوقوع امیرتیمور گورکان به هند آگاه گردید، پسرش را راضی ساخت تا یورش خود به دهلی را عقب بیاندازد و همراه او آهنگ گشودن دژ ایدر کرد و آن دژ را به محاصره درآورد و اطراف آن‌را به باد تاراج داد. ولی با شنیدن خبر آمدن امیرتیمور به دهلی، با گرفتن پیشکشی از راجهٔ ایدر، از محاصره دژ دست برداشت و به پتن بازگشت (رمضان ۸۰۱ق). در ۸۰۱ق که بسیاری از مردم دهلی از برابر امیر تیمور به گجرات گریختند، ظفرخان آن‌ها را به گرمی پذیرفت. ولی با محمودشاه تغلقی، که او نیز از برابر تیمور به گجرات گریخته بود، رفتاری سرد و ناپسندیده پیش گرفت (گویا برای آنکه امیرتیمور را نرنجاند و او را متوجه گجرات نکند) تا آن‌جا که محمود به تنگ آمد و دل‌شکسته به مالوه رفت. در ۸۰۳ق باز رو به ایدر نهاد و راجهٔ ایدر از پیش او به بیجانگر گریخت و ایدر به‌تصرف ظفرخان درآمد. در ۸۰۴ق چون ظفرخان شنید که هندوان باز بتخانهٔ خود را در سومنات بر پا داشته و آیین‌های هندویی را دوباره در آن‌جا زنده کرده‌اند، به سومنات تاخت و هندوان را بشکست و راجهٔ سومنات را تا دژ دیب / دیو دنبال کرد و آن دژ را بگشود و «جمیع مردان بالغ او را علف تیغ بیدریغ گذرانیده، راجه و سایر رؤسای آن جماعت را زیر دست و پای فیل هلاک کرد و اهل و عیال و زن و بچهٔ آن‌ها را مسلمانان گرفته بودند و احمال و اثقال ایشان را متصرف شدند.» (تاریخ فرشته، ۱۸۱/۲) در ۸۰۵ق، تاتارخان کوشید تا پدر خود ظفرخان را به تصرف دهلی ترغیب نماید، ولی ظفرخان که اینک پیر شده بود و عمرش از شصت می‌گذشت این نقشه را نپسندید و بر آن شد تا پسرش را از آن کار منصرف سازد. درنتیجه، تاتارخان بر پدر خود بشورید و ظفرخان را بگرفت و بند برنهاد و به دژ اساول / بهروج فرستاد و خود را ناصرالدین محمدشاه خواند و منصب وزارت را به عم خود شمس‌خان دندانی، برادر خردِ ظفرخان، داد و سپاهی گران فراهم آورد و رو به دهلی نهاد (ربیع‌الثانی ۸۰۶ق / نوامبر ۱۴۰۳م). اما در میان راه، تاتارخان ناگهان درگذشت یا، به‌روایتی کمابیش موثق، وی را شمس‌خان دندانی، گویا به اشارهٔ ظفرخان، زهر داد و بکشت. به‌هر تقدیر، پس از مرگ تاتارخان، ظفرخان به پتن بازگشت و زمام امور گجرات را به دست گرفت. از آن‌جاکه پادشاهی تغلقیان عملاً فروپاشیده و از میان رفته بود و چند سالی بود که هیچ سکه‌ای به نام سلطان دهلی ضرب نمی‌شد، ظفرخان در ۸۱۰ق به خواهش بزرگان و امرای درگاه خود تن در داد و رسماً استقلال خود را اعلان داشت و به نام مظفرشاه بر تخت شاهی گجرات نشست و به نامش خطبه خواندند و سکه زدند و در خطبه از او به القاب الموفق بالله‌المنان شمس‌الدنیا والدین ابوالمجاهد مظفرشاه یاد کردند. وی در همان‌سال ۸۱۰ق به مالوه تاخت و هوشنگ‌شاه، معروف به الپ‌خان را که شهرت داشت پدرش دلاورخان را به زهر بکشته (۸۰۹ق) و به جایش بر تخت فرمانروایی نشسته است، در دژ دهار به‌محاصره گرفت و چون هوشنگ‌شاه در خود تاب دراِیستادن ندید و از دژ بیرون آمد، وی را گرفتار ساخت و بند برنهاد و برادر خود نصرت‌خان را به حکومت مالوه گماشت. چون در این اثنا خبر یافت که سلطان ابراهیم شرقی، فرمانروای جونپور (۸۰۳ ــ ۸۴۴ق) آهنگ تسخیر دهلی کرده است، به‌بهانهٔ پشتیبانی از محمودشاه تغلقی، برای مقابله با سلطان ابراهیم رو به دهلی نهاد. سلطان ابراهیم شرقی حاضر به رویارویی با

مظفرشاه نشد و راه بازگشت به‌جونپور را پیش گرفت و مظفرشاه نیز به گجرات بازگشت. پس از حدود یک سال از حکومت نصرت‌خان بر مالوه، مردم و بزرگان آن سرزمین بر او بشوریدند و وی را از قصبهٔ دهار بیرون راندند و موسی‌خان، یکی از بستگان هوشنگ‌شاه، را به سرداری خود برگزید و وی در دژ مندو / شادی‌آباد پناه گزید (۸۱۱ق). مظفرشاه، پس از آگاهی از رویدادهای مالوه، چاره‌ای جز آن ندید که هوشنگ‌شاه را از بند بیرون آورد و نوهٔ خود شاهزاده احمد، پسر تاتارخان را با لشکری بزرگ به یاری او نامزد کند. هوشنگ‌شاه و شاهزاده احمد رو به مندو نهادند و موسی‌خان که در خود تاب دراِیستادن ندید گریخت و هوشنگ‌شاه بار دیگر بر تخت شاهی مالوه نشست و شاهزاده احمد به گجرات بازگشت. مظفرشاه در ۸۱۲ق سپاهی برای سرکوبی راجپوتان کنهه‌کوت / کنبه‌کوت، از توابع کچهه، فرستاد. در ۸۱۳ق بیمار شد و چون مرگش را نزدیک دید شاهزاده احمد را به ولایت‌عهدی برگزید و به‌روایت فرشته، چند ماه بعد در هشتم ربیع‌الآخر ۸۱۴ق، در حالی که از عمرش هفتاد و یک سال و چند ماه می‌گذشت، درگذشت و پیکرش را در پتن به‌خاک سپردند. به‌روایتی نیز، پس از آن‌که مظفرشاه، شاهزاده احمد را به سرکوبی کولیان اساول گماشت و بدان سوی فرستاد، شاهزاده از نیمه راه بازگشت و نیای پیر خود را بگرفت و بند برنهاد و زهر در کام او کرد و مظفرشاه از همان زهر در صفر ۸۱۳ق بمرد. از دانشوران روزگار مظفرشاه یکم، شهاب‌الدین بن عبدالکریم قوام غزنوی ناگوری، مؤلف دو کتاب پزشکی فارسی شفای خانی / طب شهاب و شفاءالمریض / طب شهابی را می‌توان یادکرد.

منابع: تاریخ فرشته، ۱۲۶/۲-۱۳۴؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۶؛ طبقات اکبری، ۴۴۴-۴۴۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۰۴/۱، ۶۰۸؛ مآثر رحیمی، ۱۲۶/۲-۱۳۴؛ مآثر محمودشاهی، ۱۶، ۱۷، ۱۹؛ مرآت احمدی، ۴۵/۱-۴۹؛ مرآت سکندری، ۴-۲۲؛

Encyclopaedia of Islam, 2/1124-1125; *A History of Sufism in India,* 1/406.

برزگر

مظهر (maz.har)، فرزند مظفر ملقب به روشن‌الدوله رستم‌جنگ ظفرخان، سدهٔ دوازدهم هجری، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در روزگار شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) می‌زیست. از پزشکان برجستهٔ روزگارش و پزشک مخصوص پادشاه بود. مظهر در ۱۱۷۷ق / ۱۷۶۳م کتابی به نام خلاصة‌العیش عالمشاهی در آموزش مسائل جنسی نوشت. این اثر که داده‌های آن عمدتاً برگرفته از آثار کهن، به‌ویژه کوکشاسترا است در دو مطلب و هر مطلب در بیست باب تدوین شده است. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۳۰۵۱ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۲۲/۳، ۳۲۷، ۸۳۳؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۲۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۵۴/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۸۹؛ کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ۱۱۵؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 2/26; *Dictionary of Indo-persian Literature,* 348.

فتح‌نیا طبری

مظهر (maz.har)، محمدسلیم فرزند عبدالرشیدخان، دیرهٔ غازی‌خان استان پنجاب ۲۱ جولای ۱۹۶۲م / تابستان ۱۳۴۱ش ــ   ، مترجم و فارسی‌پژوه پاکستانی. پدرش معلم دبستان بود و به ادبیات اردو و فارسی علاقهٔ فراوان می‌ورزید و در مجلس درس و منزل خود اشعار حافظ، سعدی، مولوی و اقبال را می‌خواند. به این سبب محمد سلیم با زبان و ادب فارسی آشنا شد. پس از اتمام دورهٔ دبستان به‌فراگیری زبان فارسی پرداخت. پس از پایان دورهٔ دبیرستان به‌تحصیل در دانشکدهٔ دولتی دیرهٔ غازی‌خان سرگرم شد. استادان زبان فارسی وی احمدبخش مسرور و ظهور احمد بودند. در ۱۹۸۶م از دانشکدهٔ پنجاب لاهور دانشنامهٔ کارشناسی ارشد گرفت. پس از آن دو سال در دانشگاه اسلامیهٔ بهاولپور به تدریس سرگرم شد. عبدالشکور احسن، ظهورالدین احمد، محمداکرم‌شاه اکرام، آفتاب اصغر و نسرین اختر ارشاد از استادان وی بودند. در کنار تحصیل در دانشگاه، در کلاس‌های آموزش مکالمهٔ زبان فارسی در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور شرکت می‌کرد. در ۱۳۶۶ش در همان‌جا به مترجمی سرگرم شد. در ۱۳۶۸ش در دانشکدهٔ شرق‌شناسی لاهور به تدریس پرداخت. در ۱۳۷۶ش با نوشتن پایان‌نامهٔ بررسی احوال و آثار پارسی‌گویان ایرانی در شبه‌قاره از دانشگاه تهران با راهنمایی محسن ابوالقاسمی، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت.

محمدسلیم، چندی در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی و دانشنامهٔ ادب فارسی به تألیف، ترجمه و ویرایش مقاله‌ها سرگرم بود. وی در کنار تحصیل در دانشکدهٔ زبان‌های خارجی در دانشگاه تهران، به‌تدریس زبان اردو و پاکستان‌شناسی در آن دانشگاه پرداخت. محمدسلیم‌مظهر تعدادی از داستان‌های کوتاه محمد حجازی، جلال آل‌احمد، سیمین دانشور و امین فقیری را به‌اردو برگردانیده است. این داستان‌ها در پاکستان به‌چاپ رسیده‌اند.

منابع: فارسی‌آموختگان، ۳۷۲ـ۳۷۴؛ عسکر بهرامی، «گفت‌وگو با دکتر محمدسلیم‌مظهر»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ چهارم، تابستان ۱۳۷۶ش، صص۸۸ـ۹۴؛ دست‌نوشتهٔ محمدسلیم مظهر.

مظهر

مظهر اصفهانی (maz.har-e.es.fa.hã.ni)، میرمحمد سمیع، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی شبه‌قاره. در منابع وی را از مغولان کوچیده به شبه‌قاره (ولایت‌زا) معرفی کرده‌اند. مظهر چندی احتساب شهر اجمیر را بر عهده داشت و در همان‌زمان اشعارش را نزد محمدمقیم‌خان، متخلص به مسیح، شاعر ایرانی و دیوان اجمیر در روزگار فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ۱۱۳۱ق) می‌خواند و تصحیح می‌کرد. ابیاتی از اشعارش در تذکرها بر جا است.

منابع: الذریعه، ۹(۳)/۱۰۶۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۶۳/۳؛ صبح گلشن، ۴۲۸ـ۴۲۹؛ صحف ابراهیم، ۱۲۴؛ مخزن‌الغرائب، ۳۰۶/۵؛ همیشه بهار، ۲۳۵ـ۲۳۶.

م.اسماعیل‌پور

مظهرالآثار (maz.ha.rol.ã.sãr)، مثنوی عرفانی از میرهاشمی کرمانی*، مشهور به شاه جهانگیر. این مثنوی نخستین مثنوی از پنج گنج هاشمی کرمانی است که در ۹۴۰ق در تته به نام ابوعبدالله شاه حسن ارغون حکمران سند سروده شده است و نام آن را به سه شکل در تذکره‌ها نوشته‌اند. برخی آن را مظهرالاسرار و برخی مظهرالانوار و گروهی هم مظهرالآثار آورده‌اند. مظهرالآثار در جواب مخزن‌الاسرار نظامی (۵۷۰ق) و مطلع‌الانوار امیرخسرو (۶۹۸ق) و تحفة‌الاحرار جامی (۸۸۶ق) سروده شده، اما در ترتیب ابواب بیشتر پیرو تحفة‌الاحرار است. زبان این مثنوی ساده و دارای رموز تصوف و خداشناسی است. در جای جای این مثنوی داستان‌های گوناگون عرفانی و نیز مناقب شاه نعمت‌الله ولی آمده است. مظهرالآثار در ۱۹۵۷م به‌تصحیح حسام‌الدین راشدی در کراچی چاپ شده است.

منابع: ادبیات اسلامی هند،۱۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۲۰/۱ـ۲۲۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۷/۲، ۱۹۳، ۲۳۹؛ ۶۷۸/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۶۸/۷ـ۶۶۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۲۱۵/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی مجلس، ۵۶۵/۳؛ مجمع‌الفصحا، ۱۲۱/۴؛ مظهرالآثار؛ هفت‌آسمان، ۹۰ـ ۹۸؛ هفت اقلیم، ۲۷۹/۱؛ راهنمای کتاب، سال ۲، جلد ۹، ص ۴۴۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature.275; *Mughals in India*,181.

حجتی

مظهرالعجایب (maz.ha.rol.a.jã.yeb)، فرهنگ واژگان فارسی به فارسی از محمدحسن قتیل*. مؤلف تدوین این اثر را در نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری به پایان برده است. او در دیباچهٔ این فرهنگ دربارهٔ سبب تألیف آن می‌نویسد «وجه تألیف این نسخه این‌که روزی در شهر کالپی نور چشم عزیز از جان احمدبخش‌خان طال‌الله عمره نبیرهٔ عمادالملک آصف‌جاه سقی‌الله ثراه که نسبت برادرزادگی و شاگردی به این هیچمدان هیچ میرز و با گفتن غزل هندی سری دارد و بسیار خوب می‌گوید مجموعهٔ بعضی از مصطلحات و محاورات مختلفهٔ دیوان شیخ محمدعلی حزین... که آن را هم راقم مذنب فراهم آورده بود، دیده خیلی خوش و آرزومند شد که همچنین مصطلحات از اقسام تشبیهات و مناسبات پراگنده اگر جمع گردد هر آینه برای نوسخنان عموماً و برای باعث این تکلیف خصوصاً کافی و وافی باشد.» میرزا قتیل سپس دربارهٔ این کتاب می‌گوید: «آری این نسخهٔ تازهٔ گلدسته‌ایست اوراد بوقلمون در آن موج در موج... معانی نغز در آن فوج در فوج، عاشقان بیدل را عشق‌آموز است و معشوقان طناز را شعلهٔ حسن‌افروز. تنها نه مفید مبتدیان است، بلکه منتهیان را هم گرامی‌تر از جان است.» او همچنین دربارهٔ صحت کار و درستی مطلب تألیف خود می‌نویسد «به‌خدایی که زبان‌ها همه آفریدهٔ اوست در این رقایم کرایم تصرفی و دخلی به کار نبرده‌ام، بلکه آن‌چه در کلام استادان دیده‌ام بر سبیل استفاده و استناد، نقل آن برآورده‌ام و تصریح اکثر محاورات متداوله و چیزهای مشهوره برای مبتدی بودن، علت غایی تألیف به‌عمل آمد.» مظهرالعجایب در واقع فهرستی از تشبیهات و مصطلحات زبان فارسی است که در آن نخست

نام‌های ذات باری و صفات الهی و پس از آن اسامی و صفات انبیا و فرشتگان به‌ترتیب حروف الفبا نوشته شده است. او سپس زیر عنوان نام‌های معشوق و صفات او به‌تفصیل به‌بحث دربارهٔ این اصطلاح پرداخته است. همچنین در این اثر انواع و اقسام مصطلاحات دربارهٔ شراب، شمع، نغمه، اسب، پادشاه جنگ، علوم، حروف تشبیه، صفت صبح و مانند آن‌ها به‌چشم می‌خورد. میرزا قتیل در گردآوری این اثر از کتاب‌های خمسهٔ نظامی، کلیات حزین، کلیات سعدی، یوسف و زلیخای جامی، یوسف و زلیخای ناظم هروی، قران‌السعدین و کلیات امیرخسرو، سه نثر ظهوری، دیوان نظیری و... بسیار بهره برده است. این کتاب در ۱۲۹۱ق در لکنو به‌چاپ سنگی رسیده است.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۷۲-۱۷۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۷۹۹/۴-۴۸۰۰؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 490.

علیزاده

مظهر امرتسری (maz.har-e.a.ma.rat.sa.ri)، محمد مظهرالدین مظهر فرزند خواجه نواب‌الدین، روستای رملاس در امرتسر ۱۳۳۲ق / ۱۹۱۴م ـ ، روزنامه‌نگار و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پدرش عالم و شاعر و از شاگردان سیماب اکبرآبادی شاعر فارسی و اردوزبان بود. نواب‌الدین به‌زبان‌های اردو، فارسی، عربی و پنجابی شعر می‌سرود و مجموعهٔ اشعارش در ۱۸۰۵م به‌چاپ رسیده است. نواب‌الدین در تاریخ‌گویی ماهر بود و نام فرزندانش را از کلماتی برگزیده که حساب حروف آنان تاریخ تولدشان را نشان می‌دهد. تولد محمد مظهرالدین برابر با ۱۳۳۲ق است. مظهر پس از اتمام تحصیلاتش به روزنامه‌نگاری روی آورد و عضو هیأت تحریریهٔ روزنامهٔ کوهستان در راولپندی بود. وی به‌فارسی و اردو شعر سروده است. نخستین سروده‌های وی مضامین طبیعت دارد. پس از جدایی پاکستان، مسائل ملی، میهنی، دینی، سوز و گداز، روح حماسی، ترغیب و تشویق به‌جنگ برای رهایی کشمیر درون‌مایهٔ سروده‌های مظهر بود. مظهر در اشعار ملی از سبک اقبال پیروی کرده است. از آثارش: مجموعهٔ شعر شمشیر و سنان به‌اردو (۱۹۵۰م)؛ حرب و ضرب به‌اردو و فارسی (۱۹۵۵م)؛ نور و نار که غزلیات فارسی و اردو است؛ تجلیات که مجموعهٔ نعت به فارسی و اردو است.

منابع: شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۵۱۷-۵۲۰؛ گفت‌وگوی سبط‌حسن رضوی با مظهر. سبط حسن رضوی، ترجمهٔ مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از سال ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۹ش، ص۱۱۲.

رسولی

مظهر پنجابی (maz.har-e.pan.jā.bi)، شیخ محمداحمد فرزند ظفر احمد، کپورتهله ۱۸۹۶م ـ ، ادیب و شاعر پاکستانی. از خانوادهٔ شیخ قانون‌گو است. پدرش مأمور امور ایالت کپورتهله بود و منصب منشیگری داشت. وی به همراه پدر در محافل شعر و سخن حاضر می‌شد و بدین‌سبب به‌سرودن شعر علاقه‌مند شد. چون پدرش از مبلغان طریقت قادیانی بود، پسرش را نیز تشویق می‌کرد که برای آن طریقت شعر بسراید. استاد وی در طریقت و در شعر فارسی عبدالله بسمل بود. در جوانی به لاهور رفت و در ۱۹۱۹م در رشتهٔ ادبیات از دانشگاه اسلامی لاهور لیسانس و در ۱۹۲۱م از دانشکدهٔ حقوق لاهور، لیسانس حقوق گرفت. پس از پایان تحصیلات، وکیل دادگستری شد. در ۱۹۳۲م با هیأتی که برای کمک به مسلمانان کشمیر به آن سرزمین می‌رفت همراه شد. در دادگاه‌های کشمیر به‌دفاع از حقوق مسلمانان پرداخت و در این زمینه با رهبر کشمیر، شیخ عبدالله همکاری کرد. به دو زبان اردو و فارسی شعر دارد. بیشتر اشعارش به‌فارسی است. در ساختن مادهٔ تاریخ مهارت دارد. اشعارش در نشریهٔ الفضل که ارگان سلسلهٔ قادیانی است و دیگر روزنامه‌ها و مجلات پاکستان به‌چاپ رسیده است. از آثارش: دفتری از اشعارش به‌نام درد و درمان که در ۱۹۵۹م در لایلپور به‌چاپ رسید؛ عربی سرچشمهٔ همهٔ زبان‌ها به‌انگلیسی (لاهور، ۱۹۶۲م)؛ از انگلیسی تا عربی به‌انگلیسی (لاهور، ۱۹۶۷م). این دو کتاب اخیر، توجه زبان‌شناسان را جلب کرده است. مقالات بسیاری نیز به انگلیسی دارد که در مجله‌های انگلیسی به‌چاپ رسانده و در آن‌ها ثابت کرده که زبان عربی مادر زبان‌ها است و مثال‌هایی از زبان‌های ایتالیایی، یونانی، سوئدی، هلندی، تبتی، سنسکریت و ژاپنی آورده و همهٔ آن‌ها را برگرفته از زبان عربی دانسته است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۳۷-۳۳۸؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۳۷۵-۳۷۷؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۴۳۸-۴۴۱.

حجتی

مظهر جلال‌آبادی (maz.har-e.ja.lāl.ā.bā.di)، فرزند نعمان، سدهٔ

دوازدهم هجری، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه قاره. از احوال وی آگاهی چندانی در دست نیست. تنها دانسته است که از مریدان شیخ فقیرالله شکارپوری (ـ ۱۱۹۵ق / ۱۷۸۱م) بود. وی در ح‌۱۱۹۴ق / ۱۷۸۰م کتابی به نام هدایة‌السالکین در سیر و سلوک تدوین کرده است. این اثر در یک مقدمه، چهار فصل و یک خاتمه است. مقدمه در برخی فواید، فصل نخست در اذکار و اشغال طریقهٔ قادریه، فصل دوم در اذکار و اشغال نقشبندیه، فصل سوم در اذکار طریقهٔ سهروردیه و فصل چهارم در اذکار طریقهٔ چشتیه است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۳۰۶۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش در اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۱۹/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۵۸/۲؛ *Dictionary of Indo-persian Literature*, 348.

فتح‌نیا طبری

مظهر دهلوی (maz.har-e.deh.la.vi)، شمس‌الدین حبیب‌الله میرزا جان‌جانان پسر میرزاجان جانی پسر عبدالسبحان پسر محمدامان، کالاباغ نزدیک مالوه ۱۱۱۰ ـ دهلی ۱۱۹۵ق، عارف نقشبندی مجددی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. به‌نوشتهٔ برخی تذکره‌ها، تبارش به نوزده واسطه به‌محمد حنفیه و از او به علی (ع) می‌رسید. نیای بزرگش امیر کمال‌الدین در اوایل سدهٔ نهم هجری از طایف به فرارود کوچید و در آن‌جا مقام و سروری یافت. به‌روایتی دیگر، وی از طایفهٔ ترک قاقشال فرارود بود. امیر مجنون‌خان و امیر باباخان، از فرزندان یا نوادگان امیر کمال‌الدین، هنگامی که همایون (۹۳۷ ـ ۹۶۳ق) برای بازستانی تاج و تخت از دست‌رفتهٔ خود از ایران به هند لشکر کشید به خدمت او رسیدند و همراه او به هند رفتند و در دستگاه گورکانیان مقام و منصب یافتند. میرزاجان، پدر مظهر، از نوادگان مجنون‌خان و از منصبداران اورنگ‌زیب گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۱۱۸ق) بود و همراه اورنگ‌زیب به دکن رفت. میرزاجان در ۱۱۱۰ق ازکارش کناره گرفت و از دکن رهسپار اکبرآباد / آگره شد و در میان راه بود که در منزل کالاباغ در حدود مالوه، پسرش مظهر به‌دنیا آمد. مظهر در اکبرآباد برآمد و فارسی را از پدرش و قرآن را نزد حافظ عبدالرسول دهلوی، شاگرد شیخ عبدالخالق مصری آموخت. پس از مرگ پدر در ۱۱۳۰ق، تحصیلات دینی و ادبی خود را ادامه داد و پس از چندی به شیخ نورمحمد بدایونی (ـ ۱۱۳۵ق)، از مشایخ نقشبندی و خلیفهٔ شیخ سیف‌الدین بن محمدمعصوم سرهندی، دست ارادت داد. وی چهار سال در ملازمت و مصاحبت شیخ سیف‌الدین به سر برد و از او اجازهٔ ارشاد گرفت. پس از درگذشت شیخ نورمحمد نیز شش سال مجاور آرامگاهش بود. سپس مطولات را نزد شیخ محمدافضل سیالکوتی (ـ ۱۱۴۶ق) خواند و از او اخذ حدیث کرد و مدتی را به‌تدریس گذراند. اما دیری نگذشت که از تدریس کناره گرفت و مرید شیخ حافظ سعدالله دهلوی (ـ ۱۱۵۲ق) از خلفای برجستهٔ محمدصدیق بن محمدمعصوم سرهندی (ـ ۱۱۳۱ق) شد و حدود دوازده سال در ملازمت و مصاحبت او به سر برد. با شیخ سعدالله دهلوی، معروف به شاه‌گلشن، نیز دوستی داشت و شاید در شعر و ادب از او تأثیر گرفته باشد. پس از مرگ حافظ سعدالله (۱۱۵۲ق)، به‌شیخ محمد عابد سنامی، از خلفای شیخ عبدالاحد سرهندی (ـ ۱۱۲۷ق)، دست ارادت داد و چون شیخ عابد درگذشت (۱۱۶۰ق) خود در دهلی بر مسند ارشاد نشست و به‌راهنمایی طالبان طریقت و اشاعهٔ طریقت نقشبندیهٔ مجددیه پرداخت و کسان بسیاری، به‌ویژه از روهیله‌ها، در شمار مریدان او درآمدند. به‌نوشتهٔ مؤلف صحف ابراهیم، مظهر «از بدو فطرت در میان اکابر و اشراف دهلی معزز و مکرم بوده، در ایام جوانی به‌لطف طبع و شوخی طبیعت و خوش‌کلامی و شیرین‌سخنی مشهور و یکتای روزگار بود. گاهی از سوز عشق مجازی و میل صحبت جوانان زیبارخسار فارغ نبوده... اما در زمان پیری خاطر فیض‌بارش را حال دگرگون شد. همواره تعلیم و تربیت مَریدان و مسترشدان که سالک مسالک طریقت بودند اوقات صرف می‌کرد.» مظهر با این‌که مذهب حنفی می‌ورزید، ظاهراً در مجادلات و مباحثات تندی که در آن هنگام میان سنیان و شیعیان در دهلی جریان داشت شرکت نمی‌جست و به گفتهٔ مؤلف مجمع‌النفایس، «با وجود تقیید مذهب، کمال توسعهٔ مشرب دارند.» با این همه، وی در اوایل محرم ۱۱۹۵ق با محکوم کردن مراسم شیعیان در این ماه در زنده‌داشت خاطرهٔ واقعهٔ غم‌انگیز کربلا، خشم آنان را برانگیخت. از این‌رو، هنگامی که در هفتم همان‌ماه مظهر به تیر تپانچهٔ ناشناسی کشته شد، برخی قتل وی را به شیعیان نسبت دادند. مظهر از صوفیان و شاعران نام‌دار روزگارش بود. در تصوف کسانی مانند قاضی ثناءالله پانی‌پتی (ـ ۱۲۲۵ق)، مولوی نعیم‌الله بهرایچی (ـ ۱۲۱۸ق) و شاه‌غلام‌علی دهلوی (ـ ۱۲۴۰ق) از مریدان و خلفای برجستهٔ مظهر بودند. دربارهٔ شعرگویی وی می‌گویند که «در ابتدای مشق سخن ریخته که

عبارتست از کلام مخلوط به محاورهٔ فارسی و هندی باشد در کمال خوش‌ادایی و نازک‌بیانی می‌گفت، اواخر ترک آن نموده به‌فارسی حرف می‌زد.» در شعر ریخته (اردو) سرایندگانی مانند انعام‌الله یقین، احسن‌الله خان‌بیان، میان‌محمد فقیه دردمند، منشی بسونت‌لال بیدار را از شاگردان او نام برده‌اند. شرح احوال و مقامات مظهر را غلام‌علی دهلوی در مقامات مظهری (دهلی، ۱۸۹۲م) و نعیم‌الله بهرایچی در معمولات مظهریه (کانپور، ۱۲۷۱ق) و بشارات مظهریه در فضایل حضرات طریقهٔ مجددیه که هر سه به‌فارسی است آورده‌اند. به‌جز اشعار اردویی که در تذکره‌ها از مظهر نقل کرده‌اند، آثاری که در فهرست‌ها به‌نام مظهر آمده، ظاهراً همگی به‌فارسی است. از آثارش: ۱ــ مکتوبات (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش) که مجموعهٔ نامه‌هایی است که مظهر به‌دوستان و پیروان خود، در پند و اندرزهای عارفانه یا پاسخ به پرسش‌هایی در مسائل تصوف، نوشته است. عبدالرزاق قریشی همهٔ مکتوبات مظهر را از کتاب‌های مختلف گردآورده است. این مجموعه در ۱۳۸۶ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ دیوان اشعار که مظهر خود آن‌را گردآورده و تنظیم کرده است. مظهر در مقدمهٔ منثور خود بر این دیوان، با تاریخ ۱۱۷۰ق (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۲۰۸۲) می‌گوید «هنگام جوانی به تحریک شور عشقی که نمک خمیرش بود، ناله‌های بامزه و موزون می‌کرد. به این تقریب نام خود را به شاعری برآورده و از والاهمتی سرجمع مسودات و سواد کلیات نداشت بیشتر سرمایهٔ سخنش به باد رفت و در باقی ارباب نقل و روایت تصرف‌های نمایان کرده و نسخه‌های غلط را رواج دادند... بعد از تفحص سفینه‌های بسیار» از نزدیک بیست‌هزار بیت، قریب هزار بیت «به‌دست آمد و از نظر گذشت. هر چه خارج ازین جمع است طرح دانند مگر از واردات تازه که بسیار کم اتفاق می‌افتد یا از مسودات کهن آن‌چه میسر آمد و از نظر می‌گذرد درج نموده می‌شود.» دیوان مظهر مجموعه‌ای از غزلیات به‌ترتیب الفبایی، رباعیات، مخمس، قطعه، مسدس و مثنوی است. اکثر نسخه‌های دیوان مظهر با این بیت آغاز می‌گردد: «آبی نزد به‌روی گرانخواب بخت ما ــ با آنکه گریه داد به سیلاب رخت ما.» این دیوان در کانپور (۱۲۷۱ق) و لاهور (۱۹۲۲م) به‌چاپ رسیده است؛ ۳ــ خریطهٔ جواهر (کانپور، ۱۲۷۱ق / ۱۸۵۵م و لاهور ۱۹۲۲م، هر دو بار به‌پیوست دیوان مظهر) که جنگی است از سروده‌های سرایندگان گوناگون، به‌ترتیب الفبایی در نام سرایندگان. وی در حرف م چند غزل از خود را نیز آورده است.

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل طالبی، ۲/۳۵۹ـ۳۷۱؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۳۷، ۲۳۰؛ تحفة‌الشعرا، ۱۶۳ـ۱۷۵؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۱۶ـ۱۱۹؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۲۶ـ۲۷؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۴۷ـ۵۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۲۰ـ۱۲۱؛ تین تذکری، ۲۶۶ـ۲۶۷؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱/۱۱۴ـ۱۱۵؛ سرو آزاد، ۲۳۱ـ۲۳۴؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۰۱ـ۳۰۸؛ سفینهٔ هندی، ۱۸۷ـ۱۸۹؛ شمع انجمن، ۴۴۱؛ صبح گلشن، ۴۲۸؛ صحف ابراهیم، ۱۲۴؛ عقد ثریا، ۵۵ـ۵۶؛ گلستان بی‌خزان، ۲۱۹ـ۲۲۰؛ گلشن بی‌خار، ۵۰۱ـ۵۰۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲۷/۳، ۱۲۴۰، ۱۹۶، ۱۵۲، ۱۹۸۱؛ ۱۱۲۳/۸، ۱۱۴۵، ۱۲۵۳؛ ۷۵۶/۱۱، ۷۶۳، ۹۹۱، ۱۰۰۲، ۱۰۱۰؛ ۸۴۵/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۳۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۲۶/۲؛ ۱۴۸۳/۳، ۱۷۳۸؛ ۲۱۴۴/۴؛ مجمع‌النفائس، ۷۷؛ مجموعهٔ نغز، ۱۹۸/۲ـ۲۰۰؛ مخزن‌الغرائب، ۳۰۳/۵ـ۳۰۶؛ مردم‌دیده، ۸۶ـ۹۵؛ منتخب‌اللطایف، ۳۶۹ـ۳۷۰؛ نتایج‌الافکار، ۶۷۲ـ۶۷۹؛ نزهة‌الخواطر، ۵۲/۶ـ۵۶؛ نشتر عشق، ۱۴۴۳/۴ـ۱۴۵۲؛ س.جاوه، «مظهر جان‌جانان و آثار فارسی او»، آئینهٔ هند، سال دوم، شمارهٔ یازدهم، تیر ۱۳۴۳ش، ۱۶ـ۱۷، ۳۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/363; 3/1086; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/302-303; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 347-348; *History of Sufism in India*, 2/245-246; *Mughals in India*, 229.

برزگر

مظهری کشمیری (maz.ha.ri-ye.kaš.mi.ri)، ۹۵۰ ــ ۱۰۱۷ / ۱۰۱۸ / ۱۰۲۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در جوانی برای گشت‌وگذار رهسپار ایران شد. در هرات با شاعرانی مانند خواجه حسین ثنایی (ــ ۹۹۶ق)، میرزا قلی میلی هروی (ــ ۹۸۰ق)، ولی دشت بیاضی (ــ ۹۹۹ق) و محمد میرک صالحی همنشین و همصحبت شد، از فضل آنان بهره گرفت و خود در شاعری نامی برآورد. گویند به بدخشان رفت و پادشاه آن سرزمین وی را بنواخت، اما چون «توجهی به پسر پادشاه به‌هم رسانید» از نظر پادشاه افتاد و پریشان به مشهد رفت و از آن‌جا عازم عراق گردید. در قزوین و کاشان و اصفهان با شاعرانی مانند محتشم کاشانی (ــ ۹۹۶ق) و وحشی بافقی (ــ ۹۹۱ق) همصحبت شد

و در میان آنان برای خود مقام و اعتباری به‌دست آورد. وی باید پیش از ۹۸۴ق در ایران بوده باشد، زیرا در شعری سلطان ابراهیم میرزای جاهی صفوی را که در ۹۸۴ق به‌دست اسماعیل دوم صفوی کشته شد، مدح گفته است. همچنین ظاهراً پیش از ۹۸۸ق به کشمیر بازگشته است، چرا که در شعری در مدح یوسف‌خان چک، از استیلای دوبارهٔ وی بر کشمیر (۹۸۸ق) یاد کرده است. به هر تقدیر، وی پس از بازگشت به هند، در ۹۹۷ق در کشمیر به‌حضور جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق) که سپاهیانش در ۹۹۲ق کشمیر را گشوده بودند، معرفی شد و در شمار ملازمان او در آمد و بزرگانی همچون عبدالرحیم خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) را مدح گفت. به‌منصب امیرالبحری کشمیر گماشته شد، ولی اندکی بعد به علت خطایی که از وی سر زد گرفتار خشم جلال‌الدین اکبر شد و از مقامی که داشت برکنارش کردند (پیش از ۱۰۰۲ق) و حتی وی را مقید پیش جلال‌الدین اکبر بردند. اما به‌خواهش آصف‌خان و شیخ ابوالفضل علامی بخشوده شد و از آن پس تا پایان عمر با راتبه‌ای که از خزانهٔ شاهی برایش می‌رسید روزگار می‌گذراند. شمار اشعار دیوان وی را تا شش‌هزار بیت گفته‌اند، ولی نسخه‌ای از دیوان او که در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال در کلکته وجود دارد در ۲۲۰۰ بیت است که از جمله شامل اشعاری در مدح رسول (ص)، منقبت امام رضا (ع)، و مدح شاه اسماعیل دوم صفوی، سلطان ابراهیم میرزا جاهی صفوی، یوسف‌خان چک، جلال‌الدین اکبر گورکانی، شاهزاده سلیم (جهانگیر)، عبدالرحیم‌خان‌خانان و قصیده‌ای در تصوف است. بیشتر اشعار وی قصاید است. در آن‌ها از انوری، خاقانی، عرفی و دیگر استادان بزرگ شعر فارسی پیروی کرده است. قصاید او ساده ولی خالی از مضامین تازه و شور و حال نیست. از وی همچنین غزلیات و رباعیاتی نیز به‌جا مانده است.

منابع: آتشکده، ۳۶۵؛ آیین اکبری، ۱/۲۵۱ـ۲۵۲؛ آینهٔ کشمیر، ۲۲۵؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱/۵۲۳ـ۵۳۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۳۲۷ـ۳۳۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۶۶، ۳۸۰؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۸۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱/۵۱۳؛ ۲/۸۳۲؛ تحایف‌الابرار، ۳۴۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۴۱۶ـ۴۳۰؛ الذریعه، ۹/۱۰۶۵؛ روز روشن، ۷۴۴ـ۷۴۵؛ شمع انجمن، ۴۲۶؛ مآثر رحیمی، ۳/۴۲۱ـ۷۳۲؛ مجمع‌الخواص، ۱۹۶؛ مجمع‌الشعرای جهانگیری، ۱۲ـ۱۶، ۱۸۰ـ۱۸۵؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۱۶۱ـ۱۶۲؛ مکتب وقوع در شعر فارسی، ۴۳۹ـ۴۵۴؛ منتخب‌التواریخ، ۳/۳۴۴ـ۳۴۵؛ نشتر عشق، ۱۴۴۱ـ۱۴۴۳؛ نگارستان سخن، ۹۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۴۲؛ محمدمظفرخان، «مظهری کشمیری»، هلال، جلد ششم، شمارهٔ ۳، صص ۳۵ـ۳۶؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, 315; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 348; *Mughals in India*, 290.

برزگر

معارج‌الولایت (ma.ā.rej.ol.ve.lā.yat) / معارج‌الولایت فی‌مدارج‌الهدایت، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال صوفیان شبه‌قاره از خویشگی قصوری*، غلام معین‌الدین عبیدالله، معروف به عبدالله و متخلص به عبدی. مؤلف تدوین این اثر را که از آن با نام‌های معارج‌الاولیا فی مدارج‌الاصفیا و مبشرات احوال‌الثقات نیز یاد می‌شود در ۱۰۹۶ق / ۱۶۸۵م به‌پایان برده است. در این اثر شرح احوال صوفیان شبه‌قاره در ده رکن آمده که بدین‌ترتیب است: ۱ــ پنج پیر (معین‌الدین چشتی، بختیار کاکی، مسعود گنج‌شکر، نظام‌الدین اولیا، نصیرالدین محمود)، ۲ــ خلیفگان و فرزندان خواجهٔ سجزی، ۳ــ خلیفگان و فرزندان خواجه قطب‌الدین، ۴ــ خلیفگان و فرزندان گنج‌شکر، ۵ــ خلیفگان نظام‌الدین اولیا، ۶ــ سید محمد گیسودراز، ۷ــ خواجگان چشت، ۸ــ سَهروردیان، ۹ــ سلسله‌های متفرق و ۱۰ــ برخی از زنان عارف. مؤلف چون خود از قبیلهٔ خویشگی بوده، یا به‌سبب خویشاوندی با افغان‌ها، احوال برخی از بزرگان شوریانی، خویشگی، امجوزایی و عزیززایی را نیز در این اثر آورده است. بیشترین ارزش این اثر، همانا آوردن متن کامل یا اقتباس‌هایی از نوشته‌ها، ملفوظات و رساله‌های این اولیا است و در آن مجموعهٔ کاملی از فلسفه و اصطلاحات تصوف و سلوک گردآوری شده‌اند. نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب به‌شمارهٔ ۲/۲۰/۳۰۲۵ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۳۲۴ـ۳۲۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۶۵۱ـ۶۵۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۶؛ الذریعه، ۲۱/۱۸۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱/۸۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱/۹۲۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۲۲۸۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی

دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۴۴۱؛
Persian Literature, C.A.Storey, 1/1009-1012.

سپاهی

معتمدخان (moɛ.ta.med.xān)، محمدشریف فرزند دوست‌محمد، ـ ۱۰۴۹ق، دولتمرد و تاریخ‌نگار ایرانی‌تبار شبه‌قاره. از یک خانوادهٔ گمنام ایرانی برآمد و به هند کوچید و در دستگاه پادشاهان گورکانی هند ترقی کرد و در ۱۰۱۶ق از جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) خطاب معتمدخان یافت. در ۱۰۲۵ق در مقام بخشی شاهزاده خرم (شاه‌جهان) به‌دکن فرستاده شد. در ۱۰۲۸ق در حالی که سمت حجابت داشت همراه جهانگیر به کشمیر رفت. از همنشینان بسیار نزدیک جهانگیر بود و ریاست وقایع‌نگاران دربار وی را داشت. مدتی «بخشی لشکر دکن» بود و پس از بازگشت از دکن، در ۱۰۳۱ق جهانگیر وی را مأمور کرد تا نگارش جهانگیرنامه* را ادامه دهد و رویدادهای دورهٔ جهانگیر تا ۱۰۳۳ق به‌دست او نوشته شد. در دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) نیز از مقام و مرتبت بلند برخوردار بود و در ۱۰۳۸ق به‌مقام بخشیگری دوم و در ۱۰۴۷ق به مقام میربخشیگری و منصب چهارهزاری ذات و دوهزار سوار رسید. اثر معروف وی اقبال‌نامهٔ جهانگیری است. این اثر در تاریخ عمومی گورکانیان هند در سه جلد (۱ـ از امیرتیمور گورکان تا همایون‌پادشاه، ۲ـ جلال‌الدین اکبر پادشاه و ۳ـ جهانگیر پادشاه)، با مقدمه‌ای دربارهٔ سبب تألیف و روش تدوین و منابع اطلاعات و مطالب دیگر و خاتمه‌ای در شرح احوال شاهزادگان و وزیران و حکیمان و سخنوران و حافظان و خوانندگان دورهٔ جهانگیر است. اقبال‌نامهٔ جهانگیری در ۱۲۸۲ق / ۱۸۶۵م در کلکته به‌تصحیح عبدالحی و احمدعلی و در ۱۲۸۶ق / ۱۸۷۰م در لکنو به‌چاپ رسیده است. همچنین رسالهٔ کوچکی به‌نام احوال شاهزادگی شاه‌جهان نیز به معتمدخان منسوب است که شاید در حدود ۱۰۴۷ق نوشته شده و دربارهٔ سرگذشت شاه‌جهان از تولد (۱۰۰۰ق) تا برآمدن وی به تخت شاهی (۱۰۳۷ق) است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۱۳/۲؛ ۴۳۷/۳؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۷ـ۲۶۸، ۳۶۹ـ۳۶۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۱۶۳ـ۱۶۴؛ جهانگیرنامه، ۲۵۵، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۹۴، ۴۰۱ـ۴۰۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۲۲/۱ـ۴۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۷۶/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۰۰ـ۷۰۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۲۹، ۱۲۳۷، ۱۲۸۳؛ مآثرالامرا، ۴۳۱/۳ـ۴۳۳؛ نزهة‌الخواطر، ۳۸۵/۵؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/255-257; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 433; *Mughals in India*, 361; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/557, 560-565. 1316.

برزگر

معجز مدراسی (moɛ.jez-e.mad.rā.di)، غلام‌محی‌الدین، ۱۱۷۳ ـ ۱۲۲۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در روستای محمدپور (آرکات) زاده شد. پس از چندی به تحصیل علوم پرداخت و از زادگاهش به مدراس کوچید. نخست به ملازمت شهامت‌جنگ درآمد. سپس به دستور نواب امیرالامرا بهادر به تدریس کتب فارسی به فرزندش، نواب عظیم‌الدوله بهادر، پرداخت و از او پاداش بسیار دریافت کرد. معجز در شعر از باقر آگاه اصلاح سخن می‌گرفت. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای دکن، ۹۸۹/۲ـ۹۹۵؛ شمع انجمن، ۴۱۶؛ صبح وطن، ۱۷۸ـ۱۸۴؛ نتایج‌الافکار، ۶۹۷ـ۷۰۰.

فتح‌نیا طبری

معدن‌الاخبار احمدی (maɛ.da.nol.ax.bār-e.ah.ma.di) / معدن اخبار جهانگیری، کتابی در تاریخ عمومی عالم از آفرینش تا سال تألیف آن در پادشاهی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) از احمد بن بهبل بن جمال کم‌گو، مشهور به کنبو. به گفتهٔ ریو، اته و استوری این کتاب در ۱۰۲۳ق نوشته شده است، اما گمان می‌رود تاریخ تألیف آن همان است که از بیان خواجه نعمت‌الله هروی از تاریخ‌نگاران همروزگار کنبو برمی‌آید: «معدن اخبار احمدی که فصاحت شعار و بلاغت دثار، نتیجة‌المشایخ‌العظام و سلالهٔ اولیای الکرام، میان احمدخان بن میان بهبل‌خان کنبو، در سنهٔ عشرین و الف هجری [۱۰۲۰ق] نوشته» است. ریو می‌نویسد یکی از نسخه‌های این کتاب در موزهٔ بریتانیایی دارای ضمیمه‌ای است که رخدادهای دورهٔ جهانگیر تا ۱۰۳۳ق در آن آمده است. اما به درستی دانسته نیست که این مطالب را مؤلف خود بر کتابش افزوده یا کسی دیگر بعدها آن را نوشته است. معدن اخبار احمدی / معدن اخبار جهانگیری در یک مقدمه و دو

جلد مفصل بوده است. جلد یکم آن در تاریخ عمومی عالم از کیومرث تا فروپاشی پادشاهی افغانان لودی به‌دست بابر گورکانی (ــ ۹۳۷ق) است. جلد دوم نیز در تاریخ تیموریان از امیر تیمور (۷۲۶ق) تا پادشاهی جهانگیرشاه گورکانی (۱۰۲۰ق) است. مطالب برخی از بخش‌های این اثر از میان رفته است، اما این قسمت‌های از میان رفته را می‌توان در تاریخ‌های دوره‌های بعد، مانند تاریخ خان‌جهانی و تاریخ شاهی، جست‌وجو کرد که در آن‌ها مطالبی از این کتاب در مواردی بی‌کم و کاست نقل گردیده است. قسمت‌های به‌جا ماندهٔ این کتاب بدین شرح است: جلد یکم که تاریخ عمومی عالم است. پادشاهان ایران باستان، خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس، صفاریان، طاهریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، دیلمیان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، اتابگان، اسماعیلیان مغرب و قهستان، شاهان ختا و اروپا، ایلخانیان، سلاطین روم، صفویان، ازبکان، غزنویان هند، راجه‌های هند پیش از اسلام و پادشاهان مسلمان دهلی و بنگال از قطب‌الدین ایبک تا روی کار آمدن تیموریان هند آمده است. جلد دوم که در تاریخ تیموریان، به‌ویژه تیموریان هند و رقبای سیاسی آنان، است رویدادهای روزگار امیرتیمور و اخلافش در ایران، عمر شیخ میرزا (پدر پایه‌گذار دودمان تیموریان هند)، ظهیرالدین بابر (۹۳۲ــ۹۳۷ق)، دورهٔ اول همایون (۹۳۷ــ۹۴۷ق) و دورهٔ سلاطین سوری (۹۴۷ــ۹۶۲ق) را در بر می‌گیرد. معدن‌الاخبار احمدی را روی‌همه‌رفته می‌توان اثری ارزشمند برشمرد. این کتاب که خلاصه‌ای از تاریخ معتبر پیشینیان است، اگر در بخش تاریخ عمومی عالم چندان در خور اعتبار نباشد، در تاریخ معاصر، یعنی واپسین سال‌های دورهٔ پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) و هفت سال نخست پادشاهی جهانگیرشاه گورکانی (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) از ارزشی بسزا برخوردار است. این اثر نه‌تنها منبع اطلاعات تاریخ‌نگاران بود، بلکه در دورهٔ خود نیز اعتباری شایان داشت؛ چنان‌که نعمت‌الله مؤلف تاریخ خان‌جهانی و مخزن افغانی دربارهٔ این کتاب می‌گوید: «الحق تاریخی به آن خوبی در روزگار نیست و بسی در غرر از لجهٔ سفاین معتبره جمع نموده و اکثری جواهر آب‌دار از معادن مؤلفات ارباب اخبار استخراج فرموده، انتخاب نمود.» از معدن‌الاخبار احمدی، تاکنون نسخه‌ای کامل به‌دست نیامده است، اما از بخش‌های پراگندهٔ به‌جا مانده از آن، نسخه‌ای دست‌نویس، بخشی از جلد یکم آن به‌شمارهٔ 1034 در موزهٔ بریتانیایی و بخشی از جلد دوم آن به‌شمارهٔ 121 در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۵۷/۵؛ تاریخ خان‌جهانی و مخزن افغانی، مقدمه، ۶-۷؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۲۸-۲۳۱؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۳۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۸/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۲۰۲/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۴۱۹-۴۲۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/888; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1046; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/124.

جهان‌تاب

معدن‌الانشا (maɛ.da.nol.en.šā)، مجموعه‌ای از نامه‌ها و اسناد دورهٔ گورکانیان هند، گردآوردهٔ رام ستهی چَرَنجی وداس. مؤلف که از زندگی‌اش آگاهی در دست نیست، این مجموعه را در ۱۱۵۰ق به درخواست دانش‌آموزان جوان گردآورد. بیشتر نامه‌هایی که معدن‌الانشا آمده‌اند از شخصیت‌های تاریخی است. نسخه‌هایی از این اثر در کتابخانه دانشگاه پتنا نگه‌داری می‌شود.

منابع:

Dictionary of Indo-Persian Literature, 504; *Mughals In India*; 408,561.

ربیعیان

معدن‌الجواهر (maɛ.da.nol.ja.vā.her)، مجموعه حکایات اخلاقی به نثر فارسی از دولت‌خان گوالیاری، متخلص به طرزی. مؤلف این اثر را در ۱۰۲۴ق تدوین کرده است و به‌خلاف گفتهٔ محمد مظفر حسین صبا در روز روشن که تألیف کتاب را به نام شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) دانسته است، طرزی در ابیاتی که در کتاب آورده تألیف و گردآوری آن را به‌دستور و به نام جهانگیرشاه گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) یاد کرده است. به‌گفتهٔ طرزی، حکایات این اثر پراگنده و نادر بودند و به‌دست او گردآوری شده است. هم از این‌رو، خود را جامع حکایات دانسته است. شیوهٔ طرزی در نگارش معدن‌الجواهر نزدیک به شیوهٔ گلستان سعدی است. طرزی در آغاز هر حکایتی لحن و بیانی خاص دارد و آن‌ها را با شیوه‌های گوناگون آغاز کرده است. دو تحریر از معدن‌الجواهر در دست است. نخستین تحریر در هفده باب است که نسخه‌ای از

آن به‌شمارهٔ supp.903 در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود و تحریر دیگر در ۲۲ باب و یک بخش پایانی به‌نام اختتام است. عنوان‌های برخی از باب‌ها بدین قرارند: در بیان درجهٔ شهادت، در عشق و محبت، در جود و سخاوت، در فضیلت توکل و قناعت، در وفا و حقیقت و نتیجهٔ آن، در پاداش تهمت و افترا، در بیان احوال ستاره‌شناسان، در مذمت فقر اضطراری و جز آن. همهٔ حکایت‌ها نیز با نام و دعا به جهانگیر به‌پایان می‌رسد. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ 793 در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۹۷/۳، ۱۵۵۰، ۱۷۱۸-۱۷۲۰؛ تاریخ ادبیات فارسی، ۲۳۶؛ روز روشن، ۵۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۵۱/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۷۵؛ *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office,* 1/522-523.

فتح‌نیا طبری

معدن‌الحساب (maɛ.da.nol.he.sāb)، رساله‌ای در ریاضیات تألیف بیم‌راج فرزند نِین‌سوکهه فرزند بندرابن جگ‌ویش‌داس. از سال زاد و مرگ و زندگی مؤلفِ معدن‌الحساب اطلاعی در دست نیست. وی از مردم پهاپوند، شهری در ناحیهٔ اتاوه در نزدیکی کانپور بود و در بخش عواید خدمت می‌کرد. رسالهٔ معدن‌الحساب در هفت باب است: ۱ـ قواعد حساب‌های آسان، ۲ـ اقسام حساب‌هایی که دشوار می‌نماید، ۳ـ در پیمایش پارچه، سنگ، چوب، زمین و کشت، ۴ـ سیاق و دستور تنخواه دامی، ماه‌های عربی و فارسی، ۵ـ کسور، ۶ـ استخراج محصولات و ۷ـ استخراج جذر و کعب. مترجمی به‌نام پندت‌راج‌بهیم (بیم) در ۱۲۰۴ق، کتابی در نجوم با عنوان نجوم مالا (به دستور نواب امیرالدوله بهادر انتظام‌الملک حیدربیگ‌خان نصرت جنگ) ترجمه کرده است که نام وی با مؤلف معدن‌الحساب همانندی اسمی دارد. نسخه‌ای از معدن‌الحساب با شمارهٔ N.M.1961-1569 از سدهٔ دوازدهم هجری در موزهٔ ملی کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۸/۱، ۳۰۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۹۶/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۴-۳۵؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 136.

ربیعیان

معدن‌الشفا ← **بهوه**

معراج‌الخیال (meɛ.rā.jol.xa.yāl)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح حال و نمونهٔ اشعار دویست و پنج غزل‌سرای فارسی‌گوی قدیم و جدید، به‌ویژه سده‌های ۱۲ و ۱۳ هجری، از عبرتی عظیم‌آبادی (ـ ۱۲۸۸ق). عبرتی این اثر را در ۱۲۵۷ق نوشته است، چنان که از بیت پایانی قطعه‌ای که در خاتمهٔ کتاب آورده پیدا است: «چو فکر سال ترتیبش نمودم ـ چکید از خامه‌ام **نظم روانی**.» وی در سبب تألیف کتاب می‌گوید که از آغاز سن تمیز به خواندن شعر علاقهٔ فراوان داشته و بیشتر اوقات خود را به خواندن دیوان‌های سخن‌سرایان نام‌دار ایران و هند می‌گذرانیده و از دیوان‌ها، غزل‌های پسندیده‌اش را با شرح احوال سراینده، برگرفته از تذکره‌هایی مانند تذکرة‌الشعرای دولت‌شاه، تحفهٔ سامی، آتشکده، مرآت‌الخیال، سرو آزاد، ید بیضا و ریاض‌الشعرا یادداشت می‌کرده و برای آن‌که آن‌مجموعهٔ دلگشا از میان نرود از روی آن یادداشت‌ها، تذکرهٔ حاضر را ترتیب داده است. در این تذکره، شرح احوال شاعران (از ابدال تا یوسف شاملو)، به‌ترتیب الفبایی، بر اساس حرف اول اسم یا تخلص سراینده، آمده است. معراج‌الخیال در بیست و هشت انجمن (هر انجمن برای یک حرف الفبا) است. ولی در درون هر انجمن هیچ ترتیب مشخصی رعایت نشده است. در زیر نام هر شاعر، غزلی، غالباً کامل، نقل شده است. از میان شاعرانی که شرح حالشان در این تذکره آمده، اختر و بسمل (مولوی مهدی‌علی)، و حسرت و حسرتی و ذبیح و شفا و عظیم و غالب و فرقتی و کوکب و یکتا (میرزا نوروزعلی‌خان) در زمان نگارش کتاب زنده بوده‌اند. شرح حال‌ها به نثر بسیار مصنوع (بیشتر مسجع) نوشته شده، ولی کمابیش دقیق و قابل استناد است. از معراج‌الخیال نسخه‌ای در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۱۴۹۵/ ۴۵۴۵) و نسخه‌ای دیگر در گنجینهٔ کرزن انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ ۶۰ فهرست، نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۰/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۷۹/۲-۲۸۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۷۹/۲-۲۸۰؛ الذریعه، ۲۹۹/۲۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۷۲/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۵۵/۳؛ عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۲، ص ۸۰؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of the Asiatic Society of Bengal, 67; *Mughals in India,* 488.

برزگر

معرفت‌السلوک (maɛ.re.fa.tos.so.luk)، کتابی به‌فارسی در تصوف و سلوک، از شیخ محمود چشتی*، ملقب به خوش‌دهان. موضوع کتاب در شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» است. او این کتاب را پس از فوت پیر خود، برهان‌الدین جانم (ـ ۹۹۰ق) نوشته و تلاش کرده است تا نظام فکری وی را تشریح کند. در این کتاب دربارهٔ پنج مرتبهٔ وجود بحث شده است که عبارتند از واجب‌الوجود، ممکن‌الوجود، ممتنع‌الوجود، عارف‌الوجود و واحدالوجود. به‌خلاف نظر اهل تصوف که خداوند را واجب‌الوجود می‌دانند و مخلوقات دیگر را فرض می‌شمارند، از نظر برهان‌الدین جانم این اصطلاح به غیر از چند مورد به وجود خاکی اطلاق می‌شود. در میان مراتب دیگر، مرتبهٔ عارف‌الوجود بالاترین درجهٔ سلوک موجودات خاکی است که از آن به درجهٔ نورمحمدی نیز یاد می‌شود. اما واحدالوجود مرتبه‌ای است که دیگران از آن به مرتبهٔ توحید، ذکر خفی، مرتبهٔ احدیت و غیره نام می‌برند. این کتاب تاکنون دوبار چاپ شده است که از چاپ اول آن آگاهی نداریم و چاپ دوم در ۱۸۹۸م / ۱۳۱۵ق در مطبع نولکشور لکنو صورت گرفته است. این کتاب در ۱۱۴۰ق به قلم ولی‌الله قادری (ـ ۱۱۵۷ق) به اردو برگردانده شده ولی به چاپ نرسیده است.

منابع: تاریخ ادب اردو، ۳۰۵/۱ـ۳۰۸؛ تصوف بر صغیر مین، ۲۰۳ـ۲۱۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۸۲۲/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۵۴/۳.

امیرهدائی

معرفت کشمیری (maɛ.re.fat-e.kaš.mi.ri) / معروف، ملا محمد عالم، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی هیچ آگاهی در دست نیست. در تذکره‌هایی که نامی از او رفته یادکرد احوالش نیامده است. از سخن علی‌حسن در صبح گلشن* پیدا است که محمدعالم هنگام تألیف این تذکره، یعنی ۱۲۹۵ق، زنده بوده است. از نمونه‌های کمی که از اشعار او در تذکره‌ها باقی است روشن است که معرفت به سبک هندی گرایش داشته است. نمونه‌هایی از شعرهای او است: «در وطن شعلهٔ ادراک کسی سر نکشد ــ آتش سنگ کی از دامن کوه افروزد.» □ «چو طوطی لفظ می‌چسبد به مضمون‌های شیرینم ــ قلم گویا به دست من ز شاخ نیشکر باشد.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۳۰ـ۴۶۱؛ الذریعه، ۱۰۶۶/۹؛ صبح گلشن، ۴۲۹؛ مخزن‌الغرائب، ۲۷۱/۵؛ همیشه‌بهار، ۲۴۴.

شریفی

معز اصفهانی (mo.ez.[z]-e.es.fa.hā.ni)، میر / میرزا معزالدین فرزند میرزا حسن، ــ ۱۱۸۳ق، شاعر ایرانی. از تبریزیان عباس‌آباد اصفهان بود و به نوشتهٔ مؤلف خزانهٔ عامره «جد اعلای او، محمدصادق‌خان، از اهل بهار بود» و در رکاب شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ق) از تبریز به اصفهان آمد و در عباس‌آباد نشیمن گزید و از شاه صفوی نواخت یافت. فرزندانش نیز از نواخت‌های شاهانه برخوردار بودند و به روزگار شاهان صفوی «به خدمات مأمور بوده، روزگار بر صدر اعتبار می‌گذراندند.» معزالدین نزد پدرش میرزا حسن به تحصیل پرداخت. «میرزا حسن در علوم معقول و منقول استعداد بایسته داشت و در فضل و کمال از منتخبان عصر بود» و شرحی بر ابیات دشوار مثنوی معنوی نوشته بود. معزالدین تا شش سالگی نزد پدر به تحصیل پرداخت و پس از آن تربیت او به میرزا ابوسعید، از سلسلهٔ مشکیهٔ اصفهان، سپرده شد و علوم عقلی و نقلی را از او فراگرفت. معزالدین پس از کسب دانش از میرزا ابوسعید به خدمت آخوند شفیعای طالقانی رفت و دیگر علوم و فنون روزگار خود را از او آموخت. معزالدین با ابراهیم‌شاه، برادرزاده و جانشین نادرشاه (۱۱۴۸ ــ ۱۱۶۰ق)، میانهٔ خوبی داشت. وی پس از مرگ ابراهیم‌شاه، از اصفهان به شیراز رفت و سپس، برای گشت و گذار، به بندر طاهری بر کران خلیج‌فارس سفر کرد و سوار کشتی شد. گویند معزالدین خود قصد هند نداشت، اما چون به کشتی سوار شد، در نزاعی، کشتی به توپ بسته شد و در حال غرق شدن بود که «شخصی از اهل اسلام در آن‌جا پیدا شد و کشتی کرایه نموده و آذوقه و خرج همراه داده، در سنهٔ سبع و ستین و مأته و الف [۱۱۶۷ق] به بندر تته رسانید.» معزالدین پس از ورود به سند از نواخت محمدمراد، مخاطب به سربلندخان حاکم سند بهره یافت. نادر پس از فتح هند، محمدمراد را با خود به اصفهان برد و او چندی در آن دیار نشیمن داشت، تا این که در روزگار ابراهیم‌شاه به کوشش معزالدین رخصت یافته به وطن بازگشت. از این روی،

محمدمراد، معزالدین را تکریم فراوان کرد و خواست که او را در ملک خود نگاه دارد. معزالدین پس از چندی اقامت در نصرپور و تته از راه خشکی به بندر سورت رفت و از سورت به اورنگ‌آباد کوچید و در همان‌جا اقامت گزید و به خدمت صمصام‌الدوله درآمد. پس از درگذشت صمصام‌الدوله، معزالدین دیگر برای همیشه از خدمت دولتی دست کشید و «در اورنگ‌آباد متوکلانه به سر می‌برد و با فقر ربط تمام داشت.» معزالدین از دوستان و همصحبتان غلامعلی‌آزاد بلگرامی بود. نمونه‌ای از شعرهای او است: «در خیال تو چو از خواب گران برخیزم ـ همچو آیینه سراپا نگران برخیزم.» از معز هفت‌بندی نیز باقی‌مانده که آن را به تقلید از هفت‌بند حسن کاشی سروده است.

منابع: تذکرةالقبور، ۵۰۲؛ خزانهٔ عامره، ۴۲۹ـ۴۳۰؛ دانشمندان آذربایجان، ۳۵۰ـ۳۵۱؛ الذریعه، ۱۰۶۸/۹؛ شام غریبان، ۲۶۶؛ شمع انجمن، ۴۳۵ـ۴۳۶؛ نتایج‌الافکار، ۶۶۷ـ۶۶۹.

شریفی

معزالدین اردستانی (mo.ez.zod.din-e.ar.des.tã.ni)، معزالدین محمد، معروف به میرمیران، فرزند امیر ظهیرالدین محمد حسینی، سدهٔ یازدهم هجری، دانشمند دینی و نویسندهٔ شیعی ایرانی. از زندگی وی ظاهراً آگاهی چندانی در دست نیست جز آن‌که در پی مقاصد مادی به هند رفت و در حیدرآباد دکن نشیمن گزید و به دربار حکمران حیدرآباد عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ ـ ۱۰۸۳ق) راه یافت و درشمار ملازمان محمدبن‌علی بن خاتون عاملی، مشهور به ابن خاتون (ـ ۱۰۵۹ق)، دولتمرد و دانشمند معروف دستگاه قطب‌شاهیان، درآمد. دور نیست که وی همان میرمعزالدین محمد باشد که در دستگاه عبدالله‌شاه منصب مشرف‌الممالک داشت. از آثارش: ۱ـ تفسیر سورهٔ هل‌اتی (نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به‌شمارهٔ ۵۵ تفسیر، با تاریخ ۱۰۴۴ق، گویا به‌خط مؤلف) که به‌دستور ابن خاتون به‌نام عبدالله قطب‌شاه نوشته و در رجب ۱۰۴۴ق در حیدرآباد به‌انجام رسانده است؛ ۲ـ کاشف‌الحق / کشف‌الحق / کاشف‌الاسرار / هدیة‌العالمین / فوزالنجاح / امامت / تحفهٔ بهشت‌آیین / مناقب قطب‌شاهی که در ۱۰۵۸ق به نام عبدالله قطب‌شاه دربارهٔ امامت و اثبات حق امامت علی(ع) در یک مقدمه در بیان مقصود از امام و یک باب نوشته است و خود باب در دوازده فصل (۱ـ نصب امام، ۲ـ امام باید افضل باشد، ۳ـ طریق تعیین امام، ۴ـ ادلهٔ وارده بر امامت آن حضرت، ۵ـ مطاعن به نقل از اهل سنت، ۶ـ مطاعن دربارهٔ یکمین خلیفه، ۷ـ دومین، ۸ـ سومین، ۹ـ معاویه، ۱۰ـ قضایا و احکام و معجزات حضرت امیر و ۱۲ـ؟) و خاتمه‌ای نیز در نکاتی چند دارد. از کاشف‌الحق نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد (به‌شمارهٔ ۱۱۵۳) نگه‌داری می‌شود. گویند کسی در کاشف‌الحق دست برده، چیزی بر آن در رد صوفیان افزوده، و این دستبرده را به‌نام حدیقة‌الشیعه به‌مولانا احمد مقدس اردبیلی (ـ ۹۹۳ق) منسوب ساخته است. اما برخی نیز به عکس، کاشف‌الحق را انتحالی از حدیقة‌الشیعه دانسته‌اند.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۸۱/۱ـ۱۸۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۲۱۹/۵ـ۲۲۰؛ حدیقة‌السلاطین قطبشاهی، ۱۰۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۸، ۲۲۳؛ الذریعه، ۳۲۲/۲؛ ۳۴۳/۴ـ۳۴۴؛ ۳۸۶/۶؛ ۲۳۶/۱۷؛ ۳۲/۱۸؛ ۳۳۳/۲۲؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۵۷۱/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۸۶/۲، ۱۱۶۷ـ۱۱۶۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۱، ۹۳۴، ۹۷۸ـ۹۸۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/32; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 431-432; *Mughals in India,* 350.

برزگر

معزالدین بهرامشاه (mo.ez.zod.din.bah.rām.šāh)، پسر شمس‌الدین التتمش، ـ ۱۳ ذوالقعدهٔ ۶۳۹ق، سلطان دهلی از خاندان غلامان ترک (۶۳۷ ـ ۶۳۹ق). ملوک و امیران سلطنت دهلی پس از دستگیری و زندانی کردن سلطان رضیه* در دژ تبرهنده، عزمشان را بر پادشاهی معزالدین قرار دادند و این نظر را با نامه به دهلی اعلان داشتند. در پی آن، در بیست و هفتم رمضان ۶۳۷ق معزالدین بهرامشاه را بر تخت نشاندند و ملوک و امرا و دیگر سپاهیان چون به دهلی بازآمدند در پانزدهم شوال همین‌سال «در دولتخانه بر سلطنت او بیعت عام دادند» (طبقات ناصری، ۴۶۳/۱) و ملک اختیارالدین ایتگین به نیابت سلطان برگزیده شد و «به‌اتفاق وزیر مملکت نظام‌الملک مهذب‌الدین [محمد عوض مستوفی] جمیع امور مملکت را پیش گرفت و همشیرهٔ سلطان معزالدین را که سابقاً منکوحهٔ قاضی اختیارالدین بود، به نکاح خویش درآورد.» (تاریخ فرشته، ۶۹/۱)

قدرت فزایندهٔ اختیارالدین ایتگین، که حتی یک زنجیر فیل را بر در خانهٔ خود می‌بست و این در آن روزگار امتیاز ویژهٔ شاهان بود، بدگمانی و بیم معزالدین را برانگیخت و وی دو غلام ترک را به کشتن اختیارالدین گماشت و آن دو در هشتم محرم ۶۳۸ق، در زمانی که امرا در برابر سلطان ایستاده بودند، اداهای مستانه درآوردند و چون اختیارالدین کوشید تا از این حرکات آنان جلوگیرد از فرصت بهره جسته وی را با خنجر بکشتند و بر نظام‌الملک مهذب‌الدین نیز دو زخم کارد زدند، ولی با هجوم امرا به سوی آن دو تن، نظام‌الملک فرصت یافته خود را بیرون انداخت و جان به‌دربرد. سلطان، دو غلام را برای حفظ ظاهر چند روزی به‌زندان انداخت و سپس آزاد کرد. نظام‌الملک پس از چند روز بستری شدن بهبود یافت و دوباره کار وزارت را از سر گرفت. در اوایل ۶۳۸ق، ملک‌التونیه، رضیه را از دژ تبرهنده بیرون آورد و به همسری خود برگزید و به اتفاق به دهلی لشکر کشیدند، اما از معزالدین شکست خوردند و دستگیر و کشته شدند (ربیع‌الاول ۶۳۸ق). پس از کشته شدن اختیارالدین، ملک بدرالدین سنقر رومی امیر حاجب گردید و کارش بالا گرفت و چون «بر وزیر نظام‌الملک مهذب‌الدین تفوق می‌جست و فرمان می‌داد» وزیر از او کینه به دل گرفت و کوشید تا سلطان را با وی بد سازد. بدرالدین، چون از این معنی آگاه گردید، بر آن شد تا سلطان را برکنار سازد و یکی از برادرانش را به‌شاهی بنشاند. از این رو، در اقامتگاه مشرف ممالک صدرالملک تاج‌الدین علی موسوی، صدور و بزرگان پایتخت، مانند جلال‌الدین کاشانی، قاضی کبیرالدین، شیخ محمد شامی / ساوجی و دیگران را گردآورد (۱۷ صفر ۶۳۹ق) و با آن‌ها دربارهٔ برکناری معزالدین رای زد و در پایان «صدرالملک را به نزد نظام‌الملک مهذب‌الدین فرستادند تا حاضر شود و به اتفاق او کار کلی به آخر رسانند.» (طبقات ناصری، ۴۶۴/۱) اما نظام‌الملک بی‌درنگ سلطان را آگاهانید و سلطان به شتاب به‌خانهٔ صدرالملک آمد و آنان پراگنده شدند. معزالدین سپس بدرالدین سنقر را به حکومت بدایون فرستاد یا درواقع به آنجا تبعید کرد و قاضی جلال کاشانی را از کار قضا برداشت. قاضی کبیرالدین و شیخ محمدشاهی نیز ترسیده از دهلی بیرون رفتند. بدرالدین سنقر پس از چهار ماه به دهلی بازگشت. معزالدین چون هنوز از وی بیمناک بود، او و صدرالملک تاج‌الدین موسوی را به زندان انداخت و هر دو را بکشت. این قتل‌ها و کشتارهای دیگر بیم و هراس مردم را برانگیخت و از اعتماد مردم به سلطان کاست و نظام‌الملک مهذب‌الدین نیز به کین زخمی که از گماشتگان سلطان خورده بود می‌خواست همهٔ امرا و ملوک و ترکان را بر وی بشورانند و از این رو سلطان را از امرا و غلامان ترک می‌ترسانید و امرا و ترکان را از سلطان. در این اثنا، مغولان به لاهور تاختند و حاکم آن‌جا ملک اختیارالدین قراقوش، به‌بهانهٔ آن‌که مردم شهر با او همراهی نمی‌کنند، از لاهور به دهلی گریخت و مغولان به شهر درآمدند (۱۶ جمادی‌الاخری ۶۳۹ق) و بسیاری از مردم را بکشتند یا به اسارت گرفتند. معزالدین چون از این رویداد آگاه گردید مردم دهلی را در قصر سفید گردآورد و به‌قاضی منهاج سراج، مؤلف طبقات ناصری، بفرمود تا با ایراد خطبه و سخنرانی مردم را به پشتیبانی از سلطان فراخوانند. گفتنی است، در آن هنگام درویشی ترکمان به‌نام ایوب، که زاهد و گلیم‌پوش بود نزد سلطان تقرب جست و معزالدین بدو ارادت یافت و درویش به دخالت در امور کشور پرداخت و چون در هنگامی که در قصبهٔ مهرپوره بود از قاضی آن‌جا شمس‌الدین مهر به‌سببی رنجیده و کین او را به دل گرفته بود، اکنون از فرصت بهره جست و سلطان را برانگیخت تا فرمان دهد قاضی شمس‌الدین مهر را در پای پیل اندازد. این کار مردم را از سلطان سخت رنجاند و بیمناک ساخت. به‌هر تقدیر، معزالدین، ملک قطب‌الدین حسین غوری را با وزیر و ملوک و امرای دیگر به دفع مغولان گسیل داشت. منهاج سراج را نیز در دهم جمادی‌الاولی ۶۳۹ق به قضای دهلی و سراسر کشور گماشت. هنگامی که سپاه اعزامی به کنار رود بیاه رسید، نظام‌الملک مهذب‌الدین که پیوسته در اندیشهٔ گرفتن انتقام از سلطان بود، نامه‌ای بدو نوشت و وی را از نافرمانی «امرا و اتراک» ترساند و از او خواست تا فرمانی برای کشتن اینان صادر نماید. سلطان نیز به شتاب فرمانی دایر بر انجام خواستهٔ او برایش فرستاد، ولی مهذب‌الدین پس از دریافت فرمان، بی‌درنگ آن را «به‌امرا و اتراک نمود» و امرای سپاه را با خود برضد معزالدین و در فروکشیدن او از تخت شاهی همدست ساخت. لشکر به‌دهلی بازگشت و پایتخت را به محاصره درآورد (۱۹ شعبان ۶۳۹ق). جنگ میان مخالفان و هواداران سلطان نزدیک سه‌ماه و نیم به‌درازا کشید و «سبب تطویل این فتنه آن‌بود که مهتر فراشی [به‌نام فخرالدین مبارک‌شاه فرخی] در خدمت سلطان قربتی یافته بود و بر مزاج سلطان مستولی شده و هر چه با سلطان بگفتی سلطان همان کردی و آن فراش به هیچ وجه به صلح رضا نمی‌دادی.» (طبقات ناصری، ۴۶۷) سرانجام در هشتم ذوالقعدهٔ

۶۳۹ق، سپاهیان شورشی که در رأسشان ملک عزالدین بلبن کشلوخان جای داشت و مردم دهلی را نیز دل به آن‌ها بود به شهر درآمدند و بر آن استیلا یافتند و مبارک‌شاه فراش را بگرفتند و مثله کردند. سلطان معزالدین بهرام‌شاه نیز به زندان افتاد و چند روز بعد به قتل آمد و به‌جای وی سلطان علاءالدین مسعود شاه بر تخت شاهی دهلی نشست. معزالدین بهرام‌شاه، به‌گفتهٔ منهاج سراج که ملازم و مداح او بود، پادشاهی بود «قاهر و بی‌باک و پردل و خونریز، اما چند اخلاق گزیده و اوصاف پسندیده داشت در ذات خود شرمگین و بی‌تکلف بود. هرگز از حلی و حلل، که آیین پادشاهان دنیا باشد با خود نداشتی، و در کمر و ساخت و علم به این زینت‌ها رغبت ننمودی.»

منابع: بزم مملوکه، ۱۷۱ـ۱۷۵؛ تاریخ صدر جهان، ۱۲ـ۱۳؛ تاریخ فرشته، ۱/۶۹ـ۷۰؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۲۸ـ۳۲؛ طبقات اکبری، ۱/۶۸ـ۷۰؛ طبقات ناصری، ۱/۴۶۲ـ۴۶۸؛ ۲/۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۶، ۴۱، ۱۶۳؛ فتوح‌السلاطین، ۱۳۶ـ۱۴۲؛ منتخب‌التواریخ، ۱/۸۵ـ۸۷؛

The Chronicles of the Pathan Kings of Dehli, 119-120; *Political History and Institutions of the early Turkish Empire of Dehli*, 204-210.

برزگر

معزالدین کیقباد (mo.ez.zod.din-e.key.qo.bād)، پسر ناصرالدین بغراخان پسر الغ‌خان غیاث‌الدین بلبن، ــ ۶۸۹ق، سلطان دهلی از خاندان غلامان ترک (۶۸۶ ــ ۶۸۹ق). مادرش، دختر ناصرالدین محمودشاه پسر شمس‌الدین التتمش بود. کیقباد زیر نظر نیای خود غیاث‌الدین بلبن پرورش یافت و «معلمان و مودبان نیکوسیرت همیشه موکل بودند و نمی‌گذاشتند پیرامون لذات و شهوات نفسانی گردد و همگی اوقاتش صرف خواندن و نوشتن می‌شد.» (تاریخ فرشته، ۱/۸۳) ولی‌عهد بلبن در ابتدا پسر بزرگش سلطان محمدخان، حاکم مولتان بود، ولی چون محمدخان در جنگ با مغولان کشته شد، بلبن، پسر دیگرش ناصرالدین بغراخان را، که حاکم لکهنوتی بود به دهلی فراخواند و به ولایت‌عهدی برگزید. بغراخان چندی در پایتخت ماند و چون از مرگ پدرش بلبن که عمرش به هشتاد رسیده بود ناامید گردید، بی‌اجازهٔ او دهلی را ترک گفت و به لکهنوتی رفت. در پی آن، بلبن بی‌درنگ کیخسرو پسر سلطان محمدخان را که در مولتان بود به درگاهش فراخواند و وی را به ولایت‌عهدی برگزید و «ملک فخرالدین کوتوال و وزیر و وکیل را پیش خود فراخوانده گفت من همیشه از بغراخان آزرده‌خاطر بودم و از سلطان محمدخان شهید راضی و شاکر، چه که سلطان محمدخان شهید از روی اخلاص، اطاعت و انقیاد می‌ورزید و از سخن من هرگز تجاوز نمی‌کرد، به‌خلاف بغراخان که اکثر اوقات به سخن من کار نمی‌کرد و اگر می‌کرد از ترس و خوف من بود، نه از صمیم قلب و خواهش طبیعت. و من بنابرضرورت و شفقت پدری او را از لکهنوتی طلبیده ولی‌عهد ساخته بودم. اکنون که از او این بی‌اندامی سر زد و یک‌باره از اعمالش رنجیده‌خاطر شدم، باید که بعد از من کیخسرو را بر تخت دهلی نشانده، کیقباد را که پسر بغراخان است به لکهنوتی پیش پدر فرستید.» (تاریخ فرشته، ۲/۸۳) با این همه، پس از مرگ بلبن، ملک‌الامرا ملک فخرالدین کوتوال و بیشتر امرا، که معتقد بودند کیخسرو بسیار تندخو است و اگر به تخت شاهی برآید کم‌تر کسی را زنده به‌جا خواهد نهاد، کیقباد را که در این هنگام جوانی هفده‌هجده ساله بود به شاهی برداشتند و کیخسرو را به مولتان روانه کردند. کیقباد در دورهٔ نیای خود بلبن در آموزش و در مراقبت شدید بود و معلمانش او را خوش‌نویسی، علوم، ادبیات، تیراندازی و چوگان و مربیانش او را دروس اخلاق و آداب و رفتار درست و پرهیزکارانه می‌آموختند و مراقب بودند که پیرامون لذات و شهوات نفسانی نگردد. اما وی، چون به آسانی به تخت شاهی برآمد و خود را کاملاً آزاد یافت، «چنان به کام هواپرستی شد که در مباشرت قمرعذاران سیمین‌اندام و مخالطت پری‌پیکران مشکین‌دام از خود به تقصیری راضی نشد و بازار مطربان و مسخرگان و نشاط‌انگیزان و عیش‌جویان رواج یافته در هر کویی پری‌پیکری و در هر گوشهٔ بامی غزل‌خوانی و سرودگویی پدید آمد و بنابرآن که پادشاه این شیوه پیش گرفت ملوک و خوانین به عیش و عشرت افتادند و اهالی شهر از زن و مرد و شیخ و شاب، مست در کوچه و بازار غزل‌خوان گشتند و یک قلم تکلیف از میان مرتفع گردید و قاضی و محتسب شیوه و رسم رندان عشرت‌پیشه پیش گرفتند و لولی و مسخره و مطرب که متاع فراوان هند است از اطراف و جوانب روی به دهلی نهادند و سلطان معزالدین در کیلوگهری بر کنار آب جون [جمنا] کوشک بس عالی و باغی پادشاهانه طرح انداخته دارالسلطنه ساخت و مجلس خود را از خوبرویان خوشخوی و از ندمای بذله‌گوی مملو داشت.» (تاریخ فرشته، ۱/۸۴) در ابتدای پادشاهی معزالدین، در پاره‌ای مشاغل و مناصب بلند حکومتی تغییراتی

داده شد؛ از جمله، ملک نظام‌الدین، داماد و برادرزادهٔ ملک فخرالدین کوتوال، دادبگ / امیرداد یا، به‌گفتهٔ برخی منابع، وکیلِ در شد، ولی وی در عمل مقام نایب‌الملک (= نایب‌السلطنه یا صدراعظم) داشت و امور حکومتی را با مسئولیت خود می‌گرداند. ملک نظام‌الدین که بسیار جاه‌طلب بود و هوای شاهی در سر می‌پروراند و گمان می‌برد که ناصرالدین بغراخان به حکومت لکهنوتی خرسند است و سلطان معزالدین کیقباد نیز غرق در شادخواری و در عین بی‌خبری است، بر آن شد موانع را از سر راه بردارد و چون کیخسرو، پسر سلطان محمدخان را مهم‌ترین مانع بر سر رسیدن به هدف خود می‌دید، نخست در پی از میان بردن او برآمد و او را نزد سلطان همچون یکی از مدعیان شاهی فرا نمود و سلطان را برانگیخت تا وی را از مولتان فراخواند. گویند کیخسرو، پس از آگاهی از قصد نظام‌الدین، به غزنین رفت تا از تیمورخان مغول / اتیمر، که در آن‌جا بود برای تسخیر دهلی یاری جوید، اما به‌خلاف تصورش، تیمورخان او را به گرمی نپذیرفت و امیدهایش را بر نیاورد. پس کیخسرو ناکام و دلگیر به مولتان بازگشت و به سلطان پیام فرستاد و اظهار فرمانبرداری کرد و درخواست که همان ولایت پدرش، یعنی مولتان، بدو واگذار گردد. معزالدین کیقباد نیز پاسخی به‌ظاهر محبت‌آمیز بدو داد و از او خواست تا، برای کوتاه‌شدن زبان بدگویان، به‌دهلی آید و سپس با عزت و اکرام به مولتان بازگردد. کیخسرو رهسپار دهلی شد، ولی در قصبهٔ رُهتک به‌دست گماشتگان نظام‌الدین، که سلطان را به‌قتل کیخسرو راضی کرده بود، به‌قتل رسید. نظام‌الدین سپس دست به از میان برداشتن بسیاری از بزرگان و امرای دورهٔ بلبن شد و از جمله «خواجه خطیر [خواجهٔ جهان] را که وزیر سلطان بود متهم ساخته بر خر سوار ساخت و تشهیر نمود و با فضیحت و رسوایی تمام اخراج نمود و جماعتی از خدمتکاران بلبنی را که به‌اتفاق کیخسرو متهم ساخته بود به قتل رسانید.» (تاریخ فرشته، ۸۴/۱) وی بیم خود را در دل ملوک و امرا انداخت و شش ماه پس از جلوس معزالدین کیقباد، وی را واداشت تا در کاخ کیلوگهری بار عام دهد و همهٔ امرا و ملوک را، به‌بهانهٔ گفتن مبارک‌باد به مناسبت پیروزی دروغینی بر مغولان در مولتان که نظام‌الدین از خود برساخته بود، به کاخ فراخواند، و چون اینان آمدند بسیاری از ایشان را بگرفت و بکشت یا زندانی و تبعید کرد. در این اثنا، سپاهی بزرگ از مغولان به فرماندهی تیمورخان به حدود لاهور و مولتان تاخت و مردم بسیاری را به اسارت گرفت. سلطان، لشکر بر سرشان فرستاد و «لشکر اسلام در حدود لاهور رسید. طایفهٔ ملاعین [مغولان] به‌غیر جنگ هزیمت نمودند، لشکر اسلام تعاقب کرده تا کوهپایهٔ جمون، بیشتر را از ایشان علفِ تیغ گردانیده و بعضی را زنده به‌دست آورده به حضرت آمدند.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۵۴) نظام‌الدین از فرصتی که بر اثر یورش مغولان به‌دست آمده بود بهره برد و با گفتن این‌که «امرای مغل که در زمان سلطنت سلطان بلبن به هندوستان آمده [و به اسلام گرویده‌اند و] نوکر شده‌اند همه یک جنس‌اند و حشم بسیار دارند اگر متفق شده با تو مکری و غدری حیله کنند علاج دشوار شود» (تاریخ فرشته، ۸۵/۱)، سلطان را به آن‌ها بدگمان کرد و از وی اجازهٔ قتلشان را گرفت و همه را در یک روز به‌دست آورد و بکشت. همچنین ملک علاءالدین شاهک مقطع مولتان و ملک ناصرالدین تُزک مقطع برن، از امرای بلندپایهٔ روزگار بلبن را از میان برداشت و رفته‌رفته سلطان را زیر نفوذ خود گرفت، چنان‌که اگر کسی از روی اخلاص اندکی از بدخواهی او را به سلطان می‌گفت، سلطان بی‌درنگ نظام‌الدین را از آن سخن می‌آگاهانید و آن کس را نیز می‌گرفت و بدو می‌سپرد. زنِ نظام‌الدین نیز که دختر ملک‌الامرا ملک فخرالدین کوتوال بود، در داخل حرم شاهی استیلای تمام یافت و سلطان او را مادر خطاب می‌کرد. بدین‌سان، درگاه نظام‌الدین مرجع خاص و عام گردید و درگاه معزالدین کیقباد که همیشه در شادخواری و مستی بود از رونق افتاد. ملک‌الامرا فخرالدین کوتوال، پس از آگاهی برَ «خیال باطل ملک نظام‌الدین [در رسیدن به مقام شاهی] و نخوت و غرور او» کوشید تا وی را از این خیال باز بدارد ولی تلاشش بی‌نتیجه ماند. از سوی دیگر، ناصرالدین بغراخان، پدر معزالدین کیقباد و حاکم بنگاله (به‌مرکزیت لکهنوتی)، پس از آگاهی از جلوس معزالدین بر تخت دهلی، خود را سلطان ناصرالدین خواند و فرمود تا در لکهنوتی، خطبه و سکه به نامش کنند. وی چون شنید که معزالدین همهٔ وقت را به شادخواری می‌گذراند و نظام‌الدین در پی آن است تا تاج و تخت را از دستش بیرون آورد، نامه‌های پندآمیز چندی به معزالدین کیقباد نوشت و به رمز و اشاره او را از مکاید دشمنش (نظام‌الدین) برحذر داشت، اما چون نامه‌ها و پندهایش سودی نبخشید از لکهنوتی به‌سوی دهلی لشکر کشید (ح۶۸۷ق) و به بهار رسید: «یافت خبر خسرو مشرق‌پناه ــ ناصر حق وارث این تختگاه / کافسر او را پسر انبازگشت ــ وین شرف از وی به پسر بازگشت / خشم به سر کرد و علم برکشید ــ ساختهٔ

کین شد و لشکر کشید / تند چو باد آمد از آن خارخار ــ از پی گلگشت به سوی بهار.» (قران‌السعدین) معزالدین هم سپاهیانش را گردآورد و به سمت بهار حرکت کرد و سرانجام دو سپاه در دو کران رود سرو (در اوده) روبه‌روی هم، اردو زدند. پس از آمد و شد چند نامه میان دو طرف سرانجام ناصرالدین بغراخان از ادعای تاج و تخت دهلی به سود پسرش دست کشید و به دیدار پسر رفت و با مختصان خویش از رود سرو گذشت و «پدر و پسر بر تخت بنشستند تا یک پاس قریب یکدیگر بودند.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۵۵) پس از این دیدار، پدر و پسر چند بار دیگر نیز دیدار کردند و هدایای گران‌بهایی برای یکدیگر فرستادند. شرح این دیدارها را امیرخسرو دهلوی در مثنوی قران‌السعدین خود به‌تفصل آورده است. بغراخان در این دیدارها، به‌ویژه در دیدار آخر که در آن ملک نظام‌الدین و نایبش ملک عمدةالملک قوام‌الدین علا(قه) دبیر هم حضور داشتند، کوشید تا با دادن پند و اندرزهایی به پسرش راه درست پادشاهی را به وی بنمایاند. سرانجام پدر و پسر با صلح و صفا از یکدیگر جدا شدند. بغراخان به لکهنوتی رفت و معزالدین کیقباد از ولایت اوده رهسپار دهلی شد. سلطان معزالدین در میان راه چند روزی پاس نصایح پدر بداشت و از عیش و طرب دوری گزید، ولی سرانجام در برابر طنازی‌ها و عشوه‌گری‌های مهوشانی که در سراسر راه خود را بدو می‌نمودند تاب و تحمل از دست بداد و «از شوخی آن زه دیدگان عجب آمده‌گو، و از لطیفه گفتن آن نردبازان عربده‌جو و از پاکوفتن آن دل‌ربایان سیمین ساق، و از رباب زدن آن جان‌نوازان نکیساآواز، پندِ پدر فراموش گشت و رشتهٔ نصیحت برید و تختهٔ موعظت در گوشه نهاد و شب و روز با آن توبه‌شکنان در عیش و عشرت مشغول شد» و آنچه ملک نظام‌الدین دادبگ در خزانه گردآورده بود «سلطان معزالدین آن مال‌ها را به طوایفِ اهل طرب، که گروه‌گروه تا اوده به درگاه رسیده بودند صرف فرمود و از اوده تا دهلی همه ره عیش‌کنان و سرودشنوان و شراب‌خواران و انعام‌دهان و کام دل‌رانان در قصر کیلوگهری رسید و در دهلی از شادی رسیدن سلطان قبه‌ها بستند و گل‌ها آراستند و سرودگویان خوبرو و پاکوبان صاحب‌جمال از قدیم و جدید از سرودگفتن در قبه‌ها بالای برآوردند و خلقِ شهر بر جمالِ ایشان عاشق‌تر و دیوانه‌تر گشته و شهریان را در هوای آن آفتان و در عیش آن سروقامتان سال‌ها صرف شد، ملک‌ها در گرو افتاد، و خانه‌ها و سرای‌ها از دست رفت، وام‌ها بر گردن برآمد، و ملک‌زادگان دیوانه شدند، و خواجه‌زادگان آشفته گشتند، مولتانی بچگان از سود و سودا برافتادند و توانگرزادگان را افلاس روی نمود و بی‌خانمان‌شدگان راه لکهنوتی پیش گرفتند، و عاقلان شیدا شدند و عالمان در معصیت افتادند و زاهدان از تعبد دست برداشتند و عابدان درهای خمارخانه‌ها گرفتند، و ننگ و نام از میان برفت و آبرو ریخته شد و رسوایی منتشر گشت و فضیحت در و دیوار گرفت و در قبه‌ها شراب سبیل کرده بودند و خم‌های خمر فرو برده و قبه‌ها را از اسباب عیش چنان آراستند که همچنان آراستگی قبه نه پیش از آن مشاهده شده بود و نه بعد از آن معاینه خواهد شد، و عیش و خوشی‌ها که در عهد معزی معاصران آن عصر دیدند، و نه آن‌چنان دیده‌اند و نه بعد از آن، آن‌چنان دیده شد، و نه آن‌چنان ذوق و راحت و آسایش و بی‌غمی نه چشمی دیده است و نه گوشی شنیده» (تاریخ فیروزشاهی برنی، ۱۸۷ــ۱۸۸) گرچه شاید این توصیف ضیاءالدین برنی از شادخواری سلطان معزالدین اغراق‌آمیز باشد، ولی بی‌گمان، با توجه به گزارش‌های تاریخ‌نگاران دیگر به‌ویژه امیرخسرو (که همروزگار معزالدین بوده است) در قران‌السعدین، تا اندازهٔ زیادی راست است، به‌ویژه اگر توجه داشته باشیم که امرای بلندپایه‌ای همچون نظام‌الدین می‌کوشیدند تا با راندن سلطان جوان و خام در این گونه شادخواری‌ها، مانع از توجه وی به کارهای جاری کشور گردند. به‌هرصورت، معزالدین پس از مدتی بر اثر زن‌بارگی و مداومت در شراب‌خواری ناتوان و بیمار شد. در این هنگام به یاد پندهای پدرش افتاد و بر آن شد تا خود را از یوغ نظام‌الدین برهاند. چون فکرش خوب کار نمی‌کرد و چاره‌جویی و تدبیر نمی‌دانست «به مکابره پیش آمد» و نظام‌الدین را فرمود تا به مولتان برود. نظام‌الدین که دریافت سلطان آهنگ راندن او از درگاه و از میان بردنش را دارد در رفتن، به‌بهانه‌های مختلف، درنگ کرد، ولی نزدیکان سلطان که همواره خواهان نابودی نظام‌الدین بودند اینک که سلطان را از او ناخشنود و آزرده می‌دیدند از فرصت بهره جستند و به فرمان سلطان، نظام‌الدین را به زهر بکشتند. در پی آن برخی دیگر از امرا، مانند امیرحاجب ازبرخان ملک شاهک و ملک ترکی عارض و ملک هوشنگ بترسیدند و به کوهپایه (دهلی) گریختند (۶۸۷ق) و ملک ایتمر کچهن / کیچهن شغل باربکی (= امیرالحاجبی) یافت (تاریخ مبارک‌شاهی، ۵۵). ملک ازبرخان و ملک ترکی پس از مدتی به درگاه شاهی بازگشتند، ولی دستگیر شدند و به قتل رسیدند. سلطان، پس از این رویدادها، ملک جلال‌الدین فیروز خلجی، حاکم سمانه و

سر جاندار (فرماندهٔ نگهبانان شاهی)، را فراخواند و خطاب شایسته‌خان بخشید و عارض ممالک (= وزیر جنگ) و حاکم برن گردانید. ملک ایتمر سرخه نیز وکیلِ در (= وزیر دربار) شد. در این اثنا، وضع جسمانی سلطان معزالدین، که باز به افراط در زن‌بارگی و شادخواری‌های دیگر روی آورده بود، بدتر شد و به بیماری لقوه و فلج گرفتار آمد و «امرای صاحب شوکت را آرزوی سلطنت شده در هر سری سودایی و در هر دلی تمنایی پدید آمد.» (تاریخ فرشته، ۸۷/۱) امرا و ملوک به دو دسته بخش گردیدند، یکی دستهٔ ترکان به سرکردگی ملک ایتمر کچهن و ملک ایتمر سرخه که خود را صاحبان اصلی سلطان‌نشین دهلی می‌شمردند، و دیگری دستهٔ خلجیان (قومی، گویا در اصل از ترکان، که در ترکستان و سپس شرق افغانستان می‌زیستند و بر اثر معاشرت و همزیستی با افغانان، تا اندازه‌ای سیما و زبان آنان را به خود گرفتند) به سرکردگی جلال‌الدین فیروز. ملک کچهن و ملک سرخه، با هدف ظاهری حفظ خاندان بلبن بر سریر شاهی (و درواقع ادامهٔ سلطهٔ ترکان بر دستگاه‌های کشوری و لشکری)، کیومرث، پسر خردسال معزالدین کیقباد را با لقب شمس‌الدین دوم در چبوترهٔ ناصری بر تخت شاهی نشاندند. در این روزها سلطان معزالدین در کوشک کیلوگهری رنجور و بی‌تاب افتاده و شایسته‌خان جلال‌الدین فیروز خلجی سرگرم بازرسی سپاهیان شاهی در بهارپور بود. ملک ایتمر کچهن و دیگر خوانین و ملوک ترک برای قتل شایسته‌خان و دیگر امرای خلجی توطئه کردند. شایسته‌خان جلال‌الدین خلجی از نقشهٔ آنان آگاه شد و ملوک خلجی را گردآورد و برخی امرای دیگر را با خود همدست کرد. ملک ایتمر کچهن چندبار به بهانهٔ آنکه سلطان، شایسته‌خان را به درگاهش فرامی‌خواند، کس به دنبال او فرستاد. «چون ملک ایتمر دید که شایست‌خان نمی‌آید، نباید که هراس گرفته باشد، ملک ایتمر مذکور خود سوار شده بر شایسته‌خان آمد.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۵۷) شایسته‌خان جلال‌الدین فیروز پیش‌دستی کرد و ناگاه ملک ایتمر کچهن را بگرفت و گردن زد. پسران جلال‌الدین فیروز نیز با پانصد سوار بر اردوی ترکان تاختند و شمس‌الدین کیومرث را از تخت برداشتند و با پسران امیرالامرا ملک فخرالدین کوتوال به بهارپور آوردند. ملک ایتمر سرخه نیز که به تعقیب خلجیان پرداخت شکسته و کشته شد. با این همه، «خواص و عوام دهلی را چون بزرگی خلجیان دشوار می‌آمد هجوم نموده به‌مدد پادشاه شمس‌الدین از شهر بیرون آمدند و پیش دروازهٔ بدایون جمعیت نموده قرار دادند که بر سر ملک جلال‌الدین فیروز خلجی بروند، اما ملک‌الامرا فخرالدین کوتوال به‌واسطهٔ پسران خود که در دست ملک جلال‌الدین فیروز خلجی بودند برگردانیده جمعیت ایشان را متفرق ساخت.» (تاریخ فرشته، ۸۸/۱) در پی آن، شمس‌الدین کیومرث در بهارپور بر تخت شاهی نشست، اما وی تنها پادشاهی اسمی بود و کارها را نایبش جلال‌الدین فیروز اداره می‌کرد و او عم خود ملک حسین را به حکومت تبرهنده، دیبالپور و مولتان گماشت. ملک چهجّو، برادرزادهٔ بلبن و از مدعیان شاهی، نیز به حکومت کرنال (یا، به‌روایتی، کره) خرسند گردید و عازم آنجا شد. ملک جلال‌الدین فیروز، پس از یکی دو ماه شمس‌الدین کیومرث را به زندان انداخت و بکشت. در این هنگام بسیاری از ملوک و امرای ترک به ملک جلال‌الدین پیوستند و با او بیعت کردند. وی دو روز بعد «پسرانی که پدر آن‌ها را پادشاه معزالدین کیقباد کشته بود به قصر کیلوگهری فرستاد. آن‌ها پادشاه معزالدین کیقباد را که رمقی از او نمانده بود در جامخانه، یعنی گلیم پیچیده و لگدی چند زده در آب جون [جمنا] افکندند: «به‌ناگاه در قصر شاه آمدند ــ به خون پدر کینه‌خواه آمدند / به یک جامخانه تن شاه را ــ بپیچید آن قوم وحشت‌گرا / بکردندش آنگه لگدمال زود ــ فلک طرفه‌بازی به خسرو نمود.» (تاریخ فرشته، ۸۸/۱) چگونگی مرگ سلطان معزالدین در اکثر منابع، مانند تاریخ فیروزشاهی و تاریخ فرشته آنگونه است که آورده‌ایم. اما به‌نوشتهٔ تاریخ مبارک‌شاهی، که تاریخ مرگ سلطان معزالدین را نوزدهم محرم ۶۸۹ق یاد کرده است، «سلطان معزالدین را که در بارگاه [در کاخ کیلوگهری] نشسته بود بستند، چنانکه همان‌جا به تشنگی و گرسنگی هلاک شد، و در آن وقت سلطان معزالدین این نظم را انشای خود نبشتن فرمود: اسپ هنرم بر سرِ میدان ماندست ــ دستِ کرمم در تهِ سندان ماندست / چشمم که صد کانِ گهر کم دیدی ــ امروز بیا ببین چه حیران ماندست.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۵۹) و نیز پس از مرگ سلطان معزالدین، «پسرش شمس‌الدین کیکاوس [گویا همان کیومرث] سه‌ماه پادشاهی کرد و ملک جلال‌الدین فیروز خلجی نایبش بود تا این که «ملک ایتمر سرخه و جمیع بندگان غیاثی [غلامان غیاث‌الدین بلبن] اتفاق کردند که سلطان شمس‌الدین را از شایست‌خان ببرند و شایست‌خان را بکشند» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۶۰)، اما اینان در انجام نقشهٔ خود ناکام ماندند و ایتمر سرخه به‌دست اختیارالدین پسر جلال‌الدین کشته شد و جلال‌الدین، سلطان شمس‌الدین را درکوشک کیلوگهری زندانی کرد و او هم در آن حبس بمرد. به هر

تقدیر، با از میان رفتن سلطان معزالدین کیقباد، که سه سال و چند ماهی پادشاهی کرد، و پسرش شمس‌الدین کیومرث، جلال‌الدین فیروزشاه خلجی بر تخت شاهی دهلی برآمد و «پادشاهی از ترکان که غلامان سلاطین غور بودند به سلسلهٔ خلجیه انتقال یافت.» (تاریخ فرشته، ۸۸/۱). معزالدین کیقباد، چنان که گفته آمد، خوش‌باش و شادخوار بود یا، دقیق‌تر، جوان خام و ناپخته‌ای بود که روزگار شاهزادگی را زیر نظر نیای سختگیرش غیاث‌الدین بلبن، دور از خوشی‌های متداول شاهان و شاهزادگان روزگار و در همنشینی با معلمان و مربیان سختگیر گذراند و چون از قضای روزگار به پادشاهی برآمد، لگام گسیخت و در التذاذ از باده‌نوشی و هماغوشی با مهرویان و همنشینی با سرایندگان و نوازندگان سر از پا نشناخت و حد و مرزی نپذیرفت و سرانجام نیز جانش را در این راه داد. او که پادشاهی را بسیار آسان به چنگ آورده بود، چرا که از بخت خوشش در لحظهٔ معین پس از مرگ بلبن، مهرهٔ گزیدهٔ جنگ‌سالاران و امرای پرنفوذ ترک پادشاهی دهلی شد، شایستگی و توانایی نگه‌داری تاج و تخت خود را نداشت. با این‌همه، اگر پادشاهی توانا و با تدبیر نبود، در عوض دستی گشاده داشت که اهل طرب و نغمه و سرایندگان و هنرمندان دیگر را از جاهای دوردست به درگاه او می‌کشاند. بی‌گمان خوانندگان بسیاری، که آوازهای فارسی می‌خواندند، و سرایندگان فارسی‌گوی متعددی به درگاه او روی آورده بوده‌اند تا از خوان بخشش او بهره گیرند، اما متأسفانه از بیشترشان حتی نامی به‌جا نمانده است. پرآوازه‌ترین سرایندهٔ فارسی‌گوی درگاه او امیرخسرو دهلوی (ـ ۷۲۵ق) است که مثنوی معروف خود قران‌السعدین را، در شرح دیدار تاریخی معزالدین کیقباد و پدرش ناصرالدین بغراخان، در ظرف شش ماه از سال ۶۸۸ق سروده و در رمضان آن‌سال به انجام رسانده است.

منابع: ادبیات کلاسیک فارسی، ۲۷۱-۲۷۲؛ برّ صغیر مین موسیقی کی فارسی مآخذ، ۴۶۱-۴۷۱؛ بزم مملوکیه، ۳۲۳-۳۴۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۷۸۰/۳-۷۸۱؛ تاریخ فیروزشاهی، برنی، ۱۴۷-۱۹۷؛ تاریخ صدر جهان، ۲۲-۲۵؛ تاریخ فرشته، ۸۳/۱-۸۸؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۵۲-۶۱؛ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ۵۳/۲-۵۵؛ طبقات اکبری، ۱۰۳/۱-۱۱۶؛ فتوح‌السلاطین، ۱۸۴-۲۰۷؛ قرآن‌السعدین؛ منتخب‌التواریخ، ۱۵۷/۱-۲۷۲؛

The Chronicles of the Pathan Kings of Dehli, 138-142; *History of Khaljis,* 1-10; *Political History and Institutions of the Early Turkish Empire of Dehli,* 294-322.

برزگر

معزِ مدراسی (mo.az.zaz-e.mad.rā.si) ، نواب معزالدوله غلام محی‌الدین فرزند عظیم‌جاه، ـ ۱۳۰۱ق / ۱۸۸۴م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش عظیم‌جاه (ـ ۱۲۹۰ق / ۱۸۷۳م) پسر نواب عظیم‌الدوله، نواب آرکات / کرناتک (۱۲۱۶ ـ ۱۲۳۵ق)، بود. عظیم‌جاه در ۱۲۴۱ ـ ۱۲۵۸ق در سمت وکیل و نایب برادرزادهٔ خود والاجاه پنجم غلام‌غوث‌خان، متخلص به اعظم، بر آرکات فرمان می‌راند. پس از مرگ غلام‌غوث‌خان (۱۲۷۲ق / ۱۸۵۶م) نیز، انگلیسی‌ها مقام نوابی (و والاجاهی) آرکات را بر انداختند و عظیم‌جاه را به امیری آرکات برگزیدند و مقرری ماهانه‌ای در حدود بیست و پنج‌هزار روپیه برای او تعیین کردند. عظیم‌جاه خود شاعر بود و سرایندگان و نویسندگان را می‌نواخت. اما نواب معززالدوله نیز هم‌چون دیگر اعضای خاندان نوابان آرکات به شعر و ادب و علوم دینی توجه فراوان می‌ورزید و به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود. دیوان معز به‌کوشش پسرش نواب غلام‌غوث‌خان به‌چاپ رسیده است (مدراس، ۱۳۰۹ق / ۱۸۹۲م).

منابع: دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۲۹۷/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۷۳/۲؛

Mohammad Yusuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D», *Indo-Iranica,* Volume Thirty-Five, Numbers 3 & 4, pp.49-50.

برزگر

معز کاشی (mo.ez[z]-e.kā.ši) ، میرمحمد معزالدین، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از احوال وی جز این دانسته نیست که از سادات کاشان بود و در خوش‌نویسی و موسیقی نیز دست داشت. معز در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) به هند کوچید. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است. این بیت از او است: «آن گل ز داغ دست خود افگار کرده است ـ هرگز کسی به دست خود این کار کرده است؟»

منابع: شام غریبان، ۲۴۶؛ صبح گلشن، ۴۳۰؛ مخزن‌الغرائب، ۲۱۲/۵.

فتح‌نیا طبری

معز یزدی (mo.ez[z]-e.yaz.di)، میر معزالدین محمد، ــ ۱۰۳۵ق، شاعر ایرانی. از بزرگان و سادات یزد بود و به حسن اخلاق آوازه داشت. در روزگار شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) به هندوستان رفت و در دورهٔ جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) و جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ۱۰۳۷ق) در آن دیار نشیمن داشت و ملازم شاهزاده پرویز بود. میر معزالدین در ۱۰۳۵ق به دست یکی از اوباش به قتل رسید. بیشتر تذکره‌نویسان او را با معزالدین / معز کاشانی / کاشی اشتباه کرده‌اند. معزالدین کاشانی از خوش‌نویسان بنام روزگار خود بود و در شعر معزی تخلص می‌کرد. هیچ‌یک از تذکره‌نویسان همروزگار معز کاشانی به سفر او به هندوستان اشاره نکرده‌اند. شاید این اشتباه از گزارش مؤلف گلستان هنر به دیگر تذکره‌ها راه یافته باشد؛ چراکه به نوشتهٔ او «خطوطِ او هر چه نوشت تجار به جانب هند بردند.» (گلستان هنر، ۱۱۹) به هر تقدیر، کاملاً روشن است که معز یزدی به روزگار جلال‌الدین اکبر و جهانگیر در هند به سر می‌برد و، چنان‌که تذکره‌نویسان همروزگار معز کاشانی نوشته‌اند، او هرگز به هند سفر نکرده است. قولی نیز در مآثر رحیمی رفته است که سفر معز کاشانی را به هند کاملاً منتفی می‌کند؛ گویا عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) مثنوی‌ای را که به نامش سروده بودند به کاشان فرستاد تا معز کاشانی آن را کتابت کند. او نیز آن مثنوی را کتابت کرد به هند فرستاد و یک لک روپیه جایزه گرفت. دربارهٔ زندگانی معز یزدی جز این آگاهی در دست نیست. شاید او نیز خوش‌نویس بوده و اشتباهی که در خلطِ نامش با معز کاشانی رخ داده به این دلیل نیز بوده است. اما اگر هم چنین باشد شاعری معز یزدی بیشتر محرز است تا خوش‌نویسی‌اش؛ چنان‌که، به‌عکس، خوش‌نویسی معز کاشی بر شاعری‌اش رجحان دارد. نمونه‌ای از اشعار معز یزدی است: «وحی‌ای که جان دمد به بدن، نغمهٔ نی است ــ آبی که خاک بر سر آتش کند، می است.» شاعری با نام رامی مادهٔ تاریخ درگذشت او را چنین آورده است: «چون معزالدین معنی‌یاب سوی خلد رفت ــ اهل عالم در غم او از جگرها خون بخورد / رامی از دو نوع سال رحلت آن خوش‌کلام ــ گفت هی‌هی در هزار و سی و پنج افسوس مرد.»

منابع: احوال و آثار خوش‌نویسان، ۳ـ۸۱۸/۴ـ۸۲۳؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۱۷۱/۱؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۲۹۳ـ۲۹۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۰۸؛ الذریعه، ۱۰۶۹/۹؛ روز روشن، ۶۳۵؛ شام غریبان، ۲۴۶؛ صبح گلشن، ۴۳۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۶۸، شمارهٔ ۶؛ کاروان هند، ۱۳۱۶/۲ـ۱۳۱۷؛ گلستان هنر، ۱۱۹؛ مجمع‌الخواص، ۹۵؛ مخزن‌الغرائب، ۲۱۱/۵ـ۲۱۲؛ مناقب هنروران، ۷۱ـ۷۲، ۸۵، ۸۶، ۱۱۴؛ نشتر عشق، ۱۴۷۶/۴ـ۱۴۷۷؛ نگارستان سخن، ۹۹.

شریفی

معصوم علی‌شاه دکنی (maɛ.sum.a.li.šãh-e.da.ka.ni)، میر عبدالحمید، حیدرآباد دکن ۱۱۴۷ــکرمانشاه ۱۲۱۱/۱۲۱۲ق، سرسلسلهٔ نعمت‌اللهیه در ایران. وی پس از تحصیلات مقدماتی در اوایل جوانی به خدمت شاه علی‌رضا رسید و پس از سال‌ها مجاهده از وی خرقه گرفت و مأمور ارشاد شد. در ۱۱۹۰ق در دولت کریم‌خان زند به شیراز رفت و در طول سه سال اقامت در آن‌جا، شمار بسیاری از جمله فیض علی‌شاه و نورعلی‌شاه را هدایت کرد. پس از چندی نورعلی‌شاه را به سمت جانشینی خود برگزید. کریم‌خان زند (ــ ۱۱۹۳ق) پس از شکایت علما و حکام، معصوم علی‌شاه و یاران او را به اصفهان تبعید کرد. نخست علی مرادخان، حاکم اصفهان آن‌ها را پذیرفت، اما بر اثر کدورتی آنان را از اصفهان بیرون کرد. وقتی در میان راه به مورچه خورت اصفهان رسیدند، به دستور علی مرادخان شخصی گوش آنان را برید و برای علی‌مرادخان برد. آن‌ها در تهران مورد حمایت آقا محمدخان قاجار (ــ۱۲۱۲ق) قرار گرفتند و آزاد شدند. سپس به مشهد و از آن‌جا به هرات رفتند. وی به یارانش اجازهٔ بازگشت داد و خود پس از سفر به زابل، کابل و هندوستان، عازم عتبات شد. در آن‌جا ملا عبدالصمد همدانی، شیخ زاهد گیلانی و مظفرعلی‌شاه کرمانی را نیز جذب کرد. در عتبات چون عده‌ای از علما با وی مخالفت کردند، به ناچار قصد مشهد کرد. در راه مشهد وقتی به کرمانشاه رسید، آقا محمد علی مجتهد وی را محبوس کرد و سپس به قتل رساند. به قولی او را در رود قره‌سو غرق کردند و به قولی دیگر در باغ عرش‌برین خفه و مدفون کردند. در بستان‌السیاحه و طرایق‌الحقایق، مجموعه‌ای از کلمات معصوم علی‌شاه به نام انوارالحکمه نقل شده است. سخنان معصوم علی‌شاه ضمن مجموعه‌ای از آثار نورعلی‌شاه اصفهانی چاپ شده است.

منابع: اکسیر تواریخ، ۶۲؛ بستان‌السیاحه، ۲۲۳ـ۲۲۶؛ تاریخ سلسله‌های طریقهٔ نعمت‌اللهیه در ایران، ۳۶ـ۴۶؛ رهبران طریقت و عرفان، ۲۰۶ـ۲۰۹؛ جنات‌الوصال، د ـ ز؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۰۳۶/۲ـ۱۰۳۹؛ طرائق‌الحقایق، ۱۷۰/۳ـ۱۸۶؛ مکارم‌الآثار، ۴۰۵/۲ـ ۴۰۶؛ وحید بهبهانی، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱ـ۳۰۷، ۳۱۱ـ ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۴۳.

حجتی

معصوم کاشانی (maɛ.sum-e.kā.šā.ni)، میرمحمدمعصوم پسر میرحیدر معمایی رفیعی، ــ ۱۰۵۲ق، شاعر ایرانی. در کاشان نزد پدرش میرحیدر معمایی (ــ ۱۰۲۵ق) دانش آموخت و همچون برادرش میرمحمدهاشم سنجر کاشانی در شعر و ادب نامی برآورد. پس از رفتن پدرش به هند، معصوم نیز رهسپار آن سرزمین شد و در هند «به صحبت اکثر اعزّه و ارباب استعداد آن ولایت رسیده، از آن‌جا به راه دریا عزیمت زیارت حرمین شریفین نموده»، بعد از گزاردن حج به ایران بازگشت و به‌خدمت پدر خود، که به ایران بازگشته بود، رسید و چون میرحیدر درگذشت، بنابر وصیتش، جسد وی را به کربلا برد و در آن‌جا به‌خاک سپرد. پس از زیارت عتبات به کاشان بازگشت و «در آن اوقات مکرر به مجالست نواب همایون [شاه‌عباس یکم صفوی، پادشاه ایران در ۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق] معزز گردید.» در ۱۰۳۵ق، برای زیارت بارگاه امام رضا (ع)، به‌مشهد سفر کرد و پس از آن به هرات رفت و به خدمت حسن‌خان شاملو (ــ ۱۰۵۰ق)، حاکم هرات (۱۰۲۷ ــ ۱۰۵۰ق)، راه یافت (خیرالبیان). میرمعصوم مدتی در ملازمت حسن‌خان در هرات به سر برد و در آن ایام ملا اوجی نطنزی نیز در خدمت حسن‌خان بود، چنان که میرمعصوم در بیتی بدان اشاره دارد: «ما و اوجی قدر هم دانیم، آری گفته‌اند ــ قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری.» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۵۰). وی در روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق)، بار دیگر به هند سفر کرد. این بار به بنگاله رفت و مدتی در ملازمت اعظم‌خان میرمحمد باقر ساوجی، حاکم بنگاله (از سال پنجم تا هشتم پادشاهی شاه‌جهان) گذرانید (سرو آزاد، ۸۸). گویا در این سفر، یا سفر قبلی‌اش به هند، به دکن (جنوب هند) نیز سفر کرد، چنان که در بیتی گوید: «عمر اگر امان دهد، می‌روم از ره دکن ــ روپیه تا به دست من، هون نشود نمی‌شود [هون پول رایج در دکن و روپیه پول رایج در آگره / اکبرآباد و دیگر نقاط هند بوده است.]» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۵۰) سرانجام در هند درگذشت. میرمعصوم «در خرج کردن بسیار بی‌پروا بود... [و] طبعش کمال لطف و شوخی داشت.» (تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۵۰) «صاحب ذهن ثاقب و هم طرح ابوطالب کلیم و میرزا صائب بود.» (سرو آزاد، ۸۱) از معصوم کاشانی ظاهراً دیوانی به‌جا نمانده، ولی تذکره‌ها ابیاتی روان و دلپذیر از او نقل کرده‌اند. از آن جمله: «چیزی که خاطری شکفاند جهان نداشت ــ می زان حرام شد که دلی شاد می‌کند.» □ «خراب همت خویشم که صبح چون گردون ــ گر آفتاب به‌دستم فتاد، شام نماند.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۱۵/۲؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۹۷۸/۲-۹۷۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۵۰-۲۵۱؛ خزانهٔ عامره، ۲۶۱؛ الذریعه، ۱۰۷۱/۹؛ سرو آزاد، ۸۱-۸۲؛ شام غریبان، ۲۵۰-۲۵۱؛ شمع انجمن، ۴۳۷-۴۳۸؛ کاروان هند، ۱۳۱۸-۱۳۲۳؛ کلمات‌الشعرا، ۱۱۰؛ مخزن‌الغرائب، ۱۵۶/۵-۱۶۰؛ نتایج‌الافکار، ۶۳۶-۶۳۷؛ نشتر عشق، ۱۴۳۳/۴-۱۴۳۴.

برزگر

معلای حیدرآبادی (mo.al.lā-ye.hay.dar.ā.bā.di)، مولوی مظفرالدین فرزند معین‌الدین صدیقی، احمدپور بیدر نهم ذیقعدهٔ ۱۲۵۵ ــ بیست و ششم شوال ۱۳۳۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. علوم متداول را نزد مولوی محمدزمان‌خان شهید فراگرفت. او منشی بازرس کل اداره‌های پست در زمان خود بود. از آثار معلی می‌توان به دیوانی به‌نام ریاض معلّی و دیوانی حاوی اشعار نعتیه، ترجمهٔ قصیدهٔ برده و حمایت‌نامهٔ اسلام اشاره کرد. گردآورندهٔ ریاض معلّی می‌نویسد که معلّی خود مادهٔ تاریخ فوتش را سروده است. این قطعه که به اردو است در تذکرهٔ نعت‌گویان اردو آمده است. همچنین نمونه‌ای از اشعار فارسی معلّی در تذکرهٔ سخنوران چشم‌دیده آمده است.

منابع: تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، ۲۴؛ سخنوران چشم‌دیده، ۱۰۹-۱۱۰.

امیرهدائی

معلومات‌الآفاق (maɛ.lu.mā.tol.ā.fāq)، کتابی به‌فارسی در جغرافیا، تاریخ و چند دانش دیگر از امین‌الدین سید ابوالمکارم امیرخان حسینی. مؤلف تدوین این کتاب را که می‌توان آن‌را گونه‌ای کتاب چند دانشی دانست در ۱۱۲۷ق به‌پایان برده است. او در مقدمهٔ کتاب، زیج میرزا الغ‌بیگ گورکانی، رسالهٔ ربع مسکون و منتخب‌التواریخ از مولانا یوسف کیچی را از منابع خود در تدوین این اثر خوانده است. آغاز معلومات‌الآفاق در بیان اخلاق و صفات نبوی، معجزات و فضیلت صلوات است. وی سپس به آوردن دعاهای مأثوره، مانند استغفار، استخاره و خطبهٔ نکاح از کتاب الجواهر می‌پردازد. بیشترین بخش‌های این کتاب در جغرافیا است. در این بخش جغرافیای شهرها به‌ترتیب الفبایی با نشان دادن طول و عرض جغرافیایی، جغرافیای

طبیعی و فلکی و هفت‌اقلیم جهان، چین، هند، حبشه، روم، عراق و ایران آمده است. دو باب آن نیز در دانستن قیمت جواهرات و نیز دانش پزشکی است. در پایان نیز دامنهٔ قلمرو تیموریان و نام نوزده صوبهٔ شبه‌قاره و چهارهزار و چهارصد و چهل پرگنه آمده است. مؤلف سپس به‌گزارش سازمان‌های اداری و مالی کشور می‌پردازد. معلومات‌الآفاق نخستین‌بار در ۱۲۸۷ق و پس از آن در ۱۲۹۰ق در لکنو به‌چاپ سنگی رسید.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۸۲۰/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۹۹/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۸۲۸/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۴۰۰/۲؛

Catalogue of the Library of the India Office, vol.II, part VI, 290.

سپاهی

معلوم تبریزی (ma‘.lum-e.tab.ri.zi)، محمدحسین‌بیگ، ـ ۱۱۰۷ق، شاعر ایرانی. کارش داد و ستد بود و یک یا چند بار به هند سفر کرد و از جمله در سال ۱۰۷۵ / ۱۰۷۸ق در آن سرزمین بود. زمانی با جعفرخان عمدةالملک (ـ ۱۰۸۱ق)، از امرای بلندپایهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) و اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق)، به‌کشمیر رفت و پس از مدتی به ایران بازگشت. دیوان وی که در کتابخانهٔ دانشگاه سند حیدرآباد نگه‌داری می‌شده گویا گم شده، ولی ۶۱۷بیت آن در تذکرهٔ شعرای کشمیر اصلح (۵۶۱ بیت در تعلیقات پیرحسام‌الدین راشدی و بقیه در متن اصلی تذکره) نقل شده است. ساقی‌نامهٔ ۱۳۴ بیتی او که در ۱۰۷۸ق در هند سروده شده در تذکرهٔ پیمانه به‌چاپ رسیده است. در کتابخانهٔ دولتی دست‌نویس‌های شرقی در مدراس، نسخه‌ای از دیوان مفصل شاعری با تخلص معلوم، با عنوان قامس خیال، نگه‌داری می‌شود که در سال سی و هشتم پادشاهی اورنگ‌زیب (حدود ۱۱۰۶ق) کتابت شده است و احتمال دارد سرایندهٔ آن همین محمدحسین‌بیگ تبریزی باشد.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۴۲۰/۱؛ پیمانه، ۵۰۳-۵۱۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۴۳۱-۴۵۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۸۷-۲۸۸؛ دانشمندان آذربایجان، ۳۵۱؛ الذریعه، ۱۰۷۳/۹؛ روز روشن، ۷۴۸؛ شام غریبان، ۲۵۳-۲۵۴؛ کاروان هند، ۱۳۲۴-۱۳۲۸؛ مخزن‌الغرائب، ۲۳۸/۵-۲۳۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 340; *Mughals in India,* 283.

برزگر

معمولات مظهریه ← نعیم‌الله بهرایچی

معنوی جونپوری، شیخ عبدالکریم ← عطایی جونپوری

معنی حیدرآبادی (ma‘.ni-ye.hay.dar.ā.bā.di)، محمد وجیه‌الدین‌خان، سدهٔ سیزدهم هجری، عارف و شاعر شبه‌قاره. از مردم حیدرآباد دکن و پسر یکی از درباریان آصف‌جاه سوم (۱۲۱۸ ـ ۱۲۴۴ق) و شاگرد حافظ شمس‌الدین فیض‌الله فیض حیدرآبادی (ـ ۱۲۸۲ق) بود. در طریقت نزد شاه‌محسن محو، صوفی طریقهٔ عبداللهی، آموزش دیده بود. غالب دهلوی (ـ ۱۲۸۵ق) اشعارش را دوست می‌داشت. دیوان او در دست است. از آثارش: ۱ـ معمیات (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان به‌شمارهٔ N.M.1961-1232) که در آن معماها و حل آن‌ها را از گلدستهٔ نزاکت قاضی اسماعیل مهری و جواهر منظوم صهبایی دهلوی برگزیده است؛ ۲ـ افادهٔ معنی به‌جواب استفادهٔ ذکی (نسخهٔ انجمن ترقی اردو به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۱۴۹) دربارهٔ مادهٔ تاریخی که برای ساختمان مسجدی که در ۱۲۶۶ق ساخته شده بود و این‌که تای گرد در حساب جمل پنج است یا چهارصد. این اثر در تأیید رساله‌ای است که پیش از این به نام افاده نوشته بود و آن رساله را سراینده‌ای با تخلص ذکی در رساله‌ای به‌نام استفاده رد کرده بود. افادهٔ معنی در رد ذکی و تأیید افاده نوشته شده و دارای دیباچه‌ای در صناعت براعت استهلال است؛ ۳ـ جدیدالتواریخ که رساله‌ای به‌نظم و نثر مزین در ستایش نخست‌وزیر حیدرآباد مختارالملک سالارجنگ است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ (به‌شمارهٔ ۹۶۱ فهرست) نگه‌داری می‌شود.

منابع: اشارات بینش، ۱۱۱-۱۱۲؛ روز روشن، ۷۵۴-۷۵۵؛ الذریعه، ۱۰۷۴/۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۴۴/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۸۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۴۰؛ نگارستان سخن، ۹۹؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 3/180.

برزگر

معنی دکنی، وجیه‌الدین‌خان ← معنی حیدرآبادی

معنی دهلوی (maɛ.ni-ye.deh.la.vi) / معانی، میر ابوالفیض، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در شاعری از میرزا بیدل (ــ ۱۱۳۳ق) اصلاح‌سخن می‌گرفت. معنی خود را از شاگردان شیخ سعدی شیرازی می‌شمرد و می‌گفت که در خواب شعر می‌گوید و به شیخ سعدی ارادت می‌ورزد. وی در دربار نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۱۲۲ ــ ۱۱۶۱ق) منصبی داشت. معنی کتابی به نام شاهنامهٔ دکن / فتوحات آصفی در شرح پیروزی‌های آصف‌جاه نوشته است. اما این اثر به اشتباه به محمدحسن ایجاد نسبت داده شده است.

منابع: روز روشن، ۷۴۸؛ صبح گلشن، ۴۳۱؛ نگارستان سخن، ۹۱؛ همیشه‌بهار، ۲۳۰ـ۲۳۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 326.

فتح‌نیا طبری

معنی‌یاب‌خان، گل‌محمد ← شاعر پنجابی

معیارالافکار ← آرزو، سراج‌الدین علی‌خان

معین‌الحق جهونسوی، فرزند شهاب‌الحق ← منبع‌الانساب

معین‌الدین احمدخان ← خان

معین‌الدین چشتی (mo.i.nod.din-e.češ.ti)، معین‌الدین حسن چشتی سجزی فرزند غیاث‌الدین بلخی، سیستان ۵۳۷ ــ اجمیر ۶۳۳ق، عارف ایرانی. چون به سلسله‌ای بستگی داشت که بزرگان آن ازچشت ــ روستایی در نزدیکی هرات ــ برخاسته بودند، نسبت چشتی یافت و به چشتی بیشتر آوازه دارد تا سجزی. برخی او را به نادرست سنجری خوانده‌اند که گویا به خاطر شباهت آن با سجزی بوده باشد. چون به امیر حسن دهلوی نیز نسبت سنجری داده‌اند، نام وی را با معین‌الدین در آمیخته‌اند. به او نسبت اجمیری (شهری در هند) هم داده‌اند که به خاطر سکونتش در آن‌جا بوده است. در خراسان بالید. پانزده ساله بود که پدرش در گذشت. پس از آن برای دانش‌اندوزی به سمرقند و بخارا رفت ودر بخارا قرآن و دانش‌های متداول را فرا گرفت. سپس سفرهای طولانی خود را آغاز کرد. نخست به خراسان رفت. در روستای هارون، در نزدیکی نیشابور به خدمت خواجه عثمان هارونی رسید و چند سال نزد او به ریاضت پرداخت، تا این‌که از او خرقه گرفت. از خراسان به بغداد رفت و گویا در این سفر با نجم‌الدین کبری و عبدالقادر گیلانی دیدار کرده بود. در بغداد با شیخ ضیاءالدین، مرشد شیخ شهاب‌الدین سهروردی دیدار کرد. سپس نزد خواجه اوحدالدین کرمانی رفت و از او نیز خرقهٔ ارشاد گرفت. پس از آن راهی همدان شد وبه حضور خواجه یوسف همدانی رسید. از آن‌جا به تبریز رفت و ابو سعید تبریزی را ملاقات کرد. سپس راهی اصفهان شد و در آن‌جا چندی همنشین شیخ محمود اصفهانی شد. در آن‌جا بود که قطب‌الدین بختیار کاکی* به او دست ارادت داد، اما به نوشتهٔ قطب‌الدین در دلیل‌العارفین در مسجد ابواللیث سمرقندی در بغداد به حضور معین‌الدین رسیده بوده است. گفته‌اند که معین‌الدین و قطب‌الدین با هم از اصفهان به هرات رفتند. معین‌الدین در استرآباد به خدمت خواجه ناصرالدین استرآبادی، از بازماندگان بایزید بسطامی رفت. به هرات رسید و چندی در آن‌جا ماند. از هرات به بلخ رفت و مدتی نزد شیخ احمد خضرویه ماند. از آن‌جا راهی غزنین شد و در آن شهر پیش شمس‌العارفین عبدالواحد رفت. از راه پنجاب وارد هند شد و در لاهور نشیمن گزید. در آن‌جا ابتدا با شیخ حسین زنجانی دیدار کرد. وی در لاهور بیشتر در آرامگاه شیخ علی هجویری به تفکر وعبادت می‌گذراند و چندی نیز در آن‌جا معتکف شد. پس از مدتی به دهلی رفت و چندی در آن شهر ماند و بسیاری از هندوان بر اثر دیدار با او مسلمان شدند. سرانجام در ۵۶۱ق به اجمیر رفت و تا پایان زندگانی در آن‌جا ماند. در تاریخ فرشته آمده است که معین‌الدین هنگامی که حدوداً نود سال داشت، با بی‌بی عصمت/ عصمت‌الله، دختر سید وجیه‌الدین ازدواج کرد و این ظاهراً تنها ازدواج او نبوده است. معین‌الدین در اجمیر خانقاهی بنا کرد. آرامگاه وی در اجمیر از زمان درگذشتش زیارتگاه شده است. قطب‌الدین بختیار نخستین جانشین وی بود و سپس خواجه فخرالدین پسر معین‌الدین خلیفهٔ پدرش شد. ضیاءالدین بلخی، شهاب‌الدین غوری، شمس‌الدین غوری و جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) مریدان او بودند. جلال‌الدین اکبر بیشتر سال‌ها پیاده به زیارت آرامگاه او می‌رفت. هدف معین‌الدین از سفر به هند و اقامت در آن‌جا ترویج اسلام بود. وی مؤسس سلسلهٔ چشتیه در هند است. این طریقه دنبالهٔ

طریقهٔ ادهمیه ــ منسوب به ابراهیم ادهم ــ است که از زمان ابو اسحاق شامی (ــ ۳۲۹ق) به چشتیه معروف شد. چشتیه در ایران چندان شناخته نیست، اما در هند، پاکستان و افغانستان پیروان بسیار دارد. امیرخسرو دهلوی و ضیای نخشبی مریدان این سلسله بودند. آثار منثور و منظوم او در واقع همگی منسوب به او هستند، زیرا هیچ‌یک از منابع کهن از تألیفاتش یاد نکرده‌اند و با گذشت زمان آثاری به او نسبت داده شده است معروف‌ترین این آثار از این قرارند: انیس‌الارواح /انیس دولت / کلمات خواجه عثمان که سخنان خواجه عثمان هارونی است و معین‌الدین آن‌ها را در بیست و هشت مجلس گرد آورده است و دو نسخه از آن به شماره‌های ۴۲۳۰ و ۶۳۱۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ رسالهٔ معین‌الدین سجزی دربارهٔ نیروهای ناشی از ذکر و ریاضت و چله‌نشینی که مایهٔ هندی دارد و دست‌نویسی از آن به شمارهٔ ۶۳۱۴ در همان کتابخانه نگه‌داری می‌شود؛ کلمات معین‌الدین سجزی دربارهٔ وحدت وجود، نفی و اثبات و مقام ناسوت، لاهوت و ملکوت که از آن نیز نسخه‌ای به شمارهٔ ۲۷۲۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ گنج اسرار که آن را در بیست و پنج معرفت گرد آورده و دو نسخه از آن به شماره‌های ۴۲۳۰ و ۳۶۵۰ در کتابخانهٔ پیشگفته به‌جا مانده است؛ آداب دم زدن که دست‌نویسی از آن به شمارهٔ (۸۴ پ ــ ۸۸ پ) در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود؛ اسرارالواصلین که نامه‌هایی است با درون‌مایهٔ عرفانی که خواجه معین‌الدین به قطب‌الدین بختیار کاکی نوشته و ناشناسی آن‌ها را گرد آورده است؛ مکتوب که در ۱۹۰۰م در مرادآباد به چاپ سنگی رسیده است؛ وجودیه؛ دیوان اشعار که به احتمال زیاد از آن معین‌المسکین فراهی است. این دیوان در ۱۸۷۵م در کانپور به چاپ سنگی رسیده است. به گفتهٔ سعید نفیسی درمقدمهٔ سخنان ابوسعید ابوالخیر،برخی رباعی‌های ابو سعید و معین‌الدین درهم آمیخته است. قطب‌الدین بختیار کاکی، جانشین معین‌الدین چشتی دلیل‌العارفین را در سخنان وی نوشته است(کانپور، ۱۸۸۹م).

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۳۵۸؛ بزم صوفیه، ۴۱-۸۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۸۱۷/۳-۸۱۸، ۱۳۱۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۰۴/۱-۱۰۶، ۱۳۵-۱۳۸، ۳۰۰؛ ۱۹۹/۲، ۶۳۲؛ ۶۳۶/۳؛ تاریخ فرشته، ۳۷۵/۲-۳۷۸؛ تاریخ نظم ونثر، ۱۵۳/۱۱-۱۵۴؛ ۷۳۸/۲؛ تذکرهٔ حسینی، ۲۹۴-۳۰۲؛ دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران، ۲۱۷؛ الذریعه، ۲۱۵/۱؛ ۱۰۷۶/۳-۱۰۷۷؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۲۱۰-۲۱۱؛ ریحانة‌الادب، ۳۴۹/۵؛ سکینة‌الاولیاء، ۱۱۷-۱۱۸؛ سیرالاولیاء، ۵۵-۵۸؛ شمع انجمن، ۴۲۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۸۹، شمارهٔ ۱۹۵؛ طریقهٔ چشتیه در هند و پاکستان، ۳۷، ۴۰، ۶۹-۷۱، ۷۴-۷۵، ۸۳-۱۰۷؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۳۶۲۲/۱۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۱۸۸/۲-۲۱۸۹، ۲۳۷۳-۲۳۷۴؛ ۴۹۲۳/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۶۱/۳-۱۲۶۲، ۱۲۹۴-۱۲۹۶، ۱۳۱۴-۱۳۱۵، ۱۴۸۲-۱۴۸۳، ۱۸۲۸-۱۸۲۹، ۲۱۰۱-۲۱۰۳؛ ۲۰۰/۷-۲۰۲؛ ۲۲۶۴/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۱۰/۲-۱۱۰۱، ۱۱۶۶-۱۱۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۶۲/۲-۵۶۳، ۷۰۱، ۷۶۳، ۷۷۰؛ گلزار ابرار، ۲۱-۲۴؛ مجمع الفصحا، ۱۲۴۰/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۱۰۴/۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۰۸-۲۱۳؛ اللّه‌بخش راجپوت، «سرور عارفان، خواجه معین‌الدین چشتی»، هلال، جلد ۱۲، شمارهٔ ۱، تیر ۱۳۴۳، ص۱۹؛ غلام سرور، «باده‌کهن»، همان‌جا، سال یکم، شمارهٔ ۵، آبان ۱۳۳۲، ص۵۲.

ب.آتشین

معین‌الدین عقیل (mo.i.nod.din.a.qil)، فرزند سید ضمیرالدین، حیدرآباد دکن ۱۹۴۷م ــ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. در دانشگاه کراچی به تحصیل پرداخت و سپس در آن دانشگاه درس داد. به زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و هندی آشنایی دارد. از آثارش دکن و ایران به اردو (کراچی، ۱۹۸۳م)؛ «دولت بهمنیه و روابط علمی و فرهنگی ایران» (۱۹۷۷م).

منابع: گنج شایگان، ۱۴۰؛ گنجینهٔ دانش، ۲۰۸.

رسولی

معین‌الدین کشمیری (mo.i.nod.din-e.kaš.mi.ri)، خواجه خاوند معین‌الدین معینی فرزند خواجه خاوند محمود، معروف به حضرت ایشان، فرزند خواجه میرسید شریف بخاری فرزند خواجه ضیاءالدین، ــ ۱۰۸۵ق، دانشمند دینی، عارف نقشبندی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش خواجه خاوند محمود (۹۷۱ ــ ۱۰۵۰ / ۱۰۵۲ق) از مشایخ نقشبندی نام‌دار ورارود بود. وی به هند کوچید و درکشمیر نشیمن گزید و در آن‌جا نفوذ و اعتبار فراوان یافت. خواجه معین‌الدین نیز همراه پدر به کشمیر آمد، نزد او درس خواند و سپس به دهلی رفت و پس از آن‌که از شیخ عبدالحق محدث دهلوی بهره برد و از او فقه و حدیث آموخت به کشمیر بازگشت. در ۱۰۴۵ق که میان اهل

تسنن و شیعیان کشمیر نزاع افتاد و جمعی در این میان به‌قتل آمدند، شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) خواجه خاوند محمود را که از بزرگان اهل سنت کشمیر به‌شمار می‌آمد و در برافروختن این نزاع نقش داشت به لاهور فراخواند و مجبور به اقامت در آن شهر کرد. خواجه معین‌الدین نیز همراه پدر به لاهور رفت، اما سپس خواجه خاوند محمود وی را «خلیفهٔ اعظم و سجاده‌نشین خانقاه کشمیر مقرر کرده از لاهور روانهٔ کشمیر ساخت و وی در کشمیر در تعلیم و تلقین خلق کوشش بلیغ و سعی جمیل به‌کار برد و خلفای وی در اقالیم دور و دراز به هدایت خلق مأمور شدند.» هنگامی که درگذشت سال عمرش از هفتادگذشته بود. معین‌الدین از علمای نام‌دار روزگار خود بوده و آثاری به‌فارسی و عربی از خود به‌یادگار گذاشته است. وی شعر نیز می‌سرود و در اشعارش معینی تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ـ گنج سعادت / کنزالسعادت / کنوز سعادت (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۷۳۹) به‌فارسی، به‌نثر آمیخته به‌نظم (به‌ویژه اشعار خود معینی)، که در ۱۰۷۳ق بر پایهٔ کیمیای سعادت غزالی به‌نام اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) نوشته شده است و در یک مقدمه، چهار رکن [۱ـ اعتقادات و مبحث خلافت ـ با دید اهل سنت ـ و اختلاف مذاهب در صفات الله و احوال آخرت و سؤال منکر و نکیر و مرگ و نفخ و بعث و حشر و نشر و صراط و قیامت و صفت بهشت و اهل او و صفت دوزخ و اهل او، ۲ـ در ضروریات دینی و مسائل فقهی، ۳ـ در فضیلت و خصایص و معجزات پیامبر، فضایل خلفای راشدین، اهل بیت و دوازده امام و ۴ـ تصوف و اخلاق صوفیان (علم و عمل، قرائت قرآن، فقر، زهد، توکل، توبه، جوع، محبت، رضا، سخا، بخل، عزلت، سماع و وجد) و ذکر مشایخ صوفیان و احوال و اقوال ایشان]، یک خاتمه در عدل و احسان پادشاهان و اوصاف حمیدهٔ ایشان، و یک خاتمه‌الخاتمه در اخبارات رحمت و مغفرت اهل عصیان است؛ ۲ـ شرح‌القران‌المعینی (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۴۷) به‌فارسی محکم و منسجم و روان در تفسیر قرآن، که معین‌الدین آنرا در پی خوابی در شش‌ماه (از ۷ رجب ۱۰۷۱ تا ۲۷ محرم ۱۰۷۲ق) به‌نام اورنگ‌زیب گورکانی به انجام رسانده است. این اثر تفسیر کوتاهی است که آیات‌الاحکام را می‌ماند و در آن پس از دیباچه، فهرست مسائل فقهی قرآن و شمار سوره‌ها و فضایل قرآن آمده و سپس سوره‌ها از حمد تا ناس تفسیر شده است؛ ۳ـ احسن‌القصص (نسخهٔ انجمن آسیایی بنگال) به‌فارسی که زندگینامهٔ مشروح و مفصل پیامبر (ص) است. نام مؤلف این اثر محمدبن‌محمود خاوندشاه یاد شده است که شاید همین معین‌الدین کشمیری باشد؛ ۴ـ زبدة‌التفاسیر به‌عربی؛ ۵ـ فتاوی نقشبندیه من خزائن فقه‌المعینیه؛ ۶ـ مفرح‌القلوب / مرفقة‌القلوب در تصوف؛ ۷ـ خصایص احمد مصطفی / سیرالنبی که شاید همان احسن‌القصص باشد؛ ۸ـ مرآة‌العدالة به‌فارسی؛ ۹ـ رسالهٔ ردالملاحده به‌فارسی؛ ۱۰ـ رسالهٔ رضوانی در احوال پدرش خواجه خاوند محمود؛ ۱۱ـ کتابی از انتخاب و اختصار صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی با حذف اسناد و حدیث‌های مکرر.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۳۰/۲-۸۳۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۵۶/۲-۴۵۷؛ ۶۳۳/۳-۶۳۶؛ تاریخ حسن، ۵۰۳/۲؛ تحائف‌الابرار، ۶۱-۶۲؛ تذکرهٔ اولیای کشمیر، ۱۳۸؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۲۹؛ خزینة‌الاصفیا، ۶۲۳/۱، ۶۴۳-۶۴۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۹/۱-۶۰؛ ۱۸۱۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۳۳۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۰/۱؛ ۸۶۸/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۴۱۸/۵-۴۱۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 429-430; *Mughals in India*, 349.

برزگر

معین شاه‌جهان‌آبادی (mo.in-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، معین‌الدین فرزند فریدالدین‌خان، ـ ۱۲۲۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم شاه‌جهان‌آباد بود و در همان‌جا نیز برآمد. پدرش وکیل نواب نجیب‌الدوله مفتی شاه‌جهان‌آباد بود. معین نیز پس از مرگ پدر، جانشین وی شد و چهل سال در این کار بماند. او از این کار درآمدی چندان نداشت و پیوسته در تنگدستی روزگار می‌گذراند. با این‌همه، او هرگز دست نیاز به‌سوی کسی دراز نکرد. چون درگذشت پیکرش را در جوار خواجه عبدالباقی نقشبندی به‌خاک سپردند. مروت در قطعه‌ای مادهٔ تاریخ مرگ او را چنین گفته است: جلوه‌آرای مسند افتای ـ سوی خلد برین چو گشت روان / سال تاریخ او مروت گفت ـ مرد صد حیف مفتی دوران.» معین در یادگیری علوم دینی بسیار اهتمام ورزید و فقیهی آگاه بود. او شعر نیز می‌سرود و شاعری صاحب دیوان بود. آورده‌اند که دیوان او در سه‌هزار بیت بوده است.

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۱۶۸۹/۳؛ الذریعه، ۱۰۷۷/۹؛ صبح گلشن، ۴۳۵؛ عقد ثریا، ۴۹-۵۰؛ مکارم‌الآثار، ۸۳۴/۳-۸۳۵؛ نشتر عشق،

۱۲۸۸/۴-۱۲۸۹.

قاسم‌زاده

معین نظامی (mo.in-e.ne.zā.mi)، ۱۹۵۷م ـ ، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در بخش فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی پنجاب لاهور به تدریس سرگرم شد. در زبان‌های اردو، فارسی و انگلیسی مهارت دارد. معین نظامی چندین داستان کوتاه فارسی را به اردو برگردانیده است. در سروده‌هایش اشعار گذشته و جدید به چشم می‌خورد. از معین مقالات پژوهشی، علمی و ادبی در مجلات پاکستان به زبان‌های اردو و فارسی چاپ شده است. سروده‌هایش با نام نیندسی بوجهل آنکهین به چاپ رسیده است. بی‌مهری، غم و هجر درون‌مایهٔ سروده‌های معین نظامی است.

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۴۴؛ دانش، شمارهٔ ۴۶، پاییز ۱۳۷۵ش، ص۱۷۸؛ گنج شایگان؛ نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۷ش، صص ۱۱۰-۱۱۳.

رسولی

معینی کشمیری ← معین‌الدین کشمیری

مغازی‌النبی / النبوه صرفی کشمیری ← پنج‌گنج

مفتاح‌الاشراف لتکملةالاصناف (mef.tā.hol.aš.rāf.le.tak me.la.tol.as.nāf)، فرهنگ عربی به فارسی از علی فرزند طاهر الکرمینی. این کتاب برحسب حروف الفبا ترتیب یافته و در حدود پنج‌هزار هزار واژه را در بر می‌گیرد که از آن‌ها بیست هزار واژگان فارسی است. مؤلف در معنی کردن هر واژه شواهدی از شعر فارسی می‌آورد. اهمیت واژگان فارسی این کتاب از آن جهت است که بسیاری از آن‌ها در دیگر فرهنگ‌های موجود (خطی یا چاپی) یافت نمی‌شود. یا اگر هم یافت می‌شود معنی جداگانه‌ای دارد. چند فهرست آن، آیات قرآن کریم، احادیث نبوی، اقوال مشایخ، ضرب‌المثل‌ها، کتاب‌ها و رسایل، اسامی و انساب، فِرَق و قبایل، جای‌ها و اشعار عربی است. این فرهنگ در ۱۳۷۲ش در اسلام‌آباد پاکستان به کوشش محمد حسین تسبیحی تصحیح و چاپ شده است.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۱۰۲۴/۳-۱۰۲۵؛ مفتاح‌الاشراف لتکملةالاصناف، مقدمه؛ آزاد بروجردی، «تکملةالاصناف الاربعه»، نشر دانش، سال چهاردهم، شمارهٔ ۴، ۱۳۷۳، ص ۵۳.

حجتی

مفتاح‌الافواه (mef.tā.hol.af.vāh)، نصابی به‌فارسی از حافظ احسن‌الله لاهوری. شهریار نقوی در فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان می‌نویسد از سوی مجلس عاملهٔ ادارهٔ معارف اسلامیهٔ پاکستان کتابی منتشر شده (لاهور، ۱۹۳۳م) که در آن مقاله‌ای ارزشمند از حافظ محمودخان شیرانی دربارهٔ نصاب‌نامه‌های فارسی به‌چاپ رسیده است. شیرانی در این مقاله در کنار شرح نصاب‌های معروف فارسی که در ایران، ترکستان، روم، هند و پاکستان نوشته شده‌اند، به‌معرفی نصابی با نام مفتاح‌الافواه می‌پردازد که حافظ احسن لاهوری آن‌را در ۱۱۰۶ق تألیف کرده است. این نصاب در حدود هفده هزار بیت است. از این رو می‌توان آن‌را مفصل‌ترین نصاب در زبان فارسی به‌شمار آورد. نسخه‌ای دست‌نویس از این کتاب به‌شمارهٔ ۴۴۷۹/۱۴۲۹ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۰۳-۲۰۴؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۲۱/۲-۳۲۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۵/۱۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 55.

جهان‌تاب

مفتاح‌التواریخ (mef.tā.hot.ta.vā.rix)، کتابی به‌فارسی در شرح احوال رجال و تاریخ رویدادها از تامس ویلیام بیل به‌فارسی. مؤلف این کتاب را در ۱۲۶۵ق تدوین کرده است. این اثر دربردارندهٔ مادهٔ تاریخ‌هایی در باب ولادت و به سلطنت رسیدن و وفات پادشاهان، علما، عرفا و شعرا با ذکر وقایع و رویدادهایی از آغاز سال هجری تا زمان تألیف است. وی در این کتاب تاریخ‌های مساجد، ابنیهٔ تاریخی، بقعه‌ها، اماکن مقدس و کتیبه‌های تاریخی را نیز یاد کرده است. در آغاز کتاب فهرست مطالب هر سده در جدولی با ذکر شمارهٔ صفحه تنظیم یافته است. این اثر در سال ۱۲۸۴ق / ۱۸۶۷م در لکنو به چاپ رسیده است. مؤلف تاریخ‌های وقایع و سوانحی را که در فاصلهٔ بین تألیف و چاپ رخ داده در کتاب خود ثبت کرده است و آخرین تاریخ دربارهٔ فتح مولتان به‌دست نیروهای انگلیسی در

۱۲۶۶ق / ۱۸۴۹م است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱/۲۳۹؛ ۲/۹۶، ۵۶۸؛ ۳/۱۵۴، ۵۰۹، ۵۸۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۷۸۹-۷۹۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۸؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۵۲۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۹۱؛ *Dictionary of Indian Biography*, 31; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 128-129.

برزگر

مفتاح‌السرور ← مصباح‌السرور

مفتاح‌الفتوح ← امیرخسرو دهلوی

مفتاح‌الفضلا (mef.tā.hol.fo.za.lā)، فرهنگ واژه‌های فارسی به فارسی از محمد بن داود بن محمود شادی‌آبادی. این فرهنگ در ۸۷۳ق و در واپسین سال پادشاهی محمود یکم خلجی پادشاه مالوه (۸۴۰-۸۷۳ق) نوشته شده است. مفتاح‌الفضلا در بیست و دو باب است و حرف نخست هر واژه باب و حرف آخر آن فصل را تشکیل می‌دهد. شادی‌آبادی در این فرهنگ بیشتر واژه‌ها را به‌اختصار معنی کرده است، چنان که در برابر واژهٔ آوا (آواز را گویند) یا در برابر واژهٔ آشنا (ضد بیگانه) آمده است. وی به اعراب‌گذاری و استشهاد شعری نیز چندان نپرداخته است. فرهنگ‌نامه‌های فخر قواس، رسالة‌النصیر، مفتاح‌الفضائل، سلالة‌الفضایل، دستورالافاضل و لسان‌الشعرا از منابع فرهنگ مفتاح‌الفضلا به‌شمار می‌روند. روی‌هم‌رفته، می‌توان گفت در این فرهنگ هیچ نوآوری دیده نمی‌شود. در نسخه‌ای دست‌نویس از مفتاح‌الفضلا که در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود، در مواردی در برابر معنی واژه‌ها، مترادف آن به‌زبان هندی نیز آمده است و در برابر معانی یک‌صد و هشتاد و هفت واژه، شکل‌ها و تصاویری رنگی نیز کشیده شده است.

منابع: فرهنگ نظام، مقدمه، ۱۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۱؛ فرهنگ‌های فارسی، ۶۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 378.

علیزاده

مفتاح‌الفیض ← حسن طاهر جونپوری

مفتاح‌القوانین (mef.tā.hol.qa.vā.nin)، کتابی در دستور زبان فارسی از شاه خاکی (سدهٔ سیزدهم هجری). این کتاب در بیست و پنج فصل تدوین شده است. موضوع برخی از فصل‌های آن به‌قرار زیر است: در قوانین جمع بستن الفاظ فارسی، تبدیل حروف در فارسی، حذف حروف و ضرورت شعری، درآوردن حروف زاید به ضرورت، کاف تازی و گاف فارسی، خواندن حرکت آخر کلمه، الفاظ کثرت، الفاظی که نیاوردن آن تخصیص لازم آید، ضمیرها، فعل متعدی و لازم، در قوانین متفرقه، چهار مفعول در فارسی، اسم عربی و ترخیم در منادا. نسخهٔ دست‌نویس آن در کتابخانهٔ شخصی حکیم محمدنبی‌خان جمال سویدا (گلبرگ ۲) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۵۱۹؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳/۴۴۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷/۱۴۹؛ ۱۳/۲۵۲۸.

فتح‌نیا طبری

مفتاح‌اللغات (mef.tā.hol.lo.qāt)، فرهنگ فارسی ـ اردو، نوشتهٔ مولوی سید اولاد احمد سهسوانی. سید اولاد احمد در سهسوان، شهری در ناحیهٔ بدایون، می‌زیست و این فرهنگ را در ۱۲۷۳ق برای کمک به پسرش، قرةالعین سید و نوآموزان دیگر تدوین کرد. وی در این اثر افزون بر واژه‌های فارسی، به واژه‌های عربی و ترکیِ زبان فارسی هم پرداخته است. احمد واژه‌ها را به‌ترتیب الفبا آورده و معانیِ آن‌ها را به زبان اردو و بسیار کوتاه یادکرده است. وی همچنین یادآور شده که هر واژه از چه زبانی است، اما از شاهد شعری بهره نبرده است. وی اثرش را در پنجاه و شش تلازمه و یک خاتمه تدوین کرده و در آخرین تلازمه به فارسی، عربی و اردو، نام برج‌های آسمانی و اعدادِ حروف ابجد را به اثرش افزوده است. مفتاح‌اللغات در ۱۲۷۳ق در آگره به‌چاپ رسیده است.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۲۹-۲۳۰؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 100.

م.اسماعیل‌پور

مفتاح رحمانی (mef.tāh-e.rah.mā.ni)، کتابی از عبدالرحمان فرزند ابوالحسن بسطامی، نویسندهٔ فارسی نویس شبه‌قاره. عبدالرحمان مفتاح رحمانی را در روزگار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) و به نام او در دستور قرائت قرآن تألیف کرد.

این اثر در شانزده باب و هر باب در چند فصل و یک خاتمه است. باب ها از این قرارند: ۱ــ در اسامی دندان، ۲ــ تعداد حرف تهجی و مخارج آن، ۳ــ مخارج حروف تهجی، ۴ــ صفات حروف، ۵ــ تفخیم و ترقیق، ۶ــ نون ساکن و تنوین، ۷ــ میم جمع، میم ساکن، ۸ــ مواضع ادغام متفق‌علیه، ۹ــ محافظت بعضی قواعد عربیه، ۱۰ــ های ضمیر، ۱۱ــ مدها، ۱۲ــ وقف، ۱۳ــ تحسین صوت و لحن، ۱۴ــ استعاذه، ۱۵ــ بسمله و ۱۶ــ اختلافات قراء. خاتمهٔ کتاب در شش فصل (رموز، سنن، فضایل قرآن، مسائل متفرقه، ختم و سنن آن، ادعیهٔ فرید حفظ) است. نسخهٔ دست‌نویس این اثر به شماره‌های ۳۳۴۹، ۳۴۳۷، ۴۰۹۸، ۷۱۹۵ در کتابخانه گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. نسخه دیگری از آن به شمارهٔ ۴۱۷۶ در کتابخانهٔ سن‌پطرزبورگ نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۳۳۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۴/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۴/۱-۱۰۵؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 23.

فتح‌نیا طبری

مفتاح گلستان (mef.tāh-e.go.les.tān)، فرهنگی به‌فارسی در شرح واژه‌های گلستان سعدی از اویس اعلا، معروف به آدم. مؤلف از مریدان خواجه ابوالفیض معین‌الدین / امین‌الدین شاه‌محمد حسینی بوده است. او در دیباچهٔ این اثر که آنرا در ۹۰۰ق به‌پایان برده است، می‌نویسد: «در انجمن یاران گزیده بودم. کتاب گلستان سعدی را مطالعه می‌نمودم و بدین اندیشه افتادم که آنرا گزارش کنم و مفتاح گلستان نام نهادم.» مفتاح گلستان / شرح گلستان در دو بخش تدوین شده است: در بخش یکم واژه‌ها و معانی آن‌ها به ترتیب الفبایی آمده است. در این کتاب حرف آخر هر واژه باب و حرف نخست آن‌فصل است. بخش دوم آن نیز در تفسیر و معانی آیات، احادیث، گفتار بزرگان و سروده‌های تازی کتاب است. شهریار نقوی در فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، می‌نویسد: «روی‌هم‌رفته این اثر کاری ساده و شرح واژه‌ها در آن نیز مختصر است و گویا برای نوآموزان زبان فارسی نوشته شده است. اما او نام مرشد مؤلف مفتاح گلستان را به‌جای مؤلف آن آورده است.» اته نیز نام مؤلف را اویس بن اعلاالدین، معروف به آدم، آورده است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ ۷۶۴۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. در نسخه‌ای دیگر از این کتاب که به‌شمارهٔ M28 در انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود، نام این اثر کلید گلستان آمده است.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۸۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۲۲/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۶/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، تسبیحی، ۵۳۸/۲-۵۳۹؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۱۲۸۷/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۵۱۳/۵؛ اختر راهی، «بر صغیر پاک و هند و مین مطالعهٔ سعدی»، دانش، دورهٔ یک، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۶۴ش، ص۱۲۸؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/685; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 233-234.

جهان‌تاب

مفتون عظیم‌آبادی (maf.tun-e.a.zim.ā.bā.di)، حاجی علی‌میرزا پسر میرزا ابوطالب دهلوی، ز۱۲۴۹ق، شاعر و جهانگرد فارسی‌نویس شبه‌قاره. در دهلی به‌دنیا آمد و بعدها در عظیم‌آباد / پتنا (در استان بهار هند) نشیمن گزید. وی در هشتم ربیع‌الثانی ۱۲۴۱ق، به‌آهنگ گزاردن حج، از عظیم‌آباد رهسپار کلکته شد و از آن‌جا از راهی دراز، از طریق سیلان، به‌حجاز سفر کرد و در بازگشت در ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۲۴۲ق به بوشهر رسید و از بوشهر، از راه شیراز و اصفهان به‌تهران رفت و سپس رهسپار مشهد در خراسان شد. وی در سفرش به ایران که همزمان با پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ق) بود با بسیاری از خصوصیات دربار و حکومت ایران و آداب و رسوم ایرانیان آشنا شد. مفتون به عراق نیز سفر کرد و در بیشتر شهرهای مهم هند نیز به گشت‌وگذار پرداخت. او شرح سفر یا، دقیق‌تر، جهانگردی خود را در سفرنامه‌ای به نام زبدة‌الاخبار فی سوانح‌الاسفار نوشته و آنرا در سه محیط و هر محیط را در چند نهر تدوین کرده است: **محیط یکم** در گزارش سفر با کشتی از عظیم‌آباد به باره، بهاگلپور، راج محل، هوگلی، کلکته و از آن‌جا به سیلان، موخاه، جده، مدینه و مکه؛ **محیط دوم** از جده به مسقط، شیراز، کازرون، اصفهان، کاشان، نصرآباد، قم، تهران، سمنان، دامغان، نیشابور و مشهد؛ **محیط سوم** در سفر بازگشت از مشهد به تهران و جاهای دیگر. این اثر به امین‌الدوله ناصرجنگ که وزارت شاهان اوده امجدعلی‌شاه و واجدعلی‌شاه را بر عهده

داشت و در ۱۲۶۳ق برکنارگردید پیشکش شده است. مفتون در بخش‌هایی از کتاب که دربارهٔ ایران است شرحی دربارهٔ منازل گوناگون راه، شهرها و روستاها، کاروانسراها، بناهای تاریخی، خیابان‌ها، بازارها، دریاها، پل‌ها، چاروادارها، پول ایرانی، پول شهرها و دهکده‌های ایران، سکه‌های مختلف ایرانی، شاهی و تقسیمات آن و ارزش آن در برابر پول‌های هندی و فرانسوی، وزن‌های ایرانی و مقایسهٔ آن‌ها با وزن‌های هندی، زلزلهٔ ۱۲۳۹ق در ایران، آب و هوا، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها، گل‌ها و میوه‌ها، اداره‌های گمرک و مالیات، درآمد و محصولات جاهایی که در مسافرت خود دیده، اسامی رؤسا و کدخداهای شهرها و روستاها، امام‌های جمعه و جماعت، جاهای مختلف ایران، شرح احوال مختصر برخی رجال دولت ایران، علما، شعرا، صنعتکاران و تجار و هنرمندانی چون نقاشان، حکاکان، خوش‌نویسان، میناکاران، و زرگران که با آن‌ها دیدار کرده است، به‌دست می‌دهد. وی در هنگام ذکر مقابر، مزارات، مساجد و بناهای مهم، گاه کتیبه‌های آن‌ها را نیز نقل می‌کند. او، گه‌گاه، اشعاری از خود نیز در متن کتاب، که به‌نثری آراسته نوشته شده، آورده است. از محیط یکم زبدة‌الاخبار فی سوانح‌الاسفار نسخه‌ای در کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور در پتنا (به‌شمارهٔ ۶۳۱)، به خط امیرعلی برادر مفتون با تاریخ ۱۲۴۶ق، و از محیط دوم آن نسخه‌ای در همان کتابخانه (به‌شمارهٔ ۶۳۲)، به‌خط خود مفتون با تاریخ ۹ جمادی‌الثانی ۱۲۴۹ق، نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۰۰۸/۶-۴۰۰۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۸۷/۱؛ مرآت‌العلوم، ۵۱/۱؛ شریف‌حسین قاسمی، «دریچه‌ای به شیراز در قرن نوزدهم میلادی»، دانش، شمارهٔ بهار ۱۳۶۴ش، صص۸۸-۱۰۱؛ همو، «بررسی انتقادی زبان و ادبیات فارسی در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی در هند»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، جلد ۱، ص۱۹۷؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 327; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1152.

برزگر

مفتون یزدی (maf.tun.yaz.di)، فتح‌الله فرزند عبدالرحیم، نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ چهاردهم هجری، شاعر ایرانی. از آغاز زندگی وی آگاهی چندانی در دست نیست. بیشتر عمر خود را در حیدرآباد دکن گذرانید. حدود سال ۱۳۲۰ق به آیین بهایی روی آورد و چیزی از آن درک نکرد. سپس به بغداد رفت و پس از مسافرت به شهرهای دیگر دوباره به هند بازگشت. از ۱۳۳۰ق به تدریس زبان فارسی در دبستان و دبیرستان‌های آن شهر پرداخت. از آثارش: موتر و شتر؛ آئینهٔ دکن؛ راه درست (حیدرآباد دکن)؛ باب و بهار را بشناسید (حیدرآباد دکن، ۱۳۷۱ق)؛ سلطان‌العلوم؛ آصف‌نامه (حیدرآباد دکن، ۱۳۶۳ق)؛ داستان شگفت؛ حقیقت فردوسی و شاهنامه (حیدرآباد دکن)؛ راهنمای ترقی (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۶ق)؛ سلطان‌العلوم (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۶ش)؛ شرح حال و مجموعهٔ نظم نظام‌الدین بهادر (حیدرآباد دکن، ۱۳۶۷ق). در هند درگذشت و پیکرش را در همان‌جا به خاک سپردند.

منابع: آصف‌نامه، مفتون یزدی، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۳ق؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۷۳۳/۲-۷۳۵؛ الذریعه، ۶۳/۱۰، ۲۱۸/۱۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی؛ ۶۴۲/۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۷۸/۴-۷۷۹.

رسولی

مفتی محمدعباس ← جزایری

مفرح‌القلوب ← تاج‌الدین ملکی

مفرح‌القلوب، از محمداکبر ارزانی ← پزشکی‌نویسی در شبه‌قاره

مفرح‌القلوب و مطلع خورشید (mo.far.re.hol.qo.lub.va. mat.la.e.xor.šid)، اولین نشریهٔ فارسی‌زبان ایالت سند که در اوایل ۱۸۵۵م / اوایل ۱۲۷۱ق در بندرکراچی انتشار یافت. ناشر این هفته‌نامه، شاعری ایرانی‌تبار به‌نام مخلص‌علی مشهدی / مخلص* بهاولپوری (برخی منابع وی را با اصلیت قزوینی و اصفهانی معرفی کرده‌اند) و پس از او پسرش میرزا محمدشفیع بود که نشر آن را تا پایان انتشارش بر عهده داشت. شمار صفحات این هفته‌نامه، از ۸ تا ۱۶ متغیر بود و اغلب در ۱۲ صفحه و در دو ستون به‌چاپ می‌رسید و گاهی مطلب یک ستونی نیز داشت. قطع آن ۲۰×۳۰ سانی‌متر، و با چاپ سنگی، طبع و توزیع می‌شد. اسم روزنامه با خط نسخ در چارچوبی مربع نقش بسته و اطراف کادر، این اشعار چاپ شده است: «ای نام تو راحت دل و جان ــ سرمایهٔ فرحت فراوان / هر سبزه که از زمین برآید ــ بر وحدت تو زبان‌گشاید / نامت چو مفرح‌القلوب

است ــ فرخنده کسی‌که دل به‌تو بست.» دیگر اشعار چاپ شده در این هفته‌نامه، اثر طبع ناشر و دیگر شاعران هم‌معصر ناشر است. در زیر، قیمت‌ها با دقت بسیار و تفصیل به‌چاپ رسیده است. «اشتهار [آگهی] به مضامین مفید خالص» هر سطر سه روپیه و «قیمت اخبار متفرق فی اخبار ۸ روپیه» و «اشتهار مضامین مفید عام» در این هفته‌نامه، «معاف» از پرداخت وجه بود. مندرجات آن عبارت از مقاله‌های مختلف و اشعار و اخبار جهان و اخبار هند و بندر کراچی است. مفرح‌القلوب و مطلع خورشید، به مطالب غیرخبری، به‌ویژه آگهی‌های عمومی توجه نشان می‌داد. این هفته‌نامه، با این‌که به دست یک ایرانی‌تبار منتشر می‌شد، نثر متداول شبه‌قارهٔ هند را داشت. با این همه، نثر این هفته‌نامه و هفته‌نامه‌ای دیگر به‌نام احسن‌الاخبار* از نثر دیگر روزنامه‌های آن‌زمان بهتر بود. این هفته‌نامه تا سال یازدهم انتشارش (۱۸۶۵م)، با نام مفرح‌القلوب منتشر می‌شد و از آن پس با روزنامهٔ مطلع خورشید (چاپ سکهر به‌زبان اردو با برخی مطالب فارسی)، یکی شد و مفرح‌القلوب و مطلع خورشید نام گرفت و بعضی از صفحه‌هایش به‌زبان اردو بود. در سال‌های آخر انتشارش، بخش بیشتری به‌اردو اختصاص داد، ولی غلبه همچنان با زبان فارسی بود. این هفته‌نامهٔ خبری و ادبی، بیش از چهل سال، یعنی تا ۱۹۰۶م / ۱۳۲۴ق، انتشار داشته است و از همین‌رو، برخی از منابع، مفرح‌القلوب و مطلع خورشید را از نظر اهمیت، در ردیف اختر استانبول و حبل‌المتین کلکته قرار داده و یکی از «استوارترین و بختیارترین روزنامه‌های ایرانی» یاد کرده‌اند. برخی نیز مفرح‌القلوب را از نظر نداشتن مقالات علمی و ادبی، همتراز با روزنامه‌های ایران و اطلاع (که هر دو در تهران منتشر شده است) دانسته‌اند. روزنامهٔ ایران، بیشتر خبرهای مربوط به شبه‌قارهٔ هند و حتی برخی از دیگر خبرها را از مفرح‌القلوب می‌گرفت. دوره‌هایی از برخی سال‌های این هفته‌نامه در مجموعهٔ موزهٔ رضا عباسی تهران و برخی کتابخانه‌های خصوصی ایران نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ جراید و مجلات ایران، ۲۳۴/۴؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۸۵/۱، ۸۷، ۸۹، ۹۷، ۳۰۲، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۱، تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۵۰۲، ۵۵۱-۵۵۴؛ روزنامه‌های ایران، ۲۴۰؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۳۷۴؛ صحافت پاکستان و هند مین، ۹۳-۹۶؛ منصور رستگار فسایی، «زبان و ادبیات فارسی در بیرون از مرزهای ایران پس از انقلاب اسلامی»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۴، ص۳۲.

مرتضوی

مفضل‌خان (mo.faz.zal.xān)، سدهٔ دوازدهم هجری، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. گویا دربارهٔ زندگی او هیچ آگاهی در دست نیست، جز این که در یکی از آثارش خود را خانه‌زاد محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) خوانده است. از آثارش: ۱ــ تاریخ مفضلی که تاریخ عمومی مفصل از آفرینش تا ۱۰۷۷ق یا (در برخی نسخه‌ها) دورهٔ فرخ‌سیر گورکانی (۱۱۲۴ــ۱۱۳۱ق) در هفت مقاله است: (یک) آفرینش، (دو) آدم و پیامبران، (سه) پیامبر اسلام، (چهار) ایران باستان، (پنج) خلفای عرب، (شش) سامانیان...، (هفت) چنگیز و تیمور و جانشینان ایشان تا نصیرالدین محمد. تنها نسخهٔ کامل شناختهٔ آن در کتابخانهٔ شاهان اوده در لکنو وجود داشته است. در موزهٔ بریتانیایی نیز نسخه‌ای از این اثر به‌شمارهٔ Or.1836 نگه‌داری می‌شود که بخشی از متن کتاب‌را شامل مقالهٔ ششم، از سامانیان تا ابراهیم لودی، و بخش نخست تیمور و شاهرخ از مقالهٔ هفتم، در بر دارد. بخش اعظم مقالهٔ ششم تاریخ مفضلی (در ذکر سامانیان، خاندان سبکتگین، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، غوریان، پادشاهان هند از تاج‌الدین ایلدز تا نصرالدین قباچه، شاهان لکنو، شمس‌الدین ایلتتمش و جانشینان او، پادشاهان دهلی، لودیان) از اثری متقدم تألیف محمد بن شادی قُندوزی گرفته شده و خود آن نیز بیشتر اقتباس از طبقات ناصری است؛ ۲ــ تیمورنامه مفضلی / تذکرهٔ شاهان تیموریه در تاریخ گورکانیان هند از بابر (۹۳۷ ــ ۹۴۲ق) تا فرخ‌سیر که نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Or.1803) و نسخه‌ای دیگر در کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور (به‌شمارهٔ ۹۵۴۲۳) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۳۸/۲-۶۳۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۵۸/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳۴/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۹۳/۱۰-۴۹۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۱۸، ۴۶۰۰، ۴۶۳۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۹۰/۱؛ ۱۱۶۸/۲، ۱۲۱۰، ۱۲۳۹؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 892-893, 923-924; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 362; *A History of India*, 7/141-144; *Mughals in India*, 299; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/141-144.

برزگر

مفید عام (mo.fid-e.ām)، ماهنامه‌ای به سه‌زبان فارسی، اردو و انگلیسی که با مدیریت منشی گلاب سنگه در لاهور منتشر می‌شد. تاریخ انتشار این ماهنامه ۱۸۸۱م بود و نخستین نشریهٔ فارسی لاهور است. دربارهٔ مفید عام، اطلاعی بیش از این در دست نیست.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۱/۳؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۳۰۳/۱.

مرتضوی

مقالات‌الشعرا (ma.qā.lā.toš.šo.a.rā)، تذکره‌ای به‌فارسی در احوال شاعران فارسی‌گوی هند از قیام‌الدین حیرت اکبرآبادی. این تذکره که در۱۱۷۴ق تألیف شده به معرفی صد و پنجاه و نه شاعر به ترتیب الفبا که از آغاز دورهٔ اورنگ زیب (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) تا روزگار عالمگیر دوم گورکانی (۱۱۶۸ــ ۱۱۷۳ق) می‌زیسته‌اند، می‌پردازد و با «آرزو» آغاز می‌شود وبا «محمد اشرف یکتا کشمیری» پایان می‌یابد. مقالات‌الشعرا به‌کوشش نثار احمد فاروقی به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۹۶۸م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۵/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۱۴/۱، ۲۸۳ـ۲۸۵، ۸۶۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۶ـ۲۳۸؛ ریحانة‌الادب، ۳۶۴/۱؛ اورینتل کالج میگزین، جلد ششم، شمارهٔ ۲، فوریهٔ ۱۹۳۰م، صص ۱۱۱۴ـ ۱۱۱۶؛

Dictionary of Indo-Persain Literature ,216.

رسولی

مقالات‌الشعرا (ma.qā.lā.toš.šo.a.rā)، تذکره‌ای به‌فارسی از علی‌شیر قانع*تتوی (ــ۱۲۰۳ق). وی تألیف این اثر را در ۱۱۷۴ق به پایان برده و در آن شرح احوال و نمونه‌های اشعار هفت‌صد و نوزده تن شاعر فارسی‌گوی سندی یا مقیم آن سرزمین را به صورت الفبایی آورده است. شرح احوال از ابراهیم بندر لاهوری آغاز می‌شود و با یونس ارغون پایان می‌پذیرد. این تذکره در ۱۹۵۷م با مقدمه و حواشی مفصل سید حسام‌الدین راشدی در کراچی به چاپ رسیده است.

منابع:تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۷۹/۱، ۲۳۹؛ ۳۳۳/۲، ۴۳۳؛ ۱۶۸/۳، ۱۹۶ـ۱۹۷، ۵۴۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۸۳/۲ـ ۲۸۵؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان ۴۰۱ـ۴۱۴؛ دائرة‌المعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ۲۱۳/۲؛ عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست و یکم، ص۷۵.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 484; *Mughals in India*,67; *Sadarangani, Persian Poets of sindh*,p.66 52.53.

دانشنامه

مقامات مرشد صرفی کشمیری ← پنج گنج

مقبل اصفهانی (moq.bel-e.es.fa.hā.ni)، آقا محمد شیخا، ــ ۱۱۵۷ق، شاعر ایرانی. در دورهٔ شاه سلطان‌حسین صفوی (۱۱۰۵ ــ ۱۱۳۵ق) ارج و اعتباری داشت. در دورهٔ چیرگی افغانان بر ایران (۱۱۳۵ ــ ۱۱۴۳ق) متواری بود و گویا از بیم افغانان در اصفهان پوشیده زندگی می‌کرد. در هفت‌بند خودکه در جواب هفت‌بند ملاحسن کاشی سروده است، از بیدادگری‌های افغانان یاد می‌کند: «عالمی از ظلم و دست‌انداز افغان شد خراب ــ خاصه این کشور که ویران گشت ایرانِ شماست / آن‌چه از بادِ مخالف غرق شد در بحرِ ظلم ــ کشتی ناموس و نامِ دوست‌دارانِ شماست / این قلمرو گشت از مستوفیان زیر و زبر ــ آخر این ویرانه سکنایِ محبانِ شماست.» در دورهٔ نادرشاه افشار (۱۱۴۳ ــ ۱۱۶۰ق) به هند رفت. نخست، در روزگار فرمانروایی نواب صادق‌علی‌خان (۱۱۴۹ ــ ۱۱۵۰ق) به تته رسید و نواب وی را بنواخت. چندی در تته به‌سر برد و کسانی مانند محسن تتوی از محضر وی بهره بردند. سپس رهسپار گجرات شد و به درگاه والی آن‌جا مؤمن‌خان راه یافت. سرانجام در گجرات درگذشت. مقبل شاعری بیشتر مرثیه‌گو بود و گویند عشق و علاقهٔ وی به امام‌حسین(ع) چندان بود که همیشه اندوهگین و گریان می‌زیست و گرچه یک‌بار به زیارت کربلا رفته بود همواره آرزو داشت که در آن‌جا مجاور گردد. چون درگذشت پسرش استخوان‌های او را به کربلا برد و در آن‌جا به‌خاک سپرد. از سروده‌های مقبل پیدا است که در هند خوش نمی‌گذراند و آرزومند بازگشت به میهن خویش بود: «شها منم که به تلقین نفس کافرکیش ــ ز ملک خویش جداگشته‌ام به صد تشویش / فتاده‌ام به غریبی به‌چنگ حرص اسیر ــ ز روی لطف ترحم نما و دستم گیر.» دیوان مقبل دربردارندهٔ غزلیات، هفت‌بند و سروده‌هایی دیگر در مراثی امامان و وقایع کربلا است و به واقعهٔ مقبل / واقعات مقبل نیز آوازه دارد و دست‌نویس‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران

(بـه‌شماره ۴۳۵۵/۱)، کـتابخانهٔ گـنج‌بخش اسـلام‌آباد (بـه‌شماره‌های ۳۶۶ و ۶۳۴۹) و کـتابخانهٔ عـمومی خـیرآبـاد (پاکستان) نگه‌داری می‌شود. چنین می‌نماید وقایع‌اللطف مـقبل نیز که در برخی فهرست‌ها از دست‌نویس‌های آن یاد شده است همان دیوان مقبل باشد. در کتابخانهٔ شخصی سید مسعود حسن رضوی لکنویی دو بیاض خطی نگه‌داری می‌شده است کـه در یکی از آن‌ها بسیاری از رویدادهای زندگی مقبل نوشته شده و بـیاض دیگـر حـاوی پـنج سـرودهٔ او است. هـمچنین در یک مجموعهٔ مراثـی، چـاپ مـطبع نـولکشور لکـنو در ۱۳۰۷ق / ۱۸۹۰م نوزده واقعه از واقعات مقبل آمده است. دو واقعه از این واقعات را نیز نواب محمدتقی‌علی‌خان از نوادگان شجاع‌الدوله نواب اوده در چاپخانهٔ شوکت جعفری لکنو بـه‌چاپ رسـانده است.

منابع: تحفة‌الکرام، ۳۸۵؛ خزانهٔ عامره، ۱۷۳؛ دیوان محسن اصفهانی، مقدمه، ۱۳۲؛ الذریعه، ۱۰۸۸/۹؛ ۱۳۲/۲۵؛ شام غریبان، ۲۶۱-۲۶۲؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۲۸-۱۲۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۸۹/۸، ۱۱۰۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۴۳/۳؛ مقالات‌الشعرا، ۷۶۶-۷۷۳.

برزگر

مقبل کشمیری (moq.bel-e.kaš.mi.ri)، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از احوال او بیش از این دانسته نیست که از فرزندان باباحاجی بود و در بیجبارهٔ کشمیر زندگی مـی‌کرد. در ۱۲۳۴ق یک مثنوی به‌نام زبدة‌الاذکار تألیف کـرده است. ایـن کتاب در شرح احوال و ستایش پیامبر و بزرگان دین نوشته شده است و در آن ابتدا به شرح درگذشت پیامبر و آنگاه چهار خلیفهٔ نخستین، حضرت فاطمه (ع)، حسن (ع) و حسین (ع) و شش تن از امامان و نیز معجزه‌های پیامبر پرداخته است. کتاب در قالب مثنوی است، اما سربندهایی از یک تا بیست سطر به نثر دارد. نمونه‌هایی از اشعار این کتاب در تذکرهٔ شعرای کشمیر آمده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این کـتاب بـه‌شمارهٔ ۴۱۷۳/۱۱۲۰ در مجموعهٔ شیرانی دانشگاه لاهور و نسخه‌ای دیگر در مـجموعهٔ احمدحسین احمد قلعه‌داری در گجرات نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۴۶۲/۳-۱۴۶۴؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۲۸۹/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲۹/۸؛ ۳۲۲/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فـارسی، ۲۸۵۱/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۷۲/۳؛ کشمیر کی فـارسی ادب کی تاریخ، ۱۳۸-۱۴۰.

امیرهدائی

مقبول‌احمد (maq.bul.ah.mad)، فرزند سید ریاض احـمد، اله‌آبـاد ۱۹۳۴م ـــ ۱۹۹۰م، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در ۱۹۹۵م از دانشگاه اله‌آباد، دانشنامهٔ دکـتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۶۰م به ایران سفر کرد و در ۱۹۶۳م با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام شرح احوال و آثار و سـبک نظم و نثر نعمت‌خان عالی شیرازی از دانشگاه تهران نیز دانشـنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. پس از بـازگشت بـه دهلی در دانشگاه دهلی به تـدریس زبـان فـارسی پـرداخت. از ۱۹۸۴م تا ۱۹۸۷م و از ۱۹۸۸م تا ۱۹۹۰م ریاست گروه زبان و ادبیات فارسی در همین دانشگاه را عـهده‌دار بـود. در ۱۹۸۹م، رئیس جمهوری هند وی را به‌پاس خدمات ارزنده‌اش به زبان و ادبیات فارسی، تشویق کرد. مقبول احمد بـه زبـان‌های اردو و انگلیسی نیز آشنایی داشت. از آثارش: تـصحیح مـتن ضـمیمهٔ تغلق‌نامهٔ امیرخسرو، سـرودهٔ حـیاتی گـیلانی بـه‌فارسی (دهـلی، ۱۹۷۵م)؛ شرح احوال و آثار و سبک اشعار نعمت‌خان عالی شیرازی به فارسی (دهلی، ۱۹۸۴م)؛ تصحیح متن و تحلیلی از مجموعهٔ دانش (نامه‌های فـرمانروایان بـهروچ گـجرات) بـه‌انگـلیسی و فارسی (دهلی، ۱۹۸۵م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۱۹/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۳۵-۲۳۶؛ فـارسی آمـوختگان، ۹۰-۹۲؛ ویـژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۵۵.

رسولی

مقبول‌بیگ بـدخشانی (maq.bul.beyg-e.ba.dax.šā.ni)، روسـتای مغلانوالی بخش سیالکوت پنجاب ۱۹۰۵م ـــ لاهور ۱۳۷۲ش / ۱۴۱۳ق / لاهور ۱۹۹۳م، مترجم و فارسی‌پژوه پـاکستانی. از دانشگاه پنجاب، دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فـارسی گرفت. پس از آن در دانشکده‌های دولتی پنجاب به تدریس زبان فارسی پـرداخت. وی مـدیر دائرهٔ مـعارف اسـلامیه دانشگـاه پنجاب لاهور بود. مقاله‌های فراوان از وی در دائرة‌المـعارف و مجلات گوناگون به‌چاپ رسیده است. از آثارش: ادب‌نامهٔ ایران بـه اردو (۱۹۶۵م)؛ تـاریخ ایـران از مـادها تـا سـاسانیان بـه‌اردو (۱۹۶۷م)؛ تاریخ ایـران از ظـهور اسـلام تـا عـصر حـاضر بـه‌اردو (۱۹۷۱م)؛ ترجـمهٔ اردوی سکینة‌الاولیـای داراشکـوه (لاهـور،

۱۹۷۱م)؛ سرپرستی جلد چهارم تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند (دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۷۱م)؛ تدوین و ترجمهٔ نصاب لیسانسیه انتخابی به‌فارسی (دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۷۵م)؛ ایران / سفرنامهٔ ایران (لاهور، بی‌تا)؛ گلزار ادب که کتاب درسی برای دانشجویان دیپلم فارسی است (لاهور، ۱۹۹۰م)؛ ارمغان عقیدت که مجموعهٔ منقبت‌ها و نعت‌های شعرای فارسی شبه‌قاره است (لاهور، ۱۹۶۰م)؛ لمعات جمال که تصحیح، تحشیه و مقدمهٔ لغت‌های مولانا عبدالرحمان جامی است (لاهور، بی‌تا)؛ فرهنگ فارسی اردو؛ فرهنگ اردو به فارسی. در ۱۹۵۹م به ایران سفر کرد. به‌سبب خدمات فرهنگی‌اش از دولت ایران نشان سپاس گرفت.

منابع: ادب‌نامهٔ ایران؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۲۱۴؛ زبان فارسی در پاکستان، ۲۲؛ گنج شایگان، ۱۴۶-۱۴۷؛ گنجینهٔ دانش، ۱۸۱-۱۸۴؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۵۷/۱-۳۵۸؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۹۴-۹۵؛ دانش، شمارهٔ ۳۳، بهار ۱۳۷۲ش، صص ۱۵۲-۱۵۴.

م.انوشه

مقبول عالم، سیدمحمد رضوی بخاری متخلّص به جلالی ← جلالی احمدآبادی

مقدمات ثلاثهٔ ظهوری ← ابوالیمین عبدالرزاق سورتی

مقرب‌خان (mo.qar.rab.xān)، شیخ حسن، معروف به شیخ حسّو، فرزند شیخ بینا / پهینا / بهناء / مینا فرزند شیخ حسن پانی‌پتی، سدهٔ سیزدهم هجری، دولتمرد و پزشک فارسی‌نویس شبه‌قاره. از شیخ‌زاده‌های چشتی کیرانه از قصبات پانی‌پت است. پدرش از پزشکان و جراحان نام‌دار روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) و مؤلف خلاصهٔ بینایی (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1961-1040) به‌فارسی در پزشکی است. شیخ حسن نزد پدرش پزشکی آموخت و به‌ویژه در جراحی مهارت و آوازه یافت و به درگاه جلال‌الدین اکبر و پسرش شاهزاده سلیم (جهانگیر آینده) راه یافت و به لقب مقرب‌خان مخاطب گشت، چنان‌که جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) در اوایل جهانگیرنامهٔ خود می‌نویسد که «شیخ‌حسن پسر شیخ بهاء که از اوان طفولیت تا امروز همیشه در خدمت و ملازمت من بود و در ایام شاهزادگی به خطاب مقرب‌خانی سربلندی داشت و در خدمت بسیار چست و چالاک است و در شکارها پیاده در جلوی من راه‌های دور را قطع می‌کرد؛ تیر و تفنگ را خوب می‌اندازد و در جراحی‌ها سرآمد عهد خود است. پدران او هم این علم را خوب ورزیده بوده‌اند.» جهانگیر پس از برآمدن به‌تخت شاهی، چون اعتماد کامل به مقرب‌خان داشت، وی را به برهانپور فرستاد تا فرزندان و وابستگان دانیال، برادر درگذشتهٔ جهانگیر، را به‌حضور بیاورد. مقرب‌خان در اوایل دورهٔ جهانگیر مدتی در بندر کهنبایت به سر می‌برد و ظاهراً در آن‌جا شغل یا مقام بلندی داشته است چراکه هر از چندگاهی هدایایی گران‌بها برای جهانگیر می‌فرستاد و در ۷ محرم ۱۰۱۹ نیز که از کهنبایت و سورت به نزد جهانگیر آمد هدایایی از «جواهر و مرصع‌آلات و ظرف‌ها و آلات طلا و نقره به کار فرنگ... و غلام حبشی و اسپان عربی» با خود آورد. در ۱۰۲۱ق منصب سه‌هزاری ذات و دوهزار سوار داشت و در همین سال به حکومت دهلی گماشته شد. در سال هشتم جلوس جهانگیر (۱۰۲۱ق) که پرتغالی‌های گووا «بی‌قولی نموده چهار جهاز اجنبی را که از جهازات بندر سورت بود در حوالی بندر تاراج نمودند و جمعی کثیر از مسلمانان اسیر ساخته مال و متاعی که در آن جهاز بود متصرف گشتند»، جهانگیر، مقرب‌خان را که «بندر مذکور حوالهٔ او بود به جهت تلافی و تدارک این امر» بدان‌جا فرستاد (جهانگیرنامه، ۱۴۵). در سال دهم جلوس جهانگیر، چون مقرب‌خان اظهار تمایل کرد که در درگاه پادشاه حضور داشته باشد، جهانگیر بندر کهنبایت را که سپردهٔ او بود به امانت‌خان سپرد. اندکی بعد، منصب مقرب‌خان به پنج‌هزاری ذات و دوهزار و پانصد سوار ارتقا یافت و وی در سال یازدهم جلوس جهانگیر به حکومت گجرات منصوب گشت. بعدها نیز جهانگیر او را به حکومت بهار (در سال ۱۴ جلوس جهانگیری برابر ۱۰۲۷ق) و آگره (در سال ۱۸ جلوس) گماشت. پس از آن نیز منصب بخشی‌گری دوم یافت. در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) نیز همچنان مقرب درگاه شاهی بود و شاه‌جهان جاگیری در قصبهٔ کیرانه از مضافات سهارنپور (در غرب استان کنونی اوتارپرادش) بدو بخشید که درآمد سالیانهٔ آن صدهزار روپیه بوده است و مقرب‌خان اواخر عمر خود را در آن‌جا گذراند. برخی منابع سال مرگ او را در ۱۰۵۶ق گفته‌اند، اما محمدصالح کنبو در کتابش عمل صالح که در ۱۰۷۰ق به انجام رسیده است از او چنان یاد می‌کند که گویی در هنگام تألیف عمل صالح زنده بوده است و درباره‌اش چنین می‌نویسد: «در فن

جراحی استاد کامل قدرت بالغ خرد بود. چون مهارت کلی و ید طولیٰ درین باب داشت به چاره‌گری هرگونه جراحت و ورم که سرپنجهٔ قدرت برمی‌گشود معالجه‌اش سودمند افتاده جراحت زود رو به اندمال [بهبودی] و التیام می‌آورد، بلکه به اعتبار سودمندی دوا و مداوا می‌توان از روی مبالغه گفت که درین ماده ید بیضا می‌نمود، چنان که به یمن این فن رسا در عهد حضرت جنت‌مکانی جهانگیر به خطاب مقرب‌خان و منصب پنج‌هزاری رسیده، درین زمان سعادت‌نشان به سبب پیری در کیرانه که وطن اوست گوشه‌نشین است و به یک لک [= صدهزار] روپیه سالیانه خرسند.» وی بیش از نود / صد سال زندگی کرد و سرانجام در پانی‌پت درگذشت. سعدالله مسیحای کیرانوی / پانی‌پتی پسرخواندهٔ او است. از مقرب‌خان کتابی در پزشکی به‌فارسی به نام عین‌الشفا به جا مانده که با استفاده از معدن‌الشفا / طب سکندری بهوه‌خان (ــ ۹۳۲ق) نوشته شده است. در کتابخانهٔ عمومی پتیالا دست‌نویسی از دیوان سراینده‌ای به نام مقرب‌خان، متخلص به مقرب، نگه‌داری می‌شود که باید دید همین مقرب‌خان شیخ حسن یا کسی دیگر است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۲۷/۲؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۲۰؛ جهانگیرنامه، ۱۶-۱۷، ۸۲، ۹۶، ۹۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۷؛ ذخیرة‌الخوانین، ۲۷۱/۲-۲۷۳؛ عمل صالح، ۲۲۷/۱، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۶، ۴۰۵، ۵۱۶؛ ۶۶/۲؛ ۳۰۴/۳-۳۰۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۵۱/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی پتیالا، ۱۲۶؛ مآثرالامرا، ۳۷۹/۳-۳۸۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۳۲/۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 227.

برزگر

مقرب‌خان، مصطفی بن محمدسعید ← مصطفی‌خان کاشی

مقصود جعفری کشمیری (maq.sud-e.jaɛ.fa.ri-ye.kaš.mi.ri)، فرزند سید تحسین، پونچ کشمیر ۱۹۴۹م / ۱۳۲۷ش ــ　　، شاعر و فارسی‌پژوه پاکستانی. پدرش سردبیر روزنامهٔ هفتگی کشمیر بود. مقصود در بیست و دو سالگی دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی گرفت و پس از آن در دانشکدهٔ اصغرمال راولپندی به‌تدریس زبان انگلیسی و اردو سرگرم شد. وی به‌زبان و ادبیات فارسی علاقه‌ای فراوان دارد. در غزل پیرو سبک حافظ است. به مولوی، خیام و اقبال ارادت می‌ورزد و اشعاری در مدح اقبال سروده است. به‌زبان‌های اردو، فارسی، کشمیری، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد. از وی پنجاه غزل به فارسی و صد و پنجاه غزل به اردو به جا مانده است. از آثارش مجموعهٔ اشعارش با نام‌های بادهٔ نو به‌فارسی؛ فانوس خیال به‌اردو و فارسی؛ غل آرزو به‌اردو و فارسی؛ متاع درد به اردو و فارسی، حلقهٔ زنجیر به‌فارسی؛ آتش غزل به‌فارسی (اسلام‌آباد، ۱۳۷۷ش / ۱۴۱۹ق). از مقالات او «پیام اسلام» به‌انگلیسی و «فلسفهٔ خودی اقبال» را می‌توان نام برد. از مقصود جعفری مقالاتی در نشریات علمی، فرهنگی و ادبی پاکستان به‌چاپ رسیده است.

منابع: آتش غزل (شعر فارسی) به‌انتخاب و کوشش محمد مهدی توسلی، انجمن فارسی اسلام‌آباد ـ پاکستان، ۱۳۷۷ش / ۱۴۱۹ق، پیش‌گفتار؛ زبان فارسی در پاکستان، ۲۰۵؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲۳۰/۱-۲۳۵؛ ۸۷/۲-۹۰.

رسولی

مقصود عالم، سیدعالم ← رضایی احمدآبادی

مقصودعلی تبریزی (maq.sud.a.li-ye.tab.ri.zi)، سدهٔ یازدهم هجری، صوفی و ادیب ایرانی. از ایران به هند کوچید و به تعلیم و تربیت و ارشاد مریدان پرداخت. در دستگاه عبدالرحیم‌خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) منصب صدارت داشت و در لشکرکشی خان‌خانان به دکن و جنگ با سهیل حبشی به سمت میربخشیگری برگزیده شد. سپس به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) راه یافت. در روزگار جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) نیز عهده‌دار مهمات شرعیهٔ گجرات بود. پس از چندی به‌سبب سعایت و بدخواهی برخی از درباریان از عنایت و توجه پادشاه دور ماند و از آن منصب برکنار و در دژ گوالیار در بند شد. مقصود علی در ۱۰۱۱ق / ۱۶۰۲م به‌دستور شاهزاده سلیم (جهانگیرشاه)، نزهة‌الارواح و روضة‌الافراح شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری (ــ ۶۸۷ق) را با نام تاریخ‌الحکما از عربی به‌فارسی برگرداند. این اثر در احوال و تاریخ صد و بیست و هفت تن از حکما و فیلسوفان متقدم و متأخر است. تاریخ‌الحکما به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمدسرور مولایی به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۶۵ش).

منابع: تاریخ ادبیات ایران، ۱۵۸۶/۳-۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۴۰۱/۱؛ فهرست کتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس

رضوی، ۶/۵۵؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱/۶۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲/۹۹۵؛ ۱۱/۷۹۳؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ دانشگاه مرکزی دانشگاه تهران، ۱/۳۳؛ مآثر رحیمی، ۳/۵۹-۶۰؛ نزهة‌الارواح و روضة‌الافراح، مقدمه؛ نسخه‌های خطی انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۸/۶۶؛ *Catalogue of persian Manuscripts in the Library of the India office*, 249-250; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 342; *Mughals in India*, 286.

فتح‌نیا طبری

مقصود قزوینی (maq.sud-e.qaz.vi.ni)، مقصودبن ملا فضل‌الله، - ۹۷۷ق، شاعر ایرانی. همراه با پدرش که او نیز شاعر بود، در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۶۸ق) به هند کوچید. جز این دربارهٔ زندگانی وی چیزی نمی‌دانیم. بدایونی او را «ازجملهٔ شاعران خوش‌طبع‌زمان» می‌داند و می‌گوید «دیوانی علی‌الترتیب دارد.» از دیوان او نشانی در دست نیست. بدایونی، پس از این یادکرد کوتاه، چند بیت از غزل‌های او و سپس قصیده‌ای راکه در تتبع خواجه سلمان سروده و به قاضی یحیی قزوینی جد نقیب‌خان پیشکش کرده بود نقل می‌کند. نمونه‌ای از غزل‌های او است: «در عالم وفا سگ کوی تو رام ماست - اقبال رام گشته و عالم به کار ماست.» مطلع قصیدهٔ او نیز چنین است: «دگر ز سردی دی رفت آسمان در تاب - ز تاب صاعقه خورشید ماند زیر نقاب.»

منابع: الذریعه، ۹/۱۰۹۰؛ روز روشن، ۷۵۹؛ شام غریبان، ۲۳۱؛ کاروان هند، ۲/۱۳۳۳؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۱۱۵-۱۱۶؛ منتخب‌التواریخ، ۳/۳۳۵-۳۳۷؛ نگارستان سخن، ۱۰۰؛ نگاه به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۶۸.

شریفی

مقیم استرابادی، محمدمقیم پسر محمد دانیال ← مقیم شیرازی

مقیم سهارنپوری (mo.qim-e.sa.hā.ran.pu.ri)، شیخ محمد مقیم قریشی، ز۱۲۹۵ق، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از بزرگان سهارنپور بود و مدتی با منشی احمد رسای لکنویی (- ۱۲۹۲ق) دوستی داشت، اما پس از آنکه رسا مثنوی نشتر غم را منتشر ساخت مقیم وی را به انتحال متهم کرد و این مثنوی را بار دیگر، به انضمام اشعاری که مشعر بر انتحال بود، در ۱۸۶۶م در لکنو به‌چاپ رساند. دیگر اثر وی صحایف لطایف است که جنگ ادبی وی به نثر آمیخته به‌نظم است مشتمل بر ساقی‌نامه در شصت و شش بیت، دیباچه‌ها و مکاتیب ادبی و تاریخی. مقیم در دیباچهٔ این اثر از خود و کتاب نام می‌برد و می‌گوید کتاب‌هایی (= منشآتی) راکه در اوقات به پیرایهٔ وجود درآورده بود یک‌جا فراهم آورده و آنرا صحایف لطایف نامیده است. سپس از خواهرزاده و شاگرد خود علی محمد انصاری نام می‌برد و از وی می‌خواهد که رقعاتی را که به دوستان سهارنپور و دیگران نوشته است گردآورد. صحایف لطایف دارای دیباچه‌ها و منشآت و نامه‌های ادبی، آمیخته به نظم است، از آن میان «دیباچه بر رسالهٔ حکایات شیرین» مؤلفهٔ خود، در بیان جزئی از حسب و نسب و اوضاع روزگار، در بیان دار کشیدن نواب شمس‌الدین بهادر خلف نواب احمد، در بیان فسادانگیزی افواج سرکار کمپنی انگریزها [شرکت هند شرقی انگلیس]، مدح اسدالله ممتازالملک وزیر جنگ والی چهچر، تهنیت مهاراجه تیگانهال‌سنگه، نامه به نواب غلام‌حسین‌خان، راجه کرم سنگه والی پتیاله، راجه‌جیت‌سنگه والی لاوده، شوقی رام والی چهچر و بسیاری دیگر، و «کتاب در جواب تعبیر خواب که احباب وطن به مقتضای ظرافت نوشته بودند.» از این اثر نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۷۴۱۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود.

منابع: الذریعه، ۹/۱۰۹۲؛ صبح گلشن، ۴۴۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵/۴۱۱-۴۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۲۶۹، ۱۶۳۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۲۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶/۲۷۶.

برزگر

مقیم شیرازی (mo.qim-e.ši.rā.zi)، سید محمد پسر محمد دانیال، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. نیاکانش از مردم استراباد بودند، ولی خود او در شیراز به دنیا آمد و پرورش یافت. به هند کوچید و به دربار سلطان محمد غازی (گویا محمدعادلشاه که در سال‌های ۱۰۳۶ - ۱۰۶۷ق در بیجاپور دکن فرمان می‌راند) راه یافت و از نواخت او بهره‌مند گشت. گفتنی است در تذکره‌ها از محمد مقیم استرابادی پسر سید محمد دانیال که در ۱۰۰۲ق در هند بوده و به ملازمت روزگار می‌گذرانده یاد شده است. از دیوان مقیم شیرازی نسخه‌ای در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ 1897) نگه‌داری می‌شود که شامل قصاید و متفرقات است. در فهرست نسخه‌های خطی فارسی از دیوان خمسه

از میر محمد مقیم سلمی شیرازی یاد رفته است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۹۶۳ دیوان) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۷۴؛ الذریعه، ۱۰۹۱/۹؛ شام غریبان، ۲۳۸؛ صبح گلشن، ۴۴۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۲۱/۳؛ کاروان هند، ۱۳۳۳؛ هفت اقلیم، ۱۲۲/۳؛
A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/158-159.

برزگر

مقیم هندی (mo.qim-e.hen.di)، نواب محمدمقیم‌خان بهادر، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگی وی جز این دانسته نیست که از فرزندان حافظ رحمت‌خان فرمانروای روهیلکند (هند) بوده است. فرزند وی نواب احمدحسن‌خان، متخلص به جوش، گزیده‌ای از غزلیات او را در ۱۲۶۹ق به چاپ رسانده است.

منابع: الذریعه، ۱۰۹۳/۹؛ صبح گلشن، ۴۴۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۹۱/۸-۱۲۹۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۳۰.

دانشنامه

مقیمی ترکمان تبریزی (mo.qi.mi-ye.tork.mān-e.tab.ri.zi)، حسن‌بیگ تبریزی، معروف به شکراوغلی، - ۱۰۰۹/ ۱۰۱۰ق، شاعر ایرانی. از پدر نبیره‌زادهٔ علی‌شکربیگ از بزرگان ایل بهارلو بود و از مادر تبارش به جهانشاه قراقویونلو می‌رسید. نستعلیق را نیکو می‌نوشت و در موسیقی نیز دست داشت. گرچه مسکن اجدادی او همدان بود، ولی در تبریز نشیمن گزیده بود. خود بیشتر در دربار صفوی به سر می‌برد و خانواده و وابستگانش در تبریز بودند. چون شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ - ۱۰۳۸ق) به‌دلیل مخالفتی که بزرگان طوایف ترکمان و تکلو اندکی پیش از جلوس وی (۹۹۶ق) با برادرش حمزه میرزا کرده بودند کمر به نابودی آن‌ها بست، حسن‌بیگ که از بزرگان طایفهٔ ترکمان به شمار می‌آمد از ایران گریخت و به هند رفت و به درگاه عبدالرحیم خان‌خانان، سپه‌سالار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ - ۱۰۱۴ق) پناه برد و در دربار گورکانی مناصب عالی یافت. سرانجام بر اثر اسهال درگذشت و در ولایت خاندیس به‌خاک سپرده شد. مقیمی طبعی بسیار لطیف داشت و به‌طرز وقوع شعر می‌سرود. وی حسن و مقیمی تخلص می‌کرد.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۸۷/۱-۸۸؛ اکبرنامه، ۷۹۳/۳؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۶۲۲/۲-۶۲۵؛ دانشمندان آذربایجان، ۱۱۴-۱۱۵؛ الذریعه، ۱۰۹۳/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۲۴/۲؛ روز روشن، ۷۶۰-۷۶۱؛ سخنوران آذربایجان، ۶۹۹؛ شام غریبان، ۲۳۵-۲۳۷؛ شمع انجمن، ۴۳۲؛ کاروان هند، ۱۳۳۶-۱۳۳۹؛ گلزار جاویدان، ۱۳۹/۳؛ مآثر رحیمی، ۱۵۸۱/۳-۱۵۸۶؛ مجمع‌الخواص، ۱۱۲؛ مخزن‌الغرائب، ۸۶/۵-۹۴؛ مکتب وقوع در شعر فارسی، ۷۶۶-۷۶۷؛ نتایج‌الافکار، ۶۳۰-۶۳۱؛ نشتر عشق، ۱۴۰۸/۴-۱۴۰۹؛ هفت‌اقلیم، ۲۳۶/۳.

برزگر

مکرم‌خان صفوی (mo.kar.ram.xān-e.sa.fa.vi)، مرادکام پسر التفات‌خان مرادمیرزا پسر رستم میرزای فدایی، - ۱۰۸۰ق، سردار و شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. نیای او رستم میرزای فدایی صفوی در ۱۰۰۲ق با پسران خود، از آن میان مرادمیرزا، از قندهار به هند کوچید و به خدمت گورکانیان هند پیوست و از آن پس وی و پسران و نوادگانش در خدمت جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ - ۱۰۱۴ق) و جانشینان وی پیوسته صاحب مشاغل و مناصب بلند بوده‌اند. مرادکام از جملهٔ امرایی بود که شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ق) آن‌ها را در شوال ۱۰۴۵ق به تاخت و تاز در قلمرو ابراهیم دوم عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور (۱۰۳۵ - ۱۰۷۰ق) گماشت. وی در این هنگام منصب هشت‌صدی‌ذات دویست سوار داشت. در نهم شوال ۱۰۴۸ق منصب هزاری‌ذات و دویست و پنجاه سوار و خدمت قوربیگی یافت. در ۱۵ ذوالقعدهٔ ۱۰۴۸ق از خدمت قوربیگی تغییر و به خدمت قراول‌بیگی گماشته شد. در شوال ۱۰۴۹ق از خدمت قراول‌بیگی برکنار گردید، اما در ربیع‌الثانی ۱۰۵۰ق منصب هزاری ذات و چهارصد سوار یافت و بار دیگر به‌خدمت قراول‌بیگی منصوب شد. در ۱۸ محرم ۱۰۵۲ق شاه‌جهان منصبش را به «هزار و پانصدی ذات و چهارصد سوار» ارتقا داد. در جمادی‌الثانی ۱۰۵۴ق به خدمت قوش‌بیگی سرافراز گشت و در شوال ۱۰۵۴ق منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار یافت. در جمادی‌الثانی ۱۰۵۷ق به منصب دوهزاری و بار دیگر خدمت قوربیگی مفتخر گردید. در سال بیست و چهارم پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ق) به فوجداری لکنو و

بیسواره و در ۱۰۶۱ق، به فوجداری جونپور و «منصب سه‌هزاری و عنایت نقاره بلندآوازه گشت» (عمل صالح، ۱۳۰/۳) و «پس از آن به آستان‌بوس خلافت [درگاه شاه‌جهان] رسیده و در سال بیست و هفتم [پادشاهی شاه‌جهان، در اواخر ۱۰۶۳ق] به‌خطاب مکرم‌خان [/ مکرمت‌خان] معزز گشته رخصت تعلقه یافت و در سال بیست‌وهشتم به حضور آمده می‌گذرانید.» (مآثرالامرا، ۵۸۴/۳). در رجب ۱۰۶۷ق بار دیگر به فوجداری جونپور گسیل شد. هنگامی که بر سر جانشینی شاه‌جهان میان پسران وی (داراشکوه، اورنگ‌زیب، شجاع و مرادبخش) جنگ درگرفت، شاهزاده شجاع از اله‌آباد فوجی به سرکردگی سید عالم بارهه و حسن‌خان خویشگی و خواجه خسرو بر سر جونپور فرستاد و مکرم‌خان، پس از اندک زد و خوردی، در خود تاب پایداری ندید و از جونپور بیرون آمد و ناگزیر به همراه سید عالم و دیگران، در دو منزلی اله‌آباد به شجاع پیوست و در شمار لشکریان وی درآمد (ربیع‌الاول ۱۰۶۹ق). اما چون در قصبهٔ کوره از توابع کهجوه در بخش فتحپور سپاهیان شجاع و اورنگ‌زیب رودرروی هم قرار گرفتند و کارشان به جنگ کشید (۱۹ ربیع‌الثانی ۱۰۶۹ق)، مکرم‌خان در اثنای نبرد از سپاه شجاع گسست و به‌صف نیروهای اورنگ‌زیب پیوست. اورنگ‌زیب، پس از شکستن و گریزاندن شجاع، مکرم‌خان را به منصب پنج‌هزاری چهارهزار سوار ارتقا داد و «به دستور سابق به فوجداری سرکار جونپور» گماشت (مرآة‌العالم، ۱۱۱، ۱۲۰). مکرم‌خان در ۱۰۷۰ق از فوجداری جونپور به فوجداری اوده انتقال یافت. در ۱۰۷۸ق لقب میرزا مکرم‌خان گرفت، و پس از آن «بنابر جهتی روزی چند گوشهٔ انزوا برگزید» تا این که در ۱۰۸۰ق بار دیگر از لطف اورنگ‌زیب برخوردار شد و «بی‌یراق آمده ملازمت نمود، پادشاه قدرشناس به عطای شمشیر کمر ارادتش محکم بست، و در همین سال [۱۰۸۰ق] به عارضهٔ تب شدید از عرصهٔ دنیا ناپدید گردید. طبع موزون داشت، شعر را خوب می‌گفت. از او است: شکسته شیشهٔ دل‌های بلبلان چندان ـ که پا برهنه صبا جلوه در چمن نکند.» (مآثرالامرا، ۵۸۵/۳ـ۵۸۶)

منابع: پادشاه‌نامه، ۱۴۰/۲، ۱۵۵، ۳۱۵، ۱۳۵/۳، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۷۹، ۲۰۴، ۳۳۳ـ۳۳۴، ۳۷۴، ۳۸۵، ۳۹۹، ۷۳۰؛ عمل صالح، ۱۳۲/۲، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۷۳، ۳۲۱، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۶۷؛ ۱/۳، ۵۶، ۹۹، ۱۳۳، ۱۸۷، ۲۴۹، ۳۵۳؛ مآثرالامرا، ۵۸۳/۳ـ۵۸۶؛ مرآة‌العالم، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۸۳، ۳۶۳، ۳۷۸؛ مقالات‌الشعرا، ۷۷۵ـ۷۷۷.

برزگر

مکهن‌لال شاه‌جهانپوری (mak.han.lāl-e.šah.ja.hān.pu.ri)، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در کنسولگری انگلیس کار می‌کرد. مکهن‌لال در ۱۲۳۶ ــ ۱۲۴۱ق کتابی به نام یادگار مکهن‌لال در تاریخ حیدرآباد، از آغاز فرمانروایی نظام‌الملک آصف‌جاه یکم (۱۱۲۲ ــ ۱۱۶۱ق) در دکن تا ۱۲۳۷ق / ۱۸۲۲م نوشت و به مهاراجه چندولعل پیشکش کرد. این اثر در دوازده فصل است: ۱ــ فرزندگان و نوادگان میرقمرالدین آصف‌جاه، ۲ــ امیران مسلمان آصفیه، ۳ــ امیران هندوی آن سامان، ۴ــ کیفیت زمین‌داران حیدرآباد و شرح نظام ایلچپور و کیفیت منصب‌داران، ۵ــ تفصیل تعلقه‌جات، ۶ــ ذکر قلعه‌جات، ۷ــ شرح جاگیرداران، ۸ــ القاب و خطابات مسلمین و هندوان، ۹ــ جمعیت سپاه و مداخل و مخارج، ۱۰ــ طوایف افغان و مهدوی، عرب و جز آن، ۱۱ــ بعضی مراتب ضروری و ۱۲ــ در بیان خصایص ردیهٔ اهل بلدهٔ حیدرآباد. یادگار مکهن‌لال در هند به چاپ رسیده است. گویند هنگامی که نویسنده پاداشی درخور اثرش به دست نیاورد، به هجو شاهزادگان، امرا و بزرگان پرداخت و نسخه‌هایی از هر یک از آنان را بر سردر خانه‌هاشان نهاد. هنگامی که برای دستگیری او به سراغش رفتند، وی به زادگاهش گریخته بود.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۱۵۹/۱؛ فهرست مشروح بعضی کتب نفیسهٔ قلمیهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه سرکار، ۲۵۲/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۱۹/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۲۰، ۱۳۷۵؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 1/465; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 338; *Mughals in Indian*, 282.

فتح‌نیا طبری

مکی اصفهانی (mak.ki-ye.es.fa.hā.ni)، حاجی محمد، ز ۱۰۸۳ق، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود و در همان‌جا نیز برآمد. نصرآبادی می‌نویسد که «به مکهٔ معظمه رفته، مراجعت نموده، به هند رفته، از آن‌جا به مکه رفته، بیست و دو سال در آن مکان شریف سکنا داشت و تردد یمن کرده، به در باب‌السلام عقیق‌فروشی می‌کرد. چون شریف مکه فوت شد و شورشی در آن‌جا به هم رسید، به اصفهان آمده، الحال در این‌جاست. تتبع

مثنوی مولانا می‌کند و به اعتقاد خودش جواب می‌گوید.» از سروده‌های مکی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «پیش اهل معرفت معنی گل است ــ طبع صاحب دل بر آن گل بلبل است / عارف معنی بزرگ دین بود ــ نکته‌گر فهمی بزرگی این بود.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۶۱۵/۱ـ۶۱۶؛ الذریعه، ۱۰۹۵/۵؛ ریحانة‌الادب، ۷۱/۴؛ شام غریبان، ۲۵۵ـ۲۵۶؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۵۹؛ صبح گلشن، ۴۴۳ـ۴۴۴؛ کاروان هند، ۱۳۳۹/۲.

جهان‌تاب

مکین دهلوی (ma.kin-e.deh.la.vi)، میرزا محمدفاخر فرزند محمد اشرف، دهلی ۱۱۴۲ ــ لکنو ۱۲۲۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم نطنز ایران بودند. یکی از ایشان با نام عبدالرحیم به‌همراه نواب‌علی مردان‌خان به هندوستان رفت و در دهلی نشیمن گزید. مکین نیز در این شهر زاده شد، اما چون زادگاه پدر وی کشمیر بود، نام وی در برخی منابع مکین کشمیری نیز آمده است. وی از خردسالی به یادگیری علوم ادبی پرداخت و در شاعری از شاگردان میرزا عظیمای اکسیر اصفهانی و ملا نظیری بود. پس از ویرانی دهلی در ۱۱۷۳ق به لکنو رفت و در انزوا روزگار به سر برد. سپس برای دیدار با حزین لاهیجی به‌بنارس رفت و هم در آن‌سال به لکنو بازگشت. میرزا مکین شاعری صاحب دیوان بود و در قالب‌های گوناگون شعر می‌سرود. گویند وقتی که شاه‌عالم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) به اله‌آباد رفته بود، چون آوازهٔ میرزا را شنید، برخی از سروده‌هایش را برای بازبینی نزد او فرستاد. میرزا نیز پس از بازبینی آن‌ها را نزد پادشاه، بازفرستاد که پسند وی افتاد و او را نزد خود فراخواند. در پی این درخواست، میرزا به اله‌آباد رفت و به ملازمان پادشاه پیوست: «در خدمت شاه‌عالم و عالمیان ــ به‌نشست اگر مکین مزن طعنه بر آن / ناچار فتد ز خاکساری سایه ــ بر خاک به‌پیش آفتاب تابان.» میرزا در آن‌جا نیز سروده‌های پادشاه را بازبینی و اصلاح می‌کرد و به پیشنهاد هم او بود که پادشاه تخلص آفتاب را برای خود برگزید. او پس از چندی به لکنو بازگشت و تا پایان زندگانی خود در همان‌جا بماند. از سروده‌های دیوان میرزا چنین برمی‌آید که وی نخست مسلمانی سنی مذهب بود، اما بعدها مذهب شیعه را برگزید، چنان‌که گوید: «آن چار که چار رکن دینند ــ در خدمت هر چهار رفتیم / اما چو به چارمین رسیدیم ــ در پیش به انکسار رفتیم / بوسیده زمین بارگاهش ــ بر چرخ به افتخار رفتیم.» نسخه‌ای دست‌نویس از دیوان وی به‌شمارهٔ ۱۰۷۱ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۷۵؛ تذکرهٔ دلگشا، ۵۹۸ـ۵۹۹؛ تین تذکری، ۲۶۷ـ۲۶۸؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۷۰۶/۳ـ۱۷۰۷؛ روز روشن، ۷۶۱ـ۷۶۴؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۲۵/۲ـ۲۲۶؛ سفینهٔ هندی، ۱۸۱ـ۱۸۷؛ شمع انجمن، ۴۱۶؛ صحف ابراهیم، ۱۲۸ـ۱۲۹؛ عقد ثریا، ۵۳؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس، ۳۱۰/۳ـ۳۱۱؛ مخزن‌الغرائب، ۳۱۴/۵ـ۳۱۵؛ مردم‌دیده، ۱۸۶ـ۱۸۷؛ نتایج‌الافکار، ۶۹۵؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۵/۷؛ نشتر عشق، ۱۵۱۳/۵ـ۱۵۱۹؛

Catalogue of the Arabic, Persian, Hindustany Manuscripts of the Library of the King of Oudh, 162.

جهان‌تاب

ملا دوپیازه ← دوپیازهٔ دهلوی

ملای قزوینی (mol.lā-ye.qaz.vi.ni)، آقاملا، مخاطب به‌ارادت‌خان، ــ ۱۰۱۸ق، شاعر ایرانی. از مردم قزوین بود و همان‌جا نیز برآمد. پدرش به‌روزگار تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) سال‌ها وزارت کاشان را داشت. نیای او میرزا علاءالدوله، معروف به آقاملای دوات‌دار، از مشاهیر روزگار خود و، به سخنی، از نوادگان شیخ شهاب‌الدین سهروردی بوده است. عمویش خواجه غیاث‌الدین علی (آصف‌خان دوم) سال‌ها دارای منصب بخشیگری جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) بود و در ۹۸۱ق پس از آصف‌خان یکم، خواجه عبدالمجید هروی، از فرزندان شیخ ابوبکر تایبادی خطاب آصف‌خانی یافت. او پدرزن آصف‌خان چهارم میرزا ابوالحسن عین‌الدوله برادر بزرگ نورجهان‌بیگم و نیای مادری ارجمند بانو (ملکهٔ ممتاز محل) همسر محبوب شاه‌جهان نیز بوده است. میرزا قوام‌الدین جعفر قزوینی (آصف‌خان دوم) از امیران بنام جلال‌الدین اکبر گورکانی و جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) برادر بزرگ‌تر او بوده است. ملا نیز پس از آن که از زادگاهش به هندوستان کوچید، در ۱۰۱۶ق با منصب هزاری به بخشیگری پتنا و حاجیپور نیز رسید. تقی اوحدی می‌نویسد که ملای قزوینی «به‌غایت عالی فطرت، خوش‌طبیعت، بلند همت آمده، همیشه به فراغت و عشرت‌گذرانیدی، و... در نهایت وجاهت و نیکوهمتی بود و به تکمیل اسباب بزرگی عدیم‌المثل، اگر چه مولویتی نداشت، اما خوش‌فهم بود....»

(عرفات‌العاشقین، برگ ۷۲۸) از سروده‌های ملای قزوینی تنها این دو بیت که آن‌را فی‌البداهه برای حافظ‌نامی که ریش انبوه و موی در هم داشته سروده، در تذکره‌ها آمده است: «ریش حافظ فتیله را ماند ــ یال یابوی نیله را ماند / حافظ اندر میانهٔ ریشش / راستی کرم پیله را ماند.»

منابع: جهانگیرنامه، ۳۴، ۶۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۹۱، شمارهٔ ۲۱۸؛ کاروان هند، ۱۳۳۹/۲-۱۳۴۰؛ هفت اقلیم، ۱۳۳۴/۲-۱۳۳۵.

جهان‌تاب

ملتفت‌خان (mol.ta.fet.xān) / اعظم‌خان فرزند ارادت‌خان / اعظم‌خان جهانگیری محمدباقر، ــ ۹ رمضان ۱۰۶۸ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از امرای بلندپایهٔ دورهٔ جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) و شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) بود و در سال بیست و دوم پادشاهی شاه‌جهان درگذشت. ملتفت‌خان پسر بزرگ اعظم‌خانِ محمد باقر بود. در سال نخست پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷ق) منصب شش‌صدی صدسوار و در سال دوم منصب هزاری دویست و پنجاه سوار گرفت و پس از آن در رکاب پدرش به سرکوبی خان‌جهان لودی در دکن رفت. سپس منصب هزار و پانصدی پانصدسوار، در سال دهم «خدمت عرض مکرّر»، در سال سیزدهم «دیوانی صوبهٔ بنگال»، در سال نوزدهم بخشی‌گری لشکر اعزامی به بلخ و بدخشان به فرماندهی شاهزاده مراد (پسر شاه‌جهان)، و در سال بیست و دوم بخشی‌گری فوج اعزامی به قندهار به فرماندهی شاهزاده اورنگ‌زیب یافت. در سال بیست و سوم پادشاهی شاه‌جهان به دکن فرستاده شد و در خدمت شایسته‌خان، صوبه‌دار دکن، به نایب‌الحکومگی برهانپور مأمور شد و در ادارهٔ آن‌جا شایستگی و کاردانی چشمگیری از خود نمایاند و «به حسن سلوک همه را از خود راضی و خرسند ساخت.» (مآثرالامرا، ۵۰۱/۳-۵۰۲) در سال بیست و پنجم به دیوانی پایان گهات دکن (شامل صوبهٔ خاندیس و نیمی از صوبهٔ برار) منصوب گشت و در سال بیست و نهم، به درخواست شاهزاده اورنگ‌زیب حاکم دکن، منصبش از ذات و سوار پانصد افزایش یافت و قلعه‌داری احمدنگر بدو واگذار گردید. در جنگ‌هایی که میان پسران شاه جهان بر سر جانشینی او درگرفت جانب اورنگ‌زیب را گرفت و اورنگ‌زیب وی را به «خدمت دیوانی اعلیٰ» گماشت و خطاب اعظم‌خان و منصب چهارهزاری دو هزار و پانصد سوار داد. سرانجام در روز جنگ میان داراشکوه و اورنگ‌زیب، که به پیروزی سپاه اورنگ‌زیب انجامید، «از غلبهٔ حدت هوا و شدت گرمان جان به جان‌آفرین تسلیم نمود.» (مرآة‌العالم، ۵۰) دختر اسدالله‌خان معموری همسرش بود. پسرش هوشدارخان (ــ برهانپور ۱۰۸۲ق) نیز از امرای بلندپایهٔ اورنگ‌زیب بود. ملتفت‌خان از علم سیاق و علوم متداول بهرهٔ کافی و طبعی موزون داشت و «در دقیقه‌یابی و معنی‌طرازی بی‌نظیر بود» (تذکرهٔ شعرای کشمیر اصلح، ۴۶۲) و «در سخن‌دانی و معامله‌فهمی و صید دل‌ها مشهور آفاق.» (ذخیرة‌الخوانین، ۹۳/۳) از سروده‌هایش: «به‌خواب دیده‌ام آن طرهٔ پریشان را ــ تمام عمر ذکر خواب من پریشان است.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۶۲؛ ذخیرة‌الخوانین، ۹۲/۳-۹۳؛ عمل صالح، ۲۳۴/۱، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۲۳، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۶۷، ۳۸۶، ۴۰۳؛ ۲۵۳/۲، ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۰۴؛ ۲/۳، ۵۵، ۵۶، ۹۰، ۹۷، ۱۳۲، ۳۵۵، ۳۶۸؛ مآثرالامرا، ۵۰۰/۳-۵۰۳؛ مرآة‌العالم، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۳، ۵۰؛ مقالات‌الشعرا، ۷۷۸-۷۷۹.

برزگر

ملتفت‌خان سندی، میرعبدالکریم ← امیرخان سندی

ملخّص ← شاه‌جهان‌نامه

ملخص‌التواریخ (mo.lax.xas-ot.ta.vā.rix) / زبدة‌التواریخ، اثری به‌فارسی در تاریخ نوشتهٔ منشی عبدالکریم‌خان، از خدمتگزاران شرکت هند شرقی انگلیس و کالج فورت ویلیام کلکته. این اثر گزیده‌ای از یکی از تاریخ‌های شناختهٔ هند، به‌نام سیرالمتأخرین (آگره، ۱۳۴۷ق) اثر غلامحسین طباطبایی است که در سه دفتر تنظیم شده است: ۱ــ شرح حال سلاطین تیموری هند از تیمور گورکانی (۷۷۱ ــ ۸۰۷ق) تا بیست و دومین سال پادشاهی محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۵۲ق / ۱۷۳۹م)؛ ۲ــ رویدادهای بنگال، عظیم‌آباد و اوریسه در زمان ناظمان بنگال ــ از مرشدقلی‌خان (۱۱۱۶ ــ ۱۱۴۰ق) تا زمان تسلط شرکت هند شرقی انگلیس بر سلاطین هند (۱۱۹۵ق / ۱۷۸۰م)؛ ۳ــ رویدادهای میان سال بیست‌ودوم از حکومت محمدشاه (۱۱۵۲ق) تا بیست‌وسومین سال حکومت شاه‌عالم ثانی (۱۱۹۵ق / ۱۷۸۰م). در بسیاری از منابع نام مؤلفِ اثری با نام ملخص‌التواریخ فرزند علی الحسینی / ابن علی‌الحسینی آمده که در بیشتر موارد با همین اثر یکی دانسته شده است. تنها پاره‌ای

منابع آن‌ها را دو گزیدهٔ جداگانه از سیرالمتأخرین دانسته و ملخص‌التواریخ را همان سه دفتر و اثر فرزندعلی، و زبدةالتواریخ را در بر گیرندهٔ شرح حال پادشاهان افغانِ هند از غزنویان و لودیان تا پادشاهان حدود سال ۱۸۰۰م و اثر منشی عبدالکریم معرفی کرده‌اند.

منابع: الذریعه، ۲۰۴/۲۲؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۸۴/۱، ۱۳۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۲/۱۰-۵۲۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۶۰/۶-۴۶۶۱، ۴۷۰۱؛ *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library,* 1/383-384; *Catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum,* 3/943; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 13; *Mughals in India,* 9.

م.اسماعیل‌پور

مل‌سنگهٔ لاهوری (mal.sen.ge-ye.lā.hu.ri)، فرزند کشن‌داس، سدهٔ یازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش در روزگار جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) می‌زیست و مترجم کتابی از زبان سنسکریت به‌نام سنگهاسن بتیسی بود. مل سنگه در ح۱۰۵۱ق / ۱۶۴۱ــ۱۶۴۲م کتابی به نام مخزن عنوان در سه فصل تدوین کرده است. این اثر مجموعه‌ای از نامه‌ها برای آموزش فارسی به جویندگان کار در دستگاه گورکانیان است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۳۸۱۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۱/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۱۹۹/۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 338.

فتح‌نیا طبری

ملک‌الاخبار صرفی کشمیری ← پنج گنج

ملک‌الکتاب شیرازی (ma.le.kol.kot.tāb-e.ši.rā.zi)، میرزا محمد فرزند محمدرفیع، شیراز ۱۲۶۹ق ــ   ، ناشر و نویسندهٔ ایرانی. در ۱۲۸۵ق از زادگاهش به بمبئی کوچید و در آن‌جا به‌چاپ و نشر کتاب دست زد. پس از مدتی در این کار چندان پیشرفت کرد که در ۱۳۰۰ق دولت ایران وی را به ملک‌الکتاب ملقب کرد و در ۱۳۱۷ق حکومت انگلیسی هند نیز لقب خان صاحب به او داد. از آثارش: تاریخ انگلستان / جهان‌آرا که تاریخ مختصر انگلستان همراه با خلاصه‌ای از تاریخ اروپا است. مؤلف در تدوین آن از آثار جانتن اسکات و دیگران بهره گرفته است (بمبئی، ۱۳۰۶ق)؛ تاریخ قدیم یونان و تاریخ حکمای فلاسفهٔ یونان که در تدوین آن از چندین منبع انگلیسی بهره گرفته است (بمبئی، ۱۳۰۶ق)؛ تذکرةالخواتین که ترجمهٔ خیرات حسان محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه است. این کتاب در بر دارندهٔ شرح احوال مشاهیر زنان عالم از عرب و روم و هند و عجم از صدر اسلام تا سال تألیف اثر است. مترجم نمونه‌ای از اشعار پنجاه و دو بانوی شاعر را به‌ترتیب حروف الفبا بر مطالب کتاب افزوده و همچنین به‌شرح احوال ملکه ویکتوریا پرداخته و مهم‌ترین وقایع تاریخی روزگار او را یاد کرده است (بمبئی، ۱۳۰۶ق)؛ اکسیرالتواریخ و سیرالائمه که ترجمهٔ فارسی کشف‌الغمه فی معرفةالائمه از بهاءالدین علی‌الاربلی، معروف به ابن‌الفخر (ــ ۹۶۲ق، بمبئی، ۱۳۰۸ق) است؛ زینت‌الزمان / تاج‌التواریخ و سلالةالسیر (بمبئی، ۱۳۱۰ق)؛ کشف‌الصناعه / منتخبات محمدی در بیان صنایع مختلف (بی‌جا، ۱۳۱۱ق)؛ مرآت‌الزمان در تاریخ چین و ژاپن (بمبئی، ۱۳۱۱ق)؛ الف نهار در حکایات (بمبئی، ۱۳۱۳ق)؛ مفتاح‌الرزق در روابط کارمند و کارفرما (بمبئی، ۱۳۱۵ق)؛ آیات‌الولایه در دفاع از حق علی (ع) و ائمه به‌خلافت (بمبئی، ۱۳۱۶ق)؛ تحفةالخواتین در بهداشت زنان (بمبئی، ۱۳۲۵ق)؛ سرورالمؤمنین در شرح احوال مختار و سوگواری او در پنج مجلس / روضه (بمبئی، بی‌تا)؛ حزن‌المتقین که مؤلف آن‌را در یک دیباچه، یک مقدمه و پنج کنز و بیست و پنج رمز و خاتمه تدوین کرده است. دیباچه در اصول دین و توکل به‌خدا، مقدمه در بیان تقدم انوار خمسه و بودن خلقت اشیاء به طفیل ذات مقدس ایشان، کنزها در شرح احوال پنج‌تن و خاتمه در سر شهادت حضرت سیدالشهدا و بیان حالات تسعهٔ ائمهٔ طاهرین (بمبئی، بی‌تا)؛ آثارالاحزان (بمبئی، ۱۳۲۲ق)؛ بحرالانساب / ریاض‌الانساب و مجمع‌الالقاب به‌فارسی در یک مقدمه، چهار چمن، دوازده گلشن و یک خاتمه در شرح احوال چهارده معصوم (بمبئی، ۱۳۳۵ق).

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۲۳/۱، ۶۱۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۲۳؛ الذریعه، ۶/۱؛ ۳۲/۳، ۲۵۰؛ ۳۱/۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۳/۱، ۵۱، ۱۳۰، ۶۸۹، ۱۱۱۸، ۱۲۴۲، ۱۲۸۰، ۱۷۴۰؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۷۳/۱، ۹۸۹؛ ۱۳۱۳/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۸/۱۰، ۳۹۴، ۶۶۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی،

۲۶۷، ۲۸۰، ۱۱۵۵، ۱۵۲۹، ۱۵۳۲، ۱۵۵۹، ۱۶۱۸، ۱۶۸۳، ۱۶۱۹، ۱۸۷۰، ۱۹۰۶، ۲۰۳۹ـ۲۰۴۱، ۲۰۶۷، ۲۱۷۰؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 339; *Persian Literature* C.A.Storey, 1-2/210, 429-430, 492.

فتح‌نیا طبری

ملک‌داد کلاتی (ma.lek.dād-e.ka.lā.ti)، مولانا ملک‌داد محمد فرزند آدین، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قبیلهٔ غرشین بود. نیای بزرگ وی که دردلیل نام داشت از بخارا به موسی خیل در ناحیهٔ لورالایی کوچید و در آن‌جا سکنی گزید. پدر ملک‌داد در همین ناحیه زاده شد و به گله‌داری سرگرم بود. ملک‌داد نیز همزمان با خواندن زبان فارسی گله‌داری می‌کرد. وی برای گذران زندگی به مستونگ و سپس به کلات سفر کرد و در زبان کلاتی چندان مهارت یافت که به آن زبان شعر می‌سرود. زبان مادری ملک‌داد پشتو بود، اما وی به‌زبان‌های براهویی، فارسی و بلوچی نیز شعر سروده است. ملک‌داد در دربار نصیر، خان کلات راه یافت. اما چون مردی بلندهمت بود در اشعارش خان کلات را مدح نکرده است. در ۱۱۷۳ق / ۱۷۶۰م کتابی به‌نام **تحفة‌العجایب** به‌زبان براهویی سرود. این کتاب را نبوجان* تصحیح کرد و آن را به چاپ رسانید (لاهور، ۱۳۲۵ق). نسخهٔ خطی دیگری از این کتاب به‌دست آمده که در روزگار میرنصیرخان نوشته شده و رسم‌الخط آن عربی است. در پایان کتاب چنین آمده است «نسخهٔ صحیحهٔ عمدة‌الغرائب المسمی به تحفة‌العجایب توسط عاجز فقیر محمد فاضل ساکن گجرات میرنصیرخان به قلم بنده ضعیف مخلص محتاج بدرالدین کاتب در ۱۲۶۲ق پایان یافت.» مجموعهٔ اشعار **تحفة‌العجایب** دویست و هفتاد و پنج بیت و در چهل باب است.

منابع: پاکستانی ادب، ۵۷ـ۵۸؛ تاریخچهٔ زبان و ادبیات براهوی، ۸۹ـ۹۱؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۸۹ـ۹۰؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲/۲۹۲.

رسولی

ملک‌زاده، ملک لعل‌چند منشی ← منشی مولتانی

ملک قمی (ma.lek.qo.mi)، ملا ملک محمد، قم ح۹۳۴ / ۹۳۵ ـ ۱۰۲۴ / ۱۰۲۵ق، شاعر ایرانی. از کودکی مشق شاعری کرد و هم در جوانی از قم به کاشان که مجمع شاعران بود، رفت. چندی در آن‌جا سرگرم فراگیری دانش و ادب بود. سپس به قزوین، پایتخت آن روزگار صفویان رفت؛ چهار سال در آن تختگاه به مصاحبت موزونان گذراند تا سخنش قبولی عام یافت و کارش به جایی رسید که به سروده‌هایش مغرور شد. سرانجام این غرور میان او و شانی تکلو را به مناظره و مباحثه و مناقشه بدل کرد و شانی وی را هجوی ناپسند گفت: «دو بجولند فی‌المثل عملی ـ ملک و خواهر عزیز ملک / کز برای مقمران فساد ـ این یکی پک نشیند، آن یک چک.» ملک در ۹۸۷ق از قزوین به دیار هند روی نهاد و به خدمت نظام‌شاهیان احمدنگر دکن رسید. از سران آن دودمان با نظام‌شاه مرتضی، معروف به دیوانه (۹۷۲ـ ۹۹۶ق) و نظام‌شاه میران حسین (۹۹۶ ـ ۹۹۷ق) و نظام‌شاه اسماعیل (۹۹۷ ـ ۹۹۹ق) و نظام‌شاه برهان دوم (۹۹۹ ـ ۱۰۰۳ق) همروزگار و به سبب مدایحی که می‌گفت از اکرام و انعام فراوان مرتضی و برهان دوم برخوردار بود. به گفتهٔ صاحب خزانهٔ عامره «محمد عارف بقایی در مجمع‌الفضلا می‌نویسد: در هنگامی که سپاه جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه در شهور سنهٔ ثلث و الف بر گرد حصار احمدنگر نشسته بودند، مولانا ملک بیرون آمده به شرف آستان‌بوسی شاهزاده مراد و نواب سپه‌سالار عبدالرحیم خان‌خانان مشرف شده قصاید غرا در مدح هر یک در رشتهٔ نظم کشیده گذرانیده و صله‌ها گرفت و هر چند تکلیف ملازم پیشگی نمودند، اقبال نکرد.» ملک در ۱۰۰۳ق که احمدنگر به دست میرزا عبدالرحیم خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) گشوده شد، چندی در ملازمت آن سردار ادب‌دوست روزگار گذراند و با شاعرانی مانند عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری و شکیبی اصفهانی که در ملازمت خان‌خانان بودند، معاشر شد. قصایدی هم در مدح خان‌خانان سرود. هنگامی که شیخ فیضی دکنی از درگاه اکبری به سفارت برهان‌شاه دوم به احمدنگر رفته بود، در نامهٔ خود به اکبرشاه (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) نوشت: «در احمدنگر دو شاعر خاکی‌نهاد صافی‌مشرب‌اند و در شعر رتبهٔ عالی دارند؛ یکی ملا ملک قمی که به کس کم‌تر اختلاط می‌کند و همیشه مژهٔ تری دارد، دیگری ملا ظهوری که به غایت رنگین کلام است و در مکارم اخلاق تمام، عزیمت آستان‌بوس دارد.» ملک پس از چندی از خان‌خانان اجازهٔ سفر حج گرفت؛ چون در راه به بیجاپور، پایتخت عادل‌شاهیان دکن رسید، همان‌جا اقامت گزید و به دربار ابراهیم دوم عادل‌شاه (۹۸۷ ـ ۱۰۳۵ق) پیوست. او را در قصیده‌هایش ستود و مجموعه‌ای به نام گلزار ابراهیم به فرمان او و با همکاری ظهوری فراهم آورد و چندان

حرمتی به هم‌رساند که او را با عنوان ملک‌الکلام یاد می‌کردند. گویا در این هنگام بود که ظهوری دختر ملک‌قمی را به زنی گرفت. ملک پس از آن در بیجاپور و در ملازمت ابراهیم دوم روزگار گذراند تا در همان‌جا درگذشت. اما به گفتهٔ عبدالقادر بدایونی در منتخب‌التواریخ ملک قمی و ظهوری در هرج و مرج دکن به قتل رسیدند. پیکرش را در بیجاپور نزدیک آرامگاه سنجر کاشانی به خاک سپردند. وی مردی درویش‌صفت و ریاضت‌کش بود و عزلت و خلوت را دوست می‌داشت. ملک در انواع سخن از قصیده، غزل، ترجیع‌بند و رباعی دستی توانا داشت. صاحب خلاصه‌الاشعار که در کاشان او را دیده و قدیم‌ترکسی است که از وی سخنی به میان آورده است، می‌نویسد: «مولانا ملک از شعرای نو درآمد است و در روش شاعری تتبع مولانا ولی خراسانی می‌کند...» به بیان مآثر رحیمی «مولانا ملک قمی... دانشش در سخنوری عالمگرد و آوازهٔ سخن‌سنجی و فصاحتش جهان‌نورد [است]... اکابر شعرای ایران، به تخصیص مولانا محتشم کاشی و مولانا ضمیری اصفهانی، او را سرآمد تازه‌گویان آن زمان و نادرسخنان می‌دانسته‌اند و اشعار او را بر سخنان امثال و اقران او که میرحضوری و میراشک و الهی قمی و دیگرموزونان بوده باشد، ترجیح می‌نهاده‌اند... غزلی چند که مستعدان در آن زمان به جهت آزمایش طبیعت آن دانش‌پژوه طرح کردند دم مساوات، بلکه بیشی زد و شهرتی تمام و اشتهاری مالاکلام به هم رسانید و اکثر اکابر ایران و اعیان قزلباشیه مشتاق صحبت و ملاقات ایشان گشتند و همواره معزز و گرامی بودند.» ملک قمی از سرایندگان سبک هندی است. آذر که از مخالفان سبک هندی است در آتشکده، سروده‌های او را به چیزی نگرفته و آن‌ها را بی‌لطف دانسته است، اما میر غلام‌علی آزاد بلگرامی در مآثرالکرام سخن او را خوش‌لفظ گفته و آورده است که معانی تازه‌کم دارد و تشبیه که رکن رکین فصاحت است در کلام او بسیار کم است...» ظهوری، دوست و داماد وی، در ساقی‌نامهٔ خود ۷۲بیت در توصیف ملک آورده است و گوید: «خرد شحنهٔ طبع وقاد اوست ــ معانی در الفاظ منقاد اوست / کم افتد چنین نکته‌پرداز کم ــ که نازند از او لفظ و معنی به هم.» لفظ و معنی در سخن او با هم برابر است و ملک از این راه معنی‌های دلپذیر را در عبارت‌های فصیح و روشن و منتخب ادا کرده است. وی به شیوهٔ قدما هم نظر داشته و از آن‌ها تقلید کرده است. ملک در برابر این بیت انوری «صبا به سبزه بیاراست باغ دنیی را ــ نمونه گشت زمین مرغزار عقبی را» سرود: «فزوده حسن تو پیرایهٔ تجلی را ــ جمال داده جمال تو عید اضحی را.» یا این بیت سعدی را «دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی؟ ــ بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی؟» با این بیت «کندست خنجرت، گله را تیز می‌کنی؟ ــ خون ورع بریز، چه پرهیز می‌کنی؟» پاسخ داد. ملک این بیت را «ز شیوه‌های تو گشتم رهین بوالعجبی ــ فسانهٔ عجمی و ترانهٔ عربی» به پیروی از این بیت مولوی سرود: «ربود عقل و دلم را جمال یک عربی ــ درون غمزهٔ مستش هزار بوالعجبی.» ملک به پیروی از حافظ شیراز نیز اشعاری سروده است، مثلاً این بیت حافظ را «اگر چه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیز است ــ به بانگ چنگ مخور می، که محتسب تیز است» با این بیت «ز عشق گل غزل بلبلان دل‌انگیز است ــ دهان غنچه به تحسین لاله لبریز است.» صائب تبریزی در اشعار خود بارها سخن ملک را تضمین کرده است، از جمله در مقطعی گوید: «این جواب آن غزل صائب که می‌گوید ملک: ــ "چشم بینش باز کن، تا هر چه خواهی بنگری".» برخی اشعارش را یک هزار بیت و برخی دیگر دو هزار بیت و نیز دیوان و مثنوهایش‌را بیست و پنج هزار بیت یاد کرده‌اند. از آثارش: دیوان غزلیات که نسخه‌ای از آن با هفت‌هزار و یک‌صد بیت به‌شمارهٔ ۲۶۸۱ در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار نگه‌داری می‌شود؛ گلزار ابراهیم که ملک قمی و ظهوری آن را در نه‌هزار بیت در اقسام سخن در مدح ابراهیم دوم عادل‌شاه سرودند. شاهنوازخان شیرازی وکیل و رکن‌السلطنهٔ ابراهیم دوم سبب شد تا آن دو شاعر در برابر این اثر نود هزار لاری که برابر با چَهل‌هزار روپیه بود، صله گیرند؛ آن دو نیز آن صله را در همان مجلس میان شعرا، ظرفا، مستعدان و طالبان علم بخش کردند؛ خوان خلیل در نظم و نثر که ملک آن را با همکاری دامادش، ظهوری به نام و ستایش عادل‌شاه به پایان رساند؛ نورس‌نام / منبع‌الانهار که ملک آن را به فرمان عادل‌شاه و در مدح او به پیروی از مخزن‌الاسرار نظامی در دوهزار بیت سرود و به پاداش آن شترباری زر صله گرفت. در این باره گویند عادل‌شاه به میرحیدر ذهنی کاشانی که ستایشگر او بود گفت: تو چرا پاسخ مخزن نمی‌گویی؟ ذهنی نیز روز دیگر این رباعی را سرود و به نظر پادشاه رساند: «در مدح و ثنایت ای شهنشاه دکن ــ معذورم دار، اگر نگفتم مخزن / حیف است که بهر یک شتر زر، گیرم ــ خون دوهزار بیت بد در گردن.» عادل‌شاه نیز به همین رباعی، او را شترباری زر بخشید.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱۳۰۰/۳-۱۳۱۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۹۴۹/۵-۹۵۷؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج

از ایران، ۱۰۲؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۱۳۲؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۰۹؛ خـزانهٔ عـامره، ۴۱۱-۴۱۲؛ الذریعه، ۱۰۹۹/۹-۱۱۰۰؛ سـرو آزاد، ۳۱-۳۳؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خـانخانان، ۴۰۳-۴۰۷؛ شـمع انجمن، ۴۲۰-۴۲۱؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۷۱، شمارهٔ ۳۲؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۱۳۲؛ فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ۶۸۳/۲-۶۸۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خـطی فـارسی پـاکستان، ۷۰/۵، ۷۴، ۷۸؛ ۷۹۱/۷؛ کـلمات‌الشـعرا، ۱۱۱؛ مآثـر رحـیمی، ۴۴۶/۳-۴۸۹؛ مـجمع‌الخـواص، ۱۸۹-۱۹۰؛ مـرآة‌العـالم: تـاریخ اورنگ‌زیب، ۶۶۵/۲؛ مـنتخب‌التـواریـخ، ۳۳۲/۳-۳۳۴؛ میخانه، ۳۵۰-۳۶۲؛ نتایج‌الافکار، ۶۳۲-۶۳۴؛ هفت آسمان، ۱۳۳-۱۳۴؛ هفت اقلیم، ۵۱۰-۵۱۵؛ غلام‌سرور، «شـعرای ایـرانی‌نژاد در شـبه‌قاره»، هلال، جلد ۱۱، شمارهٔ ۲، صص ۲۶-۲۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 338-339.

حجتی

ملکی تونی (ma.le.ki-ye.tu.ni)، ـ ۱۰۴۰ق، شاعر ایرانی. از مردم تویسرکان بود و از راه زراعت روزگار می‌گذراند. در علوم ظاهری و فنون شاعری نیز بلندآوازه بود. در روزگار جلال‌الدیـن اکـبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) به هند کوچید و به دربار آن پادشاه راه یافت. ملکی چندی در منصب بخشیگری بنگاله بود و پس از آن به دیوانی کشمیر سرافراز گردید. در بـرخـی مـنابع سـال درگذشت وی را ۱۰۰۴ق و در نجف اشـرف آورده‌انـد. ابـیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: بزرگان و سخن‌سرایان هـمدان، ۳۹-۴۰؛ شام غـریبان، ۲۴۹؛ صبح گـلشن، ۴۴۷-۴۸؛ کـاروان هـند، ۸۰۱، ۱۱۳۲، ۱۱۲۸، ۱۳۵۷؛ مخزن‌الغرائب، ۱۷۰/۵؛ منتخب‌الاشعار، ۹۶؛ نتایج‌الافکار، ۶۳۴؛ نشتر عشق، ۱۴۶۰/۴-۱۴۶۲؛ نگارستان سخن، ۱۰۱.

فتح‌نیا طبری

ملول، شیخ شرف‌الدین لکنویی ← الهام

ملهمی شیرازی (mol.ha.mi-ye.ši.rā.zi)، جمال‌الدین محمد فرزند خواجه کمال‌الدین شیرازی، ز۱۰۲۴ق، شاعر ایرانـی. از اعـیان شیراز بود. به کار دیوانی می‌پرداخت و از علم سیاق و دفتر نیز آگاهی داشت. نیاکان وی همگی پیشهٔ دبیری می‌ورزیدند، اما ملهمی برای دوری جستن از کارهای دیوانی سفر حج در پیش گرفت و هفده سال در مدینه بماند، چندان که بـه مـدنی آوازه یافت. او سخت دلبستهٔ سفر بود؛ از این رو به هندوستان رفت و در آن‌جا حکیم ابوالفتح گیلانی که از هنگام اقامت در ایران با وی دوستی داشت به گرمی پذیرای او گردید. ملهمی گرچه به دربار نرفت، اما جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) در صوبهٔ بیانهٔ هند برای وی مقرری تعیین کرد. او سرانجام نزد عبدالرحیم خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) رفت و در ستایش وی قصایدی چند سرود. از تاریخ مرگ ملهمی آگاهی نداریم، اما وی تا ۱۰۲۴ق یعنی سال نگارش مآثر رحیمی، زندگانی داشته است. وی شاعری صاحب دیوان بود و چند نمونه از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است.

مـنابع: بزم تیموریه، ۳۲۸/۱؛ الذریـعه، ۱۱۰۲/۹؛ مآثـر رحـیمی، ۶۰۴/۳؛ ۶۱۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۴۴.

جهان‌تاب

ممتاز اورنگ‌آبادی، میرغلام‌علی ← ارشد اورنگ‌آبادی

ممتاز اونامی (mom.tāz-e.av.nā.mi)، احسان‌الله فرزند عظمت‌الله فرزند حبیب‌الله فرزند فتح‌الله حسینی اعظمی دیوی، روستای اونام از توابع لکنو ۱۱۷۸ ـ همان‌جا ۱۲۷۵ق، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در زادگاهش درس خواند و در شعر و انشا پایه‌ای بلند یافت. در شعر و سخن شاگرد میر قمرالدین مـنت دهلوی بود. در لکنو می‌زیست و بیشتر ادب‌دوستان در لکنو و پیرامون آن از محضر وی بهره می‌بردند. مؤلف روز روشن، مرگ وی را در اواسط سدهٔ سیزدهم هجری در ۱۰۳سالگی گفته است. از آثارش: ۱ـ مثنوی بحر مواج در داستان پیامبران و سرگذشت فاطمه و عمر. این اثر به‌نام محمداکبر دوم گورکانی سروده شده و در دیباچهٔ آن، شرح احوال ممتاز و پدران و پسـران او آمـده است (لکنو، ۱۲۶۲ق / ۱۸۴۶م و ۱۳۴۴ق / ۱۹۲۳م)؛ ۲ـ عقد ثریا که گزیدهٔ سروده‌های شاعران با نقد و بررسی است (لکـنو، ۱۲۶۱ق / ۱۸۴۵م)؛ ۳ـ نثر ممتاز که ظاهراً مجموعه‌ای از آثـار منثور ممتاز است و در حاشیهٔ بحر مواج به‌چاپ رسـیده است (لکنو، ۱۲۶۲ق)؛ ۴ـ دیوان ممتاز؛ ۵ـ رساله در عروض و قافیه؛ ۶ـ رساله در لغز؛ ۷ـ فواتح که در ۱۲۲۵ق نوشته‌شده و در شرح دیوان حضرت علی(ع) است (کتابخانهٔ دانش‌سرای عالی تهران به‌شمارهٔ ۱۷۱). در آن از هفت فاتحه یاد شده است و گویا از فواتح میبدی گرفته شده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۴۵/۲؛ روز روشن،

۷۶۷؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۲۲۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۳۰۳/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۶۰، ۱۹۲۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۱۵/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۲۲/۷-۲۳؛ نگارستان سخن، ۱۰۱-۱۰۲؛ *Catalogue of the Library of the India office,* vol.II, part VI, 67, 219, 358, 377; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 435.

برزگر

ممتاز حسن (mom.tāz.ha.san)، محمداحسن صدیقی قادری فرزند محمدحسن، روستای تلوندی موسی‌خان (از توابع گجرانواله) ۱۹۰۷ ــ ۱۹۷۴م، شاعر، ایران‌شناس و فارسی‌پژوه پاکستانی. نیاکان وی در شعر و شاعری و فارسی‌گویی دست داشتند. درگذشته به سند و مولتان آمدند و در شمال پنجاب سکنی گزیدند. پدرش به قضاوت سرگرم بود. ممتازحسن تحصیلاتش را تا درجهٔ دهم دبیرستان در زادگاهش فراگرفت و سپس در دانشکدهٔ سنت استفن دهلی به تحصیل پرداخت. پس از آن به لاهور رفت و در دانشکدهٔ فورمن کرسچین به تکمیل تحصیلاتش سرگرم شد و دانشنامهٔ فوق‌لیسانس گرفت. پس از آن در ادارهٔ کل حسابداری کشور به کار پرداخت و پس از چندی معاونت وزارت دارایی را به عهده گرفت. در نهضت مسلمانان هند و پاکستان و در بنای کشور پاکستان سهم بسزایی داشت و خدمات علمی، ادبی و اداری فراوانی انجام داد که عبارتند از منشی مخصوص خان لیاقت‌علی‌خان نخستین، نخست‌وزیر پاکستان، مسافرت به لندن به همراه محمدعلی جناح و لیاقت‌علی‌خان در ۱۹۴۶م برای جنبش آزادی، ریاست بانک دولتی پاکستان، معاونت وزارت دارایی، نیابت رئیس کمیسیون سازمان برنامه، مدیریت کل بانک ملی پاکستان. در ۱۹۶۷م بازنشسته شد، اما به‌سبب شایستگی و خدمات ارزنده‌اش دوباره به‌کار فراخوانده شد. وی چندین بار به ایران سفر کرد و با بزرگانی چون ملک‌الشعرای بهار دیدار کرد. دوازده سال در مجالس صحبت محمداقبال لاهوری شرکت داشت و از محضر او بهره‌های فراوان برد. ممتازحسن از جوانی به سرودن شعر آغاز کرد و به زبان‌های اردو، فارسی و انگلیسی شعر می‌سراید. وی سرپرستی و ریاست و معاونت انجمن‌های زیادی را به عهده داشت. آثاری منثور به زبان‌های اردو و انگلیسی دارد. از آثاری که با نظارت وی به‌چاپ رسیده است: دیوان صائب به‌خط خودش؛ دیوان حافظ به‌خط محمود بن حسن نیشابوری؛ مثنوی والهٔ داغستانی؛ دیوان حزین؛ منتخباتی از آثار و احوال شاعران فارسی‌گوی بلوچستان؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان؛ تذکرهٔ شاعران و سخنوران پارسی‌گوی در لاهور.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۲۴؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۱۸/۱-۱۹، ۲۲، ۸۰-۸۱، ۱۰۹-۱۱۰، ۳۰۷-۳۰۸؛ ۴۹/۲-۵۲، ۱۹۸؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۵۱۳/۱-۵۱۸؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۱۸۹/۲؛ بانو رضوانی، «ایران‌شناسان پاکستانی»، وحید، شمارهٔ ۱۰۹، دی ۱۳۵۱ش، صص ۱۱۶۷-۱۱۷۰؛ یغما، جلد یازدهم، سال ۱۳۳۷ش، صص ۲۲۶-۲۲۷.

م.انوشه

ممکن شاه‌جهان‌آبادی (mom.ken-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، کاظم‌بیگ‌خان، ز۱۱۷۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در شاه‌جهان‌آباد به دنیا آمد. از کودکی و میزان تحصیلات وی آگاهی نداریم. مؤلف نشتر عشق به این نکته که «او به بعضی علوم و حکمت آشنایی داشت» بسنده می‌کند. ممکن در دستگاه امیرخان انجام سمت بخشیگری داشت و به گفتهٔ مؤلف سفینهٔ هندی «بعدها به همان خدمت در سرکار نواب انتظام‌الدوله پسر وزیرالممالک قمرالدین‌خان بهادر سرافراز گشت.» پس از یورش احمد شاه‌درانی و ویرانی دهلی، ممکن از شاه‌جهان‌آباد به لکنو کوچید و به راجه‌بینی‌بهادر «که از طرف نواب شجاع‌الدوله بهادر مرحوم مالک و مختار صوبجات بود»، پناه برد و راجه‌بینی‌بهادر در خدمت داغ تصحیحهٔ خود را به او سپرد. صاحب تذکرهٔ هندی می‌گوید که ممکن با برادر بزرگ‌تر جدش لاله بولاقیداس که از همان راجه سمت پیشکاری داشت، رابطه‌ای صمیمانه داشته است. چندی پس از این «به شیوهٔ وکالت پیش نواب قاسم علی‌خان عالی‌جاه والی بنک [بنگاله] رفت.» ممکن در شعر از میرزا محمد فاخر مکین اصلاح سخن می‌گرفت. نمونه‌ای از شعرهای او است: «داده در مستی عنان دل به دست دیگران ــ ممکن ما در حقیقت فاعل مختار نیست.»

منابع: الذریعه، ۱۱۰۳/۹؛ سفینهٔ هندی، ۱۹۴-۱۹۶؛ صبح گلشن، ۴۵۳؛ نشتر عشق، ۱۵۱۳/۵.

شریفی

ممنون شاه‌جهان‌آبادی (mam.nun-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di) / مئوستی، تاج‌بیگ، ــ ۱۱۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از

افغانان بود و در شهر مئو سکونت داشت. مئو به نوشتهٔ آفتاب عالمتاب قصبه‌ای است، مشهور به مئوی شمس‌آباد، اما مؤلف نشتر عشق او را از مردم اکبرآباد می‌داند و می‌گوید مئوی اکبرآباد جدای از مئوی شمس‌آباد است. مؤلف نگارستان سخن گفتهٔ مؤلف آفتاب عالمتاب را تأیید می‌کند، اما صبا قول صاحب نشتر عشق را درست می‌داند. ممنون بهرهٔ چندانی از سواد و آگاهی شعری نداشت، اما به گفتهٔ صبا «سلیقه‌اش در وادی شعر بسیار مناسب افتاده اشعار بسیار گفته...» نمونه‌ای از شعرهای او است: «مگو که زشت بود کفر با مسلمانی ــ که از دو رنگ بود خوشنما سلیمانی.»

منابع: روز روشن، ۷۶۸؛ سفینهٔ هندی، ۲۱۰؛ مخزن‌الغرائب، ۳۰۶/۵؛ نشتر عشق، ۱۴۹۹ـ۱۵۰۰؛ نگارستان سخن، ۱۰۲.

شریفی

مناسب سبزواری (mo.nā.seb-e.sab.ze.vā.ri)، میرزا شاه حسین، ز ۱۰۸۰ق، شاعر ایرانی. از خویشان میرزا حسین سبزواری از درویشان بلندآوازهٔ سدهٔ یازدهم هجری بود و در کشمیر نشیمن داشت. گلچین معانی در کاروان هند مطلبی از تذکرهٔ نصرآبادی (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ وزیری یزد) نقل می‌کند که در نسخه‌های چاپی آن نیامده است. در این مطلب آمده است که «میرزا شاه‌حسین مذکور داخل ملازمان پادشاه [اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)] و در کشمیر می‌باشد.» صاحب تذکرهٔ شعرای کشمیر او را سرایندهٔ مثنوی‌ای می‌داند با نام خسرو و شیرین که گویا به جعفرخان عمدةالملک بن صادق‌خان میربخشی بن خواجه محمدطاهر وصلی پیشکش کرده است. سپس ابیاتی از او نقل می‌کند که بیشتر در قالب غزل سروده شده‌اند و می‌توان از میان آن‌ها ابیاتی رنگین نیز یافت. نمونه‌هایی از شعر او است: «شهرت شکرلبان از تلخ‌کامی‌های ماست ــ نام شیرین، بر زبان بی‌محنت فرهاد نیست.» □ «تا کجا وصف کنم پستهٔ خندان تو را ــ یک نمکدان دو جهان شور ملاحت دارد.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۶۴ـ۴۶۵؛ صبح گلشن، ۴۵۴؛ کاروان هند، ۱۳۵۷/۲ـ۱۳۵۸؛ مخزن‌الغرائب، ۲۶۹/۵ـ۲۷۰؛ منتخب‌الاشعار، ۹۶؛ همیشه‌بهار، ۲۳۶.

شریفی

مناقب‌المحبوبین ← نجم‌الدین ناگوری

مناقب حافظیه (ma.nā.qeb-e.hā.fe.zi.ye)، کتابی به‌فارسی در زندگی و آموزش‌های حافظ شاه‌محمدعلی خیرآبادی (ــ ذوالقعدهٔ ۱۲۶۶ق) از مولوی غلام‌محمدهادی علی‌خان چشتی لکنویی کشمیری لاهوری بن حکیم محمدعلی، مخاطب به محمودعلی‌خان بهادر، بن شیخ امجدعلی. شیخ محمدعلی بن شمس‌الدین خیرآبادی، معروف به حافظ محمدعلی، در ۱۱۹۲ق در خیرآباد از نواحی لکنو به‌دنیا آمد و در رامپور و دهلی درس خواند و در تونسه به شیخ محمدسلیمان تونسوی، از مشایخ برجستهٔ طریقهٔ چشتیهٔ فخریه، دست ارادت داد و از او خرقهٔ خلافت گرفت و به خیرآباد بازگشت و در آن‌جا و حیدرآباد پیروان بسیار یافت. وی چندبار به دکن (جنوب هند) سفر کرد و کسان بسیاری بدو دست ارادت دادند. پدر و نیای غلام‌محمدهادی‌علی‌خان با حافظ علی بیعت داشتند و خود وی نیز در هشت‌سالگی با حافظ محمدعلی بیعت کرد و پس از مرگ وی، بر دست خلیفه‌اش سید حافظ محمد اسلم (ــ ۲۲ ذوالقعدهٔ ۱۳۲۰ق) تجدید بیعت کرد. وی کتاب مناقب حافظیه / رسالهٔ حسب و نسب حافظ محمدعلی‌شاه خیرآبادی را در ۱۳۰۰ق با یاری حافظ مولوی سید هادی حسن بن حافظ محمداسلم نوشته است. این اثر در هفت باب تدوین یافته است: ۱ــ سلاسل علیه که از حضرت محمدسلیمان تونسوی به محمدعلی رسیده‌اند، ۲ــ بیان نسب، ۳ــ ذکر ایام طفولیت و حالات بیعت و ریاضت و عادات و دیگر حالات، ۴ــ ارشادات و اوراد شیخ، ۵ــ کرامات، ۶ــ حالات بعض مریدان شیخ و ۷ــ ذکر ایام مرض و وفات و دیگر حالات. مناقب حافظیه در ۱۳۰۵ق / ۱۸۸۸م در کانپور به‌چاپ رسیده است. برگردان اردوی آن از منشی نذرمحمد با عنوان مشاهدهٔ حافظی نیز در ۱۳۵۴ق در لکنو چاپ شده است.

منابع: تاریخ مشایخ چشت، ۶۶۷ـ۶۸۴؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۲۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۹۶۷/۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۳۳۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۳۰۰/۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 213-214; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1058.

برزگر

مناقب سلیمانی ← غلام‌محمد جهجری

منال‌شاه‌القادری (ma.nāl.šāh.al.qā.de.ri)، فرزند مولانا القادری، کلکته ۱۹۳۵م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. در خانواده‌ای اهل علم زاده شد. با نوشتن پایان‌نامهٔ دیوان بقیه نقیّهٔ امیر خسرو دهلوی، از دانشگاه کلکته، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. وی ریاست گروه فارسی و عربی دانشگاه کلکته را عهده‌دار است. در زبان‌های اردو، انگلیسی، بنگالی، هندی و عربی مهارت دارد. در ۱۹۷۶م مدت سه ماه در ایران به‌سر برد. از آثارش: تصحیح دیوان‌های امیرخسرو دهلوی (دهلی، ۱۹۷۵م)؛ شرح حال سیدنا حضرت غوث اعظم عبدالقادر جیلانی به‌انگلیسی (کلکته، بی‌تا)؛ مولای مشکل‌گشا حضرت علی(ع) به‌اردو (کلکته، بی‌تا).

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۱۲۱/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۳۶.

رسولی

منبع‌الانساب (man.ba.ol.an.sāb)، کتابی به‌فارسی در تبار و حالات سادات بهکر (در سند) از سید معین‌الحق بن شهاب‌الحق بن محمد ابوجعفر بن شاه تقی‌الدین بن شهاب‌الملّة. مؤلف به شاخه‌ای از سادات بهکر که در جهونسی نزدیک اله‌آباد می‌زیستند، تعلق داشت. وی پسر ارشد از میان شش پسرِ شهاب‌الحق (۷۶۰ ــ ۸۰۰ق) بود. وی که به تحقیق و پرس‌وجو دربارهٔ تبار خود، علاقه داشت، به‌پیشنهاد استادش شاه تقی‌الدین، از راه مولتان به بهکر رفت و در آن‌جا خویشانش از او به گرمی استقبال کردند و نسخه‌ای از نسب‌نامه‌ای قدیمی را که سید محمد مکی نیای سادات بهکر آورده بود به او دادند که منبع‌الانساب بر پایهٔ آن استوار است. معین‌الحق در این اثر می‌گوید سید محمد مکی از نوادگان امام علی‌نقی(ع) بود، در ۵۴۰ق به‌دنیا آمد و سال‌ها بر یمن فرمان راند و سپس به هند لشکر کشید و بهکر را بنیاد نهاد و در ۶۴۴ق در همان‌جا درگذشت. نبیرهٔ سیدمحمد مکی، شهاب‌الملّه که اسلام را در جهونسی رواج داد و در ۷۶۰ق در همان‌جا درگذشت، نیای شاخه‌ای از سادات بهکر است که مؤلف منبع‌الانساب متعلق بدان است. منبع‌الانساب در یازده فصل تدوین یافته است: ۱ــ تبار محمد(ص)، ۲ــ تبار پیامبران، ۳ــ زندگی و احوال پیامبر(ص) و دوازده امام، ۴ــ ذکر سادات عربستان و دیگر ممالک، ۵ــ ذکر چهار پیر، چهار خانوادهٔ صوفیان، و برخی سلسله‌های کوچک‌تر، ۶ــ اعمال و تکالیف و ادعیهٔ سلسله‌های یاد شده، ۷ــ عقاید حکما و صوفیان دربارهٔ روح، ۸ــ عقاید مختلف و متضاد دربارهٔ برخی احادیث مربوط به تصوف، ۹ــ کیش اسلام و مراتب مختلف تصوف، ۱۰ــ مدایحی در ستایش خلفای راشدین و دوازده امام و ۱۱ــ منشأ و سرنوشت انسان و طبقات مختلف فقرا. مؤلف تبارنامهٔ خانوادهٔ خود، یعنی سادات بهکر، را در فصل چهارم آورده است. نزدیک‌ترین تاریخی که در این بخش یاد شده، ۸۳۰ق است و از این‌رو کتاب نیز باید در حدود همین سال نوشته شده باشد. این اثر را بعدها یکی از نوادگان مؤلف به نام سیدعلی غضنفر، معروف به جارالله، که گویا در اواخر سدهٔ دهم هجری می‌زیست تهذیب کرده و تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای بسط داده و ازجمله انساب سادات ممالک مختلف را، با استفاده از برخی تواریخ مشهور، به‌کتاب افزوده است. افزون بر این، شرح سلسله‌های صوفیان، که از احوال‌الاصفیا و لطائف اشرفی گرفته شده، و سرانجام شش فصل آخر کتاب نیز افزودهٔ او است. از منبع‌الانساب نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها از جمله نسخه‌ای در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.226) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۷۹۱/۲-۷۹۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۱۷/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۲؛ الذریعه، ۳۵۷/۲۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو، ۷۲۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۳۱۱/۳؛ مرآت‌العلوم، ۱۲۸/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/348, 3/1042; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 431; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/948-949, 1114.

برزگر

منتخب‌الاشعار (mon.ta.xab.bol.aš.ār)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح زندگانی هفت‌صد و یازده شاعر از مردان‌علی‌خان مبتلای لکنویی / مشهدی*. مؤلف این تذکره را در ۱۱۶۱ق به‌پایان برده است، چنان‌که خود نیز در بیتی می‌گوید: «مکن هرزه‌گردی که من فکر کردم ــ پی سال تاریخ نظم معانی (= ۱۱۶۱ق).» این مادهٔ تاریخ برخی تذکره‌نویسان، مانند صاحبان تذکره‌های نتایج‌الافکار و گل رعنا را به اشتباه انداخته است، چراکه پنداشته‌اند نام این تذکره نظم معانی است، حال آنکه مردان‌علی‌خان در سبب تألیف این اثر می‌گوید که: «از جوانی

سخت شیفتهٔ خواندن دواوین شاعران بود و اشعاری را که می‌پسندید، در پاره‌های کاغذ یادداشت می‌کرد. گردآوری همین اشعار او را بر آن داشت تا آن‌را در کتابی تدوین کند و به یادگار بگذارد. پس آن‌چه را گردآوری کرده بود، منتخب‌الاشعار نام کرد.» در این تذکره زندگینامهٔ شاعران به ترتیب الفبایی آمده و، با زندگینامهٔ اهلی شیرازی شروع می‌شود و با شرح احوال یکتای هندی / تاراچند پایان می‌پذیرد. مبتلا در این تذکره زندگینامهٔ بیشتر شاعران را به‌اختصار آورده، چنان‌که زندگینامهٔ بیشتر آنان از یک دو سطر بیش نیست. او سپس گزینه‌ای از شعرهای هر یک از آنان را آورده، که در بیشتر موارد مفصل است، مانند شعرهای اهلی شیرازی، اهلی خراسانی، ابوسعید ابوالخیر، عبدالرحمان جامی، امیرخسرو دهلوی، سحابی استرابادی، سلیم تهرانی و امیر همایون. گاه نیز در زیر نام برخی شاعران تنها بیتی از سروده‌های آنان آمده است، مانند راسخ، سیدرضا، رفیع قزوینی، ساقی، سام‌میرزا، صالح تبریزی، یمینی و یکتا. سبک نگارش مؤلف بیشتر ساده و روان و گاه نیز مصنوع است. شعرهایی را که مبتلا از شاعران برگزیده نشان می‌دهد که وی در شناخت شعر از ذوق سلیم برخوردار بود. این تذکره شناختی چندان از زندگانی شاعران به‌دست نمی‌دهد و سخنی تازه در آن یافت نمی‌شود. حتی در مواردی نیز سال درگذشت شاعران نیامده است، اما بهترین ویژگی این تذکره همانا حسن انتخاب اشعار آن است. منتخب‌الاشعار به همت محمد اسلم‌خان به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۹۷۵م).

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۰۳/۲-۳۰۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۸۵/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۱۰-۳۱۵؛ الذریعه، ۹۵۷/۹؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۸۶/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۵۳/۱۱-۷۵۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۵۸/۳؛

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustany & Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 239; *Persian Literature*, C.A.Storey,1/829.

جهان‌تاب

منتخب‌التواریخ (mon.ta.xa.bot.ta.vā.rix)، کتابی به‌فارسی در تاریخ عمومی، از آغاز تا جلوس شاه‌جهان گورکانی در ۱۰۳۷ق، از محمدیوسف اتکی. مؤلف نگارش این اثر را در ۱۰۳۹ق آغاز کرد و آن‌را در ۱۰۵۶ق به انجام رسانید و به شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) اتحاف کرد. منتخب‌التواریخ در یک مقدمه، پنج قسم و یک خاتمه تدوین شده است: **مقدمه** در آفرینش و جز آن؛ **قسم یکم**، انبیا و رسل، اولیا و حکما؛ **قسم دوم**، شاهان پیشین ایران و همروزگار آنان از شاهان عرب، عمالقه، فراعنه، شاهان کلدانی، شاهان ماوراءالنهر (توران)، شاهان اسرائیل، شاهان روم و یونان، شاهان فرنگ، راجگان هند، شاهان ختایی (چین) تا فتح مغول؛ **قسم سوم**، محمد (ص) و خلفا؛ **قسم چهارم** در دو باب: یک) در چهار فصل: ۱- شاهان ماوراءالنهر و خراسان در پنج طایفه: طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان و غوریان، ۲- شاهان ایران و عراق و فارس در دو طایفه: دیلمیان و سلجوقیان، ۳- غلامان سلجوقیان در دو طایفه: خوارزمشاهیان و اتابگان و ۴- اسماعیلیان مغرب و ایران، دو) در شش فصل: ۱- مغولان (چنگیزخان و جانشینان او تا ابوسعید)، ۲- شاهان ایران (مظفریان، ایلکانیان، قراقویونلو، آق‌قویونلو، صفویان تا شاه‌عباس دوم)، ۳- شاهان روم (سلجوقیان و عثمانیان)، ۴- شاهان سند، ۵- شاهان هندوستان (غلامان غوری، خلجیان، تغلقیان، سادات، لودیان) و ۶- تیموریان ایران و هند تا جلوس شاه‌جهان؛ **قسم پنجم** در دو باب: یک) در پنج فصل: ۱- امامان مذاهب چهارگانهٔ اهل سنت، ۲- قراء، ۳- محدثان، ۴- علما به‌ترتیب الفبا و ۵- شعرا به‌ترتیب الفبا. (دوم) در دو فصل: ۱- استادان و ۲- اولیا از آغاز اسلام تا پایان سدهٔ دهم هجری، به‌ترتیب سال، و بانوان عارف؛ **خاتمه** در جغرافیا. نثر منتخب‌التواریخ در آن‌جا که به قلم خود اتکی، و نه اقتباس از آثار پیشینیان، است ساده و به دور از آرایش‌های منشیانه است. این اثر از مهم‌ترین و جامع‌ترین تواریخ عمومی دورهٔ گورکانیان هند به‌شمار می‌آید و دست‌نویس‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ 768/PEI/21) و گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۲۳۶۰۳) نگه‌داری می‌شود. عبدالشکور بن شیخ عبدالواسع تتوی در ۱۰۸۴ق، در دورهٔ پادشاهی اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق)، گزیده‌ای از این اثر ترتیب داده است که انتخاب منتخب‌التواریخ نام دارد.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۱۶/۲-۶۱۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۵۱/۲-۲۵۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۵۰/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲۴/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۱۶/۲-۶۱۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۱/۱۰-۱۲۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی،

۲۴۰۴/۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/122-124; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 424.

برزگر

منتخب‌التواریخ (mon.ta.xa.bot.ta.vā.rix) / تاریخ بدایونی، کتابی به‌فارسی در تاریخ هند از عبدالقادر بدایونی*. این کتاب، که در ۹۹۹ ــ ۱۰۰۴ق نوشته شده، تاریخ کوتاه و مفید پادشاهان مسلمان هند از سبکتگین غزنوی (ــ۳۸۷ق) تا جلال‌الدین اکبر گورکانی (ــ۱۰۱۴ق) است. این کتاب در یک مقدمه در ستایش پیامبر و خلفای راشدین و فواید علم تاریخ و سبب تألیف و روش کار، یک خاتمه در شرح احوال مشایخ و علما و فضلا و علما و حکما و شعرای دورهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی و نه طبقه تدوین یافته و طبقات نه‌گانهٔ آن بدین قرار است: ۱ــ غزنویان از سبکتگین (۳۶۷ق) تا خسروملک؛ ۲ــ غوریان از غیاث‌الدین محمد (۵۵۲ق) تا قتل معزالدین غوری (۶۰۲ق)؛ ۳ــ غلامان از قطب‌الدین ایبک (۶۰۲ق) تا برکناری شمس‌الدین کیکاوس (۶۸۹ق)؛ ۴ــ خلجیان از جلال‌الدین خلجی (۶۸۹ق) تا قتل مبارک خلجی (۷۲۰ق)؛ ۵ــ تغلقیان از غیاث‌الدین تغلق (۷۲۰ق) تا محمود تغلق (۸۱۷ق)؛ ۶ــ سادات از سید خضرخان (۸۱۷ق) تا علاءالدین (۸۵۵ق)؛ ۷ــ لودیان از بهلول لودی (۸۵۵ق) تا قتل ابراهیم لودی (۹۳۲ق)؛ ۸ــ تیموریان (دورهٔ اول) از جلوس بابر (۹۳۲ق) تا بیرون راندن نصیرالدین همایون از دهلی (۹۴۷ق)؛ ۹ــ سوریان از فتح دهلی به‌دست شیرشاه (۹۴۷ق) تا برافتادن دودمان سوریان (۹۶۲ق) و تیموریان (دورهٔ دوم) از بازگشت همایون (۹۶۲ق) تا چهلمین سال پادشاهی اکبر (۱۰۰۴ق). چون بدایونی سنی متعصبی بود با دید انتقادی به رویدادهای دورهٔ جلال‌الدین اکبر می‌نگریست. گویند کتاب تاریخ خود را پنهانی نوشت و تا ده‌سال پس از مرگ جلال‌الدین اکبر (۱۰۱۴ق) کسی از وجود آن آگاه نبود و این کتاب نخستین بار در دهمین سال پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) انتشار یافت. تاریخ بدایونی از منابع ارزشمند تاریخ هند در دورهٔ اسلامی به‌ویژه در دورهٔ سوریان (۹۴۷ــ ۹۶۲ق) و جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) به‌شمار می‌آید و به‌ویژه بخش خاتمهٔ کتاب که تذکرهٔ سخنوران دورهٔ جلال‌الدین اکبر است، ارزش ادبی فراوان دارد. نثر کتاب آراسته به آرایه‌های لفظی و معنوی ولی ساده و روان است. این کتاب در ۱۸۶۴ــ ۱۸۶۹م در سه جلد (۱ــ از سبکتگین تا پایان کار همایون، ۲ــ دورهٔ جلال‌الدین اکبر، و ۳ــ شرح حال دانشمندان و سخنوران دورهٔ اکبری) در کلکته به‌چاپ رسیده است. مجلدات سه‌گانهٔ تاریخ بدایونی به‌ترتیب به قلم رین کینگ (Ranking) دبلیو.اچ.لوو (W.H.Lowe) و تی.دبلیو.هیگ (T.W.Haing) به انگلیسی برگردانیده و چاپ شده است (۱۸۸۴ــ ۱۹۲۵م). همچنین ترجمهٔ انگلیسی ملخصی از کل کتاب به همت ویلیام ارسکین انجام گرفته که در نسخهٔ شمارهٔ Add.266.9 موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ترجمه‌هایی به اردو نیز از این کتاب از محمود احمدفاروقی (چاپ لاهور) و احتشام‌الدین مرادآبادی در دست است.

منابع: تاریخ ادبی ایران، ۲۳۰/۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۹۲/۲-۷۹۸؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۵۵- ۱۶۳؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۱۸۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۰۱/۱۰- ۴۰۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۰۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۴۹/۲ - ۱۳۵۰؛ منتخب‌التواریخ؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/222-223; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office,* 1/98-99; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library,* 1/105-107; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal,* 1/38; *Mughals in India,*17-18; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/805, 439.

برزگر

منتخب‌اللّباب ← خوافی‌خان، محمدهاشم

منتخب‌اللطایف (mon.ta.xa.bol.la.tā.yef)، گزیده‌ای از تذکرهٔ جامع‌اللطایف نوشتهٔ رحم‌علی‌خان ایمان فرخ‌آبادی. این کتاب حدود ۱۱۹۰ق که هفدهمین سال پادشاهی شاه عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) بود در سکندرپور نوشته شده است. در این تذکره شرح حال دو هزار و دویست و سی و دو شاعر از روزگار سامانیان تا سدهٔ دوازده هجری آمده و در آن از شعرایی که در دیگر تذکره‌ها نامی از آنان به میان نیامده نیز یاد

رفته است. افزون بر این، نویسنده به شرح حال پاره‌ای از سرایندگان اردو نیز پرداخته است. از مزایای این تذکره آن است که رحم‌علی‌خان اختلاف اقوال دربارهٔ اشعار را از نظر دور نداشته و گاه نقدی نیز بر اشعار نوشته است. وی در ذکر احوال سرایندگان ترتیب زمانی را کمابیش رعایت کرده و از آن روی که خود در جمع درویشان بوده، شرح حال مشایخ صوفیه را مشروح‌تر بیان کرده است. رحم‌علی‌خان در تألیف منتخب‌اللطایف از منابعی چون مآثر رحیمی، لباب‌الالباب، تاریخ گزیده، تذکرهٔ دولتشاه، تحفهٔ سامی، تذکرهٔ نصرآبادی، مجمع‌النفایس، مرآت خیال، تاریخ عالم‌آرای عباسی و تاریخ فرشته بهره گرفته است. این تذکره از منابع مهم ادبی آن روزگار به‌شمار می‌رود. محمد قدرت‌الله در تألیف تکملةالشعرای جام جمشید و عاشق عظیم‌آبادی در تألیف تذکرهٔ نشتر عشق از آن بهرهٔ فراوان برده‌اند. منتخب‌اللطایف در ۱۳۴۹ش به‌کوشش سید محمدرضا جلالی نائینی و سید امیرحسن عابدی از روی نسخهٔ خطی دانشگاه دهلی در تهران به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۵۷/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۷۰، ۵۱۹؛ الذریعه، ۱۱۵/۹؛ صبح گلشن، ۴۸-۴۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۵۵/۱؛ مجموعهٔ سخنرانیهای دومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، ۱-۲/ ۴۸۱-۴۸۹؛ مکارم‌الآثار، ۸۲۹/۳؛ منتخب‌اللطایف، ۱۸-۳۱؛ نشتر عشق، مقدمه.

م.انوشه

منتخب‌اللغات (mon.ta.xa.bol.lo.qāt)، فرهنگی عربی به‌فارسی نوشتهٔ عبدالرشید حسینی* مدنی تتوی، فرهنگ‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره (- ۱۰۷۷ق). مؤلف کلمات را به‌ترتیب و با در نظر گرفتن حروف اول و دوم و آخر آورده است و خواننده برای پیدا کردن کلمه‌ای ویژه با مشکل روبه‌رو نخواهد شد. مؤلف در بیشتر کتاب، معانی مختلف یک لغت را آورده، اما در برخی موارد کلمات را مختصر توضیح داده است. از ویژگی‌های منتخب‌اللغات آوردن نام مآخذ بیان معانی لغات است و مؤلف سوای مآخذ، نقل قول‌هایی نیز ضبط کرده و در برخی جاها نظریات و تحلیل‌های گوناگون آورده است. زبانی را که عبدالرشید برای بیان معانی لغات به کار برده ساده و روان است. منتخب‌اللغات در ۱۲۲۳ق در کلکته و در ۱۲۹۱ق در تهران و بار دیگر همراه با غیاث‌اللغات و چراغ هدایت در یک کتاب به چاپ رسیده است (بمبئی، ۱۹۶۵م / ۱۳۸۴ق).

منابع: محققین و منتقدین معروف زبان و ادب فارسی در هند، ۶۰-۶۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۵۳/۳؛ نزهةالخواطر، ۲۲۵/۵-۲۲۶؛ ابراهیم صفایی، «فرهنگ ایران در هند»، ارمغان، دورهٔ بیست‌ونهم، شمارهٔ ۴ و ۵، تیر و مرداد ۱۳۳۹ش، صص ۱۴۹-۱۵۰؛

Mughals in India, 24.

رسولی

منتخب حاکم (mon.ta.xab-e.hā.kem)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح زندگانی شش شاعر از عبدالحکیم حاکم لاهوری. مؤلف این تذکرهٔ به‌ظاهر ناتمام را در ۱۱۶۱ق تدوین کرده است، چنان‌که از نام آن (منتخب حاکم = ۱۱۶۱ق) نیز چنین برمی‌آید. در این تذکره زندگینامه و نمونهٔ اشعار شش تن از شاعران همروزگار مؤلف با نام‌های شاه‌آفرین، میرغلام علی‌آزاد، قزلباش امید، سراج‌الدین علی‌خان آرزو، میرعبدالحی و شیخ نورمحمد آمده است. دو نفر آخر را حاکم لاهوری بر این تذکره افزوده است. زندگینامهٔ چهار شاعر دیگر نیز در تذکرهٔ مردم دیده اثر دیگر حاکم لاهوری آمده است. ریو می‌گوید که حاکم این تذکره را با استفاده از مجمع‌النفایس سراج‌الدین علی‌خان آرزو ترتیب داده و برخی شاعران را بر آن افزوده است. اگر این سخن راست باشد، می‌توان گفت که حاکم نسخهٔ مجمع‌النفایس را پیش از به‌پایان رسیدن آن در ۱۱۶۴ق دیده بوده است. اما به‌گفتهٔ استوری دانسته نیست که این تذکره همان مردم دیده است، زیرا به گفتهٔ حاکم در مردم دیده، او نخستین‌بار مجمع‌النفایس را در جمادی‌الاولی ۱۱۷۵ق نزد میرغلام‌علی بلگرامی دیده است. چنین بر می‌آید که حاکم پیش از آن‌که به ترتیب تذکرهٔ مردم دیده بپردازد، این تذکرهٔ مختصر را ترتیب داده بود. اما دانسته نیست که چرا او نام‌های میرعبدالحی و شیخ نورمحمد را در مردم دیده نیاورده است. نسخه‌ای از این کتاب به‌شمارهٔ or.1947 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۲۱/۲-۳۲۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۸/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۱۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۵۹/۳؛

Catalogue of the persian Manuscripts in the British Musum, 3/1037; *Persian Literature,* C.A.Storey, 2/829.

جهان‌تاب

منتخب خلاصة‌التواریخ ← رام پرشاد

منت دهلوی (men.nat-e.deh.la.vi)، میرقمرالدین فرزند سناءالله فرزند مولوی حامد حسینی ناصری مشهدی سونی‌پتی، ۱۱۵۷ـ کلکته ۱۲۰۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان سید عبدالله مشهدی، مشهور به ناصرالدین سونی‌پتی، «که مزارش در قصبهٔ سونی‌پت مزار خلایق خاص و عام است»، بود و از این روی، وی را منت مشهدی نیز گفته‌اند. تبارش به چهارده واسطه به سید جلال‌الدین عضد یزدی می‌رسد و از مادر به «شاه عنایت‌الله رضوی و سید جلال‌الدین بخاری و شاه عبدالعزیز چشتی می‌پیوندد». منت در سونی‌پت نزدیکی دهلی به‌دنیا آمد. در دهلی پرورش یافت و نزد شاه عبدالعزیز دهلوی درس خواند و از او در حدیث اجازه گرفت. در تصوف به شیخ فخرالدین بن نظام‌الدین اورنگ‌آبادی دهلوی دست ارادت داد. در سخنوری در اوایل از نورالدین نوید دهلوی و میرشمس‌الدین فقیر دهلوی مشق سخن می‌گرفت. در شعر اردو، شاگرد قیام‌الدین علی قائم / محمدقائم، مؤلف تذکرهٔ مخزن نکات، بود. در ۱۱۸۲ق در فرخ‌آباد نشیمن گزید و ملازم و ندیم مهربان‌خان، دیوانِ احمدخان بنگش شد. در ۱۱۹۱ق به لکنو رفت و خود را از شیعیان فرانمود و قصایدی در ستایش آصف‌الدوله حکمران اوده (۱۱۸۹ــــ ۱۲۱۲ق)، نایب وی حیدربیگ‌خان و راجه‌تکیت‌رای پیشکار آصف‌الدوله، سرود و جوایز فراوان گرفت. سپس در سمت منشی به‌خدمت انگلیسی‌ها درآمد و همراه ریچارد جانسن، از کارگزاران بلندپایهٔ شرکت هند شرقی انگلیس، به کلکته رفت و «مدایح ناظم آن‌جا نموده به جایزه معزز گردید» و نیز وارن‌هیستینگز، فرماندار کل انگلیسی هند، را مدح گفت و «به‌خطاب ملک‌الشعرایی سرفراز گشت.» در ۱۱۹۶ق همراه ریچاردجانسن به حیدرآباد دکن رفت. به‌خدمت آصف‌جاه نظام‌علی‌خان، نظام حیدرآباد (۱۱۷۵ ــ ۱۲۱۱ق)، پیوست و در زمرهٔ منصب‌داران دستگاه او به «دوصد روپیهٔ ماهوار سرافراز» شد (تاریخ آصفجاهیان، ۴۵۷). اشعاری در ستایش نظام‌علی‌خان سرود و «به ده هزار روپیه صلهٔ نقد و جنس مباهی گشت. گویند به ایمای والی حیدرآباد شعرای آن‌جا به مکابره و مجادله با میر پیش آمدند. چون وی را در هر فن مستعد و بدیهه‌گو یافتند، مخفی به والی مبرور معروض داشتند و آن جوهرشناس نگین زمرد به خطاب ملک‌الشعرایی مرحمت فرمود.» منت در بازگشت به لکنو در شمار مصاحبان و ملازمان راجه تکیت‌رای درآمد. پس از چند سال، در چهل و نه سالگی بار دیگر به کلکته رفت و سرانجام در همان‌جا درگذشت. پسرش نظام‌الدین ممنون (ــ ۱۲۶۰ق) نیز به‌فارسی و بیشتر به اردو شعر می‌سرود. منت «شخص اهل دل و سخنور کامل و قابل و فاضل و مورخ خوش‌مقال و نازک‌خیال و متلاشی مضامین نو و رنگین و متجسس الفاظ خوب و شیرین بود» و «در فارسی‌گویان کسی قوت مقابله با او نداشت ــ علی‌الخصوص در قصیده و مثنوی ــ گاه‌گاه زبان فصاحت بیان را به هندی [اردو] هم آشنا می‌ساخت ــ بالتخصیص در وقت اصلاح چرا که در هندی شاگردان بسیار به هم رسانیده بود.» گویند منت اشعار فارسی فراوان، ازجمله ده مثنوی به پیروی از خمسهٔ نظامی و امیرخسرو دهلوی، سروده است که خود در مثنوی چمنستان بدان‌ها اشاره دارد: «درین عمر ده مثنوی گفته‌ام ــ به‌آیین و طرز نوی گفته‌ام / چو اشعار من در عدد می‌رسد ــ شمار قصاید به صد می‌رسد / بود در غزل شعر من سی‌هزار ــ ز پانصد رباعی گرفتم شمار / اگر خواهی از نثر بریان من ــ ببر خوان در شکرستان من.» اما اشعار اردوی او ظاهراً اندک است. منت در نثر فارسی نیز ماهر بود و آثاری به نثر فارسی از خود به‌جا گذاشته است. ازجملهٔ مثنویات فارسی، که در تذکره‌ها و فهرست‌ها از آن یادرفته، این آثار را می‌توان نام برد: ۱ــ جان و دل (نسخهٔ کتابخانهٔ سالارجنگ به‌شمارهٔ ۲۱۵۵/۱ فهرست)؛ ۲ــ سراپای معشوق و عاشق (نسخه‌های سالارجنگ به‌شمارهٔ ۲۱۵۵/۲ و کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۸۷۱،۹۹ منت)؛ ۳ــ هیرو رانجها (سرودهٔ ۱۱۹۵، نسخه‌های سالارجنگ به‌شمارهٔ ۲/۵۵/۴ و انجمن ترقی اردوی کراچی به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۱۸۳) در ۱۱۵۲بیت در داستان دلدادگی هیر و رانجهن. این مثنوی به‌ریچارد جانسن پیشکش شده است؛ ۴ــ نشئهٔ حکمت (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۸۷۱،۹۹منت) در کیفیت شراب؛ ۵ــ چمنستان در برابر بوستان سعدی؛ ۶ــ معجزالکمال در برابر سحر حلال اهلی شیرازی که مثنوی ذوبحرین و ذوقافیتین و دارای صنعت تجنیس است. منت همچنین قصهٔ چندرهانس را در قالب مثنوی درآورد، اما پیش از آن‌که آن را به پایان برد درگذشت، چنان‌که بهگوان‌داس هندی در سفینهٔ هندی می‌گوید که «هر گاه که [منت] از شاه‌جهان‌آباد وارد لکنو گشت راقم [بهگوان‌داس] او را به ملازمت مهاراج ادهراج مهاراجه تکیت‌رای نراندربهادر رسانیده، به در ماهه صد روپیه ممتاز گردانید، به‌موجب فرمایش راقم

مثنوی قصهٔ چندر هانس می‌گفت، به نیمه راه آورده بوده، عمرش تمام شد.» دیوان منت (نسخه‌های سالارجنگ به‌شمارهٔ ۲۱۵۴فهرست و کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۸۷۱،۹۹منت) مجموعه‌ای از قصاید، برخی مثنویات، غزلیات، قطعات، مخمسات و رباعیات است. از آثار منثور منت یکی شکرستان به‌پیروی از گلستان سعدی، و دیگر تهذیب و تأدیب‌الکلام / تهذیب‌الکلام (نسخه‌های گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۳۵۰۷/۴۷۳ و کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۴۷۴،۴ قمر) در بلاغت و محاسن و عیوب کلام است.

منابع: پنجابی قصی فارسی‌زبان مین،۱/۱۷۰۰؛ ۲/۷۱-۸۲؛ تاریخ آصفجاهیان، ۴۵۷، ۵۹۰؛ تاریخ‌ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۶۰-۶۱؛ تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۱۶۶؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۸۱-۸۳؛ تذکرهٔ هندی، ۲۳۸-۲۳۹؛ تین تذکری، ۱۲۹؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۷۰۹-۱۷۱۰؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۱/۱۶۵-۱۶۶؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۹۳-۱۹۵؛ روز روشن، ۷۶۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۲۳۱-۲۳۲؛ سخن شعرا، ۴۵۷؛ سفینهٔ هندی، ۱۹۳؛ شمع انجمن، ۴۱۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۸۴/۸؛ ۱۳/۲۴۳۴-۲۴۳۵؛ ۴۵۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۳۱، ۲۵۴۵، ۲۹۰۵، ۳۲۷۳،۳۵۸۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۹۵؛ گلشن بی‌خار، ۵۳۳-۵۳۵؛ گلشن همیشه‌بهار، ۳۰۰؛ گلشن هند، ۱۷۱؛ مجموعهٔ نغز، ۲/۲۱۵-۲۱۶؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۳۰۶-۳۰۷؛ مخزن نکات، ۱۹۸؛ مطلع‌الشمس، ۲/۴۴۵؛ نتایج‌الافکار، ۶۸۷-۶۸۹؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۳۹۹؛ نشتر عشق، ۵/۱۵۲۴-۱۵۴۲؛

Catalogue of The Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/258-259, 498; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office,* 1/934-935; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library,* 5/311-313; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal,* 417; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 351; *Mughals in India,* 291.

برزگر

منت مشهدی ← منت دهلوی

منتهی تهرانی (mon.ta.hi-ye.teh.rā.ni) / منهی، میرعطا، ـ ۱۱۰۰ق، شاعر ایرانی. در روزگار پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) به هند کوچید و به ملازمت شاهزاده سلیم (جهانگیر آینده) درآمد و در روزگار پادشاهی او حکومت بندر لاهری که یکی از بنادر بنگاله است، به او واگذار شد. چندی بعد عزم وطن کرد و رخصت خواست که بازگردد، اما در میانهٔ راه کشته شد. نصرآباد که یادکردِ او را زیر نام میرعطا آورده، می‌نویسد: «طبعش در نهایت شوخی و لطف اما به طریق محمدقلی سلیم ادا بند است. منهی تخلص دارد.» در سفینهٔ خوشگو از شاعری امامقلی‌نام و منتهی تخلص یاد رفته است که مؤلف فرهنگ سخنوران او را با میر عطا یکی می‌داند. خوشگو می‌نویسد: «اگر چه اهل ایران است، اما از دو پشت هندوستان‌زا است. با میان ناصرعلی [= سرهندی ۱۰۴۸ ـ ۱۱۰۸ق] یار غار و هم‌طرح و هم‌مشق بود، چنان‌چه اکثر از تضمین‌های او ظاهر است. صاحب طبع عالی بود. دیوان مختصری به نظر ناقص رسیده. بسیار معانی تازه یافته... دو هزار و صد و ده درگذشته...» به نظر می‌رسد این منتهی با منتهی تهرانی یکی نباشد، چه، آگاهی‌هایی که در سفینهٔ خوشگو آمده، به تمامی با آگاهی‌های دیگر تذکره‌ها متفاوت است. نمونه‌ای از شعر او است: «شمع اگر سرو است، همچون قد دلجوی تو نیست ـ ما، اگر بر آسمان رفته‌است چون روی تو نیست.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۴۱-۲۴۲؛ الذریعه، ۹/۷۲۷؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۴-۱۵؛ شام غریبان، ۲۳۹؛ صبح گلشن، ۴۵۴-۴۵۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۹۹، شمارهٔ ۳۱۲؛ نتایج‌الافکار، ۶۳۷.

شریفی

منجم هندی (mo.naj.jem-e.hen.di)، ملا عبدالرحیم، ز۱۱۲۲ق، منجم و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از منجمان بنام دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) و استاد نواب ابراهیم‌خان، از امیران بزرگ شاهان گورکانی هند (ـ ۱۱۲۲ق) بوده است. ملا عبدالرحیم شاعری متفنن بود و از سروده‌هایش ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. اصلح در تذکرهٔ شعرای کشمیر می‌نویسد: منجم «چنان که برای طلب گذراندن از نظر شهنشاه روی زمین حضرت عالمگیر در پیش آمده بودند، گفته: تکلیف نظر گذشتنم چیست ـ عمری است که از نظر گذشتم.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴/۴۷۰-۴۷۱؛ صبح گلشن، ۴۵۵.

جهان‌تاب

منزوی (mon.za.vi)، سدیدالدین میر مرتضی، ۱۱۰۷ ــ ۱۱۷۳ق / ۱۶۹۵ ــ ۱۷۵۹م، ستاره‌شناس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کونکن از توابع بمبئی بود و حکمت یونانی و منطق درس می‌داد. به آرکات رفت و به خدمت نواب باقرعلی‌خان نایطی (ــ ۱۱۵۲ق) پیوست. در اواخر عمر گوشه گزید و از معاشرت با مردم دوری جست، چنان که خود می‌گوید: «من القصه از آشنایان خویش ــ که بودند مطلب نمایان خویش / ز یکرنگ اصلاً در آن‌ها خیال ــ ندیدم درین عمر پنجاه سال / ندیدم درین باغ رعنا بهار ــ چو خورشید یکرنگ گل از مزار / مراتب شناسندهٔ معرفت ــ به عالم توان یافت عنقا صفت / اگر آشنا مرد با فر بود ــ وجود چو کبریت احمر بود / ندارد درین گلشن بی‌درنگ ــ گل آشنایی به جز رنگ رنگ / چو این تجربه یافتم در جهان ــ شدم حیرت‌اندیش از مردمان / که در عالم این خبث ذاتی ز چیست ــ شرارت نشان فتنه‌افروز کیست / به حیرت‌پرستی دل ظاهرم ــ جنون ریخت از وحشت خاطرم / بریدم ز یاران اخلاصمند ــ در خانه را ساختم قفل‌بند / نه‌تنها به تنهانشینی شدم ــ نمودار خلوت‌گزینی شدم / چو عنقا به‌قاف قناعت بهار ــ شدم گوشه‌گیر از ره اختیار / ز آمد شد مردم بادسنج ــ ندارم دگر خویشتن را به رنج.» وی، به رغم تبحرش در حکمت و منطق، به طالع‌بینی، کف‌شناسی، فراست / قیافه‌شناسی و علم کشف اسرار از راه گوش فرا دادن به آواهای برخی جانوران و پرندگان معتقد بود. از آثارش: ۱ــ مثنوی پنج‌گنج در علوم غریبه (دست‌نویس‌های کتابخانهٔ ملی تبریز به‌شمارهٔ ردیف ۱۰۶ و کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن به شماره‌های ۲۱۰۰ و ۲۱۰۱). این اثر در ۱۱۵۷ق سروده شده و به گفتهٔ خود منزوی، پنج گنج آن در پنج مطلب تدوین شده است: «بود گنج اول به دانش بهار ــ ز احوال مولود آئینه‌وار / دوم گنج این نسخهٔ دل‌نشین ــ بود نقش راز نفس را نگین / سیم گنج معیار دانش‌عیار ــ ز علم قیافه بود راز دار / بود چارمی گنج دانش نورد ــ ز اسرار خط کف دست مرد / بود گنج پنجم به اسلوب پنج ــ ز احکام دانشوری رازسنج»؛ ۲ــ منظومهٔ خزانة‌الاحکام در صد و سی بیت در کف‌شناسی که گویا یکی از پنج گنج او است و در ۱۱۵۷ق سروده شده است (دست‌نویس‌های کتابخانهٔ ملی تبریز به‌شمارهٔ ردیف ۳۸۲ و کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1957-1052/3-3؛ ۳ــ منظومهٔ نظم‌الاصول در رمل و اختربینی (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی خیرپور پاکستان)؛ ۴ــ منظومهٔ نظم‌الوصول در اختربینی که در ۱۱۵۳ق سروده شده است. (دست‌نویس کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به‌شمارهٔ ۳۵۵۷/۲)؛ ۵ــ مثنوی تحفة‌الدلائل در اختربینی که در ۱۱۵۰ق سروده شده است. (دست‌نویس‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به‌شمارهٔ ۳۵۵۷/۳ و کتابخانهٔ سالارجنگ به‌شمارهٔ ۲۰۹۹)؛ ۶ــ قصیدهٔ نظم‌الدرر / مخزن‌الاسرار / منظومه در حرکت فلک‌الافلاک در حرکت افلاک که در ۱۱۵۹ق سروده شده است (دست‌نویس‌های کتابخانهٔ ملی تبریز به‌شمارهٔ ردیف ۱۳۷۷ و کتابخانهٔ سالارجنگ به‌شمارهٔ ردیف ۲۱۰۲)؛ ۷ــ گنج حکمت؛ ۸ــ جواهرالاشعار در عروض و قافیه.

منابع: الذریعه، ۱۹/۱۳۷، ۲۴۳؛ فهرست کتابخانهٔ ملی تبریز، ۱۵۱، ۴۵۴، ۱۳۵۱-۱۳۵۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۳۷۱؛ ۸/۱۱۰۰-۱۱۰۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱/۲۴۹، ۲۵۳، ۲۸۵، ۳۶۳؛ ۴/۲۷۸۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴/۲۸۳۷، ۲۸۴۳، ۲۹۰۹، ۳۰۳۹، ۳۰۹۸؛

A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 5/274-275; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 438; Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D», *Indo-Iranica*, volume thirty-five, Number 3 & 4, pp.7-8.

برزگر

منسای خوشابی (man.sā-ye.xu.šā.bi)، منسارام فرزند بهوانی‌داس غازی‌الدین خانی، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسنده و منشی فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی منشی محمد خوشحال‌خان قاقشال ساکن قادرآباد در هزارهٔ پاکستان بود. منسارام حدود پنجاه‌سال در دربار آصف‌جاهیان خدمت کرد. از آثارش: مرآت‌العارفین؛ مرآت‌التوحید؛ نازک خیالات که ترجمهٔ فارسی آتم‌بلاس اثر شنکر چارج از زبان سنسکریت است. این اثر در سه گنج عشق، نفی و اثبات است. مترجم ترجمهٔ آن را در ۱۱۲۲ق/۱۷۱۰م به‌پایان رسانید. این اثر در ۱۹۰۱م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ضوابط دربار آصف‌جاه / قانونچه دربارهٔ اصول اداری دستگاه نواب نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۱۳۲ــ۱۱۶۱ق) و

مطالبی دربارۀ تاریخ و مسائل اجتماعی آن‌روزگار. منسا رام تألیف این اثر را در ۱۱۷۳ق آغاز کرد و در ۱۱۷۵ق به پایان برد. این اثر با نام رسالۀ دربار آصفیه در ۱۳۰۸ق در حیدرآباد به‌چاپ رسیده است؛ مآثر نظامی که مؤلف آن‌را در ۱۲۰۰ق/۱۷۸۶م تدوین کرده است و دست‌نویسی از آن به‌شمارۀ ۱۷۴۹ در کتابخانۀ آصفیه نگه‌داری می‌شود؛ ترجمۀ منظوم و منثور هیرورانجها نوشتۀ دمودر، از مردم جهنگ پنجاب که منسارام آن‌را در ۱۱۵۷ / ۱۱۵۸ق به‌فارسی برگرداند. این ترجمه در سه سربند تدوین شده است. نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارۀ or.1244 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۶؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۸۹/۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۴۳/۳-۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۸/۳، ۴۱۹؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره، ۱۹۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۱۱۰/۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانۀ گنج‌بخش، ۹۱۶؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۲۳۸؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۳۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۹۶/۴، ۲۳۷۷؛ ۱۰۴۶/۶، ۱۰۵۰، ۵۰۸/۱۰؛ ۷۶۱/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۷۵۴/۵؛ ۴۶۹۴/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۹۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزۀ ملی پاکستان کراچی، ۳۰۸؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۴۰۵، ۴۹۸، ۱۲۹۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/770; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 340; *Mughals in India*, 286.

فتح‌نیا طبری

منشی برهانپوری، فتح‌چند ← فتح‌چند بلگرامی

منشی بیدری، محمدقادرخان ← قادرخان بیدری

منشی، جسونت‌رای ← جسونت‌رای

منشی مولتانی (mon.ši-ye.mul.tā.ni)، ملک لعل چند، معروف به ملک‌زاده و متخلص به منشی، ۱۰۲۵ ــ پس از ۱۰۹۵ق، دبیر و نویسندۀ فارسی‌نویس شبه‌قاره. شاگرد و مرید ملا جمال‌الدین نظمی مولتانی / شیخ جمال‌الله اویسی بود. نخست در خدمت قاضی محمد منیر به سر می‌برد و سپس میرمنشی لشکرخان میربخشی شد و سال‌های بسیاری وی را خدمت کرد. پس از مرگ لشکرخان (۱۰۸۱ق)، به خدمت شاهزاده محمد معظم (شاه‌عالم بهادرشاه یکم آینده)، پسر اورنگ‌زیب گورکانی، پیوست. در دستگاه معزالدین جهاندارشاه، پسر محمد معظم، نیز کار می‌کرد و در لشکرکشی به کابل همراه وی بود. بعدها به سمت «منشی دیوانی» گمارده شد و در این مقام در خدمت دو تن از دیوان‌های دکن، یعنی رحمت‌خان و بشارت‌خان میرزا محمد ایرانی به سر برد و چون بشارت‌خان از اورنگ‌آباد دکن به دهلی فراخوانده شد ملکزاده به‌واسطۀ کهولت، اجازه یافت که در اورنگ‌آباد بماند. وی که سالیانی دراز در مقام منشی در جاهای گوناگون هند، از پیشاور تا اورنگ‌آباد، گذراند و شاهد رویدادهای مهم این سرزمین از دورۀ شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) بوده است بر آن شده تا تجربیات خود را در انشا و نامه‌نگاری در کتابی به تحریر درآورد. حاصل آن رقعات منشی / نگارنامۀ منشی / نگارین‌نامۀ منشی (نسخۀ کتابخانۀ عمومی پنجاب لاهور به‌شمارۀ ۸۷۶،۹ ملک و نسخه‌های گنج‌بخش به‌شماره‌های ۹۱۶۴ و ۶۰۹ و ۸۰۲۶) است که در ۱۰۹۰ / ۱۰۹۵ / ۱۰۹۹ق تألیف شده و در یک مقدمه در تعریف انشا و منشیان و ذکر دبیران و منشیان پیشین و دستورهایی در هنر نامه‌نگاری، و دو دفتر تدوین شده است: **دفتر یکم**، تحریرات خود که در ایام نوکری سلاطین و خوانین و هنگام خدمت دیوان‌ها به حسب روزگار نوشته است، در چهار «صفحه»: ۱ــ نامه‌های شاهزادگان در سه باب (عرایض، مکتوبات و نشان‌ها)، ۲ــ صحایف نوابان از عرایض و مکتوبات، ۳ــ عرایض و مکتوبات خوانین و پروانجات و اسناد خدمات، ۴ــ خطوط عزیزان و دوستان؛ **دفتر دوم**، منشآت دیگر منشیان منقح‌نویس از فرامین و مناشیر و نشان‌ها در پنج «صفحه»: ۱ــ فرامین پادشاهی، ۲ــ مناشیر عالیۀ والاشاهی و برخی مکاتیب که غالباً به‌قلم قدسی نمط نوشته شده، ۳ــ عرایض و مکتوبات خوانین، ۴ــ منشآت سردفتر استادان روزگار شیخ طالع‌یار عُرف اود براج منشی رستم‌خانی و ۵ــ نامه‌هایی که خواندن دارد و خواننده را در نشاط آورد. این اثر، گذشته از اهمیتش در انشا و نامه‌نگاری، در دادن آگاهی‌هایی دربارۀ اوضاع تاریخی، مالی و نظامی دورۀ شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) و اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) نیز ارزشمند است. اثر دیگر وی کارنامۀ منشی نام دارد (نسخه‌های گنجینۀ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارۀ

۳۱۵۳/۱۱۰۰/۱ و کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۸۷۳،۹ملک) که داستانی تمثیلی ـ عرفانی است و ملک‌زاده آن‌را، پس از خواندن چهار چمن برهمن لاهوری و بعد از سفر به اکبرآباد و مطالعهٔ کارستان منیر لاهوری، به‌همان شیوهٔ کارستان ولی بی‌عبارات مصنوع و استعارات متکلف، نوشته است.
کارنامه داستان پادشاهی است که فرزند نداشت و روزی افسرده با وزیر خود به‌کنار رود گنگ رفت. به شگفتی‌هایی برخوردند و به دیدار پیر روشن‌ضمیری رفتند که نوید فرزند به پادشاه داد و شاه را پسری به نام مهرپیکر نصیب شد. مهرپیکر بزرگ شد، آموزش شاهانه دید، سپاهیگری آموخت و به دختری زیبا از کشور دیوبند دل باخت. پدر به دیوبند رفت و دختر را با خود به پایتخت آورد. شهر را آذین بستند و آیین زناشویی باشکوهی برپا کردند. پس از چندی شاه درگذشت و مهرپیکر به‌شاهی رسید. وی که پادشاهی دادگر بود دارای فرزندی به نام ماه‌پرور شد. مهرپیکر با کیوان که به بنگال یورش برده بود جنگید و او را بشکست. وی با دانشمندان بت‌پرست بنارس مناظره کرد. و زن شعبده‌بازی که برای فریب پادشاه فرستاده شده بود به‌کوشش ملکه رسوا شد و بازگشت. پس از چندی زن دوست‌داشتنی مهرپیکر درگذشت و شاه تاج و تخت را به فرزند خود ماه‌پرور سپرد. ملک‌زاده در پایان این داستان می‌گوید که همهٔ این‌ها معانی فلسفی داشته، و برای نمونه، مراد از پادشاه، وزیر و زن شعبده‌باز به‌ترتیب سالک جویای حقیقت، عقل راهنما، و فریب نفس است. میگهراج مولتانی نویسندهٔ داستان مرآت‌الخیال در ۱۱۰۴ق، پسر ملک‌زاده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۸۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۵۰-۴۴۴/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۲۲-۲۱۸/۵؛ ۱۰۳۳-۱۰۳۲/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۱۷۷-۱۷۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی پتیالا، ۹۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۲۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۲۱۵/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۹، ۴۵۷؛

Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library, 9/106-107; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/985; *A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 3/117; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 339; *Mughals in India*, 355.

برزگر

منشی نکودری، اندرجیت ← اندرجیت

منصف اصفهانی (mon.sef-e.es.fa.hā.ni)، غیاث‌الدین منصور / علی، معروف به غیاثا، پسر محمد ـ ۱۰۱۹ق، شاعر ایرانی. از قاضی‌زادگان روستای هرند از توابع قهپایهٔ اصفهان بود. در کودکی به شیراز برده شد و در آن‌جا نشو و نما یافت و ادب و دانش آموخت. در بیست و سه سالگی رهسپار هند شد و به‌خدمت جعفر آصف‌خان قزوینی (۹۵۸ ـ ۱۰۲۱ق) درآمد. پس از مدتی به ایران بازگشت. در ۱۰۱۰ق که رهسپار زیارت مشهد بود، در کاشان با تقی کاشی مؤلف خلاصة‌الاشعار دیدار کرد و برخی اشعارش را بدو سپرد. پیش از ۱۰۱۵ق باری دیگر عازم هند شد و در برهانپور دکن به‌خدمت رستم‌میرزای صفوی پیوست. رستم میرزا او را بسیار بنواخت و وکالت خود را بدو واگذاشت. منصف پس از چندی از رستم‌میرزا گسست و نزد محمدقلی قطب‌شاه حکمران گلکنده (۹۸۹ ـ ۱۰۲۰ق) رفت و از او نیز بسیار نواخت یافت، ولی اقامتش در گلکنده دیری نپایید و نزد رستم میرزا بازگشت. سرانجام، به روایتی، به‌تریاک خود را کشت. گویند دیوان او از قصیده و غزل و اشعار دیگر دارای پنج‌هزار و دویست بیت بوده است. ساقی‌نامهٔ صد و پنجاه و سه بیتی منصف که به نام شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ق) سروده شده در تذکرهٔ میخانه آمده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۸۶۸-۸۶۵/۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۷۹؛ روز روشن، ۷۷۲؛ شام غریبان، ۲۴۹؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۳۶؛ کاروان هند، ۱۳۶۴-۱۳۵۸؛ مخزن‌الغرائب، ۲۰۲/۵؛ مرآة‌العالم، ۶۳۰/۲؛ میخانه، ۲۸۹-۲۸۰؛ هفت اقلیم، ۴۳۴-۴۳۳/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 437.

برزگر

منصف تهرانی، محمداسماعیل ← منصف شیرازی

منصف سمرقندی (mon.sef-e.sa.mar.qan.di)، خواجه‌بابا، ملقب به فاضل‌خان، ـ ۱۱۲۸ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از بزرگزادگان و نجبای سمرقند بود و گویا مدتی

«خدمت صدارت آن ولایت هم چندی به او بود و روشناس سبحان‌قلی‌خان [از خاندان جانیان استراخانی که از ۱۰۶۸ق فرمانروای بلخ بود و در ۱۰۹۱ ــ ۱۱۱۴ق پادشاهی بخارا را داشت] و امرای آن‌جا همه معتقد و مخلص او بودند» (مردم‌دیده، ۹۲). در دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) به هند کوچید و به درگاه اورنگ‌زیب راه یافت و «در سلک منصب‌داران شاهی درآمد و تقریبی به هم رساند و خطاب فاضل‌خان و داروغگی عرض مکرر سر برافراخت.» (تذکرهٔ بینظیر، ۱۱۰) به نوشتهٔ تذکرهٔ مردم‌دیده، وی «در عهد [اورنگ‌زیب] عالمگیر دو سال خدمت داغ تصحیحه داشت، بعد از آن استعفا داد.» منصف از دوستان اعتمادالدوله محمد امین‌خان چین بهادر سمرقندی (ــ ۱۱۳۳ق) بود و به‌ویژه با نواب سیف‌الدوله عبدالصمدخان، حاکم لاهور و مولتان، رفاقت بسیار نزدیکی داشت. در اخترشناسی و اختربینی و رمل و هیئت بسیار ماهر بود. «طبع تند و خوی درشت داشت، خالی از جنون نبود. اگر چهَ به اعزه که به او کمال اخلاص داشتند به‌سختی و درشتی پیش می‌آمد، آن‌ها برمی‌داشتند و گاهی از او آزرده نمی‌شدند.» (مردم‌دیده، ۹۳) پس از درگذشت اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق)، به‌حج‌رفت و در دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) به دهلی بازگشت و در آن‌جا اعتمادالدوله محمدامین‌خان، به‌پاس آشنایی و رفاقت قدیمشان، به اصرار از او خواست که در شمار ملازمان شاهی درآید، ولی منصف نپذیرفت و به لاهور رفت و بقیهٔ عمرش را در آن‌جا به رفاقت با نواب سیف‌الدوله عبدالصمدخان دلیرجنگ گذراند و در زمان حیاتش مسجد و مدرسه و آرامگاهی برای خود در این شهر ساخت. سال مرگ او را ۱۱۲۰ و ۱۱۳۶ق نیز نوشته‌اند که تاریخ اولی، با این‌که آن‌را مؤلف مردم دیده که منصف را از نزدیک می‌شناخت یاد کرده است، درست نیست؛ زیرا در دیوان او از پیروزی عبدالصمدخان بر سیک‌ها در ۱۱۲۷ق یاد شده است. برخی منابع فاضل‌خان منصف را با برهان‌الدین فاضل‌خان تونی (ــ ۱۱۱۲ق) خلط کرده‌اند و این دومی کس دیگری است و در ۱۱۰۸ ــ ۱۱۱۲ق حاکم کشمیر بوده است. منصف، گذشته از علوم و ادبیات، در موسیقی فارسی و هندی نیز ماهر بود. وی از دوستان نزدیک ناصرعلی سرهندی (۱۰۴۷ ــ ۱۱۰۸ق) بود و ظاهراً در اشعارش از او پیروی می‌کرده است، چنان‌که در مقاطع برخی سروده‌هایش او را یاد می‌کند، از آن‌جمله: «به امداد"علی"، "منصف" سفرها در وطن کردم ــ که تا اقصای عالم با پر و بال سخن رفتم.» از دیوان منصف نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.313) که مجموعه‌ای از قصاید و غزلیات و رباعیات است، نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۱۱۰-۱۱۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۴۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۴۷۲-۴۷۴؛ شام غریبان، ۲۴۱؛ صبح گلشن، ۴۵۷؛ صحف ابراهیم، ۱۲۵؛ مردم‌دیده، ۹۲-۹۴؛ مخزن‌الغرائب، ۲۶۵/۵؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/716; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,* 706; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal,* 379-380; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 437; *Mughals in India,* 356.

برزگر

منصف شیرازی (mon.sef-e.ši.rā.zi)، محمداسماعیل، معروف به مجدا / مجیدا، پسر شمسا، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. پدرش شمسا از مردم شیراز بود و در علم سیاق بسیار ماهر و پسرانش منصف و مجیدا و مقیما و شریفا، متخلص به کاشف، نیز هر یک اهل فضل و ادب بودند. منصف در شیراز به‌دنیا آمد، ولی در تهران نشو و نما یافت و از این‌رو به منصف تهرانی نیز آوازه دارد. وی در اوایل دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) با برادرانش به هند رفت و پس از گردآوری ثروت فراوان به ایران بازگشت و با آن به تجارت پرداخت. منصف از شاعران برجستهٔ دورهٔ شاه عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ق) به‌شمار می‌آمد و در هنگام تألیف تذکرهٔ نصرآبادی (۱۰۸۳ ــ ۱۰۹۰ق) زنده بوده است. نسخه‌ای از دیوان او در کتابخانهٔ عمومی اصفهان (به‌شمارهٔ ۱۱۵۰۹) نگه‌داری می‌شود. از سروده‌هایش: «تاکی صدای گریه رسانی به گوش خلق ــ یک کاسه آش می‌پزی و شور می‌کنی.» □ «شاه باید مهیب و بی‌آزار ــ همچو تصویر شیر بر دیوار.» □ «چو نیست چشم تمنایم از وفای کسی ــ دگر برای چه میرد کسی برای کسی.»

منابع: آتشکده، نیمهٔ دوم، ۲۲۸؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۷۹؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۱۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۵۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۵۱۴/۴؛ الذریعه، ۱۱۰۸/۹؛

ریحانة‌الادب، ۶/۱۶؛ شمع انجمن، ۴۲۸؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۶۵؛ صبح گلشن، ۴۵۷-۴۵۸؛ فارسنامهٔ ناصری، ۱۱۸۰/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۴۶/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ اصفهان، ۱۰۳/۱؛ قصص‌الخاقانی، ۳/۲؛ کاروان هند، ۱۳۶۴-۱۳۶۶؛ مخزن‌الغرائب، ۱۸۷/۵-۱۹۱؛ مرآت‌الفصاحه، ۶۱۱-۶۱۲؛ نشتر عشق، ۱۴۹۰/۴.

برزگر

منصورالدین (man.su.rod.din)، ــ ۱۹۸۷م، پژوهشگر بنگالی. رئیس بخش زبان بنگالی دانشگاه داکا بود. وی مؤلف کتاب مفصلی به نام ایرانیرکوی / شاعران ایران (داکا، ۱۹۶۸م) است که در آن احوال و نمونهٔ اشعار تقریباً همهٔ شاعران معروف ایران و ازجمله هشتاد و نه غزل از حافظ آمده است.

منابع: کلثوم ابوالبشر، «حافظ‌شناسی در بنگاله»، دانش، شمارهٔ ۲۰-۲۱ (زمستان ۱۳۶۸-بهار ۱۳۶۹ش)، ص۸۴؛ محمدکلیم سهسرامی، «معرفی احوال فردوسی و ترجمه‌های شاهنامه به‌زبان بنگلا»، همان‌جا، شمارهٔ ۳۸-۳۹ (تابستان و پاییز ۱۳۷۳)، ص۱۴؛ کلثوم ابوالبشر، «پیوندهای موجود در میان دو زبان فارسی و بنگالی»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، جلد ۲، ص۱۷۳.

برزگر

منصور شیرازی (man.sur-e.ši.rā.zi)، فرزند محمد فرزند احمد فرزند یوسف فرزند فقیه الیاس، اواخر سدهٔ هشتم و اوایل سدهٔ نهم هجری، پزشک و نویسندهٔ ایرانی. از زندگی او آگاهی‌های دقیقی، مگر آن‌چه از آثارش، به‌دست می‌آید در دست نیست. ظاهراً از پزشکان نامی روزگارش بوده است. آثاری به‌فارسی در پزشکی از او به یادگار مانده است. از آثارش: ۱ــ تشریح‌الابدان / تشریح منصوری / التشریح بالتصویر (چاپ دهلی، ۱۲۶۹ق) به‌نام «السلطان‌الاعظم والاعدل والاکرم... السلطان بن السلطان بن السلطان ضیاءالحق و السلطنت والدنیا والدین امیرزاده پیر محمد بهادرخان». این پیرمحمد بهادرخان گویا یا پیرمحمد (ــ ۸۰۹ق) پسر دوم جهانگیر پسر بزرگ امیرتیمور گورکان (ــ ۸۰۷ق) است (که در روزگار تیمور حکومت کابل و زابلستان و سند را داشت و در ۸۰۵ق، پس از مرگ برادر بزرگش سلطان‌محمد، به ولایت‌عهدی تیمور برگزیده شد، اما پس از مرگ تیمور چندان نپایید و به‌دست یکی از امرای خود به‌قتل رسید) و یا پیرمحمد (ــ ۸۱۲ق) پسر عمر شیخ پسر امیرتیمور که از ۷۹۶ تا ۸۱۲ق حاکم فارس بود. تشریح‌الابدان در یک مقدمه در تعریف و تقسیم اعضا و پنج مقاله (۱ــ ذکر عظام یا استخوان‌ها، ۲ــ ذکر عصب، ۳ــ ذکر عضله‌ها، ۴ــ وریدها و شعب آن‌ها و ۵ــ شرایین) و یک خاتمه در اعضای مرکبه و جنین تدوین یافته است و تصاویر اندام‌ها را در بر دارد. این اثر در ۱۲۶۴ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. ۲ــ کفایهٔ منصوری / کفایهٔ مجاهدیه (چاپ دهلی ۱۲۶۵ق / ۱۸۴۹، ۱۲۶۹ق / ۱۸۵۳م و ۱۲۷۱ق / ۱۸۵۵م، لکنو ۱۲۸۶ق / ۱۸۶۹م) به‌نام «مجاهدالسلطنة والدین سلطان زین‌العابدین.» این سلطان زین‌العابدین، به‌گفتهٔ برخی منابع (که گویا درست‌تر هم است)، همان زین‌العابدین مظفری (ــ ۷۹۲ق)، پسر شاه‌شجاع و حاکم‌فارس (۷۸۶ ــ ۷۸۹ق)، است که اگر چنین باشد می‌توان نتیجه گرفت که منصور در شیراز نخست در خدمت مظفریان به سر می‌برد و پس از برافتادن آن‌ها به‌خدمت تیموریان (به‌ویژه پیرمحمد پسر عمرشیخ) درآمد. اما، برخی منابع سلطان‌زین‌العابدین را همان فرمانروای نام‌دار و ادب‌دوست کشمیر بدین‌نام (۸۲۶ ــ ۸۷۷ق) دانسته‌اند که در این صورت احتمال دارد منصور نخست نزد تیموریان، به‌ویژه پیرمحمد بن جهانگیر، به سر می‌برده و پس از افول نفوذ تیموریان در شبه‌قارهٔ هند به نزد سلطان زین‌العابدین کشمیری راه یافته است. کفایهٔ منصوری در دو فن (۱ــ طب نظری و عملی و ۲ــ در ادویه) تدوین شده و هر یک دارای زیربخش‌هایی بدین قرار است: **فن یکم** در دو قسم، **قسم یکم** در طب نظری در یک مقدمه و چهار مقاله: یک) در اسباب مادی صحت در چهار باب: ۱ــ ارکان، ۲ــ ارواح، ۳ــ اخلاط و ۴ــ اعضا، دو) در اسباب صوری صحت در دو باب: ۱ــ مزاج و ۲ــ قوا، سه) در اسباب فاعلی صحت در دو باب: ۱ــ اسباب ضروری و ۲ــ اسباب غیرضروری، چهار) در دو باب: ۱ــ احوال و اعراض و ۲ــ علامات. **قسم دوم** در طب عملی در پنج مقاله: یک) در حفظ صحت و معالجات کلی، دو) در امراض سر تا قدم و درمان آن‌ها، سه) در حمیات، چهار) در امراض که به‌ظاهر بدن حادث شود و پنج) در گزیدگی‌ها. **فن دوم** در ادویه در دو مقاله: یک) در ادویهٔ مفرده و دو) در ادویهٔ مرکبه؛ ۳ــ کلید حکمت (امرتهه، ۱۹۱۱م).

منابع: پزشکان نامی پارس، ۱۵۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۰/۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۴/۱؛ تاریخ پزشکی ایران، ۳۷۴-۳۹۰؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۲۹، ۱۰۴،

۱۳۴ـ۱۳۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۹۳، ۷۵۳؛ الذریعه، ۱۸۴/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۳۱/۱، ۶۹۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۵۰۸ـ۵۰۹، ۵۸۵؛ کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ۲۴۴ـ۲۴۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۹۸/۶ـ۲۹۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/467; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 341; *Mughals in India*, 286; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/225-227.

برزگر

منظری سمرقندی (man.za.ri-ye.sa.mar.qan.di)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر سمرقندی. از شاعران وارارود بود، اما بعدها به هند رفت و به ملازمان بیرم‌خان (ــ ۹۶۸ق) پیوست. منظری بر آن شد تا شاهنامه‌ای دربارهٔ پیروزی‌های خان‌خانان بسراید و چند داستان آن را هم به پایان برد. جنگ با اسکندر لودی و شرح دلاوری‌های محمدحسین‌خان در پتیاله ازجمله این داستان‌ها بود که به‌نظر بیرم‌خان رسید و او پس از اصلاحاتی چند در آن‌ها به شاعر صله‌ای مناسب داد. عبدالقادر بدایونی در منتخب‌التواریخ این بیت از شاهنامهٔ او «ز فر نفیرش فلک گشت کر ــ ملک شد سراسیمه زان کر و فر» و سه بیت از غزل‌های او را آورده است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۵۴/۱؛ تحفهٔ سامی، ۳۰۶ـ۳۰۷؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۷۹؛ الذریعه، ۱۱۱۰/۹؛ شام غریبان، ۲۳۳؛ مخزن‌الغرائب، ۱۰۶/۵ـ۱۰۷؛ منتخب‌التواریخ، ۳۴۰/۳ـ۳۴۱؛ نگارستان سخن، ۱۰۵ـ۱۰۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۶۹ـ۳۷۰.

جهان‌تاب

منظورحسین موسوی (man.zur.ho.seyn-e.mu.sa.vi)، ــ ۱۹۷۸م، شاعر و فارسی‌پژوه هندی. تحصیلاتش را در دانشگاه اله‌آباد به پایان برد. در ۱۹۳۲م در کالج انگلوعربیک، استادیاری زبان و ادبیات فارسی را به‌عهده داشت. در سمینارهای گوناگون فرهنگی شرکت جست، اما بیشتر به کار عملی عقیده داشت. پس از استقلال هند و مهاجرت بیشتر مسلمانان به پاکستان، وی بخش فارسی دانشگاه دهلی را رونق بخشید. از ۱۹۴۷م ریاست بخش اردو، فارسی و عربی دانشگاه دهلی (دانشکدهٔ ذاکرحسین فعلی) و معاونت کالج دهلی را عهده‌دار بود. وی متون و شعر مشکل و دشوار کلاسیک فارسی، چون سه نثر ظهوری و وقایع نعمت‌خان عالی و قصاید خاقانی و انوری، را تدریس می‌کرد. در ۱۹۶۳م از ریاست بخش فارسی کناره گرفت و از همان سال تا ۱۹۷۳م ریاست کالج دهلی را به‌عهده داشت. از شاگردان وی محمد مرسلین، محمدیونس جعفری، عبدالودود اظهر، شمیم احمد قریشی، حکیم‌الدین قریشی، عبدالقادر هاشمی، شریف‌حسین قاسمی و محمداسلم‌خان را می‌توان یاد کرد. منظورحسین به فارسی شعر می‌سرود و برخی اشعار او در مجلات فارسی‌زبان به‌چاپ رسیده است.

منابع: بیاض، سال هشتم، شمارهٔ ۲، ۱۹۸۸م، صص ۵۷ـ۵۸؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۴۷ـ۴۸.

رسولی

منظور میانوالی (man.zur-e.mi.yān.vā.li)، منظورحسین، ــ ح۱۳۵۵ش / ۱۳۹۷ق، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. وی در روستای هدالی شاپور (در میانوالی پنجاب) زاده شد. چندی مدیریت مدرسهٔ میانوالی را به عهده داشت. اشعارش به زبان‌های فارسی و اردو است. در سروده‌هایش از سبک اقبال پیروی کرده است. دو منظومهٔ او به نام‌های «پیام به وزیر ملت پاکستان» و «پیام پامیر ملت» در روزنامهٔ نوای وقت به‌چاپ رسیده است (۲۳ نوامبر ۱۹۵۳م). دیوان اشعارش که گلبانگ عجم نام دارد و انواع شعر از غزل، رباعی، دوبیتی، مثنوی و قصیده را در بر می‌گیرد به‌چاپ نرسیده است. بزرگانی چون سید عبدالله، وحید قریشی، عبدالحمید عرفانی و محمد باقر بر گلبانگ عجم منظورحسین نقدهایی نوشتند. مسائل ملی میهنی، انتقادی، اجتماعی، عشقی و سیاسی درون‌مایهٔ سروده‌های منظورحسین است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۷۱/۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۲۹؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۱۹۰/۲ـ۱۹۲؛ سبط حسن رضوی، مترجم مریم ناطق‌شریف، «زبان فارسی در شبه‌قاره پس از ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۹ش، صص ۱۱۰ـ۱۱۱.

رسولی

منعم بهاری (mon.em-e.be.hā.ri)، محمد منعم، معروف به

شاه‌منعم پاک(باز)، فرزند شاه‌امان‌الله فرزند شاه عبدالکریم فرزند شاه عبدالنعیم، شعبان ۱۰۸۲ ــ رجب ۱۱۸۵ق، صوفی نقشبندی شبه‌قاره. اصلش از روستای ایلوری از توابع استان بهار هند بود. در روستای پچنان از توابع مونگیر به‌دنیا آمد. در خردی پدرش را از دست داد و نزد نیای مادری‌اش پرورش یافت. به‌روستای بزرگ باره از توابع پتنا / عظیم‌آباد سفر کرد و در آن‌جا به سید خلیل‌الدین بن جعفر قطبی قادری دست ارادت داد و ده سال در ملازمتش به سر برد. آنگاه به دهلی رفت و بیست سالی را در این شهر گذرانید. در دهلی، در حالی که از عمرش سی سال می‌گذشت، نزد علمای عصر درس خواند و در تصرف مرید شاه‌فرهاد (؟) شد و چندی در صحبت وی گذرانید. از میراسدالله نیز خرقهٔ خلافت گرفت. پس از پیمودن مراحل طریقت و رسیدن به حد کمال، به‌عظیم‌آباد بازگشت و خود بر مسند ارشاد نشست و مریدان بسیار یافت. در عظیم‌آباد درگذشت و پیکرش را در همان‌جا به خاک سپردند. از او کتابی به نام ملهمات منعمی / الهامات منعمی به‌فارسی، در حقایق و معارف تصوف، به‌جا مانده است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور نگه‌داری می‌شود. در فهرست‌ها از آثار دیگری به‌نام بیاض‌شاه مخدوم منعم پاک، مکاشفات منعمی، ملفوظ حضرت مخدوم بهاری، ملفوظ منعمیه، ظاهراً همه از منعم بهاری، یاد رفته است که باید دید با الهامات منعمی یکی‌اند یا آثار دیگری هستند.

منابع: تصوف بر صغیر مین، ۱۱/۲، ۱۵، ۹۳، ۱۰۰؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۳۴۹/۱ـ۳۵۰؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۵/۶.

برزگر

منعم‌خان اکبرآبادی (mon.em.xān-e.ak.bar.ā.bā.di)، منعم خان خانان پسر سلطان‌بیگ برلاس بدخشی، ۱۰۶۳ ــ لاهور ۱۱۲۳ق، دولتمرد و صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش کوتوال اکبرآباد بود و در مسافرتی که برای انجام مأموریتی به کشمیر رفت در آن‌جا درگذشت. معنم‌خان پس از درگذشت پدرش به دکن رفت و نزد روح‌الله‌خان، میربخشی اورنگ‌زیب گورکانی، تقرب جست و به پایمردی او نزد اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) راه یافت و رفته‌رفته مراتب ترقی را پیمود. در ۱۱۱۴ق به داروغگی فیل‌خانه / مشرفی توپخانهٔ شاهی منصوب شد. سپس در دستگاه شاهزاده محمد معظم (ــ ۱۱۲۴ق، شاه‌عالم بهادرشاه یکم آینده)، حاکم کابل، عهده‌دار شغل دیوانی (وزارت) شد (۱۱۱۶ق) و در «دیوانی شاه‌عالم به‌اندک زمانی نسق و استقلال تمام پیداکرد... و خود در لاهور که تیول وکلای سرکار دولتمدار بود نشسته به‌ضبط ملک و گردآوری مال‌ها مقید شد و خلف خود نعیم‌خان را که آخر به خطاب مهابت‌خانی رسیده بود نایب خود و بخشی سرکار شاهی مقرر نموده در کابل در رکاب عالی گذاشت.» در جنگ‌هایی که پس از مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق) میان پسران او بر سر تاج و تخت روی داد خدمات شایانی به محمدمعظم‌شاه عالم به انجام رسانید و درواقع شاه‌عالم بهادرشاه، با کاردانی و رشادت منعم‌خان، برادر و رقیب اصلی خود اعظم‌شاه را بشکست و به‌قتل آورد و بر تخت شاهی نشست (۱۱۱۹ق). شاه‌عالم، به‌پاس فداکاری‌های منعم‌خان، وی را به‌وزارت اعظمی خود گماشت و منصب هفت‌هزاری هفت‌هزار سوار و خطاب «خان‌خانان بهادر ظفرجنگ یار وفادار» داد و بدو یک کرور (= ده میلیون) روپیه نقد و جنس انعام بخشید. منعم‌خان وزیری متواضع و صاحب سلوک بود و «اصلاً نخوت و غرور نداشت. در مراعات آشنایی قدیم و پاس مراتب قدرشناسی می‌کوشید... درکارها فیضش عام بود، وزارت را به ستوده‌نامی و نیک‌نفسی... [و بی]طمع و غرض انجام می‌داد.» علوم متداول را می‌دانست و به تصوف گرایش داشت و از شیخ حکیم‌الله جهان‌آبادی (۱۰۶۰ ــ ۱۱۴۱ق) خرقه گرفته بود. وی، همانند بسیاری دیگر از دولتمردان گورکانی هند، امیری ادب‌دوست بود و خود شعر می‌سرود و منعم تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ــ الهامات منعمی در امثال و کلمات قصار صوفیانه و «شرح حالات خود» که در ۱۱۲۰ق نوشته شده و نسخه‌هایی از آن درکتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور (پتنا) و کتابخانهٔ بادلیان نگه‌داری می‌شود. گفتنی است که در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن نسخه‌ای از الهامات منعمی در تصوف از شاه‌محمدمنعم پاک (۱۰۸۲ ــ ۱۱۸۵ق) پسر شاه‌امان‌الله، از مردم ایلوری از توابع بهار، در دست است که ظاهراً باکتاب منعم‌خان تفاوت دارد مگر آنکه کتاب یکی را به دیگری نسبت داده باشند. صمصام‌الدوله شاه‌نوازخان خافی دربارهٔ کتاب الهامات منعمی منعم‌خان می‌گوید که «رساله نوشته موسوم به الهامات منعمی. مطلب عمده ندارد، نکاتی چند با شعر برجسته حسب حال آورده. حرف‌گیران سخن‌ساز بعضی به الحاد و برخی به تهمت معراج نسبت می‌دهند. در الهامی [که سیر خود به بهشت و از آن‌جا پایان عرش بیان نموده] به‌لفظ رؤیا مقید ساخته، منافاتی ندارد.

بلی لفظ الهام اگر مخصوص اولیا دارند دعوی بی‌معنی‌ست.» (مآثرالامرا، ۶۷۵/۳ـ۶۷۶)؛ ۲ـ مکاشفات منعمی که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ عمومی شرقی بانکیپور در پتنا نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۴/۲، ۴۲۹، ۵۹۷؛ ۵۱۶/۳؛ تاریخ ارادت‌خان، ۶۵ـ۷۴، ۲۵۰ـ۲۵۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۴۵ـ۳۴۶؛ سفینهٔ خوشگو، ۵۳؛ صبح گلشن، ۴۶۱ـ۴۶۲؛ صحف ابراهیم، ۱۲۵؛ عبرت‌نامه، ۱۱۱ـ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۶ـ۱۳۰، ۱۵۲؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۳۴۹/۱ـ۳۵۰؛ مآثرالامرا، ۶۶۷/۳ـ۶۷۷؛ مجمع‌النفائس، ۷۷؛ مخزن‌الغرائب، ۲۴۹/۵؛ منتخب‌اللباب، ۴۹۲/۲، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۷۴ـ۵۷۹، ۵۸۷، ۵۹۲، ۵۹۸، ۶۰۱ـ۶۰۶، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۷۳ـ۶۷۸؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۵/۶ـ۳۷۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۲۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 436; *Mughals in India*, 353.

برزگر

منعم‌خان همدانی اورنگ‌آبادی (mon.em.xān-e.ha.ma.da.ni-ye. aw.rang.ā.bā.di)، فرزند عبدالغنی / عبدالمغنی فرزند عبداللطیف فرزند عبدالغفور، ز۱۱۹۷ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس و ایرانی‌تبار شبه‌قاره. به‌گفتهٔ خودش، تبارش به خواجه یوسف همدانی (ـ ۵۳۵ق)، عارف نامی، که نوادگانش در کشمیر می‌زیستند، می‌رسد. خواجه عبدالغفور، نیای بزرگ منعم‌خان، تحت فرماندهی امیرخان در کابل خدمت می‌کرد و در ۱۱۱۱ق درگذشت. عبداللطیف، پدربزرگ منعم‌خان، در اورنگ‌آباد رحل اقامت افکند و پسرش عبدالغنی، پدر منعم‌خان، در ۱۱۱۸ق در حیدرآباد درگذشت. منعم‌خان پس از مرگ پدرش به خدمت آصف‌جاه دوم نظام‌علی‌خان، فرمانروای حیدرآباد دکن (۱۱۷۵ـ۱۲۱۷ق) پیوست و به فرمان او متوالیاً به‌شماری مناصب و مأموریت‌های نظامی که آخرینشان دژداری بیدر بود گماشته شد و به خطاب منعم‌الدوله قدرت‌جنگ سرفراز گشت. وی در ۱۱۹۷ق، در چهل و هفت سالگی، کتابی به‌نام سوانح دکن نوشت که فرهنگ آگاهی‌های جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی و تاریخی شش استان دکن (اورنگ‌آباد، خاندیس، برار، محمدآباد بیدر، بیجاپور، حیدرآباد) بخشی از کرناتک / آرکات و رویدادهای دکن تا روزگار تألیف این اثر است. مندرجات کتاب، براساس نسخه‌ای از آن که در موزهٔ بریتانیا (به‌شمارهٔ Add.23885)، چنین است: ذکر شش صوبهٔ (استان) دکن و سرکارها و پرگنه‌های آن‌ها و نیز مالیات هر صوبه، تاریخ نظام‌الملک آصف‌جاه، از تولد تا مرگش در چهارم جمادی‌الثانی ۱۱۶۱ق، تاریخ نظام‌الدوله میراحمدخان ناصرجنگ (ـ ۱۷ محرم ۱۱۶۴ق) و شرح احوال برادر بزرگ‌ترش غازی‌الدین فیروزجنگ که در هفتم ذوالقعدهٔ ۱۱۶۵ق به زهر بمرد و برادر کوچک‌ترش امیرالممالک سید محمدخان صلابت‌جنگ که در چهارم ذوالحجهٔ ۱۱۷۵ق در بیدر زندانی شد، تاریخ نظام‌علی‌خان از تولد تا بازگشت وی از نرمل به حیدرآباد در چهارم رجب ۱۱۹۷ق، شرح احوال شماری از امرای دستگاه نظام‌علی‌خان که عبارتند از شجاع‌الملک بصالت‌جنگ (ـ ۱۱۹۶ق) برادر کوچک‌تر نظام‌علی، رکن‌الدوله میرموسی (ـ ۱۱۸۹ق)، اسماعیل‌خان پنّی (ـ ۱۱۸۹ق)، مبارزالملک ظفرالدوله ضابط‌جنگ (ـ ۱۱۹۵ق)، صمصام‌الدوله عبدالرزاق (ـ ۱۱۷۱ق) و پسرش صمصام‌الملک عبدالحی‌خان (ـ ۱۱۹۶ق)، حیدرعلی‌خان میسوری (ـ ۱۱۹۶ق)، مظفرالدوله سید دلاورخان، شمس‌الامرا ابوالفتح‌خان، اعظم‌الامرا غلام‌سید، شرف‌الامرا میراحمدیار، امیرالهند والاجاه، رن مست‌خان معروف به منورخان، که شش تن آخر در زمان نگارش کتاب زنده بودند و ذکر راجه مادهو رائو سیواجی و مملکت مرته. خاتمهٔ کتاب در ذکر نیاکان منعم‌خان و شرح احوال خود او است. سوانح دکن به‌دست مترجمی ناشناس به اردو برگردانیده شده و نسخه‌ای از این ترجمه در انجمن ترقی اردوی پاکستان نگه‌داری می‌شود.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۸۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۱۷/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۶۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۷۸/۲؛ مرآت‌العلوم، ۱۳/۳؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/322-323, 1039, 1040; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 1/425-430; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 436; *Mughals in India*, 353.

برزگر

منعم دهلوی (mon.em-e.deh.la.vi)، منشی موهن‌لال، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم کایته و

شاگرد شاه‌نصیرالدین نصیر دهلوی بود. گاه به اردو نیز شعر می‌سرود. در انشا هم مهارت داشت. دست‌نویسی از دیوان وی با عنوان منعم‌نامه، به‌شمارهٔ ۲۱۸۶فهرست با تاریخ ۱۲۶۱ق در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد نگه‌داری می‌شود که دارای غزلیات و منظومهٔ کاغذنامه است. گفتنی است که در برخی فهرست‌ها از موهن‌لال جائسی کایته یاد رفته که در دستگاه واجدعلی‌شاه، پادشاه اوده، منشی بوده و در ۱۲۶۱ق / ۱۸۴۵م کتاب میزان‌التاریخ (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1971-193) را که مجموعهٔ مادهٔ تاریخ‌ها است، ساخته است.

منابع: خوش معرکهٔ زیبا، ۱۵۳/۲؛ سخن شعرا، ۴۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۴۰/۵؛ گلستان سخن، ۳۸۶/۲؛ گلشن بی‌خار، ۵۳۲؛ مجموعهٔ نغز، ۲۲۶/۲؛ نگارستان سخن، ۱۰۶؛ *A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 1/263; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/336.

برزگر

منعم رامپوری (mon.em-e.rām.pu.ri)، سید نورالحق، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم روستای کهاته در نزدیکی بریلی رامپور بود و در همان‌جا نیز برآمد. منعم در زادگاهش به‌فراگیری علوم متداول روزگارش پرداخت. او بعدها به کلکته رفت و در آن‌جا به سید لطف‌الحق پسر مفتی صفدرعلی دل باخت. اما کارش به رسوایی کشید، چنان‌که از خویشان محبوب به وی «اذیت‌های بی‌شمار رسید.» چندی نگذشت که لطف‌الحق در جوانی از دست بشد و منعم نیز دیگر بار به زادگاهش کوچید. او شرح این ماجرا و سوز نهان خود را در یک مثنوی با نام لطف عشق به‌نظم کشید. منعم، چنان که مؤلف ریاض‌الوفاق می‌نویسد، «بعد معاودت از کلکته باعث به‌حالی [کذا]، منصب قضای بریلی مع محاسن موروثی به‌نهایت مکنت و فراغت می‌زیست. چند سال است که کارگزاران از منصب زندگانی‌اش معزول نمودند... کلیاتش متضمن هرگونه کلام است. مثنوی ید بیضا دارد، چنان‌که تفسیر کلام الهی، به‌التماس نواب فیض‌الله‌خان حاکم بریلی به کمال آب و تاب به‌نظم آورده» است. از سروده‌های منعم ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «ای عشق مرا نشانه کردی ــ رسوا شدهٔ زمانه کردی / ای ناله زدی به سینه بی‌غم ــ افسانهٔ غم بهانه کردی.»

منابع: صبح گلشن، ۴۶۰؛ ملخص ریاض‌الوفاق، ۸۲-۸۷؛ نشتر عشق، ۱۴۷۹/۴-۱۴۸۱؛

جهان‌تاب

منعم شیرازی (mon.em-e.ši.rā.zi)، منعم حکاک، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم شیراز بود و در همان‌جا نیز برآمد. حکاکی پیشه‌اش بود. او در پادشاهی جهانگیرگورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) به هندوستان رفت و در اکبرآباد نشیمن گزید. میرزا محمد افضل سرخوش از شاگردان وی بوده است. از سروده‌های منعم، جز ابیاتی پراگنده، یک مثنوی نیز در وصف اکبرآباد، به‌جای مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «آن‌را که زور بازوی کسب هنر بود ــ دست پرآبله صدف پرگهر بود.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۷۹؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۲۶؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۵۴۵/۴؛ الذریعه، ۲۶۰/۹، ۱۱۱۲؛ روز روشن، ۷۷۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۳۵/۲؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۹۳، شمارهٔ ۲۵۹؛ کلمات‌الشعرا، ۱۰۹-۱۱۰؛ مخزن‌الغرائب، ۲۱۹/۵-۲۲۰؛ منتخب‌اللطایف، ۳۸۱-۳۸۲؛ نگارستان سخن، ۱۰۶؛ همیشه‌بهار، ۲۴۲.

جهان‌تاب

منعم لاهوری ← منعم‌خان اکبرآبادی

منعم لاهوری (mon.em-e.lā.hu.ri)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در لاهور زاده شد و در همان‌جا نیز برآمد. او بعدها به بنگاله رفت و به ملازمان ابونصیرالدین محمد سلطان شجاع (ــ ۱۰۷۰ق) پیوست. مؤلف مرآة‌الخیال می‌نویسد: منعم در آن‌جا «به‌مدد طالع بلند سرآمد مدح‌سرایان گشته، مورد صلات گرانمایه شد و مدتی در این کار به سر کرد. تا آن‌که... بر شاهزاده... شکست‌های پی‌درپی افتاد و شیخ منعم [او را] در آن هرج‌ومرج روزی چند همراهی نمود و آخر معلوم نشد که حالش به کجا کشید و بر جان و تنش از روزگار چه رسید.» منعم به نام تخلص می‌کرد و از سروده‌هایش ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «از خنده لبش تا نمک‌خوان نمک شد ــ در شور شد اشک من و باران نمک شد.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۱۷ـ۶۱۸؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۴۶ـ۳۴۷؛ الذریعه، ۱۱۱۲/۹؛ مخزن‌الغرائب، ۲۱۶/۴؛ مراةالخیال، ۱۶۳.

جهان‌تاب

منعم لاهوری (mon.em-e.lā.hu.ri)، میر منعم علی‌خان فرزند عبدالله‌بیگ‌خان فرزند میرزا قوقان‌بیگ‌خان، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. منعم در روزگار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) سمت دیوانی و وزارت نواب کوکی‌بیگم را به عهده داشت. وی بارها به سند سفر کرد. پس از آنکه وزیرالملک قمرالدین‌خان به دست افغان‌ها در سیالیکه کشته شد، منعم به همراهی عظیم‌الدین‌خان با افغان‌ها جنگید و کشته شد. به وصیت منعم، پیکرش را در کربلا به خاک سپردند. وی برادر غالب* دهلوی شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره است. اشعاری از منعم به‌جا مانده است.

منابع: گلزار جاویدان، ۱۴۴۸؛ مقالات‌الشعرا، ۷۸۱ـ۷۸۲؛ مهدی خیراندیش، «فارسی‌سرایان جان باخته در فراسوی مرزهای ایران»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۶ش، ص۲۰۳.

رسولی

منعم مرادآبادی (mon.em-e.mo.rād.ā.bā.di)، سید منعم، ــ لکنو ۱۲۰۱ق، خوش‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم مرادآباد بریلی و از سادات آن سامان بود. چنانکه مؤلف صبح گلشن می‌نویسد «آبای کرامش به حکومت و اقتدار تمام به سر نموده و جد بزرگوارش در زمان تسلط افاغنه بر آن مرز و بوم... به کمال جرأت و شجاعت با آن قوم به مقابله و مجادله برخاست، آخرالامر از کثرت و غلبهٔ آنها جز صلح و آشتی چارهٔ کار ندیده، بزم مصالحه و مسالمه آراست و به کمال عزت و عظمت به سر برد.» منعم و پدرش نیز سال‌ها در آسایش روزگار به سر بردند، تا این که زمانه دگرگشت و منعم در تلاش معاش، زادگاهش را ترک گفت. او پس از مدتی دور و گشت به لکنو رسید و همان‌جا نیز درگذشت. منعم از برخی علوم نیک آگاهی داشت. همچنین به سخن مؤلف صبح گلشن، منعم «تفسیر مصحف مجید به‌فرمایش فیض‌الله‌خان خلف علی محمدخان لطیف و پاکیزه نگاشته و کلیات قریب سی هزار بیت گذاشته است.» اما از سروده‌های منعم تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «خراب ناز و پامال اداها می‌کند ما را ــ خدا رسوا کند دل را که رسوا می‌کند ما را.»

منابع: حدیقةالشعرا، ۱۷۴۰/۳ـ۱۷۴۱؛ الذریعه، ۱۱۱۳/۹؛ صبح گلشن، ۴۶۰ـ۴۶۱؛ مرآت‌الخیال، ۱۶۳؛ نشتر عشق، ۱۴۷۹ـ۱۴۸۱.

نوش‌آبادی

منوراحمد صدیقی (mo.nav.var.ah.mad-e.sa.di.qi)، فرزند هارون صدیقی، روستای چنوتی در چاتگام ۱۹۳۲م ــ ، خوش‌نویس و شاعر فارسی‌گوی بنگلادش. حمیدالرحمان، پدر مادر وی در دانشکدهٔ کراچی تدریس می‌کرد. پس از ۱۹۴۷م از تدریس کناره گرفت و در نواکهالی سکنی گزید. پدرش به چاتگام کوچید و در روستای چنوتی به سر می‌برد. منوراحمد تحصیلاتش را تا مرحلهٔ فاضل در مدرسهٔ عالی حکیمیهٔ چنوتی به پایان برد. پس از ۱۹۵۶م دو سال در مدرسهٔ قومی (ناسیونال) در پتیه، درس حدیث خواند و در همان‌جا نیز خوش‌نویسی آموخت. سپس به چاتگام سفر کرد و به کار خوش‌نویسی روی آورد. در ۱۹۴۶م بیمار شد. پس از سه ماه که از بستر بیماری برخاست، به سرودن شعر پرداخت و منور تخلص کرد. از آثارش به اردو: دست جنون؛ شام و سحر؛ گل و شبنم؛ جلوهٔ گل. وی، افزون بر اردو، به‌فارسی نیز شعر می‌سراید. حمد و نعت درون‌مایهٔ سروده‌های فارسی وی است. بیشتر سروده‌های فارسی وی غزل است.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۴۲۲ـ۴۲۴؛ محمدعیسی شاهدی، «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ ۲، پاییز ۱۳۷۵ش، ص۱۰۸.

رسولی

منورعلی (mo.nav.var.a.li)، سیدمنورعلی، ز۱۲۷۵ق، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم جانسته، مقر سادات بارهه، در مظفرنگر در شمال هند بود و در دهلی می‌زیست و به پزشکی روزگار می‌گذراند. ظاهراً از سادات بارهه بود و همچون آنان مذهب شیعه می‌ورزید. در ایام شورش و انقلاب مردم هند بر ضد انگلیسیان در ۱۲۷۳ق / ۱۸۵۷م خانه‌اش در دهلی غارت شد و وی اموالش، از جمله کتابخانهٔ شخصی‌اش، را از دست داد و ناگزیر به زادگاهش بازگشت. از آثارش: ۱ــ بیاض‌الحس که در دیباچهٔ آن می‌نویسد که بعد تباهی خانه و بربادی کتاب‌ها (در جریان انقلاب مردم هند)، و عسرت، دامن‌کشان به قصبهٔ جانسته که وطن اصلی پدران و نیاکانش بوده است برگشته، و

این کتاب را به‌خواهش مولانا محمد عبدالرحمان صاحب که به‌جای پدر او بود، و به نام فرزند خود محمدحسن که در زمان تألیف اثر (۱۲۷۵ق) چهارده‌ساله بوده است و جملهٔ علوم عربی و فارسی را نزد آن مردکامل فراگرفته بود، در دو فن و یک خاتمه (**فن اول** در فواید علمی، **فن دوم** در فواید عملی، **خاتمه** در فواید دیگر مانند تکلیس و تحریق و کشته‌جات) نوشته است؛ ۲ـ خزانهٔ خداداد که مجربات او و طبیبان دیگر و رسالهٔ باه‌نامه است؛ ۳ـ شفاءالغربا / جامع‌المتفرقین در خواص داروها، به‌گونهٔ قربادین‌ها، به‌ترتیب الفبایی؛ ۴ـ تقویم منوری، در تقویم سال ۱۲۸۵ ـ ۱۲۸۶ق با نشان‌دادن نیک و بد روزها و تحویلات منازل بروج، که احتمالاً از همین منورعلی است. از این اثر دو نسخه در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شماره‌های N.M.1961-1617 و N.M.1961-1617) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۶۱/۱، ۵۰۶، ۵۴۹، ۶۰۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۸۹۱؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 367.

برزگر

منور لاهوری (mo.nav.var-e.lā.hu.ri)، فقیر / خلیفه سید نورالدین محمد نقوی بخاری لاهوری فرزند غلام محی‌الدین نوشه ثانی، ۱۲۰۵ ـــ ۱۲۶۸ق / ۱۷۹۱ ـــ ۱۸۵۲م، دولتمرد، صوفی، پزشک، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پسر سوم غلام محی‌الدین (۱۱۶۶ ـ ۱۲۴۰ق) و برادر کوچکِ فقیر عزیزالدین آزاد (۱۱۹۱ ـ ۱۲۶۲ق / ۱۷۷۷ ـ ۱۸۴۵م) و فقیر امام‌الدین اظهر بخارایی لاهوری (ـ ۱۸۴۴م) است. با این‌که پسر خرد پدرش بود دو برادر بزرگش وی را به جانشینی و خلافت پدر خود پذیرفتند و از این‌رو، فقیر نورالدین سجاده‌نشینی خانقاه غلام محی‌الدین را بر عهده داشت و به خلیفه نورالدین معروف بوده است. وی در ۱۸۱۰م به پایمردی برادرش نورالدین آزاد به دربار مهاراجه رنجیت‌سنگه فرمانروای پنجاب (۱۸۱۰ ـ ۱۸۳۹م) راه یافت. نخست به مراقبت از بخش دهن / دهنی گماشته شد و سپس عامل یاکارگزار دولت در شهرستان گجراتِ پنجاب گردید و در این مقام، راجه سلطان‌خان، صاحبِ سرکش بهینر را با نرمی و تدبیر به فرمانبرداری از رنجیت‌سنگه واداشت. نورالدین پس از چندی که انتشار خبر گاوکشی وی در خانه نزدیک بود هندوان را به شورش برانگیزاند، از عاملی گجرات برکنار و به عاملی و فوج‌داری جالندهر گمارده شد (۱۸۱۲م). در ۱۸۱۳م حکومت سیالکوت، تسکه، بالووال و وزیرآباد بدو واگذار شد. از ۱۸۱۸م متصدی بسیاری از امور دستگاه شاهی در لاهور شد، چنان‌که به گفتهٔ مفتی علی‌الدین، «خدمت ادویه‌سازی از جمیع عرقیات و عطریات و معاجین غریبه و حبوب لطیفه... برای استعمالِ مهاراجه [رنجیت‌سنگه] و خرید و نگه‌داشت و ارسال به اطراف میوه‌جات ولایات و عمارات باغ شالامار و محافظت حصار و خزاین و توشه‌خانه و غیره اسباب قیمتی... که در قلعهٔ شاهی است و دیگر انتظام و التیام کاروبار و تصفیهٔ مقدمات لاهور» با او بود (عبرت‌نامه، ۸۴/۲). وی از آن پس، گذشته از مأموریت‌هایی که از سوی مهاراجه، همراه لشکرهای اعزامی، برای انتظام امور ولایات و نواحی مختلف پنجاب می‌رفت بسیاری از کارهای دربار شاهی، مانند تعمیر و مرمت دژ لاهور و نیز ساخت و نگه‌داشت باغ‌ها و بناهای مهم شهر، نظم و سامان‌دهی و سرپرستی گلاب‌خانه و تهیهٔ ادویه و عطریات و معجون‌های گوناگون برای استفادهٔ مهاراجه، و استقبال و پذیرایی از مهمانان خارجی به‌ویژه انگلیسی‌ها را به انجام می‌رسانید و رایزن و وزیر برجستهٔ مهاراجه بود. در دورهٔ پرآشوب پس از مرگ رنجیت‌سنگه (۱۸۳۹م / ۱۲۵۵ق) نیز فقیر نورالدین همچنان از بلندپایگان حکومت سیک پنجاب بود و در مذاکرات و بستن پیمان صلح با انگلیسی‌ها در ۱۸۴۶م شرکت داشت. وی به فارسی و اردو (و گاه عربی) شعر می‌سرود و منور تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ـ دیوان منور که به‌کوشش دکتر محمد عبداللطیف در ۱۳۹۲ق / ۱۹۷۳م در لاهور به‌چاپ رسیده است و دارای ۴۳۸ غزل، ۳۵ مثنوی، ۷۷ مقطع، ۳۶ مسدس، ۲۵ مخمس، ۱۴۲ دوبیتی و رباعی، یک مثلث و ۱۷۰ تک‌بیت است. دیوان منور در ۱۲۶۴ق گردآوری شده و تمام سروده‌های آن در مناجات، نعت پیامبر(ص)، منقبت امامان و اهل‌بیت، و مدح غوث اعظم عبدالقادر گیلانی و نوشه ثانی است. منور از سعدی، حافظ، بیدل و صائب متأثر بوده و برخی غزل‌های آن‌ها را تتبع کرده است؛ ۲ـ تاریخ کوه نور در تاریخ الماس معروف کوه نور. سرگرد جورج هال مک گریگور (۱۸۱۰ ـ ۱۸۸۳م)، نایب کمیسیونر لاهور، در نامه‌ای به تاریخ ۲۶ دسامبر ۱۸۴۹م به فقیر نورالدین نوشت که فرماندار کل هند از او خواسته است پژوهشی در تاریخ الماس کوه نور و چگونگی انتقال آن از دست شاه‌شجاع درانی، پادشاه افغانستان، به‌دست رنجیت‌سنگه، با بهره‌گیری از

تواریخ معتبر و نیز روزنامچهٔ فقیر عزیزالدین (اثری از عزیزالدین برادر بزرگ نورالدین)، تألیف کند. عزیزالدین نیر در پاسخ او، در ۲۷ دسامبر ۱۸۴۹م به نوشتن این رسالهٔ مختصر آغاز کرد و آن را در ۱۰ فوریهٔ ۱۸۵۰م به‌پایان برد. تاریخ کوه نور در دو باب و یک خاتمه است: **باب یکم** در دو فصل: (یک) در بیان آن‌چه از السنهٔ اشخاص مسن و معمر شنیده، (دو) در بیان آن‌چه از زبان وفابیگم، دختر وزیر وفادارخان و همسر شاه‌شجاع، شنیده است. **باب دوم** در سه فصل: (یک) نقل مطالبی از خلاصةالتواریخ (نوشته در ۱۱۰۷ق) از سجان‌رای بهنداری / سجان‌سنگه دهیر دربارهٔ الماس کوه‌نور، (دو) نقل مطالبی از عمدةالتواریخ سوهن‌لال، تاریخ‌نگار دربار رنجیت‌سنگه دربارهٔ کوه نور، (سه) نقل مطالب اخبار بنارس مورخ ۲۰ ژوئیهٔ ۱۸۴۷م در این باره. **خاتمهٔ** کتاب نیز چکیدهٔ شنیده‌ها و خوانده‌های مؤلف دربارهٔ کوه نور است. نورالدین از دادن اطلاعات ریز و دقیق پرهیز کرده و کوشیده است تا حقایق را از زبان دیگر درباریان و همروزگارانش بازگوید. با این وجود، این اثر سندی ارزشمند دربارهٔ الماس کوه نور است و بر آخرین تحولات سرگذشت این گوهر بسیار معروف جهانی و نیز رفتار ناجوانمردانهٔ رنجیت‌سنگه با شاه‌شجاع تا اندازه‌ای روشنی می‌افکند. تاریخ کوه نور به‌کوشش دکتر محمدباقر به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۳۳۷ش / ۱۹۵۸م)؛ ۳ـ رسالهٔ کیفیت تبرکات زاکیات (دست‌نویس کتابخانهٔ موزهٔ لاهور به‌شمارهٔ ۷۹ به‌خط خود مؤلف) که در ۱۲۶۶ق / ۱۸۴۹م به دستور سرجان لارنس (۱۸۱۱ ـ ۱۸۷۹م) نوشته شده و فهرست نام چیزهای متبرکی است از پوشاک، عمامه و جز آن‌ها که گویند بازمانده از پیامبر(ص)، علی(ع)، حضرت فاطمه، حسین(ع)، غوث اعظم و اویس قرنی است. همچنین تاریخچهٔ آن چیزها است به نقل از ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی که می‌گوید این متبرک‌ها به‌هنگام گشودن دمشق و قسطنطنیه به‌دست تیمور (۷۷۱ ـ ۸۰۷ق)، به وی پیشکش شده و به ارث به تیموریان هند رسیده است. تاریخ جابه‌جایی آن‌ها تا ۱۲۶۶ق را نیز در بر دارد. این چیزها هم اکنون در مسجد شاهی لاهور نگه‌داری می‌شود و زایران از آن‌ها دیدار می‌کنند؛ ۴ـ بیاض نورالدین لاهوری (دست‌نویس کتابخانهٔ احمدحسین احمد قلعه‌داری در گجرات به‌شمارهٔ ۵۷۸) که نسخه‌های مجرب او است همراه با تعویذها.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱۲۷/۴-۱۳۷؛ تاریخ کوه نور؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۴۷؛ دیوان منور لاهوری؛ عبرت‌نامه، ۴۲۴/۱، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۱، ۵۵۰؛ ۲/۲، ۱۱، ۷۸، ۸۴، ۹۷؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲۵۵/۱-۲۵۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۱۲۴/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۱۲/۱؛ ۱۲۹۰/۸؛ ۷۵/۱۰-۷۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۱۷/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۱۳/۱.

نوشاهی

منوهرداس توسنی ← توسنی

منوهر و مدهومالت (ma.nu.har.va.mad.hu.mā.lat) / مدهومالت و منوهر / میکا و منوهر / مدهومالتی، از داستان‌های عشقی هند در داستان دلدادگی منوهر پسر سورج‌بهان پادشاه کناگر و مدهومالت دختر رای بکرم پادشاه بهار. این افسانهٔ کهن و معروف هندی را نخستین‌بار ملک منجهن در دورهٔ سلیم‌شاه سوری (۹۵۲ ـ ۹۶۰ق) به هندی سرود. در ۱۰۵۹ق به دست شاعری ناشناس که برخی نام وی را شیخ نورمحمد گفته‌اند به‌نظم فارسی درآمد. نسخه‌ای از کار شیخ نور محمد در کتابخانهٔ بوهار (به‌شمارهٔ ۳۹۵) نگه‌داری می‌شود و به‌نظر می‌رسد نسخهٔ شمارهٔ Add66/32/2 موزهٔ بریتانیایی به خط منشی علی‌رضا به‌نام قصهٔ مدحمالت که ۹۵۰بیت است و سرایش آن در ۱۰۵۹ق به انجام رسیده است. نسخه‌ای از همین اثر باشد. در ۱۰۶۵ق عاقل‌خان رازی (ـ ۱۱۰۸ق) این داستان را به نام مهر و ماه به‌فارسی سروده و در آن مدهومالت را به مهر پسر خاورشاه و نام منوهر را به ماه برگردانده است. بنابر مثنوی مهر و ماه، هنگامی که منوهر به دنیا آمد اختربینان پیشگویی کردند که وی در پانزده‌سالگی با دشواری‌هایی روبرو می‌شود، اما به نیروی خود آن‌ها را از سر می‌گذراند. در زمان موعود، شاهزاده شبی پس از یک جشن و شادی به خوابی سنگین فرو رفت و پریان او را در همان حال با خود بردند. چون دیده از خواب گشود خود را در کنار مدهومالت یافت و هر دو به یکدیگر دل باختند و انگشتری خود را دست به دست کردند. هنگامی که هر دو به خواب رفتند پریان منوهر را به کاخش بازگرداند. پس از بیداری آن دو خود را شیفتهٔ یکدیگر ولی دور از هم یافتند و در جست‌وجوی یکدیگر بر آمدند. منوهر کارش به بیماری کشید، به جامهٔ جوکیان درآمد، پدر و مادر را ترک گفت و کشتی‌اش در دریا غرق شد و به کمک تختهٔ چوبی خود را به دیوابار رسانید و در آن‌جا به پیمان، دختر زیبای راجه‌چترسین و دخترخالهٔ

مدهومالت که در بند دیوان بود برخورد. پیمان را از بند دیوان رهانید و با او به خواستگاری مدهومالت رفت. مادر مدهومالت به او پاسخ رد داد و دخترش را به صورت پرنده‌ای در آورد و پرنده به کاخ تاراچند پادشاه دهلی رسید. تاراچند پرنده یا درواقع مدهومالت را نزد خود نگه‌داشت و پس از آگاهی از سرگذشت مدهومالت به او کمک کرد تا مادر مدهومالت را به ازدواج وی با منوهر راضی کند و خود نیز که به پیمان دل‌بسته بود با کمک مدهومالت به آرزویش رسید و منوهر و مدهومالت به میهن خود بازگشتند. (در برخی از تحریرهای دیگر این داستان، منوهر پس از یک بیماری درگذشت و مدهومالت خود را همراه با پیکر شوهرش به آتش سپرد). مهر و ماه در ۱۸۴۶م در لکنو به‌چاپ رسیده است. داستان منوهر و مدهومالت را برخی سرایندگان و نویسندگان دیگر فارسی‌گو نیز به‌نظم یا نثر درآورده‌اند که از آن شمارند: ۱ــ حسام‌الدین متخلص به حسامی (ــ ۱۱۱۵ق)، پدر سراج‌الدین علی‌خان آرزو، در ۱۰۷۱ق به‌نظم به نام حسن و عشق (نسخهٔ انجمن ترقی اردو کراچی به شمارهٔ ۳ق‌ف۲۴۶)؛ ۲ــ سید احمد بن فیض‌الله کالپوی در ۱۰۷۸ق به نظم به‌نام گلشن معانی (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۳۹۵۱/۸۸۹)؛ ۳ــ ساعی مشهدی در ۱۰۸۰ق به‌نظم به‌نام پری‌پیکر در کمابیش ۱۳۰۲بیت (موزهٔ دهلی به‌شمارهٔ ۵۵-۴۹/۷)؛ ۴ــ مادهوداس گجراتی در ۱۰۹۸ق به‌نثر به‌نام میکا و منوهر که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ ۸۳۴) نگه‌داری می‌شود؛ ۵ــ سراینده‌ای با تخلص اصغری نیز این داستان را به فارسی سروده است که دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود. همچنین در نسخه‌ای از مجموعهٔ مثنویات ناصرعلی سرهندی (۱۰۴۸ ــ ۱۱۰۸ق) در موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.352 در حاشیهٔ صفحات ۲ تا ۱۰ داستان کنور منوهر و مدهومالت نوشته شده که همین موجب شده برخی ناصرعلی را از سرایندگان داستان منوهر و مدهومالت بدانند، ولی یحتمل این منظومه از آن سراینده‌ای دیگر است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۶۰۰/۵-۶۰۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۹۴/۲، ۸۵۸، ۸۷۴، ۸۷۵؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۲۴-۱۳۴؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۱۰۰-۱۰۴، ۲۵۴، ۴۴۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۹۰/۶؛ ۸۷۹/۷-۸۸۱، ۸۸۶، ۸۹۵، ۹۰۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۷۷۲، ۳۰۸۱، ۳۲۵۲، ۳۷۴۹؛ سید امیرحسن عابدی، «ترجمهٔ آثار هندی بفارسی»، راهنمای کتاب، سال سیزدهم، شمارهٔ ۵-۷، ص۳۹۲؛ طاهرهٔ صدیقی، «داستانسرایی در شبه‌قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۱۵/۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 699, 700, 803; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/534; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/439; 2/1318-1319.

برزگر

منهاج‌الشعور ← ابری سیوستانی، ابراهیم

منهی زواره‌ای (mon.hi-ye.za.vā.re.i)، میر، ــ ۱۱۰۰ق، شاعر ایرانی. از مردم زوارهٔ اردستان بود و در همان‌جا نیز برآمد. او در پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) به هند رفت و به ملازمان شاهزاده جهانگیر پیوست. جهانگیر او را بسیار نواخت و حکمرانی بندر لاهری از بنادر بنگاله را بدو داد. منهی در راه بازگشت به زادبومش به‌دست راهزنان کشته آمد. وی در سخنوری از شاگردان حاتم کاشی و شاعری صاحب دیوان بود. تقی‌الدین اوحدی در عرفات‌العاشقین می‌نویسند که دیوان شش‌هزار بیتی منهیَ را دیده و پیش از آنکه به هند آید با او در اصفهان صحبت‌ها داشته است. گویند منهی شاعری بلندپرواز و بی‌آزرم بود و علوم ریاضی را هم نیک می‌دانسته است. برخی منابع نام او را با میر منتهی تهرانی خلط کرده‌اند. از سروده‌های میر منهی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «گر عمر خضر، در گرو بار منت است ــ منت نمی‌کشیم و تمنا نمی‌کنیم.»

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۸۵۷/۲-۸۵۸؛ الذریعه، ۱۱۱۴/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۳۳/۲؛ صبح گلشن، ۴۶۲؛ کاروان هند، ۱۳۷۰/۲-۱۳۷۱؛ مجمع‌الخواص، ۸۵-۸۶؛ مخزن‌الغرائب، ۱۲۰/۵؛ نتایج‌الافکار، ۶۳۷؛ هفت اقلیم، ۱۰۰۳/۲-۱۰۰۴.

جهان‌تاب

منیب‌الرحمان (mo.ni.bor.rah.mān)، آگره ۱۹۲۴م ــ ، فارسی‌پژوه هندی‌تبار انگلیسی. وی در ادبیات فارسی و اردو پژوهش‌هایی کرده است. در ۱۹۴۰م از دانشگاه علیگر دانشنامهٔ

لیسانس و در ۱۹۴۲م دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی و در ۱۹۵۳م از دانشگاه لندن دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. از ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۸م در دانشگاه اسلامی علیگر به تحقیقات اسلامی سرگرم بود و از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰م در آن دانشگاه به تدریس می‌پرداخت. از ۱۹۷۰م در دانشگاه اوکلند با سمت استاد معارف اردو و هندی به کار سرگرم بود. منیب‌الرحمان عضو آکادمی ملی ادبیات هند و از ۱۹۷۳م عضو بخش اردو است. از آثارش: شعر فارسی پس از انقلاب مشروطه (۱۹۵۵م)؛ گلچینی از اشعار فارسی در دو جلد (۱۹۶۳ــ ۱۹۵۸م). از وی مقالاتی با نام‌های «طنز اجتماعی در ادبیات معاصر فارسی» (۱۹۵۲ــ ۱۹۵۸م)، «نیما یوشیج» (۱۹۶۱م)، «صادق هدایت»، «ادیب پیشاوری» و «ادیب‌الممالک فراهانی» در بولتن مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه علی‌گره، آرشیو شرقی پراگ، دایرةالمعارف اسلام چاپ جدید و ایرانیکا به‌چاپ رسیده است.

منابع: منیب‌الرحمان، ترجمهٔ ابوالقاسم رادفر، «طنز اجتماعی در ادبیات نوین فارسی»، نامهٔ اقبال، ۳۷۰ـ۳۸۸.

رسولی

منیر اصفهانی (mo.nir-e.es.fa.hā.ni)، میرزا باقر، ز۱۱۹۹ق، شاعر ایرانی. از سادات اصفهان بود و در همان‌جا نیز برآمد. منیر در پادشاهی شاه عالم دوم (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) از زادگاهش به‌هندوستان کوچید و در آن‌جا نزد میرشمس‌الدین فقیر دهلوی* مشق سخن کرد. او که از سال‌های اقامت در زادگاهش به سرودن شعر روی آورده بود و در شعرهایش فدایی تخلص می‌کرد، نخست از فقیر دهلوی تخلص حقیر گرفت، اما در ۱۱۸۶ق تخلصش را به منیر بگردانید. منیر با مصحفی، مؤلف عقد ثریا، همروزگار بود و تا ۱۱۹۹ق زندگانی داشته است. دیگر از احوال او چیزی دانسته نیست. از سروده‌های منیر تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «شبی که بر دلم آن ماه‌پاره می‌گذرد - مرا شرارهٔ آه از ستاره می‌گذرد.»

منابع: الذریعه، ۱۱۱۴/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۳۵/۲؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۱۳۸؛ صبح گلشن، ۴۶۳؛ عقد ثریا، ۵۲ـ۵۳.

جهان‌تاب

منیرالدین یوسف (mo.ni.rod.din.yu.sof)، فرزند مولوی مصباح‌الدین احمد، ۱۹۱۷ / ۱۹۱۹ ــ ۱۹۸۷م، ادیب و مترجم بنگلادشی. در خانواده‌ای اهل فضل و ادب برآمد. نیای او مولوی عبدالحی، متخلص به اختر، در زبان‌های عربی، اردو و فارسی استادی داشت و ماهنامه‌ای به نام اختر منتشر می‌کرد. عمش خالد بنگالی نیز از سرایندگان پرآوازهٔ اردو بود و در محافل ادبی هند شمالی نامی بلند داشت. منیرالدین یوسف در روستای بولایی از بخش کشورگنج به‌دنیا آمد. در ۱۹۳۸م تحصیلاتش را در دبیرستان به‌پایان برد. سپس در دانشگاه به ادامهٔ تحصیل پرداخت و در رشتهٔ ادبیات بنگالی درسش را به پایان برد. در وزارت کشاورزی بنگلادش کار می‌کرد و مسئول بخش اطلاعات و نشریات آن وزارت‌خانه بود و کار سرپرستی زمین‌های پدرش را نیز انجام می‌داد. وی زبان‌های فارسی، اردو، انگلیسی و بنگالی را به‌خوبی می‌دانست. بیشتر آثارش به بنگالی است، ولی گه‌گاه به انگلیسی هم می‌نوشت. به بنگالی شعر می‌گفت و بیشتر غزلیاتی به‌پیروی از غزلیات فارسی، می‌سرود. در ۱۹۷۸م، به‌پاس کار و تلاش گسترده و ارزشمند در برگردان کتاب‌های گوناگون به بنگالی، موفق به دریافت جایزه از فرهنگستان بنگلادش شد. بیشترین آوازهٔ او برای برگردان شاهنامهٔ فردوسی به‌نظم بنگالی است که از معروف‌ترین، معتبرترین و کامل‌ترین ترجمه‌های این شاهکار بزرگ زبان فارسی به بنگالی، و حتی به‌زبان‌های دیگر، به‌شمار می‌آید. وی در مقدمهٔ مفصل خود بر این ترجمه، به‌وضع سیاسی ایران در زمان فردوسی، سنجش آثار بزرگ ادبی جهان با شاهنامه، تاریخ زبان فارسی و روابط آن با زبان‌های افغانی و هندی و اوستا و سنسکریت، خلاصهٔ داستان شاهنامه، و نقد و بررسی آن پرداخته است. این ترجمه نزدیک به هفده‌سال (از ۱۹۶۳ تا ۱۹۸۱م) به‌درازا کشید و در ۱۹۹۲م در داکا به‌چاپ رسید. دیگر کار بزرگ او، برگردان مثنوی معنوی مولوی به بنگالی با عنوان رومیر مثنوی است (داکا، ۱۳۷۳ش). از دیگر آثارش: ۱ــ تاریخ ادبیات اردو؛ ۲ــ شعر اقبال که برگردان اشعار اقبال لاهوری به بنگالی است؛ ۳ــ ترجمهٔ انتخاب کلام غالب که برگردان گزیدهٔ سروده‌های غالب دهلوی به بنگالی است؛ ۴ــ فرهنگ ربانی؛ ۵ــ کلام راغب؛ ۶ــ نفوذ و تأثیر تصوف در ادبیات بنگالی.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۴۱۸ـ۴۱۹؛ محمدکلیم سهسرامی، «معرفی احوال فردوسی و ترجمه‌های شاهنامه بزبان بنگلا»، دانش، شمارهٔ ۳۸ـ۳۹، تابستان و پاییز ۱۳۷۳ش؛ کلثوم ابوالبشر، «پیوندهای موجود در میان دو زبان فارسی و بنگالی»،

مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، جلد ۲، ص ۱۷۱؛ «درگذشت مترجم بنگالی شاهنامه و مثنوی»، نشر دانش، سال هفتم، شمارهٔ ۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۶ش، صص ۷۱-۷۲.

برزگر

منیر سیالکوتی، محمداکبر ← منیر گجراتی

منیر شکوه‌آبادی (mi.nir-e.šo.kuh.ā.bā.di)، سید اسماعیل حسین فرزند سید احمد حسین، متخلص به شاد و شکر، ۱۲۲۹-۱۲۹۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. سلسلهٔ نسب وی به امام علی‌نقی (ع) می‌رسد. نیاکان او از عربستان به شکوه‌آباد آمدند و در روزگار حکومت مغول‌ها دارای مناصب عالی و املاک فراوان بودند. منیر کودکی خود را در آگره سپری کرد. علوم عربی و فارسی را از پدرش آموخت و علوم مذهبی را نزد برادرش فراگرفت. او ابتدا شاگرد ناسخ و سپس رشک و میرزا دبیر بود و، به‌خلاف اغلب شعرای لکنو که در سبک شعر کاملاً از استاد خود پیروی می‌کردند، منیر سبک و رویهٔ خاصی برای خود داشت. او معمولاً در مقطع اشعارش به مضامین اخلاقی اشاره می‌کرد. از مثنوی حجاب زنان منیر آشکار است که وی به مسئله تعلیم و تربیت بانوان توجه فراوان داشت. منیر شاعری آزادی‌خواه بود. در زمان جنگ آزادی (۱۸۵۷م) وی در بانده سکونت داشت و از کسانی بود که نواب علی‌بهادر والی بانده را تشویق به شرکت در این نهضت می‌کرد و در ۱۸۵۸م که انگلیسی‌ها به بانده لشکرکشی کردند منیر را نیز دستگیر کرده به زندان افکندند. منیر شرح زندانی شدن و وضعیت خود را در زندان انگلیسی‌ها در قطعهٔ بلندی به‌زبان اردو به تصویر کشیده است. در ایامی که منیر در اسارت بود روزی یکی از قوالان لکنو در حضور یوسف‌علی‌خان ناظم، نواب رامپور غزلی از منیر خواند که مضمون این غزل اردو حاکی از این بود که منیر شکایت کرده بود که در این زمانه هیچ‌کس قدر هنر مرا نمی‌داند و او در مقابل کمالات خود شرمنده است. نواب با شنیدن این غزل فی‌البداهه غزلی در همان وزن خواند و به منیر وعده داد که او قدردان شعر و کمالات منیر خواهد بود. سرانجام با تلاش‌های نواب یوسف‌علی‌خان، منیر پس از دو سال از زندان آزاد شد و قصد رفتن به رامپور نزد نواب یوسف‌علی‌خان را داشت که خبردار شد نواب وفات یافته است. سرانجام چون نواب کلب‌علی‌خان بهادر، نواب رامپور شد منیر به دربار او تمسک کرد و ماهانه صد روپیه مقرری از دربار او دریافت می‌کرد تا ۱۲۹۷ق که منیر به بیماری وبا درگذشت. از آثارش: معراج‌المضامین که مثنوی فارسی است در بیان زندگینامه‌ها و معجزه‌های انبیا که در ۱۳۱۵ق در هند به‌چاپ رسیده است؛ منتخب‌العالم که دیوان اشعار اردو است و در ۱۲۶۴ق گردآورده است؛ تنویرالاشعار که دومین دیوان اشعار اردوی منیر است و در ۱۲۶۹ق گردآورده است؛ مثنوی نظم منوّر که در ۱۲۸۶ق نوشته است؛ اخبار امامت که در ۱۲۸۶ق نوشته است؛ سراج‌المنیر؛ اعلان‌الحق؛ تنبیه‌النشاتین؛ مکاتب منیر؛ رسالهٔ وافی فی تحقیق‌القوافی.

منابع: تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، ۴۲-۴۷؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۷۴۱/۳-۱۷۴۲؛ الذریعه، ۲۳۴/۲۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۸۲/۳؛ نگارستان سخن، ۱۰۳-۱۰۵.

امیرهدائی

منیر گجراتی (mo.nir-e.go.ja.rā.ti)، محمداکبر فرزند حکیم محمدحسین مرادپور (از توابع سیالکوت) ۱۸۹۵م / ۱۳۱۲ق -، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیای او شمس‌الدین از راجپوت‌ها بود، اما اسلام آورد و در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) از دهلی به سیالکوت کوچید. پدرش در پزشکی و ادبیات فارسی و عربی استادی داشت. منیر، آموزش دبستانی و دبیرستانی را در زادگاهش و سیالکوت به‌پایان رسانید. پس از آن به تحصیل در لاهور پرداخت و در ۱۹۱۶م از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ فوق لیسانس گرفت. سپس به کشورهای اسلامی، مانند ایران، بحرین و عراق سفر کرد و پنج سال در آن کشورها به سر برد. در ۱۹۲۴م به کشورش بازگشت و در دانشگاه به تدریس پرداخت. از استادان منیر در فن خطابه و شاعری و ادبیات فارسی، ابوالکلام آزاد (- ۱۹۵۸م)، اقبال لاهوری (۱۹۳۸م) و سید میرحسن را می‌توان یاد کرد. در ایران با بزرگانی مانند ملک‌الشعرای بهار، یوسف اعتصامی، علی‌اصغر حکمت، رشید یاسمی و اقبال آشتیانی معاشر بود. نامه‌های اقبال به نام منیر در جلد دوم کتاب اقبالنامه به‌چاپ رسیده است. استعداد ذاتی، تعالیم ادبی منیر، اوضاع و احوال شبه‌قاره و همزمان شدن جوانی او با جنگ جهانی دوم و همچنین سفرهایش به ایران و عراق و کشمیر در شیوهٔ شاعری او تأثیر داشته است. مضامین اشعار او افکار آزادیخواهانه و

مذهبی و توصیف مناظر طبیعی است و در شاعری از حافظ و اقبال لاهوری پیروی کرده است. از آثارش: دیوان فارسی، که پس از دیباچهٔ آن، مقاله‌ای دربارهٔ شعر و شعرا به نام «شاعر و آفتاب بهار» نوشته شده است؛ منظومه‌هایی به‌زبان اردو به نام‌های لالهٔ صحرا، جبرئیل و ابلیس؛ مجموعه‌ای از سخنان منیر که در ۱۹۲۸م چاپ شده است؛ مجموعه‌ای با مضمون عشق و ایمان به نام نقش حق (تألیف ۱۹۴۲م)؛ مجموعهٔ کلام اردو به‌نام مهر منیر؛ خمخانهٔ عرفان در حقیقت شعر؛ فلسفهٔ محبت قرآنی؛ حقیقت تصوف عرفان.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۵۱-۳۵۲؛ شاعران پارسیگوی معاصر پاکستان، ۳۵۸-۳۶۳؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۴۲۵-۴۲۹؛ گنج شایگان، ۱۴۲-۱۴۳.

رسولی

منیر لاهوری، ابرالبرکات ← ابوالبرکات لاهوری

منیری طالقانی (mo.ni.ri-ye.tā.le.qā.ni)، محمدطاهر، ز۱۰۴۲ق، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم طالقان بود و همان‌جا نیز برآمد. چنان که مؤلف صبح صادق می‌نویسد محمدطاهر «در آغاز جوانی به هند افتاد و چندی در دکن و لاهور و پتنا سیر کرد. پس از آن که او را در برهانپور دیدم به اکبرآباد شتافت و در ۱۰۴۲ق به بنگاله آمد و چندی از صحبتش بهره‌مند گشتم. پس از آن به پتنا رفت و اکنون از او خبری ندارم.» (صبح صادق، ۵۷) اما مؤلف صبح گلشن می‌گوید که وی «آخر خاک خود را با خاک هند سرشت.» از محمدطاهر در تذکرهٔ شعرای پنجاب با نام منیری لاهوری یاد شده است. نمونه‌ای از سخن او است: «بنای صورتش ایزد به احتیاط نهاد ــ چنان‌که ابروی او کرد در دو ماه تمام.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۸۰؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۵۲؛ الذریعه، ۱۱۱۵/۹؛ صبح گلشن، ۴۶۳؛ کاروان هند، ۱۳۷۲/۲؛ نشتر عشق، ۱۳۹۶/۴.

جهان‌تاب

مواردالمصادر (ma.vā.re.dol.ma.sā.der)، دستور زبان و فرهنگ واژگان فارسی از ابوالنصر سیدعلی‌حسن‌خان سلیم (۱۲۸۳ق ــ). این اثر در دو فصل تدوین یافته است: ۱ــ در صرف فعل‌های لازم و متعدی و معانی صیغه‌های آن و ۲ــ در مصادر فارسی و عربی و معانی حقیقی و مجازی آن‌ها که در مقابل آن، مصادر اردو و عربی نیز دیده می‌شود و همراه معانی مصادر، حاصل مصدر و صیغهٔ مضارع آن‌ها هم آورده شده است. مؤلف در تدوین این فرهنگ از فرهنگ‌های جهانگیری، برهان قاطع، نوادرالمصادر، هفت قلزم، بهار عجم، مصطلحات الشعرا و نفایس‌اللغات استفاده کرده است. پس از آن در شانزده عنوان مختلف، تشبیهات سراپای محبوب را یاد کرده و در دنبالهٔ آن، حدود ۱۸۰۰ لغت را با ترتیب حروف الفبا با معنی مختصر آورده است. در این فرهنگ شواهد شعری بسیاری به کار رفته، چنان که در برخی موارد به چند صفحه نیز رسیده و تغییراتی که در برخی مصادر راه یافته دقیقاً توضیح داده شده است. بدین‌ترتیب، این فرهنگ از اهمیت بسیار برخوردار است. مواردالمصادر در ۶۴۰صفحه به‌چاپ رسیده است (آگره، بی‌تا).

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان، ۱۰۳؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۷۴-۱۷۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۰۴۵/۴؛ مواردالمصادر.

حجتی

موالی اصفهانی (ma.vā.li-ye.es.fa.hā.ni)، میرزا ابوالحسن، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. نیاکانش از مردم مشهد بودند، اما موالی در اصفهان بزاد و همان‌جا نیز برآمد. او از خردسالی به سرودن شعر روی آورد و گویند در نوزده‌سالگی هفتاد و دو قصیده در ستایش شاه‌تهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵ ــ ۱۱۴۵ق) سروده بود. موالی در بیست و دو سالگی از زاد و بومش به گجرات رفت و در آن‌جا به ملازمان نواب مؤمن‌خان پیوست. او پس از درگذشت خداوندگارش به حیدرآباد رفت و چنان‌که مؤلف صبح گلشن گوید: «در سرکار نواب نظام‌الملک آصف‌جاه [۱۰۸۲ ــ ۱۱۶۱ق] به‌منصب بیگلربیگی سرافراز گردید. اتفاقاً به تهمت گناه عظیم، نواب به پرانیدش بر دهن توپ حکم داد، هنگام آتش‌دهی، توپ از هم پاشید و آتش آسیبی در کاخ وجودش نیفتاد. به معاینهٔ این حال نواب بر خود لرزید و به معذرت و استرضای او به تفویض همان عهده کوشید، لکن وی تن به‌رضا نداد» و چندی بعد به دهلی رفت و در باغ محمدیارخان نشیمن گزید. وی سپس به لکنو رفت و در آن‌جا به شیخ عبدالرضا متین اصفهانی از مشایخ سلسلهٔ قادریه دست ارادت داد. موالی در همان‌جا در هفتادسالگی درگذشت. از سروده‌های موالی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است.

نمونه‌ای از سخن او است: «نشئه از میخانهٔ طبع متین تا برده‌ام ــ چون نصیری عشق مولی شد موالی کار من.»

منابع: الذریعه، ۹/۱۱۱۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۲۳۶؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۲۹ـ۱۳۰؛ صبح گلشن، ۴۶۴.

نوش‌آبادی

موبد خوشی (mu.bad.xo.ši)، معروف به درویش خوشی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، روحانی زردشتی فارسی‌نویس شبه‌قاره. به نوشتهٔ دبستان مذاهب، موبد خوشی از مرتاضان یزدانیان بوده و با ریاضت‌پیشگان هندو نشست و خاست داشته است. او در جست‌وجوی مرشد و راهنما به آذرکیوان (ح۹۴۲ ــ ۱۰۲۷ق) رسید و در شمار شاگردان وی درآمد. پیش از رسیدن موبد خوشی به مرشد خویش، پیران و مشایخ ایران، توران، روم و هند همگی «از مسلمان و هنود و گبر و نصارا و یهود» از او خواستند تا از دین خود (که دانسته نیست چه دینی بوده) روی بگرداند و به دین آنان درآید، اما او شبی در خواب دریایی دید و سروشی به او آواز داد که این دریا آذرکیوان است. پس به همراهی خداجوی پورنام‌دار* مؤلف جام کیخسرو به مرادش رسید. در دبستان مذاهب از کتابی با نام بزمگاه به‌خامهٔ موبد خوشی یاد رفت است که امروزه در دست نیست. در بزمگاه زندگینامه و مقامات دوازده تن از شاگردان آذرکیوان با نام‌های اردشیر، خراد، شیرویه، خردمند، فرهاد، سهراب، آزاده، بیژن، اسفندیار، فرشید ورد، بهمن و رستم آورده شده و دربارهٔ هر یک نیز حکایاتی افسانه‌وار آمده است، اما در دبستان مذاهب از کتاب دیگر موبد خوشی با نام زنده‌رود نامی به میان نیامده است. زنده رود رساله‌ای مختصر در حکمت الهی به روش اشراقیان است. نویسنده در آغاز رساله گوید که اصل آن چشمهٔ زندگی نام داشته و فرزانه زند آزرم به‌روزگار خسرو پرویز آن را نوشته بود، و او به فرمان کیخسرو اسفندیار آن را به «لغت مشهور دری آمیخته» درآورده است. رسالهٔ زنده‌رود نخستین‌بار با دو رسالهٔ دیگر (خویش‌تاب و زردست افشار) و با ترجمهٔ گجراتی آن‌ها در ۱۲۶۲ق / ۱۸۴۶م در بمبئی و بار دوم در مجموعهٔ آیین هوشنگ با سه رسالهٔ خویش‌تاب، زردست افشار و زورهٔ باستانی به‌اهتمام بهرام رستم خسرو نصرآبادی و با مقدمه‌ای از مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا یزدانی، ملقب به درویش فانی، به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۲۹۶).

منابع: تاریخ زردشتیان، فرزانگان زرتشتی، ۱۶۴ـ۱۶۷؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱/۲۵۳؛ دبستان مذاهب، ۱/۳۵ـ۳۶، ۴۰ـ۴۱، ۱۶۵ـ۱۶۶، ۱۸۶ـ۱۸۷؛ ۲/۵۴، ۶۰ـ۶۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱/۱۷؛

Iranica, 3(2)/ 186.

نوش‌آبادی

موبد کشمیری (mu.bed-e.kaš.mi.ri)، زنده رام‌پندت، ز۱۱۷۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کشمیر و شاگرد میرزاگرامی کشمیری (ــ ۱۱۵۶ق) فرزند عبدالغنی‌بیگ قبول (ــ ۱۱۳۹ق) بود. در لکنو نشیمن گزید و در آن‌جا دو پسرش تیکارام ظفر و سیتارام عمده در دورهٔ شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۲ق) به‌خدمت دیوانی پرداختند. سیتارام در ۱۱۷۳ق درگذشت و موبد نیز پس از او دیری نپایید. وی باید برادر پاندیت دیارام کشمیری باشد، زیرا در برخی تذکره‌ها از لاله تیکارام ظفر لکنویی به نام برادرزادهٔ دیارام یاد شده است. برخی منابع هم سیتارام عمده را شاعری اردوسرا و برادر دیارام پندت مقیم گفته‌اند. دیوان موبد در دست است و نسخه‌ای از آن که به‌شمارهٔ or.234 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود، مجموعه‌ای از قصاید در ستایش شاه‌عالم و نواب مدارالدوله و دیگران، غزلیات به‌ترتیب الفبا، مخمسات، مادهٔ تاریخ دربارهٔ رویدادهای دورهٔ عالمگیر دوم و شاه‌عالم با تاریخ‌هایی از ۱۱۵۹ تا ۱۱۷۴ق، مثنویات، رباعیات و قطعات است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۵۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۲/۷۴؛ سخن شعرا، ۳۳۶؛ عقد ثریا، ۴۱؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Library of the King of Oudh, 504-505; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 714; *Mughals in India*, 500.

برزگر

موجد موهانی (mu.jed-e.mu.hā.ni)، مولوی سراج‌الحق، معروف به سراج‌الدین علی‌خان، ــ کلکته ۱۲۳۸ / ۱۲۴۴ق، پزشک، عالم دینی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روستای موهان از توابع لکنو به‌دنیا آمد. در لکنو درس خواند و در طب، فلسفه، ادب و علوم دینی استادی یافت. سپس به مرشدآباد بنگاله رفت و مدتی در خدمت نواب‌خان‌خانان سید محمدرضاخان بهادر مظفرجنگ، نایبِ ناظم بنگاله، به سر برد.

بعدها به کلکته رفت و در آن‌جا به خاطر مقام علمی خود نزد انگلیسی‌ها ارج و اعتبار یافت و «به‌ملازمت بعضی صاحبان انگلیسی مشرف شده و از حسن لیاقت خود منظور نظر عاطفت گردیده به ترجمهٔ بعضی کتب اثناعشریه مأمور گردید.» سرانجام به کار قضا روی آورد. در آغاز، مدتی قاضی بعضی از توابع کلکته شد تا آن‌که در حدود ۱۲۲۹ق، از انگلیسی‌ها، منصب قاضی‌القضاتی یافت. به‌دلیل مقام علمی و نیز خوش‌رویی و اخلاق پسندیدهٔ خود مرجع خاص و عام بود و هر دو گروه سنیان و شیعیان او را تأیید می‌کردند. نسخه‌ای از دیوان موجد که مجموعه‌ای از قصاید و غزلیات است در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو در کراچی (به‌شمارهٔ ش‌ق‌ف ۱۹۰) نگه‌داری می‌شود.

منابع: حدیقة‌الشعراء، ۱۷۴۴؛ ریحانة‌الادب، ۲۲/۶؛ صبح گلشن، ۴۶۶-۴۶۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۷۱/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۹۴-۱۸۹۵؛ مرآت‌العلوم، ۹۸/۱؛ مطلع انوار، ۲۹۱-۲۹۲؛ ملخص ریاض‌الوفاق، ۸۸-۸۹؛ نزهة‌الخواطر، ۲۰۰/۷-۲۰۱؛ نشتر عشق، ۱۳۶۱/۴-۱۳۶۳.

برزگر

موجد همدانی ← مجیبی نهی

موجود مداری (maw.jud.ma.dā.ri)، عبدالجلیل فرزند شاه‌بیاری، سدهٔ سیزدهم هجری، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای بزرگش سپهدار عون بن سید عبدالله جناری از حلب به هند کوچید. موجود در پکنور بالید و پیرو طریقهٔ مداریه بود. وی به دو زبان هندی و فارسی شعر می‌سرود و در اشعار هندی سایل تخلص می‌کرد. دیوان مداری نزدیک ۲۰۰۰ بیت از غزل و قصایدی در مناجات، ستایش پیامبر و ستایش علی(ع) در آغاز آن و مقدمه‌ای به نثر است که پس از دیوان هندی‌اش به نظم کشیده شده است.

منابع: الذریعه، ۱۱۱۷/۹؛ صبح گلشن، ۴۶۷-۴۶۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی آیت‌الله نجفی مرعشی، ۹۶/۶-۹۷.

دانشنامه

موجی بدخشی (maw.ji-ye.ba.dax.ši)، محمدقاسم‌خان، ـ آگره ۹۷۹ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از احوال وی جز این دانسته نیست که از امرای نامی دربار همایون گورکانی (۹۳۷ ـ ۹۴۷، ۹۶۲ـ۹۶۳ق) بود و فنون شعر را نیکو می‌دانست. وی یک مثنوی در ۶۰۰۰ بیت به تقلید یوسف و زلیخای جامی و مثنوی دیگری با نام لیلی و مجنون سروده است. در آخر عمر ترک سپاهیگری کرد و گوشهٔ عزلت گزید. این رباعی از او است: «از قال و یقول، غیر حیوانی نیست ـ وز صحبت خلق، جز پریشانی نیست / دست از همه شستن و نشستن کنجی ـ چیزی است که آخرش پشیمانی نیست.»

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۵۵۲/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۸۱؛ الذریعه، ۱۱۱۷/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۳۷/۲؛ ریحانة‌الادب، ۲۲/۶؛ شمع انجمن، ۴۳۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۹۶، شمارهٔ ۷۸۷؛ مآثرالامرا، ۱۷۴/۳-۱۷۶؛ منتخب‌التواریخ، ۲۲۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۰۴؛ هفت‌اقلیم، ۶۰۷/۲.

فتح‌نیا طبری

مودت‌نامه، مثنوی ابجدی ← خمسهٔ ابجدی

موزون اکبرآبادی، راجه مدن‌سنگه ← موزون شاه‌جهان‌آبادی

موزون سامانه‌ای (maw.zun-e.sā.mā.ne.i)، میر / سید فرزند علی، ـ ۱۲۲۹ق، شاعر فارسی‌گو و اردوسرای شبه‌قاره. در سامانهٔ هند می‌زیست و شاگرد میرشمس‌الدین فقیر بود. گرچه به‌فارسی و اردو هر دو شعر می‌سرود، اما «میل طبعش در زبان فارسی از کمال تشیع به گفتن مثنویات مدحیهٔ امیر علیه‌السلام و نظم‌کردن معجزات آن جناب مثل استادش بیشتر» بود. موزون پنج شش سالی نزد فقیر اصلاح سخن گرفت و سپس به لکنو رفت و بقیهٔ عمر خود را در آن شهر گذراند و در همان‌جا درگذشت. موزون در تاریخ‌گویی مهارت داشت. برخی وی را همان تجلی‌علی‌شاه، مؤلف توزک آصفی / آصف‌نامه، دانسته‌اند. از آثارش مثنوی آصف‌نامه است در گزارش فتوحات آصف‌الدوله نواب اوده (۱۱۸۸ ـ ۱۲۱۲ق)، به‌ویژه رویداد کین‌جویی آصف‌الدوله از غلام‌محمدخان، نواب رامپور (۱۴ محرم ۱۲۰۹ ـ یکم ربیع‌الثانی ۱۲۰۹ق)، که در این رویداد آصف‌الدوله، نواب محمدعلی‌خان رامپوری را فریب داده و کشته بود (۸ ذوالحجهٔ ۱۲۰۸ ـ ۱۴ محرم ۱۲۰۹ق). این اثر در ۱۱۹۶ق یا، به‌احتمال درست‌تر، ۱۲۱۷ق سروده شده و در ۱۹۶۱م در پتنا / عظیم‌آباد به چاپ رسیده است. اثر دیگر موزون، اقبال‌نامه است که در ۱۲۲۴ق به‌انجام رسیده و در

رویدادهای اوده پس از مرگ آصف‌الدوله (۱۲۱۲ق) و برکناری جانشین وی وزیرالدوله به‌دست انگلیسی‌ها است.

منابع: تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۱۴؛ تذکرهٔ هندی، ۲۳۵؛ تین تذکری، ۱۳۲؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱۶۴/۱-۱۶۵؛ سخن شعرا، ۴۶۶-۴۶۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۳/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۱۲-۱۱۱۳؛ مجموعهٔ نغز، ۲۲۷/۲؛

A Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/257; *A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 5/304; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 246; *Mughals in India*, 290; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/704.

برزگر

موزون شاه‌جهان‌آبادی (maw.zun-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di) ، راجه مدن‌سنگه فرزند راجه جکت‌سنگه، روستای چکولی اتاوه از توابع اکبرآباد ۱۱۳۰ ــ مصطفی‌نگر از نواحی حیدرآباد ۱۱۷۹ق، خوش‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش یک‌چند منشی بود و پس از آن به دیوانی غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ پدر نواب آصف‌جاه والی دکن رسید. وی از قوم کایسته سکه سینه بود و در شاه‌جهان‌آباد زاده شد. در چهارسالگی به همراه پدر به دکن رفت. در جوانی به دربار میرزا ابوالحسن عین‌الدوله، مشهور به آصف*جاه، فرمانروای دکن رسید و سرپرستی کارهای مالی را به عهده گرفت. در روزگار نواب نظام‌الدوله ناصرجنگ از کار کناره گرفت. در روزگار امیرالممالک به کار گمارده شد. پس از درگذشت پدرش، امیرالممالک وی را منصب دوهزاری و لقب راجگی داد. در روزگار نواب آصف‌جاه ثانی، منصب سه‌هزاری و علم و نقاره گرفت و حراست دژ مصطفی‌نگر به او سپرده شد. یک‌سال و نیم پس از آن، انگلیسی‌ها از بندر مچهلی به دژ مصطفی‌نگر آمدند و به موزون پیغام دادند که از دژ بیرون رود. موزون به پاس قدردانی از زحمات فرمانروای خود ایستادگی کرد، اما در درگیری با انگلیسی‌ها کشته شد. وی به سرودن شعر علاقه داشت و اشعارش از غزل، قصیده، رباعی و مثنوی را در بر می‌گیرد. در سرودن معما نیز ماهر بود. اشعاری از وی در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۶۰؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۸۱؛ صبح گلشن، ۴۷۱؛ گل رعنا، ۱۴۸-۱۶۱؛ گلزار جاویدان، ۱۴۵۷؛ نشتر عشق، ۱۵۰۴/۵-۱۵۰۹؛ مهدی خیراندیش، «فارسی‌سرایان جان‌باخته در فراسوی مرزهای ایران، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۶ش، ص۲۰۴.

رسولی

موزون عظیم‌آبادی (maw.zun-e.a.zim.ā.bā.di) ، راجه‌رام نراین فرزند رنگ‌لال، ــ ۱۱۷۷ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم کایتهٔ هندوان و از مردم صوبهٔ بهار بود. پدرش رنگ‌لال دیوانی مهابت‌جنگ علی‌وردی‌خان، نواب بنگال (۱۱۵۳ ــ ۱۱۶۹ق) را داشت و در جنگ میان مهابت‌جنگ و نواب سرفرازخان کشته شد (۱۱۵۳ق). رام‌نراین «که از عهد طفلی پروردهٔ خاندان مهابت‌جنگ و از ابتدای صوبه‌داری هیبت‌جنگ [زین‌الدین احمدخان پسر حاجی احمدخان، برادر مهابت‌جنگ، در عظیم‌آباد در ۱۱۵۳ق]... به خدمت خاصه‌نویسی اختصاص یافته آخر به پیشکاری و دیوانی مقرر گشته و در عهد جانکی‌رام [نایبِ عظیم‌آباد] به دیوانی صوبهٔ عظیم‌آباد مأمور بود.» پس از مرگ جانکی‌رام (در اواخر ۱۱۶۵ یا اوایل ۱۱۶۶ق) به نیابت صوبه‌داری عظیم‌آباد منصوب شد. پس از مهابت‌جنگ، در دورهٔ پرآشوب جانشینان او سراج‌الدوله (۱۱۶۹ ــ ۱۱۷۰ق) و میرجعفرخان (۱۱۷۰ ــ ۱۱۷۴ق) نیز با یاری گرفتن از انگلیسی‌ها نیابت یا در واقع حکومت عظیم‌آباد را نگه‌داشت. در ۱۱۷۲ق که شاهزاده عالی‌گوهر (که از ۱۱۷۳ق با نام جلال‌الدین شاه عالم بر تخت شاهی در دهلی نشست) آهنگ تسخیر عظیم‌آباد کرد رام‌نراین در آغاز دم از فرمانبرداری زد و ملازمت شاهزاده را برگزید، اما اندکی بعد پشیمان شد و بازگشت و برج و باروی شهر را استوار کرد و به جنگ پیش آمد و چندان درایستاد تا شاهزاده، به‌رغم چند پیروزی در میدان نبرد، ناگزیر به بازگشت شد. هنگامی که میرقاسم‌خان بر مسند حکومت بنگال نشست (۱۱۷۴ق) رام نراین را از مقامش برکنار و در دژ مونگیر زندانی کرد. میرقاسم‌خان پس از شکست از انگلیسی‌ها در ۱۱۷۷ق بسیاری از زندانیان را بکشت و ازجمله رام نراین را «سبوئی پر از ریگ در گلو بسته [در رود گنگ] غرق گردانید.» به روایتی دیگر، که چندان معتبر نمی‌نماید، پس از شکست میرقاسم‌خان، انگلیسی‌ها رام‌نراین را آزاد کردند و بار دیگر به صوبه‌داری عظیم‌آباد گماشتند و وی در این مقام بود تا

در ۱۱۸۷ق درگذشت. راجه‌رام نراین امیری ادب‌دوست بود و هنگامی که حزین لاهیجی در عظیم‌آباد به سر می‌برد به خدمت او می‌رفت و اشعار خود را از نظر اصلاحی حزین می‌گذرانید و حتی تخلص موزون را «از تجویز شیخ اختیار کرده.» دیوان موزون گویا پس از حبسش به‌دست میر قاسم‌خان گم شد، ولی بعدها کسی مسودات شخصی و برخی اشعار موجود او را گردآورد و دیوانی ترتیب داد نسخه‌ای از دیوان موزون که در کتابخانهٔ عالیهٔ علمیهٔ درگاه شریف پیر محب‌الله‌شاه راشدی در حیدرآباد سند نگه‌داری می‌شود کمابیش شش‌صد بیت دارد. همچنین مجموعه‌ای از نامه‌ها به‌نام دستورالانشا در دست است که مجموعهٔ نامه‌های راجه رام‌نراین و دهیرج‌نراین است. بیش از پنجاه نامهٔ این مجموعه دربارهٔ حملهٔ شاهزاده عالی‌گوهر به بهار است.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۸۰؛ تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۱۵۸؛ ریاض‌السلاطین، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۱؛ سخن شعرا، ۴۶۷؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۵۵؛ سفینهٔ هندی، ۸۴ـ۸۵؛ سیرالمتأخرین، ۵۵۹/۲، ۵۶۰، ۵۹۳، ۶۴۲، ۶۴۷، ۶۵۳ـ۶۵۴، ۶۵۶ـ۶۸۷، ۶۹۹، ۷۰۷، ۷۳۴؛ صبح گلشن، ۴۶۹ـ۴۷۰؛ صحف ابراهیم، ۱۲۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۵۴/۸؛ گل رعنا، ۱۴۱ـ۱۴۸؛ نشتر عشق، ۱۵۰۱ـ۱۵۰۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 347; *Mughals in India,* 410; *Tarikh-Bangala-i-Mahabatjangi,* 112, 124, 132; *Persian Studies in Bengal under the Nawabs (1717-1765),* 106-122.

برزگر

موزون ناگوری (maw.zun-e.nā.gu.ri) / آگره‌ای، سدهٔ دهم هجری، خوش‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این که «نسبت نصب خود را به سلطان‌السالکین شیخ حمیدالدین منسوب می‌ساخته...» هیچ آگاهی در دست نیست. به‌نوشتهٔ عبدالقادر بدایونی «خط را به هفت قلم نیکو می‌نوشت و فقیر [بدایونی] در زمان اسلیم‌شاه او را در پیشاور دیده بودم.» موزون در فن معما نیز دستی داشت و شطرنج صغیر و کبیر را خوب بازی می‌کرد. پسرش نیز به گفتهٔ بدایونی مردی هنرمند و خوش‌نویس بود. نمونه‌هایی از شعر موزون که در منتخب‌التواریخ نقل شده نشان می‌دهد که او غزل را نیکو می‌سروده است. بدایونی زبان به تمجید او می‌گشاید و می‌گوید: «از هندوستانی آزادهٔ موزونیت کلام همین‌قدر تمام است.» نمونه‌هایی از سخن او است: «مرا چه سود زگل‌های رنگ‌رنگ بهار ــ چو نیست بی‌تو دلم را به هیچ رنگ قرار.» □ «هر ناوک تو ای مه ابرو کمان‌ما ــ چون مغز جا گرفته به هر استخوان ما.»

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۵۴/۱؛ الذریعه، ۱۱۱۹/۹؛ صبح گلشن، ۴۷۱؛ صحف ابراهیم، برگ ۲۹۹، شمارهٔ ۳۲۴؛ مخزن‌الغرائب، ۱۷۳/۵؛ منتخب‌التواریخ، ۳۳۸/۳ـ۳۳۹؛ نشتر عشق، ۱۵۰۱/۵؛ نگارستان سخن، ۱۷۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۷۰؛ هفت اقلیم، ۷۷/۱.

شریفی

موسوی بلوچ (mu.sa.vi-ye.ba.luč) ، جواد فرزند حاجی سید میرحسن، ۱۹۴۸م ــ ، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از قبیلهٔ هزارهٔ کویتهٔ بلوچستان پاکستان است. از نوجوانی به سرودن شعر روی آورد. در مجالس شعرخوانی سروده‌هایش را با آهنگ می‌خواند. به غزل بیشتر از انواع دیگر شعر توجه دارد. در سروده‌هایش از اشعار شعرای گذشته و جدید پیروی کرده است. حمد، نعت، منقبت و نوحه درون‌مایهٔ سروده‌های موسوی است.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس، ۱۸۷ـ۱۹۳؛ شرافت عباس، «ادب فارسی در بلوچستان پاکستان»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۷۶ش، ص۱۲۳.

رسولی

موسوی‌خان، معزالدوله میر محمدهاشم ← جرأت گیلانی

موسوی مشهدی (mu.sa.vi-ye.maš.ha.di)، میر معزالدین محمدموسوی، فرزند میرزا فخرا، مشهد ۱۰۵۶ـ۱۱۰۱ق، شاعر ایرانی. پدرش از سادات موسوی قم بود. از سوی مادر، دخترزادهٔ میر محمد زمان، از علمای بزرگ مشهد بود. در زادگاهش درس خواند. سپس به اصفهان رفت و دو سال درمدرسهٔ جده نزد آقا حسین خوانساری (ــ ۱۰۹۹ق) دانش آموخت. در ۱۰۸۲ق رهسپار هند شد وبه خدمت اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۹ ــ ۱۱۱۸ق)، امپراتور هند در آمد و منصب دیوانی عظیم‌آباد پتنا گرفت. در این زمان تخلص خود را از فطرت به موسی بگردانید. در ۱۰۹۹ق اورنگ‌زیب وی را نزد

خود خواند و به او لقب موسوی‌خان داد. در ۱۱۰۰ق به منصب دیوانی ممالک جنوبی هند (دکن) گماشته شد و سرانجام در همان‌جا درگذشت. بیاض اشعاری به نام گلشن فطرت در اشعار تازه‌گویان داشته که اساس کار شاگردش، سرخوش در گردآوری کلمات‌الشعرا بوده است. ردایف‌الاشعاری در نمونهٔ اشعار حدود دویست شاعر از جمله مولانا، صائب، ناصر علی، جامی، بیدل، خسرو، سعدی، مخفی،حافظ، هلالی، مشفقی، سیدا، اوحدی، خاقانی، خواجو، عصمت، وابن حسام فراهم کرد. نیزساقینامه ای از آثار اشرف، واعظ، غیاثی، ظهوری،حکیم،قدسی،نظامی و حافظ ترتیب داد. وی این دو اثر را در یک مجلد جای داد. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۶۳۱/۱ در پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان نگه‌داری می‌شود. همچنین یک نسخه از دیوان غزلیات و مقطعات او به شمارهٔ C1580(89 ب 116ب) در انستیتوی ملل آسیایی فرهنگستان علوم سن پترزبورگ و نسخه‌هایی دیگر از آن در کتابخانه‌های تاشکند (به شمارهٔ ۱۴۶۶۶) بنگاله و بانکیپور باقی است.

منابع: بزم تیموریه، ۷۸-۷۵/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۹-۳۸/۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۷/۲؛ تذکرة المعاصرین، ۵۹-۶۰؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۷۶-۱۷۷؛ ذخیرة الخوانین، ۲۲۰/۲-۲۲۱؛ الذریعه، ۸۳۹/۹، ۱۱۱۹؛ سروآزاد، ۱۲۶؛ شمع انجمن، ۴۴۱-۴۴۳؛ فهرست دست‌نویسهای شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان، ۲۸۴/۲؛ فهرست دست‌نویسهای شرقی فرهنگستان علوم تاجیکستان، ۱۶/۵-۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۴۶۸/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ بانکیپور، جلد۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ بنگاله؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۴۲۰-۴۲۱، ۵۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی تاجیکی انستیتوی ملل آسیایی فرهنگستان علوم شوروی،سن پترزبورگ، جلد ۲؛ کاروان هند، ۱۰۲۶-۱۰۲۸؛ مآثر الامرا، ۶۳۳/۳-۶۳۶؛ منتخب‌التواریخ، ۳۳۷/۳؛ نتایج الافکار، ۶۵۲؛ کلمات‌الشعرا، ۹۸-۱۰۲؛ نکات‌الشعرا، ۲۹/۱؛ نگارستان سخن، ۱۰۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۲۱-۵۲۲؛ همیشه بهار، ۲۲۵-۲۲۷.

آتشین

مولاداد (maw.lā.dād)، میر مولاداد فرزند ملامحمد حسن فرزند نایب عبدالرحمان فرزند آقاعلی، ۱۲۵۵ق / ۱۸۳۹م — ۱۳۲۴ق / ۱۹۰۶م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از مردم مستونگ بود. پدرش در فن فصاحت، بلاغت، شعر و سخن به کمال بود. این خاندان از تیرهٔ نهنگی‌زایی از طوایف ازبدوزی بنگال‌زایی است. مولاداد، دانش‌های روزگارش را نزد پدرش فراگرفت. پدر مولاداد به فرمان نصیرخان دربند شد و پس از چندی در زندان درگذشت. پس از آن مولاداد و برادرش الله‌داد روبه‌رو شدند. هیتورام در این‌باره می‌نویسد «باقی‌ماندهٔ خاندان این‌ها به علت نسبتی که با ملامحمدخان رئیسانی داشتند به او پیوستند و با او به قندهار رفتند. البته از وقتی که میان خان و سرداران براهویی آشتی شد به مولاداد و عظیم‌خان هم خدمتی داده شد، چنان که اکنون خان بهادر الله‌دادخان در بولان سمت قضاوت را دارا است و مولادادخان ماهی پنجاه روپیه حقوق بازنشستگی سیاسی دریافت می‌کند و عظیم‌خان رئیس کلانتری لیوی در بولان می‌باشد. از وقتی که میر محمودخان، خان قلات شد، او قسمتی از املاکی راکه بزرگان این خانواده خریده بودند و بعداً ضبط شده بود آزاد کرد. اکنون اعضای این خانواده با عزت و راحتی تمام زندگی می‌کنند.» دیوان مولاداد، به خواهش سردار بهادر نواب اسدالله‌خان تمندار (سرکرده) اقوام رئیسانی و به‌کوشش میرحسین‌علی و بابونظام‌الدین به چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۲۶م). گزیده‌ای از اشعار وی را میر محمدامین‌خان فرزند میرمحمدعظیم‌خان (پسرعموزادهٔ مولاداد) گردآوری کرد و آن را به چاپ رسانید. این گزیده دارای ۲۱۰۰ بیت است که سوای غزلیات، ۲۰ رباعی، ۳ مخمس، یک مسدس (۹ بند) یک ترجیع‌بند (۲۷ بند)، یک قصیدهٔ وصفیه (۶۸ بیت)، یک بهاریهٔ نعتیه (۵۱ بیت) و یک مثنوی به درگاه عزوجل (۸۱ بیت) و چهل سلام بر سیدالمرسلین به تقلید جامی (۳۱ بیت) را دربرمی‌گیرد. مجموعه‌ای دیگر از اشعار مولاداد که دارای ۴۱۹۸ بیت فارسی و ۳۱ بیت اردو از حمد و نعت و منقبت و غزل و قصیده و رباعی و مخمس و تواریخ است نیز در دست است.

منابع: پاکستانی ادب، ۳۹؛ تاریخ بلوچستان، ۳۰۲؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۸۰-۸۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۵۵/۸؛ گلدستهٔ قلات، پیش‌گفتار، صص سیزده - چهارده؛ منتخباتی از شعرای فارسی‌گوی بلوچستان، ۳۰-۳۱.

رسولی

مولتانی، بهاءالدین زکریا ← بهاءالدین زکریا مولتانی

مولتانی، خدابخش فرزند قاضی جان‌محمد ← خدابخش مولتانی

مولچند منشی (mol.čand-e.mon.ši)، لاله، ــ ۱۲۴۸ق / ۱۸۳۲م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی از مردم کاست دهلی و از شاگردان نصیر دهلوی بود. مولچند از ملازمان شاه‌عالم آفتاب (۱۱۷۳ــ۱۲۲۲ق) بود و قصایدی در مدح شاه می‌سرود. وی در ۱۲۲۵ق / ۱۸۱۰م تاریخ شمشیرخانی توکل‌بیگ را که خلاصه‌ای از شاهنامه است با نام قصهٔ خسروان عجم به‌اردو سروده است. این اثر قدیمی‌ترین ترجمهٔ تاریخ شمشیرخانی به اردو است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ or.1763/2 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: طبقات شعرای هند، ۳۸۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۰۰۱؛ گلستان بی‌خزان، ۲۳۳؛ گلستان سخن، ۳۸۵؛ گلشن بی‌خار، ۵۲۹؛ مجموعهٔ نغز، ۲۲۰/۲؛ گوهر نوشاهی، «دو نقش مهم در ترجمهٔ شاهنامه به‌زبان اردو»، دانش، شمارهٔ ۲۹ـ۳۰، بهار ـ تابستان ۱۳۷۱ش، صص۱۲۲ـ۱۲۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1026.

فتح‌نیا طبری

مولوی در شبه‌قاره (mow.la.vi.dar.šeb.he.qār.re)، بنیادی‌ترین موضوعی که گمان می‌رود از نگاه بیشتر مولوی‌پژوهان یا فارسی‌پژوهان دور مانده، همانا جایگاه مولانا در میان فارسی‌گویان شبه قاره است. پس از آسیای صغیر و ایران نام مولانا رفته‌رفته در شبه‌قاره نیز بر زبان‌ها رفت. نام مولانا و مثنوی او، چنانکه عبدالحسین زرین‌کوب در سرّ نی می‌نویسد «در خارج از حوزهٔ یاران قونیه... تا مدت‌ها بعد از وفات وی مجال انتشار چندانی نیافت. بدون شک فرصت و مهلتی لازم بود تا خلفای مولانا به نشر مثنوی در خارج از حوزهٔ مجالس یاران وی راضی و مصمم گردند.» حتی در ایران نیز تا سدهٔ نهم هجری بازتابی روشن و آگاهانه از مثنوی در آثار شاعران و نویسندگان آن نمی‌یابیم. گرچه در رسالهٔ اقبالیهٔ علاءالدولهٔ سمنانی، و سروده‌های کسانی چون خواجوی کرمانی، حافظ و شاه‌نعمت‌الله ولی می‌توان بازتابی از اندیشهٔ مولانا پیدا کرد، اما با پیدا شدن مکتب ادبی هرات در سدهٔ نهم هجری است که نام مولانا و مثنوی او از پردهٔ ابهام بیرون می‌آید. پس از آن در سده‌های دهم و یازدهم هجری، به‌ویژه در پی سفر ده‌ها شاعر ایرانی به هند، شاعران فارسی‌گوی این سرزمین مولانا را می‌شناسند و می‌ستایند و کسانی هم بر مثنوی مولوی شرح و تفسیر می‌نویسند. پس از دورهٔ صفویه و بازگشت به شیوه‌های کهن، پیروی از شیوهٔ سخن مولانا نیز گسترش می‌یابد. با نگاهی گذرا به تفسیرهایی که بر مثنوی مولانا نوشته شده، پس از تفسیرهای سلطان ولد، فرزند مولانا، و یکی از مریدان او با نام احمد رومی که یادداشت‌هایی در شرح مشکلات مثنوی فراهم کرده بود، تا سدهٔ نهم هجری در این زمینه کاری مهم انجام نگرفت، اما عبدالرحمان جامی (ــ ۸۹۸ق) از بزرگان ادب مکتب هرات و ملا یعقوب چرخی (ــ ۸۵۱ق) دو شرح بر آغاز مثنوی و قصهٔ نی و نیستان نوشته‌اند، که شرح جامی منظوم و بر همان وزن مثنوی است. در همین مکتب ملاحسین واعظ کاشفی با تدوین لب لباب مثنوی کوشید تا کلیدی برای فهم مثنوی به‌دست دهد، اما این اثر شکل تفسیر ندارد. نخستین تفسیر مشروح مثنوی در سدهٔ نهم هجری نوشته شد، که آن نیز تنها شرح سه دفتر از مثنوی با نام جواهرالاسرار و زواهرالانوار به‌خامهٔ کمال‌الدین حسین خوارزمی (ــ ۸۳۶ / ۸۳۹ / ۸۴۰ق) است. او شرحی منظوم نیز بر مثنوی نوشته که کنوزالحقایق نام دارد. پس از آن، ایران روزگار صفوی فضایی مناسب برای نشر اندیشه‌های مولانا نبود، اما در محافل ادبی آسیای صغیر و شبه قاره پیوسته از مثنوی سخن می‌گفتند. در آن سال‌ها، تفسیر فارسی مصطفی سروری شاعر ترک‌زبان عثمانی و شرح ابراهیم دده قونیوی / شاهدی دده بیانگر دلبستگی ادب‌دوستان آسیای صغیر به مثنوی است. در سدهٔ یازدهم نیز تفسیرهایی دیگر بر مثنوی نوشته شد، که از آن میان دو تفسیر سودمندتر از دیگر تفسیرها بوده است. نخست فاتح‌الابیات اسماعیل دده / اسماعیل انقروی و دیگر لطایف معنوی نوشتهٔ عبداللطیف عباسی گجراتی از ادب‌پژوهان شبه‌قاره که در شرح ابیات دشوار مثنوی است. این اثر همچنین با متنی منقح از مثنوی همراه است. در سدهٔ دوازدهم هجری نیز در شبه قاره چندین شرح بر مثنوی نوشته شده، که از آن میان اسرارالغیوب خواجه ایوب لاهوری، شرح مثنوی ولی‌محمد اکبرآبادی و بحرالعلوم عبدالعلی لکنویی را می‌توان در شمار بهترین و سودمندترین تفسیرهای مثنوی دانست. در شبه‌قاره، افزون بر شرح و تفسیرهای گوناگون از مثنوی به‌فارسی و اردو، گزیده‌ها، اقتباس‌ها و ترجمه‌هایی نیز به صورت‌های گوناگون بر مثنوی و دیوان شمس هم به‌فارسی و هم به‌اردو انجام گرفته است. انتشار چنین آثاری به‌زبان‌های سندی، پنجابی و بنگالی نیز خود بیانگر جایگاه بلند مولانا در میان مردم شبه قاره است. با نگاهی به فهرست آثاری که دربارهٔ مولوی و به‌ویژه شرح‌هایی که بر

مثنوی وی نوشته شده است، می‌توان به شناختی هر چند اجمالی از جایگاه مولوی در سرزمین شبه‌قاره رسید. در این بررسی فهرستی از آثاری که دربارهٔ زندگی مولانا و شرح مثنوی و آثاری که به‌تقلید از مثنوی نوشته شده‌اند، گردآوری شده است. گرچه نمی‌توان آن را فهرستی کامل دانست، اما می‌تواند نشانه‌ای از تأثیر مولانا در میان فارسی‌زبانان شبه‌قاره باشد. تدوین این فهرست بر مبنای روشی خاص صورت نگرفته و تنها نام آثار به‌ترتیب حروف الفبایی و بر مبنای بخش بندی‌های آن آمده است. الف) شرح‌های فارسی مثنوی: ۱ــ اسرار مثنوی و انوار معنوی / اسرارنامه / شرح مثنوی معنوی، از خویشگی قصوری چشتی، غلام‌معین‌الدین عبدالله، عبدی (ح۱۰۴۳ ــ پس از ۱۱۰۶ق) که گویا تنها شرح دفتر یکم مثنوی است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۱۱۱۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۲ــ حاشیه بر دفتر ششم مثنوی معنوی، اثر الهی‌بخش فیض‌آبادی (۱۱۶۲ــ۱۲۴۵ق) که در ۱۳۰۶ق در کانپور به‌چاپ رسیده است. ۳ــ حاشیهٔ مثنوی رومی، نوشتهٔ امدادالله تهانوی (۱۲۳۳ ــ ۱۳۱۷ق) که در ۱۳۱۹ق در کانپور به چاپ رسیده است. ۴ــ حل مثنوی، از محمد افضل لاهوری / افضل الهٔآبادی، متخلص به محقر (ــ ۱۱۲۴ق) که گزارش شش دفتر مثنوی است و در ۱۱۰۴ق تدوین یافته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به همراه شرح مثنوی نورالله احراری به‌شمارهٔ Add/16771 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. وی اثری هم به نام تفریح‌الطالبین فی ارادت مولانا شمس‌الدین دارد. ۵ــ حل مثنوی معنوی، از امام عبدالعزیز بن شیخ‌علی‌محمد بن ملا خداداد که آن را هنگامی که در مسجد جامع پادشاهی اسلام‌آباد در اعتکاف به‌سر می‌برد نوشته است. او برخی از ابیات دشوار را می‌آورد و سپس به شرح آن می‌پردازد. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ مولانا محمدعلی مکهدِ اتک نگه‌داری می‌شود. ۶ــ در مکنون / انتخاب و شرح مثنوی معنوی، از سید عبدالفتاح حسینی عسکری احمدآبادی که گزارشی به‌نظم و نثر از مثنوی است. عبدالفتاح این کتاب را به روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) و گویا به نام هم‌او نوشته است. وی اثر را با ده بیت در ستایش اورنگ‌زیب آغاز کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۷۹ در کتابخانهٔ خدابخش پتنا / بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۷ــ دفع شبهات از ابیات مثنوی، از دیارام / پندت دیارام کاچر، متخلص به خوشدل، که به‌روزگار عطاخان حاکم کشمیر (۱۲۲۲ ــ ۱۲۲۶ق) در سرینگر کشمیر روزگار به سر می‌برد. این اثر نامه‌ای از وی به سید کرم‌علی نامی است که در آن شبهاتی را که مردم دربارهٔ برخی ابیات مثنوی معنوی داشته‌اند، پاسخ گفته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۵ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی نگه‌داری می‌شود. ۸ــ شرح بیت، از شیخ عبدالاحد وحدت سرهندی (ــ ۱۱۲۶ق)، که در گزارش این بیت است: «علم حق در علم صوفی گم شود ــ این سخن کی باور مردم شود.» او در پایان گزارش خود می‌گوید: «به خاطر ریخت که در شرح دو بیت مثنوی که در بیان اسیرشدن رنگ به بیرنگی است بنویسم: چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد... بدان که روح را پیش از تعلق به خاک در حریم قرب بوده.» نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۱۱۳۱۴ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۹ــ شرح بیتی از مثنوی / رساله در کشف معنی بیت مثنوی که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۹۱۸/۴ / ۳۹۷۰ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۰ــ شرح بیتین مثنوی مولوی / نی‌نامه، از درویش محمد قادری که گزارشی از دو بیت نخست مثنوی است. گمان می‌رود که این اثر نامهٔ شارح به محمدقایم‌نامی است، اما روزگار هیچ‌یک به‌دست نیامده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ N.M.1968-160 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود. ۱۱ــ شرح مثنوی معنوی، از سید احمد ساکن جهندیان که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ میان‌صاحب فتح‌جنگ کمیبلپور نگه‌داری می‌شود. ۱۲ــ شرح مثنوی معنوی، از شاه بهلول کول‌برکی جالندهری (ــ ۱۱۷۰ق) فرزند اوحدالدین میرزاخان بخاری مؤلف نثرالجواهر و نظم‌الدرر والمرجان. شاه بهلول که شرح‌هایی بر دیوان‌های حافظ، صائب تبریزی، غنی کشمیری و ناصرعلی نیز نوشته است، در این اثر تنها دو دفتر از مثنوی را در ۱۱۲۹ق شرح کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از شرح دوم دفتر مثنوی به‌شمارهٔ ۶۳۶۲ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۳ــ شرح مثنوی معنوی، از شاه‌فقیرالله بن عبدالرحمان شکارپوری سندی که نسخه‌ای دست‌نویس از آن در کتابخانهٔ پیرحسام‌الدین راشدی نگه‌داری می‌شده است. ۱۴ــ شرح مثنوی معنوی، از شکرالله‌خان خوافی هندوستانی / خاکسار (ــ ۱۱۰۸ / ۱۱۱۲ق)، که آنرا به روزگار اورنگ‌زیب و به‌خواهش عاقل‌خان رازی نوشته و در دیباچه نیز از او ستایش کرده و از کمک‌های او در گزارش مثنوی یادکرده است. گمان برده‌اند که این

شکرالله‌خان، همان شکرالله‌خان داماد عاقل‌خان رازی خوافی است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ DU115 در کتابخانهٔ دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود. ۱۵ــ شرح مثنوی معنوی، از عبدالعلی محمد بن نظام‌الدین، مشهور به بحرالعلوم لکنویی (ــ ۱۲۲۵ق)، که بر دفترهای ششگانهٔ مثنوی نوشته و در ۱۲۹۰ق در لکنو به‌چاپ رسیده است. بیشتر مطالب این چاپ با شرح مثنوی ولی‌محمد اکبرآبادی مطابقت دارد و هر دو شارح کوشیده‌اند که افکار مولانا را بر عقاید محی‌الدین ابن عربی تطبیق کنند. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر نیز به‌شمارهٔ ۷۱۵۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۱۶ــ شرح مثنوی معنوی، از محمد بن حسین‌البلخی‌نامی که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۳۲۵ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو کراچی نگه‌داری می‌شود. ۱۷ــ شرح مثنوی معنوی، از محمد نعیم، که در آن مشکلات مثنوی شرح شده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ or.370 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ۱۸ــ شرح مثنوی معنوی / اسرارالغیوب، از خواجه ایوب / ایوب لاهوری پارسا (ــ ۱۱۵۵ق) که در ۱۱۲۰ق آن‌را به پایان برده است. «یافت شرح مثنوی مولوی ــ خلعت اتمام از لطف خدا / گفت تاریخش به گوش دل خرد ــ طرفه شرح مثنوی جانفزا.» این اثر، چنان‌که مؤلف گوید گزارش دشواری‌های هر شش دفتر مثنوی است. وی نخست واژه‌های دشوار را تفسیر کرده و سپس به شرح ابیات پرداخته است. خواجه ایوب همچنین اقوال و توجیهات شارحان دیگر را نقد و جرح و تعدیل کرده و برای این که معنی بیت را روشن‌تر سازد از کلمات و حالات و خوارق عادات مولانا نیز نمونه‌ای آورده است. فروزانفر در دیباچهٔ شرح مثنوی شریف این شرح را اسرارالغیوب نامیده است. این اثر در تهران به‌چاپ رسیده است. ۱۹ــ شرح مثنوی معنوی، از مولانا عبدالعلی فرزند نظام‌الدین فرزند قطب‌الدین‌السماوی / السمالوی. نسخه‌هایی دست‌نویس از این اثر به‌شماره‌های ۸۲، ۸۳ و ۸۴ در کتابخانهٔ خدابخش پتنا / بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۲۰ــ شرح مثنوی معنوی، از میر محمد نورالله احراری (ــ ۱۰۷۳ق) که گلستان سعدی و یوسف و زلیخای جامی را نیز شرح کرده است. در دیباچهٔ این اثر آمده که وی از جوانی تا میان‌سالی و در هنگام نگارش این شرح پیوسته به خواندن مثنوی می‌پرداخته است. او به هنگام مقابلهٔ نسخه‌ها، در حاشیهٔ نسخه‌های خود یادداشت‌هایی می‌نوشته که آن‌ها را به خواهش شاگردانش یک‌جا گردآوری کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۲۳۶۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۲۱ــ شرح مثنوی معنوی، از میرمحمدهاشم که روزگارش به‌دست نیامد. این اثر شرح سه دفتر نخست مثنوی است و در آغاز هر دفتر نام شارح میرمحمدهاشم آمده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ o-192/7415 در گنجینهٔ آذرکتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می شود. ۲۲ــ شرح مثنوی معنوی، نوشتهٔ عبدالقادر کنتوری (۱۱۵۱ ــ ۱۲۰۴ق). ۲۳ــ فتح مثنوی / شرح مثنوی معنوی، از شاه فتح‌محمد (ــ ۱۰۸۰ق) فرزند عیسی جندالله برهانپوری که شرح دفترهای چهارم، پنجم و ششم مثنوی است و مؤلف آن را در ۱۰۷۸ق نوشته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۲۹۱/۵۵۱ روم در کتابخانهٔ عمومی خیرپور نگه‌داری می‌شود. ۲۴ــ فتوحات‌المعنوی / شرح طور معانی، از مولانا عبدالعلی صاحب که گزارش مثنوی معنوی است. در نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر که به‌شمارهٔ DU33 در کتابخانهٔ دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود، نام آن طور معانی آمده است. ۲۵ــ مثنوی گلشن اسرار، اثر باقرعلی‌خان نایطی که شرح منظوم برخی قطعات مثنوی معنوی است و در ۱۱۴۵ق به پایان رسیده. ۲۶ــ لطایف‌المعنوی من حقایق‌المثنوی، از عبداللطیف کبیر عباسی گجراتی (ــ ۱۰۴۸ق) که آن‌را در ۱۰۳۲ق به‌نام شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) نوشته است. او در این اثر بیت‌های دشوار مثنوی، عبارات و احادیث عربی و آیات قرآنی را شرح کرده است (لکنو، ۱۲۸۲ق). افزون بر این عبداللطیف یک‌بار هم مثنوی معنوی را با بیش از ۸۰ نسخه که در هرات، کابل و برهانپور یافته بود، تصحیح کرده آن را نسخهٔ ناسخهٔ مثنویات سقیمه نامید. این تصحیح در ۱۰۳۲ق پایان گرفت و دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.1210 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. وی همچنین دیباچه‌هایی بر شش دفتر مثنوی نوشته که آن‌ها را در اثری به‌نام مرآت‌المعنوی / مرآت‌المثنوی گردآورده است. ۲۷ـ مخزن‌الاسرار، از شاه‌ولی محمد اکبرآبادی که گزارش هر شش دفتر مثنوی است و مؤلف در ۱۱۴۰ق بدان پرداخته و در ۱۱۴۹ق آن را به‌پایان برده است. «چون ز باطن رخ نمود انجام او ــ مخزن اسرار کردم نام او / کم کنی از نام او گرده عدد – مر ترا از سال ختم آگه کند.» بدیع‌الزمان فروزانفر در مقدمهٔ شرح مثنوی شریف می‌نویسد، از شرح «بر ایضاح هر شش دفتر مثنوی و بالنسبه کتابی مفید و متضمن دقایق بسیار و... در لکناهوبه‌طبع رسیده است.» ۲۸ــ مغنی / المغنی، از محمدعابد که مؤلف در

۱۱۰۰ق بدان آغاز کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارۀ 2966pi, VI, WN در کتابخانۀ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۲۹ــ مفتاح‌المعانی، از عبدالفتاح گجراتی که مؤلف آن‌را پس از ۱۲۷۴ق نوشته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارۀ ۷۷ در کتابخانۀ خدابخش پتنا / بانکیپور نگه‌داری می‌شود. ۳۰ــ مفتاح‌المعانی، اثر عبدالفتاح احمدآبادی (ــ ۱۰۹۰ق) در شش دفتر. شاگرد او به نام هدایت‌الله، این اثر را که نخست پراگنده بود، در ۱۰۴۹ق گردآورد. دست‌نویس آن به‌شمارۀ ۱۱۰۳ در کتابخانۀ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. ۳۱ــ مکاشفات رضوی، از مولوی محمدرضای لاهوری، از نویسندگان سدۀ یازدهم هجری. مؤلف در دیباچۀ این اثر می‌نویسد: «شرح مثنوی مولوی را به تبرک و تیمّن حضرت امام‌رضا(ع) به مکاشفات رضوی موسوم گردانیدم.» این اثر نخستین‌بار در ۱۸۷۷م در لکنو چاپ سنگی شد. مکاشفات رضوی در ایران نیز به تصحیح و اهتمام کورش منصوری چاپ و منتشر شده است (تهران، ۱۳۷۷ش). گفتنی است شرح مثنوی معنوی، اثر نظام‌الدین محمودشاه داعی شیرازی (۸۱۵ــ ۸۶۹ق) نیز با تصحیح و پیشگفتار محمدنذیر رانجها، در دو جلد، در ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ش در اسلام‌آباد به چاپ رسیده است. محمدنذیر در پیشگفتار این اثر از ۱۹۵ شرح و واژه‌نامه و ترجمۀ مثنوی به زبان‌های گوناگون یاد کرده است. ب) دیگر شرح‌های فارسی مثنوی که شارحان ناشناس نوشته‌اند: ۱ــ شرح مثنوی معنوی، از کسی که از شاه‌اسدلله شطاری قادری از فرزندان شاه‌بهاءالدین باجن به استادی یاد می‌کند و همروزگار مولوی عبدالعلی سهالوی (ــ ۱۱۲۵ق) بوده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارۀ N.M.1961-902 در کتابخانۀ موزۀ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۲ــ شرح مثنوی معنوی، که مؤلف آن‌را در ۱۱۱۴ق نوشته و در پایان آن چنین آمده است: «دهم شعبان سنۀ یک هزار و یک‌صد و چهارده این طومار شوق طی شد: وین طرفه که در شرح مثنوی: ۱۱۱۴ق تاریخ وی شد.» نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانۀ مولانا محمدهاشم جان مجددی در کویته نگه‌داری می‌شود. ۳ــ شرح مثنوی معنوی (دفتر سوم) که مؤلف در دیباچۀ آن می‌نویسد «چون شرح دفتر دوم را انجام داده بودم، به‌شرح کتاب سوم می‌پردازم. این جلد با یک مقدمه و سه مقصد آغاز می‌شود، یکم: معرفت نفس انسانی، دوم: انسان اشرف موجودات است، سوم: اصل فطرت انسانی و ترقی او به‌واسطۀ حکمت الهیه

است.» نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانۀ شخصی نذیراحمد و علی‌احمد صاحبدلان در بنۀ هزاره نگه‌داری می‌شده است. ۴ــ شرح مثنوی معنوی، که شرح دفترهای چهارم، پنجم و ششم مثنوی است و هر یک مقدمه‌ای منثور و منسوب به مولوی دارد. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارۀ ۶۶۸۰ در کتابخانۀ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۵ــ شرح مثنوی معنوی که شرح دفترهای چهارم و ششم است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارۀ ۵۹۰۲ در کتابخانۀ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۶ــ شرح مثنوی معنوی، که شرح دفترهای یکم تا چهارم است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارۀ ۱۰۵۹ در کتابخانۀ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۷ــ شرح مثنوی معنوی که شرحی کوتاه بر مثنوی است. بشیرحسین می‌نویسد، گمان می‌رود مؤلف آن میان‌عبدالله مولتانی (ز۱۱۱۲ق) باشد. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارۀ ۲۹۸ / ۳۴۶ در گنجینۀ شفیع دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۸ــ شرح مثنوی معنوی که شرحی کوتاه و فرهنگ دفترهای پنجم و ششم مثنوی است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارۀ o-394/7609 در گنجینۀ آذر دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۹ــ شرح مثنوی معنوی که شرحی کوتاه بر مثنوی و حل لغت‌های دفترهای دوم، سوم و چهارم آن است و در آن شارح هر بیت را جداجدا شرح کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارۀ N.M.1958-540 در کتابخانۀ موزۀ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود. پ) دیگر شرح‌های مثنوی به‌زبان‌های شبه‌قاره: ۱ــ اسرارالعلوم، از مولوی عبدالجبار بنگش قاضی کرم پاراچنار که شرح منظوم دفترهای یکم و دوم مثنوی به زبان پشتو است و مؤلف شعرهای مولانا را نیز در بین آن آورده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به خط مؤلف و تاریخ کتابت ۱۳۴۳ق، در کتابخانۀ پشتوآکادمی پیشاور نگه‌داری می‌شود. ۲ــ بحرالعلوم، از رازی که برگردان و شرح دفتر پنجم مثنوی به‌زبان اردو است (لاهور، ۱۳۷۴ق). ۳ــ خلاصۀ مثنوی، از برکت‌علی، معلم دبیرستان مسلم لاهور، که حل لغات و گزارشی برای دانشجویان به‌زبان اردو و همان بخش از مثنوی است که از مواد درسی منشی فاضل دانشگاه پنجاب لاهور بوده است. این اثر با تجدید نظر سید محمدالرحمان نگینوی به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۳۸۰ق). ۴ــ رونمای مثنوی، از مولوی محمداشرف تهانوی که برگردان و شرح برخی اشعار مقدمۀ مثنوی به‌زبان اردو است (دهلی، ۱۳۱۹ق). ۵ــ کتاب مرقوم شرح اردو مثنوی مولانا روم، از عبدالرحمان راسخ

دهلوی (ــ ۱۳۲۵ق) فرزند محمدحسین فقیر دهلوی (دهلی، ۱۳۱۵ق). ۶ــ کشف‌العلوم که برگردان و شرح مثنوی از نویسنده‌ای ناشناس به‌زبان اردو است (مرادآباد، بی‌تا). ۷ــ کشف‌المفهوم شرح اردو مثنوی مولانا روم، از مولوی محمدبشیر صدیقی فاضل علیپوری، که آن را به فرمایش مولوی نورالحق و محمدحسین نوشته است. دیباچهٔ این اثر در حالات مولانا و شرح برخی اشعار دفتر یکم مثنوی است (لاهور، ۱۳۳۴ق). ۸ــ کلید مثنوی، از اشرف‌علی تهانوی (۱۲۸۰ــ ۱۳۶۲ق)، که برگردان و شرح مثنوی به‌زبان اردو است. مؤلف شرح دفترهای یکم و ششم را خود تحریر کرده است، اما چهار دفتر دیگر را او تقریر و شبیراحمد برادرزادهٔ او و حبیب‌احمد کیرانوی تحریر کرده‌اند و این تحریرها به‌ترتیب شرح شبیری و شرح حبیبی نام دارند. بیشتر بخش‌های کلید مثنوی بین سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۴ق در کانپور چاپ و منتشر شده است. ۹ــ مشرح / شرح و منظوم ترجمهٔ مثنوی مولانا روم مع حقیقیِ معنی به‌زبان اردو، از عبدالله عسکری، برگردان منظوم و شرح منثور بخشی از دفتر یکم مثنوی به‌زبان اردو بدین ترتیب است: متن مثنوی، برگردان به نثر، حل نکات و شرح، برگردان به‌نظم، برگردان نخستین بیت مثنوی (لاهور، ۱۳۶۸ق). ۱۰ــ مفتاح‌العلوم، از مولوی نذیر عرشی مجددی دهنونوی (ــ ۱۳۶۶ق) که برگردان و شرح مبسوط مثنوی است و مؤلف آن‌را در ۱۳۴۴ق به‌پایان برده است. شارح در این اثر حل لغات، چگونگی ترکیب نحوی، صنایع لفظی و عروضی و نکات عرفانی و فقهی مربوط را به‌نثری روان و سلیس آورده است (چاپ ششم، لاهور، ۱۳۷۹ق). ت) برگردان‌های مثنوی به‌زبان‌های شبه‌قاره: ۱ــ الهام منظوم، از عاشق‌حسین سیماب صدیقی اکبرآبادی (ــ ۱۳۷۰ق) که برگردان منظوم شش دفتر مثنوی به اردو است و سراینده آن را در ۱۳۴۷ق به‌پایان برده است. این شش دفتر با تجدیدنظر مولوی فیروزالدین در لاهور به‌چاپ رسیده است (۱۳۴۷ــ ۱۳۵۰ق). ۲ــ باغ ارم، از منشی مستعان‌علی که برگردان منظوم منتخبی از مثنوی است و سراینده آن را در ۱۲۴۴ق به‌نظم اردو درآورده است (بمبئی، ۱۲۶۹ق). ۳ــ بوستان معرفت، از عبدالمجیدخان فرزند عبدالرحیم‌خان ساکن حافظ‌آباد (پیلی بهیت) که برگردان مثنوی به اردو است و مترجم در ۱۳۰۹ــ ۱۳۱۰ق بدان پرداخته است (لکنو، ۱۳۲۶ــ ۱۳۳۲ق). ۴ــ پیراهن یوسفی، از محمد یوسف‌علی‌شاه فرزند محمد جلال‌الدین‌خان، ملقب به بانکی میان‌چشتی نظامی زنبیل‌شاهی گلشن‌آبادی که برگردان منظوم مثنوی به‌زبان اردو همراه با شرح واژه‌های دشوار آن است و مؤلف آن‌را در ۱۱۹۳ق به‌درخواست پیر خود عبدالرحیم‌شاه درویش شاه‌جهان‌آبادی نوشته است. دفترهای شش‌گانهٔ پیراهن یوسفی بارها در هندوستان چاپ و منتشر شده است. ۵ــ ترجمهٔ مثنوی معنوی به‌نظم اردو و سرودهٔ عبدالواحد، شاعر اهل چیتاگانگ، که ناتمام است. ۶ــ ترجمهٔ مثنوی معنوی به‌اردو از عبدالحمیدخان حمید ملیح‌آبادی. اختراهی در ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی می‌نویسد که این اثر تاکنون به‌چاپ نرسیده است. ۷ــ رومیر مثنوی، اثر منیرالدین یوسف (۱۹۱۷ / ۱۹۱۹ ــ ۱۹۸۷م) که برگردان مثنوی به زبان بنگالی است و در داکا به‌چاپ رسیده. ۸ــ ریاض‌العلوم، از شفیعی عهدیپوری که برگردان دفتر یکم مثنوی به‌زبان اردو است (لاهور، ؟). ۹ــ شجرهٔ معرفت، از غلام‌حیدر گوپاموی، متخلص به حیدر، که برگردان منظوم منتخبی از مثنوی به‌اردو است و وی آن‌را در ۱۲۹۸ق سروده است. «به‌فضل خدای جهان‌آفرین ــ شد این ترجمه ختم بالعافیت / پی نام تاریخی آن شدم ــ بگفتا خرد، "شجرهٔ معرفت" (۱۲۹۸ق)» (چاپ هفتم، لکنو، ۱۳۴۳ق). ۱۰ــ عقد گوهر موسوم به موتیون / موتیول کاهار، از پیرزاده محمدحسین عارف مهی (ــ ۱۳۴۶ق)، فرزند سیف‌الرحمان، که برگردان منظوم یک‌صد حکایت مثنوی در بحر مثنوی به‌زبان اردو است (لاهور، ۱۳۱۸ق؛ دهلی، ۱۳۲۳ق). ۱۱ــ فیض‌العلوم، از الهی‌بخش کاندهلوی (ــ ۱۲۴۵ق) با همکاری ابوالحسن کاندهلوی که برگردان دفتر یکم مثنوی معنوی به‌اردو است. ۱۲ــ قصیدهٔ معجزه، برگردان منظوم از دفتر یکم مثنوی به‌اردو در بیان معجزهٔ پیامبر اسلام در سخن‌آوردن سنگ‌ریزه‌ها در دست ابوجهل، که شاعری ناشناس آن‌را در ۱۱۰۲ق سروده است. ۱۳ــ گلدستهٔ مثنوی / گلزار مثنوی، از مفتی جلال‌الدین احمد امجدی که برگردان منتخبی از مثنوی به‌زبان اردو است و در ۱۳۷۸ق مرتب و ترجمه شده است (مریدکی، ؟). ۱۴ــ گلزار معرفت که برگردان دفتر یکم مثنوی به‌اردو برای نصاب «منشی فاضل» است و در دیباچهٔ آن شرح احوال مولوی آمده است (لاهور، ؟). ۱۵ــ مثنوی معنوی، از قاضی سجاد حسین (۱۸۹۳ــ ۱۹۷۸م) رئیس مدرسهٔ عالی فتحپوری دهلی، که برگردان منثور مثنوی با مقدمه و حواشی به‌زبان اردو در شش دفتر است و به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و مؤسسهٔ انتشارات اسلامی در لاهور بر مبنای چاپ دهلی (۱۳۹۴ق)

افست شده است. ۱۶ـ نالهٔ مضطر / تحفهٔ مظفر، از مظفر نبی که برگردان منظوم بخشی از مثنوی به‌زبان اردو است (دهلی، ۱۳۲۳ق). ۱۷ـ ترجمهٔ منظوم مثنوی به‌زبان پنجابی، از محمد دین‌شاه قادری سروری سیالکوتی که مثنوی بی‌سرنامه منسوب به عطار را نیز به پنجابی برگردانیده است. این اثر برگردان شش دفتر مثنوی است و با متن فارسی مثنوی به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۳۵۷ق). ۱۸ـ ترجمهٔ منظوم مثنوی به‌زبان پنجابی، از سید امام‌علی‌شاه که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌خط مؤلف در کتابخانهٔ سید محمدحسین‌شاه بخاری در اجنیانوالهٔ بخش شیخوپوره نگه‌داری می‌شود. بخشی از این برگردان منظوم با نام تفسیر پنجابی منظوم یعنی مثنوی به‌چاپ رسیده است. ۱۹ـ ترجمهٔ مثنوی مولانای روم، از چوهدری محمد افضل‌خان که برگردان دفتر یکم مثنوی به‌پنجابی با نثری ساده و روان است (لاهور، ؟). ۲۰ـ اشرف‌العلوم / چهره‌گشای مثنوی از دین‌محمد ادیب فیروزشاهی (ـ ۱۳۹۳ق) که برگردان منظوم مثنوی به‌زبان سندی است و شرح چهل بیت از دیباچهٔ مثنوی را نیز دربردارد (حیدرآباد سند، ؟). ۲۱ـ ترجمه و تلخیص مثنوی به‌زبان پشتو از عبدالاکبرخان اکبر عمرزیی (ـ ۱۳۹۸ق) که در پیشاور به‌چاپ رسیده است. ۲۲ـ برگردان انتخاب مثنوی، از گریش‌چندرسین (۱۸۳۵ ـ ۱۹۱۰م) به زبان بنگالی. ۲۳ـ مولانا رومیر مثنوی شریف، اثر اظهرعلی بختیاری که ترجمهٔ بنگالی مثنوی است و جلد نخست آن در داکا به چاپ رسیده است. ۲۴ـ مثنویرکهانی، از نذرالحق که برگردان بنگالی آن است و در داکا به‌چاپ رسیده است. ۲۵ـ مثنویرگلپو که برگردان بنگالی مثنوی به قلم خلیل‌الرحمان است (داکا، ۱۹۶۷م). ۲۶ـ مثنویرگلپو که برگردان بنگالی مثنوی به قلم عبدالستار است و در داکا به چاپ رسیده است. ۲۷ـ مثنوی رومی که ترجمهٔ بنگالی به قلم قاضی اکرم‌حسین است و در کلکته به چاپ رسیده است. ۲۸ـ مولانا رومیر مثنوی شریف، اثر مولانا عبدالحق / عزیزالحق که ترجمهٔ بنگالی مثنوی است و سه جلد آن در داکا به چاپ رسیده است. ۲۹ـ مثنوی رومی که ترجمهٔ بنگالی مثنوی به قلم مولانا عبدالمجید، در چهار جلد، است (داکا، ۱۹۸۶م). ۳۰ـ حکایات رومی، اثر میرزا نظام‌شاه لبیب که برگردان اردوی مثنوی است (دهلی، ۱۹۴۵م). ۳۱ـ مغز نغز که ترجمهٔ محمد ابوبکر شیث جونپوری از خلاصهٔ مثنوی است. ۳۲ـ ترجمهٔ اردوی مثنوی به قلم سید مظاهر حسنین امروهوی. ث) مثنوی‌هایی که سخنوران فارسی‌گوی شبه قاره در برابر مثنوی معنوی مولوی سروده‌اند: ۱ـ اسرار معنوی / فیوضات عجمی و اسرار معنوی، اثر میرزا مبارک‌الله واضح ساوجی، مخاطب به ارادتخان (۱۰۵۹ ـ ۱۱۲۸ق) که آن‌را در دو دفتر و ۶۶۶۶ بیت تدوین کرده در ۱۱۲۶ق به پایان رسانیده است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۷۱۳ در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. ۲ـ افتخار حسینی که حسین بلخی (ح۷۶۰ ـ ۸۴۴ق) آن را به پیروی از مثنوی معنوی در چهار هزار بیت سروده است. ۳ـ تحفهٔ احمدیه از حسن کشمیری، نزدیک ۲۵۰۰ بیت که وی آن‌را برای فرزندش صدرالدین احمد سروده و آن را پس از یازده سال در ۱۲۶۳ق به‌پایان برده است. در پایان این مثنوی آمده است: «چون نصیحت‌های خیر است اندر آن ــ "هست کتب‌الخیر" (۱۲۶۳ق) هم پایان آن / یافت چون این نامهٔ خوش اختتام ــ "تحفهٔ احمد" ورا خواندم به‌نام.» نسخه‌ای دست‌نویس از این مثنوی به‌شمارهٔ ۵۹۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۴ـ جنت‌العارفین از سناءالله خراباتی (۱۲۲۴ ـ ۱۲۹۷ق). سناءالله این مثنوی عرفانی را در ۱۲۷۴ق سروده است و مثنوی او نزدیک ۳۲۴۰ بیت دارد. در این مثنوی آمده است: «خراباتی در توحید می‌سفت ــ سروشش "جنت‌العارفین" گفت.» نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۸۹۰-۱۰/۲۹۰ در کتابخانهٔ خواجه سناءالله خراباتی نگه‌داری می‌شود. ۵ـ خردنامهٔ خراباتی، اثر هم‌او که مثنوی عرفانی دیگر به تقلید از مثنوی معنوی و در ۱۵۳۰ بیت است. ۶ـ خمسهٔ رنگین، اثر رنگین دهلوی (۱۱۷۰ ـ ۱۲۵۱ق) که در آن حکایات تمثیلی روایت کرده است. ۷ـ رموزالطاهرین، اثر باقرعلی‌خان نایطی (ـ ۱۱۵۲ق) که در ۱۳۱۹ق به پایان رسیده است. ۸ـ شاهد عرشی، از میر محمد مؤمن عرشی اکبرآبادی، متخلص به‌عرشی (ـ ۱۰۹۱ق)، فرزند میرعبدالله خوش‌نویس که این مثنوی را در سه‌هزار بیت در ۱۰۶۹ق سروده است. ۹ـ شمع‌العارفین و سجن‌الکافرین، مثنوی دیگر از خراباتی کشمیری، که مطالبی در شرح آیه‌ها، حدیث‌ها، تمثیل‌ها و رد برخی گروه‌های مذهبی دارد. ۱۰ـ مثنوی بی‌غم، از سوامی بهوبت‌رای پیراگی کهتری، متخلص به بی‌غم (ـ ۱۱۳۲ق)، شاعری هندو که در سخنوری از شاگردان افضل سرخوش بوده است. او این مثنوی را در کمابیش دویست بیت سروده و بیت‌های آغازین آن چنین است: دل تپیدن‌ها حکایت می‌کند ــ چشم خونباران روایت می‌کند / تا ز اصل خود جدا افتاده‌ام ــ داد بی‌تابی چو بسمل داده‌ام.» نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ 0-484/7710 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه

پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۱ـ مثنوی گل و بلبل / مثنوی بوعلی قلندر، از شاه شرف‌الدین ابوعلی بن سالار فخرالدین بن سالار حسن بن سالار عزیز چشتی، معروف به بوعلی قلندر پانی‌پتی (۶۵۲ـ۷۲۴ق) که در ۱۳۱۵ق در لکنو به‌چاپ رسیده است. ۱۲ـ مثنوی ولی‌رام، اثر ولی دهلوی (ـ ۱۰۷۸ق) که آن را در شش دفتر و دو هزار و چهارصد و چهل و سه بیت سروده است. هر دفتر از این اثر در یک وزن است. مثنوی ولی‌رام در شرح حدیث «من عرف نفس فقد عرف رب» سروده شده است. ۱۳ـ مرقع، از عاقل‌خان رازی / میرعلی عسکر رازی، ملقب به عاقل‌خان و متخلص به رازی (ـ ۱۱۰۸ق). وی این مثنوی عرفانی را درکمابیش ۳۵۰۰ بیت سروده است. سال تصنیف این مثنوی دانسته نیست. در این اثر سراینده جابه‌جا حکایت‌های اخلاقی و عرفانی آورده که منبع و مرجع آن‌ها قرآن کریم و احادیث نبوی است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ pi/VI5382/19 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. ۱۴ـ هشت بهشت، از عبدالحکیم / عطای تتوی که مجموعهٔ هشت مثنوی است و شاعر آن‌ها را در ۱۰۸۵ تا ۱۱۱۸ق سروده است. یکی از این مثنوی‌ها با نام حرزالایمان که در بحر مثوی است، در ۱۰۹۰ق سروده و در ۱۱۱۸ق تصحیح شده است. این مثنوی‌ها به‌کوشش حسام‌الدین راشدی از روی تنها نسخهٔ آن چاپ و منتشر شده‌اند (حیدرآباد، ۱۹۶۳م). افزون بر این آثار، جاوید قزوینی (ز۱۰۲۸ق) چنان که فخرالزمانی قزوینی می‌نویسد، در ۱۰۱۸ق «قریب به پانزده‌هزار بیت در برابر مثنوی مولوی... به‌رشتهٔ نظم درآورده بود، این بیت از اول آن مثنوی عزیز است: نی که هر دم صد حکایت می‌کند ــ از لب نایی روایت می‌کند / مشنو از نی، بشنو از صاحب‌نفس ــ کز جمادی ناله نشنیدست کس» (تذکرهٔ میخانه، ۹۱۹ـ۹۲۱). محمد افضل سرخوش (۱۰۵۰ ـ ۷/۱۱۲۶ق) نیز یک مثنوی با نام نورعلی نور در پاسخ به مثنوی مولوی سروده است. احمد امیتهوی (۱۰۴۷ ـ ۱۱۳۰ق) شاعری دیگر است که مثنوی، در ۲۵۰۰۰ بیت، به تقلید از مثوی معنوی گفته است. حاجی محمد اصفهانی، متخلص به مکی (ز۱۰۸۳ق) هم یک مثنوی به پیروی از مولوی گفته که بیتی از آن چنین است: «پیش اهل معرفت معنی گل است ــ طبع صاحب دل بر آن گل بلبل است.»

ج) گزیده‌های مثنوی: ۱ـ انتخاب لب لباب مثنوی از ناشناسی که پس از عبدالرحمان جامی روزگار به سر می‌برده، زیرا دو بیت آغازین آن برگرفته از نی‌نامهٔ جامی است. عارف نوشاهی می‌نویسد این اثر «یک نوع تضمین بر مثنوی مولوی است و نه انتخاب آن، چون نگارندهٔ کتاب عنوان فوق را در متن کتاب آورده است، ما نیز همان‌را نقل کرده‌ایم.» نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ N.M.528/112 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان، کراچی نگه‌داری می‌شود. ۲ـ انتخاب مثنوی معنوی، گزیدهٔ اورنگ‌زیب(۱۰۶۸ـ۱۱۱۸ق). در سرآغاز نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر که درکتابخانهٔ مخدوم سید شمس‌الدین گیلانی در اوچ نگه‌داری می‌شود، آمده که انتخاب محی‌الدین اورنگ‌زیب است. ۳ـ انتخاب مثنوی معنوی، از ناشناسی که آن را در بیست و هشت مقاله گردآوری کرده است، مانند مقالهٔ چهارم در صفت این مثنوی... هفتم صنعت و تفاوت پادشاهان عادل و ظالم، هشتم قضا و قدر، نهم اختیار، دهم ظلم،... نوزدهم دل و بیست‌وهشتم قیامت. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ N.M.1961-903 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۴ـ انتخاب معنوی، از ناشناسی که در دیباچهٔ این اثر می‌گوید: «فیض رومی یافتم از مثنوی ــ نام این شد انتخاب مثنوی.» نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ جامعهٔ ظهورالعلوم اکبریهٔ سعیدیهٔ بصیرپور اوکاره نگه‌داری می‌شود. ۵ـ خلاصهٔ مثنوی مولانا روم، اثر حافظ نذراحمد، رئیس دانشکدهٔ شبلی لاهور (لاهور، ۱۹۶۱م). ۶ـ منتخب لب لباب مثنوی / داستان‌های مثنوی / لب لباب مثنوی، از وجیه بن میریوسف حسن / حسین که در ۱۲۷۵ق آن‌را به‌خواهش پیرش میرسیف‌الدین نوشته است. به سخن هم‌او: «چون رویه این بود که پس از نماز بامداد، هر روز مثنوی معنوی خوانده شود، از این‌رو من به حفظ کردن دفاتر آن و لب‌لباب مثنوی کوشیدم، و از ۱۲۷۵ به‌نگارش این پرداختم و نام آن را منتخب لب لباب نهادم.» این مجموعه در یک‌صد و یک داستان با سربندهای داستان اول، داستان دوم و... است. سپس بندی کوتاه به نثر، آن‌گاه داستان منظوم از مثنوی است. نخستین داستان «بشنو از نی چون حکایت می‌کند» و پنجاهمین «گفت عیسی را یکی هشیار سر» است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۱۵۳۱ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۷ـ منتخب مثنوی / منتخب‌المعنوی از علی‌قلی‌خان والهٔ داغستانی (۱۱۲۴ ـ ۱۱۷۰ق) نگارندهٔ ریاض‌الشعرا، در چند دفتر، که دفتر دوم آن نزدیک ۷۰۰ بیت و در چهار فصل است. دفتر سوم آن کمابیش ۱۲۰۰ بیت و در چهار فصل است. احمد منزوی می‌نویسد در تاریخ تذکره‌های فارسی و الذریعه از این کار والهٔ داغستانی نامی

نیافتم. تنها فهرست‌نگار کتابخانهٔ مولانا محمدعلی، محمدصالح در مکهد اتک که نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در آن‌جا نگه‌داری می‌شود، چنین گزارش کرده است. ۸ـ منتخب مثنوی معنوی / انتخاب مثنوی معنوی، از ناشناسی که تنها منتخبی از دفتر چهارم مثنوی را گردآوری کرده و آغاز آن چنین است: «حاصل آن که در دخول و در ایاب ـ در نگر والله اعلم بالصواب.» نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ N.M.1961-905، در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود. ۹ـ نهر بحر مثنوی / گزیدهٔ مثنوی معنوی / انتخاب مثنوی، از عاقل‌خان رازی / میرعلی عسکر رازی، ملقب به عاقل‌خان و متخلص به رازی (ـ ۱۱۰۸ق) با دیباچه‌ای از او که در آن تاریخ گزینش را ۱۰۸۱ق (نهر بحر مثنوی) آورده است. «گر به فکر سال تاریخش شوی ـ با تو گوید "نهر بحر مثنوی".» نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۴۵۸ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. چ) واژه‌نامهٔ مثنوی: ۱ـ کنوزالمعنوی، از اویس بن غلام سجستانی که همروزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۶۷ق) بوده و در ۱۰۲۷ق به تدوین این اثر پرداخته است. در دیباچه آمده است: «آیت‌ها و حدیث و ابیات عربی را بر حسب حرف اول و آخر ترتیب داد.» نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به شمارهٔ ۸۹۱۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود. ۲ـ لطایف‌اللغات، از عبداللطیف کبیر عباسی گجراتی / یزدی (ـ ۱۰۴۸ق) که فرهنگ واژه‌های مثنوی است و مؤلف آن‌را با همکاری شاگردش مولانا ابراهیم دهلوی در دوازده سال تدوین کرده است. در آغاز این فرهنگ که در آن نزدیک ۶۰۰۰ واژه از مثنوی گردآوری شده، چنین آمده است «این فرهنگی است مشتمل بر حل لغات غریبهٔ عربیه و الفاظ عجیبهٔ عجمیهٔ مثنوی مولوی معنوی که به یمن تأیید لطیف خبیر که فرهنگ بخش هر صغیر و کبیر است...» مؤلف در تدوین این فرهنگ از منابع معتبر سود جسته و از این‌رو در مثنوی‌شناسی اثری ارزشمند است. این کتاب چندین‌بار در هند و در ایران نیز به‌چاپ رسیده است (لکنو، ۱۲۹۴ق؛ تهران، ۱۳۱۹ش). ح) حکایت‌های مثنوی: ۱ـ حکایت‌های مثنوی معنوی، که مؤلفی ناشناس آن را گردآوری کرده است. نخستین حکایت «در امتحان‌کردن پادشاه دو غلام نوخریده را» و آخرین آن‌ها «منع کردن پادشاه پسر را از رفتن به قلعه و خلاف کردن شاهزاده» است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در کتابخانهٔ حبیب‌الرحمان (۲۶) سرگودها نگه‌داری می‌شود. ۲ـ فهرست حکایت‌های مثنوی از مؤلفی ناشناس که حکایات پنج دفتر از شش دفتر مثنوی را در پنج دفتر گردآوری کرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر در ادارهٔ تحقیقات اسلامی (۱۰۰) اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. خ) احادیث مثنوی، از عبداللطیف، که برگردان احادیث و قصص مثنوی (تهران، ۱۳۴۷ش) بدیع‌الزمان فروزانفر به اردو است. در این اثر مواردی که مولوی از احادیث پیامبر اسلام استفاده کرده، با ذکر وجوه روایت و مآخذ آن‌ها بررسی شده است. د) آثاری در سرگذشت مولوی و دربارهٔ مثنوی او: ۱ـ زندگی و آثار مولانا جلال‌الدین رومی، از افضل اقبال، ادب‌پژوه معاصر پاکستانی که آن‌را به انگلیسی نوشته و حسن افشار آن را به‌فارسی برگردانیده است (تهران، ۱۳۷۵ش). ۲ـ تصوف رومی، اثر محمدباقر (لاهور، ۱۹۵۰م). ۳ـ «مولوی ـ ترغیبات نفسی کا ماهر» اثر هم‌او، به‌فارسی و اردو که در ۱۹۵۷م در مجلهٔ دانشکدهٔ شرق‌شناسی به‌چاپ رسیده است. ۴ـ مولانا روم تمثیل کی روشنی مین، اثر میرزا مقبول‌بیگ بدخشانی (۱۹۰۵م ـ)، مدیر دایرةالمعارف اسلامیهٔ دانشگاه پنجاب، که آن را در ۱۹۶۰م به زبان اردو نوشت. ۵ـ مولانا جلال‌الدین رومی، اثر بنگالی غلام رسول محمد (داکا، ۱۹۶۴م). ۶ـ بشوپریمک رومی، اثر شمس‌الدین محمد اسحاق، به‌زبان بنگالی (داکا، ۱۹۷۴م). ۷ـ مولانا رومی، اثر عبدالستار به زبان بنگالی (داکا، ۱۹۸۰م). ۸ـ ابن‌العربی و جلال‌الدین رومی، اثر بنگالی محمد سلیمان علی سرکار (داکا، ۱۹۸۴م). ذ) دفتر هفتم یا تکملهٔ مثنوی. مراد مثنوی‌هایی است که شاعران مختلف سروده‌اند و از آن با نام‌های «دفتر هفتم، تکمله یا نام‌های دیگر» یاد کرده‌اند. چون این منظومه‌ها ارتباطی نزدیک به مثنوی دارند، در این فهرست از این آثار نیز یاد می‌شود. ۱ـ اختتام با احتشام مثنوی شریف / دفتر هفتم یا تکملهٔ مثنوی، از مفتی الهی‌بخش کاندهلوی، که آن را در ۱۲۱۶ق سروده است. این اثر در ۱۲۸۱ و ۱۲۹۸ق در هند به چاپ رسیده است. دین محمد ادیب فیروزشاهی این اثر را به نظم سندی در آورده است (کانپور، ؟). ۲ـ دفتر هفتم از مثنوی معنوی مولوی رحمت‌الله علیه، از شاه اسماعیل قیصری که آن را در ۱۰۰۰ق نوشته و شرحی بر دفتر هفتم مثنوی است. این اثر در ۱۳۰۱ق به اهتمام میرزا محمدمهدی شیرازی در بمبئی به‌چاپ رسید. ۳ـ شورش عشق الموسوم به دفتر هفتم مثنوی مولانا روم، از شیخ محمد تهانوری (ـ ۱۲۹۶ق)، که آن‌را در ۱۲۷۶ق (شورش عشق) سروده است. این اثر پس از تصحیح و ترتیب محمدعمر چرتهالوی به‌اهتمام محبوب‌علی بن منشی حسین علی دهلوی

در میرته به‌چاپ رسید (۱۳۰۰ق).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۳۳۶ـ۳۸۷، ۳۸۷ـ۳۹۶، ۷۹۱ـ۸۰۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۷۴/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۹۰/۱ـ۵۹۷؛ تاریخ عرفان و عارفان ایرانی از بایزید بسطامی تا نورعلی‌شاه گنابادی، ۵۰۹ـ۵۱۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۹۷/۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۳۱۰ـ۳۱۵، ۳۴۸ـ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۲۳؛ جستجو در تصوف ایران، ۲۷۳ـ۳۰۷؛ داستانسرایی فارسی در شبه قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۷۲ـ۲۷۳، ۲۷۷ـ۲۷۹؛ الذریعه، ۱۰/۳؛ ۱۳۳/۴؛ ۶۷۴/۹ـ۶۷۴؛ ۳۲۱/۱۸ـ۳۲۲؛ ۱۵۳/۲۲؛ زندگی و آثار مولانا جلال‌الدین رومی، دیباچه؛ سر نی، چاپ چهارم، ۷۶۶ـ۷۷۳؛ شرح جامع مثنوی معنوی، کریم زمانی، دفتر اول، مقدمه؛ شرح کبیر انقروی، جزء اول از دفتر اول، مقدمه؛ شرح مثنوی شریف، بدیع‌الزمان فروزانفر، مقدمه، شعرای اصفهانی شبه قاره، ۱۵۹؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۸۲ـ۱۸۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۷۴/۱ـ۶۷۷، ۶۸۱ـ۷۰۵؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۲۴۸ـ۲۴۹؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۲۲۲/۲؛ ۴۵۲/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۶۳۲/۳ـ۱۶۵۷؛ ۲۰۷/۷ـ۲۵۰، ۳۸۴ـ۳۸۸؛ ۱۲۶۵/۸ـ۱۲۶۶، ۱۳۱۲؛ ۲۴۰/۱۴ـ۲۴۵؛ فهرست نسخه‌های خطی خواجه سناءالله خراباتی، ۴۴ـ۴۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۴۰۶/۲، ۱۴۱۵؛ ۱۹۵۰/۳ـ۱۹۵۱؛ ۳۵۱۰/۵ـ۳۵۱۲، ۳۵۱۴، ۳۴۴۷، ۳۴۹۱ـ۳۴۹۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۱۷ـ۱۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو، دهلی نو، ۶۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد، دهلی نو، ۸۴، ۳۲۷ـ۳۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۱۱۹ـ۱۲۰، ۲۹۶، ۲۹۸ـ۳۰۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی و آرشیو پتیالا (پنجاب هند)، ۱۳۸ـ۱۴۰، ۱۴۱ـ۱۴۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی هردیال، دهلی، ۵۵ـ۵۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج‌بخش، تسبیحی، ۳۸۷/۲ـ۴۰۴، ۴۰۹ـ۴۱۲، ۴۱۵ـ۴۱۸؛ ۳۰۰/۳ـ۳۰۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۱۵۷۱/۳ـ۱۵۷۲، ۱۷۶۴ـ۱۷۸۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ همدرد کراچی، ۱۳۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۶۳۲ـ۶۴۰؛ کاروان هند، ۲۶۹/۱ـ۲۷۱؛ ۱۳۳۹/۲؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۵۵/۱، ۱۵۳؛ مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی، به‌تصحیح محمد استعلامی، جلد یکم، پیشگفتار؛ مکاشفات رضوی، به‌تصحیح و اهتمام کوروش منصوری، مقدمه؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۵۹/۳؛ ۶۹۷/۶ـ۶۹۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۲، ۵۳۷، ۵۴۴، ۵۶۳، ۵۷۰ـ۵۷۱، ۵۵۸ـ۵۵۹؛ گوهر نوشاهی، «استاد ارجمند دکتر وحید قریشی»، دانش، شمارهٔ ۱۶، ص ۹۱؛ حسین عارف نقوی، «ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی»، همان‌جا، شمارهٔ ۲۴ـ۲۵، صص ۸۳ـ۸۴؛ احمد منزوی، «انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان»، همان‌جا، شمارهٔ ۲۶، صص ۸۲ـ۸۳؛ کلثوم ابوالبشر، «پیوند زبان فارسی و بنگالی»، همان‌جا، شمارهٔ ۵۱، ص ۱۸۵؛ شاهد چوهدری، «ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان پنجابی»، فرهنگ، سال یازدهم، شماره‌های ۲۵ و ۲۶، بهار و تابستان ۱۳۷۷ش، صص ۲۳۳ـ۲۶۷؛ عطا کریم برق، «تراجم آثار فارسی به‌زبان بنگالی»، قند پارسی، شمارهٔ ۶، صص ۱۰۱، ۱۰۳؛ گفت‌وگو با استادان فارسی (ضمیمهٔ دانش شمارهٔ ۲۴ و ۲۵)، صص ۳۵ و ۳۹؛ گنجینهٔ دانش، معرفی استادان فارسی (ضمیمهٔ دانش شمارهٔ ۳۱)، صص ۱۸۱، ۱۸۵؛ نبی‌بخش بلوچ، «تأثیر مولانا جلال‌الدین رومی در شاه عبداللطیف بهتانی سندی»، ترجمهٔ محمد سلیم‌اختر، وحید، سال دوازدهم شمارهٔ ۵، مرداد ۱۳۵۳ش، صص ۴۱۳ـ۴۲۳؛

Catalogue of the Arabic and persian Manuscripts in the Khoda Bakhsh oriental public library, 1/87-123; *Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum,* 2/584-593, 3/1000; *Catalogue of the persian Manuscripts in the library of the India office,*1/630-645; *A Catalogue of the persian Manuscripts in the Salar Jung Museum & library,* 4/99-122; *Concise Descriptive catalogue of the persian Manuscripts in the collection of the Asiatic society of Bengal,* 216-226, 368-369; *A Descriptive catalogue of persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Punjab university library,* vol.1, *Fasciculus* 2/199-209, 279; *Descriptive catalogue of the Persian Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university library,* 1/67-71, 83-84.

نوش‌آبادی

مؤمن استرابادی، محمدمؤمن ← استرابادی

مؤمن تالپور (moℰ.men-e.tāl.pur)، میرعباس‌علی‌خان پسر

میرمحمود نصیرخان جعفری، ح۱۲۴۵ ــ کلکته رجب ۱۲۷۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از خاندان تالپوران بود که بر سند فرمان می‌راندند. انگلیسی‌ها پس از سلطه بر سند (۱۲۶۰ق) اعضای خاندان تالپوران را به جاهای دیگر هند، به‌ویژه کلکته، تبعید کردند. میر عباس‌علی‌خان نیز ظاهراً همراه پدرش میرمحمدنصیرخان (۱۲۱۹ ــ ۱۲۶۱ق) به کلکته تبعید شد. وی در آن‌جا با زنی انگلیسی ازدواج کرد و از او عبدالحسین‌خان تالپور به دنیا آمد. میرعباس‌علی‌خان به‌فارسی شعر می‌سرود و دیوانی داشته که در اختیار پسرش عبدالحسین‌خان بوده، ولی امروزه ظاهراً از آن نشانی در دست نیست. از وی یک مثنوی هشتاد و دو بیتی در تکملهٔ مقالات‌الشعرا آمده است.

منابع: تاریخ سنده، ۷۱۳/۲؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۳۸۳ـ۳۸۴، ۷۳۷ـ۷۵۵.

برزگر

مؤمن دهلوی (moɛ.men-e.deh.la.vi)، حکیم محمد مؤمن‌خان فرزند حکیم نبی‌خان، دهلی ۱۲۱۵ ــ ۱۲۶۸ق، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیا و پدر و عموی مؤمن در پزشکی دست داشتند. مؤمن دانش عربی و فارسی را از شاه عبدالقادر صاحب و عبدالله‌خان علوی فراگرفت. سرودن شعر را از ۱۲۲۷ق آغاز کرد و شاگرد شاه نصیر دهلوی بود. وی در پزشکی و نجوم مهارت داشت. در ۱۲۴۲ق به سرهند کوچید و در ۱۲۴۵ق با دختر خواجه محمد نصیر رنج ازدواج کرد. پس از آن به رامپور و سیهوان رفت. وی اشعاری در مخالفت با استعمار انگلیسی‌ها در هند سرود. در سراسر دورهٔ شاعری خود کسی را مدح نکرده است. در ۱۲۶۸ق رقعه‌ای به نام تفضل حسین‌خان نوشت و به او اهدا کرد. غالب دهلوی یک رباعی در مرگ مؤمن سروده است.

منابع: انتخاب مؤمن، ۱۵۷ـ۱۵۹؛ انشای مؤمن، ۲۵۲ـ۲۵۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸/۳، ۷۷، ۲۴۱، ۲۵۶؛ تذکرهٔ سراپاسخن، ۹۷؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۴۹ـ۱۵۳؛ شمع انجمن، ۴۴۸؛ گل رعنا، ۳۰۱ـ۳۱۲؛ گلستان سخن، ۳۸۹/۲ـ۳۹۹؛ گلشن بی‌خار، ۵۳۷، ۵۶۹؛ گلشن همیشه بهار، ۳۰۵ـ۳۰۶؛ مجموعهٔ سخنرانیهای سمینار پیوستگی فرهنگی ایران و شبه قاره، ۱۸۹/۱؛ مرآة‌الشعرا، ۳۸۶/۱ـ۴۰۳؛ اورینتل کالج میگزین، ش مخصوص، اکتبر ۱۹۷۱، صص ۲۳۱ـ۲۳۸.

رسولی

مؤمن طالقانی (moɛ.men-e.tā.le.qā.ni)، محمد فرزند محمد امین طالقانی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که در برهانپور خاندیس منصب میرعدلی داشته است. وی اهل مطالعه و مباحثه بوده و تفننی شعر نیز می‌سروده است. برخی از شعرهای او در ستایش عبدالرحیم‌خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) است. از شعرهای محمد مؤمن ابیاتی پراگنده به یادگار مانده است.

منابع: بزم تیموریه، ۳۵۱/۱؛ کاروان هند، ۱۳۷۸/۲ـ۱۳۷۹؛ مآثر رحیمی، ۱۴۰۶/۳ـ۱۴۰۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۴۱.

جهان‌تاب

مؤمن محی‌الدین (moɛ.men.mo.hi.yod.din)، فرزند محمد ابراهیم، بهیوندی (در ایالت مهاراشترا) ۱۹۲۹م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه بمبئی به تحصیل سرگرم شد. سپس از دانشگاه ادنبورگ (اسکاتلند) دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. چندی در دانشگاه بمبئی به تدریس پرداخت و ریاست بخش زبان فارسی دانشگاه را عهده‌دار بود. در ۱۹۶۷م به دعوت بنیاد فرهنگ ایران به کشور ایران سفر کرد. وی به کشورهای انگلستان، ترکیه، عربستان و کویت نیز سفر کرده است. به‌زبان‌های اردو، عربی و انگلیسی نیز آشنایی دارد. از آثارش: سیر تکامل انشای فارسی در دورهٔ گورکانیان (کلکته، انتشارات انجمن ایران).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۱۸/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۳۴ـ۲۳۵؛ گنج شایگان، ۱۴۳.

رسولی

موهن‌سنگه (mu.hen.sen.ge)، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در دفاتر دولتی و نزد بخشی بهوانی شنکر خدمت می‌کرد و به‌خواهش وی در ۱۲۳۳ق / ۱۸۰۸م کتابی به نام وقایع هولکر / کتاب نصرتین در تاریخ حکومت مرهته‌ها تدوین کرده است. مؤلف در این اثر به مطالبی دربارهٔ جسونت‌رای هولکر فرزند تکوجری که به جای برادرش کاشی رائو هولکر راجهٔ اندور شد و در ۱۲۱۹ق / ۱۸۰۴م در نزدیکی فرخ‌آباد از لردلیک، از فرماندهان سپاه شرکت هند شرقی

انگلیس، شکست خورد پرداخته و همچنین مطالبی دربارهٔ احوال شهرهای بهوپال و تونک آورده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ N.M.450 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، ۲۲۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۵۴/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۴۹/۵؛ ۵۴۸/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۱۷/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۳۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۷۱؛ مرآت‌العلوم، ۳۲/۱؛ *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library,* 1/1122; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 359; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/733; *Mughals in India,* 298.

فتح‌نیا طبری

موهن‌سنگهٔ کهتری (mu.han.sen.ge-ye.kah.ta.ri)، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از احوال وی جز این دانسته نیست که در روزگار مهاراجه سوای پرتاب‌سنگه و شاه‌عالم دوم (۱۱۷۳ــ ۱۲۲۱ق) در پنجاب می‌زیست. از آثارش: دستورالانشا که آن‌را در ۱۱۹۷ق / ۱۷۸۳م نوشته است. مؤلف مطالبی به نادرالانشای هرجس‌رای بهادر لاهوری افزود و آن را دستورالانشا نامیده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به شمارهٔ ۳ق‌ف ۹۱ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی نگه‌داری می‌شود؛ انشای موهن‌سنگه که مؤلف آن را در ۱۱۹۷ق / ۱۷۸۳م در سه باب تدوین کرده است. موضوع باب‌ها از این قرار است: باب نخست در نامه‌هایی که خود نگاشته است، باب دوم در نامه‌هایی از دیگران که خود پسندیده و باب سوم در مسودات دیگر. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۲ق‌ف ۹۱ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۴۸/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۹۱، ۹۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literaure,* 359.

فتح‌نیا طبری

مؤیدالاسلام کاشانی (mo.a.ye.dol.es.lām-e.kā.šā.ni)، سید جلال‌الدین، متخلص به ادیب و ملقب به مؤیدالاسلام، فرزند سید محمدرضا مجتهد حسینی کاشانی، کاشان ۱۲۸۰ق ــ کلکته ۱۳۴۹ق، روزنامه‌نگار و شاعر ایرانی. در خانواده‌ای مذهبی و بازرگانزاده به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش، کاشان سپری کرد. سپس برای تکمیل آموخته‌هایش به اصفهان رفت و پنج‌سال در آن‌جا به تحصیل سرگرم بود. پس از آن، به سامرا رفت و در حوزهٔ درسی میرزا محمدحسن شیرازی وارد شد. وی در زمینه‌های فقه، فلسفه و ریاضیات آموزش‌های فراوان دید. در ۱۳۰۵ق به‌تصادف با سید جمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) در بندرعباس دیدار کرد و پس از چهل و پنج روز اقامت در بندرعباس، با سید جمال‌الدین روانهٔ شیراز، اصفهان و سپس تهران شد. چندی در تهران بود و سپس به عمان رفت و پس از هجده ماه اقامت در سلطان‌نشین عمان، به‌سبب بیماری به بمبئی رفت و تا پایان عمر در هند ماند. چون محیط هند را برای بازرگانی مناسب دید، به کلکته رفت و به تجارت پرداخت. در دهم جمادی‌الثانی ۱۳۱۱ق / ۱۹ دسامبر ۱۸۹۳م هفته‌نامه‌ای به نام حبل‌المتین* منتشر کرد. حبل‌المتین حدود سی‌وهفت سال منتشر شد و با مرگ مؤیدالاسلام، از انتشار بازایستاد (۲۴ آذر ۱۳۰۹ش). به گفتهٔ برخی منابع، دیدار مؤیدالاسلام با سید جمال‌الدین در بندرعباس، فکر ایجاد هفته‌نامهٔ حبل‌المتین را در وی بیدار کرد. مؤیدالاسلام، با این که زیر نفوذ و فشار دولت‌های هند بریتانیا و ایران بود، به انتشار روزنامه‌های دیگری دست زد. در ۱۳۱۷ق هفته‌نامه‌ای علمی به‌نام مفتاح‌الظفر به‌فارسی منتشر کرد و پس از حدود یک‌ماه، هفته‌نامهٔ دیگری به‌نام آزاد که سیاسی بود به ضمیمهٔ مفتاح‌الظفر انتشار داد. در همان سال، هفته‌نامهٔ کلکته به‌اردو، در ۱۳۲۱ق ملک و ملت به‌انگلیسی، در ۱۹۱۳م حبل‌المتین به‌اردو و بنگالی و در ۱۹۱۵م حبل‌المتین انگلیسی را منتشر ساخت. وی در جوانی اشعار سیاسی می‌سرود و نثر او، آن‌چنان‌که در مقالات او در حبل‌المتین پیدا است، پر از استعارات و کنایات سیاسی بود. نمونه‌ای از سروده‌های او چنین است: «حضرت داود ای مفتاح هوش ــ از مؤید پند کن آویز گوش / در سیاست اقتضای وقت بین ــ مسلک پیغمبران را برگزین / ما نمی‌خواهیم آخوند و قجر ــ در سیاست قطع کن زین دو سر.» عمل کردن مؤیدالاسلام به «اقتضای وقت»، او را مردی چند چهره شناسانده است، چنان‌که در تاریخ مشروطهٔ ایران می‌خوانیم: «این روزنامه [حبل‌المتین]... و نویسندهٔ آن سید جلال‌الدین کاشانی [مؤیدالاسلام] به‌نیکی شناخته می‌بود، ولی راستی را از

سودجویان بوده و به هر کجا سودی برای خود امید می‌داشته، کوشش به نیکی توده و کشور را فراموش می‌کرده... از محمدعلی میرزای ولی‌عهد، و ارفع‌الدوله، و عین‌الدوله و دیگران ستایش‌های گزافه‌آمیز بسیار می‌کرده [است]... چون عین‌الدوله وزیراعظم گردید، این خود را به آن فروخت و از آن‌زمان حبل‌المتین را جز عین‌الدوله‌نامه نتوان خواند...» باید گفت، اگر مؤیدالاسلام سودجو نیز بوده باشد، همهٔ دارایی و درآمدش را صرف پیش‌بُرد آرمان‌های بلندِ وطن‌خواهی و استبدادستیزی کرده است، چنانکه پس از مرگ، تنها چاپخانهٔ حبل‌المتین از او به‌ارث ماند. مؤیدالاسلام پس از چهل سال روزنامه‌نگاری، نابینا شد، ولی دست از کار نکشید. دخترش فرخ‌سلطان، یاور او در روزگار پیری و نابینایی بود و برای پدر می‌خواند و می‌نوشت. در ظهر روز ۱۹ آذر ۱۳۰۹ش، در دفتر کار خود، درکلکته، دچار حملهٔ قلبی شد و در ۲۴ آذر ۱۳۰۹ش درگذشت. پس از یک سال در ۲۴ آذر ۱۳۱۰ش، طبق وصیت، استخوان‌هایش را به مشهد بردند و در آن‌جا به‌خاک سپردند.

منابع: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۳۰۵/۱؛ تاریخ جراید و مجلات ایران، ۲۰۲/۲-۲۱۰؛ تاریخ مشروطهٔ ایران، ۴۲-۴۳؛ مکارم الآثار، ۲۲۹۳/۷-۲۲۹۶؛ یادداشتهای قزوینی، ۲۴۹/۸-۲۵۰؛ وحید دستگردی، «مدیر حبل‌المتین»، ارمغان، سال دهم، شمارهٔ ۵-۶، صص۲۷۳-۲۸۴.

ضیایی

مؤیدالدین خوارزمی (mo.ay.yedod.din.xā.raz.mi)، ابوالمعالی مجدالدین موید بن محمد جاجرمی خوارزمی، سدهٔ هفتم هجری، نویسندهٔ ایرانی. از دانشمندان و نویسندگان بنام اوایل سدهٔ هفتم هجری بود. چنانکه خود می‌گوید «در عنفوانِ صِبی و رَیَعان عمر...درکسب و حیازت انواع علوم و جمع و اقتنای اصناف معارف» روزگار گذرانید «و چون مدتی سالک آن طریق و خایض آن مشارع بود از هر نوع نصیبی گرفت و از هر فن نصابی حاصل کرد و معالم هر علمی بشناخت و از هر صناعتی بضاعتی ساخت.» وی سپس بی‌دریغ به راهنمایی و آموزش دوست‌داران دانش پرداخت. به نظر می‌رسد که نخستین سال‌های زندگانی مؤیدالدین در خوارزم گذشته و مراتب علمی وی همان‌جا به‌دست آمده باشد، چنانکه از فحوای سخن وی دربارهٔ فراریان رهایی یافتهٔ «کافهٔ مسلمان مشرق» دریافت می‌شود، ممکن است در یورش مغولان و تاتارها یا به سخن وی «فتنهٔ کفار چین» از خوارزم به هندوستان کوچیده و نزد ایلتتمش (۶۰۷ــ ۶۳۳ق) رفته باشد. نخستین اقامتگاه وی، پس از ورود به سرزمین هند، شهر لاهور بود. مؤیدالدین تا ۶۲۰ق در همان‌جا بماند. در آن‌جا طایفه‌ای که به سخن وی طالب علم آخرت بودند، نزد وی کتاب احیاء علوم‌الدین امام محمدغزالی را می‌آموختند. در پایان همان سال شمار بسیاری از اهل قلم و بازرگانان و دیگر ارباب صنوف به مباحث این کتاب رغبت نمودند. استقبال شایان از مجالس درس مؤیدالدین نشان می‌دهد که وی با ترویج آرا و اندیشه‌های غزالی نفوذ فراوان در لاهور پیداکرده بود. اما در این میان گروهی که «نایرهٔ حسد در دل ایشان اشتغال پذیرفت» با مؤیدالدین به ستیز برخاستند و قصد او کردند. از این رو، وی از اقامت در لاهور دل برکند و در همان سال ۶۲۰ق به دهلی نزد شمس‌الدین ایلتتمش و وزیر دانشمندش نظام‌الدین ابوسعید محمدالجنیدی بزرگ خاندان جنیدی رفت. مؤیدالدین به فرمان آن وزیر خردمند، کتاب احیاء علوم‌الدین را با نثری شیوا به فارسی برگردانید و خود نیز در پاره‌ای موارد مطالب و نکاتی در شرح وتوضیح سخنان غزالی افزود و آن را به صورتی درآورد تا نزد پیروان مذاهب حنفی و شافعی پذیرفته شود. وی، چنانکه گفته است، «از تکلف عبارت و تنوق استعارت و طلب مقارنه و تسجیع و کوشیدن در تجنیس و ترصیع احتراز» کرد «مگر آنکه چیزی بی‌ارتکاب تکلف و اقتحام تعسف بر قلم رفته باشد» و کوشید که «بیشتر الفاظ فارسی باشد مگر جایی که یافته نشده باشد و اگر یافته شده است مصطلح و متعارف نبوده است و اگر بوده است سلاست و عذوبت لفظ تازی نداشته است و از گرانی و استکراهی خالی نبوده و اگر داشته است در موازنهٔ آن لفظی بوده است که موقع لفظ تازی در آن خوب‌تر از فارسی می‌بود.» حسین خدیو جم در مقدمه‌ای که بر تصحیح احیاء علوم‌الدین نوشته است، یادآور می‌شود که پس از بررسی نسخه‌ای از احیاء علوم‌الدین که در قاهره نگه‌داری می‌شود، تردید نمانده که این اثر از روزگار غزالی تاکنون تنها یک بار به فارسی برگردانیده شده است و مترجم این اثر، همین مؤیدالدین محمد خوارزمی بوده که در دهلی به روزگار شمس‌الدین ایلتتمش ترجمهٔ این کتاب را به‌پایان برده است، اما در مقدمهٔ خدیو جم به زندگینامهٔ وی اشاره نشده است. ربع مهلکات این کتاب در ۱۳۵۲ش به همت بنیاد فرهنگ ایران چاپ و منتشر شده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، (۲)۱۱۸۷/۳؛ فهرست مخطوطات

شیرانی، ۲۰۷/۲؛ فهرست مخطوطات شفیع، ۲۶۰-۲۶۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲۸/۳-۱۲۲۹؛ کتابشناسی ملی ایران، بهار ۱۳۵۳ش، ص ۳۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۷۶-۷۷.

جهان‌تاب

مؤیدالفضلا (mo.ay.ye.dol.fo.za.lã)، فرهنگ فارسی به فارسی نوشتهٔ محمد بن شیخ لاد دهلوی.این فرهنگ به ترتیب حروف تهجی، هر حرف در بابی و هر باب در سه فصل تدوین یافته است. **فصل یکم** معنی واژه‌های عربی به فارسی، **فصل دوم** معنی واژه‌های فارسی به فارسی، **فصل سوم** معنی واژه‌های ترکی به فارسی است و برخی باب‌ها دو فصل دارد. بخش پایانی کتاب در اعداد و ریاضیات و دستور زبان است و برخی از تصرفات فارسی شرح داده شده و برای این موضوع چهارده باب در آخر کتاب افزوده شده است. «مؤیدالفضلا مثل برهان قاطع چند فرهنگ، خصوص، شرف‌نامه و قنیة‌الطالبین را با حذف شواهد یک جا جمع کرده، با این فرق که مثل مؤلف برهان تصحیف در الفاظ و تحریف در معانی نکرده...» (فرهنگ نظام، ۱۲/۵) مؤلف این کتاب را در ۹۲۵ق در هند به پایان رسانید. برای نوشتن مؤیدالفضلا از کتاب‌های صراح‌اللغة، تاج‌المصادر، شرفنامه، قنیة‌الطالبین، موائدالفوائد، شرح مخزن‌الاسرار، لسان‌الشعرا، اداة‌الفضلا، دستورالافاضل، زفان گویا، طب حقایق الاشیاء، فرهنگ علیمی، فرهنگ علی نیک‌پی و فرهنگ فخرقواس استفاده شده است. مؤیدالفضلا در ۱۳۰۲ق در دو جلد در لکنو و کانپور به چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۵۵/۳، ۳۸۸، ۳۹۵-۳۹۶، ۴۰۰؛ ۸۴۴/۴؛ ۵۷۹/۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۶؛ فرهنگ نظام، ۱۲/۵-۱۳؛ فرهنگهای فارسی، ۷۱-۷۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، گنجینهٔ آذر، ۱۲۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، منزوی، ۱۹۵۸/۳-۱۹۵۹.

رسولی

مؤید برهان (mo.ay.yed-e.bor.hãn)، کتابی به‌فارسی نوشتهٔ احمد علی جهانگیرنگری* (۱۲۵۵-۱۲۹۰ق) در دفاع از برهان قاطع نوشتهٔ محمد حسین بن خلف تبریزی، متخلص به برهان*. احمد علی این کتاب را در پاسخ به قاطع برهان غالب دهلوی* که نقد و بررسی انتقادی برهان قاطع، است نوشته و ایرادات وی را ردکرده است. در ۱۲۸۲ق/۱۸۶۶م که مؤید برهان در ۴۷۵ صفحه در مطبعهٔ مظهرالعجایب پرس کلکته به چاپ رسید، غالب رساله‌ای در ۳۴ صفحه به زبان اردو به نام تیغ تیز در رد آن نوشت و در ۱۲۸۴ق/ ۱۸۶۷م در چاپخانهٔ اکمل‌المطابع به چاپ رسانید. با چاپ این رساله احمد علی در پی پاسخ آن برآمد و رساله‌ای به نام شمشیر تیزتر در رد ردیهٔ غالب نوشته که در ۱۸۶۸م / ۱۲۸۵ق در ۱۰۶ صفحه در کلکته به چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۲۲۳-۲۲۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۷۶/۳-۵۷۷؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۵۸۵-۵۹۲؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۴۱-۱۴۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپی، ۳۳۰۷/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,42.

دانشنامه

مهابت‌خان بهادرشاهی (ma.hã.bat.xãn-e.ba.hã.dor.šã.hi)، متخلص به کاظم، پسر محمد منعم‌خان، - ۱۲ ذوالحجه ۱۱۳۴ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پسر بزرگ خان‌خانان محمد منعم‌خان (۱۰۶۲ - ۱۱۲۳ق)، وزیر نام‌دار شاه‌عالم بهادرشاه یکم گورکانی، پادشاه هند (۱۱۱۹ - ۱۱۲۳ق)، بود. در دورهٔ پادشاهی اورنگ‌زیب و شاهزادگی بهادرشاه، چون اورنگ‌زیب منعم‌خان را از دکن به دیوانی شاه عالم بهادرشاه، حاکم کابل، فرستاد منعم‌خان که مدیری شایسته و کاردان بود، پس از سر و سامان دادن به دستگاه بهادرشاه، «خود در لاهور که تیول وکلای سرکار دولتمدار بود نشسته به ضبط ملک و گردآوری مال‌ها مقید شد و... نعیم‌خان را... نایب خود و بخشی سرکار شاهی مقرر نموده درکابل در رکاب عالی [یعنی بهادرشاه] گذاشت.» (تاریخ ارادت‌خان، ۶۶) پس از مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق)، که میان پسرانش بر سر تاج و تخت کشاکش و جنگ درگرفت و سرانجام بهادرشاه با یاری منعم‌خان بر برادرانش، به‌ویژه محمداعظم‌شاه، پیروز گردید نعیم‌خان نیز همراه پدر خود در رکاب بهادرشاه جان‌فشانی کرد و در نبرد سرنوشت‌سازی که به شکست و مرگ اعظم‌شاه انجامید زخمی گردید. بهادرشاه، پیش از پیروزی بر اعظم‌شاه، نعیم‌خان را به لقب خانه‌زادخان مخاطب ساخت و، پس از پیروزی بر اعظم‌شاه، وی را منصب پنج‌هزاری ذات پنج‌هزار سوار و مقام بخشی‌گری سوم داد و لقب (مکرم‌خان) خان‌زمان و سپس

مهابت‌خان بخشید. چون بهادرشاه درگذشت (۲۱ محرم ۱۱۲۴ق) پسرانش (عظیم‌الشأن، معزالدین جهاندارشاه، جهان‌شاه، و رفیع‌الشأن) بر سر تاج و تخت به جان هم افتادند. از آن‌جا که امیرالامرا ذوالفقارخان که با منعم‌خان و خاندان او سخت دشمنی داشت از جهاندارشاه هواداری می‌کرد، مهابت‌خان جانب عظیم‌الشأن را گرفت. از این رو، جهاندارشاه و ذوالفقارخان، پس از پیروزی بر عظیم‌الشأن و پسران دیگر بهادرشاه، مهابت‌خان را به زندان انداختند، گرچه، به‌روایتی، در اثنای نبرد میان هواداران عظیم‌الشأن و جهاندارشاه، مهابت‌خان نخستین کسی از میان سرداران عظیم‌الشأن بود که پای ثبات از دست داده، تن به گریز داده بود (عبرت‌نامه، ۱۵۴). پس از کشته‌شدن جهاندارشاه و ذوالفقارخان و روی کار آمدن فرخ‌سیر (۱۱۲۴ق)، امیرالامرا سیدحسین‌علی‌خان بارهوی، که با برادرش قطب‌الملک عبدالله‌خان صاحب اختیار اصلی امور در دستگاه فرخ‌سیر بود، «به‌پاس دیرین روابط و آشنایی [خود با مهابت‌خان] به فریاد او رسید و [او را] همراه خود به دکن برد.» (مآثرالامرا، ۶۷۷/۳) در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق)، مهابت‌خان در ۱۱۳۲ق به حکومت تته (سند) گماشته شد و بدان استان رفت و بقیهٔ عمرش را به حکومت تته گذراند و سرانجام در همان‌جا، در ۱۱۳۵ق یا به‌روایتی در ۱۲ ذوالحجهٔ ۱۱۳۴ق، در حدود ۴۴ سالگی درگذشت و پیکرش را به لاهور بردند و در آن‌جا به خاک سپردند. پس از وی پسر خردسالش سلطان محمودخان، حدود سه سال حاکم تته بود. گفتنی است، به‌نوشتهٔ شاهنوازخان خافی در مآثرالامرا، مهابت‌خان در اواخر زندگی به ملازمت عمادالملک مبارزخان پیوست و در جنگی که در ۱۱۳۶ق میان مبارزخان و نظام‌الملک آصف‌جاه در اورنگ‌آباد دکن درگرفت و به کشته‌شدن مبارزخان انجامید، در رکاب مبارزخان حاضر بود؛ اما این گفتهٔ شاهنوازخان، با توجه به تاریخ مرگ مهابت‌خان، درست نمی‌نماید. مهابت‌خان امیری «رفیع‌القدر، کم‌آزار، غرباپرور، با سلوک آشنا بوده، همواره به‌صحبت اهل فقر و کمال نشستی و با شعرا خوب درخوردی در وادی شعر به پای استادانه می‌پویید و کاظم تخلص می‌کرد.» (تحفة‌الکرام، ۳۷۰) بیاضی از نظم و نثرش، به‌نام بیاض مهابت‌خانی داشت که در تته آوازه یافته بود. در تته حامی دانشمندان و نویسندگان و سرایندگان بود. محمدمعین، متخلص به تسلیم (ــ ۱۱۶۱ق)، در ۱۱۳۳ق کتابی به‌نام شرح رموز عقائدالصوفیه به‌نام مهابت‌خان نگاشت. ملا عبدالحکیم عطای تتوی، شاعر نام‌دار سند، قصایدی در ستایش مهابت‌خان دارد. در مقالات‌الشعرا از شماری از سرایندگانی که ستایندهٔ مهابت‌خان بوده یا در ملازمت او به سر می‌برده یا در زمان او در سند می‌زیسته‌اند یاد رفته که از آن شمارند میان شیخ ابوالمعالی دامی، بشن گوپال، میر جعفرعلی بینوا، جویا، میرحبیب‌الله از اولاد قاسم‌خان نمکین، محمد سعید سعید پیرزاده پوربی، میرزا محمد سمیع سمیع، محمد ضیا ضیا برادرزادهٔ ملاعبدالحکیم عطا، شرف‌الدین علی عارف، محمد عارف عارف وکیلی شرعی تتوی که مهابت‌خان در خردسالی شاگردش بود، میرعیسی عیسی، میرحیدرالدین ابوتراب کامل، مسکین‌شاه مسکین هندی، و شیخ عبدالغنی غنی تتوی.

منابع: تاریخ ارادت‌خان، ۶۳، ۶۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۶؛ تاریخ راحت‌افزا، ۱۰۵؛ تحفة‌الکرام، ۳۷۰-۳۷۳، ۴۲۱؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۲۴۳؛ دیوان عطا، مقدمه، ۷۱-۷۳؛ عبرت‌نامه، ۲۹، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۵۴؛ مآثرالامرا، ۶۷۷/۳؛ مقالات‌الشعرا، ۳۶، ۷۵، ۱۱۰، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۷، ۳۰۴، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۵۷، ۶۵۹-۶۵۷، ۶۷۱، ۶۸۹، ۷۵۸؛ منتخب‌اللباب، ۵۹۸/۲، ۵۷۵، ۵۸۷، ۵۹۹، ۶۰۶، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۶۲، ۶۸۸، ۷۰۵.

برزگر

مهابهارات (ma.hāb.hā.rāt)، منظومهٔ بزرگ حماسی هندوان. موضوع آن کارزار میان دو شاخه از خانوادهٔ بهرت (فرمانروای کشور بهارت)، یعنی کوروان و پاندوان بر سر تاج و تخت پادشاهی است. احتمال می‌رود که هستهٔ حماسی این اثر از یک حادثهٔ واقعی تاریخی، یعنی کشمکش دو طایفهٔ رقیب پاندوها و کوروها بر مبنای محاسبات نجومی، در ۳۱۳۸قم الهام گرفته باشد که بعدها به شکل قومی واحد درهم آمیختند. مؤلف این کتاب را بیاس / ویاس (Vyāsa) یا بهگوان ویاسه (Bhagavanvyāsā = بیاس به معنی زاهد و الهی) خوانده‌اند که در مدت سه‌سال این منظومه را سرود. همچنین آورده‌اند که مؤلف همروزگار پاندوان و کوروان بوده و حتی در پاره‌ای افسانه‌ها پدر پاندوان به‌شمار آمده است. هستهٔ حماسی این داستان چنین است: تخت و تاج کوروها که مقر حکومت آن شهر هاستی ناپور بود، به دری تاراشترا رسید. اما چون دری تارشترا نابینا بود، ناگزیر برادر کوچک‌تر وی پاندو زمام شهریاری را به‌دست گرفت. پس از چندی پاندو از پادشاهی دست کشید و با دو همسر خود به خلوتگاهی در هیمالیا پناه برد و دری‌تاراشترا را به

پادشاهی برگماشت. پس از درگذشت پاندو، پنج پسر او، یعنی یوریشتیرا، بهیما، آرجونا، ناکولا و ساهاروا که کودکانی بیش نبودند به شهر هاستی‌ناپورا فرستاده شدند تا به پشتیبانی عموی خود، فنون جنگی را بیاموزند. دری تاراشترا صد پسر داشت و نام فرزند ارشدش دوریودانا بود. یودیشتیرا، پسر بزرگ پاندو چون به سن بلوغ رسید، جانشین دری تاراشترا دانستند، اما فرزندان دری تاراشترا به او رشک بردند و برای هلاک او حیله‌ها کردند و دسیسه‌ها چیدند. پنج برادر پاندو پس از جان به‌سلامت‌بردن از آن نیرنگ‌ها آن سرزمین را ترک گفتند و به دربار پادشاه پنچالا پناه بردند. در آن دیار پنج برادر در مراسم همسرگزینی دختر پادشاه پانچالا شرکت کردند. آرجونا در آن مجلس در مسابقهٔ بزرگ تیراندازی مهارت شگرف خود را نشان داد و کمان تسخیرناپذیر پانچالاها را خم کرد و در تیراندازی مقام نخست را به‌دست آورد و به پاداش آن، دروپدی، دختر پادشاه را به زنی گرفت. دروپدی برای جلوگیری از نزاع، هر پنج برادر را به‌همسری برگزید و همسر مشترک آنان شد. پاندوها در این مسابقه با کریشنا، قهرمان طایفهٔ یاداوا، آشنا شدند و با او طرح دوستی ریختند. پس از چندی دری تاراشترا پاندوها را به دربار بازخواند، خود را از پادشاهی برکنار ساخت و کشورش را میان فرزندان و برادرزادگانش تقسیم کرد. پاندوها در محلی به‌نام ایندراپراستانا پایتختی بزرگ بنا کردند. فرزندان دری تاراشترا که دست از کینه‌توزی و حسدورزی برنداشته بودند، توطئه‌ای چیدند. دوریودانا به یاری عموی حیله‌گر خود، شاکوتی، که در فن طاس‌بازی ماهر بود، بساط قماری گسترد و یودیشتیرا را به بازی فراخواند. سرانجام یودیشتیرا با همهٔ مهارتی که داشت، تمام دارایی و ملک و شهریاری و همسر و برادران خود را در قمار از دست داد. اما پنج برادر تدبیری دیگر اندیشیدند و قرار شد به‌همراه همسر مشترکشان برای سیزده سال به جنگل کامیک‌بن (Kamyakavana) بروند و در پایان این مدت به ملک خویش بازگردند و پادشاهی‌شان را بازستانند. پس از سپری‌شدن مدت مقرر، پاندوها بازگشتند و حق خود را از دوریودانا خواستند. سپس در میدان کورو دو سپاه با هم جنگیدند. پس از هجده روز جنگ، همهٔ دلاوران دو سپاه کشته شدند و تنها پنج برادر پاندو و کریشنا زنده ماندند. پس از پیروزی، یودیشتیرا تاج بر سر گذاشت و به یاری دیگر برادران پادشاهی دادگستر شد. چون سالخورده شد، تخت و تاج را به پاری‌کشیت، نوهٔ آرجونا سپرد و خود به همراه همسر و چهار برادر دیگر به خلوتگاه‌های هیمالیا رفت و پس از گذشتن از کوه مرو به شهر جاودانی خدایان پیوست. مهابهارات در حدود یک‌صدهزار بیت (اشلوک) و هجده فن (Parva) یا دفتر است و در مجموع دوهزار و صد و نه فصل دارد و در برخی چاپ‌های آن، مجموع فصول آن دوهزار و چهل و هشت آمده است که این فصول در مقدار با هم اختلاف دارند. در ترجمهٔ فارسی از متن سنسکریت این فصول از یکدیگر جدا نشده‌اند، شاید هم در نسخه یا نسخه‌هایی که در دست گروه مترجمان فارسی‌زبان قرار داشته، این تقسیمات منعکس نبوده است ــ این هجده فن بدین قرارند: ۱ــ آدی پروَ (Adi Parva): این دفتر درواقع مقدمهٔ کتاب است و شرح نسب‌نامهٔ دو خانوادهٔ کوروان و پاندوان و شرح رقابت میان آنان و برگزیده‌شدن دروپدی در سویم‌ور (Svayamvara) به همسری ارجونا است، ۲ــ سبهاپروَ (Sabhā Parva) یا کتاب مجلس؛ در این دفتر، همایش یا انجمن شاهزادگان در هاستی‌ناپورا به هنگامی که یودیشتیرا پادشاهی را باخت و در نتیجه به جنگل تبعید شدند، شرح داده شده است، ۳ــ ون‌پروَ (Vana Parva) یا کتاب جنگل که در آن به‌زندگی پاندوان در جنگل کامیک، داستان نل (Nela) و خلاصهٔ داستان رام پرداخته شده است، ۴ــ ویرات‌پروَ (Virata Parva) یا کتاب ویرات. این فن دربردارندهٔ داستان ماجراجویی‌های پاندوان در سیزدهمین سال تبعید در ویرات با نام‌های مستعار است، ۵ــ ادیوگ‌پروَ (Udyoga Parva) یا کتاب عملیات که در آن به شرح تدارکات هر دو سپاه کوروان و پاندوان برای برافروختن آتش جنگ اشاره شده است، ۶ــ بهیشم‌پروَ (Bhišma Parva) یا کتاب بهیشم که سرگذشت بهیشم، نخستین فرماندهٔ کوران است، ۷ــ درون‌پروَ (Drona Parva) یا کتاب درون که سرگذشت درونا چارج، دومین سرکردهٔ سپاهیان کوروان و پهلوانی‌های او در روزهای جنگ است، ۸ــ کرن‌پروَ (Karna Parva) یا کتاب کرن که در سرگذشت سومین فرماندهٔ کوروان و داستان برادری او با پاندوان است، ۹ــ شلیه‌پروَ (Salya Parva) یا کتاب شلیه که در سرگذشت چهارمین و آخرین فرماندهٔ لشکریان کوروان است، ۱۰ــ سوپتیک‌پروَ (Sauptika Parva) یا کتاب شبانه که در شرح شبیخون‌زدن سه‌تن از کوروان باقی‌مانده بر اردوی پاندوان است، ۱۱ــ ستری‌پروَ (Stri Parva) یا کتاب زن که در گریه و زاری گندهاری (همسر دری‌تاراشترا) و زنان دیگر بر سر کشتگان است، ۱۲ــ شانتی‌پروَ (Sānti Parva) یا کتاب تسلیت. در این بخش که طولانی‌ترین و مهم‌ترین فصل یا دفتر از دفترهای مهاربهارات است، اصول اخلاقی، مذهبی،

فلسفی، جهانگیری، جهانداری و مسائل مختلف دیگر بحث شده و نیز دربردارندهٔ برخی حکایت‌ها و داستان‌های جالب است، ۱۳ــ انوشاسن پروَ (Anušāsana Parva) یا کتاب خطابه که مطالب آن دنبالهٔ دفتر دوازدهم است و به درگذشت بهیشم خاتمه می‌یابد، ۱۴ــ اشوامیدهه‌پروَ (Ašvāmedha Parva) که کتاب قربانی اسب در دورهٔ پادشاهی یودیشتیرا است، ۱۵ــ آشرم پروَ (Ašrama Parva) یا کتاب گوشه‌گیری که در عزلت دری‌تاراشترا و گندهاری و کنتی (نخستین همسر پاندو) در جنگل و درگذشت آنان است، ۱۶ــ موسل پروَ (Mausala Parva) یا کتاب گرز که در مرگ کرشن و بل‌رام و فرورفتن شهر دوارکا به زیر آب دریا و نابودی جادوان در جنگی با گرزهای شگفت‌انگیز است، ۱۷ــ مهاپرستهانیک پرو (Maha Prasthanika Parva) یا کتاب سفر بزرگ که در ترک تاج و تخت یودیشتیرا و رفتن او به همراه برادرانش به کوه‌های هیمالیا و رسیدن به بهشت‌اندر و راه‌پیمایی به سوی مرگ است، ۱۸ــ سورگاروهن پروَ (Svargarohana Parva) یا کتاب صعود به بهشت که در ورود یودیشتی را و برادران و دروپدی به‌بهشت است. فصلی که پس از این به نام هاری واشا آمده، فصل الحاقی است. این منظومه در کمیت از همتای هندی خود، رامایانا کلان‌تر است. بیشتر ابیات مهابهارات به بحر انوشتب (Anuštubh) سروده شده و بقیه به اوزان دیگر فراهم آمده است. زبان آن ساده و در عین حال توصیفی، تشریحی، فلسفی و موعظه‌ای است. در این کتاب بارها دیده شده که نظم مطالب به هم خورده و مطلبی خارج از موضوع بحث در میان آمده که با مطالب پیش و پس آن ارتباط موضوعی ندارد. این امر نشانهٔ آن است که گویندگانی چند در سال‌های بس طولانی در کار افزایش کتاب بوده‌اند. نام اصلی این کتاب ظاهراً جیه (Jaya) به معنی پیروزی بوده است، چنان که در نخستین اشلوک به آن اشاره شده است. پس از کوروان و پاندوان، شاگردان بیاس، مانند سومنتو، جیمینی، پیله، شوکه و بیشم‌پاین داستان‌هایی چند بر آن افزوده‌اند، اما تنها نوشته‌های منقول از بیشم‌پاین و جیمینی باقی مانده است. این کتاب در طول تاریخ به این سه نام خوانده شده است: ۱ــ جیه (= پیروزی) که در آن هنگام ۸۸۰۰ اشلوک داشته و گویندهٔ آن بیاس بوده، ۲ــ بهارات یا بهارات‌سمهیتا (= مجموعهٔ بهارت) که ۲۴۰۰۰ اشلوک بعدی مربوط به این هنگام است و سرایندهٔ آن‌را بیشم‌پاین دانسته‌اند و ۳ــ مهابهارات (= بهارات بزرگ). گویند هنگامی که سوت افسانه‌گو (= دانندهٔ افسانه‌ها) در جنگل نیمیشیه قصص و حکایات بهارت را بازگو می‌کرد، قصه‌های بسیاری بر این کتاب افزوده است و کتاب را مهابهارات خواندند. در میان ابیات مهابهارات به‌قطعات نثر هم برمی‌خوریم. در مجموع، بیست قطعهٔ نثر در کتاب به‌چشم می‌خورد: سه قطعه در فن یکم، هفت قطعه در فن دوم، هفت قطعه در فن دوازدهم و سه قطعه در فن سیزدهم. مهابهارات را ساخته و پرداختهٔ حدفاصل پس از پایان دورهٔ ودایی تا آغاز دورهٔ سوتراها دانسته‌اند که در آن‌گذشته از پیدایش کیش شیوایی و ویشنویی و دین‌بودا و جین، علم‌الاساطیر کهن ودایی نیز تغییر کرد، پاره‌ای از خدایان قدیم ودایی تغییر ماهیت دادند، گروهی از مقام فرمانروایی سقوط کردند و در ردیف خدایان دوم درآمدند و برخی صعود کردند و مانند برهمن و ویشنو و شیوا تثلیثی بزرگ تشکیل دادند. چون این حماسه به تدریج در این عهد نوشته شده، این دوره را دورهٔ حماسی نیز نامیده‌اند و مهابهارات را متعلق به دورهٔ اول حماسی هند دانسته‌اند. ناگفته نماند که مهابهارات به‌سبب دربرداشتن مطالب گوناگون از حدود یک حماسهٔ عادی قدمی فراتر نهاده است. برخی تاریخ تألیف آن‌را اندکی پس از پایان روزگار پاندوان دانسته‌اند. بنا به اشارهٔ یکی از اشلوک‌های کتاب کارزار میان کوروان و پاندوان در ۳۱۳۸ق‌م، یعنی اواخر عصر دواپر و سپیده‌دم عصر کالی بوده است و چون به گفتهٔ منابع هندو پاندوان تا سی و شش سال پس از جنگ، حکم می‌راندند و بیاس نیز کتاب خود را پس از پاندوان در مدت سه سال فراهم آورد، نتیجه گرفته‌اند که بیاس در حدود ۳۱۰۰ق‌م شالودهٔ این کتاب را ریخت و سپس شاگردانش ابیاتی بسیار بر آن افزودند. حتی آورده‌اند که در سال دوم فرمانروایی جنمیجه پسر باری‌کشیت (نوهٔ آرجونا)، بیشم‌پاین قصص و حکایات مندرج در جیه را با افزوده‌هایی چند به گوش جنمیجه رساند. اما نویسندگان غیرهندی دربارهٔ قدمت مهابهارات نظری دیگر دارند: وبر (Weber) می‌گوید تاریخ تدوین آن باید میان ۳۱۵ق‌م و نیمهٔ دوم سدهٔ یکم میلادی باشد. وینترنیتز، هندشناس آلمانی معتقد است حداقل یک‌هزار و پانصد سال قبل مهابهارات به همین شکل موجود بوده است. پروفسور ویلیامز بر آن است که انشای قدیم‌ترین بخش آن نمی‌تواند دیرتر از سدهٔ پنجم پیش از میلاد باشد. به‌نظر ماکدونل مبدأ تاریخی این حماسه را باید در دورهٔ باستان ودایی جست‌وجو کرد و می‌گوید این حادثهٔ تاریخی به هر حال نمی‌تواند متأخرتر از هزارهٔ اول پیش از میلاد باشد، اما هستهٔ

حماسی این داستان در سدهٔ پنجم پیش از میلاد تکوین یافته و به تدریج به رشتهٔ نگارش درآمده است. برخی از افسانه‌های مهابهارات ریشهٔ ودایی دارند، مانند افسانهٔ باستانی کدرو و ویناتا که در متون ودایی، مانند تیتریه سمهیتا و کتک سمهیتا وشت‌پت برهمانا، به آن‌ها برمی‌خوریم. داستان بر هم زدن و چرخش اقیانوس به اشتراک خدایان و دیوان که در ابیات رامایانا و پوراناها ذکر شده، در مهابهارات هم آمده است. مهابهارات تنها یک حماسه نیست، بلکه کتابی است جامع که به تمام شئون فلسفی، اساطیری، اخلاقی و ادبی کیش هندو احاطه دارد و دربردارندهٔ مبانی کیش شیوایی، ویشنویی، مبحث نزول حق در عالم محسوسات، طریق محبت و عشق، اصول مکتب سانکهیا، ودانتا، یوگا و وی شیشیکا است. همچنین آیینهٔ تمام‌نمای اوضاع اجتماعی و عادات و سنت‌های قدیم هند است. از این‌رو آن‌را داستان، افسانهٔ کهن، منظومه، شرعیات، آیین سیاست، آیین شهریاری، اخلاقیات، آیین نجات و رستگاری و آیین مهرورزی و کام‌جویی می‌دانند. و چون مهابهارات جامع تمام صفات و خوشایند خاص و عام است و هر طبقه‌ای از طبقات جامعهٔ هندو به فراخور فهم و دانایی خویش از آن بهره‌مند می‌شوند، آن‌را ودای پنجم نامیده‌اند. در اهمیت و اعتبار این منظومه گفته‌اند که در زمان گذشته، خدایان در یک کفهٔ ترازو کتاب مهابهارات و در کفهٔ دیگر چهار کتاب بید / ودا (Vedā) را قرار دادند و سنجیدند، محتوای مهابهارات را از مجموع مندرجات چهار بید وزین‌تر یافتند. مها، یعنی بزرگ و بهارات، یعنی هند و سبب این‌که آن‌را بدین نام خوانده‌اند، این است که از نظر عالی بودن و ارزندگی مطالب و صفت هندی بودن، هیچ‌یک از کتاب‌های کیش هندو را یارای برابری با آن نیست. این کتاب نخستین‌بار در روزگار زین‌العابدین پادشاه کشمیر (۸۷۹ـ۹۲۷ق) به قلم ملا احمد کشمیری به‌فارسی ترجمه شد، اما امروز اثری از آن ترجمه در دست نیست. سپس در پی فرمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۰۳ـ۱۰۱۴ق) برای ترجمهٔ کتب سنسکریت به‌فارسی (در ۹۹۰ق) میرغیاث‌الدین علی، مخاطب به نقیب‌خان، فرزند میرعبداللطیف فرزند میریحیی، از سادات سیفی حسینی قزوینی با همکاری چند تن از ادبا و علمای هندو، یعنی دیبی‌مسر، شتاودانی، مدوسودن، چتر بهوج و شیخ بهاون آن‌را در ۹۹۲ق به مدت یک‌سال و نیم در چهار مجلد به‌فارسی برگرداند. وی مقدمه‌ای مفصل نیز بر آن نوشت. این ترجمه فصل ششم مهابهارات، موسوم به بهگودگیتا* را ندارد، چون پیش از آن ترجمه شده بود. ترجمهٔ نقیب‌خان به کوشش جلالی نائینی و دکتر س.ن.شوکلا در ۱۳۵۸ش در تهران به‌چاپ رسید. در این چاپ ترجمه‌ای از بهگودگیتای منسوب به محمدداراشکوه (ــ ۱۰۶۹ق) نیز به ترجمهٔ نقیب‌خان افزوده شده است. مترجمان دیگری که به دستور جلال‌الدین اکبر به ترجمهٔ این داستان پرداخته‌اند، عبارتند از ملاعبدالقادر بدایونی، ملاشاه (ملاشیری)، محمدسلطان تهانیسری، ابوالفیض فیضی دکنی (ترجمهٔ وی در لکنو به چاپ رسید) و طاهر محمد بن عمادالدین حسن سبزواری. گزیده‌ای نیز از این اثر در دست است که در ۱۲۵۱ق به‌دست پریم‌سنگه‌کایته صورت گرفته است. نسخه‌های خطی همهٔ ترجمه‌ها در فهرست مشترک آمده است.

منابع: ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ۱۷، ۲۳۴، ۲۳۴ـ۲۴۲، ۲۵۰، ۴۳۱، ۵۶۲؛ بهگود گیتا | سرود الهی، ترجمهٔ داراشکوه، تصحیح جلالی نائینی، ۳ـ۲۱؛ تاریخ تمدن، ۶۳۴/۱ـ۶۴۱؛ تاریخ جامع ادیان، ۲۶۳ـ۲۶۷؛ دربارهٔ کلیله و دمنه، ۳۴ـ۴۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۱۴۵/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۶۰/۴، ۲۱۸۹ـ۲۱۹۴؛ ۹۸۴/۶ـ۹۸۵؛ مهابهارات، ترجمهٔ غیاث‌الدین علی قزوینی، ۶/۱ـ۳۲؛ هند در یک نگاه، ۴۶۳ـ۴۹۱؛ *Britannica*, 7/693.

حجتی

مهارت‌خان اصفهانی (ma.hā.rat.xān-e.es.fa.hā.ni)، ــ ۱۱۲۴ق، پزشک و جغرافیادان فارسی‌نویس ایرانی شبه‌قاره. وی در دهلی اقامت داشت و مدتی نیز در دورهٔ شاه‌عالم بهادر (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) در لاهور به سر برد. مهارت‌خان در ح۱۱۲۴ق / ۱۷۱۲م کتابی به نام بهجةالعالم در جغرافیا نوشت. این اثر در دو مجلد است که جلد دوم آن روضةالافراح نام دارد. مؤلف در این کتاب به شرح هفت اقلیم با بخش‌هایی دربارهٔ کرمان، خوزستان، اهواز، شوشتر، عسکر مکرّم، دزفول، سیستان، فراه، قندهار، غزنین، هندوستان، سوریه، اورشلیم، ترکیه و صوبه‌های هند پرداخته است. مهارت‌خان در این اثر شرح وقایع درگذشت شاه‌عالم در ساحل راوی (رودی در پنجاب لاهور) را نیز آورده است. نویسنده در نگارش این کتاب از منابع عربی بهره برده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ or.1944 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. این مهارت‌خان را نباید با مظفرحسین، مخاطب به مهارت‌خان

هروی، که صاحب جام جهان‌نما است، خلط کرد.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵(۳)/۱۵۰۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۳۶/۶؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ۱۷۵؛
Catalogue of the Persian Manuscripts, in British Museum, 3/992; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 98; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 328; *Mughals in India,* 277.

فتح‌نیا طبری

مهارت‌خان اورنگ آبادی (ma.hā.rat.xān-e.aw.rang.ā.bā.di)، مظفر حسین واصفی (یا یوسفی) پسر حکیم غلام‌محمدخان هروی، اورنگ‌آباد ۱۱۱۸ق ــ ، پزشک و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. گویند از خاندانی از پزشکان اصفهان بود. نسبت پدرش را هروی نوشته‌اند. پدرش به اورنگ آباد کوچید. مظفرحسین از زادگاهش اورنگ‌آباد به دهلی رفت و پزشکی را از حکیم محمد حسین بقراط خان، پزشک دربار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) آموخت و سپس خود به خدمت دربار گورکانی درآمد و محمد شاه بدو خطاب مهارت‌خان بخشید. اثر مهم وی جام جهان‌نما نام دارد که اثری چند دانشی در پنج کتاب است: ۱ــ در هنر سخن گفتن، در شیوهٔ رفتار پسندیده، و جز آن‌ها، ۲ــ رویدادهای تاریخی، ۳ــ جغرافیا، زندگینامهٔ مردان نامی و سرایندگان از روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی تا ۱۱۸۰ق، ۴ــ دربارهٔ ملایک، عناصر، جانوران، و جز آن‌ها و ۵ــ دربارهٔ دستور زبان، علم بیان، و جز آن‌ها. مهارت‌خان مؤلف آثار دیگری نیز است که از جمله عبارتند از اصول‌الطب، سراج‌الحج، و منهاج‌الحج.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۴۸/۲-۶۴۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳۷/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۴۶/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۰/۱، ۶۴۰؛ مرآت‌العلوم، ۳۴/۲؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1019, 1026; *Dictionary of Indo-Persian Literature,*328; *Mughals in India* ,362; *Persian Literature,* C.A.Storey, 139, 1244.

برزگر

مهتاب سنگه (mah.tāb.sen.ge)، سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی از مردم خانپور و از کاست کایته‌ها بود. مهتاب به لاهور کوچید و در آن‌جا پنج‌سال در دستگاه فرزند مهاراجه رنجیت‌سنگه منشی بود. سپس در ۱۸۲۴م برای مأموریتی به هزاره رفت. وی در ۱۲۶۶ق / ۱۸۴۹م کتابی به‌نام تاریخ / تواریخ ملک هزاره نوشت. وی در این اثر به شرح جغرافیای مناطق، مانند هزاره (غرب سریکوت و جنوب خانپور گکهران)، خانپور، کرلال، جدول، پهلکی و تنول و تاریخ سی‌سالهٔ مناطق یاد شده از ۱۸۱۹م تا ۱۸۴۹م پرداخته است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۵۰۶ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی مین هندوون کاحصّه، ۲۳۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۸۸/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۱۱؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 335; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/676.

فتح‌نیا طبری

مهتاب ناراین ماتور (mah.tab.nā.rā.yen.mā.tur)، فرزند کشن ناراین ماتور، دهلی ۱۹۲۶م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه دهلی به تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۴۸م دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد و سپس در کالج سنت استفنسن به تدریس زبان فارسی پرداخت. در ۱۹۵۳م به ایران سفر کرد. در ۱۹۶۲م با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام تحقیقی در احوال و آثار جمالی دهلوی از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن مدیریت مجلهٔ آیینهٔ هند* را که سفارت هند در ایران منتشر می‌کند عهده‌دار شد. از وی مقالاتی گوناگون دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ مشترک هند و ایران در آیینهٔ هند به‌چاپ رسیده است. پس از بازگشت به کشورش در مؤسسهٔ تاریخ طب دهلی نو، به‌پژوهش در کتاب‌های علوم طبیعی فارسی پرداخت. مهتاب‌ناراین ماتور پژوهشگر بازنشستهٔ جامعهٔ همدرد دانشگاه دهلی است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۲۲/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۵۲؛ فارسی‌آموختگان، ۱۰۲.

م.انوشه

مهدی استرابادی لکنویی، محمدمهدی فرزند محمد شفیع ← محمدمهدی استرابادی

مهدی رضوی (mah.di-ye.ra.za.vi)، مولانا مهدی (علی) فرزند نجف‌علی حسینی رضوی، ـ ۱۲۷۰ق، دانشمند دینی شیعی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. اصلش از عظیم‌آباد / پتنا در استان بهار هند بود، ولی در محلهٔ رسولپوره در قصبهٔ جعفرنگر از توابع اتاوه می‌زیست. نزد عمدةالعلما مولانا سید هادی بن مهدی بن دلدار علی نصیرآبادی در لکنو درس خواند و در علم و فضل به کمال رسید. اثر مهم او تذکرةالعلماءالمحققین فی آثارالفقهاء والمحدثین به‌فارسی در دو قسم است: ۱ــ در ذکر صحابه و امامان تا زمان غیبت صغری امام دوازده و ۲ــ در ذکر محدثان و مجتهدان و مفسران و متکلمان و فقیهان از آغاز غیبت کبری تا روزگار مؤلف. دست‌نویسی از قسم دوم این اثر در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجابِ لاهور (به‌شمارهٔ H-48) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تکملهٔ نجوم‌السما، ۱/۶۶-۶۷؛ الذریعه، ۴/۴۴۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱/۱۰۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۲۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۲۰۷۲؛ کشف‌الحجب والاستار، ۱۰۹؛ مطلع انوار، ۶۶۱؛ نزهةالخواطر، ۷/۵۰۵-۵۰۶.

برزگر

مهدی علی بن مقصود علی ← امامی

مهدی‌علی رضوی، فرزند نجف‌علی ← مهدی رضوی

مهدی کشمیری (mah.di-ye.kaš.mi.ri)، میرزا مهدی، ـ ۱۳۱۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در سرودن قصیده و هجو دستی توانا داشت. مهدی کشمیری در رودخانهٔ جهلم غرق شد. اشعاری از وی به جا مانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳/۱۵۴۷؛ گلزار جاویدان، ۱۵۴۰؛ مهدی خیراندیش، «فارسی‌سرایان جان‌باخته در فراسوی مرزهای ایران»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۶ش، ص۲۰۴.

رسولی

مهدی نجفی کشمیری (mah.di-ye.na.ja.fi-ye.kaš.mi.ri)، فرزند حیدر ــ کشمیر ۱۳۰۹ق، فقیه و نویسندهٔ ایرانی‌تبار شبه‌قاره. وی از مردم یزد بود و در نجف اقامت داشت. نسبت او به سیدشمس‌الدین دانیال شهید می‌رسد. مزار او در روستایی به‌نام بدکام از روستاهای کشمیر است. از آثارش: ۱ــ التمرینیةالغرویة در فروع فقه که در ۱۲۹۲ق در نجف نوشته شده است؛ ۲ــ مصباح‌العابدین (بمبئی، ۱۲۹۴ق)؛ ۳ــ منتخب‌الاعمال در ادعیه که در ۱۲۹۴ق نوشته شده است (بمبئی، ۱۲۹۷ق)؛ ۴ــ مضاریب‌المشککین فی انساب‌السادات‌المنتجبین که به فارسی و در انساب برخی از سادات کشمیر است و در ۱۳۰۸ق نوشته شده است (لکنو، ۱۳۱۱ق)؛ ۵ــ نورالابصار فی مراتب‌النبی‌المختار والائمةالاطهار (لکنو، ۱۳۲۳ق)؛ ۶ــ منتخب‌المسائل (لکنو، ۱۸۷۵م)؛ ۷ــ رسالة فی اثبات سیادة (بی‌جا، ۱۳۰۸ق).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲/۸۷۵؛ الاعلام، زرکلی، ۳۱۲؛ اعیان‌الشیعه، ۱۰/۱۴۷؛ الذریعه، ۴/۴۳۳؛ ۱۱/۹؛ ۲۱/۱۳۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴/۴۷۸۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۷۹؛ معجم‌المؤلفین، ۱۳/۲۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶/۳۸۷-۳۸۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 329; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/205.

فتح‌نیا طبری

مهربان اورنگ‌آبادی (meh.ra.bãn-e.aw.rang.ã.bã.di)، شیخ عبدالقادر فخری فرزند شریف‌الدین محمد شریف قادری حسینی رضوی نقوی کنتوری نیشابوری تبریزی، اورنگ‌آباد ۱۱۴۳ / ۱۱۵۱ق ــ میلاپور از توابع مدراس ۱۲۰۴ق، دانشمند دینی و عارف و شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. اصلش از سادات نقوی نیشابور بود و نیای بزرگش از آن‌جا به هند کوچید و در کنتور از توابع لکنو نشیمن گزید. پدرش شریف‌الدین‌خان، متخلص به شرافت، که داماد شاه‌نظام‌الدین اورنگ‌آبادی از مشایخ نام‌دار دکن بود در اورنگ‌آباد رحل اقامت افکند و به کار قضا پرداخت. عبدالقادر در هفت سالگی قرآن را نزد پدرش آموخت. کتاب‌های درسی عربی و فارسی رایج را نزد مولوی فخرالدین نائطی و قاضی شیخ‌الاسلام‌خان فراگرفت و فنون سخنوری را از غلام‌علی آزاد بلگرامی کسب کرد و به پیشنهاد وی تخلص مهربان را برگزید. در تصوف نیز به خال خود شاه فخرالدین اورنگ‌آبادی دهلوی دست ارادت داد و از این‌رو گاهی فخری تخلص می‌کرد. همچنین از دست شاه فخرالدین ترمذی

خرقهٔ خلافت قادریه و چشتیه گرفت. پس از پدرش قضای اورنگ‌آباد بدو واگذار شد، اما پس از سه سال آن‌جا را ترک گفت و به دعوت حاکم آرکات نواب والاجاه محمدعلی‌خان بهادر (ـ ۱۲۱۰ق) به مدراس رفت (۱۱۸۲ / ۱۱۸۳ق) و در میلاپور از توابع مدراس نشیمن گزید و محمدعلی‌خان جاگیری برای او تعیین کرد. مهربان از آن پس در خانقاه خود در میلاپور به ارشاد طالبان و تألیف و تدریس سرگرم شد و چون درگذشت پیکرش را در همان خانقاه به‌خاک سپردند. مهربان در تفسیر و حدیث و علومی مانند نجوم و جفر ماهر بود و به‌فارسی و عربی و اردو شعر می‌سرود و کتاب‌های بسیاری در تصوف نوشت. شمار آثارش را تا پنجاه کتاب نوشته‌اند. کلیات وی را به نظم و نثر نزدیک ۳۰۰۰۰ بیت شامل دیوان غزل درکمابیش ۵۰۰۰ بیت، وقایع کربلا در حدود ۱۰۰۰۰ بیت، قصاید نزدیک ۲۰۰۰ بیت و مناقب مرتضوی در حدود ۱۳۰۰۰ بیت گفته‌اند. از دیگر آثارش: ۱ــ تأدیب‌الزندیق فی تکذیب‌الصدیق به‌فارسی در دفاع از استادش آزاد بلگرامی و در پاسخ به کتاب تحقیق‌السداد فی‌مذلة‌الازاد سخنور بلگرامی (نسخهٔ انجمن ترقی اردو به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۲۴)؛ ۲ــ کحل‌الجواهر فی مناقب عبدالقادر به‌فارسی در مناقب شیخ عبدالقادر گیلانی که در ۱۱۶۷ق نوشته (دست‌نویس کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن به‌شمارهٔ ۶۳۳)؛ ۳ــ مفتاح‌المعارف؛ ۴ــ اصل‌الاصول فی تطبیق‌المنقول بالمعقول به‌فارسی که به‌کوشش محمدیوسف کوکن در مدراس به چاپ رسیده است؛ ۵ــ شرح مثنوی معنوی؛ ۶ــ بضاعت فخریه به‌فارسی در تصوف (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن به‌شمارهٔ ۱۵۳)؛ ۸ــ مرآت‌الشهود به‌فارسی (نسخهٔ آصفیه به‌شمارهٔ ۱۵۶۹) در تصوف؛ ۹ــ سبحات به‌فارسی در تصوف (نسخهٔ آصفیه به‌شماره‌های ۱۵۳۳ و ۱۲۶۰).

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۱۲۱؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۲/۱۰۰۰-۱۰۰۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۲۸؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۷۲-۷۵؛ تذکرهٔ مردم‌دیده، ۱۷۸-۱۷۹؛ تصوف بر صغیر مین، ۲/۵۷، ۸۳، ۹۱؛ حدیقة‌الشعرا، ۳/۱۷۶۹-۱۷۷۰؛ خزانهٔ عامره، ۲۲۹-۲۳۰؛ الذریعه، ۹/۱۳۶؛ روز روشن، ۷۸۰-۷۸۱؛ سفینهٔ هندی، ۲۱۱-۲۱۲؛ شمع انجمن، ۴۱۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۷۸۸؛ ۱۳/۲۴۲۳، ۲۴۲۸؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیهٔ مخزونهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۱/۳۶۳-۳۶۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۰۶۴، ۱۱۸۸، ۱۳۷۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، ۱۱۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۳۹؛ نتایج‌الافکار، ۶۸۳-۶۸۶؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۲۹۹-۳۰۰؛ نشتر عشق، ۵/۱۵۱۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 350; *Mughals in India*, 20; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1026; Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D.», *Indo-Iranica*, Volume Thirty-Five, Nummbers 3 & 4, pp.21-24.

برزگر

مهر جهان‌تاب ← فخرالدین بریلوی

مهر سندیلوی (mehr-e.san.di.la.vi)، کنور درگا پرشاد پسر راجه دهنپت‌رای پسر راجه پرم‌دهن‌داس، ۱۲۶۳ ــ پس از ۱۳۱۵ق، تذکره‌نویس، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از امرای بلندپایهٔ درگاه نوابان و شاهان اوده و تیول‌دار سندیله، از توابع اوده، بودند. پدرش دهنپت‌رای (۱۲۲۶ ــ ۱۲۸۴ق / ۱۸۶۷م)، رئیس سندیله، مردی ادب‌دوست بود و «خط شکسته و نستعلیق هر دو خوب نوشتی و در تحریر مکاتیب بذل فصاحت کردی.» درگا پرشاد در سندیله به‌دنیا آمد و در پنج سالگی به تحصیل پرداخت. چندی بر اثر آشوب‌هایی که در نتیجهٔ بر افتادن حکومت شاهان اوده به دست انگلیسی‌ها پیش آمد از تحصیل بازماند. در جریان پیکارهای میان انگلیسی‌ها و مخالفانشان در این دوره، دهنپت‌رای، پدر درگاپرشاد، از انگلیسی‌ها طرفداری می‌کرد. پس از استقرار کامل حکومت انگلیسی‌ها بر اوده، درگاپرشاد و دیگر اعضای خانواده‌اش که ناگزیر به گریز از سندیله شده بود بدان‌جا بازگشتند و وی تحصیلاتش را در آن‌جا نزد چودهری محمدامیر ادامه داد و «به عمر شانزده سالگی از تحصیل علم فراغی» به‌هم رسانید. دو سالی نیز انگلیسی خواند و در ۱۲۸۱ق پدرش کار ریاست سندیله را به دست او سپرد. وی پس از مرگ پدرش رسماً به‌ریاست (موروثی) سندیله و خاندان خود رسید. از آثارش: ۱ــ گلستان هند (چاپ سندیله ۱۲۹۴ق) به‌فارسی در تاریخ شاهان دهلی «از ابتدای آفرینش تا عهد معدلت عهد انگلشیه»؛ ۲ــ بوستان اوده به‌فارسی در تاریخ اوده در شش دفتر (۱ــ در ذکر پادشاهان هندو، در ذکر فرمانروایان اوده، که بر وزارت شاهان دهلی ممتاز بوده به امر حکومت پرداختند، ۳ــ در ذکر پادشاهان اوده که به خودمختاری علم حکومت برافراشتند، ۴ــ در ذکر ایام

غدر، ۵ــ در ذکر نیاکان مؤلف، ۶ــ در ذکر سندیله و برگزیدگان این خطه). این اثر در ۱۳۰۹ق نوشته شده و در ۱۸۹۲م در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ ۳ــ تذکرة‌النسا به‌اردو در احوال زنان نامور دنیا (دهلی، ۱۸۸۴م)؛ ۴ــ تذکرۀ حدیقۀ عشرت* به‌فارسی در شرح احوال سرایندگان زن.

منابع: بوستان اوده، ۱۸۹۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۳۹/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۴۵۷-۴۵۹؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۴۰-۶۴۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۷۳۵/۲؛ مؤلفین کتابهای چاپی فارسی و عربی، ۶۴/۳.

برزگر

مهرعلی‌شاه گولروی (mehr.a.li.šāh-e.gu.le.ra.vi)، فرزند سید نذرالدین فرزند غلام‌شاه فرزند روشن، گولره ۱۲۷۵ ــ ۱۳۵۰ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی هندی. نیاکان وی از فرزندان شیخ عبدالقادر گیلانی بودند که برای ترویج دِین اسلام از بغداد به هند کوچیدند. مهرعلی از سادات گیلانی است. دانش‌های مقدماتی را از پدر و دایی خود سید فضل‌الدین آموخت و سپس در مدارس معروف هند نزد استادانی چون لطف‌الله علیگر تحصیلات خود را ادامه داد و در فقه، حدیث، تفسیر، فلسفه، منطق و طبیعیات مهارت یافت. پس از آن به عرفان روی آورد و به خواجه شمس‌الدین سیالوی دست ارادت داد و از او خرقۀ خلافت گرفت. دایی‌اش نیز به وی خرقۀ خلافت قادریه بخشید. سپس حج گزارد. سرانجام به زادگاهش بازگشت و در آن‌جا مدرسۀ دینی دایر کرد. مهرعلی‌شاه پیرو فلسفۀ وحدت وجودی ابن‌عربی بود. به‌زبان‌های اردو، فارسی، عربی و پنجابی شعر می‌سرود. اشعار عارفانۀ او در بالاترین درجۀ عرفان قرار دارند. از آثارش سیف چشتیایی؛ تحقیق‌الحق فی کلمة‌الحق به‌فارسی (راولپندی، ۱۳۸۱ق)؛ اعلای کلمة‌الله فی بیان ما اهل به لغیرالله به‌فارسی (گولره، ۱۳۸۵ق)؛ ملفوظات طیبه به‌فارسی؛ الفتوحات صمدیه؛ شمس‌الهدایة فی اثبات حیات‌المسیح؛ فتاوی مهریه؛ مکتوبات مهریه؛ دیوان اشعار؛ تصفیۀ ما بین سنی و شیعه؛ مرآة‌العرفان که مجموعۀ اشعار عرفانی به‌زبان‌های اردو، فارسی، عربی و پنجابی است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۲۶/۵-۲۳۲؛ تذکرۀ شعرای پنجاب، ۳۵۳؛ تذکرۀ علمای پنجاب، ۷۵۸/۲-۷۶۳؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲۳۰/۲-۲۳۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۴۵/۳-۱۳۴۶؛ ۶۲۹/۱۴؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۱۰۹-۱۱۱؛ میراث جاویدان، ۱۸۱/۱؛ ۵۲۴/۲-۵۲۵.

دانشنامه

مهر منیر (meh.re.mo.nir)، اولین روزنامۀ خبریِ کلکته که به‌زبان فارسی و با چاپ سنگی منتشر می‌شد. روزهای انتشار آن، سه‌روز در هفته (شنبه، سه‌شنبه و پنجشنبه) بود. برخی منابع تاریخ انتشار نخستین شمارۀ این روزنامه را یکم ژانویۀ ۱۸۴۱م نوشته‌اند، اما نخستین شمارۀ مهر منیر که در بایگانی ملی هند (دهلی) نگه‌داری می‌شود، تاریخ یکم مه ۱۸۴۱م / نهم ربیع‌الاول ۱۲۵۷ق را دارد. در اولین شماره، اطلاعیه‌ای آمده است که از آن، می‌توان به نام مدیرش (محمدعلی) راه برد: «از عامی محمدعلی به‌خدمت حضرت ناظرین اخبار عرضه است که چون بنده بالفعل این مطبع را اجرا ساخته و به تحریر اخبار هر دیار کمر همت بسته...» شمار صفحات مهر منیر، ۱۸ و قطع آن ۳۰×۲۰ سانتی‌متر بود. قیمت آن «در صورتی که ماه‌به‌ماه پرداخت می‌شد، دو روپیه و در صورتی که هر سه‌ماه پرداخت می‌شد، یک روپیه بود. سرلوحۀ این روزنامه، ابتدا بسیار ساده بود و مانند بقیۀ روزنامه‌های عمعصر خود، تنها نام و تاریخ و شماره را می‌نوشت. از اوت ۱۸۴۱م این سرلوحه تغییر کرد و مستطیلی با زمینۀ سیاه شد که نام روزنامه با نقش چند گل تزیینی در وسط آن دیده می‌شد و زیر آن کلیشۀ بیتی مرتبط با نام روزنامه به چاپ می‌رسید: «از عنایات کردگار قدیر / گشت مهر منیر عالمگیر ــ ضیاءبخش گردید عکس وقایع / از این وجه گفتیش مهر منیر.» (شمارۀ ۵۴، ۳۱ اوت ۱۸۴۱م) به‌نظر می‌رسد انتشار مهر منیر تا ۱۸۴۸م / ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۵ق ادامه یافته باشد. بیشتر شماره‌های شش‌ماه اول این روزنامه، در موزۀ اسناد ملی هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۱۷/۳؛ تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۸۴/۱؛ شناسنامۀ مطبوعات ایران، ۳۸۱؛ صحافت پاکستان و هند مین، ۸۹؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند»، پژوهشنامۀ تاریخ مطبوعات ایران، سال یکم، شمارۀ ۱، ص ۴۴۰؛ مهدی خواجه‌پیری، «اخبارنویسی فارسی در هند بریتانیا»، مجلۀ تحقیقات فارسی، سال ۱۹۹۲م، صص ۸۷-۸۸.

مرتضوی

مهر نیمروز ← غالب دهلوی

مهر و ماه (meh.ro.māh)، عنوان مشترک چند داستان عاشقانه که در شبه‌قاره به‌دست سرایندگان فارسی‌گو نوشته شده است. خاستگاه برخی از آن‌ها داستان‌های ایرانی، مانند مهر و مشتری عصار* تبریزی (ـــ ۷۸۴ق) و یوسف و زلیخای جامی (ـــ۸۹۸ق) و ریشهٔ برخی دیگر، داستان‌های قدیم هندی، مانند منوهر و مدهومالت و سسی و پنون است. یکی از مشهورترین شاعرانی که داستان مهر و ماه را به‌نظم کشیده جمالی* دهلوی است. وی در ۹۰۵ق در راه سفر مکه به‌خواهش برخی دوستان ادیب و عارف تبریزی، مهر و ماه را به‌شیوهٔ مهر و مشتری عصار تبریزی به‌نظم کشید و به سکندر لودی (۸۹۴ ـ ۹۲۳ق) اهدا کرد. این منظومه داستان دل‌باختگی ماه پسر شاه بدخشان با شاهدخت مهر دختر بهرام فرمانروای مینا است. شاه بدخشان از نداشتن فرزند دست به دامان درویشی می‌شود و با دعای درویشان پادشاه صاحب پسری به نام ماه می‌شود. ماه جوان در خواب شاهدختی به نام مهر را به‌خواب می‌بیند و عاشق و دلباخته‌اش می‌شود. سپس با عطارد پسر وزیر به دنبال دختر راه می‌افتد و پس از جان به در بردن از طوفان، دژ طربلوس را که در تسلط دیو بوده گرفته دیو را می‌کشد و دژ را آزاد می‌کند. بهرام‌شاه حاکم‌مینا از دلاوری ماه آگاه می‌شود و وزیرش سعد اکبر از صفات ماه برای بهرام حکایت می‌کند و دخترش مهر هم نادیده دلباختهٔ ماه می‌شود و در این راه زحمت‌های بسیاری تحمل می‌کنند. اما همین که می‌خواهند به آرزوی خود برسند، ناگهان پدر ماه می‌میرد و ماه از اندوه مرگ پدر جان می‌دهد. مهر نیز در سوگ ماه می‌میرد و همچنین دیگر قهرمانان که پس از مرگ عزیزانشان مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهند و همگی در یک آرامگاه بزرگ که به روضة‌الاحباب مشهور شد، دفن می‌شوند. ظاهر این داستان شبیه بسیاری از داستان‌های عشقی ایرانی است. اما جمالی رمزها و نکته‌های عرفانی بسیاری در آن آورده و نکاتی را در بیان پیوند عشق حقیقی و مجازی بیان کرده است. سراینده در این داستان به‌توصیف معشوق، فراق، طبیعت، حالات و عواطف انسانی نیز پرداخته است. غالب اشعار این منظومه در سبک هندی است. این اثر به‌تصحیح و تحشیه و مقدمهٔ حسام‌الدین راشدی به‌چاپ رسیده است (راولپندی، ۱۳۵۳ش). عاقل‌خان رازی (ـــ ۱۱۰۸ق) در ۱۰۶۵ق مهر و ماه یا نغمات‌العشاق را بر اساس داستان منوهر و مدهومالت در بحر هزج مسدس محذوف یا مقصور به‌نظم کشیده است. این داستان که به اصل هندی بسیار شبیه و پیچیده‌تر از اثر جمالی است به‌پایان خوشی می‌رسد. در اثر عاقل‌خان که یک مثنوی بزمی به‌شمار می‌آید، مهر پسر سورج‌بهان پادشاه کناگر است و به پیش‌بینی پیشگویان شبی در خوابی مستانه، پریان او را به بالین ماه دختر رای‌بکرم پادشاه بهارش می‌برند. پس از بیداری آنان به عشق خود پی می‌برند، اما دور از هم هستند. از این پس آنان وارد ماجراهای پیچیده می‌شوند و سرانجام باز به یکدیگر می‌رسند. عطای تتوی، متخلص به عطا، نیز در ۱۱۰۷ق منظومه‌ای به‌نام مهر و ماه به‌نام اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) سروده است. دربارهٔ شاعر اطلاعات زیادی در دست نیست جز آنکه افزون بر این منظومه، دیوانی نغز دارد که محتوی سه‌هزار بیت است. مهر و ماه عطای تتوی داستانی است که از عشق مهر پسر خاورشاه مشرق‌زمین با ماه دختر هلال مغربی حکایت می‌کند. مهر از مادر پری‌زاد به‌دنیا آمده و در چهارده‌سالگی تصویر دختر هلال مغربی را نزد بازرگانی که مشتری نام داشت دیده به او دل می‌بازد. مهر همراه بازرگان و وزیرزادهٔ نیک‌اختر راه می‌افتد و به جزیره‌ای می‌رسد که دختر شاه پریان دل به شاهزاده مهر می‌بندد، ولی خود را با نفت می‌سوزاند. مهر از دست او رها می‌شود و پس از تحمل سختی‌های بسیار به شهر یمن وارد می‌شود و آن‌جا به اتهام قتل دستگیر و محکوم به اعدام می‌شود. ولی مشتری او را نجات می‌دهد. پادشاه آن کشور تخت و تاج را به مهر می‌سپارد. در این‌جا سرداب دختر شاه عاشق وی می‌شود. مهر به بهانهٔ زیارت حج از آن‌جا می‌گریزد، ولی شبرنگ، برادر دایهٔ سرداب او را به مصری‌ها می‌فروشد و او در آن‌جا به پادشاهی می‌رسد. مهر از شاه هلال، ماه را خواستگاری می‌کند و مهر پس از گذراندن سختی‌ها به‌ماه می‌رسد. مهر پنجاه سال زندگی خود را در آرامش می‌گذراند و سرانجام می‌میرد، ولی ماه این فاجعهٔ دردناک را تحمل نکرده به درگاه خدا دعا می‌کند تا قبر از هم بشکافد و او را در خود فرو برد. شاعر منظومهٔ خود را با حمد و نعت خلفای راشدین و اهل بیت و مدح اورنگ‌زیب آغاز می‌کند و می‌گوید که این داستان پیش از این به زبان فارسی سروده شده است. با مطالعهٔ این مثنوی می‌توان دریافت که شاعر به‌زبان فارسی تسلط داشته و از صنایع ادبی، مانند تشبیهات، استعارات و جناس‌های بدیع بهره برده است. نسخه‌ای دست‌نویس از مهر و ماه عطای تتوی درکتابخانهٔ شخصی راشدی در کراچی نگه‌داری می‌شود. نواب سعادت‌یار دهلوی، متخلص به رنگین (۱۱۷۰ ـ

۱۲۵۱ق)، نیز منظومهٔ مهر و ماه را در ۱۲۱۹ق / ۱۷۰۷م به‌نظم درآورده است. این منظومه داستان سیدزاده‌ای به نام مهر و دختر جواهرفروش هندویی به‌نام ماه است که در دهلی به‌روزگار جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) می‌زیسته‌اند. پسر زیبایی از قوم سید در دهلی زندگی می‌کرد و دختر جواهر فروش را بر بام خانه می‌بیند و به او دل می‌بندد و دختر نیز دل‌باختهٔ او می‌شود. زن مکاره‌ای که به راز آن دو پی برده بود. به پسر نزدیک می‌شود و وانمود می‌کند که در این کار او را یاری می‌دهد. روزی زن با حیله، گریان نزد پسر می‌آید و می‌گوید دخترک غرق شده است. پسر هم خود را به دنبال دختر در رودخانه می‌افکند و جان می‌دهد. خبر غرق شدن آنان به مردم می‌رسد، قلاب می‌زنند و هنگامی که قلاب را بیرون می‌کشند دو دلداده را به‌هم چسبیده می‌یابند. شاه دستور می‌دهد که آن دو را از هم جدا کنند، ولی فردای آن روز دوبارهٔ آن‌ها را یک‌جا می‌بینند. بنابراین، به‌دستور شاه هر دو را در یک‌جا به‌خاک می‌سپرند. این منظومه در ۱۲۶۳ق در لکنو به‌چاپ رسیده است. پیر محمد اودهی داستان سسی و پنون را با عنوان مهر و ماه در ۱۱۸۰ق به‌نظم درآورده است. این منظومه در ۱۲۹۶ق به‌چاپ رسیده است. مثنوی دیگری به‌نام مهر و ماه سروده شده است که سرایندهٔ آن محمد یوسف حیدرآبادی، متخلص به یوسف، از شاعران سند است. او این مثنوی را در ۱۲۵۶ق و به‌دستور میرصوبدارخان میر تالپور در بحر یوسف و زلیخای جامی سروده است. افزون بر این مثنوی‌ها، در دیگر تحریرهای نثر این داستان مهر شخصیتی نیمه‌خدایی دارد و سفرهای درازی می‌کند و این سفرها با شرح مکان‌های جغرافیایی و آداب و رسوم بسیار همراه است. همچنین در برخی تحریرها از عاشقانی مانند عندلیب و گلعذار، نیک‌اختر و زهره، مشتری و عذرا و چند تن از عیاران، مانند نسیم و ظلمت، نام برده می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۲۳/۳؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۹۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۵/۱؛ ۴۱۱/۲؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۳۷، ۸۵، ۸۸، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۶۴، ۲۷۰؛ داستانهای عاشقانهٔ ادبیات فارسی، ۶۱-۹۳؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۴۳۵/۳-۴۳۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۳۴/۶، ۱۱۹۰؛ ۶۲۷/۷-۶۲۷، ۸۴۹، ۸۶۶، ۸۷۹، ۸۹۵؛ ۱۰۰۰/۸، ۱۱۹۵، ۱۲۵۲، ۱۵۳۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۲۵۲/۴؛ ۳۷۱۰/۵-۳۷۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۸۴-۴۸۵؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۹۹/۲؛ مرآت‌العلوم، ۱۲۱/۳؛ منظومه‌های فارسی، ۲۳۱؛ مهر و ماه، مقدمه؛ ملیحهٔ انبارجی‌اوغلو، «قصهٔ مهر و ماه»، راهنمای کتاب، سال شانزدهم، شمارهٔ ۱۰-۱۲، صص ۶۵۷-۶۶۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/765.

فتح‌نیا طبری

مهندس لاهوری (mo.han.des-e.lā.hu.ri)، لطف‌الله فرزند نادرالعصر استاد شیخ احمد معمار فرزند یوسف فرزند حسین فرزند عبداللطیف، ز۱۰۹۲ق، ریاضی‌دان، اخترشناس، معمار، خوش‌نویس، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از یکی از برجسته‌ترین خانواده‌های معمار شبه‌قاره برآمد. تبارش به ابوبکر، خلیفهٔ اول، می‌رسد و نیاکانش از مردم خجند بودند. شیخ احمد معمار (ــ ۱۰۵۹ق)، پدر لطف‌الله، ریاضی‌دان و معماری برجسته بود و در روزگار شهریاری شاهجهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) به لاهور و از آن‌جا به دهلی رفت و به‌خدمت شاه‌جهان درآمد و بناهایی باشکوه، چون قلعهٔ سرخ / لاله قلعه در دهلی و تاج‌محل در آگره را برای او طراحی کرد و ساخت. هر سه پسر احمد معمار، یعنی عطاءالله رشدی / رشیدی، لطف‌الله مهندس و نورالله پدر شاه‌کلیم‌الله جهان‌آبادی (۱۰۶۰ ــ ۱۱۴۲ق)، نیز ریاضی‌دانان و مهندسان برجسته بودند. لطف‌الله، متخلص به مهندس، پسر دوم احمد معمار بود و همانند پدرش در خدمت شاه‌جهان و شاهزادگان ادب‌دوستی چون داراشکوه (ــ ۱۰۶۹ق) به سر می‌برد و در ساختن بناهایی چون لاله قلعه شرکت داشت. وی در ۱۰۶۰ق کاخی برای داراشکوه ساخت. از آثارش: ۱ــ صور صوفی که برگردان صورالکواکب ابوالحسین عبدالرحمان بن عمر صوفی رازی است (دست‌نویس کتابخانهٔ برلین)؛ ۲ــ خواص عدد / خواص اعداد در چهار مقاله (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.16744.3)؛ ۳ــ منتخب‌الحساب که برگردان فارسی خلاصة‌الحساب شیخ بهایی است و مهندس آن‌را در ۱۰۹۲ق به‌خواهش یکی از امرا به نام میر محمد سعید بن محمد یحیی ساخته است (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.16744.1)؛ ۴ــ شرح خلاصة‌الحساب به‌عربی که گزارش چکیده‌ای از خلاصة‌الحساب شیخ بهایی است (دست‌نویس کتابخانهٔ دیوان هند)؛ ۵ــ رسالهٔ لطف‌الله، در علم هندسه و

مهندس لاهوری

اصول نقشه‌کشی برپایهٔ حساب اقلیدس، در پاسخ به برخی از پرسش‌های برادر بزرگ خود عطاءالله. این اثر در مه ۱۹۵۹م به‌کوشش مولوی محمد شفیع در مجلهٔ اورینتل کالج مگزین به‌چاپ رسیده است؛ ۶ــ رساله در معرفت قبله در دو باب و در پایان جدول‌هایی و سپس توضیحات منظوم که به دستور حکیم عبدالرحیم دربارهٔ جدول‌ها آورده است. این اثر در ۱۰۵۸ق نوشته شده و در ۱۹۵۹م به‌کوشش مولوی محمد شفیع در مجلهٔ اورینتل کالج مگزین چاپ شده اشت؛ ۷ــ تذکرهٔ آسمان سخن در ۲۵۰ بیت و هر بیت در ذکر یک شاعر که چکیدهٔ منظوم تذکرةالشعرای دولتشاه سمرقندی است. مهندس در دیباچهٔ دوازده‌بیتی این اثر می‌گوید که فایضی کرمانی در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) آن را به‌نظم فارسی درآورد و منظومهٔ خود را، به‌خلاف متن اصلی که در هفت بخش بوده است، در ده بخش یا طبقه تقسیم‌بندی کرد. وی، یعنی مهندس، در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، این برگردان منظوم را تغییراتی داد و دو برج دیگر بدان افزود و شماره تقسیمات آن را به دوازده، یعنی برابر شمار بروج آسمان، رساند و بر این اساس نام آن‌را آسمان سخن نهاد. برخی ابیات بخش دوازدهم آن چنین است: «وحید دهر امانی بن مهابت‌خان ــ ولی به خان زمان است شهرهٔ دوران / دگر یگانه ظفرخان تخلص احسن ــ ربوده گوی سخن از سخنوران در فن / دگر وحید زمٰن آشنا عنایت‌خان ــ بود به بحر سخن آشنا عنایت‌خان / دگر وحید زمٰن شادمان غم‌پرور ــ بیان شادی و غم در تلاش او مضمر / دگر سخنور کشمیر محسن فانی است ــ بقای نام وی از دولت سخن‌دانی است / مه سپهر سیادت یگانه میر عماد ــ که بود در غزل و مدح و مثنوی استاد / لبیب عصر محمدحسین آشوب است ــ سخنوری که سخنهاش جمله مرغوب است / دگر وحید زمان است طالبای کلیم ــ که شعر او ید بیضا است نزد طبع سلیم / دگر فرید جهان قدسی محمدخان ــ به عهد شاه جهان گوربوده از اقران / الهی همدانی است در سخن استاد ــ سخنوری است که داد سخنوری می‌داد.»؛ ۸ــ دیوان مهندس از قصاید، از آن میان قصایدی در ستایش داراشکوه و پسرش سلیمان شکوه، غزلیات و دو مثنوی که یکی از آن‌ها به داراشکوه پیشکش شده است. دست‌نویسی از دیوان مهندس در انجمن ترقی اردو در کراچی (به‌شمارهٔ ۳ق‌ف ۲۳۰) نگه‌داری می‌شود. از برخی سروده‌های مهندس برمی‌آید که وی در دورهٔ اورنگ‌زیب، شاید به خاطر اشعاری که در ستایش داراشکوه سروده، چندی مغضوب درگاه شاهی بوده است: «شها گوش بر دادخواهی نداری ــ به حال گدایان نگاهی نداری / رقیبان به قتلیم نوشتند فتوی ــ و گرنه تو هرگز گناهی نداری / جهان سر به سر خیرخواه تو باشد ــ ولی همچو من خیرخواهی نداری / مهندس از آن رو نداری وقاری ــ که چون زاهدان خانقاهی نداری.» وی در جای‌جای سروده‌هایش به استادی خود در مهندسی و معماری و دیگر علوم ریاضی اشاره دارد: «باشد ز فلک مهندس آگاه ــ با آنکه نشسته بر زمین است.» □ «هان حرف زمین بگو مهندس ــ تا کی ز فلک کنی حکایت.» □ «تا به کی شکل زمین خواهی کشید ــ رو مهندس صورت افلاک کش.» □ «همچو لطف‌الله مهندس کوس دانش می‌زدم ــ چون شدم عاشق به جهل خویش کردم اعتراف.» □ «شها اگر چه عمارت‌گری‌ست پیشهٔ من ــ و گر چه نیست ضمیرم ازین هنر عاری / کنون که ملک دلم شد خراب عشق بتان ــ تو خود بگو که چه نسبت مرا به معماری»؛ ۹ــ سحر حلال که رسالهٔ بی‌نقطه‌ای، به نثر آمیخته به نظم، در اخلاق است و در ۱۰۷۰ / ۱۰۷۲ق نوشته و به اورنگ‌زیب پیشکش شده است (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه بمبئی به‌شمارهٔ ۲۷)؛ ۱۰ــ تذکرهٔ علمای مهندسی در ذکر عرفا، حکما و شعرا از کهن‌ترین روزگار تا زمان مؤلف؛ ۱۱ــ تقویم لطفی که در ۱۰۸۴ق نوشته شده است؛ ۱۲ــ شرح قصیدهٔ برده که در ۱۰۷۹ق نوشته شده است؛ ۱۳ــ انتخاب انتخاب که گزیدهٔ لب لباب مثنوی کاشفی است (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۲۶۳)؛ ۱۴ــ مثنوی‌ای در سرگذشت محمد(ص) و پیامبران پیشین. امام‌الدین ریاضی (ــ۱۱۴۵ق) و ملا ابوالخیر معروف به خیرالله، پسران لطف‌الله مهندس، نیز ریاضی‌دانان برجسته‌ای بودند و در شعر و ادب فارسی هم مهارت داشتند.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۱۸/۱۰۴-۱۱۰؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۱۷۸-۱۸۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۴۲۲-۴۲۳، ۷۰۰-۷۰۲؛ تاریخ مشایخ چشت، ۳۶۹-۳۷۸؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۵۳-۳۵۵؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۸۶؛ الذریعه، ۹/۳۲۲؛ ۲۴/۲۰۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۹۱؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۲۸۹-۲۹۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۱۹۷، ۲۰۴، ۲۵۹، ۲۹۰؛ ۷/۱۴۷، ۲۴۴، ۴۸۴، ۸۹۶، ۸۹۷؛ ۱۱/۷۲۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۷۱، ۱۹۸، ۲۵۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۴۱، ۲۶۰۱، ۲۶۹۱، ۲۷۹۱، ۲۷۲۶، ۲۷۴۵، ۲۸۵۴، ۲۸۹۰، ۳۰۰۷؛ مخزن‌الغرائب، ۲/۳۸۴؛ مقالات

مولوی محمدشفیع، ۳۳/۴ـ۴۹؛ نزهة‌الخواطر، ۲۴۵/۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۶۶، ۵۱۶، ۵۵۱؛

Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Library of the King of Oudh, 116, 122; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/451; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/1229, 1230; *A Descriptive Catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the University of Bombay*, 47-48; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 334; *Mughals in India*, 345-346; *Persian Literature*, C.A.Storey, 2/11, 16, 41, 92, 95; Nazir Ahmad, «Imamud-Din Riazi and his Tazkira-i-Baghistan», *Indo-Iran*, 105-120.

برزگر

میخانه (may.xā.ne)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح زندگی ساقی‌نامه‌سرایان و ذکر ساقی‌نامه‌های ایشان از ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، متخلص به نبی. مؤلف تألیف این کتاب را در ۱۰۲۳ یا ۱۰۲۴ق در کشمیر آغازید و در ۱۰۲۸ق در پتنا به پایان برد و به خواجه یادگار، مخاطب به سردارخان، از امرای جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق)، اتحاف کرد. در این تذکره زندگینامه و اشعار نود شاعر در ذیل سه مرتبه آمده است: مرتبهٔ اول در ذکر شاعرانی که پیش از مؤلف می‌زیسته‌اند (بیست و نه تن)، مرتبهٔ دوم در ذکر شاعران که در هنگام تألیف کتاب (۱۰۲۸ق) زنده بوده‌اند (بیست و سه تن)، مرتبهٔ سوم در ذکر شاعرانی که مؤلف با آنان ملاقات داشته است و «یقین حاصل کرده که تا غایت ملاقات ساقی‌نامه نگفته‌اند و لیکن اشتهار تمام دارند» (سی‌وهشت تن). میخانه از تذکره‌های بسیار ارزشمند فارسی است و مؤلف در آن زندگینامهٔ شعرا را با بهره‌گیری از منابع صحیح و مستند با روشنی و سلاست بیان کرده و از پیچیده‌گویی‌های منشیانه دوری جسته و نیز هزاران بیت اشعار فارسی را از گزند روزگار حفظ کرده است. این تذکره در ۱۹۲۶م به‌کوشش محمدشفیع لاهوری و در ۱۳۴۰ش در تهران به‌کوشش احمد گلچین معانی به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۳۷/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۷۷/۱ـ۳۸۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۵۶/۱؛ میخانه.

برزگر

میدنی مل (mi.da.ni.mal)، فرزند دهرم داس فرزند کلیان‌مل، ز ۱۰۷۴ق، ریاضی‌دان فارسی‌نویس شبه‌قاره. از قوم کایته بود و در دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۸۸ق) می‌زیست و در ۱۰۷۴ق کتابی به نام بدایع‌الفنون / بدیع‌الفنون بر پایهٔ لیلاوتی، کتاب معروف هندوان در ریاضی، به‌فارسی نوشت. بدایع‌الفنون، که در برخی منابع نام نگارندهٔ آن را دهرم نراین بن کلیان مل آورده‌اند، در نه باب تدوین یافته است: ۱ــ حساب‌های آسان، ۲ــ حسابی که در این دهر آسان و مشکل روی می‌دهد، ۳ــ حسابی که آسان (است و) مشکل روی نماید، ۴ــ سیاق، ۵ــ حساب‌های مشکل که به دانستن آن‌ها مقبول دل‌ها گردد، ۶ــ حساب نقش بر نمودن، ۷ــ حساب‌های متفرقات، ۸ــ دانستن تیر و ترکش، ۹ــ دانستن فن نجوم. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از جمله در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1961-1579) نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۸۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۰۰/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۷۹/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۲۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 349; *Mughals in India*, 183.

برزگر

میر اکبرآبادی (mir-e.ak.bar.ā.bā.di)، میر محمد تقی پسر میرمحمدعلی متقی، اکبرآباد / آگره ۱۱۳۵ ــ لکنو ۲۰ شعبان ۱۲۲۵ق، شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای بزرگ خانوادهٔ میر از مردم عربستان بود و از آن‌جا به هند کوچید و از راه دکن به احمدآباد گجرات رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند. بعدها، در دورهٔ گورکانیان هند، نیای بزرگ میر در اکبرآباد نشیمن گزید. میر محمدعلی متقی، پدر میر، مردی درویش‌خوی و شاگرد شاه‌کلیم‌الله اکبرآبادی (ــ ۱۱۰۹ق) بود و در زهد و تقوی آوازه داشت. میر ظاهراً در آغاز نزد پدرش به تحصیل علوم ظاهری و باطنی پرداخت. ولی هنگامی که یازده ساله بود میرمحمدعلی درگذشت (۲۱ رجب ۱۱۴۶ق / ۱۸ دسامبر ۱۷۳۳م) و خانواده‌اش را در تنگدستی و پریشانی به جا گذاشت. میر در خردسالی با میر امان‌الله، از دوستان و مریدان نزدیک میرمحمدتقی بسیار مأنوس بود، و مرگ نابه‌هنگام میر

امان‌الله در جوانی (۲ شوال ۱۱۴۵ق) نیز تأثیر غم‌آلود دیرپایی بر روحیهٔ میر به جا نهاد. میرمحمدتقی، پس از مدتی پریشانی و سرگردانی، اندکی پس از مرگ پدرش و یا، به‌روایاتی موثق‌تر، در چهارده / هفده‌سالگی به دهلی رفت و به پایمردی خواجه محمدباسط (ــ ۱۱۷۸ق)، برادرزادهٔ امیرالامرا خان دوران صمصام‌الدوله (ــ ۱۱۵۱ق)، به درگاه خان دوران راه یافت و خان دوران راتبهٔ اندکی (روزانه یک روپیه) برای او تعیین کرد. پس از زخمی و کشته‌شدن خان دوران در رویارویی با سپاه نادرشاه (ذوالقعدهٔ ۱۱۵۱ق)، راتبهٔ میر نیز بریده شد و وی ناگزیر به اکبرآباد بازگشت. این بار هم مدتی را در پریشانی و تنگدستی گذراند. گویند در زادگاه به زیبارویی دل باخت، اما از بیم رسوایی آن‌جا را بار دیگر، گویا در ۱۱۵۶ق، ترک گفت و در دهلی نشیمن گزید. در دهلی ظاهراً چندی نزد دایی خود سراج‌الدین علی‌خان آرزو (ــ ۱۱۶۹ق) به دانش‌اندوزی پرداخت، ولی پس از مدتی خان آرزو به تحریک کسانی که طبع سودایی میر را خوش نمی‌داشتند و او را «فتنهٔ روزگار» می‌شمردند از وی رو گرداند. میر در دهلی همچنین از میر جعفر عظیم‌آبادی و به‌ویژه از سید سعادت‌علی سعادت امروهی کسب فیض کرد و با راهنمایی میرسعادت‌علی به سرودن اشعار اردو / ریخته روی آورد و در ریخته‌گویی به چنان پایه‌ای رسید که سرمشق شاعران دهلی شد و خود نزد بزرگان شهر قدر و مرتبه‌ای بلند یافت، گر چه طبع سودایی و مستقلانهٔ وی بسیاری را از او می‌آزرد. سال‌های اقامت میر در دهلی مصادف با آشفتگی روزافزون اوضاع این شهر و نزول فزایندهٔ قدرت شاهان گورکانی هند بود و این آشفتگی بر زندگی و تهیدستی میر و به‌ویژه بر طبع حساس وی تأثیر می‌نهاد. ازجمله رویدادهای زندگی او در دهلی، یورش‌های ویرانگر احمدشاه درانی بدان شهر بود. در این دوره، میر نخست ملازم اعتمادالدوله قمرالدین‌خان (ــ ۱۱۶۱ق) و رعایت خان بود و سپس به ملازمت خواجه‌سرا نواب بهادرجاویدخان (ــ ۱۱۶۵ق) و دیوان مهانراین پیوست. در ۱۱۶۷ق که مراته‌ها دهلی را گرفتند، میر برای نجات جان خود همراه اردوی احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق) از شهر گریخت. در بازگشت به دهلی مدتی گوشه گزید و سپس به درگاه برخی بلندپایگان دربار گورکانی، مانند راجه جگل‌کشور (از ۱۱۶۹ تا ۱۱۷۱ق) و راجه ناگرمل (از ۱۱۷۱ تا ۱۱۸۴ق)، روی آورد. در میان سال‌های ۱۱۸۴ و ۱۱۹۶ق درآمد اندک میر که از کمک‌های بزرگان مسلمان و هندو حاصل می‌شد رفته رفته بریده شد و او ناگزیر دعوت آصف‌الدوله، فرمانروای اوده (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق) را پذیرفت و به لکنو رفت و با راتبه‌ای که آصف‌الدوله برایش تعیین کرد از نگرانی‌های مالی برست. با این وجود، هیچ‌گاه استغنای طبع خود را از دست نداد و از همین‌رو سعادت‌علی‌خان، پسر و جانشین آصف‌الدوله، چون میر را از خود ناخشنود یافت حقوقش را قطع کرد. میر چهار سال هیچ حقوقی دریافت نداشت و بر آن شد تا برای گذران زندگی شغلی در کالج فورت ویلیام در کلکته به دست آورد، اما سرپرستان کالج درخواست او را به بهانهٔ این‌که او پیر شده است ردکردند. میر حتی پس از آن‌که سعادت‌علی‌خان باری دیگر راتبه‌اش را برقرار ساخت (۱۲۱۶ق)، حاضر به آشتی با او نشد و سال‌های پایانی زندگی‌اش را در حالی که «در حواس و مزاج [او] اختلال کلی راه یافته بود» به گوشه‌گیری گذراند. وی سرانجام در لکنو درگذشت و در همان‌جا به‌خاک سپرده شد. میر دارای دو پسر، یکی به نام فیض‌علی فیض و دیگری به نام میرعسکر، معروف به کلو و متخلص به عرش / زار، بوده است. میر از برجسته‌ترین شاعران اردو به‌شمار می‌آید. کلیات اشعار اردوی او که در شش دفتر است انواع شعر از غزل، مثنوی، قصیده، رباعی، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، واسوخت و جز آن‌ها را در بر می‌گیرد. شعر میر بازتابندهٔ کامل زندگی خود او است. غزلیات و مثنویات وی از بهترین نمونه‌های این گونه اشعار در زبان اردو درشمار می‌آید. میر با نفوذترین غزل‌سرای اردو و استاد شاعران پس از خود در غزل اردو است. آشفتگی سیاسی دهلی و سقوط اقتصادی ناشی از آن در دورهٔ اقامت میر در آن شهر بر طبع و خاطر او اثر نهاد. طبع بسیار حساس میر تلاطم دوره‌ای از عدم امنیت اقتصادی و فرهنگی را که به نوبهٔ خود به احساس بدبینی انجامید جذب کرد و در لحن شکایت‌آمیزی بیان داشت. این بدبینی به شور عشق مبدل شد و الهام‌بخش نبوغ و چیره‌دستی میر در سروده‌های غنایی‌اش گردید. در غزل‌پردازی «گوی فصاحت از معاصران می‌ربود و هر چند ساده‌گو است، اما در ساده‌گویی پرکاری‌ها دارد» در غزل، عشق و فراق و درد و اندوه را با حکمت و اخلاق و نکات روان‌شناختی درمی‌آمیزد و احساسات و عواطف را چنان مؤثر بیان می‌کند که تأثیر آن تا مدت‌ها در دل و اندیشهٔ خواننده برجا می‌ماند. «غزل میر در زبان و بیان نیز شایان توجه است، زیرا با آن‌که زبان او زبان روزمرهٔ دهلی است و تحت تأثیر زبان فارسی نیست، لیکن الفاظ و ترکیبات فارسی در شعر او

فراوان است و چنان با کیفیات و روح زبان اردو آمیخته و همساز گردیده است که حالت بیگانگی در آن مشاهده نمی‌شود، و از این رو شعر او خالصاً اردو است.» میر در سرودن قصیده و مثنوی و مراثی شهدای کربلا و سایر گونه‌ها و قالب‌های شعری نیز مهارت داشت. بیشتر قصاید او در ستایش پادشاهان گورکانی دهلی و نواب آصف‌الدوله است، ولی بهترین قصیدهٔ او در ستایش علی(ع) است. مثنویات اردوی فراوان او را می‌توان در چهار موضوع کلی بخش‌بندی کرد: (یک) **مثنوی‌های عشقی:** ۱ــ خواب و خیال، ۲ــ شعلهٔ شوق، ۳ــ دریای عشق، ۴ــ معاملات عشق، ۵ــ جوش عشق، ۶ــ اعجاز عشق، ۷ــ حکایت عشق / مثنوی افغان پسر، ۸ــ مورنامه، ۹ــ جوان و عروس. (دو) **مثنوی‌های وصف وقایع:** ۱ــ در بیان مرغ‌بازان، ۲ــ در بیان کتخدایی آصف‌الدوله بهادر، ۳ــ در جشن هولی و کتخدایی، ۴ــ مثنوی کتخدایی بشن‌سنگه، ۵ــ کپی کا بچه، ۶ــ موهنی بلی، ۷ــ مرثیهٔ خروس، ۸ــ در بیان هولی، ۹ــ نسنگ‌نامه، ۱۰ــ ساقی‌نامه، ۱۱ــ جنگ‌نامه، ۱۲ــ شکارنامه در گزارش یکی از شکارهای آصف‌الدوله، ۱۳ــ شکارنامهٔ دیگر. (سه) **مثنوی‌های مدحی:** ۱ــ در تعریف سگ و گربه، ۲ــ در تعریف آقا رشید وطواط. (چهار) **مثنوی‌های هجوی:** ۱ــ در هجو خانهٔ خود، ۲ــ در هجو خانهٔ خود که به‌سبب شدت باران خراب شده بود، ۳ــ در مذمت برشگال، ۴ــ در هجو نااهل، ۵ــ در هجو شخصی هیچمدان، ۶ــ تنبیه‌الجهال، ۷ــ اژدرنامه / اجگرنامه، ۸ــ در هجو اکول، ۹ــ در مذمت دنیا، ۱۰ــ در بیانِ کذب، ۱۱ــ هجو عاقل نام ناکسی که به سگان انسی تمام داشت، ۱۲ــ در مذمت آئینه‌دار. از میر همچنین ۳۴ مرثیه به اردو به‌جا مانده است. کلیات اردوی میر، از غزلیات، فردیات، قطعات، مثنویات، قصاید، رباعیات، مربع، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مسدس، مخمس، مثلث و مانند آن‌ها، نخستین‌بار در ۱۸۱۱م / ۱۲۲۶ق به‌همت کالج فورت‌ویلیام کلکته به چاپ رسیده است. میر گر چه عمدتاً شاعری اردوسرا بود، ولی گه‌گاه به فارسی نیز شعر می‌سرود و به‌ویژه می‌نوشت. به گفتهٔ امتیازعلی‌خان عرشی در دستورالفصاحت، میر «در اول به مشق اشعار ریخته که به‌زبان اردو شعریست به‌طرز فارسی توغل بسیار نموده، چنان‌چه شهرهٔ آفاق است. بعد از آن به گفتن اشعار فارسی به‌طرز خاص گردیده، قبول خاطر ارباب سخن و دانایان این فن گشت.» مصحفی نیز در عقد ثریا (نوشته در ۱۱۹۹ق) می‌گوید که میر «از بس که از ابتدای سخن گفتن، نام به ریخته‌گویی برآورده دعوای شعر فارسی چندان ندارد، اگر چه فارسی کم از ریخته نمی‌گوید. [میر] می‌گفت که در سالی شغلِ ریخته موقوف کرده بودم. در آن ایام قریب دو هزار بیت فارسی صورت تدوین یافته.» در غزلیات فارسی میر همان ویژگی‌های اشعار اردوی او، یعنی دردمندی و شیدایی، دیده می‌شود. از دیوان فارسی میر دست‌نویس‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ شخصی مسعود حسین رضوی، کتابخانهٔ رضای رامپور، گنجینهٔ سبحان‌الله در دانشگاه علیگر و کتابخانهٔ شاه غمگین در گوالیار، نگه‌داری می‌شود. آثار فارسی منثور او عبارتند از: ۱ــ تذکرهٔ نکات‌الشعرا در ذکر صد تن از سرایندگان اردو همراه با نمونه‌هایی از اشعارشان که در ۱۱۶۵ق نوشته شده است و از نخستین تذکره‌های اردوسرایان به‌فارسی به‌شمار می‌آید. این اثر، گذشته از ارزش استنادی، معیارهای ارزش ــ انتقادی میر را نشان می‌دهد. برخی این تذکره را نشان‌دهندهٔ بدبینی و خودخواهی میر می‌دانند، زیرا وی در آن از بسیاری کسان به بدی یاد کرده است. میر در اجگرنامه نیز خود را اژدهای مردم‌خوار و شعرای دیگر را حیوانات مسکین خوانده است. میر در این تذکره احوال شعرا را بسیار چکیده آورده، تاریخ تولد و مرگ و رویدادهای زندگی شاعران را نیاورده و عمدتاً به ذکر دریافت کلی خود از شخصیت سراینده (به‌ویژه سرایندگان همروزگارش) و چگونگی سروده‌هایش بسنده کرده است. در خاتمهٔ کتاب هم به اقسام ریخته اشاره کرده است. نکات‌الشعرا در ۱۹۲۰م در بدایون و بعدها به‌کوشش مولوی عبدالحق در اورنگ‌آباد دکن (۱۹۳۵م / ۱۳۵۴ق) و کراچی (۱۹۷۹م) به‌چاپ رسیده است. ترجمه‌های اردویی آن از م.ک.فاطمی (لکنو، ۱۳۸۲ق)، س.م.شاه (دست‌نویس کتابخانهٔ جامعهٔ کراچی) و عطاءالرحمان کاکوروی است؛ ۲ــ فیض میر شامل حکایت‌های درویشان و اولیاالله. میر آن را در ۱۱۷۴ / ۱۱۷۶ق برای پسرش میر فیض‌علی فیض نوشته است و همراه با ترجمهٔ اردو از سید مسعودحسن رضوی ادیب در لکنو چاپ شده است؛ ۳ــ ذکر میر که زندگینامهٔ خودنوشت میر، همراه با «لطیفه‌های انبساط‌بخش» در پایان، است و در ۱۱۹۷ / ۱۲۰۳ق نوشته شده است. میر در ضمن سرگذشت خود و خانواده‌اش، آگاهی‌های تاریخی ارزشمندی نیز از رویدادهای روزگارش آورده است و از این‌رو، ذکر میر یک منبع و مأخذ تاریخی معتبر نیز به‌شمار می‌آید. ذکر میر با مقدمهٔ اردویی مولوی عبدالحق‌در ۱۳۴۷ق / ۱۹۲۸م در اورنگ‌آباد منتشر شده است. ترجمهٔ اردویی آن از نثاراحمد فاروقی، همراه با حواشی و تعلیقات، با عنوان میر کی آپ بیتی

در دهلی به‌چاپ رسیده است؛ ۴ــ دریای عشق که تحریر منثور فارسی مثنوی اردویی دریای عشق میر است. در کلیات میر در کتابخانهٔ رضای رامپور، که گذشته از شش دیوان اردوی میر، شامل دیوان فارسی او و ذکر میر و فیض میر است، دریای عشق منثور فارسی نیز در ابتدای مثنوی اردوی دریای عشق آمده است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲/۵۰۲ـ۶۴۸؛ اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۹۳ـ۱۰۳؛ بوستان اوده، ۹۶ـ۹۷؛ تاریخ ادب اردو، جمیل طالبی، ۲/۵۰۲ـ۶۴۸؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۲/۱۶۹ـ۲۰۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۲۱۳، ۲۱۵؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۳۸، ۱۳۹؛ تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۱۳۷ـ۱۳۸؛ تذکرهٔ شعرای اردو، میرحسن، ۱۵۹ـ۱۶۵؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۰۳ـ۱۱۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۷؛ تذکرهٔ هندی، ۲۱۲ـ۲۲۰؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۴۵؛ تین تذکری، ۱۶۱؛ جائزهٔ مخطوطات اردو، ۹۴۶ـ۹۵۳؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱/۱۳۹ـ۱۴۶؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۷/۵۳۸؛ دهلوی مرثیه‌گو، ۲۷۱ـ۲۸۲؛ الذریعه، ۹/۱۱۳۹؛ ۲۴/۲۹۷؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۲۴۶ـ۲۴۷؛ سخن شعرا، ۴۷۹ـ۴۸۷؛ سفینهٔ هندی، ۲۰۵ـ۲۰۶؛ شعرای اردو کی تذکری، ۱۷۹ـ۲۰۸؛ شمع انجمن، ۴۱۴ـ۴۱۵؛ طبقات شعرای هند، ۱۱۵ـ۱۲۰؛ عقد ثریا، ۵۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۲۴۰۶؛ ۵/۵۲۹۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱/۷۶۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/۱۸۹۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۰۸، ۱۹۶۴ـ۱۹۶۵؛ گلشن بی‌خار، ۵۷۰ـ۵۹۵؛ گلشن همیشه‌بهار، ۳۰۶ـ۳۰۷؛ گلشن هند، ۱۵۲ـ۱۵۹؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۲۸۸ـ۲۹۱؛ مخزن نکات، ۱۲۱ـ۱۲۵؛ مشاهیر شعراء اردو کی فارسی شاعری، ۱۱۱ـ۱۲۶؛ نتایج‌الافکار، ۶۸۷ـ۶۸۸؛ نکات‌الشعرا؛ نوادرات سخن، ۱۰۶ـ۱۰۸؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 352; *A History of Urdu Literature*, 127-138; *Mir Taqi Mir, Selected Poetry*; *Mughals in India*, 298-299; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/849-852; *A Socio-Intellectual History of the Isna'Ashari Shi'is in India*, 1/266-267; *Urdu Nazm*, 23-49.

برزگر

میرامن دهلوی (mir.amn-e.deh.la.vi)، میر امان، متخلص به امن و لطف و مشهور به میرامن، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر، نویسنده و مترجم اردوی شبه‌قاره. پدرانش در دستگاه گورکانیان هند دارای مشاغل و جاگیر بودند و حرمتشان را در دربار نگه می‌داشتند. در یورش احمدشاه درانی (ــ ۱۱۸۷ق) به‌دهلی، خانهٔ پدری میرامن غارت و ویران شد و جاگیر خانوادگی او را نیز سورجمل‌جات گرفت. میرامن از سختی روزگار زیستن در دهلی را دشوار یافت و آن‌جا را ترک گفت و به کلکته رفت. در کلکته نواب دلاورجنگ بهادر آموزش و پرورش برادر کهتر خود میر محمدکاظم‌خان را بدو سپرد. میرامن، پس از مدتی، به پایمردی دوستش میر بهادرعلی حسینی، به‌نزد جان گلکرست (۱۷۵۱ ــ ۱۸۴۱م)، سرپرست کالج فورت ویلیام، معرفی شد و گویا در زمرهٔ منشیان کالج درآمد. از آثارش: ۱ــ باغ و بهار که تحریر اردوی قصهٔ چهار درویش، منسوب به امیرخسرو دهلوی است و میرامن نوشتن آنرا در ۱۲۱۵ق / ۱۸۰۱م آغاز کرد و در ۱۲۱۷ق / ۱۸۰۲م به‌پایان برد. این اثر مبتنی بر برگردان میرمحمد حسین عطاخان تحسین (در میان سال‌های ۱۱۸۹ و ۱۱۹۵ق) از قصهٔ چهار درویش، به‌نثر منشیانهٔ اردو با عنوان نوطرز مرصع، است و میرامن با تبدیل عبارات دشوار و سنگین در برگردان تحسین به عبارات ساده و روان، و نیز انداختن جملات غیر ضروری و افزودن برخی عبارات ضروری و همچنین تبدیل برخی قطعات مختصر به مفصل یا به‌عکس بر حسب نیاز، تحریر خود را ساخته است. باغ و بهار نخستین بار در ۱۸۰۳م به‌چاپ رسید و به زودی چندان آوازه یافت که به‌زبان‌های انگلیسی و فرانسه و پرتغالی برگردانیده شد و بسیاری از شاعران آن را به نظم اردو درآوردند؛ ۲ــ گنج خوبی (چاپ کلکته ۱۲۶۴ق) که برگردان اردوی اخلاق محسنی / جواهرالاسرار ملاحسین واعظ کاشفی (ــ ۹۱۰ق) است.

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۹۹۴، ۹۹۵، ۱۰۸۰، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۴، ۱۱۱۳، ۱۱۲۰، ۱۱۲۹؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۲/۷ـ۸؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۵۵، ۲۶۲؛ داستان تاریخ اردو، ۸۸ـ۹۴.

برزگر

میران بهیکهٔ چشتی صابری (mi.rān.ba.hi.ke.ye-ye.češ.ti-ye. sā.be.ri)، میرمحمد سعید، مخاطب به میران بهیکه، فرزند محمد یوسف سیوانه فرزند سید قطب‌شاه، ۱۰۴۶ ــ ۱۱۳۱ق، عارف چشتی صابری و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از سادات ترمذ است. یکی از نیاکانش به نام سید زید سالار به آهنگ جهاد به هند رفت و در سیوانه / سوانه رحل اقامت افکند

و در آن‌جا کشته شد و پس از او فرزندانش در همان‌جا ماندگار شدند. میران بهیکه در نه سالگی پدرش را از دست داد و از آن پس زیر نظر مادر خود سیده بی‌بی ملکه پرورش یافت و بزرگ شد. مادرش وی را برای تحصیل علم نزد آخوند فرید فرستاد. بهیکه پس از فراغ از تحصیل علوم متداول، به شاه ابوالمعالی غربتی انبهتوی لاهوری (ـ ۱۱۱۶ق)، از مشایخ گروه چشتیهٔ صابریه، دست ارادت داد و مدتی ملازم وی بود و از او خرقهٔ خلافت گرفت. آن‌گاه در انباله بر مسند ارشاد نشست و مریدان بسیار یافت و کسان برجسته‌ای مانند راجه سابهه‌چند نادر (مشاور و رایزن ذوالفقارخان، وزیر جهاندارشاه)، شاه بهلول برکی شارح دیوان حافظ و شاه لطف‌الله انبالوی بدو دست ارادت دادند. وی از برجسته‌ترین مشایخ چشتی روزگار خود در منطقهٔ دهلی ــ سهارنپور بود و گویند «در ذوق و شوق و وجد و سماع و استغراق و عشق و محبت ثانی نداشت، در مشایخ متأخرین احدی راگشایش ظاهری و باطنی و قبولیت صوری و معنوی مثل وی حاصل نگشته و مریدانش اکثر به مراتب و اقطاب و ابدال و اوتاد رسیدند و وی اشعار هندی و دوهره‌ها به مضامین توحید بسیار گفتی که اکثر قوالان در محافل صوفیان می‌گویند.» (خزینة‌الاصفیا، ۴۸۹/۱) ازجمله کراماتی که بدو نسبت می‌دهند آن است که «شخصی هندو بیربر نام ساکن موضع بی‌بی‌پور با مسلمانان کمال عداوت داشت و تا یک پاس روز برآمده روی مسلمانان نمی‌دید. اتفاقاً به علت مفسده‌پردازی و مقابله به حکام وقت گرفتار شد و از پیشگاه [حاکم] صوبهٔ سرهند حکم به کشتن او نافذ گشت و در بازار سرهند در باب کشتن وی منادی گردید و او را از زندان برآورده در چارسوی بازار برای کشتن می‌بردند. اتفاقاً در راه سواری حضرت شاه [میران بهیکه] به‌نظرش درآمد از پیش محافظان برجست» و رو به شاه بهیکه آورد و «نیازمندی‌ها نمود و گفت که حالا امید زندگانی قطع کرده‌ام... جلاد تیغ در دست و خلایق بهر تماشای خونریزی من جمع آمده است. درین حالت پرآفت اگر مشکل‌گشای من به وقوع آید زبان به کلمهٔ توحید بگشایم و مسلمان شوم. [شاه بهیکه] فرمود که خاطر جمع دارد، هیچ آسیبی به تو نخواهد رسید. چون سواری بگذشت سرهنگان بیربر را در قتل‌گاه بردند، هنوز به قتل نیامده بود که حکم [حاکم] صوبه به کوتوال رسید که زمین‌دار بی‌بی‌پور را به حضور حاضر آرند. چون شرف احضار یافت، بعد چشم‌نمایی، حاکم از سر خون او درگذشت و خلعت داده رخصت نمود. بیربر فی‌الفور خدمت شاه درآمد و زبان به‌کلمهٔ توحید گشاده مرید گشت و به اسم پیرشاه موسوم گردید.» (خزینة‌الاصفیا، ۴۹۱/۱). وی سرانجام در ۸۴ سالگی به‌بیماری حبس‌البول درگذشت و در قصبهٔ کهرام به‌خاک سپرده شد و نواب روشن‌الدوله، وزیر محمدشاه گورکانی، بقعه‌ای بر خاک‌جای وی بساخت. وی خلفای بسیاری داشت (حدود چهل تن از آنان را غلام‌سرور در خزینة‌الاصفیا بر شمرده است) که در میان آنان زمین‌دارانی نیز بوده‌اند که از زندگی دنیوی دست کشیده و به جرگهٔ صوفیان پیوسته بودند. شرح احوال و کرامات میران بهیکه را مرید و خلیفهٔ وی شاه (محمد) لطف‌الله جالندهری انبالوی در کتابش ثمرةالفؤاد آورده است. ثمرالفؤاد که در ۱۳۱۰ق در هند به‌چاپ رسیده است در سیرت شاه بهیکه و خانوادهٔ وی و متضمن مسائل سلوک و عرفان است و در هفت باب و یک خاتمه تدوین یافته است. چهار باب اول کتاب در این موضوعات است: **باب یکم** در بیان حسب و نسب سید شاه بهیکه، در چهار فصل؛ **باب دوم** در بیان تعلیم و تحصیل علوم ظاهری و باطنی و بعضی اقوال در محبت الهی حضرت پیر دستگیر قدس سره‌العزیز؛ **باب سوم**، در بیان خلافت یافتن و بعضی رسوم بیعت و آداب آن و اقسام خلافت؛ **باب چهارم** در بیان اوراد و وظایف و صوم و صلوة معمول پیران چشت. بخش اول راکه چهار باب نخست ثمرةالفؤاد است سید مظفر انبیتهوی با عنوان مفیدالعباد به اردو برگردانیده و این ترجمه در ۱۳۴۳ق در دهلی به‌چاپ رسیده است. نزهةالسالکین علیم‌الله جالندهری (۱۱۰۹ ــ ۱۲۰۲ق) که وی نیز از خلفای شاه بهیکه بود، ملفوظات میران بهیکه را در بر دارد.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳۹۰؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۸۹/۱-۴۹۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۴۷۶/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۶۵/۳؛ ۹۴۵/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۱۰۶/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۹۲/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۳۱۱/۶-۳۱۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 353-354; *A History of Sufism in India*, 2/272-273.

برزگر

میرانجی (mi.rān.ji)، شمس‌العشاق، ــ ۹۰۲ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. در مکه زاده شد و در بیجاپور هند می‌زیست. وی مرید و خلیفهٔ خواجه گیسودراز (۷۲۰ ــ ۸۲۵ق)

بود. از آثارش: ارشادالطالبین به‌فارسی که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۲۷ در انجمن ترقی اردو کراچی نگه‌داری می‌شود؛ معرفت‌القلوب به‌فارسی که نسخه‌ای دست‌نویس از آن به‌شمارهٔ ۲ق۲۷ در انجمن ترقی اردو کراچی نگه‌داری می‌شود. در برخی منابع آمده که شمس‌العشاق به اردو نیز شعر می‌سرود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۴۴/۳، ۱۹۵۶؛ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۵۲۹/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲ـ۱ / ۱۰۲۳، ۱۳۹۹؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 354.

فتح‌نیا طبری

میرانجی حسین خدانما (mi.rān.ji.ho.seyn-e.xo.dā.na.mā)، سید میران حسینی، حیدرآباد ۱۰۰۴ ــ ۱۰۷۰ / ۱۰۷۴ق، صوفی چشتی، شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. در زادگاهش برآمد. به‌خدمت عبدالله قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده (۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق) پیوست و در شمار جمع‌داران سواره‌نظام درآمد و به سبب دیانت و وظیفه‌شناسی‌اش، اعتماد پادشاه را به خود جلب کرد. باری قطب شاه وی را برای انجام مأموریتی نزد عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور، فرستاد. در زمان بازگشت آگاهی یافت که امین‌الدین اعلی (۹۹۰ ــ ۱۰۸۶ق)، صوفی نام‌دار بیجاپوری، از حجرهٔ چله‌کشی خود بیرون آمده است و مشتاقان به دیدار او می‌روند. پس به دیدار امین‌الدین شتافت. گویند در آن جمع مشتاقان اتفاقاً امین‌الدین را نظر به «سنگی افتاد. فرمود این سنگ چه می‌گوید. خادمان خاموش شدند. اما میرانجی به پای ادب پیش آمده عرض کرد که این سنگ می‌گوید که امین‌الدین خدا شد و خدای تعالی امین‌الدین گردید. پس آن حضرت برخاست و دست میرانجی گرفته اندرون حجره برد و چند ساعت در آن‌جا بوده او را مانند خود ساخته رخصت فرمود.» (تاریخ آصف‌جاهیان، ۳۳۹) میرانجی در بازگشت به حیدرآباد، از کار دولت و دربار کناره گرفت و به طریقت و سلوک روی آورد. از امین‌الدین خرقهٔ خلافت گرفت و در حیدرآباد به ارشاد طالبان پرداخت. در هجدهم جمادی‌الاولی درگذشت و عرس او نیز در همین روز برگزار می‌شود. درگاه او در بیرون حیدرآباد هنوز هم زیارتگاه مردم است. میرانجی برای شرح باورها و آموزه‌های صوفیانه‌اش اشعاری سرود و رسالاتی نوشت. وی بیشتر به اردوی دکنی می‌سرود و می‌نوشت، اما گاه‌گاه به‌فارسی هم شعر می‌گفت و در آثار اردوی او نیز تأثیر گستردهٔ زبان و ادبیات فارسی پدیدار است. برجسته‌ترین سرودهٔ اردوی او چکهی‌نامه در ۳۶ بیت است (چکهی در اردو به معنی دست‌آس و سنگ آسیا) است. این سروده را می‌توان همراه با آهنگ برخاسته از سنگ آسیا در هنگام آسیا کردن گندم خواند و هدف اصلی شاعر از سرودن آن جلب توجه زنان به خدا و اسلام و رسول بوده است. میرانجی شرح فارسی خواجه محمد حسینی گیسودراز بر تمهیدات عین‌القضات همدانی را در ۱۰۶۶ق به اردوی دکنی برگردانید. برگردان او، ترجمه‌ای روان و ناشاعرانه است. از آثار دیگر او می‌توان از چهار وجود / رسالهٔ وجودیه در بیان مسائل تصوف به‌صورت پرسش و پاسخ، رسالهٔ قاهریه و شرح مرغوب‌القلوب نام برد.

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل طالبی، ۴۹۷/۱ـ۵۰۱؛ تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، ۳۳۹ـ۳۴۰، ۳۵۸، ۳۸۷، ۴۳۷؛ داستان تاریخ اردو، ۳۸ـ۳۹؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۵۳۷/۷؛ *Muslim Religious Institutions and Their Role Under the Qutb Shahs,* 143-145.

برزگر

میر ایبت آبادی (mir-e.i.bat.ā.bā.di)، میر ولی‌الله فرزند مولوی محمد سلطان میر، کریاله شهر جهلم ۱۸۸۷م ــ ایبت‌آباد (نزدیک راولپندی) ۱۹۶۴م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانواده‌ای مغول زاده شد. نیاکان وی سال‌ها پیش از ترکستان به کشمیر کوچیدند و برخی در جهلم و تعدادی در ناحیهٔ هزاره در شمال پاکستان باختری (کنونی) سکنی گزیدند. پدرش شاعر و نیای مادری او مولوی شرف‌الدین سخنور نامی زبان فارسی و عربی بودند. میر درس‌های فارسی و عربی را در سیزده‌سالگی نزد شرف‌الدین به‌پایان برد. در ۱۹۱۲م دانشنامهٔ لیسانس ادبیات و در همان سال از دانشکدهٔ حقوق لاهور دانشنامهٔ لیسانس حقوق گرفت. سپس به ایبت‌آباد رفت و تا ۱۹۵۰م وکیل دادگستری بود. چندی بعد ریاست دانشکدهٔ حقوق دانشگاه پیشاور را به عهده گرفت. در ۱۹۵۴م به عنوان عضو گروه فرهنگی پاکستان به ایران سفر کرد. با علامه اقبال، عبدالمجید سالک و غلام‌رسول مهر معاشر بوده است. سروده‌های میر به زبان‌های فارسی و اردو است. اشعارش دلپذیر و روان و عارفانه است. وی مضامین سادهٔ سبک هندی را با طرز بیان سبک عراقی به هم آمیخته است. در سروده‌هایش از شاعران گذشته پیروی می‌کند، اما از شاعران نو نیز تأثیر گرفته

است. شعر او پر از حقایق زندگانی و آموزنده است. وی به زبان‌های فارسی و اردو شعر سروده است. از آثارش: ۱ـ لسان‌الغیب در احوال و اشعار حافظ در چهار جلد به اردو (لاهور، ۱۹۱۶م)؛ ۲ـ کأس‌الکرام که شرح رباعیات خیام به اردو است؛ ۳ـ بندگی که ترجمهٔ کتاب العبودیت از ابن تیمیه به اردو است؛ ۴ـ رومی که شرح و معرفی مثنوی به اردو است؛ ۵ـ گلبانگ حیات که مجموعهٔ کلام به اردو است؛ ۶ـ بادهٔ ناب که مجموعهٔ رباعیات فارسی او است؛ ۷ـ خلق عظیم که مجموعهٔ احادیث پیغمبر اکرم متضمن مضامین اخلاقی با ترجمه و تشریح به اردو است؛ ۸ـ نمکدان فصاحت که مجموعهٔ لطایف علمی و ادبی از کتاب‌های فارسی و عربی به اردو است؛ ۹ـ ماه و پروین که مجموعهٔ مضامین علمی آمیخته به مزاح به اردو است؛ ۱۰ـ منتخبات اشعار فارسی از شاعران قدیم تا دورهٔ معاصر (در هفت جلد)؛ ۲ـ شرح گیتا، کتاب مقدس هندوان؛ ۳ـ مجموعهٔ کلام فارسی. مقاله‌های میر به زبان اردو در مجلات و روزنامه‌های کشورش به‌چاپ رسیده است. وی به‌زبان سنسکریت نیز آشنایی داشت.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۳۰؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۳۷-۳۴۲؛ گنج شایگان، ۱۴۷-۱۴۸.

رسولی

میر بلگرامی (mir-e.bel.ge.rā.mi)، میر طفیل محمد، آگره ۱۰۷۳ ـ بلگرام ۱۱۵۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم اترولی از نواحی آگره بود. استاد بیشتر عالمان و شاعران بلگرام بوده است. شاعر بزرگی نبود، اما گه گاه اشعاری به‌فارسی می‌سرود. در ۱۰۸۸ق به‌قصد کسب علم و فن به بلگرام کوچید، از عالمان و فاضلان بلگرام کسب علم کرد و در همین‌جا به مسند استادی رسید. نزدیک به هفتاد سال در بلگرام به ترویج علم و فن پرداخت. شاگردان نامور بسیاری چون آزاد بلگرامی و برادرش میرمحمد یوسف داشت. به‌قصد سیاحت به گجرات و کشمیر نیز سفر کرده بود.

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۱۷-۱۱۸؛ سرو آزاد، ۲۵۱-۲۵۲؛ مآثرالکرام، ۲۵۱-۲۵۲.

سپاهی

میر بهکری (mir-e.ba.hak.ka.ri)، سید میر جان‌محمد بهکری رضوی، معروف به جان‌الله شاه، پسر حیدرشاه حقانی، ـ ۱۱۷۷ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم قصبهٔ روهری سند و مرید شاه عنایت‌الله (ـ ۱۱۳۰ق) بود و در هدایت او مراحل تصوف و سلوک را پیمود و برجسته‌ترین خلیفهٔ او شد و خود بر مسند ارشاد نشست. در روزگار او قصبهٔ روهری مرکز سلسلهٔ قادریه شد. میر در بالا بردن پایگاه قصیده‌سرایی در سند در دورهٔ کلهوران سهم به‌سزایی داشت و در فلسفه و سرودن اشعار عرفانی سرآمد همتایان خود در آن دوره بود. اشعارش را به سنگینی و استواری و پختگی ستوده‌اند. دیوان یا کلیات میر که نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌هایی مانند کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شماره‌های 4281 Spi/VI90 و 4110 Spi/VI91) و گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۱۱۸۰۵) نگه‌داری می‌شود نزدیک ۲۶۰۰ بیت از غزلیات، قصاید، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند به نام لقاءالله در ۱۵۰ بیت، چند مخمس بر حافظ و یکی بر صائب، مثنوی ساقی‌نامه در ۲۶۰ بیت و مثنوی دلایل‌اللقا در بحر مثوی معنوی است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۱۶۹، ۲۰۱؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۷۵۲/۳-۷۵۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۵۷/۸، ۱۲۱۸-۱۲۲۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۵۷، ۲۸۸۷؛ مقالات‌الشعرا، ۷۸۶-۷۹۱.

برزگر

میر تالپور (mir-e.tāl.pur)، میر صوبه‌دارخان / صوبدارخان، ۱۲۱۷ ـ کلکته ۱۲۶۲ق، فرمانروا و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش میر فتحعلی‌خان (ـ ۱۲۱۷ق) بنیادگذار دودمان تالپوران سند بود. در هنگام مرگ میرفتحعلی‌خان تنها یک روز از عمر میر صوبدارخان می‌گذشت. پس از مرگ میرفتحعلی‌خان، به‌ترتیب برادرانش میرغلام‌علی‌خان (ـ ۱۲۲۷ق)، میر کرم‌علی‌خان (ـ ۱۲۴۴ق) و میر مرادعلی‌خان (ـ ۱۲۴۹ق) به حکومت حیدرآباد سند رسیدند. در دورهٔ حکومت میرنورمحمدخان پسر میر مرادعلی‌خان بر حیدرآباد سند (۱۲۴۹ ـ ۱۲۵۵ق) میر صوبدارخان حکومت بخشی از ملک حیدرآباد را داشته و ملقب به سرکار حشمت‌مدار بوده است. وی، به‌خلاف دیگر اعضای خاندان تالپوران که شیعه بودند، از مذهب تسنن پیروی می‌کرد. در حدود ۱۲۵۹ق که انگلیسی‌ها در صدد سلطهٔ کامل بر سند برآمدند امیران مختلفی از خاندان تالپور، ازجمله میر صوبدارخان، بر این سرزمین حکومت می‌کردند که وفاق و همدلی چندانی میان آنان برقرار نبود و

حتی گه‌گاه کارشان به جنگ با یکدیگر می‌کشید. از این رو، انگلیسی‌ها توانستند به تدبیر و تزویر میر صوبدارخان را به وعدهٔ ریاست سند با خود همراه سازند و چون به شهر حیدرآباد درآمدند «از روی فریب‌بازی، در شهر حیدرآباد منادی گردانیدند که: ملک سند را سرکارِ انگلیسیه بهادر فتح نموده، و زمام ریاست و سرداری از سرکار، تفویض به عالی‌جاه میرصوبدارخان شده و دستار سرداری تمام بلوچان سند تعلق به عالی‌جاه میر موصوف دارد.» اما این فریبی بیش نبود و روز بعد میرصوبدارخان را نیز، مانند دیگر امیران حیدرآباد، دستگیر و روانهٔ بمبئی کردند و از آن‌جا به کلکته فرستادند (۱۲۵۹ق). میر صوبدارخان از آن پس تا هنگام مرگ زیر نظر انگلیسی‌ها در کلکته به سر برد. وی دانشمند و شاعری بسیار پرکار بود و بیشتر اوقاتش را به فراگیری دانش می‌گذراند. شعرش را پخته و رنگین و پرسوز گفته‌اند. صاحب دیوان و خمسه است. دیوان میر، که در ۱۲۴۰ق تدوین یافته، دیوانی بسیار پرحجم است و تنها در حرف الف ۳۱۴ غزل دارد. خمسهٔ میر مجموعهٔ پنج مثنوی است: ۱ـ سیف‌الملوک که در ۱۲۴۷ق سروده و نزدیک ۱۲۵۰ بیت است؛ ۲ـ فتحنامه که در ۱۲۴۴ / ۱۲۴۵ق سروده و در تاریخ کلهوران و تالپوران و دست به دست شدن سند از خاندان کلهوران به تالپوران، به‌پیروی از شاهنامهٔ فردوسی است؛ ۳ـ خسرو و شیرین که در ۱۲۵۱ق سروده؛ ۴ـ ماه و مشتری که در ۱۲۵۵ق سروده؛ ۵ـ جدایی‌نامه که در ۱۲۶۰ق در کلکته سروده و در جدایی از وطن، میهن‌دوستی، جدایی از دوستان و عزیزان و هممیهنان، و بیان احساسات خود است. از دیگر آثار میر خلاصة‌التداوی در طب یونانی در چهل و نه باب و خطوط در کمابیش ۱۰۰۰ بیت است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۶۲-۲۶۶؛ تاریخ سنده، ۷۰۴-۷۰۵؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۵۶۳-۵۹۳؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۹۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۷۷/۸-۱۲۷۸؛ ۵۶۳/۱۰؛ لبّ تاریخ سند، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶؛ نوای معارک، ۳۷۸، ۶۲۲، ۶۳۱، ۶۵۵-۶۶۶، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۶۳، ۶۷۴، ۶۷۸، ۹۷۰، ۹۷۳، ۹۷۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 576.

برزگر

میرجان‌الله‌شاه رضوی ← میر بهکری

میرجملهٔ شهرستانی، محمدامین ← روح‌الامین شهرستانی

میرحسن دهلوی (mir.ha.san-e.deh.la.vi)، میر (غلام)حسن پسر غلام‌حسین ضاحک پسر خواجه عزیزالله مخلص پسر میر برات‌الله پسر میر امامی، دهلی ۱۱۴۱ / ۱۱۴۲ ـ محرم ۱۲۰۱ق، تذکره‌نویس و شاعر اردوسرای شبه قاره. اصلش از ایران بود. نیای بزرگش از افاضل هرات بود و از آن شهر به دهلی کوچید. ضاحک، پدر میرحسن، مردی درویش مزاج، ولی هزل‌دوست و مزاح‌پسند بود و در نظم و نثر مهارت داشت. میرحسن در زادگاهش برآمد. در ۱۱۷۴ق به همراه پدرش به فیض‌آباد، تختگاه نوابان اوده در آن هنگام رفت در شمار ملازمان میرنوازش‌علی‌خان بهادر سردارجنگ، پسر سالارجنگ، از امرای بلندپایهٔ اوده، درآمد و از او نواخت یافت. پس از انتقال تختگاه اوده از فیض‌آباد به لکنو در روزگار آصف‌الدوله نواب اوده (۱۱۸۹ ـ ۱۲۱۲ق)، میرحسن گرفتار آشفتگی و پریشانی شد. وی با این که به لکنو رفت و شاهکارش سحرالبیان را به آصف‌الدوله پیشکش کرد (ح۱۲۰۰ق) از او التفاتی ندید. وی در سخنوری گرچه در آغاز از میرضیاءالدین ضیا اصلاح سخن می‌گرفت، ولی بیشتر از بزرگانی چون خواجه میردرد، میرزا رفیع سودا و میرتقی میر متأثر بود. به‌گفتهٔ مؤلف بوستان اوده، چون میرحسن «مثنوی به بحر متقارب مشتمل بر قصهٔ بی‌نظیر و بدر منیر [= سحرالبیان] به‌نام آصف‌الدوله بهادر» سرود و بدو اتحاف کرد در آن بیتی بوده است که پسند آصف‌الدوله نیفتاد و خشم وی را برانگیخت و آصف‌الدوله «هماندم حکم اخراجش فرمودند تا میر موصوف قطع تعلق از آن‌جا نموده ناچار اختیار غربت و کربت نمود و در سال یک‌هزار و دوصد و یک هجری وفات یافت.» گویند در هنگام مرگ بیش از پنجاه سال داشت. میرحسن گرچه در قالب‌های گوناگون شعر اردو طبع‌آزمایی کرد، ولی بیش از همه برای مثنوی‌سرایی آوازه دارد. وی در حدود پنجاه و پنج مثنوی کوتاه سرود. شاهکار او مثنوی سحرالبیان / بدر منیر است که آن‌را در ۱۱۹۹ق در ۲۱۷۹ بیت سرود. این مثنوی تحت تأثیر شاهنامه و اسکندرنامهٔ نظامی و منظومه‌های دیگر فارسی است و در توازن لفظ و معنی، روانی و فصاحت، صحنه‌پردازی و تصویر اوضاع زندگی اجتماعی، بسیار قابل توجه است. سحر بیان مشهورترین مثنوی اردو به‌شمار می‌آید و با این که داستان آن از افسانه‌های عشق پریان است در ضمن آن، با شرح پوشاک زنان، مراسم ازدواج و

دیگر رسوم، جزئیات ارزشمندی از زندگی اجتماعی روزگار سراینده نشان داده شده است. سحرالبیان خالی از کنایات سیاسی نیست و در آن از غلبه و چیرگی نیروهای «مافوق‌الفطره» بر نیروهای مغلوب و سرکوفته سخن می‌رود. نیروهای مافوق‌الفطره کنایه‌ای است از قدرت حاکم بریتانیا در شبه‌قاره و قوای مغلوب به سستی و درماندگی و سقوط فرهنگی لکنو اشاره دارد. بسیاری از ابیات این مثنوی ضرب‌المثل شده است.
از دیگر مثنوی‌های او از نقل زن فاحشه، نقل کلاونت، نقل قصابی، هجو قصابی، مثنوی شادی آصف‌الدوله (۱۱۸۳ق) در وصف جشن عروسی آصف‌الدوله، مثنوی رموزالعارفین (۱۱۸۸ق) که یک مثنوی تعلیمی است، مثنوی هجو حویلی (۱۱۸۹ق)، مثنوی گلزار ارم (۱۱۹۲ق) که سفرنامهٔ منظوم میرحسن در گزارش سفری از دهلی به فیض‌آباد است، مثنوی در تهنیت عید (۱۱۹۹ق)، مثنوی در وصف قصر جواهر (۱۱۹۹ق) در ستایش جواهرعلی‌خان و مثنوی در خوان نعمت (۱۱۹۹ق) می‌توان نام برد. مثنویات میرحسن در ۱۹۴۴م در لکنو به‌چاپ رسیده است. کلیات میرحسن، گذشته از مثنویات، شامل غزلیات (دست‌کم ۵۱۰ غزل)، قصاید، رباعیات، مخمسات، مسدسات، قطعات، مفردات و مراثی است. دیوان غزلیات میرحسن نیز در ۱۹۱۲م در لکنو چاپ شده است. وی اشعار فارسی بسیار اندکی دارد، ولی اثر مهم او در شرح احوال اردوسرایان به‌نام تذکرهٔ شعرای اردو* / تذکرهٔ سخن‌آفرینان هندی‌زبان به فارسی است.

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۹۳۸/۲۱؛ اردو شعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۱۵۳-۱۵۷؛ باغ معانی، ۵۴-۵۵؛ بوستان اوده، ۹۶؛ تاریخ ادب اردو، جمیل جالبی، ۸۱۸/۲-۸۷۷؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۱۴۳/۱-۱۶۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۷/۲، ۱۶۹؛ ۲۱۸/۳؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۳۸-۱۳۹؛ تذکرهٔ شعرای اردو؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۸؛ تذکرهٔ هندی، ۷۶-۷۹؛ جائزهٔ مخطوطات اردو، ۴۳۱-۴۵۶، ۸۰۹-۸۸۷؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۴۰-۴۶؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۵۳۸/۷؛ دهلوی مرثیه‌گو، ۳۲۵-۳۳۰؛ ریاض‌الفردوس، ۶۹-۷۰؛ سفینهٔ هندی، ۶۱؛ شعرای اردو کی تذکری، ۳۲۱-۳۴۰؛ صبح آفرینش، ۱۳؛ طبقات شعرای هند، ۲۱۳-۲۱۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۶۲/۱۱؛ گلشن بی‌خار، ۱۴۳-۱۴۶؛ مجموعهٔ نغز، ۲۰۲/۱-۲۰۵؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 226; *Mughals in India*, 180; *A Socio-Intellectual History of Isnā'Asharī shī'īs in India*, 1/269-271.

برزگر

میرحسین‌خان کرمانی ← نشان حیدری

میر خرد (mir.xord)، سید محمد بن سید نورالدین ابوالقاسم مبارک، مقلب به میر خرد یا امیر خرد، فرزند محمد بن محمود علوی کرمانی، ـ دهلی ۷۷۰ / ۷۰۹ق، شاعر، عارف و نویسندهٔ ایرانی‌تبار شبه‌قاره. نیای وی از سادات کرمان و از مریدان شیخ فریدالدین گنج‌شکر بود. چون عمش سید کمال‌الدین احمد کرمانی (ــ ۷۲۸ق) در مولتان هند مقیم بود و در آن‌جا دارالضرب داشت، او نیز برای داد و ستد به هند کوچید و در لاهور سکنی گزید. پس از آن به اجودهن سفر کرد و به دیدار شیخ بزرگ چشتیه، فریدالدین گنج‌شکر (ــ ۶۶۴ق) شتافت. پس از چندی قدم در وادی سلوک گذاشت، در مولتان نزد عمش مقیم شد و دختر او را به زنی گرفت. وی مرید شیخ فریدالدین بود و پس از او مرید شیخ‌نظام‌الدین اولیا، عارف بزرگ طریقهٔ چشتیه (ــ ۷۲۵ق) شد. پدر میر خرد (ــ ۷۴۹ق) نیز از مریدان شیخ نظام‌الدین اولیا بود. عمش از وابستگان طریقهٔ چشتیه بود. میر خرد از کودکی از تربیت شیخ نظام‌الدین برخوردار شد. سپس در خدمت خلیفهٔ او شیخ نصیرالدین محمود بن یحیی، معروف به چراغ دهلی (ــ ۷۵۷ق) به مقامات عالی عرفانی رسید و سرانجام خلیفهٔ شیخ‌نظام‌الدین اولیا شد. وی از معاصران سلطان جلال‌الدین فیروزشاه تغلقی بود و کتاب خود به‌نام سیرالاولیا فی محبة‌الحق جلّ و علا را به‌نام این پادشاه نوشت. در این اثر شرح احوال برخی از مشایخ فرقهٔ چشتیه آمده، و در ضمن آن، اطلاعات سودمندی دربارهٔ برخی از بزرگان فارسی‌گوی هند، مانند امیرخسرو، امیرحسن دهلوی و ضیاء برنی، همراه با مطالب تاریخی دربارهٔ مبانی اعتقادات صوفیه به‌چشم می‌خورد. سیرالاولیا در ده باب تدوین یافته است؛ پنج باب نخست در احوال مشایخ این طریقه تا روزگار نظام‌الدین اولیا است. در پنج باب پایانی، جدای از سخنان و نامه‌های نظام‌الدین، فصل‌هایی به فرایض مرید و مرشد، سماع و وجد اختصاص یافته است. سیرالاولیا در ۱۳۰۲ق در دهلی و در ۱۳۹۸ق در لاهور به‌چاپ رسید. در ۱۹۲۳م به زبان اردو ترجمه و چاپ شد.

منابع: اخبارالاخیار، ۹۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۱۵/۳-۱۳۱۶؛

تاریخ نظم و نثر، ۷۵۹/۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۸۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۷؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۴۸۹-۴۹۰؛ خزینةالاصفیا، ۳۲۰/۱، ۳۶۶؛ سیرالاولیا، ۲۳، ۲۱۸-۲۲۰، ۲۲۳-۲۲۵، ۲۳۰؛ و پیش‌گفتار همان و مقدمهٔ عارف نوشاهی بر همان کتاب (لاهور، ۱۹۷۸م)؛ عرفای کرمان، ۲۳-۲۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 353.

رسولی

میر جان‌الله‌شاه رضوی ← میر بهکری

میر دوستی ← دوستی سمرقندی

میرزا راجا، بچی‌سینگ فرزند بیشن‌سنگ ← جی سینگ سوایی

میرزای شیرازی (mir.zā-ye.ši.rā.zi)، میرزا ابوالحسن، مخاطب به قابل‌خان، ــ ۱۱۶۰ق، شاعر ایرانی‌تبار شبه قاره. نیاکانش از مردم شیراز بودند، اما میرزا در هندوستان زاده شد. مؤلف شمع انجمن می‌نویسد: وی «به‌عهد بهادرشاه خطاب قابل‌خان یافت و با آفرین لاهوری ربط داشت و در عهد جهاندارشاه و محمدشاه ممتاز ماند.» مؤلف سفینهٔ خوشگو نیز می‌نویسد که میرزا «یک‌چند همراه دلیردل‌خان که صوبه‌دار تته و بعد از آن ناظم کشمیر بود، بوده. بعد فوت خان مذکور در رفاقت همت دلیرخان پسرش به دارالخلافه گذراند. چندی همراه وی در اتاوا بوده [است]. اکثر دیدنش در مشاعرهٔ میرزاجان جانان مظهر صاحب اتفاق می‌افتاد... طبعی بلند و اکثر اشعار دلپسند دارد. لیکن به علت بسیارگویی رطب و یابس در شعرش یافته می‌شود.» گویند میرزا شاعری صاحب دیوان بود، اما از دیوان وی جز ابیاتی پراگنده نشانی به‌جا نمانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «مرا هم باغبان محتاج سیر باغ می‌داند ــ نمی‌داند که سامان چمن در آستین دارم.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۸۳؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۱۱-۱۱۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۵۵-۳۵۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۵۴۷/۳-۱۵۵۰؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۵۹۰-۵۹۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۷۴؛ شمع انجمن، ۴۱۲-۴۱۳؛ صحف ابراهیم، ۱۲۷؛ مردم دیده، ۱۸۳-۱۸۴؛ نتایج‌الافکار، ۶۵۸؛ نشتر عشق، ۱۴۱۹/۴-۱۴۲۰.

جهان‌تاب

میرزای کشمیری (mir.zā-ey.kaš.mi.ri)، محمداصلح فرزند محمداسلم‌خان سالم* کشمیری، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر و تذکره‌نویس شبه‌قاره. در خانواده‌ای اهل علم و ادب پرورش یافت و زیر نظر ملاعبدالحکیم ساطع به‌تحصیل پرداخت. وی در زمان حکمرانی محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) به‌هند کوچید. در ۱۱۱۶ ــ ۱۱۲۶ق تذکره‌ای به‌نام تذکرهٔ شعرای کشمیر نوشت. وی در این تذکره زندگینامهٔ سی‌صد و پنج تن از شاعران فارسی‌گوی کشمیری و شاعران نقاط دیگر هند و ایرانیان مسافر و مهاجر را که از زمان اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) تا محمدشاه زندگی می‌کردند، آورده است. محمداصلح تألیف این کتاب را در کشمیر شروع کرده و در همان‌جا به پایان رسانده است. تذکرهٔ شعرای کشمیر و تکملهٔ تذکره، به‌تصحیح و گردآوری حسام‌الدین راشدی به‌چاپ رسیده است (کراچی، ۱۳۴۶ش).

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۹۱/۱-۲۹۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر (تکملهٔ تذکرهٔ شعرای کشمیر)، ۱۱۱/۴-۱۱۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۱-۱۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۷۴/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۵۴/۱۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 96.

فتح‌نیا طبری

میرصوبه‌دارخان تالپور، فرزند میرفتحعلی‌خان ← میر تالپور

میرعالم بهادر، سید ابوالقاسم ← ابوالقاسم شوشتری

میرعباس لکنویی، محمدعباس ← جزایری

میر علی‌اکبر خراسانی ← خراسانی

میرک سبزواری (mi.rak-e.sab.ze.vā.ri)، میرک معین / میرزا میرک‌بیگ، سدهٔ دهم و یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از بزرگان سبزوار و خواهرزادهٔ میرداماد (ــ ۱۰۴۱ / ۱۰۴۲ق) بود. بیشتر به‌کارهای بازرگانی می‌پرداخت. با خانوادهٔ خود به هند کوچید و در آغاز در احمدنگر به دربار نظام‌شاهیان پیوست. به‌فرمان میر مرتضی نظام‌شاه در ۹۸۸ق برای تبریک‌گویی بر تخت نشستن محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۸ ــ ۱۰۲۰ق) به گلکنده رفت و در آن‌جا سکنی گزید. اشعار پراگنده‌ای از وی در تذکره‌ها به جا

مانده است. میرزا محمدطاهر نصرآبادی در تذکره‌اش آورده که با وی معاصر و معاشر بود و گفته که میرک در ۱۰۸۳ق به‌زیارت کعبه رفته و پس از آن به هند کوچیده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۸۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۲۱-۱۲۲؛ الذریعه، ۱۱۴۲/۹؛ صبح گلشن، ۴۸۳؛ کاروان هند، ۱۳۸۴/۲-۱۳۸۵؛ مخزن‌الغرائب، ۸۹۳/۴؛ نشتر عشق، ۱۳۹۲/۴؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی، ۱۱۱-۱۱۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 429.

رسولی

میرکرمعلی‌خان تالپور ← کرم تالپور

میرمرتضی شریفی ← شریفی شیرازی

میر محمد هادی کامورخان چندیداس ← کامِورخان

میر محمود حسین (mir.mah.mud.ho.seyn)، فرزند مولانا ابوالمظفر، میسور در ایالت کرناتک ۱۹۲۰م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی، در ۱۹۴۶م از دانشگاه میسور دانشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی گرفت. وی سی و پنج سال همراه با تدریس زبان فارسی، ریاست بخش فارسی، عربی و اردوی دانشگاه میسور را به عهده دارد. چندی در مؤسسهٔ تحقیقاتی تیپوسلطان سری‌رنگاپتن میسور به کار سرگرم بود. به زبان‌های انگلیسی، اردو، عربی و کناری (کرناتک) نیز آشنایی دارد. وی دربارهٔ منابع فارسی تاریخ کرناتک کارکرد و بیش از ۲۵۰۰ جلد از کتاب‌های خطی فارسی، عربی و دکنی در مؤسسه تحقیقات علوم شرقیه دانشگاه میسور گردآورده است. از آثارش: داستان دکن علامهٔ اقبال (حیدرآباد، ۱۹۶۸م)؛ تصحیح کلیات نسیم میسوری، (بنگلور، ۱۹۶۰، ۱۹۷۰م)؛ مقالات محمود (بنگلور، ۱۹۷۵م)؛ علامه اقبال در میسور و مقاله‌های دیگر (بنگلور، ۱۹۷۹م)؛ کتیبه‌های فارسی و عربی و اردو در میسور (بنگلور، ۱۹۸۰م). افزون بر کتاب‌های یاد شده از وی مقالات فراوانی در مجلات دانشگاه میسور، برهان، سب‌رس و مخزن به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۳۲/۱-۱۲۴؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۳۷؛ گنج شایگان، ۱۴۷.

رسولی

میرملکی قزوینی (mir.ma.le.ki-ye.qaz.vi.ni)، فرزند ظهیرالدین ابراهیم، متخلص به علمی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم قزوین و فرزند یکی از بزرگان این شهر بود. پدرش در جوانی اموال خویش را به زن و فرزند بازگذاشت و به عتبات رفت. در بغداد نزد مقدس اردبیلی درس خواند و از وی تخلص علمی گرفت. بعدها به شوق دیدار فرزند به قزوین بازگشت و پس از چندی اقامت در آن‌جا، این بار با فرزند خود بار دیگر به عتبات رفت. وی پس از سفر به چند شهر به اصفهان رفت و ملازم دربار شاه‌عباس صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) شد. او و فرزندش از ملازمان شاه در سفر به مشهد و نیز مرو شاه‌جهان برای سرکوب سرکشی‌های نورم‌خان در ۱۰۰۹ق بودند، اما ملکی در آن‌جا از پدر جدا شد و روانهٔ آگره گردید و به ملازمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) پیوست. او مرثیه‌ای با مطلع «دارای روزگار و مدار زمانه رفت ــ امروز کدخدای جهان از میانه رفت» در مرگ جلال‌الدین اکبر سرود که پسند همگان افتاد. پس از آن به ملازمت جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) درآمد و با وی به لاهور رفت. در برخی جنگ‌ها شرکت جست و دلاوری‌ها کرد. وی در یکی از نبردها از یاران زمانه‌بیگ مهابت‌خان بود و چندی نیز به اردوی خان جهان افغان پیوست، اما چون از او رنجیده‌خاطر شد از دکن به آگره رفت و غزلی به‌حضور جهانگیر گذرانید و رستم میرزای فدایی صفوی که در آن دوره حکمران تته بود، او را در شمار یاران خود قرار داد. اما چون چندی بعد ناحیهٔ حکمرانی رستم میرزا به فرمان شاه تغییر یافت، ملکی از ادامهٔ خدمت دست شست و از تته به دکن رفت و پس از گشت‌وگذار در آن ملک، به پتنا نزد شاهزاده پرویز پسر جهانگیر صوبه‌دار آن دیار رفت و ساقی‌نامه‌ای را که برایش سروده بود، بر وی خواند. شاهزاده هم به فخرالزمانی نگارندهٔ تذکرهٔ میخانه که در آن‌جا به سر می‌برد، فرمان داد تا این ساقی‌نامه را در آن وارد کند. هنوز یک ماه از اقامت ملکی در آن‌جا نگذشته بود که شاهزاده به دربار فراخوانده شد. ملکی نیز پس از دو ماه اقامت در آن‌جا به آهنگ ملازمت ابراهیم‌خان فتح جنگ، روانهٔ بنگاله شد. از سرنوشت وی پس از سفر به بنگاله هیچ آگاهی نداریم. از سروده‌های وی، همان ساقی نامه و ابیاتی پراکنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: الذریعه، ۱۱۰۱/۹؛ کاروان هند، ۱۳۵۶/۲-۱۳۵۷؛ میخانه، ۶۸۰-۶۹۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۶۹، ۴۰۳.

جهان‌تاب

میرنصیرخان تالپور، پسر میرمرادعلی‌خان ← جعفری تالپور

میکا و موهر ← داستان‌سرایی و داستان‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

میکش درانی (mey.kaš-e.dor.rā.ni)، مرتضی احمدخان فرزند مریداحمدخان. ۱۳۱۷ق / ۱۸۹۹م ــ ۱۳۷۷ق / ۱۹۵۹م، شاعر فارسی‌گو و روزنامه‌نگار پاکستانی. یکی از نیاکانش که گل‌محمد نام داشت و از قبیلهٔ محمدزایی از افغانان درانی بود، در ۱۸۰۰م از افغانستان به روستای بهدم از نواحی جالندهر کوچید. خاندان میکش اهل فضل و ادب بوده‌اند و به زبان فارسی سخن می‌گفتند. میکش آموزش مقدماتی را نزد پدر فراگرفت. پس از به پایان بردن دورهٔ دبیرستان، دو سال در دانشکدهٔ لاهور به تحصیلات عالی پرداخت، اما با درگیری جنبش آزادی‌خواهی آن‌جا را ترک کرد (۱۹۲۰م) و به‌کار روزنامه‌نگاری روی آورد. او به مدت یک سال برای نوشتن مقاله‌هایی در هفته نامهٔ افغانستان که به زبان فارسی انتشار می‌داد زندانی شد. میکش سر دبیر روزنامه‌های زمیندار، احسان، شهباز، مغربی پاکستان و نوای پاکستان که در لاهور منتشر می‌شد، بود. وی شاعری توانا است و در عبارت پردازی از سبک بازگشت پیروی می‌کند. اشعار سیاسی و میهنی او پر از اندیشه‌های ملی است. او یکی از شعرای درجهٔ اول معاصر در پاکستان است. از آثارش: الهامی انسانی (داستان‌های الهامی)؛ تقدیر وتدبیر؛ البرزشکن گرز عرف میرزایی نامه؛ اخراج اسلام از هند؛ تاریخ اقوام عالم (۲ جلد)؛ تاریخ اسلام (۴ جلد)؛ اسلام اورمعاشی اصلاحات (اسلام و اصلاحات معاشی)؛ دود دل (مجموعهٔ کلام اردو)؛ مجموعهٔ کلام فارسی که چاپ نشده است.

منبع: پاکستانی ادب، ۳۴۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۳/۳؛ خفتگان خاک لاهور، ۳۳۳؛ تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان، ۱۹۴؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۱۱/۱-۳۱۶؛ گنج شایگان، ۱۴۸-۱۴۹؛ دکتر سید سبط حسن رضوی، «مرتضی احمدخان میکش»، هلال، شمارهٔ مسلسل ۱۱۴، جلد ۱۹، شمارهٔ ۴، مرداد ۱۳۵۰ش، صص ۴۴-۴۵.

رسولی

می گوالیاری (may-ye.go.vā.li.yā.ri) / کَلال، ــ ۱۱۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. کلال نام قومی هندوآیین است که پیشهٔ مردمان آن بیشتر بوابی و چوبداری بود. شماری اندک از مردمان این قوم، که از اقوام پست هندو به‌شمار می‌آمدند، به دین اسلام درآمدند، اما بیشترشان بر دین پیشین خود باقی ماندند. نسب می به باده‌فروشان شهر گوالیار می‌رسد. یکی از نیاکانش از این پیشه روی برتافت و «حجابت و بوابی بارگاه سلاطین هند» اختیار کرد، تا این که سرانجام «جد مئی [/ می] که خانو نام دارد به چوب‌داری درگاه اکبر پادشاه عصای امتیاز در قوم «به دست آورد. به روایت صاحب کلمات‌الشعرا، جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۶ق) جماعت کلال را چندال، یعنی بدترین مردم، می‌خواند. به هر تقدیر، می در دستگاه جهانگیر بالاترین مقامی را یافت که تا آن روز کسی از قوم کلال توانسته بود به دست آورد. می حاجب شخصی نورجهان بیگم بود و منصب هزار و پانصدی داشت. پس از آن که به شعر گفتن آغاز کرد، «چندگاه در رکاب نواب معلی خدیو جهان نورجهان‌بیگم ترددها کرد و عرضی کرد که اگر به تقریبی ذکر سلیقهٔ موزونیت خانه‌زاد در پیشگاه خلافت جهان‌داری در میان آید باعث ترقی احوال و افزونی اقبال من خواهد بود.» و آن قدر بر این خواسته پای فشرد که سرانجام نورجهان در فرصتی از پادشاه درخواست که می شعری برخواند. «پادشاه فرمود که الحال کار شعربه این‌جا رسید که چندال بگوید.» نورجهان بر خواستهٔ خود پای فشرد و گفت که می خانه‌زاد است و «در حضرت پرورش یافته» و جهانگیر که خاطر نورجهان را بسیار عزیز می‌داشت، بفرمود تا می کلال را بیاورند و چون حاضر شد به شعرخوانی فرمان یافت و او نیز بی‌آن‌که تأمل کند این بیت برخواند: «مئی به گریه سری دارد ای نصیحتگر ــ کناره گیر که امروز روز طوفان است.» جهانگیر که نفرتش از چندالیان بر عام و خاص روشن‌بود، پس از شنیدن شعر گفت: «نگفته بودم که این را به شعر چه مناسبت؟ این جا هم رعایت اهتمام که پیشهٔ او است، از دست نداده، دور کنید.» چندی پس از این، می باز به رکاب نورجهان درآویخت و التماس کرد که باری دیگر اجازهٔ شعرخوانی یابد. بیگم نیز باز از پادشاه درخواست وپادشاه طلبید و می از قضا این بیت خواند: «من می‌روم و برق زنان شعلهٔ آهم ــ ای هم‌قفسان دور شوید از سر راهم.» جهانگیر بر او خندید و گفت: «ببینید! باز پیشهٔ خود را جلوه داده و رعایت ننموده.» صاحب مخزن‌الغرائب جمله‌ای دیگر نیز به نقل از جهانگیر می‌افزاید که بسیار شایان توجه

است. هنگامی که نورجهان‌بیگم دربار نخست از جهانگیر خواست که می نیز شعر بخواند جهانگیر گفت: «... مگر می‌خواهند به این وسیله همکلام پادشاه شوند.» تقی اوحدی در تذکرهٔ خود کعبهٔ عرفان از می یادکرده است. نمونه‌ای از شعرهای او است: «هر کجا آتش عشق تو برافروخته‌اند ــ شمع و پروانه به هم ساخته و سوخته‌اند.»

منابع: ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۲۶۲؛ صبح گلشن، ۴۸۶ـ۴۸۷؛ کلمات‌الشعرا، ۱۰۹؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۲۰۹ـ۲۱۰؛ منتخب‌الاشعار، ۹۷؛ نتایج‌الافکار، ۶۳۵؛ نشتر عشق، ۴/۱۴۶۲ـ۱۴۶۳.

شریفی

میمنت کشمیری (may.ma.nat-e.kaš.mi.ri) ، میمنت‌خان خواجه محمد یوسف، ۱۰۸۰ ــ ۱۱۳۷ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. برادرزادهٔ محمد مراد کشمیری، مخاطب به وکالت‌خان بهادر (۱۰۶۷ ــ ۱۱۳۹ق) که بعدها به محمدمرادخان بهادر و سرانجام به رکن‌الدوله اعتقادخان مخاطب گشت و از امرای بلندپایهٔ دورهٔ فرخ‌سیر (۱۰۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) و محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) به‌شمار می‌آمد، بود. در اوایل کارش از کشمیر به دهلی رفت و به تجارت و بازرگانی پرداخت. سپس، به پایمردی عم خود رکن‌الدوله اعتقادخان، در شمار منصب‌داران و امرای فرخ‌سیر و محمدشاه در آمد و منصب چهارهزاری یافت. بندرابن‌داس خوشگو که تاریخ مرگش را بعد از ۱۱۴۰ق یاد کرده است درباره‌اش می‌نویسد: «میمنت‌خان میمنت تخلص کشمیری بود. برادرزادهٔ رکن‌الدوله اعتقادخان فرخ‌سیر شاهی. اوایل به هندوستان از حرفهٔ تجارت به سر می‌برد، بعد از آن به منصب پادشاهی سرفراز شد، روزی در عرس [مراسم یادبود سالگرد مرگ] مرزا بیدل همراه اعتقادخان آمده بود، با شاه گلشن صحبت داشت و شعرها خواند، چون فارغ شد شاه [گلشن] از اعتقادخان پرسید که شما هم گاهی فکر سخن کرده‌اید؟ گفت این بیت از ما است، و وقت خواندن مصرع ثانی اشارهٔ دست به سوی جمیع صاحب کمالان عصر، که مجمع رنگین گرم داشتند، نمود: «به نادان آن‌چنان روزی رساند ــ که دانا اندران حیران بماند»، شاعری مست تخلص حاضر بود، این بیت شنیده تاب نیاورده هم از گلستان به رویش خواند: «کیمیاگر به غصه مرده و رنج ــ ابله اندر خزانه یافته گنج»، بالجمله میمنت از رطب و یابس شعر واقف بود، اکثر اشعار خوب دارد. در مذمت پدر، که به او بد بود، گفته و بی‌جا گفته: «هر کسی راست ناخلف پسری ــ من بیچاره ناخلف پدرم». بعد هزار و صد و چهل درگذشته. یک بیتش اندکی نمک‌دار بود به‌یاد مانده: "به‌باده لعل ترا هیچ نسبت نیست ــ که لعل تو نمکین و شراب بی‌نمک است."» (سفینهٔ خوشگو، ۲۰۷) میمنت‌خان در دستگاه قمرالدین‌خان وزیر به «داروغگی عمارت مأمور بود.» (سفینهٔ هندی، ۲۰۰) وی در تاریخ‌گویی مهارت داشت و از جمله تاریخ مرگ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۱۱۸ق) را در این مصراع یافت: «آه شد آفتاب زیر زمین» و در تاریخ جشن عروسی محمدشاه گورکانی با دختر فرخ‌سیر (۱۱۳۴ق) این مصراع را ساخت: «ماه آمد از برای کسب نور آفتاب.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳/۱۵۵۰ـ۱۵۵۲؛ الذریعه، ۹/۱۱۴۴؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۰۷؛ سفینهٔ هندی، ۲۰۰؛ صبح گلشن، ۴۸۶؛ صحف ابراهیم، ۱۲۷؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۳۱۶؛ همیشه بهار، ۲۴۴؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 336.

برزگر

مینا و لورک ← حمید کلانوری

نات (nāt)، جان / John Nott، ۱۷۵۱ ـ ۱۸۲۵م، پزشک، ادیب و مترجم آلمانی‌تبار انگلیسی. در خانواده‌ای آلمانی که از ریزه‌خواران خوان جورج سوم پادشاه انگلستان (۱۷۶۰ ـ ۱۸۲۰م) بودند، زاده شد. پس از تحصیلات ابتدایی، پزشکی خواند و جراحی آموخت و به خدمت شرکت هند شرقی انگلیس درآمد. نخست در چین و سپس در هند خدمت کرد. در هندوستان فارسی آموخت و با سروده‌های حافظ شیرازی آشنایی یافت. گزیده‌ای از غزل‌های حافظ را به نظم انگلیسی برگردانید و این گزیده، که نخستین مجموعهٔ مستقل از اشعار حافظ در زبان انگلیسی به‌شمار می‌آید، با عنوان ترجمهٔ گزیده‌ای از غزل‌های شاعر ایرانی، حافظ، به‌نظم انگلیسی / *Select Odes form the persian poet Hafez, Translated in to English Verse* به‌چاپ رسید (لندن، ۱۷۸۷م / ۱۲۰۱ق). نات، گذشته از برگردان غزل‌های حافظ، بسیاری از منظومه‌های سرایندگان نام‌دار یونان و روم را نیز به انگلیسی برگردانید.

منابع: حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۱۳۱-۱۳۲، ۳۰۵؛ زبان فارسی در جهان، انگلستان، ۴۷؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۳۲۱؛ *Catalogue of the Library of the India office,* vol.II, part VI, 112, 384.

برزگر

ناجی (nā.ji)، آقامحمدحسین، ـ ۱۱۲۶ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی که برخی منابع اصلش را از اندجان نوشته‌اند، به‌نوشتهٔ مؤلف صحف ابراهیم، در شیراز به‌دنیا آمد، ولی صاحب نتایج‌الافکار او را زاده و پروردهٔ شاه‌جهان‌آباد / دهلی دانسته و سرخوش لاهوری او را برادر محمداسماعیل غافل مازندرانی، مخاطب به روشن‌قلم، از سرایندگان و خوش‌نویسان نام‌دار هند، گفته است. ناجی نیز، مانند برادر خود، در خوش‌نویسی و انشا زبردست بود و انواع «خطوط را نیکو می‌نوشت و از علوم ظاهری بهرهٔ وافی داشت. مدتی در درگاه عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) همکار برادرش غافل، «که در انشاپردازی یگانهٔ زمانه بود و به دبیری خاص اختصاص داشت» (کلمات‌الشعرا، ۸۲)، بود، اما چون روزی دربارهٔ املای واژه‌ای نظری مخالف سخن پادشاه بیان داشت «بر زبان مبارک [اورنگ‌زیب] گذشت که فلانی [ناجی] بسیار تند و تلخ و ناقباحت فهم است. او به این سبب از خدمت استعفا نمود و با هیچ‌یک امیری ملتجی نگردید. در سنهٔ چهل و پنج عالمگیری [=۱۱۱۳ق] که رایات ظفر آیات به‌تسخیر دکن متوجه بود به التماس، تولیت درگاه حضرت قطب‌الاقطاب [خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی] یافته در کسب سعادت دنیوی و اخروی می‌کوشید.» (کلمات‌الشعرا، ۱۱۵ ـ ۱۱۶) ناجی دوست بسیار نزدیک سرخوش لاهوری بود. سراج‌الدین علی‌خان آرزو می‌نویسد که ناجی «در عهد عالمگیری به‌تقریب تولیت مزار... خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی قدس سره، از دکن به دهلی آمده به‌رفاه می‌گذرانید. مرزا سرخوش با او خیلی

مربوط و محشور بود، چنان که اوایل سلطنت محمد فرخ‌سیر پادشاه شهید [۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق] که فقیر آرزو به شاه‌جهان‌آباد دهلی آمده، با مرزا سرخوش ملاقات نموده چند شعری از خود خوانده بود. مرزا به‌غایت محظوظ شده همان‌روز... پیش محمدحسین‌خان ناجی رفته ظاهر کرد که جوانی کذای به شاه‌جهان‌آباد وارد گشته که چنین شعر می‌گوید، بدو خیلی تعریف عاجز فرمود، خان مومی‌الیه را بسیار مشتاق ساخت. بعد از چندی که باز به‌خدمت مرزا سرخوش رسیدم مرا به‌زور پیش خان مسطور برده... الحاصل در آن ایام خان مسطور [ناجی] را دیوانی گوالیار و فقیر [آرزو] را خدمت سایر آن‌جا مقرر شد، بدین‌تقریب چند سال با هم صحبت‌ها اتفاق می‌افتاد.» (مجمع‌النفایس، ۷۹) ناجی، چنان‌که از نوشتهٔ آرزو هم پیدا است، در اوایل دورهٔ فرخ‌سیر منصب هفت‌صدی و دیوانی گوالیار یافت و پس از چندی به میربحری بنگاله منصوب گشت. به بنگاله رفت و در همان‌جا درگذشت. به‌نوشتهٔ آرزو، ناجی دیوان مختصری داشته که در آن اشعار ساده بسیار بوده است. وی از شیوه و سبک صائب پیروی می‌کرد. از سروده‌هایش: «دل نمی‌دانم چه درد از آدمیت‌ها کشید ــ زندگی موقوف بر شیر الاغ افتاده است.» □ «دل تپیدن دم بسمل شدن از یادم رفت ــ محو قاتل شدم و پر زدن از یادم رفت / در غمت بیخودیی گشت گریبانگیرم ــ تا برم نام رفو پیرهن از یادم رفت.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۸۵؛ روز روشن، ۷۸۷، ۷۸۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۶۳/۲؛ سفینهٔ خوشگو، ۷۰ـ۷۱؛ صحف ابراهیم، ۱۳۳؛ کلمات‌الشعرا، ۱۱۵ـ۱۱۸؛ مجمع‌النفایس، ۶۹، ۷۹؛ نتایج‌الافکار، ۷۲۴ـ۷۲۵؛ نشتر عشق، ۱۶۱۱/۵ـ۱۶۱۲؛ همیشه‌بهار، ۲۵۲ـ۲۵۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 447.

برزگر

ناخدای شیرازی (nā.xo.dā-ye.ši.rā.zi)، میرزا محمدحسین، سدهٔ سیزدهم هجری، ادیب و شاعر ایرانی. در کلکته داد و ستد می‌کرد. از سوی دولت ایران به سمت سفارت به بنگاله رفت. گویند پنجاه‌هزار بیت شعر سروده است. اثر وی مثنوی انیس‌العارفین در شرح احوال فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ق) است که در ۱۲۹۵ق به‌پایان رسیده و در همان سال در لکنو چاپ سنگی شده است.

منابع: بزرگان نامی پارس، ۹۵۵ـ۹۵۶؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۷۸۲/۳؛ ریحانة‌الادب، ۹۱/۶؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۴۸۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۹۲/۱؛ مرآت‌الفصاحه، ۶۲۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۰۲/۲.

رسولی

نادان داود کنجی ← کامتا پرشاد

نادرالزمانی ← تاریخ محمدشاهی

نادر کشمیری (nā.der-e.kaš.mi.ri)، پندت شنکر ناته‌شاه، ز ۱۲۶۲ق، خوش‌نویس، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. فارسی و ترکی و اردو را نزد میرباقرعلی‌خان آموخت و خوش‌نویسی خط نستعلیق را از غلام محمد هفت‌قلمی راقم دهلوی (ــ ۱۲۳۹ق) و خط شکسته را از حیات علی فراگرفت. در خدمت فرمانروایان بهرتپور در راجستان به‌سر می‌برد و پیشهٔ اخبارنویسی دولتی داشت. دیوان غزلیات خود را در ۱۲۶۲ق گردآورده است. از آثارش: ۱ــ منظومهٔ گلشن خرد (سرودهٔ ۱۲۰۴ق) که واژه‌نامهٔ ترکی ــ فارسی ــ اردو است و نسخه‌ای از آن در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1961-1173) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ وقایع بهرتپور / نصرت و ظفر که تاریخ کوتاه بهرتپور از مرگ راجه بلدیو سنگه پسر رنجیت‌سنگه (۱۱۹۵ ــ ۱۲۵۵ق) تا تخت‌نشینی بلونت‌سنگه است (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ 1557ppeIII/4)؛ ۳ــ وصف فصل باران که قطعهٔ ادبی کوتاهی در وصف فصل باران (برسات) است. نسخه‌ای از کلیات نادر که در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ 2197 فهرست) نگه‌داری می‌شود در برگیرندهٔ غزلیات، رساله‌ای به‌نثر مزین در سه بخش (۱ــ در وصف بنارس، ۲ــ در وصف متهرا و ۳ــ در وصف پوشکر) و نصرت و ظفر است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۷۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۵۷۹/۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۷۵/۵، ۵۷۰/۱۰، ۵۸۳؛ ۲۳۶/۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۱۲/۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۴۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۶۵؛ نگارستان سخن، ۱۱۵؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/342; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 446; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1326.

برزگر

نادم گیلانی (na.dem-e.gi.lā.ni)، شهسواربیگ، آستانهٔ اشرفیهٔ لاهیجان ۹۹۰ق ــ اصفهان ۱۰۵۰ق، شاعر ایرانی. نخست در زادگاه خویش به دانش‌اندوزی پرداخت و در همان‌جا شعر سرودن را آغاز کرد. در جوانی از زادگاه خویش بیرون رفت و به سفر پرداخت و پس از چندی به هند رسید. بسیاری از نقاط هند را دید و در برخی از آن‌ها کوتاه‌زمانی ماند. او در گجرات به‌خدمت نظیری* نیشابوری درآمد. نظیری مرشد وی بود و نادم او را ستایش می‌کرد و در سفرها همراه وی بود. در ۱۰۱۹ق که جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) نظیری را به خدمت خویش فراخواند او نادم را نیز همراه خویش برد و ملازم شاهزاده خرم کرد. در ۱۰۲۱ق که فخرالزمانی قزوینی نادم را در کشمیر دید وی دیوانی با چهارهزار بیت شعر داشت. در ۱۰۲۱ق که نظیری درگذشت و نادم به‌سبب پریشانی حواس از خدمت شاهزاده خرم بازماند باری دیگر به سفر پرداخت. در ۱۰۲۳ق و ۱۰۲۴ق سفرهایی از آگره به بنگاله کرد. تا این زمان (۱۰۲۴ق) تخلص او صدفی بود و از این پس بود که تخلص نادم را برگزید. در ۱۰۳۱ق از بنگاله رهسپار ایران شد. در ۱۰۴۸ق در اصفهان بود و شاعران آن‌جا را می‌نواخت و به آنان یاری‌های ادبی می‌کرد و آنان را گرد هم می‌آورد. وی تا آخر زندگی در اصفهان ماند. آرامگاه او در تختگاه هارون ولایت اصفهان است. با این‌که نشانه‌هایی از خدمت او به شاهزادگان در دست است، پاره‌ای از سرگذشت‌نویسان گفته‌اند که وی چندان توانمند بود که نیازی به دربارها نداشته باشد. شاید از این‌رو که وی را قماربازی چیره‌دست نیز دانسته‌اند و گفته‌اند از همین‌راه زندگی می‌کرد. از دوستان و یاران و هم‌مجلسان نزدیک وی، ملا شرری همدانی*، حکیم امیر فغفور گیلانی*، تقیای معرف* و تجلی کاشی* را می‌توان نام برد. اشعار او مایه‌های تصوف دارد. نسخه‌هایی از دیوان او در کتابخانه‌های هند و پاکستان نگه‌داری می‌شود. همچنین بخشی از اشعار او در کتابخانهٔ مجلس سنا در یک مجموعه نگه‌داری می‌شود. در کتابخانهٔ ملک نیز نسخه‌ای از رباعیات او نگه‌داری می‌شود که در نسخه به‌سرایندهای با تخلص جنونی نسبت داده شده است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۱۶۸؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۸۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۵۸۰/۴-۱۵۸۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۴۰، ۲۴۱-۵۱۵، ۵۱۶؛ روز روشن، ۷۸۹-۷۹۰؛ صبح صادق، ۴۷-۴۸؛ فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ مجلس سنا، ۲۳۴/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۳۵/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۸۳۶/۴؛ کاروان هند، ۱۰۳۴/۲، ۱۳۹۹-۱۴۰۵؛ کلمات‌الشعرا، ۷۹۷-۷۹۸؛ مآثر رحیمی، ۱۲۶۶/۳-۱۲۶۸؛ منتخب‌الاشعار، ۱۰۸؛ میخانه، ۸۳۶-۸۴۰؛ نشتر عشق، ۱۶۲۴/۵-۱۶۲۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۴۸؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 445-446; *Mughals in India*, 364.

ضیایی

نادمی (nā.de.mi)، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وقتی که عبدالرحیم‌خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) در پی تسخیر گجرات (۹۹۲ق) برآمد، به‌دستگاه وی پیوست و در ستایش او قصایدی چند سرود. وی به روش متأخران آشنا نبود و به شیوهٔ قدما شعر می‌سرود. به‌نوشتهٔ مآثر رحیمی نادمی دویست‌وسه بیت از سروده‌هایش را با دیباچه‌ای به نثر به خط خود نوشته و به کتابخانهٔ خان‌خانان سپرده بود.

منابع: شرح احوال و آثار عبدالرحیم خان‌خانان، ۳۴۶، ۴۰۲-۴۰۳؛ کاروان هند، ۱۴۰۵/۲-۱۴۰۶؛ مآثر رحیمی، ۱۲۶۹/۳-۱۲۸۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۴۸.

جهان‌تاب

نازش رضوی (nā.zeš-e.ra.za.vi)، ابوظفر سید امام علی فرزند سید امیرعلی، لاهور ۱۹۰۰ ــ همان‌جا ۱۹۷۳م. نویسنده و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. خانوادهٔ نازش از مردم مشهد بودند و نیای او، سید حسن علی از مشهد به پنجاب کوچید و در شهر سیالکوت نشیمن گزید. سید حسن علی پس از درگذشت پدرش به مشهد بازگشت. پدر نازش با محمد یعقوب‌خان و برادرش غازی محمد ایوب‌خان سرداران افغانستان که در ایران بودند به پنجاب سفر کرد و در لاهور سکنی گزید. پدر نازش نیز با دختری از مردم دهلی ازدواج کرد. نازش، گذشته از زبان فارسی، زبان‌های عربی، انگلیسی، اردو، پنجابی و پشتو را نیز می‌دانست. وی برای آموختن زبان وادبیات فارسی به ایران سفر کرد (۱۹۲۱ــ۱۹۲۴م). پس از بازگشت از سفر در روزنامه‌ها و مجلات کشورش، مانند زمیندار، سیاست، تازیانه، نیرنگ، خیال، دلکش، بهارستان و ادبی دنیا فعالیت کرد. پس از تقسیم شبه قاره، از دهلی به لاهور کوچید و تا پایان زندگی در آن‌جا بود. وی

شاگرد سید وزیر الحسن عابدی و عبدالمجید سالک بود. اشعاری در مدح و منقبت پیامبر(ص) و ائمهٔ اطهار سروده است. از آثارش: گل نخستین (لاهور، ۱۳۷۵ش)؛ حرب و حزب؛ بزم و رزم؛ روح المعانی؛ سرمایهٔ نازش.

منابع: پاکستانی ادب، ۳۴۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۳/۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب؛ ۳۵۸-۳۵۹؛ فارسی گویان پاکستان، ۴۰۵-۴۱۴.

رسولی

ناز و نیاز (nāz.va.ni.yāz) / راز و نیاز / عشق میرقوام‌الدین، منظومه‌ای به‌فارسی، سرودهٔ میرمحمدزمان لاهوری سرهندی، متخلص به راسخ* (ــ ۱۱۰۷ق). این مثنوی که تنها مثنوی به‌جا مانده از راسخ است داستانِ شاهزاده میرقوام‌الدین علی، پسرِ پادشاهِ جونپور است. پادشاه جونپور پسری داشت به‌نام میرقوام‌الدین. میرقوام‌الدین هنوز کودک بود که لشکر کفار بر سرزمین او حمله‌ور شد و او نیز، در عین خردسالی، به جنگ با دشمن رفت و پس از غلبه بر دشمن، راه بازگشت در پیش گرفت، اما، در میانهٔ راه به دست یکی از سربازانِ دشمن زخمی شد. پدر که از زخمی شدن فرزندش سخت اندوهگین و آزرده بود، حملهٔ شدیدی آغاز کرد و این بار در میدان جنگ کشته شد. میرقوام‌الدین که مرگ پدر برایش بسیار ناگهانی بود، تاج و تخت را وانهاد و لباس فقر بر تن کرد و راه بیابان در پیش گرفت. مضمون بنیادین این داستان برتری عشق حقیقی بر عشق مجازی است و راسخ توانسته این موضوع خشک را با استعارات رنگین بیاراید و توجه خواننده را جلب کند. آنگاه که میرقوام‌الدین به تاج و تخت پشت می‌کند، شاعر می‌گوید: «جهان را دید فانی تا نظر کرد / بصیرت عینک نور نظر کرد ــ امید از گل بهار بلبل آهنگ / چکید از اشک شبنم نشئهٔ رنگ.» ناز و نیاز از نکات عرفانی نیز خالی نیست؛ مثلاً شاعر نکته‌ای عرفانی را چنین بازگو می‌کند: «چنین گوید نواسنج فسانه ــ قیامت‌پرور برق ترانه / که بیداد محبت گر چنین است ــ بلا در کاوش بنیاد دین است / ولی جذب محبت بی‌اثر نیست ــ تپیدن‌های دل بی‌راهبر نیست.» نسخه‌ای دست‌نویس از ناز و نیاز در کتابخانهٔ عمومی خیرپور (به‌شمارهٔ ۸۹۱/۵۵۱) نگه‌داری می‌شود.

منابع: داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۷۵-۲۷۷؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱۷۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۷۲/۸، ۹۸۱-۹۸۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۸۲۳/۴، ۳۰۰۴.

شریفی

ناصح رضوی (nā.seh-e.ra.za.vi)، سید محمد ابراهیم فرزند حکیم حاجی سید علی قاسم خراسانی، معروف به درویش خراسان، شیرکوت از توابع بجنور ۱۹۱۰ ــ کراچی ۱۹۶۷م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانواده‌ای اهل علم زاده شد. پدرش ایرانی بود. ناصح تحصیلات مقدماتی را نزد وی فراگرفت. سپس برای ادامهٔ تحصیل به آگره کوچید. در ۱۹۲۷م به عراق رفت و سه سال در آن‌جا سکونت گزید. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۷م در مشهد سکنی داشت. پس از آن به هند سفر کرد و در لکنو و رامپور نشیمن گزید و سپس به دعوت اکبر حیدری، نخست‌وزیر حیدرآباد، به حیدرآباد کوچید. در ۱۹۵۱م به پاکستان رفت و در وزارت اطلاعات به کار پرداخت. چندی نیز عضویت مجلهٔ فارسی هلال را به عهده داشت. وی از کودکی به سرودن شعر علاقه‌مند بود. در لکنو نزد صفی لکنویی از شاعران پرآوازه رفت و صفی، تخلص ناصح را به وی داد. ناصح به‌زبان‌های فارسی و اردو شعر سروده، اما اشعار اردوی وی از میان رفته است. اشعار فارسی وی مجموعه‌ای از قصاید و غزلیات است و سه هزار بیت را در بر دارد. اشعارش در جراید حیدرآباد دکن و پاکستان به‌چاپ رسیده است. غزل‌های وی به سبک بازگشت و قصایدش به‌روش قاآنی است. به اشعار حافظ، مولوی و باباطاهر توجهی ویژه داشت. عرفان و تصوف درون‌مایهٔ برخی از سروده‌های ناصح است. دست‌نوشتهٔ دیوان ناصح نزد دوستش سید موسی رضا زیدی نگه‌داری می‌شود. وی بانگ درا اثر علامه اقبال را از اردو به‌فارسی برگرداند (سه جلد).

منابع: فارسی‌گویان پاکستان، ۳۵۶-۳۶۲؛ گنج شایگان، ۱۵۱-۱۵۲.

رسولی

ناصحی بدایونی (nā.se.hi-ye.ba.dā.yu.ni)، جمال‌خان فرزند میان منگن بدایونی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم بدایون، از ملازمان میرمحمدخان غزنوی و از امیران جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) بود و با عبدالقادر بدایونی نیز دوستی داشت؛ چنان که بدایونی در منتخب‌التواریخ می‌نویسد: ناصحی «جوانی بود در غایت رشد و حسن خلق... و باعث توطن فقیر توان گفت که در بدایون

محبت او بود که اگر همچو گل بی‌بقا نبود، در شعر آثار از او خیلی می‌ماند، اما اجل فرصت کسب فضلش نداد.» نمونه‌ای از سخن او است: «بشنو این نکتهٔ سنجیده ز پروردهٔ عشق ــ که به از زندهٔ بی‌عشق بود مردهٔ عشق.»

منابع: الذریعه، ۱۱۵۳/۹؛ صبح گلشن، ۴۹۳؛ منتخب‌التواریخ، ۳۶۰/۳؛ نشتر عشق، ۱۶۵۳/۵.

جهان‌تاب

ناصرالدین خسروخان ← خسروخان

ناصرالدین دهلوی (nā.se.rod.din-e.deh.la.vi)، ابومنصور ناصرالدین محمد فرزند محمدعلی فرزند سید فاروق، ــ دهلی ۱۳۲۰ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ شبه‌قاره. از نوادگان قاضی عبدالغفور داعیپوری قنوجی بود. پدرش میر منشی نمایندهٔ بریتانیا در ناگپور بود. ناصرالدین در ناگپور به دنیا آمد. نزد پدر و نیای خود درس خواند و زبان انگلیسی را فراگرفت و تورات و انجیل را از علمای مسیحی و یهودی آموخت و بیشتر عمر خود را در بحث و گفت‌وگو با دانشمندان مسیحی گذراند. چندی در ملازمت نواب جهانگیر محمدخان رئیس بهوپال به سر برد. هنگامی که رحمان‌علی تذکرهٔ علمای هند را می‌نوشت (ح۱۳۱۶ق) از عمر ناصرالدین شصت و چهار سال می‌گذشت و در دهلی نشیمن داشت. آثار وی را تا بیست و هشت کتاب نوشته‌اند که گویا بیشتر آن‌ها به اردو و در پاسخ به‌نوشته‌های مسیحیان هندی است. از آثارش: نوید جاوید در پاسخ به پرسش‌های مسیحیان؛ دولت فاروقی در تاریخ بیت‌المقدس؛ عقوبةالضالین؛ استیصال؛ رقیمةالوداد در پاسخ به نیازنامهٔ صفدرعلی مسیحی؛ لحن داودی در پاسخ به نغمهٔ طنبوری عمادالدین مسیحی؛ انعام عام در پاسخ به آینهٔ اسلام رجب‌علی مسیحی؛ افحام‌الخصام در رد تفتیش‌الاسلام راجرز مسیحی؛ تصحیح‌التأویل در پاسخ تفسیر مکاشفات عمادالدین مسیحی؛ اعزازالقرآن؛ میزان‌المیزان؛ مجموعهٔ وعظ؛ یادداشت؛ شلاق در رد تهذیب‌الاخلاق احمد بن محمد متقی دهلوی؛ حرز جان؛ تبیان در پاسخ به پرسش‌های مسیحیان؛ مصباح‌الابرار در رد مفتاح‌الاسرار تألیف یکی از علمای مسیحی؛ تأدیب؛ نمونهٔ تحریف؛ تشویق‌القسیس؛ المحاکمة بین عقوبةالضالین؛ هدایةالمسلمین؛ تنقیح‌البیان؛ تنزیه‌الکاملین؛ تبجیل‌التنزیل در تفسیر قرآن به‌فارسی که بخش‌هایی از آن در ۱۸۹۰ و ۱۹۰۳م در دهلی به‌چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۳۹/۱ـ۲۴۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳ / ۵۹۲، ۶۰۴؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۳۲ـ۲۳۳؛ نزهة‌الخواطر، ۴۸۷/۸ـ۴۸۸؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/31, 1212-1213.

برزگر

ناصرالدین قباچه (nā.se.rod.din-e.qo.bā.če)، از پادشاهان شبه‌قاره (۶۰۲ ــ ۶۲۵ق). از بندگان جاه‌طلب معزالدین محمد سام غوری (۵۹۹ ــ ۶۰۲ق) بود. مردی بود در نهایت شهامت و شجاعت و کیاست. تجارب ابتدایی خود را در مملکت‌داری نزد معزالدین غوری به‌دست آورد. به‌سبب کاردانی که از خود نشان داد نایب‌الحکومهٔ اچه شد. در این سمت نیز کارها را چنان با کاردانی اداره کرد که در زمان کوتاهی بر مولتان و سیوستان و دینبل تسلط یافت. تمامی سند او را مطیع شد و حدود مملکت او تا سرهند، کرم و سرسوتی رسید. قباچه پس از آن لاهور را گشود و به قلمرو خود افزود. پس از مرگ محمد غوری، قطب‌الدین ایبک عامل ترک محمدسام در لاهور و دهلی (ــ ۶۰۷ق) و تاج‌الدین یلدوز از دیگر امرای ترک دودمان شنبسی در غزنه (ــ ۶۱۲ق) هر دو مدعی تصرفات آل شنسب در هند شدند. سرانجام قطب‌الدین ایبک زمام امور سلطنت را در دست گرفت. حاکم بنگال اختیارالدین و ناصرالدین قباچه که دختر ایبک را در عقد خود داشت هر دو، ایبک را به سلطنت شناختند. یلدوز که از این رفتار ناصرالدین برآشفته بود به مولتان حمله برد و قباچه را از آن‌جا بیرون راند. ولی قطب‌الدین ایبک به کمک قباچه شتافت و یلدوز را شکست داده زمام امور را به دست قباچه داد. بعد از مرگ قطب‌الدین ایبک، ناصرالدین قباچه خود را حاکم مطلق مولتان و سند اعلام داشت و حدود سلطنت خود را تا لاهور و بالاتر از آن رساند. سلطان دهلی، سلطان شمس‌الدین التتمش او را از لاهور بیرون راند و پنجاب را به تصرف خود درآورد. ناصرالدین با التتمش مخالفت می‌ورزید، از احکام او سرپیچی می‌کرد و خود را زیر فرمان سلطنت دهلی نمی‌دانست. در نتیجه التتمش برای گوشمالی او از دهلی به‌سوی سند راه افتاد و یکی از سرداران خود، ناصرالدین ایتم را به مولتان فرستاد. ناصرالدین قباچه از ناصرالدین ایتم شکست خورد و به بهکر گریخت. در آن‌جا با افراد التتمش روبرو شد، اما چون نتوانست در برابر آنان درایستد، پا به فرار گذاشت. او

می‌خواست با قایق از رودخانهٔ سند عبور کند که غرق شد. شماری نیز بر این عقیده‌اند که او خودکشی کرد. ناصرالدین قباچه فرمانروایی عادل، سخی، کاردان و لایق بود و با مردم به‌خوبی رفتار می‌کرد. پس از این‌که لاهور را به‌سلطهٔ خود گرفت، اصلاحات جالب و برنامه‌های خوبی برای ترقی آن دیار اجرا کرد. گاه به خدمت شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی (۵۷۸ـ ۶۶۱ق) می‌رفت و از شیخ پرسش‌هایی می‌کرد که در مقامات شیخ بهاءالدین زکریا از آن‌ها یاد شده است. ناصرالدین علامه قطب‌الدین کاشانی را نیز به مولتان دعوت کرد و برای او مدرسه‌ای بنا نهاد. هنگامی که امپراتوری غوریان تمام نواحی شمال هند را تسخیر کرد، تعدادی از شاعران غزنوی در لاهور نخست به التزام محمد بن سام غوری و پس از او به همراهی قطب‌الدین ایبک در دهلی و ناصرالدین قباچه در مولتان درآمدند. عبدالرافع هروی و ابوبکر خسروی از جملهٔ این شاعران بودند. در دورهٔ کوتاه فرمانروایی قباچه، در نواحی جنوب پنجاب و سند، پایتخت او مولتان و شهر دیگری به‌نام اچه یا اوچ مرکز علم و فرهنگ ایرانی گردید، تحولی که به‌دنبال اشغال لاهور به‌دست غوریان پیش آمد و پس از غارت آن شهر به‌دست مغولان شتاب بیشتری به‌خود گرفت. عوفی و منهاج سراج جوزجانی کار خود را با سمت مدرس مدرسه‌ای که قباچه در اوچ بنیادگذاشته بود، آغاز کردند. وزیر قباچه عین‌الملک، نیز در حمایت از شعرا و از آن‌جمله فضلی مولتانی، ضیاءالدین سنجری و شمس بلخی که نام و برخی اشعار آنان در تذکرهٔ عوفی به‌جا مانده است اهتمام می‌ورزید. خود عوفی نیز شاعر مورد توجهی بود. لباب‌الالباب سدیدالدین محمد عوفی به‌نام وزیر ناصرالدین، عین‌الملک فخرالدین حسین اشعری نوشته شده است (۶۱۸ق) و ترجمهٔ فارسی فرج بعدالشدت که به ناصرالدین اهدا شده یادگار این دورهٔ حمایت است. عوفی جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات را به خواهش قباچه نوشت، اما پیش از آن‌که این اثر به پایان رسد، قباچه شکست خورد و غرق شد. ادامهٔ این کتاب به تشویق وزیر التتمش، یعنی قوام‌الدین نظام‌الملک الجنیدی، نوشته و به او اهدا شده است.

منابع: احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی و خلاصة‌العارفین، ۷۹ـ۸۰؛ افغانها در هند، ۹۳ـ۹۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۹۳؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۰۳ـ۱۰۴؛ تاریخ فرشته، ۳۱۴ـ۳۱۷؛ جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، جلد اول از قسم سوم، مقدمه، ۲۳؛ داستان ترکتازان هند، ۸۷ و بعد؛ طبقات ناصری، ۲۸۴، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۸ـ۴۲۱، ۴۴۴ـ۴۴۷، ۴۵۲، ۴۵۵؛ مآثر رحیمی، ۲۹۱/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۹/۱ـ۱۸۰؛

Multan, History and Arhitecture, 51-54; *Political History and Institulions of the Early Turkish Empire of Dehli (1206-1290 A.D)*, 97,98, 100-103, 169-171.

مژدهی

ناصرالدین محمدشاه تغلقی (nā.se.rod.din.mo.ham.mad.šāh-e. toq.lo.qi)، پسر سلطان فیروزشاه تغلقی، ــ ۱۷ ربیع‌الاول ۷۹۶ق، سلطان دهلی از خاندان تغلقیان (۱۹ رمضان ۷۹۲ ـ ۱۷ ربیع‌الاول ۷۹۶ق). پسر سوم و خرد فیروزشاه بود و نخستین‌بار در حیات پدرش فیروزشاه، و به عنوان شریک او در تاج و تخت، در ششم شعبان ۷۸۹ق بر تخت شاهی جلوس کرد. ولی پادشاهی او در این دوره دیری نپایید و سرانجام به سعی بندگان یا غلامان فیروزشاهی از تخت برافتاد و از دهلی بگریخت و جایش را به غیاث‌الدین تغلق‌شاه دوم داد و خود در نگرکوت پناه گزید. وی در دورهٔ ابوبکرشاه تغلقی در ششم ربیع‌الاول ۷۹۱ق در سمانه برای دومین‌بار بر تخت شاهی نشست. ولی در این هنگام هنوز سلطان دهلی نبود تا این‌که، پس از چندبار نبرد با ابوبکرشاه و شکست از او، سرانجام ابوبکرشاه، به‌دلیل مخالفت ملک مبشّر رجب، مخاطب به اسلام‌خان، و بیشتر بندگان فیروزشاهی ناگزیر به ترکِ دهلی و رفتن به میوات نزد بهادر ناهر شد و در شانزده رجب ۷۹۲ق «مبشر رجب و بندگان فیروزشاهی عرایض بر سلطان فرستاده کیفیت رفتن ابوبکر شه باز نمود و خان‌خانان پسرِ خردِ سلطان [ناصرالدین محمد] را بر پیل سوار کرده چتر بر سر او کشیدند» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۴۹) و ناصرالدین محمد در نوزدهم رمضان ۷۹۲ق از جلیسر / جتیسر به شهر آمد و در کوشک فیروزآباد بر تخت شاهی جلوس کرد و وزارت خود را به مبشر رجب داد و او را خطاب اسلام‌خان بخشید. وی پس از چند روز به بخش اصلی شهر دهلی رفت و در کوشکَ همایون فرود آمد و چون از ابتدا به بندگان فیروزشاهی بدگمان بود، پیلان را از دست آنان بیرون آورد و به پیلبانان قدیم سپرد. بندگان فیروزشاهی رنجیده شباهنگام با زن و بچه‌هایشان از دهلی گریختند و در کوتلهٔ (= دژ) بهادرناهر در میوات به ابوبکرشاه پیوستند. «ناصرالدین محمدشاه باقی غلامان فیروزشاهی را که تقلید غلامان مصر می‌کردند از دهلی اخراج فرمود؛ چه در آن سنوات در مصر همین

صحبت بود که غلامان مستقل شده هر چندگاه صاحب خود را می‌کشتند و کارهای عجیب به ظهور می‌رسانیدند و به جای وی دیگری را می‌نشانیدند و مشهور است که ناصرالدین محمدشاه فرمود که از غلامان فیروزشاهی هر که زیاده به سه روز در شهر بماند جان و مالش سبیل باشد. پس بیشتری از ایشان درین سه روز از شهر به در رفتند و آن‌ها که نرفتند به دست افتاده به قتل رسیدند.» (تاریخ فرشته، ۱۵۳/۱) سلطان ناصرالدین سپس پسر خود همایون‌خان را با امرایی مانند اسلام‌خان و غالب‌خان و رای کمال‌الدین و رای ذوالجی (/ جلجین / خلجین) بر سر ابوبکرشاه و بهادر ناهر و بندگان فیروزشاهی هوادارشان فرستاد. سپاه شاهی به کوتله رسید و در محرم ۷۹۳ق ابوبکرشاه و هوادارانش را بشکست و در دژ به محاصره درآورد. در پی آن، سلطان ناصرالدین خود را بدان‌جا رساند. ابوبکرشاه و بهادر ناهر چاره‌ای جز آن ندیدند که امان بخواهند و تسلیم شوند. ناصرالدین محمدشاه، «بهادر ناهر را جامه [خلعت] داده بازگردانید» و ابوبکرشاه را در دژ میرته / میروت زندانی کرد، «چنان که هم در آن حبس به رحمت حق پیوست.» (تاریخ مبارک‌شاهی، ۱۵۱) سلطان آن‌گاه به اتاوه رفت و با رای برسنگه / هرسنگه دیدار کرد و او را خلعت بخشید و به دهلی بازگشت. در همین سال خبر رسید که فرحة‌الملک / نظام مفرح، مخاطب به راستی‌خان، بشوریده و از فرمانبرداری از حکومت دهلی سرباز زده است. سلطان در ربیع‌الاول ۷۹۳ق ظفرخان بن وجیه‌الملک را به حکومت گجرات و سرکوبی شورش راستی‌خان فرستاد. در ۷۹۴ق هرسنگه، راجهٔ اتاوه، و چند تن دیگر از سرکردگان بزرگ هندوان، یعنی سبیر راجهٔ پتیالی و ادهرن و بیربهان بشوریدند. سلطان، اسلام‌خان را برای سرکوبی هرسنگه فرستاد و خود برای گوشمالی دادن دیگر سرکردگان هندو رهسپار اتاوه گشت. اسلام‌خان، هرسنگه را بشکست و وی را به امان‌خواهی و فرمانبرداری واداشت. هرسنگه برای اظهار فرمانبرداری همراه اسلام‌خان به دهلی آمد. سلطان نیز برای سرکوبی سبیر و ادهرن که به روستای بلارام تاخته بودند بر سر آن‌ها لشکر کشید و چون به رود بیاه رسید آن‌ها بگریختند و در دژ اتاوه پناه گرفتند. سلطان به تعقیب هندوان پرداخت، اما آن‌ها اتاوه را بگذاشتند و گریختند. سلطان این دژ را ویران کرد و به قنوج رفت و پس از تاخت و تاز در نواحی قنوج و دلمو، رهسپار جالیسر / جتیسر شد و در آن‌جا دژی به‌نام محمدآباد بنیاد نهاد. در این هنگام (رجب ۷۹۴ق)، نامه‌ای از خواجهٔ جهان، حاکم دهلی، دریافت داشت که حاکی از قصد اسلام‌خان برای رفتن به لاهور و مولتان و برافراشتن لوای شورش در آن نواحی بود. پس سلطان به‌شتاب به دهلی بازگشت و بی‌درنگ اسلام‌خان را به حضور فراخواند و محکمه‌ای تشکیل داد. به‌رغم انکار اسلام‌خان، سلطان چون از قدرت فزایندهٔ وی بیمناک شده بود و در پی فرصت و بهانه‌ای برای قتلش می‌گشت به اتکای گواهی برادرزادهٔ هندوی اسلام‌خان به نام جاجو، که به‌سببی از عمش رنجیده و با او دشمنی می‌ورزید، دستور قتل او را صادر فرمود و شغل وزارت را به خواجهٔ جهان داد و ملک مقرب‌الملک را نیز به حکومت محمدآباد جالیسر فرستاد. در ۷۹۵ق مقرب‌الملک را به سرکوبی سبیر، ادهرن، بیربهان، جیت‌سنگه راتهور و دیگر راجگان سرکش هندو فرستاد. مقرب‌الملک به سوی قنوج لشکر کشید و چون هندوان به رویارویی با او پیش آمدند از در صلح درآمد و رایان هندو را به بهانهٔ گفت‌وگو دربارهٔ صلح به درون حصار قنوج فراخواند، به نیرنگ بر آنان دست یافت و همهٔ آن‌ها را بکشت، مگر سبیر را که بگریخت و به اتاوه رفت. بدین‌سان، مقرب‌الملک با نیرنگ بر هندوان پیروز گردید و به محمدآباد بازگشت. در شوال ۷۹۵ق سلطان به ولایت میوات تاخت و از آن‌جا به محمدآباد جالیسر رفت. وی در این هنگام بیمار شد، اما چون بشنید که بهادر ناهر اطراف دهلی را دستخوش تاخت و تاز کرده است، باری دیگر راه میوات پیش گرفت و بهادر ناهر را که از کوتله یا قلعه‌اش بیرون آمده بود بشکست. بهادر ناهر بگریخت و در کوه جهر پناه گزید. سلطان به محمدآباد بازگشت و در این هنگام بیماری او شدت گرفت. در ربیع‌الاول ۷۹۶ق شاهزاده همایون‌خان را به سرکوبی شیخاکهوکر، که سر به شورش برداشته و لاهور را گرفته بود، فرستاد، اما پیش از آن که شاهزاده رهسپار محل مأموریت خود شود سلطان درگذشت (هفدهم ربیع‌الاول ۷۹۶ق) و شاهزاده همایون با لقب سلطان علاءالدین سکندرشاه بر جای او نشست.

منابع: تاریخ صدر جهان، ۷۷-۷۹؛ تاریخ فرشته، ۱۵۲/۱-۱۵۴؛ تاریخ مبارکشاهی، ۱۴۵-۱۵۵؛ داستان ترکتازان هند، ۴۶۰/۱-۴۶۲؛ طبقات اکبری، ۱۲۳-۱۲۵؛ مرآت سکندری، ۱۰-۱۲؛ منتخب‌التواریخ، ۲۶۰/۱-۲۶۳؛

The Chronicles of the Pathan Kings, 305-311; *Tughluq Dynast*, 441-425.

برزگر

ناصرالدین محمودشاه (nā.se.rod.din.mah.mud.šāh)، ناصرالدنیا والدین ابوالمظفر محمود بن شمس‌الدین التتمش، دهلی ح۶۲۶ــ ۱۱ جمادی‌الاولی ۶۶۴ق، سلطان دهلی از خاندان غلامان ترک (۶۴۴ــ ۶۶۴ق). از پسران کهتر شمس‌الدین التتمش است و پس از مرگ برادر بزرگ خود ناصرالدین محمودشاه، که بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین پسر شمس‌الدین بود و حکومت اوده را داشت و پس از گشودن لکهنوتی و کشتن فرمانروای آن حسام‌الدین / غیاث‌الدین عوض خلجی (۶۲۴ق) به حکومت آن‌جا گماشته شد و در حیات پدرش درگذشت (۶۲۶ق)، به‌دنیا آمد. از این رو، شمس‌الدین نام و لقب پسر بزرگ خود ناصرالدین محمود را بدو داد و وی را همراه مادرش ملکهٔ جهان به کاخ شاهی در شهر لونی نزدیک دهلی فرستاد تا آن‌جا پرورش یابد. در دورهٔ جانشینان شمس‌الدین، چندی از شاهزادگان زندانی بود تا آنکه علاءالدین مسعودشاه (۶۳۹ــ ۶۴۴ق) وی را در ۶۴۱ق از بند بیرون آورد و به حکومت بهرایچ فرستاد. در بهرایچ «با کفار غزوات بسیار کرده آن خطه را معمور گردانید وصیت عدالت و رعیت‌پروری او انتشار یافته طباع خاص و عام خواهان او گشت.» (تاریخ فرشته، ۷۱/۱) چون ملوک و امرا تصمیم به برکناری علاءالدین گرفتند، وی را به آمدن به‌دهلی و نشستن بر تخت شاهی فراخواندند. ناصرالدین محمودشاه در بیست و سوم محرم ۶۴۴ق در دهلی، در قصر سبز، بر تخت شاهی نشست و در بیست و پنجم محرم «در قصر دولتخانه و پایگاه کوشک فیروزی بار عام فرمود.» (طبقات ناصری، ۴۷۸/۱) ناصرالدین محمودشاه گرچه، ظاهراً تحت سرپرستی مادرش «ملکهٔ جهان جلالة‌الدنیا والدین» که حتی در بهرایچ نیز همراه وی بود، به‌خوبی پرورش یافته و از صفات نیکوی بسیاری برخوردار بود (طبقات ناصری، ۴۷۷/۱ــ۴۷۸)، اما در کشورداری فرمانروایی کمابیش ناتوان بود و کارهای مملکتش را امرایش، به‌ویژه الغ‌خان غیاث‌الدین بلبن* که ابتدا امیرحاجب و سپس نایب‌السلطنهٔ او شد، می‌گرداندند. حتی ضیای برنی، در تاریخ فیروزشاهی خود، با این که صفات پسندیدهٔ سلطان ناصرالدین را می‌ستاید و می‌گوید وی «پادشاهی حلیم و کریم و متعبد بود، بیشتر نفقهٔ خود از وجه کتابت مصحف ساختی»، در عین حال می‌افزاید که «او [بلبن] سلطان ناصرالدین را نمونه می‌داشت و پادشاهی خود می‌راند.» درواقع، وی در سجایای شخصی برتر از اسلاف بلافصل خود بود، اما در مقام پادشاه هیچ از آنان برتر نبود و به‌خلاف آن‌ها نمی‌توانست امرای ترک را، که حاکمان حقیقی کشور به‌شمار می‌آمدند، زیر نظارت و سلطهٔ خود گیرد. به‌هرتقدیر، سلطان ناصرالدین در سال نخست پادشاهی خود، در رجب ۶۴۴ق، همراه امیرحاجب‌الغ‌خان، برای بیرون راندن مغولان، به‌سوی رود سند و مولتان لشکر کشید. پیش از آنکه جنگی درگیرد، مغولان پس از گرفتن غنایم بسیار از مولتان و لاهور و به اسارت درآوردن صدها تن عقب نشستند. در همان سال سلطان از رود راوی در لاهور گذشت و در کنار رود سودره خیمه زد و الغ‌خان را «سرلشکر ساخت و به‌جانب کوه جود [کوهستان جود میان رودهای سند و جهیلم واقع است] و اطراف آب سند فرستاد و خان اعظم الغ‌خان کوه جود و تمام بلاد و نواحی را نهیب و غارت نمود و کهکران و متمردان آن‌جا را که در سال گذشته مغولان را رهبری کرده به‌ولایت هند آورده بودند به‌قتل رسانید و زنان و دختران ایشان را اسیر کرد.» (تاریخ فرشته، ۷۱/۱) در شعبان ۶۴۵ق، سلطان و الغ‌خان به حدود قنوج لشکر بردند و دژی استوار در آن حوالی به نام تلسنده را که پناهگاه هندوان بود گشودند و همهٔ باشندگان دژ را بکشتند (۲۴ شوال ۶۴۵ق). اردوی شاهی سپس عازم ناحیهٔ کره شد و در دوازده ذوالقعدهٔ ۶۴۵ق بدان‌جا رسید. الغ‌خان که سه روز پیش‌تر بدان‌جا اعزام شده بود در آن نواحی کشتار و چپاول بسیار از هندوان کرد و غنایم فراوان گرفت. منهاج سراج شرح این لشکرکشی‌ها (یا به‌اصطلاح غزوات) و جنگ‌ها و کشتارها و غارت‌کردن هندوان را در ناصری‌نامهٔ خود به‌نظم درآورده است. پس از این فتوحات، اردوی شاهی در یازدهم ذوالحجهٔ ۶۴۵ق راه بازگشت به‌دهلی را پیش گرفت و در راه، ملک جلال‌الدین مسعودشاه، برادر سلطان، که حاکم قنوج بود به‌حضور سلطان رسید. در اوایل ۶۴۶ق ملک جلال‌الدین مسعودشاه به حکومت بدایون و سنبهل منصوب شد، اما وی که از قدرت روزافزون الغ‌خان (بلبن) بر جان خود بیمناک شده بود از سنبهل به کوه سنتور (یا لاهور) بگریخت. سلطان در شعبان ۶۴۶ق از دهلی بیرون آمد و پس از گذار میان دو آب گنگ و جون / جمنا به کنار رود بیاه رسید، ولی سپس خود به پایتخت بازگشت و الغ‌خان و دیگر امرا را با لشکرهای بسیار به‌طرف «رنتنبهور و نهب کوهپایهٔ میوات و بلاد باهر دیو که بزرگ‌ترین رایان هندوستان بود نامزد» کرد (طبقات ناصری، ۵۹/۲) در سوم صفر ۶۴۷ق الغ‌خان، پس از فتوحات بسیار و کشتن بسیاری از هندوان و گرفتن غنایم فراوان به دهلی بازگشت و در بیستم جمادی‌الاخری ۶۴۷ق دخترش را به زنی سلطان

ناصرالدین داد. در رجب همین سال قاضی جلال‌الدین کاشانی از اوده به دهلی آمد و قاضی ممالک شد. سلطان ناصرالدین در سوم رجب ۶۴۷ق غیاث‌الدین بلبن را که تاکنون منصب ملکی و امیر حاجبی داشت و به‌گونه‌ای روزافزون امور کشور را در دست خود گرفته بود لقب الغ‌خان اعظم بخشید و «نیابت ملک‌داری و لشکرکشی» را بدو داد و به‌واقع رسماً بلبن را در مقام نایب‌السلطنه صاحب‌اختیار کارهای کشوری و لشکری کرد. «خان اعظم الغ‌خان آن‌چنان قواعد نیابت و ملک‌داری را اساس نهاد که جمیع امور ملکی به قبضهٔ اقتدار او درآمد و هیچ‌یک را یارای تصرف در کار سلطنت نماند.» (تاریخ فرشته، ۷۱/۱) شیرخان، پسر عم الغ‌خان، نیز خطاب خان معظم یافت و به حکومت پنجاب و مولتان گماشته شد تا مراقب تحرکات سپاهیان مغول که در غزنین و کابل و قندهار و بلخ اردو زده بودند، باشد. سیف‌الدین کشلی‌خان‌ایبک، برادر الغ‌خان، هم که امیر آخر بود امیر حاجب شد (۶ رجب ۶۴۷ق). در شوال ۶۴۸ق، ملک اختیارالدین کربز / گربز بسیاری از مغولان را در مولتان اسیر کرد و به دهلی فرستاد. در همین سال قاضی‌القضات قاضی جلال‌الدین کاشانی / کاسانی درگذشت (۱۷ ذوالحجهٔ ۶۴۸ق) و شغلش را اندکی بعد به منهاج سراج دادند (۱۵ جمادی‌الاولی ۶۴۹ق). در ۶۴۹ق، ملک عزالدین بلبن کشلوخان، که امیری جاه‌طلب و بیمناک از قدرت روزافزون الغ‌خان غیاث‌الدین بلبن بود، در ناگور بشورید، ولی با آمدن سپاه شاهی بر سرش، از در تسلیم درآمد و سلطان به‌دهلی بازگشت. پسان‌تر چون شیرخان از مولتان به اچه عزیمت کرد عزالدین بلبن نیز رو به اچه نهاد، ولی در آن‌جا دستگیر و زندانی گردید و به ناگزیر دژ اچه را به شیرخان واگذارد. وی پس از آزادی، رو به دهلی نهاد و در هفدهم ربیع‌الثانی ۶۴۹ق به خدمت سلطان رسید و ناصرالدین او را بخشود و حکومت بدایون را بدو داد. سلطان و الغ‌خان در بیست و پنجم شعبان ۶۴۹ق به گوالیار و چندیری و نرور / نروال و مالوه لشکر کشیدند و «جاهِر اجار [چهندا دیو، راجهٔ چندیری و نرور، که نیرومندترین سرکردهٔ هندو در مالوه بود] که بزرگ‌ترین رایگان آن بلاد بو. و به‌قدر پنج هزار سوار و دو لک پیاده داشت منهزم گشت و قلعهٔ نرول که عمارت کرده بود فتح شد و نهب گشت.» (طبقات ناصری، ۴۸۵/۱) در ۶۵۰ق، نظر سلطان ناصرالدین، به تحریک عمادالدین ریحان و امرای دیگر، از الغ‌خان بلبن بگردید و بدو فرمود (اول محرم ۶۵۱ق) تا به سر اقطاع خود سوالک و هانسی برود و الغ‌خان به هانسی رفت. عمادالدین ریحان از فرصت بهره جست و سلطان را برانگیخت تا صاحب‌منصبان مرتبط با الغ‌خان را برکنار سازد و به تغییرات گسترده در مشاغل بزرگ دست زند. عین‌الملک محمد نظام‌الملک جنیدی به وزارت گماشته شد (ربیع‌الاول ۶۵۱ق) و عمادالدین ریحان وکیل در شد (جمادی‌الاولی ۶۵۱ق). کشلی‌خان ایبک، برادر الغ‌خان، از امیرحاجبی برکنار و به حکومت کره فرستاده شد و شمس‌الدین بهرایچی، به‌جای منهاج سراج، به قاضی‌القضاتی منصوب گردید (۲۷ رجب ۶۵۱ق). در همین سال سلطان ناصرالدین، باز به تحریک عمادالدین ریحان، بر سر الغ‌خان بلبن لشکر برد تا وی را از اقطاعاتش بیرون راند و الغ‌خان از هانسی به‌طرف ناگور رفت و سلطان هانسی و شغل امیرحاجبی را به شاهزاده رکن‌الدین فیروزشاه واگذار کرد و نیابت امیرحاجبی را به ملک عزالدین بلبن کشلوخان داد. الغ‌خان نیز که به ناگور رفته بود سپاهیانش را به سوی رن‌تنبهور و بُندی و چتور هدایت کرد و باهردیو، رایِ رن‌تنبهور، را بشکست و بگریزانند و غنایم فراوان گرفت و هندوان بسیار بکشت و به ناگور بازگشت. ناصرالدین در شوال ۶۵۱ق از دهلی بیرون آمد و به حوالی رود بیاه رفت و از آن‌جا به‌سوی تبرهنده و اچه و مولتان، که پس از آن‌که ملک شیرخان از رویارویی با مغولان سر باز زده و به ترکستان گریخته، در دست وابستگان او مانده بود، لشکر فرستاد و آن نواحی را از دست آن‌ها بیرون آورد (ذوالحجهٔ ۶۵۱ق) و به ارسلان‌خان سنجر چست داد. در ششم ربیع‌الاول ۶۵۲ق صدرالملک نجم‌الدین ابوبکر را بار دیگر به وزارت برگزید. چون عمادالدین ریحان مسلمانی هندی‌تبار بود سلطهٔ او بر دستگاه حکومتی برای ملوک و امرای برجسته که بیشتر از ترکان بودند به‌دشواری قابل تحمل بود (طبقات ناصری، ۲۲/۲). پس شماری از ملوک و امرا و ازجمله الغ‌خان با ملک جلال‌الدین مسعودشاه، برادر ناصرالدین، دست یکی کردند و بر سلطان بشوریدند و رو به دهلی نهادند. سلطان نیز با ریحان‌الدین برای رویارویی با آنان لشکر کشید. سرانجام، با پادرمیانی برخی امرا، مصالحه‌ای میان دو طرف برقرار شد (شوال ۶۵۲ق) که بنابرآن، عمادالدین ریحان از وظیفهٔ وکیل دری برکنار و به حکومت بدایون فرستاده شد (و بدین‌سان از پایتخت دور گردید)، لاهور به‌اقطاع ملک جلال‌الدین داده شد، و الغ‌خان بار دیگر به پایتخت بازآمد و بر کارها استیلا یافت و سلطان بیش از پیش بی‌اختیار گردید. در ۶۵۳ق قاضی منهاج سراج بار دیگر به منصب قاضی‌القضاتی

(۲۸ ربیع‌الاول ۶۵۳ق) و جمال‌الدین بسطامی به مقام شیخ‌الاسلامی (۱۳ رجب ۶۵۳ق) گماشته شدند. در این سال سلطان، قتلغ‌خان را، که مادر سلطان را به‌زنی داشت و رقیبی برای الغ‌خان به شمار می‌آمد، به‌حکومت اوده فرستاد (یا درواقع بدان‌جا تبعید کرد). قتلغ‌خان چون به اوده رسید پس از مدتی سر به شورش برداشت و ظاهراً عمادالدین ریحان بر آتش نافرمانی او دامن زد. در رجب ۶۵۳ق، ملک تاج‌الدین سنجر ماه‌پیشانی (سیوستانی) که اقطاع بهرایج به‌او داده شده بود ولی قتلغ‌خان او را در اوده بازداشته بود، توانست از بند بگریزد و عمادالدین ریحان را از بهرایج براند. عمادالدین به‌زودی دستگیر و کشته شد. قتلغ‌خان پس از جنگ و گریزهای بسیار به سنتورگره، تختگاه راجگان سدمور، گریخت و به رانه‌ریبال / رانه‌رام‌پال هندو پناه جست (۶۵۴ق)، ولی با آمدن سپاه شاهی و الغ‌خان در پی او تاب درایستادن نیاورد و از آن‌جا هم بگریخت و الغ‌خان «تمامت آن جبال را به تیغ زیر و زبر کرد... و چندان هنود متمرد را به قتل رسانید که در حدود و حصور نیاید» (طبقات ناصری، ۴۹۱/۱) و سلطان در ربیع‌الاول ۶۵۵ق به‌دهلی بازگشت. ملک قتلغ‌خان سپس در حوالی منصورپور و سامانه به ملک عزالدین کشلوخان بلبن که با لشکر اچه و مولتان بر سلطان بشوریده بود پیوست. سلطان چون از اتحاد آن دو آگاه گردید، الغ‌خان را با لشکری بر سرشان فرستاد (۱۵ جمادی‌الاولی ۶۵۵ق). در این اثنا برخی از بلندپایگان پایتخت، مانند شیخ‌الاسلام جمال‌الدین بسطامی، سید قطب‌الدین و شمس‌الدین بهرایجی، پنهانی به دو امیر شورشی نامه نوشتند و آن‌دو را به آمدن به دهلی فراخواندند و وعده کردند که دروازه‌های پایتخت را بر روی ایشان بگشایند. الغ‌خان از این توطئه آگاه‌گردید و پیکی نزد سلطان فرستاد و «باز نمودکه حال مخالفت دستاربندان برین جمله است» و از سلطان خواست تا اینان را به اقطاعاتشان در حوالی شهر فرستد. سلطان چنین کرد و یا، به‌روایتی، آن‌ها را بند برنهاد. پس چون قتلغ‌خان و کشلوخان، به دلگرمی آن‌نامه‌ها، از سامانه خود را به شتاب به دهلی رساندند با دروازه‌های بسته روبه‌رو شدند و پس از مواجهه با مقاومت سپاهیان بازمانده در شهر، راه بازگشت پیش گرفتند. الغ‌خان نیز در یازدهم جمادی‌الاخری ۶۵۵ق به دهلی بازگشت. در اواخر ۶۵۵ق، مغولان از خراسان به اچه و مولتان تاختند و کشلوخان با فرماندهٔ آنان سالین / ساری نویان عهد اتحاد بست. سلطان ناصرالدین، برای مقابله با مغولان، در ظاهر دهلی لشکرگاه ساخت و به بسیج سپاه پرداخت و به ملوک و امرای ولایات فرمان داد تا با سپاهشان رو به درگاه نهند (محرم ۶۵۶ق)، و چون لشکرها گردآمدند سپاه شاهی روانهٔ جنگ با مغولان گردید. با این همه، جنگی میان دو طرف درنگرفت و مغولان، گویا چون از انبوهی و نیرومندی سپاه شاهی آگاهی یافتند بترسیدند، پس از چند ماه تاخت و تاز در سرحدات، بازپس نشستند و سلطان نیز به دهلی بازآمد. چون ملک تاج‌الدین ارسلان‌خان سنجر و قتلغ‌خان / قلج‌خان مسعود جانی از اوده از پیوستن به اردوی شاهی سر باز زده بودند الغ‌خان بر سرشان لشکر برد و آن دو را به فرمانبرداری و آمدن به دهلی واداشت. سپس آن‌ها را بخشود و لکهنوتی و کره مانکپور را به‌ترتیب به قلتغ‌خان / قلج‌خان و ارسلان‌خان سپرد. اما حکومت قلج‌خان بر لکهنوتی دیری نپایید و سلطان در جمادی‌الاخری ۶۵۷ق حکومت آن‌جا را به عزالدین بلبن یوزبکی (که گویا عملاً قلج‌خان را ازلکهنوتی رانده بود) واگذاشت. در ۶ جمادی‌الاخری ۶۵۷ق شیخ‌الاسلام جمال‌الدین بسطامی و در ۲۴ همین‌ماه قاضی کبیرالدین درگذشتند و در رجب ۶۵۷ق ملک سیف‌الدین ایبک کشلی‌خان بمرد و به جایش پسر وی ملک علاءالدین محمد شغل امیرحاجبی یافت. در صفر ۶۵۸ق، الغ‌خان با سپاهی بزرگ مرکب از ده‌هزار سوار بر هندوان کوهپایهٔ پیرامون دهلی یا، دقیق‌تر، ساکنان میوات که به سرکردگی هندویی به‌نام ملکا بشوریده بودند لشکر برد و پس از کشتار و غارت بسیار و به اسارت درآوردن ۲۵۰ تن از سرکردگان هندوان به دهلی بازگشت (۴ ربیع‌الاول ۶۵۸ق). چند روز بعد در صحرای حوض‌رانی در بیرون دهلی درحضور سلطان و به‌فرمان هم‌او (و درواقع الغ‌خان) اسرا را به بدترین وضعی کشتند و از جمله بسیاری از آن‌ها را پوست بازکردند و پوست‌ها را از کاه انباشتند و بر دروازه‌های شهر بیاویختند. سلطان در هشتم ربیع‌الاول ۶۵۸ق به کوشک سبز رفت و در این کاخ، ایلچی هولاگوخان را در آیینی بسیار باشکوه، که الغ‌خان برای نشان دادن نیرومندی و شکوه پادشاهی دهلی بر پا کرده بود، به‌حضور پذیرفت. الغ‌خان در بیست و چهارم رجب ۶۵۸ق برای بار دوم بر سر ساکنان سرکش نواحی کوهستان میوات لشکر برد و «به سر آن جماعت مغافصه در رسید و جمله را به‌دست آورد و به قدر دوازده هزار تن آدمی از مرد و زن و فرزندان ایشان را به زیر تیغ بی‌دریغ آوردند... و غنایم بسیار از هر جنس به‌دست آورد.» (طبقات ناصری، ۸۹/۲) سلطان

ناصرالدین محمود، به‌نوشتهٔ تاریخ فرشته، در ۶۶۳ق بیمار شد و چندی بعد در ۶۶۴ق درگذشت. دربارهٔ رویدادهای میان سال‌های ۶۵۸ و ۶۶۴ق پادشاهی سلطان ناصرالدین، طبقات ناصری که دست‌اول‌ترین منبع در این‌باره و همروزگار و مداح سلطان است چیزی نمی‌گوید و منابع متأخرتر، ظاهراً سکوت کرده‌اند. به‌احتمال فراوان، در این سال‌ها، همانند سال‌های گذشته، قدرت و اختیارات واقعی در دست خان‌اعظم / معظم الغ‌خان غیاث‌الدین بلبن بود. وی ناصرالدین را همچون شاهی دست‌نشانده و پوشالی بر تخت نگه‌می‌داشت و سرانجام نیز پس از مرگ ناصرالدین (که برخی تاریخ‌نگاران معتقدند الغ‌خان وی را به‌زهر بکشت) خود به شاهی برآمد. سلطان ناصرالدین را همهٔ تاریخ‌نگاران به پرهیزکاری و دین‌داری ستوده‌اند. گویند وی «در سالی دو مصحف [قرآن] کتابت کردی و بهای آن در وجه قوت خاصهٔ خود مصروف داشتی... [و] سلطان هیچ کنیزی و خادمه‌ای ورای منکوحه نداشت.» (تاریخ فرشته، ۷۴/۱) ناصرالدین را همچنین به نرم‌خویی و گذشت بسیار، به‌ویژه در برابر ملوک و امیران شورشی، ستوده‌اند. با این همه، این خصایل پسندیده برای کسی که می‌بایست بر ملوک و امرای جاه‌طلب ترک که سلطان‌نشین دهلی را غنیمت و مایملک شخصی خود می‌شمردند فرمان براند چندان سودمند نمی‌افتاد. از همین‌رو، ناصرالدین در سراسر پادشاهی خود بازیچهٔ دست امرا، به‌ویژه الغ‌خان بلبن بود. در دورهٔ شاهزاده‌گی وی نیز مادر جاه‌طلب و بلندپروازش ملکهٔ جهان بود که بر وی سلطه داشت. معروف‌ترین سراینده و نویسندهٔ دورهٔ ناصرالدین محمود، منهاج سراج جوزجانی است که کتاب پرآوازه‌اش طبقات ناصری را در ۶۵۸ق به‌نام ناصرالدین نوشته است و در آن، گذشته از گزارشی دست اول و بسیار معتبر از رویدادهای روزگار سلاطین دهلی به‌ویژه ناصرالدین و شرح احوال امرا و ملوک بلندپایهٔ روزگار او، اشعاری نیز در ستایش وی آورده است. از دیگر سرایندگان درگاه وی می‌توان از عمید سنامی و شمس‌الدین دبیر یاد کرد.

منابع: بزم مملوکیه، ۱۷۶ـ۲۲۰؛ تاریخ صدرجهان، ۱۴ـ۱۵؛ تاریخ فرشته، ۷۰/۱ـ۷۴؛ تاریخ مبارک‌شاهی، ۲۴ـ۳۹؛ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ۵۰/۲ـ۵۱، ۵۳؛ طبقات اکبری، ۷۲/۱ـ۷۸؛ طبقات ناصری، ۴۳۷/۱، ۴۳۸، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۳ـ۴۵۵، ۴۷۱ـ۴۹۷؛ ۷/۲، ۱۸، ۲۸، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۷ـ۸۹، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۱۹؛ فتوح‌السلاطین، ۱۴۵ـ۱۶۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹۳/۱، ۶۰۷؛ ۸۸/۱۰؛ منتخب‌التواریخ، ۸۹/۱ـ۱۲۷؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۰، ۳۸، ۵۶، ۶۰، ۶۸، ۶۹، ۷۷؛

The Chronicles of the Pathan Kings of Dehli, 81-84; *Political History and Institutions of the Early Turkish Empire of Dehli,* 221-253.

برزگر

ناصرالدین محمودشاه تغلقی ← محمودشاه تغلقی

ناصر پیشاوری (nā.ser-e.pi.ša.va.ri)، ملک ناصر علی‌خان ناصر فرزند خان‌صاحب حاجی ملک رحمان، پیشاور ۱۹۰۱م ـ ، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیای وی برای داد و ستد از ایران به کشمیر کوچید و سپس در پیشاور سکنی گزید. پدر ناصر از دولت انگلیس لقب خان‌صاحب گرفت و قاضی افتخاری پیشاور بود. ناصر علوم مقدماتی را از بزرگان خود آموخت. پس از آن از محضر حافظ کفایت حسین و سید عدیل اختر کسب فیض کرد. اولین شعر فارسی را در ۱۹۱۸م سرود و شاگرد آقا سید محمد علی شاه خادم بود. زمانی رئیس انجمن بزم سخن پیشاور و بزم انیس بود. ملک ناصردر قصیده‌سرایی از روش شعرای گذشته و در غزل و قطعه از روش اقبال پیروی کرده است. اشعار وی ده هزار بیت از قصیده و غزل و قطعه و رباعی و چند مثنوی است. وی اشعاری در مدح میر عثمان علی خان نظام حیدرآباد دکن سروده است.

منبع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۵۴/۲؛ ۶۵۹/۳، ۶۸۳؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۴۰۷ـ۴۱۰؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۴۸۷ـ۴۹۱.

رسولی

ناصرجنگ (nā.ser.jang)، نواب نظام‌الدوله میراحمدخان بهادر ناصر جنگ فرزند نظام‌الملک آصف‌جاه، ـ ۱۷ محرم ۱۱۶۴ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پسر دوم نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۰۸۲ ـ ۱۱۶۱ق)، بنیادگذار خاندان آصف‌جاهیان / نظام‌های حیدرآباد دکن، بود. نظام‌الملک آصف‌جاه هنگامی که به‌فرمان یا به‌واقع درخواست محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) رهسپار دهلی شد، ناصرجنگ را به نیابت خود در دکن گذاشت (۱۱۵۰ق). ناصر در غیاب پدرش، دکن را به‌خوبی اداره کرد و به‌ویژه در برابر تاخت و تازهای مراته‌ها نگه‌داشت. در

۱۱۵۲ق بالاجی‌رائو (ـ ۱۲ صفر ۱۱۵۳ق)، پیشوای مراته‌ها با سپاهی بزرگ به سوی اورنگ‌آباد، مقر ناصرجنگ، تاخت. ناصرجنگ به رویارویی او شتافت و از ۲۸ شوال تا دهم ذوالحجهٔ ۱۱۵۲ق میان دو طرف جنگ درگرفت تا سرانجام سید لشکرخان از سوی آصف‌جاه از دهلی به دکن آمد و به‌کوشش او میان ناصرجنگ و باجی‌رائو پیمان صلحی بسته شد و ناصرجنگ به اورنگ‌آباد بازگشت و باجی رائو رهسپار مالوه شد (تاریخ راحت‌افزا، ۱۳۶). به روایتی، چون ناصرجنگ از گوداوری گذشت و به آهنگ سوزانیدن پونه، تختگاه مراته‌ها، رو به سوی احمدنگر نهاد باجی رائو «خواهشمند آشتی شد و ناصرجنگ آن را پذیرفت و به‌گفتهٔ پاره‌ای منابع باجی‌رائو به دیدن ناصرجنگ رفت» و ناصرجنگ سرکار گهرکهون و هندیه بر کنار رود نربده را به جاگیر او داد (داستان ترکتازان هند، ۲۷۸/۴). ناصرجنگ پس از دفع یورش باجی‌رائو، سودای فرمانروایی دکن را در حیات پدر در سر پروراند و بی‌اجازهٔ آصف‌جاه به عزل و نصب حکام و کارگزاران پرداخت و به حیدرآباد رفت و «کار به جایی رسید که جاگیرات سرکار عالی را تغیر نموده به هر که می‌خواست عطا می‌فرمود.» آصف‌جاه، پس از آگاهی از کارهای ناصرجنگ، پسر بزرگش غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ را به جای خود در دهلی گذاشت و به شتاب رهسپار دکن شد و در شعبان ۱۱۵۳ق به برهانپور رسید. ناصرجنگ از فرمان پدر سر پیچید و رفت و آمد پی در پی فرستادگان دو طرف نیز در حل اختلاف پدر و پسر کاری از پیش نبرد. بیشتر سرداران و سپاهیان دکن نخست جانب ناصرجنگ را گرفتند، ولی سپس «به‌نظر نمک‌خوارگی نواب آصف‌جاه در اقدام حرب تقاعد نمودند، نواب نظام‌الدوله رنگ فوج مشاهده کرده در روضهٔ شاه برهان‌الدین غریب گوشهٔ عزلت گرفت.» (سرو آزاد، ۱۷۹) پس از آمدن آصف‌جاه به اورنگ‌آباد، ناصرجنگ به دژ ملهیر رفت و نزدیک هفت‌هزار سوار گردآورد و رو به اورنگ‌آباد نهاد. اما در جنگ با آصف‌جاه شکست خورد و زخمی و گرفتار شد (۲۰ جمادی‌الاولی ۱۱۵۴ق). ناصرجنگ اندکی بعد، در ۱۱۵۴ / ۱۱۵۵ق بخشوده شد و آصف‌جاه در ۱۱۵۸ق «در حیدرآباد او را بنواخت و موردِ نوازش فرمود و صوبه‌داری اورنگ‌آباد تفویض نموده رخصتِ آن بلده ساخت.» (سرو آزاد، ۱۸۵) در ۱۱۵۹ق آصف‌جاه وی را برای گرفتن پیشکش نزد راجهٔ میسور فرستاد و ناصرجنگ پس از رفتن به سرینگ‌پتن، مقر راجه، و گرفتن پیشکش از او، خود را نزد پدرش در اورنگ‌آباد رسانید. ناصرجنگ پسان‌تر همراه آصف‌جاه به برهانپور رفت و پس از درگذشت آصف‌جاه (۵ جمادی‌الاول ۱۱۶۱ق) جای وی را در مقام حاکم دکن گرفت و به اورنگ‌آباد، کرسی حکومت دکن، بازگشت و صمصام‌الدوله شاهنوازخان میرعبدالرزاق خافی را به دیوانی حکومت خود گماشت. در ۱۱۶۲ق، به‌روایتی به درخواست احمدشاه گورکانی به جهت «اصلاح امور سلطنت که به سبب نزاع و نفاق اعیان حضور منجر به فساد عظیم شده بود» (سرو آزاد، ۱۸۶) و به‌روایتی دیگر چون پادشاه گورکانی درخواست ناصرجنگ را برای صدور فرمان حکومت دکن به نام وی بی‌جواب گذاشته بود (تاریخ راحت‌افزا)، ناصرجنگ با سپاهی بزرگ روانهٔ دهلی شد، اما چون به رود نربدا رسید با دریافت دستخطی از پادشاه گورکانی از ادامهٔ حرکت منصرف شد و به اورنگ‌آباد بازگشت. در این اثنا مظفرجنگ هدایت محی‌الدین‌خان، خواهرزادهٔ ناصرجنگ و حاکم بیجاپور (و رایچور و ادهونی) بشورید و به تحریک و همدستی حسین دوست‌خان نایطی، معروف به چنداصاحب، به آرکات / کرناتک تاخت و با یاری نیروهای دوپله، حاکم فرانسوی بندر پوندیچری / پوندیشری / پهول‌چری، انورالدین‌خان شهامت‌جنگ گوپاموی را که از سوی آصف‌جاه و سپس ناصرجنگ بر آن صوبه فرمان می‌راند بشکست و به قتل رساند و صوبهٔ آرکات / کرناتک را به‌تصرف خود درآورد (۱۶ شعبان ۱۱۶۲ق). ناصرجنگ سپاهی بزرگ بسیج کرد و رو به آرکات نهاد و مظفرجنگ و متحدان فرانسوی‌اش را در نزدیکی پوندیچری / پهول‌چری بشکست (۲۶ ربیع‌الآخر ۱۱۶۳ق) و مظفرجنگ را نیز به اسارت گرفت. با این وجود، به‌رغم نظر مصرانهٔ رایزنانش، از ریختن خون مظفرجنگ درگذشت و مصاحبان و لشکریان او را از جان و مال امان بخشید. وی سپس محمدعلی والاجاه پسر انورالدین‌خان را به حکومت آرکات گماشت. ناصرجنگ پس از آن در پی گشودن پوندیشری برآمد، ولی به‌سبب مقاومت فرانسویان و نیز شکاف در سپاه او تصمیم گرفت تا در ایام برسات / برشکال (فصل باران‌های موسمی) در آرکات، در سی کروهی پوندیشری، اردو زند. پس به آرکات رفت. در هنگام اقامتش در آرکات، برخی سرکردگان سپاه در پی قتل او برآمدند، ولی با شجاعت و کاردانی میرنجف‌علی‌خان این توطئه و برخی دسیسه‌های دیگر خنثی شد. در این اثنا، فرانسویان دژ استوار چنجی در چهارده کروهی آرکات را گرفتند. سالارجنگ، به رغم شدت باران‌های موسمی، به‌سرعت به سوی چنچی شتافت (شعبان ۱۱۶۳ق) و به جنگ

با فرانسویان پرداخت. اما این بار نیز گروهی از سرداران او، به‌ویژه سرداران افغان، مانند همت‌خان (بن الفخان بن ابراهیم‌خان بن خضرخان پنی) و عبدالمجیدخان، راه خیانت پیمودند و با فرانسویان دست به یکی کردند و سالارجنگ حتی از ساده‌دلی تا آخرین لحظه همچنان به آن‌ها اطمینان داشت و چون به‌وقت جنگ فیل خود را به سوی افغانان راند و از آن‌ها یاری خواست به تیر تفنگ همت‌خان و یکی از همراهانش کشته شد و افغانان سر او را بر نیزه کردند. پسان‌تر سرش را به تنش ملحق ساختند و به اورنگ‌آباد بردند و در پایین مرقد شاه‌برهان‌الدین غریب (در هشت کروهی اورنگ‌آباد) در جوار گور آصف‌جاه به‌خاک سپردند. غلام‌علی آزاد بلگرامی که از ملازمان ناصرجنگ بود و تا آخرین روز حیات نواب در ملازمتش به سر می‌برد، این قطعه را در تاریخ مرگ او سرود: «نواب عدل‌گستر عالی‌جناب رفت ــ فرصت نداد تیغ حوادث، شتاب رفت / در هفدهم ز ماه محرم شهید شد ــ تاریخ گفت نوحه‌گری "آفتاب رفت".» افغانان، پس از مرگ ناصرجنگ، مظفرجنگ سعدالله‌خان هدایت محی‌الدین‌خان را به سرداری برداشتند و وی از فرانسویان کمک گرفت و آهنگ حیدرآباد کرد. اما در میان راه میان مظفرجنگ و افغانان ناخوشی پیش آمد و کارشان به جنگ کشید و همت‌خان و دیگر سرداران افغان و نیز مظفرجنگ در اثنای نبرد کشته شدند (۱۷ ربیع‌الاول ۱۱۶۴ق). چنداصاحب نیز که با کمک فرانسویان آرکات را گرفته بود از محمدعلی والاجاه و متحدان انگلیسی‌اش شکست خورد و گرفتار شد و به قتل آمد (اول شعبان ۱۱۶۵ق). ناصرجنگ «امیری بود دین‌پرور، عدالت‌گستر، غیور صاحب عزم، صف‌آرای بزم و رزم. در اجرای احکام شریعت غرا جهد وافی می‌نمود. و در فریادرسی عاجز نالان بی‌دست و پا توجه تام می‌فرمود. در فصاحت تقریر و ادراک لطایف سخن کوس یکتایی می‌نواخت... پایهٔ مشق سخن را به تتبع میرزا صائب به جایی رسانیده بود که موشکافان دقایق معانی و رموزیابان لطایف سخن‌دانی نمی‌توانستند راهی به فرق تحقیق گشود... ذکای طبع و سرعت اندیشه به درجهٔ کمال داشت و در لمحه‌ای غزل طولانی آبدار به‌نظم می‌آورد.» (مآثرالامرا، ۸۴۸/۳، ۸۵۷) ناصرجنگ در شعر از غلام‌علی آزاد اصلاح سخن می‌گرفت و ناصر و آفتاب تخلص می‌کرد. دیوان آفتاب در سه جلد به‌کوشش میرزا نصرالله‌خان فدایی در ۱۳۰۱ق در حیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، ۶۲ـ۶۷؛ تاریخ راحت‌افزا، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۴ـ۱۴۲، ۱۶۲ـ۲۱۰؛ تاریخ زبان و ادبیات فارسی در خارج از ایران، ۳۷ـ۳۸؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۲۵ـ۱۲۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۷۶ـ۲۷۷؛ داستان ترکتازان هند، ۲۷۷/۴ـ۲۷۸، ۲۸۶ـ۲۸۸، ۳۰۲؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۹۷/۱، ۴۱۸؛ روز روشن، ۷۹۲ـ۷۹۴؛ سرو آزاد، ۱۷۹، ۱۸۴ـ۱۹۶؛ سیرالمتأخرین، ۸۸۶ـ۸۸۷؛ شمع انجمن، ۴۶۱ـ۴۶۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۲۵۹/۲ـ۲۲۶۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۰۴/۱؛ ۳۲۳/۵، ۳۶۲؛ ۱۹۷۱/۹؛ گل عجائب، ۱۶۶؛ مآثرالامرا، ۸۴۴/۳، ۸۴۵، ۸۴۸ـ۸۶۳؛ منتخب‌اللطائف، ۴۱۵؛ نتایج‌الافکار، ۷۴ـ۷۸؛ نشتر عشق، ۱۵۶۳/۵ـ۱۵۶۷؛

The Reign of Muhammad Shah, 100, 135, 136, 267, 268, 318.

برزگر

ناصر چترالی (**nā.ser-e.čat.rā.li**)، محمدناصرالملک فرزند شجاع‌الملک، ۱۳۱۵ ــ ۱۳۶۲ق / ۱۸۹۷ ــ ۱۹۴۳م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش والی چترال در ایالت کنونی سرحد پاکستان بود. ناصر تحصیلات ابتدایی را در چترال به‌انجام رساند. برای ادامهٔ تحصیل به پیشاور رفت و در دانشکدهٔ اسلامیهٔ پیشاور درس خواند. مدتی و از جمله در ۱۹۲۷م در دهلی آموزش و تحصیلات نظامی یافت و در ارتش بریتانیا به درجهٔ سروانی رسید. سپس در دستگاه کشوری هند سرگرم کار شد و تا سمت معاونت فرماندار در استان سرحد ترقی کرد. پس از مرگ پدرش (۱۹۳۶م) حاکم چترال شد و برای پیشرفت این ناحیه و بالابردن سطح زندگی مردم آن بسیار کوشید. عضو انجمن آسیایی لندن بود. سرانجام به بیماری فلج درگذشت. مهم‌ترین اثر وی مثنوی صحیفةالتکوین / احسن‌التحقیق فی مباحث‌التخلیق (لاهور، ۱۹۳۸م) است که در آن کوشیده تطابق نظریات جدید فلسفی و علمی با حقایق قرآنی را نشان دهد. وی ظاهراً منظومه‌های دیگری به نام‌های تحفةالابرار و مشرق‌الانوار نیز داشته است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۴۱/۵ـ۳۴۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۰۵/۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۶۰ـ۳۶۴؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۲۰.

برزگر

ناصرحسین جونپوری (nā.ser.ho.seyn-e.jun.pu.ri)، شیخ ناصرحسین فرزند مظفرحسین حسینی، ــ ۱۴ رجب ۱۳۱۳ق، دانشمند دینی شیعی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در جونپور به دنیا آمد و پرورش یافت. صرف و نحو و برخی کتاب‌های معقولات را نزد سخاوت‌علی جونپوری خواند و تحصیل معقولات را در محضر شیخ عبدالحلیم فرنگی محلی لکنویی (ــ ۱۲۸۵ق) به‌پایان برد. فقه و کلام را از مولوی گلشن‌علی گنجکانوی جونپوری (ــ ۱۲۹۱ق) آموخت و نزد سید محمدتقی لکنویی تکمیل کرد و در جمیع علوم عقلی و نقلی متداول، به‌ویژه در صرف و نحو و بلاغت و فقه، استادی یافت. به عربستان و عراق سفر کرد و حج گزارد و مقابر مقدس امامان شیعه را زیارت کرد. در جونپور به تدریس و تألیف اشتغال داشت و مدرسهٔ امامیهٔ جونپور به برکت وجود او به اوج ترقی رسید. دانشوری بسیار پرهیزکار بود، جامهٔ ساده می‌پوشید و از تظاهر، تصنع و دروغ سخت بیزار بود. گذشته از نثر، در نظم هم مهارت داشت و به فارسی و عربی و اردو شعر می‌سرود و ناصر تخلص می‌کرد: «ره اسرار بزم طوروشان انوارت ــ کلیم‌الله حیران در تماشاگه دیدارت / خس و خار است در ره ایشان سنبل و ریحان ــ بیابان نجف را بوستان دانند زوارت / فلک هم نعرهٔ تحسین زند از فرط خوشحالی ــ به‌گوش او رسد ناصر اگر این نظم اشعارت.» از آثارش: ۱ــ ناصرالادب به‌فارسی که مجموعه‌ای از قصص و حکایات است (جونپور، ۱۳۱۰ق / ۱۸۹۳م)؛ ۲ــ رسالة فی نجاسة‌الکافر / الاکبرآبادیه / جواب رسالهٔ اکبرآبادیه در نجاست کفار به‌فارسی؛ ۳ــ عبرات‌العیون و عیون‌العبرات به‌اردو (جونپور، ۱۳۳۳ق)؛ ۴ــ هدایات ناصریه به اردو که مجموعهٔ برخی پرسش و پاسخ‌های دینی است (هند، ۱۳۲۲ق)؛ ۵ــ رشق‌النبال علی اصحاب‌الضلال به‌اردو دربارهٔ متعه و تحریف قرآن (لدهیانه، ۱۲۸۱ق)؛ ۶ــ نظرالنذور به‌اردو؛ ۷ــ علم‌الادب فی مناهج کلام‌العرب به‌عربی؛ ۸ــ رساله در میلاد نبی به‌اردو؛ ۹ــ رساله در رد اخباریون به اردو؛ ۱۰ــ شرح زبدة‌الاصول به‌اردو؛ ۱۲ــ حل‌الضابط؛ ۱۳ــ شرح تهذیب‌المنطق به‌اردو؛ ۱۴ــ کتابی مبسوط در فضایل و مصایب امامان به اردو.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۲۰۱/۱۰؛ امامیه مصنفین، ۴۵/۱، ۴۳۵؛ ۶/۲، ۲۲۵، ۲۵۴؛ تکملهٔ نجوم‌السما، ۲۷/۱-۳۰؛ الذریعه، ۱۵/۲۴، ۳۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۱۲۳؛ مطلع انوار، ۶۶۵-۶۶۶؛

Catalogue of the Library of the India office, vol.II, part VI, 375.

برزگر

ناصر حسین مولوی لکنویی (nā.ser.ho.seyn-e.maw.la.wi-e lak.nu.i)، نجم‌الدین ابوالفضل سید اسحاق، مشهور به ناصرحسین و ملقب به شمس‌العلما، فرزند سید ابوالظفر مهدی، مشهور به حامد حسین، لکنو ۱۲۸۴ ــ همان‌جا ۱۳۶۱ق، عالم دینی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی هندی. در کودکی نهج‌البلاغه را هفت بار نزد پدر خواند و بیشتر آن را از بر کرد. سپس علوم ادبی، معارف و حکمت را نزد مفتی عباس بن علی حسینی شوشتری (ــ۱۳۰۶ق) فرا گرفت و نزد وی مقامی والا داشت، چنان‌که شوشتری به وی اجازهٔ روایت داد و نیز وصیت کرد، تا پس از مرگش، ناصر حسین بر پیکرش نماز گزارد. ناصر حسین از علمای دیگر، چون پدرش سید میرحامد حسین (ــ۱۳۰۶ق)، حاج میرزا حسین نوری و سیدمرتضی کشمیری روایت می‌کرد. در ۱۳۵۲ق شیخ شهاب‌الدین مرعشی و در ۱۳۳۹ق شیخ آقا بزرگ تهرانی، از وی اجازهٔ روایت گرفتند. ناصر حسین از علمای امامیهٔ هندوستان به شمار می‌رفت و در لکنو مرجع تقلید بسیاری از شیعیان بود. چون در گذشت پیکرش را در مرقد قاضی نورالله شوشتری مرعشی در شهر آگره به خاک سپردند. از ناصرحسین آثار ارزنده‌ای به نظم ونثر فارسی، عربی و اردو به یادگار مانده است. از جملهٔ آثارش: الانشاءات‌الفارسیه، شامل خطبه‌ها و مقاله‌های فارسی؛ حاشیه بر اصول کافی؛ حدیث‌الطیر؛ حدیث انا مدینة العلم؛ حدیث‌الثقلین؛ حدیث‌السفینة؛ دیوان‌الخطب؛ دیوان شعر به فارسی، عربی و اردو؛ فهرس انساب‌السمعانی؛ مفتاح‌الهدایة فی اصول‌الدین و فروعه که آن را سید شبیر حسین به اردو ترجمه کرده است (لکنو،۱۳۲۳ق)؛ المنشآت به فارسی؛ المنشآت به عربی؛ نفحات‌الانس؛ نفحات‌الازهار فی فضائل الائمة‌الاطهار در ۱۶ جلد؛ ما ظهر من‌الفضائل لامیرالمؤمنین(ع)؛ مسند فاطمة بنت‌الحسین(ع)؛ اسباغ‌النائل بتحقیق‌المسائل؛ المواعظ.

منابع: اعیان الشیعه، ۲۰۰/۱۰-۲۰۱؛ امامیه مصنفین، ۱۲۷/۱، ۱۶۱، ۱۶۷، ۵۱۶، ۵۱۸؛ ریحانة‌الادب، ۹۷/۶-۹۸؛ الفوائدالرضویه، ۹۲؛ مصفی‌المقال، ۱۶۴؛ معجم رجال‌الفکر و ادب فی‌النجف، ۳۹۰؛ المسلسلات فی‌الاجازات، ۱۰۸/۲-۱۱۳؛ نزهة‌الخواطر، ۴۸۸/۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,452-453.

دانشنامه

ناصرعلی سرهندی ← علی سرهندی

ناصرعلی غیاثپوری (nā.ser.a.li-ye.qi.yās.pu.ri)، محمدناصرعلی پسر شیخ حیدرعلی غیاثپوری منیری عظیم‌آبادی، ـ ۱۳۰۵ق، دانشمند و ادیب و پزشک فارسی‌نویسی شبه‌قاره. در روستای غیاث‌پور، از توابع عظیم‌آباد در استان بهار هند به دنیا آمد. مقدمات علوم را نزد مولوی علی اعظم‌پهلواروی خواند. سپس برای دانش‌آموزی به شهرهای دیگر سفر کرد. بسیاری از کتاب‌های درسی را نزد مولانا عبدالحلیم بن امین‌الله انصاری لکنویی آموخت. پزشکی را از حکیم ابراهیم بن یعقوب حنفی لکنویی فراگرفت و مدتی دراز نزد او کارآموزی کرد. آن گاه به ولایت خود بازگشت و در شهر آره رحل اقامت افکند و به کار پزشکی و تدریس و تألیف سرگرم بود و سرانجام در همان‌جا درگذشت. ناصرعلی مؤلفی پرکار بود و آثار فراوان که بیشتر آن‌ها در پزشکی است به فارسی نوشته است. از آثارش: ۱ـ ناصرالمعالجین که ظاهراً در محرم ۱۲۸۰ق به انجام رسیده است. این اثر در یک مقدمه، در اموری که اطلاع بر آن قبل از شروع در مطلوب ضروری است، و بیست و هشت مقاله است. مقدمه خود در هفده فصل است و برخی فصل‌های آن بدین قرار است: ۱ـ تعریف علم طب و موضوع و غایت آن، ۵ـ معنی اصطلاح مصلح و بدل و قدر شربت، ۱۰ـ مسهل، ۱۵ـ شیاف و ۱۷ـ حجامت. ۲۸ مقاله در ذکر ادویهٔ مفرده، به‌ترتیب الفبایی است، بدین‌سان که هر حرف در یک مقاله به شیوهٔ تقویمی و جداول است و هر واژه در ده ستون (۱ـ نام عربی، ۲ـ نام فارسی آن، ۳ـ نام هندی آن، ۴ـ ماهیت، ۵ـ طبیعت، ۶ـ مضر، ۷ـ مصلح، ۸ـ بدل، ۹ـ قدر شربت و ۱۰ـ خواص)، آمده است. ناصرالمعالجین در ۱۲۹۳ق در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ ۲ـ مفردات ناصری که پس از ناصرالمعالجین نوشته شده و مختصرتر از آن است و در یک مقدمه (در شش فصل: ۱ـ تعریف و غایت علم طب، ۲ـ معرفت مزاج و درجات اربعهٔ ادویه، ۳ـ صفات ادویهٔ مفرده و اسامی آن‌ها، ۴ـ بعض از اصطلاحات اطبا، ۵ـ احراق، تحمیص، تشویه، تقلیه و تدبیر غسل برخی ادویه و ۶ـ رموز و علامات جدول‌ها)، و بیست و چهار باب در ذکر ادویهٔ مفرده، به‌صورت جدول‌های تقویمی ده ستونی، و سرانجام باب بیست و پنجمی است که عنوان جداگانهٔ تکملهٔ ناصری دارد و در خواص جانوران، با بیان حلت و حرمت، به‌ترتیب حروف تهجی است. این اثر در ۱۲۸۰ و ۱۲۹۰ق در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ ۳ـ ناصرالابرار فی مناقب اهل بیت‌الاطهار؛ ۴ـ عناصرالشهادتین؛ ۵ـ عناصرالبرکات که ترجمهٔ دلائل‌الخیرات است؛ ۶ـ عناصرالحسنات؛ ۷ـ ناصرالطلاب؛ ۸ـ اربع عناصر که ناصرعلی آن را به‌خواهش پسرش نوشته و در آن زیر عناوین مختلف، مانند اعزاء، اهل حرفه، اقسام غله، اسامی ظروف و غیره، واژگان فارسی متعلق به آن عنوان را به ردیف آورده و در مقابل آن در ستون‌های دیگر معادل‌های عربی، اردو و انگلیسی واژگان فارسی را یاد کرده است. این کتاب که در ۱۲۹۸ق / ۱۸۸۱م در لکنو چاپ شده اثری بسیار ساده و در واقع برای استفادهٔ کودکان به‌تحریر درآمده است؛ ۹ـ الفبای ناصری (لکنو، ۱۸۷۷م)؛ ۹ـ تعلیم مصطفایی (لکنو، ۱۸۷۶م)؛ ۱۰ـ لغات ناصری (لکنو، ۱۸۸۰م)؛ ۱۱ـ ناصرالصبیان (لکنو، ۱۲۹۱ق).

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۵۲، ۴۵۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۴۵/۱، ۷۵۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۳۴/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۴۹۰/۸-۴۹۱.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 452.

برزگر

ناصری (nā.se.ri)، خواجه ابونصر، سدهٔ هفتم هجری، شاعر ایرانی. از تاریخ تولد و مرگ وی آگاهی نداریم. ناصری از مردم میهنه در خراسان و از نوادگان ابوسعید ابوالخیر بود. از زادگاهش به دهلی رفت. او در آن‌جا نزد خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی شتافت و از وی همت خواست. سپس قصیده‌ای گفت و به دربار ایلتتمش رفت. مطلع قصیدهٔ وی چنین است «ای فتنه از نهیب تو زنهار خواسته ـ تیغ تو مال و فیل زکفار خواسته» گویند سلطان چون این بیت شنید، روی به دیگر سوی کرد. شاعر دل‌آزرده شد. سلطان تعداد ابیات قصیده را از شاعر پرسید، گفت پنجاه و سه بیت است و سلطان نیز پنجاه و سه سکه به او صله داد. ناصری سکه‌ها را پیش خواجه قطب‌الدین بختیار برد، اما خواجه از پذیرفتن آن خودداری کرد. از اشعار ناصری تنها این قطعه در تذکره‌ها آمده است: «از زود رفتنت، همه روز است ماتمم ـ وز دیر آمدن همه شب ماتمی دگر / ترسم حکایت غم‌های خود کنم ـ غمگین شوی از این غم و این هم غمی دگر.»

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۶۷۱/۲؛ بزم مملوکیه، ۹۶-۹۷؛ مخزن‌الغرائب، ۳۴۹/۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند،

۶۳.

جهان‌تاب

ناطق کشمیری (nā.teq-e.kaš.mi.ri)، محمدحسن، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در شعر از انوری پیروی می‌کرد و با ملاطاهر غنی دوستی داشت. ناطق شاعری صاحب‌دیوان است و پسرش متخلص به فایق در ۱۰۷۸ق/۷-۱۶۶۸م دیوان وی را گردآورده است. در این اثر قصاید و قطعه‌ها بدون عنوان بوده و دربارهٔ عمارات، باغ‌ها و تاریخ فتوحات است. از مضامین اشعار ناطق چنین برمی‌آید که او بیشتر زندگی خود را در کشمیر و لاهور گذرانده و در روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) با امرا و حاکمان آن‌دیار آشنایی داشته است. ناطق در هنگام فتوحات مادهٔ تاریخ می‌سروده است که از آن‌شمار است مادهٔ تاریخ فتح تبت به دست ظفرخان احسن: «قضا سال تاریخ فتح تبت ــ رقم‌زد، به‌زودی شده کار فتح (۱۰۴۷ق).» نسخه‌ای دست‌نویس از دیوان ناطق به‌شمارهٔ 945PiVI159 در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲/۴۳۰-۴۳۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۳/۱۵۷۸-۱۵۸۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۵۱؛ الذریعه، ۹/۱۱۶۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۲۸، شمارهٔ ۱۷۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷/۸۶۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 455.

فتح‌نیا طبری

ناطق لاهوری (nā.teq-e.lā.hu.ri)، خواجه رحمت‌الله، نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم لاهور بود، اما در دهلی برآمد. او بعدها به توران کوچید و سیزده سال در آن‌جا نشیمن گزید. سپس به فرخ‌آباد رفت و چندی نیز در آن‌جا بماند. ناطق در واپسین سال‌های زندگانی‌اش به لکنو رفت و در همان‌جا نیز درگذشت. مؤلف تذکرهٔ نشتر عشق در شرح زندگانی ناطق از دوستی خود با وی سخن گفته است. او شاعری متفنن بود و نزد واقف لاهوری و مظهر دهلوی مشق سخن می‌کرد. از سروده‌های ناطق ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «هوس دوستی مثل تو دشمن کردم ــ نکند شعله به خَس آن‌چه به خود من کردم.»

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۶۴؛ صبح گلشن، ۴۹۶؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۵۰۵-۵۰۶؛ نشتر عشق، ۱۵۸۸/۵.

جهان‌تاب

ناطق مکرانی (nā.teq-e.mak.rā.ni)، گل محمد، ــ ۱۲۶۴ق / ۱۸۴۸م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. چون در مکران قدر اشعارش را ندانستند، به سند کوچید و از احترام میرصوبدارخان تالپور برخوردار شد و از وی تخلص دلخوش گرفت. سپس به دربار شاهان اوده، محمدعلی‌شاه و واجدعلی‌شاه راه یافت و اشعاری در مدح آنان سرود. به نوشتهٔ محمدابراهیم خلیل در تذکرهٔ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، دلخوش «جامع کمالات، حاوی حسنات، به‌عربی فایق، به‌فارسی رایق، میان‌گل محمد مکرانی است. مشتاق به آن حد بود که زیاد از نصف شرح وقایه یادداشت، و هدایه فقه را هم یاد می‌کرد از ربع درگذشته باشد. کلام فارسی هم بسیار بر زبان داشت، در علم صحبت هم‌کم کسی به او پهلو زند. الغرض اعجوبهٔ روزگار بود. در بلدهٔ تهته و در متعلوی بهره اندوخت. اگر چه سرمایه‌دار بود، اما هنوز طلب را از دست نمی‌داد.» دلخوش با مخدوم عبدالکریم ثانی، معروف به دائم‌الصوم (۱۲۷۲ق) پدر محمد ابراهیم خلیل معاشر بود. دلخوش بیشتر وقت خود را در خانقاه او به سر می‌برد و دائم‌الصوم می‌گفت «علم صحبت ما تأثیر صحبت دلخوش است.» میر صوبدارخان تالپور مستمری برای دلخوش تعیین کرد، اما وی نپذیرفت. پس از آن به هند کوچید و ناطق تخلص کرد. وی با غالب دهلوی معاصر و معاشر بود. جواهرسنگ جوهر پسر بختاورسنگه شاگرد ناطق، اشعار وی را گردآورده و جوهر معظم نامیده است و این دیوان ۱۱۴۰ بیت شعر دارد (لکنو، ۱۲۷۷ق / ۱۸۶۰م). بار دوم، آکادمی بلوچی کویته جوهر معظم را با مقدمهٔ انعام‌الحق کوثر به‌چاپ رسانده است. جوهر معظم شامل قصیده (۶۸۲ بیت)، غزل (۴۴۰بیت)، رباعی (۹ رباعی) و رقعات (نامه‌های نثر، ۹ صفحه) است. بیشتر قصاید دلخوش، خطابیه است و در مدح شاهزادگان سروده است. تلخی‌ها، ناروایی‌ها و غم درون‌مایهٔ سروده‌های ناطق است. وی مثنوی نیز داشته، اما تاکنون به‌دست نیامده است.

منابع: پاکستانی ادب، ۳۲۸-۳۲۹؛ تذکرهٔ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۲۶۴-۲۷۷؛ دود چراغ محفل، ۱-۷۷؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۲۰-۳۱؛ شمع انجمن، ۴۶۷-۴۶۸؛ انعام‌الحق کوثر، «شعرگویی در کلات و کوئته»، هلال، جلد یازدهم، شمارهٔ ۴ (مسلسل ۴۶)، فروردین ۱۳۴۳ش، ص۴۳-۴۱؛ انعام‌الحق کوثر، «ناطق و غالب»،

همان‌جا، جلد شانزدهم، شمارهٔ مسلسل ۸۸، اسفند ۱۳۴۷ش، صص ۴۰-۴۳.

رسولی

ناطقی استرابادی (nā.te.qi-ye.es.tar.ā.bā.di)، مولانا ناطقی، ــ ۱۰۰۱ق، شاعر ایرانی. از مردم استراباد بود. در جوانی، در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق)، به هند رفت و مدتی دراز در آن سرزمین به‌سر برد. مالی گردآورد و به ایران بازگشت. در ایران نیز مدتی به داد و ستد می‌پرداخت. از این میان زمانی برای فروش کالا به کاشان رفت و پس از فروش اجناس، برای دیدن خویشان و یاران، قصد زادگاهش کرد و با «جمعی از تجار راه وطن پیش گرفت، و چون به نواحی ری رسید، جمعی از اعراب سعیدی که در آن‌جا متوطن [بودند]... بر سر قافله آمده دست به تاراج و غارت برآوردند و اموال مولانا را اکثر به نهب و غارت بردند.» در پیِ آن، ناطقی برای عرض شکایت به اردوی شاهی رفت و صورت واقعه را به همراه قصیده‌ای که در مدح میرزا سلمان جابری اصفهانی (ــ ۹۹۱ق)، وزیر محمد خدابنده، پادشاه صفوی (۹۸۵ ــ ۹۹۶ق)، سروده بود به عرض وزیر رسانید. میرزا سلمان در ابتدا اظهار تأسف کرد و قول داد که قورچیانی چند بر سر آن اعراب بفرستد تا اموال ناطقی و دیگر تجار را بازپس گیرند. اما بر اثر اشتغال به کارهای گوناگون دولتی این کار را از یاد برد یا به تعویق انداخت تا این‌که ناطقی در پی تجدید شکایت خود برآمد و «روزی که جناب میرزا [سلمان] به زیارت شاهزاده حسین بن علی بن موسی‌الرضا... می‌رفت بر سر راه آمده بی‌هنگام دست بلند کرد که عریضهٔ مهم مذکور بدهد، میرزا خیال کرد که شخصی است به‌واسطهٔ طمع بر سر راه آمده، عریضه از وی نگرفته بنیاد دشنام کرد.» مولانا ناطقی از وزیر ناامید شد و از ثروتش درگذشت و از قزوین به کاشان بازگشت و به اندک مالی که برایش مانده بود بسنده کرد. در ۹۹۰ق همراه تقی کاشی به عتبات سفر کرد و پس از زیارت بارگاه ائمهٔ اطهار، از بغداد به بصره رفت و از آن‌جا بار دیگر رهسپار هند گردید (خلاصة‌الاشعار). این‌بار باز مدتی در هند ماند. آنگاه راه بازگشت به ایران پیش گرفت، اما هنوز منازلی چند نپیموده بود که مرگ وی را در ربود. گویند در هنگام جان‌سپاری، این رباعی را در حسب حال خود سرود: «ای کاش ز خانه در نمی‌دانستم ــ وز خویش برون سفر نمی‌دانستم / چون جغد نهان به کنج ویرانهٔ خویش ــ می‌مردم و بال و پر نمی‌دانستم.» ناطقی در کنار رودگنگ درگذشت، اما پیکرش را به بنارس بردند و در آن‌جا به خاک سپردند. گویا دیوانی از او به‌جا نمانده است، اما شمار قابل توجهی از اشعارش در تذکره‌ها، از آن میان ۱۷۵ بیت در خلاصة‌الاشعار و ۳۳ بیت در عرفات‌العاشقین آمده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۸۷؛ الذریعه، ۱۱۶۱/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۶۷/۲؛ شام غریبان، ۲۶۶؛ صبح گلشن، ۴۹۷-۴۹۸؛ کاروان هند، ۱۴۰۶-۱۴۱۳؛ مخزن‌الغرائب، ۴۵۳/۵؛ منتخب‌الاشعار، ۴۰۳؛ نشتر عشق، ۱۵۸۸/۵-۱۵۹۹؛ هفت اقلیم، ۱۲۱/۳.

برزگر

ناظر مدراسی (nā.zer-e.mad.rā.si)، غلام عبدالقادر نایطی، مخاطب به قادر عظیم خان بهادر، پسر غلام محی‌الدین معجز نایطی شافعی، مدراس ۱۲۰۰ ــ ۱۲۴۳ق، شاعر، نویسنده و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. کتاب‌های فارسی را نزد پدرش و میرجعفر علی و کتاب‌های عربی را نزد مولوی حافظ محمدحسین و مولوی شرف‌الملک بهادر و ملک‌العلما مولوی علاءالدین احمد خواند. در اوایل حکومت عظیم‌الدوله بهادر، نواب آرکات / کرناتک (۱۲۱۶ ــ ۱۲۳۵ق)، به‌لقب قادر عظیم‌خان بهادر مخاطب گشت و منصبش ارتقا و راتبه‌اش افزایش یافت. چندی منشیگری دربار، سرپرستی کتابخانهٔ نواب و منصب میرسامانی داشت. از آثارش: ۱ــ بهار اعظم‌جاهی (مدراس، ۱۹۶۱م) که تاریخ شهر مدراس و نواب اعظم‌جاه (۱۲۳۵ ــ ۱۲۴۱ق) و گزارش رویدادهای روزانهٔ سفر اعظم‌جاه به ناگور (راجستان) برای زیارت مزار شیخ حمیدالدین ناگوری و دیگر مشایخ مدفون در آن‌جا است (مدراس، ۱۹۶۱م)؛ ۲ــ گلستان نسب در نسب و فضایل تیرهٔ نایط (قومی عرب‌تبار و ساکن جنوب و غرب هند) که در ۱۲۲۴ق / ۱۸۰۹م نوشته شده و در ۱۸۴۳م در مدراس به‌چاپ رسیده است؛ ۳ــ خلدستان در شرح بوستان سعدی؛ ۴ــ روضهٔ دلگشا در شرح یوسف و زلیخا؛ ۵ــ شرح سکندرنامه.

منابع: اشارات بینش، ۱۱۶، ۱۵۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۸۰۲/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۹۳/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۷۹۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۴۷، ۲۲۵۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 457; *Mughals in*

India, 374; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1083-1084.

برزگر

ناظر و منظور (nā.zer.va.man.zur)، مثنوی عاشقانه از حامی ابرقوهی* که در ۹۷۲ق در ۱۵۶ بیت سرود. ابرقوهی این مثنوی را در سال‌های اقامت در گلکندهٔ دکن ساخت و در آن به شرح رخداد عاشقانه‌ای می‌پردازد که برای او در هند پیش آمده بود. نسخه‌ای از این مثنوی در میان کلیات ابرقوهی که در هند کتابت شده است در کتابخانهٔ مجلس (شمارهٔ ۹۶۴) نگه‌داری می‌شود.

منابع: الذریعه، ۳۱۸-۳۱۷/۱۹؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۲۱۲/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۵۹/۴؛ کاروان هند، ۳۱۱/۱.

ضیایی

ناظم تبریزی (nā.zem-e.tab.ri.zi)، محمدصادق، معروف به صادقا، ــ ح۱۰۸۰ق، شاعر و تذکره‌نویس ایرانی. در عباس‌آباد اصفهان می‌زیست و از شاعران درگاه شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) بود. با کلیم همدانی (ــ ۱۰۶۱ق) دوستی داشت و در ۱۰۲۸ق که کلیم از هند به ایران بازگشت آن دو با یکدیگر دیدار کردند و دو سال به‌دوستی و همنشینی با یکدیگر به سر بردند. در ۱۰۳۰ق کلیم بار دیگر رهسپار هند شد و ناظم آهنگ حج کرد و چند سالی را در کنار خانهٔ خداگذراند. در اواخر دورهٔ شاه‌عباس به هند رفت و گویند در بازگشت در دریا غرق شد و اگر چنین باشد باید سال‌های بسیاری را در هند گذرانده باشد، زیرا به گفتهٔ نصرآبادی وی چند سال پیش از تألیف تذکرهٔ نصرآبادی درگذشته بود. گفتنی است که، به گفتهٔ برخی منابع، ناظم در هند به دکن رفته و مدتی را در دربار ابراهیم دوم عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور (۹۸۸ ــ ۱۰۳۵ق)، به سر برده و قصیده‌ای در مدح وی و وزیرش شاهنوازخان شیرازی سروده است. از آثار به‌جا ماندهٔ ناظم، تذکرهٔ ناظم / نظم گزیده است که درواقع گزیده‌ای از غزلیات و رباعیات شعرا با شرح احوال ایشان است. ناظم خود دربارهٔ موجبات تألیف این اثر می‌گوید که «در اول سنهٔ هزار و بیست و هشت... در دارالسلطنهٔ صفاهان... طبع همایون آن شاه دین‌پناه [شاه‌عباس] را میلی به استماع اشعار به هم رسید، صاحب فطرتانی راکه در سریر اعلی حاضر بودند، مأمور به انتخاب اشعار گران‌مایهٔ استادان بلندپایه نمودند، از آن‌جمله این... فقیر حقیر محمدصادق‌الشهیر به‌ناظم تبریزی، به امید این‌که شاید وسیله‌ای به جهت تقبیل آن آستان ملایک آشیان و قبول خدمت بساط عزت به‌دست آورد.» ناظم تألیف این اثر را در ۱۰۳۶ق در مکه به‌انجام رسانید. تذکرهٔ ناظم در دو باب است: **باب یکم** در دو فصل (۱ــ گزیدهٔ غزل‌ها و زندگینامهٔ غزل‌سرایان از قدما و متوسطین و ۲ــ غزل و زندگینامهٔ متأخران). **باب دوم** نیز در دو فصل است (۱ــ رباعیات و زندگینامهٔ رباعی‌سرایان از قدما و متوسطین و ۲ــ رباعیات و زندگینامهٔ متأخران). این تذکره، گرچه تراجم آن در بخش شاعرانِ کهن ارزشی ندارد، از مآخذ بیشتر تذکره‌نویسان بعدی بوده است. از تذکرهٔ ناظم نسخه‌هایی در کتابخانهٔ ملک و کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود. از دیگر آثار ناظم، مثنوی فیروز و شهناز درکمابیش ۲۳۰۰ بیت است (نسخهٔ ملک به‌شمارهٔ ۶۴۵۶). از اشعارش: «دامن چرخ ز خون جگرم گلگونست ــ چشم دریا دل من مایهٔ صد جیحونست / همه‌جا نام من از کلک تو آید بیرون ــ نامهٔ سوختهٔ عشق تو یک مضمونست.»

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۸۸-۳۸۱/۱؛ تذکرهٔ شعرای آذربایجان، ۶۵۰-۶۴۴/۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۱۲-۴۱۱؛ دانشمندان آذربایجان، ۴۱۲-۴۱۱؛ الذریعه، ۳۷/۴؛ ۱۱۶۲/۹؛ ۲۵۹/۱۹؛ روز روشن، ۷۹۷-۷۹۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۶۷/۲؛ سخنوران آذربایجان، ۷۱۳؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس، ۵۶۴-۵۶۳/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۳۳، ۳۵۶۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملک، ۴۰۰/۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۹۰؛ کاروان هند، ۱۴۱۶-۱۴۱۳؛ گلزار جاویدان، ۱۵۹۸/۳؛ نشتر عشق، ۱۵۹۰-۱۵۸۹/۵؛ نگارستان سخن، ۱۱۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 457.

برزگر

ناظم‌خان قمی، شاه فارغا ← فارغ قمی

ناظم یاسینی شکارپوری (nā.zem-e.yā.si.ni-ye.še.kār.pu.ri)، مولوی محمدابراهیم فرزند محمدهاشم، ناحیهٔ سکر در سند ۱۳۰۷ ــ ۷ شعبان ۱۳۸۴ق / ۱۸۸۹ ــ دسامبر ۱۹۶۴م، دانشمند دینی و شاعر و نویسندهٔ پاکستانی. مقدمات فارسی و عربی را نزد پدرش آموخت و پس از مرگ پدر نزد برادر خود مولانا محمدقاسم، معروف به بحرالعلوم (۱۸۵۷ ــ ۱۹۳۰م)، به ادامهٔ تحصیل پرداخت. در ادبیات فارسی و عربی و فقه و حدیث و تفسیر و فلسفه استادی یافت و پس از آن به‌تدریس سرگرم شد.

چندی نیز در سند و بلوچستان سمت قضاوت داشت و به مفتی اعظم ملقب شد. به‌فارسی و عربی و اردو و سندی شعر می‌گفت و در تبلیغ دین اسلام و گسترش زبان فارسی بسیار می‌کوشید. در اشعارش از سبک بازگشت پیروی می‌کرد و غزلیات وی کمابیش روان و سلیس و خالی از پیچیدگی‌های سبک هندی است. در گرهی یاسین در ناحیهٔ شکارپور نشیمن داشت. از آثارش: ۱ــ آداب‌الرسول للنظم‌المقبول به‌فارسی (چاپ‌شده)؛ ۲ــ ما مریدان که ترجیع‌بند فارسی در بیست و یک بند است (لاهور، ۱۳۵۲ق)؛ ۳ــ منظومهٔ معراج‌نامه به‌سندی (چاپ‌شده)؛ ۴ــ تمیزالحلال عن‌الحرام به سندی (چاپ شده)؛ ۵ــ لباس‌النبی به‌سندی (چاپ‌شده)؛ ۶ــ الاملا به‌سندی؛ ۷ــ تواریخ ناظم که نود و یک مادهٔ تاریخ، به‌نظم فارسی، از مرگ و تولد بزرگان و رویدادهای تاریخی است؛ ۸ــ دیوان ناظم؛ ۹ــ منظومهٔ میلادنامه به‌سندی؛ ۱۰ــ بیست بند منظوم به‌فارسی در ستایش پیامبر؛ ۱۱ــ الحجة‌الکافیه (/ الصافیه) فی جواز جماعة‌الثانیه به‌فارسی؛ ۱۲ــ جمع‌القرآن فی زمان سیدالانس والجان به‌فارسی؛ ۱۳ــ نصاب‌الذهب والفضه به‌فارسی دربارهٔ وزن‌های زر و نقره در اندازه‌های هندی برای زکات؛ ۱۴ــ تحفهٔ نوریه به‌فارسی در پاسخ به پرسش‌های شش‌گانه‌ای که از مولوی نوراحمدجان بنوری نقشبندی سجاده‌نشین خانقاه نورپور بلوچستان شده است؛ ۱۵ــ توضیح ما احل‌الله به‌فارسی، در فقه و عقاید، در پاسخ به پرسش مولانا محمدقاسم صاحب دربارهٔ مسائل نذر به نام کسان و کشتار به‌نام اولیاءالله؛ ۱۶ــ کشف‌القناع عن حکم‌السماع به‌فارسی در دو باب (۱ــ دلایل حرمت سماع و ۲ــ سماع اصفیای اصحاب و اقوال آنان در این‌باره)؛ ۱۷ــ ازالة‌الرین عن مشهدالحسین به‌فارسی در دو باب (۱ــ ثبوت شهادت امام حسین و ۲ــ موضع شهادت) و یک خاتمه در دفع توهمات؛ ۱۸ــ ازالة‌الارتیاب عن احکام‌الصلاة به‌فارسی در پاسخ کشف‌الغطا والحجاب عن منع‌الصلاة الی قبور والقباب؛ ۱۹ــ بطلان‌الاقتدا بمن قرءالضاد بصورت‌الضلاء به‌فارسی دربارهٔ خواندن «ض»، در نماز و اقتدا به امام؛ ۲۰ــ سوغات قلات به‌فارسی که پاسخ یازده مسئلهٔ فقهی است که مولانا شمس‌الدین ناظم رئیس امور دینی بخش قلات بلوچستان (پاکستان) پیش کشیده است؛ ۲۱ــ فصل‌الخطاب فی حکم‌الغراب به‌فارسی در حرمت زاغ.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۷۵/۳ـ۶۷۶؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۳۵۱ـ۳۵۴؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۴۲ـ۳۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۹/۱؛ ۱۰۵۸/۲، ۱۰۷۶؛ ۱۷۹۴/۳؛ ۱۳۷۶/۸، ۱۳۷۷؛ ۷۹/۱۰، ۳۴۷؛ ۳۹۳/۱۴، ۴۲۶، ۴۸۵، ۵۷۲، ۶۳۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۲۱؛ گنج شایگان، ۱۵۲؛ سبط حسن رضوی، ترجمه مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از سال ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۹ش، ص۱۱۴.

برزگر

نافع کشمیری (nā.fe-e.kaš.mi.ri)، محمدزمان، ــ ۱۱۱۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از احوال او بیش از این دانسته نیست که برادر ملاطاهر غنی و شاگرد محسن فانی بوده و زندگی خود را به درس و تدریس سپری کرده است. اشعارش ساده و روان است و از کلمات مترادف در اشعار خود جابه‌جا استفاده کرده است. نمونه‌ای از اشعار وی در تذکره‌های مخزن‌الغرائب، همیشه‌بهار و چند تذکرهٔ دیگر آمده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۲۳/۲ـ۴۲۵؛ تذکره شعرای کشمیر، ۴۷۷ـ۴۷۹؛ صحف ابراهیم، ۱۳۳؛ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۳۳؛ مخزن‌الغرائب، ۴۸۸/۵؛ نگارستان سخن، ۱۱۷؛ همیشه‌بهار، ۲۵۰.

امیرهدائی

نالهٔ شوشتری (nā.le-ye.šuš.ta.ri)، سید محمدعلی پسر سید حسین پسر سید نورالدین پسر سید نعمت‌الله جزایری شوشتری، نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر ایرانی. پدرش سیدحسین در جوانی به هند رفت و در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) مدتی را در دهلی گذراند و سپس به بنگاله رفت و از آن‌جا به ایران بازگشت و سرانجام در نجف نشیمن گزید. سید محمد علی مقدمات علوم را در نجف نزد پدرش و استادان دیگر فراگرفت و چون در شاعری استعدادی داشت، بیشتر به علوم ادبی پرداخت. هنوز چندان آوازه‌ای نیافته بود که پدرش درگذشت. سفری به هند کرد و در بازگشت در شیراز رحل اقامت افکند. وی در آن شهر و اصفهان به همنشینی با شاعران و ادیبان پرداخت و رفته‌رفته در شاعری نامی برآورد. در دورهٔ پادشاهی جعفرخان زند (۱۱۹۹ ــ ۱۲۰۳ق) از نواخت وی برخوردار بود و چون در فن سیاق و کارهای دیوانی مهارت داشت جعفرخان او را به وزارت یکی از شهرهای ایران گماشت. پس از برافتادن فرمانروایی زندیان بار

دیگر به هند کوچید و در حیدرآباد دکن نشیمن گزید و در شمار ملازمان و ستایشگران میرعالم ابوالقاسم جزایری شوشتری (ـ ۱۲۲۳ق)، نخست وزیر معروف دولت آصف‌جاهیان حیدرآباد دکن، درآمد. به‌نوشتهٔ میرعبداللطیف شوشتری (ـ ۱۲۲۰ق) در تحفة‌العالم، دیوان ناله از قصاید و غزلیات حدود دو هزار بیت و بیشتر قصاید در ستایش امامان بوده است. نسخه‌ای از مناقب‌الابرار فی مدح‌النبی و اهل‌البیت‌الاطهار نالهٔ شوشتری در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۲۱۷۲ فهرست) نگه‌داری می‌شود. بیشتر اشعار این دیوان قصایدی در ستایش پیامبر (ص)، حضرت فاطمه و امامان است.

منابع: تحفة‌العالم، ۱۱۷، ۱۲۵؛ الذریعه، ۱۱۶۵/۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۷۹۲/۳؛ مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ۲۶، ۳۷۲؛ *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/328.

برزگر

نامهٔ شاهان کشمیر ← بهارستان شاهی

نامهٔ نغز (nā.me.ye.naqz)، تاریخی منظوم، در قالب مثنوی، سرودهٔ باغعلی سندی، متخلص به خایف (ز۱۱۵۵ق). تاریخ دقیق سرایش این مثنوی که در ۶۲۷۳ / ۶۴۷۳ بیت سروده شده است، به درستی روشن نیست، اما، از آن‌جا که سراینده کوشیده است چشم‌دیده‌های خود را به نظم درآورد و در ضمن نقلِ این رویدادها به جنگ‌های محمد خدایارخان عباسی کلهوره با نادرشاه افشار (۱۱۴۸ ـ ۱۱۶۰ق) به تفصیل می‌پردازد، تاریخ سرایش آن را باید حدود ۱۱۵۵ق دانست. نامهٔ نغز ارزش ادبی چندانی ندارد و تنها ارزش تاریخی دارد. بسیاری از رویدادهایی که در این مثنوی از آن‌ها یاد رفته، در دیگر کتاب‌های تاریخی دیده نمی‌شود. موضوع نامهٔ نغز، تاریخ محلی سند است و در آن از آوردن رویدادهایی جز رویدادهای مربوط به وقایع محلی سند پرهیز شده است. خایف در نامهٔ نغز آگاهی‌هایی جالب از یورش نادر به هند و سند و دیدار او با خوانین آن سرزمین به دست می‌دهد. از جملهٔ این آگاهی‌ها می‌توان به همراهی مرادیاب‌خان و غلام‌شاه با نادر در سفر خراسان و یادکردِ لشکرکشی احمدشاه به سند، اشاره کرد. نامهٔ نغز در بحر شاهنامهٔ فردوسی سروده شده است. سراینده در ابیاتی از آن به فردوسی اشاره می‌کند و از او با القابی مانند دانای دیرینهٔ طوس و گرانمایهٔ شیرین‌سخن یاد می‌کند. نامهٔ نغز با این بیت آغاز می‌شود: «خدایا تویی آفرینندهٔ جان ــ تو دانندهٔ آشکار و نهان». نمونه‌هایی از ابیات نامهٔ نغز که نشان‌دهندهٔ پیروی سراینده از فردوسی است: «چه گفته است دانای دیرینه طوس ــ بیاراست شه‌نامه چون نوعروس... / چه گفت آن گرانمایه شیرین‌سخن ــ به شهنامهٔ فردوسی رای‌زن.» نسخه‌ای دست‌نویس از نامهٔ نغز در کتابخانهٔ ملی سند نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۷۸۰/۳-۷۸۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۹۸/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۵۳/۲-۱۳۵۴؛ سیدحسام‌الدین راشدی، «نفوذ فردوسی و شاهنامه در سند»، دانش، شمارهٔ ۱۱، پاییز ۱۳۶۶ش، صص ۵۶-۶۵.

شریفی

نامهٔ وطن (nā.me-ye.va.tan)، هفته‌نامه‌ای فارسی که در ۱۹۰۷ ـ ۱۹۰۸م / ۱۳۲۵ ـ ۱۳۲۶ق در حیدرآباد دکن منتشر شده است. مدیر نامهٔ وطن، صحاف‌باشی مهاجر تهرانی بود و یک هفته‌نامهٔ دینی به‌شمار می‌رفت. شمار صفحاتش ۱۶ و قطع آن ۶/۵ × ۱۰/۵ اینچ بود و با چاپ سنگی و خط تعلیق چاپ و منتشر می‌شد. در توصیف کیفیت مطالب نامهٔ وطن، عبارتِ «ذوی‌التأثیر» در سمت راستِ عنوان و قیمت سالانه‌اش که عبارت بود از «فکر نمودن»، «متنبه شدن»، «اتفاق کردن»، «تجدید بیعت نمودن» و «سعادت یافتن»، به‌چشم می‌خورد. شمارهٔ هفتم نامهٔ وطن، که تاریخ صفر ۱۳۲۶ق را دارد، آخرین شمارهٔ موجود از این هفته‌نامه است. مجموعه‌ای از میکروفیلم‌های نامهٔ وطن در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ جراید و مجلات ایران، ۲۷۴/۴؛ روزنامه‌های ایران، ۲۴۵-۲۴۶؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۳۹۳؛ صورت جراید ایران، ۴۲؛ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۵۶/۳؛ منصور رستگار فسایی، «زبان و ادبیات فارسی در بیرون از مرزهای ایران پس از انقلاب اسلامی»، نامهٔ پارسی، سال سوم، شمارهٔ ۴، ص۳۳.

مرتضوی

نامی بهکری (nā.mi-ye.ba.hak.ka.ri)، نظام‌الدین میرمحمد معصوم فرزند سید صفایی فرزند سید مرتضی، بهکر (که اکنون

به‌نام سکهر قدیم مشهور است) ۷ رمضان ۹۴۴ــ ۱۰۱۹ق، دولتمرد، پزشک، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. پدرش میرسید صفایی (ــ ۹۹۱ق) از سادات ترمذ خراسان بود. خاندان او از دو سه پشت در قندهار نشیمن گزیده بودند و تولیت مقبرهٔ باباشیرقلندر را داشتند. میرسید صفایی در دورهٔ سلطان محمودخان بهکری (۸۹۸ــ ۹۸۳ق) در بهکر از توابع سند نشیمن گزید و در ۹۷۷ق در آن شهر به مقام شیخ‌الاسلامی رسید. میرمحمد معصوم در بهکر به دنیا آمد. (پس از درگذشت پدرش) به کنگری از توابع بهکر رفت و نزد ملامحمد کنگروی درس خواند و از او علوم صرف و نحو و نظم و نثر فراگرفت. بسیار شیفتهٔ شکار بود و اکثر اوقاتش به شکار می‌گذشت. در نتیجهٔ تنگدستی مفرط ناگزیر به ترک زادگاهش شد و به گجرات رفت. در آن هنگام شهاب‌الدین احمدخان نیشابوری (ــ ۹۹۹ق) حاکم گجرات و نظام‌الدین احمد هروی، مؤلف طبقات اکبری، دیوانِ وی بود. محمدمعصوم به پایمردی همدرس پیشین خود شیخ اسحاق فاروقی بهکری، که از صاحب‌منصبان بلندپایهٔ گجرات بود، در شمار ملازمان حاکم گجرات و دیوان وی درآمد و منصب یافت. تاریخ دقیق ورود او به گجرات دانسته نیست. در طبقات اکبری ذیل رویدادهای ۹۸۴ق از وی یاد رفته است. در ۹۹۱ق که مظفر سوم گجراتی، که به جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) اظهار فرمانبرداری کرده و در شمار ملازمان او درآمده بود، بشورید و به سوی گجرات گریخت، جلال‌الدین اکبر شهاب‌الدین احمدخان را از حکومت احمدآباد گجرات برداشت و اعتمادخان گجراتی را به حکومت آن‌جا فرستاد. اما اعتمادخان نیز از عهدهٔ مظفر گجراتی برنیامد و وی احمدآباد را بگرفت. سرانجام جلال‌الدین اکبر عبدالرحیم‌خان خانان را به جنگ با مظفر گجراتی گسیل داشت (۹۹۲ق) و عبدالرحیم‌خان توانست مظفر گجراتی را شکست دهد و از احمدآباد براند. در جریان این پیکارها ظاهراً محمدمعصوم نیز، در شمار امرای گورکانی، در نبرد با مظفر گجراتی شرکت داشت و پس از آن نیز باید به ملازمت عبدالرحیم‌خان که چند سالی صوبه‌دار گجرات (از ۹۹۴ق) و فرمانده سپاه گورکانی در آن‌جا بود رسیده باشد. در ۹۹۸ق که عبدالرحیم‌خان مأمور سرکوبی جانی‌بیگ‌خان (ــ ۱۰۰۸ق)، حاکم سند شد محمدمعصوم نیز از گجرات به سند رفت و در لاهور به‌خدمت جلال‌الدین اکبر رسید و چون اکبر از وی پرسید که «چند سال است از والده جدا شده‌اید» پاسخ داد که «قریب بیست سال باشد»؛ این نشان می‌دهد که وی در حدود ۹۷۸ق زادگاهش را ترک گفته و به گجرات رفته بود. در همین دیدار، جلال‌الدین اکبر «پرگنهٔ دربیله و کاکری و چندوکه [در بهکر را] در وجه جاگیر» وی مقرر گردانید. به هر حال، میر محمد معصوم پس از بازگشت از گجرات در رکاب عبدالرحیم‌خان در جنگ با جانی‌بیگ‌خان شرکت داشت و پس از آن نیز در شمار امرای بلندپایهٔ جلال‌الدین اکبر بود و در سند (۹۹۹ــ ۱۰۰۱ق) و قندهار (۱۰۰۴ــ ۱۰۰۷ق) و دکن (۱۰۰۸ــ ۱۰۱۰ق) خدمات نظامی مهمی برای دولت گورکانی به‌انجام رسانید. در ۱۰۱۰ق به سفارت از جلال‌الدین اکبر نزد شاه عباس یکم صفوی (۹۹۶ــ ۱۰۳۸ق) رفت و در ۱۰۱۲ق که شاه عباس ایروان را در محاصره داشت، به‌حضور او رسید. به‌گفتهٔ اسکندربیگ ترکمان در تاریخ عالم‌آرای عباسی، «دیگری از سوانح ایام محاصره، آمدن میرمحمد معصوم‌خان مکری است که از امرای معتبر سلسلهٔ پادشاه عالی‌جاه جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه و حاکم ولایت مکر [= بهکر] بود که از جانب آن پادشاه فریدون بارگاه همراه منوچهربیگ ایشیک‌آغاسی غلام خاصهٔ شریفه که هفت سال قبل از این به‌رسم رسالت به جانب هند رفته بود به جهت تجدید قواعد دوستی به ایلچیگری آمده تحف و هدایای لایقه آورد... در پای قلعهٔ ایروان به‌اردوی ظفرنشان رسیده.» وی در ۱۰۱۳ق به هند بازگشت. پس از درگذشت جلال‌الدین اکبر (۱۰۱۴ق)، نزد پسر و جانشین وی جهانگیر (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) نیز از ارج و احترام فراوان برخوردار بود و جهانگیر در ۱۰۱۵ق وی را به‌سمت امین‌الملک به بهکر فرستاد و وی چهار سال بعد در آن‌جا درگذشت و پیکرش را در سکهر در نزدیکی بهکر به‌خاک سپردند. میرمحمد معصوم در اغلب علوم و فنون روزگار خود دست داشت و کتاب‌هایی در زمینه‌های گوناگون از خود به‌جا گذاشت. در خوش‌نویسی و کتیبه‌نگاری نیز کم‌مانند بود و «از ابتدای ایروان و نخجوان و تبریز و اصفهان تا قندهار و کابل و کشمیر و هندوستان و دکن هر جا رسید از اشعار خود نوشته و بر سنگ کنده یادگاری گذاشت، چنان‌چه سر دروازهٔ قلعهٔ اکبرآباد و مسجد جامع فتحپور سیکری و غیره اشعار ایشان به خط کتبه در سنگ کنده‌اند، و اکثر جا[ها] مساجد و سرا و رباط و پل و چاه آب... بنا کرده خصوصاً شهر سکر که وطن اوست.» (ذخیرةالخوانین، ۲۰۳/۱) در شعر نیز شاعری بزرگ به‌شمار می‌آمد و از شیوهٔ سعدی پیروی می‌کرد و نامی تخلص داشت. مهم‌ترین اثر وی تاریخ معصومی / تاریخ سند است که آن را در ۱۰۰۹ق نوشته

است. این اثر در تاریخ سند از گشودن آن به‌دست مسلمانان تا روزگار تألیف کتاب است و از مهم‌ترین و باارزش‌ترین منابع تاریخ سند به‌شمار می‌آید. (بمبئی، ۱۸۵۵م و ۱۹۳۸م / ۱۳۷۵ق) دیوان نامی که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ ایالتی سند در حیدرآباد (به‌شمارهٔ Acc71/206) نگه‌داری می‌شود، شامل چهار الی پنج‌هزار بیت در حمد و نعت و منقبت و مراثی است. وی خمسه‌ای در برابر خمسهٔ نظامی، سروده که مثنویات پنج‌گانهٔ آن (به‌نوشتهٔ یک کتیبهٔ سنگی که میر بزرگ پسر میرمعصوم در ۱۰۱۳ق در درگاه شیخ حمیدالدین ناگوری در ناگور ثبت کرده است) از این قرارند: ۱ــ معدن‌الافکار، در جواب مخزن‌الاسرار؛ ۲ــ حسن و ناز (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۱۱۶۸۰)، در جواب خسرو و شیرین. این مثنوی در داستان سسی و پنون، از افسانه‌های کهن هندی در سرزمین هند، است و پیش از ۱۰۰۴ق سروده شده است؛ ۳ــ اکبرنامه، در جواب اسکندرنامه؛ ۴ــ پری‌صورت در جواب لیلی و مجنون؛ ۵ــ هفت نقش در جواب هفت پیکر. اثر دیگر او طب نامی / مفردات نامی /مفردات معصومی (نسخه‌های گنج‌بخش به‌شماره‌های ۴۳۳۷ و ۵۴۴۴) در بیست و شش باب (باب یکم تا بیست و دوم در بیماری‌های اندام‌های مختلف بدن، باب بسیت و سه در تب‌ها، باب بیست‌وچهار در علاج امراض، باب بیست‌وپنج در گزیدگی جانوران و باب بیست‌وشش در فواید متفرقه) است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۱۸۰ـ۱۸۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۴۹/۱ـ۲۵۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۴۱/۲ـ۲۴۳، ۴۷۳، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۶۸، ۵۸۵، ۵۸۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۵۳۵/۲ـ۵۴۰؛ تاریخ طاهری، ۲۹۵ـ۲۹۶؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۶۴۷/۲، ۶۶۳؛ تاریخ معصومی؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۵۸/۱ـ۳۵۹؛ ۸۰۲/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۶۷ـ۱۷۱؛ تحفة‌الکرام، ۲۲۲ـ۲۲۶؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۷۷؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۵۰، ۵۱، ۶۷، ۸۰، ۱۷۹؛ ذخیرة‌الخوانین، ۲۰۰/۱ـ۲۰۵؛ روز روشن، ۷۹۹ـ۸۰۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۶۷/۲؛ شمع انجمن، ۴۶۶؛ طبقات اکبری، ۵۰۰/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۴۵/۱؛ ۷۶۹/۷ـ۷۷۰؛ ۴۱۰/۱۰؛ مآثرالامرا، ۳۲۶/۳ـ۳۲۹؛ مخزن‌الغرائب، ۴۲۱/۵ـ۴۲۵؛ مرآة‌العالم، ۲۷۴/۲؛ مقالات‌الشعرا، ۷۹۸ـ۸۰۳؛ منتخب‌التواریخ، ۳۶۴/۳ـ۳۶۵؛ منتخب‌اللطایف، ۴۰۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۵۷/۶؛ نتایج‌الافکار، ۷۱۰ـ۷۱۱؛ نزهة‌الخواطر، ۴۰۰/۵ـ۴۰۱؛ نشتر عشق، ۱۶۰۹/۵ـ۱۶۱۰؛ نگارستان سخن، ۱۱۷؛ هفت آسمان، ۱۲۶ـ۱۲۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/291-292; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 449; *Mughals in India*, 366-367.

برزگر

نامی خیرآبادی (nā.mi-ye.xeyr.ā.bā.di)، شیخ تراب‌علی فرزند شیخ نصرت‌الله، خیرآباد (از توابع لکنو) ۱۱۹۱ــ۱۲۴۲ق، دانشمند دینی، شاعر و ادیب فارسی‌نویس شبه‌قاره. در زادگاهش کتاب‌های درسی فارسی متداول را خواند و علوم عربی را نزد سید عبدالواحد خیرآبادی و شیخ غلام امام رضوی آموخت. در علوم معقول و منقول استادی یافت و در سخنوری نیز چندی نزد میرزا محمد حسن قتیل مشق سخن کرد. سپس به کلکته رفت و در دستگاه انگلیسی‌ها به‌کار پرداخت. در ۱۲۲۵ق همراه یک انگلیسی به ایران و عراق سفر کرد و در بازگشت در مدرسهٔ شرکت هند شرقی بریتانیا در مدراس سرگرم تدریس شد. در ۱۲۴۱ق رهسپار حجاز شد و حج گزارد، اما در راه بازگشت بیمار شد و در سرینگاپتم از توابع میسور درگذشت و در جوار آرامگاه تیپوسلطان به خاک سپرده شد. سال‌مرگش را ۱۲۴۱ و ۱۲۴۴ق نیز نوشته‌اند. نامی در منطق و حکمت بسیار ماهر بود وبه فارسی شعر می‌گفت.از آثارش : وسیط‌النحو در نحو؛ درالمنظوم در منطق؛ مسیر نامی (نوشته در ۱۲۳۴ق) که سفرنامهٔ ایران و عراق است.

منابع: اشارات بینش، ۱۱۳ـ۱۱۴؛ ۱۵۴؛ الذریعه، ۱۱۶۶/۹؛ شمع انجمن، ۴۶۶؛ صبح گلشن، ۴۶۶؛ مجموعه نغز، ۴۰۵/۲؛نتایج‌الافکار، ۷۳۰ـ۷۳۲؛ نزهة‌الخواطر، ۱۱۰ـ۱۱۱؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,45.

برزگر

نامی مدراسی (nā.mi.ye.mad.rā.si) ، غلام اعزالدین‌خان بهادر مستقیم‌جنگ فرزند حامدعلی‌خان، ۱۱۸۱ ـــ ۱۲۴۱ق / ۱۷۶۷ ــ ۱۸۲۵م، شاعر شبه‌قاره. بیشتر کتاب‌های متداول فارسی را نزد محمدباقر آگاه مدراسی خواند و در شعر نیز از او اصلاح سخن گرفت. در عربی شاگرد حافظ مولوی محمدحسین بود. گویند از نواب عمدة‌الامرا، فرمانروای آرکات (۱۲۱۰ ــ ۱۲۱۶ق)، خطاب ملک‌الشعرایی یافت. به‌عربی و فارسی و بیشتر به اردو شعر می‌سرود و گه‌گاه مستقیم نیز تخلص می‌کرد.

از آثارش: ۱ـ مثنوی نوبهار عشق به‌اردو، در داستان خسرو و شیرین، که به تصحیح محمدیوسف کوکن در مدراس به‌چاپ رسیده است؛ ۲ـ مثنوی فردوس اعجاز به‌فارسی در داستان دلدادگی چندربدن و مهیار؛ ۳ـ مثنوی میخانهٔ کیفیت به‌فارسی در وصف عشق و شراب؛ ۴ـ مثنوی بهارستان عشق که برگردان اردوی لیلی و مجنون نظامی است و در ۱۲۱۳ق سروده شده است و دست‌نویس‌هایی از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد (به‌شماره‌های ۸۵۶ و ۸۵۷) نگه‌داری می‌شود.

منابع: اشارات بینش، ۱۱۴ـ۱۱۵، ۱۵۴ـ۱۵۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۲۶۴، ۲۷۵؛ صبح وطن، ۱۹۲ـ۱۹۸؛ Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D.», *Indo-Iranic.a*, Volume Thirty-Five, Nummbers 3 & 4, p.31.

برزگر

نامی مشهدی (nā.mi-ye.maš.ha.di)، شاه قَاسم، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. در مشهد به‌دنیا آمد. در سی‌سالگی به هند رفت و، پس از گشت‌وگذار در کشمیر و دهلی، به بنارس سفر کرد. پس از مدتی بار دیگر به دهلی رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند و برهان‌الملک میرمحمد امین‌خان موسوی (ـ ۱۱۵۱ق)، بنیادگذار خاندان نوابان و شاهان اوده، «تکیه‌ای برای او بر نهری که بر در خانه‌اش جاریست ساخته، یومیه از برای او مقرر» کرد. در حدود ۱۱۵۵ق از دهلی رهسپار لکنو شده، در اکبرآباد / آگره درگذشت. نامی «آن‌قدر بامزه و خوش‌صحبت و ساده‌دل واقع شده بود که وصف آن نتوان کرد، عادت مفرط به افیون و قهوه و قلیان داشت، اگر اندک تفاوتی در حاضر کردن آن‌ها یا تأخیر واقع می‌شد، بسیار بی‌مزه می‌شد.» (ریاض‌الشعرا) ناجی مشهدی که در برخی تذکره‌ها از او نام رفته همان نامی مشهدی است.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۵۸۸/۴ـ۱۵۸۹؛ الذریعه، ۱۱۴۷/۹؛ صبح گلشن، ۴۸۸؛ کاروان هند، ۱۴۱۹ـ۱۴۲۰؛ مخزن‌الغرائب، ۴۷۹/۵.

برزگر

نانک ← گورونانک

نایی نیریزی (nā.i-ye.ney.ri.zi)، عشرت‌خان، استاد محمد نایی پسر حاجی اسماعیل، ز ۱۰۲۶ق، موسیقی‌دان و ترانه‌سرای ایرانی. از مردم نیریز فارس بود و پدرش در زمان شاه‌اسماعیل دوم صفوی، پادشاه ایران (۹۸۴ ـ ۹۸۵ق)، منصب حاجی‌باشیگری آن پادشاه را داشت. نایی گرچه به مقام و منصبی همپایهٔ پدر نرسید، اما چون «در علم ادوار و موسیقی به‌غایت صاحب وقوف بود» به درگاه شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ق) راه یافت و در شیراز و اصفهان گاه در خدمت شاه‌عباس و گه‌گاه در صحبت امرای او، به‌ویژه یعقوب‌خان ذوالقدر حاکم فارس، به‌سر می‌برد تا این که چون «از غایت بی‌باکی و بی‌ملاحظگی حرف‌های زیاده از قدرت و حالت خود می‌گفت و پا از روش و زیست خود بیرون می‌نهاد» (مآثر رحیمی، ۱۶۸۹/۳)، شاه‌عباس به اخراج وی از قلمرو خود فرمان داد. نایی، چون آوازهٔ هنردوستی و ادب‌نوازی عبدالرحیم خان‌خانان (ـ ۱۰۳۶ق) را شنیده بود، ایران را ترک گفت و از بندر هرمز، از راه دریا، رهسپار درگاه خان‌خانان در برهانپور دکن شد. گویند در اثنای راه، در بندر هرمز، «در آهنگ عراق و اصول ترکی، ضرب صوتی به نام نامی ایشان بست و این رباعی را خود گفته داخل آن کرد...: نایی چل سال در جهان گردیدم ـ بسیار ز شه و شهریاران دیدم / در همت و در شجاعت و در مردمی ـ نامردم اگر جز خان‌خانان دیدم.» (مآثر رحیمی، ۱۶۸۹/۳ـ۱۶۹۰) نایی، پس از رسیدن به‌حضور خان‌خانان، از او نواخت و صله یافت و مدت‌ها در سلک ملازمان وی به سر برد. سپس به بیجاپور رفت و چندی در خدمت ابراهیم دوم عادل‌شاه (۹۸۸ ـ ۱۰۳۵ق) گذرانید. پس از مدتی، آن‌جا را نیز ترک گفت و به قصد حج رهسپار حجاز گردید. هنگامی که به حجاز می‌رفت، باقی نهاوندی مؤلف مآثر رحیمی که از ایران عازم هندوستان بود وی را در رجب ۱۰۲۳ق در بندر مخای یمن دید و از صحبت و هنر او بهره برد. نایی، پس از گزاردن حج، به‌هند بازگشت و در برهانپور به خدمت شاهزاده خرم (شاه‌جهان آینده)، پسر جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق)، پیوست و از او نواخت یافت. نایی به حضور جهانگیر نیز بار یافت و جهانگیر او را خطاب عشرت‌خان بخشید و فرمود تا او را به زر برابر کشیدند، چنان که جهانگیر در ذکر رویدادهای سال ۱۰۲۶ق می‌گوید: «چند روز قبل ازین استاد محمد نایی را که در فن خود از بی‌نظیران بود، فرزندم خرّم به‌موجب طلب به‌ملازمت فرستاده بود، چون چند مجلس ساز او شنیده شد و نقشی که در غزل به‌نام من بسته بود گذرانید،... فرمودم که او را به روپیه وزن

نمودند، شش‌هزار و سی‌صد روپیه شد، فیل حوضه‌داری نیز به او عنایت نموده فرمودم که بر آن فیل سوار شده و زرها بر اطراف و جوانب خود چیده به منزل خود برود.» (جهانگیرنامه، ۲۱۵).

منابع: جهانگیرنامه، ۲۱۵؛ کاروان هند، ۱۴۲۰؛ مآثر رحیمی، ۱۶۸۹/۳-۱۶۹۰.

برزگر

نباض (nab.bāz)، ماهنامه‌ای به فارسی و اردو که به‌مدیریت نیر واسطی رئیس انجمن اطبای پاکستان که پیرو مکتب طب یونانی بود، در لاهور منتشر می‌شد. شمار صفحاتش، بیست و پنج تا سی بوده و مقاله‌هایی در پزشکی و دیگر فنون علمی داشت. این ماهنامه، به معرفیِ نوابغ علم و ادب و دانشِ ایران، مانند بوعلی‌سینا و... پرداخته است. اشعاری فارسی در سرصفحه‌های نباض دیده می‌شود.

منابع: مختصری پیرامون رواج فارسی در پاکستان، ۱۹، ۵۳؛ حیدر شهریار نقوی، «مجلات فارسی در پاکستان»، هلال، تیر ۱۳۴۷ش، جلد شانزدهم، شمارهٔ ۳، ص۲۷.

مرتضوی

نبوجان چوتویی (na.bu.jān-e.ču.tu.i)، مولانا، محلهٔ چوتو نزدیک مستونگ ۱۲۶۷ / ۱۸۵۱ — ۱۳۲۵ق / ۱۹۰۷م، خطیب، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قبیلهٔ قمبرانی / قمبراری بود. چون در چوتو به سر می‌برد نسبت چوتویی داشت. از محضر مولانا محمد فاضل درخانی (— ۱۸۹۶ / ۱۸۹۹م) بهره برد. نبوجان سی و دو سال به تبلیغ دین اسلام در نواحی کلات و کویته سرگرم بود. وی، علاوه بر زبان براهویی، به پشتو، فارسی و بلوچی نیز شعر سروده است، اما تنها اشعار براهویی وی به جا مانده است. از آثارش: عمدة‌البیان که در مدح پیامبر، نمازگزاران، زکات‌دهندگان، دین‌داران و نکوهش بخیلان و روی‌هم‌رفته دویست و شصت و شش بیت است. عناوین کتاب به زبان فارسی است (چاپ، ۱۳۲۵ق / ۱۹۰۷م)؛ ناصح‌البلوچ در پانصد و چهل و پنج بیت که کتاب نصایح است و در ۱۳۰۵ق نوشته شده است (چاپ، محرم ۱۳۱۰ق)؛ تحفهٔ غرائب که ترجمهٔ کتاب مقدمات‌الصلوات یا نام حق شرف‌الدین بخاری است. در تحفهٔ غرائب که در ۱۳۰۵ق نوشته شده احکام فقهی دربارهٔ نماز به نظم درآمده است و دویست و پنجاه و پنج بیت به‌زبان براهویی است (لاهور، ۱۳۵۵ق)؛ نصیحت‌نامه (چاپ ۱۹۱۶م). افزون برآثار یاد شده، نبوجان مجموعهٔ شعر تحفة‌العجایب ملک‌داد را تصحیح کرد و به‌چاپ رساند (لاهور، ۱۳۳۴ق). نبوجان مناجات‌نامه‌ای به‌فارسی در شصت بند و هر بند در چهار مصراع دارد که با مرگ او ناتمام مانده است. فرزند وی عبدالمجید چوتویی نیز شاعر بود و این مناجات‌نامه را در کتاب خود به‌نام گلشن راغبین آورده است (لاهور، ۱۳۶۱ق / ۱۹۴۱م). نبوجان به بیماری طاعون درگذشت. محمدصدیق* مرثیه‌ای در سوک او گفته است.

منابع: پاکستانی ادب، ۵۸؛ تاریخچهٔ زبان و ادبیات براهویی، ۹۳-۹۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳۶۹؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۸۹-۹۲.

م.انوشه

نبی قزوینی (na.bi-ye.qaz.vi.ni)، عبدالنبی فخرالزمانی، مشهور به فخرالزمانی، فرزند خلف‌بیگ، قزوین ۹۸۸ — پس از ۱۰۴۱ق، شاعر و تذکره‌نویس ایرانی. پدرش در قزوین به‌تجارت می‌پرداخت، تا این‌که به بیماری طاعون در قزوین درگذشت. جد مادری‌اش فخرالزمان نام داشت و نسبش به خواجه عبدالله انصاری می‌رسید. وی شاعر بود و منصب قضاوت قزوین را نیز بر عهده داشت. عبدالنبی به سبب انتساب به او عنوان فخرالزمانی را برای خود برگزید. وی در زادگاهش برآمد و از همان جوانی زبان به سخنوری گشود. بیشتر اوقات به خدمت اربابان سخن می‌رسید و از صحبت آنان بهره می‌برد، تا این که در سخن‌سرایی توانایی یافت و تخلص عزتی برگزید. گه‌گاه در پی قصه‌دانی می‌رفت و از آن‌جا که از حافظه‌ای قوی برخوردار بود، قصهٔ امیرحمزة بن عبدالمطلب را به یک‌بار شنیدن از بر کرد. اگر در مجلسی صد بیت خوانده می‌شد، بیش از نیم آن‌را از بر می‌داشت. در نوزده سالگی برای زیارت بارگاه امام‌رضا (ع) به مشهد رفت و پس از آن‌که از بازرگانان و جهانگردان آن‌جا وصف هند را شنید، از راه قندهار به لاهور رفت. پس از گشت‌وگذاری در هند در ۱۰۱۸ق در روزگار پادشاهی نورالدین محمد جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴—۱۰۳۷ق) به آگره رفت و به خدمت خویشاوند خود میرزا نظامی قزوینی که در آن هنگام واقعه‌نگار دربار جهانگیر بود، رسید و به تشویق او قصه‌دانی و قصه‌گویی را دنبال کرد. پس از مدتی در این فن مهارت یافت. در ۱۰۲۲ق که جهانگیرشاه و نظامی قزوینی به اجمیر رفتند، وی نیز به‌همراه آن‌ها به آن دیار رفت. در آن‌جا به یکی از همشهریانش به

نام مسیح‌بیگ که در خدمت زمانه‌بیگ مهابت‌خان (ــ ۱۰۴۵ق) از امرای جهانگیر بود، برخورد. پس از معرفی به مهابت‌خان از سوی وی به ملازمت فرزندش، میرزا امان‌الله خان‌زمان بهادر، متخلص به امانی، منصوب شد. پس از ساعتی که در مجلس امیرزاده امان‌الله‌خان به سر می‌برد و قصه‌ای بر وی خواند، چندان مقبول نظر آن امیرزاده قرار گرفت که امان‌الله مانع رفتن او به خانه شد و وی را در جمع معتمدان خاصش جای داد. روزی به همراه امان‌الله‌خان و مسیح‌بیگ به چشمهٔ نور (بر پشت کوه تاراگده) رفت و در آن روضهٔ مینو طبع امان‌الله‌خان مایل به نظم شد و این مصرع «چون چشمهٔ نور نیست جایی به حضور» را به اقتراح گذاشت تا رباعی گویند. فخرالزمانی بی‌درنگ مصرع «موجش فوجی است گویی از غمزهٔ حور» را بساخت و چون امیرزاده از شنیدن آن از جا بشد، بیت دیگر را نیز گفت: «رشک گل خورشید جهان‌آرا شد ــ هر خار که رست از لب چشمهٔ نور.» پس از آن امان‌الله‌خان این مصرع از امیرخسرو دهلوی «از دل به‌دست رفت وز ناخن به تار ریخت» را در میان نهاد و تا روز دیگر به او و یارانش فرصت داد تا غزلی بسرایند. فخرالزمانی در تتبع آن غزلی سرود که بیتی از آن این است: «یک قطره خون دل به درونم ذخیره بود ــ آن‌هم ز راه دیده، غم روزگار ریخت.» پس از آن امان‌الله‌خان فخرالزمانی را به کتاب‌داری خود برگزید. وی به مطالعهٔ کتاب‌های متقدمان و متأخران پرداخت و از آن‌چه می‌خواند، چه نظم و چه نثر مطالبی برمی‌گزید. سرانجام از آن مطالب طرح سه کتاب را ریخت. نخست در اندیشهٔ نوشتن کتابی دربارهٔ آداب قصه‌خوانی و شیوهٔ نقالی برآمد تا دستوری برای قصه‌خوانان باشد و نام آن را دستورالفصحا گذارد. دومین را که مطالب آن‌را از حکایات و نقل‌های شیرین فراهم می‌آورد، نوادرالحکایات / بحرالنوادر نامید و سومین را که می‌خواست از ساقی‌نامه‌های متقدمان و متأخران گردآورد، میخانه نام نهاد. پس نخست به تألیف میخانه همت گمارد، پانزده ساقی‌نامه فراهم ساخته بود که به بیماری باد فرنگ مبتلا شد و از شرم آن بیماری ناگزیر شد تا اجمیر را به سوی لاهور ترک کند. در ۱۰۲۵ق به لاهور رسید، اما از ترس بیماری طاعون که در لاهور همه‌گیر شده بود، در آن‌جا نپایید و به کشمیر رفت. در کشمیر به خدمت میرزا نظام‌الدین احمد که افضل دیوان و بخشی ولایت کشمیر بود رسید و دو سال نزد وی به سر برد و دستورالفصحا را نیز در آن‌جا به پایان رساند (۱۰۲۵ / ۱۰۲۶ق). در اواخر ۱۰۲۶ق به‌همراه میرزا نظام‌الدین احمد به مندو رفت و یک‌ماه در آن‌جا بود. چون نظام‌الدین احمد به دیوانی صوبهٔ بهار برگزیده شد، فخرالزمانی نیز به همراه وی به بهار رفت و در ۱۰۲۷ق به پتنا رسید و در آن‌جا نزد سردارخان خواجهٔ یادگار، برادر عبدالله‌خان فیروزجنگ تقرب یافت (۱۰۲۸ق). سردارخان چندان به وی توجه و محبت کرد که میخانه را به‌نام وی موشح ساخت و ساقی‌نامهٔ خود را نیز با تخلص نبی در پتنا به نام سردارخان به‌پایان برد. در ۱۰۲۹ق در پتنا خانه‌اش سوخت و بسیاری از مسوداتش نیز آتش گرفت. احتمال دارد که دیوان شعر وی نیز در این آتش‌سوزی از میان رفته باشد. چنان‌که از نوادرالحکایات او برمی‌آید پس از این رویداد به کره (مانکپور؟) رفت. پس از آن خبری از او در دست نیست، جز آن‌که تا ۱۰۴۱ق زنده بوده، زیرا در این سال دیباچهٔ نوادرالحکایات را نوشت. نوادرالحکایات مجموعه‌ای است از داستان‌های تاریخی پیامبران، امامان، شاهان و شاهزادگان و بنا به مقدمهٔ نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.1874) به‌پنج صحیفه و به‌گفتهٔ مقدمهٔ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس (به‌شمارهٔ ۳۱۷۱) به‌چهار صحیفه بخش شده و هر یک از صحیفه‌ها در دوازده باب و هر باب در دوازده مجلس است که مؤلف آن را در ۱۰۴۱ق به‌نام نورالدین محمد جهانگیر به‌پایان برده است. اما هر دو نسخه ناتمام است و گمان نمی‌رود که فخرالزمانی به وعدهٔ خود در تحریر هر چهار یا پنج صحیفه وفا کرده باشد. حکایت‌های این کتاب از کتاب‌های مختلف تاریخی و ادبی پیش از مؤلف گردآمده و با تغییراتی به انشای فخرالزمانی درآمده است و انشای آن روان و سلیس است. اساس دستورالفصحا را قصهٔ امیرحمزه تشکیل می‌داد و اساس آن قصه نیز روایات و رویدادهای مربوط به جنگ‌های حمزة بن عبدالله خارجی یا حمزة بن آذرک شاری سجستانی بود که در روزگار هارون‌الرشید بر او شورید. از دیباچهٔ نسخه‌ای از این کتاب که در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود، چنین بر می‌آید که کتاب یاد شده در پنج جلد یا پنج صحیفه و هر صحیفه در دوازده باب و هر باب در دوازده حکایت نوشته شده است. از این اثر معلوم می‌شود که در آن‌روزگار کار قصه‌گویی و داستان‌سرایی همچون یک فن مهم در ادبیات فارسی مورد توجه بوده و صاحبنظران اصول و شیوه‌های معینی را در ضبط و بیان آن‌ها در نظر داشته‌اند. تذکرهٔ میخانه* مجموعه‌ای است از ساقی‌نامه‌های شاعران متقدم و متأخر با شرح حال سرایندگان آن‌ها و احوال چند شاعر مشهور که ساقی‌نامه نداشته‌اند و چند شاعر دیگر از همروزگاران فخرالزمانی که نام بیشترشان در جای دیگر نیست و

او خود آن‌ها را دیده و با ایشان صحبت داشته است. این اثر نخستین‌بار در ۱۹۲۶م به‌کوشش محمد شفیع در لاهور و در ۱۳۴۰ش به‌همت احمد گلچین معانی تنظیم و در تهران چاپ شد. ساقی‌نامهٔ وی اندکی از دویست بیت بیشتر و چهار بیت آن نیز تضمین از بوستان سعدی است. گذشته از آن، بیست و چند بیت دیگر از اشعارش در میخانه پراگنده است، اما خود گفته است که «عدد منظومات فقیر تا لغایت که سال هجرت به‌هزار و بیست و هشت رسیده، سوای ساقی‌نامه، به هزار و پانصد می‌رسد.»

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۳۵/۵-۱۷۳۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان در پاکستان و هند، ۶۱۱/۲-۶۱۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۷۷/۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۷۷۵/۲-۷۸۳؛ تذکرهٔ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۲۰۸؛ تذکرهٔ میخانه، نه ـ سی و چهار، ۷۵۸-۷۸۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۶۸-۱۷۴؛ الذریعه، ۹(۳)/۷۱۵؛ سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین، ۱۲۳۴/۲-۱۲۳۵؛ فرهنگ سخنوران و سرایندگان قزوین، ۱۹۳-۱۹۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۵۶/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۳۹/۱-۷۴۰؛ مرآةالعالم: تاریخ اورنگ‌زیب، ۶۲۶/۲-۶۲۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۲۰/۴؛ مینودر یا باب‌الجنة قزوین، ۹۵۱/۲-۹۵۴؛ استوری، «تذکرهٔ شعرا»، ترجمه و نگارش تقی بینش، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، سال چهارم، شمارهٔ ۱ و ۲، صص ۸۱-۸۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literatur, 20; *Iranica*, 1/131.

حجتی

نبی هادی رضوی (na.bi.hā.di-ye.ra.za.vi)، روستایی در نزدیکی علیگر ۱۹۳۰م ــ 　　، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان به دانشگاه علیگر رفت و نخست علوم و سپس حقوق و ادبیات فارسی خواند. در همان دانشگاه به تدریس پرداخت. در ۱۹۶۰م با گرفتن کمک هزینهٔ تحصیلی از دولت ایران به این کشور سفر کرد و در ۱۹۶۳م / ۱۳۴۲ش با تصحیح و ترتیب دیوان غزلیات قاسم ارسلان طوسی موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران شد. پس از بازگشت به کشورش باری دیگر در دانشگاه علیگر به تدریس سرگرم شد. نبی هادی نزدیک به چهار دهه با دانشگاه علیگر همکاری و پیوستگی داشت و سرانجام در ۱۹۹۱م بازنشسته شد. دورهٔ فراقت از تدریس را به مطالعه و نوشتن می‌گذراند. به دعوت انستیتوی خاورشناسی که در ناپل است سفری به ایتالیا رفت. وی عضو انجمن تاریخ هند است و چندین مقاله دربارهٔ تاریخ هند، ایران و کشورهای مغرب آسیا نوشته است. چندین کتاب دربارهٔ شاعران فارسی‌گوی شبه‌قاره در روزگار گورکانیان دارد و از کسانی است که برای فرهنگ زندگینامه‌های ملی مقاله می‌نویسد. مقالاتش بیشتر به جنبش آزادی‌خواهی مردم هند اختصاص دارد. از آثارش: شرح احوال و آثار طالب آملی به‌انگلیسی (علیگر، ۱۹۷۲م)؛ ملک‌الشعرای مغولان هند (الله‌آباد، ۱۹۷۸م)؛ احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل به‌اردو (علیگر، ۱۹۸۲م). این کتاب به قلم توفیق هـ. سبحانی به فارسی نیز ترجمه شده است (تهران، ۱۳۷۶ش)؛ فرهنگ ادبیات هندی ـ ایرانی (دهلی، ۱۹۹۵م) که شرح حال کوتاه ادیبان، تاریخ‌نگاران و شاعران فارسی‌گوی شبه‌قاره و معرفی کتاب‌های مجهول‌المؤلف است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۲۵/۱؛ فارسی‌آموختگان، ۱۰۶؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۳۶۷/۱-۳۶۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,

حجتی

نتایج‌الافکار (na.tā.ye.jol.af.kār)، تذکره‌ای به‌فارسی از محمد قدرت‌الله گوپاموی، متخلص به قدرت (ز ۱۲۶۹ق). این کتاب به‌شرح زندگانی پانصد و سی و نه تن از شعرا و نویسندگان قدیم و جدید از میرالهی همدانی تا میر یوسف بلگرامی که بیشتر آن‌ها شاعران فارسی‌گوی شبه‌قاره‌اند پرداخته است. نویسنده در دیباچهٔ کتاب به شرح احوال خود و سبب نگارش کتاب و ترجمهٔ حال محمد غوث‌خان بهادر، متخلص به اعظم، نواب کرناتک (۱۲۵۹ ــ ۱۲۷۲ق) صاحب تذکره‌های صبح وطن و گلزار اعظم پرداخته است. پس از آن مطالبی دربارهٔ تحول شعر فارسی، تعریف شعر و بحرهای آن، نخستین گویندهٔ کلام منظوم، انواع نظم، بیان سبک‌های سخن و تطور آن آورده و کتاب را به اعظم تقدیم کرده است. اسامی شعرا به ترتیب الفبا از روی حرف اول تخلص یا اسم آن‌ها آمده است. تقدم و تأخر اسامی در زیر هر حرف به‌ترتیب سال‌های وفات شعرا است. پیش از اسم و تخلص شاعر یک یا چند لغت توصیفی آورده که بیشتر آن‌ها به نثر مسجع و گاهی به‌مناسبت تخلص یا اسم شاعر به صنعت جناس آراسته است. نویسنده اسامی اولیا و صوفیه را

مقدم دانسته است. نام زنان شاعر را پس از مردان آورده است. نویسنده اسامی بیشتر شعرای هندی را آورده، اما از شعرای معروف ایرانی، مانند فرخی و منوچهری یادی نکرده است. شرح حال اکثر شعرا را کوتاه آورده و تنها به ذکر چند بیت از اشعار آن‌ها بسنده کرده است. منابع وی در این اثر آتشکده، بهارستان سخن، خزانهٔ عامره، ریاض‌الشعرا، سرو آزاد، سفینهٔ بیخبر، شام غریبان، کلمات‌الشعرا، گل رعنا، مجمع‌النفائس و مرآت‌الخیال است. نثر کتاب، به شیوهٔ فارسی‌نویسان هندی، مصنوع و متکلف است و گه‌گاه واژه‌های انگلیسی و اردو در آن دیده می‌شود و کلمات فارسی مهجور نیز در آن به‌کار رفته است. این اثر در ۱۲۵۸ق به‌پایان رسیده است. نتایج‌الافکار نخستین بار در ۱۸۴۳م در مدراس و در ۱۳۳۶ش به‌کوشش اردشیر خاضع در بمبئی به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۵۳/۲-۳۵۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۵۲-۵۵۸؛ نتایج‌الافکار؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۶۰۸.

م.انوشه

نثار احمد انصاری (ne.sār.ah.mad.an.sā.ri)، فرزند محمدیوسف، احمدآباد گجرات ۱۹۳۸م — ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان، در ۱۹۶۵م از دانشگاه گجرات دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در همان سال در دانشکدهٔ بهاریته و یدیابهاوان در احمدآباد گجرات با سمت استادیار و دبیرکل انجمن استادان فارسی، عربی و اردو به کار سرگرم شد. وی به زبان‌های اردو، گجراتی، هندی و انگلیسی نیز آشنایی دارد. نثاراحمد از مروجان زبان فارسی و عربی در گجرات است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۲۶/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۳۸؛ آئینهٔ‌هند، اسفند ۱۳۷۶ش، صص ۶۷-۶۸.

رسولی

نثار احمد فاروقی (ne.sār.ah.mad-e.fā.ru.qi)، فرزند تسلیم احمد فاروقی، امروهه از روستاهای ایالت اوتارپرادش ۱۹۳۶م — ، فارسی‌پژوه و مترجم هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در ۱۹۷۷م از دانشگاه دهلی دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. پس از آن در دانشگاه دهلی به‌تدریس زبان عربی و فارسی پرداخت. چندی مدیر مجلهٔ عربی ثقافةالهند بود. وی آثاری به‌زبان‌های عربی، انگلیسی و اردو نیز دارد. آثار نثار احمد در زمینهٔ ادبیات فارسی: ترجمهٔ کتاب ذکر میر، از فارسی به اردو (دهلی، ۱۹۵۷م) تلخیص و تصحیح متن سه تذکرهٔ فارسی (طبقات‌الشعرا، گل رعنا و مجمع‌الانتخاب) در یک جلد با نام تین تذکری (دهلی، ۱۹۶۷م)؛ تصحیح متن تذکرهٔ مقالات‌الشعرا اثر قیام‌الدین حیرت اکبرآبادی (دهلی، ۱۹۶۸م)؛ تصحیح متن طبقات‌الشعرا اثر قدرت‌الله شوق (لاهور، ۱۹۶۵م)؛ مقالهٔ «اهمیت نسخه‌های خطی فارسی در مطالعه و بررسی تصوف اسلامی».

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۱۲۷/۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۰۰؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۱۳۹؛ گنج شایگان، ۱۵۳.

رسولی

نثار بخارایی بریلوی، فرزند سیداعظم‌علی ← نثارعلی بخارایی بریلوی

نثارحسین عظیم‌آبادی (ne.sār.ho.seyn-e.a.zim.ā.bā.di)، سید نثارحسین پسر سید اکبرحسین / نیازعلی موسوی، شوال ۱۲۶۸ — ۱۳۳۸ق، دانشمند دینی شیعی و شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. در علینگر در بخش گیا از استان بهار هند به‌دنیا آمد. نزد عم خود وزیرعلی، کتاب‌های میزان منشعب، پنج گنج و زبده را خواند. سپس در عظیم‌آباد / پتنا صرف و نحو را نزد مولوی سید ذکی زنگیپوری، مولوی سیدعلی‌حسین و مولوی سید محمد عسکری لکنویی فراگرفت. آنگاه رهسپار لکنو شد و در این شهر نزد استادان مختلف به فراگیری علوم متداول پرداخت. پزشکی را از نواب مظفرحسین‌خان بن نواب مسیح‌الدوله و فقه و حقوق را از شیخ تفضل‌حسین، تعلقه‌دار فتحپور بسوان، آموخت. پس از اتمام تحصیلات به زادبومش بازگشت و به کار پزشکی و کارهای علمی و عملی دیگر سرگرم شد. فارسی را به‌خوبی آموخته بود تا آن‌جا که عقدنامه‌ها را به‌نظم و نثر فارسی می‌نوشت. در شعر اردو از آقا میرزا عطا اصلاح سخن می‌گرفت. شش‌بار حج گزارد و نه بار برای زیارت عتبات به عراق رفت و دو بار هم به مشهد سفر کرد. پس از یکی از سفرهای حج، به حیدرآباد دکن رفت و سرپرست بیمارستان یونانی در بیرون این شهر شد و در این مقام، تا بازنشستگی در ۱۳۲۷ق، باقی ماند. در سفر دومش به ایران با ناصرالدین‌شاه قاجار، پادشاه ایران

(۱۲۶۴ ــ ۱۳۱۳ق) دیدار کرد و ناصرالدین‌شاه بدو القاب عمدة‌العلما، بحرالعلوم و حسام‌الاسلام داد. در سفرهایش به عراق از محضر درس آیة‌الله میرزا محمدحسن شیرازی (ــ ۱۳۱۲ق)، آیة‌الله شیخ زین‌العابدین مازندرانی (ــ ۱۳۰۹ق) و ملاحسین اردکانی بهره برد. سرانجام در حیدرآباد درگذشت. نثارحسین دانشمندی پرکار بود و به‌فارسی و عربی و اردو می‌نوشت و می‌سرود. از آثارش: ۱ــ رساله فی ابطال المساواة به‌اردو؛ ۲ــ عمدة المعارف (حیدرآباد دکن، ۱۳۱۵ق) به‌اردو که در آن از دیدگاه فلسفی دربارهٔ وجود خداوند بحث شده است؛ ۳ــ اصل الاصول به‌عربی در کلام (چاپ هند)؛ ۴ــ القاب المتداوله او تنزیه ابی‌البشر به‌عربی در اثبات معصومیت امامان (چاپ حیدرآباد دکن)؛ ۵ــ تنزیه‌الامامیه به‌فارسی (لکنو، ۱۸۹۴م)؛ ۶ــ مسائل اعتقادیهٔ ضروریه به‌فارسی (حیدرآباد دکن، ۱۳۰۷ق)؛ ۷ــ الاسئلة النثاریه که مجموعهٔ سیزده مسأله به‌فارسی است که سید نثارحسین از شیخ محمدعلی طبسی (که چندی در حیدرآباد بود و در ۱۳۲۰ق درکربلا درگذشت) پرسیده بود، و پاسخ‌های شیخ محمدعلی بدین پرسش‌ها در ۱۳۰۵ق؛ ۸ــ رسالهٔ ازالة التوهمات؛ ۹ــ ترجمهٔ شافیه به‌فارسی؛ ۱۰ــ حاشیهٔ فارسی بر میزان‌الافکار مفتی سعدالله؛ ۱۱ــ حاشیهٔ فارسی بر شرح معیارالاشعار محقق؛ ۱۲ــ ردالاجابة الشیخیه؛ ۱۳ــ ایقاظ الغافلین؛ ۱۴ــ هدایة المؤمنین؛ ۱۵ــ نهاریّهٔ بهرامیّه؛ ۱۶ــ ساعتیّهٔ علویّه؛ ۱۷ــ تعلیق المحال بالمحال؛ ۱۸ــ حاشیهٔ نفیسی؛ ۱۹ــ الف رقعه که مجموعهٔ نامه‌های عربی او است؛ ۲۰ــ مطمع اللبیب فی شرح ضابطة التهذیب؛ ۲۱ــ بحرالمعارف به‌اردو؛ ۲۲ــ نقشهٔ قبله‌نما؛ ۲۳ــ قواعد فارسی؛ ۲۴ــ دیوان فارسی؛ ۲۵ــ دیوان عربی؛ ۲۶ــ دیوان اردو.

منابع: امامیه مصنفین، ۱۰۵/۲، ۴۱۲؛ الذریعه، ۹۳/۲، ۱۶۹، ۳۰۰؛ ۶۱/۱۱؛ فهرست کتاب‌های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۲۷/۱؛ مطلع انوار، ۶۷۴-۶۷۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۴۰/۶.

برزگر

نثار دهلوی (ne.sār-e.deh.la.vi)، میرزا لطف‌الله، مخاطب به نصرت‌الله‌خان، ــ ۱۱۵۹ق، شاعر فارسی‌گوی ایرانی‌تبار شبه‌قاره. نیای بزرگش از ایران به هند کوچید و در دهلی نشیمن گزید. نثار در دهلی به دنیا آمد و بالید. نخست به خدمت شاهزاده رفیع‌الشأن پسر شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) درآمد و پس از مرگ او و در دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) به جرگهٔ ملازمان شاهی پیوست. پس از بازگشت نادرشاه افشار از دهلی (۱۱۵۲ق)، نثار به پایمردی مؤتمن‌الدوله محمد اسحاق‌خان بهادر به داروغگی قورخانهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) گمارده شد. در شاعری از عبداللطیف‌خان تنها (ــ ۱۱۱۶ق) خواهرزادهٔ میرزا جلال اسیر شهرستانی مشق سخن می‌گرفت و خود نیز به شیوهٔ اسیر شعر می‌سرود. گویند «مطلب بیشتر ابیات او به دقت به خاطر می‌رسید و معنی بعضی ابیات از خوض هم دریافت نمی‌شد. از این‌جا، اکثر یاران روبه‌روی‌اش کلام او را بی‌معنی می‌گفتند... دیوان کثیرالحجم از او یادگار مانده.» به‌نوشتهٔ سراج‌الدین علی‌خان آرزو، نثار «دیوانی ضخیم دارد، بعضی گویند قریب صد هزار بیت است. چون خیلی طبیعت روان داشت بعید نیست که باشد. چون چاشنی کلام او تندتر از شعر میرزا اسیر است، اکثر ابیات او فهمیده نمی‌شود.» از وی اثری به نام رسالهٔ شمشیرشناسی / تأیید بصارت به جا مانده که آن را در ۱۱۱۸ق به‌تشویق و کمک میراحمد نعمت‌اللهی ملتفت‌خان و با استفاده از آموخته‌هایش از دایی خود میرزا فضل‌الله، سید میرشاه، و دیگران درباره سپاهیگری و شناخت اقسام شمشیرها و شمشیرشناسی نوشته است. وی در این رسالهٔ فارسی، اصطلاحات هندی شمشیرشناسی را نیز به کار برده است. دست‌نویسی از تأیید بصارت که در پانزدهم رجب سال سی‌ام جلوس محمدشاهی (۱۱۶۰ق)، یعنی یک سال پس از مرگ نثار، کتابت شده است در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۸۹؛ الذریعه، ۱۱۶۹/۹؛ روز روشن، ۸۰۲؛ سفینهٔ هندی، ۲۱۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۵۱۵/۴؛ مقالات‌الشعرا، حیرت، ۹۳؛ مجمع‌النفائس، ۸۲؛ نشتر عشق، ۱۶۵۱/۵-۱۶۵۲؛ نگارستان سخن، ۱۱۸؛ همیشه‌بهار، ۲۵۴؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, 2/30; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 429-430; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 461; *Mughals in India*, 273-274.

برزگر

نثار شیرازی (ne.sār-e.ši.rā.zi)، میرزا محمد پسر ملاعلی باب پسر صیدعلی قشقایی، شیراز ۱۲۶۲ ــ همان‌جا ۱۳۱۹ق، شاعر ایرانی. در زادگاهش درس خواند. پس از آن به هند سفر کرد و چندی نزد کلب‌علی‌خان حکمران رامپور (۱۲۸۱ ــ ۱۳۰۴ق) به‌سر برد و نزد او مقامی ارجمند یافت. به‌نوشتهٔ مؤلف حدیقةالشعرا، نثار «دوبار هم از جانب حکمران آن‌جا [رامپور] به‌نام سفارت به ایران آمده، سعادت حضور سلطان عصر... [ناصرالدین‌شاه قاجار] را دریافت. همانا بعد از تغییر وضع ممدوح خود که حکمران رامپور بود عزم وطن کرده و حالا در شیراز ساکن و سنین عمرش الحال که سال ۱۳۰۴ق است زیاده از اربعین است.» به‌نوشتهٔ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، نثار «پس از چندی اقامت در شیراز به هند بازگشت و از آن‌جا به‌تهران رفت و در تهران خدمت نویسندهٔ توانا میرزا محمدتقی لسان‌الملک، متخلص به سپهر، مؤلف ناسخ‌التواریخ رسید و ایامی چند با او مصاحب بود و از معلومات آن مرد دانشمند استفاده کرد، و فیض مادی و معنوی برد. آنگاه به شیراز بازگشت و بار دیگر به هند شتافت و دیوان اشعار خود را به‌سال ۱۳۰۷ق به سرمایهٔ مرحوم حاجی میرزا حسین‌خان انصاری قنسول ایران در بمبئی به‌طبع رسانید.» به‌هر حال، نثار در اواخر عمرش در شیراز اقامت داشت و در ۱۳۱۵ق عضو انجمن ادبی فرصت بود. وی شاعری زبان‌آور و پرمایه بود و در هجو و مطایبه دست داشت؛ در قصاید خود از انوری، مسعود سعد و دیگر شاعران کهن پیروی می‌کرد. نسخه‌ای از دیوان او، درکمابیش هشت هزار بیت، در دست است که از قصیده، قطعه، غزل، ترکیب‌بند، مسمط و رباعی را در بر می‌گیرد. قصاید او، بیشتر در مدح و منقبت امامان و امرا و شاهزادگان و بزرگان ایران و هند همروزگار شاعر، مانند آسودهٔ شیرازی، وقار، ناصرالدین‌شاه، فرهاد میرزا معتمدالدوله، سلطان اویس میرزا، یحیی‌خان مشیرالدوله، کلب‌علی‌خان، مظفرالدین‌شاه و ظل‌السلطان مسعودمیرزا است. همچنین بخشی از سروده‌های او با عنوان مناقب‌الکرام که انواع شعر و نیز مطایبات و هزلیات است در بمبئی به‌چاپ رسیده است (۱۳۱۳ق).

منابع: آثار عجم، ۲۶۸؛ انجمنهای ادبی شیراز، ۲۵۳؛ حدیقةالشعرا، ۱۸۵۷-۱۸۶۰، ۱۹۲۷؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۶۵۳-۶۵۹/۵؛ ریحانةالادب، ۱۶۴/۴؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۵۶۹/۱-۵۷۰؛ شعرای دارالعلم شیراز، ۳۰۰-۳۰۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۳۸۱؛ مرآت‌الفصاحه، ۶۴۱-۶۴۵؛ مکارم‌الآثار، ۱۶۹۰/۵؛ مؤلفین کتاب‌های چاپی فارسی و عربی، ۸۵۷/۵.

برزگر

نثارعلی بخارایی بریلوی (ne.sār.ali-ye.bo.xā.rā.i-ye. ba.ri.la.vi)، فرزند سید اعظم‌علی، سدهٔ سیزدهم هجری، صوفی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. ظاهراً اصلش از سادات بخاری هند بود. مرید شاه عبدالهادی* امروهوی (ــ ۱۱۹۰ق)، از مشایخ برجستهٔ صابری چشتی بود و نیز به پیر دیگری به نام سید امانت‌علی غریب‌نواز ارادت داشت. در نظم و نثر فارسی ماهر بود و نثار تخلص می‌کرد. از آثارش: ۱ــ انشای دلگشا / منشآت دلگشاکه آن‌را به خواهش برخی دوستان، به‌ویژه فتح‌محمد، که از وی خواسته بودند تا انشای ساده‌ای بسازد ساخته است. این اثر در چهار قسم / قسمت تدوین یافته است: (یک) نامه‌ها به طبقهٔ اعلا، (دو) به‌طبقهٔ اوسط، (سه) به‌طبقهٔ ادنی، (چهار) شامل تمسکات شرعی و صورت حال و چکنامه و فارغ خطی و ضامنی و عاریت‌نامه و جز آن‌ها. انشای دلگشا از کتاب‌های درسی شبه‌قاره بوده و بارها، از آن میان در محرم ۱۳۰۰ق / نوامبر ۱۸۸۱م در لکنو، به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ دیوان نثار (چاپ هند، بی‌تا) از غزلیات، رباعیات، قصاید در ستایش پیامبر(ص) و علی(ع) و امام حسن و امام حسین و نیز در التجا به چهارده معصوم و همچنین «در صفت پیر مرشد سید امانت‌علی غریب‌نواز»، تخمیس بر غزل حافظ، و قطعات تاریخ درگذشت بزرگان و از آن میان قطعه‌ای در تاریخ وفات پدرش سید اعظم‌علی (۱۱۹۱ق). از اشعار نثار برمی‌آید که وی شیعی بوده است؛ ۳ــ مفتاح‌الخزاین در سرگذشت و سخنان و کرامات شاه عبدالهادی امروهوی که به‌خواهش نزهت‌علی‌شاه بریلوی در ۱۲۲۸ق در چهار موج نوشته شده است: (یک) مشعر به بعضی احوال ابتدا (شاه عبدالهادی) و رسیدن درویشی اجنبی در دبستان و الوش دادن او به آن حضرت [یعنی عبدالهادی] و تنفر گزیدن ایشان از صحبت مردمان و تألیف گرفتن به دشت و بیابان. (دو) در دیدار شاه عبدالهادی با یتیم‌شاه و «فیض‌یابی از ایشان و از آن‌جا رسیدن به خدمت شاه عضدالدین [امروهوی] به هدایت یتیم‌شاه و اخذ فواید عرفان از خدمت ایشان و استقامت گزیدن در صحرای حاذقپور». (سه) در اقامت‌گزیدن شاه عبدالهادی «به موضع براهی به اشارت فرمان جناب رسالت‌پناهی، در عالم رؤیا و بیان حالات و واردات آن‌جا».

(چهار) در تشریف بردن شاه عبدالهادی به «ضلع بریلی و رخت اقامت انداختن به باغ مولوی محمداحسن‌خان... و از آن‌جا رو کردن به موضع کهاتی کهیره به استدعای قاضی صدرالشریعت و مولوی شیخ‌الاسلام، و تا دم واپسین ورزیدن قیام در آن سرزمین فرخنده فرجام.» این اثر، گذشته از اشتمال بر سرگذشت شاه عبدالهادی، برخی آگاهی‌های تاریخی و اجتماعی، به بهانهٔ پیوندشان با عبدالهادی، در بر دارد. نثر کتاب همان فارسی رایج در میان هندیان و آمیخته به واژگان هندی است. مفتاح‌الخزاین به‌کوشش نثار احمد فاروقی به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۶۱/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۵۲/۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۱۳/۱، ۸۲۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۶۴/۵، ۴۷۲؛ ۱۲۰۹/۸؛ مفتاح‌الخزاین.

برزگر

نجابت‌حسین (ne.jā.bat.ho.seyn)، فرزند لیاقت‌حسین، سهسرام در ایالت بیهار ۱۹۳۵م ـ   ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه‌های هند به تحصیل پرداخت. در ۱۹۶۶م برای ادامهٔ تحصیل به ایران سفر کرد. در ۱۹۷۴م با نوشتن پایان‌نامه‌ای با عنوان متمم در زبان فارسی از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. پس از بازگشت به کشورش در بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگر به تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم شد. وی به زبان‌های اردو و انگلیسی نیز آشنایی دارد. از آثارش: مفعول غیرصریح و نویسندگان دستورزبان فارسی که کتاب درسی برای دانشجویان مدرسهٔ عالی معدن شاهرود بوده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۳۸/۲؛ فارسی‌آموختگان، ۲۶۸؛ گنج شایگان، ۱۵۳.

رسولی

نجابت لاهوری (ne.jā.bat-e.la.hu.ri)، میرنجابت، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که برادر سیادت لاهوری بود و نزد هم‌او مشق سخن می‌کرد. مؤلف سفینهٔ خوشگو می‌نویسد که «در عمر آخر جنون بر مزاجش زورور بود.» از سروده‌های نجابت ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «ما در این باغ نهال چمن تصویریم ـ هست در خانهٔ نقاش رگ و ریشهٔ ما.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۰۸/۲؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۸۹؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۵۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۶۶-۳۶۷؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۰؛ صبح گلشن، ۵۰۴؛ کلمات‌الشعرا، ۱۱۵؛ همیشه‌بهار، ۲۴۹.

جهان‌تاب

نجاتی گیلانی (ne.jā.ti-ye.gi.lā.ni)، ـ هند، پیش از ۱۰۰۴ق، شاعر ایرانی. زادگاه وی ماسوله بود و تقی اوحدی او را در آغاز کار شاعری در شهر لار دیده بود. وی مانند بسیاری از شاعران ایرانی روزگار شاه‌عباس به هند رفت، اما بنابر آن‌چه در صحف ابراهیم آمده است وی بازرگان بود و از این راه روزگار می‌گذراند. بدایونی او را شاعر معماگو دانسته است. نجاتی یک مثنوی به نام ناز و نیاز دارد که در عرفات‌العاشقین بخشی از آن آمده و در برخی کتاب‌ها نیز چاپ شده است. صفا مثنوی ناز و نیاز نجاتی را در شمار مثنوی‌های حکمی ـ عرفانی سدهٔ دهم هجری آورده است. نسخه‌ای از این مثنوی در کتابخانهٔ برلین نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۶۱۵/۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۹۰؛ صحف ابراهیم (نسخهٔ خطی)؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۱۳۳/۱؛ کاروان هند، ۱۴۲۶/۲-۱۴۲۶؛ منتخب‌التواریخ، ۳۶۱/۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۷۳؛ هفت آسمان، ۱۴۶-۱۴۷.

ضیایی

نجدی یزدی (naj.di-ye.yaz.di)، امیر عبدالوهاب میرنجدی، ز ۱۰۲۲ق، شاعر ایرانی. از مردم یزد و از سادات این شهر بود. گلچین معانی در کاروان هند می‌نویسد: «تقی کاشی گوید [نجدی یزدی] در اوایل حال در یزد و کرمان به سر می‌برد و بعد از آن روی توجه به هند آورد و مدتی در آن‌جا ساکن گشت تا به کد یمین خودکلی به هم رسانید و بعد از آن از راه دریا به جانب فارس و عراق خرامید و چون به دارالمؤمنین کاشان رسید چند روزی اقامت ساخته با بعضی موزونان این‌جا اختلاط فرمود و اشعار آب‌دار و منظومات گوهرنثارش در نظر مستعدان و خوش‌فهمان مستحسن و مقبول نمود.» نجدی چون پیشهٔ بازرگانی داشت، پیوسته در سفر بود، چنان که صادقی کتاب‌دار

در مجمع‌الخواص می‌نویسد: «بارها به هندوستان رفته و برگشته است، سفر کرده و آزموده است و اغلب بنده منزل را مشرف می‌کرد، بر اصطلاحات شعری نیک واقف است و شعر خوب می‌گوید.» گلچین معانی همچنین می‌گوید: چون تقی اوحدی میرنجدی را ندیده و نمی‌شناخته از این رو او را از مردم نجد دانسته و درباره‌اش چنین نوشته است: «میرنجدی از امجاد زمان افراد دوران است به سیاحت می‌گذراند، طبعش در عین علّو و نظمش در غایت سمّر، به‌سبب آنکه از نجد است، نجدی تخلص کرد. مدتی در هند بوده، یاران او را به سن هفتادسالگی در سنهٔ هزار و بیست و دو دیده بودند، اوایل حال وی اکثر در یزد ساکن بوده و در علم صرف تتبعی نموده.» میر نجدی سال‌ها در یادگیری علوم ادبی، به‌ویژه عروض و قافیه، اهتمام ورزیده بود و بیشتر تذکره‌نویسان دانش او را در عروض و قافیه ستوده‌اند. از سروده‌های وی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «در آرزوی دولت دیدار تو صد بار ـ جان کرد وداع تن و از ضعف به‌جاَ ماند.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۹۰؛ تذکرهٔ سخنوران یزد، ۳۲۰ـ۳۲۱؛ تذکرهٔ شعرای یزد، از آغاز تا عصر حاضر، ۱۱۱؛ الذریعه، ۱۱۷۳/۹؛ روز روشن، ۸۰۶؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۲۱ (شمارهٔ ۱۱۷)؛ کاروان هند، ۱۴۲۷/۲ـ۱۴۳۰؛ مجمع‌الخواص، ۹۸ـ۹۹؛ نشتر عشق، ۱۶۵۳/۵؛ نگارستان سخن، ۱۱۸؛ هفت‌اقلیم، چاپ حسرت، ۱۶۲/۱.

جهان‌تاب

نجف جهجری ← **نجف‌علی جهجری**

نجف‌خان (na.jaf.xān)، ذوالفقارالدوله امیرالامرا بهادر غالب‌جنگ، ــ ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۱۹۶ق، سردار و دولتمرد ایرانی‌تبار شبه‌قاره. پدرانش از متولیان حرم امام‌رضا(ع) در مشهد بودند. گویند تبارش از مادر به خاندان صفوی می‌رسید. در اصفهان به‌دنیا آمد. در اوایل عمر به هند کوچید. خواهرش زن میرزا محسن، برادر بزرگ صفدرجنگ، نواب اوده (۱۱۵۲ ــ ۱۱۶۸ق) بود. محمدقلی‌خان، دژدار اله‌آباد و برادرزادهٔ صفدرجنگ، نیز از خویشانش بود و نجف‌خان هم در آغاز در خدمت او به سر می‌برد. اما هنگامی که شجاع‌الدوله، نواب اوده (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۹ق)، محمدقلی‌خان را که همراه شاهزاده عالی‌گوهر (شاه عالم) به پتنا رفته بود نزد خود فرا خواند و او را به‌زندان انداخت و سپس بکشت (ح۱۱۷۲ق)، نجف‌خان بگریخت و به خدمت میرقاسم(علی)خان، ناظم بنگاله (۱۱۷۴ ــ ۱۱۷۷ق) پیوست. میرقاسم وی را به گرمی پذیرفت و اسباب و سامان بزرگی داد و «به‌مقابلهٔ کلاه‌پوشان [= انگلیسی‌ها] فرستاد. چون کاری پیش نرفت، [نجف‌خان] برگردیده پیش قاسم‌علی‌خان آمد.» (مآثرالامرا، ۱۰۸/۲) پس از شکست میرقاسم از انگلیسی‌ها در عظیم‌آباد / پتنا (۱۱۷۷ق) و قصد او به رفتن نزد شجاع‌الدوله، نجف‌خان که «مزاج و رویهٔ شجاع‌الدوله را... می‌دانست و راضی به رفتن پیش او نبود» (سیرالمتأخرین، ۷۴۲) بسیار کوشید تا رأی میرقاسم را بگرداند و وی را از رفتن نزد نواب اوده باز دارد و چون کوشش او به جایی نرسید از میرقاسم جدایی گزید و به بوندیل کهند رفت و به خدمت راجهٔ آن‌جا درآمد. پس از شکست شجاع‌الدوله از انگلیسی‌ها در میدان نبرد بُکسر، نجف‌خان به انگلیسی‌ها پیوست (۱۱۷۸ق) و خدمات شایانی برای آنان، به‌ویژه در تصرف اله‌آباد و جنگ با شجاع‌الدوله و متحدان مراتهٔ او، به‌انجام رسانید. چون شجاع‌الدوله از سر ناچاری حاضر به مصالحه با انگلیسی‌ها شد و برابر پیمانی که میان او و انگلیسی‌ها بسته شد اله‌آباد به شاه‌عالم، پادشاه گورکانی هند که از تختگاه خود دهلی بیرون افتاده بود، واگذار گردید و شاه‌عالم در این شهر، عملاً تحت‌الحمایهٔ انگلیسی‌ها استقرار یافت، نجف‌خان نیز در دستگاه شاه‌عالم در اله‌آباد به کار پرداخت و از ۲۴ / ۲۶ لک (هر لک = صدهزار روپیه) روپیه‌ای که قرار گردید انگلیسی‌ها سالیانه در برابر واگذاری رسمی سه استان بنگال و بهار و اوریسه، به شاه‌عالم خراج دهند، یک لک روپیه به نجف‌خان اختصاص یافت. نجف‌خان در خدمت شاه عالم نخست فوج‌دار کره مانکپور از توابع اله‌آباد گردید و رفته‌رفته به مقام میربخشیگری رسید. در این هنگام دهلی در دست نجیب‌الدولهٔ روهیله بود که گر چه خود را امیرالامرا (= سپه‌سالار) شاه‌عالم می‌دانست (میرزا جوان‌بخت پسر شاه‌عالم به سمت نایب‌السلطنه در دهلی به سر می‌برد)، عملاً حاکم مطلق‌العنان دهلی و توابع آن بود و شاه‌عالم، درواقع از بیم او، جرأت بازگشت به دهلی را نداشت. اما چون نجیب‌الدوله درگذشت (۱۱۸۴ق) و پسرش ضابطه‌خان بر جایش نشست، شاه‌عالم در اندیشهٔ بازگشت به‌دهلی افتاد و بدین منظور با مراته‌ها تماس گرفت و آنان را به یاری طلبید. مراته‌ها به تاخت‌وتاز در پیرامون دهلی دست‌زدند و ضابطه‌خان، «بنابر

خوف و کینهٔ دیرینه که فیمابین مراته و پدرش بود مداخلهٔ خود در شاه‌جهان‌آباد [= دهلی] دور از حزم و احتیاط دیده»، به‌سوی جاگیرهای پدری‌اش سهارنپور و نجیب‌گده و غیره، رفت و در آن نواحی به تحکیم مواضع خود پرداخت. نجف‌خان که در اواخر ۱۱۸۳ق، به اتهام نادرست کوتاهی در گردآوری مالیات، به‌فرمان شاه‌عالم از مقامش (فوج‌داری کره مانکپور) برکنار شده بود، پس از تصمیم پادشاه گورکانی به‌عزیمت به‌دهلی، بار دیگر به‌خدمت فرا خوانده شد و شاه‌عالم او را مأمور بسیج و تجهیز سپاه کرد. سرانجام شاه‌عالم، به‌رغم مخالفت انگلیسی‌ها، با سپاهی کوچک ولی کاملاً مجهز به فرماندهی نجف‌خان، از اله‌آباد روانهٔ دهلی گردید (۱۱۸۵ق / مه ۱۷۷۱م) و با توجه به خروج ضابطه‌خان از دهلی، به آسانی وارد پایتخت شد. شاه‌عالم، که پادشاهی بی‌کفایت و همچون اکثر پادشاهان متأخر گورکانی آلت دست امرا و درباریان بلندپایه بود، پس از ورود به دهلی، به شادخواری و خوش‌باشی سرگرم گردید و پیرامونیان وی فرصت یافته هر یک به تحکیم موقع خود سرگرم شدند. در این میان، نجف‌خان که سرداری دلیر و شایسته بود به سرعت در مسیر ترقی گام نهاد و «در اندوختن اسباب اقتدار و فراهم‌آوردن یاران جان‌نثار اشتغال نمود.» در ابتدای کار، برخی درباریان که پیشرفت نجف‌خان را خوش نداشتند کوشیدند تا مراته‌ها را که در خروج ضابطه‌خان از دهلی نقش مهمی داشتند و اینک در پی چیرگی بر دهلی و دربار گورکانی بودند، در مقابل او قرار دهند، اما نجف‌خان، دست‌کم برای مدتی، اقدامات آن‌ها را خنثی کرد و همچنین با اقدامات سیاسی و نظامی مانع از تحقق اهداف مراته‌ها شد. در ۱۱۸۶ق / ۱۷۷۲م نجف‌خان به اتفاق مراته‌ها بر سر ضابطه‌خان، که در سکرتال (بر کران راست رود گنگ) و غوثگره (در نزدیکی مظفرنگر) پناه گرفته بود لشکر برد. ضابطه‌خان، به‌رغم یاری گرفتن از سرکردگان روهیله، تاب نیاورد و به سرزمین جات‌ها گریخت و خانواده‌اش، از جمله پسر بزرگش غلام‌قادرخان، و بیشتر گنجینه‌هایی که پدرش گردآورده بود به‌دست دشمنانش افتاد. پس از آن، پرگنه‌های پانی‌پت و سونی‌پت و گوهانه و رهتگ و مانند آن‌ها به‌عنوان جاگیر به نجف‌خان بدو واگذار شد، اما اندکی بعد، ضابطه‌خان، به‌تشویق شجاع‌الدوله، به‌مصالحه‌ای با مراته‌ها که اینک در آگره / اکبرآباد اردو زده بودند، دست یافت. مراته‌ها نه‌تنها خواستار عفو او و اعطای فوج‌داری سهارنپور به ضابطه‌خان شدند، بلکه درصدد برآمدند تا او را بار دیگر به مقام میربخشیگری یا امیرالامرایی دربار دهلی برسانند و بدین منظور، رنجیت‌سنگه، سرکردهٔ جات‌های بهرتپور، را برانگیختند تا در پی تصرف بلومگر، که در دست یکی از سرکردگان کوچک جات‌ها بود، برآید. صاحب بلومگر از شاه‌عالم یاری خواست و نجف‌خان نیرویی را به کمک او فرستاد. مراته‌ها نیز از آگره قوایی را به بلومگر گسیل داشتند که پس از پیوستن به‌جات‌های بهرتپور، قوای شاهی را به‌سوی دهلی عقب راند. مراته‌ها، به فرماندهی تُکوجی هولکر و دیگر سرکردگانشان، به دهلی تاختند و در جایی در ده مایلی جنوب پایتخت با سپاه نجف‌خان روبه‌رو شدند. نجف‌خان، به‌رغم نظم و تجهیز خوب سپاهش و فرماندهی عالی خودش، به‌سبب برتری عددی فوق‌العادهٔ مراته‌ها، ناگزیر به کنار مقبرهٔ همایون، در چهار مایلی شهر، عقب نشست و از آن‌جا نیز، پس از چهار روز نبرد با مراته‌ها، به‌داخل شهر رانده شد. در حالی‌که نجف‌خان از کاخ شاهی و پیرامون آن هنوز با سرسختی دفاع می‌کرد، حسام‌الدین‌خان / حسام‌الدوله، که در دستگاه شاه‌عالم بسیار پرنفوذ بود و مدارالمهام دربار شاهی به‌شمار می‌آمد و با نجف‌خان دلخوش نبود و برای تضعیفش می‌کوشید، به‌تن خود به اردوی مراته‌ها رفت و با آن‌ها به مصالحه‌ای رسید و درخواست‌هایشان را، که مهم‌ترین آن اعادهٔ مقام امیرالامرایی به ضابطه‌خان بود، پذیرفت (رمضان ۱۱۸۶ق). با این همه، نجف‌خان همچنان سرسختانه به مقاومتش ادامه داد تا سرانجام مراته‌ها، که در پی مرگ پیشوای خود در پونا قصد بازگشت به دکن را داشتند، به‌گونه‌ای با او به توافق رسیدند. نجف‌خان پذیرفت که به مراته‌ها در یورش به روهیلکهند بپیوندد و همراهشان، از راه رام‌گهات، عازم روهیلکهند گردید. چون مراته‌ها قصد تصرف اله‌آباد و ولایات دیگری، که پیش‌تر انگلیسی‌ها به شاه‌عالم واگذارده بودند، داشتند، انگلیسی‌ها و متحدشان شجاع‌الدوله به مقابله با آن‌ها برخاستند. مراته‌ها چاره‌ای جز آن ندیدند که به شتاب به اتاوه عقب نشینند و از آن‌جا به سرزمین خود بازگردند (حدود صفر ۱۱۸۷ق). پس از آن، نجف‌خان به اردوی متحد انگلیسی‌ها و شجاع‌الدوله پیوست. شجاع‌الدوله که رسماً مقام وزارت شاه‌عالم را بر عهده داشت وی را به‌نیابت خود در دربار دهلی برگزید و فرماندهٔ قوای انگلیسی نیز سفارش‌نامه‌ای دربارهٔ وی به شاه‌عالم نوشت. نجف‌خان آن‌گاه با نیرویی کوچک ولی مجهز و وفادار، به دهلی بازگشت و به‌راحتی بر مخالفانش فایق آمد. ضابطه‌خان باز بگریخت و به جات‌ها پناهید، یا به‌روایتی، ضابطه‌خان نیز

همراه مراته‌ها بود و چون میان آنان با شجاع‌الدوله و انگلیسی‌ها صحبت «عهد و پیمان آشتی به میان آمده صلح گشته و مرهته‌ها روانهٔ سمت دکن شدند»، وی به نجیب‌آباد و از آن‌جا به سهارنپور، که میربخشی و فوج‌داری آن‌جا بدو واگذار شده بود، رفت (طهماس‌نامه، ۲۹۷ - ۲۹۸). به هر حال، نجف‌خان توانست به آسانی وارد دهلی گردد و بر شهر استیلا یابد. شاه‌عالم، از ترس، حسام‌الدین‌خان را از مقامش برکنار و دستگیر ساخت و برای پس‌دادن حساب به‌دست نجف‌خان سپرد و به‌جای او «نواب عبدالاحدخان [مجدالدولهٔ کشمیری] را بر نیابت وزارت و اجرای امور سلطنت مقرر گردانید» (طهماس نامه، ۲۹۸) و منظورعلی‌خان را نیز ناظر حرم شاهی کرد. نجف‌خان ظاهراً در همین اوان لقب ذوالفقارالدوله امیرالامرا بهادر غالب‌جنگ یافت. وی در ۱۱۸۸ق بر سر جات‌ها که بسیاری از نواحی نزدیک دهلی و حوالی آگره / اکبرآباد را به تصرف خود درآورده بودند لشکر کشید و نول‌سنگه، پسر سورجمل‌جات، را شکست و گریزاند و اکبرآباد را به‌تصرف خود درآورد و غنایم بسیار به‌دست آورد. سرداران او، افراسیاب‌خان و نجف‌قلی‌خان، به دژهای استوار جات‌ها در دوآب و میوات تاختند. پس از شکست روهیله‌ها از شجاع‌الدوله و کشته‌شدن حافظ رحمت‌خان، سرکردهٔ بزرگ روهیله‌ها (۱۱۸۸ق)، نجف‌خان به دیدار شجاع‌الدوله شتافت و آن دو سرزمین روهیله‌ها، کتهیر / روهیلکهند، را میان خود، یا به‌واقع بین حکومت اوده و پادشاهی دهلی، تقسیم کردند و نجف‌خان از ضابطه‌خان، که وی نیز نزد شجاع‌الدوله آمده خواستار آن بود که برخی مناطق روهیلکهند بدو واگذار شود، دلجویی کرد و او را همراه خود برداشت و به دهلی بازگشت. چندی بعد، افراسیاب‌خان، دژکول را، که نام آن پس از افتادن به‌دست ثابت‌خان و سپس سورج مل‌جات به‌ترتیب به ثابتگر و رامگر تغییر یافته بود، از دست جات‌ها بیرون آورد و نامش را، به نام امام علی (ع)، به علیگر بگردانید. نجف‌قلی‌خان نیز دژ استوار کامان را از دست راجپوتان بیرون آورد، اما سپس مراته‌ها و راجه‌نول‌سنگه‌جات و رحیم‌دادخان روهیله متحداً بر سرش تاختند و بر او تنگ گرفتند. از این‌رو، افراسیاب‌خان، به دستور نجف‌خان، پس از گرفتن رامگر به‌یاری نجف‌قلی‌خان شتافت و اندکی بعد نجف‌خان نیز بدو پیوست. سپاه نجف‌خان در موضع گوردهن در سه‌چهار کروهی دیگ (دیگ در ۳۵ مایلی متهورا و ۴۵ مایلی الور واقع است)، مقرّ نول‌سنگه، نیروی مشترک مراته و جات و روهیله را که نزدیک سی‌هزار سوار بودند بشکست (۱۱۸۹ق / ۱۰ ژوئن ۱۷۷۵م). پسان‌تر دژ دیگ / دیگهه (= دیره‌گهور) را که، پس از مرگ نول‌سنگه‌جات به‌دست برادرش رنجیت‌سنگه افتاده بود، پس از شش‌ماه محاصره، گشود و رنجیت‌سنگه، که پیش‌تر در غیاب نجف‌خان، حتی دهلی را تهدید می‌کرد به مقر خود کمبهیر گریخت (محرم / صفر ۱۱۹۰ق). نجف‌خان پس از این پیروزی‌ها، که سرداران وی مانند پسرخوانده‌اش سیف‌الدوله نجف‌قلی‌خان (که هندویی نومسلمان بود)، افراسیاب‌خان، محمدبیگ‌خان همدانی، میرزا شفیع، و نیز جنگ‌سالاران مزدور فرنگی، مانند سمرو، نقش مؤثری در آن‌ها داشتند، قدرت و نفوذ فراوان و بی‌سابقه‌ای در دربار دهلی یافت و رقبایش، مانند ضابطه‌خان و مجدالدوله عبدالاحدخان کشمیری را به تسلیم واداشت یا دستگیر و زندانی کرد. ضابطه‌خان و متحدان سیک وی را در حوالی غوثگر (دژی میان سهارنپور و مظفرنگر)، پایگاه اصلی ضابطه‌خان، بشکست و ضابطه‌خان به نواحی سیک‌ها گریخت. پس از این پیروزی، شاه‌عالم، ذوالفقارالدوله نجف‌خان را «به خطاب رستم‌جنگ و عطای خلعت میربخشیگری [= امیرالامرایی] و نواب افراسیاب‌خان را به‌خطاب اشرف‌الدوله سرفراز فرمودند.» (طهماس‌نامه، ۳۳۸) نجف‌خان، پس از گرفتن غوثگر بر سر رنجیت‌سنگه‌جات لشکر کشید و درهٔ کمبهیر را از دستش بیرون آورد. رنجیت‌سنگه به بهرتپور گریخت و پس از دو سه ماه از در تسلیم درآمد. نجف‌خان سپس باز به کار ضابطه‌خان و سیک‌ها، که به تحریک او به میرتهه و سکندرآباد و بسیار نواحی دیگر می‌تاختند، پرداخت و آنان را در چند نبرد در کرنال و بوده‌کهیره شکست داد تا این‌که ضابطه‌خان و سیک‌ها از در عجز درآمدند و خواستار آشتی و مصالحه شدند. نجف‌خان هم بهتر آن دید که ضابطه‌خان را همچون قدرتی میان سیک‌ها و حکومت دهلی و نیز به مثابهٔ تحت‌الحمایه و هوادار خود در برابر توطئه‌های درباریانی چون مجدالدوله عبدالاحدخان کشمیری نگه‌دارد و از این رو، بدین درخواست صلح پاسخ مساعد داد. پس جاگیرهای ضابطه‌خان بدو بازپس داده شد و وی بار دیگر به فوج‌داری سهارنپور گماشته شد (۱۱۹۱ق). این پیمان صلح با پیوندهای زناشویی استوارتر گردید و ضابطه‌خان خواهر و دختر خود را به‌ترتیب به نجف‌خان و نجف‌قلی‌خان داد. نجف‌خان، پس از این کامیابی‌ها، به جاگیر اصلی خود آگره / اکبرآباد رفت. در این اثنا، عبدالاحدخان کشمیری، دیوانِ شاه‌عالم، که مهم‌ترین رقیب

نجف‌خان در دربار دهلی به‌شمار می‌آمد و پیوسته برای برانداختن او می‌کوشید، برای آنکه در برابر پیروزی‌های نجف‌خان خودی نشان دهد در اواخر ۱۱۹۲ق سپاهی گران بسیج کرد و یکی از شاهزادگان (گویا فرخنده‌بخت) را با خود برداشت و به‌قصد سرکوبی سیک‌ها، که باز سر برداشته و به تاخت‌وتاز در نواحی میان رودهای گنگ و جمنا پرداخته بودند، از دهلی رو به سرهند نهاد، اما پس از آنکه تا کرنال و سپس تا پتیاله پیش رفت و حتی گروه‌هایی از سیک‌ها به‌ظاهر به‌خدمت او پیوستند، در جنگ با امرسنگه، صاحب پتیاله، کاری از پیش نبرد و با شنیدن خبر عزیمت سپاه بزرگی از سیک‌ها از لاهور به‌سوی پتیاله، دل از دست بداد و رو به گریز نهاد و «به هزار خواری و دشواری» به دهلی بازگشت. نجف‌خان، پس از آگاهی از هزیمت فضیحت‌بار عبدالاحدخان، از اکبرآباد به‌شتاب رو به دهلی نهاد و چون به پایتخت رسید، نخست با اجازهٔ شاه‌عالم که اینک دیگر نمی‌توانست از عبدالاحدخان حمایت کند، عبدالاحدخان را بگرفت و بند برنهاد و اموالش را مصادره کرد (اوایل ۱۱۹۳ق) و سپس سپاهی به فرماندهی میرزا شفیع را بر سر سیک‌ها فرستاد و میرزا شفیع نیز سیک‌ها را در نزدیکی میروت، در چهل مایلی دهلی، بشکست و سیک‌ها با دادن ۵۰۰۰ کشته عقب‌نشستند. پس از برکناری و حبس مجدالدوله عبدالاحدخان کشمیری، نجف‌خان عملاً حاکم مطلق‌العنان پادشاهی دهلی گردید و در مقام امیرالامرا و نایب وزیر، ادارهٔ مستقیم دستگاه دیوانی و سازمانی جنگی پادشاهی هر دو به‌دست او افتاد. وی دیگر به جاگیر اصلی‌اش اکبرآباد باز نگشت و ترجیح داد در پایتخت بماند و از همان‌جا کارها را بگرداند. پس محمدبیگ همدانی را به حکومت دژ و بخش اکبرآباد گماشت و فرماندهی سپاه در میدان نبرد، به‌ویژه در جنگ با سیک‌ها را، که همچنان با تاخت و تازهایشان آرامش قلمرو دهلی را برمی‌آشفتند، به میرزا محمد شفیع سپرد. در ۱۱۹۵ق، میرزا محمد شفیع روستاهایی را که از یورش‌های سیک‌ها پشتیبانی می‌کردند سرکوب کرد و سیک‌ها را که سهارنپور را گرفته بودند از آن‌جا بیرون راند. وی سیک‌ها را تا انباله عقب راند و (گویا) پس از گفت‌وگوهایی که به‌وساطت ضابطه‌خان با سیک‌ها انجام گرفت و بدان‌ها پیشنهاد گردید تا در برابر عدم تاخت‌وتاز به روستاهای خالصه، حق گرفتن مالیات جنگی در سرزمین متصرفه‌اشان را داشته باشند، به پایگاه خود در گنچپوره در نزدیک دهلی بازگشت و نیروهای اضافی او و قوای کمکی ضابطه‌خان، به‌فرمان نجف‌خان، مأمور گردآوری مالیات از نواحی بالای دوآب (میان گنگ و جمنا) شدند. نجف‌خان پس از کمابیش شصت‌سال زندگی، و بعد از حدود چهل و دو سال اقامت در هند، درگذشت و نورامیدی که در نتیجهٔ کوشش‌های او، برای احیای افتخارات گذشته پادشاهی گورکانی هند درخشیدن آغاز کرده بود در ابرهای تیرهٔ آشوب و آشفتگی پس از مرگ وی خاموش گردید.

منابع: بوستان اوده، ۷۴؛ سیرالمتأخرین، ۷۴۲-۷۴۴، ۷۴۶، ۷۶۸، ۷۷۰، ۹۲۶، ۹۳۱-۹۳۹، ۹۵۶-۹۵۷؛ طهماس‌نامه، ۲۹۱-۳۵۴؛ مآثرالامرا، ۱/۱۰۷-۱۰۹؛ ۳/۸۶۷-۸۶۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 285; *The History of the Reign of Shah Aulum*, 27-97; *The Moghul Empire*, 71-72, 90-125; *A Socio-Intellectual History of the Isna' Ashari shi' is in India*, 1/60-68.

برزگر

نجف‌علی‌خان جهجهری (na.jaf.a.li.xān-e.ja.haj.jah.ri)، تاج‌العلما محمد نجف‌علی‌خان فرزند محمدعظیم‌الدین‌خان، ۱۲۴۰ــ ۱۲۹۹ق، دانشمند دینی و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در جهجهر از شهرهای شمال غربی دهلی، برآمد و پدرانش در آن‌جا مِنصب قضا داشتند و صاحب نفوذ بودند. وی در دستگاه یمین‌الدوله محمدعلی‌خان بهادر صولت‌جنگ، فرمانروای محمدآباد تونک، کار می‌کرد و گویند بیش از پنجاه رساله به زبان‌های فارسی و عربی و اردو نوشته است. وی پدر نذیر حسین سخا و امیرحسین سها، شاگردان داغ دهلوی، است. از آثارش: ۱ــ تفسیر غریب به‌فارسی در تفسیر قرآن در ۵ جلد؛ ۲ــ فضایل صدیقی به‌فارسی در فضایل ابوبکر؛ ۳ــ همایون بر سرود به‌فارسی سره، در بیست و دو نامه و یک پایان‌نامه، که به‌دستور نواب محمد وزیرالملک والی تونک نوشته شده است (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1967-103)؛ ۴ــ ترجمهٔ منظوم انجیل به‌فارسی که در ۱۲۷۷ق به‌انجام رسیده است (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1968-122)؛ ۵ــ کتاب آفرینش که ترجمهٔ فارسی منظوم تورات است و در ۱۲۷۵ق / ۱۸۵۹م از روی ترجمهٔ عربی تورات که در لندن انجام گرفته بود، به‌انجام رسیده و سراینده در دیباچهٔ آن ملکهٔ بریتانیا و افسران انگلیسی هند را

ستوده است (نسخهٔ انجمن ترقی اردو کراچی به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۲۳۶)؛ ۶ــ کتاب آفرینش که ترجمهٔ فارسی منثور تورات، تا داستان حضرت یوسف، است (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه داکا به‌شمارهٔ Du/363)؛ ۷ــ کامل‌الاسعاد به‌فارسی در شرح قصیدهٔ بانت سعاد (چاپ هند)؛ ۸ــ شرح دساتیر دری زفان / سفرنگ دساتیر به‌فارسی (دهلی، ۱۸۶۴م)؛ ۹ــ فتوحات عراق و عجم / همایون‌نامه به‌نظم فارسی در تاریخ گشودن عراق و ایران به‌دست سپاهیان عمر؛ ۱۰ــ فتوحات عراق به‌نثر فارسی در تاریخ گشودن عراق به‌دست عمر؛ ۱۱ــ نظم‌المناقب به‌فارسی در ذکر حیدرآباد، ستایش دوازده امام، تعریف نواب افضل‌الدوله بهادر و مختارالملک نواب سالارجنگ که در ۱۲۸۳ق سروده (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ شیرانی ۲۲۸۱)؛ ۱۲ــ تکملهٔ صولت فاروقی در بیش از پنجاه‌هزار بیت در بحر متقارب؛ ۱۳ــ سحرالکلام به‌عربی در شرح مقامات حریری؛ ۱۴ــ شرح حماسه به‌فارسی؛ ۱۵ــ شرح دیوان متنبی؛ ۱۶ــ حاشیهٔ مطول؛ ۱۷ــ مثنوی هفت‌پیکار؛ ۱۸ــ دافع هذیان در دفاع از قاطع برهان غالب دهلوی و رد محرق قاطع برهان سید سعادت‌علی به‌فارسی که در ۱۲۹۸ق / ۱۸۶۵م نوشته شده و در اکمل‌المطابع دهلی به‌چاپ رسیده است؛ ۱۹ــ سیرت مرتضوی به‌فارسی در برابر صولت فاروقی؛ ۲۰ــ شوکت صدیقی به‌فارسی که زندگینامهٔ ابوبکر است؛ ۲۱ــ شرح آیین اکبری که گزیده و گزارش آیین اکبری ابوالفضل علامی است و نجف‌علی‌خان آن‌را برای سرهنری الیوت نوشته است (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1667 با تاریخ ۱۲۶۷ق / ۱۸۵۱م)؛ ۲۲ــ رسالهٔ مناصب به‌فارسی که در شرح مناصب و مشاغل کشوری و لشکری و نیز تقسیمات کشوری (صوبه‌ها) در دورهٔ جلال‌الدین اکبر، شاه‌جهان و عالمگیر اورنگ‌زیب گورکانی و ذکر بناها، اوقات و اعیاد هندیان است و به سرهنری الیوت پیشکش شده است (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ 1906). نجف‌علی‌خان در نوشتن این کتاب از آیین اکبری و اسناد و مدارک رسمی روزگار شاه‌جهان و اورنگ‌زیب بهره برده است؛ ۲۳ــ رسالهٔ توضیح‌المعانی (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه داکا به‌شمارهٔ Du/304) به‌فارسی در بلاغت و عروض و قافیهٔ فارسی که به‌خواهش سوای راجه بنی‌سنگه، مهاراجهٔ الور، نوشته و به هم‌او پیشکش شده است (دست‌نویس کتابخانهٔ دانشگاه داکا به‌شمارهٔ Du/304). این اثر در هشت باب تدوین یافته است: یک) در بیان اسناد خبری، دو) مسندالیه، سه) مسند، چهار) متعلقات فعل، پنج) قصر، شش) انشا، هفت) فصل و وصل، و هشت) ایجاد و اطناب و مساوات.

منابع: برهان قاطع، جلد یکم، مقدمه، صفحهٔ صد و چهارده؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۵۱/۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۳۶؛ الذریعه، ۱۱۷۳/۹؛ صبح گلشن، ۵۰۵-۵۰۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۴۹/۵؛ ۱۳۰۵/۸-۱۳۰۶؛ ۳۴۴/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۲/۱؛ ۱۱۵۳/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۵۰، ۱۵۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۲۲، ۱۰۴۱، ۱۶۹۳، ۱۷۱۰، ۱۷۱۴، ۱۷۲۷، ۱۷۳۳، ۱۷۴۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۲۳، ۵۴۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۴۳/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۵۱۰/۷؛

Catalogue of the Persian Literature in the British Museum, 928-929, 990-991, 1038; *Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Dacca University Library*, 132-133, 169-170, 280; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 447.

برزگر

نجفی (na.ja.fi)، محمد هدایت علی فرزند فقیرالله داد، لعلور انگ گوته بخش قنبر بلوک لارکانه ۱۳۰۰ / ۱۸۸۲ ــ ۱۳۶۲ق / ۱۹۴۳م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی از علمای فاضل سند بود. با تخلص نجفی به‌زبان‌های سندی، عربی و فارسی شعر می‌سرود. احتمالاً به پشتو نیز اشعاری سروده است. از آثارش: ترجمهٔ شعرای سند از زبان سندی به‌اردو (۱۳۶۵ق)؛ دیوان نجفی (۱۹۲۹م).

منابع: امامیه مصنفین، ۲۹۰؛ تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، ۳۴۲؛ مطلع انوار، ۶۳۵-۶۳۶.

رسولی

نجم‌الدین ناگوری (naj.mod.din-e.nā.gu.ri)، حاجی (محمد) نجم‌الدین فرزند شیخ احمد بخشی حمیدی، ۳ رمضان ۱۲۳۴ ــ ۱۹ رمضان ۱۲۸۷ق، صوفی چشتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. تبارش به صوفی نام‌دار، حمیدالدین (سوالی) ناگوری می‌رسد. در جهونجهنون نزدیک جیپور به دنیا آمد. پس از فراگیری علوم متداول دینی، به خواجه محمد سلیمان تونسوی (۱۱۸۴ ــ ۱۲۶۷ق)، از مشایخ نام‌دار چشتی، دست ارادت داد

(۱۲۵۰ق) و از او خرقهٔ خلافت گرفت (۱۲۵۴ق) و خواجه محمدسلیمان وی را برای ارشاد طالبان به شیخاواتی در راجستان فرستاد. نجم‌الدین، با زندگی زاهدانه و پارسایانه‌ای که داشت، به‌زودی در آن‌جا مریدان بسیار، از مسلمانان و هندوان راجستان، یافت و خانقاهی در شیخاواتی برآورد. با فعالیت او و خلفای وی، که خانقاهایی در همهٔ شهرهای مهم راجستان بر پا کردند، سلسلهٔ چشتیه در راجستان محبوبیت و گسترش بسیار یافت. حاجی نجم‌الدین نویسنده‌ای پرکار بود. وی آثار فراوان که در آن‌ها واژه‌ها و اصطلاحات راجستانی را فراوان به کار برده به‌یادگار گذاشته است. بسیاری از آثارش، رسالاتی دربارهٔ آموزه‌های پیران خود از سلسلهٔ چشتیه، و برخی نیز حاوی آموزه‌های خود او بوده است. او همچنین اشعاری عرفانی که در آن‌ها نجم تخلص می‌کرد، به‌زبان‌های راجستانی و اردو سروده است. پرآوازه‌ترین اثرش به‌فارسی مناقب‌المحبوبین نام دارد که در ۱۲۷۸ق نوشته و زندگینامهٔ بزرگان سلسلهٔ چشتی نظامی، از پیامبر به بعد، به‌ویژه خواجه سلیمان تونسوی و خواجه نورمحمد مهاروی (۱۱۴۲ ــ ۱۲۰۵ق) است (رامپور، ۱۸۹۰م). این اثر در چهار حصه تدوین یافته است: ۱ــ پیامبر(ص) تا خواجه عثمان هارونی، ۲ــ خواجه معین‌الدین چشتی تا مولانا فخرالدین دهلوی، ۳ــ خواجه نورمحمد مهاروی و ۴ــ خواجه محمد سلیمان تونسوی. ترجمه و تلخیص اردوی مناقب‌المحبوبین، از افتخار احمد چشتی که تذکرهٔ جانشینان محمد سلیمان تونسوی را نیز به کتاب افزوده، در ۱۳۹۷ق در لاهور به چاپ رسیده است. از دیگر آثار وی: یک) آثار اردو: گلزار وحدت؛ پیوملانی غیر بهولانی در اذکار و اشغال صوفیه؛ باره ماهیه نجم در عشق و محبت الهی؛ افضل‌الطاعت به‌نظم در علم تجوید؛ پریم گنج شامل دوهری‌های هندی؛ حیات‌العاشقین فی لقای رب‌العالمین؛ نجم‌الاخره؛ فضیلت نکاح؛ بیان‌الاولیا؛ سماع‌السامعین فی ردالمنکرین؛ دیوان نجم که مجموعهٔ سروده‌های اردوی او است؛ تذکرةالواصلین؛ ما حی‌الغیریت در علم توحید. دو) آثار فارسی: شجرةالعارفین در حالات خواجگان چشت و مشایخ دیگر؛ شجرةالمسلمین در تاریخ نوابان فتحپور؛ شجرةالابرار در حالات خواجهٔ ناگوری؛ مناقب‌الحبیب در احوال و زندگی خواجهٔ اجمیری؛ مناقب‌التارکین در احوال و زندگی خواجه صوفی حمیدالدین (ناگوری؟)؛ تذکرةالسلاطین در احوال پادشاهان هند؛ راحت‌العاشقین؛ مقصودالعارفین؛ احسن‌العقاید؛ احسن‌القصص؛ انجم‌الواعظین؛ انجم‌الهدایت؛ مقصودالعارفین فی شرح اوراد شیخ نصیرالدین؛ هدایت‌نامه؛ قبالات نجمی؛ دیوان نجم که سروده‌های فارسی وی است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۲۰/۴؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۳۱/۳، ۶۰۷؛ تاریخ مشایخ چشت، ۶۸۵ـ۷۰۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۲۳ـ۲۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۲۷/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۹۰/۳، ۲۳۰۰، ۲۳۱۰؛ مناقب‌المحبوبین؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۴۹/۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 448; *A History of Sufism in India*, 2/315; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1045.

برزگر

نجم‌الرشید (naj.mor.ra.šid)، فرزند رانا محمد رفعت‌خان، دنگه (در گجرات) ۱۹۶۷م ــ ، مترجم و فارسی‌پژوه پاکستانی. دانش‌های مقدماتی را در زادگاهش به‌پایان برد. از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادب فارسی گرفت. از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴م سمت معاون مدیر مجلهٔ دانش را در اسلام‌آباد عهده‌دار بود. از ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶م در دانشگاه بلوچستان به تدریس زبان فارسی سرگرم بود. در ۱۹۹۶م به تهران کوچید. پس از چهار سال با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان نقد شعر فارسی در شبه‌قاره از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتر در زبان و ادبیات فارسی گرفت. مقالات نجم‌الرشید به فارسی: «حشمت کشمیری» که پایان‌نامهٔ فوق لیسانس او است؛ «جوش ملیح‌آبادی»؛ «صوفی محمدافضل فقیر»؛ «عرفی شیرازی»؛ «شاکرنامهٔ شهرآشوبی از سدهٔ دهم هجری»؛ «سید سبط‌حسن رضوی» و «بیت‌بازی و نسخهٔ دست‌نویس شایق‌نامه» که در مجلات نامهٔ پارسی، دانش و اورینتل کالج میگزین به‌چاپ رسیده است. مقالات به زبان اردو: «اقبال و نژاد نو»؛ «نبی کریم»؛ «انسان کامل در نظر اقبال»؛ «میر انیس»؛ «امیرکبیر سیدعلی همدانی»؛ «اقبال و تهذیب مغرب»؛ «اقبال و نظریهٔ عشق»؛ «عظمت فن خطاطی اسلامی»؛ «استاد خلیل‌الله خلیلی»؛ «دکتر ظهورالدین احمد»؛ «آداب کلام و خامشی در نظر شیخ علی هجویری»؛ «اقبال و اشتراکیت»؛ «پروین اعتصامی»؛ «خوشحال‌خان ختک کی فارسی شاعری». نجم‌الرشید، احوال و آثار بدرالدین کشمیری اثر عارف نوشاهی را از اردو به‌فارسی برگردانده است.

منبع: دست‌نوشتهٔ نجم‌الرشید.

نجم‌الغنی‌خان رامپوری (naj.mol.qa.ni.xān-e.rām.pu.ri)، حکیم محمد نجم‌الغنی‌خان پسر مولوی عبدالغنی‌خان پسر مولوی عبدالعلی‌خان پسر مولوی عبدالرحمان‌خان پسر مولانا حاجی محمدسعیدخان، ۱۲۷۶ ــ صفر ۱۳۵۱ق، ادیب، نویسنده و تاریخ‌نگار شبه‌قاره. وی که خود را از پدر چغتایی و از مادر اکوزایی می‌خواند، در رامپور به‌دنیا آمد. در ۱۲۹۱ق به اودیپور سفر کرد و صرف و نحو را در آن‌جا خواند. در ۱۳۰۱ق به‌رامپور بازگشت و کتاب‌های درسی متداول را از مولوی ظهور حسین و شیخ ارشاد حسین و علامه عبدالحق بن فضل‌حق خیرآبادی، حدیث را از سید حسن‌شاه و پسرش سید محمدشاه، فنون ادبی را از شیخ محمد طبیب بن محمدصالح کاتب مکی، و پزشکی را از حکیم حسین‌رضا لکنویی و حکیم احمدرضا لکنویی آموخت. در ۱۳۰۶ق تحصیلاتش را به‌پایان برد و سپس بار دیگر به اودیپور رفت و در آن‌جا، ظاهراً پس از مرگ پدرش، به‌تدریس و تألیف پرداخت. نجم‌الغنی‌خان مؤلف یکی از پرآوازه‌ترین کتاب‌های دستور زبان فارسی در شبه‌قاره به نام نهج‌الادب (لکنو، ۱۹۱۹م) است. این کتاب در یک مقدمه در تعریف صرف و نحو و بیان موضوع و غایت، و دو تعلیم (۱ــ در علم صرف و ۲ــ در بیان کلام)، و یک خاتمه تدوین شده و نجم‌الغنی‌خان در آن بیشتر قواعد فارسی را از روی اصول عربی استخراج کرده و با یکدیگر سنجیده است. او همچنین دارای آثار متعدد دیگر، بیشتر به اردو، است که از آن‌جمله عبارتند از مذاهب‌الاسلام؛ عقودالجواهر فی اخبارالبواهر؛ اخبارالصنادید در تاریخ روهیلکند؛ تاریخ اوده؛ خواص‌الادویه در پزشکی؛ بحرالفصاحه در بیان و بدیع و عروض؛ منتهی‌القواعد و تهذیب‌العقائد؛ میزان‌الافکار؛ نجم‌الغنی و تعلیم‌الایمان؛ تذکرة‌السلوک؛ القول‌الفصل فی شرح مسألة‌الطهرالمتخلل من شرح‌الوقایة؛ و کتاب مفصلی در اصول فقه.

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان، ۱۰۴؛ الذریعه، ۱۵۶/۸؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۳۶۹/۱ـ۳۷۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۴۹/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۴۹۲/۸ـ۴۹۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 488.

برزگر

نجم‌النساء شریف (naj.mon.ne.sā-e.ša.rif)، فرزند محمدجمال شریف، حیدرآباد هند ۱۹۴۷م / ۱۳۲۶ش ــ   ، بانوی فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دوره‌های دبستان و دبیرستان، در ۱۳۴۷ش از کالج بانوان دانشنامهٔ لیسانس هنر و در ۱۳۵۰ش از دانشکدهٔ عثمانیه دانشنامهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۳۵۹ش با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت‌عنوان تصحیح انتقادی مکاتیب شاه‌عباس صفوی، از همان دانشکده دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت‌کرد. پایان‌نامهٔ وی در دو بخش فارسی و انگلیسی است. بخش عمدهٔ آن نامه‌های شاه‌عباس به جلال‌الدین اکبر (۴ نامه)، جهانگیر (۲۲ نامه)، شاه‌جهان گورکانی (۴ نامه) و نامه‌های دیگر است. وی دو سال در نظام کالج و دانشگاه عثمانیه و پنج‌سال در دانشگاه تامپلی و چندی نیز در دانشگاه انوارالعلوم به‌تدریس پرداخت. به کشور امریکا سفر کرد. زبان‌های اردو، هندی و انگلیسی را به‌خوبی می‌داند.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۳۹/۲؛ گنج شایگان، ۱۳۵؛ ابوالقاسم رادفر، «تاریخچهٔ زبان فارسی در حیدرآباد دکن و وضعیت کنونی آن»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۸ش، ص۱۷۵.

رسولی

نجم طباطبایی (najm-e.ta.bā.ta.bā.i)، محمدرضا، ملقب به نجم‌الدوله افتخارالملک حسام‌جنگ، فرزند ابوالقاسم، ــ ۱۲۷۰ق، نویسنده و شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. از خاندانی از سادات طباطبایی بود که در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه یکم گورکانی (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) از اصفهان به هند کوچیدند و به‌خدمت نواب اوده صفدرجنگ (۱۱۶۹ ــ ۱۱۸۹ق) و جانشینان او پیوستند. نیای بزرگ او سید مرتضی‌خان مختارالدوله در سال‌های نخست فرمانروایی نواب آصف‌الدوله (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق) نیابت یا صدراعظمی مملکت اوده را داشت و «تقرب تمام به مزاج حاصل نموده، زمام اختیار و اقتدار به‌دست آورد و به‌مقتضای تسلط از نیک و بد هر چه می‌خواست می‌کرد.» تا سرانجام در نتیجهٔ آزردگی آصف‌الدوله از او و دسیسه‌چینی برخی درباریان کشته شد. با این‌همه، پسرش اقبال‌الدوله و نوادگان او پس از آن نیز در دربار لکنو و دربار پادشاهان گورکانی دهلی دارای مناصب بلند بودند. ابوالقاسم نجم‌الدوله افتخارالملک حسام‌جنگ، پدر محمدرضا نجم، در ابتدا نایب صوبهٔ بهار در پتنا / عظیم‌آباد بود و نجم نیز

در پتنا به‌دنیا آمد. هنگامی که نجم هشت‌ساله بود پدرش به لکنو بازگشت. ابوالقاسم در دورهٔ محمداکبر دوم گورکانی (۱۲۲۱ ــ ۱۲۵۲ق) نایب خان‌سامان خانوادهٔ شاهی و داروغهٔ خزانهٔ شاهی بود و چون در ۱۲۲۷ق درگذشت پسرش محمدرضا نجم را که در آن هنگام مدت نه سال بود که شغل تحصیلداری بریلی را برعهده داشت به دهلی فراخواندند و منصب و لقب پدرش را بدو دادند. نجم، هشت سال در این منصب خدمت کرد و سپس به پایمردی سرچارلز.تی.متکالف (Metcalfe) (۱۷۸۵ ــ ۱۸۴۶م) به ناگپور انتقال یافت و در آن‌جا هفت‌سال دیوان راجه رگهوجی بود. پس از آن از کارهای دیوانی کناره گرفت و در لکنو به کارهای شخصی و علایق ادبی خود روی آورد. بیشتر آثار او اجزا یا دفاتری از دایرةالمعارف تاریخی بزرگ وی به نام بحر زخار به‌شمار می‌آیند. از آثارش: ۱ــ زبدةالغرائب (نوشته در ۱۲۳۱ق / ۱۸۱۶م یا میان سال‌های ۱۸۱۶ و ۱۸۳۰م) در تاریخ عمومی در پنج جلد که جلد پنجم آن در سرگذشت فرزانگان و عارفان و سرایندگان است؛ ۲ــ مجمع‌الملوک که تاریخ عمومی بسیار کوتاهی است و نجم در ح‌۱۲۶۰ق / ۱۸۴۴م تألیف آن‌را آغاز کرده است. این اثر دفتر سوم بحر زخار به‌شمار می‌آید؛ ۳ــ خورشید لامع / منظرالعالم در جغرافیا؛ ۴ــ مفاتیح‌الریاسه که در ۱۲۵۰ق نوشته شده است و تاریخ صدسالهٔ هند، از یورش نادرشاه (۱۱۵۱ق) تا تاریخ تألیف کتاب، و از جمله تاریخ پادشاه اوده محمدعلی‌شاه (۱۲۵۳ ــ ۱۲۵۸ق) را که ممدوح مؤلف بوده است، در بر دارد. این اثر دفتر چهارم بحر زخار محسوب می‌شود (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.427)؛ ۵ــ اخبارات هند که در ۱۲۶۴ق نوشته و در تاریخ عمومی هند، از کهن‌ترین روزگار تا ۱۲۶۴ق است و حاوی گزارش دقیقی از دورهٔ فروپاشی امپراتوری تیموریان هند، از دورهٔ پادشاهی فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) تا زمان تألیف کتاب، است. گزارش رویدادهای شصت سال آخر در این کتاب، بیشتر بر پایهٔ شنیده‌های نگارنده از پدر و عموی خود و یا دیده‌های خودش است. جزئیات مفصلی که این اثر دربارهٔ ظهور و سقوط خاندان‌های محلی هند در بر دارد درکم‌تر منابعی یافت می‌شود. اخبارات هند دفتر پنجم بحر زخار به‌شمار می‌آید (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1726)؛ ۶ــ نغمهٔ عندلیب / چهار بهار که در ۱۲۶۱ق به‌نام واجدعلی‌شاه حکمران اوده (۱۲۶۳ ــ ۱۲۷۲ق) در دو روضه نوشته شده است: **روضهٔ یکم** در پنج بهار (در دستور فارسی، ۲ــ در انواع شعر فارسی، ۳ــ در صنایع شعری، ۴ــ در قافیه و ردیف و ۵ــ شرح حال کوتاه نزدیک چهارصد و پنجاه شاعر متقدم و متأخر به‌ترتیب الفبا؛ **روضهٔ دوم** در دو حدیقه (۱ــ در موسیقی یونانی و ۲ــ در موسیقی هندی). مؤلف زیر تخلص خود، نجم، زندگینامهٔ خود و نمونه‌های فراوانی از اشعارش، و زیر آگاه که تخلص پدربزرگش اختیارالدوله سید محمدخان است مختصری از تاریخ خاندان خود را آورده است. نغمهٔ عندلیب دفتر ششم بحر زخار است (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1811)؛ ۷ــ مظاهرالادیان در سلسله‌های تصوف و ادیان و مذاهب. گفتنی است که در برخی منابع از مظاهرالادیان به نام تألیف مولانا محمدرضا لکنویی (ــ ۱۳۱۱ق) یاد رفته است؛ ۸ــ تاریخ / تذکرهٔ شاهنوازخان در شرح احوال شاهنوازخان دهلوی، وزیر شاه‌عالم دوم گورکانی.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۶۸/۲-۶۷۰؛ بوستان اوده، ۸۶-۸۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۴/۳، ۲۱۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۶۰/۲-۳۶۲، ۶۵۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۵۹-۵۶۱، ۷۷۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۴/۱۰، ۵۶۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۷۴/۶، ۴۱۹۴، ۴۵۷۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۱۷، ۵۶۶، ۶۲۸، ۱۱۰۰، ۱۱۲۵، ۱۱۸۸، ۱۳۴۶؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۹۳؛ مطلع انوار، ۵۵۷؛ نزهة‌الخواطر، ۴۵۰/۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/914-916, 978, 1014, 1024; *Dictionary of Indo-persian Literature*, 447-448; *Mughals in India*, 365; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/148-149, 488, 523, 901, 1245; 2/155.

برزگر

نجمه صدیقه (naj.me.sed.di.qe)، فرزند محمد زکی‌الدین صدیقی، حیدرآباد هند ۱۹۴۴م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستانی و دبیرستانی، در ۱۳۴۳ش از دانشکدهٔ عثمانیهٔ حیدرآباد دانشنامهٔ لیسانس و در ۱۳۴۵ش دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۳۵۳ش با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان ادبیات فارسی در زمان قطب‌شاهی دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. از ۱۳۴۷ش به مدت نه سال در ریاستی دفتر اسنادات

(آرکائیوز) بر روی اسناد فارسی به‌کار پرداخت. وی هفت سال در نظام کالج دانشگاه عثمانیه و پنج سال در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه عثمانیه و در ۱۳۶۴ش در دانشکدهٔ بانوان به تدریس سرگرم بود. چندی نیز ریاست گروه دانشگاه را به عهده داشت. وی در سمینار بازآموزی خانهٔ فرهنگ ایران در دهلی شرکت جست. از آثارش: ادب فارسی در دورهٔ قطب‌شاهیه به‌اردو (حیدرآباد)؛ اسنادات دورهٔ قطب‌شاهیه به‌اردو (حیدرآباد)؛ میرمحمد مؤمن استرابادی به‌اردو (حیدرآباد)؛ ابن خاتون‌العاملی به‌اردو (حیدرآباد)؛ مورخین قطب‌شاهی به‌اردو (حیدرآباد)؛ داکرزورو تاریخ گولکنده به‌اردو (حیدرآباد). افزون بر آثار یاد شده مقالاتی که از وی به‌چاپ رسیده از این قرارند: «وجهی یکی از شاعران فارسی‌زبان در دکن» به‌انگلیسی؛ «حیات و آثار سعدی» به‌اردو؛ «امیرخسرو» به‌اردو؛ «حیات و آثار مولانا رومی» به‌اردو. وی به‌زبان‌های انگلیسی، اردو، هندی، تلنگی و عربی نیز آشنایی دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۲۸/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۳۰-۲۳۱؛ گنج شایگان، ۱۵۳؛ خبرنامهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، شمارهٔ ۵، ص۱۲؛ ابوالقاسم رادفر، «تاریخچهٔ زبان فارسی در حیدرآباد دکن و وضعیت کنونی آن»، نامهٔ پارسی، سال چهارم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۸ش، صص۱۷۴-۱۷۵.

رسولی

نجوم‌السماء (no.ju.mos.sa.mãɛ)، کتابی زندگینامه‌ای از محمد علی فرزند صادق، مشهور به آزاد کشمیری (۱۲۶۰-۱۳۰۹ق)، در شرح احوال علما و فقهای شیعه در سده‌های ۱۱، ۱۲ و ۱۳ هجری. نام کامل کتاب نجوم السماء فی تراجم العلماء است که مؤلف آن را به فرمان استادش میر حامد حسین در سه نجم و هر نجم برای یک سده در ۱۲۸۶ق نوشته است. آزاد کشمیری پیش از به پایان رساندن نجم سوم درگذشت و فرزندش محمد مهدی (۱۲۸۲-۱۳۳۰ق) آن راکامل کرد و تکمله‌ای بر آن نوشت. جلد یکم نجوم‌السماء در ۱۳۰۳ق در لکنو به چاپ رسیده است.

منابع: از صبا تا نیما، ۱۹۴/۱-۱۹۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۳۴۳/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۶۵؛ الذریعه، ۴۱۶/۴-۴۱۷؛ ۱۵۳/۱۰؛ ۲۳۴۸/۱۲؛ فرهنگ ادبیات، ۵۰۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۱۷۱/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۴۸/۱۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,366.

دانشنامه

نجیب أشرف ندوی (na.jib.aš.raf-e.nad.vi)، چانده (مهاراشترا) ۱۹۰۰ — بمبئی ۱۹۶۸م، پژوهشگر و منتقد فارسی‌نویس هندوستانی. تحصیلات مقدماتی عربی و فارسی را در ندوة‌العلمای لکنو فراگرفت. پس از آن از دانشگاه کلکته دورهٔ فوق لیسانس زبان فارسی را به‌پایان رسانید و نشان طلا دریافت کرد. در ۱۹۳۰م در دانشکدهٔ گجرات (احمدآباد) و در ۱۹۳۱ — ۱۹۵۵م در دانشکدهٔ دولتی اسماعیل‌یوسف بمبئی به تدریس پرداخت. پس از بازنشستگی ریاست انجمن اسلام مؤسسهٔ تحقیقات اردوی (بودی‌بندر) در بمبئی را عهده‌دار شد و مدیر مجلهٔ نوای ادب بود. نجیب‌اشرف در زبان‌های اردو، فارسی و عربی مهارت دارد. از آثارش: تصحیح و تحشیهٔ رقعات عالمگیری؛ لغات گجری؛ برگردان کتاب سوراج تألیف مهاتما گاندی به‌نام رهنمای صحت.

منابع: محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۱۷۳.

نجیب‌الدوله (na.ji.bod.daw.le)، نجیب‌خان، - ۱۱۸۴ق، سردار و دولتمرد افغان شبه‌قاره. از قبیلهٔ عمر خیل از قوم یوسفزایی از افغانان روهیله بود. در حدود ۱۱۲۰ق در روستای مانری در حدود ۲۵ کروهی پیشاور به‌دنیا آمد. همچون بسیاری از افغانانِ سپاهی‌پیشه، به دنبال بخت و سرنوشت و برای مزدوری در خدمت یکی از سرکردگان یا جنگ‌سالاران متعدد شبه‌قاره در آن روزگار، که پیوسته سپاهی پیشگان و ماجراجویان را به‌خدمت می‌گرفتند، زادگاه خود را ترک گفت و به هندوستان درآمد و به‌خدمت علی‌محمدخان روهیله (- ۱۱۶۲ق)، سرکردهٔ نام‌دار روهیله‌ها در کتیهر / روهیلکند، پیوست. گویند بشارت‌خان، عم نجیب‌خان، پیش از آن به خدمت علی‌محمدخان درآنوله درآمده بود. به هر حال، نجیب‌خان، پیش از ۱۱۵۶ق به عنوان سرباز پیاده در دستگاه علی‌محمدخان استخدام گردید و پس از یک سال به رتبهٔ «جمع‌داری» رسید. نخستین‌بار در معیت علی‌محمدخان در سرهند، که دربار گورکانی او را به فوج‌داری آن‌جا فرستاده یا درواقع تبعید کرده بود، در جنگ با یکی از سرکردگان هندو دلیری‌های بسیار کرد. چون در ۱۱۶۱ق به روهیلکند بازگشت، دوندی‌خان، از سرکردگان نام‌دار روهیله‌ها و

خویشِ حافظ رحمت‌خان* معروف، که نجیب‌خان، دخترش را به‌زنی گرفته بود، چهارده پرگنه در استان بهار را به نجیب‌خان واگذارد. نجیب‌خان رفته‌رفته به دست‌اندازی در اراضی شاهی در پیرامون سهارنپور پرداخت، اما از درگیری آشکار با گماشتگان شاهی خودداری می‌کرد. بعدها، سعدالله‌خان روهیله، پسر و جانشین علی محمدخان، فرماندهی یک دستهٔ هزار نفری را بدو واگذارد. در ۱۱۶۶ق، که میان احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ ـ ۱۱۶۷ق)، و وزیرش صفدرجنگ (ـ ۱۱۶۷ق) اختلاف و درگیری سختی پیش آمد و صفدرجنگ در اطراف دهلی اردو زد و بر پادشاه بشورید، غازی‌الدین‌خان عمادالملک فیروزجنگ، امیرالامرا / سپه‌سالار دربار گورکانی، که در این هنگام فرماندهی نیروهای هوادار احمدشاه گورکانی در نبرد با صفدرجنگ را بر عهده داشت، «افواج را از اطراف و جوانب طلب داشته فراهم آورد، از آن‌جمله بود، نجیب‌خان روهیله که جماعه‌داری دلیر صاحب جرأت و شعور بود.» (سیرالمتأخرین، ۸۹۲) بدین‌سان، نجیب‌خان، در پاسخ به درخواست کمک احمدشاه گورکانی و عمادالملک، به‌دهلی رفت و پایش به دربار گورکانی هند باز شد و مراتب ترقی را به سرعت پیمود. در ابتدا منصب پنج‌هزاری و لقب نجیب‌الدوله گرفت و پس از چندی منصبش به هفت‌هزاری ارتقا یافت. پس از مصالحهٔ میان صفدرجنگ و پادشاه (محرم ۱۱۶۷ق)، عمادالملک فوج‌داری سهارنپور را به نجیب‌الدوله واگذارد و احمدشاه نیز مرادآباد، سنبهل و برخی جاهای دیگر را بدو داد. نجیب‌الدوله که توانسته بود جا پایی استوار در دهلی به‌دست آورد به جاگیرهای خود بازگشت. وی مدتی را در رقابت با سعدالله‌خان و به‌ویژه حافظ رحمت‌خان، بزرگ‌ترین سرکردهٔ روهیله‌ها، به سر کرد، اما کوشش‌هایش برای بیرون کردن آن‌ها از میدان به جایی نرسید و به شاه‌جهانپور رفت. در این اثنا، عمادالملک که احمدشاه را بر کنار و کور کرده و عالمگیر دوم را به شاهی نشانده بود (۱۱۶۷ق)، بار دیگر نجیب‌الدوله را به‌دهلی فراخواند و نجیب‌الدوله به پایتخت رفت (۱۱۶۸ق). در ۱۱۷۰ق، احمدشاه درانی که از کارهای عمادالملک و دست‌اندازی‌ها و مداخلات وی در مناطقی که پادشاه درانی از قلمرو خود می‌شمرد به خشم آمده بود، بار دیگر به هند تاخت و به‌سوی دهلی پیشروی کرد. عمادالملک به‌همراه نجیب‌الدوله برای رویارویی با احمدشاه درانی از دهلی بیرون آمد. اما نجیب‌الدوله و بخش عمدهٔ سپاه به پادشاه درانی پیوستند. عمادالملک چاره‌ای جز تسلیم ندید و احمدشاه در هفتم جمادی‌الاولی ۱۱۷۰ق وارد دهلی شد. احمدشاه درانی، پس از مدتی اقامت در دهلی و حوالی آن، در هنگام ترک دهلی نجیب‌الدوله را به مقام امیرالامرایی دربار دهلی گماشت و خود راه بازگشت به قندهار را پیش گرفت. پس از رفتن احمدشاه درانی از دهلی، عمادالملک که در فرخ‌آباد بود حاضر نشد مقام امیرالامرایی نجیب‌الدوله را به‌رسمیت شناسد و احمدخان بنگش را به امیرالامرایی برداشت و مراته‌ها را به یاری فراخواند و با یاری آن‌ها دهلی را محاصره کرد و پس از چهل و پنج روز ستیز و آویز، با پادرمیانی هولکر ملهار، از سرکردگان مراته‌ها که باج یا به واقع رشوهٔ سنگینی از نجیب‌الدوله گرفته بود، کار میان دو طرف به صلح انجامید. نجیب‌الدوله دهلی را به عمادالملک واگذاشت و خود به جاگیرهایش در آن سوی رود جمنا، «که عبارت از سهارنپور بوریا و چاندپور ندنیا باشد» (سیرالمتأخرین، ۹۰۴)، رفت (محرم ۱۱۷۱ق). مدتی در سکندرآباد، مرکز جاگیر خود، به سر برد و در این مدت هشت‌ماه میزبان شاهزاده عالی‌گوهر (شاه‌عالم آینده) بود که از دست عمادالملک از دهلی گریخته بود. در ۱۱۷۲ق، رتاسندهیه، سردار نام‌دار مراته‌ها که از دکن آمده بود، بر سر نجیب‌الدوله تاخت. نجیب‌الدوله تاب میدان جنگ او نیاورد و در سکرتال، جای استواری در کنار رود گنگ، موضع گرفت و همراه با سرکردگان روهیله‌ها سعدالله‌خان و دوندی‌خان و حافظ رحمت‌خان، از شجاع‌الدوله نواب اوده (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۹ق) یاری خواست. شجاع‌الدوله در شوال ۱۱۷۲ق، به‌قصد کمک به نجیب‌الدوله، از لکنو بیرون آمد و پس از چند ماه توقف در میان راه، در ربیع‌الاول ۱۱۷۳ق به کمک نجیب‌الدوله، که در این هنگام به‌سبب تاخت و تازهای پیوستهٔ مراته‌ها و خرابی راه‌های مواصلاتی و نرسیدن غلات وضع بسیار پریشانی داشت، آمد و وی را از محاصره رهانید. پس از آن، چون مراته‌ها از قدرت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند و شکستن آن‌ها به آسانی میسر نبود، شجاع‌الدوله و نجیب‌الدوله و سرکردگان روهیله‌ها صلاح در آن دیدند که دست‌کم موقتاً با آن‌ها پیمان صلح ببندند و چون خبر قصد احمدشاه درانی برای یورشی تازه به خاک هند در این هنگام شایع شده بود، مراته‌ها هم صلح را به سود خود یافتند. بعد از آن، شجاع‌الدوله به اوده بازگشت و در جمادی‌الاولی ۱۱۷۳ق وارد لکنو شد. اندکی بعد، احمدشاه درانی، که خبرهای ناخوشایندی از کارهای عمادالملک و متحدان مراتهٔ وی شنیده بود، بار دیگر به خاک هند تاخت. عمادالملک که در این اثنا

عالمگیر دوم را به قتل رسانده بود (۱۱۷۳ق)، در خود تاب درایستادن ندید و از دهلی گریخت. پس از رسیدن احمدشاه به انتربید، سرزمین میان دو رود گنگ و جمنا، نجیب‌الدوله و سرکردگان روهیله‌ها بدو پیوستند. نجیب‌الدوله در میروت به‌حضور احمدشاه رسید و در رکاب او به‌جنگ با مراته‌ها پرداخت. احمدشاه در هنگام اقامت در نواحی سکندره، نجیب‌الدوله را مأموریت داد تا شجاع‌الدوله را به پیوستن به اردوی پادشاه درانی ترغیب نماید. نجیب‌الدوله مأموریت خود را به خوبی انجام داد و شجاع‌الدوله در ذوالحجهٔ ۱۱۷۳ق با سپاهیان خود به اردوی احمدشاه پیوست. احمدشاه پس از آن که به همراهی نجیب‌الدوله، سرکردگان روهیله و شجاع‌الدوله، مراته‌ها را در میدان نبرد پانی‌پت در هم شکست (۱۱۷۴ق)، پادشاهی شاهزاده عالی‌گوهر را، که پیش‌تر، پس از کشته‌شدن پدرش عالمگیر دوم، در بنگاله خود را با لقب شاه‌عالم پادشاه هند خوانده بود، به‌رسمیت شناخت و شجاع‌الدوله را به وزارت او و نجیب‌الدوله را به امیرالامرایی دربار دهلی گماشت و خود راه بازگشت به افغانستان را پیش گرفت و از آن پس از مداخلهٔ مستقیم و فعالانه در امور دربار دهلی خودداری ورزید. پس از بازگشت احمدشاه، در حالی که شجاع‌الدوله نیز به اوده بازگشت و شاه‌عالم در بیرون از دهلی در اله‌آباد به سر می‌برد و پسر بزرگش میرزا جوان‌بخت نیابت سلطنت را در دهلی بر عهده داشت، نجیب‌الدوله عملاً حاکم مطلق‌العنان دربار دهلی شد. البته در این هنگام قلمرو دربار گورکانی دهلی عملاً به دهلی و نواحی اطراف آن محدود بود و بیشتر نواحی هندوستان، مانند پنجاب و دکن و اوده از زیر فرمان مستقیم آن خارج شده بود. وی با داشتن روابط نیکو با حامیان پیشین خود، دوندی‌خان و شجاع‌الدوله، و رسیدن به گونه‌ای تفاهم مستمر با ملکهر رائو هولکر، از سرکردگان مراته‌ها که از فاجعهٔ پانی‌پت جان به در برده بود، توانست با شایستگی و کامیابی نسبی امور حکومت از هم پاشیدهٔ گورکانی دهلی را در دورهٔ امیرالامرایی خود بگرداند. یکی از پیروزی‌های شایان توجهٔ وی، شکستن و کشتن سورجمل جات، راجهٔ بسیار نیرومند بهرتپور، بود. سورجمل، پس از بازگشت احمدشاه درانی از هند، دژ آگره / اکبرآباد و برخی دژهای دیگر را بگرفت و به دست‌اندازی در قلمرو دهلی پرداخت و از نجیب‌الدوله خواست تا فوج‌داری ناحیهٔ کوچک فرخ‌نگر را بدو سپارد. نجیب‌الدوله ابتدا، با فرستادن سفیری نزد سورجمل، کوشید تا به مصالحه‌ای با او دست یابد، اما سرکردهٔ جات‌ها حتی حاضر به گفت‌وگو دربارهٔ صلح نشد و کار به‌جنگ کشید و در اثنای نبرد سورجمل غافلگیر شد و به قتل آمد (۱۱۷۸ق). پس از آن، جات‌ها به سرکردگی جواهرمل، پسر بزرگ سورجمل، با کمک مراته‌ها دهلی را به محاصرهٔ خود درآوردند. نجیب‌الدوله «چهل ـ پنجاه روز جنگیده آخر به‌وساطت راجه دلیرسنگه با ملهار رائو مرهته ساخته، به مصالحه انفصال داد.» نجیب‌الدوله و جواهرمل در میدان خضرآباد با یکدیگر دیدار کردند و «آتش فتنه فرو نشست» و جات‌ها از اطراف دهلی عقب نشستند. از آن پس، نجیب‌الدوله که اینک عملاً فرمانروای دهلی و نواحی پیرامون آن به‌شمار می‌آمد تا زمان مرگش پیوسته با دیگر اقوام جنگجوی هندو، یعنی سیک‌ها و مراته‌ها، در جنگ بود. سیک‌ها، پس از گرفتن سرهند، نواحی سهارنپور تا میرتهه را، که جاگیر اصلی نجیب‌الدوله به‌شمار می‌آمد، دستخوش تاخت و تاراج کردند و «نواب نجیب‌خان [/ نجیب‌الدوله] از برای احتیاط و محافظت ملک یک دو ماه به هر طرف که سکهان [/ سیک‌ها] سر به فساد برمی‌داشتند، بر سر آن‌ها رسیده هنگامهٔ حرب و پیکار را گرم می‌ساختند و اکثر شکست هم می‌دادند. چون آن‌ها یک‌جا قرار گرفته نمی‌جنگیدند، به تعاقب هم می‌رفتند، لیکن آن‌ها باز از روبه‌بازی خود نمی‌آمدند، سه سال همین‌طور گذشت.» (طهماس‌نامه، ۲۷۸) شاید اگر یورش‌های تازه و مکرر احمدشاه درانی به پنجاب، عمدتاً برای سرکوبی سیک‌ها نبود، سیک‌ها می‌توانستند دهلی را سخت تهدید کنند. مراته‌ها نیز، مدتی پس از شکست سهمگینشان در پانی‌پت، باز سر برآوردند و از دکن رو به دهلی نهادند. نجیب‌الدوله تنها با دادن امتیازاتی به سرانشان و واگذاری برخی نواحی به آن‌ها توانست از یورش مراته‌ها به دهلی جلوگیرد. نجیب‌الدوله در اواخر عمر، به‌سبب بیماری، در شهر نجیب‌آباد / نجیب‌گده رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند و بیشتر امور را به پسر بزرگ خود ضابطه‌خان واگذارد. سرانجام در هاپُر، در پنجاه و هفت کیلومتری دهلی، درگذشت و پیکرش را به نجیب‌آباد بردند و به خاک سپردند. تاریخ مرگش را بیشتر مورخان سی‌ویکم اکتبر ۱۷۷۰م / ۱۱۸۴ق نوشته‌اند، اما بعضی ۱۱۸۶ق را نیز یاد کرده‌اند. پس از او، ضابطه‌خان بر مسند امیرالامرایی دربار دهلی نشست. نجیب‌الدوله خود امیری «معدلت‌کیش و خیراندیش»، بوده، ولی اطرافیان روهیله و افغانش، مردم دهلی را «اذیتی رسانیدند که فوقش تصور نتوان نمود و هر نوع ستم و تعدی بلکه

اختراعات در آن کرده بر مردم آن‌جا به عمل آوردند.» (سیرالمتأخرین، ۹۳۰) شرح احوال و تاریخ مفصل نجیب‌الدوله را نورالدین حسین‌خان فخری در تواریخ نجیب‌الدوله به‌فارسی نوشته است که نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیا نگه‌داری می‌شود. متن فارسی تواریخ نجیب‌الدوله / احوال نجیب‌الدوله، با مقدمه‌ای به اردو، به‌کوشش سید اسلام‌خان رامپوری در ۱۹۲۴م در علیگر به‌چاپ رسیده است. از این اثر ظاهراً چند ترجمهٔ انگلیسی در دست است که نسخه‌ای از یکی از ترجمه‌های آن در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. ترجمهٔ فشردهٔ انگلیسی کتاب، از دکتر جدونات سرکار (Jadunath Sarkar) در ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴م در مجلهٔ *Islamic Culture* چاپ شده است. شاه عبدالرشید، رئیس انجمن تاریخ دانشگاه اسلامی علیگر نیز این اثر را به انگلیسی برگردانیده و برگردان او در ۱۹۵۲م به‌چاپ رسیده است.

منابع: بوستان اوده، ۶۰ـ۶۸؛ بیان واقع، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹؛ خزانهٔ عامره، ۸۸ـ۸۹؛ سیرالمتأخرین، ۸۹۲، ۸۹۹، ۹۰۴، ۹۰۶ـ۹۰۷، ۹۱۰، ۹۱۵، ۹۱۹، ۹۲۶ـ۹۳۰؛ طهماس‌نامه، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۶۵، ۲۶۹ـ۲۷۴، ۲۷۷ـ۲۸۳؛ عمادالسعادت، ۷۲ـ۷۴، ۱۸۲، ۱۹۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۱۰؛ مآثرالامرا، ۳/۸۶۵ـ۸۶۷؛ عقیق‌الله معروف، «حیات و اوقات نجیب‌الله»، آریانا، سال سیزدهم، شمارهٔ ۱، صص ۹ـ۱۵، شمارهٔ ۳، صص ۶ـ۱۳، شمارهٔ ۴، صص ۲۴ـ۲۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 360; *Later Mughal History of the Panjab*, 92, 134, 171-172, 176-179; *Mughal Empire*, 50, 52, 54, 58, 59, 75-90; *Mughals in India*, 381; *A Socio-Intellectual History of the Isnā 'Asharī Shī'īs in India*, 1/56, 59-64, 74, 304.

برزگر

ندرت تهانیسری (nod.rat-e.ta.hā.ni.sa.ri)، لاله حکیم چند پسر لاله هردی‌رام، ــ ۱۲۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم بیس و پدرش «قانونگو»ی تهانیسر بود. از جوانی دوست خوشگو، مؤلف سفینهٔ خوشگو، بود و آن دو اخلاق ناصری و کتاب‌های درسی دیگر را نزد مولوی عابد خواندند و در سخنوری از محمد افضل سرخوش، صاحب کلمات‌الشعرا، اصلاح سخن می‌گرفتند. مدتی از ملازمان امیرالامرا صمصام‌الدوله خانِ دوران، از امرای برجستهٔ دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق)، بوده و «از مذاق تصوف آشنایی به‌هم رسانیده بارها صحبت میرزا [عبدالقادر] بیدل و شاه [سعدالله] گلشن و خان‌صاحب [سراج‌الدین علی‌خان آرزو] و دیگر شعرای نام‌دار وقت دریافته و فیض‌های بسیار برداشته... ترجمهٔ دهم اسکندر که باب دهم کتاب بهاگوت که در میان هندیان اعتبار تمام دارد و متضمن حالات کشن است که مظهر اسمش می‌دانند در زمین [= به‌پیروی از] شیرین خسرو به چهارده هزار بیت خوب و رنگین و دلنشین نظم کرده... و دیگر مثنوی ذره و خورشید [در] دوهزار بیت اوایل مشق اوست و هفت‌صد بیت ساقی‌نامه به‌نام نواب صمصام‌الدوله بسیار به‌خوبی و رنگینی و شستگی و روانی و قصاید در مدح نواب صدرالصدور میرجمله ترخان [سمرقندی] و دیگر امرای وقت و اشعار غزل قریب پانزده‌هزار بیت دارد و در نثر که خیلی پاکیزه و رنگین می‌نگارد. نسخهٔ شش جهت نام قریب پنج‌هزار بیت ترتیب داده.» (سفینهٔ خوشگو، ۳۵۲ـ۳۵۴) چنان‌که از گفتهٔ خوشگو برمی‌آید ندرت، گذشته از ترجمهٔ منظوم بهاگوت در ۱۴۰۰۰بیت، یک مثنوی به‌نام ذره و خورشید در ۲۰۰۰ بیت و ساقی‌نامه‌ای در ۷۰۰ بیت و کتاب نثری به‌نام شش جهت داشته است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۶، ۲۱۱، ۲۲۱؛ الذریعه، ۹/۱۱۷۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۵۳، ۷۶، ۱۶۰، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۵۲ـ۳۵۳؛ صبح گلشن، ۱۵۲؛ صحف ابراهیم، ۱۳۰ـ۱۳۱؛ کلمات‌الشعرا، ۱۱۴؛ گل رعنا، ۱۶۵ـ۱۶۹؛ نتایج‌الافکار، ۷۲۸ـ۷۲۹؛ محمدصابر، «لاله حکیم چند تانیسری»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۹ش، صص ۱۵۷ـ۱۵۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 470.

برزگر

ندرت کشمیری (nod.rat-e.kaš.mi.ri)، عطاءالله علی فطرت، ملقب به دانشورخان / دانشمندخان، سدهٔ دوازدهم هجری، ادیب و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کشمیر بود و در روزگار محمد روشن‌اختر گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) در دهلی زندگی می‌کرد. از بزرگان دربار گورکانی بود و از پادشاه لقب دانشورخان داشت. از نوشته‌های سراج‌الدین علی‌خان آرزو چنین برمی‌آید که ندرت زشت‌خو بود و با کسی پیوند دوستی نداشت و در اظهار علم خست می‌ورزید. خان آرزو او را به انتحال آثار خود متهم کرده است. میرزا رفیع سودای دهلوی (ــ ۱۱۹۵ق) در هجو وی سه مخمس سروده است. از آثارش: آیین

عطاکه فرهنگی فارسی به فارسی است و مؤلف پس از بیست سال کار در ۱۱۶۲ق آن‌را به پایان رساند. وی کتاب سراج‌اللغت و چراغ هدایت سراج‌الدین علی‌خان آرزو و بهار عجم را در داخل فرهنگ خود آورده و خرده‌هایی بر آن‌ها گرفته است؛ تذکرهٔ ندرت* در احوال شعرای متقدم و متأخر که آن‌را در ۱۱۴۹ق تألیف کرده است؛ کلیات ندرت.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۵/۳-۱۸۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۹۲/۱-۳۹۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۵۹۵/۴-۱۶۰۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۷۳-۲۷۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۹۰/۳؛ گل رعنا، سراج‌الدین علی‌خان آرزو، ۷۶۰؛ مجمع‌النفایس، ۸۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 470; *Mughals in India*, 86; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/828.

حجتی

ندیم بخاری (na.dim-e.bo.xā.ri)، سید شرف‌الدین احمد عطاالله شاه بخاری پسر حافظ سید ضیاءالدین بخاری، ۱۳۱۰ق ـ۱۳۸۰ق، شاعر و آزادیخواه پاکستانی. نیای مادری او حکیم سید احمد شاه اندرابی بود که تربیت ندیم را پس از مرگ مادرش به‌عهده گرفت. خانه‌اش انجمن بزرگان ادب بود. شاد عظیم‌آبادی شاعر بزرگ اردو و فارسی پدر و مادر بزرگ مادری وی را از بزرگان علم وادب می‌داند. وی به جرم فعالیت‌های سیاسی روی‌هم‌رفته دوازده سال در زندان به‌سر برد. ندیم به فارسی واردو شعر می‌سرود و قصایدی در حمد خدا و نعت پیامبر و منقبت اولیا سروده است. افزون بر این، غزل و مثنوی و رباعی دیگر هم دارد. مجموعهٔ سخنان فارسی و اردوی ندیم را پسرش سید ابوذر به نام سواطع الالهام در ۱۹۵۵م در مولتان چاپ کرده است.

منبع : تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۳/۳؛ فارسی گویان پاکستان، ۳۱۶/۱۱-۳۲۲؛ سبط حسن رضوی، مترجم مریم ناطق شریف. «فارسی در شبه‌قاره پس از ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۳، پاییز۱۳۷۹ش، ص۱۰۷.

رسولی

ندیم کشمیری (na.dim-e.kaš.mi.ri)، محمد صالح، ـ۱۰۸۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روزگار جهانگیر (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق) زاده شد، اما نام‌آوری او در روزگاه شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ ۱۰۶۸ق) بود. ظهورالحسن ناظم در نگارستان کشمیر او را شاگرد ملا ذهنی و طاهر نصرآبادی وی را همطرح غنی کشمیری می‌داند. اما ندیم در دیوانش یادی از ذهنی و غنی نکرده است. در سفر سوم شاه‌جهان به کشمیر (۱۰۵۴ق)، ندیم در قصیده‌ای وی را ستوده است. از برخی ابیات ندیم چنین بر می‌آید که برای گذران زندگی یا چون اشعارش در کشمیر خریداری نداشت، از زادبومش کوچید. تنها اثر باقی‌ماندهٔ ندیم دیوان ناقص وی است که در کتابخانهٔ دیوان هند لندن نگه‌داری می‌شود. دیوان ندیم مشتمل بر غزلیات است. معاشقات ندیم بسیار ساده و طبیعی است. در اشعارش ابتکار مضامین، معانی‌آفرینی، بلندی تخیل، حسن تمثیل و صنایع و بدایع، بسیار پیدا می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۱۵/۲-۴۲۱؛ تاریخ کشمیر، اعظمی، ۱۵۴-۱۵۶؛ تحایف‌الابرار، ۳۴۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۰۱/۴-۱۶۰۵-۱۰۶۵؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۴۷؛ شمع انجمن، ۴۶۳؛ کلمات‌الشعرا، ۱۲۹؛ مجمع‌النفایس، ۹۵۴؛ مخزن‌الغرائب، ۴۴۸/۵؛ هلال، جلد چهاردهم، شمارهٔ ۹ (مسلسل ۶۲)، دی‌ماه ۱۳۴۵ش، صص۳۱-۳۸؛ محمدظفرخان، «محمدصالح ندیم کشمیر»، همان‌جا، جلد چهاردهم، شمارهٔ ۱۱ (مسلسل ۶۵) اسفندماه ۱۳۴۵ش، صص ۳۸-۳۹؛ همان‌جا، جلد پانزدهم، شمارهٔ ۳ (مسلسل ۶۹)، تیرماه ۱۳۴۶ش، صص۳۷-۳۹.

رسولی

نذر احمد حافظ (na.zar.ah.mad-e.hā.fez) ، فرزند ضمیر احمد، فارسی‌پژوه معاصر پاکستانی. در اوتارپرادش زاده شد. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ فاضل ادبیات گرفت. سپس دانشکدهٔ خطاطی لاهور را بنا نهاد. یک چند رئیس دانشکدهٔ شبلی لاهور بود. در زبان‌های اردو، عربی، فارسی، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد. از آثارش: فرهنگ عصریه به اردو و فارسی (لاهور، ۱۹۸۰م)؛ جدید ترجمهٔ فارسی (لاهور، ۱۹۵۵م)؛ خلاصهٔ مثنوی مولوی (لاهور، ۱۹۶۱م)؛ ترجمهٔ چهار مقالهٔ نظامی عروضی به اردو (لاهور، ۱۹۵۵م)؛ چهل سؤال (لاهور، ۱۹۶۰م). مقالات: «تقابل گلستان سعدی، پریشان قاآنی، خارستان خوافی». نذر احمد به کشورهای هند و عربستان سفر کرد.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۴۳؛ زبان فارسی در پاکستان، ۲۳؛ گنج شایگان، ۱۵۴-۱۵۵؛ گنجینهٔ دانش، ۱۸۴-۱۸۵.

رسولی

نذرالاسلام (naz.rol.es.lām)، قاضی نذرالاسلام پسر قاضی فقیر احمد پسر قاضی امان‌الله، ۲۴ مه ۱۸۹۹ ــ ۲۹ اوت ۱۹۷۶م، شاعر بنگالی. نیاکانش از مردم منطقهٔ حاجیپور پتنا بودند، اما به روستای چورولیا از توابع شهرستان آسانسول در استان بوردوانِ بنگال غربی کوچیدند و در آن‌جا نشیمن گزیدند. چون یکی از نیاکان نذرالاسلام قاضی برجسته و توانگری بود پس از وی فرزندان و نوادگانش لقب قاضی داشتند، گر چه احتمالاً خود صاحب این پیشه نبودند. نذرالاسلام در چورولیا به‌دنیا آمد. چون پیش از وی چهار برادرش یکی پس از دیگری در کودکی درگذشته بودند، پدر و مادرش او را دکهومیان (= زادهٔ اندوه، پر از رنج و اندوه) صدا می‌کردند. تعلیمات ابتدایی را در مکتب (مدرسهٔ دینی) روستای خود به انجام رسانید و در همان‌جا چندی به تدریس پرداخت. در هشت سالگی پدرش را از دست داد. به گروه لیتو (گروه بازیگری و نمایشگری محلی) پیوست و به نوشتن نمایشنامه و داستان و سرودن ترانه برای این گروه پرداخت. در این هنگام نه‌تنها اشعار ترانه‌ها را می‌سرود، بلکه آهنگ آن‌ها را نیز خودش تنظیم می‌کرد و خودش آن‌ها را می‌خواند. سپس، در تلاش معاش، مدتی در یک نانوایی در آسانسول سرگرم کار شد تا این‌که به پایمردی کلانتری به‌نام قاضی رفیق‌الله که متوجه استعداد وی شده بود در ۱۹۱۴م در دبیرستان دری رامپور در میمن‌سنگ در بنگال شرقی و سپس در ۱۹۱۵م در دبیرستان سیر سول راج (Sear Sole Raj) در آسانسول به ادامهٔ تحصیل پرداخت. در ۱۹۱۷م به کلکته رفت و در هنگ ۴۹ بنگال وارد خدمت نظام شد و از آن‌جا به کراچی (و به‌روایتی از کراچی به بین‌النهرین) اعزام گردید و در اندک‌مدتی به درجهٔ گروهبانی ارتقا یافت. با پایان یافتن جنگ جهانی یکم و انحلال سپاه بنگالی در ۱۹۲۰م، نذرالاسلام نیز از کراچی به کلکته بازگشت و پس از آن یک‌سره به فعالیت‌های گوناگون فرهنگی و ادبی و سیاسی روی آورد. آفرینش‌ها و فعالیت‌های فرهنگی او تنها به سرودن شعر محدود نمی‌شد، بلکه زمینه‌های گوناگون دیگر، مانند نویسندگی، روزنامه‌نگاری، خوانندگی، نوازندگی، آهنگسازی، داستان‌نویسی، نمایشنامه‌نویسی، مقاله‌نویسی و مانند آن‌ها را در بر می‌گرفت. در ۱۹۲۱م شعر پرآوازه و پر سر و صدای خود به نام بیدروهی (شورشگر) را سرود. در ۱۹۲۲م با نظارت و سردبیری نذرالاسلام مجلهٔ هفتگی دهوم‌کیتو (ستارهٔ دنباله‌دار) منتشر گردید که به‌دنبال انتشار دو مقالهٔ وی در آن‌مجله، که در آن‌ها مردم به‌مبارزه با استبداد و استعمار فراخوانده شدند، حکمرانان انگلیسی هند او را دستگیر (۲۲ نوامبر ۱۹۲۲م) و به یک سال زندان محکوم کردند (ژانویه ۱۹۲۳م). در ۱۹۲۵م به عضویت کمیتهٔ ایالتی بنگال حزب کنگره درآمد. در ۱۹۳۰م، به‌دنبال انتشار کتاب شعر شعلهٔ قیامت وی، به اتهام برانگیختن مردم بر ضد حکومت به شش‌ماه زندان محکوم شد. در ۱۹۴۲م دچار سکتهٔ مغزی شد و از آن پس، به‌رغم تلاش‌های مستمر برای درمان وی تا پایان عمر دستخوش اختلال حواس و بیماری روانی بود. در بیست و دوم ماه مه ۱۹۷۲م به درخواست و دعوت دولت بنگلادش، خانواده‌اش به بنگلادش آورده شد و در ژانویهٔ ۱۹۷۶م تابعیت‌بنگلادش بدو اعطا گردید. چون درگذشت پیکرش را در کنار مسجد دانشگاه داکا به‌خاک سپردند. نذرالاسلام از بزرگ‌ترین شاعران بنگالی به‌شمار می‌آید. او را، بعد از تاگور، بزرگ‌ترین نابغه در شعر و ادبیات بنگالی دانسته‌اند. او صاحب نبوغی سرکش و سرشار از شوق و زندگی و پویایی بود. شعر اعتراض‌آمیزاو در برابر بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های اجتماعی جنبشی پدید آورده و با تلاش بر ضد اصول محافظه‌کارانه و تجلیل از اسلام تاریخی و معاصر حوزهٔ وسیعی را در بر گرفته است. او قالب فارسی غزل را در زبان بنگالی متداول کرد و این زبان را با انبوهی از واژه‌های عاریتی فارسی و عربی و اردو و توصیفات شاعرانه غنا بخشید. نذرالاسلام «بانی تحولی در ادبیات بنگالی شد و به جای قهرمانان قدیم و افسانه‌ای هند، قهرمانان مسلمان را وارد صحنهٔ ادبیات کرد. به‌جای لغات سنسکریت، کلمات فارسی و عربی به کار برد و در مدح قهرمانان عرب، ترکیه و ایران شعرهایی ساخت... آثار و نوشته‌های وی بسیار زیاد است، چنان که او همه وقت یا می‌نوشت یا به دیگران در حال سرمستی دیکته می‌کرد.» نذرالاسلام از شیفتگان شعر و ادب فارسی، به‌ویژه حافظ و خیام، بود و یکی از اشعار غنایی خود را شاخ نبات نامید. او برخی از آثار سرایندگان فارسی‌گو را به نظم بنگالی برگردانید که از آن جمله‌اند رباعیات حافظ (۱۹۳۰م)؛ رباعیات عمرخیام (۱۹۳۳م)؛ و غزلیات حافظ.

منابع: تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۶۲؛ گزیدهٔ احوال و آثار قاضی نذرالاسلام، گردآوری و ترجمهٔ محمدعیسی شاهدی (با همکاری کلثوم ابوالبشر)، داکا، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۴ش؛ کلثوم ابوالبشر، «حافظ‌شناسی در بنگال»، دانش، شمارهٔ

۲ـ۲۱ (زمستان ۱۳۶۸ ـ بهار ۱۳۶۹ش)، صص ۸۱ـ۸۲؛ عطاکریم برق، «تراجم آثار فارسی به زبان بنگالی»، قند پارسی، شمارهٔ ششم، زمستان ۱۳۷۲ش، ص۱۰۴؛ عطاکریم برق، «نفوذ فارسی در اشعار غنایی بنگالی»، مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران، جلد ۴۶، شمارهٔ ۱ـ۴، ۱۹۹۳م، صص ۱۱۱ـ۱۲۰؛ عبدالسجان، «نفوذ حافظ در بنگاله»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، جلد ۱، ص ۴۲۰؛ کلثوم ابوالبشر، «پیوندهای موجود در میان دو زبان فارسی و بنگالی»، همان‌جا، جلد ۲، صص ۱۷۰ـ۱۷۳؛ میزان‌الرحمن، «نذرالاسلام شاعر ملی پاکستان خاوری»، هلال، جلد ۲، شمارهٔ ۱، ص۲۷ـ۳۰؛ زهرا شهریار نقوی، «شاعر خوشنوا نذرالاسلام»، هلال، جلد ۷، شمارهٔ ۲، صص ۳ـ۴.

برزگر

نذری قمشه‌ای، شاه‌نظر ← شاه‌نظر قمشِه‌ای

نذیر احمد (na.zir.ah.mad)، فرزند حاجی محمداسماعیل فرزند حاجی گلزار، روستای کولهی غریب در استان گوندا در ایالت اتراپرادش ۱۹۱۵م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. در خانواده‌ای کشاورز به‌دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش و شهر گوندا به پایان برد. برای ادامهٔ تحصیل به شهر لکنو، مرکز ایالت اتراپرادش، رفت. در دورهٔ دبیرستان، مولوی سید محمد حسین (که گویا گلستان و بوستان را از بر داشت) معلم فارسی و سید ابوالبقا معلم انگلیسی او بود. در لکنو، نخست در کرسچن کالج نزد استادانی چون دکتر جعفر حسین، که در زبان‌های فارسی و عربی و اردو بسیار ماهر بود، درس خواند. سپس به دانشگاه لکنو راه یافت و با بهره‌گیری از محضر استادانی مانند مسعود حسن رضوی، یوسف حسین موسوی و عبدالقوی فانی به‌ترتیب در سال‌های ۱۹۳۹، ۱۹۴۰، ۱۹۴۵ و ۱۹۵۰م موفق به دریافت دانشنامه‌های لیسانس، فوق لیسانس و دکتری و فوق دکتری در زبان و ادبیات فارسی شد. موضوع رسالات دکتری و فوق دکتری ادبیات فارسی وی به‌ترتیب احوال و آثار ظهوری و شعرای فارسی‌زبان عصر عادل‌شاه بود. در ۱۹۵۰م به سمت دانشیار فارسی به استخدام دانشگاه لکنو درآمد. در ۱۹۵۵م دولت هند یک کمک‌هزینه برای تحصیلات زبان و فرهنگ ایران به نذیر احمد داد. او به ایران سفر کرد و در سال‌های ۱۹۵۵ - ۱۹۵۶م در دانشگاه تهران نزد استادانی مانند فروزانفر، سعید نفیسی، محمد معین، پرویز خانلری، ذبیح‌الله صفا و حسین خطیبی درس خواند و به اخذ مدارک تحصیلی در رشته‌های تاریخ، زبان پهلوی و ایران باستان نایل آمد. پس از بازگشت به هند، در ۱۹۵۷م نیز موفق به دریافت دانشنامهٔ دکتری ادبیات اردو شد. پس از مدتی تدریس در دانشگاه لکنو، به علیگر رفت (۱۹۵۷م) و از ۱۹۵۸م در دانشگاه علیگر سرگرم کار شد و در ۱۹۶۰م به استادی و نیز ریاست بخش فارسی این دانشگاه برگزیده شد و سال‌ها این سمت را بر عهده داشت. در ۱۹۷۹م بازنشسته شد. نذیر احمد از برجسته‌ترین استادان و مروجان زبان و ادب فارسی در هند کنونی به‌شمار می‌آید و تاکنون صدها کتاب، رساله و مقاله از او دربارهٔ زبان، ادبیات، دستورزبان، فرهنگ، زبان‌شناسی، تاریخ و تمدن، خوش‌نویسی، نقاشی، موسیقی و مانند آن‌ها به‌فارسی و اردو و انگلیسی و هندی به‌چاپ رسیده است. وی سمت‌های علمی و فرهنگی گوناگونی مانند ریاست اتحادیهٔ مدرسان و استادان زبان فارسی هندوستان، ریاست بخش فارسی و عربی کنفرانس خاورشناسان هندوستان، ریاست هیأت تحریریه و مدیریت مجلهٔ غالب‌نامه، ریاست کمیتهٔ سمینار بین‌المللی غالب، عضویت هیأت امنای مؤسسهٔ غالب (دهلی)، عضویت هیأت مشاوران مجلهٔ ایران‌شناسی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، عضویت هیأت تحریریهٔ مجلات ایندوایرانیکا (کلکته)، معارف (اعظمگر)، بیاض (دهلی) و تاریخ پزشکی (دهلی) داشته و در کنفرانس‌ها و سمینارهای فراوانی در مراکز علمی بیرون از هند، مانند دانشگاه‌های تهران و مشهد و شیراز و کرمان و کابل و شیکاکو و واشنگتن و کلیولند و سمرقند و بخارا و لاهور و کراچی شرکت جسته و جوایزی مانند جایزهٔ فخرالدین علی احمد (رئیس جمهور پیشین هند) برای تحقیقات و نقد ادبی (۱۹۷۶م)، جایزهٔ بدی‌شری از رئیس جمهوری هند (۱۹۷۷م) و نخستین جایزهٔ ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار (۱۳۶۸ش) را دریافت داشته است. از آثارش (تألیف و تصحیح و ترجمه و مقالات): ۱ـ احوال و آثار ظهوری ترشیزی به‌انگلیسی (چاپ اله‌آباد)؛ ۲ـ مکاتیب سنایی (علیگر، ۱۹۶۲م، کابل ۱۳۵۶ش)؛ ۳ـ تصحیح دیوان سراجی سگزی (علیگر، ۱۹۷۲م)؛ ۴ـ تصحیح دیوان عمید لویکی (لاهور، ۱۹۸۵م)؛ ۵ـ تصحیح دیوان حافظ از روی نسخهٔ مورخ ۸۲۴ق کتابخانهٔ علی سبزپوش گورگهپور و نسخهٔ اوایل قرن نهم ایاصوفیه (چاپ تهران، با همکاری دکتر محمدرضا جلالی نائینی)؛ ۶ـ دیوان حافظ از

روی نسخهٔ مورخ ۸۱۸ق (چاپ دهلی)؛ ۷ــ غزلیات حافظ از روی نسخهٔ مورخ ۸۱۳ق (چاپ دهلی)؛ ۸ــ ترجمهٔ فارسی کهن کتاب‌الصیدنهٔ ابوریحان بیرونی (چاپ عکسی)؛ ۹ــ تصحیح فرهنگ قواس فخرالدین مبارک‌شاه قواس غزنوی (چاپ تهران)؛ ۱۰ــ تصحیح دستورالافاضل صاحب خیرات دهلوی (چاپ تهران)؛ ۱۱ــ تصحیح نقد قاطع برهان غالب دهلوی (چاپ دهلی)؛ ۱۲ــ تصحیح فرهنگ زفان گویای بدر ابراهیم (پتنا، ۱۹۸۹م)؛ ۱۳ــ نورس ظهوری با مقدمه و ترجمهٔ انگلیسی (چاپ دهلی)؛ ۱۴ــ نورس با مقدمه و ترجمهٔ اردو (چاپ لکنو)؛ ۱۵ــ دیوان مهندس که مجموعهٔ سروده‌های لطف‌الله مهندس لاهوری است؛ ۱۶ــ سه نثر قمی (چاپ لاهور)؛ ۱۷ــ نامه‌های قطب‌شاهی (چاپ علیگر)؛ ۱۸ــ نامه‌های عادل‌شاهی (چاپ علیگر)؛ ۱۹ــ ذال فارسی (چاپ تهران)؛ ۲۰ــ فارسی و هند (چاپ پتنا / عظیم‌آباد)؛ ۲۱ــ حمید قلندر (چاپ لاهور)؛ ۲۲ــ معمای کاهی (چاپ لاهور)؛ ۲۳ــ رسالهٔ قافیهٔ کاهی (چاپ کلکته)؛ ۲۴ــ صادق اصفهانی (چاپ کلکته)؛ ۲۵ــ نامه‌های شاهان دکن (چاپ علیگر)؛ ۲۶ــ قدیمی‌ترین ترجمهٔ فارسی عوارف‌المعارف (چاپ کلکته)؛ ۲۷ــ نصیب اخوان مطهرکره (چاپ علیگر)؛ ۲۸ــ ترجمهٔ عوارف اسمعیل بن عبدالمؤمن اصفهانی؛ ۲۹ــ بیهقی و هند (چاپ مشهد)؛ ۳۰ــ سفر همایون‌شاه به ایران؛ ۳۱ــ شیرانی و تحقیقات فارسی او (چاپ کراچی)؛ ۳۲ــ شبلی و سهم او در فارسی (چاپ اعظمگر)؛ ۳۳ــ ایاز؛ ۳۴ــ اجی چاندنامه (چاپ دهلی). مجموعه‌ای از هجده گفتار ادبی و تاریخی دکتر نذیر احمد که پیش‌تر انتشار یافته بود در ۱۳۷۱ش در تهران در مجموعه‌ای با عنوان قند پارسی به‌چاپ رسید. این هجده گفتار عبارتند از: «زبان فارسی در چین»، «ذال فارسی»، «فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان»، «کلمهٔ دلیوار در دیوان سراجی»، «مطالب تازه در آثار منظوم و منثور حکیم سنایی»، «نصیب اخوان مطهر»، «بدیع‌الزمان ترکوسیستانی»، «هیأت‌های سیاسی عادلشاهی به دربار شاه‌عباس»، «روابط سیاسی شاه‌عباس با شاهان قطب‌شاهیه»، «جهانگیر سمنانی سید اشرف»، «نسخهٔ قدیمی مهم از دیوان حافظ»، «یادداشت‌های شخصی و تاریخی در کتاب‌الصیدنهٔ بیرونی»، «آداب‌الحرب والشجاعه»، «دربارهٔ دو کتاب احیاء علوم‌الدین ــ دستورالاخوان»، «یکی از قدیم‌ترین شروح مخزن‌الاسرار نظامی»، «رسالهٔ معمای قاسم کاهی»، «ترجمهٔ قدیمی کتاب عوارف‌المعارف» و «تعلیقاتی بر لباب‌الالباب عوفی».

منابع: حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۱۳۲-۱۳۳؛ در دری، ۱۸۱-۱۹۵؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۲۹-۲۳۰؛ فرهنگ زفان گویا؛ فرهنگ‌های فارسی، ۴۳؛ قند پارسی؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی در هند، ۳۳۳-۳۵۷؛ نقد قاطع برهان؛ «نخستین جایزهٔ تاریخی ـ ادبی برای تعمیم زبان فارسی موقوفات محمود افشار»، آینده، سال شانزدهم (۱۳۶۹ش)، صص ۲۳۰-۲۵۹؛ محمدریاض‌خان، «ایرانشناسان شبه‌قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱/۱۶۰-۱۶۱.

برزگر

نذیر احمد (na.zir.ah.mad)، مولانا، ــ دهۀ سی سدۀ بیستم، عارف و شاعر فارسی‌گوی بنگالی. از مردم برمه بود و به بنگلادش کوچید و در روستای چنوتی در جنوب چیتاگنگ / چاتگام سکنی گزید. در مدرسهٔ محسنیهٔ چاتگام، علوم قرآنی، فقه و اصول فقه را فراگرفت. پس از آن ریاست مدرسهٔ دارالعلوم چیتاگنگ را عهده‌دار شد. بیشتر علمای چاتگام از شاگردان وی بودند. نذیراحمد از پیر اعظم خرقهٔ خلافت گرفت. به‌زبان فارسی مهارت داشت. اشعاری از وی نیز به‌جا مانده است. چون درگذشت پیکرش را در چنوتی به‌خاک سپردند. شاه حبیب احمد باشندهٔ چنوتی پسر نذیر احمد است.

منابع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۰۲؛ محمدعیسی شاهدی، «نفوذ فارسی در منطقهٔ چیتاگنگ بنگلادش»، نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ ۲، پاییز ۱۳۷۵ش، ص ۱۰۴.

رسولی

نرگس جهان (nar.ges.ja.hān)، دختر محمدسلام، دهلی ۱۹۴۴م ــ　　، مترجم و فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در دانشگاه دهلی به تحصیل سرگرم شد. در ۱۹۷۲م به تدریس در دانشگاه پرداخت. در ۱۹۷۶م از دانشگاه دهلی دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۸۰م استادیار، در ۱۹۸۵م استادیار ارشد و در ۱۹۹۴م دانشیار دانشگاه شد. وی به کشور پاکستان سفر کرد. به زبان‌های اردو، انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: تاریخ و ادبیات فارسی در دورهٔ خلجیان به‌فارسی (دهلی، ۱۹۷۸م)؛ ترجمهٔ دستورزبان فارسی اثر خانلری به اردو (دهلی، ۱۹۹۲م)؛ فرهنگ فارسی جدید به‌انگلیسی؛ انتخابی از مرزبان‌نامه به‌اردو؛ مقایسه‌ای از مثنوی لیلی و مجنون امیرخسرو و نظامی گنجوی

به‌فارسی؛ سعدی هند؛ مقاله‌ها: «غزل‌های همطرح امیرخسرو و امیرحسن سجزی»؛ «شعر فارسی غالب»؛ «امیرخسرو و نعت رسول اکرم(ص)».

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۱۳۱/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۳۱؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۵۹ـ۶۰.

رسولی

نزهةالارواح و روضةالافراح ← تاریخ‌الحکما

نزهت کشمیری (noz.hat-e.kaš.mi.ri)، نورالله، ــ ۱۱۴۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم کشمیر بود و در همان‌جا نیز برآمد. وی در سخنوری از شاگردان میرزا عبدالغنی قبول* بود. از سروده‌های نزهت ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «چه گویم که نزهت از این دار فانی ــ ز حکم قضا آه بگرفته عزلت.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۹۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۸۴ـ۴۸۵؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۰۵ـ۲۰۶؛ سفینهٔ هندی، ۲۱۸؛ صبح گلشن، ۵۱۵؛ صحف ابراهیم، برگ۳۱۵، شمارهٔ ۵۸؛ مخزن‌الغرائب، ۴۸۹/۵ـ۴۹۰؛ نشتر عشق، ۱۶۵۸/۵؛ همیشه‌بهار، ۲۵۱ـ۲۵۲.

جهان‌تاب

نساخ (nas.sāx)، عبدالغفور خان بهادر فرزند قاضی فقیر محمد، کلکته ۱۲۴۹ ــ ۱۳۰۶ق، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش در ۱۰۳۲ق که روزگار پادشاهی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) بود از بغداد به هند کوچیدند. عبدالغفور تحصیلات مقدماتی و انگلیسی را در بخش انگلیسی مدرسهٔ عالی کلکته و پس از آن در دانشکدهٔ هوگلی فراگرفت. در ۱۸۶۴م با دختر میرزا همایون‌بخت از خویشان خاندان شاهی گورکانی ازدواج کرد. وی از شاگردان مولوی رشیدالنبی، متخلص به وحشت بود و پس از مرگ وحشت به شاگردی نزد حافظ محمد اکرام رامپوری، متخلص به ضیغم، رفت. زبان مادری نساخ بنگلا بود، اما وی، افزون بر زبان مادری خود، فارسی، عربی، اردو و انگلیسی نیز می‌دانست. به هر دو زبان فارسی و اردو شعر می‌گفت. نخست مهجور تخلص می‌کرد، اما بعدها، در برابر ناسخ لکنویی (ــ ۱۲۵۴ق)، تخلص نساخ را برگزید. نساخ از شخصیت‌های علمی برجستهٔ بنگال بود. با سید محمد آزاد و میرزا محمود شیرازی، متخلص به مخمور، دوستی داشت و مخمور اشعاری در مدح او گفته است. نساخ دورهٔ کاری زندگی خود را در خدمت شرکت هند شرقی انگلیس گذراند. در سال‌هایی که بیمار بود چهار بار به دهلی سفر کرد و در این سفرها روزهایی را در عظیم‌آباد، لکنو، الله‌آباد و علیگر ماند و با شخصیت‌های برگزیده و شعرای بلندآوازهٔ آن دیار دیدار کرد. در دهلی با بزرگان ادب آن شهر، مانند صدرالدین آزرده، ضیاءالدین‌خان نیر، شهاب‌الدین ثاقب و میرزا اسدالله غالب نشست و خاست داشت و با آن‌ها به گفت‌وگوهای ادبی می‌پرداخت. نساخ شاگردان بسیاری تربیت کرد که در بنگال و بیرون آن سرزمین پراگنده بودند. کتابی به‌نام انتخاب نقض مرتب کرد که سبب شد میان نساخ و شاگردان او از یک سو و شعرای لکنو کشمکش‌هایی درگیرد. از آثارش: دیوان اردو که در آن اشعار فارسی نیز دیده می‌شود (لکنو، ۱۲۹۱ق)؛ ترجمهٔ منظوم پندنامهٔ عطار به‌نام چشمهٔ فیض به‌اردو (کلکته، ۱۲۷۹ق)؛ مجموعهٔ رباعیات فارسی به‌نام مرغوب دل که مجموعهٔ ۱۱۲ رباعی است و در ۱۲۸۲ق سروده است (لکنو، ۱۲۹۱ق)؛ گنج تواریخ و ارمغان گنج تواریخ که مجموعهٔ قطعات تاریخ اردو و فارسی است و در ۱۲۹۰ق گفته است (۱۲۹۱ق)؛ کنز تواریخ که دنبالهٔ گنج تواریخ او است و در ۱۲۹۴ق گردآورده است و در آن قطعات تاریخ وفات حضرت محمد(ص) و یاران ایشان، صوفیان، مشایخ، پادشاهان، معاصران و خویشاوندان خود و نیز قطعات تاریخ جمع و تدوین دواوین شاعران معاصر، بنای شاه‌باغ داکا و اعطای لقب شاهنشاه به ملکه ویکتوریا را نیز آورده است؛ مظهر معماکه رساله‌ای در معماهایی است که خود سروده و سپس به حل آن پرداخته است. شرح‌ها به‌فارسی و بعضی از معماها به اردو است. این رساله در ۱۲۹۶ق گردآمد و در ۱۳۰۲ق به‌چاپ رسید؛ تذکرةالمعاصرین به‌فارسی که در شرح احوال ۲۳۶ تن از سرایندگان فارسی‌گوی شبه‌قاره است. این تذکره تا حرف «عین» چاپ شده است. عطا کاکوی همین قسمت را به اردو ترجمه و در ۱۹۸۷م در مجلهٔ سفینه در پتنا منتشر کرده است. نسخهٔ خطی ناتمام این تذکره در دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود؛ قند پارسی که گزیدهٔ اشعار فارسی شعرای ایرانی و هندی است (۱۸۷۲م)؛ سفینهٔ منتخب که گزیدهٔ دیوان وصال شیرازی است (لکنو، ۱۲۹۷ق)؛ نیرنگ فصاحت (غازیپور، ۱۲۹۲ق)؛ سخن شعرا که تذکره‌ای به اردو در شرح

احوال و نمونهٔ اشعار شعرای اردوسرا است (لکنو، ۱۹۸۲م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۶۵/۳؛ تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، ۱۲/۲ـ۱۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۱۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۵۳؛ ثلاثهٔ غساله، ۴۹، ۹۰، ۱۰۸، ۱۷۴ـ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۹۲؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۲۷ـ۳۳۴؛ سخن شعرا، ۵۰۷ـ۵۱۷؛ شمع انجمن، ۴۸۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۹۴۹/۳؛ ۴۳۱۷/۴ـ۴۳۱۸؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۹۶/۲؛ دانش، ۱۴۰/۱۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۹۵/۳ـ۸۹۶.

حجتی

نسبتی تهانیسری (nes.ba.ti-ye.ta.hā.ni.sa.ri)، شاه محمدصالح، ز۱۰۶۲ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از سادات بود و پدرش از واسط به هند کوچید و در تهانیسر، که «معبد عمد هندوان و پنج منزلی طرف لاهور است از دارالخلافهٔ شاه‌جهان‌آباد دهلی»، نشیمن گزید. نسبتی در بیتی به‌اصل خود چنین اشاره دارد: «در از دریا برآمد، لعل از کان ـ ز واسط نسبتی، طالب ز آمل». ولی نمی‌گوید کدام واسط، اما گویا ایرانی باشد، به‌هر حال، نسبتی در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ـ ۱۰۳۷ق) در تهانیسر به‌دنیا آمد و ظاهراً در همان‌جا پرورش یافت و سپس به حلقهٔ درویشان پیوست. در تهانیسر تکیه‌ای داشت و درویشانه می‌زیست. محمدصالح کنبوه لاهوری که او را از نزدیک دیده بود می‌گوید که نسبتی «از مهر و محبت بهره اندوز است و جمله درد و سراپا سوز، سخنانش نمکین و شورانگیز است و گفتارش هوش‌فریب و دلاویز. رسایی بر طبع سحرپردازش مفتون و یکتایی از کمال تفرد فکر سدره‌پردازش ممنون. خاکساری را از خاک برداشته و درگذشتگی از خانه‌بدوشان گذشته. در وقت آمدن از لاهور در سال هزار و شصت و دو بنده [محمدصالح] چون به تهانیسر رسید به تکیهٔ آن نمدپوش رفت، حالی قالی فرستاد و خود نیز مانند مصرع به بی‌تکلفی تمام در رسید و چون معنی بلند بر زمین سخن نشست و معنی خاک نهادی را باز نمود. این خاکسار نیز درین معنی تتبع او نموده خاک‌نشینی برگزید. ظاهر شده که شیوهٔ آن صاحب باطن همین بوده. گرمی بسیار نمود و چون یاران سوختهٔ برشته گرم جوشیده، آنگاه لختی از اشعار آبدار خود را به رقّت تمام خواند و سخنان تر را گریه‌آلود ساخت. در آن ایام مثنوی در برابر مخزن‌الاسرار در میان داشت، برخی از آن بر زبان آورد... شعر را بسیار به درد و سوز می‌خواند و در اثنای خواندن شعر مژه تر می‌کند. همیشه آیینه‌دار آن روشن‌ضمیر نمد می‌پوشد و به لباس اهل دنیا تن در نمی‌دهد.» (عمل صالح، ۴۲۲ـ۴۲۳). بزرگانی مانند ظفرخان احسن حاکم کشمیر و شاهزاده داراشکوه (ـ ۱۰۶۹ق) بدو ارادت داشتند. صائب تبریزی را بدو ارادت بود و اشعارش را بسیار می‌پسندید. خود نسبتی از قرار معلوم با طالب آملی دیدار داشته و تحت تأثیر اشعار او بوده است، چنان‌که خود گوید: «اگر چه نسبتی از واسطم من ـ دل من طالب آمل فتاده است.» سرخوش لاهوری در کلمات‌الشعرا وی را پیرو سبک قدیم (پیش از سبک هندی) دانسته است، ولی سراج‌الدین علی‌خان آرزو این سخن را رد می‌کند و می‌گوید «دیوان او را مطالعه کردم قریب پانزده ـ شانزده هزار بیت خواهد بود. خیلی به درد و مزه حرف می‌زند... فقیر آرزو خیلی معتقد سخن و طرز سخن اوست و اعتقاد دارد که در کلام دیگری این قدر سخن درد نباشد، و تلاش معنی‌های تازه دارد که پسند متأخران هند بود و آن‌چه صاحب کلمات‌الشعرا نوشته که "شعر به‌طرز قدما می‌گوید" اصلی ندارد... راستی آنکه طرز و طور نسبتی تازه نیست، سابق استادان دیگر نیز داشته‌اند، لیکن این قدر اشعار بامزه هیچ‌کس ندارد.» (مجمع‌النفایس، ۸۲) نسبتی به هندی (= اردو؟) «که مراد از گیت و دوهره باشد» (نشتر عشق، ۱۶۲۷/۵) نیز شعر می‌سرود و در اشعار هندی‌اش نسپتی (= ماه، مرکب از دو واژهٔ **نس** به‌معنی شب و **پت** به‌معنی شوهر) تخلص می‌کرد. از دیوان نسبتی نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند بانکیپور و کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور (دارای شانزده‌هزار بیت) به‌شمارهٔ ۸۷۱۹۹ نگه‌داری می‌شود. از سروده‌های او است: «گله بسیار هست، در دل تنگ ـ فرصت انتخاب می‌باید / صرفه هر چند نیست، می‌گویم ـ دلبران را عتاب می‌باید / هر بلا بر کسی که، می‌آید ـ از سر کوی یار می‌آید.» □ «گل داغم که وا نشد امسال ـ سال دیگر، بهار خواهد کرد.» □ «هر سری، کز غمت به‌جیبی رفت ـ از گریبان ما، برون آمد.» □ «نه سوز عشق، نه غوغای غم، نه شور جنون ـ بهار آمد و من بی‌دماغ می‌گردم.» □ «لاله است، از قتلگاه کوهکن، در بیستون ـ خون ناحق گشته، آخر دامن صحرا گرفت.» □ «ز سوز دل، افسانه‌ای می‌نویسم ـ به‌پروانه، پروانه‌ای می‌نویسم / به دل می‌نویسم چه خواهی نوشتن ـ کتابت به دیوانه‌ای می‌نویسم.»

منابع: تذکرهٔ حسینی؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۶۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۰۵/۴ـ۱۶۱۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۴۸؛ الذریعه، ۱۱۸۵/۹؛ روز روشن، ۸۱۵ـ۸۱۸؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۷۷/۲ـ۲۷۹؛ شمع انجمن، ۴۵۹؛ عمل صالح، ۴۲۲/۳ـ۴۲۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۸۳/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۷۰/۳؛ کلمات‌الشعرا، ۱۱۸؛ مجمع‌النفایس، ۸۲؛ مخزن‌الغرائب، ۴۷۷/۵ـ۴۷۸؛ مرآة‌العالم، ۶۷۷/۲؛ منتخب‌الاشعار، ۱۰۶؛ منتخب‌اللطایف، ۴۰۹؛ نتایج‌الافکار، ۷۲۰ـ۷۲۱؛ نشتر عشق، ۱۶۲۶/۵ـ۱۶۳۵؛ نگاه به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۱۱ـ۵۱۲؛ همیشه‌بهار، ۲۴۶ـ۲۴۷؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 462; *Mughals in India*, 376.

برزگر

نسبتی عراقی (nes.ba.ti-ye.a.rā.qi) ، مولانا نسبتی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگانی وی هیچ آگاهی در دست نیست. از ملازمان عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) بود. در گجرات به خدمت او رسید و قصیده‌ای را که در مدحش سروده بود، تقدیم کرد. عبدالباقی نهاوندی می‌نویسد: «... رعایت و تربیت کلی یافته. و جمعی از بندگان این سپه‌سالار [عبدالرحیم خان‌خانان] که او را دیده‌اند می‌گویند که از عراق است. فأما نمی‌دانند که از کدام ولایت است.» (مآثر رحیمی، ۱۳۸۶/۳ـ۱۳۸۷) نهاوندی قصیده‌ای از او در زیر یادکردش آورده که در چهل و هفت بیت تنظیم شده و گویا همان قصیده‌ای است که نسبتی در مدح خان‌خانان سروده است. بیت آغازین این قصیده چنین است: «چون شاه چین کشید حشم جانب صبا ــ از هیبتش سپاه حبش شد گریزپا.»

منابع: شرح احوال و آثار عبدالرحیم خان‌خانان، ۳۴۶؛ کاروان هند، ۱۴۳۵/۲؛ مآثر رحیمی، ۱۳۸۶/۳ـ۱۳۹۱؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۴۹.

شریفی

نسخهٔ دلگشا از بهیم‌سین ← بهیم‌سین

نسرین اختر ارشاد (nas.rin.ax.tar.er.šād) ، فرزند خواجه محبوب حسین بت، گوجرانواله ۱۹۴۱م ــ　　　، بانوی فارسی‌پژوه پاکستانی. در ۱۳۵۴ش با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام نامه‌های اورنگ‌زیب عالمگیر دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در دانشگاه پنجاب لاهور، زبان و ادبیات فارسی درس داد. به زبان‌های اردو، فارسی، پنجابی، انگلیسی، عربی و کشمیری آشنا است. به کشورهای ایران، افغانستان ، هند و فرانسه سفر کرده است. از آثارش: اقبال اور وجود زن؛ مومن خاکی کی شاعری؛ اشاریهٔ نثری نگارشات همایون‌نامه؛ قومی‌زبان کی باری مین اهم دستاویزات؛ ترجمهٔ گلستان سعدی به‌نام رموز فارسی. مقالات: «گذشته و حال زبان فارسی در پاکستان» (تهران، ۱۳۶۵ش)؛ «نشاط عشق در کلام حافظ» (دانش، ۱۳۶۹ش)؛ «شاهنامه شاهکار فردوسی» (اقبالیات)؛ «مولانا جلال‌الدین رومی» (شرق، ۱۹۸۹ــ۱۲۹۹۰م)؛ «اورنگ‌زیب عالمگیر اقبال کی نظر مین» (معارف).

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۵؛ گنج شایگان، ۱۵۵ـ۱۵۶؛ گنجینهٔ دانش، ۱۸۵ـ۱۸۶.

رسولی

نسفی (na.sa.fi) ، لطف‌الله، مشهور به فاضل کیدانی، ــ حـ۹۰۰ق، ادیب ایرانی. از زندگی وی اطلاعی در دست نیست. از آثارش: خلاصهٔ کیدانی / خلاصة‌الصلاة در نماز که در ۸ باب نوشته شده و از کتاب‌های درسی شبه‌قاره بوده است. در فقه اسلامی (دهلی، ۱۳۹۱ق) عبدالاول جونپوری آمده که این اثر از کتاب‌های ممنوعه است و نباید از آن فتوا بیرون کشید. شاه محمدحسن اله‌آبادی، متخلص به اشرف، آن‌را در ۸ باب به همان ترتیب متن به‌نظم کشید و نام نظم کیدانی / نظم خلاصه / ترجمهٔ منظوم کیدانی بر آن گذاشت. نسخهٔ خطی آن در مدرسهٔ جامعةالعلوم بهکر نگه‌داری می‌شود. ترجمهٔ منظوم دیگر آن با نام نظم‌الدرر / فقه کیدانی است از مترجمی ناشناس در ۸ باب: ۱ــ در بیان فرض شد، نسخهٔ گنج‌بخش باب دوم را نیاورده، ۳ــ سنت است ای هوشیار، ۴ــ آمده در مستحب، ۵ــ در محرم شد رقوم، ۶ــ در بیان مکروهات، ۷ــ در مباحات ای پسر، ۸ــ آمده در مفسدات. نسخهٔ خطی آن به‌شمارهٔ ۳۱۸۱ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. این اثر چند شرح و ترجمه نیز دارد. از جملهٔ شرح‌ها یکی دستورالمصلین از سعدالدین فرزند شریف است که در آن تاریخ درگذشت نسفی را ۹۰۰ق گفته است و یکی نیز حیات‌المصلی از ناشناس. ترجمه‌ها از امین‌الدهر فرزند محمد علی‌تبار، غلام‌علی فرزند درویش عالی بخارایی و چند تن ناشناس است.

منابع: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۹۰۸/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۲۰/۷ـ۶۲۱؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۱۸۴۵/۳؛ ۲۲۲۲/۴ـ۲۲۲۸.

حجتی

نسیانی تتوی، محمد طاهر فرزند میان‌حسن ← محمدطاهر تتوی

نسیم اختر (na.sim.ax.tar)، فرزند شیخ اصغرعلی، دوتابخش بهاگلپور در ایالت بیهار ۱۹۴۸م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در ۱۹۷۳م از دانشگاه اسلامی علیگر دانشنامهٔ لیسانس و در ۱۹۷۶م دانشنامهٔ فوق لیسانس در رشتهٔ تاریخ دریافت کرد. در ۱۹۷۹م از دانشگاه دهلی دانشنامهٔ فوق لیسانس و پس از آن دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. پایان‌نامهٔ دکتری نسیم اختر، بررسی انتقادی دیوان سعدالله‌خان متخلص به ساعی نام دارد. از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۲م در آرشیو ملی هند و از ۱۹۸۲م در بخش کتب خطی موزهٔ ملی هند در دهلی نو به کار سرگرم است. به‌زبان‌های اردو، عربی و انگلیسی آشنایی دارد. از آثارش: «مذهب و سیاست کشور هند طی قرون وسطی» (دهلی، ۱۹۸۲م)؛ «سیاست مذهبی اکبر»؛ «فهرست کارهای هنری هند و عرب» (۱۹۸۵م)؛ «تاریخ پادشاهان مسلمان هند».

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۴۰/۲؛ گنج شایگان، ۱۵۶.

رسولی

نسیم دهلوی (na.sim-e.deh.la.vi)، میرغلام‌نبی، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم امروههٔ دهلی و از سادات آن سامان بود. نسبش به محی‌الدین عبدالقادر گیلانی می‌رسید. او بعدها زادوبومش را ترک گفت و در خداآباد دارالحکومهٔ خدایارخان عباسی حاکم / والی سند در آن‌سال‌ها نشیمن گزید. مؤلف صبح گلشن می‌نویسد، نسیم «در آخر عمر مبتلای مراق و مالیخولیا شده، خللی در فکر و مزاجش به‌هم رسید.» نسیم که در واپسین سال‌های پادشاهی محمدشاه (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) به سرودن شعر روی آورد، به سخن برخی تذکره‌نویسان در سخنوری از شاگردان سراج‌الدین علی‌خان آرزو بوده است. اما قانع تتوی در مقالات‌الشعرا می‌نویسد که نسیم «چندی در رفاقت میرلطف‌الله عرف میرمتاره در خداآباد و سیوستان قرین اعزاز بوده، و در حیات وی نامزد وکالت میان مرحوم [میان‌نورمحمد، والی سند] به جهان‌آباد رفت. در این هنگام میر فوت کرد و مقدمهٔ هند رنگ دیگر یافت. پس به وطن شتافته در عهد میان محمدمراد باز رسیده، چندی ماند و در تته آمد نزد میر محمد عطا صاحب مهمان شد. در این وقت لباس فقر اختیار فرموده بود.» مؤلف سفینهٔ خوشگو نیز در شرح زندگانی نسیم، از دوستی خود با وی سخن گفته است. از سروده‌های نسیم ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «از زیر چرخ نگون رخت عافیت درکش / که این سرای کهن گشته، جای بودن نیست.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی. چاپ اسلم‌خان. ۲۹۳؛ الذریعه، ۱۱۸۶/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۳۸؛ صبح گلشن، ۵۱۶؛ صحف ابراهیم، ۱۳۲؛ مخزن‌الغرائب، ۴۹۲/۵؛ مقالات‌الشعرا، ۸۱۲ـ۸۱۳؛ نشتر عشق، ۱۶۱۶/۵.

جهان‌تاب

نسیم شاه‌جهان‌آبادی (na.sim-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، اصغرعلی‌خان فرزند نواب آغاعلی‌خان، ــ ۱۲۸۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در شعر و سخن شاگرد مؤمن بود و همانند استاد خود به سرودن اشعار مذهبی تمایل داشت، چنان‌که مثنوی سرور ولادت حضرت خاتم‌الرسالت را در ولادت پیامبر اکرم(ص) سروده است. این مثنوی در کلیات نسیم آمده است. او برخی وقایع تاریخی را نیز به نظم درآورده است. نمونه‌ای از اشعار اردوی نسیم در تذکرهٔ نعت‌گویان اردو و نیز نمونه‌ای از اشعار فارسی او در تذکرهٔ صبح گلشن آمده است.

منابع: تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، ۹۷ـ۹۹؛ سخن شعرا، ۵۱۹؛ صبح گلشن، ۵۱۶.

امیرهدائی

نشاط دهلوی (ne.šāt-e.deh.la.vi)، محمدتقی، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از سخنوران روزگار عالمگیر یکم (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بود و چنان که سرخوش در کلمات‌الشعرا می‌نویسد «دیوانی مختصر به طرز قدیم دارد.» اما از دیوان وی، مگر ابیاتی پراگنده که در تذکره‌ها آمده، نشانی به‌جا نمانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «هرگز ثمر نداد نهال بیان ما - باشد چو برگ بید زبان در دهان ما.»

منابع: الذریعه، ۱۱۸۸/۹-۱۱۸۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۸۰/۲؛ صبح گلشن، ۵۱۸؛ کلمات‌الشعرا، ۱۱۴؛ همیشه‌بهار، ۲۴۹.

جهان‌تاب

نشاط سیالکوتی ← کشن سنگه

نشان حیدری (ne.šān-e.hey.da.ri)، معروف به تاریخ تیپوسلطان در تاریخ روزگار شاهان میسور، حیدرعلی‌خان (۱۱۷۴-۱۱۹۷ق) و پسرش (۱۱۹۷-۱۲۱۴ق) از میرحسین‌خان کرمانی فرزند سعد عبدالقادر که در دستگاه آنان روزگار می‌گذراند. مؤلف بیشتر رویدادهای یاد شده در کتاب را به چشم خود دیده است. در خاتمهٔ کتاب آمده چون این تاریخ دربارهٔ رویدادهای روزگار دو حکمران میسور است، از این‌رو آن‌را به جای تاریخ، تواریخ نام کرده است. این کتاب در ۱۲۱۷ق به فرمایش شخصی صاحب مقام که نام او گفته نشده، نوشته شده و ممکن است پسر تیپوسلطان یا از حاکمان انگلیسی در هند باشد که به تاریخ میسور علاقه‌مند بوده است. بخش کوتاه آن در تاریخ روزگار حیدرعلی و بخش بزرگ آن در تاریخ روزگار تیپوسلطان است. دبلیومائلز بخش اخیر را به انگلیسی ترجمه کرده و در ۱۸۶۴م در لندن به‌چاپ رسانده است. این بخش در بیست باب است: باب یکم در تخت‌نشینی تیپو و یورش وی به وندیواش و انگلیسیان و برخی وقایعی که در ۱۷۸۱ تا ۱۷۸۲م روی داده است، باب دوم که بیشترین بخش آن در نخستین پیروزی‌های تیپو در گشودن گوریال بندر و منگلور و سپس صلح با انگلیسیان و درگذشت محمدعلی (-۱۱۸۷ق) کماندان مشهور است، باب سوم در برخورد سپه‌سالار میر معین‌الدین با مخالفان پایین گهات، باب چهارم در ازدواج لاله‌میان (برادرزن تیپوسلطان) با دختر بدرالزمان‌خان، فوج‌دار ناگور و سرکوبی مخالفان پنگانور (۱۱۹۸ق)، باب پنجم در گشودن قلعهٔ مزگوندا به‌دست قمرالدین‌خان در ۱۷۸۴م، باب ششم در فروخواباندن سرکشی بومیان کورگ در ۱۱۹۸ق، باب هفتم در همدستی نظام حیدرآباد و مرهته‌ها در یورش به میسور و رویارویی تیپوسلطان با آن‌ها در ۱۱۹۹ق، باب هشتم در جنگ‌هایی با مرهته‌ها در تاراج قلمرو ساحلی تنگه‌بهدرا و گشودن کنچنگر و کوپلی (۱۱۹۹ق)، باب نهم در جنگ‌های مرهته‌ها، باب دهم در شکست مرهته‌ها و صلح با آنان در ۱۲۰۰ق، باب یازدهم در موضوع‌های گوناگون، چون برخی تغییرات در شیوه‌های حکومت، برکناری میرصادق از دیوانی، فرستادن سفیرانی نزد پادشاه عثمانی و بازگشت آنان، باب دوازدهم در چگونگی یورش به کوچین و کالی‌کوت و مشکلاتی که تیپو تا گشودن آن مناطق (۱۲۰۵ق) با آن‌ها روبه‌رو شد، باب سیزدهم در یاری ژنرال میدوز انگلیسی به راجای مالیوار و جنگ تیپو با انگلیسیان و درگذشت سپه‌سالار برهان‌الدین و پیشروی تیپو به‌سوی پایین گهات، باب چهاردهم در آمدن لردکارنوالس از بنگال و همدستی انگلیسیان با نظام و مرهته‌ها برای یورش به میسور و چگونگی گرفتن دژهای بالاگهات در ۱۲۰۶ق، باب پانزدهم در تأدیب غدر راجاکشن رائو و تازش مرهته‌ها و مغولان به سرزمین‌های زیر فرمان دولت میسور (۱۲۰۶ق)، باب شانزدهم در لشکرکشی میسور در برابر نظام‌حیدرآباد و پیروزی فتح حیدر پسر تیپوسلطان در رویارویی با نظام و درگذشت حافظ فرید فریدالدوله و یورش دوبارهٔ انگلیسیان به سرنگاپتم (پایتخت تیپوسلطان) و بستن پیمان‌نامهٔ دوستی با انگلیسیان در ۱۲۰۷ق، باب هفدهم در سرکوبی مخالفان پالی‌گائون و بازسازی دژ سرنگاپتم و برخی اصلاحات و تغییرات در شیوه‌های حکومت‌داری (۱۲۰۷ق)، باب هجدهم در بازپس‌گیری قلمروهای پسران تیپوسلطان و شورش میرمیران و آمدن شاهزادهٔ ایرانی به میسور و برپایی جشن برای او (۱۷۹۳-۱۷۹۸م)، باب نوزدهم در یورش سپاهیان انگلیسی به رهبری ژنرال هیرس به سرنگاپتم و دژبندان آن‌شهر و کشته‌شدن تیپوسلطان و باب بیستم در کردار و صفات شخصی تیپو. تاریخ نشان حیدری در ۱۳۰۷ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲۲/۳-۵۲۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۱۹۸/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۳۷/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۰۷/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۵۶/۲-۱۳۵۷؛ *Catalogue of the Library of the India office*, vol II, part VI, 382; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic society of Bengal*, 634; *Mughals in India*, 191.

حجتی

نشانی دهلوی (ne.šā.ni-ye.deh.la.vi)، ملاعلی احمد، مشهور به مهرکن، فرزند ملاحسین نقشی دهلوی، -دهلی ۱۰۱۹/ ۱۰۲۰ق، خوش‌نویس، شاعر، مهرکن و صوفی شبه‌قاره. پدرش

نیز مهرکن و شاعر بود و به مناسبت شغلی که داشت نقشی یا یقینی تخلص می‌کرد و از نزدیکان دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) بود. ملاحسین نقشی استاد شاهزاده سلیم / جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) بود، اما در برخی از منابع ملاعلی احمد را استاد شاهزاده سلیم گفته‌اند. نشانی نخست منشی دربار اکبر بود. وقتی اکبر ولایت گجرات را تصرف کرد نشانی طرحی، برای ضرب سکه‌ای به مناسبت آن رویداد، ارائه داد. پس از درگذشت اکبر فرماندهٔ سپاه سلطان‌سلیم شد. وی به علوم الهی، طبیعی و ریاضی تسلط داشت. در سرودن مثنوی نیز ماهر بود و از سبک نظامی پیروی می‌کرد. وی در یک مثنوی شاعران دربار اکبری، از جمله فیضی (ــ ۱۰۰۴ق)، را هجو کرده است. نشانی صوفی برجسته‌ای بود و پیروان بسیاری داشت. گفته‌اند که وی در یکی از جلسات شبانهٔ جهانگیر پادشاه، در حالت سماع و خواندن قطعه شعری از امیرخسرو دهلوی بود که درگذشت و جهانگیر شرح این ماجرا را در توزک خود آورده است. کلیات نشانی که مشتمل بر دیباچه، مکاتیب و خطبه‌ها به‌عربی و فارسی، مثنویات، قصاید، غزلیات، ترکیب‌بند، قطعات و رباعیات است در کتابخانهٔ شخصی عبدالحسین بیات نگه‌داری می‌شود.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۳۶۴/۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۹۴؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۴۶ـ۳۴۸؛ جهانگیرنامه، ۹۱، ۱۳۰؛ الذریعه، ۱۱۹۱/۹؛ روز روشن، ۸۲۰؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۸۱/۲؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۲۵۳؛ طبقات اکبری، ۵۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۹۶/۳؛ مجمع‌الفصحا، ۱۰۵/۴؛ مخزن‌الغرائب، ۴۱۲/۵ـ۴۱۷؛ منتخب‌التواریخ، ۳۴۹/۳ـ۳۶۰؛ منتخب‌اللطایف، ۴۰۳؛ میخانه، ۸۵۷ـ۸۶۳؛ نتایج‌الافکار، ۷۱۱ـ۷۱۲؛ نشتر عشق، ۱۶۴۹/۵ـ۱۶۵۰؛ نگارستان سخن، ۱۲۱ـ۱۲۲؛ هفت آسمان، ۱۲۷ـ۱۳۱؛ احمد گلچین معانی، «نشانی دهلوی، ملا علی احمد مهرکن»، هنر و مردم، سال هفدهم، شمارهٔ ۱۹۳، آبان و آذر ۱۳۵۸ش، صص ۲۹ـ۳۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 462-463.

اسماعیل‌زادهٔ جورابچی

نشتر (neš.tar)، سردار عبدالرب، پیشاور ۱۸۹۹ ــ کراچی ۱۹۵۸م، سیاستمدار، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از مردم قبیلهٔ کاکر در پیشاور بود. نیاکانش از ایران به قندهار و از آن‌جا به پیشاور کوچیدند. پدرش مولوی عبدالحنان نیز از دانشمندان روزگار خویش بود و به فارسی شعر می‌گفت. نشتر در ۱۹۱۴م که دانش‌آموز سال نهم دبیرستان بود به شعر گفتن آغاز کرد و از اکبر اله‌آبادی (ــ ۱۹۲۱م) اصلاح سخن می‌گرفت. پس از آن‌که تحصیلات دبیرستانی را به پایان برد به دانشکدهٔ ادوارد رفت و از آن‌جا دانشنامهٔ لیسانس در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۲۱م برای تحصیل در رشتهٔ حقوق به دانشگاه اسلامی علیگر رفت و در ۱۹۲۳م موفق به گرفتن دانشنامهٔ لیسانس حقوق از آن دانشگاه شد. چون به پیشاور بازگشت به معاونت شهرداری شهر رسید. نشتر که از روزگار تحصیل در مدرسه به خدمات ادبی، اجتماعی و سیاسی علاقه می‌ورزید، در جنبش‌های آزادی‌خواهی و ملی کشور شرکت جست و چون ناطقی زبردست بود، مردم را بر ضد استعمارگران برمی‌انگیخت. از این رو، بارها گرفتار بند و زندان شد. با سر برآوردن حزب مسلم لیگ که هدف آن جدایی مسلمانان شبه‌قاره از اکثریت هندو بود، نشتر به این حزب پیوست و در شمار سران و رهبران آن در آمد. خدماتش چندان پسند محمدعلی جناح افتاد که وی را از مشاوران خود برگزید. نشتر در میان مردم از محبوبیت فراوان برخوردار بود و چندبار به نمایندگی آن‌ها برگزیده شد. با تشکیل دولت پاکستان یک‌چند وزیر مرکزی دولت پاکستان و مدتی نیز استاندار پنجاب بود. وی به هر دو زبان فارسی و اردو شعر می‌گفت، اما شاعری متفنن بود و فعالیت‌های سیاسی و پرداختن به کارهای ملی فرصتی برای روی آوردن به کارهای ادبی به او نمی‌داد. بیشتر اشعار او غزل، رباعی و دوبیتی است و حکمت و تصوف و عرفان درون‌مایهٔ اشعارش است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۳/۳؛ خفتگان کراچی، ۳؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۹۹ـ۳۰۲؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۱۳۸؛ سید سبط حسن رضوی، «سردار عبدالرب نشتر»، هلال، شمارهٔ ۱۱، اسفند ۱۳۴۹ش، ص ۱۹.

دانشنامه

نشتر عشق (neš.tar-e.ešq)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح حال و نمونهٔ اشعار هزار و چهارصد و هفتاد شاعر فارسی‌گو تألیف عشقی* عظیم‌آبادی، ادیب و شاعر شبه‌قاره (۱۱۹۴ق ــ). مؤلف این تذکره را در ۱۲۲۴ق آغاز کرده و در ۱۲۳۳ق به‌پایان رسانیده است. این اثر در بر دارندهٔ شرح حال شاعران کهن و جدید به ترتیب الفبا از روی حرف اول اسم و تخلص شاعر است و از ابواسماعیل عبدالله انصاری آغاز شده و به یوسف

بلگرامی پایان گرفته است. عاشقی در این اثر تنها به اشعار عاشقانهٔ شعرا پرداخته و بیشتر نمونهٔ اشعار را از غزل و رباعی برگزیده است. در سبب تألیف آن در دیباچه آورده که به کلکته، اکبرآباد و شاه‌جهان‌آباد (دهلی) سفر کرده و با مردم آن دیار به صحبت پرداخته است. پس از آن به شعر علاقه‌مند شد و به تألیف این تذکره پرداخت. مؤلف در تألیف این اثر از کتاب‌هایی چون سرو آزاد، گل رعنا، مجمع‌النفایس، تاریخ فرشته، تاریخ شاه‌جهان‌نامه، همیشه بهار، تذکرة‌المعاصرین، تاریخ اکبری، تاریخ جهانگیری، فرهنگ جهانگیری و جز آن‌ها بهره برده است. این اثر به‌سبب داشتن اطلاعاتی دربارهٔ ادیبان، محیط ادبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی روزگار مؤلف ارزش بسزایی دارد و محققان و تذکره‌نویسانی چون وزیرعلی، متخلص به عبرت، مؤلف معراج‌الخیال، سید محمدعلی حسن‌خان مؤلف صبح گلشن، محمد مظفرحسین مؤلف روز روشن، و ابوالقاسم محتشم مؤلف اختر تابان در تألیف تذکره‌های خود نشتر عشق را منبع اساسی کار قرار داده‌اند: نشتر عشق زیر نظر اعلاخان افصح‌زاد و جابلقاداد علی‌شایف به‌چاپ رسیده است (دوشنبه، ۱۹۸۱م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۸۶/۲؛ ۲۰۸/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۵۷/۲-۳۶۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۱۸؛ الذریعه، ۶۷۳/۹؛ ۱۵۸/۲۴؛ ریحانة‌الادب، ۸۱/۴؛ صبح گلشن، ۲۷۱؛ فرهنگ‌نویسی فارسی، ۴۹؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۸۷/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۵۵/۸؛ ۷۶۸/۱۱؛ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۶۳/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ محمودآباد، ۴۱۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۶۲؛ نشتر عشق؛ عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۲؛

Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh oriental Public Library, 8/157; *Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca University Library,* 1/33; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1-2/885-886; *Mughals in India,* 193.

فتح‌نیا طبری

نصاب‌البلغا (ne.sā.bol.bo.la.qā)، فرهنگ واژگان و اصطلاحات فارسی از میرعلی‌شیر قانع تتوی (- ۱۲۰۳ق). این اثر در ۱۱۹۸ق نوشته شده است و واژگان و اصطلاحات مربوط به جنبه‌های مختلف زندگی انسان را در بر دارد. نصاب‌البلغا در بیست باب و نود فصل است. واژگان بر اساس حروف اول و دوم ترتیب یافته و در برخی موارد اعراب‌گذاری شده‌اند. از ویژگی‌های این فرهنگ آن است که بیشتر واژگان مربوط به یک موضوع زیر عنوان متعلق بدان آمده‌اند. فهرست عناوین یا سرفصل‌های نودگانهٔ کتاب چنین است: ۱ـ علم طب و متعلقات او، ۲ـ اسمای اعضا، ۳ـ اسباب غذا، ۴ـ ذکر آب و زمین، ۵ـ اجناس غله، ۶ـ اقسام سبزی و بقول، ۷ـ موسم کاشت، ۸ـ ذکر لحوم، ۹ـ ذکر شعر و متعلقاتش، ۱۰ـ عطریات و عقاقیر، ۱۱ـ طعام، ۱۲ـ اقسام فواکه، ۱۳ـ آلات و ادوات طبخ، ۱۴ـ اقسام پلاو، ۱۵ـ اصناف قلیه، ۱۶ـ بریانی و غیر آن، ۱۷ـ اقسام آش، ۱۸ـ اقسام کشک، ۱۹ـ اقسام آچار، ۲۰ـ اقسام خاگینه، ۲۱ـ اقسام حلویات و مالیده، ۲۲ـ الوان نان، ۲۳ـ اوقات طعام خوردن، ۲۴ـ حیوانات پوستینه، ۲۵ـ چرم‌دوزی و آلات آن، ۲۶ـ لباس پشمینی، ۲۷ـ لباس نفیس پشمینه، ۲۸ـ آلات ندف، ۲۹ـ آلات جولاهی، ۳۰ـ الوان اقمشه و اجناس آن، ۳۱ـ صباغی و الوان آن، ۳۲ـ اقسام کسوات، ۳۳ـ پاپوش‌ها، ۳۴ـ اقسام متفرق جام‌ها، ۳۵ـ آلات درزی و کشیده‌کاری، ۳۶ـ در عمارت، ۳۷ـ درودگری، ۳۸ـ الوان عمارت زمستانی و تابستانی، ۳۹ـ لوازم خانه، ۴۰ـ حیوان خانه‌داری، ۴۱ـ تجملات خانه از فروش و مراکب، ۴۲ـ در بیان طیور، ۴۳ـ لوازم شهریت، ۴۴ـ لوازم ترتیب شهر، ۴۵ـ اهل فرحت، ۴۶ـ تجارت و بیع و شری، ۴۷ـ اسباب حکومت و متعلقات آن، ۴۸ـ مناصب و القاب عهده‌داران، ۴۹ـ تسجیل و دفاتر، ۵۰ـ ضوابط و قواعد در اسماء اصطلاحات، ۵۱ـ الفاظ متعارفه، ۵۲ـ تأهل و تناکح و توالد، ۵۳ـ آرایش عروس، ۵۴ـ دامادی و صحبت، ۵۵ـ لوازم مولود، ۵۶ـ ابتدایی حمل، ۵۷ـ لوازم طفل، ۵۸ـ بازی‌های اطفال، ۵۹ـ تعلیم و تعلم اطفال، ۶۰ـ اصطلاحات علوم، ۶۱ـ شعر و شاعری، ۶۲ـ آداب دبیری، ۶۳ـ علم لغت، ۶۴ـ قواعد مساحت، ۶۵ـ ضوابط علم نجوم، ۶۶ـ اسمای منازل ماه، ۶۷ـ تقسیم منازل بر بروج، ۶۸ـ سال عربی، ۶۹ـ عدد ایام سال فارسی، ۷۰ـ ماه‌های به‌حساب شمس، ۷۱ـ ماه‌های سندهی و نام‌های فارسی، ۷۲ـ لوازمات سواری، ۷۳ـ اسلحهٔ حرب، ۷۴ـ جانوران شکاری، ۷۵ـ حیوانات، ۷۶ـ طیور خوردنی و غیر آن، ۷۷ـ تشرب و اقسام آن، ۷۸ـ اوقات تشرب، ۷۹ـ تغنی و اوقات آن، ۸۰ـ نغمات اهل فرس، ۸۱ـ بیان سی لحن، ۸۲ـ نام سراینده و سازها، ۸۳ـ

نغمات اهل هند، ۸۴ـ سیاحت و سیر، ۸۵ـ صفت جبال، ۸۶ـ لوازم بحار و مراکب، ۸۷ـ جانوران آبی و اقسام ماهی، ۸۸ـ حشرات موذی و غیرهم، ۸۹ـ اشجار و نباتات و ۹۰ـ اوقات و جهات و اماکنه. تنها دست‌نویس موجود این اثر، به‌خط خود مؤلف با تاریخ انجام چهاردهم رجب ۱۱۹۸ق، نزد محمدابراهیم گرهی یاسینی وجود داشته است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۵۲/۳؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۲۱-۱۲۳؛ مقالات‌الشعرا، مقدمه، صص دوازده - پانزده؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 485.

برزگر

نصاب بی‌نظیر ← غلام‌احمد فروغی

نصاب حیات عزیزی ← غلام احمد فروغی

نصاب فیض شاهجهانی ← غلام‌احمد فروغی

نصاب نذر سلطانی ← غلام احمد فروغی

نصاب‌نویسی فارسی در شبه‌قاره (ne.sāb.ne.vi.si-ye.fār.si.dar. šebh-e.qar.re)، نصاب در اصطلاح ادبی، به واژه‌نامه‌های یک یا دو یا چند زبانهٔ منظوم گویند که بیشتر برای کودکان می‌نویسند. به کتاب‌های صرف و نحو منظوم که برای یادگیری آسان‌تر کودکان تدوین می‌گردد نیز نصاب می‌گویند. تردیدی نیست که نخستین نصاب‌نویسان به‌درستی دریافته بودند که شعر نه تنها بیشتر پسند کودکان قرار می‌گیرد، بلکه بهتر نیز در یادشان نقش می‌بندد. از این رو، آنان کوشیدند تا با تدوین کتاب‌هایی در این قالب، کودکان با روشی ساده‌تر از دیگر روش‌های آموزشی روزگار خود، به فراگیری واژه‌ها بپردازند. نصاب‌نویسی فارسی در شبه‌قاره را باید در پیوندی تنگاتنگ با گسترش زبان فارسی در این سرزمین بررسی کرد، زیرا نصاب‌نویسی در کنار فرهنگ‌نویسی و دستورنویسی، یکی دیگر از اسلوب‌های آموزش زبان فارسی بود که فارسی‌دانان شبه‌قاره، با انگیزش یادگیری ساده‌تر بومیان و دیگر دوست‌داران زبان فارسی در این سرزمین به تدوین آن روی آوردند. بدون داوری دربارهٔ ارزش‌های این شیوه از فرهنگ‌نویسی و نقش و جایگاه آن در ادبیات کودکان، چنین بر می‌آید که نصاب‌نویسان شبه‌قاره با تدوین نصاب‌های گوناگون، افزون بر آموزش کودکان، به‌گونه‌ای نیز در پی پاس‌داری از زبان فارسی بوده‌اند. با نگاهی گذرا به فهرست نصاب‌های یک یا دو یا چندزبانهٔ فارسی به زبانی دیگر یا زبانی بیگانه به‌فارسی می‌توان پی برد که نصاب‌نویسی روشی خردمندانه بود که نصاب‌نویسان در پیش گرفتند تا با آموزش واژگان فارسی به کودکان، در سرزمین‌هایی که این زبان در برابر رشد زبانی دیگر، رفته‌رفته رو به فراموشی می‌رفت، به پاس‌داری از آن بپردازند. بی‌گمان گسترش این زبان در میان کودکان، شگردی کارساز بود، تا به هر حال سنگر زبان فارسی تا سالیان سال، از داشتن پاسدارانی ولو اندک‌شمار، خالی نماند. برای نمونه، اگرچه مراد از تدوین نصاب‌هایی مانند نصاب انگلیسی به فارسی، سرودهٔ فرهادمیرزا معتمدالدوله در ۱۲۶۹ق یا نصاب فرانسه به فارسی سرودهٔ میرزا عبدالحسین در ۱۳۰۳ق، که در ایران ساخته شده‌اند، همانا در پیش گرفتن روشی آسان در یادگیری زبان‌های انگلیسی و فرانسه بوده است، اما با نگاهی گذرا به طیف گستردهٔ نصاب‌های دو یا چندزبانه‌ای که در شبه‌قاره تدوین یافته‌اند، مانند نصاب‌هایی از فارسی به زبان‌های بلتی، پنجابی، سرائیکی و دیگر زبان‌ها، یا از این زبان‌ها به فارسی، چنین بر می‌آید که مراد بیشتر سرایندگان از تدوین این نصاب‌ها، همانا آموزش و پاس‌داری از زبان فارسی بوده است، گرچه داوری خِدشه‌ناپذیر در این باره، اندکی دشوار به‌نظر می‌آید. بررسی نصاب‌ها از این چشم‌انداز، نیازمند کاوشی ژرف است، که گمان می‌رود تاکنون از چشم کسانی که به پژوهش‌هایی در این زمینه دست یازیده‌اند، پنهان مانده است. بیشتر نصاب‌هایی که در شبه‌قاره، ایران و دیگر سرزمین‌های پارسی‌زبان تدوین یافته‌اند، به‌پیروی از نصاب‌الصبیان ابونصر فراهی، که پرآوازه‌ترین کتاب در زمینهٔ نصاب‌نویسی به شمار می‌رود، سروده شده‌اند که در جای خود به فهرستی از آن‌ها اشاره خواهد شد. این نصاب‌ها را می‌توان در گروه‌های گوناگون طبقه‌بندی کرد. اما در این فهرست از آوردن مشخصات آن دسته از نصاب‌هایی که نام و سرایندهٔ آن، هر دو ناشناخته مانده، پرهیز شده است، هر چند شمار این دسته از نصاب‌ها، که در کتابخانه‌های گوناگون شبه‌قاره و دیگر کشورها نگه‌داری می‌شوند و مشخصات آن‌ها در کتاب‌شناسی‌ها نیز آمده است، چندان اندک هم نیست. همچنین گمان می‌رود شمار نصاب‌های ساخته شده، بسی بیشتر از نصاب‌هایی باشد که اکنون در برخی

نصاب‌نویسی فارسی در شبه‌قاره

از کتابخانه‌های هند، پاکستان، ایران و دیگر کشورها نگه‌داری می‌شوند. با رشد نصاب‌نویسی در شبه‌قاره، برخی در قالب نصاب به شرح دیگر نصاب‌ها و به‌ویژه نصاب‌الصبیان فراهی پرداختند چنین بر می‌آید که در کنار شیوه‌های آموزشی سنتی و مکتب‌خانه‌ای، ناشناخته بودن دنیای پررمز و راز کودکان بر نصاب‌نویسان و بیگانگی آنان با جلوه‌های پیچیدهٔ دنیای کودکان، به‌ویژه با مقولهٔ ادبیات کودکان، برخی از نصاب‌نویسان را بر آن داشته بود، تا به باور خود، با نوشتن شرحی بر نصابی دیگر، با زدایش دشواری‌های متن آن به آموزش و یادگیری کودکان با زبانی ساده‌تر یاری رسانند، چنان‌که بیشتر سرایندگان این گونه نصاب‌ها نیز، در بیان انگیزش خود از ساختن چنین نصاب‌هایی از آن سخن گفته‌اند. با این‌همه، گمان می‌رود چنین نگرشی که بیانگر پندارهای نصاب‌نویسان از دنیای کودکان و پی بردن به دشواری‌های یادگیری آنان است، شاید تنها از چشم‌انداز همان نصاب‌نویسان پاسخگوی نیازهای کودکان باشد، نه آن‌گونه که کودکان خود بدان می‌اندیشند. **فهرست نصاب‌های یک یا دو یا چند زبانهٔ فارسی به بیگانه یا بیگانه به‌فارسی:** ۱ــ آداب‌الصبیان سرودهٔ جواهرمل اکبرآبادی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1967-655/46-49 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ اجیچندنامه سرودهٔ اجیچند بهتناگر که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ احدنامه (فارسی ــ هندی و هندی ــ فارسی) سرودهٔ مؤلفی ناشناس که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ احسان‌بخش لاهور، انارکلی ۳۷، دانش‌آباد نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ ارگجان لفظیات سروده در ۱۲۱۴ق به‌عربی و فارسی، سرودهٔ محمد اسماعیل که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ عمومی خیرپور (به‌شمارهٔ ۴۹۱/۵۵۳خاد) نگه‌داری می‌شود؛ ۵ــ اسمای صرف در معانی از سرایندهٔ ناشناس در ۸۱۵ق که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۴۱۶۴/۱۱۱۱/۱) نگه‌داری می‌شود؛ ۶ــ اعدادالسنهٔ ثلاثه / ثلثه (جدول‌های اعداد / شماره‌های عربی، فارسی و هندی، از سرایندهٔ ناشناس که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ شیرانی (به‌شمارهٔ ۴۰۴۶/۹۹۴/۵) نگه‌داری می‌شود؛ ۷ــ الله خدای به‌فارسی ــ هندی / اردو سرودهٔ تجلی در ۱۰۶۶ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۷۷۵ در کتابخانهٔ گنج بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۸ــ الله واحد / فارسی‌نامه به‌فارسی و پنجابی، سرودهٔ عبدالرحمان فرزند محمدقاسم قصوری که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1978-62 در موزهٔ ملی کراچی پاکستان نگه‌داری می‌شود؛ ۹ــ انتظام نصاب به‌فارسی و بلتی، از سرایندهٔ ناشناس که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سید ناصر در بلتستان، سکردو نگه‌داری می‌شود؛ ۱۰ــ ایزدباری به‌فارسی ــ پنجابی / هندی، سرودهٔ کهرمل فرزند سائین‌داس در ۱۱۰۵ق، که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۰۴۷/۹۹۵ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۱۱ــ بادسهل به‌فارسی و هندی، از سرایندهٔ ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۰۳۳/۹۸۰/۱۱ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۱۲ــ بدیع‌البیان / بدیع‌العجایب / بدیع‌النصاب / تجنیس‌الالفاظ به‌عربی و فارسی، منسوب به امیرخسرو دهلوی (چاپ ۱۲۶۵ق)؛ ۱۳ــ تجنیس‌اللغات / سلک گهر / نصاب ضیایی به‌عربی و فارسی، سرودهٔ عبدالرحمان (کلکته، ۱۲۶۴ق)؛ ۱۴ــ جان پهچان فارسی ــ عربی به‌هندی سرودهٔ عبدالواسع پلولی؛ ۱۵ــ حافظ‌باری به‌فارسی و پنجابی سرودهٔ حافظ‌باری که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی پیرزاده خلیل احمد ناصر در گجرات نگه‌داری می‌شود؛ ۱۶ــ حل لغات به‌فارسی و سرائیکی، سرودهٔ ابوحامد قاضی شیر محمد در ۱۲۳۵ق که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مرکزی بهاولپور نگه‌داری می‌شود؛ ۱۷ــ حمد باری / نصاب سه زبان به‌عربی، فارسی و هندی سرودهٔ عبدالواسع هانسوی که نسخه‌ای از آن ۴۰۵۸/۱۰۰۶ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۱۸ــ خالق باری به‌فارسی و هندی، سرودهٔ ضیاءالدین خسرو (پس از ۹۲۵ق) که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۰۶۳/۱۰۱۱/۲ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۱۹ــ خالق باری به‌فارسی و اردو، سرودهٔ غلام‌علی ولی امروهوی که نسخه‌ای از آن ۴۰۵۳/۱۰۰۱ در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۲۰ــ خوشحال صبیان به‌فارسی و اردو، سرودهٔ جک‌جیون‌داس (چاپ یازدهم، لکنو، ۱۹۲۵م)؛ ۲۱ــ خیابان گلشن سرودهٔ شیخ محمدعلی در ۱۲۸۰ق (چاپ دوم، ۱۳۰۴ق)؛ ۲۲ــ رازق باری ؛ ۲۳ــ ربط کلام فارسی به‌فارسی و اردو، سرودهٔ غلام‌خان جوهر که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۰۴۶/۹۴۴/۴ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۲۴ــ زادالجنان / زاد محبان به‌عربی و فارسی، سرودهٔ محمد حصار که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۵۲۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۲۵ــ زاید بر نصیب اخوان سرودهٔ نعمت‌الله که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵ ــ الف/۵۶۷۳ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۲۶ــ سلک جواهر؛ ۲۷ــ سلک گهر به‌فارسی و اردو، سرودهٔ محمدعلی صدپوری،

متخلص به محمد، در ۱۲۷۰ق؛ ۲۸ـ شاه نظم / دافع‌الاغلاط / نصیب‌الفضلا به‌عربی و فارسی، سرودهٔ امان‌الله در ۱۱۲۰ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۰۴۳/۹۹۱/۴ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۲۹ـ شمع انجمن / نصاب حسن به‌فارسی ـ عربی ـ ترکی ـ هندی، سرودهٔ علی، متخلص به مزاحم، در ۱۲۵۴ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۱۶۴/۱۱۱۱/۳ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۳۰ـ صادق باری به‌عربی ـ فارسی ـ اردو، از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1958-245/52 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۳۱ـ صمد باری؛ ۳۲ـ صنعت باری به‌فارسی و پنجابی، سرودهٔ منشی گنیش داس بدهره قانونگوی گجرات در ۱۲۲۰ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ D-21/8501 در گنجینهٔ آذر کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۳۳ـ غنیة‌الشبان و قضیة‌الفتان به‌عربی و فارسی، سرودهٔ محمد بن احمدالقرشی؛ ۳۴ـ فارسی‌نامه به‌فارسی و پنجابی از عبدالرحمان خلدی پنجابی در ۱۲۳۰ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۹۴۵۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۳۵ـ فارسی‌نامه / رسایل کریم‌بخش به‌فارسی و اردو، سرودهٔ کریم‌بخش باغبان پوری که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1958-951 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۳۶ـ فرح‌الصبیان به‌فارسی و هندی، سرودهٔ شیخ محمداسحاق لاهوری که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۰۵۵/۱۰۰۳/۳ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۳۷ـ فرح‌الصبیان به‌عربی و فارسی سرودهٔ مولوی شیخ محمداسحاق لاهوری که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۳۸ـ فرحت‌الصبیان به‌عربی، فارسی و اردو، سرودهٔ حکیم سعادت علی فرحت در ۱۲۸۹ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1961-1190 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۳۹ـ فهم صبیان سرودهٔ مولانا فضل‌الله بن محمد بن امان‌الله در ۹۴۸ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۱۱۸/۱۰۶۶/۸ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۴۰ـ قادر باری سرودهٔ مظفر فاروقی؛ ۴۱ـ قادر باری به‌فارسی و اردو، سرودهٔ فیاضی عسکری در ۱۲۱۰ق که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی مولانا عبدالکریم قلعه‌داری در گجرات نگه‌داری می‌شود؛ ۴۲ـ قادرنامهٔ غالب به‌فارسی و اردو، سرودهٔ غالب دهلوی (دهلی، ۱۲۸۰ق)؛ ۴۲ـ قنیة‌الفتیان / غنیة‌الفتیان به‌عربی و فارسی، سرودهٔ صدر بدر / صدرالدین بن بدرالدین در ۹۱۶ ـ ۹۳۷ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۰۵۲/۱۰۰۰ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۴۴ـ کان گنج؛ ۴۵ـ گلشن خرد؛ ۴۶ـ گوهر...؟ به‌فارسی و پنجابی، سرودهٔ محمدعلی نعیم کرم که نسخه‌ای از آن در گجرات در کتابخانهٔ شخصی مولانا عبدالکریم قلعه‌داری نگه‌داری می‌شود؛ ۴۷ـ گوهر منظوم به عربی و فارسی، سرودهٔ شیخ محمدعلی محمد (چاپ ۱۲۶۷ق)؛ ۴۸ـ لغات‌العجیب به‌فارسی و پنجابی، از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۱۱ق در آکادمی پشتو نگه‌داری می‌شود؛ ۴۹ـ لغات سعید به‌فارسی و پنجابی، سرودهٔ محمد حصار که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۷۳۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۵۰ـ مرغوب‌الصبیان سرودهٔ زین‌الدین فرزند شیخ محمد بریلوی (۱۱۷۹ق)؛ ۵۱ـ مصباح‌البیان (در قواعد صرف فارسی، عروض، قافیه و صنایع شعری) سرودهٔ رحم‌علی‌خان ابن بهره‌مندخان که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۰۴۲/۳۷/۱ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۵۲ـ مطبوع‌الصبیان به‌هندی و فارسی، از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ شخصی محمداشرف صدیقی در گوجرانواله نگه‌داری می‌شود؛ ۵۳ـ مطبوع صبیان سرودهٔ رام، متخلص به صفی، که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۰۴۶/۹۹۴/۲ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۵۴ـ مفتاح‌الافواه سرودهٔ حافظ احسن‌الله مهرکن لاهوری در ۱۲۰۷ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۴۷۹/۱۴۲۹ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۵۵ـ مفیدالصبیان اردو ـ پنجابی به فارسی، سرودهٔ سلیمان بن عزیز بهویه در ۱۰۰۴ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۸۱۴/۳(۲) در دانشگاه پیشاور نگه‌داری می‌شود؛ ۵۶ـ منطق‌الصبیان در اوزان شعر و عروض، از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۰۳۴/۹۸۲/۲ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۵۷ـ ناصر باری فارسی ـ پنجابی / هندی، سرودهٔ شمس‌الدین مفتی فقیر نقشبندی در ۱۲۰۸ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۰۵۶ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۵۸ـ نصاب عربی به‌فارسی / چیدهٔ فارسی از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۲۹۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۶۰ـ نصاب عربی به‌فارسی از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1958-253/4-3 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۶۱ـ نصاب عربی به فارسی و سندی / فارسی به پنجابی از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۶۲ـ نصاب فارسی به اردو از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ

N.M.1957-1053/9-3 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۶۳ـ نصاب فارسی به اردو از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی به‌شمارهٔ N.M.1961-1191 نگه‌داری می‌شود؛ ۶۴ـ نصاب فارسی به پنجابی سرودهٔ اسماعیل که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۳۷/۱ در کتابخانهٔ شخصی مخدوم سید شمس‌الدین گیلانی در اوچ نگه‌داری می‌شود؛ ۶۵ـ نصاب فارسی به پنجابی از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۴۳۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۶۶ـ نصاب فارسی به پنجابی از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۵۴۳۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۶۷ـ نصاب کشمیری به فارسی / وصف کشمیر سرودهٔ میرابوالفتح قانعی در ۱۱۷۵ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۸۴۷ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۶۸ـ نصاب کمال‌الدین به عربی و فارسی، سرودهٔ کمال‌الدین در ۱۱۷۴ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۰۳۴/۹۸۲/۶ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۶۹ـ نصاب مصطفی به‌اردو و فارسی، سرودهٔ (غلام)مصطفی در ۱۱۲۶ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۳۹۳/۱۳۴۲/۲ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۷۰ـ نصاب مکه (واژه‌های کهن فارسی و عربی به فارسی) از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ شیرانی به‌شمارهٔ ۴۱۶۲/۱۱۰۹ نگه‌داری می‌شود؛ ۷۱ـ نصاب مهرندا سرودهٔ اسحاق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۷۱ در کتابخانهٔ خواجه محمد سلیم در پیشاور نگه‌داری می‌شود؛ ۷۲ـ نصاب نادرالترتیب (واژه‌های مترادف فارسی ـ عربی ـ اردو) سرودهٔ عزیزالدین احمد نظر جلیسری در ۱۲۹۴ق؛ ۷۳ـ نصاب نذر سلطانی (واژه‌های عربی ـ فارسی ـ اردو) سرودهٔ حافظ غلام احمد فروغی (آگره، ۱۳۲۲ق)؛ ۷۴ـ نصاب اظفری به‌فارسی و ترکی، سرودهٔ میرزا علی‌بخت، معروف به میرزا کلان و متخلص به اظفری، در ۱۲۰۸ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۳۴۳ در انجمن ترقی اردو در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۷۵ـ نصاب‌الآلاف به عربی و فارسی، سرودهٔ موسی کمال قادری که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مولانا محمدعلی نگه‌داری می‌شود؛ ۷۶ـ نصاب‌الاوان / نصف‌النصاب به عربی و فارسی، از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن‌به‌شمارهٔ ۶۷۷۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۷۷ـ نصاب‌الصبیان به عربی و فارسی، سرودهٔ مولوی شیخ محمد اسحاق لاهوری که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۰۵۵/۱۰۰۳/۴ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۷۸ـ نصاب بابورای به‌عربی و فارسی، سرودهٔ بابورای که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۲۲ در انجمن ترقی اردو نگه‌داری می‌شود؛ ۷۹ـ نصاب ترکی، مترادف‌های فارسی ـ ترکی ـ عربی، از سراینده‌ای ناشناس به دستیاری نواب قمرالدین وزیر در ۱۱۶۱ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۸۷۱کتا ـ ۸۹۴،۳یوسف در کتابخانهٔ عمومی پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ ۸۰ـ نصاب ترکی به فارسی از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۸۷۱حمد۸۹۴،۳۱یو در کتابخانهٔ عمومی پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ ۸۱ـ نصاب جامع سرودهٔ روپ‌نراین فرزند هری‌رام در ۱۱۱۴ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۰۸۵ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۸۲ـ نصاب حسنی / حسینی سرودهٔ حسنی / حسینی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۰۴۴/۹۹۲ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۸۳ـ نصاب حیات عزیزی (واژه‌های مترادف فارسی و عربی) سرودهٔ حافظ غلام احمد فروغی در ۱۳۰۹ق که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال نگه‌داری می‌شود؛ ۸۴ـ نصاب شش زبان به‌ترکی، عربی، فارسی، افغانی، هندی و کشمیری، سرودهٔ یوسفی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۱-۸۹۴یوسف در کتابخانهٔ عمومی پنجاب نگه‌داری می‌شود؛ ۸۵ـ نصاب صبیان سرودهٔ ریاض‌الدین در ۱۱۹۹ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۰۳۴/۹۸۲/۴ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۸۶ـ نصاب ضروری سرودهٔ خدابخش تونسوی در ۱۲۱۸ق (لاهور، ۱۲۸۹ق)؛ ۸۷ـ نصاب طفلان سرودهٔ محمد سعید در ۱۱۱۹ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1961-1178/4 در موزهٔ ملی پاکستان، کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۸۸ـ نصاب نعمت‌الله (گویا ذیلی بر نصیب اخوان مطهر است) سرودهٔ نعمت‌الله که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۱۱۶/۱۰۶۴/۴ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۸۹ـ نصاب هفتم از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۱۶۶ در گنجینهٔ شوق نگه‌داری می‌شود؛ ۹۰ـ نصاب یوسفی / قصیده در لغات هندی سرودهٔ یوسفی هروی که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ شیرانی به‌شمارهٔ ۴۴۶۶/۱۴۱۶/۴ نگه‌داری می‌شود؛ ۹۱ـ نصیب احفاد به عربی و فارسی، از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۶۳۲۹ نگه‌داری می‌شود؛ ۹۲ـ نصیب اخوان به عربی و فارسی، سرودهٔ مطهرکره در ۷۷۶ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۶۷۷۳ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۹۳ـ نظم‌اللغات / رسایل کریم‌بخش به‌عربی و فارسی، سرودهٔ کریم‌بخش باغبانپوری که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1958-951

در موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود؛ ۹۴ــ نظم مثلث / نصاب مثلث از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۱۱۸/۱۰۶۶/۹ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۹۵ــ نظم مقلوب / نصاب مقلوب به‌فارسی و اردو، سرودهٔ انشاالله‌خان انشای مرشدآبادی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۴۱۱۸/۱۰۶۶/۵ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود؛ ۹۶ــ واحد باری به‌فارسی و پنجابی، گویا سرودهٔ عبدالرحمان فرزند محمد قاسم قصوری در ح۱۰۳۹ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۳۳۹ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۹۷ــ واهب باری از سراینده‌ای ناشناس؛ ۹۸ــ وضوح‌النصابین به عربی و فارسی، سرودهٔ شیخ بن مولانا کلان بن مخدوم‌الصبیان شیخ احمد؛ ۹۹ــ یغمان / خوان یغما (واژه‌های عربی ــ فارسی ــ اردو ــ دکنی)، از سراینده‌ای ناشناس. **شرح نصاب‌ها:** ۱ــ ریاض‌الفتیان / شرح نصاب‌الصبیان فراهی سرودهٔ نظام‌الدین بن کمال‌الدین بن حسام‌الدین هروی / ابن حسام در ۷۳۷ق که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۷۱۴۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ نصاب‌الصبیان (شرح منظوم) از سراینده‌ای ناشناس که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ایم.ای. کاظمی در سیالکوت نگه‌داری می‌شود؛ ۳ــ نصاب‌المتعلم / شرح نصاب‌الصبیان ابونصر فراهی از سراینده‌ای ناشناس در سدهٔ دهم هجری که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ N.M.1965-165/2 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ نصاب بدیع / شرح نصاب بدیع‌البیان امیرخسرو دهلوی سرودهٔ محمدشریف بن محمد اشرف اودهی که نسخه‌ای از آن در کراچی در محلهٔ رنگپوره در کتابخانهٔ حسن علی مرحوم نگه‌داری می‌شود؛ ۵ــ نصاب تجنیس‌الالفاظ / شرح نصاب بدیع‌البیان امیرخسرو دهلوی سرودهٔ عبدالشکور؛ ۶ــ نصاب ضروری / شرح نصاب ضروری خدابخش تونسوی سرودهٔ فتح محمد که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ صاحب‌زاده نورسلطان قادری در بهکر نگه‌داری می‌شود؛ ۷ــ نصاب مثلث / شرح نصاب مثلث / مثلثات منظوم بدیعی سرودهٔ مولوی قدرت‌الله عاصی که نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۳۸۵/۳۸۱/۷ در گنجینهٔ شیرانی نگه‌داری می‌شود.

منابع: الذریعه، ۳۳۳/۱۱؛ ۱۶۳/۲۴ـ۱۶۴، ۱۶۷؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳ـ۲۴، ۱۹۸ـ۲۱۰؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۹۱/۱، ۲۹۹ـ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۹ـ۳۱۰، ۳۲۰ـ۳۲۳؛ ۱۱۱۴/۲، ۱۱۱۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۳۱۹/۲ـ۳۲۱؛ ۵۷۴/۳ـ۶۰۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۹/۱۴ـ۳۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۳۷/۳ـ۲۰۴۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۷۸ـ۷۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ اسلامیه، دهلی نو، ۲۳۰، ۲۴۹، ۲۵۱ـ۲۵۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی و آرشیو پتیالا (پنجاب، هند)، ۷۶ـ۷۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج‌بخش، احمد منزوی، ۱۰۳۰/۳ـ۱۰۳۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج‌بخش، محمدحسین تسبیحی، ۴۳۳/۱ـ۴۳۴؛ ۴۲۳/۲ـ۴۲۵؛ ۳۰۶/۳ـ۳۰۷، ۴۹۹ـ۵۰۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ همدرد کراچی، ۸۴ـ۸۵، ۸۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۳۲۷، ۳۲۹ـ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۶ـ۳۴۷، ۳۴۹ـ۳۵۲؛ کشف‌الظنون، ۱۹۵۴/۲؛ گنجینهٔ شوق، ۱۲۶ـ۱۲۷؛ نصاب‌الصبیان، ابونصر فراهی، تصحیح حسن انوری؛ جواد سلماسی‌زاده، «نصاب‌الصبیان و تقلیدکنندگان آن»، وحید، سال دهم، شمارهٔ ۴، تیر ۱۳۵۱ش، صص۳۹۷ـ۴۰۴؛ شمارهٔ ۵، صص۵۳۲ـ۵۴۳.

نوش‌آبادی

نصر پهلواروی (nasr-e.poh.la.vā.ra.vi)، شیخ (محمد) علی حبیب نعمت حسن ابوالنصر قادری فرزند شاه محمد ابوالحسن فرزند نعمت‌الله فرزند مجیب‌الله هاشمی جعفری، رمضان ۱۲۴۹ ــ ربیع‌الاول ۱۲۹۵ق، صوفی قادری، دانشمند دینی، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خاندانی نام‌دار در تصوف و فضل و ادب در پهلواری شریف، روستایی در پانزده کیلومتری عظیم‌آباد / پتنه (مرکز استان بهار هند) که تبار خود را به جعفر (طیار) بن ابوطالب، پسر عم پیامبر (ص)، می‌رساندند زاده شد. نیای بزرگش شیخ مجیب‌الله (ــ ۱۱۹۱ق) صوفی برجسته و بنیادگذار خانقاه مجیبیه در پهلواری بوده است. نیای وی شیخ‌العالمین شاه نعمت‌الله (ــ ۱۲۴۷ق) و پدرش شاه ابوالحسن هم صوفیانی پرآوازه و دانشمند بوده‌اند. نصر نزد پدرش و عموهای خود مولوی ابوتراب و مولوی محمدحسین درس خواند و سپس نزد عم‌زادهٔ خود شیخ آل احمد بن محمد امام که از مدینه به پهلواری بازگشته بود صحاح سته (کتاب‌های شش‌گانهٔ حدیث اهل سنت) را خواند و از او اخذ اسناد حدیث کرد. در گردآوری و خواندن کتاب‌های نفیس شور بسیار داشت و در مذهب حنفی بسیار آگاه بود و در زمرهٔ اهل حدیث به‌شمار

می‌آمد. در شعر و ادب در روزگار خود، به‌ویژه در پهلواری، آوازه داشت و سرایندگانی چون شاه سلیمان حاذق پهلواری (۱۲۷۶ ـ ۱۳۵۴ق) و شاه بدرالدین بدر پهلواری (۱۲۶۸ ـ ۱۳۴۳ق) در علوم باطنی و ظاهری از محضر او بهره برده‌اند. وی پس از پدر خود ابوالحسن، بر مسند ارشاد نشست و سجاده‌نشین خانقاه مجیبیه (قادریهٔ قلندریه) شد. نصر، گذشته از دیوان اشعار، آثار منثوری دارد که از جمله عبارتند از ۱ـ اسوهٔ حسنه به‌فارسی در اسناد فضل خلفای اربعهٔ اهل سنت. این اثر در ۱۲۹۰ق نوشته شده است و نصر در مقدمهٔ آن می‌نویسد: «این رساله‌ایست در جمع و تألیف اسناد فضل خلفای اربعه، چنانکه مذهب جمهور اهل سنت و جماعت است.» اسوهٔ حسنه اطلاعات تاریخی ندارد و بیشتر کتاب عقیدتی است (دهلی، ۱۲۹۲ق)؛ ۲ـ النعمة العظمی؛ ۳ـ شواهد الجمعه در رد کسانی که می‌گویند شرط برگزاری نمازجمعه آن است که امامت آن با سلطان باشد؛ ۴ـ صلات المحبین.

منابع: دیوان فائز پهلواروی، ۱، ۱۹، ۳۵، ۴۴، ۴۶، ۶۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۶۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۴۷؛ نزهة الخواطر، ۳۳۹/۷ـ۳۴۰؛

Catalogue of the Library of the India office, vol.II, part VI, 330, 549.

برزگر

نصرت سیالکوتی (nus.rat-e.si.yāl.ku.ti)، دلاورخان محمدنعیم پسر دلاورخان عبدالعزیز پسر میرعبدالحکیم پسر میر عبدالرحیم پسر مولانا کمال نیشابوری، ـ ۱۱۳۹ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای بزرگش مولانا کمال (ـ ۱۰۱۱ق) از ایران به هند کوچید و در سیالکوت از توابع لاهور نشیمن گزید. پدرش میرعبدالعزیز نخست در خدمت شاهزاده داراشکوه (ـ ۱۰۶۹ق) بود و سپس به‌خدمت اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) درآمد و خطاب دلاورخان و منصب دوهزاری یافت. محمدنعیم که دختر عنایت‌الله‌خان کشمیری، از امرای بلندپایهٔ اورنگ‌زیب، را به زنی داشت، در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه (۱۱۱۹ ـ ۱۱۲۴ق) به لقب پدر خود مخاطب گشت و در آغاز دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ـ ۱۱۳۱ق) همراه نظام‌الملک آصف‌جاه (۱۰۸۲ ـ ۱۱۶۱ق)، صوبه‌دار دکن، بدان‌جا رفت. وقتی امیرالامرا سید حسین‌علی‌خان جای نظام‌الملک را در حکومت دکن گرفت دلاورخان فوجدار رایچور از توابع بیجاپور شد. در ۱۱۳۶ ـ ۱۱۳۷ق در جنگی که میان مبارزخان والی دکن، که شوی دختر دوم عنایت‌الله‌خان کشمیری بود، و نظام‌الملک پیش آمد، دلاورخان جانب مبارزخان را گرفت، ولی پس از کشته‌شدن مبارزخان (۱۱۳۷ق)، نظام‌الملک وی را بخشود و منصب پنج‌هزاری داد. چون درگذشت، «به‌موجب وصیت خود پایین مزار شاه‌ابراهیم پیر خویش متصل روضهٔ شاه برهان‌الدین غریب مدفون گشت.» نصرت از شاعران سبک هندی است و از دیوان او نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شماره‌های ۲۰۷۴ تا ۲۰۷۶ فهرست) نگه‌داری می‌شود.

منابع: بهارستان سخن، ۶۵۰ـ۶۵۲؛ تحفة الشعرا، ۹۳ـ۹۵؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۲۴ـ۱۲۵؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۴۸۷ـ۴۹۲؛ سرو آزاد، ۱۹۶ـ۱۹۷؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۶۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۵۸/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۷۴؛ کلمات الشعرا، ۱۱۴؛ مآثر الامرا، ۶۸/۲؛ نتایج الافکار، ۷۲۵ـ۷۲۷؛ نشتر عشق، ۱۶۵۳/۵ـ۱۶۵۸؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/525; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/259-260; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 477; *Mughals in India*, 133, 384-385.

برزگر

نصرت‌شاه تغلقی ← محمودشاه تغلقی

نصرت‌علی‌خان دهلوی (nos.rat.a.li.xān-e.deh.la.vi)، مولوی سید محمد نصرت‌علی، متخلص به قیصر، پسر مولوی ابوالمنصور ناصرالدین‌محمد پسر سید محمدعلی، ۱۲۶۴ق ـ، عالم، ادیب، شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. عالمی بنام در روزگار خود بود و به‌ویژه در مناظره با علمای مسیحی آوازه داشت. زبان‌های فارسی و عربی و ترکی و انگلیسی و هندی را به‌خوبی می‌دانست. چاپخانه‌ای به نام نصرت‌المطابع پی افکند که جرایدی به‌نام‌های نصرت‌الاخبار و ناصرالاسلام و مهر درخشان به هندی و عربی و فارسی منتشر می‌کرد. از آثارش: ۱ـ فرهنگ نصرت‌اللغات در واژگان اردو و فارسی و عربی و انگلیسی؛ ۲ـ مرآت‌السلاطین در حالات پادشاهان؛ ۳ـ مفید عام در آموزش

زبان‌های اردو و فارسی و عربی و انگلیسی؛ ۴ــ جواهر بی‌بهار در خوش‌نویسی انواع خطوط؛ ۵ــ سراب عالم اسباب دربارهٔ بی‌ثباتی دنیا؛ ۶ــ قیصریه در تاریخ سلطنت روم (= عثمانی؟)؛ ۷ــ جواهر زواهر که مرقعی از قطعات مختلف از خوش‌نویسان نام‌دار است (دهلی، ۱۲۹۳ق)؛ ۸ــ احسن‌الدلیل فی معلومات‌التوراة والانجیل که گونه‌ای فرهنگ تورات و انجیل به‌شمار می‌آید؛ ۹ــ گلدستهٔ شاداب در مناظرهٔ اهل کتاب؛ ۱۰ــ کلمة‌الحق؛ ۱۱ــ رحمت عظیم در ذکر اولیا؛ ۱۲ــ گلدستهٔ رؤسا در تاریخ نوابان و راجگان هند؛ ۱۳ــ ذخیرهٔ حسنات که مجموعه‌ای از غزلیات عربی و فارسی و اردو در مدح پیامبر(ص) است؛ ۱۴ــ تاریخ انگلستان؛ ۱۵ــ صلاح فلاح در ترغیب به ازدواج؛ ۱۶ــ کتابی در تاریخ مدینه و مکه؛ ۱۷ــ اتالیق در آموزش زبان‌های اردو و فارسی و ترکی و عربی و انگلیسی؛ ۱۸ــ انشای نصرت به‌فارسی و اردو و عربی (دهلی، ۱۸۷۹م)؛ ۱۹ــ تعلیم بلا معلم؛ ۲۰ــ معلم چهل‌زبان؛ ۲۱ــ تحریف انجیل؛ ۲۲ــ ضیاءالنورین؛ ۲۳ــ معیار (چاپ دهلی)؛ ۲۴ــ ذخیرهٔ نصرت؛ ۲۵ــ تخطیه؛ ۲۶ــ نصرت‌العلوم والفنون؛ ۲۷ــ حق‌السلطان به‌فارسی دربارهٔ حقانیت سلطنت عثمانیان (دهلی، ۱۲۹۵ق / ۱۸۷۸م)؛ ۲۸ــ تحفهٔ احباب (دهلی، ۱۸۷۵م)؛ ۲۹ــ معلم‌الالسنه (دهلی، ۱۸۸۹م)؛ ۲۹ــ تاریخ و جغرافیای هندوستان، گویا به‌اردو، که تاریخ و جغرافیای کوتاهی از هند و رویدادهای روزگار چیرگی انگلیسیان بر این سرزمین است و آن را سید حسن فرزند سید رضا در دورهٔ ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴ ــ ۱۳۱۳ق) به‌نام ظل‌السلطان مسعود میرزا، پسر ناصرالدین‌شاه، به‌فارسی برگردانیده است؛ ۳۰ــ نصرت‌الاسلام.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۶۱/۳، ۶۴۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۳۷ـ۲۳۸؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۴۴۴ـ۱۴۴۵؛ روز روشن، ۶۶۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۵۷/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۲۲/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۵۴، ۱۲۱۴، ۱۳۲۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۶۱/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۵۰۱/۸ـ۵۰۲؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/1185.

برزگر

نصرت‌نامهٔ ترخان ← **ابوسعید پورانی**

نصیب اخوان (na.sib-e.ex.vān)، منظومه‌ای در لغت عربی به فارسی سرودهٔ مطهر*کره (۷۱۶ ــ ۷۹۱ق). مطهرکره نصیب اخوان را به پیروی از نصاب‌الصبیان ابونصر فراهی ترتیب داده است؛ چنان‌که خود در بیتی می‌گوید: «نام آن گر نصاب صبیان بود ــ نام این را نصیب اخوان دان.» اما به گفتهٔ نذیر احمد، سراینده در ترتیب این منظومه از آثاری دیگر نیز بهره برده است. از این آثار می‌توان به زهرة‌الادب تألیف شکرالله بن امام شهاب‌الاسلام احمد قاضی اشاره کرد که در ۶۴۰ق به نظم درآمده است. مؤلف در ابیات آغازین این منظومه می‌گوید: «قدری گفته بود آن استاد ــ متفرق به مختلف اوزان / من به یک وزن جمع کردم تا ــ حفظ بر مبتدی شود آسان.» منظور از استاد در مصرع یکم بیت یکم ابونصر فراهی است. گویا در نسخه‌های دست‌نویس به جا مانده از این منظومه اختلافات فراوان است. مثلاً در نسخهٔ تهران، که در کتابخانهٔ شخصی صادق‌کیا نگه‌داری می‌شود و یادداشتِ لغت‌نامه بر آن مبنا ترتیب یافته است، مصرع آغازین منظومه چنین آمده است: «نامه بر کردگار جهان.» روشن است که این مصرع فاقد وزن عروضی است و درستِ آن، بر مبنای نسخه‌ای که در دست نذیر احمد بوده چنین است: «نامه بر نام کردگار جهان». دربارهٔ تاریخ تنظیم این منظومه نیز پژوهشگران اختلاف کرده‌اند. سبب این اختلاف نیز به یقین اشتباه در نسخه‌خوانی بوده است. مؤلف خود در بیتی می‌گوید: «سال شش بود هفتصد و هفتاد ــ کز مطهر شد این نوشته عیان.» پیش از این بیت، سراینده در بیتی گفته است: «سال بر عوث بود کاین نامه ــ شد تمام از عنایت دیان.» به نظر می‌رسد واژهٔ عوث که ۵۷۶ق را نشان می‌دهد بد خوانده یا بد نوشته شده باشد که بر مبنای نسخهٔ علیگر که سال پانصد و هفتاد و شش به جای سال هفت‌صد و هفتاد و شش، در بیت پیشین نشسته است، به جای واژهٔ عوذ آمده است که سال ۷۷۶ق را نشان می‌دهد. در یادداشتی که در مقدمهٔ لغت‌نامه آمده تعداد ابیات این منظومه بیش از چهارصد یاد شده است که به نظر درست نمی‌آید. نسخه‌ای که به تصحیح نذیر احمد به‌چاپ رسیده است، دویست و هفده بیت دارد که این با فلسفهٔ نصاب‌نویسی بیشتر همخوان است؛ چه «وجه تسمیهٔ نصاب آن است که نصاب نقره، یعنی حدی که زکوة بر آن واجب شود و صاحب آن غنی شمرده می‌شود، دویست درهم است.» (قند پارسی، ۱۳۲) نصاب‌الصبیان بر همین مبنا در دویست بیت تنظیم شده است، با این دلیل و منظور که به عقیدهٔ مؤلف کودکان پس از خواندن و آموختن آن دویست بیت در علم غنی می‌شوند. نصیب اخوان به تصحیح

نذیراحمد و براساس نسخهٔ دانشگاه علیگر و نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور در کتاب قند پارسی به‌چاپ رسیده است. سراینده‌ای با نام عبدالله نیز ابیاتی بر آن افزوده است که نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۵الف / ۵۶۷۳) نگه‌داری می‌شود و زاید بر نصیب اخوان نام دارد. نذیر احمد در پایان منظومه فهرست واژگان نصیب اخوان را نیز به دست داده است.

منابع: قند پارسی، ۱۲۷ـ۱۵۸؛ لغت‌نامه، مقدمه، ۳۱۵ـ۳۱۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۵۹۶/۳، ۴۹۷، ۵۸۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۰۹/۱۴ـ۳۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۰۴۴/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۸۰/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۳۱۵؛ مقالات مولوی محمدشفیع، ۱۷۰/۳.

شریفی

نصیب کشمیری، بابا نصیب‌الدین غازی ← بابانصیب‌الدین غازی کشمیری

نصیب مسکین، بابانصیب‌الدین ← بابانصیب‌الدین غازی کشمیری

نصیبی بلخی (na.si.bi-ye.bal.xi)، ابوابراهیم الله‌یار بن حاجی محمدیار بن حاجی میرزا محمد، سدهٔ یازدهم و دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از ازبکان بلخ بود و در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، در هند، بیشتر در دکن، به سر می‌برد. در اشعارش الله‌یار و عشاق تخلص می‌کرد. نسخه‌ای از دیوانش که در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود تنها قصاید مدحی او را همراه با دیباچه‌ای منثور دربردارد. دیباچهٔ منثور عمدتاً در مدح اورنگ‌زیب است. وی قصاید مدحی خود را یک‌جا، به‌صورت یک کتاب، گردآورده و این کتاب را اوصاف‌نامه خوانده است. به همین ترتیب، قصیده‌ای را که در مدح شاهزاده محمد اعظم، پسر اورنگ‌زیب، گفته اعظم‌نامه نامیده است. دیوان نصیبی مجموعه‌ای از قصاید توحیدیه، نعت، منقبت و جز آن، و از آن میان قصایدی در مدح امام ابوحنیفه، خواجه بهاءالدین نقشبند و خواجه عبیدالله احرار است. قصاید نصیبی به پیروی از قصاید سرایندگان نام‌دار پیشین، مانند انوری، اثیر اخسیکتی، کمال اسماعیل، فریدالدین عطار، خاقانی، ابوالفرج رونی، سیف اسفرنگی، خواجه عصمت‌الله بخاری، سلمان ساوجی، سنایی، مسعود سعد سلمان، رشید وطواط، ابوالمفاخر رازی، عرفی، رضی نیشابوری، ظهیر فاریابی، حسن غزنوی، بدر چاچی، مجدهمگر، سعدی، مجیر بیلقانی، امیرخسرو، ازرقی، عراقی، امیدی، عنصری، سعید هروی، غضایری رازی و پوربهای جامی، سروده شده است. از سروده‌های نصیبی چنین برمی‌آید که در دکن بدو خوش نمی‌گذشته است، چنان‌که در قصیده‌ای که در مدح برهان‌الدین ولی است می‌گوید: «فتاده‌ام به غم و غصه در کنار دکن ــ که کس مباد گرفتار در دیار دکن / سخن به وصف تو ختم است این‌قدر گویم ــ مخالف آمده با طبع من برار دکن.» این دو بیتِ سرودهٔ نصیبی نیز حاکی است که وی یحتمل در زمان فتح بیجاپور یا گلکنده به دست اورنگ‌زیب در دکن بوده است: «به تقدیر الهی شاه‌عادل ــ به عزم ملک دکن کرد منزل / نوید فتح و نصرت‌گاه شاهی ــ رسیده هم به ماه و هم به ماهی.» برخی منابع نصیبی را همان الله‌یار جامی قوش‌بیگی دانسته‌اند که در ۱۱۱۱ق کتابی به نام مرآت‌الصید برای آموزش شکارگیری شاهزاده محمد معظم (شاه عالم بهادرشاه یکم آینده)، پسر دیگر اورنگ‌زیب، نوشته است. مرآت‌الصید در هنر شکار و درمان جانوران شکاری است و نسخه‌ای از آن در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۷۱/۳؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۰۵ـ۳۰۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۵۷؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, 359-360; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 74; *Mughals in India*, 369.

برزگر

نصیبی کرمانشاهی (na.si.bi-ye.ker.mān.šā.hi)، میرزا محمدخان پسر موسی‌بیگ، ــ ۱۲۶۱ق، شاعر ایرانی. از کردهای پیرامون کرمانشاه بود و به گفتهٔ خودش از فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ق) لقب فخرالشعرا گرفت. به هند کوچید و در دورهٔ غازی‌الدین حیدر، پادشاه اوده (۱۲۲۹ ــ ۱۲۴۳ق) در لکنو نشیمن گزید و به درگاه شاهان اوده راه یافت. در لکنو آسوده و مرفه می‌زیست و در همان‌جا درگذشت. از دیوان وی نسخه‌ای

در کتابخانهٔ مجلس و نسخه‌هایی در کتابخانهٔ شاهان اوده نگه‌داری می‌شود که مجموعه‌ای از قصاید، مثنویات کوتاه، ترجیع‌بندها، غزلیات و رباعیات است. مثنویات بلند او که نسخه‌هایی از آن‌ها درکتابخانه‌های شاهان اوده نگه‌داری می‌شده بدین قرار است: ۱ـ لیلی و مجنون نزدیک ۲۵۲۰بیت که در ۱۲۲۷ق سروده شده است؛ ۲ـ بحر وصال در حدود ۳۵۲۰ بیت، در داستان عشق چندارانی دختر پادشاه بنارس و شاه خورشید که در ۱۲۳۷ق سروده شده است؛ ۳ـ سلیمان و بلقیس در کمابیش ۱۶۲۰ بیت که به نصیرالدین حیدر، پادشاه اوده (۱۲۴۳ ـ ۱۲۵۳ق) پیشکش شده است؛ ۴ـ آب و آتش در ۶۱۶ بیت؛ ۵ـ معروض سلاطین در ۴۶۲بیت؛ ۶ـ لالهٔ بوستان در حدود ۳۵۰۰ بیت در ستایش غازی‌الدین حیدر؛ ۷ـ یک مثنوی که در آن بخش‌های سازندهٔ یک حکومت با اندام‌های انسان مقایسه شده است.

منابع: تاریخ مشاهیر کرد، ۳۵۸/۱؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۸۹۷؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۵۰، ۶۰، ۷۰؛ الذریعه، ۱۱۹۶/۹؛ ریحانة‌الادب، ۱۸۵/۶؛ شاعران کرد، ۸۴۲؛ صبح گلشن، ۵۲۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۷۵/۱؛ شریف‌حسین قاسمی، «بررسی انتقادی زبان و ادبیات فارسی در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۹۲/۱؛ طاهرهٔ صدیقی، «داستانسرایی در شبه‌قاره»، همان‌جا، ۱۲۹/۲؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 510-511.

برزگر

نصیر احمد (na.sir.ah.mad)، فرزند غلام‌محمد صوفی، ۱۲۳۸ ـ ۱۳۰۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. به اردو و فارسی شعر می‌سرود. علوم رایج را از علمای سرحد فراگرفت و خود نیز به شیخ‌العلما و استادالاساتذه آوازه یافت. در طریقت پیرو سلسلهٔ قادریهٔ نوشاهیه بود. در میان مردم به میان صاحب قصه‌خوانی شهرت داشت. مسجدی برآورد که به نام مسجد میان‌صاحب قصه‌خوانی معروف بود و مرکز تدریس و تبلیغ به شمار می‌آمد. غزل، نظم، مناقب و نصایحی از او به یادگار مانده است. از آثارش: احقاق‌الحق؛ تصحیح اسرارالطریقت تألیف شاه‌محمد غوث پیشاوری؛ تصحیح منح‌السیاری شرح صحیح‌البخاری پارهٔ اول تألیف حافظ دراز؛ ترکیب کافیه فی‌النحو؛ حواشی بر شاطبی؛ شرح فارسی اسماءالحسنی.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳۶۴/۵؛ تذکرهٔ علما و مشایخ سرحد، ۱۶۷/۱ـ۱۷۰.

سپاهی

نصیراحمد صدیقی (na.sir.ah.mad-e.sed.di.qi)، فرزند ضیاءاحمد صدیقی، علیگر (در ایالت اتراپرادش) ۱۹۳۸م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، از دانشگاه اسلامی علیگر دانشنامهٔ فوق‌لیسانس و سپس دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. از ۱۹۶۵م در همان دانشگاه به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. از ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۴م در ایران به تحصیل سرگرم بود. به کشورهای افغانستان و کویت نیز سفر کرده است. به زبان‌های اردو، انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: قاآنی و ارزیابی قصاید او؛ مثنویات غالب؛ ترتیب و تنقیح دیوان ثنایی مشهدی. افزون بر این‌ها، مقالاتی از وی به نام‌های «نظری دربارهٔ مؤمن‌خان مؤمن و شعر او»، «شاعر ناشناختهٔ دورهٔ شاهنشاه اکبر» و «معشوق غالب در غزل فارسی» به‌جا مانده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۴۱/۲؛ گنج شایگان، ۱۵۷.

رسولی

نصیرالدین حیدر (na.si.rod.din.hey.dar)، ابوالنصر قطب‌الدین سلیمان‌جاه شاه‌جهان نصیرالدین حیدر پسر غازی‌الدین حیدر، ـ ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ق، پادشاه اوده (۱۲۴۳ ـ ۱۲۵۳ق). مادرش از کنیزان پادشاه‌بیگم، همسر غازی‌الدین حیدر بود و پادشاه‌بیگم وی را همچون فرزند خود پرورد. نصیرالدین پس از مرگ غازی‌الدین حیدر (۲۷ ربیع‌الاول ۱۲۴۳ق) بر تخت شاهی اوده نشست و به نام خود سکه زد. سجع سکهٔ او این بیت بوده است: «سکه زد بر سیم و زر از فضل و تأیید اله ـ نایب مهدی نصیرالدین حیدر پادشاه.» وی از همان آغاز پادشاهی در پی برکناری معتمدالدوله قمرالدین‌خان میرزا حاجی، که از دورهٔ غازی‌الدین حیدر منصب وزارت اعظمی را داشت، برآمد و پس از رایزنی با سرهنگ بیلی، نمایندهٔ مقیم شرکت هند شرقی انگلیس در دربار اوده، و به‌دست آوردن نظر مساعد وی، معتمدالدوله را برکنار و میر فضل‌علی، «داروغهٔ جاگیر پادشاه‌بیگم که به کانپور قیام داشت»، را به جای وی گماشت و

خطاب اعتمادالدوله بخشید (۱۲۴۳ق). اعتمادالدوله که به‌نوشتهٔ بوستان اوده، «وزیری بود که در صفات پسندیده و محاسن برگزیده عدیلی و نظیری نداشت. از هنگام مسندآرایی وزارت با صغیر و کبیر سلوک خوب نمود و وضیع و شریف را از خود راضی ساخت... [و] چون در ایام طفولیت اتالیق آن حضرت [یعنی نصیرالدین حیدر] بود و دردمندی‌های بسیار به آن جناب داشت، بنابرآن، در این حالت سلطنت نیز از غایت خیراندیشی‌ها به‌همان طریق عمل می‌نمود و از نصایح و مواعظ خود را معذور نمی‌داشت. این معنی ناگوار طبع [پادشاه] بود.» وی پس از کمابیش دو سال وزارت درگذشت و جای خود را به اقبال‌الدوله پسر ظفرالدوله داد و او نیز پس از مدتی برکنار شد و راجه رامدیال بقال جایش را گرفت و او نیز پس از چندی، به‌دلیل ناخرسندی نمایندهٔ مقیم شرکت هند شرقی انگلیس، برکنار و زندانی شد و انتظام‌الدوله حکیم مهدی‌علی‌خان به وزارت اعظمی برگزیده شد (۱۲۴۶ق / ۱۸۳۰م). انتظام‌الدوله وزیری دانشمند و توانا بود و «به معاملات مالی و مُلکی آیین‌های شاهانه برنهاد و امورات مملکت را اصلاح داد و ابتری معاملات سلطنت همه برطرف ساخت و در اندک مدت مداخل ملک فراخ گردید و زر کثیر به خزانهٔ سلطانی فراهم آمد.» اما پادشاه بیشتر اوقاتش را به شادخواری و «به صحبت نازنینان عشوه‌فروش و عنبرین‌موهان جفاکوش... و به اشتغال شراب ارغوانی و استعمال بادهٔ ریحانی» می‌گذراند و در ایامش «جام بادهٔ گلرنگ از صبح تا شام در گردش و بانگ نوشانوش از چهار سو بلند بود. در عالم مستی بسا فتنه‌ها برمی‌خاستند و بسا خون بی‌گناهان ریخته می‌شد.» از این‌رو، دیری نگذشت که میان وزیر و پادشاه کدورت و اختلاف پیش آمد و سرانجام در جمادی‌الثانی ۱۱۴۸ق / نوامبر ۱۸۳۲م انتظام‌الدوله نیز از وزارت برکنار و زندانی شد و سپس، با یاری نمایندهٔ مقیم انگلیس، روانهٔ فرخ‌آباد گردید. پس از آن منیرالملک روشن‌الدوله محمد حسین‌علی‌خان بهادر قائم‌جنگ که مردی ناشایسته و بی‌کفایت بود، به وزارت اعظمی منصوب گشت. پس از آن که قدسیه محل، محبوب‌ترین زن نصیرالدین حیدر، که شویش را به خود بدگمان و آزرده یافته بود خود را به‌زهر کشت، نصیرالدین سخت رنجور شد و «به‌تمامی بندگان دور و نزدیک و اعزا و اقارب فرمان داد تا جامهٔ ماتم بپوشند»، ولی پادشاه‌بیگم که ظاهراً قدسیه‌محل را خوش نمی‌داشت از آن‌کار سرباز زد و همین کار او باعث آزردگی و رنجش میان وی و نصیرالدین گردید و کار به زد و خورد میان هواداران آن‌دو انجامید تا سرانجام، به‌وساطت نمایندهٔ مقیم انگلیس در دربار اوده، پادشاه‌بیگم، در الماس باغ نشیمن گزید. فریدون‌بخت، معروف به مناجان (ـ ۱۸۴۶م)، پسر بزرگ نصیرالدین، که پس از مرگ مادرش افضل‌محل نزد پادشاه‌بیگم پرورش یافته بود نیز همراه بیگم بدان‌جا رفت. هر چند نصیرالدین حیدر وی را از بیگم طلبید، بیگم راضی به دادن او نشد تا نصیرالدین به خشم آمد و اعلان کرد که فریدون‌بخت پسرش نیست. از آن پس کشاکش و درگیری میان نصیرالدین و پادشاه‌بیگم ادامه یافت، به‌ویژه آنکه روشن‌الدوله که این درگیری را به سود قدرت خود می‌دید آتش فتنه را بیش از پیش دامن می‌زد و به شیوه‌های گوناگون می‌کوشید تا میان آن‌دو آشتی برقرار نشود. سرانجام نصیرالدین حیدر در سوم ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ق، گویا بر اثر نوشیدن جام شرابی که گویند یکی از ندمای او به تحریک روشن‌الدوله در آن زهر ریخته بود، درگذشت. پس از درگذشت نصیرالدین حیدر، پادشاه‌بیگم کوشید تا مناجان را به شاهی بردارد، اما انگلیسی‌ها پیش‌تر نصیرالدوله، پسر سعادت‌علی‌خان را نامزد تاج و تخت اوده کرده بودند. بنابراین، از تخت‌نشینی مناجان چند ساعت (یا روزی) نگذشته بود که نمایندهٔ مقیم بریتانیا در دربار اوده با سپاهیانش بر دربار تاخت و وی را از تخت به زیر کشید و نصیرالدوله را با عنوان محمدعلی‌شاه بر تخت شاهی نشاند. فریدون‌بخت مناجان پس از این رویداد «روانهٔ قلعهٔ چنارگده شد مدتی در حبس گذرانید» و در ۱۸۴۶م درگذشت و «[پادشاه]بیگم به سال دوم از این واقعه با هزاران غم و الم درگذشت.» پیکر نصیرالدین حیدر را در «کربلا»یی که در نزدیک دالی‌گنج، در آن سوی رود گومتی، ساخته بود به خاک سپردند. با این که وی را معمولاً هرزه‌تر و بدتر از حکام پیشین اوده دانسته‌اند، با این وجود او در لکنو یک مرکز آموزشی به نام کالج لکنو، بر پایهٔ نظام آموزشی انگلیسی، و بیمارستانی ساخت و در محوطهٔ کاخ موتی‌محل، که ساختهٔ پدرش بود، رصدخانه‌ای بنا نهاد و مدیریت آن‌را به کپتن‌هربرت سپرد. در دورهٔ او یک چاپخانهٔ سلطنتی، با ماشین چاپ سنگی، نیز شروع به کار کرد. سرایندگانی همچون صاحبرام لکنویی همروزگار و ستایندهٔ او بوده‌اند.

منابع: بوستان اوده، ۱۲۲ـ۱۳۲؛ تشیع در هند، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۷؛ صبح گلشن، ۲۴۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۷۰؛ غلام‌محمد، «اوضاع سیاسی و ادبی در

دربار سلاطین اوده ـ هند»، آشنا، سال پنجم، شمارهٔ ۲۵ (مهر و آبان ۱۳۷۴ش)، ص ۷۹؛

A Socio-Intellectual History of the Isna' Ashari Shi'is, 1/81-82.

برزگر

نصیرالدین محمود اودی ← چراغ دهلی

نصیرالدین محمود همدانی (na.si.rod.din.mah.mud-e. ha.ma.dā.ni)، فرزند خواجه‌مسعود / محمودبیگ همدانی، ــ نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، ادیب ایرانی. از زندگی او آگاهی چندانی در دست نیست، زیراکه در بیشتر تذکره‌ها، سرگذشت او و نصیرای همدانی* به هم آمیخته شده است. از او همین اندازه می‌دانیم که به‌سبب شرایط سخت در زادگاه خود، از ایران به هند رفت و در آن‌جا چندی در دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) و سپس تا پایان عمر در خدمت محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ ـ ۱۰۲۰ق) از قطب‌شاهیان دکن درآمد و چندان نزد او تقرب یافت که شاه او را پدر می‌خواند و نصیرالدین نیز سخت او را می‌ستود و در ستایش او مبالغه می‌کرد. مسعودبیگ همدانی از فرزندان او و حیدربیگ همدانی از دوستان او بوده است. هنگامی که گروهی از شاگردان کتاب عروض محمدمؤمن حسینی استرابادی را بر او می‌خواندند، وی به اندیشهٔ نوشتن حاشیه‌ای بر این کتاب افتاد و آن را در ۱۰۲۱ق به‌پایان رساند. او در این حاشیه، کتاب استرابادی را شرح کرده و برخی مطالب آن را گسترش داده و قاعده‌ها و مطالب زیادی دربارهٔ عروض و قافیه از خود نوشته است که نمونهٔ آن درکمتر کتابی دیده می‌شود. نثر کتاب بسیار استادانه و شیوا است. وی این کتاب‌را به‌محمد قلی قطب‌شاه تقدیم کرد و نام لعل قطبی از همین‌رو است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار، ۲/۴۴۳ـ۴۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳/۲۷۰۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/۲۱۷۲ـ۲۱۷۳؛ کاروان هند، ۲/۱۴۳۷ـ۱۴۴۱؛ مجمع‌الخواص، ۲۸۹ـ۲۹۰.

ضیایی

نصیرای همدانی (na.si.rā-ye.ha.ma.dā.ni)، خواجه نصیرالدین، ــ ۱۰۳۰ق، شاعر ایرانی. خاندان او از حاکمان بروجرد بودند، اما به همدان کوچیدند و در آن‌جا تولیت آرامگاه امامزاده سهل علی را داشتند. نصیرا نیز چندی در این مقام بود. وی در جوانی برای دانش‌اندوزی به اصفهان رفت و در آن‌جا با شیخ بهایی نشست و خاست داشت. از هم‌نشینان و دوستان وی در اصفهان زکی همدانی، شراری همدانی، میر مغیث همدانی، رشکی همدانی و مظفر حسین کاشانی را می‌توان یاد کرد. وی به داشتن انواع دانش‌ها پرآوازه بود. نثر او در نامه‌نگاری استادانه بود و در زمان خود با نثر ملاظهوری که سرمشق انشای فارسی‌خوانان هند بود، سنجیده می‌شد و این از چند نامه‌ای که از او مانده پیدا است. افزون بر این، شوخی در گفتار و نیز خوش‌نویسی او مورد توجه بوده است و گفته‌اند که به‌تصوف گرایش داشته است. نصیرا ۱۰۰۱ بیت از اشعار خود را به‌نشانهٔ تعداد نام‌های خداوند برگزید و از آن‌ها دیوانی ساخت. این دیوان که دیباچه‌ای به‌نثر دارد، انواع شعر از قصیده، غزل، مثنوی، معما، و یک ساقی‌نامه را در بر می‌گیرد. نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ مجلس شورا، کتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ پاکستان و کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. در بیشتر فهرست‌ها و نیز سرگذشت‌نامه‌ها نصیرای همدانی و خواجه نصیرالدین محمود همدانی* به‌اشتباه یک تن شمرده شده‌اند. رسالهٔ معمای او در ۱۲۶۹ق در دهلی چاپ سنگی شده است. در فهرست‌ها رساله‌ای در شرح بیتی از گلشن راز نیز به او منسوب است.

منابع: آتشکده، چاپ شهیدی، ۲۶۵؛ بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۵۱ـ ۳۵۳؛ پیمانه، ۵۳۵ـ ۵۴۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۰۳۱/۵ ـ ۱۰۳۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۶۶ـ۱۶۷؛ روز روشن، ۷۲۳ـ ۸۲۵؛ ریاض‌العارفین، ۲ / ۲۸۵؛ شام غریبان، ۲۷۴؛ صبح گلشن، ۵۲۲ ـ ۵۲۳؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس، ۳۸/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱ / ۱۲۲۳؛ ۳ / ۱۸۹۶، ۲۵۷۵ ـ ۲۵۷۶؛ کاروان هند، ۱۴۳۷ ـ ۱۴۴۱؛ مجمع‌الخواص، ۲۸۹ ـ ۲۹۰؛ مخزن‌الغرائب، ۴۷۵/۵ ـ ۴۷۶؛ مرآة‌العالم، ۶۷۵/۶؛ نشتر عشق، ۱۵۶۷/۵ـ ۱۵۶۸؛ نشریهٔ نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، ۸۴/۶؛ همیشه‌بهار، ۲۴۷ـ۲۴۹؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/88-89; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 452.

ضیایی

نصیرخان تالپور، میرمحمدنصیرخان پسر میرمرادعلی‌خان ← جعفری تالپور

نصیری هندی (na.si.ri-ye.hen.di)، نیمه دوم سدهٔ دهم و نیمه یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که سپاهیگری پیشه‌اش بود. در فتح گجرات به نزد عبدالرحیم‌خان خانان (ـ ۱۰۳۶ق) رفت و جنگ او با سلطان‌مظفرگجراتی را بر وزن شاهنامهٔ فردوسی به‌نظم کشید. نصیری چندان از شاعری سررشته نداشت و سروده‌هایش با رطب و یابس فراوان همراه‌بود، اما بااین‌همه، سروده‌های وی از منابع تاریخی دربارهٔ جنگ خان‌خانان با سلطان‌مظفر گجراتی به شمار می‌رود.از شعرهای نصیری ابیاتی پراگنده به‌جامانده است.

منابع: بزم تیموریه، ۱/۳۶۷؛ الذریعه، ۹/۱۲۰۰؛ مآثررحیمی، ۳/۱۵۰۸-۱۵۲۱؛ نگاهی به تاریخی ادب فارسی در هند، ۴۴۹.

جهان‌تاب

نظام (ne.zām)، عمادالملک غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ سوم میرشهاب‌الدین فرزند غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ دوم میرمحمدپناه دوم فرزند نظام‌الملک آصف‌جاه فرزند غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ یکم، ـ ربیع‌الثانی ۱۲۱۵ق، سردار، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نام کودکی‌اش میرشهاب‌الدین بود. مادرش دختر اعتمادالدوله قمرالدین‌خان (ـ ۱۱۶۱ق)، وزیر اعظم محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق)، بود. پدرش غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ دوم میر محمدپناه در درگاه احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ ـ ۱۱۶۷ق) مقام امیرالامرایی / سپه‌سالاری داشت و میرشهاب‌الدین را که ظاهراً کودکی تیزهوش بود تحت آموزش و پرورش سختگیرانه قرار داد، چنان‌که گویند «میرشهاب‌الدین از ابتدای طفولیت تا به حد بلوغ سوای صحبت ارباب کمال با هیچ مجمعی آشنا نبود... [و] در صغر سن... [با] هفت‌قلم و اکثر السنه آشنا و دانای اسرار انسانیت بود... [و]هیچ‌کس از امیرزاده‌ها به تهذیب عمادالملک [میرشهاب‌الدین] در این عمر که هنوز به بلوغ نرسیده بود نبوده است.» (عمادالسعادت، ۶۱ـ۶۲) غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ هنگامی که از دربار گورکانی فرمان حکومت دکن یافت و رهسپار آن دیار گردید (۱۱۶۵ق) میرشهاب‌الدین را به نیابت میربخشیگری / امیرالامرایی در حضور احمدشاه گورکانی در دهلی گذاشت و سرپرستی او را به صفدرجنگ، وزیراعظم احمدشاه و نواب اوده (۱۱۵۲ ـ ۱۱۶۷ق)، سپرد. میرشهاب‌الدین در این هنگام، به‌روایتی نه‌چندان درست، هشت‌سال، ولی به روایاتی موثق‌تر «شانزده سال یا کمتر» داشت. پس از مرگ ناگهانی غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ دوم در اورنگ‌آباد (۷ ذوالحجهٔ ۱۱۶۵ق)، میرشهاب‌الدین به پایمردی صفدرجنگ منصب میربخشیگری / امیرالامرایی و خطاب موروثی «عمادالملک غازی‌الدین‌خان بهادر فیروزجنگ» یافت. با این همه، عمادالملک غازی‌الدین‌خان (میرشهاب‌الدین) چون رفته‌رفته موقع خود را در دربار گورکانی استوار کرد با دایی خود خان‌خانان انتظام‌الدوله، پسر اعتمادالدوله قمرالدین‌خان، بر ضد صفدرجنگ همدست شد و در پی برانداختن او از مقام وزارت برآمد. در این هنگام، پادشاه گورکانی هند، احمدشاه، قدرت چندانی نداشت و دربار و قلمرو وی جایگاه دسیسه‌چینی‌ها و زدوخوردهای دسته‌های گوناگون درباری و شورشی بود. به‌هر تقدیر، احمدشاه به تحریک مادر خود و عمادالملک و انتظام‌الدوله در پی تحدید قدرت و اختیارات صفدرجنگ برآمد. صفدرجنگ درایستاد و از دهلی بیرون زد و در نزدیکی شهر لشکرگاه ساخت و شخص گمنامی را به شاهی برداشت. احمدشاه نیز بی‌درنگ وی را از وزارت برکنار کرد و انتظام‌الدوله را به جای او به‌وزارت گماشت. در پی آن میان صفدرجنگ و احمدشاه و سرداران هوادار او جنگی درگرفت (رجب ۱۱۶۶ق) که شش‌ماه به درازا کشید. فرماندهی سپاهیان احمدشاه در این جنگ با امیرالامرایش عمادالملک بود. عمادالملک غازی‌الدین‌خان بسیاری از امرا و زمین‌داران مسلمان و هندو را از اطراف و اکناف به‌یاری فراخواند. از جملهٔ آنان، نجیب‌الدوله روهیله، ملهار رائو هولکر (از مالوه) و جیاپا / جی‌آپار مراته از ناگور بودند. اما پیش از رسیدن هولکر و جی‌آپار، میان دو طرف، پس از شش ماه جنگ، مصالحه‌ای انجام گرفت و صفدرجنگ به حکومت اوده خرسند و رهسپار آن‌جا شد (محرم ۱۱۶۷ق). چون سور جمل‌جات در طی این جنگ از صفدرجنگ هواداری می‌کرد، عمادالملک، پس از رفتن صفدرجنگ و آمدن هولکر و جی‌آپار به همراه این دو سردار مراته بر سر سورجمل لشکر برد و سه دژ استوار جات‌ها، بهرتپور، کمهنیر / کمبهیر و دیگ را به محاصره درآورد. اما به‌سبب کارشکنی انتظام‌الدوله که از فرستادن توپ‌های لازم برای قلعه‌گیری جلو گرفته بود، کار محاصره به درازا کشید. در پی آن، هواداران عمادالملک به‌ویژه عاقبت محمودخان کشمیری به

توطئه بر ضد انتظام‌الدوله و احمدشاه پرداختند. احمدشاه و انتظام‌الدوله از فتنهٔ عمادالملک بیمناک شدند و به‌قصد سرکوبی او از دهلی بیرون آمدند. اما هولکر آن‌ها را غافلگیر کرد و بر اردوی شاهی شبیخون زد. احمدشاه و انتظام‌الدوله همهٔ بار و بنهٔ خود را جاگذاشتند و دستپاچه و پریشان به دهلی بازگشتند. در پی آن، عمادالملک از محاصرهٔ جات‌ها دست برداشت و به دهلی شتافت و با یاری هولکر و صمصام‌الدوله میرآتش (فرزند صمصام‌الدوله خان‌دوران) احمدشاه را واداشت تا انتظام‌الدوله را از وزارت برکنار کند و این مقام را به وی و امیرالامرایی را به صمصام‌الدوله دهد. عمادالملک در همان روزی که خلعت وزارت پوشید احمدشاه را با مادرش گرفت و بند برنهاد (۱۰ شعبان ۱۱۶۷ق) و عزیزالدین، پسر معزالدین جهاندارشاه را با لقب عالمگیر دوم / ثانی به شاهی برداشت و پس از یک هفته نیز چشمان احمدشاه و مادرش را میل کشید. بدین‌سان، عمادالملک بر دربار دهلی استیلا یافت و به نام دست‌نشاندهٔ خود عالمگیر دوم زمام پادشاهی گورکانی را به‌دست گرفت. در ۱۱۶۷ق معین‌الملک میر منو (پسر اعتمادالدوله قمرالدین‌خان)، دایی دیگر عمادالملک و حاکم پنجاب که دخترش نامزد عمادالملک بود، درگذشت و همسرش مغلانی‌بیگم پس از کشاکش‌ها و درگیری‌هایی چند، به‌فرمان احمدشاه درانی پادشاه افغانستان که صوبهٔ پنجاب به مرکزیت لاهور از قلمرو او به‌شمار می‌آمد، به حکومت لاهور گماشته شد. در ۱۱۶۹ق عمادالملک بر آن شد تا پنجاب را از دست گماشتگان پادشاه درانی بیرون آورد. پس عالمگیر دوم را در دهلی گذاشت و به همراه شاهزاده عالی گوهر (شاه‌عالم دوم آینده) از راه هانسی رو به لاهور نهاد و آن‌جا را به لطایف‌الحیل بگرفت و در برابر سه لک روپیه پیشکش به آدینه‌بیگ‌خان (ــ محرم ۱۱۷۳ق) سپرد و به دهلی بازگشت. این اقدام عمادالملک، خشم احمدشاه درانی را برانگیخت و وی به‌شتاب از قندهار خود را به لاهور رسانید و از آن‌جا رو به دهلی نهاد (۱۱۷۰ق). عمادالملک که در خود تاب درایستادن ندید ناچار سر تسلیم فرود آورد و به پیشواز احمدشاه رفت و به‌حضورش رسید. احمدشاه با وساطت برخی بزرگان از گناهش درگذشت و همراه او وارد دهلی شد (جمادی‌الاولی ۱۱۷۰ق). عمادالملک سپس با صوابدید احمدشاه برای به‌دست آوردن باج و خراج و غنایم به تاخت‌وتاز در برخی نواحی هند، مانند قلمرو سورجمل جات حاکم بهرتپور و شجاع‌الدوله نواب اوده (۱۱۶۷ــ ۱۱۸۹ق)، پرداخت و پس از مصالحه‌ای با شجاع‌الدوله، نزد احمدخان بنگش در فرخ‌آباد رفت. عالمگیر دوم از غیبت عمادالملک بهره برد و از دست او به احمدشاه درانی شکایت کرد. در نتیجه، احمدشاه، نجیب‌الدولهٔ روهیله را به مقام امیرالامرایی دربار گورکانی برگزید و سفارش عالمگیر را بدو کرد و خود رهسپار قندهار شد. پس از آن، عمادالملک از فرخ‌آباد رو به دهلی نهاد و با یاری سرداران مراته، رگناتهه رائو و هولکر ملهار، آن‌جا را به محاصره درآورد. سرانجام نجیب‌الدوله ناگزیر به ترک دهلی شد و عمادالملک بار دیگر به شهر درآمد و زمام امور را به دست گرفت. در ربیع‌الاول ۱۱۷۳ق خان‌خانان انتظام‌الدوله و عالمگیر دوم را کشت و (محی‌الملة فرزند) محی‌السنه فرزند کام‌بخش فرزند اورنگ‌زیب را با لقب شاه‌جهان دوم به شاهی برداشت. اما دیری نگذشت که احمدشاه درانی با آگاهی از رویدادهای دهلی بار دیگر رهسپار هند شد (۱۱۷۳ق). عمادالملک از بیم او از دهلی گریخت، مدتی نزد سورجمل جات به سر برد و پس از مرگ سورجمل (۱۱۷۷ق / ۱۷۶۳م) نزد احمدخان بنگش (ــ ۱۱۸۳ق) نواب فرخ‌آباد رفت. دو سال بعد (گویا پس از آن‌که همراه شجاع‌الدوله نواب اوده در جنگ با انگلیسی‌ها شرکت کرد و در پی شکست شجاع‌الدوله ناگزیر به‌گریز شد) به دکن رفت و مراته‌ها، به پاس خدمات پیشین وی، زمین‌هایی را در کالپی از نواحی صوبهٔ مالوه بدو بخشیدند. پس از مدتی، چون «از پادشاه وقت اطمینان خاطر نداشت، از کالپی به بندر سورت در گجرات رفت تا با «کلاه‌پوشان آن‌جا [یعنی انگلیسی‌ها] درساخته اوقات به‌سر برد.» (مآثرالامرا، ۲/۸۵۶) اما ظاهراً انگلیسی‌ها به وی که خود را زایر خانهٔ خدا فرا می‌نمود بدگمان شدند و بازداشتش کردند. وی، پس از آزادی، به سفر حج رفت، حج گزارد و از راه بصره و قندهار به هند بازگشت. در ۱۱۹۵ق / ۱۷۸۱م در سند بود. پس از آن، کوشید تا در خدمت جانشینان احمدشاه درانی، تیمورشاه (۱۱۸۷ ــ ۱۲۰۷ق) و زمانشاه (۱۲۰۷ ــ ۱۲۱۶ق) کارهایی به انجام برساند، چنان‌که در ۱۲۰۳ق / ۱۷۸۸م که تیمورشاه به پنجاب تاخت و از پیشاور عازم مولتان بود، عمادالملک در میان راه بدو پیوست. در زمان یورش زمانشاه به‌پنجاب در ۱۲۱۱ق / ۱۷۹۷م نیز عمادالملک در خدمت او به‌سر می‌برد. پس از آن در گمنامی فرو رفت تا سرانجام در کالپی درگذشت. از چهار پسرش، حمیدالدوله به خدمت آصف‌جاه دوم نظام‌علی‌خان (۱۱۷۵ ــ ۱۲۱۷ق) پیوست و منصب پنج‌هزاری یافت. شرح

احوال و تاریخ روزگار عمادالملک را عبدالقادرخان جائسی، معروف به غلام‌قادرخان، در ۱۲۴۵ق، بر پایهٔ شنیده‌های خود از عمادالملک، در تاریخ عمادالملک آورده است. عمادالملک غازی‌الملک غازی‌الدین‌خان امیری دانشور و ادیب، خوش‌نویسی زبردست، و حافظ قرآن بود. گویند به زبان‌های عربی، فارسی، ترکی، اردو، کشمیری، افغانی، مراتی و چند زبان دیگر هندی به خوبی سخن می‌گفت. به‌عربی، اردو، ترکی، و عمدتاً به‌فارسی شعر می‌سرود و نخست آصف و سپس نظام تخلص می‌کرد. دیوان فارسی او که دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ or.316 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود و در ۱۳۰۱ق در هند به‌چاپ رسیده است انواع شعر از غزل به‌ترتیب الفبا، قصیده، رباعی، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مسدسات (از نوع واسوخت) و مخمسات را در بر می‌گیرد. از دیگر سروده‌های فارسی او، قصیده‌ای در ستایش علی (ع) با عنوان منقبت نظام در مدح علی، و یک قصیده و چند مثنوی در ذکر کرامات پیرش مولانا محمد فخرالدین، معروف به محب‌النبی دهلوی (۱۱۲۶ ــ ۱۱۹۹ق)، فرزند و خلیفهٔ نظام‌الدین اورنگ‌آبادی، است. میرشمس‌الدین فقیر دهلوی (ــ ۱۱۸۳ق) مدتی مصاحب او بود و عمادالملک از وی اصلاح سخن می‌گرفت. از دیگر سرایندگانی که ملازم یا ستایندهٔ او بوده‌اند می‌توان از میرزا رفیع سودای دهلوی، والهٔ داغستانی و راجه دیامل، متخلص به امتیاز، یاد کرد. چنان که گفته شد، عمادالملک مرید فخرالدین دهلوی اورنگ‌آبادی بود. از این‌رو، آثاری به نظم و نثر فارسی در زندگینامه و کرامات او نوشت. از آثارش در این زمینه: ۱ــ مثنوی فخریهٔ نظام که در ۱۱۹۱ق سروده شده (دهلی، ۱۳۱۵ق / ۱۸۹۷م)؛ ۲ــ مناقب فخریه به‌نثر که در ۱۲۰۱ق نوشته شده (دهلی، ۱۳۱۵ق) در پنج باب: یک) در احوال کرامت اشتمال ایشان، دو) اطوار و عادات ایشان، سه) کرامات و خرق عادات، چهار) طور سماع مخدوم‌الاتباع و پنج) طور تربیت. ترجمهٔ اردوی این اثر از میر نذرعلی کاکوروی در ۱۳۱۸ق در کراچی به‌چاپ رسیده است. اثر دیگر عمادالملک در زمینهٔ تصوف اسرارالابرار است که در ۱۲۰۴ق نوشته و زندگینامهٔ کوتاه گروهی از صوفیان است (دست‌نویس کتابخانهٔ مخدوم سید شمس‌الدین گیلانی در اوچ به‌شمارهٔ ۱۹۰).

منابع: احوال و افکار و آثار عمادالملک غازی‌الدین‌خان نظام؛ تذکرهٔ خوش‌نویسان، ۷۶؛ تذکرهٔ هندی، ۲۵۸ـ۲۵۹؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۱۲۹ـ۱۳۰؛ تیمورشاه درانی، ۹۹ـ۱۰۰؛ خزانهٔ عامره، ۵۰ـ۵۴؛ خوش‌معرکهٔ زیبا، ۲/۵۶۵ـ۵۶۶؛ سفینهٔ هندی، ۱۰۵،۱۲؛ سیرالمتأخرین، ۸۹۰ـ۸۹۹، ۹۰۴ـ۹۰۸؛ شمع انجمن، ۴۶۲ـ۴۶۳؛ طهماس‌نامه، ۹۶ـ۹۸، ۱۲۵ـ۱۲۷، ۱۳۵ـ۱۳۷، ۱۴۰ـ۱۴۳، ۱۵۲ـ۱۵۵، ۲۱۳، ۲۱۵؛ عقد ثریا، ۵۸؛ عمادالسعادت، ۶۰ـ۶۵، ۶۷، ۷۸، ۹۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۵۶۸؛ ۱۱/۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۱۹۳؛ ۳/۲۰۰۷، ۲۲۲۸، ۲۳۰۹؛ گلشن بیخار، ۶۲۵ـ۶۲۶؛ گلشن همیشه‌بهار، ۳۲۴؛ مآثرالامرا، ۲/۸۴۷ـ۸۵۶؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۴۹۳ـ۵۰۳؛ مجموعهٔ نغز، ۲/۲۷۷ـ۲۷۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۴/۶۲۰؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۲۱۹ـ۲۲۰؛ نشتر عشق، ۱۵۹۸ـ۱۶۰۲؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 719-720; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 254; *Encyclopaedia of Islam*, 3/1158-1159; *Mughals in India*, 201; *Later Mughal History of the Panjab*, 22, 84-85, 92, 120, 129, 133-136, 177, 240, 258.

برزگر

نظام‌الدین احمد (ne.zā.mod.din.ah.mad)، احمد فرزند محمد فرزند حمید، سدهٔ دهم هجری، دانشمند و فقیه فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی قاضی‌القضات قلمرو ابراهیم عادل‌شاه یکم (ــ ۹۶۵ق) حاکم بیجاپور بود و ابراهیم عادل‌شاه لقب نظام‌الدین به او داد. از نظام‌الدین دو اثر به‌جا مانده است. نخست فقه ابراهیم‌شاهی در دستورهای فقهی که آن را به ابراهیم‌شاه پیشکش کرد. این اثر خلاصه و گزیده‌ای از صد و شصت منبع معتبر دیگر است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۲۳۹۲ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. دوم، مشکلات‌الفقه به‌فارسی همراه با دیباچه‌ای به عربی که آن را به‌خواهش دوستانش در مشکلات مسائل فقهی نوشت. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۱۹۹۰ در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۴۱/۱۴، ۷۴۳؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۲۶۸/۴، ۲۳۰۳؛ *Dictionary of Indo-persian Literature*, 45.

فتح‌نیا طبری

نظام‌الدین احمد صاعدی شیرازی (ne.zā.mod.din.ah.mad-e. sā.e.di-ye.ši.rā.zi)، فرزند عبدالله، ز ۱۰۵۳ق، شاعر و

تاریخ‌نگار ایرانی. پدرش عبدالله صاعدی از علمای نام‌دار شیراز بود. نظام‌الدین ظاهراً در شیراز به دنیا آمد و پرورش یافت و سپس به دلایلی که شناخته نیست آن شهر را ترک گفت و به هند رفت. در اواخر پادشاهی محمدقطب‌شاه، فرمانروای گلکنده و حیدرآباد (۱۰۲۰ ــ ۱۰۳۵ق) به آن‌جا رسید و در دربار محمد قطب‌شاه و پسرش عبدالله (۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق) ترقی کرد و مقام و منزلت بلند یافت. وی از علما و ادبای برجستهٔ روزگار عبدالله قطب‌شاه به‌شمار می‌آمد و از یاران علامه ابن خاتون عاملی (ــ ۱۰۵۹ق) بود. گویند در ریاضی و نجوم بسیار مهارت داشت و کتابی به نام شجرهٔ دانش در ۱۰۸ مقاله در علوم گوناگون تألیف کرده بود. مهم‌ترین اثر او حدیقةالسلاطین (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۰ق / ۱۹۶۱م) در تاریخ عبدالله قطب‌شاه، از تولد (۱۰۲۳ق) تا سال نوزدهم جلوس وی (۱۰۵۳ق) است که به‌خواهش ابن خاتون نوشته و چون مبتنی بر دیده‌ها و شنیده‌های خود نظام‌الدین است ارزش و اهمیت فراوان دارد. به گفتهٔ برخی منابع، حدیقةالسلاطین در اصل در دو جلد بود، جلد یکم از زمان تولد عبدالله قطب‌شاه تا سال شانزدهم جلوس (۱۰۵۰ق) و جلد دوم از ۱۰۵۰ق تا سال سی و پنج جلوس وی (۱۰۷۰ق)؛ اما امروزه ظاهراً از جلد دوم نشانی در دست نیست. گفتنی است که در نسخهٔ شمارهٔ Add.6542 موزهٔ بریتانیایی که مشتمل بر دو اثر جداگانه، تاریخ سلطان محمد قطب‌شاهی (از مؤلفی ناشناس، در تاریخ قطب‌شاهیان از آغاز تا ۱۰۲۵ق) و حدیقةالسلاطین، است از این دو اثر به نام جلدهای یکم و دوم «تواریخ قطب‌شاهیه تصنیف نظام‌الدین احمد ابن عبدالله شیرازی» یاد شده است. به هر تقدیر، حدیقةالسلاطین، با این که به سبکی مغلق و با اطنابی ممل نوشته شده است، آگاهی‌های بسیار ارزشمند دربارهٔ رویدادهای دورهٔ عبدالله قطب‌شاه و زندگی اجتماعی و فکری حیدرآباد در این دوره در بر دارد. نظام‌الدین احمد شعر نیز می‌سرود و نظام تخلص می‌کرد و در حدیقةالسلاطین، به‌مناسبت وقایعی که روی داده‌است، اشعاری از خود آورده که بیشتر متضمن مادهٔ تاریخ است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۳/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۵۳/۲؛ حدیقةالسلاطین قطبشاهی؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۴۷/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۵۳؛ کاروان هند، ۱۳۹ـ۱۴۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۷۳۳/۲؛ نظم و نثر فارسی در زمان قطبشاهی، ۱۳۹ـ۱۴۲؛

Catalogue of the Persian Literature in the British Museum, 1/321; 2/335; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 464; *Mughals in India,* 378;*Persian Literature*, C.A.Storey, 1/747-748; *A Socio-Intellectual History of the Isnā 'Asharī Shī'is in India,* 2/335.

برزگر

نظام‌الدین احمد صدیقی (ne.zā.mod.din.ah.mad-e.sed.di.qi)، فرزند محمدصالح صدیقی حسینی، ز۱۰۶۸ق، ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. دربارهٔ زندگی وی گویا جز این آگاهی در دست نیست که در روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) می‌زیست. از آثارش: ۱ــ مجمع‌الصنائع که نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی و انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. این کتاب در ۱۰۶۰ق به انجام رسیده و در چهار فصل (انواع انشا، صنایع لفظی، صنایع معنوی، سرقت ادبی) است؛ ۲ــ کرامات‌الاولیا (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1721) که در ۱۰۶۸ق به‌انجام رسیده و شامل تمهیدی در اثبات کرامات، یک مقدمه و سه فصل (۱ــ ذکر خلفای راشدین، ۲ــ گروهی از اصحاب کبار و ۳ــ بعضی از کرامات غوث اعظم) و یازده طبقه (۱ــ کرامات تابعین و تبع تابعین، ۲ــ احوال ملک دینار و غیره، ۳ــ خواجه بایزید بسطامی، ۴ــ جنید بغدادی، ۵ــ ابوالعباس قصاب، ۶ــ ابومدین مغربی، ۷ــ خواجه علوی دینوری، ۸ــ خواجه ابونجیب سهروردی، ۹ــ خواجه یوسف همدانی، ۱۰ــ کرامات برخی پیران و ۱۱ــ عقلای مجانین و نسا) و خاتمه‌ای در حکایات متفرقه است.

منابع: تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۲۰/۱۱ـ۹۲۱؛ ۲۴۰۹/۱۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۴۰؛ نزهةالخواطر، ۷۰/۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 814, 974; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal,* 111-112, *Dictionary of Indo-persian Literature,* 464; *Mughals in India,* 378; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/1008.

برزگر

نظام‌الدین احمد گیلانی (ne.zā.mod.din.ah.mad-e.gi.lā.ni)،

ملقب به فلک و مشهور به حکیم‌الملک و حکیم‌الملک گیلانی، فرزند ملاصدرای گیلانی، گیلان ۹۹۳ ــ پس از ۱۰۷۱ق، نویسنده و پزشک ایرانی. از مردم گیلان بود. در آغاز جوانی به اصفهان رفت و در دربار شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ق) به سر می‌برد. در آن شهر از محضر بزرگانی چون ملامحمد میر داماد (ــ ۱۰۴۱ق) و شیخ بهاءالدین عاملی (ــ ۱۰۳۰ / ۱۰۳۱ق) کسب علم‌کرد. پس از آن به هند کوچید. در هند نخست به خدمت شاهان گورکانی دهلی و پس از آن به خدمت مهابت‌خان‌خانان درآمد. سپس به حیدرآباد دکن رفت و به دربار سلطان عبدالله قطب‌شاهی (۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق) پیوست. منابع، تاریخ فوت وی را سال‌های ۱۰۵۶ق، ۱۰۵۹، ۱۰۶۷ق و ۱۰۷۱ق یادکرده‌اند. این پزشک به برخی خرافات و اوهام در دانش پزشکی اعتقاد داشته و آن را درگفتارهای پزشکی خود راه داده است. از این‌رو در ذکر داروها و درمان به‌خاصیت چیزهایی مثل دندان، استخوان و سرگین جانوران و کشتن بوم و وارونه سوار شدن بر خر هم اشاره می‌کند. وی درکتاب‌هایی که دربارهٔ داروشناسی نوشته، داروهای هندی را نیز آورده است. از وی چندین کتاب به‌زبان فارسی و عربی به‌جا مانده است. از آثارش: اسرارالاطبا، در چهار فصل در باب خواص داروها و وسایل بهداشتی که آن‌را به‌نام عبدالله قطب‌شاه نوشته است؛ مضمار دانش / فرس‌نامه دربارهٔ خوبی و بدی و روش تربیت اسب که به فرمان شاه‌عباس دوم صفوی در یک مقدمه، سه مرحله و یک خاتمه نوشته است. این کتاب همراه با رسالهٔ وصف‌الخیل منسوب به ملامحسن فیض کاشانی با تصحیح و تعلیق رضا اشرف‌زاده و محمدحسین خسروان به‌چاپ رسیده است (مشهد، ۱۳۷۳ش)؛ مداوای بواسیر؛ خواص اهلیله به‌فارسی؛ سمندر دولت در یک مقدمه و سه مقاله؛ باهیه مربوط به ادویهٔ باه؛ حیوانات ذوات‌السموم؛ خواص چوب چینی، قهوه، چای، تنباکو؛ خواص مومیایی؛ رسالهٔ فی تحقیق ماهیة‌المنی و کیفیة انعقادالنطفة و تولدالجنین و حقیقة‌الحرارة‌الغریزیة به‌عربی به‌نام سلطان عبدالله قطب‌شاه. این اثر به‌فارسی نیز برگردانده شده است؛ اوراق دانش که نسخه‌ای از آن به‌خط ملامحمد لاری فرزند حاجی محمود سالار (کتابت ۱۰۵۷ق) درکتابخانهٔ حکیم محمد نبی‌خان جمال سویدا نگه‌داری می‌شود؛ خرد و سخن؛ شجرهٔ دانش که مجموعه‌ای از صد و دو رساله در نود و نه فصل یا بخش است. در این مجموعه هشتاد رساله از نظام‌الدین احمد و بقیه گزیده‌ای از کتاب‌های دیگر است که نظام‌الدین آن‌ها را برگزیده است. شجرهٔ دانش درواقع بازنگریستهٔ مضمار دانش / فرس‌نامه با شرح بیشتر است و نظام‌الدین احمد آن‌را به عبدالله قطب‌شاه اتحاف کرده است؛ انوارالفصاحه و اسرارالبراعه (تألیف ۱۰۳۶ق)؛ رسالة من‌الوحدات الی اثنا عشریات به‌عربی؛ منتخب درة‌الخواص به‌عربی؛ مایضع‌الناس فی غیر موضعه به‌عربی؛ شرح‌الکلمات‌التامات والباقیات الصالحات والحسنات التی یذهبن‌السیات به‌عربی (تألیف ۱۰۲۸ق)؛ تحقیق فی اختلاف‌المذاهب و کثرة طرقة به‌عربی؛ الجبر والتفویض به‌عربی در یک فصل؛ تحقیق سبب کون سورة‌الحمد عظیم‌الشأن جلیل‌القدر به‌عربی (تألیف ۱۰۵۴ق)؛ الشهاب فی صحة‌الاخبار عن‌الفعل والحرب به‌عربی، که به‌فرمان مهابت‌خان در ۱۰۴۰ق در دهلی نوشته و خود آن‌را الشهاب نامیده است. چون نظام‌الدین احمد مضمار دانش را در ۱۰۷۱ق به‌پایان برده، احتمالاً تا این تاریخ زنده بوده است.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۷۴/۳؛ ۳۴۷/۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۳۶۴/۵؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۴۶، ۱۱۵؛ الذریعه، ۱۷۰/۱۶؛ ۲۵۸/۲۳؛ ریحانة‌الادب، ۲۰۹/۴؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۲۱/۵ـ۲۲؛ فهرست کتابخانهٔ آصفیه، ۴۷۲/۲ـ۴۷۹؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۳۷۹/۲؛ فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ۲۰/۲، ۵۳، ۱۳۱؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۲۱۸۳/۱۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۶۵/۱؛ ۸۶۸/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۵۴/۱، ۶۷۳ـ۶۷۴؛ گیلان‌نامه، ۳۲۶/۲ـ۳۲۸؛ مضمار دانش / فرسنامه، میرزا احمد نظام‌الدین گیلانی همراه با متن رسالهٔ وصف‌الخیل، منسوب به ملامحسن فیض کاشانی، تصحیح و تعلیق از رضا اشرف‌زاده، محمدحسین خسروان (مشهد، ۱۳۷۳ش)، صص ۱ـ۱۱؛ نامها و نام‌دارهای گیلان، ۵۹۰ـ۵۹۱؛

Catalogue ot the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/482; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 465.

رسولی

نظام‌الدین احمد مدراسی ← احمد مدراسی

نظام‌الدین اورنگ‌آبادی (ne.zā.mod.din-e.aw.rang.ā.bā.di)، شاه‌نظام‌الدین محمد فرزند احمد فرزند صالح فرزند ابوسعید صدیقی شهابی، ح۱۰۶۰ ــ ۱۲ ذوالقعدهٔ ۱۱۴۲ق، عارف چشتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. درکاکوری (یا به‌گفتهٔ

برخی منابع، در نگرام / نگرائون) از توابع لکنو بـه‌دنیا آمـد. در زادگاهش و لکنو درس خواند. سپس به دهلی رفت و نزد شیخ احمد بن ابو سعید صالحی امیتهوی، مؤلف نورالانوار، به ادامهٔ تحصیل پرداخت. در دهلی بـه شـاه کـلیم‌اللـه جـهان‌آبادی (ــ ۱۱۴۲ق)، از مشــایخ بـزرگی چشــتی، دست ارادت داد و در فراگیری علوم عرفانی و پیمودن مراتب سلوک چندان پیشرفت کرد که شاه کلیم‌الله وی را، چند سال پیش از مرگ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۱۱۸ق)، خلیفهٔ خود در کل دکن برگزید. نظام‌الدین پس از آن چـندی را در اردوی شـاهی گـذرانـد. سـرانـجام در اورنگ‌آباد دکن استقرار یافت و به ارشاد طالبان و تبلیغ و ترویج سلسلهٔ چشتیه در دکن پرداخت و پیروان بسیار یافت. یکـی از مـهم‌ترین آن‌هـا نـظام‌المـلک آصـف‌جاه یکـم (ــ ۱۱۶۱ق)، بنیادگذار خاندان نظام‌های دکن در حیدرآباد، بوده است. پس از مرگ نظام‌الدین، پسرش فخرالدین بر جای او بر مسـند ارشـاد نشست. ملفوظات و مناقب و احوال شاه‌نظام‌الدیـن را کـه بـه فارسی است نظام‌الملک آصف‌جاه یکم در رشک گلستان ارم و خواجه محمد کامکارخان در احسن‌الشمایل گردآورده‌انـد. خـود نظام‌الدین مـؤلف کـتابی است بـه نـام نـظام‌القـلوب (دهـلی، ۱۳۰۹ق) در تصوف در ۲۱ فصل: ۱ــ فواید ذکر جهر، ۲ــ ارشاد و تلقین، ۳ــ پاس انفاس و حبس دم و نفی و اثبات الله، ۴ــ ذکر ذات کلمهٔ الله و حبس دم، ۵ــ ذکر الله حـاضری، ۶ــ طـریق تعلیم ذکر، ۷ــ نفی و اثبات و ذکر ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و لاهوتی، ۸ــ در ذکر یک ضربی تا دوازده ضـرب، ۹ــ ذکـر حدادی، ۱۰ــ ذکر کشف معانی قرآن و کشف قبور، ۱۱ــ در ذکر پنج تن پاک و ذکر کشف روح رسـول‌اللـه و کشـف‌الارواح و اسمای ملایکه و اسم شیخ، ۱۲ــ در ذکـر حسب‌الاسـتعداد و صلاحیت از اشغال بعضی صفات به سوی صفات دیگر، ۱۳ــ در ذکر جبرئیلی و سهروردی بدلا و فنا و بقا و ذکر جبروت و یاهو و کشف ملکوت و حضور و یا حی قیوم و لا هو الا هو، ۱۴ــ در اسمای اذکار یذکرون اهل‌الله، ۱۵ــ در معرفت اذکـار عربی و فارسی و بعضی سلوک جوکیه و اذکار ایشان و خلسه، ۱۶ــ در ذکر اسم جلال و جمال مشترک، ۱۷ــ در شغل آیینه و نظر هر دو چشم در بالای ابرو، ۱۸ــ در مراقبه و در بیان مراقبهٔ سلسلهٔ نقشبندیه، ۱۹ــ در ذکر جـانوران، ۲۰ــ انـواری کـه در حالت ذکر ظـاهر شـوند و ۲۱ــ در عـلامات آواز شـیطانی و رحمانی.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۱۰/۳؛ تاریخ مشایخ چشت، ۴۲۷ـ۴۵۹؛ خزینة‌الاصفیا، ۴۹۵/۱ـ۴۹۷؛ فـهرست مشـترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲۸/۳، ۱۵۲۸، ۱۷۱۳، ۱۸۶۶، ۱۹۱۶، ۲۰۰۱، ۲۰۳۷، ۲۰۷۰؛ ۲۶۴/۱۱، ۹۸۱، ۹۸۶، ۹۹۷؛ فـهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۴۱۶؛ نزهة‌الخواطر، ۳۸۲/۶ـ۳۸۳؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 467-468; *A History of Sufism in India*, 2/11-12, 304-305; *Iranica*, 3/121.

برزگر

نظام‌الدین اولیا (ne.za.mod.din-e.aw.li.yā)، مـحمد، مـلقب بـه سلطان‌المشایخ، سـلطان اولـیـا، سـلطان‌السـلاطین و خـواجـه صاحب، فرزند علی فرزند دانیال فرزند علی بـخاری، بـدایـون ۶۳۶ ــ غیاث‌پور (از روستاهای دهلی) ۷۲۵ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیای پدری وی خواجه علی بخاری و نیای مادری‌اش خواجه سید عرب که هر دو از سادات بخارا بودند از این شهر به هند کوچیدند. آن‌ها چندی در لاهور به سر بردند و سپس به بدایون که در آن روزگار دارالاسلام هند بـود رفـته در آن‌جا سکنی گزیدند. نظام‌الدین در پنج سالگی پدرش را از دست داد و مادرش بی‌بی زلیخا او را به مکتب فرستاد. در اندک زمانی قرآن را از بر کرد. در دوازده سالگی به دهلی کوچید. فقه، اصول، حدیث و تفسیر را از علاءالدین اصولی، شمس‌الملک و مولانا کمال‌الدین زاهد فراگرفت. در بیست سالگی بـه اجـودهن نـزد فریدالدین مسعود گنج‌شکر (۵۸۴ ــ ۶۶۴ق)، شیخ و پـیشوای سلسلهٔ چشتیه و بنیادگذار طریقهٔ نظامیه در شبه‌قاره رفت و به او دست ارادت داد و به سیر و سلوک پرداخت. سپس بـه دهـلی بازگشت. چندی بعد به اجودهن نـزد گـنج‌شکر رفت و از وی اجازهٔ ارشاد و دستگیری گرفت. سید محمد مبارک نقل می‌کند که فریدالدین گنج‌شکر دربارهٔ خواجه گفته است: «باری تعالی تو را علم و عقل و عشـق داده است و هـر کـه بـدین سـه صـفت موصوف باشد از او خلافت مشایخ نیکو آید.» نـظام‌الدیـن در آغاز زندگی به نویسندگی و کتاب علاقه‌ای نشان نمی‌داد و بـه گفتهٔ علوی کرمانی «سلطان‌المشایخ می‌فرمود که در مبدأ حال با خود جزم کرده بودم نه کتابی بنویسانم و نه به بها بستانم.» اما در دوره‌ای که در خدمت مرشد خود گـنج‌شکر بـه سـر مـی‌برد از گفته‌های آموزندهٔ او کتابی به نام راحت‌القلوب گردآوری کـرده است. در سیرالاولیا، شمار فراوانی از نامه‌ها و مکاتبات خواجه نقل شده است. خواجه در اوایل زندگی در تـنگدستی روزگـار می‌گذرانید. پس از آن که آوازه‌اش بالا گرفت فـتوح و نـذورات

فراوانی به او دادند، اما وی همهٔ آن‌ها را در راه دعوت طریقتی خود صرف می‌کرد. خواجه به‌سبب سرگرمی‌های علمی و سیر و سلوک صوفیانه، فرصت ازدواج پیدا نکرد و پس از آن هم به سبب استنباطی که از سخن مراد خود گنج‌شکر داشت که به او گفته بود «ازاربند خود محکم ببند» تمام عمر را به تجرید گذرانید. وی در میان نزدیکان به بحاث و محفل‌شکن شهرت داشت. خواجه نظام‌الدین اولیا نیز، مانند دیگر مشایخ سلسلهٔ چشتیه، سماع صوفیانه را جایز می‌دانست و خود نیز به سماع علاقه‌مند بود و در بر پایی آن سعی فراوان داشت و آن را موجب نزول رحمت حق می‌دانست. وی شعر فارسی را به روش عرفا نیکو می‌سرود. چون درگذشت سلطان محمد تغلق (ـ ۷۵۲ق) بر مزار او گنبد و عمارتی بناکرد و مردم به زیارت روضه و مرقد او می‌رفتند. مولوی غلام سرور، خلفای وی را حدود پنجاه تن برشمرده که از آن شمار بودند سید نورالدین مبارک (ـ ۷۱۱ق)، پدر نویسندهٔ سیرالاولیا که از دوستان وی بود، امیر نجم‌الدین حسن بن علاء سجزی دهلوی (ـ ۷۳۷ق)، که کتاب فوائدالفؤاد از ملفوظات خواجه را نوشته است، خواجه محمد امام (ـ ۷۳۴ق) فرزند شیخ بدرالدین اسحاق بخاری (ـ ۶۹۰ق) نوهٔ دختری گنج‌شکر که کتاب انوارالمجالس از ملفوظات خواجه را گردآورده است، شیخ برهان‌الدین غریب (ـ ۷۴۱ق)، شیخ عزالدین صوفی (ـ ۷۴۱ق) که از ملفوظات خواجه کتاب تحفة‌الابرار را گردآورده است، قاضی محی‌الدین کاشانی، شیخ نصیرالدین محمود اودهی (ـ ۷۵۷ق) معروف به چراغ دهلی که خلیفهٔ بزرگ خواجه در دهلی بود و خلافت چشتیه پس از نظام‌الدین به وی واگذار گردید، شیخ اخی سراج‌الدین بدایونی (ـ ۷۵۸ق) که از مشاهیر خلفای نظام‌الدین بود و خواجه او را آئینهٔ هندوستان می‌نامید، اعزالدین علی برادر بزرگ امیرخسرو دهلوی (ـ ۷۲۵ق)، سید قطب‌الدین (ـ ۷۵۲ق) فرزند سید محمود کرمانی، پسرعموی نویسندهٔ کتاب سیرالاولیا که از دوستان نظام‌الدین بود، امیرخسرو ناصرالدین ابوالحسن دهلوی (ـ ۷۲۵ق) سخنور و نویسندهٔ هند که با خواجه بیعت کرد و کلاه چهارگوشه که نشان این سلسله بود به وی اتحاف شد و در زمرهٔ مریدان ویژه قرار گرفت. وی محرم اسرار خواجه بود و خواجه او را ترک‌الله لقب داده بود و گاهی می‌گفت «الهی به سوز سینهٔ این ترک مرا ببخش.» از آثارش: راحت‌القلوب از ملفوظات شیخ فریدالدین مسعود گنج‌شکر که خواجه آن را گرد آورده است؛ رسالهٔ عرفانی که نزد صاحب‌زاده نورجهانیان در بهاولنگر نگه‌داری می‌شود؛ رسالهٔ توحید که به‌شمارهٔ M.N.1961-950/4 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ عشق حقیقی که نامه‌ای از او دربارهٔ عشق حقیقی است و در انجمن ترقی اردو کراچی نگه‌داری می‌شود؛ فقرنامه در خرقهٔ درویشی (احتمالاً از ملفوظات گنج‌شکر) که نزد صاحب‌زاده نورجهانیان محمودی در بهاولنگر نگه‌داری می‌شود؛ مکتوبات نظام‌الدین که به‌شمارهٔ ۶۱۹۰/۱۳ در دانشگاه شیرانی لاهور نگه‌داری می‌شود؛ شجره‌نامهٔ گنج‌شکر که نزد صاحب‌زاده نورجهانیان محمودی در بهاولنگر نگه‌داری می‌شود؛ احوال اولاد گنج‌شکر که نزد صاحب‌زاده نورجهانیان محمودی در بهاولنگر چشتیان نگه‌داری می‌شود. نظام‌الدین اولیا هم مریدی حکایت‌نویس بود و هم مرادی که از او حکایت‌ها نوشتند.

منابع: اخبارالاخیار، ۵۴ـ۶۰؛ تاریخ فرشته، ۳۹۱/۲ـ۳۹۸؛ تاریخ مشایخ چشت، در صفحات فراوان؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۱۸؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۳۰ـ۳۳۳؛ ثمرات‌القدس من شجرات الانس، ۳۴۱ـ۴۸۲؛ خلاصة‌التواریخ، ۲۲۸ـ۲۳۲؛ ۳۳۷ـ۳۳۸؛ دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران، ۲۱۸ـ۲۲۰؛ الذریعه، ۱۲۰۳/۹؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ۳۴ـ۳۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲۸۷/۲؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۲۴۹ـ۲۵۰؛ سیرالاولیا، ۲۳۶؛ صبح گلشن، ۵۲۶ـ۵۲۷؛ فوائدالفؤاد / ملفوظات خواجه نظام‌الدین اولیا، پانزده ـ بیست و شش؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۲۹/۲، ۱۲۷۸/۳، ۱۳۶۸، ۱۴۳۲، ۱۴۶۹، ۱۴۷۲، ۱۷۹۹، ۱۶۹۵، ۱۷۵۴، ۱۷۶۹، ۲۰۱۸؛ ۲۴۴۴/۴؛ ۱۹۳/۵؛ ۹۹۸/۶؛ ۳۳۰/۷؛ ۷۹۴/۱۱، ۸۰۵، ۹۲۳، ۹۳۱، ۹۳۶؛ نزهة‌الخواطر، ۱۶۲ـ۱۷۱؛ نفحات‌الانس، ۶۱۰ـ۶۱۱؛ نگارستان سخن، ۱۲۰؛ آئینهٔ هند، سال چهارم، شمارهٔ ۶، اردیبهشت ۱۳۴۶، ص ۱۴.

رسولی

نظام‌الدین پانی‌پتی ← جوگ باسشت

نظام‌الدین تهانیسری (ne.za.mod.din-e.ta.hā.ni.sa.ri)، شیخ نظام‌الدین بن شیخ عبدالشکور، ـ رجب ۱۰۳۵ / ۱۰۳۶ق، عارف چشتی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. برادرزاده، داماد و خلیفهٔ جلال‌الدین تهانیسری (ـ ۹۸۹ق) بود و پس از مرگ وی جایش را در مسند ارشاد گرفت. از مشایخ بزرگ چشتیه در روزگار خود به شمار می‌آمد و گویند در علوم غریبه، مانند کیمیا، نیز دست داشت. چون در اواخر سال ۱۰۱۴ق، که سال

یکم پادشاهی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) بود، پسر بزرگش خسرو بر او بشورید و از اکبرآباد به پنجاب گریخت در راه با شیخ نظام‌الدین دیدار کرد؛ در پی آن به جهانگیر (به‌درست یا نادرست) گزارش دادند که «شیخ برای حصول مرام خسروشاه دعا کرده به سلطنت بشارت داده است.» جهانگیر با شنیدن این خبر به خشم آمد و نظام‌الدین را به ترک هند و رفتن بـه مکـه دستور داد. به گفتهٔ خود جهانگیر، «شیخ نظام تهانیسری کـه از شـیادان مـقرر وقتِ خـودست، خسـرو را مـی‌بینند و او را بـه نویدهایی خوشدل ساخته پاره از راه می‌برد، آمده مرا دید چون این مقدمات بر گوش خورده بود خرجی راه به او داده فرمودم که متوجه زیارت خانهٔ مبارک گردد.» نظام‌الدین پس از گزاردن حج به هند بازگشت و به بیجاپور رفت، اما در آن‌جا، به رغم استقبال گرم شیخ عیسی سندی و پیروانش، نماند و رهسپار بلخ شد و در آن شهر رحل اقامت افکند. در بلخ نیز، به‌رغم مخالفت برخـی علما، مریدان بسیار یافت و گویند امـام‌قلی‌خان (ــ ۱۰۶۰ق) حکمران بلخ مرید وی بـود و هـفته‌ای یک‌بـار بـه خـدمت او می‌رسید. وی در بلخ شیوهٔ چشتی سماع را رواج داد و همین کار مخالفت تند علما را برانگیخت و او را واداشت تا رساله‌ای در دفاع از سماع بنویسد. برخی حکایات که در تذکره‌های مشایخ دربارهٔ او آمده، مبین شور و شوق وی برای سرکوبی شیعیان بلخ و رواج سماع در آن‌جا است. سرانجام در بلخ درگذشت. سـال مرگ وی را ۱۰۲۴ق نیز گفته‌اند. شـیخ جـان‌اللـه لاهـوری (ــ ۱۰۳۹ق) از برجسته‌ترین خـلفای او است. شـیخ نـظام‌الدیـن مـؤلف آثـاری بـه‌فارسی است کـه از آن جـمله‌انـد: ۱ــ ریاض‌القدس / تفسیر نظامی / تفسیر سورهٔ فاتحه در تـفسیر سـورهٔ فـاتحه و پـاره‌های ۲۹ و ۳۰ (سـوره‌های ۷۸ ــ ۱۱۴) قـرآن (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1975-122 و گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۷۱۶۱)؛ ۲ــ بحرالتصوف در شـرح سـوانح احمد غزالی (نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهـور بـه‌شمارهٔ ۲۹۷،۶غزا، نظا)؛ ۳ــ تجلیات جمال / شرح لمعات در شرح لمعات فخرالدین عراقی (نسخهٔ گنجینهٔ محمد شفیع دانشگـاه پـنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۲۲/۳۳۲)؛ ۴ــ رسالهٔ حـقیقت / حـقیه در بـیان هفت بطن وجود، یعنی «تحقیق سـخن بـعضی صـوفیه کـه در توحـید هفت مرتبه نهاده‌اند، علم‌الیقین، عین‌الیقین، حق‌الیقین، حـقیقت‌الحـق...» (نسـخه‌های گـنج‌بخش بـه‌شمارهٔ ۷۱۶۱ و دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ Ap-CIV/8)؛ ۵ــ شرح ایاکم والا مردان در تأویل حدیثی منسوب به پیامبر(ص): «ایـاکـم و الا مردان فان فـیهم لونـا کـلون‌اللـه» (نسـخهٔ گـنج‌بخش بـه‌شمارهٔ ۷۱۶۱)؛ ۶ــ مظاهر / مراتب ظهور به‌نثر آمیخته به‌نظم دربارهٔ عالم و مراتب پنجگانهٔ ظهور در پنج مظهر (۱ــ مرتبهٔ محمدی، ۲ــ مرتبهٔ صفات‌الله، ۳ــ مرتبهٔ ملکوت و ارواح، ۴ــ مرتبهٔ مثال و ۵ــ مرتبهٔ حسن و شهادت) کـه نسـخه‌ای از آن بـه‌شمارهٔ ۶۴، ۲۹۷نظا۶، ۲۹۷عا در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱/۱۷۷ـ۱۷۸؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۴۱؛ خزینة‌الاصفیا، ۱/۴۶۳ـ۴۶۶؛ جهانگیرنامه، ۳۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱/۵۳؛ ۳/۱۳۱۴، ۱۴۱۷، ۱۵۳۷، ۱۵۸۰، ۱۵۸۶، ۱۷۴۳، ۱۸۴۸، ۱۹۶۳، ۱۹۴۴؛ نزهة‌الخواطر، ۵/۴۳۱؛ هفت اقلیم، ۱/۳۵۱؛

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 779-780; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 468; *A History of Sufism in India*, 2/2, 265-268, 243, 372; *Mughals in India*, 379-380; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/18.

برزگر

نـظام‌الدیـن سِـهالوی (ne.zā.mod.din-e.se.hā.la.vi)، شـیخ نظام‌الدین محمد، معروف به استادالهـند، فـرزند قـطب‌الدیـن فرزند عبدالحلیم، ــ جـمادی‌الاولی ۱۱۶۱ق، دانشـمند دیـنی، صوفی و نویسندهٔ شبه‌قاره. از مردم شـهر کـوچک سـهالی، از توابع لکنو و پسر سوم ملا قطب‌الدین بود. تبارش بـه‌خواجـه عبدالله انصاری و از او بـه ایـوب انـصاری مـی‌رسد. یکـی از نیاکانش به نام شیخ علاءالدیـن انـصاری، از هـرات بـه دهـلی کوچید و در آن‌جا رحل اقامت افکند. ملا نظام‌الدین، از نوادگان شیخ علاءالدین و پشتِ هشتم ملا قطب‌الدین، به سِهالی سفر کرد و در آن‌جا نشیمن گزید و فرزندان و نوادگان او در سهالی به شیوخ انصاری آوازه یافتند. این خاندان بر سرزمین‌های سهالی پیوسته با دستهٔ دیگری از شیوخ این قصبه، معروف به شـیوخ عثمانی، درگیری و زد و خورد داشتند. ملا قطب‌الدین که عالمی بـرجسته بـود در یکـی از هـمین زد و خـوردها، در ۱۱۰۳ق، به‌دست شیوخ عثمانی به‌قتل آمد و از او چهار پسر به‌جا ماند. نظام‌الدین هنگامی که چهارده یا پانزده ساله بود پدرش کشـته شد. وی، پس از مرگ پدر، با برادر بزرگ خود محمدسعید بـه لکنو رفت و اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)،

قـصر فـرنگی‌محل در آن شـهر را بـرای اقـامت فـرزندان مـلا قطب‌الدین به آن‌ها بخشید. نظام‌الدین پس از چندی به جائس سفر کرد و بیشتر کتاب‌های درسی را نزد مـلاعلی‌قلی جـائسی خواند. آن‌گاه رهسپار بنارس شد و مدتی نزد حافظ امان‌الله بن نورالله بنارسی به تلمذ پرداخت و شرح مواقف را پیش او خواند. سپس به لکنو بـازگشت و از مـحضر شـیخ غـلام نـقشبند بـن عطاءالله لکنویی بهره برد و رسالهٔ قـوشچی در هـیئت را از او فراگرفت. در بیست و پنج سالگی تحصیلاتش را به انجام رسانید و به تدریس و تألیف روی آورد و از آن‌پس تا پایان زندگی‌اش سرگرم تدریس و تربیت شاگردان و شرح و گزارش کـتاب‌های استادان پیشین، بیشتر برای تدریس در مدارس، بوده است. وی پایه‌گذار برنامه‌های درسی معروف به دروس نظامی است که در مدارس قدیمی شبه‌قاره تـدریس مـی‌شده است. او شـاگـردان بسیاری پرورد که از آن میان می‌توان از پسرش ملا عـبدالعـلی محمد بحرالعلوم لکنویی، کمال‌الدین عظیم‌آبادی، سید ظریف عظیم‌آبادی، علامه کمال‌الدین فـتحپوری، شـیخ غـلام مـحمد برهانپوری، مولانا حقانی تاندوی، شیخ عبدالله امیتهوی، شیخ احمد بـن غـلام نـقشبندی لکـنویی، حـمدالله بـن شکـرالله سـندیلوی، شـیخ عـبدالرشـید جـونپوری، شـیخ وجـیه‌الدیـن دهلوی، غلام محمد عمر شمس‌آبادی، غلام‌فرید محمدآبادی، محمد مالکی تلمسانی، و سید شاکرالله سـندیلوی نـام بـرد. به‌نوشتهٔ رحمان‌علی «در تمام هندوستان [کم‌تر]کسی باشد که از احاطهٔ تلمذ وی و فرزندانش و شاگردانش بیرون افتد.» (تذکره علمای هند، ۲۴۱) نظام‌الدین در تصوف مرید شیخ عبدالرزاق بن عبدالرحیم حسینی بانسوی / هانسوی (ـ ۱۱۳۶ق)، از مشایخ قادری بود و کتابی به‌نام مناقب رزاقیه (چاپ ۱۸۹۶م) به‌فارسی در شـرح احـوال پـیر خـود نـوشت و تـرجـمهٔ اردوی آن، از نویسنده‌ای ناشناس، نیز در دست است. از دیگـر آثـارش: ۱ـ شرح مسلّم‌الثبوت به‌عربی در شرح مسلم‌الثبوت محب‌الله بهاری؛ ۲ـ شرح تحریرالاصول ابن همام؛ ۳ـ شرح مبارزیه؛ ۴ـ حاشیه بر شرح هدایةالحکمة صدرالدین شیرازی به‌عربی (نسخهٔ کتابخانهٔ ندوةالعـلمای لکـنو بـه‌شمارهٔ ردیـف ۱۳۵۳)؛ ۵ـ حـاشیه بـر شـمس‌البـازغهٔ مـحمود جـونپوری بـه‌عربی (نسـخهٔ کـتابخانهٔ ندوةالعلمای لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۱۳۵۵)؛ ۶ـ حاشیه بر شرح جلال‌الدین دوانی (عقاید جلالی) بر عقاید عضدالدین ایجی؛ ۷ـ صبح صادق که گزارش منارالانوار حافظ‌الدین نسفی است.

منابع: اعلام، زرکلی، ۳۴/۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۴/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۶۷ـ۱۶۸، ۲۴۱ـ۲۴۲؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۲۴؛ سبحة‌المرجان، ۲۴۳ـ۲۴۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۴۹۶۸/۴؛ فهرست نسخه‌های عربی کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکهنو، ۴۳۲، ۴۳۷؛ فهرست نسـخه‌های خـطی فـارسی، ۲۳۰۲/۳؛ معجم‌المؤلفین، ۱۰۲/۱۳؛ نزهة‌الخواطر، ۳۸۳/۶؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 469; *Mughals in India*, 379; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1076.

برزگر

نـظام‌الدیـن‌شاه سـندی (ne.zā.mod.din.šāh-e.sen.di)، سـلطان نظام‌الدین‌شاه، معروف به جام‌نَنده، پسر سلطان صدرالدین شاه جام سنجر، معروف به رائو دنو، پسر سلطان صـلاح‌الدیـن‌شاه جام انـر دوم پسـر سـلطان رکـن‌الدیـن‌شاه جـام تـماچی پسـر فیروزالدین‌شاه جام انر یکم پسر بانبهنیه، ـ ۹۱۴ق، فرمانروای سند (۸۶۶ ـ ۹۱۴ق). وی از خاندان جـامان از قـوم سـمه (/ سمگان) در سند است. جام لقبی برای سرداران مردم سمه بود، و چون سمگان توانستند خاندان پیشین فرمانروایان سند راکه از مردم سومره بودند براندازند سرداران خـود را بـا لقب جـام بـه شاهی سـند بـرداشـتند. سـمگان از بـاشندگان قـدیم سـند و خراجگزار سران سومره بوده‌اند و در شـجره‌نامه‌های افسـانه‌ای تبارشان به سام بن نوح یا جمشید (که لقب جام ظاهراً مشعر بر آن است) می‌رسیده است. نخستین پادشاه سند از خاندان جامان سمه، سلطان فیروزالدین‌شاه، معروف به جام انر یکم (حـ۷۴۹ ـ ۷۵۳ق)، بوده است. جام نظام‌الدین، که در برخی منابع زنجیرهٔ تبارش به‌صورت «ابن پانیه بن صلاح‌الدین بن تماچی» یاد شده، شانزدهمین یا هجدهمین فرمانروای سند از خاندان جامان است و به روایتی در بیست و پنجم ربیع‌الاول ۸۶۶ق، پس از مـرگ پدر خود جام سنجر، بر تخت فرمانروایی سند نشست و حدود چهل و هشت سال، یعنی بـیش از هـر فـرمانروای دیگـری از خاندان جامان، بر سند فرمان راند. در اوایل پادشاهی به بهکر / بکر رفت و یک سال آن‌جا مـاند و پس از اسـتوار سـاختن دژ بهکر، وزیر خود دلشاد راکه از غلامان خانه‌زادش بود در آن دژ گذاشت و به تته بازگشت. با سلطان حسین لنکا، حاکم مولتان، همروزگار و میان آن‌ها روابط دوسـتانه و «آمـد رفت تـحف و هدایا» برقرار بود. برخی منابع وی را بنیادگذار شهر تته گفته‌اند، ولی این گفته درست نیست و تته پیش از روزگار وی، دست‌کم از زمان سلطان محمد تغلق (۷۲۵ ـ ۷۵۲ق) وجود داشته است.

از رویدادهای مهم اواخر پادشاهی‌اش دست‌اندازی سپاه شاه‌بیگ / شاهی‌بیگ ارغون به سند است. گویند شاهی‌بیگ در ۸۹۹ق دژ سیوی را از تصرف بهادرخان گماشتهٔ جام نظام‌الدین بیرون آورد و برادر خود سلطان (ابو)محمد را در آن‌جا گذاشت و به قندهار رفت. جام نظام‌الدین سردار خود دریاخان / مبارک‌خان را «بر سر سلطان محمد فرستاد و سلطان محمد به‌قتل رسید و سیوی به‌تصرف جام درآمد [و] شاهی‌بیگ، میرزا عیسی [ترخان؟]را به انتقام خون برادر به سند فرستاد و میرزا عیسی با لشکر جام جنگ کرد و غالب شد و شاهی‌بیگ خود نیز متعاقب فتح رسید، قلعهٔ بکر را از تصرف گماشتهٔ جام به صلح درآورد و فاضل [بیگ کوکلتاش] را حکومت آن‌جا داد... و سیوستان را به خواجه باقی داده به قندهار رفت و جام‌ننده [/ نظام‌الدین] مکرر دست و پا زد که سیوی را دیگر[بار] مستخلص سازد کاری نساخت.» (مآثر رحیمی، ۲/۲۷۴) چنین می‌نماید که کسانی مانند نظام‌الدین احمد (در طبقات اکبری) و باقی نهاوندی (در مآثر رحیمی) دربارهٔ زمان یورش شاهی‌بیگ به سند و رشتهٔ رویدادهای بعدی پس از آن دچار اشتباه شده‌اند. به‌گفتهٔ منابع موثق‌تر، در ۹۱۳ق، شاهی‌بیگ و برادرش محمدمقیم، پس از آنکه در برابر یورش ظهیرالدین محمد بابر ناگزیر به ترک قندهار شدند، به شال و مستونگ رفتند و از آن‌جا شاهی‌بیگ به سند تاخت و بر سیوی استیلا یافت و محمد مقیم از سیوی و شال به زمین داور رفت و از شیبانی‌خان ازبک برای بازستانی قندهار کمک گرفت و قندهار بار دیگر به زیر سلطهٔ ارغونیان درآمد، اما مقارن این احوال، محمدمقیم به مرگ طبیعی (؟) درگذشت. به نوشتهٔ قانع تتوی نیز، در اواخر پادشاه جام نظام‌الدین، «لشکر شاه‌بیگ از قندهار آمده موضع آکری و چندوکه و سندیجه و موضع کوت ماچیان را تاختند. دریاخان به تعاقبشان تا سیوی دویده، بعد جنگ صعب، ابو محمد میرزا برادر شاه‌بیگ را به قتل رسانیده، مظفر مراجعت نمود، و دیگر در زمانش بازشاه‌بیگ لشکری به سند نفرستاد.» (تحفة‌الکرام، ۱۰۶) به هر حال، دورهٔ دراز پادشاهی جام نظام‌الدین، به‌ندرت شاهد تاخت و تازهایی مانند یورش شاه‌بیگ، بوده و روی‌هم‌رفته به‌صلح و آرامش گذشت. از مهم‌ترین امرای دورهٔ وی، دریاخان / مبارک‌خان (ـ ۹۲۷ق) است که در اصل غلام لکهدیر / لکهیسر، دیوانِ جام نظام‌الدین بود و نظام‌الدین وی را برکشید و نخست دریاخان و سپس مبارک‌خان لقب داد و مدارالمهام و امیرالامرا (= سپه‌سالار) گردانید و پسرِ خود خواند و سرپرستی پسر خردسال خود فیروز را، پس از مرگ خود، بدو سپرد، و چون نظام‌الدین درگذشت فیروز، به اتالیقی (= سرپرستی) و مدارالمهامی دریاخان بر تخت شاهی سند نشست. جام نظام‌الدین را فرمانروایی فاضل و زاهد گفته‌اند. وی «در اوایل عمر به طلب علم در مدارس و خوانق می‌گذرانیده و به زهد و صلاح و عبادت آراسته بوده و در میانهٔ سلاطین سند، چه در سلاطین هندوستان، به‌فضیلت و حالت او نبوده» (مآثر رحیمی، ۲/۲۷۳) و «روز و شب به طاعت ایزدی اشتغال می‌داشت و کسی را بر کسی نگذاشت که دست جور و تعدی دراز دارد و مردم غریب و بی‌چاره بدین‌سان به دادِ دل رسیدند که صبح و شام نام آن نیک فرجام ورد بر زبان می‌داشتند. امن و امان چنان در میان پدید آمد که تا حکومت داشت [نه] او بر کسی سوار شد و نه‌کسی برو. بگاه که در طویلهٔ اسپان به جهت دیدن می‌آمد پابوسی نموده، دست به روی اسپان می‌گردانید و می‌گفت نه کسی به ملک ما آید و نه ما پشتشان زین نهاده به جنگ کسی می‌رویم؛ خدای تبارک و تعالی همه را به جای خویش مأمون و کامیاب داراد.» (تاریخ طاهری، ۵۲). «در زمانش علما و سادات و صلحا و عموم خلق‌الله به رفاهیت کلی گذرانیده، و احیای سنن به نوعی شیوع یافت که احدی بدون صوم و صلوة نبودی.» (تحفة‌الکرام، ۱۰۵) «اکثر اوقات او به مذاکرهٔ علمی و مباحثهٔ آن با علما مصروف بوده. گویند جناب مولانا جلال‌الدین محمد دِوانی (ـ ۹۰۸ق) از شیراز داعیهٔ سند نموده، میرشمس‌الدین و میرمعین‌الدین شاگردان خود را نزدِ جام [نظام‌الدین] فرستاد و استدعای اقامت نمود. جام جهت مولانا منازلِ لایق و اسباب معیشت به وجه شایان مقرر فرموده، مبلغی برای خرج راه مصحوب رسولان فرستاد، اما پیش از آن مولانا به سفر آخرت شتافته بود. چون میر شمس‌الدین و میر معین‌الدین را صحبت وی خوش آمده دیگر به‌وطن مراجعت نکردند و در سند ماندند.» (مقالات‌الشعرا، ۸۱۵ــ۸۱۶) وی ظاهراً، همانند بسیاری از فرمانروایان مسلمان شبه‌قاره، دستی در شعر و ادب فارسی داشت و از سروده‌های او، این رباعی را نقل کرده‌اند: «ای آنکه ترا نظام دین می‌خوانند ــ تو مفتخری که مرا چنین می‌خوانند / گر در رهِ دین از تو خطایی افتد ــ شک نیست که کافر لعین می‌خوانند.» برخی منابع سال مرگ نظام‌الدین را در اواخر ۹۲۳ق نوشته‌اند که در این‌صورت، با توجه به چهل و هشت سال پادشاهی‌اش، باید حدود ۸۷۵ق بر تخت شاهی نشسته باشد.

منابع: تاریخ سنده، ۱/۴۶۸ـ۴۷۸؛ تاریخ طاهری، ۵۱ـ۵۶، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۳؛ تاریخ فرشته، ۲/۳۱۹ـ۳۲۰؛ تاریخ معصومی، ۶۶ـ۶۷، ۷۳ـ۷۶، ۱۱۵، ۳۰۰ـ۳۰۳؛ تحفة‌الکرام، ۱۰۵ـ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۴۸۷؛ طبقات اکبری، ۶۳۶؛ لبّ تاریخ سند، ۵۴ـ۵۷؛ مآثر رحیمی، ۲/۲۷۳ـ۲۷۴؛ مقالات‌الشعرا، ۱۱، ۴۲۲، ۵۵۳، ۸۱۵ـ۸۱۶؛ مکلی‌نامه، ۸۸ـ۱۰۳.

برزگر

نظام‌الدین محمدشاه کشمیری ← عمادالدین کشمیری

نظام‌الدین هروی (ne.zā.mod.din-e.ha.ra.vi)، خواجه احمد، مشهور به نظام‌الدین بخشی، فرزند خواجه محمد مقیم، ح۹۵۸ ـ لاهور ۱۰۰۳ق، دولتمرد و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از نوادگان خواجه عبدالله انصاری بود. پدرش از ملازمان برجستهٔ ظهیرالدین بابر (ـ ۹۳۷ق) و فرزندش میرزا عسکری‌خان بود. هنگامی که همایون گورکانی (۹۳۷ ـ ۹۶۳ق) گجرات را فتح کرد و حکومت احمدآباد را به میرزا عسکری داد، خواجه مقیم وزیر میرزا و از ملازمان همایون در واقعهٔ جوسا / جونسا (۹۴۶ق) بود. با همایون به آگره رفت و پس از همایون در روزگار جلال‌الدین محمد اکبر گورکانی (۹۳۳ ـ ۱۰۱۴ق) به خدمات دیوانی پرداخت. پس از محمد مقیم، نظام‌الدین نیز در دستگاه تیموریان هند از عنایت و توجه پادشاه برخوردار شد و بسیار زود، به‌ویژه در روزگار پادشاهی اکبر گورکانی، به‌مناصب عمدهٔ حکومتی رسید. در ۹۹۲ق، یعنی بیست و نهمین سال پادشاهی اکبر که گجرات به اعتمادخان گجراتی داده شد، خواجه مستوفی (بخشی) گجرات شد. در شورش سلطان مظفر گجراتی، اعتمادخان پسر خواجه و پسر خود را به نگهبانی شهر گمارد و خود با همراهی خواجه، با آوردن شهاب‌الدین احمدخان به گدهی (روستایی در بیست کروهی احمدآباد) رفت. در این هنگام شهر به تصرف آشوب‌طلبان درآمد و خانهٔ خواجه به تاراج رفت. پس از آن خواجه به پتنا کوچید. در ۹۹۸ق (سی و پنجمین سال پادشاهی اکبر) به‌حضور شاه شتافت و از حرمت و التفات فراوان پادشاه برخوردار شد. در ۱۰۰۱ق (سی و هفتمین سال پادشاهی) مستوفی کل قلمرو تیموریان گردید و تا پایان زندگی بر این مقام بود. اثر وی طبقات اکبر*شاهی / طبقات اکبری / تاریخ نظامی در تاریخ هندوستان از سبکتگین غزنوی تا سی و هشتمین سال پادشاهی اکبر (۱۰۰۲ق) است که آن‌را در یک مقدمه، نه طبقه و یک خاتمه تدوین کرده است. این اثر نخستین بار در ۱۸۷۰م در لکنو و پس از آن به‌کوشش محمد هدایت حسین در سه جلد در ۱۹۲۷، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵م در کلکته به‌چاپ رسیده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۱/۱۷۸ـ۱۷۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۱۶۸۶ـ۱۶۸۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۴۹۳ـ۴۹۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۶۶۸ـ۶۷۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱/۳۵۹؛ ۲/۸۰۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۴۸ـ۱۵۵؛ ذخیرة‌الخوانین، ۲۰۸ـ۲۰۹؛ صبح گلشن، ۵۲۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳/۳۴۴۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۱۱۵، ۳۹۷ـ۳۹۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶/۴۶۶۹؛ مآثرالامرا، ۶۶۰ـ۶۶۴؛ منتخب‌التواریخ، ۲/۳۹۶ـ۳۹۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱/۴۹۷؛ ضیاءالدین دیسایی، «زبان و ادبیات فارسی در عهد اکبرشاه»، قند پارسی، زمستان ۱۳۷۲ش، شمارهٔ ۶، ص۱۲۹؛ غلام‌سرور، «اهمیت زبان فارسی در مطالعهٔ تاریخ پاکستان»، هلال، جلد دهم، شمارهٔ ۲ (مسلسل ۴۰)، آبان ۱۳۴۱، صص ۶ـ۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museam, 220-222, 801, 906; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 464-465; *Mughals in India*, 379.

رسولی

نظام‌القلوب ← نظام‌الدین اورنگ‌آبادی

نظام‌الملک، میرقمرالدین ← آصف‌جاه

نظامای مازندرانی (ne.zā.mā-ye.mā.zan.da.rā.ni)، نظام‌الدین احمد طبیب فرزند تاج‌الدین محمدعلی اخی غفاری ساروی، سدهٔ یازدهم هجری، ادیب ایرانی. از زندگی وی مگر آگاهی‌هایی که از جنگی که از او به جا مانده است به دست می‌آید، آگاهی دیگری در دست نیست. از نامش برمی‌آید که در پزشکی دست داشته است. در رجب ۱۰۲۰ق ناظر امامزاده ابراهیم در آمل مازندران بود و در ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ق نیز در آن شهر به سر می‌برد. در ۱۰۳۸ق ناظر آستان قدس رضوی بود. دست‌کم از ۱۰۴۰ق در هند به سر می‌برد و در صفر ۱۰۴۰ و ذوالقعدهٔ ۱۰۴۴ و ربیع‌الثانی ۱۰۴۵ق در فتحپور میان آگره و اله‌آباد، در ربیع‌الثانی ۱۰۴۸ق در حیدرآباد دکن و در صفر ۱۰۵۱ق در چناوه نزدیک

بنارس بود. پس از رفتن به هند به خدمت عبدالله قطب‌شاه فرمانروای حیدرآباد دکن (۱۰۳۸ ــ ۱۰۸۳ق) درآمد و در دستگاه او کار می‌کرد. از وی جُنگ یا بیاضی به‌نظم و نثر فارسی و عربی در شعر و ادب و حدیث و فقه و پزشکی و تاریخ با چند رساله به‌روش شیعی به‌جا مانده است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مجلس (به‌شمارهٔ ۹۱۸۷) نگه‌داری می‌شود و به خط او و کسان دیگری است که به‌یادگار برای او چیزی نوشته‌اند و از جملهٔ اینان محمد رفیع بن حکیم ابوالقاسم لاهیجی در پنجم صفر ۱۰۶۸ق در گنگ هند و در یازدهم ربیع‌الاول ۱۰۷۵ق در اوسهٔ هند بوده است. این جنگ از جهت تاریخ و فرهنگ آن روزگار بسیار ارزشمند است و از جملهٔ مطالب آن فرمانی است از شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) به سراج‌الدین قاسم‌بیگ سپه‌سالار مازندران که در آن از گشودن قندهار و زمین‌داور و دژ هرموز در ۱۰۳۱ق سخن رفته است.

منبع: محمدتقی دانش‌پژوه، «جنگ نظامای مازندرانی»، هنر و مردم، سال شانزدهم، شمارهٔ ۱۸۸، صص۱۳-۱۵.

برزگر

نظام‌دستغیب شیرازی، میرزانظام‌الدین پسر امین‌الدین حسن ← نظام‌الدین احمد صاعد شیرازی

نظام دهلوی ← نظام‌الدین اولیا

نظام‌شاه بهمنی ← احمدشاه سوم بهمنی

نظام شیرازی، نظام‌الدین احمد صاعدی ← نظام‌الدین احمد صاعدی شیرازی

نظامی (ne.zā.mi)، امداد، ۱۹۳۹م ــ   ، منتقد و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در کویته به سر می‌برد. زبان مادری وی سرائیکی است. به‌زبان‌های فارسی، اردو، انگلیسی، پنجابی و بلوچی مهارت دارد. نظامی دانشنامهٔ فوق لیسانس در علم روان‌شناسی دارد. غزل‌های او نشان‌دهندهٔ آشنایی او با ادبیات کهن و نو فارسی است. در غزل‌هایش موضوعات گوناگون را با زبانی روان بیان کرده است. وی اشعاری از حافظ را به اردو برگردانیده است.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، ۱۷۳-۱۷۴؛ شرافت عباس، «ادب فارسی در بلوچستان پاکستان»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ چهارم، زمستان ۱۳۷۶ش، ص۱۲۳.

رسولی

نظامی بلندشهری (ne.zā.mi-ye.bo.land.šah.ri) / هندی، شیخ محمد نظام‌الدین فرزند شیخ محمد کریم‌الله، ۱۲۱۸ ــ ۱۲۸۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در روستای دجایی بلندشهر نشیمن داشت. در علوم عربی و فارسی ماهر بود. برادر کوچک‌ترش، فداحسین نیز شاعر بود و به فارسی و اردو شعر می‌سرود و در فارسی غریق و در اردو فدا تخلص می‌کرد. نظامی در علم نجوم نیز دستی داشت و در نظم و نثر فارسی در میان معاصران خود مشهور و مقبول بود. پس از این که چندی از طرف شرکت هند شرقی انگلیس در مسند قضاوت خدمت کرد، از خدمت کناره جست و گوشه گزید. صاحب روز روشن از دیوان او یاد می‌کند. جز این، یک مثنوی با نام سرود مستانه و دو کتاب عناقید نورس و تحفة‌المدارس نیز ترتیب داده بود، اما نشانی از آن‌ها در دست نیست. نمونه‌ای از شعر او است: «هر کجا می‌نگرم محو تماشای توام ــ حیرتم هست که در آینه‌زار آمده‌ام.»

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۱۸۹۹/۳-۱۹۰۰؛ الذریعه، ۱۲۰۸/۹؛ روز روشن، ۸۳۴-۸۳۵.

شریفی

نظامی گنجوی در شبه‌قاره (ne.zā.mi-ye.gan.ja.vi.dar.šebh-e.qār.re)، جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف گنجوی، متخلص به نظامی (ح۵۳۵ـ۶۱۴ق)، از پایه‌های استوار ادب فارسی و همتای بزرگانی مانند فردوسی و مولوی و سعدی و حافظ به‌شمار می‌آید. از زندگی نظامی آگاهی‌های دقیق و مفصلی در دست نیست و حتی در تاریخ زایش و مرگ وی اختلاف است. آن‌چه مسلم است، وی از مردم گنجه در اران (در کشور کنونی آذربایجان) بود، در آن شهر می‌زیست و در همان‌جا درگذشت. مادرش از کردان بود. نظامی دوست خاقانی (ــ ۵۹۵ق) بود. بیشتر زندگی‌اش را در گوشه‌گیری و پارسایی گذراند و، به خلاف بیشتر شاعران که در جست‌وجوی ممدوح پیوسته از یک ولایت به ولایت دیگر می‌رفتند و از یک دربار به دربار دیگر سر می‌کشیدند، خود را از دربارگردی‌ها برکنار می‌داشت. با این وجود، شاید برای تأمین زندگی آسوده و گوشه‌گیرانهٔ خویش، به دل خویش یا ناگزیر، گه‌گاه به ستایش

نظامی گنجوی در شبه‌قاره

شاهان یا شاهکان همروزگار خود در سرزمین‌های اطراف می‌پرداخت و تصاویری اغراق‌آمیز از آنان به دست می‌داد که بیشتر بازتاب آرزوی سرایندهٔ بزرگ گنجه برای جلوه‌دادن جلال و شکوه پادشاهان باستانی و نمایاندن نمونه‌های دادگری و دانش‌پروری است تا حقیقت واقع؛ زیرا این شاهان، مگر تا اندازه‌ای برخی از آنان، مانند شاه دین‌پرور و پارسای ارزنجان ملک فخرالدین بهرام‌شاه از آل منگوجک، شاهانی جاهل، آزمند، زورگو و ستمگر بوده‌اند. البته نظامی با بیشتر این شاهان از دور آشنا بود و بیشتر بر پایهٔ شنوده‌هایش آن‌ها را می‌ستود. از زمرهٔ این فرمانروایان می‌توان از طغرل سوم (ـ ۵۹۰ق)، آخرین سلطان سلجوقی عراق، اتابگ نصرت‌الدین ابوجعفر محمد جهان پهلوان (ـ ۵۸۱ق) و برادرش قزل ارسلان (ـ ۵۸۷ق) که اتابگی طغرل سوم را به دست داشتند و فرمانروای واقعی قلمرو او بودند، شروانشاه ابوالمظفر اختسان بن منوچهر فرمانروای شروان و ولایت دربند، علاءالدین کرپ ارسلان خداوند مراغه، ملک فخرالدین بهرام شاه، و عزالدین مسعود زنگی فرمانروای موصل یاد کرد. از شعر نظامی به‌روشنی دانسته می‌شود که وی، گذشته از آشنایی با شعر و نثر فارسی و تازی، از دانش‌های رایج روزگار خویش، مانند نجوم، کیمیا، رمل، اسطرلاب، موسیقی، فلسفه و کلام آگاهی تام داشته است و از این‌رو بخش بزرگی از سال‌های دانش‌آموزی او باید در صحن مدرسه‌ها یا در صحبت استادان روزگار گذشته باشد. کثرت توجه به فرهنگ عامیانه در آثار نظامی، مبین انس و مصاحبت طولانی وی با مردم عامه و کوچه و بازار، دست‌کم پیش از پیش گرفتن زندگی گوشه‌گیرانه، است. همچنین در جای‌جای سروده‌های وی، حرکات اسب و سوار و آیین نیزه‌داری و شمشیربازی با چنان دقت و علاقه‌ای توصیف می‌شود که تردیدی در آشنایی نظامی با فنون سلاح‌داری باقی نمی‌گذارد. اثر معروف و شاهکار بی‌مانند او، خمسه / پنج گنج (شامل پنج مثنوی مخزن‌الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت‌پیکر / بهرام‌نامه، و اسکندرنامه) است که در قلمرو داستان‌های غنایی فارسی امتیاز بسیار دارد و او را باید پیشوای این‌گونه منظومه‌ها در ادب فارسی دانست. گرچه پیش از نظامی کسانی دیگر مانند فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین به‌نظم داستان‌های عاشقانه پرداخته‌اند، نظامی بر همهٔ گذشتگان خویش برتری دارد و شاعرانی که پس از وی به تقلید او پرداخته‌اند هیچ کدام روی‌هم‌رفته نتوانسته‌اند خود را به پای او برسانند. زبان شعر نظامی، به‌علت توجه فراوان او به استعاره‌ها و کنایات شاعرانه، گاه پیچیده و در هم می‌نماید و روشنی و فصاحت شعر استادان خراسان را ندارد. با این همه، از نظر تخیّل و قدرت وصف، به‌ویژه در زمینه‌های غنایی و عاطفی، بسیار موفق و توانا است و در کار داستان‌پردازی استاد مسلم به‌شمار می‌رود. درواقع، نظامی معانی پیچیده، اصطلاحات دشوار و تعبیرهای دیریاب علمی را برای آفرینش صور خیال بسیار زیبا و نو به کار می‌گیرد و از این‌رو به باور برخی پژوهشگران، وی «بیشتر مرد شیوهٔ بیان است تا ژرفای اندیشه» و «سبب اصلی توفیق کم‌مانند او، اعتیاد به دقت خیال و تمایل فراوان او به عناصر روساختی شعر است، به‌گونه‌ای که چه بسا اصل اندیشه را در سایه قرار می‌دهد... وی به‌رغم تفوّهٔ‌فراوان به جنبه‌های عقیدتی، یکی از شاخص‌ترین نمایندگان شعر ناب و غیر ملتزم در ادب دری است... در نزد او اهمیت زیباشناختی اجزای داستان حتی فوق نقش داستانی آن‌ها است.» مهارت و استادی کم‌مانند و شاید بی‌مانند نظامی در داستان‌سرایی فارسی، با آفرینش تعابیر زیبا، ترکیب‌آفرینی، صحنه‌آرایی و توصیف‌های خیالی، موجب شد تا بسیاری از سرایندگان بعدی در پی پیروی از او و سرودن خمسه برآیند و زنجیرهٔ بی‌گسستی از سرایندگان پیرو او پدید آید که درازای آن تا به همین اواخر کشیده است. می‌توان گفت، هیچ سراینده‌ای در زبان فارسی، به‌اندازهٔ نظامی پیرو و دنباله‌رو نداشته است. پیروی‌کنندگان خمسهٔ نظامی برخی کاملاً خمسه را تقلید کرده‌اند، یعنی پنج مثنوی به پیروی از پنج مثنوی نظامی سروده‌اند، اما برخی دیگر این کار را نکرده و تنها به سرودن یک یا چند مثنوی بسنده کرده‌اند و گروهی هم از شمار مثنوی‌های خمسه فراتر رفته‌اند و سته (= شش مثنوی، مانند ستهٔ امیرحسینی) و سبعه (= هفت مثنوی، مانند سبعهٔ سیارهٔ زلالی خوانساری) سروده‌اند. البته هیچ‌یک از مقلّدان نظامی به‌پای او نرسیده‌اند و همگی همواره در برابر سرایندهٔ بزرگ گنجه، اظهار خشوع و فروتنی کرده و خود را خوشه‌چین خوان او دانسته‌اند. پیروی از نظامی و سرودن مثنوی‌هایی به تقلید از خمسهٔ او تنها به سرایندگان فارسی‌گو محدود نبوده، بلکه شماری از شاعرانی که به‌زبان‌های دیگر، به‌ویژه ترکی (در کشور عثمانی)، شعر می‌سروده‌اند نیز منظومه‌هایی به پیروی از نظامی آفریده‌اند و از این میان می‌توان از خمسهٔ ترکی امیر علی شیر نوایی یاد کرد. پیروی از مثنویات نظامی همواره به دو شکل صورت می‌گرفته است. گاه سرایندهٔ همان مضمون و درون‌مایهٔ یکی از مثنویات نظامی، مانند لیلی و

نظامی گنجوی در شبه‌قاره

مجنون یا خسرو و شیرین را می‌گرفت و آن‌را در همان بحر و وزن، ولی با شاخ و برگ‌های تازه، در قالب واژگانی جدید می‌سرود؛ اما در بسیاری موارد سراینده درون‌مایهٔ دیگری، معمولاً از داستانی کهن، برمی‌گزید و آن‌را در پیروی از نظامی در وزن یکی از مثنویات او می‌ریخت و می‌سرود. در شبه‌قارهٔ هند، که زبان فارسی سده‌های متوالی زبان رسمی و درباری و نیز زبان میانجی مردمان این سرزمین بوده است، خمسهٔ نظامی شهرت و محبوبیت فراوان داشته است و دست‌نویس‌های خمسه، با مجالس و بدون مجالس (مصوّر و غیرمصوّر)، که تاکنون در کتابخانه‌های مختلف رسمی و غیررسمی این سرزمین در دست است، تاریخ علاقه‌مندی مردمان شبه‌قاره به آثار نظامی را می‌نمایاند. فارسی‌گویان شبه‌قاره (بومیان این سرزمین یا کوچندگان به آن‌جا) نیز خمسه یا مثنوی‌های فراوانی به پیروی از نظامی سروده‌اند یا برای گشودن پیچیدگی‌ها و دشواری‌های لفظی و معنوی مثنوی‌های نظامی، آن‌ها را شرح و گزارش کرده‌اند و گاه واژه‌نامه‌هایی برای آن‌ها تألیف نموده‌اند. نخستین کسی که به پیروی از نظامی، خمسه‌ای سرود سرایندهٔ نام‌دار امیرخسرو دهلوی (ـ ۷۲۵ق) است که همهٔ پژوهشگران خمسهٔ او به نام‌های مطلع انوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آیینهٔ اسکندری و هشت بهشت را بهترین تقلید از میان خمسه‌های ده‌ها مقلّد ایرانی و بیگانهٔ نظامی می‌دانند، گرچه خمسهٔ امیرخسرو به‌هیچ‌وجه به‌پای اثر سترگ نظامی نمی‌رسد. پس از امیرخسرو، شماری دیگر از فارسی‌گویان شبه‌قاره (هندزاده یا به هند کوچیده) نیز به‌سرودن خمسه‌هایی به پیروی از نظامی پرداخته‌اند، از آن میان ملا یعقوب صرفی کشمیری (ـ ۱۰۰۳ق) با مثنوی‌های مسلک‌الاخیار، وامق و عذرا، لیلی و مجنون، مغازی‌النبی، مقامات مرشد؛ ابوالفیض فیضی فیاضی (ـ ۱۰۰۴ق) با مثنوی‌های مرکز ادوار، سلیمان و بلقیس، نل و دمن، هفت کشور، اکبرنامه؛ میر محمدمعصوم نامی بهکری (ـ ۹۴۴ــ۱۰۱۹ق) با مثنوی‌های معدن‌الافکار، حسن و ناز، پری‌صورت، اکبرنامه، هفت نقش؛ روح‌الامین شهرستانی (۹۸۱ــ۱۰۴۷ق) با مثنوی‌های خسرو و شیرین، مطمح‌الانظار، لیلی و مجنون، آسمان هشتم / بهرام‌نامه، جواهرنامه؛ میرمحمد مراد لایق جونپوری (سدهٔ ۱۱ق) با مثنوی‌های دستور همت، رانی‌کینکی و سندر، هیرورانجها؛ بینش کشمیری (ـ ح۱۱۰۰ق) با مثنوی‌های بینش ابصار، گنج روان، گلدسته، شور خیال، رشتهٔ گوهر؛ ملا اشرف بلبل کشمیری (ـ ۱۱۶۹ق) با مثنوی‌های رضانامه، ارزن و پیه‌مال، هشت اسرار، مهر و ماه، هشت تمهید؛ میرمحمداسماعیل ابجدی (ـ ۱۱۹۲ق) با مثنوی‌های زبدة‌الافکار، انورنامه، راغب و مرغوب، هفت جوهر، مودت‌نامه؛ ملابهاءالدین بهای کشمیری (۱۱۸۰ــ۱۲۴۸ق) با مثنوی‌های ریشی‌نامه، سلطانی‌نامه، غوثیه، نقشبندیه، چشتیه؛ میرصوبه‌دارخان تالپور، متخلص به میر (ـ ۱۲۶۲ق) با مثنوی‌های سیف‌الملوک، فتح‌نامه، خسرو و شیرین، ماه و مشتری، جدایی‌نامه؛ محمد سلامت‌علی‌خان سلامی (ز۱۳۱۳ق) با طور عشق / سسی و پنون... اما فهرست دنباله‌روان نظامی تنها به سرایندگان خمسه محدود نمی‌شود. بوده‌اند بسیاری سرایندگان که خمسه‌ای نسروده‌اند یا خمسهٔ سرودهٔ آن‌ها اینک در دست نیست، ولی منظومه‌هایی به پیروی از یک یا چند مثنوی نظامی سروده‌اند. از این‌رو فهرست آثاری که در شبه‌قاره به‌پیروی از نظامی سروده شده بسیار بلندتر از فهرست خمسه‌سرایان است و باید فهرست‌های جداگانه‌ای از آثار سروده در پیروی از هر یک از مثنویات خمسهٔ نظامی فراهم آورد. چون شرح‌های مثنویات نظامی یا برگردان‌های این مثنویات به‌زبان‌های شبه‌قاره نیز ژرفا و گستردهٔ نفوذ نظامی در شبه‌قاره را می‌نماید، باید در این فهرست‌ها، اسامی این شرح‌ها و تا حد امکان برخی برگردان‌ها را نیز آورد. البته، در شبه‌قاره عمدتاً اسکندرنامه و مخزن‌الاسرار را شرح کرده‌اند و ظاهراً به‌شرح سه مثنوی دیگر خمسه اقبالی نکرده‌اند یا به‌ندرت گزارش شده‌اند و اگر هم شده باشند نسخه‌های این گزارش‌ها نایاب یا بسیار کمیاب است. به‌هر حال، در این جا، فهرست گزیده‌ای از آثاری که به‌پیروی از هر یک از مثنویات خمسهٔ نظامی یا در وزن آن‌ها سروده شده‌اند، همراه با ذکر برخی شرح‌ها و برگردان‌ها ارائه می‌گردد. گفتنی است، چنان که پیش‌تر گفته آمد، در این فهرست نه‌تنها آثار سرایندگانِ زاده و بالیدهٔ هند، بلکه فارسی‌سرایانی که از ایران و نواحی دیگر به هند کوچیده‌اند هم خواهد آمد. **۱ـ مخزن‌الاسرار** نخستین مثنوی از خمسهٔ نظامی است. این مثنوی که در بحر سریع مطوی موقوف سروده شده (مفتعلن مفتعلن فاعلان)، نزدیک ۲۲۶۰ بیت دارد و نظامی آن‌را حدود ۵۷۰ق به نام ملک فخرالدین بهرام‌شاه بن داود، پادشاه ارزنجان از خاندان منگوچک، سروده است. مخزن‌الاسرار منظومه‌ای تعلیمی (اخلاقی ـ عرفانی ـ حکمی) است. با این که روی‌هم‌رفته تقلیدی از حدیقة‌الحقیقهٔ سنایی غزنوی به‌شمار می‌آید در مرتبهٔ خود شاهکاری در شیوهٔ تحقیق و بنایی استوار در شعر تعلیمی بوده و شاید از همین‌رو

نظامی گنجوی در شبه‌قاره

تقلیدهای آن نیز فراوان بوده است. مخزن‌الاسرار حاوی بیست مقاله است و هر مقاله به یک موضوع اختصاص دارد و در آن معانی عرفانی و اخلاقی از سر تمثیل با حکایتی دلپذیر قرین شده است. این اثر در سبک پیچیده‌تر و دشوارتر از دیگر منظومه‌های نظامی است. (الف) **تقلیدهای مخزن‌الاسرار:** احسن‌التحف از میرزا عبدالله فنایی هندوستانی (نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم هجری)؛ ۲ـ بحرالانوار از خواجه سناءالله خراباتی پانی‌پتی (۱۲۲۴ـ۱۲۹۷ق)؛ بینش ابصار از (اسماعیل‌بیگ) بینش کشمیری (ـ ح ۱۱۰۰ق)؛ تاج سخن از مولوی عبدالرئوف وحید کلکته‌ای؛ تحفهٔ میمونه از محمدحسن دهلوی (ز۱۰۱۳ق)؛ چارهٔ بیمار از ابوالعاصم عبدالحلیم عاصم از شاگردان مولوی آقا احمدعلی احمد (۱۲۵۵ـ۱۲۹۰ق)؛ چمن دینار از محمدشفیع وارد تهرانی شاه‌جهان‌آبادی (۱۰۸۷ق ـ)؛ چهل‌چراغ (سروده در ۱۱۱۵ق دست‌نویس کتابخانهٔ احمدحسین احمد قلعه‌داری به‌شمارهٔ ۲۵۶ درگجرات پاکستان) از غازی شهید بهیروی؛ درد و داغ از غالب دهلوی (۱۲۱۲ـ۱۲۸۵ق)؛ دولت بیدار از شیدای فتحپوری (ـ ۱۰۸۰ق)؛ رنگ و بوی از غالب دهلوی؛ زبدة‌الافکار از میرمحمداسماعیل ابجدی هندی (ـ ۱۱۹۲ق)؛ قدرت آثار از غزالی مشهدی؛ کعبهٔ دیدار از تقی اوحدی بلیانی (ز۱۰۴۲ق)؛ مثنوی زمانی یزدی (ـ ۱۰۱۷ / ۱۰۲۱ق)؛ مثنوی مجرم شاملو (ـ ۱۰۲۰ق)؛ مثنوی سنجرکاشانی (ـ ۱۰۲۱ق)؛ مثنوی قضا و قدر از سلیم تهرانی؛ مثنوی مولانا علی احمد نشانی دهلوی (ـ ۱۰۲۰ق)؛ مثنوی عارف ایگی (ـ ۱۰۳۵ق)؛ مثنوی محمدباقر خردهٔ کاشانی (ـ ۱۰۳۸ق)؛ مثنوی قدسی مشهدی (ـ ۱۰۵۶ق)؛ مثنوی میر یحیی کاشی (ـ ۱۰۶۴ق)؛ مثنوی حکیم رکن‌الدین مسعود، معروف به حکیم رکنا و متخلص به مسیح (ـ ۱۰۶۶ق)؛ مثنوی حکیم کمال‌الدین حاذق گیلانی (ـ ۱۰۶۷ق)؛ مثنوی ملاشاه بدخشی (ـ ۱۰۷۲ق)؛ مثنوی خیرالله فدای لاهوری؛ مجمع‌الابکار از عرفی شیرازی (ـ ۹۹۹ق)؛ مجمع‌الاشعار از بدرالدین (بن عبدالسلام) بدری کشمیری؛ مرآة‌الصفات از غزالی مشهدی؛ مرکز ادوار از ابوالفیض فیضی ناگوری (ـ ۱۰۰۴ق)؛ مسلک‌الاخیار (سروده در ۹۹۳ق) از صرفی کشمیری (ـ ۱۰۰۳ق)؛ مشرق‌الانوار از مولوی عبدالرحیم تمنّای گورکهپوری (ـ ۱۲۷۳ق)؛ مصدرالآثار (سروده در ۱۰۶۷ق) از فانی کشمیری (ـ ۱۰۸۱ق)؛ مطلع انوار (سروده در ۶۹۸ق) از امیرخسرو دهلوی؛ مطمع‌الانظار (سروده در ۱۰۱۹ق) از روح‌الامین شهرستانی (۹۸۱ـ۱۰۱۴ق)؛ مظهر آثار / مظهرالاسرار، سروده در ۹۴۰ق (کراچی، ۱۹۵۷م) از شاه‌جهانگیر هاشمی کرمانی (۸۷۳ـ۹۴۶ق)؛ مظهرالانوار از بهگوان‌داس هندی لکنویی (۱۱۶۴ـز۱۲۱۹ق)؛ معدن‌الافکار از میرمحمد معصوم نامی بهکری (ـ ۱۰۱۹ق)؛ منظور انظار از ملاسعدالدین رهایی خوافی (ـ ۹۸۲ / ۹۸۳ق)؛ معدن‌الاسرار سروده در ۱۰۴۲ق از نصیرای بدخشانی (ز۱۰۵۴ق)؛ منبع‌الاشعار از بدرالدین عبدالسلام بدری کشمیری (سدهٔ ۱۰ق)؛ منبع‌الانهار از ملک قمی (ـ ۱۰۲۵ق)؛ منظر ابرار از عتابی تکلو (ـ ۱۰۲۵ق)؛ نقش بدیع / مشهد انوار از غزالی مشهدی. (ب) **شرح‌های مخزن‌الاسرار:** شرح مخزن‌الاسرار / ظهورالاسرار نوشته در ۷۹۵ق (لکنو، ۱۳۰۲ق) از محمدبن قوام بن رستم بن احمد بن محود بلخی، بدر خزانه‌ای، معروف به کره‌ای (کرخی، بکری)؛ شرح مخزن‌الاسرار (دست‌نویس کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن) از عبدالعزیز بن حسن بن طاهر جونپوری (ـ ۹۷۵ق)؛ شرح مخزن‌الاسرار نوشته در ۱۰۳۵ق (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1969-354) از عبدالعزیز بن فخرالدین سهروردی (کبیر) جونپوری؛ شرح مخزن‌الاسرار نوشته در ۱۰۳۷ق (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۱۶۹۰) از قاضی ابراهیم بن اسماعیل تتوی (ـ ۱۰۷۳ق)؛ شرح مخزن‌الاسرار / مفتاح‌المخزن نوشته در ۱۰۸۰ق (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1967-37) از محمد حبیب‌الله بن عبدالحفیظ هاشمی مکی مولتانی لاهوری از روزگار اورنگ‌زیب گورکانی؛ شرح مخزن‌الاسرار نوشته در ۱۲۳۰ق (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1962-130/2) از نویسنده‌ای ناشناس؛ شرح مخزن‌الاسرار / کاشف‌الاسرار (دست‌نویس کتابخانهٔ غلام‌محمد گهوتری در بهاولپور با تاریخ ۱۲۹۵ق) از نویسنده‌ای ناشناس. **۲ـ خسرو و شیرین.** دومین مثنوی خمسهٔ نظامی است، در بحر هزج مسدس محذوف و مقصور (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) است و نزدیک ۶۵۰۰ بیت دارد و به‌نام طغرل سوم سلجوقی سروده شده و حدود ۵۷۶ق به انجام رسیده است. داستان خسرو و شیرین از داستان‌های معروف پیش از اسلام ایران بوده و در شاهنامهٔ فردوسی، غرر اخبار ثعالبی و جز آن‌ها به آن اشارت رفته و مدت‌ها پیش از نظامی در ایران رواج داشته است. ظاهراً برای نخستین‌بار نظامی روایت‌های این داستان (به‌ویژه روایت‌های شایع در زاد بومش) را، که به‌واقع افسانهٔ دلدادگی خسرو پرویز

ساسانی و شیرین (دختر پادشاه ارمنستان) و فرهاد سنگتراش (مأمور حجاری‌های کوه بیستون) بوده، گردآورده و با خیال‌آفرینی و دادن شاخ و برگ‌های خودساخته بدان لباس نظم پوشانیده است. نظامی در سرودن خسرو و شیرین، ظاهراً نمونهٔ ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی را در نظر داشته، اما این منظومهٔ داستانی غنایی نظامی از هر جهت از سرودهٔ فخرالدین اسعد فراتر رفته و آوازه‌ای بسیار بیشتر یافته است. خسرو و شیرین نظامی در لطف و زیبایی در سراسر ادب فارسی بی‌همتا است و هیچ‌یک از منظومه‌های بسیاری که به پیروی از آن سروده شده است به پایش نمی‌رسد. **(الف) تقلیدهای خسرو و شیرین:** ثمرة‌الفؤاد و نتیجة‌الوداد، سروده در ۱۱۴۶ــ۱۱۴۹ق، از محمد قاسم ظرافت لاهوری؛ حسن و ناز / سسی و پنون از میرمحمد معصوم نامی بهکری (ــ ۱۰۱۹ق)؛ خسرو و شیرین / فرهاد و شیرین / نورنامه سروده در ۹۹۵ق از آصف‌خان میرزا قوام‌الدین جعفر قزوینی (ــ ۱۰۲۱ق)؛ خسرو و شیرین از یولقلی‌بیگ انیسی شاملوی هروی (ــ ۱۰۱۰ق)؛ خسرو و شیرین از روح‌الامین شهرستانی؛ خسرو و شیرین از سنجر کاشانی (ــ ۱۰۲۱ق)؛ خسرو و شیرین از ملا حیدر خصالی (ز۱۰۴۲ق)؛ خسرو و شیرین از میرمحسن (فانی) رازی (اوایل سدهٔ یازدهم هجری)؛ خسرو و شیرین از محمد شریف کاشی، متخلص به شریف (ز۱۰۲۴ق)؛ خسرو و شیرین از صفی اصفهانی (ــ ۱۰۲۸ق)؛ خسرو و شیرین از محمد طاهر وصلی رازی؛ خسرو و شیرین، از اسد قزوینی (ز۱۰۲۶ق)؛ خسرو و شیرین از سالک یزدی (ز۱۰۶۶ق)؛ خسرو و شیرین از گوپیناته، متخلص به هندو، از روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق)؛ خسرو و شیرین، سروده در ۱۲۵۱ق، از میرصوبه‌دارخان، متخلص به میر (ــ ۱۲۶۲ق)؛ رام و سیتا از حکیم رکن‌الدین مسعود کاشانی، معروف به حکیم رکنا و متخلص به مسیح (ــ ۱۰۶۶ق)؛ سلیمان و بلقیس از ابوالفیض فیضی ناگوری (ــ ۱۰۰۴ق)؛ سوز و گداز از نوعی خبوشانی (ــ ۱۰۱۸ق)؛ شمع انجمن / شیرین و خسرو، گویا از عارف لاهوری از روزگار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق)؛ شمع دل‌افروز از بدرالدین (بن عبدالسلام) بدری کشمیری؛ شور خیال از بینش کشمیری (ــ ح۱۱۰۰ق)؛ شیرین و خسرو، سروده در ۶۹۸ق، از امیرخسرو دهلوی (ــ ۷۲۵ق)؛ شیرین و خسرو از میرمحمدحسن از روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق)؛ شیرین و خسرو از میرزا صغیربیگ (ــ ۱۰۲۱ق)؛ شیرین و خسرو از شکیبی اصفهانی (ــ ۱۰۲۲ق)؛ شیرین و فرهاد از خواجه شاپور (فریبی) تهرانی (ز۱۰۲۸ق)؛ شیرین و فرهاد از حبیب‌الله حبیبی (ز۱۰۸۹ق) از روزگار اورنگ‌زیب گورکانی؛ فرهاد و شیرین / شیرین و فرهاد / خسرو و شیرین از عرفی شیرازی (۹۶۳ــ۹۹۹ق)؛ فرهاد و شیرین از عتابی تکلو (ــ ۱۰۲۵ق)؛ فرهاد و شیرین از فوق‌الدین فوقی یزدی (سدهٔ یازدهم هجری)؛ فرهاد و شیرین از مؤمن سندی (سدهٔ دوازدهم هجری)؛ گلستان نیرنگ از محمدشفیع وارد تهرانی شاه‌جهان‌آبادی (۱۰۸۷ق ــ)؛ مجموعهٔ خیال از رکن‌الدین مسعود کاشانی، معروف به حکیم رکنا و متخلص به مسیح؛ محمود و ایاز از یولقلی بیگ انیسی شاملوی هروی (ــ ۱۰۱۰ق)؛ مودت‌نامه از ابجدی هندی؛ وامق و عذرا از صرفی کشمیری (ــ ۱۰۰۳ق). چنان‌که دیده می‌شود در این فهرست از برخی منظومه‌ها نام رفته که اگر چه درون‌مایه‌ای متفاوت از درون‌مایهٔ خسرو و شیرین نظامی دارند، به‌پیروی (یا پاسخ) و در وزن آن سروده شده‌اند. **(ب) برگردان‌های خسرو و شیرین:** به‌نظم اردو با عنوان گلزار فضا، سروده در ۱۲۶۲ق، از گوبندپرشاد فضا؛ به‌نظم اردو با عنوان نوبهار عشق، سروده در ۱۲۱۱ق، (دست‌نویس کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن به‌شمارهٔ 845) از غلام اعزازالدین مستقیم جنگ نامی (ــ ۱۲۴۰ق)؛ به‌نظم اردو، سروده در ۱۲۳۵ق، از سید عبدالواحدخان مسکین خیرآبادی؛ به پشتو از صدرخان ختک فرزند خوشحال‌خان ختک؛ به بنگالی، باعنوان ترجمهٔ شیرین و فرهاد (۱۸۷۸م) از تاج‌الدین‌خان و قاضی ریحان‌الدین. **۳ـ لیلی و مجنون.** سومین مثنوی از خمسهٔ نظامی و منظومه‌ای عاشقانه / بزمی است. در بحر هزج مسدس اخرب مقبوض (مفعول مفاعلن فعولن) است و بیش از ۴۷۰۰ بیت دارد. این مثنوی در ۵۸۴ــ۵۸۸ق به خواهش و به نام شروان‌شاه ابوالمظفر اختسان بن منوچهر سروده شده است. موضوع این منظومه، نه از تاریخ ایران، بلکه از جهان عرب گرفته شده است و ماجرای عشق بدفرجام مجنون عامری با دختری به نام لیلی از قبیلهٔ بنی‌سعد را باز می‌گوید که حاصل آن مهجوری و ناکامی است و دو دلداده هرگز به وصال نمی‌رسند و در نامرادی عمر به پایان می‌آورند. داستان لیلی و مجنون را در زبان فارسی نخستین‌بار نظامی به‌نظم درآورد. این داستان در روایت نظامی، با وجود سادگی حوادث، به‌خاطر لطف بیان شاعر و تا حدی به کارگیری تمثیلات و قصه‌های فرعی، طراوت و لطافت بی‌مانند دارد. با این که برخی معتقدند که ارزش منظومهٔ لیلی و مجنون کم‌تر از خسرو و شیرین است،

بسیاری نیز این منظومه را در پروردن طرح کلی داستان و عمق هیجانی، قطع نظر از زبان و دقایق لفظی، کاملاً همتراز خسرو و شیرین می‌دانند. **تقلیدهای لیلی و مجنون:** خورشید و مه‌پاره از اشرف مازندرانی (ــ ۱۱۶۹ق)؛ گلدسته از بینش کشمیری (ــ ح۱۱۰۰ق)؛ لیلی و مجنون از قاسم‌خان موجی بدخشانی؛ لیلی و مجنون از حسین ثنایی (ــ ۹۹۶ق)؛ لیلی و مجنون از صرفی کشمیری (ــ ۱۰۰۳ق)؛ لیلی و مجنون از روح‌الامین شهرستانی (۹۸۱ــ۱۰۴۷ق)؛ لیلی و مجنون، سروده در ۱۰۸۹ق (دست‌نویس گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۴۱۷) از حبیب‌الله حبیبی از روزگار اورنگ‌زیب؛ لیلی و مجنون از فوق‌الدین فوقی یزدی (سدهٔ یازدهم)؛ لیلی و مجنون از بدرالدین عبدالسلام بدری کشمیری؛ لیلی و مجنون از عبدالحق منصف قهپایه‌ای / کوهپایه‌ای (اوایل سدهٔ یازدهم هجری)؛ لیلی و مجنون، سروده در ۱۲۲۹ق، از سید محمدناصرخان بهادر بنگالی لکنویی، متخلص به ناصر؛ لیلی و مجنون از گوپیناته، متخلص به هندو، از روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق)؛ لیلی و مجنون، سروده در ۱۲۲۷ق، از میرزا محمدخان نصیبی کرمانشاهی، ساکن لکنو؛ مجنون و لیلی، سروده در ۶۹۸ق، از امیرخسرو دهلوی؛ نل و دمن / نلدمن از فیضی ناگوری (ــ ۱۰۰۴ق)؛ مهر و وفا / لیلی و مجنون از عارف لاهوری از روزگار اورنگ‌زیب گورکانی. **برگردان‌های لیلی و مجنون:** به هندی از نعمت‌خان، متخلص به جان، که در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) متصدی پرگنهٔ فتحپور در ولایت جیپور بود؛ به‌نظم اردو با عنوان بهارستان عشق سروده در ۱۲۱۳ق (دست‌نویس کتابخانهٔ سالارجنگ به‌شماره‌های ۸۵۶ و ۸۵۷) از غلام اعزازالدین مستقیم جنگ (ــ ۱۲۴۰ق)؛ به‌نظم اردو، سروده در ۱۱۹۸ق؛ (لکنو، ۱۲۷۹ق) از میرزا محمدتقی‌خان هوس شاگرد میرحسن و مصحفی؛ به‌نظم اردو (دست‌نویس کتابخانهٔ سید عبدالقادر) از سراینده‌ای با تخلص احمد از روزگار محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ــ۱۰۲۰ق)؛ به بنگالی از محمدخاطر فرزند حسام‌الدین گوبیندپوری؛ به‌بنگالی از راجا کرشنارای (۱۸۵۵ــ۱۸۹۳م)؛ به بنگالی از مهیش چندر میترا و دوار کانات‌رای؛ به‌نظم بنگالی، سروده در ح۱۵۷۵م (داکا، ۱۹۵۷م) از دولت وزیر بهرام‌خان فرزند مبارک‌خان بن حمیدخان؛ به‌نثر بنگالی از شیخ فضل‌الکریم (۱۸۸۲ــ۱۹۳۷م) از مردم رنگپور. **۴. هفت پیکر / هفت گنبد / بهرام‌نامه.** چهارمین مثنوی از خمسهٔ نظامی و منظومه‌ای رزمی ــ بزمی است که در بحر خفیف مسدس مخبون مقطوع (فاعلاتن مفاعلن فعلان / فاعلاتن مفاعلن فعلن) و در بیش از پنج‌هزار بیت است و در ۵۹۳ق به نام اتابک علاءالدین کرپ ارسلان آق سنقری، فرمانروای مراغه سروده شده است. بسیاری پژوهشگران آن‌را شاهکار نظامی و، در ارزش هنری و لطافت و زیبایی، برجسته‌ترین مثنوی او می‌دانند، موضوع این منظومه، داستان زندگی بهرام پنجم یا بهرام‌گور، پادشاه ساسانی (۴۲۰ــ۴۳۸م) است که آوازهٔ وی در تاریخ کم‌تر از شهرتش در افسانه است. در مثنوی نظامی، بهرام گور پس از گذراندن دورهٔ پرماجرای شاهزادگی و تخت‌نشینی و سامان‌دهی کارهای کشور و تاراندن مهاجمان و گذراندن برخی شادخواری‌ها و شادنوشی‌های نخستین، دختران هفت پادشاه (پادشاه پارس، خاقان چین، قیصر روم، شاه مغرب، رای هند، شاه خوارزم، و پادشاه صقلاب) را به‌زنی می‌گیرد و هفت گنبد (هر یک برای یک شهدخت) به هفت رنگ (سیاه، سندلی، سرخ، زرد، سفید، پیروزه‌گون، و سبز) می‌سازد منسوب به هفت اختر (کیوان، مشتری، مریخ، آفتاب، زهره، عطارد، و ماه)، و هر شب در یک گنبد با یکی از شهدخت‌ها به عیش می‌نشیند و آن دختر قصه‌ای می‌گوید که روی‌هم‌رفته داستان‌های اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد. کتاب، جز این هفت داستان، مقدمه‌ای طولانی در حمد خدا و نعت پیامبر و مدح پادشاه و آغازِ کار بهرام دارد و در پایان نیز از پریشانی مُلک به‌سبب غفلت بهرام از کشورداری و تازش پادشاه چین به ایران و بیدادگری «راست روشن» وزیر و هوشیار شدن بهرام، و در پایان از رفتن بهرام به دنبال گورخر به غار و ناپدید شدن او گفت‌وگو می‌کند. هفت‌پیکر نظامی با آن هفت قصهٔ شگفت‌انگیز و نفس‌گیر و پرماجرا که لعبتان هفت گنبد برای شاه نقل می‌کنند خیال‌انگیزترین و پررنگ و نگارترین منظومه از پنج گنج وی به‌شمار می‌آید. **تقلیدهای هفت‌پیکر:** آسمان هشتم / بهرام / فلک‌البروج، سروده در ۱۰۲۱ق، از روح‌الامین شهرستانی؛ رشتهٔ گهر از بینش کشمیری؛ زهره و خورشید از بدرالدین عبدالسلام بدری کشمیری؛ مقامات مرشد، سروده در ۱۰۰۰ق، از صرفی کشمیری (ــ ۱۰۰۳ق)؛ هشت بهشت، سروده در ۷۰۱ق، از امیرخسرو دهلوی؛ هشت گلشن از حبیب‌الله حبیبی (ز۱۰۸۹ق)؛ هفت اختر سروده در ۱۰۷۰ق از عیشی از روزگار اورنگ‌زیب؛ هفت اختر از شیخ محسن فانی کشمیری (ــ ۱۰۸۲ق)؛ هفت پیکر از عتابی تکلو (ــ ۱۰۲۵ق)؛ هفت جوهر از میرمحمداسماعیل ابجدی هندی (ــ ۱۱۹۲ق)؛ هفت دلبر از خواجه محمد بن محمود دهدار شیرازی، متخلص

به فانی / عیانی (ـ ۱۰۱۶ق)؛ هفت کشور از فیضی ناگوری (ـ ۱۰۰۴ق)؛ هفت کشور از محمود لاهوری (ح۹۳۷ ـ ز۱۰۰۸ق)؛ هفت نقش از میرمحمد معصوم نامی بهکری. **برگردان هفت پیکر:** به بنگالی با عنوان سپتاپیکر از سید علاؤل (۱۶۰۷ ـ ۱۶۸۰م). **۵ـ اسکندرنامه / سکندرنامه:** پنجمین و آخرین مثنوی از خمسهٔ نظامی است. در بحر متقارب مثمن مقصور (فعولن فعولن فعولن فعول) و در بیش از ۱۰۰۰۰ بیت سروده شده است. این مثنوی در دو بخش است (که گویا اولی در ۵۹۷ق و دومی در ۶۰۳ق) به انجام رسیده است): یک) شرف‌نامه / شرف‌نامهٔ سکندری / مقبل‌نامه / اسکندرنامهٔ برّی در بیش از ۶۸۰۰ بیت در ح۵۹۷ق به نام اتابگ نصرةالدین ابوبکر پسر محمد جهان‌پهلوان و دو) اقبال‌نامه / اقبال‌نامهٔ سکندری / خردنامه / خردنامهٔ سکندری / اسکندرنامهٔ بحری در بیش از ۳۸۰۰ بیت در ح۶۰۳ق و گویا به‌نام عزالدین ابوالفتح مسعود بن نورالدین، فرمانروای موصل (۶۰۷ ـ ۶۱۵ق). اسکندرنامه بیش و پیش از آنکه یک مثنوی رزمی ـ بزمی باشد منظومه‌ای اخلاقی ـ حکمی در داستان زندگی اسکندر مقدونی، کشورگشای نام‌دار، البته به شیوه‌ای افسانه‌آمیز است و آخرین تلاش نظامی را در جست‌وجو و تصویر یک مدینهٔ فاضله باز می‌نمایاند. اسکندر وی با آرزوی جنگ و کشورگشایی کاملاً بیگانه است و تنها هنگامی می‌جنگد و می‌گشاید که ناگزیر باشد یا بخواهد به یاری دیگران بشتابد. اسکندر در شرف‌نامه به مثابهٔ یک جنگاور و سپس به‌صورت یک فیلسوف ظاهر می‌شود و سرانجام در اقبال‌نامه چهرهٔ یک پیامبر را به خود می‌گیرد. نظامی در این منظومه یک حاکمِ حکیم افلاطونی را با یک پیامبر شرقی از نسل ابراهیم، در قالب فاتح مقدونی به‌هم می‌آمیزد و در وجود قهرمانی چنین بی‌همانند، رمزی از وحدت بین حکیم و حاکم از سویی و نبوت و حکومت از سویی دیگر به تصویر می‌کشد. از ویژگی‌های شرف‌نامه و اقبال‌نامه سبک نوینی است که نظامی در آغاز هر مطلب به کار برده است. در شرف‌نامه، هر مطلبی با ساقی‌نامه‌ای آغاز می‌شود و پس از دو بیت ساقی‌نامه، سخن اندرزآمیزی می‌آورد و سپس به داستان می‌پردازد. در اقبال‌نامه نخست در دو بیت به مغنّی خطاب می‌کند و سپس به سر داستان می‌رود. ابیات ساقی‌نامه و مغنی‌نامه اگر پشت سر هم گردآیند خود اثری دلپذیر خواهند شد. اسکندرنامه از پرخوانده‌ترین منظومه‌های فارسی در شبه‌قاره و در شمار کتاب‌های درسی در این سرزمین بوده است و از این‌رو، و نیز برای تمثیلات و نمادگرایی آن و پیچیدگی برخی ابیاتش، بیش از هر مثنوی دیگر نظامی در شبه‌قاره پژوهیده شده است و ادیبان فارسی‌دان شبه‌قاره آن را شرح کرده‌اند. **تقلیدهای اسکندرنامه:** آیینهٔ سکندری سروده در ۶۹۹ق؛ اسکندرنامه / سدسکندر از ثنایی مشهدی (ـ ۹۹۶ق)؛ اسکندرنامه از عتابی تکلو (ـ ۱۰۲۵ق)؛ اسکندرنامه، سروده در ۱۱۴۱ق)، دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۴۱۳۱/۱۰۷۹/۱) از سراینده‌ای با تخلص جبلی از روزگار محمدشاه گورکانی؛ رسل‌نامه از بدرالدین عبدالسلام بدری کشمیری؛ ساقی‌نامه از ارادت‌خان واضح (ـ ۱۱۲۸ق)؛ گنج روان از اسماعیل‌بیگ بینش کشمیری (ـ ح۱۱۰۰ق)؛ مغازی‌النبی از صرفی کشمیری (ـ ۱۰۰۳ق). **شرح‌ها (و واژه‌ها و تحریرهای منثور) اسکندرنامه:** اسکندرنامه از وزیرعلی عبرتی عظیم‌آبادی که تحریر منثور منظومهٔ نظامی است؛ باغبان / شرح اسکندرنامه (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۶۱۷۷) از فیروزالدین صاحبزاده فرزند حافظ‌الدین فرزند رضا، از مردم رضا خیل بالا در ضلع پیشاور از اواسط سدهٔ چهاردهم هجری؛ بهار باران / شرح شرف‌نامه / شرح اسکندرنامه (چاپ هند، ۱۲۶۱ق) از سراج‌الدین علی‌خان آرزو؛ تقریرالتحریر / شرح اسکندرنامه (دست‌نویس در جهلم (پاکستان، للّه، کتابخانهٔ مجددیه، مطلوب‌الرسول مجددی، با تاریخ ۱۲۷۷ق) از ابوالخیر معروف به خیرالدین لطف‌الله، متخلص به مهندس فرزند احمد (= لطف‌الله مهندس لاهوری؟)؛ جشن نوشابه / شرح اسکندرنامه (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۶۱۷۷، به‌خط خود مؤلف با تاریخ ۱۴ رمضان ۱۳۳۲ق)؛ جواهرالنظام (دست‌نویس انجمن ترقی اردوی کراچی به‌شمارهٔ ۳ق‌ف ۳۳۶) از عبدالعزیز حسرتی که فرهنگ واژه‌های دشوار مخزن‌الاسرار و شرف‌نامه است؛ خردپناه / خودنگاه / خودآگاه / شرح اسکندرنامه، نوشته در ۱۲۰۴ق (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۵۳۷۰) از محمد سلطان بن اله داد، متوطن خوشاب (پنجاب پاکستان)، از روزگار تیمورشاه درانی؛ ریاض تحقیق نادر (لکنو، ۱۳۳۲ق) از عبدالحمید بن عبدالرحیم‌خان متوطن پیلی‌بهیت که شرح اسکندرنامه به اردو است؛ زبدةاللغات سکندرنامه، نوشته در ۱۱۲۳ق)، دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۳۱۶۹/۱۶۴ با تاریخ ۱۲۱۶ق) از میر محمدبزرگ سیالکوتی؛ زعفرانیه نوشته در ۱۳۰۳ق (لاهور، ۱۴۰۵ق) از مولانا محمد غفران بن عبدالرحمان، ساکن اکبرپورهٔ پیشاور؛

نظامی گنجوی در شبه‌قاره

شرح اسکندرنامه (دست‌نویس در کتابخانهٔ همدرد در ناظم‌آباد کراچی به‌شمارهٔ R-۴۴/۴۵) از محمد واثق (بن محمد دایم بن محمد هاشم)؛ شرح اسکندرنامه (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۳۹۸) از فقیر نورمحمد؛ شرح اسکندرنامه (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۱۸۶۰) از میان بن محمدشاه بن محمد فتح چشتی (یا فتح بن محمدشاه بن محمد چشتی)؛ شرح اسکندرنامه (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۱۰۲۵۷) از شیخ محمد مهندس در دهلی؛ شرح اسکندرنامه (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۵۴۱۰) از غلام‌علی عبدالرحمان، نبیرهٔ شمس‌العارفین مخدومی شیخ جمال کولوی؛ شرح اسکندرنامه / شرح علوی (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۲۱۴ با تاریخ ۱۲۹۱ق) از علی محمدبن فتح محمد، جراح سانکرئی؛ شرح اسکندرنامه / شرح شرف‌نامه (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1968-600 از سدهٔ سیزدهم هجری) از محمد سیف‌الله احمدآبادی؛ شرح اسکندرنامه (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۴۰۹۷/۱۰۴۵ با تاریخ ۱۲۰۴ق) از شاه خاکی؛ شرح اسکندرنامه (دست‌نویس در کتابخانهٔ داود پوتای در حیدرآباد سند با تاریخ ۱۲۵۲ق) از جبرائیل فقیر قریشی سندهی؛ شرح اسکندرنامه (دست‌نویس آرشیو ملی در اسلام‌آباد به شمارهٔ ۱۰۹ با تاریخ ۱۲۷۳ق) از مولوی بدرالدین؛ شرح اسکندرنامه (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ 188 یا N.M.1968-187 با تاریخ ۱۲۷۴ق) از محمد اشرف که تنها گزارش شرف‌نامه است؛ شرح اسکندرنامه (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شماره‌های ۸۲۳ و ۲۱۱۲) از محمد خطاب ساکن موضع گالره، خلیل، برای شیردل‌خان که در شوه می‌زیسته است؛ شرح اسکندرنامه، نوشته در ۱۲۳۰ق، (لکنو، ۱۸۹۱م) از (محمد) غیاث‌الدین بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین صدیقی رامپوری؛ شرح اسکندرنامه نوشته در ۱۲۱۲ق (دست‌نویس در پیشاور، دکتر خواجه محمدسلیم استاد دانشگاه پیشاور) از موسی بن بسالت بن اسماعیل اورکزایی از قوم عبدالعزیز خیلی؛ شرح اسکندرنامه / شرح بسیط (لکنو، ۱۲۴۵ق، کانپور ۱۲۹۱ق) از مولوی محمد گلهوی محمد فقیر بن غلام محمد؛ شرح اسکندرنامه، نوشته در ۱۱۵۵ق (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۵۰) از محمداکرم بن عبدالرزاق مولتانی قادری، که فرزندش محمدرضا، پس از مرگ پدر، به انجام رسانده است؛ شرح اسکندرنامه (دهلی، ۱۲۶۸ق) از میرزا خیرالله‌خان مهندس که شاید همان تقریرالتحریر باشد؛ شرح اسکندرنامه (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی خیرپور) از شیخ محمدافضل اله‌آبادی (ـ ۱۱۲۴ق)؛ شرح اسکندرنامه، نوشته در ۱۱۱۶ق (دست‌نویس کتابخانهٔ احمدحسین قلعه‌داری در گجرات پاکستان با تاریخ ۱۳ رمضان ۱۱۴۰ق) از محمدیعقوب از روزگار اورنگ‌زیب گورکانی؛ شرح اسکندرنامه (دست‌نویس کالج اسلامیهٔ دانشگاه پیشاور به‌شمارهٔ ۱۸۳۶) از عبدالواسع هانسوی؛ شرح اسکندرنامه (دست‌نویس در کراچی، ظهور اشرف Acc1/2) از روزگار شاه‌جهان گورکانی؛ شرح اسکندرنامه / شرح شرف‌نامه (کانپور، ۱۸۷۳م) از محمد نصیر (/ ناصر) بن سلطان صوفیانی / سفیانی قریشی بهکری از نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم هجری که گزارش شرف‌نامه است؛ شرح شرف‌نامهٔ خسروان (دست‌نویس موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1971-17/1) از عبدالکریم که این اثر را در مدت بیست روز از رمضان ۱۰۵۱ق نوشته است و گزارش سی و چهار بیت اسکندرنامه است؛ فتوحات سکندری / خلاصهٔ اسکندرنامهٔ برّی، نوشته در ۱۲۰۹ق (دست‌نویس کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن به‌شمارهٔ ۱۲۲۹) از غلام‌حسین که چکیدهٔ اسکندرنامهٔ برّی / شرف‌نامه به‌نثر است؛ فرهنگ واژه‌های اسکندرنامه (دست‌نویس در ضلع مولتان پاکستان، جهانیان، چک ۱۱۴، کتابخانهٔ اسدنظامی، با تاریخ ۱۲۸۰ق) از نورمحمد؛ فرهنگ واژه‌های اسکندرنامه (چاپ مطبع نولکشور، ۱۲۹۵ و ۱۳۰۵ق) از سید ابن حسن بن سید قاسم‌علی. مؤلف از خانوادهٔ مولانا مودود چشتی بوده و پانزده سال در مطبع محمدی (هند) کارکرده و نیز حدود پنجاه سال با چاپخانهٔ نولکشور همکاری داشته است. وی در ۱۲۹۵ق زنده بود و پیش از ۱۳۰۵ق درگذشته است؛ فواید علیشیری / قواعد علیشیری، نوشته در ۹۵۶ق (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۶۵۰۹) از محی‌الدین بن نظام‌الدین، از معتقدان سیداشرف جهانگیر سمنانی (ـ ۸۰۸ق) و مرید شیخ محمد دهلوی، به‌نام نصیرالدین والدنیا علی‌شیر؛ کشف‌الدقایق / شرح اسکندرنامه (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.10579/1) از حامد بن جمال بخارایی جونپوری حسنی به‌نام فریدالدین ابوالمظفر شیرشاه سور پادشاه دهلی (۹۴۶ ـ ۹۵۲ق)؛ کلید گنج نظامی / شرح اسکندرنامه، نوشته در ۱۱۳۸ق (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۹۰۴)؛ منتخب‌الشروح / شرح اسکندرنامه / شرح علمای کلکته (چاپ کلکته، ۱۸۱۲م و بمبئی ۱۲۶۱م/۱۸۴۵م) از بدرعلی

عـظیم‌آبادی و سـید حسن‌علی جـونپوری (ز۱۸۱۲م)؛ یزیداللغات / فرهنگ واژه‌های اسکندرنامه (دست‌نویس کتابخانهٔ گنج‌بخش بـه‌شمارهٔ ۶۱۵ بـا تـاریخ ۱۲۱۰ق) از کمال‌الدیـن حسین، ملقب به محمد بزرگ بن خواجه مجدالدین عـلی بـن ظهیرالدین محمد بن قطب‌الاقطاب شیخ خلیل بدخشانی شاه نـعمت‌اللـهی حسینی کـه شـاید هـمان زبـدة‌اللغات بـاشد.

برگردان‌های اسکندرنامه: به‌نظم اردو با عنوان گلدستهٔ شجاعت، مـعروف بـه اردو سکـندرنامه (لکـنو، ۱۲۹۵ق) از مـولوی غـلام‌حیدر، مـعروف بـه حـیدر گـوپاموی؛ بـه اردو (کـانپور، ۱۳۱۳ق، همراه با متن فارسی) از بالک رام‌گوهر؛ به‌اردو از سید اعظم علی اکبرآبادی مدرس دانشکدهٔ اکبرآباد؛ به‌نثر اردو (لاهور، ۱۳۳۲ق) از دیـوی سـنگه شـاکـر، مـدرس فـارسی دبـیرستان فیروزپور که ترجمهٔ گزیده‌ای از اسکـندرنامه است و مـترجـم نخست احوال رجال کتاب، مانند دارا و سکـندر و کـیخسرو و جمشید و بهمن، را به فارسی بیان کرده و سپس واژگان و ابیات دشوار را به اردو شرح و تـوضیح داده است؛ بـه‌اردو (کـانپور، ۱۳۴۹ق) از ناشناس؛ به‌نثر اردو (دست‌نویس کتابخانهٔ آصـفیه به‌شماره ۱۰۲۴ جدید با تاریخ ۱۲۹۶ق) از ناشناس؛ به‌نثر اردو (دست‌نویس آصفیه به‌شمارهٔ ۱۰۲۳ جدید با تاریخ ۱۲۹۷ق) از نـاشناس؛ بـه‌بنگالی بـا عـنوان دارا و سکـندر از سـید عـلاؤل (۱۶۰۷ــ۱۶۸۰م)؛ بـه‌بنگالی از شـیخ واعـظ‌الدیـن هـوگلوی؛ به‌بنگالی از ایازالدین شیخ.

منابع: آرمانشهر زیبایی؛ احوال و آثار و شرح مخزن‌الاسرار نـظامی گنجوی؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۸۵؛ پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد؛ تاریخ ایران کیمبریج، ۵/۵۴۶ـ۵۵۲؛ ترجـمه‌های مـتون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۵، ۳۵۵، ۳۵۸؛ داسـتان خسرو و شیرین، به‌کوشش عبدالمحمد آیتی؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۵۳ـ۶۹؛ دایرة‌المـعارف فـارسی، ۱۴۲، ۸۹۸، ۹۱۷، ۲۵۵۳، ۲۷۱۰، ۳۰۳۶، ۳۲۷۱؛ سخنسالار گنجه و مقلّدان او؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۲۲۵ـ۳۲۳۶؛ فـهرست کـتابهای فارسی چاپ سنگی و کـمیاب کـتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۲۴۱ـ۱۲۴۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۶۵۷ـ۱۶۶۴؛ جلدهای هفتم و هشتم؛ ۷۷۲/۱۱، ۱۳۲/۱۴ـ۱۳۴، ۱۶۷؛ فـهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد چهارم؛ کاروان هند، ۵۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۹۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۸، ۴۷۶، ۵۰۲، ۵۰۹، ۵۲۶، ۶۰۴، ۶۴۳، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۵۹، ۸۴۴، ۸۶۶، ۸۶۸، ۸۸۱، ۱۰۶۷، ۱۱۱۶، ۱۲۱۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۳۴۶، ۱۳۶۶، ۱۴۷۵، ۱۴۷۷، ۱۵۳۷، ۱۵۴۰؛ کـتابشناسی نـظامی گـنجوی: مـنظومه‌های فارسی؛ هفت آسـمان؛ عـطاکـریم بـرق، «تأثیر فـارسی در زبـان بنگالی»، ایندوایرانیکا، جلد ۴۳، شمارهٔ ۱ـ۲، صص ۳۳ـ۳۴؛ عارف نوشاهی، «ترجمه‌های متون فـارسی بـه‌زبانهای شـبه‌قارهٔ هـند و پـاکسـتان»، دانش، شـمارهٔ ۱۴، تـابستان ۱۳۶۷ش، صـص ۸۹؛ عطاکریم برق، «تراجم آثار فارسی به‌زبان بنگالی»، قند پارسی، شمارهٔ ۶، زمستان ۱۳۷۲ش، صص ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱؛ شریف حسین قاسمی، «فهرست نسخه خطی و چاپی آثار گنجوی»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، ۱۹۹۵م، صص ۱ـ۹۸؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, 1/691, 815, 828, 852, 901-902; ***Mughals in India***, 45, 80, 187, 227.

برزگر

نظمی تبریزی (naz.mi-ye.tab.ri.zi)، نظام‌الدیـن عـلی، نـیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم تبریز بود و در همان‌جا برآمد. گوهرشناسی پـیشه‌اش بـود. در پـادشاهی جـلال‌الدیـن اکـبر گـورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به‌هندوستان رفت. مؤلف تذکرهٔ روز روشـن مـی‌نویسد نـظمی «مردی ساده‌لوح بود. روزی پادشاه به مقامی مـتفکر در بـعض مهمات سلطنت قیام داشت. نظمی فرا رسید عرضه داد که درین زمان اشعار تازه یافته‌ام، اگر اجازت شود بخوانم. پادشاه برآشفت و گفت که چه درجه گول هستی. اشعار حسین ثنایی که به مدارج بهتر از توست نمی‌شنوم، به مزخرفات تو کی گوش نهم. وی از این سخن شاهی هیچ متأثر نگردید.» اما مؤلف منتخب‌التواریخ می‌نویسد که «نظمی جوهر شـعرش از فـن جـوهرشناسی وی ظاهر است؛ طبعش به شعر ملایم است و دیوانی ترتیب داده که مشهور است.» دیوانی که در فـهرست نـسخه‌های خـطی فـارسی (۲۵۷۸/۳) به‌وی نسبت داده شده از نـظمی دیگـری است کـه مدت‌ها پس از وی روزگار به سر می‌برده و مرگ دوستی را در هـزار و هشـتاد و یک (۱۰۸۱ق) رثـا گـفته است. از نـظمی ساقینامه‌ای به‌جا مانده که نسخه‌ای دست‌نـویس از آن بـه‌شمارهٔ ۴۱۳/۲ در گنجینهٔ شیرانـی دانشگـاه پـنجاب لاهـور نگـه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۵۶، ۸۳۵؛ دانشمندان آذربایجان، ۵۵۲؛ روز روشـن، ۸۳۶؛ سـخنوران آذربـایجان، ۷۴۹ـ۷۵۱؛ شام غریبان، ۲۶۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱/۱۴۵؛ فهرست نسخه‌های

خطی فارسی، ۲۵۷۸/۳؛ ۲۸۸۸/۴؛ کاروان هند، ۱۴۴۴/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۳۵۵/۵؛ منتخب‌التواریخ، ۳۷۷/۳-۳۸۰؛ هفت اقلیم، ۱۴۲۵/۲.

جهان‌تاب

نظیر مشهدی (na.zir-e.maš.ha.di) / نظیری مشهدی، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. سخن تذکره‌نویسان در شرح زندگانی وی با یکدیگر ناهمخوان است. مؤلف خیرالبیان می‌نویسد نظیری مشهدی «مدتی مدید در هندوستان به سر کرده، به تاریخ شهور سنهٔ عشرین و الف [۱۰۲۰ق] از هند به مشهد مقدسه آمده، الیوم در آن آستان ملایک آشیان ساکن و به مدح‌سرایی آن سدهٔ عرش مرتبه مشغول و مشعوف است.» اما مؤلف روز روشن می‌نویسد: «در سنهٔ ثالث از مائهٔ یازدهم [۱۰۰۳ق] از وطن احرام حج و زیارات بست و بعد اکتساب این سعادت به عزیمت هند در جهاز نشست و به تباهی جهاز مصایب بسیار کشیده در بیجاپور رسیده و در زمرهٔ منشیان عادل شاه دوم [۹۹۸ - ۱۰۳۵ق] منسلک گردید.» تخلص او را بعضی نظیری و برخی نظیر نوشته‌اند، اما در اشعارش هر دو تخلص دیده می‌شود. چنان که مؤلف روز روشن می‌نویسد: او نخست «نظیری تخلص داشت، ملا نظیری نیشابوری از وی درخواست تبدیل تخلص نمود، وی به پاس خاطرش یای نسبت از تخلص خود ساقط کرد و ملانظیری [نیز] ده‌هزار روپیه به وی بخشید.» اما تقی اوحدی که در واپسین سال‌های زندگانی نظیری نیشابوری «در گجرات با وی معاشر و محشور بوده است، نظیر مشهدی را ندیده بود و نمی‌شناخته و دربارهٔ سفر هند و خریداری حرف آخر تخلص او چیزی ننوشته است.» از سروده‌های نظیر ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «نزدیک روی مشرب کوته‌نظرانست - در دیدهٔ ما جز نگه دور نگنجد.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۹۸؛ الذریعه، ۱۲۱۲/۹-۱۲۱۳؛ روز روشن، ۸۳۶-۸۳۷؛ شمع انجمن، ۴۵۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۲۴ (شمارهٔ ۱۴۰)؛ کاروان هند، ۱۴۴۴/۲-۱۴۴۹؛ کلمات‌الشعرا، ۱۱۲؛ مآثرالکرام، ۵۵-۵۶؛ منتخب‌اللطایف، ۴۰۷؛ نشتر عشق، ۱۵۶۹/۵-۱۵۷۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 458.

جهان‌تاب

نظیری مشهدی ← نظیر مشهدی

نظیری نیشابوری (na.zi.ri-ye.ney.šā.bu.ri)، میرزا محمدحسین، - ۱۰۲۱ / ۱۰۲۲ / ۱۰۲۳ق، شاعر ایرانی. میر تقی‌الدین کاشانی در خلاصة‌الاشعار اصل او را از جوین دانسته است. محمدحسین در نیشابور به دنیا آمد. زندگانی‌اش را با کار بازرگانی آغاز کرد. از جوانی به علم و ادب و شاعری روی آورد و به زودی در شعر و شاعری پرآوازه شد. در همان جوانی برای تجارت از خراسان به کاشان رفت و در مجالس مشاعرهٔ استادان مسلم آن هنگام کاشان، چون حاتم، فهمی، مقصود خرده، شجاع و رضایی شرکت می‌جست و به پیروی از غزل‌های طرحی آن مجالس طبع‌آزمایی می‌کرد. مثلاً در برابر این غزل طرحی «جای تو باشد، ایمای تو باشد» این غزل سرود: «فلک مزدور ایمای تو باشد - نوازد هر که را رای تو باشد» و «نیازارم ز خود هرگز دلی را - که می‌ترسم درو جای تو باشد.» میرتقی کاشی نیز در این باره نوشته است: «به‌واسطهٔ میل به شاعری و اختلاط خوش‌طبعان اشعار نیکو در جواب شعرا گفته، منظور نظر و مقبول خاطر مستعدان عراق [عجم] و آذربایجان گردید.» سپس ادامه می‌دهد که نظیری در ۹۹۲ق در کاشان بود و چند بیت از غزل‌های خود را بدو داده است. پس از آن که آوازهٔ دهش و بخشندگی عبدالرحیم خان‌خانان (- ۱۰۳۶ق) تا سرزمین‌های دوردست رفت و به گوش نظیری رسید، وی به قصد درآمدن به دستگاه خان‌خانان راهی دیار هند شد و در آگره به دیدار او رسید و با سرودن قصیده‌ای به ملازمت وی درآمد. از عنوان آن قصیده که «این قصیده در مدح صاحبیم ابوالفتح بهادر عبدالرحیم خان‌خانان بن بیرم‌خان هنگامی که به ایلغار از گجرات به دارالسلطنت آگره آمده بودند و اول مداحی و ملازمت این‌جا کرده بود، گفته شد» برمی‌آید که آن قصیده را در ۹۹۲ق سروده است، زیرا عبدالرحیم در این سال از گجرات به آگره رفت و در پاداش شکست‌دادن مظفر گجراتی لقب خان‌خانان گرفت. نظیری به‌کوشش و معرفی خان‌خانان به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ - ۱۰۱۴ق) راه یافت و چون در بدو ورودش به دربار، جشن و سروری برای تولد شاهزاده جهانگیر برپا بود، قصیده‌ای در میمنت آن جشن سرود و تقدیم داشت. از این قصیده چنین برمی‌آید که در آن هنگام نظیری حاسدان بسیار یافته بود و در پیوستن او به دربار اخلال می‌کردند، زیرا در ابیاتی از آن قصیده چنین می‌آورد: «جماعتی ز سفیهان تیره‌طبع دنی -

مدام در پیش افتاده‌اند همچو وبال / ز بی‌تمیزی این ناقدان بی‌مایه ــ گهر به قدر خزف گشته زر سرخ سفال / سزد که اختر نظم مرا به یک ساعت ــ توجه تو برون آورد از هبوط وبال.» وی در اوقات مختلف قصاید دیگری در مدح جلال‌الدین اکبر و فرزندانش سرود، اما در دربار اکبر به امتیازی خاص دست نیافت، از این رو بود که وابستگی خود را به دربار هنرپرور و ادب‌دوست خان‌خانان نگاه داشت. وی پس از چند سال که قصد سفر حج کرد، بدین مناسبت قصیده‌ای بدین مطلع برای خان‌خانان سرود: «ز هنر به خود نگنجم چو به خم می مغانی ــ بدرد لباس بر تن چو بجوشدم معانی» و در آن مخارج سفرش را از وی خواستار شد. صاحب مآثر رحیمی این سفر نظیری را در ۱۰۱۲ق یاد کرده است، اما از قصیده‌ای که با این عنوان «این قصیده نیز بعد از معاودت از مکهٔ معظمه به احمدآباد گجرات در مدح شاهزاده همایون نژاد شاهزاده مراد گفته شد» در مدح سلطان مراد پسر جلال‌الدین اکبر سروده است، دانسته می‌شود که این تاریخ نادرست است، زیرا سلطان‌مراد در ۱۰۱۲ق مرده بوده است. اما از قصیدهٔ دیگری که در مدح نواب خان‌اعظم محمدعزیز سروده است. معلوم می‌شود که این سفر در ۱۰۰۲ق صورت گرفته است. زیرا هنگامی که در راه دزدان و راهزنان عرب توشهٔ او را به غارت بردند به خان اعظم میرزا برادر همشیر جلال‌الدین اکبر که او نیز در همان هنگام در راه زیارت کعبه بود، پناه برد و وی را مدح گفت و با صله و انعامی که یافت سفر خود را به پایان برد. پس از بازگشت از سفر حج به دربار شاهزاده‌مراد در احمدآباد گجرات پیوست. در احمدآباد عمارتی برای خود ساخت و به تجارت روی نهاد و از این راه ثروتی اندوخت. در آن‌جا اوقات خود را به صحبت سخن‌سنجان و نکته‌پردازان می‌گذراند و همیشه فصحا و شعرای مسافر و مجاور هند را بسیار می‌نواخت و زبان آنان را به مدح و ثنای خود می‌گشود. در ۱۰۰۴ق که نظیری در ملازمت خان‌خانان به دکن رفت، در راه از مندو گذشت و در آن‌جا به دیدار شیخ غوثی مندوی، مؤلف تاریخ گلزار ابرار رفت. در این سفر شاعرانی، چون انیسی، شریف کاشی، کامی سبزواری و ملا بقایی نیز همراهش بودند. در این هنگام به تحصیل علوم دینی پرداخت. نخست از شیخ غوثی عربی و سپس از مولانا حسین جوهری تفسیر و حدیث آموخت. به نوشتهٔ گلزار ابرار، دوازده سال پیش از مرگش، یعنی در حدود ۱۰۰۸ق گوشه‌نشین شد. نظیری در دو سه قصیده این عزلت خود را یاد کرده است، اما در عین حال مداحی پادشاهان و امرا را نیز می‌کرده است. مثلاً، قصیده‌ای که با این مطلع آغاز می‌شود «چندی به غلط بتکده کردیم حرم را ــ وقت است که از کعبه برآریم صنم را» یکی از آن قصاید است. نظیری همچنان شاهزاده مراد را می‌ستوده، اما از مدح مشوق و پشتیبان اصلی خود، یعنی خان‌خانان نیز غافل نبود، تا آن‌که جلال‌الدین اکبر در ۱۰۱۴ق درگذشت و پسرش نورالدین جهانگیرشاه گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) به تخت شاهی برآمد. جهانگیر که خود سخن‌شناس بود و ذوقی سلیم داشت، چون شهرت شاعری نظیری را شنید، وی را به دربارش خواند. آورده‌اند نخستین‌بار که نظیری به دربار جهانگیر رسید، قصیده‌ای در حضور جهانگیر برخواند که در آن به زیبایی، ممدوح غایب خود، خان‌خانان را ستوده بود. جهانگیرشاه از وی پرسید که آیا این قصیده را برای خان‌خانان نیز خوانده، در این صورت او چه گفته است. نظیری پاسخ داد که آن را برای خان‌خانان خوانده و او به وی اعتراض کرده که ترک ادب کرده است. جهانگیرشاه از این پاسخ دلشاد شد و او را به انواع الطاف شاهی مفتخر ساخت. نظیری در ۱۰۱۹ق، سال پنجم شهریاری جهانگیر، در دربار وی حاضر شد و قصیده‌ای در تتبع این قصیدهٔ انوری «باز این چه جوانی و جمال است جهان را ــ وین حال که نو گشت زمین را و زمان را» سرود و آن را از حضور شاه گذراند و هزار روپیه و اسب و خلعت گرفت. جهانگیر در توزک جهانگیری از این قصیده یاد کرده است. یک بار جهانگیر فرمان سرایش شعری را برای کتیبهٔ کاخی به او داد و نظیری غزلی را با این مطلع از نظر وی گذراند: «ای خاک درت صندل سرگشته سران را ــ بادا مژه جاروب رهت تاجوران را.» جهانگیر نیز در صلهٔ آن سه هزار بیگه (هر بیگه صدوبیست پای مربع است) زمین به او انعام داد. در ۱۰۲۰ق از گجرات به آگره رفت، دیوان اشعارش را به خان‌خانان پیشکش کرد و باز به گجرات بازگشت. در همان‌جا بود تا درگذشت. سال درگذشت نظیری در کتب تذکره به اختلاف یاد شده است، اما از مادهٔ تاریخ‌هایی که به‌جا است، ۱۰۲۱ق درست‌تر می‌نماید. پیکرش را در محلی به‌نام تاجپوره در احمدآباد گجرات به‌خاک سپردند؛ گورش برجا است و گنبدی بر آن ساخته‌اند. نظیری به سبب اشتغال به پیشهٔ بازرگانی و بهره‌مندی از صله‌های کلانی که در برابر قصیده‌هایش دریافت می‌داشت، زندگانی امیرانه‌ای به هم زده و در شمار خواجگان درآمده بود. به همین سبب ملا عبدالباقی نهاوندی در مآثر رحیمی او را در ردیف امرا جای داده است. وی در فن زرگری نیز استاد بود. نظیر نیشابوری یکی از

شعرای همروزگار او بود که به دربار ابراهیم دوم عادل‌شاه (۹۸۷ ــ ۱۰۳۵ق) در دکن بستگی داشت. وی و نظیری «برای تقرر تخلص با هم درآویختند. این گفت این تخلص را بگذار و آن می‌گفت تو تخلص دیگر پیدا کن. آخر قرار بر این افتاد که نظیری نیشابوری صاحب مال است ده‌هزار روپیهٔ خود موافق عدد "یا" به این نظیری مفلس بدهد که او "یا" را دور کرده نظیر برای خود تخلص نگاه دارد.» برخی پنداشته‌اند آن نظیری که در شمار دنبال‌کنندگان و به پایان برندگان بهمن‌نامهٔ آذری بوده، همین نظیری نیشابوری است، اما چنین نیست، بلکه آن نظیری از شاعران سدهٔ نهم و از پرورش یافتگان خواجه عمادالدین محمود گاوان (ــ ۸۸۶ق) بود و در دربار پادشاهان بهمنی به تشویق آن وزیر سمت ملک‌الشعرایی یافته و با شاعری دیگر به نام ملا سامعی که او هم در به پایان رساندن بهمن‌نامه دست داشته، همروزگار بوده است. نظیری با ثنایی مشهدی و شکیبی اصفهانی دوست بود و با شاعرانی چون ظهوری، ملک قمی، عرفی، شکیبی و انیسی نزاع داشت. مثلاً، یک بار خان‌خانان نامه‌ای به انیسی نوشت که در حاشیهٔ آن به نظیری هم سلامی کرده بود و آن بر نظیری ناگوار آمد و این قصیده را در گله گذاری آن سرود: «مدی دو سه مخصوص دل ما نکشیدی ــ مخدوم چنین یاد نکرده است خدم را / ما نام خود از حاشیه شستیم کزین پس ــ مهمان طفیلی نتوان برد قلم را.» اوحدی بلیانی در عرفات‌العاشقین آورده است که در ۱۰۲۰ق ظهوری و ملک قمی دیوان خود را نزد نظیری فرستادند و او پاسخ یک‌یک غزل‌ها را نوشته است. در این بیان مبالغه است، زیرا نظیری یکی دو سال پس از تاریخ یاد شده، مرده بود. در این صورت چگونه ممکن است در این مدت کم هزاران غزل قمی و ظهوری را پاسخ داده باشد؟ چون عرفی نظیری را اصلاً قابل خطاب نمی‌دانست، نظیری در یکی از قصایدش به او بدزبانی کرده و دشنام داده است. نظیری به قدمت خدمت در نزد خان خانان بر دیگران مقدم و به همین سبب بسیار محترم بوده است و اگر چه عرفی خود را از همهٔ بزرگان گذشته و معاصر برتر می‌شمرد، ولی برتری نظیری هم در روزگارش بر عرفی قابل قبول بود؛ زیرا جلای فکر و شکوه سخن نظیری و پختگی و یکدستی الفاظ و مهارت او در بیان معانی بیش از عرفی بوده است. میرزا صائب هم به این نکته اشارهٔ صریح دارد و ضمن اعتراف به فروتر بودن خود از مقام نظیری چنین می‌گوید: «صائب چه خیال است شوی همچو نظیری ــ عرفی به نظیری نرسانید سخن را.» رسمی قلندر نیز به صراحت به سخنوری نظیری اعتراف کرده است، آن‌جا که در مدح میرزا عبدالرحیم‌خان‌خانان و ذکر سخنوران درگاهش گوید: «ز ریزه‌چینی خوانت نظیری شاعر ــ رساند کار به جایی که شاعران دگر / کنند بهر مدیحش قصیده‌ها انشا ــ که خود ز رشک فتد در دل سخن‌پرور / ز نوک خامهٔ او مضطرب دل گردون ــ ز رشک نامهٔ او تشنه‌لب لب کوثر / لباس لفظ شود تنگ در بر معنی ــ گهی که بکر معانیش بفگند چادر.» وی مانند استادان پایان سده‌های هشتم و نهم هجری قصیده‌هایش را گاه به استقبال از قصیده‌سرایان بزرگ قدیم و گاه به استقلال می‌ساخت. سخنش روان است و ترکیب‌ها و تعبیرهای نو فراوان دارد. در یافتن مضمون‌های باریک و در تخیل چیره دست است. در تشبیهات حسی و عقلی و خیالی و مرکب و ارسال مثل توانا و در وصف اشخاص و احوال و توضیح احساسات بسیار مقتدر است. در غزل تتبع استادان قدیم، چون سعدی و حافظ می‌کرده است. منزلش مجمع فاضلان و اهل ادب بود. تقی‌الدین اوحدی بلیانی که مدتی با نظیری دوست و معاشر بود، در این‌باره می‌نویسد: «در گجرات منزلی پادشاهانه ساخت و به فراغت و رفاهیت می‌گذرانید، همیشه جمعی از اعزهٔ اکابر و اصاغر در مجمع او حاضر بودند و هنگامهٔ شعر و صحبت در منزل او به‌غایت گرم بود. در هزار و شانزده که مؤلف در آن حدود واقع شد، تا زمان درگذشتن وی همیشه صحبت اتفاق می‌افتاده. او را منفعتی عظیم از تجارت و زراعت و تکلف حضرات به هم می‌رسید و همه را صرف احباب و فقرا می‌کرد. از جمله در همان سال که فوت می‌شد نزد مخلص حساب کرد، بیست و یک هزار روپیه هوایی به هم رسانده بود، والحق پدر و مادر درویشان و فقیران بود، نفع عظیم از او به اهل استحقاق می‌رسید.» او شاعری با تفکری فلسفی و عرفانی است و این اندیشه را غالباً با آرایش‌های اشراقی همراه می‌کند و اشعارش نشان از تأثیراتی از زندگانی‌اش در هند دارد. در ترکیب‌بندها و غزل‌های او بسیار می‌توان به این گونه اندیشه‌های فلسفی و عرفانی بازخورد. یکی از ترکیب‌بندهای معروفش، دوازده بند است و هر بند آن در ستایش یکی از دوازده امام شیعیان اثنی‌عشری است. شماری بسیار از قصیده‌هایش در ستایش خداوند، پیامبر(ص) و امامان(ع) است. وی به بی‌دینان به بدی می‌نگریست، بدین‌سبب در قصیده‌ای که به مدح شاهزاده مراد سروده به تعریض بر مذهب الهی و دخالت ابوالفضل علامی و فیضی فیاضی که به بدمذهبی معروف بوده‌اند، تاخته و شاهزاده

را به نیکو اعتقادی و مخالفت با الحاد ستوده است. دیوان اشعارش که آن را به کتابخانهٔ خان‌خانان تقدیم داشته بود، شامل ده‌هزار بیت در قصیده، ترکیب‌بند، غزل، قطعه و رباعی است. دیوانش در هند و ایران (لکنو، ۱۸۷۴م و تهران، ۱۳۴۰ش) و مجموعهٔ غزل‌هایش نیز جداگانه در هند (لاهور، ۱۹۲۸م) چاپ شده است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۷۳۸-۷۱۱/۲؛ بهارستان سخن، ۴۴۲-۴۴۴؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۷۴-۷۸؛ تاریخ ادبیات‌ایران، براون، ۱۶۸/۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۸۹۷/۵-۹۱۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۰۰/۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۰۴/۲؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۵۰-۳۵۱؛ خزانهٔ عامره، ۴۳۶-۴۳۹؛ دیوان انوری، ۹/۱؛ دیوان نظیری نیشابوری، تصحیح مظاهر مصفا؛ دیوان نظیری نیشابوری، تصحیح محمدرضا طاهری، ۳۸۶-۳۹۱؛ الذریعه، ۱۲۱۳/۹؛ روز روشن، ۷۰۸-۷۱۱؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۲۳۶-۲۳۷؛ ریحانة‌الادب، ۲۲۰/۴؛ سرو آزاد، ۲۴-۲۶؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، ۳۰۹، ۳۱۰، ۴۱۰-۴۲۷؛ شعرالعجم، ۱۱۲/۳-۱۳۸؛ شمع انجمن، ۴۵۳-۴۵۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۲۳، شمارهٔ ۱۳۹؛ طبقات اکبری، ۵۱۴/۲-۵۱۵؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۴۵۶-۴۶۸؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۴۴۱/۳-۴۴۲؛ فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ۶۸۹/۲-۶۹۱؛ کاروان هند، ۱۴۴۹/۲-۱۴۵۶؛ کلمات‌الشعرا، ۱۱۲؛ مآثر رحیمی، ۱۱۵/۲-۲۹۳؛ المآثر والآثار، ۱۷۷-۱۷۸؛ مجمع‌الخواص، ۲۱۹-۲۲۰؛ مجمع‌الفصحا، ۴۸/۲-۴۹؛ مشاهیر ایرانی شبه‌قاره، ۱۸۳-۱۸۴؛ منتخب‌التواریخ، ۳۷۵/۳؛ منتخب‌اللطایف، ۴۰۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۹۰۹/۲-۹۱۰؛ میخانه، ۷۸۵-۸۰۰؛ نتایج‌الافکار، ۷۱۳-۷۱۸؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۶/۵-۳۷۷؛ هفت اقلیم، ۲۷۵/۲؛ غلام‌سرور، «شعرای ایرانی‌نژاد در شبه‌قاره»، هلال، جلد ۱۱، شمارهٔ ۲، صص ۲۴-۲۵؛ یاسین رضوی، «نظری به اشعار نظیری نیشابوری»، همان‌جا، جلد ۱۴، شمارهٔ ۷، صص ۳۲-۳۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 458.

حجتی

نعمت‌الله نارنولی فیروزپوری (neɛ.ma.tol.lāh-e.nār.naw.li-ye. fi.ruz.pu.ri)، میرسیدجلال‌الدین نعمت‌الله فرزند عطاءالله، ـ ۱۰۷۲ / ۱۰۷۷ق، صوفی قادری و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در نارنول به‌دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات در زادگاهش، به‌گشت و گذار پرداخت. علم هیئت را در جونپور از شیخ محمد افضل جونپوری (۹۷۷ ـ ۱۰۶۲ق) آموخت. به‌روایتی، خرقهٔ خلافت قادریه را از شیخ شمس‌الدین ابوالفتح محمدالشریف، و به‌واسطهٔ او از شیخ بهاءالدین انصاری، گرفت. گویند وقتی به شهر اکبرنگر، معروف به راج‌محل، در بنگال رسید، سید محمد قادری راج‌محلی، از مشایخ نام‌دار قادریه در بنگال، که در آن هنگام در بستر مرگ بود از فرزندانش خواست تا نعمت‌الله بر پیکرش نماز گزارد و نعمت‌الله نیز چنین کرد و چندی در راج‌محل ماند و در این مدت مردم بسیاری، از جمله شاه‌شجاع، پسر شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق)، که حاکم بنگاله بود، با فرزندان و بسیاری از بزرگان درگاهش به سید نعمت‌الله دست ارادت دادند. سید نعمت‌الله در چهل‌وپنج سالگی، در فیروزپور در چهار مایلی راج‌محل رحل اقامت افکند و خانقاهی در آن‌جا بنیاد نهاد و مریدان بسیار یافت و خانقاهش پیوسته پر رونق و پررفت‌وآمد بود. «شاه‌شجاع به او طرفه اعتقادی داشت و اکثر به منزل او رفته استفاده می‌نمود.» (مرآة‌العالم، ۴۱۶) پس از شکست شاه‌شجاع از برادرش اورنگ‌زیب و فرارش از بنگال (۱۰۷۰ق)، اورنگ‌زیب به معظم‌خان حاکم بنگال بفرمود تا سید نعمت‌الله را به دربار شاهی بفرستد. نعمت‌الله در این هنگام پیر و معلول بود (دو پایش شل گشته بود) و چون فرزندانش که از دست فرستادگان معظم‌خان به‌تنگ آمده بودند از او خواستند تا راه دربار دهلی را پیش گیرد، سید نعمت‌الله در پاسخ فرمود که «پای‌های ما را خدای تعالی برای همین شل کرده است که بر درهای اهل دول نگرداند، شما به جمعیت خاطر باشید که ما از این تکلیفات فارغیم و نیز در هندوستان مثل مشهور است که هنوز دهلی دور است.» (مرآة‌الخیال، ۱۴۴) سرانجام نیز اورنگ‌زیب وی را از رفتن به دربار دهلی معاف کرد و از آن پس هم به خط خود به او نامه می‌نوشت و سید نعمت‌الله پاسخ نامه‌های پادشاه را می‌نوشت و می‌فرستاد. سید نعمت‌الله در پیری درگذشت. وی مریدان و خلفای بسیاری داشت که پس از او به ترویج آموزه‌ها و آداب و افعال سلسلهٔ قادریه در بنگال پرداختند. از آثار سید نعمت‌الله، تحفة‌المبتدی، در شریعت و طریقت و حقیقت و نصیحت است، که وی آن را برای پسرش شیخ محمد نوشته است. تحفة‌المبتدی کتابی است از نوع «ایمان و احکام»ها، ولی پرمغزتر و صوفیانه‌تر، آمیخته با سروده‌های پندآمیز صوفیانه. از این اثر نسخه‌ای در کتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد (به‌شمارهٔ ۱۱۶۵) نگه‌داری می‌شود. اثر دیگر او تفسیر و ترجمهٔ قرآن، با

عنوان تفسیر جهانگیری است که وی آن را در روزهای اقامتش در دهلی در زمان پادشاهی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) ساخته است. سید نعمت‌الله به‌فارسی شعر هم می‌سرود و قصیده‌ای از او، در حمد و توحید، در سی‌وچهار بیت در مرآة‌الخیال نقل شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۲/۲، ۲۰۸، ۶۵۳؛ الذریعه، ۱۲۱۶/۹؛ صبح گلشن، ۵۳۱-۵۳۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۳۹/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۹۰۲/۲؛ مرآة‌الخیال، ۱۴۲-۱۴۷؛ مرآة‌العالم، ۴۱۶؛ مقالات مولوی محمدشفیع، ۱۹۰/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۴۳۵/۵-۴۳۶؛

A History of Sufism in India, 2/72, 145-147, 368, 374, 427.

برزگر

نعمت‌الله هروی (ne'.ma.tol.lāh-e.ha.ra.vi)، خواجه نعمت‌الله سامانی فرزند حبیب‌الله هروی، ز ۱۰۲۴ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش که باید از مردم هرات بوده باشد در خدمت اکبر شاه گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) به سر می‌برد و سی و پنج سال پایانی زندگی خود را در دستگاه گورکانیان هند گذراند و در ۱۰۰۳ق درگذشت. خواجه نعمت‌الله هم که از آغاز زندگانی او آگاهی چندانی در دست نیست، در ۹۹۳ق کتاب‌دار کتابخانهٔ خان‌خانان عبدالرحیم‌خان (۹۶۴ــ۱۰۳۶ق) بود. در ۱۰۰۶ق به خدمت جهانگیر گورکانی در آمد و تا ۱۰۱۷ق نزد او شغل واقعه‌نویسی داشت. گفتنی است که جهانگیر در ۱۰۱۴ق به پادشاهی رسید و از این رو هروی از دورهٔ شاهزادگی جهانگیر در خدمت او به سر می‌برد. در ۱۰۱۷ق به خدمت خان‌جهان لودی (۹۸۸ــ۱۰۴۰ق) سردار برجستهٔ افغانی تبار دولت گورکانی هند پیوست. در ۱۰۱۸ق همراه خان‌جهان که برای انجام مأموریت جنگی رهسپار دکن بود بدان‌جا رفت و در این سفر با میان هیبت‌خان بن سلیم‌خان کاکر از مردم سامانه که وی نیز در دستگاه خان‌جهان خدمت می‌کرد آشنا شد و به تشویق او در ۱۰۲۰ق شروع به نوشتن کتابی در تاریخ عمومی افغانان به نام تاریخ خانجهانی و مخزن‌افغانی / مرآت‌الافاغنه کرد و آن را در ۱۰۲۱ق به انجام رساند، ولی تا ۱۰۲۴ق مطالبی بدان می‌افزود. از زندگی وی پس از آن هیچ آگاهی در دست نیست.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۱۲/۵-۱۷۱۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۶۱/۲-۵۶۲، ۵۶۸؛ تاریخ نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۲۳۵-۲۴۰؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۸۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۰۷۴/۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۵۹/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۲۴/۱۰-۶۲۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۷۲؛ مرآت‌العلوم، ۱۵/۱؛

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 2/1141-1142; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 210-211; *Mughls in India*, 376; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/393.

شکورزاده

نعمت حسین جونپوری (ne'.mat.ho.seyn-e.jun.pu.ri)، فرزند ولایت‌حسین عمری، ۱۲۱۷ ــ بدایون ۱۲۸۰ق، دانشمند دینی شیعی، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. عربی را از شیخ عنایت مخدوم و سخاوت‌علی جونپوری فراگرفت. رسایل کوتاه منطق را نزد خادم‌حسین بنارسی، خلاصة‌الحساب و شرح سلم و شرح عقاید نسفیه و رشیدیه را نزد مولانا قدرت‌علی، مختصر نافع را نزد آقا اسماعیل ایرانی، فرایض شریفیه را نزد فضل رب بنارسی و برخی کتاب‌های حکمت و منطق را نزد شیخ عطاحسین بنارسی خواند. سپس به‌خدمت شرکت هند شرقی انگلیس درآمد. به منطق و فلسفه علاقهٔ فراوان داشت و به‌فارسی و اردو / هندی شعر می‌سرود. از آثارش: ۱ــ شرح زبدة‌الصرف که گویا گزارش کتاب فارسی زبدة‌الصرف ظهیر بن محمود علوی در صرف عربی است؛ ۲ــ رسالهٔ میراث و فرایض؛ ۳ــ رسالهٔ عروض و قافیه.

منابع: مطلع انوار، ۶۸۴؛ نزهة‌الخواطر، ۵۲۰/۷.

برزگر

نعمت خان عالی، میرزا محمد شیرازی ← عالی

نعمت صفوی (ne.mat-e.sa.fa.vi)، نعمت‌اله‌خان فرزند نواب روح‌اله‌خان فرزند خلیل‌اله‌خان یزدی حسینی نعمت‌اللهی، ــ ۱۱۴۷ق، شاعر ایرانی. از سادات شاه‌نعمت‌اللهی و از خاندان میرمیران بود و نسبش نیز به پادشاهان صفوی می‌رسید. پدرش میربخشی عالمگیر یکم (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) و او خود

نیز در پادشاهی فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) و محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) یک‌چند در خدمت قراول‌بیگی و مدتی نیز صوبه‌دار پتنا بود. نعمت‌الله‌خان نزد عبدالغنی‌بیگ مشق سخن می‌کرد، و چنان که مؤلف سفینهٔ خوشگو می‌گوید، شاعر صاحب‌دیوان بود. او در سروده‌هایش نعمت و گاه نیز نعمت‌الله تخلص می‌کرد. اما از دیوانش جز ابیاتی پراگنده، نشانی به جا نمانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «گل و شکوفه ازین باغ می‌رود نعمت ــ نشسته ز چه ای بی‌خبر تو هم برخیز.»

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۱۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۲۰/۴-۱۶۲۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۹۷-۱۹۸؛ سفینهٔ هندی، ۲۱۸؛ صبح گلشن، ۵۱۲؛ همیشه‌بهار، ۲۵۳-۲۵۴.

جهان‌تاب

نعمت عظمی (neε.mat-e.oz.mā)، کتابی در تفسیر قرآن به‌فارسی نوشتهٔ نورالدین محمد شیرازی، معروف به نعمت‌خان‌عالی (ــ ۱۱۲۱ق / ۱۷۰۹م)، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. مؤلف این اثر را در ۱۱۱۲ق / ۱۷۰۰ ــ ۱۷۰۱م در دهلی آغاز کرده و در ۱۱۱۵ق / ۱۷۰۳ ــ ۱۷۰۴م به انجام رسانده و به اورنگ‌زیب اهدا کرده است. این اثر در دو بخش تدوین یافته است: بخش نخست دربردارندهٔ سوره‌های یک تا شانزده و بخش دوم دربردارندهٔ سوره‌های هفده تا صد و چهارده است. مؤلف همچنین در نعمت عظمی اشعاری از خود و دیگر شعرا را نیز آورده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۳۳۷ در گنجینهٔ کرزن و ۵/۶۸۴ در کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکنو نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۹۸/۱؛ الذریعه، ۲۳۳/۲۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو، ۲۳؛ علی صدرایی خویی، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجهٔ محمودآباد لکهنو»، میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، ۴۶۹؛ *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, 246.

فتح‌نیا طبری

نعیم‌الدین قریشی (na.i.mod.din.qo.ray.ši)، فرزند عبدالحکیم، دهلی ۱۹۴۸م ــ　، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، در ۱۹۶۸م از دانشکدهٔ ذاکر حسین (دانشکدهٔ دهلی) دانشنامهٔ لیسانس زبان و ادبیات فارسی و نشان زرین دریافت کرد. در ۱۹۷۰م دورهٔ فوق لیسانس و در ۱۹۸۴م دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی را به‌پایان برد. سپس در بخش فارسی رادیو سراسری هند به کار سرگرم شد. در زبان‌های اردو، انگلیسی و هندی نیز مهارت دارد. از آثارش: ادبیات فارسی در هند قبل از تیموریان هند، به‌زبان اردو (دهلی، ۱۹۸۵م)؛ «میرزادهٔ عشقی، شاعر انقلاب ایران» (دهلی، ۱۹۶۸م)؛ «میرزا غالب یک شاعر فارسی‌زبان» (دهلی، ۱۹۶۹م) که در مجلهٔ فکر نو به‌چاپ رسیده‌اند؛ «ارتقای غزل فارسی» به‌اردو که در مجلهٔ شاه‌جهان به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۹۷۹م). نعیم‌الدین قریشی چندین داستان کوتاه فارسی را به اردو ترجمه کرده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۴۲/۲؛ گنج شایگان، ۱۵۸.

رسولی

نعیم‌الله بهرایچی (na.i.mol.lāh-e.bah.rā.ye.či)، نعیم‌الله بن غلام قطب‌الدین بن غلام‌محمد بن آدم بن المبارک بن جلال بن نصیرالدین علوی نقشبندی، بهرایچ ۱۱۵۳ ــ همان‌جا ۱۲۱۸ق، صوفی نقشبندی مظهری و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در شهر بهرایچ (در ۶۵ مایلی شمال خاوری لکنو) به‌دنیا آمد. مقدمات علوم را نزد استادان زادگاهش آموخت. چند بار به لکنو و دهلی سفر کرد و از مولوی محمد خلیل در لکنو و مولوی امام‌بخش در شاه‌جهانپور و مولوی شهاب‌الدین در بریلی دانش آموخت. در ۱۱۷۷ق به لکنو سفر کرد و ملازم علامه محمد ولی انصاری لکنویی شد و برخی کتب معقول و منقول را از وی آموخت و حساب و فرایض را از مفتی عبدالرب لکنویی فراگرفت. در ۱۱۸۶ق که شیخ محمدجمیل نقشبندی، از خلفای میرزا مظهر جان‌جانان (ــ ۱۱۹۵ق) به لکنو آمد، نعیم‌الله بدو دست ارادت داد و چندی ملازم او شد و اذکار و اشغال طریقت نقشبندی را از او آموخت. اندکی بعد به دهلی سفر کرد و ملازم میرزا مظهر جان‌جانان شد و چهار ماه با او گذراند. در ۱۱۸۹ق بار دیگر به دهلی رفت و باز به خدمت جان‌جانان پیوست و چهارسال در حلقهٔ مریدان وی به سر برد و از او اجازهٔ ارشاد گرفت. در این مدت از حاجی احمد دهلوی، حدیث و از شیخ سلطان یوسف ختلانی، قرائت و تجوید آموخت. سپس به لکنو بازگشت و مدتی در آنجا به ارشاد

طالبان پرداخت. آنگاه به دهلی و پانی‌پت سفر کرد و یک سالی را در صحبت قاضی ثناءالله عثمانی پانی‌پتی به‌سر برد. سرانجام به لکنو و بهرایچ بازگشت و بقیهٔ عمرش را به ارشاد و تعلیم و تدریس گذراند. از آثارش: ۱ـ بشارات مظهریه در فضایل حضرات طریقهٔ مجددیه که نعیم‌الله آن را در ۱۲۰۴ق به‌درخواست محمد ماه بهرایچی در سرگذشت و سخنان و کرامات جان‌جانان و ذکر خلفای او نوشته است. این اثر در دو مقصد تدوین یافته است: **مقصد یکم** در پنج باب است: یک) ولادت جان‌جانان، دو) تبار او، سه) روی آوردن وی به زهد و عبادت، چهار) سلسلهٔ مشایخ وی. پنج) شرح احوال برخی مشایخ او. **مقصد دوم** در شش باب است: یک) زندگی و سجایای جان‌جانان، دو)، مجالس ایشان، سه) تعالیم وی، چهار) کراماتش، پنج) مرگ وی. شش) ذکر خلفایش. خاتمه گزیده‌ای از سروده‌های جان‌جانان است. از بشارات مظهریه نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.220) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ـ معمولات مظهریه (کانپور، ۱۲۸۴ق / ۱۸۶۷م) در سرگذشت جان‌جانان، از تولد تا مرگ و معمولات مجالس ایشان است و تعویذاتی برای درمان بیماری‌های گوناگون نیز در آن آمده است؛ ۳ـ احوال نعیم‌الله بهرایچی که زندگینامهٔ خودنوشت کوتاه نعیم‌الله است و در ۱۲۰۸ق نوشته شده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود؛ ۴ـ انفاس‌الاکابر؛ ۵ـ حاشیه بر رسالهٔ میرزاهد؛ ۶ـ حاشیه بر ملاجلال؛ ۷ـ مکتوبات میرزا مظهر جان‌جانان.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۴/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۴۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۴۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۹۱/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۹۳، ۲۰۳۰، ۲۰۳۱ـ۲۰۳۱، ۲۲۸۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۳۷/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۵۲۲/۷ـ۵۲۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/363; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 461; *A History of Sufism in India*, 2/26, 247; *Mughals in India*, 364; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1032-1034.

برزگر

نغمهٔ عندلیب (naq.me.y-e.an.da.lib) / چهار باغ، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح حال و نمونهٔ اشعار چهارصد و پنجاه شاعر فارسی‌گوی هند، تألیف نجم* طباطبایی، ادیب و شاعر شبه قاره. مؤلف این تذکره را در ۱۲۶۱ق / ۱۸۴۵م به‌نام واجدعلی‌شاه (۱۲۵۸ـ۱۲۷۲ق) تدوین کرده است. این اثر دربردارندهٔ شرح حال شاعران کهن و جدید و به‌ترتیب الفبا در دو روضه است: روضهٔ نخست در پنج بهار: ۱ـ دستور فارسی، ۲ـ انواع شعر فارسی، ۳ـ صنایع شعری، ۴ـ وزن، قافیه و ردیف و ۵ـ شرح حال و آثار شاعران. روضهٔ دوم در دو حدیقه: حدیقهٔ نخست در موسیقی یونان و حدیقهٔ دوم در موسیقی هندی. این تذکره بیشتر شرح حال شاعران نزدیک به روزگار مؤلف را دارد. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ or.1811 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۶۹/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان، ۱۴۴/۳، ۲۱۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۶۰/۲ـ۳۶۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۵۹؛ الذریعه، ۲۳۷/۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۴/۱۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۶۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/978, 1014; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 447; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/148, 901; *Mughals in India*, 365.

دانشنامه

نغمهٔ هند (naq.me-ye.hend)، هفته‌نامهٔ سیاسی و اجتماعی، به سه زبان انگلیسی، فارسی و اردو که در لاهور منتشر می‌شد. تاریخ انتشارش، اوت ۱۸۸۷م / ذیقعده یا ذیحجهٔ ۱۳۰۴ق و ناشرش محمد یوسف‌علی‌خان فرزند نجف‌علی‌خان پیشخدمت نواب نوازش‌علی‌خان بود. بخش‌های فارسی و اردوی این هفته‌نامه را محمدیوسف‌علی‌خان می‌نوشت و در این کار مولوی وحیدالدین پانی‌پت با او همکاری داشت.

منابع: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۳۰۴/۱، ۳۰۶.

The Panjab press, 95.

مرتضوی

نفایس‌الاسمار ← غلام‌حیدر اله‌آبادی

نفائس‌اللغات (na.fā.e.sol.lo.qāt)، فرهنگ اردو به فارسی از اوحدالدین بلگرامی نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. مؤلف این

اثر را در ۱۲۵۳ق / ۱۸۳۷م در روزگار محمدعلی پادشاه اوده (۱۲۵۳ ــ ۱۲۵۸ق) تدوین کرده است. در این فرهنگ، زبان اردو که مرکب از واژه‌های فارسی، عربی، هندی و گاه نیز ترکی است، اصل قرار گرفته و معانی هر واژه به عربی و فارسی بیان شده است. ترتیب واژه‌ها بر اساس حروف تهجی است و برای واژه‌های عربی اعراب به کار رفته است. در بیان معانی واژه‌های فارسی اشعاری از طالب آملی، ظهوری ترشیزی، خاقانی شروانی، وحشی بافقی، امیرخسرو دهلوی، سعدی، حزین لاهیجی، وحید قزوینی، طغرای مشهدی، شفایی اصفهانی، حسین خوانساری، ابوالحسن مقدسی، نظام دستغیب، زیب‌النسا، قاسم مشهدی و سلمان ساوجی استشهاد شده و برای معانی کلمات عربی شواهدی از کلام آن زبان بیان شده است. نفائس‌اللغات اولین فرهنگ اردو به‌فارسی است و در نگارش فرهنگ‌های بعدی از جمله خزانة‌اللغات از آن بهره گرفته شده است. بسیاری از مردم هند و پاکستان برای یادگیری زبان فارسی از این فرهنگ استفاده کرده‌اند. این اثر چندین‌بار، از جمله در ۱۲۵۷ق در لکنو به‌چاپ رسیده است.

منابع: فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۲۵ـ۲۲۷؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۲۵۷/۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانۀ گنج‌بخش، ۳۲۱/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۷/۶؛ ۳۱۳/۱۴؛ مؤلفین کتابهای چاپی فارسی، ۷۰۳/۱.

فتح‌نیا طبری

نفائس‌المآثر (na.fā.e.sol.ma.ā.ser)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح حال و نمونۀ اشعار چهارصد و نود و سه شاعر ایرانی و هندی فارسی‌گوی تألیف کامی قزوینی، ادیب و شاعر ایرانی سدۀ دهم هجری. مؤلف این تذکره را در ۹۷۳ق آغاز کرده و در ح‌۹۸۲ق به‌پایان رسانیده است. این اثر در یک مطلع، بیست و هشت بیت (= باب)، یک قطعه و یک مقطع در شرح احوال شاعران روزگار مؤلف و همچنین برخی شعرای دربار شاهان و امرا از روزگار بابر (۸۴۲ ــ ۹۱۱ق) تا جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) است. برخی از موضوع‌های آن‌ها در برخی نسخه‌ها با هم متفاوت است. مطلع در حمد و نعت، چگونگی نظم و نثر، سبب تألیف، مدح هندوستان و جلال‌الدین اکبر و اصناف سخن است. باب‌ها دربردارندۀ احوال سی‌صد و پنجاه تن از شعرا به‌ترتیب الفبا، قطعه در تاریخ گجرات و گزارش رویدادهای ۹۸۰ ــ ۹۸۵ق است. مقطع در سه مطلب است: مطلب نخست در تاریخ بابر از ولادت تا وفات، فتوحات و تجهیزات نظامی و شاهکارهای ادبی وی و قطعات تاریخی و شش شعر و یک رباعی از بابر، مطلب دوم در تاریخ روزگار همایون (۹۳۷ ــ ۹۶۳ق) از جلوس تا وفات، فتوحات و لشکرکشی‌های وی، قطعات تاریخی و شصت‌وهشت شعر از همایون و مطلب سوم در تاریخ جلال‌الدین اکبر از تولد تا ۹۸۲ق، فتوحات وی، شرح عمارات و قطعات تاریخی و بیست و شش شعر از جلال‌الدین اکبر است. مؤلف در این اثر به شرح احوال شعرای متقدم، مانند اوحدی اصفهانی، جامی، میرحسینی، امیرخسرو دهلوی و ظهیر فاریابی نیز پرداخته و همچنین مطالبی دربارۀ شهر هر شاعر و حکایات و اشعاری که به آن تعلق داشته آورده است. وی شرح تاریخی دژهای سورت، مندو و رویدادهایی که بعد از پایان اثر رخ داده نیز به آن افزوده است. کامی در اثر خود از آوازه‌خوانان ایرانی و هندی، مانند میر سیدعلی غجکی، دوست‌محمد، یوسف مودود هروی، قاسم‌جنبکی مصری، میان تانسین، باز بهادرخان، ملااسحاق مولتانی و سبحان‌خان نام برده و به شرح اقامت همایون در قزوین و روابط او با شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) نیز پرداخته است. کامی در تدوین اثر خود از آثارالبلاد زکریای قزوینی، بابرنامه تألیف بابر پادشاه، تاریخ رشیدی، تاریخ فیروزشاهی و نفحات‌الانس عبدالرحمان جامی بهره برده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارۀ or.1761/1 در کتابخانۀ موزۀ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۶۳۷/۵ـ۱۶۳۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۰۳/۲ـ۶۰۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۶۴/۲ـ۳۹۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۳۸۳/۱، ۴۳۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۰۱ـ۱۰۴؛ الذریعه، ۹۰۵/۹؛ ریحانة‌الادب، ۳۷/۵؛ فرهنگ سخنوران و سرایندگان قزوین، ۲۱۰ـ۲۱۴؛ فرهنگ‌نویسی فارسی، ۴۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۰۷/۶؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۹۶۴؛ عبدالرزاق. «مآثر تاریخ ادب دری»، ادب. سال بیست و یکم. شمارۀ ۱، ۱۳۵۲ش. ص ۷۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1022; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 294; *Mughals in India*, 54.

فتح‌نیا طبری

نفائس‌المآثر

نفایس‌الاسمار ← غلام‌حیدر اله‌آبادی

نفایس‌اللغات ← اوحدالدین بلگرامی

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره (naqd.ne.vi.si. bar.ā.sār-e.a.da.bi-ye.fār.si.dar.šebh-e.qār.re)، نقد ادبی را شناخت آثار ادبی، شرح و تفسیر برای پیدا کردن نیک و بد آن‌ها و داوری دربارهٔ آن‌ها دانسته‌اند و وظیفهٔ نقد را کشف و گذاردن اصول کلی ادب و بررسی شیوهٔ اجرای آن در آثار ادبی برشمرده‌اند. جز این‌ها، منتقدان بر آنند که شیوهٔ شکل‌گیری انواع گوناگون ادبی و چگونگی ارتباط میان عناصر و اجزای متن را با امور و عواملی دیگر، مانند تاریخ ادبیات، محیط، مؤلف، هم‌روزگاران و گذشتگان او، تأثیرپذیری وی از افکار و درون‌مایه‌های آثار آن‌ها یا به‌عبارتی منابع الهام، اقتباس یا تقلید مؤلف، مکتب‌های فلسفی، اجتماعی و هنری، دین و ذوق، آشکار می‌کنند. امروزه در نقد ادبی، به‌ویژه آن‌گونه که غربی‌ها بدان می‌پردازند، پژوهش و شناخت عنصری اساسی است، چنان‌که افزون بر تأکید بر شناخت دقیق ساختار، سبک، قالب‌ها و فنون ادبی آثار، با بهره‌گیری از علوم گوناگونِ روانشناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و... از دیدگاه‌هایی متفاوت به نقد یک اثر و کشف زوایا و مبانی آن پرداخته‌اند. از این رو، نقد ادبی به شاخه‌های اخلاقی، تاریخی، روان‌شناختی، زیبایی‌شناختی، اسطوره‌ای، زبان‌شناختی، پدیدارشناختی و... بخش شده است. به هر روی، بر اساس تعریف، وظایف و اهدافی که برای نقد ادبی یاد کرده‌اند، پژوهش‌های ادبی، تاریخ ادبیات‌ها، شرح‌ها، سبک‌شناسی‌ها و آثاری در بررسی انواع و فنون ادبی را از متون انتقادی می‌توان در شمار آورد، اما هیچ‌یک از این‌ها نقد کامل نیستند و در هر یک از این دست متون نتیجهٔ مرحله‌ای از مراحل یک نقد علمی ارائه می‌شود. تاریخ ادبیات و نقد هر دو بر اساس بررسی و نقد اسناد و شواهدی که در دسترس‌اند تدوین می‌شوند، اما ارائهٔ مطالب از نظرگاهِ برگزیده (اخلاقی، اجتماعی و...)، ویژهٔ نقد است. همین ویژگی نقد را از پژوهش ادبی نیز جدا کرده است. آگاهی‌ها در پژوهش‌های ادبی با سادگی علمی و بدون تأثیرپذیری از ذوق و سلیقهٔ مؤلف ارائه می‌شوند. کار شارحان هم که تفسیر متن و روشن‌کردن نکات مبهم آن است، در واقع از گام‌های نخستین کار منتقدان ادبی است که پس از آن اگر با داوری ایشان دربارهٔ نیک و بد اثر همراه شود، نقد ادبی در شمار می‌آید. گفتنی است که نقد ادبی نزد مسلمانان و فارسی‌زبانان بیشتر آثار و رساله‌هایی با درون‌مایه‌های برشمرده بودند، چنان‌که در گذشته عرب‌ها و مسلمانان فارسی‌زبان بلاغت را اساس و میزان نقد شمرده رایج‌ترین شکل نقد نزد ایشان نقد فنی و بررسی صنایع بدیعی اثر بود. در شبه‌قاره نیز در نقدهای ادبی بیشتر به سرقات ادبی، تأثیر شیوه و تفکر ادبا بر یکدیگر، بررسی جایگاه ایشان در میان هم‌روزگارانشان، بررسی صناعات ادبی و درون‌مایهٔ آثار تأکید شده و رایج‌ترین انواع نقد، نقدهای فنی، تاریخی و درون‌مایه بوده‌اند. نقد ادبی در شبه‌قاره پیش از آنکه به شکل مستقل ارائه شود، در محافل ادبی و در آثار گوناگون دیگر به‌شکل متون انتقادی نمود یافت. در شبه‌قاره در روزگار تیموریان زبان فارسی زبان رسمی و این سرزمین مرکز زبان و ادب فارسی شد. بسیاری از شاعران ایرانی و شبه‌قاره در پی برخورداری از حمایت‌ها و صله‌های گران‌بهای شاهان تیموری به دربارهای این شاهان ادب‌پرور، مانند جلال‌الدین اکبر، جهانگیر، شاه‌جهان و اورنگ‌زیب و شاهزادگان و امرا و وزرای این دودمان راه یافتند. بابر (۹۳۲ــ ۹۳۷ق) در شرح احوالش در بابرنامه ــ که آن‌را به زبان ترکی چغتایی نوشته و ترجمهٔ فارسی عبدالرحیم‌خان‌خانان از آن نخستین‌بار در ۱۳۰۸ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است ــ از شاعران زمان خود که با او روابطی داشتند، یاد کرده گاه کلام آن‌ها را بررسی کرده و ایرادها و انتقادهایش را بر اشعار آن‌ها در این اثر نقل کرده است. در دربار این شاهان مجالس ادبی نیز بسیار بر پا می‌شد و در همین مجالس شعرا بر اشعار یکدیگر و گاه شاهان نیز بر اشعار ایشان ایرادهایی می‌گرفتند یا ابیاتی دیگر به‌جای ابیات آن‌ها پیشنهاد می‌کردند. چنین نکته‌سنجی‌هایی را از اکبر (۹۶۳ــ ۱۰۱۴ق) نقل کرده‌اند. جهانگیر (۱۰۱۴ــ ۱۰۳۷ق) که خود شاعر و آشنا به علم عروض، و از حامیان بزرگ شعر و ادب فارسی در شبه‌قاره بود، در محافلی از این دست، ذوق و مهارت بسیار در نقد اشعار از خود نشان داده که پاره‌ای از آن‌ها را در توزک جهانگیری (لاهور، ۱۹۷۷م) یاد کرده است. محمد روشن‌اختر (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) نیز از شاهان تیموری بود که در مجالس شعرخوانی او شاهنامه، خمسهٔ نظامی، اشعار خاقانی، انوری و امیرخسرو را بسیار می‌خواندند. محمدشاه برخی اشعار را که در مجالسش می‌خواندند نقد کرده نکاتی در بررسی درون‌مایهٔ آن‌ها

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

بیان می‌کرد. او با بهره‌گیری از ذوق سخن‌سنجی‌اش منتخبی از اشعار فارسی در بیست‌هزار بیت نیز گردآورده است. جز شاهان، از میان وابستگان دربار گورکانی، حکیم ابوالفتح گیلانی (ــ ۹۹۷ق) از برپاکنندگان چنین مجالس بود. نورجهان که با ابوطالب کلیم مشاعره می‌کرد، و عبدالرحیم‌خان‌خانان (۹۴۶ــ ۱۰۳۶ق) از دیگر بزرگان این دودمان بودند که در محافل ادبی که نزد ایشان برگزار می‌شد، به نقد اشعار هم می‌پرداختند. نقل آن‌چه در مجلس احسن تربتی* (ــ ۱۰۷۳ق)، ملقب به ظفرخان، والی کابل و کشمیر در روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ــ ۱۱۱۸ق) و جهانگیر، میان‌کلیم و صائب روی داد و حکایت مشاعره و معارضهٔ ملافیروز و ملاشیدا نمونه‌هایی از گرایش شاعران به نقد اشعار یکدیگر، در این مجالس، به‌دست می‌دهد. نقد ادبی مکتوب، در روزگار تیموریان و در شبه‌قاره، به دو شکل دیده شده است. پاره‌ای از آن‌ها را که متون انتقادی می‌نامیم، آثاری با موضوع‌ها و درون‌مایه‌های گوناگون هستند که تنها لحن و گرایش انتقادی داشته‌اند. این اشعار گاه ابیاتی با اشاره‌هایی روشن در نقد شعر، چیستی و چگونگی درک برتری آن و گاه در ادعای همپایگی شاعر با شاعران بزرگ پیش از خود، در ستایش اشعار دوستان یا هجو و ذم رقیبان او هستند که مایه‌هایی از نقد ادبی نیز در آن‌ها آشکار است. این گروه دوم از اشعار را در شمار نقدهای ذوقی آورده‌اند. ابیات انتقادی در دیوان شاعران پراگنده است. پاره‌ای دیگر از نقدها اشعار مفصل‌تر، و در رد، تأیید، پاسخ، ایراد یا هجو آثار و اشعار ادبای گذشته یا همروزگار، یا آثاری مستقل با همین درون‌مایه‌ها هستند. الف ــ متون انتقادی) این ابیاتِ ولی دشت‌بیاضی در نقد اشعار ثنایی خراسانی، نمونهٔ اشاره‌های انتقادی شاعران است که در میان اشعار دیوانشان دیده می‌شود: «این فکر ترا شحنهٔ نقصان زده را ــ دور از نفست اثر چو طاعت زگناه / معنیت چو بخشش لئیمان ناقص ــ و الفاظ چو خلعت خسیسان کوتاه.» (مآثر رحیمی) شماری دیگر از این دست ابیات از این قرارند: «عزیزان که غور سخن کرده‌اند ــ به‌تقلید در خون وطن کرده‌اند / از آن نقش کار جهان ابتر است ــ که آثار تقلید یکدیگر است.» (مثنوی محیط اعظم) □ «نشستی عمر با حسرت کمینی لفظ‌پردازی ــ ز خون گشتن زمانی غازه شو حسن معانی را.» (بیدل دهلوی) □ «سخن که نیست در او استعاره نیست ملاحت ــ نمک ندارد شعری که استعاره ندارد.» (طالب آملی) □ «در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست ــ کی دهد رنگ از کسی بندد حنای بسته را.» (غنی کشمیری) □ «نظم تر آب‌دار را به بحر تمثیل می‌توان کرد ــ که هر چه در بحر نیست خود نظم نیست.» (عوفی) □ «تا ز تو آراسته گردد سخن ــ معنی نو باید و لفظ کهن.» (فیضی دکنی) مسعود سعد سلمان، امیرخسرو دهلوی و حسن دهلوی شاعرانی دیگر از شبه‌قاره هستند که در دیوان‌هایشان ابیاتی انتقادی دربارهٔ خود یا دیگران دارند. جز این اشعار، بسیاری از تذکره‌ها، مجموعهٔ نامه‌ها، انشاها، کتاب‌های دستور زبان فارسی، رساله‌های بلاغت و بدیع، شرح‌ها، حاشیه‌ها و تقریظ‌هایی را هم که در شبه‌قاره نوشته شده‌اند، از متون انتقادی می‌توان در شمار آورد در شبه‌قاره، همچنان که در ایران، در روزگار مغولان، با رونق تذکره‌نویسی نقد ادبی نیز نمود و رونقی تازه یافت. امروز در این تردید ندارند که تذکره‌نویسان با گزینش بهترین اشعار از میان دواوین شعرا نخستین گام‌ها را در رواج داوری دربارهٔ آن‌ها و نقد ادبی برداشته و گاه با نقدها و سخن‌سنجی‌های آشکار، دقیق و اصولی در شعر شاعرانی که شرح احوالشان را در تذکرهٔشان آورده‌اند، اسباب دگرگونی‌هایی را در نقد ادبی فراهم آورده‌اند. شماری از تذکره‌هایی که در رونق بررسی انتقادی اشعار مؤثر بوده‌اند، از این قرارند: ۱ــ لباب‌الالباب (۶۱۸ق) که نخستین تذکرهٔ فارسی‌گویان است که امروز در دست است. عوفی نویسندهٔ این تذکره، از دانشمندان و نویسندگان بزرگ ایران در اواخر سدهٔ ششم و اوایل سدهٔ هفتم هجری بود، که در سفرهایش به ورارود و هندوستان، چندی در دهلی در خدمت شمس‌الدین التتمش بود و در همان هنگام این اثر را نوشت. گفتنی است که وی مطالبی که در این اثر دربارهٔ شاعران و اشعارشان بیان کرده بیشتر توصیفی و یکنواخت است و با خواندن آن‌ها اندازهٔ خوب و بد اشعار چندان روشن نمی‌شود. اما عوفی در میان مطالبی از این دست گاه آشکارا نکاتی روشن در نقد اشعار برخی شاعران ارائه کرده است. افزون بر این‌ها، وی در مقدمهٔ لباب‌الالباب نیز مطالبی در نقد و دربارهٔ اصل و ماهیت شعر بیان کرده است؛ ۲ــ بتخانه / خلاصة‌الشعرا از مولانا محمدصوفی مازندرانی (ــ ۱۰۳۵ق) که به هند کوچیده درگجرات ماند، در ۱۰۱۰ق در همان‌جا، به‌خواست میرزا حسن خاکی و با دستیاری ملا عبداللطیف عباسی گجراتی مجموعه‌ای با چهل و پنج هزار بیت گردآورد و آن را بتخانه نامید. عبداللطیف در ۱۰۲۱ق دیباچه‌ای بر آن نوشته زندگینامهٔ سرایندگان آن اشعار را به اثر افزود و بخش تذکره را خلاصة‌الشعرا نامید. ذوق انتقادی نویسندهٔ این اثر نیز در انتخاب اشعار آن نمود یافته

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شمارهٔ ۳۶۶ در کتابخانهٔ بادلیان و ۱۲۰ و ۱۳۲ در گنجینهٔ کتب اهدایی سید محمدصادق طباطبایی، در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود؛ ۳ـ تذکرهٔ میخانه (۱۰۲۸ق) نوشتهٔ عبدالنبی فخرالزمانی که گویا زمانی که در اجمیر بوده آن‌را نوشته است. این اثر را، که در آن زندگینامهٔ ساقی‌نامه‌سرایان گردآمده است، در ارائهٔ مطالب پژوهش و انتقادی از بهترین تذکره‌های فارسی آن روزگار دانسته‌اند. این تذکره در ۱۳۴۰ش در تهران به‌چاپ رسیده است؛ ۴ـ مجمع‌النفایس (۱۱۶۳ ـ ۱۱۶۴ق)، نوشتهٔ سراج‌الدین علی‌خان آرزو است. وی در نقل مطالبی از تذکره‌های پیش از خود، از آن‌ها انتقاد هم کرده است. آرزو، افزون بر آن‌که در انتخاب اشعار از ذوق ادبی خود بهره برده و بیشتر ابیاتی ساده و روان را برگزیده است، در برخی اشعار اصلاح‌هایی انجام داده و آن‌ها را آن‌گونه آورده که به نظر او بهتر بوده است. وی در شرح حال شاعران بیشتر دربارهٔ مقام و پایهٔ اشعار آن‌ها داوری کرده است. این تذکره را از نظر نقد ادبی بهترین تذکرهٔ فارسی دانسته‌اند. دست‌نویس‌هایی از آن به‌شماره‌های N.M.1967-244 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی و ۴۵۳۹/۱۴۸۹ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۵ـ تذکرهٔ مصور (نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم هجری)، نوشتهٔ احسن‌الله‌خان ظفر که در آن با تکیه بر ذوق سخن‌سنجی خود گزیده‌ای تأثیرگذار از اشعار شاعرانی که در روزگار او در کابل به‌سر می‌بردند، گردآورد؛ ۶ـ سرو آزاد (۱۱۶۶ق)، بخش دوم مآثرالکرام در تاریخ بلگرام، نوشتهٔ میرغلام‌علی بلگرامی، متخلص به آزاد. این تذکره را که در دادن آگاهی‌های جامع و گزینش نیکوی اشعار از برجسته‌ترین تذکره‌ها است، از آن‌رو که در شرح احوال برخی شعرا به‌بررسی اشعار آن‌ها پرداخته و اشعارشان را با دیگران سنجیده است، از تذکره‌هایی می‌توان در شمار آورد که در گسترش انتقاد ادبی مؤثر بودند. این اثر در ۱۹۱۳م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۷ـ خزانهٔ عامره (۱۱۷۶ق)، نوشتهٔ هم‌او است. وی در این تذکره نیز در بررسی برخی اشعار به انتقادهای دیگران بر آن‌ها که او به‌جا نمی‌دانسته، پاسخ گفته است. این اثر در ۱۸۷۱م و ۱۹۰۰م در کانپور به‌چاپ رسیده است؛ ۸ـ تذکرهٔ بینظیر (۱۱۷۲ق)، نوشتهٔ میر عبدالوهاب بخارایی دولت‌آبادی، متخلص به افتخار که نیای او در روزگار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) به احمدنگر، مرکز حکومت نظام‌شاهیان (۸۹۴ـ ۱۰۰۶ق) کوچیده بود. وی از ۱۱۶۳ تا ۱۱۶۴ق در خدمت نواب نظام‌الدوله ناصرجنگ و در ۱۱۸۲ق در خدمت نواب اشجع‌الدوله غیورجنگ، از امرای دربار آصف‌جاه، بود. وی که شرح احوال صد و چهل و نه تن از شاعران ایرانی و شبه‌قاره را در این اثر گردآورده در گزینش نمونهٔ اشعار آن‌ها با بهره‌گیری از ذوق انتقادی خود بهترین نمونه‌ها را ارائه کرده است. تذکرهٔ بینظیر با پیش‌گفتاری به‌زبان انگلیسی و به‌کوشش سید منظورعلی در ۱۹۴۰م در اله‌آباد به‌چاپ رسیده است؛ ۹ـ تذکرهٔ مردم دیده (۱۱۷۵ق)، نوشتهٔ ملا عبدالحکیم لاهوری، در اورنگ‌آباد که گاه در آن بر اشعاری که آورده انتقاد کرده است. این تذکره، به‌کوشش سید عبدالله، در ۱۹۶۱م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۱۰ـ تذکرهٔ گل رعنا (۱۱۸۱ ـ ۱۱۸۲ق)، نوشتهٔ لچهمی‌نراین شفیق اورنگ‌آبادی (۱۱۵۸ ـ ۱۲۲۳ق) که در شرح احوال فارسی‌سرایان شبه‌قاره است. وی در این تذکره گاه اشعار برخی شاعران را با شاعران دیگر سنجیده و از برخی انتقاد کرده است. این اثر به‌کوشش سید عبدالله، در ۱۳۳۹ش در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۱۱ـ گلزار اعظم (۱۲۶۷ ـ ۱۲۶۹ق)، نوشتهٔ نواب محمد غوث‌خان بهادر، متخلص به اعظم، که آن را در پاسخ به پاره‌ای ایرادهای نابه‌جای واصف مدراسی، نویسندهٔ تذکرهٔ معدن‌الجواهر، دربارهٔ برخی شاعران تدوین کرده است. اعظم در یک مورد، در شرح احوال ماجد انتقادهای او را دربارهٔ اشعار دیگران آورده و ایرادهای اشعار برخی شاعران را نیز در شرح احوال ایشان بیان کرده است. این تذکره را نیز در دادن دانستنی‌های درست و گزینش اشعار، از آثار برجسته و در نقد شعر، پس از مجمع‌النفایس بهترین تذکره دانسته‌اند. گلزار اعظم در ۱۲۷۲ق در مدراس به‌چاپ رسیده است. جز این‌ها، تذکره‌های زیر نیز از اشاره‌های انتقادی دربارهٔ اشعار برخی صاحبان زندگینامه‌ها که در آن‌ها نقل شده، خالی نبوده‌اند: ۱۲ـ عرفات‌العاشقین (۱۰۲۲ ـ ۱۰۲۴ق)، نوشتهٔ تقی‌الدین اوحدی که دست‌نویس‌های آن به‌شماره‌های ۲۰۹ در کتابخانهٔ آصفیه و ۳۶۵۴ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود؛ ۱۳ـ بخش زندگینامه‌های عمل صالح (۱۰۷۰ ـ ۱۰۸۰ق)، نوشتهٔ محمدصالح کنبوه که سه جلد آن در ۱۹۲۷ ـ ۱۹۳۹م به‌چاپ رسیده است؛ ۱۴ـ همیشه بهار (۱۱۳۶ق)، نوشتهٔ کشن چند اخلاص که در ۱۹۷۲م در کراچی به‌چاپ رسیده است؛ ۱۵ـ تذکرة‌المعاصرین (۱۱۶۵ق)، نوشتهٔ محمدعلی حزین که در کلیات حزین (لکنو، ۱۲۹۳ق) و جداگانه در ۱۳۳۴ش در اصفهان و سرانجام به کوشش معصومهٔ سالک در ۱۳۷۵ش در تهران به‌چاپ رسیده است؛ ۱۶ـ نتایج‌الافکار

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

(۱۲۵۶ ــ ۱۲۵۸ق)، نوشتۀ محمد قدرت‌الله گوپاموی که در ۱۳۳۶ش در بمبئی به‌چاپ رسیده است؛ ۱۷ــ اشارات بینش (۱۲۶۵ق)، نوشتۀ مرتضی بینش که به‌کوشش شریف‌حسین قاسمی در ۱۹۷۳م در دهلی به‌چاپ رسیده است. دسته‌ای دیگر از متون انتقادی شبه‌قاره مجموعۀ نامه‌هایی هستند که برخی ادبا و منتقدان این سرزمین به دیگران نوشته‌اند و در خلال آن به ادبیات، بررسی و/ نقد آن پرداخته‌اند. حکیم ابوالفتح گیلانی، ممدوح عرفی شیرازی که از مجالس و ذوق شعری او یاد شده، در نامه‌هایش اشاره‌هایی دربارۀ نقد شعر دارد. رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی را محمد بشیر حسین مرتب کرده و در ۱۹۶۸م در لاهور به‌چاپ رسانیده است. بیدل پاره‌ای از نظرهایش، دربارۀ غزل‌های دوستانش را در نامه‌هایی به ایشان بیان کرده است. این نامه‌ها همراه دیگر نامه‌های او در لکنو، زیر نام رقعات بیدل، به‌چاپ رسیده است. غالب نیز منتقدی دیگر از شبه‌قاره است که در میان نامه‌هایش، به حکمرانان، دانشمندان یا اهل ذوق، به مطالبی که رنگی از نقد ادبی داشته‌اند هم پرداخته است. گفتنی است که مطالبی که در نامه‌ها آمده بیشتر مفاخرۀ او دربارۀ سخن‌سرایی خود یا ستایش و تشویق غیر انتقادی سبک دیگرانی است که اشعارشان را برای تصحیح نزد او فرستاده بودند، اما گه‌گاه در آن میان، مطلبی را هم به روشنی نقد کرده است. نامه‌های غالب در «آهنگ پنجم» از کلیات نثر فارسی غالب (لکنو، ۱۸۸۸م) به‌چاپ رسیده است. حاشیه‌نویسان و شارحان هم که بیشتر به شرح معنی کلمات دشوار، اصطلاح‌ها، تلمیحات یا معرفی کسانی پرداخته‌اند که در آثارشان از ایشان نام رفته است کم‌تر به انتقاد ادبی توجه داشته‌اند، اما گاه در آن‌ها به نکات و گرایش‌هایی روی کرده‌اند که برخی از آثارشان را در میان متون انتقادی جای داده است. حاشیۀ قصاید عرفی نوشتۀ عبدالرحیم و شفیع که در ۱۳۰۶ق در لکنو به‌چاپ رسیده نمونه‌ای از این آثار است. گرایش انتقادی این اثر در چگونگی گزینش یکی از صورت‌های برخی اشعار، از میان نسخه بدل‌های آن، آشکار است. شرح قصاید عرفی / طراز معنی (۱۰۹۳ق) را نیز که نوشتۀ ملاقطب‌الدین فارغ است و در ۱۳۰۳ق در لکنو به‌چاپ رسیده، در پژوهش و نقد ادبی اثری برجسته دانسته‌اند. شارح در این اثر گاه عقاید انتقادی‌اش را دربارۀ ویژگی‌های برخی ابیات ابراز کرده و گاه دربارۀ خوب و بد آن‌ها، به‌ویژه در ارائۀ نسخه بدل‌ها، داوری کرده است. شرح شادمانی اثر اردوی علامه محمد نقی شادمان لکنویی که به‌کوشش خواجه صدیق حسین در آگره به‌چاپ رسیده، اثر انتقادی دیگر در شرح یکی از متون ادب فارسی ــ اشعار خاقانی ــ است. نویسنده افزون بر پرداختن به اشکال‌های دستوری این اشعار، اگر با شرح‌هایی دیگر که دربارۀ برخی ابیات آن در دست داشته، مخالف بوده به نقد آن تفاسیر هم پرداخته است. انتقاد ادبی تنها به ادبیات خلاقه محدود نمانده است، بلکه در داوری دربارۀ متون علمی‌تر، مانند فرهنگ‌ها، و بررسی درستی و نادرستی مطالب ارائه‌شده در آن‌ها هم نمود یافته است. آنچه عبدالرشید حسینی در مقدمۀ فرهنگ رشیدی (۱۰۶۴ق) در انتقاد از فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری / مجمع‌الفرس سروری، نوشتۀ محمدقاسم کاشانی، متخلص به سروری، آورده نمونه‌ای از این دست نقدها است. سراج‌الدین علی‌خان آرزو نیز در سراج‌اللغات (۱۱۴۷ق) که از فرهنگ‌های معروف شبه‌قاره است، در پاره‌ای نکات مطالب ارائه شده در برهان قاطع (۱۰۶۲ق)، نوشتۀ محمدحسین تبریزی در روزگار سلطان عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق)، و فرهنگ رشیدی را نقد کرده است. در شبه‌قاره چندین اثر انتقادی در نقد برهان قاطع یا دفاع از آن (نقد ردیه‌های نوشته شده بر آن) تدوین شده است. نخستین اثر از این دست، نقد برهان قاطع است که قاطع برهان نام دارد و به‌دست اسدالله‌خان غالب نوشته شده است. میرزا غالب بیشتر از تصحیف‌های برهان قاطع انتقاد کرده است. وی پس از آنکه برخی ردیه‌هایی بر اثر او نوشتند، نامۀ غالب (به‌اردو)، قطعۀ غالب (به‌نظم فارسی) و تیغ تیز (اردو) را در پاسخ به دو اثر از آن ردیه‌ها نوشت که در کنار همان آثار به آن‌ها اشاره می‌شود. شماری از آثار که در تأیید یا نقد قاطع برهان در شبه‌قاره نوشته شده از این قرارند: ۱ــ محرق قاطع برهان اثر سید سعادت‌علی میر منشی در رد قاطع برهان که در ۱۲۸۰ق در دهلی به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ ساطع برهان (۱۲۷۶ق) اثر میرزا رحیم‌بیگ میرتهی، متخلص به رحیم، که در رد قاطع برهان است و در ۱۲۸۲ق در میرته به‌چاپ رسیده است. غالب نامۀ غالب را در رد همین اثر نوشته است؛ ۳ــ مؤید برهان (۱۲۸۰ق) اثر آقااحمدعلی شیرازی جهانگیرنگری، متخلص به احمد، مدرس فارسی در مدرسۀ عالی کلکته، که نیز در رد قاطع برهان است و در ۱۲۸۲ق در کلکته به‌چاپ رسیده است. غالب قطعۀ غالب (دهلی، ۱۲۸۲ق) و تیغ تیز (دهلی، ۱۲۸۴ق) را در رد این اثر تدوین کرده است. آقااحمدعلی شیرازی جهانگیرنگری هم در همان سال شمشیر تیز را در رد تیغ تیز نوشت که در ۱۲۸۲ق، گویا در دهلی، به‌چاپ رسیده است؛ ۴ــ قاطع‌القاطع (۱۲۸۱ق)، اثر

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

امین‌الدین دهلوی، متخلص به امین، که در رد قاطع برهان است و در ۱۲۸۳ق در دهلی به‌چاپ رسیده است؛ ۵ــ دافع هذیان (۱۲۸۱ق)، اثر نجف‌علی‌خان جهجهری، متخلص به نجف (ــ ۱۲۹۸ق) که آن‌را در پاسخ محرق قاطع برهان نوشته است. این اثر در دهلی به‌چاپ رسیده است؛ ۶ــ هنگامهٔ دل‌آشوب، مجموعه‌ای از قطعهٔ غالب، قطعه‌ای منظوم در پاسخ آن که عبدالصمد فدا در همان وزن و قافیهٔ قطعهٔ غالب سروده، و دو قطعه از دو شاگرد غالب به‌نام‌های محمدباقرعلی آروی و سید فخرالدین حسین دهلوی، متخلص به سخن، که این‌ها نیز در همان وزن و قافیه و در پاسخ فدا سروده شده‌اند. این مجموعه در ۱۲۸۳ق در آره (در بهار) به‌چاپ رسیده است؛ ۷ــ هنگامهٔ دل‌آشوب، حصهٔ دوم، مجموعه‌ای از چهار قطعه به‌قلم دو شاگرد غالب ــ باقر و سخن ــ که در پاسخ به قطعهٔ فدا و قطعهٔ جوهر لکنویی ــ در پاسخ قطعهٔ غالب و تأیید احمدعلی جهانگیرنگری ــ سروده‌اند، یک بخش منثور به زبان اردو به قلم سخن، در پاسخ ایرادهای میرآقا علی شمس لکنوی بر اشعار غالب که آن‌ها را در مقاله‌ای در روزنامهٔ اوده اخبار (۱۸۶۷م) به‌چاپ رسانیده بود، یک بخش منثور به‌زبان فارسی به قلم باقر، در پاسخ هم‌او، و قطعه‌ای اردو سرودهٔ محمدامیر لکنویی، متخلص به امیر مینایی، در تأیید غالب که پیش‌تر آن‌را در روزنامهٔ اوده اخبار به‌چاپ رسانیده بود. این مجموعهٔ منظوم ــ منثورِ فارسی ــ اردو در ۱۲۸۴ق در آره به‌چاپ رسیده است؛ ۸ــ تیغ تیزتر مجموعهٔ چهار قطعهٔ هنگامهٔ دل‌آشوب همراه با پاسخ فدا به قطعه‌های باقر و سخن است. جز این‌ها نذیراحمد نیز اثری به اردو به‌نام نقد قاطع برهان نوشته که آن را همراه با پنج پیوست (نظری بر دساتیر، برهان قاطع، اتحاد نظر غالب و مؤلف برهان قاطع، غالب و ذال فارسی، و تصحیفات کلمات فارسی) در ۱۹۸۵م در دهلی‌نو به‌چاپ رسانیده است. از آن‌جا که هدف از تقریظ‌نویسی معرفی یک اثر و نشان‌دادن جوهر اصلی آن است، به‌درستی می‌تواند بخشی از کار انتقاد ادبی در شمار آید. اما بیشتر تقریظ‌نویسان، در شبه‌قاره هم، با بهره‌گیری از واژه‌ها و ترکیب‌هایی توصیفی، مسجع و ستایش‌آمیز، کم‌تر به شناخت اثر و نویسندهٔ آن راه گشوده‌اند. یکی از اندک‌شمار تقریظ‌های انتقادی که در شبه‌قاره نوشته شده، آن است که اسدالله‌خان غالب بر آیین اکبری نوشته است. گفتنی است که لحن انتقادی این تقریظ سرسید احمدخان را که این اثر ابوالفضل را به‌دقت تصحیح کرده و برای تقریظ‌نویسی به غالب سپرده بود، بسیار رنجاند. این تقریظ در کلیات غالب (به فارسی) به‌چاپ رسیده است. کلیات غالب به دست امیرحسن ثورانی مرتب شده و در ۱۹۶۸م در لکنو به‌چاپ رسیده است. از دیگر متونی که آن‌ها را متونی انتقادی دربارهٔ ادب فارسی می‌توان در شمار آورد، اختتامیه‌ها و دیباچه‌های انتقادی و تحلیلی هستند. ابوالفضل علامی (ــ ۱۰۱۰ق)، وزیر جلال‌الدین اکبر، که در سخن‌شناسی صاحب‌رأی بود، جز آرایی که همراه شرح احوال‌های کوتاه شاعران دربار اکبر در آیین اکبری ارائه کرده، بر بیاض‌هایی از گزیدهٔ اشعار شاعران اختتامیه‌هایی هم نوشته که در آن‌ها، نکاتی انتقادی دربارهٔ آن اشعار یاد کرده و اندکی هم از ماهیت شعر سخن گفته است. این اختتامیه‌ها در مجلد سوم مکاتبات علامی (لکنو، ۱۲۶۵ق) به‌چاپ رسیده‌اند. شماری از مقدمه‌های انتقادی و تحلیلی که به‌دست ادبای شبه‌قاره، به‌زبان‌های فارسی، انگلیسی یا اردو، بر دیوان‌های فارسی نوشته شده‌اند، از این قرارند: ۱ــ نخستین این دیباچه‌ها آن است که امیر خسرو دهلوی (ــ ۷۲۵ق) خود بر دیوان غرةالکمال نوشته است. وی در این دیباچه نکاتی در تعریف نظم و نثر و تفاوت شعر و حکمت یاد کرده است. دیباچهٔ غرةالکمال در دهلی به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ مقدمهٔ جلالای طباطبایی (۱۰۳۳ ــ ۱۰۸۳ق) بر دیوان قدسی مشهدی که ارزش انتقادی آن تنها به‌سبب اشاره‌های گذرا و توصیفی مقدمه‌نویس به برجستگی‌های ادبی اشعار قدسی است. این اشاره‌ها بیشتر در عبارت‌هایی مسجع بیان شده‌اند. این مقدمه در دیوان حاجی محمدجان قدسی مشهدی (مشهد ۱۳۷۵ش) به‌چاپ رسیده است. جلالای طباطبایی بر دیوان‌های منیر و شفایی نیز دیباچه‌هایی انتقادی نوشته است و با آن که مانند دیگر دیباچه‌نویسان چندان به کاستی‌ها و ایرادهای اشعار نپرداخته در تجزیه و تحلیل آن‌ها با نکته‌سنجی سخن گفته است؛ ۳ــ مقدمه‌ای، به‌زبان اردو و به قلم پروفسور غلام ربانی، بر دیوان غنیمت کنجاهی که در آن با اشاره‌هایی انتقادی بر غزل‌های شاعر، به‌اشعاری که وی در پاسخ برخی شاعران دیگر سروده پرداخته و آن‌ها را با هم سنجیده است. این دیوان در ۱۹۵۸م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۴ــ اشاره‌های کوتاه نبی‌بخش‌خان بلوچ به ویژگی‌های اشعار نواب غلام‌محمدخان لغاری، در مقدمهٔ انگلیسی که بر دیوان او نوشته، این مقدمه را به مقدمه‌های انتقادی نزدیک کرده است. این دیوان، با مقدمهٔ نبی‌بخش‌خان، در ۱۹۵۹م در حیدرآباد سند، در پاکستان به‌چاپ رسیده است؛ ۵ــ مقدمهٔ دکتر

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

محمدباقر بر کلیات جویای تبریزی که در ۱۹۵۹م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۶ــ مقدمهٔ انگلیسی غلام‌مصطفی‌خان بر دیوان عظیم حسینی که در ۱۳۸۱ق در حیدرآباد سند به چاپ رسیده است؛ ۷ــ مقدمهٔ ای ــ دی. ارشد، به‌زبان اردو، بر کلیات فیضی که در ۱۹۶۷م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۸ــ مقدمهٔ انگلیسی محمد عبدالحمید فاروقی، رئیس شعبهٔ فارسی، اردو و فرهنگ اسلامی گجرات کالج، بر دیوان چندربهان برهمن که در ۱۳۸۷ق در احمدآباد به‌چاپ رسیده است؛ ۹ــ مقدمه‌ای انگلیسی که نذیر احمد بر دیوان سید سراج‌الدین خراسانی نوشته است. این دیوان در ۱۳۵۱ش در علیگر به چاپ رسیده است؛ ۱۰ــ مقدمه‌ای انگلیسی که هم او بر غزل‌های فارسی غالب ــ ترجمهٔ انگلیسی دکتر یوسف‌حسین از اشعار غالب ــ نوشته است. این مجموعه، همراه با مقدمهٔ نذیراحمد که بیشتر نقد درون‌مایهٔ اشعار غالب است، نخستین‌بار در ۱۹۸۰م در دهلی نو به‌چاپ رسیده است؛ ۱۱ــ مقدمهٔ انگلیسی محمود فیاض، بر دیوان آفتاب، جلال‌الدین‌شاه عالم دوم (ــ ۱۲۲۱ق) که در بخشی از آن به بررسی انتقادی اشعار وی پرداخته است. این دیوان به‌کوشش شریف‌حسین قاسمی به‌چاپ رسیده است؛ ۱۲ــ مقدمهٔ محمدسرفراز ظفر بر دیوان رایج سیالکوتی (ــ ۱۱۵۰ق) که در آن، جز اشاره به درون‌مایه‌های عرفانی اشعار رایج، تنها به پیچیده و مصنوع بودن اشعار او و برشمردن چند صنعت که در دیوانش به کار برده پرداخته است. این دیوان به‌تصحیح محمد سرفراز ظفر، با این مقدمه، در ۱۳۷۵ش در اسلام‌آباد به‌چاپ رسیده است؛ ۱۳ــ مقدمهٔ فارسی نسرین اختر ارشاد بر دیوان خلیق لاهوری که در آن به درون‌مایهٔ اشعار، شیوهٔ شاعری و بهره‌گیری خلیق از صنایع شعری پرداخته و شعر وی را با شاعرانی دیگر سنجیده است. این دیوان به تصحیح هم‌او در ۱۹۹۷م در لاهور به‌چاپ رسیده است. از میان آثاری که در بلاغت و بدیع، نوشته شده‌اند نیز می‌توان به مطلع‌السعدین وارستهٔ سیالکوتی (ــ ۱۱۸۱ق) اشاره کرد که افزون بر مطالبی در صنایع لفظی و معنوی نکاتی را که در سخن‌سنجی نقش دارند، برشمرده است. **ب ـ اشعار مفصل و آثار مستقلِ شاعران در نقد ادبی)** نگارش آثاری از این دست نیز از روزگار تیموریان آغاز شد. در این دوره همزمان با فزونی گرفتن شمار شاعران فارسی‌گوی شبه‌قاره، گروهی از شاعران با استعداد این سرزمین با کوشش‌های فراوان، در بهره‌گیری از زبان فارسی و آفرینش نمونه‌های ادبی، در این زبان چنان توانی یافتند که پذیرفتن آن برای شاعران ایرانیِ دربارهای شاهان تیموری، که تا آن‌زمان کلام ایشان سند سخن‌دانی بود، بسیار دشوار آمد. هم از این‌رو، رفته‌رفته شاعران ایرانی و شبه‌قاره، برای راه یافتن به دربارهای شاهان، شاهزادگان، امرا و وزرا و بهره‌مند شدن از حمایت‌های آن‌ها یا برای راه یافتن به مجامع علمی و فرهنگی، ناچار به رقابت با یکدیگر شدند. در این میان شاعران ایرانی که فارسی زبان مادری‌شان بود، تردید در مرتبه، درستی و سندیت اشعار شاعران شبه‌قاره را با رواج داده برخی زبان به طعن گشوده هند و مردم آن را هجو گفتند. شاعران هندی نیز، با رد لزوم فارسی‌زبان بودن و تأکید بیشتر بر دانش و ذوق شاعری، خود را برخوردار از ویژگی‌ها و توانایی‌های یک شاعر و منتقد ادب فارسی دانسته درصدد خرده‌گیری و جست‌وجوی کاستی‌ها و سستی‌های اشعار ایرانیان برآمدند. هم از این رو بود که ادب، به‌ویژه شعر فارسی، در این دوره از میان ادبای شبه‌قاره منتقدانی برجسته یافت. نقد ادبیات فارسی در شبه‌قاره، با این منتقدان هوشیار، نکته‌سنج و آگاه به دانش‌های گوناگون، حتی از ایران نیز بیشتر رونق گرفت. نقدی را که در این روزگار شکل گرفته در سده‌های یازدهم و دوازدهم هجری در شبه‌قاره رواج داشت، در یک مکتب ــ نقد ادبی در سبک هندی ــ دسته‌بندی کرده و ویژگی‌هایی برای آن برشمرده‌اند که برخی از آن‌ها از این قرارند: ۱ــ انکار اهمیت دلالت و معنای شعر در ارزش‌گذاری هنری آن، که از بحث‌های مشترک میان منتقدان این مکتب و منتقدان امروز است. عبدالرضا متین که آرزو در تنبیه‌الغافلین از او یادکرده است، از ادبای شبه‌قاره بود که به این موضوع پرداخت. وی که منکر معنی در شعر بود، در تأویل شعر به نکات و ظرایفی بسیار دست یافته بود؛ ۲ــ توجه به بررسی بافت و ساختار زبانشناسیک شعر که با اصطلاح‌های «کلمه‌بندی» و «استخوان‌بندی» به آن‌ها اشاره می‌کردند؛ ۳ــ پرداختن به شکل و ساخت شعر، اهمیت به ایجاز و حذف واژگانی که در ساختار و معنا نقشی ویژه نداشتند، همخوانی واژگان و معنی آن‌ها، و توجه به بهره‌گیری از بهترین شکل و ترکیبِ ممکن برای ادای مفاهیم، به‌جای قناعت کردن تنها به شکل درست آن‌ها، از گرایش‌های شکل‌گرایانهٔ نقد این روزگار بودند. اما گفتنی است که معیار گزینش شکلِ برتر، نزد منتقدانِ این مکتب، دوگانه بوده است. گروهی از ایشان ــ آن‌ها که منتقدِ اشعار سبک هندی‌اند ــ پایبندی به سنت‌ها و تناسب‌های شعری را معیار قرار داده بودند و گروهی که در آثارشان ادبای سبک هندی را تأیید کرده به

منتقدانِ آن‌ها پاسخ گفته‌اند، نوآوری را معیار برتری و اصالت شعر پنداشته بهره‌گیری از همه سنت‌ها را ضروری نمی‌دانستند؛ ۴ــ اگر چند بررسی ساختار تمام یک اثر نزد منتقدان این روزگار سابقه نداشته، در ساختارشناسی تک‌بیت‌ها به نکات انتقادی ظریفی دست یافته بودند؛ ۵ــ نقد تصاویر و استعاره‌های به‌کار رفته در اشعار نیز از گرایش‌های برجستهٔ این منتقدان بوده است؛ ۶ــ دوری از تکرار درون‌مایه‌های اشعار دیگران، بهره‌گیری از زبان روز، پرداختن به اندیشه‌های نو و تصاویر غریب، همه از معیارهای پذیرفتهٔ این منتقدان، در ارزش‌گذاری اشعار بوده که مفهومی مانند آشنایی‌زدایی، در نقد امروز، را به نقدی ادبی در سبک هندی راه داده است. منتقدان این دوره، با اصطلاح «تلاش معنی بیگانه» به این مفهوم در نقدهایشان اشاره کرده‌اند؛ ۷ــ منتقدان این مکتب در بررسی موسیقی شعر نیز بسیار نکته‌سنج بودند و به‌کمک آن اشعار شاعرانی را‌که سبک‌شان با یکدیگر چندان متفاوت نبوده، بازمی‌شناختند. با آن‌که گاه دقت‌نظر فراوان منتقدان این روزگار سبب گرایش‌هایی افراطی شده ذوقشان را به بیراهه برده و برخی از آن‌ها را در هواداری از سبکی ــ سبک هندی ــ به داوری‌هایی دور از واقع و شگفت واداشته است، مانند آنان که ظهوری را برترین شاعر فارسی‌گوی از آغاز تا آن روزگار دانسته‌اند، اما بیشتر ایشان با نگاهی آسیب‌شناسانه می‌کوشیدند تا مانع آن شوند که شاعران این سبک تنها به بهانهٔ هنجارگریزی، در بهره‌گیری از ترکیب‌های نازیبا و مبهم زیاده‌روی کرده شعر را به ابتذال بکشند. جز این‌ها، منتقدان این مکتب با‌کشف مفاهیم و ابداع اصطلاح‌های انتقادی پرشمار و بسیاری اصطلاح‌های بلاغی، دستوری، فلسفی و کلامی، گنجینه‌ای پربار برای نقد ادبیات فارسی فراهم کرده و درک بهتر و رشد آن‌را، تا امروز و حتی در سرزمین اصلی‌اش، زیر تأثیر گرفته‌اند. این مکتبِ نقد ادبی با جریان‌هایی شناخته است که به نام برخی شاعران ایرانی یا شبه‌قاره نامیده می‌شوند. این شاعران کسانی بودند که اشعارشان بارها به‌دست برخی ادبای فارسی‌زبان شبه‌قاره بررسی و چندین اثر در تأیید یا رد آن‌ها نوشته شده است: ۱ــ جریان قدسی مشهدی (ــ ۱۰۵۶ق): وی که از شاعران کوچیده به هند و هم‌روزگار شاه‌جهان بود، قصیده‌ای در شصت و دو بیت، در ستایش حضرت علی بن موسی‌الرضا(ع) دارد. شیدای فتحپوری (ــ ۱۰۴۲ق / ز نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم هجری) که از بی‌اعتنایی‌های شاعران ایرانی رنجیده و برخی از ایشان ــ قدسی و کلیم ــ را هجو گفته بود، بر نوزده بیت این قصیده ایراد گرفته و کاستی‌های لفظی و معنوی آن را برشمرده است. وی انتقادهای خود را به همان وزن و قافیهٔ قصیدهٔ قدسی سروده است. تمام ایرادهای شیدا را درست ندانسته‌اند. اشتباه‌های او گاه از آن رو است که معنای شعر قدسی را نفهمیده و گاه نیز متن درست شعر را در دست نداشته است. منیر لاهوری (ــ ۱۰۵۴ق) از دیگر منتقدان شبه‌قاره است که اشعار قدسی را نقد کرده است. منیر با آن‌که شیدا را شاعر بزرگ روزگار می‌دانست، اشعار قدسی و نقد شیدا بر آن را بررسی کرده و ایرادهای سست و ناروای شیدا را نشان داده و در شعری، با همان وزن و قافیه، پاسخ گفته است. وی نکاتی را هم‌که درست می‌دانسته تأیید کرده است. این انتقادهای منیر در میان مطالب داد سخن ــ اثری از آرزو‌که پس از این به آن اشاره می‌شود ــ آمده است. جلالای طباطبایی منتقدی دیگر است که با لحنی تند به هواداری قدسی برآمده و وی را در تشخیص درستی و نادرستی سخن فارسی مستحق‌تر دانسته است. جلالا کم‌تر به اعتراض‌های شیدا پاسخ گفته و بیشتر بر او که به‌گمان وی تنها با مطالعهٔ فرهنگنامه‌های فارسی، زبان‌دان شده و با پیروی از دواوین قدما شاعری پیشه کرده، تاخته است. به‌خلاف او، سراج‌الدین علی‌خان آرزو (ــ ۱۱۶۹ق) در رسالهٔ داد سخن (نوشته میان ۱۱۵۶ و ۱۱۶۴ق) به بررسی علمی و بی‌طرفانه و تجزیه و تحلیل قصیدهٔ قدسی، نقدهای شیدا و محاکمهٔ منیر لاهوری پرداخته است. وی این اثر را به نثری شیوا و روان نوشته است. سراج‌الدین در این اثر، که نقدهای هر سه منتقد را در بر گرفته، اعتراض‌های شیدا و منیر را نخست با عبارت‌های ایشان با نثری ساده و روشن نقل کرده، آنگاه آن‌ها را بی‌طرفانه و از دیدگاه‌های گوناگون بررسی و اصلاح کرده و کاستی‌های آن‌ها را برشمرده و در پایانِ هر نمونه، نقد و نظر خود را بیان کرده است. وی در برخی نمونه‌ها برای تأیید سخن خود، آیه‌هایی از قرآن و ابیاتی از سخنگویان پیشین، نقل کرده است. سراج‌الدین در این اثر به پاسخ‌های ملا عبدالباقی صهبایی، شیخ محمد افضل اله‌آبادی، متخلص به محقر، و میرزا جلالای طباطبایی، متخلص به شیدا، هم اشاره و آن‌ها را نیز بررسی کرده است. افزون بر این‌ها، آرزو در دو مقدمهٔ این اثر به اهمیت زبان گفت‌وگو در شعر، و فهم عوام و خواص از شعر پرداخته و در مقدمهٔ دیگر، در مقام منتقدی بی‌طرف، شایستگی برخی ادبا و زبان‌دانان را ــ اگر چند اهل آن زبان نباشند، به شرط آن‌که در ادب آن بسیار پژوهیده و زبان گفت‌وگوی آن را نیک بشناسد ــ برای

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

تصرف در معنای برخی کلمات تأیید کرده است. وی این دگرگونی‌ها را، مانند تصرف‌های ادبای برجستهٔ اهل همان زبان، مایهٔ رشد و تکامل آن دانسته است. داد سخن، نخستین‌بار، به‌تصحیح سید محمداکرم اکرام در ۱۹۷۴م در راولپندی به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ جریان عرفی شیرازی (ــ ۹۹۹ق): این دومین جریان نقد ادبی در شبه‌قاره با نقد اشعار عرفی، طالب آملی (ــ ۱۰۳۶ق)، زلالی خوانساری (ــ ۱۰۳۴ق) و ظهوری ترشیزی (ــ ۱۰۳۵ق) شکل گرفت. این گروه اشعارشان را به‌شیوه‌ای تازه و سبکی نو ــ سبک هندی ــ می‌سرودند و با بهره‌گیری از انواع صور خیال، مانند استعاره، کنایه، استعارهٔ بالکنایه، معنایی گسترده‌تر بدان داده بودند. منیر لاهوری که به سبک شاعران پیشین شعر می‌سرود، اثری منثور به‌نام کارنامه در اعتراض به این سبک تازه، پیچیدگی‌های لفظی و معنوی، ایهام و اغراق بیش از اندازه، استعاره‌ها و کنایه‌های دور از ذهن و تشبیه‌ها و ترکیب‌های مبهم آن نوشت. جز این‌ها، آنچه برخی ادبای شبه‌قاره و از آن‌شمار منیر را به انتقاد از این شاعران برانگیخت، چنان‌که آمد، لحن غرورآمیز و طعنه‌های آن‌ها، به‌ویژه عرفی و طالب، بود که از ادبای همروزگارشان در شبه‌قاره یا حتی برخی شاعران بزرگ پیش از خود، که به سنت‌های شاعری قدما پایبند بودند، با تحقیر یاد می‌کردند. منیر در مقدمهٔ کارنامه آورده است که خود در مجلسی حاضر بوده که گروهی از منتقدان، مضمون‌آفرینی عرفی، لفظ‌تراشی طالب، هنرنمایی زلالی و خیال‌بندی ظهوری را بسیار می‌ستودند و شاعران بنام پیشین، مانند رضی‌الدین نیشابوری (ــ ۵۹۸ق)، کمال اصفهانی (ــ ۶۳۵ق)، امیرخسرو دهلوی (ــ ۷۲۵ق) و سلمان ساوجی (ــ ۷۷۸ق) را در برابر متأخران کوچک و فقیر می‌شمردند. منیر سخنان آنان را نپسندید و بر آن شد تا برخی اشعار هر چهار شاعر تحسین‌شده را بررسی کرده سستی‌های اشعار آن‌ها را نشان دهد. سراج‌الدین علی‌خان آرزو، در همان سدهٔ دوازدهم هجری، در سراج منیر* به این اثر پاسخ گفته است. آرزو در رسالهٔ سراج منیر، که در نقد شعر فارسی ارزش و اهمیتی فراوان دارد، اعتراض‌های منیر لاهوری را با دلایل و شواهد علمی پاسخ گفته است. وی علت اساسی بیشتر اعتراض‌های منیر را به‌سبب اشتباهی دانسته که وی در اضافهٔ تشبیهی و استعارهٔ بالکنایه کرده است و چنین توضیح داده که استعاره نزد متأخران، به‌ویژه شاعران روزگار جلال‌الدین اکبر و کسانی که از شیوهٔ ایشان پیروی کرده‌اند، رنگی دیگر گرفته و منیر که به‌شیوهٔ گذشتگان شعر می‌سروده، نتوانست آن را بپذیرد. آرزو در این اثر، در کنار دفاع از چهار شاعر سبک هندی، هرجا انتقاد منیر را به‌جا و سند او را محکم یافته، سخن وی را تأیید کرده است. سراج منیر همراه رسالهٔ کارنامه، به‌کوشش محمد اکرم اکرام در ۱۹۷۷م در اسلام‌آباد به‌چاپ رسیده است. گفتنی است که وارستهٔ سیالکوتی در بخش‌هایی از رسالهٔ جواب شافی و عبدالحکیم لاهوری، متخلص به حاکم، بر اعتراض‌های آرزو بر منیر سخت ایراد گرفته و برخی از آن‌ها را پاسخ گفته‌اند؛ ۳ــ جریان حزین لاهیجی (ــ ۱۱۸۰ق): وی به‌سبب آشفتگی اوضاع سیاسی ایران در ۱۱۴۶ق به هند کوچید. او نیز، با آنکه پادشاهان و امرای آن‌جا وی را بزرگ می‌داشتند، از آن دسته شاعران ایرانی بود که با بی‌انصافی بزرگان، مردم و شاعران فارسی‌گوی شبه‌قاره را با هجوهای رکیک گفته و شاعران را به واکنش واداشته بود. شماری از نقدهایی که بر اشعار حزین نوشته‌اند و شماری از آثاری که در پاسخ به این نقدها و در تأیید حزین نوشته شده است، از این قرارند: ۱) تنبیه‌الغافلین فی‌الاعتراض علی اشعارالحزین (نوشته در ح‌۱۱۵۴ ــ ۱۱۵۶ق) نوشتهٔ سراج‌الدین علی‌خان آرزو که آن را در نقد اشعار حزین نوشته است. وی با آنکه گاه با غرض‌ورزی از هر شعری که حزین برای تضمین آورده انتقاد کرده است، بسیار هم نادرستی‌ها و کاستی‌های فنی و لغوی ابیات حزین را برشمرده است. این اثر به‌کوشش سید محمد اکرم اکرام در ۱۴۰۱ق در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۲) احقاق‌الحق نوشتهٔ وارستهٔ سیالکوتی که در پاسخ به تنبیه‌الغافلین و در دفاع از شیخ علی حزین است. دست‌نویس این اثر در کتابخانهٔ عمومی صولت و کتابخانهٔ رضا در رامپور نگه‌داری می‌شود؛ ۳) احقاق‌الحق (نوشته در ح‌۱۱۵۷ق) اثری در نقد نکات زبانی، دستوری و معنایی اشعار حزین است. برخی این اثر را به خان آرزو نسبت داده و برخی آن‌را نوشتهٔ نویسنده‌ای ناشناس گفته‌اند. نسخه‌ای از این اثر به جا نمانده است؛ ۴) اثر محمد عظیم ثبات، فرزند میرمحمد افضل ثابت و منتقد اشعار حزین، که در آن بیشتر به سرقات شعری پرداخته و کوشیده درون‌مایهٔ پانصد بیت از دیوان او را برگرفته از اشعار دیگران معرفی کند. وی این کار را به تلافی پایین‌رتبه و دزدی خواندن برخی ابیات خودش به دست حزین انجام داده است. گفتنی است که وی در پایان اثرش حزین را سرآمد سخنوران معرفی کرده و نمونه‌هایی از بهترین اشعار او را نیز نقل کرده است. اصل اثر محمد عظیم در دست نیست، اما علی‌قلی‌خان واله داغستانی بخش‌هایی از آن را

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

در تذکرهٔ ریاض‌الشعرای خود نقل کرده است؛ ۵) ابطال‌الباطل (نوشته پس از ۱۱۶۹ق)، که سید فتح‌علی‌خان گردیزی آن را در رد اعتراض‌های آرزو و در دفاع از حزین نوشته است. دست‌نویسی از ابطال‌الباطل به‌شمارهٔ ۲ق‌ف۵، در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو، در کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۶) خزانهٔ عامره (۱۱۷۶ق)، تذکرهٔ میرغلام‌علی‌خان آزاد بلگرامی (۱۱۱۶ ــ ۱۲۰۰ق) که در آن پاسخ برخی اعتراض‌های آرزو را داده و از حزین دفاع کرده است؛ ۷) محاکمات‌الشعرا (۱۱۸۰ق) نوشتهٔ میر محمد محسن اکبرآبادی فرزند حافظ محمدمحسن اکبرآبادی و شاگرد و نبیرهٔ سراج‌الدین علی‌خان آرزو. میر محمد محسن این اثر را در چهار فصل، در پاسخ به خرده‌گیری‌های حزین بر اشعار دیگران و در تأیید نقدهای آرزو بر اشعار حزین نوشته است. وی گاه برخی اعتراض‌های بی‌جای آرزو را نیز پاسخ گفته است. دست‌نویسی از آن به‌شمارهٔ ۴۴۸۶/۱۴۳۶ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۸) رجم‌الشیاطین که گویا نوشتهٔ وارستهٔ سیالکوتی است. این اثر مطالبی در پاسخ به تنبیه‌الغافلین و اعتراض‌های آرزو بر اشعار حزین دارد. برخی در این که وارسته نویسندهٔ این اثر باشد تردید کرده‌اند و آن را نوشتهٔ حزین دانسته‌اند که یا برای دوری جستن از بحث و جدل مستقیم با آرزو اثرش را به نام وارسته نوشته یا چون آن‌را به وی دیکته کرده، به نام وارسته شناخته شده است. گفتنی است که در برخی منابع جواب شافی را با رجم‌الشیاطین یکی دانسته‌اند. این اثر مطالبی در رد حواشی آرزو بر دیوان حاکم و رد نقدهای او بر کارنامهٔ منیر لاهوری ــ در سراج منیر ــ را نیز دربردارد. دست‌نویس‌هایی از این اثر در کتابخانهٔ مولانا اسرائیل کان‌الله در پیشاور، در کتابخانهٔ عمومی صولت در رامپور و کتابخانهٔ تاگور در لکنو نگه‌داری می‌شود؛ ۹) قول فیصل (نوشته در ۱۲۶۲ق) نوشتهٔ امام‌بخش دهلوی، متخلص به صهبایی، که در آن نقد آرزو بر حزین را پاسخ گفته و کوشیده که بی‌طرفانه میان آن‌دو داوری کند. وی در این اثر انتقادهای آرزو در تنبیه‌الغافلین را بیت به بیت نقل کرده و برای رد آن‌ها از اشعار شاعران پیشین دلیل آورده است. این اثر نخستین‌بار در ۱۲۷۸ق در کانپور و بار دوم در کلیات صهبایی (کانپور، ۱۲۹۵ / لکنو، ۱۲۹۹ق) به‌چاپ رسیده است. افزون بر این‌ها، متن این اثر در حاشیهٔ تنبیه‌الغافلین (لاهور، ۱۴۰۱ق) و در میان مطالب شاعری در هجوم منتقدان (تهران، ۱۳۷۵ش) به‌چاپ رسیده است؛ ۱۰) اعلاءالحق (۱۲۶۷ق) نوشتهٔ امام‌بخش صهبایی و در پاسخ به رسالهٔ احقاق‌الحق. صهبایی این اثر را در تأیید حزین و خرده‌گیری بر اعتراض‌های نویسندهٔ احقاق‌الحق نوشته است. اعلاءالحق در جلد نخست کلیات صهبایی به‌چاپ رسیده است؛ ۱۱) اثر قاری عبدالله کابلی، ملک‌الشعرای افغانستان (۱۲۸۸ ــ ۱۳۶۶ق) در محاکمهٔ خان آرزو و صهبایی؛ ۴ـ جریان حاکم‌بیگ لاهوری (ــ ۱۱۸۲ق): عبدالحکیم لاهوری، شاعر بنام شبه‌قاره، متخلص به حاکم و صاحب تذکرهٔ مردم دیده، دیوانش را برای نقد به آرزو سپرد. آرزو نیز ایرادهایش بر اشعار او را بر حاشیهٔ دیوان او افزود که حاکم با بیشتر آن‌ها موافق نبود، اما با این حال هر دوی آن‌ها در تذکره‌هایشان از یکدیگر به نیکی یاد کرده‌اند. این حاشیه که آرزو در نقد اشعار حاکم نوشت، وارستهٔ سیالکوتی را نیز خوش نیامد و او را واداشت تا جواب شافی / رجم‌الشیاطین پیش‌گفته را در پاسخ به آن بنویسد؛ ۵ـ جریان آزاد بلگرامی: شماری از آثاری که در نقد آثار آزاد نوشته شده‌اند یا نکاتی در نقد آثار او دارند، از این قرارند: ۱) شرایف عثمانی (۱۱۵۹ق) نوشتهٔ غلام‌حسین صدیقی فرشوری بلگرامی، متخلص به ثمین، در رد مآثرالکرام تاریخ بلگرام (۱۱۵۰ ــ ۱۱۶۶ق). ثمین بلگرامی، افزون بر آن‌که اشتباه‌های تاریخی آزاد را در این اثر برشمرده، شرح احوال شیوخ فرشوری بلگرام و شاهان دهلی و... را هم در آن آورده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۲۰۲ در کتابخانهٔ آصفیه در حیدرآباد و 277/D227 در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال در کلکته نگه‌داری می‌شود؛ ۲) تذکرة‌الشعرا اثر وارسته که در آن از اشعار آزاد انتقاد کرده است. دست‌نویسی از این اثر نمانده است؛ ۳) خلاصة‌الافکار (۱۲۰۶ ــ ۱۲۰۷ق) نوشتهٔ ابوطالب‌خان تبریزی اصفهانی (۱۱۷۶ ــ ۱۲۲۰ق) که در میان تذکره‌نویس‌ها تنها کسی است که بر آزاد تاخته و از او انتقاد کرده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شمارهٔ Add.18,542 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود؛ ۴) چهارصد ایراد بر کلام آزاد (۱۱۹۹ق)، نوشتهٔ مولوی محمدباقر آگاه مدراسی (۱۱۵۸ ــ ۱۲۲۰ق) که خود شاعر و دانشمند بوده و با آزاد نامه‌نگاری داشته است. وی این اثر را از آن‌رو نوشت که آزاد پیش‌تر بر دو قصیدهٔ او ایرادهایی گرفته بود و ابوطالب آن‌ها را بی‌ریشه خوانده است. دست‌نویس‌هایی از این اثر به‌شماره‌های ۳ق‌ف۱۲۱ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو و N.M.1958-44/2 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی، در کراچی، نگه‌داری می‌شود؛ ۵) تحقیق‌السداد فی مذلة‌الآزاد (۱۱۶۷ق) نوشتهٔ محمد صدیق

بلگرامی، متخلص به سخنور (ــ ۱۲۲۳ق)، که در آن با لحنی تند بر بسیاری اشعار آزاد خرده گرفته است. وی نیز از آن‌رو دست به کار نقد اشعار آزاد شده بود که آزاد در تألیف تذکرهٔ سرو آزاد، شرح احوال و نمونهٔ ابیات سخنور را کوتاه بیان کرده و بر برخی اشعار او ایرادهایی گرفته بود. سخنور در این اثر برخی اعتراض‌های آزاد بر اشعار خودش را، گاه متعصبانه، پاسخ گفته است. این نقد، مهربان اورنگ‌آبادی (ــ ۱۲۰۴ق)، شاگرد آزاد، را بر آن داشت تا تأدیب‌الزندیق فی تکذیب‌الصدیق* (نوشته در ح۱۱۶۸ ــ ۱۱۷۴ق) را در پاسخ به اعتراض‌های او بنویسد. مهربان در روزگاری که هنوز استادش زنده بود، این نقد را با ارائهٔ دلایل و شواهدی در رد ایرادهای سخنور و در دفاع از آزاد نوشت. این هر دو رساله، به کوشش حسن عباس، در ۱۴۱۷ق در رامپور به‌چاپ رسیده‌اند؛ ۶ــ جریان میرزا فاخر مکین (ــ ۱۲۲۱ق): او شاعر بنام روزگارش بود و بسیاری از شاعران آن زمان شاگردش بودند. به همین سبب اشرف‌علی‌خان، مؤلف تذکرهٔ اشرف (۱۱۷۳ق)، آن را برای تصحیح به او سپرد. میرزا فاخر هم بر بسیاری از اشعار شاعران بنام زبان فارسی، مانند مولوی، سعدی، امیرخسرو، جامی، میرزا صائب و...، در آن اثر، اعتراض کرد. سپس اشرف‌علی‌خان از میرزا محمد رفیع، متخلص به سودا (۱۱۲۵ ــ ۱۱۹۵ق)، خواست تا اثری در پاسخ اعتراض‌های او بنویسد. سودا این اثر را عبرت‌الغافلین نامیده و در آن به نقد و اصلاح اشعار مکین نیز پرداخته است. دست‌نویسی از این اثر به شمارهٔ ۴۵۴۹/۱۴۹۹ در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. جدا از نقد شاعران بر آثار یکدیگر در فضای رقابتی روزگار تیموریان، نقد ادب فارسی در شبه‌قاره از اواخر سدهٔ سیزدهم هجری در میان آثار زبان‌دانان، زبان‌شناسان، ادبا، پژوهشگران و منتقدان ادامه یافته است. این تغییر از یک سو به‌سبب تأکید بیشتر بر علم و دانش در این روزگار و از سویی دیگر شاید از آن‌رو بود که در این زمان از رونق زبان و ادب فارسی، در میان تودهٔ مردم، و بهره‌گیری ذوقی از آن کاسته شده بود و بیشتر خواص و درس‌خوانده‌ها، و به‌قصد بررسی آن، با این زبان سروکار یافتند. از ویژگی‌های دیگر نقد ادب فارسی در شبه‌قاره آن است که بیشترشان، و گاه مهم‌ترین آن‌ها، به‌زبان‌هایی جز فارسی و بیشتر به اردو نوشته شده‌اند که در این جا از برخی از آن‌ها یاد می‌کنیم. شماری از منتقدان ادبی این روزگار در شبه‌قاره از این قرارند: ۱ــ اصغرعلی روحی، استاد زبان‌های شرقی در دانشکدهٔ اسلامی لاهور و شاعر زبان‌های اردو، عربی و فارسی، که در فصلی از دبیر عجم (لاهور، ۱۹۳۶م) به نقد و سنجش اشعار شاعران برجستهٔ گذشته با یکدیگر پرداخته است؛ ۲ــ مولانا محمدحسین آزاد، شاعر و نویسندهٔ برجستهٔ اردو، پژوهشگر، زبان‌شناس و استاد علوم شرقی دانشکدهٔ شرق‌شناسی لاهور (۱۸۳۰ ــ ۱۹۱۰م)، که آثاری هم در پژوهش تاریخ ادب فارسی، به‌زبان فارسی، دارد. وی در نگارستان فارس که آن را دربارهٔ زندگی و شیوهٔ شاعری سی و پنج شاعر فارسی‌سرا نوشته، و در سخندان فارس نظرهای انتقادی خود را دربارهٔ شاعران بیان کرده است؛ ۳ــ الطاف‌حسین حالی، شاعر و نویسندهٔ برجستهٔ اردو، پژوهشگر و منتقد ادبی (۱۸۳۷ ــ ۱۹۱۴م) که وی را به‌سبب تألیف مقدمهٔ شعر و شاعری پدر نقد ادبیات اردو گفته‌اند. حیات سعدی او اثری به‌اردو دربارهٔ زندگی و بررسی ویژگی‌ها و برتری‌های آثار سعدی است و در خاتمهٔ آن دربارهٔ شعر و شاعری مطالبی آمده است. این اثر اردوی او را نصرت‌الله سروش به‌فارسی ترجمه کرده و ترجمهٔ او در ۱۳۱۶ق در تهران به‌چاپ رسیده است. حالی اثری هم، به‌فارسی، در زندگی و نقد آثار منظوم و منثور غالب، به‌نام یادگار غالب، نوشته و در آن غزل‌های او را با اشعار ظهوری و نظیری سنجیده و آن‌ها را برتر از اشعار ایشان دانسته است. این اثر در ۱۹۶۳م در کراچی به‌چاپ رسیده است؛ ۴ــ شبلی نعمانی، مورخ، ادیب و منتقد ادبیات فارسی و اردو (۱۸۵۷ ــ ۱۹۱۴م) که عربی را نیز نیک می‌دانست. وی که از پیشروان منتقدان و پژوهشگران متأخر ادب فارسی در شبه‌قاره است، شعرالعجم (۱۹۰۶ ــ ۱۹۰۷م) را، به اردو در پنج‌جلد، در تاریخ ادبیات فارسی و نقد و بررسی اشعار بزرگان آن نوشته است. شبلی جز سه جلد نخست که در آن‌ها اشعار شاعران فارسی‌گوی ایران و شبه‌قاره را از رودکی تا کلیم بررسی کرده و گاه آن‌ها را با هم سنجیده است، در دو جلد آخر به مباحثی در نقدالشعر، مانند حقیقت شعر، عناصر شاعری، انواع شعر و تأثیر طبیعت و جامعه بر شاعری پرداخته است. بسیاری بر آنند که شعرالعجم نیز کاملاً بر اساس موازین نقد امروز نیست و گاه در آن انشاپردازی بر پژوهش علمی غلبه یافته است. چاپ دوم برگردان فارسی شعرالعجم به قلم فخر داعی گیلانی در ۱۳۶۳ش در تهران به‌چاپ رسیده است. اثر دیگر او در نقد، سوانح مولانای روم است که در آن، افزون بر زندگی مولانا، به بررسی تأویل‌های او دربارهٔ مسائل کلامی در مثنوی، نقد تحلیلی آن و سنجش غزل‌های او پرداخته است. حیات حافظ اثر دیگر او است که در آن، در کنار

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

مطالبی که از زندگی و روزگار حافظ گفته، به غزل‌سرایی، یگانگی واژگان و معانی، شوخی، ظرافت و درون‌مایهٔ اشعار او نیز پرداخته است؛ ۵ــ وحید قریشی، شاعر، مورخ، پژوهشگر و منتقد شبه‌قاره (ــ ۱۹۲۵م) که مقاله‌های او دربارهٔ نظم و نثر فارسی، زیر نام تنقیدی مطالعه (لاهور، ۱۹۶۷م)، به‌زبان اردو به‌چاپ رسیده است. «نظریهٔ شعر فارسی»، «نظریهٔ شعر غالب»، «نقد حالی»، «نقد و سنت»، «نظریهٔ اسلوب امیرخسرو» و «نظریهٔ اسلوب قدیم» از مقاله‌های انتقادی این مجموعه‌اند. «نظریهٔ شعری فیضی» مقاله‌ای دیگر از او است که به‌زبان اردو، در ۱۹۵۳م در نشریهٔ نقوش به‌چاپ رسیده است (لاهور)؛ ۶ــ سید امداد امام اثر، مورخ، شاعر و منتقد (۱۸۴۹ ــ ۱۹۳۴م)، که در کاشف‌الحقایق (دهلی، ۱۹۸۳م) دربارهٔ صورتگری، موسیقی و شاعری سخن گفته و آثار چند سخنور یونانی، عرب، فارسی و اردو را نقد و شرح کرده است؛ ۷ــ محمداقبال (۱۸۷۷ ــ ۱۹۳۸م)، که گاه در اشعار و گاه در مقاله‌هایش مطالبی در نقد نیز بیان کرده است. وی در دو مقالهٔ انگلیسی که یکی در مجله‌ای و دیگری در مقدمهٔ نسخهٔ مصور دیوان غالب (۱۹۲۸م) به‌چاپ رسیده نظر انتقادی پیامبر اسلام را دربارهٔ شعر بیان کرده است. خود نیز در آثار گوناگون همواره به نکاتی که از دید او سبب برتری شعراند، اشاره کرده است: «ای میان کیسه‌ات نقد سخن ــ بر عیار زندگی او را بزن / شعر را مقصود اگر آدم‌گری است ــ شاعری هم وارث پیغمبری است / سوز و مستی نقشبند عالمی است ــ شاعری بی سوز و مستی ماتمی است.» اقبال از آن‌رو که به رسالت اجتماعی شاعر اعتقاد دارد، از منتقدانِ برخی درون‌مایه‌های اشعار حافظ در شمار است (← حافظ در ادب شبه‌قاره*)؛ ۸ــ حافظ محمود شیرانی (۱۸۸۰ ــ ۱۹۴۶م)، استاد زبان‌های اردو و فارسی در دانشکدهٔ اسلامی لاهور و دانشکدهٔ شرق‌شناسی دانشگاه پنجاب، از منتقدان برجسته و پرکارِ ادبیات فارسی که وی را بنیادگذار شیوهٔ علمی در پژوهش و نقد ادب فارسیِ شبه‌قاره دانسته‌اند. گفتنی است که او بیشتر آثارش را به اردو نوشته است. بیشترین نقدها و بررسی‌های او دربارهٔ فردوسی و شاهنامه است که نخستین آن‌ها مقاله‌هایی به اردو، دربارهٔ دلایل و زمان شروع تصنیف آن، هستند این نقدها نخست در چندین نشریه و بعدها در جلد چهارم مقالات حافظ محمود شیرانی که مظهر محمود شیرانی در ده جلد گردآورد، در لاهور به‌چاپ رسیده‌اند. شش جلد نخست این مجموعه از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۲م منتشر شده‌اند. پس از آن فردوسی پرچار مقالی را به اردو نوشت که عبدالحی حبیبی آن‌را به فارسی برگردانید. این ترجمه زیر نام چهار مقاله بر فردوسی و شاهنامه در ۱۳۵۵ش در کابل به‌چاپ رسیده است. شیرانی نقدی هم به اردو، بر دو جلد نخست شعرالعجم نوشته است. وی در نقد اثر شبلی از برخی بی‌دقتی‌های او در نقل آگاهی‌های تاریخی و درآمیختن آن‌ها به برخی افسانه‌های مشهور ایراد گرفته است. شیرانی در کنار برشمردن مطالبی از شعرالعجم که بر آن‌ها ایرادگرفته، نکات مورد نظر خود، در نقد ادبی را بیان کرده است. تنقید بر شعرالعجم جز آن‌که جداگانه در ۱۹۴۲م در دهلی به‌چاپ رسیده، با تصحیح‌ها و اضافه‌هایی، در جلد پنجم مقالات حافظ محمود شیرانی هم آمده است. بسیاری به این نقد شیرانی بر شبلی واکنش نشان دادند و بر آن نقد نوشتند. دکتر آفتاب احمد صدیقی رودولوی، استاد بخش اردو و فارسی دانشگاه داکا، شبلی ایک دبستان را به‌اردو در رد برخی دلایل شیرانی نوشته است. سید سلیمان ندوی منتقدی دیگر است که در اثرش به‌نام خیام که در ۱۹۲۳م به‌چاپ رسیده نکاتی را در اعتراض به این اثر شیرانی بیان کرده است. گفتنی است که شیرانی هم در یکی از مقاله‌های جلد پنجمِ مقالات حافظ محمود شیرانی به‌اعتراض‌های او پاسخ گفته است. در جلد پنجم و ششم این اثر شیرانی مقاله‌های انتقادی دیگری نیز دربارهٔ قابوسنامه، اشعار عطار، خواجه معین‌الدین چشتی اجمیری، معین‌الدین واعظ هروی و... آمده است. نقد ادبیات فارسی پیش از گورکانیان در هندوستان ــ اثر انگلیسی شمس‌العلما محمد عبدالغنی ــ نقد شعرای قدیم فارسی هندوستان ـ اثر اقبال‌حسین ــ و نقد ترجمهٔ انگلیسی خزاین‌الفتوح ــ اثر امیرخسرو که به‌دست محمد حبیب به انگلیسی برگردانیده شده در ۱۹۲۷م در علیگر به‌چاپ رسیده بود ــ از دیگر مقاله‌های انتقادی شیرانی هستند. دو ویژگی را برای نقدهای شیرانی برشمرده‌اند، یکی آن‌که وی در نقد بسیار بر پژوهش مبتنی بر اصول علمی تکیه داشته و یکی از بنیادگذاران این شیوه برای ادبیات فارسی و اردو در شبه‌قاره است. دیگر آن که بیشتر نقدهای او نقدهایی تاریخی‌اند و شیرانی در آن‌ها بیشتر با تجزیه و تحلیل اثر و باکمک شواهدی از متن، انتقاد خود را با دلیل و برهان ارائه کرده و گاه نیز با چنین بررسی‌های دقیق در برخی متون ــ که اشعار عطار از آن شمار است ــ آگاهی‌های تاریخی دربارهٔ شخصیت‌های تاریخی یا ادبی به‌دست داده است؛ ۹ــ شمس‌العلما محمد عبدالغنی (ــ پس از ۱۹۳۷م) دو اثر پژوهشی به نام‌های ادب فارسی پیش از مغول در هندوستان و

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

تاریخ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغول (سه جلد)، به‌زبان انگلیسی نوشته است که در هر دو به تاریخ ادبیات فارسی پرداخته و در کنار آن برخی نکات انتقادی دربارهٔ شاعران فارسی‌گو آورده است. نقدهای او کم‌تر از آن خود او و بیشتر برگرفته از آثار دیگران است؛ ۱۰ــ مولوی محمد شفیع (۱۸۸۳ ــ ح۱۹۶۲م)، استاد زبان‌های اردو و عربی، رئیس دانشکدهٔ شرق‌شناسی لاهور، بنیادگذار مجلهٔ آن و پژوهشگر ادبی. وی افزون بر تحشیه، تعلیقه و حواشی‌نویسی بر بسیاری متون و اشعار فارسی، مقاله‌هایی انتقادی هم دربارهٔ ادبیات فارسی نوشته است. «قصهٔ امیرحمزه»، «مثنوی گلستان خیال»، «تذکره‌های فارسی» که به‌ترتیب در شماره‌های نوامبر ــ فوریهٔ ۱۹۲۵ ــ ۱۹۲۶م، اوت ۱۹۲۵م و فوریهٔ ۱۹۲۸م در مجلهٔ دانشکدهٔ شرق‌شناسی لاهور به‌چاپ رسیده‌اند، مقاله‌هایی از این دست‌اند؛ ۱۱ــ ضیاء احمد بدایونی (۱۸۹۴ ــ ۱۹۷۳م)، از پژوهشگران و منتقدان برجستهٔ شبه‌قاره که به‌زبان‌های اردو، عربی و فارسی آشنایی کامل داشت. «فارسی شاعری اور هجویات»، «منوچهری دامغانی»، «خاقانی شروانی»، «مؤمن کا فارسی کلام»، «فارسی غزل اور غالب»، «مولانا صهبایی»، «غالبٔ» و «عمرخیام اور اس کی شاعری» از مقاله‌های او در نقد و بررسی آثار فارسی‌سرایان است؛ ۱۲ــ محمد وحید میرزا (۱۸۹۸ ــ ۱۹۷۶م)، استاد دانشگاه پنجاب، که از پژوهشگران و منتقدان آثار امیرخسرو دهلوی است. وی افزون بر تدوین و مقدمه‌نویسی بر مثنوی نه سپهر و تصحیح و تحشیهٔ خزائن‌الفتوح رسالهٔ دکتری‌اش را، به‌زبان انگلیسی، زیر نام زندگی و آثار امیرخسرو نوشته است که در آن دیدگاه‌هایش را دربارهٔ غزلیات و دیگر اشعار امیرخسرو بیان کرده است. این اثر در ۱۹۳۵م در کلکته به‌چاپ رسیده است؛ ۱۳ــ یوسف حسین‌خان (ــ ۱۹۷۹م) که آثاری مانند روح اقبال، حافظ اور اقبال (دهلی، ۱۹۷۶م)، اقبال و غالب، آهنگ غالب و غالب اور اقبال کی متحرک جمالیات (دهلی، ۱۹۷۹م) در نقد ادبی نوشته است؛ ۱۴ــ امتیازعلی‌خان عرشی (۱۹۰۴ ــ ۱۹۸۰م)، پزشک و شاعر فارسی‌سرا. وی که در نقد ادب اردو نیز دست داشته بر برخی اشعار و کتاب‌های تاریخی فارسی مقدمه نوشته و آن‌ها را تصحیح و مرتب کرده است. اما آن‌چه او را به نام منتقد ادب فارسی معرفی می‌کند، آثاری از او است که در بررسی آثار غالب نوشته است. برخی از آن‌ها از این قرارند: الف) مقدمه و حاشیهٔ انتخاب غالب (۱۸۶۶م) که در ۱۹۴۳م در بمبئی به‌چاپ رسیده است؛ ب) مقدمه و حاشیهٔ باغ دودر؛ ج) مقالهٔ «تدوین اشعار غالب» که در آن بر اساس دوره‌های تاریخی آگاهی‌های دربارهٔ اشعار فارسی و اردوی غالب به‌دست داده است. این مقاله در ۱۹۴۴م در مجلهٔ معین‌الادب به‌چاپ رسیده است؛ د) «شعرگویی غالب و دواوین او» که بررسی سه دورهٔ شاعری غالب است و در ۱۹۴۹م در مجلهٔ علیگر به‌چاپ رسیده است؛ ه) مقالهٔ «خطوط فارسی غالب، تحقیقی نو» که در ۱۹۵۰م در مجلهٔ ماه نو به‌چاپ رسیده است؛ ۱۵ــ قاضی عبدالودود (۱۸۹۶ ــ ۱۹۸۴م)، از پژوهشگران ادبی و از منتقدان غالب بود. وی بر واژه‌شناسی و شناخت غالب از زبان و ادبیات فارسی انتقاد داشته و بخشی از این انتقادهایش را در مقاله‌ای به اردو، با نام «غالب به حیث محقق»، آورده است. این مقاله در شمارهٔ ویژهٔ غالب در مجلهٔ علیگر (۱۹۵۶م) به‌چاپ رسیده است. قاضی عبدالودود نقد غالب را، پس از آن‌که شوکت سبزواری برخی انتقادهای او را پاسخ گفت، با تجدید نظری در مقالهٔ پیشین نوشته است. نقد غالب در ۱۹۵۶م به‌چاپ رسیده است. وی جز چند کتاب، دست‌کم سی‌وپنج مقاله دربارهٔ غالب و غالب‌شناسی نوشته که برخی از آن‌ها از این قرارند: الف) مقالهٔ «غالب و ذال فارسی» که در مجلهٔ آجکل در دهلی و سپس در کتاب گنجینهٔ غالب منتشر شد؛ ب) مقالهٔ «غالب کا فرضی استاد» که در شمارهٔ ویژهٔ غالب در مجلهٔ علیگر (۱۹۴۸ ــ ۱۹۴۹م) به‌چاپ رسیده است؛ ج) نقد غالب؛ د) خطوط فارسی غالب؛ هـ) مجموعهٔ دهلی و غالب؛ و) «غالب کی فارسی خطوط» که در مجلهٔ ماه نو (کراچی، ۱۹۶۲م) به‌چاپ رسیده است؛ ز) «محرق قاطع برهان» که در مجلهٔ نوای ادب، در آوریل ۱۹۶۲م در بمبئی به‌چاپ رسیده است. قاضی عبدالودود، جز آثار غالب، اشعار شاعران دیگر و بسیاری از آثار اردو و فارسی را بررسی و نقد کرده است که مقاله‌های انتقادی او دربارهٔ روز روشن، تذکرهٔ خوشگو، سفینهٔ خوشگو، خلاصة‌الافکار، برهان قاطع، تذکرهٔ سرور که در مجلات گوناگون، مانند نوای ادب، معارف، بیهار کی خبرین و مجموعهٔ مقالات او به نام اشتر و سوزن به‌چاپ رسیده‌اند و مقاله‌های «حافظ و ذال فارسی» ــ در مجلهٔ نقوش (لاهور، ۱۹۶۶م) ــ و «رامایین بیدل، معروف‌به نرگسستان» ــ در مجلهٔ معاصره (پتنا) ــ از آن‌شمارند. وی از میان منتقدان اروپایی به‌شیوهٔ سنت بوو اعتقاد داشت و به سبک هم‌او در نگارش نقد ادبی بر موجز و جامع بودن آن تأکید داشت؛ ۱۶ــ عبدالرشید فاضل (۱۹۰۷م ــ)، استاد زبان و ادبیات فارسی، که در میان تألیف‌ها و مقاله‌هایش دربارهٔ ایران و ادب

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

فارسی، مقاله‌هایی انتقادی هم از او، مانند «شعر فارسی اقبال» در ۱۹۵۶م در مجلهٔ فاران (کراچی) و «نگاهی به شعر فارسی اقبال» گویا در نشریهٔ دانشگاه آزاد اقبال، به‌چاپ رسیده است؛ ۱۷ــ سید صباح‌الدین عبدالرحمان (۱۹۱۱ ــ ۱۹۸۷م)، مورخ، پژوهشگر و منتقد ادبیات فارسی و اردو، که جز این دو زبان، عربی و انگلیسی نیز می‌دانست. از میان آثارش دو اثر به‌نام‌های بزم تیموریه (به‌اردو) و بزم مملوکیه (اعظمگر، ۱۹۵۴م) در شرح احوال پادشاهان، خدمات علمی و ادبی آن‌ها و دربارهٔ دانشمندان و شاعران ــ فارسی یا اردوسرای ــ روزگارشان آورده و گاه آرای انتقادی‌اش را دربارهٔ زبان و سبک بیان آن‌ها نقل کرده است. این هر دو اثر در اعظمگر به‌چاپ رسیده‌اند؛ ۱۸ــ نورالحسن انصاری (۱۹۳۷ ــ ۱۹۸۷م)، استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه دهلی، وی چندین اثر در ترجمه و نگارش تاریخ ادبیات فارسی و تصحیح و مقدمه‌نویسی برخی متون فارسی دارد. انصاری مدیر دو مجلهٔ پژوهشی بیاض* (به‌فارسی) و غالب‌نامه (به‌اردو) هم بود. افزون بر این‌ها، وی کتابی به‌نام فارسی ادب بعهد اورنگزیب به‌اردو نوشته که در آن اشعار برخی شاعران بزرگ فارسی‌سرا را نقد کرده است. این اثر در ۱۹۶۹م در دهلی به‌چاپ رسیده است. «اقبال و جهان‌بینی او» مقاله‌ای از او است که در شناخت اقبال (تهران، ۱۳۶۵ش) به‌چاپ رسیده است. وی همچنین در احوال و آثار امیرخسرو (دهلی، ۱۹۷۵م) و در مقاله‌هایی که در امیرخسرو، مجموعهٔ مقالات سمینار (پتنا، ۱۹۸۴م) به‌چاپ رسیده آرای انتقادی‌اش دربارهٔ این شاعر را نقل کرده است؛ ۱۹ــ سید حسن (۱۹۱۱ ــ ۱۹۸۸م)، شاعر و استاد زبان‌های فارسی و اردو، پژوهشگر و منتقد. از میان آثار پژوهشی او به چند اثر که دیدگاه‌های انتقادی او را دربارهٔ آثار ادبای فارسی‌گو در بر دارد، می‌توان اشاره کرد. مقالهٔ مفصل او دربارهٔ زندگی و آثار خواجه عبدالله انصاری که در مجلهٔ معارف اعظمگر (۱۹۷۷م) به‌چاپ رسیده است، مقاله‌اش در بررسی کهن‌ترین سی نامهٔ فارسی ــ اثر حسین بن عالم، معروف به میر حسینی سادات (ــ ۷۱۹ق) ــ و سنجش آن با سی نامهٔ کاتبی ترشیزی، مقالهٔ «شاعر عمومی معاصر ایران» در معرفی محمدعلی افراشته و بررسی چند شعر او، که آن‌را در مجلهٔ فنکار (دهلی، ۱۹۵۸م) به‌چاپ رسانده، مقالهٔ «فارسی کلام جگر» دربارهٔ شعر فارسیِ شاعر فارسی و اردوسرا، جگر مرادآبادی و تأثیرپذیری او از حافظ و غالب، که در شمارهٔ ویژهٔ مجلهٔ صبح نو، به‌چاپ رسیده است از این شمارند؛ ۲۰ــ اقبال حسین (۱۹۰۵م ــ) استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه پتنا. پایان‌نامهٔ دکتری او، شعرای قدیم فارسی هندوستان (پتنا، ۱۹۳۷م)، دربارهٔ شش تن از فارسی‌سرایان است که اشعار چهار تن آن‌ها را در دست نداشته، اما دربارهٔ مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی انتقادهایش را بیان کرده است. حافظ محمود شیرانی از برخی کاستی‌های پژوهشی این اثر انتقاد کرده است. نقدهای ارائه شده در اثر اقبال‌حسین، به‌شیوهٔ تذکره‌ها، دربارهٔ زبان و بیان هستند؛ ۲۱ــ میرزا مقبول‌بیگ بدخشانی (۱۹۰۵م ــ)، استاد زبان و ادبیات فارسی و مدیر دایرةالمعارف اسلامیهٔ دانشگاه پنجاب. وی کتابی در تاریخ ادب فارسی، به‌نام ادب‌نامهٔ ایران نوشته که در آن کلام ادبای یاد شده را بررسی کرده است. شماری از مقاله‌های انتقادی میرزا مقبول‌بیگ که در نشریات به‌چاپ رسیده از این قرارند: مقاله‌ای به‌زبان اردو، به‌نام «فکر و هنر امیرخسرو»، که در ۱۹۷۱م در مجلهٔ صحیفه (لاهور) به‌چاپ رسیده، «حافظ شیرین‌سخن در انتظار مرد غیب» که در ۱۹۸۱م و «علی‌قلی والهٔ داغستانی»، در بررسی و یادکرد کاستی‌های تذکرهٔ ریاض‌الشعرای واله که در ۱۹۸۲م در مجلهٔ المعارف به‌چاپ رسیده‌اند؛ ۲۲ــ نذیراحمد (۱۹۱۵م ــ) استاد زبان و ادبیات فارسی که آثار و مقاله‌هایی پرشمار در پژوهش ادبیات فارسی نوشته است. رسالهٔ دکتری او به‌زبان انگلیسی، به‌نام احوال و آثار ظهوری، دربارهٔ زندگی و نظم و نثر این ادیب فارسی‌گو است که در اله‌آباد به چاپ رسیده است. نذیراحمد جز نقد قاطع برهان آثاری دیگر هم در نقد دارد. قند پارسی* مجموعهٔ مقاله‌های او دربارهٔ زبان فارسی، تاریخ، نسخه و کتاب‌شناسی است که در میان آن‌ها مطالبی در نقد هم است. سید حسین عباس این مقاله‌ها را گردآورده و در ۱۳۷۱ش به‌چاپ رسانیده است. چند مقاله دربارهٔ غالب (دهلی، ۱۹۹۱م) مجموعهٔ مقاله‌هایی دربارهٔ غالب است که بسیاری از مقاله‌های آن، مانند «قصیده‌سرایی فارسی غالب»، «بررسی قصاید فارسی غالب از نظر زبان»، «لفظ بیرنگ در یک شعر غالب» و «غالب به عنوان منتقد»، در نقد اشعار و آثار او است. نذیر احمد در مقاله‌های گوناگونش، جز غالب، به‌بررسی آثار منتقدانی دیگر، مانند شبلی، شیرانی و قاضی عبدالودود هم پرداخته است. وی در «تجزیه‌ای تحقیقات پروفسور محمود شیرانی متعلق به زبان ادب فارسی» که در شمارهٔ ویژهٔ شیرانی در مجلهٔ اردو به‌چاپ رسیده (کراچی، ۱۹۸۰م) آثار شیرانی و از آن‌شمار تنقید بر شعرالعجم را بررسی کرده است. نذیراحمد که از حافظ‌پژوهان

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

شبه‌قاره است، آگاهی‌هایی سودمند دربارهٔ حافظ، سنایی و غالب در اختیار خوانندگان مقاله‌هایش قرار داده است. وی، افزون بر آنکه متن انتقادی دیوان سراج‌الدین خراسانی را در ۱۹۷۲م در علیگر به‌چاپ رسانیده، دو مقاله نیز دربارهٔ اشعار او در مجلهٔ فکر و نظر (علیگر، ۱۹۶۲م) و اسلامیک کالچور (حیدرآباد) به‌چاپ رسانیده است. شماری از مقاله‌های انتقادی او، دربارهٔ ادبیات فارسی، که در نشریات به‌چاپ رسیده‌اند، از این قرارند: «فارسی ساقه‌نامه»، «عرفی شیرازی» که در مجلهٔ نگار (لکنو، ۱۹۴۷م) به‌چاپ رسیده‌اند. «غالب اور ظهوری» (۱۹۵۳م)، «نظیری نیشابوری» (۱۹۵۴م)، «غالب اور عرفی» که در اردو ادب (علیگر) به‌چاپ رسیده‌اند. «فارسی کی ساقی‌نامه» که در آهنگ دهلی (۱۹۵۸م) و «غزلیات سلمان ساوجی» که در دانش به‌چاپ رسیده‌اند. «گزارشی مختصر دربارهٔ هجونویسی فردوسی» (۱۳۷۰ش)، «گزارشی کوتاه دربارهٔ قطعه‌ای از سعدی» (۱۳۷۳ش)، «تأثیر مجیر بیلقانی در اشعار سراجی خراسانی» (۱۳۴۲ش) که در قند پارسی (دهلی نو) و «مثنوی سراج‌القلوب» که در ایران‌شناسی (تهران) به‌چاپ رسیده‌اند؛ ۲۳ـ عبدالشکور احسن (۱۹۱۶م ـ)، از استادان برجستهٔ زبان و ادب فارسی، که مهم‌ترین اثر انتقادی او اقبال کی فارسی شاعری کا تنقیدی جایزه، در معرفی همهٔ آثار فارسی اقبال، سنجش آن با شاعران کلاسیک فارسی و بررسی ویژگی‌های اشعار او است در لاهور به‌چاپ رسیده است. «دقیقی و حماسه‌سرایی ملی» که در یادنامهٔ دقیقی طوسی (تهران، ۱۳۵۵ش) به‌چاپ رسیده و «ارزش اخلاقی و فکری شعر حکیم ناصرخسرو» که در یادنامهٔ ناصرخسرو (مشهد، ۱۳۵۵ش) منتشر شده از دیگر مقاله‌های انتقادی احسن هستند؛ ۲۴ـ امیرحسن عابدی (۱۹۲۱م ـ)، استاد فارسی دانشگاه دهلی، که زبان‌های عربی و فارسی باستان، اوستا و پهلوی هم می‌دانست. وی از پژوهشگران برجستهٔ شبه‌قاره در ادبیات فارسی و اردو بود و با بهره‌گیری از شیوه‌های علمی آثاری بسیار در این زمینه تألیف و تصحیح کرده است. بسیاری از مقاله‌های تحقیقی او در نشریه‌های شبه‌قاره، ایران و افغانستان به‌چاپ رسیده است. شماری از مقاله‌های پژوهشی او که با نکاتی در نقد ادبی همراه‌اند، از این قرارند: الف) «نوعی خبوشانی» که در آن شرح احوال این شاعر را، بر اساس مطالبی که در تذکره‌ها آمده و بر اساس متن دیوان او، و نکاتی دربارهٔ اشعار او آورده است. این مقاله در ژوئن ۱۹۶۷م در مجلهٔ معارف به‌چاپ رسیده است؛ ب) «نظیر اکبرآبادی و سبک هندی»، که در آن جز آن‌که به نثر رساله‌های فارسیِ این شاعر فارسی و اردوسرا و اشعارِ میان آن‌ها پرداخته، مطالبی هم دربارهٔ سبک‌های خراسانی، عراقی و هندی آورده است. این مقاله در نشریهٔ نذر عرشی (دهلی) به‌چاپ رسیده است؛ ج) «بنیادگذار شعر نو در ایران»، که در آن، افزون بر آنکه آرای چند تن از شاعران ایرانی همروزگار نیما را دربارهٔ او و برخی نظریات نیما را دربارهٔ وزن و زبان شعرش نقل کرده، خود دربارهٔ آثار نیما، شرایط سرودن، درون‌مایه و ارزش آن‌ها مطالبی ارائه کرده است. این مقاله زیر نام «ایران کا بنیادگذار شعر نو»، در ژوئن ۱۹۵۸م در مجلهٔ اردو ادب (علیگر) به‌چاپ رسیده است؛ د) «بیدل و سبک هندی»، که در این مقاله جز آرای تذکره‌نویسان و بیدل‌شناسان دربارهٔ او و اشعاری از بیدل که ایشان برگزیده‌اند، غزل‌های هموزن و قافیهٔ غالب، عرفی، نظیری، ظهوری، طالب آملی و حزین را با غزل‌های بیدل سنجیده است. این مقاله در ۱۹۸۲م، در میان مجموعه مقاله‌های سمینار بیدل در پتنا، به‌چاپ رسیده است؛ ه) «امیرخسرو اور سبک‌شناسی»، در شرح ویژگی‌های سبک‌های خراسانی، عراقی، هندی و اشعار امیرخسرو، که در مجموعهٔ مقالات خسروشناسی (دهلی نو، ۱۹۷۵م) به‌چاپ رسیده است؛ و) «محمدشرف‌الدین علی» که دربارهٔ زندگی و ویژگی‌های قصاید، مخمس‌ها، قطعات، رباعیات و مثنوی پیام اکبرآبادی، از شاگردان سراج‌الدین علی‌خان آرزو، است. این مقاله در ۱۹۸۴م در مجلهٔ نوائی ادب (بمبئی) به‌چاپ رسیده است؛ ز) «غالب و سبک هندی» که در مارس ۱۹۶۲م در مجلهٔ فکر نو (دهلی) به‌چاپ رسیده است؛ ح) «ابوطالب کلیم کاشانی، شرح حال و آثار و سبک اشعار او» که در ۱۹۸۳م در بیاض (دهلی نو) به‌چاپ رسیده است؛ ط) «اقبال از حیث غزلسرای فارسی» که در ژوئن ۱۹۷۸م در ایندوایرانیکا (کلکته) به‌چاپ رسیده است؛ ی) «تضمینات فارسی اقبال» که در مجموعهٔ مقالهٔ در شناخت اقبال (تهران، ۱۳۶۵ش) به‌چاپ رسیده است؛ ۲۵ـ عبدالرحمان دهلوی، که مرآت‌الشعرا (لاهور، ۱۹۵۰م) را دربارهٔ حقیقت شعر، معانی، بیان، صناعات ادبی، اصطلاح‌های انتقادی، اجزای اساسی شعر و نقد اشعار برخی شاعران فارسی‌گو نوشته است؛ ۲۶ـ سید عبدالله، استاد ادبیات اردو، فارسی و عربی، پژوهشگر و منتقد. وی از اقبال‌شناسان برجستهٔ پاکستان و با اصول نقد غربی آشنا بود. مقاصد اقبال (لاهور، ۱۹۸۱م) از آثار او است. وی در نقدهایش از حافظ در برابر انتقادهای اقبال دفاع کرده است. سید عبدالله اشعار غالب را با

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

سخنان بیدل، نظیری، عرفی و حزین سنجیده و در مجموعهٔ مقالاتش، به نام فارسی زبان و ادب (لاهور، ۱۹۷۷م)، نقدهایی دربارهٔ اشعار حافظ، غالب، بیدل، ظهوری، صائب و ناصرعلی سرهندی نوشته است. جز این‌ها چند مقالهٔ دیگر او، در نقد ادبی، از این قرارند: «غزل، غزلیت اور تغزل» و «قصیده ایک فن، ایک اسلوب تعمیر» که در مباحث (لاهور، ۱۹۶۵م) و «اقبال و حافظ کی ذهنی فاصله» که در صحیفه (لاهور، ۱۹۷۷م) به‌چاپ رسیده‌اند؛ ۲۷ـ اکرام‌الحق مولتانی که شعرالعجم فی‌الهند (مولتان، ۱۹۶۱م) را در پی مطالب شعرالعجم شبلی نوشته است. وی در این اثر سبک و درون‌مایهٔ اشعار شاعران معروف شبه‌قاره یا آن‌ها را که به این سرزمین کوچیدند و در آن‌جا درگذشتند، تجزیه و تحلیل کرده است. شیوهٔ انتقادی او مانند داوری‌های تذکره‌نویسان قدیم است؛ ۲۸ـ سید عابد علی عابد، شاعر، داستان و نمایشنامه‌نویس، مورخ، پژوهشگر و منتقد که آثاری در تبیین نظریه‌های انتقادی به نام‌های نقد، اصول نقد، ادبیات و اسلوب نوشته است. وی دیباچه‌ای نیز بر دیوان فارسی غالب (لاهور) نوشته که مطالبی باارزش در نقد غالب دارد؛ ۲۹ـ انعام‌الحق کوثر، استاد زبان و ادبیات فارسی، مورخ، پژوهشگر و منتقد شبه‌قاره. وی رسالهٔ دکتری‌اش را در بررسی اشعار بابافغانی نوشته و در شعر فارسی در بلوچستان (راولپندی، ۱۹۸۵م) نیز، به‌شیوهٔ تذکره‌نویسان و با روشی نزدیک به شبلی، همراه شرح احوال شاعران، نکاتی انتقادی دربارهٔ شعر آن‌ها آورده است. «اهلی خراسانی» که ــ در فروردین ۱۳۴۱ش ــ و «قصاید بابافغانی شیرازی» ــ در بهمن ۱۳۴۳ش ــ در مجلهٔ هلال به چاپ رسیده‌اند، از مقاله‌های انتقادی وی درشمارند؛ ۳۰ـ سدارنگانی که از اهالی سند است، رسالهٔ دکتری‌اش را، زیر نام شعرای فارسی‌گوی سند به‌زبان انگلیسی نوشته است. سدارنگانی در این اثر نخست به اوضاع سیاسی و فرهنگی هر دوره، شرح احوال شاعران آن روزگار و سپس بررسی و تحلیل اشعار گروهی از ایشان که کلامشان در دست بوده، پرداخته است. این اثر نخستین‌بار در ۱۹۵۶م در حیدرآباد به‌چاپ رسیده است؛ ۳۱ـ سمیع‌الدین احمد، استاد زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره که در مجموعهٔ مقالاتش، به‌نام نقد ادبیات فارسی (۱۹۸۵م) مقاله‌هایی انتقادی دربارهٔ سعدی و صهبایی نوشته است؛ ۳۲ـ ممتازحسین، استاد زبان اردو و منتقد ادبیات فارسی و اُردو. گوشه‌های تنقید نوین، مسائل ادبی، ادب و شعور و غالب آثار او در نقد ادب اردو هستند. وی امیر خسرو دهلوی، فارسی شاعر (کراچی، ۱۹۷۵م) را در نقد اشعار فارسی امیرخسرو نوشته است؛ ۳۳ـ وارث کرمانی، استاد زبان و ادبیات فارسی که اشعار عاشقانهٔ فارسی خسرو (لاهور، ۱۹۹۲م) را در نقد غزل‌های خسرو و ارزیابی اشعار فارسی غالب (علیگر، ۱۹۷۲م) را در بررسی کلیات فارسی غالب، هر دو به زبان انگلیسی، نوشته است؛ ۳۴ـ سید محمد اکرم اکرام، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب که در حکیم فرزانه (لاهور) و غالب‌نامه به نقد اشعار فارسی غالب و در مقالهٔ «جهان‌بینی سعدی» که در مجموعه مقالهٔ عابدی‌نامه (دهلی، ۱۹۹۰م) به‌چاپ رسیده، به نقد درون‌مایهٔ اشعار سعدی پرداخته است. وی اثری هم به نام اقبال در راه مولوی، در بررسی اوضاع سیاسی و مذهبی زمان اقبال، دانشمندان و شاعرانی که بر او اثر گذاشتند، ویژگی‌های اشعار او و سنجش آن‌ها با غزل‌های حافظ و رومی، نوشته است. مقالهٔ «تأثیر مولوی در هنر و اندیشهٔ اقبال» که در شناخت اقبال (تهران، ۱۳۶۵ش) به‌چاپ رسیده هم از او است؛ ۳۵ـ ظهورالدین انصاری، از غالب‌پژوهان شبه‌قاره است و افزون بر آن که مثنوی‌های او را به اردو برگردانیده و همراه متن فارسی آن، زیر نام مثنویات غالب (دهلی نو، ۱۹۸۳م) به‌چاپ رسانیده است، برای همایش بین‌المللی غالب هم مقاله‌ای به‌نام «نکته‌های مهم شعر فارسی غالب» نوشته و در آن، سخنان این شاعر را تحلیل و نقد کرده و با اشعار خیام، حافظ، نظیری، ظهوری، امیرخسرو و اقبال سنجیده است. این مقاله در مجموعهٔ بین‌الاقوامی غالب سمینار (دهلی، ۱۹۶۹م) به‌چاپ رسیده است. ظهورالدین اثری دربارهٔ امیرخسرو دهلوی، به نام سفر ذهنی امیرخسرو، هم نوشته و مقاله‌های همایش دهلی دربارهٔ این شاعر را، زیر نام خسروشناسی (دهلی، ۱۹۷۵م) برای چاپ مرتب کرده است؛ ۳۶ـ رفیق خاور، که از منتقدان آشنا به شیوه‌های نقد اروپایی است. وی اقبال کا فارسی کلام، ایک مطالعه (لاهور، ۱۹۸۸م) را در بررسی ویژگی‌های غزل‌ها و منظومه‌های پس چه باید کرد؟، مسافر و جاویدنامهٔ اقبال و با لحنی تحسین‌آمیز، نوشته است؛ ۳۷ـ محمد منور، از استادان، پژوهشگران و اقبال‌شناسان شبه‌قاره. وی جز مقاله‌هایی مانند «میزان اقبال»، «ایقان اقبال» و «برهان اقبال»، اثری هم به اردو دربارهٔ اقبال دارد. محمد منور در این اثر که علامه اقبال کی فارسی غزل نام دارد، غزل‌های اقبال را با غزل‌های مولوی، حافظ، نظیری، فغانی، بیدل و غالب سنجیده و سپس نکات مثبت و منفی اشعار اقبال را برشمرده است. این اثر با ترجمهٔ و تحشیهٔ

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

شهین‌دخت کامران مقدم، در ۱۹۸۷م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۳۸ــ محمدریاض‌خان، از اقبال‌شناسان شبه‌قاره که مقاله‌هایی پرشمار و چندین اثر در تجزیه و تحلیل اشعار اقبال دارد. اقبال اور فارسی شعرا (لاهور، ۱۹۷۷م) از مهم‌ترین آثار او دربارهٔ شعر فارسی اقبال است. وی در این اثر از شاعرانی یاد کرده که اقبال اشعار آن‌ها را استقبال کرده یا زیر تأثیرشان بوده و همچنین نظر دیگر منتقدان فارسی‌زبان را دربارهٔ سبک اقبال بیان کرده است. برکات اقبال (لاهور، ۱۹۸۲م) اثری دیگر در این زمینه است که محمدریاض در یکی از مقاله‌های آن از مقام اقبال در شعر فارسی سخن گفته است. «بررسی و مقایسهٔ غزلیات سعدی و حافظ» که در ۱۳۵۰ش در هلال به‌چاپ رسیده نمونه‌ای از دیگر مقاله‌های او در نقد ادبی است؛ ۳۹ــ خواجه عبادالله اختر، شاعر، ادیب و دانشمند، که اثری به اردو، به‌نام بیدل (لاهور، ۱۹۸۳م)، نوشته و در آن نظم و نثر بیدل، مفاهیم اشعار و افکار او را بررسی کرده است؛ ۴۰ــ عبدالغنی (۱۹۱۰ ــ ۱۹۹۰م)، استاد زبان و ادبیات فارسی که رسالهٔ دکتری‌اش را به نام زندگی و آثار بیدل (لاهور، ۱۹۶۰م)، به‌زبان انگلیسی، نوشت. عبدالغنی در این اثر افزون بر زندگی و نسب بیدل به غزل‌ها، مثنوی‌ها، قصاید، رباعیات، مخمس‌ها و آثار منثور او پرداخته است. وی درکنار آثار پژوهشی دیگرش دو اثر به‌اردو، به‌نام‌های روح بیدل (لاهور، ۱۹۶۸م) و فیض بیدل، در نقد این شاعر نوشته است؛ ۴۱ــ ظهیر احمد صدیقی، رئیس بخش فارسی دانشکدهٔ لاهور. وی جز مطالعات ادبیات فارسی (لاهور، ۱۹۹۱م) که در آن نظرهای انتقادی‌اش را آورده، مقاله‌هایی هم به‌ویژه در نقد بیدل دارد. «میرزا عبدالقادر بیدل، شخصیت و شعر او» و «اسرار و علم حروف و میرزا عبدالقادر بیدل» از این دست مقاله‌ها هستند؛ ۴۲ــ سید یوشع که حافظ شیرازی کی محاسن کلام خود حافظ کی کلام سی (حیدرآباد، ۱۳۴۸ق) را نوشت؛ ۴۳ــ سید امدادعلی‌شاه صفدر (۱۹۲۸م ــ) که مقاله‌های انتقادی زیر از او است: «ابوالفضل کی سیاسی نگارشات کا اسلوب» که در ۱۹۷۰م در مجلهٔ احساس (اوکارا)، «غالب اور فارسی غزل کا ارتقا» که در ۱۹۶۸م در مجلهٔ جواهر ریز و «فارسی مین نثر اخلاق ناصری کامقام» که در ۱۳۶۹ش / ۱۳۱۱ق در دانش به‌چاپ رسیده‌اند؛ ۴۴ــ محمدباقر، استاد زبان و ادبیات فارسی (۱۹۱۰م ــ) که آثاری در احوال و آثار نظامی گنجوی (کانپور، ۱۹۳۳م) و فروغ فرخزاد دارد. مقاله‌های اردوی «احوال و آثار سیمین بهبهانی» و «احوال و آثار رهی معیری» که در ۱۹۵۷ و ۱۹۵۹م در نشریهٔ انجمن عربی و فارسی دانشگاه پنجاب (به زبان انگلیسی) به‌چاپ رسیده‌اند و مقالهٔ فارسی «احوال و آثار جویای تبریزی»، در یغما، هم از او است؛ ۴۵ــ ظهورالدین احمد (۱۹۱۴م ــ)، نویسندهٔ ایرانی‌ادب (اسلام‌آباد، ۱۳۷۵ش)، که مجموعهٔ مقاله‌هایش در ادبیات فارسی و با اشاره‌ای در نقد و معرفی آثار کلاسیک ادب فارسی همراه است؛ ۴۶ــ آصفهٔ زمانی، نویسندهٔ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم (دهلی نو، ۱۹۹۳م) که مقاله‌های انتقادی از او به نام‌های «خواجوی کرمانی و حدیث عشق» در دانش، «استفادهٔ حافظ از لغات عربی» در ۱۹۷۷م در مجلهٔ نیادور (لکنو)، «سعدی خسرو اور حافظ غزل کی آئینه مین» در ۱۹۸۵م و «حافظ شیرازی به حیثیت قصیده‌سرا» در پرتو تحقیق به‌چاپ رسیده است. وی مجموعهٔ مقاله‌هایی هم در نقد و تحقیق دارد که زیر نام مقالات زمانی در ۱۹۸۹م در لکنو به‌چاپ رسیده است؛ ۴۷ــ نرگس جهان نویسندهٔ مقاله‌های «عبدالقهار عاصی» و «ادبیات مدیحهٔ عطار نیشابوری در منطق‌الطیر» در مجلهٔ تحقیقات فارسی؛ ۴۸ــ قمرالزمان (۱۹۳۷م ــ)، استاد فارسی دانشکدهٔ دولتی سانگله‌هل در شیخپور و نویسندهٔ مقاله‌های «داستان‌های معاصر کوتاه پرتنقید» و «نظامی عروضی به حیثیت نقاد»؛ ۴۹ــ عابدعلی‌خان، نویسندهٔ مقالهٔ «آثار و سبک عرفی شیرازی» که در ۱۹۶۴م در نشریهٔ انگلیسی‌زبان مطالعات دانشگاهی به‌چاپ رسیده است؛ ۵۰ــ سیدحسن عباس، نویسندهٔ «آزاد بلگرامی: شاعر آزاده» که در ۱۳۷۶ش در دانش به‌چاپ رسیده است؛ ۵۱ــ عبدالسلیم پراچه (۱۹۳۶م ــ)، استاد زبان فارسی دانشکدهٔ دولتی سرگودها و نویسندهٔ خسرو و شعر او؛ ۵۲ــ عصمت نسرین، نویسندهٔ ادیب پیشاوری (پیشاور، ۱۳۶۸ش)، در شرح احوال و با اشاره به کلام، سبک و درون‌مایهٔ اشعار ادیب؛ ۵۳ــ محمدعارف فرید ایوبی، استاد دانشگاه لکنو و نویسندهٔ مقالهٔ «فروغ فرخزاد در جست‌وجوی انسانی تازه» که در مجلهٔ قند پارسی به‌چاپ رسیده است؛ ۵۴ــ شیمهٔ رضوی، استاد اردوی دانشگاه لکنو و نویسندهٔ مقالهٔ «طالب علی‌خان عیشی کی فارسی غزل‌گویی». این مقاله در زمستان ۱۳۷۲ش در دانش به‌چاپ رسیده است؛ ۵۵ــ سید طلحهٔ رضوی برق، نویسندهٔ «نیمایوشیج از حیث رباعی‌گو» که در پاییز ۱۳۶۷ش در دانش به‌چاپ رسیده است؛ ۵۶ــ محمدظفرخان، نویسندهٔ مقالهٔ «محمدصالح ندیم کشمیری» که در ۱۳۴۵ش در هلال به‌چاپ رسیده است؛ ۵۷ــ عبادت بریلوی، نویسندهٔ مقالهٔ «غزل از نظر

نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره

زیباشناسی» که در ۱۹۷۱م در مجلهٔ دانشکدهٔ شرق‌شناسی به‌چاپ رسیده است؛ ۵۸ــ محمدسلیم اختر (۱۹۳۴م ــ)، نویسندهٔ «سیری در مثنوی کارنامهٔ بلخ حکیم سنایی غزنوی»، در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد (۱۳۵۷ش)، «دربارهٔ مثنوی کارنامهٔ بلخ سنایی غزنوی»، در وحید (۱۳۵۷ش)، «بررسی در اندیشه‌های حکیم سنایی غزنوی»، در هنر و مردم (۱۳۵۶ش)؛ ۵۹ــ عبدالسبحان، استاد زبان و ادبیات فارسی، که فیضی و شعر او (تهران، ۱۳۵۵ش) را نوشته است؛ ۶۰ــ محمداسلم‌خان (۱۹۳۷ ــ ۱۹۹۹م)، نویسندهٔ آثاری مانند مؤمن‌خان کی شاعری، اشاریهٔ نثری نگارشات همایون‌نامه که هر دو به‌چاپ رسیده‌اند و مقاله‌هایی مانند «نشاط عشق در کلام حافظ» در پاییز ۱۳۶۹ش در دانش و «مولانا جلال‌الدین رومی» در ۱۹۸۹ ــ ۱۹۹۰م در مجلهٔ شرق (لاهور)؛ ۶۱ــ نسیرین اختر ارشاد (۱۹۴۱م ــ) نویسندهٔ آثاری مانند مؤمن‌خان کی شاعری، اشاریه نثری نگارشات همایون نامه که هر دو به چاپ رسیده‌اند و مقاله‌هایی مانند «نشاط عشق کلام حافظ» که در مجلهٔ دانش (پاییز ۱۳۶۹ش) و «مولانا جلال‌الدین رومی» که در مجلهٔ شرق (لاهور، ۱۹۸۹م ــ ۱۹۹۰م) به‌چاپ رسیده است؛ ۶۲ــ زاهده افتخار (۱۹۴۳م ــ) که مقالهٔ انتقادی «ارزیابی قصاید عنصری (فارس)» از او در ۱۹۸۹م در دانش به‌چاپ رسیده است؛ ۶۳ــ سید وحید اشرف، استاد دانشگاه مدراس، نویسندهٔ مقاله‌های «رباعیات امیرخسرو»، در دانش (۱۳۶۷ش)، «رباعیات فارسی غالب»، در دانش (۱۳۶۷ش)، «مطالعهٔ حافظ شیرازی از حیث زبان و سبک بیان» در ۱۹۷۸م در سالنامهٔ دانشگاه مدراس به نام تحقیقات خاوری به‌چاپ رسیده است؛ ۶۴ــ سید اکبرشاه نقوی، نویسندهٔ مقالهٔ «غزلگویی فارسی غزلگویی غالب»؛ ۶۵ــ سید عارف‌شاه گیلانی، نویسندهٔ «نظر انتقادی بر شعر فارسی غالب»؛ ۶۶ــ غلام رسول مهر، نویسندهٔ «شعر فارسی غالب»؛ ۶۷ــ نریندرانات، نویسندهٔ عیار غالب که مالک‌رام آن‌را مرتب کرده و در ۱۹۶۹م در دهلی به‌چاپ رسانیده است؛ ۶۸ــ عطا کاکوی، نویسندهٔ حیرت‌زار (پتنا، چاپ دوم، ۱۹۸۱م)، در نقد بیدل؛ ۶۹ــ محمودعالم، استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو و نویسندهٔ مقالهٔ «میرزا عبدالقادر بیدل عظیم‌آبادی» در دانش (زمستان ۱۳۷۴ش)؛ ۷۰ــ نبی هادی، استاد زبان و ادبیات فارسی که افزون بر آثاری در معرفی شاعران فارسی‌سرای شبه‌قاره، اثری هم به اردو به نام میرزا بیدل نوشته است. برگردان فارسی توفیق سبحانی از این اثر، زیر نام عبدالقادر بیدل دهلوی، در ۱۳۷۶ش در تهران به‌چاپ رسیده است؛ ۷۱ــ محمودهٔ هاشمی، نویسندهٔ «تأثیر قرآن در شعر فارسی اقبال» که در دانش به‌چاپ رسیده است (زمستان ۱۳۷۴ش)؛ ۷۲ــ فرحت ناز، استاد زبان فارسی دانشکدهٔ دولتی اسلام‌آباد و نویسندهٔ مقالهٔ «بازتاب شعر پارسی در اندیشهٔ اقبال لاهوری» که در پاییز ۱۳۷۴ش در دانش به‌چاپ رسیده است؛ ۷۳ــ کلیم سهسرامی نویسندهٔ بنگال مین غالب‌شناسی که در داکا به‌چاپ رسیده است و در آن مطالبی کوتاه دربارهٔ غالب‌شناسی در بنگال، خواجه عبدالغفار (شاگرد میرزا غالب دهلوی)، و ترجمه‌های شعر غالب به‌زبان بنگالی آمده است. افزون بر این‌ها، در شبه‌قاره مجموعهٔ مقاله‌هایی نیز در نقد و بررسی منتشر شده که برخی از آن‌ها از این قرارند: ۱ــ خسروشناسی (دهلی، ۱۹۷۵م) که مجموعهٔ مقاله‌های همایش امیرخسرو در دهلی، با مقاله‌هایی از ظهورالدین انصاری، ممتاز حسین و... است و به‌دست ظهورالدین انصاری مرتب شده است؛ ۲ــ میرزا عبدالقادر بیدل (پتنا، ۱۹۸۲م) که مجموعهٔ مقاله‌های همایش بیدل در پتنا، با مقاله‌هایی از محمد صدیق و سمیع‌الحق، استادان زبان فارسی، و... است و اظهرشیر آن‌را مرتب کرده است؛ ۳ــ امیرخسرو (پتنا، ۱۹۸۴م) که مقاله‌های همایش امیرخسرو در پتنا است و به دست اظهرشیر مرتب شده است؛ ۴ــ ویژه‌نامهٔ غالب مجلهٔ غالب‌نامه، با مقاله‌هایی از ریحانه‌خاتون و نذیراحمد که در ژانویهٔ ۱۹۹۴م در دهلی نو به‌چاپ رسیده است؛ ۵ــ ویژه‌نامهٔ حافظ مجلهٔ قند پارسی، با مقاله‌هایی از آصفهٔ زمانی، بشیرالنسابیگم، یوسف‌حسین‌خان و... که در زمستان ۱۳۷۵ش در دهلی‌نو به‌چاپ رسیده است.

منابع: احوال و آثار سراج‌الدین علی‌خان آرزو، در صفحات فراوان؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۳۳؛ برهان قاطع، مقدمه، صد و دوازده ـ صد و پانزده؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳/ ۵۰ـ۶۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۲۴ـ۱۵۰، ۲۶۵، ۳۲۲ـ۳۴۱، ۳۸۳ـ۳۹۰، ۳۹۳ـ۳۹۶، ۴۱۵ـ۴۳۷، ۵۷۰ـ۵۷۵؛ داد سخن، پیشگفتار؛ شاعری در هجوم منتقدان، در صفحان فراوان؛ فارسی زبان و ادب، ۱۴۸ـ۱۵۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵/ ۳۲۸؛ ۸/ ۱۱۲۰؛ ۱۳/ ۲۴۱۹، ۲۴۲۴، ۲۴۲۵، ۲۴۲۶، ۲۴۲۸، ۲۴۴۱؛ کارنامه ـ سراج منیر، در صفحات فراوان؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، در صفحات فراوان؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، در صفحات فراوان؛ آصفهٔ زمانی، «قاضی عبدالودود محقق نامور هند»، دانش، شمارهٔ ۱۷ـ۱۸، صص ۸۱ـ۸۶؛ هم‌او، «بر صغیر مین فارسی تحقیق کی عناصر

اربعه»، همان‌جا، شمارهٔ ۲۴-۲۵، صص۲۰۷-۲۲۸؛ هم‌او، «دربارهٔ فردوسی و شاهنامهٔ او»، همان‌جا، شمارهٔ ۲۷-۲۸، صص۶۵-۷۴؛ عیسی کریمی، «حزین شهرآرا و حزن شهرآشوب»، همان‌جا، شمارهٔ ۴۵، صص۹۷-۱۳۸؛ سید علیرضا نقوی، «مختصری دربارهٔ شرح زندگانی پروفسور شیرانی»، همان‌جا، شمارهٔ ۵۳، تابستان ۱۳۷۷ش، صص۷۹-۸۲؛ آفتاب اصغر، «چند نکتهٔ مهم و اساسی دربارهٔ شیرانی و شیرانی‌شناسی»، همان‌جا، صص۸۳-۸۸؛ محمدحسین تسبیحی، «کتاب‌شناسی آثار تحقیقات حافظ محمود شیرانی»، همان‌جا، صص۸۹-۱۰۲؛ محمدصدیق شبلی، «نقد شیرانی بر شعرالعجم شبلی نعمانی»، همان‌جا، صص۱۱۹-۱۲۶؛ سخن، دورهٔ چهارم، شمارهٔ ۹، شهریور ۱۳۳۲ش، صص۷۴۸-۷۵۰؛ محمدصدیق سخنور بلگرامی، «رسالهٔ تحقیق‌السّداد فی مذلّةالآزاد»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴ش، صص۱۸۳-۲۲۷؛ گفت‌وگو با استادان فارسی، ضمیمهٔ دانش (شمارهٔ ۲۴ و ۲۵)، در صفحات فراوان؛ گنجینهٔ دانش، ضمیمهٔ دانش (شمارهٔ ۳۱)، صص۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۸۱-۱۸۶، ۲۰۳-۲۰۴.

م.اسماعیل‌پور

نقوی (na.qa.vi)، آقا صادق حسین فرزند خیر علی شاه، دیره سیدان کپورتهله (پنجاب شرقی) ۱۹۰۹م ــ   ، ادیب و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. وی دانش ادبی و دینی را پیش پدر و استادان فن آموخت و دانش‌های اسلامی، مانند قرآن و حدیث و صرف و نحو عربی و فقه را فراگرفت و عروض، بدیع، قافیه، تاریخ ادبیات، زبان فارسی، اردو، فلسفه و منطق را هم آموخت. از ۱۹۲۶م تا ۱۹۷۱م به شغل‌های معلمی، دبیری، دانشیاری ،استادی و ریاست دانشکده‌ها برگزیده شده بود. آثارش: شاخ طوبی که دفتر شعر او است (کویته، ۱۳۳۷ش) و در ۱۳۵۲ش با همکاری خانهٔ فرهنگ ایران در کویته تجدید چاپ شده است؛ آهنگ شیراز که شرح احوال و آثار چند شاعر فارسی‌گوی است و روی جلد کتاب تصویری از گنبد و بارگاه حضرت شاه چراغ شیراز آمده است، (مولتان، ۱۳۵۰ش)؛ آیینه که در آن به شرح احوال و آثار آقا صادق پرداخته است، در این دفتر شعر بیست و سه اثر او معرفی شده که از این تعداد آهنگ شیراز و شاخ طوبی به فارسی و بقیه به‌اردو است. وی به شاعران و دانشمندان ایران توجه ویژه‌ای داشته است و در شاخ طوبی دو قصیده و در آهنگ شیراز یک مقاله دربارهٔ سعید نفیسی دارد.

منبع: فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۱/۳۸۶-۳۹۲.

رسولی

نقوی (na.qa.vi)، علی‌رضا، امروهه (هند) ۱۹۳۳م ــ   ، حقوقدان، ایران‌شناس و فارسی‌پژوه پاکستانی. دورهٔ دبیرستان را در زادگاهش به‌پایان برد. در ۱۹۴۷م در دانشگاه علیگر هند به تحصیل سرگرم شد و در پایانی ۱۹۴۷م از هند به پاکستان کوچید و در کراچی سکنی گزید. در ۱۹۵۳م از دانشگاه پنجاب لاهور دانشنامهٔ لیسانس تاریخ و علوم سیاسی و در ۱۹۵۵م از دانشگاه کراچی دانشنامهٔ فوق‌لیسانس ادبیات فارسی و در ۱۹۵۶م از دانشگاه کراچی دانشنامهٔ حقوق گرفت. در ۱۹۶۲م با نوشتن پایان‌نامه‌ای با نام تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان (تهران، ۱۹۶۴م) از دانشگاه تهران دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. از ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۶م در دانشگاه تهران دورهٔ حقوق شیعی را گذرانید. وی پس از نه سال سکونت در ایران به پاکستان بازگشت و در ادارهٔ تحقیقات اسلامی در اسلام‌آباد ریاست گروه حقوق و فقه شیعه را عهده‌دار شد. در ۱۹۹۳م بازنشسته شد. از ۱۹۷۱م در خانهٔ فرهنگ ایران در راولپندی به آموزش زبان فارسی سرگرم شد. نقوی عضو هیأت تحریریهٔ مجلات تحقیقی فکر و نظر، دانش و اسلامیک استدیز در اسلام‌آباد بود. وی در تهران مدیریت و مترجمی مجلات و روزنامه‌های تهران اکونومیست به‌انگلیسی، تهران ژورنال به‌انگلیسی و اکو آف ایران به‌انگلیسی را عهده‌دار بود. مقالات وی در مطبوعات پاکستان به چاپ رسیده است. در زبان‌های فارسی، انگلیسی، اردو، عربی و پنجابی مهارت دارد. نقوی در ۱۹۸۴، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴م برای تحقیقات علمی و ادبی به ایران سفر کرد. از آثارش: هیمالیا (تهران، ۱۹۶۲م) که شرح احوال و برگزیدهٔ اشعار پانزده تن از شعرای معاصر اردو به فارسی است و با همکاری جلیل دوستخواه منتشر کرده است؛ حقوق خانواده در ایران به‌انگلیسی (اسلام‌آباد، ۱۹۷۱م)؛ ترجمهٔ دستگاه قضایی پاکستان (اسلام‌آباد، ۱۹۷۰م) به‌فارسی؛ قسمت تذکره‌های فارسی در تاریخ مفصل ادبی شبه‌قارهٔ هند و پاکستان (لاهور، ۱۹۷۱ ــ ۱۹۷۲م) به‌اردو؛ فرهنگ جامع فارسی به انگلیسی و اردو (اسلام‌آباد، ۱۹۹۴م)؛ گلشن فارسی (راولپندی، بی‌تا) با همکاری سبط‌حسن رضوی، در دو جلد که کتاب درسی فارسی‌آموزان خانه‌های فرهنگ ایران در پاکستان است؛ حقوق خانوادگی شیعه به‌انگلیسی (اسلام‌آباد، بی‌تا).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۶۷۷ـ۶۷۸؛ زبان فارسی در پاکستان، ۱۹۳؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۱/۱۵۷ـ۱۵۸؛ ۲/۳۶۵ـ۳۶۷؛ گنج شایگان، ۷۱ـ۷۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱/۳۵۶ـ۳۵۷؛ سبط حسن رضوی، ترجمهٔ مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از سال ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۹ش، ص ۱۱۶.

نوشاهی

نقوی، سید احمد بن محمد ابراهیم بن محمدتقی ← احمد لکنویی

نقوی، سید احمد مشهور به علامه هندی فرزند محمدابراهیم ← احمد لکنوی

نقیب‌خان قزوینی (na.qib.xān-e.qaz.vi.ni)، میرغیاث‌الدین علی پسر میر عبداللطیف پسر میریحیی سیفی حسنی قزوینی، ـ ۱۰۲۳ق، تاریخ‌نگار، مترجم و شاعر ایرانی. در خاندانی از اهل علم و فضل برآمد. یحیی قزوینی مؤلف لبّ‌التواریخ و میرعلاءالدولهٔ کامی قزوینی مؤلف نفائس‌المآثر به‌ترتیب نیا و عم وی بودند. چون میریحیی و فرزندانش به‌تعصب در مذهب تسنن آوازه داشتند، شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) آن‌ها را (ظاهراً به‌همین دلیل، ولی درواقع برای رواداری و عدم تعصبشان) تحت پیگرد قرار داد. در پی آن، میریحیی به‌زندان افتاد و پسرش میرعبداللطیف، که همایون گورکانی (ــ ۹۶۳ق) هنگام پناهندگی به ایران (۹۵۰ق) وی را به هند دعوت کرده بود، با پسر خود میر غیاث‌الدین علی به هند گریخت و در ۹۶۳ق به‌حضور جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ۱۰۱۴ق) رسید و در سال دوم پادشاهی جلال‌الدین اکبر به معلمی او گماشته شد و «آن پادشاه والاجاه [جلال‌الدین اکبر] خط و سواد نداشت، لختی اوقات برخی غزل‌های لسان‌الغیب را نزد میر [عبداللطیف] خواند.» (مآثرالامرا، ۳/۸۱۴) میرعبداللطیف در ۹۸۱ق در سیکری درگذشت. میرغیاث‌الدین علی نیز که «در حدیث و سیر و اسمای رجال استحضار تمام داشت و در تاریخ‌دانی بی‌همتا بود» رفته‌رفته نزد جلال‌الدین اکبر چندان تقرب یافت که در شمار نزدیک‌ترین ندیمان او درآمد. به‌نوشتهٔ بدایونی در منتخب‌التواریخ، میرغیاث‌الدین علی «... در علم سیر و تاریخ و اسماءالرجال نه در عرب مثل وی نشان دهند و نه در عجم... حالیا [۱۰۰۴ق] شب و روز در خدمت پادشاهی به جد قیام دارد، و از یک قرن باز [مراد بدایونی از قرن چهل سال بوده است] در خلوات و جلوات به‌خواندن تواریخ و قصص و حکایات فارسی و افسانه‌های فارسی و هندی که درین عهد ترجمه یافته مشغول است و می‌توان گفت که جزو حیات خلیفهٔ زمان [یعنی جلال‌الدین اکبر] شده و جدایی ازو یک لحظه متصور نیست.» در ۹۸۹ق از جلال‌الدین اکبر لقب نقیب‌خان گرفت. به‌گفتهٔ برخی منابع، مدتی والی گجرات بود. پس از جلال‌الدین اکبر، در سال اول جلوس پسرش جهانگیر (۱۰۱۴ق)، نقیب‌خان منصب‌هزار و پانصدی یافت. جهانگیر خود در یادداشت‌هایش در این باره می‌نویسد «نقیب‌خان را که از سادات صحیح‌النسب قزوین است و غیاث‌الدین علی نام دارد به منصب هزار و پانصدی سرافراز ساختم. پدرم او را خطاب نقیب‌خانی امتیاز بخشیده بودند، در خدمت پدرم قرب و منزلت تمام داشت. در ابتدای جلوس پیش او بعضی مقدمات خوانده بودند، و بدین تقریب او را آخوند مخاطب ساخته، می‌فرمودند. در علم تاریخ و تصحیح اسامی رجال نظیر و عدیل خود ندارد. امروز مثل او مورخی در معمورهٔ عالم نیست. از ابتدای آفرینش تا امروز احوال ربع مسکون را بر ذکر دارد. این قسم حافظه مگر الله‌تعالی به کسی کرامت کند.» چون درگذشت پیکرش را در آرامگاه خواجه معین‌الدین چشتی در اجمیر به‌خاک سپردند. نقیب‌خان در تاریخ و قصص و حکایات بسیار استادی داشت. وی از کسانی بود که جلال‌الدین اکبر در ۹۹۳ق آن‌ها را به نگارش تاریخ الفی (تاریخ اسلام از مبدأ رحلت پیامبر تا ۹۹۷ق) گماشت و وی و چند تن دیگر سی و پنج سال نخست را ظرف یک هفته نوشتند (وقایع سال اول را نقیب‌خان و سال دوم را میر فتح‌الله شیرازی نوشتند و حوادث سی‌وسه سال دیگر را چند تن دیگر به‌تحریر درآوردند). اما مهم‌ترین کار نقیب‌خان شرکت در ترجمهٔ منظومهٔ حماسی بزرگ هندیان مهابهارت از سنسکریت به‌فارسی است. بدایونی می‌گوید که جلال‌الدین اکبر در ۹۹۰ق فرمان داد تا وی و نقیب‌خان و ملا شیری و محمدسلطان تهانیسری مهابهارت را به‌صورت تحت‌اللفظی به‌فارسی برگردانند تا سپس فیضی آن‌را به‌نثر فصیح درآورد. در خاتمهٔ یکی از دست‌نویس‌های ترجمهٔ مهابهارت در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.5642) خود نقیب‌خان می‌گوید که کل این اثر را در یک سال و نیم با یاری پنج تن از برهمنان از سنسکریت به‌فارسی درآورده و این کار را در ۹۹۲ق به‌انجام رسانیده است.

ترجمهٔ فارسی مهابهارت به‌کوشش جلالی نایینی به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۵۸ ــ ۱۳۵۹ش). نقیب گاه شعر هم می‌سرود و سروده‌هایی پراگنده از او به‌جا مانده که از جمله، این رباعی است: «دارم صنمی چهره برافروخته‌ای ــ راه و روش عاشقی آموخته‌ای / او عاشق دیگری و من عاشق او ــ من سوختهٔ سوختهٔ سوخته‌ای.»

منابع: آیین اکبری، ۷۷/۱؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۵۹۷/۲؛ اکبرنامه، ۱۹/۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۴۵/۵-۱۵۴۶، ۱۶۳۶-۱۶۳۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۹/۲، ۶۰، ۵۲۰، ۸۵۷، ۸۶۶-۸۶۷؛ تاریخ الفی؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۸۹/۲-۳۹۰؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۴۱؛ جهانگیرنامه، ۱۷، ۱۵۰؛ ذخیرة‌الخوانین، ۲۳۷/۱؛ کاروان هند، ۱۴۵۶-۱۴۵۸؛ مآثرالامرا، ۸۱۲/۳-۸۱۷؛ منتخب‌التواریخ، ۱۳۸/۲-۱۳۹، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۹۲-۳۹۳؛ ۹۷/۳-۹۹؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 57, 117; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 450-451.

برزگر

نقی لاهوری (na.qi-ye.lā.hu.ri)، میرزا علی‌نقی‌خان فرزند قاسم‌خان فرزند فضیلت‌خان بهادرشاهی، ــ ۱۱۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از مردم لاهور بود، اما در عظیم‌آباد برآمد. او در سخنوری از شاگردان شیخ علی حزین لاهیجی و محمد عوض جونپوری بود و در شعرهایش گاه لسانی نیز تخلص می‌کرد. به سخن تذکره‌نویسان، نقی لاهوری دارای دیوانی در ده‌هزار بیت بوده است. اما از دیوان وی، مگر ابیاتی پراگنده که در تذکره‌ها آمده، هیچ نشانی نمانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «تو قد به ناز افراخته، من سر به عجز انداخته ــ مانند سرو و فاخته، بالیده تو، نالیده من.»

منابع: تذکرهٔ دلگشا، ۶۸۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۷۳-۳۷۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۹۴-۴۹۵؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۹۵/۳؛ الذریعه، ۴۹۳/۹، ۱۲۲۳؛ صبح گلشن، ۵۳۷-۵۳۸؛ مصطبهٔ خراب، ۱۹۵؛ نشتر عشق، ۱۶۴۱/۵-۱۶۴۳.

جهان‌تاب

نکات‌الشعرا (ne.kā.toš.šo.a.rā)، تذکره‌ای به‌فارسی در ذکر کوتاه صد شاعر اردوسرا و نمونهٔ اشعار آن‌ها، تألیف میر*محمدتقی میر (۱۱۲۵ ــ ۱۲۲۵ق). میر تألیف این تذکره را در ۱۱۶۵ق آغاز کرد، اما به‌درستی دانسته نیست که در چه تاریخی آن را به پایان رساند. از آن‌جا که در ذکر آنندرام مخلص می‌نویسد: «قریب یک سال است که درگذشت»، می‌توان سال پایان تألیف کتاب را ۱۱۶۵ق دانست، چرا که آنندرام در ۱۱۶۴ق درگذشته است. نکات‌الشعرا یکی از قدیمی‌ترین تذکره‌های شاعران اردوزبان است. میر در دیباچهٔ کوتاه تذکره‌اش می‌نویسد: «پوشیده نماند که در فن ریخته که شعری است به‌طور فارسی به‌زبان اردوی معلی شاه‌جهان‌آباد دهلی، کتابی تا حال تصنیف نشده که احوال شاعران این فن به صفحهٔ روزگار بماند.» سخن میر درست است؛ تا پیش از نکات‌الشعرا تذکره‌ای در احوال اردوسرایان نوشته نشده بود. جز این اهمیت تاریخی، نکات‌الشعرا به‌لحاظ انتقادی و زندگینامه‌ای نیز از اهمیتی ویژه برخوردار است. شعر شاعران بسیار منصفانه و در نهایت جرأت نقد شده و مؤلف از تعریف و تمجید بی‌جا پرهیخته است. مؤلف در بیان احوال شاعران کوشیده است درستی آگاهی‌های پیشین را به دقت بررسی کند. از این نظر نکات‌الشعرا نخستین تذکره‌ای است که در آن برخی سوء‌تفاهم‌ها برطرف شده است. به خلاف دیگر تذکره‌نویسان که تذکرهٔشان را با ریخته‌ای جعلی از سعدی آغاز کرده‌اند، میر آن ریخته را به سعدی دکنی نسبت داده و آغاز تذکرهٔ خود را به ذکر امیرخسرو دهلوی و نمونهٔ شعر ریختهٔ او اختصاص داده است. نکات‌الشعرا خاتمه‌ای نیز دارد که مؤلف در آن به تعریف شعر ریخته و برشمردن اقسام آن پرداخته است. معیارهای نقدِ میر در جاهایی که شعر شاعری را نقد کرده، دردمندی، صفای گفت‌وگو، عمق سخن و اصلیت یا حقیقت شعرها است. نمونهٔ شعرها از میان غزل‌ها، قطعات و رباعی‌ها گزیده شده است. نکات‌الشعرا به‌کوشش مولوی عبدالحق در اورنگ‌آباد دکن به‌چاپ رسیده است (انجمن ترقی اردو پاکستان، ۱۹۳۹م و چاپ دوم، ۱۹۷۹م). در تصحیح عبدالحق اختلافِ نسخه‌های دیگر با نسخهٔ در دست مصحح بررسی و یادآوری شده است. تصحیح دیگر این کتاب به همت همان ناشر و با مقدمهٔ محمد حبیب‌الرحمان شروانی در ۱۹۶۲م به‌چاپ رسیده است. نکات‌الشعرا دست‌کم دو بار به اردو ترجمه شده است: ترجمه‌ای به‌قلم کسی به‌نام فاطمی (لکنو، ۱۳۸۲ق) و ترجمه‌ای دیگر از کسی به‌نام س.م‌شاه، برای دریافت دانشنامهٔ فوق لیسانس.

منابع: اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۹۳-۱۰۲؛ تاریخ ادبیات

مسلمانان پاکستان و هند، ۲۱۵/۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۳۷؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۲۰۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۶۵/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۶۴/۳؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/851.

سپاهی

نکهت برهانپوری (nak.hat-e.bor.hān.pu.ri)، محمدیوسف، ـ ۱۱۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. تبار او به خاندان شاهی چک که در نیمهٔ دوم سدهٔ دهم هجری بر کشمیر فرمان می‌راندند، می‌رسد. در دورهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) نخست در خدمت نواب ذوالفقارخان و سپس در احمدآباد گجرات در ملازمت شاهزاده محمداعظم‌شاه (ـ ۱۱۱۹ق)، حاکم گجرات، به سر می‌برد. در دورهٔ فرخ سیر (۱۱۲۴ ـ ۱۱۳۱ق) یا محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) به لقب سخنور(علی)خان مخاطب گشت. در زمان محمدشاه به‌رفاقت نواب روشن‌الدوله ظفرخان، بخشی دوم آن پادشاه، درآمد. به‌گفتهٔ سراج‌الدین علی‌خان آرزو، نکهت در عهد محمدشاهی بیشتر در خدمت اعتمادالدوله قمرالدین‌خان، وزیر اعظم محمدشاه، به سر برده، «قصاید بسیار در مدح امرا گفته... تهمت دزدی معانی برو بستند.» (مجمع‌النفایس، ۸۱) گویند «اکثر امرای عصر را مدح نموده و جایزه‌های گرانمند برگرفت. مزاجش مایل به هجو بود، احیاناً اگر جایی صله نمی‌یافت بعد مدح قدح می‌کرد.» (نشتر عشق، ۱۶۵۹/۵) «کتابی در نثر مشتمل بر احوال نواب محمد امین‌خان و نواب قمرالدین‌خان وزیر در نهایت متانت و تازگی عبارت نوشته و مثنوی نیز دارد.» (صحف ابراهیم، ۱۳۳).

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۲۹۸؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۵۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۹۵ـ۴۹۸؛ خزانهٔ عامره، ۴۴۲ـ۴۴۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۰۸ـ۲۱۰؛ سفینهٔ هندی، ۲۲۳ـ۲۲۴؛ شمع انجمن، ۴۵۷؛ صحف ابراهیم، ۱۳۳؛ عقد ثریا، ۵۸؛ مجمع‌النفایس، ۸۱؛ مخزن‌الغرائب، ۴۸۸/۵؛ نشتر عشق، ۱۶۵۸/۵ـ۱۶۵۹؛ همیشه بهار، ۲۵۵ـ۲۵۶؛

Dictionary of Indo-Prsian Literature, 460.

برزگر

نکهت شیرازی (nek.hat-e.ši.rā.zi)، رضا، ز ۱۱۶۶ق، شاعر ایرانی. از مردم شیراز بود. نصرآبادی می‌نویسد که وی «قبل از این به اصفهان آمد و طبعش در کمال بی‌پروایی و خودرایی بود. با وجود این‌که اندک نکهتی از گل نواسنجی به مشامش رسیده، انوری را به نظر نمی‌آورد. به هند رفته، خبر از او نشد.» به سخن برخی تذکره‌نویسان نکهت «نوبتی به هندوستان رسیده و بعد تماشا از این بوستان برگردیده است.» اما قانع تتوی در مقالات‌الشعرا[۱] می‌نویسد نکهت «در سال شصت و شش [۱۱۶۶ق] در بلده آمده و در محمدآباد نزد مولوی محمد جعفر که نسبت هموطنی به وی داشت، چند روز مهمان ماند به هند شتافت... خوش اختلاط و صحبت‌آرای بیدل بوده، اشعار استادان بسیاری از بر داشت و زمزمه خوب می‌کرد تا در محمدآباد بود فقیر و وی هموثاق بودیم و یک دو غزل با هم گفتیم. مثنوی قضا و قدر خوبی گفته، اما نقلش ز پیش فقیر گم شد.» از سروده‌های نکهت ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «هزار حیف از آن سرو نازپرور ما ـ گذشت عمر و نیفکند سایه بر سر ما / حباب نیست که در جام باده جلوه‌گر است ـ به مهر ساقی کوثر رسیده ساغر ما.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۵۵۳/۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۷۱۸ـ۷۱۹؛ الذریعه، ۱۲۲۴/۹؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۷۶/۱ـ۲۷۷؛ شام غریبان، ۲۷۰؛ صبح گلشن، ۵۳۷؛ صحف ابراهیم، ۱۳۳؛ کاروان هند، ۱۴۵۸/۲ـ۱۴۵۹؛ مقالات‌الشعرا، ۸۱۹ـ۸۲۰.

جهان‌تاب

نگار دانش ← رحمت‌الله جیسلمیری

نگارستان سخن (ne.gā.res.tān-e.so.xan)، تذکره‌ای به‌فارسی از سید ابوالخیر نورالحسن‌خان بهوپالی (۱۲۷۸ق ـ). این تذکره شرح احوال و نمونهٔ اشعار شش‌صد و پنجاه و یک شاعر متأخر و معاصر مؤلف، به‌ترتیب الفبا از روی حرف اول اسم یا تخلص شاعر است. شرح حال‌ها از سید محمود آزاد جهانگیرنگری آغاز می‌شود و با محمدیوسف علی گوپاموی پایان می‌گیرد. نگارستان سخن شرح حال شاعرانی است که شرح احوال آن‌ها در تذکرهٔ پدر مؤلف، یعنی شمع انجمن، نیامده است. در مقدمهٔ تذکره اشاره می‌شود که در زمان طبع آن گروهی از شعرای معاصر فارسی‌گوی هندی با وساطت خواستند تا نام آنان در تذکره آورده شود و نور بهوپالی نام هرکدام را با آوردن یک سطر توضیح، به تذکره افزوده است. در پایان کتاب با نام ذیل خاتمهٔ

نگارستان سخن، برخی اشعار که توارد واقع شده‌اند و نیز برخی کلمات را که در اشعار آمده، زیر نام چهارده فایده شرح داده است. سپس نام کتاب‌هایی را که در تألیف این تذکره از آن‌ها بهره برده آورده است. از آن‌جا که در تاریخ تحریر تذکره مؤلف بیش از چهارده سال نداشته است، احتمال دارد که نگارستان سخن اثر وی نباشد. شاید یکی از ملازمان دربار صدیق حسن‌خان پدر نوربهوپالی این کتاب را به نام وی تألیف کرده باشد. نگارستان سخن در ۱۲۹۲ق که سال تألیف آن است در بهوپال هند چاپ سنگی شده است.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۴۰۱-۴۰۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۰۲-۶۰۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۵۷/۱؛ نگارستان سخن، ۲-۳؛ عبدالرزاق زهیر، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۲، ص ۸۱؛

Catalogue of the Library of the India office, vol II, part VI, 385-386.

رسولی

نگارنامهٔ هند ← غلام‌علی‌خان نقوی

نل و دمن (nal.va.da.man)، مثنوی عاشقانه به‌فارسی از فیضی* دکنی. نل و دمن سومین مثنوی از پنج گنج فیضی است و وی آن‌را در برابر لیلی و مجنون نظامی گنجوی سروده است. فیضی سرودن مثنوی‌های پنجگانهٔ خود را به دستور جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) آغاز کرد، اما از آن‌ها تنها همین نل و دمن را به‌پایان برد (۱۰۰۳ق). این مثنوی که در ۴۲۰۰بیت است در چهار ماه سروده شده و داستان آن برگرفته از مهابهارتا از کهن‌ترین کتاب‌های هندوان است. چکیدهٔ داستان از این قرار است که نل پادشاه اجین که جوانی زیبا، دلیر و خردمند و در سواری و جوانمردی بی‌مانند است و دمن / دمنیتی تنها دختر راجه بهیم‌سین که در زیبایی و فریبایی همتا ندارد، نادیده عاشق یکدیگر می‌شوند. نل غازی برای دمن می‌فرستد که از عشق و شیفتگی او برای دمن حکایت می‌کند و آتش عشق را در دل او شعله‌ورتر می‌کند. پدر و مادر دمن که به التهاب و شیدایی دخترشان پی می‌برند نگران او می‌شوند و بر آن می‌شوند تا وی را به همسری مردی درآورند. برای گزینش داماد جشنی بر پا می‌کنند و صدها تن از راجه‌زادگان در آن شرکت می‌جویند. نل و چهار دیوتا (خدایان هندو) به‌نام‌های آگنی، ایندر، وارون و یاما که عاشق دمن بودند و به نل رشک می‌ورزیدند به اندام و چهرهٔ نل در جشن شرکت می‌کنند، اما دمن نل حقیقی را باز می‌شناسد و دو دلداده به یکدیگر می‌رسند. آن دو پس از ازدواج دارای پسری و دختری به نام‌های سین و اندرا می‌شوند، اما بخت با آن‌ها همراهی نمی‌کند و نل غرق در قمار می‌شود و تاج و تخت خود را به برادرش پشکر می‌بازد. وی همه چیز را گذاشته سر به بیابان می‌گذارد و دمن نیز با همسرش روزهای سختی را می‌گذراند و مصایب فراوانی را تحمل می‌کند. کالی دیوتا که از ازدواج نل و دمن خشمگین است در پی گرفتن انتقام بر می‌آید و نل را ناگزیر به ترک دمن می‌کند. دمن زمانی دراز یکه و تنها در جنگل سرگردان می‌شود تا این که پدر و مادرش از واقعه باخبر می‌شوند و دخترشان را نزد خود می‌برند. نل که در بیابان سرگردان و در به در می‌گردد، در جایی به زخم نیش ماری قامتش کوتاه می‌شود، اما همین کوتاهی قامت باعث نجات او از بدبختی می‌گردد. نل با همین قامت خود در دربار رتوپرن راجهٔ اجودهیا به ارابه‌رانی و آشپزی گمارده می‌شود. دمن که از این ماجرا باخبر می‌شود، راجهٔ اجودهیا را با آشپزش به میهمانی فرامی‌خواند و در میهمانی همسرش را باز می‌شناسد. در این هنگام نل به شکل اصلی خود باز می‌گردد و به یاری راجه بهیم‌سین قلمرو از دست رفته‌اش را باز می‌گیرد. داستان نل و دمن از شیرین‌ترین و دل‌انگیزترین داستان‌های فارسی است. فیضی از نخستین شاعرانی بود که داستانی هندی را به‌زبان فارسی سرود و سرمشقی برای شعرای پس از خود شد. به‌گفتهٔ بدایونی «بعد از امیرخسرو در عرض سی‌صد سال یکی مثنوی مثل نل و دمن کسی نگفته بود.» این داستان مطالب فراوانی دربارهٔ فرهنگ و تمدن شبه‌قاره و اوضاع اجتماعی آن سرزمین دارد. داستان نل و دمن را شاعری دیگر به‌نام رای امانت‌رای دهلوی، متخلص به امانت (ــ ۱۱۴۵ق)، نیز در قالب مثنوی به نظم درآورده است. دست‌نویس این مثنوی در کتابخانهٔ دانشکدهٔ فورمین مسیحی نگه‌داری می‌شود. تحریری دیگر از داستان نل و دمن که نیز در قالب مثنوی است از سرایندهٔ ناشناس در دست است. دست‌نویسی از این مثنوی که در سدهٔ دوازدهم هجری سروده شده به‌شمارهٔ ۵۶۱۱/۶ درکتابخانهٔ ملی ملک نگه‌داری می‌شود. تحریری منثور از نل و دمن فیضی به‌نام اعجازالمحبت در دست است که وزیرعلی‌خان عبرتی آن‌را در ۱۲۴۷ق نوشته است. نسخه‌ای از اعجازالمحبت به‌شمارهٔ N.M.528/148 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود. امیرحسن عابدی نیز به تحریر

منثوری از نل و دمن فیضی اشاره می‌کند که آن‌را عشرتی عظیم‌آبادی در ۱۸۳۱م نوشته است. نل و دمن فیضی بارها از جمله در ۱۸۳۱م در کلکته، در ۱۸۴۶م در لکنو، در ۱۸۷۳م در کانپور، در ۱۹۳۰م با عنوان نلدمن فارسی درکلکته و در ۱۳۳۵ش با نام داستان نل و دمن در تهران به‌چاپ رسیده است. ظهورحسن در ۱۲۷۳ق و ابوالفیض محمد ملاحت بر نل و دمن فیضی شرح نوشته‌اند.

منابع: اکبرنامه، ۴۶۳/۳ـ۴۷۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵۹۶/۵، ۸۵۰ـ۸۵۲؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۱۹۴؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۳۴ـ۱۴۰؛ داستانهای دل‌انگیز ادبیات فارسی، ۱۸۷ـ ۲۰۷؛ داستان نل و دمن، به‌کوشش علی قویم، مؤخره؛ شعرالعجم، ۳۸/۱، ۵۰؛ ۵۶/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۳۰۱/۵ـ ۵۳۰۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۶۵/۶، ۱۳۰۶، ۱۴۶۱؛ ۷۳۰/۷ـ۷۳۶؛ ۱۰۴۷/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۲۸۴/۴ـ۳۲۸۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی ملک، ۸۳۳/۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۸۹؛ مآثرالامرا، ۵۸۷/۲؛ منتخب‌التواریخ، ۳۹۶/۳؛ نلدمن فارسی.

ضیایی

ن.م.راشد ← راشد

نمکین هروی (na.ma.kin-e.ha.ra.vi)، میر ابوالقاسم فرزند ملا میر سبزواری، ــ روهری نزدیک پنجاب ۱۰۱۸ق، دولتمرد و ادیب ایرانی. پدرش متولی حرم امام‌رضا(ع) بود، اما در حملهٔ اوزبک‌ها، از خراسان به قندهار کوچید و در همان‌جا نیز درگذشت. از زندگی میرابوالقاسم همین‌قدر می‌دانیم که او نخست ملازم میرزا محمد حکیم والی کابل برادر جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق) بود. بعدها به هندوستان رفت و به دربار جلال‌الدین اکبر پیوست و از امرای بزرگ دربار او شد. وی به سبب این‌که بشقاب نمکی به حضور شاه فرستاده بود، از وی لقب نمکین یافت. جلال‌الدین اکبر، بهیره و خوشاب را به عنوان جاگیر به او داد و وی را مأمور خدمات جنگی کرد. در ۹۸۰ق مأمور شد که مظفر گجراتی را به دربار ببرد. در ۹۸۲ق به همراه راجه نودرمل، قباخان و نظر بهادر مأمور سرکوبی داودخان بنگال شد که در پی آن در جنگی با جنید پسر عموی داود، از وی شکست خورد، ولی سرانجام در جنگی دیگر بر داودخان پیروز شد. در ۹۸۹ق جلال‌الدین اکبر از بیم یورش میرزا حکیم به پیشاور، میرابوالقاسم را به همراه شاهزاده مراد و دیگر امرا برای رویارویی با میرزا حکیم فرستاد. نمکین در ۹۹۱ق مأمور فرونشاندن شورش قتلوخان شد و در ۹۹۴ق همراه اسماعیل قلی‌خان برای سرکوبی بلوچ‌ها رفت. در ۹۹۶ق همراه سپاهی به فرماندهی آصف‌خان در جنگ با قبیلهٔ یوسف‌زایی شرکت کرد و کالوخان افغان رئیس آن قبیله را شکست داد و او را به حضور جلال‌الدین اکبر برد. در ۱۰۰۱ق حاکم بهکر شد و به آبادانی آن‌جا پرداخت. در همین سال حاکمیت قلعهٔ سیوی نیز به اوداده شد.ابوالقاسم در ۱۰۰۵ق در کشمیر بود. در ۱۰۰۶ق از کشمیر به لاهور رفت و در خدمت اکبر شاه حاضر شد. در ۱۰۰۷ق به جاگیر خود در سیوهن بازگشت و چون وضع آن‌جا را آشفته دید، به اصلاح و انتظام امور آن‌جا پرداخت. در ۱۰۱۱ق مأمور شد تا میرزا غازی‌خان ترخان و غلامش خسروخان را به دربار ببرد. در ۱۰۱۳ق به همراه سعیدخان و میرزا غازی‌خان در دربار حاضر شد. میر ابوالقاسم مدتی حاکم قندهار نیز بود. در ۱۰۱۴ق ناظم گجرات شد. در ۱۰۱۵ق که خسرو پسر جهانگیر بر پدرش بشورید، میر به مقابلهٔ آن‌ها رفت. پس از آن از شاه منصب سه هزاری گرفت. در ۱۰۱۶ق دژدار قلعهٔ باجور شد. در ۱۰۱۷ق که سردارخان حاکم بهکر درگذشت، وی دوباره به حاکمیت بهکر رسید. چون در همین سال به حکم شاه مأمور سفر به قندهار شد، پسر بزرگش میر ابوالبقا امیرخان را به جای خود در سیوستان گذاشت و خود به سمت مشاور با میرزا غازی‌ترخان به قندهار رفت. یکسال آن‌جا بود، پس از اندکی که به قندهار بازگشت، درگذشت. وی آرامگاهی برای خود در شهر روهری در سمت جنوبی قلعهٔ بهکر به نام صفهٔ صفا ساخته بود که وی را پس از درگذشتش همان‌جا به خاک سپردند. میر ابوالقاسم همهٔ زندگی‌اش را صرف خدمات شاهی کرد. سی و چهار سال در خدمت اکبر و پنج سال درخدمت جهانگیر بود. به سبب مأموریت‌های دولتی‌اش بیشتر در سند به سر می‌برد و چون آب و هوای آن‌جا مورد پسندش بود، با خاندانش در همان‌جا ماندگار شد. وی آرامگاه و ساختمان‌هایی ساخت که اکنون نیز به جا است، از جمله مسجد جامع بهکر، بازار بهکر، عیدگاه سکهر و عیدگاه روهری. بیشتر فرزندان و نوادگان وی، چون یوسف میرک، ابوالمکارم شهود، سید اشرف‌خان ملتفت، میر رضی‌الدین فدایی و امین‌الدین‌خان حسین نیز شاعر، ادیب و

صاحب تألیف بودند. شیخ فرید بهکری از شاگردان او بوده است. وی از انواع شعر رباعی را خوب می‌سرود. از آثارش: منشآت نمکین که آن را در هشت باب و یک خاتمه در ۱۰۰۶ق به پایان رساند و به اکبر شاه اهدا کرد. باب‌های کتاب بدین قرارند: ۱ـ ابتدای صنعت کتابت و ذکر ابتدای مکاتیب، ۲ـ ترقیم فرامین و مناشیر سلاطین عدالت آیین و اجوبهٔ لطایف تزیین آن حضرات، ۳ـ تحریر ادعیهٔ صفاتیه و اثنیهٔ فردیه و صحائف مکاتیب، ۴ـ ترسیم عرایض سؤالیه و جوابیه، ۵ـ تسطیر صحایف مرشد و مسترشدین و والدین و استاتیذ و اخوان و اخوات واولاد و شکایت از عدم مراسله، ۶ـ تنمیق صحایف تهانی وتعازی، ۷ـ تصدیر قبالات و تمسکات و نکاح و سجلات شرعیه و ۸ـ بیان ارتسام صحایف قبل‌الملاقات و بعدیه و مطایبات مضحکه. خاتمه در مسائل بنای مسلمانی، سبب وجوب نماز و نیت آن، آداب قرائت آن، کیفیت نماز عیدین، خطبات جمعه و عیدین و نماز استسقا و ادعیهٔ کسوف و خسوف است. نسخه‌ای از این کتاب به شمارهٔ ۲۰۶۴ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۳۳/۲ـ۵۳۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۶۹۶/۵ـ۱۶۹۷؛ تاریخ ادبیات فارسی،اته، ۲۴۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۱۵/۲؛ تاریخ مظهر شاهجهانی، مقدمه؛ تاریخ نظم ونثر در ایران، ۵۸۲؛ تحفة‌الکرام، ۱۷۷ـ۱۷۹؛ جهانگیرنامه، ۳۹ـ۴۰؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1141-1142; *The Dhakhiratul Khawanin*, 145-147.

حجتی

ننددلال منشی مولتانی ← گویا

نــــواب اقـــبال احـــمد (nav.vāb.eq.bāl.ah.mad)، دهـلی ۱۹۴۲م ـــــ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان در ۱۹۶۵م از دانشگاه دهلی دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۹۸۳م با نوشتن پایان‌نامه‌ای تحت عنوان تاریخ ادبیات فارسی، در دورهٔ سلاطین مملوک هند، موفق به‌گرفتن دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی از همان دانشگاه شد. چندی در کالج سنت استفنسن وابسته به دانشگاه دهلی بـه‌تدریس زبان و ادبیات فارسی سرگرم بود. وی به‌زبان‌های اردو، انگلیسی و هندی نیز آشنایی دارد.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۳۵/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۶۸؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۶۰.

رسولی

نواب‌الدوله، سید محمدعلی‌خان ← محمدعلی‌خان شمس‌آبادی

نواب‌الدین امرتسری ← مظهر امرتسری

نواب بهوپالی، صدیق حسن‌خان ← صدیق حسن‌خان قنوجی بهوپالی

نواب رامپوری (nav.vāb-e.rām.pu.ri)، کلب‌علی‌خان بهادر فرزند نواب یوسف‌علی‌خان بهادر فرزند نواب محمدسعیدخان بهادر، ۱۲۵۰ ـــ ۱۳۰۴ق، دولتمرد، نویسنده و شاعر فارسی و اردوسرای شبه‌قاره. نسبش به امام موسی کاظم(ع) می‌رسید. یکی از نیاکانش، علی‌محمدخان، در پادشاهی محمد روشن‌اختر گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) در کوهستان‌های کابل بشورید و «دست تصرف به بعضی از آن محال دراز کرد.» دیوان‌بیگی به نقل از مقدمهٔ دیوان کلب‌علی‌خان و تاریخی مختصر به زبان هندی، سلسلهٔ انصاب‌علی محمدخان را چنین می‌نویسد: «علی محمدخان پسر سید دلاورعلی فرزند سید یعقوب علی فرزند سید دلدار علی حیدری فرزند سید یونس فرزند سید محمد طاهر فرزند سید غیاث‌الدین احمد فرزند سید محمد نجم‌الدین طاهر فرزند خواجه عبدالعزیز فرزند سید ادریس ابوالمعالی فرزند ابراهیم فرزند امام‌المهام موسی‌الکاظم.» هم او در پانویس کتابش حدیقة‌الشعرا دربارهٔ این سلسله چنین نظر می‌دهد: «نسب را همین قسم ضبط کرده‌اند و به نظر می‌آید که بعضی از آبای آن‌ها را ترک کرده باشند، زیراکه از زمان رحلت حضرت امام(ع) تا زمان رحلت علی‌محمدخان زیاده از هزار سال است و اگر این‌ها که نام برده در هزار سال تقسیم شود هر یک را قریب صد سال رسد و خالی از اشکال نیست. والله اعلم.» به هر تقدیر، محمد روشن‌اختر، پس از شنیدن خبر شورش او در پی سرکوبی او برآمد. در این میان، برخی دیگر نیز بر پادشاه شوریدند و علی‌محمدخان شورش آن‌هارا فرونشاند و خود را هواخواه دولت فرا نمود. با این تدابیر،

نواب رامپوری

پادشاه از سرکوبی او منصرف شده او را پذیرفت و «طبل و علم و ریاست ملک رامپور را بدو تفویض کرد.» علی‌محمدخان پس از ورود به رامپور پایه‌های امارت خود را استوار کرد و در این مقام بود تا در ۱۱۶۲ق، پس از سی سال ریاست مطلق، درگذشت. از علی‌محمدخان سه پسر باقی ماند که میان آن‌ها، بر سر تصرف جایگاه پدر، اختلاف افتاد. پسر بزرگ‌تر، محمد عبدالله‌خان که نامش را در شمار حاکمان رامپور نیاورده‌اند «از جانب سلاطین افغان بعض محال را حکومت داشته.» عبدالله‌خان طبع شعر نیز داشته و غافل تخلص می‌کرده است. دیوان‌بیگی ابیاتی از او در تذکره‌اش نقل کرده که این بیت را به‌پیروی از غزل معروف حافظ سروده است: «در خیال نگاه مست کسی ــ می نابی چشیده‌ام که مپرس.» پسر کوچک علی‌محمدخان، نواب سعدالله‌خان، نیز همچون برادر، بی‌خبر و بی‌اثر از حکومت ماند. اما پسر دوم، محمد فیض‌الله‌خان، حکومت رامپور را به دست گرفت و در این مقام بود تا این‌که در ۱۲۰۸ق درگذشت. شهر مصطفی‌آباد که روزگاری دارالملک حاکمان رامپور بود، از بناهای ساخته او است. پس درگذشت محمد فیض‌الله‌خان، پسرش، نواب محمد علی‌خان بر مسند حکومت نشست، اما پس از یک ماه جمعی بر او شوریدند و او در نزاعی زخم خورد و چندی بعد، در ۱۲۰۹ق درگذشت. پس از محمدعلی‌خان، پسر دیگر محمد فیض‌الله‌خان، یعنی نواب غلام محمدخان حکمرانی رامپور را به دست گرفت، اما حکومت او نیز دیری نپایید و برخی امیران بر او نیز شوریدند و پسر محمدعلی‌خان، احمدعلی‌خان را که پسری سیزده‌ساله بود بر مسند فرمانروایی نشاندند. احمدعلی‌خان از حکومت دست شسته، به مکه رفت و پس از بازگشت، در یکی از محال رامپور نشیمن گزید. او در امور کلی حکومت صاحب‌رأی بود، اما ریاست و امارت کلی را فروگذاشت، تا این که سرانجام در ۱۲۵۶ق درگذشت. احمدعلی‌خان چهل و سه سال حکومت کرد و در طول این سال‌ها رفته‌رفته بر قدرتش افزوده شد. او شعر نیز می‌سرود و در شعر رند تخلص می‌کرد. همهٔ شعرهای احمدعلی‌خان به اردو است. پس از درگذشت او، انگلیسیان که بر همهٔ امور تسلط داشتند، محمد سعیدخان، فرزند غلام‌محمدخان را به حکومت برداشتند. محمدسعیدخان به کل تابع امر و نهی انگلیسیان بود. حکومت او پانزده سال به طول انجامید، تا این‌که سرانجام در ۱۲۷۱ق درگذشت و حکومت به فرزندش، یوسف‌علی‌خان، رسید. یوسف‌علی‌خان نیز با انگلیسیان مصالحه داشت، آن‌چنان که از طرف آن‌ها لقب ستارهٔ هند و فرزند دولت انگریز گرفت. او نیز ده سال حکومت کرد تا آن‌که در ۱۲۸۱ق درگذشت. باری، فرزند او، کلب‌علی‌خان، پس از پدرش در ذی‌القعدهٔ ۱۲۸۱ق، در سی سالگی بر تخت نشست. دیوان‌بیگی دربارهٔ کلب‌علی‌خان می‌نویسد: «در عالم خود مرد باسواد و کمال و ادب‌دوست و مربی شعرا و علما و ادبا بوده خودش هم در جمله‌ای از علوم دست داشته از اطراف، شعرا و ادبا روی به سویش آورده و از انعامش بهره برده‌اند.» کلب‌علی‌خان که در شعر نواب تخلص می‌کرد، دروس مقدماتی را نزد پدر و نیای خود و پس از آن نزد استادانی چون علی‌محمد حیات، مولوی جلال‌الدین، مولوی عبدالعلی، مولوی غیاث‌الدین و علامه فضل حق بن فضل امام خیرآبادی فرا گرفت. وی، پس از رسیدن به فرمانروایی، شیخ احمد سعید بن ابی سعید عمری دهلوی را به رامپور فراخواند و به او دست بیعت و ارادت داد. کلب‌علی‌خان در ۱۲۸۹ق، با خدم و حشم فراوان به زیارت مکه رفت و در بازگشت از انگلیسیان لقب مشیر قیصر هند و فرزند دولت انگریز یافت و از آن‌ها نشان ستارهٔ هند گرفت. کلب‌علی‌خان به فارسی و اردو می‌سرود و می‌نوشت. دیوان‌بیگی که دیوان فارسی او را دیده می‌گوید که در پایان مقدمهٔ این دیوان، از این آثار او یاد رفته است: ۱ــ ترانهٔ غم که به نثر فارسی است؛ ۲ــ قندیل که آن‌هم به نثر فارسی است؛ ۳ــ شکوفهٔ خسروی به نثر فارسی؛ ۴ــ بلبل نغمه‌سنج که به نثر اردو است. به گفتهٔ دیوان‌بیگی دانسته نیست که این کتاب‌ها در چه موضوع‌هایی نوشته شده‌اند. کلب‌علی‌خان چهار دیوان شعر به اردو پرداخته است که عبارتند از نشید خسروانی، دستبوی خاقانی، درةالانتخاب و ترقیع سخن. او همچنین دیوان شعری به فارسی دارد که به تاج فرخی معروف است. کلب‌علی‌خان این دیوان را، به‌دست میرزا محمدنثار شیرازی که از شاعران درگاهش بود، به ایران فرستاد و به گفتهٔ دیوان‌بیگی، لسان‌الملک سپهر و جمعی دیگر از بزرگان ادب ایران در پایان آن تعریف و تقریظ نوشتند و با همان تعریف و تقریظ‌ها به چاپ سپردند (هند، ۱۲۹۶ق چاپ سنگی و تهران ۱۳۲۳ق چاپ سنگی). دیوان فارسی کلب‌علی‌خان نزدیک به دو هزار بیت از قصاید و غزلیات او را دربرمی‌گیرد. او در قصایدش مدح خلفای سه‌گانه کرده که گفتهٔ صاحب نزهةالخواطر را که می‌گوید کلب‌علی‌خان به مذهب حنفی بوده، تأیید می‌کند. اما دیوان بیگی به استناد برخی مدایح او که برای امام زمان سروده است، او را یقیناً شیعه می‌داند و

می‌گوید به خاطر معاندان و معارضانش مجبور به تقیه بود. پس از کلب‌علی‌خان، که بیست سال بر مسند حکومت بود، پسرش مشتاق‌علی‌خان به مدت دو سال، و پس از او تا زمان نگارش حدیقة‌الشعرا پسر کوچک مشتاق‌علی، حامدعلی‌خان بر مسند حکومت نشستند. مطلع قصیده‌ای از او است که در مدح امام زین‌العابدین(ع) سروده است: «نوبهار آمد جهان را رونق دیگر گرفت ــ بوم و بر از غنچه و گل صد زر و زیور گرفت.» نمونه‌ای از غزل‌های او است: «سهل است بستن از رخ تو هر دو دیده را ــ اما کجا برم دل حسرت کشیده را / حرفی نگفت قاصد و من از کمال شوق ــ پرسم هزار بار پیام شنیده را.»

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۱۹۲۵/۳-۱۹۲۹؛ الذریعه، ۲۰۶/۳؛ سخنوران چشم‌دیده، ۱۲۰؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۰۱۱/۱؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۸/۸-۳۷۹؛ نگارستان سخن، ۱۲۸-۱۳۰.

شریفی

نوادرالاخبار، در تاریخ کشمیر ← غافل کشمیری

نوادرالقصص ← غلام‌محمدخان سرهندی

نوادرالمصادر (na.vā.de.rol.ma.sā.der)، کتابی در دستور زبان و واژه‌نامهٔ مصدرها و فعل‌های فارسی از منشی تیک چند دهلوی، متخلص به بهار. این اثر در ۱۱۶۶ق / ۱۷۵۳م نوشته شده و در یک مقدمه، بیست و چهار باب و یک خاتمه است. مؤلف در پیش‌گفتار کتاب می‌گوید: «... این مختصریست در بیان مصادر فارسی که تا الان هیچ‌یک از دانشمندان به تدوین آن نپرداخته، مسمی به نوادرالمصادر و مبنی بر مقدمه‌ای و بیست و چهار باب و خاتمه، و هر چند منظور آن بوده که بعضی ابواب را که به زیادت و تخفیف و تبدیل حروف با بعضی دیگر استعمال یافته‌اند، در یک‌جا ضبط نماید، لیکن چون در این صورت برآوردن حکمات مطلوب به سهولت دست نمی‌داد و ناچار هر کلمه یا مشتقات آن رعایت حرف اول و ثانی در موقع خود نگاشته آمد و از اطناب می‌اندیشید، التماس از صاحبان سخن و استادان این فن آن است که به مقتضای بشریت، بشریت کرده و جایی که سهوی و خطایی به‌نظر درآید اغماض نمایند و تا توانند اصلاح فرمایند که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود.» تیک‌چند بهار در مقدمه، مصدر را تعریف کرده، به شرح حاصل مصدر و مضارع پرداخته است. سپس مصدرها را به‌ترتیب حرف آغاز، در باب‌ها و حرف دوم در فصل‌ها جای داده است و به‌دنبال هر مصدر اشتقاقات آن از الفاظ مفرده و مرکبه را آورده و از سروده‌های گذشتگان و نوبرخاستگان گواه آورده است. خاتمهٔ کتاب در ذکر بعضی مصادر زند و پازند، منقول از (فرهنگ) جهانگیری، است. از این اثر نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ B.2/8426) نگه‌داری می‌شود. ظاهراً یک بار هم به‌چاپ رسیده، اما نسخه‌های آن کمیاب است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۴۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۹۵/۳؛ دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۱۶-۱۷؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۵۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۴۷۱/۱۳.

برزگر

نوازش‌خان، مختاربیگ پسر اسلام‌خان رومی ← طالع اکبرآبادی

نوازش‌علی (na.vā.zeš.a.li)، فرزند شیخ فضل حسین، لاهور ۱۹۴۸م ــ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ فوق‌لیسانس فارسی و فاضل فارسی گرفت. پس از آن در دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. به‌زبان‌های پنجابی، اردو، فارسی، عربی و انگلیسی آشنایی دارد. وی در ۱۹۹۱م در کنگرهٔ نظامی گنجوی که در تبریز برگزار شده بود، شرکت جست. از آثارش: کتاب جدید فارسی (برای کلاس نهم و دهم)؛ تصحیح و تدوین مصباح‌الهدایه (ترجمهٔ شرح وقایه)؛ تجدیدنظر تذکرهٔ شعرای کشمیر حسام‌الدین راشدی؛ همکاری در تجدید نظر جاویدان اقبال (ترجمهٔ فارسی زنده‌رود جاوید اقبال).

منابع: زبان فارسی در پاکستان، ۲۴؛ گنج شایگان، ۸۴-۸۵؛ گنجینهٔ دانش، ۱۸۸-۱۸۹.

رسولی

نوازش‌علی‌خان، خان سامان حیدرآبادی ← شیدای حیدرآبادی

نوای بدایونی (na.vā-ye.ba.dā.yu.ni)، سید احمد / شیخ محمدظهور، ملقب به ظهوراللـه‌خان و خوش‌فکرخان، پسر مولوی دلیل‌اللـه، ۱۱۴۷ ـ ۱۲۴۰ق، شاعر فارسی‌گو و اردوسرای شبه‌قاره. نیاکانش در سدهٔ هفتم هجری از ایران به هند

کوچیدند. پدرش دلیل‌الله دانشمند دینی برجسته و جامع علوم عقلی و نقلی بود. نوا در بدایون به‌دنیا آمد و علوم متداول را در زادگاه خود فراگرفت. در روزگار آصف‌الدوله، فرمانروای اوده (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق)، برای ادامهٔ تحصیل به لکنو رفت و در فنون شعر و سخنوری از محضر محمدبقاءالله بقای اکبرآبادی بهره برد و در شعر اردو و فارسی نامی برآورد و از شاهزاده جهاندارشاه، معروف به میرزا جوان‌بخت، پسر شاه‌عالم دوم گورکانی، لقب خوش‌فکرخان گرفت. گویند چندی در ملازمت شاهزاده به آسودگی به سر برد. «طرز نظم قصیده‌اش [در اردو] به‌سبب اندراج لغات عربی و فارسی از ابنای زمان جدا است، الحق که درین کار هر که با او در افتاد، شکست فاحشه خورد.» (تذکرهٔ هندی، ۲۶۳) وی با محمد یحیی قلندربخش جرأت لکنویی (ــ ۱۲۲۵ق) و شاگردانش «نزاع کلی داشته و اکثر درکلام خودکنایه به او می‌نمود» و وی و جرأت مهاجات تند و تلخ با یکدیگر داشته‌اند. نوا به‌قصد گزاردن حج و زیارت عتبات عراق به عربستان و عراق سفر کرد و در راه بازگشت (یا به‌روایتی در راه سفر به‌حجاز و عراق) به ایران رفت (۱۲۲۹ق) و در تهران به‌حضور فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ق) رسید. گویند فتحعلی‌شاه وی را لقب سعدی هند داد. در بازگشت به هند، نخست در فرخ‌آباد فرود آمد و سپس به حیدرآباد دکن رفت و به پایمردی راجه چندولال شادان، به درگاه نواب فولادجنگ (پسر نواب نظام‌علی‌خان فرمانروای حیدرآباد) راه یافت و در شمار ملازمان و مداحان او درآمد. سرانجام در بدایون درگذشت و تاریخ وفاتش (۱۲۴۰ق) را چنین یافتند: «ظهوراللـه‌خان آن سعدی هند ــ نبود مثل او در دهر شاعر / چو در جنت رسیده گفت رضوان ــ نوا فخر بدایون بود زایر.» مولوی نجف‌علی ممتاز و مولوی اشرف‌علی نفیس از شاگردان او بوده‌اند. کلیات فارسی و اردوی نوا مجموعه‌ای از انواع سخن، مانند مرثیه و قصیده و قطعه و تاریخ و سلام و دعا و غزلیات است. نسخه‌ای از کلیات یا دیوان فارسی او که در کتابخانهٔ حمزه‌سلیمان در کراچی نگه‌داری می‌شود دارای مثنوی، قصیده در ستایش امامان دوازده‌گانه، و غزلیات است. در همین کتابخانه همچنین مجموعه‌ای از نامه‌های او، زیر عنوان رقعات نوا، نگه‌داری می‌شود. اثر دیگر او مثنوی اردوی وامق و عذرا است که به‌چاپ رسیده است.

منابع: انجمن خاقان، ۶۳۴ـ۶۳۵؛ تذکرهٔ اختر، ۲۱۳/۱؛ تذکرهٔ هندی، ۲۷۰ـ۲۷۱؛ حدیقةالشعرا، ۱۹۲۱/۳؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱۱۱/۱ـ۱۱۲؛ الذریعه، ۱۲۲۶/۸؛ ریاض‌الفردوس، ۱۴۸؛ ریحانةالادب، ۲۳۸/۶؛ سخن شعرا، ۵۳۳؛ سفینةالمحمود، ۶۰۱/۲؛ صبح گلشن، ۵۳۹ـ۵۴۰؛ طبقات‌الشعرا، ۳۴۶؛ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۳۱ـ۱۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۹۲/۵؛ ۱۲۲۳/۸؛ گلستان بی‌خزان، ۲۵۵؛ گلشن همیشه‌بهار، ۳۲۵ـ۳۲۶؛ مجمع‌الفصحا، ۱۰۸۹/۶؛ مجموعهٔ نغز، ۲۸۶، ۴۰۹؛ مطلع انوار، ۳۳۴؛ نزهةالخواطر، ۲۳۳/۷؛ نگارستان دارا، ۲۶۸/۱؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/272; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 455-456.

برزگر

نوایی سبزواری (na.vā.i-ye.sab.ze.vā.ri)، میر محمد شریف، ــ اکبرآباد ح ۱۰۰۰ق، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم سبزوار و برادرزادهٔ قدسی سبزواری / امیرحسین کربلایی بود. او در جوانی از زاد و بومش به هندوستان کوچید و در آن‌جا به ملازمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) پیوست، اما «بسی بر نیامد» که از دست بشد. از سروده‌های نوایی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «مژه تا به‌هم برزنی، روزگار ــ به صد نیک و بد گردد آموزگار.»

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۰۰؛ الذریعه، ۱۲۲۷/۹؛ شام غریبان، ۲۶۷؛ صبح گلشن، ۵۴۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۱۴، شمارهٔ ۵۴؛ کاروان هند، ۱۴۵۹/۲ـ۱۴۶۰؛ مخزن‌الغرائب، ۴۲۵/۵ـ۴۲۶؛ منتخب‌التواریخ، ۳۷۶/۳ـ۳۷۷؛ هفت اقلیم، چاپ حسرت، ۸۱۹/۲ـ۸۲۰.

نوش‌آبادی

نوایی کربلایی ← نوایی سبزواری

نوبهار (no.ba.hār)، تذکره‌ای به‌فارسی در احوال شاعران ایرانی و فارسی‌گوی هندی نوشتهٔ محمد*رفیع‌الدین فرزند محمدشمس‌الدین نقشبندی قادری قندهاری. مؤلف این تذکره را در ۱۲۰۶ق / ۱۸۰۲م تدوین کرده است. وی در آن به شرح احوال شصت و دو تن از سرایندگان صوفی همراه با نمونهٔ اشعارشان به‌ترتیب الفبا از اوحدالدین کرمانی تا یحیای کاشی پرداخته است. اما شرح حال فردوسی، سعدی و خاقانی را نیز

یادکرده و از سنایی، عطار، مولوی و جامی چشم پوشیده است. در دیباچهٔ کتاب مطالبی دربارهٔ اقسام نثر و نظم فـارسی، وزن اشعار فارسی و حدیث‌هایی دربارهٔ جایز بودن شعر آورده است. این اثر نثری ساده و روان دارد و اهمیت آن بیشتر در بیان احوال شاعران همروزگار مؤلف است. محمدرفیع‌الدین در نوشتن این تذکره از تاریخ فرشته، حبیب‌السیر، مرآت‌الصفا، ذخیرة‌الخوانین، شاه‌جهان‌نامه، نفحات‌الانس، مجمع‌النفایس و جز آن‌ها بهره بـرده است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر بـه‌شمارهٔ H-117/8993 در گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تـاریخ ادبیات مسلمانان پـاکستان و هـند، ۲۰۷/۳؛ تـاریخ تـذکره‌های فـارسی، ۴۰۶/۲-۴۰۷؛ تـذکره‌نویسی فـارسی در هـند و پاکستان، ۴۸۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پـاکستان، ۷۶۵/۱۱-۷۶۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور، ۴۴۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۶۶، ۲۱۴۵؛

Persian Literture, C.A.Storey, 1/880.

سپاهی

نور احمد فـریدی (nur.ah.mad-e.fa.ri.di)، فـرزند حـاج مـولانا امام‌بخش‌خان بلوچ، روسـتای نـورمحل (از نـواحـی مـولتان) ۱۹۰۸م ــ　　، افسانه‌نگار، تاریخ‌نویس، عارف و فارسی‌پژوه پاکستانی. از آغاز جوانی بـه نـوشتن مـقالات مـی‌پرداخت. از ۱۹۴۱م به افسـانه‌نگاری روی آورد. قـهرمانان افسـانه‌های وی بیشتر مسلمانانی هستند که به دین اسلام خدمت می‌کنند. نام برخی از این افسانه‌ها از این قرارند: شیبة‌الحمد که شرح احوال و رشادت عبدالمطلب جد پیامبر(ص) است؛ خواب نـورالدیـن؛ اورنگ‌زیب کـی اصـل تـصویر کـه در آن اورنگ‌زیب گـورکانی (۱۰۶۸ ـــ ۱۱۱۸ق) پـادشاهی مسـلمان، دلیـر و خـدمتگزار انسانیت معرفی شده است؛ لعل کی چوری (دزدی لعل)؛ چاکر اعـظم؛ زنـجیر عـدل؛ تـزوک جهانگیری؛ احـمد بـن الیـاس؛ قمرالنسابیگم. از نور احمد مقالاتی با نـام‌های «نـیرنگ خـیال»، «صـبح امـید»، «عـندلیب خـیام»، «روزگـار» و «سـتلج» در ماهنامه‌های الفرید و گنج شکر که خود آن دو ماهنامه را به راه انداخته بود به‌چاپ رسیده است. از آثارش: تذکرهٔ شیخ‌الاسلام بهاءالدین زکریای مولتانی (کتاب اول مشایخ سهروردیه) که آن‌را به‌خواهش میرمحمدحسین قریشی نوشت؛ تذکرهٔ شیخ‌الاسـلام صدرالدین عارف مولتانی (کتاب دوم مشایخ سهروردیه)؛ تذکرهٔ قطب‌الاقطاب شاه رکن عالم مولتانی فریدی در دو جلد که در آن به مشایخ سهروردیه و خلفا و ابدال شاه رکـن عـالم اشـاره شـده است؛ ابن زبیر به‌اردو؛ حجاج بن یوسف به‌اردو؛ سـرزمین مـلتان به‌اردو؛ تاریخ بلوچ؛ تاریخ کامل ملتان.

منابع: فارسی پاکستانی و مطالب پـاکستان‌شناسی، ۱۲۷/۲-۱۳۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۹۹/۳.

رسولی

نورالاصفیای اورنگ آبادی (nu.rol.as.fi.yā-ye.aw.rang.ā.bā.di)، فرزند نورالعـلی فـرزند قـمرالدیـن، ــ حـیدرآبـاد ۲۰ ذوالقـعدهٔ ۱۲۵۵ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. نوادهٔ قـمرالدیـن بـالاپوری اورنگ‌آبـادی (ــ ۱۱۹۳ق)، مـؤلف نورالکریمتین در تفسیر و آثار دیگر، است. نورالاصفیا فرزند سوم نورالعلی (ــ حیدرآبـاد ۱۳ ربـیع‌الاول ۱۲۳۴ق) است. وی در اورنگ‌آباد به‌دنیا آمد و پرورش یافت و در جوانی به تدریس در مدرسهٔ پدر خود پرداخت. سپس بـه کـرنول رفت و مـدتی در ملازمت حاکم آن‌جا الف‌خان فرزند رنمست‌خان به سر برد. پس از چند سال رهسپار حیدرآباد شد و در دستگاه نظام حیدرآباد به کار پرداخت و دارای جاگیرهایی شد که درآمد سالیانهٔ آن‌ها به سی‌هزار روپیه می‌رسید. از آثارش: ۱ــ نورالاخبار در سرگذشت پـیامبر(ص) کـه آن‌را در ۱۲۱۵ق نـوشته؛ ۲ــ نـورالشـهدا در سرگذشت علی(ع)، فاطمه(س)، حسـن(ع) و حسـین(ع) در ده مجلس که آن‌را در ۱۲۱۹ق از دیدگاه اهل سنت نـوشته (مـوزهٔ سالارجنگ حیدرآباد به‌شماره‌های ۷۳۶ و ۷۳۷ فـهرست)؛ ۳ــ نورالاسرار در دوازده مجلس در سـرگذشت پـیامبر(ص) کـه در ۱۲۲۰ق نوشته (نسخهٔ کتابخانهٔ سالارجنگ به‌شمارهٔ ۷۳۸). وی در تألیف این اثر از کتاب‌های مختلفی بهره برده که از جملهٔ آن‌ها نورالکریمتین است؛ ۴ــ نورالحساب در ریاضیات (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن به شـمارهٔ ۲۱۵ بـا تـاریخ ۱۲۲۳ق)؛ ۵ــ نورالمحاسبین (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه به‌شمارهٔ ۱۴۴).

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۰۳۹/۲؛ تـاریخ آصفجاهیان (گـلزار آصـفیه)، ۱۱۵، ۱۵۴، ۲۸۱، ۳۰۳، ۳۶۹-۳۷۱، ۳۷۴، ۴۲۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۵۳/۳؛ الذریعه، ۳۶۶/۲۴، ۳۷۰، ۳۷۶؛ فـهرست مشـترک نسـخه‌های خـطی فـارسی پـاکستان، ۳۱۸/۱۰؛ فـهرست نسـخه‌های خـطی فـارسی، ۲۰۱/۱؛ ۴۵۶۳/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فـارسی، ۱۸۲۰-۱۸۲۱، ۲۷۵۲-۲۷۵۳؛ نزهة‌الخواطر، ۵۲۵/۷؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung

Museum and Library, 3/44-46; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 475; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/232; 2/20.

برزگر

نورالحسن انصاری (nu.rol.ha.san-e.an.sā.ri)، فرزند عبدالمنان، دهکدهٔ میو در ایالت اوتارپرادش ۱۹۳۷ ــ دهلی ۱۹۸۷م، فارسی‌پژوه هندی. تحصیلات مقدماتی فارسی و عربی را در مدارس محلی و نزد پدربزرگش مولانا محمد نعمان گذراند. دورهٔ دبیرستان را در مدرسهٔ انگلیسی‌ها سپری کرد. سپس وارد دانشگاه دهلی شد و به تحصیل زبان و ادبیات فارسی پرداخت. در ۱۹۶۳ / ۱۹۶۴م با نوشتن پایان‌نامه‌ای با عنوان ادبیات فارسی در عهد اورنگ‌زیب عالمگیر از دانشگاه دهلی، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. وی همزمان با تحصیل، در همان دانشگاه تدریس می‌کرد. در ۱۹۷۱م برای ادامهٔ تحصیل به ایران رفت و در ۱۹۷۴م با تصحیح انتقادی جلد نخست کتاب تحفة‌الهند به‌عنوان رسالهٔ دکتری، از دانشگاه تهران دانشنامهٔ فوق دکتری گرفت (۱۹۷۵م). در ۱۹۸۳م کرسی استادی ادبیات فارسی را در دانشگاه دهلی به‌دست آورد و تا پایان عمر در همین کار بود. وی از ۱۹۷۷م که سال تأسیس انجمن استادان زبان فارسی هند است، دبیر کل آن انجمن بود. کمیسیون دانشگاه‌های هند در ۱۹۸۴م او را استاد ممتاز معرفی کرد. مدیر مجلهٔ تحقیقی غالب‌نامه و سردبیر مجلهٔ بیاض بوده است. در ۱۹۸۶م به‌خاطر تألیفاتش، از رئیس جمهوری هند تقدیرنامه دریافت کرد. در ۱۹۸۷م انستیتوی غالب در دهلی، جایزهٔ فخرالدین علی احمد را به وی تقدیم کرد. وی در کنگره‌ها و سمینارهای بررسی زبان فارسی که در داخل و خارج تشکیل می‌شد، شرکت داشت. به کشورهای ایتالیا، فرانسه، انگلستان و افغانستان نیز سفر کرده است. از آثارش: ادبیات فارسی در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۹ ــ ۱۱۱۸ق). که خود آن‌را با نام فارسی ادب بعهد اورنگ‌زیب به‌اردو ترجمه کرد و ترجمهٔ او در ۱۹۶۹م در دهلی به‌چاپ رسید؛ احوال و آثار امیرخسرو (دهلی، ۱۹۷۳م)؛ تصحیح جلد دوم تحفة‌الهند (دهلی، ۱۹۸۲م)؛ تصحیح مآثر محمودشاهی در تاریخ سلطان محمود خلجی یکم از شهاب حکیم کرمانی به فارسی (دهلی، ۱۹۶۹م)؛ ترجمه و تعلیق بر وقایع محاصرهٔ گولکندهٔ دکن از نعمت‌خان عالی به اردو (دهلی، ۱۹۷۵م)؛ تصحیح انشای جلیل از میر عبدالجلیل بلگرامی؛ ترجمه و تعلیقات بر مرقع دهلی از درگاه قلی‌خان سالارجنگ دربارهٔ فرهنگ هند (دهلی، ۱۹۸۱م)؛ تصحیح و تحشیهٔ راگ درپن از فقیرالله سیف‌خان دربارهٔ موسیقی هندی (۱۹۸۱م)؛ ترجمهٔ انگلیسی تاریخ زبان فارسی از پرویز ناتل خانلری در دو جلد (دهلی، ۱۹۷۹م)؛ ترجمهٔ اردوی داستانهای دل‌انگیز ادبیات فارسی از زهرا خانلری (دهلی، ۱۹۷۵م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱/۱۳۶-۱۳۷؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۳۹۸-۳۹۹؛ فارسی‌آموختگان، ۲۳۵؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱/۳۶۶-۳۶۷؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۱۷۵-۱۷۸؛ محمد اسلم‌خان، «مرحوم استاد انصاری خدمتگزار فرهنگ فارسی در هند»، دانش، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۶۷ش، صص ۴۶-۴۹؛ ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، ۵۶-۵۷.

حجتی

نورالحق پهلواروی، فرزند عبدالحق ← تپان پهلواروی

نورالحق دهلوی (nu.rol.haq[q]-e.deh.la.vi)، نورمحمد، معروف به نورالحق، فرزند شیخ عبدالحق محدث دهلوی، دهلی ۹۸۱ ــ همان‌جا ۹ شوال ۱۰۷۳ق، دانشمند دینی، صوفی قادری، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در زادگاهش پرورش یافت و نزد پدر خود شیخ عبدالحق (ــ ۱۰۵۲ق) درس خواند. در تصوف به خواجه محمد معصوم مجددی سرهندی دست ارادت داد. مرید و خلیفهٔ پدر خود نیز بود. همچون پدرش از فقهای برجستهٔ روزگارش به‌شمار می‌آمد و در روزگار فرمانروایی جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) مدتی منصب قضای آگره / اکبرآباد را داشت. جهانگیر در اواخر عمرش بر نورالحق و پدرش شیخ عبدالحق خشم گرفت (گویا به‌سبب دوستی نورالحق با شاهزاده خرم / شاه‌جهان که در این هنگام سر به شورش برداشته بود) و نورالحق را به کابل تبعید کرد. اما پس از مرگ جهانگیر، پسر و جانشینش شاه‌جهان (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) نورالحق را به دهلی فراخواند و بار دیگر به قضای اکبرآباد گماشت. نورالحق پسان‌تر کار قضا را ترک گفت و به دهلی رفت و پس از پدرش بر مسند مشیخت قادری نشست. وی به‌فارسی شعر هم می‌سرود و مشرقی تخلص می‌کرد. از

آثارش: ۱ــ نورالعین به‌فارسی در شرح قران‌السعدین امیرخسرو دهلوی که بخش یکم آن به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۵۷م)؛ ۲ــ رسالة فی اثبات رفع‌المسبحة فی‌التشهد؛ ۳ــ تیسیرالقاری فی شرح صحیح‌البخاری به‌فارسی در شش جلد در شرح صحیح بخاری. نورالحق این اثر را به اشارهٔ پدر خود در ۱۰۶۸ق به نام اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) نوشته است. پارهٔ پنجم از جلد اول تیسیرالقاری در ۱۲۹۸ق و جلد دوم آن در ۱۲۹۹ق به‌دستور محمد عبدالوهاب‌خان والی تونک به‌چاپ رسیده است؛ ۴ــ منبع‌العلم فی شرح صحیح‌المسلم به‌فارسی در شرح صحیح مسلم. تألیف این اثر را نورالحق آغاز کرد، ولی آن را پسرش فخرالدین محب‌الله پس از بازبینی و گسترش به‌انجام رسانید. گفتنی است که برخی منابع شیخ محب‌الله را فرزند شیخ نورالله فرزند نورالحق دانسته‌اند. به‌گفتهٔ این منابع، تألیف منبع‌العلم را شیخ محب‌الله آغاز کرد و پسرش حافظ فخرالدین محمد به‌پایان آورد؛ ۵ــ زبدةالتواریخ در تاریخ عمومی هند و سلاطین دهلی، از معزالدین محمد غوری بن سام (۵۹۹ ــ ۶۰۲ق) تا جلوس جهانگیر (۱۰۱۴ق)، که درواقع تحریر گسترش‌یافته‌ای از کتاب پدرش تاریخ حقی است. زبدةالتواریخ زبانی ساده و بی‌پیرایه و دور از آرایه‌های لفظی دارد و در آن، مطالب تاریخی با ایجاز بیان شده است (نسخه‌های کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن به‌شمارهٔ ۱۶۰ و موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.10580)؛ ۶ــ ترجمه و شرح شمائل‌النبی ترمذی؛ ۷ــ حاشیه بر شرح هدایةالحکمه؛ ۸ــ تعلیقات بر شرح‌المطالع؛ ۹ــ کشف حقیقت رؤیا به‌فارسی که اثر فلسفی ــ عرفانی دربارهٔ رؤیا است؛ ۱۰ــ احوال امیرعطاءالله جعفری زینبی که زندگینامهٔ امیرعطاءالله است. این امیر عطاءالله وزیر شیرشاه و سلیم‌شاه سور بود و سپس به خدمت همایون و جلال‌الدین اکبر گورکانی پیوست. گفتنی است که در برخی منابع، این اثر به شاه‌نورالحق از مردم پهلواری در نزدیکی پتنا در بهار نسبت داده شده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۹/۲، ۸۰۱؛ ۵۰۴/۳؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۹۰ـ۱۹۲؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۴۶؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ۹۰؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱۰۷۳، ۱۲۴۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۶۱/۲؛ ۳۴۴/۷؛ ۴۱۰/۱۰، ۴۱۳، ۵۲۲؛ ۳۴۸/۱۴؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیه مخزونهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۲۱۰/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۴۷۹/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۶۰۷، ۸۰۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۷۳، ۱۹۸۰؛ معجم‌المؤلفین، ۱۲۰/۳؛ مقالات مولوی محمد شفیع، ۱۹۰/۲؛ نزهةالخواطر، ۴۳۷/۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۲۷ـ۳۲۸؛ ۳۳۰؛ هدیةالعارفین، ۴۹۹/۲؛

A Catalogue of Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 471; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum.* 1/224-225; 2/617; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library,* 4/180; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 473, 475; *The History of Sufism in India,* 2/16, 87-88, 96-97, 327; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/441-442, 1179.

برزگر

نورالدین حسین‌خان فخری ← فخری

نورالدین شیرازی، محمد فرزند عبدالله ← نورالدین محمد شیرازی

نورالدین لاهوری، فقیر / خلیفه سید نورالدین محمد بخاری ← منور لاهوری

نورالدین محمد شیرازی (no.rod.din.mo.ham.mad-e.ši.rā.zi)، عین‌الملک نورالدین محمد بن صفی‌الدین عبدالله بن عین‌الملک علی، ز۱۰۵۶ق، پزشک و ادیب و نویسندهٔ ایرانی‌تبار و فارسی‌نویس شبه‌قاره. پسر یا نوادهٔ حکیم عین‌الملک دوایی شیرازی / گیلانی (ــ ۱۰۰۳ق) و خواهرزادهٔ فیضی و ابوالفضل علامی بود. در هند به‌دنیا آمد و نزد پدر و دایی خود ابوالخیر بن مبارک و دیگر دانشمندان درس خواند و در زمرهٔ مقربان درگاه شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) درآمد و شاه‌جهان وی را به لقب عین‌الملک مخاطب ساخت. از آثارش: ۱ــ الفاظ ادویه که در ۱۰۳۸ق به‌نام شاه‌جهان نوشته شده و در یک مقدمه، چهار فایده (۱ــ علامات تصحیح اعراب، ۲ــ علامات زبان هر دیار، ۳ــ طبایع و خاصیت دواها و علامات منسوب به آن‌ها و ۴ــ در بیان مختار و شربت و مصلح و بدل دوا و علامات آن‌ها)، یک نتیجه در الفاظ ادویه به‌ترتیب الفبا که در آن نام‌های هندی، ترکی، سریانی، رومی، فارسی و

عـربی مـفردات ادویـه آمـده، و یک خـاتمه در ادویـهٔ ستهٔ کثیرالمنفعه است (مدراس، ۱۸۴۸م و لاهور، ۱۸۷۳م). این اثر را ف.گلدوین به‌انگلیسی برگردانیده است (کلکته، ۱۷۹۳م)؛ ۲ـ تشریح‌الادویه در ترجمهٔ لغات دارویی که در کتاب‌های یونانی، عـربی، تـرکی و هـندی بـه کـار رفـته است، بـه‌ترتیب الفبا (دست‌نـویس مـوزهٔ مـلی پـاکستان در کـراچی بـه‌شمارهٔ N.M.1959-89/4)؛ ۳ـ طب داراشکوهی / علاجات داراشکوهی که آن‌را در ۱۰۵۶ق به‌نام داراشکـوه نـوشته (نسـخه‌های کـتابخانهٔ گنج‌بخش اسلام‌آباد به‌شمارهٔ ۸۳۸۷ و کـتابخانهٔ انـجمن ادبـی سـندی حـیدرآبـاد بـه‌شمارهٔ ۲۳۴) در اصـول طب و درمـان بیماری‌های مختلف با خاتمه‌ای در قرابادین؛ ۴ـ قسطاس‌الاطبا که در ۱۰۴۰ / ۱۰۵۰ق به نام خانه‌زادخان بن مهابت‌خان نوشته شده و فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات پزشکی است به تـرتیب الفبا؛ ۵ـ انیس‌المعالجین (۱۸۸۱م) که قرابادین مـختصری است همراه با تصریح مرض و تـنقیح سـبب (لکـنو، ۱۲۹۸ق)؛ ۶ـ جامع‌الاطبا (نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن)؛ ۷ـ سبب ستهٔ رشـیدی (نسـخهٔ کـتابخانهٔ آصـفیه)؛ ۸ـ مـراتب‌الوجود در اصطلاحات صوفیان در توحید که در برخی منابع از مؤلف آن با عنوان محمد بن نورالدین خفری شیرازی یاد شده است (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۴۹۹۳/۱۹۸۳)؛ ۹ـ انشاء طرب‌الصبیان کـه مـجموعهٔ نـامه‌هایی است کـه بـرای آموزش گردآمده و برخی از آن‌ها واقعی است و نام کسان را دارد. این مجموعه را نورالدین به روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) در ۱۰۳۷ق گردآورده است؛ ۱۰ـ انشای عیار دانش که مجموعهٔ دیگری مشـابه مـجموعهٔ پـیشین ولی بـزرگ‌تر از آن است. گـفتنی است کـه در نسـخهٔ شـمارهٔ Add.18882/1 مـوزهٔ بریتانیایی مجموعه‌ای از نامه‌های نورالدین محمد با تاریخ‌هایی از ۱۰۲۵ تا ۱۰۳۷ق نگه‌داری می‌شود که از جهانگیرنگر، بنگال و لاهور نوشته شده‌اند؛ ۱۱ـ لطیفهٔ فیاضی که مجموعهٔ نامه‌های شیخ فیضی / فیاضی است و نورالدین محمد آن‌را در ۱۰۳۵ق گردآورده و به حـامی خـود امان‌الله حسـینی، مـخاطب بـه خانه‌زادخان فیروزجنگ، پسر مهابت‌خان زمـانه‌بیگ پـیشکش کرده است (نسخهٔ مـوزهٔ بـریتانیایی بـه‌شمارهٔ Egerton.695/2)؛ ۱۲ـ رقعات شیخ ابوالفضل کـه مـجموعهٔ نـامه‌های خـصوصی ابوالفضل علامی به دوستان و همروزگارانش است و نورالدین محمد آن‌ها را گردآورده است. نورالدین شعر نیز می‌گفت و یک مثنوی در مدح شاه‌جهان گفته است. این بیت از سروده‌های او است: «نماند در دل من آب و این سیه‌چشمان ـ هنوز زین دل ویران خراج می‌طلبند.»

منابع: بیاض سفر، ۲۰۲؛ پزشکان نامی پارس، ۱۳۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۳۹۵/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱۱/۲، ۷۲۴ـ۷۲۵، ۸۲۱؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۵۱، ۱۰۰، ۱۲۸؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۷۳۵/۵؛ الذریعه، ۲۹۲/۲؛ ۷۹/۱۷؛ شعرالعجم، ۶۷/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۹۴؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۰۷، ۱۱۵۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۸۹/۱، ۵۳۲، ۶۲۵، ۶۹۲؛ ۱۹۰۳/۳ـ۱۹۰۴؛ ۴۵/۵، ۱۰۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۷۵، ۵۶۸، ۱۳۷۷؛ مآثرالامرا، ۵۲۲/۱؛ منتخب‌التواریخ، ۱۶۴/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۷۳/۵؛ نزهة‌الخواطر، ۴۰۷/۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۶۱؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/792, 843; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 474; *Mughals in India*, 881-882.

برزگر

نورالدین ولی کشمیری ← بابا نورالدین ریشی

نورالله اعظم‌پوری (nu.rol.lāh-e.aɛ.zam.pu.ri) ، محمد نورالله / نورالدین فرزند محمد مقیم‌الدین، ز۱۲۷۵ق، دانشـمند دیـنی، صوفی چشتی صابری و نـویسندهٔ فـارسی‌نویس شـبه‌قاره. در بچهرایون از توابع مرادآباد به‌دنیا آمد. در رامپور نـزد اسـتادانـی چون مفتی شرف‌الدین رامپوری درس خوانـد. بـه‌لکنو رفت و بـه‌شیخ عـبدالرحـمان لکـنویی (ـ ۱۲۴۵ق) کـه در بـانسا از بخش‌های رای‌بریلی در اوده خانقاه داشت دست ارادت داد و زمانی دراز در ملازمت وی به سر برد و برخی کتاب‌های تصوف را نیز نزد او خواند. از آثـارش ۱: نـغمهٔ عشـاق / نـغمهٔ قـدسی / ازالة‌القناع عـن وجوه‌السـماع (دست‌نـویس کـتابخانهٔ عـمومی خیرپور پاکستان به‌شمارهٔ ۲۹۷/۶ن.ا.م) که در ۱۲۷۵ق نـوشته شده و دربارهٔ سماع و موسیقی، در یک مقدمه، سه باب و یک خاتمه است: **مقدمه** در سه افاده: (یک) معنی لغوی و اصطلاحی سماع و غنا، (دو) تغنی در قرآن مطلوب و مرغوب و موسیقی مستعمل، (سه) اصل سماع ازکی است و این‌که پیش از اسلام در شرایع دیگر بوده است. **باب یکم** در اباحت سماع. **باب دوم** در روایات معتبر در اباحت غنا و ضرب و دف و طبل و مانند آن‌ها.

باب سوم در جواب آیت‌ها و احادیث. خاتمه در فواید سماع، شرایط و آداب آن؛ ۲ـ النورالمطلق فی ترجمة کلمة‌الحق (دست‌نویس کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۷۷) در شرح کلمة‌الحق عبدالرحمان لکنویی؛ ۳ـ انوارالرحمان لتنویرالجنان (لکنو، ۱۳۲۱ق) که زندگینامه و آموزه‌های شیخ عبدالرحمان لکنویی است.

منابع: تصوف بر صغیر مین، ۱۰۳/۲، ۱۰۵؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۸۰/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۰۷۱/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو، ۱۸۷، ۳۲۷، ۳۲۹ـ۳۳۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۲۲/۳ـ۲۰۲۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 406, 476; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1053-1054.

برزگر

نورالله شوشتری (nu.rol.lāh-e.šuš.ta.ri)، ضیاءالدین نورالله، معروف به شهید ثالث، قاضی نورالله و قاضی شوشتری، فرزند سید شریف فرزند جمال‌الدین نورالله فرزند شمس‌الدین محمدشاه حسینی مرعشی، شوشتر ۹۵۶ ــ اکبرآباد (هند) ۱۰۱۹ق، فقیه شیعی، متکلم، ادیب و شاعر ایرانی. تحصیلات مقدماتی را نزد پدر و وحید شوشتری فراگرفت. در ۹۷۹ق به مشهد رفت و تحصیلاتش را نزد عبدالواحد شوشتری پی گرفت و مذاهب فقهی چهارگانهٔ سنیان را مطالعه کرد و پزشکی را نیز فراگرفت. در ۹۹۲ق به هند کوچید و با پا در میانی ابوالفتح گیلانی (ــ ۹۹۷ق) به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) راه یافت و از توجه و احترام وی برخوردار شد تا آن‌جا که به تدریس مذاهب پنج‌گانه (جعفری، حنفی، حنبلی، مالکی و شافعی) گمارده شد. جلال‌الدین اکبر ریاست قاضیان عسکر را به قاضی نورالله سپرد و در ۹۹۶ق که قاضی در التزام اکبر به لاهور رسید، قاضی‌القضات شد و فقیهان سراسر هند از محضر درس وی کسب فیض می‌کردند. رضاقلی‌خان هدایت در ریاض‌العارفین گوید، قاضی «مرجع دشمنان و دوستان» بود. جهانگیر که پس از اکبر به تخت برآمد در مذهب سنت تعصب می‌ورزید و از آزاداندیشی پدر بی‌بهره بود. وی نورالله را به‌سبب نوشتن کتاب احقاق و مجالس‌المؤمنین احضار و از مذهبش استفسار کرد. اما نورالله تقیه کرد و گفت من شافعی هستم. دشمنان با اعمال نفوذ نورالله را از قضاوت لاهور برکنار کردند و به‌سبب همین دشمنی‌ها و به تهمت رفض به‌فرمان جهانگیر چندان تازیانهٔ خاردار یا چوب گل سرخ بر تن او زدند که از پای درآمد. چون درگذشت پیکرش را در آگره / اکبرآباد به‌خاک سپردند. از آثارش: احقاق‌الحق و ازهاق‌الباطل در اعتقادات به‌عربی که پاسخی است به کتاب ابطال نهج‌الباطل و اهمال کشف‌العاطل تألیف فضل‌الله بن روزبهان خنجی که خود ردی است بر نهج‌الحق و کشف‌الصدق علامه حلی در اثبات مذهب شیعه و رد مذهب سنت. قاضی احقاق‌الحق را در ۱۰۱۴ق در بیست جلد در آگره نوشته است (تهران ۱۲۷۳ق، قم ۱۳۶۹ش)؛ مجالس‌المؤمنین به‌فارسی در شرح احوال برخی از مشاهیر شیعه از علما و حکما، صوفیه و وزرا در یک فاتحه و دوازده مجلس (تهران، ۱۲۶۸ق)؛ حاشیه بر انماالمشرکون نجس؛ رساله‌ای در تفسیر آیهٔ رؤیا؛ تفسیر فمن یرداللہ ان یهدیه یشرح صدره‌للاسلام؛ السحاب‌المطیر فی تفسیر آیة‌التطهیر در تفسیر به‌عربی که نسخه‌ای از آن در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ ۴۲۲۲ در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نگه‌داری می‌شود؛ غایة‌المرام در فقه به‌عربی؛ حاشیه بر شرح شمسیه در منطق؛ حاشیه بر شرح هدایة‌الحکمه؛ حاشیه بر شرح ملا جامی؛ حاشیه بر شرح قدیمهٔ فلسفه؛ حاشیه بر شرح تهذیب‌الاصول؛ حاشیه بر شرح تجرید؛ حاشیه بر قواعد علامه؛ حاشیه‌المختلف؛ حاشیه بر شرح چغمنی؛ شرح اثبات واجب قدیم؛ حاشیه در رد چلبی؛ حاشیه بر بحث عذاب قبر از عقاید؛ شرح بدیع‌المیزان؛ شرح بر حاشیهٔ تشکیل؛ نورالعین؛ کشف‌العوار فی تفسیر آیة‌الغار در تفسیر به‌عربی که نسخه‌ای از آن در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ ۴۲۲۲ در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نگه‌داری می‌شود. واقعة‌الشقاق؛ نهایة‌الاقدام؛ رسالهٔ رفع‌القدر حل‌العقال؛ اللمعة فی تحقیق صلاة‌الجمعه در فقه به‌عربی، در یک مقدمه و سه فصل که نسخه‌ای از آن در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ ۷۱۰۷ در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نگه‌داری می‌شود؛ الذکرالابقی؛ عدة‌الابرار؛ تحفة‌العقول؛ موایدالانعام؛ حاشیه بر اجوبهٔ فاخره؛ عشرهٔ کامله به‌عربی که در آن ده مسأله از علوم گوناگون را برای تشریح ذهن بیان کرده و در ماه رمضان ۹۹۵ق در لاهور آنرا به‌پایان برده است. نسخه‌ای از آن در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ ۲۷۸۳ در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نگه‌داری می‌شود؛ حاشیه بر ملا جلال؛ سبعهٔ سیاره؛ بحث تخدیر؛ رسالهٔ ادعیه؛ رسالهٔ جلالیه؛ رسالهٔ لطیفه؛ رسالة فی انواع‌الکم حقیقت‌العصمت؛ رسالة فی ان‌الوجود لامثله له؛ جواب اسئلهٔ سید حسن؛ رساله در اثبات تشیع سید محمد نوربخش؛ رساله در رد شبهات شیطان؛ رسالهٔ گل و سنبل؛ حاشیه بر تحریر

اقلیدس؛ حاشیه بر خلاصة‌الرجال؛ کتاب منشآت؛ رسالهٔ انموذج؛ حاشیه بر مطول تفتازانی؛ الصوارم‌المهرقة فی ردالصواعق المحرقة در اعتقادات به‌عربی که به اهتمام سید جلال‌الدین حسینی محدث به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۶۷ق)؛ شرح مبحث حدوث عالم از انموذج دوانی؛ حاشیه بر شرح مختصرالاصول؛ حاشیه بر حاشیهٔ ختایی؛ النظرالسلیم؛ گوهر شاهوار به‌فارسی؛ رسالهٔ خیرات حسان؛ رساله در نجاست خمر؛ رسالة فی مسألة‌الکفارة؛ رساله در رد رسالهٔ صحت ایمان فرعون؛ رسالة فی رد رسالة‌الکاشی؛ رسالة فی رکنیة‌المسجدین؛ رسالة فی غسل‌الجمعه؛ رسالة فی تعریف‌الماضی؛ حاشیه بر رسالهٔ تحقیق کلام بدخشی؛ حاشیه بر خطبهٔ شرح مواقف؛ رسالة فی لیس‌التحریر؛ شرح بر رباعی ابوسعید ابوالخیر؛ رسالة فی رد ما کتب بعضهم فی نفی عصمة‌الانبیاء؛ رسالة فی رد شبهة فی تحقیق‌العلم‌الالهی؛ رسالة فی رد ما الفه تلمیذ بن‌الهمام فی بیان اقتداالحنفیه بالشافعیه؛ منتخب کتاب‌المحلی لا بن حزم؛ رساله در جوابات اسئلهٔ میر یوسف علی اخباری؛ حاشیة علی‌المبیدی؛ رسالة فی نجاسة‌الماءالقلیل؛ رسالة‌النورالانوار والنورالازهر فی تنویر خفایا القضاء والقدر؛ کشکول؛ شرح دعای صبح؛ رساله در فضیلت عبدالشجاع؛ رساله در اثبات مسح رجلین؛ ذکر اسماءالرواة‌المخالفین والوضاع؛ رسالهٔ صد باب اسطرلاب؛ نهایة‌الاقدام فی وجوب‌المسح علی‌الاقدام، در فقه به‌عربی که بیشتر گفت‌وگو با مفسران و فقهای اهل سنت است و نسخه‌ای از آن در مجموعه‌ای به‌شمارهٔ ۷۱۰۷ در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نگه‌داری می‌شود؛ رساله در رد مقدمات؛ شرح خطبهٔ عضدی قزوینی؛ انس‌الوحید در تفسیر آیهٔ عدل و توحید؛ مصائب‌النواصب در رد نواقض‌الروافض. قاضی به‌فارسی و عربی شعر می‌گفت و نوری تخلص می‌کرد. دیوان اشعارش نزدیک به سه‌هزار بیت است. وی به قصاید بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۲۲۸/۱۰ـ۲۳۰؛ ایضاح‌المکنون، ۳۴/۱؛ ۴۳۰/۲؛ پژوهشهایی در تاریخ ادبیات ایران، ۳۴۲/۱ـ۳۴۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۷۰۵/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۵۹/۲ـ۷۶۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۷۶؛ تذکرهٔ شوشتر، ۳۶؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۴۵؛ رود کوثر، ۳۹۹ـ۴۰۵؛ روضات‌الجنات، ۱۴۶/۷ـ۱۴۸؛ ریاض‌العلماء، ۲۶۵/۵ـ۲۷۵؛ ریحانة‌الادب، ۳۸۴/۳ـ۳۸۷؛ سبک‌شناسی، ۳۰۲/۳؛ شهیدان راه فضیلت، ۲۸۵ـ۲۹۵؛ صبح گلشن، ۵۶۰؛ طبقات اعلام‌الشیعه، ۶۲۲/۵؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۶۵۷/۲ـ۶۷۲؛ فوائدالرضویه، ۶۹۶؛ کاروان هند، ۱۴۶۷ـ۱۴۷۱؛ الکنی والالقاب، ۵۶/۳ـ۵۷؛ المآثر والآثار، ۱۶۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۵۵/۶ـ۶۵۹؛ مصفی‌المقال، ۴۸۵ـ۴۸۶؛ مطلع انوار، ۶۹۲ـ۶۹۹؛ معجم‌المطبوعات‌العربیه فی ایران، ۱۲۲؛ منتخب‌التواریخ، ۱۳۷/۳ـ۱۳۸؛ نزهة‌الخواطر، ۴۳۸/۵ـ۴۴۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۲۸ـ۳۲۹؛ هدیة‌العارفین، ۴۹۸/۲.

رسولی

نور بنگاله‌ای (nur-e.ban.gā.le.i)، شیخ نورالحق قطب عالم پسر شیخ علاءالحق، ــ ۸۱۳ / ۸۱۸ق، عارف چشتی و نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش علاءالحق از مشایخ بزرگ چشتیان در بنگال بود. علاءالحق برای درهم شکستن خواهش‌های نفسانی نورالحق او را به تحمل ریاضت‌های سخت واداشت. گویند که نورالحق «جمیع خدمت‌های فقرای خانقاه پدر خود از جامه‌شویی و آب گرم کردن او می‌کرد... تا هشت سال در خانهٔ پیر خود هیزم‌کشی می‌کرد» و تا چهار سال سبوی بر گردن می‌نهاد و آب پر می‌کرد و می‌آورد (اخبارالاخیار، ۱۵۸) وی از پدرش خرقهٔ خلافت گرفت و پس از مرگ پدر (۸۰۰ق) در بنگال بر مسند ارشاد نشست. وی که هوادار نظریهٔ وحدت وجود بود، عالی‌ترین شکل ریاضت را خدمت به بندگان خدا می‌شمرد و به مریدانش می‌گفت که «در سخا همچو آفتاب باشی و در تواضع همچو آب و در تحمل چون زمین و جفای خلق بکش.» (اخبارالاخیار، ۱۵۹). روابط او با سلطان وقت بنگال غیاث‌الدین اعظم‌شاه دوستانه بود، اما وی از رشد روزافزون دسته‌بندی‌های درباری و رقابت میان آن‌ها آزرده بود و چون پس از مرگ غیاث‌الدین اعظم‌شاه (۸۱۳ق) دربار بنگال زیر استیلای گروه نیرومندی از هندوان و مسلمانان به‌رهبری یکی از سرکردگان هندو به نام راجه گانیشه / کانس / گنیش درآمد و شاهان بنگال آشکارا دست‌نشاندهٔ این سرکردهٔ هندو بودند، شیخ نورالحق به ابراهیم شاه شرقی فرمانروای جونپور (۸۰۴ ــ ۸۴۴ق) نامه نوشت و وی را به حملهٔ به بنگال برانگیخت. ابراهیم‌شاه به بنگال تاخت، اما سرانجام میان وی و راجه کانس قرارداد صلحی بسته شد که به‌موجب آن راجه کانس متعهد شد که پسرش پیش از جلوس بر تخت پادشاهی بنگال به دین اسلام درآید. چنین هم شد و پسرش با نام اسلامی جلال‌الدین محمدشاه در ۸۱۷ق بر تخت شاهی بنگال جلوس کرد. چون نورالحق درگذشت پیکرش را در کنار آرامگاه پدرش در پندوه از توابع مرشدآباد به خاک سپردند و گور آن‌دو رفته‌رفته در شمار زیارتگاه‌های مهم بنگال درآمد. از آثارش: ۱ــ انیس‌الغربا

به‌نثر آمیخته به‌نظم و حکایت‌ها، که گزارش روان و دلنواز برخی نکات و معانی صوفیانه است و گویا برگردان و گزارش صوفیانه چهل حدیث از پیامبر نیز در آن آمده است (لکنو، ۱۲۰۹ق)؛ ۲ــ گلزار ابرار که مجموعهٔ صد و بیست و یک نامهٔ وی است و شاگردش حسام‌الدین مانکپوری آن را گردآورده است. این نامه‌ها به سبک ادبی دلاویزی نوشته شده و برخی سروده‌های او را نیز در بر می‌گیرد و استادی نورالحق در نظم و نثر فارسی را نشان می‌دهد. از گلزار ابرار نسخه‌هایی در کتابخانهٔ بانکیپور (هند) و کتابخانهٔ دانشگاه داکا نگه‌داری می‌شود. به نورالحق تألیفاتی دیگر، مانند مونس‌الفقرا، خانوادهٔ چشتیه و دلیل‌الذاکرین نیز نسبت داده‌اند.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۵۸ـ۱۶۰؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۶۲۱/۱ـ۶۲۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۲۰/۱؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۶ـ۳۰؛ خزینة‌الاصفیا، ۳۹۲/۱؛ ریاض‌السلاطین، ۱۰۸، ۱۱۲ـ۱۱۴؛ صبح گلشن، ۵۵۷؛ طریقهٔ چشتیه در هند و پاکستان، ۱۸۴، ۱۸۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۹۷/۳ـ۱۲۹۹، ۱۳۰۹؛ قند پارسی، نذیر احمد، ۲۳۱؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۴۶/۶؛ محمد کلیم سهسرامی، «بررسی مختصر پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در بنگال»، دانش، شمارهٔ ۸ (۱۳۶۵ش)، ص۴۰؛ ابوموسی محمدعارف بالله، «خدمات دانشمندان شبه‌قاره به‌زبان فارسی»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۹۳/۲؛ کلثوم ابوالبشر، «ادبیات و نفوذ زبان فارسی در بنگلادش»، مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، ۷۹؛ *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 577; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 472; *A History of Sufism in India*, 1/258-259, 268, 271.

برزگر

نور بهوپالی (nur-e.ba.hu.pã.li)، نواب رضی‌الدوله نظام‌الملک سید ابوالخیر نورالحسن‌خان پسر نواب صدیق حسن‌خان، ۱۲۷۸ ــ ۱۳۴۲ق، تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خانواده‌ای فرهیخته زاده شد. پدرش صدیق حسن‌خان نیز ادیب و شاعر بود و تذکرهٔ معروف شمع انجمن از تألیفات او است. نورالحسن در پنج‌سالگی آموزش قرآن را آغاز کرد؛ سپس به یادگیری فارسی پرداخت و نزد استادانی چون مولوی محمدایوب، مولوی انورعلی و مولوی الهی‌بخش فیض‌آبادی درس خواند. در ۱۲۹۳ق به دربار دهلی راه یافت. وی به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و در فارسی طیب و نور و در اردو کلیم تخلص می‌کرد. نور بهوپالی برادر مهتر سلیم* بهوپالی بود. از آثارش: نگارستان سخن، که گمان می‌رود ذیلی بر تذکرهٔ شمع انجمن* تألیف پدرش باشد و نورالحسن آن را در ۱۲۹۲ق تألیف کرد؛ طور* کلیم که آن را در ۱۲۹۵ق نوشت؛ عرف‌الجادی من هدالهادی که آن‌را در ۱۲۹۶ق تألیف کرد؛ النهج‌المقبول من شرایع‌الرسول که تألیف آن‌را در ۱۲۹۶ق به‌پایان برد.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۸۲/۱؛ ۵۰۶/۲؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۷، ۵۹۶، ۶۰۲ـ۶۰۶؛ حدیقة‌الشعرا، ۸۰، ۱۴۵۶؛ الذریعه، ۱۲۳۱/۹؛ روز روشن، ۶۸۱ـ۶۸۲؛ شمع انجمن، ۳۴۱ـ۳۴۲؛ نزهة‌الخواطر، ۵۰۵/۸ـ۵۰۷؛ نگارستان سخن، ۱۳۰ـ۱۳۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 475.

مرادی

نورجهان‌بیگم (nur.ja.hãn.bey.gom)، مهرالنسا دختر خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه محمدشریف، متخلص به هجری، ــ لاهور ۱۰۵۵ق، شاعر و شهبانوی شبه‌قاره. همسر نورالدین جهانگیرشاه گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) بود. پدرش که از خاندان مولانا امیدی تهرانی بود، پس از ۹۸۴ق از ایران از راه قندهار راهی هند شد و به‌کوشش ملک مسعود بازرگان که وی را در قندهار پس از صدمه‌دیدنش از غارتگران یاری رسانده بود، به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) پیوست. وی نخست به منصب سی‌صدی رسید و در ۱۰۰۴ق به دیوانی کابل نامزد شد و پس از آن رفته‌رفته به منصب هزاری و دیوانی بیوتات اختصاص یافت. در آغاز پادشاهی جهانگیر، مخاطب به اعتمادالدوله و شریک میرزاجان بیگ در وزارت آن شاه شد و پس از آن‌که دخترش به همسری شاه درآمد، به‌وکالت کل رسید. مهرالنسا در قندهار به دنیا آمد و سپس در دستگاه جلال‌الدین اکبر، در یکی از ساختمان‌های دیوانی در کنار خانواده‌اش بالید. وی به همراه مادرش به دربار و حرمسرای شاهی رفت و آمد می‌کرد. از آن‌جا که مادر مهرالنسا زنی شایسته و با فضل و هنر بود، جلال‌الدین اکبر وظیفهٔ آموزش و تربیت دختران خود را به وی سپرده بود. مهرالنسا هم در آن محیط شاهی، به کسب علم و دانش و فنون هنری پرداخت، تا آن‌که طبع موزون سرشار، ذوق سلیم و لطیف، سخنان پسندیده و

گیرنده‌اش توجهٔ همهٔ شاهدخت‌ها و بانوان دربار شاهی را جلب کرد. در شانزده سالگی چندان در سواری و تیراندازی مهارت یافت که از بسیاری از مردان برتر شد. بر اثر همین رفت‌وآمدهای مهرالنسا به دربار، شاهزاده سلیم (که بعدها به جهانگیر شهرت یافت) دلباختهٔ وی شد، اما از ترس پدر این راز دلبستگی را پنهانی نگاه می‌داشت، تا آنکه جلال‌الدین اکبر از آن آگاهی یافت. اکبر چون شایسته نمی‌دید که جانشین تاج و تختش با دختر سپه‌سالارش ازدواج کند، به میرزا غیاث پیشنهاد داد تا دخترش را به عقد و ازدواج علی‌قلی‌خان که درگذشته سفره‌چین شاه تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) بود و از ایران به هندوستان رفته، در سلک امرای سپاه اکبر درآمده، با دلاوری‌های بی‌شماری که در جنگ‌ها از خود نشان داده، از سپه‌سالاران بزرگ اکبر شده و به حاکمیت بردوان از نواحی بنگال رسیده بود، در آورد. میرزا غیاث نیز فرمان شاه را گردن نهاد. علی‌قلی پس از ازدواج با مهرالنسا به سرپرستی نگهبانان ویژهٔ شاهزاده سلیم گماشته شد و با وی در جنگ میوار (در جنوب غربی راجستان که به اودیپور معروف است) شرکت کرد. در این جنگ بود که در یکی از بیشه‌ها با شیری درگیر شد، سرانجام پس از کوشش بسیار شیر را از پای درآورد و نام شیرافکن گرفت. اکبر که همچنان جهانگیر را گرفتار عشق مهرالنسا می‌دید، برای آنکه مهرالنسا را از پایتخت دور کند، شیرافکن‌خان را با همسرش به بنگال فرستاد، اما این دوری نیز نتوانست محبت مهرالنسا را از دل جهانگیر بیرون سازد، تا این‌که اکبر درگذشت و تاج و تخت شهریاری به جهانگیر رسید. جهانگیر پس از یک سال قطب‌الدین برادر شیری خود را به استانداری بنگال فرستاد و بدو سپرد که شیرافکن‌خان را نابود سازد و مهرالنسا را به پایتخت فرستد. قطب‌الدین به بنگال رفت و شیرافکن را فراخواند؛ شیرافکن که از پیش بدو بدگمان شده بود، نزد او رفت و سپس با دشنه‌ای کار او را ساخت، اما نگهبانان با او درآویختند و او را از پای درآوردند و مهرالنسا را گرفته، به پایتخت بردند (۱۰۱۶ق). جهانگیرشاه از مهرالنسا خواستگاری کرد، اما وی که جهانگیر را سبب کشته‌شدن شوهرش می‌دانست، تن به ازدواج با شاه نداد، تا این‌که سرانجام پس از چهار سال به همسری وی درآمد. جهانگیر در کتاب خاطرات خود، جهانگیرنامه، شرح مفصل و مبسوطی از مراسم جشن باشکوه عروسی‌اش با مهرالنسا به دست داده است. در این هنگام جهانگیر ۴۳ سال و مهرالنسا ۳۴ سال داشت. پدرش میرزا غیاث، ملقب به اعتمادالدوله، صدراعظم شاه و برادرش آصف‌خان، ملقب به آصف‌جاه، سپه‌سالار کل سپاه گورکانی شد. جهانگیرشاه نخست وی را به پورمحل و پس از چندگاه به نورجهان‌بیگم ملقب ساخت. جهانگیر برای دلجویی و خشنودی ملکهٔ دانا و کاردان و همسر زیبای ایرانی‌اش کارهای بزرگ را به دست او سپرد؛ به‌نام او جشن‌های بزرگ می‌گرفت؛ برای دلجویی و بزرگداشت وی از هیچ‌چیز فروگذاری نداشت، نورجهان پادشاه را چندان شیفته و مطیع خود ساخته بود که جز نامی از پادشاهی برای جهانگیر نماند. جهانگیر بارها می‌گفت که پادشاهی را به نورجهان پیشکش کرده است و جز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت چیزی دیگر نمی‌خواهد. در حقیقت نیز چنین بود؛ زیرا جز خطبه که به نام جهانگیر خوانده می‌شد، دیگر کارهای ملک به تدبیر نورجهان اداره می‌شد. در واقع، هیچ فرمانی بی‌نظر او اجرا نمی‌شد و طغرای مناشیر نیز با این عبارت «حکم علیهٔ عالیهٔ مهدعلیا نورجهان‌بیگم پادشاه» و با مُهری که بر روی آن این بیت نوشته بود «نورجهان گشت به حکم اله ــ همدم و همراز جهانگیرشاه» به نام او رقم می‌یافت. جهانگیر حتی نام وی را با نام خود بر سکه می‌زد و این بیت را «به‌حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور ــ به‌نام نورجهان پادشاه بیگم زر» بر درهم و دینار نوشت. نورجهان از شیرافکن‌خان دختری داشت که وی را به شاهزاده شهریار پسر کوچک جهانگیر داده بود، از این رو بر آن شد تا شاهزاده خرم (که بعدها به شاه‌جهان معروف شد) پسر جهانگیر از همسر دیگرش را از ولی‌عهدی بیندازد و داماد خود را ولی‌عهد سازد و به جای آنکه آشکارا چنین چیزی را از شاه بخواهد، از در نیرنگ و افسون درآمد؛ نخست به شاه چنین فرا نمود که شاهزاده خرم، شاهزاده خسرو (۹۹۶ ــ ۱۰۳۱ق) پسر بزرگ جهانگیر را زهر داده است تا خود ولی‌عهد شود (زیرا در ۱۰۳۱ق خسرو که خرم وی را با خود به دکن برده بود، به مرگ مشکوک درگذشت) و سپس ادامه داد که همچو کسی برای رسیدن به تخت و تاج باکی ندارد که پدر خود را نیز بکشد. این افسون‌ها چندان در شاه کارگر افتاد که بر آن شد تا پسرش را از میان بردارد. در همین سال شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) به قندهار تاخت و بر آن شهر دست یافت. جهانگیر برای آنکه از خطر وجود خرم آسوده‌خاطر شود، وی را به قندهار فرستاد تا آن شهر را از شاه‌عباس بازگیرد. خرم به مندو رسیده بود که از نیرنگ نورجهان و اندیشهٔ پدر آگاه شد و به بهانه‌ای از آن‌جا پیش‌تر نرفت. آخرین سال‌های زندگی جهانگیر،

نورجهان‌بیگم

سال‌های بیماری وی و دورهٔ اقتدار مطلق نورجهان‌بیگم بود. وی چندان قدرت و نفوذ داشت که به‌شخصه امور مملکت را حل و فصل می‌کرد. سپس نورجهان پادشاه بیمار را واداشت تا شاهزاده شهریار را برای پس گرفتن قندهار مأمور کند و همهٔ مناصب شاه‌جهان را از او پس بگیرد. شاه نیز چنین کرد. جهانگیر که به لاهور رفت، بداندیشان خاطر نورجهان‌بیگم را از برادرش آصف‌خان، به اتهام این که جانب‌دار شاه‌جهان است، برگردانیدند و او را بر آن داشتند تا مهابت‌خان کابلی را که با آصف‌خان دشمن و از شاه‌جهان بیزار بود، از کابل بخواهد تا شاهزاده و آصف‌خان را از میان بردارد. شاه‌جهان پس از زد و خورد بسیار با مهابت‌خان، به بنگال عقب نشست و باز در پی جنگ و گریز به دکن و از آن‌جا نیز به تته رفت و با فرستادن نامه‌هایی به پدر، از در پوزش‌خواهی درآمد. پس از تسلیم‌شدن شاه‌جهان، حسادت و کینهٔ نورجهان متوجه مهابت‌خان که مقتدرترین سردار آن روزگار بود و نزد جهانگیرشاه قدر و منزلتی بسیار داشت، شد و مهابت‌خان به فرمان جهانگیر و با این دسیسهٔ نورجهان که مهابت‌خان خیانت‌هایی در بنگال کرده است، به دربار احضار شد. مهابت‌خان که دانست برای گرفتار ساختنش حیله و نیرنگی درکار است، با یاری راجپوتان آمادهٔ کارزار شد و در آن هنگام که جهانگیر به آهنگ کابل، کنار رود جهلم اردو زده و آصف‌خان نیز با لشکریان به آن سوی رود رفته بود، مهابت‌خان نیمی از سپاه خود را بر سر آصف‌خان فرستاد و خود نیز با بقیهٔ سپاه بر سر جهانگیر تاخت و جهانگیر را گرفتار ساخت. نورجهان از آن معرکه گریخت، به سپاه آصف‌خان پیوست و برای رهایی جهانگیر کوشید، اما شکست خورد و به لاهور گریخت. چون راجپوتان و مهابت‌خان بر مردمان درازدستی‌ها و بدرفتاری‌ها کردند و هنوز بیشتر مردم به جهانگیر وفادار بودند، مهابت‌خان ناگزیر شد تا با جهانگیر از راه مهر و چاپلوسی درآید. آن‌گاه جهانگیر برای رهایی‌اش فریبی را که نورجهان بدو آموخته بود، به کار بست و نزد مهابت‌خان، نورجهان و آصف‌خان را همدستانی بر ضد خودش فرانمود و از این که در بند وی گرفتار و از خطر دام آنان برکنار است، اظهار خوشنودی کرد. مهابت‌خان نیز فریب سخنان او را خورد و بدو اجازه داد تا با مراقبت راجپوتان در هر کجا که می‌خواهد به شکار رود. نورجهان از این فرصت بهره گرفت و روزی که جهانگیر برای شکار رفته بود، سپاهی به سوی وی گسیل داشت و آن سپاه به فرمان جهانگیر به راجپوتان تاختند و آنان را پراگندند و مهابت‌خان نیز گریخت. نورجهان در دم مرگ جهانگیر، وی را واداشت که شاه جهان را از ولی‌عهدی برکنار و شهریار، داماد نورجهان را به ولی‌عهدی گمارد، اما آصف‌خان وزیر نگذاشت و با درگذشت جهانگیر بی‌درنگ داور فرزند خسرو، یعنی نوادهٔ جهانگیر را که در بند بود از زندان بیرون آورد و به نوید پادشاهی مطمئن گردانید و سپس پیکی به شاه‌جهان فرستاد و او را برای نشستن بر تخت شاهی فراخواند؛ همچنین نورجهان را نیز نظربند داشت تا کسی نزد او آمد و شد نکند. نورجهان از آن پس بیست سال با نیکنامی زیست. دولت هند سالیانه دو ملیون و نیم روپیه به او می‌داد تا با آن گذران عمر کند. وی را پس از درگذشتش در آرامگاهی که خود میان لاهور و کشمیر ساخته بود، کنار شوهرش به خاک سپردند. به نوشتهٔ تذکرةالخواتین (تألیف در ۱۳۰۶ق) بیت «بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی ــ نی پر پروانه سوزد نی صدای بلبلی» که از او است بر سنگ قبرش نقش بسته است، اما به نوشتهٔ مفتاح‌التواریخ (تألیف در ۱۲۸۴ق) سنگ قبر نورجهان هیچ نوشته‌ای ندارد. گویند نورجهان پس از درگذشت جهانگیر، جز لباس سفید نمی‌پوشید و در مجالس شادی به اختیار خود نمی‌نشست. جهانگیر به نورجهان منصب سی‌هزاری داد و او را مسؤول چهارصد زن حرمسرای خود کرد. وی دربارهٔ لیاقت نورجهان می‌نویسد: «تا او به خانهٔ من نیامد، من نسبت کدخدایی و معنی آن نفهمیده بودم... و حالا تمام خانهٔ من از زر و جواهر به دست اوست... و اعتماد تمام به او دارم و دولت و پادشاهی من حالا در دست این سلسله است.» پس از درگذشت میرزا غیاث اعتمادالدوله (ــ ۱۰۳۱ق) نورجهان به فرمان جهانگیر، جانشین پدر شد و همهٔ امور دولت در اختیار وی گذاشته شد و نقاره و نوبت (نواختن کوس و دهل در اوقاتی از شبانه‌روز در بارگاه پادشاهان) او پس از نوبت جهانگیر نواخته می‌شد. از آن پس احکام و فرمان‌های نورجهان در هند نفوذ تمام یافت و روزهای معینی در دربار به‌شخصه به عرایض مردم رسیدگی می‌کرد. نورجهان به کارهای خیریه همت می‌گماشت و یادگارهایی ارزنده از خود به جای گذاشته است. وی آرامگاه بسیار باشکوهی برای پدرش در آگره ساخت که از بهترین ساختمان‌های تاریخی به سبک ایرانی در هندوستان است. از دیگر ساختمان‌هایی که نورجهان ساخت، می‌توان به مسجد سنگی در سرینگر، باغ دل‌آمیز، باغ نورافشان، سرای نورجهان در پنجاب و باغی برای آرامگاه جهانگیر اشاره کرد. نورجهان اختراعات و ابتکارات زیادی در پوشاک زنان،

شیرینی و عطر داشت. دو دامنی جهت پیشواز و پنچتولیه جهت اورهنی و بادله و کناری و عطر و گلاب که به عطر جهانگیری موسوم شده است و فرش چاندنی از اختراعات او است. وی به شکار نیز علاقه‌مند بود و مهارتی فراوان در این کار داشت، چنان‌که جهانگیر او را بهترین شکارچی روزگار خود می‌دانست و داستان‌هایی از دلاوری‌هایش یاد کرده است. میر عبدالرزاق خوافی در مآثرالامرا می‌نویسد: «... نورجهان‌بیگم با حسن صوری خوبی‌های معنوی بسیار داشته، به رسایی طبع و درستی سلیقه و شعور تند و فکر بجا یگانهٔ روزگار بود.» داستان‌های زیادی دربارهٔ بدیهه‌سرایی‌ها و مشاعره‌های نورجهان با جهانگیر و برخی زنانش در تذکره‌ها آمده است که برخی آن‌ها را به حیات و جهان از همسران شاه اسماعیل یکم صفوی نسبت داده‌اند، اما گلچین معانی همهٔ این داستان‌ها را ساختگی می‌داند. نورجهان با ابوطالب کلیم نیز مشاعره داشت. وی از آن‌جا که اعتقادی به شعر کلیم نداشت، شعرهای او را سست و بی‌مزه می‌دانست. کلیم هم این موضوع را می‌دانست و روزی برای گله و هنرنمایی این بیت را گفته، نزد نورجهان فرستاد: «ز شرم آب شدم آب را شکستی نیست ــ به‌حیرتم که مرا روزگار چون بشکست.» نورجهان نیز این عبارت را زیر بیت او نوشته، باز فرستاد: «یخ بست و پس شکست.» ابیاتی از نورجهان در کتاب‌های تذکره، مثل شمع انجمن و تذکرة‌الخواتین آمده است. در ۱۰۳۵ق ملا کلامی شیرازی در وقایع زندگی نورجهان منظومه‌ای با نام وقایع‌الزمان / فتح‌نامهٔ نورجهان‌بیگم سرود و به جهانگیرشاه و ملکه نورجهان‌بیگم تقدیم کرد. این فتح‌نامه رویدادهای آخرین سال‌های زندگی جهانگیرشاه، مانند بیماری جهانگیر، تسلط نورجهان‌بیگم بر جهانگیرشاه، شورش شاه‌جهان و اقدامات نورجهان بر ضد وی، اسیرشدن جهانگیر به دست مهابت‌خان و کوشش‌های نورجهان در رهایی جهانگیر را در بر می‌گیرد.

منابع: آتشکده، ۳۶۱؛ از رابعه تا پروین، ۲۵۵-۲۵۷؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۹/۲-۲۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۸۱/۵-۴۸۲؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۹۵-۹۷؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۶۳-۲۶۷؛ تاریخ نظم و نثر فارسی، ۸۰۶/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۸۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۳۱-۳۳۲؛ جهانگیرنامه، ۳۸۶-۳۸۷، ۳۹۰؛ حدیقهٔ عشرت، ۹، ۵۴-۶۵؛ خیرات حسان، ۱۰۹/۳-۱۱۰، ۱۲۷؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۳۳؛ ذخیرة‌الخوانین، ۴۶/۲-۶۹؛ الذریعه، ۱۰۱۹/۹، ۱۲۲۹؛ ریاحین‌الشریعه، ۹۷/۵-۹۸؛ ریحانة‌الادب، ۲۶۴/۵؛ زنان سخنسرا در پویهٔ ادب دری، ۳۸-۴۵؛ زنان سخنور، ۳۵۳/۲؛ سیرالمتأخرین، ۲۸۹-۲۹۰؛ شمع انجمن، ۴۶۷؛ کارنامهٔ زنان مشهور ایران، ۷۲-۷۴؛ کاروان هند، ۱۴۶۱-۱۴۶۶؛ مآثرالامرا، ۱۳۰/۱-۱۳۴؛ مخزن‌الغرائب، ۵۸۶/۱؛ مشاهیر ایرانی شبه‌قاره، ۲۲۳؛ مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، ۲۳۶-۲۳۹؛ منتخب‌اللباب، ۲۶۳/۱-۲۷۱؛ میخانه، ۴۴۲؛ نقل مجلس، ۴۹-۵۰؛ نزهة‌الخواطر، ۴۴۲-۴۴۳؛ آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۳، شمارهٔ مسلسل ۱۱۱، صص۵۳-۵۶؛ همان‌جا، شمارهٔ چهارم، شمارهٔ مسلسل ۱۱۲، صص۴۹-۵۰؛ سیده خورشید فاطمه حسینی، «نورجهان: سخنور فارسی»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، ۱۹۹۶م، صص۱۷۹-۱۹۷؛ قرةالعین حیدر، «نورجهان»، هلال، سال یکم، شمارهٔ ۲، صص۱۰-۱۵؛ ثریا فخری کوئیته، «نورجهان»، همان‌جا، سال چهارم، شمارهٔ ۳، شمارهٔ مسلسل ۱۷، صص۱۲-۱۷.

حجتی

نورس قزوینی (naw.ras-e.qaz.vi.ni)، ملا رشید / رشیدا، متخلص به نورس، نیمهٔ دوم سده دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی، از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که در قزوین زاده شد و در دورهٔ ابراهیم عادل‌شاه ثانی (۹۸۸ ــ ۱۰۳۵ق) به دکن رفت و به ملازمان شاهنوازخان پیوست. در تذکرهٔ نصرآبادی از وی با نام رشیدای قزوینی یاد شده است و در نسخهٔ کتابخانهٔ وزیری یزد که خط و امضای نصرآبادی راهم دارد، آمده که مرگ وی در بیجاپور بوده است. نورس به جمع‌آوری شعرهایش نپرداخت، از این‌رو از سروده‌هایش تنها ابیاتی پراگنده در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۰۰؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۱۰۸۷/۲-۱۰۸۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۱۲؛ روز روشن، ۸۵۱-۸۵۲؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۰۱/۲؛ شام غریبان، ۲۷۰؛ کاروان هند، ۱۴۶۶/۲-۱۴۶۷؛ منتخب‌الاشعار، ۱۰۹؛ منتخب‌اللطایف، ۴۱۲؛ نشتر عشق، ۱۶۲۳/۵؛ نگارستان سخن، ۱۳۴.

جهان‌تاب

نورمحل ← نورجهان‌بیگم

نورمحمدخان کلهوره عباسی ← خدایارخان

نورمحمد کشمیری (nur.mo.ham.mad-e.kaš.mi.ri)، ملا نوراللـه کنت، مشهور به نوربابا پتلو یا نوره بابانیلو، ــ ۱۱۹۵ / ۱۱۹۹ق، دانشمند دینی و صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس کشمیری. در زادگاهش نزد شیخ عبدالستار کشمیری درس خواند و سپس به دهلی رفت و در آن‌جا نزد شیخ حسام‌الدین محمد و قاضی مستعدخان و قاضی مبارک بـه ادامهٔ تحصیل پرداخت و در تصوف نیز بـه میرزا مظهرجان‌جانان در طریقت مجددی نقشبندی دست ارادت داد. سپس به کشمیر بازگشت و به ارشاد مردم و تدریس سرگرم شد. چون درگذشت پیکرش را در مقبرهٔ شیخ بهاءالدین گنج‌بخش به خاک سپردند. از آثارش: حاشیه بر خیالی؛ حاشیه بر مطوّل؛ کلید خواجه حافظ / فرهنگ دیوان حافظ که نسخه‌ای از آن درکتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ ۱۲۷۳) نگه‌داری می‌شود. دور نیست که این نور محمد همان فقیر نورمحمد صاحب چند اثر در گزارش متون کهن فارسی، مانند شرح اسکندرنامه و شرح گلستان و فرهنگ واژه‌های اسکندرنامه و فرهنگ واژه‌های بوستان، باشد.

منابع: تحایف‌الابرار، ۳۰۴؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۴۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۵۱/۷؛ ۱۰۸/۱۴، ۱۳۳، ۱۵۲؛ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۱۸۲؛ نزهة‌الخواطر، ۳۹۳/۶ـ۳۹۴؛ صابر آفاقی، «نثرنویسی فارسی درکشمیر»، هنر و مردم، شمارهٔ ۹۷ و ۹۸ (مهر و آبان ۱۳۴۹ش)، ص۲۸؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 73.

برزگر

نورمحمدخان کلهورهٔ عباسی ← خدایارخان

نورمحمد مدقق لاهوری ← مدقق لاهوری

نورنامه، مثنوی خسرو و شیرین ← جعفر قزوینی

نوری دهلوی (nu.ri-ye.deh.la.vi)، نورالدین محمد ترخان، ــ اتک ۹۹۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از ملازمان همایون گورکانی (۹۳۷ــ۹۶۳ق) بود و از وی خطاب ترخانی یافت. نوری چون جاگیردار پرگنهٔ سفیدون از توابع سرهند بود، او را سفیدونی نیز می‌گفتند. او در ۹۷۶ق نهری به جانب کرنال کشید که مردم از آب آن کشت و کار می‌کردند. چون کشیدن این نهر با به دنیا آمدن شاهزاده سلیم همزمان بود و جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق)، شاهزاده سلیم را شیخوبابا می‌گفت، آن نهر را شیخونی می‌گفتند (نی به زبان هندی، جوی را گویند). به‌سخن تذکره‌نویسان، در ۹۸۹ق که جلال‌الدین اکبر گورکانی بر سر حکیم میرزا لشکر کشید، ترخان «تخلف نموده از پنجاب بازگشته به جاگیر خود رفت و این معنی موجب بدگمانی برو شد. پس از مراجعت به فتحپور رسیده، وی را به پای حساب و کتاب کشیدند. چند سالی آزارش کردند آخر شکستگی تمام از روزگار نادرست به حال او راه یافت.» با این حال در ۹۹۴ق که جلال‌الدین اکبر به اتک رفت، ترخان را به تولیت مقبرهٔ همایون نامزد کرد، اما ترخان در همان سال و در همان‌جا درگذشت. گویند که ترخان از هندسه، ریاضیات، نجوم و حکمت نیک آگاهی داشت. او شاعری صاحب دیوان بود و در شعرهایش نوری تخلص می‌کرد. اما از دیوان او جز ابیاتی چند که در تذکره‌ها آمده، نشانی نمانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «دل تنگ دور از آن لب خندان نشسته‌ام ــ مانند غنچه سر به گریبان نشسته‌ام.»

منابع بزم تیموریه، ۱۰۶؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۴۲ـ۵۴۳، ۸۳۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۷۷؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۴۶ـ۲۴۷؛ شام غریبان، ۲۶۷ـ۲۶۸؛ طبقات اکبری، ۴۰۴ـ۴۰۵؛ منتخب‌التواریخ، ۱۹۷/۳ـ۲۰۰؛ نگارستان سخن، ۱۳۵.

جهان‌تاب

نوری شوشتری، نورالله ← نورالله شوشتری

نوشاد بلوچ (naw.šād-e.ba.luč)، فداحسین فرزند محمداسحاق، ۱۹۵۳م ــ　　، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در قبیلهٔ هزاره زاده شد. دانشنامهٔ فوق لیسانس زبان اردو گرفت. در مجالس شعرخوانی، اشعارش را با آهنگ می‌خواند. وی نوشاد تخلص می‌کند. در موسیقی دستی توانا و در نوحه‌خوانی مهارت دارد. از نوجوانی به شعر گفتن روی آورد و در هفده‌سالگی در سرودن شعر توانا شد. به‌فارسی و اردو شعر می‌سراید و از سبک گذشتگان پیروی می‌کند. سروده‌هایش را نعت، منقبت، رباعی، مثنوی و غزل در بر می‌گیرد. حزن و اندوه درون‌مایهٔ سروده‌های نوشاد است. وی مدیریت بانک را عهده‌دار است.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، ۲۱۹ـ۲۲۲؛ شرافت عباس، «ادب فارسی در بلوچستان پاکستان»، نامهٔ پارسی،

سال دوم، شمارۀ ۴، زمستان ۱۳۷۶ش، ص۱۲۳.

رسولی

نوشاهی (naw.šā.hi)، عارف فرزند بشیر احمد، ۱۳۳۴ش ــ ، فارسی‌پژوه پاکستانی. در هفت سالگی پدرش را از دست داد (۱۳۴۰ش). عموی او شرف احمد شرافت (ــ ۱۳۶۲ش) که از بزرگان علم و فضل روزگار خود بود و نزدیک دویست و پنجاه اثر به‌اردو، فارسی، عربی و پنجابی نوشته است، سرپرستی و تربیت او را به عهده گرفت و ذوق کتاب‌دوستی و کتاب‌خوانی را در او بیدار کرد. عارف، پس از آن دورۀ دبیرستان را به پایان برد. عمویش او را برای فراگیری دروس سنتی به یکی از حوزه‌های علمی شهر گوجرانواله در پنجاب برد (۱۳۴۹ش). اما تمایل او بیشتر به تحصیلات دانشگاه و زبان فارسی بود. از همین روی، پس از دو هفته حوزه را رها کرد و در ۱۳۵۰ش به راولپندی رفت و در مجالس آموزش زبان فارسی که در خانۀ فرهنگ ایران بر پا می‌شد شرکت جست. در ۱۳۵۴ش دورۀ چهارسالۀ آموزش زبان فارسی را به پایان برد و در ۱۳۵۳ش موفق به گرفتن دیپلم نیز شد. در ۱۳۵۲ش به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد پیوست و تا ۱۳۶۰ش معاون کتابدار و فهرست‌نویس آن‌جا بود. همکاری با مرکز تحقیقات فارسی بر علاقۀ او به کارهای پژوهشی، به‌ویژه کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی، افزود. نوشاهی برای یافتن نسخه‌های خطی فارسی به بسیاری از شهرها و روستاهای دور و نزدیک پاکستان سفر کرد و هزاران دست‌نویس را فهرست کرد. در ۱۳۵۸ش به مرکز تحقیقات فارسی در کراچی انتقال یافت و گنجینۀ نسخه‌های خطی فارسی موزۀ ملی پاکستان و انجمن ترقی اردو را بررسی و فهرست‌نویسی کرد و فهرست این دو گنجینه را در دو کتاب جداگانه به‌چاپ رساند. در ۱۳۶۰ش از دانشگاه کراچی دانشنامۀ لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت و در ۱۳۶۱ش دورۀ فوق لیسانس این رشته را در همان دانشگاه به پایان رسانید. در ۱۳۶۳ش به‌مناسبت برگزاری کنگرۀ جهانی بزرگداشت سعدی شیرازی کتابی با عنوان فهرست چاپ‌های آثار سعدی در شبه‌قاره تألیف کرد. در ۱۳۶۴ش رایزنی فرهنگی سفارت ایران در اسلام‌آباد وی را به سردبیری مجلۀ فارسی دانش برگزید و نوشاهی تا انتشار شانزدهمین شمارۀ این مجله سردبیر آن بود. وی در ۱۳۶۷ش به‌مناسبت برگزاری سمینار بزرگداشت حافظ شیرازی در لاهور، کتابی به نام حافظ، محرم راز دربارۀ حافظ‌شناسی در شبه‌قاره تألیف و منتشر کرد. در ۱۳۶۸ش برای ادامۀ تحصیل به ایران سفر کرد و در ۱۳۷۲ش دورۀ پیوستۀ کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادبیات فارسی را در دانشکدۀ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران به‌پایان برد. پایان‌نامۀ او تصحیح ملفوظات خواجه عبیدالله احراری نقشبندی به‌تحریر و تدوین میر عبدالاول نیشابوری بود. نوشاهی، همزمان با تحصیل در ایران، در کارهای علمی و پژوهشی دربارۀ شبه‌قاره با بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی و فرهنگستان زبان و ادب فارسی همکاری می‌کرد و با دادن مقالاتی در کنگرۀ بین‌المللی هزارۀ تدوین شاهنامه (تهران، ۱۳۶۹ش)، کنگرۀ بین‌المللی بزرگداشت نظامی گنجوی (تبریز، ۱۳۷۰ش)، کنگرۀ بین‌المللی تاریخ پزشکی اسلام و ایران (تهران، ۱۳۷۱ش) و کنگرۀ بین‌المللی همکاری‌های علمی ــ فرهنگی کشورهای آسیای میانه و کشورهای همجوار (تهران، ۱۳۷۱ش) شرکت کرده است. نوشاهی نخستین‌بار در ۱۳۵۵ش برای مطالعه دربارۀ بهائیت به ایران سفر کرد و پس از آن بارها برای کارهای تحقیقی به ایران سفر کرده است. در ۱۳۵۵ و ۱۳۵۷ش برای تحقیق دربارۀ شاعر و عارفی گمنام به‌نام خواجه فضیل وحی کابلی و بازدید از کتابخانه‌های افغانستان به این کشور رفت. در ۱۳۶۶ش برای تکمیل طرح کتابشناسی فهرست نسخه‌های خطی فارسی هند به این کشور سفر کرد. در ۱۳۷۱ش برای یافتن منابع طریقۀ نقشبندیه به ترکیه رفت. از آثار فارسی او: فهرست نسخه‌های خطی موزۀ ملی پاکستان کراچی (اسلام‌آباد، ۱۳۶۲ش)؛ فهرست نسخه‌های خطی انجمن ترقی اردو کراچی (اسلام‌آباد، ۱۳۶۳ش)؛ جهادنامۀ مؤلف مجهول قرن هفتم هجری و ظلم‌نامۀ اکبر که ترجمۀ جهادالاکبر منسوب به غزالی است (اسلام‌آباد، ۱۳۶۳ش)؛ به‌یاد شرافت نوشاهی (اسلام‌آباد، ۱۳۵۲ش)؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانۀ گنج‌بخش در دو جلد (اسلام‌آباد، ۱۳۶۵ ــ ۱۳۶۹ش)؛ فهرست چاپهای آثار سعدی در شبه‌قاره و چاپهای شروح و ترجمه‌ها و فرهنگنامه‌ها و تضمین‌های آثار وی (اسلام‌آباد، ۱۳۶۳ش)؛ مجموعۀ اشعار پراگندۀ محمدماه صداقت کنجاهی (لاهور، ۱۳۶۷ش)؛ حافظ، محرم راز (اسلام‌آباد، ۱۳۶۷ش)؛ ترجمه و تعلیقات ثلاثۀ غساله تألیف حکیم حبیب‌الرحمان که فهرست آثار فارسی و عربی تألیف شده در بنگال است (اسلام‌آباد، ۱۳۶۸ش). از آثار اردوی او: ترجمه و تحشیه و تکملۀ جامی تألیف علی‌اصغر حکمت (اسلام‌آباد، ۱۳۶۲ش)؛ فارسی اصطلاحات‌سازی، کتابیات که کتابشناسی

فــــرهنگنامه‌های اصــطلاحات فــارسی است (اسـلام‌آباد، ۱۳۶۴ش)؛ بهارت مین مخطوطات کی فهرستین کـه کـتابشناسی فهارس نسخه‌های خطی هندوستان است (لاهـور، ۱۳۶۷ش)؛ پاکستان مین مـخطوطات کـی فـهرستین کـه کـتابشناسی فـهارس نسخه‌های خطی پاکستان است (اسلام‌آباد، ۱۳۶۷ش)؛ ایران اور افغانستان مین مخطوطات کـی فـهرستین کـه کـتابشناسی فـهارس نسخه‌های خطی ایران و افـغانستان است (لاهـور، ۱۳۷۲ش)؛ فهرست مخطوطات کتب‌خانهٔ قریشی که فهرست نسخه‌های خطی فارسی و اردوی کتابخانهٔ وحید قریشی در لاهور است (لاهور، ۱۳۷۲ش). نوشاهی در ۱۳۶۵ش با همکاری دیگران مـجله‌ای بــه‌نام کـتابشناسی دربـارهٔ مسـائل کـتابشناسی و کـتابداری و فهرست‌نویسی و تصحیح متون دایر کرد که تاکنون سه‌شماره از آن منتشر شده است. افزون بر آثار یاد شده، از نوشاهی مقالات متعددی در مجلات پاکستان و هند و ایران و دایرةالمعارف‌های اسلامی و ترکیه منتشر شده است.

منابع: شریف‌التواریخ، جلد سوم، حصهٔ دوم؛ فارسی‌آموختگان، ۳۳۳ـ۳۴؛ گفت‌وگو با عارف نوشاهی.

سیاره مهین‌فر

نوشاهی (naw.šā.hi)، غلام مصطفی فرزند محمدشاه، ساهَنپال از توابع مندی بـهاءالدیـن ۱۳۰۷ ـ هـمان‌جا ۱۳۸۴ق، عـارف و شاعر پاکستانی، تحصیلات ابتدایی را در محضر پدر خود بـه تکمیل رسانید و مـتون فـارسی، از جـمله گـلستان، بـوستان و کریمای سعدی، یوسف و زلیخای جامی، اسکندرنامهٔ نظامی، انوار سهیلی کاشفی و بهار دانش عنایت‌الله مـولتانی و جـز آن‌هـا را فراگرفت. دورهٔ دبیرستانی را در مدرسهٔ پندی کالو سپری کرد و کتب صرف و نحو عربی را در مدرسهٔ شـیخ احـمد حـنفی در دهریکان و تجوید و قرائت را در محضر حـافظ عـلم‌الدیـن در آگروئیه خواند. او یکی از مشایخ طریقتِ نوشاهیه بود و تمام زندگی خود را در عبادات و طاعات، ارشاد و هـدایت، سـیر و سیاحت و مطالعه و تألیف و ترجمهٔ کتب به سر کرد و چندین کتاب فارسی را که در مدارس شبه‌قاره تـدویس مـی‌شد بـرای سهولت دانش‌آموزان به زبان پنجابی ترجمه کرد که از آن‌شمارند بوستان، گلستان، کریما (چاپ اسلام‌آباد)، نامِ حـق شـرف‌الدیـن بخارایی (چاپ اسلام‌آباد)، پندنامهٔ عطار نیشابوری و محمودنامهٔ محمود لاهوری. از آثـار فـارسی او ایـن کـتاب‌ها در کـتابخانهٔ نوشاهیهٔ ساهن‌پال نگه‌داری می‌شود: بیاض انوار نـوشاهی در ده مجلد که یادداشت‌های علمی او است؛ تفسیر نوشاهی در تفسیر سورهٔ مزمّل؛ شجرةالخواص در مناقب و انساب برخی از بزرگان طـریقهٔ نــوشاهیه؛ مکـتوبات نـوشاهی؛ نـصایح ضروری. وی منظومه‌ای عرفانی به نام شاهنامهٔ نوشاهی به‌زبان پنجابی سروده است. در سرودن مادهٔ تاریخ مهارت فراوان داشت و فی‌البدیهه قطعات تاریخ می‌سرود. صدها قطعهٔ تـاریخِ فـارسی و اردو و پـنجابی او بـه مـناسبت‌های مـختلف و جـالب در مـجموعهٔ عیون‌التواریخ به‌کوشش فرزند او شریف احمد شرافت نوشاهی تدوین شده است.

منابع: شریف‌التواریخ، ۱/۳۴۵ـ۴۱۱؛ همان‌جا ۳(۹)/۲۹۱ـ۳۰۳؛ کتابشناسی، ۱۷۱/۳ به کمک فهرست اعلام.

نوشاهی

نوشاهی (naw.šā.hi)، گـوهر فـرزند حـاجی مـولانا مـحمدحیات نوشاهی، شرقپور پاکستان ۱۹۴۰م ــ ، فــارسی‌پژوه پاکستانی. در پنج سالگی در مکتب پدرش زبان فارسی آموخت. از دانشگاه پنجاب لاهور، دانشنامهٔ کارشناسی زبـان و ادبـیات فارسی و دکتری زبان و ادبیات اردو گرفت. مدیر مطبوعات و مسئول بخش زبان در سازمان مقتدرهٔ قومی‌زبان اسلام‌آباد بود. هشت سال در دانشگاه فردوسی مشهد بـه تـدریس زبـان اردو پرداخت. در زبان‌های اردو، فارسی، انگلیسی و پنجابی مهارت دارد. از آثارش: «غنیمت کنجاهی»؛ رساله از آثار فقیر نوشه ثانی؛ «اقـبال و حـافظ»؛ «اقـبال شـخص و شـاعر»؛ «مـطالعهٔ اقـبال» ایران‌نامه؛ «فرهنگ مشترک»؛ «احوال و آثار فـخرالشـعرا یکـدل چشتی»؛ «البیرونی». گوهر نـوشاهی مـقالات ایـران‌شـناسان و پژوهشگران پاکستانی را در یک مجموعه گردآوری کرده است. از وی بیش از چهل و سه مقاله به فارسی و اردو چاپ شده است.

منابع: حافظ‌پژوهان و حافظ‌پژوهی، ۱۷۰؛ زبان فارسی در پاکستان، ۱۹۶؛ دانش، دورهٔ یکـم، شـمارهٔ ۲، تـابستان ۱۳۶۴ش، ص ۱۱، پانویس؛ محمد امام‌جمعه، «فرهنگ مشترک»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۶ش، صص ۲۵۴ـ۲۵۵.

رسولی

نوش بهوپالی (nuš-e.ba.hu.pā.li)، منش کنج منوهر لعـل فـرزند دیوان دولت‌رای، ز ۱۲۹۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از قنوج است. پدرش نظامت بهوپال را عهده‌دار بود. نوش، در خدمت شاه‌جهان‌بیگم ملکهٔ بهوپال و همسرش نـواب صـدیق

حسن‌خان به کارهای دیوانی مأمور بود. نخست، در روزگار ولی‌عهدی شاه‌جهان‌بیگم کارپردازی می‌کرد. در همان‌زمان «به عطای پالکی و ملای مروارید و فیل و خلعت فاخره چهرهٔ امتیاز افروخته» و چون نواب سکندربیگم خیرخواهی او دید، از کارپردازی معافش کرد و نظامت بهوپال را بدو سپرد و «به دادن سراپای گران‌ها و یک زنجیر فیل و پالکی و گماشتن در جلو چوب دار و نقاره و نشان و دستهٔ سواران» مفتخر کرد. نوش، در بیست و یک سالگی از سمت منشیگری به سمت بخشیگری ترقی کرد، اما یک‌سره در پی کسب جاه و مقام نبود و به آموختن علوم ادبی نیز اهتمام می‌ورزید؛ چنان‌که از استادان روزگارش، همچون مولوی ملا خواص، مولوی عبدالله مفتی و مولوی احمدگل نایب مفتی کسب علم کرد. نوش در نثر فارسی از نواب صدیق‌حسن‌خان اصلاح سخن می‌گرفت. در خط شکسته از منشی احمدعلی بوهره و در خط نستعلیق از منشی رونق‌علی خوش‌نویس مشق می‌گرفت. از نمونه‌های اشعار نوش پیدا است که در شاعری، با وجود پیروی از متقدمان، در پی نوآوری نیز بوده است. نمونه‌هایی از شعر او است: «چون نگه‌داریم در دل عشق پنهان تو را ــ اشک بی‌خود می‌چکد از دیدهٔ یاران تو را.» □ «رخش کرد شامم سحر، کیست این؟ ــ غمش کرد خون در جگر، کیست این؟... / ز خورشیدی عارض او بسوخت ــ نگاهی به چشم قمر، کیست این؟»

منابع: حدیقةالشعرا، ۱۹۳۹/۳ـ۱۹۴۰؛ شمع انجمن، ۴۹۰ـ۴۹۱؛ صبح گلشن، ۵۶۱ـ۵۶۶.

شریفی

نوشه ثانی ← غلام‌محی‌الدین لاهوری

نوشه گنج‌بخش (naw.šah-e.ganj.baxš)، حاجی محمد قادری، معروف به نوشه / نوشاه گنج‌بخش، فرزند حاجی علاءالدین حسین، ۹۵۹ ــ ۱۰۶۴ق، صوفی قادری و شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. اصلش از قوم کهکر در پنجاب بود. پدرش حاجی علاءالدین عابدی وارسته بود و هفت بار حج گزارده بود. نوشه / نوشاه به‌خواندن و فراگیری قرآن پرداخت و در چند ماه قرآن را از بر کرد. علوم دینی را از حافظ قائم‌الدین قادری و حافظ بدهاشاه قادری فراگرفت. در هفده سالگی ترک دنیا و صحبت اقربا کرد و در نیستانی به‌ریاضت سرگرم شد. پدر و مادرش، پس از جست‌وجوی بسیار، او را یافتند و دختر یکی از بزرگان در نوشهره را به‌عقد وی درآوردند و نوشاه پس از آن در نوشهره رحل اقامت افکند و «تا مدت شش سال تمام شب بر لب دریا [= رود راوی] [می]ایستاد و تمام روز در مسجد نوشهره به تلاوت قرآن مشغول» بود (خزینةالاصفیا، ۱/۱۸۰ـ۱۸۱). سپس به روستای بهیلووال در نزدیکی لاهور رفت و به شاه سلیمان قادری (ــ ۱۰۶۵ق) دست ارادت داد و از او خرقهٔ خلافت و لقب «نوشاه گنج‌بخش» گرفت. آن‌گاه خود به ارشاد طالبان طریقت روی آورد. مرکز تبلیغات و خانقاه او در روستای ساهن پال در گجراتِ پنجاب بود و خاک‌جای وی در آن‌جا هنوز هم زیارتگاه مردم است. شرح احوال و مقامات و کرامات نوشاه در کتاب‌های فارسی رسالةالاعجاز / مقامات حاجی پادشاه (۱۱۰۷ق) از میرزا احمدبیگ لاهوری، تذکرهٔ نوشاهی (۱۱۴۶ق) از حافظ محمدحیات نوشاهی (ــ ۱۱۷۳ق)، ثواقب‌المناقب (ح۱۱۲۶ق) ازمحمدماه صداقت نوشاهی، مثنوی کنزالرحمت (۱۲۲۰ق) از محمد اشرف منچری و مثنوی تحائف قدسیه (۱۱۸۶ق) از پیر کمال لاهوری آمده است. نوشاه بنیادگذار طریقت نوشاهی قادری است که از طرایق پرنفوذ تصوف در پاکستان کنونی به‌شمار می‌آید و از آن مردان نام‌داری در شعر و ادب، از آن میان در ادب فارسی، برخاسته‌اند. از میان پسران و نوادگان پرشمار شیخ نوشاه، برخی صوفی بوده‌اند و نوادگان اینان که در روستاهای گوناگون پیرامون لاهور به سیر و سلوک و ارشاد طالبان طریقت اشتغال داشته‌اند، در آشوب‌ها و تحولات گستردهٔ نظامی و سیاسی سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی در پنجاب، نقش بسیار مؤثری در حفظ و تقویت قدرت مسلمانان در این سرزمین داشته‌اند. این مطلب دربارهٔ دیگر مریدان و خلفای نوشاه، که در سراسر پنجاب و تا جاهایی مانند کابل پراگنده بوده‌اند، نیز صدق می‌کند. از نام‌دارترین مریدان و خلفای او می‌توان از خواجه محمد فضیل نوشاهی کابلی (ــ ۱۱۱۱ / ۱۱۱۲ق)، شیخ محمد تقی قادری (ــ ۱۱۳۳ق)، شیخ پیر محمد (ساکن روستای نوشهره مغلان، بر کران رود جناب و در حدود دوازده مایلی شرق شهر گجرات)، رکن‌الدین نوشاهی، و شیخ عبدالرحمان پاک نوشاهی (ــ ۱۱۵۳ق) نام برد. نوشاه مردی ادیب بود و به هندی و پنجابی و گه‌گاه به‌فارسی، شعر می‌سرود. گزیده‌ای از سروده‌های او که با عنوان انتخاب گنج شریف منتشر شده است، بیشتر سروده‌هایی به‌زبان‌های هندی و پنجابی است و نشان‌دهندهٔ تأثیر فراوانی است که نوشاه از سروده‌های کبیر و نانک گرفته است. این رباعی از سروده‌های

فارسی او است: «منادی است در کوچهٔ می‌فروش ــ که امروز در هر که یابند هوش / گریبانش گیرند و دامن کشند ــ کشاکش به دیوان مستان برند.» شمار آثار نوشاه را تا یازده اثر برشمرده‌اند و از آن میان، دست‌کم این پنج کارش به‌فارسی است: ۱ـ کلمات طیبات / ملفوظات نوشاهیه (نسخهٔ کتابخانهٔ نوشاهیهٔ ساهنپال) حاوی سخنان عرفانی او، گردآوردهٔ سید شریف احمد، معروف به شرافت نوشاهی (ــ ۱۴۰۳ق) که این سخنان را که شمارشان به هزار می‌رسد از کتاب‌های دیگر بیرون کشیده و در ۱۳۷۷ق گردآورده است؛ ۲ـ مقالات نوشه؛ ۳ـ مکتوبات نوشه که مجموعهٔ نامه‌هایش به کسان مختلف، ازجمله به‌فرزندان خود سید حافظ محمد برخوردار بحر عشق (ــ ۱۰۹۳ق) و سید محمدهاشم دریادل است؛ ۴ـ تفسیر سورهٔ نازعات؛ ۵ـ چار بهار (۱۲۰۹ق) شامل ملفوظات نوشاه، گردآوردهٔ مریدش شیخ محمد هاشم تهرپالوی (۱۱۴۸ ــ ۱۲۵۹ق)، در چهار فصل (شریعت، طریقت، حقیقت و معرفت). این اثر همراه با ترجمهٔ اردوی آن از سید شریف احمد شرافت نوشاهی (۱۳۲۵ ــ ۱۴۰۳ق) با عنوان خزائن‌الاسرار به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۴۰۴ق / ۱۳۶۳ش / ۱۹۸۴م)؛ ۵ـ معارف تصوف.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۷۸؛ چهار بهار؛ خزینةالاصفیا، ۱/۱۷۹ـ۱۸۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳/۱۸۰۷، ۱۹۶۶، ۲۰۱۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۲۰۱۳، ۲۰۷۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 405; *A History of Sufism in India*, 2/67-69, 438-440.

برزگر

نوعی اصفهانی (no.i-ye.es.fa.hā.ni)، ز ۱۰۲۴ق، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود و همان‌جا نیز برآمد. او بعدها در پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) به‌هند رفت. تقی اوحدی می‌نویسد که نوعی «رند عامی امی خوش‌طبیعت هموارگوی درست فکر تیست، نامراد و رند و خبیث، با رندان و لوندان همیشه در هرزه گردیست. در بدایت حال اتوکشی کردی و از زمان مولانا ضمیری و قاسم زاری [شاعران عهد شاه تهماسب یکم] تا حال در میان یاران است. غزل را خوب گوید و هنوز [۱۰۲۴ق] در عرصه است.» (عرفات‌العاشقین، برگ ۷۸۱) مشرف‌الدین حسن شفایی اصفهانی (ــ ۱۰۳۷ق) در قصیدهٔ شهرآشوب خود نوعی را در بیتی چنین هجو گفته است: «چون چغندر نوعی مسکین نمی‌بیند به‌خواب ــ سخت از وی آرزوی آب دندان مضحکست.» از سروده‌های نوعی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «تویی که عهد شکستی و کینه هم داری ــ وگرنه شیوهٔ نوعی همان وفاداریست.»

منابع: ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۳۰۵؛ شمع انجمن، ۴۵۳؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۲۱، شمارهٔ ۱۱۴؛ کاروان هند، ۲/۱۵۷۹ـ۱۵۸۰؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۴۶۹ـ۴۷۰؛ منتخب‌التواریخ، ۳/۳۶۱ـ۳۶۲؛ نشتر عشق، ۵/۱۶۴۳.

جهان‌تاب

نوعی خبوشانی (no.i.ye.xa.bu.šā.ni)، محمدرضا فرزند محمود مشهدی، خبوشان (قوچان) ۹۶۱/۹۶۳ ــ برهانپور ۱۰۱۸/۱۰۱۹ق. شاعر ایرانی. پدرش بازرگانی توانگر بود. وی دورهٔ جوانی را در مولد خود گذراند؛ سپس به همراه پدر به کاشان سفر کرد و در آن‌جا با محتشم کاشانی دیدار کرد و نزد وی ادب آموخت. پس از آن برای دیدار یکی از خویشاوندانشان، خواجه ابوالقاسم به گجرات رفت و پس از چندی اقامت در آن‌جا به خراسان بازگشت. در این هنگام پدرش درگذشت و وی به نیشابور و ابیورد و مرو سفر کرد در مرو به خدمت نور محمدخان، حاکم وقت رسید و از نزدیکان وی گردید. در ۹۸۷ق راهی هندوستان شد. نخست در آن‌جا در محضر میرزا یوسف‌خان، از سادات صاحب نام خراسان که در دربار جلال‌الدین اکبر به مقامی رسیده بود، به سر می‌برد و با او به کشمیر و لاهور سفر کرد و نیز با میرحسین کفری طرح دوستی ریخت. شاهزاده دانیال فرزند کوچک جلال‌الدین اکبر، او را از میرزا یوسف درخواست کرد و از آن پس در ملازمان دربار جلال‌الدین اکبر و این شاهزادهٔ ادب‌دوست درآمد و در برهانپور سکنی گزید وبه مدح او پرداخت. اکبر شاه مدتی وی و امیر حسین کفری را در قلعهٔ گوالیار زندانی کرد، اما از سبب آن در هیچ کتاب و تذکره‌ای به سخن نرفته است. پس از درگذشت شاهزاده دانیال به خدمت میرزا عبدالرحیم خان‌خانان (ــ ۱۰۳۶ق) درآمد و او را نیز ستود. نوعی روزگار پادشاهی جهانگیر را نیز دریافت و این پادشاه را هم مدح گفت. وی علاوه بر شاعری، در سواری و کمان‌داری نیز دستی تمام داشت. چون درگذشت، پیکرش را در برهانپور به خاک سپردند. وی به اشعار شاعرانی چون نظامی گنجوی، مولانا جلال‌الدین، حافظ شیرازی، سعدی

و محتشم کاشانی چشم داشته واشعاری نیز در منقبت امامان دارد. کلیات اشعار وی در ۴۰۰۰ بیت از قصیده، غزل، مثنوی، قطعه، رباعی، ترکیب‌بند و ترجیع‌بند نگه‌داری می‌شود. از دیگر آثارش :ساقی‌نامه در ۳۰۰ بیت که برای سرودن آن از شاهزاده دانیال صلهٔ کلانی دریافت کرد؛ مثنوی سوز و گداز در ۵۰۰ بیت (تألیف در ۱۰۱۹ق). وی این مثنوی را با توجه به این‌که شاهد ستی کردن زنی هندو بود به خواهش شاهزاده دانیال سرود. داستان این مثنوی دربارهٔ سوختن عاشقی است به عشق معشوق، بدین ترتیب که پس از درگذشت معشوق و هنگام سوزاندن پیکر او، عاشق نیز خود را به آتش او درمی‌اندازد و می‌سوزاند. دیوان مولانا نوعی خبوشانی با تحقیق امیر حسین ذاکرزاده در ۱۳۷۴ش به چاپ رسیده است.

منابع: آتشکده،چاپ سادات ناصری، ۳۸۶/۱-۳۸۷؛ آیین اکبری، ۳۱۸/۱-۳۱۹؛ اترکنامه، تاریخ جامع قوچان، ۲۲۹-۲۳۲؛ اکبرنامه، ۴۰۲/۱- ۴۰۳؛ ایضاح المکنون، ۵۳۶/۱؛ ۳۰/۲؛بهارستان سخن، ۴۳۷-۴۳۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۸۸۱/۵-۸۹۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۴۵/۲- ۲۴۶؛ تاریخ نظم ونثردر ایران، ۴۳۴/۱؛ ۸۲۴/۲؛ تحفهٔ سامی، ۳۱۹- ۳۲۹؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۰۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۶۲/۴؛ خزانهٔ عامره، ۴۳۵؛ دیوان مولانا نوعی خبوشانی، تحقیق،امیرحسین ذاکرزاده، تهران، انتشارات «ما»، ۱۳۷۴؛ الذریعه، ۱۲۳۵/۹؛ روز روشن، ۸۵۴؛ سرو آزاد، ۲۲؛ شام غریبان، ۲۶۷؛ شمع انجمن، ۴۵۳؛ صحف ابراهیم، ۱۴۹-۱۶۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۷۹/۷؛ ۲۳۰۳/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۸۹/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۸۶؛ کاروان هند، ۱۴۷۱/۲- ۱۴۸۷؛ کلمات‌الشعراء، ۱۱۴؛ مآثر رحیمی، ۶۳۵/۳-۶۳۷؛ مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ۱۲۷/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۴۵۴/۵-۴۶۹؛ مذکر احباب، ۱۶۹-۱۷۱؛ مرآت‌العلوم، ۹۸/۱؛ منتخب‌الاشعار، ۱۰۸؛ منتخب‌اللطایف، ۴۰۵؛ میخانه، ۲۵۸-۲۵۹؛ نتایج‌الافکار، ۷۱۲-۷۱۳؛ نشتر عشق، ۱۶۴۴/۵-۱۶۴۵؛ هفت اقلیم، ۳۰۷/۲-۳۰۸؛ همیشه بهار، ۲۵۵؛ شمیم‌احمد قریشی، «مثنوی سوز و گداز»، آئینهٔ هند، سال دوم، شمارهٔ ۳، شهریور ۱۳۴۵، صص۵-۷؛ هنر و مردم، ۱۳۵۴ش، شمارهٔ ۱۵۸، ص ۶۸؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/1802; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,455; *Mughals in India*,379.

حجتی

نول کشور منشی (na.val.ke.šur-e.mon.ši)، فرزند چمناداس بهارگو، روستای ساسی نزدیک علیگر ۱۲۵۲ / ۱۸۳۶ ــ لکنو ۱۳۱۲ق / ۱۸۹۵م، ناشر، روزنامه‌نگار، مترجم، شاعر و فارسی‌پژوه شبه‌قاره. نیاکان وی از سدهٔ هشتم هجری از صاحب‌منصبان روزگار خود بودند و پدرش از زمین‌داران علیگر بود. نول کشور تا شش سالگی نزد مادربزرگش به سر برد و پس از آن تا دوازده سالگی نزد پندت (روحانی هند) به فراگیری دانش سرگرم بود. در ۱۲۶۱ق در مدرسهٔ آگره و سپس در دانشکدهٔ آگره، زبان‌های اردو، هندی، سنسکریت، عربی و انگلیسی آموخت. در ۱۲۶۹ق در روزنامهٔ سفیر کار کرد. پس از آن با سمت سرپرست و سردبیر روزنامهٔ کوه نور به کار پرداخت. در ۱۲۷۴ق / ۱۸۵۷م از کار در روزنامه کناره گرفت و سال بعد به لکنو رفت و چاپخانه‌ای در منزل مهاراجامان سینک در کوچهٔ رکاب‌گنج دایر کرد. سپس به‌سبب کمی جا، چاپخانه را به ناحیهٔ حضرت‌گنج انتقال داد و در همان سال روزنامهٔ اوده را منتشر کرد. در ۱۳۰۸ق یکی از شعبات این چاپخانه را در اللهآباد و تا ۱۳۳۰ق شعبات دیگری از آن‌را در لاهور، دهلی، کانپور، کلکته، پتیاله، اجمیر و جبلپور به راه انداخت. وی تا ۱۳۳۰ق بیش از دوازده‌هزار عنوان کتاب به چاپ رسانید. چاپخانه‌اش کتاب‌هایی به زبان فارسی دربارهٔ فقه، کلام، فلسفه، تاریخ، نظم و نثر، فرهنگ، فنون بلاغی، کتب درسی، دیوان‌های فارسی، نسخه‌های خطی علمی، ادبی و تاریخ به‌چاپ می‌رسانید. گذشته از این‌ها، کتاب‌های ادبی، مذهبی و تاریخی به‌زبان‌های عربی، پشتو، اردو، انگلیسی، سنسکریت، هندی، تامیل و تلگو نیز چاپ می‌کرد. وی در ۱۳۰۳ق دبیرستانی به نام نول‌کشور دایر کرد و در ۱۳۵۲ق آن‌را به دانشکدهٔ جوبلی تغییر نام داد. به‌سبب فعالیت فراوان چاپخانه از ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۰ق چاپخانهٔ نول‌کشور و کتاب‌فروشی آن در نمایشگاه‌های بین‌المللی کلکته جایزه دریافت کردند. در ۱۲۹۴ق انگلیسی‌ها به پاس خدمات نول‌کشور به وی نشان قیصر هند دادند. دولت هند در نوزدهم فوریهٔ ۱۹۷۰م (۳۰ بهمن ۱۳۵۰) در هفتاد و پنجمین سالگرد درگذشت وی تمبر یادبودی منتشر کرد. نول‌کشور با غالب دهلوی معاصر و معاشر بود. وی عیار دانش ابوالفضل علامی را خلاصه کرد و با نام نگار دانش به‌چاپ رساند. دیباچه‌ای به‌فارسی بر عناصر اربعهٔ امیرخسرو دهلوی نوشته که چندین‌بار

چاپ شده است و نیز بیست و یک بیت از اشعار فارسی وی در دیباچهٔ مثنوی مولوی به‌چاپ رسیده است (۱۲۸۴ق).

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۷۱-۱۷۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۵/۳، ۴۴۵، ۵۸۴؛ محمد اسلم‌خان، «سهم منشی نول‌کشور درگسترش زبان و ادبیات فارسی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۲، پاییز ۱۳۷۶ش، صص۴۷-۶۴؛ خان‌محمد عامر، «منشی نول‌کشور، خادم بزرگ ادبیات فارسی»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۹ش، صص۲۰۴-۲۰۹.

رسولی

نونده‌رای (non.de.rãy)، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، دبیر و ادیب و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از دانشمندان روزگار اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ — ۱۱۱۸ق) بود و در خدمت غازی‌الدین‌خان فیروز جنگ (- ۱۱۲۲ق) از امرای اورنگ‌زیب به سر می‌برد. از آثارش: دستورالصبیان در آموزش نامه‌نگاری برای کودکان و مبتدیان در سه فصل (۱— به‌جانب اعلا، مانند خدمت مرشد، استاد، حاکم، پدر، مادر و جز آن، ۲— به‌طرف ادنی مانند فرزند، شاگرد، برادر و غیره و ۳— به‌جانب همسران مساوی مانند همکاران، دوستان و جز آن‌ها) که روی‌هم‌رفته نزدیک نود و سه مکتوب یا نامه را دربردارد و در آن از اورنگ‌زیب و نواب غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ یاد شده است. این کتاب مدتی از کتاب‌های درسی در هند بوده است (لکنو، ۱۲۶۶ق / ۱۸۵۰م)؛ ۲— اسمای فارسی؛ ۳— افعال فارسی؛ ۴— قوانین فارسی؛ ۵— دستورالمکتوبات / دستورالمکاتبات که باید دید با دستورالصبیان یکی است یا اثری دیگر است (لکنو، ۱۲۶۰ق / ۱۸۴۴م).

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۹۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲۱۴۳، ۲۱۵۰؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۳۰-۵۳۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۱۳/۵، ۴۸۷؛

Catalogue of the Library of the India office, vol.II, part VI, 99, 378; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 470.

برزگر

نوید اصفهانی (na.vid-e.es.fa.hã.ni)، محمدحسین، — کشمیر ۱۱۸۰ / ۱۱۸۷ق، شاعر ایرانی. خواهرزادهٔ مشتاق اصفهانی* بود و در انجمن ادبی که مشتاق در دورهٔ بازگشت از سبک هندی به‌سبک شعرای متقدم به راه انداخته بود، شرکت داشت. پیش از بیست‌سالگی به هند رفت و در کشمیر نشیمن گزید. اشعار وی به‌صورت پراگنده در تذکره‌ها آمده است. برخی منابع دیوانی به سراینده‌ای با نام نویدی اصفهانی نسبت داده‌اند که جز این نوید اصفهانی است.

منابع: اصفهان، ۲۴۳؛ الذریعه، ۱۲۳۶/۹؛ روز روشن، ۸۵۶-۸۵۷؛ سفینة‌المحمود، ۳۳۹/۱؛ صبح گلشن، ۵۶۶-۵۶۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۵۸/۸-۱۴۵۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۹۰/۳؛ نگارستان سخن، ۱۳۵.

دانشنامه

نویدی اصفهانی (na.vi.di-ye.es.fa.hã.ni)، محمد قاسم، — پس از ۱۰۴۴ق، شاعر ایرانی. از زندگی او جز این دانسته نیست که از زادگاهش به هند کوچید و در دکن می‌زیست. نسخه‌ای از دیوان او به شمارهٔ supp.1629 در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود. در این دیوان که ۶۵۰۰ بیت شعر دارد انواع شعر از قصیده و غزل و ترکیب‌بند و قطعه و رباعی یافت می‌شود. از این دیوان که به خط خود شاعر در ۱۰۴۴ق نوشته شده چنین برمی‌آید که وی خط نیم شکسته را خوش می‌نوشت. نویدی از شاعران میان‌مایهٔ دورهٔ صفوی است و زبانش ساده و سخنش بدون پیچیدگی‌های لفظی و معنایی است. قصایدش در مدح امامان دوازده‌گانهٔ شیعه و غزل‌هایش کوتاه و گاه بی‌تخلص است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۱۵/۵-۱۱۱۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۸۷/۲؛ صبح گلشن، ۵۶۶-۵۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۹۰/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۳۳-۵۳۴؛ کاروان هند، ۱۴۸۸/۲.

دانشنامه

نویدی تربتی (na.vi.di-ye.tor.ba.ti)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم خراسان بود و همان‌جا نیز برآمد. او بعدها در پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ — ۱۰۱۴ق) به هند رفت. مؤلف هفت‌اقلیم می‌نویسد که نویدی «همیشه سیاحت پیشه کرده و ملازمت بیرام‌خان (— ۹۶۸ق) را لازم گرفته، مدام با ایشان صحبت داشتی.» بدایونی نیز در منتخب‌التواریخ می‌گوید: نویدی «در هجو کچک‌بیگ، بخشی بیرام‌خان ترجیعی گفته که نقوش آن به

صد باران طوفان‌بار از لوح زمانه محو نگردد.» هم او بـا آوردن شانزده بیت از این هجویه می‌گوید که نویدی شاعری صاحب دیوان است، اما از سروده‌های او تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «محبتی که مرا با تو هست، می‌خواهم ــ همین تو دانی و من دانم و خدا داند.»

منابع: بزم تیموریه، ۵۵۰/۱ـ۵۵۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۵۵۵؛ الذریعه، ۱۲۳۶/۹؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۳۰۵؛ شام غریبان، ۲۶۴؛ کـاروان هـند، ۱۴۸۸/۲ـ۱۴۸۹؛ مـخزن‌الغـرائب، ۴۰۸/۵ـ۴۱۰؛ منتخب‌التواریخ، ۳۴۵/۳ـ۳۴۹؛ نگارستان سخن، ۱۳۵ـ۱۳۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۷۵؛ هفت اقلیم، ۷۰۵/۲؛ *Catalogue of the Arabic, Persian & Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*; 1/86.

جهان‌تاب

نـویدی نـیشابوری (na.vi.di-ye.ney.šā.bu.ri)، ــ ۹۷۳ق، شـاعر ایرانی. در نیشابور زاده شد و هـمان‌جا نـیز بـرآمـد. بـعدها بـه هندوستان رفت و به ملازمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) پیوست. به سخن بیشتر تذکره‌نویسان، او «در راه حج به بلدهٔ آجین از ملک مالوه» درگذشت. اما مؤلف مذکر احباب می‌نویسد که نویدی «با میر قریش نیشابوری قرابتی داشت، به تقریب اعتبار فرزندان به هند رفت و اعتباری بسیار پیدا کرد و همان‌جا رحلت نمود.» هم‌او گوید «وقتی که محمدرحیم سلطان دندان خود را کند و به‌واسطهٔ آن از دنیا رحلت نمود، تاریخ آن‌را چنین گفت: کند دندان و رفت از دنیا (۹۴۲ق).» از سـروده‌های نویدی، ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مـانده است. نـمونه‌ای از سخن او است: «هلال خواست شدن حلقهٔ درت شب عید ــ ز دور بست خیالی ولی به هم نرسید.»

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۳۷۶/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۲۲؛ تـذکرة‌الشـعرای غـنی، چـاپ اسلم‌خان، ۳۰۲؛ الذریـعه، ۱۲۳۸/۹؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۱۵، شـمارهٔ ۵۹؛ طبقات اکبری، ۵۰۲/۲؛ کاروان هـند، ۱۴۹۲/۲ـ۱۴۹۳؛ مـذکر احباب، ۲۰۴ـ۲۰۵؛ مطلع‌الشمس، ۹۷۳/۳؛ منتخب‌التواریخ، ۳۷۷/۳؛ نگـارستان سـخن، ۱۳۶.

جهان‌تاب

نهانی اکبرآبادی (na.hā.ni-ye.ak.bar.ā.bā.di)، سدهٔ دهم هجری، بانوی شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم اکبرآباد بود و در آگره به سر می‌برد. نهانی همروزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) بود. پسرش محمدجعفر اکبرآبادی امیر بحری کشمیر در پادشاهی جلال‌الدین اکبر بوده است. این بـیت از او است: «روز غم شب درد بی‌آرام پیدا کرده‌ام ــ دردمندی‌ها در این ایام پیدا کرده‌ام.»

منابع: بهارستان ناز، ۲۳۰؛ از رابعه تا پروین، ۲۶۰ـ۲۶۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۸۲۹/۲ـ۸۳۰؛ تذکرة‌الخواتین، ۱۶۷؛ حدیقة‌الشعراء، ۲۱۹۹/۳ـ۲۲۰۱؛ حدیقهٔ عشرت، ۶۵؛ الذریعه، ۱۲۳۸/۹؛ روز روشن، ۸۵۷؛ ریاحین‌الشریعه، ۹۸/۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۰۶/۲؛ زنان سخنور، ۳۷۴ـ۳۷۶؛ صبح گلشن، ۵۶۹؛ مرآت‌الخیال، ۳۳۵ـ۳۳۶؛ منتخب‌التواریخ، ۳۶۰/۳ـ۳۶۱؛ نتایج‌الافکار، ۷۳۲؛ نگارستان سخن، ۱۳۶؛ آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۳، ص ۵۱.

رسولی

نهانی دهلوی ← نهانی اکبرآبادی

نهایة‌الکمال ← امیرخسرو دهلوی

نهج‌الادب ← نجم‌الغنی‌خان رامپوری

نـهرالفـصاحت (nah.rol.fa.sā.hat) / مـنافع‌الحسـینیه، کـتابی چـند دانشی، از آن میان در دستور زبان فارسی و معانی بیان و نـقد شعر، از میرزا محمد حسن قتیل لاهوری (ــ ۱۲۳۳ق). این اثر که در ۱۲۱۴ق نوشته شد در ده موج تدوین یافته است: **مـوج یکـم**، در تـعلیق بـعضی چـیزها است کـه تـرک آن واجب و مستحسن است و اما آن‌چه واجب‌الترک بود آن است که مخالف محاورهٔ اهل زبانان باشد و هر چه مستحسن‌الترک است آن است که فصحا آن‌را به کار نبرده‌اند. قتیل در ایـن مـوج دربـارهٔ اوزان عروضی و افاعیل عروضی و تقطیع اشعار با آوردن نمونه‌های شعری سخن گفته و برخی اشعار را نقد و حتی تفسیر و معنی کرده است؛ **موج دوم**، در بیان کاربرد افعال گفتن و دوچار شدن و سر و کار داشتن و مطلب و مرادف آن است؛ **موج سوم** در بیان واجبات و مستحسنات است؛ **مـوج چـهارم** در زوایـد واجـبی است؛ **موج پنجم**، در بیان مرکبات است؛ **مـوج ششـم** در بـیان مقدرات و محذوفات است؛ **موج هفتم**، در بیان علم بیان است. در این موج از انواع صنایع معنوی، مانند تشبیه، استعاره، کنایه، و جز آن‌ها سخن رفته است؛ **موج هشتم**، در ذکر زبان فـارسی

است... که برای مقلد شعر فارسی ایران و توران هر دو مستند است و از تورانیان زبان آذربایجان بهتر است و اهل خراسان از اهل آذربایجان فصیح‌ترند و شیرازیان به از خراسان و صفاهانیان به از همه و اشراف و اجلاف و شهری و کوهی ایران صاحب زبان‌اند...؛ **موج نهم**، در بیان فرق اشعار متقدمان و متأخران و نیز هندیان است؛ **موج دهم**، در تعلیم طریق تحریر نثر است و آن مشتمل است بر دو فایده و چند چیز ضروری، اما فایدهٔ یکم این‌که اعتقاد باید کرد که هر لفظی که حرفی در آن از این هشت حرف باشد، آن لفظ فارسی نیست، بلکه عربی است، یعنی ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف. فایدهٔ دوم، تصحیح املا است که اکثر صاحبان را با وصف شاعری خطا در املا اتفاق افتد. قتیل در این‌جا دربارهٔ املا و پرهیز از غلطهای املایی چندین قاعده به‌دست داده و شواهد مختلف آورده است و معتقد است که فارسی ایران و فارسی ترکستان و فارسی هندوستان با هم فرق دارد و در این باره دو رقعه بر وضع هندیان و مغولان و اهل زبان (ایرانیان) آورده است. در پایان کتاب مطالب گوناگونی دربارهٔ القاب و آداب و پیشه‌ها و بازار و چیزهای دیگر آمده است که در کار دبیری و نامه‌نگاری به کار آید. نهرالفصاحت تاکنون چندین‌بار، از آن‌میان در ۱۲۵۷ق در لکنو، به‌چاپ رسیده است.

منابع: دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، ۳۳-۳۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۳۵۶/۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۵۹۱/۱-۵۹۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۴۰/۱؛ ۳۷۱/۵؛ ۲۴۳۲/۱۳، ۲۸۲۷؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/520-521, 795, 858.

برزگر

نه سپهر (noh.se.pehr) / سلطان‌نامه، مثنوی به فارسی از امیرخسرو دهلوی* (۶۵۱ــ ۷۲۵ق). شاعر این اثر را در ۷۱۸ق / ۱۳۱۸م و به نام قطب‌الدین مبارکشاه خلجی (۷۱۶ــ ۷۲۰ق) سروده است. این منظومه در نه باب و هر باب در بحری مستقل است. امیرخسرو در مقدمهٔ اثر سه پادشاه که او را حمایت کرده‌اند، یعنی معزالدین کیقباد (۶۸۶ــ ۶۸۹ق)، جلال‌الدین فیروزشاه دوم (۶۸۹ــ ۶۹۴ق) و علاءالدین محمدشاه یکم (۶۹۵ــ ۷۱۵ق) را مدح کرده و به توصیف دربار و شرح حوادث آغاز پادشاهی مبارکشاه پرداخته است. نه سپهر سبکی روان و ساده دارد و گه‌گاه اصطلاحات و جمله‌بندی‌های محلی در آن به‌کار رفته است. این اثر به تصحیح و تحشیه محمد وحید با مقدمه‌ای به انگلیسی از او به‌چاپ رسیده است (کلکته، ۱۹۴۸م).

منابع: ادبیات کلاسیک فارسی، ۲۷۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۷۸۲/۲-۳؛ تاریخ ایران کمبریج، ۵۷۳/۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۱۷۱/۱؛ خمسهٔ امیرخسرو دهلوی، مقدمه؛ الذریعه، ۲۱۸/۱۲؛ ۳۲۹/۱۹؛ ۴۳۰/۲۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۰۵۹/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵/۵؛ ۳۴۹/۷؛ ۳۹۲/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۲۸۸/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۵۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/612; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/563.

فتح‌نیا طبری

نیازاحمد بریلوی ← نیاز بریلوی

نیاز بریلوی (ni.yāz-e.ba.ri.la.vi)، شاه نیاز احمد پسر حاجی حکیم‌شاه رحمت‌الله علوی بخارایی، ۱۱۷۳ ــ بریلی ۱۲۵۰ق، صوفی چشتی و شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه‌قاره. در سرهند به دنیا آمد. در خردسالی پدرش را از دست داد و پس از آن مادرش به تربیت وی همت گماشت. نشو و نمایش در دهلی بود و در آن‌جا علوم متداول رسمی را نخست نزد مولوی خواجه‌احمدخان دهلوی و سپس در محضر شاه فخرالدین اورنگ‌آبادی دهلوی (ــ ۱۱۹۹ق) از مشایخ بزرگ چشتی، فراگرفت و در هفده سالگی به حد کمال در علوم «معقول و منقول و فروع و اصول و حدیث و تفسیر و فقه رسید.» در نوزده‌سالگی در تصوف به مولانا فخرالدین دست ارادت داد (خزینة‌الاصفیا، ۵۱۳/۱). گفتنی است که، به‌گفتهٔ برخی منابع، نیاز احمد پس از به‌انجام رسانیدن تحصیلاتش در سر هند، در هفده‌سالگی، برای ادامهٔ تحصیل به دهلی رفت و نزد مولانا فخرالدین به تکمیل تحصیلات خود در رشته‌های مختلف پرداخت و در سی‌سالگی از فخرالدین خرقهٔ خلافت گرفت و به ارشاد طالبان طریقت مأمور شد. وی برای ارشاد طالبان به بانس بریلی رفت و در آن‌جا خانقاهی برآورد و بر مسند ارشاد نشست. همچنین وی در رامپور به شاه عبدالله قادری بغدادی، از مشایخ

قادریه، دست ارادت داد و «مثال ارشاد طالبان و خرقهٔ تربیت سالکان یافته به تعلیم طلبا و ارشاد طالبان خدا بر مسند تعلیم و ارشاد در بلدهٔ بریلی» نشست (مجموعهٔ نغز، ۲۸۸/۲). به هر تقدیر، در بریلی معروفیت و مقبولیتی عظیم یافت و طالبان ارشاد از جاهای دوردست، مانند کابل و قندهار و شیراز و بدخشان به خدمتش می‌رسیدند. پسر بزرگش شاه نظام‌الدین جای وی را در مسند ارشاد گرفت. یکی از خلفای برجستهٔ شاه‌نیاز احمد، مسکین شاه صاحب کشتواری کشمیری (ــ ۱۲۷۵ق) است که خانقاهی در جیپور داشت. از شاه نیازاحمد شماری رسالات کوتاه در تصوف، مانند ناز و نیاز (به‌فارسی به‌نثر آمیخته به‌نظم)، تحفهٔ نیاز، کشف‌الغین فی شمس‌العین، شرح خمسه، شرح‌العین به‌فارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ علیگر) که شاید همان اثر قبلی باشد، و تسمیةالمراتب به‌جا مانده است. وی همچنین در ریاضیات و نجوم مهارت داشت و از جملهٔ آثارش، از حاشیهٔ شرح چغمینی یاد کرده‌اند. اما در اشعار شاه‌نیاز احمد است که پرشورترین اندیشه‌های صوفیانهٔ وی، به‌ویژه وحدت وجود بازتاب یافته و وی در آن‌ها اغلب این نظر را بیان می‌کند که خدای کعبه و بتکده یکی است. وی به عربی، فارسی، اردو و هندی شعر می‌گفت و نیاز تخلص می‌کرد. دیوان نیاز تاکنون چندین بار و از جمله در ۱۳۸۹ق با پیش‌گفتار شفیق بریلوی در کراچی به‌چاپ رسیده که در سه بخش فارسی (صص ۱۷ــ۱۵۷)، و اردو (صص ۱۶۰ ــ ۲۴۰) و هندی (صص ۲۴۳ــ۲۵۰) است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۸۷/۳، ۳۱۰، ۶۰۶؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۱۴۲-۱۴۳؛ تصوف بر صغیر مین، ۲۹/۲، ۶۲؛ خزینة‌الاصفیا، ۵۱۲/۱-۵۱۳؛ الذریعه، ۱۲۳۹/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۰۶/۲-۳۰۷؛ ریاض‌الفصحا، ۲۵۳؛ سخن شعرا، ۵۳۶؛ گلشن بی‌خار، ۶۲۷؛ گلشن همیشه‌بهار، ۳۲۷؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۳۰-۸۳۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۷۲/۳؛ ۱۲۴۷/۸-۱۲۴۸؛ مجموعهٔ نغز، ۶۸۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۶۹/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۵۳۵/۷؛ نگارستان سخن، ۱۳۶-۱۳۷؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 463; *A History of Sufism in India*, 2/316.

برزگر

نیاز دهلوی (ni.yaz-e.deh.la.vi)، سداسکه، ز ۱۲۳۴ق، شاعر و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در دهلی زاده شد و در بیست و شش سالگی به اله‌آباد رفت ودر آن‌جا به مدت ده سال به کارهای علمی سرگرم بود. گویند در این مدت ۱۲۵۰۰ بیت شعر و ۵۰۰۰ صفحه نثر نوشت. در دستگاه انگلیسی‌ها در هند کار می‌کرد. به نوشتهٔ خودش، در دورهٔ نجف‌خان در بخش آگره سررشته‌دار بود. همچنین در آثارش از آشنایی شخصی خود با شاعران برجستهٔ روزگارش،مانند سودای دهلوی (ــ۱۱۹۵ق)، میرزا قتیل دهلوی (ــ۱۲۳۲ یا ۱۲۴۰ق)، میر اکبرآبادی (ــ۱۲۲۵ق) در لکنو، و خواجه میر درد دهلوی (ــ۱۱۱۹ق) در دهلی یاد کرده است. در اله‌آباد درگذشت. از آثارش: منتخب‌التواریخ (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به شماره‌های Or.1698 و Or.1757/26) در تاریخ عمومی هند تا ۱۲۳۳ق که نیاز آن را در ۱۲۳۴ق که ده سال از اقامتش در اله‌آباد می‌گذشت، نوشت. این کتاب در دو «قصر» (۱ــ راجگان هندو، غزنویان، سلاطین دهلی و گورکانیان و ۲ــ خاندان‌های حکومتگر محلی) است و ارزش آن به‌ویژه در جاهایی است که نیاز از دانسته‌های خود مطالب را نوشته است و به‌ویژه فهرست مالی و برخی مطالب جغرافیایی مربوط به آخرین فرمانروایان گورکانی هند ارزش و اهمیت دارد. او گرچه بر تاریخ فرشته خرده می‌گیرد، اما خود از آن پیروی می‌کند و به‌ویژه در بخش خاندان‌های محلی عیناً به نقل مطالب آن می‌پردازد. نیاز شرح رویدادها را با نقل داستان‌ها و قصه‌ها همراه کرده است؛ تنبیه‌الغافلین تألیف ح ۱۲۳۴ق، (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ or.2029) در شرح فرقه‌ها و گروه‌های گوناگون هندوان در هشت مقاله؛ عجائب‌الهند.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۷۸، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۸۰/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۳۶،۴۷۰۲؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 914, 918, 1030; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,483; *Mughals in India* ,423.

برزگر

نیاز شیرازی (ni.yãz-e.ši.rã.zi) ، میرزا اسدعلی پسر میرزا حسن‌علی پسر حاجی آقاسی‌بیگ افشار آذربایجانی، شیراز ۱۱۹۷ ــ همان‌جا ۱۲۶۳ق، دانشمند دینی، پزشک، خوش‌نویس و شاعر ایرانی. نیای او حاجی آقاسی‌بیگ در

اردوی نادرشاه افشار (ــ ۱۱۶۰ق) سرکردهٔ چندین سوار بود و با کریم‌خان زند (ــ ۱۱۹۳ق) «مصاحبت و موانست» داشت و کریم‌خان چون به‌شاهی رسید وی را از آذربایجان بـه تـختگاه خود شیراز فرا خواند و او پس از گزاردن حج و زیارت عتبات به شیراز رفت و در آن شهر نشیمن گزید. کریم‌خان «خانه‌ای وسیع و منزلی رفیع در محلهٔ میدان شاه برای او بساخت و مایحتاج او را پرداخت.» حاجی آقاسی‌بیگ خوش‌نویسی ماهر بود و نسخ و نستعلیق را نیکو می‌نوشت و خط سنگ مرمر قبر حافظ از او است. میرزا حسن‌علی (ــ ۱۲۲۵ق)، پسر حاجی آقاسی‌بیگ و پدر سید علی نیاز، نیز فقیه، پزشک و حکیمی استاد بود و از آثارش حاشیه بر شرح قطب‌الدین شیرازی بر قانون ابن سینا را نوشته‌اند. نیاز، که مادرش دختر میرزاجانی عم حاج میرزا حسن حسینی فسایی مؤلف فارسنامهٔ ناصری، بود. در زادگاهش درس خواند و پزشکی و حکمت را از پدر خود میرزا حسن‌علی، فقه و اصول را از دایی خود حاجی میرزا ابراهیم مجتهد و رموز خوش‌نویسی را از خواجه ابوالحسن خوش‌نویس فسایی شاگرد درویش عبدالمجید طالقانی آموخت و «مرتبهٔ شاعری را از طبع نقاد و ذهن وقاد خود دریافت.» در ۱۲۳۰ق و اند (پیش از ۱۲۳۵ق) بـه‌سیاحت هندوستان رفت و پس از دو سال بـه زادگاهش بازگشت و چون «از اوایل عمر... همهٔ اوقات را صرف تحصیل و تدریس و مشق و تعلیم می‌کرد به امر معاش اعتنا نمی‌کرد [در این هنگام] قدری امر معاشش مختل و مقروض شده» بود؛ پس دارایی‌هایش در شیراز را فروخت و بدهی‌های خود را پرداخت و چندی برای رسیدگی به املاک موروثی خود به قریهٔ نوبندگان فسا رفت. سپس به شیراز بازگشت و در آن‌جا بود تا سرانجام از بیماری وبا درگذشت. نیاز از خوش‌نویسان بنام روزگارش بود و، به‌نوشتهٔ حدیقةالشعرا، «در شکسته مسلم و هر صفحهٔ خطش از تعریف مستغنی است. اهلش بـه قیمت گزاف می‌خرند و سه شیوه می‌نوشت. یکی شیوهٔ خواجه ابوالحسن فسوی که در نزد او مشق کرده بود و دیگر شیوهٔ مرحوم درویش مجید و یکی هم شیوهٔ خاص که از آن دو ترکیب کرده و خیلی مطبوع بود.» به‌گفتهٔ مؤلف فارسنامهٔ ناصری، نیاز «چند نسخه کتاب دیوان خواجه حافظ و خسرو و شیرین وحشی و خمسهٔ نظامی و شاهنامه حکیم فردوسی را به قلم مشکین رقم خود نگاشته است.» نیاز گرچه در حیاتش بیشتر در خوش‌نویسی آوازه داشت تا شاعری، ولی شاعری ماهر و از دوستان و اعضای انجمن ادبی حاجی علی‌اکبر نواب شیرازی، متخلص به بسمل (۱۱۸۷ ــ ۱۲۶۳ق)، مؤلف تذکرهٔ دلگشا (۱۲۳۷ق) بود. دیوان غزلیات وی را نزدیک پنج هزار بیت گفته‌اند. وی همچنین سرایندهٔ مثنوی ساقی‌نامه و مثنوی فیروز و نسرین (نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بـه‌شمارهٔ ۸۹۶۶، به‌خط شکسته نستعلیق خود نگارنده) نزدیک دوهزار و پانصد بیت است.

منابع: آثارالعجم، ۵۴۵؛ انجمن‌های ادبی شیراز، ۱۰۸ـ۱۱۱؛ تذکرهٔ دلگشا، ۴۷۷ـ۴۷۸؛ حدیقةالشعرا، ۱۹۴۳/۳ـ۱۹۴۷؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۷۵۲/۴ـ۷۵۶؛ الذریعه، ۱۲۳۹/۹ـ۱۲۴۰؛ ریحانه، ۲۷۳/۶؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۳۵۶ـ۳۵۹؛ طرایق‌الحقایق، ۳۲۳/۳؛ فارسنامهٔ ناصری، ۱۱۰۴ـ۱۱۰۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۹۰، ۲۸۸۹، ۳۰۳۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۲/۱؛ مرآت‌الفصاحه، ۶۷۳ـ۶۷۵؛ مصطبهٔ خراب، ۱۹۴؛ مکارم‌الآثار، ۵۷.

محمداقبال شاهد

نیاز کشمیری (ni.yāz-e.kaš.mi.ri)، خواجه شاه‌نیاز کشمیری نقشبندی، معروف به شیخ کمان، فرزند عبدالرحیم نقشبند تاشکندی، ، ــ کابل ۱۲۴۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در زادگاهش دانش آموخت. سفری به سمرقند و بخارا کرد و در خانقاه ده‌بیدی به خدمت محمد امین ده‌بیدی رسید و پس از چندی جانشین او شد. سپس به کشمیر بازگشت. وی در خدمت دربار محمداکبر دوم (۱۲۲۱ ــ ۱۲۵۳ق)، امپراتور مغولی هند بود. در اواخر زندگانی‌اش به کابل رفت و در آن‌جا درگذشت. پیکرش را در همان‌شهر به خاک سپردند. نیاز خط نستعلیق را به‌خوبی می‌نوشت و در شعر از شاعران عارف هند پیروی می‌کرد. یک مثنوی به‌نام چای‌نامه در توصیف چای و آب و هوای کشمیر سروده است که سرسخنی به‌نثر دارد و در متن آن نیز پاره‌های نثر گنجانده شده است. دیوان اشعاری نیز داشته است. وی را نیاز نقشبندی هم خوانده‌اند. دستویسی از چای‌نامه بـه‌شمارهٔ ۴۳۲۰/۱۲ (۳۵۱ب ــ ۳۸۴ب) در پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان نگه‌داری می‌شود. نسخه‌ای از دیوان او از غزلیات، مخمسات و رباعیات به‌شمارهٔ N.M.1951-928/17-1 در موزهٔ ملی پاکستان و نیز نسخه‌ای از چای‌نامه و دیوان او از قصاید و غزلیات به‌شمارهٔ 1569ppi/VI59 در دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۲۶۴/۴ـ۲۶۸؛ تاریخ حسن، ۷۶۱/۲،

۸۵۷؛ تحفة‌الاحباب، ۱۷۵؛ تذکرۀ اولیای کشمیر، ۱۵۱-۱۵۲؛ دایرة‌المعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ۴۵۱/۲؛ فهرست دستنویس‌های شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان، ۳۴۰/۲-۳۴۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۳۹/۸-۱۲۴۰؛ ۲۳۰۵/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۹۱/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزۀ ملی پاکستان، کراچی، ۵۳۴؛ گنج زرافشان، ۳۳۰-۳۳۱؛ مجموعۀ نسخه‌های خطی فارسی فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان، ۱۳۲؛ نمونۀ ادبیات تاجیک، ۴۸۷.

دانشنامه

نیاز نقشبندی، خواجه شاه‌نیاز ← نیاز کشمیری

نیر (nay.yer)، سیدعلی‌حیدر فرزند سیدعبدالرحمان، ایالت بیهار ۱۹۲۵م — ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورۀ مقدماتی در دانشگاه پتنا به تحصیل سرگرم شد و دانشنامۀ فوق لیسانس و دکتری در زبان فارسی، عربی و اردو دریافت کرد. سپس در مؤسسۀ تحقیقات عربی و فارسی پتنا به کار پرداخت. وی پس از سی و شش سال خدمت به فرهنگ و ادب فارسی بازنشسته شد. به زبان‌های عربی، اردو، هندی و انگلیسی آشنایی دارد. به کشورهای نپال و بنگلادش سفر کرده است. از آثارش: تصحیح و چاپ دیوان قاسم ارسلان طوسی (پتنا، ۱۹۶۲م)؛ تصحیح و چاپ اشعار پریشان که دیوان حکیم عبدالحمید پریشان است (پتنا)؛ تصحیح و چاپ آصف‌نامه (مثنوی حماسی) اثر میر فرزند علی موزون (۱۹۶۱م)؛ تصحیح و چاپ عروض‌الهندی اثر میرعابد دل عظیم‌آبادی (۱۹۶۱م)؛ تصحیح و چاپ تذکرۀ مغنیان هندوستان بهشت‌نشان اثر عنایت‌خان راسخ عظیم‌آبادی (۱۹۶۱م)؛ تصحیح و چاپ تحفة‌الصغر (دیوان اول امیرخسرو دهلوی)؛ تصحیح و چاپ دیوان غرة‌الکمال (دیوان دوم امیرخسرو دهلوی)؛ تصحیح و چاپ تذکرۀ ریاض‌الافکار اثر وزیرعلی عبرتی عظیم‌آبادی.

منبع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۶۹.

رسولی

نیر مسعود رضوی (nay.yer.mas.ud-e.ra.za.vi)، فرزند مسعودحسن، لکنو ۱۹۳۶م — ، فارسی‌پژوه هندی. دورۀ دبستان و دبیرستان را در لکنو به‌پایان برد. از دانشگاه لکنو دانشنامۀ دکتری در زبان و ادبیات فارسی و اردو دریافت کرد. سپس به تدریس در همان دانشگاه پرداخت. در ۱۹۷۷م به ایران سفر کرد. به‌زبان‌های اردو، هندی و انگلیسی نیز آشنایی دارد. از آثارش: ترجمۀ نمایشنامۀ حکیم نباتات (لکنو، ۱۹۶۷م)؛ تدوین متن دیوان فارسی میر تقی میر (لاهور، ۱۹۸۳م). وی اشعاری از عمر خیام نیشابوری، معینی کرمانشاهی، فروغ فرخزاد، داستانی کوتاه از شین پرتو و نمایشنامه‌ای از غلامحسین ساعدی را به‌زبان اردو ترجمه کرده است.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۳۹/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۹۵-۲۹۶؛ گنج شایگان، ۱۵۹.

رسولی

نیرنگ عشق ← غنیمت کنجاهی

نیر واسطی (nay.yer-e.vā.se.ti)، حکیم سید علی احمد فرزند سید مظفرحسین، روستای نهتور از نواحی بجنور ۱۹۰۱ — لاهور ۱۹۸۲م، پزشک، تاریخ‌نویس و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. نیاکان وی از سادات واسطی و از مردم حجاز بودند. پدرش وکیل دادگستری، عارف و شاعر بود. نیر در نه سالگی پدرش را از دست داد و سرپرستی وی را عمویش به عهده گرفت. وی در مدرسۀ اسلامی، کتاب‌های آمدنامه، حمد باری، گلستان، بوستان، اسکندرنامه، شاهنامه، مثنوی مولوی و دیوان حافظ را خواند. پس از آن به صرف و نحو، فقه، اصول و طب و حکمت روی آورد. در ۱۹۲۰م در دانشکدۀ پزشکی دهلی به تحصیل پرداخت و با حکمت و طب حکیم اجمل‌خان و مفتی کفایت‌الله و با عرفان حسن نظامی و با شعر و شاعری وحیدالدین بیخود و نواب سراج‌الدین سایل آشنایی یافت. پس از آن به عضویت انجمن پزشکی دانشکده درآمد. در ۱۹۲۵م به لاهور کوچید و در انجمن‌های شعر و پزشکی و فلسفه شرکت جست و نیز چهاربار به ایران سفر کرد. از آثارش: مجموعۀ اشعار شعر و حکمت به‌فارسی و اردو؛ ترانۀ خلافت؛ میکده؛ اختر و سلمی دربارۀ زندگی اختر شیرانی؛ ترجمۀ تاریخ طب در اسلام ادوارد براون به‌اردو به‌نام طب‌العرب (لاهور، بی‌تا)؛ ترجمۀ کتاب سهیل انور به نام ترکی نظام طب؛ طب یونانی به اردو؛ آثار و احوال جمال‌الدین آقسرایی؛ المساهمة‌الاسلامیه فی‌الطب به‌عربی؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان به‌فارسی (اسلام‌آباد، ۱۹۷۵م / ۱۳۵۳ش).

منابع: پاکستانی ادب، ۳۴۱؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان،

مقدمه؛ خفتگان خاک لاهور، ۴۳۸-۴۳۹؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۳۱۱/۱؛ ۲۶۵/۲-۲۶۹؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۱۱۲-۱۱۳.

رسولی

نیّری شیرازی (nay.ye.ri-ye.ši.rā.zi)، میرزا طاهر فرزند قدیم‌خان، ــ حیدرآباد دکن ۱۲۵۶ق، شاعر ایرانی. از ایلات ساکن شیراز بود. در جوانی نزد وصال شیرازی (ــ ۱۲۶۲ق) دانش و فنون ادبی فراگرفت و از اعضای انجمن ادبی او به‌شمار می‌آمد. به هند رفت و به درگاه مهاراجه چندولال، دیوان (نخست‌وزیر) ادب‌دوست دولت آصف‌جاهیان دکن در ۱۲۳۳ ــ ۱۲۵۹ق، راه یافت و مال و مکنت فراوان اندوخت. به‌تشویق او، چندولال هدایایی برای وصال فرستاد و وصال نیز قصایدی در مدح او گفته برایش ارسال می‌داشت. حتی چندولال، نیری را مأموریت داد تا به شیراز رود و وصال را به هند برد و وصال نیز تا بوشهر رفت، ولی پشیمان شد و به شیراز بازگشت، یا به‌روایتی اولیای دولت از رفتن وی به هند جلوگیری کردند. به هر تقدیر، نیری پس از مدتی به ایران بازگشت (ح۱۲۳۶ق) و نزدیک یک سال در ایران ماند و سپس، به‌رغم اصرار حسین‌علی میرزای فرمانفرما حاکم فارس (۱۲۱۴ ــ ۱۲۵۰ق)، بار دیگر به هند رفت و در حیدرآباد دکن، تختگاه آصف‌جاهیان، نشیمن گزید و تا مرگش در آن‌جا ماند. گفتنی است به‌نوشتهٔ محمدحسین رکن‌زادهٔ آدمیت در دانشمندان و سخن‌سرایان فارس که چندان درست نمی‌نماید، نیری در ۱۲۸۶ق در شیراز درگذشته است. نیری شاعری قصیده‌سرا بود و بیشتر قصایدش در استقبال از قصاید منوچهری و فرخی است. نسخه‌ای از دیوان نیری در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۲۲۰۱) نگه‌داری می‌شود که مجموعهٔ یک مثنوی و چندین قصیده است.

منابع: انجمنهای ادبی شیراز، ۱۷۶-۱۷۷؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۴۸؛ تذکرهٔ دلگشا، ۶۸۸-۷۰۶؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۹۵۳/۳-۱۹۵۴؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۷۵۹/۵-۷۶۰؛ الذریعه، ۱۲۴۲/۹؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۳۶۷-۳۶۹؛ طرائق‌الحقائق، ۳۷۰/۳-۳۷۱؛ فارسنامهٔ ناصری، ۱۰۸۷/۲؛ مجمع‌الفصحا، ۱۰۴۲/۶-۱۰۵۲، ۱۰۹۲، ۱۱۱۲؛ مرآت‌الفصاحه، ۶۷۶-۶۷۸؛ مصطبهٔ خراب، ۱۹۰-۱۹۲؛ مکارم‌الآثار، ۱۵۲۵/۵؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/345.

برزگر

نیک‌نام‌خان ← رضاقلی بیگ طبرستانی

نیه نراین (na.yah.na..rā.yan)، فرزند چین رای کهتری، معروف به سودهی، ز ۱۱۳۴ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم پرسرور یا پسرور در پنجاب بود و در دورهٔ فرخ‌سیر گورکانی (۱۱۲۴ــ۱۱۳۱ق) با سمت منشی در خدمت راجه‌محکم سینگ به سر می‌برد و در سفری به ماروار همراهش بود. از وی کتابی به نام گلشن اسرار به جا مانده که در ۱۱۳۴ق به انجام رسیده است و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ Or.2019 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. این کتاب تاریخ اساطیری هند بر پایهٔ چهار مأخذ راماین، مهابهارت، بهگوت و هری بنس است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۶۴/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۸۶؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 917.

برزگر

و

واثق نیشابوری (vā.seq-e.ney.šā.bu.ri)، میرزا حسن‌بیگ، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم نیشابور بود و در همان‌جا نیز برآمد. چنان که نصرآبادی می‌نویسد، واثق «طبعش شورانگیز و دل‌آویز بود و سودایی در سر داشت، چنان که تتبع سخنان ندیم باری خواجه عبدالله انصاری نموده، پاره‌ای فقرات نوشته، دلگیر شده به هند رفته، بعد از مراجعت در قمشه که ما بین شیراز و اصفهان است، فوت شد.» سرخوش نیز در کلمات‌الشعرا می‌گوید: «میرزا حسن‌بیگ واثق، فکر عالی داشت، در معنی‌یابی استاد بود، در اوایل جلوس عالمگیری (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) منصب گذاشته رخصت ولایت گرفت. یک دو مرتبه فقیر را با وی اتفاق صحبت افتاد. یک بیت تازهٔ مرا به خط من در بیاض خود نویسانید و مرا گفت... تحفه[ای] که از هند می‌برم این بیت برجستهٔ تست.» از سروده‌های واثق ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است. صاحب مخزن‌الغرائب از دو واثق یاد می‌کند؛ یکی زیر نام میرزا حسن‌بیگ واثق و دیگری زیر نام ملا واثق نیشابوری. به‌نظر می‌رسد این هر دو یکی باشند. نمونه‌ای از سخن او است: «هر خار خشک، ریشه به آب بقا رساند ــ حسرت هنوز نخل مرا آب می‌دهد.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۱/۴۴۸ـ۴۴۹؛ الذریعه، ۹/۱۲۴۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۳۱۱؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۲۵۵؛ شام غریبان، ۲۸۰ـ۲۸۱؛ شمع انجمن، ۵۲۲؛ صبح گلشن، ۵۷۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۳۵، شمارهٔ ۵۹؛ کاروان هند، ۲/۱۴۹۵ـ۱۴۹۶؛ کلمات‌الشعرا، ۱۲۲ـ۱۲۳؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۶۴۶، ۶۴۷؛ مطلع‌الشمس، ۳/۹۷۳؛ منتخب‌اللطایف، ۴۲۵.

جهان‌تاب

واجدعلی‌خان هوگلوی (vā.jed.a.li.xān-e.hu.ge.la.vi)، حکیم واجدعلی‌خان، ز۱۳۰۸ق، پزشک و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از مردم هوگلی در نزدیکی کلکته بود. پدرش بیست و هفت سال در خدمت نواب‌خان‌جهان‌خان خدمات دارالانشا را داشت و چون نواب از اوج افتاد به‌خدمت انگلیسی‌ها پرداخت. خود واجدعلی‌خان از پانزده سالگی به‌گشت‌وگذار در هند پرداخت و از جمله مدتی در اکبرآباد نشیمن گزید. به‌نوشتهٔ مؤلف تذکرهٔ روز روشن که می‌گوید واجد «در طب مهارتی کامل دارد و به استغنای مزاج از قید ملت و مذهب آزاد است.»، وی در هنگام تألیف این تذکره (۱۲۹۷ق) به‌هشتادسالگی رسیده بود و در حوالی شهر کویل نشیمن داشت. واجدعلی شعر نیز می‌سرود و واجد تخلص می‌کرد و نمونه‌هایی از اشعارش در روز روشن آمده است. آثارش: ۱ـ علم‌الابدان به‌فارسی (لکنو، ۱۸۹۰م)؛ ۲ـ شفاءالابدان به‌فارسی (لکنو، ۱۳۰۸ق) که در دیباچهٔ آن می‌گوید: «پس از نگارش علم‌الابدان که در پزشکی علمی بود و از مفرح‌القلوب شاه ارزانی برگزیده بودم، این یکی را در پزشکی عملی برای درمان تنگدستان، از داروهای دستیاب و ارزان و سودمند، به‌روش گزیدهٔ خود، در درمان بیماری‌های شایع روز ساختم»؛ ۳ـ مطلع‌العلوم و مجمع‌الفنون که آن‌را در ۱۲۶۱ق نوشته (هند، ۱۲۶۲ق، لکنو، ۱۲۸۳ق، ۱۳۱۳ق و ۱۸۶۶م، کانپور، ۱۳۰۶ق و آگره، ۱۸۲۶م) که به‌گفتهٔ خودش

چون دیده بوده آموزش نوآموزان در دبستان‌های فارسی رو به زبونی است برای رفع این خرابی این کتاب را در دو دفتر نوشته است: یک) **مطلع‌العلوم** در دانش‌های رایج روزگار در ۳۷ باب: ۱ـ حروف تهجی، مصادر و صرف زبان فارسی، ۲ـ ضرب‌المثل‌های فارسی، ۳ـ نصایح و اقوال حکما و حکایت‌های غریب، ۴ـ لطایف و ظرایف، ۵ـ فراست و قیافه‌شناسی، ۶ـ تاریخ و سیر، ۷ـ در علم اخلاق، ۸ـ تحریر مکاتبات و عرضه‌داشت و اسناد، ۹ـ کنایات و اصطلاحات فارسی، ۱۰ـ معانی، ۱۱ـ بیان، ۱۲ـ بدیع، ۱۳ـ عروض، ۱۴ـ قوافی، ۱۵ـ علم عقاید، ۱۶ـ علم فقه، ۱۷ـ تفسیر، ۱۸ـ علم حدیث، ۱۹ـ علم طریقت، ۲۰ـ طب، ۲۱ـ جغرافیه، ۲۲ـ حساب، ۲۳ـ هندسه، ۲۴ـ هیئت، ۲۵ـ جراثقیل، ۲۶ـ موسیقی، ۲۷ـ حکمت طبیعیات، ۲۸ـ منطق، ۲۹ـ مناظره، ۳۰ـ احکام نجوم، ۳۱ـ رمل، ۳۲ـ جفر، ۳۳ـ کیمیا، ۳۴ـ لیمیا، ۳۵ـ هیمیا، ۳۶ـ سیمیا و ۳۷ـ ریمیا. (دو) **مجمع‌الفنون** در هنرهای رایج روزگار، مانند تعبیر خواب، بیطاری اسب، ملاعبت (شطرنج)، جواهری (جواهرنامه)، فن مطبخیان، جراحی و تشریح، فن صید و شکار، فن کحالی، فن قابلگی زنان، فیلبانی، فن معلمان، ادیبان و اتالیقان (ادب‌آموزان)، فن قاریان، فن خطاطان، چابک‌سواران، فن کاشت‌کاران، فن طبع، فن ارباب رزم و اهل میدان، فن مصوران، فن تاجران، فن صرافان و ساهوران (کسانی که با اوراق بهادار کار می‌کنند)، فن زورمندان و پهلوانان، در شاهدبازان (آداب مصاحبت)، سیاق و محاسبان، نیل‌گران (رنگرزان)، فن مهرکنی، فن‌زمین‌داران، فن پتواریان (حسابداران زمینداران)، صنعت‌های عجیبه، فن حدادان (آهنگران)، فن مدادسازان (گونه‌ای چراغ‌سازی)، فن زنگارسازان، فن آتشبازان، فن غله‌فروشان، ظروف‌فروشان، رنگ کردن عاج، فن میناکاری، ساختن سفیداب، ساختن شنگرف، ساختن سریشم، صابونگران، زرگران، سنگتراشان.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۸۰/۳، ۴۸۸، ۶۲۰؛ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، ۱۲۸؛ حدیقة‌الشعراء، ۱۹۵۸/۳؛ الذریعه، ۱۲۴۶/۹؛ ۲۰۲/۱۴؛ ۲۲۵/۱۸؛ ۳۰/۲۰، ۲۲۶؛ ۱۵۶/۲۱؛ روز روشن، ۸۶۱-۸۶۲؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۳۲۸۳، ۳۵۵۹، ۴۷۹۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۲۰-۲۱، ۴۲۶-۴۲۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۰۱/۱، ۸۳۳؛

Dictionary of Indo-persian Literature, 608-609.

برزگر

واجدعلی‌شاه (vā.jed.a.li.šāh)، ابوالمنصور ناصرالدین سکندرجاه پادشاه عادل قیصر زمان محمد واجدعلی‌شاه فرزند امجدعلی‌شاه، ۱۰ ذوالقعدهٔ ۱۲۳۷ ـ ۳ محرم ۱۳۰۵ق / ۱۸۱۱ ـ ۱۸۸۷م، پادشاه اوده (۱۲۶۳ ـ ۱۲۷۲ق). پس از مرگ امجدعلی‌شاه، پسر ارشدش مصطفی علی حیدر، دیوانه خوانده شد و از پادشاهی محروم گردید و به جای او پسر دوم سلطان، واجدعلی، به‌شاهی برآمد (صفر ۱۲۶۳ق). در اوایل فرمانروایی واجدعلی‌شاه، امین‌الدوله نواب امدادحسین‌خان از مقام وزارت کناره گرفت (یا برکنار شد) و نواب علی‌نقی‌خان به وزارت اعظمی برگزیده شد. به گفتهٔ مؤلف بوستان اوده، با آمدن او «زمانه رنگ دیگر گرفت. کار و بار جهان از رونق افتاد، عدل و انصاف از این سلطنت مفارقت نمود، شیرازهٔ مملکت از هم گسیخت، سلطنت آمادهٔ رخصت شد [و] کدورت به دل‌ها جا گرفت.» در ۱۲۶۳ق / ۱۸۴۷م لرد هاردینگ (Hardinge) که فرماندار کل انگلیسی هند، از لکنو دیدار کرد به واجدعلی‌شاه هشدار داد که به انجام اصلاحاتی در دستگاه‌های لشکری، کشوری و قضایی بپردازد و از برکشیدن خوانندگان، نوازندگان و مردمان بی‌ارزش بسیاری که پیرامون شاه گردآمده بودند به مقامات و مناصب بلند، بپرهیزد. گفتنی است که واجدعلی‌شاه به عیش و عشرت بی‌اندازه راغب بود و بیشتر اوقاتش در همنشینی با زیبارویان و خوانندگان و نوازندگان می‌گذشت. به‌نوشتهٔ بوستان اوده، وی «از عنفوان شباب جان‌باختهٔ مؤانست دلربایان و دلدادهٔ مجالست خوبرویان بودند و در این هنگام میمنت فرجام و زمان مسرت اقتران که سریر پادشاهی از پای آن حضرت رفعت آسمانی یافت طائفه‌طائفه نازنینان رنگین‌ادا و جوق‌جوق مه‌جبینان سرودسرا به دارالخلافت [لکنو] فراهم آمده طرح سکونت انداختند... بالجمله بسیاری از این جماعت توبه‌شکن مطبوع خاطر اقدس افتاده داخل حرم‌سرای خلافت شدند و به خطاب مناسب و مواجب لایق اعزازی و افتخاری یافتند. چون به علم موسیقی هم استعدادی کامل داشتند و بسیاری کاملان این فن به خدمت والا مستعد بودند، بدین‌سبب بعد از انفراغ امور دولت اکثر اوقات مبارک به این شغل خطیر که غذای لطیف روح است... می‌گذرانیدند.» در این هنگام، در حالی که واجدعلی‌شاه غرق در شادخواری‌های بی‌حد و مرز خود بود، کشور را وزیرش علی‌نقی‌خان اداره می‌کرد. وی «کارهای

مملکت به‌دست بی‌جوهران و ناسپاسان‌داد و بزرگان قدیم‌الخدمت را از اعتبار و اقتدار برانداخت. بدین‌سبب، رخنهٔ عظیم در بنیان مملکت افتاد.» (بوستان اوده، ۱۶۲) لرد دالهاوسی (Dalhousie) که در ۱۸۴۸م به فرمانداری کل هند برگزیده شد مخالف وجود دولت‌های (نیمه)مستقل هندی بود و از این‌رو در ژانویهٔ ۱۸۴۹م / ۱۲۶۵ق به اسلیمن (Sleeman)، نمایندهٔ مقیم بریتانیا در دربار اوده، مأموریت داد تابه تحقیق دربارهٔ سوء ادارهٔ اوده بپردازد. اسلیمن در اول دسامبر ۱۸۴۹م / ۱۵ محرم ۱۲۶۶ق از لکنو بیرون آمد و در مدت سه ماه «تمام ملک اوده را گشته جاهای آباد و ویران و مردم آسود و پریشان همه به نظر درآورده کتابی مبسوط مشتمل بر خرابی‌های مملکت و شکایت وزیرالممالک و استدعای انتزاع سلطنت به کلکته فرستاد.» (بوستان اوده، ۱۶۳). در ۱۸۵۴م جیمز اوترم (Outram)، در مقام نمایندهٔ مقیم، جانشین اسلیمن در لکنو شد و او نیز نظر اسلیمن را تأیید کرد و از شورای شرکت هند شرقی انگلیس مأموریت یافت تا این کار را به انجام برساند. بدین‌ترتیب، مملکت اوده که از مدت‌ها پیش کاملاً زیر سیطره و سلطهٔ انگلیسی‌ها بود و تنها استقلالی اسمی داشت رسماً به قلمرو شرکت هند شرقی انگلیس منظم گردید (۱۲۷۲ق) و مستمری سالیانه‌ای برابر دوازده لک (هر لک = ۱۰۰۰۰۰ روپیه) برای واجدعلی‌شاه تعیین شد. واجدعلی‌شاه در برابر این رویداد هیچ‌گونه ایستادگی نشان نداد و هواداران خود را نیز از هرگونه اقدام نظامی برحذر داشت و خود را تنها بدین دلخوش کرد که «به‌سمت لندن انتهاض الویهٔ دولت نموده با علیه حضرت ملکه رفیع‌الدرجات [یعنی ملکهٔ انگلستان] حصول ملازمت فرمایند و التماس مطلب و استدعای استرداد مملکت نمایند، اغلب که نقد مدعا به‌دست آید و صورت مراد جلوهٔ ظهور گیرد.» (بوستان اوده، ۱۶۴). وی در پنجم رجب ۱۲۷۲ق / سوم مارس ۱۸۵۶م لکنو را ترک گفت و به کلکته رفت و در میتا برج آن شهر رحل اقامت افکند. در کلکته، به‌دلیل بیماری یا به‌خواهش برخی مقربان درگاهش، بر آن شد که به تن خود به‌لندن نرود، و در عوض، هیأتی شامل مادر خود «ملکهٔ کشور» و برادر خود «میرزا سکندر حشمت مخاطب به جنرل صاحب»، و «مرزا ولی‌عهد بهادر» و مسیح‌الدین‌خان کاکوروی را برای درخواست استرداد پادشاهی به آن کشور بفرستد. در ۱۸۵۷م که در سراسر هند سپاهیان و مردم بر انگلیسی‌ها بشوریدند، شورشیان مدتی کوتاه بر لکنو استیلا یافتند و میرزا برجیس قدر، پسر یازده / پنج‌سالهٔ واجدعلی‌شاه، را به شاهی برداشتند (ژوئیهٔ ۱۸۵۷م / ذوالقعدهٔ ۱۲۷۳ق) و مادرش حضرت محل را به نیابت سلطنت و برخی از صاحب‌منصبان باتجربهٔ پیشین، مانند شرف‌الدوله را به ادارهٔ امور گماشتند. انگلیسی‌ها پس از حدود یازده ماه، در نوزدهم ژوئن ۱۸۵۸م / هفتم ذوالحجهٔ ۱۲۷۴ق، شورشیان را از لکنو بیرون راندند و حضرت محل و برجیس قدر به نپال گریختند. در این دورهٔ شورش، انگلیسی‌ها واجدعلی‌شاه را، از بیم آن‌که مبادا با شورشیان پیوندی برقرار سازد، در دژ ویلیام فورت کلکته زندانی کردند (۱۵ شوال ۱۲۷۳ق)، اما پس از پایان شورش وی را باز به متیابرج که واجدعلی‌شاه، در آن‌جا از آزادی و آسایش بیشتر برخوردار بود، انتقال دادند. هیأتی که واجدعلی‌شاه به انگلستان فرستاده بود، گرچه توانست با ملکه دیدار کند و همدلی برخی نمایندگان مجلس را به دست آورد، ولی در نهایت، از یک سو به‌خاطر اختلاف‌نظری که میان «ولی‌عهد بهادر و بعضی مصاحبان پست‌فطرت با جنرل صاحب و مولوی مسیح‌الدین‌خان کاکوروی که سفیر حضرت پادشاه و مختار کل در این سفر بود» (بوستان اوده، ۱۸۲) پیش آمد و از سوی دیگر در نتیجهٔ شورش مردم هند، در مأموریت خود ناکام ماند و از راه فرانسه «عازم اماکن متبرکه» شدند. ملکهٔ کشور و میرزا سکندر حشمت در فرانسه درگذشتند و میرزا ولی‌عهد به لندن بازآمد و پس از پایان شورش به هند بازگشت و به پدر خود در کلکته پیوست. واجدعلی‌شاه، پس از برکناری از پادشاهی، مگر مدتی کوتاه که در دژ ویلیام فورت خانه‌بند بود، بقیهٔ زندگی خود را در متیابرج با آسودگی به سر برد و با گرفتن مستمری از انگلیسی‌ها، همچون گذشته، شاهانه می‌زیست و با این‌که دیگر قلمرو و مملکتی را صاحب نبود دستگاه شاهی گذشته را به گونه‌ای نگه‌داشته بود. به نوشتهٔ بوستان اوده، «با وجودی که از وقت انتزاع سلطنت هیچ واسطه از ملک و مال به آن حضرت نمانده بود، لیکن به پاس شکوه شاهی و تقاضای همت پادشاهی بسیاری بندگان قدیم و جدید را در هر صیغه و محکمه‌جات به دستور قدیم بر عهده‌های مختلف، مثل وزارت و دیوانی و بخشی‌الملکی و سفارت و داروغگی و منشی‌الملوکی و عرض‌بیگی و همچنین بسیاری کارها متعین داشته بودند و اوقات شریف خود را گاهی به‌مشاغل علمی و گاهی به تفرج حدایق و باغات می‌گذرانیدند و بیش از پیش به صحبت نازنینان گلعذار و پری‌رویان نادره‌گفتار که در این حالت غریب‌الوطنی هم، علاوهٔ محلات سابقه [زنان پیشین]، سه‌صد داخل

حرم‌سرای خلافت کرده بودند... شب را به روز و روز را به شب می‌آوردند و اصلاً پروای انجام کار نکرده متوجه اصلاح احوال برای ذات مقدس یا برای اولاد عزیز نمی‌شدند.» وی سرانجام در کلکته درگذشت و پیکرش را در امامبارهٔ سبطین‌آباد «که اندر میان حلقهٔ متیابرج تعمیر ساختهٔ آن حضرت است» به خاک سپردند. واجدعلی‌شاه، همانند پیشینیان خود، بناها و عمارات زیبایی در لکنو برآورد. وی، در دورهٔ شاهزادگی، کاخ زیبایی برای همسرش بیگم سکندر محل ساخت و آن را سکندرباغ نامید. پس از جلوس نیز آرامگاهی بر خاک‌جای پدرش در حضرت‌گنج ساخت. اما جالب‌ترین و پرشکوه‌ترین یادگار او مجموعهٔ کاخ‌های معروف به قیصرباغ است که در سال دوم پادشاهی به ساختن آن آغاز کرد و آن‌را در سه سال به‌پایان برد و بدین‌ترتیب «عمارتی تعمیر یافت [ساخته شد] که در خوبی و خوش‌اسلوبی و رنگ‌آمیزی مثل وی کم نشان می‌دهد. بعد اتمام آن به آرایش این عمارت متوجه گردیده از پرده‌های زردوزی و فرش‌های مخملی و سقف‌های رنگین و تصاویر دلفریب و شیشه‌های گران آزر و دیگر اشیای رنگارنگ نمونهٔ بوستان جنت نموده رونقی بی‌اندازه بخشیدند و میلهٔ عظیم در آن عمارت قرار داده و خود به‌صورت جوگی درآمده و لباس شنگرفی دربرکرده با پری‌رویان و دلربایان مشغول به عیش و نشاط گشتند و تمامی ارکان سلطنت و اعیان مملکت و خرد و بزرگ شهر به حسب فرمان واجب‌الاذعان لباس شنگرفی پوشیده به تماشای این حسن جمشیدی حظی وافر برداشتند.» (بوستان اوده، ۱۵۴). در دورهٔ او همچنین زیارتگاه تازه‌ای به نام کاظمین بنا نهاده شد. این زیارتگاه را هندوی نومسلمانی به نام جگن‌ناته برآورد. وی در دورهٔ امجدعلی‌شاه اسلام آورد و غلام‌رضا نام گرفت و مراتب ترقی را در دستگاه حکومتی اوده به سرعت پیمود و به لقب شرف‌الدوله مخاطب گشت. کاظمین نخستین بنایی است که به تقلید از مقابر امام موسی کاظم و امام محمد تقی در لکنو ساخته شد (۱۲۶۹ق / ۱۸۵۲م). واجدعلی‌شاه همیشه، چه در دورهٔ پادشاهی در لکنو و چه پس از آن در کلکته، لشکری از علما و فضلا و شعرا و خوش‌نویسان و مصوران و طبیبان و ارباب نغمه و نشاط و ملازمان دیگر به همراه داشت. از اردوسرایان یا فارسی‌گویان نامی دورهٔ او می‌توان از نواب محمدخان رند، تدبیرالدوله منشی مظفرعلی‌خان بهادر اسیر، آفتاب‌الدوله خواجه اسدالله قلق، شیخ غلام‌حیدر صغیر، راجه جواله / جوالا پرشاد، متخلص به وقار، امیرالانشای دربار واجدعلی‌شاه، اصغرعلی‌خان نسیم دهلوی، منشی دیاکرشن ریحان لکنویی، منشی میرزا سلامت‌علی دبیر لکنویی، میرببرعلی انیس، منشی فضل رسول واسطی، عارف‌علی‌شاه عارف خراسانی (ــ ۱۲۸۸ق)، منشی نظیرحسن اوج، حکیم عابدعلی کوثر خیرآبادی، محمدصادق‌خان اختر هوگلوی (۱۲۰۱ ــ ۱۲۷۵ق) شیوپردهان مهاراجه جی گوپال‌سنگه ثاقب، راجه جیالال بهادر گلشن، منشی گردهاری‌لال اسد، منشی ظهور حسن ظهور، راجه الفت‌رای بهادر الفت لکنویی، راجه گنگاپرشاد بدر لکنویی، خیالی رام خیالی لکنویی، رام بنسی دهر سروری لکنویی، دولت‌رای شوق لکنویی، منشی موهن‌لال نیاز لکنویی، امیر مینایی و دیگران یاد کرد. نواب محمد امیرعلی‌خان بهادر (۱۸۱۰ ــ ۱۸۷۹م)، مؤلف امیرنامه، وزیرنامه و تواریخ فارسی دیگر نیز در هنگام اقامت واجدعلی‌شاه در کلکته به درگاه او راه یافت و از او به لقب وزیرالسلطان مخاطب و به «وزارت و مدارالمهامی» او برگزیده شد. محمدرضای نجم طباطبایی هم نغمهٔ عندلیب خود را در ۱۲۶۱ق به نام واجدعلی‌شاه نوشته است. خود واجدعلی‌شاه نیز در نظم و نثر فارسی و به‌ویژه در اردو، دست داشت و اختر تخلص می‌کرد. به نوشتهٔ صبح گلشن «دستور واجدی در سیاسة‌المدن و ارشاد خاقانی در عروض و صوت‌المبارک در موسیقی و دواوین سته [شش دیوان با عنوان شیوع‌فیض، قمر مضمون، سخن اشرف، گلدستهٔ عاشقان، ماه ملک و نظم ناهور] و مثنویات متعدده از تصنیفات آن خاتم‌السلاطین‌است و کلام موزونش در فارسی و اردو متین و دلنشین.» وی حامی و صاحب‌نظر بزرگ موسیقی بود و اثرش صوت‌المبارک (لکنو، ۱۸۵۳م) اثری معتبر در این زمینه به‌شمار می‌آید. مثنوی اردوی حزن اختر او، در شرح زندگی‌اش و بدرفتاری فرمانروایان هند با او، نیز در ۱۹۲۲م در لکنو به‌چاپ رسیده است. الموازنة بین‌العقل والنفس وی، که به‌فارسی است، هم در لکنو چاپ شده است. به واجدعلی‌شاه همچنین یک فرهنگ به نام ملاذالکلمات / لغت هفت زبان منسوب است (کلکته، ۱۲۹۳ق). نسخه‌ای از اثر منثور فارسی پری‌خانه / عشق‌نامهٔ واجدعلی‌شاه (نوشته در ۱۲۶۵ق / ۱۸۴۹م) که در داستان عشق‌ها و سوانح او است در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود. این اثر دوبار به اردو برگردانیده شده است، یک‌بار به دست مرزا فداعلی خنجر لکنویی با عنوان محل خانهٔ شاهی (لکنو، ۱۳۳۶ق) و بار دیگر به دست تحسین سروری با عنوان پری‌خانه (کراچی، ۱۳۷۷ق). از

دیگر آثارش: ۱ــ رسالهٔ ذات یقین به‌اردو؛ ۲ــ دیوان مبارک (کلکته، ۱۲۷۱ق) که مجموعهٔ سروده‌های اردوی او است؛ ۳ــ قصائد مبارک که مجموعهٔ قصاید اردو و فارسی وی است (کلکته، ۱۲۷۸ق)؛ ۴ــ قمر مضمون که مجموعهٔ مراثی و غزل‌های اردوی او است (کلکته، ۱۲۸۱ق)؛ ۵ــ مثنوی دریای تعشق به‌اردو (کانپور، ۱۸۸۵م)؛ ۶ــ مثنوی بحر الفت به‌اردو (چاپ شده)؛ ۷ــ دیوان ثالث به‌اردو (چاپ شده)؛ ۸ــ کاکل پریشان / نظم نامور به‌اردو (کلکته، ۱۲۸۷ق)؛ ۹ــ هیبت حیدری که ترجمهٔ اردوی منظوم حملهٔ حیدری در قالب مثنوی است (کلکته، ۱۲۹۲ق)؛ ۱۰ــ تاریخ ممتاز به‌اردو که مجموعهٔ نامه‌های واجدعلی‌شاه به بیگم اکلیل‌محل است (لاهور، ۱۹۵۲م)؛ ۱۱ــ ناجو به‌اردو در موسیقی هندی (کلکته، ۱۲۸۶ق)؛ ۱۲ــ ایمان به‌اردو که مجموعهٔ صد و هجده سلام و چند رباعی است (کلکته، ۱۳۰۱ق)؛ ۱۳ــ توشهٔ امام به‌نظم اردو (کلکته، ۱۲۹۹ق)؛ ۱۴ــ ریاض‌القلوب به‌نثر اردوی آمیخته به‌نظم که برگردان حیات‌القلوب علامهٔ مجلسی (ــ ۱۱۱۱ق) است. این اثر در ۱۲۹۸ق نوشته شده ودر ۱۳۰۲ق در کلکته به‌چاپ رسیده است؛ ۱۵ــ مثنوی دُلهن به‌اردو؛ ۱۶ــ نصایح اختری؛ ۱۷ــ صحیفهٔ سلطانی که مجموعهٔ ادعیه و آیات قرآنی است؛ ۱۸ــ دستور واجدی در سیاست مدن؛ ۱۹ــ جوهر عروض در عروض؛ ۲۰ــ ارشاد خاقانی در عروض؛ ۲۱ــ خلاصة‌المصائب به‌اردو در مصائب امام حسین(ع) و یارانش در کربلا (لکنو، ۱۸۸۶م).

منابع: اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۲/۵۵۸-۵۶۱؛ امامیه مصنفین، ۱/۱۵۳، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۲۹، ۳۹۴، ۴۱۰، ۴۲۷؛ ۲/۵۹، ۸۶، ۹۱، ۱۶۹، ۴۳۵، ۴۹۵، ۴۸۲، ۴۹۱، ۵۹۶، ۶۲۷، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۸۱؛ بوستان اوده، ۱۳۷-۲۷۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/۱۷، ۱۸، ۷۲، ۹۸، ۱۵۲، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۵۲، ۳۰۱، ۳۲۵-۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۵۳۷، ۵۳۸، ۶۰۳، ۶۱۱؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، حصهٔ نظم، ۲۹۲-۳۰۵؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۴۱، ۲۰۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۲۶۳، ۳۸۲-۳۸۳؛ تشیع در هند، ۱۸۳-۱۸۵؛ خوش معرکهٔ زیبا، ۱/۴۸۶-۴۸۷؛ الذریعه، ۶/۳۹۷-۳۹۸؛ ۲۳/۲۲۰؛ سخن شعرا، ۱، ۱۶؛ صبح گلشن، ۱۹-۲۰، ۳۲، ۵۷، ۹۷، ۱۵۸، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۲۷، ۵۷۰؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۳۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵/۴۳۸؛ ۸/۱۳۵۶؛ ۱۰/۶۰۱؛ ۱۱/۱۰۱۸، ۱۰۱۹؛ ۱۳/۲۴۴۰، ۲۷۲۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۵۸۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۳۶۴؛ مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، ۲/۲۵۹-۲۶۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵/۶۷۶؛ دکتر غلام‌محمد، «اوضاع سیاسی و ادبی در دربار سلاطین اوده ـ هند»، آشنا، سال پنجم، شمارهٔ ۲۵ (مهر و آبان ۱۳۷۴ش)، ص ۸۰؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 609; *A Socio-intellectual History of Isna' Asharí shí' ísm in India*, 1/85-88.

برزگر

واجد هوگلوی، حکیم واجدعلی‌خان ← واجدعلی‌خان هوگلوی

واحد بلگرامی، واحد فرزند سید محمداشرف حسینی ← ذوقی بلگرامی

وارد شاه‌جهان‌آبادی (vā.red-e.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، محمد شفیع فرزند محمدشریف تهرانی، ۱۰۷۰ق ــ، شاعر و تاریخ‌نگار ایرانی. آن‌چه تذکره‌نویسان در شرح زندگانی وارد نوشته‌اند، با یکدیگر ناهمخوان است. صبا در روز روشن می‌نویسد: «محمدشفیع، خلف محمدشریف تهرانی‌ست. اجدادش از خدام آستان مزار امامزادهٔ عبدالعظیم بودند. هنگامی که عالمگیر پادشاه [۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق] ملاسلیم تهرانی را طلب فرمود، محمدشفیع که شاگرد رشیدش بود، همراه ملای مذکور به هندوستان رسید و در بندر سورت از ملا جدایی گزید و از آن‌جا به حیدرآباد به عهد فرمانروایی عبدالله قطب‌شاه [۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق] آمده، قیام کرد. بعد از آن در دهلی وارد شده به ملازمان بهادرشاه [۱۱۱۸ ــ ۱۱۲۴ق] خلف عالمگیر پادشاه انسلاک یافت. آخر کار بر دنیای دنی پشت‌پا زده، خرقهٔ ترک و تجرید به‌بر کشید.» اما شفیق اورنگ‌آبادی که در شام غریبان از وی با نام وارد، شاه‌محمد شفیع نگینی (منسوب به نگینه نزدیک سنبهل) یاد کرده است، می‌گوید که «محمد شفیع نگینی هر چند وارد تخلص دارد، اما از واردان هند نیست، بلکه هندوستان را است؛ اما درین ایام مرآت واردات نام تألیف او به‌نظر درآمد و بعضی مطالب از کتاب او درین صحیفه آورده شد. لهذا به تحریر او ادای حق به عمل آمد. اصلش از تهران است. آبای او به خادمی درگاه امامزاده عبدالعظیم واقع تهران قیام داشتند. پدرش محمدشریف از تهران به‌هند آمد و در ملک نوکران شاه‌عالم بهادرشاه منسلک گردید و بعد چندی به حکومت نگینه رسید.

وارد شاهجهان‌آبادی

در آن‌جا شاه‌محمد شفیع سال هزار و هفتاد متولد شد. والد او در سال هزار و صد و هفده درگذشت. شاه‌محمد شفیع چندی به ملازمت عظیم‌الشأن بن شاه عالم به سر برد و به منصبی امتیاز یافت. آخر ترک منصب کرده، قدم در کوچهٔ درویشی گذاشت و مردم بسیاری را در حلقهٔ ارادت خود کشید و قریب بیست سال در رفاقت بیرم‌خان خلف روح‌الله‌خان عالمگیری به سر برد و به دولت خبرگیری او آسوده حال می‌گذرانید. مرآت واردات تألیف او در دو جلد است. جلد اول در سلاطین تیموریهٔ هند از فردوس مکان بابر پادشاه تا فردوس آرامگاه محمدشاه و مجلد دوم در احوال فقرا و شعرا و ختم این کتاب در هزار و صد و چهل و دو به‌وقوع آمد.» یگانه راه پی بردن به شناختی نسبتاً روشن از زندگانی وارد، همانا بررسی آثار به‌جا مانده از وی و به‌ویژه تاریخ تدوین آن‌ها است، زیرا وارد در مرآت واردات که بدان تاریخ چغتایی نیز گویند، تاریخ پادشاهان تیموری را تا ۱۱۴۶ق بررسیده است. یا در کتاب دیگر او با نام تاریخ تاریخ نادرشاهی / نادرنامه (این‌نام را بنیاد فرهنگ ایران به ابتکار خود برگزیده، زیرا در هیچ‌جای نسخهٔ دست‌نویس این اثر به‌نام آن اشارتی نرفته است.) وقتی وارد از تسخیر بلخ به‌دست تهماسب قلی‌خان جلایر و رضاقلی میرزا سخن می‌گوید، می‌نویسد: «نوعی گروه ازبکیه را از آن ملک اخراج فرمودند که تا امروز که سنهٔ هزار و یک‌صد و پنجاه و شش است، از ابتدای سنهٔ هزار و یک‌صد و چهل و نه آن‌حضرت، احدی را یارای دخول شهر بلخ یا تماشای سواد بلدهٔ مذکور به خاطر از دور نمی‌گذرد.» وارد باز هم از این تاریخ در کتاب خود یاد کرده است. بنابراین، می‌توان گفت سخن صبا در روز روشن به کلی نادرست است، زیرا اگر وارد شاگرد سلیم تهرانی بوده و به همراه او به هند رفته باشد (سلیم تهرانی در ۱۰۱۴ق به شبه‌قاره کوچید) حتی اگر وارد در این سفر ده سال بیشتر نداشت، پس او به هنگام تدوین تاریخ نادرشاهی، یک‌صد و بیست و پنج سال داشته است که دور از ذهن به نظر می‌رسد. گمان می‌رود سخن آنانی که تولد وارد را در هندوستان دانسته و پدر وارد را همسفر سلیم تهرانی به هند دانسته‌اند، بیشتر با واقعیت همخوان است. روی‌هم‌رفته، چنین برمی‌آید که وارد از ایرانیان مقیم هند بوده و در خدمت بزرگان ایرانی که مصدر امور مهم در دربار پادشاهان هند بوده‌اند، به سر می‌برده است و چنان که خود نیز می‌گوید و هم به‌فرمان آنان از جمله «خان سراپا فضل و احسان، مشفق احوال دردمندان، نواب عالی‌جناب انتخاب امیر گردون‌مآب، جان خوبی، نواب بیرم‌خان بن روح‌الله‌خان بن خلیل‌الله‌خان بن میرمیران نعمت‌اللهی» به تدوین کتاب نادرشاهی پرداخته است. وارد در چند جای این اثر از کتاب دیگر خود با نام مرآت صادقی / مرآت صادقین نیز نام برده که آن‌را هم به نام میرزا محمدصادق، معروف به نواب بیرم‌خان (۱۱۵۹ق) نوشته است؛ چنان که پس از بیان شمه‌ای از تلاش‌های نادر به هنگام انصراف از خدمت ملک محمود سیستانی می‌نویسد: «و مفصل این مجمل در تاریخ مرآت صادقی که متمم دو جلد تاریخ فرشته، تألیف این رقم‌سنج صفحه هیچ‌مدانی است، مندرج است از این راه در این مکان به همین قدر احوال اکتفا نمود.» و دگر بار که از سبب تأخیر در تألیف کتاب سخن می‌راند، چنین می‌گوید: «لیکن در سنهٔ هزار و یک‌صد و پنجاه و شش روز یکشنبه آخر ماه جمادی‌الثانی باز به‌موجب تکلیف خان سراپا فضل و احسان... که در نخست احوال باعث تحریر و ترقیم تاریخ مرآت الصادقین متمم تاریخ فرشته، ذات خجسته صفات آن والادودمان است باز مکلف تسوید اتمام تاریخ مذکور بر اقبال مآل شاهنشاه خورشید کلاه گردون بارگاه نادرشاه ظل الله و خلدالله ملکه و دولته و عمره باید گردانید.» نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر با نام مرآة صادقی به‌شمارهٔ ۴۱۴ در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ نگه‌داری می‌شود. وارد شاعری صاحب دیوان بود و در شعرهایش نیز به نام خود تخلص می‌کرد. شماری از سروده‌های این دیوان چهار مثنوی بدین شرح است: ۱ــ گلستان نیرنگ، که آن را در برابر خسرو و شیرین نظامی سروده است؛ ۲ــ مرآت فرخی که بر وزن شاهنامه است؛ ۳ــ چمن دینار که آن را به تقلید از مخزن‌الاسرار نظامی سروده است؛ ۴ــ ساقی‌نامه.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۷۵/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان هند، ۲۰۲/۳، ۲۰۳، ۵۵۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۷۸۶/۲-۷۸۷؛ تاریخ نادرشاهی، مقدمه؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۹؛ الذریعه، ۱۲۴۵/۹؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۲۵/۱؛ روز روشن، ۸۶۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۹۷؛ سفینهٔ هندی، ۲۳۳؛ شام غریبان، ۲۸۱؛ شمع انجمن، ۵۲۲؛ کاروان هند، ۱۵۸۱/۲-۱۵۸۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۵۷/۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۹/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۴۳/۲-۱۳۴۴؛ ۲۲۷۷/۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/275-276; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum & library*, 1/371-372; *Catalogue*

of the Persian, Turkish & pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, 1/416; *Mughals in India,* 486; *Persian Literature.* C.A.Storey, 1/611; 2,826.

جهان‌تاب

وارستهٔ چگنی رازی (vā.ras.te-ye.ča.ga.ni-ye.rā.zi)، امام‌قلی‌بیگ، معروف به ملا وارسته، ــ اصفهان ۱۰۷۵ق، شاعر ایرانی. در ری زاده شد و از سرکردگان ایل چگنی بود. در روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) به هند کوچید و سی سال در آن دیار به سر برد. در بازگشت از هند چندی در قندهار به سر برد و اوتارخان، ملقب به ذوالفقارخان، فاتح و بیگلربیگی قندهار را مدح گفت. پس از آن در اصفهان به دربار شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷ق) پیوست، اما در آن‌جا نیز قرار نیافت و پس از چندی رهسپار یزد شد. در ۱۰۷۳ق به اصفهان بازگشت و سرانجام در همان‌جا دیده بر جهان فرو بست و پیکرش را در کنار امامزاده شاهزاده اسماعیل به خاک سپردند. به‌گفتهٔ نصرآبادی در سال‌هایی که وارسته در اصفهان به سر می‌برد از راه دلالی هیزم و زغال گذران زندگی می‌کرد. میان وارسته و میرزا مظفر ترکه که نیز شاعر بود «خشونتی واقع شد» و وارسته «زبان به هجو او گشوده [و] مثنوی پرزور نمکینی در آن باب گفته» است. در هجو محمدقلی سلیم تهرانی نیز شعری گفته که این بیت از آن مانده است: «دخلی که نکردی به کلام‌الله است ــ بیتی که نبرده‌ای تو بیت‌الله است.» ولی قلی بیگ شاملو که دیوان وارسته را دیده بود شمار ابیات آن را بیست‌هزار گفته است، اما از آن بیست‌هزار بیت تنها ابیاتی پراگنده مانده است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۹۴/۱؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۰۵؛ تذکرةالقبور، ۵۲۷؛ تذکرهٔ نصرآبادی، چاپ محسن ناجی نصرآبادی، ۴۷۶/۱-۴۷۷؛ روز روشن، ۸۶۳-۸۶۴؛ ریحانةالادب، ۲۸۷/۶؛ شام غریبان، ۲۷۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۲۷؛ شمارهٔ ۷۷؛ قصص‌الخاقانی، ۱۱۴/۲-۱۱۶؛ کاروان هند، ۱۴۹۷/۲-۱۵۰۰؛ نشتر عشق، ۱۷۲۰/۵؛ نگارستان سخن، ۱۳۹.

رسولی

وارستهٔ دهلوی (vā.ras.te.ye.deh.la.vi)، نواب حفیظ‌الله‌خان، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از یاری نواب عبدالصمدخان سیف‌الدوله (۱۱۲۵ ــ ۱۱۵۰ق) برخوردار بود و به نوشتهٔ مؤلف تذکرهٔ شعرای کشمیر «هنگامی که نواب عبدالصمدخان سیف‌الدوله برای تأدیب مفسدان کشمیر بهشت نظیر آمده، با او چندی در آن‌جا بود، باز وقت مراجعت با او همپا شده روانهٔ دربار معلی گشت.» (تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۹۹) جز این دربارهٔ زندگانی او آگاهی در دست نیست. گویا وارسته در مجالس و محافل شعرخوانی شعر دیگران را نقد نیز می‌کرده است. اصلح می‌نویسد: «شعر صاحب‌دماغان مجلس سخنوری را از قید بی‌دماغی وامی‌رهاند و در انجمن انشراح و تفرج می‌نشاند.» نمونه‌ای از شعرهای او است: «پیچید ز بس آتش او در جگر من ــ آیینه شود آب روان از نظر من.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۹۹؛ الذریعه، ۱۲۴۸/۹؛ صبح گلشن، ۵۸۰؛ مخزن‌الغرائب، ۶۷۰/۵.

شریفی

وارستهٔ کشمیری (vā.ras.te-ye.kaš.mi.ri)، بیربل کاچرو، سرینگر ۱۸۰۵ ــ همان‌جان ۱۸۷۵م / ح۱۲۲۰ ــ ۱۲۹۲ق، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. فرزند دیارام خوشدل کشمیری بود و خانواده‌اش در دورهٔ حکومت افغان‌ها (۱۷۵۴ ــ ۱۸۱۹م) و سیک‌ها (۱۸۱۹ ــ ۱۸۴۸م) بر کشمیر نزد فضلا و امرای آن سرزمین آوازهٔ فراوان داشت. خود وی در فارسی بسیار ماهر بود و غزل را به‌صورت‌های بی‌نقطه، بانقطه، چارپاره و مانند آن‌ها می‌سرود. از سروده‌های او مثنوی ستی‌نامه / سوز و گداز در ۱۶۶بیت در داستان ستی (خودسوزی) زنی هندو است که در کشمیر خود را با جسد شوهرش به آتش سپرده است. این مثنوی در تذکرهٔ شعرای کشمیر راشدی و نیز در پارسی‌سرایان کشمیر دکتر گ.ل.تیکو به‌چاپ رسیده است. در برخی منابع تاریخ تولد و مرگ او را به‌ترتیب ۱۷۹۵ و ۱۸۶۵م / ۱۲۸۲ق آورده‌اند. از آثارش: ۱ــ دیوان اشعار از ستی‌نامه، مثنوی در تعریف کشمیر، غزلیات، رباعیات، و جز آن‌ها؛ ۲ــ مجمع‌التواریخ / مجموع‌التواریخ (نسخه‌های گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شماره‌های ۳۱۳۴/۱۲۹ و ۱۰۱۹ / ۴۰۷۱) در تاریخ کشمیر، از آغاز تا روزگار تألیف. وارسته تألیف این اثر را در ۱۲۵۱ق / ۱۸۳۵م آغاز کرد و در ۱۲۶۲ق / ۱۸۴۶م به‌انجام رسانید. این اثر به‌ویژه دربارهٔ تاریخ کشمیر در دورهٔ سیک ها، که وارسته خود شاهد رویدادهای آن بوده است، ارزش و اهمیت دارد؛ ۳ــ ترجمهٔ فارسی مهاشوپران.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۲۸، ۱۶۶، ۱۷۸؛ پارسی‌سرایان

کشمیر، ۱۷۳ـ۱۸۳؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۳۶۷/۲ـ۳۶۹؛ ۳۲۲/۵؛ تذکرۀ شعرای کشمیر، ۱۶۴۱/۴ـ۱۶۵۲؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورۀ تیموریان، ۲۱۸ـ۲۲۴؛ راج ترنگینی، ۲۷ـ۲۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۵۵/۸؛ ۵۷۱/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۹۴/۶؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۳۳۵/۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 139; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/685; *Persian Literature in Kashmir '1339-1846'*, 160, 161, 168, 195, 215, 225-233.

برزگر

وارستۀ لاهوری (vā.ras.te-ye.lā.hu.ri)، سیالکوتی مل، ـ ۱۱۸۰ق، ادیب، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در سیالکوت از نواحی لاهور به دنیا آمد. در شعر شاگرد میرمحمد علی سیالکوتی (ـ ۱۱۵۰ق) بود و با حزین لاهیجی (ـ ۱۱۸۰ / ۱۱۸۱ / ۱۱۸۳ق) دوستی داشت. به‌نوشتۀ بهگوان داس هندی، وارسته «در نظم ونثر ماهر بود، به عروض و قافیه و اصطلاحات و لغت باخبر، چنان‌چه درین فن تألیفی دارد، و شعر هم خوب می‌گفت.» در پایانی زندگی به دیر غازی‌خان (ایالت مرزی پاکستان) کوچید و در همان‌جا درگذشت. میرزا محمدحسن / حسین فقیر دهلوی (ـ ۱۲۳۲ / ۱۲۴۰ق) نوۀ او بود. از آثارش: فرهنگ مصطلحات‌الشعرا* در محاورات و اصطلاحات زبان فارسی که آن را در ۱۱۴۹ق تألیف کرد (تهران، ۱۳۶۴ش)؛ مطلع‌السعدین* در فن انشا و شعر که در ۱۱۶۸ق به پیروی از حدائق‌السحر رشید وطواط نوشته شده است (کانپور، ۱۸۸۱م)؛ صفات کائنات در ادبیات / عجایب و غرایب که نمونه‌هایی از نوشته‌های نویسندگان معروف فارسی‌زبان هند است (لکنو، ۱۲۹۵ق)؛ چنگ رنگارنگ که گزیده‌ای از اشعار شعرای معروف است؛ جواب شافی / رجم‌الشیاطین در پاسخ به تنبیه‌الغافلین سراج‌الدین علیخان آرزو (ـ ۱۱۶۹ق)؛ تذکرة‌الشعرا.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۲۸ـ۱۵۰؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۵۰/۳ـ۶۶؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۰۷/۱ـ۴۱۰؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۷۰ـ۱۷۱؛ تذکرۀ بینظیر، ۵؛ تذکرۀ شعرای پنجاب، ۳۸۰ـ۳۸۱؛ الذریعه، ۱۲۴۸/۹؛ ریحانة‌الادب، ۲۸۶/۶ـ۲۸۷؛ سفینۀ هندی، ۲۳۶؛ صبح گلشن، ۵۸۰؛ فرهنگ مصطلحات‌الشعرا، مقدمه؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۵۸ـ۱۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۲۸/۵؛ ۱۱۲۰/۸ـ۱۱۲۱؛ فهرستوارۀ کتابهای فارسی، ۱۸۷۹/۳؛ گل رعنا، ۱۶۹ـ۱۷۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۷۴/۳ـ۳۷۵؛ نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، ۶۹؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 616-617; *Mughals in India*, 486.

رسولی

واسطی، میر عبدالجلیل ← عبدالجلیل بلگرامی

واصف کشمیری (va.sef-e.kaš.mi.ri)، مولوی سید حسین‌شاه، ـ ۱۲۸۵ق، دانشمند دینی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. بخاری‌تبار بود و در کشمیر به دنیا آمد و پرورش یافت. علوم متداول را نزد استادان روزگارش فراگرفت و تحصیلات تکمیلی را نزد مولوی عنایت‌احمد کاکوروی (ـ ۱۲۷۹ق) از مردم قصبۀ دیوه از توابع لکنو، که در کانپور به‌تدریس اشتغال داشت به انجام رسانید و سپس خود در مدرسۀ فیض عام درکانپور مدتی دراز به تدریس پرداخت. آن‌گاه به بهوپال رفت و به‌درگاه سکندربیگم (ـ ۱۲۸۵ق)، فرمانروای بهوپال (۱۲۶۱ ـ ۱۲۸۵ق)، راه یافت و سکندربیگم وی را به آموزش دختر و ولی‌عهد خود شاه‌جهان‌بیگم گماشت و برایش راتبه‌ای برابر صد روپیه تعیین کرد. در جوانی در قریۀ هانی‌گهات از توابع بهوپال «به‌مرض قی و اسهال وبایی» درگذشت. واصف «به‌حدت ذهن و ذکاوت طبع و موزونی فطری اتصاف داشت. گرچه دیوان اشعارش [را] کسی فراهم نکرده، لکن اشعار بسیارش... خالی از لطف نیست.» (روز روشن، ۶۵۳) وی همچنین مؤلف کتابی به‌نام خلعت‌الهنود در رد عقاید هندوان و در پاسخ به کتاب تحفة‌الاسلام منشی اندرمن که در مخالفت با اسلام و مسلمانان نوشته شده بود، است. خلعت‌الهنود در ۱۲۸۱ق در هند به‌چاپ رسیده است.

منابع: تذکرۀ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۶۵۲/۴ـ۱۶۵۴؛ حدیقة‌الشعرا، ۱۹۵۸/۳ـ۱۹۵۹؛ الذریعه، ۱۲۴۹/۹؛ روز روشن، ۸۶۴ـ۸۶۶؛ شمع انجمن، ۵۲۴؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۹۱۳/۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانۀ گنج‌بخش، ۵۴/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۰۷/۹؛ نزهة‌الخواطر، ۱۴۴/۷ـ۱۴۵.

برزگر

واصف مدراسی (vā.sef-e.mad.rā.si)، مولوی محمد مهدی فرزند محمدعارف‌الدین خان، مدراس ۱۲۱۷ق ـ ۱۲۹۰ق تذکره‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم مدراس بود. در خانواده‌ای فرهیخته زاد شد. واصف نخست نزد پدرش درس خواند. سپس نزد عالمان زادگاهش، مانند مولوی عبدالقادر حسینی، مولوی عبدالرحمان، شیخ محمدغلام، مولوی یوسف‌علی‌خان، مولوی قاضی‌الملک بهادر و مولوی مدارالامرا بهادر به یادگیری صرف و نحو، اصول منطق، معانی، عقاید، فقه، حدیث و تفسیر پرداخت. آنگاه در یادگیری زبان انگلیسی نیز بکوشید. او که در خردسالی با پدر خود از مدراس بیرون آمده و در سرزمینی دیگر به سر برده بود، پس از آنکه در هفده‌سالگی به زاد بومش بازگشت، به‌درخواست مولوی تراب‌علی نامی، در مدرسهٔ کمپانی به‌تدریس زبان انگلیسی سرگرم شد و هفده‌سال نیز در این کار مداومت کرد. آنگاه بر آن شد تا از کار دولتی کناره گیرد و به نوشتن و ترجمه بپردازد. در این هنگام به ترچناپلی، معروف به نتهرنگر، رفت. در آن‌جا به مولوی سید جام عالم واعظ از مشایخ سلسلهٔ قادریه دست ارادت داد و از او اجازهٔ وعظ گرفت. واصف شعر نیز می‌سرود و شاعری صاحب دیوان بود. اما احمد گلچین معانی در تاریخ تذکره‌های فارسی می‌نویسد که سروده‌های واصف، سخت سست و بی‌مایه است. واصف زبان‌های فارسی، هندی و انگلیسی را نیک می‌دانست. او آثاری نیز از انگلیسی و هندی، به‌فارسی برگردانیده است. از آثارش: ۱ـ حکایات دل‌پسند که حکایت‌هایی شیرین و آموزنده از زندگانی جانوران و هر یک در چند سطر است. پایان هر یک از این حکایت‌ها با آموزه‌ای اخلاقی همراه است. واصف در دیباچهٔ این اثر می‌نویسد: «اصل این حکایت‌ها، منسوب به حضرت لقمان است که از زبان اهل فرنگ به‌فارسی درآوردم.» حکایات دل‌پسند تاکنون بارها در هند به‌چاپ رسیده است. این کتاب در ایران نیز به چاپ سنگی رسید (۱۲۶۳ق)؛ ۲ـ دلیل ساطع در لغت که در حل واژه‌های هندی است؛ ۳ـ شرایط تعلقات اداری (مدراس، ۱۲۷۷ق)؛ ۴ـ شمع و پروانه (مدراس، ۱۸۵۰م)؛ ۵ـ حسن خطاب و رد جواب (هند، ۱۲۸۷ق)؛ ۶ـ دلیل‌الشعراکه در توضیح الفاظ و محاورات فارسی است؛ ۷ـ املانامهٔ فارسی؛ ۸ـ رقعات واصفی؛ ۹ـ گلزار عجم که مختصر برهان قاطع است؛ ۱۰ـ تذکرهٔ معدن‌الجواهر که تذکره‌ای عمومی و انتقادی در زندگینامهٔ شاعران است و مؤلف تدوین آن‌را در ۱۲۵۸ق به‌پایان برده است. این تذکره که معروف‌ترین اثر واصف به‌شمار می‌رود، با انتقاد سخت ادب‌پژوهان همروزگار وی، به‌ویژه نواب محمدغوث‌خان بهادر، نویسندهٔ تذکره گلزار اعظم، مواجه شد. (هند، ۱۲۶۹ق)؛ ۱۱ـ خلاصة‌التکمیل در عقاید؛ ۱۲ـ تحسین اخلاق؛ ۱۳ـ روضة‌العابدین (برگردان جلد یکم زندگینامهٔ مختار است)؛ ۱۴ـ برگردان آداب‌الصالحین؛ ۱۵ـ برگردان مطلوب‌الاطبا از زبان هندی به فارسی.

منابع: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲/۲۷۶-۲۷۹؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۰۹؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۲/۱۷۸۹؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۱/۵۶۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴/۲۳۱۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱/۳۲۱؛ ۳/۱۹۵۵؛ مؤلفین کتابهای چاپی فارسی و عربی، ۶/۴۵۵؛ مجموعهٔ نسخه‌های خطی فارسی فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان، ۳۳۵-۳۳۶؛ نزهة‌الخواطر، ۷/۵۰۶؛
Catalogue of the Library of the India office, vol II, Part VI, 193; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 17-18.

نوش‌آبادی

واصفی اورنگ‌آبادی ← مهارت‌خان اورنگ‌آبادی

واصل بدایونی (va.sel-e.ba.dā.yu.ni)، محمدواصل عباسی فرزند شیخ شفاعت‌الله، ز ۱۱۹۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از خاندان عباسیان رامپور بود در خدمت نوابان آن شهر به سر می‌برد و با قدرت‌الله شوق رامپوری (ز۱۱۹۹ق) مؤلف تذکرهٔ اردوی طبقات‌الشعرا خویشی داشت. رحم‌علی‌خان ایمان همروزگار واصل بوده و در تذکرهٔ خود منتخب‌اللطایف (نوشته در حدود ۱۱۹۰ق) از او به «متوطن قصبهٔ بدایون، صاحب استعداد [و] مرد مهذب‌الاخلاق» یاد کرده است. هنگامی که رحم‌علی‌خان منتخب‌اللطایف را می‌نوشت واصل بر او وارد شده و چند شعر خود را بدو داده است. از دیوان واصل نسخه‌ای در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1967-405) نگه‌داری می‌شود که مجموعه‌ای از غزلیات، قطعات، فردیات، قطعات تاریخ (از آن میان، قطعهٔ تاریخ مرگ حضرت خورم‌شاه مجذوب دکنی بدایونی، درگذشته در ۱۱۹۲ق)، قصاید و مثنوی است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸/۱۱۶۳؛
فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۳۵؛

منتخب‌اللطایف، ۴۳۱.

برزگر

واصل کشمیری (vā.sel-e.kaš.mi.ri)، محمدواصل‌خان پسر عابدخان پسر عبدالکریم‌خان، ح۱۱۳۵ ــ لکنو ۱۲۱۶ / ۱۲۱۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. تبارش به راجه کول می‌رسد. در کشمیر به‌دنیا آمد و پرورش یافت. پس از مرگ پدر و تغییر جاگیر موروثی‌اش، از کشمیر بیرون آمده در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) به‌دهلی رفت و به‌نواب صمصام‌الدوله امیرالامراخان دوران خواجه محمدعاصم تقرب جست و «سند بجایی جاگیر از حضور حاصل کرده» به‌کشمیر بازگشت (سفینهٔ هندی، ۲۳۷). پس از مدتی، بار دیگر رهسپار دهلی شد و به پایمردی خان‌دوران به درگاه محمدشاه راه یافت و در شمار ملازمانش و منصب‌داران دستگاه شاهی در آمد. در دورهٔ احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق)، به «کوکایی پادشاه شرف ازدواج حاصل کرده یکی از مقربان درگاه گشت.» (سفینهٔ هندی، ۲۳۷) در پی بروز فتنه و آشوب در دهلی و یورش احمدشاه ابدالی به هند و دهلی، واصل‌خان این شهر را ترک گفت (ح۱۱۷۱ق) و نزد راجه مادهوسنگه پسر راجه‌جی‌سنگه در جی‌نگر پناهید و مدتی نزد او به سر برد و سپس به عظیم‌آباد / پتنا رفت و چندی در ملازمت احمدعلی‌خان، حاکم عظیم‌آباد، روزگار گذرانید. پس از مرگ احمدعلی‌خان، رهسپار لکنو شد و به خدمت مهاراج ادهراج نراندر مهاراجه تکیت‌رای بهادر، از امرای بلندپایهٔ درگاه آصف‌الدوله، نواب اوده (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق)، پیوست و بقیهٔ عمرش را در لکنو به سر برد. چون درگذشت پیکرش را در تکیهٔ میرخلیل به خاک سپردند. واصل در شعر و سخن شاگرد گرامی کشمیری بود و از دوستان نزدیک بهگوان داس هندی، مؤلف سفینهٔ هندی، به‌شمار می‌آمد. گفتنی است در تذکرهٔ صبح گلشن از محمد واصل‌خان واصل کشمیری، که مشق سخن از میرزاگرامی می‌کرده و در ۱۲۰۷ق در هشتاد و دو سالگی در لکنو درگذشته، یاد شده است که باید همین واصل باشد، ولی تاریخ مرگ او را مؤلف صبح گلشن به‌اشتباه ۱۲۰۷ق یاد کرده است. از آثار به‌جا ماندهٔ واصل، منظومه‌ای به نام مهاراج‌نامه در شرح رویدادهای روزگارش است که آن‌را به مهاراجه تکیت‌رای بهادر پیشکش کرده و در مقدمه‌اش نواب آصف‌الدوله و مهاراجه نرمل‌داس و لاله‌هولاس‌رای را ستوده است. در تذکره‌ها از یک واصل(خان) کشمیری دیگری هم یاد شده که دانسته نیست با این محمدواصل‌خان یکی است یا کسی دیگر است. از دیوان واصل دست‌نویسی در گنجینهٔ حبیب‌گنج در کتابخانهٔ دانشگاه علیگر نگه‌داری می‌شود که در آن سروده‌هایی در ستایش بزرگانی مانند اعتمادالدوله قمرالدین‌خان، نظام‌الملک آصف‌جاه و دو پسرش امیرالامرا غازی‌الدین‌خان فیروزجنگ (ــ ۱۱۶۵ق) و ناصرجنگ، عمادالملک غازی‌الدین‌خان، و عبدالقادر گیلانی و پیری به نام شاه‌احمد کنگر یافت می‌شود که حکایت از سکونت طولانی شاعر در دهلی و نزدیکی او با بلندپایگان دربار گورکانی هند دارد.

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۱۵۰۱-۱۵۰۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۶۵۴/۴؛ الذریعه، ۱۲۴۹/۹؛ سفینهٔ هندی، ۲۳۷-۲۳۸؛ صبح گلشن، ۵۸۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۰۷/۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۳۵۲؛ مخزن‌الغرائب، ۷۱۳/۵، ۷۱۵؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/582; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 618; *Mughals in India*, 487; M.Shamoon Israeli, «Wasil-i-Kashmiri», *Indo-Iranica*, volume sixteen, Number 4, pages21-35.

برزگر

واصلی شاه‌جهان‌آبادی (vā.se.li-ye.šah.ja.hān.ā.bā.di)، امام‌وردی‌بیگ، ۱۱۲۳ ــ لکنو ۱۲۱۵ق، خوش‌نویس، موسیقی‌دان و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. به‌گفتهٔ برخی منابع، اصلش از ایران بود و «خودش در شاه‌جهان‌آباد [دهلی] ولادت و نشو و نما یافته و در سخن‌سنجی طبع موزون و فکر خوشی داشت و مشق سخن به خدمت شمس‌الدین فقیر (- ۱۱۸۳ق) می‌گذرانید و در خوش‌نویسی و مهارت علم موسیقی و فن تیراندازی هم مرد خوش‌سلیقه بود و چون که نسبت ارادت به‌خدمت شاه واصل داشته همان وجه واصلی تخلص برگزید.» (نتایج‌الافکار، ۷۶۹) اما رحم‌علی‌خان ایمان، تذکره‌نویس همروزگار واصلی، در تذکره‌اش منتخب‌اللطایف وی را «از مردم مغول شاه‌جهان‌آباد و از شاگردان محمدعلی حزین [ــ ۱۱۸۰ق] و مرید شاه واصل» می‌خواند و می‌گوید که وی در زمان تألیف منتخب‌اللطایف (ح۱۱۹۰ق) در رستم‌نگر از توابع لکنو اقامت داشته است. به هر حال، واصلی از زادگاهش شاه‌جهان‌آباد، به لکنو رفت و در آن‌جا در ملازمت نواب شیرافکن‌خان /

بنده‌علی‌خان باسطی به سر می‌برد و در اواخر سدهٔ دوازدهم هجری درگذشت. از دیوان واصلی نسخه‌ای در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود و اشعار آن مجموعه‌ای از قطعات تاریخ (برای ۱۱۴۶، ۱۶۶، ۱۱۷۸، ۱۱۹۰ و ۱۱۹۴ق و تاریخ‌های دیگر)، غزلیات و رباعیات است.

منابع: الذریعه، ۱۲۵۰/۹؛ شمع انجمن، ۵۱۹؛ عقد ثریا، ۶۰-۶۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۹۲/۳؛ مخزن‌الغرائب، ۷۱۴/۵؛ نتایج‌الافکار، ۷۶۸-۷۶۹؛ نشتر عشق، ۱۷۱۶/۵-۱۷۱۷؛

A Catalogue of the Manuscripts of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 1/582; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 400; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 618; *Mughals in India*, 487.

برزگر

واصلی هندوستانی (vā.se.li-ye.hen.dus.tā.ni)، میرنورعلی، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از دوستان محمدجعفرخان راغب پانی‌پتی (ــ ۱۲۱۷ق) بود و «شعر خوب می‌گفت و دیوان فغانی پیش جناب ارشادمآب [محمدفاخر مکین، ــ ۱۲۲۱ق] خوانده و مسودات خود از نظرِ انور [محمدفاخر مکین] گذرانیده» (سفینهٔ هندی، ۲۳۵) بود. همراه راغب از لکنو به‌عظیم‌آباد / پتنا رفت و در همان‌جا درگذشت.

منابع: تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۰۶؛ الذریعه، ۱۲۵۰/۹؛ سفینهٔ هندی، ۲۳۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 618.

برزگر

واضح ساوجی (vā.zeh-e.sā.va.ji)، میرزا مبارک‌الله، مخاطب به ارادت‌خان عالمگیری، پسر میراسحاق ارادت‌خان شاه‌جهانی پسر میر محمدباقر ارادت‌خان جهانگیری، ۱۰۵۹ ــ ۱۱۲۸ق، دولتمرد و شاعر و نویسنده و تاریخ‌نگار ایرانی‌تبار شبه‌قاره. نیای او میرمحمدباقر از بزرگان ساوه بود. وی بعدها به هند کوچید و نخست به‌فرمان میرزا قوام‌الدین جعفربیگ قزوینی، مخاطب به آصف‌خان (ــ ۱۰۲۱ق)، فوج‌دار سیالکوت و گجرات شد، اما پس از آن که دختر آصف‌خان را به زنی گرفت به‌ملازمت جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) رسید و خطاب ارادت‌خان و منصب میرسامانی یافت. در سال پانزدهم پادشاهی جهانگیر به حکومت کشمیر گمارده شد و سپس به منصب میربخشیگری رسید و در روزگار شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) به‌پایهٔ وزارت ترقی کرد و «به‌فرصت قلیل به ایالت دکن و خطاب خان اعظم فوز عظیم اندوخت. به تفریق به‌صوبه‌داری گجرات و بنگاله و کشمیر و اله‌آباد مأمور گردید» و سرانجام در ۱۰۵۸ / ۱۰۵۹ق در هنگام حکومتش بر جونپور در آن‌جا درگذشت. میراسحاق، پسر میر محمد باقر و پدر میرزا مبارک‌الله، نیز در دورهٔ شاه‌جهان، پس از درگذشت پدرش، به «منصب نه‌صدی پانصد سوار امتیاز یافته، به میرتزکی روی عزت برافروخت، در سال بیست و پنجم[پادشاهی شاه‌جهان] به‌خطاب ارادت‌خان مخاطب گشت، در اواخر عهد اعلی‌حضرت [شاه‌جهان] بنابر وجهی از منصب معزول گردید.» میراسحاق در آغاز حکومت اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بار دیگر در کانون توجه و عنایت شاه افتاد و «از اصل و اضافه به‌منصب دوهزار و پانصد [پیاده و] هزار و پانصد سوار سرفراز و به صوبه‌داری اوده» منصوب شد، ولی از حکومتش بر اوده بیش از دو ماه و چند روز نگذشته بود که درگذشت (ذوالحجهٔ ۱۰۶۸ق). میرزامبارک‌الله که پسر دوم میر اسحاق بود در ۱۱۰۰ق فوج‌دار چاکنه در نزدیکی پونا شد و در ۱۱۰۸ق منصب فوج‌داری اورنگ‌آباد و خطاب ارادت‌خان یافت. بعدها «قلعه‌داری و دیوانی و فوج‌داری و امینی کل» امتیاز گره ادونی و سپس «قلعه‌داری و فوج‌داری» احسن‌آباد گلبرگه به‌دست او سپرده شد. بعد از آن، مدتی به راجگره اعزام شد و سپس قلعه‌دار و فوج‌دار مندو (مالوه) گردید. در دورهٔ مأموریتش در مندو در شمار ملازمان نزدیک شاهزاده محمد بیدار بخت بن محمد اعظم شاه بن اورنگ‌زیب، صوبه‌دار مالوه، درآمد و به گفتهٔ خودش «در اندک زمان و معدود ایام میان من و ایشان موافقتی افتاد که مافوق آن میان سلاطین و نوکر متصور نیست، یک لمحه بی من نه‌بود، و هیچ نمی‌خورد که از آن به من نمی‌فرستاد، و هیچ‌کار عمده بی‌مشورت من نمی‌کرد و آن‌چه می‌گفتم آن را نص قاطع می‌دانست.» پس از مرگ اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ق) که میان پسرانش، به‌ویژه محمداعظم‌شاه و محمدمعظم‌شاه عالم بهادرشاه یکم، بر سر تاج و تخت جنگ درگرفت، مبارک‌الله ارادت‌خان، به سابقهٔ نزدیکی با محمد بیداربخت، در اردوی محمداعظم شاه بود. اما پس از کشته شدن

محمدبیدار بخت و اعظم‌شاه (۱۱۱۹ق) و پیروزی بهادرشاه، به آگـره رفت و نـزد خـان‌خانان مـنعم‌خان، وزیـر شـاه‌عالم کـه دولتـمردی صـوفی و درویش‌مشـرب بـود تـقرب جست. ارادت‌خان خود مرید میرسنجر، از مشایخ بزرگ نقشبندی، بود و دخـتر او را بـه زنـی داشت. در دورهٔ شـاه‌عالم (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق)، ارادت‌خان منصب چهارهزاری داشت و فـوج‌دار یـا ناظم «دوآبهٔ پتنهٔ جالندهر» بود، ولی خود در دربار به سر می‌برد و نـایب وی آن‌جـا را اداره مـی‌کرد. وی، از مـیان چـهار پسـر شاه‌عالم، بیش از همه به محمد عظیم‌الشأن وابسته بود و چون پس از مرگ شاه‌عالم (۱۱۲۴ق) میان پسرانش بر سر تاج و تخت جـنگ درگـرفت بـه اردوی مـحمد عـظیم‌الشأن پـیوست و عظیم‌الشأن او را منصب «پنج‌هزاری و خطاب اعظم‌خانی مقرر نموده.» با این همه، در مدتی کوتاه محمدعظیم‌الشأن و دو برادر دیگرش جهان‌شاه و رفیع‌الشأن در این جنگ خـانگی بـه قـتل رسیدند و معزالدین جهاندارشاه، پسر دیگر شاه‌عالم، بر تـخت شاهی برآمد و اختیار کارها در دست امـیرالامـرا ذوالفـقارخـان نـصرت‌جنگ قـرار گـرفت. ارادت‌خـان در ابـتدای حکـومت جهاندارشاه مـدتی بـیمناک جـان خـود بـود تـا سـرانـجام بـا ذوالفقارخان دیدار کرد و ذوالفقارخان به جـانش امـان داد. امـا حکومت جهاندارشاه و ذوالفقارخان نیز چند ماهی بیش نپایید و آن دو از فرخ‌سیر پسر محمد عظیم‌الشأن شکست خوردند و کشته شدند (محرم ۱۱۲۵ق). چند سال آخر عـمر ارادت‌خـان ظاهراً در دهلی به آرامش گذشت و گویا در همان‌جا درگذشت. گفتنی است که اشپرنگر در فهرست اوده می‌گوید که در دیـوان واضح یک رباعی آمده که در آن مادهٔ تاریخی برای سال ۱۱۳۴ق آمده است. اگر این سخن درست باشد، وی باید دست‌کم تا این سال زنده بوده باشد. ارادت‌خان، که خود شاهد رویدادهای مهم و سرنوشت‌ساز دولت گورکانیان هند، از مـرگ اورنگ‌زیب تـا روی کار آمدن فرخ‌سیر، بود و خود در اکـثر جـنگ‌های مـیان شاهزادگان بر سر تاج و تخت در این دوره شرکت داشت، شرح احوال خود در این دوره را در ۱۱۲۶ق در کتابی بـه نـام تـاریخ ارادت‌خان / جنگ بهادرشاهی / مقتل‌السلاطین (لاهور، ۱۹۷۱م) نوشته است. گرچه خود دربارهٔ آن می‌گوید که «غـرض تـحریر پادشاه‌نامه نیست که احوال امرا و قضایای سلطنت باید نوشت، دو کـلمه سـرگذشت احـوال خـود است و بس.» ولی بـه‌دلیل حضور مستقیم او در جنگ‌ها و رویدادهای ایـن دوره، اثـر او مـنبعی بسـیار ارزشـمند و مـعتبر بـرای تـاریخ هـند و دولت گورکانیان در سال‌های سـرنوشت‌ساز ۱۱۱۸ ــ ۱۱۲۵ق است. تاریخ ارادت‌خان را ابوالشرف سید اشرف شمسی حیدرآبادی با عنوان سوانح عمری منشی ارادت‌خان واضح بـه‌اردو بـرگردانـیده است (حیدرآباد، ۱۳۱۷ق) و چکیده‌ای از آن را نیز جی.اسکات به انگـلیسی تـرجـمه کـرده است (لنـدن، ۱۷۸۶م). نـثر تـاریخ ارادت‌خان ساده و بی‌آرایه‌های منشیانه است، ولی آثـار مـنثور دیگری به ارادت‌خان منسوب است که مبین مهارت او در نـثر منشیانهٔ رایج در آن روزگار است. یکی از این آثار پنج رقعه (لکنو، ۱۳۲۲ق / ۱۹۰۶م) نـام دارد کـه مـجموعهٔ پـنج نـامه است و ارادت‌خان آن را برای نشان دادن توانـایی خـود در نـویسندگی نوشته، و برای آموزش عملی انشای فارسی در مدارس هند به کار می‌رفته است. این نامه‌ها از زبان عاشق به معشوق نـوشته شده و در مضمون کم‌مایه ولی کشدار و پر از استعارات پیچیده است و همین موجب شده، تا کسانی مانند مولوی عبدالرزاق، متخلص بـه یـمینی، و مـولوی عـبدالاحـد شـرح‌هایی بـر آن بنویسند. پنج رقعه را برخی به ظهوری نیز نسبت داده‌اند. کتاب معروف مینا بازار، که نثری مصنوع و منشیانه برای آموزش عملی انشا است و بسیاری آن را از ظهوری می‌دانند، هم به ارادت‌خان نسبت داده شده است. ارادت‌خان همچنین کتابی به‌نثر بـه نـام کلمات عالیات / کلمات طیبات در شرح ربـاعیات خـود و بـیان نکات تصوف داشته است، که اکنون ظاهراً نسـخه‌ای از آن در دست نیست. میرزا مبارک‌الله ارادت‌خـان، هـمانند بسـیاری از امیران ایرانـی‌تبار هـندی، بـه‌فارسی شـعر مـی‌سرود و واضـح تـخلص مـی‌کرد. وی در شـاعری از مـیر مـحمدزمان راسـخ سرهندی اصلاح سخن می‌گرفت. آرزو در مجمع‌النفایس دربـارهٔ شعر راسخ می‌نویسد که «در ترکیبات فارسیه، تصرفات نمایان داشت و دعوی‌اش این بود که اهل زبانیم و قادر سخن، هر چه ما می‌گوییم برای دیگران سند است نه قول دیگران برای ما، و در بـلندخیالی بـه مـرتبه‌ای رسـیده کـه بسـیار اشـعارش فـهمیده نمی‌شود، چنان‌که درین باب خود گفته: فهمیدن شعر ما کمال است ــ همچشمی ما کرا مجال است.» به نوشتهٔ مؤلف گل رعنا، دیوان واضح از جمله دربردارندهٔ «دو قصیده، یکی فلک‌المعارج نام سی‌صد و بیست و یک بیت در جواب قصیدهٔ شمس‌المناقب میرزا معز فطرت قمی، دوم قصیدهٔ مسمی به فخر دارین قریب دوصد بیت، هر دو قصیده کلام سرسری است. تلاش بسیار کم دارد.» خود واضح در دیباچهٔ مثنوی آیینهٔ راز خود می‌نویسد که می‌خواهد هفت مثنوی بسراید و آن‌ها را چنین نام می‌برد: ۱ــ

مرآت دیدار در برابر مخزن‌الاسرار نظامی؛ ۲ــ نغمه و شیون در برابر نل و دمن فیضی؛ ۳ــ کمند وحدت، در برابر سلسلة‌الذهب جامی؛ ۴ــ آیینهٔ راز در برابر محمود و ایاز زلالی؛ ۵ــ تاب زنار در برابر سبحة‌الابرار جامی؛ ۶ــ ساقی‌نامه در بحر سکندرنامهٔ نظامی؛ ۷ــ اسرار معنوی به پیروی از مثنوی معنوی مولوی. نسخهٔ کلیات واضح در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۲۰۴۸ فهرست) که به خط محمد اعظم گجراتی، از نوکران واضح است و در ۱۱۲۶ق کتابت شده دربرگیرندهٔ این بخش‌ها است: ۱ــ یک قصیده به خط خود واضح، ۲ــ کشف‌الطریق علی نظم‌التحقیق که مجموعه‌ای است از ۷۶۲ رباعی که واضح از دیوان خود برگزیده و، بر اساس تعبیر صوفیانه از وجود، مرتب کرده است. این اثر تقلیدی است از لوایح جامی، و به چندین کلمه تقسیم می‌شود که هر کلمه حاوی تعدادی رباعی است؛ ۳ــ یک مثنوی عرفانی در «تنزلات سته»؛ ۴ــ مثنوی فیوضات عجمی و اسرار معنوی، به‌پیروی از مثنوی معنوی مولوی، که در ۱۱۲۶ق به‌انجام رسیده است. این نسخه شامل دفتر اول از این مثنوی، در ۶۶۶۶ بیت، است. نسخهٔ دیوان واضح در کتابخانهٔ سالارجنگ (به‌شمارهٔ ۲۰۴۹فهرست، به‌خط خود واضح در ۱۱۱۱ق) این بخش‌ها را در بر دارد: ساقی‌نامه، در برابر اسکندرنامهٔ نظامی، که واضح آن‌را در ۱۰۸۲ق سروده و در۱۱۰۷ق دیباچه‌ای به نثر بر آن نوشته است؛ آیینهٔ راز، در برابر مثنوی محمود و ایاز، که واضح سرودن آن‌را در ۱۰۷۵ق آغاز کرده و در ۱۰۷۸ق به انجام رسانده است. این مثنوی نیز دارای دیباچهٔ منثوری از واضح است؛ غزلیات؛ رباعیات؛ قصاید. از دیوان واضح نسخه‌های دیگری در کتابخانه‌های دیوان هند و انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود.

منابع: بزم تیموریه، ۲۹۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳/۳ـ۱۴، ۳۹، ۱۵۵، ۱۶۵، ۴۱۹؛ تاریخ ارادت‌خان؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۱۱۵۸/۲؛ ۱۱۶۲؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۳۰ـ۱۳۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۵۰۳ـ۵۲۲؛ جهانگیرنامه، ۳۰۲ـ۳۷۸؛ الذریعه، ۱۲۵۱/۹؛ ریاض‌العارفین. آفتاب‌رای، ۳۱۳/۲؛ سرو آزاد، ۱۴۶ـ۱۴۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۸۴؛ شمع انجمن، ۵۱۵ـ۵۱۶؛ صحف ابراهیم، ۱۳۴؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۱۵۳ـ۱۸۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۹/۵، ۸۷، ۲۸۱ـ۲۹۲، ۹۶۰/۷ـ۹۶۲؛ ۱۴۶۱/۸؛ ۴۸۴/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۸۹۷، ۲۵۹۲، ۲۸۸۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۵۷ـ۱۱۵۸؛ مآثرالامراء، ۲۰۳/۱ـ۲۰۶؛ مخزن‌الغرائب، ۶۶۳/۵ـ۶۶۶؛ مجمع‌النفائس، ۸۳ـ۸۴؛ مرآة‌الخیال، ۳۰۷ـ۳۰۸؛ مرآة‌العالم، ۵۹، ۸۳، ۶۸۲؛ نتایج‌الافکار، ۷۴۵ـ۷۴۷؛ نشتر عشق، ۱۷۲۳/۵ـ۱۷۲۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۵۸ـ۵۵۹؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 583; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 587, 938, 944; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library*, 5/244-247; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/908-910; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 380-381; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 620; *History of India*, 7/534-544; *Mughals in India*, 488.

برزگر

واعظ (vā.ez) / الواعظ، مجلهٔ دینی و اخلاقی به فارسی که در ۱۳۱۶ش / ۱۹۳۷م در لکنو به‌دست ایرانیان مقیم هند منتشر می‌شد. شماره‌هایی از این مجله در کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی نگه‌داری می‌شود.

منابع: راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۸۰/۲؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۴۲۳؛ فهرست مجلات موجود در کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی، ۱۹۹/۲.

مرتضوی

وافی دهلوی (vā.fi-ye.deh.la.vi)، میرزا حاتم‌بیگ، نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم و اوایل سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی و اردوسرای شبه‌قاره. وی نبیره و شاگرد میرشمس‌الدین فقیر دهلوی (ــ ۱۱۸۳ق) بود. وافی جز این تخلص که آن را در غزل‌هایش به کار می‌برد، در مراثی که می‌سرود تخلص ماتمی / فاطمی داشت. بیشترین اشعار او مراثی اردوی وی هستند. ابیاتی از وافی در تذکره‌ها نقل شده است.

منابع: دهلوی مرثیه‌گو، ۱۸۹؛ الذریعه، ۹(۴)/۱۲۵۳؛ ریاض‌العارفین، ۳۱۴/۲؛ صبح گلشن، ۵۸۳؛ عقد ثریا، ۶۱؛ مخزن‌الغرائب، ۷۱۴/۵.

م.اسماعیل‌پور

واقعات بابری (vā.qe.āt-e.bā.bu.ri)، زندگینامهٔ خودنوشت

ظهیرالدین بابر، پایه‌گذار دولت تیموریان هند (ـ۹۳۷ق). اصل این کتاب به ترکی چغتایی، با انشایی ساده و روان است. مؤلف در آن، بی‌آنکه ضعف‌ها، لغزش‌ها و شکست‌هایش را بپوشاند، سرگذشت خود را از ابتدای پادشاهی تا هنگام درگذشتش بیان کرده است. اصل ترکی واقعات بابری را نخستین‌بار ایلمنسکی در ۱۸۵۷م در غازان چاپ کرد. واقعات بابری به چندین زبان، از جمله فارسی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و اردو ترجمه شده است. نخستین ترجمهٔ فارسی آن طبقات بابری از زین‌الدین خوافی (ـ ۹۴۰ق) از ندیمان بابر است که آن را در ۹۳۶ق به پایان برد. خوافی بدون مقدمه وقایع کتاب را از حملهٔ پنجم بابر به هند ــ که منجر به بنیاد گرفتن دودمان تیمورخان هند شد ــ شروع کرده و تا پایان دورهٔ بابری ادامه داده است. ثبت وقایع با رعایت ترتیب تاریخی و از روی متن اصلی انجام گرفته، با این تفاوت که گاهی برخی از جزئیات آن حذف و در برخی موارد واقعاتی چند که مؤلف شخصاً شاهد آن‌ها بوده، بر آن افزوده شده است. طرز انشای آن متکلفانه و مصنوع و به شیوهٔ نثر منشیانهٔ رایج سدهٔ نهم و دهم هجری است. نسخهٔ خطی آن در موزه لوور پاریس نگه‌داری می‌شود. دومین ترجمهٔ فارسی واقعات بابری، توزک بابری نام دارد که کار دو تن به نام‌های پاینده حسن غزنوی و محمدقلی مغول حصاری است. پاینده حسن وقایع شش سال نخست و پاره‌ای از سال هفتم پادشاهی بابر و محمدقلی بقیه آن را ترجمه کرده است. توزک بابری، مانند واقعات بابری، وقایع را از آغاز پادشاهی بابر تا چندی پیش از درگذشت او شرح داده است. ترتیب و تنظیم مطالب آن درست مطابق متن اصلی است و هیچ مطلبی از آن حذف یا بر آن افزوده نشده است. این ترجمه در ۹۹۴ق انجام گرفته و نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های بانکیپور، موزهٔ بریتانیایی و دیرات هند نگه‌داری می‌شود. سومین ترجمهٔ فارسی آن تجارب‌الملوک نام دارد که بابرنامه، توزک بابری و فتوحات بابری نیز نامیده شده است. این اثر در ۹۹۷ / ۹۹۸ق به دست میرزاعبدالرحیم خان‌خانان، از مقتدرترین و بانفوذترین رجال دورهٔ جلال‌الدین اکبر و جهانگیر گورکانی انجام گرفته است. بابرنامه مهم‌ترین و دقیق‌ترین ترجمهٔ فارسی واقعات بابری است. مترجم با کمال صداقت و امانت خاطرات تلخ و شیرین بابر را بی‌آنکه چیزی از آن کم یا زیاد کند، به فارسی برگردانده و روش تدوین اصل کتاب را تا پایان دنبال کرده است. نثر ترجمه روان و یکدست و دارای واژه‌ها و ترکیبات محلی هندی و مغولی و گه‌گاه ترکی است. این ترجمه در ۱۳۰۸ق به کوشش میرزا محمد ملک‌الکتاب شیرازی چاپ سنگی رسید، ولی بسیار پرغلط است. دیگر ترجمه‌های انگلیسی، اردو و فرانسوی واقعات بابری از روی ترجمهٔ خان‌خانان، یعنی بابرنامه انجام گرفته است. جان لیدن و ویلیام ارسکن آن‌را به زبان انگلیسی برگرداندند (لندن، ۱۸۲۶م). این ترجمه را کالدکُلت در ۱۸۴۴م و تالبوت در ۱۹۰۹م در لندن خلاصه کردند و به چاپ رساندند. ترجمهٔ دیگر آن به‌دست خانم بوریج در سال‌های ۱۹۱۲ ــ ۱۹۲۱م در چهار رساله صورت گرفت. وی در ۱۹۲۲م مجموعهٔ آن را یکجا چاپ کرد. ترجمهٔ فرانسوی آن به کوشش پاوه دکورتی (پاریس، ۱۸۷۱م) و ترجمهٔ اردوی آن به‌همت رشید اختر ندوی (لاهور، ۱۹۶۵م) انجام یافته است. ترجمهٔ آلمانی آن از روی ترجمهٔ ویلیام ارسکن به همت کِیسر (Kaiser) انجام گرفت که در ۱۸۲۸م در لایپزیک به چاپ رسید.

منابع: بابرنامه، چاپ میرزامحمدملک‌الکتاب؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۶/۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۵۹/۲-۴۶۶؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۷-۶۷؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ۱۷۵؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۶۴۵/۱-۶۴۶؛ آفتاب‌اصغر، «واقعات بابری و تراجم فارسی آن»، اورینتل کالج میگزین، شمارهٔ ۱۸۸-۱۸۹، مارس - جون ۱۹۷۲م، صص ۱۰۵ - ۱۱۸؛ محمدعبدالرحیم، «ارزیابی منابع تاریخ افغانان در هندوستان در قرون ۱۶ - ۱۷»، ترجمهٔ محمدحسن ضمیر، ادب، سال ۲۳، شمارهٔ یکم، صص ۴۴-۴۵؛ هلال، جلد ۳۲، شمارهٔ ۱۲، فروردین ۱۳۵۰ش، ص ۳۲؛ *The History of India*, Elliot & Dawson, 4/288-292.

دانشنامه

واقعات عالمگیری (vā.qe.āt-e.ā.lam.gi.ri)، کتابی به‌فارسی در تاریخ زندگی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) از آغاز تا پنج سال نخست پادشاهی وی از رازی خوافی*، ملقب به عاقل‌خان. این اثر در ۱۰۷۳ق به رشتهٔ تحریر درآمد. چون مؤلف در آن نه از خودش نام برده و نه از نام کتاب یادی کرده است، از این رو این کتاب را به سید میرخوافی، امیرخان و عبدالحی نامی نیز نسبت داده‌اند و نام‌های دیگری نیز برای این اثر یاد کرده‌اند، مانند حالات عالمگیری، وقایع عالمگیری، اورنگ‌نامهٔ عالمگیری، ظفرنامهٔ عالمگیری. اما مؤلف منتخب‌اللباب که با مؤلف این کتاب همروزگار بوده، آن را به عاقل‌خان خوافی منسوب ساخته و آن

را واقعات عالمگیری نامیده و در این‌باره چنین نوشته است: «گرچه مؤلفان عهدنویس هر سه عالمگیرنامه منزوی ساختن اعلی‌حضرت را موافق مرضی مبارک مجمل به زبان قلم آورده، اما عاقل‌خان خوافی در واقعات عالمگیری تألیف خود، به شرح و بسط ذکر کرده است.» واقعات عالمگیری ترتیب و تنظیم خاصی ندارد و بدون مقدمه با مدح پادشاه اورنگ‌زیب شروع می‌شود و می‌توان آن را به دو بخش تقسیم کرد: بخش نخست گزارش رویدادهای مهم دورهٔ شاهزادگی اورنگ‌زیب و بخش دوم دربردارندهٔ شرح وقایع پنج سال نخست پادشاهی اورنگ‌زیب است. بخش نخست آن با عناوین جداگانه و بخش دوم آن به شیوهٔ سالنامه‌ای تدوین شده است. مهم‌ترین مطالب واقعات عالمگیری به شرح زیر است: ۱ــ تولد شاهزاده اورنگ‌زیب، ۲ــ احوال شاهزادگی اورنگ‌زیب، ۳ــ شرح فعالیت‌های اورنگ‌زیب در دکن، ۴ــ بیماری شاه‌جهان و دسیسه‌های شاهزاده داراشکوه بر ضد شاهزاده شجاع (استاندار بنگال)، شاهزاده اورنگ‌زیب (استاندار دکن) و شاهزاده مراد (استاندار گجرات)، ۵ــ طغیان شجاع و مراد در بنگال و گجرات و اقدامات آنان بر ضد داراشکوه، ۶ــ شکست شاه‌شجاع به دست سلیمان‌شکوه پسر داراشکوه، ۷ــ تشکیل اتحادیهٔ نظامی میان اورنگ‌زیب و مرادبخش، ۸ــ مکاتبهٔ اورنگ‌زیب و شاه‌جهان، ۹ــ جنگ ساموگر و شکست وگریز داراشکوه، ۱۵ــ تسلط اورنگ‌زیب و مراد بر پایتخت و برکناری شاه‌جهان از تخت، ۱۱ــ دستگیری مرادبخش، ۱۲ــ جلوس اورنگ‌زیب بر تخت طاووس، ۱۳ــ تعقیب سلیمان‌شکوه، ۱۴ــ شکست و گریز شاه‌شجاع از برابر لشکر اورنگ‌زیب، ۱۵ــ شکست دوم داراشکوه در نزدیکی اجمیر و قتل او، ۱۶ــ تسلط شاهزاده محمدسلطان فرزند اورنگ‌زیب بر بنگال، ۱۷ــ قتل مرادبخش، ۱۸ــ قتل شاه‌شجاع در اراکان، ۱۹ــ فعالیت‌های میرجمله از فرماندهان اورنگ‌زیب در آسام و ۲۰ــ بیماری و بهبودی اورنگ‌زیب. مؤلف حوادث واقعات عالمگیری را براساس دیده‌ها و شنیده‌های خود، بدون پرده‌پوشی یا جانب‌داری نوشته است و نه‌تنها از دوست روزگار جوانی و ولی‌نعمت خود، اورنگ‌زیب به خوبی یادکرده، کردارهای شایستهٔ دشمنان وی، مثل داراشکوه و شاه‌شجاع و مرادبخش، را نیز نادیده نگرفته است. از این رو این اثر را می‌توان از متون دقیق و صدیق دورهٔ عالمگیری درشمار آورد. واقعات عالمگیری ارزش ادبی والایی نیز دارد. انشای آن خالی از هرگونه اطناب و پیچیدگی است. این اثر به‌کوشش عبدالله چغتایی به اردو ترجمه شد و در ۱۳۵۷ق در لاهور به‌چاپ سنگی رسید.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲/۵۲۶ - ۵۲۹؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۳۳ - ۴۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰/۴۶۵ - ۴۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۷۴۸؛ منتخب‌اللباب، ۲/۳۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 513; *Mughals in India*, 80.

حجتی

واقعات کشمیر ← محمداعظم دیده‌مری

واقف لاهوری (vā.qef-e.lā.hu.ri)، تایب‌بیگ، معروف به بیکتای و ملقب به نورالعین، پسر امانت‌الله پسر آیت‌الله انصاری، بتاله (از توابع لاهور) ۱۱۰۰ ــ ۱۱۹۵ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خاندانی اهل علم که منصب قضای بتاله / پتیاله را داشتند، زاده شد. پدرش در دورهٔ جهاندارشاه گورکانی (۱۱۲۴ق) به‌منصب قضا رسید و در اوایل دورهٔ محمدشاه (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) لقب امانت‌خان و بعدها ملک‌القضات یافت. واقف در زادگاهش و لاهور و دهلی درس خواند و در شاعری نام برآورد و با بیشتر شاعران نام‌دار پنجاب در آن روزگار، مانند میر محمد معصوم وجدان، بندرابن داس خوشگو و آفرین لاهوری دوستی و همصحبتی داشت. در آغاز نورالعین تخلص می‌کرد، ولی سپس به پیشنهاد حکیم عبیدالله‌خان کشمیری مخاطب به بهاءالدوله، که به وی گفته بود: «شعر تو از آن سبب دشوار است که تخلص نورالعین به هر مقطع راست ناید. هرگاه دگر تخلص انتخاب کنید دریافت مصراع دلخواه از قریحت شما بعید نیست»، نورالعین را «اسم کنیت» خود دانست و تخلص واقف را برگزید. روزگار واقف مصادف با دورهٔ پرآشوب پادشاهی محمدشاه (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) و پسرش احمدشاه‌گورکانی (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق) و به‌ویژه دورهٔ احمدشاه درانی (۱۱۶۰ ــ ۱۱۸۷ق) و یورش‌های پی‌درپی او به هند بود. در ۱۱۷۰ق احمدشاه درانی پسر خود تیمورشاه را به حکومت متصرفات خود در هند گمارد و تیمورشاه در لاهور استقرار یافت. تیمورشاه که آوازهٔ واقف را شنیده بود وی را به درگاه خود فراخواند و واقف از بتاله به لاهور رفت (ذوالحجهٔ ۱۱۷۰ق) و هشت‌ماه در دربار تیمورشاه به سر برد و «از لطف و همنشینی علما و شعرای حضور که

من‌جمله دستهٔ درباریان و منشیان را تشکیل می‌دادند انتفاع برد و نیز منشیان درجهٔ اول حضور به‌حسب امر و ارشاد تیمورشاه درانی دفعهٔ اول به استنساخ دیوان غزلیات و قصاید و استقبالیه‌ها و نشاید و منقبات و مدحیات و سفرنامهٔ واقف سبقت بردند.» اما تیمورشاه در شعبان ۱۱۷۱ق لاهور را ترک گفت و به قندهار رفت. واقف پس از آن دو سالی را در بتاله و جاهای دیگر به سر برد تا در ۱۱۷۳ق که احمدشاه درانی و تیمورشاه بار دیگر به لاهور و دهلی آمدند به پیشگاه تیمورشاه بار یافت و تیمورشاه «او را به حضور اعلی‌حضرت احمدشاه درانی مشرف ساخت.» واقف مدتی در لاهور بود و در «چهارشنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۱۱۷۴ق به‌قصد عزیمت به‌دهلی، از نزد زین‌خان مهمند حاکم افغانی لاهور مرخص گشت.» میان واقف و شاه عبدالحکیم حاکم لاهوری، مؤلف تذکرهٔ مردم دیده، دوستی استوار برقرار بود و از این‌رو هنگامی که حاکم به‌قصد سفر حج از پنجاب بیرون آمد واقف نیز برای گشت‌وگذار در دکن همراه او رهسپار گشت. آن‌دو در ۲۹ رجب ۱۱۷۴ق وارد اورنگ‌آباد شدند و پس از اقامتی یک‌هفته‌ای در آن‌جا و دیدار با میرغلام‌علی آزاد بلگرامی (۱۱۱۶ــ ۱۲۰۰ق) به بندر سورت رفتند. حاکم از راه دریا رهسپار حجاز شد و واقف در سورت ماند. چون حاکم از سفر حج بازگشت آن‌دو بار دیگر به اورنگ‌آباد آمدند (جمادی‌الاولی ۱۱۷۵ق). واقف مدتی در آن‌جا ماند و حاکم آهنگ دیدن حیدرآباد کرد. پس از بازگشت حاکم به اورنگ‌آباد (۱۹ صفر ۱۱۷۶ق)، آن دو از راه برار و چترپور رهسپار پنجاب شدند (ربیع‌الآخر ۱۱۷۶ق). اما در میان راهِ اورنگ‌آباد و بالاپور، دزدان بر سرشان ریختند و همهٔ چیزهای نقدی و جنسی همراهشان را، مگر عینک و مقداری سیماب که واقف از روی علاقه به کیمیاگری به همراه داشت، به‌یغما بردند. به هر حال، واقف پس از کشیدن سختی‌های فراوان به بتاله رسید، اما زادگاهش را زیر سلطهٔ سیک‌ها یافت. پس ناگزیر با حاکم به درگاه نواب سربلندخان سدوزایی که والی احمدشاه درانی در کشمیر بود (۱۱۷۶ ــ ۱۱۷۸ق) روی آورد (۱۱۷۷ق) و از وی نواخت یافت. اندکی بعد نواب بلندخان از مقامش برکنار شد (۱۱۷۸ق) و آن دو در رکاب وی روانهٔ جمون شدند. حاکم در میان راه بیمار شد و سرانجام در تته درگذشت. واقف به موطنش بازگشت و یک سالی را در آن‌جا «با کمال افلاس در خانه به سر برده»، سپس متوجه مولتان شد و بار دیگر به درگاه نواب سربلندخان که در این هنگام والی دیرهٔ غازی‌خان در مولتان بود روی آورد و نزدیک پنج‌ماه نزد وی ماند و از او صله یافت و به بتاله بازگشت. به‌گفتهٔ برخی منابع، وی در ۱۱۷۹ق «در قطار حکما و فضلای مشهور هندوستان» به قندهار رفت. به هر تقدیر، در بازگشت به بتاله بار دیگر دچار تنگدستی شد و نزدیک یک سالی در پریشانی به سر برد تا سرانجام در ۱۱۸۱ق باری دیگر رهسپار درگاه نواب سربلندخان در مولتان شد و نواب با این که دیگر حکومت دیرهٔ غازی‌خان را نداشت از لطف و نواخت خود وی را برخوردار کرد. همچنین گویند در ۱۱۹۲ق که تیمورشاه از هند و پنجاب به کابل بازمی‌گشت واقف را به آن شهر برد و وی مدتی در آن‌جا به سر برد و به پنجاب بازگشت. سالِ مرگ واقف را ۱۲۰۰، ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ق نیز یاد کرده‌اند. واقف در شعر از کسانی چون میر محمد معصوم وجدان و سراج‌الدین علی‌خان آرزو اصلاح سخن می‌گرفت. در زمان واقف لاهور از کانون‌های شعر و ادب فارسی در شبه‌قاره بود و در این شهر سرایندگانی مانند واقف، حاکم، آفرین و شاگردانش، سامی، عاشق، وارسته، تجرد و دیگران با سرودن غزل‌های طرحی قدرت بیان خود را نشان می‌دادند یا دیگر سرایندگان را به نشان‌دادن توانایی خود در سخنوری فرامی‌خواندند. غزل واقف نشان می‌دهد که وی بیشتر التزام ردیف می‌کرد. ردیف‌های واقف نازک‌بینانه، سخت و پرتصنع نیست، بلکه سبک و نرم است و واقف اشعار مفهوم‌دار و روان و خوبی با این ردیف‌ها ساخته است. وی از میان شعرای متقدم از غزل‌های سعدی و حافظ و مولوی پیروی کرده است. از میان شاعران ایرانی شبه‌قاره نیز از غزل‌های ظهوری، نظیری، عرفی، حزین و دانش تقلید کرده و در اشعار خود مصراع‌هایی از آن‌ها را تضمین کرده است. واقف بیشتر شاعری غزل‌سرا است، آن‌هم در دوره‌ای که دورهٔ انحطاط غزل است و از این روی، در دیوان او مضامین محدود و متداول قدیمی غزل، مانند باریکی و نایابی دهن و کمر، سیاهی و درازی زلف، طلب بوسه و انکار بوسه، شیرینی دشنام، قامت قیامت‌انگیز یار، سبزهٔ خط، بی‌قراری دل در فراق یار، گریه و زاری عاشق، لذت نشئهٔ شراب و طنز و طعن بر زاهد و محتسب، فراوان به‌چشم می‌خورد. اما مضمون عمومی غزلیات واقف درد فراق و اشک و اندوه ناشی از آن است؛ در واقع در اشعار وی از نشانه‌های عاشق، «آه سرد» و «چشم تر» است و در بیشتر غزل‌هایش بیتی وجود دارد که در آن از آه و اشک سخن رفته است و درکل دیوانش شاید غزلی نتوان یافت که در آن شاعر از رسیدنش به وصال یار سخن گفته و

اظهار شادمانی کرده باشد. دیوان واقف که به‌کوشش غلام ربانی به‌چاپ رسیده (لاهور، ۱۹۶۰م) انواع شعر از غزلیات، قطعات، یک مخمس، مثنوی در وصف صبغت‌الله‌خان، یک ترجیع‌بند، و رباعیات است. دست‌نویسی از مثنوی میرزا و صاحبای واقف نیز در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1968-738)نگه‌داری می‌شود.

منابع: انجمن خاقان، ۶۳۵؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۷۹/۳-۱۰۵؛ پاکستانی ادب، ۳۹۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۹/۲-۶۰؛ تذکرهٔ دلگشا، ۵۲۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۸۲-۳۸۸؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۱۱۹۱/۲-۱۱۹۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۶۵۵/۴-۱۶۶۴؛ تیمورشاه درانی، ۸۴-۹۱، ۱۰۶-۱۱۰، ۲۴۸-۲۴۹؛ حدیقةالشعرا، ۱۹۵۹/۳-۱۹۶۱؛ خزانهٔ عامره، ۴۵۰-۴۵۴؛ دیوان واقف؛ الذریعه، ۱۲۵۴/۹؛ روز روشن، ۸۶۹-۸۸۵؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۱۴/۲-۳۱۵؛ سفینةالمحمود، ۵۸۸/۲-۵۸۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۸۵-۲۸۸؛ سفینهٔ هندی، ۲۳۱-۲۳۳؛ شمع انجمن، ۵۰۸-۵۱۰؛ صحف ابراهیم، ۱۳۴؛ عقد ثریا، ۶۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۶۸/۸-۱۱۷۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۹۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۵۳۵۰؛ مجمع‌الفصحا، ۵۵۸/۲؛ گل عجائب، ۱۶۷-۱۶۸؛ مجمع‌النفائس، ۸۵-۸۶؛ مخزن‌الغرائب، ۷۰۸/۵-۷۱۲؛ مردم دیده، ۱۱۴-۱۴۸؛ مقالات‌الشعرا، حیرت، ۹۷؛ منتخب‌اللطایف، ۴۲۸-۴۲۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۵۳/۶؛ نتایج‌الافکار، ۷۵۷-۷۶۸؛ نزهةالخواطر، ۳۹۲/۶-۳۹۳؛ نشتر عشق، ۱۷۲۶/۵-۱۷۷۲؛ نگارستان دارا، ۲۷۳؛ غلام ربانی، «نورالعین واقف بتالوی»، هلال، شمارهٔ مسلسل ۶۸، جلد پانزدهم، شمارهٔ ۲ (خرداد ۱۳۴۶ش)، صص ۳۶-۳۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 616; *Mughals in India*, 486.

برزگر

والای بدخشی، میرضیاءالدین حسین ← اسلام‌خان بدخشی

والای مدراسی (vā.lā-ye.mad.rā.si)، ابوسعید، مخاطب به ابوطیب‌خان، پسر زین‌العابدین امامی، روستای رحمت‌آباد از توابع مدراس ۱۱۹۰ ــ ۱۲۶۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از سادات بود و پدر و خویشاوندانش، از جمله یکی عموزادگان وی به نام سید محمدعاصم‌خان بهادر جنگ مبارز امامی، در دستگاه نوابان آرکات / کرناتک پایگاهی بلند داشتند. کتاب‌های درسی متداول فارسی را نزد امیرالدین علی در اودگیر خواند و مختصرات عربی را در نیلور از مولوی شاه امین‌الدین علی فراگرفت. پس از آن، به‌مدراس رفت و چندی نزد محمدباقر آگاه مدراسی شاگردی کرد. در خوش‌نویسی نیز شاگرد عبدالمحمدخان در خط نستعلیق و محمد اسلم‌خان شایان در خط شکسته بود. در تصوف هم به مولوی شاه‌رفیع‌الدین محدث نقشبندی دکنی (ــ ۱۲۴۱ق)، خلیفهٔ شیخ رحمت‌الله نقشبندی (ــ ۱۱۹۵ق)، دست ارادت داد. به پایمردی محمد حفیظ‌الله‌خان بهادر حافظ یار جنگ (۱۲۰۴ق ــ) به دربار آرکات راه یافت و در شمار ملازمان نواب عظیم‌جاه بهادر (ــ۱۲۹۰ق) درآمد و استاد نواب غلام غوث‌خان اعظم مدراسی (۱۲۳۹ ــ ۱۲۷۲ق) بود. از آثارش می‌توان از مثنویات بحر غم و آیهٔ رحمت و رساله‌ای به‌نثر به‌نام بحر رحمت در شرح حال خواجه رحمت‌الله نام برد. نسخه‌ای از دیوان والا که در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد (به‌شمارهٔ ۲۱۹۸ فهرست) نگه‌داری می‌شود، مثنوی آیهٔ رحمت، قصاید، قطعات، غزلیات و رباعیات را در بر می‌گیرد. والا همچنین صاحب اثری در انشا به نثر متکلف، به‌نام سه نثر والا، به‌پیروی از ظهوری است.

منابع: اشارات بینش، ۴۴، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۵۶-۱۵۷؛ الذریعه، ۱۲۵۴/۹؛ روز روشن، ۸۸۵-۸۸۶؛ شمع انجمن، ۵۲۰؛ نتایج‌الافکار، ۷۷۰-۷۷۶.

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/343; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 611; Afzalul Ulama Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D», *Indo-Iranica*, volume Thirty-Five, Numbers 3 & 4, p.35.

برزگر

والهٔ بدخشی، میرضیاءالدین حسین ← اسلام‌خان بدخشی

والهٔ حیدرآبادی، سیدمحمد بن محمدباقر ← والهٔ عجمی

والهٔ داغستانی (vā.le-ye.dā.qes.tā.ni)، علی‌قلی‌خان بهادر، متخلص به واله، معروف به شش انگشتی، اصفهان ۱۱۲۴ ــ دهلی ۱۱۶۹ / ۱۱۷۰ق، شاعر و تذکره‌نویس ایرانی. نسبش به عباس عموی پیامبر اسلام(ص) می‌رسید. در روزگار مغول، یا

به‌قول آرزو، در مجمع‌النفایس، «در سلطنت کفرهٔ چنگیزیه»، یکی از نیاکانش به داغستان رفت و «بنابر اخوت با خلفای عباسیه، جماعهٔ لزگی که سکنهٔ آن سرزمین‌اند، مقدم او را گرامی داشته به شمخالی [ریاست] خود برداشتند.» (خزانهٔ عامره، ۴۴۶) از آن‌جا که داغستان در سرحد ایران نهاده بود، پادشاهان ایران بر سر تصاحب این سرزمین همواره با امرای آن‌جا درگیر بودند. پادشاهان صفوی برای تصرف داغستان بارها به آن سرزمین لشکر کشیدند، اما هر بار ناکام ماندند و شکست خوردند. بعدها، حتی نادرشاه افشار (۱۱۴۸ ــ ۱۱۶۱ق) نیز به‌قصد تسخیر داغستان به آن‌جا حمله کرد، اما لشکرکشی سه‌سالهٔ او نیز پی‌آمدی جز شکست نداشت. در این میان، شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) با این جماعت طرح دوستی درانداخت و برای یکی از شمخالان آن سرزمین، که نیای چهارم واله بود و الدارخان نام داشت، پیغام فرستاد که یکی از فرزندان خود را به اصفهان بفرستد تا در دستگاه او تربیت شود. الدارخان نیز، به‌سیاست یا به نشانهٔ پیوند دوستی، فرزند کوچک خود القاص / الخاص میرزا را به خدمت شاه‌عباس فرستاد. القاص‌میرزا، در دستگاه شاه‌عباس به مراتب بالا رسید و خطاب صفی‌قلی‌خان یافت و بیگلربیگی ایروان به او واگذار شد. ثمرهٔ ازدواجِ القاص‌میرزا با نجات‌بیگم، دختر قراحسن‌خان استاجلو، دو فرزند بود، یکی فتح‌علی‌خان اعتمادالدوله که به وزارت شاه سلطان‌حسین صفوی (۱۱۰۵ ــ ۱۱۳۵ق) رسید و دیگر مهرعلی‌خان که چهار پسر داشت و کوچک‌ترین آن‌ها محمدعلی‌خان، پدر واله بود. محمدعلی‌خان در ۱۱۲۶ق به بیگلربیگی ایروان گمارده شد. واله در نخستین سال‌های زندگی همراه پدر بود، اما در ۱۱۲۸ق که پدرش در روزهای سرکوبی افغانان در نخجوان درگذشت، به اصفهان بازگشت و در سن پنج‌سالگی به مکتب رفت و به فراگیری مقدمات فارسی و عربی پرداخت. همدرسِ او در این مکتبخانه، دختر عمویش خدیجه‌سلطان بود و از همان روزگار کودکی میانِ آنان انسی و الفتی پدید آمد، تا این که آن دو سرانجام به نامزدی هم درآمدند. نامزدی واله و خدیجه‌سلطان سرانجامی جز ناکامی نداشت. در ۱۱۳۴ق محمود افغان به اصفهان لشکر کشید و این شهر را به تصرف درآورد. حملهٔ محمود برای واله، جز غم کشته و در بند شدن جمعی از اعضای خاندانش، از جمله پدر خدیجه سلطان، یعنی حسن‌علی‌خان، اندوهی دیگر نیز در پی داشت؛ خدیجه‌سلطان به زیبایی بی‌همتا بود و همگان می‌دانستند که در خانهٔ حسن‌علی‌خان دختری زیبا هست که صفاتِ زیبایی و ملاحت را در کنارِ اوصاف دیگر، یک‌جا در خود دارد. این شهرت سبب‌شده بود که جمعی آرزوی وصالِ او را در سر بپرورند، اما همه نیک می‌دانستند که خدیجه‌سلطان دل در گروِ واله دارد و به او نامزد است. در این میان، یکی از سرداران محمود افغان، یعنی کریم‌داد غلام او، با اتکا به قدرت نویافتهٔ خود خواستار ازدواج با خدیجه‌سلطان شد. حسن‌علی‌خان، ابتدا، امتناع کرد، اما پس از این‌که او را به بند کشیدند و شکنجه کردند، تسلیم شد و خدیجه‌سلطان را به همسری کریم‌دادخان داد. واله که تحمل این واقعه برایش سخت دشوار می‌آمد، چندی آواره و سرگردان در اطراف ایران به گردش پرداخت، تا این‌که سرانجام تصمیم به مهاجرت گرفت و در ۱۱۴۴ق رهسپار هندوستان شد. سبب این آوارگی و سرگردانی و سپس مهاجرت به هندوستان، ملامت دوستان و خویشان بود که پس از شکست ناگزیر افغانان و بازپس‌گیری اصفهان به‌دست نادرشاه افشار، واله را هدفِ طعن و انتقاد قرار داده بودند. پس از کشته شدن کریم‌دادخان به دست نادر، خدیجه‌سلطان مدتی، بی‌نکاح، در تصرف نادر بود و نادر نیز او را چندی بعد به ازدواج نجف‌قلی‌بیگ حاکم یزد که پسرعموی خدیجه بود، درآورد. پس از کشته‌شدن نادر، مردم یزد نجف‌قلی را نیز کشتند و خدیجه به عقدِ نکاح صالح‌خان، قاتل نادرشاه، درآمد. صالح‌خان نیز به دست کریم‌خان زند (ــ ۱۱۹۳ق) به‌قتل رسید و این‌بار نوبت میرزا احمد، والی اصفهان، بود که خدیجه را به ازدواج خود درآورد. در همین روزها بود که واله، میرزا شریف را از هندوستان به ایران فرستاد تا خدیجه را به هندوستان بیاورد؛ اما، میرزا شریف، چون به ایران رسید، از ترس میرزااحمد نتوانست منظور خود را فاش کند. پس از چندی میرزا احمد نیز به دست کریم‌خان زند کشته شد. خدیجه‌سلطان نیز پس از قتل میرزااحمد رهسپار کربلا شد تا از آن‌جا به بصره رفته خود را از راه دریا به هند برساند؛ اما، اجل مهلتش نداد و در راه کرمانشاهان درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد. واله که پس از کسب اجازه از تهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵ ــ ۱۱۴۰ق)، که واله از ندمای مخصوص او بود، قصد هند کرده بود، از راه کرمان به بندرعباس رفت و در بندرعباس سوار کشتی شد و به تته در سند رسید. در راه کرمان تا بندرعباس حزین* لاهیجی نیز او را همراهی می‌کرد. حزین، چندی نزد میرزا اسماعیل زمین‌داودی، حاکم بندرعباس، توقف کرد و پس از ده روز خود را به تته

رساند. واله از تته به خداآباد و بهکر و مولتان و بالاخره به لاهور رفت. به نوشتهٔ حاکم لاهوری در تذکرهٔ مردم‌دیده هنگامی که واله به لاهور رسید شاه‌آفرین لاهوری در حیات بود؛ واله از شاه رخصت خواست تا به دیدارش رود، اما شاه او را به حضور نپذیرفت و پیغام فرستاد که فقرا با اهل دنیا چه کار. واله نیز نامه‌ای بلندبالا نوشت و در آن این بیت تازه‌گفتهٔ شاه‌آفرین را نقل کرد: «پژمرده‌ایم بی تو به‌فریاد ما برس ــ از باغ ما دریغ مدار ای بهار ما.» شاه‌آفرین پس از خواندن نامه خود به دیدار واله رفت و چندین ساعت با وی گفت‌وگو کرد. پس از این دیدار، واله، در ۱۱۴۷ق از لاهور به شاه‌جهان‌آباد / دهلی رفت. در راه سفر به دهلی، میر غلام‌علی آزاد بلگرامی، صاحب تذکرهٔ خزانهٔ عامره نیز او را همراهی می‌کرد و به‌نوشتهٔ هم‌او «بعد ورود به شاه‌جهان‌آباد فقیر یک هفته توقف کرده، راه اله‌آباد گرفت و او در دهلی رحل اقامت افکند.» وقتی پادشاه و دیگر امرای دهلی از ورود او آگاه شدند در حق او لطف و مهربانی کردند. واله از رفتن به دربار شاهی امتناع می‌کرد، اما، به اصرار امرایی چون برهان‌الملک سعادت‌خان نیشابوری، ناظم صوبهٔ اوده، به خدمت محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) درآمد و منصب چهارهزاری پیاده و دو هزار سوار یافت و «به‌خطاب ظفرجنگ امتیاز گرفت و میر توزک دوم شد.» واله مدارج ترقی را به همین سان طی کرد، تا این‌که در روزگار احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق) به منصب شش‌هزاری و خطابِ زمان بهادر ظفرجنگ ارتقا یافت و در روزگار عالمگیر دوم (۱۱۶۷ ــ ۱۱۷۳ق) به توصیهٔ عمادالملک وزیر، پسر امیرالامرا فیروز جنگ پسر نواب آصف‌جاه فرمانروای دکن به منصب هفت‌هزاری رسید. مهم‌ترین اثر واله ریاض‌الشعرا است، که تذکره‌ای است در شرح احوال و نمونهٔ اشعار دو هزار و پانصد و نود و چهار شاعر قدیم و جدید، که آرزو در مجمع‌النفایس از آن به نیکی یاد می‌کند و می‌گوید: «فقیر آرزو را بعد نوشتن این نسخ [مجمع‌النفایس] تذکرهٔ مذکور به‌نظر آمد، والّا این‌همه دردسر نمی‌کشید.» واله در دیباچهٔ کتاب، دربارهٔ چگونگی نوشته‌شدن آن می‌نویسد: «در اوایل آوارگی به هندوستان، چون با کسی معاشر و محشور نبودم، برای سرگرمی و انصراف خاطر غالباً شعر می‌خواندم، تا رفته‌رفته به فکر جمع‌کردن اشعار خوب افتادم، و در موقع تدوین این کتاب، قریب به هفتاد دیوان شعر و تذکرهٔ متقدم و چند جلد تاریخ و کتبِ دیگر از قبیل نفحات‌الانس و مجالس‌النفائس و مانند این‌ها را در پیش داشتم، و اختلافاتی را که در کتاب‌های مزبور به‌نظر می‌رسید حتی‌المقدور در تصحیح آن‌ها کوشش کردم و کتب معتبره، مثل نفحات را معتبر دانستم و خلاف آن کتب دیگر را اعتبار ندادم.» واله تألیف ریاض‌الشعرا را در ۱۱۶۰ق آغاز کرد و در ۱۱۶۱ق به پایان رساند. در پایان تذکره، مؤلف، مادهٔ تاریخ اتمام کار را چنین بیان می‌کند: «این تذکره چون طرب‌فزای دل شد / تاریخش را دل از خرد سائل شد ــ گفتا ز ریاض‌الشعرا رفت خزان ــ در وی چو بهار سرزده داخل شد.» ریاض‌الشعرا در یک مقدمه، بیست و هشت روضه و یک خاتمه ترتیب داده شده است. هر روضه به یکی از حروف الفبا اختصاص دارد و خاتمه نیز در ذکر احوالِ خود مؤلف است. روش نگارش واله جز در مقدمهٔ تذکره، ساده، و عاری از تکلفات منشیانه است. از ویژگی‌های این تذکره، یکی این است که در آن از فنون شعر، مثل فن عروض و قافیه و صنایع و بدایع نیز که تذکره‌های دیگر فاقد آنند سخن رفته است. دیگر این‌که واله، در ذیلِ یادکردِ شاعران و نمونهٔ اشعار آن‌ها چکیده‌ای از وقایع روزگار شاعر را نیز آورده است. ضمن این‌که در خلالِ یادکردِ احوال برخی از شاعران دربارهٔ مدارج شعر و شاعری وی نیز بحث کرده است و گه‌گاه این اظهارنظرها سویه‌ای انتقادی نیز دارند، اما واله کوشیده است نظرات انتقادی‌اش دربارهٔ شاعران از روی تعصب و غرض شخصی نباشد. ویژگی دیگر این تذکره اکتفای مؤلف به انتخابِ غزل، قصیده، قطعه و رباعی است. واله در دلیل انتخاب نکردن مثنوی شاعران چنین توضیح می‌دهد که در صورت انتخاب مثنوی از شاهنامهٔ فردوسی یا خمسهٔ نظامی، سبعهٔ جامی یا مثنوی معنوی مولوی قریب بیست هزار بیت بر تذکره افزوده می‌شد و با چنین شکل دیگر رغبت به‌خواندن آن در کسی نمی‌ماند. ریاض‌الشعرا برای تذکره‌نویسانِ بعدی، همواره کتاب مرجع بوده است. از ریاض‌الشعرا نسخه‌های دست‌نویس فراوان در دست است. از آن شمار نسخه‌ای به خط جلال‌الدین همایی که در کتابخانهٔ شخصی او نگه‌داری می‌شود و نسخه‌هایی در موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1967-624) و گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شماره‌های ۴۵۳۵/۱۴۸۵ و ۴۵۳۵/۱۴۸۶). واله دیوان شعری نیز دارد که در آن نزدیک به شش‌هزار بیت از اشعار او گردآوری شده است. گردآورندهٔ این دیوان، دوست و همدم او میر شمس‌الدین فقیر دهلوی است که داستانِ عشق واله و دختر عمویش را نیز به نظم کشیده است و با نام مثنوی واله و سلطان / واله ـ سلطان شناخته است. فقیر، رشتهٔ رویدادهای این مثنوی را

تا مرگِ خدیجه سلطان ادامه نمی‌دهد و مدعی است وقایع داستان، تا روز پایان این مثنوی به همین‌جا رسیده بوده است. این مثنوی که می‌تواند سوای ارزشِ ادبی آن، بخشی از زندگی واله را نیز روشن کند، با مقدمه‌ای از مهردخت برومند در تهران نیز به‌چاپ رسیده است. (۱۳۵۴ش) بخش اعظم کتاب شعرهای واله است که در شرح فراق و هجر محبوب سروده است. شعر او به خاطر این مضمون بینادین بسیار پر درد و پر مغز است. خوشگو در تذکره‌اش او را شاگرد حزین دانسته و مدعی است که واله در شعر از حزین پیروی می‌کند؛ اما واله در ذکر احوال خود که در خاتمهٔ ریاض‌الشعرا آمده، هیچ اشاره با این موضوع نمی‌کند. آرزو دربارهٔ شعر واله نظری دیگر دارد. او می‌نویسد: «اشعارش با کمال سلاست و بلاغت، اکثر تتبع بابافغانی است، بلکه اگر به‌چشم دقت نظر کرده آید، چاشنی که در کلام او است، در شعر بابا نیست؛ زیرا که این همه مقدمات، تصوف بابا راکم دست داده.» (مجمع‌النفائس، ۸۷) واله به شعر عشق می‌ورزیده است. حاکم لاهوری که از دوستان نزدیکِ واله است و مدتی با او همراه بوده، در تذکرهٔ مردم‌دیده از قول مولوی محمود می‌نویسد: «نواب واله قریب به حالت احتضار در فکر شعر بود.» در این هنگام گویا ملا عبدالله نامی بر سر بالین او حاضر می‌شود و می‌گوید: کدام وقت شعر است؟ کلمه باید خواند و امان تازه باید کرد. واله در جواب او این رباعی را می‌خواند: «اگر جان رودم ز تن نخواهم مردن / در خاک شود بدن نخواهم مردن ــ گویند علی‌قلی بمرد، این غلط است / اوهام تو مرد، من نخواهم مردن.» حاکم در جایی دیگر می‌گوید: «گاه می‌شد که از اول شام تا نصف شب، گرم غزل‌خوانی می‌بود.» گویا واله به زبان ترکی نیز شعر می‌سروده است. اما این‌که کیفیت شعر ترکی او در چه حدی است و آیا در دیوانِ او گرد آمده یا نه، دانسته نیست. شعر واله در عین آنکه به سبک قدما وفادار است، عاری از مضامین تازه و بکر نیست. نمونه‌هایی از شعرِ او است: «جانان به سر مزارم آمد / آخر، مردن به کارم آمد.» □ «دیده‌ها در راه می‌گردد سفید / تا به بزم آن ماه می‌گردد سفید ــ قاصد ار گرید چنین بر روز من / نامه‌ام در راه می‌گردد سفید.» نسخه‌ای دست‌نویس از دیوان واله در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1962-144/4) نگه‌داری می‌شود. جز این، آثاری دیگر نیز به واله منسوب است که از آن شمارند منتخب مثوی که انتخابی است از مثوی معنوی مولوی در چند دفتر و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مولانا محمدعلی در اتک مکهند نگه‌داری می‌شود؛ نجم‌الهدی که مثنوی‌ای مذهبی است و در ۱۱۴۹ق سروده شده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی مزارنامه در داستان عشق میرزا شیرافکن.

منابع: احوال و افکار و آثار علی‌قلی‌خان واله داغستانی؛ ایضاح‌المکنون، ۷۵۰-۷۵۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۱۴۱۸-۱۴۲۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/۶۵۰-۶۶۶؛ تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، ۱۳۲؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۱۹۹؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۸۸-۳۹۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۹۳-۳۱۰؛ چهل مقاله، ۲۶۴-۲۷۲؛ حدیقة‌الشعرا، ۳/۱۹۶۷-۱۹۷۰؛ خزانهٔ عامره، ۴۴۶-۴۵۰؛ الذریعه، ۴/۳۳-۳۴، ۹/۱۲۴۵؛ ۱۱/۳۲۷-۳۲۸؛ ۲۶/۱۸۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۲/۳۱۵-۳۱۷؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۲۵۵-۲۵۶؛ ریحانة‌الادب، ۶/۲۹۸-۳۱۰؛ سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، ۲۲۹-۳۳۷؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۹۳-۲۹۴؛ سفینة‌المحمود، ۲/۶۳؛ سفینهٔ هندی، ۲۳۰-۲۳۱؛ شام غریبان، ۲۸۲؛ شمع انجمن، ۴۹۱-۴۹۳؛ فرهنگ ادبیات فارسی دری، ۵۲۶؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۱/۱۳۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/۲۵۹۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی ۵۳۶؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴/۲۰۶۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳/۱۹۱۱، ۱۹۳۸، ۱۸۴۵؛ کاروان هند، ۱/۳۲، ۱۰۹، ۱۳۹-۱۴۰، ۵۷۲، ۲۸۶؛ ۲/۸۷۹، ۱۲۹۷، ۱۴۱۹، ۱۴۲۶، ۱۵۳۸، ۱۴۵۴؛ مجمع‌النفائس، ۸۶-۸۷؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۶۸۹-۷۰۶؛ مردم دیده، ۹۸-۱۰۵؛ میخانه، ۱۵۹، ۴۷۳، ۵۳۵، ۶۴۲، ۷۶۶، ۷۹۳، ۸۰۶؛ نتایج‌الافکار، ۷۵۰-۷۵۶؛ نزهة‌الخواطر، ۶/۱۹۰؛ نشتر عشق، ۵/۱۶۶۸-۱۶۷۹؛ حاج حسین نخجوانی، «والهٔ داغستانی و ریاض‌الشعرا»، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال نهم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۳۶ش، صص ۲۳۳-۲۴۱؛ مهدی درخشان، «پارسی‌سرایان خطهٔ قفقاز»، ادبستان، شمارهٔ ۴۱، اردیبهشت ۱۳۷۲ش، ص ۳۱؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 2/156; *Catalogue of the Persian. Turkish Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodleiean Library*, 2/377, 378; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 614; *Iranica*, 1/878; *Mughals in India*, 484, 485.

شریفی

والهٔ شیرازی (vā.le-ye.ši.rā.zi)، جمالا، سدهٔ یازدهم هجری، خوش‌نویس و شاعر ایرانی. از مردم شیراز بود و همان‌جا نیز برآمد. چنانکه نصرآبادی می‌نویسد، واله «برادر شمسا، مشهور

به بینی، است که شاگرد میرعماد است. خوش می‌نوشت، طبعش خالی از لطف نبوده، در پادشاهی عالمگیر اورنگ‌زیب [۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق] به هندوستان رفته، ملازمت امرا اختیار کرده، به‌واسطهٔ وسعت مشرب که در هند باب است، اعتباری به‌هم رسانید و فوت شد.» از سروده‌های واله ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «فصل گل داغ فراغت ز می ناب دهید ــ نخل عشرت بنشانید و ز می آب دهید.»

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۴۰۸/۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۷۷۹/۴؛ الذریعه، ۱۲۵۵/۹؛ ریحانة‌الادب، ۲۹۸/۶؛ صبح گلشن، ۵۸۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۳۸، شمارهٔ ۸۴.

جهان‌تاب

والهٔ عجمی (vā.le-ye.a.ja.mi)، سید محمد فرزند محمدباقر عجمی موسوی، ــ ۱۱۸۴ق، نویسنده و شاعر ایرانی. از زندگی وی اطلاعات چندانی در دست نیست. تبارش به امام محمدباقر (ع) می‌رسید. از مردم خراسان بود و به حیدرآباد دکن کوچید و در شمار منصب‌داران نظامی نظام‌الملک آصف‌جاه یکم (ــ ۱۱۶۱ق) درآمد. نظام وی را به کاری در نهترنگر، معروف به ترچناپلی، در ولایت آرکات / کرناتک گماشت و او سرانجام در همان‌جا درگذشت. از آثارش: ۱ــ دستور نظم (نسخه‌های موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.26237/3، کتابخانهٔ آصفیهٔ دکن به‌شمارهٔ ۱۴/۱، و انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ 1209M80) که واله آن‌را در ۱۱۴۰ق به‌خواهش برخی دوستان خود در اصول شاعری و علم عروض به‌زبان ساده نوشته است. این رساله در یک مقدمه، سه باب و یک خاتمه تدوین یافته است و در آن اوزان شعر با نمونه‌های فراوان، از جمله اشعار بسیاری از خود واله توضیح داده شده‌اند؛ ۲ــ مثنوی عرفانی نجم‌الهدی که در ۱۱۴۹ق سروده شده (نسخهٔ انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ ۱۵۸ منظوم) و واله در آن به آیات قرآنی و احادیث نبوی استناد کرده و در زمینه‌های مختلف داد سخن داده است؛ ۳ــ قانونچهٔ انشا (نسخه‌های کتابخانهٔ آصفیه به‌شمارهٔ ۱۴/۲ و موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1972-21) در نامه‌نگاری در دو فصل (۱ــ تحریر القاب و ۲ــ نمونهٔ نامه‌ها و عرایض و مکاتبات)؛ ۴ــ رسالهٔ کبوتربازی؛ ۵ــ کشف‌الرموز (نسخهٔ آصفیه به‌شمارهٔ ۱۴/۴ مجموعه)؛ ۶ــ میرزانامه (نسخهٔ انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ ۸۵۶فهرست) در ۲۰۴ بیت در داستان عشق میرزا شیرافکن گجراتی. این منظومه را برخی به والهٔ داغستانی نسبت داده‌اند که درست نمی‌نماید؛ ۷ــ دیوان واله (نسخهٔ انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ ۸۷۵ فهرست) که گویا از والهٔ عجمی است.

منابع: احوال و افکار و آثار آقامحمدکاظم واله اصفهانی، ۲۹۲-۳۰۳؛ برگزیدهٔ اشعار مولانا سید محمد واله موسوی، گردآورنده عبدالغفار انصاری؛ الذریعه، ۱۶۹/۸؛ ۱۲۵۶/۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۰۵/۵، ۴۲۶؛ ۱۱۰۲/۸؛ ۲۷۱۱/۱۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱۳۱۹، ۲۱۱۴، ۲۱۵۸، ۲۵۹۴، ۳۱۹۷، ۳۲۶۹؛ فهرست نسخه‌های خطی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۰۹؛ عبدالغفار موسوی، «مولانا سید محمد والهٔ موسوی»، وحید، شمارهٔ ۲۳۸ (نیمهٔ دوم مرداد ۱۳۵۷ش)، صص ۱۶-۱۸، ۳۲؛ *Catalogue of the persian Manuscripts in the British Museum*, 859; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1162; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscript in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 388-389, 695; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 614; *Mughals in India*, 485; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/832.

برزگر

والهٔ کشمیری، اسلام‌خان ← اسلام‌خان بدخشی

واله و سلطان (vā.le.va.sol.tān)، مثنوی عاشقانه‌ای به‌فارسی از میرشمس‌الدین فقیر دهلوی (۱۱۱۵ ــ ۱۱۸۳ق) که در سرگذشت علیقلی‌خان والهٔ داغستانی، مؤلف تذکرهٔ ریاض‌الشعرا و شرح عشق و دلدادگی وی به دختر عمویش، خدیجه‌سلطان است. این داستان چنین است که اخترشناسان پیش‌گویی می‌کنند که واله پسر حسن‌علی‌خان، امیر اصفهان در عشق و عاشقی شهرهٔ روزگار خواهد شد. وی بر دخترعمویش، خدیجه که در زیبایی و فریبایی بی‌همتا بود، عاشق و سپس نامزد شد. پس از چندی پدر واله به‌دست افغان‌ها که به اصفهان تاخته بودند، کشته شد و عموی واله، یعنی پدر خدیجه نیز که برای فرونشاندن آشوب افغان‌ها رفته بود، به اسارت آنان درآمد. از این پیش‌آمدهای ناگوار مادر خدیجه بر آن می‌شود تا مراسم ازدواج هر چه زودتر سر گیرد، اما مادر واله به‌سبب آنکه پدر دختر در اسارت است، برگزاری مراسم را به تأخیر انداخت. در

این هنگام آوازهٔ زیبایی خدیجه در اصفهان درپیچیده بود و خواستگاران زیادی داشت. مادرش نیز که علاقهٔ آن دو دلداده را به هم می‌دانست به همهٔ خواستگاران پاسخ رد می‌داد، تا آنکه در برابر خواستگاری یکی از صاحب‌منصبان افغان که به‌زور و تهدید متوسل شده بود، تاب مقاومت نیاورد و دختر خود را به عقد وی درآورد. در این هنگام واله روزهای هجر و فراق را می‌گذراند، تا آنکه سپاه افغانان از اصفهان بیرون رفت. واله نیز فرصت را غنیمت شمرد و چند بار با لباس درویشی به گدایی به در خانهٔ خدیجه رفت. خدیجه نیز هر بار از وی استقبال کرد. پس از این دیدارهای پنهانی، عشق آن‌ها بر سر زبان‌ها افتاد و سرانجام واله برای حفظ آبروی خدیجه دیار خود را رها کرد و به سرزمین هند رفت. آن دو دلداده تا سال‌ها با فرستادن نامه و پیام از احوال هم خبردار می‌شدند؛ تا آنکه پس از چهارده سال که واله در آن دیار به سر برد، با فقیر دهلوی آشنا شد و شرح دلدادگی و عشق بی‌فرجام خود را برای وی بازگفت. فقیر نیز این داستان بدفرجام را چنان که از واله شنیده بود، در مدت یک سال در ۱۱۶۰ق در ۳۲۳۰بیت به‌نظم کشید. کلام فقیر روان و زیبا است. سراینده پس از ستایش خداوند و نعت پیامبر(ص) و مدح حضرت علی(ع) و مقدماتی چند به سرگذشت واله با بیان وضع ایران پس از یورش افغانان و آشوب و فتنهٔ آنان که سبب گریز عاشق به هندوستان شده بود، می‌پردازد و چنین می‌گوید: «ای آنکه ز چرخ کین ندیدی ــ که در همه عمر این ندیدی / بشنو سخنی ز حال واله ــ وز قصهٔ پرملال واله...» سپس ابیاتی در تعریف آبادانی ایران در روزگار صفویان می‌آورد و پس از آن ماجرای وداع واله را با خدیجه‌سلطان‌بیگم چنین ادامه می‌دهد: «از کوی تو ای نگار رفتم ــ اما به دل فگار رفتم / .../ آن بلبل بیدلم که از باغ ــ در جوش گل و بهار رفتم...» این مثنوی در ۱۹۰۳م در لندن و در ۱۳۵۴ش به سرمایهٔ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران در تهران به‌چاپ رسید.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۴۱۸/۵؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۹۶؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴/۳، ۵۵، ۷۳؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۹۶ـ۲۹۸؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۳۹ـ۲۴۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۳۸۸/۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۰۶/۸ـ۱۱۰۸؛ مثنوی واله ـ سلطان؛

Catalogue of the Library of the India office, vol II, part VI, 554; *Mughals in India*, 139.

حجتی

وامق بلگرامی (vā.meq-e.bel.ge.rā.mi)، نواز محی‌الدین وامق فرزند غلام محی‌الدین فاروقی، ــ پس از ۱۲۰۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدر وامق در دستگاه مبارز الملک سربلند خان تونی، سمت تن بخشی داشت. وی از شاگردان میرنوازش علی بلگرامی (ــ ۱۱۶۷ق) بود. نسخه‌ای از دیوان وامق به شمارهٔ N.M.1976-105 که مجموعه‌ای از غزلیات، رباعیات و قطعات است در موزهٔ ملی پاکستان نگه‌داری می‌شود.

منابع: بلگرام کی فارسی شعراء، ۱۵۹؛ الذریعه، ۱۲۵۸/۹؛ سرو آزاد، ۳۵۰؛ شمع انجمن، ۵۱۷ـ۵۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، ۵۳۶ـ۵۳۷؛ گل رعنا، ۳۰۱ـ۳۰۲؛ مآثرالکرام، ۳۵؛ نتایج‌الافکار، ۷۶۸؛ نشتر عشق، ۱۷۲۲/۵؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 615; *Mughals in India*, 485.

رسولی

وامق کلانوری (vā.meq-e.ka.lā.nu.ri)، اخلاص‌خان اخلاص‌کیش، ۱۰۷۴ ــ ۱۱۴۳ق، تاریخ‌نگار، دبیر و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم یا کاست کهتری هندوان و از مردم کلانور (هریانای کنونی) در پنجاب، بود و نیاکانش در آنجا شغل «قانونگویی» داشتند. در آغاز دیبی‌داس نام داشت. «در صغرسن صحبت حقایق آگه شیخ محمد درویش دریافته کسب کمال می‌کرد و توفیق اسلام یافت. مدتی از معارف پناه اسلام خود را پوشیده می‌داشت. پدرش که قانونگوی کلانور بود خبر یافته قصد هلاکش کرد. از آنجا گریخته به خدمت فضایل دستگاه مولوی عبدالله خلف مولوی عبدالحکیم سیالکوتی رفت» و به پایمردی او در ۱۰۹۰ق به خدمت اورنگزیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، راه یافت و اسلام خود را آشکار کرد و به محمداخلاص کیش موسوم گردید (کلمات‌الشعرا، ۱۲۳). در دستگاه اورنگزیب ترقی کرد و به ترتیب «مشرف ابتیاع‌خانه» (۲۴ شعبان ۱۰۹۳ق)، «مشرف جانمازخانه» (۴ شوال ۱۰۹۳ق)، «مشرف عرایض» (۲۴ شعبان ۱۰۹۳ق)، «مشرف جانمازخانه» (۴ شوال ۱۰۹۳ق)، «مشرف عرایض» (۴ صفر ۱۰۹۷ق)، «پیش‌دستی دوم» روح‌الله‌خان میربخشی (۶ ذی‌الحجهٔ ۱۰۹۷ق)، «واقعه‌نویس کچهری خان سامان» (۱۱۰۱ق)، امین جزیهٔ صوبهٔ بیدر، امین و فوجدار پرگنهٔ اندور

(۱۱۰۷ق)، باز «پیش‌دست» روح‌الله‌خان خان‌سامان (۱۱۰۸ق) و در ۱۱۱۸ق وکیلِ شاهزاده محمد معظم (شاه عالم بهادرشاه یکم، پسر اورنگ‌زیب) شد. پس از مرگ اورنگ‌زیب که میان پسرانش، به‌ویژه اعظم‌شاه و شاه عالم محمد معظم، بر سر جانشینی وی جنگ درگرفت، اخلاص کیش که می‌دانست اعظم‌شاه «بنابر وکالت مذکوره ازو ناخوش است به وساطت بسالت‌خان میرزاسلطان نظر به اظهار بی‌تقصیری پرداخته، پروانگی گرفته در اورنگ‌آباد ماند»، اما چون شاه‌عالم توانست اعظم‌شاه و دیگر برادرانش را بشکند و تاج و تخت را به‌دست آورد، اخلاص کیش به‌حضورش رسید و از او نواخت یافت و به‌منصب «دو هزار و پانصدی یک‌هزار سوار»، لقب اخلاص‌خان و خدمت «عرض مکرر» سرفراز گشت (مآثرالامرا، ۱/۳۵۰). در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) «سرش به هیچ فرود نیامده با امرای آن وقت [مانند] خان‌خانان [منعم‌خان، وزیر اعظم بهادرشاه] وزیر و دیگر امرا مساوات می‌زد، به‌سبب نفس فروتنی نکشید.» (مجمع‌النفایس، ۸۵) در دورهٔ جهاندارشاه (۱۱۲۴ق)، ذوالفقارخان (سپه‌سالار و مدارالمهام جهاندارشاه) خدمت «دیوانی تن» را نیز به اخلاص‌خان واگذارد و وی را با خود همراه ساخت، چنان‌که پس از کشته‌شدن جهاندارشاه و ذوالفقارخان و روی کار آمدن فرخ‌سیر، برخی امرا در پی دستگیری اخلاص‌خان بودند، اما برادران بارهوی، یعنی امیرالامرا حسین‌علی‌خان و قطب‌الملک عبدالله‌خان حسن‌علی‌خان که همه کارهٔ دستگاه فرخ‌سیر بودند، به‌پاس پیوند قدیمی‌شان با اخلاص‌خان، مانع از این کار شدند و وی را به زادگاهش فرستادند. چندی بعد، فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) منصب و جاگیر سابق او را بدو بازگرداند و او را به حضور فراخواند و به خدمت میرمنشیگری و نوشتن تاریخ رویدادهای دورهٔ خود گماشت. پس از کشته‌شدن فرخ‌سیر (۱۱۳۱ق)، به‌پیشنهاد امیرالامرا حسین‌علی‌خان بارهوی، منصبش از پنج‌هزاری به‌هفت هزاری ارتقا یافت و بعد از کشته‌شدن حسین‌علی‌خان (۱۱۳۱ق)، در دورهٔ محمدشاه (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) این منصب را همچنان حفظ کرد. اخلاص‌خان وامق «مرد مزاج گونهٔ دربار دیده بود، غیر از لباس سفید نمی‌پوشید. گویند درکم‌منصبی نیز عمده‌ها عزت او می‌کردند.» (مآثرالامرا، ۱/۳۵۲). در علوم ظاهری و انشاپردازی نظیر نداشت (کلمات‌الشعرا، ۱۲۳) و در فضل وکمال و انشاپردازی و املادانی فاریابی عصر خود بود (تذکرهٔ شعرای کشمیر اصلح، ۹). «در نثر ید بیضا داشت، چنان‌که درین فن او را صاحب طرز توان گفت... در اوایل جوانی فکر شعر هم می‌کرد، اواخر مطلقاً نمی‌گفت.» (مجمع‌النفایس، ۸۵) از آثارش: ۱ــ پادشاه‌نامه، در تاریخ فرخ‌سیر و محمدشاه گورکانی، که ظاهراً نسخه‌ای از آن در دست نیست؛ ۲ــ دیوان اشعار که گویا از آن هم نسخه‌ای نمانده است؛ ۳ــ رقعات اخلاص‌خان (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۵۶۹۴/۲۳۷۵/۲) که مجموعهٔ هشتاد و چهار نامهٔ اخلاص‌خان به کسانی مانند فرخ‌سیر (یک نامه)، نواب امیرالامرا حسین‌علی‌خان (یک نامه)، نواب نظام‌الملک (یک نامه)، عبدالصمدخان بهادر (۹ نامه)، وزیرخان (نه نامه)، راجه سنتو کهرای (هشت‌نامه)، اغری گدابیگ (دو نامه)، سعادت‌مندخان (دو نامه)، شجاع‌خان (یک نامه)، شیخ احمد (یک نامه)، زیب‌النسابیگم (یک نامه)، جواهر مل (یک نامه)، شیخ ابوالخیر (یک نامه)، فیروز (یک نامه)، محمد مسلم (دو نامه)، و «برادر عزیز» (ده نامه) است و به نثری ساده و روان نوشته شده‌اند.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۳/۴۵۵-۴۶۳؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۶۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۹۱-۳۹۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح، ۹؛ الذریعه، ۹/۱۲۵۸؛ ریحانة‌الادب، ۶/۳۰۳؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۸۱-۱۸۳؛ صبح گلشن، ۵۸۵-۵۸۶؛ صحف ابراهیم، ۱۳۴-۱۳۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵/۲۷۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۱۵۰؛ کلمات‌الشعرا، ۱۲۳-۱۲۴؛ مآثرالامرا، ۱/۳۵۰-۳۵۲؛ مجمع‌النفایس، ۸۴-۸۵؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۶۴۷-۶۴۸؛ نشتر عشق، ۵/۱۷۲۱-۱۷۲۲؛ رشید نیاز، «شعرای فارسی‌گوی شبه‌قاره»، هلال، جلد نهم، شمارهٔ چهارم، ص۵۷؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 615; *Mughals in India*, 198-199.

برزگر

وامق و عذرای صرفی کشمیری ← پنج گنج

وجدان لاهوری (vej.dān-e.lā.hu.ri)، میرمعصوم، مخاطب به عالی‌نسب‌خان، پسر محمدزمان راسخ سرهندی، ــ جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. فنون‌شاعری را نزد پدرش میرمحمدزمان راسخ* (ــ ۱۱۰۷ق) که شاعری نام‌دار بود و استادان دیگر روزگارش آموخت. به‌نوشتهٔ عبدالحکیم حاکم لاهوری که وجدان را از نزدیک می‌شناخت،

وجدان در آغاز در شاه‌جهان‌آباد / دهلی به سر می‌برد و «در عهد فرخ‌سیر [۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق] به‌رفاقت میرجملهٔ مرحوم به لاهور رسیده و یک دو دفتر مثنوی معنوی نزد شاه‌آفرین [ــ ۱۱۵۴ق] گذرانیده قدری اصلاح شعر هم گرفته. ظاهراً باز به [شاه]جهان‌آباد عود نمود. چون در عهد محمدشاه پادشاه [۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق] چندان کارش نرفت و به‌تنگ‌دستی عاید گردید به لاهور مراجعت کرد و به خواجه سنگین، مخاطب به غلام محی‌الدین، پیوست... بعد چندی به‌وساطت مولوی شرف‌الدین کشمیری که در آن ایام نایب نواب مغفور [عبدالصمدخان حاکم لاهور] بود ملازمت نواب نمود، آن‌جناب [= عبدالصمدخان] از بس که کمال‌دوست و شاعرنواز و شعرفهم بود، خان مذکور [= وجدان] را به مدد خرج درخور حالش سرافراز نموده با خود رفیق نمودند و همیشه گوشهٔ چشم عنایت به حالش مبذول می‌داشتند و آخرِ روز پیش از عصر مشاعره به میان می‌آمد و خان مذکور سرخیل آن جماعه، که در مشاعره حاضر می‌شدند، بود. بعد از چند سال فقیر [حاکم] را به او اخلاصی و اتحادی به درجهٔ اَتَم به‌هم‌رسید و مدت‌ها [در] لاهور فقیر و میان نورالعین واقف [لاهوری، ــ ۱۱۹۵ق] و میر زین‌العابدین عاطر یک‌جا طرح غزل‌ها می‌کردیم. بسیار صاحب قدرت و صاحب تلاش بود. سخنش خیلی شوخی و رنگینی و مضامین تازه داشت و زمین‌های سنگلاخ طرح می‌کرد، از آن جمله است مطلع قصیده که در مدح نواب مغفور [= عبدالصمدخان] گفته: "مرا دلی است که باشد به درد کارش و خند ــ چو غنچه‌ای که بود جا به نیش خارش و خند." [وجدان] دیوانی ضخیم قریب به بیست هزار بیت و قصاید و مثنوی علی‌حده دارد و اکثر به‌غریب‌خانه تشریف می‌آورد و صحبت‌ها می‌داشت، استاد مسلم‌الثبوت عصر خود بود.» (مردم دیده، ۱۰۶ــ۱۰۷) وی پس از مرگ عبدالصمدخان ملازمت پسرش زکریاخان را اختیار کرد و زکریاخان نیز همان مدد خرج را برایش مقرر داشت، گرچه وجدان «باددستی داشت که هرچه به دستش می‌آمد در اندک مدتی صرف می‌نمود، ازین وجه اکثر قرض‌دار می‌بود.» (مجمع‌النفایس، ۸۵) او سرانجام در شصت و چند سالگی به مرض «فالج بالقوه» درگذشت. پسرش میرشمس‌الدین نیز به‌فارسی شعر می‌سرود و سند تخلص می‌کرد. میرزین‌العابدین ایمن سرهندی شاگردش بود. گرچه حاکم لاهور از دیوان وجدان که نزدیک به بیست هزار بیت جدای قصاید و مثنوی داشته یادکرده است، ولی از سروده‌های او ظاهراً جز آن‌چه در تذکره‌ها آمده چیزی نمانده است.

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب. ۱۸۷. ۳۹۳ـ۳۹۵؛ خزانهٔ عامره. ۴۴۳؛ الذریعه. ۱۲۶۰/۹؛ ریاض‌العارفین. آفتاب‌رای. ۳۱۸/۲ـ۳۱۹؛ سفینهٔ خوشگو. ۲۷۰؛ سفینهٔ هندی. ۲۳۳ـ۲۳۴؛ شمع انجمن. ۴۹۱؛ صحف ابراهیم. ۱۳۴؛ عقد ثریا. ۵۹؛ مجمع‌النفایس. ۸۵؛ مخزن‌الغرائب. ۶۶۸/۵ـ۶۶۹؛ مردم دیده. ۱۰۶ـ۱۱۲؛ نتایج‌الافکار. ۷۴۹ـ۷۵۰؛ نشتر عشق. ۱۶۹۱/۵ـ۱۶۹۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 608.

برزگر

وجهی دکنی (vaj.hi-ye.da.ka.ni)، وجیه‌الدین اسدالله، گلکنده ۹۸۸ ــ ح۱۰۷۰ق، شاعر اردوسرا و فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از خراسان به هند کوچیدند و در دکن (جنوب هند) نشیمن گزیدند. وجیه‌الدین در زادگاهش گلکنده، تختگاه قطب‌شاهیان دکن، پرورش یافت. در شعر از ملافیروز بیدری اصلاح سخن می‌گرفت و در تصوف به میان شاه باز، از مشایخ چشتیه و مرید شاه‌علی متقی دست ارادت داد. در دورهٔ محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ ــ ۱۰۲۰ق) در شعر اردو آوازه یافت و به مقام ملک‌الشعرایی دربار محمدقلی رسید. در دورهٔ محمدقطب‌شاه (۱۰۲۰ ــ ۱۰۳۵ق) از دربار کناره گرفت و گوشه گزید. اما چون عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵ ــ ۱۰۸۳ق) به شاهی نشست وجهی را فراخواند و بنواخت و در درگاهش جایگاهی شایسته داد. سال مرگش دانسته نیست، اما گمان می‌رود در هشتادسالگی درگذشته باشد. در اشعارش وجیه و وجیهی نیز تخلص می‌کرد. وجهی از برجسته‌ترین اردوسرایان دورهٔ قطب‌شاهیان و بنیادگذار مرثیه‌سرایی در اردوی دکنی به‌شمار می‌آید. از آثارش: مثنوی قطب مشتری (به‌اردوی دکنی) که در ۱۰۱۸ق در معاشقات محمدقلی قطب‌شاه و معشوقهٔ او مشتری سروده است. زبان و طرز بیان قطب مشتری بسیار روان‌تر و روشن‌تر از دیگر مثنویات پیشین دکنی است و از قواعد و سنت‌های شعری فارسی پیروی می‌کند؛ ۲ــ سب رس به‌نثر اردوی دکنی (دهلی، ۱۹۳۲م) که نخستین نمونهٔ نثر ادبی و غیر دینی اردو است، زیرا پیش از آن تنها کتاب‌های دینی و عرفانی را به‌نثر اردو می‌نوشتند. اساس این کتاب قصهٔ حسن و دل، گزیدهٔ دستور عشاق محمد یحیی بن سیبک فتاحی نیشابوری (ــ ۸۵۲ق) است و تأثیر فارسی در آن به کاربرد الفاظ و تعبیرات و تشبیهات محدود نمانده، بلکه بر سبک و شیوهٔ بیان و قواعد و

اصول دستوری و نحوی آن نیز تأثیر گذاشته است. ظاهراً از این پس بوده است که زبان دکنی آمیخته با فارسی را پیش از آنکه به اردو آوازه یابد ریخته می‌گفتند. سب‌رس، در طرز بیان، به‌اسلوب شاعرانه بسیار نزدیک است؛ ۳ــ تاج‌الحقایق به‌نثر اردوی دکنی؛ ۴ــ دیوان فارسی از غزلیات، رباعیات، قطعات و قصاید، که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سالارجنگ در حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۱۸۶۱) نگه‌داری می‌شود. دیوان فارسی وجهی با نام آشوب دل به‌تصحیح دکتر جاوید وشِشت به‌کوشش دکتر چندر شیکهر در مجلهٔ تحقیقات فارسی در ۱۹۹۸م به‌چاپ رسیده است.

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل طالبی، ۴۶۵-۴۳۲/۱؛ تاریخ ادب اردو، سکسینه، ۷۱-۷۰/۱؛ تذکرهٔ فارسی‌گو شعرای اردو، ۴-۸؛ حدیقة‌السلاطین قطب‌شاهی، ۱۳۰؛ داستان تاریخ اردو، ۳۹-۴۱؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۵۳۶/۷؛ صبح آفرینش، ۹؛ کلیات محمدقلی قطب‌شاه، ۸۰-۸۸، ۱۰۲؛ مسایل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، ۳۱؛ نظم و نثر در دورهٔ قطب‌شاهی، ۵۶؛
A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/131; *Dictionary of Indo-persian Literature*, 608; *Mughals in India*, 480; *A Socio-intellectual History of the Isnā' Ashari shi'is in India*, 1/358.

برزگر

وجیه‌الدین اشرف لکنویی (va.ji.hod.din.aš.raf-e.lak.nu.i)، ز۱۲۰۳ق، صوفی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در لکنو می‌زیست و شاگرد و مرید مفتی یعقوب (ــ ۱۱۸۷ق)، از علمای فرنگی محل بود. پدرزن او از مشایخ نام‌دار دورهٔ نوابان اوده، شجاع‌الدوله (ــ ۱۱۸۸ق) و آصف‌الدوله (۱۱۸۸ ــ ۱۲۱۲ق) بود و به لقب قدوة‌العارفین آوازه داشت و در ۱۱۹۸ق درگذشت. وجیه‌الدین مؤلف کتاب حجیمی به‌نام بحر زخّار در شرح احوال مشایخ و اولیا، بیشتر پیران هند و از جمله بسیاری از همروزگاران خود، است. این اثر به هشت لجّه تقسیم می‌شود و هر لجه خود در چند نهر، و هر نهر در چند موج است. موضوع هشت لجّه از این قرار است: ۱ــ فرزندان و زنان پیامبر، خلفا و صحابه، ۲ــ علی (ع)، فاطمه، امامان، تابعان، محدثان، فقها و قرا، ۳ــ حسن بصری و مریدان او، نصیرالدین چراغ دهلی و مریدان او، سراج‌الدین عثمان (خلیفهٔ نظام‌الدین اولیا) و مشایخ سلسلهٔ او، علی صابر خلیفهٔ فریدالدین گنج‌شکر و دیگران، ۴ــ معروف کرخی، عبدالقادر گیلانی و قادریان، ضیاءالدین ابونجیب سهروردی و دیگران، نجم‌الدین کبری، ۵ــ اولیای مغرب، قلندریان، شهدا، بایزید بسطامی، بهاءالدین نقشبند، شطاریان، شاه‌مدار، اویس قرنی، ۶ــ مشایخ سلسله‌های ناشناخته به ترتیب الفبایی، ۷ــ مجذوبان، ۸ــ عارفان زن. دست‌نویسی از این اثر که به‌شمارهٔ or.1849 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود تنها سه لجهٔ نخست و بخشی از لجهٔ چهارم را در بر دارد. بخشی از لجهٔ سوم بحر زخار که ذکر مشایخ سلسلهٔ صابری است به چاپ رسیده است (الٰه‌آباد، ۱۳۱۳ق / ۱۸۹۵م).

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۲۴/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۷؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۰۲۹؛
Catalogue of the Library of the India office, vol.II, part VI, pp.67, 553; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/976-977; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 610; *Mughals in India*, 481; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1031.

برزگر

وجیه‌الدین علوی گجراتی (va.ji.hod.din-e.a.la.vi-ye.go.ja.rā.ti)، وجیه‌الدین احمد فرزند قاضی نصرالله فرزند قاضی عمادالدین، چانپانیر / محمدآباد در گجرات هند محرم ۹۱۰ ــ احمدآباد گجرات ۹۹۷ / ۹۹۸ق، دانشمند دینی، عارف شطاری و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از سادات بود و یکی از نیاکانش به نام بهاءالدین‌الملکی، گویا از نوادگان امام جواد محمدتقی(ع)، از عربستان به هند کوچید و در چانپانیر رحل اقامت افکند. عمادالدین، نیای وجیه‌الدین، در یکی از نواحی گجرات منصب قضا داشت. وجیه‌الدین نزد استادان عصر، مانند عمادالدین محمود بن محمود طارمی، درس خواند و در علوم متداول، مانند منطق و حکمت و کلام و اصول و فقه و حدیث، استادی یافت و چندان مهارت یافت که در حدود بیست سالگی به افتا و تدریس و تألیف پرداخت و «بر اکثر کتب درسی حواشی و شرح تحریر فرمود.» در تصوف به شیخ قاضی‌خان چشتی نهروالی مشهور به شیخ قاضن (یا پدر خود که مرید شیخ قاضن بود) دست ارادت داد. به‌نوشتهٔ خزینة‌الاصفیا، «گرچه نسبت ارادت به دیگر سلاسل هم داشت اما آخرالامر تربیت و تکمیل و اجازت و خلافت طریقت سلسلهٔ شطاریه از سید محمدغوث گوالیاری (ــ ۹۷۰ق) حاصل کرد.» وجیه‌الدین از علمای بزرگ روزگار خود به‌شمار می‌آمد و نزد فرمانروایان و

بزرگان گجرات از نفوذ و احترام فراوان برخوردار بود. گویند شیخ محمد غوث گوالیاری، از مشایخ بزرگ سلسلهٔ شطاریه که هوادار همایون گورکانی بود و پس از شکست همایون و روی کارآمدن شیرشاه سوری (۹۷۴ق) برخی علمای هوادار شیرشاه وی را به‌دلیل نوشتن رسالهٔ معراجیه / معراج‌نامه به کفرگویی متهم کردند و قتلش را روا داشتند، از گوالیار به گجرات گریخت و در آن‌جا نیز علمای گجرات «به‌اعتراض مضامین رسالهٔ معراج‌نامه... در باب قتل آن جناب محضری نوشته... و شیخ علی متقی گجراتی هم که صاحب علم ظاهری و باطنی بود به‌پاس احکام شرع نبوی بر کاغذ محضرنامه... فتوی نوشت و مهر خود را ثبت کرده به پیش پادشاه [گجرات، سلطان محمود سوم، ۹۴۳ــ ۹۶۱] فرستاد.» پادشاه گجرات اجرای این محضر را به‌تأیید شیخ وجیه‌الدین مشروط کرد. اما چون وجیه‌الدین به خدمت سید محمد غوث رسید، چنان شیفتهٔ وی گردید که کاغذ فتوی را پاره کرد و به او دست بیعت داد و بدین‌سان‌محمدغوث از مرگ نجات یافت. به‌روایتی وجیه‌الدین که از پیش مرید محمدغوث بود خود به خانهٔ شیخ‌علی متقی رفت و کاغذ فتوی را پاره کرد. وجیه‌الدین پس از گرویدن به سلسلهٔ شطاریه مرید پرشور محمدغوث شد و وی را در گسترش این سلسله، بر بنیادی استوار، از گوالیار تا برهانپور یاری کرد. وی، با آن‌که مدرسهٔ خود را به خانقاه تبدیل کرد، هرگز علاقه‌اش به تدریس و تألیف را از دست نداد و شرح‌های متعددی بر کتاب‌های تفسیر، حدیث، فقه و کلام نوشت. از شاگردان و مریدان شیخ وجیه‌الدین می‌توان از پسرش شیخ‌عبدالله، شیخ یوسف بنگالی، حکیم عثمان بن شیخ عینی (از مردم روستای بُبَکن در سیوستان سند)، شیخ کمال محمد عباسی (ــ ۱۰۱۳ق)، شیخ عبدالله صوفی شطاری سندیلوی (۹۲۴ــ ۱۰۰۲ق)، و سید ابوتراب، معروف به شاه گدای شیرازی (ــ ۱۰۷۱ق)، یاد کرد. از آثارش: ۱ــ شرح جام جهان‌نما به‌فارسی در شرح جام جهان‌نمای محمد شیرین مغربی (نسخه‌های موزهٔ ملی پاکستان به‌شمارهٔ N.M.1958-262/42 و کتابخانهٔ گنج‌بخش ۶۱۴۹)؛ ۲ــ ملفوظات وجیه‌الدین به‌فارسی که نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌هایی مانند موزهٔ ملی پاکستان کراچی (به‌شمارهٔ ۲۱۰/۲۶ ــ N.M.1965-210)، کالج اسلامیهٔ دانشگاه پیشاور (به‌شمارهٔ ۱۰۴۷/۲)، رامپور، دیوان هند، و دانشگاه علیگر نگه‌داری می‌شود که ظاهراً هیچ‌یک کامل نیست و نسخه‌ها نیز با یکدیگر تفاوت دارند؛ ۳ــ شرح نزهة‌النظر به‌عربی (نسخهٔ کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۴۶۱)؛ ۴ــ حاشیه علی‌الفوائدالضیائیة به‌عربی (نسخهٔ ندوة‌العلما به‌شمارهٔ ردیف ۱۶۵۷)؛ ۵ــ حاشیه علی حاشیة‌القوشچی علی‌المطول فی بحث ما انا قلت به‌عربی (نسخهٔ ندوة‌العلما به‌شمارهٔ ردیف ۱۵۴۷)؛ ۶ــ حاشیه علی شرح‌الوقایه؛ ۷ــ حاشیه بر تفسیر بیضاوی؛ ۸ــ شرح‌النخبة فی اصول‌الحدیث؛ ۹ــ حاشیه بر اصول بزدوی؛ ۱۰ــ حاشیه بر هدایة‌الفقه مرغینانی؛ ۱۱ــ حاشیه بر مطول؛ ۱۲ــ حاشیه بر تلویح؛ ۱۳ــ حاشیه بر عضدیه؛ ۱۴ــ حاشیه بر شرح تجرید اصفهانی؛ ۱۵ــ حاشیه بر شرح عقاید تفتازانی؛ ۱۶ــ حاشیه بر شرح مواقف جرجانی؛ ۱۷ــ حاشیه بر شرح کلمة‌العین؛ ۱۸ــ حاشیه بر شرح مقاصد؛ ۱۹ــ حاشیه بر شرح چغمینی؛ ۲۰ــ حاشیه بر شرح شمسیهٔ رازی؛ ۲۱ــ حاشیه بر شرح کافیهٔ جامی؛ ۲۲ــ شرح ارشاد دولت‌آبادی؛ ۲۳ــ شرح ابیات‌التسهیل؛ ۲۴ــ حاشیه بر حاشیهٔ قدیمهٔ جلال‌الدین دوانی؛ ۲۵ــ شرح تحفهٔ شاهیه؛ ۲۶ــ شرح کلید مخزن؛ ۲۷ــ شرح ابیات منهل؛ ۲۸ــ شرح بیتی از حافظ (گویا از وجیه‌الدین) به‌فارسی در شرح بیت: «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت ــ آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد»؛ ۲۷ــ حقیقت محمدیه به‌عربی در صفات خداوند، طبقات صوفیه، تکامل روح، و تعبیر عرفانی حروف الفبای عربی. این اثر را میان عبدالعزیز، از خلفای شیخ وجیه‌الدین، به‌فارسی برگردانده است.

منابع: اخبارالاخیار، ۱۶۹؛ اعلام زرکلی، ۱۱۰/۸؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۴۹ـ۲۵۰؛ تصوف بر صغیر مین، ۶۲/۲، ۹۸، ۱۱۶؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۱۰۹۴ـ۱۱۱۹؛ خزینة‌الاصفیا، ۳۳۶/۲ـ۳۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۲۲/۲؛ ۱۳۷۶/۳، ۱۳۷۹، ۱۳۸۲، ۱۵۹۴، ۱۵۹۷، ۱۸۳۸، ۱۹۷۲، ۲۰۳۸؛ ۸۵۰/۷، ۹۶۱/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکهنو، ۱۶۰، ۲۹۵، ۶۸۷، ۷۳۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۲۱۱، ۲۷۶؛ مرآت احمدی، ۴۴/۲ـ۴۵؛ مرآت سکندری، ۳۶۷؛ معجم‌المؤلفین، ۱۶۰؛ منتخب‌التواریخ، ۴۳/۳ـ۴۴؛ نزهة‌الخواطر، ۳۴۳/۴ـ۳۴۴؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 60; *A History of Sufism in India*, 11-13, 84,108, 158, 162, 166-168; *Mughals in India*, 481.

برزگر

وجیهی دکنی ← وجهی دکنی

وحدت سرهندی (vah.dat-e.ser.hen.di)، شیخ عبدالاحد، معروف

به شاه‌گل / میانگل، فرزند شیخ محمد سعید فرزند مجدد الف ثانی احمد سرهندی، سرهند ۱۰۵۰ ــ دهلی ۱۱۲۶ق، دانشمند دینی و عارف نقشبندی مجددی و شاعر شبه‌قاره. در زادگاهش پرورش یافت و نزد پدرش محمد سعید (۱۰۰۵ ــ ۱۰۷۰ق) و سپس عم خود شیخ محمد معصوم درس خواند و مراحل عرفان و طریقت را پیمود و به مرحلهٔ ارشاد رسید. در سفر حج نیز از محضر علمای عرب و ایرانی بهره برد. در کوتلهٔ فیروزشاه در دهلی کهنه به سر می‌برد و در همان‌جا درگذشت و پیکرش را در سرهند به خاک سپردند. برخی منابع سال مرگ وی را ۱۱۴۲ق نوشته‌اند که درست نمی‌نماید. محمدافضل سرهندی (ــ ۱۱۴۶ق) و شیخ سعدالله گلشن دهلوی (ــ ۱۱۴۰ / ۱۱۴۱ق) مرید و شاگرد وی بودند. شمار آثارش را نزدیک سی عنوان گفته‌اند. از آثارش: ۱ــ الدرر به‌عربی که در ۱۱۰۶ق نوشته؛ ۲ــ قرة‌القارئین به‌فارسی که پس از الدرر نوشته است؛ ۳ــ شواهدالتجرید به‌فارسی و عربی دربارهٔ نیای خود احمد سرهندی و اثبات این که او مجدد الف ثانی بوده است، و دربارهٔ حدیث «یبعث لهذاالامة علی رأس کل مائة سنة من یجددها»، با تأویل‌های عرفانی و رسم هجده دایره (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۸۷۰۳)؛ ۴ــ گلشن وحدت به‌فارسی که مجموعهٔ صد و نوزده نامهٔ وحدت است و شیخ محمدمراد کشمیری (ــ ۱۱۳۱ق) گردآورده است (کراچی، ۱۹۶۶م)؛ ۵ــ لطایف خمسه / تذکرة‌اللطایف به‌فارسی دربارهٔ لطایف خمسه (لطیفهٔ قلب، لطیفهٔ روح، لطیفهٔ سر، خفی و اخفی) و شرح هر کدام از آن‌ها (نسخه‌های کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۳۶۵۰ و موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1985-44/13-2)؛ ۶ــ مکتوبات عبدالاحد که مجموعهٔ نامه‌های عبدالاحد وحدت و «حضرت ایشان» در تصوف به‌فارسی است؛ ۷ــ شرح بیت به‌فارسی در شرح بیت «علم حق در علم صوفی گم شود ــ این سخن کی باور مردم شود» از مثنوی مولوی (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۱۱۳۱۴)؛ ۸ــ چهار چمن / خیابان‌های وحدت / خیابان وحدت (نسخهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۱۲۶۵۵) که در یک دیباچهٔ به‌نثر آمیخته به نظم، چهار چمن (۱ــ جود، ۲ــ علم، ۳ــ نور و ۴ــ شهود) که هر چمن خود در چهار خیابان (غزلیات، مثنویات، متفرقات، لطایف به‌نثر) است، و خاتمه‌ای در دو نشیمن با مادهٔ تاریخ‌هایی از زندگینامهٔ خاندان احمد سرهندی تدوین یافته است (نسخهٔ کتابخانهٔ گنج‌بخش به‌شمارهٔ ۱۲۶۵۵)؛ ۹ــ خزائن نبوت به‌فارسی که زندگینامهٔ کوتاه محمد (ص) است (نسخهٔ دیوان هند)؛ ۱۰ــ دیوان فارسی از قصاید، غزلیات، رباعیات، قطعات و مفردات (دست‌نویس انجمن آسیایی بنگال به‌شمارهٔ فهرست ۸۳۱)؛ ۱۱ــ جنات‌الثمانیه؛ ۱۲ــ شرح کلمات قدسی آیات؛ ۱۳ــ رسالهٔ تشهد؛ ۱۴ــ کنوزالحقایق؛ ۱۵ــ جنودالله؛ ۱۶ــ لطایف مدینه که شاید همان لطایف خمسه باشد؛ ۱۷ــ خیرالکلام در رد مخالفان احمد سرهندی.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۸۴۸/۱؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۲۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۹۶ـ۳۹۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۵۲۹ـ۵۳۱؛ خزینة‌الاصفیا، ۶۶۲/۱؛ الذریعه، ۱۲۶۲/۹؛ روز روشن، ۸۹۴؛ سرهند مین فارسی ادب، ۱۵۷ـ۱۶۰؛ سفینهٔ خوشگو، ۶۹ـ۷۰؛ صحف ابراهیم، ۱۳۴؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۴۶ـ۳۴۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۳/۱ـ۱۲۴؛ ۱۱۲۶/۲، ۱۱۳۸؛ ۱۳۴۲/۳؛ ۱۳۹۹، ۱۴۴۱، ۱۵۰۶، ۱۵۲۰، ۱۶۷۰، ۱۸۲۵، ۱۸۳۷، ۱۹۹۰، ۲۰۸۱؛ ۳۵۰/۵؛ ۲۴۹/۷؛ ۱۰۲۷/۸؛ ۹۶۵/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۹۷/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۶۳۴/۳، ۲۲۱۱ـ۲۲۱۲؛ مخزن‌الغرائب، ۷۰۶/۵ـ۷۰۷؛ مرآة‌العالم، ۶۸۱/۲؛ نتایج‌الافکار، ۷۴۴؛ نزهة‌الخواطر، ۱۳۷/۶؛ نشتر عشق، ۱۶۸۰/۵ـ۱۶۸۱؛ نگارستان سخن، ۱۴۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۵۹ـ۵۶۰؛ هفت آسمان، ۱۷۱؛ همیشه‌بهار، ۲۶۰ـ۲۶۱؛

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 585; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1058; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 378-379; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 2, 607; *A History of Sufism in India*, 3, 485-488; *Mughals in India*, 2, 479; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/1257.

برزگر

وحدت قمی (vah.hat-e.qo.mi)، حکیم عبدالله فرزند حکیم اسماعیل، نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ دوازدهم هجری، نویسنده و شاعر ایرانی. وی با شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ ــ ۱۱۰۵ق) و میرزا محمدطاهر نصرآبادی معاصر بود. نصرآبادی و مؤلف ریحانة‌الادب عبدالله را از مردم کاشان و مؤلف روز روشن او را از مردم گیلان می‌دانند. اما به سبب اقامت دیرپای او در قم، به قمی آوازه یافت. وحدت قصیده‌ای که هر

مصراع آن تاریخ جلوس شاه سلیمان (۱۰۷۷ق) بر تخت بود سرود. اما به سبب این که صله‌ای مطلوب از شاه سلیمان دریافت نکرد، به هند کوچید و در دکن سکنی گزید. اشعاری از وی در هجو گلکنده (از شهرهای هند) به‌جا مانده است. عبدالله در خوش‌نویسی نیز مهارت داشت. وی نخست راغب تخلص می‌کرد، اما بعدها تخلص وحدت را برگزید. اثر وی شرح بر اهلیلجه و منبع‌الفیوض نام دارد که نسخه‌ای از آن (۱۰۸۹ق) در فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۰۹؛ تذکرهٔ سخنوران قم، ۳۳۷-۳۴۱؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۶۴، ۴۷۸؛ روز روشن، ۸۹۳-۸۹۴؛ ریحانة‌الادب، ۲۹۴/۲-۲۹۵؛ کاروان هند، ۱۵۱۰-۱۵۱۱؛ منتخب‌اللطایف، ۴۲۵؛ نامها و نامدارهای گیلان، ۳۳۳.

رسولی

وحدت کلکته‌ای (vah.dat-e.kal.ka.te.i)، شیخ محمد، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کلکته و پدرش در آن شهر قاضی بود. در جوانی زادگاهش را ترک گفت و به جاهای گوناگون سفر کرد و از جمله در ایران نزد کسانی مانند حاجی محمد جعفر همدانی، معروف به مجذوب‌علی‌شاه (- ۱۲۳۳ق) و میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی (- ۱۲۳۹ق) به تحصیل علوم متداول پرداخت. در شیراز در خانهٔ آقا عبدالله، متخلص به طبیب (- ۱۲۷۲ق) نشیمن داشت. پس از ترک شیراز به زیارت عتبات رفت و مدتی را نیز در بغداد به سر برد. از آثارش مثنوی شیخ صنعان و ترسا / ترسا و صنعان / گل رعنای کفر و ایمان نزدیک دوهزار و نهصد بیت است که منظومه‌ای است عشقی و عرفانی در وزن فرهاد و شیرین وحشی بافقی و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ مجلس (به‌شمارهٔ ۲۳۱۹) و ملک (به‌شمارهٔ ۵۳۶۴/۱) نگه‌داری می‌شود.

منابع: حدیقة‌الشعرا، ۱۹۸۵/۳؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۵۹۶-۵۹۷؛ طرایق‌الحقایق، ۲۷۲/۳؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ۴/۸-۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۹۷۸/۴.

برزگر

وحدت کوهبنانی (vah.dat-e.kuh.ba.nā.ni)، مولانا حسین، ح۱۰۳۰ - ۱۰۷۰ق، شاعر ایرانی. در کوه بنان از نواحی ولایت کرمان به‌دنیا آمد و در شهر کرمان پرورش یافت و نزد مولانا محمدرضای کرمانی درس خواند. در ۱۰۵۸ق به هند سفر کرد و «در آن اوان دیباچه‌ای بر دیوان حکیم سخن‌آفرین خطهٔ دانش میرزا صائب تبریزی نوشته از هندوستان به ایران فرستاده» (قصص‌الخاقانی، ۱۸۰/۲) در دهلی درگذشت و پیکرش را در همان‌جا به خاک سپردند.

منابع: قصص‌الخاقانی، ۱۸۰؛ کاروان هند، ۱۵۱۲.

برزگر

وحشت اردستانی (vah.šat-e.ar.des.tā.ni)، میرجمال‌الدین محمد زواره‌ای طباطبایی، ۱۰۳۴ - پس از ۱۰۸۳ق، شاعر ایرانی. از سادات طباطبایی زواره و از خویشان میرجملهٔ شهرستانی بود. به هند سفر کرد و مدت‌ها در آن سرزمین به سر برد و در ۱۰۷۳ق به اصفهان بازگشت. در ۱۰۷۸ق در اردستان بود و در این هنگام شمار اشعارش نزدیک به بیست‌هزار بیت می‌رسید. در خوش‌نویسی هم دست داشت و ولی‌قلی‌خان شاملو در وصف مهارتش در این فن می‌نویسد که «پیچ و تاب خط ریحان خطابِ رقاع‌پردازِ شکسته‌نستعلیقش، قلمِ نسخ بر درستی آب و رنگ خط یاقوت کشیده و نشأهٔ نکات منشآت روح‌افزا صفاتش، بی‌غل و غش صهبایی است که در خمخانهٔ فکرت سرمستان خیال به کمال رسیده.» (قصص‌الخاقانی، ۱۷۴-۱۷۵) وحشت، پس از بازگشت به ایران، زن گرفت، اما پس از مدتی زنش درگذشت و وی بار دیگر رو به هند نهاد (ح۱۰۸۲ق) و در زمان تألیف تذکرهٔ نصرآبادی (۱۰۸۳ق) در آن دیار می‌بود.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۴۲-۳۴۳؛ الذریعه، ۱۲۶۲/۹-۱۲۶۳؛ روز روشن، ۸۹۵؛ قصص‌الخاقانی، ۱۷۴-۱۷۶؛ کاروان هند، ۱۵۱۳-۱۵۱۴؛ مخزن‌الغرائب، ۶۷۰/۵-۶۷۱؛ نگارستان سخن، ۱۴۱.

برزگر

وحشت بنگالی (vah.šat.ban.gā.li)، سید رضا علی فرزند مولوی شمشاد علی، کلکته ۱۸۸۱ - داکا ۱۹۵۶م، شاعر و نویسندهٔ فارسی‌گوی بنگالی. نیای وی حکیم غالب‌علی‌خان پزشک بود و در ۱۸۵۷م از دهلی به بنگال کوچید و در هوگلی سکنی گزید. پدرش نیز به زبان‌های فارسی و اردو شعر می‌سرود. وحشت در مدرسهٔ عالی کلکته به تحصیل سرگرم شد. در ۱۸۹۸م از محضر ابوالقاسم محمد شمس کلکتوی (شاگرد داغ دهلوی) و عبدالغفارخان نساخ بهره برد. سپس دبیر کل بخش فارسی ادارهٔ سلطنتی شد. در ۱۹۲۶م که دانشکدهٔ اسلامیه در کلکته دایر شد

به تدریس در آن دانشکده پرداخت. به‌سبب خدمات ارزنده‌اش در زبان اردو و در ۱۹۲۵م از دولت انگلیس خان‌صاحب و در ۱۹۳۱م لقب خان‌بهادر گرفت. در ۱۹۳۶م بازنشسته شد. سپس چهار سال در دانشکدهٔ خانم برابون در کلکته به‌تدریس زبان‌های اردو و فارسی سرگرم شد. در ۱۹۵۰م از کلکته به پاکستان شرقی (بنگلادش امروزه) کوچید و در داکا به‌سر برد. وی سوای زبان‌های اردو و فارسی، در زبان‌های انگلیسی، هندی و بنگالی نیز مهارت داشت. در اشعار فارسی خود از حافظ، قاآنی، غالب، شبلی، نظیری، عرفی، ظهوری، صائب و محتشم پیروی کرده و غزل‌های آنان را استقبال یا تضمین کرده است. به غزل بیشتر از انواع دیگر شعر توجه داشت. قصایدش رنگ تغزل دارد. از آثارش: دیوان اشعار به‌اردو و همراه با شش‌صد شعر فارسی. بخش فارسی دیوان او حمد خدا، نعت رسول(ص)، غزل، قطعه، قصیده، رباعی، مثنوی، مخمس و مسدس را در بر می‌گیرد. (کلکته، ۱۹۱۰م)؛ ترانهٔ وحشت که مجموعهٔ دیگری از اشعار او است و با دیوان نخستین وی در چهار هزار بیت چاپ شده است (لاهور، ۱۳۷۰ق / ۱۹۵۰م) از وحشت مقاله‌های انتقادی نیز به جا مانده است. وحشت شعری در سوک شبلی نعمانی گفته است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۶۵/۳؛ ترانهٔ وحشت؛ جدید غزل‌گو، ۲۶۰-۲۶۵؛ خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۵۴-۳۵۷؛ دیوان وحشت؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۲۷۳-۲۸۲؛ گنج شایگان، ۱۵۹-۱۶۰؛ مشاهیر شعرا اردو کی فارسی شاعری، ۳۱۳-۳۲۷؛ وفیات مشاهیر پاکستان، ۳۰۷؛ محمدامین عامر، «طوطی بنگاله رضا علی وحشت شاعر زبان فارسی»، قند پارسی، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۷۸، صص ۲۲۱-۲۲۵؛ مجلهٔ بنگالهٔ غربی (اردو)، شمارهٔ وحشت، کلکته، ۱۹۹۶م؛ سبط حسن رضوی، «وحشت پارسیگوی معاصر پاکستان»، هلال، جلد نوزدهم، شمارهٔ ۹ (شمارهٔ مسلسل ۱۱۹)، دی ۱۳۵۰ش، صص ۳۸-۴۱.

م.انوشه

وحشت تهانیسری (vah.šat-e.ta.hā.ni.sa.ri)، شیخ عبدالواحد، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم تهانیسر در پنجاب بود و تبارش به امام محمد غزالی می‌رسید. در شاعری از ناصرعلی سرهندی (ـ ۱۱۰۸ق) مشق سخن می‌گرفت و با عبدالقادر بیدل دهلوی (ـ ۱۱۳۳ق) هم الفت داشت. «تلاش الفاظ شوخ و استعارات بلیغ داشت» (سفینهٔ خوشگو، ۳۲) و «طبع وقت‌پسندش به نازک‌خیالی یکرو و فکر ارجمندش به خوش‌مقالی همپهلو بوده، در ساحت روزگار آزادانه به کمال بی‌تعلقی زندگانی می‌نمود.» (نتایج‌الافکار، ۷۴۰) به دکن (جنوب هند) رفت و به سپاه اورنگ‌زیب، پادشاه هند (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، پیوست. بیشتر عمرش را در اورنگ‌آباد دکن گذرانید و مرید شاه‌گلشن اورنگ‌آبادی (ـ ۱۱۴۰ق) بود و شاه گلشن اشعار وی را می‌ستود و دوستان خود را به خواندن آن‌ها سفارش می‌کرد. از او دیوان و مثنوی به‌جا مانده است. نسخه‌ای از دیوان او که بیشتر آن غزل است، در دست است و با این بیت آغاز می‌شود: «الهی شور آشوب قیامت کن فغانم را ــ زبان رستخیز روز محشر ده بیانم را.» سروده‌هایی که از او در تذکره‌ها نقل شده است مبین پیروی او از سبک هندی، به‌ویژه شاعرانی چون ناصرعلی و بیدل، است.

منابع: خزانهٔ عامره، ۱۶۸؛ الذریعه، ۱۲۶۳/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۲؛ شمع انجمن، ۵۱۸-۵۱۹؛ صحف ابراهیم، ۱۳۳؛ فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ۳۰۴-۳۰۵؛ کلمات‌الشعرا، ۱۲۴-۱۲۵؛ مخزن‌الغرائب، ۶۷۱/۵؛ نتایج‌الافکار، ۷۴۰؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۶۰؛ همیشه‌بهار، ۲۶۲؛

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, 408; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 607-608.

برزگر

وحشت رامپوری (vah.šat-e.rām.pu.ri)، شیخ رشیدالنبی پسر حبیب‌النبی پسر ضیاءالنبی عمری، ــ هوگلی ۱۲۷۴ق / ۱۸۷۵م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از نوادگان شیخ احمد سرهندی بود و در مدرسهٔ عالیهٔ کلکته عربی درس می‌داد و منصب افتای هوگلی را داشت. در شعر از حافظ اکرام‌احمدخان ضیغم رامپوری (ـ ۱۲۸۶ق) اصلاح سخن می‌گرفت. در جوانی درگذشت. عبیدالله عبیدی شاگردش بود. از آثارش شرح سبعهٔ معلّقه به‌فارسی است که در ۱۲۶۱ق / ۱۸۴۷م در کلکته و در ۱۲۸۸ق / ۱۸۷۱م در لاهور به‌چاپ رسیده است.

منابع: ثلاثهٔ غساله، ۵۷-۵۸، ۱۷۷-۱۷۸؛ شمع انجمن، ۵۲۷-۵۲۸؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۳۲۳۵/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۳۳-۶۳۴؛ نزهة‌الخواطر، ۱۸۱.

برزگر

وحشتی جوشقانی (vah.ša.ti-ye.ju.ša.qā.ni) / وحشی جوشقانی / وحشی کاشانی، خواجه حسین، ــ گلکنده ۱۰۱۲ / ۱۰۱۳ق، شاعر ایرانی. در جوشقان از نواحی کاشان زاده شد. در ۹۹۹ق به شیراز رفت و با ابوترابـبیگ فرقتی جوشقانی (ــ ۱۰۲۶ق) دوستی یافت. به نوشتهٔ تقی اوحدی «وقتی که اردوی عباس پادشاهی به قلع یعقوب خان ذوالقدر از قلعهٔ اصطخر به شیراز آمده بود و میان یاران غزلی از فغانی طرح شده بود، این مصرع گفت: "مرا به کوثر وصل ابوتراب رسان." وحشتی پس از آن به هند رفت و در روزگار محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ ــ ۱۰۲۰ق) در گلکندهٔ دکن سکنی گزید و تا پایان زندگی در آن‌جا به سر برد. وی از شاگردان محتشم کاشانی و غیرتی شیرازی بود. در غزل‌سرایی مهارت فراوان داشت. نسخه‌هایی از دیوان وی در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.7797) که بیش از هزار بیت از غزلیات و مفردات است، در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (به‌شمارهٔ ۶۴۱ ادبیات ۴۴۹۳) در ۲۳۵ بیت و در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (به‌شمارهٔ ۲۴۳۵) در دوهزار بیت که مجموعه‌ای از یک رباعی و بقیه غزل است (با دیباچه‌ای از علی‌اکبر فرزند غیاث‌الدین منصور اندلانی سپاهانی مستوفی و وزیر نظام‌الدین اغرلوبیگ یوزباشی سفیر ایران در دربار قطب‌شاه) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۸۶۹/۵ـ۸۷۰؛ تاریخ نظم و نثر، ۵۱۷/۱؛ ۸۳۳/۲؛ تذکرهٔ شعرای دکن، ۱۱۴۶؛ خیرالبیان، برگ ۲۷۲؛ الذریعه، ۱۲۶۳/۹؛ روز روشن، ۸۹۶ـ۸۹۷؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۲۵/۲؛ شام غریبان، ۲۷۷؛ شمع انجمن، ۵۲۲ـ۵۲۳؛ عرفات‌العاشقین، برگ ۷۹۱ـ۷۹۲؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۱۱۰۷/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۵۹۸/۳؛ کاروان هند، ۱۵۱۴ـ۱۵۱۹؛ مجمع‌الخواص، ۲۲۳ـ۲۲۵؛ مخزن‌الغرائب، ۶۲۶/۵؛ نتایج‌الافکار، ۷۳۶ـ۷۳۷؛ نشتر عشق، ۱۷۰۸/۵ـ۱۷۰۹؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 672.

رسولی

وحشی جوشقانی، سیدحسین ← وحشتی جوشقانی

وحشی کاشانی، سیدحسین ← وحشتی جوشقانی

وحید اشرف (va.hid.aš.raf)، فرزند سید حبیب‌اشرف، فیض‌آباد (در ایالت اوتارپرادش) ۱۹۳۲م ــ ، فارسی‌پژوه هندی. نیای وی سیداشرف جهانگیر سمنانی (ــ ۸۰۸ / ۸۲۹ق) عارف مشهور است. پس از اتمام دورهٔ دبستانی و دبیرستانی، در دانشگاه علیگر به تحصیل پرداخت و دانشنامهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. سپس در دانشگاه‌های هند به تدریس و پژوهش زبان و ادبیات فارسی پرداخت. وی سال‌ها در دانشگاه‌های مدراس نیز تدریس می‌کرد. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی آشنایی دارد. از آثارش: حیات سید اشرف جهانگیر (۱۹۷۵م)، مقدمهٔ لطائف اشرفی به‌فارسی (بارودا، ۱۹۷۵م)؛ «تحقیقی دربارهٔ نفحات‌الانس جامی» مجلهٔ معارف (اعظمگر، ۱۹۷۵م)؛ «تاریخ تولد و وفات سید اشرف جهانگیر سمنانی» مجلهٔ معارف (اعظمگر، ۱۹۶۶م)؛ «زبان پهلوی» مجلهٔ فکر و نظر (علیگر، ۱۹۶۹م)؛ «آیندهٔ فارسی در هندوستان، مجلهٔ دانشگاه مدراس (۱۹۷۷م)؛ «شعرهای فارسی اقبال» (۱۹۷۸م)، «مطالعهٔ حافظ شیرازی از حیث زبان و سبک بیان» سالنامهٔ تحقیقاتی شرق دانشگاه مدراس (مدراس، ۱۹۷۸م)؛ «نگاهی به مثنوی اسرار خودی» مجلهٔ معارف (اعظمگر، ۱۹۷۸م)؛ «مقدمه‌ای بر اشعار فارسی اقبال» سالنامهٔ تحقیقاتی علوم شرقیهٔ دانشگاه مدراس (۱۹۸۱م)؛ «مقدمهٔ کتاب توسل»، دایرةالمعارف کالج عربی لطیفهٔ ویلور (۱۹۸۰م)؛ «سهم خانوادهٔ قطب ولوری در ادبیات فارسی»، سالنامهٔ تحقیقات شرقی دانشگاه مدراس (مدراس، ۱۹۸۱م)؛ «توضیح ابوعلی سینا در مورد سرنوشت» نشریهٔ مؤسسهٔ ایران و هند (کلکته، ۱۹۸۱م).

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۴۱/۱ـ۱۴۲؛ حافظ‌پژوهان، ۱۳۳ـ۱۳۴؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی ایران و شبه‌قاره، ۳۶۳ـ۳۶۵.

رسولی

وحید قریشی (va.hid-e.qo.ray.ši)، عبدالوحید فرزند محمدلطیف، میانوالی ۱۹۲۵م ــ ، فارسی‌پژوه و شاعر پاکستانی. در میانوالی از شهرهای استان پنجاب زاده شد. او دورهٔ دبستان را در مدرسهٔ حویلی، روستایی در ساهیوال استان پنجاب (۱۹۳۴م) و دورهٔ دبیرستان را در مدرسهٔ اسلامیهٔ باتی‌گیت لاهور (۱۹۴۰م) به‌پایان برد. قریشی پس از اتمام دورهٔ فوق‌دیپلم در دانشکدهٔ دولتی لاهور (۱۹۴۲م)، از همین دانشکده در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشنامهٔ لیسانس گرفت (۱۹۴۴م). وی

سپس در ۱۹۴۶ و ۱۹۵۰م، از دانشگاه پنجاب لاهور به‌ترتیب در رشته‌های زبان و ادبیات فارسی و تاریخ دانشنامهٔ فوق‌لیسانس گرفت. قریشی در ۱۹۵۲م موفق به گرفتن دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی از همین دانشگاه شد. نام رساله دکتری قریشی که وی آن‌را به‌انگلیسی نوشته بررسی انتقادی انشانویسی فارسی بوده است. او دورهٔ فوق دکتری در رشتهٔ ادبیات اردو را نیز در همان دانشکده به‌پایان برد. نام رسالهٔ فوق دکتری قریشی میرحسن اوران کا زمانه به‌زبان اردو بوده است. او چهار دهه در دانشگاه‌های کشورش تدریس کرده است. قریشی از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۶م در دانشکدهٔ اسلامی گوجرانوالا، به‌تدریس تاریخ پرداخت. از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۴م، همزمان با تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشکدهٔ اسلامی لاهور، رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی این دانشکده نیز بوده است. از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۶م استاد زبان و ادبیات اردوی دانشگاه پنجاب لاهور بود. او در ۱۹۶۶م به ریاست گروه زبان و ادبیات اردوی این دانشگاه برگزیده شد و تا ۱۹۷۵م در همین سمت باقی ماند. قریشی از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۷م نیز رئیس دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب بوده است. او پس از سال‌ها تدریس در رشته‌های تاریخ، زبان و ادبیات فارسی و اردو، در ۱۹۸۷م بازنشسته شد. پیش از بازنشستگی از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۷م، مدیر فرهنگستان ملی زبان اردوی اسلام‌آباد نیز بوده است. با این که هدف این فرهنگستان رشد و گسترش زبان اردو در پاکستان است، اما به‌سبب دلبستگی وافر قریشی به زبان و ادبیات فارسی، در دورهٔ مدیریت وی، فرهنگستان در زمینهٔ ایران‌شناسی و ادبیات فارسی نیز خدماتی انجام داده است. قریشی از ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸م رئیس بزم اقبال لاهور و پس از آن رئیس آکادمی اقبال لاهور بوده است. به همت این مرکز اقبال‌شناسی، تاکنون چندین اثر و نشریهٔ فارسی منتشر شده است. قریشی، افزون بر زبان‌های فارسی و اردو و انگلیسی، زبان پهلوی را نیز نزد عباس مهرین شوشتری فراگرفت. دیگر استادان وی فیوض‌الرحمان، سید عبدالله، صوفی غلام مصطفی متبسم، علم‌الدین سالک و محمداقبال بوده‌اند. سید اکرم‌شاه‌اکرام، آفتاب‌اصغر، نسرین اختر، عبدالحمید یزدانی و مظهر محمود قریشی نیز از شاگردان برجسته قریشی بوده‌اند. او همچنین با نام‌آورانی چون سعید نفیسی، حسین نصر، عبدالحسین زرین‌کوب، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال متینی، عبدالحی حبیبی، آنه ماری شیمل، فؤاد سزگین، نذیر احمد، امیرحسن عابدی، اسکندر وبوزانی، قراحان، حسن عسکری و... دیدار کرده است. قریشی برای پیشبرد روابط فرهنگی و ادبی پاکستان و چین، در ۱۹۶۶م بدین کشور سفر کرد. در ۱۹۷۶م نیز برای شرکت در کنگره‌ای به‌هند رفت. او در ۱۹۹۴م برای یک سفر علمی به ایران نیز رفته است. کتابخانهٔ شخصی قریشی در لاهور گنجینه‌ای ارزشمند است که در آن، افزون بر کتاب‌های چاپی کمیاب، یکصد و چهل و دو عنوان کتاب خطی به‌فارسی، پنجابی و اردو نیز نگه‌داری می‌شود. فهرست این کتابخانه چاپ و منتشر شده است. قریشی در ۱۹۸۷م برندهٔ جایزهٔ ادبی محمد طفیل شد. در ۱۹۹۳م نیز از سوی دولت پاکستان، به‌پاس سال‌ها خدمات فرهنگی، به او جایزهٔ شایستگی کار داده شد. قریشی در کنار تدریس، سردبیر چندین مجله به‌زبان فارسی نیز بوده است که از آن شمارند صحیفه در لاهور (۱۹۶۶ــ۱۹۷۳م)، اوریئنتل کالج میگزین در لاهور (۱۹۸۰ تا ۱۹۸۲م)، اقبال ریویو در لاهور (۱۹۸۲ــ۱۹۹۴م)، اخبار اردو در اسلام‌آباد (۱۹۸۴ تا ۱۹۸۷م) و اقبال در لاهور (۱۹۸۸ تا ۱۹۹۴م). او به‌فارسی و اردو شعر می‌سراید. گزینه‌ای از سروده‌های وی به این دو زبان در دفتری با نام نقد جان چاپ و منتشر شده است (لاهور، ۱۹۶۸م). قریشی پژوهشگری کوشا و پرکار است و افزون بر آثارش، ده‌ها مقاله از وی به‌زبان‌های گوناگون، به‌ویژه در زمینهٔ اقبال‌شناسی در نشریه‌های گوناگون شبه‌قاره، و نیز دایرةالمعارف اسلامی اردو چاپ و منتشر شده است. از آثار فارسی وی: تصحیح نامهٔ عشق اندرجیت منشی (لاهور، ۱۹۵۹م)؛ دربار ملی (گزیدهٔ متون تاریخی فارسی شبه‌قاره) با همکاری شیخ محمداکرام (لاهور، ۱۹۶۱م). ۳ــ تصحیح ثواقب‌المناقب صداقت کنجاهی، (لاهور، ۱۹۶۱م)؛ ۴ــ تصحیح شاه‌جهان‌نامه / عمل صالح محمدصالح کنبو در سه جلد (لاهور، ۱۹۶۶ و ۱۹۷۲م)؛ ۵ــ تصحیح تذکرهٔ همیشه‌بهار کشن‌چنداخلاص (کراچی، ۱۹۷۳م).

منابع: بیاض سفر، ۱۸۵؛ زندگی‌نامه، ۱۶۵-۱۶۶؛ زندگینامهٔ دکتر وحید قریشی، جزوه‌ای که نگارنده مقاله در اختیار داشته است؛ کتابخانه‌های پاکستان، ۲۵۶؛ گوهر نوشاهی، «استاد ارجمند دکتر وحید قریشی»، دانش، شمارهٔ ۱۶، زمستان ۱۳۶۷ش، صص۷۸-۹۷؛ «نقد شعر فارسی در پاکستان و هند»، دانش، شماره ۴۸-۴۹، بهار - تابستان ۱۳۷۶ش، صص ۲۵۰ - ۲۵۱.

نوشاهی

وحید کلکته‌ای (va.hid-e.kal.ka.te.i)، ابوالمعالی محمد

عبدالرئوف فرزند منشی احمدعلی، کلکته ۱۸۲۸ ــ ۱۸۹۶م، ادیب، شاعر، نویسنده و روزنامه‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. در خاندانی بزرگ که علمایی برجسته از میان آن‌ها برخاسته بودند زاده شد. اصل خاندان وی از دهلی بود. یکی از نیاکانش به‌نام قاضی شیخ محمد عبدالقادر صدیقی به‌همراه برادرش شیخ محمد رحیم در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) در ۱۰۶۰ق / ۱۶۵۰م رهسپار بنگاله شد و پس از آن‌که سر راهش مدتی در پتنا ماند سرانجام در روستای سوتنوتی در بنگال غربی نشیمن گزید و از آن پس فرزندان و نوادگان او تا زمان وحید در کلکته نشیمن داشتند. پدر و نیای وحید، یعنی شیخ احمدعلی صدیقی حنفی نقشبندی (ــ ۱۸۷۳م) و شیخ محمدرمضان (ــ ۱۸۱۳م) از علما بودند. وحید مقدمات علوم را نزد پدرش فرا گرفت؛ سپس نزد علمای دیگر به ادامهٔ تحصیل پرداخت و سرانجام به مدرسهٔ کلکته راه یافت و در آن‌جا نزد مدیر مدرسه مولانا محمد وجیه (ــ ۱۸۶۸م) مراحل عالی تحصیلی را پیمود. از اوایل تحصیل به‌فارسی و اردو شعر می‌سرود و در شعر از شاه سید الفت حسین فریاد عظیم‌آبادی (۱۸۰۴ ــ ۱۸۴۵م) اصلاح سخن می‌گرفت. پس از پایان تحصیلات به روزنامه‌نگاری روی آورد. در ۱۸۳۵م جریدهٔ سلطان‌الاخبار را که در کلکته انتشار می‌یافت، اما به‌واسطهٔ پیش‌آمدن دشواری‌ها از انتشار بازماند، دوباره به راه انداخت و این بار سلطان‌الاخبار تا ۱۸۵۷م ادامه یافت، ولی مهم‌ترین کارهای وحید در روزنامه‌نگاری بنیاد هفته‌نامهٔ فارسی دوربین (۱۸۷۴ ــ ۱۸۷۶م / ۱۲۹۱ ــ ۱۲۹۲ق) و هفته‌نامهٔ اردوگاید (Urdu Guide) بود. وحید منشی / مترجم دادگاه مدنی صدر (از ۱۸۵۵م)، مدرس فارسی مدرسهٔ کلکته (۱۸۶۰ ــ ۱۸۶۲م) و میرمنشی یا مترجم اصلی شورای اجرایی فرماندار کل هند (از ۱۸۶۲م) بود. در ۱۸۸۹م عضو پیوستهٔ دانشگاه کلکته و دانشکدهٔ ادبیات آن شد. از بنیادگذاران انجمن اسلامی در کلکته بود (۶ مه ۱۸۵۵م) که نخستین سازمان سیاسی سراسری مسلمانان هند به‌شمار می‌آید. پس از انحلال انجمن اسلامی با یک انجمن ادبی به‌نام «اسلامی مجلس مذاکرهٔ علمیهٔ کلکته» که در ۱۸۶۳م به‌دست نواب عبداللطیف‌خان بنیاد نهاده شد همکاری می‌کرد. وحید شاعر و نویسنده‌ای زبردست بود. در برخی غزلیات خود از حافظ پیروی می‌کرد و در این کار تا اندازه‌ای موفق بود. اشعار فارسی او انواع شعر از قصیده و مثنوی و رباعی و غزل است. غزلیاتش با سخنان پندآمیز و کلام عارفانه آراسته است. از آثارش: ۱ــ دیوان وحید شامل غزلیات فارسی او که در ۱۸۹۱م در کلکته به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ تحریرة‌الوحیدی که مجموعهٔ مقالاتی است که وحید در نشست‌های گوناگون انجمن ادبی اسلامی خوانده بود؛ ۳ــ تواریخ بنگاله که ترجمهٔ فارسی تاریخ بنگال مارشمن است. این کتاب که در ۱۸۵۳م به‌فارسی برگردانیده شده در انتشارات سلطان‌الاخبار به‌چاپ رسیده است؛ ۴ــ خلاصة‌التواریخ بنگاله به‌فارسی (هند، ۱۲۶۹ق)؛ ۵ــ ناظورهٔ جان‌فزا، که مجموعهٔ صد و هفده رباعی فارسی وحید است و در کلکته به‌چاپ رسیده است؛ ۶ــ صرف وحیدی (کلکته، ۱۸۶۲م)؛ ۷ــ نحو وحیدی در دستور زبان فارسی (کلکته، ۱۸۶۲م)؛ ۸ــ مثنوی تاج سخن در پند و اندرز که نزدیک ۴۰۰ بیت است؛ ۹ــ تحفة‌الحاج؛ ۱۰ــ شاخهٔ مرجان؛ ۱۱ــ تاریخ کلکته به‌نظم فارسی؛ ۱۲ــ منشآت وحید؛ ۱۳ــ سخن موزون؛ ۱۴ــ جواهرالصنایع.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۸۷/۳؛ ثلاثهٔ غساله، ۳، ۱۱۴؛ الذریعه، ۱۲۶۷/۹؛ سخن شعرا، ۵۴۸؛ شمع انجمن، ۵۲۴-۵۲۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۸۹/۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۷، ۱۲۶۱؛ هفت آسمان، ۱۶۷-۱۶۸؛ دکتر امه‌سلمه، «عالم فارسی‌گوی بنگال ابوالمعالی عبدالرؤف وحید»، دانش، شمارهٔ ۳۳ (بهار ۱۳۷۲ش)، بخش انگلیسی، ۱-۷؛ ابوموسی محمدعارف بالله، «خدمات دانشمندان شبه‌قاره به زبان و ادبیات فارسی»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۹۷/۲.

Dr.M.Firoze, «Calcutta, A Rendezvous of persian poets in the 19th century», *Indo-Iranica,* volume 43, Numbers 3 & 4, pp.78-79.

برزگر

وحید میرزا (va.hid.mir.zā)، محمد، ۱۸۹۸ ــ ۱۹۷۶م، مترجم و فارسی‌پژوه هندی. پس از پایان تحصیلات مقدماتی و دبیرستانی، در ۱۹۲۵م از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ فوق‌لیسانس دریافت کرد. در همین سال در دانشگاه لکنو به تدریس عربی پرداخت. در ۱۹۲۷م از سوی دانشگاه پنجاب برای ادامهٔ تحصیل به لندن رفت. در ۱۹۲۹م با نوشتن پایان‌نامه‌ای به انگلیسی با نام زندگی و آثار امیرخسرو از دانشگاه پنجاب دانشنامهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی گرفت (چاپ ۱۹۳۵م). پس از آن به زادگاهش بازگشت و در دانشگاه لکنو ریاست گروه عربی را بر

عهده گرفت. چندی نیز ریاست دانشکدهٔ هنرها را عهده‌دار بود. در ۱۹۵۸م بازنشسته شد. از آثارش: آثار و احوال امیرخسرو به اردو (اله‌آباد، ۱۹۴۹م)؛ تصحیح، تدوین و مقدمهٔ انگلیسی مثنوی نه سپهر؛ تصحیح خزاین‌الفتوح (کلکته، بی‌تا)؛ ترجمهٔ انگلیسی خزاین‌الفتوح؛ شرکت در ترجمهٔ اردوی دائرة‌المعارف اسلام (مقالهٔ «شعر فارسی در هندوستان پیش از عصر امیرخسرو دهلوی»).

منابع: محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۱۷۲؛ نقد شعر فارسی در پاکستان، ۱۰۳.

رسولی

وداد دهلوی (ve.dād-e.deh.la.vi)، میرمحمدزمان، معروف به سلیمان‌قلی‌خان، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکانش از مردم اصفهان بودند، اما او در دهلی زاده شد و در همان‌جا نیز برآمد. وی از سخنوران روزگار احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق) و از یاران نواب موسوی‌خان بود؛ چنان‌که مؤلف عقد ثریا می‌نویسد: «مذهب اثناعشری داشت. همراه نوب موسوی‌خان مرحوم به عزت هر چه تمام‌تر به سر می‌برد. در ماهه سه‌صد روپیه امتیاز داشت.» از سروده‌های وداد ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «نیست معلوم چه شد بر سر بیچاره وداد ــ این قدر هست که در کوی تو غوغایی هست.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۵۳۵-۵۳۶؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۳۷/۲؛ صبح گلشن، ۵۸۹-۵۹۰؛ عقد ثریا، ۵۹؛ نشتر عشق، ۱۷۱۹/۴.

جهان‌تاب

وردالمریدین ← خاکی کشمیری

وزیرالحسن عابدی ← عابدی

وزیرالنسابیگم (va.zi.ron.ne.sā.bey.gom)، ز ۱۸۸۰م، بانوی شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی در اطراف دهلی یا پتیاله به سر می‌برد و معلم مدرسهٔ دخترانه بود. استاد وزیرالنسابیگم در شعر محمداکبرخان خاور سیستانی بود. در پایانی عمر به لاهور رفت و در آن شهر درگذشت. وی به زبان‌های فارسی و اردو شعر می‌سرود و وزیر تخلص می‌کرد. مؤلف بهارستان ناز بیست و چهار بیت از سروده‌های وزیرالنسابیگم را در تذکرهٔ خود آورده است.

منابع: بهارستان ناز، ۲۳۳-۲۳۶؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۳۲-۴۳۳؛ حدیقة‌الشعرا، ۲۲۰۹/۳؛ حدیقهٔ عشرت، ۶۷؛ الذریعه، ۱۲۶۷/۹؛ زنان سخنور، ۳۸۳/۲؛ صبح گلشن، ۵۹۰.

رسولی

وزیر لکنویی (va.zir-e.lak.nu.i)، سید محمد فرزند مفتی محمدعباس فرزند علی‌اکبر فرزند محمد جعفر موسوی جزایری شوشتری لکنویی، ــ پتنا شعبان ۱۳۱۳ق، دانشمند دینی و شاعر شبه‌قاره. نزد پدرش مفتی محمدعباس (۱۲۲۴ ــ ۱۳۰۶ق) و ممتازالعلما سید محمد تقی درس خواند و از پدرش و علمایی مانند سلطان‌العلما مولانا سید محمد، مولوی احمدعلی، ملک‌العلما و تاج‌العلما اجازهٔ اجتهاد گرفت. در آگره و عظیم‌آباد / پتنا (در مسجد امام باندی‌بیگم گلزار باغ در عظیم‌آباد پتنا) امام جمعه و جماعت بود. به‌زبان‌های فارسی و عربی و اردو شعر می‌سرود. از آثارش: ۱ــ مثنوی باغ مؤمنین به‌فارسی در مدایح و نصایح (چاپ لکنو)؛ ۲ــ شریعت سهله به‌عربی در فقه استدلالی؛ ۳ــ رسالهٔ راحت‌رسا؛ ۴ــ مثنوی نان و کباب به‌اردو (لکنو، ۱۳۰۶ق)؛ ۵ــ مثنوی زاد عقبی به‌فارسی؛ ۶ــ مثنوی شمس‌الضحی / حق‌نما به‌اردو در تفسیر برخی آیات قرآن (لکنو، ۱۳۲۴ق)؛ ۷ــ مثنوی گوهر؛ ۸ــ مثنوی شب چراغ؛ ۹ــ مثنوی رشک بوستان؛ ۱۰ــ مثنوی گلشن هدایت؛ ۱۱ــ مثنوی سبیل‌النجاة؛ ۱۲ــ مجموعهٔ قصاید.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۴۱۱/۹؛ امامیه مصنفین، ۵۳۳/۱؛ ۲۵۳/۲، ۳۰۱؛ الذریعه، ۱۰/۳؛ ۱۲۶۷/۹-۱۲۶۸؛ ۵۵/۱۰، ۲۳۸/۱۱؛ ۵/۱۲، ۱۴۰-۱۴۱؛ ۱۸۷/۱۴، ۲۲۳؛ ۲۳۰/۱۸؛ ۳۲/۲۴؛ مطلع انوار، ۴۸۷، ۷۴۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۸۴/۵.

برزگر

وسط الحیات ← امیرخسرو دهلوی

وصلی خوانساری (vas.li-ye.xān.sā.ri)، مولانا وصلی، ــ ۹۷۷ق، شاعر ایرانی. اصلش از خوانسار و برادر بزرگ لطفی خوانساری بود، اما در کاشان پرورش یافت. در شمار ملازمان و مصاحبان امیرمحمد یوسف استرابادی که در پادشاهی تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) منصب صدارت، یعنی تکفل امور اوقاف را داشت، درآمد. هنگامی که امیرمحمدیوسف پس از

برکناری از مقام صدارت، برای گزاردن حج، رهسپار حجاز شد، وصلی نیز در ملازمت وی عازم آن‌جا شد و پس از گزاردن حج نیز همراه امیرمحمدیوسف، از راه دریا، رو به هند نهاد، اما در میان راه طوفانی عظیم برخاست و کشتی آن‌ها شکست و اکثر مسافران و از جمله امیرمحمد یوسف غرق و کشته شدند (۹۷۷ق). اما وصلی جان به در برد و توانست خود را به دکن (جنوب هند) برساند و به دربار ابراهیم قطب‌شاه، فرمانروای گلکنده (۹۵۷ ــ ۹۸۹ق) راه یابد. گویا این بار نیز بخت با وی یار نبود و از این ملازمت هم طرفی نبست و حتی جان خود را بر سر آن نهاد. دربارهٔ مرگ او دو روایت گوناگون در دست است. به گفتهٔ تقی کاشی، ابراهیم قطب‌شاه «به‌واسطهٔ رنجشی که از او پیدا کرده بود، او را به خوردن انجیر مأمور ساخت و چندان انجیر به وی خورانید که از عمر خود سیر شده همراه پیک اجل ازین سرا بیرون تاخت.» (خلاصة‌الاشعار) اما بدایونی می‌گوید که وصلی، در مملکت قطب‌شاه، «با یکی از کشتی‌گیران سرپنجه گرفته غالب آمده و حریفان را حقد و حسد جبلت در حرکت آمده زهری در کاسهٔ او کرده‌اند.» (منتخب‌التواریخ، ۳۸۴/۳)

منابع: کاروان هند، ۱۵۲۰-۱۵۲۲؛ مخزن‌الغرائب، ۵۴۱/۵؛ منتخب‌التواریخ، ۳۸۴/۳؛ نگارستان سخن، ۱۴۱-۱۴۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۷۶.

برزگر

وصلی دکنی (vas.li-ye.da.ka.ni) / وصلی صراف، ــ ۹۷۷ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وصلی از عراق به حجاز سفر کرد و از راه دریا به هند رفت و در گلکنده به خدمت قطب‌شاه (گویا ابراهیم بن سلطان قلی، ۹۵۷ ــ ۹۸۹ق) رسید. روزی در معرکهٔ کشتی‌گیری بر حریف خود غالب شد. این امر موجب حسادت حریفان شد و به زهری که در طعام او کردند کشته شد. ابیاتی پراگنده از سروده‌هایش در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونهٔ سخن او است: «دل فریبانه به ره می‌رود و می‌ترسم ــ که مبادا بودش دل‌نگرانی از پی.»

منابع: مخزن‌الغرائب، ۵۴۱/۵؛ منتخب‌التواریخ، ۲۵۹؛ نگارستان سخن، ۱۴۱-۱۴۲.

فتح‌نیا طبری

وصلی رازی (vas.li-ye.rā.zi)، خواجه محمدطاهر پسر خواجه محمدشریف هجری رازی تهرانی، ــ میان سال‌های ۱۰۳۱ و ۱۰۴۰ق، شاعر ایرانی. برادر بزرگ خواجه غیاث‌الدین محمد (ــ ۱۰۳۱ق) است. غیاث‌الدین محمد پس از مرگ پدرشان محمدشریف (۹۸۴ق) به هند کوچید و در آن‌جا در دستگاه گورکانیان ترقی کرد و در آغاز دورهٔ جهانگیر (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) خطاب اعتمادالدوله یافت و به مقام وزارت رسید. محمدشریف وصلی نیز به هند کوچید و در آن‌جا وی و فرزندانش مقام و منصب یافتند، چنان‌که وصلی چندی دیوانی لاهور را بر عهده داشت و پسرش میرزا محمدصادق (ــ ۱۰۴۳ق) میربخشی جهانگیر و شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ق) بود و در ۱۰۳۲ق حکومت پنجاب یافت. عمدة‌الملک جعفرخان (ــ ۱۰۸۱ق) پسر محمدصادق‌خان نیز از امرای بلندپایهٔ دورهٔ شاه‌جهان بود. وصلی در انواع شعر دست داشت و به گفتهٔ تقی اوحدی در عرفات، «اقسام سخن گفته و تتبعات بسیار از قدما و متأخرین نموده است.» از دیوان وصلی نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از جمله نسخه‌ای در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن نگه‌داری می‌شود که مجموعه‌ای از غزلیات، قصاید، رباعیات، ترجیعات، مفردات، مثنوی در صفت گنجفه، مثنوی خسرو و شیرین، و مثنوی دیگری به پیروی از مخزن‌الاسرار نظامی است.

منابع: الذریعه، ۱۲۷۰/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۲۸/۲؛ صبح گلشن، ۵۹۳؛ کاروان هند، ۱۵۲۲-۱۵۲۴؛ مآثرالامرا، ۷۲۹/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۶۲۷/۵-۶۲۸؛ نشتر عشق، ۱۷۱۶/۵؛ هفت اقلیم، ۷۰/۳-۷۱؛

Catalogue of Persian Manuscripts of the Library of the India office, 1/815-816; *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, 5/107; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 619; *Mughals in India*, 487.

برزگر

وصلی شیرازی (vas.li-ye.ši.rā.zi)، میرنعمت‌الله شیرازی، ز ۱۰۲۸ق، شاعر ایرانی. از سادات طباطبایی شیراز بود. پدرش در زاد بومش با نام میرپنبه‌زن شهرت داشت. هنگامی که مرشد بروجردی به شیراز رفت، وصلی به شاگردی او درآمد و چنان‌که مؤلف تذکرهٔ میخانه می‌نویسد: «... مدتی با او به سر برد تا طبیعت را از صیقلِ صحبتِ سخنور بروجرد به مرتبهٔ موزونیت

رسانید.» در همان اوان جوانی شوق شعرگفتن در او پدیدار شد و این شوق او را به مطالعهٔ کتاب‌های فارسی راغب کرد. زبان عربی و پهلوی را نیز تا حد تحقیق آموخت. وقتی استادش از فارس به هند کوچید و در خدمت میرزا غازی‌بیگ ترخان خطاب مرشدخانی یافت، وصلی را نزد خود طلبید و او نیز بار سفر بست و به سند رفت. پس از آن با وساطت استادش به میرزا غازی معرفی شد و قصیده‌ای راکه در مدح او سروده بود، تقدیم کرد و از لطف او بهره‌مند شد. میرزا غازی او را در شمار ملازمان خود درآورد و منصبی مهم در سند به او سپرد. با افولِ ستارهٔ دودمان ترخانیان و پراگنده‌شدنِ شاعران و دانشمندانِ دربار او، وصلی شیرازی نیز از سند به اجمیر رفت. در آن هنگام جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) در دهلی پادشاهی می‌کرد. وصلی اوضاع اجمیر را بر وفق مراد خود ندید و راهی پنجاب شد. در این سفر ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی نیز با او همراه بود و آن‌چه به‌واقع از یادکردِ احوال و شعرِ او بر جای مانده، ثمرهٔ همین دیدار و همراهی است که در تذکرهٔ میخانه آمده است؛ چه، در هیچ‌یک از کتاب‌های تاریخ و تذکره‌ها نامی از او برده نشده است. در مآثرالامرا نیز که نامی از او برده می‌شود، به‌خطا واصفی خوانده شده است. وصلی به همراه فخرالزمانی که از او با القاب تجلیلی «طوطی شکرستان نکته‌پردازی» یاد می‌کند، از راه نارنول به لاهور رفت. فخرالزمانی می‌نویسد: «تا آن وقت که این ضعیف او را دید، قریب به چهار هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی متفرقه داشت، فاما دیوان ترتیب نداده بود.» (میخانه، ۶۶۹) وصلی پس از وداع با فخرالزمانی به بنگش رفت و در آن‌جا به الهدادخان، فرزند جلال‌الدین افغان، معروف به پسر جلاله، برخورد. الهدادخان که در این زمان ترکِ تمردکرده و راهی دربار جهانگیر بود، وصلی را به ملازمت خود درآورد و شغل وکالت خود را به او واگذار کرد و با خود به دربار جهانگیر برد. وصلی پس از ورود به دربار جهانگیر از او لطف دید و خطاب رشیدخانی یافت و بعد از استقراری کوتاه، به‌فرمانِ جهانگیر، به کومک زمانه‌بیگ مهابت‌خان فرستاده شد. پس از آن نیز در ۱۰۲۶ق که از خدمت جهانگیر مرخص شد، با الهدادخان از ماندو به بنگش رفت. به‌نوشتهٔ فخرالزمانی از این تاریخ تا سال ۱۰۲۸ق خبری از وصلی به او نرسیده است. تنها نکتهٔ جامانده از یادکرد احوالِ ناتمام وصلی، که آن نیز از زبانِ فخرالزمانی نقل شده، این است که وصلی، فخرالزمانی و محمودبیگ ترکمان، پیش از راهی شدن وصلی به سوی لاهور روزی را با هم بوده‌اند و وصلی در همان روز به پیروی از محمودبیگ که بیتی به بداهه سروده بود، شعری سرود که فخرالزمانی مقطع آن را در یادکرد احوال محمودبیگ آورده است. بیت محمودبیگ این است: «کسی ز حال من خسته گر خبرگیرد / شمار سوز درونم ز چشم ترگیرد.» مقطع شعرِ وصلی در پیروی از این بیت چنین است: «کنون که نوبت وصلت به وصلی افتاده است / به چرخ گوی که ایام را ز سر گیرد.» گویا وصلی ساقی‌نامه‌ای نیز داشته است. نمونه‌ای از اشعار او است: «صراحی چو بردارد از رخ نقاب / فرو شد زمین بر فلک آفتاب ــ بیا تا دماغی به می تر کنیم / رگ شیشه را تازه نشتر کنیم ــ بده ای دوای دل خستگان / شرابی که افتد یقین بر گمان.»

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۴۶۵/۵؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۸۱۴/۵-۸۱۵؛ الذریعه، ۱۲۷۰/۹؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۸۴/۱-۲۸۶؛ کاروان هند، ۱۲۴۶؛ مآثرالامرا، ۳۴۷/۳؛ میخانه، ۶۶۹-۶۷۳، ۸۸۵؛ میرزا غازی‌بیگ ترخان اور اس کی بزم ادب، ۵۵۸-۶۰۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۰۴-۴۰۵.

شریفی

وصی پهلواروی (va.si-ye.poh.la.vā.ra.vi)، شاه وصی احمد بن شاه ابوالقاسم مصطفی بن شمس‌الدین ابوالفرج بن عبدالحی بن مجیب‌الله هاشمی جعفری، ذوالحجهٔ ۱۲۲۴ / ۱۲۳۶ ــ ربیع‌الاول ۱۲۹۳ق، صوفی قادری و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در خاندانی نام‌دار در فضل و طریقت در پهلواری شریف، روستایی در حدود ۱۵ کیلومتری عظیم‌آباد / پتنا، زاده شد. تحصیلات ابتدایی را نزد احمد پهلواروی فراگرفت. سپس نزد دایی‌های خود شاه ابوالحسن فرد (ــ ۱۲۶۵ق) و شیخ محمدحسین (ــ ۱۲۷۸ق)، فرزندان شاه نعمت‌الله پهلواروی (ــ ۱۲۴۷ق)، ادامهٔ تحصیل داد. در سخن‌سرایی نیز از شاه ابوالحسن فرد و پدر خود شاه ابوالقاسم قاسم پهلواروی (ــ ۱۲۴۹ق) اصلاح سخن می‌گرفت. در تصوف نیز از نیای خود شاه نعمت‌الله و دایی دیگر خود شاه ابوتراب کسب طریقت کرد. وصی به‌فارسی و اردو و عربی شعر می‌سرود. از سروده‌هایش: «بی‌کسان را تو کسی، جز تو کسی نیست مرا ــ از تو فریاد که فریادرسی نیست مرا / همدمی کو که شمارد نفسی چند که هست ــ دم نزع است و کسی هم‌نفسی نیست مرا / آرزوی دل و جان من افسرده تویی ــ زنده باشی تو و دیگر هوسی نیست مرا / در دم نزع چه پرسی ز تمنای دلم ــ غیر دیدار تو در دل

هوسی نیست مرا / کار با سمع و بصر نیست درین قافله‌ام ــ دیده و گوش به راه و جرسی نیست مرا / هر دعایی که وصی می‌کند آمینش گو ــ از جناب تو جز این ملتمسی نیست مرا.»

منابع: دیوان فائز پهلواروی، ۳۹؛ سخن شعرا، ۵۵۵؛ نزهة‌الخواطر، ۵۳۹/۷.

برزگر

وفای اصفهانی (va.fā-ye.es.fa.hā.ni)، محمدامین، متخلص به وفا، فرزند محمدتقی‌خان، ایلچپور ۱۱۱۰ ــ ۱۱۹۳ق، شاعر ایرانی‌تبار شبه‌قاره. پدرش در پادشاهی اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) از اصفهان به‌هندوستان کوچید، به‌ملازمان نواب آصف‌جاه (۱۰۸۲ ــ ۱۱۶۱ق) پیوست و پس از چندی با کاردانی‌های خود به مناصب دو هزاری ذات و هفت‌صدسواری دست یافت. اما محمد امین در هندوستان زاده شد و در همان‌جا نیز برآمد. او سال‌ها در یادگیری علوم ادبی بکوشید و نزد استادانی چون شیخ محمود مازندرانی و شیخ غلام مصطفی انسان مشق سخن می‌کرد. از سروده‌های محمد امین تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «سیه‌کار می‌نماید سنگدل از عزّ و شأن پیدا ــ نگین را روسیاهی گردد از نام و نشان پیدا.»

منابع: الذریعه، ۱۲۷۱/۹؛ شمع انجمن، ۵۱۹؛ نتایج‌الافکار، ۷۵۶-۷۵۷.

نوش‌آبادی

وفای بغدادی (va.fā-ye.baq.dā.di)، میرزا عبدالباقی شریف رضوی، ۱۲۰۴ ــ ۱۲۷۳ق / ۱۷۸۹ ــ ۱۸۵۶م، پزشک، نویسنده و شاعر ایرانی. وطن نیاکانش نخست عراق عرب و سپس خراسان و اصفهان بود. پدرش میرزا محمدشفیع‌خان، وزیر گلپایگان بود. وفا در بغداد به‌دنیا آمد. تا سی و دو سالگی نزد پدرش درس خواند. پس از مرگ پدرش، برای فراگیری علوم معقول و پزشکی به اصفهان رفت. در آن‌جا علوم عقلی را نزد استادانی مانند ملاعلی‌اکبر و میرزا محمد اسماعیل و میرزا شمسا آموخت. در شاعری، به‌ویژه قصیده‌سرایی، نیز از سرایندگانی چون محمدکاظم واله و فتح‌علی‌خان صبا اصلاح سخن گرفت. پس از نه سال، اصفهان را به قصد گشت و گذار در برخی نواحی دیگر ایران ترک گفت. به‌فارس رسید و از آن‌جا رهسپار هندوستان شد. در حیدرآباد دکن مدتی در خدمت منیرالملک، دیوانِ نظام‌ها یا آصف‌جاهیان حیدرآباد، به سر برد و سپس مصاحب و پزشک ناصرالدوله فرخنده‌علی‌خان، نظام حیدرآباد (۱۲۴۴ ــ ۱۲۷۳ق)، شد. پس از مدتی، حیدرآباد را ترک گفت و به مدراس رفت (۱۲۴۶ ــ ۱۲۴۷ق) و در سمت منشی به خدمت ادوارد بالفور (۱۸۱۳ ــ ۱۸۸۹م)، کارگزار سیاسی حکومت انگلیسی در دربار نوابان آرکات / کرناتک، درآمد. با دستگاه نواب غلام غوث‌خان اعظم مدراسی (۱۲۳۹ ــ ۱۲۷۲ق)، نواب آرکات، پیوند داشت و در مجالس مشاعره‌ای که اعظم ترتیب می‌داد شرکت می‌جست و «در گفت‌وگوهای محاورات فارسیه حَکَمْ بود.» وفا مردی ادیب بود و «در علوم عربیه و فنون شتّی [= مختلف و پراگنده] بهرهٔ وافی» داشت. گاه شعر می‌سرود و ابیاتی از او در تذکره‌هایی مانند اشارات بینش آمده است. وی تذکرهٔ مجالس‌النفائس امیرعلی شیر نوایی را به‌فارسی برگردانید و نیز قصیدهٔ بردهٔ امام بوصیری را به‌نظم فارسی درآورد. از ترجمهٔ مجالس‌النفائس دست‌نویسی در کتابخانهٔ دانشگاه مدراس نگه‌داری می‌شود.

منابع: اشارات بینش، ۱۲۳، ۱۵۷ـ۱۵۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۲۷/۲ـ۱۲۸؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۱۶؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۳۲/۱۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۸۹۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 562-563; *Mughals in India*, 3-4; *Persian Literature*, C.A.Storey, 793; Afzalul Ulama Mohammad Yousuf Kokan, «An Assessment of Persian Poetry in Tamil Nadu Since 1710 A.D» *Indo-Iranica*, volume Thirty-five, Numbers 3 & 4, pp.35-36.

برزگر

وفای شیرازی (va.fā-ye.ši.rā.zi)، میرزا حسن‌علی، مشهور به حاجی میرزا بزرگ طبیب، ۱۲۲۴ ــ ۱۲۷۶ق، پزشک و شاعر ایرانی. پزشکی و دیگر علوم متداول را در زادگاهش شیراز نزد پدر خود سیدعلی نیاز شیرازی (ــ ۱۲۶۳ق) فراگرفت و، گذشته از پزشکی، در خوش‌نویسی و شاعری نیز مهارت یافت. در ۱۲۵۴ق به بندر بمبئی در هند رفت و یک سال بعد از آن‌جا به زیارت مکه و مدینه شتافت. مدتی را نیز در استانبول گذراند (۱۲۵۶ق) و سپس برای تکمیل تحصیلات خود در پزشکی از راه مصر و بندر اسکندریه به اروپا رفت و یک‌چندی در پاریس

و لندن گذراند. آنگاه به هند بازگشت و در ۱۲۵۹ق چند ماهی در مدراس به سر برد. سپس به بنگاله شتافت و در کلکته نشیمن گزید و در آن شهر به تدریس و طبابت پرداخت. سرانجام هنگامی که رهسپار زیارت بارگاه حضرت رضا(ع) در مشهد بود در بمبئی درگذشت. دیوان اشعار وفا، از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات، نزدیک پانزده هزار بیت بوده است.

منابع: اشارات بینش، ۱۲۶-۱۲۷؛ حدیقةالشعرا، ۲۰۰۷-۲۰۰۹؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۸۱۵/۴؛ الذریعه، ۱۲۷۲/۹؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۴۷۹-۴۸۰؛ صبح گلشن، ۵۹۵؛ فارسنامهٔ ناصری، ۱۱۰۸-۱۱۱۲؛ مرآت‌الفصاحه، ۶۹۳-۶۹۴؛ مصطبهٔ خراب، ۲۰۷-۲۰۸.

برزگر

وفای طباطبایی ← غلامحسین‌خان طباطبایی

وفای قمی (va.fā-ye.qo.mi)، میر شرف‌الدّین / اشرف‌الدین علی، معروف به آقاسی بیگ، ــ ۱۱۸۳ق، شاعر ایرانی. از سرکشیکان آرامگاه حضرت معصومه (س) بود. تبارش از پدر به میرمحمد هاشم حسینی قمی و از مادر به ملا عبدالرزاق لاهیجی می‌رسید. گویند حدود ۱۱۵۰ق از بیم نادرشاه افشار (۱۱۴۸ــ۱۱۶۰ق) به هند گریخت و چون در ۱۱۵۱ق نادر به هند تاخت وفا به حج رفت و پس از بازگشت نادر به ایران، او نیز به هند بازگشت. برخی تذکره‌ها ورود او را به هند در اواخر دورهٔ نادر و حتی در ۱۱۶۲ق یاد کرده‌اند. اما این گفته درست نمی‌نماید، زیرا با توجه به تاریخ مرگ او و اقامت سی‌ساله‌اش در هند، در همان حدود ۱۱۵۰ق به هند رفته بوده است. او در هند با والهٔ داغستانی دوستی یافت. نسخه‌ای از دیوان او به شمارهٔ ۳۹۴ در کتابخانهٔ مجلس و نسخه‌ای دیگر از آن به شمارهٔ ۳۶۸۳ در کتابخانهٔ ملی تبریز نگه‌داری می‌شود. اشعار او از قصیده و غزل و قطعه و مرثیه است. از آثارش: دیوان وفا؛ مثنوی لؤلؤ منظوم.

منابع: تذکرهٔ سخنوران قم، ۳۴۴-۳۴۸؛ تربت پاکان، ۳۰۹/۱؛ روز روشن، ۹۰۵؛ سفینةالمحمود، ۲۲۴؛ شمع انجمن، ۵۲۰؛ فهرست کتابخانهٔ ملی تبریز، ۶۹۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۰۱-۲۶۰۲؛ گلشن مراد، ۴۵۱؛ مجمع الفصحا، ۱۰۹۰/۶؛ نتایج الافکار، ۷۶۹-۷۷۰؛

Dictionary of Indo-Persian Literature,606; *Mughals in India* ,479.

دانشنامه

وفایی اصفهانی (va.fā.i-ye.es.fa.hā.ni)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان بود و در همان‌جا نیز برآمد. او بعدها در پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) به هندوستان رفت. بدایونی می‌گوید که وفایی «چندگاه در کشمیر بود و به لاهور آمد، با زین‌خان کوکه [ــ ۱۰۱۲ق] می‌بود.» تقی‌الدین اوحدی نیز می‌نویسد وفایی «در امور دنیوی ترقی عظیم کرده، حال [۱۰۲۴ق] در ملازمت ظفرخان بن زین‌خان [ــ ۱۰۳۱ق] است. مرد از خودگذشتهٔ صوفی‌طبع وایافته‌ای است. در گجرات او را دریافتم، در مهمات دیوانی و امور پرگنات و سپاهیگری به‌غایت صاحب وقوف و رشید و زبده است.» (عرفات‌العاشقین، برگ۷۹۳ــ۷۹۴). اما یمین‌خان لاهوری در تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور می‌نویسد: «اگر چه تاریخ تولد و وفاتش هم کسی نگفته، ولی اگر به بیان مزبور بدایونی مخصوصاً به‌لفظ "می‌بود"، نگاه کنیم روشن می‌شود که پیش از سال تصنیف منتخب‌التواریخ (۱۰۰۴ق) زنده نمانده و درگذشته بود. بنابراین، می‌توان گفت که وفاتش حتماً پیش از ۱۰۰۴ق شده باشد.» اما بی‌گمان این سخن یمین‌خان نادرست است، زیرا تقی‌الدین اوحدی به‌روشنی می‌گوید که حال وفایی (۱۰۲۴ق) در ملازمت ظفرخان است و در گجرات نیز او را دیده است. از معنی دیگر «می‌بود» چنین برمی‌آید که بدایونی پس از آن تاریخ از سرنوشت وی آگاهی نداشته است. از سروده‌های وفایی تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است که همین اندک نشان می‌دهد که وی سخت دلبستهٔ شاعرانی چون حافظ، سعدی و خیام بوده و مضامین سروده‌های آنان را اقتباس می‌کرده است. او در برابر این بیت منسوب به حافظ: «این چه شوریست که در دور قمر می‌بینم ــ همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم» می‌گوید: «قحط وفاست این که نکویان روزگار ــ خوان نانهاده، خون دل میهمان خورند.» این شعر گرچه همپای شعر خواجه نیست، اما نیکو سخنی در شکایت از روزگار است. یا به پیروی از خیام در بی‌ثباتی دنیا گوید: «عیش خوش و ایام جوانی همه گویی ــ چون بوی گلی بود که همراه صبا رفت.» تصوف و عشق درون‌مایهٔ بیشتر شعرهای وفایی است و از پیروی او از سعدی و حافظ می‌توان گفت که او به سبک عراقی شعر می‌گفته است. از

سروده‌های وفایی ابیاتی چند در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: آیین اکبری، ۳۱۴/۱؛ بزم تیموریه، ۵۵۶/۱؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۲۴۸ـ۲۴۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴۳۰/۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۷۲/۴ـ۱۶۷۳؛ شام غریبان، ۲۷۸؛ شعرای اصفهانی شبه قاره، ۴۰؛ صبح گلشن، ۵۹۶؛ طبقات اکبری، ۵۱۶/۲؛ کاروان هند، ۱۵۲۵/۲ـ۱۵۲۷؛ مجمع‌الخواص، ۲۸۹؛ مخزن‌الغرائب، ۵۱۵/۵ـ۵۱۶؛ منتخب‌التواریخ، ۳۸۵/۳؛ نشتر عشق، ۱۶۶۲/۵.

جهان‌تاب

وفایی بیجاپوری ← اسماعیل عادل‌شاه

وفایی خوافی (va.fā.i-ye.xā.fi)، شیخ زین‌الدین خوافی اکبرآبادی، ــ آگره ۹۴۰ق، شاعر و نویسندهٔ ایرانی. در خانواده‌ای سرشناس از مردم خواف خراسان زاده شد. او نبیرهٔ شیخ زین‌الدین ابوبکر خوافی از مشایخ بنام روزگار شاهرخ تیموری (۷۷۹ــ۸۵۰ق) است. شیخ زین‌الدین به‌روزگار ظهیرالدین بابر گورکانی (۹۳۲ــ۹۳۷ق) با خواهرزاده‌اش فارغی هروی، که او نیز سخنوری بنام بود، به هندوستان کوچید. در آن‌جا به ملازمان بابر پیوست و از دولتمردان دربار وی شد. او در پادشاهی همایون (۹۳۷ــ۹۶۷ق) نیز به‌امارت رسید. زین‌الدین چون سال‌ها در آگره / اکبرآباد به سر برد، به اکبرآبادی نیز آوازه یافت. او در این شهر مسجد و مدرسه‌ای نیز بنا کرده بود. چون درگذشت، پیکرش را در همان مدرسه‌ای که خود ساخته بود، به‌خاک سپردند. زین‌الدین شاعری بدیهه‌سرا بود و در سروده‌هایش وفایی تخلص می‌کرد. تذکره‌نویسان توانایی او را در سرودن معما ستوده‌اند. او همچنین بخشی از بابرنامه یا واقعات بابری را که آن پادشاه به ترکی چغتایی نوشته بود، با نثری شیوا به‌فارسی برگردانید. او مشهودات خود را نیز بر این کتاب افزود و آن‌را طبقات بابری نام کرد. در شام غریبان از وی با نام وفایی جامی یاد شده است. نمونه‌ای از سخن‌های او است: «آرمیدی به رقیبان و رمیدی از ما ــ ما چه کردیم و چه دیدی، چه شنیدی از ما / بهر دل بردن ما، حاجت بیداد نبود ــ می‌سپردیم، اگر می‌طلبیدی از ما.»

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۶۲۵/۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۶۰/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۳۶۱، ۴۱۱، ۶۳۴، ۸۳۶؛ تذکرهٔ علمای هند، ۶۸ـ۶۹؛ الذریعه، ۱۲۷۳/۴؛ ریحانة‌الادب، ۳۳۴/۶؛ شام غریبان، ۲۷۵؛ صبح گلشن، ۵۹۶ـ۵۹۷؛ کاروان هند، ۱۵۲۷ـ۱۵۲۸؛ منتخب‌التواریخ، ۳۴۱/۱ـ۳۴۲.

نوش‌آبادی

وفایی دهلوی (va.fā.i-ye.deh.la.vi)، زبردست‌خان، سدهٔ سیزدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی او هیچ آگاهی در دست نیست. نبیرهٔ علی مردان بیگ وفایی* دهلوی بود. آفتاب‌رای در ریاض‌العارفین یادآور می‌شود که پدرش، زبردست‌خان را در لکنو دیده است. نمونه‌ای از شعر او است: «برنمی‌دارید تابوتم چرا از کوی او ــ آنکه خونم ریخت کی بهر نماز آید برون.»

منابع: الذریعه، ۱۲۷۴/۹؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۲۹/۲؛ صبح گلشن، ۵۹۶.

وفایی دهلوی (va.fā.i-ye.deh.la.vi) علی مردان‌بیگ، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگانی وی آگاهی چندانی در دست نیست. تنها می‌دانیم که عموزادهٔ علی‌قلی‌خان والهٔ* داغستانی بود و واله نیز در ریاض‌الشعرا از او یادکرده است. علی‌مردان‌بیگ وفا تخلص می‌کرد و شاید به همین دلیل در منابع به نام وفایی دهلوی از او یاد رفته است. نمونه‌ای از شعر او است: «شوخ بیدادگری، وای به من ــ خوفناک از پدری، وای به من / زاریم را اثری نیست‌ برت ــ غافل از چشم تری، وای به من.»

منابع: الذریعه، ۱۲۷۴/۹؛ صبح گلشن، ۵۹۷؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۳۶، شمارهٔ ۷۰؛ مخزن‌الغرائب، ۶۸۸/۵.

شریفی

وقار اورنگ‌آبادی، صمصام‌الملک عبدالحی ← صارم اورنگ‌آبادی

وقاری تتوی (va.qā.ri-ye.ta.ta.vi)، میرزا غازی‌بیگ پسر میرزا جانی‌بیگ ترخان، ــ ۱۰۲۱ق، فرمانروای سند و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پس از مرگ پدرش (۱۰۰۸ق)، به‌فرمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) حکومت سند یافت و در اندک مدتی، به‌رغم جوانی، سرکشان و مدعیان حکومت را فرومالید و موقع خود را استوار کرد. سپس به آگره، تختگاه گورکانیان رفت و نزد جلال‌الدین اکبر راه یافت. در دربار گورکانی

بود که جلال‌الدین اکبر درگذشت و پسرش جهانگیر بر تخت شاهی نشست (۱۰۱۴ق). پس از مرگ جلال‌الدین اکبر، به تته بازگشت، ولی اندکی بعد جهانگیر وی را به درگاه خود فراخواند و بنواخت. جهانگیر «مرزا غازی‌بیگ را مخاطب به فرزندی ساخته، هفت‌هزاری ذات و سوار دواسپه سه‌اسپه منصب داده، صوبهٔ ملتان (علاوه بر تته / سند) به‌جاگیر» وی داد (ذخیرة‌الخوانین، ۲۲/۲). در ۱۰۱۵ق که ایرانیان به قندهار تاختند و حاکم آن‌جا شاه‌بیگ ارغون را به محاصره گرفتند جهانگیر که در لاهور بود میرزا غازی را در رأس سپاهی به قندهار فرستاد. وی بدان شهر درآمد (۱۲ شوال ۱۰۱۵ق) و ایرانیان نیز با آمدن وی از پیرامون قندهار عقب نشستند. میرزا غازی‌بیگ قندهار را به سردارخان که به‌فرمان جهانگیر به حکومت آن‌جا گماشته شده بود سپرد و به لاهور بازگشت. اما اندکی بعد سردارخان درگذشت و جهانگیر بر منصب میرزا غازی بیفزود و حکومت قندهار را، افزون بر تته و مولتان، بدو داد (رمضان ۱۰۱۶ق) و وی به قندهار رفت. سرانجام در بیستَ و پنج سالگی در قندهار درگذشت. به روایتی وی را خفه کردند و یا به زهر کشتند. میرزا غازی‌بیگ فرمانروایی اهل ذوق و موسیقی‌دان و شاعر بود. در موسیقی استادی داشت و دف و دایره و طنبور و قانون را نیکو می‌نواخت. شعر را شیرین و روان می‌گفت و از ریاضی و نجوم آگاهی داشت. نیز مردی شادخوار و خوشگذران بود و گویند چیزی را از شراب و زن دوست‌تر نمی‌داشت. وی هنرمندان و دانشمندان و نویسندگان و شاعران را می‌نواخت و علما و ادبا و شعرایی مانند ملا احسن گیلانی، عمادالدین محمود اسدآبادی، بزمی کوز، عطاءالله کشمیری رضوی، سروری یزدی، میر سنجر کاشی، طالب آملی، شیدای اصفهانی، محوی اردبیلی، مرشد بروجردی، اسد قصه‌خوان، طاهر محمد نسیانی تتوی و میر نعمت‌الله وصلی شیرازی از وابستگان دربارش بودند. میرزا غازی در اشعارش وقاری تخلص می‌کرد و شمار اشعار دیوان وی، از قصاید و غزلیات و جز آن، را پنج‌هزار بیت نوشته‌اند. ساقی‌نامهٔ او که در هشتاد و هشت بیت در وصف ساقی و شراب است در تذکرهٔ میخانه به‌چاپ رسیده است. دست‌نویسی از کلیات وقاری در کتابخانهٔ رامپور (به‌شمارهٔ ۳۶۳۲) نگه‌داری می‌شود که مثنوی ساقی‌نامه و غزلیات، فقط از ردیف ص تا ن را دربرمی‌گیرد.

منابع: اکبرنامه، ۷۸۲/۳-۷۸۳؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۱۸۴-۱۸۶؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۴۷۶/۲-۴۸۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۶۴/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۲/۲-۴۳۴؛ تاریخ افغانستان در عصر گورکانی هند، ۸۰-۸۱؛ تاریخ سند، طاهری، ۲۱۰-۲۷۱؛ تاریخ معصومی، ۲۵۷؛ تحفة‌الکرام، ۱۹۰-۱۹۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۶۰؛ جهانگیرنامه، صفحات فراوان؛ ذخیرة‌الخوانین، ۱۸/۲-۳۱؛ روز روشن، ۹۰۸؛ کاروان هند، ۱۲۷۹-۱۲۸۰؛ گفتارهای پژوهشی در زمینهٔ ادبیات فارسی، ۱۸۳-۱۸۵؛ مآثرالامرا، ۳۴۵/۳-۳۴۸؛ مخزن‌الغرائب، ۵۴۴/۵-۵۴۵؛ مرآت‌العالم، تاریخ اورنگزیب، ۶۳۲/۲؛ مقالات‌الشعرا، ۸۲۸-۸۳۷؛ میرزا غازی‌بیگ ترخان اور اس کی بزم ادب؛ نشتر عشق، ۱۶۶۳/۵-۱۶۶۵؛ نگارستان سخن، ۱۴۲؛ مهدی خیراندیش، «فارسی‌سرایان جان‌باخته در فراسوی مرزهای ایران»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۷۶ش، صص ۲۰۵-۲۰۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 615-616.

برزگر

وقایع بهرتپور ← دهون‌کل سنگه

وقایع دلپذیر ← رابط لکنویی

وقایع دهون‌کل ← دهون‌کل سنگه

وقایع منازل روم ← غلام‌علی‌خان

وقوعی نیشابوری (vo.qu.i-ye.ney.šā.bu.ri)، میرمحمدشریف وقوعی حسینی نیشابوری، ــ لاهور ۱۰۰۲ق، شاعر ایرانی. از سادات اسحاق‌آباد نیشابور بود. خاندانش در دستگاه شاه‌تهماسب یکم (۹۳۰ ــ ۹۸۴ق) مناصب دیوانی داشتند. دایی وقوعی، امیرشاه میر معیر، در زمان شاه تهماسب صاحب عیار دارالضرب ممالک محروسهٔ ایران بود. وقوعی در خراسان تربیت یافت. در جوانی به آموختنِ علوم و فنون مرسوم روزگار خود پرداخت و به‌ویژه در تاریخ و ادب و خوش‌نویسی مهارت یافت. در ۹۹۸ق به هند کوچید و چون خویشاوند شهاب‌الدین احمدخان، از اعیانِ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) بود، به ملازمتِ او درآمد. از آن‌جا که به‌سبک وقوع گرایش داشت، تخلص وقوعی اختیار کرد. در برخی تذکره‌ها از شاعری با نام وقوعی سمنانی یاد رفته که به احتمال بسیار زیاد همین وقوعی است. بدایونی که او را معتقد به تناسخ دانسته و سخت

بر او تاخته است در منتخب‌التواریخ می‌نویسد: «... اسمش محمدشریف است، اما حیف است این نام شریف بر آن کثیف؛ چه، الحادش از هر کس که در این جزو زمان به آن اشتهار دارد، زیاده بود و او نه از بسخوانیان [پسیخانیان] تنها و نه از صحابیان تنها است، بلکه، بین این هر دو طایفهٔ مغضوب‌الرب و ملعون‌الخلق بود و به ادوار قایل و به تناسخ مایل، بلکه عازم و جازم. روزی در بهنبر که بلده‌ای است در سر حد کوهستان کشمیر به منزل فقیر برای طلب همراهی به جانب کشمیر آمد؛ و تخته‌سنگ‌های هزارهزار منی افتاده دید و به حسرت گفت که آه! این بیچاره‌ها منتظرند که تا کی به قالب انسانی برآیند. و با این‌همه اعتقاد زشت، قصاید در منقبت ائمهٔ طیبین رضوان‌الله علیهم اجمعین گفته، مگر در اوایل حال بوده باشد.» (منتخب‌التواریخ، ۳/۳۷۸ــ۳۷۹) وقوعی خط شکسته را خوب می‌نوشت و از این‌رو در برخی تذکره‌ها و تواریخ با نام محمدشریف شکسته‌نویس نیز از او یاد رفته است. به نوشتهٔ مؤلف مآثر رحیمی مهاجرتِ وقوعی به هند به‌سبب شنیدن آوازهٔ کرمِ عبدالرحیم‌خان‌خانان (۹۶۴ ــ ۱۰۳۶ق) بوده است و او پس از ورود به هند، جز ملازمت او ملازمت کسی دیگر اختیار نکرد. این سخن چندان درست به‌نظر نمی‌رسد و حق آن است که بگوییم او چندگاهی بیش در ملازمت خان‌خانان نبود و پس از ترک ملازمت به دربار جلال‌الدین اکبر پیوست. سبب این تردید در گفتهٔ عبدالباقی نهاوندی، نویسندهٔ مآثر رحیمی، این است که بدایونی از اعیان دربار جلال‌الدین اکبر بود و گفت‌وگوی رودررویِ او با وقوعی تنها پس از ترک ملازمت او از خان‌خانان امکان‌پذیر بود. اما این قدر هست که او در اوان ورود خود به هند به خدمت خان‌خانان درآمد، تا آن‌جا که در ازای سرودنِ این رباعی سه‌هزار محمودی از وی صله یافت: «ای بزم تو را دُردی ساغر، خورشید / وی عیش شبت کشیده در سر، خورشید ــ گر فضلهٔ خاک آستانت نشدی / چون ظلمت شب شدی مکدر، خورشید.» وقوعی، در شعر و انشانویسی به یک اندازه مهارت داشت. شعر وقوعی از برجسته‌ترین نمونه‌های شعر مکتب وقوع است. شاعران گردآمده در زیر لوای آن، به شکل ریشه‌ای، بر تمامی صورت‌های انتزاعی و قالبی شعر فارسی شوریده بودند و به جای وصف‌های مجازی و انتزاعی، رویکرد به واقعیت و ساده‌گویی را پیشنهاد می‌کردند. بر این مبنا، شعرِ وقوعی در کنار شعرِ دیگر شاعران مکتب وقوع، حلقهٔ واسطی بود میانِ سبک عراقی و سبک هندی که خود شورشی بود بر ساده‌انگاری و شعرسازیِ ادیبانهٔ شاعران مکتب وقوع. بنابراین، ممکن است، چه از دید یک داوریِ ذوقی و چه از دید داوری عقلانی، شعر وقوعی فاقد ساخت و بافتِ حسی و انگیزشی باشد، اما، اهمیت شعر وقوعی، همچون دیگر شاعران مکتب وقوع، اگر نتیجهٔ حرکت و خیزش درونی شعرِ خود او نباشد، دست کم در حرکتِ تاریخیِ بی‌سابقهٔ او و دیگر شاعران مکتب وقوع که کوششی جدی برای زمینی‌کردن مفاهیم شاعرانه در زمانهٔ خودشان بوده است کاملاً نمایان است. به هر تقدیر، آن‌چه مهم است، درکِ شعر وقوعی در زمینهٔ تاریخی آن است، هر چند این پرسش در مورد او و دیگر شاعرانِ مکتب وقوع باقی می‌ماند که چرا با وجودِ چنین درکِ بی‌سابقه از شعر به مثابهٔ حرکتی تاریخی، شعرِ وقوعی نتوانست حریم‌های مقدرِ زیستِ زمانهٔ خود را بشکند و پیامِ خود را از درونِ شعرِ خود به زمان‌ها و دوره‌هایِ بعدی شعر ابلاغ کند. در هر حال، وقوعی به سرودنِ غزل، قصیده و رباعی بیش‌تر از دیگر قالب‌های شعری تمایل داشت و قصاید او چه آن‌ها که در مدح ائمه و چه آن‌ها که در بزرگداشتِ امرا و خوانین سروده شده‌اند، همچنان که مؤلف مآثر رحیمی می‌نویسد، بسیار متین و جذاب‌اند. اما، عمدهٔ شهرتِ وقوعی به خاطرِ رباعی‌های او است. نمونه‌ای از اشعار او: «خوی تو که در ستیزه تقصیر نکرد / در کشتنم اندیشهٔ تقدیر نکرد ــ آن ناله که از سنگ برآورد فغان / فریاد که در دلِ تو تأثیر نکرد.» □ «ای والی سینه قهرمانِ غم تو / جان در تنِ من دست نشانِ غم تو ــ جان دادم و کار بر خود آسان کردم / تا باز رَهَم ز امتحان غم تو.» شاید یکی از دلایل التزامِ وقوعی به مکتب وقوع، گرایش او به فن تاریخ بود. کتابِ او با نام مجامع‌الاخبار در تاریخ عمومی، فشردهٔ تاریخ جهان است از ابتدای خلقت تا سالِ هزار هجری و از این حیث به تاریخ الفی شباهت دارد. این کتاب که نمایشگر مهارت وقوعی در انشانویسی است در دو مقاله تدوین شده است: **مقالهٔ یکم** در بیان فواید تاریخ، آغاز آفرینش، تاریخ انبیا از آدم تا مسیح، تاریخ پادشاهان یهود، حکمای قدیم (از لقمان تا بزرگمهر)، شاهان یمن و سوریه و عراق عجم، پادشاهان قدیم ایران از کیومرث تا یزدگرد سوم؛ **مقالهٔ دوم** در شرح حال محمد(ص) و خلفای راشدین، ائمهٔ اطهار، خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و بنی‌فاطمه، تاریخ ایران در دورهٔ اسلامی، طاهریان، صفاریان، دیلمیان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان، اسماعیلیان، خوارزمشاهیان، قراختاییان، اتابکان، چنگیز و اخلافش، ایلخانیان، چوپانیان، مظفریان، جلایریان،

سربداران، تیموریان ایران، ملوک قراقویونلو و آق‌قویونلو، ازبکان، صفویان تا چهارمین سالِ تخت‌نشینی شاه‌عباس، تاریخ دولت عثمانی، تاریخ هند در سه بخش، از سبکتگین تا سی و هفتمین سال جلوس جلال‌الدین اکبر، یعنی سال ۱۰۰۰ق. وقوعی تألیف این کتاب را در ۱۰۰۰ق به‌پایان رسانده است. اهمیت این کتاب بیشتر در فشردگی آن است و در فهم این که مسلمانان تاریخ عمومیِ جهان را چگونه می‌دیده‌اند و از چه منظری به آن می‌نگریسته‌اند اهمیت دارد. ضمن این که نگاهی به سربندهای مجامع‌الاخبار این سخن بدایونی را نیز تا حدودی تأیید می‌کند که وقوعی «با وجود عدم طالب علمی اعتنا به کتب تواریخ عربی نموده، آشنایی به عبارت او پیداکرده بود.» از قصایدِ وقوعی معلوم می‌شود که او بر مذهب شیعه بوده و بعید نیست اتهاماتی که بدایونی بر وی می‌بندد از روی تعصب شخصی بوده باشد؛ چه، بدایونی سنی متعصب بوده و امکان دارد که در ذکر احوالِ وقوعی الزامات علمی را فدای تعصبات خود کرده باشد. مؤلف الذریعه از دیوان وقوعی نیشابوری یاد می‌کند، اما در یادکردِ او روشن نمی‌شود که آیا این دیوان به‌چاپ رسیده یا نه، و اگر به‌چاپ نرسیده، نسخه‌هایِ آن در کدام کتابخانه‌ها نگه‌داری می‌شود. یگانه نسخهٔ دست‌نویس مجامع‌الاخبار نیز در کتابخانهٔ دیوان هند (به‌شمارهٔ 119) نگه‌داری می‌شود که از مؤلفِ آن با نام شریف وقوعی یاد شده است.

منابع: آئین اکبری، ۱۷۸/۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۶۸۴-۱۹۸۱/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۳۱/۲؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۱۹۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۳۵۷/۱، ۴۲۵؛ ۸۲۰/۲؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۴۵-۱۴۸؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۹۹؛ خزانهٔ عامره، ۴۴۳؛ الذریعه، ۱۲۷۸/۹-۱۲۷۹؛ روز روشن، ۹۱۰-۹۱۱؛ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای، ۳۳۰/۲؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۴۰۰؛ طبقات اکبری، ۴۰۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۸۹/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۴۵/۱؛ کاروان هند، ۱۵۳۱/۲-۱۵۳۵؛ مآثر رحیمی، ۶۸۷/۳-۶۹۷؛ مخزن‌الغرائب، ۵۱۸/۵-۵۲۱؛ مکتب وقوع، ۶۵۴-۶۶۰؛ منتخب‌التواریخ، ۳۷۸/۳-۳۸۱؛ نشتر عشق، ۱۷۱۸/۵-۱۷۱۹؛ نظم و نثر در زمان قطب‌شاهی، ۵۳-۵۵؛ هفت اقلیم، ۷۹۹/۲-۸۰۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/42-43; *Dictionary of Indo-Persian Literature,* 621; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/122.

شریفی

وکیل احمد سکندرپوری ← عاجز اسکندرپوری

ولایت‌علی صادقپوری (ve.lā.yat.a.li-ye.sā.deq.pu.ri)، فرزند فتح‌علی فرزند وارث‌علی فرزند محمد سعید هاشمی، ۱۲۰۵ ــ محرم ۱۲۶۹ق، دانشمند دینی و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در صادقپور به دنیا آمد. چندی در زادگاهش درس خواند. سپس به لکنو رفت و کتاب‌های درسی را نزد شیخ اشرف بن نعمت‌الله لکنویی فراگرفت. به سید احمد شهید رای بریلوی (۱۲۰۱ ــ ۱۲۴۶ق) دست بیعت داد. به‌زادگاه خود بازگشت و مدتی را به اقامهٔ نماز جمعه و جماعت و تدریس و وعظ و تذکیر گذراند. آنگاه ملازم سید احمد گردید و از شیخ اسماعیل بن عبدالغنی دهلوی حدیث آموخت. همراه سید احمد و شیخ اسماعیل برای جهاد به نواحی سرحد رفت و چندی در جنگ‌های جهادی شرکت جست. سپس سید احمد او را برای تبلیغ آموزه‌های جنبش خود به دکن (جنوب هند) فرستاد. ولایت‌علی به حیدرآباد دکن سفر کرد و در آن‌جا به‌وعظ و تبلیغ سرگرم شد. پس از کشته شدن سیداحمد در بالاکوت (ذوالقعدهٔ ۱۲۴۶ق)، ولایت‌علی به عظیم‌آباد / پتنا در ولایت بهار رفت و دو سالی را در آن‌جا گذراند. سپس به حجاز سفر کرد و حج گزارد و از شیخ عبدالله سراج، مفتی حنفیان مکه، اسناد حدیث حاصل کرد. آنگاه به یمن و نجد و حضرموت و برخی سرزمین‌های دیگر عرب رفت و از قاضی محمدبن علی شوکانی کسب فیض کرد. سپس به هند بازگشت و برادرش عنایت‌علی را به نواحی سرحد فرستاد و در پی او خود رهسپار آن نواحی گردید. در کشمیر به جهاد و غزا با کفار (= هندوان) پرداخت و ظاهراً به فتوحاتی هم دست یافت. حاکم کشمیر از انگلیسی‌ها یاری جست. انگلیسی‌ها وی را بشکستند و به اسارت خود درآوردند و به لاهور فرستادند. سپس سپاهیانش را پراگندند و خودش را، به شرط آنکه دو سال از خانه‌اش پا بیرون نگذارد، اجازه دادند به عظیم‌آباد برود. بدین‌سان ولایت‌علی دو سال در خانه‌اش در عظیم‌آباد گوشه گزید و از تدریس و ارشاد طالبان خودداری کرد. پس از آن، باری دیگر با خانواده‌اش به نواحی سرحد رفت و به تدریس و ارشاد و نیز آموزش فنون نظامی و تجهیز سپاه پرداخت. از آثارش: ۱ــ رسالهٔ عمل بالحدیث به‌فارسی دربارهٔ اتباع حدیث و فقه. ولایت‌علی دربارهٔ سبب تألیف این اثر می‌گوید که «چون کثرت سؤال یاران در اتباع

حدیث و فقه وارد می‌گشت، به دل گفتم که مختصری یک‌بار تحریر نمایم پیش هر مسائل عرض دارم که رفع تکلف باربار و پیش یادگار باشد.» رساله در سه فصل تدوین یافته است: یک) در استحسان فقاهت، دو) در جواز و عدم جواز تقلید و سه) در تسهیل علم قرآن و حدیث. این رساله همراه با ترجمهٔ اردو به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۳۸۵ق)؛ ۲ــ رد شرک به‌فارسی که همراه با برگردان اردوی آن از مولوی الهی‌بخش بهاری (۱۳۳۴ق) به‌کوشش عبدالرحیم صادقپوری در جنگ رسائل تسعه در پتنا / عظیم‌آباد چاپ شده است.

منابع: ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۳۶؛ نزهة‌الخواطر، ۵۳۹/۷ـ۵۴۱.

برزگر

ولایت‌علی غازیپوری (ve.lā.yat.a.li-ye.qā.zi.pu.ri)، ــ کربلا ۱۲۹۶ق، دانشمند دینی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی که به گفتهٔ مؤلف الذریعه در کربلا می‌زیست و در همان‌جا درگذشت ظاهراً همان ولایت‌علی کامونپوری است که شرح حالش در نزهة‌الخواطر آمده است. ولایت‌علی بیشتر کتاب‌های درسی را نزد سید حسین بن رمضان‌علی نونهروی خواند و سپس به عتبات سفر کرد و نزد سید مرتضی به تلمّذ پرداخت و در ۱۲۹۶ق درگذشت. از آثارش: ۱ــ مثنوی آب و نمک (لکنو، ۱۳۰۰ق)؛ ۲ــ مثنوی خبر خیبر (لکنو، ۱۹۲۸م)؛ ۳ــ نفحة‌العجم که گویا از او است.

منابع: اعیان‌الشیعه، ۲۷۴/۱۰؛ الذریعه، ۳/۱؛ فهرست مخطوطات شیرانی، ۹۰/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۳۷/۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۹۱/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۵۴۱/۷.

برزگر

ولایتی، محمود قادری ← محمود قادری ولایتی

ولای حیدرآبادی (ve.lā-ye.hey.dar.ā.bā.di)، شمس‌العلما نواب احمد عزیز جنگ خان بهادر احمد عبدالعزیز بن نظام نایطی، حیدرآباد ۱۲۷۲ ــ همان‌جا ۱۳۴۳ق، ادیب، دولتمرد، لغوی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در زادگاهش برآمد. در علم رجال، تاریخ، حساب و شعر استادی داشت. استادان او مولوی شهاب‌الدین، مولوی وجیه‌الدین، شیخ محمد حسین مدراسی و حبیب الله نیلوری بودند. ولای حیدرآبادی بیست سال در دستگاه دولتی حیدرآباد کارکرد و از صلات و مواهب صاحب دکن برخوردار گردید. از آثارش: آصف‌اللغات* (حیدرآباد دکن، ۱۳۲۵ــ ۱۳۴۰ق) در هفده جلد؛ تصویر بلاغت، شعر (حیدرآباد دکن، ۱۳۴۰ق)؛ کلیات نظم ولا (حیدرآباد دکن، ۱۳۲۸ق)؛ منتخب‌المال؛ خزینة‌الحساب؛ عمدة‌القوانین؛ اعظم‌العطیات؛ شیرازهٔ دفاتر.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند، ۵۸۰/۳ ـ ۵۸۱؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۴۳۱/۱؛ سخنوران چشم دیده، ۱۲۷ـ۱۲۸؛ فرهنگ نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۲۴۸ـ۲۵۳؛ مکارم‌الآثار، ۲۰۲۵/۶؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۸/۴ـ۵۹؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷/۸ـ۳۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,105.

رسولی

ولای شاه‌جهان آبادی (ve.lā-ye.šāh.ja.hān.ā.bā.di)، مظهرعلی‌خان، معروف به میرزا لطف‌علی / میرزا لطف‌الله، پسر سلیمان‌علی‌خان، ــ کلکته ۱۲۲۳ق / ۱۸۱۶م، نویسنده و شاعر شبه‌قاره. پدرش سلیمان‌علی‌خان، معروف به محمدزمان، به‌فارسی شعر می‌سرود و وداد تخلص می‌کرد. ولا در دهلی به دنیا آمد و از بزرگزادگان آن‌جا بود. در لکنو پرورش یافت. شاگرد میرنظام‌الدین ممنون بود و از میرزاجان تپش دهلوی و مصحفی همدانی نیز اصلاح سخن می‌گرفت. با قاضی محمدصادق‌خان اختر هوگلوی هم دوستی داشت. در دانشکدهٔ فورت ویلیام کلکته اردو درس می‌داد. به اردو و گاهی به‌فارسی شعر می‌سرود. وی شماری از کتاب‌های فارسی را به اردو برگردانید. از ترجمه‌هایش: ترجمهٔ کریما / پندنامهٔ سعدی (کلکته، ۱۲۱۷ق)؛ ۲ــ ترجمهٔ هفت گلشن ناصرعلی‌خان واسطی بلگرامی که در ۱۲۱۶ق / ۱۸۰۱م به انجام رسیده ودر ۱۳۸۴ق / ۱۹۶۴ق به کوشش عبادت بریلوی در کلکته چاپ‌شده است؛ ۳ــ ترجمهٔ تاریخ شیرشاهی / تحفهٔ اکبرشاهی عباس‌خان شیروانی در ۱۲۲۰ق / ۱۸۰۵م که با حواشی و تعلیقات دکتر سیدمعین‌الحق درکراچی به‌چاپ رسیده است؛ ۴ــ ترجمهٔ اقبال‌نامهٔ جهانگیری با عنوان جهانگیرشاهی در ۱۲۲۴ق / ۱۸۰۹م؛ ۵ــ لطایف و ظرایف.

منابع: تذکرهٔ هندی، ۲۷۴ـ۲۷۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۵۹، ۶۵، ۱۶۹، ۱۶۷؛ تین تذکری، ۱۳۹؛ ثلاثهٔ غساله، ۸۹،

۱۸۶-۱۸۷؛ سخن شعرا، ۵۵۵؛ صبح گلشن، ۶۰۰؛ طبقات شعرای هند، ۳۳۸-۳۳۹؛ گلشن بی‌خار، ۶۳۸؛ مجموعهٔ نغز، ۳۱۲؛
A Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 303-304.

برزگر

ولی‌الحق انصاری (va.li.yol.haq[q]-e.an.sā.ri)، فرزند وجیه‌الحق، لکنو ۱۹۲۷م ــ ، فارسی‌پژوه و شاعر هندی. در خانواده‌ای اهل علم برآمد. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، از دانشگاه لکنو دانشنامهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد. سپس در آن دانشگاه به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت و چندی نیز ریاست بخش فارسی دانشگاه را عهده‌دار بود. در ۱۹۷۶م به ایران سفر کرد. وی در شعر فارسی دستی توانا و به ادبیات گذشتهٔ ایران علاقه‌ای فراوان دارد. دربارهٔ ادبیات پس از انقلاب اسلامی می‌گوید «گرچه شاعران پس از انقلاب اسلامی از لحاظ فنون شعری پایین‌تر از گذشتگان می‌باشند، ولی در عوض اشعار آنان هدف و مقصد عالی دارد، روح انسان را اوج می‌دهد و عواطف بشری را صفا می‌بخشد و این خود جبران کمبود صنعت شعر را می‌کند». در ۱۹۸۴م به‌سبب خدمات فرهنگی‌اش رئیس جمهوری هند از او تقدیر کرد. وی در سرودن قطعات تاریخ مهارت دارد. به‌زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: مقالاتی چند دربارهٔ عرفی شیرازی به‌اردو (لکنو، ۱۹۷۸م)؛ حیات و آثار عرفی شیرازی به‌انگلیسی (لکنو، ۱۹۷۸م)، غزالان خیال به‌نظم فارسی و اردو (لکنو، ۱۹۸۰م)؛ فروغ شعلهٔ دل، مشتمل بر شعر اردو و ترجمه‌هایی از فارسی به اردو (۱۹۸۲م)؛ شاهدان معانی، در نظم فارسی و اردو؛ منتخب اشعار به نام شعلهٔ ادراک (لکنو، ۱۹۸۷م)؛ سه مقاله دربارهٔ مراکز علمی و ادبی فارسی و عربی در هند (آگره، اله‌آباد، بریلی) به اردو (۱۹۶۵م).

منابع: پاسداران زبان و ادب فارسی در هند، ۱۴۳/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۸۹؛ فارسی ادب کی شخصیات، ۹۱-۹۳، ۱۰۷؛ قند پارسی، شمارهٔ ۴، بهار ۱۳۷۱ش، صص ۱۱۱-۱۱۲؛ دانش، شمارهٔ ۱۴، تابستان ۱۳۶۷ش، صص ۱۵۴-۱۵۸.

رسولی

ولی‌الله دهلوی (va.li.ol.lāh-e.deh.la.vi)، ابوالفیاض قطب‌الدین احمد، معروف به شاه‌ولی‌الله، پسر شاه عبدالرحیم پسر شیخ وجیه‌الدین عمری دهلوی، پهلت در ناحیهٔ مظفرنگر (بهارت) ۴ شوال ۱۱۱۴ - همان‌جا ۱۱۷۶ق، فقیه، محدث، متکلم، عارف، شاعر و نویسندهٔ حنفی نقشبندی شبه‌قاره. نیای شاه‌ولی‌الله، شیخ وجیه‌الدین، در آغاز در سپاه گورکانیان هند خدمت می‌کرد و در چندین جنگ شرکت داشت. سپس مدتی از سپاهیگری کناره گرفت و به زهد و عبادت پرداخت تا سرانجام، در اواخر دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) بر آن شد تا در جهاد با کفار شرکت جوید و از این‌رو برای جنگ با مراته‌ها رهسپار دکن شد، ولی در میان راه، راهزنان به کاروانش حمله کردند و او را کشتند. شاه ابوالرضا (ــ ۱۱۰۲ق) و شاه عبدالرحیم (ح۱۰۵۴ ــ ۱۱۳۱ق)، پسران شیخ وجیه‌الدین نیز از مشایخ بزرگ دهلی و مرید خواجه خورد پسر خواجه باقی بالله بودند. شاه عبدالرحیم، پدر شاه ولی‌الله، بنیادگذار مدرسهٔ رحیمیه در دهلی است که بعدها به صورت مرکز آموزشی بزرگ سنت شاه‌ولی‌الله درآمد. شاه‌ولی‌الله از پنج سالگی به درس‌خواندن پرداخت و در هفت سالگی قرآن را ختم کرد و در همین سال پدرش او را به گزاردن نماز و روزه فرمان داد. در ده سالگی خواندن شرح کافیهٔ جامی را آغاز کرد و در پانزده سالگی از پدرش خرقهٔ نقشبندیه گرفت و از هم‌او مجاز به تدریس شد. نزد پدرش بسیاری از رسایل و کتب فقه و اصول و تصوف و کلام و طب و حکمت و معانی و هیئت را فراگرفت. پس از مرگ پدرش، تحصیلات خود را پی گرفت و در همان حال به تدریس رشته‌های معمول در مدارس آن‌زمان ــ تفسیر، حدیث، فقه و منطق ــ سرگرم شد. در ۱۱۴۳ق رهسپار حجاز گردید و چهارده‌ماه در مکه و مدینه به سر برد. درواقع آموزش‌های سازندهٔ خود را در حجاز دید و حدیث را در همان‌جا از شیخ ابوطاهر محمد بن ابراهیم کردی (در مدینه) و فقه مالکی را از شیخ وفدالله مالکی (در مکه) فراگرفت. در حجاز همچنین از محضر شیخ تاج‌الدین قلعی مکی و شیخ ابراهیم بن حسن مدنی بهره برد. در روزهای اقامتش در حجاز با مسلمانان سرزمین‌های اسلامی آشنا شد و از اوضاع ممالک اسلامی گوناگون آن زمان اطلاعات دست اول به دست آورد. رؤیاها و مکاشفاتی که در حجاز تجربه کرد و در ضمن آن‌ها پیامبر(ص) و خاندان وی و صحابه بر او ظاهر شدند، وی را برانگیخت تا خود را «قائم‌الزمان» بخواند که آلت مشیت الاهی برای احیای صلاح و سداد و سخنگوی پرهیزکاران در روز رستاخیز است. در چهاردهم رجب ۱۱۴۵ق به هند بازگشت و بقیهٔ عمرش را به

تعلیم و ارشاد و ترویج دیدگاه‌ها و آموزه‌های خود پرداخت. جانشین وی در مسند تعلیم و ارشاد پسر بزرگش شاه‌عبدالعزیز دهلوی (۱۱۵۹ ــ ۱۲۳۹ق) بود. شاه‌ولی‌الله از برجسته‌ترین علمای دینی روزگار خود به شمار می‌آمد و در هند نفوذ فراوان و درواقع رهبری مذهبی - معنوی مسلمانان آن سرزمین را در دست داشته است. او مطالعهٔ حدیث را در هند نیرویی تازه بخشید و گزیده‌ای از مکاتب فقهی پدید آورد و پیشنهاد کرد که مسلمانان در همهٔ مسائل مربوط به اعتقاد یا آیین و مراسم بتوانند از احکام هر یک از چهار مکتب اصلی فقهی اهل سنت (مالکی، شافعی، حنفی و حنبلی) پیروی کنند. در تصوف متأثر از ابن عربی و مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی بود و کوشید تا میان نظریات ابن عربی و مجدد الف ثانی، به‌ویژه دربارهٔ وحدت وجود، تلفیقی ایجاد کند. «وی در چارچوب اسلام اندیشه‌های فلسفی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را منقلب ساخت و مانند جراحی کارآزموده ارکان عرفان و فقه اسلامی را مورد تحلیل و بررسی قرار داد و آن‌ها را به نحوی که برای جامعهٔ مسلمانان نافع و سودمند باشد مجدداً تنظیم نمود... شاه‌ولی‌الله سعی کرد که عرفان اسلامی را از تأثیرهای ناسالم بیگانه، مانند نوع بیمارگونه‌ای از مذهب نوافلاطونی و مذهب ودایی، تصفیه کند. او تأکید کرد که عرفان اصیل بر خلاف عرفان دروغین زندگی فعالی را تشویق می‌کند که متضمن ترقی و نیکبختی در این جهان و رستگاری در جهان دیگر است... در زمینهٔ فقه... به عقیدهٔ شاه‌ولی‌الله کلیهٔ نظام‌های مرسوم فقهی از یک منبع واحد ملهم است و بنابراین، ممکن نیست تفاوتی بنیادی بین آن‌ها وجود داشته باشد؛ این اختلافات وجود داشته و وجود خواهد داشت، اما فقط در تفسیر و تعبیر نه در اصول... شاه ولی‌الله، مانند شیخ احمد سرهندی، این نکته را روشن ساخت که اسلام دین به معنای معمولی کلمه نیست، بلکه قانون کامل زندگی است که هدف آن تنها درستکرداری فردی نیست، بلکه فراهم آوردن چارچوبی است برای کلیهٔ فعالیت‌های فردی و اجتماعی. بر اثر تغییرات بنیادی در نگرش جامعهٔ مسلمانان نسبت به شئون مختلف زندگی که به دست شاه ولی‌الله انجام گرفت، جنبشی نیرومند به قیادت شاه‌اسماعیل شهید و سید احمد بریلوی برپا گشت.» با این همه، گرچه شاه‌ولی‌الله یک برنامهٔ جامع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برای تجدید حیات جامعهٔ اهل سنت هند ارائه داد، ولی چارچوب تفکر سیاسی، اجتماعی، عرفانی و مذهبی او تأثیر عملی ناچیزی بر عصر خود به جا نهاد، به‌ویژه آنکه این چارچوب در قالب سنتی حکومت پادشاهی ریخته شده بود. به علاوه، آموزه‌ها و برنامه‌های شاه‌ولی‌الله گرایش ضد شیعی تندی داشت. وی در نامهٔ معروفش به احمدشاه گورکانی (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق) و وزیر او عمادالملک، کل برنامهٔ خود را در ده نکته خلاصه کرده است، که از جملهٔ این نکات آن است که کفار هندو باید از انجام آیین‌های عمومی، مانند جشن هولی و آبتنی در گنگ منع گردند و به همین سان به شیعیان نیز نباید اجازهٔ انجام مراسم عزاداری محرم در بازارها و خیابان‌ها داده شود؛ و در صورت اقدام بدین‌کار باید سخت مجازات گردند. شاه‌ولی‌الله به صراحت «معتزله، امامیه، و اسماعیلیه» را خارج از اسلام می‌شمرد. از این رو، برخی بنیاد همهٔ تعالیم او را در سه چیز می‌دانند: ۱ــ رد «تفضیل»، یعنی برتری علی(ع) و قایل شدن اهمیت و احترامی بیش از دیگر صحابه برای اهل بیت پیامبر(ع)؛ ۲ــ ایجاد هماهنگی میان عقاید و اعمال سلسله‌های مختلف صوفیه؛ ۳ــ جهاد با کفار، بی‌توجه به این که آنان اتباع وفادار پادشاه گورکانی هستند یا نیستند. شاه‌ولی‌الله آثار فراوانی به‌فارسی و عربی نوشته است. از آثارش: ۱ــ فتح‌الرحمن بترجمة‌القرآن (دهلی، ۱۲۸۳، ۱۲۸۵ق و چاپ‌های فراوان دیگر) که در ۱۱۵۱ق به انجام رسیده و ترجمهٔ فارسی قرآن با ملاحضات و تعلیقات است. این ترجمه از شیواترین ترجمه‌های متأخر قرآن به‌فارسی است و حتی برخی آن‌را بهترین ترجمهٔ تحت‌اللفظی قرآن دانسته‌اند. خود شاه‌ولی‌الله در دیباچهٔ این ترجمه می‌گوید: «در این زمانه که ما در آنیم و در این اقلیم که ما ساکنیم، اقتضا می‌کند که ترجمهٔ قرآن به زبان فارسی سلیس و روزمرهٔ متداول، به‌غیر تعرض قصص تحریر کرده شود، تا خواص و عوام همه یکسان فهم کنند، و صغار و کبار به یک وضع ادراک کنند»؛ ۲ــ الفوزالکبیر فی اصول‌التفسیر (هوگلی، ۱۲۴۹ق) در «بعضی نکات نافعه که در تدبیر کلام‌الله یاران را به کار آید» در پنج باب: یک) در بیان علوم پنجگانه که قرآن به طریق تنصیص بر آن‌ها دلالت فرموده است، دو) در بیان وجوه خفای نظم قرآن به‌نسبت اذهان اهل زمان و علاج آن وجوه به اوضح بیان، سه) در بیان لطایف نظم قرآن و شرح اسلوب بدیع آن، چهار) در بیان فنون تفسیر و حل اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعان و پنج) که به‌خلاف چهار باب نخست که به فارسی نوشته شده به‌عربی است با عنوان ویژهٔ فتح‌الخبیر بما لابد من حفظه فی علم‌التفسیر. الفوزالکبیر در هوگلی (۱۲۴۹ق)، دهلی

(۱۳۱۶ق) و لاهور به‌چاپ رسیده است. ترجمه‌های اردوی آن از: یک) رشید احمد انصاری (علیگر، ۱۳۳۲ق)، دو) محمدسلیم عبدالله (کراچی، ۱۳۸۰ق) و سه) حبیب‌الرحمان صدیقی، همراه با متن اصلی و ترجمهٔ عربی (کراچی، بی‌تا)؛ ۳ــ ازالة‌الخفا عن خلافة‌الخلفا به‌فارسی، در رد شیعه و در اثبات خلافت خلفای راشدین، در دو مقصد: **مقصد یکم**، در معنی خلافت عامه و خاصه و شروط آن و این‌که به نص بود و یا به اجتهاد. **مقصد دوم** در مآثر خلفای چهارگانه است. این اثر به کوشش محمد احسن نانوتوی (ــ ۱۳۱۲ق) به‌چاپ رسیده است (بریلی، ۱۲۶۸ق) دست‌کم سه برگردان اردوی آن در دست است که مترجمان آن‌ها عبارتند از یک) محمد انشاءالله‌خان لاهوری (ــ ۱۳۴۶ق) که ترجمه‌اش در لاهور چاپ شده (۱۳۲۴ق)، دو) عبدالشکور لکنویی (- ۱۳۸۱ق) که برگردان او که تنها مقصد اول کتاب است با عنوان کشف‌الغطاعن سنت‌البیضا در لکنو چاپ شده است (۱۳۲۴ق) و سه) عبدالشکور لکنویی و اشتیاق احمد که ترجمهٔ آن‌ها در کراچی به‌چاپ رسیده است؛ ۴ــ التفهیمات‌الالهیة در مسائل عقیدتی و (بیشتر) عرفانی، به‌نثر آمیخته به‌نظم، در چند تفهیم. این اثر در ۱۱۴۶ق نوشته شده و به‌کوشش غلام مصطفی قاسمی در دو جلد به چاپ رسیده است. برخی از تفهیم‌ها به‌فارسی و بیشتر به‌عربی است، و آن‌چه به‌عربی است نیز همراه است با سروده‌هایی به‌فارسی؛ ۵ــ القول‌الجمیل فی بیان سواءالسبیل به‌عربی در اصول طریقت، که ظاهراً همان القول‌الجمیل فی اصول‌الطریق‌الاربع (۱۲۹۰ق)، در اصول چهار سلسلهٔ نقشبندیه، جیلانیه، چشتیه و مجددیه است. این اثر را محمد اکمل بن محمد کامل مولتانی در ۱۲۴۳ق به‌فارسی برگردانیده است و نسخه‌ای از این ترجمه در کتابخانهٔ مرکزی بهاولپور نگه‌داری می‌شود؛ ۶ــ کشف‌الغین فی شرح‌الرباعتین به‌فارسی در شرح دو رباعی از خواجه باقی‌بالله: یک: «گویند وجوه کون، کون است و حصول - نوری بجز از کون نکرده است قبول / والله که در این پرده لسان‌الغیب است ــ بر طبق قواعد است و بر طبق اصول»، دو: «بشناس که کاینات، رو در عدمند - بل در عدم استاده، نه ثابت قدمند / این کون معلق ز خیال و وهم است ــ باقی همگی ظهور نور قدمند.» دست‌نویسی از این اثر به‌شمارهٔ N.M.1968-108-3 در موزهٔ ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود؛ ۷ــ لمعات به‌فارسی (نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۴۲۱۶/۱۱۶۳)؛ ۸ــ مکتوبات شاه‌ولی‌الله در دو جلد که جلد اول (مجموعهٔ دویست و هشتاد و یک) را شیخ عبدالرحمان پهلتی و جلد دوم (مجموعهٔ هفتاد و هفت نامه) را، پس از مرگ عبدالرحمان در ۱۱۶۸ق، پدرش شیخ محمد عاشق گردآورده است. گزیده‌ای از نامه‌های شاه‌ولی‌الله در باب چهارم کلمات طیبات ابوالخیر مرادآبادی به‌چاپ رسیده است (آگره، ۱۹۱۴م). همچنین خلیق احمد نظامی چهل و دو نامهٔ فارسی شاه‌ولی‌الله را همراه با ترجمهٔ اردوی و تحقیقات، با عنوان شاه‌ولی‌الله کی سیاسی مکتوبات به‌چاپ رسانده است (علیگر، ۱۳۶۹ق). نامه‌های شاه‌ولی‌الله در مناقب امام بخاری و ابن تیمیه نیز با ترجمهٔ اردوی آن‌ها از مولوی محمد عبدالرئوف، مدیر کتابخانهٔ نذیریهٔ دهلی، در ۱۳۵۹ق / ۱۹۴۰م در دهلی چاپ شده است؛ ۹ــ الطاف (/ لطایف)القدس فی معرفت لطائف‌النفس به‌فارسی، در کشف اصطلاحات تصوف و تشریح رموز و اسرار آن علم، در هفت فصل: یک) در شرف و فایدهٔ علم لطایف، دو) در ماهیت این لطایف (قلب، عقل و نفس) و خواص آن، سه) در تهذیب لطایف ثلاث، به وجهی که حکمت خلقی تقاضا کند، چهار) تهذیب جوارح و لطایف ثلاثهٔ بارزه به وجهی که طب روحانی... تقاضا می‌کند و آنرا به اسم شریعت مخصوص می‌کند، پنج) تهذیب لطایف خمس به روش جنید، شش) تهذیب لطایف خفیه و هفت) در معرفت انواع خواطر و اسباب آن‌ها. برگردان‌های اردوی دیگر این اثر از ظهیرالدین سید احمد ولی‌اللهی نبیرهٔ شاه‌رفیع‌الدین دهلوی (دهلی، ۱۳۰۷ق) و سید محمد فاروق قادری (لاهور، ۱۳۹۵ق) است. همچنین غلام‌حسین جلبانی لطایف‌القدس را به انگلیسی برگردانیده است (لندن، ۱۹۸۲م). این اثر همراه با ترجمهٔ اردو از عبدالحسین سیواتی به‌چاپ رسیده است (گوجرانواله، ۱۳۸۴ق). ۱۰ــ مقالة‌الوضیة فی‌الوصیة والنصیحة / مقالة‌الوصیة فی‌النصیحة / نصیحت‌نامه (کانپور، ۱۸۸۴م، دهلی، ۱۳۱۷ و ۱۳۳۰ق) به‌فارسی در «کلمات چند که اولاد و احباب خود را به آن وصیت کرده» و این وصایا دربارهٔ تمسک به عقاید اهل سنت است. چاپ متن همراه با ترجمه‌های اردوی آن از مترجمی ناشناس (دهلی، ۱۳۱۷ق)، و از محمد ایوب قادری همراه با توضیحات و حواشی قاضی محمد ثناءالله پانی‌پتی به‌چاپ رسیده است (حیدرآباد، ۱۳۸۴ق / ۱۹۶۶م). سعادت‌یارخان رنگین (ــ ۱۲۵۱ق) نیز وصیت‌نامهٔ شاه‌ولی‌الله را که ظاهراً اثری جز المقالة‌الوضیة است در ۱۲۳۹ق در ۲۶۰ بیت به‌نظم اردو برگردانیده است (دهلی، ۱۲۶۳ق)؛ ۱۱ــ هوامع به‌فارسی در شرح

دعای حزب‌البحر از الهامات ابوالحسن شاذلی (- ۶۵۶ق)؛ ۱۲ــ انتباه فی سلاسل اولیاءالله به‌فارسی در ذکر سلسله‌های تصوف که شاه‌ولی‌الله به آن‌ها متمسک و وابسته بوده است. این اثر با ترجمهٔ اردو از سید ظهیرالدین احمد ولی‌اللهی به‌چاپ رسیده است (دهلی، ۱۳۱۱ق)؛ ۱۳ــ تحفة‌الموحدین در عقاید اهل اسلام از دیدگاه اهل سنت که منسوب به شاه‌ولی‌الله است و متن فارسی آن همراه با ترجمهٔ اردو از عابدالرحمان صدیقی کاندهلوی در کراچی چاپ شده است. برگردان اردوی دیگر آن، از محمد رحیم بخش مؤلف حیات ولی، در ۱۳۷۳ق در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۱۴ــ انفاس‌العارفین به‌فارسی که مجموعه‌ای از هفت‌رسالهٔ زندگینامه‌ای بدین‌سان است: یک) بوارق‌الولایة در شرح احوال پدرش شاه عبدالرحیم، دو) شوارق‌المعرفة در سرگذشت عم خود شیخ ابوالرضا محمد، سه) الامداد فی مآثرالاجداد در حالات خاندان خود، چهار) النبذة‌الابریزیة فی‌اللطیفة‌العزیزیه در شرح احوال نیای بزرگش شیخ عبدالعزیز دهلوی، پنج) العطیة‌الصمدیه فی‌الانفاس‌المحمدیه در احوال جد مادری‌اش شیخ محمد پهلتی، شش) انسان‌العین فی مشایخ‌الحرمین در ذکر مشایخ خود در مکه و مدینه و هفت) الجزءاللطیف فی ترجمة‌العبدالضعیف (دهلی، ۱۳۳۵ق). این رساله‌ها گرچه عمدتاً در شرح احوال پدر و عم شاه‌ولی‌الله، یعنی شاه عبدالرحیم و شاه ابوالرضای دهلوی است، ولی اطلاعات فراوانی دربارهٔ نیاکان و استادان شاه‌ولی‌الله، زندگی سیاسی و اجتماعی دهلی در اواخر سدهٔ هفدهم و اوایل سدهٔ هجدهم میلادی، و شرح احوال مشایخ مکه و مدینه در این دوره دارد. آخرین بخش این کتاب، زندگینامهٔ خودنوشت کوتاه شاه‌ولی‌الله، تا ۱۴ رجب ۱۱۴۵ق، با عنوان جزءاللطیف فی‌ترجمة‌العبدالضعیف است و جداگانه نیز در هند به‌چاپ رسیده است. انفاس‌العارفین را سید محمد فاروق قادری به اردو برگردانیده است (لاهور، ۱۳۹۳ق)؛ ۱۵ــ رسالهٔ دانشمندی (گوجرانواله، ۱۳۸۴ق) به‌فارسی. برگردان اردوی آن، از پروفسور محمد سرور جامعی با حواشی در مجلهٔ الرحیم چاپ شده است (حیدرآباد، ۱۳۸۴ق)؛ ۱۶ــ سرورالمحزون به‌فارسی در سرگذشت (پیامبر) که ترجمهٔ نورالعیون فی تلخیص سیرالامین والمأمون ابن سید الناس اندلسی (ــ ۷۳۴ق) است (کانپور، ۱۲۶۷ و ۱۲۸۷ق). ترجمه‌های اردوی سرورالمحزون از عاشق الهی میرتهی با عنوان ذکر حبیب / الذکرالمیمون (دهلی، بی‌تا)، عزیز ملک با عنوان سیدالمرسلین (لاهور، ۱۳۹۶ق)، خلیفه محمدعاقل با عنوان سیرت‌الرسول / ظهورالمخزون (کراچی، ۱۳۵۸ق) و مولابخش چشتی با عنوان کنزالمکنون (دهلی، ۱۳۱۵ق) به‌چاپ رسیده است. همچنین سرورالمحزون را عبدالعزیز به‌پنجابی و مولوی عبدالرحیم به‌پشتو (دهلی، ۱۳۲۲ق) برگردانیده‌اند؛ ۱۷ــ سطعات به‌فارسی در چهل و شش سطعه در بیان طلسم الهی که رابطه است در میان مجرد و محض و عالم شهادت و بعضی خواص و آثار آن (دهلی، ۱۳۰۷ق). برگردان اردوی آن از سید محمد متین هاشمی، همراه با حواشی و تعلیقات، در ۱۳۹۶ق در لاهور چاپ شده است؛ ۱۸ــ قرة‌العینین فی تفضیل‌الشیخین به‌فارسی در اثبات برتری ابوبکر و عمر بر دیگر اصحاب پیامبر (دهلی، ۱۳۱۰ق). ترجمهٔ اردوی آن از مترجمی ناشناس در ۱۳۱۷ق در دهلی چاپ شده است؛ ۱۹ــ همعات به‌فارسی در بیست و دو همعه در رشحات الهام که بر قلب وی نزول فرموده و در سلوک صراط مستقیم (لاهور، ۱۳۶۳ق، حیدرآباد سند، ۱۳۸۴ق). ترجمه‌های اردوی آن از پروفسور محمد سرور با عنوان تصوف کی حقیقت اور اس کا فلسفه (لاهور، ۱۳۷۷ق)، مولوی فیض میران گجراتی و عبدالله شاه (انباله، ۱۳۰۲ق) است؛ ۲۰ــ المقدمه فی قوانین‌الترجمه به‌فارسی که مقدمهٔ فتح‌الرحمان است و از آن نسخه‌های جداگانه‌ای در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو (به‌شمارهٔ ردیف ۵)، نگه‌داری می‌شود؛ ۲۱ــ المصفی شرح‌الموطا به‌فارسی در شرح الموطا امام مالک بن انس (دهلی، ۱۲۹۳ق)؛ ۲۲ــ شرح تراجم ابواب صحیح بخاری به‌عربی (حیدرآباد دکن، ۱۳۲۳ق)؛ ۲۳ــ الفضل‌المبین بالمسلسل من حدیث‌النبی‌الامین به‌عربی (نسخهٔ کتابخانهٔ ندوة‌العلمای لکنو به‌شمارهٔ ردیف ۳۸۲)؛ ۲۴ــ المسوی من حدیث‌الموطأ به‌عربی در شرح موطأ (دهلی، ۱۲۹۳ق)؛ ۲۵ــ النوادر من احادیث سیدالاوائل والاواخر به‌عربی (نسخهٔ ندوة‌العلما به‌شمارهٔ ردیف ۴۳۶)؛ ۲۶ــ الانصاف فی بیان سبب‌الاختلاف به‌عربی، که به‌چاپ رسیده است؛ ۲۷ــ عقدالجید فی احکام‌الاجتهاد والتقلید به‌عربی، که به‌چاپ رسیده است؛ ۲۸ــ تحذیر ذوی‌التسخیر به‌عربی (نسخهٔ ندوة‌العلما به‌شمارهٔ ردیف ۹۹۷)؛ ۲۹ــ الدررالثمین فی مبشرات‌النبی‌الامین به‌عربی (نسخهٔ ندوة‌العلما به‌شمارهٔ ردیف ۱۰۱۰) که به همراه مسلسلات و النوادر در ۱۹۷۰م در سهارنپور چاپ شده است؛ ۳۰ــ فیوض‌الحرمین (نسخهٔ ندوة‌العلما به‌شمارهٔ ردیف ۱۰۶۴) به عربی که ترجمهٔ اردوی آن، از محمدسرور، با عنوان مشاهدات و معارف در لاهور

به‌چاپ رسیده است. شاه‌ولی‌الله در این اثر رؤیاها و مکاشفات خود در مکه و مدینه را بیان کرده است؛ ۳۱ــ دیوان ولی‌الله‌الدهلوی (مع‌التضمینات والتخمیسات) که سروده‌های عربی شاه‌ولی‌الله است (نسخهٔ ندوةالعلما به‌شمارهٔ ردیف ۱۴۳۹)؛ ۳۲ــ رسالة فی‌المعانی والبیان به‌عربی (نسخهٔ ندوةالعلما به‌شمارهٔ ردیف ۱۵۶۵)؛ ۳۳ــ حجةالله‌البالغه به‌عربی در «اسرارالاحادیث و علل‌الاحکام» که مهم‌ترین اثر شاه‌ولی‌الله و برجسته‌ترین اثر کلامی است که در هند نوشته شده است (بریلی، ۱۲۸۶ق)؛ ۳۴ــ البدورالبازغة به‌عربی در فلسفهٔ دینی و اسرار شریعت (سورت، ۱۳۵۴ق)؛ ۳۵ــ الخیرالکثیر به‌عربی در مباحث فلسفه، طبیعیات، تصوف و حکمت اشراق (سورت، ۱۳۵۲ق). برگردان انگلیسی آن از غلام‌حسین جلبانی در ۱۹۷۴م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۳۶ــ العقیدةالحسنه (اکبرآباد، ۱۳۰۴ق)؛ ۳۷ــ اجوبة عن ثلاث مسائل به‌عربی (هند، ۱۳۱۲ق)؛ ۳۸ــ تنویرالعینین فی رفع‌الیدین در احادیث احکام (چاپ هند)؛ ۳۹ــ آثارالمحدثین که زندگینامهٔ محدثان است؛ ۴۰ــ صرَف میرمنظوم که تحریر منظوم فارسی صرف میر جرجانی است (دیوبند، محرم ۱۳۳۴ق / نوامبر ۱۹۱۵م)؛ ۴۱ــ البلاغ‌المبین باتباع خاتم‌النبیین به‌فارسی که برخی انتساب آن‌را به شاه‌ولی‌الله درست نمی‌دانند. این اثر در مسائل خلافی میان اهل سنت و صوفی‌گرایان شبه‌قاره، سنیان هند با اهل حدیث قشری و دربارهٔ نمازگزاردن در گورستان‌ها، توسل جستن به اولیاءالله، زیارت قبور و عرس‌ها و جز آن‌ها است. برگردان‌های اردوی بلاغ‌المبین از عابدالرحمان صدیقی (کراچی، ۱۳۸۵ق)، رحیم‌بخش دهلوی (لاهور، بی‌تا) و محمدعلی مظفری (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۶ق، با عنوان تبلیغ حق) در دست است؛ ۴۲ــ رساله در مذهب فاروق اعظم به‌فارسی که بخشی از ازالةالخفا است و ترجمهٔ اردوی آن از ابویحیی امام‌خان نوشهروی در لاهور به‌چاپ رسیده است (چاپ سوم ۱۳۹۶ق)؛ ۴۳ــ تأویل‌الاحادیث فی رموز قصص‌الانبیا والمرسلین به‌عربی (حیدرآباد سند، ۱۹۷۳م). ترجمهٔ انگلیسی آن از غلام‌حسین جلبانی در ۱۹۷۳م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۴۴ــ فتح‌الخبیر بما لابد من حفظه فی علم‌التفسیر به‌عربی در گزارش واژگان دشوار قرآن، که چنان‌که گفته شد، باب پنجم الفوزالکبیر است؛ ۴۵ــ الارشاد الی مهمات علم‌الاسناد به‌عربی که در آن از پیران و استادان خود در حجاز یاد کرده است. این اثر به‌تصحیح و تعلیقات محمد عبده‌الفلاح در ۱۳۷۹ق / ۱۹۶۰م در لاهور منتشر شده است؛ ۴۶ــ الاربعین به‌عربی شامل چهل حدیث که شاه‌ولی‌الله آن‌ها را از پیر خود ابوطاهر روایت می‌کند و رشتهٔ اسناد آن‌ها به علی بن ابی‌طالب می‌رسد؛ ۴۷ــ اطیب‌النغم فی مدح سیدالعرب والعجم به‌عربی که مجموعهٔ قصاید نعتیهٔ شاه‌ولی‌الله است (دهلی، ۱۳۰۸ق)؛ ۴۸ــ اتحاف‌النبیه فیما یحتاج الیه‌المحدث والفقیه در حدیث؛ ۴۹ــ شفاءالقلوب به‌فارسی در تصوف؛ ۵۰ــ زَهْراوین در تفسیر دو سورهٔ بقره و آل‌عمران؛ ۵۰ــ المقدمةالسنیة؛ ۵۱ــ فتح‌الودود لمعرفةالجنود به‌عربی در اخلاق و تصوف؛ ۵۲ــ عوارف به عربی؛ ۵۳ــ فیض عام.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲۰۷/۱-۲۱۰؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۳۹/۲۳-۴۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۶۹/۳-۲۸۴؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۱۵-۱۶، ۳۱، ۶۷، ۷۱، ۸۰، ۹۹-۱۰۰، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۵۰؛ تاریخ فلسفه در اسلام، ۱۴۹/۴-۱۷۵؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۰-۲۵۱؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، ۴، ۶، ۱۸، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۵۶، ۷۱، ۷۳، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۵۵، ۲۰۵، ۲۰۹، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۶۸؛ رود کوثر، ۵۲۸-۵۹۷؛ ریحانةالادب، ۱۷۵/۳؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۴۰، ۴۴، ۶۱-۶۲، ۹۹-۱۰۰، ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۸۱، ۲۰۵، ۳۴، ۸۸۰، ۹۷۳، ۹۸۶، ۱۰۶۲، ۱۳۳۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۶۱/۱-۶۲، ۱۶۱-۱۶۲، ۱۶۴؛ ۱۰۲۷/۲، ۱۰۴۹، ۱۰۸۲، ۱۱۲۱؛ ۱۳۵۷/۳، ۱۵۷۹، ۱۷۳۲، ۱۷۸۲، ۱۷۹۴، ۱۸۴۹، ۲۰۲۰، ۲۱۲۸، ۲۱۲۹؛ ۲۲۴۱/۴، ۲۴۶۳؛ ۱۱۸۴/۸، ۱۲۲۶؛ ۳۰۵۰/۱۰-۳۰۷؛ ۹۷۲/۱۱، ۹۸۱؛ ۲۵۸۸/۱۳، ۲۵۹۹؛ ۳۸۲/۱۴، ۷۴۵؛ فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکهنو، ۲/۳، ۴۷، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۷۶، ۲۵۱، ۲۶۵، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۶۲، ۵۷۱، ۶۲۸، ۷۴۰، ۸۱۲، ۸۱۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوةالعلماء لکهنو، ۲۴/۲، ۴۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۶۲، ۳۳۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۵۴۳، ۱۶۰۷، ۱۶۸۱، ۱۷۳۵، ۱۹۷۳، ۲۰۱۸، ۲۰۲۱، ۲۰۴۷، ۲۰۹۸، ۲۱۴۴؛ معجم‌المطبوعات، ۸۹۰/۲-۸۹۱؛ معجم‌المؤلفین، ۱۶۹/۱۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۹۴/۶-۶۹۵؛ نزهةالخواطر، ۳۹۸/۶-۴۱۵؛ هدیةالعارفین، ۵۰۰/۲؛ غلامعلی حداد عادل، «معرفی ترجمه‌ای از قرآن به قلم یک هندی پارسی‌گوی»، کیهان اندیشه، شمارهٔ ۴۰ (بهمن و اسفند ۱۳۷۰ش)، صص ۲۶-۳۲؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 612-613; *A History of Sufism in India*, 2/7-10, 25, 247-253, 373-388, 462-463, 468; *Mughals in India*, 482-483; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/20-22, 179, 219, 1020-1022, 1137, 1201,

1258, 1263.

برزگر

ولی‌اللـه سـلفی (va.li.yol.lāh-e.sa.la.fi)، فرزند حافظ سید فضل‌الله، حاجی‌پور ۱۹۴۰م ـ ، فارسی‌پژوه هندی. پس از اتمام دورهٔ دبستان و دبیرستان، به‌تحصیل در دانشگاه بیهار مظفرپور پرداخت. در ۱۹۶۳م از دانشگاه بیهار دانشنامهٔ فوق لیسانس و در ۱۹۷۰م از دانشگاه پتنا دانشنامهٔ فوق لیسانس فارسی دریافت کرد. پس از آن در دانشکدهٔ ملت در بهنگهٔ بیهار به تدریس زبان فارسی سرگرم شد. در ۱۹۶۸م به پاکستان سفر کرد. به‌زبان‌های اردو، انگلیسی، عربی و هندی نیز آشنایی دارد. از آثارش: رودکی بابای شعرگوی به‌فارسی؛ مولانای روم، شخصیت و آثارش به‌فارسی؛ پریشان عظیم‌آبادی و شعرگویی او به‌اردو؛ حیات و آثار شیخ سعدالله مسیحای کهیرانوی و تصحیح مثنوی قصهٔ رام‌سیتا (پایان‌نامهٔ دکتری) به‌انگلیسی.

منابع: پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، ۴۴/۱؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۲۸۴.

رسولی

ولی‌الله سرهندی ← اشتیاق سرهندی

ولی‌الله قـادری (va.li.yol.lāh-e.qā.de.ri)، شاه محمد ولی‌الله فرزند شاه حبیب‌الله، ـ ۲۹ محرم ۱۱۵۷ق، صوفی و مترجم شبه‌قاره. تبارش به عبدالقادر گیلانی می‌رسید. نخست در گلبرگه می‌زیست و سپس به حیدرآباد رفت و به ارشاد مردم پرداخت. بزرگانی چون نظام‌الملک آصف‌جاه (ـ ۱۱۶۱ق) و نوابان آرکات انورالدین‌خان و پسرش محمدعلی والاجاه (ـ ۱۲۱۰ق) بدو ارادت داشتند. در حیدرآباد درگذشت و پیکرش در همان‌جا به خاک سپرده شد. وی معرفت‌السلوک محمود چشتی (ـ ۹۶۵ق) را از فارسی به اردو برگردانید. دست‌نویس‌هایی از این ترجمه، از آن میان در انجمن ترقی اردوی کراچی، در دست است.

منابع: تاریخ ادب اردو، جمیل طالبی، ۳۰۶/۱؛ تذکرهٔ ریخته‌گویان، ۱۴۴-۱۴۵؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۱۱۸؛ تصوف بر صغیر مین، ۲۱۱/۱-۲۱۲؛ داستان تاریخ اردو، ۴۲-۴۳.

برزگر

ولی تتوی (va.li-ye.ta.ta.vi)، میر شاه ولی فرزند میرابوالقاسم فرزند میرعلی‌اکبر فرزند سید عبدالواسع فرزند سید حسینی فرزند سید شکرالله فرزند سید ظهیرالاسلام / ظهیرالدین فرزند سید قاضی شکرالله شیرازی، ـ ۱۱۵۰ق، دانشمند دینی و شاعر فارسی‌گوی ایرانی‌تبار شبه‌قاره. همانند قانع تتوی، از خاندان معروف سادات شیرازی تته است. نیای بزرگشان قاضی شکرالله از نوادگان امیرجمال‌الدین عطاءالله دشتکی شیرازی است. شاه ولی شاگرد رحمت‌الله تتوی، و از دوستان بسیار نزدیک محمدحسین شوقی تتوی، صاحب مثنوی‌هایی چون نغمات شوقی و ناز و نیاز، بود. میرعلی شیر قانع تتوی می‌نویسد که میرشاه‌ولی «... به فنون کمالات علمی آراسته و به حلیهٔ تورع و تقویٰ پیراسته، اوقات با برکاتش صرف مطالعهٔ کتب و افادهٔ تلامذه می‌بوده، بر جادهٔ اسلاف مستقیم و میان سادات به بزرگی موصوف، و به حُسن خلق و فرط متانت نزد اکابر و اصاغر معروف... شب سیزدهم شوال‌المکرم سال ۱۱۵۰ق در موضع جنگپور که در مدد معاش داشتند تعلقهٔ پرگنهٔ ککراله وفات یافته. نعشش را در بلدهٔ [تته] در مقام آبایی بزرگوار شب پانزدهم دفن کردند.» (مقالات‌الشعرا، ۸۳۸ـ ۸۷۳) وی صاحب کتابی چند دانشی به نام تحفة‌المجالس / تحفهٔ مجالس است که نوشتن آن را در «مهرماه الهی، برابر ۱۸ جمادی‌الاولی ۱۱۴۸ق» به انجام رسانده است، چنان‌که خود ولی مادهٔ تاریخ انجام نگارش آن را چنین آورده است: «سال اتمام او سروش بگفت ـ "تحفهٔ مجلس دبیر شد."» تحفة‌المجالس در یک عنوان و یازده فصل، در قواعد و ضوابط منشآت و مخترعات شعرا، صرف و نحو، عروض و قافیه، اقسام شعر، تقویم فارسیان، اسمای بروج فلک، علم سیاق، مساحت و زراعت است. از این اثر نسخه‌ای به خط خود ولی با تاریخ ۱۶ ربیع‌الاول ۱۱۵۰ق در گنجینهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳۷۹/۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۸۰۹/۱؛ مقالات‌الشعرا، ۸۳۷-۸۳۹.

برزگر

ولی دهـلوی (va.li-ye.deh.la.vi)، بنوالی‌داس / بنواری‌داس، متخلص به ولی و مشهور به باباولی‌رام (گوشائین)، فرزند هیرامن، ـ ۱۰۷۸ق، عارف، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم کایست هندوان و از دبیران نام‌دار روزگار

شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) بود و مدتی در سمت منشی در خدمت شاهزاده داراشکوه (ــ ۱۰۶۹ق) پسر شاه‌جهان به‌سر می‌برد. در تصوف و عرفان شاگرد و مرید ملاشاه بدخشانی (ــ ۱۰۷۲ق)، پیر و مراد داراشکوه، بود. در عرفان به جایی رسید که داراشکوه وی را در شمار همنشینان و دانشوران درگاه خود درآورد و در گفت‌وگوی علمی و فلسفی دربار خود شرکت داد. گویند پس از ترک دربار داراشکوه، در کوهکی در میان رود گنگ در هردوار نشیمن گزید و از آن‌جا هیچ‌گاه فرود نمی‌آمد و تنها هر یک یا دو ماه برای تهیهٔ نیازمندی‌های زندگی به شهر می‌رفت و به کوهک بازمی‌گشت. وی یکی از حلقه‌های پیوند اندیشه‌های هندویی و اسلامی بوده و می‌کوشیده است تا آن دو اندیشه را با یکدیگر آشتی دهد. وی آثاری در سلوک و تصوف به‌نظم و نثر فارسی دارد. دربارهٔ شعرش گفته‌اند که «اگر چه شاعریت او مرتبه‌ای ندارد، اما بعضی سخنانش خالی از خیال نیست.» از آثارش: ۱ـ مصباح‌الهدایه / مصباح‌الهدی / تفسیر وحدت «در حقیقت و کشف اسرار وحدت وجود»، در مسائل نظری و عملی صوفیان، به‌نثر آمیخته به‌نظم (دست‌نویس کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان در کراچی به‌شمارهٔ N.M.1972-99/1)؛ ۲ـ مثنوی عرفانی اوم‌نامه که ولی در پایان آن می‌گوید: خدا، برهما، پرمیشور، رام، پرم، اوم، و جز آن‌ها یکی هستند (دست‌نویس کتابخانهٔ دیال‌سنگه ترست در لاهور به‌شمارهٔ ۷۱۶)؛ ۳ـ مثنوی ولی‌رام / شش وزن دارای نزدیک دو هزار و چهارصد و چهل و سه بیت به پیروی از مثنوی معنوی در شش دفتر / جلد / وزن. این مثنوی در شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» است و اشعارش ساده و روان در مباحث عرفان نظری، توصیف خدا و پند و اندرزهای صوفیانه است. هر جلد / وزن این اثر وزن یا بحر جداگانه‌ای دارد و از این‌رو آن را می‌توان مجموعه‌ای از شش مثنوی شمرد (لاهور، ۱۸۶۷م و سیالکوت / گوجرانواله، ۱۸۷۶م)؛ ۴ـ دیوان ولی‌رام که مجموعه‌ای از غزلیات، مفردات، رباعیات و مثنوی است. از این دیوان، دست‌نویس‌هایی در برخی کتابخانه، از آن میان در گنجینهٔ کرزن کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال نگه‌داری می‌شود. نسخهٔ چاپی دیوان ولی‌رام دارای تنها غزلیات و رباعیات است (لاهور، ۱۸۶۸م)؛ ۵ـ گلزار حال / طلوع قمر معرفت که برگردان نمایشنامهٔ هندی پربود چندراودی از کریشنا میسرا / کریشن داس میسرا است. ولی این اثر را در ۱۰۷۳ق با یاری بوایندا‌س، منجم دربار داراشکوه، از زبان‌های سنسکریت و بهاکا / باکا (هندی) به نثر فارسی آمیخته به‌نظم، برگردانید. اصل نمایشنامه در سدهٔ یازدهم میلادی به سنسکریت نوشته شده است. گلزار حال کمابیش با اصل نمایشنامه مانند است و با این‌که برگردان تحت‌اللفظی نیست، محتوای اصلی نمایشنامه را بی‌انحرافات مهمی حفظ کرده است. ولی روی‌هم‌رفته کوشیده است تا از شرح و بسط زیاد و تکرار مطالب که در اصل اثر موجود است بپرهیزد و به جای آن بر شدت تأثیر عاطفی داستان بیفزاید. وی برخی ابیات سنسکریت را ترجمه نکرده و حتی پاره‌ای جملات و سخنان بازیگران را انداخته و سخن‌رانی‌ها را در بسیاری موارد کوتاه‌تر و در چند مورد بلندتر کرده است. گلزار حال در مجموع ترجمه‌ای آزاد به‌شمار می‌آید و نثر آن نیز، روی‌هم‌رفته، ساده و روان است، اما اشعاری که وی در این کتاب از خود (یا دیگران) در قالب‌های غزل و مثنوی و رباعی و فرد آورده است چندان به دل نمی‌نشیند و بیشتر بی‌مزه و خسته‌کننده و ابتدایی است. این اثر در شش چمن، برابر با شش پردهٔ اصلِ سنسکریت است و هدف اصلی نویسنده در نوشتن آن، دفاع از فلسفه ویدانت و وحدت وجود است و، چنان‌که ولی می‌گوید، گرچه «در نمود صورت نشان از تقلید و بازی می‌دهد، اما در معنی مغز سخن تمام بر خودشناسی و خدارسی است.» گلزار حال به‌کوشش تاراچند و سید امیرحسن عابدی به‌چاپ رسیده است (علیگر، ۱۹۶۱م)؛ ۶ـ راجاولی / تاریخ راجاولی (دست‌نویس دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ 1451peII/109) که تاریخ کوتاه پادشاهان دهلی است در دو بخش: یک) پیش از اسلام، از راجه جودهشتر تا فتح دهلی به دست شهاب‌الدین محمد بن سام غوری در ۵۸۸ق و دو) پس از اسلام، از شهاب‌الدین غوری (۵۸۸ق) تا روزگار شاه‌جهان. پس از مرگ ولی، کس دیگری رویدادها را دنبال کرده، شرح وقایع را تا ۱۱۷۳ق که روزگار شاه‌عالم دوم گورکانی است بر آن افزوده است. راجاولی بیشتر شامل فهرست‌ها و جداول با متنی موجز و کوتاه است. نثر آن بسیار ساده و حتی گاه عامیانه است. گفتنی است که برخی منابع متن اصلی هندی راجاولی (در سنسکریت به‌معنی دودمان شاهی) را نوشتهٔ مصربدیادهر، و ترجمهٔ فارسی آن‌را کارِ ساهورام / نباهورام / بهوانی‌داس کایسته، از مریدان ولی‌رام، گفته‌اند که ظاهراً ولی آن‌را تحریر و تدوین کرده و مطالبی بدان افزوده است؛ ۷ـ مثنوی چشمهٔ عرفان (لکنو، ۱۸۷۵م، راولپندی، ۱۸۹۰م)؛ ۸ـ پشن پوران (دست‌نویس کتابخانهٔ عمومی پتیالا به‌شمارهٔ ۲۴۲۵) که برگردان بخش یکم متن سنسکریت

وشنه‌پوران / پربوده چندر (= گلزار حال) است. به باباولی‌رام همچنین رسالات دیگری دربارهٔ آیین هندویی و موضوعات دیگر نسبت داده‌اند که عبارتند از گیان توپ‌هی، رام گیتا و گفت‌وگوی میان داراشکوه و بابالعل.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۶۳، ۸۲، ۸۸، ۸۷، ۲۱۰؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۳۶۵-۳۶۶؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۶۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۹۹؛ الذریعه، ۱۲۸۱/۹؛ روز روشن، ۹۱۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۲۸/۳؛ ۲۱۳۵، ۲۱۳۶، ۲۱۴۱، ۲۱۷۹-۲۱۸۰؛ ۸۹۱/۷؛ ۱۴۶۲/۸، ۱۴۷۷، ۱۵۲۲؛ ۴۴۹/۱۰؛ ۹۲۶/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی و آرشیو پتیالا، ۵۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۱۷۸؛ گل رعنا، ۱۶۹؛ گلزار حال؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۱۱/۵-۱۱۲؛ نگارستان سخن، ۱۴۳؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۴۸۲؛

Catalogue of the Arabic, Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, 589; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/87, 1110-1111; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 588, 916, 1043; *Concise Descriptive Catalogue of the persian Manuscripts in the Curzon Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 198-199; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 611; *A History of Sufism in India*, 104; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/451-452, 1309.

برزگر

ولی لغاری (va.li-ye.la.qā.ri)، نواب ولی محمدخان پسر نواب غلام محمدخان، ۱۱۶۵ — ۱۲۴۷ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قبیلهٔ لغاری از قبایل بلوچ بود که در سند بالا تا حوالی دیره‌جات سکونت داشتند. پدرش غلام‌محمدخان، که به‌فارسی شعر می‌گفت و نگار تخلص می‌کرد، از یاران میربهرام‌خان، نیای بزرگ تالپوران سند، بود و همراه هم‌او در ۱۱۸۹ق به‌دست میان‌محمد سرفرازخان کلهوره، حاکم سند (۱۱۸۶ — ۱۱۸۹ق) کشته شد. ولی‌محمدخان نیز به درگاه میرفتح‌علی‌خان تالپور (— ۱۲۱۷ق)، پسر میر صوبه‌دارخان پسر میر بهرام‌خان پیوست و در جنگ‌های میان تالپوران و عبدالنبی‌خان، آخرین حکمران سند از خاندان کلهوره (۱۱۹۶ — ۱۱۹۹ق)، دلاوری‌ها کرد و پس از پیروزی تالپوران و استیلای آن‌ها بر سند (۱۱۹۹ق) از «مقربان دربار و مدارالمهام سند» گردید و در دورهٔ حکومت میرفتح‌علی‌خان و جانشینان او، یعنی برادرانش میرغلام‌علی‌خان (۱۲۱۷ — ۱۲۲۷ق) و میر کرم‌علی‌خان (۱۲۲۷ — ۱۲۴۴ق) و میر مرادعلی‌خان (۱۲۴۴ — ۱۲۴۹ق)، بر حیدرآباد سند «وزیر مملکت و سپه‌سالار افواج سند... و نیز حکم‌دار اپرسند [از سیوستان تاجیک‌آباد] بود» و در حل و فصل امور داخلی و نیز مسائل میان سند یا افغان‌ها و انگلیسی‌ها تأثیر فراوان داشت. در ۱۲۳۹ق شکارپور را بگرفت و ضمیمهٔ حکومت تالپوران سند کرد. پس از مرگ وی، «رخنهٔ نفاق در خاندان تالپوران افتاد و نظم و نسق امور ملکی و لشکری بر هم گردید.» نواب ولی‌محمدخان امیری ادب‌دوست و دانش‌پرور بود و دانشمندان و سخنوران را می‌نواخت؛ خود نیز فارسی و عربی را به‌خوبی می‌دانست و به هر دو زبان شعر می‌گفت و گذشته از آن در دانش‌های رایج روزگار، به‌ویژه پزشکی، هم دست داشت. از میان دیگر اعضای خاندان لغاری، نواب علی‌محمدخان متخلص به علی (۱۱۶۲ — ۱۲۵۰ق) برادر نواب ولی‌محمدخان، نواب الله‌دادخان متخلص به صوفی (— ۱۳۰۰ق) پسر نواب ولی‌محمدخان، نواب غلام‌محمدخان متخلص به غلام (۱۲۰۴ — ۱۲۷۹ق)، فرزند نواب علی‌محمدخان و برخی دیگر نیز به‌فارسی شعر می‌سرودند. از آثار ولی: ۱ــ دیوان فارسی ولی که در ۱۲۲۲ق تدوین یافت؛ ۲ــ نزهة‌الابدان در پزشکی به‌فارسی؛ ۳ــ موعظت‌نامه / خردنامه در اخلاق؛ ۴ــ دو ساقی‌نامه؛ ۵ــ مثنوی هیر و رانجها به‌فارسی در ۲۰۶۰بیت که ولی در آغاز آن رویدادهای سند و افغانستان در دورهٔ خود را به نظم درآورده است و از این‌رو، این اثر از جهت تاریخی نیز اهمیت دارد. مثنوی هیر و رانجهای ولی همراه با دیگر مثنویات هیر و رانجها از شاعرانی مانند عظیم تتوی و ضیای تتوی و آزاد در ۱۹۵۷م به‌کوشش حفیظ هوشیارپوری در انجمن ادبی سند به چاپ رسیده است. دربارهٔ سروده‌های ولی گفته‌اند که «در اشعار ولی چه در مثنوی چه در غزل و غیره، ابیات خوب و بد به‌نظر می‌آید، برخی از اشعارش نهایت سلیس و روان و جالب است، اما در برخی شکستگی‌ها و تعقید و ابهام نیز موجود است، که در آن شاید تصحیفات کاتبان سندهی که به‌زبان فارسی آشنا نبودند، نیز دخیل باشد.»

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۲۵۲-۲۵۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۷۸۷/۳-۷۸۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۱/۳، ۳۴۷؛

تاریخ سنده، ۶۱۳/۲، ۶۲۴، ۶۳۶ـ۶۳۴، ۶۵۱ـ۶۵۰، ۶۸۸، ۷۸۰، ۷۸۷ـ۷۸۴؛ تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۶۲۹ـ۶۲۲؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۹۳ـ۱۹۲؛ فتح‌نامهٔ سند، ۲۰۵؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۲۵/۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۳۲۸؛ مثنویات هیرورانجها، ۸۴ـ۷۵، ۲۰۷ـ۱۹۳؛ نوای معارک، ۲۰، ۲۳۸ـ۲۳۴، ۲۷۳ـ۲۷۲، ۸۲۲ـ۸۱۵؛ سدارنگانی، «تاریخ شعر فارسی در سند»، سخن، سال ششم، شمارهٔ ۶، ص ۵۱۰ـ۵۰۹.

برزگر

ولی‌محمد پنجگوری (va.li.mo.ham.mad-e.panj.gu.ri)، ملا ولی‌محمد فرزند ملاغلام محمد ملازایی، ـ ۱۹۴۹م، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. از مردم تسپ (مکران) و از توانگران آن ناحیه بود. در جوانی در روزگار امیردوست محمدخان دردزک از شهرهای مکران به داد و ستد سرگرم بود. وی به سرودن مثنوی دربارهٔ جنگ‌های دوست‌محمدخان پرداخت و نیز یک مثنوی به نام محبت و اخلاص برای بهرام‌خان ثانی سروده که دست‌نویسی از آن که هزار و پانصد و هشتاد بیت است نزد میرصادق ملازایی نگه‌داری می‌شود. در این نسخه، سوای اصلاح عبارات، گاهی اشعاری اضافه هم دیده می‌شود. ولی‌محمد دربارهٔ تعداد اشعار مثنوی خود چنین می‌گوید: «چو این نامه به آخر ختم کردم ــ تمام ابیات یک‌یک برشمردم / هزار و شش‌صد و پنجاه و ده بند ــ صفات و داستانی جنگ یابند.» تألیف این مثنوی در دهم محرم ۱۳۴۶ق به پایان رسیده است. سوای عنوان آغازین، شانزده عنوان ضمنی نیز دارد. وی در پایانی عمر به تسپ بازگشت و به گفتهٔ میرصادق ملازایی (برادر کوچک میزعبدالرحمان‌خان ملازایی) که ملا ولی‌محمد را در کودکی دیده بود در پیری بینایی‌اش را از دست داد. به سبب اشتباهاتی که در برخی از اشعارش دیده می‌شود، شاید شاعر اشعارش را تقریر کرده و کسی دیگر آن را نوشته است. اشعارش ساده و روان است.

منابع: شعر فارسی در بلوچستان، ۱۴۹ـ۱۴۵؛ بلوچی دنیا، مه ۱۹۶۹م.

رسولی

ولی‌محمد حیدرآبادی (va.li.mo.ham.mad-e.hey.dar.ā.bā.di)، نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم و نیمهٔ یکم سدهٔ سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. از احوال وی جز این دانسته نیست که از منشیان نواب نظام‌علی‌خان (۱۱۷۵ــ۱۲۱۷ق) بود. از آثارش: تهنیت‌نامه‌ها که دربردارندهٔ نامه‌های تهنیتی او به دوستانش است. وی برخی از این نامه‌ها را به دستور نواب حافظ‌الدین‌خان به نواب نظام‌الدوله ناصرجنگ (۱۱۶۱ــ۱۱۶۴ق) و امیران دیگر نوشته است و به دستور میان‌محمد صدرالدین نامه‌ها را در دو باب گردآورده است: ۱ــ تهنیت‌نامه‌ها و ۲ــ عرایض و مراسلات. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۸۸ در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی نگه‌داری می‌شود؛ چهار گلشن که آن‌را در ۱۲۰۵ق / ۱۷۹۰م برای فرزندش غلام محی‌الدین و در چهار فصل گردآورده است: ۱ــ پروانجات، ۲ــ عرضه‌داشت‌ها، ۳ــ مکتوبات و ۴ــ رقعات. این اثر دربردارندهٔ نامه‌های او و منشیان متقدم به ارکان و اعضای دولت است. نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر به‌شمارهٔ ۷۱۰۸ در کتابخانهٔ آصفیه نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۶۳ـ۳۶۲/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۴۶/۶۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ۹۴؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 612.

فتح‌نیا طبری

ونکت‌رای منشی (van.kat.rāy-e.mon.ši)، سدهٔ دوازدهم و سیزدهم هجری، دولتمرد و منشی شبه‌قاره. وی از کارگزاران دولت نواب میرنظام علی‌خان آصف‌جاه دکن (۱۱۷۵ــ۱۲۱۸ق) بود و با توجه و عنایت وی در همان دستگاه به‌سمت منشیگری رسید. مجموعهٔ عرایض و سخنان ونکت‌رای را یکی از شاگردانش به نام رام‌داس منشی (کسی جز رام‌داس منشی، متخلص به قابل، است) در ۱۲۱۰ق گردآورد و آن را منشآت بهار نامید. ونکت‌رای این سخنان را از سوی فرمانده‌اش به پیشوایان مرهته‌ها، مانند راجه سداشیو و راجه ارجنا بهادر و اعیان و خواص نظام‌علی‌خان در اقسام نامه‌نگاری در یازده بهار بدین ترتیب نوشت: ۱ــ اشتیاق، ۲ــ استدعای خدمت، ۳ــ شکر عنایات، ۴ــ تهنیت، ۵ــ تعزیت، ۶ــ سفارش، ۷ــ طلب، ۸ــ ورود عنایت‌نامه‌ها، ۹ــ شکایت، ۱۰ــ عرایض و مکاتبات فتح‌نامه و ۱۱ــ آداب و القاب.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۶۴ـ۳۶۳/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۰۵ـ۱۰۴؛

Dictionary of Indo-Persian literature, 615.

ویسی چاتگامی (vey.si-ye.čāt.gā.mi)، سید فتح‌علی فرزند سید وارث‌علی، میرسرای چاتگام ۱۲۴۱ ــ مانک‌تلهٔ کلکته ۱۳۰۴ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. درس‌های عربی، فارسی، حدیث، فقه و منطق را در مدرسهٔ دهسهٔ شهر هوره (بنگال غربی) به‌پایان برد. به صوفی نورمحمد نظامپوری، خلیفهٔ سیداحمد شهید دست ارادت داد و از او در سلسله‌های نقشبندیه، قادریه و چشتیه خرقهٔ خلافت گرفت. ویسی در ۱۲۷۳ق منشی نواب واجدعلی‌شاه شد و پس از آن نیز در دفتر بازنشستگان سیاسی به‌کار پرداخت تا این‌که در ۱۲۸۴ق از این کار کناره گرفت. ویسی پس از آن بیشتر زندگانی خود را در راه گسترش دین اسلام سپری کرد. مریدان او هر سال در هشتم ربیع‌الاول که سالروز درگذشت وی است بر مزارش گردمی‌آیند. از مریدان بنام ویسی می‌توان از ابوبکر صدیقی، معروف به پیر صاحب فرفراشریف، و شاه صوفی و مولانا غلام سلمانی نام برد. وی شاعری صاحب دیوان بود و دیوان او دربردارندهٔ غزلیات، قصایدی چند در نعت و منقبت و گاه قطعات تاریخی است. سروده‌های ویسی نشان می‌دهد که او از زبان فارسی نیک آگاهی داشته است. دیوان ویسی در سه‌هزار بیت است و نخستین بار در کلکته به‌چاپ رسیده است (۱۸۹۸م). دیوان او برای بار دوم و سوم به ترتیب در ۱۹۲۲م و ۱۹۳۵م در کانپور چاپ شده است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۲۷۰-۲۷۲.

ویسی منطقی کشمیری (vey.si-ye.man.te.qi-ye.kaš.mi.ri)، سید محمدامین، معروف به بابا میر اویسی، فرزند سید حسین منطقی بیهقی، ــ ۸۸۹ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی ایرانی‌تبار شبه‌قاره. نیاکانش از مردم بیهق خراسان بودند، اما در پی یورش امیرتیمور گورکانی به هند کوچیدند و در دورهٔ سکندر بت‌شکن پادشاه کشمیر (۷۸۸ ــ ۸۱۳ق) در آن سرزمین نشیمن گزیدند و نزد پادشاهان کشمیر احترام و مقامات بلند یافتند. پدرش سید حسین نیز که به واسطهٔ استادی‌اش در منطق به منطقی آوازه داشت نزد سلطان زین‌العابدین کشمیری (۸۲۰ ــ ۸۷۲ق) از ارج و احترام فراوان برخوردار بود، چنان که سلطان زین‌العابدین سید محمد امین را به فرزندی پذیرفت و تربیت کرد و چون وی بزرگ شد خواست تا برخی کارهای کشور را به دست او سپارد، اما سید محمد امین که قرآن و علوم ظاهری را از بابا حاجی ادهم فراگرفته و در تصوف به خواجه سید هلال نقشبندی دست ارادت داده بود خواست او را نپذیرفت و از کارهای دنیوی یکسره کناره گرفت و در شیب کوهماران کشمیر در باغی که خود احداث کرده بود گوشه گزید. وی سپس در کنار خانهٔ پدرش در محلهٔ عالی کدل رباطی برآورد و بقیهٔ عمرش را در آن‌جا گذراند. سرانجام هنگامی که برخی امرای کشمیر که از قرب و منزلت سادات بیهقی نزد پادشاهان کشمیر خشمگین و رنجیده بودند بر میرمیرک سید حسن بیهقی، دایی سید محمد امین ویسی و وزیر پادشاه وقت کشمیر، تاختند و وی و چهارده تن از فرزندان و نزدیکانش را کشتند، زخمی نیز بر ویسی زدند و او و بر اثر آن درگذشت. آرامگاه وی در محلهٔ عالی کدل کنار رودخانهٔ جهلوم در شهر سرینگر کشمیر هنوز باقی است. بابا میر اویسی از عارفان نام‌دار کشمیر به‌شمار می‌آید و گویند صاحب کشف و کرامات بسیار بوده است. در اشعارش ویس، ویسی، و ویس منطقی تخلص می‌کرد. نسخه‌ای از دیوان او که در کتابخانهٔ گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۳۹۸۵) نگه‌داری می‌شود دربردارندهٔ یک ترجیع‌بند و سه غزل است.

منابع: پارسی‌سرایان کشمیر، ۱-۷؛ تاریخ حسن، ۳۴۳/۱؛ ۱۶۷/۲، ۲۱۰؛ تحایف‌الابرار، ۲۸-۳۰؛ تذکرهٔ اولیای کشمیر، ۶۰-۶۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۸۰/۴-۱۶۹۰؛ صبح گلشن، ۶۰۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۱/۷؛
Bahāristān-i-Shāhi, 82; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 608.

برزگر

هـ

هاتف اصفهانی (hā.tef-e.es.fa.hā.ni)، میرزا ابوعلی، — ح۱۲۰۰ق، شاعر ایرانی. از مردم اصفهان و از نوادگان میرزا ابراهیم ایما بود. او در خردسالی و به روزگار پادشاهی محمد روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) از زادگاهش به هندوستان کوچید و در همان‌جا نیز بر آمد. اما مؤلف نشتر عشق به‌نقل از تذکرهٔ گل رعنا می‌نویسد که «تولد او در هندوستان [بوده] است.» به سخن بیشتر تذکره‌نویسان، او در آن‌جا به‌ملازمان نواب شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ ــ ۱۱۸۹ق) پیوست، اما با مرگ خداوندگارش به‌رفاقت میرمحمد نعیم‌خان روزگار به سر می‌برد. مؤلف سفینهٔ هندی می‌نویسد که هاتف پس از درگذشت نواب صفدرجنگ (۱۱۵۲ ــ ۱۱۶۷ق) «از دهلی به لکنو آمده، بعد از آن همراه نواب‌شجاع‌الدوله بهادر... به سررشتهٔ قدیم به سر می‌برد. بعد فوت نواب... به وساطت مهاراجه تکیت‌رای بهادر در سرکار نواب آصف‌الدوله بهادر (۱۱۸۹ ــ ۱۲۱۲ق) مغفور منسلک بود.» هم‌او از دیدار خود با هاتف نیز سخن گفته است. هاتف در سخنوری از شاگردان ثابت اللهابادی و فقیر دهلوی بوده و تخلص خود را نیز از فقیر گرفته است. از سروده‌های هاتف ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «دیر آمد و زود از برم آن جان جهان رفت ــ افسوس چنین آمد و صد حیف چنان رفت.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۱۲؛ الذریعه، ۱۲۸۳/۹؛ روز روشن، ۹۱۷؛ سفینهٔ هندی، ۲۴۰-۲۴۱؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۳۲-۱۳۳؛ شمع انجمن، ۵۳۳؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۴۵، شمارهٔ ۴۹؛ مخزن‌الغرائب، ۷۷۸/۵-۷۷۹؛ نتایج‌الافکار، ۷۸۶-۷۸۷؛ نشتر عشق، ۱۷۷۸/۵-۱۷۷۹.

جهان‌تاب

هاتف انبالوی (hā.hef-e.an.bā.la.vi)، رای‌رام‌جی، ز ۱۱۳۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از قوم کهتری بود و در انباله نشیمن داشت. کشن‌چند اخلاص، صاحب تذکرهٔ همیشه‌بهار، او را دوست و همدرس خود معرفی می‌کند و می‌گوید که هاتف با امور معاملات ملکی و مالی آگاهی داشته «از علم اخلاق و آداب ملوک آشنا» بوده «و اکثر رسایل حقایق و معارف دیده و فواید بسیار از علم شعر و انشا و تواریخ و سیاق حاصل نموده» است. هاتف، در اوایل حکومت فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) نیابت دیوان او را داشت. پس از آن به خدمت میرسامانی امیرالامرا صمصام‌الدوله خان دوران بهادر، معروف به خواجه عاصم، مأمور شد. هاتف مردی گشاده‌دست و خوشدل بود و هرچه به

دست می‌آورد به پای حق‌الله و حق‌الناس می‌ریخت. گویا شعر از دلمشغولی‌های نوعیِ هاتف بوده است؛ چنان‌که کشن‌چند تنها مصرعی از قصیدهٔ او را که او در تهنیت تولد فرزند میرسامانی سروده بود، به یاد داشته و همان را نیز نقل کرده است: «خلف‌الصدق دودمان وفا.» این مصرع مادهٔ تاریخ تولد آن نوزارد است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۵۱؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۹۹ـ۴۰۰؛ همیشه‌بهار، ۲۶۳ـ۲۶۴.

شریفی

هادی حسن (hā.di.ha.san)، سید هادی حسن فرزند امیرحسن، حیدرآباد دکن ۱۸۹۴ ــ ۱۹۶۳م، ادیب و فارسی‌پژوه هندی. وی از خانواده‌ای ایرانی‌تبار بود که به هند کوچیدند و در اتاوه ساکن شدند. پدرش در زمان حکومت نظام حیدرآباد به حیدرآباد رفت و در آن‌جا منصبی مهم یافت. هادی‌حسن تحصیلات مقدماتی را در حیدرآباد به‌پایان رساند. پس از آن به شهر پونا رفت و در رشتهٔ علوم از دانشکدهٔ فرگوسن لیسانس گرفت. مدتی نیز به فعالیت و همکاری با مهاتما گاندی برای کسب آزادی هند می‌پرداخت. یک‌چند استاد گیاه‌شناسی در دانشگاه علیگر بود. سپس به انگلستان رفت و از دانشگاه لندن، دانشنامهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن در دانشگاه علیگر به تدریس پرداخت و رئیس بخش فارسی آن دانشگاه شد. در ۱۹۵۸م بازنشسته شد. در ۱۹۵۹م از دولت هند دیپلم افتخار گرفت. در ۱۹۶۰م دولت ایران، نشان درجهٔ اول دانش به وی اهدا کرد. وی در تأسیس کالج پزشکی جواهر لعل نهرو در علیگر سهم ارزنده‌ای داشت. از آثارش: تاریخ دریانوردی در ایران به‌زبان انگلیسی که در ۱۹۲۸م تألیف شد. این کتاب به‌قلم امید اقتداری به‌فارسی ترجمه شد و در انتشارات آستان قدس به‌چاپ رسید؛ تصحیح و تحشیهٔ دیوان فلکی شروانی (۱۹۳۰م)؛ مطالعات در ادب فارسی به‌انگلیسی (۱۹۲۳م)؛ زندگی و آثار فلکی شروانی به‌انگلیسی (۱۹۲۹م)؛ زندگی و آثار رضی‌الدین نیشابوری؛ ارزش تاریخی و فرهنگی شعر در دوران مغول (۱۹۵۲م)؛ نسخهٔ نادرهٔ همایون پادشاه (۱۹۵۳م)؛ زندگی و آثار قاسم کاهی (۱۹۵۴م)؛ تصحیح دیوان قاسم کاهی (۱۹۵۵م)؛ مجموعهٔ مقالات به‌فارسی (۱۹۵۶م)؛ ترجمهٔ شکونتلا / خاتم مفقود از کالیداس به‌فارسی (۱۹۵۶م)؛ تحقیقات در ادب فارسی (۱۹۵۸م).

منابع: مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی ایران و شبه‌قاره، ۳۴۳/۱ـ۳۴۴؛ مجموعهٔ مقالات هادی حسن؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، ۲۹۴ـ۳۰۴.

حجتی

هادی شهرستانی (hā.di-ye.šah.res.tā.ni)، میرزا هادی فرزند میرزا رفیع صدر شهرستانی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. پدرش از بزرگان سادات شهرستان بود و در دستگاه شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) منصب احتساب‌الملک داشت و پس از مرگ پسر عم خود میرزا رضی صدر شهرستانی (۱۰۳۶ق) همسر وی حوابیگم دختر شاه عباس یکم را به زنی گرفت و پادشاه صفوی منصب صدارت را نیز به او سپرد. اما در ۱۰۴۱ق شاه صفی صفوی (۱۰۳۸ ــ ۱۰۵۲ق) که در پی نابودی شاهزادگان صفوی برآمده بود دو پسر میرزا رفیع از حوابیگم را کور و خود او را از صدارت برکنار کرد. میرزا هادی که احتمالاً فرزند میرزا رفیع از همسری دیگر به‌جز حوابیگم بود نیز در آغاز منصب احتساب‌الملک داشت و در کار خود بسیار ماهر و موفق بود، اما پس از مدتی کارش را رها کرد و ایران را ترک گفت (شاید در پی کورشدن برادرانش به‌دست شاه صفی) و به هند کوچید و نزد شاهزاده مرادبخش (ــ ۱۰۷۰ق) فرزند شاه‌جهان گورکانی پادشاه هند (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) رفت و از التفات و نواخت او بهرهٔ فراوان برد. وی در زمان تألیف تذکرهٔ نصرآبادی (۱۰۸۳ ــ ۱۰۹۰ق) زنده بود و همچنان در هند می‌زیست. نسخه‌ای از دیوان هادی که مجموعهٔ غزلیات او است به‌شمارهٔ ۱۵۸۱ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. همچنین در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۵۲۶۹ نگه‌داری می‌شود که دیوان اشعار سراینده‌ای با تخلص هادی است که از خود به نام محمدهادی یاد می‌کند و نیز از شاه صفی صفوی و مرگ وی در ۱۰۵۲ق و کوچ خود به هند در ۱۰۵۷ق و از عالمگیر (اورنگ‌زیب گورکانی) سخن به میان می‌آورد. سرایندهٔ این دیوان که مجموعه‌ای از قصیده و غزل و ترکیب‌بند و رباعی و مثنوی اخلاقی و ساقی‌نامه است شاید همین هادی شهرستانی باشد.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱۰۴۴/۳؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۱۵۳۴/۳ـ۱۵۳۵؛ تذکرة‌الشعرای غنی، ۱۴۴؛ تذکرة‌القبور، ۵۳۳؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۹۶؛ الذریعه، ۱۲۸۶/۹؛ شام غریبان، ۲۸۴؛ صبح گلشن، ۶۰۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۶۰۷/۳؛ کاروان هند، ۱۵۳۵ـ۱۵۳۶؛ مخزن‌الغرائب، ۷۶۹/۵؛ منتخب‌الاشعار، ۱۱۷؛

منتخب‌اللطایف، ۴۳۷؛
Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/864-865; *Mughals in India,* 167.

برزگر

هادی‌علی‌خان چشتی کشمیری لاهوری، غلام محمد ← مناقب حافظیه

هادی مچهلی شهری (hā.di-ye.mač.ha.li.šah.ri)، سید محمد فرزند مولوی سید عبدالرزاق فرزند قاضی سناءالدین، مچهلی شهر در استان اوتارپرادش ۱۸۹۰ ــ کراچی ۱۹۶۴م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی پاکستانی. پدرش نیز شاعر بود و شاکر تخلص می‌کرد و از شاگردان اسدالله‌خان غالب* دهلوی بود. هادی تحصیلات ابتدایی را نزد مولانا حافظ احمد حسن فراگرفت. پس از آن نزد مولانا مظهر حسین سنبهلی تحصیلات خود را پی گرفت. از دانشگاه اسلامی علیگر دانشنامهٔ لیسانس در رشته‌های ادبیات و حقوق گرفت. پس از آن به وکالت در دادگستری اله‌آباد سرگرم شد. پس از ۱۹۱۴م به کراچی کوچید و تا پایان زندگی در آن جا به سر برد. هادی از ۱۹۱۰م به سرودن شعر روی آورد و از جلیل مانکپوری، شاعر فارسی‌گو و اردوسرا اصلاح سخن می‌گرفت. وی علاقه‌ای فراوان به زبان فارسی داشت و در اشعارش آن را بیان کرده است: «اگر چه هند بود مولدم ولی هادی ــ زبان و سبک کلامم ز اهل ایران است.» □ «من ز ایراد کسی باک ندارم هادی ــ تاکه از اهل زبان طرز بیانی دارم.» اشعار و مقالات هادی به زبان‌های فارسی، اردو و انگلیسی در مجلات آموزش و پرورش تهران و مجلهٔ ایرانشهر برلین چاپ شده است. سروده‌های وی نیز از رادیو دهلی و کراچی پخش شده است. عباس شوشتری، صادق سرمد، غلامرضا رشید یاسمی، ابراهیم پورداود و علی‌اصغر حکمت نوشته‌های وی را تحسین کردند. از آثارش: دیوان غزلیات اردو به نام نوای دل که مجموعهٔ ۶۸۵ غزل است (اله‌آباد، ۱۹۴۸م)؛ دیوان اشعار فارسی در شش‌هزار بیت که ۲۰۰ غزل و ۵۰ منظومه و ۱۰۰۰ قطعه و رباعی را در بر می‌گیرد. مجموعهٔ دیگری از منظومات هادی که رباعیات، قطعات، ترکیب‌بندها، ترجیع‌بندها و مخمس‌ها را در بر می‌گیرد به‌جا مانده است. مسائل ملی و دینی، دوستی، مهر، حسن و طبیعت درون‌مایهٔ سروده‌های هادی است.

منابع: ختفگان خاک کراچی، ۱۱۹-۱۲۰؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۳۲۲-۳۳۱؛ گنج شایگان، ۱۶۱؛ سبط حسن رضوی، «هادی ـ شاعر پارسی‌گوی پاکستان»، هلال، جلد پانزدهم، شمارهٔ ۴ و ۵ (مسلسل ۷۰ و ۷۰)، مرداد ۱۳۴۶ش، صص ۶۵-۶۷.

رسولی

هاشم بدخشانی، محمدهاشم کشمی فرزند محمدقاسم نعمانی ← محمدهاشم کشمی

هاشم علوی بیجاپوری (hā.šem-e.a.la.vi-ye.bi.jā.pu.ri)، سید شاه‌هاشم فرزند قاضی برهان‌الدین فرزند قاضی نصرالله فرزند عمادالدین، ــ ۱۰۵۹ق، صوفی شبه‌قاره. برادرزادهٔ وجیه‌الدین گجراتی (ــ ۹۹۸ق) است. در گجرات به دنیا آمد و پرورش یافت. نزد عم خود وجیه‌الدین و استادان دیگر درس خواند. به عربستان سفر کرد و حج گزارد و راه بازگشت به هند را پیش گرفت. اما چون به بندر گوا رسید، پرتغالی‌ها که آن بندر را در تصرف داشتند کشتی او را غارت کردند و خودش را به اسارت گرفتند و در بندر گوا زندانی کردند. اما چون ابراهیم دوم عادل‌شاه، فرمانروای بیجاپور (۹۸۸ ــ ۱۰۳۵ق) از این ماجرا آگاه شد به فرماندار پرتغالی گوا نامه نوشت و خواستار آزادی شاه‌هاشم شد و فرماندار پرتغالی نیز شاه هاشم را آزاد کرد. شاه هاشم پس از آزادی به بیجاپور رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند و در همین شهر درگذشت. یکی از مریدان شاه هاشم به نام شاه مراد بن شاه جلال، به‌خواهش طالبان و مریدان، مجموعه‌ای از سخنان یا ملفوظات او را گردآورد که به نام مقصودالمراد / مقصودالعاشقین / ملفوظات شاه هاشم علوی آوازه دارد. این مجموعه به فارسی، به نثر آمیخته به‌نظم، است و دست‌نویس‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها، مانند گنج‌بخش (به‌شمارهٔ ۴۲۵۲) و انجمن ترقی اردوی کراچی (به‌شمارهٔ N.M.1965-210/13) نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۹۳/۱؛ ۱۹۷۲/۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۱۴۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۸۱۲/۲؛ نزهة‌الخواطر، ۴۴۶/۵؛
Dictionary of Indo-Persian Literature, 228.

برزگر

هاشم‌علی رضوی (hā.šem.a.li-ye.ra.za.vi)، پسر میرزا یوسف‌علی

پسر محمدرضا، ۱۱۷۷ ـ پس از ۱۲۳۵ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. اصلش از شاخه‌ای از سادات رضوی است که از مشهد به شیراز کوچیدند. نیای او محمدرضا در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) در اورنگ‌آباد از شهرهای دکن رحل اقامت افکند و در دورهٔ فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ـ ۱۱۳۱ق) در دهلی درگذشت. میرزا یوسف‌علی، پدر هاشم‌علی، به‌خدمت صفدرجنگ، فرمانروای اوده (۱۱۶۷ ـ ۱۱۸۹ق)، درآمد و همراه او به اوده رفت. هاشم‌علی در بجنور در دو فرسنگی لکنو به دنیا آمد. در سه‌سالگی پدرش را از دست داد و نزد دایی (یا عم) خود میر محمدهادی پرورش یافت و بزرگ شد و همراه او دست‌کم چهار بار، در سال‌های ۱۱۹۳، ۱۲۰۱، ۱۲۱۲، ۱۲۲۳ق، به سفر حج رفت. وی در لکنو می‌زیست و در ۱۲۳۵ق که روزگار دولت غازی‌الدین حیدر (ـ ۱۲۴۳ق)، فرمانروای اوده بود، کتابی به نام مرآة‌البلاد به‌فارسی در تاریخ و جغرافیا نوشت. این اثر که، به‌گفتهٔ خود رضوی، «مختصری است از کتب تواریخ»، در یک مقدمه، هفت باب و یک خاتمه تدوین‌یافته است: **مقدمه** در ذکر افلاک و تقسیمات کرهٔ زمین، **باب یکم**، در ذکر اقلیم یکم، سرزمین زنگیان؛ **باب دوم** در ذکر اقلیم دوم، عربستان (این باب حاوی اطلاعات تاریخی است: تبار محمد(ص) و دوازده امام و سادات در ذیل مکه، گزارشی دربارهٔ وهابیان و حملهٔ آن‌ها به کربلا در ۱۲۱۶ق در ذیل نجد، عباسیان، در ذیل عراق و شرح حال مفصل امام حسین(ع) در ذیل کربلا)؛ **باب سوم** در ذکر اقلیم سوم، هند است و این باب حاوی خلاصه‌ای از تاریخ هند از کهن‌ترین روزگار تا جلوس احمدشاه (۱۱۶۱ق)، و ذکر فرمانروایان اوده از آغاز تا جلوس غازی‌الدین حیدر (۱۲۳۴ق)، سادات نصیرآباد (در نزدیکی جائس)، فرمانروایان بنگال و کوچگاه‌های اروپاییان در آن ایالت را در بر می‌گیرد؛ **باب چهارم** در ذکر اقلیم چهارم، ایران که گزارشی از پادشاهان صفوی و جانشینان آن‌ها، تا فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰ق)، را در بر دارد؛ **باب پنجم** در ذکر اقلیم پنجم، ترکستان و چین، و مشتمل بر تاریخ چنگیزخان و اخلاف او (به‌ویژه عبدالله‌خان ازبک، ۹۹۰ق) و تاریخ تیمور است؛ **باب ششم** در ذکر اقلیم ششم، روم و شام و مصر است؛ **باب هفتم** در ذکر اقلیم هفتم، فرنگستان است؛ **خاتمه** در ذکر کشورهایی که بیرون از هفت اقلیم جای دارند و امریکا است. تاریخ سامانیان، آل بویه، سلجوقیان، آل مظفر و سربداران، یادداشت‌هایی دربارهٔ برمکیان، حکایاتی دربارهٔ هاشم بن عبدالملک و دیگران، عجایب خلقت و شرح حال حکمای هند. از مرآة‌البلاد نسخه‌ای به‌شمارهٔ or.202 در موزهٔ بریتانیایی و نسخه‌ای دیگر در کتابخانهٔ دانشگاه علیگر نگه‌داری می‌شود.

منابع: راهنمای تاریخ افغانستان، ۱/۱۲۳؛ سیری در کتابخانه‌های هند و پاکستان، ۳۰۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۴۷؛ میراث اسلامی ایران، ۶/۴۹۳؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/428-429; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 229; *Mughals in India*, 181.

برزگر

هاشم کشمی ← **محمدهاشم کشمی برهانپوری**

هاشم نوشاهی (hā.šem-e.naw.šā.hi)، سید محمدهاشم نوشاهی قادری تهرپالوی فرزند حاجی محمدشریف، مدینه ۲۲ رجب ۱۱۴۸ ـ ۲۶ رمضان ۱۲۵۹ق، دانشمند دینی، صوفی قادری و شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. پدرش حاجی محمد شریف صوفی و عالمی بزرگ بود و هنگامی که سید محمدهاشم چهار ساله بود به هند رفت و در جگدیو کلان از توابع امرتسر نشیمن گزید. وی پانزده سال در آن‌جا به تدریس و تبلیغ پرداخت تا در ۱۱۶۷ق درگذشت. محمدهاشم نزد پدرش و استادان دیگر درس خواند و در علوم متداول، مانند فقه، اصول، حدیث، تفسیر، منطق، ادب، رمل، نجوم و نیز در طب استادی یافت. در تصوف نیز به پدر خود دست ارادت داد و علوم باطنی را از وی فراگرفت. در سراسر زندگی‌اش به تدریس و تألیف و تبلیغ و ارشاد طالبان اشتغال داشته و گویند صاحب کرامات بوده است. برخی پژوهشگران وی را از سرایندگان دربار مهاراجه رنجیت‌سنگه (۱۷۸۰ ـ ۱۸۳۹م) فرمانروای پنجاب دانسته‌اند، اما گویا درست نیست. هاشم در جگدیوکلان درگذشت و پیکرش را به تهرپال در بخش نارووال از توابع سیالکوت بردند و به خاک سپردند. خاک‌جایش زیارتگاه مردم است. هاشم نوشاهی به فارسی و اردو و پنجابی شعر می‌سرود و در انواع شعر طبع‌آزمایی کرده است. آوازهٔ وی بیشتر برای اشعار پنجابی‌اش است و او در ادب و زبان پنجابی جایگاهی ویژه دارد. از آثارش به‌زبان پنجابی از سسی پنون، سوهنی مهینوال، هیررانجا، لیلی مجنون، شیرین فرهاد، محمودشاه غزنوی، زبدة‌الرمل، راج‌نیتی، گیان‌مالا، چنتاهر، گیان پرکاش، پوتهی حکمت و پنج گرنتهی نام برده‌اند. از آثار فارسی

وی: ۱ــ منظومهٔ مفتاح‌العلاج در نظم میزان‌الطب شاه ارزانی در سه مقاله: یک) اربعهٔ عناصر، دو) قانون فصد و سه) امراض سر تا پا. دست‌نویسی از این اثر نزد خلیل‌الرحمان داودی در نکلسن رودِ لاهور وجود داشته است؛ ۲ــ چهار بهار، به‌نثر آمیخته به‌نظم که سخنان محمد نوشاه گنج‌بخش (۹۵۹ ــ ۱۰۶۴ق) بنیادگذار گروه نوشاهیان، در پاسخ به شیخ پیرمحمد سچیار نوشهروی (۱۰۱۳ ــ ۱۱۲۰ق)، در چهار بهار است: یک) در شریعت یعنی به جا آوردن امر و نهی، دو) در طریقت، یعنی شناختن راه راست، سه) در حقیقت که همه از او است و چهارم) در معرفت که همه او است. یک صد کلمه و نصیحت از خاتمهٔ چهار بهار را عبدالرئوف نوشاهی به‌صورت پرسش و پاسخ به اردو برگردانیده که این برگردان نخست با عنوان جواهر مکنون در لاهور و سپس در ۱۳۹۰ق با عنوان اسرار و معارف در مجلهٔ شمس‌المشائخ (نارووال) به‌چاپ رسیده است. کل این اثر را سید شریف احمد شرافت نوشاهی (۱۳۲۵ ــ ۱۴۰۳ق) با عنوان خزاین‌الاسرار به‌اردو برگردانیده و این ترجمه همراه با متن فارسی به‌کوشش سید عارف نوشاهی در ۱۴۰۴ق / ۱۹۸۴م به‌سرمایهٔ ادارهٔ معارف نوشاهیه (در ساهنپال شریف در تحصیل پهالیه در ضلع گجرات پاکستان) و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام‌آباد) در لاهور به‌چاپ رسیده است. البته متن فارسی چهار بهار پیش از آن نیز در ۱۹۷۹م به همت مکتب نوشاهیه در بریدفورد (انگلستان) به‌چاپ رسیده بود؛ ۳ــ مثنوی هاشم در ۴۷۵بیت. این مثنوی را غلام‌نبی با عنوان منبع اسرار به‌اردو برگردانیده است و دست‌نویس این برگردان در کتابخانهٔ مترجم در وسنپورهٔ لاهور نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ فقرنامه به نثر در شرح «الفقر فخری». این اثر را نیز غلام نبی نوشاهی، از اخلاف هاشم و از متوسلان درگاه نوشاهیه ساهنپال، با عنوان گنج معانی به اردو برگردانیده است؛ ۵ــ معدن فیض به‌نظم؛ ۶ــ بیاض هاشم‌شاه؛ ۷ــ زبدة‌الرمل؛ ۸ــ مثنوی یوسف و زلیخا؛ ۹ــ قصاید فارسی؛ ۱۰ــ غزلیات فارسی؛ ۱۱ــ مناجات و مدحیات فارسی؛ ۱۲ــ دیوان هاشم که گویا برخی آثار پیش‌گفته را در بردارد. دست‌نویسی از این دیوان در کتابخانهٔ غلام‌نبی نوشاهی در وسنپورهٔ لاهور نگه‌داری می‌شود. این دیوان را هم غلام‌نبی به اردو برگردانیده است؛ ۱۳ــ کلیات هاشم. همچنین گزیده‌ای از سروده‌های اردو و پنجابی و فارسی هاشم با عنوان فیضان قادریه (= معدن فیض) به‌چاپ رسیده است که اشعار فارسی آن از مثنوی، قصیده، مخمس، مسدس، ترکیب‌بند و ترجیع‌بند است.

منابع: برّ صغیر پاک و هند مین تصوف کی مطبوعات، ۱۱۵؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۴۳/۴-۱۴۷؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ۸۲،۱۰۲، ۲۹۷، ۳۱۵؛ چهار بهار؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۵۸/۱؛ ۱۳۹۸/۳؛ ۱۲۶۰/۸-۱۲۶۱.

برزگر

هاشمی کرمانی (hā.še.mi.e.ker.mā.ni)، شاه جهانگیر، حــ ۸۷۳ ــ حوالی کج و مکران ۹۴۶ق، شاعر و عارف ایرانی. او جز میر هاشم شاه/ هاشمی دهلوی (۱۰۷۳ــ۱۱۵۰ق) فرزند میر محمد مؤمن عرشی (ــ۱۰۹۱ق) و هاشمی بخارایی (ــ۹۴۵ق) است. وی از نوادگان شاه قاسم انوار (ــ۸۳۵ق) بود و نسب مادرش به شاه نعمت‌الله ولی (ــ۸۳۴ق) می‌رسید. هاشمی با جاذبهٔ یکی از خویشان خود، شاه قطب‌الدین در اوایل پادشاهی شاه حسن ارغون (۹۲۸ق) از خراسان به سند رفت (حــ ۹۳۵ق) و در بهکر سکونت گزید و از شاه‌حسن لطف و نوازش دید و این التفات موجب آن شد که نخستین خمسهٔ خود را به نام او بنویسد. پس از یکی دو سال قاسم کاهی کابلی به خدمت او رسید و از محضر او فیض برد. در حدود یازده تا دوازده سال در سند ماند. وی با جامی (ــ۸۹۸ق) معاشرت داشت. آنگاه در تته ملازم درگاه میرزا شاه حسین بن امیر ذوالنون (۹۶۲ق) والی آن دیار شد. در سفر حج در راه مکران به دست راهزنان کشته شد. در اشعارش به نظامی، امیر خسرو و جامی نظر داشته و در شعرهایش هاشمی تخلص می‌کرد. از آثارش: مظهرالآثار، به پیروی از مخزن‌الاسرار نظامی، که آن را در ۹۴۰ق در تته به پایان برد. هاشمی دیوان اشعاری داشته که گویا از میان رفته و تنها ابیات پراگنده‌ای از آن در تذکره‌ها مانده است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۶۵۴/۲؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۲۱۹/۱-۲۲۰؛ تاریخ ادبیات در ایران،۶۵۳/۵-۶۶۱؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۲۷۴/۲؛ تاریخ نظم ونثر، ۴۰۹-۴۱۰؛ تذکرهٔ شعرای کرمان، ۵۵۱؛ چهارصد شاعر برگزیدهٔ فارسی‌گوی، ۳۹۰؛ روز روشن، ۹۲۲؛ ریاض العارفین، هدایت، ۲۵۷؛ ریحانة‌الادب، ۳۴۸/۶؛ شام غریبان، ۲۸۲؛ طرایق‌الحقایق، ۱۰۱/۳؛ عرفان و ادب در عصر صفوی، ۱۳۳؛ کاروان هند، ۱۵۳۶-۱۵۴۵؛ مثنوی مظهرالآثار؛ مجمع‌الفصحا، ۱۲۱/۱؛ مخزن‌الغرائب، ۷۴۱/۵-۷۴۲؛ مقالات‌الشعرا، ۸۴۴؛ نگارستان سخن، ۱۴۴-۱۴۵؛ هفت آسمان، ۹۰-۹۹؛ هفت اقلیم، ۲۷۹/۱-۲۸۲؛

Mughals in India ,181.

دانشنامه

هانتر (hān.ter)، ویلیام (William Hunter)، ۱۷۵۵ ــ جاوه دسامبر ۱۸۱۲م، پزشک و خاورشناس انگلیسی. در کالج ماریسکال و دانشگاه ابردین (اسکاتلند) درس خواند. به‌سازمان خدمات پزشکی شرکت هند شرقی انگلیس پیوست و به هند رفت (۱۷۸۱م). بر اثر وقوع طوفان دریایی، راهش به برمه افتاد (۱۷۸۲م). دستاورد وی از این سفر ناخواسته کتاب گزارش پگو (Account of Pegu) (۱۷۸۵م) است. پگو شهر و مملکتی در برمه بوده است. هانتر در آگره/اکبرآباد به جراحی پرداخت. در لشکرکشی نمایندهٔ مقیم انگلیس در دربار آگره به اجین (۱۷۹۲ــ۱۷۹۳م)، جراح سپاه بود. در ۱۷۹۴ــ۱۸۰۶م در سمت جراح در ناوگان دریایی انگلیس در هند خدمت می‌کرد. یازده سال، میان سال‌های ۱۷۹۸ تا ۱۸۱۱م، دبیری انجمن آسیایی بنگال را بر عهده داشت. در ۱۸۰۱م ممتحن زبان‌های فارسی و هندوستانی (اردو) کالج فورت ویلیام در کلکته شد و در ۱۸۰۵م به سمت استادیاری زبان هندوستانی در این کالج ارتقا یافت. اندکی بعد به کتاب‌داری کتابخانهٔ کالج (یا انجمن آسیایی بنگال) منصوب گشت. وی و جان.بی.گلکریست (۱۷۵۹ــ۱۸۴۱م) مشترکاً صاحب نشری بودند که کتاب‌های فراوانی را به‌زبان هندوستانی به‌چاپ رسانید. در ۱۸۱۱ــ۱۸۱۲م سرپرست بخش جراحی در سازمان پزشکی در جاوه بود. هانتر، گذشته از نوشتن در زمینهٔ موضوعات پزشکی، در حوزهٔ زبان‌های فارسی و به‌ویژه هندوستانی (اردو) نیز قلم می‌زد و در این زمینه مقالاتی در مجلهٔ *Asiatic Researches* نوشت. آوازهٔ وی بیشتر برای تألیف فرهنگ هندوستانی ـ انگلیسی است که در ۱۸۰۸م انتشار یافت. مجموعه‌ای از ضرب‌المثل‌های فارسی و هندوستانی نیز تألیف کرد. ترجمهٔ عهد جدید (انجیل) به‌هندوستانی را هم بازنگری کرد و ویراست. اثر دیگر او گزارش کارهای جی‌سمها است. هانتر در اخترشناسی هم دست داشت و مجموعهٔ شمسی (۱۸۲۶م) از ابوالخیر بن غیاث‌الدین گویا برگردان فارسی یکی از آثار هانتر در این زمینه است و یا ابوالخیر آن را، با نظارت هانتر، از منبعی انگلیسی به‌فارسی درآورده است.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۹۵/۱؛ *Catalogue of Persian Manuscripts of the Library of the India office*, 1/1601-1602; *Catalogue of the Library of India office*, vol.II, part VI, pp.200, 285; *Dictionary of Indian Biography*, 211; Dr.P.Thankappan Nair, «Origin of the Persian, Urdu, and Hindi Printing and Press in Calcutta», Indo-Iranica, Volume 43, Numbers 3-4, p.32.

برزگر

هجری جامی (hej.ri-ye.jā.mi)، سدهٔ دهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. نسبش به شیخ‌الاسلام ژنده‌پیل احمد جامی (۴۶۱ ــ ۵۳۶ق) می‌رسید. مؤلف طبقات اکبری می‌نویسد که «فضایل و کمالات داشت، اکثر عمر با میرزا هندال (۹۲۵ق ــ) می‌بود. آخر عمر در خدمت حضرت خلیفهٔ الهی» جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) گذرانید. هجری شاعری صاحب دیوان بود و به سخن تذکره‌نویسان، دیوان او در پنج‌هزار بیت و بیشتر اشعار آن نیز در ستایش میرزا محمد هندال بوده است. اما از دیوان او مگر ابیاتی پراگنده که در تذکره‌ها آمده، هیچ نشانی به‌جا نمانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «خوشست موسم دی خاصه در بهار شباب ــ گل نشاط اگر بشکفد ز جام شراب.»

منابع: بزم تیموریه، ۵۵۲/۱-۵۵۳؛ الذریعه، ۱۲۹۰/۹؛ شمع انجمن، ۵۳۳؛ طبقات اکبری، ۵۰۰/۲-۵۰۱؛ کاروان هند، ۱۵۴۵/۲-۱۵۴۷؛ مخزن‌الغرائب، ۷۴۷/۵-۷۴۸؛ منتخب‌التواریخ، ۳۸۶/۳-۳۸۸؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۷۸-۳۷۹.

جهان‌تاب

هدایت‌الله بن محمدمحسن قریشی هاشمی ← فرهنگ اورنگ‌شاهی

هدایت‌الله بهاری (he.dā.ya.tol.lāh-e.ba.hā.ri)، سدهٔ دوازدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. مأمور مالیاتی دربار شاه‌عالم بهادرشاه گورکانی (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) بود. هدایت‌الله در ۱۱۲۴ق / ۱۷۱۴م کتابی به نام هدایت‌القوانین / هدایت‌القواعد تدوین کرده و آن را به‌شیوهٔ دستورالعمل / سیاق‌نامه نوشته است. وی در این اثر وظیفهٔ هر یک از مأموران را، از وزیر و حاکمان محلی تا کارمندان عادی، مشخص کرده است.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۸۵/۲؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 234; *Mughals in*

India, 186.

فتح‌نیا طبری

هدایت‌الله منجم شیرازی ← قواعدالهدایت

هدایة‌المخلصین ← حیدر گجراتی

هدایهٔ فارسی ← غلام‌یحیی بهاری

هدایت کشمیری (he.dā.yat-e.kaš.mi.ri)، نواب سعیدالله / سعدالله‌خان، مخاطب به وزارت‌خان، فرزند عنایت‌الله‌خان کشمیری عالمگیری، ــ ۱۱۲۵ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از امیران ارشد دربارهای شاه‌عالم بهادر (۱۱۱۹ــ ۱۱۲۴ق) و جهاندارشاه گورکانی (ــ ۱۱۲۴ق) بود و به فرمان محمد فرخ‌سیر (۱۱۲۴ــ ۱۱۳۱ق) به قتل رسید. به‌نوشتهٔ مؤلف صبح گلشن فرخ‌سیر با وی بد نبود، اما «به‌سعایت بعض مقربان او را قتل نمود.» دربارهٔ زندگانی و موقع هدایت در دستگاه پادشاهان گورکانی جز این آگاهی اندک، آگاهی دیگری به‌دست نیامده است. نمونه‌ای از شعر او است: «جستم و مثل تو نیافته‌ام ــ انتخاب این قدر نمی‌باشد / نازکی ختم شد بر اندامت ــ مور را این کمر نمی‌باشد.»

منابع: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۵۳۹ـ۵۴۰؛ الذریعه، ۱۲۹۳/۹؛ صبح گلشن، ۶۰۶؛ مآثرالامرا، ۷۱۲/۳؛ مخزن‌الغرائب، ۷۸۳/۵.

شریفی

هدلی (had.li)، جورج (George Hadley)، ــ لندن ۱۰ سپتامبر ۱۷۹۸م، سرباز و خاورشناس انگلیسی. در سال‌هایی که هنوز دانشجوی افسری بود به‌سپاه شرکت هند شرقی انگلیس در بنگال پیوست (۱۷۶۳م). در ۵ فوریهٔ ۱۷۶۴م درجهٔ ستوانی و در ۲۷ ژوئیهٔ ۱۷۶۶م درجهٔ سروانی یافت. در ۴ دسامبر ۱۷۷۱م از ارتش کناره گرفت و به انگلستان بازگشت. وی از نخستین انگلیسی‌هایی بود که به زبان میانجی رایج در میان مسلمانان هند، که خود این زبان را زبان مورها (= هندوستانی = اردو) می‌خواند توجه و علاقهٔ ویژه نشان داد و برای این زبان و نیز زبان فارسی، دستور زبان و واژه‌نامه تألیف کرد. از آثارش: ۱ــ دستور زبان و واژه‌نامهٔ زبان مورها (لندن، ۱۷۷۰م) که ظاهراً ناشری آن‌را از روی دست‌نویس هدلی و بی‌اجازهٔ او و با اغلاط فراوان، منتشر کرده است، اما هدلی پس از چاپ بسیار پرغلط این اثر، آن‌را ویراست و تحریر تازه و اصلاح‌شدهٔ کتاب را با عنوانی بسیار مفصل، مباحثی دربارهٔ گویش کاربردی و عامیانهٔ زبان هندوستانی، معروف به‌زبان مورها، همراه با واژه‌نامهٔ انگلیسی و مور... *(Grammatical Remarks on the Practical and Vulgar dialect of the Indostan Language, Commonly Called Moors. With a Vocabulary, English and Moors. The spelling according to the persian Orthography...)* انتشار داد (لندن ۱۷۷۲، ۱۷۷۴م)؛ ۲ــ دستور زبان کوتاه زبان مورها (لندن، ۱۷۷۹م)؛ ۳ــ مباحث مقدماتی دربارهٔ دستور زبان فارسی، همراه با واژه‌نامهٔ انگلیسی و فارسی (باث، ۱۷۷۶م).

منابع:

Dictionary of Indian Biography, 184; Dr.P.Thankappan Nair, «Origin of the Persian, Urdu. and Hindi Printing and Press in Calcutta» *Indo-Iranica,* volume 43, Numbers 3-4, pp.26-27.

برزگر

هرچرنداس (har.ča.ran.dās)، فرزند اودی رای فرزند مکنداری فرزند ساکرمل، ۱۱۲۳ــ پس از ۱۱۹۹ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرانش از چند پشت در میرته سمت چودهری (کدخدایی) و قانونگویی داشتند. هرچرنداس در میرته به دنیا آمد و اندکی پس از یورش نادرشاه به دهلی (۱۱۵۱ق) بدان شهر رفت و پس از گذشت چند سال به خدمت نواب قاسم‌علی‌خان فرزند قاسم‌خان راه یافت. قاسم‌علی‌خان پدر زن و خان‌سامان نجم‌الدوله محمد اسحاق‌خان (ــ۱۱۶۳ق) بود که از امرای بلند پایهٔ دولت گورکانیان به شمار می‌آمد و در دورهٔ محمدشاه (۱۱۳۱ــ ۱۱۶۱ق) و احمد شاه گورکانی (۱۱۶۱ــ۱۱۶۷ق) سمت بخشی داشت. هرچرنداس در ۱۱۶۷ق همراه اربابش قاسم‌علی خان دهلی را ترک گفت و به اوده رفت و در فیض‌آباد نشیمن گزید. از آن پس در آن شهر در خدمت قاسم‌علی‌خان که اندکی پس از آن درگذشت و سپس فرزندان وی بخت‌النسا خانم و شفیق علی‌خان و نیز حسین‌علی‌خان پسر شفیق‌علی‌خان به سر برد. از وی کتابی در تاریخ هند از آغاز تا ۱۲۰۱ق به نام چهار گلزار شجاعی به جا مانده که به نواب اوده شجاع‌الدوله (۱۱۶۷ــ ۱۱۸۹ق) پیشکش شده است و نسخه‌هایی از آن در برخی کتابخانه‌ها مانند موزهٔ

بریتانیایی به شمارهٔ Or.1732 و کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب در لاهور به شمارهٔ 453/peI/18 نگه‌داری می‌شود. با توجه به این‌که سال انجام این کتاب را ۱۱۹۹ق یاد کرده‌اند و نیز شجاع‌الدوله تا ۱۱۸۹ق بر مسند نوابی اوده بوده است باید گفت هرچرنداس تألیف کتاب خود را احتمالاً در دورهٔ شجاع‌الدوله آغاز کرده و آن را در ۱۱۹۹ق به انجام رسانده و سپس مطالبی بدان افزوده و رویدادها را تا ۱۲۰۱ق کشانده است. چهار گلزار شجاعی در پنج چمن است که چهار چمن آن در تاریخ افسانه‌ای هند و چمن پنجم در دو قسم (۱ـ تاریخ راجگان هندو تا فتح هند به دست مسلمانان و ۲ـ شاهان مسلمان هند و به‌ویژه گورکانیان از همایون تا شاه عالم) است.

منابع: ادبیات فارسی درمیان هندوان، ۹۸؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۷/۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۲۶/۱۰؛ ۱۹۱۶/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۴۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۵۱، ۱۳۲۲؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/916; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,224; *Mughals in India* ,175; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/476.

برزگر

هرسکه رای (har.sa.ke.rây)، فرزند جیون داس فرزند رای بسنت رای، ز ۱۲۲۰ق، تاریخ‌نگار و ریاضی‌دان فارسی‌نویس شبه‌قاره. از قوم کهتری بود و در لاهور می‌زیست. سال‌های بسیاری را در خدمت شرکت هند شرقی انگلیس گذراند. نیای او رای بسنت رام در دورهٔ محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق) در خدمت مهاراجه جی سنگه سوائی در آگره به‌سر می‌برد. از آثارش: مجمع الاخبار (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.1624) در تاریخ عمومی از آغاز تا ۱۲۲۰ق در هشت کتاب به نام اخبار (۱ـ آداب و عقاید هندوان باستان و فرمانروایان آنان، ۲ـ تاریخ ایران باستان، ۳ـ تاریخ اسلام، ۴ـ شاهان ایران و یمن و توران، ۵ـ فرمانروایان پس از سلطان ابو سعید، ۶ـ شاهان مسلمان هند از غزنویان تا ۱۲۲۰ق، ۷ـ خاندان‌های حکومتگر محلی هند و ۸ـ گزارشی از اروپا و امریکا برابر آگاهی‌هایی دریافتی از جانتن اسکات)؛ زبدة‌القوانین (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Or.2020) در علم سیاق (حساب و حسابداری) که در ۱۲۱۱ق نوشته شده است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۶۴/۲ـ۶۶۵؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۹۹، ۱۱۵، ۲۲۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۴۳/۳؛ تذکرهٔ مورخین، ۱۶۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۷۲/۱؛ ۱۳۹۶/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۸۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۴۵؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 896-897; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,224; *Mughals in India* ,177; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/147.

برزگر

هرنام سنگه نامی (har.nâm.san.ge.nâ.mi)، فرزند گورداس سنگه، ز ۱۲۲۱ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی که خود را از برهمنان سارست می‌خواند از مردم برهمن‌آباد لاهور بود و از کودکی در خدمت عین‌الدین خان، حاکم بریلی (۱۱۹۵ـ ۱۱۹۹ق) و سپس گورکپور به سر می‌برد. پدرش گورداس سنگه نایب عین‌الدین‌خان بود. هرنام سنگه اندکی پس از مرگ راجه مجلس رام (۱۱۹۶ق) دیوان قمرالدین‌خان با دختر راجه ازدواج کرد. در ملانوه از توابع لکنو می‌زیست. از او کتابی در تاریخ عمومی هند تا ۱۲۲۰ق به نام تاریخ سعادت جاوید به جا مانده که در ۱۲۲۱ق نوشته شده وبه نواب اوده سعادت‌علی‌خان (۱۲۱۳ـ ۱۲۲۹ق) پیشکش شده است و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ Or.۱۸۲۰ در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود. این کتاب که ارزش آن بیشتر برای در برداشتن زندگینامهٔ رجال و امرای سرشناس دولت گورکانی از زمان محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱ـ ۱۱۶۱ق) تا روزگار نویسنده می‌باشد، شامل چهار فصل بدین ترتیب است: ۱ـ نخستین راجگان هند، ۲ـ شاهان دهلی از محمود غزنوی تا دورهٔ شاه عالم در ۱۲۰۳ق، ۳ـ امرا و راجگان دورهٔ نواب اوده آصف‌الدوله (۱۱۸۹ ـ ۱۲۱۲ق)، پیروزی آصف‌الدوله بر روهیله‌ها، مرگ آصف‌الدوله و برکناری پسرخوانده‌اش وزیر علی در ۱۲۱۲ق، فتوحات انگلیسی‌ها، و شرحی دربارهٔ جات‌ها و سیک‌ها، ۴ـ هفت اقلیم.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۸۶۹/۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۶۰۶/۵؛
Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/913; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,225; *Mughals in India* ,177.

برزگر

هروملِ سدارنگانی ← سدارنگانی

هرینگتن (ha.ring.ten)، جان هربرت (John Herbert Harington)، ۱۷۶۴ ـ لندن ۹ آوریل ۱۸۲۸م، دولتمرد، ادیب و نویسندهٔ انگلیسی. در ۱۷۸۰م به خدمت شرکت هند شرقی انگلیس در کلکته پیوست. نخست کارهای فروپایه در بنگال داشت. در ۱۷۹۹م عضو ادارهٔ درآمد شرکت شد. در ۱۸۰۹م قاضی دون‌پایهٔ دادگاه‌های صدر دیوانی و نظامت عدالت گردید. در ۱۸۱۱م به‌سمت قاضی عالی‌رتبهٔ دادگاه ارتقا یافت. عضو عالی‌رتبهٔ ادارهٔ درآمد برای استان‌های غربی هند و عامل فرماندار کل انگلیسی هند در دهلی (۱۸۲۳م)، و عضو شورای عالی و رئیس ادارهٔ بازرگانی شرکت (۱۸۲۲ـ۱۸۲۳م، ۱۸۲۵ـ۱۸۲۷م) بود. همچنین استاد حقوق در کالج فورت‌ویلیام و رئیس شورای کالج بود. در ۱۸۲۸م بازنشسته شد. هرینگتن، همچون بسیاری انگلیسیان ساکن هند با زبان و ادبیات فارسی آشنا بود و کلیات سعدی را با یاری مولوی محمدرشید ویراست و در دو جلد به‌چاپ رسانید (کلکته، ۱۷۹۱، ۱۷۹۵م). کریم‌الدین محمد بن عّلام بن عبدالسلام چکیده‌ای از کشف‌الظنون را به‌خواهش هرینگتن در ۱۲۲۰ـ۱۲۲۱ق/۱۸۰۵ـ۱۸۰۶م به‌فارسی برگردانید که از این ترجمه، دست‌نویسی به‌شمارهٔ ۲۲۳۰ فهرست در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود. هرینگتن خود اثری به‌نام تحلیل مقدماتی قوانین و مقررات... در بنگال دارد که ظاهراً اصل کتاب به‌فارسی، با عنوان ذخیرةالعمل بوده و سرگرد جی.اوزلی آن‌را به انگلیسی برگردانیده است (کلکته، ۱۸۴۰م).

منابع: سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، ۵۵؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/1219; vol.II, part VI, pp.41, 188, 261; Dr. Thankappan Nair, «Origin of the Persian, Urdu and Hindi Printing and Press in Calcutta», Indo-Iranica, volume 43, Numbers 3-4, pp.18, 30.

برزگر

هشت بهشت ← امیر خسرو دهلوی

هشت خلد (hašt.xold)، کتابی فارسی در نامه‌نگاری و عروض و بدیع و قافیه از ابوالحسن حکمت لاهوری، معروف به حافظ پیر محمد طبیب. مؤلف از مردم لاهور بود و در دورهٔ آصف‌الدوله، فرمانروای اوده (۱۱۸۹ ـ ۱۲۱۲ق)، در لکنو می‌زیست و به طبابت روزگار می‌گذراند. هشت خلد که تألیف آن در ۱۱۹۴ق به نام آصف‌الدوله به‌انجام رسیده است در یک مقدمه و هشت خلد و یک خاتمه است. مقدمه در بیان کلمه و کلام و هشت خلد به‌ترتیب در این موضوعات است: ۱ـ در بیان حروف تهجی و ایضاح معنی آن، در بیان رسم‌الخط فارسی، ۲ـ در ایضاح معنی حروف مرکب، اعضای محبوب، ۳ـ در عروض که میزان شعر است و شاعر را دانستن آن لازم، ۴ـ در بیان قوافی و مایتعلق بها، ۵ـ در صنایع و بدایع نثری و شعری، ۶ـ در ماهیت معنی و شروط آن علی طریق‌الایجاز، ۷ـ در اقسام انشا و بیان ارکان ضروریه، احوال شعرا و منتخباتی از آنان و ۸ـ در مکتوبات متفرقه که مؤلف به عزیزان و محبان خود نوشته است. خاتمه در بعضی اشعار منتخبه و مواعظ افلاطونیه است. نسخه‌ای از این اثر در گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور (به‌شمارهٔ ۴۶۶۷/۱۶۱۷) نگه‌داری می‌شود.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۴۹۶/۳ـ۴۹۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۴۷/۵ـ۳۴۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۲۳/۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 235.

برزگر

هفت آسمان (haft.ās.mān)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح احوال و نمونهٔ آثار شاعرانی که از نظامی گنجوی تقلید کرده‌اند نوشتهٔ احمد* علی جهانگیرنگری (۱۲۵۵ـ۱۲۹۰ق). احمد علی تألیف این تذکره راکه در اصل مقدمه‌ای بر آثار نظامی بود و قرار بود همراه با سکندرنامهٔ بحری چاپ کمیتهٔ انجمن آسیایی کلکته به چاپ برسد در ۱۲۸۵ق/۱۸۶۹م آغاز کرد و برآن بودکه از آن کتاب جداگانه‌ای ساخته در هفت جلد به پایان برد، اما به اتمام تنها یک جلد از این اثر توفیق یافت و مرگ وی را در ربود. هفت آسمان موجودکه تنها یک «اوج» و «آسمان اول» را در بر می‌گیرد به احوال و آثار مقلدان بحر عروضی مخزن‌الاسرار (بحر سریع مطوی موقوف) می‌پردازد و زندگینامهٔ هفتاد و هشت شاعرکه از خود نظامی آغاز می‌شود وبه ابوالعاصم عبدالحلیم، سرایندهٔ مثنوی چارهٔ بیمار می‌رسد در آن آمده است. این تذکره در ۱۲۹۰ق/۱۸۷۳م در کلکته چاپ سنگی و در ۱۹۶۵م در ایران

افست شـده است. احـمد عـلی در نـوشتن هـفت‌آسمان از سی‌وچهار منبع بهره برد که از مشهورترین آن‌ها می‌توان از نفحات‌الانس جامی، تذکرة‌الشعرای دولتشاه سمرقندی، هفت اقلیم امین احمد رازی، تذکرهٔ نصرآبادی، آتشکده آذر و آیین اکبری ابوالفضل علامی یاد کرد.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۴۳/۳، ۵۴۴، ۵۶۹، ۵۷۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۰۸/۲-۴۱۰؛ تذکره‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۵۸۵-۵۹۲؛ الذریعه، ۲۲۸/۲۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی درهند و پاکستان، ۱۴۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۵۸/۱؛ ۵۴۹۲/۵؛ محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی و هند در قرن بیستم، ۵۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۰۶/۱؛ هفت آسمان؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 42-43; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/906.

دانشنامه

هفت آشوب مجموعهٔ طغرای مشهدی ← آشوب‌نامه

هفت اقلیم (haft.eq.lim)، تذکره‌ای تاریخی و جغرافیایی به‌فارسی، تألیف امین* احمد رازی (ــ ۱۰۰۲ق). مؤلف تذکرهٔ خود را، که علاوه بر یادکرد شعرا و مشایخ هر اقلیم و منطقه، یادکردِ تاریخ و جغرافیا و وجه تسمیهٔ شهرها را نیز در بر دارد، در مدت شش سال از ۹۹۶ تا ۱۰۰۲ق به‌رشتهٔ تحریر درآورده است. مؤلف در سبب تألیف این کتاب می‌نویسد: «اما بعد، چنین گوید محرر این مقالات و مقرر این کلمات امین احمد رازی اصلح‌الله احواله که این کمینهٔ بی‌بضاعت، همیشهٔ اوقات را در تحقیق احوال ابرار و اخیار مصروف داشته، و از بحار فواید و اشعهٔ انوار عواید ایشان اعتراف و اقتباس می‌نمود، تا آخر بنا به وفور خواهش خود و اشارهٔ بعضی از دوستان، خاطر بدان قرار گرفت که تذکره‌ای جمع سازد از نظم و نثر، تا زمان حال راکاری و ایام مستقبل را یادگاری باشد، و بعد از شش سال که لیلاً و نهاراً بدان مواظبت شد، کتابی به حصول پیوست مملو از اشعار و اخبار و حکایات و آثار، که هر صفحه‌اش گلزاری است روح‌افزا که دماغ اهل خبرت را معطر می‌دارد و هر ورقش چمنی است خرم و زیبا که دیدهٔ ارباب بصیرت را منور سازد.» هفت اقلیم از همان گاهی که تألیف شد کتابی مرجع بوده است، چنان‌که اوحدی در عرفات‌العاشقین می‌گوید: «... زحمت بسیار در جمع تواریخ کشیده، تتبع حالات نموده؛ از جمله کتاب هفت اقلیم او است که همه کس را به تقریب در آن‌جا مذکور می‌سازد، از همه چیز سخن می‌گوید؛ الحق آن نسخه را نیکو نوشته...» رازی از منابع و مآخذ خود در دیباچه یا خاتمهٔ کتاب یاد نکرده، اما، در جریان شرح حال‌ها و یادکردهای شهرها، از برخی کتاب‌ها که در تألیف هفت‌اقلیم از آن‌ها بهره برده، یاد کرده است. تعدد منابع به کار رفته در هفت اقلیم دقت مؤلف در صحت و سقم گفته‌ها را می‌رساند. اقلیم‌های هفت‌گانهٔ هفت اقلیم بدین قرار است: **اقلیم اول**: یادکردِ یمن و بلادالریج و نوبیه و چین. **اقلیم دوم**: یادکرد مکه، مدینه، یمامه، هرمز، دکن (در این بخش مؤلف تاریخ سلاطین دکن را از قدیم تا ۹۹۹ق آورده است)، احمدنگر، دولت‌آباد، گلکنده، احمدآباد، سورت، بنگال، اریسه و کوچ. **اقلیم سوم**: یادکرد عراق، بغداد، کوفه، نجف، بصره، یزد، فارس، سیستان، قندهار، غزنین، لاهور، دهلی (در این بخش مؤلف تاریخ هندوستان را از قدیم تا روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی ــ ۹۶۳ــ۱۰۱۴ق ــ آورده است)، سوریه و مصر. **اقلیم چهارم**: یادکرد خراسان، بلخ، هرات، جام، مشهد، نیشابور، سبزوار، اسفراین، اصفهان، کاشان، قم، ساوه، همدان، ری، تهران، دماوند، استراباد، طبرستان، مازندران، گیلان، قزوین، آذربایجان، تبریز، اردبیل و مراغه. **اقلیم پنجم**: یادکرد شروان، گنجه، خوارزم، ماوراءالنهر، سمرقند، بخارا و فرغانه. **اقلیم ششم**: یادکردِ ترکستان، فِاریاب، یارکند، روسیه، قسطنطنیه و روم. **اقلیم هفتم**: یادکرد بلغار، سقلاب و یأجوج و مأجوج. مؤلف، گه‌گاه، در یادکرد شهرها و کشورهای گوناگون، آگاهی‌هایی مفید و جالب به دست می‌دهد. در یادکردِ احوال شاعران و دانشمندان نیز، گه‌گاه، نمونه‌هایی از نظم یا نثرِ شاعر یا دانشمندی که از او یاد رفته، آمده است. سبک نگارشِ رازی در **هفت اقلیم** مصنوع و پرتکلف است، چنان‌که به نثر مسجع نیز گرایش می‌یابد. یادکردِ شعرا و دانشمندان معروف با تفصیل بیشتر و یادکرد شاعران و دانشمندان ناشناخته با تفصیل کم‌تر آمده است. سال‌ها، در هفت اقلیم به زبان عربی است. هفت اقلیم کتابی بسیار مهم است و به ویژه برای آگاهی از زندگانی شعرا و دانشمندان روزگار جلال‌الدین اکبر از منابع و مآخذ مهم و اصیل به‌شمار می‌رود. هفت اقلیم به زبان‌های فرانسه، آلمانی و انگلیسی نیز ترجمه شده است. انتخابی از آن نیز در دست است که به‌همت فیض‌الله همت انصاری جونپوری انجام گرفته و به وجیه‌الدین علی‌خان بهادر پیشکش شده است. اقتباس‌هایی

چند نیز از آن در دست است که از جمله می‌توان به کتابی با نام حدایق‌الاقالیم، تألیف مرتضی حسین بلگرامی، اشاره کرد. هفت اقلیم به‌چاپ نیز رسیده است؛ یکی از چاپ‌های آن، در بر گیرندهٔ سه اقلیم از اقلیم‌های هفتگانهٔ کتاب، در سه جلد (جلد یکم، کلکته، ۱۹۱۸م، جلد دوم، ۱۹۲۷م و جلد سوم، ۱۹۲۹م) در دست است. چاپ دیگر آن به تصحیح و تعلیق جواد فاضل، در سه جلد (تهران، ۱۳۴۰ش) انجام گرفته است. این چاپ پر از اغلاط مطبعی است و به‌خلافِ ادعای مصحح، تعلیق و حاشیه‌ای نیز در آن به چشم نمی‌خورد. چاپ دیگر آن در هنگام انتشار کتاب تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان (۱۳۴۲ش) به‌همت دکتر اسحاق در دست انتشار بوده است. بهترین و منقح‌ترین چاپ هفت اقلیم را سید محمدرضا طاهری، متخلص به حسرت، تصحیح کرده است. این تصحیح که با تعلیقات و حواشیِ مستند مصحح همراه است در سه مجلد به‌چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۷۸ش).

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۰۰/۵، ۱۵۹۱، ۱۶۹۰؛ تاریخ ادبیات ایران، دائی جواد، ۱۰۲/۲-۱۰۳؛ تاریخ ادبیات ایران، شفق، ۶۱۱؛ تاریخ ادبی ایران، از سعدی تا جامی، ۲۸۸/۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۰۶/۲-۶۰۷؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۱۰/۲-۴۱۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۳۸۲/۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۱۱۶-۱۲۳؛ دائرهٔ معارف اسلامیه، ۴۵۷/۹-۴۵۸؛ الذریعه، ۵۲/۴؛ طرائق‌الحقائق، ۱۵۹/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۸۵/۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۳۷/۱۱-۷۳۸؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۶۸/۳-۱۹۶۹؛ کاروان هند، ۱۱۵/۱-۱۱۶؛ کشف‌الظنون، ۲۰۴۴/۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۶۸۴/۱؛ مجمع‌الفصحا، ۱/مقدمه؛ مقالات قزوینی، ۲۹۶/۲-۲۹۷؛ ۹۳۴/۴-۹۶۳؛ هفت‌اقلیم، چاپ حسرت؛ هفت‌اقلیم، چاپ جواد فاضل؛ پوهنوال عبدالرزاق (زهیری)، «تذکره‌نگاری در ادب دری»، ادب، دورهٔ بیست و یکم، شمارهٔ ۱، سال ۱۳۵۲ش، ص۷۳؛ عمادالدین طبری، «هفت اقلیم»، راهنمای کتاب، سال چهارم، شمارهٔ ۹، آذر ۱۳۴۰ش، صص ۸۵۷-۸۶۱؛

Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/499; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,* 1/335-336; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library,* 410-411; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal,* 469; *Mughals in India,* 71, 187, 357; *Persian Literature,* C.A.Storey, 1/110.

درودیان

هفت انجمن ← اودی راج

هفت جوهر،مثنوی ابجدی ← خمسهٔ ابجدی

هفت دلبر (haft.del.bar)، منظومه‌ای به‌فارسی سرودهٔ خواجه معین‌الدین محمد پسر خواجه محمود دهدار، متخلص به فانی (ـ ۱۰۱۶ق). این منظومه که به فرمان جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) در ۹۸۰ق به پایان رسیده، ۱۲۰۰ بیت دارد و به سبکی ساده و روان سروده شده است. هفت دلبر با این بیت آغاز می‌شود: «حمد گویم خدای عالم را ــ که شرف بخش داد آدم را.» پس از حمد و نعت و یادکرد معراج پیامبر، ابیاتی در ستایش جلال‌الدین اکبر آمده است. داستان هفت دلبر از این قرار است که محبوب دل‌افروز، دختر شاه بنگاله، به سفر رفته است و هفت کنیز او، در هفت شب، هفت داستان خیالی برای او نقل می‌کنند، بدین منظور که او تا بازگشت محبوبش گذر زمان را حس نکند. هفت کنیزی که راوی این قصه‌هایند، دلبر، دلدار، دلفریب، دل‌انگیز، دلجو و دل‌آرام نام دارند. در داستان آخر، راوی، قصهٔ دلباختگی پادشاه هند به دختری دکنی را که تن به ازدواج نمی‌داد باز می‌گوید. وقتی پادشاه با او خلوت می‌کند و از او می‌خواهد چرایی این تن‌زدن را بازگوید، دختر از جفای مردان و وفای زنان که حتا به‌خاطرِ شوی خود تا مرز خودسوزی (ستی‌شدن) نیز پیش می‌روند، می‌گوید: «زن همیشه که با وفا کوشد ــ نی چو شوهر که در جفا کوشد / زن هندو مگر که چون شوهر ــ کند از کشور وجود، سفر / او غم آتش دل‌افروزد ــ زنده خود را به هم درسوزد.» نقشمایهٔ اصلی قصهٔ هفت‌دلبر، بسیار شبیه قصه‌هایی چون هزار و یک شب و طوطی‌نامه است. در این قبیل قصه‌ها، شب موعد قصه‌خوانی و شنیدن قصه است؛ با این غرض که روز برآید و طالع امید بردمد. نسخه‌ای دست‌نویس از هفت دلبر به‌شمارهٔ ۳۹۷ در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱۷۴/۱؛ تفصیلی فهرست مخطوطات فارسیهٔ پنجاب پبلیک لائبریری لاهور،

۵۱۷-۵۱۶/۱؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۶۲-۶۱؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۷۸-۷۷۷/۷؛ *Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 1/303-304; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 2/819.

شریفی

هفت قلزم (haft.qol.zom)، فرهنگی فارسی به فارسی، تألیف ابوالمظفر غازی‌الدین حیدر بن سعادت پادشاه اوده (۱۲۲۹ ـ ۱۲۴۳ق). این فرهنگ در هفت جلد ترتیب یافته است و هر یک از مجلدات آن قلزم نامیده می‌شود. قلزم معانی متعدد دارد، اما، با توجه به مضمون فصل‌بندی‌های کتاب، احتمال می‌رود مراد مؤلف «آن خلیج باریکی باشد که مانند زبان از دریای یمن بیرون آمده است.» ترتیب و تنظیم و دیباچهٔ هفت قلزم به دست شخصی با نام قبول محمد واضح‌رای انجام گرفته است. در دیباچه که به نثری مسجع و بسیار منشیانه نوشته شده است، تنها نامی از قبول محمد رفته و جز این هیچ آگاهی از وی به‌دست داده نشده است. روش کار چنین بوده که غازی‌الدین حیدر مطالب گردآوری شده را به قبول محمد می‌سپرد و او این مطالب را تنظیم و مرتب می‌کرد. تألیف هفت قلزم میان سال‌های ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ق انجام گرفته و بار اول در چاپخانهٔ سلطانی لکنو (۱۲۳۷ق)، بار دوم در چاپخانهٔ نول‌کشور، در سه مجلد (۱۲۹۶ق) و بار سوم در چاپخانهٔ اوداخبار، در هفت جلد (۱۳۰۸ق) به‌چاپ رسیده است. این فرهنگ در بر دارندهٔ ۲۷۷۰۹ لغت و ترکیب و اصطلاح است و بر مبنای حرف اول و آخر کلمه‌ها ترتیب یافته است. حروف دوم و سوم، و در برخی موارد حرف چهارم کلمه‌ها نیز در نظر گرفته شده است. مؤلف کوشیده است تنها حروف و الفاظ و مصطلحات فارسی را گردآوری کند، اما از آوردن کلمه‌های عربی، ترکی و هندی رایج در زبان فارسی نیز خودداری نکرده است و در این مورد، به‌ویژه، به‌تعبیرات مرکب از الفاظِ فارسی و عربی توجه داشته است. کلمه‌ها و ترکیب‌ها در هفت قلزم به‌دقت اعراب‌گذاری شده‌اند. گه‌گاه نیز اشاره‌هایی به اصلِ عربی، سریانی یا یونانی کلمه‌ها شده است. دگرگونی‌ها و غلط‌خوانی‌های بسیار در این فرهنگ به‌چشم می‌خورد؛ ازجمله، واژهٔ ثغ به جای بغ، سفندیار به جای سفیدار و مانند آن‌ها. مؤلف از آوردن شواهد شعری پرهیخته است. برخی اعلام تاریخی، جغرافیایی، افسانه‌ای و نیز بسیاری لغات دساتیری و هزوارش‌ها نیز به این کتاب راه یافته است. مؤلف در مقدمه و خاتمهٔ کتاب به منابع و مآخذِ کار خود اشاره نمی‌کند، اما، در ضمن تعریف و معنی واژه‌ها، از فرهنگ‌هایی مانند مؤیدالفضلا، قنیه، کشف‌اللغات، جهانگیری و برهان قاطع یاد می‌کند. روش کار و نوع رویکرد به واژگان و اصطلاحات در هفت قلزم بسیار شبیه برهان قاطع است و نشان می‌دهد که مؤلف در تألیف خود بسیار از آن بهره برده است. ترتیب و تنظیم قلزم‌ها بدین قرار است: **قلزم یکم** (جلد یکم)، که دربردارندهٔ چهار بحر، یک نهر است و نهر آن به نود و دو چشمه و یازده جوی تقسیم می‌شود. این قلزم پنج‌هزار و هشت‌صد واژه (از حرفِ الف تا ث) را در بر می‌گیرد. **قلزم دوم** (جلد دوم)، که دربردارندهٔ پنج بحر، یک نهر و هفت چشمه است و در آن چهارهزار و صد و هفت واژه (از واژهٔ جا، تا واژهٔ ذاقی) گنجانیده شده است. **قلزم سوم** (جلد سوم)، که دربردارندهٔ چهار بحر، یک نهر، نود و یک چشمه و یازده جوی است و در آن چهارهزار و صد و چهل و هفت واژه (از واژهٔ راستا، تا واژهٔ شیقوموری) گنجانیده شده است. **قلزم چهارم** (جلد چهارم)، که دربردارندهٔ شش بحر، سه نهر، صد و سی و هشت چشمه و یازده جوی است و در آن سه‌هزار و نه‌صد واژه (از ترکیبِ صاحب امضا، تا واژهٔ کی) گردآوری شده است. **قلزم پنجم** (جلد پنجم)، که دربردارندهٔ سه بحر و شصت و شش چشمه است و در آن دوهزار و پانصد و پنج واژه (از واژهٔ گاگا، تا واژهٔ میلی) گنجانیده شده است. **قلزم ششم** (جلد ششم)، که دربردارندهٔ چهار بحر و هشتاد و یک چشمه است و در آن دوهزار و دویست و سی و سه واژه (از واژهٔ نا، تا نام یحیی برمکی) گردآوری شده است. **قلزم هفتم** (جلد هفتم)، که آخرین مجلدِ هفت قلزم است در شش بحر، هفت ساحل، بیست و هشت معبر، دویست و هفتاد و شش زورق، سیزده پایاب، هفت آبگیر، یازده رود، سه جهاز، سی موجه و بیست و چهار سفینه تنظیم شده است و در آن آگاهی‌هایی سودمند دربارهٔ حروف فارسی، علم صرف، اقسام شعر، بدیع، عروض و قافیه به‌دست داده شده است. نسخهٔ هفت جلدیِ هفت قلزم در هزار و صد و هفتاد صفحه به چاپ رسیده است (لکنو، ۱۳۰۸ق).

منابع: برهان قاطع، مقدمه، هفتاد و هفت؛ فرهنگ ادبیات فارسی دری، ۳۸۰؛ فرهنگ فارسی، مقدمه، چهل و دو؛ فرهنگ نظام،

دیباچهٔ جلد پنجم، ۴۶؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۱۷ـ۲۲۰؛ فرهنگ‌های فارسی، ۱۷۴ـ۱۷۶؛ لغت‌نامه، مقدمه، ۱۸۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۶۰۵؛ ابراهیم صفایی، «فرهنگ ایران در هند»، ارمغان. سال بیست و نهم، شمارهٔ ۴ـ۵، تیر و مرداد ۱۳۳۹ش، ص۱۵۱.

شریفی

هلاکی همدانی (ha.lā.ki-ye.ha.ma.dā.ni)، نیمهٔ دوم سدهٔ دهم و نیمهٔ یکم سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از مردم همدان بود. پیشهٔ پدرش خیاطی بود، اما او به کار پدر تن در نمی‌داد. به سخن بیشتر تذکره‌نویسان، هلاکی در قندهار به ملازمان شاهزاده سلطان‌حسین میرزا (ـ ۹۸۴ق)، فرزند بهرام میرزای صفوی پیوست و «چندان مایه و ذله از مایدهٔ انعام و خوان احسانش برگرفت که مابقی عمر را به خوشوقتی گذرانید.» برخی نیز گفته‌اند که هلاکی نخست از ملازمان بهرام میرزای صفوی بوده است. او چنان که اسکندربیگ ترکمان در عالم‌آرای عباسی می‌نویسد: «قصیده‌ای در تهنیت اسماعیل میرزا (۹۸۴ـ۹۸۵ق) گفته بود و در همان چند روز به مقر سلطنت رسیده گذرانید، دوازده هزار تومان جایزه یافت. بدین هوس شعرا قصاید غرا در رشتهٔ بلاغت کشیدند و التفاتی نیافتند.» صبا در روز روشن می‌گوید که او در «دور اکبر پادشاه [۹۶۳ـ ۱۰۱۴ق] وارد هندوستان گردید و همین‌جا شربت ناگوار هلاک چشید.» اما در دیگر تذکره‌ها از سفر وی به هند سخنی به‌میان نیامده است. به سخن برخی تذکره‌نویسان، هلاکی نوشت و خواند هم نمی‌دانست. اسکندربیگ ترکمان در این باره می‌گوید مولانا هلاکی همدانی «مرد درویش‌نهادی بود، سوادی نداشت و مطلقاً چیزی نخوانده بود و شعری که می‌گفت در کوچه و بازار به هر کس که می‌رسید التماس می‌کرد که به جهت او مسوده می‌کردند و مدت‌ها این شیوه از مردم مخفی بود.» اما او شعرهایی شیوا می‌سرود و از سخنوران بنام روزگارش بود، چنان که گفته‌اند «اگر او را مربی بودی، گوی تفوق از بسیاری درربودی.» رازی در هفت‌اقلیم می‌نویسد: «دیوان اشعارش که در غایت همواری است، امروز متداول است.» گویند او کتابی با نام شوق و ذوق منظوم ساخت که جز این یک بیت که در بیان سردی هوا و زیادی برف است، هیچ‌یک از ابیات آن شهرت نیافت: «در لحاف فلک افتاده شکاف ــ پنبه می‌ریزد از این کهنه لحاف.» از سروده‌های هلاکی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است.

منابع: آتشکده، چاپ میرهاشم محدث، ۹۸ـ۹۹؛ بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۵۵/۱ـ۳۵۸؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۱۸۷/۱؛ تحفهٔ سامی، ۲۲۹ـ۲۳۱؛ تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۱۵؛ الذریعه، ۱۲۹۴/۹؛ روز روشن، ۹۲۶؛ شمع انجمن، ۵۳۰؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۴۳، شمارهٔ ۳۳؛ مجمع‌الخواص، ۱۷۲ـ۱۷۳؛ مخزن‌الغرائب، ۷۶۰/۵ـ۷۶۳؛ مکتب وقوع در شعر فارسی، ۶۹۲ـ۷۰۴؛ منتخب‌اللطایف، ۴۳۶؛ نتایج‌الافکار، ۷۸۵ـ۷۸۶؛ نشتر عشق، ۱۷۸۸/۵ـ۱۷۸۹؛ هفت اقلیم، ۱۱۴۴/۲ـ۱۱۴۵.

جهان‌تاب

هلال (he.lāl)، فصلنامهٔ فرهنگی و ادبی فارسی که نخستین شمارهٔ آن در مهر ۱۳۳۱ش / ذیحجه ــ ذیقعدهٔ ۱۳۷۱ق، «از طرف ادارهٔ مطبوعات پاکستان» در چاپخانهٔ فیروزسنز کراچی، منتشر شد. از اردیبهشت ۱۳۴۵ش به‌صورت «مهنامه» در آمد و قطع آن از رقعی به وزیری تغییر یافت. در مدت ۲۰سال انتشار، مقاله‌های ادبی، فرهنگی، علمی، تاریخی، داستان، شعر و... از نویسندگان، محققان و شاعران دو کشور ایران و پاکستان و مقاله‌هایی از رجال سیاسی و دولتی دو کشور در آن چاپ شده است. مقاله‌هایی نیز از زنانِ نویسنده دربارهٔ اوضاع و مسائل فرهنگی زنان، معرفی لباس‌های امروزی و... منتشر شده است. کسانی که دست‌اندرکار این مجله بودند عبارتند از علی‌محمد شاپوریان ــ رئیس بخش فارسی رادیو پاکستان ــ با سِمت مدیرمسئولِ شمارهٔ یکم از سال یکم، سردبیر شمارهٔ ۲ از سال یکم، مدیرِ شماره ۴ (بهمن ۱۳۳۳ش) و شمارهٔ ۱ و ۲ (اردیبهشت و مرداد ۱۳۳۴ش)، خواجه عبدالحمید عرفانی، وابستهٔ فرهنگی پاکستان در ایران، با سمت مدیریت شماره‌های ۳، ۴ و ۵ از سال یکم، منظورالحق ــ مدیر شماره‌های ۳، ۵، ۶ و ۷ از سال اول و شمارهٔ ۲ و ۳ از سال دوم (اردیبهشت ۱۳۳۲ تا آبان ۱۳۳۳ش)، محمدحسین مشایخ فریدنی، رایزن فرهنگی دولت ایران در کراچی ــ مدیر شمارهٔ دوم از سال اول ــ، سید مرتضی موسوی ــ مدیرِ شماره‌های مسلسلِ ۱۱۱ تا ۱۲۶ (اردیبهشت ۱۳۵۰ تا مرداد ۱۳۵۱ش)، زهرا شهریار نقوی، معاونِ شمارهٔ مسلسل ۵۱ (مرداد ۱۳۴۴)، مدیرمعاونِ شماره‌های مسلسل ۵۲ تا ۱۰۴ (آبان ۱۳۴۴ تا شهریور ۱۳۴۹ش)، الله‌بخش راجپوت ــ معاون مدیر ادارهٔ مطبوعات پاکستان ــ مشاور افتخاریِ شماره‌های مسلسل ۸۲ تا ۱۰۴ (مرداد ۱۳۴۷ تا شهریور ۱۳۴۹ش)، بنت‌زهرا نقوی، مدیرمعاونِ شماره‌های مسلسل

۱۰۵ تا ۱۲۶ (مهر ۱۳۴۹ تا مرداد ۱۳۵۱ش)، سیدمحمد عابد شـیر، مـدیرِ شـمارههای مسـلسل ۲۳ تـا ۱۱۱ (اردیـبهشت ۱۳۵۰ش). کسانی که نام‌شان یاد شده، مستمراً مقاله‌هایی در مجله چاپ کرده‌اند و گمان می‌رود منظور از «هیأت تحریریه»ای که در بعضی شماره‌ها از آن یاد شده همین کسان باشند. بهای تک‌شمارهٔ هلال در ایران ۱۰ ریال، در پاکستان تا شمارهٔ مسلسل ۵۹ (شهریور ۱۳۴۵ش) ۸ آنه، و پس از آن ۵۰ پیسه بود. اشتراک سالانه در ایران ۴۰ ریال، و از شهریور ۱۳۴۵ش، ۱۱۰ ریال، در پاکستان ۲ روپیه، و از شهریور ۱۳۴۵، ۵ روپیه و ۵۰ پیسه بود. شماره‌های ممتازی از هلال منتشر شده است کـه بـهای آن‌هـا بـیش از بـهای شـماره‌های عـادی است. شـمارهٔ نـخست، بـا سپاسگزاری از علی‌اکبر دهخدا، دکتر لطف‌علی صورتگر و رهی معیری «شاعر جوان»، به‌خاطر پیام‌های تبریک‌شان به مناسبت تأسیس مجله، آغاز شـده است. در شـمارهٔ دوم، از نـزدیکی و شباهت «سنن و آداب و نحوهٔ زندگی، ادبیات و خـط و زبـانِ» ایران و پاکستان و چگونگی رواج زبان فارسی در پاکستان سخن رفته و هدف از انتشار هلال، «زنده کردن آثار فرهنگی اسلامی»، «آشنا کردن فارسی‌زبانان با افکار مردم پاکستان»، «شـناساندن پاکستان و پاکستانی به برادران ایرانی» و «حفظ و ترویج آثـار ادبیات فارسی در پاکستان و نشر افکار دانشمندان فارسی‌زبان از هر کشور و ناحیت که باشند» بیان شده است. در شمارهٔ پنجم از سال اول، با اشاره به موقعیت هـلال در پـاکسـتان و ایـران، از دانشـمندان هـر دو کشـور خـواسـته‌شده مـقاله‌هایی دربـارهٔ موضوعات فرهنگی مشترک بین ایران و پاکستان به مجلهٔ هلال ارسال کنند. سیلِ اشعارِ شاعران گمنام و نام‌دار به مجله، مـدیر (خواجه‌عبدالمجید عرفانی) را به‌شکوه واداشته کـه «در وضـع کنونی برای رشد و نمو و آشنایی و ترویج زبان فارسی، ما به نثر بیشتر از شعر احتیاج داریـم و نـویسندگان ایـران بـاید بـه ایـن موضوع بیشتر توجه کنند.» از دیگر بخش‌های مجله، می‌توان به این موارد اشاره کرد: به مناسبت روزهای مخصوص، شماره‌های مخصوصی چاپ شـده است، مـانند شـمارهٔ مـخصوصِ «روز جمهوری»، «جنبش آزادی»، «روز پاکستان»، «روز انقلاب» و...، آگهی‌های گوناگونی از تبلیغ کتاب و خوراک کودکان، عکس‌های رنگی و سیاه و سفید از مناظر طبیعی پاکستان، تشریفات سران دو کشور، خاندان پهلوی... اشعاری با خط نستعلیقِ بد، مینیاتور و... به چشم مـی‌خورد. بـیشتر مـقاله‌های نـویسندگان و شـعر شاعران، همراه با عکسی از نویسنده و شاعر چاپ شده است.

داستان دنباله‌داری در آخرین صفحهٔ مجله، به‌نام «شاهزاده‌خانم موطلایی»، از شماره‌های مسلسل ۶۲ تا ۶۸ (آذر ۱۳۴۵ تا خرداد ۱۳۴۶)، نوشتهٔ ا.ب.راجپوت و نقاشی کارتونیِ اروهان بویوک دوگان به‌چاپ رسیده است. هلال تـا مـرداد ۱۳۵۱ش / ژوئـیهٔ ۱۹۷۲م، ۱۲۶ شماره منتشر شده است. گـلچینی از مـقاله‌های هـلال بـه‌صورت کـتابی بـه‌نام پـاکستان، در هـمان چـاپخانهٔ فیروزسنز ــ کراچی، چاپ شده است. شماره‌هایی از هـلال در کتابخانهٔ ملی ایـران و بـیشتر کـتابخانه‌های ادبـی ایـران یـافت می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۲۹/۳؛ فهرست مجله‌های موجود در کتابخانه ملی ایران، ۲۷۲-۲۷۳؛ مجموعهٔ مقالات فارسی، ۱/سی‌وهفت؛ مختصری پیرامون رواج فارسی در پاکستان، ۱۷؛ هلال، مجموعهٔ کامل؛ حیدر شهریار نقوی، «مجلات فارسی در پاکستان»، هلال، جلد ۱۶، تیر ۱۳۴۷ش، شمارهٔ ۳، ص ۲۶.

مرتضوی

هلالی (he.lā.li)، غلام‌مقصود فرزند عبدالجبار مـنشی، پـهولباری سـراج‌گـنج ۱۹۰۰م ــ هـمان‌جا ۱۹۶۱م، نـویسنده و شـاعر فارسی‌گوی پاکستانی. در خانواده‌ای محتشم از مردم سراج‌گنج به دنیا آمد. پدربزرگ وی با نام ذکی‌الدیـن مـنشی از خـانوادهٔ منشی و پیشه‌اش آموزگاری بود. مادر هلالی با نام خوش‌محل نیز از خانوادهٔ معروف شیوخ سراج‌گنج بود. هلالی دورهٔ دبستان را در روستایی نزدیک زادگاهش به‌پایان برد. او درس‌هایش را در مدرسهٔ انگلیسی اسلامیه پی‌گرفت و در ۱۹۱۸م دورهٔ دبیرستان را در مدرسهٔ ویکتوریای سراج‌گنج به‌پایان برد. سپس مدت دو سال در دانشکدهٔ ادوارد در پابنا درس خواند و پس از آن نیز در ۱۹۲۲م از دانشکدهٔ راجشاهی دانشنامهٔ لیسانس گرفت. هلالی در ۱۹۲۴م در رشتهٔ زبان و ادبیات فـارسی از دانشگـاه کـلکته دانشنامهٔ فوق‌لیسانس گرفت. او در سال‌های ۱۹۲۷ و ۱۹۳۲م نیز به‌ترتیب در رشـته‌های حـقوق و زبـان و ادبـیات عـربی از دانشگـاه کـلکته دانشـنامهٔ لیسـانس گـرفت. پس از گـذشت چندین‌سال در ۱۹۴۹م موفق بـه دریـافت دانشـنامهٔ دکـتری از همین دانشگاه در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی شد. نـام رسـالهٔ دکتری وی ایران و اسلام و تأثیر متقابل آن‌هـا بـر یـکدیگر بـوده است. او در این رساله تأثیر متقابل ایران و اسلام را با یکدیگر از نگاه انتقادی در زمینهٔ تاریخ، مذهب و فرهنگ بررسیده است. هـلالی هـمزمان بـا تـحصیلات دانشگـاهی، در دانشکـده‌های

گوناگون، تدریس نیز می‌کرد. او در ۱۹۲۶م در دانشکدهٔ کراتیای تنگائل به‌تدریس سرگرم شد. در ۱۹۲۸ــ۱۹۳۰م در دادگاه بخش پبنا به کار وکالت پرداخت، اما چون این کار با سرشت وی سازگار نبود، از این‌رو، بار دیگر تدریس در دانشکدهٔ کراتیا را پی گرفت. هلالی از ۱۹۴۳م در دانشکده‌های کرشناگر، پرسیدنسی، چاتگام و دانشکدهٔ دولتی راجشاهی به‌تدریس زبان و ادبیات فارسی و عربی پرداخت و سرانجام پس از سال‌ها تدریس در ۱۹۵۶م بازنشسته شد. هلالی در سال‌های اقامت خود در راجشاهی، یک‌چند ناظم موزهٔ باستان‌شناسی بود. او پس از بازنشستگی نیز مدتی با آکادمی زبان بنگلا و پس از آن نیز با دانشکدهٔ سراج‌گنج در زمینه‌های تحقیقاتی همکاری می‌کرد. گرچه به‌زبان انگلیسی درس می‌گفت، اما سخت شیفتهٔ زبان و ادب فارسی و عربی بود. افزون بر این زبان‌ها، با کوششی پیگیر به‌یادگیری زبان‌های پهلوی، اوستایی، فرانسه، اتالوی، آلمانی، اردو، هندی و سنسکریت نیز همت گمارد. هلالی یکی از زبان‌شناسان بنام بنگلا به‌شمار می‌رفت. از نوشته‌های وی چندین کتاب به‌زبان انگلیسی و بنگلا (زبان مادری او) به‌جا مانده که برخی از آن‌ها تاکنون به‌چاپ نرسیده است. آثار منتشرشدهٔ هلالی به‌زبان انگلیسی بدین شرح است: ۱ــ راهنمای دستور زبان فارسی که کتابی در دستور زبان فارسی برای یادگیری دانش‌آموزان دورهٔ دبیرستان است (داکا، ۱۹۳۴م)؛ ۲ــ اشعار ترن که گلچینی از سروده‌های رام‌ترن مکهرجی است (۱۷۹۳ــ۱۸۶۰م). هلالی در این مجموعه، شعرهای ترن را به‌انگلیسی برگردانیده و دیباچه‌ای نیز در شرح زندگانی وی نوشته است. در این دفتر نمونه‌هایی از نثر فارسی شاعر نیز آمده است (۱۹۳۸م)؛ ۳ــ واژه‌های فارسی و عربی در زبان بنگلا. هلالی در این کتاب چند هزار واژهٔ فارسی را که در زبان بنگلا به‌کار می‌رود گردآوری کرده و از دیدگاه زبان‌شناسی آن‌ها را توضیح داده است. با خواندن این کتاب می‌توان به دامنهٔ نفوذ زبان‌های فارسی و عربی در زبان بنگلا پی برد. این کتاب در ۱۹۶۷م به‌کوشش انعام‌الحق مدیرکل ادارهٔ مرکزی برای پیشرفت زبان بنگلا، چاپ و منتشر شده است. آثار منتشرناشدهٔ هلالی، دربارهٔ زبان و ادب فارسی بدین شرح است: ۱ــ رباعیات خیام که در آن هشتاد و یک رباعی از حکیم عمرخیام را به بنگالی برگردانیده است. ۲ــ برگردان سروده‌هایی از اقبال لاهوری با نام ضرب کلیم به‌زبان بنگلا. ۳ــ منظومات فارسی. در این اثر که در ۱۹۳۸م تدوین گردیده، دو قطعه از سروده‌های فارسی هلالی، یعنی یک مثنوی با نام جام جم در بحر مثنوی مولوی و دیگر قطعه‌ای با نام «زوال مسلمانان بنگال» آمده است. او در این شعرها هلالی تخلص کرده است؛ ۴ــ زبان‌شناسی ایران که فرهنگ فارسی به‌ترتیب حروف الفبا و به‌زبان انگلیسی است. در این فرهنگ در برابر هر واژهٔ فارسی، واژه‌های مترادف آن به‌زبان‌های انگلیسی، پهلوی، اوستایی، سنسکریت، اتالوی، فارسی باستان، فرانسوی، آلمانی و اسپانیایی آمده است.

منبع: خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ۳۷۳ـ۳۷۸.

همـا (ho.mā)، ملاعطاالله فرزند ملامحمد بولاقی کلوکه، ــ ۱۱۹۴ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. تحصیلات مقدماتی را نزد مولانا سعدالدین صادق و شیخ رحمت‌الله فراگرفت. وی از مردم کشمیر بود، شعر فارسی را نیکو می‌گفت و استاد میرزا محمدجان‌بیگ سامی بود. شاعری پرگو بود، ولی مجموعهٔ کلامش در دسترس نیست. نمونه‌هایی از اشعار عارفانهٔ او در تذکرهٔ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ آمده است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۵۷۸/۳؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۶۹۱/۳؛ ریاض‌العارفین، ۳۴۴/۲؛ صبح گلشن، ۶۰۷؛ عقد ثریا، ۶۲؛ کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، ۱۴۳ـ۱۴۵.

امیرهدائی

همام گیلانی (ho.mām-e.gi.lā.ni)، نجیب‌الدین همایون فرزند حکیم ملا عبدرزاق، ــ لاهور ۱۰۰۴ق، پزشک، شاعر و دولتمرد ایرانی. پدرش مولانا عبدالرزاق صدر (ــ۹۸۰ق) وزیرخان احمد خان گیلانی شاهک گیلان (۹۴۴ــ۱۰۰۰ق) بود. همایون با دو برادر دیگرش ابوالفتح مسیح‌الدین (ــ۹۹۷ق) و نورالدین محمد قراری (ــ ح۹۹۲ق) در دستگاه پدرش خدمت می‌کرد. در ۹۷۴ق که تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ــ۹۸۴ق) بساط پادشاهی گیلان را برچید و خان احمدخان و وزیرش را در بند کشید، پسران سه‌گانهٔ عبدالرزاق صدر از گیلان به عراق عجم و خراسان کوچیدند و پس از چندی که در مشهد درخدمت ابراهیم میرزای صفوی (ــ۹۸۴ق) به سر بردند راهی هند شدند و در ۹۸۳ق به دربار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) پیوستند. نجیب‌الدین که به احترام نصیرالدین همایون پدر جلال‌الدین اکبر نام خود را نخست به همایون‌قلی و پس از چندی به همام بگردانید در دربار مغولی هند به منصب شش‌صدی و ریاست تشریفات رسید و از ندمان و مشاوران

نزدیک جلال‌الدین اکبر گردید. در ۹۹۴ق همراه صدر جهان مفتی به سفارت از جلال‌الدین اکبر به دربار عبدالله‌خان شیبانی (ـ۱۰۰۶ق) در بخارا رفت. همام پزشکی خطشناس و ادب‌دوست بود و در تاریخ‌نگاری نیز دست داشت و تألیف بخشی از تاریخ الفی* به دست او انجام گرفت. از وی رساله‌ای در پزشکی باقی مانده که نسخه‌ای از آن در مجموعه‌ای به نام تحفة‌العاشقین (به شمارهٔ ۵۸) در کتابخانهٔ دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود. از همام نامه‌هایی نیز به یادگار مانده است. چون همام درگذشت پیکرش را به حسن ابدال بردند و درکنار آرامگاه برادرش ابوالفتح مسیح‌الدین به خاک سپردند. دو پسرش حاذق و خوشحال نیز پزشک و ادیب بودند.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۲/۵۹۹-۶۰۲؛ اکبرنامه، ۳/۴۹۶-۵۶۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۴۶۶، ۸۲۵؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هندو پاکستان، ۱۴۲؛ تذکرهٔ همایون و اکبر، ۳۷۶؛ جهانگیرنامه، ۵۸-۵۹؛ خلاصة‌التواریخ، ۱/۴۷۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۱/۴۸۹-۴۹۰؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۷۱؛ کاروان هند، ۲/۱۱۲۲؛ گیلان‌نامه، ۲۹۳-۲۹۸؛ ۳/۳۲۳؛ مآثر الامرا، ۱/۵۶۳-۵۶۵؛ منتخب‌التواریخ، ۱۶۸؛ نزهة‌الخواطر، ۵/۴۴۶-۴۴۷؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*,239; *Mughals in India* ,189.

دانشنامه

همای کشمیری ← میمنت کشمیری

همایون‌خان تغلقی ← علاءالدین سکندرشاه تغلقی

همایون‌شاه بهمنی (ho.mā.yun.šāh-e.bah.ma.ni)، علاءالدین همایون، معروف به همایون‌شاه ظالم، فرزند احمدشاه دوم، ـ ۲۸ذوالقعدهٔ ۸۶۵ق / ۴ سپتامبر ۱۴۶۱م، پادشاه دکن (جنوب هند) از خاندان بهمنی (۸۶۲ـ ۸۶۵ق). پسر بزرگ احمدشاه دوم بهمنی بود. در دورهٔ شاهزادگی به خونریزی و بیدادگری آوازه داشت و از این‌رو گزینش وی به ولایت‌عهدی، در اواخر زندگی احمدشاه، ناخرسندی و ترس و بیم گستردهٔ مردم و امرا را برانگیخت و از آن میان نظام‌الملک دولت‌آبادی (راجارستم؟) که در آن اوان مقام وکالت سلطنت یا صدراعظمی داشت از پایتخت، بیدر، گریخت و به دولت‌آباد (یا چاکنه وجنیر) نزد پسر خود، که پس از مرگ قاسم‌بیگ صف‌شکن، خطاب ملک‌التجاری (و حکومت آن دیار) یافته بود، رفت و از آن‌جا پدر و پسر به خاک گجرات گریختند. پس از مرگ احمدشاه دوم (۱۸ جمادی‌الاولی ۸۶۲ق)، بیشتر امرا، مانند سیف‌خان و ملوخان، به همدستی شاه حبیب‌الله (پسر بزرگ شاه‌خلیل‌الله پسر شاه‌نعمت‌الله ولی)، حسن‌خان، پسر کوچک احمدشاه، را به شاهی برداشتند و «عوام و شهری و رعیت و لشکری به سرای همایون‌شاه درآمده، دست به غارت و تاراج گشادند.» (برهان مآثر، ۸۸) اما همایون‌شاه، با پشتیبانی شاه‌محب‌الله (پسر کوچک شاه‌خلیل‌الله و سجاده‌نشین او) و شمار بزرگی از سپاهیان بویژه فیلبانان بر حسن‌خان چیره شد و وی را بگرفت و بند بر نهاد و شاه حبیب‌الله و بسیاری دیگر از همدستان حسن‌خان را به زندان انداخت. سیف‌خان را به پای پیل افکند و بکشت. بسیاری از امرا نیز موفق به فرار شدند و از جمله ملوخان به رایچور بگریخت. به روایتی، نظام‌الملک دولت‌آبادی و پسرش نیز در این هنگام از بیدر گریختند. همایون‌شاه در بیست و دوم جمادی‌الثانی ۸۶۲ق بر تخت شاهی بهمنیان در بیدر / محمدآباد نشست. خواجه محمودگاوان گیلانی را خطاب ملک‌التجار و مقام وکالت شاهی (صدراعظمی) و حکومت بیجاپور داد. در اوایل حکومتش، سکندرخان بخاری (نوهٔ دختری احمدشاه یکم)، سپه‌سالار تلنگ / تلنگانه، بشورید و نزد پدرش جلال‌خان، حاکم نلگنده، رفت و پدر و پسر به بسیج سپاه برای جنگ پرداختند. همایون بر سر آنان لشکر برد و با دلاوری دو سردار بزرگ خود خواجه محمودگاوان و خواجه‌جهان ملک‌شاه ترک، سکندرخان را بشکست و به قتل آورد. جلال‌خان نیز که در دژ نلگنده پناه گرفته بود چاره‌ای جز امان‌خواهی و تسلیم ندید و با خزاینی که طی چهل و پنج سال اندوخته بود به دیدار همایون شتافت و همایون وی را در این هنگام نکشت و به زندان انداخت. همایون‌شاه سپس در پی سرکوبی سرکردگان هندوی تلنگ که در شورش سکندرخان با وی همدل و همراه بودند، برآمد و از این‌رو به ورنگل رفت و از آن‌جا خواجهٔ جهان ترک و نظام‌الملک غوری را بر سر لنگه (Linga)، فرمانروای ولامه (Velana)ها، فرستاد و آن‌ها لنگه را در دژ استوارش دیورکنده (Dewarkonda) به محاصره درآوردند. لنگه از کپلشواره (Kapileshwar)، راجهٔ اوریسه و دیگر راجگان تلنگ یاری خواست و راجهٔ اوریسه سپاهی نیرومند به‌یاری او فرستاد. در نبردی که در پای حصار اوریسه میان دو طرف درگرفت سپاه

بهمنی به کلی درهم شکسته شد و خواجهٔ جهان ترک و نظام‌الملک غوری به سختی جان به در بردند و نزد همایون رفتند. همایون، برافروخته و خشمناک از این شکست، نظام‌الملک غوری را بکشت (یا به‌روایتی قصد جان او کرد و وی با نزدیکان و بستگان خود بگریخت و نزد محمود شاه خلجی، فرمانروای مالوه، رفت) و خواجهٔ جهان ترک را بند برنهاد. در پی شکست بهمنیان در دیورکنده، ورنگل به دست سپاهیان اوریسه افتاد (۲۲ فوریهٔ ۱۴۶۰م) و لنگه نیز رائچل / راجاچل (Rajachal) را بگشود و آن‌جا را تختگاه خود کرد. زمانی که همایون‌شاه در تلنگ مشغول جنگ و از پایتخت، بیدر، دور بود، شاهزاده حسن‌خان و شاه‌حبیب‌الله از زندان گریختند و به قصبهٔ «دبیر»، جاگیرِ شاه‌حبیب‌الله، رو نهادند. همایون‌شاه، پس از آگاهی از فرار حسن‌خان و حبیب‌الله، به‌شتاب به بیدر بازگشت (جمادی‌الاولی ۸۶۴ق / مارس ۱۴۶۰م) و پس از کشتن کوتوال و سه‌هزار پیادهٔ نگهبان شهر، به جرم سهل‌انگاری، سپاهی نیرومند به ِتعقیب فراریان فرستاد. حسن‌خان که اینک خود را شاه خوانده و شاه‌حبیب‌الله را به وزارت خود برداشته بود، در نخستین مصاف بر سپاه شاهی پیروز گردید، ولی سپس از سپاه نیرومندتری که همایون گسیل داشت شکست خورد و با شاه‌حبیب‌الله به‌سوی بیجانگر گریخت. حسن‌خان و شاه‌حبیب‌الله چون به نزدیکی بیجاپور رسیدند سراج‌خان جنیدی (معظم‌خان بعدی)، نایب‌الحکومهٔ محمودگاوان در بیجاپور، به‌خدعه به پیشبازشان رفت و آن‌ها را به درون دژ دعوت کرد و پس از ورودشان به دژ، آن‌ها را به محاصره درآورد و در پی دستگیریشان برآمد. شاه‌حبیب‌الله آن‌قدر جنگید تا کشته شد، ولی حسن‌خان و دیگر همراهانش دستگیر و به بیدر فرستاده شدند (شعبان ۸۶۴ق / ژوئن ۱۴۶۰م) و به فرمان همایون با سخت‌ترین و دردناک‌ترین شکنجه و عذاب به‌قتل رسیدند. پس از آن، همایون بیش از پیش دست به خونریزی و بیدادگری گشود و چندان در این راه پیش رفت که «امرا و اعیان سپاه چون به سلام سلطان آمدندی زن و فرزند را وداع کرده وصیت ضروری به‌جا آوردندی. اکثر امرا و ارکان دولت و تمام شاهزاده‌ها و وارثان سلطنت را به تیغ سیاست بگذرانید» (برهان مآثر، ۹۵). گویند در این دوره شماری از هندوان نومسلمان را، که سنجرخان در جنگ به اسارت گرفته بود، برکشید و مقام امارت داد و از جملهٔ اینان، ملک حسن بحری بود که پسان‌تر خاندان نظام شاهی احمدنگر را بنیاد نهاد.

همایون سرانجام بر اثر بیماری درگذشت یا، به روایتی، به‌دست‌کنیزی حبشی کشته شد و پسر بزرگ و هشت‌سالهٔ وی نظام‌الدین (/نظام‌شاه) احمدشاه سوم بر تخت شاهی بهمنیان برآمد. نظیری طوسی که با شاه‌حبیب‌الله در زندان همایون به‌سر می‌برد و همراه او آزاد گردید در تاریخ مرگ همایون این دو بیت را سرود: «همایون‌شاه مرد و رست عالم ـ تعالی‌الله زهی مرگ همایون / جهان پرذوق شد تاریخ فوتش ـ هم از ذوق جهان آرید بیرون.» همایون‌شاه را فرمانروایی گفته‌اند که به «فرزانگی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و سماحت بنان از سلاطین زمان و پادشاهان دوران منفرد و ممتاز بود و در شجاعت و دلیری اسفندیار روئین‌تن و تهمتن ملک دکن، اما با چندین فضایل نفسانی و کمالات ظاهری و باطنی درشت‌خوی و سفاک بود، بر مجرم ابقا نکردی و به اندک جریمه از ریختن خون مسلمانان باک نداشتی.» (برهان مآثر، ۸۸ ـ ۸۹) البته، همایون در دو سال نخست حکومتش با مخالفان خود کمابیش با نرمی رفتار کرد و کم‌تر دست به خون آن‌ها یازید و تنها پس از فرار و شورش دوم برادرش حسن‌خان، در ۸۶۴ق، بود که به کشتار گسترده و دهشتناک مخالفان پرداخت. گذشته از آن، باید توجه داشت که گزارش‌های تاریخ‌نگارانی مانند فرشته (در گلشن ابراهیمی) و سیدعلی طباطبا (در برهان مآثر) در این باره معمولاً با اغراق و بزرگ‌نمایی همراه است، در حالی که خواجه محمودگاوان، وزیر ایرانی‌تبار نام‌دار و ادیب بهمنیان، در نامه‌های خود (در ریاض‌الانشاء) از همایون همواره به‌نیکی یاد می‌کند.

منابع: برهان مآثر، ۸۸-۹۶؛ تاریخ فرشته، ۱/۳۳۹-۳۴۳؛ طبقات اکبری، ۴۲۱-۴۲۵؛ مآثر رحیمی، ۲/۳۹۴-۳۹۷؛

A Socio-Intellectual History of the Isna ʿAshari Shiis in India, 2.257; *The Bahmanis of Deccan*, 257-275.

برزگر

همایون گورکانی (ho.ma.yun-e.gur.kã.ni)، میرزا نصیرالدین محمد فرزند ظهیرالدین محمد بابر فرزند عمر شیخ فرزند ابوسعید فرزند میران‌شاه فرزند امیرتیمور گورکانی، ارگ کابل ۹۱۳ ـ دهلی ۹۶۳ق، پادشاه و شاعر فارسی‌گوی هندی. دومین پادشاه مغولی هند است (۹۳۷ ـ ۹۶۳ق)، پسر بزرگ ظهیرالدین بابر بود. پس از درگذشت بابرشاه (ـ ۹۳۷ق) همایون در آگره به تخت برآمد. برادرانش (کامران، عسکری، هندال) همواره با او در نزاع و جدال بودند. با این‌که سراسر زندگی پدرش در جنگ و

مبارزه گذشت، هرگز از تربیت فرزندان غافل نبود و در نتیجهٔ این توجه وی، همایون مردی دانشمند و فاضل و ادیب شد. مقدمات علوم را در محضر شیخ زین‌العابدین خوافی به‌پایان رساند. به ادب، هیئت و نجوم علاقهٔ فراوان می‌ورزید و در ریاضی بی‌مانند بود. در دورهٔ فرمانروایی خود بیشتر با افغان‌ها در جنگ بود. در ۹۴۷ق از شیرشاه سوری در جنگ‌های چرسا و قنوج شکست خورد و ناگزیر شد یک چند از تاج و تخت دست بکشد (۹۴۷ق). پس از چندی حج گزارد و به ایران آمد (۹۵۰ق) و از گرمسیر مجاور قندهار در نامه‌ای شرح احوال خود را به تهماسب یکم صفوی نوشت و از او یاری خواسته تقاضای پناهندگی کرد. وی بر بالای نامهٔ خود چهار بیت از قطعهٔ یازده بیتی سلمان ساوجی را که در مدح خسرو عادل علاءالدین والدنیا علی گفته بود مناسب حال خود یافته با دخل و تصرفی چنین آورده بود: «خسروا عمریست تا عنقای عالی همتم ــ قلهٔ قاف قناعت را نشیمن کرده است / روزگار سفلهٔ گندم‌نمای جو فروش ــ طوطی طبع مرا قانع به ارزن کرده است / دشمنم شیر است و عمری پشت بر من کرده بود ــ وین زمان از ضعف طالع روی بر من کرده است / التماس این ز شه دارم که با من آن کند ــ آن‌چه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است.» شاه تهماسب نامه‌ای گرم بدو نوشته این بیت را در صدر آن جای داد: «همای اوج سعادت به دام ما افتد ــ اگر ترا گذری بر مقام ما افتد.» و همایون را پذیره شد، مشروط بر این‌که او از سنت اهل تسنن دست برداشته به تشیع روی آورد. همایون این شرط را پذیرفت و این رباعی را نزد او فرستاد: «ای شاه جهان که نه فلک پایهٔ تست ــ در دست ولایت همهٔ سرمایهٔ تست / شاهان جهان جمله همان می‌طلبند ــ بنگر که هما چگونه در سایهٔ تست.» شاه همایون به قزوین که آن زمان پایتخت صفویه بود رفت. شاه تهماسب از هیچ‌گونه مساعدت به همایون دریغ نورزید، چنان که او توانست به یاری ایرانیان، افغان‌ها را شکسته شمال هند را پس بگیرد. او سیزده سال در ایران اقامت داشت. همایون در بازگشت از ایران علاوه بر دوازده هزار سوار و گروهی از سرداران شجاع و نام‌دار که شاه تهماسب برای فتوحات بعدی در اختیارش گذاشته بود، عده‌ای از شعرا و ارباب فضل و هنر را نیز با خود به هند برد از آن زمان بود که پای شعرای ایرانی به هندوستان گشوده شد و این آمد و رفت تا زمان اورنگ‌زیب ادامه داشت. بیرم‌خان، جنونی بدخشانی، نادری سمرقندی، فارغی هروی، شاه طاهر دکنی، ایوب ماوراءالنهری و کاهلی کابلی از شاعرانی هستند که در دربار همایون‌شاه به سر می‌بردند. غیاث‌الدین خواندمیر نویسندهٔ حبیب‌السیر، یوسف بن محمد هروی، محمد بن اشرف حسینی رستمداری، محمد بن علی سمرقندی و الیاس اردبیلی نیز از فضلای این دوره بوده‌اند. همایون پس از دست یافتن بر قندهار، گرمسیر، بنگش بدخشان، کابل و توابع در ۹۶۲ق در دهلی مستقر شد. قبل از او پادشاه دیگری را میسر نشده بود که بعد از شکست دوباره به پادشاهی برسد. او پادشاهی دادگستر، سخاوت‌پیشه، اهل فضل و تقوی بود، چنان‌که گفته‌اند هرگز نام خدا و رسول را بدون وضو بر زبان نیاورد. به شعرا توجهی فراوان داشت و گفته‌اند شعرای نادرهٔ روزگار از دامن او برخاسته‌اند. خود نیز به هر دو زبان ترکی و فارسی شعر می‌سرود. دیوان اشعاری از او به‌جا مانده است. این دیوان به‌چاپ نیز رسیده است. پس از او پسرش جلال‌لدین محمد اکبر به تخت برآمد. همایون که در روز جمعه یازدهم ربیع‌الاول ۹۶۳ق بر بام کتابخانهٔ خود جنب مسجد جامع دهلی رفته بود، هنگام فرود آمدن چون به پلهٔ دوم رسید بانگ نماز شام شنید. به‌تعظیم اذان ارادهٔ نشستن کرد، اما پایش لغزید بر ده پلهٔ سنگی به سر درغلتید و در پانزدهم همان ماه درگذشت. خواندمیر همایون‌نامه یا قانون همایونی را به‌نام همایون گورکانی نوشته است.

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۱/۹۹-۱۱؛ اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، ۲۳/۱۶۱-۱۶۲؛ اکبرنامه، در صفحات فراوان؛ پارسی‌گویان هند و سند، ۴۷-۴۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۴۵۲-۴۵۴؛ تاریخ الفی، در صفحات فراوان؛ تاریخ فرشته، ۲۱۳-۲۲۰؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ۱۷۳؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۶۹-۸۴؛ تحفهٔ سامی، ۲۱-۲۳؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۰۲-۴۰۳؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۳؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۶۳؛ تذکرهٔ همایون و اکبر، در صفحات فراوان؛ داستان ترکتازان هند، ۲۰۴-۲۴۰؛ روضة‌السلاطین، ۵۰۵؛ شاهان شاعر، ۲۷۸-۲۸۴؛ شرح احوال و آثار عبدالرحیم‌خانخانان و خدمات او برای پیشرفت ادبیات فارسی، ۴۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۴۰، شمارهٔ ۸؛ طبقات اکبری، ۲/۱-۲۷؛ عمل صالح، ۱/۱۳-۱۵؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱/۲۵-۲۶؛ کاروان هند، مقدمه، ۲۸-۳۰؛ مجالس‌النفائس، ۱۷۵؛ مجمع‌الخواص، ۱۳-۱۴؛ مجمع‌الفصحا، ۱/۶۲؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱/۴۳۰؛ مجموعهٔ مقالات هادی حسن، ۱۹۷-۲۰۴؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۷۳۲-۷۳۵؛ مقالات‌الشعرا، ۸۵۰-۸۷۲؛ منتخب‌التواریخ،

۴۶۷/۱ـ۴۶۸؛ نزهة‌الخواطر، ۳۷۴/۴؛ نشتر عشق، ۱۷۹۴/۵ـ۱۷۹۶؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 239-240; *The History of India*, V/116-178; *The oxford History of India*, 323-324

مژدهی

همایون‌نامه (ho.mā.yun.nā.me) / قانون همایونی، کتابی به‌فارسی در اوضاع اجتماعی و حکومتی روزگار نصیرالدین همایون گورکانی (۹۳۷ــ ۹۶۳ق) از خواجه غیاث‌الدین بن همام‌الدین بن جلال‌الدین بن برهان‌الدین شیرازی، ملقب به خواندمیر (۸۸۰ــ ۹۴۲ق). خواندمیر این اثر را در ۹۴۰ق / ۱۵۳۳م در گوالیار به‌دستور همایون‌شاه و به نام او تدوین کرده است. این اثر دربردارندهٔ مناقب همایون و مطالبی در مقررات و تصمیمات پادشاه در اوضاع حکومت و همچنین شرح عماراتی است که به دستور همایون بنا شده است. این اثر که به نثری ساده و روان نوشته شده نخستین‌بار در ۱۳۵۹ق در کلکته و بار دیگر به‌تصحیح میر هاشم محدث در پیوست مآثرالملوک خواندمیر در تهران به‌چاپ رسیده است (۱۳۷۲ش).

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۵۶۲/۳؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۲۸۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۴۷۶/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۲۴۱/۱؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۱۴۴/۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۵۵۱۰/۵؛ مآثرالملوک؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3/1024; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 313; *The History of India*, Elliot & Dawson, 5/116-126; *Mughals in India*, 261: *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/536.

فتح‌نیا طبری

همت بهکری (hem.mat-e.beh.ka.ri)، میرمحمدشفیع، ملقب به لطف‌علی‌خان، فرزند میرمحمدیوسف رضوی، ــ ۱۱۴۴ق، امیر و شاعر شبه‌قاره. لطف‌علی‌خان پس از جنگیدن با عطرخان (ــ ۱۱۲۶ق) و کشتن وی حاکم تته شد و در ۱۱۲۷ق از حکومت دهلی لقب شجاعت‌علی‌خان گرفت و در تته نزد حاکمان با عزت و احترام زیست. وی در نظم و نثر نیز دست داشت. لطف‌علی‌خان به خواهش پسرانش غضنفرعلی (ــ ۱۱۸۳ق) و ذوالفقارعلی کتابی به‌نام طلسم* سعادت در آداب و اخلاق بر اساس زندگی پیامبران و اولیا نوشت. نسخهٔ دست‌نویسی از این اثر در کتابخانهٔ انجمن ادبی سندی نگه‌داری می‌شود. این نسخه با دیوان شوکت (بخارایی) همراه است. عطای تتوی از همروزگاران و مداح لطف‌علی‌خان بوده و در دیوانش قصایدی در مدح او آورده و نیز قصیده‌ای در احوال جنگ لطف‌علی‌خان با عطرخان سروده است.

منابع: پارسی‌گویان هند و سند، ۱۷۸؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۸۲۶/۳ـ۸۲۷؛ تاریخ سند، ۳۶۸/۲؛ تحفة‌الکرام، ۳۶۱ـ۳۶۶؛ دیوان عطا، ۴۱۷؛ مقالات‌الشعرا، ۸۷۳ـ۸۷۵.

فتح‌نیا طبری

همت‌خان بدخشی (hem.mat.xān-e.ba.dax.ši)، میر عیسی، ملقب به همت خان، فرزند میر ضیاءالدین حسین، ملقب به اسلام‌خان، ــ اجمیر ۱۰۹۲ق، دولتمرد، ادیب و شاعر شبه‌قاره. پدرش (۱۰۷۴ق) از امرای برجستهٔ روزگار شاه‌جهان (۱۰۳۷ــ ۱۰۶۸ق) و اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) بود. خود وی نیز در دورهٔ اورنگ‌زیب به مناصب بلند رسید. در آغاز پادشاهی اورنگ‌زیب به لقب همت‌خان مخاطب گشت. نخست بخشی (مستوفی) سوم و سپس بخشی دوم شد و در پانزدهمین سال پادشاهی اورنگ زیب (۱۰۸۳ق) به صوبه‌داری (استانداری) اکبرآباد منصوب گشت و چندی پس از آن به مقام داروغهٔ غسلخانه (حجابت دربار خاص پادشاه گورکانی) رسید. در نوزدهمین سال پادشاهی اورنگ زیب (۱۰۸۷ق) صوبه‌دار اله‌آباد شد و در سال بیست و چهارم پادشاهی اورنگ زیب (۱۰۹۲ق) به منصب امیرالامرایی ارتقا یافت و نگه‌داری دژ اجمیر بدو واگذار شد و در آن‌جا بود تا درگذشت. همت خان امیری ادب دوست و ادب‌پرور بود. شاعران و دیگر ادیبان را می‌نواخت و خود در نظم و نثر فارسی دست داشت. بدو منظومه‌ای به نام کامروپ یا دستور همت به فارسی (نسخه‌های انجمن ترقی اردو به شمارهٔ ۳ق ف ۲۶۰ و موزهٔ بریتانیایی به شمارهٔ Add19624) در داستان عشق کامروپ و کاملتا نسبت داده‌اند، ولی در بیشتر منابع سرایندهٔ این منظومه را میر محمد مراد (محمدعاشق) متخلص به لایق دانسته‌اند. که از نواخت‌های همت‌خان برخوردار بود و در مجالس ادبی او راه داشت و در یکی از این مجالس ادبی همت‌خان داستان کامروپ را که به نثر نوشته بود خواند و از او خواست تا آن را به نظم درآورد. همت‌خان اندکی بعد درگذشت و لایق برای بزرگداشت یاد وی

آغاز به نظم داستان کامروپ کرد و آن را در ۱۰۹۶ق به پایان برد. همت‌خان عموی میر محمد افضل ثابت‌اله‌آبادی (ـ۱۱۵۰ق) است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۹۸/۵، ۱۵۴۱؛ تاریخ ادبیات فارسی، اته، ۹۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۹۴/۲، ۶۱۲؛ خزانهٔ عامره، ۱۷۷؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۲۴؛ الذریعه، ۱۳۰۰/۹؛ روز روشن، ۹۳۸؛ شمع انجمن، ۵۳۰؛ صبح گلشن، ۶۰۸؛ صحف ابراهیم، ۱۳۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۹۴۴/۷-۹۴۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۵۳؛ کلمات الشعراء، ۱۲۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 697; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,236; *Mughals In India* ,187,269.

برزگر

همت گورکپوری (hem.mat-e.go.rak.pu.ri)، محمد عاشق، سدهٔ دوازده هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. اصلش از هندوان، از قوم کهتریان شهر گورکپور بود، ولی در جوانی به اسلام درآمد. به‌روایتی، وی پسر زرگری هندو در همسایگی ناصرعلی سرهندی بود. در دو سالگی پدر و مادرش را از دست داد و ناصرعلی وی را پرورد و بزرگ کرد. همت به خدمت زیب‌النسابیگم، دختر اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق)، پیوست. سپس مدتی به رفاقت خواجه محمد عادل، فوجدار سهارنپور، به‌سر برد. در سخنوری از ناصرعلی اصلاح سخن می‌گرفت و از طرز سخنوری وی پیروی می‌کرد. پس از چندی به‌خدمت نواب‌خان جهان بهادر کوکلتاش، از امرای بلندپایهٔ اورنگ‌زیب عالمگیر، و پسرش همت‌خان، صوبه‌دار اله‌آباد، پیوست. به‌نوشتهٔ روز روشن، «چون همت‌خان بهادر خلف خان‌جهان بهادر کوکه عالمگیر پادشاه که از جانب شیخ ناصرعلی غباری به خاطر داشت به صوبه‌داری اله‌آباد سرفرازی یافت. محمدعاشق همت را ملازم گرفته به تربیت او همت گماشت تا باشد که شیخ ناصرعلی ازو حسابی گیرد، لکن از آن‌جا که قبول خاطر و لطف سخن خداداد است، همت در عرصهٔ سخن چندان که بر پی[ناصر]علی دوید مگر به گردش نرسید.» گویند همت اتفاقاً برزنی منون / منّو نام از قوم بتیاره که در کاروان سرای اله‌آباد ساکن بود عاشق گردید و این غزل را در فراق او سرود: «نمی‌گردد حمایل دست من در گردن منون ــ رگ جانم شود گر رشتهٔ پیراهن منون / کجا تاب نگاه گرم دارد آن رخ نازک ــ نفس دزدیده می‌خندد سحر در گلشن منون / دو بالا شد ز انداز خرامش گرمی دل‌ها ــ قیامت می‌کند بر آتش دل دامن منون / ز همت‌خان بهادر چشم وفا دارم ــ رساند دست کوتاهِ مرا در گردن منون» و آن را برای همت‌خان فرستاد (یا در حضورش خواند)، ولی همت‌خان از شنیدن مقطع این غزل بسیار آزرده گردید و گفت: «این شخص مرا چه مقرر کرده است؟»، و همین غزل رفاقت همت را با ممدوحش به هم زد و وی اله‌آباد را ترک گفت (یا، به‌روایتی، همت‌خان وی را از شهر بیرون کرد) و مدتی در همنشینی با ابوالفتح‌خان جنون کشمیری، که در دورهٔ اورنگ‌زیب به دیوانی گورکپور و در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه به دیوانی لکنو و سپس عظیم‌آباد / پتنا در بهار اشتغال داشت، به سر برد. سرانجام در دورهٔ شاه‌عالم بهادرشاه یکم (۱۱۱۹ ــ ۱۱۲۴ق) در گورکپور درگذشت. همت را سرایندهٔ «خیلی خوش‌فکر» و «ارشد تلامذهٔ شاه ناصرعلی» گفته‌اند. وی صاحب دیوان و یک مثنوی بوده است. از دیوان او گویا نسخه‌ای در دست است.

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۱۴۵-۱۴۷؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، راشدی، ۱۷۹/۱-۱۸۰؛ تین تذکری، ۲۷۷-۲۷۸؛ الذریعه، ۱۳۰۰/۹؛ روز روشن، ۹۳۵-۹۳۷؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۳۴۷؛ سفینهٔ خوشگو، ۳۱؛ شمع انجمن، ۵۳۴-۵۳۵؛ صحف ابراهیم، ۱۳۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۳۲۵/۹؛ کلمات الشعرا، ۱۲۵؛ مجمع‌النفایس، ۸۷؛ مخزن‌الغرائب، ۷۷۲/۵-۷۷۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 235-236.

برزگر

همدانی (ha.ma.dā.ni)، سید آقا حسین، روستای نارنگ سیدان در حومهٔ چکوال (پنجاب) ۱۳۲۱ش / ۱۹۴۲م ــ همان جا ۱۳۷۶ش / ۱۹۹۷م، فارسی‌پژوه پاکستانی. دورهٔ دبستان و دبیرستان را در نارنگ سیدان و چکوال به پایان برد. از دانشکدهٔ گوردن راولپندی دانشنامهٔ لیسانس زبان انگلیس و تاریخ درسی و از دانشگاه قائد اعظم اسلام‌آباد دانشنامهٔ فوق لیسانس تاریخ و با نوشتن پایان‌نامهٔ احوال و آثار میرسیدعلی همدانی، معروف به شاه همدان (۷۱۴ ــ ۷۸۶ق) از دانشگاه قائد اعظم دانشنامهٔ دکتری در رشتهٔ تاریخ گرفت. محمدریاض، پایان‌نامهٔ دکتری آقا حسین همدانی را از انگلیسی به فارسی برگرداند. در ۱۹۹۴م مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آن را با نام شاه همدان به

چاپ رسانید (اسلام‌آباد، ۱۹۹۵م). وی دربارهٔ محمدعلی جناح و خواهرش فاطمهٔ جناح (مادر ملت) و سیدعلی همدانی پژوهش‌های فراوانی کرد که بیشتر آن‌ها به زبان‌های انگلیسی و اردو است. اولین تألیف وی با نام تذکرهٔ شاه همدان به زبان اردو بود (۱۹۷۰م). چندی در ادارهٔ تحقیق و تاریخ پاکستان کار می‌کرد و ریاست آن را به عهده داشت. وی به ایران سفر کرد و در همدان به پژوهش دربارهٔ آثار میرسیدعلی همدانی پرداخت. به تاجیکستان (کولاب ـ ختلان) نیز سفر کرد و به بارگاه میرسید علی همدانی رفت. در تاجیکستان انجمنی به نام انجمن سادات همدانیه به راه انداخت که همهٔ سادات همدانی (در پاکستان، کشمیر پاکستان و ایران) را در بر می‌گیرد. وی کنگره‌ای بین‌المللی برای بزرگداشت سیدعلی همدانی و سمینارهایی در این زمینه بر پا کرد. سید آقا حسین، پیروان شاه همدان را به نوکوت در حومهٔ ایبت‌آباد که خانقاه / چله‌گاه / خانگاه، میر سید بود می‌برد. پیر طریق و همراه وی، میر عبدالعزیز مدیر هفته‌نامهٔ انصاف (انگلیسی و اردو) بود. از آثارش: تذکرهٔ شاه همدان، احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی به اردو (راولپندی، ۱۹۸۴م)؛ محترمه فاطمه جناح به انگلیسی؛ پادشاهان مسلمان دهلی؛ رساله‌ای دربارهٔ زبان انگلیسی.

منابع: شاه همدان، میرسیدعلی همدانی، مقدمه؛ دانش، شمارهٔ ۵۱، زمستان ۱۳۷۶ش، صص ۲۲۱ـ۲۲۳.

رسولی

همدرد صحت (ham.dard-e.seh.hat)، ماهنامه / دوماهنامهٔ / فصلنامهٔ طبی و تحقیقی، به‌فارسی و اردو که به‌همت موسسهٔ بزرگ طبی «همدرد دواخانه» واقع در کراچی، به‌مدیریت حکیم محمدسعید / حکیم محمدحسین دهلوی، در کراچی منتشر شده است. نوع کاغذ و چاپش «اعلا» است. شمار صفحاتش حدود بیست و پنج، و بهای آن «یک رپیه پچاس پیسی» است. مقالات همدرد صحت، به طبابت و اطبا و مشاهیر ایران، مانند بوعلی‌سینا و رازی و... پرداخته است. شماره‌های یکم جلد نهم تا شمارهٔ دوازدهم جلد سی‌وپنجم (جنوری ۱۹۶۵ ـ دسامبر ۱۹۶۶م) این مجله در کتابخانهٔ ملی ایران نگه‌داری می‌شود.

منابع: راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۷۸۰/۲؛ شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۴۳۲؛ فهرست مجله‌های موجود در کتابخانهٔ ملی ایران، ۲۷۴؛ مختصری پیرامون رواج فارسی در پاکستان، ۱۹؛ حیدر شهریار نقوی، «مجلات فارسی در پاکستان»، هلال، تیر ۱۳۴۷ش، جلد شانزدهم، شمارهٔ ۳، ص۲۷.

مرتضوی

همدم برهانپوری (ham.dam-e.bor.hān.pu.ri)، شاه محمدتقی فرزند میرزا محمدخانی خان، ـ ۱۲۱۵ق، عارف و شاعر شبه‌قاره. نیای بزرگش دیوانِ نظام‌الملک آصف‌جاه بود. همدم در برهانپور به‌دنیا آمد. در بیست سالگی تحصیلاتش را به‌انجام رسانید. به‌فارسی و اردو شعر می‌گفت و شاگرد سید محمدواله موسوی حیدرآبادی فرزند میرباقر بود. بیشتر زندگی خود را در حیدرآباد دکن گذرانید. از آثارش مثنوی لمعةالشمس نزدیک ۴۶۰۰ بیت در شرح احوال شاه نعمت‌الله ولی و برخی عرفای دیگر و نیز شرح سفر حج خود و سرانجام ذکر احوال استادش سید محمدواله است. دست‌نویسی از این مثنوی در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۵۰ فن سوانح) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، ۳۴۳؛ الذریعه، ۲۷۵/۱۹ـ۲۷۶؛ فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیهٔ کتب‌خانهٔ آصفیه، ۴/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۹۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲۲۵۷؛

Persian Literature, C.A.Storey, 1/1257.

برزگر

همدمی کاشانی (ham.da.mi-ye.kā.šā.ni)، میرزاعلی، ـ ۹۸۲ق، شاعر ایرانی. در کاشان به‌دنیا آمد. نخست به شغل موروثی‌اش دباغی اشتغال داشت. سپس از این کار دست کشید و بر اثر نشست و خاست با نوری کله‌پز به شاعری روی آورد و رفته‌رفته در میان شاعران نامی برآورد. در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ق) به هند رفت و پس از مدتی به ایران بازگشت. «در اواخر حال که از سفر هند معاودت نموده بود و دیوان غزل تمام کرده، به‌واسطهٔ مداومت افیون و دیگر مکیّفات، سر و برگ شعرگفتنش نمانده بود و اکثر اوقات را به خواب و لعب شطرنج صرف می‌نمود.» (خلاصةالاشعار) با شجاع کاشی دوستی بسیار نزدیک داشت و چون شجاع در ۹۸۱ق به اصفهان رفت و در آن‌جا درگذشت، همدمی نیز ترک یاران کرد و از کاشان رهسپار یزد شد و پس از اندک زمانی در آن شهر وفات یافت.

منابع: الذریعه، ۱۳۰۱/۹؛ کاروان هند، ۱۵۵۰.

برزگر

همیشه بهار (ha.mi.še.ba.hār)، تذکره‌ای به‌فارسی در شرح حال و نمونهٔ آثار دویست تا سی‌صد و هفت شاعر (به دلیل اختلاف نسخ به درستی دانسته نیست که نسخهٔ اصلی زندگینامهٔ چند شاعر را در بر می‌گرفته) نوشتهٔ کشن‌چند فرزند چل‌داس، متخلص به اخلاص* (ـ۱۱۶۰ق). این کتاب زندگینامهٔ شعرایی است که از روزگار جهانگیر (۱۰۱۴ـ۱۰۳۷ق) تا جلوس محمد شاه (۱۱۳۱ق) در هند زندگی می‌کردند. نام‌های شعرا به ترتیب حروف الفبا آمده و در نسخه‌ای که شرح حال سی‌صد و هفت شاعر را دربر می‌گیرد با میرزا جلال اسیر آغاز می‌شود وبا احمدیارخان یکتا پایان می‌گیرد.

منابع: ادبیات فارسی درمیان هندوان، ۱۰۳،۱۵۱؛ اردو شعرا کی تذکری اور تذکره‌نگاری، ۲۱، ۲۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۶۸/۳، ۱۸۲ـ۱۸۴، تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۱۴/۲ـ۴۱۶؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۲۹ـ۲۳۱؛ سفینهٔ خوشگو، ۱۰۱ـ ۱۰۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۴۸/۱۱؛ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۴۷/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای چاپی فارسی، ۱۹۶۹/۳؛ مرآت‌العلوم، ۴۶/۱۰؛ ۲۰/۳؛ وحید قریشی، «تذکرهٔ همیشه بهار اورکشن‌چند اخلاص»، اورینتل کالج میگزین، شمارهٔ ۱۸۸ـ۱۸۹، مارچ ـ جون ۱۹۷۲، صص ۱۷۳ـ۲۱۴؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1086; *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh oriental, Public Library*, 8/83; *Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 117; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,257; *Mughals in India* ,198; *Persian Literature*, C.A.Storey, 1/826.

م.انوشه

هندال گورکانی (hen.dāl-e.gur.kā.ni)، ابوناصر میرزا میرزا محمد هندال، فرزند ظهیرالدین محمد بابر، ربیع‌الاول ۹۲۵ـ ۲۱ ذوالقعدهٔ ۹۵۸ق، شاهزاده، خوش‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در زمانی که بابر* (ـ ۹۳۷ق) آهنگ تسخیر هندوستان را داشت به دنیا آمد و از این رو وی را هندال نام نهادند. در ۹۳۶ق که بابر پسر بزرگ و جانشین خود همایون را از بدخشان به درگاه خود در آگره / اکبرآباد فراخواند، همایون میرزا هندال را از کابل به حکومت بدخشان فرستاد و خود روانهٔ آگره شد. هندال به بدخشان رفت و در دژ ظفر استقرار یافت. اندکی بعد سلطان سعیدخان کاشغری، حاکم یارکند، به بدخشان لشکر برد و میرزا هندال را در ظفر دژبندان کرد. اما کاری از پیش نبرد و به کاشغر بازگشت. در این اثنا بابر میرزا سلیمان را به حکومت بدخشان روانه کرد و هندال پس از سپردن بدخشان بدو به هندوستان بازگشت. همایون پس از برآمدن به تخت شاهی (۹۳۷ق)، هندال را به حکومت الور گماشت. هندال در ۹۴۱ق، به فرمان همایون، بر سر تاتارخان لودی، که بیانه را گرفته بود، لشکر کشید و تاتارخان را بشکست و بکشت. در ۹۴۵ق، که همایون برای سرکوبی شیرخان سور در بنگاله بود، هندال در آگره سر به شورش برداشت و شیخ بهلول، از مشایخ برجستهٔ هند راکه همایون برای نصیحت هندال به آگره فرستاد، بکشت و خطبه به نام خود کرد و رو به دهلی نهاد و دژ دهلی را به محاصره گرفت. اما با آمدن میرزا کامران (برادر همایون و هندال) به‌سوی دهلی، هندال به آگره بازگشت و چون کامران رو به دهلی نهاد از آگره به الور رفت. وی سپس به سعی و پایمردی مادرش دلدار آغاچه‌بیگم با کامران دیدار کرد و همراه او به دیدار همایون شتافت و به حضور همایون در آگره رسید و همایون وی را بخشود (صفر ۹۴۶ق). دیری نگذشت که کامران از همایون گسست و به کابل رفت. ولی هندال همچنان با همایون ماند و در جنگ‌های وی با شیرخان در رکابش بود. پس از شکست همایون از شیرخان (۹۴۷ق)، هندال در نواحی سند از همایون جدا شد و به قندهار رفت (۹۴۸ق) و قراجه‌خان، حاکم قندهار، شهر را تسلیم او کرد. کامران چون از این رویداد آگاهی یافت به قندهار لشکر کشید و دژ قندهار را به محاصره درآورد. پس از چهار یا شش ماه محاصره، هندال در خود تاب درایستادن ندید و از در تسلیم درآمد و دژ را به کامران واگذارد. کامران، هندال را به کابل برد و چند روزی در بازداشت نگه‌داشت و سپس وی را بخشود و به حکومت جلال‌آباد کنونی فرستاد. پس از آن که همایون از ایران بازگشت و قندهار را گشود (۹۵۲ق) و رو به کابل نهاد تا آن‌جا را از دست کامران بیرون آورد، هندال از اردوی کامران گسست و به اردوی همایون پیوست (۹۵۳ق) و از آن پس در خدمت همایون به سر برد و در جنگ‌های او، به‌ویژه با کامران شرکت داشت و نیز از سوی همایون به حکومت برخی نواحی، مانند غزنین و گردیز و قندوز و اندراب و خوست، گماشته شد. در ۹۵۸ق که حکومت غزنین و بنگش را داشت

همایون وی را به اردوی خود در کابل فراخواند. هندال همراه همایون و سپاه وی کابل را به قصد سرکوب میرزا کامران ترک گفت. اما اندکی بعد در شبیخون کامران و افغانان همراهش بر سپاه همایون در «موضع چپریار [/ خیرآباد] که از تومان نیک نهار [/ نیک‌بهار] است» (اکبرنامه، ۴۵۹/۱) هندال به دست یک افغانی کشته شد. پیکر وی را در کابل در کنار آرامگاه پدرش بابر به خاک سپردند. ملا خرد زرگر ماوراءالنهری، متخلص به فنایی، در سوگ هندال مرثیه‌ای با مطلع «شبی خون جگر بر مردم چشمم شبیخون زد ــ سپاه دید از آمد شدِ خون خیمه بیرون زد» سرود و نیز این رباعی را در تاریخ مرگ او گفت «هندال محمد شه فرخنده لقب ــ ناگه ز قضا شهید شد در دل شب / شبخون به شهادتش چو گردید سبب ــ تاریخ شهادتش ز **شبیخون** طلب.» میرامانی نیز به طریق تعمیه یا معماگویی این تاریخ را ساخت: «شاه هندال سرو گلشن راز ــ چون ازین بوستان محنت رفت / گفت تاریخ قمری نالان ــ سروی از بوستان دولت رفت.» هندال شاهزاده‌ای ادب‌دوست بود و اهل فرهنگ و ادب را می‌نواخت و سرایندگانی چون هجری جامی در ملازمتش به سر می‌بردند. وی خود نیز طبعی لطیف داشت، خطوط استادان را نیک می‌شناخت و در گردآوری کتاب بسیار می‌کوشید. از سروده‌های هندال: «زان قطرهٔ شبنم که نسیم سحری ــ از ابر جدا کند به صد جلوه‌گری / تا بر رخ گل چکاند ای رشک پری ــ حقا که هزار بار پاکیزه‌تری.» □ «سرو قد تو مایل اهل نیاز نیست ــ نازیست در سر تو که در سرو ناز نیست.» □ «تب غم دارم و درد سر هجران بر سر ــ آمده جان بر لب و نامده جانان بر سر.»

منابع: اکبرنامه، ۱۴۷/۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴ـ ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷ـ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۸۹، ۲۹۸ـ۲۹۹، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۳ـ۳۷۶، ۳۸۵ـ۳۸۶، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۷ـ۴۰۸، ۴۲۱ـ۴۳۲، ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۵۸ـ۴۶۲؛ تاریخ الفی، ۳۸۷، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۷۹، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۷، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۶؛ تاریخ قطبی، ۵۹۲، ۵۹۵، ۶۲۷ـ۶۲۹، ۶۳۹؛ روضة‌السلاطین، ۵۹، ۲۵۱ـ۲۵۲؛ صبح گلشن، ۶۰۸ـ۶۰۹؛ کاروان هند، ۱۵۴۵؛ مخزن‌الغرائب، ۷۳۵/۵؛ منتخب‌التواریخ، ۴۵۴/۱ـ۴۵۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۲۷۲ـ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۷۸؛ هفت اقلیم، ۴۶۹/۱؛ سید مهدی خیراندیش، «فارسی‌سرایان جان‌باخته در فراسوی مرزهای ایران»، نامهٔ پارسی، سال دوم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۶ش، ص ۲۰۶.

برزگر

هند نوین (hend-e.no.vin)، ماهنامهٔ خبری، سیاسی، تاریخ و فرهنگی به‌فارسی که در ۱۳۳۱ش / ۱۹۵۲م سفارت هند در تهران منتشر کرد. نخستین شمارهٔ در دست ــ شمارهٔ نهم سال نخست ــ تاریخ سه‌شنبه ۶ آبان (بیژن سرتیپ‌زاده، شمارهٔ یکم سال نخست را ۱۱ شهریور ۱۳۳۱ یاد کرده است) ۱۳۳۱ش را دارد. این ماهنامه پس از هفت سال انتشار به فصلنامهٔ(؟) هند و سپس به فصلنامهٔ هند نو، تغییر یافت. هفت سال نخست به سردبیری مسعود برزین و سپس مهتاب نارایِن ماتور منتشر می‌شد. این ماهنامه بیشتر به معرفی پیشرفت‌های صنعتی و اقتصادی هند پرداخته و گه‌گاهی نیز به موضوعاتی مانند شعر و داستان، از شاعران و نویسندگان هندی و اساطیر هند و... پرداخته است. نویسندگانی ایرانی مانند سعید نفیسی، ع.پاشایی، جلالی نائینی و... با این مجله همکاری داشته‌اند. بسیاری از مقاله‌ها، اشاره‌ای به نام نویسنده ندارند و برخی از مقالات و اخبار، از روزنامه‌ها و مجلات ایران نقل شده است. مجموعه‌ای از شماره‌های سال نخست تا سال سیزدهم (۱۳۳۱ ــ ۱۳۴۱ش) در کتابخانهٔ ملی ایران نگه‌داری می‌شود.

منابع: شناسنامهٔ مطبوعات ایران، ۴۳۲؛ فهرست مجله‌های موجود در کتابخانهٔ ملی ایران، ۲۷۴ـ۲۷۵؛ هند نوین؛ هند؛ هند نو.

مرتضوی

هندو (hen.du)، گوپیناته، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. در دورهٔ شاهجهان (۱۰۳۷ــ۱۰۶۸ق) و اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸ــ۱۱۱۸ق) می‌زیست و بسیاری از اشعارش به موضوعات تاریخی اشاره دارند. وی ظاهراً همان متهراداس، متخلص به هندو، است که به گفتهٔ گل رعنا در دورهٔ شاهجهان در بنگاله به سر می‌برد و خان زمان حاکم بنگاله وی را چندی به زندان انداخت.. از آثارش: دیوان هندو (نسخه‌های کتابخانهٔ دانشگاه بمبئی به شمارهٔ ۱۵۴ و دیوان هند به شمارهٔ ۱۵۵۹) از غزلیات و رباعیات و مفردات؛ مثنوی لیلی و مجنون (نسخهٔ کتابخانهٔ بادلیان به شمارهٔ ۱۱۰۱) که پیش از ۱۰۵۵ق در روزگار شاهجهان سروده شده است؛ مثنوی خسرو و شیرین.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۸۵؛ گل رعنا، ۱۸۰؛ نگارستان سخن، ۱۴۸؛

Mughals in India 187.

برزگر

هـند و ایـران (hend.va.i.rān)، فـصلنامهٔ فـارسی و انگـلیسی، از انتشارات انجمن هند و ایران، که بـا ریـاست افـتخاری رئـیس جمهوری هند و شاه ایران تأسیس شده است و زیر نظر هیأت تـحریریه اداره مـی‌شود. شـمارهٔ یکـم سـال نـخست در دی ۱۳۴۷ش(؟) مـنتشر شـده است (طـباطبایی نـائینی، نـام ایـن فصلنامه را روابط فرهنگی هند و ایران یاد کرده و مدت انتشارش را ۱۳۲۱ ــ ۱۳۴۱ش می‌داند). در قسمت فارسی ایـن نشـریه، متن سخنرانی‌های مقامات فرهنگی و سیاسی دو کشور ایران و هـند، مـقالاتی دربـارهٔ الهـیات، هـنر و تـاریخ ایـران، گـزارش مسافرت‌های مقامات فرهنگی دو کشور و گزارش فعالیت‌های انجمن هـند و ایـران آمـده است. هـمچنین تـرجـمه و نـقل از مجله‌های دیگر نیز در این فصلنامه دیده مـی‌شود. در قسـمت انگلیسی نیز در بیشتر صفحه‌ها ابیاتی فارسی بـه‌عنوان شـاهد آورده شده است. شماره‌گذاری صفحات از قسمت انگلیسی آغاز شده و در قسمت فارسی نیز ادامه می‌یابد. از نویسندگان هندی و ایرانی که در این نشریه قلم زده‌اند می‌توان، دکتر عـطا کـریم برق، عبدالحسین مسعود انصاری، گیتی فلاح رستگار و... نـام برد. شماره‌هایی پراگنده از این فصلنامه در دست است.

منابع: راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۰۴ش تا ۱۳۵۷ش)، ۲/۷۷۵؛ زبان و ادب فارسی در هند، ۱۸۲-۱۸۳، ۱۹۱-۱۹۲؛ هند و ایران.

مرتضوی

هندوی سرهندی (hen.du-ye.ser.hen.di)، جـتهمل مـعتبرخانی، ز ۱۱۲۱ق، نویسنده و شاعر فـارسی‌گوی شـبه‌قاره. در سـرهند به‌دنیا آمد و از قوم کهتری بود و با سـمت مـنشی در خـدمت معتبرخان، از امرای دولت گورکانیان هند، در دکن به سر می‌برد. از آثارش: منظومهٔ گـل و بـلبل در ۱۷۵۰بـیت کـه یک مـثنوی عشقی در داستان دلدادگی سور و زَنْبهاوت است و سرایش آن در ۱۱۲۱ق به انجام رسیده است. از این منظومه نسـخه‌ای در کـتابخانهٔ سـالارجـنگ حـیدرآباد دکـن (بـه‌شمارهٔ ۲۰۴۵/۱) نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ عشقیه که رساله‌ای تمثیلی دربارهٔ عشق به نـظم و نـثر است و نسـخه‌ای از آن در کـتابخانهٔ سـالارجـنگ (بـه‌شمارهٔ ۲۰۴۵/۲) در دست است؛ ۳ــ کـارنامهٔ جـتهمل کـه مجموعهٔ نامه‌هایی است که وی به نام سرور خود مـعتبرخـان نوشته است و حاوی اطلاعاتی دربـارهٔ دسـتگیری سـنبهاجی، حملات دهنّاجی، شورش سپاهیان گورکانی که تقاضای دریافت مطالبات عقب‌افـتادهٔ خـود را داشـتند، فـعالیت‌های بـازرگانان اروپایی و بسیاری رویدادهای مهم و جالب دیگر در دکن است.

منابع:

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 5/224; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 285; *Mughals in India*, 234.

برزگر

هندی (hen.di)، کنهیالال فرزند لاله هرنارائن، قصبهٔ جلیسر از توابع اکبرآباد / آگره ۱۲۴۶ ــ ۱۳۰۵ق / ح۱۸۲۹ ــ ۱۸۸۸م، نویسنده و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره، در زادگاهش نزد مولوی حفیظ‌خان فارسی را در هفت سال آموخت. سپس در کالج مهندسی آگره به تـحصیل پـرداخت. پس از پـایان تـحصیلات بـه لاهـور رفت (۱۸۵۰م) و در خدمت انگلیسی‌ها سرگرم کار شد. سال‌های دراز در لاهور زیست و از نخستین مهندسان پنجاب به‌شمار می‌آید. از پیشگامان نوگرایان در هند بود و از تعصب دینی بسیار بیزاری می‌جست، چنان‌که با این که خود هندو بود، از پیامبر اسلام با احترام فراوان یاد کرده است. کنهیالال از قوم کایست بود و لقب رای بـهادر داشت. بـه اردو و فـارسی مـی‌نوشت و مـی‌سرود. نویسنده‌ای پرنویس بود و آثار بسـیاری از او بـه‌جا مـانده کـه نشان‌دهندهٔ اطلاعات وسیع و گرایش‌هـای مـتنوع او است. در اشعارش از مفتی غلام‌سرور لاهوری (ــ ۱۸۹۰م) اصلاح سخن می‌گرفت. کتاب‌هایی نیز به‌زبان انگلیسی نوشت. از آثارش: ۱ــ منظومهٔ گلزار هندی به‌فارسی بـه پـیروی از بـوستان سـعدی در اخـلاق کـه در ۱۲۸۳ق / ۱۸۶۶م سـروده شـده و در ۱۸۶۷ و ۱۸۶۹م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۲ــ اخلاق هندی به‌اردو (۱۲۸۹ق / ۱۸۷۳م)؛ ۳ــ مـثنوی رنـجیت‌نامه / ظـفرنامهٔ رنجیب‌سنگه به‌فارسی که در ۱۲۹۰ق / ۱۸۷۴م به‌انجام رسیده و در ۱۸۷۶م در لاهور به‌چاپ رسـیده است؛ ۴ــ تـاریخ پـنجاب به‌اردو (۱۲۹۲ق / ۱۸۷۶م)؛ ۵ــ مثنوی نگارین‌نامه به‌فارسی در داستان هیرورانجها که در ۱۸۸۱م سروده شـده و در ۱۳۰۲ق / ۱۸۸۴م در لاهور به‌چاپ رسیده است. هندی در سـرودن ایـن منظومه از تحریر پنجابی داسـتان هـیرورانـجها از وارث شاه (سـروده در ۱۱۸۰ق / ۱۷۷۶م) پـیروی کـرده است؛ ۶ــ نـصیحت‌نامه بـه‌اردو (لاهـور، ۱۸۸۲ ــ ۱۸۸۵م)؛ ۷ــ مـنظومهٔ

یادگار هندی به‌فارسی که تذکرهٔ مشاهیر جهان است و در ۱۲۸۸ق / ۱۸۷۱م سروده شده و در ۱۲۹۰ق / ۱۸۷۳م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۸ـ مناجات هندی به‌اردو (۱۲۹۰ق / ۱۸۷۴م)؛ ۹ـ منظومهٔ بندگی‌نامه به‌فارسی که در ۱۲۸۵ق / ۱۸۶۹م سروده شده و در ۱۸۷۰م در لاهور به‌چاپ رسیده است؛ ۱۰ـ تاریخ لاهور به اردو (چاپ ۱۸۸۴م)؛ ۱۱ـ مخزن‌التوحید یا دیوان هندی به‌فارسی که گذشته از غزلیات، سه ترجیع‌بند، دو ترکیب‌بند، سه مخمس، سه مسدس، شصت قطعه و شصت رباعی دارد و موضوع اصلی اشعار آن بیان ذات و صفات خداوندی، وحدت وجود، تصوف و عرفان و صلح کل است.

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۸۴؛ پاکستان مین فارسی ادب، ۱۹-۳۶؛ پنجابی قصی فارسی زبان مین، ۱۸۹/۱-۱۹۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۰۰-۴۰۱؛ داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۲۹۵؛ داستان‌های عشقی پاکستان، ۱۴-۱۵؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، ۶۶۵، ۸۳۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۲۱۳۸/۴؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۷۱/۱؛ ۱۲۹۵/۲، ۱۳۳۷، ۱۳۷۵؛ مثنویات هیرورانجها، ۴۲-۴۵؛

Catalogue of the Library of the India office, vol.II, part VI, 239, 423, 560; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 296; *Persian Literature, C.A.Storey*, 674-675, 1184.

برزگر

هندی، بهگوان داس ← بسمل هندی

هندی، سبک (sabk-e.hen.di)، اصطلاحی است برای یک‌نوع شعر فارسی که از اوایل سدهٔ یازدهم تا اواسط سدهٔ دوازدهم هجری در هند، ایران و آسیای صغیر رایج بود. ازآن‌جاکه میان تمام اسلوب‌های ادبی رابطه‌ای برقرار است و هرگز سبکی مستقلاً نشو و نما نمی‌یابد و از تأثیر سبک‌های دیگر برکنار نیست، باید همیشه مقدمات ظهور و عوامل ایجاد هر سبک تازه را در اسلوب‌ها و سبک‌های پیشین، به‌ویژه سبک پیش از آن، جست. در نگاهی به سیر تحول شعر در دورهٔ هزارسالهٔ ادبیات فارسی دری می‌بینیم که غزل فارسی از سنایی تا حافظ سیری تکاملی را طی کرده و با حافظ (ـ ۷۹۲ق) به سر حد کمال رسیده است. در این فاصله، یعنی از اوایل سدهٔ ششم هجری تا اواخر سدهٔ هشتم هجری غزل فارسی همان راه‌هایی راکه سنایی و انوری نشان داده بودند طی کرد. راه انوری به سعدی و راه سنایی، یعنی غزل آمیخته با اندیشه‌های عرفانی به حافظ رسید و در هر دو راه به‌کمال رسید. حاصل آن‌که پس از حافظ هیچ نکتهٔ ناگفته‌ای یا هیچ راه نارفته‌ای نمانده بود. معانی همه مکرر و شیوهٔ بیان نیز هزاران بار تکرار شده بود. همه می‌خواستند از همان راهی بروند که دیگران پیش از ایشان رفته بودند و برخی چون سعدی و حافظ به پایان آن رسیده بودند. چند صد دیوان از شاعران فارسی، خاصه غزل‌سرایان، در این دوره هست که در سراسر آن‌ها به ندرت می‌توان نکته‌ای یافت که نشانهٔ ابداع و ابتکار گوینده باشد. همه‌جاگفت‌وگو از سیب زنخدان و خال و خط و گیسو و زلف و قد سرو معشوق و غم فراق و آرزوی وصال است؛ یعنی همان معانی مکرر که در دیوان هر غزل‌سرایی می‌توان پیداکرد. از سدهٔ نهم هجری به بعد گروهی از شاعران در پی آن برآمدند که از تقلید و تکرار بپرهیزند و راهی که در پیش گرفتند بیان احساسات صمیمانه و صادقانه در غزل بود. برای بررسی مقدمات ظهور این حس تازه در سرایش شعر که با اندیشه‌های موجود در اشعار سبک‌های پیشین فرق داشت باید به شعر و ادب دورهٔ تیموری، به‌ویژه مکتب ادبی هرات، در دورهٔ تیموریان، یعنی از سدهٔ نهم تا اوایل سدهٔ دهم هجری نگاه کرد. از اوایل سدهٔ نهم هجری دربارهای تیموری و ترکمانان و شاهان عثمانی و همچنین مراکز علمی و هنری دیگری وجود داشتند که هریک در پرورش‌وترویج علم‌وهنر سهمی بزرگ داشتند. پس از درگذشت تیمور(ـ۸۰۷ق)شاهرخ (۸۰۷ـ۸۵۰ق) قدرت را درهرات به‌دست‌گرفت. هرات در زمان شاهرخ بزرگ‌ترین مرکز فعالیت اجتماعی و سیاسی و مهد دانش و فرهنگ‌وادب بوده است. گردآمدن نقاشان، خوش‌نویسان، صحافان، تذهیب‌کاران کتاب، شاعران، ادیبان، عالمان و فاضلان در آن‌جا و فعالیت هنری و علمی آنان با حمایت و تشویق شاهان و شاهزادگان تیموری از آن‌ها که نه‌تنها خود دوست‌دار و پشتیبان علم و ادب و هنر بودند، بلکه بسیاری از آنان از علم و فضل و ادب و شعر بسیار بهره داشتند، مکتبی ادبی به نام مکتب ادبی هرات که از جمله درخشان‌ترین مکتب‌های هنر اسلامی است، به وجود آورد. زین‌العابدین مؤتمن می‌نویسد: «بازار شعر و شاعری در این‌دوره [تیموریان] رونقی بسیار گرفت و از هر شهر و ناحیتی گوینده‌ای سربرآورد و تاریخ شاهد است که آن همه شاعران و نویسندگان و هنرمندان و دانشمندان که از هر گوشه و کناری

ظهور نمودند، هیچ‌وقت تا این اندازه نبوده‌اند. در غزل این دوره (سدهٔ نهم هجری) دو سبک عمده وجود داشت، یکی سبکی که در آن سلامت لفظ و فصاحت بیان و روشنی معنی بیشتر و باریکی و پیچیدگی مضامین کم‌تر است و غالباً سخن سعدی، حافظ، عبید و خواجو را به یاد می‌آورد. مغربی تبریزی، قاسم انوار تبریزی، لطف‌الله نیشابوری، شاه نعمت‌الله ولی و شرف‌الدین علی یزدی را باید از صاحبان این سبک به شمار آورد. سبک دیگر سبک شعرایی است که می‌توان آنان را پیرو امیرخسرو و حسن دهلوی خواند. اینان بیشتر در بند معانی باریک و مضامین نازکند و شور سخن و لطف کلام‌شان کم‌تر و عیوب لفظی و صوری در شعرشان بیشتر است. کمال خجندی، شیخ آذری، کاتبی ترشیزی، خیالی بخارایی، بساطی سمرقندی و امیر همایون اسفراینی را باید از این دسته شمرد. البته در غزلیات برخی از شعرای این دوره به هر دو سبک تمایل بود، یعنی گاه یک شاعر در برخی غزلیات متمایل به سبک قدیم و در غزلیات دیگر متوجه سبک جدید بود. امیرشاهی سبزواری و لطف‌الله نیشابوری غالب غزلیاتشان میان این دو سبک قرار دارد. البته باید گفت بیشتر شعرای این دوره پیرو سبک کمال خجندی و کاتبی بودند، یعنی سبکی که مقدمهٔ سبک صفوی یا هندی به‌شمار می‌آید. رد پای برخی از ویژگی‌های سبک هندی را البته نه به پررنگی ویژگی‌های این سبک در سده‌های یازدهم و دوازدهم هجری، بلکه در سطح کم‌رنگ‌تر از آن، در شعر این دوره می‌بینیم، چنان‌که اغراق، غلو و مضمون پیچیده [در قیاس با شعر سده‌های پیش] در غزل این دوره رواج دارد. مضامین غزل‌های عاشقانه که مهم‌ترین قالب این دوره است. بر اساس نیاز عاشق و جور معشوق و وصف جمال محبوب است. عاشق در غزل این دوره وجودی محروم و ستمکش است، از وصل نصیبی ندارد، به نگاه از معشوق و حتی دشنامی از وی خرسند است.» از شرف‌الدین علی یزدی: «عاشقان را ز جمالت نظری بس باشد ــ مفلسان را ز نوالت گوهری بس باشد...» از امیرشاهی سبزواری: «چه باشد گر گدای خویشتن را ـ به دشنامی ز خود خرسندسازی.» بنابراین احوال، عاشق بیچاره پیوسته در سوز و گداز است، زار می‌نالد و از سیه‌روزی خویش و ناتوانی‌اش و ستم معشوق و سرخوش بودن او با دیگران شکوه می‌کند و در همهٔ این معانی غلو می‌کند. مثلاً دود آهش آتش به گردون می‌افکند و سیل اشکش عالم را می‌شوید و طوفان نوح را از یاد می‌برد و سرخی دیده‌اش به سرخی شفق خنده می‌زند و دلش پاره‌پاره از دیده بیرون می‌ریزد. این‌گونه اغراق‌ها گاه غزل را از حیث مضمون متکلف، پیچیده و غریب می‌سازد. مثلاً از کاتبی: «گر خاک شهیدان خدنگت بگشایند ــ گویند وطن داشته پیکانگری این‌جا.» یکی از مظاهر خفت عاشق و پیمودن طریق اغراق در بیان این خفت، اشعاری است که آن‌ها را به طنز «سگیه» خوانده‌اند: «گرچه سگ دشمن گدا باشد ــ سگ کوی تو با گدا یار است.» (آذری طوسی) معشوق نیز در غزل این دوره بی‌وفا، عاشق‌کش، شمشیرکش و حق‌ناشناس است. شاعر در وصف معشوق دست به دامن اغراق می‌زند، چنان که سرو را از رفتار و غنچه را از شکفتن بازی می‌دارد، خنده را در دهن پسته می‌شکند و سوسن را گنگ و نرگس را نابینا می‌سازد. هر چند مضامین باریک (که از ویژگی‌های سبک هندی است) در غزل بسیار است. همه گرد محور معدودی از معانی کلی، از قبیل جور معشوق، جمال او و سوز و گداز عاشق، می‌گردد. عموماً معشوق در غزل فارسی زن نیست، بلکه جوانی ساده‌رو است. در این روزگار غزل‌هایی که برای زن سروده شده باشد، کم است. ترکانی که برای خدمت لشکری از ترکستان به ایران می‌آمدند و غالباً در دربار امرای سامانی و غزنوی و سلجوقی و دیگران پراگنده بودند، مورد نیاز عاشقانهٔ صاحبدلان قرار می‌گرفتند تا آن‌جا که ترک در زبان فارسی مرادف معشوق به شمار آمد. این ترکان خوب‌صورت عموماً سپاهی بودند و با تیر و کمان و شمشیر و دیگر آلات جنگ سر و کار داشتند. از این رو نه تنها در تغزل و غزل معشوق کمان‌دار و تیرانداز و سلحشور و جنگ‌آور جلوه کرد، بلکه به تدریج در بیان احوال عاشقانه اصطلاحات بزمی با اصطلاحات رزمی در هم آمیخت. یکی از علل عمدهٔ تشبیهات فراوان رزمی که در غزل فارسی دیده می‌شود، از قبیل تشبیه زلف به کمند و ابرو به کمان و غمزه به تیر و نگاه به ناوک و پیکان، همین است: «ذوق خدنگش کز اوست جان مرا حال‌ها ــ نگذرد از خاطرم گر گذرد سال‌ها.» (کاتبی) اوصاف و مضامین خاصی در غزل فارسی هست که تنها با مرد مناسبت دارد، از آن‌جمله یکی وصف خط معشوق است که در غزل این دوره رواج دارد: «تا خط تو بر گرد مه آورد شبیخون ــ از دیده روان است به هر لحظه بسی خون.» (شاهی) نیمهٔ نخست سدهٔ نهم هجری، یعنی دورهٔ پادشاهی شاهرخ، در فراوانی شعرا از ادوار قابل ملاحظهٔ ادبی ایران است و با درخشان‌ترین دوره‌های ادبی ایران برابری می‌کند، اما در کیفیت باید این دوره را از ادوار انحطاط ادبی و

تنزل شعر فارسی در شما آورد؛ تنزل از آن جهت است که با فصاحت و استواری کلام قدما بسیار فاصله دارد و شعرای این دوره به هیچ‌وجه نام‌بردار نیستند. به همین جهت دیوان‌هایی که از این دوره باقی مانده، بسیار کم‌تر از شعرایی است که نامشان در تذکره‌ها ضبط است. در این دوره به شاعری که بتوان نامش را در ردیف شعرای نام‌دار قرار داد، برنمی‌خوریم. برجسته‌ترین شاعران این نیم سده عبارتند از شیخ آذری طوسی (ــ ۸۶۵ق)، خیالی بخارایی (ــ ۸۵۰ق)، ابن حسام (ــ ۸۷۴ق)، امیر شاهی سبزواری (ــ ۸۵۸ق)، عصمت بخارایی (ــ ۸۲۸ق)، کاتبی ترشیزی (ــ ۸۳۸ق)، شاه‌نعمت‌الله ولی (ــ ۸۳۴ق)، یحیی سیبک نیشابوری (ــ ۸۵۲ق) و لطف‌الله نیشابوری (ــ ۸۱۲ق). هرچند جامی (۸۱۷ــ ۸۹۸ق) شهرتی دارد و نیمی از عمر خود را در این دوره به سر برده است، اما به حق شاعر دورۀ دوم تیموری به شمار می‌آید. برخی از منتقدان این نیم سده را در تاریخ ادبیات فارسی، سرآغاز افول دانسته‌اند. شعر فارسی در این نیم سده خواه از دید زمینه‌های احساسی و عاطفی و صور خیال و خواه از دید زبان شعر و ملاحظات مربوط به قالب و زمینه‌های بیرونی رو به افول دارد. چنان که گفته آمد، در این دورۀ شاعر صاحب سبک و سبکی نو که حاکی از قوت ابداع و خلاقیت هنری شاعر باشد، وجود نداشت، اما باز ابداع و ابتکار در شعر این دوره دیده می‌شود، اما آن‌قدر وسیع و نیرومند نیست که شخصیتی خاص برای شاعر تحصیل کند و شعر او را از شعر دیگران ممتاز و مشخص کند، مثلاً منظومۀ حسن و دل فتاحی نیشابوری که داستانی تمثیلی است در طرح موضوع و سیر داستان تازگی دارد. منظومۀ گوی و چوگان عارفی نیز بدیع است. در قصاید و غزلیات نیز از آن‌جا که مضمون‌یابی در این دوره رواج یافته بود، نکات تازه و معانی باریک بسیار می‌توان یافت. در آثار گویندگان این دوره رفته‌رفته عیب‌هایی پدیدار شد و عمومیت یافت که برخی از آن‌ها از مشخصات سبک هندی به شمار می‌رود. البته حسن و عیبی که برای شعر در دوره‌های مختلف آورده می‌شود، بر حسب مقیاس‌های زمان حاضر است، والا در هر زمان آن‌چه می‌سروده‌اند، بی‌نقص گمان می‌کرده‌اند. از عیوب اشعار این دوره نقص بیان و نارسایی عبارت است. روشنی و هموراری و فصاحت در اشعار این دوره کم است. کلام شاعر چنان است که خواننده ثقل لفظ را احساس می‌کند و گه‌گاه در کسب معنی دچار تردید و تأمل می‌شود. این نقص بیان گاه نتیجۀ سستی تعبیر و نارسایی لفظ و ضعف اصطلاح است، مانند این بیت خیالی: «گر به چنین نسخۀ تصویر ز روی تو برند ــ شاخ‌ها روی دهد در فن خودمانی را.» گاه مقصود شاعر به آسانی از عبارت برمی‌آید، اما بیان شاعر معلول یا سخیف است و آن یا به‌واسطۀ ضعف اصطلاح و سستی عبارت است، مانند این بیت بساطی: «مَنعم از رویش مکن آخر چه نقصان ای رقیب ــ گر نشیند بعد سالی دوستی با دوستی.» یا به سبب اطالۀ عبارت و اضافات لفظی و اطناب کلام است، نظیر این بیت نعمت‌الله ولی: «ذوق سرمستان ز مخموران مجو ــ حال مستی جز که از مستان مجو.» گاه معنی اندک و لفظ بسیار است: «جامی ز می پر از می در بزم ما روان است ــ هرگز که دیده باشد جامی که آن‌چنان است.» (نعمت‌الله ولی) گاه به سبب خلاف قیاس و اغلاط دستوری است، مانند این بیت شیخ آذری: «کاشکی دانستمی از دل گناه خویش را ــ تا به مژگان پاک می‌کردیم راه خویش را» که دو فعل آن مطابقه ندارد. یا این بیت کاتبی: «دور بودن ز شمع آن رویم ــ نه کم از مردن است یا کشتن» که کشتن را به صورت لازم آورده و حال آن‌که در هر دو معنی میراندن و خاموش کردن متعدی است و ضرورت ردیف او را به این خطا انداخته است. گاه به واسطۀ سستی شعر است که از ضعف قوۀ شاعری حاصل می‌شود، مانند این بیت امیر همایون اسفراینی: «نخواهم تند باشد ناوکی کز دلبری آید ــ که ترسم ناگه از من بگذرد بر دیگری آید» که به علت‌های سستی آهنگ، ضعف تعبیر در «تند باشد»، نکره بودن دلبر، زاید بودن ناگه و سخافت مضمون سست می‌نماید. ضعف ابداع و ابتکار از دیگر عیوب شعر این دوره است. ابتکاراتی که در شعر این دوره دیده می‌شود فرعی و محدود است. شعرای این زمان با همۀ کوششی که در یافتن نکتۀ تازه و خیال خاص به‌کار برده‌اند، در قالب مضامین عمومی قدما محصور مانده‌اند و تنها اشکال و صور شعر قدیم را مختصری تغییر داده‌اند. مضامینی که شاعران سعی در کشف آن دارند، بیشتر شرح مضامینی است که نویسندگان کهن به کار برده‌اند، یعنی تکرار مضامین شاعران سده‌های هفتم و هشتم هجری و دادن زرق و برق دوباره به صور خیال سده‌های پیشین. سرمشق‌های شعری آنان در غزل و مثنوی امیرخسرو دهلوی، حافظ، حسن دهلوی، نظامی و سلمان ساوجی و در قصیدۀ خاقانی، انوری و سعد سلمان بود. در زبان این دوره کمابیش زبان کوچه و بازار دیده می‌شود، اما نه در حدی سزاوار توجه و نیز هیچ انحراف یا جدایی از هنجارهای نهادینه یا کلیشه‌ای نحو فارسی در آن دیده نمی‌شود. اجزای جمله به طور کلی در موضع

آشنا و پذیرفتهٔ خود قرار دارد، صور خیال کلیشه‌ای است و دایرهٔ واژگان شاعر بسی تنگ و محدود است. تقریباً از این دوره است که مضامین و تشبیهات شاعران پیشین که در روزگار خود آنان از مظاهر ابداع شعری به شمار می‌رفت، رکود و جمود یافت. این توجه به یافتن صورتی تازه از معانی قدیم مضمون‌یابی و مضمون‌سازی را در شعر این دوره پدید آورد. البته تکلف در یافتن مضمون چندان که در شعر دورهٔ صفوی عمومیت دارد، در این دوره شایع و عام نیست.، ولی از این دوره است که شعرا آغاز به جستن مضامین غریب و یافتن نکته‌های مهجور در شعر کرده‌اند و این نکته به‌ویژه در شعر پیروان امیرخسرو دهلوی و حسن دهلوی، مانند کمال خجندی، کاتبی، بساطی، خیالی، آذری و امیرهمایون اسفراینی پدیدار است. برخی از آن‌ها به این معنی اشاره کرده و آن را از امتیازات شعر خویش شمرده‌اند: «شاهی "خیال خاص" بگو از دهان دوست ــ چو نیست لذتی سخنان شنوده را.» از کمال خجندی: «کمال اشعار اقرانت چو اعجاز ــ گرفتم سر به سر وحی است و الهام / چو خالی از "خیال خاص" باشد ــ خیال است آن که گیرد شهرت عام.» نتیجهٔ این رفتن به دنبال خیال خاص، مضمون‌سازی شده است، نه ابداعات ساده و لطیف. ابیات زیر نمونه‌ای از مضمون‌یابی است: «با باغبان مگو که دل غنچه خون چراست ــ خواندن نمی‌توان ورق ناگشوده را.» (امیرشاهی) □ «پر آتش است جهان از پر کبوتر مهر ــ مگر که نامهٔ شوق من است بر بالش.» (کاتبی) □ «کسی که قد تو بیند نبیند ابرویت ــ چگونه کج نگرد آن که راست‌بین افتد.» (خیالی) □ «مستانه ز مرغ دل من ساز کبابی ــ وز دیدهٔ گریان منش زن نمک‌آبی.» (بدر شیروانی) همین اصرار در یافتن مضامین باریک گاه شعر را به کلی از سادگی و روانی خارج کرده و آن را به مضامین غریب و تصورات مبهم و پیچیده کشانده است: «دل را غمت به علت قلبی نمی‌خرید ــ لیکن چو دید داغ تو بر وی پسند کرد.» (خیالی) □ «نشان زخم ناخن نیست این در سینهٔ پرخون ــ خیال ابرویش انداخت عکس از درون بیرون.» (امیرهمایون) این که نازک‌اندیشی و نکته‌یابی اگر از حد بگذرد، لطف سخن را از میان می‌برد، در نظر برخی صاحبان ذوق سلیم در همان زمان نیز آشکار بوده است و این معنی از عبارت دولتشاه سمرقندی برمی‌آید که دربارهٔ کمال خجندی می‌گوید: «فضلا برآنند که نازکی‌های شیخ سخن او را از سوز و نیاز برطرف ساخته است.» جامی نیز دربارهٔ همین شاعر می‌گوید: «در لطافت سخن و دقت معانی به مرتبه‌ای است که بیش از آن متصور نیست، اما مبالغه در آن، شعر وی را از حد سلامت بیرون برده و از چاشنی عشق و محبت خالی آمده.» گرچه می‌گویند با درگذشت شاهرخ دورهٔ اقتدار تیموریان به سر رسید و پس از وی قلرواش در معرض نزاع و جدال مدعیان قرار گرفت، اما رونق بازار علم و ادب و فرهنگ و هنر از میان نرفت و در روزگار بعد نیز به تشویق و سرپرستی شاهزادگان وقت، هزاران ارباب قلم و هنر از اقطار دور و نزدیک به دربار هرات روی آوردند. البته در نیمهٔ دوم سدهٔ نهم هجری از شمار امیرزادگان فاضل و هنرپرور و شاعر کم شد و رونق بازار علم و معرفت به کساد رفت، اما باز در اواخر سدهٔ نهم هجری برخی از امرا و حکمرانان شاعرنواز هنردوست، مانند سلطان حسین میرزا بایقرا، بدیع‌الزمان میرزا، فریدون حسین میرزا، اوزون‌حسن و یعقوب آق‌قویونلو و دیگران وجود داشتند که باید همهٔ آنان را مولود مکتب نیمهٔ یکم سدهٔ نهم هجری دانست. از شعرای نیمهٔ دوم باید از جامی نام برد. جامی در فضل و شمار آثار علمی و ادبی در روزگار خود بی‌همتا بود و همین امر او را مشهور کرده بود و از حکیمان و دولتمردان نیز به غایت حرمت می‌دید. اما اشعارش فاقد خلاقیت‌ها و ابداعات بود. جامی از شعرای دورهٔ تحول، یعنی تحول سبک عراقی به سبک نوین (هندی)، است. البته نشانه‌های بسیار نادری نیز از این تحول در شعر وی دیده می‌شود، مانند این بیت: «ز ضعف تن شده‌ام آن‌چنان که گر به مِثل ــ گران شود سرم از خواب، بشکند کمرم.» به همین دلیل او را خاتم‌الشعرای سبک عراقی گفته‌اند. در این باره شیری سیالکوتی در پاسخ غزالی مشهدی که قطعه‌ای در ستایش شاعری خود گفته بود، گوید: «سعدی نهاد کاخ سخن را [بنا] ولی ــ جامی به یمن همت عالی تمام کرد/ در فن شعر اگرچه غزالی است بی‌نظیر ــ در سلک اولیا نتواند مقام کرد.» تحول اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و پیش‌آمدهای ناگوار سدهٔ نهم هجری تمام زندگانی مادی و معنوی مردم ایران را دستخوش حوادث ساخته بود. در نتیجهٔ این تحولات، در شعر و ادب فارسی هم فترتی پدید آمد، اما از درون همین یأس و ناامیدی، آتشی شعله کشید و رفته‌رفته زمینه برای پذیرش سبکی جدید در ادبیات فارسی آماده شد. در اواخر سدهٔ نهم هجری که تقلید و تتبع به حد افراط رسیده بود و اشعار شعرا از اغلاط انشایی و دستوری، صنایع و بدایع لفظی، تصنعات و تکلفات، مضامین غریب و دور از ذهن و مبالغه آکنده و از فصاحت و بلاغت و پختگی و روانی و سادگی به دور بود، بابا

فغانی شیرازی (ـ ۹۲۵ق) در ایران بـه شـعر کـیفیت تـازه‌ای بخشید. وی به مضامینی تازه‌تر از شعرای پیش از خود اندیشید؛ کم‌تر به راه مبالغه و اغراق رفت. فغانی شعر خـود را در قـالب قدیم تازگی بخشید. گرچه از صنایع شعری کاملاً دور نشد، ولی هیچ‌گاه مضامین غریب و پیچیده در شعرش نیاورد و شعرش از تکلف به‌دور بود. وی طرز و شیوه‌ای نو در غزل انداخت که به شیوه و سبک بابافغانی مشهور شد. میر دوست سنبهلی، مؤلف تذکرهٔ حسینی او را «طراح طـرز تـازه» مـعرفی کـرده است. والهٔ داغستانی دربارهٔ طرز وی می‌نویسد: «... بابای مغفور مجتهد فن تازه‌ای است که پیش از وی احدی به آن روش شعر نگفته است.» اما طرز وی به سبک و روش رایج آن روزگار نزدیک نبود. افکار و سلیقه‌های مختلف موجود در آن روزگار آمادگی قبول فکر نو را نداشتند. تقی‌الدین اوحـدی در عـرفات‌العاشقین مـی‌نویسد: «چون شعرای خراسان وی را دیدند طـرز روشـی کـه مـخالف ایشان بود از وی مشاهده نـمودند آن را نـپسندیدند، چـون بـه غایت غیرمکرر و عجیب در نظر ادراکشان آمد.» از این رو هـر کس شعر پوچ می‌گفت، می‌گفتند [خـراسـانیان] فـغانیانه گـفته است. سبک او بیشتر در محیط ادبی هند تأثیر کـرد و شـاعران بسیاری که بعدها در هند پا به عرصهٔ ظهور گذاشتند از طـرز و ابتکار وی تقلید کردند و سبب تقویت و اشـاعه و تـوسعهٔ آن شدند. شبلی نـعمانی نـیز دربـارهٔ وی گـفته است: «از شـهادت اندرونی چنان برمی‌آید که عرفی، شفایی، نظیری و غیره روی زمینه‌های فغانی غزل گفته‌اند و همچو معلوم می‌شود که آن‌ها می‌خواهند از وی پیروی کنند. این بـیت از یک غـزل مشـهور فغانی است: ”گل می‌دَرَد قبا به چمن دادخواه کیست ــ گلشن به خون تپیده شهید نگاه کیست.“ همین شعر را قدسی، نظیری و دیگران استقبال کرده و روی این زمـینه غـزل گـفته‌انـد.» عـلی ابراهیم‌خان خلیل در صحف ابراهیم دربـارهٔ شـیوهٔ بـابافغانی و ادامه یافتن طرز او تا دیرگاهی از زمان چنین نوشته است: «ملا محتشم کاشانی و ملانظیری نیشابوری و ملاعرفی شـیرازی و ضمیری اصفهانی و ملاوحشی بافقی و حکیم رکنا مسیح کاشی که اساتذهٔ صاحب‌اقتدار و نامدار فن بلاغت و فصاحت‌اند، همه متقلد و متتبع اویند، اگر چه هر کدام از این بلندسخنان تصرفی و اختراعی کاربند شده و بـه‌طرز خـاصی حـرف زده‌انـد، امـا در حقیقت جادهٔ رفتار ایـنان مسـلک بـابافغانی است.» بـه گـفتهٔ ذبیح‌الله صفا این که علی ابراهیم‌خان دنبالهٔ سبک فغانی را تا به حکیم رکنای مسیح کاشانی رسانده، درست است، امـا در ایـن میان نام بسیاری دیگر از شعرای مشهور را فراموش کرده، مـثل نصیبی گیلانی (ـ ۹۴۴ق)، غزالی مشهدی (ـ ۹۸۰ق)، قـاسم اردستانی (ـ ۹۸۶ق)، نوعی خبوشانی (ـ ۱۰۱۹ق)، ظـهوری ترشیزی (ـ ۱۰۲۵ق)، شاپور تهرانـی (ـ ۱۰۴۰ق) و شـماری دیگر. پس طرز فغانی که بیان سادهٔ روان، اما استوار و درست و خالی از تکلف، همراه با نکته‌سنجی و مضمون‌آفرینی و به کار داشتن خیال‌های لطیف و عاطفه و احسـاس رقـیق و بـدیع و پرشور بود تا مدت دراز شیوهٔ شاعران دیگـر هـم بـود و ادامـه داشت و در این میان به طبع راه تحول می‌پیمود و با سلیقه‌های شخصی شاعران آن هنگام در آن تغییرهایی رخ می‌داد، به اضافه آن‌که زبان فارسی هم در این مدت در حال تحول طبیعی خود بود و می‌توانست به نوبهٔ خود در دگرگونی تدریجی سبک مؤثر باشد. سیروس شمیسا دربارهٔ سبک فغانی می‌نویسد: «در هند توسط عرفی و نظیری و در ایران توسط محتشم و شـفایی تـا حدی تقلید شد و بعد از او قزوینی و صبری روزبهان و حالتی ترکمان همه به طرز او رفتند، ولی کسی به او نرسید. در اواخر قرن دهم وحشی و قسمی [بیشتر بـه‌زبان عـوام مـتمایل بـوده است] و ضمیری و شفایی... ، همه پیرو او بودند. به طور کلی پیش از شیوع مکتب وقوع، غالب شاعران از او تقلید می‌کردند.» از ویژگی‌های شعر فغانی: ۱ــ سادگی و روانی: «ناز تو را کشید فغانی به صد نیاز ــ هر چند ساخت عشق تواش بی‌نیازتر.» □ «آه کز جلوهٔ نازک‌بدنی مست شدم ــ چاک دامان گـلی دیـدم و از دست شدم.» ۲ــ تازگی تشبیهات و استعارات و ترکیب‌های نو: «دلم که **جام نگون** داشت سال‌ها چو حـباب ــ بـبین کـه **مـوج شرابش** چه‌سان به دام کشید.» □ «رفتیم و گرد هستی از کوی یار بردیم ــ داغ **دل بلاجو** زین لاله‌زار بـردیم.» □ «دمـی کـه **غـنچهٔ سـیراب** در سـخن بگشـایی ــ چـو گـل شکـفته و خـندان ز گفت‌وگوی تو باشم.» ۳ــ بهره‌مندی از صـنعت مـبالغهٔ بسـیار لطیف و ظریف: «هر جا که شکافند دل مهرپرستان ــ یک ذره نیابند که مجذوب نباشد.» □ «صد سال اگـر وصـال بـود آرزو به‌جاست ــ این درد جان‌ستان به دوا کم نمی‌شود.» فغانی کـار اغراق و باریک‌اندیشی را به جایی نمی‌کشاند که از اصل مقصود دور شود: «رسید از سفر آن ماه و چهره تاب گرفته ــ چو بـرگ لاله رخش رنگ آفتاب گرفته.» ۴ــ تشخیص بخشیدن به صفات و تخیلات: «جور و جفای غمزهٔ ناز تو می‌کشم ــ افغان ز جور غمزه و آه از جفای ناز» ۵ــ خیال‌پردازی و مضمون‌آفرینی: «آب و آتش نشود جمع ولی دیدهٔ من ــ دارد از آتش رخسار تو آبی که

مپرس / با خیال لب میگون تو از اشک نیاز ــ داشتم در قدح دیده شرابی که مپرس.» □ «گفتم رخت ببینم و گیرد دلم قرار ــ آن خود بلای جان من بیقرار شد.» □ «خوش آنکه سر به زانو باشم در انتظارش ــ ناگه چو سر برآرم آن ماه سر برآید.» □ «ساقی ما بی‌طلب گر ندهد جرعه‌ای ــ تشنه لبان را کجا قوت گفتار هست.» ۶ــ ایجاز ــ تغییری که بابافغانی در صنعت ایجاز داده، بیشتر در ترتیب و پیچ‌وخم حروف و الفاظ است: «درماندهٔ صلاح و فسادیم الحذر ــ زین رسم‌ها که مردم عاقل نهاده‌اند.» □ «قسمت نگر که کشتهٔ شمشیر عشق یافت ــ مرگی که زندگان به دعا آرزو کنند.» در ربع اول سدهٔ دهم هجری مکتب تازه‌ای در شعر فارسی به‌وجود آمد که به غزل جانی دیگر بخشید و در نیمهٔ دوم همان سده به اوج کمال خود رسید و تا ربع اول سدهٔ یازدهم هجری ادامه داشت. این مکتب تازه، یعنی «مکتب وقوع» حد فاصلی است میان شعر دورهٔ تیموری و سبک معروف به هندی؛ غرض از آن بیان حالات عشق و عاشقی از روی واقع بود؛ وقایع عاشق و معشوق و حالات آنان مبتنی بر واقعیت باشد، یعنی به طرز حقیقت‌نمایی بیان شود. به عبارت دیگر هدف این سبک آن است که «باید شعر را به تجربهٔ زندگانی روزانه نزدیک کنیم و از عشق عام، معشوق عام و هر چه مطلق است روی بگردانیم. از این رو مکتب وقوع زبان حسب حال و واقعیت است، چنان که حکیم کاشانی می‌گوید: ز سرو سطرش درگلشن بیان وقوع ــ نشانی راستی گفت‌وگو نمایان است.» البته همهٔ اشعار شاعران این سبک به یک نسبت دارای این مشخصهٔ حقیقت‌نمایی نیست، ولی به طور کلی این احساس را به ذهن متبادر می‌کنند که شاید معشوق و ماجرایی که شرح آن داده شد، حقیقی باشد. زبان این گونه اشعار معمولاً خالی از صنایع بدیعی و اغراق و به طور کلی بسیار ساده و در شگرد شعری صرفاً شامل وزن و قافیه و کاملاً به زبان محاوره نزدیک است. گاه نشانه‌هایی از مکتب وقوع در آثار قدما هم دیده می‌شود. از خلاق‌المعانی کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی: «دوش بگذشتم و دشنام همی داد مرا ــ خدمتش کردم و پنداشت که من نشنیدم / گرچه لعلش به سر ناخوشی آن‌ها می‌گفت ــ من ازو خوش‌تر ازین هیچ سخن نشنیدم.» از مولانای رومی: «چشم تو با چشم من هر دم بی‌قیل و قال ــ دارد در درس عشق، بحث جواب و سؤال.» □ «ببستی چشم یعنی وقت خواب است ــ نه خواب است که حریفان را جواب است.» از سعدی: «دل و جانم به تو مشغول و نظر در چپ و راست ــ تا نگویند رقیبان که تو منظور منی.» از حافظ: «گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم ــ که نهانش نظری با من دلسوخته بود.» در آثار امیرخسرو دهلوی این گونه ابیات بسیار بیش از قدمای دیگر است: «خوش آن زمان که به رویش نظر نهفته کنم ــ چو سوی من نگرد، زو نظر بگردانم.» □ «غلام آن نفسم کامدم به خانهٔ او ــ به خشم گفت که از در کنید بیرونش.» تقی‌الدین اوحدی، مؤلف تذکرهٔ عرفات‌العاشقین و امین احمد رازی لسانی‌شیرازی (ــ ۹۴۱ق) را واضع زبان وقوع می‌داند، ولی احمد گلچین معانی معتقد است که شهیدی قمی در این طرز بر او تقدم دارد و حق آن است که لسانی را در مرحلهٔ نخستین این مکتب قرار دهیم و میرزا شرف‌جهان قزوینی را فرد اجلای وقوعیان بدانیم، چه تمام غزلیات وی بدین طرز و روش سروده شده است. صادقی کتابدار در مجمع‌الخواص می‌نویسد «روش وقوع نیز به کوشش شرف جهان قزوینی شیوع یافته است.» شبلی نعمانی می‌نویسد: سبک وقوع بیش از سبک فغانی رایج شد و پس از شرف‌جهان «کسانی که این طرز را شیوهٔ خاص خویش ساخته‌اند، وحشی بافقی، علی‌قلی میلی، علی‌نقی کمره‌ای هستند، وحشی یزدی چون که رند و اوباش‌مشرب بود و بیشتر با معشوقه‌های بازاری سر و کار داشت، این طرز را از اعتدال بیرون برد.» شاعران مشهور این سبک بیشتر تحت تأثیر عشق خاکی و مادی بودند؛ این عشق در حقیقت در شعر این دوره جنبهٔ انحرافی و همجنس‌گرایانه دارد، چنان‌که محتشم کاشانی گزارش مشروح روابط خود را با جوانی به نام شاطر جلال اصفهانی که دل از او ربوده بود، در رسالهٔ جلالیه به نظم کشیده و در آن آناتی را که الهام‌بخش غزل‌هایش بود جزء‌به‌جزء شرح داده است. وی در مقدمهٔ این رساله به احتمال برای نخستین بار اصطلاح «وقوع» را به کار می‌برد و می‌گوید: «میرزا سلیمان متخلص به حسابی... به ترغیب نزول این چند غزل که اکثراً به‌سبب وقوع صحبت سخت انتظام یافته‌اند، دستور داد.» به هر تقدیر، پس از جهان قزوینی طرز وقوع شیوع یافت، چنان که در سراسر نیمهٔ دوم سدهٔ دهم هجری زبان وقوع در غزل، زبان رایج روز بود، تا آن‌جا که برخی از شعرای این مکتب وقوعی تخلص می‌کردند، مانند وقوعی تبریزی و وقوعی نیشابوری. به تحقیق و پژوهش شفیعی کدکنی دستاورد این شاعران گامی به پیش بود، اما چون همهٔ توجه خود را متوجه این نکته کردند که موضوع شعر تجربه و نوعی زندگانی انسانی است، به دور باطل زندگانی یکنواخت و بستهٔ سده‌های میانه گرفتار شدند و تصور

هندی، سبک

کردند که تجربهٔ زندگانی چیزی نیست جز آن‌چه در رابطهٔ عاشق و معشوق و در زیر سلطهٔ عشق صورت می‌گیرد. شاعران مکتب وقوع در نوآوری چیز تازه‌ای به عناصر شعر فارسی نیفزودند، بلکه تنها برخی صنایع بدیعی را از آن کاستند و شعر فارسی را ساده‌تر کردند. اما ویژگی اصلی شعرشان، یعنی توجه به حالات مختلف عاشقان و تجارب روزانهٔ زندگی آنان، که در پی دل‌مشغولی‌های شعر دورهٔ قبل برای دست یافتن به امر عام و کلی جلوه‌گر می‌شد، تا جایی که به عاشق و عشق و معشوق مربوط می‌شد، باارزش بود؛ و این به‌منزلهٔ پلی است برای رسیدن به جنبشی بسیار اساسی‌تر به‌نام سبک هندی. شاید بتوان سستی برخی از عناصر تصویری سبک وقوع را نقطهٔ ضعف اساسی آن به حساب آورد، چنان که شعر از بیان صور خیال شاعرانه تهی است و شاعران دل‌مشغولی هنرنمایی و تصنعی هستند که بر تقابل یا تضاد مبتنی است، نه نوع استعاره که هستهٔ اصلی همهٔ تصاویر شعر کلاسیک است. شاعران دورهٔ سبک هندی تا حد زیادی این نقطهٔ ضعف را در شعر خود تصحیح کردند. چون عشق رایج‌ترین محتوای قالب غزل است، شاعران سبک وقوع کار خود را با ریختن تجربیات عاشقانه در قالب غزل آغاز کردند و در همین مرحلهٔ نخستین نیز متوقف شدند. بدین‌ترتیب، نتوانستند به دیگر قالب‌ها (قصیده، مثنوی، رباعی) و دیگر محتواها (وصف، طنز، عرفان) راه یابند، اما در غزل جهشی کمابیش خوب داشتند. مشهورترین شاعران این سبک لسانی شیرازی (ـ ۹۴۱)، شرف جهان قزوینی (۹۱۲ـ ۹۶۸ق)، ضمیری اصفهانی (ـ۹۷۳ق)، مایلی هروی (ـ ۹۸۳ق)، محتشم کاشانی (ـ۹۶۶ق)، وحشی بافقی (۹۳۹ـ ۹۹۱ق)، حالتی ترکمان (ـ ۹۹۹ق)، شانی تکلو (ـ ۱۰۲۳ق)، وقوعی تبریزی (ـ۱۰۱۸ق)، نقی کمره‌ای (ـ ۱۰۲۹ق) و ولی دشت‌بیاضی (ـ ۱۱۰۲ق) بودند. ابداع سبک تازه‌ای را به وحشی بافقی نسبت داده‌اند؛ وی خود در این باره می‌گوید: «طرح نوی در سخن انداختم ـ طرح سخن نوع دگر ساختم / هیچ کسم نیست به همسایگی ـ تا زندم طعنه به بی‌مایگی.» (مثنوی خلد برین، ۳۸۷) شبلی نعمانی نوعی شیوهٔ شعر به نام «واسوخت» را از اختراعات او دانسته است و می‌گوید: «واسوخت را هم او ابتدا کرد و بدو هم خاتمه یافت.» واسوخت نوعی وقوع‌گویی و گونه‌ای شعر منشعب از آن است و به شعری گفته می‌شود که مفاد آن اعراض از معشوق باشد و این کلمه با حذف نون مصدری «واسوختن» درست معنی ضد آن را که «سوختن» باشد، می‌دهد: «افسرده مکن ز تاب رشکم ـ واسوختنم شگون ندارد.» (تقی اوحدی) □ «نقی تو زود به واسوختن رسانیدی ـ وگرنه او ز ستم‌های خود پشیمان بود.» (نقی کمره‌ای) □ «چاک دلم نصیبی از دوختن ندارد ـ این عشق و این محبت واسوختن ندارد.» (ولی دشت‌بیاضی) □ «می‌شود حسن از نگاهم گرم ما عالم‌فروز ـ شد خنک در دیده‌ها از هر که ما واسوختیم.» (صائب تبریزی) احمد گلچین معانی می‌گوید که گفتهٔ شبلی دربارهٔ وحشی بافقی که ابتدا و انتهای واسوخت را به او کشانده، صحیح نیست و هر کس جز وحشی نیز ممکن است از معشوق سرکش و دلازار اعراض کرده باشد. با منسوخ شدن سبک وقوع، واسوخت‌گویی از میان نرفت و تا اواخر نیز بازار آن در هندوستان گرم بود، چنان‌که اثر آن‌را در غزل ابوالقاسم محتشم شروانی بهوپالی، مؤلف تذکرهٔ اختر تابان (تألیف در ۱۲۹۸ق) می‌بینیم. سبک وقوع نیز تا نیمهٔ سدهٔ سیزدهم هجری پیروانی داشته است. شاعران نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم تا نیمهٔ سدهٔ سیزدهم هجری پیش از بازگشت به سبک متقدمان، به‌مکتب وقوع تمایل داشتند، مانند آذر بیگدلی (ـ ۱۱۹۵ق)، ابوالقاسم انجوی شیرازی (ـ ۱۲۵۸ق)، اختر گرجی اصفهانی (ـ ۱۲۳۲ق)، الفت کردستانی (سدهٔ سیزدهم هجری)، امید نهاوندی (سدهٔ سیزدهم هجری)، انور زند شیرازی (ـ ۱۲۱۶ق)، میرزا عبدالباقی اصفهانی (ـ۱۲۳۸ق)، بسمل شیرازی (ـ ۱۲۳۶ق) و بهار دارابی (ـ ۱۲۶۰ق). از دیگر شعرای اواخر سدهٔ دهم هجری باید از عرفی شیرازی (ـ ۹۹۹ق) و خواجه حسین ثنایی (ـ ۹۹۵ / ۹۹۶ق) نام برد. عرفی بر سر راه تکامل شیوه‌ای از سخنوری قرار داشت که بعدها به هندی شهرت یافت و او را می‌توان یکی از ستون‌های آن بنای رفیع (سبک هندی) شمرد. اگر در سخن او، خاصه در غزلش، دقیق شویم می‌بینیم که او بسیار در دنبال شاعران آغاز سدهٔ نهم تا آغاز سدهٔ دهم حرکت می‌کند، منتهی قدرت و صلابت طبعش او را در شمار مستثنیات درآورده است. میرعبدالرزاق خوافی در بهارستان سخن گوید: «بیشتری از اساتذهٔ سخن‌شناس اتفاق دارند که در کلام مولانا جزالت با سلاست و لطافت با متانت جمع‌آمده و بدین شیوازبانی و شیرین‌بیانی کم کسی بوده. در نظم قصاید چنان بلند مرتبه افتاده که هیچ‌کس را با وی یارای شراکت و هم‌چشمی نمانده.» عرفی با قدرت و قوت کم‌سابقهٔ طبع و قریحهٔ خود توانست سخن جزیل و استوار شاعران آغاز سدهٔ نهم را با لطافت اندیشهٔ غزل‌گویان پایان آن سده در هم آمیزد و

با توانایی خاص خود در ایراد معناهای لطیف و ترکیب‌های تشبیهی و استعاری در بیانی سلیس و روان بابی نو در شاعری گشاید، اما او شیوهٔ پیشینیان را در هم نریخت و بنایی تازه نساخت. حال آنکه خواجه حسین ثنایی که به گفتهٔ بهارستان سخن «سرکردهٔ تازه‌گویان است، اول کسی است که موجد روش متأخرین گردیده خط نسخ بر طرز قدما کشید» چنین کاری انجام داده است. بنیاد کار ثنایی بر ابداع معنی‌های غریب و نکته‌های دیریابی بود که به دنبال تصور و تخیلی ژرف فراز آمده بود، تشبیه‌های آن بیشتر خیالی و وهمی و آگنده از مجازها، استعاره‌ها و کنایه‌های بعید است. چون در این نکته‌پردازی‌ها و خیال‌های دور از ذهن، مظروف بر گنجایی ظرف فزونی دارد، کلام وی نیز مبهم و نارسا شد، چنانکه عبدالباقی نهاوندی می‌نویسد: «سخنان او را به عیب نارسایی لفظ و این که اکثر معانی او ناقص است و مطلب از ابیاتش بیرون نمی‌آید، به خامی طبیعت منسوب ساختند.» این مبالغهٔ ثنایی در تخیل و سعی وی در یافتن نکته‌های باریک زاید و ظرف لفظ، شاعران و نکته‌سنجان روزگارش، مانند میرزا قلی میلی (ـ ۹۸۳ق) و ولی دشت‌بیاضی را که با او در خدمت سلطان‌ابراهیم میرزای صفوی، والی خراسان بودند، به نکوهش وی برانگیخت. ولی دشت‌بیاضی در این باره گفت: «ای فکر تو را شحنهٔ نقصان زده راه ــ دور از نفست اثر چو طاعت ز گناه / معنیت چو بخشش لئیمان ناقص ــ والفاظ چو خلعت خسیسان کوتاه.» سبک هندی به طرز جدی از اوایل سدهٔ یازدهم هجری رواج یافت. پس بر خلاف معروف، این سبک در اوایل سدهٔ دهم هجری، یعنی مقارن با تأسیس دولت صفوی به وجود نیامده است. در سبک هندی شعر فارسی در عرصهٔ اندیشه و محتوا، عرسهٔ صور خیال و زمینهٔ شعری گامی به سوی نوآوری برداشت. اساس شعر این مکتب را نه لفظ و نحو و مفردات و عوارض دیگر، بلکه خیال تشکیل می‌دهد. پیروی از خیال و همدوش کردن آن با معنی و مفهوم ذهنی شاعر که در بیان سخن‌سنجان آن روزگار «خیال‌بندی» نام یافته است، بنیاد شعر، یعنی کلام متخیل موزون است. این خیال‌پردازی‌ها غالباً شاعر را وادار به نکته‌سنجی، باریک‌اندیشی، مضمون‌یابی و مضمون‌سازی می‌کند. البته مضمون‌آفرینی پیش از این دورهٔ پرتحول، در شعر فارسی معمول بود، چنانکه «از آغاز کار میانهٔ معنی و لفظ شعر، رعایت نوعی مساوات مبنی و اساس کار بود. ولی هر چه بر عمر شعر فارسی افزوده شد، کفهٔ معنی بر لفظ چربید، زیرا توسعهٔ دانش‌ها و ذوقیات و سنت‌های شعری در درازای زمان باعث شد که معنی‌های گوناگون و پردامنه به ذهن شاعران متأخر هجوم آورد و دایرهٔ لفظ را به هنگام سخنوری بر آنان تنگ سازد. هر چه هجوم این معنی‌های شاعرانه سخت‌تر و پردامنه‌تر می‌شد، به همان نسبت بیان آن‌ها نیز دشوارتر می‌گردید، زیرا وقتی که گوینده در سنگلاخ تصورها و خیال‌های دور و دراز افتد بیرون آمدن از آن دشوار می‌گردد و یا، به بیان ساده‌تر، وقتی خیال پردامنه با معنی‌ها ملازم و همدوش باشد، اظهار معانی در لفظ کم امکان نمی‌یابد، اما شاعران [این عهد]... به پیروی از سرمشق‌هایی که تا آن وقت به دستشان رسیده بود، عادت یافته بودند که تا ممکن است معنی‌های بلند را درکلام کوتاه بیاورند و آن‌ها را تا می‌توان در یک بیت و گاه در یک مصراع چنان بگنجانند که قابل گردش در افواه گردد، زود به یاد سپرده و این‌جا و آن‌جا نقل شود. "مضمون" باشد، مضمونی که از زبانی به زبانی دیگر راه جوید و در نزد خواننده و شنونده تخیل‌انگیز و اعجاب‌آمیز افتد.» از این رو، این خیال‌بندی از آن هنگام محل ایراد شد که شاعر از گنجانیدن آن در کلام عاجز ماند و یا چنان دامنهٔ خیالش وسیع شد که خواننده از لفظ او پی به آن خیال پردامنه نبرد و در نتیجه مدعی تهی بودن سخن از معنی شد. زلالی خوانساری (ـ ۱۰۲۵ق) در ابداع ترکیب‌های خیالی چیره‌دست بود؛ تشبیه‌ها و استعاره‌هایش چنان با خیال‌های باریک همراه است که خواننده را به دنیایی متراکم از تصور و توهم می‌کشاند و چون چنین خیال‌پردازی مبالغه‌آمیز نیازمند کلامی وافی است که شاعر از گنجانیدن آن در وزن‌های کوتاه مثنوی عاجز است ناگزیر هم ترکیب‌هایش ناقص می‌شود، مانند «غنچه خواه دشت»، یعنی کسی که در دشت دنبال غنچه یا چیدن غنچه گردد، یا «دماغ دل به فکر خام سوز»، یعنی کسی که اندیشهٔ ناصواب کند (خام‌اندیش)، یا «هوس‌پخت فضای دشت و فرسنگ»، یعنی آنکه هوس فضای باز فرسنگ دشت را داشته باشد. نیز معنی برخی از بیت‌هایش قابل تأمل یا مبهم و گاه نامفهوم می‌شود: «حریفی غنچه‌خواه دشت در دشت ــ به گل می‌گفت و گرد گل همی گشت / درین گلشن دلی خواهم شکسته ــ ز هر بار چمن گلدسته بسته / دلی آمد شدش با چشم و سینه ــ چو اشک تلخ می در آبگینه / به پاسخ گفت لاله کاین چنین دل ــ مگر روید تو را فرسوده از گل.» □ «به موری گفت غم نادیده موری ــ که مغزم را به جوش آورده شوری/ بیا تا سوی دشت آریم آهنگ ــ که دل تنگ است و دیده تنگ و جا

تنگ / جوابش داد مور دل شکسته ــ به دلتنگی میان را تنگ بسته / که ای وسعت‌طراز سینهٔ تنگ ــ هوس پخت فضای دشت و فرسنگ / مخوان افسون صحرا محملم را ــ که وسعت تنگ‌تر دارد دلم را.» اشعار نظیری نیشابوری (ــ ۱۰۲۲/ ۱۰۲۳ق) همه جا استوار و خالی از عیب است؛ مواردی که بتوان بر آن‌ها انگشت اعتراض نهاد، در سخنش به ندرت یافت می‌شود. در یافتن مضمون‌های باریک و در تخیل چیره دست بود، اما هیچ‌یک از خیال‌پردازی‌ها و مضمون‌یابی‌های او به درستی گفتار و متانت کلامش آسیب نمی‌رساند. او، به‌خلاف شاعران پس از خود، که مدت‌ها بر اثر مبالغه در اندیشه‌های باریک در بند تعبیرات سست درمانده بودند، همهٔ مضمون‌ها و نکته‌های نازک خود را در پوششی از لفظ‌های لطیف خوش‌ترکیب جا می‌دهد، دامانی از شکر و خرواری گل با خود دارد: «نظیری بس تو خوش شیرین و نازک نکته می‌گویی ــ ترا شکر به دامان گل به خروار است پنداری.» اگر چه عرفی خود را از همهٔ بزرگان گذشته و معاصر برتر می‌شمرد، ولی برتری نظیری هم در روزگارش بر عرفی قابل قبول بود، زیرا جلای فکر و شکوه سخن نظیری و پختگی و یکدستی الفاظ و مهارت او در بیان معانی بیش از عرفی بوده است. میرزا صائب هم به این نکته اشارهٔ صریح دارد و ضمن اعتراف به فروتر بودن خود از مقام نظیری چنین می‌گوید: «صائب چه خیال است شوی همچو نظیری ــ عرفی به نظیری نرسانید سخن را.» نظیری معانی بلند را به آسانی بیان می‌کند، چنان‌که گویی سخنان روزانهٔ خود را اظهار می‌دارد، در تشبیهات حسی و عقلی و خیالی و مرکب و ارسال مثل توانا است: «دیدمش در دل نهفتم آه بی‌تأثیر را ــ در کمان از بس که دزدیدم شکستم تیر را / پای رفتن نیست زین بزمم که در بیرون در ــ بخت دارد در کمین هجر گریبانگیر را / خوشدل از غیرم که در بزم وصالت او نیافت ــ ذوق دارد اضطراب و لذت تغییر را.» □ «آن راز که در صومعه محجوب ز ما بود ــ در میکده از صافی دل‌ها به ملا بود / قهری که شود هیزم او آتش نمرود ــ دیدیم که خاکستر او لطف و عطا بود.» □ «گوشه‌ای خفتم که راهم را سر و سامان نبود ــ لنگر افکندم که کشتی در خور طوفان نبود / مرغ بینش را شکستم پر که طیران کند داشت ــ رخش دانش را بریدم پی کزین میدان نبود / بر سر بازار حکمت کور دیدم خلق را ــ توتیای حق‌شناسی در همه دکان نبود.» کلام طالب آملی (ــ ۱۰۳۵ق) فصیح و در معنی و مضمون تازه و آکنده از استعاره‌های دقیق است؛ تخیلی بالاتر از خیال‌پردازی‌های همروزگارانش و حتی پس از آنان دارد و به گفتهٔ صاحب تذکرهٔ صحف ابراهیم «شاعر لفظ‌تراش معنی‌آفرین و موجد طرز تازه» است. طالب در تحول سبک شعر دورهٔ صفوی تأثیری بسزا داشت. وی در شمار کسانی است که شیوهٔ شاعری را به سوی دگرگونی سریعی بردند که در همان سدهٔ یازدهم هجری به برآمدن شاعرانی چون میرزا جلال اسیر، کلیم کاشانی و صائب تبریزی انجامید. طالب به تجددش در لفظ و معنی واقف بود و «اختراع سخن‌های خوش‌قماش» خویش را مرهون خیالبافی‌اش می‌دانست و به «روش تازه»اش که آن را از همهٔ روش‌ها تازه‌تر می‌شمرد، مغرور بود: «خیالبافی از آن پیشه ساختم طالب ــ که اختراع سخن‌های خوش‌قماش کنم.» □ «طالب از هر روشی شیوهٔ ما تازه‌تر است ــ روش ماست کز آن تازه‌تری نیست پدید.» گاه نیز خیال‌های دور و دراز شاعر از گنجایی لفظ بیرون می‌رود و بیت‌ها یا نادرست از کار درمی‌آید یا ناگزیر باید بخشی از پیوندهای لفظی را در عالم خیال یافت: «صبا را غالباً گستاخیی ره داد با زلفش ــ که دیگر بوی شمشیر از زبان شانه می‌آید.» □ «ما مصیبت‌زده مرغان قفس مشتاقیم ــ گرد پروانه بشویید ز بال و پر ما.» □ «حجابم غنچه‌سان در پردهٔ ناموس غم دارد ــ دریغا کاش می‌چیدم گل بی‌انفعالی را.» طالب در همان حال که گاه بیت‌های سست و نامفهوم و بی‌مزه دارد، بیت‌های بسیار دل‌انگیز که در لفظ و معنی برابر باشد، نیز دارد. «تشبیه‌ها و استعاره‌هایی که غالباً مرکب و خیالی و وهمی است، و مبالغه در ایراد آن‌ها و حتی بی‌مزه شمردن کلامی که خالی از آن‌ها باشد، و به کاربردن ترکیب‌های فراوان تشبیهی و استعاری و کنایه‌های دقیق و ارسال مثل‌ها و سعی در ایراد صنعت‌های لفظی [به‌ویژه در قصیده‌ها] و نظایر این‌ها از اختصاص‌های شعر طالب است.»: «طبعم کدورت از می بی‌غش گرفته است ــ پیراهنم ز بوی گل آتش گرفته است.» □ «ندارد چون سراب از بود امیدی نبود ما ــ عدم را تنگ در آغوش جان دارد وجود ما / تو سود خود طلب، ما را مکن منع از زیان کردن ــ که ما سرچشمه‌ایم اندر زیان ماست سود ما.» □ «وام‌گیر ای جبهه چین از ابروی غم وام‌گیر ــ نی غلط گفتم غلط از زلف ماتم وام گیر / صد نوای عیش مرهون‌ساز گر صاحبدلی ــ وز لب ما بی‌دلان یک نغمهٔ غم وام گیر.» □ «ما نیش کفر در دل ایمان فشرده‌ایم ــ در ساغر عمل می عصیان فشرده‌ایم / شمشیر کرده ناله و بر دل کشیده‌ایم ــ الماس کرده ناخن و در جان فشرده‌ایم.» □ «جهان شکفته به نوعی که غنچهٔ تصویر ــ برای

خنده نسیم بهانه می‌طلبد.» □ «صبرم به خروش آمده، امید که ساقی ــ زین بیش به مزدوری هوشم نگذارد.» □ «هر لحظه تلخ می‌شودم کام، تا سپهر ــ پیمانهٔ حیاتِ که لبریز می‌کند؟» آفرینش مضمون‌ها و تعبیرات خیالی و استعاری کلیم کاشانی (ــ۱۰۶۱ق) نزدیک به زبان گفت‌وگو است: «به نوعی آتش گل در گرفتست ــ که بلبل رفت و در آب آشیان کرد.» □ «فراستش به خبرگیری ممالک رفت ــ چو بازگشت خبر از آشیان عنقا داد.» مبالغه در اشعار کلیم اندک است. سخنش روان، ساده، استوار با معنی و مضمون‌های تازه است و آن‌را با اندیشه‌های غنایی، حکمی و اجتماعی همراه کرده است. کلیم خود به معنی‌آفرینی‌های «خوش‌ادا»یش توجه دارد و می‌داند قدر زحمتی را که در این راه تحمل می‌کند، تنها شاعران همپایهٔ او می‌شناسند: «غیر شاعر کس نمی‌فهمد تلاش ما کلیم ــ شعرفهمان جمله صیادند صید بسته را.» نمونه‌هایی از اشعارش: «نیلگون شد فلک از تیرگی اختر ما ــ گردد آیینه سیه‌تاب ز خاکستر ما.» □ «چشمت به فسون بسته غزالان چمن را ــ آموخته طوطی ز نگاه تو سخن را.» □ «ابر را دیدم چون ما چشم گریانی نداشت ــ برق هم کم‌مایه بود از شعله سامانی نداشت / با مسیحا درد خود گفتیم پر سودی نکرد ــ زان‌که چون بیماری چشم تو درمانی نداشت.» □ « چشم جادوی تو در دلجویی اهل نیاز ــ هیچ کوتاهی ندارد عمر مژگانش دراز / رشتهٔ جان و رگ دل در خم مژگان اوست ــ هیچ‌کس دیدی به یک مضراب بنوازد دو ساز.» □ «از ثبات عشق دایم پا به دامن داشتم ــ همچو داغ لاله در آتش نشیمن داشتم / شعله برمی‌خاست از بی‌طاقتی و می‌نشست ــ من نجنبیدم ز جا تا جا به گلخن داشتم / کی به نامحرمی چاک جگر خواهم نمود ــ من که زخمش را نهان از چشم سوزن داشتم / هیچ‌گه ذوق طلب از جست‌وجو بازم نداشت ــ دانه می‌چیدم من آن روزی‌که خرمن داشتم / روشنی از بزم من دریوزه می‌کرد آفتاب ــ در چراغ عیش تا از باده روغن داشتم / همچو ماهی غیر داغم پوشش دیگر نبود ــ تا کفن آمد همین یک جامه بر تن داشتم / داغ را جز بر کنار رحم ننهادم کلیم ــ دیده را بر رخنهٔ دیوار گلشن داشتم.» میرزا جلال اسیر شهرستانی (ــ ۱۰۶۹ق از شاعرانی است که در سیر تکاملی سبک شعر در سدهٔ یازدهم هجری اثر آشکار دارد. بنیاد معانی شعر وی چنان بر تخیل و توهم نهاده شده است که هیچ مضمون و نکته‌ای در سخنش خالی از آن نیست، بلکه هر یک از آن‌ها مسبوق به تصورات دور و دراز و مضمون‌جویی‌های باریک از

همهٔ آن چیزها است که گرداگرد او یا در محیط دید و درک او وجود دارد. مثلاً ناگهان آهو خرام کبک رفتار گل‌اندامی از برابرش می‌گذرد، جلوهٔ روشن و دل‌انگیز او نوری بر دیدهٔ زیباپسند شاعر می‌افکند، آن نور برقی می‌شود و در خرمن خاک می‌افتد و آن‌را شعله‌ور می‌سازد و آن شعله در شش جهت عالم می‌افتد، آن‌را به‌خاک و آن خاک را به غبار تبدیل می‌کند و در فضا به پرواز درمی‌آورد و محو می‌کند و شاعر در گیر و دار چنین تخیلی می‌گوید: «شش جهت مشت غباری شد و پروا گرفت ــ برق جولان که در خرمن خاک افتادست؟» این بنیادگذاری سخن بر تخیل سبب به کار بردن تشبیه‌ها یا خلق ترکیب‌های مجازی و استعاری بسیار تازه در سخن او گردید، مثل تشبیه هوای باطراوت به سفینهٔ غزل، چمن آراسته به لاله، گل به انشای زیبای مزین و ترکیب‌هایی از قبیل سرمشق انتظار، سرِ گریه، چمن آینه، غارت‌زدهٔ ناز و رنج خموشی: «هوا از موج طراوت سفینهٔ غزل است ــ چمن ز لاله و گل مطلع خوش‌انشایی است.» □ «کدام روز که سرمشق انتظارم نیست ــ کدام شب که سر گریه در کنارم نیست.» □ «می‌رسد از چمن آیینهٔ آشفتهٔ ناز ــ می‌توان یافت که غارت‌زدهٔ ناز خود است.» □ «نکند فیض ادب رنج خموشی ضایع ــ هر سؤالی که نکردیم جوابی دارد.» گشت و گذار در چنین عالم زیبایی از تخیل و توهم کار را به مبالغه کشاند و سخن او را برای کسانی که به مبالغه عادت ندارند ناساز و نابسامان ساخت، چندان که ناقدان سخن را واداشت تا سخنش را به رطب و یابس و نیک و بد تقسیم کنند. در واقع نیز گاه شعرش از زیبایی خیال و رسایی لفظ به آسمان می‌رسد، مانند این دو بیت: «تعلق سد راه کام عشق است ــ جنون سرگوشی پیغام عشق است.» □ «در بیضهٔ شکستهٔ محبت دل مرا ــ از آشیان به خدمت صیاد می‌برد.» و گاه چنان است که خواننده را از آن همه بی‌مبالاتی که در بیان معنی دارد یا از آن‌همه ایهام که در کلامش راه یافته به شگفتی می‌افکند: «خلق بی‌ساختگی بوی گلابش نشود ــ آن قدر گل که ز گلزار توکل چیدم.» □ «شد بیستون چو حوصلهٔ سختی خمار ــ فرهاد برق تیشهٔ می دیر می‌رسد.» □ «پی گم‌گشتگی ستارهٔ ماست ــ بال عنقا کلید چارهٔ ماست / در دل آن چشم مست می‌گذرد ــ اول مستی گذارهٔ ماست.» تذکره‌نویسان به پستی‌ها و بلندی‌ها و افراط و تفریط‌های وی در شعر و اثری که در شاعران پس از خود داشته است، توجه داشته‌اند. عبدالرزاق خوافی در بهارستان سخن می‌آورد، اسیر «در شعر بانی بنیاد خیال‌بندی است و

خیال‌بندان زمان حال را به پیروی او افتخار بلند است... اگر چه طرز خیال به‌طریق ندرت در اشعار قدما یافته می‌شود و برخی از متأخرین که پیش از وی گام‌سپر وادی تازه‌گویی بودند نیز بدین روش ولوع تمام داشتند، اما او اساس سخنوری بر همین طرز نهاد و این قانون شگرف را به دست آیندگان قوافل وجود داد، بلکه سخن را به مرتبه‌ای نازک ساخته که تا موشکافان بزم معانی امعان‌نظر به روی کار نیارند، سررشتهٔ آن به دست نیاید و هر قدر که تعمق به کار برند لطایف دیگر حاصل آید، و معهذا کلامش رطب و یابس بسیار دارد.» از او است: «سبزهٔ ما کی ز برق خرمی اندیشه داشت ــ گر دمید از آب حیوان آتشی در ریشه داشت / از شکست توبه کار عشرت ما شد درست ــ آسمان ما را گرفتار طلسم شیشه داشت.» □ «از بس که خورده نیش خموشی بیان ما ــ خون شد به رنگ غنچه زبان در دهان ما... کس در حیات ما نشد آگه به راز آه ــ آیینهٔ هما نشود استخوان ما / تیرش چو آتش از دل فولاد می‌جهد ــ بازوی ضعف قبضه گرفت از کمان ما... / شد استخوان سینه سطرلاب امتحان ــ داغ تو بود اختر هفت‌آسمان ما.» □ «از خرام خوش نگاهان رنگ ناز انداختند ــ از دم تسلیم جو طرح نیاز انداختند / حیرت آباد شهادت آن‌قدر وسعت نداشت ــ خضر را در کوچهٔ عمر دراز انداختند.» □ «حیرت‌گداز ورطهٔ چون و چرا مباش ــ تا بار خاطری نشوی آسیا مباش.» □ «زبس در عشق شد صرف خموشی روزگار من ــ نفس در خاک می‌دزدد پس از مردن غبار من.» □ «مَی کشیدیّ و نگه سیر چمن یاد گرفت ــ لب گشودیّ و حیا حرف زدن یاد گرفت.» حکیم رکنای مسیح کاشی (ــ ۱۰۶۶ق) نیز از دیگر شعرای این روزگار است که کلامش استوار و یکدست، منتخب، خالی از عیب و نزدیک به اندیشه‌های ژرف است، زبانی فصیح، بیانی روان و خالی از هر گونه تعقید همراه با خیالات بسیار باریک و دقیق و مضمون‌های عالی و نازک دارد که از بس در آن‌ها مهارت به کار رفته، آسان‌یاب به نظر می‌آیند: «غمزه‌ات با خلق اگر پنهان‌زبانی داشتی ــ کشتهٔ ناز تو بودی هر که جانی داشتی.» □ «چون سکندر خواستم آیینه از جام شراب ــ در میان جام می پیدا و جم پیدا نبود.» □ «بویت ز بس به هر سر موی تو عاشق است ــ از چاک پیرهن به صبا هم نمی‌رسد.» □ «همچون شرر که زاد و هم اندر زمان بمرد ــ راز تو گر بزاد ز دل در زبان بمرد.» □ «بس که دشمن‌خیز شد آب و هوای خانه‌ام ــ گر درون رفت آشنا بیگانه می‌آید برون.» غنی کشمیری (ــ ۱۰۷۹ق) از شاعران توانای فارسی‌گوی در هندوستان و از جمله سرآمدان آنان است. ناقدان سخن او را به نازکی خیال و توانایی بسیار در بیان معنی‌های دقیق و مضمون‌های باریک ستوده‌اند. عبدالرزاق خوافی در بهارستان سخن درباره‌اش می‌نویسد: «طرز کلامش حلاوتی و بهار اشعارش طراوتی دارد که زبان قلم و قلم زبان در بیان آن لال است. معانی خاص و مضامین تازه که در اشعار وی که بیشتر به طرز ایهام است، یافته می‌شود، در کلام هیچ یک از موزونان عالی‌فکر پیدا نیست. الحق او پایهٔ سخنوری را به درجهٔ بلند سخن به جایی رسانیده که مستعدان صاحب‌کمال در پیروی و تتبع آن چقدر عرق‌ریزی و سعی به کار می‌برند تا خود را اندکی بدان آشنا می‌سازند. چنین معنی بند خوش‌قال و مدعا و مثل‌گوی نازک‌ادا از خطهٔ کشمیر بلکه تمام اقالیم هندوستان برنخاسته.» با این که سخن خوافی به مبالغه است، اما غنی در شیوه و طرز سخن‌گویان روزگارش به خوبی توانسته است از عهدهٔ بیان خیال‌های دقیق خود در زبان استعاره و ایهام برآید. سخنان خیال‌انگیز و نکته‌های پرمعنایی که قالب‌های لفظی از افادهٔ مقصود آن‌ها عاجز باشند در شعر او کم نیست؛ چاشنی عرفان نیز به گفتارش جلوه‌های دلپذیر داده است: «جنونی کو که از قید خرد بیرون کشم پا را ــ کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را / به بزم می‌پرستان محتسب خوش عزتی دارد ــ که چون آید به مجلس شیشه خالی می‌کند جا را.» □ «پیر شد زاهد و از راز درون بی‌خبر است ــ قد خم گشتهٔ او حلقهٔ بیرون در است... / ناوک ناز تو در دیدهٔ من جا دارد ــ تیر مژگان تو را مردم چشمم سپر است / گر دهی تن به بلا به که بدزدی پهلو ــ کشتی از پیل بود ایمن و پل در خطر است / هر که پرسد ز غنی وجه شکست رنگم ــ دانم از سنگدلی‌های بتان بی‌خبر است.» □ «نشان هرزه‌گردی ظاهر است از طرز رفتارم ــ بود سرگشتگی پیدا ز نقش پا چو پرگارم... / ز بس در جزوجزوم نقش ابروی تو جا دارد ــ شود قوس قزح هر گه پرد رنگی ز رخسارم... / صدای گریهٔ ابر بهاری کرد معلومم ــ که آب بحر را زد بر زمین چشم گهربارم.» چنان که در اشعار شعرای یاد شده می‌بینیم، در این راه خیال‌بندی، مضمون‌آفرینی و نکته‌پردازی هر چه از سدهٔ دهم به سدهٔ یازدهم هجری و اواخر آن نزدیک می‌شویم، اندیشه و لفظ که با نقص‌ها و ناهمواری‌ها همراه بود، هموارتر، رساتر و بی‌عیب‌تر می‌شوند، حتی در آن‌ها ظرافت‌های شاعرانه و گاه صلابت‌های حکیمانه نیز دیده می‌شود، تا آن‌جا که به سخنوری و طرز صائب تبریزی (ــ ۱۰۸۱ق) می‌رسیم، گویی همهٔ

خیال‌بندی‌ها و مضمون‌آفرینی‌های پیش از وی مقدمه‌ای برای ظهور این شاعر توانا بود. وی در حکم دانه‌ای بود که در زمینی آماده و بارور افشانده شود. آن شیوهٔ نو در سخنوری که بنیادش در شعر خواجه حسین ثنایی نهاده شد و سپس گویندگان دیگر تا به عهد شاعری صائب در تقویت آن کوشیدند، در سخن صائب به کمال رسید. او واضع و مبتکر این شیوه نیست، بلکه تکمیل‌کنندهٔ آن است. صائب هم قدرتی شگفت‌انگیز در تخیل و ایجاد تصویرهای ذهنی بدیع، با استفاده از عالم مجاور خود داشت و هم با زبان توانای خود توانست آن تصویرهای بدیع ذهنی و نکته‌های دقیق شعری را در کلامی آراسته نشان دهد. بدین سبب است که در کلام او ناهمواری‌های شاعران همروزگارش را کم‌تر می‌بینیم. ظهور او سبب شد تا فریفتگان و پیروان سبکش که از توانایی او بی‌بهره بودند، در یافتن نکته‌ها و مضمون‌های باریک و گنجانیدن آن‌ها در کلام رسا به نارسایی گرفتار شوند و رفته‌رفته سخن فصیح فارسی را به وضع بدی دچار کنند. نزدیک به روزگار وی یا پس از وی شاعرانی مانند غنی کشمیری، میرزا جلال اسیر، شوکت‌بخاری (ـ ۱۱۰۷ق)، ناصرعلی سرهندی (ـ ۱۱۰۸ق)، جویای تبریزی (ـ ۱۱۱۸ق)، بیدل عظیم‌آبادی (ـ ۱۱۳۳ق)، آفرین لاهوری (ـ ۱۱۵۴ق)، گرامی کشمیری (ـ ۱۱۵۶ق) و غنیمت کشمیری (ـ ۱۱۵۸ق) بودند که در خیال‌بندی و طرز خیال قدرت شگرف نشان دادند، برخی از آنان در این طرز به‌غایت دور رسیده و از همه درگذشته‌اند و به همان نسبت هم در گفتار خود لغزش‌هایی دارند و همین گروه از گویندگان که نزدیک به تمام‌شان از هند برخاسته‌اند، صاحبان واقعی سبک هندی‌اند. درست است که همهٔ این شاعران هندی در معنی و لفظ بر نشانه‌های پای اسیر و صائب قدم می‌نهادند، اما به حق که از آن دو در راه نکته‌یابی و اصرار در ایراد مضمون‌های باریک که لفظ گنجایی آن‌ها را ندارد، بسیار دورتر رفته‌اند، چندان که برخی از بیت‌هایشان را به دشواری و به تأویل و توجیه باید دریافت. شوکت بخاری درواقع گوینده‌ای است که در عالم بی‌منتهای خیال سرگشته است. اشعارش آگنده از معنی‌ها و ترکیب‌های تازه‌ای است که بر پایهٔ تخیل‌های او استوار است، تشبیه‌های وهمی و استعاره‌هایی که بر خیال‌های ژرف بنا شده باشد، در کلامش بسیار زیاد است، چندان که به واقع بالا دست میرزا جلال اسیر و همطرازان او رفته و در همان درجه از خیال‌پردازی و نازک‌اندیشی است که عبدالقادر بیدل بدان رسیده است و به همین سبب است که گاه رسیدن به کنه مقصود او در برخی از بیت‌هایش دشوار است. سخن‌هایش در برخورد نخست بی‌معنی جلوه می‌کند، اما چنین نیست، باید به نازک‌خیالی او بود تا به خیال‌های نازکش پی برد: «آیینه خانهٔ نظر پاک خویش باش ـ آتش‌پرست شعلهٔ ادراک خویش باش / از گریه گرد هستی خود را فرونشان ـ یعنی که مشت آب کف خاک خویش باش.» □ «مسخر کرده‌اند اهل جنون اقلیم هامون را ـ سواد چشم او چون مهر بادامی است مجنون را / به خاک و خون حسرت کوهکن مستانه می‌غلتد ـ خیال ساغر می کرده نقش پای گلگون را.» □ «ز بس گرم شتاب از جوش شوق برق تأثیرم ـ به مغز لاله رنگ داغ ریزد گرد شبگیرم / نگاه شوخ او از بس مرا گرم جنون دارد ـ رم آهوست دود شعلهٔ آواز زنجیرم.» ویژگی شعر ناصرعلی سرهندی در داشتن خیالات باریک و بسیار دقیق و دقت در یافتن مضمون‌های تازهٔ دیریاب و داشتن زبان سادهٔ متمایل به زبان محاوره است. اما این بلندپروازی‌هایش، گاه وی را در بیان معانی‌اش ناتوان و الفاظش را نارسا می‌سازد و نیز او را به خودستایی بسیار در اشعارش برمی‌انگیزد، غافل از آنکه فارسی‌اش گاه مقرون به لغزش‌ها و برخی از بیت‌هایش نامفهوم است. اگر چه بیت‌های پرمعنی با مضمون‌ها و نکته‌های لطیف در دیوانش کم نیست: «از پی ضبط فغان بر دل گرفتم راه را ـ در گره بستم چو اخگر شعله‌های آه را.» □ «کردیم رفو از پر خود چاک قفس را ـ بستیم برو این همه درهای هوس را / از آبله‌های دل فریادپرستان ـ یک آبله در کام و زبان است جرس را / این صاف‌دلان محرم تسخیر نسیم‌اند ـ زنجیر بود جوهر آیینه نفس را... / در چشم صدف آب روان ریگ روان است ـ لب تشنهٔ زحمت نخورد شربت کس را.» □ «چو بزم بی‌خودی دامن گرفت از خویشتن رفتم ـ به خاطر لغزش پایی ازین ره ماند و من رفتم.» تازگی مضمون و به کارگیری ترکیب‌های استعاری و مجازی و خوش‌ادایی در بیان مقصود و معنی از ویژگی‌های شعر جویای تبریزی است: «همتم تا دست پر زور هوس پیچیده است ـ در دل تنگم حباب‌آسا نفس پیچیده است.» □ «سینهٔ صدچاک مانند قفس داریم ما ـ نالهٔ پهلوشکافی چون جرس داریم ما / رازدار عشق را نبود مجال دم زدن ـ بخیه بر زخم دل از تار نفس داریم ما.» میرزا عبدالقادر بیدل از خیال‌بندان چیره‌دست بود و در ایراد مضمون‌های باریک مبالغه و اصرار می‌ورزید. اثرهایش آگنده از مضمون‌های پیچیدهٔ شاعرانه و تشبیه‌ها و ترکیب‌های استعاری تخیلی و توهمات پردامنه و

هندی، سبک

خیال‌پردازی‌های دور و دراز است و از این راه کلامی با رنگ و نگار تازه و کاملاً بدیع فراهم آورده است که به کلی با آن چه در دیوان شاعران پیشین می‌یابیم متفاوت است. باید گفت شیوه‌ای از شعر که به سبک هندی معروف شد، در اثرهای بیدل به حد مبالغه‌آمیز از توسعه رسیده است. وی و همطرازانش زیبایی سخن را در ابهام آن پنداشتند، ابهامی که از پیچیدن در جامهٔ تشبیه‌ها و استعاره‌های دیریاب خیالی و وهمی و بنانهادن کلام بر آن‌ها حاصل می‌شود. این نحوه از بیان مقصود هر چه بیشتر زمان‌گرفت توسعه و تکامل بیشتر یافت، تا آن‌جاکه رفته‌رفته از دو جناح سخن، یعنی معنی و لفظ، جناح معنی بلندتر و جناح لفظ ضعیف‌تر شد و رفته‌رفته کار به آن‌جا کشید که هر شعری که مضمون و معنی در آن خیالی‌تر یا نازک‌تر بود، پسندیده‌تر شمرده شد و هر شاعر که خیال‌بندتر بود، استادتر. بیدل در این میدان خیال‌پروری و مضمون‌آفرینی از همهٔ شاعران دیگر که در زمان‌های نزدیک به او یا در روزگار او در هند و ایران بودند، پیشی جست. اما این زیاده‌روی‌ها در خیال‌بندی و نازک‌اندیشی و فزونی دادن مظروف بر ظرف کلام در همان حال که گاه با آفرینش بدایعی در سخن شاعران بزرگ همراه است،کلام آنان را نیز به سستی و بی‌مایگی یا ابهام شدید و بی‌معنی بودن می‌کشاند. بیدل نیز از این نقص برکنار نماند، مانند این ابیات: «حسرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ای‌است ــ طاووس جلوه‌زار تو آیینه خانه‌ای است / حسرت کمین مژدهٔ وصل است حیرتم ــ چشم به‌هم نیامده گوش فسانه‌ای است.» □ «این همه دام خیالاتی که بر هم چیده‌ایم ــ نیست جرم ما و تو معجون هستی سنگ داشت.» □ «سامان روزی از عرق سعی مشکل است ــ یعنی در آبرو نتوان نان شکست و ریخت.» □ «به یاد آرد دل بی‌تاب اگر نقش میانش را ــ به رنگ موی چینی سرمه می‌گردد فغانش را.» بیدل در ابداع ترکیب‌های نو هم گاه لغزش‌های نابخشودنی دارد، مانند: «جنون جولانیم هر جا به وحشت آشنا گردد ــ دو عالم گرد بادم در هوای نقش پا گردد» که ترکیب «جنون جولانی» و «آشنا گردیدن» به‌معنی «همراه شدن» و عبارت «دو عالم گردبادم...» به معنی «دو عالم به منزلهٔ گردبادی برای من...» در این بیت لغزش است. یا این بیت: «تغافل چه خجلت به خود چیده باشد ــ که آن نازنین سوی ما دیده باشد» که «به خود چیدن» را به‌جای «برخود حمل کردن، بر خود نهادن» آورده است. از بیت‌های خوب او: «مطلبی گر بود از هستی همین آزار بود ــ ورنه در کنج عدم آسودگی بسیار بود.» □ «به دل گفتم کدامین شیوه دشوار است انجامش ــ نفس در خون تپید و گفت پاس آشنایی‌ها.» □ «در جگر صد رنگ طوفان کرده‌ایم ــ تا سرشکی نذر مژگان کرده‌ایم / از هجوم اشک ما بیدل مپرس ــ یار می‌آید چراغان کرده‌ایم.» □ «مست عرفان را شراب دیگری در کار نیست ــ جز طواف خویش دور ساغری در کار نیست / عالم عجز است این جا جاه‌کو شوکت‌کدام ــ تا توانی ناله‌کن کر و فری در کار نیست.» □ «نه جام باده شناسم نه کاسهٔ طنبور ــ جز این‌قدر که جهان یکسر است معدن شور ــ سفال خویش غنیمت شمر که مدت‌هاست ــ شکست چینی و مو ریخت از سر فغفور / اگر نه کوری غفلت فسرده مژگانت ــ گشاد چشم مدان جز تبسم لب گور.» □ «رنگ طاقت سوخت اما وحشت‌آغازم هنوز ــ چشم بر خاکستر بال است پروازم هنوز.» □ «ذوق شهرت‌ها دلیل فطرت خام است و بس ــ صورت نقش نگین خمیازهٔ نام است و بس.» لطافت، باریک‌بینی و رقت معانی که در سبک هندی مشهود است، بی‌گمان حاصل نزدیکی و برخورد فلسفهٔ هندی با اندیشهٔ ایرانی است. در این باره شبلی نعمانی در شعرالعجم می‌نویسد: شعر فارسی پس از آمدن به هند لطافتی پیدا کرد که هرگز آن لطافت را در ایران نداشت.» لطافت در نظر شبلی دقت معانی و باریک‌بینی خاصی است که در سبک هندی پدید آمد و حاصل آن سنت مضمون‌یابی شاعران همین روزگار است. نازک‌خیالی و باریک‌اندیشی در میان شعرای مکتب هند، در میان شاعرانی که به هند نرفتند و با افکار و فلسفهٔ هندی آشنا نشدند، مشاهده نمی‌شود. هرگز نازک‌اندیشی و مضمون‌یابی عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، طالب آملی، کلیم کاشانی و قدسی مشهدی قابل مقایسه با حکیم شفایی و محتشم کاشانی نیست. گو این‌که دو شاعر آخری از شاعران بسیار معروف دربار شاهان صفوی‌اند و نام‌شان زینت‌بخش تاریخ ادب ایران است. پس از بیدل سیر نزولی سبک هندی از زمانی آغاز شد که شاعرانی بی‌مایه با تکلف فراوان به مضمون‌یابی گراییده و شعر را از مجرای اصلی آن‌که بیان عواطف و عوالم نهانی بود، به‌صورت ایماگویی و معماسرایی درآوردند و سرانجام سبب روی بر تافتن صاحبان ذوق سلیم از این سبک شدند. محمد محیط طباطبایی در مقالهٔ خود با عنوان «بازگشت سبک هندی به ایران» می‌نویسد پس از پایان سدهٔ یازدهم هجری در نتیجهٔ فتح قندهار و ظهور اصفهان با چهرهٔ مرکز قدرت و ثروت و تنعم و عشرت پای رفت و آمد شعرا به دهلی نسبتاً کوتاه شد و اصفهان پناهگاه امرای ترکستان

و شاهزادگان هندی گریخته از پدر یا مخالف برادر شد و آن شدت ارتباط و سرعت انتقال ادبی که قبلاً به وجود آمده بود، تخفیف یافت و از سوی دیگر ادب‌شناسان و سخن‌شناسان فارسی هند از میان عناصر بومی کشور برخاستند و همچون بیدل و واقف در دهلی و لاهور پدید آمدند. در نتیجهٔ آن وحدت اسلوب شعری مشترک به تجزیه و تفرقه گرایید. در اصفهان اقتدا به جامی و حافظ و سعدی به تدریج قوت گرفت و سخن امثال وحید و مخلصا و شوکت که بر آن اسلوب مشترک می‌رفت از مرتبهٔ قبول فرود افتاد و در نتیجه غزل‌گویانی مانند سید احمد سند و ندیم و عارف و راهب در اصفهان پیدا شدند که سخن آن‌ها از گرایش به اسلوب سدهٔ یازدهم هجری دور شد و کیفیت تازه‌ای گرفت. حوادث ناگوار اصفهان که از ۱۱۳۵ق آغاز شد و تا پس از ۱۱۶۰ق امتداد یافت، برخی از این سخنوران، مانند امید و واله و حزین، را ناگزیر کرد که به هند پناه ببرند و در آن‌جا ماندند تا مردند و جمعی را در ضمن محاصرهٔ اصفهان و حوادث ناشی از آن از میان برد، چنان که بعدها از سرنوشت سند و عارف خبری نشد و از آن میان تنها مشتاق و جذبه و طبیب بودند که به دبیری رسیدند و این پرتو تازه را به دست آذر و هاتف و عاشق و رفیق و صهبا و صبوحی و صافی سپردند. اینان برای آنکه توجه نوخاستگان عالم شعر و ادب را از سبکی که بیش از یک‌صد سال بر ایران و هند چیره بود، دور سازند، به تحقیر و تخفیف جانب او برخاستند. در روزگار کریم‌خان که رابطهٔ اداری و سیاسی با ورارود و افغانستان و خراسان هند رو به سستی نهاد و آذربایجانی‌ها و عراقی‌ها شیراز را به جای اصفهان پایگاه اجتماع خود قرار دادند، این سبک به سبک‌های دورهٔ تیموری و مغولی و سلجوقی نزدیک شد و صبا و وفا و نامی مروج اندیشهٔ رجعت به سبک‌های عراقی و خراسانی از دورهٔ زندیه به دورهٔ قاجار شدند. کوشش‌های آقامحمدخان بیشترین بخش کشور را از صورت تفرقه و تجزیه بیرون آن و به هم پیوست و در تهران که هرگز از پیش قابلیت یا توفیق پایتختی را نیافته بود از اجتماع عناصر مختلف که مظاهر ذوق اغلب ایرانیان روزگار صفوی محسوب می‌شدند، ترکیبی تازه از جمعیتی به وجود آمد که آن صفای اندیشه و هنر اصفهان و شیراز روزگار صفوی را نداشت، اما زمینهٔ مساعدی جهت قبول طرفداران رجعت ادبی و مخالفان پیوستگی شعر ایران به هند در اختیار داشت. صبا و نشاط و خاوری و سحاب و مجمر که برانگیختگان و پرورندگان این روح ارتجاع ادبی بودند، در دربار فتحعلی‌شاه و در خانه‌های پیوسته بدان موفق شدند که داغ باطله بر سبک دوران صائب و کلیم بزنند و ذوق و قریحهٔ سخنوران عصر را از تقرب به سبک سخن آنان دور کنند. آتشکدهٔ آذر که در مدت پنجاه سال تقریباً تنها سند و مأخذ ادبی برای سنجش و پژوهش شعر فارسی شمرده می‌شد و صدها نسخهٔ خطی از آن در مدت چند سال به رشتهٔ تحریر درآمده و پراگنده شده و به دست شعردوستان و شاعران رسیده بود، در تقویت این تحول ارتجاعی اثر فراوان داشت. درنتیجهٔ این دوری از اسلوب مشترک و نزدیکی به شیوه‌های قدیم، سبک سخن سدهٔ سیزدهم هجری، نسخهٔ دوم سخنوران سده‌های هشتم، هفتم، ششم و پنجم هجری شد. قصاید صبا و مجمر و نشاط شنوندگان را به یاد امیرمعزی و انوری و عبدالواسع جبلی می‌افکند، چنان که سی‌سال پس از آن، سروش اصفهانی می‌خواست فرخی دوم باشد. این رجعت یا ارتجاع ادبی چنان شدید و مؤثر بود که قاآنی با این که قدرت ایجاد تحول و تجددی در مایهٔ سخن و پایهٔ طبع خود داشت، ناگزیر در این تالاب راکند غرقه شد. این بی‌اعتنایی آمیخته به نفرت و انزجار از سبک مشترک سدهٔ یازدهم هجری مانع از کشش حلقهٔ ارتباط قندهار و کابل شد که در سدهٔ سیزدهم هجری میان سخن ورارود و هند و ایران پلی زده بود و میرزامحمد فروغی اصفهانی اول و میرزا عبدالله شهاب ترشیزی که در این حلقه افتاده بودند از حوزهٔ اتصال داخلی بیرون ماندند و میرزا اختیار پسر شهاب که بعدها به سلطان‌آباد نوبنیاد عراق پناه برده بود ناگزیر بود که بر همان اسلوب جذید ارتجاعی برود. حکومت ادبی خاندان صبای کاشانی و دودمان وفای فراهانی و خانوادهٔ وصال شیرازی و مداخلهٔ شاهان و شاهزادگان قاجار که از فتحعلی‌شاه تا مظفرالدین شاه امتداد یافت، ادامهٔ این حکم دیرین را دربارهٔ سبک هندی تأمین کرده بود. به‌طور کلی دو نظر دربارهٔ برخورد پادشاهان دورهٔ پیدایش شعر سبک هندی، یعنی پادشاهان صفوی به شعر و شاعری و نقش تعیین‌کنندهٔ آن‌ها در چگونگی وضع شعر وجود داشته است: نظری که پادشاهان صفوی را بی‌اعتنا به شعر و شاعری دانسته و همین عامل را سبب مهاجرت شاعران به خارج از کشور (به‌ویژه هند) می‌داند؛ و نظری که نه تنها پادشاهان صفوی را بی‌اعتنا به شعر ندانسته، بلکه آنان را از پشتیبانان شعر نیز در شمار آورده و سفر شاعران را به خارج از کشور، نه مهاجرت، بلکه سفری برای گشت و گذار تلقی کرده است. هر دو گروه نیز در تأیید نظرشان به سخنان

اسکندربیگ منشی، صاحب عالم‌آرای عباسی، استناده می‌کنند که وی ذیل «ذکر طبقهٔ شعرا و ارباب نظم» می‌نویسد: «حضرت خاقانی [یعنی شاه‌تهماسب]... که در امر معروف و نهی منکر مبالغهٔ عظیم می‌فرمودند چون این طبقهٔ علیه را وسیع‌المشرب شمرده از صلحا و زمرهٔ اتقیا نمی‌دانستند، زیاده توجهی به حال ایشان نمی‌فرمودند، و راه گذرانیدن قطعه و قصیده نمی‌دادند، مولانا محتشم کاشانی قصیده‌ای غرا در مدح آن حضرت و قصیده‌ای دیگر در مدح مخدورهٔ زمان، شهزاده پری‌خان خانم به نظم آورده از کاشان فرستاده بود، به‌وسیلهٔ شهزادهٔ مذکور معروض گشت، شاه جنت مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلایند؛ قصاید در شأن شاه ولایت و ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام بگویند، صله، اول از ارواح مقدسهٔ حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند. غرض که جناب مولانا، صله از جانب اشرف نیافت.» یحیی آرین‌پور که از هواداران نظرگاه نخست و از مخالفان سبک هندی است، می‌نویسد: «علت فقر شعر و قحط شعرای بزرگ را [در دورهٔ پرعظمت پادشاهان صفوی] باید در سیاست کلی پادشاهان صفوی جست، ظاهر آن است که دودمان صفوی... بیشتر همّ خود را صرف ترویج مذهب شیعه می‌کردند و کم‌تر به شعر و ادب می‌پرداختند، و اگر شعری سروده می‌شد به جای مدیحه و تغزل، در مدح و منقبت اولیای دین و ذکر کرامات ائمهٔ اطهار و مصیبت شهیدان کربلا بود.» و شاعرانی که در این چهارچوب کار نمی‌کردند، از دربار پادشاهان صفوی پراگنده می‌شده «به دربار عثمانی و بیشتر به بارگاه شاهان گورکانی هند روی می‌آوردند.» امیری فیروزکوهی که از طرفداران نظرگاه دوم و نیز سبک هندی است در مقدمهٔ کلیات صائب تبریزی (چاپ انجمن آثار ملی، ۱۳۴۵ش) پس از آنکه به بی‌توجهی پادشاهان صفوی به تربیت شعرا و احسان و اکرام آن‌ها، و نیز به اجبار و اصرار آنان به‌سرایش اشعار در مدح ائمه(ع) اشاره می‌کند، می‌آورد «به‌شهادت تواریخ و تذکره‌های عصر صفوی از زمان شاه‌عباس کبیر به بعد دربار ایران سمت خاص ملک‌الشعرایی را مقرر فرموده و کسانی امثال مسیح کاشانی و صائب را بدین سمت منصوب و معین کرده بود... و هرگاه شاعری در مدح ائمهٔ اطهار (سلام‌الله) و ذکر مصایب آنان شعری می‌سرود و یا غزلی بلند و بدیع به وجود می‌آورد... به تشویق و تحریض و اکرام و انعام او می‌پرداختند... چنان‌که داستان به زرکشیدن شانی تکلو در قبال بیتی از مثنوی او در مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امر شاه‌عباس کبیر و انعام بسیار شاه‌طهماسب رحمت‌الله به مولانا محتشم به پاداش مرثیهٔ مشهور او و نظایر این توجهات زبانزد ارباب اطلاع و مذکور همهٔ تذکره‌ها می‌باشد... رو کردن شعرا به هندوستان و رونق بازار سخن در آن‌جا علل دیگری غیر از عدم توجه پادشاهان صفوی به شعر داشت که آن علل و موجبات... بیشتر مربوط به امور سیاسی و اقتصادی [فرهنگی و سیاحتی] بود... سفر هندوستان در آن اوقات برای جمعی از افراد یک نوع سفر تجملی و سیاحت عجایب آن بلاد و برای جمعی دیگر تحصیل شخصیت و به دست آوردن ثروت از راه تجارت بود.» وی در مقدمهٔ دیگری بر دیوان صائب (چاپ انجمن آثار ملی) نوشت: «احترام و بزرگداشت ایشان [شاهان هند]... بیشتر معلول وضع طبیعی هند و کثرت سیم و زر و تمکن مالی کامل‌تر در آن مملکت پهناور بود.» سخن شبلی نعمانی در این باره گمان اشتباه‌آمیز وی را آشکار می‌سازد: «می‌خواهم گوشزد کنم که در دربار این سلاطین [هند] شعر و ادب ترقی و پیشرفتی که نموده صرفاً برای این نبوده که در شاعری مال و دولت به دست می‌آمده، بلکه بیشتر از این جهت بوده که سلاطین مزبور خود دارای طبع موزون و نقاد سخن بوده‌اند.» البته نظر دیگری هم هست که ظرفیت زیاده بر گنجایش شعرای سده‌های ده تا دوازده را در این مرز و بوم و به‌تبع عدم رفاه و تنعم آنان را از دربار، علت مهاجرت‌شان به هندوستان می‌داند. در این باره به‌شماری از اشعار شعرای ایران اشاره می‌کنیم که نشانگر اوضاع آشفتهٔ فرهنگی ایران و سختی آنان از ماندن در دیار و وطن‌شان و بی‌اعتنایی پادشاهان وقت به شعر و شاعری است: از صائب: «دل رمیدهٔ ما شکوه از وطن دارد ــ عقیق ما دل پرخونی از یمن دارد.» □ «ز ماه مصر به یک پیرهن مضایقه کرد ــ چه چشمداشت دگر از وطن بود ما را.» از سلیم: «نیست در ایران‌زمین سامان تحصیل کمال ــ تا نیامد سوی هندوستان حنا، رنگین نشد.» □ «به عیش‌آباد هندستان غم پیری نمی‌باشد ــ که مو نتواند از شرم کمرها شد سفید آن‌جا.» از صفی صفاهانی: «بیا ساقی از احتیاجم برآر ــ وزین کشور بی‌رواجم برآر / به هندم رسان خوش در آن مرز و بوم ــ به ویرانه تاکی نشینم چو بوم.» از کلیم: «زمانه هرچه دهد در بهای عمر بگیر ــ ز بد معامله گلخن به گلستان بردار / وطن تمام خس و خار بی‌کس است کلیم ــ برو سواد وطن را از آستان بردار.» از ملامحمد صوفی مازندرانی: «بده ساقی آن قوت جان مرا ــ مرنجان دل ناتوان مرا / که گر من دل و دیده ناخوش کنم ــ جهان

را پر از آب و آتش کنم / حقیرم به هر کوی و هر انجمن ــ چو فضل اندر ایران و دُر در عدن / از این بوم و بر مهر برداشتم ــ همه بوده، نابوده انگاشتم / ... طلبکار گوهر کم آید به دست ــ طلبکار خرمهره بسیار هست / چنان می‌روم زین دیار خراب ــ که ماهی ز خشکی رود سوی آب / چو رفتم از این منزل چون قفس ــ چون عمر شده، باز نایم به پس...» از برخی شواهد تذکره‌ها نیز به بی‌توجهی پادشاهان صفوی به شعرا و سهم آنان در راندن شعرا به هندوستان پی‌می‌بریم. مثلاً میرزا محمدطاهر نصرآبادی، صاحب تذکرهٔ نصرآبادی که در روزگار صفویه می‌زیسته، دربارهٔ حکیم رکنای مسیح می‌نویسد: «مسموع شد که از شاه‌عباس ماضی نسبت به او [حکیم رکنا]کم‌توجهی و کم شفقتی ظاهر شده این بیت راگفته، روانهٔ هندوستان شد:گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش ــ شام بیرون می‌روم چون آفتاب از کشورش.» ملا عبدالنبی فخرالزمانی در تذکرهٔ میخانه می‌نویسد که میرزا شرف جهان قزوینی «مطالعهٔ بسیار فرموده، سخنان میر و ملا را به نوعی حل کرده که دانشمندان زمان را در مجلس شریفش بدو سخن نبوده و در وادی خط و شعر و انشا و فصاحت و بلاغت و حسن آواز، فرید زمان خود گردیده، جمیع اکابر علمای زمان به ادراک ملازمتش افتخار می‌نمودند... جمعی از معاندان به عرض شرف اقدس... رسانیدند که [وی] یکی از ارباب اهل تسنن است، شاه بعد از استماع این خبر... از آن منبع فصاحت و بلاغت به غایت مکدر شد و از نظرش بینداخت. به هر تقدیر [میرزا شرف] در حین حیات... بی‌بهره ماند.» ملا عبدالنبی همچنین دربارهٔ خواجه‌حسین ثنایی می‌نویسد که چطور پس از این که ثنایی «قصیده را به غایت خوب گفته» در حضور شاه‌اسماعیل ثانی می‌خواند، متأسفانه از «گردش فلک کجروش، مرضی طبع آن پادشاه نشد و فرمود نام من در این قصیده نیست... از او در خشم شد. بنابر آن، خواجه حسین از بیم جان، ننگ فرار بر فخر قرار ترجیح داده از ایران به دارالامان هندوستان آمد و به سعادت بندگی پادشاه آسمان خرگاه... مستسعد گردید.» باز نصرآبادی در تذکره‌اش آورده است: «روزی ملا عجزی تبریزی در محوطهٔ طویلهٔ قزوین به خاطر به زرکشیدن ملا شانی تکلو به شاه عباس ابراز رنجش می‌کند و می‌گوید: «چرا مرا به زر نمی‌کشی که به از ملا شانیم؟» شاه عباس در پاسخ گفت: «ملا شانی در خزانه بود، چون تو در طویله‌ای ترا به سرگین باید کشید.» این همه بی‌اعتنایی و بی‌احترامی هنگامی بود که «هندوستان بهشت‌نشان منشأ هنرمندان... و طنطنهٔ اورنگ‌آرایی حضرت شاهنشاهی گوش جهانیان را برافروخته [بود].» (پادشاه‌نامه، عبدالحمید لاهوری، کلکته ۱۸۶۷م، ص۳۵۳) و «یکی از بهترین دوره‌های ترویج زبان و شعرفارسی» را می‌گذرانید. توجه و عنایت و کمک‌های مالی پادشاهان هند نیز در مهاجرت شعرا تأثیر داشت. مثلاً هنگامی که مولانا شکیبی ارادهٔ سفر کرد، از سوی یکی از امرای هند «هشتاد هزار روپیه به طریق مدد خرج و ضروریات آن سفر به ایشان داده شد.» صادقی کتاب‌دار ، صاحب مجمع‌الخواص، می‌نویسد که میراشکی قمی «به هندوستان رفت و در نزد فرمانروایان آن‌جا مقبول‌القول شد.گویند در آن مجلس صدهزار سکه بدو دادند و او از فرط شادی درگذشت.» حیاتی گیلانی نیز که به جرم پیروی از عقاید نقطویان از ایران فرار کرده بود، به فرمان جهانگیر هم‌وزنش زر گرفت. بسیاری اندیشهٔ شیعی پادشاهان صفوی را با استناد به آیهٔ قرآنی «الشعرا یتبعهم‌الغاوون» (سورهٔ شعرا، آیهٔ ۲۲۴) عامل بی‌اعتنایی آنان به شعر و شاعران می‌دانند. شاید این عامل در رفتار آنان بی‌تأثیر نبود، اما عامل تعیین‌کنندهٔ آن نیز نبود. برخی نیز عدم شناخت پادشاهان صفوی از دقایق شعری را سبب بدرفتاری و بی‌توجهی آنان به شعر و شاعران دانسته‌اند. این گفته نیز چندان پذیرفتنی نیست، زیرا اگر مشکل زبانی در میان بود، می‌توانستند فرمان دهند که شاعران از آن پس مثلاً شعرا به ترکی بسرایند. شاید مهم‌ترین علت بی‌توجهی پادشاهان صفوی به شعر و شاعری، توجه فراوان آن‌ها به تثبیت و تحکیم مبانی ایدئولوژیک‌شان برای استقرار حکومتی متمرکز و نیرومند بر قلمروی وسیع و یکپارچه بوده و در این راه به هر چیزی که با این خواستهٔشان همسو بود، توجه نشان می‌دادند، چنان‌که دیدیم هم اینان که به ظاهر با شعر و شاعری مخالف بودند، شانی تکلو را برای بیتی در منقبت حضرت علی(ع) به زر کشیدند. فرق‌شان نیز با حاکمان شیعهٔ هند در همین بود؛ تفکر و ایدئولوژی آن‌ها برایشان امری خصوصی بود و دخالتی در نظام حکومتی نداشت، اما حکومت صفویه تجلی یک مبارزهٔ عقیدتی تقریباً هزار ساله بود که امروز وقت تحقق بخشیدن به ادعاهایشان بود. علت دیگر «تفاوت فرهنگ سنتی هند و ایران نیز [بود]که بر این تفاوت برداشت ایدئولوژیک گورکانیان و صفویان [که در این لحظهٔ به‌خصوص ناشی از جبر تاریخی بود] دامن زد. فرهنگ سنتی هند اصولاً فرهنگی صلح‌طلب و آرامش‌جو است. شاهان گورکانی معتقد بودند که تسلط بر رعیت

بدون مداراکردن با وی و آسانگیری و چشم‌پوشی از اعتقاداتش ممکن نیست.» ولی شاه تهماسب و شاه اسماعیل مکرر در حضور سفیران ترک یا مغول مخالفان مذهب شیعه را سیاست و عقوبت می‌کردند تا در آن سفیران تأثیر بگذارند. شاهان گورکانی معتقد بودند که اندیشهٔ هر کس مربوط به خود او است. دولت مغولی هند در آن ایام و سال‌ها بعد شاید تنها دولت مسلمانی بود که در قلمرو آن بدون آن که فشار خارجی در کار باشد، اتباع نامسلمان هم در حقوق با رعایای مسلمان مساوی محسوب می‌شدند. اکبرشاه زنی از هندوان اختیار کرد و در مراسم قربانی و نیازی که زنش برای خدایان تقدیم می‌کرد، شرکت می‌جست. دربار مغولی هند حتی بت‌پرستان را هم تحت حمایت خود گرفت، ولی حکومت صفوی میرعماد، خطاط بزرگ آن روزگار و حکیم ابوطالب تبریزی را به جرم پیروی آن‌ها از مذهب سنت کشت. حیاتی گیلانی را به جرم نقطوی باوری واجب‌القتل دانست و او ناگزیر به هند گریخت. غزالی مشهدی را به الحاد متهم کرد و مال و منال ملا میر عبداللطیف قزوینی نیز به همین اتهام ضبط شد و هر دو به هند گریختند. ملا میر حیدر معمایی به اتهام هجو شاه‌عباس به زندان افتاد و از آن‌جا به هند فرار کرد. اوجی نطنزی به جرم آگاهی از علم اعداد و نیرنجات کشته شد. این اتهام‌زنی چندان بالا گرفت که دامنگیر حاکمان و رایزنان هوادار صفوی نیز شد، چنان که شیخ بهایی به اتهام گرایش‌های عرفانی و به خاطر این بیت «کاکل مشکین به دوش انداخته ــ وز نگاهی کار عالم ساخته» و ملا محمد تقی مجلسی نیز به همین اتهام طعن و لعن و آزار و اذیت دیدند. میرداماد که شعر می‌گفت از ترس شعرش را پنهان می‌کرد. بسیاری از بزرگان صرفاً به خاطر تعلق خاطر به مثنوی معنوی مولوی که ممنوع بود، یا به این اتهام خانه‌نشین شدند و هر کس برای رفع این اتهامات ناگزیر بود همواره وضعش را به طریقی گزارش دهد؛ تا جایی که میرمحمدزمان از فضلای آن روزگار از فشار ناملایمات زمانه ناگزیر شد بسراید: «صوفی است خر و مرید صوفی خر خر ــ نبود عجب ار خری شود رهبر خر / از عرعر صوفی که بود عرعر خر ــ در رقص درآیند هزاران سر خر.» و این هنگامی بود که جلال‌الدین اکبر گورکانی پیروان همهٔ ادیان را زیر یک پوشش درمی‌آورد و از همه می‌خواست که در یک زمان نماز گزارند. وی حتی در نامه‌ای به شاه‌عباس صفوی وی را از کشتار پیروان مذاهب دیگر زنهار داده و نصیحت کرده بود. پس می‌بینیم که پادشاهان صفوی شعرایی را قیمت می‌نهادند و شعری را قدر می‌دانستند که درست در جهت استقرار نظام آنان باشد. چند نظر دربارهٔ این که مولد و موطن سبک هندی (اصفهانی) کجا است، وجود دارد. برخی معتقدند که محل تولد و رشد این سبک، در ایران، به‌ویژه در اصفهان، است و باید آن را سبک اصفهانی خواند. برخی دیگر محل رشد آن را هندوستان دانسته بدین سبب آن را سبک هندی می‌نامند. نظر دیگری هم هست که آن را برآیند تاریخی شعر فارسی و زیبایی‌شناسی هندی می‌داند. امیری فیروزکوهی و ناصرالدین‌شاه حسینی از مدافعان نظر نخست هستند. برخی از این مدافعان در این که بانی این طرز در ایران چه کسی بوده و نخستین جرقه‌های این سبک در شعر کدام شاعر درخشیده است، حافظ را پایه‌گذار این سبک و برخی نیز بابافغانی شیرازی را بانی آن شناخته‌اند. اما گوپاموی هندی در تذکرهٔ نتایج‌الافکار در این باره می‌نویسد: «بابا فغانی... از روش متقدمین اندکی تجاوز کرده.» شبلی نعمانی نیز معتقد است: «خصوصیات [سبک هندی] در کلام فغانی به‌طور متوسط موجود است، وگرنه ترقی اصلی آن‌ها را عرفی، نظیری، شرف قروینی و دیگران داده‌اند.» باباففانی در شعر طرزی نو داشت و از طرز او تقلید می‌کردند و مانند هر پدیدهٔ تازه‌ای که به مذاق عده‌ای خوش نمی‌آید، بر طرز تازهٔ او که همانا وارد کردن کلمات روزمره و وصف‌حال واقع بود، به سخره نام فغانیانه نهاده بودند. اما وی خلاق و بانی سبک هندی نیست، بلکه شعر وی نخستین جرقه‌های این سبک و شهر هرات نیز نخستین تجلیگاهش بوده است. ترقی اصلی و تکامل این سبک به‌مرور و طی یک روند تاریخی به کوشش عرفی، نظیری، کلیم و صائب حاصل شده است. یحیی آرین‌پور از مدافعان نظر دوم است که می‌گوید شاعران ایرانی به تشویق شاهان گورکانی و عثمانی در پی معانی بسیار در لفظ اندک و مضامین باریک و بدیع رفتند و در پی این تلاش سبکی به وجود آورند که بعدها به سبک هندی شهرت یافت. شمس لنگرودی پاسخ این دسته را چنین می‌دهد که «لابد سلاطین هند حتماً پیش از این شاعران هندی را تشویق به این طرز کرده بودند، ولی آن‌ها نتوانسته بودند از عهدهٔ این طرز برآیند، تا این که شاعران ایرانی سررسیدند... و مکتب هند را بنیاد نهادند... ولی مگر می‌شود مردم پدیده‌ای چنین پیچیده و غریب را بدون هیچ زمینهٔ قبلی این گونه از دل و جان بپذیرند؟» در بررسی نظر سوم که گسترهٔ تاریخ ایران و هند را موطن سبک هندی می‌داند، ناصرالدین شاه‌حسینی می‌گوید: «در دورهٔ

تیموری و صفوی بیشتر انظار متوجهٔ کثرت کنایات و استعارات بود و همگان مجاز و کنایه و ابهام در سخن را می‌پسندیدند... چون دربار گورکانیان در هند و بزرگان آن دیار به تبعیت از شاهان خویش بی‌اعتنایی کامل به شعر و ادب داشتند و خود نیز غالباً به فارسی شعر می‌سرودند... عدهٔ بسیاری از شعرای ایران به هندوستان مهاجرت کردند... [و این مهاجرت باعث شد که] باریک‌بینی و دقت فلسفهٔ مذهبی هند و ریزه‌کاری‌ها و خیالبندی هنرمندان هندی در شعر فارسی راه یافته و مضامینی از این نسخ ... [به وجود آید]. سبک هندی نسبت به هندوستان حکم گیاه و درختی را پیدا کرد که جهت رشد خویش بومی مناسب یافته باشد و رشدش بیش از اصل گردد و به همین جهت این شیوهٔ متداول هندوستان شد و به سبک هندی معروف گردید.» اما شمس لنگرودی عقیده دارد که از همان اوایل سدهٔ پنجم که محمود غزنوی به هندوستان لشکر کشید، روابط دوجانبه‌ای میان ایران و هند برقرار شد؛ استقرار نظامیان مسلمان خراسانی در هند موجب آشنایی هندیان به زبان فارسی و نیز دین اسلام شد. رفته‌رفته شماری از شاعران و نویسندگان ایرانی به هندوستان کوچیدند و سبب گسترش زبان فارسی در هند شدند؛ چندان که پس از چندی شاعران هندی‌تبار چون نکتی لاهوری آغاز به سرودن شعر فارسی کردند. در هم آمیختگی زندگی ایرانیان و هندیان، به‌ویژه هنرمندان و ادبا چنان بود که شاعرانی بزرگ، چون مسعود سعد سلمان که از چندی پیش خانوادهٔ‌شان در هند به سر می‌بردند، در هند متولد شدند و در هم آن‌جا نیز بالیدند. بعد هم که حملهٔ مغول پیش آمد و تنها محل حوزه‌های علمی و ادبی ولایت سند و آسیای صغیر شد، گسترش فرهنگ فارسی با قدرت بیشتری در هند ادامه یافت تا سدهٔ یازدهم هجری که دیگر زبان فارسی می‌توانست جزو خانوادهٔ فرهنگ هند در شمار آید. از سوی دیگر نیز اگر ایرانیان با زبان و ادبشان در هند و هندیان چنین تأثیری ژرف و شگفت گذاشته بودند، دربرابر، خود نیز به شدت تحت تأثیر صورتگری و نقاشی و هنرهای ظریف خاور دور واقع شدند؛ چنان‌که به گفتهٔ زکی حسن در تاریخ نقاشی در ایران اصولاً مسلمانان از خاور دور تقلید طبیعت و طرز دقت را فراگرفته بودند. مثلاً مسجدی در اطراف دهلی هست که به قطب منار معروف است و تقریباً از آثار سدهٔ هفتم هجری است و در ساختن این مسجد که مناری با ارتفاع هفتاد و دو متر دارد، از بیست و شش هنرمند هندو که متعلق به بیست و شش معبد بودند، استفاده شده است، بدین جهت، عناصری فراوان از معماری هندویی و حتی ایزدان هندو در مسجد مسلمانان ایرانی دیده می‌شود. بر همین اساس زرین‌کوب می‌نویسد: «ظرافتی خاص و بی‌سابقه این شیوهٔ تازه [سبک هندی] را از شیوهٔ اهل مدرسه جدا می‌کرد؛ ظرافتی که یادآورد صنعت مینیاتوران و منبتکاران بود. در حقیقت همان ریزه‌کاری‌ها که با سنگ مرمر در عمارت عظیم تاج محل به‌کار رفته بود، دراین اشعار هم که به خداوندان تاج محل اهدا می‌شد، جلوه داشت.» از پی نفوذ و گسترش اسلام در هند و ارتباط دو جانبهٔ ایران و هند از دیرباز، هنر و فرهنگ این دو سرزمین تأثیری متقابل و ژرف بر یکدیگر داشته‌اند و خلق طرز نو سبک هندی نه در پی یک مهاجرت (مقطعی) بلکه طی یک فرآیند تاریخی پدید آمده است. به گفتهٔ زکی محمدحسن «دوره‌های گذشته برای این زمان [زمان تیموری به‌بعد] زمینه را حاضر و مهیا نموده بود. در حقیقت آن‌ها یک نوع مقدمه‌ای بوده که در آن مراحل، اقتباس و انتخاب و تأثیر زیادی در هنر و فنون به عمل آمد و برای دورهٔ تیمور و جانشینان او مقدور شد که تا پایه و حد اعلی طرز و روش ایرانی با دوام و استواری به وجود آورند و آن‌چه را که ایران از هنر و صنعت خاور دور کسب نموده بود بی‌نیاز شده و اندوخته‌های پیشین جزء اصلی و اساسی این فن قرار گیرد.» بدیهی است که شعرا، گذشته از آشنایی با فرهنگ هند که در قرون متمادی به ایران رسوخ کرده بود، در بحث‌هایی با نقاشان و صورتگران و معماران، آگاهی بیشتر و دقت نظر افزون‌تری به دید هندی در هنر و زیبایی‌شناسی پیدا کردند و فقط چنین آشنایی ژرف و دیرسالی می‌تواند سبکی را پایه‌گذاری کند. از همین گذرگاه و طی همین فرآیند نیز بوده است که پاره‌ای ویژگی‌های طرز هندی در آثار شماری از شاعران قدیمی‌تر، چون بابافغانی و امیرخسرو دهلوی و تا اندازه‌ای در اشعار حافظ، پیدا شد. پس سبک هندی نه مکتبی صرفاً ایرانی و نه اصولاً مکتبی هندی است، بلکه مکتبی ادبی است که طی یک فرآیند تاریخی با تلفیق ادبیات فارسی و زیبایی‌شناسی هنر هندی شکل گرفت و در عصر صفویه، بنابه‌ضرورت تاریخی، یعنی فشار داخلی و آزادی نسبی در هند، بروز کرد و به خاطر همین آشنایی قبلی مردم با این پدیده بود که بلافاصله بعد از تولد، مردم آن‌را پذیرفتند. **ویژگی‌های سبک هندی**: ۱ــ **خیال**: اساسی‌ترین و مهم‌ترین عنصر شعر در سبک هندی است. شاعر به یاری آن میان دو شیء یا دو چیز به ظاهر دور از هم، رابطه‌ای جدید کشف می‌کند. مثلاً در این بیت از صائب: «می‌فشارم گر به

حرف شکوه بگشاید دهن ــ چون سبو دستی که دارم بر گلوی خویشتن» که شاعر نگاهی نو به کوزه کرده است؛ با فرورفتن کوزه در آب یا خالی شدن آب از آن، ناله‌ای مخصوص شنیده می‌شود که شاعر از آن به شکایت کوزه تعبیر کرده است. از سوی دیگر، دستهٔ کوزهٔ چون پنجه‌ای است که بر گلوی او فشرده شده است؛ این‌ها توهمی است که به نیروی خیال شاعر فراهم آمده است و باز از سوی دیگر چون شاعر اهل گلایه و شکایت نیست، می‌خواهد با پنجهٔ خود گلویش را، مانند کوزه، بفشرد تا توان شکایت نداشته باشد. ارتباط این دو مطلب کار نیروی فکر شاعر است و بدین ترتیب، مضمونی جدید ایجاد می‌شود. شاعر هر گاه خیال خود را با تأمل و تفکر دقیق و عمیق، به عبارت دیگر، با باریک‌اندیشی همراه کند، به مضمون‌ها، معنی‌ها و نکته‌هایی دست می‌یابد و هر چه در آن‌ها باریک‌تر شود، به مضمون‌های پیچیده و غریب، معنی‌های نازک و برجسته و نکته‌های باریک و ظریف می‌رسد. گاه حتی در یافتن معنی‌های بیگانه اصرار می‌ورزد. از صائب: «عشرت ما معنی نازک به دست آوردن است ــ عید ما نازک‌خیالان را هلال این است و بس.» از کلیم: «می‌نهم در زیر پای فکر کرسی از سپهر ــ تا به کف می‌آورم یک معنی برجسته را.» از صائب: «تلخ کردی زندگی بر آشنایان سخن ــ این قدر صائب تلاش معنی بیگانه چیست؟» □ «به فکر معنی نازک چو مو شدم باریک ــ چه غم ز موی‌شکافان خرده‌بین دارم.» پس مضمون‌یابی از عمده‌ترین ویژگی‌های این سبک است و با فکر رسا و نظر دقیق به دست می‌آید. آنگاه که میرزا جلال اسیر شهرستانی کارش از ملالت به آن‌جا کشیده است که پهنای زمین و آسمان بر او تنگ می‌شود و فلک با آن‌همه گشادگی و برافراشتگی چون خیمه‌ای کوتاه بر سر سنگینی می‌کند و چشم‌انداز او را تاریک و محدود می‌سازد، ناله برمی‌آورد و می‌خواهد که دامن خیمه را بالا بزنند تا مگر از احساس آن تاریکی و سنگینی برهد، با چنین تخیلی می‌سراید: «خاطرم زیر فلک از جوش دلتنگی گرفت ــ دامن این خیمهٔ کوتاه را بالا زنید.» در این بیت بیدل «تبسم که به خون بهار تیغ کشید ــ که خندهبر لب گل نیم‌بسمل افتاده است؟» مقصود شاعر این است که تبسم معشوق چنان زیبا است که تبسم گل در برابر آن هیچ جلوه‌ای ندارد، اما برای آن‌که مضمون را تازگی بخشد، تخیل شاعر نه تنها از تبسم گل یک قربانی برای خندهٔ معشوق می‌سازد، بلکه حتی برای بهار هم تبسم قایل می‌شود و چنان وانمود می‌کند که تبسم معشوق بیشتر به قصد رقابت و مبارزه با تبسم بهار (نه تبسم گل که فقط یک جلوه از تبسم بهار است) و برای ریختن خون بهار بوده است. البته مضمون با بیان رنگین‌تری عرضه شده است، اما پیچیدگی فکر مجالی برای تأثیر در ذهن خواننده باقی نمی‌گذارد. چند مثال دیگر: «به گاه عربده، دشنام چون دهند سوزم ــ مباد از لب او لذتی برد دشنام.» (عرفی) □ «از دست رعشه‌دار نفس ریخت عاقبت ــ صائب به خاک ساغر سرشار زندگی.» (صائب) □ «ده در شود گشاد اگر بسته شد دری ــ انگشت ترجمان زبان است لال را.» (صائب) مضمون در سبک هندی وقتی نو و تازه است که تکراری نباشد، یعنی حاصل نگاهی تازه به اشیاء باشد یا نوعی رابطهٔ نو میان اشیاء برقرار سازد. صائب در این باره گفته است: «یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت ــ در بند آن مباش که مضمون نمانده است.» شعرای سبک هندی بر آن بودند تا از مضامین شعرای متقدم تقلید نکنند: «گر سخن از خود نداری به که بربندی دهان ــ تا به کی چون خامه داری حرف مردم بر زبان.» (غنی کشمیری) □ «چه قدر راه به تقلید توان پیمودن ــ رشته کوتاه بود، مرغ نوآموخته را.» (صائب) □ «چگونه معنی غیری برم؟ که معنی خویش ــ دوباره بستن، دزدی است در شریعت من.» (کلیم) **۲ــ تعقید و پیچیدگی**: به‌خلاف شعر سبک‌های پیش از هندی، یافتن پیوند میان عناصر تشکیل‌دهندهٔ سبک هندی، به تأمل و تفکر بیشتری نیاز دارد و از سوی دیگر این پیوند بسیار دورتر از سبک‌های پیش از هندی است. این دور شدن تدریجی پیوند در مصراع از هم سبب پیچیدشدن معنی در شعر سبک هندی، به‌ویژه در شعر بیدل و جلال اسیر، می‌شود؛ مانند این دو بیت صائب: «از روی گشاده فیض می‌بارد ــ در خندهٔ برق امید باران است.» □ «تا لب نانی به‌دست آرم چه خون‌ها می‌خورم ــ دست کوته را تنور رزق، چاه بیژن است.» گاه پیچیدگی و تعقید در شعر سبک هندی که در لفظ و معنی ایجاد می‌شود به خاطر فراوانی بار مضمون و محدود بودن فضای یک بیت و ضرورت وزن و قافیه پیش می‌آید. شبلی نعمانی در این باره می‌نویسد: «این پیچیدگی بیشتر از این‌جا ناشی می‌شود که مضمونی را که در چند بیت بایستی بیان نمود، آن را در یک بیت گنجانیده، ادا می‌کند... و گاهی این پیچیدگی از این‌جا ناشی می‌شود که مبالغه یا استعاره یا تشبیهی که به کار می‌رود نهایت دور از کار است. بدین‌روی، ذهن شنونده به آسانی نمی‌تواند به کشف معنی بپردازد.» مثلاً در این بیت «گوش‌ها را آشیان مرغ آتش‌خواره کرد ــ برق عالم‌سوز، یعنی شعلهٔ غوغای من.» شاعر

می‌خواهد بگوید که آه‌هایی که کشیدم و سخنان پرشوری که به شعر سرودم، به‌قدری گرم و سوزان است که شعله‌هایی از آن برمی‌خیزد و این شعله‌ها به گوش مردمان فرو می‌رود، تا آن‌اندازه که گوش‌ها را پر از آتش می‌کند، در نتیجه، مرغ آتش‌خواره در گوش‌ها آشیان می‌سازد، چراکه خوراکش همیشه در آن‌جا حاضر است. چون ذهن نمی‌توان بدین سو متوجه شود که گوش از حرارت و گرمی آه آتشکده گردد، این است که معنی به آسانی به فهم درنمی‌آید. چند مثال دیگر: «ما و تو خراب اعتقادیم ــ بت، کار به کفر و دین ندارد.» (بیدل) □ «شعلهٔ ادراک خاکستر کلاه افتاده است ــ نیست غیر از بال قمری پنبهٔ مینای سرو.» (بیدل) □ «تا ساز نفس‌ها کم مضراب بگیرد ــ آهنگ جنون دامن آداب نگیرد.» (بیدل) □ «زبان چو پسته شود سبز در دهن بی‌تو ــ گره چو نقطه شود رشتهٔ سخن بی‌تو.» (صائب) □ «بس که موزونان ز شرم قامتت گشتند آب ــ صورت فواره باید ریخت از اجزای سرو.» (بیدل) **۳ــ دقت در محسوسات و مشهودات روزمره و نفوذ در جوهر اشیاء و پدیده‌ها:** تخیل در سبک هندی اصولاً پیرامون پدیده‌ها و واقعیات و اتفاقات زندگی روزمره دور می‌زند؛ تصویر سبک هندی نتیجهٔ تجسم تصاویر بیرونی است، حال آن‌که مثلاً در سبک عراقی تخیل عموماً پیرامون اسطوره‌ها، مجردات و اتفاقات ذهنی می‌گردد. همچنین این برخورد شاعران سبک هندی با اشیاء سبب شد که اشیاء در شعرشان جان یابد و لاجرم زندگی در شعرشان جاری شود؛ یعنی هر قدر شاعران عراقی زندگی مادی را اثیری و غیرمادی می‌کنند، شاعران هندی چیزهای اثیری و غیرمادی را مادی و زمینی می‌کنند. مثلاً این شعر صائب «به بویت صبحدم گریان چو شبنم در چمن رفتم ــ نهادم روی بر روی گل و از خویشتن رفتم»؛ در این‌جا کلمات نیستند که وارد شعر شده‌اند، بلکه اشیاء هستند که مستقیماً در شعر حضور دارند. میرزا جلال اسیر در این بیت: «ز پیکان خدنگش بس که دارد رخنه اعضایم ــ مشبک سایهٔ من بر زمین چون دام می‌افتد» سایهٔ تن سوراخ‌شده‌اش را بر زمین چون دامی می‌بیند که همواره بر راهش گسترده است. یا ناصرعلی سرهندی وقتی که می‌سراید «عرق شد پرتو شمع از خجالت‌ها، چه حسن است این؟ ــ به هر محفل که باشد، خوشهٔ تاک است فانوسش» پرتو شمع را می‌بیند که عرق کرده است و انوار عرق‌کردهٔ فانوس چون خوشهٔ انگوری بر فانوس آویخته است. و نیز کلیم کاشانی آرزوی زخم خوردن از دست معشوق راکه همواره با خود به هر سو می‌کشد، چون چوبی می‌بیند که بر خاک ره خط می‌اندازد و آن‌گاه می‌سراید: «آرزوی زخم تیرت بس که با خود برده‌ام ــ بی‌سبب چون موج بر خاکم نشانی می‌شود.» مناسبات واقعی در ذهن شاعر سبک هندی اصولاً دگرگون شده، پیچیده‌تر شده، معنای دیگر پیدا می‌کنند، مانند این شعر کلیم: «هوا چندان تر از ابر بهار است ــ که همچون آب، ازو عکس آشکار است / چو وصف ابر نوروزی نویسد ــ به سرسبزی، قلم امیدوار است / زمین را آب می‌پاشد ز سایه ــ چه تردستی که با برگ چنار است /گل نارسته از پیراهن شاخ ــ به سان می ز مینا آشکار است.» چند مثال دیگر: «چند چون گرداب بودن سر به جیب پیچ و تاب ــ می‌توان چون موج دامن چید و زین دریا گذشت.» (بیدل) □ «ز گوهر دهد لقمه‌ات ابر نیسان ــ اگر چون صدف پاک‌سازی دهان را.» (صائب) □ «شمع حریم عشقم پروای کشتنم نیست ــ بسیار دیده‌ام من در زیر پا سر خویش.» (صائب) □ «بی‌تابی دل افزود از دست نگارینش ــ دریا نشود ساکن از پنبهٔ مرجان‌ها.» (صائب) □ «ز نکهت سحری شوق یار می‌خیزد ــ جنون ز سایهٔ ابر بهار می‌خیزد / غزال شیفته در مرغزار می‌گردد ــ سحاب دلشده از کوهسار می‌خیزد.» (نظیری نیشابوری) **تمثیل یا اسلوب معادله:** تمثیل نوعی ذکر مثال و مورد مشابه برای مطلبی است که قصد اثبات یا توجیه یا تقریر آن را داریم. با این تفاوت که در تمثیل معمولاً زمان‌ها، مکان‌ها و شخصیت‌ها عوض می‌شوند. به عبارت دیگر نوعی رابطهٔ یک به یک یا نوعی ارتباط کلی است که میان اجزای دو مصراع برقرار می‌شود. شفیعی کدکنی به این گونه تمثیل نام «اسلوب معادله» داده است تا آن‌را از ارسال‌المثل یا هر نوع مصرع حکمت‌آمیزی که بتواند جای مثل را بگیرد، جدا کرده باشد. تمام مواردی که به عنوان تمثیل آورده می‌شود، مصداق اسلوب معادله نیست. منظور ایشان از اسلوب معادله یک ساختار مخصوص نحوی است، چنان که دو مصراع در نحو کاملاً مستقل از یکدیگر باشند، هیچ حرف ربط یا شرط یا چیزی دیگر آن‌ها را حتی در معنا هم مرتبط نکند، مانند این بیت صائب: «در نگیرد صحبت پیر و جوان با یکدگر ــ با کمان یکدم مدارا تیر نتوانست کرد.» شفیعی کدکنی در صور خیال در شعر فارسی می‌نویسد: «اگر حرکت و تحول شعر فارسی از نظر دگرگونی صور خیال در همهٔ ادوار بررسی شود روشن خواهد شد... که استفاده از صورت تمثیل ... به‌خصوص در سبک هندی بیش از هر دورهٔ دیگر مورد استفادهٔ شاعران است و استفادهٔ ایشان از تمثیل گاه به حدی زیبا است که

زیبایی و تأثیر همهٔ انواع خیال را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.» تمثیل‌های سبک هندی معمولاً در یک مصراع مطرح می‌شوند، اما تمثیل‌های دیگر سبک‌ها در بیش از یک مصرع. مثلاً این قطعه از دقیقی (ـ میان سال‌های ۳۶۷ تا ۳۶۹ق) نوعی ساختار تمثیل دارد: «من این‌جا دیر ماندم خوار گشتم ــ عزیز از ماندن دایم شود خوار / چو آب اندر شَمَر بسیار ماند ــ ز هومت گیرد از آرام بسیار.» تمثیل در بیت دوم مطرح شده است. یا در این دو بیت از مولانا: «غازی به دست پور خود شمشیر چوبین می‌دهد ــ تا او در آن استا شود شمشیر گیرد در غزا / عشقی که بر انسان بود شمشیر چوبین آن بود ــ آن عشق با رحمان شود چون آخر آید ابتلا.» تمثیل غالباً در مصراع دوم و گاهی در مصراع اول بیان می‌شود و به ندرت نیز در دو مصراع گسترده است. تمثیل در شعر صائب بیش از دیگر شاعران سبک هند است. چند مثال: «به پیری سعی کن گر در جوانی رفت کار از دست ــ زر گم گشته در آتش ز خاکستر شود پیدا.» (ناصرعلی سرهندی) □ «روزگار اندر کمین بخت ماست ــ دزد دائم در پِیِ خوابیده است.» (کلیم کاشانی) □ «پامال حوادث نتوانم که نباشم ــ چون نقش قدم خانهٔ من بر سر راه است.» (کلیم) □ «مدعی گر طرف ما نشود صرفهٔ اوست ــ زشت آن به که به آیینه برابر نشود.» (کلیم) □ «صورت نبست در دل ما کینهٔ کسی ــ آیینه هر چه دید فراموش می‌کند.» (سلیم تهرانی) □ «به این جهان ز عدم آمدن پشیمان است ــ از آن همیشه گزد طفل شیرخوار انگشت.» (سلیم) □ «از لب برون نیاید آواز عشق‌بازان ــ پرواز مرغ بسمل جز زیر پر نباشد.» (نظیری نیشابوری) □ «هر که را دل از درون شاد است با بیرون چه کار ــ شمع را خلوت نگهبان است و صحرا دشمن است.» (نظیری) □ «بگرفت دل هر که نظر کرد به زلفش ــ دلگیر بود در نظر، آن شب که دراز است.» (شفایی اصفهانی) □ «گر نخل وفا بر ندهد چشم تری هست ــ تا ریشه در آب است امید ثمری هست.» (عرفی شیرازی) □ «گمان مبر که تو چون بگذری جهان بگذشت ــ هزار شمع بکشتند و انجمن باقی است.» (عرفی) □ «حسن سبزی به خط سبز مراکرد اسیر ــ دلم همرنگ زمین بود، گرفتار شدم.» (غنی کشمیری) □ «آدم خاکی ز خامی دارد از می اجتناب ــ کوزهٔ گل پخته چون گردد نمی‌ترسد ز آب.» (غنی) □ «ریشهٔ نخل کهنسال از جوان افزون‌تر است ــ بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را.» (صائب) □ «عاشق سرگشته را از گردش دوران چه باک ــ موج دریا دیده را از ریزش باران چه باک.» (صائب) □ «وصال با من خونین جگر چه خواهد کرد ــ به تلخ‌کامی دریا شکر چه خواهد کرد.» صائب □ «پاکان ستم ز جور فلک بیشتر کشند ــ گندم چو پاک گشت خورد زخم آسیا.» (صائب) □ «فکر شنبه تلخ دارد جمعهٔ اطفال را ــ عشرت امروز بی‌اندیشهٔ فردا خوش است.» (صائب) □ «ندارد خواب چشم عاشق دیوانه در شب‌ها ــ نمی‌افتد ز جوش خویشتن میخانه در شب‌ها.» (صائب) گاه برخی تمثیل‌ها زبانزد عامه می‌شود و حکم مثل سایر یا ضرب‌المثل را می‌یابند: «دست طمع چو پیش کسان می‌کنی دراز ــ پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش.» (نظیری) □ «با کمال احتیاج از خلق استغنا خوش است ــ با دهان تشنه مردم بر لب دریا خوش است.» (صائب) □ «کی ز حسن سبز در ایران توان شد کامیاب ــ هر که را طاوس باید رنج هندوستان کشد.» (سلیم) □ «آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد ــ خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد.» (صائب) **تشخیص یا شخصیت بخشیدن به اشیا:** جان بخشیدن به اشیا یا روانمندانگاری طبیعت از دیگر مشخصات سبک هندی است، چنان که شاعر به خیال خود شخصیت داده و همان صفت و عمل‌هایی که برای یک جان‌دار متصور است، برای شخص خیالی خود نیز به کار می‌برد. مثلاً در این بیت ناصرعلی سرهندی «کریمان با توانگر هم به احسان پیش می‌آیند ــ نباشد چشم بر سامان دریا ابر نیسان را» ابر نیسان به گونهٔ موجودی جان‌دار درآمده که چشم نداشتن به او نسبت یافته، یا عمل او تصور شده است. «ندارد حیرت دل تاب حسن بی‌حجابش را ــ که باشد صافی آیینه شبنم آفتابش را.» (ناصرعلی) بیدل نیز در این بیت «به‌خیال چشم که می‌زند قدح جنون دل تنگ ما؟ ــ که هزار میکده می‌دود به رکاب گردش رنگ ما»، میکده‌ها را که مکان‌هایی ساکن و مستقر است به صورت اشخاص تصویر کرده است که در حال دویدن‌اند و از سوی دیگر «گردش رنگ» را که حالت جسمانی است و نتیجهٔ تغییری در نفسانیات، به صورت کسی تصویر کرده است که آن کس سوار بر اسبی است و آن اسب هم دارای رکابی است و میکده‌ها در رکاب چنان کسی در حال دویدن‌اند. چند مثال دیگر: «چو میل سرمه برآمد ز چشم جانان گفت ــ که سیر میکده شوید غبار خاطرها.» (غنی کشمیری) □ «دست که گیرنده نیست بهر سخی خنجری است ــ پنجهٔ مرجان کند در جگر بحر، خون.» (غنی کشمیری) □ «اگر غفلت نهان در سنگ خارا می‌کند ما را ــ جوانمرد است درد عشق، پیدا می‌کند ما را.» (صائب) □ «صدف در سینهٔ دریای تلخ از فیض خاموشی ــ دهان خود به آب گوهر شهوار می‌شوید.»

(صائب) □ «می چکد خون تحیر ز رگ و ریشهٔ ما ــ آب از جوی دم تیغ خورد، ریشهٔ ما.» (بیدل) □ «آبیار چمن رنگ، سراب است این‌جا ــ در گل خندهٔ تصویر، گلاب است این‌جا.» (بیدل) □ «بس که برق یأس بنیاد من ناکام سوخت ــ می توان از آتش سنگ نگینم نام سوخت.» (بیدل) □ «دل آسوده‌ای داری چه می‌پرسی ز آرامم ــ نگین را در فلاخن می‌نهد بی‌تابی نامم.» (صائب) □ «زان چهرهٔ گل به دامن اندیشه می‌کنم ــ خورشید می‌فشارم و در شیشه می‌کنم.» □ «نقد پیری ثمر عاقبت‌اندیشی ماست ــ زندگی زیر قدم دید خمی پیدا شد.» (بیدل) □ «الهی رنگ تأثیری کرامت کن زبانم را ــ به موج اشک بلبل آب ده تیغ زبانم را.» (شوکت بخاری) □ «صبرم حریف عربدهٔ نیم ناز نیست ــ شادم که عمر رنجش بی‌جا دراز نیست.» (جلال اسیر) ــ **ارسال مثل**: نوعی از تمثیل است و آن آوردن مثلی رایج است از آن چه میان خلق شهرت یافته و شاعر برای اثبات مدعای خود یا بیان حال خویش ازآن استفاده می‌کند: «گر چه محتاجیم چشم اغنیا بر دست ماست ــ هر کجا دیدیم آب از جو به دریا می‌رود.» (کلیم کاشانی) □ «ما ز آغاز و ز انجام جهان بی‌خبریم ــ اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است.» (کلیم) □ «مرا کیفیتی ز آن چشم کافی است ــ ریاض کش به بادامی بسازد.» (طالب آملی) □ «در ره عشق صلاح از من رسوا مطلب ــ کافر عشق چه داند که مسلمانی چیست؟» (امانی) □ «نیکو نبود هیچ مرادی به کمال ــ چون صفحه تمام شد ورق برگردد.» (قدسی) □ «همت برجسته از ننگ علایق فارق است ــ خار نتوانند گرفتن دامن کوتاه را.» (سالک قزوینی) □ «آشنایی کهنه چون گردید بی‌لذت بود ــ کوزهٔ نو یک دو روزی سرد سازد آب را.» (سالک یزدی) □ «سر برون آورد عکس از روزن آینه گفت ــ فیض صحبت می‌تواند سنگ را آدم کند.» (واعظ قزوینی) □ «تواضع‌های ظالم مکر صیادی بود بیدل ــ که میل آهنی را خم شدن قلاب می‌سازد.» (بیدل) □ «مرده هم فکر قیام دارد ــ آرمیدن چقدر دشوار است.» (بیدل) □ «خار دیوارم خزان و نوبهار من یکی است ــ نخل امیدی ندارم تا به بار آید مرا.» (صائب) □ «ریخت چون دندان امید زندگی بی‌حاصل است ــ می‌رسد بازی به آخر مهره چون برچیده شد.» (صائب) □ «من از بی‌قدری خار سر دیوار دانستم ــ که ناکس کس نمی‌گردد از این بالا نشینی‌ها.» (صائب) ــ **به‌کارگیری اصطلاحات و لغات عامیه در شعر**: از امتیازات سبک هندی بر سبک‌های پیشین همین به کار گیری کلمات کوچه و بازار در شعر است و آن هنگامی است که شعر در روزگار صفوی از دربار و مجالس فضلا و مدرسه‌ها به محافل و مجامع عمومی و قهوه‌خانه را یافت. دیگر خوانندگان و شنوندگان شعر این شاعران پادشاهان و حاکمان پرصلابت و پرزر و گهر نبودند، بلکه مردمی از کوچه و بازار بودند که محل اجتماعشان بیشتر قهوه‌خانه‌ها بود. سرودن برای مردم عامه کاری دشوار بود، اما با پشتکار تابسوز شاعران و حمایت بی‌دریغ و صمیمانهٔ مردم این مهم تحقق یافت و چندی پس از خروج شعر از دربار، زبان و طرز نوی در شعر فارسی پیدا شد که از زندگی و تجارب روزمرهٔ مردم بهره می‌گرفت و لغات و اصطلاحات و تعبیرات مردم را به کار می‌برد. واقعه‌گویی یا مکتب وقوع نیز که از درون زندگی روزانه و تجربیات علمی حیات مایه می‌گرفت، سبب شد تا لغات محاوره و زبان گفتار در شعر راه یابد: «مدعی **گر طرف ما نشود** صرفهٔ اوست ــ زشت آن به که به آیینه برابر نشود.» (کلیم) □ «با شراب تازه زاهد ترشرویی می‌کند ــ کو جوانمردی که سازد کار این **بی‌پیر** را؟» (صائب) □ «نمی‌توان دل مردم ربود و **پس‌خم** زد ــ سواد زلف تو را مو به موی می‌جویم.» (صائب) □ «قرارگاه تو در زیر خاک خواهد بود ــ تو می‌بری به فلک پایهٔ بنای **که چه**؟» (صائب) □ «پیش از این از ننگ صنعت عشق فارغ بال بود ــ کوهکن در عاشقی این آب را در **شیر کرد**.» (صائب) □ «به اوج کبریا کز پهلوی عجز است راه آن‌جا ــ سر مویی گر این‌جا **خم شوی** بشکن کلاه آن‌جا.» (بیدل) □ «سرت گردم در این ایام با محنت سری داری ــ دلت نازم ز درد عشق مژگان تری داری.» (رشکی همدانی) **گسستگی طولی بیت‌ها**: یا نبودن ارتباط طولی میان بیت‌ها از ویژگی‌های شعر سبک هندی است. در غزل‌های سبک هندی هر بیت دنیای مستقل و جداگانه‌ای با ویژگی‌های خاص خود است؛ تنها چیزی که سبب اتحاد صورت یک شعر می‌شود، زنجیر وزن و قافیه و ردیف است، به‌ویژه قافیه و ردیف. در غزل هندی هر بیت مضمونی خاص را مطرح می‌کند، ممکن است یک مضمون عرفانی، یک مضمون عشقی، مضمون دیگر اجتماعی خاص را مطرح می‌کند، یا شکایت از روزگار باشد. این تفاوت مضمون‌ها سبب اختلاف در معنای بیت‌ها و در نتیجه پراگندگی صورت غزل می‌شود. همین ویژگی، یعنی عدم ارتباط طولی میان بیت‌ها سبب شده تا بنای شعرهای این سبک بر تک‌بیت‌ها استوار شود. **تک‌بیت یا بیت‌های مشهور**: این گونه بیت‌ها از زیادی شهرت و رواج، حکم مثل سایر را یافته‌اند، اما مثل نیستند و در توضیح گفتهٔ گوینده و

اثبات یا تعلیل و توجیه آن به‌کار می‌روند: «ز غارت چمنت بر بهار منت‌هاست ــ که گل به دست تو از شاخ تازه‌تر ماند.» (طالب) □ «دیدی که خون ناحق پروانه شمع را ــ چندان امان نداد که شب را سحر کند.» (شفایی) □ «شب‌های هجر را گذراندیم و زنده‌ایم ــ ما را به سخت جانی خود این گمان نبود.» (شکیبی) □ «عمر اگر خوش گذرد زندگی خضر کم است ــ ور به سختی گذرد نیم نفس بسیار است.» (حسن‌بیگ رفیعی قزوین) □ «تو ای کبوتر بام حرم، چه می‌دانی ــ تپیدن دل مرغان رشته بر پا را.» (فیضی فیاض) □ «هر که امشب می نمی‌نوشد به ما منسوب نیست ــ پارسا در مجلس مستان نشستن خوب نیست.» (قدسی) □ «کم‌طالعی‌ام نگر که من و یار دو چشم ــ همسایه‌ایم و خانهٔ هم را ندیده‌ایم.» (میر صیدی) ــ **تکرار قافیه:** شعر سبک هندی در قافیه با سبک‌های پیش از آن تفاوت کلی دارد. در سبک‌های ماقبل هندی «تکرار قافیه را در غزل بیش از یک بار جایز نمی‌دانستند و در قصیده عقیده داشتند که باید میان قوافی مکرر حداقل هفت بیت فاصله باشد. در دیوان‌های شعرای سده‌های یازدهم و دوازدهم هجری نمونه‌های بسیاری از آن را می‌بینیم، به ویژه در غزل. برخی از شاعران، مانند طالب آملی، صائب تبریزی، عالی نیشابوری و بیدل عظیم‌آبادی در این راه مبالغه کرده‌اند. گویا دلیل تکرار قوافی آن است که بیشتر شاعران در مضمون‌بندی‌های خود از معنی قافیه‌ها بهره برمی‌گرفتند، چنان که مثلاً «شایان» با هم‌قافیه‌های خود «گریان» و «درمان» اگر قرار شود در غزلی بیایند، هر یک معنی و مضمونی خاص برمی‌انگیزند. پس اگر شاعری بتواند با یک قافیهٔ واحد چند مضمون مختلف بسازد، مجاز است که آن را تکرار کند. گاه چنین اتفاق می‌افتاد که شاعر برای یک یا دو واژه از این واژه‌ها که برای قافیه برمی‌گزید، چند مضمون را به خاطر می‌آورد و به جای یک بیت دو یا سه بیت با همان قافیه یا قافیه‌ها در همان یک غزل می‌سرود و در یادداشت‌های خود حفظ می‌کرد تا بعد کدام‌یک را بپسندد و نگاه دارد، یا خواننده کدام‌یک را ترجیح دهد و حفظ کند و از این تکرار قافیه پیش آمد. مثلاً در این غزل از طالب آملی کلمهٔ لب سه‌بار و کلمهٔ مشرب دوبار جز از مصرع اول از مطلع تکرار شده است: «میم باز بیگانهٔ مشرب است ــ تبسم غریب دیار لب است / عروس غم است این که بر خاطرم ــ زبان در دهان است و لب بر لب است / می عیش در ساغر ما غریب ــ چو مو بر کف و استخوان بر لب است / همه دیو خیزد ز مذهب سرای ــ پری در عزبخانهٔ مشرب است / نه بر علم نازم چو طالب نه شعر ــ بهین شیوه‌ام وسعت مشرب است.» نظیر همین کار با مصرع دوم یک بیت هم در غزل می‌شد، البته مشروط بر آن‌که شاعر مضمون دلخواهی برای گنجاندن در آن مصراع یافته باشد. در این صورت چند بار برای آن، مصراع اولی ترتیب می‌داد تا در کدام یک متناسب‌تر افتد. مثلاً عالی نیشابوری برای مصراع «چو صحرا جامهٔ عریانی من دامنی دارد» که مضمون دلخواهی در نظر داشت، سه مصراع اول، ساخت و در نتیجه در یکی از غزل‌هایش این سه بیت را می‌یابیم: «ز حبیب تازه چو گل قامتم پیراهنی دارد ــ چو صحرا جامهٔ عریانی من دامنی دارد / نیم دلتنگ اگر چون غنچه‌ام شد چاک پیراهن ــ چو صحرا جامهٔ عریانی من دامنی دارد / درین گلشن چو گل خودرو بود چاک گریبانم ــ چو صحرا جامهٔ عریانی من دامنی دارد.» گاه هم برای یک غزل چند مطلع ساخته می‌شد و این در صورتی بود که شاعر به مطلعی که سروده بود، قانع نبوده و یک یا دو تای دیگر بر آن می‌افزود تا خود و خواننده کدام‌یک را بپذیرد، مانند این غزل از ملک قمی: «برآمده از سر کو ماه من شراب‌زده ــ لبش به خنده نمک بر دل کباب زده / شراب خورده و ناشسته روی و خواب زده ــ هزار طعنهٔ خوبی بر آفتاب زده.» در این غزل از صائب قافیهٔ آتش سه بار با سه مضمون جدا از هم تکرار شده است: «که این نمک ز تبسم در آتشم انداخت ــ که شور در دل و جان مشوشم انداخت /... خبر نداشت که آتش مراست آب حیات ــ کسی که همچو سمندر در آتشم انداخت /... ز اشک ساخته پروانه‌وار شمع مرا ــ به آب راند و به دریای آتشم انداخت.» گاه قافیهٔ واحدی تکرار می‌شود، بی‌آن‌که مضمونی جدید مطرح شود. مثلاً در این غزل صائب با مطلع: «زخمی تیغ شهادت زنده می‌خیزد ز خاک ــ همچو گل با جبههٔ پرخنده می‌خیزد ز خاک» قافیه‌های شرمنده و خنده هر کدام دوبار تکرار شده، بی‌آن‌که مضمونی جدید ارائه شود: «می‌شود مرغابی دریای خجلت عندلیب ــ بس که گل در عهد او شرمنده می‌خیزد ز خاک /... هر که این جا خنده را چون غنچه دارد زیر لب ــ صبح محشر با لب پرخنده می‌خیزد ز خاک / شرمساری می‌برد صائب به خلدش بی‌حساب ــ هر که در محشر ز خود شرمنده می‌خیزد ز خاک.» بی‌توجهی به قافیه در شعر هندی تا آن‌جا است که گاهی بیشتر مبانی آن نادیده گرفته می‌شود. شایگان که از عیوب قافیه است، در غزل‌های این سبک کاربرد فراوان دارد. مثلاً در این غزل صائب با مطلع «نمی‌رسد به حقیقت کس از سرای مجاز ــ پلی است آن طرف آب عشق‌های

مجاز» علامت «ها»ی جمع به کلمات عشق و عشوه اضافه شده تا با قافیه‌های دیگر، مثل سرا، ردا و وفا هم‌قافیه شوند. **ردیف‌های دشوار و بلند:** شاعران سبک هندی این ردیف‌های طولانی و دشوار را برمی‌گزیدند تا با بیرون آمدن از تنگنای آن‌ها، اقتدار خود را در شعر و مضمون‌یابی به نمایش بگذارند و مهارت خود را ثابت کنند. این ردیف‌های طولانی شاعران را در رسیدن به هدف‌شان، یعنی ایجاد خیال‌های نو یاری می‌رساند. مثلاً ردیف رقص می‌کند در این غزل صائب «هر دم نه بی‌سبب دل ما رقص می‌کند ــ کز شوق کعبه، قبله‌نما رقص می‌کند» ایماژهای بی‌نظیری، مانند رقص استخوان، رقص پیالهٔ می، حرکت دریای پرجوش بی‌سروپا، رقصیدن آسمان با قامتی دو تا، پایکوبی گردباد و از همه شگفت‌تر رقص نُه‌آسمان به‌وجود آورده است. به این ترتیب، می‌بینیم که بخش مهم نوآوری‌ها و زیبایی‌های موجود در غزل یاد شده، به عهدهٔ ردیف آن گذاشته شده است. صائب ردیف‌های سخت و دشوار بسیار دارد، مانند در خواب، خندیدن، صبح، گستاخ، خواهم‌شدن، خوش‌نماست، آویخته‌اند، می‌بالد به خویش، چه خبر داشته باشد، را کند گردآوری و بر سر انصاف نیامد: «دل چه سان غم‌های جانان را کند گردآوری؟ ــ چون حبابی بحر عمان را کند گردآوری؟» □ «هر گروهی به دلیل دگر آویخته‌اند ــ بو شناسان به نسیم سحر آویخته‌اند.» **ــ ترکیبات خاص و جدید:** در سبک هندی با انبوهی از معانی در یک بیت روبه‌رو هستیم؛ این تزاحم معانی در یک جای اندک نیاز به زبانی موجز و فشرده دارد و این نیاز، سبب ساختن ترکیب‌های تازه می‌شود و چون امکان ترکیبات تازه در زبان فارسی فراوان است، در این سبک ترکیب‌های نو و بدیعی خلق شد. این ترکیب‌ها در سبک هندی معمولاً دوجزئی و حرف آخر جزء نخست آن ساکن است. مانند فرصتْ‌انشایان هستی و سکتهْ‌مقداری در این شعر بیدل: «**فرصتْ‌انشایان هستی** گر تکلف کرده‌اند ــ **سکته مقداری** در این مصرع توقف کرده‌اند.» ترکیب‌های شعر بیدل تا اندازه‌ای سبب پیچیدگی معنای شعر و ابهام آن می‌شوند، اما ترکیبات شعری صائب در حد اعتدالند. از بیدل: «**غفلتْ‌آهنگم** ز سازِ **حیرتْ‌ایجادم** مپرس»، «کاروان‌هاست درین دشتِ **خموشیْ‌دنبال**»، «ای دلت **حسرتْ‌کمینِ** انتخاب صبحدم»، «هرجا دمد صبح، **شبنمْ‌کمین** است ــ چشمی به نم گیر ای **خندهْ‌مایل**.» از دیگر ترکیبات وی: کلام هوشْ‌تسخیر، عجزْ نوا، عبرتْ‌انجمن، عَدَمْ‌سراغ، حیاسرمایگی و نَفَسْ امداد هستند.

ترکیبات شعری صائب موصوف و صفت یا مضاف و مضاف‌الیه هستند: «دل نگیرد یک نفس در سینهٔ تنگم قرار ــ عالم امکان ندارد **خانهْ‌بیزاری** چنین.» □ «دلبری از خم گیسوی سخن می‌آید ــ بوی فیض از **گل شب‌بوی سخن** می‌آید.» □ «دامن دشت پر از **آهوی آهوگیرست** ــ بس که صیاد درین بادیه نخجیر شده است.» □ «به این **دیار طرب‌خیز** چشم بد مَرساد ــ که تو به نامه به‌خط شکسته می‌باید.» کوچهٔنی، شیرْمست، دکان مسیح، ستارهٔ شوخ و گریهٔ گلاب از دیگر ترکیبات شعری وی هستند. **ــ حسامیزی:** منظور از حسامیزی بیان و تعبیری است که حاصل آن از آمیخته‌شدن دو حس به یکدیگر یا جانشینی آن‌ها خبر دهد، مانند: قیافهٔ بانمک یا سخن شیرین. در نمونهٔ نخست امری که مرتبط با حس بینایی است به ذائقه نسبت داده شده است و در دومی چیزی که در حوزهٔ حس شنیداری است به قلمرو حس ذائقه وارد شده است. در شعری فارسی نمونه‌های حسامیزی فراوان است و در ادبیات دوره‌های نخستین بسیار کم و به ندرت می‌توان یافت و در شرایط بعد از مغول افزایش می‌یابد و در شعر سبک هندی (هر دو شاخهٔ آن، ایرانی و هندی) بسامد آن بالا می‌رود و در شعر بیدل شاید بیشترین بسامد را داشته باشد: «شمع **روشن** می‌توان کرد از **صدای عندلیب**» □ «**رنگ** وهمی از **نوای عندلیبان ریختند**» □ «از **شیون رنگین** وفا هیچ مپرسید» □ «**گوش** نه بر **بوی گل** تا بشنوی افسانه‌ام» □ «**شکست رنگ** من چون خندهٔ مینا **صدا دارد**» □ «شب از رویت **سخن‌هایی بهاراندود** می‌گفتم.» از موارد دیگر شعر بیدل ترکیب دو تصویر حسامیزی و متناقض‌نمایی با هم است که به شعر او ابهام بیشتری می‌دهد: «نفس‌ها سوختن در هرزه‌نالی تا دمِ آخر ــ رسانیدم به **گوش آینه فریاد خاموشی**» که به گوش آینه رساندن، نوعی حسامیزی است، یعنی انتقال محسوسات مرتبط با قلمرو شنوایی به حس بینایی که حوزهٔ آینه و دیدار است. از سوی دیگر شاعر «فریاد خاموشی» را که یک تصویر متناقض نما است وارد قملرو حسامیزی کرده است و به همین دلیل درجهٔ ابهام شعر او تا اندازهٔ غریب و ناآشنا بالا رفته است. «گرم نویدِ کیست سروش شکستِ رنگ ــ کز خویش می‌روم به خروش شکست رنگ / آخر برای دیدهٔ بی‌خواب ما چو شمع ــ افسانه شد **صدای خموش شکست رنگ**» که «صدای خموش» تعبیری متضاد و «شکست رنگ» هم هر چه باشد از مقولهٔ مُبْصَرات است و امری دیداری. مثال دیگر: «یاران فسانه‌های تو و من شنیده‌اند ــ **دیدن ندیده و نشنیدن شنیده‌اند.**»

ــ بازی‌های لفظی/ بازی با کلمه: یکی از سرچشمه‌های مضمون‌آفرینی در نزد شاعرانِ دورهٔ دوم شعر فارسی در روزگار صفوی استفاده از کلمه یا به قول مشهور بازی با کلمه به صورت‌های گوناگون بود و اگر شاعر می‌توانست خوب از این هنر بهره برگیرد، قادر به آفرینش نکته‌های جالب می‌شد. در این راه شاعر از صنعت‌های جناس و ایهام و نظایر آن‌ها به هر صورت که ممکن بود هم استفاده می‌کرد. در این بیت گوینده ساعد معشوق را به نقرهٔ خامی تشبیه می‌کند که به دست غیر داده باشند و سپس از همین تعبیر ترکیب خام‌دستی را بیرون می‌کشد: «به دست غیر دادی ساعد چون نقرهٔ خامت ــ به قربان سرت گردم مکن این خام دستی‌ها.» (مخلص) یا آنکه شاعر «بیت» (= یک فرد شعر) می‌گوید و سپس از همان معنی «خانه» را اراده می‌کند و از آن تمثیلی دست و پا می‌نماید: «چون گرفتی بیت شاعر در عطا سستی مکن ــ تا کسی مضطر نباشد کی فروشد خانه را.» (مخلص) غنی کشمیری در بیت زیر، نخست گله‌مند است که هنگام نزع کسی بر سرش نبود و آنگاه از مصدر به سرآمدن (به پایان رسیدن) که برای عمر به کار برده استفادهٔ معنوی دیگر، یعنی به سر وقت کسی رفتن، به عیادت بیمار رفتن، می‌کند و در برابر این محبت که از عُمر دیده از او شرمنده است: «کس وقت نزع بر سرم از بی‌کسی نبود ــ شرمنده‌ام ز عمر که آمد به سر مرا.» یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی شعر غنی همین دوپهلو بودن کلمه‌ها و عبارت‌ها و بندبازی‌های لفظی است: «از نزاکت اوفتد مضمون من ــ گر به مضمون کسی پهلو زند.» (غنی) پهلو زدن دو معنا دارد، یکی تنه زدن که در این معنی با نزاکت تناسب دارد و دیگری به معنی برابری کردن است و شاعر به دو معنی توجه داشته است. «شعر دگران را همه دارند به‌خاطر ــ شعری که غنی گفت کسی یاد ندارد.» یاد نداشتن به دو معنا به کار رفته، اول به خاطر نسپردن و دوم مشاهده نکردن و ندیدن. ــ **مبالغه در ایجاز**: ایجاد یعنی بیان کردن معانی بلند در الفاظ کوتاه که در سبک هندی فراوان و به مراتب بیشتر از سبک‌های دیگر به چشم می‌خورد و از دشواری‌های بزرگ در بیان مضمون‌های گوناگون است که کار سخن را به «ایجاز مخل» می‌کشاند. معنی شعر هر چه دقیق‌تر و خیال‌انگیزتر باشد برای صراحت، به لفظ روشن‌تر که متناسب با آن باشد نیاز دارد، اما شاعران روزگار صفوی عادت داشتند که آن معنی‌های دقیق خود را در بیت یا حتی در مصراعی بگنجانند و معنایی دورگرد را با لفظی اندک آشنایی دهند؛ ناگزیر لفظ به هیأت ظرفی درآمد که مظروف از آن بزرگ‌تر بود، زیرا غزل که جولانگاه وهم‌های باریک است بار لفظ را تا اندازه‌ای معین می‌توانست بکشد و برای هر مضمون بیشتر از یک بیت را نمی‌توانست در دسترس گوینده بگذارد. پیدا است که شاعران نیرومند، مثل طالب و کلیم و صائب، تا حد زیادی از گنجاندن معنا برمی‌آمدند و کم‌تر به تنگنا می‌افتادند. بدین ترتیب، در شعر این‌گونه استادان بیشتر به کلام موجز فصیح برمی‌خوریم، اما برخی از شاعران سده‌های یازدهم و دوازدهم هجری در خیالبافی‌های خود درمانده و به کمبود لفظ دچار شده و در نتیجه سخن مبهم گفته‌اند. اما ایجاز در شعر شعرای دستهٔ نخست از مقولهٔ ایجاز حدف است، یعنی کمی لفظ اما روشن بودن معنی به علت قرینه، ولی ایجاز در شعر شعرای دستهٔ دوم را ایجاز مخل گویند، زیرا نقصان لفظ در اشعار آن‌ها، مانع صراحت معنی شده است و قرینهٔ روشنی برای درک آن در دست نیست. ایجاد مخل: «سیر گلشن کن اگر تشنهٔ دیدار خودی ــ آب از چشمهٔ آیینه رود در جوها.» (اسیر) □ «آشفتگی ز سایهٔ من موج می‌زند ــ کس روشناس پرتو خورشید راز نیست.» (اسیر) □ «بی‌تو امشب از هجوم توبه عیشم تنگ بود ــ پنبهٔ مینا ز مهتاب شب آدینه داشت.» (شوکت) □ «شوکت ز لاغری نشود صید هیچ کس ــ مژگان چشم حلقهٔ فتراک خویش باش.» (شوکت) □ «د وادیی که شرم نقابت گشوده است ــ بر چشم نقش پا مژه پوشد گیاه را.» (بیدل) □ «به این طاقت نمی‌دانم چه خواهد بود انجامم ــ نگین بی‌نقش می‌گردد اگر کس می‌برد نامم.» (بیدل) □ «برید از دل جفایت رنگ‌های آرزویم را ــ چو ماهی در تنم خون شد سفید از آب نشترها.» (ناصرعلی سرهندی) شاعر در این بیت می‌گود جفایت رنگ‌های آرزو را از دلم برید و بدین خاطر رنگ خون در تنم چون ماهی سفید شده است. ایجاز حذف: «غیر از لب کم حرف تو ساقی نشنیدم ــ جایی که میان می و ساغر شکراب است.» (کلیم) شاعر در این بیت آب و می و حرف را در یک سو و لب و ساغر و شکر را در سوی دیگر قرار داده است و می‌گوید از ساغر لبان تو، میِ حرف بیرون نمی‌ریزد، گویی که میان ساغرِ لبان و میِ حرف تو اختلاف و فاصله افتاده است و اصطلاح شکراب هم به معنی اختلاف و فاصله است و در عین حال شکر به لب و آب به حرف برمی‌گردد. چند مثال دیگر: «جان دگرم بخش که آن جان که تو دادی ــ چندان ز غمت خاک به سر ریخت که تن شد / هر سنگ که بر سینه زدم نقش تو بگرفت ــ آن هم صنمی بهر پرستیدن من شد.» (طالب آملی) □ «روزی که برف سرخ ببارد ز

آسمان ـ بخت سیاه اهل هنر سبز می‌شود.» (بیدل) □ «نامه و پیغام را رسم تکلف نماند ـ فکر عبارت کراست معنی روشن رسید.» (بیدل) □ «کامی به غیر دانهٔ بی‌آب اختران ـ صید اسیر در قفس آسمان ندید.» (کلیم) □ «هرکس نه شناسندهٔ راز است و گرنه ـ این‌ها همه راز است که معلوم عوام است.» (عرفی) □ «سخن را آفریدم، جان دمیدم ـ به اقرار خدایی برگزیدم / شکست رنگ هوش از دل خریدم ـ که این بیرنگ صورت‌ها کشیدم / لوای بی‌خودی‌های من است این ـ صدای پای از خود رفتن است این / جراحت‌زار عشق است این، رقم نیست ـ صدای تیغ می‌آید، قلم نیست.» (ناصرعلی سرهندی) **تضاد:** یا بیان متناقض در شعر سبک هندی بسیار به کار می‌رود. شفیعی کدکنی در **شاعر آینه‌ها** می‌نویسد: «... در دوره‌های نخستین اندک و ساده است، در دورهٔ گسترش عرفان، به‌ویژه در ادبیات مغانه (شطحیات صوفیه چه در نظم و چه در نثر) نمونه‌های بسیار دارد و با این همه در شعر سبک هندی بسامد این نوع تصویر از آن هم بالاتر می‌رود.» نمونه‌های پیشرفته و پیچیدهٔ تضاد در شعرهای سبک هندی، مخصوص شعر بیدل است و با تضادهای شعری صائب بسیار تفاوت دارد. از بیدل: «**ساز هستی** غیر آهنگ **عدم** چیزی نداشت ـ هر نوایی را که وادیدم **خموشی می‌سرود**.» □ «سیر آیینهٔ دل، ضبطِ نفس می‌خواهد ـ ورنه **آزادی** ما این همه **محبوس** نبود.» □ «درین غمکده کس ممیراد یا رب ـ به **مرگی** که بی‌دوستان **زیستم** من.» □ «بخندید ای قدردانانِ فرصت ـ که **یک خنده** بر خویش **نگریستم** من.» در شعر متضاد سبک هندی صائب می‌بینیم که گل هم پسندیده و هم مطرود است و پروانه گاه خوب و گاه بد است. مثلاً در این بیت صائب شمع به پروانه بی‌اعتنا است و تنها به خود می‌اندیشد: «گریهٔ شمع از برای ماتم پروانه نیست ـ صبح نزدیک است در فکر شب تار خود است.» اما در بیتی دیگر شمع نه برای خود که برای دیگران می‌سوزد: «این که گاهی می‌زدم بر آب و آتش خویش را ـ روشنی در کار مردم بود مقصوم چو شمع.» مثلاً در این بیت گل هرزه‌گرد است و به عاشق خود، بلبل بی‌توجه است: «عبث مرغ چمن بر آب و آتش می‌زند خود را ـ گل بی‌شرم از آغوش خس بیرون نمی‌آید.» و در این بیت گل معشوقی است که به عاشق خود وفادار است: «من ندارم طالع از معشوق ور نه بارها ـ گل ز مستی تکیه بر زانوی بلبل کرده است.» ـ **تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه:** به‌کارگیری این فنون در شعر سبک هندی، آن‌هم به رنگی خاص که مناسب با فکر دقیق

و ذوق خیال‌پرور فلسفی شعرای سبک هندی است، بیش از هر دوره‌ای دیگر رواج داشته و در آن مبالغه می‌شده است. هر چه به پایان روزگار صفوی نزدیک‌تر می‌شویم، این مبالغه درازآهنگ‌تر و نیرومندتر می‌شود، گویی که سخن سادهٔ آزاد از این گونه آرایش‌های معنوی در نزد سخن‌سنجان ارزشی نداشت و بی‌مزه و فاقد ملاحت به نظر می‌آمد. به همین دلیل طالب آملی گفته است: «ز ساده‌گویی افسرده نادمم طالب ـ من و سخن به همان طرز استعارهٔ خویش.» □ «سخن که نیست درو استعاره نیست ملاحت ـ نمک ندارد شعری که استعاره ندارد.» هر نوع تشبیه یا استعارهٔ نامکرر تازه مجاز بود، خواه مفرد یا مرکب، محسوس یا معقول و خیالی یا وهمی. هر چه پیچده‌تر، دیریاب‌تر و آلوده‌تر به تخیل و توهم بود، بهتر و دلپذیرتر و استادانه‌تر به نظر می‌رسید. مبالغه در به‌کاربردن ترکیب‌های تشبیهی و استعاری و استعارهٔ تمثیلی در شعر این روزگار بیش از هر روزگار رواج داشته است. برخی از شاعران، مانند عرفی و طالب و اسیر و حکیم و صائب و شوکت و بیدل و ناظم در این مبالغه از دیگران گوی سبقت را ربوده‌اند. آن‌ها اگر چه ترکیب‌هایی که به کار می‌برند، غالباً خیال‌انگیز و دلپذیر است، اما دشواری کار آن‌ها را به لغزش‌هایی هم کشاند: «نوای نالهٔ نی می‌رسد به غارت هوش ـ تو برق تازی این نی‌سوار را دریاب.» (سالک یزدی) □ «چشمت هنوز از صف مژگان به قتل عام ـ سان در زمین آینه بیند سپاه را.» (صیدی) □ «خواهم که رخشِ بدعمل زهد پی کنم ـ تسبیح تازیانهٔ گلگون می کنم.» (ناظم هروی) □ «هرگز نشد به حرف غرض آشنا، لبم ـ آسوده است از دل بی‌مدعا، لبم.» (صائب) □ «چو زلف سنبل ابیات من پریشان بود ـ نداشت طرهٔ شیرازه روی دیوانم.» (صائب) □ «به هر نگینی کز نام او گرفته شرف ـ خم تواضع در خاتم سلیمان است.» (کلیم) □ «دل دامن مجاورت چشم تر گرفت ـ با طفل اشک صحبت دیوانه درگرفت.» (کلیم) □ «آیینه خانهٔ دل، آخر به زنگ دادیم ـ زین بیش آه ما را رنگ اثر نباشد.» (بیدل) □ «هوس دام خیالی چند در گرد نفس دارد ـ در این صحرا همه صیدیم و پیدا نیست صیادی.» (بیدل) □ «ز سودا حرف مردم گوش کردن شد فراموشم ـ ز خشکی مغز سر گردید آخر پنبه در گوشم.» (غنی) □ «بست آب چشمهٔ خورشید تا در دلو یخ ـ خشک لب از تشنگی افتاد ماهی در سراب.» (غنی) □ «در کوی می کشان نبود راه، بخل را ـ این جا ز دست خشک سبو آب می‌چکد.» (صائب) آب از دست چکیدن، به معنی سخاوت داشتن است.

«می‌زند حرفی برای خویش واعظ، می بکش ــ نیست پشمی در کلاه محتسب، ساغر بنوش.» (صائب) پشم در کلاه نداشتن، کنایه از درخور بیم و هراس نبودن است. ــ **ایهام:** در شعر سبک هندی ایهام‌ها بیشتر بر اساس دو معنایی بودن فعل‌ها و ترکیبات فعلی است، مثلاً پوشیدن (لباس به تن کردن) و چشم پوشیدن (صرف نظر کردن) که مرکز اصلی ایهام این بیت‌های بیدل است: «در محیط حادثات دهر مانند حباب ــ چشم پوشیدن، لباس عافیت شد در برم.» □ «هر نفس باید عبث رسوای خودبینی شدن ــ تا نمی‌پوشیم چشم از خویش عریانیم ما.» گرفتن به معنی اخذ و سراغ گرفتن به معنی جست‌وجو و طلب است و در این بیت بیدل ایهام است: «ز بس دارد دماغ همتم ننگ گرفتن‌ها ــ اگر تا حشر گم باشم سراغ خود نمی‌گیرم.» کشیدن به معنی نقاشی کردن و کشیدن از که در این بیت بیدل نقش ایهام را دارد: «غبار ناتوانم بسته نقش دست امیدی ــ که نتواند ز دامانت کشیدن کلک بهزادم.» □ «امروز نیم شهره به عالم به ضعیفی ــ عمری است که از ضعف فتام به زبان‌ها.» (صائب) **تناسب و ایهام تناسب:** از آن‌جاکه بیشترین تلاش شاعران سبک هندی بر محور عرضی شعر است تا محور طولی آن، در شعرهای ایشان می‌توان تناسب‌های قوی و برجسته‌ای دید. از صائب: «کی سخن خام از لب فرزانه می‌آید برون ــ باده چون شد پخته از میخانه می‌آید برون.» در این ابیات صائب «تنگدستی نفس را در حلقهٔ فرمان کشید ــ راست سازد مار را راهی که تنگ افتاده است» و «عاشق به شوربختی من نیست در جهان ــ برخاستم ز جا، نمکم از کنار ریخت.» حلقه با شکل مار متناسب است و ارتباط شوربختی با نمک نیز از راه ایهام تناسب برقرار است. **تلمیح:** در شعرهای شاعران سبک هندی بسامد چشمگیری دارد. دلیل آن هم این است که فضای بیت‌ها یک فضای محدود و فشرده است و شاعر می‌خواهد معانی فراوانی را در فضای اندکی بگنجاند؛ تلمیح راهی است که به کمک آن بتواند به چنین خواسته‌ای دست یابد. زیرا تلمیح به‌طور اشاره، کلی معانی را به خواننده منتقل می‌کند. تلمیح به داستان حضرت عیسی: «چه حاجت است مسیحا به گفت‌وگو آید ــ حجاب، شاهد عصمت بس است مریم را.» (صائب) تلمیح به داستان بیژن و گرفتاری او در چاه: (مگر به بال و پر بی‌خودی رسم جایی ــ و گرنه نقش قدم چاه بیژنی است مرا.» (صائب) **غلو:** بسیار مورد توجه شاعران سبک هندی بوده، زیرا آنان از راه این شگرد می‌توانستند معانی ساده و آشنا را به معانی پیچیده و بیگانه تبدیل کنند. از آن‌جا که رسیدن به معنی بیگانه، یکی از هدف‌های مهم برای شاعران سبک هندی است، جایگاه و ارزش غلو در نظر آنان آشکارتر خواهد شد.

منابع: ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، ۲۵ـ۵۳؛ از چیزهای دیگر، ۱۲۸ـ۱۳۳؛ از صبا تا نیما، ۱/۷ـ۸؛ با کاروان حله، ۳۰۲؛ بهارستان سخن، ۵۲۰؛ بیگانه مثل معنی؛ پژوهشی در سبک هندی و دورهٔ بازگشت، پیش‌گفتار؛ تاریخ ادبیات ایران، یان‌ریپکا، ۴۶۶ـ۴۶۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴/۴۱۱ـ۴۱۷؛ ۵/در صفحات فراوان؛ تحول شعر فارسی، ۳۴۴ـ۳۹۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۹؛ دویست و یک غزل صائب، ۲۳ـ۲۴؛ دیوان صائب، مقدمهٔ امیری فیروزکوهی، خیام، ۱۰؛ دیوان کلیم، ۲۱۷؛ زندگانی شاه عباس اول، ۲/۴۵، ۴۶؛ ۳/۴۴؛ سبک هندی و کلیم کاشانی؛ سیر غزل در شعر فارسی، ۱۴۴ـ ۱۸۹؛ شاعر آینه‌ها؛ شرح احوال و سبک اشعار بابافغانی شیرازی؛ شعرالعجم، ۳/۳، ۷، ۲۳، ۱۶۵؛ ۴/۱۶۳؛ ۵/۵۸ـ۷۱؛ شعر فارسی در عهد شاهرخ، ۱۰۱ـ۱۲۸، ۱۴۰ـ۱۶۰؛ صائب و سبک هندی در گسترهٔ تحقیقات ادبی؛ صیادان معنی؛ عالم‌آرای عباسی، ۱/۱۷۸، ۵۱۵؛ کلیات صائب تبریزی، مقدمهٔ امیری فیروزکوهی، چاپ انجمن آثار ملی، صص ۹ـ۱۱، ۳۰، ۵۷۲، ۷۷۷، ۸۸۱؛ مآثر رحیمی، ۳/۶۹؛ مجمع‌الخواص، ۳۹، ۵۳؛ مکتب بازگشت، ۱۱ـ۳۲؛ مکتب وقوع در شعر فارسی؛ منتخب‌التواریخ، ۳/۱۷۰؛ میخانه، ۱۵۲، ۲۰۴ـ۲۰۵، ۴۳۳؛ نقد ادبی، زرین‌کوب، ۱/۲۵۴، ۲۵۵؛ یادنامهٔ ادیب نیشابوری، ۱۵۴ـ۱۶۳؛ ناصرالدین شاه حسینی، «سبک اصفهانی در شعر فارسی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، سال هجدهم (۱۳۵۰ش)، شمارهٔ ۱، صص ۳۱ـ۴۰؛ احمد گلچین معانی، «هندوستان از دریچهٔ چشم شاعران» نامهٔ مینوی، ۳۸۳؛ رضا مصطفوی، «سیمای هند در سبک هندی»، قند پارسی، شماره ۷، بهار ۱۳۷۳ش، صص ۱۲۶ـ۱۳۸؛ قمر آریان، «ویژگی‌ها و منشأ پیدایش سبک مشهور به هندی در سیر تحول شعر فارسی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه مشهد، سال نهم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۵۲ش، صص ۲۶۱ـ۲۹۷؛ محمدسعید عبدالمؤمن، «پدیدهای ادبی در دورهٔ صفویه»، هشتمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، سال دوم (۱۳۵۸ش)، صص ۴۵۸ـ۴۷۱؛ الله دتا چودری، «نخستین خصیصهٔ غزل سبک هندی»، هلال، جلد ۱۶، شمارهٔ ۱، صص ۲۶ـ۳۱؛ یغما، سال بیست و دوم، شمارهٔ ۵، ص ۲۵۳ـ۲۵۵؛ ادب، سال بیست و سوم، شمارهٔ ۴، صص ۲۱۲ـ۲۱۷.

حجتی

هنس و جواهر (hans.va.ja.vā.her) / هنس و جوهر / هنس جواهر، داستانی به‌زبان هندی در دلدادگی هنس، پسر پادشاه بلخ و جواهر، شاهدخت چینی. این داستان را که شاه قاسم دریاآبادی در ۱۱۴۹ق به هندی با دیدی صوفیانه سروده بود، در ۱۱۹۲ق که روزگار پادشاهی شاه‌عالم دوم گورکانی (۱۱۷۳ ــ ۱۲۲۱ق) بود، مریدش عبدالقادر، متخلص به مخزن، از مردم بهرایچ در اوده در قالب مثنوی به‌نظم فارسی درآورد و آن را فرحت‌الارواح نامید. به نوشتهٔ فرحت‌الارواح (نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ 4559Spi/IV/118)، که همانندی‌هایی میان آن و داستان بهرام و گلندام به‌چشم می‌خورد، برهان‌شاه پادشاه بلخ که نگران نداشتن فرزند بود به دعای پیری دارای فرزندی به نام بهرام شد. بهرام یا همان هنس در همهٔ هنرها یگانهٔ روزگار گردید. با مرگ پادشاه، وزیرش فرصت شاهزاده و مادرش را زندانی کرد و خود پادشاهی را به چنگ آورد. ولی آن‌دو، روزی که وزیر خواست آنان را بکشد، به‌یاری یکی از امیران گریختند و پس از سختی‌ها به روم رسیدند. پادشاه نیک‌سیرت روم که فرزندی نداشت بهرام را به فرزندی گرفت و شاهی را به او سپرد. بهرام شبی جواهر دختر پادشاه چین را در خواب دید و بدو دل باخت. پدر و مادر جواهر خواستند وی را به دینورشاه پسر جولانشاه حاکم گئوو بدهند. جواهر با این ازدواج مخالف بود، اما یارای مخالفت نداشت. یک پری به نام دلبر به جست‌وجوی یافتن همسر شایسته برای جواهر جهان را زیر پا گذاشت و سرانجام بهرام پادشاه روم را به جواهر شناساند و وی سخت شیفتهٔ بهرام شد. ولی دلبر به سخن‌چینی یکی از کنیزان به‌زندان شاه چین گرفتار آمد. بهرام‌شاه بردباری خود را از دست داد و به چین رفت. پس از گذراندن سختی‌های بسیار، روزی که به‌خواب رفته بود چهار پری که شیفتهٔ زیبایی او شده بودند وی را از جا برداشته و جای او را با دینورشاه که به‌عروسی جواهر می‌رفت عوض کردند. بعد از عقد، در همان حجله، پریان بر بهرام و جواهر رشک برده بهرام را برداشته بر تخته‌سنگی در دوردست گذاشتند. اما انگشتری جواهر در دستش ماند. جواهر پس از بیداری دینور را درکنار خود یافت و او را از خود راند. بهرام پس از سختی‌ها با یاری یکی از پریان که از دوستان جواهر بود به چین رسید. پدر و مادر دختر شاد شدند و دو دلباخته به‌آرزوی خود رسیدند. چندی به همین صورت می‌گذرد تا این‌که بهرام به یاد مادر و ناپدری خود افتاد و با جواهر رهسپار روم شد. دینورشاه با یاری جادوگری جواهر را از کنار بهرام ربود. هنگامی که بهرام و سپاه و پری در جست‌وجوی جواهر بودند دختر جولان‌شاه‌به بهرام دل باخت و به او یاری داد تا جواهر را از بند دینورشاه برهاند. سرانجام بهرام و جواهر، پس از دشواری‌ها، به‌میهن خود بازگشتند. داستان هنس و جواهر را شاعری دیگر به نام جی‌سُسکه‌رای، متخلص به زیرک، از قوم کایته که در دهلی می‌زیست نیز در ۱۲۵۶ق در سی و شش سالگی به‌نظم فارسی درآورد. منظومهٔ زیرک در ۲۷۳۶ بیت است و نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ or.728 در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۴۰ـ۱۴۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۱۴۰ـ۱۱۴۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۲۱، ۳۲۲۸؛ طاهر صدیقی، «داستانسرایی در شبه‌قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۱۷/۲؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 728; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 337; *Mughals in India*, 281, 282.

برزگر

هنگامهٔ عشق ← پدماوت

هوشیار شاه‌جهان‌آبادی ← کیول‌رام

هیئت عالم سفلی و عالم علوی (hey.at-e.ā.lam-e.sof.lā. va.ā.lam-e.ol.vā)، رساله‌ای به فارسی در نجوم از عبدالمجید فرزند محمد قطب‌الدین، ستاره‌شناس و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. مؤلف در پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) می‌زیست. جلال‌الدین اکبر مبدأ تاریخ را زمان برآمدن خود به تخت شاهی می‌دانست و چون لازمهٔ دست‌یابی به این تاریخ، شناخت افلاک، دوازده برج و مقدار سیر آفتاب و ماه در هر برج بود، عبدالمجید رساله‌ای شعرگونه در ذکر تاریخ عربی و فارسی، بیان اختیارات و احکام نجوم، در چهار فصل و هر فصل در چند مقاله و یک خاتمه تدوین کرده است. فصل یکم، در دو مقاله (هیئت عناصر چهارگانه، هفت‌اقلیم و طول و عرض هر اقلیم و برخی از شهرها و کوه‌ها و دریاهای آن‌ها)، فصل دوم، در عدد افلاک و هیئت آن، در شش مقاله (قسمت فلک به دوازده برج، کواکب سیاره و ثوابت، حرکت افلاک، مقدار حرکت فلک نهم و هشتم، مقدار

حرکات افلاک و سیارات، روزها و ماه‌ها)، فصل سوم، در هفت مقاله (تاریخ عربی و فارسی، اسامی روزهای فارسی، روز و شب، صبح و شفق، فصول چهارگانه، خط استو، تفاوت شبانه‌روز در اقلیم‌ها، نام سال‌های دوازده‌گانهٔ ترکان)، فصل چهارم، در پنج مقاله (اختیارات ساعات، روزها، احکام گرفتن ماه، محرم‌نامه، سکریلدز) و خاتمه در دو مقاله که مقالهٔ نخست در عناصر چهارگانه است. عبدالمجید در رسالهٔ خود از تحقیقاتی که میرفتح‌الله شیرازی در پیشرفت تقویم و کنار گذاشتن سال کبیسه انجام داده نیز یاد کرده است. نسخهٔ دست‌نویس این اثر به‌شمارهٔ ۵۲۳ مجید در کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۹۲/۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۱۷/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۳۱۲۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature 19.

فتح‌نیا طبری

هیراچند (hi.rā.čand)، سده سیزدهم هجری، نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی منشی مراتا از خاندان هلکر بود. در ۱۲۰۷ق / ۱۷۹۲م کتابی به نام زادالمعاش / زادالمعانی در نامه‌نگاری برای فرزند خود سیوارام تألیف کرد. نسخهٔ دست‌نویس آن به‌شمارهٔ N.M.1957-655/64 در موزهٔ ملی پاکستان در کراچی نگه‌داری می‌شود.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۳۶۴/۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۱۰۸/۳، فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۰۷.

Dictionary of Indo-Persian Literature, 237.

فتح‌نیا طبری

هیرورانجها (hir-va.rānj.hā) / هیرورانجهن، از داستان‌های عشقی هندی در داستان دلدادگی دو دلداده به نام‌های هیر و رانجها. این داستان از داستان‌های محلی پنجاب است و گویا در اصل داستانی حقیقی بوده که به دست سرایندگان و نویسندگان گوناگون صورت‌های مختلف با شاخ و برگ‌های متفاوت گرفته است. داستان هیرورانجها در میان مردم پنجاب محبوبیت بسیار داشت، چندان که در عروسی و جشن‌های مذهبی، به‌ویژه در روستاها، آن را با آهنگی دلکش می‌خوانند. دربارهٔ زمان پدید آمدن این داستان، سخن بسیار گفته‌اند. برخی آن را از روزگار پیش از اسلام می‌دانند، اما به گفتهٔ برخی پژوهشگران دیگر، این داستان در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) بر سر زبان‌های مردم افتاده بود و شاعری به نام دمودر از مردم جهنگ سیال آن را به زبان پنجابی برگردانده است. گروهی نیز شکل‌گیری این داستان را در پادشاهی بهلول لودی (۸۵۵ــ۹۱۴ق) می‌دانند. در یک کیلومتری جهنگ گوری است که به هیر منسوب است و باستان‌شناسان آن را از سدهٔ شانزدهم میلادی می‌دانند. داستان هیرورانجها به‌زبان‌های پنجابی، سندی، بنگالی، بلوچی، پشتو، و اردو تحریر شده است و دست‌کم هفده اثر فارسی به‌نظم و نثر از این داستان در دست است، اما تفاوت‌هایی میان آن‌ها به‌چشم می‌خورد. برخی سرایندگان همهٔ این داستان و برخی بخش‌هایی از آن را به شعر درآورده‌اند. همچنین عده‌ای آن را همچون داستان مهیج و پرحادثهٔ عشقی بیان کرده‌اند و گروهی نیز هیر و رانجها و دیگر شخصیت‌های داستان را همچون نماد به کار برده و حقایق عرفانی را از زبان آن‌ها شرح داده‌اند. بنابر تحریر منظوم باقی کولابی (ــ ۹۸۷ق) از هیرورانجها (نسخهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1957-975/1)، که میان سال‌های ۹۸۳ و ۹۸۷ق سروده شده و گویا کهن‌ترین تحریر فارسی از این داستان است، در شهر جهنگ در کنار رود چناب دختری زیبا به‌نام هیر می‌زیست که دختر چوچک، رئیس قبیلهٔ راجپوت سیال، بود. پدر هیر قایقی بزرگ و زیبا، مزین به فرش و قالی و تخت‌خواب و لوازم زیبای ویژهٔ آسودن و آرایش، برای او تهیه کرده بود و هیچ‌کس بی‌اجازهٔ هیر حق استفاده از آن قایق را نداشت. در چند کیلومتری جهنگ، در دهکده‌ای به نام تختِ هزاره در ناحیهٔ سرگودای زمین‌داری ثروتمند به نام معظم یا موجو زندگی می‌کرد که چند پسر داشت. کوچک‌ترین این پسران دهیدو، معروف به رانجها، بود و پدرش وی را بیش از دیگر پسران دوست داشت. رانجها گرفتار عشقی خیالی و دلباختهٔ دختری ناشناخته بود. پس از مرگ موجو، پسران دیگرش، یعنی طاهر و ظاهر و جیون، برای تصاحب میراث پدر در پی قتل رانجها برآمدند یا بدترین بخش زمین‌های پدری را به او دادند (به‌روایتی، چون رانجها گرفتار عشقی خیالی بود وی را مجنون دانسته از خانه راندند). هیر، دلگیر از برادران، از خانه بیرون زد و در بیابان در جست‌وجوی عشق ناشناختهٔ خود، آوازه‌خوانان و نی‌زنان، به‌کنار رودخانه رسید و در آن‌جا پنج پیر (به‌روایتی حضرت خضر) وی را به

وصال هیر مژده دادند و برایش دعا کردند. رانجها برای گذشتن از رودخانه سوار قایق هیر، که در آن‌هنگام در قایق نبود، شد. هیر که شنید بیگانه‌ای وارد قایقش شده است به قایق خود سر زد و رانجها را غنوده بر فرش‌های زیبای قایق دید. هیر نخست به خشم آمد، ولی سپس شیفتهٔ اندام مردانه و رفتار وی گردید و او را به خانهٔ خود برد. چوچک، پدر هیر، دلش به حال هیر سوخت و او را به گله‌بانی گاومیش‌های خودگمارد و از این‌جا آتش عشق دو جوان سر زد. هیر به بهانهٔ بردن خوراک هر روز به دیدار دلدادهٔ خود می‌رفت و با صدای نی و آواز رانجها گوش می‌داد تا آن‌که یکی از خویشاوندان هیر (گویا عمویش) به‌نام کیدو از رابطهٔ آن دو آگاه شد و به پدر و مادر هیر خبر رساند. چوچک هیر را در خانه زندانی کرد. هیر از شدت درد فراق یار در بستر افتاد. پدر و مادرش به وی اجازهٔ خروج دادند، ولی برادران و خویشاوندان هیر مانع دیدار دو دلداده می‌شدند. سرانجام هیر را به زنی نورنگ (یا به‌روایتی، سیدا از خانودهٔ راجپوت‌کیری)، پسر رئیس رنگپور، دادند و به زور به خانهٔ شوهر فرستادند. رانجها را، که همچنان گله‌بان گاومیشان بود، همراه جهیزیه و گاومیشان به خانهٔ داماد فرستادند، اما دیری نگذشت که نورنگ و خویشاوندانش به رابطهٔ آن دو پی بردند. رانجها به ناگزیر هیر را ترک گفت و هیر از اندوه بیمار شد. سهتی، خواهر شوهر هیر که به اندوه او پی برده بود با وی همدردی کرد. در این اثنا، راجها در جامهٔ جوکیان (= درویشان) بازگشت و به بهانهٔ درمان هیر با او دیدار کرد و سپس با یکدیگر گریختند. خویشاوندان نورنگ آن دو را دنبال کردند و نزدیک دهی یافتند و پیش قاضی (یا رئیس ده) بردند. قاضی نخست به سود نورنگ رأی داد و هیر را بدو سپرد. رانجها به درگاه خداوند نالید و از سوز آه او آتش هولناک سراسر رنگپور را فراگرفت. این بار قاضی به سود هیر و رانجها رأی صادر کردند و دو دلداده به یکدیگر رسیدند، اما سال بعد رانجها درگذشت و هیر نیز تاب نیاورده از شدت اندوه از پای درآمد و او را کنار رانجها به خاک سپردند. در برخی تحریرهای دیگر، افراد و بستگانِ خانوادهٔ نورنگ که چاره‌ای جز اطاعت از قاضی نداشتند پنهانی بر آن شدند تا رانجها و هیر را نابود کنند. هیر و رانجها هنوز از رنگپور چندان دور نرفته بودند که اقوام نورنگ هر دو را گرفتند. و رانجها را به طناب بستند تا از گرسنگی و تشنگی بمیرد و هیر را به رنگپور آوردند، ولی نورنگ او را نپذیرفت و به صحرا برد و در برابر رانجها گذاشت. هیر و رانجها هر دو در حال بیهوشی و جان کندن بودند که خداوند حضرت خضر را به نجات آنان فرستاد. پس آن دو جرعه‌ای از آب حیات خوردند و حیات جاودان یافتند و از آن روز تا ابد سیر آفاق می‌کنند. به روایتی هم، خویشاوندان هیر وی را به زادگاهش بردند و چون هیر را مایهٔ رسوایی خود می‌دانستند وی را به زهر کشتند و رانجها که در آن هنگام، به‌قصد خواستگاری از هیر، برای ورود به خانهٔ او آماده می‌شد به مجرد شنیدن خبر مرگ هیر آهی کشید و جان سپرد. گذشته از باقی کولابی، سرایندگان دیگری هم داستان هیورانجها را به‌فارسی سروده‌اند که از آن شمارند: ۱ــ شاعری با تخلص سعید یا سعیدی که در یک جا از خود به سعید جامی یاد می‌کند و این داستان را در دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) با عنوان افسانهٔ دلپذیر سروده است. نسخهٔ منحصر به فرد این منظومه در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب (به‌شمارهٔ 481/spi/VI106) نگه‌داری می‌شود که ۱۲۰ برگ است و هر صفحه ۱۵ بیت دارد؛ ۲ــ میر محمد مراد لایق جونپوری که در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) می‌زیست و این داستان را در ۱۰۹۶ق به نظم درآورده است؛ ۳ــ مسیتا، متخلص به چنابی، پسر حکیم درویش که این داستان را در ۱۱۱۰ق با عنوان قصهٔ هیر و ماهی / عشقیهٔ پنجاب سروده است؛ ۴ــ نواب احمدیارخان، متخلص به یکتا (ــ ۱۱۴۷ق). مثنوی هیر و رانجهای یکتا به‌کوشش مولوی محمد باقر به‌چاپ رسیده است (لاهور، ۱۳۲۷ق)؛ ۵ــ شاه فقیرالله لاهوری، متخلص به آفرین (ــ ۱۱۵۳ق) با عنوان راز و نیاز / نار و نیاز. این مثنوی به‌کوشش حکیم مولوی نیازعلی‌خان به‌چاپ رسیده است (امرتسر، ۱۳۱۹ق)، اما در نسخهٔ چاپی به خطا به کسی به نام سید علی‌اکبر شاه پنجابی نسبت داده شده است؛ ۶ــ سندر داس پنجابی، متخلص به آرام که داستان را در ۱۱۷۱ق با عنوان گلشن راز عشق و وفا سروده است. نسخه‌ای از این اثر به‌شمارهٔ ۱۸۸۰ در کتابخانهٔ کپورتهله (پاکستان) نگه‌داری می‌شود؛ ۷ــ میر قمرالدین منت مشهدی دهلوی (ــ ۱۲۰۸ق) که اثر خود را در ۱۱۹۷ق سروده است و دست‌نویسی از آن در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردوی کراچی (به‌شمارهٔ ۳ق‌ف۱۸۳) نگه‌داری می‌شود؛ ۸ــ ضیاءالدین، متخلص به ضیاء، برادر میرعلی‌شیر قانع تتوی که داستان هیر و رانجهای خود را در ۱۲۱۵ق سروده است. این مثنوی به همراه سه مثنوی فارسی دیگر در داستان هیر و رانجها از عظیم تتوی، آزاد و ولی‌محمدخان لغاری به‌کوشش حفیظ هوشیارپوری در ۱۹۵۷م در حیدرآباد سند با عنوان مثنویات هیر و رانجها به‌چاپ رسیده

است؛ ۹ــ میرعظیم‌الدین تتوی، متخلص بـه عـظیم (۱۱۶۳ ــ ۱۲۲۹ق)، برادرزادهٔ میرعلی‌شیر قـانع تـتوی، کـه داسـتان را در ۱۲۱۶ق سـروده است؛ ۱۰ــ ولی‌محمدخان لغاری تـالپور، متخلص به ولی (۱۱۶۵ ــ ۱۲۴۷ق)؛ ۱۱ــ سراینده‌ای با تخلص آزاد کـه در روزگـار تـالپوران سـند مـی‌زیست و فـرمانروایـان تـالپوری، مـانند مـیرغلام‌علی‌خان، مـیر کـرم‌عـلی‌خان و مـیر مرادعلی‌خان، را می‌ستود. وی کسی جز حافظ غلام‌محمد آزاد لاهوری (ــ ۱۲۰۹ق) و مـنشی صـاحب‌رای مـوهن داس آزاد (۱۱۷۵ ــ ۱۲۴۰ق) است. مـثنوی او نـاتمام است؛ ۱۲ــ غلام‌احمد که در مدهر از توابع پهالهٔ گجرات پاکستان می‌زیست؛ ۱۳ــ کنهیالال هندی که این داستان را با نام نگارین‌نامه سروده و اثـر او در ۱۲۹۹ق در لاهـور بـه‌چاپ‌ر سـیده است؛ ۱۴ــ عنایت‌حسین‌خان، متخلص به مهجور که نسخه‌ای از سرودهٔ او در کـتابخانهٔ انـجمن تـرقی اردو کـراچـی (بـه‌شمارهٔ ۳/۲۸۳) نگه‌داری می‌شود؛ ۱۴ــ رستم‌علی که مثنوی هیر و رانجهن را در دورهٔ شـــاه‌زمان درانـــی (۱۲۰۷ ــ ۱۲۱۶ق) سـروده است (دست‌نویس گنجینهٔ شیرانی دانشگاه پـنجاب لاهـور بـه‌شمارهٔ ۶/۲۳۷۶)؛ ۱۵ــ قـادربخش بـیدل (۱۲۳۰ ــ ۱۲۸۹ق) کـه قطعه‌ای هشتا و هشت بیتی در داسـتان هـیر و رانـجها سـروده است. این قطعه در پایان مثنویات هیر و رانجها چاپ شده است.

برخی نویسندگان نیز داستان هـیر و رانـجها را بـه نـثر فـارسی ساخته‌اند که از آن شمارند: ۱ــ گورداس کهتری که در ۱۱۲۱ق این داستان را ساخته است؛ ۳ــ منسارام منشی خوشابی که در ۱۱۵۷ق این داستان را به نثر فارسی گـفته است (دست‌نـویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1244)؛ ۳ــ فضل کریم که به‌گـفتهٔ خودش داستان هیر و رانجها را از هندی بـه‌فارسی بـرگردانـیده است. نسخه‌ای از این اثر در بـهلوال در سـرگودها (پـاکستان) نگه‌داری می‌شود؛ ۴ــ بسنت‌سنگه، متخلص به نشاط، از روزگار محمداکبر دوم گورکانی (۱۲۲۱ ــ ۱۲۵۳ق) که دست‌نویسی از اثر او در گنجینهٔ محمدشفیع دانشگاه پنجاب لاهور (بـه‌شمارهٔ ۲۶۲/۲۷۸) نگه‌داری می‌شود؛ ۵ــ منشی شیوک رام، متخلص به عطارد (ــ ۱۱۹۵ق / ۱۷۸۱م)، از سرایندگان و نـویسندگان نام‌دار تته در روزگار میان‌غلام‌شاه کلهور و پسرش میان محمد سرفرازخان، که داستان هیر و رانجها را با عنوان محبت‌نامه بـه‌نثر مسجع درآورد، امـا چـون کـارش نـاتمام مـاند کـسی بـه نـام محمدلایق آن را به‌پایان برد؛ ۶ــ وزیر علی عبرتی عظیم‌آبادی که در ۱۲۵۲ق هیر و رانجهای قـمرالدیـن مـنت را بـا عـنوان سراج‌المحبت بـه‌نثر فـارسی درآورد (دست‌نـویس مـوزهٔ مـلی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.528/240).

مـنابع: پـاکـستان مـین فـارسی ادب، ۲۲۸/۲-۲۳۶؛ ۷۳/۳-۷۶، ۱۲۶-۱۳۳، ۲۸۷-۲۹۰، ۶۸۵، ۷۷۰-۷۸۰؛ ۱۵۱/۴-۱۵۴؛ ۲۷/۵-۳۰؛ پنجابی قصی فارسی‌زبان مین، ۱۸۱/۱-۱۹۲، ۳۶/۲-۸۲؛ داستانهای عشقی پاکستان، ۱۱-۶۳؛ داستانسرایی فـارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۸۵-۱۹۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فـارسی پاکستان، ۱۰۴۶/۶، ۱۰۵۰، ۱۰۶۷، ۱۱۵۹، ۱۱۹۶؛ ۶۸۹/۷، ۸۵۰، ۹۴۸؛ ۱۰۷۵/۸، ۱۰۹۴، ۱۱۲۲، ۱۱۸۵، ۱۱۹۹، ۱۲۱۶، ۱۲۲۲، ۱۲۲۵، ۱۳۴۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۴۹۷-۴۹۸؛ مثنویات هیر و رانجها؛ منظومه‌های عاشقانهٔ ادب فارسی، ۳۶۵-۳۸۶؛ سدارسنگانی، «داسـتان هـیر و رانـجه»، سـخن، سـال ششـم، صص۱۱۵-۱۱۹؛ راهنمای کتاب، سال نـهم، شمارهٔ ۴، ص ۴۴۰؛ طـاهرهٔ صـدیقی، «داستانسرایی در شبه‌قاره»، مجموعهٔ سخنرانیهای نـخستین سـمینار پـیوستگیهای فـرهنگی ایـران و شـبه‌قاره، ۱۲۳/۲-۱۲۶، ۱۳۳؛ عـلیم‌اشـرف‌خان، «داسـتان هـیر و رانـجها در زبـان و ادبـیات فارسی»، قند پارسی، شمارهٔ ۹ (بهار ۱۳۷۴ش)، صص ۲۵۰-۲۶۵؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 710, 770; *A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 317; *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India office*, 1/955; *Concise Descriptive Catalogue of the persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic of Bengal*, 417; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection of the Asiatic Society of Bengal*, 110.

برزگر

هیکیز گازت (hi.kiz.gā.zet) / بنگال گازت، نخستین هفته‌نامهٔ منظم در هند (کلکته) که اولین شمارهٔ آن در ۲۹ ژانویهٔ ۱۷۸۰ منتشر شد. این هفته‌نامه بخش بسیار مختصری از صفحه‌های خود را به زبان فارسی اختصاص می‌داد. این بخش مختصر، تنها شامل آئین‌نامه‌ها و احکام دولتی بوده است. سطح زیادی از صفحاتش را آگهی‌های تـبلیغاتی پـر مـی‌کرد. شـمار صـفحاتش چـهار و اندازه‌اش ۱۲×۸ اینچ بوده و روی کاغذ معمولی با نوعِ چـاپ نه‌چندان خوب، در چاپخانهٔ شرکت هند شرقی انگلیس منتشر می‌شد. ناشرش، بـی‌سوادِ بـاهوشی بـه‌نام جـمیز اوگـوستوس

هیکی (James Augustus Hicky)، کارمند چاپخانهٔ شرکت هند شرقی انگلیس، بود که به‌هوای تجارت پیشه‌اش را رها کرد و سر از روزنامه‌نگاری درآورد. بنگال گازت را با انتساب به اسم ناشرِ جنجال برانگیزش هیکیز گازت می‌خواندند. هیکی، هفته‌نامه‌اش را «سیاسی و تجاری که صفحات آن برای هر حزبی گشوده است ولی به هیچ حزب خاصی وابسته نیست»، معرفی می‌کند، ولی درعمل، پرده از زندگی خصوصی کارمندان شرکت هند شرقی انگلیس برمی‌دارد و همین امر، باعث مخالفت انگلیسیان عضو شرکت با هیکیز گازت می‌شود. هیکی، با ناسزاگویی به مخالفانش به آن‌ها می‌تازد، بر ضد فرماندار کل مطلب می‌نویسد، با دار و دسته‌اش به درگیری با نیروهای دولتی می‌پردازد، جریمه و زندانی می‌شود و در نهایت در ۳۰ مارس ۱۷۸۲م، هفته‌نامهٔ هیکیز گازت از انتشار باز می‌ایستد. مجموعهٔ ناقصی از این هفته‌نامه در موزهٔ بریتانیایی و کتابخانهٔ ملی کلکته نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ۱/۴۵، ۴۷؛ صحافت پاکستان و هند مین، ۲۴ـ۲۸؛ هندوستانی اخبارنویسی (کمپنی کی عهد مین)، ۶۴ـ۷۱؛ علی‌اصغر حکمت، «در شبه‌قارهٔ هند»، دنیا، سال ۱۳۴۶ش، شمارهٔ ۲۳، ص ۳۸۱.

Dictionary of Indian Biography, 200.

مرتضوی

ی

یادگار بهادری (yād.gā.r-e.ba.hā.do.ri)، دایرةالمعارفی از تاریخ، جغرافیا، زندگینامه، هنر و علوم از بهادر سنگهٔ شاهجهان‌آبادی. این کتاب که در ۱۲۴۹ق تألیف شده دارای چهار «سانحه» و هر سانحه در چند «داستان» است. سانحهٔ یکم تاریخ پیامبران از آدم تا محمد(ص)؛ سانحه‌دوم دربارهٔ خلفای چهارگانه، دوازده امام، امویان، عباسیان و جز آن؛ سانحهٔ سوم زندگینامهٔ فرزانگان، پیران هند و مسلمان، دانشمندان، سرایندگان و دیگران؛ سانحهٔ چهارم در هشت فصل دربارهٔ تاریخ که با مقدمه‌ای دربارهٔ جغرافیا آغاز می‌شود. نسخه‌ای از این کتاب به شمارهٔ Or.۱۶۵۲ در موزهٔ بریتانیایی نگه‌داری می‌شود.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۷۲/۲؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ۱۷۷؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۱۳/۲ـ ۵۱۴؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۸۰۵/۲؛ تذکرهٔ مورخین، ۱۴۱؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۷۷۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۴۱۱/۱۱؛ ۱۹۹۸/۱۲، ۲۳۶۲ـ ۲۳۶۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۲۱۳/۶؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۷۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/897; *Dictionary of Indo-Persian Literature*,115; *Mughals in India* ,99.

دانشنامه

یادگار شعرا ← اشپرنگر، الویس

یادگار شعرای شورش ← تذکرهٔ شورش

یادگار مغولیه ← تاریخ روضهٔ ممتازمحل

یار اورنگ‌آبادی (yār-e.aw.rang.ā.bā.di)، نواب منورالدوله ممتازجنگ احمدیارخان بهادر، فرزند نواب بهادر دل‌خان شجاع‌الدوله، ـ اورنگ‌آباد ۱۱۸۳ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم اورنگ‌آباد بود و در همان‌جا برآمد. پدرش از نواب ناصرجنگ (ـ ۱۱۶۴ق) منصب هفت‌هزاری یافته بود. نواب احمدیارخان نیز، چنان که مؤلف صبح گلشن گوید، نخست «به‌خطاب منورالدوله ممتازجنگ و منصب چهارهزاری و بعد از آن از نواب آصف‌جاه ثانی (۱۱۷۵ ـ ۱۲۱۷ق) به منصب پنج‌هزاری ممتاز گشت.» اما مؤلف نشتر عشق می‌نویسد «نواب آصف‌جاه ثانی احمدیارخان را به خطاب منورالدوله و منصب پنج‌هزاری برداشت.» احمدیارخان به فارسی و اردو شعر می‌گفت و نزد میرغلام‌علی آزاد بلگرامی مشق سخن می‌کرد. آزاد در قطعه‌ای که در سوگ شاگرد خود سروده، مادهٔ تاریخ مرگ او را چنین گفته است: «شمع محفل منورالدوله ـ حیف

خاموش گشت در شب تار / گفت سال وفات او آزاد ــ رفت از ملک فانی احمدیار.» از سروده‌های احمدیارخان ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «این خرابی بر سر من نیست از جای دگر ــ هر چه بر دیوانه شد والله در کوی تو شد.»

منابع: تذکرهٔ گل عجائب، ۱۷۳-۱۷۴؛ الذریعه، ۱۳۰۵/۹؛ سخن شعرا، ۵۶۶؛ صبح گلشن، ۶۱۱؛ نشتر عشق، ۱۸۰۸/۵-۱۸۰۹.

نوش‌آبادی

یاسمن‌بو (yā.sa.man.bu)، سدهٔ سیزدهم هجری، بانوی خوش‌نویس و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی همسر میرزا عسکری دامغانی بود و در گلبرگهٔ دکن به سر می‌برد. پس از مرگ همسرش با یکی از امرای تیموری ازدواج کرد و به دهلی کوچید. خط ثلث، شکسته و نستعلیق را به‌خوبی می‌نوشت. اشعاری از وی به فارسی و اردو در تذکره‌ها به‌جا مانده است.

منابع: از رابعه تا پروین، ۲۶۴-۲۶۵؛ تذکرة‌الخواتین، ۷۷؛ حدیقهٔ عشرت، ۶۸؛ الذریعه، ۱۳۰۶/۹-۱۳۰۷؛ آریانا، سال دهم، شمارهٔ ۱۰، صص ۳۹-۴۰.

رسولی

یتیم بروجردی (ya.tim-e.bo.ru.jer.di) / همدانی، ملا محمود / محمودا، سدهٔ یازدهم / دوازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این آگاهی در دست نیست که از مردم بروجرد بوده، به هند رفته و پس از مدتی سیر و سفر و تجارت به اصفهان بازگشته است. در برخی تذکره‌ها از او با نام یتیم همدانی یاد رفته است. بروجرد در قدیم از توابع همدان به‌شمار می‌آمد و بدین سبب برخی از تذکره‌نویسان او را همدانی دانسته‌اند. در روز روشن آمده که صاحب آفتاب عالم‌تاب او را بدین‌گونه معرفی کرده است: «یتیم، نامش محمود پهلوان مشهدی مرد دلیر بود، آخر به دست داروغهٔ مشهد مقدس کشته شد.» این مطلب در هیچ‌یک از تذکره‌ها یاد نشده است و دور نیست که صاحب آفتاب عالم‌تاب کسی دیگر را با محمود اشتباه گرفته باشد. از نمونه‌هایی از اشعار او که در تذکره‌ها آمده پیدا است که یتیم خالی از ذوق نبوده است. یتیم شاعری صاحب دیوان است و نسخه‌ای دست‌نویس از دیوانش در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (به‌شمارهٔ ۳۶۳۵) نگه‌داری می‌شود. دیوان یتیم مجموعه‌ای از غزلیات، قصاید و رباعیات او است و شمار ابیات آن نزدیک دوازده‌هزار است. یتیم در ابیاتی از سفر خود به هند و جنگ ندرخان فرمانروای بلخ در روزگار شاه‌عباس یکم صفوی (۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ق) نیز یادکرده است. نمونه‌ای از اشعار او است: «کوه غم بر دل نشست و آه سردی برنخاست ــ آسمانی بر زمین افتاد و گردی برنخاست.»

منابع: آتشکده، چاپ محدث، ۹۹؛ بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ۳۵۸/۱؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۳۹۵؛ تین تذکری، ۲۷۸-۲۷۹؛ الذریعه، ۱۳۰۷/۹؛ روز روشن، ۹۴۰؛ شمع انجمن، ۵۳۸؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۲۶۴۰/۱۲-۲۶۴۱؛ کاروان هند، ۱۵۵۱/۲؛ مخزن‌الغرائب، ۸۱۳/۵؛ نتایج‌الافکار، ۷۹۱؛ نشتر عشق، ۱۸۱۰/۵.

شریفی

یتیم لاهوری (ya.tim-e.lā.hu.ri)، میرزا نصرالله‌بیگ فرزند منعم‌بیگ، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. پدرش از ملازمان زبردست‌خان، صوبه‌دار لاهور، بود. پس از مرگ پدرش برای اصلاح شعر پیش شاه‌آفرین لاهوری می‌رفت. شاه‌آفرین با پدر یتیم مناسبات دوستانه داشت. عبدالحکیم حاکم می‌نویسد: «بعد آن به فقیر ملاقات نمود و پیوسته همراه فقیر می‌بود و مشق سخن می‌کرد.» حاکم می‌افزاید که یتیم جوانی تلاشگر و خوش‌فکر و شجاع بود. در اواخر عمر به بیماری جنون گرفتار شد و رفته‌رفته جنونش چندان بالا گرفت که در کوچه‌ها عریان می‌گشت تا این که به همین حال درگذشت. نمونه‌ای از شعرهای او است: «بی‌برگی‌ام چو آینه بر خلق روشن است ــ قانع به نان خشک رود میهمان ما.»

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۰۳-۴۰۴؛ الذریعه، ۱۳۰۷/۹؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۶۷؛ صبح گلشن، ۲۶۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۴۹، شمارهٔ ۴۹؛ مردم دیده، ۱۹۱؛ نشتر عشق، ۱۸۱۰/۵.

شریفی

یحیی اله‌آبادی، محمدیحیی فرزند محمدامین شاه‌خوب‌الله ← خوب‌الله اله‌آبادی

یحیی‌خان (yah.yā.xān)، فرزند سید حسین، سدهٔ دوازدهم هجری، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. وی در دربار فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) منصب میرمنشی داشت. یحیی‌خان در ۱۱۴۶ق / ۱۷۳۷م کتابی به نام تذکرة‌الملوک در تاریخ هند تألیف کرده است. وی در این اثر به تاریخ عمومی هند از آغاز

فتح اسلام تا ۱۱۴۹ق / ۱۷۳۶ ـ ۱۷۳۷م پرداخته و در تدوین آن از طبقات اکبری نیز بهره برده است. نسخه‌ای دست نویس از این اثر به شمارهٔ ۴۰۶ در کتابخانهٔ دیوان هند نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرهٔ مورخین، ۱۷۴؛ راهنمای تاریخ افغانستان، ۴۹/۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۲۲۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, 1/154; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 625; *Mughals in India*, 491.

فتح‌نیا طبری

یحیی سرهندی ← تاریخ مبارکشاهی

یحیی شیرازی، میریحیی فرزند میرمحمد جعفر ← یحیی کاشانی

یحیی عظیم‌آبادی (yah.yā-ye.a.zim.ā.bā.di)، سید(شاه) محمدیحیی حسینی فرزند شاه وجه‌الله فرحت ابوالعلایی، ـ ۱۳۰۲ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از خاندانی که اهل ادب و تصوف بودند برخاست. نیا و پدرش هر دو مردانی اهل ذوق و هنر بودند. یحیی در عظیم‌آباد / پتنا در استان بهار می‌زیست. در شعر شاگرد شاه‌محمد سعید حسرت بود و همچون او به تاریخ‌گویی (یعنی سرودن مادهٔ تاریخ رویدادها) بسیار علاقه داشت و قطعات منظوم فراوانی در تاریخ تولد، ازدواج و مرگ بسیاری از همروزگارانش، و نیز تاریخ بنای عمارات مختلف و رویدادهای تاریخی مهم سرود. از جمله سروده‌های او اشعاری در سوک و تاریخ مرگ بهادرشاه ظفر (۱۲۷۸ق) آخرین پادشاه گورکانی هند و میرزا غالب (۱۲۸۵ق) است. مجموعه‌ای از قطعات تاریخ سرودهٔ یحیی در کتابی به نام کنزالتواریخ گردآمده است. اثر دیگر او فتوحات شرق در منقبت ابوالعلای اکبرآبادی است. این اثر در ۱۳۰۱ق به‌چاپ رسیده است. از سروده‌هایش: دور از آن ماه اگر آه تهِ خاک کنم ـ تیره چون بخت سیه گنبد افلاک کنم / هر که میرد به تمنای نگاه مستت ـ گور آن رند قدح‌نوش تهِ خاک کنم.» □ «باز دل را می‌برد شوق گل روی کسی ـ باز جانم می‌کشد سودای گیسوی کسی / عاقبت دریای وحدت را به‌جوش آورده است ـ در دلم حرفی از آن لعل سخنگوی کسی / مسجد ارزانی به شیخ شهر ای یحیی مرا ـ هست محراب عبادت طاق ابروی کسی.»

منابع: دیوان فائز پهلواروی، ۲۵ـ۲۸؛ صبح گلشن، ۶۱۲ـ۶۱۳؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۵۴۹/۱؛ ۲۲۴۸/۳؛ مرآت‌العلوم، ۹۶/۳؛ نزهة‌الخواطر، ۵۲۳/۸؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 623.

برزگر

یحیی قمی (yah.yā-ye.qo.mi)، میریحیی بن میرهاشم قمی موسوی، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از بزرگان سادات قم بود و به هند کوچید و سال‌ها در دکن (جنوب هند) به سر برد و در دورهٔ جهانگیر گورکانی (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ق) به دیوانی و بخشیگری اودیسه / اوریسه رسید و چندی در آن‌جا بود. پس از برکناری از مقامش به پتنا رفت و آنگاه رهسپار دربار جهانگیر گردید و به فرمان وی به بخشیگری کابل گماشته شد. در اوایل دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) درگذشت. برخی تذکره‌ها وی را با یحیی کاشی خلط کرده‌اند و برخی ساخته‌های یحیی کاشی، از آن میان مادهٔ تاریخ بنای شاه‌جهان‌آباد (دهلی): «شد شاه‌جهان‌آباد از شاه‌جهان‌آباد» (۱۰۵۸ق)، را به او نسبت داده‌اند.

منابع: تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۴۳، ۴۷۷؛ الذریعه، ۱۳۱۰/۹؛ شام غریبان، ۲۷۲؛ کاروان هند، ۱۵۵۱.

برزگر

یحیی کاشانی (yah.yā-ye.kā.šā.ni)، میریحیی فرزند میرمحمد جعفر شیرازی، مشهور به مکتب‌دار، ـ ۱۰۶۴ق، شاعر ایرانی. پدرش از مردم شیراز بود، اما از زادگاهش به شیراز کوچیده و در آن شهر سکونت گزیده بود. میریحیی در این باره می‌گوید: «پدرم این خطا به عرفان کرد ـ که ز شیراز جا به کاشان کرد / روح من زان بلندپروازست ـ که گل من ز خاک شیراز است / لیک کاشانه‌ام به کاشانست ـ این که گاهی گزنده‌ام زآنست.» میریحیی در کاشان به دنیا آمد. وی در دورهٔ شاه‌جهان گورکانی (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ق) به هند رفت و در شمار ستایندگان شاه‌جهان و پسر و ولی‌عهدش داراشکوه (ـ ۱۰۶۹ق) درآمد و چون «قلعهٔ ارگ دارالخلافهٔ شاه‌جهان‌آباد با سایر عمارات به صرف مبلغ شصت لک روپیه در سنهٔ ثمان و خمسین و الف [۱۰۵۸ق] انجام گرفت»، میریحیی مادهٔ تاریخ «شد شاه‌جهان‌آباد از شاه‌جهان آباد» را در تاریخ بنای شاه‌جهان‌آباد (بخشی از دهلی کنونی) ساخت و یک / پنج هزار روپیه صله گرفت. میریحیی در درگاه شاه‌جهان منصب کتاب‌داری کتابخانهٔ شاهی یا، به‌قولی، منصب

قلمدان‌برداری یافت. با سرایندگانی چون ابوطالب کلیم و حاجی محمدجان قدسی مشاعره داشت و از سوی شاه‌جهان به‌نظم تاریخ دورهٔ او، با عنوان پادشاه‌نامه، مأمور گردید، ولی گویند چون در این منظومه بیت «سر راجپوتان جگت‌سنگه بود ــ که بر شیشهٔ نه فلک، سنگ بود» را سرود محمدعلی ماهر بدو اعتراض کرد که «سنگ» و «سنگه» قافیه نمی‌شود، و یحیی پاسخ داد که «ما مغلیم، معذوریم» و از همین‌رو از نظر شاه‌جهان افتاد و از ادامهٔ کار بازش داشتند. بنابراین، آن بخش از پادشاه‌نامهٔ میر یحیی که به‌انجام رسیده و نسخه‌ای از آن در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ or.182) نگه‌داری می‌شود تنها مدایحی در ستایش شاه‌جهان، وصف برخی بناهای ساختهٔ وی، و در پایان چند قطعهٔ تاریخ منظوم، مربوط به سال‌های ۱۰۵۴ تا ۱۰۶۰ق، است. میریحیی در شاه‌جهان‌آباد درگذشت و پس از مرگش دوست وی محمدطاهر آشنا در ۱۰۶۵ق اشعارش را در یک دیوان گردآورد. از دیوان یحیی نسخه‌ای در کتابخانهٔ بانکیپور نگه‌داری می‌شود که مجموعه‌ای از قصاید در مدح شاه‌جهان، داراشکوه، علی‌مردان‌خان و دیگران است و ظاهراً وی درآن کاشی تخلص کرده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵۸۷/۵؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۲۳/۳؛ تاریخ‌نویسی فارسی هند و پاکستان، ۳۶۳-۳۶۴؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۷۳-۳۷۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، سید حسام‌الدین راشدی، ۱۶۹۲/۴-۱۷۰۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ۲۴۲-۲۴۳؛ خزانهٔ عامره، ۴۶۰-۴۶۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ۸۸۳/۴؛ روز روشن، ۹۴۳-۹۴۴؛ سرو آزاد، ۸۵-۸۶؛ سیمای شاعران فارس در هزار سال، ۲۴۵/۱-۲۴۷؛ شام غریبان، ۲۸۷؛ شمع انجمن، ۵۳۸-۵۳۹؛ کاروان هند، ۱۵۵۲/۳-۱۵۵۴؛ کلمات‌الشعرا، ۱۲۶؛ مآثرالکرام، ۸۶؛ مخزن‌الغرائب، ۷۹۱/۵-۷۹۶؛ مرآة‌العالم، ۶۹۰/۲-۶۹۱؛ منتخب‌الاشعار، ۱۱۸؛ منتخب‌اللطایف، ۴۴۲؛ نتایج‌الافکار، ۷۸۸-۷۸۹؛ نشتر عشق، ۱۸۰۵/۵-۱۸۰۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۵۱۱؛ هفت آسمان، ۱۵۶-۱۵۸؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 3/1001-1002; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 624-625; *Mughals in India*, 402.

برزگر

یحیی لاهوری (yah.yā-ye.lā.hu.ri)، محمدیحیی فرزند میرزا بابر، لاهور ۱۰۷۹ ــ شاه‌جهان‌آباد ۱۱۶۰ق، شاعر فارسی‌گوی ایرانی‌تبار شبه قاره. پدرش از ایل افشار بود، اما از ایران به هندوستان کوچید و در لاهور نشیمن گزید. محمدیحیی‌خان همان‌جا زاده شد و برآمد. او در بیست‌سالگی و در پی دانش‌اندوزی به ایران رفت و پس از هفت‌سال درس خواندن به هندوستان بازگشت و در دهلی به ملازمان شاهزاده محمد اعظم‌شاه (ــ ۱۱۱۹ق) پیوست. محمدیحیی‌خان پس از چندی به ملازمت محمد فرخ‌سیر (۱۱۲۴ ــ ۱۱۳۱ق) درآمد، اما با مرگ خداوندگارش به دربار محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) رفت و تا پایان زندگانی خود در کارهای میرمنشیگری و دیوانی خالصه بود. محمدیحیی‌خان شاعری متفنن بود و از سروده‌هایش نیز ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «ز فیض رعشهٔ پیری به وجد آمد ایاغ من ــ به رنگ گل ز باد صبح روشن شد چراغ من.»

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۱۰؛ سفینهٔ هندی، ۲۶۱؛ صبح گلشن، ۶۱۴؛ صحف ابراهیم، ۱۳۸-۱۳۹؛ مخزن‌الغرائب، ۸۱۲/۵؛ مقالات‌الشعرا، حیرت، ۱۰۰.

نوش‌آبادی

یحیی لاهیجی (yah.yā-ye.lā.hi.ji)، قاضی یحیی، ــ کاشان ۹۵۲ / ۹۵۳ق، شاعر ایرانی. از مردم لاهیجان و برادرزادهٔ قاضی عبدالله یقینی بود. قاضی یحیی سال‌ها در یادگیری علوم گوناگون بکوشید و یک‌چند نیز در کار قضای لاهیجان بود. سپس زادگاهش را ترک گفت و به هندوستان کوچید. به سخن بیشتر تذکره‌نویسان، در دهلی کتاب‌دار کتابخانهٔ سرکار شاهی بود، او پس از چندی به کشورش بازگشت، اما چون این‌بار به کاشان رفت و تا پایان زندگانی خود در این شهر بماند، برخی تذکره‌نویسان وی را کاشانی پنداشته‌اند. در تذکره‌ها مرگ وی در ۹۵۲ و ۹۵۳ق آمده است، اما مؤلف نشتر عشق مرگ او را در ۹۵۳ق می‌داند، چنان‌که در مصرعی از مادهٔ تاریخ مرگ وی می‌گوید: «حیف در سنهٔ نه‌صد و پنجاه و سه مرده بگفت.» این که قاضی یحیی در هندوستان در کار کتاب‌داری کتابخانهٔ سرکار شاهی بوده است، به‌درستی دانسته نیست و گمان می‌رود در این‌باره بیشتر تذکره‌نویسان نام او را با یحیی کاشانی* کتاب‌دار شاه‌جهان (۱۰۳۷ ــ ۱۰۶۸ق) خلط کرده‌اند. گویند قاضی یحیی از مشایخ سلسلهٔ نوربخشی بود. از سروده‌های یحیی لاهیجی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. دربارهٔ ارزش سروده‌های وی صادقی کتاب‌دار می‌نویسد: «سخنان نو و

اشعارش دل‌پسند» است. دیگر تذکره‌نویس‌ها وی را بیش از این ستوده‌اند. نمونه‌ای از سخن او است: «یار هرجایی و من هم یار هرجایی‌طلب ـ استقامت دوست نبود طبع رسوایی‌طلب.»

منابع: آتشکده، چاپ سادات ناصری، ۸۶۱/۲ـ۸۶۳؛ تاریخ علما و شعرای گیلان، ۹۷ـ۹۸؛ تحفهٔ سامی، ۱۲۷؛ تذکرةالشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۱۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، چاپ محسن ناجی نصرآبادی، ۳۴۶/۱ـ ۳۴۷؛ ۹۰۶/۲؛ الذریعه، ۸۷۳/۹؛ ۱۳۱۰؛ روز روشن، ۹۴۲ـ۹۴۳؛ ریاض‌العارفین، هدایت، ۴۰۱ـ۴۰۲؛ شمع انجمن، ۵۳۷؛ صبح گلشن، ۶۱۴؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۴۷، شمارهٔ ۲۴؛ کاروان هند، ۱۵۵۴/۲؛ گلزار سپهر (مفاخر علمی و ادبی لاهیجان)، ۱۶۹ـ۱۷۲؛ مجمع‌الخواص، ۱۸۴؛ مجمع‌الفصحا، ۱۲۳/۴ـ۱۲۴؛ مخزن‌الغرائب، ۷۸۸/۵ـ۷۹۱؛ مفاخر اسلام، ۴۱۴/۷؛ منتخب‌الاشعار، ۱۱۸؛ منتخب‌اللطایف، ۴۴۲؛ نامها و نامدارهای گیلان، ۶۱۶ـ۶۱۷؛ نتایج‌الافکار، ۷۸۷ـ۷۸۸؛ نشتر عشق، ۱۸۰۳/۵ـ۱۸۰۴؛ هفت اقلیم، چاپ حسرت، ۱۲۹۶/۲ـ۱۲۹۸.

نوش‌آبادی

ید بیضا (yad-e.bay.zā) / صبح خندان، تذکره‌ای به‌فارسی در احوال شاعران فارسی‌گو، نوشتهٔ میرغلام علی بن نوح حسینی واسطی آزاد* بلگرامی، تذکره‌نویس، تاریخ‌نگار و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره (۱۱۱۶ ـ ۱۲۰۰ق). تحریر یکم این تذکره دربردارندهٔ یادکرد و نمونهٔ اشعار پانصد و سی و دو شاعر قدیم و جدید بود که به‌ترتیب حروف تهجی از افضل‌الدین کاشی، آغاز می‌شد و به میرمحمدیوسف بلگرامی خاتمه می‌یافت، اما آزاد، تحریر دیگری نیز از آن کرده و تعداد شعرا را به هزار و سی‌صد و پنجاه و نه رسانده است. تحریر دوم ید بیضا با ابوالحسن بلخی آغاز می‌شود. مؤلف در سبب تدوین این کتاب در مقدمه می‌گوید: «... سامان تدوین از کتب و دواوین متقدمین و متأخرین که در کتب‌خانهٔ وطن به همه جهت همراه بود، از این راه شاهد مقصود بر طبق خواهش جلوه نمی‌نمود. اما، به هر کیفیت، عطلتِ وقت داعی شد که به قدر امکان طرح این کار باید انداخت و مائدهٔ ماحضر مهیا باید ساخت؛ گر ننویسی قلمی می‌تراش. پس در اواسطِ سنهٔ خمس و اربعین و مأیة و الف [۱۱۴۵ق] عنانِ همت بافتم. قریب یک سال کار کردم و لمعهٔ نوری از تجلیگاه حسن به‌دست آوردم.» آزاد در یادکردِ احوال شعرا به ایجاز سخن رانده، اما، یادکردِ احوالِ شاعرانِ معروف‌تر، مانند انوری، خاقانی و سنایی غزنوی، را با تفصیلی بیش‌تر آورده است. بیش‌تر شاعرانی که در ید بیضا از آن‌ها یاد رفته است، از دوره‌های متأخرتر هستند و دست‌کم در زمانِ مؤلف چندان شناخته نبوده‌اند. سبکِ نوشتاری آزاد در ید بیضا ساده و روان است، اما گه‌گاه، واژگانِ عربی نیز به‌کار برده است. آزاد، دو تذکرهٔ دیگر نیز دارد؛ یکی سرو آزاد و دیگری خزانهٔ عامره. از آن‌جا که مؤلف در سرو آزاد و خزانهٔ عامره از ید بیضا یاد می‌کند، روشن است که ید بیضا پیش از آن دو تذکره تألیف شده است. آزاد در خزانهٔ عامره می‌نویسد: «ید بیضا تألیف فقیر در احوالِ شعرای سلف و خلف؛ اول این کتاب را در سیوستان ملک هند تألیف کردم، و نسخهٔ آن سایر و دایر شد، و بعد معاودت از بلاد سند به دیار هند آن نسخه را منسوخ ساخته، نسخهٔ دیگر در سنهٔ ثمان و اربعین و مائة و الف [۱۱۴۸ق] نوشتم و این مصراع تاریخ یافتم: طبع کلیمم ید بیضا نمود.» (خزانهٔ عامره، ۷) ید بیضا در روزگار مؤلف نیز شناخته بوده و خوانده می‌شده است. حاکم لاهوری در تذکرهٔ مردم دیده، به‌تمجید از آن می‌نویسد: «...لیکن ید بیضا است خوب، خوب، علما و فضلا را مثل آن دست نداده باشد.» (مردم دیده، ۳۴) از هر دو تحریرِ ید بیضا نسخه‌هایی در دست است؛ از آن‌شمار، دو نسخه در موزهٔ سالارجنگ (به‌شماره‌های ۵۴۵ و ۵۴۶) و نسخه‌ای که در کتابخانهٔ ندوةالعلمای لکنو (به‌شمارهٔ ۷۶ ردیف ۷۹) نگه‌داری می‌شود.

منابع: اردو شعراکی اور تذکری‌نگاری، ۲۱، ۲۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۸۵/۲ـ۱۹۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۴۱۸/۲ـ۴۲۰؛ تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان، ۴۸۵/۴؛ تذکرهٔ علمای هند، ۱۵۷؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۲۵۵ـ۲۷۳؛ خزانهٔ عامره، ۳۴؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۳۱۷/۱ـ۳۱۹؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ۸۲/۱ـ۸۳؛ الذریعه، ۲۷۶/۲۵؛ الذریعه، ۲۷۶/۲۵؛ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۵۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۵۸/۱۱ـ۷۵۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوةالعلمای لکهنو، ۶۹۲/۲؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱۹۱۷/۳، ۱۹۷۰؛ مآثرالکرام، ۱؛ مرآت‌العلوم، ۴۶/۱؛ مردم دیده، ۳۴؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, 2/117-156.

شریفی

یعقوب (yaɛ.qub) ، مولانا محمد یعقوب فرزند قمرالدین، دهکدهٔ کوکلی عبدالرحمان‌زئی درنزدیکی کویته ۱۲۹۴ /۱۸۷۷ ـ دهکدهٔ

منزکی در بخش پشین (کویته) ۱۳۷۲ق / ۱۹۵۲م، شاعر و نویسندهٔ پاکستانی. از خانوادهٔ سید هاشمی شادیزی بود. پدرش عالم و عارف بود. در چهار سالگی پدرش را از دست داد. در هفت سالگی مادرش او را به مدرسهٔ اسلامی فرستاد. پس از مدتی مادرش نیز مرد. تا دوازده‌سالگی در آن‌جا درس خواند و از صحبت بزرگان دین در علوم باطنی و علوم ظاهری بهره برد. سپس به مراکز علمی قندهار، پیشاور و دهلی رفت. در مدرسهٔ نعمانیهٔ دهلی پیش مولانا هردل قندهاری درس خواند. از صحبت مولانا محمودالحسن هم سود جست. مولانا شبیر احمد عثمانی همعصر و همدرس او بود و در یک زمان فارغ‌التحصیل شدند. وی در دهکدهٔ خود، نزدیک قصبهٔ گلستان، رئیس و ناظم مدرسهٔ ضیاءالعلوم شد و حدود پنجاه سال تدریس کرد. در هفتاد و شش سالگی در ده منزکی در بخش پشین (کویته) رئیس یک مدرسه شد. دو سال نیز در آن‌جا درس داد و پس از مدتی درگذشت. پیکرش را در همان ده در مقبرهٔ خواجهٔ مودود چشتی به‌خاک سپردند. وی در علوم باطنی از صوفیان چهار طریقه خرقهٔ خلافت و اجازهٔ تحصیل گرفته بود. مولانا یعقوب در زمان تحصیل بر بسیاری از کتب انتقاد کرد که بر نسخه‌های خطی آن‌ها موجود است. به عربی، فارسی و پشتو شعر می‌سرود. از آثارش: ۱ـ مرآة‌المفاتیح علی مشکوة‌المصابیح؛ ۲ـ سعادة‌الدارین علی تفسیر جلالین؛ ۳ـ فتح‌الغنی علی تفسیرالحسینی؛ ۴ـ وافیه علی‌الکافیه؛ ۵ـ علم علی‌السلم؛ ۶ـ انتباه علی حمدالله؛ ۷ـ منادی علی زرادی؛ ۸ـ ترکیب مائهٔ عامل؛ ۹ـ مخزن‌النجاح؛ ۱۰ـ مجموعهٔ شروح؛ ۱۱ـ رسالهٔ عروض؛ ۱۲ـ رسالهٔ میراث؛ ۱۳ـ رسالهٔ قواعد فارسی؛ ۱۴ـ مرغوب‌القلوب که همان دیوان او است؛ ۱۵ـ مجموعهٔ بی‌نظیر. دیوان فارسی او در ۲۶۰ بیت، به امر ملا صاحب‌الدین قلاتی حافظ‌خان محمد، کتاب‌فروش در کویته به‌چاپ رسید.

منابع: بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، ۳۸ـ۴۰؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۱۵۵ـ۱۶۰؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱/۲۴۶ـ۲۴۹؛ گنج شایگان، ۱۶۱ـ۱۶۲.

حجتی

یعقوب کشمیری ← صرفی کشمیری

یقین بلخی (ya.qin-e.bal.xi)، ـ ۱۱۴۹ق، عارف و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از ازبکان بود و در دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ق) به هند رفت و در شاه‌جهان‌آباد / دهلی نشیمن گزید، اما چون مردی درویش‌خوی بود و به همنشینی با بزرگان تمایلی نداشت جای معینی اختیار نکرد و بیشتر در قهوه‌خانهٔ چاندنی‌چوک به سر می‌برد و «در عالم رسالی نشئهٔ تریاک به خیال شعر نیز» می‌پرداخت. سرانجام در کیلوگری در «ظاهر سواد دهلی تکیهٔ فقیرانه ساخته می‌گذرانید.» در اواخر عمر به گشت‌وگذار دکن رفت و یک‌ماه پس از بازگشت از این سفر درگذشت. در مقالات‌الشعرای قانع تتوی از شاه‌یقین که شاعر و «درویشی سراپا ایقان و همه محو عرفان» بوده، یاد رفته که در زمان نواب همت دلیرخان (۱۱۴۵ ـ ۱۱۴۹ق) به گشت‌وگذار وارد بلدهٔ تته در سند شد و چندی به‌صحبت محمدمعین تسلیم سندی (ـ ۱۱۶۱ق) گذراند و سپس سال‌ها در بندر سورت ماند و در هنگام تألیف مقالات‌الشعرا (۱۱۷۴ق) در جوناگره اقامت داشت. بسیار بعید است که این یقین همان یقین بلخی باشد. اما احتمال فراوان دارد که یقین بلخی همان عبدالله یقین مؤلف تاریخ ثابت باشد که منظومه‌ای در تاریخ مختصر هند از فتح آن سرزمین به‌دست مسلمانان تا ۱۱۳۳ق است و به‌خواهش ثابت‌قدم‌خان از امرای دربار محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ق) در ۱۱۳۳ق ساخته شده است. عبدالله یقین در خاتمهٔ این منظومه خود را از نوادگان چاکوی پرلاس، نوهٔ قراچار، می‌خواند. از تاریخ ثابت نسخه‌ای در موزهٔ بریتانیایی (به‌شمارهٔ Add.16703) نگه‌داری می‌شود.

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۱۹؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۴۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۵۹؛ شام غریبان، ۲۸۷ـ۲۸۸؛ شمع انجمن، ۵۳۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۴۸، شمارهٔ ۳۹؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۲/۱۱۶۸؛ مخزن‌الغرائب، ۵/۸۱۹؛ مقالات‌الشعرا، ۸۷۷ـ۸۷۸؛ نشتر عشق، ۱۸۰۷؛ همیشه‌بهار، ۲۶۵؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 2/844; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 626; *Mughals in India*, 14; *Persian Literature, C.A. Storey*, 1/46.

برزگر

یقین سورتی (ya.qin-e.su.ra.ti)، شاه یقین، ز ۱۱۷۴ق، شاعر ورارودی. از سخنوران تورانی‌تبار بود و چنان که مؤلف سفینهٔ خوشگو می‌نویسد شاه یقین «مغول تورانی‌الاصل ولایت‌زاست درویشی بود عالی‌همت... و اکثر اوقات در قهوه‌خانهٔ

چاندنی‌چوک شاه جهان با یاران موزون هنگامهٔ شعرخوانی گرم داشته و مشق سخن بسیار پخته کرده، صاحب دیوان است. در تذکرهٔ مقالات‌الشعرای قانع تتوی که کمابیش سه دهه پس از سفینهٔ خوشگو تدوین گردیده، آمده است که «شاه‌یقین درویشی سراپا ایقان و همه محو عرفان، وارستهٔ علایقات به‌پای سیاحت از هند در زمان نواب همت دلیرخان (۱۱۴۵ ــ ۱۱۴۹ق) وارد بلدهٔ تته شده و چندی به صحبت مخدوم‌محمدمعین تسلیم مختلص به عنوان بی‌قیدی به سر برده، از آن پس در سورت بندر سال‌ها ماند، و الی حال در سرزمین سورتهه [جوناگره] اقامت دارد.» از دیوان شاه‌یقین جز ابیاتی چند که در تذکره‌ها آمده هیچ نشانی به جا نمانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «اسیر نقش خود نقاش گردد از هنرمندی ــ دلم را برده رنگ‌آمیزی نیرنگ تصویرم.»

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۱۴۸؛ سفینهٔ بیخبر، ۴۰۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۵۹؛ شمع انجمن، ۵۳۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۴۸، شمارهٔ ۳۹؛ مخزن‌الغرائب، ۸۱۹/۵؛ مقالات‌الشعرا، ۸۷۷ـ۸۷۸؛ همیشه‌بهار، ۲۶۵ـ۲۶۶.

نوش‌آبادی

یکتای کشمیری (yek.tā.y-e.kaš.mi.ri)، محمداشرف / محمدعاقل لاهوری، ــ ۱۱۵۰ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم کشمیر بود و در روزگار پادشاهی محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) روزگار به سر می‌برد. گویا شعر او در کشمیر هواخواهان بسیار داشته است. برخی منابع گفته‌اند که وی با همهٔ خوش‌طبعی در شعردزدی یگانهٔ روزگار بوده است. وی همواره با احمدیارخان که او نیز تخلص یکتا داشت در نزاع بود و گویا در شاعری از او شکست خورد. گویند دیوان او کمابیش در ۷۰۰بیت بود، اما از آن‌ها تنها ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «من نه آنم که دوصد نکتهٔ رنگین گویم ــ همچو فرهاد یکی گویم و شیرین گویم.»

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۴۰۷ـ۴۰۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۵۴۳ـ۵۴۸؛ الذریعه، ۱۳۱۵/۹؛ روز روشن، ۹۴۸؛ سفینهٔ خوشگو، ۲۷۵ـ۲۸۰؛ سفینهٔ هندی، ۲۶۴ـ۲۶۵؛ شمع انجمن، ۵۳۷ـ۵۳۸؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۴۹، شماره‌های ۵۰، ۵۲؛ گل رعنا، ۳۰۴؛ مجمع‌النفائس، ۲۳۴؛ مخزن‌الغرائب، ۸۱۷/۵؛ نتایج‌الافکار، ۷۹۲؛ نگارستان سخن، ۱۵۰؛ همیشه‌بهار، ۲۶۶.

ضیایی

یکتای لاهوری (yek.tā-ye.lā.hu.ri)، احمد یارخان پسر الله‌یارخان، ــ خوشاب ۱۱۴۷ق، دولتمرد و شاعر فارسی‌گوی هندی. از قوم پرلاس بلوچ بود و نیاکانش در دورهٔ گورکانیان به هند رفتند. پدرش مدتی حکومت لاهور و مولتان را داشت ودر اواخر عمر فوج‌دار غزنه بود. یکتا در روستای خوشاب از توابع لاهور به دنیا آمد. در ۱۱۱۶ق به فرمان اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) ناظم (حاکم) تته شد و چون اورنگ زیب در گذشت (۱۱۱۸ق) به زادگاهش بازگشت و از آن پس تا پایان عمر در آن‌جا نشیمن گزید و چون درگذشت در همان‌جا به خاک سپرده شد. گور وی در خوشاب هنوز باقی است. وی از معاصران سراج‌الدین علی‌خان آرزو و از شاعران دبستان لاهور که پایه‌گذار آن ابوالفرج رونی بود، بوده است. یکتا گذشته از شاعری در خوش‌نویسی نیز دست داشت و گویند در ۱۱۱۹ق که وارد بهکر شد با میر عبدالجلیل بلگرامی که در آن هنگام وقایع‌نگاری بهکر و سیوستان را بر عهده داشت، دیدار کرد و نسخه‌ای از قرآن به خط نسخ خود را بدو پیشکش نمود. وی در قصیده‌گویی استاد بود. از آثارش: دیوان؛ مثنوی هیرورانجه که بسیاری از شاعران سند آن را تتبع کرده‌اند و در ۱۳۲۷ق به کوشش پروفسور محمد باقر در لاهور به چاپ رسیده است؛ مثنوی آیینهٔ حسن / گلدستهٔ حسن که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ملک (به شماره ۴۶۷۶/۳) نگه‌داری می‌شود؛ مثنوی جهان آشوب در مرثیهٔ اورنگ زیب؛ دستور الفصاحت؛ گلزار خیال (اجمیر، ۱۸۵۹م).

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۶۷/۳ـ۷۸؛ پاکستانی ادب، ۳۲۲ـ۳۲۳؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۸۸/۲، ۹۴، ۴۷۰؛ ۶۴/۳، ۷۱، ۷۸؛ تحفة‌الکرام، ۳۴۹ـ۳۵۱؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۴۷؛ تذکرهٔ حسینی، ۳۷۳؛ تذکرهٔ خوشگو، ۱۹۰؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۴۰۴ـ۴۰۷؛ داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۹۰ـ۱۹۱؛ الذریعه، ۱۳۱۵/۹؛ ۲۱۱/۱۸؛ روز روشن، ۹۴۷؛ سرو آزاد، ۱۹۹ـ۲۰۰؛ سفینهٔ هندی، ۲۶۱؛ شمع انجمن، ۵۳۹ـ ۵۴۰؛ صحف ابراهیم، ۱۳۹؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۷۵/۸؛ ۲۳۲۷/۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳۰۶۷/۴؛ مآثرالکرام، ۱۹۹ـ۲۰۱؛ مخزن‌الغرائب، ۸۱۷/۵ـ۸۱۹؛ مقالات‌الشعرا، ۸۷۹ـ۸۸۴؛ منتخب‌اللطایف، ۴۴۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۵۱۳/۱؛ نتایج‌الافکار، ۷۸۹ـ۷۹۱؛ نشتر عشق، ۱۸۱۱/۵ـ۱۸۱۲؛ همیشه بهار، ۲۶۶؛

Dictionary of Indo-Persian Literature ,625-626.

برزگر

یکدل چشتی (yek.del-e.češ.ti)، مولوی احمدبخش فرزند غلام‌حسین فرزند محمد ابراهیم فرزند ضیاءالحق فرزند عنایت‌الله فرزند محمد عاقل، لاهور ۱۲۱۲ ــ ۱۲۸۴ق، عارف چشتی و خوش‌نویس و شاعر و نویسندهٔ شبه‌قاره. در یک خانوادهٔ بزرگ ایرانی‌تبار به دنیا آمد. نیای بزرگش مولوی محمدعاقل همراه همایون گورکانی به هند رفت و در دکن مناصب بلند داشت. مولوی ضیاءالحق (ــ ۱۱۶۰ق)، نوهٔ محمدعاقل، از اورنگ‌آباد به لاهور کوچید و در آن‌جا درگذشت و به خاک سپرده شد. نیا و پدر یکدل، یعنی مولوی محمدابراهیم (ــ ۱۱۹۵ق) و پسرش غلام‌حسین (ــ ۱۲۶۰ق) در لاهور زبان فارسی و علوم متداول دینی تدریس می‌کردند. یکدل در زادگاهش درس خواند و در هفده سالگی تحصیلات خود را به پایان برد و به‌جای پدرش بر مسند تدریس نشست. در هجده سالگی برای گذران زندگی با یاری پدرزنش مولوی محمدبخش صحاف به کار خوش‌نویسی و ترجمه و کتابت روی آورد. چندی بعد، بر اثر کار زیاد و سختی زندگی دچار نوعی بیماری مغزی شد، اما از آن بیماری جان به سلامت برد. در ۱۲۳۳ق / ۱۸۱۷م به دربار فرمانروای پنجاب مهاراجه رنجیت سنگه (ــ ۱۲۵۵ق) راه یافت و در شمار دبیران او درآمد. رفته‌رفته در تدریس علوم متداول، به‌ویژه زبان فارسی، نیز آوازه یافت و شاگردان بسیاری تربیت کرد. از جمله شاگردانش امرناتهٔ اکبری بود که در ۱۲۴۴ق نزد او درس می‌خواند. پس از درگذشت همسر نخستین خود (۱۲۵۰ق) چندی به دهلی رفت و به‌حضور بهادرشاه ظفر گورکانی (۱۲۵۳ ــ ۱۲۷۵ق) رسید و از وی خلعت و لقب فخرالشعرا گرفت. پس از افتادن پنجاب به‌دست انگلیسی‌ها (۱۸۴۹م) به دربار مهاراجه رنبیرسنگه فرمانروای جمون و کشمیر (۱۸۵۷ ــ ۱۸۸۵م) و حافظ‌الملک نواب معین‌الدوله بهاول‌خان چهارم فرمانروای بهاولپور روی آورد و از جمله در ۱۲۷۸ق قصایدی در ستایش آن دو سرود. چون درگذشت پیکرش را در گورستان چشتیان در سلطانپوره در نزدیکی لاهور به خاک سپردند. یکدل در روزگار خود بلندآوازه بود و دوستداران شعر فارسی از پنجاب تا دهلی او را می‌شناختند. در اشعار فارسی خود از حافظ و سعدی و برخی شاعران نام‌دار دیگر پیروی می‌کرد و به‌ویژه شیفتهٔ سعدی و نوشته‌های او بود. او همچنین به اردو و پنجابی و عربی شعر می‌سرود و در هر یک تخلص جداگانه داشت. مولوی محرم‌علی چشتی و نوراحمد چشتی (ــ ۱۸۶۷م) مؤلف کتاب معروف تحقیقات چشتی، فرزندان یکدل هستند. از آثارش: ۱ــ مقدمهٔ دیوان سبحان‌الله حقیر؛ ۲ــ واسع باری که واژه‌نامهٔ منظوم پنجابی ــ فارسی در قالب مثنوی است و کتاب درسی فارسی‌آموزان هند بوده است؛ ۳ــ دیوان یکدل؛ ۴ــ ترجمهٔ منظوم دیوان حافظ به اردو؛ ۵ــ مسرت‌نامه؛ ۶ــ نامه‌های یکدل به‌فارسی که از جمون و کشمیر به پسرانش نوشته است؛ ۷ــ بیاض‌های یکدل به فارسی که یادداشت‌های روزانهٔ وی از ۱۲۳۶ تا ۱۲۷۷ق در بیست بیاض است و مهم‌ترین اثر وی به‌شمار می‌آید و به داشتن آگاهی فراوان دربارهٔ رویدادهای پنجاب در روزگار او ممتاز است.

منابع: پاکستان مین فارسی ادب، ۸۱/۵ـ۸۸؛ حافظ‌پژوهی و حافظ‌پژوهان، ۳۲۰؛ خفتگان خاک لاهور، ۳۵۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۵۴/۱، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۹۸، ۶۶۱، ۶۶۴، ۷۱۴؛ ۱۲۷۲/۸، ۱۴۳۰؛ ۷۸/۱۴؛ گوهر نوشاهی، «احوال و آثر فخرالشعراء یکدل چشتی»، دانش، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۶۴ش، صص ۱۱ـ۵۳؛

Dictionary of Indo-Persian Literature, 625.

برزگر

یکدل سیالکوتی (yek.del-e.si.yāl.ku.ti)، غلام محی‌الدین، ز ۱۲۱۸ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از زندگی وی ظاهراً هیچ آگاهی در دست نیست، جز آن‌که این دو منظومه از سروده‌های اوست: ۱ــ غرایب‌نامه (نسخهٔ گنجینهٔ آذر دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ ۴۲-o-۷۲۶۹) در داستان تمیم انصاری به روزگار خلیفهٔ دوم عمر: روزی عمر در مسجد به وعظ می‌پرداخت. زن تمیم انصاری با ناله و زاری گم‌شدن همسرش را که شش سال پیش رخ داده بود به میان کشید و از خلیفه اجازه خواست که شوهری دیگر گزیند. ولی همان شب نخست تمیم انصاری (که به دام دیوها گرفتار شده بود) از بند دیو رها شده نزد خلیفه آمده سرگذشت خود را چنین باز گفت که شبی دیوی او را از خانه‌اش ربود و به‌پرواز درآمد. اما او از چنگ دیو به زمین افتاد. در این هنگام، شاه پریان که با سپاه خود از جنگ پیروزمندانه‌اش با دیوان به کشور خود بازمی‌گشت تمیم را یافت و با خود برد و به آموزگاری فرزندان خود گمارد. تمیم شبی یثرب را در خواب دید

و آشفته گشت. یکی از پریان بر تمیم دل سوخت و او را به یک دیو سپرد تا به شهرش یثرب برساند. در راه به درویشی برخوردند که می‌گفت از آن‌جا تا یثرب پانصد سال راه است. پس به یاری درویش به کاخی رسیدند و در آن‌جا، تمیم حضرت سلیمان را به خواب دید و انگشتری سلیمان را به کار بست و به کمک پری گریخت و به سنگستان و پادشاه آن‌جا رسید و سرانجام به‌یاری دیوی دیگر و به دعای درویش خضر صفتی خود را به یثرب رسانید. عمر، پس از شنیدن این داستان، همسر تمیم را که به شوی داده بود به او بازگرداند. این منظومه در ۱۲۱۸ق ساخته شده و تاریخ سرایش و نام آن در پایان چنین آمده است: «ز هجرت قد چو کرد این سرو بالا ــ "غرایب" بود سالش پنج بالا / چو نادر قصه‌اش معلوم کردم ــ "غرایب‌نامه"اش موسوم کردم؛ ۲ــ مهرانگیز که مثنوی سلیس و روانی در داستان دلباختگی مهر و هلال، در زمینهٔ مهر و ماه عطای تتوی است (نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور به‌شمارهٔ 647pi/VI179).

منابع: داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، ۱۰۱ـ۱۰۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۰۱ـ۱۲۰۲، ۱۲۵۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، ۲۷۷.

برزگر

یکدل مرادآبادی (yek.del-e.mo.rād.ā.bā.di)، شیخ محمد انور، ــ ۱۱۵۱ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم مرادآباد نزدیک سنبهل از توابع دهلی بود. هنگامی که نظام‌الملک آصف‌جاه قمرالدین‌خان، بنیادگذار دودمان نظام‌ها یا آصف‌جاهیان دکن، حاکم مرادآباد شد (ح۱۱۳۱ق)، یکدل و پدرش شیخ محمدخان به‌درگاه او راه یافتند و همراه وی به دکن رفتند. شیخ محمدخان به «داروغگی کچهری دیوانی» مأمور گردید و چندی نیز به نیابت دیوانی گماشته شد. شیخ محمدانور یکدل نیز منصب «داروغگی باورچی‌خانه» یافت و در ۱۱۵۰ق که محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) نظام‌الملک را به دهلی فراخواند همراه او بدان شهر رفت و در همان‌جا درگذشت.

منابع: تذکرهٔ بینظیر، ۱۴۸ـ۱۴۹؛ الذریعه، ۱۳۱۵/۹؛ روز روشن، ۹۴۹؛ صبح گلشن، ۹۱۱؛ نتایج‌الافکار، ۷۹۳؛ نشتر عشق، ۱۸۱۲/۵ـ۱۸۱۳.

برزگر

یکسان دهلوی (yek.sān-e.deh.la.vi)، کیسری سنگه، سدهٔ دوازدهم هجری، شاعر فارسی‌گوی شبه قاره. از قوم کهتری بود و در دهلی روزگار به سر می‌برده است. او به فارسی و اردو شعر می‌سرود و، چنان که مؤلف صبح گلشن می‌نویسد، «قدرتش یکسان بر نظم ریخته و دری است.» یکسان از مریدان شاه گلشن (سعدالله) و از دوستان سراج‌الدین علی‌خان آرزو بود. کشن‌چند اخلاص نیز در تذکرهٔ همیشه‌بهار می‌نویسد که یکسان «در آغاز شباب وریعان جوانی رابطهٔ اتحاد به درجهٔ اتم دارد و شعر هموار و صاف می‌گوید و اکثر غزل‌های خود را پیش بنده می‌خواند و حق صحبت‌ها بر گردن جانی دارد.» از سروده‌های یکسان ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «چشم وا کن در محیط دهر یکسان چون حباب ــ کاین بنای هستی موهوم بر آب و هواست.»

منابع: الذریعه، ۱۳۱۵/۹؛ صبح گلشن، ۶۱۶؛ صحف ابراهیم، ۱۳۹؛ مخزن‌الغرائب، ۸۱۶/۵ـ۸۱۷؛ همیشه‌بهار، ۲۶۴ـ۲۶۵.

جهان‌تاب

یوسف بلگرامی (yu.sof-e.bel.ge.rā.mi)، میرمحمد یوسف فرزند سید محمداشرف فرزند عبدالعزیز حسینی واسطی بلگرامی، بلگرام ۱۱۱۶ق، ــ همان‌جا ۱۱۷۲ق عارف و شاعر و نویسندهٔ فارسی‌نویس شبه‌قاره. در خاندان علم و ادب پرورش یافت. مقدمات علوم را در زادگاهش نزد میر طفیل محمدبلگرامی، معروف به استادالمحققین، فراگرفت و لغت و ادب و حدیث و سیرت نبوی را نزد نیای مادری خود عبدالجلیل بلگرامی (۱۰۷۱ ــ ۱۱۳۸ق) و عروض و قافیه و فنون ادبی را نزد دایی خود میر محمد شاعر آموخت و در سراسر این دورهٔ تحصیل با پسرخاله‌اش میرغلام‌علی آزاد بلگرامی همدرس بود. در تصوف نیز به‌دست میر سید لطف‌الله بلگرامی به طریقت صوفیان چشتی درآمد. مدتی هم به دهلی رفت و در پیش استادان آن‌جا هیئت و ریاضیات خواند و به زادگاهش بازگشت. یوسف در انواع شعر ماهر بود و به‌فارسی و عربی شعر می‌گفت. از آثارش الفرع‌الثابت من‌الاصل‌الثابت در اثبات توحید شهودی که در ۱۲۶۲ق نوشته شده است.

منابع: بلگرام کی فارسی شعرا، ۱۲۲ـ۱۲۴؛ تذکرهٔ بینظیر، ۱۴۹ـ۱۵۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۱۹؛ سرو آزاد، ۳۰۷ـ۳۱۲؛ شمع انجمن، ۵۴۱ـ۵۴۲؛ صحف ابراهیم، ۱۳۸؛ نتایج‌الافکار، ۴۲۳/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۴۲۳/۶.

برزگر

یوسف پنجابی (yu.sof-e.pan.jā.bi)، قاضی محمد یوسف فرزند محمدصدیق، ــ ۹۸۰ق، خوش‌نویس و شاعر افغانی‌تبار شبه‌قاره. دربارهٔ زندگانی او همین قدر دانسته است که در کابل به دنیا آمد و در هند زیست. در منابع گوناگون نام استاد او در خوش‌نویسی به چند صورت ضبط شده است. برخی استاد او را پدرش محمد صدیق دانسته‌اند، برخی او را شاگرد اشرف‌خان یادکرده‌اند و برخی از استاد او با نام اکبرخان اکبری نام برده‌اند. محمدیوسف به سیر و سفر علاقهٔ فراوان داشت و به تمام مناطق شبه‌قاره سفر کرد. به نوشتهٔ مؤلف تذکرهٔ شعرای پنجاب مجموعه‌ای از اشعار محمدیوسف با نام درّ عدن به‌چاپ رسیده است. عبدالرشید نشانی چاپ و سال انتشار درّ عدن را یاد نکرده است. بدایونی در منتخب‌التواریخ او را ستوده و مادهٔ تاریخ درگذشت او را به نقل از علاءالدوله چنین آورده است: «محمدیوسف آن مصر ملاحت ــ برفت از دهر اشک از دیده‌ریزان / پی تاریخ او گفتا عزیزی ــ کجا شد یوسف مصر ای عزیزان.» محمدیوسف به هنگام محاصرهٔ دژ سورت گجرات در جوانی درگذشت. بدایونی در تمجید شعر او می‌نویسد: «قافیهٔ معروف و مجهول بسیار طرفه واقع شده...» و سپس غزلی از او نقل می‌کند که با این بیت آغاز می‌شود: «خوش‌وقت آن‌که جای به میخانه ساخته ــ در پای خم به ساغر و پیمانه ساخته.» و با این بیت به پایان می‌رسد: «زلف تو کرد شانه پریشان شکسته باد ــ دستی که بهر زلف تو آن شانه ساخته.»

منابع: تذکرهٔ شعرای پنجاب، ۳۲۴ـ۳۲۵؛ مخزن‌الغرائب، ۱۴۱/۵؛ منتخب‌التواریخ، ۳۳۹/۳ـ۳۴۰؛ نگارستان سخن، ۱۵۲؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۶۵.

شریفی

یوسف حیدرآبادی (yu.sof-e.hey.dar.ā.bā.di)، آخوند محمدیوسف، معروف به یوسف خدمتکار، فرزند محمدصالح، ۱۲۰۹ ــ پس از ۱۲۶۲ق، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. از مردم حیدرآباد سند بود. مادرش دایهٔ میرمحمدخان تالپور (۱۲۰۹ق ــ) فرزند میرغلام‌علی‌خان والی سند بود. محمدیوسف با میر محمدخان در یک‌جا پرورش و آموزش یافت و سراسر زندگی‌اش را نیز در درگاه تالپوران سند به سر برد و از این‌رو به خدمتکار آوازه یافت. وی از شاعران نام‌دار فارسی‌گوی سند به شمار می‌آمد و از وابستگان دربار میرمحمد نصیرخان جعفری تالپور (۱۲۱۹ ــ ۱۲۶۱ق) و میر صوبدارخان میر تالپور (۱۲۱۷ ــ ۱۲۶۲ق) بود و در سوگ آن‌دو که در بازداشت انگلیسی‌ها در کلکته درگذشتند مرثیه‌های سوزناک سرود. از آثارش: ۱ــ دیوان یوسف نزدیک پنج‌هزار و دویست و نود و دو بیت از غزل، مخمس، قصیده، ترجیع‌بند و مناجات؛ ۲ــ مثنوی مهر و ماه / مهر و مشتری (نسخهٔ پشتو آکادمی پیشاور به‌شمارهٔ ۴۸۲) نزدیک هزار و پانصد و چهل و پنج بیت در دلباختگی مشتری پادشاه خوارزم و ماه که در ۱۲۵۶ق به فرمان میرصوبدارخان میر در بحر یوسف و زلیخای جامی سروده است؛ ۳ــ بیاض یوسف حیدرآبادی.

منابع: تکملهٔ مقالات‌الشعرا، ۶۳۰؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۲۸۲/۸ـ۱۲۸۳.

برزگر

یوسف دهلوی (yu.sof-e.deh.la.vi)، میرزا یوسف‌خان، ۹۲۷ق ــ، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. والهٔ داغستانی در ریاض‌الشعرا او را از «سادات رفیع‌الدرجات رضوی و خلف‌الصدق میرزا ابوطالب» دانسته و گفته که در روزگار جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ــ۱۰۱۴ق) به هند آمده و نزد جلال‌الدین اکبر عزت و احترام یافته است. واله روشن نمی‌کند که یوسف از کجا به هند آمده است و برای درگذشت او نیز به این جمله اکتفا می‌کند: «و هم در آن ایام درگذشت.» در تذکره‌ها یک رباعی از او نقل شده که در جواب رباعی عرفی شیرازی سروده است. عرفی در بستر احتضار سروده بود: «عرفی دم نزعست و همان مستی تو ــ آخر به چه مایه بار بربستی تو / فرداست که دوست نقد فردوس به کف ــ جویای متاع است و تهی‌دستی تو.» رباعی یوسف در جواب عرفی: «عرفی رفتی به دوست پیوستی تو ــ وز کشمکش زمانه وارستی تو / فردا غم دوست مایهٔ دست تهی است ــ خوش باش کزین مایه گران رستی تو.»

منابع: الذریعه، ۱۳۱۹/۹؛ صبح گلشن، ۶۱۸؛ مخزن‌الغرائب، ۸۰۸/۵.

شریفی

یوسف‌شاه چک (yu.sef.šāh-e.čak)، نصیرالدین محمدیوسف پسر علی‌شاه (ظهیرالدین محمدعلی) پسر غازی‌خان چک، ــ ذوالحجهٔ ۱۰۰۰ق، پادشاه کشمیر (۹۸۷، ۹۸۸ ــ ۹۹۴ق). از همان روزگار شاهزادگی به شادخواری و زیبایی‌پرستی، به‌ویژه

میل به‌زنان زیبا، آوازه داشت، «مایل نوش و عشرت بود، اکثر اوقات را صرف بزم نشاط و انبساط می‌نمود. طبع موزون داشت و به‌فارسی و کشمیری شعر می‌گفت.» (تاریخ اعظمی) داستان دلدادگی او با حبّه خاتون، که از شوی خود طلاق گرفته و به همسری یوسف درآمده بود، مضمون بسیاری از ترانه‌ها و افسانه‌های کشمیری بوده است. پس از مرگ علی‌شاه (۹۸۶/ ۹۸۷ق)، برادرش ابدال‌خان که از برادرزادهٔ خود یوسف می‌ترسید بر پیکر برادر حاضر نگشت و یوسف، بابا خلیل (پیشوای شیعیان کشمیر) و سید مبارک‌خان بیهقی (وزیر علی‌شاه)، یا به‌روایتی بابا خلیل و سید میرک‌خان و محمدخان، را نزد ابدال‌خان فرستاد تا بدو اطمینان دهند که، در صورت حضور در مراسم خاکسپاری پیکر علی‌شاه، از یوسف آسیبی بدو نمی‌رسد. با این‌همه، در نتیجهٔ تحریک امرای دو طرف، به‌ویژه مبارک‌خان که با ابدال‌خان میانهٔ خوبی نداشت (طبقات اکبری، ۶۳۰)، کار به جنگ کشید و یوسف بر سر ابدال‌خان لشکر برد و با یاری سید مبارک‌خان بیهقی او را بشکست و به‌قتل آورد و روز دیگر پیکر علی‌شاه را به خاک سپرد و سپس خود بر تخت شاهی نشست (۹۸۷ق). «لیکن توفیق سلوک و روش مملکت‌رانی نیافته، اوقات را با زنان و قوالان به سر می‌برد.» (تاریخ اعظمی) در نتیجه، پس از دو ماه، یا به‌روایتی هشت‌ماه و پانزده روز، با مخالفت امرای نیرومند کشمیر روبه‌رو شد و پس از زد و خوردهایی چند در خود تاب درایستادن ندید و تختگاه را ترک گفت و به کوهستان (راجو) رفت و امرا، سید مبارک‌خان بیهقی را به پادشاهی کشمیر برداشتند (۹۸۷/ ۹۸۸ق). سید مبارک‌خان مردی پارسا و زاهد بود و نمی‌خواست آلت دست امرا باشد و بر آن بود تا با قدرت فرمان راند. اما امرا به سرکردگی ابدال بهت، یوسف شاه را به کشور فراخواندند. یوسف‌شاه به کشمیر بازگشت و با نیروهای سید مبارک‌خان درگیر شد، ولی چون امرا مساعدتی شایسته به او نکردند بار دیگر کشمیر را ترک گفت. پس از آن، امرا سید مبارک‌خان‌را، پس از نزدیک شش‌ماه شاهی، به کناره‌گیری از تاج و تخت واداشتند و لوهرچک، پسر شنکرچک، را بر تخت شاهی کشمیر نشاندند (به‌روایتی در ۱۵ شعبان ۹۸۸ق)، اما اختیار کارها در دست ابدال بهت بود. لوهرچک نزدیک یک سال بر کشمیر فرمان راند. وی «عدل و احسان و رعیت‌پروری به‌نوعی کرد که یاد از عدل نوشیروان می‌داد. ارزانی غله به‌حدی شد که یک خروار را که دو [و] نیم من شاه‌جهانی است به یک فلوس می‌فروختند، و سکنهٔ شهر مرفه‌الحال و فارغ بال ایام جمعیت خود به سر می‌بردند. ولهرمندو که هنوز متعارف این شهر است در عهد او بود، یعنی نان کلانی به چند کودی [= سکهٔ بسیار کم‌قیمت آن‌زمان] می‌فروختند.» (تاریخ اعظمی) در این حال، یوسف‌شاه، پس از روی کار آمدن لوهرچک، از راه جمو(ن) پیش سید یوسف‌خان رضوی، از امرای برجستهٔ درگاه جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ـ۱۰۱۴ق)، در لاهور رفت و، به‌قصد یاری‌خواهی از جلال‌الدین اکبر، همراه سید یوسف‌خان و راجه‌مان سنگه حاکم لاهور رهسپار فتحپور گردید و در آن‌جا به حضور جلال‌الدین اکبر رسید. وی مدت یازده‌ماه در اردوی شاهی ماند تا سرانجام جلال‌الدین اکبر که همیشه در اندیشهٔ تسخیر کشمیر بود به‌بهانهٔ یاری دادن به یوسف‌شاه / یوسف‌خان، راجه‌مان‌سنگه و یوسف‌خان رضوی را «به‌جانب کشمیر گسیل نمود و آن‌ها به‌اتفاق یوسف‌خان در سنهٔ ۹۸۷ [ظاهراً ۹۸۸ق درست است] از فتحپور سیکری روانهٔ کشمیر گشتند.» (تاریخ فرشته، ۲/۲۶۶). یوسف‌شاه پیشاپیش پسرش یعقوب را به کشمیر فرستاد و پس از رسیدن به لاهور، مرکز پنجاب، به‌بهلولپوره، که محمد بهت، وزیر یوسف‌شاه در دورهٔ اول پادشاهی‌اش، در آن‌جا هزار تن سوار و پیاده گردآورده انتظارش را می‌کشید، رفت. وی خود را وابسته به‌کمک امرای جلال‌الدین اکبر نکرد و نزدیک چهارهزار سپاه گردآورد و مبلغی کثیر از بازرگانان لاهور وام گرفت و پس از بسیجیدن سپاه رو به کشمیر نهاد و وارد کوهستان راجور گردید. شماری از سرداران و سربازان کشمیری نیز که به‌رویارویی با یوسف شاه فرستاده شده بودند از لوهر روی بگردانیدند و به یوسف‌شاه پیوستند. یوسف‌شاه به شهر سوپور درآمد و سپاه لوهرچک را در اواخر ۹۸۸ق در کنار رود بهت بشکست و هزیمت داد و ابدال بهت را به‌قتل آورد و وارد سرینگر، پایتخت کشمیر شد و پس از حدود هجده ماه بار دیگر بر تخت شاهی کشمیر نشست. لوهرشاه و دیگر فراریان را نیز به دست آورد و چشمان لوهر را میل کشید. محمدبهت را هم بار دیگر به وزارت اعظمی خود گماشت. یوسف‌شاه در این دوره هم با سرکشی امرای کشمیر و حتی پسر خود یعقوب مواجه بود و می‌بایست پیوسته مراقب رفتار آنان باشد و هر از چند گاهی شورش‌های آنان را فرونشاند. حتی محمد بهت نیز به دسیسه‌چینی و سرانجام مخالفت آشکار با سرور خود برخاست، اما شکست خورد و دستگیر شد و یوسف‌شاه پس از چندی خواجه‌قاسم فرزند خواجه حیدر را به‌وزارت منصوب کرد. یوسف‌شاه گرچه

ظاهراً خود را مدیون و فرمانبردار جلال‌الدین اکبر می‌دانست، ولی عملاً به استقلال فرمان می‌راند. از این‌رو، جلال‌الدین اکبر در ۹۸۹ق که به جلال‌آباد رفته بود از آن‌جا «مرزا طاهر خویش مرزا یوسف‌خان و محمدصالح عاقل را به رسم ایلچیگری بـه کشمیر فرستاد» (طبقات اکبری، ۶۳۱) تا یوسف‌شاه را از قول و قرارهای پیشین یادآور شوند و به او دربارهٔ بیرون شدن از ربقهٔ اطاعت حکومت گـورکانی هشـدار دهـند. یـوسف‌شاه بسیار بترسید و پسر کهتر خود جلال‌الدین را با پیشکش‌های گران نزد جلال‌الدین اکبر گسیل داشت. گویند چون تحایف و هـدایـای کشمیر از نظر جلال‌الدین اکبر گذشت بیش از پیش شیفتهٔ این سرزمین گردید و پس از یک سال جلال‌الدین را به همراه شیخ یعقوب صرفی کشمیری نزد یوسف‌شاه فرستاد و از او خواست تا خود به آستان‌بوسی درگاهش آید. یوسف‌شاه این‌بار، به‌جای خود، پسر بزرگش یعقوب را به درگاه جلال‌الدین اکبر فرستاد و وی در ۹۹۲ق بـه‌حضور پـادشاه گـورکانی رسـید و مـدتی در دربارش ماند. گویند روزی جلال‌الدین اکبر، در حضور یعقوب، به خاصان خود گفت که: «یوسف‌خان از درگاه ما سرفراز شـده به‌عشرت می‌گذراند! فرمان ما مکرر رفته، اول پسر کهتر، مرتبهٔ دوم فرزند اکبر خود فرستاد! خود از خانهٔ عیش و عشرت پای بـیرون نکشـید، و ارادهٔ قـدم‌بوسی نـنمود!» (تـاریخ اعـظمی) جلال‌الدین اکبر هنگامی که، پس از مرگ برادرش میرزا حکیم (۱۲ شعبان ۹۹۳ق)، حاکم کابل، رهسپار کابل گردید از کلانور، حکیم علی گیلانی و بهاءالدین را، با پیامی بـرای یـوسف‌شاه بدین مضمون که دیگر دوری راه را بـهانه نـیاورد و بـه‌حضور بشتابد، به نزد یوسف‌شاه فرستاد. یعقوب پسر یـوسف کـه در اردوی جلال‌الدین اکبر بـود بـه یـوسف‌شاه نـامه نـوشت کـه جلال‌الدین اکبر را قصد آمدن به کشمیر و گرفتن آن‌جـا است، یـعقوب سـپس خـود از اردوی شـاهی گریخت و پـیش از حکیم‌علی به سرینگر رسید. یوسف‌شاه که سخت بیمناک شده بود و این بار می‌خواست به‌اردوی جلال‌الدین اکبر رود از گریز یعقوب از اردوی جلال‌الدین اکبر، که بی‌گمان پادشاه گورکانی را به یوسف‌شاه بیش از پیش بدگمان می‌ساخت، به خشم آمد و در پی دستگیری و زندانی کردن یعقوب برآمد، ولی با شفاعت برخی کسان از گناه یعقوب درگذشت. پس از رسیدن ایـلچیان جلال‌الدین اکبر، یوسف‌شاه آن‌ها را به گرمی پذیرفت و بر آن شد تا به‌همراه آنان به‌حضور جلال‌الدین اکبر در لاهور برسد، اما «باباخلیل و بابا مهدی و شمس دونی [و اکثر امرا و بزرگان و مردم کشمیر] موسوس او شده، او را از این عزیمت بازداشتند و قرار دادند که اگر یوسف‌خان متوجه درگاه [جلال‌الدین اکبر] شود او را به‌قتل آورده، [پسرش] یعقوب را به جای او به حکـومت بردارند. او از ترس، این عزیمت را در تعویق انداخته، ایـلچیان حضرت را رخصت نمود.» (طبقات اکبری، ۶۳۲) در پـی آن، جلال‌الدین اکبر از اتک سپاهی بزرگ، شامل پنجاه‌هزا سوار و پیاده، را به فرماندهی راجه بهگوان‌داس، به هـمراهـی امـرایـی مانند میرزا شاهرخ (ـ ۱۰۱۶ق، پسر میرزا ابراهیم وفایی پسر میرزا سلیمان ذکا والی بدخشان) و شاه‌قلی‌خان محرم، به‌سوی کشمیر گسـیل داشت (مـحرم ۹۹۴ق). شـیخ یـعقوب صـرفی کشمیری، شاعر و عالم برجستهٔ اهل سنت، که با یوسف‌شاه و کلاً خاندان شیعی چک خوب نبود، سپاه گورکانی را در ورود به کشمیر راهنمایی کرد و سپاه گورکانی از راه «پکهلی»، بی‌برخورد با هیچ مقاومتی، وارد کشمیر گردید، اما پسـان‌تر بـا مـقاومت شدید سپاه یوسف‌شاه، که درباره موله لشکرگاه زده بود، روبرو شد و حـتی کشـمیریان ضـربات و شکست‌هـایی بـر آن وارد آوردند. سرانجام، درنتیجهٔ سرمای شدید و کمبود و گرانی غله، که هر دو سپاه را سخت خسته و درمانده کرده بود، دوطرف تن به مصالحه دادند و بنابر پیمان صلحی که میان فرماندهان سپاه گورکانی و یوسف‌شاه بسته شد قرار نهادند که کشمیر، در برابر پرداخت مقدار معینی باج و مالیات و کردن خطبه و سکه‌زدن به نام جلال‌الدین اکبر، همچنانِ در دست او باقی بماند. به‌دنبال آن، یوسف‌شاه به اردوی گورکانی رفت و با بهگوان‌داس دیدار کرد و امرای گورکانی وی را همراه گرفته نزد جلال‌الدین اکبر بـردند. گفتنی است که به‌نوشتهٔ تاریخ اعظمی، پس از آنکه یوسف‌شاه، با وجود داشتن پـانزده‌هزار سـوار و بـیست و پـنج هـزار پـیاده و هفت‌هزار تفنگچی، مقاومت را بیهوده دید و به اردوی گورکانی رفت، پسرش یعقوب‌شاه همچنان به مقاومت و جنگ ادامه داد و سپاه گورکانی از جنگ و سرما و کمبود غله چنان به تنگ آمد که راجه بهگوان‌داس «لاعلاج شده طرح صلح بـا یـعقوب‌شاه انداخته روی به گریز نهاده طبل بازگشت نـواخت و چـون بـه پکـهلی رسـید یـوسف‌شاه را مـحبوس سـاخته در پیشگاه جلال‌الدین اکبر رسانید.» اما، به‌گفتهٔ بیشتر منابع، چون امرای گورکانی با یوسف‌شاه در اتک به‌حضور جلال‌الدین اکبر رسیدند (ربیع‌الآخر ۹۹۴ق)، جلال‌الدین اکبر که جز به الحاق مستقیم کشمیر به‌قلمرو گورکانیان راضی نمی‌شد، از تأیید پیمان صلح سر باز زد و یوسف‌شاه را زندانی و راجه بهگوان‌داس و دیگر امرا

را عتاب و سرزنش کرد و گویند این نکوهش چندان بر راجه‌بهگوان‌داس گران آمد که دست به خودکشی زد. به هر حال، یوسف‌شاه، پس از آنکه تسلیم شد، مدتی خانه‌بند یا زندانی بود تا این که پس از دو سال و نیم، بعد از آنکه مقاومت کشمیریان به‌رهبری یعقوب‌شاه پسر یوسف‌شاه به‌دست سرداران جلال‌الدین اکبر درهم شکسته شد و کشمیر به قلمرو گورکانیان منضم گردید، جلال‌الدین اکبر وی (و یعقوب‌شاه) را همراه راجه‌مان‌سنگه، پسرخواندهٔ راجه‌بهگوان‌داس، به بهار فرستاد و بدو منصب پانصدی بخشید. سرانجام یوسف‌شاه در استان بهار درگذشت و در پرگنهٔ بسوک در بخش پتنا به خاک سپرده شد. یوسف‌شاه پادشاهی شیفتهٔ زیبایی و ادب‌دوست بود و اصحاب هنر و فضل را می‌نواخت و خود نیز «در موسیقی مهارتی تمام داشته و سازها را خوب می‌نواخته و شعر نیکو می‌گفته» (هفت اقلیم، ۱۱۲/۲)و «اکثر اوقات خود در سیر و سرور و استماع سماع و سرود به‌نوای ساز و نغمهٔ چنگ و عود به سر می‌برد. شوق موسیقی بسیار می‌داشت، این بیت به تکرار می‌خواند: به‌عیش کوش که تا چشم می‌زنی بر هم ــ خزان همی رسد و نوبهار می‌گذرد.» (تاریخ حسن، ۳۱۵/۲)

منابع: اکبرنامه، ۴۸۸-۴۷۴/۳؛ تاریخ حسن، ۳۲۷-۲۹۴/۲؛ تاریخ فرشته، ۳۶۷-۳۶۵/۲؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر، ۱۷۲۵-۱۷۰۹/۴؛ تین تذکری، ۲۷۸؛ طبقات اکبری، ۶۳۲-۶۲۹؛ کاروان هند، هشت، ۷۸۴-۷۸۳؛ کشمیر بهشت زخم‌خورده، ۶۷-۶۳؛ مآثرالامرا، ۳۲۱-۳۱۴/۳؛ منتخب‌التواریخ، ۳۵۲-۳۴۸/۲؛ هفت‌اقلیم، ۱۱۲/۲؛ *Bahāristān-i-shāhi*, 182-231; *A Socio-Intellectual History of the Isnā'Asharī Shī'īs in India*, 1/180-182.

برزگر

یوسف عادل‌شاه (yu.sof-e.ā.del.šāh) ، ۸۴۱ ــ ۹۱۶ق، پادشاه و بنیادگذار خانان شاهی عادل‌شاهیان بیجاپور در دکن و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. دربارهٔ پدر و مادر و جای تولد و پرورش یوسف در کودکی، آگاهی دقیق و موثقی در دست نیست و هاله‌ای از ابهام و روایات افسانه‌آمیز بر آن‌ها سایه افکنده است. وی از ترکان بود. به روایت افسانه‌آمیز محمدقاسم فرشته، یوسف پسر سلطان مراد دوم عثمانی (۸۰۶ ــ ۸۵۵ق) بود. پس از مرگ مراد (۸۵۵ق)، پسر بزرگ و جانشین او سلطان‌محمد دوم در صدد برآمد تا به پیروی از سنت پادشاهان پیشین عثمانی برادر کهتر خود یوسف را از میان بردارد. مادر یوسف، بنده‌ای چرکس را که به یوسف مانند بود، بکشت و به جای یوسف فرانمود و یوسف را همراه بازرگانی باشندهٔ ساوه به نام خواجه عمادالدین محمود گرجستانی به ایران فرستاد. عمادالدین محمود، یوسف را نخست به اردبیل برد و در سلک مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی درآورد و سپس آن دو به ساوه رفتند. یوسف تا شانزده سالگی در ساوه ماند و به فراگیری دانش‌های روزگار پرداخت. «در شانزده‌سالگی بر سر حمایت زرگر پسری با یکی از متعلقان حاکم ساوه نزاعی رو نموده مضطر شده و مسافرت اختیار فرموده به بلدهٔ قم رسید» و مدتی کوتاه در آن‌جا به سر برد و پس از گشت و گذاری در کاشان و اصفهان و شیراز، از بندر جرون (بندرعباس آینده) رو به هندوستان نهاد (۸۶۴ق) و در بندر دابول / مصطفی‌آباد در دکن پا بر خاک هند گذاشت (تاریخ فرشته، ۲/۲ــ۳). روایت فرشته سخت افسانه‌آمیز است. اما به نوشتهٔ رفیع‌الدین شیرازی (در تذکرةالملوك)، که درست‌تر می‌نماید، یوسف نوادهٔ حاکم ساوه بود و از راه بغداد به دکن (جنوب هند) کوچید. به هر حال، یوسف ظاهراً در ساوه پرورش یافت و بزرگ شد و از همین‌رو دارای علایق (یا اعتقادات) شیعی و معتقد به بارگاه‌های مقدس، مانند بارگاه حضرت معصومه در قم و بارگاه صفی‌الدین اردبیلی در اردبیل، گردید. در این هنگام خاندان بهمنیان بر دکن فرمان می‌راندند و ملک‌التجار محمود گاوان گیلانی، مخاطب به خواجهٔ جهان، نخست‌وزیر و مدارالمهام دولت بهمنی بود. یوسف به بیدر / احمدآباد، تختگاه بهمنیان رفت و به درگاه محمود گاوان راه یافت و با پشتیبانی او در دستگاه بهمنیان شغل و منصب یافت و رفته‌رفته ترقی کرد. نخست به مقام میرآخوری (سرپرستی اسبان شاهی) رسید. سپس به خدمت نظام‌الملک ترک، حاکم برار، در آمد و به عادل‌خان ملقب گردید. پس از آن که نظام‌الملک دژ کهرکه را در پی یک سال محاصره از دست راجهٔ آن‌جا درآورد و در همان روز فتح به دست یکی از هندوان کشته شد، یوسف عادل‌خان فرماندهی سپاه او را به دست گرفت و هندوان را سرکوب و پراگنده ساخت و با غنایم و فیلان به بیدر بازگشت. در ۸۷۷ق / ۱۴۷۲م از سوی محمود گاوان به حکومت دولت‌آباد گماشته شد. سلطان محمد بهمنی، پس از کشتن محمود گاوان (۸۸۶ق / ۱۴۸۱م)، نواحی بیجاپور و بلگرام را، که پیش‌تر زیر حکومت مستقیم محمود گاوان اداره می‌شد، به یوسف عادل‌خان واگذارد. محمد بهمنی اندکی بعد درگذشت (۸۸۷ق) و جای خود را به پسرش محمودشاه داد. پادشاهی

دیرپای محمودشاه (۸۸۷ــ ۹۲۴ق)، دورهٔ سستی و فروپاشی پادشاهی بهمنی و سر بر آوردن حکومت مستقل عادل‌شاهی، قطب‌شاهی و نظام‌شاهی بر ویرانه‌های آن است. پس از تخت‌نشینی محمود شاه، یوسف از بیجاپور به بیدر رفت، اما چون پایتخت و دربار شاهی را زیر سلطهٔ ملک نایب حسن نظام‌الملک بحری (پدر احمد نظام‌شاه) و بریدالملک قاسم برید یافت، از بیم جان آن‌جا را ترک گفت و به بیجاپور بازگشت و به تحکیم موقع خود پرداخت. قدرت و محبوبیت روزافزون او موجب شد تا بسیاری از آفاقیان / غریبان (کوچندگان ایرانی و ترک و وارورودی دکن) روی به قلمرو او آورند. قاسم برید که در این هنگام بر دربار بهمنی سلطه یافته بود رای بیجانگر و بهادر گیلانی (حاکم گوا و کونکن) را بر ضد یوسف برانگیخت. سپاه بیجانگر دژهای رایچور و مُدگل را از دست نیروهای یوسف بیرون آورد و بهادر گیلانی نیز دژ جام کهندی را بگرفت. گویند یوسف در این هنگام از ارواح امامان و شیخ صفی‌الدین اردبیلی یاری خواست و عهد کرد که در صورت پیروزی خطبه به نام دوازده امام کند و مذهب شیعه را رواج دهد. وی نخست سپاه محمودشاه و قاسم برید را، گویا در نزدیکی بیدر، بشکست و به هزیمت واداشت و آن‌گاه با محمود شاه صلح کرد و به بیجاپور بازگشت. سپس با بهادر گیلانی و احمد نظام‌الملک نیز مصالحه کرد و اندکی بعد سپاه بیجانگر را بشکست و دژهای مدگل و رایچور را پس گرفت (۸۹۸ق). بهادر گیلانی نیز از محمودشاه بهمنی شکست خورد و کشته شد (۹۰۰ق) و محمودشاه در راه بازگشت به بیدر به بیجاپور رفت و یوسف‌عادل‌خان از وی به گرمی استقبال کرد و هدایایی گران بدو پیشکش داد. در ۹۰۱ق نیز محمودشاه با یاری یوسف عادل‌خان، دستور دینار حبشی جاگیردار گلبرگه / احسن‌آباد و ساگر و الندو گنگوتی را که با پشتیبانی احمد نظام‌الملک دم از استقلال می‌زد بشکست و به اسارت درآورد و در پی کشتن او برآمد. اما با پایمردی یوسف از خون او گذشت و جاگیرهایش را بدو پس داد. با این وجود، در گرماگرم جشن نامزدی بی‌بی‌ستی (دختر خردسال یوسف عادل‌خان) و شاهزاده احمد (پسر خردسال محمودشاه) در ۹۰۳ق، یوسف در پی گرفتن جاگیرهای دستور دینار حبشی (گلبرگه، الندو گنگوتی و کلیانی) برآمد و با همدستی قطب‌الملک سلطان قلی، دستور دینار و متحدانش قاسم برید و فخرالملک خواجهٔ جهان دکنی را شکست داد. در ۹۰۴ق / ۱۴۹۸م نیز به گلبرگه لشکر کشید و دستور دینار به ناگزیر از احمد نظام‌الملک یاری جست. یوسف نیز قطب‌الملک را به یاری طلبید. نظام‌الملک از بیم آن‌که کشاکش به درازا کشد از درگیری روی بر تافت و به احمدنگر بازگشت. در این هنگام محمودشاه عملاً هیچ قدرتی نداشت و بازیچهٔ امرای نیرومندی چون قاسم برید (ــ ۹۱۰ق) بود و امرای بزرگ برای خودمختاری بیشتر و گسترش قلمروشان پیوسته می‌کوشیدند. از همین رو، یوسف در ۹۰۵ق سفیری نزد احمد نظام‌الملک فرستاد و بدو پیشنهاد کرد که با توجه به آن که «مملکت دکن سرایی است بس محقر، گنجایش این همه حکام ندارد» سرزمین دکن (جنوب هند، یعنی قلمرو بهمنیان) را میان خود و سه سردار نیرومند دیگر، قطب‌الملک سلطان‌قلی و عمادالملک فتح‌الله (حاکم برار) و قاسم برید، بخش کنند. یوسف عادل‌خان که پیش‌تر بندر گوا را گشوده بود در حدود ۹۰۶ق / ۱۵۰۰م دستور دینار حبشی را نیز در نبردی به‌قتل آورد و نواحی گلبرگه / احسن‌آباد، ساگر / ساغر و ابتگر و دیگر جاگیرهای دستور دینار را به قلمرو خود افزود. در ۹۰۸ق / ۱۵۰۲م قلمرو او بنادر دابول و گوا بر ساحل غربی دکن تا نواحی نلدروگ، گلبرگه و کلیانی در شرق دکن را در بر می‌گرفت. وی در ۹۰۸ق شورایی با شرکت امرا و علمای شیعی، مانند میرزا جهانگیر قمی و حیدربیگ و سید احمد صدر هروی تشکیل داد و در آن‌جا اعلام داشت که زمانی خضر(ع) به خواب او آمد و فرمود «که هر گاه سلطنت مملکتی نصیب تو گردد باید که پیوسته سادات و محبان اهل بیت رسول آخرالزمان را معزز و مکرم داری و همواره در تقویت مذهب ائمهٔ اثنی‌عشر همت خود بگماری. با خدا عهد کردم که اگر مِلک مُلک بخش این دولت کرامت فرماید مذهب شیعه رواج داده رئوس منابر را با القاب همایون ائمهٔ اثنی‌عشر مزین گردانم... [حاضران مجلس] اکنون در این باب چه می‌گویند.» (تاریخ فرشته، ۲/۱۱). برخی حاضران مجلس این تصمیم را تبریک گفتند. ولی برخی دیگر زمان را برای اعلام علنی آن مناسب ندانستند، با این دلیل که مملکت عادل‌شاهی بیجاپور پادشاهی نوبنیاد است و از سوی دیگر محمودشاه بهمنی هنوز، ولو با قدرت و اختیاراتی بسیار ناچیز، سرکار است و ملک احمد نظام‌الملک بحری و فتح‌الله عمادالملک و قاسم برید نیز نسیانی پاک اعتقادند و بیشتر سپاهیان بیجاپور هم حنفی مذهب‌اند و از این رو چنین کاری ممکن است فتنه و آشوبی برانگیزد. در پی آن، یوسف نخست دچار تردید شد. اما سپس با آگاهی از خبر روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی (۹۰۶ق) و

رسمیت یافتن مذهب شیعی در ایران، تصمیم به اجرای قصد خود گرفت و به دستور او در روز جمعه‌ای در ذوالحجهٔ ۹۰۸ق نقیب‌خان مشهدی / مدنی، از سادات بلندپایهٔ ساکن بیجاپور، در مسجد جامع بیجاپور بر منبر رفت و نخست عبارت «اشهد ان علیاً ولی‌الله» را به اذان افزود و سپس خطبه به نام دوازده امام خواند و نام سه خلیفهٔ نخست را از خطبه انداخت. بدین‌سان، یوسف نخستین پادشاهی است که در هندوستان خطبه به نام دوازده امام کرد و به ترویج مذهب شیعه پرداخت. با این وجود، وی آن اندازه هشیار و زیرک بود که اجازه ندهد برخی تندروان و نادانان زبان به نفرین و دشنام خلفای راشدین و دیگر صحابهٔ مورد احترام اهل تسنن بگشایند و میان سنیان و شیعیان بیجاپور دشمنی و آشوب برانگیزند. پس از رسمیت یافتن مذهب شیعه در بیجاپور، بسیاری از امرای بیجاپور «به‌مقتضای الناس علی دین ملوکهم» به تشیع گرویدند، اما برخی امرای سنی، مانند عین‌الملک میان محمد، سپه‌سالار بیجاپور، و دلاورخان حبشی و محمدخان سیستانی از یوسف عادل‌شاه رنجیدند و آشکارا اظهار رنجش و بیزاری کردند. یوسف کوشید تا با ملایمت و مدارا آن‌ها را آرام سازد، ولی چون از فزونی نیرو و دارایی عین‌الملک بیمناک بود در اوایل ۹۰۹ق وی را از سپه‌سالاری برکنار ساخت و جاگیر او را نیز تغییر داد. همچنین امیران حنفی‌مذهب را از یک سو در گفتن اذان به شیوهٔ خود آزاد گذاشت و از سوی دیگر جاسوسانی برای مراقبت از گفتار و کردار آنان گماشت. در این اوان قاسم برید، نخست‌وزیر و صاحب‌اختیار واقعی پادشاه بهمنی در بیدر، از فرصت بهره جست و خود را قهرمان پیکار اهل تسنن با شیعیان فرانمود و با احمدنظام‌الملک / نظام‌شاه بر ضد یوسف عادل‌شاه دست اتحاد داد و حتی موفق شد سلطان‌قلی قطب‌شاه را که گرایش شیعی داشت به این اتحاد، زیر فرماندهی عالی محمودشاه بهمنی، وارد کند. یوسف از درگیری مستقیم با نیروهای متحد خودداری کرد و همراه عین‌الملک کنعانی و شش‌هزار سوار به ناحیهٔ بیر در قلمرو احمد نظام‌الملک تاخت و به ویران کردن و سوزاندن پیرامون آن‌جا دست زد. احمدنظام‌الملک که قلمروش را دستخوش تاخت و تاز یوسف می‌دید با محمودشاه و نیروهای متحد، یوسف را دنبال کرد. یوسف عادل‌شاه به تنگ آمد و، پس از به آتش کشیدن و ویران کردن نواحی دولت‌آباد، به ولایت برار شتافت. فتح‌الله عمادالملک صاحب برار که به نیروهای متحد پیوسته بود به یوسف اظهار داشت که نظام‌الملک احمد و قاسم برید به بهانهٔ جهاد می‌خواهند مملکت بیجاپور را از میان بردارند، بنابراین صلاح در آن است که «از کردهٔ خود پشیمان شده از مذهب روافض احتراز و اجتناب نمایی و به حسب ظاهر از من رنجیده و به برهانپور روی تا مرا فرصت شده به اتفاق قطب‌الملک همدانی اصلاح این معامله نمایم.» (تاریخ فرشته، ۱۲/۲) یوسف عادل‌شاه رأی وی را پسندید و فرمان به بیجاپور فرستاد که خطبه را از شیوهٔ شیعی بگردانند و به شیوهٔ اهل تسنن بخوانند و خود را نیز رنجیده از عمادالملک فرا نمود و به برهانپور رفت. در پی آن، عمادالملک کس نزد احمد نظام‌الملک فرستاد و به او پیام داد که اگر قاسم برید بیجاپور را بگیرد با توجه به آن که پادشاه و خزانهٔ بهمنی را در اختیار دارد بسیار نیرومند خواهد شد و دیگر ممالک دکن را تاب مقاومت در برابر او نخواهد بود. گذشته از آن، یوسف عادل‌شاه از مذهب شیعه روی بگردانیده است و دیگر بهانه‌ای برای جنگ با او وجود ندارد و بهتر است نظام‌الملک و قطب‌الملک اردوی متحد را ترک گویند و به ممالک خود روند. احمد نظام‌الملک و سلطان قلی قطب‌الملک از نظرات خردمندانهٔ عمادالملک متقاعد شدند و نیمه شب اردوی متحد را ترک گفتند و رو به سوی ممالک خود نهادند. قاسم برید، پس از آن، کوشید تا عمادالملک را برای پیوستن به اردوی خود زیر فشار قرار دهد. عمادالملک، یوسف عادل‌شاه را به یاری خود فراخواند. قاسم برید بترسید و با به جا گذاشتن بار و بنهٔ خود همراه محمودشاه بهمنی به بیدر گریخت. یوسف عادل‌شاه پس از چپاول اردوی شاهی، بعد از سه ماه غیبت، به بیجاپور بازگشت و خطبه را به شیوهٔ پیشین، یعنی شیوهٔ شیعی، بگردانید و باز به ترویج مذهب تشیع پرداخت، اما همچون گذشته، از دامن‌زدن به تعصبات دینی و لعن و طعن خلفای راشدین جلو می‌گرفت و «فضلای حنفی و شافعی و جعفری را با هم چون شیر و شکر آغشته ساخته، روز جمعهٔ هر هفته منادی می‌فرمود که در طعن مذهب اهل سنت و اصحاب هر که زبان بر آرد به سزای اعمال خواهد رسید و چند نفر را به تنبیه رساند و جاسوسان در این باب جابه‌جا تعیین نموده گفت‌وگوی تعصب را از میان برداشت.» (منتخب‌اللباب، ۲۷۸/۳ـ۲۷۹). یوسف در این هنگام سید احمد هروی را با هدایا و نامه‌ای نزد شاه‌اسماعیل یکم صفوی (۹۰۶ ـ ۹۳۰ق)، فرستاد. یوسف در نامه‌اش تخت‌نشینی شاه‌اسماعیل را بدو تبریک گفت و اخلاص خود به خاندان صفوی و رسمیت‌دادن مذهب تشیع در بیجاپور را به آگاهی شاه ایران رسانید. یوسف

عادل‌شاه در اواخر عمرش به ندرت برای سواری و لشکرکشی از بیجاپور بیرون می‌رفت. مهم‌ترین رویداد این دورهٔ پادشاهی او یورش پرتغالی‌ها به بندر گوا بر کران غربی مملکت بیجاپور است. آلبوکرک (۱۴۵۳ ــ ۱۵۱۵م)، دریاسالار پرتغالی، در ۱۵ فوریهٔ ۱۵۱۰م / ذوالقعدهٔ ۹۱۵ق گوا را گشود. یوسف با آگاهی از این خبر به شتاب خود را به گوا رسانید و پرتغالی‌ها را غافل‌گیر ساخت و از آن‌جا بیرون راند. اما وی اندکی پس از این پیروزی درگذشت و پرتغالی‌ها در نوامبر ۱۵۱۰م / شعبان ۹۱۶ق گوا را بار دیگر گرفتند. پس از یوسف، پسرش اسماعیل بر تخت فرمانروایی بیجاپور نشست. یوسف عادل‌شاه «تجربهٔ روزگار بسیار داشت و به سخاوت و حلم موصوف بود و به شجاعت و عدالت و انواع حسنات معروف. خط نستعلیق را خوش نوشتی و در علم عروض و قافیه وقوف تمام داشتی و در علم موسیقی سرآمد روزگار بود. طنبور و عود نیکو نواختی و اهل فن را اعزاز و اکرام فرمودی و همواره در مجلس او شعر قدما خوانده شدی و گاهی خود نیز شعر گفتی... و در زمان جهانگیری استمالت نامه‌ها فرستاده از ایران و توران و عربستان و روم مردم فاضل و هنرمند و جوانان شجاع و کاردان نزد خود می‌خواند و چندان رعایت ایشان می‌کرد که راضی و شاکر در ظل حمایتش زندگی می‌کردند.» (تاریخ فرشته، ۱۳/۲). در واقع، بیجاپور در دورهٔ یوسف، به یکی از کانون‌های پشتیبانی و هواداری از مذهب شیعه و زبان و ادب فارسی، و روی‌هم‌رفته فرهنگ ایرانی، در شبه‌قاره مبدل شد و گروه گسترده‌ای از سپاهیان، نویسندگان و سرایندگان و دانشوران و هنرمندان از ایران و ورارود و عثمانی به کشور بیجاپور کوچیدند، چنان‌که شاعران فارسی‌گو از دوردست (ایران و جاهای دیگر) زبان به ستایش او گشودند. حتی برخی پژوهشگران قصیده‌ای از محتشم کاشانی (ــ ۹۹۶ق) در ستایش پادشاهی به نام یوسف عادل‌شاه را در مدح همین فرمانروای بیجاپور می‌دانند، گر چه با توجه به اختلاف زمانی روزگار آن دو بعید می‌نماید که محتشم وی را مدح گفته باشد. یوسف خود به فارسی شعر می‌سرود و ابیاتی از او نقل کرده‌اند، از آن میان: «تا بار غم عشق کشد قافلهٔ ما ــ گل‌ها شکفند هر طرف از مرحلهٔ ما / با آنکه به جان با تو نکردیم بخیلی ــ پیش دگران بهر چه کردی گلهٔ ما / تبخاله به لب آمده در بادیهٔ عشق ــ رفتیم که شد هادی راه آبلهٔ ما / ما مسئلهٔ فقه ندانیم چو یوسف ــ آسان شده از عشق بتان مسئلهٔ ما.» □ «مرا ز باده به جامی فراغ یعنی چه ــ سبو سبوده و خم‌خم ایاغ یعنی چه / هوای تازه گلی در سر است یوسف را ــ وگرنه عاشقی و گشت باغ یعنی چه.»

منابع: ادبیات فارسی در میان هندوان، ۳۷؛ برهان مآثر، ۹۲، ۱۴۴-۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۵-۱۶۶، ۲۰۵-۲۰۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۴۴۷/۵-۴۴۸؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ۲۸؛ تاریخ فرشته، ۲/۲-۱۴؛ تشیع در هند، ۱۲۴-۱۲۸؛ حدایق‌السلاطین، ۸۵-۸۹؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۱۱۲/۵؛ دیوان محتشم کاشانی، ۱۹۸-۱۹۹؛ شمع انجمن، ۵۴۰؛ طبقات اکبری، ۷۷/۳؛ کاروان هند، ۱/ سی و هفت - سی و هشت؛ مخزن‌الغرائب، ۸۰۱/۵؛ منتخب‌اللباب، ۲۶۷/۳-۲۸۱؛ نزهة‌الخواطر، ۳۵۴/۴-۳۵۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۱۵۰-۱۵۱؛ *The Bahmanis of the Deccna*, 341-342, 361, 364, 369, 371-384; *A Critical Study of Indo-Persian Literature during Sayyid and Lodi Period*, 11, 88-92; *Encyclopaedia of Islam*, 1/199; *Iranica*, 1/453; *A Socio-Intellectual History of the Isnā' Asharī shī'īs in India*, 2/262-267.

برزگر

یوسف عزیز مگسی (yu.sof-e.a.ziz-e.mag.si)، یوسف‌علی عزیز فرزند نواب قیصرخان، جهل از شهرهای ناحیهٔ مگس ژانویهٔ ۱۹۰۸ ــ کویته ۳۱ مه ۱۹۳۵م، شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. وی فرزند دوم پدرش بود. پدرش شانزدهمین تمندار مگسیان بود (در زبان ترکی تمن به معنی ده هزار است و به این سبب قبیلهٔ منظمی را که در آن ده‌هزار نفر و زیر نظر یک سردار باشد، تمن و سردار آن را تمندار می‌گویند). یوسف عزیز در ۱۹۱۳م نزد قاضی رسول‌بخش دانش‌های مقدماتی را آموخت و پس از آن نزد مولانا غلام‌قادر، عربی، اردو و فارسی را فراگرفت. یک سال و نیم از لاله کنهیالال که از لاهور به جهل مگسی کوچیده بود، انگلیسی آموخت. وی در بیداری افکار مردم ناحیه‌اش تأثیر فراوان داشت. به علامه اقبال، ظفرعلی‌خان و محمدعلی جوهر، ارادت فراوان می‌ورزید. در رسالهٔ خود به نام شمس گردی ستمگری‌های شمس نامی را که وزیر حاکم قلات بود افشا کرده است. وی مقاله‌هایی به اردو نوشت و برای رسیدن به اهداف خود، در نظر داشت یک سازمان مذهبی به راه اندازد. در نامه‌ای به تاج محمد پسر بلوچ‌خان دومکی که در ۲۱ مه ۱۹۳۲م نوشته گفته است: «در این زمان خیال دارم که در سند مخصوصاً در جیکب‌آباد [مرکز بلوچیان] بیایم و یک حزب‌الله، یعنی سپاه خدا تأسیس کنم که مرام آن واضح است و آن تبلیغ و اقامت دین

الهی است.» یوسف عزیز، مدرسه‌ای به نام جامعهٔ یوسفیه، مرکزی برای توزیع دارو در میان مردم نادار و دارالاقامه‌ای (نوانخانه) برای فقرا بنیاد کرد. تحصیل برای کودکان پنج تا ده ساله را اجباری کرد و یک‌دهم درآمد زمین خود را به این کار اختصاص داد. در روزهای اقامت خود در لندن پیشنهاد کرد که دارالاقامه‌ای در آن شهر برای بلوچ‌ها بسازند تا آنان بتوانند برای تحصیلات عالی به لندن بروند. یوسف عزیز از سرداران بزرگ و روشنفکر دیار خود بود. سرانجام در زلزله‌ای که در کویته روی داد در جوانی کشته شد. اشعاری از وی به جا مانده است.

منابع: بیست و پنج قرن روابط فرهنگی پاکستان و ایران، ۲۰۹؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۶۶۷/۳؛ تذکرهٔ مگسی، ۸۷؛ شعر فارسی در بلوچستان، ۱۲۵-۱۲۹؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱۵۰-۱۵۲؛ انعام‌الحق کوثر، «یوسف عزیز مگسی»، صریر بولان، شمارهٔ ۴، بهار ۱۹۹۵م.

رسولی

یوسف‌علی‌خان (yu.sof.a.li.xān)، پسر غلام‌علی‌خان، ــ پیش از ۱۱۹۵ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. پدرش دیوانِ خالصهٔ پتنا / عظیم‌آباد بود. یوسف‌علی‌خان از دوستان علی‌وردی‌خان مهابت‌جنگ (ــ ۱۱۶۹ق) ناظم بنگاله بود و دختر علاءالدوله سرفرازخان را به‌زنی داشت. از آثارش: ۱ــ حدیقةالصفا در تاریخ عمومی جهان در یک مقدمه، سه مجلد و یک خاتمه: **مقدمه** دربرگیرندهٔ پیش‌گفتار مؤلف، ذکر خلقت و فهرست کامل مندرجات مجلد یکم، **مجلد یکم** در تاریخ روزگاران پیش از اسلام و تاریخ اسلام و خلفا و پادشاهان مسلمان، **مجلد دوم** در تاریخ گورکانیان فرارود و ایران و هند تا محمدشاه روشن‌اختر (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱ق) و **مجلد سوم** در ذکر فرمانروایان هند مگر گورکانیان، از نخستین راجگان هندو تا سلاطین دهلی و نیز فرمانروایان محلی هند است. **خاتمهٔ** کتاب خود در سه بخش است: **بخش یکم** رساله‌ای «در بیان احوال احکام مقدم به تعریف حکمت و بیان مجملی از اقسام آن» در سه باب: **باب یکم** در پنج فصل: **فصل یکم** در اصول مذاهب جمیع بنی‌آدم، **دوم** در بیان علم منطق و معنی علم و ادراک و امثال آن چون معرفت و نطق، **سوم** در تعریف حکمت و انقسام او به نظری و عملی، **چهارم** در حکمت عملی و **پنجم** در حکمت نظری است. **باب دوم** در علم الهی در نه فصل: **فصل یکم** در وجود علم و وجود ذهنی و خارجی، ماهیت، تعیین، وجوب و امکان و قدم و حدوث، وحدت و کثرت، و علت و معلول، **دوم** در اعراض وجودی و اعتباری و بیان جوهر و عرض، **سوم** در اثبات واجب و مباحث متعلقه به او و در اثبات واجب‌الوجود، **چهارم** در اثبات نبوت و خصوصیات او و به طریق حکما، **پنجم** در بیان اثبات امامت و خصایص او، **ششم** در ذکر اختلاف ناس در حقیقت معاد، **هفتم** در بیان عقل که صادر اول باشد و ترتیب موجودات، **هشتم** در منتخب نفس و متعلقات او و در بیان قوای دیگر و **نهم** در بیان نفوس فلکیه است. **باب سوم** در اصطلاحات و قواعد طبی و جز آن‌ها است. **بخش دوم** در سه فتح است: **فتح یکم** در ذکر ولایت یونان، **دوم** در ذکر احوال و اقوام حکما و سلاطین قبل از اسلام، و بحثی دربارهٔ عشق و **سوم** در احوال حکمای اسلام و کلمات عبدالله انصاری و شیخ سعدی است. **بخش سوم** تذکرهٔ شاعران است. یوسف‌علی‌خان مواد و مطالب لازم برای تألیف این اثر را در دورهٔ نواب‌علی‌وردی‌خان فراهم آورد، اما تنها پس از مرگ نواب (۱۱۶۹ق)، یعنی در ۱۱۷۰ق بود که به نوشتن کتاب آغاز کرد و در ۱۱۷۳ق همچنان بدان می‌پرداخت و گویا دست‌کم تا ۱۱۸۴ق آن‌را به انجام نرسانید. حدیقةالصفا گرچه، به‌ویژه در مجلد یکم، بسیار گزیده و فشرده است، ولی برای تاریخ‌های بسیار دقیقی که دربارهٔ رویدادها به دست می‌دهد و نیز احتوایش بر شرح احوال حکما، شعرا و دیگر نام‌داران هر دوره ارزش و اهمیت دارد. از این اثر دست‌نویس‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، از آن میان دست‌نویسی در کتابخانهٔ بادلیان (به‌شمارهٔ فهرست 118) به‌خط خود مؤلف، نگه‌داری می‌شود؛ ۲ــ تذکرهٔ یوسف‌علی‌خان (نوشته در ۱۱۸۰ ــ ۱۱۸۴ق) که درواقع بخش سوم خاتمهٔ حدیقةالصفا است و زندگینامهٔ کوتاه نزدیک سی‌صد شاعر فارسی‌گو، از آغاز شعر فارسی تا روزگار مؤلف را دربرمی‌گیرد، به‌ترتیب الفبایی، همراه با ذیلی در ذکر بیست شاعر همروزگار و دوست مؤلف است که در مجمع‌النفایس آرزو از آن‌ها یاد نشده است. مفصل‌ترین تراجم این تذکره متعلق به محمدعلی حزین (۱۱۰۳ ــ ۱۱۸۰ق) و محمدحسین نظیری نیشابوری است. بیست شاعر ذیل این تذکره عبارتند از: یک) آصف‌جاه آصف (ــ ۱۱۶۰ق)، دو) مهابت‌جنگ، سه) اعلم‌الدوله حاجی محمدخان بهادر، معروف به حاجی عالم، (ز ۱۱۸۰ق) که پدرش بازرگان بود و به پتنا کوچید. اعلم‌الدوله حاکم ترهت و از حامیان یوسف‌علی‌خان بود، چهار) کمال‌الدین احقر کشمیری که پس از مرگ پدرش از دهلی به‌بنگال رفت (۱۱۸۰ق)، پنج) میر محمدعلی تجرید یزدی که پدرش از مردم یزد بود در زمان

عالمگیر یکم اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) به‌دکن کوچید و در آن‌جا دختر میرمحمدشفیع یزدی را به زنی گرفت. تجرید در ۱۱۱۶ق در اورنگ‌آباد به دنیا آمد، در اصفهان درس خواند و در سال‌های حملهٔ نادرشاه افشار به هند، از راه دریا به هند بازگشت. وی مدتی در دکن ماند و در ۱۱۵۰ق به بنگال رفت. در ۱۱۶۵ق از هوگلی از راه دریا به عربستان رفت و حج گزارد و در ۱۱۶۹ق به بنگال بازگشت و در ۱۱۸۰ق در مرشدآباد نشیمن داشت و صاحب آثاری مانند شرح رسالهٔ مجالیة‌اللهیة، شرح رسالهٔ ملا محسن کاشی، رساله در نوافل، رسالهٔ تحقیق روح، شرح نخبه و شرح کافیه بود، شش) میرمرتضی حیدر که شاگرد میر محمد افضل ثابت بود و در زمان شجاع‌الدوله به بنگال رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند. وی صاحب دیوانی ده‌هزار بیتی بوده است، هفت) میرباقر، مقلب به مخلص‌علی‌خان و متخلص به خرّم، که از خویشان مهابت‌جنگ علی‌وردی‌خان بود و به ریخته و فارسی شعر می‌سرود، هشت) میرمحمدتقی خیال که شاگرد ثابت بود و در دورهٔ علی‌وردی‌خان به بنگال رفت و در ۱۱۷۳ق درگذشت، نه) فقیه صاحب دردمند (ــ ۱۱۷۹ق)، ده) میرزا باقر پسر آقا میرزا که در ایران به‌دنیا آمده بود و در دورهٔ علی‌وردی‌خان به بنگال رفت، یازده) میرزا باقر (ز ۱۱۸۰ق) که در دکن به‌دنیا آمد و پزشکی ماهر بود، دوازده) علی ابراهیم‌خان خلیل، سیزده) میرمرتضی حالت که دو سال پیش از تألیف این تذکره درگذشت. چهارده) مرشدقلی‌خان رستم‌جنگ مخمور سورتی، پانزده) فخرالتجار واجد که اصلش کشمیری بود، ولی در پتنا به‌دنیا آمد و در ۱۱۸۰ق در آن‌جا نشیمن داشت، شانزده) مرتضی قلی‌خان فراق (ز ۱۱۸۰ق) که در دورهٔ محمدشاه گورکانی در دهلی بود و در اواخر پادشاهی احمدشاه (۱۱۶۱ ــ ۱۱۶۷ق) به بنگال رفت، هفده) اسدالله غالب جنگ غالب دهلوی که در ۱۱۸۰ق در مرشدآباد نشیمن داشت، هجده) حکیم محمدشفیع‌خان فروغ شیرازی که به هند کوچید و پزشک پادشاه گورکانی شد، اما بعدها به خدمت حاکم اوریسه درآمد و در ۱۱۶۰ق به بنگال رفت و در ۱۱۸۰ق ملازم ناظم بنگال بود، نوزده) حاجی احمدعلی قیامت، دایی علی ابراهیم‌خان خلیل، بیست) سلطان مکرم‌سلطان، از نوادگان ابوالحسن تاناشاه فرمانروای قطب‌شاهی گلکنده و حیدرآباد که بارها به عربستان و ایران سفر کرد؛ ۳ــ تاریخ بنگالهٔ مهابت‌جنگی / تاریخ مهابت‌جنگ / احوال علی‌وردی‌خان / احوال مهابت‌جنگ (دست‌نویس موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Add.27316) در تاریخ مهابت‌جنگ علی‌وردی‌خان (۱۱۵۳ ــ ۱۱۶۹ق) و جانشین او سراج‌الدوله (۱۱۶۹ ــ ۱۱۷۰ق) که در ۱۱۷۷ق در اله‌آباد به انجام رسیده است و چون یوسف‌علی‌خان از همروزگاران و دوستان مهابت‌جنگ و شاهد عینی رویدادهای دورهٔ او بوده است از منابع دست اول و ارزشمند تاریخ بنگال در این دوره به‌شمار می‌آید. متن فارسی این اثر به تصحیح عبدالسبحان و به‌سرمایهٔ انجمن آسیایی بنگال به‌چاپ رسیده است (کلکته، ۱۹۶۹). گزیده‌ها یا چکیده‌هایی از آن‌را جوناتان اسکات، آرتور هوگ در بنگال در گذشته و حال و جادونات سرکار در نوابان بنگال به انگلیسی برگردانده‌اند. متن کامل کتاب نیز به دست عبدالسبحان به‌انگلیسی برگردانیده شده است (کلکته، ۱۹۸۲م)؛ ۴ــ مجموعهٔ یوسفی که مجموعهٔ بزرگی از اطلاعات و یادداشت‌های روزانه و گزارش‌های چشم‌دید از رویدادهای مهم هند شرقی در میان سال‌های ۱۷۶۱ و ۱۷۶۷م است.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۱/ ۶۴۹-۶۵۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۳/ ۱۳۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱/ ۴۱۱؛ ۲/ ۵۹۸؛ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ۴۶۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶/ ۴۱۴۶، ۴۶۲۱؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۱/ ۵۵۰، ۶۱۲، ۶۵۰؛ ۲/ ۱۱۶۲، ۱۲۱۱، ۱۳۳۷؛ *A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, 192-194; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 1/312; 2/872; 3/965, 1045; *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustany and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, 1/59-65, 279; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 628; *Mughals in India*, 494; *Persian Literature*, *C.A.Storey*, 1/140,717,1329; *Tarikh-i-Bangala-i-Mahābatjangi*.

برزگر

یوسف‌علی‌خان، پسر میرلایق‌علی‌خان ← سالار جنگ

یوسف گدای دهلوی (yu.sof.ge.dā-ye.deh.la.vi)، معروف به شاه راجو قتال، ز۷۹۵ق، صوفی و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. دربارهٔ زندگی وی که سرایندهٔ کتاب معروف تحفة‌النصایح است آگاهی‌های چندان دقیقی در دست نیست. به‌نوشتهٔ تذکرهٔ علمای هند، وی خلیفهٔ نصیرالدین محمود چراغ دهلی بود و در ۷۷۴ق

درگذشت. در نزهة‌الخواطر از شیخ یوسف بن علی بن محمد بن یوسف بن حسین حسینی دهلوی، مشهور به راجو قتال یاد رفته که تبارش به یحیی بن حسین بن زید می‌رسید و در تصوف به‌نظام‌الدین محمد بن احمد بدایونی دست ارادت داد و در ۷۲۵ق به دولت‌آباد سفر کرد و در آن‌جا نشیمن گزید و ملازم شیخ برهان‌الدین محمد هانسوی شد و در ۷۳۱ق درگذشت (اگر این تاریخ درست باشد وی نمی‌تواند مؤلف تحفة‌النصایح باشد که در ۷۹۵ق سروده شده است) و در شعر نیز راجو یا راجا تخلص می‌کرد. همچنین در سدهٔ هشتم هجری از راجو قتال دیگری به‌نام سید صدرالدین نام برده‌اند که خلیفهٔ پدرش سید احمد کبیر فرزند جلال‌الدین سرخ بخارایی و نیز خلیفهٔ برادر خود سید جلال‌الدین بخاری، معروف به جهانیان جهانگشت (۷۰۹ ــ ۷۸۵ق)،بود و خانقاه جهانیان جهانگشت در سیوستان را اداره می‌کرد و همچون او مرید نصیرالدین محمود چراغ دهلوی بود. برخی منابع هم یوسف بن علی حسینی، معروف به راجو قتال، را پدر سید محمد گیسودراز (۷۲۰ ــ ۸۲۵ق) گفته‌اند. به هر تقدیر محمد یوسف گدا، معروف به شاه‌راجو قتال دهلوی / جونپوری، سرایندهٔ منظومهٔ رایی تحفة‌النصایح (بمبئی، ۱۲۸۳ق و لاهور، ۱۲۸۹ق) در حدود ۹۸۱ بیت در بحر رجز مثمن سالم «مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن» در مسائل فقهی و اخلاق دینی و عرفانی برای پسرش ابوالفتح است. این منظومه با این که در وزن و قافیه و تعقیدات لفظی و دستور زبان دارای اشتباهات چشمگیر است در شبه‌قارهٔ هند پسند همگان افتاد و در آن‌جا از قدیم تاکنون در مکاتب و مدارس دینی تدریس می‌شود و گاهی آن را با ترنم یا صوت جلی می‌خوانند. تحفة‌النصایح در چهل و پنج باب و در موضوعاتی مانند معرفت حق سبحانه، ارکان ایمان، عقاید، آداب خواندن علم، قضای حاجات مردم، تلاوت قرآن، حسن خلق، حلم و غضب، سماع (جواز سماع)، روزهای سعد و نحس، اسباب بی‌نوایی، اسباب توانگری، اسباب بهشت رفتن، اسباب دوزخ رفتن، و حق والدین است. این منظومه دارای اشعار فراوانی در ستایش نصیرالدین محمود چراغ دهلوی است. از راجا / راجوقتال همچنین دیوانی که اشعار آن بیشتر غزلیات عرفانی است به جا مانده است و بیشتر منابع سرایندهٔ آن را همان سید یوسف حسینی دهلوی، معروف به شاه راجوقتال خلدآبادی پدر سید محمد گیسودراز گفته‌اند. از دیوان راجا (که باید دید از همان سرایندهٔ تحفة‌النصایح است یا کسی دیگر) نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن (به‌شمارهٔ ۱۵۰۷فهرست)، موزهٔ ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1961-1260 نگه‌داری می‌شود.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۶/۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۱۶/۱؛ تذکرهٔ علمای هند، ۲۵۶؛ ترجمه‌های متون فارسی به‌زبانهای پاکستانی، ۵۴،۳۵۴؛ ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، ۷۰۸؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۴۲۳/۷ـ۴۲۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۲۳۳۰، ۲۷۲۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، ۴۹۵؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، تسبیحی، ۷۷/۲ـ۷۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، منزوی، ۱۵۷۷/۳ـ۱۵۷۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۸۸۷/۶؛ نزهة‌الخواطر، ۱۷۶/۲؛

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum and Library, 4/26-225; *Dictionary of Indo-Persian Literature*, 629; *History of Sufism in India*, 1/277, 281,282, 372

برزگر

یوسف گوپاموی (uo.sof-e.gu.pā.ma.vi)، ابوالحامد محمد یوسف علی فرزند مولوی محمد یعقوب علی فرزند محمدفضل علی‌خان، ۱۲۲۸ ــ ۱۳۰۹ق، عالم و شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره. نیاکان او از مردم گوپاموی از مضافات خیرآباد اخترنگر و از بزرگان و عالمان آن سامان بودند و نسبشان به عثمان خلیفهٔ سوم (ــ ۳۵ق) می‌رسید. مؤلف روز روشن که فرزند وی است، در تذکرهٔ خود دربارهٔ پدرش می‌گوید: «محمد یوسف در گوپامو زاده شد و همان‌جا نیز برآمد. او در ده سالگی به همراه پدرش به مدراس کوچید. محمد یوسف نزد پدر در یادگیری مبادی صرف و نحو، معانی، بیان، منطق و حکمت بکوشید. او در بیست‌سالگی به لکنو رفت و در آن‌جا نزد محمدقدرت‌علی لکنویی «به تکمیل علوم باقیه از اصول و فروع و تفسیر و حدیث پرداخت.» وی همچنین به حافظ محمدعلی خیرآبادی، معروف به محرم‌علی، از بزرگان سلسلهٔ چشتیه دست ارادت داد و «بعض کتب تصوف و سلوک استناد نمودند.» محمد یوسف سال‌ها همان‌جا به تدریس پرداخت تا آن که در ۱۲۸۳ق به بهوپال رفت و «نواب سکندر بیگم [ــ ۱۲۸۵ق] صاحبه مرحومه به جوهر ذاتی و صفاتی‌اش رسیده، زمام عهدهٔ نظامت این مملکت به قبضهٔ اقتدارش سپردند و مدتی انتظام و اتساق

این مهام سترگ به‌سر بردند و همین‌جا صحاح سته و دیگر احادیث قراءً و سماعاً به خدمت مولوی عبدالقیوم خلف مولوی عبدالحی مرحوم... گذرانده، سند جملهٔ کتب احادیث حاصل کردند و اجازت طریقهٔ قادریه از حضرت ایشان فراگرفتند و بالفعل درین شهر بهوپال به‌نظم و نسق مهمات کلیه و جزئیهٔ سرکار نواب سلطان جهان‌بیگم صاحبه ولیة‌العهد این ریاست قیام دارند. شرح قصیدهٔ برده مسمی به جواهر فریده فی شرح‌القصیده و شرح نظم‌الفرایض که نام تاریخی آن فتاوی‌المیراث است و روحة‌المیزان در منطق و محبت‌نامه در فن محبت [و رساله‌ای در عروض و قافیه] از تصانیف حضرت ایشان است.» محمدیوسف در قالب‌های گوناگون، مانند غزل، قصیده، رباعی و مثنوی شعر می‌سرود و از سروده‌هایش «دو غزل که در این نزدیکی به مشاعره حضور فیض ظهور نواب امیرالملک والاجاه مولانا سید محمد صدیق حسن‌خان صاحب بهادر دام اقبالهم از زبان خامهٔ معجز طراز تراویده و یک قصیدهٔ بدیعه که در زمان سابق به مدح نواب اعظم‌جاه امیرالهند والی ملک مدراس موزون فرموده.» در روز روشن، آمده است. نمونه‌ای از سخن او مطلع این بند از مخمسی است که بر غزلی از شیخ ناصرعلی سهرندی سروده است: «ساقیا عهد شباب است تو هم می‌دانی ــ روز و شب غفلت و خواب است تو هم می‌دانی / می‌کشی عین صواب است تو هم می‌دانی ــ دفع غفلت ز شراب است تو هم می‌دانی / آب غارتگه خواب است تو هم می‌دانی.»

منابع: الذریعه، ۱۳۲۰/۹؛ روز روشن، ۹۵۳ـ۹۷۱؛ شمع انجمن، ۵۴۳ـ۵۴۷؛ صبح گلشن، ۶۱۹ـ۶۲۲؛ علماءالعرب فی شبه‌القارة‌الهندیة، ۸۸۵؛ نزهة‌الخواطر، ۵۲۸/۸؛ نگارستان سخن، ۱۵۳ـ۱۵۶.

جهان‌تاب

یوسف محمدخان کوکلتاش (yu.sof.mo.ham.mad.xān-e. ku.kal.tāš)، پسر خان اعظم شمس‌الدین محمد غزنوی، ــ ۵ ذوالقعدهٔ ۹۷۳ق، از امرای دربار جلال‌الدین اکبر. مادرش جیجی انگه، دایهٔ جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ق) بود و از این‌رو، خود او کوکه / کوکلتاش (= برادر همشیر یا رضاعی) جلال‌الدین اکبر به‌شمار می‌آمد. جلال‌الدین اکبر شوهران و پسران دایگان خود، مانند (اتگه‌خان) خان اعظم شمس‌الدین محمد غزنوی را بسیار بزرگ و گرامی می‌داشت و آن‌ها را به مقامات و مناصب بلند گماشته بود. یوسف محمدخان پسر بزرگ خان‌اعظم است. وی جوانی دلیر و جنگجو بود و منصب پنج‌هزاری داشت. هنگامی که جلال‌الدین اکبر، خان اعظم شمس‌الدین محمدخان اتکه را بر سر بیرم‌خان در پنجاب فرستاد (گویا در اواخر ۹۶۷ یا اوایل ۹۶۸ق)، محمد یوسف‌خان هم که در آن هنگام دوازده سال داشت در رکاب پدرش حاضر بود و در جنگ وی با بیرم‌خان دلاوری‌ها کرد و به پاداش آن خطاب خانی یافت. پس از کشته‌شدن خان اعظم شمس‌الدین محمد به‌دست ادهم‌خان کوکه (رمضان ۹۶۹ق)، محمد یوسف‌خان و برادر کهترش (خان اعظم دوم) میرزا عزیز محمد کوکلتاش «مشمول عنایات خسروانی گشته در بزم و رزم دوام حضور و کمال تقرب داشتند.» (مآثرالامرا، ۹۶۳/۳) جلال‌الدین اکبر، هنگامی که برای سرکوبی خان‌زمان علی‌قلی‌خان شیبانی و شماری دیگر از امرای ازبک، مانند سکندرخان که سر به شورش برداشته بودند، آگره را ترک گفت (شوال ۹۷۳ق) و پس از گذشتن از رود گنگ و رسیدن به قنوج، برای مالش سکندرخان ازبک که در لکنو بود رو بدان‌جانب نهاد محمدیوسف‌خان را با شماری دیگر امرا و سپاهیان برای جلوداری به‌سوی لکنو فرستاد. ازین رویداد دیری نگذشت که محمدیوسف‌خان در اوان جوانی، بر اثر افراط در باده‌نوشی، درگذشت و پیکرش را از نگرچین به آگره / اکبرآباد بردند. تذروی ابهری مثنوی حسن یوسف خود را به نام و در ستایش محمد یوسف‌خان سروده است. این رباعی را، که در برخی منابع، مانند هفت اقلیم به خان اعظم دوم میرزا (محمد) عزیز کوکه برادر کهتر محمد یوسف‌خان نسبت داده شده است، مؤلف نفایس‌المآثر به خود محمدیوسف‌خان نسبت داده است: «در کوی مراد، خودپسندان دگرند ــ در وادی عشق، مستمندان دگرند / آنان که به جز رضای جانان طلبند ــ آنان دگرند و دردمندان دگرند.»

منابع: اکبرنامه، ۲۷۲/۲؛ کاروان هند، ۲۱۰؛ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ۳۰۷ـ۳۰۸؛ مآثرالامرا، ۹۵۲/۳.

برزگر

یوسفی (yu.so.fi)، میرزا محمد فرزند رستم فرزند قباد، سدهٔ دوازدهم هجری، ادیب و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه قاره. احتمالاً وی همان میرزا محمد فرزند معتمدخان (رستم) فرزند دیانت‌خان (قباد) حارثی بدخشی است که در ۱۰۹۸ق در جلال‌آباد افغانستان به دنیا آمد و به دربار اورنگ‌زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ق) راه یافت. از آثارش: تاریخ محمدی که تاریخی عمومی

از هجرت تا ۱۱۹۰ق است و مانند دنبالهٔ حبیب‌السیر و منتخب‌اللباب و در رفع نواقص آن دو در تاریخ هند است. وی نوشتن آن را در ۱۱۲۴ق آغاز کرد و در ۱۱۹۰ق آن را به پایان برد (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.1824)؛ جنات‌الفردوس / جنان‌الفردوس که تاریخ فهرستوار رویدادهای دودمان‌های اسلامی است و در ۱۱۲۶ق در شش باب نوشته شده است. باب‌ها از این شمارند: پیامبر، چهار تن خلفای پیشین، امویان، عباسیان، پادشاهان مغرب و اندلس، پادشاهان عرب، پادشاهان روم، پادشاهان ایران، پادشاهان هند (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ or.144)؛ عبرت‌نامه به‌فارسی؛ مفتاح‌النجاء فی مناقب اهل‌العباء به‌عربی؛ تراجم الحفاظ به‌عربی؛ تحفة‌المحبین بمناقب‌الخلفاء‌الراشدین به‌عربی.

منابع: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ۶۳۷/۲؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۳۳/۳-۱۳۴؛ تذکرهٔ مورخین، ۱۴۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۴۱۱۷/۶-۴۱۳۵؛ فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ۶۰۸/۱؛

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1/38; 3/895; *History of India, Elliot and Dawson*, VIII, 413-414; *Persian Literature*, C.A.Storey, 135.

م.انوشه

یوگه واسشتهه ← جوگ‌باسشت

یونس ابهری (yu.nos-e.ab.ha.ri) / مهری، میریونس، سدهٔ یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این دانسته نیست که به روزگار جهانگیرشاه گورکانی (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷ق) به هند رفت و در دهلی ثروتی به هم زد و در راه بازگشت به کابل، به روایتی در بیست سالگی، درگذشت. نمونه‌هایی از اشعار او در تذکره‌ها نقل شده که مضمون تمامی آن‌ها گل و بلبل است. نمونه‌ای از شعر او است: «نیستم گلچین به رویم در مبند ای باغبان / می‌نشینم گوشه‌ای کآواز بلبل بشنوم.»

منابع: تذکرة‌الشعرای غنی، چاپ اسلم‌خان، ۳۲۰؛ الذریعه، ۱۳۲۱/۹؛ روز روشن، ۹۷۲؛ شام غریبان، ۲۸۵؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۵۰، شمارهٔ ۵۵؛ مخزن‌الغرائب، ۸۰۴/۵؛ منتخب‌الاشعار، ۱۱۹؛ نگارستان سخن، ۱۵۲.

شریفی

یونس جعفری، محمد ← محمد یونس جعفری

کتابشناسی فارسی

آتش غزل (شعر فارسی)، اثر مقصود جعفری، به انتخاب و کوشش محمد مهدی توسلی، انجمن فارسی اسلام‌آباد ـ پاکستان، ۱۳۷۷ش / ۱۴۱۹ق.

آتشکده، آذر بیگدلی، به‌کوشش حسن سادات ناصری، تهران، امیر کبیر، بخش یکم، ۱۳۳۶ش؛ بخش دوم، ۱۳۳۷ش؛ بخش سوم، به‌کوشش میرهاشم محدث، ۱۳۷۸ش.

ـــــ ، به‌کوشش سید جعفر شهیدی، تهران، مؤسسهٔ نشر کتاب، ۱۳۳۷ش.

ـــــ ، افست از روی نسخهٔ چاپ سنگی بمبئی، تهران، روزنه، ۱۳۷۷ش.

آتشکدهٔ یزدان «تاریخ یزد»، عبدالحسین آیتی یزدی، یزد، بی‌نا، ۱۳۵۷ق.

آثار عجم، محمدنصیر فرصت شیرازی، تصحیح منصور رستگار فسائی، تهران، امیرکبیر، چاپ یکم، ۱۳۷۷ش (۲جلد).

آداب عالمگیری، مسودات منشی‌الممالک شیخ ابوالفتح قابل‌خان، صادق مطلبی انبالوی، به‌تصحیح عبدالغفور چودهری، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان پنجاب، چاپ اول، ۱۹۷۱م (دو جلد).

آصف‌اللغات، نواب جنگ بهادرخان، حیدرآباد، عزیزالمطابع، ۱۳۲۵ ـ ۱۳۴۰ق.

آصف‌نامه، مفتون یزدی، حیدرآباد دکن، بی‌نا، ۱۳۶۳ش.

آقاخان‌ها، ماهربوس، ترجمهٔ محمود هاتف، تهران، کتاب‌سرا، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش.

آیین اکبری، شیخ ابوالفضل علامی، به‌کوشش بلوخمان، کلکته، بی‌نا، ۱۲۸۴ ـ ۱۲۹۴ق (۳جلد).

آیین پژوهش و مرجع نویسی، دکتر حسن احمدی گیوی، تهران، نشر هما، ۱۳۷۳ش.

آینهٔ دانشوران، سید علیرضا ریحان یزدی، با مقدمه و تعلیقات و اضافات ناصر باقری بیدهندی، قم، انتشارات کتابخانهٔ آیة‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.

آئینهٔ جام، دکتر عباس زریاب خویی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش.

ابوریحان بیرونی (افکار و آراء)، پرویز اذکایی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴ش.

احسن‌التواریخ، حسن‌بیگ روملو، به‌تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، بابک، ۱۳۵۷ش.

احوال و آثار ابوریحان بیرونی، ذبیح‌الله صفا، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ دوم، ۱۳۷۶ش.

احوال و آثار بهاءالدین محمد اصفهانی، مشهور به فاضل هندی، رسول جعفریان، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۴ش.

احوال و آثار خوشنویسان (با نمونه‌هایی از خطوط خوش)، مهدی بیانی، تهران، علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش (۴جلد).

احوال و آثار چندربهان برهمن و دیوان پارسی، تصحیح دکتر محمد عبدالحمید فاروقی، احمدآباد، ناشر خالد شاهین فاروقی، چاپ یکم، ۱۳۸۷ق / ۱۹۶۷م.

احوال و آثار سراج‌الدین علی‌خان آرزو، دکتر ریحانه‌خاتون، دهلی، اندوپرشین سوسایتی، ۱۹۸۷م.

احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی و خلاصة‌العارفین، به‌اهتمام دکتر شمیم محمود زیدی، راولپندی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۳۵ش / ۱۳۹۴ق / ۱۹۷۴م.

احوال و آثار میرزا اسدالله‌خان غالب، محمدعلی فرجاد، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۹۷ق / ۱۹۷۷م.

احوال و آثار و اشعار میرسیدعلی همدانی «با شش رساله از وی»، دکتر محمد ریاض، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و

پاکستان، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق / ۱۳۷۰ش / ۱۹۹۱م.

احوال مولانا عبیدالله عبیدی سهروردی، دکتر محمدشمیم‌خان، نسخهٔ دست‌نویس.

احیاء الملوک، ملک‌شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمد بن شاه محمود سیستانی، به‌اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ش.

احیای فکر دینی در اسلام، اقبال لاهوری، ترجمهٔ احمدآرام، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۶ش.

اخبارالاخیار فی الاسرارالابرار، شیخ ابوالمجد عبدالحق محدث دهلوی‌البخاری، بی‌جا، ۱۳۰۹ق.

اخلاق عالم‌آرا | اخلاق محسنی، محسن فانی کشمیری، تصحیح و پیشگفتار خ ـ جاویدی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۱ش / ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م.

ادب‌نامهٔ ایران، میرزا مقبول‌بیگ بدخشانی، لاهور، آصف جاوید، بی‌تا.

ادبیات اسلامی هند، آنه ماری شیمل، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳ش.

ادبیات پاکستان «ترجمهٔ فارسی گزیده‌ای از شعر و داستان‌های کوتاه زبان‌های پاکستانی»، دکتر علیرضا نقوی و دکتر شمیم محمود زیدی و دکتر محمد صدیق‌خان شبلی، اسلام‌آباد، آکادمی ادبیات پاکستان، ۱۹۹۵م.

ادبیات داستانی در ایران و ممالک اسلامی، ترجمه و تدوین دکتر یعقوب آژند، تهران، آرمین، چاپ یکم، ۱۳۷۳ش.

ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، یو.ا.برگل، مترجمان فارسی یحیی آرین‌پور، سیروس ایزدی و کریم کشاورز، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ش (۲ جلد).

ادبیات فارسی در میان هندوان، سید عبدالله، ترجمهٔ محمد اسلم‌خان، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۱ش.

ادبیات کلاسیک فارسی، آرتور جان آربری، ترجمهٔ دکتر اسدالله آزاد، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ یکم، ۱۳۷۱ش.

ادبیات معاصر، رشید یاسمی، تهران، ابن‌سینا، چاپ دوم، ۱۳۵۲ش.

ادبیات نمایشی در ایران، جمشید ملک‌پور، تهران، توسل، ۱۳۶۳ش (دو جلد).

ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، داریوش شایگان، تهران، سپهر، چاپ دوم، ۱۳۵۶ش (۲ جلد).

ارمغان ادبی «پژوهش‌های ادبی در ادبیات فارسی هند»، دکتر یونس جعفری، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش.

از بهار تا شهریار ← **شعر معاصر ایران: از بهار تا شهریار**

از پنجره‌های زندگانی «برگزیدهٔ غزل امروز در ایران»، به‌کوشش محمد عظیمی، تهران، آگاه، چاپ یکم، ۱۳۶۹ش.

از رابعه تا پروین، کشاورز صدر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور، تهران، زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۲ش (۲ جلد).

از کوچهٔ رندان «دربارهٔ زندگی و اندیشهٔ حافظ»، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۳ش.

اساطیر ایران، مهرداد بهار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ش.

استرآبادنامه، به‌کوشش مسیح ذبیحی، با همکاری ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۶ش.

اسرار خودی، به‌کوشش شایسته‌خان، دهلی، مکتبهٔ جامعهٔ لمیتد، ۱۹۹۳م.

اسرار و رموز، اقبال لاهوری، لاهور، پبلشرز یونایتد، چاپ ششم، ۱۹۶۴.

اسناد مطبوعات، به‌کوشش کاوهٔ بیات و مسعود کوهستانی‌نژاد، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲ش (دو جلد)

اشارات بینش ← تذکرهٔ اشارات بینش.
اشعار ملی میهنی «از سخنوران معاصر ایران»، غ.مهرانفر، تهران، بی‌نا، چاپ یکم، ۱۳۵۶ش.
اصفهان، میر سیدعلی و ژان شاردن، به‌کوشش محمدرضا ریاضی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش.
اعجاز خسروی، امیرخسرو دهلوی، لکهنو، بی‌نا، ۱۸۷۶م (پنج جلد).
افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام‌محمد غبار، قم، پیام مهاجر، چاپ دوم، ۱۳۵۹ش.
افغانها در هند، میرحسین‌شاه، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۵ش.
اقبال شاعر پارسی‌گوی پاکستان، مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۲۷ش.
اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی‌گوی، دکتر محمدریاض، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۹۷ق / ۱۹۷۷م.
اقبال‌نامه، دکتر محمدحسین تسبیحی (رها)، اسلام‌آباد، کتابخانهٔ گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۲ش / ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م.
اقبال‌نامهٔ جهانگیری، معتمدخان بخشی جهانگیر پادشاه بن اکبر پادشاه، به‌تصحیح مولوی محمدرفیع، اله‌آباد، شانتی‌پریس، ۱۹۳۱م.
اکبرنامه، شیخ ابوالفضل مبارک، به‌کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، جلد یکم، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، چاپ دوم، ۱۳۷۲ش.
اکسیرالتواریخ «تاریخ قاجاریه از آغاز تا ۱۲۵۹ق»، علیقلی میرزا اعتمادالسلطنه، به‌اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، مؤسسهٔ انتشاراتی ویسمن، چاپ یکم، ۱۳۷۰ش.
الهام (گزیدهٔ اشعار فارسی) حسین کاظمی متخلص به شاد به‌انتخاب و ویرایش محمدمهدی توسلی، عزیز نظافت، اسلام‌آباد، بهمن ۱۳۷۷ش.
امیرکبیر و ایران، دکتر فریدون آدمیت، تهران، خوارزمی، چاپ هفتم، ۱۳۵۲ش.
انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، دلیسی اولیری، ترجمهٔ احمد آرام، تهران، سازمان انتشارات، جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۵۵ش.
انجمن‌های ادبی شیراز، «از اواخر قرن دهم تا به‌امروز»، حسن امداد، تهران، انتشارات ما، چاپ یکم، ۱۳۷۲ش.
اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن «سماع‌نامه‌های فارسی»، نجیب مایل هروی، تهران، نشر نی، چاپ یکم، ۱۳۷۲ش.
اندیشهٔ سیاسی در اسلام معاصر، حمید عنایت، ترجمهٔ بهاءالدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
اندیشه‌های اقبال، سید غلامرضا سعیدی، تهران، ۱۳۷۰ش.
انشای مادهورام، مادهورام کانپور، مطبع منشی نول‌کشور، ۱۸۷۵م.
انوار سهیلی یا کلیله و دمنهٔ کاشفی، از منشآت مولوی کمال‌الدین حسین بن علی بیهقی واعظ کاشفی، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۲ش.
انیس‌نامه، محمدحسین تسبیحی (رها)، اسلام‌آباد، ۱۳۷۱ش / ۱۹۹۲م / ۱۴۱۳ق.
اوپانیشاد، ترجمهٔ شاهزاده محمد داراشکوه فرزند شاهجهان، با مقدمه، حواشی، تعلیقات، لغتنامه، اعلام به‌اهتمام دکتر تاراچند و سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۰ش / ۱۹۶۱م.
ایران در قرون وسطی، دیوید مورگان، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۳ش.
ایران صغیر یا تذکرهٔ شعرای پارسی‌زبان کشمیر، خواجه عبدالحمید عرفانی، با مقدمهٔ دکتر رضازاده شفق و دکتر ناظرزادهٔ کرمانی، تهران، کتابفروشی ابن سینا، چاپ یکم، ۱۳۳۵ش.

بابرنامه موسوم به‌تورک بابری، ظهیرالدین محمدبابر، بمبئی، بی‌نا، ۱۳۰۸ش.

با کاروان حله، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، علمی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش.

باغ معانی «تذکرهٔ شعرای فارسی»، نقش‌علی، به‌تصحیح عابد رضا بیدار، پتنه، خدابخش لائبریری، چاپ دوم، ۱۹۹۲م.

بت‌های ذهنی و خاطره‌های ازلی، داریوش شایگان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳ش.

بدرالشروح «شرح حافظ»، به‌کوشش محمد عبدالاحد رضوی، تهران، انتشارات آمین، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.

بررسی انتقادی رباعیات خیام، آرتور کریستنسن، ترجمهٔ دکترفریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات توس، چاپ یکم، ۱۳۷۴ش.

برگزیده‌ای از پارسی‌سرایان کشمیر، دکتر گ.ل.تیکو، تهران، انجمن ایران و هند، ۱۳۴۲ش.

برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان، به‌اهتمام دکتر محمد معین، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۲ش (پنج جلد).

برهان مآثر «در تاریخ سلاطین بهمنیه و نظامشاهیهٔ دکن»، علی بن عزیزالله طباطبایی حسنی، به‌تصحیح سید هاشمی فریدآبادی، حیدرآباد دکن، بی‌نا، ۱۳۵۵ق.

بزرگان جهرم، محمدکریم اشراق، مقدمه از حسام‌الدین وکیل‌پور، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۱ش.

بزرگان قاین، سید محسن سعیدزاده، قم، ناشر مؤلف، چاپ یکم، ۱۳۶۹ش.

بزرگان نامی پارس، دکتر محمد تقی میر، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز، چاپ یکم، ۱۳۶۸ش (دو جلد).

بزرگان و سخن‌سرایان همدان، دکتر مهدی درخشان، تهران، بی‌نا، چاپ یکم، جلد یکم، ۱۳۴۱ش؛ جلد دوم، ۱۳۴۲ش.

بزم تیموریه، مرتبه سید صباح‌الدین عبدالرحمن، اعظم‌گر، مطبع معارف، جلد یکم، چاپ یکم، ۱۹۷۳م؛ جلد دوم، چاپ سوم، ۱۹۸۳م؛ جلد سوم، چاپ دوم، ۱۹۸۱م.

بزم مملوکیه، مرتبه سید صباح‌الدین عبدالرحمن، به‌اهتمام مولوی مسعود علی، اعظمگره، مطبع معارف، ۱۹۵۵م.

بستان‌السیاحة یا سیاحت‌نامه، حاج زین‌العابدین شیروانی، تهران، سنائی، بی‌تا.

بلوهر و بوذاسف، به‌روایت شیخ صدوق و ملامحمد باقر مجلسی، تحقیق و بررسی سید ابوطالب میرعابدینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵ش.

بوستان اوده، درگا پرشاد سندیلوی متخلص به مهر، لکنو، ۱۸۹۲م.

بهارستان سخن، میر عبدالرزاق نواب صمصام‌الدوله، مدراس، کتابخانهٔ نسخه‌های دستنویس، ۱۹۵۷م.

بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان، آیةالله حاج شیخ محمدحسین آیتی، مشهد، دانشگاه فردوس، چاپ دوم، ۱۳۷۱ش.

بهار عجم، بهار تیک‌چند، لکنو، نولکشور، ۱۳۳۴ق، دو جلد در یک مجلد

بهاگاواد ـ گیتا همان‌گونه که هست، آ.چ.بهاکتی ودانتا سوامی پرابهوپادا، ترجمهٔ فرهاد سیاهپوش، بزرگمهر گل‌بیدی و الهه فرمانی، تهران، دری، چاپ یکم، ۱۳۷۷ش.

به‌سوی داستان‌نویسی بومی، عبدالعلی دست‌غیب، تهران، حوزهٔ هنری، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش.

بهگودگیتا | سرود الهی، ترجمهٔ داراشکوه، تصحیح جلالی نائینی.

بیاض سفر «یادداشت‌های سفر در زمینهٔ ایران‌شناسی، کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی»، ایرج افشار، تهران، توس، ۱۳۵۴ش.

بیان واقع «سرگذشت احوال نادرشاه» به‌تصحیح و تحقیق داکتر کی ـ بی ـ نسیم، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، چاپ

یکم، ۱۹۷۰م.

بیدل‌شناسی، پوهاند غلام‌حسن مجددی، جلد یکم، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۰ش.

پادشاه‌نامه، ملا عبدالحمید، به‌تصحیح کبیرالدین احمد و عبدالرحیم، کلکته، بی‌نا، ۱۸۷۲م.

پارسی‌سرایان کشمیر، دکتر - گ - ل - تیکو، تهران، انتشارات انجمن ایران و هند، ۱۳۴۲ش.

پارسی‌گویان هند و سند، دکتر هرومل سدارنگانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵ش.

پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند، دهلی نو، مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند، ۱۳۶۴ش / ۱۴۰۶ق.

پرده‌نشینان سخنگوی، ماگهٔ رحمانی، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۱ش.

پر طاووس، محمد حنیف «حنیف» بلخی، کابل، بی‌نا، ۱۳۶۴ش.

پزشکان نامی پارس، دکتر محمدتقی میر، شیراز، انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۸ش.

پژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران، گردآورنده سید فرید قاسمی، تهران، بی‌نا، ۱۳۷۶ش.

پژوهشی در سبک هندی و دورهٔ بازگشت ادبی، احمد خاتمی، تهران، بهارستان، چاپ یکم، ۱۳۷۱ش.

پس چه باید کرد ای اقوام شرق، اقبال لاهوری، لاهور، بی‌نا، چاپ پنجم، ۱۹۶۴م.

پنج گلدستهٔ زیب، زیب مگسی، لکنو، ۱۳۵۰ق / ۱۹۳۱م.

پنچاکیانه یا پنج داستان، ترجمهٔ مصطفی خالقداد هاشمی عباسی، به تصحیح و توضیح و مقدمهٔ جلال نائینی، عابدینی و تاراچند، تهران، اقبال، ۱۳۶۳ش.

پیمانه ← تذکرهٔ پیمانه

پیوندهای فرهنگی ایران و پاکستان، بشیر احمد دار، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۷۷م.

تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، دکتر محمد صدیق‌خان شبلی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۰ش.

تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، خواجه غلامحسین‌خان خانزمان‌خان، به‌اهتمام دکتر مهدی توسلی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۷ش.

تاریخ ادبی ایران، ادوارد برون، ترجمه و تحشیه و تعلیق علی‌پاشا صالح، تهران، کتابخانهٔ ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳۳۵ش.

تاریخ ادبیات ایران «از حملهٔ مغول تا نیمهٔ اول دورهٔ صفویه»، سید محمدرضا دائی‌جواد، جلد یکم، اصفهان، شرکت مطبوعات اصفهان، بی‌تا.

تاریخ ادبیات ایران، از صفویه تا عصر حاضر، ادوارد براون، ترجمهٔ بهرام مقدادی، تهران، مروارید، چاپ یکم، ۱۳۶۹ش.

تاریخ ادبیات ایران، دکتر صادق رضازادهٔ مشفق، شیراز، انتشارات دانشگاه پهلوی، چاپ دوم، ۱۳۵۲ش.

تاریخ ادبیات ایران، یان ریپکا با همکاری اوتاکار کلیما، دراکو بیچکووا، ییری بچکا، ییری سیپک، ایوان هربک، ترجمهٔ دکتر عیسی شهابی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴ش.

تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، تهران، فردوس، ۱۳۷۱ش (پنج جلد).

تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمهٔ رضازادهٔ شفق، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶ش.

تاریخ ادبیات مازندران، طاهری شهاب، نسخهٔ دست‌نویس.

تاریخ ارادت‌خان، مبارک‌الله واضح، به‌تصحیح و تهذیب غلام رسول مهر، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، چاپ یکم،

۱۹۷۱م.
تاریخ افغانستان در عصر گورکانی هند، عبدالحی حبیبی، کابل، انجمن تاریخ، ۱۳۴۱ش.
تاریخ اصفهان، حاج میرزا حسن‌خان جابری انصاری، تصحیح جمشید مظاهری، اصفهان، مؤسسهٔ انتشاراتی مشعل با همکاری شرکت بهی، چاپ یکم، ۱۳۷۸ش.
تاریخ الفی «تاریخ ایران و کشورهای همسایه در سال‌های ۸۵۰-۹۸۴ق»، قاضی احمد تتوی و آصف‌خان قزوینی، به‌کوشش سیدعلی آل داود، تهران، فکر روز، ۱۳۷۸ش.
تاریخ امپراطوری عثمانی، هامر پورگشتال، ترجمهٔ میرزا زکی علی‌آبادی، به‌اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، انتشارات زرین، چاپ یکم، جلد یکم و دوم و سوم، ۱۳۶۷ش؛ جلد چهارم، ۱۳۶۸ش؛ جلد پنجم، ۱۳۶۹ش.
تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملک‌زاده، تهران، علمی، ۱۳۶۲ش (هفت جلد).
تاریخ ایران، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده: جی.آ.بویل، ترجمهٔ حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، جلد پنجم، چاپ دوم، ۱۳۷۱ش.
تاریخ بنگاله، منشی سلیم‌الله، تصحیح دکتر سید محمد امام‌الدین، داکا، ایشیاتک سوسائتی بنگلادش، ۱۹۷۹م.
تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی، به‌اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه، ۱۳۵۷ش (دو جلد).
تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی، سیریل الگود، ترجمهٔ دکتر باهر فرقانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.
تاریخ تازهٔ نوای معارک، منشی عطامحمد شکارپوری، به‌تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی افغانی، کراچی، سندهی ادبی بورد، چاپ یکم، ۱۹۵۹م.
تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، محیط طباطبائی، تهران، انتشارات بعثت، چاپ یکم، ۱۳۶۶ش.
تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، تهران، سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش (دو جلد).
تاریخ تصوف در اسلام «بحث در آثار و افکار و احوال حافظ»، دکتر قاسم غنی، تهران، انتشارات زِوار، چاپ سوم، ۱۳۵۶ش.
تاریخ تفکر اسلامی در هند، عزیز احمد، ترجمهٔ نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، تهران، انتشارات کیهان و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶ش.
تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمهٔ احمد آرام، ع.پاشایی و امیرحسین آریان، جلد یکم، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ یکم، ۱۳۶۵ش.
تاریخ جامع ادیان، جان.بی.ناس، ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ش.
تاریخ جراید و مجلات ایران، محمد صدر هاشمی، اصفهان، کمال، چاپ دوم، جلد یکم، ۱۳۶۳ش؛ جلد دوم و سوم ۱۳۶۴ش.
تاریخ جهانگشای نادری، میرزا مهدی‌خان استرابادی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸ش.
تاریخچهٔ زبان و ادبیات براهوی «براهوی‌زبان و ادب کی مختصر»، عبدالرحمن براهوی، ترجمهٔ مهدی زیدی، تصحیح محمد اسعدی، کویته، ۱۹۸۲م.
تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی، معروف به خواندمیر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران، خیام، چاپ سوم، ۱۳۶۲ش (چهار جلد).
تاریخ حسن، پیر غلام‌حسن کهویهامی، سرینگر، حکومت جامو و کشمیر، ۱۹۵۴م (دو جلد).
تاریخ حسن (حصهٔ چهارم)، پیرغلام‌حسن کهویهامی، سرینگر، حکومت جامو و کشمیر، ۱۹۶۰م.

تاریخ خان‌جهانی و مخزن افغانی، خواجه نعمت‌الله بن خواجه حبیب‌الله‌الهروی، کلکته، جلد یکم، ۱۹۶۰م؛ جلد دوم، ۱۹۶۲م.

تاریخ داودی، عبدالله، به‌کوشش پروفسور عبدالرشید، علیگره، بی‌نا، ۱۹۵۴م.

تاریخ راحت‌افزا، سید محمدعلی حسینی، به‌کوشش سید خورشیدعلی، حیدرآباد دکن، اعظم استیم پریس، ۱۳۶۶ق / ۱۹۴۷م.

تاریخ روابط ایران و هند «در دورهٔ صفویه و افشاریه»، دکتر ریاض‌الاسلام، ترجمهٔ محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، امیرکبیر، چاپ یکم، ۱۳۷۳ش.

تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، پروفسور حکیم نیر واسطی، راولپنڈی، مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان، ۱۳۵۳ش / ۱۳۹۴ق / ۱۹۷۴م.

تاریخ روضة‌الصفا (ناصری)، میرخواند و رضاقلی‌خان هدایت، تهران، کتابخانهٔ مرکزی و خیام و پیروز، ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ش (ده جلد).

تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، دکتر ناصرالدین پروین، جلد یکم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ یکم، ۱۳۷۷ش.

تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، عباس مهرین (شوشتری) تهران، مانی، ۱۳۵۲ش.

تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی، رشید شهمردان، تهران، فروهر، چاپ یکم، ۱۳۶۳ش.

تاریخ زرتشتیان کرمان «در این چند سده»، جمشید سروش سروشیان، با مقدمهٔ باستانی پاریزی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ یکم، ۱۳۷۱ش.

تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، گوئل کهن، تهران، آگاه، ۱۳۶۳ش (دو جلد).

تاریخ سلسله‌های طریقهٔ نعمت‌اللهیه در ایران، دکتر مسعود همایونی، تهران، مکتب عرفان ایران، ۱۳۵۸ش.

تاریخ سیاسی و نظامی و دودمان غوری، دکتر مهدی روشن‌ضمیر، تهران، دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۷ش.

تاریخ شاه‌اسماعیل صفوی، غلام سرور، ترجمهٔ محمدباقر آرام، عباسقلی غفاری فرد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ یکم، ۱۳۷۴ش.

تاریخ شاهی، احمد یادگار، به‌تصحیح محمد هدایت حسین، بنگال، برای رایل ایشتاتک سوسائتی اوف، ۱۹۳۹م.

تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، دکتر یمین‌خان لاهوری، کراچی، نیشنل پبلشنگ هاوس لمیتد، ۱۹۷۱م.

تاریخ شیرشاهی، عباس‌خان سروانی، داکا، دانشگاه داکا، ۱۹۶۴م / ۱۳۸۴ق.

تاریخ صدرجهان، ملک‌القضاة فیض‌الله بن زین‌العابدین بنبانی، با مقدمه در زبان انگلیسی و تصحیح پروفیسر اقتدار حسین صدیقی، علیگره، شعبهٔ تاریخ مسلم‌یونیورسیتی، ۱۹۸۸م.

تاریخ طاهری، سید طاهر محمد نسیانی تتوی، مقدمه و حواشی و فهارس از دکتر نبی‌بخش‌خان بلوچ، حیدرآباد سند، سندی ادبی بورد، چاپ یکم، ۱۳۸۴ق / ۱۹۶۴م.

تاریخ طب در ایران پس از اسلام از ظهور اسلام تا دوران مغول، محمود نجم‌آبادی، تهران، مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۶ش.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، اسکندربیگ ترکمان، چاپ ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۰ش (دو جلد).

تاریخ عرفان و عارفان ایرانی «از بایزید بسطامی تا نورعلیشاه گنابادی»، عبدالرفیع حقیقت، تهران، کومش، چاپ دوم، ۱۳۷۲ش.

تاریخ عضدی، شاهزاده عضدالدوله سلطان احمدمیرزا، با توضیحات و اضافاتی از دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، چاپ یکم، ۱۳۵۵ش.

تاریخ علوم عقلی در ایران تا اواسط قرن پنجم، مجلد اول، ذبیح‌الله صفا، تهران، مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ش.
تاریخ فرشته، محمد قاسم بن غلام‌علی هندوشاه، لکهنو، ۱۸۶۳م.
تاریخ فلسفه در اسلام، به‌کوشش میان‌محمد شریف، گردآوری از نصرالله پورجوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، جلد یکم، ۱۳۶۲ش، جلد دوم، ۱۳۶۵ش، جلد سوم، ۱۳۶۷ش، جلد چهارم، ۱۳۷۰ش.
تاریخ فیروزشاه، شمس سراج، تصحیح مولوی ولایت‌حسین، کلکته، انجمن آسیایی، ۱۸۹۱م.
تاریخ فیروشاهی، ضیاءالدین بَرَنی، تصحیح شیخ عبدالرشید، علیگره، دانشگاه اسلامی علیگره، ۱۹۵۷م.
تاریخ قطبی، خورشاه بن قبادالحسینی، مرتبه داکتر سید مجاهدحسین زیدی، نودهلی، جامعهٔ ملیهٔ اسلامی، چاپ یکم، ۱۹۶۵م.
تاریخ کرمان، احمدعلی‌خان وزیری، به‌کوشش دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علمی، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش (دو جلد).
تاریخ کنجپوره، اثر نیاز، به‌کوشش محمدباقر، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، چاپ یکم، ۱۹۷۳م.
تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به‌اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.
تاریخ مبارکشاهی، یحیی بن احمد بن عبدالله‌السیهرندی، به‌تصحیح محمدهدایت‌حسین، کلکته، ایشیاتک سوسائتی بنگاله، ۱۹۳۱م.
تاریخ مشایخ چشت، خلیق احمد صاحب نظامی، کراچی، مکتبهٔ عارفین، ۱۹۷۵م.
تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، تهران، امیرکبیر، چاپ پانزدهم، ۱۳۶۹ش.
تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت، پروفسور ادوارد براون، ترجمه و تحشیه و تعلیقات تاریخی و ادبی به‌قلم محمد عباسی، تهران، کانون معرفت، جلد یکم، ۱۹۵۷م، جلد دوم، ۱۹۵۸م.
تاریخ مظهر شاهجهانی، یوسف میرک سندهی، به‌اهتمام سیدحسام‌الدین راشدی، حیدرآباد، سندی ادبی بورد، چاپ یکم، ۱۹۶۲م.
تاریخ معصومی، سید محمد معصوم بکری، به‌تصحیح عمر بن محمد داود پوته، بمبئی، مطبعهٔ قیمه، ۱۹۳۸م.
تاریخ مغول «از حملهٔ چنگیز یا تشکیل دولت تیموری»، عباس اقبال، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۴ش.
تاریخ منتظم ناصری، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، به‌تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، جلد یکم، ۱۳۶۳ش؛ جلد دوم، ۱۳۶۴ش، جلد سوم، ۱۳۶۷ش.
تاریخ نادرشاهی «نادرنامه»، محمدشفیع تهرانی «وارد»، به‌اهتمام رضا شعبانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ یکم، ۱۳۶۹ش.
تاریخ نائین، سید عبدالحجة بلاغی، تهران، چاپخانهٔ مظاهری، ۱۳۶۹ش (دو جلد).
تاریخ نظم و نثر در ایران ← تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری.
تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، سعید نفیسی، تهران، فروغی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش (دو جلد).
تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر آفتاب‌اصغر، لاهور، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴ش.
تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، عبدالرفیع حقیقت، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۸ش.
تاریخ نوین هند، ک.آنتونووا، گ.بونگاردلوین، گ.ک.کوتوفسکی، ترجمهٔ پرویز علوی، تهران، نشر بین‌الملل، چاپ یکم، ۱۳۶۱ش.
تاریخ و سفرنامهٔ حزین، شیخ محمدعلی حزین لاهیجی، تصحیح علی دوانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ یکم، ۱۳۷۵ش.
تاریخ و عقاید اسماعیلیه، دکتر فرهاد دفتری، ترجمهٔ دکتر فریدون بدره‌ای، تهران، فرزان، چاپ دوم، ۱۳۷۶ش.
تاریخ یزد، جعفر بن محمد بن حسن جعفری، به‌کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۳۸ش.
تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار، عبدالرزاق‌بیگ دنبلی «مفتون»، تصحیح حسن قاضی طباطبایی، تبریز، انتشارات مؤسسهٔ تاریخ و

فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ش.

تحایف‌الابرار فی ذکرالاولیاءالاخیار، ابومحمد حاجی محی‌الدین مسکین، امرتسر، بی‌نا، ۱۳۲۱ق.

تحفة‌الاحباب فی تذکرة‌الاصحاب، رحمت‌الله واضح، اصغر جانفدا، زیر نظر عبدالغنی میرزایف، دوشنبه، نشریات دانش، ۱۹۷۷م.

تحفة‌الشعرا، افضل‌بیگ‌خان، مرتبه حفیظ قتیل، بی‌جا، بی‌نا، ۱۹۴۱م.

تحفة‌الطاهرین، شیخ محمد اعظم بن محمد شفیع تتوی، به‌تصحیح و تحشیه بدر عالم درانی، حیدرآباد، سندی ادبی بورد، ۱۹۵۶م.

تحفة‌العالم، میر عبداللطیف‌خان شوشتری، مقدمه و تصحیح و فهرست‌ها از صمد موحد، تهران، طهوری، چاپ یکم، ۱۳۶۳ش.

تحفة‌الکرام، میرعلی شیر قانع تتوی، به‌اهتمام و حواشی سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد، سندی ادبی بورد، ۱۹۷۱م.

تحفة‌الهند، میرزاخان ابن فخرالدین محمد، تصحیح و تحشیه دکتر نورالحسن انصاری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴ش.

تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت‌الله ولی، دکتر حمید فرزام، تهران، سروش، چاپ یکم، ۱۳۷۴ش.

تحقیق دربارهٔ سعدی، هانری ماسه، ترجمهٔ دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی و دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، توس، چاپ یکم، ۱۳۶۴ش.

تحول نثر فارسی در شبه‌قاره، دکتر محمودهٔ هاشمی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۵ش / ۱۹۹۶م.

تذکرة‌الخواتین، ملک‌الکتاب محمد بن محمد رفعت شیرازی، بمبئی، بی‌نا، ۱۳۰۶ق.

تذکرة‌الشعرا، مولانا محمد عبدالغنیٰ‌خان صاحب غنی موفرخ‌آبادی، به‌اهتمام محمد مقتدیٰ‌خان شروانی، علیگره، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

تذکرة‌الشعرا، مولانا محمد عبدالغنی خان غنی، به‌کوشش میرخورمحمد اسلم‌خان، انتشارات سعود احمد دهلوی، دهلی، ۱۸۳۳م.

ـــــــــــــــ، به اهتمام محمد مقتدیٰ‌خان شیروانی، علیگر، بی‌تا.

تذکرة‌القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان، کتابفروشی ثقفی، چاپ دوم، ۱۳۴۸ش.

تذکرة‌المعاصرین، محمدعلی بن ابی‌طالب حزین لاهیجی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات معصومهٔ سالک، تهران، سایه، چاپ یکم، ۱۳۷۵ش.

تذکرهٔ آزرده، مفتی صدرالدین آزرده، مرتبهٔ دکتر مختارالدین احمد، کراچی، انجمن ترقی اردو پاکستان، چاپ یکم، ۱۹۷۴م.

تذکرهٔ اختر، احمد گرجی‌نژاد تبریزی مولد متخلص به اختر، به‌کوشش ع.خیامپور، جلد یکم، تبریز، بی‌نا، ۱۳۴۳ش.

تذکرهٔ اشارات بینش، سید مرتضی بینش، ترتیب و تحشیهٔ دکتر شریف‌حسین قاسمی، دهلی، اندوپرشین سوسایتی، ۱۹۷۳م.

تذکرهٔ انجمن خاقان، فاضل‌خان گروسی، با مقدمهٔ دکتر توفیق سبحانی، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۶ش.

تذکرهٔ اولیای کشمیر، سید محمود آزاد، مظفرآباد، نظامت اوقاف آزاد کشمیر، ۱۹۹۳م (دو جلد).

تذکرهٔ اولیای هند و پاکستان، محمد اختر دهلوی، دهلی، بی‌نا، ۱۹۵۴م (سه جلد).

تذکرهٔ اولیای هند و پاکستان، ولی‌حسن تونکی، کراچی، بی‌نا،بی‌تا.

تذکرهٔ بغراخانی «تذکره مشایخ اویسیه»، مؤلف ناشناسی از سدهٔ دهم هجری، تصحیح دکتر محمد منیر عالم، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۶ش / ۱۴۱۸ق / ۱۹۹۸م.

تذکرهٔ بینظیر، سید عبدالوهاب افتخار، تصحیح سید منظور علی، اله‌آباد، ستی‌پرس، ۱۹۴۰م.

تذکرهٔ پیمانه، ساقی‌نامه‌ها و ساقی‌نامه‌سرایان، احمد گلچین معانی، تهران، سنایی، ۱۳۶۸ش.

تذکرهٔ تحفهٔ سامی، سام میرزا صفوی، به‌تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ، تهران، علمی، بی‌تا.

تذکرهٔ تکملهٔ مقالات‌الشعراء، محمدابراهیم خلیل تتوی، به‌تصحیح و حواشی سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، سندهی ادبی بورد،

۱۹۵۸م.

تذکرهٔ حزین، شیخ محمدعلی حزین، اصفهان، انتشارات کتابفروشی تأیید، چاپ دوم، ۱۳۳۴ش.

تذکرهٔ حسینی، میرحسین دوست سنبهلی، لکهنو، نولکشور، ۱۲۹۲ق.

تذکرهٔ خط و خطاطان، میرزا حبیب اصفهانی، ترجمهٔ رحیم چاوش اکبری، تهران، کتابخانهٔ مستوفی، چاپ یکم، ۱۳۶۹ش.

تذکرهٔ دلگشا، حاج علی‌اکبر نواب شیرازی «بسمل»، تصحیح و تحشیهٔ دکتر منصور رستگاه فسائی، شیراز، انتشارات نوید، چاپ یکم، ۱۳۷۱ش.

تذکرهٔ روز روشن، محمدمظفرحسین صبا، به‌تصحیح و تحشیهٔ محمدحسین رکن‌زادهٔ آدمیت، تهران، رازی، ۱۳۴۳ش.

تذکرهٔ روضة‌السلاطین و جواهرالعجایب، سلطان محمد فخری بن محمد امیری هروی، تصحیح و تحشیهٔ سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد، سندی ادبی بورد، ۱۹۶۸م.

تذکرهٔ ریاض‌العارفین، آفتاب‌رای لکهنوی، سلطان محمد فخری بن محمد امیری هروی، تصحیح و تحشیهٔ سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد، سندی ادبی بورد، ۱۹۶۸م.

ـــــــــ ، رضاقلی‌خان هدایت، به کوشش مهرعلی گرکانی، تهران، کتابفروشی محمودی، ۱۳۴۴ش.

تذکرهٔ ریاض‌الفردوس، محمد حسین‌خان، به‌تصحیح مرتضی حسین فاضل، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

تذکرهٔ ریاض‌الفصحا، غلام همدانی مصحفی، لکنو، اترپردیش اردو آکادمی، ۱۹۸۵م.

تذکرهٔ ریخته گویان، سید فتح‌علی حسینی گردیزی، مرتبه مولوی عبدالحق، اورنگ‌آباد، انجمن ترقی اردو، چاپ یکم، ۱۹۳۳م.

تذکرهٔ سخنوران قم، محمدعلی مجاهدی (پروانه)، قم، هجرت، چاپ یکم، ۱۳۷۰ش.

تذکرهٔ سخنوران نائین، جلال بقایی نائینی، تهران، فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۶۱ش.

تذکرهٔ سخنوران یزد، اردشیر خاضع، حیدرآباد دکن، چاپ دایرة‌المعارف‌العثمانیه، چاپ یکم، ۱۳۴۱ش.

تذکرهٔ شاعران کرمان، دکتر حسین بهزادی اندوهجردی، تهران، هیرمند، چاپ یکم، ۱۳۷۰ش.

تذکرهٔ شعرای آذربایجان، محمد دیهیم، تبریز، بی‌نا، چاپ یکم، جلد یکم و دوم، ۱۳۶۷ش؛ جلد سوم، ۱۳۶۸ش؛ جلد چهارم، ۱۳۶۹ش؛ جلد پنجم، ۱۳۷۱ش.

تذکرهٔ شعرای اردو، میر حسن، لکهنو، اترپردیش اردو اکادمی، ۱۹۸۵م.

تذکرهٔ شعرای پنجاب، سرهنگ خواجه عبدالرشید، کراچی، اقبال آکادمی، ۱۳۴۶ش.

تذکرهٔ شعرای دکن یا محبوب‌الزمن، ابوتراب محمد عبدالجبارخان صوفی ملکاپوری، حیدرآباد دکن، بی‌نا، ۱۳۲۹ش.

تذکرهٔ شعرای کرمان، دکتر حسین بهزادی اندوهجردی، تهران، انتشارات هیرمند، چاپ یکم، ۱۳۷۰ش.

تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح متخلص به میرزا، به‌تصحیح سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، اقبال آکادمی، ۱۳۴۶ش.

تذکرهٔ شعرای کشمیر، گردآوردهٔ حسام‌الدین راشدی، کراچی، اقبال آکادمی، ۱۳۴۶ش (۴ جلد).

تذکرهٔ شعرای معاصر، سید عبدالحمید خلخالی، تهران، کتابخانهٔ طهوری، جلد یکم، چاپ یکم، ۱۳۳۳ش؛ جلد دوم، چاپ یکم، ۱۳۳۷ش (۲جلد).

تذکرهٔ شعرای معاصر اصفهان، گردآورنده سید مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان، کتابفروشی تأیید، ۱۳۳۴ش.

تذکرهٔ شعرای یزد «از آغاز تا عصر حاضر»، پژوهش و گزینش عباس فتوحی یزدی، یزد، مؤسسهٔ انتشارات یزد، ۱۳۷۳ش.

تذکرهٔ شوشتر، سید عبدالله جزائری متخلص به فقیر، به‌تصحیح خان‌بهادر مولی‌بخش و محمدهدایت‌حسین، تهران، کتابخانهٔ صدر،

بی‌تا.
تذکرهٔ طلعت، طلعت عنقا، تهران، تمدن، ۱۳۳۹ش.
تذکرهٔ علما و مشایخ سرحد، محمدامیرشاه، پیشاور، بی‌نا، ۱۹۶۳م.
تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان، سید حسین عارف نقوی، ترجمهٔ محمدهاشم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۰۷ش.
تذکرهٔ علمای پنجاب، اختر راهی، لاهور، مکتبهٔ رحمانیه، چاپ یکم، ۱۴۰۰ق / ۱۹۸۱م.
تذکرهٔ علمای هند، محمد عبدالشکور ریوانی (رحمان‌علی)، لکهنو، نولکشور پریس، ۱۳۳۲ق / ۱۹۱۴م.
تذکرهٔ فارسی‌گو، شعرای اردو، عبدالرؤف عروج، کراچی، بی‌نا، ۱۹۷۱م.
تذکرهٔ گلشن بی‌خار، نواب محمدمصطفی‌خان شیفته، به‌تصحیح کلب‌علی‌خان فایق، لاهور، انتشارات مجلس ترقی ادب، چاپ یکم، ۱۹۷۳م.
تذکرهٔ لباب‌الالباب، محمد عوفی، به‌اهتمام ادوارد برون، با مقدمه و تعلیقات محمد قزوینی و سعید نفیسی، ترجمهٔ دیباچهٔ انگلیسی به‌فارسی به‌قلم محمدعباسی، تهران، کتابفروشی فخر رازی، چاپ یکم، ۱۳۶۱ش (دو جلد).
تذکرهٔ مجالس‌النفایس، میرزا نظام‌الدین علیشیر نوائی، به‌سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران، انتشارات منوچهری، چاپ یکم، ۱۳۶۳ش.
تذکرهٔ مجمع‌الخواص، صادقی کتابدار، ترجمهٔ دکتر عبدالرسول خیام‌پور، تبریز، بی‌نا، ۱۳۲۷ش.
تذکرهٔ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی، ملا قاطعی هروی، باتصحیح، تعلیق و مقدمهٔ دکتر محمد سلیم اختر، کراچی، مؤسسهٔ تحقیقات علوم آسیای میانه و غربی دانشگاه کراچی، ۱۹۷۹م.
تذکرهٔ مخزن‌الغرایب، شیخ احمدعلی‌خان هاشمی سندیلوی، به‌اهتمام محمدباقر، جلد یکم، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۸م؛ جلد دوم، همان‌جا، ۱۹۷۰م؛ جلد سوم و چهارم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۱ش؛ جلد پنجم، همان‌جا، ۱۳۷۲ش.
تذکرهٔ مخزن نکات، قیام‌الدین قائم چاندپوری، به‌تصحیح اقتدا حسن، لاهور، مجلس ترقی ادب، چاپ یکم، ۱۹۶۶م.
تذکرهٔ مرآة‌الخیال، امیرشیرعلی‌خان لودی، به‌سعی و اهتمام خان‌صاحب میرزا محمد ملک‌الکتاب شیرازی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۲۴ق.
ـــــــــــــ ، شیرعلی‌خان لودی، به‌اهتمام حمید حسنی و با همکاری بهروز صفرزاده، تهران، روزنه، ۱۳۷۷ش.
تذکرهٔ مرآت‌الفصاحه، شیخ مفید «داور»، با تصحیح، تکمیل و افزوده‌های دکتر محمود طاووسی، شیراز، نوید، چاپ یکم، ۱۳۷۱ش.
تذکرهٔ مردم دیده، عبدالحکیم حاکم، به‌اهتمام دکتر سید عبدالله، لاهور، پنجابی ادبی اکادمی، ۱۳۳۹ش.
تذکرهٔ مشایخ قادریه رضویه، مولانا عبدالمجتبی رضوی، بنارس، اکیدمی مشایخ قادریه رضویه، چاپ یکم، ۱۹۸۹م.
تذکرهٔ مقالات‌الشعرا، میرعلی شیر «قانع» تتوی، با مقدمه و تصحیح و حواشی سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، سندهی ادبی بورد، ۱۹۵۷م
تذکرهٔ منتخب‌الاشعار، مردان‌علی‌خان مبتلا، ترتیب و تلخیص دکتر محمد اسلم‌خان، دهلی، اندوپرشین سوسائتی، ۱۹۷۵م.
تذکرهٔ منتخب‌اللطایف، رحم‌علی‌خان ایمان، به‌اهتمام سید محمدرضا جلالی نائینی و دکتر سید امیرحسن عابدی، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۹ش.
تذکرهٔ موسوم به‌سخنوران چشم‌دیده، ترک‌علی‌شاه نورعلی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
تذکرهٔ میخانه، ملاعبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، تصحیح و تنقیح و تکمیل تراجم به‌اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، اقبال، چاپ

پنجم، ۱۳۶۷ش.

تذکرهٔ نتایج‌الافکار، محمد قدرت‌الله گوپاموی، بمبئی، انتشارات اردشیر بنشاهی، ۱۳۳۶ش.

تذکرهٔ نشتر عشق، حسین‌قلی‌خان عظیم‌آبادی، با تصحیح و مقدمهٔ اصغر جانفدا، زیر نظر اعلان‌خان افصح‌زاد و جابلقاداد علیشایف، دوشنبه، دانش، جلد یکم، ۱۹۸۱م؛ جلد دوم، ۱۹۸۲م؛ جلد سوم، ۱۹۸۳م، جلد چهارم، ۱۹۸۶م، جلد پنجم، ۱۹۸۸م.

تذکرهٔ نصرآبادی، میرزا محمدطاهر نصرآبادی، تصحیح وحید دستگردی، تهران، انتشارات فروغی، چاپ سوم، ۱۳۶۱ش.

ــــــــــــ ، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ یکم، ۱۳۷۸ش (دو جلد).

تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر سید علیرضا نقوی، تهران، علمی، ۱۳۴۳ش.

تذکرهٔ هفت‌آسمان، مولوی احمدعلی احمد، تهران، اسدی، ۱۹۶۵م.

تذکرهٔ هفت‌اقلیم، امین احمد رازی، تصحیح، تعلیقات و حواشی سید محمدرضا طاهری «حسرت»، تهران، سروش، ۱۳۷۸ش (سه جلد).

ــــــــــــ ، با تصحیح و تعلیق جواد فاضل، تهران، علمی، بی‌تا.

تذکرهٔ همایون و اکبر، بایزید بیات، تصحیح محمد هدایت‌حسین، کلکته، ایشیاتک سوسائتی اوف بنگال، ۱۳۶۰ق / ۱۹۴۱م.

تذکرهٔ هندی، غلام همدانی مصحفی، لکهنو، اترپردیش اردو اکادمی، ۱۹۸۵م.

ترانهٔ وحشت، رضاعلی ملقب به خان بهادر، لاهور، ۱۳۷۰ق / ۱۹۵۰م.

ترجمه‌های متون فارسی به‌زبان‌های پاکستانی، اختر راهی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۴۰۶ق.

ترخان‌نامه «تاریخ سند در زمان ارغون و ترخان»، سید میر محمد بن سید جلال تتوی، به‌اهتمام سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد سند، سندی ادبی بورد، ۱۹۶۵م.

ترکستان‌نامه «ترکستان در عهد هجوم مغول»، و.و.بارتولد، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۶ش (دو جلد).

تشیع در هند، جان نورمن هالیستر، ترجمهٔ آزرمیدخت مشایخ فریدنی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ یکم، ۱۳۷۳ش.

تفسیر و تفاسیر جدید، بهاءالدین خرمشاهی، تهران، انتشارات کیهان، چاپ یکم، ۱۳۶۴ش.

تصوف را از چند نظر مطالعه کنیم، مهرداد مهرین، تهران، بی‌نا، ۱۳۳۳ش.

تکملهٔ مقالات‌الشعرا ← **تذکرهٔ تکملهٔ مقالات‌الشعرا**

تنبیه‌الغافلین، سراج‌الدین علی‌خان آرزو، به‌کوشش سید محمداکرام، لاهور، ۱۳۶۰ش / ۱۹۸۱م.

تواریخ خورشیدجهان، شیرمحمدخان، به اهتمام حاج جلال‌الدین حقانی، پیشاور، مکتبه حقانیه و مذهبی کتب‌خانه، ۱۹۹۰م / ۱۴۱۱ق.

توضیح‌الملل «ترجمهٔ الملل والنحل» محمد بن عبدالکریم بن احمد شهرستانی، ترجمهٔ مصطفی خالقداد هاشمی عباسی، تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، اقبال، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ش (دو جلد).

تیمورشاه درانی، عزیزالدین وکیلی فوفلزایی (خطاط هفت‌قلمی)، کابل، انجمن تاریخ، جلد یکم، چاپ دوم، ۱۳۴۶ (دو جلد).

ثلاثهٔ غساله، کتابشناسی آثار تألیف شده در بنگال، بخش فارسی و عربی، حکیم حبیب‌الرحمان، ترجمه و تعلیقات عارف نوشاهی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۸ش.

ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، میرزا لعل‌بیگ لعلی بدخشی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر سید کمال حاج سید جوادی، تهران،

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش.
جامع‌العلوم، مرتبهٔ قاضی سجاد حسین، دهلی نو، اندین کونسل آف هستاریکل ریسرچ، ۱۹۸۷م.
جامع مفیدی، محمد مفید مستوفی بافقی، به‌کوشش ایرج افشار، تهران، کتاب‌فروشی اسدی، جلد یکم، ۱۳۴۲ش؛ جلد سوم، قسمت یکم و دوم، ۱۳۴۰ش.
جامی، علی اصغر حکمت، تهران، توس، ۱۳۶۳ش.
جاویدان خرد، احمد بن محمد بن مسکویه، ترجمهٔ تقی‌الدین محمد شوشتری، به اهتمام دکتر بهروز ثروتیان، تهران، دانشگاه مک‌گیل، مونترال ـ کانادا، شعبهٔ تهران با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۵۵ش.
جاویدان اقبال، دکتر جاوید اقبال، ترجمهٔ دکتر شهیندخت کامران مقدم، لاهور، اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۸۴م.
جرنل ← صحف ابراهیم
جنات‌الوصال، مؤلفان نورعلیشاه، رونق‌علیشاه و نظام‌علیشاه، به‌کوشش دکتر جواد نوربخش، تهران، انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی، ۱۳۴۸ش.
جنبه‌های رمان، ادوارد مورگان فورستر، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، تهران، نگاه، چاپ چهارم، ۱۳۶۹ش.
جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، سدیدالدین محمد عوفی، جلد یکم از قسم سوم، تصحیح و مقدمه از دکتر بانو مصفا «کریمی»، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ش؛ جزو یکم از قسم دوم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹ش؛ جزو دوم از قسم سوم، به‌کوشش دکتر امیربانو مصفا و دکتر مظاهر مصفا، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۳ش؛ بخش دوم به‌کوشش دکتر محمد معین، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۵۵ش.
جوگ بشست، به‌کوشش دکتر تاراچند و سید امیرحسن عابدی، علیگر، دانشگاه اسلامی علیگر، ۱۹۶۸م.
جهان ایران‌شناسی، شجاع‌الدین شفا (جلد یکم)، تهران، کیهان، بی‌تا.
جهانگیرنامه «توزک جهانگیری»، نورالدین محمد جهانگیر گورکانی، به‌کوشش محمدهاشم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹ش.
چراغ انجمن، عبدالحکیم ولوالجی «رستاقی»، دهلی، بی‌نا، بی‌تا.
چراغ هدایت، سراج‌الدین علی‌خان آرزو، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، نشر معرفت، ۱۳۳۸ش.
چمنستان شعرا، لچهمی نرائن شفیق اورنگ‌آبادی، تصحیح مولوی عبدالحق، اورنگ‌آباد، انجمن ترقی اردو، ۱۹۲۸م.
چهار بهار «ملفوظات شیخ‌الاسلام حضرت نوشه گنج بخش قادری»، گردآورنده شیخ محمدهاشم تهرپالوی، گجرات، ادارهٔ معارف نوشاهیه، ۱۳۶۳ش، ۱۴۰۴ق، ۱۹۸۴م.
چنیسرنامه، ادراکی بیگلاری، به‌تصحیح و مقدمهٔ سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۶م.
چهارصد شاعر برگزیدهٔ پارسی‌گوی، میر ابوطالب رضوی‌نژاد صومعه‌سرایی، تهران، انتشارات تهران، چاپ یکم، ۱۳۶۹ش.
چهل مقاله، حسین نخجوانی، به‌کوشش یوسف خادم هاشمی‌نسب، تبریز، کتاب‌فروشی تهران، ۱۳۴۳ش.
حافظ، بهاءالدین خرمشاهی، تهران، طرح نو، چاپ یکم، ۱۳۷۳ش.
حافظ پژوهان و حافظ پژوهی، دکتر ابوالقاسم رادفر، تهران، نشر گسترده، چاپ یکم، ۱۳۶۸ش.
حافظ‌نامه «شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ادبیات دشوار حافظ»، بهاءالدین خرمشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، چاپ پنجم، ۱۳۷۲ش.

حافظ‌نامه، بهاءالدین خرمشاهی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، (چاپ پنجم)، ۱۳۷۲ش.
حبیب‌السیر ← تاریخ حبیب‌السیر فی‌اخبار افراد بشر.
حدایق‌السلاطین فی کلام‌الخواقین، علی بن طیفورالبسطامی، تصحیح دکتر شریف‌النساء انصاری، حیدرآباد، دانشگاه عثمانیه، بی‌تا.
حدیقة‌الاولیا، سید عبدالقادر بن سید هاشم بن سید محمد تتوی، به‌تصحیح سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد، سند، ۱۹۶۷م.
حدیقة‌السلاطین قطب‌شاهی، میرزا نظام‌الدین احمد، به‌تصحیح سید علی اصغر بلگرامی، دکن، اسلامک پبلیکشنز سوسائتی، ۱۹۶۱م.
حدیقة‌الشعرا، ادب و فرهنگ در عصر قاجاریه، سید احمد دیوان‌بیگی شیرازی، با تصحیح و تکمیل و تحشیهٔ دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، زرین، جلد یکم، چاپ یکم، ۱۳۶۴ش، جلد دوم، ۱۳۶۵ش، جلد سوم، ۱۳۶۶ش.
حدیقهٔ عشرت، کنوردرگا پرشاد سندیلوی، متخلص به مهر، لکنو، دبدبهٔ احمدی، ۱۳۱۵ق.
حضرات‌القدس، شیخ بدرالدین سرهندی، مقدمه، تحقیق و تصحیح مولانا محبوب الهی، لاهور، محکمهٔ اوقاف پنجاب، چاپ یکم، ۱۹۷۱م.
حضرت پیرمحمدشاه درگاه شریف کتب‌خانه وضاحتی فهرست عربی، فارسی، اردو مخطوطات، احمدآباد، سکریتری حضرت پیر محمدشاه درگاه شریف ترست، جلد یکم تا پنجم، ۱۹۹۲ - ۱۹۹۵م.
حقایق‌الاخبار ناصری «تاریخ قاجار»، محمدجعفر خورموجی، به‌کوشش حسین خدیوجم، تهران، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.
حکایات حیوانات در ادب فارسی، دکتر محمد تقوی، تهران، روزنه، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش.
حلقهٔ زنجیر، مقصود جعفری، اسلام‌آباد، مجلس فارسی، چاپ دوم، ۱۹۹۷م.
حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹ش.
خاطرات مطربی، به‌اهتمام و تصحیح پروفسور عبدالغنی میرزایف، کراچی، مؤسسهٔ تحقیقات علوم آسیایی میانه و غربی، ۱۹۷۷م.
خاندان وصال شیرازی، ماهیار نوابی، تهران، طهوری، ۱۳۳۵ش.
خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، دکتر محمد کلیم سهسرامی، داکا، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۹۹۹م.
خرمن گل، دکتر محمد ولی‌الحق انصاری، بی‌جا، ناشر مؤلف، ۱۹۹۰م.
خزانهٔ عامره، غلام علی آزاد بلگرامی، کانپور، مطبع منشی نولکشور، ۱۸۷۱م.
خزاین‌الفتوح، امیرخسرو دهلوی، به‌تصحیح محمد وحید میرزا، لاهور، نیشنل بُک فاوندیشن آف پاکستان، ۱۹۷۶م.
خزینة‌الاشعار، زیب مگسی، به‌اهتمام نواب ذوالفقارعلی‌خان مگسی، مقدمهٔ شرافت عباس، ۱۹۹۶م.
خزینة‌الاصفیا، مولوی غلام‌سرور صاحب لاهوری مفتی، متخلص به سرور، کانپور، ۱۳۳۳ق.
خزینة‌المعانی، «مجموعه قصاید و قطعات مولینا محمد عبدالغنی‌خان متخلص به غنی»، به‌اهتمام محمد مقتدی‌خان شروانی، حیدرآباد، مسلم یونیورسیتی انسی تیوت پریس، بی‌تا.
خضر و موسی، وقار شیرازی، به‌اهتمام دکتر محمود طاووسی، شیراز، انتشارات فروزنگه، ۱۳۶۰ش.
خطبات بیاد اقبال، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه لاهور، ۱۹۸۸م.
خلاصة‌الالفاظ جامع‌العلوم «ملفوظات حضرت سید جلال‌الدین بخاری اُچی ملقب به مخدوم جهانیان»، مرتبه سید علاءالدین علی بن سعد بن اشرف بن علی‌القریشی‌الحسینی، تصحیح و تحشیهٔ دکتر غلام سرور، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۱ش / ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م.

خلاصة‌التواریخ، قاضی احمد بن شرف‌الدین‌الحسین‌الحسینی‌القمی، تصحیح دکتر احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران، جلد یکم، ۱۳۵۹ش؛ جلد دوم، ۱۳۶۳ش.

خلاصة جواهرالقرآن فی بیان معانی لغات‌الفرقان، ابوبکر اسحاق بن تاج‌الدین ابی‌الحسن الحافظ ملتانی، تصحیح دکتر ظهورالدین احمد، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۴۰۵ق / ۱۳۶۴ش / ۱۹۸۵م.

خلاصة‌المناقب «در مناقب میر سید علی همدانی»، نورالدین جعفر بدخشی، به‌تصحیح دکتر سیده اشرف ظفر، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۴ش / ۱۹۹۵م.

خمستان شاه‌شجاع، شاه‌شجاع‌الملک درانی، تصحیح میراحمدخان و محمدنیاز علی کاتب، دهلی، مطبع فاروقی، ۱۳۰۸ق.

خوشنویسی و فرهنگ اسلامی، آن ماری شیمل، ترجمهٔ دکتر اسدالله آزاد، مشهد، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ش.

خیابان گلستان «شرح گلستان سعدی»، سراج‌الدین علی‌خان آرزو شاه‌جهان‌آبادی، تصحیح دکتر مهرنور محمدخان، اسلام‌آباد، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۵ش.

خیرات حسان، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، تهران، ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷ش.

داد سخن، سراج‌الدین علی‌خان آرزو، با مقدمه و تصحیح دکتر سید محمد اکرم، راولپندی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۲ش / ۱۹۷۴م.

داستان پدومات، ملا عبدالشکور بزمی، به‌کوشش دکتر امیرحسن عابدی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ش.

داستان ترکتازان هند، دولتیار جنگ، نصرالله فدایی اصفهانی، با مقدمهٔ قویم، تهران، اقبال، بی‌تا (۴ جلد).

ـــــــــــــــــ، با مقدمه، حواشی و تراجم اعلام به خامهٔ قویم، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۱ش.

داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان، دکتر طاهره صدیقی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۷ش.

داستان‌نامهٔ بهمنیاری، احمد بهمنیار، به‌کوشش فریدون بهمنیار، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۹ش.

داستانهای بیدپای، ترجمهٔ محمد بن عبدالله‌البخاری، به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، تهران، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۹ش.

داستان‌های دل‌انگیز فارسی، زهرا خانلری (کیا)، تهران، توس، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ش.

دانشمندان آذربایجان، محمدعلی تربیت، به‌کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ یکم، ۱۳۷۸ش.

دانشمند و رجال مازندران، اسمعیل مهجوری، به‌کوشش مهندس هدایت‌الله مهجوری، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۳ش.

دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، محمدحسین رکن‌زاده ـ آدمیت، تهران، کتابفروشی‌های اسلامیه و خیام، ۱۳۳۷ - ۱۳۴۰ش (۵ جلد).

دانشنامهٔ ایران و اسلام، زیر نظر احسان یار شاطر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد یکم، ۱۳۵۴ش؛ جلد ۲-۱۰، ۱۳۵۵ - ۱۳۶۰ش؛ جلد ۱۱، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ش.

دانشنامهٔ جهان اسلام، حرف ب، جلد یکم، زیر نظر سید مصطفی میرسلیم، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۵ش؛ جلد دوم، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۵ش؛ جلد سوم، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۶ش.

دانشنامهٔ خیامی «مجموعهٔ رسائل علمی و فلسفی و ادبی عمر بن ابراهیم خیامی»، به‌اهتمام رحیم رضازادهٔ ملک، تهران، انتشارات علم

و هنر و صدای معاصر، چاپ یکم، ۱۳۷۷ش.

دانشنامهٔ قرآنی و قرآن‌پژوهی، به‌کوشش بهاءالدین خرمشاهی، تهران، انتشاراتی دوستان و ناهید، چاپ یکم، ۱۳۷۷ش (۲ جلد).

دانشنامهٔ مزدیسنا «واژه‌نامهٔ توضیحی آیین زرتشت»، دکتر جهانگیر اوشیدری، تهران، مرکز، چاپ یکم، ۱۳۷۱ش.

دایرة‌المعارف ادبیات و صنعت تاجیک، دوشنبه، دانشنامهٔ تاجیک، جلد یکم، ۱۹۸۸م، جلد دوم، ۱۹۸۹م.

دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹ ـ ۱۳۷۳ش (۸ جلد).

دایرة‌المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی، تهران، نشر شهید سعید محبی، چاپ سوم، جلد یکم، ۱۳۷۵ش؛ چاپ سوم، جلد دوم، ۱۳۷۲ش؛ چاپ دوم، جلد سوم، ۱۳۷۵ش؛ چاپ یکم، جلد چهارم، ۱۳۷۳ش، چاپ یکم، جلد پنجم، ۱۳۷۵ش، چاپ یکم، جلد ششم، ۱۳۷۶ش؛ چاپ یکم، جلد هفتم، ۱۳۷۸ش.

دایرة‌المعارف شوروی تاجیک، دوشنبه، دانشنامهٔ تاجیک، جلد یکم، ۱۹۷۸م؛ جلد دوم، ۱۹۸۰م؛ جلد سوم، ۱۹۸۱م؛ جلد چهارم، ۱۹۸۳م؛ جلد پنجم، ۱۹۸۴م؛ جلد ششم، ۱۹۸۶م؛ جلد هفتم، ۱۹۸۷م؛ جلد هشتم، ۱۹۸۸م.

دایرة‌المعارف مستشرقین، عبدالرحمن بدوی، ترجمهٔ صالح طباطبایی، تهران، روزنه، چاپ یکم، ۱۳۷۷ش.

دایرة‌المعارفهای فارسی، ژیواوِسل، ترجمهٔ محمدعلی امیرمعزی، تهران، انتشارات توسل، چاپ یکم، ۱۳۶۸ش.

دبیر ادیب «یادنامهٔ دبیرسیاقی»، به‌کوشش دکتر کمال حاج سید جوادی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش.

دبستان مذاهب، کیخسرو اسفندیار، با یادداشت‌های رحیم رضازاده ملک، تهران، طهوری، چاپ یکم، ۱۳۶۲ش (دو جلد).

دربار ملی، منتخبه و مرتبه شیخ محمد اکرام و داکتر وحید قریشی، لاهور، مجلس ترقی اردو، چاپ یکم، ۱۹۶۱م.

دربارهٔ کلیله و دمنه، محمد جعفر محجوب، تهران، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۴۹ش.

در حرم دوست «یادوارهٔ استاد سادات ناصری»، به‌کوشش ابراهیم زارعی، تهران، دانشگاه علامهٔ طباطبائی، چاپ یکم، ۱۳۷۰ش.

در دری «موقعیت ادبیات معاصر فارسی در جهان معاصر»، به‌اهتمام محمود اسعدی، تهران، کیهان، چاپ یکم، ۱۳۷۳ش.

در شناخت اقبال «مجموعهٔ مقالات کنگرهٔ جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری»، به‌کوشش دِکتر غلامرضا ستوده، تهران، دانشگاه تهران، چاپ یکم، ۱۳۶۵ش.

دریای اسمار «ترجمهٔ کتاسَرِت ساگر»، ترجمهٔ مصطفی خالقداد عباسی، تصحیح دکتر تاراچند و پروفسور سید امیرحسن عابدی، دهلی نو، دانشگاه اسلامی علیگره با همکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۵ش / ۱۹۹۷م.

دساتیر آسمانی، فیروز بن ملا کاووس شیروانی، بمبئی، ۱۳۰۵ق.

دستورالاخوان، قاضی‌خان بدر محمد دهار، به‌تصحیح سعید نجفی اسداللهی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ش.

دستورالافاضل فی لغات الفضایل، به‌اهتمام نذیر احمد، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ش.

دستور سخن، میرزا حبیب اصفهانی، استانبول، بی‌نا، ۱۲۸۹ش.

دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره، دکتر سید حسن صدرالدین حاج سید جوادی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۲ش / ۱۹۹۳م.

دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره هند و پاکستان، شفقت جهان‌ختک، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش.

دفتر ایام «مجموعهٔ گفتارها، اندیشه‌ها و جستجوها»، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ش.

دویست سخنور، نظمی تبریزی، تهران، علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.

دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، لویی رابینو، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ یکم، ۱۳۶۳ش.

دیدن دگرآموز، شنیدن دگرآموز «برگزیدهٔ اشعار محمد اقبال»، انتخاب شعر و مقدمه‌ها از محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۰ش.

دیوان ادیب پیشاوری، شرح و تعلیقات از علی عبدالرسولی، بی‌جا، سلسلهٔ نشریات ما، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.

دیوان اشعار اشرف مازندرانی، به‌کوشش دکتر محمدحسن سیدان، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳ش.

دیوان اشعار بابافغانی شیرازی، به‌سعی و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۲ش.

دیوان امیرخسرو دهلوی، به‌اهتمام م.درویش، تهران، جاویدان، ۱۳۴۳ش.

دیوان جامی، نورالدین عبدالرحمان بن احمد جامی، تصحیح اعلاخان افصح‌زاده، زیر نظر دفتر نشر میراث مکتوب، تهران، مرکز مطالعات ایرانی، چاپ یکم، ۱۳۷۸ش.

دیوان جلالی احمدآبادی، به‌کوشش محی‌الدین بمبئی والا، تصحیح و مقدمهٔ دکتر ضیاءالدین دیسائی، احمدآباد، حضرت پیر محمدشاه درگاه شریف ترست، بی‌تا.

دیوان چلاسی موسوم به اسرار محبت، مترجم اردو سید عمران‌شاه، ایبت‌آباد، بی‌نا، ۱۳۱۷ق.

دیوان حاجی محمدجان قدسی مشهدی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان، مشهد، دانشگاه فردوسی، چاپ یکم، ۱۳۷۵ش.

دیوان حالی، مولانا الطاف حسین حالی، مقدمهٔ رشید حسن‌خان، دهلی، اردو، آکادمی، ۱۹۹۷م (چاپ پنجم).

دیوان حزین لاهیجی «به‌ضمیمهٔ تاریخ و سفرنامهٔ حزین»، با مقدمه و تصحیح بیژن ترقی، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۰ش.

ـــــــــــ، به‌تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، تهران، سایه، چاپ یکم، ۱۳۷۴ش.

دیوان حسن دهلوی، به‌کوشش مسعود علی محوی، حیدرآباد، ۱۳۵۲ق.

دیوان خلیق لاهوری، به‌تصحیح نسرین اختر ارشاد، لاهور، دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور، چاپ یکم، ۱۹۹۷م.

دیوان رایج سیالکوتی، به‌تصحیح دکتر محمد سرفراز ظفر، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۵ش / ۱۹۹۶م.

دیوان روحی، تحقیق و تدوین و تحشیه معین نظامی، لاهور، دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب، ۱۹۹۶م.

دیوان سالک قزوینی، با تصحیح و مقدمهٔ عبدالصمد حقیقت، به‌کوشش احمد کرمی، تهران، انتشارات ما، چاپ یکم، ۱۳۷۲ش.

دیوان سید سراج‌الدین خراسانی معروف به سراجی، به‌اهتمام دکتر نذیر احمد، علیگره، علیگره مسلم یونیورسیتی، چاپ یکم، ۱۹۷۲م / ۱۳۵۱ش.

دیوان سیف‌الدین اسفرنگی، با مقدمه و تصحیح زبیدهٔ صدیقی، مولتان، قومی ثقافتی مرکز، ۱۹۷۹م.

دیوان صائب تبریزی، به‌اهتمام جهانگیر منصور، تهران، انتشارات نگاه، چاپ یکم، ۱۳۷۴ش (دو جلد).

ـــــــــــ، به‌کوشش محمد قهرمان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ یکم، ۱۳۶۴ ـ ۱۳۷۰ (شش جلد).

دیوان صوفی مازندرانی، تصحیح طاهری شهاب، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۷ش.

دیوان صیدی تهرانی، به‌کوشش محمد قهرمان، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۱ش.

دیوان عطا، عبدالحکیم «عطا» تتوی، تصحیح و مقدمهٔ سید محمد مطیع‌الله راشد برهانپوری، حیدرآباد، سندی ادبی بورد، بی‌تا.

دیوان غالب دهلوی، به‌اهتمام دکتر محسن کیانی، تهران، روزنه، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش.

دیوان غلام، نواب غلام محمدخان لغازی تاجپوری، با مقدمهٔ دکتور نبی‌بخش‌خان بلوچ، حیدرآباد، سندهی ادبی بورد، ۱۹۵۹م.

دیوان غنیمت، به‌تصحیح پروفسور غلام ربانی عزیز، لاهور، پنجابی ادبی آکادمی، ۱۳۳۷ش / ۱۹۵۸م.

دیوان فیضی، با تصحیح و تحقیق ای ـ دی ـ ارشد، با مقابله و مقدمهٔ حسین آهی، تهران، فروغی، ۱۳۶۲ش.

دیوان کامل امیرخسرو دهلوی، به‌اهتمام م.درویش و با مقدمهٔ سعید نفیسی، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۴۳ش.

دیوان کامل محمدقلی سلیم تهرانی، به‌تصحیح رحیم رضا، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۹ش.

دیوان گویا، به‌اهتمام پروفیسر گورچرن سنگه، پتیاله، دانشگاه پنجابی، ۱۹۷۳م.

دیوان محسن تتوی، به‌تصحیح محمد حبیب‌الله رشدی، حیدرآباد، سندهی ادبی بورد، چاپ یکم، ۱۹۶۳م.

دیوان مخفی «زیب‌النساءبیگم»، به‌کوشش احمد کرمی، نشریات ما، چاپ یکم، ۱۳۶۲ش.

دیوان مسعود سعد سلمان، به‌تصحیح رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.

دیوان مولانا بیدل دهلوی، به‌اهتمام حسین آهی، تصحیح خال محمد خسته خلیل‌الله خلیلی، تهران، فروغی، چاپ سوم، ۱۳۷۱ش.

دیوان مولانا محتشم کاشانی، دکتر سید حسن سادات ناصری، به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران، کتابخانهٔ سنائی، ۱۳۷۶ش.

دیوان مولانا محمد صوفی مازندرانی، به‌اهتمام طاهری شهاب، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۷ش.

دیوان مولانا نوعی خبوشانی، گردآوری و تصحیح امیرحسین ذاکرزاده، به‌اهتمام احمد کرمی، تهران، انتشارات ما، چاپ یکم، ۱۳۷۴ش.

دیوان میرزا محمدباقر، ویراستهٔ میرجلال‌الدین کزازی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۹ش.

دیوان نظیری نیشابوری، با مقابله و تصحیح و تدوین مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر و زوار، ۱۳۴۰ش.

دیوان وحشت، رضا علی ملقب به خان‌بهادر، کلکته، ۱۹۱۰م.

ذخیرة‌الخوانین، شیخ فرید بخاری، به‌تصحیح شیخ معین‌الحق، کراچی، بی‌نا، ۱۹۶۱م (سه جلد).

ذکر جمیع اولیای دهلی، حبیب‌الله، به‌تصحیح و تعلیقات دکتر شریف حسین قاسمی، دهلی، عربک ایندپرشین ریسرچ انسی تیوت، ۱۹۸۷ - ۱۹۸۸م.

ذهبیه، تصوف علمی ـ آثار ادبی، جلد یکم، دکتر اسدالله خاوری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲ش.

راج ترنگینی «تاریخ کشمیر»، پاندت لکهن کشمیری، ترجمهٔ ملاشاه محمد شاه‌آبادی، مقدمه و تِصحیح دکتر صابر آفاقی، راولپندی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۹۴ق / ۱۳۵۳ش / ۱۹۷۴م.

راهنمای تاریخ افغانستان، گردآورنده پوهاند عبدالحی حبیبی، جلد یکم، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، بی‌تا؛ جلد دوم، گردآورنده مایل هروی، انجمن تاریخ و ادب، افغانستان آکادیمی، ۱۳۴۹ش.

راهنمای تحقیقات ایرانی، گردآوری ایرج افشار، تهران، مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایرانی، ۱۳۴۹ش.

رجال اصفهان، دکتر سید محمدباقر کتابی، اصفهان، امور فرهنگی شهرداری اصفهان، چاپ یکم، ۱۳۷۵ش.

رجال کتاب حبیب‌السیر «از حملهٔ مغول تا مرگ شاه‌اسماعیل یکم»، گردآوردهٔ عبدالحسین نوائی، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۴ش.

رشد زبان و ادب دری در گسترهٔ فرهنگی پشتوزبانان، زلمی هیواد، پیشاور، اتحادیهٔ نویسندگان افغانستان آزاد، ۱۳۷۶ش.

رقعات ابوالفتح گیلانی، با تصحیح داکتر محمد بشیر حسین، لاهور، دانشگاه پنجاب، چاپ یکم، ۱۹۶۸م.

رقعات عالمگیری، مرتبه سید نجیب اشرف ندوی، به‌اهتمام مسعودعلی، اعظم‌گره، بی‌نا، ۱۸۸۴م.

رقعات والاجاهی، نواب محمدعلی والاجاه، مدراس، بی‌نا، ۱۹۵۸م.

رمان به روایت رمان‌نویسان، میریام آلوت، ترجمهٔ علی‌محمد حق‌شناس، تهران، نشر مرکز، چاپ یکم، ۱۳۶۸ش.

روابط صفویه و ازبکان، عباسقلی غفاری‌فرد، تهران، وزارت امور خارجه، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش.

روز روشن ← تذکرهٔ روز روشن.
روزنامه‌های ایران «از آغاز تا سال ۱۳۲۹ق / ۱۲۸۹ش با اضافات و شرح کامل به‌همراه تصاویر روزنامه‌ها»، برداشتی از فهرست هـ. ل. رابینو، جعفر خمامی‌زاده، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ یکم، ۱۳۷۲ش.
روضات‌الجنات فی احوال‌العلماء والسادات، میرزا محمدباقر موسوی خوانساری اصفهانی، بیروت، الدارالاسلامیه، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م (هشت جلد).
روضة‌السلاطین و جواهرالعجایب ← تذکرهٔ روضة‌السلاطین و جواهرالعجایب.
روضة‌الصفا ← تاریخ روضة‌الصفا.
رومی عصر شرح احوال و آثار علامه محمد اقبال، مقدمه از سعید نفیسی، تهران، معرفت، بی‌تا.
رویاهای مرد نیلوفری «احوال و افکار و آثار سعید سرمد کاشانی»، عمران صلاحی، تهران، انتشارات ناهید، ۱۳۷۰ش.
رهبران طریقت و عرفان، حاج میرزا محمدباقر سلطانی گنابادی، تهران، انتشاراتی محبوب، چاپ سوم، ۱۳۷۱ش.
ریاحین‌الشریعه، شیخ ذبیح‌الله محلاتی، تهران، دارالکتب‌الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ش (پنج جلد).
ریاض‌الجنة، میرزا محمدحسن حسینی زنوزی، به‌اهتمام سید محمود عرشی و علی رفیعی، قم، مکتبة آیةالله عظمی مرعشی نجفی، چاپ یکم، جلد یکم، ۱۴۱۲ق / ۱۳۷۰ش؛ جلد دوم، ۱۴۲۰ق / ۱۳۷۸ش.
ریاض‌السلاطین، غلام‌حسین سلیم، به‌تصحیح مولوی عبدالحق عابد، کلکته، ایشتاتک سوسائتی بنگاله، بی‌تا.
ریاض‌العارفین هدایت ← تذکره ریاض‌العارفین.
ریاض‌الفصحا ← تذکرهٔ ریاض‌الفصحا.
ریحانة‌الادب، محمدعلی مدرس تبریزی، تهران، کتاب‌فروشی خیام، چاپ سوم، ۱۳۶۹ش، (هشت جلد).
زبان فارسی در پاکستان، تهیه و تدوین مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷۷ش.
زبان فارسی در جهان «انگلستان»، گردآوری در واحد پژوهش و با همکاری کیومرث امیری، بی‌جا، دبیرخانهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی در خارج، چاپ یکم، ۱۳۷۵ش (جلد یکم).
زبان و ادب فارسی در هند، کیومرث امیری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۴ش.
زبدة‌الآثار، محمدعلی طبری «عمادالدین آذرمان»، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ یکم، ۱۳۷۲ش.
زبدة‌التواریخ، محمد محسن مستوفی، به‌کوشش بهروز گودرزی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ش.
زنان سخنور، علی‌اکبر مشیر سلیمی، تهران، علمی، جلد یکم، ۱۳۳۵ش؛ جلد دوم، ۱۳۳۵ش؛ جلد سوم، ۱۳۳۷ش.
زندگانی شاه‌عباس اول، نصرالله فلسفی، تهران، علمی، ۱۳۷۱ش (پنج جلد).
زندگی حزین و زیباترین غزل‌های او، به‌کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، مشهد، توس، ۱۳۴۲ش.
زندگی نادرشاه، جونس هنوی، ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ش.
زندگینامهٔ علامهٔ مجلسی، سید مصلح‌الدین مهدوی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸ش.
سبد گل «به‌مناسبت یادبود جشن دوهزار و پانصد سالهٔ بنیان‌گذاری شهنشاهیت ایران»، مجموعهٔ مقالات به اردو، پارسی و انگلیسی، لاهور، بی‌نا، ۱۳۵۰ش.
سبک‌شناسی، محمدتقی بهار «ملک‌الشعرا»، تهران، پرستو، چاپ سوم، ۱۳۴۹ش (سه جلد).
سبک هندی و کلیم کاشانی «گردباد شور جنون»، شمس لنگرودی، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.

ستارگان کرمان، دکتر حسین بهزادی اندوهجردی، تهران، توس، ۱۳۵۴ش.

سخن شعرا، عبدالغفور نساخ، لکهنو، اترپردیش اردو آکادمی، ۱۹۸۲م.

سخنوران چشم‌دیده ← تذکرهٔ موسوم به سخنوران چشم‌دیده.

سخنوران گجرات، مرتبه سید ظهیرالدین مدنی، دهلی نو، ترقی اردو بیورو، ۱۹۸۱م.

سخنوران نامی ایران، محمد اسحاق، با مقدمه و بازنگری دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران، طلوع، ۱۳۷۱ش (دو جلد).

سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر، محمد اسحاق، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران، نشر طلوع، چاپ یکم، ۱۳۷۱ش.

سخنوران نامی معاصر ایران، سید محمد باقر برقعی، قم، نشر خرم، چاپ یکم، ۱۳۷۳ش (شش جلد).

سراج‌التواریخ، ملافیض محمد کاتب هزاره، جلدهای یکم و دوم، تهران، مؤسسهٔ تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲ش؛ جلد سوم، بخش یکم، تهران، مؤسسهٔ تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۳ش.

سراج‌الصالحین، بدرالدین بدری کشمیری، به‌تصحیح دکتر سید سراج‌الدین، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۶ش / ۱۴۱۸ق / ۱۹۹۷م.

سراج‌الهدایه، مرتبه قاضی سجاد حسین، دهلی نو، اندین کونسل آف هستاریکل ریسرچ، ۱۹۸۳م.

سرایندگان شعر فارسی در قفقاز، عزیز دولت‌آبادی، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۰ش.

سرزمین هند «بررسی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و ادبی هندوستان از ادوار باستانی تا عصر حاضر»، علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ش.

سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، جیمز موریه، ترجمهٔ میرزا حبیب اصفهانی، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹ش.

سرمهٔ سلیمانی، تقی‌الدین اوحدی بلیانی، به‌تصحیح و حواشی محمود مدبری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ یکم، ۱۳۶۴ش.

سرنی «نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی»، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، علمی، چاپ ششم، ۱۳۷۴ش.

سرو آزاد ← ماثرالکرام.

سفرنامهٔ ابن بطوطه، ترجمهٔ دکتر محمدعلی موحد، تهران، آگه، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش (دو جلد).

سفینة‌الاولیا، شاهزاده محمد بن شاهجهان داراشکوه قادری، به‌کوشش تاراچند و محمدرضا جلالی نایینی، تهران، علمی، ۱۳۴۴ش.

سفینة‌المحمود، محمود میرزا قاجار، به تصحیح و تحشیهٔ دکتر خیامپور، تبریز، مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ش.

سفینهٔ خوشگو، بندر ابن داس خوشگو، دفتر سوم، به‌کوشش سید شاه محمد عطاءالرحمن عطاکاکوی، پتنه، لیبل لیتهوپریس، ۱۹۵۹م.

سفینهٔ سخن، دکتر سید محمداکرم / اکرام، اسلام‌آباد، رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، چاپ یکم، ۱۳۷۱ش / ۱۹۹۲م.

سفینهٔ هندی، بهگوان داس هندی، به‌تصحیح سیدشاه‌محمد عطاءالرحمن کاکوی، پتنه، ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی پتنه، ۱۹۵۸م.

سکینة‌الاولیا، داراشکوه، به‌کوشش تاراچند و سید محمدرضا جلالی نایینی، تهران، علمی، بی‌تا.

سکینة‌الفضلا موسوم به اسم تاریخی بهار افغانی، عبدالحکیم رستاقی، به‌اهتمام عبدالغنی بلخی، دهلی، بی‌نا، ۱۳۵۰ق.

سلاطین بروده، اف ـ ای ـ ایچ ـ ایلیت، ترجمهٔ فریدالدین احمد، به‌اهتمام و تحصیح طالب‌علی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

سفینهٔ بی‌خبر، عظمت‌الله بی‌خبر بلگرامی، نسخهٔ دست‌نویس.

سفینهٔ سخن، مجموعهٔ اشعار، دکتر سید محمد اکرم (اکرام)، پیش‌گفتار، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام‌آباد ـ

پاکستان، چاپ اول مرداد ۱۳۷۱ش / اوت ۱۹۹۲م.

سندبادنامه، نگارش محمد بن علی بن محمدالظهیری‌السمرقندی، باهتمام و تصحیح و حواشی احمد آتش، با گفتاری از مجتبی مینوی، تهران، کتاب فرزان، ۱۳۶۲ش.

سی مقاله دربارهٔ بیدل، محمد سرور پاک‌فر، کابل، مجلهٔ ملیتهای برادر، ۱۳۶۵ش.

سیرالاولیاء، سید محمد بن مبارک میرخورد، به‌اهتمام محمد ارشد قریشی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۹۸ق / ۱۹۷۸م.

سیرت جلال‌الدین مینکُبرنی، شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ش.

سیر فرهنگ ایران در بریتانیا یا تاریخ دویست سالهٔ مطالعات ایرانی، دکتر ابوالقاسم طاهری، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲ش.

سیرالمتأخرین، غلام‌حسین‌خان طباطبایی، لکهنو، چاپخانهٔ منشی نولکشور، ۱۲۸۳ق.

سیرالمنازل، مرزا سنگین‌بیگ، مرتب داکتر شریف حسین قاسمی، دهلی‌نو، غالب انسی تیوت، ۱۹۸۲م.

سیری در افکار علمی و فلسفی حکیم عمرخیام نیشابوری، جعفر آقایانی چاوشی، تهران، انجمن فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش / ۱۳۹۹ق.

سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان، سید مصلح‌الدین مهدوی، اصفهان، انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان، چاپ یکم، ۱۳۷۰ش.

سیری در شعر فارسی، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، انتشارات علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۱ش.

سیری در کتابخانه‌های هندوستان و پاکستان، عزیزالله عطاردی، تهران، انجمن مخطوطات ایران و انتشارات عطارد، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش (دو جلد).

سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین، دکتر پرویز ورجاوند، تهران، نشر نی، چاپ یکم، ۱۳۷۷ش (سه جلد).

سیمای شاعران فارس در هزار سال، حسن امداد، تهران، انتشارات ما، چاپ یکم، ۱۳۷۷ش (دو جلد).

سی و شش خطابه، هشتمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی «کرمان»، دفتر دوم، به‌کوشش محمد روشن، تهران، فرهنگستان ادب و هنر ایران، ۱۳۵۸ش.

شاعر آینه‌ها «بررسی سبک هندی و شعر بیدل»، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، چاپ سوم، ۱۳۷۱ش.

شاعران بی‌دیوان ← شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳ - ۴ - ۵ هجری قمری.

شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، سید سبط حسن رضوی، نسخهٔ دست‌نویس.

شاعری در هجوم منتقدان «نقد ادبی در سبک هندی پیرامون شعر حزین لاهیجی»، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، چاپ یکم، ۱۳۷۵ش.

شام غریبان، لچهمی نرائن شفیق، به‌تصحیح محمداکبرالدین صدیقی، کراچی، انجمن ترقی اردو، ۱۹۷۷م.

شاه محمد اجمل الهٔ‌آبادی و ادب فارسی، دکتر اختر مهدی، دهلی نو، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، بی‌تا.

شاهنامهٔ منور کلام، شیوداس لکهنوی، به‌تصحیح سید حسن عسکری، پتنه، دی آزاد پریس سبزی باغ، ۱۹۶۸م.

شجرهٔ مبارکه یا برگی از تاریخ خوزستان، آیةالله حاج سید محمد جزائری، جلد یکم، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

شرح احوال و آثار عبدالرحیم‌خان‌خانان، دکتر سید حسین جعفرحلیم، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۱ش / ۱۹۹۲م.

شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳ ـ ۴ ـ ۵ هجری قمری، محمود مدبری، تهران، پانوس، ۱۳۷۰ش.

شرح جامع مثنوی معنوی، کریم زمانی، با مقدمه‌ای از دکتر اسماعیل حاکمی، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ یکم، ۱۳۷۲ ـ ۱۳۷۸ش (شش جلد).

شرح حال و آثار ابن مقفع، عباسعلی عظیمی، با مقدمه‌ای از محمد غفرانی، تهران، انتشارات، فرخی، ۱۳۵۵ش.

شرح حال رجال ایران «در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ق»، مهدی بامداد، تهران، زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۱ش (شش جلد).

شرح عرفانی غزلهای حافظ، ابوالحسن عبدالرحمان ختمی لاهوری، تصحیح و تعلیقات بهاءالدین خرمشاهی، کورش منصوری، حسین مطیعی امین، تهران، نشر قطره، چاپ دوم، ۱۳۷۶ش (چهار جلد).

شرح کبیر انقروی «بر مثنوی معنوی مولوی»، رسوخ‌الدین اسماعیل‌الانقروی، ترجمهٔ دکتر عصمت ستارزاده، تهران، انتشارت زرین، چاپ یکم، ۱۳۷۴ ـ ۱۳۷۵ش (شش جلد).

شش جهت، منشی روپ نراین، تصحیح علی‌اکبر جعفری، راولپندی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۲ش.

شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، علامه شبلی نعمانی هندی، ترجمهٔ سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش (دو جلد).

شعرای اصفهانی شبه‌قاره، دکتر ساجدالله تفهیمی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۲ش / ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۴م.

شعرای بزرگ عرفانی پاکستان، دکتر محمد صدیق‌خان شبلی، اسلام‌آباد، اکادمی ادبیات پاکستان، ۱۹۹۵م.

شعرای مازندران و گرگان، علی زمانی شهمیرزادی، بی‌جا، ناشر مؤلف، چاپ یکم، ۱۳۷۱ش.

شعر فارسی در بلوچستان، دکتر انعام‌الحق کوثر، راولپندی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۱ش.

شعر فارسی در عهد شاهرخ (نیمهٔ اول قرن نهم) یا آغاز انحطاط در شعر فارسی، احسان یارشاطر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۴ش.

شعر فارسی در هند و پاکستان، مظفرحسین شمیم، تهران، اقبال، ۱۳۴۹ش.

شعر معاصر ایران: از بهار تا شهریار، حسنعلی محمدی، قم، ناشر مؤلف، چاپ یکم، ۱۳۷۲ش (دو جلد).

شعلهٔ ادراک، پروفیسر دکتر محمد ولی‌الحق انصاری، لکنو، انوار پبلیکیشنس، ۱۹۸۷م.

شکوفه‌هایی از ادبیات مازندران، فتح‌الله صفاری، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۷ش.

شکونتلا، اثر کالیداس، ترجمهٔ ایندوشیکهر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ش.

شمع انجمن، امیرالملک سید محمد صدیق حسن‌خان بهادر، هند، بی‌نا، ۱۲۹۳ق.

شناسنامهٔ پاکستان، مشاهیر ایرانی شبه‌قاره، مهندس سید محمود رضا مرندی، اسلام‌آباد، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی، ۱۹۹۴م.

شناسنامهٔ مطبوعات ایران، از ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷ش، مسعود برزین، تهران، بهجت، ۱۳۷۱ش.

شوریدگان «تذکرهٔ بزرگان و سخن‌سرایان تویسرکان»، صحبت‌الله مرادی، با مقدمهٔ دکتر میرجلال‌الدین کزازی، تهران، انتشارات دارالفکر، چاپ یکم، ۱۳۷۳ش.

شهرآشوب در شعر فارسی، احمد گلچین معانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۶ش.

شهیدان راه فضیلت، حاج شیخ عبدالحسین امینی، ترجمهٔ جلال‌الدین فارسی، تهران، روزبه، چاپ سوم، ۱۳۶۲ش.

شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری و سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی، دکتر سید مطیع‌الامام، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی، ۱۳۷۲ش / ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م.

شیعه در هند، سید عباس اطهر رضوی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش.

صائب و سبک هندی در گسترهٔ تحقیقات ایرانی، محمدرسول دریاگشت، به‌تصحیح منصور جهانگیر توکلی، تهران، نشر قطره، چاپ یکم، ۱۳۷۱ش.

صبح آفرینش «ترجمهٔ گزیده‌ای از شعر معاصر اردو در پاکستان»، به‌اهتمام سیدکمال حاج سیدجوادی، ترجمهٔ محمد رضوی بلتستانی و فرزانه ماجد صدیقی، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدیٰ، چاپ یکم، ۱۳۷۲ش.

صبح صادق، میرزا محمدصادق مینای اصفهانی متخلص به صادقی.

صبح گلشن، سیدعلی حسنخان بهادر حسینی قنوجی بخاری، به اهتمام محمد عبدالمجیدخان، بهوپال، مطبع شاهجهانی، ۱۲۹۵ق.

صحافت پاکستان و هندمین، داکتر عبدالسلام خورشید، لاهور، مجلس ترقی ادب، چاپ یکم، ۱۹۶۳م.

صحف ابراهیم، علی ابراهیم‌خان خلیل، به‌تصحیح عابدرضا بیدار، پتنه، خدابخش لائبریری، چاپ یکم، ۱۹۷۸م.

صحف ابراهیم، علی ابراهیم‌خان متخلص به خلیل، نسخهٔ خطی، توبینگن.

صحیفهٔ خوشنویسان، مولوی احترام‌الدین احمد شاغل عثمانی، دهلی نو، ترقی اردو بیورو، ۱۹۸۷م.

صدرالتواریخ، «شرح حال صدراعظم‌های پادشاهان قاجار از حاج ابراهیم کلانتر تا میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان» محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، تصحیح و تحشیه و تذییل و تنظیم فهرست‌های متعدد از محمد مشیری، تهران، وحید، ۱۳۴۹ش.

صورت جراید ایران و جرایدی که دَر خارج ایران به‌زبان فارسی طبع شده است، ه.ل.رابینو، تصحیح سید فرید قاسمی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، چاپ یکم، ۱۳۷۳ش.

صیادان معنی «برگزیدهٔ اشعار سخنسرایان شیوهٔ هندی»، گردآورنده محمد قهرمان، تهران، امیرکبیر، چاپ یکم، ۱۳۷۸ش.

ضیاءالقلوب، حاجی شاه‌امدادالله فاروقی چشتی تهانوی بهونی مکی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۹۱۴م.

طبقات اکبری، نظام‌الدین احمد هروی، به‌کوشش محمد هدایت حسین، کلکته، ۱۹۲۷م.

طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام، منهاج سراج، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، چاپ یکم ۱۳۶۳ش (دو جلد).

طبقات نوریه در احوال مشایخ نوربخشیه، صوفی محمد بن ملا محمد، ترجمهٔ محمد سلیمان گیلانی، لاهور، مکتبه قدوسیه، بی‌تا.

طریقهٔ چشتیه در هند و پاکستان و خدمات پیروان این طریقه به فرهنگ اسلامی و ایران، دکتر غلامعلی آریا، تهران، زوار، چاپ یکم، ۱۳۶۵ش.

طرایق‌الحقایق، محمد معصوم شیرازی «معصوم علیشاه»، باتصحیح محمد جعفر محجوب، تهران، سنایی، ۱۳۳۹ - ۱۳۴۵ش (سه جلد).

طوطی‌نامه، ضیاء نخشبی، به‌اهتمام دکتر فتح‌الله مجتبایی و دکتر غلامعلی آریا، تهران، منوچهری، چاپ یکم، ۱۳۷۲ش.

طوطی‌نامه یا جواهرالاسمار، عماد بن محمد الثغری، به‌کوشش شمس‌الدین آل احمد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ش.

طهماس‌نامه، محکم‌الدوله اعتقادجنگ طهماس‌بیگ‌خان رومی، تصحیح محمداسلم، لاهور، پنجاب یونیورستی، ۱۹۸۶م.

ظفرنامه «تاریخ فتوحات امیرتیمور گورکانی»، نظام‌الدین شامی، با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی، تهران، انتشارات بامداد، چاپ یکم، ۱۳۶۳ش.

ظفرنامه «تاریخ عمومی مفصل ایران در دورهٔ تیموریان»، مولانا شرف‌الدین علی یزدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶ش (دو جلد).

عابدی‌نامه «به‌پاس خدمات ارزندهٔ علمی و ادبی و فرهنگی پروفسور سید امیرحسن عابدی»، پروفسور نورالحسن انصاری، پروفسور ع.و.اظهر دهلوی و دکتر شریف‌حسین قاسمی، دهلی، گروه‌زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی، ۱۹۹۰م.

عالم‌آرای صفوی، به‌کوشش یدالله شکری، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.

عالم‌آرای نادری، محمدکاظم مروی وزیر مرو، به‌تصحیح و با مقدمهٔ دکتر محمد امین ریاحی، تهران، نشر علم، چاپ دوم، ۱۳۶۹ش (سه جلد).

عباسنامه «یا شرح زندگانی ۲۲ سالهٔ شاه‌عباس ثانی»، محمد طاهر وحید قزوینی، به‌تصحیح ابراهیم دهگان، اراک، کتابفروشی داودی، ۱۳۲۹ش.

عبدالقادر بیدل دهلوی، پروفسور نبی هادی، ترجمهٔ دکتر توفیق هـ. سبحانی، تهران، نشر قطره، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش.

عبرت‌نامه، مفتی علی‌الدین بن خیرالدین لاهوری، به‌اهتمام دکتر محمدباقر، لاهور، پنجابی ادبی اکادمی، چاپ یکم، ۱۹۶۱م (دو جلد).

عرفان و ادب در عصر صفوی، دکتر احمد تمیم‌داری، تهران، حکمت، چاپ یکم، جلد یکم، ۱۳۷۲ش؛ جلد دوم، ۱۳۷۳ش.

عرفای کرمان، پری ایران‌منش، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، چاپ یکم، ۱۳۷۲ش.

عقد ثریا، غلام همدانی مصحفی، اورنگ‌آباد، بی‌نا، ۱۹۳۴م.

علامه اقبال در مدینه، ابوالحسن نودی، قم، ۱۳۵۳ش.

علم و تمدن در اسلام، سید حسین نصر، ترجمهٔ احمد آرام، تهران، اندیشه، چاپ یکم، ۱۳۵۰ش.

عمادالسعادت، غلام‌علی‌خان نقوی دهلوی، لکهنو، مطبعهٔ نولکشور، ۱۸۶۴م.

عمل صالح موسوم به شاه‌جهان‌نامه، محمدصالح کنبوه، ترتیب و تحشیهٔ دکتر غلام یزدانی، به‌تصحیح دکتر وحید قریشی، لاهور، مجلس ترقی ادب، چاپ دوم، جلد یکم و دوم، ۱۹۶۷م، جلد سوم، ۱۹۷۲م.

عیار دانش، به‌کوشش سید ناصر هاشم‌زاده، تهران، حوزهٔ هنری، چاپ یکم، ۱۳۳۷ش.

غیاث‌اللغات، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری، به‌کوشش دکتر منصور ثروت، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۵ش.

ــــــــــ، (همراه با منتخب‌اللغات و چراغ هدایت)، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری، بمبئی، علی بهائی شرف‌علی ایندکمپنی پرائیویت لمیتد، بی‌تا.

فارسنامهٔ ناصری، حاج میرزا حسن حسینی فسایی، تصحیح و تحشیه از دکتر منصور رستگار فسائی، تهران، امیرکبیر، چاپ یکم، ۱۳۶۷ش (دو جلد).

فارسی‌آموختگان، مشخصات و چکیدهٔ پایان‌نامهٔ فارسی‌آموختگان و فارسی‌آموزان خارجی دورهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی (۱۳۷۷ ـ ۱۳۳۴)، شعبان آزادی کناری، تهران، دبیرخانهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، چاپ یکم، ۱۳۷۷ش.

فارسی ادب بعهد اورنگ‌زیب، نورالحسن انصاری، دهلی، جامعه فارسی هندو، چاپ یکم، ۱۹۶۹م.

فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، محمدحسین تسبیحی، راولپندی، مرکز تحقیقات فارسی در ایران و پاکستان، ۱۳۵۲ش / ۱۳۹۴ق / ۱۹۷۴م.

فارسی‌گویان پاکستان، دکتر سید سبط حسن رضوی، راولپندی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، جلد یکم، ۱۳۹۴ق.

فالبین «گزینهٔ داستان‌های کوتاه نویسندگان هند»، محمدصدیق رهپو، به‌کوشش محمدابراهیم میرزاد، کابل، انجمن و نویسندگان افغانستان ۱۳۶۹ش.

فتاوای جهانداری، ضیاءالدین برنی، به‌تصحیح، مقدمه و حواشی داکتر مسنرای سلیم‌خان، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، چاپ یکم، ۱۹۷۲م.

فتح‌نامه، عظیم‌الدین تتوی، به‌تصحیح شیرمحمد نظامانی، حیدرآباد، سندی ادبی بورد، چاپ یکم، ۱۹۶۷م.

فتح‌نامهٔ سند المعروف به چچ‌نامه، علی بن حامد بن ابی‌بکرالکوفی، به‌تصحیح عمر بن محمد داؤد پوته، حیدرآباد دکن، مجلس مخطوطات فارسیه، ۱۹۳۹م.

فتوح‌السلاطین، عبدالملک عصامی، به‌تصحیح یوشع، مدراس، دانشگاه مدراس، ۱۹۴۸م.

فرماندهان کرمان، شیخ یحیی احمد کرمانی (به‌ضمیمهٔ رساله کاتب کرمانی)، تصحیح و تحشیه از باستانی پاریزی، تهران، علمی، ۱۳۷۱ش.

فرهنگ آنندراج، محمد پادشاه متخلص به شاد، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران، خیام، ۱۳۳۵ش (هفت جلد).

فرهنگ ادبیات فارسی دری، دکتر زهرا خانلری «کیا»، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ش.

فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی، دکتر ساجدالله تفهیمی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۵ش.

فرهنگ جهانگیری، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجو شیرازی، ویراستهٔ دکتر رحیم عفیفی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ش (دو جلد).

فرهنگ خاورشناسان «زندگینامه و کتاب‌شناسی ایران‌شناسان و اسلام‌شناسان»، گروه مؤلفان و مترجمان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، جلد یکم، ۱۳۷۶ش.

فرهنگ رشیدی، عبدالرشید بن عبدالغفور حسنی مدنی تتوی، به‌تحقیق محمد عباسی، تهران، پدیدهٔ بی‌تا (دو جلد).

فرهنگ زبان و ادبیات پښتو، زلمی هیوادمل، به‌اهتمام عبدالکریم پتنگ، کابل، ریاست تألیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیه، جلد یکم، ۱۳۵۶ش؛ جلد دوم، ۱۳۶۵ش.

فرهنگ زفان گویا، بدرابراهیم، تصحیح پروفسور نذیراحمد، جلد یکم، پتنه، خدابخش، اورینتل پبلک لائبریری، ۱۹۸۹م.

فرهنگ زندگی‌نامه‌ها، مؤلفان عباس جلالی، سیروس پارسائی، محمد قاسم‌زاده و شیدا مرادی، به‌سرپرستی حسن انوشه، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجا، ۱۳۶۹ش.

فرهنگ سخنوران و سرایندگان قزوین «تذکرهٔ شعرای قزوین»، سید محمود خیری، به‌کوشش نقی افشاری، قزوین، طه، چاپ یکم، ۱۳۷۰ش.

فرهنگ فرق اسلامی، دکتر محمد جواد مشکور، با مقدمه و توضیحات کاظم مدیر شانه‌چی، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ش.

فرهنگ قواس، به‌اهتمام پروفسور نذیراحمد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳ش.

فرهنگ لسان‌الشعرا، عاشق، ترتیب و تصحیح، پروفسور نذیراحمد، دهلی نو، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۴ش / ۱۹۹۵م.

فرهنگ محتشمی، محمد وزیرالدین‌خان المخاطب به سبقت‌جنگ محتشم‌الدوله بهادر، به‌اهتمام و تصحیح پرویز البرز، تهران، فتحی، چاپ یکم، ۱۳۷۰ش.

فرهنگ مصطلحات‌الشعرا، سیالکوتی وارسته، تهران، مؤسسهٔ پژوهشهای فرهنگی، چاپ یکم، ۱۳۶۴ش.

فرهنگ نظام، سید محمدعلی داعی‌الاسلام، تهران، دانش، ۱۳۶۲ ـ ۱۳۶۴ش (پنج جلد).

فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر شهریار نقوی، تهران، انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱ش.

فرهنگ‌های فارسی و فرهنگ‌گونه‌ها، دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران، اسپرک، ۱۳۶۸ش.

فوائد رضویه «در احوال علماء مذهب جعفریه»، حاج شیخ عباس قمی، تهران، بینا، ۱۳۶۷ق / ۱۳۲۷ش.
فوائدالصفویه «تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از سقوط دولت صفویه»، ابوالحسین قزوینی، تصحیح دکتر مریم میراحمدی، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ یکم، ۱۳۶۷ش.
فوائدالفؤاد «ملفوظات خواجه نظام‌الدین اولیا»، خواجه حسن دهلوی، تصحیح محمد لطیف ملک، به‌کوشش دکتر محسن کیانی (میرا)، تهران، روزنه، ۱۳۷۷ش.
فهرست کتابخانهٔ ملی تبریز، گردآورنده میرودود سید یونسی، تبریز، کتابخانهٔ ملی تبریز، ۱۳۴۸ش (سه جلد).
فهرست کتابهای چاپی عربی، خانبابا مشار، تهران، ناشر مؤلف، ۱۳۴۴ش (یک جلد).
فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ مجلس سنا، محمدتقی دانش‌پژوه و بهاءالدین علمی انواری، تهران، مجلس شورای ملی، بی تا.
فهرست الفبایی کتب خطی کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی، محمد آصف فکرت، استدراک و پیوست از محمد وفادار مرادی، مشهد، کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ش.
فهرست دست‌نویس‌های شرقی در آکادمی علوم تاجیکستان، ای.ام.میرزایف / ای.ان.بولدیروف، ترجمهٔ گل‌نسا یعقوبی و نرجس اکبرداریان، تهران، مؤسسهٔ نشر حدیث اهل‌بیت علیهم‌السلام، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش (دو جلد).
فهرست دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان، تاشکند، ۱۹۵۲ ـ ۱۹۸۷م (یازده جلد به‌روسی).
فهرست کتابخانهٔ اهدائی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانهٔ دانشگاه تهران، جلد یکم، گردآورنده علی نقی منزوی تهرانی، تهران، چاپ دانشگاه، ۱۳۳۰ش؛ جلد دوم، ۱۳۳۲ش؛ جلد سوم، بخش یکم؛ نگارش محمد تقی دانش‌پژوه، تهران، چاپ دانشگاه، ۱۳۳۲ش؛ جلد سوم، بخش دوم، ۱۳۳۲ش؛ جلد سوم، بخش سوم، ۱۳۳۵ش؛ جلد سوم، بخش چهارم، ۱۳۳۵ش.
فهرست کتابخانهٔ سپهسالار، محمدتقی دانش‌پژوه و علی‌نقی منزوی، تصحیح و تجدیدنظر به‌وسیلهٔ علی‌نقی منزوی، تهران، چاپخانهٔ دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ ـ ۱۳۵۶ش (سه جلد).
فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، تهران، مجلس شورای ملی، ۱۳۰۵ ـ ۱۳۵۰ش (نوزده جلد).
فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، جلد دوم (کتب خطی فارسی ـ عربی ـ ترکی)، ابن یوسف شیرازی، تهران، چاپخانهٔ مجلس، ۱۳۱۶ ـ ۱۳۱۸ش.
فهرست کتابهای چاپی فارسی، خانبابا مشار، تهران، ناشر مولف، ۱۳۴۰ ـ ۱۳۴۴ش (شش جلد).
فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش، سید عارف نوشاهی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، جلد یکم، ۱۳۶۵ش / ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م؛ جلد دوم، ۱۳۶۹ش / ۱۴۱۰ق / ۱۹۸۹م.
فهرست مخطوطات شیرانی، داکتر محمد بشیرحسین، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، چاپ یکم، جلد یکم، ۱۹۶۸م؛ جلد دوم، ۱۹۶۹م؛ جلد سوم، ۱۹۷۳م.
فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، احمد منزوی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۲ ـ ۱۳۷۵ش / ۱۴۰۳ ـ ۱۴۱۷ق / ۱۹۸۳ ـ ۱۹۹۷م.
فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیه کتب‌خانهٔ آصفیهٔ سرکار عالی، میرعثمان علی‌خان بهادر، حیدرآباد دکن، مطبوعه دارالطبع سرکار عالی، ۱۳۵۷ق (دو جلد).
فهرست مقالات فارسی، به‌کوشش ایرج افشار، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، جلد یکم، ۱۳۴۸ش؛ جلد دوم، چاپ دوم، ۱۳۵۶ش؛ جلد سوم، ۱۳۵۵ش؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، جلد چهارم، ۱۳۶۹ش؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، جلد

پنجم، ۱۳۷۴ش.

فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۳ش.

فهرست نسخ خطی فارسی گنجینهٔ انستیتوی شرق‌شناسی ابوریحان بیرونی - تاشکند.

فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران، سید عبدالله انوار و دیگران، تهران، کتابخانهٔ ملی ایران، جلد یکم تا چهاردهم، ۱۳۶۵ - ۱۳۷۵ش.

فهرست نسخ خطی و چاپی شاهنامهٔ فردوسی در هند، به‌کوشش پروفسور شریف‌حسین قاسمی، دهلی، اندو - پرشین سوسائتی، ۱۹۹۵م.

فهرست نسخه‌های خطی چهار کتابخانهٔ مشهد، کاظم مدیر شانه‌چی، عبدالله نورانی و تقی بینش، جلد یکم، تهران، انتشارات فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۵۱ش.

فهرست نسخه‌های خطی خواجه سناءالله خراباتی، محمدحسین تسبیحی، راولپندی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۹۲ق / ۱۳۵۱ش / ۱۹۷۲م.

فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانهٔ ندوة‌العلما لکهنو، گردآورنده مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند، دهلی نو، مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند و خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۵ش / ۱۴۰۶ق.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، تهران، مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌یی، ۱۳۴۸ - ۱۳۵۳ش (شش جلد).

فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو، دهلی نو، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، چاپ نشده است.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، سید عارف نوشاهی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۳ش / ۱۴۰۴ق / ۱۹۸۴م.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر، سید خضر عباسی نوشاهی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۴۰۶ق / ۱۳۶۵ش / ۱۹۸۶م.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه جامعهٔ اسلامیه دهلی نو، نسخهٔ دست‌نویس.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجه محمودآباد لکنو، با همکاری دکتر شریف‌حسین قاسمی، دکتر محمداسلم‌خان و بهرام یمنی، دهلی نو، مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند و خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۶ش / ۱۴۰۸ق.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال، گردآورنده مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند، دهلی نو، ۱۳۶۴ش / ۱۹۸۶م.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی حضرت آیت‌الله نجفی مرعشی، سید احمد حسینی اشکوری، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۵۵ - ۱۳۷۶ش (بیست و هفت جلد).

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، احمد منزوی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، جلد یکم و دوم، ۱۳۵۷ش / ۱۳۹۸ق / ۱۹۷۸م؛ جلد سوم، ۱۳۵۹ش / ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۰م؛ جلد چهارم، ۱۳۶۱ش / ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی بمبئی، کتابخانهٔ مؤسسهٔ کاما، گنجینهٔ مانکجی، دکتر سید مهدی غروری، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۵ش / ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد ـ دهلی نو، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو، چاپ نشده است.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه استانبول، توفیق هاشم‌پور سبحانی و حسام‌الدین آق‌سو، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ یکم، ۱۳۷۴ش.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی و آرشیو پتیالا، احمد منزوی، دهلی نو، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۶ش / ۱۹۹۷م.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج بخش، محمدحسین تسبیحی، راولپندی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، جلد یکم، ۱۳۵۰ش؛ جلد دوم، ۱۳۵۳ش؛ جلد سوم، ۱۳۵۵ش.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ عمومی هردیال ـ دهلی، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو، چاپ نشده است.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکنو، مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند، دهلی نو، مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند، ۱۳۶۵ش / ۱۹۸۶م.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، سید عارف نوشاهی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۲ش / ۱۴۰۴ق / ۱۹۸۳م.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملک، ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه، با همکاری محمد باقر حجتی و احمد منزوی، مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۱ ـ ۱۳۷۱ش (نه جلد).

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های ترکیه، توفیق ه. سبحانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ یکم، ۱۳۷۳ش.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های رشت و همدان، تألیف محمد روشن، جواد مقصود و پرویز اذکائی، زیر نظر ایرج افشار، تهران، انتشارات فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۵۳ش.

فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، به‌کوشش احمد منزوی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۴ ـ ۱۳۷۶ش (سه جلد).

فیض قدسی «زندگینامهٔ علامه محمدباقر مجلسی»، حاج میرزا حسین نوری طبرسی، ترجمهٔ سید جعفر نبوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ یکم، ۱۳۷۴ش.

قران‌السعدین، با پیشگفتار احمدحسن دانی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان، ۱۳۹۶ق / ۱۹۷۹م.

قصص‌الخاقانی، ولی قلی بن داود قلی شاملو، تصحیح دکتر سید حسن سادات ناصری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ یکم، جلد یکم، ۱۳۷۱ش؛ جلد دوم، ۱۳۷۴ش.

قصص‌العلما، میرزا محمد تنکابنی، تهران، کتابفروشی علمیهٔ اسلامیه، بی‌تا.

القول‌الجلی فی ذکر آثارالولی، چاپ ابوالنصر انس فاروقی، دهلی، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م.

کارنامهٔ نذیر، داکتر ریحانه‌خاتون، دهلی‌نو، اندوپرشین سوسائتی، ۱۹۹۵م.

کاروان هند، احمد گلچین معانی، مشهد، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ش (دو جلد).

کاروند کسروی «مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی»، به‌کوشش یحیی ذکا، تهران، انتشارات فرانکلین، چاپ دوم، ۱۳۵۶ش.

کتابخانه‌های پاکستان، محمدحسین تسبیحی، جلد یکم، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۹۷ق / ۱۳۵۵ش / ۱۹۷۷م.

کتابشناسی، به‌سرپرستی اختر راهی و سید عارف نوشاهی، لاهور، مطبعه مکتبه علمیه، ۱۹۸۶م.

کتابشناسی اقبال، دکتر محمد ریاض، تهران، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴ش.

کتابشناسی حافظ، مهرداد نیکنام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ یکم، ۱۳۶۷ش.

کتابشناسی فردوسی، ایرج افشار، تهران، انجمن آثار ملی، چاپ دوم، ۱۳۵۵ش.

کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، تنظیم و تدوین اکرم ارجح، فریده هادیان، صدیقه سلطانی‌فر و زهرا چهره‌خند، زیر نظر رضاخانی جزنی، تهران، کتابخانهٔ جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱ش.

کتاب گیلان، به‌سرپرستی ابراهیم اصلاح عربانی، تهران، گروه پژوهشگران ایران، چاپ یکم، ۱۳۷۴ش (سه جلد).

کشمیر؛ بهشت زخم‌خورده، الطاف‌حسین، ترجمهٔ فریدون دولتشاهی، تهران، اطلاعات، چاپ یکم، ۱۳۷۲ش.

کلک خیال‌انگیز «فرهنگ جامع دیوان حافظ»، دکتر پرویز اهور، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ یکم، ۱۳۷۲ش (چهار جلد).

کلمات‌الشعرا «مشتمل بر ذکر شعرای عصر جهانگیر تا عهد عالمگیر»، محمدافضل سرخوش، به‌تصحیح صادق‌علی دلاوری، لاهور، بی‌نا، ۱۹۴۲م.

کلمات‌الصادقین، محمدصادق دهلوی کشمیری همدانی، تصحیح و تعلیق و مقدمهٔ انگلیسی دکتر محمدسلیم اختر، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ یکم، ۱۹۸۸م.

کلیات ابجدی، به‌کوشش محمدحسین محوی، مدراس، بی‌نا، ۱۹۴۴ ـ ۱۹۵۴م.

کلیات ادیب، ادیب فیروزشاهی، حیدرآباد، دانشگاه حیدرآباد، ۱۳۸۴ق.

کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، مقدمه و شرح احوال و تفسیر کامل از احمد سروش، تهران، سنائی، چاپ پنجم، ۱۳۷۰ش.

کلیات اشعار ملک‌الشعرا طالب آملی، به‌اهتمام، تصحیح و تحشیهٔ طاهری شهاب، تهران، سنائی، ۱۳۴۶ش.

کلیات ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل، به‌کوشش خلیل‌الله خلیلی، دهلی نو، دیوهنی مطبعه، جلد یکم، ۱۳۴۱ش؛ جلد دوم و سوم و چهارم، ۱۳۴۲ش.

ـــــــــــــــ، به‌تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، تهران، الهام، چاپ یکم، ۱۳۷۶ش (سه جلد).

کلیات بیدل، به‌تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، تهران، الهام، ۱۳۷۶ش (سه جلد).

کلّیات جویا تبریزی، به‌اهتمام دکتر محمدباقر، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۳۳۷ش / ۱۹۵۹م.

کلیات طالب کلیم کاشانی، تصحیح، مقدمه و تعلیقات مهدی صدری، تهران، نشر همراه، ۱۳۷۶ش.

کلیات عراقی، به‌کوشش سعید نفیسی، تهران، سنائی، چاپ ششم، ۱۳۷۰ش.

کلیات عرفی شیرازی، بر اساس نسخه‌های ابوالقاسم سراجا اصفهانی و محمدصادق ناظم تبریزی، به‌کوشش و تصحیح پروفسور محمد ولی‌الحق انصاری، مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ یکم، ۱۳۷۸ش (سه جلد).

کلیات عرفی شیرازی، به‌کوشش جواهری (وجدی)، تهران، سنائی، چاپ سوم، ۱۳۶۹ش.

کلیات مائل، میر غلام علی مائل تتوی، تصحیح محمود احمد عباسی و محمد حبیب‌الله رشدی، کراچی، سندهی ادبی بورد، چاپ یکم، ۱۹۵۹م.

کیگوهرنامه، دُنی‌چند، به‌اهتمام دکتر محمدباقر، لاهور، پنجابی ادبی اکادمی، چاپ یکم، ۱۹۶۵م.

گردش افغانستان و پاکستان، حاج سلطان حسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۶ش.

گزیدهٔ احوال و آثار قاضی نذرالاسلام، به‌کوشش علی اورسجی، گردآوری و ترجمهٔ محمدعیسی شاهدی، داکا، رایزنی فرهنگ

جمهوری اسلامی ایران، داکا ـ بنگلادش، ۱۳۷۴ش.
گزینهٔ مقاله‌ها، محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ یکم، ۱۳۵۶ش.
گفتار اقبال، محمد رفیق افضل، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۹م.
گفتارهای پژوهشی در زمینهٔ ادبیات فارسی، دکتر امیر حسن عابدی، گردآوری دکتر سید حسن عباس، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۷ش.
گفتگو با استادان فارسی «ضمیمهٔ مجلهٔ دانش»، اسلام‌آباد، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، شمارهٔ ۲۴ و ۲۵، سال ۱۳۶۹ش.
گلزار ابراهیم، نواب‌علی ابراهیم خلیل‌خان بنارسی متخلص به خلیل، علیگر، چاپخانهٔ مسلم دانشگاه علیگر، ۱۹۳۴م.
گلزار اعظم، محمدغوث‌خان بهادرجنگ متخلص به اعظم.
گلزار جاویدان، محمود هدایت، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۳ش (سه جلد).
گلزار حال | طلوع قمر معرفت، ترجمهٔ فارسی پربوچندراودی، کرشنداس، ترجمهٔ بنوالی داس، به کوش دکتر تاراچند و دکتر سید امیرحسن عابدی، علیگر، دانشگاه اسلامی، ۱۹۶۱م.
گلزار سپهر (مفاخر علمی و ادبی لاهیجان)، کیومرث سپهر لاهیجی، تبریز، ۱۳۴۲ش.
گلستان هنر، قاضی احمد قمی، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، کتابخانهٔ منوچهری، چاپ دوم، بی‌تا.
گلشن همیشه بهار، نصرالله‌خان خویشگی، به‌تصحیح اسلم فرخی، کراچی، انجمن ترقی اردو، چاپ یکم، ۱۹۶۷م.
گل و بلبل، شیخ شرف‌الدین ابوعلی قلندر پانی‌پتی، تصحیح ساجدالله تفهیمی، لاهور، بی‌نا، ۱۹۷۹م / ۱۳۹۹ق.
گلهای کشمیر، صابر آفاقی، مظفرآباد کشمیر، ۱۸۷۴م.
گنج زرافشان، امیربیگ جیبوف، دوشنبه، ادیب، ۱۹۹۱م.
گنج سخن «شاعران بزرگ پارسی‌گوی و منتخب آثار آنان از رودکی تا بهار»، دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران، ققنوس، چاپ دهم، ۱۳۷۴ش.
گنج شایگان «معرفی پاسداران زبان فارسی در شبه‌قاره هند و پاکستان»، محمد مهدی ناصح، تهران، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۷۴ش.
گنجینهٔ باقر، دیوان اشعار فارسی سید محمدباقر طباطبایی / باقر بنگالی (کلکته، ۱۳۰۹ق).
گنجینهٔ بهارستان «مجموعهٔ رسائل مکتوب»، زیر نظر دکتر فدائی عراقی، تهیه و تنظیم میر هاشم محدث، تهران، کتابخانهٔ موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ یکم، ۱۳۷۷ش.
گنجینهٔ شوق «فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دکتر نوازعلی شوق»، سید خضر نوشاهی، کراچی، کافی پبلیکشن، ۱۹۹۳م.
گیتا «بهگودگیتا»، سرود خدایان، ترجمهٔ محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش.
گیل سو «مجموعه‌ای از مقالات پژوهشی و اشعار از نویسندگان و سرایندگان گیلانی»، به‌کوشش رحمت موسوی گیلانی و با همکاری فریدون نوزاد، رشت، بی‌نا، ۱۳۷۲ش.
لب تاریخ سند، به‌تصحیح دکتر نبی‌بخش‌خان بلوچ، کراچی و حیدرآباد پاکستان، سندهی ادبی بورد، ۱۳۷۸ق / ۱۹۵۹م.
لطیفهٔ غیبی «حاوی توضیح اشعار مشکلهٔ حضرت خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی»، محمدابن محمدالدارابی، شیراز، کتابخانهٔ احمدی، ۱۳۵۷ش.
مآثرالامرا، نواب صمصام‌الدوله شاه‌نوازخان، به‌کوشش مولوی عبدالرحیم، کلکته، انجمن آسیایی بنگال، ۱۸۸۸ ـ ۱۸۹۰م (سه‌جلد).

مآثر رحیمی، باقر نهاوندی، به‌تصحیح محمد هدایت حسین، کلکته، انجمن آسیایی بنگال، ۱۹۲۴ ـ ۱۹۳۱م (سه جلد).

مآثر محمودشاهی، علی بن محمود کرمانی مشهور به شهاب‌حکیم، ترتیب و تلخیص دکتر نورالحسن انصاری، دهلی، اندوپرشین سوسائتی، بی‌تا.

مآثرالملوک «به‌ضمیمهٔ خاتمهٔ خلاصةالاخبار و قانون همایونی»، خواندمیر، به‌تصحیح میرهاشم محدث، تهران، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲ش.

المآثر والآثار، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، به‌کوشش ایرج‌افشار، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ یکم، ۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۸ش (سه‌جلد با تعلیقات حسین محبوبی اردکانی).

مأخذات احوال شعرا و مشاهیر، سرفرازعلی رضوی، کراچی، انجمن ترقی اردو پاکستان، ۱۹۷۷ ـ ۱۹۸۱م (دو جلد).

ما و اقبال، علی شریعتی، ۱۳۵۷ش.

مثمر، سراج‌الدین علی‌المعروف به خان آرزو، تصحیح ریحانه خاتون، کراچی، انستیتوت اوف سنترل ایندویست ایشین استدیز، چاپ یکم، ۱۹۹۱م.

مثنوی‌های عرفانی امیرحسینی هروی، تصحیح دکتر سید محمد ترابی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ش.

مثنویات هیرورانجها، میرعظیم‌الدین‌خان سید یارمحمد مشهور به عظیم و حسینی و عظیم تتوی، و ضیاءالدین تتوی آزاد، ولی‌محمدخان لغازی و قادربخش بیدل و گرامی، به‌تصحیح و مقدمهٔ حفیظ هوشیارپوری، کراچی، سندهی ادبی‌بورد، چاپ یکم، ۱۹۵۷م.

مثنویات و قصاید میرعلی شیر قانع تتوی، به‌مقدمهٔ سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد، سندی ادبی بورد، ۱۹۶۱م.

مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، دکتر محمد استعلامی، تهران، انتشارات زوار، چاپ پنجم، ۱۳۷۵ش.

مثنوی واله ـ سلطان، میر شمس‌الدین فقیر دهلوی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴ش.

مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران، کتاب‌فروشی اسلامی، ۱۳۶۵ش (دو جلد).

مجالس النفائس، امیرعلی شیر نوایی، ترجمهٔ سلطان محمد فخری هروی و حکیم شاه محمد قزوینی، به‌کوشش علی‌اصغر حکمت، تهران، کتابخانهٔ منوچهری، ۱۳۶۳ش.

مجمع‌التواریخ «در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ق»، میرزا محمدخلیل مرعشی صفوی، به‌تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران، کتابخانهٔ طهوری و سنائی، ۱۳۶۲ش.

مجمع‌الخواص ← تذکرهٔ مجمع‌الخواص.

مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی ← تذکرهٔ مجمع‌الشعرای جهانگیرشاهی.

مجمع‌الفرس، محمدقاسم بن حاجی محمد کاشانی متخلص به سروری، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، علمی، جلد یکم، ۱۳۳۸ش؛ جلد دوم، ۱۳۴۰ش؛ جلد سوم، ۱۳۴۱ش.

مجمع‌الفصحا، رضا قلیخان هدایت، به‌کوشش مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶ ـ ۱۳۴۰ش (شش جلد).

مجمع‌النفایس، سراج‌الدین علی‌خان آرزو، به‌تصحیح عابدرضا بیدار، پتنه، خدابخش لائبریری، چاپ یکم، ۱۹۷۷م؛ چاپ دوم، ۱۹۹۲م.

مجمل فصیحی، فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد خوافی، به‌تصحیح و تحشیهٔ محمود فرخ، مشهد، باستان، جلد یکم، ۱۳۳۹ش؛ جلد دوم، ۱۳۴۰ش.

مجموعهٔ آثار فخرالدین عراقی، به‌تصحیح و توضیح دکتر نسرین محتشم (خزاعی)، تهران، انتشارات زوار، چاپ یکم، ۱۳۷۲ش.

مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه‌قاره، جلد دوم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی، تهران، ۱۳۷۲ش / ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م.

مجموعهٔ کمینه «مقاله‌هائی در نسخه‌شناسی و کتابشناسی»، ایرج افشار، تهران، انتشارات فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۵۴ش.

مجموعهٔ مقالات هادی حسن، هادی حسن، با نوشته‌های دکتر خلیق احمد نظامی، دکتر عزیز عثمانی و دکتر غلام‌سرور، تهران بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ یکم، ۱۳۷۳ش.

مجموعه نسخه‌های خطی فارسی فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان، مجلدات ۱ـ۶، زیر نظر پروفسور سیمیونوف آ.آ، ترجمهٔ عارف رمضان، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، چاپ یکم، ۱۳۷۵ش.

مجموعهٔ نغز «تذکرهٔ شعرای اردو»، حکیم ابوالقاسم میرقدرت‌الله متخلص به قاسم، به‌تصحیح محمود شیرانی، دهلی، نیشنل اکادمی، ۱۹۷۳م.

محبوب‌الزمن، ابوالبرکات محمد عبدالجبارخان صوفی ملکاپوری براری حیدرآبادی، انجمن ترقی اردو کراچی، ۱۳۲۹ش.

محققین و منتقدین زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم «همراه به تاریخ مختصر نقد و تحقیق در ادبیات فارسی»، دکتر آصفه زمانی، دهلی‌نو، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۹۹۳م.

محیط ادب، سید محمد محیط طباطبائی، به‌کوشش حبیب یغمائی، سید جعفر شهیدی، محمدابراهیم باستانی پاریزی و ایرج افشار، تهران، انتشارات مجلهٔ یغما، ۱۳۷۵ش.

مختصری پیرامون رواج فارسی در پاکستان، شهریار نقوی، تهران، انتشارات ادارهٔ اطلاعات سازمان همکاری عمران منطقه‌ای، بی‌تا.

مخزن‌الشعرا، لکنو، اترپردیش اردو آکادمی، ۱۹۸۵م.

مخزن‌الغرائب ← تذکرهٔ مخزن‌الغرائب

مخزن نکات ← تذکرهٔ مخزن نکات

مدارالافاضل، الله داد فیضی سرهندی ابن اسدالعلما علیشیر سرهندی، به‌اهتمام دکتر محمدباقر، دانشگاه پنجاب، بی‌تا.

مذکر احباب، سید حسن خواجه نقیب‌الاشراف بخاری متخلص به نثاری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی، تهران، نشر مرکز، چاپ یکم، ۱۳۷۷ش.

مرآة احمدی، میرزا محمدحسن ملقب به علی محمدخان بهادرگجراتی، بمبئی، مطبع فتح‌الکریم، ۱۳۰۶ق (دو جلد).

مرآت‌الاحوال جهان‌نما، احمدبن محمدعلی بهبهانی (آل آقا)، تحقیق مؤسسهٔ علامه مجدد وحید بهبهانی، قم، انصاریان، ۱۳۷۳ش (دو جلد).

مرآة‌الخیال ← تذکرهٔ مرآة‌الخیال

مرآة‌العالم: تاریخ اورنگزیب، محمد بختاورخان، به‌تصحیح و مقدمه و حواشی ساجده س.علوی، لاهور، انتشارات ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۹م (دو جلد).

مرآة‌العلوم، مرتبهٔ خان‌بهادر مولوی عبدالمقتدر، به‌اهتمام مولوی محمد عبدالخلاق صاحب، پتنه، صادق پورپریس، جلد یکم، ۱۹۲۵م؛ جلد دوم، ۱۹۴۲م؛ جلد سوم، مرتبهٔ سید اطهرشیر، پتنه، یونین پریس، ۱۹۶۷م.

مرآت‌الفصاحه ← تذکرهٔ مرآت‌الفصاحه.

مرآت سکندری، سکندر ابن محمد معروف منجهو ابن اکبر، به تصحیح و تنقیح دکتر ستیش چندر مصرا و محمد لطف‌الرحمن، برووده،

شبعهٔ تاریخ دارالعلوم‌اللطیفه جامعهٔ مهاراجه میاجی‌راؤ، ۱۹۶۱م.

ــــــــــ ، بمبئی، مطبع فتح‌الکریم، ۱۳۰۸ق.

مرجع‌شناسی: شناخت خدمات و کتاب‌های مرجع، نورالله مرادی، تهران، فرهنگ معاصر، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش.

مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی، دکتر غلامرضا ستوده، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها «سمت»، چاپ چهارم، ۱۳۷۴ش.

مردم‌دیده ← تذکرهٔ مردم دیده.

مرقع دهلی، درگاه‌قلی‌خان، مرتبه و مترجمه خلیق انجم، دهلی نو، ناشر مترجم، ۱۹۹۳م.

مرقوم پنجم کتاب سلم‌السوات، شیخ ابوالقاسم بن ابی حامد نصرالبیان انصاری کازرونی، به اهتمام و تصحیح و حواشی و تعلیقات دکتر یحیی قریب، تهران، چاپخانهٔ محمدعلی علمی، ۱۳۴۰ش.

مروج اسلام در ایران صغیر «احوال و آثار میرسیدعلی همدانی»، دکتر پرویز اذکائی، همدان، دانشگاه بوعلی‌سینا با همکاری شرکت انتشارات مسلم همدان، چاپ یکم، ۱۳۷۰ش.

مزارات شهر کابل، محمد ابراهیم خلیل، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۹ش.

مزدیسنا و ادب پارسی، دکتر محمد معین، تهران، مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، جلد یکم، ۱۳۵۵ش، جلد دوم، ۱۳۶۳ش.

مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش «مجموعهٔ سخنرانیهای سومین سمینار زبان فارسی، ۲۴ تا ۲۸ خرداد ۱۳۶۵ش»، ویراستهٔ مصطفی اسلامیه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ یکم، ۱۳۶۶ش.

مسیر طالبی یا سفرنامهٔ میرزا ابوطالب‌خان، به‌کوشش حسین خدیو جم، تهران، فرانکلین، چاپ یکم، ۱۳۵۲ش.

مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی «از آغاز تا مشروطه»، محمدحسن رجبی، تهران، سروش، چاپ یکم، ۱۳۷۴ش.

مصطبهٔ خراب، احمد قاجار مشهور به هلاکو و متخلص به خراب، به‌کوشش دکتر ع.خیامپور، تبریز، بی‌نا، ۱۳۴۴ش.

مصقل صفا «در نقد کلام مسیحیت»، میر سید احمد علوی عاملی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات حامد ناجی اصفهانی، به‌اهتمام سید جمال‌الدین میردامادی، تهران، بی‌نا، ۱۹۹۴م.

مطبوعات ایران «۵۳ـ۱۳۴۳»، مسعود برزین، تهران، کتابخانهٔ بهجت، ۱۳۵۴ش.

مطبوعات ایران «از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶»، گردآورنده دکتر حسین ابوترابیان، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ یکم، ۱۳۶۶ش.

مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، عبدالرحیم ذاکرحسین، تهران، مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ش.

مطلع انوار «احوال دانشوران شیعهٔ پاکستان و هند»، سید مرتضی حسین صدالافاضل، ترجمهٔ دکتر محمدهاشم، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ یکم، ۱۳۷۴ش.

مطلع‌الشمس، محمد حسنخان صنیع‌الدوله، با مقدمه و فهارس و اهتمام تیمور برهان لیمودهی، تهران، یساولی «فرهنگسرا»، جلد یکم و دوم، ۱۳۶۲ش؛ جلد سوم، ۱۳۶۳ش.

مظهرالآثار، هاشمی کرمانی، به‌تصحیح حسام‌الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۷م.

معراج‌الخیال، وزیر علی عبرتی، تصحیح سعیده جبین، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۲م.

مفاخر آذربایجان، دکتر عتیقی بخشایشی، جلد یکم و دوم و سوم، تبریز، نشر آذربایجان، چاپ یکم، ۱۳۷۴ـ۱۳۷۵ش؛ جلد چهارم، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۷۸ش.

مفاخر اسلام، علی دوانی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳ـ۱۳۷۱ش (هشت جلد).

مقالات‌الشعرا ← تذکرهٔ مقالات‌الشعرا

مقالات زمانی، آصفهٔ زمانی، لکنو، ۱۹۸۹م.

مقالات منتخبهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی، به‌اهتمام وزیرالحسن عابدی، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۳۴۶ش / ۱۳۷۸ق / ۱۹۶۸م.

مقاله‌نامهٔ خراسان، نقیب نقوی، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ش.

مقام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی، دکتر محمد اختر چیمه، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۲ش / ۱۹۹۴م.

مقدمهٔ جواهرالاولیا، دکتر غلام‌سرور، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۹۶ق / ۱۹۷۶م.

مکاتیب سید احمد شهید، لاهور، مکتبهٔ رشیدیه لمیتد، ۱۹۷۵م / ۱۳۹۵ق.

مکارم‌الآثار ← مکارم‌الآثار در احوال رجال دو قرن ۱۳ و ۱۴ هجری.

مکارم‌الآثار در احوال دو قرن ۱۳ و ۱۴ هجری، میرزا محمدعلی (معلم حبیب‌آبادی)، اصفهان، کمال، جلد یکم و دوم، ۱۳۶۲ش، چاپ دوم، جلد سوم، انتشارات انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان، ۱۳۵۱ش؛ جلد چهارم، بی‌نا، ۱۳۵۲ش؛ جلد پنجم، ادارهٔ کل فرهنگ و هنر استان اصفهان، بی‌تا، جلد ششم، نشر نفائس مخطوطات اصفهان، ۱۳۶۴ش؛ جلد هفتم، انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان، ۱۳۷۴ش.

مکاشفات رضوی «شرح مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی»، مولوی محمدرضا لاهوری، به‌تصحیح و اهتمام کورش منصوری، تهران، روزنه، چاپ یکم، ۱۳۷۷ش.

مکتب وقوع در شعر فارسی، احمد گلچین معانی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۴ش.

مکلی نامه، سید میرعلی‌شیر قانع تتوی، به‌تصحیح و حواشی سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد سند پاکستان، سندی ادبی بورد، ۱۹۶۷م.

ملخص ریاض‌الوفاق، ذوالفقارعلی متخلص به «مست»، دکتر ع.خیام‌پور، تبریز، بی‌نا، ۱۳۴۳ش.

مناقب هنروران، مصطفی عالی افندی، ترجمهٔ دکتر توفیق هـ. سبحانی، تهران، سروش، چاپ یکم، ۱۳۶۹ش.

منتخب‌الاشعار ← تذکرهٔ منتخب‌الاشعار.

منتخب‌التواریخ، عبدالقادر بن ملوک شاه بداؤنی، به‌تصحیح کپتان ولیم ناسولیس صاحب و منشی احمدعلی صاحب، کلکته، ۱۸۶۵ - ۱۸۶۹م (سه جلد).

منتخب ساقی نامه، تقی حاتمی، تهران، انتشارات ایرانمهر، ۱۳۴۴ش.

منتخب‌اللباب، محمدهاشم‌خان المخاطب به خافی‌خان نظام‌الملکی، به‌تصحیح مولوی کبیرالدین احمد و مولوی غلام‌قادر، کلکته، انجمن آسیایی بنگاله، جلد یکم و دوم، ۱۸۶۸ - ۱۸۷۴؛ جلد سوم، ۱۹۲۵م.

منتخب‌اللطایف ← تذکرهٔ منتخب‌اللطایف.

منشورالوصیت و دستورالحکومت، میان‌نورمحمد خدایارخان، به‌کوشش سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد سند، انجمن ادبی سندی، ۱۹۶۴م.

منظومه‌های عاشقانهٔ ادب فارسی، حسن ذوالفقاری، تهران، نیما، چاپ یکم، ۱۳۷۴ش.

منظومه‌های فارسی، دکتر محمدعلی خزانه‌دارلو، تهران، روزنه، ۱۳۷۵ش.

منهاج‌الراغبین الی مکتوبات امام‌المتقین «شرح درالمعارف: ملفوظات حضرت شاه‌عبدالله دهلوی»، امام ربانی مجدد الف ثانی،

تصحیح ایوب گنجی، سنندج، انتشارات کردستان، ۱۳۷۶ش.

مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، خانبابا مشار، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۰ - ۱۳۴۴ش (شش جلد).

مهابهاراتا، ترجمهٔ غیاث‌الدین علی قزوینی، به‌اهتمام جلالی نائینی، تهران، ۱۳۵۸ش.

مهاتما گاندی، همدلی با اسلام، همراهی با مسلمین، علی ابوالحسنی (مُنذر)، قم، عبرت، چاپ یکم، ۱۳۷۷ش.

مهر و ماه، جمالی دهلوی، به‌تصحیح سید حسام‌الدین راشدی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳ش / ۱۳۹۴ق / ۱۹۷۴م.

مهمان‌نامهٔ بخارا، فضل‌الله بن روزبهان خنجی، به‌اهتمام منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۵ش.

می باقی «شرح و بررسی تطبیقی غزل‌های علامه اقبال»، محمد بقائی، تهران، حکمت، چاپ یکم، ۱۳۷۰ش / ۱۴۱۲م.

میخانه ← تذکرهٔ میخانه.

میخانهٔ آرزو «شرح احوال بررسی آثار و گزیدهٔ اشعار غالب دهلوی»، محمدحسن حائری، تهران، نشر مرکز، چاپ یکم، ۱۳۷۱ش.

میراث اسلامی ایران، رسول جعفریان، قم، کتابخانهٔ حضرت آیةالله‌العظمی مرعشی نجفی، جلد یکم تا دهم، ۱۳۷۳ - ۱۳۷۸ش.

میراث جاودان «سنگ‌نبشته‌ها و کتیبه‌های فارسی در پاکستان»، سید کمال حاج سیدجوادی، اسلام‌آباد، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، جلد یکم، ۱۳۷۰ش؛ جلد دوم، ۱۳۷۱ش.

مینودر یا باب‌الجنة قزوین، سید محمدعلی گلریز، قزوین، طه، ۱۳۶۸ش (دو جلد).

ناسخ‌التواریخ «سلاطین قاجاریه»، محمدتقی لسان‌الملک سپهر، به‌تصحیح و حواشی محمد باقر بهبودی، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۳ش (چهار جلد).

نادرشاه، لکهارت، ترجمه و اقتباس مشفق همدانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ش.

نالهٔ عندلیب، خواجه محمدناصر محمدی متخلص به عندلیب، بهوپال، مطبعهٔ شاهجهانی، ۱۳۱۰ق / ۱۸۹۲م (دو جلد).

نامهٔ شهیدی «جشن‌نامهٔ استاد دکتر سید جعفر شهیدی»، به‌اهتمام علی‌اصغر محمدخانی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴ش.

نامه‌ها و نوشته‌های محمد جلال‌الدین طباطبایی زواره‌ای اردستانی، دکتر قاسم صافی گلپایگانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ش.

ناموارهٔ دکتر محمود افشار «در برگیرندهٔ چهل و یک مقاله»، گردآورنده ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ یکم، بی‌تا.

نامها و نامدارهای گیلان، جهانگیر سرتیپ‌پور، رشت، نشر گیلکان، ۱۳۷۱ش.

نتایج‌الافکار ← تذکرهٔ نتایج‌الافکار

نجات‌الرشید، عبدالقادر بداؤنی، حواشی و مقدمه سید معین‌الحق، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، چاپ یکم، ۱۹۷۲م.

نزهة‌الارواح و روضة‌الافراح، شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری، ترجمهٔ مقصودعلی تبریزی، به‌کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمد سرور مولائی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ یکم، ۱۳۶۵ش.

نشتر عشق ← تذکرهٔ نشتر عشق.

نصاب‌الصبیان، ابونصر فراهی، تصحیح حسن انوری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲ش.

نظم و نثر فارسی در زمان قطبشاهی، داکتر رضیه اکبر، حیدرآباد دکن، سیما پبلشرز ایندبک پروموترس، ۱۹۸۲م.

نفحات‌الانس من حضرات‌القدس، نورالدین عبدالرحمان بن احمد جامی، به‌تصحیح و مقدمه و پیوست مهدی توحیدی‌پور، تهران، کتاب‌فروشی محمودی، بی‌تا.

ـــــــــــــ، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰ش.
نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند، مجید یکتایی، تهران، اقبال، ۱۳۵۲ش.
نقد ادبی، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹ش (دو جلد).
نقد بیدل، صلاح‌الدین سلجوقی، به‌اهتمام عبدالله رؤفی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۳ش.
نقد شعر فارسی در پاکستان و هند، دکتر ظهورالدین احمد، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۴ش / ۱۹۹۵م.
نقش پارسی بر احجار هند، گردآورنده علی اصغر حکمت، کلکته، ایران سوسائتی، ۱۳۳۶ش / ۱۹۵۷م.
نقشهای رنگارنگ، سرودهٔ حکیم محمدحسین عرشی، به‌کوشش محمدحسین تسبیحی، راولپندی، مکتبهٔ فیض‌الاسلام، ۱۳۹۴ق / ۱۳۵۳ش / ۱۹۵۷م.
نکات‌الشعرا، میرتقی میر، مرتبه مولوی عبدالحق، کراچی، انجمن ترقی اردو، چاپ دوم، ۱۹۷۹م.
نگارستان دارا، عبدالرزاق دنبلی، به‌کوشش ع.خیامپور، تبریز، ۱۳۴۲ش.
نگارستان سخن، نورالحسن‌خان بن محمد صدیق‌خان، کلکته، چاپخانهٔ شاهجهانی بهوپال، ۱۲۹۲ق.
نگاهی به آثار زنده‌رود اقبال لاهوری، ابراهیم پوروالی، تهران، بی‌نا، ۱۳۷۰ش.
نگاهی به خیام «همراه با رباعیات»، فردین مهاجر شیروانی و حسن شایگان، تهران، انتشارات پویش، چاپ یکم، ۱۳۷۰ش.
نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، دکتر توفیق هـ. سبحانی، تهران، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۷۷ش.
نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، مجتبی کرمی، تهران، وزارت امور خارجه، چاپ یکم، ۱۳۷۳ش.
نمونهٔ ادبیات تاجیک، صدرالدین عینی، مسکو، نشریات مرکزیی خلق جماهیر شوروی سوسیالیستی، ۱۹۲۶م.
نظر متفکران اسلامی دربارهٔ طبیعت، سیدحسین نصر، تهران، خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۵۹ش.
نل و دمن، فیضی دکنی، تهران، چاپخانهٔ محمدعلی فردین، ۱۳۳۵ش.
نوادرات سخن، طاهر شادانی و ضیاء محمدضیاء، لاهور، وکتری بک دپو، چاپ دوم، ۱۹۹۳م.
نوای شاعر فردا یا اسرار خودی و رموز بی‌خودی، محمداقبال لاهوری، با مقدمه و حواشی دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۰ش.
نوای شوق، ضیاء محمدضیا، به‌کوشش محمد تسبیحی، اسلام‌آباد، انجمن فارسی سیالکوت، ۱۳۹۷ق / ۱۳۵۵ش / ۱۹۷۷م.
نوای فردا «مجموعه اشعار فارسی»، محمد ایوب، لاهور، ناشر فیروز و پسران، ۱۹۵۶م.
نوای معارک ← تاریخ تازهٔ نوای معارک.
نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران، میخائیل.ای.زند، ترجمهٔ ح.اسدپور پیرانفر، تهران، پیام، چاپ دوم، ۱۳۵۳ش.
واقعات اظفری، میرزا محمد ظهیرالدین اظفری، تصحیح چندرا سیکهران، مدراس، شرکت نوری‌پرس، ۱۹۵۷م.
واقعات شاه شجاع، دفتر یکم و دوم از شاه شجاع و دفتر سوم از محمدحسین هراتی، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۳ق.
واقعات کشمیر | تاریخ کشمیر اعظمی، ترجمهٔ اردوی دکتر خواجه حمید یزدانی، لاهور، اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۹۵م.
وحید بهبهانی، علی دوانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.
وقایع زمان نواب آصف‌الدوله: تفضیح‌الغافلین، میرزا ابوطالب اصفهانی لکهنویی لندنی، تصحیح عابدرضا بیدار، رامپور انسی‌تیوت آف اورینتل استدیز، ۱۹۶۵م.

ولایات دارالمرز ایران، گیلان، ه.ل.رابینو، ترجمهٔ جعفر خمامی‌زاده، رشت، طاعتی، چاپ سوم، ۱۳۶۶ش.

هرمزدنامه، ابراهیم پورداود، تهران، انجمن ایرانشناسی، ۱۳۳۱ش.

هزار سال نثر پارسی، کریم کشاورز، تهران، سازمان کتابهای جیبی، چاپ یکم، جلدهای یکم، دوم، سوم و چهارم، ۱۳۴۵ش؛ جلد ششم، ۱۳۴۶ش.

هزارهٔ فردوسی، جمعی از دانشمندان، تهران، دنیای‌کتاب، چاپ یکم، ۱۳۶۲ش.

هزلیات فوقی، فوق‌الدین احمد یزدی تفتی، به‌تصحیح و مقدمهٔ مدرس گیلانی، تهران، مؤسسهٔ مطبوعاتی عطایی، بی‌تا.

هفت آسمان ← تذکرهٔ هفت‌آسمان.

هفت اقلیم ← تذکرهٔ هفت اقلیم.

هفت گفتار «دربارهٔ سنائی و عطار و عراقی»، وقایع زمان نواب آصف‌الدوله: تفضیح‌الغافلین،... ولایات دارالمرز ایران،گیلان، ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی به هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر.

همیشه‌بهار (تذکرهٔ شعرای فارسی)، کشن چند اخلاص، به‌کوشش وحید قریشی، کراچی، انجمن ترقی اردو پاکستان، ۱۹۷۳م.

هند در یک نگاه، دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، شیرازه، چاپ یکم، ۱۳۷۵ش.

هیمالیا «برگزید شعر پانزده تن از شاعران اردوزبان»، ترجمهٔ علیرضا نقوی و جلیل دوستخواه، تهران، طهوری، ۱۳۴۲ش.

یادداشت‌های قزوینی، محمد قزوینی، به‌کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، چاپ سوم، ۱۳۶۳ش (ده جلد).

یادگار شعرا، دکتر اشپرنگر، مترجم جناب طفیل‌احمد، الله‌آباد، بی‌نا، ۱۹۴۳م.

یوسف و زلیخا، ع.خیامپور، تبریز، شفق، ۱۳۳۹ش.

کتابشناسی اردو

آب حیات، محمدحسین آزاد دهلوی، عشرت پبلشنگ هاوس هسپتال رود، لاهور، بی‌تا.

آب کوثر، شیخ محمداکرام، لاهور، ۱۹۹۰م.

احوال و افکار و آثار آقا محمد کاظم واله اصفهانی، دکترعبدالغفار انصاری، بهاگلپور، ناشر مؤلف، ۱۹۸۵م.

احوال و افکار و آثار علی‌قلی‌خان واله داغستانی، مرتبه داکتر عبدالغفار انصاری، بهاگل‌پور، ناشر مؤلف، ۱۹۸۳م.

احوال و افکار و آثار عمادالملک غازی‌الدین‌خان نظام‌مرتبه، داکتر محمد قمرالدین، بهاگلپور، کلچرار شعبهٔ فارسی: مسلم مائناریتی کالج، ۱۹۸۵م.

ادبیات سرحد، فارغ بخاری، پیشاور، بی‌نا، ۱۹۵۵م.

ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه، سید عبدالله، به‌کوشش انیس احمد، انجمن ترقی اردو، چاپ سوم، ۱۹۹۲م.

اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۸۰ - ۱۹۸۹م (۲۳ جلد).

اردو زبان کی قدیم تاریخ، عین‌الحق فرید کوتی، ارسلان پبلیکیشنز، لاهور، ۱۹۷۲م.

اردو شعرا کی تذکره اور تذکره‌نگاری، دکتر فرمان فتح‌پوری، لاهور، مجلس ترقی ادب، چاپ یکم ۱۹۷۲م.

اردوشعراکی تذکری اور تذکره‌نگاری، فرمان فتح‌پوری، لاهور، مجلس ترقی ادب، ۱۹۷۲م.

افاضل خجند، داکتر ریحانه‌خاتون، دهلی، اندوپرشین سوسائتی، ۱۹۹۱م.

انجمن اسلامیهٔ امرتسر (۱۸۷۳ - ۱۹۴۷م) تعلیمی و سیاسی خدمات، احمدسعید، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۸۶م.

ایرانی ادب، داکتر ظهورالدین احمد، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۵ش / ۱۹۹۶م.

بر صغیر پاک و هند مین تصوف کی مطبوعات، محمدنذیر رانجها، لاهور، میاناخلاق احمد اکیدمی، چاپ یکم، ۱۹۹۹م.

برّ صغیر کی امامیه مصنفین کی مطبوعه تصانیف اور تراجم، سید حسین عارف نقوی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۶ش / ۱۴۱۸ق / ۱۹۹۷م (دو جلد).

بر صغیر مین موسیقی کی فارسی مآخذ، رشید ملک، ترجمه و تحشیه داکتر خواجه حمید یزدانی، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، چاپ یکم، ۱۹۸۳م.

بزم صوفیه، مرتبه سید صباح‌الدین عبدالرحمن ایم‌ای، اسلام‌آباد، نِشنل بک فاوندیشن، چاپ یکم، ۱۹۹۰م.

بلگرام کی فارسی شعرا، ریحان مصباحی، مرتبهٔ داکتر محمد امان‌الله انصاری، اورنگ‌آباد، لکچرر شعبهٔ فارسی ملت کالج پرسه، ۱۹۹۲م.

بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، پروفیسر شرافت عباس، کویته، کوژک‌پبلشرز، چاپ یکم، ۱۹۹۹م.

بهارستان ناز، محمد فصیح‌الدین رنج و طبیب میرتهی، مقدمه از خلیل‌الرحمان داودی.

پاکستان کاپس منظر اور پیش منظر، میان عبدالرشید، لاهور، دانشگاه پنجاب، چاپ سوم، ۱۹۸۹م.

پاکستان مین فارسی ادب، ظهورالدین احمد، انارکلی، لاهور، جلد یکم، یونیورسیتی بک ایجنسی، ۱۹۶۴م؛ جلد دوم، مجلس ترقی ادب، ۱۹۷۴م؛ جلدهای سوم ـ پنجم، انتشارات ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۷، ۱۹۸۵، ۱۹۹۰م.

پاکستانی ادب، مرتبه عبدالشکور احسن، لاهور، دانشگاه پنجاب، چاپ دوم، ۱۹۹۲م.

پته خزانه (پشتو)، دمحمد هوتک بن داود، ترجمه و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، قندهار، بی‌نا، ۱۳۳۹ش.

پروفسور عبدالشکور احسن، حیات، علمی و ادبی خدمات، روزینه یاسمین، لاهور، ۱۹۹۱م.

پروفیسر نورالحسن انصاری میموریل لیکچر، دهلی، ۱۹۹۳م.

پنجابی ادب کی مختصر تاریخ، احمدحسین احمد قریشی، بشیر احمد چودهری دائرکتر و مکتبهٔ ِمیری لایبریری، لاهور، ۱۹۶۴م.

پنجابی قصی فارسی‌زبان مین، به‌اهتمام دکتر محمدباقر، لاهور، پنجابی ادبی اکادمی، جلد یکم، ۱۹۵۷م، جلد دوم، ۱۹۶۰م.

پیرحسام‌الدین راشدی اور اُن کی علمی کارنامی، مولانا صباح‌الدین عبدالرحمان، کراچی، انستیتوت آف سینترل ایندویست ایشین اسدیز، ۱۹۸۵م.

تاریخ ادب اردو، داکتر جمیل جالبی، دهلی ایجوکیشنل پبکشنگ هاوس، ۱۹۹۳م (دو جلد).

تاریخ ادب اردو، رام بابو سکسینه، ترجمهٔ مرزا محمدعسکری، کراچی، غضنفر اکیدمی پاکستانی، بی‌تا.

تاریخ ادب اردو، رام بابو سکسینه، میرزا محمد عسگری، لکنو، مطبع منشی نولکشور، بی‌تا.

تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۱ ـ ۱۹۷۶م (پنج جلد).

تاریخ مولتان، مولانا نوراحمد فریدی، مولتان، ۱۹۷۱م.

تذکرهٔ حمیدیه، شهرالله لانگاه، بی‌جا، ۱۹۱۵م.

تذکرهٔ خوش‌معرکهٔ زیبا، سعادت‌خان ناصر به‌تصحیح مشفق خواجه، لاهور، مجلس ترقی ادب، چاپ یکم، جلد یکم، ۱۹۷۰م، جلد دوم ۱۹۷۲م.

تذکرهٔ شعرا و شاعرات پاکستان، مرتبهٔ مهرپیلی بهیتی، کراچی، گلشن مصطفی، چاپ یکم، ۱۹۸۳م.

تذکرهٔ صوفیای بلوچستان، دکتر انعام‌الحق کوثر، لاهور، ۱۹۷۶م.

تذکرهٔ گلستان سخن، میرزا قادربخش صابر دهلوی، به‌تصحیح خلیل‌الرحمان داودی، لاهور، انتشارات مجلس ترقی ادب، چاپ یکم، ۱۹۹۶م (دو جلد).
تذکرهٔ گلشن هند، میرزا علی لطف، لکهنو، اترپردیش اردو اکادمی، ۱۹۸۶م.
تذکرهٔ گل عجایب، اسداللهخان تمنا اورنگ‌آبادی، لکهنو، اترپردیش اردو اکادمی، ۱۹۸۵م.
تذکرهٔ مورخین، مرتبهٔ چودهری بنی احمد صاحب سندیلوی، کراچی، اقبال پبلشرز، ۱۹۶۸م.
تذکرهٔ نعت‌گویان اردو، پروفیسر سید یونس‌شاه، لاهور، مکه بکس، چاپ یکم، ۱۹۸۴م (دو جلد).
تصوف بر صغیر مین، پتنه، خدابخش اورینتل لائبریری، ۱۹۹۲م.
تفضیلی فهرست مخطوطات فارسیه، پنجاب پبلک لائبریری لاهور، منظوراحسن عباسی، لاهور، پنجاب پبلک لائبریری، ۱۹۶۳م.
تهران سندهٖ اعجازالحق قدوسی، لاهور، اردو سائنس بورد، جلد یکم و دوم، چاپ چهارم، جلد سوم، چاپ دوم، ۱۹۹۰م.
تین تذکری، میرتقی میر دهلوی، تلخیص و مقدمهٔ نثاراحمد فاروقی، دهلی، مکتبهٔ برهان، چاپ یکم، ۱۹۶۹م.
جائزهٔ مخطوطات اردو، مشفق خواجه، جلد یکم، لاهور، مرکزی اردوبورد، بی‌تا.
جدید غزل‌گو، نیاز فتح‌پوری، پتنه، خدابخش اورینتل‌پبلک لائبریری، ۱۹۸۴م.
حیات اقبال کی چند مخفی گوشی، مرتبه محمد حمزه فاروقی، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۸۸م.
حیات شادان، سید علی‌اصغر شادانیؔ، کراچی، ۱۹۸۶م.
خفتگان خاک لاهور، پروفسور محمداسلم، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، ۱۹۹۳م.
خفتگان کراچی، پروفیسر محمداسلم، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، چاپ یکم، ۱۹۹۱م.
خوش معرکهٔ زیبا ← تذکرهٔ خوش معرکهٔ زیبا.
داستان تاریخ اردو، حامد حسن قادری، آگره، لکشمی نرائن اگروال، ۱۹۴۱م.
داکتر عندلیب شادانی، «حیات اور کارنامی»، داکتر کلثوم ابوالبشر، بنگلادش، شعبه اردو و فارسی دهاکا یونیورسیتی، چاپ یکم، ۱۹۹۲م.
دکتر خلیفه عبدالحکیم، ممتاز اختر میرزا، لاهور، بی‌نا، ۱۹۷۱م.
دکتر خلیفه عبدالحکیم، ممتاز اختر میرزا، لاهور، ۱۹۷۱م.
دکن کی بهمنی سلاطین، هارون‌خان شیروانی، ترجمهٔ رحم‌علی الهاشمی، دهلی، ترقی اردو بیورد، ۱۹۷۸م.
دکن مین اردو، نصیرالدین هاشمی، اردو مرکز گنپت‌رود و مکتبه معین‌الادب، لاهور، ۱۹۵۲م.
دکنی هندو اور اردو، نصیرالدین هاشمی، دهلی‌نو، ترقی اردو، بیورو، ۱۹۸۴م.
دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۹ش.
دود چراغ محفل، سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، ادارهٔ یادگار غالب، ۱۹۶۹م.
دهلوی مرثیه گو، علی جوادزیدی، ناظم‌آباد کراچی، نفیس اکیدیمی، چاپ یکم، ۱۹۸۸م.
دیوان آبرو، محمدحسن، دهلی، ترقی اردو بیورو، ۱۹۹۰م.
دیوان فائز پهلواروی، به‌کوشش خواجه افضل‌امام، پتنه، دارالادب بهارستان پتنه، ۱۹۶۴م.
ذکر کرام (در حالات بزرگان بهاولپور)، اثر مولوی حفیظ‌الدین حفیظ، بی‌تا، بی‌جا.
ذوق و جستجو، خواجه احمد فاروقی، دهلی، ترقی اردو ابیورد، ۱۹۹۲م.

رود کوثر، شیخ محمد اکرام، لاهور، ادارهٔ ثقافت اسلامیه، ۱۹۷۵م.
ریاض‌الفردوس ← تذکرهٔ ریاض‌الفردوس.
ریسرچ کیسی کرین، داکتر نورالاسلام صدیقی، دهلی نو، شادپبلی کیشنز، ۱۹۹۰م.
زندگینامه‌عبدالشکور احسن، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، چاپ یکم، ۱۹۸۳م.
سرهند مین فارسی ادب، دکتر ادریس احمد، دهلی، کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو، ۱۹۸۸م.
سلاطین دهلی کا سیاسی نظریه، محمد حبیب و بیگم افسر عمر سلیم‌خان، ترجمهٔ سید جمال‌الدین، دهلی نو، ترقی اردو بورد، ۱۹۷۹م.
شعرای اردو کی تذکری، حنیف نقوی، لکهنو، اترپردیش اردو آکادمی، چاپ دوم، ۱۹۹۸م.
طبقات شعرای هند، کریم‌الدین، لکهنو، اترپردیش اردو اکادمی، ۱۹۸۳م.
غالب‌نامه، پروفیسر نذیراحمد، دهلی نو، غالب انس تیوت، ۱۹۹۴م.
غالب اور انقلاب ستاون، داکتر سید معین‌الرحمان، دهلی نو، غالب انسی تیوت، ۱۹۸۸.
فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، داکتر شعیب اعظمی، دهلی، ناشر مؤلف، ۱۹۸۵م.
فارسی ادب کی شخصیات، داکتر محمدتقی علی عابدی، لکنو، ناشر مؤلف، ۱۹۹۲م.
فرهنگ اردو ـ فارسی، داکتر سید باحیدر شهریار نقوی، به‌اهتمام محمد کامران، لاهور، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ دوم، ۱۹۹۳م.
فهرست آثار چاپی شیعه در شبه‌قاره «بخش اول تفاسیر و علوم قرآنی، حدیث و عقائد (اردو)»، سید حسین عارف نقوی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م.
کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ، داکتر محمد منور مسعودی، سری‌نگر کشمیر، بُک‌میدیا، ۱۹۹۳م.
کلیات محمدحسن براهوتی، مرتبه داکتر انعام‌الحق کوثر، لاهور، مجلس ترقی اردو، بی‌تا.
کلیات محمدقلی قطب‌شاه، داکتر سیده جعفر، دهلی نو، قومی کونسل برای فروغ اردوزبان، ۱۹۸۵م.
گل رعنا، میرزا اسدالله‌خان غالب، تصحیح سید وزیرالحسن عابدی، لاهور، دانشگاه پنجاب، چاپ یکم، ۱۹۶۹م.
گلزار حاکمی، دیوان حمیدالدین حاکم، لاهور، ۱۹۴۶م.
گلستان بی‌خزان، میر قطب‌الدین باطن، لکهنو، اترپردیش اردو اکادمی، ۱۹۸۲م.
گلستان سخن ←تذکرهٔ گلستان سخن.
گلشن بی‌خار ← تذکرهٔ گلشن بی‌خار.
گلشن هند ← تذکرهٔ گلشن هند.
گل عجایب ←تذکرهٔ گل عجایب.
گور و گر نته اور اردو، عبادالله کیانی، مرکزی اردو بورد، لاهور، ۱۹۶۶م.
مقالات حافظ محمود شیرانی، مرتبهٔ مظهر محمود شیرانی، لاهور، مجلس ترقی اردو، ۸ جلد، ۱۹۸۵م.
مقالات مولوی محمدشفیع، مرتب احمد ربانی، لاهور، مجلس ترقی ادب، جلد یکم، بی‌تا؛ جلد دوم، نوامبر ۱۹۷۲م؛ جلد سوم، دسامبر ۱۹۷۲م؛ جلد چهارم، اکتبر ۱۹۷۲م؛ جلد پنجم، جون ۱۹۸۱م.
مُلتان بحیثیت ادبی مرکز، دکتر رفیع‌الدین احمد کاظمی، لکهنو، ارادت سیتاپور رود، ۱۹۹۱م.

ملفوظاتی ادب کی تاریخ اهمیت، پروفیسر محمد اسلم، لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، چاپ یکم، ۱۹۹۵م.
میرزا غازی بیگ اوراس کی بزم ادب، سیدحسام‌الدین راشدی، کراچی، انجمن ترقی اردو پاکستان، چاپ یکم، ۱۹۷۰م.
نقد سخن، داکتر ارتضی رضوی، پتنه، دانشگاه بهار، چاپ یکم، ۱۹۹۰م.
وفیات مشاهیر پاکستان، مرتبهٔ پروفیسر محمداسلم، اسلام‌آباد، مقتدرهٔ قومی زبان، چاپ یکم، ۱۹۹۰م.
ویژه‌نامهٔ فرهنگ فارسی در هند از دیدگاه زبان و ادبیات و هنر، به‌کوشش محمداسلم‌خان و روندرگارگیش و چندر شیکهر، دهلی، دانشگاه دهلی، ۱۴۱۸ق / ۱۳۷۶ش / ۱۹۹۷م.
هندوستانی اخبارنویسی «کمپنی کی عهد مین»، محمد عتیق صدیقی، کراچی، اندس پبلیکیشنز، ۱۹۸۰م.

کتابشناسی عربی

احسن‌الودیعة فی تراجم مشاهیر مجتهدی‌الشیعة، سید محمدمهدی اصفهانی کاظمی، نجف، مطبعهٔ حیدریه، ۱۳۸۸ق / ۱۹۶۸م.
احیاءالداثر ← **طبقات اعلام‌الشیعه**
اعلام قاموس تراجم لا شهرالرجال والنساء من‌العرب والمستعربین والمستشرقین، خیرالدین‌الزرکلی، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ چهارم، ۱۹۸۶م.
اعیان‌الشیعه، العلامة‌السید محسن‌الامین، حققه و اخرجه حسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م (یک جلد).
اعیان‌الشیعه، مستدرک یکم، حسن‌الامین، بیروت، درالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۸ق / ۱۸۸۷م، مستدرک دوم، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م، مستدرک سوم ۱۴۱۰ق / ۱۹۸۹م، مستدرک چهارم ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م.
الکنی والالقاب، عباس قمی، تهران، صدر، ۱۳۶۸ش (سه جلد).
تکملهٔ نجوم‌السما، میرزا محمدمهدی لکنویی کشمیری، قم، بصیرتی، ۱۳۹۴ق (دو جلد).
ایضاح‌المکنون ذیل کشف‌الظنون عن اسامی‌الکتب والفنون، اسماعیل پاشا بغدادی، بیروت، دارالکفر، ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م.
دایرة‌المعارف بستانی، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.
دمیة‌القصر و عصرة اهل‌العصر، ابی‌الحسن با خرزی، تحقیق الدکتر سامی مکی‌العانی، کویت، مکتبة دارالعروبة للنشر والتوزیع، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م (دو جلد).
الذریعه ← **الذریعه الی تصانیف‌الشیعه**.
الذریعه الی تصانیف‌الشیعه، آقا بزرگ طهرانی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ - ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۳ - ۱۹۸۶م (بیست و شش جلد).
ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء، میرزا عبدالله افندی اصفهانی، به‌اهتمام سید محمود مرعشی و سید احمد حسینی، قم کتابخانهٔ عمومی آیة‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۱ق (شش جلد).
سبحة‌المرجان فی آثار هندوستان، سید غلام‌علی بلگرامی، تحقیق محمد فضل‌الرحمن‌الندوی السیوانی، دانشگاه علیگر، ۱۹۷۶م (سه جلد).
طبقات اعلام‌الشیعه، شیخ آغا بزرگ تهرانی، قم، مؤسسهٔ اسماعیلیان، بی‌تا (پنج جلد).
ـــــــــــ، الکوکب‌المنتشره فی‌القرن‌الثانی بعدالعشرة، شیخ آغا بزرگ تهرانی، تحقیق علی‌نقی منزوی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ یکم، ۱۳۷۲ش.

علماءالعرب فی شبه‌القارةالهندیه، یونس شیخ ابراهیم سامرائی، بغداد، بی‌نا، بی‌تا.

الکرام‌البررة فی‌القران‌الثالث بعدالعشره ← طبقات اعلام شیعه.

کشاف اصطلاحات‌الفنون، محمداعلی تهانوی، تصحیح مولوی محمد وجیه و مولوی عبدالحق و مولوی غلام‌قادر، کلکته، انجمن آسیایی بنگال، ۱۸۶۲م (دو جلد).

کشف الحجب والاستار، سید اعجازحسین نیشابوری کنتوری، قم، مکتبة آیةالله‌العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.

کشف‌الظنون عن اسامی‌الکتب والفنون، حاجی خلیفه، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

الکواکب‌المنتشره ← طبقات اعلام شیعه.

محمد اقبال ـ سیرتة و فلسفة و شعره، دکتر عبدالوهاب عزام، لاهور، آکادمی اقبال، چاپ سوم، ۱۹۸۵م.

المستشرقون، نجیب‌العقیقی، قاهره، دارالمعارف بمصر، جلد یکم و دوم، ۱۹۶۴م؛ جلد سوم، ۱۹۶۵م.

المسلسلات فی‌الاجازات، السید محمودالمرعشی‌النجفی، قم، مکتبة آیةالله‌العظمی المرعشی‌النجفی، ۱۴۱۶ق.

مصفی‌المقال فی مصنفی علم‌الرجال، آقا بزرگ تهرانی، تصحیح احمد منزوی، تهران، المطبعه‌الدولیه‌الایرانیة، ۱۳۷۸ق.

معجم‌المطبوعات‌العربیة والمعربة، یوسف الیان سرکیس، قم، مکتبة آیةالله‌العظمی‌المرعشی‌النجفی، ۱۴۱۰ق (دو جلد).

معجم‌المؤلفین، عمر رضاکحاله، بیروت، دارالاحیاءالتراث‌العربی، ۱۳۷۶ق / ۱۹۵۷م (پانزده جلد).

موسوعةالمستشرقین، دکتر عبدالرحمن بدوی، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ سوم، ۱۹۹۳م.

نجوم‌السماء فی تراجم‌العلما، میر غلام رسول مشهور به محمد علی کشمیری، قم، بصیرتی، بی‌تا.

نزهةالخواطر ← نزهةالخواطر و بهجةالمسامع والنواظر.

نزهةالخواطر و بهجةالمسامع والنواظر، عبدالحی بن فخرالدین حسنی، حیدرآباد دکن (هند)، دائرةالمعارف عثمانیه، چاپ دوم، ۱۳۸۲ق / ۱۹۶۲م.

نقباءالبشر، آغا بزرگ تهرانی، مشهد، دارالمرتضی، ۱۴۰۴ق (چهار جلد).

هدیةالعارفین ذیل کشف‌الظنون عن اسامی‌الکتب والفنون، اسماعیل‌پاشا بغدادی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م.

کتاب‌شناسی انگلیسی

A' in-I Akbari, Abulfazl Allami, Calcutta, The Asiatic Society, 1993.

Amir Khusrav Dehlavi, Mumtaz Husain, Karachi, saad Publication, 1986.

Aurangzeb His Life & Time, Zahiruddin Faruki, Lahore, AL-Biruni, 1977.

Baharistan-I-Shahi A Chrinicle of Mediaeval Kashmir, K.N.Pandit, Calcutta, firma klm Private Limited, 1991.

The Bahmanis of the Deccan, Haroon Khan Sherwani, Hyderabad-Deccan, Krishnavas International Printers, 1953.

A Brief Political History of Afghanistan, Dr.Abdul Ghani, Edited by Abdul Jaleel Najafi, Lahore, Najaf Publishers, 1989.

*Catalogue Des Manuscripts - Persans Dela Bibliotheque Nationale Par E,*Blochet, Paris - imprimerie Nationale, 1905.

A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh, A.Sprenger, Biblio Verlag, osnabrück, 1979.

Catalogue of the Arabic & Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh oriental public library, maulavi Abdul

moqtadir, Patna, Khuda bakhsh oriental public library, znd Edition, 1993.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the british museum charles Rieu, London, the british museum, volume, 1879; volume II, 1881; volume III, 1883.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India office, Herman Ethe, oxford, volume I, 1903.

____ , Herman Ethe, Edward Edwards, oxford, Volume II, 1937.

Catalogue of the Persian, turkish, Hindustaniyc pustu manuscripts in the bodelian library, Begum Bu professar ED.Sachau. continued, completed & Eolited By Hermann Ethe, part I, the persian manuscripts, oxford, At the Clarendon press, 1954.

A Catalogue of the Persian Manuscripts in the salar Jung Museum & Library, Muhammad Ashraf, Hyderabad (Andhva Pradesh), Salar Jung Museum and Library, 1969.

The chronicles of the pathan Kings of Dehli, Edward Thomas, Dehli, Munshiram Manoharlal oriental publishers, 1967.

Concise Descriptive catalogue of the persian Manuscripts in the collections of the Asiatic society of bengal, Wladimir Ivanow, calcutta, the Asiatic society, 1985.

Concise Descriptive catalogue of the persian manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of bengal, Wladimir Ivanow, calcutta, published By the Asiatic society of Bengal, 1926.

A Concise Descriptive a catalogue of the persian Manuscripts in the Salar Jung museum & Library, by Shripattom A.Thanu pillai, Introduction by Zakir Husain, Compiled by Muhammad Ashraf, Hyderabad, Salar Jung museum and Library, 1965 (5 volume).

Corpus of the arabic & persian inscriptioans of bengal, Abdul Karim, Dhaka, Asiatic Society of bengladesh, 1992.

A Critical Study of Indo-Persian Literature during Sayyid and lodi period, Syeda bilois fatema husaini, Dehli, M.S.publications, 1991.

A Critical study of Indo-Persian Literature, Syeda bilqis fatema husaini, Dehli, M.S.publication, 1991.

The Culture of Kashmir, S.M.Iqbal, Karachi, Wahid Publications, 1991.

Dehli sultanate, R.K.Majumdar A.N.Srivastva, Dehli, Surject Book Depot, 1982.

A Descriptive Catalogue of the Arabic & Urdo Manuscripts in the Library of university of Bombay, Khan Bahadur, Shalkhi-Abduul Kadir-E-Sarfaraz, Bombay, 1935.

Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university library, by A.B.M.Habibullah, Dacca, vol I, 1966; vol 2, 1962.

The Dhakhiratul Khawanin of shaik Farid Bahakkari, Translation Ziauddin A.Desia, Dehli, Idarah-i Ababiylt-i Dehli, 1993.

Dictionary of Indian Biography, C.E.Buckland, Lahore, Sang-e-Meel publications, 1985.

Dictionary of Indo Persian Literature, Nabi Hadi, foreword by Kapila Vatsyayan, New Dehli, Indira Gandhi National Centre for the Arts Abhinav publications, 1995.

Dreams forgotten, Waris Kirmani, Aligarh, 1984.

The Encyclopaedia of Islam, Prepared by a number of leading orientalists, volume I (A-B), Leiden, Nether Lands, E.J.Brill, 1986.

______________________________ , volume II (C-G), Leiden, E.J.Brill, 1983.

______________________________ , volume III (H.IRAM), Leiden & London, E.J.Bril, lLuzac & Co, 1986.

______________________________ , volume IV (IRAN-KHA), Leiden, E.J.Brill, 1978.

______________________________ , volume V (KHE-MAHI), Leiden, E.J.Brill, 1986.

Galib, Life and Letters, Translated and edited by Ralph Russell and Khurshidul Islam, Dehli, Oxford university press, third impression 1997.

A History of Afghanistan, Sir Percy Sykes, London, Macmillan & Co.Ltd, 1940 (volume II).

History of History-writting in medieval India, Jagadish Narayan Sarkar, Calcutta, Ratna prakashan, 1977.

A History of Sufism in India, Saiyid Athar Abbas Rizvi, New Dehli, Munshiram Monohar lal publishers put. Ltd, volume l, 1986; volume 2, 1992.

A History of Urdu literature, Muhammad Sadiq, Dehli, Oxford University Press Bombay, Calcutta, madras, 1995.

Indo-Iranian studies, Editor Fathullah Mujtabai, New Dehli, Indo-Iran society, 1977.

Indo-persian Relations, Riazul Islam, Tehran, Iranian culture foundation, 1970.

Ismaili literature, W.Ivanow, Tehran, 1963.

Later Mughal History of the panjab, Hari Ram Gupta, with a foreword by Sir Shafaat Ahmad Khan, Lahore, Sang-eMeel publications, 1976.

The Mughal Empire, H.G.Keene, Henry George Keene, Lahore, Sang-e Meel Publications, 1982.

Mughals in India, D.N.Marshal, London and New York, Marshal Publishing Limited, 1985.

Multan, History and Architecture, Ahmad Nabi Khan, Islamabad, Institute of Islamic History, Culture and Civilization, 1403 / 1983.

Muslim Religious institutions and their Role under the Qutb shahs, Dr.Sadiq Naqvi, Hyderabad, BAB-UL-ILM society, 1993.

Myths of the Hindus & buddhists, the sister Nivedita and Ananda K.Coomaraswamy, New Dehli, Sagar Publication, 1972.

The Oxford History of India, Vincent A.Smith, Oxford university Press, 1958.

Persian Literature, C.A.Storey, London, Luzac & Company, LTD, vol I, part I, 1927-39; vol I, part 2, vol II, part I, 1972.

Persian Poetry in Kashmir, G.L.Tikku, Losangeles, University of California Press Berkeley, 1971.

Persian studies in Bengal under the Nawabs (1717-17650, Tanwir Ahmad, Calcutta, 1993.

Political History & Institutions of the early turkish empire of Dehli, Muhammad Aziz Ahmad, Lahore, Research Society of Pakistan, 1987.

the Reign of Muhammad Shah, Zahiruddin Malik, Bombay, Asia Publishing House, 1977.

A Socio-Intellectual History of the Isna' Ashari Shi' is in India, Saiyid Athar Abbas Rizui, Lucknow, Marifat Publishing house, 1986 (2 Volume).

Studies in Aurangzib's Reign, Jadunath Sarkar, Calcutta, orient longman limited, 1989.

Tajul ma'atuir, tajuddin hasan nizami's, translation by Bhagwat saroop, Dehli, Published by Soud Ahmad Dehlavi, 1998.

Tarik-i-Akbari, Muhammad Arif Qandhari, an notated Translation with Introduction by Tasneen Ahmad, forward by Irafan habib, Dehli, Pragati Publications, 1993.

Tharikh-I-Akbari, Muhammad Anif Gandhaie, An Annotated Translation with Introductin, An Annotated Translation With Introduction by Tasneem Ahmad, Dehli, Pragati Ptblications, 1993.

The Tarikh-I-Bangala-I-Mahabat Jangi, Yusuf Ali Khan, English translation By Abdussubhan, Calcutte, The Asiatic Saciety, 1982.

Thughluq Dynasty, Mahdi Husain, New Dehli, Chand & Co (Pvt) LTD, 1976.

Urdu Ghazals «An Anthology from 16th to 20th Century», K.C.KANDA, New Dehli, Asterling paperbacd, 1996.

Webster's Biographical Dictionary, Merream Webster, Massachusetts, Merriam Company publishers, 1980.

مجلات و روزنامه‌ها

۱ـ آریانا

۲ـ آشنا

۳ـ آینده

۴ـ آینهٔ پژوهش

۵ـ ادب

۶ـ ادبستان

۷ـ ادبیات اصفهان

۸ـ ادبیات فارسی

۹ـ ارمغان

۱۰ـ اورینتل کالج میگزین

۱۱ـ ایران‌شناسی

۱۲ـ ایران‌نامه

۱۳ـ ایندو ایرانیکا

۱۴ـ بررسی‌های تاریخی

۱۵ـ بهار دانش
۱۶ـ بیاض
۱۷ـ پژوهشنامهٔ تاریخ مطبوعات ایران
۱۸ـ پیام نوین
۱۹ـ تحقیقات اسلامی
۲۰ـ ثقافةالهند
۲۱ـ چیستا
۲۲ـ خبرنامهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی
۲۳ـ خرد و کوشش
۲۴ـ دانش
۲۵ـ راهنمای کتاب
۲۶ـ رسالهٔ اردو
۲۷ـ روزگار نو
۲۸ـ روزنامهٔ نجات
۲۹ـ ژوندون
۳۰ـ سخن
۳۱ـ صریر بولان
۳۲ـ فرخنده پیام
۳۳ـ فروهر
۳۴ـ فرهنگ
۳۵ـ فرهنگ ایران زمین
۳۶ـ فرهنگ گفت وگو
۳۷ـ قند پارسی
۳۸ـ کتاب ماه
۳۹ـ کیهان اندیشه
۴۰ـ کیهان فرهنگی
۴۱ـ گنجینهٔ دانش
۴۲ـ گیلان‌نامه
۴۳ـ مجلهٔ تحقیق
۴۴ـ مجلهٔ تحقیقات فارسی
۴۵ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه مشهد
۴۶ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

۴۷ـ مجلهٔ زبان‌شناسی

۴۸ـ مجلهٔ نقوش

۴۹ـ معارف

۵۰ـ معارف اسلامی

۵۱ـ معاصر

۵۲ـ مقالات فارسی

۵۳ـ مهر

۵۴ـ مهران

۵۵ـ میرمن

۵۶ـ نامهٔ اقبال

۵۷ـ نامهٔ پارسی

۵۸ـ نامهٔ فرهنگستان

۵۹ـ نجات

۶۰ـ نشر دانش

۶۱ـ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز

۶۲ـ نشریهٔ فرهنگ خراسان

۶۳ـ وحید

۶۴ـ هلال

۶۵ـ هند نو

۶۶ـ هند نوین

۶۷ـ هنر و مردم

۶۸ـ هوخت

۶۹ـ یادگار

۷۰ـ یغما